ساعت ۸ ... شنبه ۳۰ ... ۵ شوال
چهار دهه ... داده شده

فهرست مخزن الادویه

یا شافی

چهاپه کتاب شریف مخزن الادویه

من تالیفات مسیح زمان بقراط اوان افضل اطبا

ما تقدم و ما تأخر میر محمد حسین الخراسانی ثم الشیرازی

اعلی الله مقامه در بندر معموره ممبئی بتاریخ شهر

ربیع الاول سنه ۱۲۲۳ الهجریه سمت طبع در آمد

یا کافی

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین

الحمد لله الذی اظهر آثار قدرته بایجاد الموجودات بلا مواد و ابراز اطوار بدایع صنایعه باحداث الکائنات بلا استعداد و خلق جواهر المجردات والمادیات المفردات لآحاد
والمرکبات والفرعیات وقسمها بالاجناس والانواع والاشخاص الکلیات والجزئیات وخص کل واحد منها بمنافع وافعال والبسها بصور و الوان و اوصاف و اشکال
لانتفاع العباد و عمارة البلاد والصلوة والسلام علی حبیب القلوب الذاکرة الخاشعة وطبیب النفوس الساهیة الباعث لایجاد البریة و منجی الخلیقة من ورطة الغوایة
و هادی الضلالة بالدعوة الی طریق الرشاد والهدایة الی لقاء رب العباد فی یوم التناد و سید العرب والعجم المبعوث علی کافة الامم محمد المصطفی الذی اصطفاه الله علی
الانبیاء بالرسالة العظمی والشفاعة الکبری وعلی ولیه وابن عمه وخلیفته من بعده واولاده وذریته الاحدی عشر الذین نزل فی شانهم انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت
ویطهرکم تطهیرا اما بعد بعرض اخوان الصفا و خلان الوفا میرساند این ذرهٔ بیمقدار الراجی الی رحمة ربه الغفار ابن سید السند محمد هادی العقیلی العلوی
محمد حسین غفر الله ذنوبهما و ستر عیوبهما که چون اکثر آبا و اجداد و اقربای این عاصی هیچمدان طبیب و مزاول علم و عمل بودند و این جاهل را غفران مآب بخدمت والد ماجد
قدس سره و جناب مستغنی الالقاب پیر و مرشد حقیقی سمی حبیب الله و ولیه المنتسب الیهما بالنسبة الحسینیه اعنی میر محمد علی الحسینی مد ظله العالی حاضر می بود و گاه گاهی
بخاطر فاتر خطور می نمود که اگر در فنون خمسه طب کتابی جمع و تالیف میشد که جامع جمیع مسائل و مطالب حاوی اقوال ما تقدم و ما تاخر و کتب متداوله می بود بهتر آنچه [illegible]
این فن و مزاولین علم و عمل کار آسان میگردید و از تعب و رنج جمع و حمل کتب متعدده آرام می یافتند لیکن بسبب بی بضاعتی و فرومایگی علم و عمل و عدم حصول
تجربه و غیرها از موانع در معرض تعویق می افتاد تا آنکه در سنه ۱۱۸۳ یکهزار و یکصد و هشتاد و سه هجری علی مهاجرها و آله الف الف التحیة والسلام اتفاق شروع بجمع و تالیف
کتابی در امراض مختصه از سر تا قدم افتاده از ان قدری تا آخر امراض الراس بزبان عربی نوشته شد و بسبب عروض بعض عوارض و موانع از آن باز مانده و در سنه ۱۱۸۵
یکهزار و یکصد و هشتاد و پنج بحکم واجب الاذعان الجناب دام الله افاداته و افاضاته متوجه جمع و تالیف قرابادینی گردید بزبان فارسی بدین نسق که بعض ادویه که اصل
و عمده و جزو اعظم اند در اکثر تراکیب اولا بقید اسامی و بیان طبیعت و افعال و منافع و خواص و مقدار شربت و مضار و اصلاح و دفع آن و بدل و غیرها آنچه متعلق بدان است
ذکر نماید و در ذیل هر یک آن تراکیب موسومه بدانرا و در بین جا بجا مرکباتی که هر یک باسمی خاص موسوم اند بدون قید اسم دوا برای آنکه جامع و تمام باشد مجموع
بترتیب حروف تهجی جهت سهولت اخذ و تلقی در ضمن کتب و ابواب و فصول و بعد اتمام آن بحمد الله و حسن توفیقه باز حسب الامر الجناب سامی مد ظله العالی متوجه جمع و تالیف

کتابی در ادویه مفرده کرده ایضاً بترتیب حروف تهجی از الف تا یاء و در ضمن ابواب و فصول ملتقط از کتب معتبره متداوله مانند قانون شیخ الرئیس و ادویه قلبیه و جامع المالقی
مشهور بابن بیطار و تذکره شیخ یوسف بغدادی موسوم بالابع للطبیب جمله معروف بجامع بغدادی و تذکره شیخ داود انطاکی موسوم بتذکرة اولی الالباب و ارشاد شیخ
اسمعیل بن هبة الله و ترجمه تذکره ابوریحان بیرونی مشهور بصیدنه و اختیارات بدیعی حاجی زین الدین عطار و تحفة المؤمنین حکیم میر محمد مومن تنکابنی و قدری از مفردات
نواب حکیم معتمد الملوک سید علوی خان قدس سره و غیرها از کتب یونانیه و عربیه و فارسیه و از دستور الاطباء موسوم باختیارات قاسمی حکیم محمد قاسم ملقب بهندو شاه
مشهور بفرشته و مجربات فضیلی حکیم میر محمد افضل و چند کتاب دیگر از ادویه هندیه و حواشی که حکیم میر عبد الحمید بر تحفه نوشته در ادویه هندیه و انچه از زبان معجز بیان جناب
ارشاد مآبی مد ظله للتامی و از ثقه معتمد شنیده و مؤلف خود دیده و ماهیت و خواص آنرا دریافته و بتجربه رسانیده بدین نحو که اولا اسم و دوا را بقید اعراب و بعضی لغات
وارده در آن ذکر نماید پس ماهیت و طبیعت و افعال و منافع و خواص آن بالعموم و الاجمال پس بالخصوص و التفصیل و در اکثر مراعات بترتیب امراض مختصه از فرق تا قدم
نموده پس غیر مختصه و خواص متعلقه بدان پس بیان مضار و صلاح و دفع آن پس مقدار شربت و بدل آنرا و نیز اشاره بهر کتابی که آن دوا اصل و عمود است در آن و در قرابادین
مجمع الجوامع ذکر یافته و نیز اکثر ادویه مجهولة الماهیة کرده شود و اصل و معتمد در هر دو اقوال صاحبان کتابی را شناسد که آن دوا مخصوص ببلاد ایشان بوده یعنی
در بلاد ایشان بهم رسیده و یا بنواح آن و اکثر را خود دیده و شناخته ماهیت و کیفیت و افعال و خواص آنرا بتجربه رسانیده نوشته اند انچه در بلدان دیگر و خود ندیده و
بمحض نقل و استماع بی تحقیق نوشته اند و برای آن کتاب مقدمه و خاتمه قرار داده و اسامی مختلفه ادویه را چنانچه صاحبان کتب مذکوره در بین جابجا ذکر نموده اند نیز ذکر
نکرده بلکه در آخر کتاب در خاتمه در ضمن ابواب و فصول آورده و نیز جهت تمام آن و آنکه در احتیاج بادویه مرکبه رجوع بکتاب دیگر نماند برای آن در قرابادینی بترتیب حروف
تهجی ذکر نموده کتاب را بر دو مقاله منقسم ساخت **مقالهٔ اول** در ادویه مفرده که تذکره نامند **مقاله دوم** در ادویه مرکبه که قرابادین خوانند مسمی بمخزن الادویه
و تذکرة اولی النهی گردانید توقع از ناظران منصف آنکه هر جا سقم و خطائی مشاهده نمایند بعد از تأمل و تعمق بلیغ بقلم اصلاح مزین سازند و در مقام خورده گیری بر نیایند
و ناقص و ضایع نگذارند جزاهم الله عنی خیر الجزاء لا حول و لا قوة الا بالله منه المبدأ و الیه المنتهی **مقدمه** در بیان اموری چند که اطلاع برانها پیش از شروع در مطلوب
ضروریست در ضمن چهارده فصل **فصل اول** در بیان دوا و غذا و ذو الخاصیه و مرکب القوی و فادزهر و سم و دوای مسهل و ملین و اقسام هر یک بالاجمال
فصل دوم در بیان مرکب القوی و ذو الخاصیه و تاثیر هر یک از آنها از فادزهری و سمی **فصل سوم** در بیان مزاج و اقسام امزجه و معرفت درجات آنها
فصل چهارم در بیان طرق معرفت امزجه ادویه و اغذیه بتجربه و قیاس **فصل پنجم** در بیان سبب اختلاف اقوال اطباء در ماهیت و خواص ادویه
و اسامی کسانیکه متوجه بتحقیق و جمع و تالیف ادویه شده اند بالاختصار **فصل ششم** در بیان طریقه اخذ ادویه و حفظ و حصانت آنها **فصل هفتم**
در بیان اعمار بعض ادویه مفرده و زمان بقای قوت آنها **فصل هشتم** در بیان اداب طعام خوردن و آب نوشیدن و اطعمه که جمع آنها باهم مناسب نیست
فصل نهم در دستورات احراق بعض ادویه و تحمیص و تشویه و تقلیه و تدبیر و غسل و آشامیدن چوب چینی و عشبه و شجرة البنی و غیرها و اتخاذ و صنایع بعض
ادویه و احکام هر یک **فصل دهم** در بیان معرفت بعض افعال ادویه مفرده و خواص آنها **فصل یازدهم** در بیان بعض اصطلاحات طبیه **فصل دوازدهم**
در بیان بعضی اوزان طبیه و هندیه و فارسیه **فصل سیزدهم** در بیان بعضی امور متعلقه بنجوم **فصل چهاردهم** در بیان اسناد طب **فصل اول**
در بیان دوا و غذا و ذو الخاصیت و مرکب القوی و فادزهر و سم و دوای مسهل و ملین و اقسام هر یک بدانکه جناب قدس باری جل ذکره از کمال الطاف خبرت و احکام
حکمت و نهایت رحمت و رافت مواد ادویه را بیشتر از مواد اغذیه آفریده بجهت آنکه احتیاج انسان بدانها زیاده است زیرا برای دفع امراض و اعلال از اغذیه و دیگر آنکه
اغذیه بسبب کثرت استعمال آنها ضروری طبیعی و عادی شده اند زیرا که بدن بسبب عوارض و موانع چند و از عدم مراعات قوانین کلیه و قواعد سته ضروریه مقرره
در حفظ صحت و تجاوز از حد لایق اکثر منحرف از مزاج اصلی و صحت ذاتی میگردد که مسمی بمرض است و محتاج میشود بدفع و ردان بسوی مزاج اصلی خود بمعین و معاون اخراج
مر طبیعت مدبره را و آن دوا است و از برای هر علتی بنص حدیث شریف نبوی صلی الله علیه و آله و سلم که ما خلق الله داء الا خلق له سبعین دواء و حق سبحانه تعالی عز شانه
برای هر مرض واحد دوای بسیار آفریده بعلل و منافعی که خود تقدس و تعالی میداند و انچه اطباء مجربین در خواص و منافع ادویه و مضار آنها نوشته اند اقل قلیل از قلیل
است از دریا بلکه از شبنم کمتر بحکم آیه کریمه قل لو کان البحر مدادا لکلمات ربی لنفد البحر قبل ان تنفد کلمات ربی و لو جئنا بمثله مددا بظن و قیاس و تخمین و مراد از سبعین زیاده در حد

شریف بغذا و مدد معین نیست بلکه کثرت است و بدانکه از جمله منافع مذکوره در تعدد ادویه و تفنن انها محتمل که یکی آن باشد که مثلا اگر دوای یافت نشود دیگر یافت شود و طبع را ازان نفرت باشد بدوای دیگر که یافت شود و بدان رغبت باشد و یا نفرت بسیار نباشد بدان تداوی نمایند و همچنین غذا و دیگر انکه مثلا اولا چون دوائی را خورد و نفع ازان یافته بسیار است که ثانیا ازان بسبب تکرار استعمال و عادت و تبدیل حالات مزاج نفعی معتد به حاصل نمیگردد و آنرا تغییر و تبدیل بدوای دیگر نمایند و همچنین در غذا و این در امراض مفرده است و اما در امراض مرکبه لامحاله احتیاج است بکثرت ادویه چنانچه انشاء الله تعالی بیان آن خواهد آمد و بدانکه دوا یا مفرد است یا مرکب و مفرد البته از موالید ثلثه است که نبات و حیوان و جماد باشند و یا مرکب مؤلف از انها بخلاف غذا که لامحاله نباتی یا حیوانی و یا مرکب ازین هردو است زیرا که جماد اصلا صلاحیت تغذیه انسان ندارد کما لایخفی و ایضا دوا و همچنین غذا هر یک ماده و کیفیتی و صورتی دارند ماده و صورت هردو جواهراند و کیفیت عرض و عرض یا عارض صورتست و آن حرارت و برودت است که از کیفیات فاعله اند و یا عارض ماده و آن رطوبت و یبوست است که از کیفیات منفعله اند و تاثیر دوا هم بکیفیت و هم بصورت یعنی صورت نوعیه و هم بمادیت مفردا و مرکبا اما بکیفیت در اکثر مواد و بدانکه غلبه و تاثیر یا بواحد ازان امور ثلثه است تنهائی و یا بدو و یا بهرسه اما کیفیت هرچند قلیل باشد و اثر آن غیر بین در همه حال با آن هردو ترکیب است و مفارقت ندارد بخلاف آن هردو که لازم کیفیت نیستند مثلا در دوای مطلق قوی و غالب و زائد کیفیت است و در دیگر مغلوب و ضعیف و در ذوالخاصیه صورت غالب و بهمین نسبت در غذائی دوائی و غذای ذوالخاصیه و غیرها و بجهت اشاره بدین معنی آنرا مصدر بذکر نموده غذای دوائی و دوای غذائی و دوای فادزهری و دوای سمی و امثال انها مینامند و ذوالخاصیت یا موافق مقوی و مبقی و حافظ مزاج اصلی و حرارت غریزی و قوی است و یا مخالف مفسد و فانی کننده آنها و اول را فادزهر و بادزهر و ثانی را سم نامند و تولید غذا از ماده است و چون این مقدمات بالاجمال معلوم گردید پس باید دانست که آنچه وارد بدن میگردد خالی ازان نیست که تاثیر آن یا بماده فقط است و آنرا غذای مطلق نامند و یا بکیفیت فقط و آنرا دوای مطلق گویند و یا بماده و کیفیت هردو و آنرا غذای دوائی و یا بکیفیت و ماده هردو و آنرا دوای غذائی و یا بصورت فقط و آنرا ذوالخاصیه گویند و این یا موافق و دافع مضار است یا مخالف و احداث کننده مضرت و فساد و هر یک ازینها منقسم بچند قسم میگردد اما آنچه تاثیر آن بموافقت است یا از نوع بود یا بصورت فقط است و آنرا فادزهر یا بماده و صورت و آنرا غذای فادزهری و یا بکیفیت و صورت هردو و آنرا دوای فادزهری و یا بهرسه از ماده و کیفیت و صورت و آنرا غذای دوائی فادزهری گویند و اما آنچه تاثیر آن بمخالفت و مضادت باشد نیز برچند نوع است یا بصورت فقط است و آنرا سم مطلق نامند و یا بکیفیت و صورت هردو و این نیز بمراتب است اگر در کمال قوت است آنرا دوای سمی گویند و اگر در کمال قوت نیست آن نیز بر دو نوع است یا با آن قوت مسهله است و آن نیز بر سه نوع است یا قوی است یا متوسط یا ضعیف اما قوی را تاثیر بصورت و کیفیت است باهم و آن را دوای مسهل ذوالخاصیت نامند و اما متوسط را تاثیر بکیفیت و صورت است و این را دوای مسهل گویند و اما ضعیف را اکثر تاثیر بکیفیت و ماده و صورت هرسه است و لیکن همه ضعیف و ناقص خصوص صورت است و این را دوای ملین خوانند و تفصیل این اجمال آنکه **غذای مطلق** آنست که تاثیر و اثر آن در بدن بماده فقط باشد نه بکیفیت و صورت بدین قسم که چون وارد بدن گردد و تاثیر دران نماید بتوسط کیفیتی که لازم آنست و بدن ازان متاثر و متغیر نشود و از مزاج اصلی خود نگردد بلکه دران تصرف نموده یا بالقوه آنرا بفعل آورده متغیر و متبدل از صورت غذائی بصورت خلطی گرداند و مستعد انکه بالفعل جزو عضو و بر اقطار ثلثه آن بیفزاید و فائض گردد بران صورت عضوی از مبدء فیاض جل شانه باستعداد و ترتیب مانند آب گوشتهای لطیف و زرده تخم مرغ نیم برشت و یا بعید مانند گندم و سایر حبوب و بقول و غیرها و کیفیت حاصله ازان خلط منافی و غالب بکیفیت اصلی بدن و اعضا نباشد و **دوای مطلق** آنست که تاثیر آن در بدن بکیفیت فقط باشد و ماده آن قابلیت غذائیت و جزو بدن شدن نداشته باشد بدین قسم که چون وارد بدن گردد و حرارت غریزی دران تصرف نماید متاثر و متغیر نگردد بلکه ثانیا او تصرف در بدن نماید و آنرا متاثر و متغیر بکیفیت خود سازد و از حرارت و برودت و رطوبت و یبوست مفردا یا مرکبا مانند فلفل و دارچینی و شلیفه و کافور و بزر رازیانه و امثال انها و **غذای دوائی** آنست که تاثیر آن در بدن بماده و کیفیت هردو باشد بهمان نحو با غلبه ماده که بعد تاثیر و تاثر ازان خلطی حاصل گردد که جزو بدن تواند شد و با آن اندک کیفیت مزاجی باشد غالب بر کیفیت مزاج اصلی بدن و تغیر مائی در بدن نماید بکیفیت خود از کیفیات اربعه مانند خس و ماء الشعیر و خیار و بادرنگ و کدو و هندوانه و خربزه و انگور و بقلة الحمقاء و اسفاناخ و بابونه و شبت و شلغم و زردک و چغندر و کلم و ماش و عدس و نخود و لوبیا و نحوها و **دوای غذائی** آنست که تاثیر آن در بدن بکیفیت و ماده هردو باشد با غلبه کیفیت و بدن را متغیر سازد به تغیر مائی و ثانیا بدن دران تصرف نماید و ازان خلط بسیار کمی حاصل گردد که قابلیت غذائیت و جزو بدن شدن و فیضان صورت عضوی شدن داشته باشد با کیفیتی غالب بر بدن مانند گندنا و نعناع و برگ کاسنی و عنب الثعلب و سیر و پیاز و توت و آلو و اکثر میوها و بزور مانند بزر خیار و خربزه و هندوانه و امثال انها و بدانکه ادویه و اغذیه را افعال کلیه می باشد بحسب کیفیات آن مانند تسخین و تفریق و تحلیل حار و تبرید و تکثیف بارد و تلیین و سیلان رطب و تیبیس و صلابت و امساک یابس و نیز هر یک از ادویه

را صفات مخصوصه است که مشابه افعال کلیه آنست مانند تفتیح و تسدید و ردع و تحلیل و امثال اینها و اغذیه مفرده را صفات منحصر است در هجده قسم بدین نحو که غذا یا صالح الکیموس است و یا فاسد الکیموس و اول آنست که متولد شود از آن خون طبیعی صافی که مخلوط نباشد با آن اخلاط دیگر مگر اندکی بقدر احتیاج و ثانی بخلاف آنست و هر واحد از آن هر دو منقسم میشود به سه قسم لطیف و کثیف و متوسط بینهما و باز به سه قسم دیگر کثیر الغذاء و قلیل الغذاء و متوسط بینهما کثیر الغذاء آنست که از آن خون بسیاری تولد یابد و قلیل الغذاء بعکس آن و متوسط بینهما متوسط میان آن هر دو پس اقسام اغذیه هژده میشود بضرب سه در شش و به بیان دیگر آنکه غذا یا رقیق لطیف است مانند اسفاناخ و یا غلیظ غیر لطیف است مانند پنیر و یا متوسط است مانند آب گوشت بزغاله و هر واحد از آن هر دو یا جید است مانند آب گوشت جوزهٔ مرغ و بیضهٔ مرغ و ماهی ریزه و یا متوسط است مانند آب گوشت بزغاله و نخود و نان تازه و یا ردی است مانند خردل و سیر و پیاز و هر یک از اینها یا کثیر الغذاء است مانند زردهٔ بیضهٔ نیمبرشت یا معتدل الغذا است مانند مرق نخود با عسل و یا قلیل الغذا است مانند ماء الشعیر بقول چنانچه درین جدول نموده می آید

لطیف صالح الکیموس کثیر الغذاء مانند زردهٔ تخم مرغ نیمبرشت یا آب گوشت کبک و شراب	لطیف صالح الکیموس قلیل الغذاء مانند آب انار و سیب و کاهو	لطیف صالح الکیموس متوسط الغذاء مانند نان گندم پاکیزهٔ جید	لطیف فاسد الکیموس کثیر الغذاء مانند شش حیوان و کبوتر بچه	لطیف فاسد الکیموس قلیل الغذاء مانند ترب و پیاز و هرچه تیز و تند باشد	لطیف فاسد الکیموس متوسط الغذاء مانند نان فطیر ردی الطبخ
کثیف صالح الکیموس کثیر الغذاء مانند تخم مرغ برشته کرده در روغن	کثیف صالح الکیموس قلیل الغذاء مانند پنیر تازه غیر کهنه	کثیف صالح الکیموس متوسط الغذاء مانند گوشت بچهٔ گاو	کثیف ردی الکیموس کثیر الغذاء مانند گوشت گاو	کثیف ردی الکیموس قلیل الغذاء مانند گوشت قدید	کثیف ردی الکیموس معتدل الغذاء مانند کلم
معتدل صالح الکیموس کثیر الغذاء مانند گوشت برهٔ یکساله	معتدل صالح الکیموس قلیل الغذاء مانند شلغم	معتدل صالح الکیموس معتدل الغذاء مانند گوشت بچهٔ شتر	معتدل ردی الکیموس کثیر الغذاء مانند کلم رومی	معتدل ردی الکیموس قلیل الغذاء مانند زردک	معتدل ردی الکیموس معتدل الغذاء مانند ماهی سرخ کرده

ذو الخاصیه آنست که تاثیر آن در بدن بکیفیتی و امری ورای کیفیات و امور ظاهره حسیه و وهمیه باشد بلکه بمناسبتی و امری بسیار لطیف و دقیق خفی مانند جذب مقناطیس و کهربا آهن و کاه را و تاثیر فادزهر و سم در بدن که تعبیر از آن بصورت نوعیه نیز نموده اند ولیکن جذب مقناطیس و کهربا آهن و کاه را الطف و ادق و اخفی است از تاثیر آن هر دو بلکه این بمونه است از تاثیر نفوس بعض اشخاص انسانیه در بعض دیگر از فرط محبت که عشق نامند و فرط عداوت بسبب مناسبت و مجانست نفوس ایشان باهم و یا بکمال عدم مناسبت و منافرت ایشان از هم که تفصیل این طولی دارد و محل گنجایش آن ندهد و بدانکه ذو الخاصیه اگر تاثیر آن بموافقت آنرا فادزهر و تریاق نامند و الاسم و فادزهر و تریاق آنست که تاثیر آن در بدن و حرارت غریزی و قوی و ارواح بطریق موافقت و محافظت و تقویت و اعانت آنها بحدی باشد که بر دفع و رفع نکایت و اذیت سم موذی یاری و مقاومت نماید چنانچه بتفصیل مذکور خواهد شد و اما آنکه افیون را تریاق می نامند بمجاز است بجهة آنکه حافظ قوت است و درین امر با تریاق حقیقی اشتراک دارد و غذای ذو الخاصیه آنست که تاثیر آن بماده و صورت هر دو باشد اما ماده غالب بنحو مذکور از فعل و انفعال و تاثیر و تاثر مانند روغن گوسفند و گاو و شیر با مغز گردکان و امثال اینها که با وجود تغذیه احداث تفریح و دفع سمیت می نماید و دوای ذو الخاصیه آنست که تاثیر آن بکیفیت و صورت هر دو باشد مانند فادزهر حیوانی و جدوار و حب الغار که با وجود تریاقیت و دفع سمیت و اذیت سم احداث حرارتی غالب بر مزاج اصلی بدن مینماید و غذا و دوای ذو الخاصیه آنست که تاثیر آن بماده و کیفیت و صورت هر سه باشد مانند تفاح و خمر که با وجود تغذیه و احداث اندک کیفیتی غالب بر بدن و تفریح و سروری آورد و سم مطلق آنست که تاثیر آن در بدن مخالف و ضد تاثیر فادزهر باشد و برودتی بلا مهلت حرارت غریزی و ارواح و قوی غالب و فاسد سازد و فرصت فعل و انفعال ندهد مانند بیش و زهر افعی و مارهای قوی و گزیدن آنها که فی الفور مهلک اند و دوای سمی آنست که تاثیر آن بکیفیت و صورت نوعیه هر دو باشد و بعد تاثیر و تاثر با حصول اثر سمیت احداث کیفیتی غالب بر کیفیت اصلی بدن نماید مانند بیخ سیاه و غذای سمی آنست که تاثیر آن بماده و صورت هر دو باشد و بعد فعل و انفعال با حصول تغذیه بدستور مستور احداث سمیت نماید و مثال این در خارج کم متحقق است زیرا که اشیای سمیه بی کیفیتی از کیفیات نمی باشند و بلا ور را بعضی غذای سمی گفته اند و غذای دوای سمی آنست که تاثیر آن بماده و کیفیت و صورت هر سه باشد و بعد تاثیر و تاثر با حصول غذائیت و کیفیتی غالب احداث

سمیت نماید مانند لحوم افاعی و سائر لحوم سمیه و گیاهای سمی دوای مسهل ذوالخاصیه آنست که تأثیر آن بکیفیت و صورت هر دو باشد و بآن نیز قوت مسهله بود در کمال
قوت و شدت تأثیر و برای کثرت قوت محتاج باصلاح و تدبیر تشویه و غیرها باشد و بعد اصلاح و ورود در بدن و تأثیر و تأثر نفوذ و سرایت در اقضیه و سطوح و عروق و اعماق
بدن نماید و مختلط و متشبث باخلاط و رطوبات رقیقه و غلیظه گردد و اکثر اینها را بتبخیر و ترقیق و تذویب و تقطیع و غیرها دفع سازد و بعضی را بتحلیل برد مانند سقمونیا
که بکیفیت احداث حرارت و بصورت نوعیه دفع صفرا و بلغم مینماید و همچنین سائر ادویه مسهله قویه مانند مازریون و دند و خربق و غیرها و دوای مسهل آنست که
تأثیر آن بآن مثابه نباشد بلکه در هر فعل از آن اندک ضعیف تر باشد و محتاج باصلاح بسیار نباشد مانند سناء مکی و تربد و هلیلجات و امثال اینها که باستعمال با ورد احمر
یعنی سنا با گل سرخ و چرب نمودن تربد و هلیلجات بروغن بادام کافی است و دوای ملین آنست که تأثیر آن از اینهم ضعیف تر باشد و همچنان متشبث باخلاط و رطوبات
موجوده حاضره در معده و امعاء و حوالی آنها گشته دفع گرداند و با آن قوت نفاذه چندان نباشد مانند فلوس خیارشنبر و ترنجبین و شیرخشت و شکر سرخ و تمر هندی و اجاص
و امثال اینها و لیکن خالی از قوت جالیه نباشد و از اینها نیز بعضی محتاج باندک اصلاح اند مانند فلوس خیارشنبر که باید روغن بادام یا روغن گل سرخ چرب نموده شود
برای رفع تشبث و چسپیدن آن بسطح امعاء و احداث قرحه و سحج و زحیر و بعضی نیستند محتاج بدان مانند ترنجبین و شیرخشت و سائر ملینات مذکوره **فصل دویم** در بیان
مرکب القوی و ذوالخاصیه و تأثیر هر یک از اینها بدانکه مراتب قوای ادویه منحصر است بر سه مرتبه و قوت عبارت از مبداء و سبب موجب افعال و ظهور آنها است در موضع
لائقه مرتبه اول افعال محسوسه ادویه است بسبب کیفیت مشابهه حاصله از مبداء فیاض جل اسمه بر ایشان از ترکیب عناصر و امتزاج ایشان با یکدیگر و این را مزاج اولی نامند
مرتبه دوم افعال محسوسه حاصله از امزجه ثانویه اشیاء صاحب امزجه ثانویه است در ملاقی خود با و آن از لوازم مرتبه اول است چه اشیاء صاحب مزاج ثانوی مرکب اند
از اجزای که هر یک را کیفیتی و مزاجی اول مختلفة الآثار است باشد مانند تسخین بعضی و تبرید بعضی و از اجتماع و تفاعل کیفیات اولی کیفیت ثانوی حاصل میشود و اثر این غیر آثار
آن اجزاء است مانند ردع و قبض و تسخین و تبرید و غیرها و هر چه را مزاج ثانوی طبیعی باشد مرکب القوی نامند و آنچه صناعی باشد اگر مزاج ثانوی را اثر موافق آثار اجزای
مفرده او است آن مرکب را متوافقة القوة گویند و اگر مخالف آنها است مثلا هم تسخین و هم تبرید کند آنرا متضادة القوة نامند و طبیعت باذن خالقها هر یک را در مکان
لائق استعمال مینماید اگر او را عائقی و مانعی نباشد مرتبه سوم از لوازم مرتبه اول و ثانی است بواسطه فعال صورت نوعیه و بالخاصیه عبارت از آن است مانند حجر الیهود
و در تفتیت حصاة که از لوازم کیفیت مزاجی او است و تقطیع اخلاط را لازم دارد مانند اختصاص اسطوخودوس بدماغ که از لوازم حرارت مزاجی او است و تلطیف اخلاط دماغیه میکند
بصورت نوعیه خود مانند تریاق که دفع سم مینماید بلوازم مزاج ثانوی و بواسطه صورت نوعیه خود و بدانکه بنابر مذهب شیخ الرئیس و محققین حکما که قائل به بقای صور
عنصریه بمرکبات باید که مراتب قوتها چهار باشند چه تصحیح نموده اند که مرکب را مزاج اولی حاصل از کیفیات اجزای متفاعله متماسه میباشد و تأثیر آن مرتبه ایست از مراتب و همچنین مزاج ثانوی را اثر است
غیر آن مانند لبن که مرکب است از مائیت و دهنیت و جبنیت و تأثیر آن مرتبه ثانوی مرتبه دیگر است از مراتب و برین قیاس صورت نوعی ترکیبی را اثری است غیر آثار مذکوره و تأثیر اجزای
غیر متفاعله مرکبات را مرتبه از مراتب شمرده اند و قیاس مقتضی آنست که قوتها بقدر فواعل باشند و اندراج مرتبه اثر صور نوعیه اجزای غیر متفاعله غیر متماسه در تحت مرتبه اثر صور نوعیه
ترکیبی ظاهر نیست و بدانکه بعضی از مرکبات ناقصه بی صورت نوعیه اند مانند خاک مخلوط با آب و کفی که مرکب است از آب و هوا و بخاری که مؤلف است از آب و آتش و بدانکه هر چه
با صورت نوعیه است با محکم الترکیب است و تفصیل این بعد از این خواهد آمد ان شاء الله تعالی و تفاصیل باقیه بالاجمال این است اما مرکب القوی پس آن دوایی را نامند که مرکب
جوهر آن از چند چیز که هر یک را بسر خود مزاجی خاص باشد متباین دیگری و بعد ترکیب در شیء واحد و پوشیدن لباس صورت وحدانی امتزاج تامی نیافته باشند که بعد ورود در بدن
و تأثیر و تأثر از ان از هم متمایز نتوانند گشت و تأثیر واحد نتوانند نمود بلکه بعد ورود در بدن اجزای آن از هم جدا گشته هر یک تأثیری و احداث کیفیتی خاص مینمایند و منشاء
آثار متخالفه متضاده میگردند بعضی برودت و بعضی بدیری بحسب ترکیب و امتزاج و لطافت و کثافت مواد اجزای خود چنانچه بتفصیل ان شاء الله تعالی بعد از این خواهد آمد
مانند حجر البتیس و جدوار و چوب چینی و ورد احمر و ماء ورد و اکثر ادویه فادزهریه و تریاقیه و کل ادویه ماهیه نیز مثل شقاقل و بهمنین و بوزیدان و جوز بوا و زراوند مدحرج و طویل
و زنجبیل و زرنباد و مانند اینها و درین چنین دوای نباتی اکثر رطوبت فضلیه غالب بر رطوبت اصلیه آن می باشد لهذا بزودی آنرا کرم می خورد و تباه میگرداند و بدانکه
رطوبت فضلیه عبارت از رطوبتی است که در تمام اجزای آن چیز کما ینبغی ممتزج نگشته باشد و باندک زمانی بعضی از آن بتحلیل رود و جرم آنرا مشتق سازد و بعضی بتعفین صورت
کرمی یافته جرم آنرا بجوید و رفته رفته تمام آنرا فانی گرداند و اما ذوالخاصیه پس بدانکه خاصیت باصطلاح فعال و آثار ثانوی را نامند ورای کیفیات اولی

از حرارت و برودت و رطوبت و یبوست که از شیء ظاهر گردد مانند لطافت و سرعت نفوذ و تفتیح و ترقیق و اذابه و تحلیل و امثال اینها و افعال و آثار ثوالث را نیز نامند مانند
تفتیت حصاة و تفریح و تقویت ارواح و قوی و دفع سمیت و این اگر بموافقت و مناسبت مزاج و ارواح و حیوة باشد آنرا فادزهر و تریاق نامند و اگر بمضادت و عدم
مناسبت باشد آنرا سم گویند که ضد افعال و آثار تریاق ازان ظاهر گردد و بعبارت دیگر آنکه ذوالخاصیة چیزی را نامند که تاثیر آن نه بکیفیت باشد بلکه بصورتی بود که آن
چیز بآن صورت امتیاز از سائر اشیا یافته نوعی خاص گشته باشد و ازین جهت این صورت را صورت نوعیه نامند که بآن نوع نوع از هم جدا گشته اند و هر یک تاثیر
ورای تاثیر دیگری مینمایند و اما اشخاص هر نوع نوع دران تاثیر متحد اند مانند جذب مقناطیس آهن را و کهربا کاه را چنانچه ذکر یافت و مانند حجر التیس و حجر الحیه و جدوار و حب
الغار و تریاق فاروق و مثرودیطوس و امثال اینها از ادویه فادزهریه تریاقیه مفرده و مرکبه که در سموم حاره و بارده و امراض متضاده موثر اند خواه بموافقت
و مناسبت مانند فادزهر و خواه بمنافرت و ضدیت مانند سم زیرا که ذوالخاصیه دو نوع است چنانچه ذکر یافت و فی الحقیقه مرجع ما بالکیفیه و مرکب القوی و ذوالخاصیه
و ما بالطبع عند التحقیق و التدقیق قریب بهم بلکه یک امر است و آن نیست مگر اثر طبیعت که آن اثر ظهور نفس است در اجسام بمراتب الا آنکه تاثیر ما بالکیفیه ضعیف و جزئیست
و تاثیر مرکب القوی ازان زیاده و منکسر و تاثیر ذوالخاصیه ازان بیشتر و بالاجمال و تاثیر ما بالطبع ازان زیاده و تاثیر نفس کلی و اشمل و از همه اقوی و ارفع و اعلی است و بدانکه
تاثیر بعضی ادویه که بطریق تعلیق و اخذ آن بنوعی خاص و شرطی مقرر و همچنین از برای محبت و یا عداوت مثلا در زیر سر و یا در خانه یکی از اینها انداختن و یا دفن کردن و فرش کردن
و یا سوختن و یا با خود داشتن و غیر اینها هر چند قواعد تنبیه و تاثیرات طبیعت را چندان درانها دخلی نیست ولیکن از تاثیرات نفس و توهمات آن بیرون نیست خصوص ضعفاء العقول
و بحکم لکل اهل و آنکه کتاب نیز خالی ازانها نباشد جا بجا بعضی ازین قبیل خواص مذکور میگردد و اما تاثیر فادزهر و تریاق پس بدانکه تاثیر فادزهر و تریاق از جهت مرکب القوی بودن
آنست هم از جهت مناسبت و جذب نمودن آن سم را بسوی خود و میل سم بسوی آن و هم از جهت مضادت و دفع و ابطال و افنای آن اثر سم را از خود و از مناسبت مصادق
خود که حرارت غریزیه و قوی و ارواح باشند و هم از جهت امور مذکوره در فادزهر از تفتیح مجاری و سرعت نفوذ و غوص در اعماق بدن و جذب سم آنها بهمان جهت بدانکه
چون اجزای رطوبات و قوی و ارواح بدن همه با هم متصل و متحد اند اتصال و اتحاد وحدانی و طبیعت مدبره بدن و نفس حیوانی قابض و حافظ و مجمع کل اند قبض
و حفظ و اجتماع وحدانی و لهذا بمجرد ورود آن در بدن تاثیر آن در تمام بدن میرسد چنانچه مشاهده میگردد که در حین ضعف و گرسنگی بسیار بمجرد ورود دوای مقوی
و یا غذای صالح خصوصا لطیف دفعة تقویتی در بدن حاصل میگردد و اما تاثیر واحدات غذا تقویت بدن را دفعة واحدة بمجرد ورود در معده دو وجه است یکی آنکه اجزای
لطیفه آن بواسطه رطوبات بدنیه و حرارت و قوی و ارواح و اتصال و اتحاد ایشان با هم دفعة بتمام بدن میرسد و باعث تقویت قوی و ارواح میگردد دوم آنکه طبیعت
مدبره حامیه بدن آنچه از غذا آماده و ذخیره نگاه داشته است که اندک اندک صرف بدن نماید در هنگام فقدان آن و چون غذای تازه وارد بدن شود و مطمئن گردد آنرا که ذخیره
وارد زیاده بصرف در آورد و موجب تقویت بدن شود والله اعلم و اما در **تریاق الافاعی** و آنچه دران لحوم افاعی است شاید با مور مذکوره امری دیگر نیز باشد و آن
جذب لحم افعی است سمیت را بسوی خود و ازین جهت است که تاکید و مبالغه بسیار نموده اند که در هنگام گرفتن افعی و حین قطع سر و دنب آن باید که اذیت با و نرسد و خشمگین
و لاغر نگردد و در هنگام کمال قوت آنرا بغضب در آورند تا تمام زهر آن بسر و دنب آن آید و بسرعت تمام و بیکضربت آن هر دو را جمع نموده قطع نمایند که دفعة منفصل
گردند و سمیت مطلقا در بدن آن سرایت ننماید زیرا که اگر سمیت دران بماند هر چند اندک باشد بدان سبب ضرر میرساند و نیز جذب سمیت را کما ینبغی نخواهد کرد و علت این جذب
سمیت نیز مناسبت لحم آنست بسم مانند جذب اجرام عصارات رطوبات و لطائف معصورات ادویه را نیز بسوی خود و این امریست متیقن و محسوس و لهذا آزموده اند
که بعد از طبخ مطبوخات و مالیدن اجرام آنها بزودی باید که صاف نمایند و لطائف و جواهر را از کثائف و اجرام آنها جدا کنند و الا باز آنها را بخود میکشند و نیز بجهت زیادتی
تاثیر و تقویت و اعانت بر امور مذکوره تخمیر اجزای تریاقات خصوص تریاق الافاعی التخمیر عجیبی مینمایند تا بسرعت تمام نفوذ و غوص در اعماق بدن نموده سمیت را جذب
و دفع نماید و لهذا بعد تناول آن اولا بدن گرم میگردد و بعد ازان عرق لزج بدبو دفع میشود و اکثر آنست که بول و براز نیز بدستور مذکور بدبو میباشد پس صحت می یابد
فایده بدانکه بعضی گفته اند که اطلاق فادزهر بر ادویه مفرده مطبوعه حجریه که در جوف حیوانات مانند بیشه و گاو کوهی و میمون و غیرها متکون میگردد و بر معدنیات
نیز و تریاق بر ادویه نباتیه مفرده مانند جدوار و حب الغار و ادویه مرکبه مصنوعه مانند تریاق الافاعی و مثرودیطوس و تریاق ثمانیه و اربعه و غیرها که مزاج ثانوی
ترکیبی یافته اند اولی و انسب مینماید و بعضی بالاشتراک گفته اند یعنی اطلاق یکی بر دیگری جایز و مستعمل است والله اعلم و اما تاثیر سم   با مور مذکوره بمضادت و قهر

و غلبه و افساد و ابطال و افنای حرارت غریزیه و قوی و ارواح و رطوبات است و گریز آنها هر با عن الضد بسوی مبدا و ینبوع خود که قلب باشد و اخماد و خاموش شدن آنها
دران بانقباض مجاری و اقصیه و لهذا دران حین رنگ بشره و سائر بدن زرد و رفته رفته کبود و سیاه و حرارت آن متبدل به برودت میگردد و صاحب اخوان الصفا نوشته
که سموم دو نوع حار و بارد و اما سموم حاره پس افعال آنها در بدن بعنوان اذابه رطوبات و فانی نمودن آنها است و دبیب آنها مانند دبیب زعفران است در آب
که در یک لحظه تمام آب را رنگین میگرداند و متغیر میسازد و اما سموم بارده پس فعل و تاثیر آنها در بدن بعنوان تجمید و انعقاد خون و رطوبات و ارواح لطیفه اعضاء است
که قوام حیوة و صحت مزاج بدان است و دبیب آنها مانند انفحه و مایه است که چون بر شیر زنند آنرا منعقد و بسته میسازد در اندک زمانی و فعل و تاثیر فادزهرات و تریاقات
برعکس آنست و دبیب آنها مانند رسیدن ترشیها است برنگ زعفران و معصفر که بزودی آنرا فاسد میسازد و باطل میگرداند فعل آنرا و اما تاثیر سایر ادویه
از مسهله و غیرها باکثر امور مذکوره تشبث اجرام آنها است باخلاط فاسده قریبه بمعده و امعا و نیز برسانیدن طبیعت مدبره بدن قوی و لطائف آنها را باعضای بعیده
و ضیقة المجاری و نیز بجذب اعضا است آنها را بسوی خود و رسیدن اثر آنها بزودی در تمام بدن باعتبار اتصال اجزای بدن و رطوبات آن باهم و جزء بجزء رسیدن اجزای
لطیفه و تاثیر دوا تا بعضو مخصوص و مرض خاص حاصل آنکه آن دوا نیز مخصوص بآن عضو و آن مرض باشد تا تاثیر بهر نحویکه باشد از قبض و جمع و یا تفریق و ارخا و تفتیح و نضج و ترقیق و تقطیع
و تحلیل و دفع و نشف و تعریق و اسهال و ادرار و غیرها والله اعلم **فصل سوم** در بیان مزاج و اقسام امزجه و معرفت درجات آنها بدانکه مزاج مصدر بمعنی ممتزج باسم
مفعول است و آن بالاجمال عبارت است از کیفیت عنصریه متوسطه حاصله از کیفیات بسیطه متضاده و بالتفصیل عبارت از کیفیت ثانویه متشابه متوسطه حاصله از کیفیات اربعه
و امتزاج عناصر اربعه است هنگامیکه بسیار ریزه ریزه شوند اجزای آنها و باهم متصل و مختلط گردند و فعل و انفعال نمایند تا حدیکه صورت هر واحد صورت وحدت کیفیت دیگری را بشکند و صورت
وحدانی بهم رسانند که از هم ممتاز نگردند و عناصر که ارکان و اسطقس و اصل نیز نامند چهاراند آتش و هوا و آب و خاک و کیفیات نیز چهاراند حرارت و برودت و رطوبت و یبوست
و دو کیفیت از اینها که حرارت و برودت باشد فاعله اند و دو دیگر که رطوبت و یبوست باشد منفعله و هر یک از ارکان را دو کیفیت است یکی فاعله و دیگر منفعله مثلا آتش حار
و یابس است و هوا حار و رطب و آب بارد و رطب و خاک بارد و یابس و هر واحد از اینها با دیگری هم نسبت بما فوق خود و هم نسبت بما تحت خود مناسبت و مشابهت
دارد و هم ضدیت و عدم مناسبت مثلا هوا با آتش باعتبار کیفیت حرارت خود مناسبت و مشابهت دارد و باعتبار رطوبت ضدیت و با آب بسبب کیفیت رطوبت مناسبت
دارد و باعتبار حرارت ضدیت و همچنین سائر ارکان و همین علت انقلاب و آمیزش آنها است با یکدیگر و تاثر و تاثیر و ظهور آثار مختلفه از ایشان والا انقلاب و آمیزش و تاثیر
و تاثر متصور نبودی و کره اثیر که کره آتش باشد باعتبار لطافت بفلک قمر قریب است و کره خاک باعتبار کمال کثافت و ثقل پائین همه و مرکز کل است و دو کره
دیگر در بین و اما افعال هر یک از کیفیات اربعه مثلا حرارت فعل آن تسخین و تفریق و تحلیل و اذابه و تبخیر و افنا است و برودت تبرید و جمع و تجمید و اخماد حرارت و رطوبت
ترطیب و تلیین و تملیس و ترقیق و سیلان و یبوست تکثیف و تخشین و تصلیب و حفظ و امساک اجزا است و بدانکه اقسام امزجه بحسب استقراء نُه است یک معتدل و هشت دیگر
غیر معتدل و ورای این نُه صورت دیگر متصور و متحقق نیست مراد از معتدل که میزان و مقیس علیه غیر معتدل است یعنی با آن میسنجند انحراف امزجه را معتدل فرضی طبی است که بمعنی تکافو و تساوی
سفا و بر اجزای عناصر است در ممتزج بالفرض و بالنسبه نه تساوی حقیقی و واقعی زیرا که تحقق معتدل حقیقی در خارج ممتنع است بجهة میل و توجه هر یک بمرکز خود بسبب عدم مانع و قاسر غلبه
و زیادتی هر یک مانع و قاسر دیگری است و خارج از اعتدال یا از جهت غلبه و زیادتی یک کیفیت است از کیفیات اربعه در ممتزج از آنچه سزاوار است که در معتدل باشد و آن چهار است یا حرارت
غالب است و بس و آن احر از ما ینبغی باشد و یا برودت و آن ابرد از ما ینبغی و یا رطوبت و آن ارطب از ما ینبغی و یا یبوست و آن ایبس از ما ینبغی و یا از جهت دو کیفیت است و آن
نیز چهار است یا حرارت و یبوست غالب است پس آن احر و ایبس از ما ینبغی خواهد بود و یا حرارت و رطوبت و آن احر و ارطب و یا برودت و رطوبت و آن ابرد و ارطب و یا برودت
و رطوبت و آن ابرد و ارطب و یا برودت و یبوست و آن ابرد و ایبس از ما ینبغی است و اینجا ایرادی وارد است و آن اینست مثلا اگر کسی گوید که اشیاء مرکبه از عناصر پس اگر
غالب بر شیء مرکب ممتزج عنصر نار است باید که بر آن شیء حرارت و یبوست غالب باشد و اگر عنصر هوا است باید که حرارت و رطوبت غالب باشد و همچنین پس چگونه است که میگویند
فلان چیز احر از ما ینبغی است و یا ابرد و ارطب و یا ایبس و احداث گرمی یا سردی و یا تری و یا خشکی بسیار می نماید جواب آنست که آنچه مرکب است یعنی احر و ایبس و یا احر
و ارطب و یا ابرد و ارطب و یا ابرد و ایبس است در هر یک از آنها یک عنصر غالب است و دو کیفیت آن عنصر که یکی فاعله و دیگری منفعله باشد از آن بروز و ظهور مینماید مثلا اگر در آن
ممتزج عنصر نار غالب است پس آن احر و ایبس از ما ینبغی است و اگر عنصر هوا غالب است احر و ارطب از آن خواهد بود و همچنین آنچه در آن یک کیفیت غالب است که مفرد باشد

دو عنصر غالب است مثلا و احر مما ینبغی دو عنصر غالب است که نار و هوا باشند و دو کیفیت منفعله آن هر دو که رطوبت و یبوست باشند با هم فعل و انفعال نموده و بحکم اذا تعارضا تساقطا
فعل و اثر هر دو مرتفع میگردد و پس باقی میماند مکرر دو جزو حار از ان هر دو پس آن شیء ممتزج احر مما ینبغی خواهد بود و هر چند حرارت بسیار بالعرض احداث مینماید بسبب تحلیل و تفتیح خود لیکن آن
یبس و جنس حرارت کمتر است زیرا که بالعرض است نه بالذات و بر همین قیاس نماید ابرد و ارطب و ایبس مما ینبغی کما لا یخفی و بدانکه کیفیت عبارت از هیئت مستقره مجتمعة الاجزاء در جسم
است که مقصود و ادراک آن موجب تصور و ادراک امری خارج از ان نباشد و نیز مقتضای قسمت و یا نسبت در اجزاء حامل و موضوع خود ننماید یعنی قسمت پذیر نباشد والله اعلم و اما
کیفیت معرفت درجات ادویه و مراتب آنها پس بدانکه آنچه وارد بدن انسان معتدل المزاج و یا قریب باعتدال جوان ذکی الحس با ادراک گردد و حرارت غریزی او در ان
تاثیر نماید و کیفیت کامنه بالقوه آنرا بروز و بفعل آورد و آن کیفیت حاصله اگر مماثل کیفیت بدن آنست و بتکرار استعمال و تکثار مقدار شربت تاثیری و احداث کیفیت غالبه زاید
بر مزاج اصلی آن بکند و ارواح و قوی را متغیر نسازد بکیفیتی از کیفیات اربعه و ناقص و مختل ننماید فعلی از افعال را آنرا معتدل نامند والا خارج از اعتدال و خروج آن اگر بمرتبه
که بمقدار کم آن در بدن احداث کیفیتی غالب و زائد نماید و مقدار بسیار و تکرار استعمال آن تغییری کمی نماید اما ناقص و مختل نسازد فعلی از افعال را آنرا درجه اول گویند و اگر مقدار کم آن
احداث کیفیتی غالب و زائد نماید اما زیادتی مقدار و کثرت استعمال آن بسر حد ضرر و فساد نرسد آنرا درجه ثانیه نامند و اگر بان بسر حد ضرر و فساد و نقصان و اختلال رسد
ولیکن مهلک نباشد آنرا درجه ثالثه گویند و اگر ضرر بسیار عظیم در ارواح و قوی نماید و بسر حد هلاکت رساند و مهلک باشد آنرا درجه رابعه نامند و نیز مراتب اربعه و تاثیر غالب آنرا بدین
نهج بیان نموده اند که چون بدن مشتمل است بر اعضاء مانند معده و بر مجاری مانند عروق و بر اخلاط محصوره در عروق و بر رطوبات ثانیه محصوره در عروق شعریه و فوهات ساقی و بر اعضاء
و ارواح که در جمیع اعضای مذکوره ساری اند پس هر چه بمقداری خالی از افراط و تفریط وارد بدن گردد بیرون از ان نیست که بعد از متغیر شدن از کیفیت بدنی تاثیر در هوای تا عمل فضیه کرده
مفقود الاثر میگردد و یا اثری از ان باقی میماند اول معتدل است و ثانی اگر تاثیر آن منحصر در روح مجاور مجاری است و تجاوز از ان نمیتواند نمود درجه اولی است و اگر تاثیر در روح و اخلاط نیز مینماید
درجه دوم و اگر در روح و اخلاط و رطوبات ثانیه تاثیر مینماید درجه سوم و اگر تاثیر آن در هر سه باشد و کل اعضا را شامل گردد درجه چهارم نامند که نهایت تاثیر است بدانکه هر یک از
درجات را سه مرتبه قرار داده اند در عرض اول و وسط و آخر و کیفیت غالبه در هر یک ابتدا و اول آن درجه بالنسبه بوسط آن کمتر محسوس میگردد و در وسط از ان زیاده و در آخر از همه زیاده و درجه رابعه
در هر مرتبه از کیفیات در طول هم گفته اند و آن شیء سمی است مگر آنکه بحسب صورت نوعیه تریاقی باشد و آنچه اذیت و سمیت آن در اول ثانی آن درجه باشد قابل اصلاح است و آنچه در آخر آن اصلاح
پذیر نیست و این تقسیم و مراتب و درجات کیفیات چندان اصلی ندارد و کلی نیست بلکه اکثری و استقرائی است نه تحقیقی فائده بدانکه مقرر است نزد حکما که شیء حار رطب تجاوز نمیکند حرارت
آن از درجه اولی جهت آنکه اگر حرارت آن زائد شود در آن مقدار فانی میسازد رطوبت آنرا پس رای اینست که نمیباشد دوای گرم در درجه دوم و سوم در اکثر مگر یابس و هر چیز که حار در درجه
سوم و چهارم باشد البته یابس است در ان درجه و تاثیر سمیات اکثر بصورت نوعیه خود است که خاصیت مینامند بهمان معنی که مذکور شد نه بکیفیت محض چنانچه ذکر یافت و اگر ادویه
فادزهریه قویه گرم و خشک است و یا سرد و خشک میباشد همچنین سموم حیوانات سمی زیرا که تاثیر هر یک از فاعلیتین که حرارت و برودت باشند با یبوست بسیار قوی میباشد
و با رطوبت اندک و ضعیف و نیز مزاج را منقسم اولی دو نوع قرار داده اند یکی اولی اصلی طبیعی حاصل از امتزاج عناصر اربعه و غلبه بعضی بر بعضی و مغلوبیت دیگری و دوم ثانوی
صناعی حادث از ترکیب ادویه مفرده با مرکبه مصنوعه و این ترکیب شامل کیفیت و صورت هر دو است یعنی چنانکه کیفیت اولی اصلی میباشد ثانوی صناعی نیز میباشد چنانچه ذکر یافت
همچنین بحسب صورت نیز بر دو نوع است یکی اولی اصلی و دوم فرعی صناعی و نیز هر یک بر دو نوع اند تام الترکیب قوی مستحکم و غیر تام الترکیب ناقص ضعیف رخو غیر مستحکم اما تام
الترکیب آنست که اجزای بسائط عنصری ممتزج آن بسیار لطیف صغیر صافی باشند و باهم فعل و انفعال تام نموده کیفیت و صورت وحدانی یافته باشند بحدیکه حرارت غریزی بلکه
بلکه حرارت خارجی ناری نیز اجزای لطیفه آنرا از کثیفه جدا و متفرق نتواند نمود تا از هر یک اثری و کیفیتی و خاصیتی خاص ظاهر گردد بلکه کیفیت و خاصیت واحده اعم از آنکه معتدل
باشد یا غیر معتدل از ان صادر و ظاهر گردد مانند ذهب و یا بدشواری تواند تفریق نمود مانند سائر فلزات منطرقات اما غیر تام الترکیب ناقص ضعیف رخو غیر مستحکم نیز مراتب
میباشد بعضی از ان تفریق اجزاء از هم بسیار سهل میباشد مانند گرد و نمک و بعضی را بدشواری و بیان دیگر آنکه ناقص الترکیب یا بسیار ضعیف است که تاب غسل و شستن ندارد
مانند کاسنی و اکثر بقول که طاقت طبخ بسیار ندارد مانند افتیمون و عدس و امثال اینها که بمجرد شستن و طبخ بسیار اجزای حاره قلیله خفیفه لطیفه نافذه منفتحه آنها مفارقت نموده و تحلیل
یافته اجرام بارده غلیظه کثیره مستدده ثقیله کثیفه آنها باقی میماند و لهذا نهی وارد شده است از جناب حضرت شارع نبی صلی الله علیه و آله و از اطبا نیز در باب شستن کاسنی و امثال آن از
جهت جدا شدن آن اجرام از هم و باطل شدن افعال مختصه باینها مانند گوشت مرغ و عدس و تربت کلم که جوهر لطیف حالی بورقی مسهل آنها از ماده ارضی کثیف قابض از طبیخ در آب

جدا میکردد و در آب می آید و باقی میماند و اجزای ارضیه قابضه آنها لهذا آشامیدن مرقه ملین طبع است بخلاف جرم آنها که مسدد و قابض است و نیز استعمال بعض آنها مانند کلم و ترب و عدس از خارج محلل و منضج است بخلاف از داخل و از آنها اقوی پیاز و سیر است که استعمال آن هر دو از خارج منضج و متقرح است خصوصاً پیاز پخته و سیر خام و وجه تاثیر سیر و پیاز در خارج از تقرح و انضاج و غیرهما بخلاف داخل شاید آن باشد که چون در خارج بیک جا ساکن و مستقر میمانند و رطوبت بورقیه حاره جالیه و حرارت آن تاثیر در جلد بدن کما ینبغی مینماید و لهذا باعث انضاج و تقرح میکردند و در داخل بسبب عدم استقرار و سکون که طبیعت مدبره بدن آنرا دائم در حرکت و تقلب فعل و انفعال و کسر و انکسار میدارد و صورت اصلیه و سورت آنرا برقرار نمیدارد و لهذا نمیتوانند تاثیر نمود خصوصاً که پخته شده باشند در خارج از حرارت ناریه با آب و از رطوبت بورقیه جالیه و حرارت آنها چیزی بتحلیل رفته باشد و دیگر آنکه چون اکثر آنست که سطح معده مملو و غشته ببلاغم و رطوبات میباشد و آنها حائل و مانع می آیند از تاثیر آنها و نیز آنها ممزوج و مخلوط با آن بلاغم و رطوبات گشته و حرارت بدنیه در آنها تاثیر نموده کسر حدت آنها میشود لهذا تاثیر نمیتوانند نمود و اگر محرور المزاج یابس که در معده او فضلات و رطوبات نباشد بخورد خصوصاً خام آنها را البته باعث سحج و تقرح میکردد و همچنین هر دوا و غذای حار حاد که در بلدان بارده رطبه صاحبان امزجه بارده رطبه بلغمیه تناول مینمایند بدان جهت موافق است با امزجه ایشان و ادویه و اغذیه بارده رطبه که در بلدان حاره حاده صاحبان امزجه حاره حاده دمویه و صفراویه تناول مینمایند و از ان منتفع میکردند البته مخالف و مضر است مقابل ایشان را و بسیاری از ادویه است که تناول آنها بتبرید بسیار مینماید و تضمید آنها تسخین و تحلیل مانند کشنیز و آرد جو خصوصاً مخلوط باهم جهت آنکه جرم آن هر دو مرکب است از جوهر ارضی مائی شدید التبرید و از جوهر لطیف محلل که بعد ورود در معده و تصرف حرارت غریزی در ان آن جزو لطیف بحال تحلیل میرود و باقی میماند جوهر مائی شدید التبرید بخلاف در خارج و لهذا تحلیل می برند اورام صلبه بارده را مانند خنازیر و اورام حاره را نیز و یا آنکه ضعف و رخاوت آن ادویه باین مرتبه نباشد مانند شبت و امثال آن که از غسل و طبخ اجزای لطیفه آنها از کثیفه جدا نمیکردند و تحلیل نمی یابند و بعضی از ادویه میباشند که صاحب دو جوهر مختلف و اجزای متضاده الکیفیات اند از غیر ترکیب تام مستحکم و بعضی از آنها ظاهر و محسوس اند مانند اترج که تخم و قشر زرد آن گرم است و حموضت و لب آن سرد و یا خفی اند مانند بزرقطونا که قشر رقیق بالای آن و تخم آن گرم است و لب آن سرد و لیس اگر درست بیاشامند بسبب لب لعابی بارد خود تبرید میکند و قشر و تخم آن تحلیل نمی یابند که اثری از ان ظاهر گردد چون بکوبند و بیاشامند ملصق بسطوح عصبای باطنی گشته متقرح میکردانند لهذا در خارج چون کوبیده آنرا بطریق ضماد بر اورام و دمامیل بگذارند باعث تحلیل و نضج و انفجار آنها می گردد و ناکوبیده درست آن باعث انضاج [illegible] و الله اعلم و اما مرکبات صناعی مانند تریاق فاروق و مثرودیطوس و سائر معاجین کبار و جوارشات و حبوب و اکثر ادویه فادزهریه و تریاقیه و غیرها مانند حجر التیس و جدوار و خطیانا و زراوند و شقاقل و امثال اینها از قبیل ثانی غیر تام الترکیب اند که بعد ورود در بدن و تصرف طبیعت در آنها اجزای آنها از هم جدا گشته از هر یک اثری و فعلی و کیفیتی و خاصیتی علیحده ظاهر میکردد چنانچه در مرکب القوی و ذو الخاصیته ایمای بدان کرده شد و بیان هر یک بالاجمال در اماکن خود و در فادزهر و جدوار و چوب چینی و مومیایی و غیرها انشاء الله تعالی خواهد آمد و بتفصیل در کتب قوم مسطور است و الله اعلم

فصل چهارم در بیان طرق معرفت امزجه ادویه و اغذیه بتجربه و قیاس بدانکه دانستن امزجه ادویه و اغذیه یا بتجربه است و یا بقیاس و در تجربه چند شرط مرعی باید داشت تا اعتماد بر آن توان نمود **اول** آنکه باید که آن دوا خالی باشد از کیفیات مکتسبه خارجیه مثلاً آب یا دوائی که گرم باشد احداث حرارت مینماید و چون حرارت عارضی ان زائل شود بمزاج اصلی خود که برودت است بر میگردد و احداث برودت میکند و همچنین هوا و سایر اشیای بسیطه مفرده و مرکبه **دوم** آنکه باید که تجربه را بر اشخاص معتدل المزاج جوان با حس و ادراک صحیح و بالجای شتی از قلت مقدار و کثرت آن و در امراض مختلفه متضاده و اوقات و ازمان و فصول و بلدان متباینه نمایند تا درست آید و آنچه ظاهر شود از حرارت و برودت و رطوبت و یبوست حکم بر آن کنند که آن دوا و یا آن غذا متکیف است بآن کیفیت که آن ظاهر گشته **سوم** آنکه باید که قوت آن مقاومت با قوت علت تواند نمود یعنی مقدار ان در کیفیت و کمیت و شدت و ضعف مساوی مرض باشد نه کمتر و نه زیاده از ان زیرا که بعضی از ادویه گاه است که عاجز می آید از مقاومت با اضداد خود و در ان تاثیر تام نمیتواند نمود پس اولی آنست که مجرب اگر خواهد که کار او بر او مشکل نشود باید که اولا بر علت ضعیفی مقدار کمی تجربه نماید و بتدریج در علت قوی و مقدار زیاده ترقی نموده قوت آنرا معلوم نماید هم بتنهائی و هم با معین و مصدق **چهارم** آنکه مراعات زمانی نماید که فعل و اثر دوا و یا غذا در آن ظاهر میکردد مثلا اگر در اول استعمال از ان فعلی و اثری ظاهر نگردد و در آخر اثر قوی ظاهر میشود آن دوا اقوی و اند و مرکب القوی چنین است مانند چوب چینی و اکثر ادویه قویه و اگر در اول استعمال از ان فعلی و اثری خاص ظاهر گردد و در آخر فعلی و اثری دیگر مانند افیون و ادویه مخدره دیگر که اولا بسبب تخدیر و سد مسام احداث حرارت مینماید و در آخر احداث برودت و اماتت قوی ارواح

باحماد حار غریزی و تجمید و تجفیف رطوبات اصلی پس باید که فعل اول را بالعرض داند و ثانی را بالذات و نیز در بعضی ادویه و اغذیه محتمل است که آنچه اولا از آن ظاهر شود بالذات
باشد و آنچه در آخر بالعرض مانند اکثر ادویهٔ کثیرة الحرارة حادهٔ محرقه که اولا اخلاط را گرم میسازند و احداث گرمی مینمایند و ثانیا بسبب سوختن و بسر حد رمادیت رسانیدن
آنها احداث برودت بالعرض مینمایند پنجم آنکه باید که استمرار فعل و عدم آنرا مرعی دارد یعنی باید که ملاحظه نماید فعل آنرا اگر دائمی یا اکثری است آنرا ذاتی و بالذات داند و الا
عارضی و بالعرض ششم آنکه باید که حکم کند برد وا بقیاس بابدان نوعی که آن دوا را در آن تجربه نموده نه بابدان انواع دیگر مثلا اگر در بدن انسان امتحان نماید حکم کند که آن
دوا گرم است در بدن انسان و بس و در سائر حیوانات حکم بگرمی آن ننماید زیرا که بسیار است دوائی که در بدن انسان خاصیتی دارد و در ابدان سائر حیوانات خاصیتی دیگر مانند آنکه اگر بقر را
یکدانه بادام و یا خرما بخورانند احداث گرمی بسیار نماید و عرق بسیار میکند و همچنین اگر حشایش و ادویهٔ سمیهٔ حارهٔ شدیدة الحرارة و البرودة که غذای اکثر حیوانات است
چون شوکران که غذای جانوریست که آنرا زرزور گویند و خربق که غذای جانوریست که آنرا سمانی خوانند و بیش که غذای جانوریست که آنرا موش بیش نامند و مار که غذای
اکثر حیوانات است مانند بز کوهی که در جوف آن فادزهر تکون مییابد و طاوس نیز و همچنین کل اینها بنسبت به بدن انسان مضر و سم قاتل و مهلک اند دیگر آنکه چون در تجربه مخاطره بسیار
است چنانچه حکیم استاد بقراط اشاره بدان نموده زیرا که بسیار است که بدون مراعات شرائط و یا غفلت موجب هلاکت میگردد و بجهة آنکه مبادا دوا بود که آن دوا از سموم قتاله مطلقه
باشد که بمجرد استعمال اندک آن هلاک گرداند لهذا اطبای متقدم وصیت نموده اند که دوائی که ارادهٔ تجربهٔ آن داشته باشند باید که پیش از تناول اولا ملاحظهٔ رائحه و طعم آن نمایند
اگر بوی بسیار ناخوش و یا طعم کریهی داشته باشد بدانند که آن دوا خالی از مضرتی نخواهد بود و باحتیاط تمام آنرا استعمال نمایند و نیز اگر نفرت بسیاری از آن در طبیعت یابند البته استعمال آنرا
ننمایند بدون تجربه و باید که عند التجربه و لا بجهة التجربه امزجهٔ آنها اقرب بمزاج انسان باشد مانند بوزینه و غیر آن که خوراک آنها ادویهٔ سمیه از گیاهها و حیوانات سمی نباشد بخورانند و تا سه روز
نزد خود نگاه دارند و طعام و شراب لائق با و بدهند و اگر مکرر چنین کنند بهتر است پس با انسان بتدریج از مقدار کم بزیاده روند و یا آنکه اولا باشخاص قوی البنیه غلیظ الطبع [illegible]
معتاد با فیون و افیونیات و امثال آن و یا اولا بواجب القتل بحسب حکم شرع شریف بخورانند پس بدیگران و درجه و کیفیت و خاصیت و قدر شربت آنرا معلوم نمایند و نیز باید دانست
که طریق معرفت امزجهٔ ادویه و اغذیه و خواص و منافع آن بالعنوان تجربه منحصر بدانچه ذکر یافت نیست بلکه براههای دیگر نیز یافته اند اولا بالاجمال و ثانیا بالتفصیل اما اجمالا یکی اتفاق است مثلا
شخصی صاحب مرض و عارضه بجائی وارد شود و یا آنکه از برای او دوائی و غذائی آورند و آورندهٔ آن نداند کیفیت آنرا او بخورد و باعث شفا و صحت او گردد پس آن شخص خود و یا آورنده
و یا حکما و اطبا متفطن گشته و در تجسس و تفحص و امتحان آن در آیند و کیفیت و خواص و مقدار شربت آنرا معلوم نمایند دوم میل و خواهش طبیعت است بتناول دوائی و یا غذائی که کیفیت آنرا ندانند و بتقریبی بیابند
و آنرا بیابند و بخورد و باعث شفا و صحت او گردد مانند میل و خواهش و رغبت مستسقی مایوس العلاج بخوردن ملح جوشانیدهٔ مطبوخ و خریدن از ملح فروش و خوردن و شفا یافتن از آن
که ماذریون در قرابادین کبیر مذکور شد و خوردن مجذوم مایوس العلاج شیری که گردهٔ افعی بی اطلاع و شفا یافتن و بعد از آن پی بردن اطبا بآن و حکایت آن مشهور است و در بیان
بدو ترکیب تریاق فاروق حکایتی مؤید این در قرابادین کبیر نیز ذکر یافت سوم آنکه باکراه یا باجبار شخصی از راه عداوت بدیگری چیزی بخورانند که مضر و مهلک باشد
بقصد هلاکت آن و آن شخص خورنده اتفاقا مرضی مزمن داشته باشد و آن چیز دفع علت او گردد مانند خورانیدن زرنیخ و سم الفار و بیش بصاحبان امراض باردهٔ رطبه و سوداویه
محترقه از ضیق النفس و سرفهٔ کهنه و جذام و غیرها چهارم آنکه بسبب مجاورت سالها علما و یا سیر و سیاحت و غیرها اتفاق دوائی یا غذائی بخورد که گاهی ندیده و نخورده باشد از قبیل اوراق
گیاهها و گلها و ثمرها و بیخها و آن باعث شفا و صحت و تقویت و فربهی او گردد چنانچه در کیفیت بدو اطلاع بر بیخ چینی و چای خطائی گفته اند و از این قبیل است اطلاع بر مومیائی
و فادزهر و مهرهٔ مار که بجای خود در قرابادین کبیر مذکور شد و بعد از آن پی بحقیقت و کیفیت و کمیت آن بردند و واقف بدان گردند پنجم از وجوه تجربه آنست که بارشاد
و ارشاد انبیا و اولیا علیهم الصلوة و السلام باشد که ایشان بالهام و اطلاع و امر حق عز شانه فرموده باشند ششم آنکه بالقا و الهام در قلب باشد نزد احتیاج و ابتلا و تحیر
و درماندگی باشد مثلا شخصی در امری و مرضی فرو درماند و نداند که چه تدبیر باید کرد و چه باید خورد از دوا و یا از غذا و یا خورانیدن بدیگری ناگاه در آن حال در دل او درد مند
که فلان تدبیر باید نمود و یا فلان دوا و یا فلان غذا را مفردا و یا مرکبا باین نحو باید استعمال نمود و چون بعمل آورد اثر آن چنانچه القا شده است ظاهر گردد و یا آنکه در همان حال
بخواب رود و در خواب ببیند تدبیر آنرا و چون بیدار شود بعمل آورد همچنانچه بوده که دیده پس در تفحص و دریافت آن افتد چنانچه این دو سه وجه از تاریخ الحکما ملا احمد تتوی در ذکر بدو
ظهور اطبا و ترکیب تریاق فاروق و پیدایش فادزهر و مادزهر و مومیائی در قرابادین مذکور شد هفتم از مشاهده و عمل بعضی حیوانات در معالجات خود بالهام خالق
انام جل و عز دریابند مانند آنکه عمل حقنه را جالینوس از طایر آموخت چنانچه در حرف الحا در حقنه ایضا در قرابادین ذکر یافت و مشهور است که مار چون در ایام زمستان در زمین

زمین پنهان می باشد بدان جهت چشم او تاریک و کم نور میشود و بعد از انقضای ایام زمستان و کسر سورت سردی هوا که بر می آید رفته رفته کیاه رازیانه را میخورد و بر چشم خود میمالد چشم او بدستور روشن و نورانی میکردد و کویند که بازچون در جوف خود دردی یابد طائر را که بیونانی ولیفوس مینامند صید کرده جکر آنرا میخورد حکایت کویند که میمونی را مار کزید و او مشرف بر هلاکت بود میمونها جمع شده برک خروع را آورده خائیده در دهن آن میکردند و آن تفل آنرا می انداخت تا آنکه شفا یافت و ازین دریافتند که آب برک خروع تریاق سموم است و همچنین اکثر چیزها از اکثر حیوانات نقل کرده اند و از آنها حکما و اطبا انتقال نموده بانسان و بتکرار استعمال کیفیات و خواص و منافعی چند دریافته نموده در کتب خود ها ضبط نموده اند و الله اعلم و اما طریق معرفت امزجه ادویه و اغذیه بقیاس پس بدانکه قیاس از امری بامری دیکر پی بردن و علت و سبب امری را محمل بر امر دیکر نمودن و حکم کردن است که او نیز چنین است و آن بچند وجه است از آن جمله سرعت استحاله و بطوء آن و سرعت جمود و بطوء آن و طعم و رائحه و لون است اما دریافت سرعت استحاله و بطوء آن بدین نحو است که آنچه وارد آتش کردد مثلا یعنی چون در آتش انداز کرده زود کرم یا مستحیل بدان کردد کرم خواهد بود و نسبت بآنچه دیرتر کرم و مستحیل بدان کردد بشرط آنکه جرم آن هر دو مساوی باشند در تخلخل و تکاثف و رخاوت و صلابت و رقت و غلظت و غیرها که اکر مختلف باشند حکم نتوان کرد بر آن زیرا که آنچه متخلخل و یا رخو و یا رقیق است زود مستحیل میکردد بخلاف اضداد اینها و همچنین قیاس سرعت جمود و بطوء آن است یعنی باید که در امور مذکوره باهم متساوی باشند و در صورت تساوی آنچه زود از برودت متاثر کردد و منجمد شود بارد است و آنچه دیرتر بمراتب سردی آن کمتر زیرا که فاعل تحلیل و اذابت و احراق حرارت است و فاعل انعقاد و انجماد و قبض و جمع و تکثیف برودت و در ان تاثیر هر یک که قوی تر و باعث شدت ظهور طهور و بقا و ثبات آن باشد یابس است و الا رطب جهت آنکه عهد الفاعلین را بایبوست عمل قوی تر است و با رطوبت ضعیف تر یعنی هر چه قوی الحرارت و یا قوی البرودت و یا شدید الصلابت و التکاثف یابس است مانند احجار و آنچه بر خلاف اینها است رطب و الله اعلم بحقایق الامور اما طعم که اقوی کل ادله و جمع آن طعوم است پس کلیات آن بحسب استقراء نه است حرافت و مرارت و ملوحت و حموضت و عفوصت و قبوضت و دسومت و حلاوت و تفاهت که بسبب نیز نامند بفتح سین و کسر سین مهمله و سکون مثناة تحتانیه و خای معجمه و بعضی تفاهت را شامل طعوم نکردانیده و صول طعوم را هشت کفته و ماسوای اینها مرکب از اینها اند خواه ظاهر بین محسوس باشند و یا خفی غیر محسوس و مرکبات را حد و حصر نیست و اختلاف طعوم باعتبار اختلاف مواد و قوی و امزجه و فواعل آنها است زیرا که کفته اند خالی از آن نیست که جوهر حامل شیئ ذی طعم یا لطیف است و یا کثیف ارضی و یا متوسط میان آن هر دو و قوت مزاج آن یا حار است و یا بارد و یا معتدل در میان آن هر دو و جوهر لطیف اکر حار است حریف میکردد و اکر بارد است حامض و اکر متوسط در حرارت و برودت است وسیم و جوهر کثیف ارضی اکر حار است مر و اکر بارد است عفص و اکر متوسط در حرارت و برودت است حلو و جوهر متوسط در لطافت و کثافت اکر حار است مالح و اکر بارد است قابض و اکر معتدل است تفه و سبیح و سبیخ دیکر آنکه خالی از آن نیست که مواد که عبارت از قوابل و محال اند یا لطیف اند یا کثیف یا متوسط بینهما و فواعل یا حرارت اند یا برودت یا کیفیت معتدل بینهما و حاصل الضرب سه در سه نه است مثلا حرارت قویه هر کاه تاثیر در ماده لطیف نماید احداث حرافت مینماید و آنرا حریف میکرداند و در ماده کثیف احداث مرارت و آنرا مر میسازد و در ماده معتدله احداث ملوحت مینماید و آنرا مالح میسازد و برودت قویه هر کاه تاثیر نماید در ماده لطیف احداث حموضت مینماید و آنرا حامض میکرداند و در ماده کثیف عفوصت و آنرا عفص میسازد و در ماده متوسط قبوضت و آنرا قابض میکرداند و حرارت معتدله چون تاثیر در ماده لطیف نماید احداث دسومت مینماید و شی را دسم میکرداند و در ماده کثیف احداث حلاوت و آنرا حلو مینماید و در ماده معتدله احداث تفاهت و آنرا تفه میسازد پس حرافت احر طعوم مفرده اشیاء حاره است بعد از آن مرارت است و بعد از آن ملوحت و حموضت ابرد طعوم و مفرده اشیای بارده است و بعد از آن عفوصت و قبوضت و دسومت معتدل ترین انواع اشیاء معتدله است و بعد از آن حلاوت و بعد از آن تفاهت و این جدول جامع اقسام طعوم بحسب فواعل و مواد است و اکثر این مراتب در اکثر اثمار خصوص حلوه آنها بین و ظاهر میکردد مثلا اکر بر ماده آنها رطوبت و لطافت غالب باشد مانند انکور و انبه و مثال این هر دو که در ابتدا تفه پس قابض میباشند باعتبار کثافت ماده و عدم تاثیر حرارت در آنها کما ینبغی و بعد از آن که اندک لطافتی یافتند و حرارت در آنها اندک زیاده تاثیر نموده عفص مائل بحموضت میکردند و رفته رفته حموضت می افزاید و عفوصت میکاهد و چون قریب باعتدال رسیدند میل بحلاوت مینمایند و آهسته آهسته حلاوت می افزاید و حموضت میکاهد تا آنکه شیرین میکردند و اکر رطوبت در آنها بسیار وافر باشد بعد از نضج تام چون حرارت منضجه اصلیه ناقص کردد و حرارت غریبه در آنها تاثیر نماید باز حامض

مواد / فواعل	حرارت	برودت	قوه معتدله
لطیف	حریف حار یابس	حامض بارد رطب	وسم معتدل
کثیف	مر حار یابس	عفص بارد یابس	حلو معتدل مایل بحرارت
معتدل	مالح حار یابس	قابض بارد یابس	تفه بارد رطب

میکردند و اگر مادهٔ اینها چندان لطافت نداشته باشند و حرارت غریبه قوی باشد میکردانند آنها را حریف و یا مر و در اینها این مراتب و اکثر طعوم مشاهده شده و در بعض آن طعم ثبت و
و نانخواه در ازیانه و کافور و غیرها نیز دریافت شده و هم برین آثار قیاس دیگر باختلاف مواد و فواعل و باندک تفاوت و تاثیر و تاثر آنها متفاوت و مختلف میگردند
چنانچه ذکر یافت بدانکه بعض طعوم باهم مشارک اند ولیکن در شدت و ضعف و اختلاف ماده و تاثیر فاعل متفاوت مانند حریف که مشارک مر است الا آنکه در حریف
بسبب لطافت ماده ظهور و تاثیر فاعل زیاده ظاهر است و در مر کمتر و نیز مر و مالح باهم مشارک اند الا آنکه تاثیر فاعل در مر زیاده است از ملح و لهذا چون در ملح حرارت زیاده
از حد لائق تاثیر نماید و لطافت و رطوبت آنرا فانی سازد و ماده آن را کثیف گرداند آنرا مر نیز میگردانند مانند ملح مر بخلاف ملح طعام و همچنین قابض با عفص و عفص با حامض و حامض
با تفه مشارک اند و ظهور آثار و افعال هر یک نیز بهمان نسبت بمراتب می باشد والله اعلم و اما حریف بکسر حا و را مهملتین و دوم از ان هر دو مشدد و سکون
یای مثناة تحتانیه و فا که بفارسی تیز و تند نامند آنست که در حین چشیدن زبان را بگزد و اجزای آن در زبان نفوذ کند و از افعال آن جلا و خراشیدن سطح جلد و غوص
در ان و تفتیح و ترقیق و تلطیف و تقطیع و تحلیل و تنقیه و تعفین و تسخین و احراق است بسبب شدت گرمی و لطافتی که در جوهر آن است مانند فلفل و خردل و هر چه تیزی دران
تیزی باشد بمراتب خود و اما مر بضم میم و تشدید رای مهمله که بمعنی تلخ است آنست که بسطح ظاهر زبان نفوذ کند و غوص در ان نماید و سطح آنرا خشن سازد و طبیعت را
از ان کراهت و نفرت بود و طبیعت از ان بپرهیزد و از افعال آن جلا و تلطیف و ترقیق و تقطیع و تخشین و تخفیف و تسخین و منع تعفن است تا کمتر از حریف بسبب حرارت
و ارضیتیکه در جوهر آن است مانند مرمکی و صبر و هر چه تلخ و دران تلخی است نیز بمراتب خود و اما مالح که بمعنی شور است آنست که نفوذ کند بر سطح زبان بدون گزیدن و جلا دهد سطح آنرا
و از افعال آن تفتیح و تلطیف و تحلیل و جلا و تقطیع و تغسیل و منع عفونت و تسخین باعتدال است بسبب اعتدال جوهر خود و در سائر افعال قریب بمر است و از ان ضعیف تر مانند ملح
و آنچه در ان ملوحت باشد نیز بمراتب خود و اما حامض و حموضت که بمعنی ترش و ترشی است آنست که سطح زبان را اندک بگزد و نفوذ در آن نماید و آب در دهان آید حتی از تصور آن و از
افعال آن تلطیف و تقطیع و تنفیذ و ارخاء و تفتیح مجاری و سدد و جلا و احداث برودت و رطوبت است بسبب برودت و مائیت و لطافت جوهر خود مانند سرکه و آب میوهای
ترش و آب ترنج و آنچه دران ترشی است نیز بمراتب خود و اما عفص بفتح عین مهمله و کسر فا و صاد مهمله که بمعنی گس است آنست که اجزای زبان را برهم کشد و جمع و خشن
و کثیف و صلب سازد و از افعال آن تکثیف و تصلیب و عصر و ردع و تخشین و تبرید است بسبب برودت و ارضیت و کثافت جوهر خود مانند مازو و جفت بلوط و آنچه دران
عفوصت و گسی باشد نیز بمراتب خود و اما قابض که بمعنی گیرنده است آنست که اجزای زبان را بهم آورد و چندان خشن نسازد که عفص میساخت و از افعال آن تغلیظ و تکثیف
و قبض و تخفیف و تقویت اعضا و حبس سیلان و تبرید است و بسبب برودت و ارضیت جوهر خود و در سائر افعال ضعیف تر از عفص است بسبب کمی کثافت جوهر خود نسبت
بآن مانند فوفل و آنچه دران قبوضت باشد نیز بمراتب خود و اما دسم بفتح دال مهمله و کسر سین مهمله و میم و دسومت که بمعنی چرب و چربی است آن است که سطح زبان را ملایم
و منبسط و مستوی سازد و از افعال آن ترطیب و تلیین و ارخاء و ازلاق و انضاج و استحاله بخلط غالب و تسخین قلیل است بسبب لطافت و هوائیت و مائیت جوهر خود مانند
ادهان و اسمان و اشیای دهنی چرب و اما حلو بضم حای مهمله و سکون لام و واو و حلاوت که بمعنی شیرین و شیرینی است آنست که سطح زبان را نرم و ملایم و منبسط و ساکن
سازد و طبیعت مدبرهٔ بدن آنرا دوست دارد و قوهٔ جاذبه کبد نیز آن را بزودی بخود جذب نماید و مشتاق بدان باشد و از افعال آن جلا و ارخا و انضاج و تلیین و ترقیق و ادا
و استحاله بخلط غالب و خون و تسخین قلیل است بسبب اعتدال حرارت و لطافت جوهر خود مانند شکر و عسل و دوشاب انگور و توت و خرما و انجیر و انبه و بالجمله آنچه دران شیرینی و شیرین باشد
و اما حلوی قوی الحلاوة شدید الاستحاله پس آن درشت کننده سطح زبان و معطش است مانند شکر سرخ و بعضی انواع عسل حاد و کهنه بجوش آمده و اما تفه بفتح تای فوقانیه
و کسر فا و ها که مسیخ نیز نامند بفتح میم و کسر سین مهمله و یای مثناة تحتانیه و خای معجمه و تفاهت که بمعنی بیمزه و بیمزگی است آنست که سطح زبان را بسیار نرم و ملایم و منبسط
و مستوی سازد و مرغوب طبیعت نباشد و از افعال آن تسکین حرارت و عطش و رفع خشونت و قبوضت و امثال اینها است اگر با رطوبت باشد و بدانکه شدت و حدت طعم
دلالت بر حرارت میکند و اعتدال و ملایمت آن دلالت بر اعتدال و خشونت و قبوضت و عفوصت بر یبوست و رخاوت و ملایمت و تلیین بر رطوبت و برهمین قیاس
و نسبت و از ترکیب آنها میتوان دریافت نمود کیفیت اشیای مرکبه را و گاه است که شیئ مرکب از دو چیز که یکی بارد و بی طعم و دیگری حار و با طعم باشد بارد بود و بواسطه غلبه
جوهر بارد بر جوهر حار پس درین نوع مرکب طعم آن غالب نباشد بسبب جوهر حار و فعل آن برودت بسبب غلبه جوهر بارد مانند افیون که تلخی آن از جوهر حار و تاثیر برودت
آن از جوهر بارد آن است و همچنین شیئی مرکب القوی نیز باشد و امثال آن بطریق صناعت آنست که چون اندکی صبر را در بسیاری از دوغ ترش حل نمایند البته طعم آنرا تلخ نسازد

و در سائر افعال ضعیف تر از حریف است تخفیف و منع تعفین کمتر از آنست بسبب ارضیه جوهر آنست صحیح

و امّا مزاج آنرا گرم نمی نماید پس هرگاه به طریق صناعت ممکن باشد که چیزی طعم چیزی را منحرف گرداند و مزاج آنرا متغیر نسازد پس بطریق امتزاج و ترکیب طبیعت بطریق اولی
جائز است هرچند در مثال مذکور سخن است پس استدلال بطعوم کلیه نباشد زیرا که در بعضی جاها مخالفت با مطلوب مینماید و گاه مجتمع میگردند دو طعم در جرم شیٔ واحد مانند مرارت
و قبوضت مجتمع در حضض و ابن البنج و بشاعت میباشند و مانند مرارت و ملوحت در اراضی سبخه و آب دریای شور و این را از عوفت و زعاق میگویند و مانند مرارت
و حرافت در عسل مطبوخ از حد در گذشته و کهنه بجوش آمده و بعضی اثمار شیرین از حد درگذشته و مانند حموضت و مرارت و قبوضت در بعض میوه ها و مانند مرارت و حرافت و قبوضت
در بادنجان و مانند مرارت و تفاهت در کاسنی و مثال این مرکبات و غیر اینها نیز بسیار است از تراکیب ثنائی و ثلاثی و رباعی و خماسی و غیرها والله اعلم بالحقایق کلها و امّا ریح
که جمع آن روایح است که استدلال کرده میشود بدین نیز در اکثر امر بر کیفیت و مزاج شیٔ ذی الرائحه یعنی بمحض بوئیدن بدون چشیدن و دریافت طعم آن در می یابند مزاج
آنرا زیرا که بوی حاد قوی دلالت بر حرارت دارد و بوی رخو ضعیف بر برودت و بوی ملایم بر اعتدال و همچنین و لیکن این بنسبت بطعوم ضعیف تر است و کلی نیست زیرا
که بسیار واقع میشود که رائحه چیزی با طعم آن مخالفت دارد مانند بعض گلهای خوشبو که طعم آنها خالی از تلخی و عفوصتی نباشد و کیفیت شان ورای آن باشد و بدانکه در کیفیت
استشمام روائح بعضی گفته اند که اجزای لطیفه اینها است که جدا شده مخلوط بهوا گشته بحس شامه میرسد و بعضی گفته اند ابخره لطیفه آنها که جدا گشته و مخلوط
بهوا شده بحس شامه میرسد و فی الحقیقت شاید بعض اشیای ذی الرائحه چنان باشد و بعضی چنین و بعضی که جوهر آنها لطیف و جرم آنها سخیف متخلخل باشد هر دو نحو که
هم اجزای صغیره و هم ابخره لطیفه از آنها جدا گشته و مخلوط بهوا شده بقوت شامه رسند و مدرک گردند اما اگر اشیای کثیفه و صلبه در نهایت کثافت و صلابت که قابل
آن نباشند که اجزای صغیره و یا ابخره لطیفه از آنها جدا گشته بشامه رسد خالی از رائحه میباشند مانند احجاری که در عمارات و بیوت و غیرها بکار میبرند و حجر یاقوت و الماس
و زمرد و غیرها و لهذا طریق استدلال برائحه در آنها مسدود و مفقود است و بدانکه روائح منقسم میشوند به سه قسم اول باعتبار چیزیکه مقارن آنها است از طعوم در اکثر امر و نام
برده میشوند این روائح بنام آن طعوم بسبب شدت مقارنت آنها با یکدیگر مانند آنکه میگویند بوی دوشاب و شکر و عسل و سرکه و ماست و فلان چیز بوی ترش و همچنین
سائر طعوم و استدلال باینها آنست دویم استدلال بملایمت و منافرت آنها است چنانچه گفته میشود که این رائحه ملائم و موافق طبیعت و طیب و لذیذ و مرغوب است
مانند رائحه عنبر و گلاب و گلهای خوشبو از ورد احمر و ورد چینی و نرجس و امثال اینها و استدلال باینها کرده میشود بر اعتدال جوهر حرارت و لطافت ماده آنها در اکثر
و یا آنکه فلان رائحه کریه و غیر مرغوب و منافر و مخالف طبیعت است مانند حلتیت و منتن و ثوم و جیفه و مانند اینها و استدلال کرده میشود و با اینها بر حدت کیفیت جوهر
حرارت و کثافت ماده آنها در غالب احوال سوم باعتبار فعل و تاثیر آن است در حاسه شامه چنانکه گفته میشود فلان رائحه مسکن حرارت و طراوت بخش دماغ است
مانند نیلوفر تازه و بنفشه و سیب و خیار تازه و فلان رائحه مهیج حرارت و خشک کننده دماغ است مانند مشک و جند بیدستر و فلفل و زنجبیل و شونیز و امثال اینها و از اول استدلال
بر برودت و رطوبت کیفیت و لطافت ماده کرده میشود و از ثانی بر حرارت و یبوست و بالجمله هر رائحه حاره حاده موافقه ملایمه دلالت بر حرارت و یبوست کیفیت و لطافت
ماده و هر رائحه قویه کریهه دلالت بر حرارت و یبوست و کثافت ماده و هر رائحه ملایمه مسکنه حرارت و نفس و مفرحه قلب و روح و مرطبه دماغ و منومه بعضی از اینها دلالت بر اعتدال
حرارت و غلبه رطوبت و لطافت ماده می کنند و بعضی بر برودت و رطوبت والله اعلم و امّا لون که جمع آن الوان است پس بدانکه استدلال باینها بسیار ضعیف
و مشوش و مضطرب تر از روائح است و همچنان کلی نیست اکثر آنست که مختلف میگردند و بالجمله وجه استدلال باینها آن است که لون بیاض اکثر دلالت بر برودت و رطوبت
میکند جهت آنکه برودت سفید میگرداند جسم رطب را چنانچه در یخ و برف مشاهده کرده میشود و لون سواد بمراتب خود دلالت بر برودت و یبوست میکند جهت آنکه برودت
سیاه میگرداند جسم یابس را چنانچه مشاهده کرده میشود در اشجار یابسه و میوه های خام فارسی یابس بی آب که چون سردی بسیار بآنها رسد جرم آنها متکاثف و خشک و سیاه
میگردد و فعل حرارت در آن هر دو بعکس اینست یعنی میگرداند شیٔ رطب را سیاه چنانچه میگرداند هیزم تر را فحم و جسم یابس را سفید مانند آنکه میگرداند فحم را رماد و اطبا گفته اند
هرگاه که اصناف نوع واحد از دوائی خاص مثلا مختلف شوند در رنگ که بعضی مایل ببیاض و بعضی مائل بحمرت و بعضی مائل بصفرت و بعضی مائل بسواد باشند پس مایل ببیاض
اگر باشد طبیعت نوع آن بارد مانند صندل ابیض پس آن ابرد اصناف خود است و مائل بحمرت مانند صندل احمر در سردی از آن کمتر و مائل بصفرت نیز از آن
کمتر مانند صندل اصفر و بدستور مائل بسواد از همه زیاده و در یبوست مایل ببیاض کمتر از همه اصناف خود و بعد از آن اصفر و بعد از آن احمر و بعد از آن از همه غالب تر
و یابس تر و اسود است و اگر طبیعت آن دوا مائل بحرارت باشد پس حکم آن برعکس بارد است مانند عسل سفید و سرخ و سبز که عسل سرخ و سبز میباشند بسیار گرم و مائل بسفیدی

و فلان میوه بوی شیرین دارند و فلان میوه و فلان چیز صح

میباشد که رمش از ان هردو مکتر و در طبیخ ذاتیه و خربزه حکم بالعکس است در اکثر یعنی هندوانه و انبه و خربزه زرد و نباتی رنگ و شیرین تر و بهتر میباشد از سبز و الوان دیگر چون
مرکب اند دلالت انها نیز بحسب ترکیب و غلبه بعضی آنها است بر بعضی و اصل کل الوان بیاض و سواد است و سائر الوان مرکب از ان هردو اند و بدانکه گفته اند سواد مطلقا
علامت حرارت است و بدستور بیاض مطلقا علامت برودت و سرخ مطلقا علامت اعتدال و سبز مطلقا علامت برودت و یبوست و زرد مطلقا علامت حرارت و یبوست
پس بدین دلیل سواد و حدت رائحه که افیون دارد میباید که گرم باشد نه سرد و لهذا گفته اند که قانون استدلال بالوان ضعیف و مشوش و مضطرب است و اکثر لیست نه کلی
جهت آنکه اکثر شبهه و غلط واقع میشود مثلا چون خلط کرده شود در یک رطل شیر و مثقال افربیون باین حیثیت که بگردند آن هردو شیئ واحد و محسوس نگردد اجزای افربیون جدا از شیر
و مزاج ثانوی صناعی بهم رسانند با وجود آنکه رنگ آن متغیر نگشته باشد بسیار گرم و همچنین است حکم در طعم و رائحه نیز مانند افیون و کافور با وجود آنکه بسیار بارد اند تلخ و تند اند
بحدیکه غالب می آید بر اکثری از طعمها و بوهای قوی مانند فلفل و زعفران و جند بید ستر و عنبر و مشک و غیرها یعنی در ترکیبی و ممتزجی که افیون یا کافور باشد غالب می آید
طعم و رائحه هر یک از ان هردو بر کل اجزا و همچنین استدلال بسرعت استحاله و بطور آن نیز کلی نیستند پس استدلال امور خمسه به تنهایی بدون تایید تجربه و تکرار و تکثار استعمال ناقص
و ناتمام است و حکم بالجزم نمیتوان نمود بآنها بغلبه کیفیتی از کیفیات اربعه و یقین بمعنی ظن غالب حاصل نمیگردد و از انها زیرا که میتواند بود که شیئ ممتزج مرکب بارد باشد و یا حار
و طعم و رائحه و لون ان هر یک جدا جدا دلالت بر خلاف آن نمایند و از حیثیت اجتماعی بر خلاف آنها جهت آنکه ممکن است که ترکیب آن از اجزاء مختلفه باشد و جزو ذی طعم
و یا رائحه و لون قوی و غالب بر دیگر اجزا باشد و در ممتزج همان ظاهر گردد چنانچه در ترکیب افیونیه و یا قطرانیه و یا راوندیه و یا کافوریه رائحه افیون و کافور و لون افیون
و قطران که سواد و لون راوند که زرد است مشاهده و ظاهر میگردد و همچنین روایح و الوان و طعوم نیز و اما افیون و کافور که لون آن هردو بقولی دلالت بر برودت دارند
و حدت رائحه و طعم آن هردو دلالت بر حرارت و بقولی لون افیون نیز دلالت بر حرارت میکند چنانچه ذکر یافت و لهذا منشاء توهم بعضی گشته و آن هردو را حار دانسته
و میتوان توفیق و جمع بین القولین بدین طریق نمود که آن هردو از جمله ادویه مرکبة القوی اند که در آنها دو جزو غالب است یکی لطیف حار که حامل رائحه و باعث صدور
افعال حرارت گشته و دیگری کثیف ارضی بارد که موجب لون و صدور افعال برودت شده و بعد ورود در بدن جزو لطیف حار آن بسبب فعل و انفعال با طبیعت
اثر خود نموده بزودی تحلیل میرود و زائل میگردد و باقی میماند جزو کثیف ارضی بارد آن مدت مدید و افعال برودت از ان صادر میگردد و بدانکه الوان شش نوع میباشد
ابیض و احمر و اصفر و اخضر و اسود و ازرق و هر یک را صفتی خاص است مانند یقق و قانی و فاقع و ناصع و غربیب و حالک نیز و واضح که آن لون را بدان صفت در
حالت کمال خود اتصاف نموده می گویند ابیض یقق یعنی سفید در کمال سفیدی و همچنین میگویند احمر قانی و اصفر فاقع و اخضر ناصع و اسود غربیب یا اسود حالک و ازرق واضح و اول
هر یک از امور مذکوره بتفصیل در شروح قانون و کتب مبسوطه در مسائل این فن مذکور است چون اینجا گنجایش ذکر آنها نبود بدین مقدار اکتفا نمود و اما استدلال ماخوذ از افعال و احیانا است
که آنچه در ان تفتیح و قبض باشد حار و یابس است یا برودت یعنی مرکب القوی است یا غلبه حرارت و آنچه در ان تحلیل و لزوجت بود و در آن مائیت و رطوبت غالب است و آنچه قوت آن بسیار لطیف
و خفیف باشد و یا قابل کوبیدن نباشد مانند سقمونیا و یا قابل شستن نباشد مانند کاسنی دلیل آنست که جزو حار ناری آن بسیار قلیل و لطیف است و جزو ارضی بارد و کثیف آن بسیار و برهمین
قیاس استدلال بر احوال دیگر باید نمود والله اعلم بحقایق الامور کماهی لانه فاعلها و خالقها جل شانه **فصل پنجم** در بیان سبب اختلاف اقوال اطبا در ماهیت و خواص ادویه مخفی نماند که
اکثر ادویه بسبب اماکن و بلدان و فصول اربعه و خشکی و تری و تازگی و کهنگی و خامی و کمال رسیدگی و امثال انها مختلف الصور و الماهیت میباشند پس هرگاه شخصی مثلا در بلدی بدون بلدی و یا در فصلی
بدون فصلی و یا در حین تازگی و یا در زمان خشکی یا در وقت خامی و نارسی و یا در هنگام پختگی و رسیدگی و مثال اینها دوائی را مثلا مشاهده نماید و بحسب ادراک خود بیان ماهیت از شکل و رنگ و طعم و
بو و غیر اینها از ان نماید و دیگری در غیر آن بلد و اوقات و احوال دیگر ملاحظه نماید و ماهیت و طبیعت و منافع و مضار آنرا موافق محسوس خود ذکر نماید و همچنین پس احوال مذکوره هر یک لامحاله مخالف یکدیگر خواهد
بود و احاطه بر جمیع احوال و مراتب هر چیز مقدور شخص واحد نیست و همچنین هر یک یک خاصیت و نفع و ضرر آنرا بحسب اطلاع خود ذکر خواهند نمود و ظاهر است که امور مذکوره منحصر در آن نیست و بحسب اجتماع
فلکی و تغیرات آنها اختلاف در امزجه و خواص ادویه واقع میشود و باعث اشتباه در ماهیت و قوت و خاصیت اکثر ادویه این امور مذکوره است والله اعلم بدانکه آنچه از کتب متقدمین ظاهر میگردد اول کسیکه متوجه
تحقیق و جمع و تالیف ادویه گردیده دیسقوریدوس یونانی بوده که بعضی مردم او را لقمان حکیم میدانند و او کتابی مسمی بمقالات سته در بیان حشایش تالیف کرده پس قولس حکیم است و او ادویه را جمع نموده پس اندروماخس
ماخس صغیر و تریاق اکبر را جمع و ترکیب نموده پس جالینوس ملقب به راس البغل که منافع ادویه مفرده را ذکر نموده لیکن متعرض بدل و مصلح و سائر احوال آنها نگشته اول کسیکه متوجه ترجمه و نقل از سریانی و یونانی
شده و بیدروس نصرانی بابلی است و زیاده از ترجمه دیگر چیزی بیان نکرده پس اسحق بن حنین نیشابوری از سریانی بعربی نقل کرده با زیادتی افادات ترجمه و مسمی بمنقولات اسحق گشته و حنین و الداد اغذیه را از دو

در آن باب تالیفات بسیار کرده اند و اول کسیکه از اهل اسلام متوجه تالیف آن شده محمد بن احمد بن زکریا است که کتاب کامل الادویه و کتاب شامل تحریر نموده پس شیخ الرئیس
ابو علی ابن سینا پس ابن اشعث پس ابو حنیفه دینوری پس شریف پس یحیی ابن جزله صاحب منهاج پس جرجیس ابن بوخشا پس خباغ پس امین الدوله پس ابن تلمیذ صاحب مغنی پس
ابو ریحان بیرونی صاحب تذکرهٔ سویدی پس مترجم آن پس شیخ ابن بیطار پس حاجی زین الدین عطار صاحب اختیارات بدیعی پس شیخ یوسف بغدادی مؤلف الابسع للطبیب
جمله مشهور بجامع بغدادی پس شیخ داود انطاکی مصری مؤلف تذکرهٔ اولی الالباب پس حکیم علی گیلانی شارح قانون و اوسطی در ادویه داده پس حکیم میر محمد مؤمن تنکابنی
صاحب تحفة المؤمنین و او نیز بسیطی داده پس نواب معتمد الملوک حکیم سید علوی خان قدس سره ولیکن از مؤلفات او شان آنچه محرر دیده اکثر منتشر و ناتمام است و دیگری
بطول و بسط شاید متوجه نشده و ابن جزله و انطاکی هر دو مفردات و مرکبات را در هم ذکر نموده اند و در ادویهٔ هندیه بهتر از دستور الاطبا موسوم باختیارات قاسمی حکیم میر محمد قاسم
ملقب بهندو شاه مشهور بفرشته و مجربات افضلی حکیم میر محمد افضل نیست ولیکن این هر دو و دیگران نیز از اطبای هند هیچیک متوجه بیان ماهیت نشده اند و طبیعت
و افعال و خواص را هم خوب بیان ننموده اند و بعضی ادویهٔ هندیه را که حکیم میر عبد الحمید بر حاشیهٔ تحفه نوشته مبین تر و بهتر است والله اعلم **فصل ششم** در بیان طرق
اخذ ادویه و حفظ و حصانت آنها بالاجمال پس بدانکه اولی و الیق آنست که ادویهٔ قویه و مشهورهٔ هر بلد و مکان که در آنجا قوی تر و بهتر میشوند از بلدان و اماکن دیگر از آنجا
در زمان و فصل لائق و نهایت ادراک نشو و نما و کمال نضج و رسیدگی آن اخذ و التقاط نمایند مانند آنکه اطیان را در یازدهم تشرین اول از ماه رومی و سقمونیا را از جبل انطاکیه
و بالجمله اگر بقول استاد بقراط که عالج کل مرض بعقاقیر ارضه و بلده عمل نموده و معالجه امراض هر بلد و مملکت را با دویهٔ مختصه بهمان بلد و مملکت نمایند بهتر است جهة آنکه
بمناسبت انفع اند و در جلب فائده و صحت از برای اهل آن بلده و مملکت دیگر و بالتفصیل آنچه معدنی و از قبیل احجار و اطیان است بهتر آنست که از معدن معروفه

ادویهٔ بلد و مملکت

و مشهورهٔ آن و اوایل زمستان اخذ نمایند یعنی در هر بلد و مملکت و هر مکان که بهتر میشوند نه از غیر آن مانند قلقدیس از برس و زاج از کرمان و لاجورد از کاشغر و فیروزه از
نیشابور و لعل از بدخشان و یاقوت از سیلکو و لؤلؤ از دریای بحرین و هرمز و مانند اینها و هر چند رنگین تر و صاف و شفاف و آبدار و خالص و بزرگ و بیغش تر باشند و ریزه و شکسته
و آمیخته بحجری و دیگر از خاک و غیره نباشند بهتر است و نیز باید که رنگ و طعم و رائحهٔ مختصه بهر یک مانند فادزهر و اطیان برقرار و بکمال خوبی باشند و همچنین قیر و مومیایی و نفط
و امثال اینها اما آنچه نباتی است بدستور مذکور یعنی آنچه اوراق و ازهار است باید که بگیرند از اماکن مختصه بهر یک فصل و زمان و وقت لائق و بعد رسیدن بکمال خود و پیش از افتادن
از درخت و پژمردگی و متغیر شدن هیأت و رنگ و بوی آن و در سایه باحتیاط تمام خشک کنند و از غبار و رطوبات و غیرها محفوظ دارند مگر آنچه را آفتاب ضعیف نگرداند
و غرض بکمال خشکی آن باشد که در آفتاب بکمال احتیاط خشک نمایند و آنچه از قبیل بذور باشند واجب است که بگیرند آنرا بعد بستن و مستحکم شدن جرم و خشک شدن رطوبت
آنها بحد اعتدال و زائل شدن خامی و رو بزردی و پژمردگی آوردن اوراق و بدستور در سایه خشک نمایند و از گرد و غبار و اختلاط اشیاء غریبه و رسیدن نم و رطوبات و گرمی
و خشکی بسیار بدانها محفوظ دارند بدانکه ادویهٔ نباتیه ذوات کیفیات منحرفه مفرده و مرکبه در بلدان منحرفه بالکیفیه و اراضی صلبه بهتر یافت میشوند و همیشه ادویهٔ آن
بلدان و اراضی قوی تر میباشند و لهذا ادویهٔ جبلی و سهلی و بری اقوی از بستانی در اکثر امور و ادویهٔ بارده در بلدان حاره و بالعکس نیز کیفیت آنها در اکثر امور شدید
تر و قوی تر میباشند و ادویهٔ معتدله در بلدان معتدله و رطبه در بلدان یابسه پس اخذ آنها از آن بلدان و اراضی اولی از غیر آنها است و آنچه از قبیل قضبان و قشور باشند بدستور
باید که بعد از نمو و رسیدن بکمال لائق بحال آن و پیش از پژمردگی و خشکی و کجی و پیچیدگی اخذ نمایند و بدستور خشک نموده محفوظ دارند و آنچه از قبیل اصول است بعد از اخذ
ثمر و هنگام ریختن برگهای آن و قبل از ریختن تمامی آنها اخذ نمایند بلکه آخر فصل خریف بهتر است و بدستور خشک نمایند و آنچه از حشائش باشد بتمامی اخذ باید نمود در هنگام
بکمال بلوغ و رسیدگی و تر و تازگی و عدم نقصان اخذ نمایند و بدستور خشک کنند و نگاه دارند تا بمصرف لائق آید و آنچه از قبیل اثمار باشد نیز بدستور بعد کمال نضج و رسیدن
و قبل از پژمرده شدن و افتادن خود بخود از درخت اخذ نمایند مگر آنکه منظور و مطلوب خام آن باشد یا نیم رس آن و آنچه را از آنها درست با پوست خشک باید نمود هم
قسم درست خشک نمایند و آنچه را مقشر و یا ورق باید نمود پوست کنده و ورق کرده خشک نمایند و آنچه را بر ریسمان باید کشید بر ریسمان کشیده در سایه یا با آفتاب کمی باحتیاط
خشک نمایند و از گرد و غبار و نم و رطوبت و عفونت و تکرج و فساد و خوردن کرم و غیرها محفوظ دارند و بالجمله باید که کل ادویهٔ نباتیه را در کمال هنگام رسیدگی و نداوت
و پیش از رو بخشکی و پژمردگی و ضعف و نقصان آوردن اخذ نمایند و در هنگام صفا و گرمی و خشکی هوا بهتر است از هنگام کدورت و رطوبت و برودت و رطوبت آن و آنچه
باران خورده و قریب العهد بآن باشد ضعیف است و ادویهٔ بریه و صحرائیه اقوی از بستانیه و حجم و ضخامت آنها کمتر است در اکثر و جبلیه اقوی از بریه و شکوفه های

کلها آنچه بالیده تر و خوشبوتر و شکفته و پژمرده نشده و باشد بهتر است از مخالف آن مگر گل سرخ قبل از تمامی شکفتن اخذ آن بهتر است و همچنین نباتی آن و از برگها آنچه
ضخیم تر و خوشبوتر و تازه تر باشد بهتر است و از قضبان و اصول آنچه کجی و پژمردگی آن کمتر باشد و از بزور آنچه بزرگ تر و فربه تر و چرب تر و سنگین تر باشد بهتر است و از فواکه آنچه
شاداب تر پر گوشت تر و سنگین تر باشد و لون و طعم و رائحه هر یک از اینها که بهتر و زیاده و قوی تر باشد اقوی است از مخالف اینها و اما لبن پس مرهم هر گاه تازه آن بهم نرسد بطریق
مقرر لبن از آن اخذ نمایند و الا اگر تازه آن بهم نرسد که شیر از آن گرفته شود بدستور سائر نبوعات پوست تازه آنرا بشویند یا خشک آنرا در آب گرم بخیسانند و در آفتاب
بگذارند تا غلیظ و لزج گردد پس آب آنرا جدا کرده خشک نمایند و لبن خشخاش را که افیون است از خشخاش مصری یا کازران بشرطی که در افیون آن شاء الله تعالی خواهد آمد
همچنین لبن لبسان و سائر البان را از اماکن مخصوصه و از مان لائقه و بالجمله در هر جا که خوب و قوی القوه گردد اخذ نمایند نه از جائیکه ضعیف القوه باشند و اما صموغ
پس واجبست که اخذ و جمع نمایند اینها را هنگام ریختن شکوفه و اول روز قبل از طلوع آفتاب و آخر روز بعد از غروب و باید که هوا صاف و معتدل باشد و پیش از
خشک شدن بحدیکه منفرک و متفتت گردد یعنی قبل از آنکه خود بخود از درخت جدا و ریزه ریزه شده بریزند **و اما عصارات** پس باید که از ادویه جیده از اوراق
و اثمار و اصول و غیرها اخذ نمایند و بآتش طبخ ندهند بلکه بهوا و آفتاب خشک نمایند و از گرد و غبار و اختلاط اشیای غریبه و کثیفه محافظت کنند مانند اقاقیا
و عصاره املیلج و امثالها پس و غیرها و هنگام استعمال نیز طبخ ننمایند مگر سقمونیا که بدون تشویه استعمال آن جایز نیست **اما ادویه حیوانیه** پس واجبست
که گرفته شوند از حیوانات جوان صحیح الجسم تام الخلقه و الاعضاء در زمان بهار یا ابتدای صیف پیش از روبلاغری و پیری و ضعف و نقصان آوردن و مقارن
ذبح و ذکوه اینها و از انجمله خون بز جوان فربه بی عیب و نقصان چهار ساله است که بسبب شدت تاثیر آن در علاج سنگ گرده و مثانه موسوم بید الله گشته و آن چنانست
که اول فصل تابستان که هنگام رنگ گرفتن انگور است آنرا ذبح نمایند و خون اول و آخر آنرا بگذارند که برود و خون وسط را در دیگ و یا ظرف سنگی و یا سفالی بگیرند و بگذارند
تا منجمد گردد پس ریزه ریزه کرده بر پارچه کرباس پاکی پهن نمایند و پارچه نازکی برای محافظت از گرد و غبار بر آن بپوشند و در آفتاب خشک نمایند و عند الحاجت بثقال
آن را با آب کرفس جبلی یا با شراب امثال آن بنوشند و بالجمله هر چیزی را بشرائط مقرره آن اخذ کنند و در کمال اهتمام حفظ و ضبط نمایند تا بکار لائق خود آیند
و دستور حفظ زهره حیوانات که تازه بماند آن است که محل قطع و مجرای آن را باحتیاط محکم بسته در شیشه که عسل در آن بمقدار باشد که او را بپوشاند انداخته نگاه
دارند و اگر حرارت و رطوبت بر هوای آن بلد غالب باشد باید که عسل را خوب بقوام آورده باشند و دستور حفظ سه و مغز حیوانات که متعفن نگردد آن است که در
عسل چند روز بیندازند و بعد از آن شیشه خشک کرده در لته کتانی بپیچیده در سایه آویزند و بدستور هر گاه در ظرف قلعی ضبط کنند زود تر متعفن میگردد و دستور حفظ
سائر ادویه آنست که بعضی آنها را که با هم جمع باید نمود تا موجب بقای آن باشد مثل کافور با فلفل و براده آهن با آهن ربا و تخم مرغ با نمک و ساذج با زنجبیل و معدنیات
با غیر جنس او نباید جمع نمود و عصارات و صموغ را در ظرف قلعی و نقره نگاه دارند و عرقها و میاه جاره را در شیشه سر تنگ ضبط کنند اما بعد سرد شدن و یا در ظرف
مزجج یا روئی و توتیا و عرق بهار در ظرف مس بهتر میماند و مجموع اوراق و بیخها و کلها را از جای نمناک و آفتاب تند دور باید داشت و ظرف قلعی جهت حفظ روغنها
و اکثر ادویه مفرده و مرکبه بهتر است والله اعلم **فصل هفتم** در بیان اعمار بعضی ادویه مفرده بالاجمال و الاختصار بدانکه ادویه مفرده از سه جنس بیرون
نیستند یا معدنی یا نباتی یا حیوانی اند پس معدنی مختلف میشود عمرهای انواع اصناف آنها بحسب شرافت و ختم تام الترکیب و سیلان الاجزاء و لطیف بودن
اجرام و جواهر آنها و عدم آنها مانند ذهب و حجر الماس و یاقوت و زمرد و امثال اینها از معدنیات که مدتی مدید باقی میمانند و فاسد میگردند و اما نقره مدت بقای
آن کمتر از ذهب است و معدنیاتی که بدان مشابه نباشند یعنی ناقص الترکیب باشند مانند مس و آهن و اسرب و غیرها بسیار باقی نمی مانند و بزودی فانی و فاسد میگردند
خصوص که در آب و گل دفن نمایند و مدتی در آن بمانند و اما زرنیخ پس ناقص میشود قوت آن تا یکسال و رفته رفته باطل میگردد و سفیداب قوت آن تا شش سال باقی میماند و مرتک
و مردار سنگ باشد قوت آن تا سالهای بسیار باقی میماند و همچنین اقلیمیا و مرقشیثا و توتیا و اما حجر فادزهر یعنی فادزهر معدنی خطائی و قندهاری و انواع خوشرنگ
و خوشبوی اطلس آن نیز مدتی مدید قوت آن باقی میماند و اما لولو مدت بقای قوت آن از آن کمتر است و ما دام که آب و رنگ و صفا در آن باقی است نیکو است و اما اطیان
طیب الروائح مانند طین داغستان و مختوم و آنچه بدان هر دو مانند مدت بقای قوت آنها از لولو کمتر است و کل احجار و اطیان را چون بسایند و مدتی بر اینها بگذرد قوت
آنها ضعیف و زائل میگردد و رفته رفته مثل احجار و اطیان دیگر میشوند بحسب مراتب خود ها و آنچه صاحب رائحه است ما دام که رائحه با آن باقی است قوی است لیکن بعد

ضعیف و باطل میگردد و مثل سایر احجار و طیبان میشوند و الله اعلم فائده بدانکه اکثر بر آنند که مادهٔ بسائط منطرقات زیبق و کبریت است پس هرگاه آن هر دو در نهایت
خوبی جوهر و صفا باشند و کبریت در قوت ناریت صابغه و غالب باشد در معدن صورت ذهبی بر آن مرکب از مبدء فیاض جل ذکره فایض میگردد و ذهب متکون
میباید و اگر زیبق غالب باشد با قوت بارده صورت فضی می یابد و فضه متکون میگردد و چون اجزای ردی الجواهر باشند و کبریت کمتر و با قوت مائیه صورت قلعی
می پذیرد و هرگاه روانت جوهر بیشتر باشد صورت اسربی می یابد و اگر زیبق جید الجوهر بود که مانع ظهور اسباب صابغه باشد بالتمام هر چند اسباب صبغ صورت
حدیدی بر و فایض میگردد و اهل صنعت کیمیا را عقیده آنست که انقلاب بعضی به بعضی باعمال مخصوصه مدونه در کتب خود که رفع بدی جوهر هریک شود ممکن است اما بنا بر
این سخن تو همی بیش نباشد زیرا که انقلاب حقایق محال است و همچنین احجار نفیسه غیر منطرقه مانند یاقوت و الماس و زمرد و غیرها نیز اصل ماده و بسائط انها زیبق و کبریت
است باختلاف مراتب از صفا و کدورت و غیرها و الله اعلم و همچنین اگر زیبق جید و نیکو باشد ولیکن کبریت ناصاف باشد ترکیب غیر محکم یعنی حافظ صورت نوعیه
خود مدت مدید نتواند بود و اگر هر دو جید و صافی باشند محکم الترکیب گردد یعنی حافظ صورت خود مدت مدید بود و الله اعلم اما ادویه نباتیه پس انها یازده
صنف اند زیرا که یا از قبیل صموغ و یا عصارات و یا از هار و فقاح و یا ادهان و یا البان و متوعات و یا اوراق و یا اثمار و یا بزور و یا اغصان و یا اصول و لحاء
قشور و امثال اینها اند پس صموغ مانند صمغ عربی و کثیرا و اشق و جاوشیر و سکبینج و لک و دم الاخوین و امثال اینها مدت بقای قوت آنها تا سه سال است و اما
عصارات مانند اقاقیه و حضض هندی و مکی و افیون باصطلاح قدیم که عصارهٔ خشخاش بری بوده و کات هندی و دم الاخوین بقول صاحب خلاصة التجارب
که عصارت ابو خلصاء است از انها کمتر و اما از هار و فقاح که گلها و شکوفه ها باشند مانند بنفشه و نیلوفر و ورد احمر و گل گاوزبان و فقاح اذخر و قیصوم و امثال اینها
و اوراق مانند سنا مکی و گاوزبان و مازریون و ساذج هندی و ورق الآس و پرسیاوشان و امثال اینها نیز بحسب قوت و ضعف خود یکسال نهایت تا دو سال
قوت انها قوی میباشد پس ضعیف و باطل میگردد و اما البان و متوعات مانند سقمونیا و فرفیون و افیون و امثال اینها پس سقمونیا قوت آن تا بیست سال باقی میماند
و بعد از ان ضعیف میگردد و رفته رفته باطل میشود و فرفیون تا چهار سال و افیون تا پنجاه سال قوت آن باقی میباشد و زیاده نیز گفته اند و بالجمله اکثر البان
قوت آنها تا قریب بده سال باقی میماند اما ادهان مانند زیت و دهن بلسان و قیر و قطران و مانند اینها پس بارده آنها بزودی فاسد میگردد و خصوص رطبه
آنها که در یک دو سه اسبوع و حارهٔ رطبه یابسه انها مراتب یکسال تا دو سال تا دو سال پس فاسد و متکرج میگردد و اما دهن بلسان پس آن از قبیل البان است و قوت آن مدت
مدید باقی میماند و گفته اند هر چند کهنه تر شود جید و قوی تر میگردد و همچنین دهن گاو و روغن زیت و دهن اذخر تا دو سال و اما اثمار مانند عنب الثعلب و پلستان و حب بلسان و ماذو و بلوط و آلو
و آلو بالو و سیب و به و انار و لوز و جوزبوا و قرنفل و قاقله و فلفل و امله و هلیله و بلیله و امثال اینها پس انها مختلف می باشند انچه از انها کثیر الدهن است مانند مغز گردکان و بادام
و پسته و چلغوزه و نارجیل و کنجد و خشخاش و خیار و هندوانه و خربزه و کدو و امثال اینها تا یکسال اگر در قشر خود باشند و الا تا یک هفته و کمتر از ان خصوص مغز پسته و گردکان
و اما بزور و مانند بذر رازیانه و کمون و کرویا و کاسنی و گشنیز و کاهو و خشخاش و کنجد و امثال اینها پس از انها انچه قلیل الدهن باشد مانند حلبه و حرف و خردل و رازیانج و امثال
اینها است دو سال تا سه سال بحسب حفظ و نگاهبانی از نم و رطوبت و خاک و باد و غیرها باقی میماند و کثیر الدهن کمتر مانند بعض بزور مذکورهٔ قبل و اما اغصان و لحاء و
اصول و قشور مانند عود بلسان و زرنب و شیطرج و شکاعی و بادآورد و بیخ کاسنی و رازیانه و لفاح و کرفس و اذخر و جنطیانا و عاقرقرحا و تربد و دارچینی و قرفه و سلیخه
و ماهی زهره و پوست بیخ کبر و انجبار و مانند اینها پس مختلف میباشد بقای انها بحسب قوت جوهر انها در صلابت و رخاوت و ضعف پس انچه مانند قسط و زراوند
و وج و درونج و زرد چوبه و دارچینی و قرفه و سلیخه و زنجبیل و امثال اینها است قوت انها تا ده سال باقی میماند و خربق از انها زیاده و مگر انچه در انها رطوبت
فضلیه باشد مانند بیخ چینی و زنجبیل و زرنباد و زراوند مدحرج و بهمنین و بوزیدان و شقاقل و امثال اینها که بزودی کرم میخورد و ضعیف و فاسد میگردد و اما انچه
از لحاء و عرق مسهله باشند تا سه سال قوت انها باقی میباشد پس بتدریج باطل میگردد و اما ادویهٔ حیوانیه مانند شحم و مراره و انفحه و قرن و حافر و ظلف و زبل
و بعر و دم پس شحم که پیه باشد هرگاه بگیرند و نمک سود نمایند تا یکسال قوت آن باقی میماند ولیکن مستعمل در مراهم و بعضی تراکیب دیگر و بعضی امراض نخواهد بود و اما
مراره که زهرهٔ حیوان باشد پس مدت بقای قوت آن بیشتر از شحم است خوب خشک کنند و نیکو محافظت نمایند سالها میماند اما انفحه که پنیر مایه نامند بعضی
بعضی شیردان بچه حیوان کاه ناخورده مانند پنیر مایه شتر اعرابی و غیره پس مدت بقای قوت آن یکسال تا دو سال است و اما قرن و حافر و ظلف و غیرها که عبارت

باشد صورت نحاسی و افرنجی
می یابد و چون باعتدال نزدیکتر شود
غالب باشد صورت ذهبی تو تیا که خاک
صینی نیز نامند پذیرد و اگر
کبریت جید الجوهر و زیبق
ردی الجوهر باشد
با عدم اسباب
صبغ

از شاخ و سم و ناخن باشد پس قوت آنها سالها باقی میماند و اما زبل و بعر و دم که عبارت از سرگین و پشکل و خون حیوان باشد مانند سرگین سگ و کفتار و حمار و بز و ضب تا یکسال و همچنین خون آن و اما جند بیدستر پس قوت آن تا ده سال باقی میماند والله اعلم

فصل هشتم در بیان آداب طعام خوردن و آب نوشیدن و اطعمه که جمع آنها با هم مناسبت ندارد

بدانکه بر صاحب حفظ صحت لازم است که تا ضعفی در خود نیابد و گرسنه و تشنه نشود طعام و شراب نخورد و نیاشامد و آنهم بقدر ضرورت و احتیاج که بسر حد امتلای و تخمه نرسد که مکروه و مضر است و در هنگام امتلاء و سیری و سیرابی طعام نخورد و آب ننوشد و در هنگام گرسنگی بسیار و عطش مفرط بیکدفعه طعام و شراب بسیار و سیر نخورد و نیاشامد و همچنین بعد از ریاضت و حرکت شدید مفرط و استیلای گرمی بسیار بر مزاج مگر بتدریج و دفعات اندک اندک خصوص انکه طعام ثقیل و یا غیر عادی و معتاد و یا بسیار گرم و یا بسیار سرد باشد و همچنین آب غلیظ ثقیل یا بسیار گرم و یا بسیار سرد باشد بلکه اول مضمضه نماید و دست در رو و پا شوید چند مرتبه و اگر از این تسکین نیابد پس اندک اندک آب بیاشامد و واجبست که ظرف طعام در برابر رو باشد که بمحاذات تناول شود نه بطرف راست و نه چپ و نیز لقمه را باید کوچک بردارد و نیکو مضغ نماید و در تابستان اوائل روز طعام سرد و در زمستان اواسط آن و طعام گرم و در بهار و پائیز طعام معتدل و در شبانه روزی دو مرتبه یا یکمرتبه و اگر بهر روز سه مرتبه خورده شود بهتر است بدین ترتیب که روز اول اول روز و آخر روز و یا اول شب و یا روز دویم وسط روز و همچنین و باید که بسیار طول ندهد زمان اکل و اگر بسیر تمام نیز نخورد و بلکه خوب بخاید و بلااستعجال فرو برد و تداخل نکند یعنی طعام جدید بر طعام غیر منهضم سابق نخورد و مادام که ثقل در معده و سینه و حشاء یعنی عروق طعام آید طعام تناول نکند و بالجمله هر وقت که خوب گرسنه شود و تشنه گردد باید که طعام بخورد و آب بیاشامد و تعیین وقت مرات آن اکثری و برای متوسطین است و الا اطفال و جوانان محرور المزاج قوی الهضم و پیران و ضعیفان و مارو المزاجان را هر یک بنوعی خاص میباشد حکم واحد بر همه جاری نمیتوان نمود و نیز باید که چون طعام تناول نماید هنوز قدری میل و رغبت بطعام و گرسنگی باقی باشد که دست از طعام بکشد و ابتداء بطعام معتدل سبک کند و اقتصار بر یک نوع از طعام دو یا بد و نوع نماید و بعد از آن چند قدم راه رود زیرا که باین نحو تدابیر بدن اکثر صحیح و سالم و حواس نیکو و صافی میباشد و از درهم و برخوری بدان ثقیل و حواس کدر و بلید و انواع امراض و اعلال طاری میگردد و اجتناب نماید از خوردن نان گرم و آشامیدن آب سرد بلافاصله بالای آن جهت آنکه احداث عفونت و بخار مینماید و از اجتماع طعام لطیف و شیرین و با شیرینی بالای طعام کثیف مانند خربزه بالای گوشت لطیف و کثیف و همچنین سریع الهضم صالح الکیموس بالای بطی الهضم ردی الکیموس و با شیرینی و امثال اینها زیرا که طبیعت غذای لطیف شیرین سریع الهضم را بزودی استحاله میدهد و هضم مینماید و باقی میماند مخالف آنها و باعث گرانی و مرض میگردد و همچنین جمع ننماید میان دو طعام که هر دو گرم و یا هر دو سرد و بالفعل و یا بالقوه و یا هر دو لزج و یا هر دو نفاخ و یا هر دو قابض و یا هر دو غلیظ و یا هر دو مرخی باشند و از خوردن سرکه بعد از برنج و از ماست با ترب و ماهی و از گوشت مرغ بر ماست و ماهی و یا بالعکس و از شیر با گوشت مرغ و از شیر با ماهی و از انار با هریسه و از انگور با کله گوسفند و از سرکه با عدس و یا با ماش و از خربزه با عسل و مویز با عسل و خربزه با انبه و امثال اینها و از آب گرم بعد از طعام شور و آب سرد بعد از میوه خصوص میوه تر و حلوا و طعام گرم و شیرین و بعد از خواب و جماع و حمام و هر حرکت مفرط و مضعف و ریاضت بسیار و در بین خواب و در خلاء معده یعنی ناشتا و در حمام و مستحسن است جمع میان اطعمه و میوه هائیکه بعضی بعضی را اصلاح نماید مانند طعام شیرین با طعام ترش و چرب با شور و تیز و بعضی از حکما آن است که جائز است جمع میان هر نوع غذا که باشد جهة آنکه البته آن هر دو یا متشابه اند یا متضاد و اگر متشابه اند پس گویا که یکنوع از طعام خورده شده اندک بیشتر و اگر متضاد اند هر یک دفع مضرت دیگری مینماید و تعدیل حاصل میشود و کلی بودن آن امر نیز خود وهم و غلط است چه ممکن بود که آن هر دو غذا متخالف یکدیگر باشند و هیچیک مصلح دیگری نباشد و فساد دیگری سرایت بدیگری نماید و آنرا نیز فاسد سازد و از جمع ایشان مضرت حادث گردد نه تعدیل مانند آنکه عضو شخصی از آتش سوخته باشد بر آن برف و یخ گذارند البته متأذی و متضرر خواهد شد و میتواند بود که دو شیئی متشابه باشند و هر یک از آن هر دو مصلح دیگری باشد مثلا یکی تلطیف غلیظ و دیگری تکثیف غلیظ و یکی تقویت دیگری نماید و همچنین و نیز میتواند بود که دو شیئی متشابه بهم باشند و ضرر کنند بجهت کیفیتی که عارض هر دو باشد و خاصیتی که لازم اجتماع و ترکیب است و بالجمله این اصلی و قاعدهٔ کلی ندارد بلکه بعادت و قوت و ضعف و لطافت و کثافت مزاج بر میگردد والله اعلم

فصل نهم در بیان احراق ادویه و تحمیص و تشویه و قلی و تدبیر غسل و احکام آنها و دستور آشامیدن چوب چینی و عشبه و صاصفراس و شجرة البنی و کیاکر و شیر شتر و شیر بز و شیر الاغ و لبن النساء و فاد زهر و دوغ و ماء الشعیر و ماء القرع و ماء الخیار و غیر ها و اتخاذ و صنائع و بعض اشیاء بدانکه احراق ادویه و احتیاج بدان

از برای چند فائده است یا از برای انتقال طبیعت آن است بطبیعتی دیگر و یا از برای نقصان قوت و کسر حدت آن است مانند زاج و قلقطار و مرجان خصوص در ادویه
عین و یا از برای تقویت یعنی زیادتی قوت و حدت و شدت نفوذ و انتقال مزاج اینها است بمزاج دیگر مانند اکثر فلزات و حجر نوره و لبسد و صدف و برگ تربد و تنباکو
و امثال اینها از املاح مصنوعه و مادات و جواهر ادویه مانند جوهر حصی لبان و غیرها و یا از برای تلطیف جوهر آنها است مانند املاح و یا از برای تنقیه و رفع اجزای
غریبه آنها است مانند تمر و نوره و سرطانات و شاخ ایل و امثال اینها و یا از برای مهیا و قابل سحق کردیدن انها است مانند یواقیت و طلا و نقره و ابریشم
و مانند اینها و یا از برای آنکه باطل کردد روائیت و خباثت و سمیت جوهر آنها مانند عقرب جهت استعمال آن در تفتیت حصاة و افعی و اسود سالخ برای جرام و خنازیر
زیرا که ادویه یا حار و لطیف الجوهر اند و یا معتدل و هر دو نوع چون سوخته شوند قوت اینها ضعیف و حدت و حرارت آنها کم میکردد بسبب تحلیل جوهر حار ناری حاد
آنها مانند ادویه مذکوره و یا کثیف الجوهر و غیر حار حاد اند و بسبب احراق و کسب حرارت ناری تقویت مییابند هم در حدت و هم در حرارت مانند فلزات و حجر نوره
و یا آنکه صلب اند و یا در اینها رطوبت فضلیه لزجه هست و بسبب احراق رطوبت ماسکه ملتصقه و لزجه آنها کم و فاسد و فانی میکردد و پس بسهولت و آسانی و بزودی
سائیده میکردند مانند احجار و ابریشم و یا آنکه در آنها اجزای غریبه هست تا آنکه اجزای غریبه آنها زائل کردند مانند نطرون و بدآنکه جسم اکر برنهجی باشد که اعراض مدرکه
جسد را اصلا ترک نکند هر آینه مستمر الطبع خواهد بود و اکر مفارقت و ترک کند پس اکر سخیف الجسم و متخلخل باشد بسبب احراق میل به برودت کند و از غایت احراق که بحد
رمادیت رسد بالکلیه حدتش زائل کردد و اکر کثیف الجسم و غیر متخلخل باشد از برودت میل بحرارت نماید و ایضا بدانکه در احراق اشیا شرط است که دو جنس مختلف را باهم
نسوزانند مثل نمک و نوره و در احراق احجار مبالغه نمایند بخلاف نباتات و حیوانات و اما حریر و صمغ و مانند اینها را ادنی احراق کافی است و هر که مراد
تبرید جسم محرق باشد بعد احراق آنرا باید شست که عمل تصویل نامند و الا بدون تصویل استعمال نمود و تکلیس از کلس است باصطلاح اهل مصر که بفارسی آهک نامند
و آن سریع السحق میباشد پس هر جسم صلب که قابل سائیدن نباشد و بسبب احراق قابل سحق کردد آنرا مکلس نامند اما اشیائیکه قابل احراق اند و بدون احراق استعمال
اینهاست هر یک از
انها جایز نیست پس از انجمله است تمر و ارنب و لبسد و رصاص که آنرا رنامند و اسود سالخ و سرطان و طلق و عقرب و اما آنچه را بدون احراق نیز استعمال میتوان نمود پس
آن مانند ابریشم و آبار و حب الاس و ذهب و عود و کهربا و یاقوت و امثال اینها در رسوم خود ان شاء الله تعالی ذکر خواهند یافت و بعضی را اینجا مذکور میکردد

احراق بورق که بوده باشد آنست که ظرف سفالی را بر اخکر کذارند و آن را وران اندازند و بکردانند تا آنکه سوخته شود و یا آنکه قاشق آهنی را کرم نمایند و بوره را ریزه ریزه
کرده دران اندازند و حرکت دهند و همچنین چند مرتبه قاشق را کرم نمایند تا آنکه سوخته شود و بکردد مانند خاکستر **احراق جبسین** و زبد البحر و مانند این هر دو که مسمی
بتکلیس است آنست که بکیرند هر مقدار از هر یک که خواهند و بآب و نمک پاک بشویند و خشک نموده در کوزه مطین بطین حکمت کرده در کوره آجرپزی و یا تون حمام
و یا تنور بسیار کرم بر روی خشتی بکذارند تا آنکه سوخته و سفید کردد ما دام که سفید نکشته کامل نیست مکرر در آن عمل باید نمود **احراق حیه** و افعی و اسود سالخ که مار باشد
آنست که بکیرند مار خانکی و یا افعی و یا اسود سالخ هر کدام را که خواهند درست و زنده در کوزه کرده سر آنرا بسته و بطین حکمت کوزه را کرفته در تنور بسیار کرم یک شب بکذارند
پس برآورند و خشک شده خواهد بود و سحق نموده با زیت خمیر کرده بر خنازیر ضماد نمایند **احراق خطاطیف** و خفافیش است و بفارسی پرستوک نامند آنست که بکیرند
بچه خطاطیف را ذبح نموده پر آنرا بکنند و شکم آنرا چاک کرده آنچه در جوف آنست برآورده دور نمایند و پاک شسته و نمک بر آن پاشیده در کوزه کرده سر آنرا بکل حکمت بسته
در تنور یا در اجاغ پر از اخکر کذارند تا محرق کردد **احراق ارنب** مانند احراق خطاطیف است **احراق زجاج** که بفارسی آبکینه و شیشه نامند آن است که بکیرند زجاج صاف سفید
شفاف خالص پاکیزه را که سنگ ریزه و خاک و غبار در نباشد نرم سائیده در کوزه مطین یا بوته کرده سر آنرا محکم بسته در تون حمام یا تنور بسیار کرم بکذارند تا آنکه سرخ کردد
و رماد زجاج یعنی خاکستر آن بهتر آنست در کفچه آهنی خوب کرم نمایند و در آب قلعی اندازند و آنچه از آن مکلس شده باشد جدا نمایند و باز تتمه را کرم نموده در آب قلعی
اندازند و همچنین تا آنکه تمام مکلس کردد پس نیکو سحق نمایند که مانند هبا و غبار کردد شربتی از آن مقدار مثقال با دوازده مثقال آب کرم برای تفتیت حصاة قوی الفعل
احراق زرنیخ آنست که بکیرند زرنیخ اعلای خالص صافی را ریزه ریزه مانند نخود و باقلا نموده و در کوزه مطین بطین حکمت کرده سر آنرا محکم بسته و در وسط سر آن
سوراخی برای برآمدن بخار بکذارند و بر اخکر کذارند و ما دام که از آن بخار سیاه برمی آید ناقص است و چون بخار آن سفید برآید سوخته سفید کردد کامل خواهد بود **احراق**
سلحفاة آنست که شکم سلحفاة یعنی سنگ پشت را شکافته حشای آنرا افکنده و پاک شسته در کوزه مطین کرده سر آنرا بسته در تنور یا در اوجاغ آن مقدار بکذارند

که سوخته وسفید کرده احراق سرطان آنست که بگیرند سرطان نهری چندانکه خواهند هنگامیکه آفتاب در برج اسد باشد و پایهای آنرا بیندازند و شکم آنرا بشکافند وما
فی الجوف آنرا بیندازند و با خاکستر چوب تاک و نمک بشویند در کوزهٔ سفال آب نادیده کرده سر آنرا محکم سازند و بالای کوزه را بگلی که در آن سبوس گندم و خطمی
و نمک درهم سرشته باشند گرفته خشک نموده در میان تنور که آنرا خوب گرم نموده باشند گذارند و سر تنور را بپوشند مثلا اگر شب گذاشته باشند صبح برآورند و اگر
صبح گذاشته باشند شام پس از کوزه برآورده سائیده بکار برند احراق سرطان بحری نیز بهمان قسم است احراق شیخ و صدف آنست که بگیرند شیخ سفید الیس را
و بطین حر یعنی طین خالص بگیرند و در تنور اخگر گذارند تا سوخته گردد و علامت سوختگی آنست که سفید گردد و اگر بیکدفعه سوخته نگردد مجدداً بالطین مذکور گرفته در تنور بگذارند
تا آنکه سوخته گردد و صدف و امثال آنرا نیز بدین طریق احراق نمایند احراق عقیق و یشب و یاقوت و امثال اینها آنست که در آتش سرخ نموده در آب سرد اندازند و مکرر
چنین کنند تا آنکه آب آن سوخته و خشک و مفتت و قابل سحق گردد احراق بسد و مرجان آنست که هریک را که خواهند در کوزهٔ سفالی کرده بعد آنکه آنرا ریزه ریزه
نموده باشند و کوزه را بگل گرفته در تنور بگذارند تا سوخته و سفید گردد اما بحد رمادیت نرسد و اگر بیکدفعه سوخته نگردد مکرر نمایند و این از برای حصول حدت و
بورقیت آنست پس برآورند و نرم سائیده استعمال نمایند احراق لؤلؤ آنست که مروارید ناسفته را با قدری شیر در ظرف سفالین کرده سر ظرف را محکم نموده در میان
آتش گذارند و بدمند و پس از زمانی برآورند که سوخته شده باشد احراق ملح آنست که ملح را بکوبند و بعسل خمیر کنند و در خرقهٔ کتان گذارند و با پارچهٔ نازکی بسته
بگل حکمت گرفته در تنور تابیده بر روی خشتی بگذارند و پس از سرد شدن تنور برآورند و گل را از آن دور کنند و نرم سائیده استعمال نمایند طریق دیگر آنست که ملح را
شسته خشک نمایند و جریش سوده در دیگ سفالی کنند و اطراف سر آنرا بگل حکمت بگیرند و بر آتش گذارند و اطراف دیگ را از اخگر پر نمایند و آن مقدار بگذارند
که ملح از جستن و حرکت باز ماند که آن زمان احراق بلوغ است پس برآورند و بکار برند احراق کهربا آنست که کهربا را ریزه ریزه کرده در کوزهٔ مطین بگل حکمت کرده
سر آنرا محکم بسته شب در تنور گرم بگذارند و صبح برآورده سوده بکار برند احراق اقلیمیا نیز بهمین نحو است احراق اسرب که آبار نامند آن است که بگیرند
ده درم اسرب را و ریزه ریزه کنند و تنک سازند و در تابهٔ آهنی بر روی هم بچینند و قدری سفیدآب مسحوق و دو قبضه جو بران ریزند و با آهن برهم زنند تا تمام سرب
سوخته گردد و اگر قدری بماند باز جو قدری بران بپاشند و برهم زنند و همچنین تا تمام سوخته شود و نوع دیگر آنست که اسرب را صفحهای نازک سازند و بران
قدری کبریت سوده بپاشند و سر آنرا بسرپوش سفالی که در آن سوراخی باشد بپوشند و اطراف آنرا بگل حکمت بگیرند و در کوره گذارند و بدمند تا تمام آن سوخته گردد
پس برآورند و بسایند و بشویند و بکار برند و از دود آن در هر دو عمل محترز باشند و باید که مقدار کبریت بازای هر صد مثقال از پنج دانگ زیاده نباشد نوع دیگر آنست
که اسرب صاف خالص را با قدر گوگرد بگذارند پس در بوتهٔ آهنی کرده بکورهٔ حدادان بگذارند و چندان بدمند که خوب خاکستر شود و شسته بکار برند احراق خبث الحدید
آنست که ریم آهن را تافته تا هفت مرتبه در سرکه تطفیه نمایند احراق آهن و فولاد آنست که هریک را که خواهند براده نموده سه شبانه روز در بول گاو بخیسانند
پس برآورده بر روی سنگ با آب هلیلجات منقوع بسایند پس قرصها ساخته خشک نمایند و مجموع قرص‌ها را در دیگ سفالی گذارند و بالای آن سرپوش سفالی گذارند
و اطراف آنرا بگل حکمت محکم گیرند و تا یکهفته در میان سرگین گاو صحرایی گذارند پس برآورده تا ده مرتبه با آب نقوع الهلیلجات و در بین گاه گاه با آب صبر تازه نیز پس
خشک نموده در ظرف سفالین گذارند و سر آنرا محکم نمایند و تا هفت روز در میان آتش سرگین گاو صحرایی گذارند پس برآورده سحق نموده بکار برند و بعضی هر دم در
مرتبهٔ آخر آهن را با زرصلایه نموده یک شبانه روز در کمیان ماست ترش میگذارند پس برآورده با قدری نوشادر خالص سحق بلیغ نموده هفت روز دیگر در میان آتش
سرگین میگذارند پس برآورده نرم سوده بکار برند و علامت جودت قتل فلزات آنست که بعد از سودن بالای آب ایستند و ته نشین نشود بر رودی قتل ذهب بدستور [illegible]
محمد سنجری آن است که بگیرند ذهب را و نرم براده نمایند که مانند غبار گردد و در کفچهٔ آهنی کرده اندکی اسرب سوده بران بپاشند و در آن آب نمک داخل نمایند و بجوشانند
تا آب برود و ذهب بماند پس صلایه نموده شسته بکار برند تکلیس ذهب که بهترین طریق است آنست که بگیرند ذهب را و براده نمایند و آب نوره و آب قلی و آب ملح
طعام را بحجر علقه صافی نمایند و آبها را هریک را جدا جدا بجوشانند تا منعقد گردد پس دو جزو از معقود آهک[۳] و نیم جزو از معقود قلی و یک جزو از براده ذهب و هر چهار جزو
را باهم نیکو بسایند و بعد از آنکه در ظرف شیشه با آتش سرخ کرده باشند پس سه شبانه روز در جای نمناک بگذارند تا نم بردارد پس بدستور در آتش سرخ کنند و بسایند
و در جای نمناک بگذارند و همچنین تا چهار مرتبه پس در بوته کرده بجدی با آتش بدمند که بوته سرخ گردد و پس بوته را برآورند و بگذارند تا سرد گردد و بسایند و با آب گرم مکرر

[۳] و نیم جزو از معقود ملح صح

بجوشانند و بشویند تا طلا از سایر اجزا خالص گردد و پس خشک نموده سحق کرده استعمال نمایند و گفته که اگر در حین تشویه بکبریت و آبهای تند تنقیه نمایند سریع الاثر است پس پاک شسته
استعمال نمایند و گفته اند که خوردن این نوع طلا باعث طول عمر و رفع جمیع امراض سوداویه و حفظ صحت است و در این امور عدیل ندارد و مقدار شربت آن یک شعیر
قیراط است نوعی دیگر که طلا قابل سحق گردد و مانند رماد شود و اگر دینار باشد صورت دیناری آن بحال ماند آنست که بگیرند دینار را و در بوته گذارند که
باطن بوته را بمرداسنگ با سرکه سوده آلوده باشند و بآتش گرم نمایند بحدیکه گداخته نگردد پس بوته را برآورند و بگذارند تا سرد گردد و مکرر این عمل نمایند و هر مرتبه
باطن بوته را بامرداسنگ با سرکه سوده تازه بیالایند پس سوده شسته استعمال نمایند و سیخ و سرسه و سرب مکلس نیز این عمل نمایند نوعی دیگر که دستور حکما هند است که سرب چند مرتبه گداخته
نوشادر بریزند پس طلای خالص را گداخته در آن آب چند مرتبه سرد نمایند پس صفحهای نازک ساخته بزاج سیاه و سرکه آلوده در آتش گذارند و با نمک آب بشویند و با ربع سبعه همان
کرده در بوته که باطن آن بمرداسنگ آلوده باشند گداخته با ثلث آن زیبق در ظرف چینی یا زجاجی بسیار نرم بسایند و بر روی آتش گذارند و برهم زنند تا زیبق از آن مفارقت نماید
پس شسته بر سنگ سماق نیکو سحق نمایند و اندکی از آن را بر آب ریزند اگر بر روی آب ایستد نیکو است استعمال نمایند و دستور جلا دادن و رنگین نمودن اشرفی و ظروف طلا که کم رنگ و خالص
نباشد و رنگین و خالص گردد آنست که بگیرند توتیای هندی و شاخ جاموس و نمک سنگ هر سه مساوی سوده با آب سرشته بر آن بمالند و بر آتش گذارند تا خشک گردد و پس از
آتش بردارند و بگذارند تا سرد شود و پس بشویند رنگین و براق خواهد بود نوعی دیگر آنست که بگیرند زاج سفید دو وزن شوره و نمک طعام از هر یک یکوزن و نرم سوده با آب
خمیر نمایند و اشرفی و یا ظرف طلا را با آتش سرخ نموده بگذارند تا سرد گردد و ادویه را با آن بمالند که هیچ جای آن خالی نماند پس بر آتش گذارند تا خشک گردد و اندک گرم شود
پس از آتش بردارند و بر زمین اندک گودی کرده در آن بگذارند و خاکستر زغال را با آب نم کرده بالای آن بگذارند و لمحه صبر کنند پس برآورند و با آب بشویند اگر رنگین شده باشد
بهتر و الا مکرر عمل نمایند تا رنگین گردد **احراق فضه** آنست که بگذارند نقره خالص را در بوته که رائحه قلعی در آن باشد یعنی بوته را بسفیداب قلعی آلوده باشند و مکرر بگذارند
تا آب آن سوخته قابل سحق گردد **نوعی دیگر** آنست که نقره را براده نموده و با آب نمک در ظرف آهنی بآتش تند بسوزانند و اگر خوب سوخته نشود قدری گوگرد بر آن بپاشند
و بسوزانند تا سوخته گردد **احراق نحاس** آنست که ریزه ریزه کرده در دنبه گوسفند و یا در پرده چرب شکنبه بز یا گوسفند پیچیده در ظرف آهنی بر روی آتش گذارند
تا مشتعل گردد و قدری بسوزند بسیار پس پاک شسته در آب یخ و یا برف مدتی پرورده نرم سائیده بکار برند و اگر یخ و برف نباشد مدتی در حوض و یا چاه آب سرد اندازند
و اما تکلیس فضه بطریق حکمای هند آنست که چند مرتبه آنرا صفائح رقیقه نموده بگوگرد و سرکه آلوده بآتش بتابند و چند بار دیگر در بوته بسفیداب قلعی آلوده بگدازند پس همان
کرده در ظرف آهنی با آب و نمک بسیار بسوزانند تا نمک و آب تحلیل رود و پس گوگرد بر آن بپاشند و برهم زنند تا مکلس گردد **احراق قطران** جهت سلونات آنست که بگیرند
قدحی مطین بطین حکمت گرفته و در آن قطران کرده بر آتش گذارند تا آنکه بگدازد و بنصف رسد پس بگیرند چوبی و سیخی از آهن و در آن فرو برند که بدان آغشته گردد و پس برآورند و در
هوا بدارند اگر منعقد و بسته گردد سوخته شده است و الا باز بر آتش گذارند تا بر آن چوب و یا آن سیخ منعقد گردد پس فرو آورند و بکار برند **احراق ابریشم** و موی سر آدمی و امثال
آن آنست که هر یک را که خواهند پاک شسته از صابون و یا غیر آن شانه کرده و بمقراض ریزه ریزه نموده در ظرف سفالی و یا آهنی کرده بر روی آتش گذارند و چندان برهم زنند که
قابل سحق گردد **احراق اسفنج** آنست که اسفنج را بمقراض نموده بهمان دستور ابریشم و موی احراق نمایند **احراق پوست** کدو و حشایش و بزور نیز مانند ابریشم و پشم است و اگر خاکستر
آنرا خواهند زیاده احراق نمایند **احراق عود هندی** و امثال آن از اخشاب آنست که براده یا ریزه ریزه نموده در کوزه گلی کرده در تنور و یا اجاق آنمقدار بسوزانند که زغال گردد
و بسر حد رمادیت نرسد و اما خشب کرم که برای تفتیت حصاة است باید آنمقدار بسوزانند که رماد گردد **احراق عقرب** که رماد العقارب نیز نامند آنست که عقرب زنده را در ظرف
مس یا آهن یا سفالی انداخته سر آن را بخمیر محکم نمایند و در تنوری که از هیمه چوب زرد مانند آن که آتش آن حدت داشته باشد گرم نموده آتش از تنور برآورده باشند بگذارند
و سر تنور را بپوشند صبح برآورند و بسایند و بکار برند و باید که تنور بسیار گرم نباشد که عقرب تمام سوخته خاکستر شود و عقرب صالح برای این امر عقرب نر است و علامت نری
ضعیفی و لاغری آنست **نوعی دیگر** آنست که عقرب زنده را در شیشه که بگل حکمت گرفته باشند کنند و سر آنرا محکم نموده در تنوریکه بسیار گرم نباشد بمقدار شش هفت ساعت
نجومی بر روی خشتی در آتش گذارند اگر قابل سحق شده بهتر و الا دو سه ساعت دیگر بگذارند پس سائیده بحریر بیخته استعمال نمایند **احراق اهلیلج** از برای ذرورات در
امراض عین و قطع خون بواسیر و نزف الدم و تقویت دندان و لثه و اهلیلج کابلی درین امر بهتر از سایر اهلیلجات است آنست که بگیرند هلیله را و در خمیر گرفته بر روی
خزف در تنور نهند تا سوخته شود پس از تنور برآورده خمیر را جدا کرده هلیله محرق را سوده استعمال نمایند **احراق قشر بیض** که کلس البیض نامند آنست که پوست تخم مرغ را

واگر پوست جوجه برآورده باشند بهتر است در آب نمک کرم بخیسانند و بشویند تا پرده اندرون آن که عرق نامند بالتمام جدا گردد و مطلق نمایند پس نرم کوبیده و در کوزه مطین کرده
بسوزانند و برآورده شسته بکار برند و پوست شترمرغ اولی است **تکلیس طلق** بطور اهل هند آنست که طلق را مقرض نموده در کیسه کرباسی محکم دوالی کرده چند عدد آهنسته حجر را
درمیان آن کیسه اندازند و درمیان طشتی با آب گرم بدست بمالند تا از کیسه بیرون آید پس آب آنرا بحجر علقه از آن بگیرند و آنرا خشک کرده با شهد و عقاب مساوی الوزن سحق
بلیغ نموده در کوزه مطین محکم کرده سر آنرا مسدود کنند و آتش شدید سه شبانه روز بدهند و آنگاه برآورده سرد نموده وزن نمایند اگر عقاب بالتمام رفته باشد فبها و الا باز آتش
دهند تا بالتمام برود پس با مساوی آن شوره قلمی صلایه بلیغ نموده بدستور اول در کوزه مطین نموده آتش دهند بسیار سفید و مکلس خواهد شد جهت فالج و بواسیر بکار برند سعده و محرب است
احراق طلق بطور اهل هند آنست که بگیرند طلق نوع اعلی را که سفید و صافی است پاک شسته خشک کرده بمطرقه نرم نمایند و سه روز در سرکه انگوری کهنه بسیار تند بخیسانند و بعد از آن
با همان سرکه چند جوشی بدهند و از سرکه برآورند و نرم بکوبند و در کیسه صفیق مستحکمی با سنگریزها کنند و در ظرفی که پر از سرکه تند باشد بگذارند و بدست بمالند تا تمامی طلق تصفیه شود
پس از کیسه برآورند و بر روی سنگ نرم بسایند و قرصها ساخته در ظرف سفالی گذاشته ظرف دیگر بر سر آن گذارند و تمام ظرف را بگل حکمت بگیرند و مستحکم سازند و در میان آتش
سرگین گاو صحرایی تا یکهفته بگذارند که خاکستر گردد پس برآورده با آب بهنگره که گیاه هندی است و آب برگ تاتوله و آب نقوع هلیله و بلیله و آمله هر یک جدا جدا اگر بسایند و قرصها
نموده خشک ساخته در ظرف سفالی بهمان طور احراق نمایند و گفته اند که تا سیصد بار بلکه زیاده آتش باید داد و علامت کمال احراق آن آن است که چون خاکستر آنرا در آفتاب بدارند
برق از آن بطلق ظاهر نشود اما دستور حلب و حل بعض اشیا حلب او طلق آن است که بگیرند طلق را هر قدر که خواهند با آتش سرخ نمایند و تا سه مرتبه در آب سرد اندازند و بکوبند تا نرم
گردد پس در کیسه کرباس مستحکمی نموده سنگریزها بقدر فندقی در انداخته کیسه را بقوت تمام بمالند و در آب گرم و یا در طبیخ با قلی بفشارند بشره از کیسه تراوش کند پس بگذارند تا ته
نشین گردد ته نشین را خشک نموده استعمال نمایند **نوع دیگر** که از آن سهل است آنست که صابون حلبی را بر صفحهای طلق نازک کرده مالیده در بوته کرده بر آتش گذارند و بر افروزند
پس از آتش برگرفته بطریق جواهر بر روی سنگ سماق صلایه نمایند و شسته بکار برند **حل طلق** آنست که طلق را شکافته ورق ورق نمایند و ریزه ریزه نموده در ظرف آبگینه
که ضخیم باشد کرده بول انسان بالای آن کنند آنمقدار که ظرف مملو شود و مدت چهل روز در میان بول بگذارند و درین بول را تبدیل می نموده باشند پس از بول برآورده خشک نمایند
و در مثانه گاو کرده مثانه را درمیان ظرف شیشه ضخیم بگذارند و ظرف را درمیان خمی که از سرکه کهنه بسیار تند مملو باشد معلق بیاویزند که بسرکه نرسد و سرکه در آن داخل نگردد
پس بعد از پانزده روز برآورند بقدرت الهی گداخته حل شده باشد **نوع دیگر** آنست که سر ترب را سوراخ کنند و جوف آنرا خالی نمایند و طلق محلول را در آن پر کنند و سر آنرا با پاره
ترب مستحکم نمایند و در سرگین اسپ تا سه روز دفن نمایند پس برآورند مانند آب سفیدی گداخته خواهد بود **حل ذهب** جهت حفظ صحت و طول عمر و اکثر امراض سوداویه آنست
که بگیرند ورق طلا را در هاون طلا با دسته طلا با گلاب و بیدمشک و قدری نبات سحق بلیغ نمایند و روزی آنمقدار که یک قیراط یا دو قیراط طلا خالص خورده شود بنوشند با گلاب
و بیدمشک **حل ذهب** با مروارید جهت تقویت قلب و تفریح ارواح و ازاله صرع و دوار و سدر و وسواس سوداوی و تقویت باه و ازدیاد منی و حفظ جنین آن است
که ورق طلا را با سیم جلو و حل بلیغ نموده و مروارید را نکو سوده که چون بر آب ریزند زمانی معتد بر روی آب بایستد پس هر دو را در شیشه کرده آب ترنج یا سرکه انگوری
مقطر بسیار تند یا عرق کبریت یا عرق نمک بر آن ریزند آنمقدار که چهار انگشت بر روی آن بایستد و در حمام ماریه بگذارند و آتش دهند و آنچه محلول گردد صافی نموده بردارند
و باز آب ترنج یا عرقهای مذکوره بر آن ریزند و آتش دهند تا تمام حل گردد و چیزی غیر منحل نماند پس از حریر بگذرانند و قدری دهن طرطیر بر آن ریزند تا خلاصه آن ته نشین
شود پس بردارند ته نشین را و شسته بکار برند **صنعت** حمام ماریه بگیرند دیگی که اطراف آن بلند باشد مانند دیگ کله پزی و عدس پزی و در تنور گذارند و نصف
آن آب کرده چوبی بر سر آن گذاشته آنچه خواهند در شیشه کردن حمی کرده و بر سر آن سیمی بسته سیم را با آن مضبوط بندند چنانچه شیشه با آب نرسد و در زیر آن دیگ آتش
برافروزند **و بهتر آنست** که در تنور گذارند و چون آتش تنور خاموش گردد باز آتش کنند تا مدتی که آنچیز در حمام ماریه باشد پس برآورند **صنعت** دهن طرطیر آنست که
طرطیر سفید مکلس را مقدار پانزده درم سحق نموده غسل نمایند و در شیشه کردن کج تقطیر نمایند و روغنی که بروی آن آید بگیرند و محفوظ دارند و طرطیر عبارت از دردی
خمر است **اما تشویه** و تخمیص و تقلیه بدانکه این هر سه لفظ بالاشتراک و الاجمال بمعنی بریان نمودن است و بالتفصیل بدانکه تشویه آنست که آنچه را بریان باید نمود
در جوف چیزی دیگر از قبیل خمر و یا گل و یا سیب و یا به و امثال اینها گذاشته در تنور گذارند و یا در زیر آتش و یا خاکستر گرم دفن نمایند و بنجار بخته تشویه باید مانند سقمونیا
و مثال اینها و یا آنکه کوبیده و با عسل سرشته در لته بسته بگل در گرفته در تنور معتدل یکشب بگذارند پس برآورده بکار برند مانند افسنتین و ثمرة الطرفا و امثال اینها جهت

سفوفات وغیرها و تحمیص آنست که ظرفی را بر آتش بگذارند که خوب گرم شود پس آنچه را خواهند در آن بریزند و حرکت دهند بسرعت تمام که همهٔ آن مساوی و بقدر حاجت بریان گردد
و نسوزد مانند بارتنگ و ریحان و مرو و خشخاش و کشنیز خشک و زیره و بزر قطونا و بالجمله هر بزری از بزور را که خواهند و بهترین ظروف برای این امر سنگی و یا سفالی است
و حد وسط تحمیص آنست که از آن چیزی بوی برآید و اندک سرخ و برشته گردد و تقلیه آنست که در روغن گاو و غیر آن بریان نمایند تا آنکه بو بردارد و سرخ گردد مانند ورد
و یا بقدر آنکه بشکفد و نترکد مانند هلیله و عفص و یا تجدید یکه تخمین در یابند که بریان شده است مانند خبث الحدید و امثال اینها تشویه توتیا آنست که آنرا سوده با آب قرص نموده
در آتش نرم بر روی سفال بگذارند و بگردانند تا خشک گردد و مشوی آن لطیفتر و مقوی چشم و خاصیت قطع آنست و معمول آن مجفف بی لذع و دستور بریان نمودن افیون
آنست که افیون را بقدر باقلا و منقر یا درهم ریزه ریزه نموده در ظرف سفالی اندک بریان نمایند و اما تدبیر که اصلاح نیز نامند پس آن بمعنی تربیت و پرورش دادن بعض ادویه است
که در آنها حدت و بادراوات و غائله باشد تا آنکه کم و زائل گردد و مانند سقمونیا و انزروت و حب الملوک و وند و تربد و مازریون و تشمیج و مانند اینها آن است که سقمونیا
را در جوف سیب یا به خالی نموده گذارند و اطراف آنرا بگچه مقشر بر نمایند و سر آنرا بقطعه از سیب یا به بسته در پارچه کتانی بپیچند و در خمیر گیرند و تنور یکه گرمی آن معتدل باشد
گذارند تا خمیر پخته و برشته گردد پس برآورده خمیر را دور کرده و سقمونیا را از میان آن برآورده در سایه خشک ساخته بکار برند و اگر سیب و یا به یافته نشود سر بیضهٔ مرغ را
سوراخ کرده آنچه در جوف آنست برآورده پاک شسته سقمونیا را در آن کرده آب سیب یا به اگر میسر آید بر آن ریخته و الا بدون آن بدستور تشویه نمایند و حکیم ارزانی گفته اگر سیب
و به نباشد سقمونیا را با بنفشه سوده استعمال نمایند حکم تشویه و اصلاح دارد و مؤلف گوید اگر اولا در بیضه مدبر نمایند پس با بنفشه بسایند استعمال نمایند بهتر است و انزروت
را باید کوبید و بشیر الاغ سرشت و بچوب بکر آلوده مانند کباب بریان نمود دیگر بته و اگر زیاده و بهتر خواهند دو مرتبه و حب الملوک را در روغن بادام و یا شیر یک شبانه روز
باید خیسانید و وند که حب السلاطین است در سرگین گاو باید مدبر نمود بدین طریق که بگیرند مغز وند تازه نو که کهنه و زرد و سیاه و فاسد نشده باشد مقشر کرده زبانه میان مغز
آنرا برآورده در کیسه کرباس صفیقی و یا دولائی کنند و یکشب در آب خالص بخیسانند پس برآورده در سرگین گاو تازه گرفته بنحویکه از هر طرف آن مقدار حجم سه چهار انگشت
سرگین باشد و در زمین بمقدار حجم آن گودی بکنند و بالای آن خاکستر گرم کنند و بالای آن خاکستر سرگین گاو و جنگلی بر افروزند تا آنکه مقدار یک انگشت از آن سرگین تازه سوخته گردد
و حب السلاطین بسوزد پس برآورده بظرف دیگر بگردانند و بدستور بعمل آورند تا هر چهار طرف آن مقدار مذکور سوخته گردد پس برآورده پاک شسته و بعد دهر دانهٔ حب
السلاطین یک عدد هلیلهٔ زنگی که هلیله سویرک نامند نرم کوبیده و بوزن هر دو آرد برنج یا آب لیمو و یا آب غوره سرشته سحق بلیغ نموده حبوب بندند هر حبی بمقدار نخودی
شربتی از دو حب تا هفت حب و لصاحب انقلاب معده نباید داد که مضر است او را نوع دیگر آنست که آن کیسه را در سرگین گاوی تازه در آب حل کرده در دیگی معلق بیاویزند
و به آتش اندک بزنند و در آن سرگین آب غلیظ غرق باشد مقدار چهار پنج ساعت کامل بلکه زیاده جوشش دهند پس برآورده پاک شسته بدستور مذکور با هلیله و آرد برنج با آب لیمو سرشته
حبوب سازند و یا حب الدبق که مویزج است در آب السوس و غاریقون و هشت سفید و مصطکی و حشیش غافث و افسنتین رومی و صبر سقوطری اجزای مساوی کوفته و بیخته و با آب
کرفس سرشته و دست را بروغن بلسان چرب کرده حب بندند شربتی از یکدرم تا دو درم و غذا زیرباج باشد و این حب برای فالج و لقوه و رعشه و اوجاع ظهر و امثال اینها
نافعست و بعضی حب السلاطین مدبر را با آب زنجبیل تازه که بهندی ادرک نامند دو شبانه روز سائیده پس حبوب بسته هر حبی بقدر نخود کوچکی و در سایه خشک نموده عند الحاجه
یک حب تا دو حب استعمال نمایند و تربد را خراشیده بروغن بادام چرب باید کرد و جرئش کوبیده با زنجبیل سوده باستعمال آورد و تشمیج را در لته بسته در سرگین الاغ با آب
جوش باید داد تا پوست آن نرم گردد پس مقشر نموده سوده بکار برند و مازریون را دو شبانه روز در سرکه باید که بخیسانند و در مین دو سه بار سرکه را تبدیل کنند پس شسته خشک کنند
و نیم کوفته بروغن بادام چرب کرده بهر نحو که خواهند استعمال نمایند و تدبیر هر یک بتفصیل و چند نوع دیگر در قرابادین ذکر یافت تدبیر کمون آنست که بگیرند زیرهٔ کرمانی تازه
که کهنه و پوسیده نباشد و پاک و پاکیزه نموده در ظرف چینی یا سفالی لعابدار کرده سرکه انگوری کهنه بر بالای آن ریزند بمقداریکه چهار انگشت بالای زیره آید پس یکروز
و یک شب بگذارند و در بین زیر و بالا نمایند پس در سایه خشک نموده اندک بریان کنند و اگر زود خواهند که خشک گردد بر پارچه کرباس پاکیزه پهن کنند و دائم بر هم زنند
تا خشک گردد تدبیر کبریت آنست که ظرفی را از شیر گاو تا نیمه کنند و بر سر آن پارچه کرباسی ببندند و بالای آن پارچه کبریت را ریزه ریزه کرده پهن کنند و طبقی از
سفال بالای کوکرد بگذارند بنحویکه بکوکرد نچسپد و در میان طبق سفالی سرگین گاو خشک کنند و بر افروزند و یا آنکه بر آن اخگر کنند و بدمند تا از گرمی آن کوکرد آب شود
و از پارچه گذشته تمام در آن شیر بچکد پس کوکرد را از روی شیر بردارند و عند الحاجه بکار برند تدبیر پشم و هر بی آنست که شش ماشه پشم و یا هر بی هر کدام را که خواهند

بگیرند و ریزه ریزه نموده در کیسه کنند و در دیگی که شیر گاو تازه دوشیده مقدار ده دوازده آثار هندی باشد آنمقدار بجوشانند که شیر بنصفه رسد پس بیرون برآورده بشویند
و در کیسه دیگر کنند و همان مقدار شیر باز بجوشانند تا سه مرتبه پس بیش را خشک نموده مقدار حبه جهت فالج و لقوه و استرخا و استسقا و جذام و امثال اینها بکار برند
تدبیر ذراریح که بترکی الاکلنک نامند و قسمی از سین است بلغت صفهانی آنست که چند عدد آنرا زنده در کوزه کرده و سر کوزه را بلته کتانی بسته معکوس بر بالای بخار سرکه
که بآتش بجوشد بدارند و تا ذراریح کشته و پرورده گردد آنگاه سائیده استعمال نمایند تدبیر سلاحه که عبارت از بول بز کوهی است که در مسکن او جمع میشود آنست که آنرا در ظرف
نوی کرده بران آب خار خسک و بول گاو آنمقدار بریزند که آنرا بپوشاند و در آفتاب و یا بآتش گرم بدست بمالند و صاف آنرا در ظرف دیگر کنند و ببیست بگیرو در آفتاب
گذارند تا مانند عسل غلیظ گردد تدبیر توتیا بآب غوره آنست که بگیرند توتیای کرمانی را و نرم سوده در ظرف چینی یا شیشه کرده آب غوره صاف کرده بران ریزند و بگذارند
تا نه روز و هر روز آب غوره را تازه نمایند و پس از نه روز بر روی سنگ سماق با آب غوره که صاف کرده و ببرف یا یخ سرد کرده باشند بآهستگی بسایند و چون خشک گردد
باز آب غوره سرد بران ریزند و بسایند تا آنکه بغایت نرم سوده شود پس خشک نموده در شیشه نگاه دارند و عند الحاجه بکار برند تدبیر خبث الحدید آنست که خبث
الحدید را کوفته بیخته مدت چهارده روز در سرکه خمر بخیسانند آنگاه خشک کرده در روغن بادام بریان کنند و خوب بسایند چنانچه بالای آب بایستد و بزودی ته نشین نشود
و در تراکیب استعمال نمایند نوع دیگر آنست که خبث الحدید را نرم کوفته و بیخته مدت چهارده روز در سرکه تند بخیسانند پس برآورده در آب کنند تا هفت روز
بخیسانند و هر روز آب کنند را تازه کنند پس برآورده خشک نموده خوب بسایند و بروغن بادام بریان کنند و یا بروغن هسته زردآلو یا شفتالو و بکار برند و جهت امراض
بواسیر بهتر است تدبیر برادهٔ آهن و تنقیهٔ آن آنست که آهن را براده نموده در میان سفال آب نادیده با آتش سرخ سازند و در روغن کنجد اندازند پس برآورده سرخ نمایند و در سرکه انگوری
اندازند پس برآورده سرخ نموده در بول گاو اندازند پس در دوغ ماست گاو ترش پس برآورده شسته سائیده بکار برند تدبیر پوست بیضه آنست که قشر بیضه مرغ یا شتر
مرغ را گرفته در آب شیرین بخیسانند و بگذارند تا متعفن گردد و قشر رقیق اندرون آنرا جدا کنند و آن آب را تبدیل نمایند و همچنین تا دیگر آب متعفن نشود پس برآورده خشک
نموده سوده بکار برند نوع دیگر آنست که با آب و نمک و خاکستر همان قسم بخیسانند و در آخر با آب شیرین پاک شسته خشک نموده بکار برند و برای این امر پوست بچه
برآورده بهتر است تدبیر خسک آنست که خسک دانه را در شیر تازه دوشیده سه شبانه روز سه مرتبه بخیسانند و هر مرتبه خشک نمایند و بکار برند و این در تقویت باه
عدیل است تدبیر و اصلاح عسل بلادر آنست که بلادر را از میان دو پاره نمایند و انبر آهنی قوی را با آتش خوب گرم نمایند و قطعهای بلادر را بدان بگیرند و بزور بفشارند
تا عسل از ان برآید و آنرا بدم کارد چوبی گرفته در ظرفی جمع نمایند و همچنین تا هر مقدار که خواهند و یا آنکه بلادر را بریده بر صفحه آهنی گذارند و دسته آهنی و یا غیر آنرا گرم کرده بران
گذارند و بزور بفشارند تا عسل آن بالتمام تمام شود و باید که در حین اخذ عسل آن دست را بروغن گردکان چرب نمایند تا مجروح نگردد و چون بعضی مردم را بمجرد رسیدن بخار
عسل آن به بدن اعضا متورم میگردد و بعضی را نباید که اولا امتحان نموده انجبان کسی متوجه اخذ آن نگردد و گفته اند در هنگامیکه جرم آن نیز داخل است نرم کوبیدن بلادر
را با مغز گردکان و یا با کنجد و یا مغز نارجیل مقشر اصلاح آنست اصلاح شبرم آنست که آنرا بکوبند و یک شبانه روز در شیر بخیسانند و در عرصه آن سه بار شیر را تبدیل کنند
پس خشک نمایند و هر گاه جهت اورام و سدهٔ احشا و ماء صفر و اسهال بلغم و سودا استعمال نمایند بعد از پرورش بشیر سه روز دیگر در آب کاسنی و آب عنب الثعلب و آب رازیانج
بخیسانند و خشک کنند و بکار برند و با قوابض سرفه استعمال آن جایز نیست اصلاح ادویه جهت نشاط مانند بیخ شبیبی و بیخ شوکران و امثال اینها که در غایت
یبوست و سمیت باشند آنست که بکوفته سه شبانه روز در شیر بخیسانند مکرر تجدید شیر نمایند پس خشک کرده در روغن بادام و یا روغن تخم کدو و یا روغن پسته یکهفته بپرورند
بکار برند و اگر حار باشند در روغنهای بارده و یا بروا در روغنهای حاره بپرورده کنند و با مغزهای مناسبه مخلوط نمایند طریق دیگر که حکیم میر محمد مومن نوشته
که معمول منست و بغایت مشاهده نموده ام آنست که ادویه یکهفته را بعد از آنکه دو سه روز در آفتاب با عرقهای مناسبه خیسانیده باشند و آب آنرا جهت معاجین با عسل
بجوشانند تا بقوام آید و ادویه آن معجون را با آن بسرشند و هر گاه در حبوب استعمال کنند باید که با بعضی از ادویه آن حب که از جوشیدن رفع قوت آن نگردد بجوشانند تا همه آبها
جذب نموده کنند آنگاه با سائر ادویه سرشته حب سازند و بدانکه مراد از شیر درین مواضع شیر بز تازه دوشیده و یا شیر گاو تازه دوشیده است و اولی شیر بز است اصلاح
دبق آنست که بعد از آنکه دانه آنرا برآورده باشند در هاون با قدری روغن زیتون و امثال آن مخلوط نمایند و بکوبند با سائر ادویه که با آن مناسبت داشته باشد
و همچنین است اصلاح جمیع ادویهٔ شیره دار چسبنده و هر گاه دبق را با ادویه که در ان ترکیب کنند لعوب و مغزها باشد احتیاج به داخل کردن روغن نیست با همانها

نسخه بدل

برآید جمع نمایند پس چون خواهند
نمایند با روغن گردکان و
روغن گاو بجوشانند و
نمایند و در دوا السنه و عیبه
آن داخل میشود باید که هنگام
اخذ عسل آن بالتمام

بکوبند و بهترین مغز با جهت اصلاح دبق مغز دانه بید انجیر است **دستور کوبیدن اشنه** آنست که آنرا با آب اندک تر کرده بکوبند تا کوبیده کردد زیرا که خشک آن کوبیده
نمیکردد **تصفیهٔ زیبق** که معمول اهل صناعت کیمیا است آنست که زیبق را در ظرف مسمی بقلیعی صاف پیچرک و کدورت کنند و بر آتش کذارند و بفاصلهٔ اندک ظرفی دیکر
مسطح اسفل آن که آب کرم کرده بالای آن بدارند و یا بر ساده چوبی بکذارند که سطح زیرین ظرف بالائی بسیار وسیع تر از ظرفی که در آن سیماب است باشد و آنچه زیبق صاف خالص
است صعود کرده در سطح زیرین ظرف بالائی مجتمع میکردد بر دارند و بکار برند **نوع دیکر** که بطریق متعارف است آنست که زیبق را در هاون سنکی و یا در ظرف شیشه
و یا لعاب دار با آب بید انجیر بسایند تا چرب و سیاهی آن زائل کردد پس با آب عنب الثعلب بدستور سحق نمایند و مرتبه سوم با آب نقیع هلیله بسایند پس بشویند و بمقدار ده
مثقال آنرا با سی مثقال آب خالص در دیک سنکی با آتش ملایم بجوشانند و هر چند ازین تحلیل رود اندک اندک آب در آن داخل نمایند تا یک رطل بماند پس با آتش بسیار ملایم
طبخ دهند تا آب رفته زیبق بماند بر دارند و در شیشه نکاه دارند و این باصطلاح اهل صنعت مسمی بآب الارواح است و اما آنچه را باید تغسیل نمود که تفصیل عبارت از آنست
پس بدانکه فائدهٔ غسل تبرید و یا تنظیف از اشیای غریبه و جرلیسه و یا تعدیل و یا رفع حرارت ناریه مکتسبه از احراق و یا رفع بشاعت و غثیان آنست هر یک بانفراد و یا
مجموع مانند اکثر ادویه مجربه از یواقیت و شادنج و بسد و لاجورد و حجر ارمنی و آنچه شبیه باحجار است مانند راسخ و اقلیمیا و شنجرف و مرداسنک و سفیداب و امثال اینها
و اطیان و لک و موم و زفت و صبر و ادهان و سویق و شیرج و امثال اینها و طریق آن آنست که آنچه احجار و یا شبیه باینها باشد بسیار نرم سائیده و در هاون و امثال آن
کرده آب بران ریخته باهستکی برهم زنند تا آنچه مانند غبار باشد با آب مخلوط کردد و پس آنرا باهستکی در ظرف دیکر ریخته و درد آنرا باز سائیده و بدستور آب داخل کرده نرم
آنرا بکیرند و درد آنرا باز بسایند تا مجموع مثل غبار کشته با آب مخلوط شده در آن ظرف دیکر رود و بعد از آن روی آنرا بپوشانند تا غباری داخل نشود و ته نشین کردد پس
آب بالای آنرا ریخته ته نشین را خشک کرده استعمال نمایند اما **غسل اطیان** آنست که هر کل را که خواهند بشویند در آن بمقدار آب که او را خوب بپوشاند بلکه سه چهار انکشت
بالای آن بایستد بخیسانند پس از پارچه کرباسی بکذرانند تا ته نشین شود و ته نشین را خشک نموده بکار برند **غسل ادهان** که نظر به نامند بدانکه هر روغنی که منکرج و کهنه و طعم آن
تند شده باشد و خواهند که زائل و تازه کنند آنرا آنست که آن روغن را در ظرفی کنند و یخ و یا برف در آن ریزند و برهم زنند تا یخ و یا برف آب شود پس از روی آب بردارند
و اکر یخ یا برف نباشد با آب بسیار سرد نیز خوب است و اکر بیکدفعه باصلاح نیاید دو سه دفعه تکرار عمل نمایند و با کلاب نیز همین اثر دارد و با کلاب با برف و یا یخ و آب سرد
نیز خوب است و روغن کاو و کوسفند را با دوغ کاو ترش جوش دادن و در حین جوش آرد میده کندم بران پاشیدن تا دوغ سوخته کردد اما روغن نسوزد خوب است **غسل
شیرج** که روغن کنجد باشد آنست که با آب و نمک بسیار برهم زنند و با آتش نرم بجوشانند پس از آب و نمک جدا کنند و با آب صاف خالص بسیار برهم زنند و بجوشانند
پس آب را از آن جدا کرده بکار برند **غسل زفت** و امثال آن مانند غسل موم و مومیائی و عنبر است که کداخته در آب صاف نیم کرم بریزند تا کدورت آن ته نشین کردد و آنچه
بر روی آب بایستد بر دارند و عند الحاجة بکار برند **غسل آبار** و اثمد و اسفیداج و توتیا و حجر ارمنی و شادنج و یاقوت و زمرد و عقیق و لک و امثال اینها آنست که هر کدام
را که خواهند اولا نرم بسایند و با آب مخلوط کنند آنچه با آب مخلوط شود در ظرفی بکیرند و آنچه ته نشین شود باز بسایند و با آب مخلوط کنند و آب مخلوط آنرا بکیرند و همچنین چند مرتبه و درد آن
آنچه دردی و سنکریزه بماند دور کنند و سر ظرف مخلوط با آن را بپوشند تا ته نشین کردد پس آب بالای آنرا بریزند و ته نشین را خشک نموده اکر از برای امراض عین است
باز سحق و صلایه نموده بکار برند و در غیر آن بدون آن کافی است **غسل نوره** یعنی آهک جهت تصفیه و اطفای حرارت آن آنست که آهک را در ظرفی کنند و آب بران ریزند
و برهم زنند و در ظرفی کنند و ته نشین و دردی و سنک ریزه که باشد دور کنند و آن آب را بکذارند تا ته نشین شود و آب صافی آنرا بکیرند و آب خالص در آن ریزند و برهم زنند
و بدستور تا هفت مرتبه تجدید آب نمایند پس خشک نموده بکار برند **غسل مرداسنک** جهت امراض حاره آنست که مرداسنک را با همون وزن آن نمک بسایند و آب بر(?)
آن ریزند آنمقدار که چهار انکشت بالای آن آید و تا هفت روز بکذارند و هر روز سه مرتبه برهم زنند پس بکذارند تا ته نشین شود و آب صافی تازه بران ریزند و هفت
روز دیکر بدستور بکذارند و در بین برهم زنند و بعد هفت روز تجدید کنند و همچنین تا چهل روز پس خشک کرده استعمال نمایند **غسل لاجورد** و آنچه از برای امراض عین است
مانند احجار دیکر است که ذکر یافت و آنچه از برای کتابت و نقاشی و سفوف و حبوب و غیر آنست آنست که لاجورد را نیکو بسایند و تسقیه با آب تازه نموده بجوشانند
و اندک روغن زیتون در آن ریزند و بدستور احجار غسل دهند و مکرر اعادهٔ طبخ و غسل کنند تا مانند غبار کردد **نوع دیکر** آنست که سنک لاجورد را کوفته و بیخته صلایه
نمایند تا مانند غبار کردد و پس با روغن کندر یا سندروس خمیر کنند و با آب کرم بدست بمالند و همواره اندک اندک آب کرم میریخته باشند تا تمام آن شسته کردد و چون

ببینند که در روغن و دیگر رنگ لاجورد نماند و دست بدارند و آب اول را در کاسه نگاه دارند آنچه از آن ته نشین شود لاجورد اعلا است و آب دوم که در ظرف دیگر است ته نشین
آن لاجورد اوسط و ته نشین سوم را شمط نامند بنا بر قول صاحب قرابادین معصومی و بنا بر فرموده نواب علوی خان مرحوم مغفور بحجر ارمنی و درین زمان معروف بشمط است
غسل صبر آنست که بگیرند صبر را و در هاون بهمواری و آهستگی بکوبند و بحریره ببیزند پس بگیرند افسنتین رومی بکرطل و مصطکی و حب بلسان و دارچینی و عود بلسان
و سلیخه و سنبل الطیب و اسارون از هر یک سه درم در آب جوشانیده صافی نموده با صبر کوبیده بیخته در آب اندازند و بدسته حرکت دهند و آنچه مخلوط با آب شده در
کاسه بریزند و آنچه ته نشین شده باز بسایند و آب مطبوخ دوا بر آن ریزند و بدسته حرکت دهند و آنچه مخلوط با آب گردد در آن کاسه ریزند و بدستور بعمل آورند
تا بغیر رمل و سنگریزه چیزی در ته هاون نماند ترک نمایند و آب ها را بگذارند تا ته نشین گردد و از گرد و غبار محافظت نمایند پس آب صافی آنرا بگیرند و ته نشین را
با زعفران سائیده ممزوج نموده در ظرف چینی پهن کنند و بگذارند تا خشک گردد پس بردارند و نگاه دارند در ظرف چینی یا شیشه و عند الحاجت بکار برند و قوت اسهال
صبر مغسول از غیر مغسول ضعیف تر است **غسل سویق** جو و گندم و غیر آن که خواهند در معده ترش نگردد و نفخ آن زایل شود آنست که آب گرم جوشان بر آن ریزند
و بگذارند تا سرد آید و اگر دو مرتبه آب گرم بر آن ریزند بهتر است پس آب سرد بر آن ریزند و از آب بر آورند و تناول نمایند و اگر مانعی نباشد از خوردن شیرینی و گلاب
و بید مشک و امثال آن بعد غسل با آب سرد و شربت ساخته در آن ریزند و تناول نمایند که بهتر و مصلح آنست و بعضی گفته اند که غسل سویق آنست که جو و گندم
و یا غیر آن هر حبی را که خواهند بریان نمایند و بعد بریان با آب بشویند و خشک کرده آس نمایند و باستعمال آورند **غسل موم** آنست که بگیرند موم را و گداخته
در آب سرد ریزند و بگذارند تا سرد گردد و از روی آب بردارند و همچنین مکرر نمایند تا صاف و خالص گردد **دستور** سفید کردن شمع در حرف الشین در شمع مذکور
میگردد ان شاء الله تعالی اما دستورات **دستور** آشامیدن چوب چینی و آن با بخار است بهترین همه طرق تعریق است جهت امراض مزمنه خصوص سوداویه
مانند جذام و قروح خبیثه و جرب اکاله و ساعیه و قوبا و تحلیل ریاح و مواد غلیظه و تقویت بدن و امثال اینها اما باید که جوانان و محرور المزاجان بی سبب
مرتکب استعمال آن نگردند و خود را در رنج نیندازند و اثر آن در امراض بارده بلغمیه چندان منفعتی نیست و همچنین پیش از تنقیه و بودن بدن ممتلی از اخلاط فاسده و در آن
و در آن پرهیز ننمودن از اشیای غیر مناسبه و منافیه بلکه ضرر آن درینصورت بمراتب شتی زیاده از نفع آنست و صورت امراض صعبه است و طرق استعمال آن با بخار بسیار
است از الجمله آنست که چون خواهند استعمال نمایند اولا تنقیه بدن نمایند بحسب خلط غالب و چون نقای تام حاصل گشت یکدو هفته صبر نموده پس شروع نمایند تا بیست و یکروز
یا چهل روز بحسب احتیاج هر روز پنج مثقال عرق گلابی رنگ متشابه الاجزاء در سختی و خامی و صلابت و رزانت که نه بسیار صلب مصمغ سیاه رنگ پر ریشه و نه بسیار رخو سبک خام
سفید که اجزای آن وقت هنگام بریدن مانند آرد گردد بلکه باید که گره نو کرم ناخورده غیر ملتصق غیر کج واج باشد که چوب چینی اعلا نامند بگیرند و بدم کارد ورق ورق نمایند
و اگر نتوانند شد بقدر باقلا و نخود خورد نمایند و آنچه ریزه و آرد شده باشد دور کنند و در قدری گلاب و یا بید مشک و یا عرقهای مناسبه دیگر مرض علت و یا آب خالص
صبح بخیسانند و شام آنرا با آنمقدار آب که در شبانه روز بصرف ماکول و مشروب آید در یک نقره یا مس تازه قلعی کرده یا سنگی و سفالی لعابدار کنند اما باید که ظرف کلاً
از آب پر نگردد که جای جوش و بخار نماند پس سر آنرا بظرفی از همان جنس پوشیده اطراف آنرا بخمیر آرد ماش مستحکم نمایند که اصلا بخار بیرون نرود و پس آنرا بهیأت مجموعی وزن
نمایند و سنگ وزن آنرا محفوظ دارند و سر آنرا باز کرده بهما نقدر آب نیز داخل نمایند و سر آنرا محکم بندند و با آتش بسیار ملایم طبخ نمایند تا آب بنصفه رسد و درین جوش
سنگی گران بر آن گذارند و بخار سرپوش را برندارد و در آخر با آن سنگ وزنه محفوظ بسنجند چون برابر باشد فرود آورند و بگذارند بهمان قسم سرپوشیده و صبح گرم کرده
نزد خود آورند و دوالی بر خود پوشیده سرو یک را آهسته آهسته باز نمایند تا بخار آن تمام سر و بدن برسد و عرق شود و چون بخار آن کم گردد و یک را از زیر روا بر آورند و در دار الجوف بپیچند که
هوا نرسد و مطبوخ چوب چینی را صاف نمایند مقدار پنجاه مثقال تا صد مثقال آنرا بدون شیرینی یا با پنج مثقال نبات نیمگرم و همین مقدار وقت شام بنوشند و تتمه را بجای آب بیاشامند
و داخل طعام و خمیر نان هم نموده کنند و آب خالص مطلق ننیاشامند و قدری از چوب چینی که بدار و ریشه دار را اگر چوب چینی اعلی زیاده از قدر مشروب اول روز اولا قدری بر آورند و بنوشند
و درین گرفتن بخار آن بهتر و معین بر عرق و تاثیر آن است و پنج روز دیگر هر روز هفت مثقال چوب چینی با وصاف مذکوره را بدستور مزبور طبخ نموده بیاشامند و اگر
اراده بیست و یکروز باشد پنج روز دیگر هر روز شش مثقال و پنج روز دیگر هر روز چهار مثقال و سه روز دیگر علاوه برای آنکه دفعةً از آب مطبوخ چوب چینی معتاد گشته با آب خالص
رجوع نشود دو مثقال آنرا با آب بدستور طبخ نموده بیاشامند و هر پنج روز یا چهار روز بعرق نشینند بدین طریق که قدری چوب چینی را در آب طبخ نمایند بهمان نحو و مریض

ایام مقرره
مطلوبه مهیا شد در آب بیاتی
طبخ دهند و صاف کرده
و دوی را از آن بشویند و طهارت
از آن نمایند که تمام کرم شد و
حال اگر بجای شرب باشد

بر کرسی نشینند که ته کرسی را بخیزران بافته باشند برهنه شده لحافی بر خود گرفته دیگ را زیر کرسی برده سر آن را آهسته آهسته باز نمایند تا بخار آن تمام بدن برسد و عرق شود و اگر علت
بر سر و رو باشد گاه گاهی سر و رو را نیز زیر لحاف برند و چون نفس تنگی کند سر برآورند و چون بخار دیگ تمام شود از کرسی با آهستگی برخیزند که هوا نرسد فرود آمده لحاف را بخود پیچیده و درست
بخوابد تا عرق در بدن خشک شود پس ملبس بلباس پوشیده برآید و اثقال هر روزه را خشک نموده نگاه دارند که اگر آب مطبوخ چوب چینی در این روز صرف کرده قدری از آن اثقال در آب
طبخ نموده بصرف آورند و در روز بیست و یکم و هفتم یا سی ام بحمام روند و اثقال چوب چینی را خشک کرده با آب طبخ نموده آن بدن را بشویند و بعد از فراغ از مطبوخ چوب چینی حلوای چوب
چینی نیز چنانکه در حرف الحاء در قرابادین ان شاء الله تعالی مذکور خواهد شد ده دوازده روز تناول نمایند و این دستور را برای متوسطین و امراض ضعیفه است و اگر مرض و مریض
قوی باشند در هر چهار روز دو مثقال تا بیست و پنج روز بیفزایند و بعد از آن بهمان ترتیب بکاهند تا بیست روز یا بیست و پنج روز یا سی روز که مجموع ایام زیادتی و کمی آن چهل و
پنج روز نهایت شصت روز باشد و اگر بدن بسیار قوی باشد هر دو روز و یا سه روز یا هر چهار روز یکبار بعرق نشینند و بعد از اتمام بدستور بحمام روند تا پانزده روز یا بیست روز
حلوا تناول نمایند و باید هشت روز قبل و در این ده روز بعد از اتمام از خوردن آن نمک و بقول و حبوب لبنیات و حموضات و آب سرد و میوه های رطب و حار
و مولد دم سوداوی و سودا و جماع و غسل و پرخوردن و بسیار کم خوردن و خواب بسیار و کم خوابی و اعراض نفسانی و بدنی خصوص در روز تعریق اجتناب لازم و واجب
دانند و غذا منحصر بر قورمه چلاو و قلیه با چلاو و کباب و یخنی پلاو و مزعفر یعنی طعام شیرین که زعفران آن بسیار کم باشد و یا شله مزعفر و یا نان با کباب و یا قلیه و قورمه
و نیمرو بیضه مرغ و باید که همه بی نمک در امراض صعبه و در امراض خفیفه کم نمک و از گوشتهای لایق مانند گوشت بره و بزغاله شیرمست یا جوان فربه و طیور لطیفه خفیفه مانند
کبک و دراج و طیهوج و سنگخوار و امثال اینها باشد و از اغذیه غلیظه و نفاخه و گوشت حیوان پیر و لاغر و گاو و مرغ خصوص مرغ پیر اجتناب نمایند و از لبوب فندق و [illegible]
و چلغوزه و حلویات که مصنوع از اینها باشد و از حموضات و جماع و میوه ها مانند هندوانه و انار و خربزه و انبه و کتهل و اناناس و کوله و ماست و امثال اینها تا شش ماه
بلکه بعض اینها تا یک سال پرهیز نمایند و باقی منوط برای طبیعت است و در قرابادین کبیر به تفصیل مذکور شده و دستور قهوه و سفوف و حلوا و عرق و معجون و نقوع و مرهم
آن در قرابادین این کتاب نیز ان شاء الله تعالی هر یک در رسم خود مذکور خواهد شد دستور آشامیدن عشبه مغربیه مانند آشامیدن چوب چینی است در همه امور
مگر آنکه از سه مثقال شروع نمایند و زیاده از ده مثقال ننمایند در ابدان قویه و در ضعیفه از هفت مثقال تجاوز ننمایند و گاهی هر دو را باهم ترکیب نمایند بحسب احتیاج و گاهی
در این دو در چوب چینی نیز قدری دارچینی ریزه کرده برای مبرود المزاجان و برای صاحبان سرفه اصل السوس خراشیده مرضوض اضافه مینمایند و باید که عشبه مغربیه چیده را از
طول شق نموده ریزه ریزه کرده در آب خالص یا گلاب یا بید مشک یا عرقهای مناسبه دیگر بدستور مذکور در چوب چینی طبخ نمایند و بکار برند و خواص و منافع آن ان شاء الله
تعالی در ادویه مفرده مذکور خواهد شد و نیز طریقه آشامیدن صاصفراس مانند آن هر دو است و این منضج و ملطف و محلل و مفتح سده و مجاری و مقطع و منضج اخلاط غلیظه لزجه
و مقوی اعضای رئیسه و مقوی حرارت غریزیه و دافع امراض بارده رطبه و سوء القنیه و استسقا و ضیق النفس و سرفه کهنه و سوء المزاج بارد معده و کبد و وجع گرده و مثانه و مفاصل
بارده و بلغمیه و مفتت حصاة و مدر بول و حیض و محلل ریاح غلیظه محتقنه در مجاری بول و منی و دافع هیضه و قی و فواق و حمی ربع و وبا و طاعون و سموم است و تفصیل در ادویه مفرده
این کتاب خواص و منافع آن مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی و با طریق استعمال در خاتمه قرابادین کبیر ذکر یافت و شجرة النبی که بزبان فرنگی ملاسطور نامند ماهیت و خواص
و منافع آن در ادویه مفرده ان شاء الله تعالی مذکور میگردد و طریقه استعمال آن است که بگیرند از جزو داخلی آن که سیاه رنگ و چرب است سی درم و از قشر خارجی آن ده درم اگر یافت
شود و الا بدل آن ده درم از جزو داخلی نیز که مجموع چهل درم باشد و بسوهان براده کنند و یا بدم کارد و تیشه ریزه ریزه نمایند و در شش رطل آب در ظرف چینی یا شیشه یک شبانه روز بخیسانند
پس بدستور چوب چینی طبخ دهند تا بنصف رسد و بدستور چوب چینی بنوشند اگر آب مطبوخ آن کمی کند ثقل آن را در همان مقدار آب طبخ دهند تا بنصف رسد و از آن آب اول صبح و شام بگرم
بی شیرینی یا با نبات پنج درم بیاشامند و آب دوم را بجای آب بنوشند و چون قریب باتمام رسد چهل درم از جزو داخلی و ده درم از قشر خارجی آن و الا بدل آن نیز از جزو داخلی ده درم بگیرند و بدستور
در شش رطل آب طبخ دهند تا بنصفه رسد و ثقل آن را نیز بدستور طبخ دهند و بیاشامند بهمان نحو تا قریب باتمام رسد پس پنجاه درم از جزو داخلی و ده درم از قشر خارجی اگر یافت شود و الا ده
درم نیز از جزو داخلی بگیرند و بهمان نحو طبخ دهند و بیاشامند و دستور پرهیز و تنقیه و تغذیه نیز چون چوب چینی است بلا تفاوت و تصرفات در این بحسب امراض و امزجه و ازمنه و امکنه
و اسنان و غیرها نیز منوط برای طبیب حاذق است و چون طعم آن بسبب قبوضتی که دارد ناخوش آینده است برای رفع آن مخیر است که یک مشت مویز کشمش یا چند دانه مویز
منقی از حب با قلیلی اصل السوس و یا نبات داخل نمایند و در امزجه صاحبان کبد حار پوست بیخ کاسنی و یا صندل زرد مقدار ربع و یا خمس دوا و در امزجه بارده دارچینی و قرنفل هر یک

بقدر احتیاج و در امراض دماغیه مرزنجوش و یا اسطوخودوس و در وجع مفاصل قلیلی کمافیطوس یا کمادریوس و در امراض صدریه پرسیاوشان یا فیراسیون یا زوفا خشک و یا عرق
السوس یا بهدانه و در امراض کبدیه پوست بیخ کاسنی یا غافث یا افسنتین و در امراض کرده عرق السوس یا تخم هندوانه یا خربزه یا خیار یا کدو و در امراض طحال خشیشة الطحال و پوست
بیخ کبر و همچنین در هر علت و مرض و عرض ادویه مناسبه لائقه بدان و این دوا از برای رعشه و فالج و سدر و دوار و قولنج بارد و اوجاع مفاصل بلغمی و سوداوی و تقویت معده ضعیفه
حادث از برودت و رطوبت نافع است و تفصیل در قرابادین کبیر در خاتمه آن در ادویه جدیده مذکور شد دستور استعمال کیاکو و آن چوبی است که از ملک فرنگ می آورند و ماهیت
و خواص آن در ادویه مفرده انشاء الله تعالی خواهد آمد و در خاتمه قرابادین کبیر ذکر یافت و بالجمله نافعست از برای جذام و آتشک و سایر قروح خبیثه مجاری بول و غیرها آنست
که بگیرند چوب کیاکو را و بسوهان براده نمایند و باسه ربع وزن آن چوب چینی اعلی نیز براده نموده در شش وزن هر دو شراب برندی که بسیار تند میشود و از ملک فرنگ آید و یا
عرق قندی دو آتشه بلکه در سه آتشه که کیاکو براده کرده یک آثار و چوب چینی سه آثار براده کرده و عرق قندی شش آثار باشد مثلا در قرابه شیشه که ضخیم باشد کنند و باید
که شیشه پر نباشد بلکه قدری از آن خالی باشد پس سر آنرا خوب محکم بسته که اصلا بخار از آن بیرون نرود چهل روز در آفتاب گرم گذارند و در بین گاه گاهی حرکت میداده باشند
و بعد چهل روز صاف نموده در شیشه پاک کنند و سر آنرا محکم ببندند و عند الحاجه بعد از تنقیه تام روزی دو توله آنرا نهایت سه توله و اگر مریض بسیار قوی البدن و مرض او صعب
باشد بتدریج تا چهار توله میتوان رسانید تا بیست و یک روز یا چهل روز و نهایت پنجاه تا شصت روز که نهایت مدت ایام شرب آن آنست و غذا و شراب باید که منحصر بشیر گاو
تازه دوشیده و چلاو باشد و چلاو با قلیه و یا قورمه و کباب و پلاو نیز میتواند خورد و لیکن باید که همه بی نمک و بی ماست باشد و سایر تدابیر در بین و ما تقدم و ما تأخر تعبیه
مانند چوب چینی است که ذکر یافت بلا تفاوت و اگر در عرق بادرنجبویه و گاوزبان و شاهتره و بسفایج و اذخر و غیرها از عرقهای مناسبه بجای عرق قندی و یا با او دو ثلث
مناسبه هر علت و مرض مانند عشبه مغربیه و صاصفراس و شجرة النبی و امثال اینها ترکیب و ترتیب نمایند بد نیست جهة اکثر امراض ضعیفه و متوسطه مانند ضعف اعصاب
و دماغ و اوجاع مفاصل و جرب و قوبا و استسقا و امثال اینها و بالطریق نقوع چوب چینی از هر یک بقدر لائق خیسانیده استعمال نمایند بد نیست برای کسانیکه اجتناب
از عرق قندی دارند این ترکیب خوب است طریق استعمال شیر شتر جهت استسقای زقی و طبلی با بول آن بغایت نافع و مفتح سده جگر و سپرز و مسهل زرداب و رافع
ضیق النفس بارد و جمعی برای حاران نیز بتعدیل دانسته اند چون با اقراص و اشربه بارده و معتدله بنوشند آنست که چون اراده استعمال آن نمایند شتر را تعلیف بکیا یا حبوب مناسبه
نمایند مانند آنکه جهت تبرید کاسنی و آرد جو و نیل و کشوث و امثال اینها و بجهت تسخین کنگر و درمنه و رازیانه و کرفس و شبت و قاقلی که شور باشند و مانند اینها و از ربع رطلی
شروع نمایند و هر روز ده درم بیفزایند تا بحدیکه گرانی نکند و نیکو هضم گردد و ادرار قوی نماید و اگر طبع مجتنب نباشد تا بقدر نیم وزن آن بول شتر مخلوط میتوان نمود و هر گاه
بول صاحب مرض بمقدار شیر و زیاده از آن باشد و منحدر گردد و تلیین بطن نماید و در آروغ طعم شیر ظاهر نگردد و در معده ترش نشود علامت موافقت و عدم تجبن آنست زیاده
میتوان نمود و اگر متجبن گردد جهت رفع تجبن آن دو دانگ سکنجبین تناول نمایند و اگر موافقت بیشتر نمایند و توانند که اقتصار آب و غذا بر آن نمایند و غذای دیگر و آب مطلق
ننوشند بهتر و اگر خواهند شیر برنج و فرنی با آرد برنج و یا آرد گندم از آن نیز بخورند بد نیست و اگر اطلاق زیاده نماید و باعث ضعف گردد یک روز در میان و یا دو روز در میان
ننوشند و مقویات قابضه مانند مصطکی و سنبل الطیب و قرص زرشک قابض و امثال آن اضافه کنند و باید که شتر را هر روز بحضور خود طلبیده ظرفی را پاک شسته خشک نموده
با آتش گرم نموده در ظرف بزرگتر از آن آب گرم کرده شیر را در آن بدوشند و ظرفی دیگر را پیمانه کرده در آن صاف کرده آن مقدار مذکور را بزودی گرما گرم بیاشامند تنهایی یا با ربع
آن و یا کمتر از آن بقدر برودت مزاج بول آن و یا با چهار مثقال عسل و نیم مثقال تا یک مثقال سنبل الطیب کوفته بیخته اگر گرمی ننماید و یا با سفوفات و اقراص و ادویه مناسبه
دیگر مانند سفوف لک و دواء لک و امثال آن اگر مناسب باشد و اگر شیر موافقت نکند بهیچ نحو بزودی ترک نمایند و لجاجت و ابرام در نوشیدن آن نکنند که مضرت می بخشد
و منجر بضعف معده و غیر آن میگردد و دستور آشامیدن شیر بز جهت ادرار فضلات و ترطیب بدن و نفث الدم و جراحت ریه و حلق و مثانه و تپهای مزمنه حاره و دق
آنست که بز را بعلفهای مناسبه تعلیف نمایند و مانند شیر شتر شیر آنرا بدوشند و مقدار بیست و پنج مثقال تا سی مثقال و تا چهل مثقال با یک مثقال کثیرا و نیم مثقال رب السوس
و صمغ بادام گرما گرم جهت نفث الدم و سرفه و علل سینه و همچنین با صمغ عربی و کثیرا از هر یک نیم درم تا یکدرم و با گل خام سائیده مغسول یکدرم و یا با قرص کهربا و یا سفوف
آن و یا با حب حابس الدم که نسخه آن انشاء الله تعالی در قرابادین خواهد آمد جهت نفث الدم مجرب و جهت ترطیب بدن از بیست و پنج مثقال شروع نمایند و بتدریج اندک اندک
تا بحدیکه بر طبیعت گران نیاید بیفزایند و اگر ترطیب زیاده مطلوب باشد یا اراده ادرار باشد قدری آب خالص تا ربع و یا نصف آن بیفزایند و جهت دفع حمیات عتیقه و دقیه از

همان مقدار شروع نمایند و روزی سه مثقال بیفزایند تا بجائی که موافقت نماید و گرانی نکند و هر روز ربع وزن آن آب خالص و یکدرم روز اول خبه که بفارسی خاکشی و شفترک نامند و نیم
درم شربت بنفشه اگر گرمی نکند داخل نمایند و روزی ثلث درم خبه و قلیلی شربت بنفشه بیفزایند چنانچه شیر را می افزایند تا به پنجدرم خبه و ده درم شربت بنفشه برسد و در صورتیکه شربت
بنفشه گرمی نکند و الا شربت را نیفزایند و یا آنکه مطلق داخل نکنند و اگر شیر بهیچ قسم موافقت نکند ترک نمایند و دستور آشامیدن شیر الاغ جهت سل و دق و ترطیب
بدن و رفع هزال حادث از حرارت و امثال اینها آنست که الاغ تازه زائیده جوان را بچرخیسانیده و علفها و گیاهای بارده رطبه موافقه تعلیف نمایند و بدستور شیر [illegible]
خود طلبیده بدوشند و گرما گرم روز اول ده درم بیست پنج مثقال تا سی مثقال با قرص کهربا و طباشیر و لؤلؤ و غیر اینها از ادویه مناسبه بیاشامند جهت سل و تقویت قلب
روزی سه مثقال تا شش مثقال و زیاده هم اگر احتیاج بسیار باشد و ثقل ننماید و موافقت کند بیفزایند و چون دریافتند که ثقل مینماید زیاده ننمایند و یا کم کنند و اگر اصلا موافقت
نکند ترک نمایند و دستور آشامیدن لبن النساء جهت امراض مذکوره مانند شیر الاغ است و بدانکه باید که غذای شاربان البان مذکوره غذاهای مناسبه لطیفه خفیفه باشد
و اجتناب نمایند از غذاهای ثقیله و تداخل که سوء هضم و تخمه و هیضه عارض نگردد و از ترشی و لبنیات و حبوب و اعراض نفسانیه و بدنیه و امثال اینها و دستور آشامیدن
فادزهر حیوانی جهت حفظ و تقویت بدن و ارواح و قوی او باد آنست که چون اراده نمایند باید که در اول فصل بهار و یا خریف تنقیه نمایند که بدن نقی و پاکیزه گردد از اخلاط
فاسده ردیه بمسهلات و مقیئات و فصد اگر دم غالب باشد و غذا باید که نخود آب و غذاهای لطیف باشد پس سال اول یک دانگ فادزهر حیوانی بزی را با مروارید
و طباشیر از هر یک نیم مثقال و عود قماری دو دانگ صندلین از هر یک چهار دانگ و مصطکی یکدانگ و عنبر اشهب و مشک از هر یک نیم دانگ و ورق طلا ده عدد و ورق
نقره بیست عدد مروارید و فادزهر بر سنگ سماق صلایه کرده و ورق طلا و نقره را حل نموده و ادویه را کوفته و بیخته باهم حبوب سازند یا با نبات بقوام آورده سرشته حبوب
سازند و سه حصه و یا پنج حصه یا هفت حصه نموده سه روز یا پنج روز یا هفت روز هر روز با گلاب و بید مشک با قند و نبات شیرین کرده بدون شیرینی بخورند و هر سال قدری
بیفزایند تا بیک مثقال و نیم برسد و بعضی تا دو مثقال را تجویز نموده اند و گفته اند محرور المزاج هر سال نیم دانگ و مبرود المزاج یکدانگ بیفزایند و باید کسیکه جوانی و سن او بچهل
نرسیده باشد و محرور المزاج باشد مرتکب استعمال آن نگردد بلکه محرور المزاج را قبل از پنجاه و شصت سالگی جائز نیست و باید که در ایام خوردن یکهفته بعد از آن از غذاهای غلیظ
و حموضات و لبنیات و بقول و حبوب و اعراض نفسانی و بدنی و جماع پرهیز نمایند و اولی آنست که مقدار کم آنرا با حبوب و معاجین مناسبه بقدر حاجت گاه گاهی تناول
نمایند زیرا که مقدار کثیر آن را دفعة خوردن باعث گرمی و ثوران مواد و احتراق اخلاط و تحلیل ارواح و قوی است و دستور آشامیدن دوغ جهت حمی دقی و امراض حاده
و لاغری بدن آنست که بگیرند ماست تازه گاوی را و در ظرفی یا مشکی کرده آب داخل نمایند و خوب برهم زنند تا کره آن بالتمام جدا گردد و بگیرند دوغ را که طعم آن اندک مایل
بترشی باشد و اگر شیرین باشد چند ساعت بگذارند تا اندک ترش مزه گردد و سی درم از آن دوغ با ده درم نان تنک سفیده خالص ریزه کرده در آن ممزوج کنند و بگذارند تا نیکو [illegible]
یابد و تناول نمایند و اگر ازین مقدار زیاده خواهند و احتیاج بیشتر باشد بهمین نسبت بر هر دو قدری بیفزایند در روز دوم پنجدرم بر دوغ بیفزایند و یکدرم از نان کم نمایند و همچنین
هر روز تا آنکه دوغ صرف بماند و عادت بدان حاصل گردد و چون خواهند بگذارند بر عکس عمل نمایند تا بمقدار روز اول برسد و ترک نمایند و بعضی احتیاط را زیاده مرعی داشته
گفته اند از دو درم دوغ و یکدرم نان باید که شروع نمایند و روزی سه درم دوغ و یکدرم نان بیفزایند تا سی درم یا زیاده هر مقدار که خواهند برسد و چون خواهند کم نمایند بدستور
افزوده اند کم نمایند و کسانیکه عادی بخوردن دوغ باشند محتاج باین تدابیر نیستند بلکه همین مراعات قوت هضم و آنکه با وحمی عفنی نباشد کافی است زیرا که با حمی عفونی استعمال
آن جایز نیست مگر آنکه وقت اقتضا کند از گرمی هوا و رقت و حدت ماده و غلبه صفرای خالص و امثال آن و جائیکه تعفنی در اخلاط باشد با قرص طباشیر و هنگامیکه طبیعت ملین باشد و یا
آن موجب ضعف گردد با حبوب و اقراص قابضه و یا با طباشیر و یا طراثیث و امثال اینها از ادویه قابضه مناسبه استعمال نمایند و یا آنکه سنگتاب و یا آهن تاب نمایند و صاحب
خلاصة التجارب نوشته که گاهی فادزهر حیوانی با دوغ نفع می بخشد نفعی بین و اما دستور آشامیدن ماء الشعیر و ماء القرع و ماء الخیار و ماء الکشوث و ماء الشاهتره و ماء
عنب الثعلب و ماء هندبا و ماء ورق الخلاف و ماء البقول هر یک جدا جدا در قرابادین کبیر ذکر یافت و در قرابادین این کتاب نیز انشاء الله تعالی در حرف المیم مع
الالف مذکور خواهد شد و اما دستور اخذ ادهان و گرفتن عرقها و عطرها نیز در قرابادین در حرف الدال مع الهاء و العین مع الراء و مع الطاء انشاء الله تعالی ذکر خواهد
یافت و در قرابادین کبیر ذکر یافت و اما اتخاذ بعضی ادویه صنایع آنها اتخاذ دخان کندر جهت رویانیدن مو آنست که پارچهای کندر را در ظرفی بر روی
هم بچینند و در زیر آن فتیله مانند فتیله چراغ برافروزند و ظرفی دیگر مانند قدح یا طشت بالای آن معکوس نصب کنند و هر دود که در آن جمع گردد بر دارند و یا آنکه در ظرف

سفالی قطعه‌های آنرا بهم بچسبند و بفتیله مشتعل سازند و بر بالای آن ظرف سفالی دیگر که عمقی داشته باشد نصب نمایند بنحویکه اندک هوا بدان برسد که خاموش نگردد و یا آنکه کاغذ را
بشکل کله قند پیچیده بالای آن گذارند و آنچه دران مجتمع گردد بردارند که دخان و جوهر آن همانست و عند الحاجت بکار برند **اتخاذ دخان حصی لبان** که حصی لبه و بهندی
لبان نامند جهت تقویت معده و باه و دفع رطوبات و غیر آن از خواصی که برای آن در ادویه مفرده در حرف الحاء مع الصاد مذکور است مانند اتخاذ دخان کندر و جوهر
آن است و این دخان مشهور بجوهر حصی لبان است و بهندیش بر لبان نامند **اتخاذ عسل بلادر** آنست که سرهای بلادر را جدا نمایند هر قدر که خواهند و در شیشه مطین
پر کنند و سر شیشه را بلیف بند نمایند و بطریق تنکیس که ظرف سفالی بزرگی را بر سه پارچه که بلندی آن بمقدار یکشبر باشد نصب کنند که وسط آن ظرف را سوراخ کرده باشند
و شیشه را معکوس بر آن گذارند که گردن شیشه از آن سوراخ از زیر برآید و تنه شیشه باندرون ظرف باشد و بزیر سر شیشه ظرفی گذارند که در آن آب باشد و بالای شکم شیشه
و اندرون ظرف که در آن است سرگین یا و خثای صحرایی پر کنند و برافروزند تا عسل آن تمام و کمال از گردن شیشه در آن ظرف آب آید و چون دیگر عسل از آن شیشه نچکد و
تمام سوخته گردد عسل را از روی آب بردارند و اصلاح نموده یعنی تدبیر نموده بکار برند و دو نوع اخذ عسل و بیان تدبیر بلادر در همین فصل مذکور شد **دستور اتخاذ اسفیداج**
و آن بطریق احراق و تعفین نیز میباشد اما احراق آنست که رصاص یعنی قلعی و سرب هر یک را که خواهند صفحهای بسیار نازک ساخته در ظرفی بر هم پیچیده و بر هر صفحه قدری
کبریت سوده بپاشند و باید که مقدار کبریت تا ازای هر صد مثقال پنجاه مثقال زیاده نباشد پس بر آتش گذارند و برافروزند و بسیخ آهنی بر هم زنند تا تمام آن سوخته گردد و از دود
آن محترز باشند تا سوخته سفیداب گردد نوع دیگر آنست که هر یک از آن هر دو را که خواهند در ظرف سفالی بگذارند و بکفچه آهنی بر هم زنند تا مانند خاکستر گردد پس در کوزه مطین
کرده یکروز زیر آن آتش کنند تا سفید گردد اگر خوب سفید نشده باشد قدری سرکه انگوری تند بر آن بپاشند و یکهفته بگذارند تا سفید گردد **دستور احراق روی توتیا**
که بهندی جست نامند نیز همین نحو است اهل هند نیز بدین نحو احراق مینمایند که آنرا قطعهای کوچک نموده در ظرف آهنی بر آتش میگذارند و میدمند و بسیخ آهنی بر هم میزنند و
در بین احراق قدری سم الفار سوده بر آن میپاشند بزودی محرق مانند پنبه میگردد و میگویند که اگر آنرا گداخته بعد گداختن که گیاه هندی است قدری عندی نرم سائیده آب
آنرا بر آن بپاشند و یا بریزند نیز محرق مانند پنبه میگردد و باشیای دیگر نیز محرق میگردد و پس سوده شسته استعمال نمایند اگر مغسول آنرا خواهند **و اما بطریق تعفین** آنست
که بگیرند صفائح قلعی و یا سرب را و انگور را با دانه آن کوبیده بر آنها مالیده در ظرفی کرده در مکان نمناک گذارند تا همه آن حل گردد و یا آنکه صفحه قلعی و سرب را سوراخ کرده
و با انگور کوبیده آغشته در خم سرکه بیاویزند و ظرفی بر خم برابر قطعهای نصب کنند تا آنچه از آن سفیداب گردد و بریزد دران مجتمع گردد و دهن خم را محکم بندند که بخار سرکه بیرون
نرود و هر چند روز باز کنند آنچه از سطح آن صفائح سفیداب گشته دران ظرف ریخته باشد بردارند و باز انگور کوبیده بر آن مالیده بگذارند تا همه آن سفیداب گردد **نوع دیگر**
آنست که قلعی و سرب را در ظرف تنگ سفالی که دهنه آن ظرف را در ظرفی که سرکه بسیار تند دران کرده باشند بگذارند بنحویکه معلق باشد تا بخار سرکه تمام آن سفیداب گردد
نوع دیگر که آنرا سفیداب کاشغری و سفیداب رومی گویند آنست که بگیرند صفائح قلعی را و انگور کوبیده با تخم بر آن بمالند و بر روی هم گذارند در ظرفی که دران سرکه انگوری
باشد و در خم سرکه گذارند و سر خم را محکم بندند که بخار سرکه بیرون نرود و تا مرور ایام تمام آنها سفیداب گردد پس برآورند آنچه سفیداب شده باشد بردارند و آنچه باقی مانده
دران نیز همان عمل نمایند پس بشویند تا ترشی و اجزای شسته انگور از آن دور شود و سائیده بکار برند **اتخاذ توتیا** توتیای کرمانی در ادویه مفرده ذکر یافته و توتیای هندی
مس است که با زاج و بقولی با کبریت احراق مینمایند **اتخاذ روسخت** که عبارت از مس سوخته است آنست که مس را صفائح بسیار رقیق سازند و در دیگی بر روی هم بچینند و بقدر
عشر آن گوگرد و نمک بالمناصفه بر آن صفائح بپاشند و دهن دیگ را مستحکم نموده یکهفته در تون حمام بگذارند تا مجموع سوخته گردد و هر گاه زود تر خواهند مس را گداخته و کبریت
و امثال آن بر آن پاشیده در سرکه تطفیه نمایند و تکرار عمل نمایند تا تمام سوخته گردد و شنیده شده که اهل هند شنجرف را در دیگ مسی یا آهنی میسازند و چون کهنه و شکسته شد دیگ را
میگردد همین را بجای آن میفروشند **اتخاذ رسکپور** از برای آتشک و نار فارسی و سعفه خبیثه که آنرا اکلی گویند و جرب خبیث و قروح ساعیه و خنازیر و ناصور الفم و لثه‌های
کهنه و اقسام قروح کلیه و مثانه و مجاری بول که مزمن شده باشد و از برای تفتیت حصاة و رفع سرعت انزال و ضعف باه که مقدار یک حبه تا دو حبه آنرا با عسل تناول نمایند
آنست که بگیرند سیماب و گل ارمنی و اگر نباشد طین مغره که بهندی گیرو نامند و زاج و نمک سنگ از هر یک نه ماشه و در نسخه دیگر بجای زاج سفید توتیای اخضر هندیست که بهندی
نیله تهوته نامند و نسخه اول بهتر است پس مجموع را با آب صلایه کرده اقراص سازند و خشک نموده در کاسه سفالی لعابدار که در ته آن کاسه نمک گرده باشند بگذارند و کاسه
دیگر مانند آن که بخاکستر و عصاره جو زمائل اندوده باشند گذارند و هر دو را بطین حکمت بگیرند و سه شبانه روز در سرگین گاو صحرائی خشک آتش دهند که اطراف آن سرگین بسیار باشد

واگر برای تقویت باه است نه شبانه روز آتش دهند بدین نحو که چون آتش تمام گردد بعد تجدید نمایند پس برآورند آنچه در ته ظرف و اطراف آن چسپیده باشد بگیرند که آن
رسکپور است **نوع دیگر** آنست که بگیرند سیماب بیست مثقال و نیم و زاج سفید هفتاد و پنج مثقال و باهم در هاون سنگی نیکو سحق نمایند و در شیشه کنند و سر شیشه را محکم
بسته بگل حکمت که از گل سرخ و پنبه و نمک و خاکستر و سبوس برنج ساخته خوب کوفته و ورزیده باشند گرفته و خشک نموده و در آن آتش شدید برافروزند و اگر آتش سرگین گاو صحرائی
باشد بهتر است که تا سه ربع روز در میان آتش باشد پس برآورند و بگذارند تا سرد شود پس اجزا را از درون شیشه برآورند و با دو وزن آن ادویه آب لیمو سحق بلیغ نمایند تا منجمد و خشک
گردد و پس بار دیگر در شیشه کنند و بدستور سر آنرا محکم بسته بگل حکمت بگیرند و در دیگ سفالی تا نصفه رمل کنند و شیشه را در آن گذارند و بالای آن نیز رمل نمایند که تمام شیشه در رمل
پنهان باشد و در زیر دیگ آتش کنند آنمقدار که ریگ سرخ گردد پس برآورند و بگذارند تا سرد گردد از شیشه برآورند و در ظرف چینی نگاهدارند و همین عبارت از رسکپور سنجرف
سفید است و حب مصنوع از آن و طریقه استعمال آن در قرابادین کبیر ذکر یافت **اتخاذ زعفران الحدید** آنست که آهن را سوهان کنند و در غایت ریزگی و چند مرتبه با آب و نمک
بشویند تا سیاهی آن زائل گردد پس با آب خالص غسل دهند و با ربع وزن آن نوشادر سحق بلیغ کنند و بر روی لته در ظرف سفالی پهن نمایند و در مکان نمناک دفن نمایند
تا دوازده یوم پس برآورند زرد مائل بسرخی قابل سحق گردد **نوع دیگر که معمول اهل صناعت است** آنست که بگیرند صد مثقال براده آهن را بدستور شسته در قرع مطین کنند
و بوزن آن تیزاب فاروقی اندک اندک بر آن ریزند و چون از آن دود ظاهر گردد اندکی بول انسان بر آن بچکانند که جوش آن فرو نشیند و انبیق بر آن وصل کنند و با آتش
ملایم مقطر نمایند و چون مجموع تیزاب مقطر گردید آتش را تند کنند تا مکاس زعفرانی رنگ گردد پس از آتش برگیرند و از شیشه برآرند بعد از سرد شدن و عندالحاجت بکار برند
اتخاذ زنجفر که شنجرف نیز نامند بدون احراق با انحاء مختلفه است از انجمله آنست که نمک قلا را در آب حل کنند و آب آنرا بحجر علقه بگیرند و اگر مکرر خواهند باز قلا تازه را در آن حل کنند
و آب آنرا بحجر علقه بگیرند و همچنین این عمل را تا سه مرتبه یا پنج مرتبه یا هفت مرتبه تکرار نمایند پس در ظرفی کرده بر آتش گذارند تا آب آن منعقد گردد پس بگیرند یکوزن از این معقود و یک وزن
از آهک سنگ کرما گرم آب ندیده و باهم سحق بلیغ نمایند و چهار وزن آن آب بر آن ریزند و مکرر آنرا از چوبی برهم زنند و یک شبانه روز بگذارند پس آب زلال آنرا بحجر علقه بگیرند پس
آن آب را در ظرف سنگی یا آهنی نموده بر آتش گذارند و باهستگی طبخ دهند تا منعقد گردد و باز بهموزن این معقود آهک گرم آب ندیده داخل نموده سائیده و چهار وزن آب بر آن ریزند
و بدستور از چوبی برهم زنند و بعد یک شبانه روز آب آنرا بحجر علقه بگیرند و باز بهمان نحو عقد نمایند و باز حل کنند و تا هفت مرتبه این عمل را تکرار نمایند پس این هنگام مانند روغن میگردد و بسیار
حاد و کال از برای حل اکثر اجساد و ارواح مجرب و چون موی را در آن ریزند منحل گردد و در شیشه ضخیمی محفوظ دارند و چون خواهند که شنجرف از آن سازند بگیرند کبریت اعلی یکوزن
و سیماب خالص دو وزن و با این آب هر دو را سحق نمایند و در آفتاب گذارند تا خشک گردد و درین مرتبه سیاه خواهد بود و پس مرتبه دیگر نیز با آن روغن سحق نمایند و بدستور در آفتاب
خشک نمایند این مرتبه اندک سرخ رنگ خواهد شد و همچنین تا آنکه بسیار سرخ خوشرنگ گردد پس سائیده و شسته در نقاشی و نوشتن استعمال نمایند و این نوع شنجرف مستعمل اهل صنعت
است **اتخاذ زنجفر بطریق احراق بنار** آنست که بگیرند سیماب خالص بیست مثقال کبریت زرد دوازده مثقال زرنیخ و کبریت دو مثقال زرنیخ و کبریت را نیکو سحق نمایند و با
سیماب در هاون بسایند تا همه چون غبار شود و در کاسه که بیرون آن را بگل حکمت گرفته باشند کنند و در تنور تافته که آتش آنرا بیرون آورده باشند گذارند بر روی دو سه
خشت و سر تنور را محکم بندند و بعد از دو روز سر تنور را باز نمایند و کاسه را برآورند شنجرفی باشد در نهایت سرخی و خوشرنگی آنرا در شیشه کنند و نگاهدارند **نوع دیگر** زیبق
خالص هفت جزو و گوگرد خالص دو جزو باهم سائیده در شیشه مطین بطین حکمت کنند که تا نصف شیشه باشد و سر شیشه را بصاروج الحکمت بند کنند و بالای آن گل حکمت بگیرند
و خشک کنند و در دیگ سفالی که در آن ریگ پر کرده باشند دفن نمایند و در زیر دیگ آتش برافروزند تا ریگ سرخ گردد پس بگذارند تا سرد گردد و برآورند و این را شنجرف مصری
خوانند و در زنجفر هندی گوگرد و سیماب مساوی است و در زنجفر رومی سیماب دوازده جزو و گوگرد هشت جزو و زرنیخ سرخ پنج جزو است **اتخاذ اسرنج** که بفارسی سرخ و بهندی
سیندور خوانند با انحاء بسیار است از انجمله آنست که سفیداب قلعی را یا قلعی و سرب را در تابه سفالی کرده بر روی کرهٔ آتش پی و خاشاک گذارند و قدری نمک بر آن بپاشند
و بسیخ آهنی و یا کفچه آهنی برهم زنند تا سرخ گردد و هر چند آتش بیشتر دهند سرخ تر میگردد و چون اندک سرخ گردد در دیگی کرده بر روی کوره گذارند و اطراف و زیر آن آتش
برافروزند بغایت رنگین میگردد **اتخاذ سلیمانی** که معروفست بدواء شعث و بفارسی دار شکنه نامند آنست که بگیرند از زیبق خالص نه مثقال و نیم و باهم نیکو بسایند و
بدستور در شیشه مطین کرده مصعد نمایند **اتخاذ مرداسنگ** آنست که سرب را گداخته اسرنج یا سرب سوخته بجوز آن دهند تا سرد و ممزوج شوند در ظرفی کرده در سرکه
اندازند و آنچه خوب سوخته ممزوج شده باشد جدا نموده باجو در آب بجوشانند بحدیکه جو منشق و مهرا گردد پس از جو جدا کنند و چون خواهند که آنرا تصفیه نمایند باید که بهموزن

آن نمک بسایند و در آب حل سازند و هر روز برهم زنند و هر سه روز تغییر آب نمایند تا خوب صاف شود و اجزای خام در آن نماند پس شسته استعمال نمایند **دستور سفید کردن مرداسنگ**
آنست که بیشم سفیدی به بیجند و در آب با باقلا بجوشانند و بعد مهرا شدن باقلا و سیاه گشتن بیشم تجدید نمایند تا آنکه سفید گردد **نوع دیگر** آنست که مرداسنگ را با هموزن آن نمک
در ظرفی کنند و آب بران ریزند و در آفتاب گذارند و چون نمک آب شود آن آب را بریزند و همچنین تجدید آب نمایند و در وقت تجدید نمودن خوب برهم زنند و بگذارند تا ته نشین
گردد و آب را بریزند و همچنین تا آنکه مرداسنگ سفید گردد و اصلا ملوحت در آن نماند و مرداسنگ سفید کرده را مرتک نامند بفتح میم و سکون راء مهمله و فتح تاء مثناة
فوقانیه و کاف و بکسر میم نیز آمده و این در ذرورات و طلیه و اضمده مستعمل است تا آنکه عضو را سیاه نگرداند **اتخاذ زنگار** آنست که مس را صفایح بسیار نازک سازند و در سرکه
تند گذارند و در زمین نمناک تا زنگ بگیرد پس با یکدیگر بسایند و همچنین تا تمام صفایح پاشیده زنگار گردد **نوع دیگر** آنست که مس را براده نموده با دو وزن آن سرکه بسیار تند
در سبوی سبزی لولبی قطعی کنند و سر آنرا بگیرند و در زمین نمناک و یا سرگین اسپ دفن نمایند و بعد از سه شبانه روز برآورند همه آن زنگار شده باشد **اتخاذ زنگار الصناع** آنست
که بگیرند یک جزو براده مس را و با شب یمانی و بوره سرخ و نمک بالسویه بقدر عشر آن در ظرف مس با سرکه تند بسایند و چون خشک شود باز سرکه داخل نمایند تا آنکه خوب سوده و زنگار
گردد **نوع دیگر** که الطف از همه انواع است آنست که راسخت مغسول را با مثل آن نوشادر مصعد بسیار نرم بسایند و بعد از امتزاج قطران و سرکه بسیار تند بران بچکانند
و سحق نمایند تا مانند خمیر گردد پس روی آنرا با پارچه نازکی بپوشند و در آفتاب گذارند تا خشک گردد و با سرکه تند باز بسایند و بدستور در آفتاب خشک نمایند و تکرار عمل نمایند
تا همه آن زنگار گردد و چون خواهند آنرا تصفیه نمایند که زنگار مصفی نامند آنست که یک جزو زنگار را با پنج جزو سرکه سفید مقطر تند بخیسانند و بگذارند تا سرکه سبز گردد آن سرکه را
در ظرفی بگیرند و اگر خواهند مرتبه دیگر بقدر پنج وزن در روی زنگار نیز سرکه مقطر بر آن ریزند و بگذارند تا سبز گردد و هر دو سرکه سبز را با هم ممزوج کرده بگذارند تا ته نشین گردد
سرکه صافی بالای آنرا بچر علقه بگیرند و ته نشین را بگذارند تا خشک گردد و بسایند و بکار برند زنگار بسیار اعلی خواهد بود **اتخاذ سرکه هندی** که بهندی کانجی نامند جهت اکثر امراض
حاره صفراوی وغیرها مفید است آنست که بشویند برنج یعنی ارز را و بجوشانند تا مهرا گردد پس صاف نموده در ظرف چینی یا شیشه یا سفال لعابدار کرده آب بران بریزند
آنقدر که یک شبر از روی آن برگردد سر آنرا پوشیده در آفتاب و یا پشت اجاق گرم بگذارند تا چهل روز که برسد پس صاف نموده عندالحاجت استعمال نمایند **صنعت عود مطرا**
بگیرند عود قماری را و ریزه ریزه کنند و در گلاب و جلاب بخیسانند تا نرم شود پس بگذارند تا رطوبت آن کم شود آنگاه مشک و عنبر و اشنه را با آب سوده با آن چند بار آغشته هر مرتبه
خشک نمایند و عندالحاجت قدری از آن را در مجمر بر اخگر گذارند مجلس را معطر نماید و مشام را قوت بخشد **اتخاذ زبد الشمع** آنست که بگیرند مقداری از موم مصفی را
و گداخته در هاون ریزند و دو استار روغن گل یا روغن بنفشه یا غیر آن هر دو بر آن ریزند و چند پاره یخ یا برف در آن اندازند و خوب برهم زنند چون یخ و برف گداخته گردد
بگذارند تا روغن بالا آید و دهن را بردارند و آب را بریزند و استعمال نمایند **اتخاذ طین الحکمت** بگیرند طین حر که بفارسی خاک رست گویند و از سنگ ریزه و رمل صاف نمایند بدین
نحو که در آب حل کنند و آنچه مخلوط با آب گردد در ظرفی بگیرند و درد را دور نمایند و بگذارند تا ته نشین گردد پس بگیرند موی سر انسان و ریزه ریزه کنند و اگر موی سر تراشیده باشند که
تراشان جمع نمایند بهتر است و با هموزن آن سرگین گاو کوبیده بیخته با آب نمک همه را خمیر کرده هفت روز بگذارند و هر روز آب نمک بر آن بپاشند تا خشک نگردد پس
خوب بسرشته و ورزیده استعمال نمایند و بعضی سبوس گندم و خبث الحدید و پنبه نیز داخل مینمایند **اتخاذ ماء الزجاج** دستور آن آنست که بگیرند زجاج شامی و قلعی را بالسویه در
بوته گداخته سرد کنند و آنچه مانند کف بر روی آن باشد بردارند که ماء الزجاج آنست **اتخاذ لشیم شیر** که جوهر الصنائع نامند و از خواص آن آنست که هر چه را با آن وصل کنند و یا
تا آن بسرشند از آب و آتش منفصل نگردد و آنست که بگیرند پنیر تازه را و اوراق رقیقه کرده بر روی سنگ مسطحی آهک آب ندیده را نرم بیخته فرش نمایند و آن اوراق را بر روی آن
که بهم دیگر پهلوهای آنها نچسبند بچینند و بر روی آن اوراق نیز آهک نرم بیخته بپاشند بقدریکه آنرا بپوشند و سنگ مسطحی دیگر بسیار سنگین بر روی آن گذارند و ده روز در آفتاب گذارند
تا دسومت آن پنیر تمام فشرده در آهک آید پس با آب بشویند و بدستور فرش و لحاف از نمک ساییده کنند و بجفته در زیر سنگ گران گذارند پس با آب پاک بشسته که سرخی و چربی
آن که داشته باشد بالکل رفع گردد که چون در آفتاب گذارند چربی از آن ظاهر نگردد و اگر ظاهر گردد باز با آب نمک و آهک بجوشانند تا بحدی رسد که اصلا چربی در آن نماند
و کمال آن در عدم چربی و سرخی است پس مانند سرمه بسایند و در شیشه محفوظ دارند و در وقت حاجت قدری را با آب سفیدی تخم مرغ که در شیشه بسیار برهم زده کف آنرا گرفته
باشند قطره قطره از آن آب بر آن ریخته بر روی سنگ با دسته سنگی بسایند تا بحدیکه سنگ بالا بسنگ پائین بچسپد پس آهک صاف خالص در آب حل کرده قطره قطره از آن آب
آهک بر آن ریزند که نرم سیال گردد آنقدر که چون ظرف چینی و یا شیشه و یا چیز دیگر را با آن وصل کنند باندک زمانی خشک گردد و در بند شد و اوصال ظروف شکسته وغیرها بکار برند

واین از اسرار مکتومه است **اتحاف** مانند دوربت بنفشه و حلیله و تربد و راوند و امثال اینها و صاروج الحکمة و تبر آب فاروقی هر یک در رسم خود در قرابادین ذکر یافت و در
اینجا نیز انشاء الله تعالی مذکور خواهد شد **فصل دهم** در بیان معرفت افعال و صفات ادویه مفرده و اسامی آنها بترتیب حروف تهجی بدانکه ادویه را افعالی چند کلیه و جزئیه
و افعالی چند شبیه بکلیه است اما افعال کلیه مانند تسخین و تبرید و ترطیب و تیبیس و امثال اینها است و اما افعال جزئیه مانند منفعت آنها در مرضی و وقتی و حالی خاص است مانند منفعت
سرطان و بواسیر و یرقان و طحال و سنگ گرده و مثانه و امثال اینها و اما افعالی که مشابه افعال کلیه اند مانند منفعت در اسهال و ادرار و حبس و امثال اینها و این افعال هر چند
جزئی اند و لیکن چون اموری اند که نفع آنها عام است بجمیع بدن و همچنین ضرر آنها نیز عام است لهذا مشابه بکلیه اند و نیز افعال کلیه بعض آنها اولی اند و بعضی ثانوی و افعال اولیه
همان افعال اربعه اند و مانند آنها و ثانوی بعضی از آنها همان افعال اند بعینه و لکن بمقدار بقیاس دیگری بطرف زیادتی و یا نقصانی مثل احراق و عفونت و انجماد و مانند اینها که بعینه
تسخینات و تبریدات اند و لیکن بمقدار و مقاییس بدیگری و نیز افعال چند دیگر هست در میکرد و از آنها مانند تخدیر و ختم و الزاق و تفتیح و تعریه و تقطیع و تخشین و غیرها و در اینجا ذکر کرده
میشود افعال مشهوره آنها را با بعض اصطلاحات این فن و صفات بعض ادویه و اطعمه قبل از این ذکر یافت **حرف الالف** اکال یعنی خورنده عضو و آن دوایی را نامند که بسبب
افراط قوت تحلیل و جلا و نفوذ و لذع که دارد تفریق اجزای جوهر عضو نماید مانند زنجار ٭ج٭ **جالی** یعنی پاک کننده و آن دوایی را نامند که از شان آن تحریک رطوبات لزجه
جامده و دفع آنها باشد از سطح عضو و فوهات مسامات مانند انزروت و ماء العسل و هر دوائی جالی ملین طبع است هر چند در آن قوت مسهله نباشد **جاذب** یعنی کشنده و آن
دوائی را نامند که بحرکت در آورد اخلاط رطوبانی را که ملاقی آن است بسبب لطافت و حرارت خود و جذب نماید آنها را بسوی خود و بظاهر جلد مانند جندبیدستر و تافسیا و انجره
شدید الجذب باشد پیکان و خار را از عمق بدن بکشد و برآورد مانند گوشت حلزون **جامد** یعنی بسته کننده و آن دوائی را نامند که از شان آن باشد که اخلاط رقیقه
سائله را منجمد و بسته گرداند مانند موم و نشاسته و کتیرا و کهربا ٭ح٭ **حالق** و حلاق یعنی سترده موی و آن دوائی را نامند که بیخ موی را زشت گرداند و آنرا دفع سازد
و یا آنکه سست کند و بآسانی کنده شود مانند زرنیخ و نوره و سفیده آب و خاکستر **حکاک** یعنی بخارش آورنده و آن دوائی را نامند که بسبب حدت و گرمی خود جذب کند
بسوی مسام اخلاط گزنده خارش کننده را و نباشد بآن حد که زخم کند عضو را مانند کبیکج ٭خ٭ **خاتم** یعنی تمام کننده زخمها و آن دوائی را نامند که بسبب قوت مجففه
خود بر سطح ظاهر جراحت تفرقی و رطوبتی نگذارد و خشک کند آنرا و خشک ریشه ببندد و نگهدارد آنرا از آفات تا اینکه گوشت و پوست صالح بروید ٭د٭ **دابق** دوائی را نامند که بسبب
لزوجت جوهر کثیف خود بدست بچسبد مانند دبق ٭ر٭ **رادع** یعنی مانع و بازگرداننده ماده بعضو و آن دوائی را نامند که بسبب برودت و قوت قبض خود احداث کند در عضو
کثافتی که تنگ گرداند مسام آنرا و بشکند حدت حرارتی که حادث شده است در آن و غلیظ و منجمد گرداند اخلاط رقیقه سیاله را و نگذارد که بعضو بریزند و عضو را از قبول آنها باز دارد
مانند عنب الثعلب در اورام و رادع در مقابل جاذب است ٭ع٭ **عاصر** یعنی فشارنده و آن دوائی را نامند که بسبب شدت قوت قبض و جمع خود اجزاء عضو را فشارد
تا آنکه آنچه از رطوبات رقیقه در خلل و فرج آنست منضغط و جدا گردد و از هر منفذ که بیابد برآید مانند حصرم و ثمر هندی و ورد ٭غ٭ **غسال** یعنی شسته و شوینده
و آن دوائی را نامند که بقوت جالیه منفعله خود که رطوبت باشد نه بقوت فاعله که حرارت باشد بحرکت و سیلان در آورد اخلاط را و زائل گرداند آنها را از سطح عضو مانند
ماء الشعیر و آب خصوص آب نیمگرم ٭ق٭ **قاتل** یعنی کشنده و آن دوائی را نامند که بسبب ضدیت خود روح حیوانی و قوی را فاسد و فانی گرداند و هلاک سازد مانند افربیون
و افیون و بیش و این مرادف سم است و بعضی گفته اند که زهر حیوانی مخصوص باسم سم است و غیر حیوانی مختص بقاتل **قاشر** یعنی خراشنده پوست و جدا کننده آن و آن دوائی را
نامند که بسبب شدت قوت جلائی خود جلا دهد و ببرد پوست فاسد عضو را مانند قسط و زراوند و هر چه نفع و فائده بخشد بهق و کلف را مانند این هر دو را ٭ک٭
کاوی یعنی داغ کننده و سوزنده و مراد از آن دوائیست که جلد را بسبب شدت احراق و تخفیف خود بهم در آورد و مجاری اخلاط آنرا مسدود سازد و مسام را بند کند
و عضو را بکاود مانند عضو کرم بریان داغ کرده شده مانند زاج و قلقطار **کاسر الریاح** یعنی شکننده و دفع کننده ریاح و آن دوائی را نامند که قوام ریاح غلیظه محتقنه
اعضا را بقوت حرارت و تخفیف خود رقیق ساخته دفع نماید و یا بتحلیل برد مانند تخم سداب ٭ل٭ **لادع** یعنی گزنده و آن دوائی را نامند که بقوت حرارت و شدت
نفوذ خود در عضو فرو رود و تفرق اتصال در منافذ کثیره قریبه بهم احداث نماید که اجزاء آن بانفرادها محسوس نگردند مانند استعمال خردل با سرکه و یا سرکه بتنهائی
لزج یعنی چسپنده و آن دوائی را نامند که بالفعل و یا بالقوه در حین تاثیر حرارت مزاجی در آن قابل امتداد گشته اجزای آن از هم منقطع نگردند مانند خبازی ٭م٭ **مبرد** و آن
دوائی را نامند که بقوت مبرده که دارد احداث برودت نماید مانند کافور **مبهی** یعنی بحرکت آورنده قوت باه و زیاده کننده ماده آن که منی و ریاح غلیظه منفخه است

وآن دوائی را نامند که تولید ماده منی و ریاح منفطه نماید بسبب حرارت معتدله و رطوبت فضلیه خود در مجاری اعصاب و عضلات و اعضای تناسل و محرک آن شود مثل بهمنین و بوزیدان
و زردک و مانند اینها مجفف یعنی خشک کننده و آن دوای را نامند که بقوت مجففه خود احداث تجفیف و خشکی در عضو نماید و رطوبات آنرا تلطیف نماید و تحلیل برد مانند سندروس
مجمد یعنی بسته کننده و آن ضد محلل است دوائی را گویند که بسبب قوت برودت و قبض خود منجمد گرداند اخلاط و رطوبات را مانند بزر البنج و نشاسته محرق یعنی سوزنده و آن
دوای را نامند که بسبب قوت حرارت و نفوذ خود اجزای لطیفه و رطوبات عضو را تحلیل برد و احداث احراق و تاکل نماید مانند فرفیون و زرنیخ محکک یعنی خارش آورنده و آن
دوائی را نامند که بقوت حرارت و نفوذ خود جذب نماید اخلاط لاذعه حکاکه را بسوی مسامات جلد و بسر حد نضج نرساند مانند کبیکج و الجزره مهلل یعنی تحلیل برنده و آن دوائیرا
نامند که بقوت حرارت خود جدا نماید و خارج گرداند اخلاط را از موضعی که چسبیده و قرار یافته اند در آن و جدا گرداند اجزاء آنرا از هم و ببخار دفع کند جزء جزء تا آنکه باقی نماند از آن
چیزی مانند جندبیدستر محمر یعنی سرخ کننده و آن دوای را نامند که بقوت گرمی و جذب خود گرم گرداند عضو را و آنچه ملاقی و متصل است بدان از خون جذب کند بسوی آن عضو
جذب قوی و بدان سبب سرخ گردد ظاهر آن و فعل این قریب است بفعل کی و داغ مانند خردل و انجیر و فودنج مخدر یعنی بیحس کننده و آن دوائی را نامند که بقوت برودت و یبوست
و قبض خود منجمد گرداند اخلاط را و سد نماید مسامات عضو را و مانع آید از نفوذ روح نفسانی در آن و اندک بیحس گرداند و از حرکت باز ماند و یا آنکه روح نفسانی حساس متحرک را کثیف
گرداند که احساس و حرکت آن کم گردد مانند افیون و لهذا اکثر مخدرات سرد و خشک میباشند مخشن یعنی زبر و درشت کننده و آن دوای را نامند که بشدت قوت قبض
و تجفیف خود بگرداند سطح عضو را مختلف الاجزاء اعم از آنکه تکثیف نماید اجزاء رطبه مملسه آن را مانند اکلیل الملک و خردل مدر یعنی ادرار آورنده و آن دواء را نامند که
بقوت حرارت و تلطیف خود اخراج و دفع مائیت اغذیه و فضول سائله را ببول و حیض و عرق و شیر مدمل یعنی اندمال آورنده و صلاح و حاق کننده جروح و قروح و آن دوائیرا
نامند که خشک و کثیف گرداند رطوبتی را که در خلل قرح و میان اجزاء جراحت که مجاور یکدیگراند و بگرداند قوام آن رطوبت را غلیظ و لزج مغری تا آنکه بچسپند بیکدیگر مانند دم الاخوین و صبر و کندر
و صمغ عربی و امثال اینها مرخی یعنی سست کننده و آن دوای را نامند که بقوت حرارت و رطوبت خود بگرداند قوام اعضای کثیفة المسام را نرم و مسامات آنرا وسیع تا آنکه بسهولت
و آسانی مندفع گرداند از آنها فضول مجتمعه محتبسه در آنها را مانند ضماد شبت و برگ کتان مرطب یعنی رطوبت افزاینده و آن دوای را نامند که بسبب مائیت یا دلی شدت برودت
خود احداث رطوبت نماید مرقق یعنی رقیق کننده اخلاط و رطوبات و این در برابر مغلظ است و با قوت نافذه و حرارت و رطوبت می باشد مزلق یعنی لغزاننده فضول
و اخلاط و آن دوای را نامند که بقوت ملینه و رطوبت مزلقه که وارد تلیین سطح عضو نماید بحدیکه بلغزاند آنچه در آن محتبس است و تحریک آن نموده دفع نماید مانند آلوبخارا و العنب
مسدد یعنی آنچه باعث تسدید و منع گردد و آن دوای را نامند که بسبب یبوست و کثافت خود یا بسبب تغریه احداث سده نماید مسکن یعنی ساکن کننده و آن دوای را
نامند که اخلاط و ارواح از حرکات غیر طبیعی باز دارد مسهل یعنی اسهال کننده و آن دوای را نامند که بقوت مسهله و حرارت و نفوذ و جلاء و ترقیق و جذب و دفع خود
از اقاصی و عروق و منافذ بدن اخلاط فاسده و فضول معدیه را جذب و اخراج و دفع نماید بطریق امعاء و تفصیل آن در فصل اول ذکر یافت مشهی یعنی اشتها آورنده طعام و آن
دوائیرا نامند که تحریک طبیعت نماید بخواستن غذا مصلح یعنی اصلاح کننده و آن دوائی را نامند که اصلاح حال ماکول و مشروب نماید خواه رفع ضرر آن نماید و یا معاونت فعل آن
کند و یا حفظ قوت و یا کسر حدت آن نماید و یا بدرقه آن شود بجهت وصول آن باعضاء بعیده مصلب دوای را که جوهر عضو یا مواد را صلب و سخت گرداند بسبب
برودت و یبس و قوت جمع و تکثیف خود و این در مقابل مرخی است مطفی یعنی نشاننده ثوران و حدت اخلاط و آن دوائی را نامند که بقوت برودت و باعتدال خود تسکین
حدت و سورت اخلاط حاده حاره را و یا سوء مزاج حار ساذج را معرق یعنی عرق آورنده و آن دوائی را نامند که بحرارت و تلطیف و ترقیق خود رطوبات محتبسه در جلد
و اعضاء قریبه بآن را بعرق دفع سازد و اخراج نماید معطس یعنی عطسه آورنده و آن دوای را نامند که بقوت حرارت و نفوذ خود تحریک مواد دماغی نماید بجانب
حلقوم و بعطسه دفع سازد معطش یعنی عطش آورنده و آن دوای را نامند که طبیعت را اشتیاق ترویح سازد اعم از آنکه ترویح بآب شود مانند معده و جگر
و یا بهوای بارد مثل دل و ریه و مراد از عطش عطش صادق است نه کاذب مغری یعنی تغریه کننده و آن دوای یابسی را نامند که در آن رطوبت لزجه باشد که بچسپد
بمنافذ و فوهات منافذ و سد کند و مانع سیلان گردد مانند کتیرا و صمغ عربی و نشاسته و آهک شسته و هر دوای لزج سیال مزلق چون حرارت در آن تاثیر نماید یبس گرداند
آنرا مغری سازد حابس معفن یعنی بدبو گرداننده و آن دوای را نامند که بحرارت غریبه خود فاسد گرداند مزاج عضو و رطوبات و ارواح آینده بسوی آنرا متعفن گرداند
و تمام آنرا تحلیل برد و باقی را قابل آنکه بگردد جزو عضو نگرداند و نیز بسر حد احراق و تاکل نرساند بلکه بگرداند آنها را فاسد و از تصرف حرارت غریبه در آنها متعفن مانند زرنیخ

وثانیاً مغلظ یعنی غلیظ کننده و این مخالف ملطف است مفتت یعنی شکننده و پاره کننده سنگریزه و آن دوایی را نامند که قوت حاده نافذه باشد که چون باخلاط لزجه متحجره برسد ریزه
ریزه و نرم گرداند اجزای آنرا مانند حجر الیهود و سنگ سرماهی و رماد عقرب و غیر اینها از ادویه مفتته حصاة مفتح یعنی گشاینده سده و آن دوایی را نامند که بحرکت در آورد ماده را
که داخل مجاری و منافذ و تجاویف اعضا مانده باشد بسوی خارج تا آنکه مفتوح گردند مانند فراسیون و فعل مفتت اقوی است از فعل جالی برای آنکه فعل این بتلطیف و تحلیل است و یا
بتلطیف و تقطیع و یا بتلطیف و تغسیل پس هر چیز حریف مفتح است و هر چیز مر لطیف مفتح و هر لطیف سیال مفتح اگر باشد مائل بسوی حرارت و یا معتدل و هر لطیف حامض نیز مفتح مفجج
یعنی خام کننده و آن دوایی را نامند که بقوت برودت و یبس خود باطل گرداند فعل حرارت غریزی و غریبی را نیز اخلاط را خام و هضم را ناقص سازد و این در مقابل منضج و ناضج است
مانند بذر قطونا و ست ضما آن در خارج مفرح یعنی فرح آورنده و آن دوایی را نامند که تعدیل مزاج و تلطیف اخلاط و روح حیوانی و نفسانی نماید و منبسط سازد آنها را و میل دهد
بسوی خارج و حزن را زائل سازد و دماغ را قوت بخشد و حواس را نیکو گرداند و ذهن را صافی سازد و کسالت را دور کند مانند شراب مفشی یعنی پراگنده کننده و آن دوایی را نامند
که بقوت حرارت خود متفرق و پراکنده سازد ریاح مجتمع را و قابل دفع گرداند مقطع یعنی جدا کننده و آن دوائی را نامند که بسبب قوت حرارت و لطافت و نفوذ خود نفوذ نماید
ما بین خلط لزج و سطح عضو ملاصق بدان و دفع نماید آنرا بدون تصرف در قوام آن مانند سکنجبین و خردل مقیئ یعنی قی آورنده و آن دوایی را نامند که بقوت حرارت خود ترقیق
نماید اخلاط غلیظه مجتمعه در مجاری غذا و معده را و بقی دفع نماید مانند تخم ترب مقرح یعنی زخم کننده و چرک آورنده و آن دوایی را نامند که بقوت حرارت و نفوذ و جذب خود
تحلیل برد و فانی سازد رطوباتیکه میان اجزای جلد است و تفریق دهد اجزاء آن را و جذب کند مواد رد را بسوی آن و احداث قرحه نماید مانند بلادر مقوی یعنی قوت بخشنده
و آن دوایی را نامند که تعدیل قوام عضو و مزاج نماید تا آنکه مانع آید از قبول فضول منصبه بسوی آن و از آفات نگهدارد یا آنکه تبرید نماید مسخن را و تسخین نماید مبرد را مانند بهمن
درود یا بالخاصیه بخاصیتی که در آن است مانند طین مختوم ملطف یعنی لطیف کننده و آن دوائی را نامند که بحرارت معتدله خود رقیق گرداند خلط غلیظ را مانند جاشا ملین
یعنی نرم کننده بطن و آن دوائی را نامند که بقوت حرارت معتدله و رطوبت خود اخراج نماید آنچه در معده و امعاست و این اعم از منضج و مزلق است مانند مغز فلوس و خیار شنبر
و تمر هندی و شیرخشت منضج یعنی اعتدال دهنده قوام اخلاط و مواد و آن دوایی را نامند که تعدیل قوام اخلاط نماید و قابل دفع سازد آنها را اعم از آنکه رقیق را غلیظ
سازد مانند خشخاش و یا بالعکس که غلیظ را رقیق نماید مانند طبیخ جاشا و یا منجمد را نرم سیال گرداند مانند حلبه و نیز نضج عبارت از اعتدال اخلاط در کیفیت و کمیت و قوام صالح هر خلط
است بحسب لائق آن تا حاصل گردد از آن منفعتی که مخلوق اند برای آن مانند دم که نضج آن عبارت از اعتدال قوام متین صافی غیر حاد بودن آن است که صلاحیت جزو عضو شدن
را داشته باشد و صفرا آنکه رقیق صافی حاد باشد اما نه بسر حد افراط و تفریط تا افعال مطلوبه از آن صادر گردد و بلغم بسیار رقیق مائی غیر متشابه الاجزا نباشد تا صلاحیت استحاله
بخون و جزو بعض اعضا شدن را با اختلاط بخون و یا استحاله بدان داشته باشد و سودا دردی دم صافی غیر محترق باشد تا صلاحیت تغذیه بعض اعضا با اختلاط بخون و غیر آن
از فواید مطلوبه آن داشته باشد و لهذا النضج عبارت از طبخ معتدل کامل است منفخ یعنی نفخ آورنده و آن دوایی را نامند که در جوهر آن رطوبت غریبه غلیظه باشد
که چون فعل نماید در آن حرارت غریزیه تحلیل نیابد بسرعت بلکه مستحیل بریاح گردد مانند لوبیا بدانکه هرچه در آن نفخ است مصدع و مضر بعین است و از اغذیه و ادویه آنچه تحلیل یابد
رطوبت آن در هضم اول و ریاح و نفخ آن در معده بماند و انحلال آن نیز بالتمام در همانجا باشد و یا در امعا و آنچه رطوبت فضلیه در آن باشد و آن ماده نفخ و ریح آن بود و نفخ آن
در معده و امعا تحلیل نبرد و بالتمام بلکه باقی ماند و چیزی از آن در عروق و اعضای تناسل رود مانند نخود سفید و بزر جرجیر و این منعظ است و باعث انعاظ همان ریح است
منبت قروح یعنی چرک آورنده در زخمها و آن دوایی مرطبی را نامند که مخلوط گردد برطوبات قروح و آنها را زیاده گرداند و مانع خشک شدن و چاق شدن آنها آید مانند موم روغن
منبت که لحم نیز نامند یعنی رویاننده گوشت و آن دوایی را نامند که بگرداند مزاج خونیکه وارد جراحت میشود معتدل و مجفف تا آنکه مستحیل بگوشت گردد و منعقد شود در آنجا
گوشت جدید صالح فصل یازدهم در بیان بعض اصطلاحات طبیه مبتدأ به حرف الالف اجام بمعنی نیزار است استنشاق به بینی کشیدن چیزی مایع بود که بسیار رقیق
باشد اصل یعنی بیخ و آن عام است از آنکه از شجر باشد یا از گیاه اصول الاربعه عبارت از بیخ رازیانه و کاسنی و کرفس و کبر است اغصان یعنی شاخها و آن مخصوص بشجر و گیاه
شاخدار است و مفرد آن غصن اغومالی چیزیست که در آن عسل را حل کنند و نگهدارند و جوش ندهند آنرا اکتحال بچشم کشیدن چیزی بود اکسومالی سکنجبین متخذ از سرکه و عسل
است و بعضی زیاده میکنند در آن آب دریای شور یا نمک دریا اکلیل بمعنی تاج و ابر تاریک و غیر آن نیز آمده است و در ادویه مراد از آن چیزی و کج بودن شکوفه و بار نباتات است
و اکله و اکالیل جمع آن آمده احباب مراد از آن نگاهداشتن عضو است به بخار ادویه که در آب جوشانیده باشند و یا گرم کرده باشند اودیه جمع وادی بمعنی کناره دریا

ورود خانهاست او ذرو مالی عسل و آب باران بالمناصفه درهم ممزوج نموده در آفتاب کذاشته است اوکسالی سرکه مخلوط با آب و نمک است حرف الباء فادزهر
اسم فارسی تریاق است و گویند هرچه دفع سم کند و مصنوع مرکب نباشد مخصوص باین اسم است باقور جمع بقره است باکور نخستین میوه است که برسد بتر بریدن بخور
هرچه دود آنرا استعمال نمایند برلور بفارسی بلقورجی نامند بزاف و بصاق آب دهن را گویند بزر انچه از بار نباتات در غلاف و در قشر باشد مثل خشخاش
بشع یعنی بدمزه است و هرچه را طعم مرکب از مرارت و قبض باشد باین اسم خوانند بصیص نورانی و درخشنده بطایح زمینهائیکه آب در آن جمع شده باشد
بفارسی مرداب نامند بعر بفتح اول سرگین است بکر شتر جوان و بکسر اول دوشیزه بنک بتحریک کرمهااست که در ساق اشجار متکون شود حرف التاء
تریاق بکسر تا بفارسی تریاک نامند و هرچه در شان او باشد که حفظ قوت و صحت مزاج روح بجدی کند که رفع ضرر سم از خود نماید باین اسم نامند و گویند اشتراک دارد
تصفیق آمیختن شراب با آب است تصعید انچه باتش اجزای آنرا صعود فرمایند و لطیف آنرا اخذ کنند تعلیق آویختن چیزی بگردن و بسا اعضا تفه
یعنی بی‌مزه و مراد طعمی است که نه لذیذ باشد تکریه و تاثیر آن ترطیب و تلیین و ارخاء بسیار و تولید بلغم باشد تکرج بفارسی پا درگویند و آن متغیر شدن طعم است یا بو یا هر دو
تکلیس یعنی صاروج کردن و سوختن چیزی و سیراب نمودن و بهره بر داشتن آمده و مراد از آن مهیا ساختن بعضی ادویه است بجهت نفوذ و سرعت تاثیر و رفع کردن ثقل و
کثافت آن خواه باحراق و یا بالعمل دیگر حرف الثاء ثقیل یعنی گران و بمعنی گران آمدن بر طبع که دیر هضم بود و سریع الزوال نباشد ثمر نبات است مثل خوشه میوه و
امثال آن ثمنش لغت یونانی است و مراد از آن هرچه از نباتات ما بین درخت و گیاه باشد حرف الجیم جبر بستن عضو شکسته را بستن است جرله براء مهمله زمین سنگلاخ
جرش نیم کوفته که بلغور نامند جفاف خشک و خشکی جمد بفتح اول و ثانی آب گرد آمده و جمع شده و بسته شده از سردی و نیز جزو چیز را نامند حرف الحاء
حامض بمعنی ترش حاد بمعنی تند است و آن مرکب از تلخی و حرافت است و فعل آن مثل افعال اجزای آن است حب انچه در ثمر باز روید بی غلاف باشد مثل گندم
و جو حریف یعنی گزنده که اجزای آن در زبان فرو رود و بسیار بگزد و تفریق اجزای آن نماید حشیش گیاه خشک و شبیه بخشک شده و گویند مخصوص نباتی است
که بر روی زمین پهن نموده با ساق باشد و بحد نخلش نرسد حکاکه انچه از سائیدن دو چیز جدا شود حلاق سترنده موی حلو یعنی شیرین و هرچه زبان را منبسط سازد
و اندک حرارت در آن احداث کند و لذیذ باشد شیرین نامند حلیب شیره تخمها و غیر آن و شیر تازه دوشیده است حمل بار نباتات است اعم از ثمر و مشابه ثمر
حمول اعم از ثمر و مشابه ثمر است حرف الخاء خاثر انچه اجزاء خلط را بهم آورد و غلیظ گرداند خرء سرگین طیور و غیرها است خفیف بمعنی سبک و انچه بر طبع
احتمال آن آسان بود و سریع الزوال باشد خلع بیرون رفتن سر استخوان از مکان خود خلعلع اسم ضبع است خلیج ست خمل بمعنی پرز است و مراد ازو
هرچه شبیه پرز بر سطح ظاهر آن باشد مانند انچه بر روی به میباشد حرف الدال ✤ دابق انچه بجهت لزوجت کثیفه خود بدست بچسبد مثل دبق و سیم
هرچه زبان و غیر آن را نرم سازد و اجزای آنرا منبسط سازد بی احداث حرارت و بفارسی چرب نامند دلوک بمعنی مالیدن است و مراد از آن انچه از سنونات بانگشت بر بدن
و غیر آن بمالند دوای غذایی انکه تاثیر کیفیت آن زیاده بر تاثیر کمیت و ماده آن باشد دوای سمی انکه بکیفیت تاثیر آن موافق مزاج نبود و بالخاصیت کشنده باشد مثل
افیون دوای مطلق انکه تاثیر بکیفیت کند و جزو بدن نشود دهنی انکه در جسم او چربی موجود باشد و باعث اشتعال گردد مثل مغزها و تخمها و چوب صندل
ابیض و دیودار و عود هندی و مانند اینها حرف الذال ذرور انچه سائیده بی مائعی بر عضو بمالند و یا بپاشند ذفر بدبوی ✤ ذوالخاصیه انچه تاثیر
بصورت نوعیه خود کند اعم از انکه تریاق باشد یا زهر حرف الراء ✤ رادع انچه مواد را مانع ریختن بعضو شده اعضا را قابل ورود آن نسازد و ردع مقابل جذب
است رجیع فضله منهضم اول انسان است رخیص بفتح اول و ثانی نباتی پرورده و مراد دویه هرچه نازک و زود شکن باشد رخو نرم و سست روی الکیموس انچه
از آن اخلاط غیر معتدل القوام و الکیفیه متکون شود رزین آرمیده و مرد پربار و مراد دوایه انچه در متانت و سنگینی و خوش جوهری تمام باشد رسوب ته نشین مائعات
وانچه در مائعات اندازند و بر روی آب نه ایستد آنرا راسب نامند رمص رطوبت غلیظی را نامند که در اطراف پلک چشم جمع شده و چسبیده باشد روث سرگین
حیوانات رود و مالی شراب متخذ از عصاره گل سرخ است با عسل حرف الزای ✤ زعوقه طعم بسیار کریه و مرکب از مرارت و ملاحت است زغب
اول موی که بر بدن حیوانات بر آید و اسم کیمخت است کم ساغری باشد و مراد دویه انچه بر سطح او چیزی شبیه بموی تازه بر آمده باشد مزغب نامند مانند به و طلع
و شقائق و زهر شکوفه گل باشد حرف السین ✤ ساحل کناره دریا سائل انچه اجزاء آن در همه جهات حرکت کند اعم از انکه اتصال اجزاء او منقطع شود یا نشود مثل

مثل آب و روغنها سباخ شوره زار سبط راست بی گره را نامند و از موی و غیر آن سحیق آنچه بسیار نرم سائیده باشد سم آنچه بفارسی زهر نامند و بسبب ضدیت کیفیت
و خاصیت خود مزاج را فاسد سازد مانند بیش سنون آنچه بدندان مالیده شوند و یا بمالند و مقوی جوهر آن باشد سهک بدبو شدن گوشت و بوی عرق که از بدن آید که بفارسی سهک
نامند سهل زمین نرم حرف الشین ✤ شامخ کوه بلند شتر بفتح اول و کسر ثانی دریدن پلک چشم شجر نباتی است که با ساق خشبی باشد و کامل او آنکه با اجزاء السبعه
نباتیه باشد و آن ثمر و ورق ولیف و صمغ و بزر و قشر و اصل و عصاره و رحب است مثل درخت خرما شدخ سر شکستن و فراخی و سفیدی روی است شدخ عضل
بمعنی از هم باز شدن و گسیختن شدق بفتح اول و با کسر آن و سکون ثانی فراخی گوشه دهان و بفتحتین فراخ شدن گوشه دهان شرف بضم اول و فتح ثانی کنگرها است و در ادویه آنچه در
اطراف و وردا دید و بر آمدگیها باشد شرف نامند مانند سر انار شطب بضم اول و ثانی جوهر شمشیر و بفتح اول و سکون ثانی جدا گردیدن و دور شدن و پوست باز کردن و در
ادویه هر چه با آن صفت باشد شطب گویند شمه آنچه بو کنند حرف الصاد ✤ صالح الکیموس آنچه از و خونی متولد گردد و بهمه جهات آنکه اعتدال داشته و سائر اخلاط مخلوط بآن
بقدر طبیعی باشد و خلط بد از و بهم نرسد صخریه زمین سنگستان صفق بفتح اول و ثانی آبیکه برادیم و یا مشک نو بریزند پس زرد گردد و بمعنی طرف و کناره و در نباتات
آنچه چین دار و بازردی و میل بطرفی داشته مستقیم نباشد صفق مانند صعیق پوست درشت و مستحکم یافته شده است حرف الضاد ضماد آنچه غلیظ القوام که مائع و نرم
باشد بر عضو بمالند و یا برا و ببندند اعم از آنکه موم و روغن داشته باشد و یا نداشته باشد حرف الطاء ✤ طافی آنچه بر روی آب ایستد طبیخ آنچه جوشانیده آب آنرا استعمال
نمایند طحن خورد کردن و طاحونه که آسیا باشد مسمی باسم لازم است طری تازه طلا آنچه رقیق القوام باشد و بر عضو مالند و نام نوعی از شراب است طیب بسکون ثانی
خوشبو و تند و بتشدید آن بمعنی پاکیزه حرف العین ✤ عشب بضم اول و سکون ثانی بمعنی گیاه است عصاره بمعنی عصیر است اما در آنچه بی آتش بهوا و یا آفتاب منعقد کرده
باشند استعمال نمایند عصیر آب افشرده از نباتات که منجمد نشده باشد عطر بفتح بوی خوش و بکسر خوشبوئی عفص بکسر فا طعم زمخت که زبان را درشت سازد و اجزای آن را
بسبب برودت بهم آورد و فعل آن تبرید و تکثیف و تصلیب و تخشین و ردع است عنقود خوشه نباتات و عناقید جمع آن است حرف الغین غرغره آواز مختلف است که از
حلق آید و مراد از آن حرکت دادن مائعات است در حلق و فرو بردن آن و یا فرو نابردن و ریختن آن غض بضاد معجمه تر و تازه نارس از نباتات است غلیظ بمعنی کثیف
است و در اغذیه بیشتر متداول است و استعمال لفظ کثیف در ادویه است حرف الفاء فاطر نیم گرم است فتیله بمعنی شافه مخصوص بدبر باشد فرزجه شافه که بقبل و رحم را
مخصوص باشد فرفیری بمعنی رنگ بنفش است فسخ از هم جدا شدن است حرف القاف قابض گیرنده را نامند که اجزای زبان را بهم آورد و درشت سازد و فعل آن تبرید
و تکثیف و تغلیظ و تقویت اشتها است و در غیر طعم مراد از آن شئی حابس است که بسبب بهم آوردن اجزای عضو حبس است و استمساک نماید قضبان شاخهای گیاه بی ساق است
و قضب واحد آن است قطور آنچه در گوش و غیر آن از اعضا بچکانند قنبعه بضم اول و ثالث و سکون ثانی غنچهای خوشه گشت است حرف الکاف کثیر الغذاء آنچه اکثر
مقدار او جزو بدن شود کثیف بخلاف لطیف و آن چیزی است که اجزای او بدشواری قبول انفصال از کیفیت بدنی کند و نفوذ در اجزای بدن بسرعت نماید کماد آنچه گرم کرده
بر عضو بندند مثل تکمید بسبوس گندم کیموس اخلاط متولده از هضم کبد است کیلوس کشکابی است که از هضم معدی بهم رسد و شبیه بکشک محلول باب باشد حرف اللام
لخلخه آنچه با مائعات در ظرفی کرده بر هم زده بو کنند لحاء ریشهای باریک نبات است لزاق و لزوق آنچه بر عضو بچسبانند و با چسپندگی باشد لطوخ بمعنی اندودن چیزی
است بر عضو که از طلا غلیظ تر و از ضماد رقیق تر باشد لطیف آنچه در شان آن باشد که بعد از ورود در بدن منقسم گردد و باجزای بسیار صغار و نفوذ در جمیع اجزای بدن بسرعت
کند مثل زعفران لعابی آنچه از خیسانیدن آن در آب اجزای آن مخلوط برطوبت شده چیزی لزج بهم رسد و چون بر رشته کنند الزاق آن رفع شود مانند بهدانه و بزر قطونا و بیخ
خطمی و مانند اینها لعوق بمعنی انگشت پیچ است که از معجون رقیق تر باشد لیف آنچه از اصول و لحای نباتات دوید و باریک تر از لحا باشد حرف المیم ماء العسل آب
مالی قراطن و ماء القراطن ماء العسل اند مائع آنچه ضد جامد باشد و سیلان کند و رقیق القوام باشد مبرود آنچه بسوهان خورد کرده باشند مر یعنی تلخ و هر چه سطح
ظاهر زبان نفوذ کند و درشت سازد و با کراهیت بود و طبع را بر هم زند و فعل آن تسخین و جلا و منع تعفن است مروخ مالیدن چیزی بر اعضا است مرذات پراکنده است
مسبت آنچه خواب آورد و با منوم مرادف است مسکر هر چه مستی آورد اعم از آنکه با تفریح باشد یا نباشد مسوح آنچه در مالیدن آن بر بدن مبالغه در دلک عضو نکنند
مسیخ بی مزه و با تفه مرادف است مصول آنچه در سوختن بحد رمادیت نرسد مضغ خائیدن چیزی است مضمضه هر مائعی را نامند که در دهن حرکت دهند
معقف خمیده و کج شده است مغسول آنچه در شستن آن مبالغه کرده باشند مفرق بفتح اول و کسر ثالث تارک سر و در اثمار و گلها هر چه سر آن هموار نبوده زواید

داشته باشد مفرق گویند منتن بدبو * منخول آنچه بیخته باشد حرف النون * ناشف آنچه جذب رطوبات سائله کند اعم از آنکه منافذ و مرئی نباشند مثل اکهٔ آب ندیده و یا مرئی
باشند چون اسفنج و ناشف الحلق نیز نامند نبطی در لغات مراد از لغت قومی است و در ادویه مراد گیاه خودروی است که آنرا نکشته باشند نجم نبات بی ساق است که بر زمین پهن
شود که بفارسی بیاره گویند نشاره آنچه بسوهان و دم اره ریزه شده باشد نشوق آنچه به بینی کشند نطول هرچه را جوشانیده آب آنرا بر اعضا بریزند و باشد قسمی از آن
نفاخ هرچه در آن رطوبت غریبه باشد و از حرارت بدنی تحلیل نیافته مستحیل برباح شود خواه در معده و امعا مثل میوه ها و خواه در عروق مانند مغزها و اکثر تخمها و قسم ثانی از افعل
تقویت باه است نفوخ آنچه از ادویه یابسه سائیده بی نائی در بینی دمند نقوع و نقیع آنچه خیسانیده بدون جوش صاف نموده استعمال نمایند حرف الواو * وثب جستن
از جای و لی گزنده وعر بعین مهمله زمین سخت وقود برافروختن آتش وهن سستی حرف الهاء * هاضم آنچه اعانت طبیعت بر طبخ و گدازانیدن غذا و خلط
کند و سبب قبول هضم آن شود مثل مصطکی هتک پاره شدن هش آنچه جرم آن سست و ریزنده باشد و با اندک افشردن ریزه شود مثل صبر خوب و غاریقون
حرف الیاء * یافوخ پیش سر است فصل دوازدهم در بیان اوزان طبیه و هندیه و اهل ایران و زیلی بدانکه چند وزنی که بسیار متعارف و اکثر در استعمال ادویه مذکور میگردد
در اینجا نوشته میشود و باختصار و تمامی اوزان بالتفصیل در مقدمه قرابادین کبیر ذکر یافت ابربق دومن است ارزه یعنی برنج متوسط در کوچکی و بزرگی بوزن دو خردل
بری است استار چهار و نیم مثقال است ابولات نه قیراط است اوقیه که وقیه نیز نامند هفت مثقال و نیم است باقلا نیم درهم است بندقه یکدرهم سه
دو قیراط جوزه از مطلق آن مراد نه درهمی است حبه از درهم دوازده و نیم از مثقال چهار ارزه که دو شعیره باشد است خرمه بحای حطی و زای معجمه آن مقدار است که کف را
مملو سازد و بگنجد میان ابهام و سبابه چون سرانها را بهم گذارند و بحسب وزن چهار مثقال و بعضی قریب شش مثقال گفته اند و احتیاطش یک قبضه است که یکدسته نامند حمصه
چهار جو و یک ربع جو * خرنوب یک قیراط است دانق که بفارسی دانگ نامند از درهم دو قیراط و از مثقال یک حبه است که از مثقال طبی مطابق اوزان هندیه سه رتی و سه
ربع رتی و بصیرفی پنج رتی و از درهم طبی دو و نیم رتی و از صیرفی چهار رتی تخمینا میشود درخمی یکدرم و بقولی یکمثقال است درهم چهل و هشت حبه است که بحساب مذکور در حبه
شصت شعیره و بحساب هندی یکماشه و هفت رتی میشود رطل دوازده اوقیه است و بمثقال نود مثقال و بدرهم یکصد و سی درهم سکرجه مطلقا شش سیار است شعیره
دوازده است صاع چهار من است صدفه نه اوقیه است طسوج از درهم دو حبه و از مثقال دو حبه و نیم و دوازده است فلنجار مقدار یک ملعقه است قسط رومی
نه رطل و نصف سدس رطل است که بیست اوقیه باشد قسط انطالیقی یکرطل و نزد جمعی یکرطل و نیم * در کناش یا هر دو رطل و نیم است و از عسل بقول شیخ الرئیس نیز
دو رطل و نیم و از شراب هشت رطل و از روغن هژده اوقیه قنطار شش من است و بعضی یکصد و بیست رطل دانسته اند قوآوس شش مثقال است و از روغن دوازده در
خمی و از شراب یک اوقیه و نیم قوطولی هفت اوقیه است قیراط سه حبه و بقولی چهار حبه است کف که قبضه نیز نامند شش مثقال است کیلجه پیمانه است
که یکمن و هفت ثمن من باشد کیل سه صد درم و کسری است و بقولی سی و شش من مثقال یکدرهم و سه ربع درهم که بحساب هندی دو ماشه و پنج رتی و سه
ربع رتی میشود مکوک سه کیلجه است ملعقه از عسل و معاجین چهار مثقال است و از ادویه خشک دو مثقال من یکصد و هشتاد مثقال است و بدرهم دویصد
و شصت درهم که بحساب هندی تخمینا چهل توله و هشت ماشه میشود ناطل و ناطیل دو استار است و نزد جمعی دو اوقیه اوزان هندیه * سرخ که عین
اله یک باشد و بهندی گهنگچی نامند سه جو متوسط است رتی متعارف بنگاله که تخم گل جادنی است چهار جو متوسط است و رتی شاهجهان آباد گهنگچی است و ماشه
بنگاله هشت رتی است و ماشه شاهجهان آباد هشت گهنگچی تانک بقولی چهار ماشه و بقولی بیست و چهار سرخ توله متعارف بنگاله دوازده ماشه است و توله متعارف
شاهجهان آباد ده ماشه بنگاله که دوازده ماشه شاهجهان آباد میشود و پیسه عالمگیری بعینه توله دوازده ماشه است و پیسه متعارف این زمان ده ماشه است دام
پنج تانک است که بیست ماشه باشد مهر یعنی طلای مسکوک هندی که اشرفی نامند تام آن نه ماشه و شش رتی است و ناقص آن نه ماشه و چهار رتی و بعضی نه ماشه
و پنج رتی است سیر هندی عالمگیری آنچه یعنی سیر تام شصت و چهار توله است بحسب توله بنگاله و سیر خام یعنی ناقص مختلف می باشد من عالمگیری
چهل سیر تام است اوزان متعارفه اهل ایران مثقال صیرفی در این اختلاف است و اصح آنست که یکصد و بیست و هشت جو متوسط است که سی و دو رتی هندی
میباشد که چهار ماشه میشود غازبیگی دو مثقال صیرفی است که هشت ماشه باشد و غازی چهار مثقال صیرفی است سیر پانزده مثقال است که پنج توله باشد
ده نارسی هفت مثقال و نیم است پنج نار چهده مثقال و سه ربع مثقال است که شش توله و سه ماشه باشد و دو و نیم ناریه مثقال و سه ثمن مثقال است

که سه توله و یک و نیم ماشه باشد من تبریزی ششصد مثقال است که یکصد و پنجاه و دو غازی باشد که بحساب هندی دوصد توله که آثار و ثمن آثار باشد میشود و نیم من تبریزی نصف
آن است یکچهار یک ربع آنست پنجاه عبارتست از ثمن من تبریزی سیه عبارتست از نشانزدهم حصه یکمن تبریزی پانزده نصف سیه است و این را اهل اصفهان دونار گویند
من شاهی دو من تبریزی ذیل در بیان تحویل بعضی اوزان ببعضی و معرفت آنها ؛ تحویل درهم بمثقال آنست که از دراهم نصف و خمس را جمع نمایند که آن عدد مثاقیل است مثالش
خواستیم دانسته شود که پنجاه درهم چند مثقال است از پنجاه نصف گرفتیم که بیست و پنج باشد و خمس آن که ده و مجموع سی و پنج شد پس دانسته شد که پنجاه درهم سی و پنج مثقال است
تحویل مثقال بدرهم آن است که چون بر عدد دراهم سه سبع افزوده شود مراد حاصل میگردد مثالش خواستیم دانسته شود که چهل و دو مثقال چند درهم است پس افزودیم هیجده را
که سه سبع چهل و دو است بر عدد مثاقیل مذکوره دانستیم که چهل و دو مثقال شصت درهم است تحویل مادون درهم بمادون مثقال آنست که بحبه درآورند و ثمن آن را بیندازند
پس آنچه بماند حبات مثقال خواهد بود مثالش هرگاه پرسند که چهار دانگ درهم چه قدر مثقال میشود باید که بحبه حساب نموده و آن سی و دو حبه محسوب میگردد و چون ثمن را وضع
کنند بیست و هشت حبه بوزن مثقال میماند و آن نه قیراط و یک حبه از مثقال است تحویل مادون مثقال بمادون درهم آنست که بدستور مذکور بحبه درآورند و بر آن سبع آن افزایند مجموع
آن حبات درهم خواهد بود مثالش چون پرسند که ده قیراط و نیم مثقال چه مقدار درهم است باید که آنرا بحبه درآورند و آن سی و یک حبه و نیم میشود و چون سبع آنرا که چهار حبه و نیم است
بر آن افزایند سی و شش حبه درهمی خواهد بود و آن چهار دانگ و نیم درهم است تحویل اوزان دیگر باوزان هندیه بدانکه هر وزنی را که خواهند تطبیق باوزان هندیه دهند معلوم
نمایند که چه مقدار از آن است باید که اگر مادون درهم و یا مثقال است شعیره برند و شعیره را برتی و رتی را بماشه و مقدار وزن آن را دریابند که چند رتی و یا چند ماشه است مثلاً
چون خواهند که بدانند که درهم چند رتی و یا چند ماشه است همچنین مثقال بدستور دیگر ترقیم یافت دریابند و در ضمن درهم و مثقال در مقدمهٔ قرابادین کبیر ذکر یافت و اگر فوق درهم
و مثقال است مقدار هر یک از آن هر دو را بحساب هندی دریافته حساب نمایند که چند ماشه است هر دوازده ماشه را یک توله محسوب دارند و هر شصت چهار توله را یکسیر و هر چهل سیر را
یکمن تا آسان و واضح گردد و امثله و تطبیق بعض اینها جابجا بطریق دستور العمل نیز در مقدمهٔ قرابادین کبیر ذکر یافته و بالجمله اینجا شعیره را برتی و رتی را بماشه و سیر مذکور اینجا ماشه را بتوله و توله را
بآثار و آثار را بمن برند و دریابند **فصل سیزدهم** در بیان بعض امور متعلقه بنجوم و طبیعات ؛ بدانکه مولدات ثلثه که جماد و نبات و حیوان باشند مسکون و مترکب از امتزاج عناصر
اربعه که آتش و هوا و آب و خاک اند بتاثیر کواکب سبعهٔ سیاره زحل و مشتری و مریخ و شمس و زهره و عطارد و قمر باعانت ثوابت و نظرات هر یک با یکدیگر بتحریک افلاک دوار بامر پروردگار
جل و عز و هر یک از ارکان را طبیعت است چنانچه سبعهٔ سیاره خصوصاً علویات شمس را دو قوت است یکی فاعله و دیگری منفعله فاعله حرارت و برودت و منفعله رطوبت و یبوست است
چنانچه ذکر یافت و در جداول منسوبات کواکب نیز خواهد آمد و سه کواکب دیگر تابع و مشارک علویات اند زهره مشارکه مشتری و عطارد مشارک زحل و قمر مشارک شمس و همه کواکب روحانی
علویات و شمس ملبسان بشرع هر یک معبر و مسمی است بملکی از ملائک عظام مثلاً روحانیه زحل را عزرائیل ملک الموت قابض ارواح نامند و روحانیه مشتری را میکائیل مالک ارزاق و
روحانیه مریخ را اسرافیل نافخ صور و روحانیه شمس را جبرئیل حامل وحی و تنزیل و الهام گویند و آنچه درین عالم سانح و واقع میگردد بحکم حق جل شانه از تاثیر اینها است خواه در قعر زمین و جبال
و سواحل باشد از ترکیب زیبق و کبریت که مادهٔ معدنیات است باختلاف مراتب آنها از لطافت و کثافت و صفا و کدورت و تساوی هر دو و یا قلت و کثرت یکدیگر چنانچه در فصل
سیم ذکر یافت و یا نزدیک بسطح زمین خواه بی توسط بذر و تخم و نواة اعمال آدمی را در آن دخل و تصرف نباشد که گیاها و اشجار خودرو باشند و یا دخل و تصرف باشد که انواع زرعها
و غرس اشجار و ترکیب بعض انواع با بعض است که نباتات باشند و آیه کریمه و فی السماء رزقکم و ما توعدون بیک معنی اشاره بدان است زیرا که بدون نزول باران و
تاثیر آفتاب و سائر کواکب بر اراضی انواع نباتات و حبوب و اثمار و حیوانات که غذای حیوان و انسان است بهم نمیرسد و نزول رحمت و برکت و فیض و بهشت و نعیم موعوده ان عباد را
رفعت علو شان منزلت معبر از سماء و فوق آنست و یا بر روی زمین خواه در سوراخهای زمین و جبال و خاکها و زمینهای نمناک و گودالها و نیزارها و امثال اینها بی نتاج و جمع
نر با ماده که انواع هوام و حشرات باشند و یا بنتاج که بعض اینها و انعام و دواب سهلی و جبلی و اهلی و وحشی باشند و یا بعمل و صنعت انسان که جفت نمایند بعض انواع را با بعض
دیگر مانند استر که از جمع الاغ با فرس است و نر اهلی با بز وحشی و گاو اهلی با گاو وحشی و از بین قبیل و یا صنفی بصنف دیگر که انواع حیوانات باشند باختلاف اصناف خود و یا
در هوا یعنی پرواز نمایند خواه صغیر الجثه باشند و یا کبیر الجثه و بر اشجار و شکاف دیوارها و کوهها آشیانه و خانه میسازند که انواع طیور باشند باختلاف اصناف خود و یا در آب
تکون یابند خواه بطریق نتاج و بدون آن که انواع حیوانات مائی باشند باختلاف اصناف خود از اصداف و حلزونات و کرمها و سمک مفلس و غیر مفلس و غیرها از اصناف
حیوانات مائی و هر یک ازین مولدات ثلثه را اغذاء و غذائی است خاص بتوسط تاثیر آن کواکب قوی که حق جل و عز بهر یک ازین انواع ثلثه بقدر احتیاج و قابلیت عطا فرموده از

جاذبه و ماسکه و هاضمه و دافعه و غاذیه و نامیه و مولده و چون این قوای سبعه در جمادات بسیار ضعیف اند و تمیز تامی ندارند لهذا اینها را صاحب آن قوای نمیدانند و در نباتات چون
قوی و تمیز تام دارند صاحب اینها و اینها را قوای نباتیه گفته اند و غذای نباتات از لطائف اجزای مائیه و ترابیه مختلط با هم است که ریشه و بیخ گیاه و شجر جذب نموده نشو و نما
مییابند و بتدریج بواسطه عروق و پوست درخت بساق و شاخ و برگ و گل و ثمر و بذور و نواة میرسانند و هر یک اینها آنرا غذای خود می نمایند و چون تغذیه و تنمیه و تولید بذر
و نواة و یا فصیل و شاخهای اطراف بعض اشجار که بمنزلهٔ تولید مثل است بدون هضوم اربعه در هر یک ز مواضع متصور نیست ولیکن چون در نباتات ضعیف است در اینها چندان
اعتباری نمی نمایند. الا عند التحقیق نیز خالی از آن نیستند و غده که بر تنه اشجار و بیخ آنها بهم میرسد فضول هضم اول و ثانی است بمراتب و صموغ و البان و ینبوعات و آب جاری
از تنه بعض اشجار و کفیکه بر بیخ و اوراق و اوراق بعض نباتات مجتمع میگردد فضول هضوم ثلاثه آنها است چنانچه در بدن حیوان براز و بول و عرق عند الغلبه و حدوث خون برعاف
و بول الدم و قی الدم و بواسیر و حیض و حمرة و اورام و بثور و دمامیل و جرب و غیرها و دم فاسد و صفرا و سودا و بلغم نیز بامراض مذکوره و غدد و غیرها و سائر امراض مختصه
و غیر مختصه دفع میگردد و معالجه و تدبیر طبیب در امراض بدنی از جمله اعمال و تصرفات آدمی است در ابدان و در امراض نفسانی و روحانی تصرف و دست در نفوس و ارواح
و نظرات کواکب را نیز در آن دخل است و بدانکه هر مرتبه از موالید ثلثه پیوسته بمرتبه دیگری است یعنی افق جمادات پیوسته با بتدای نباتات است و جمادات سنگونه آن نیز
از نباتیت نیز بهره دارند مانند حجر الیهود و مرجان و سنگی دیده شد بعینه بشکل ماهی مفلس بقدر یک شبر طفل ده دوازده ساله و در صلابت و ثقل و جوهر مانند حجر الیهود
سفید و مرتبه اول نباتات گیاه و اشجاری اند که از جمادیت نیز نصیبی دارند مانند نباتاتی که در سواحل بعض دریاها که کوهستان است میرویند خواه تمام آنها دایم زیر آب
و خواه قدری بیرون بسبب جزر و مد و غیر آن باشد پس نباتات و اشجار ضعیفه و بتدریج تا قویه تمام اجزاء تسعه نباتیه رسند و افق نباتات پیوسته با ول حیوان است
با آنکه بعض نباتات شبیه بشکل حیوان و انسان میباشند بدون حس و حرکت مانند بیروج الصنم که آدم گیاه نامند و شنیده شده که در بعض بیشه و جنگلهای ملک هند و زیرباد
و ارض جدید بعض اشجار است که ثمر آن بشکل سر انسان می باشد نر و ماده که بموی سر بشاخ درخت آویخته است که گویا میخواهد که تکلم نماید ولیکن تکلم و حس و حرکتی ندارد و چون
بعضی اعضاء آنرا قطع نمایند رطوبتی شبیه بخون از آن برمی آید و شخصی موی سر یکی از آنها را بریده از درخت جدا نمود و قطره شبیه بآب چون از دو چشم آن برآمد و پژمرده
گردیده و شکم آن را بشکافت سه عدد تخم از آن برآمد و نیز مسموع گشته که در آن اماکن مذکوره درختی ثمر می آورد و چون آن ثمر رسیده شد شکافته از آن طایر کوچکی بمقدار
بچه گنجشک از آن برمی آید و هنود آنجا پرورش نموده بمقدار گنجشکی میرسد آنرا چون از حیوان تکون یافته و از نبات بهم رسیده میخورند و بعضی هنود که مطلق حیوانی نمیخورند از خوردن آن
نیز اجتناب مینمایند و در ثمر درخت سفیدار و درخت جمیز نیز پشههای بسیار تکون مییابند و لهذا آنرا درخت پشه مینامند و در ملک هند سنگی بهم میرسد بشکل سر انسان و صورت
آن سیاه رنگ و در دهان آن نقطه طلائی است و هنود آنرا میپرستند و آنرا پارس ناته و سالگرام نیز نامند و بانجاصیت مانند نخل و نارجیل و فوفل که چون بهم در حیث
اینها را بپیوند دیگر ثمر نمیدهند و تا گرد ثمر درخت نخل نر را بماده که لقاح و تخل گویند نزنند نخل ماده ثمر خوب نمیدهد و میل مینماید سر نخل نر بسوی نخل ماده و چون تمام پوست تنه
کل اشجار را جدا کنند خشک میگردند و نباتات انواع و اصناف اند بعضی از آن قبیل اند که در یک روز میرویند و در همان روز برطرف میگردند و بعضی در چند روز تکون مییابند و بکمال
میرسند و چند روزی می مانند مانند ریاحین و گلها و بعضی بکمتر از سه ماه تکون مییابند و ثمر می آیند مانند خیار و بادرنگ و بقول و خضراوات و بعضی زراعتها و بعضی بعد از
چهار ماه مانند هندوانه و خربزه و کدو و پلول و امثال اینها که بیاره دارند و ساق ایستاده ندارند و بعضی بعد از نه ماه مانند اکثر حبوب و بزور مانند جو و گندم و برنج و ذرة و نخود و امثال
اینها مانند تکون جنین در رحم و لهذا اکثر غذای انسان از این حبوب است بمناسبت و اما در ملک بنگاله و بلاد دیگر که حرارت و رطوبت بر آن غالب باشد از اقلیم دوم بکمتر از این ایام
مذکوره تکون و اتمام مییابند و بدانکه هر یک از اجزای نبات و شجر بمنزله عضوی است از اعضای حیوان مثلا بیخ و ریشه بمنزله سر و اعصاب و عروق آنست و باعتباری بمنزله
کبد آنست و ظهر و پشت آن و پوست و عروق آن بمنزله پوست و عروق حیوان و شاخها و اوراق آن بمنزله دست و پا و انگشتان و گل و ثمر آن بمنزله نطفه و نتیجه و اولاد و خار
آن بمنزله شاخ و ناخن و منقار و اول مرتبه حیوان حیوانات ضعیف اند مانند کرمها و هوام و حشرات که از قوای دوازده گانه حیوانی که پنج حس ظاهر و پنج حس باطن و قوت شهوی
و غضبی است بهره بسیار کمی دارند بلکه بعضی صاحب سه قوت و بعضی چهار قوت و بعضی پنج قوت اند و همچنین تا تمام آنها با آن هفت قوت نباتیه مذکوره یعنی تا بتدریج بحیوان تام قوی
کامل صاحب آن دوازده قوت رسد که مسوخات ثمانیه باشند از خرس و میمون و فیل و غیرها و از انواع حیوانات بعضی که آنرا انسان جنگلی مینامند یعنی نسناس که در هندی
بنمانس نامند بسیار با حس و ادراک و شعور میباشند الا آنکه نطق و تکلم ندارد و باشاره اکثر چیزها را میفهمانند و می طلبد و این حیوانات در افق مرتبه حیوانیست با و پیوسته

باوّل مرتبهٔ انسانیت که انسان ضعیف الخلقة اند و از شرافت و مزیت انسانیت و فیضی که جناب قدس الهی زیاده بر کل مخلوقات باو عطا نموده که بمنزلهٔ فصل و ما به الامتیاز است
از حیوانیت و غیرها که نطق و ادراک کلیات و اظهار و تعلیم و تفهیم ما فی الضمیر خود بدیگری و تعلم و تفهم ما فی الضمیر دیگری است و معرفت جناب جلّ ذکره بهره بسیار کمی دارند و کاملین
انسان بهرهٔ تام وافر دارند مانند انبیا و اولیا علیهم و حکما و تشبیه نموده اند جمادات را بانسان خوابیده بلکه مرده و نباتات را بانسان خوابیده معکوس و سر بزیر زمین و پاها برو
و بالا و حیوانات را بانسان مدهوش بچهار دست و پای رونده و انسان را بحیوان و انسان هوشیار باعقل و تمیز و بدانکه آن کواکب مذکوره بعضی سعد اکبر اند و بعضی سعد اصغر
و بعضی نحس اکبر اند و بعضی نحس اصغر و بعضی متوسط تابع آنها پس هر یک از مراتب مولدات ثلاثه مذکوره ترابیه و خاو زهریه نافعهٔ جیدهٔ فاضله منسوب بسعد اکبر و اصغر اند و هر سمی
مضر مفسد مهلک بنحس اینها بمراتب و متوسط اینها بمتوسط آنها خصوص که در خانه و بیت الشرف و اوج و سعادت و حظوظ خود باشند و با نظر آن سعود با آنها باشند بخلاف
آنها که در غربت و هبوط و بی حظ و نظرات نحوس با آنها باشد بدتر یعنی هنگام تکون هر یک از مولدات که کواکب سعیده مربی آن ها اند و آنها منسوب بدینها اگر در خانه و بیت الشرف
و اوج و حظوظ خود اند و نظرات سعود با آنها است در کمال سعادت اند و الا در سعادت کمتر و ناقص و همچنین کواکب منحوسه و تکون منسوبات آنها و بدانکه بعضی طبایع با بعضی مناسبت
و الفت دارند چنانچه بعضی کواکب با هم مانند زیبق با ذهب و حجر مقناطیس با حدید و کهربا با کاه که چون باهم رسند حکم عاشق و معشوق دارند که بی مانعی و مالغی و جدا کنندهٔ از هم
جدا نگردند و بعضی قاهر بعضی اند مانند سنگ سنباده که بواسطهٔ آن جمیع احجار را میسایند و میتراشند و مانند آهن ابدار که بدان اکثر احجار و فلزات دامی بریده میشوند و سوهان میکنند
و بقلم الماس بر جمیع احجار نقش میکنند انچه را میخواهند و کبریت که سیاه کننده و سوزانندهٔ اکثر چیزها است که بسبب رطوبت دوری از رنج میجهد و بحرارت آتش گداخته بهرچه میرسد
میچسپد و انرا با خود میسوزاند و مکلس میسازد و حجر مقناطیس را با آلت مسمی میتراشند و می برند و طبیعتی معین طبیعتی است مانند تنکار که معین سبک و گداز طلا و نقره است و کبریت
که معین تکلیس اکثر فلزات و احجار و مغنیسا و قلعی که معین گداز سنگریزه و رمل است که بواسطهٔ آن گداخته شیشهٔ صافی میسازند و بصنعتی مزین طبیعتی است مانند نوشادر که غوص مینماید در عماق
اجساد و تنقیه اوساخ آنها نموده زینت می بخشند آنها را و بوره و شبوب و زاجات و املاح مدبره که بدانها تصفیه و جلای فلزات مینمایند و طبیعتی مفسد طبیعتی است مانند اسرب که مفسد
ذهب است و زیبق مفسد کل فلزات و سرکه مفسد عسل و طبیعتی گریزنده از طبیعتی است مانند حجر باغض الخل و طبیعتی با طبیعتی ممازج است مانند تأثیرات ادویه و اغذیه در اعضاء
علیا و صحیحه ابدال حیوان و انسان که هر عضوی از اعضاء دوای مخصوص بعلت خود و غذای لائق بحال خود را بمناسبت جذب مینماید باستعانت قوت مدبره بدنیه و قوت
ماسکه عضویه و قوه دافعه مرض و قوت غاذیه و نامیه و مولده و همچنین سایر طبائع و چون این امور بالاجمال دانسته شد پس اگر در هنگام اخذ و التقاط هر یک از مولدات مناسبات
و بودن کواکب منسوبه بدانها را در خانه و بیت الشرف و حظ و اوج خود و بودن نظرات سعود با آنها مراعات نمایند اولی است و همچنین در هنگام عطا بدیگری در توسعهٔ وقت
و اما در هنگام ضیق و ضرورت باکی نیست عدم مراعات آنها و بدانکه بر جمادات ترابیت و یبوست و بر نباتات ترابیت و مائیت غالب است و بر هوائیت و حرارت ضعیفه
و بر حیوانات هر چهار قریب باعتدال و در انسان باعتدال فرضی طبیعی و بدانکه بعض نباتات و احجار را باعتبار کیفیت خود منسوب بدو کواکب اند مانند پیاز که بحرارت و حدت
بمریخ و برطوبت بزهره منسوب است و افیون به برودت بزحل و بیبوست هم بدو و هم بعطارد و بسا است که یک چیز بچند کیفیت مشترک منسوب بچند کوکب است مانند چوب چینی
و جدوار و فادزهر نیز و بهروانی مرکب القوی و گاه میباشد که یک صنف و یک نوع بحسب جنسیت و نوعیت منسوب بیک کوکب است بحسب اختلاف اوصاف و اشکال و غیرها بکواکب
دیگر نیز و گاه میباشد اجزای بعض اشجار و نباتات باعتبار اختلاف کیفیات و الوان و خواص منسوب بچند کوکب که بیخ آن منسوب بکوکبی و پوست آن بکوکبی و خار آن
بکوکبی و گل آن بکوکبی و برگ آن و ثمر آن بکوکبی و تخم و لحم و آب آن هر یک بکوکبی مانند اترج و نارنج و شفتالو و انبه و انار و امثال اینها و بدانکه تکون تار عنکبوت
و کائنات جو نیز از تاثیر کواکب مذکوره است بر اراضی و بحار و انهار و صعود ابخره و ادخنه آنها بحسب اختلاف مواد و قابلیت میاه و اراضی خود مثلاً انچه در هوای قریب زمین
که از لعاب دهن عنکبوت و یا بسبب غلظت هوا مانند تارهای باریک از هم متفرق و یا مجتمع و درهم بافته شده در سقوف و کنج دیوارها و دروازه ها و بین شاخها و
برگهای اشجار و مغارات جبال و غیرها تکون یابد از النسج و تار عنکبوت نامند و انچه صعود نماید و بالا رود و اگر اندک و لطیف و بر آن رطوبت غالب است بسبب اندک سردی
مانند سردی آخر شبها و خصوصاً سردی شبهای زمستان رطوبت گشته با هوا نزول نماید آنرا طل و صقیع و شبنم نامند و این نیز بحسب قلت و کثرت ماده کم و زیاد میباشد
و در اراضی قریب بدریاها و رطوبات زیاده و در بعیده کمتر و اگر صعود نماید و تا بکرهٔ زمهریر رسد اگر بر آن رطوبت و بحارت غالب است بسبب سردی متراکم گشته دفعة فرود آید و از تحریک
فرود آمدن آن ریاح متموج در حرکت در آید و این نیز بحسب کثرت مقدار و قلت ماده آن و سرعت فرود آمدن و بطوء آن کثرت و قلت ریاح مختلف میباشد و سبب طوفانها و بادهای عظیم

این است و یا انکه بعضی اجزاء آن ابخره جوابر استحاله بهوا کردد و لهذا ابرهای خشک میباشد و یا انکه کرمی بسیار برطوبت بخار و انهار رسد و دفعة مائیت بسیاری انقلاب بهوائیت کردد
و بتموج و حرکت درآید و بسبب جزر و مد دریا را نیز انقلاب مائیت بسیار بهوائیت و هوائیت بسیار بمائیت بیک وجه این را کفته اند و آن ابخرهٔ متراکمه را سحاب و ابر نامند و چون متقاطر کردد و
فرود آید و باران کویند و اگر بعد تقاطر و جدا کشتن در بین راه سردی بدان رسد و منجمد کشته فرود آید آنرا برد و تکرک نامند و اگر قریب بانفصال سردی بسیار بدان رسد و منجمد کردد و فرود
آید آنرا ثلج و برف نامند و اگر دخانیت و یبس برآن غالب است زیاده صعود نماید و بالاتر رود و بکرهٔ زمهریر رسیده بسبب سردی سطح ظاهر آن متراکم کردد و حرارت کامنه
که دران ادخنه در باطن آن بهیجان و جولان و حرکت درآید و از حرکت آن صدا آید و سطح ظاهر خود را شکافته برآید باوازی شدید آنرا رعد نامند و اگر دران اندک دهنیت
و کبریتیت است در حین شکافتن محترق کردد و ازان روشنی ظاهر شود آنرا برق نامند و اینها نیز بحسب کثرت و قلت ماده مختلف میباشد در زیادتی و کمی و اگر بران ابخره و ادخنه
کثیره دهنیت و کبریتیت غالب باشد بعد صعود و تراکم و انجماد حرارت کامنه دران اشتعال یافته آنرا محترق کرداند و ازان روشنی و صدا ظاهر کردد و جرم سوخته کثیف آن
بیفتد با بخاری کرم کبریتی که بهر جا برسد بشکند و در زمین فرو رود و بخار آن بهر که برسد متغیر و مدهوش کرداند و احیا را هلاک سازد و آنرا در اجسام صلبهٔ ثقیله تاثیر زیاده است
از اجسام رخوهٔ خفیفه چنانچه اگر شمشیر در غلاف رسد غلاف آنرا نسوزاند و بشکند و تیغ آنرا سوراخ کند و بخار شد و بر بدره زر که برسد بدره را نسوزاند و زر را بکدازد و آن
روشنی را برق و آن جرم ثقیل کثیف افتاده با صدا را صاعقه نامند و اگر آن ابخره و ادخنه لطیف و با کبریتیت و دهنیت و غلظت بسیار است و ثقل و ارضیت ندارد بسیار
بالا رود و بتاثیر حرارت تحریک افلاک محترق کشته باشکال مختلفه ظاهر کردد بحسب قلت و کثرت ماده آنرا نیازک و تیر شهاب و ذو ذوابه و ستارهٔ دنباله دار و مثال اینها
کویند و اگر مادهٔ آن بسیار غلظت و کثرت دارد و برودتی بتمام نرسد و بحرکت شبانه روزی فلک الافلاک حرکت استطباعی نماید و طلوع و غروب کند و مدتی بکشد تا بتمام رسد
و اگر بهوائیت بسیار و رطوبت اندک بران غالب باشد قدری صعود نموده بطرف افق خطهای منحنی بشکل قوس هایکی بالای دیگری بالوان مختلفه ظاهر کردد و بسبب تاثیر شعاع
آفتاب را باختلاف مواد و تفاوت محاذات هر یک از آنها آنرا قوس قزح نامند مانند ظهور الوان مختلفه از شیشه بوقلمون در ردیت قوس قزح اکثر در بعضی ایام ربیع و خریف که باران
کمی باریده باشد اول و آخر روز ظاهر میکردد و کرهٔ زمهریریه بحسب اختلافات مناسبات اراضی مختلف در قرب و بعد میباشد و اما ابخره متکونه مجتمعه در جوف بین خلل و فرج آن
چون بسیار کردد و راه بدر شدن نیابد لابد محاله سطح زمین را بشکافد و بدر آید و از صدمهٔ شکافتن آن اراضی متصله بدان بحرکت درآیند و بلرزند خصوص که زمین صلب و خشک باشد
و یا دامن کوه بود و در اراضی صلبه و دامن کوه ها بسیار واقع میشود و در اراضی رطبهٔ رخوه کمتر و اگر در نهایت کثرت است و صدمهٔ آن در کمال شدت و متوالی و متواتر بعض عمارات
و قریها و شهرها خراب کردد و منخسف شود و فرو رود و آنرا زلزله و خسف نامند و بدانکه ادویه منسوبه بکواکب سبعه بالاجمال و بعضی بالتفصیل در جلد اول ذکر یافته بدانکه منسوبه بزحل
مجملا ادویه اغبر خاکستر رنگ و یا سیاه خاردار زمخت کریه الرایحه اند که در اراضی و اماکن صلبهٔ مملسه جنوبیه تکون یابند انچه ازان حادر صلاح و نیکوئی حال زحل و رجعت
و استقامت و شرف آن تکون یابد جهت امراض طحال نافع و انچه در بدی حال و رجعت و هبوط آن تکون یابد منحوس و مضر باشند و ازین کیفیت و خاصیت و اثر آنرا دریافت
نماید منسوبه بمشتری مجملا ادویه با دهنیت نیکو رائحه و طعم است که کل آنها سرخ یا آسمانکونی و برک آنها صاف باشد و در مواضع جیده و چرب روئیده و اینها نافع
اند کبد را و صاف میکردانند خون را و ملتحم میکردانند جراحت را منسوبه بمریخ مجملا ادویه مائله بحمرت و خشن و خاردار است و انچه سوزاننده و منابت آن اماکن یابسه باشد
منسوبه بشمس مجملا ادویه رسیده خوشبوی لذیذ شیرین و رائحه اینها خوش و کل اینها و برک آنها سرخ و خصوصا در مواضع مکشوفه که شعاع آفتاب بدانها برسد و اینها مقوی
قلب و روح و چشم اند منسوبه بزهره مجملا ادویه که طعم اینها شیرین و رائحه اینها خوش و کل اینها و برک آنها نرم باشد و اینها قوای شهوانیه و امراض زنان و رحم و
ذاکیر و امراض باردهٔ رطبه غیر مفرط را نافع اند و زیاده کنندهٔ شحم و سمن و منی منسوبه بعطارد مجملا ادویه است که برک آنها غلیظ و نرم و ملایم و آبدار باشند و در زمینهای
نمناک و آبدار و درمیان آب رویند و ادویه منسوبه باخلاط اربعه و منسوبه باعضا و ادویه مناسبه بعض امراض نیز در جلد اول ذکر خواهد یافت بدانکه ادویه که مسدد برالاصل
باشند اورام و بثور و صلع را نافع اند مانند بخور مریم و اسطراطیوس و خلد دنیای صغیر و لوف الحیه و اشراسش سکبینج و غاریقون و ثوم و بصل و انچه در عروق آنها ثقب ها باشد
جراحات را نافع است مانند اسقیطس و بنرکا و ملسمنا و اسطراطیوس و خراثیا و رعی الحمام و غافث و انچه در اینها لعابیت و لزوجت و صمغیت باشد قروح و جروح را نافع
اسقیطس کبیر و خطمی و اکلیل الشمس و انزروت و دبق و صبر و مر و کندر و دم الاخوین و صمغ البطم و مصطکی و قوماليمی و انچه در برک اینها ثقبها و خشونت باشد حکه و جرب
و قوبا و امثال اینها را نافعست و انچه اینها را مشابهتی بحیوان باشد نافع نهش آن حیوان را و ازانچه ذکر یافت دانسته میشود خاصیت و طبیعت آن ادویه و گاه استدلال

و آنرا نیازک و تیر شهاب نیز نامند

نموده میشود از بعض احوال ظاهره بباطنهٔ آنها خصوصاً بچیزی که در آنست از لحمیت و زیبقیت و کبریتیت زیرا که اشیاء خالی ازین امور نیستند و طعوم همگی از لحمیت است و روائح تمامی از کبریتیت و رنگها تمامی از زیبقیت آنها است و هرکس را حداقتی در صناعت باشد میتواند که استدلال نماید از امور ظاهره بر امور باطنه و میتواند حکم نمود میان نسبت صورت ظاهره بباطنه خصوصاً که تجربه را با آن ملاحظه نموده باشد و اینجا بدین مقدار بهر یک هر یک از مطالب و مقاصد متفرقه نجومیه و طبیعیه متعلقه بمسائل ضروریه طبیه اشاره نموده شد برای تذکرهٔ صاحبان بصیرت و علم و معرفت

جدول منسوبات کواکب سبعه سیاره متعلقه بعلم طب

	زحل	مشتری	مریخ	شمس	زهره	عطارد	قمر
کیفیات و طبائع	سرد و خشک بافراط	گرم و تر باعتدال	گرم و خشک بافراط	گرم و خشک باعتدال	سرد و تر باعتدال	ممتزج از سردی و خشکی و خشکی بر آن غالب و بهر کوکبی که بپیوندد مزاج آن گیرد	سرد و تر تری آن باعتدال
کیفیات ملموسه	ابرد و اخشن اشیاء	اعدل و احسن و اتم اشیاء	احر و احد اشیاء	الطف و اکمل اشیاء	انعم و اجمل اشیاء	ممتزج از کیفیات	اغلظ و اکثف و ارطب اشیاء
کیفیات مذوقه مشمومه	ابشع و اقبح و اعفص اشیاء کریه الرائحه	اطیب و احلی و حلاوا دسم اشیاء	حرافت و مرارت و ملوحت و زعوقت	اعتدال در طعوم	الذ اشیاء و گوارا تر و شیرین تر	ممتزج از طعوم	هر شیئی تفه بی مزه خام
قوی	قوت ماسکه	قوت نفسانیه و غاذیه و نامیه	قوت غضبیه	قوت حیوانیه	قوت شهوانیه	قوت مفکره یعنی فکریه	قوت طبیعیه
الوان	سیاه و رصاصی	سفید بازردی و گندم گون درخشان	سرخ تیره	نارنجی و درخشان براق و گفته اند رنگ آن رنگ صاحب علت است	زرد مائل بسفیدی و سمرت گندم گون و حضرت ادریس گفته اند	رنگ اغبر مرکب از سواد و زردی مانند مرد هندی و آسمان [illegible]	زرقت و بیاض غیر خالص از حمرت و صفرت و کدورت و کمودت
عناصر خاک	آب	هوا	آتش	آتش قریب بهوا مکیف بدان	هوا قریب بآب ممزوج بآن	آب و هرچه برودت و رطوبت بر آن غالب باشد	خاک ممزوج بآب
اخلاط	سودا و بلغم خام	دم طبیعی صافی و منی و مغز	صفرا حاد	صفرا معتدل و حرارت غریزی	رطوبت غریزی	سودا مخلوط به بلغم	بلغم و هرچه بلغمیت بر آن غالب باشد
معادن	مرتک و خبث الحدید و احجار صلبه سیاه اغبر و سیاه رنگ	مرقشیشا و توتیا و کباریت و زرانیخ و حجر مرارة البقر و هر سنگ سفید و زرد	مقناطیس و شادنج و زنجفر	لاجورد و سندروس و رخام و کباریت و زجاج فرعونی و زفت	مغنیسیا و کحل	نوره و زرنیخ و کهربا و زیبق	زجاج نبطی و احجار شفه و هر سنگ سفید و بهیه
فلزات	اسرب	رصاص قلعی و سفید و روی و شبه قائی و الماس	حدید و نحاس	یواقیت و بیجاده و هر سنگ گرانبها و ذهب خالص ابریز	لؤلؤ و زبرجد و جزع و نحاس	فیروزه و صفر روسی	لؤلؤ و بلور و فضه و هر سنگ سفید رخو

	زحل	مشتری	مریخ	شمس	زهره	عطارد	قمر
ذکور و اناث	مذکر و بعضی خنثی	مذکر	مذکر	مذکر و قطب و صاحب نوبت	مونث وسفلی	مائل بمذکوره	مونث وصاحب نوبت
نهاری ولیلی	لیلی	نهاری علوی شمالی	لیلی علوی مغربی	نهاری علوی وسفلی نیر	لیلی وجنوبی	نهاری	لیلی
سعادت	نحس	سعد اکبر	نحس اصغر	سعد است بنظر و نحس	سعد اصغر	بذات مائل	سعد است بنظر و بذات
ونحوست	اکبر			است بذات		بسعادت	قابل نحوست
مقدار	قصیر یابس صاحب ثقیل	معتدل در امور مذکوره وکیفیات	طویل املس درشت خشن خشک	مستدیر با لمعان وتخلخل	سیال لین	مرکب از چند کیفیت	غلظت وکثافت با رطوبت
امکنه	جبال یابسه که در نهاجیزی نروید و چاهها	اراضی سهله کثیرة المیاه	اراضی صلبه سبخه	جبال معادن	اراضی کثیرة المیاه	اراضی رملی	اراضی مستوی قاع صفصف خالی
نباتات وزروع	هر نبات وگیاه و حب بارد و یابس ضار	هر شکوفه وگل و ریحان وگیاه خوشبو طیب نافع	خردل وکراث وسیر و پیاز و ترب وسنداب و جرجیر و حرمل و بادنجان و هر چیز تیز اندک آن نافع وکثیر آن مضر	نیشکر و شیرخشت و ترنجبین و شکر و هر چیز لطیف شیرین نافع	مرحب و تخم جرب و رغندار و روغنها و شیرینیها و هر گیاه نافع ارجمند با خار رنگین و پنبه	بقول و سبزیها باقسام	حب و خلفا و بردی و قطن وکتان و هر چه بریا باشد و تخم با شهد مانند خیار و خیارزه و خربزه و هندوانه وکدو و بلول و غیرها
اشجار	هر درخت عفص مانند بلوط و مازو و هلیله و بلیله و زیتون و فلفل و خروع و هر درخت کریه الطعم بدبو و درختی که پوست ثمر آن ضخیم و درخت و صلبه باشد مانند جوز و لوز و نارجیل و فوفل و پسته و فندق	هر درخت چرب و شیرین مانند انجیر و زردآلو و شفتالو و آلو و آلوبالو و کنار و آن شیر یک زهره است و زردوگه	هر درخت تلخ تیز حاد خارناک که ثمر آن یا تخم آن حریف یا حموضت باشد مانند ارک و کبر و بلادر و هر ثمری که با لبن نوعی باشد که زبان را بگزد و عوسج نیز	هر درخت بلند که ثمر آن را بخورند و چرب باشد مانند نارجیل و جلغوزه و بادام و هر چه ثمر خشک آن را نیز استعمال نمایند مانند نخل و فوفل و اشجار مذکوره	هر درخت نرم املس خوشبو خوش منظر مانند سرو و ساج و تفاح و سفرجل	هر درخت قوی الرائحه مانند سرو و دیودار و صندل و عود هندی	هر درخت کوتاه ساق با شعب بسیار مانند انار شیرین و بادام شیرین
اثمار وحبوب	فلفل و بلوط و زیتون و مرو و زعرور و رمان حامض و کتان و عدس و اهلیلج و عفص و آنچه بدبوها باشد	رمان حلو املسی و تفاح و ذرة و حمص و سمسم	لوز مر و حبة الخضراء	اترج و تین و عنب و تمر و بطیخ و حنطه و سلت و شعیر و حلبه	تین و تمر و عنب و شعیر و حلبه	باقلی و لوبیا و ماش و کردیا و کزبره	شعیر و دخن و قثا و خیار و هندوانه و کدو و ثمر هر درختی که بر زمین پهن شود
حیوانات	هر حیوان سیاه رنگ و هر چه در زیر زمین خانه سازد و یا باشد مانند موش و یربوع و مار و عقرب و خنفساء و هوام و حشرات و بز و غنیات و گاو و بز و سمور و گربه و سنجاب	مردم و بهایم اهلی و صاحب ظلف و خف مانند گاو و گوسفند و شتر و هر حیوان خوش رنگ و حلال گوشت و هر حیوان معلم مانند سگ و یوز و جوارح طیور	شیر و پلنگ و گرگ و کفتار و خنزیر بری و سگ دیوانه و مار گزنده و هر سبع خبیث و مار و افعی	غنم و نعجه و کبش و خیل و تمساح و غراب ابقع	هر حیوان صاحب سم سفید و زرد وحشی	سگان شکاری و شتر و روباه و خرگوش و هر حیوان کوچک خشکی و آبی	بقر و ابل و شاة و هر حیوان مانوس

	زحل	مشتری	مریخ	شمس	زهره	عطارد	قمر
طیور	طیور آبی وطیور اهلی وغراب وخطاف ونسور	هر مرغ مستوی المنقار که خورش آن حب ودانه باشد وسیاه نباشد وکبوتر ودراج وخروس وماکیان وطاوس	جوارح طیور بکج مقدار که خورش آنها گوشت باشد وهر طائر سرخ رنگ وزنبور	عقرب وباز وقمری ووباسی وروشین [?] ویمام وساق حر	فاخته وعندلیب جراد وهر مرغی که دانه چیند وهر مرغ آبی	ببغا وهر مرغی که حکایت وتقلید انسان نماید ودر گفتار مانند سارک وطوطی وهر مرغ ابلق ودو رنگ که پر آن منقش باشد	بط وکرکی وهر مرغ آبی وهر مرغ کوچکی ووطواط وصرد وسوام وشقراق
اعضاء بسیطه	جلد وشعر وظفر وریش وصوف وعظم وقرن	اورده ومخ	لحم	دماغ واعصاب وجانب ایمن از بدن	شحم وسمن ومنی	اعصاب قوت ادراک	جلد وشعر وظفر وجانب ایسر از بدن
اعضاء مرکبه	طحال واتیاق [?] واستخوان واسافل	کبد ومعده وامعا	ساقلون ومراره وکلیتان	سر وسینه ودل وشش	رحم ومذاکیر	زبان وچشم	عنق ودست
آلات حس	اعضاء ادبیر ومصارین وبول وبراز سمع وگوش راست را نیز گفته اند	واعضای غذا وحلق وفخذین حس لمس وگوش چپ را نیز گفته اند	ومثانه والات بول شم ومنخر ایمن را نیز گفته اند	وپهلو ودهان ودندانها بصر وچشم راست را نیز گفته اند	والات مباضعه آلات انتشار ومنخر ایسر را نیز گفته اند	وگوش وبینی ذوق ولسان را نیز گفته اند	وپا چشم وچشم ایسر را نیز گفته اند
امراض	نقرس وعلتهای باطنی وسوداوی	صحت واعتدال مزاج	حمی وامراض حادهٔ حارهٔ صفراویه ودمویه ویرقان واسقاط جنین ورعاف وادرار طمث وبواسیر وعلل رحم	امراض صفراوی ودمویهٔ غیر حاده	امراض باردهٔ رطبه غیر مفرطه	امراض باردهٔ یابسه نه بافراط	امراض باردهٔ رطبهٔ بلغمیه

ادویهٔ منسوبه بزحل

الف	اس اسرب	آبنوس	ابهل اذان الفار	ابوقابس	ابرون نوع من الحمائم	اثل	اجاص اذخر	اراک	اسعد العدس
افلیس	اقاقیا	امروسیاه	اسوخ	امغیلان	انبرباریس	ایذا اریذا	الباء	بردی	پرسیاوشان
برطانیقی	بستناج السفایج	بقس	بقم	بقله حامضه	بقله یهودیه	بلح	بلوط	بلیلج	بنج
بنوته کورق الطیر وورق الغنم مبسد [?]	بنطافلن	بولاموینون	بهمی	بیسم	التاء	تمر هندی	الثاء	ثمام	ثیل
الجیم	جار النهر	جنار	جلبان	جوز العهر جوز ماثل	جوشیصا	جیدار	الحاء	حسک	حشیشة الزجاج

حصرم	حصص	حلفا	حلق	حلاب	حماض	حضیض که بقله حامضه است	حمام	حناء	حي العالم	الخاء	خانق النمر سیاه خربق است
خانق الذئب	خانق الكلب	خربق خلاف	خمیان که اقطی است	خمخم	خندریلی	خندروس	خیزران	الدال	دبق	دخن	وردار
دروفیون	دلب	دم الاخوین	الذال	ذره	ذنب الخیل	ذنب السبع	الراء	ریباس	الزاي	زبیب الجبل	زعرور
زیتون	زیتون الماء	زیت	زیتار	السین	ساداوران	سامان که حصیر	سدد	سرو سرخس	سد	سفرجل	سقولوقندریون
سک سلق سماق	سماق الدباغین	سندریطس سنا مکی	سوسن	الشین	شاهیصینی	شاهسفرم	شاه بلوط	شوکران	الصاد	صندل	الضاد
ضیر که خوز البر است	الطاء	طالیفر	طباشیر	طرفاء	طراثیث	طلع	طلح که مورت	الظاء	ظفر القط	العین	عدس
عدبه	عصی الراعی	عفص	عنب الثعلب علیق	عنب الدب	الغین	غبیراء	غرب	غوشنه	الفاء	فاعزه	فطر
قفع بنجنکشت	فوفل	القاف	فراسیا کرفس	قرظ	قرقمان	قصب قطف	قطلب	قطن	قثاء	قب	الکاف
کافور کبر	کرم	کزبره	کفری	کشت برکشت	کماة	کوزتل	اللام	لبلاب	لحیة التیس	لسان الحمل	لحیطس
لیموسیماجیوس	لیف	لیف البحر	لمو	المیم	مامیثا	ماش	مرطولس	مرمار الراعی	مشط الغول	مقل مکی	النون
نوارس	نیل	نیلج نیلم	الهاء	هرطمان	هفت بهلوی و دو سعم اضلاع	هلیلج	الیاء	یبروج	یتمه		

و هرچه بارد یابس است منسوب بزحل است

ادویهٔ منسوبه بمشتری

الالف	آس	ابزار	اذان الارنب	ارجوان	اسطرطیقوس	اسطیطس	اسلخ	اسرار	افتیمون	افسون	اکلیل الملک
اومالی	اندرمان	انتلیس	انغرا	انف العجل	اندرومارون	ایمارایطاء	الباء	بابونج	بادرنجبویه	بادآورد بهوکا	برنجاسف
برطانیقی	برسیانا	بسفایج	بسر	بشتین	بطم	بطیخ	بقوقرین	بقلة الاوجاع	بلسان	بلوطی	بلسکی
بنک بوجیرا	بولامونیون	بهار	التاء	تانبول	ترمس	ترنجبین	تفاح	تمر	توت	تین	الجیم
جرزر	جنجل	جوزجندم	الحاء	حب السمنه	حربث	حرنیل	حلبه که فار قفا و عیون بقر نامند	حلفا	حمص حنطه	جوز که جوز السرو گویند	الخاء
خصی الثعلب	خنشیا که براق بقر گویند	خیار شنبر	الدال	دارشیشعان	دستنبویه	دوسر	دیناقوس	الذال	ذنب القط	ذنب الخروف	الراء
راوند	ریل	رجل الغراب ریباس	الزاي	زبیب زرشک	زفت	السین	سیستان	سکر	سکر العشر	سلق	سلد ابیون
سمسم	سوسن	سیلان	الشین	شاهتره	شجرة ابي مالک	شطبه	ششتریت	شقاقل	شلجم	شل	سلجم احمر که ادعی القبل است
الصاد	صعتر صاصلی	صمغ	الضاد	ضغابیس	الطاء	طیلافیون	العین	عنب	عنب الثعلب	عناب	عود الحیه

عيون البقر	العين	غار	الفاء	فستق	قصبه قوت الصبغ	القاف	قاتانيقي	قاقلي	قاوند	قرصعنه	قصب السكر قرنفل بستاني و دهن آن كثير
قطن	قرط	قلقل	قثاء	قند	قسط قنطوريون	قوطوليدون	قوطوما	الكاف	كاكنج	كاوي	
كرنب	كرات	كرسنه	كردان	كسموقا	كشوث	كشمش	كف الصبع كه كف الصبع نابنده	كف آدم	كف النهر	كفري	كلز كمادريوس
اللام	لبلاب	لسان الثور	لوز	لوبيا	الميم	محلف	مخلصه	مرجان مر	مرماحوز	مرمار الراعي	مغاث
مين	النون	نارجيل	نارمشك	نسرين	نقل نيسنا	نوارس	الواو	ورد	الهاء	هاسيمونا	هليون
الياء	ياسمين	ادويه منسوبه بمريخ				الالف	آطريلال	ابوقانس	اوزيون	ارمالك	اريدبريد
ارمينن	آزادرخت	اسلنج	اشق	اشترغار	اشخيص	اسود	اشنان	افيثمون	افنيوس	اقحوان	اكليل الجبل
انجدان	انجر	انيسون	اناغالس	انزروت	انوما كه بوعي اذن الحمار است	الباء	بادآورد بلوماين	بجوراكراد	برنك	بشيمه	بصل
بقتوفرنن	بقلة البري	بلجيه	بلادرين	بوزيدان	بونيون	بيش	بيش موش بيشا	التاء	تربد	الثاء	ثافيا
ثوم	الجيم	جاوشير	جدوار	جبلهنك	جمجم	جنطيانا	جوزبوا	جوزالكوثل	الحاء	حاشا	حاشيس
حب النيل	حب الزلم	حرمل	حرف	حرمله	حلتيت	حماما	حنظل	الخاء	خانق الكلاب	خاماسرقي	خردل
خربقان	خصي الكلب	خولنجان	خيربوا	خيري	الدال	دارفلفل	دبيدارايا	دروونج	درونبطارس	دفلي	دند
دوقس	ديودار	الذال	ذوقني ديداس	ذنب العقرب	الراي	رازيانج	رعي الابل	رتم	رعي الحمير	ريحان الكافور	الزا
زبيب الجبل	زعفران	زنجبيل	زنجبيل الكلاب	زوفاي يابس	زوفي	زوان	السين	سافج	سداب	سرخس	سطرونيون
سطاخيس	سعد	سعوط	سقمونيا	سكبينج	سليخه	سنكسبويه	سولان	سيسنبر	الشين	شبرم	شربين
شقايق	شل	شونيز	شيطرج	شيبه	الصاد	صرميه	صعتر	الضاد	ضجاج	الطاء	طباق
طراغيون	نفلن	طريفوليون	الظاء	ظفره	العين	عاقرقرحا	عشق	عرضيثا عليق	عنصل	عوسج	عينون
الغين	غار	غاليس	الفاء	فاشرا	فاشرستين	فجل	فربيون	فرنجمشك	فستغ	فلفل	فلفل موية
فلفل الماء	فلفل سودان	فوه	فودنج	القاف	قرنفل	قرون السنبل	قسط	قسطون	قعيل	قلب	قلقونيا
قلي	قنطوريون	قيصوم	الكاف	كاشم رومي	كبر	كبيكج	كتم	كراث	كرويا	كف الضبع	كف الهر
كمون	كندش	كندري	اللام	لاعيه	لامي	لبن سودان	لحنيس	لسان الابل	الميم	ماهودانه	ماهي زهره

ماذريون	ستثنان	مرزنجوش	مراسم	مراخوز	مرنج	ميعه	النون	نانخواه	نمام	الواو	وج
وخشيزك	ولب	الطاء	هلك	هيوفاريقون	الياء	هيوعات	منسوبات نير اعظم وكوكب معظم شمس صاحب بيا				
عالم	الف	ابرار	اتيج اذخر	ارقيطون	ارماك	اسارون	اسطوخودوس	اصابع اصفر	افنيقطس	اكليل الجبل	البج
الجبره	اثله	ايرسا	الباء	باورنجبويه	باوروج	بان	برنجاسف	برلوف	بسفايج	بطم	بقلة الاوج
بلبوس	بلوط الارض	بل	پنجنكشت	بهمن	التاء	تودري	الجيم	جنجات	جعده	جفت آفريد	جل نسرين
جوزبوا	جوز القي	جوز الجنس	جوز الشرك	جوز الارقم	جوشيصا	الحاء	حب الكلى	حب السمنه	حب المنسم	حرشف	حراة
حل	حلبه	حلبيب	حلبوب	الخاء	خروع	خصي الديك	خلنج	الدال	دارچيني	دارشيشعان	داري
دمادم	دوايا اغريا	الذال	ذنب الحروف	الراي	راسن	راوند	الراء	زرنباد	زرنب	زراوند	زعفران
زهره يعني مراره	السين	سداب بستاني	سفاديكس	سعيدليون	سناء	سنبل	سنبل رومي	سنبل جبلي	سپستان	سيسارون	الشين
شبت	شنبليد	الصاد	صامريوما	صبر	الضاد	ضرو	ضريع	الطاء	طرخون	العين	عبيثران
عروق الصفر	عود	الغين	غار وغاريقون	الفاء	فقاح الرهبان	فراسيون	فستق	القاف	قاقله	قثاء الحمار	قرة العين
قرطم	قصب الذريره	قنه وقيقهر	الكاف	كبابه	كمازريوس	كندر	اللام	لسان العصافير	الميم	محلب مرانيه	مستعجله
النون	نارنج	نعنع	الواو	ورس	الهاء	هرنوه	هرمه	هشت دهان	هيوفاريقون	الياء	ياسمين
منسوبات زهره		انجير	بيد انجير بصل الزير	خصية الثعلب	سوسن سفيد	نرگس	نيلوفر	ورد ابيض	منسوبات عطارد		
اسقطے	بابونه	جوز	حشيشة الزجاج	خندقوقي	دبق	عرعر	منسوبات نير اعظم صغر قمر			الالف	جلاموذ
اسفاناخ	اقميدون	الباء	باقلي	بزرقطونا	بصل	بقلة الحمقاء	بطيخ زقي	بنفسج	بوش وربندي	التاء	تفاح
الخاء	خباري	خس	خشخاش	خلاف	خلال	خوخ	الراء	رمان	الطاء	طحلب	العين
عدس الماء	الفاء	فاوانيا	فطركرات	القاف	قثاء	قرع	الميم	مشمش	النون	نيلوفر	الهاء

فصل چهاردهم در بیان اسناد طب خال والد ماجد مؤلف و والد ماجد قدس سرهما و مؤلف بدانکه سند خال والد ماجد حکیم میر محمد هاشم المخاطب بحکیم معتمد الملوک سید
علوی خان بو الد الیشان استاد الاطبا، و سید الحکما میر محمد هادی علوی و والد او شان استاد الاطباء و اسوة الحکما میرزا محمد مسیح والد میرزا محمد تقی موسوی قدس الله تعالی
اسرارهم و از میرزا محمد مسیح بوسائط باطبای خوز و طبرستان و از او شان باطبای حران و از حرانیان بهقراط حکیم و از او باسقلیبوس و از او بحضرت سلیمان بن داود و نبیا علی
نبینا و آله و علیهم السلام میرسد و فقیر از والد ماجد خود و والد ماجد از حکیم میر محمد تقی و حکیم میر محمد تقی هم از والد ماجد خود و هم از میر محمد هادی علوی بلا واسطه قدس الله تعالی
اسرارهم و نیز فقیر از جناب ارشاد مآبی میر محمد علی الحسینی مد ظله العالی اخذ نموده و القا یافته و باینجا رسانید مقدمه را این شروع نمود بذکر ابواب و فصول کتاب بعون
الله تعالی الملک الوهاب و توفیقه و صلی الله علی رسوله محمد و اهل بیته الطیبین الطاهرین **باب اوّل** در بیان ادویه که حرف اوّل انها الف است **فصل الالف**
مع الالف **آبار** بمد الف و فتح بای موحده و الف و رای مهمله **ماهیت** آن رصاص اسود محرق است بیونانی اموليقون نامند و گویند اسم
رومی آبار است و بهندی بنک بفتح بای موحده و سکون نون و کاف فارسی نامند و همچنین اسرنج و مرداسنج نیز ار سوخته رصاص اسود حاصل میشود شیخ الرئیس
در مفردات قانون فرموده الآبار و الانک هما الرصاص الاسود و بالجمله **طبیعت آن** سرد و خشک در دوم است **افعال و خواص و منافع آن** مجفف
و جالی و محلل و اکتحال مغسول آن جهت حرقت چشم و جوشش آن و ذرور آن جهت جراحت خصیه و اعصاب و بواسیر و زخمهای کهنه و سرطانی و نزف الدم
و سیلان رطوبات و طلای آن با روغن گل سرخ جهت خروج مقعده و باسرکه جهت تحلیل ورمها و استسقا نافع بدل آن اسرنج است مضار آن خوردن آن کشنده
اصلاح آن قی کردن بروغن و اشیای دهنیه و امراق و سمه بود و دستور احراق و غل و شیافات آن در قرابادین تالیف این حقیر مسمی بمجمع الجوامع ذکر یافت و دستور احراق
و غسل آن در مقدمه این کتاب نیز **آبنوس** بمد الف و کسر بای موحده و ضم نون و واو و سین مهمله معرب ابانس یونانی است و بفارسی و بهندی نیز بدین اسم مشهور
و برومی اکسیلن و بیونانی سیفا قیطوس نامند **ماهیت** آن گویند درختی است شبیه بدرخت عناب و بسیار عظیم مانند گردکان و از ان بزرگتر و ثمر آن مانند انگور و زرد رنگ
مائل بسرخی و با حلاوت کمی و عفوصت بسیار و در اوائل میزان میرسد و از درخت فرو می آورند و برگ آن شبیه ببرگ صنوبر و عریضتر از ان و خزان نمیکند و تخم آن مانند
تخم حنا و گل آن نیز مانند گل حنا و شنیده شده که چوب آن در هنگام بریدن درخت آن کم رنگ میباشد مدتی در آب می اندازند رنگین سیاه براق میگردد و نیز شنیده شده که درخت
کابه بعینه شبیه بدرخت آبنوس است و فرق آنست که آبنوس چون اکثر در کوهستان میروید درخت آن بلندتر و چوب آن سیاه تر میباشد و کابه چون در بساتین و غیر کوهستان
نیز میروید درخت آن پهن و سیاهی چوب آن اندک کمتر است و در آن دو قسم میباشد یکی هندی و دیگری حبشی و قسم حبشی آن سیاه تر و صلب تر و املس تر و سنگین تر از هندی
و در وقت بریدن و تخته کردن از جوف چوب آن جا بجا رگهای رمل و سنگریزه ها برمی آید و شیشم نیز شبیه بآبنوس کم رنگ با ندک خطوط سفید و ذو طبقات و درخت
آن بسیار عظیم می شود بحدیکه تخته آن تا بدو ذراع دست عریض دیده شده و بعضی این را نوعی از هندی آن دانسته اند و شاید چنین باشد زیرا که تخته چوب آبنوس سیاه از شبر
و نیم زیاده دیده و شنیده نشده و این در صلابت بدان مرتبه نیست و هر سه قسم را چون در آب اندازند فرو میرود خصوص دو قسم اول و طعم چوب آبنوس اندک لذاع و گزنده
و قابض زبان است و چون بسوزانند چوب تر و تازه آنرا رائحه آن طیب باشد و همین فرق میان اصلی و غیر اصلی آنست و خشک آن مستعمل گردد و مستعمل اطبا بیشتر حبشی و بعد
از ان هندی سیاه رنگ و صلب املس آنست که مانند شاخ خراطی کرده باشند و چوب آنرا چون بشکنند اندرون آن کثیف و چون بسایند سائیده آن اندک با قوتی زرد رنگ
بود و مترجم کتاب ابوریحان در صیدنه خود گفته که آن دو نوع است یکی ملمع از سیاهی و زردی و آنرا از سواحل زنگبار و جزایر های ایشان آورند و اهل زنگبار آنرا مسکوا
خوانند و وصف درخت آنرا قریب بدانچه ذکر یافت نوشته و نیز گفته که در آن الواح نوع دیگر نیز میشود لطیف تر از ان که ذکر یافت و این نوع ملمع است از سرخی و سفیدی
آن بچوب صندل و تخم آن مانند فلفل و از چوب آن دستهای کارد سازند و کمانگران در خانه کمان ترکیب کنند و نوع دیگر از ان در غایت سیاهی با وصافی که ذکر یافت نیز نوشته
و بعضی اهل هند گویند از جوف درختیکه بهندی آنرا تیندو نامند نیز برمی آید و پوست آن درخت را چون بر آتش اندازند از ان شرارها برآید و برگ آن شبیه است ببرگ ساج هندی
و ثمر آن بمقدار لیموی زرد رنگ مائل بسرخی و بر سر آن مانند قمعی مدور و پوست آن صلب و مغز آن اندک شیرین و عفص و تخم آن طولانی و زرد رنگ و صلب و منبت آن
جبال راج محل و بیربهوم و موزنک و مضافات بنگاله و پنجاب و دکهن و زیربادات و غیرها است و بهترین آن سیاه و براق سنگین خوشبوی آنست که در طعم آن لذع و قبض کمی

آبنوس

[illegible]

باشد طبیعت آن بقول شیخ الرئیس و صاحب اختیارات بدیعی گرم و خشک در دوم است و بقول ابن بیطار و یوسف بغدادی و شیخ داود انطاکی گرم در اوائل سیوم و خشک
در آخر دوم **افعال و خواص و منافع آن** ملطف و جالی و مدر بول و مفتت حصاة و محلل ریاح و مفتح سده طحال و ریاح آنست **امراض الراس** چون آبنوس
چون آبنوس را با آب برگ بارتنگ سوده نشوق نمایند و قدری بر پیشانی طلا کنند رعاف را باز دارد **العین** اکتحال محکوک آن جهت رفع شب کوری و ذرور آن جهت
بیاض رقیق و غشاوه و قرحه و بثور عین و دمعه دموی و جرب عین و حکه و رمد یابس و حفظ صحت چشم و رویانیدن مژگان سفید و بالجمله شدید النفع است برای اکثر امراض
عین **القروح والجروح و نزف الدم** ذرور نشاره آن جهت حبس خون زخمهای تازه نافع و حکم خشک بند دارد و باعث التیام آنست بقوت قبض و تنشیف که دارد **حرق النار**
چون بر عضوی که سوخته باشد روغن گل با سفیدی تخم مرغ بمالند و بر آن آنرا بپاشند سود مند بود و محرق مغسول نشاره آن لطیفتر و جهت قروح مزمنه و جرب و در
جمیع افعال مذکوره سریع الاثر است **الخنازیر** طلای مسحوق آن و همچنین مطبوخ آن در شراب محلل خنازیر است و گویند بالخاصیه اطفای خون جاری میکند
و تنها الی جهت تجفیف قروح خبیثه و رویانیدن گوشت صالح و منع جوششهای پرآب و آبله کردن اعضا مجرب است مقدار شربت آن تا سه درهم مضر معده مصلح
آن صمغ عربی و عسل بدل آن چوب کنار است طریق احراق و غسل آن در قرابادین کبیر ذکر یافت و آشامیدن سفوف ثمر خشک آن که تخم آنرا دور نموده باشند با آب
جهت حبس اسهال و سیلان رحم و ودی و مذی و منی مرد و زن نافع **ابیل** مترجم کتاب ابوریحان گوید این اسم مسموع نیست و بر حرف دوم آن توقفی و آن یحیی است

آابیل

که بخند قوقا ماند و به نبات رطبه مشابهت دارد و در بهار روید و آنرا شاخهای بسیار بود و تخم آن به تخم کرز ماند و حکیم میر محمد مومن در تحفه نوشته نباتی است بیخش شبیه
بشلغم و خوش طعم و برگش مانند اسپست و شاخهای آن بسیار و تخمش مثل تخم زردک و در کنار رودها روید **طبیعت** آن گرم و خشک در دوم **افعال و خواص آن**
مدر بول و جهت سپرز آزموده مقدار شربت آن تا دو درهم است و نوشته که مؤلف اختیارات بدیعی گوید که آنچه در زمین خشک رسته باشد قاقل است و در اختیارات
بنظر نیامده **آجر** بمد همزه و ضم جیم و رای مهمله مشدده بعربی لبن بکسر لام و سکون بای موحده و نون و بر وزن کتف قابل نیز آمده و از لغات مثلثه است و بفارسی خشت

آاجر

و بهندی اینته نامند **ماهیت** آن بدانکه دو قسم میباشد یکی قسم سفید است که در کوره آهک پزی میپزند و این قسم بهتر و مستعمل در اعمال طب است و قسم دوم آجر
سرخ است و آنرا در کوره آجر پزی باین طریق میپزند که خشت خام خشک کرده را ته بته چیده ما بین هر دو ته آن شاخهای چوب درخت تاک یا چوب درخت دیگر یا سرگین گاو و یا غیر آن
گذاشته آتش میدهند تا تمام چوب و سرگین که ما بین آجرها است سوخته شود و همه خشتها پخته گردد پس میگذارند تا سرد شود و بر داشته بخرج می آورند و بهترین آن تمام پخته
یکسان آن است و در بعضی کوره قدری نوشادر خصوص در آنها که از فضلات طبخ داده باشند و یا خاک آنها حر یعنی خالص نباشد بلکه آغشته باشد با فضلات بعمل می آید
و نیز قطعهای خزفی جوش خورده سیاه و بنفش از همه کورها بر می آید و در بعضی کمتر و در بعضی بیشتر و همان جهت که از شدت حرارت آتش گداخته لطیف آن تحلیل یافته کثیف
آن میماند **طبیعت** آن گرم در دوم و خشک در چهارم **افعال و خواص و منافع آن امراض الراس** چون آجر سفید آب ندیده را در آتش سرخ نمایند که مانند اخگر
شود و در آب و یا شراب اندازند آنقدر که بجوش آید و چادری بر سر گرفته سر را به بخار آن بدارند تا عرق شود جهت تحلیل مواد بارده دماغیه و نزلات مزمنه و درد
کهنه سر عدیل است و مجرب و ضماد آن با نمک و سرکه جهت خراز نافع الاورام والبثور والریاح والاستسقاء والبواسیر و غیرها چون خشت پخته آب ندیده درست
یا قطعه از آن بالخصوص که سفید باشد با آتش گرم کرده قدری آب یا شراب بر آن پاشیده در نمدی و یا پارچه پنبه داری پیچیده بر عضوی که وجع بارد حلو تا سردی
و یا ریح محتبس و یا ورم بارد و یا بر موضع بواسیر که وجع شدید داشته باشد تکمید نمایند موجب تعریق آن عضو و دفع مواد بارده و تحلیل و تسکین وجع آنست و ضماد آن با آب
غوره جهت شری و منع ظهور آن و با سرگین گاو جهت تحلیل اورام و بثور بلغمی و استسقای لحمی و زقی و سوء القنیه و ذرور آن برای قطع خون جراحات
بر روی آجر گرم کرده زحیر رطوبی و بادی و وجع بواسیری را مجرب و مسکن است خصوص که روغن گل سرخ بر آن ریخته باشند و چون دو آجر آب ندیده را بر هم بسایند
و گرد آنرا بر عضوی که وجع و ورم بارد داشته باشد عسل بمالند و آنرا بر آن بپاشند و در آفتاب بنشینند وجع و ورم آن را زائل سازد و اطبای هند را زعم آنست که چون
آجر را ریزه کرده در دوغ گاو اندازند و یکشب بگذارند و صبح صافی نموده آن دوغ را بنوشند قرحه مزمنه را نافع است و اما دهن آجر که آنرا دهن المبارک و دهن المنقذ
نیز نامند بنهایت گرم است **افعال و خواص آن** سریع النفوذ و محلل و معرق و ملطف و سعوط آن جهت صرع و لقوه و نسیان و آشامیدن آن برای صرع و فالج
و لقوه نافع و قطور آن در بینی جهت صرع و در گوش جهت ثقل سامعه و نشوق آن برای فالج و امراض بارده دماغی و مالیدن آن بر مؤخر دماغ برای نسیان و با شراب

زوفی جهت ضیق النفس و دفع فضلات ریه و اکتحال آن جهت تحلیل آب نازل در چشم بی نظیر و مالیدن آن بر دندان کننده کرم و مسکن الم آنست و آشامیدن آن جهت
کشتن کرم معده و امعاء و تفتیت سنگ مثانه مجرب و جهت ادرار بول و سائر امراض بارده مثانه و مغص بارد و ریاح و نفخ ظاهری و باطنی و تحلیل خون منجمد و جهت
عرق النساء و مفاصل مفید و حمول آن جهت گشودن دم بواسیر و اسقاط دائه آن و رفع کرمهای مقعد و فرزجه آن جهت گشودن دم حیض و اخراج جنین زنده و مرده
و مشیمه سریع الاثر و طلاء و آشامیدن آن جهت سموم بارده و گزیدن عقرب و ضماد آن با اشق جهت ورم سپرز بنهایت مفید مقدار شربت آن از یک مثقال تا دو مثقال
مضر معده مصلح آن سرکه و مضر گرده مصلح آن کثیرا است و باقی افعال و خواص و صنعت دهن آن در قرابادین مجمع الجوامع ذکر یافت **اچین** بفتح همزه و کسر جیم
فارسی و سکون یای مثنات تحتانیه و نون **ماهیت** آن درختی است عظیم برگ آن اندک عرض طولانی و از برگ انبه و جامون بزرگ تر و ضخیم تر و گل آن سفید و خوشبو
و برگهای آن سفید و پنج عدد و طرف پائین اندرون برگها زرد و طرف بیرون ساقه و برگ آن سرخ رنگ و درخت آن تمام خزان میکند و در اول بهار اول گل میکند
پس برگ بر می آورد **طبیعت** آن گرم و خشک **افعال و خواص آن** آشامیدن پوست بیخ آن مسهل قوی و جهت آتشک و قروح خبیثه نافع و اگر
اسهال زیاده نماید و گرمی کند مصلح آن آشامیدن دوغ است و ضماد آن محلل و منضج اورام صلبه است **اذان الفار** بمد الف و فتح ذال معجمه و الف و نون
و الف و لام و فاء و الف و رای مهمله لغت عربی است بیونانی مروش و بهندی چوهه کنی نامند **ماهیت** آن شیخ الرئیس فرموده که جالینوس قوت آن را
قریب بحشیشی که زیر آن شیشه میگذارند دانسته و اطلاق آن بر دو حشیش مینمایند یکی آنچه جالینوس ذکر کرده که از برگ آن بوی خبازی می آید و صلابتی ندارد
و دیگر آنچه دیسقوریدوس گمان برده که شبیه است بلبلاب و برگ آن کوچکتر از آن و مفروش بر روی زمین و شاخهای آن باریک و بستانی آن خوشبو لیکن بطعم و رائحه
قوی و گل آن کلابی رنگ و تخم آن شبیه بتخم کشنیز و خطاطیف آنرا بسیار میچرند **طبیعت آن** حار حاد است خصوصاً آنچه منبت آن قریب آب نباشد و آنچه جالینوس
ذکر کرده سرد و تر در اول و قوت قابضه ندارد و آنچه دیسقوریدوس ذکر کرده گرم و با قوت قابضه مجففه است **افعال و خواص آن** سیح گفته منفعت آن غریب
فنتین است و این بعید است و غیر متوقع از آن **اعضاء الراس** شربت آن جهت دفع صرع و سعوط آن جهت تنقیه دماغ و لقوه نافع است **الجروح و القروح**
آنچه دیسقوریدوس ذکر کرده ضماد آن خار و پیکان را برآورد و تنقیه قروح و التزاق جراحات نماید و صاحب مالابد نوشته که آن دو صنف میباشد بستانی و بری بستانی آنرا
بیونانی طب سینی نامند منبت آن جاهای سایه و میان اشجار و کنارهای آب و اطراف عمارات و برگ آن شبیه بخبیزی است که بآن تشبیه نموده اند یعنی گوش موش
کوچک مدور و گیاه آن بی ساق و گل و بر روی زمین پهن شود و شاخهای آن سه پهلو و چون بدست مالند بوی خیار از آن آید **طبیعت آن** سرد و تر و صاحب تحفه
در سوم تر دانسته با اندک قوت قبضی و لبن آن با اندک قوت تحلیلی **افعال و خواص آن** امراض الراس و العین سعوط آن جهت صداع حار و ضماد آن با آرد جو جهت
تحلیل اورام حاره چشم الاذن قطور عصاره آن در گوش جهت تسکین درد و تحلیل اورام آن نافع اعضاء الغذاء آشامیدن آن مسکن التهاب و غثیان و مسقط کرم معده است
الاورام و البثور ضماد آن با آرد جو جهت تحلیل اورام جمیع اعضاء و حمره و جمره نافع و بری آن سه قسم است **قسم اول** شاخهای آن باریک و بلند از زمین و شاخهای
بسیار از یک بیخ رسته و شاخهای زیرین آن سرخ رنگ و مجوف و برگهای آن نازک و طولانی تر از بستانی و وسط پشت برگهای محدب و اطراف برگها تند و زوج
زوج رسته و هر شاخی مشتمل بر شاخهای ریزه بسیار و گل آن لاجوردی رنگ و صاحب تحفه نوشته که بعضی را گل زرد میباشد و بیخ آن بقدر انگشتی و پر شعبه و بعضی مغشوش
میکنند این را با سقولوقندریون و فرق آنست که برگ این نرم و دراز است بخلاف برگ اسقولوقندریون **طبیعت آن** معتدل در حرارت و برودت و خشک در دوم
افعال و خواص آن صرع و لقوه و اوجاع بارده و ماغیه و صداع را نافع و مقوی معده محلل و مفتح و مدر بول و سم افعی را مفید امراض الراس ضماد آن خصوصاً
با سرکه جهت صداع حار نافع و سعوط و غرغره آن با ماء العسل جهت تنقیه دماغ و جذب رطوبات دماغی نافع العین طلاء بیخ آن جهت ناصور چشم و ضماد برگ آن
با آرد جو جهت تلیین ورم حار چشم و بتنهائی جهت ناصور آن مجرب الفم غرغره آن با ماء العسل جهت وجع ضرس مفید صاحب شفاء الاسقام گفته شرب آن با شراب
جهت لسع افاعی نافع و ضماد آن مانند اتشار قروح و تورم جراحات است مضر مثانه مصلح آن مرزنجوش و گویند مصلح آن تخم خرفه است مقدار شربت آن تا دو مثقال **قسم**
دوم آن شاخهای آن پهن بر روی زمین و برگ آن مائل بسدو و شبیه ببرگ بستانی آن و از آن ریزه تر و با اندک حرافت و بی گل و صاحب تحفه نوشته که گویند بی گل نیست
لیکن بسبب ریزگی و اتصال آن بشاخها چندان مرئی نمیگردد و منبت این اکثر بکنارهاست **طبیعت آن** گرم و خشک در دوم و صاحب تحفه در سوم نوشته **افعال**

اذان الفار

اعضاء الراس

و خواص آن محرک باه و جهت اورام بارده و رفع آثار و دفع سم و جاذب خار و پیکان و ضماد عصارهٔ تازهٔ آن بر کمر و قضیب و کنج ران و پشت زهار باعث تحریک باه حتی پیران و مایوسین را
و مطبوخ خشک آن نیز همین اثر دارد ولیکن ضعیف تر از آن و همچنین ضماد آن جاذب سم و دافع سمیت آن و جاذب خار و پیکان است و قسم سوم آن برگ آن مائل بتدویر و با زغب سفید
و خارهای باریک سفید زغب دار و با تنوع که چون قطع نمایند از آن شیر برآید و مفروش بر روی زمین و منبت آن اکثر ویرانه و آب باشد با حدت بود و برگ آنرا چون بر جلد نازک خصوصا
رخساره گذارند سرخ گرداند طبیعت آن گرم و خشک در سوم با قوت سمیت و زبون ترین و ردی ترین اقسام آن است افعال و خواص آن مقی قوی و مسهل و زیاده آن
کشنده و شیر آن مقرح جلد و چون سه مثقال نیم آنرا جوشانیده آب آنرا با نعناع بنوشند و از عقب آن ماهی شور بخورند جمیع کرمهای معده را دفع نماید و دیگر مسکن تشنه و شیخ داود انطاکی
این خاصیت را جهت نباتی آن ذکر کرده و صاحب تحفه نوشته که این که شد در مغنی مسطور باید که اقسام از آن الفار غیر مرزنجوش است و از سائر کتب نیز همین معنی ظاهر میگردد چه مرزنجوش متصف
بصفات دیگر و از جمله نباتات ریاحین و با عطریت است و برگ آن شبیه بگوش موش نیست و گل آن سفید مائل بسرخی است و تخمش شبیه بتخم ریحان شفاف میباشد و انطاکی نوشته که
آنرا اصناف بسیار می باشد و برگ بعضی از آن نازک محدب و گل آن زرد و مشرف و نرم و این نوع هر دو تر در دوم و بعضی از آن مزغب باریک طولانی مفروش بر زمین و نوعی
یعنی شیر سفید حاد و اکالی از آن تراوش مینماید و آن غیر مغنی است و این در مصر بسیار است و بعضی از آن حلبی است که گل آن با غصان آن چسپیده میباشد و این گرم و خشک در
دوم و عصارهٔ آن مهیج جماع است تمریخا و شربا و صنفی که از آن بوی خیار آید مسکن لهیب و غثیان و مسقط دیدان است اگر بعد از آن ماهی شور بخورند و صداع آورد مصلح آن سکنجبین
است مقدار شربت آن یک مثقال است و صاحب شفاء الاسقام گفته اطلاق این اسم بر گیاهی حاد الطبع صغیر الورق منبسط بر روی زمین مینمایند و بهترین آن آنست که گلهای
لاجوردی میباشد و محرر کتاب آنچه در بنگاله دیده و شنیده دو قسم میباشد هر دو پر شعبه و شاخهای آن مفروش بر روی زمین و گره دار و با رطوبت که چون بفشارند از آن
اندک رطوبت لعابی لزجی برمی آید و برگ آن بر سر گرههای آن و گل آن نیز پیوسته و بیخ برگ آن ریزه لاجوردی رنگ الا آنکه یک قسم آن که بکنار دیوار ها و زمینهای نمناک
میروید برگ آن از کوچک عریض و بزرگ و ماکول یعنی برگ نرم نازک تازه آنرا اهل هند و بنگاله پخته مانند سبزیهای دیگر میخورند جهت فادمینی و جریان و امراض کرده و مثانه
و بدستور گرههای بند آنرا نیز مقدار دو سه مثقال با قدری زنجبیل تازه که بهندی ادرک نامند جهت تقویت باه مفید میدانند و قسم دیگر که بر کنار آبها میروید برگ آن
اندک باریک بلند و هر دو فی الجمله شبیه بگوش موش و این غیر ماکول است طبیعت آن را سرد و تر میدانند و آب آن هر دو قسم جهت اورام حاره چشم و ناصور آن مفید
و بدستور ضماد برگ سائیدهٔ آن آذربو بمد الف و فتح ذال معجمه و سکون رای مهمله و ضم بای موحده و واو و لغت یونانی است و آذربویه بیای و او و های در آخر نیز آمده ماهیت
آن بغدادی گفته اصل عرطنیثا است و در عرطنیثا مذکور خواهد شد و صاحب تحفه گفته که بیخ نباتی است سیاه رنگ شبیه بشلغم و بر روی آن چیزی مانند گره رشته
دکیاه آن خار دار بقدر شبری و شاخ و برگش شبیه ببرگ کرنب و ثمرش شبیه بغلاف نخود و در آن ده عدد یا سه عدد دانه زرد رنگی میباشد و گفته اند که گل آن زرد است و منبت
آن کشت زار ها است و بسریانی عرطنیثا نامند و بفارسی چوبه صباغان و آن غیر چوبه کازران است و قسمی از بخور مریم بود و در بردن چرک ابریشمینه و جامه مانند صابون است
و صاحب اختیارات گفته آن بیخ خاری است و گل زرد دارد و آن بیخ را فلاروبلاروقلار و کلیم شوی و قصب شوی گویند و آن بیخ عرطنیثا است و فعیلاسوس و سطریوس
نیز خوانند و بزبان شیرازی چوبک اشنان و بخور مریم نوعی از آن است طبیعت آن گرم و خشک در سیوم افعال و خواص و منافع آن جالی و معطس و مفتح
و مسکن فواق و مدر بول و حیض و مسقط جنین و مفتت حصاة و محلل و جاذب فضول دماغی و دافع مواد مفاصل بقوت مسهله که دارد و جهت احتباس حیض و گزیدن هوام
و تسکین درد آن نافع بقوت تریاقیتی که دارد و امراض الراس سعوط آن جهت سده مصفات مفید و بغایت معطس و زکام و نوازل را نافع است اعضاء النفس
والصدر اشامیدن آن جهت بحوحت صوت و انقطاع نفس و سرفه بارد رطوبتی مفید اعضاء النفض حمول آن جهت بواسیر و تنقیه رحم و اعانت بر حمل مفید
و همچنین شرب آن با مثلث یا شراب رازی گفته فواق را زائل گرداند و اگر زن آبستن بوی آنرا ببوید و از شدت عطسه بیم آن بود که بچه بیندازد و شیخ الرئیس از دیسقوریدوس نقل کرده
که حبلی آنرا چون زن آبستن مساس کند و حمول نماید در ساعت بچه بیندازد المفاصل و الات الطحال ضماد آن بسرکه جهت ورم سپرز و عرق النسا و چون داخل کرده شود
در حقنه صاحب عرق النسا را نافع است و همچنین خاکستر آن با سرکه جهت وجع مفاصل و عرق النسا و وجع ورک نافع الجراحات ذرور آن تنهائی و با ادویه مناسبه
جراحات خبیثه را نافع الزینه ضماد آن با سرکه داء الثعلب را مفید السموم تاجی سموم را نافع است خصوصا سموم ملدوغه و نهش هوام چون با مثلث یا شراب بیاشامند
مقدار شربت آن تا یک مثقال و سه مثقال آن کشنده بخناق و غثیان قوی و سقوط قوت علاج حیلاهنگ و کندش خورده است و انشاء الله تعالی مذکور خواهد شد و بدل

آن و در رفع سم بوزن آن تخم اترج و زراوند طویل و فودنج است و صاحب اختیارات بدل آن لبن التین و دو دانگ آن و باد آورد و وزن آن گفته **آذریون** بر وزن آذربوات بزیادتی نون و بجای بای موحده یای مثناة تحتانیه است بفارسی گل آفتاب پرست است و آذریون بمعنی آتش گون است و گویند که عرب آنرا حنوه نامند و شعرای عرب آنرا بستایند و شکوفه آن در میان شکوفها بغایت مشهور است و بعضی گفته اند که نوعی از اقحوان است و بعضی آنرا رد کرده اند که نه چنین است و بهندی سورج مکهی نامند **ماهیت آن** گیاهیست بقدر ذرعی بری و بستانی میباشد برگ آن شبیه ببرگ جرجیل با اندک زغبی گویا بران غباری نشسته و نرم بی شرفه و گلهای آن زرد طلائی و بزرگ و بهن و درخشنده و در وسط آن گلها برگهای ریزه سیاه مائل بسرخی و تند بوی و خوش منظر و همیشه رو بآفتاب دارد و با حرکت آفتاب حرکت مینماید و شب پژمرده میگردد و بوی بری آن قویتر از بستانی است **طبیعت آن** گرم و خشک است در اول سوم و بعضی در دوم گفته و گرمی گل آن زیاده از سایر اجزای آن **افعال و خواص و منافع آن** محلل و جالی و با قوت تریاقیت و مفتح سدد دماغی و کبدی و منقی دماغ جهت ام الصبیان و امراض بارده دماغی و عصاب و درد دندان و تقویت معده و جگر و وجع فواد و تقویت باه و آوردن نعوظ و جهت بواسیر و جراحت ریه و یرقان و استسقا و ادرار بول و حیض و فضلاة و اسقاط جنین و تفتیت حصاة و رفع قولنج و دفع سموم نافع است **امراض الفم و القلب و المعدة و المفاصل و غیرها** مضمضه بآب بیخ آن جهت درد دندان بارد و شرب یکدرم آن مقوی قلب بارد المزاج و مورث ثوران غضب در محرور المزاج و چهار درم از آب برگ آن با آب گرم سقی قوی و ضماد آن جهت درد مفاصل و عرق النسا و نقرس و خنازیر و بر کمر جهت تقویت باه و نعوظ مفید حمول بیخ آن مسقط جنین و معین بر حمل عاقر و شرب آب برگ کوبیده آن جهت اخراج جنین و رفع احتباس حیض موثر مقدار شربت از آب گل و برگ بیخ آن تا چهار مثقال و از جرم آن یک مثقال بدل آن یک و نیم وزن آن سلیخه و ربع وزن آن زعفران است مضر محرور المزاج مصلح آن سکنجبین و مضر سپرز مطلقا و سپرز محرور المزاج را خصوصا و مصلح آن فانید و عسل و سکنجبین و از خواص آن آنست که مگس بر گل آن نمی نشیند و از دود آن موش و چلپاسه میگریزد **اردتوله** بمد الف و سکون را و دال مهملتین و ضم تای مثناة فوقانیه و سکون واو و فتح لام و ها **ماهیت آن** صاحب برهان قاطع گفته آشی است مانند کاچی که از آرد میپزند و بیشتر مردم درویش و فرومایه میخورند و بعربی آنرا صحنات نامند بدانکه صحنات غیر این است چنانچه انشاء الله تعالی در حرف الصاد خواهد آمد **ارغیس** بمد الف و سکون را مهمله و کسر غین معجمه و سکون یای مثناة تحتانیه و سین مهمله در آخر بزبان اهل دمشق و مصر عود الریح و بفارسی پوست بیخ زرد شده نامند **ماهیت آن** پوست بیخ امبرباریس است که بفارسی زرشک نامند **طبیعت آن** گرم در اول و خشک در دوم **افعال و خواص آن** با قوت بارده و قابضه و مانع تعفن اخلاط و مفتح و با قوت رادعه و قلاع و استرخاء لثه و ضعف باصره را نافع و مجفف قروح است **امراض العین** قطور خیسانیده آن و بدستور جوشانیده آن در گلاب جهت تجفیف رطوبات سائله از چشم و رفع بقایای رمد مزمن بغایت مفید و اکرپش از حدوث رمد در چشم کشند حفظ صحت آن نماید و اهل مصر بدل مامیران در امراض عین مستعمل دارند و اکتحال آن مقوی باصره و عصاره مطبوخ منعقد آن در افعال مانند حضض هندی است **الفم** مضمضه بآب طبیخ آن جهت قلاع خبیثه و بن دندان و درد دندان و تقویت لثه مفید **اعضاء الغذاء و الامعاء** آشامیدن طبیخ آن با شراب جهت امراض مذکوره و جرم آن با شراب جهت درد جگر بی تب با آب سرد با تب و حقنه بطبیخ آن منقی چرک و قرحه امعا و طبیخ آن جهت دفع کرم جگر گوسفند مجرب مقدار شربت از جرم آن دو مثقال و از طبیخ آن تا سی درم بدل آن مامیران چینی و حضض هندی است در امراض عین و بعضی حضض مکی گفته اند مضر صاحب سرفه مصلح آن عسل است و عصاره مطبوخ منعقد آن در افعال مانند حضض مکی است و شیخ الرئیس نوشته که بعضی گفته اند که چون بیخ آنرا سه مرتبه بر شکم زن حامله بر بندد یا لطوخ بر آن نماید اسقاط جنین کند و جهت سیلان دم از اسفل نافع **آزاددرخت** با الف ممدوده و فتح زای معجمه و الف و دال مهمله و خا و تای مثناة **ماهیت آن** درختی است عظیم ثمر آن شبیه به زعرور است و زرد رنگ و تلخ و خوشه دار و تخم آن مانند تخم زعرور و یکعدد و خاره دار شش پره و در آخر بهار میرسد و مدتی تا زمستان در درخت میماند و برگ آن سبز املس با اندک سیاهی شرفه دار و اندک طولانی و تلخ و خزان میکند و بعربی شجرة الحره و بضا حریطه بتشدید را مهمله و بلغت تنکابن جبلی وارد ان و نیز رو بانرس و بلغت جرجان زهر زمین و اهل مازندران سیستان و اهل هند بکاین نامند و بعضی مردم را ظن آنست که درخت آنرا بهندی نیب گویند و این محض توهم است زیرا که نیب که نیم نیز گویند در غیر هند دیده نشده و آزاد درخت در جمیع ممالک ایران و روم و هند بسیار است و شیرازیان آنرا توس نامند و گل آن سرخ بنفش کم رنگ بنهایت خوشبو است و نیز گفته اند که غیر بکاین است **طبیعت گل آن** در اول سوم گرم است و در آخر اول خشک و بعضی در دوم خشک و برگ آنرا قریب بدان گفته اند **افعال و خواص و منافع آن** مفتح و محلل و مدر و با تریاقیت **اعضاء الرأس**

والاذن گل آن مفتح سدهای دماغی و صالح است از برای مشایخ و مبرودین و بوئیدن آن مسکن صداع و اوجاع سر است و بدستور ضماد آن بر پیشانی و صدغین و چون
آب برگ آنرا استنشاق نمایند صداع بارد رطب و گرفتگی بینی را مفید بود و نطول برگ و شاخ آن و یا برگ آن تنهایی مسکن صداع بارد و ثمر و برگ آن منقی قروح متقیحه سر قطور
آب برگ تازه آن در گوش دافع رطوبات و رافع وجع و دوی و طنین حادث از ریاح بارد است **اعضاء النفض** ضماد برگ آن بر فم معده مسکن غثیان و بر معده و زیر ناف
قاتل دیدان و شرب عصاره آن نیز مانع غثیان و مفتح سده است و آشامیدن افشره برگ آن مفتت حصاة و مدر بول و حیض و فضلات ردیه و عرق النساء و سرخاب
انثیین و مفتح سده و دافع قولنج و محلل خون منجمد در مثانه و دافع سموم بارده است تنهایی و یا با عسل و یا با سکنجبین و با این همه بهتر از اینکه مقوی فعل اند و آشامیدن آب برگ
تازه آن با قدری آب نخیل تازه که بهندی اورکنا نامند دافع وجع رحم و حبس طمث و عقر عارضی و باعث حمل است **الجذام والبرص والخنازیر والاورام والقروح**
والجروح والاوجاع گفته اند که جرم آن جذام و برص و قروح خبیثه را مفید و ضماد برگ و شاخ آن محلل خنازیر و برا اوجاع و اورام بارده مسکن و محلل آنست و صاحب
دستور الاطبا گفته که چون ثمر و برگ رسیده زرد شده بگاین را مقدار نیم من بوزن هند با یک من آب بهمان وزن یعنی هندی و من هندی دوازده من تبریزی است در خمی کرده
و سر آنرا بسته سه هفته در زمین دفن کنند پس تا شش ماه هر روز یک کاسه آب خوری از آن بیاشامند بهترین دوائیست از برای جذام حسی و بخور آن تنهایی و یا با برگ نیم و برگ نجنگشت
که بهندی سنبهالو گویند در آب طبخ نموده بخار آنرا بدستور مقرر بگیرند دافع اوجاع و محلل اورام بارده است **الزینة** ضماد گل آن بر سر کشنده شپش است و بدستور غسول
با آب برگ مطبوخ آن کشنده شپش و دراز کننده موی است و ضماد ثمر آن با قدری مرداسنگ سائیده و روغن گل چند روز پی هم بر سر که هر روز یکبار تجدید نمایند و هر سه روز یکروز
بحمام روند و بعد از حمام نیز بدستور بمالند و سر را بلباس خفیفی بپوشند قروح آنرا زائل سازد و موی برویاند و مرهم آن کچلی و سعفه و قروح سر را نافع و رویاننده موی است
و صنعت مرهم آن در قرابادین ذکر یافت **المضار** ثمر آن مضر صدر و معده و اکثار آن باعث غشی و قی صفراوی و کرب و تنگی نفس و غشاوه بصر و دوار و اهلاک است مصلح آن
قی فرمودن و آشامیدن شیر تازه دوشیده و خوردن سیب و انار است و برگ آن سم حیوانات و مصلح آن خورانیدن شیر و برگ توت بود والله اعلم **آس** بمد الف
و سکون سین مهمله اسم فارسی اسای سریانی است و ریحان نیز نامند و نیز بسریانی گولنفسا یعنی خصومت کننده با تن خود و بیونانی آس بستانی را مراسا یا مرسینس و قطس
و برومی مرسین و بحبشی ازدرا و بهندی ادهیره گویند و حب الآس را بجام و قطوس و عماد و بنگ آس را مطرطامی بمهمله خوانند و گویند قطس نیز بنگ آس است **ماهیت آن**
بدانکه آن بستانی و بری میباشد درخت بری آن مانند درخت انار است و برگ آن سبزتر و ضخیم تر و در طول کمتر از آن و خزان نمیکند و خوشبو و معطر و طعم آن اندک تلخ و با عفوصت
بسیار و گل آن سفید رنگ و خوشبوی و ثمر آن در ابتدا سبز و بعد رسیدن و پخته شدن سیاه رنگ و با اندک حلاوت و مرارت و عفوصت و غذائیت اندک و تخم آن
سفید ریزه املس و در بعضی ثمر ماشه و در بعضی زیاده تا هشت و نه و ده میباشد بحسب بزرگی و کوچکی آن **طبیعت آن** گفته اند مرکب القوی و جزو بارد و در آن غالب
و جزو حار کمتر و بسبب ارضیتی که دارد یابس و قابض برودت آن کمتر یا بدرجه اول و یبوست آن در دوم و برگ گل ثمر و جرم و تخم و بیخ آن بنسبت با یکدیگر در مراتب
برودت و یبوست متفاوت اند یعنی تخم و بیخ و برگ آن بر برودت آن غالب است و باقی اجزای آن بالعکس و اما تخم آن مرکب القوی است و در طعم آن عفوصت
و مرارت و حلاوت و لطافت و از جهت حلاوت نافع است جهت سرفه کرم و از جهت عفوصت حابس اسهال و از جهت مرارت مدر بول است **افعال و خواص و منافع آن** بسبب
عطریت رائحه ملایم روح و بسبب قوت قبض و تلطیف ملایم آن پس موجب تنقیه و متانت و اضائت و انارت و تقویت روح است و با اسباب مذکوره و بالخاصیه مقوی قلب و دافع
خفقان و صداع و دوار و سدد و رمد و درد گوش و قروح و آمدن چرک و درد دندان و قلاع آن و استرخاء زبان و مقوی باصره و محلل اورام و جروح و قروح و مجموع نزف الدم
و نفث الدم و آمدن خون از هر عضوی که باشد شرباً و ضماداً و لطوخاً و آمدن عرق و مقوی معده و حشا و مدر بول و قابض و محلل و مفرح و حابس اسهالات و مفتت حصاة و حابس
و قاطع خون حیض و رافع ضعف گرده و بواسیر و جابر کسر و ثمر آن با قوت تریاقیت دافع سموم است خصوصاً رتیلا و عقرب **اعضاء الرأس** ضماد برگ تازه آن تنها
و با سرکه بر پیشانی جهت حبس رعاف و بر سر برای جلای خراز و تخفیف قروح و با اندکی اقاقیا و رامک با آب سفرجل جهت صداع حادث از ضربه و سقطه و قطع پوست سر
و همچنین طلا و لطوخ آن با مایعی موافق چون در آفتاب آن قدری گلاب و قلیلی کافور داخل کرده خرقه کتانی را بدان تر کرده بر معده ببندند صداع حادث از مشارکت
معده بسبب غلبه مره صفرا را نافع و ضماد پخته ثمر آن با شراب بر سر مسکن صداع بلغمی و صفراوی شدید و رافع آن و ضماد برگ آن با روغن گل و زرده تخم مرغ دوار و سدر
عارض از ضربه و سقطه را مفید و قطور آب برگ آن با صندل سرخ سوده و آب برگ بید در بینی و با گل ارمنی و سرکه جهت رعاف و آشامیدن قدری از آب مطبوخ ثمر آن بستان

از شرب شراب مانع خمار و بوئیدن برگ تازهٔ آن مقوی دماغ و مانع صعود ابخره است بسوی دماغ و قبول کردن دماغ آن ابخره را و دوار و سدر را نیز مفید و چرب نمودن سر بروغن آن از برای
سرسامات حادثه از ابخرهٔ متصاعده در تب و غیر تب نافع بجهت قوت برودت و تقویت آن دماغ را و تحلیل ابخره را و منع آن صعود ابخرهٔ جدیده را بسوی سر و عرق نمودن سر بروغن آن
بتنهایی جهت دوار و سدر حادثه از ابخرهٔ متصاعده از معده و در تبهای چند روزه در ابتدای علت بعد از تنقیه بقی و اسهال بایارجات و بعد از ابتدا ممزوج بروغن بابونه نافع للعین
قطور آب برگ آن در چشم جهت تسکین رمد و برآمدگی آن که مجوزا نامند و رمادان از اجزای ادویهٔ قطره و سلاق و دمعه است و قیروطی از توتیا و بدل آنست **الاذن** قطور آب برگ آن در گوش
جهت تسکین وجع و تقویت آن و آمدن چرک و قروح آن نافع **الفم** مضمضه بآب طبیخ آن مسکن اوجاع حارهٔ دندان و استرخای لثه و زبان و قلاع فم و همچنین آشامیدن آب برگ و شراب
ثمر آن **اعضاء النفس و الصدر** بوئیدن آن مقوی قلب و دافع خفقان و طلا کردن بآب آن و خوردن ثمر رسیدهٔ آن و همچنین شراب و رب ثمر آن جهت سرفه و نفث الدم و اوجاع
ریه مفید **اعضاء الغذاء** شرب ثمر آن مقوی معده است خصوصاً رب و سویق آن با بعضی ربوب قابضه و گاه است که بسبب شدت قبض او را میماید شرب طبیخ آن قاطع اسهال
متطاوله است و تخم آن مانع سیلان فضول است بسوی معده و ضماد برگ آن بر زیر ناف اسهال مراری و سوداوی را مفید و چون ربع رطل از آب برگ آنرا با روغن کنجد بنوشند
مسهل قوی بلغم است و رب و شراب آن حابس بطن و مانع اسهالات مزمنه و بواسیر و بدستور عصارهٔ آن جهت امراض مذکوره و ذرب و قی و تشنگی و بخور آن جهت سقوط و انه نواسیر
و رفع باد و دفع هوام نافع **اعضاء النفض** خوردن ثمر آن حرقت البول و قرحهٔ مثانه و درد حیض و سیلان رطوبات آنرا مفید و عصارهٔ ثمر آن مدر بول و حیض و طبیخ ثمر آن
سیلان رطوبات رحم و ضماد برگ آن بواسیر و ورم خصیه و جلوس در طبیخ برگ آن خروج مقعد و رحم و سیلان آنرا مفید و چون آنرا بکوبند و آب آنرا بر مقعد که برآمده باشد بمالند
بجای خود در رود و دیگر بر نیاید **الاورام و البثور** ضماد برگ آن مسکن اورام حاره و جمره و نمله و شری و بثور و قروح و داحس و قروحیکه در کف دست و پا باشد و حرق النار
و همچنین روغن و مرهمهائیکه از روغن آن ترتیب دهند و آشامیدن شراب آن نیز و ضماد برگ آن در شراب و زیت خیسانیده باشند نیز و ذرور برگ خشک آن بر داحس
و همچنین قیروطی آن نیز آنرا مفید و ضماد ثمر پختهٔ آن با شراب زائل کنندهٔ قروحی است که در کعب قدم باشد و سوختگی آتش را نیز و مانع آبلهٔ آن است و بدستور ضماد برگ آن با آرد
و همچنین خاکستر آن با موم و روغن **الات المفاصل** ضماد مطبوخ ثمر آن با شراب استرخای مفاصل را نافع و ضماد برگ آن جهت ضربه و سقطه و وجع باششه یا نافع و ضماد
آب برگ آن با عفص سبز و عدس و گلسرخ و اقاقیا بر اعضا و اعصابیکه وهن و سستی بآنها عارض شده باشد و پیران را بنهایت مفید و همچنین ضماد برگ آن با نعنات
هندی که آنرا سیدهٔ لکری نامند با زردهٔ تخم مرغ و روغن گل نیم گرم جهت ضربه و سقطه و ضماد برگ آن با گل ارمنی و سرکه جهت جلای ناخن و چون برگ آنرا نرم کوبیده و بیخته با زیرهٔ کرمانی
نیز نرم کوبیده و بیخته با زردهٔ تخم مرغ سرشته و بر کرباس آب ندیده مالیده گرم کرده بر کمر بچسپانند ضربه و سقطه و وجع و وهن و سستی آنرا زائل گرداند و نطول طبیخ برگ آن جهت تسکین
وجع مفاصل و بر استخوان شکسته باعث سرعت انجبار آنست و همچنین شستن بهق بآن باعث جلای آنست و ذرور برگ خشک آن جهت سحج باششه یا و اعضای شکسته مفید **الزینة**
طبیخ بیخ و برگ و ثمر آن و روغن آن و عصارهٔ آن همه مقوی مو و مانع افتادن و باعث دراز شدن و سیاهی آنند و همچنین شستن بآب برگ مطبوخ آن خصوصاً دانهٔ آن و ضماد
سائیده دانهٔ آن در حمام جهت تقویت بدن و نشف رطوبات غریبه مرخیهٔ جلد و طبیخ دانهٔ آن با روغن گاو یا گوسفند مانع عرق و مصلح سحج و ذرور برگ آن مانع بدبوئی زیر بغل و کنج
ران خصوصاً سوختهٔ آن و خاکستر آن زائل کنندهٔ کلف و نمش است و چون ثمر آنرا با آب برگ چغندر بپزند بر سر بمالند بثور ابریه آنرا زائل گرداند و چون بکوبند و آب باقلا بسرشند
و بر کلفی که بر صورت و رخساره باشد بمالند زائل گرداند و ثمر آن گزندگی عقرب و رتیلا را نافع باشد خصوصاً با شراب مقدار شربت از جرم آن تا سه درهم و از عصارهٔ آن تا سه وقیه
بدل آن در حبس طمث و بطن و نفث الدم اقاقیا و در اورام حضض گویند بدل آن مطلقا برگ توت است مضار آن گویند مضر صداع حار و زکام و اکثار بوئیدن آن باعث
مصلح آن سوسن و گل بنفشهٔ تر است و گویند مسواک نمودن بچوب تر آن مهیج جذام است و در ساق درخت آن گرهی بهم میرسد شبیه بکف دست که آنرا ابنک الآس نامند و در جمیع افعال قوی تر از
برگ و ثمر آن است چون آنرا کوبیده و سوزانیده و با شراب نارسیده مخلوط اقراص ساخته در سایه خشک نموده باشند و گویند چون از چوب تازه انگشتری ساخته صاحب درد
کنج ران در خنصر موافق کند بالخاصیة آنرا تسکین دهد و الله اعلم **و اما آس بری** آنرا اسمارون و سفرم نامند و بعربی زند و ریحان القبور و بیونانی مرسینا اغریا گویند
و مورد و سفرم اسم فارسی است و در تنکابن جربا نامند و توهم کرده کسیکه گفته آن اذخر است **ماهیت آن** درخت آن از درخت بستانی کوچکتر و برگ آن عریضتر و زرد
و سر برگ آن تیزتر شبیه بسنان و چوب آن صلب تر و ثمر آن مستدیر و بعد رسیدن بنهایت سرخ میگردد و از وسط برگ برمی آید و شاخهای بسیار از یک اصل میروید و در
زمستان خزان نمیکند **افعال و خواص آن** محلل و جاذب و مقوی **امراض الراس** بوئیدن آن نافع است از برای دفع رطوبات دماغ بسبب قوت جذب و تحلیل

آس بری

آن دماغ

آن دماغ را و آشامیدن آن نافع است از برای صرع و صداع بلغمی و دفع رطوبات از دماغ و تقویت دماغ **اعضاء الغذاء** آشامیدن ثمر و برگ آن با شراب جهت تقویت معده
و جگر و رفع یرقان و اسهال و ادرار شیر و حمول آن جهت اخراج کرم معده مفید **اعضاء النفض** آشامیدن ثمر و برگ آن با شراب جهت تفتیت حصاة و تقطیر البول رطوبی مفید
و ابن تلمید جهت ضربه و سقطه که بر اعضاء واقع شود بالخاصیه مفید دانسته و ابن ماسرجویه قوت آنرا مانند بادآورد میداند و بعضی مثل افسنتین دانسته اند **اسیوس** بمد
و کسر سین مهمله و ضم یای مثناة تحتانیه و سکون واو و سین مهمله بلغت یونانی نمک چینی را نامند **ماهیت آن** نمکی است که برکنار دریای شور بر روی سنگی سفید سبک
و نوعی بر روی سنگ مایل بزردی از مادهٔ ارضی و رطوبت دریا و تابش آفتاب تکون می‌یابد شبیه بقلی و نوشادر و سنگریزه‌های بزرگ و کوچک و آن سنگ را اسیوس و آن نمک را ملح
آسیوس نیز می‌نامند و این قوی‌تر از سنگ آن است و بهترین آن سفید سبک خالص زود شکن شبیه بنوشادر است که در آن رگهای زرد غیر غائر باشد و چون بر زبان گذارند زبان را
بگزد و چون نم و رطوبت بدان رسد نرم و گداخته گردد **طبیعت** زهرهٔ آن در سوم گرم و خشک و سنگ آن در دوم **افعال و خواص آن** لذاع و معفن و آشامیدن
یک دانگ تا دو دانگ آن با عسل بطریق لعوق جهت قرحهٔ ریه و ضیق النفس بلغمی کهنه و سنون آن قاطع خون و طلای آن با سرکه جهت ورم سپرز و گرده و با صمغ البطم و زفت
جهت تحلیل خنازیر و با عسل منقی زخمها و با موم و روغن مانع انتشار قروح خبیثه که میان آن بلند و اطراف آن پست و دهن آن مدور باشد و جهت قروح کهنهٔ یابسه
عسرة الاندمال و بردن گوشت زیاده و با آرد باقلا جهت نقرس و مداومت ذرور آن در حمام بر ابدان عظیمه فربه باعث صغر و لاغری است بدل زهرهٔ آن حجر آن مقدار
شربت آن از یک دانگ تا نیم درم **المضار** مورث سحج مصلح آن صمغ عربی مغسول آن هر دو که بدستور اقلیمیا شسته باشند ملطف و جالی و در اکثر افعال مذکوره بهتر است
اطریلال بمد الف و سکون طای مهمله و کسر رای مهمله و سکون یای مثناة تحتانیه و فتح لام و الف و لام لغت بربری است بمعنی رجل الطیر و رجل الغراب بجهت مشابهت
شاخ آن بچنگال غراب و گیاه آن را بعربی حشیشة الارض و خبز الشیاطین نیز نامند و بترکی قارغا باغی و بهندی کاک جنگی یعنی پای زاغ و مسیح نیز گویند و بعضی گویند که سیر
غیر آنست و در کوهستان و لرستان پای زاغان نامند **ماهیت آن** تخم گیاهی است شبیه بشبت و گل آن سفید و برگ آن متفرق و ساق آن مربع و در آخر بهار میرسد و اجود
تیره شبیه برازیانه است قسم از دو قوا است مؤلف گوید این نوع در طرف اهواز میروید و تخم خلال دان گویند و مستعمل و بهترین آن مصری است که بسیار ریزه و تیره رنگ مایل
بکبودی و طولانی و بغایت تلخ باشند و زیاده از کرو سکنجبین و تازه باشد **طبیعت آن** گرم و خشک است در سوم **افعال و خواص آن** محلل ریاح و جالی و مدر فضلات و مفتح سدد
منقی گرده و مثانه و چون با زجاج بسوزانند و با عسل بیاشامند تفتیت حصاة نماید و یک درهم آن با عسل جهت دفع ریاح ایلاوس بغایت مجرب دانسته اند و ضماد آن مجفف
قروح و زائل کنندهٔ آثار جلد و نفوخ آن در بینی و بدستور شراب آن مسقط جنین و گویند چون در فصل تابستان یک درهم آنرا با عاقرقرحا و شربد و زنجبیل از هر یک دانگی با عسل سرشته بعد از تنقیه
بمسهلات لائقه بیاشامند و در آفتاب نشسته موضع برص را مکشوف دارند تا آفتاب بر او بتابد تا عرق کند و اگر عطش غالب شود آب ننوشند و در روز اول نهایت تا روز سوم
موضع برص آبله کند و بعد دفع زرد آب از آن بالکلیه برطرف گردد و مجرب دانسته اند و ابن بیطار و صاحب اختیارات بدیعی نوشته اند که بکرات امتحان کرده شده و این
سری عجیب است اما بشرط آنکه اول تنقیه کرده باشند و نیز گفته اند که هرگاه از مفرد آن هر روز سه درم با عسل تا پانزده روز متواتر بنوشند و یا از مرکب آن بدستور مزبور یا با عاقرقرحا در مدت مذکور
استعمال نمایند یقیناً رفع برص نماید خصوص از مواضع لحمیه که قبول علاج زودتر میکند از غیر آن و بعضی گفته اند تنها و بعضی گویند چون یک جزو و نیم از اطریلال و از پوست مار و از برگ
سداب از هر یک یک جزو کوفته و بیخته یک جزو از هر روز سه درهم آنرا با شراب انگوری بیاشامند و در آفتاب نشینند باذن الله تعالی شفا یابند از آن مقدار شربت آن از یک درهم تا سه درهم
با عسل یا شراب بدل آن در طلیه برص کندش مضر جگر حار مصلح آن سکنجبین و مضر گرده و مصلح آن کثیرا مالیقی نوشته که بدو ظهور منفعت این دوا و شهرت آن از مغرب و
از قبیله بربر معروف به بنی وجهان از اعمال بجایه بود و مردم قصد و توجه بسوی آن مینمودند از برای مداوای آن مرض و خلعت میوه زیدند و مخفی میداشتند از مردم و تعلیم
میکردند خلف از سلف خود تا آنکه حق سبحانه تعالی ظاهر نمود آن را بر بعضی از مردم و شده شده شهرت یافت و استعمال نمودند آنرا با نحای شتی چنانچه بعضی از آن ذکر یافت
السن بمد الف و ضم لام و فتح سین و نون لغت یونانی است بمعنی مبری الکلب بجهت نفع آن زهرهٔ سگ دیوانه و در شام معروف بحشیشة النجاة و حشیشة السلحفات
نیز است **ماهیت آن** نباتیست ساق آن بقدر ذرعی شبیه بساق رازیانه و برگ آن شبیه ببرگ فراسیون و از آن درشت‌تر و خارناک و رنگ آن مابین سرخی و سیاهی
و تخم آن مایل بپهنی و سبز تیره و در غلاف دو طبقه و از ترمس کوچکتر و در طعم بحدت و تندی و تلخی ناخواه و گل آن سرخ مایل به تیرگی از زیر برگها میروید و گفته اند گیاه
آن شبیه به شبت در ساق و برگ و بو و منابت آن زمینهای پست با سنگریزه و بیخ آن طولانی مانند شلغم دراز و زرد رنگ و در طعم آن اندک حلاوتی هست **طبیعت**

و اول سوم گرم و در آخر اول خشک افعال و خواص آن محلل و جالی و مقطع در دسر و زکام و ضیق النفس و ریاح معده و گرده و وجع مفاصل و ورکین را نافع است و مجفف باعتدال
و برودت معده و فادزهر سگ دیوانه گزیده و رافع کلف است امراض الراس و الصدر سعوط طبیخ آن زکام و شرب آن جمود و برودت معده و ضیق النفس و بلغم مجتمع در قصبه ریه
را نافع است و ضماد آن با عسل جهت جوششهای سر که از آن زرداب تراوش نماید و کلف را نیز مفید الباه خوردن آن بغایت مقوی باه است مالیقی گفته چون بیاشامند طبیخ
آنرا نافض همان تب را ساکن گرداند سم الکلب تخم آنرا چون بکوبند و در طعمه شخصی که سگ دیوانه گزیده باشد داخل نمایند فادزهر آنست و زائل گرداند سمیت آنرا جالینوس گفته
که چون آنرا در وسط تابستان خشک کرده بکوبند نگهدارند و بوقت حاجت مقدار یک ملعقه با چهار و نیم اوقیه عسل بدفعات یکروز در میان سگ دیوانه گزیده را بنوشانند بغایت
مفید است و آشامیدن دو درهم از آب بیخ آن سگ دیوانه گزیده را مفید و همچنین شیر حلیب خنازه آن بسیار مفید است هرچند که از آب بترسد و بگریزد و مشرف بر هلاک باشد
و باید که آب بیخ طولانی تازه آن باشد و اگر تازه بدست نیاید یک درهم تا دو درهم بحسب قوت و علت از بیخ خشک سائیده آن و اگر با شیر بخورانند بهتر است مقدار شربت آن تا دو درم
بدل آن نصف وزن آن حب الغار و دو وزن آن نانخواه است مضر جگر حار و مصلح آن کتیرا است و گویند چون گیاه آنرا بجمیع اجزا در پارچه بسته بر اعضای دردناک متوالی بندند
رفع الم آن کند و شیخ داود انطاکی این را مخصوص بدرد سر نسیان دانسته و گویند تعلیق آن بر در خانه موجب حفظ صحت اهل آن خانه و نگاه داشتن آن مورث تعشق زنان است

امليلس بالف و کسر میم و لام و سکون یای مثناة تحتانیه و لام و سین مهمله لغت بربری است معروف ببلاد مغرب ماهیت آن نباتیست شجری و در اقصای بلاد مغرب
حوالی افریقیه بهم میرسد طول آن بقدر یک قامت و زیاده از آن و برگ آن مانند برگ مورد و نرم و ثمر آن بقدر بار مورد و سبز و چون برسد سیاه گردد و ملس آن نرم و چوب آن
بسیار صلب و اندرون آن زرد مائل بسفیدی ملمع بسرخی و مستعمل ریشهای باریک آنست طبیعت آن مرکب القوی است و برودت و یبوست بر آن غالب افعال
و خواص آن بسیار قابض و مقوی جگر و سپرز و مفتح سده و استسقا را نافع اعضاء الغذاء آشامیدن آب نقوع ریشهای باریک آن اسهال شکم آورد و تقویت
کبد و طحال نماید و زردی رخساره و استسقا را زائل گرداند و سده را بگشاید و یرقان را ببرد دو درم و شرب گوشت نیز همین اثر دارد

(حاشیه: و شرب گوشت آب یعنی آب مطبوخ آن)

انس النفس بالف و کسر نون و سین و الف و لام و نون و فا و سین مالیقی نوشته که ابن وحشیه در کتاب خود ذکر کرده و نامیده آنرا باشکاطامن ماهیت آن گیاهی است ربیعی هر سال میروید شبیه بجرجیر و برگ
آن بی تشریف و گل آن مانند تره تیزک یعنی حرف ورزد و برگهای سفید احاطه بر گل آن دارد و با حرکت آفتاب میل میکند مانند خبازی و بی حرکت هوا حرکت مینماید
و ساق آن مربع مائل بسیاهی میباشد و در مصر و اطراف شام بسیار است و منبت آن مجاری آبها بود طبیعت آن گرم در درجه دوم معتدل در یبوست و
افعال و خواص آن مقوی حواس و حافظه و مفرح و سموم را زائل گرداند و نائب مناب شراب و قاطع بیاض چشم و رنگ رخساره را نیکو گرداند و مدر فضلات از بول و
حیض و عرق و مهیج باه است امراض الراس والعین والقلب والباه و غیرها طبیخ آن در ازاله سموم و تفریح و تقویت دماغ و حواس باطنه مانند شراب است بدون مستی
و خمار و قلیلی از گل آن بدستور همین اثر دارد و حلل العقل نیز سود و مقوی حافظه است و قطور عصاره آن بیاض چشم را زائل گرداند و چهار درم از تخم آن با سکنجبین یا با شیر گوسفند
مهیج باه است حتی در شخص صد ساله و مایوس و مفتح سده و رنگ رخساره را نیکو و سرخ گرداند و بدن را فربه و یرقان را زائل سازد مقدار شربت از جرم آن تا پنج درهم و از
عصاره و طبیخ آن هجده درم بدل آن آب انگور مطبوخ با دارچینی و زعفران مضر گرده مصلح آن عسل و اکثار آن مورث درد مفاصل صنعت شراب آن در قرابادین ذکر
یافته آن مفرح نفس است و وسواس سوداوی و مالیخولیا را بغایت نافع

ابکمه بسکون ثالث و ضم کاف و فتح میم آبی است خاکستری رنگ و بغایت گنده
و بدبو که از شکم نوعی ماهی گیرند و در بحر چین و هرموز بهم میرسد و بعربی آنرا ماء الجمه خوانند و چون جهت هر عضوی که بشکند مقدار دو مثقال از آن را بخورند بنحویکه بدندان
نرسد عضو شکسته را درست گرداند

فصل الالف مع الباء الموحده

ابازیر بروزن افاعیل ادویه و مصالح طعام است و بعضی گفته اند که اعم است از ادویه و مصالح
و توابل و حوائج طعام و بقول این قول اقرب بصواب است و مولانا قطب الدین گفته که فرق میان ابازیر و توابل آن است که توابل خشک و تر میباشد بخلاف ابازیر که
خشک میباشد و سبب انداختن توابل و ابازیر در طعامها و دیگها یکی از پنج امر است یا نفاست طعام است تا آنکه بگردانند آنرا صاحب طعمی که قبول کند طبیعت آنرا و میل کند
بسوی آن و هضم نماید آنرا زیرا که پلاو مرکب است از گوشت و برنج و روغن و این هرسه میباشند تفه و بی رائحه پس چون ابازیر در آن اندازند و طعم و رائحه بهم رسانند قبول
میکند آنرا طبیعت و روحی آورد بسوی آن و هضم میگرداند آنرا و سبب انداختن آن در طعام زهومت و کراهت رائحه طعام است تا آنکه بگردانند رائحه آنرا طیب و بگردانند
آنرا بحیثیتی که دوست دارد طبیعت آنرا و یا برودت مزاج طعام است و داخل کرده میشود در آن ابازیر حاره از برای تعدیل مزاج و اصلاح آن و میل دادن آنرا بسوی اعتدال

ویا غلظت و دشواری هضم آنست تا آنکه بگرداند آنرا لطیف آسان گردد هضم آن و یا آنکه بگرداند طعام لطیف بلطف و مفتح مجاری و جالی معده و مجاری صالح است از برای کسیکه
جمع آمده باشد در بدن او فضول بلغمی غلیظ لزج خام پس این باب جمله سزاوار است استعمال ابازیر در اطعمه امّا باید که اکثار در آنها ننمایند بجهت آنکه هرگاه بسیار کرده شود سبب گردد
آلات غذا را آن آلتی که مرور میکند غذا بر آنها و نیز بسیاری ابازیر احداث میکند در کیموس کیفیت حادّهٔ حریفه و بسا باشد که بگردد بسبب قروح و اورام و امراض صعبه و ازین
سبب می باشد مضار کیفیت خون بسبب گردیدن از کیفیت طبیعی بنسبت بمزاج آن شخص زیاده از مضار آن بزیادتی کمیت پس اصلح آنست که در غذا داخل کرده نشود مگر بقدر آنکه
حاصل گردد بآن اغراض مذکوره و غرض آخر از غرضهای جمله شبیه بعلاج است زیرا که کسیکه موافق باشد او را اغذیه ملطفه صرفه و اشبه است به بیمار از اصحاب این جهت
استعمال ابازیر حارّه و درین غرض می باید که زیاده از غرضهای دیگر باشد و امّا ابازیر معروفه نزد اطبا و طباخین نمک است و سرکه و آبکامه و فلفل و دار فلفل و دارچینی و قاقله
و خولنجان و زیره کرمانی و کشنیز خشک و کرویا و صعتر و انجدان و کاشم و نانخواه و بادیان و شبت و زعفران و اشترغار و زنجبیل و قرنفل و بشوبیز و ساذج هندی و امثال آنها
و ماهیت و مزاج و افعال و خواص و مضار هر یک در موضع خود ذکر کرده میشود ان شاء الله تعالی و امّا ابازیر و افاویه که بجهت امر باه در اغذیه داخل کرده میشود پس آن جرجیر
و تخم شلغم و تخم کتان و حرف بابلی و حب الرشاد و زعفران و زنجبیل و دارچینی و بوزیدان و لسان العصافیر و تودری سرخ و تودری زرد و بهمن سرخ و بهمن سفید و خولنجان و لب
حب القرطم و مغز حب القطن است و میباشند محتاج بخلط این ادویه در اغذیه باهیه از برای ادرار منی **ابراهیمیه** ؛ **ماهیت آن** آشی است مرکب باشد از زیرباج که جوی
آن آش نه حارّه و قدری عود باشد که در کرباسی بندند و در دیگ اندازند و قند و بادام با گلاب حل کنند و در آن ریزند و بجای سرکه درین آب غوره داخل نمایند یا سرکه مصعد
سقطر و قند زیاده باشد **طبیعت آن** معتدل **خاصیت آن** مفرح و مقوی و موافق معده و جگر حار است و در قرابادین نیز ذکر یافت **ابریسم** بکسر اول و سکون بای موحده و کسر را
مهمله و سکون یای مثناة تحتانیه و فتح سین مهمله و بضم نیز آمده و میم در آخر بیونانی است بربری بعربی قز و بسریانی ستاریه و بترکی ایپک و بفارسی ابریشم بشین معجمه و بهندی
ریشم بحذف همزه نامند **ماهیت آن** پیله های کرمی است خاص و بتربیت و خورانیدن برگ توت ریزه کرده و نتاج از آن میگیرند و آنرا از لعاب دهن خود بر خود
پیله میتنند و آنچه بر سر خود بدون پرورش بر درخت توت یا کنار یا غیر آن هر دو پیله تنند آنرا ابریشم کنبا مند و بهترین آن پیله های بزرگ بالیده زرد رنگ پر ابریشم
بشکل رطب کوچک فربهی است که کرمهای درون آنها آنها را سوراخ نکرده باشند و در گیلان مازندران شنیده شده که پیله آن بزرگ و بالیده و رنگین تر از جاهای
دیگر میشود و مختار و مستعمل اطبا این پیله است و بعد از آن سوراخ کرده کرمها بدر رفته و آن ابریشم خام عبارت از ین هر دو پیله است و آنچه را جوشانیده و نخ بر آورده
مستعمل نیست مگر آنکه پیله خام آن بدست نیاید امّا باید که رنگ ناکرده آن باشد و بعضی گفته اند که قز که بفارسی کج نامند پیله های است که بر درخت توت و کنار و غیرها
تنیده باشند و آنچه را کرمها سوراخ کرده باشند چون جوش دهند نخهای طولانی از آنها بر نمی آید و لهذا بعد از اتمام تنیدن پیلها معمول است که اکثر آنها را در آفتاب خشک
مینمایند و کرمها در آنها میمیرند و آنها را سوراخ نکنند که بدر روند و چون کرمها بعضی پیله ها را که برای نتاج گذاشته اند سوراخ کرده بدر رفتند بزرگ بالیده شده پر بر می آورند و
بهیأت جانور کوچک پرواز میگیرند و شروع میکنند بتخم دادن و تخم بسیاری میدهند هر یک تا چهار صد عدد و بمقدار دانهٔ ماش بسیار کوچک و سفید رنگ و پوستان صلب
و اکثر آن تخمها بتاری پیوسته و چون آنها را در جای گرمی مانند زیر بغل و غیر آن نگاه دارند چند روز پوست آن تخمها شگافته از میان آن بچه بر می آید پس آنها را تربیت
مینمایند و بر پارچه نرم نازکی میگذارند و برگ توت را بسیار ریزه کرده نزد آنها میپاشند آنها میخورند و چون اندک بزرگ شدند برگها را اندک درشت تر مینمایند و همچنین تا آنکه
برگهای درست پس شاخهای توت و چون بزرگ شدند شروع میکنند ابریشم بر خود تنیدن تا آنکه بانتها میرسد تنیدن آنها که اگر دیگر بگذارند پیله ها را سوراخ کرده
بیرون میروند و لهذا چنانچه ذکر یافت آنها را خشک میکنند که بمیرند و بدر نروند و ابریشم در گیلانات ایران و مازندران و ملک چین و بنگاله و بعض جاهای دیگر نیز بهم میرسد
و لیکن در بنگاله بسیار وافر و از آنجا باطراف ممالک دیگر میبرند و امّا آنچه در ایران می شود مستحکم و آنچه در چین میشود بسیار نرم و ملایم و کم ثبات و آنچه در بنگاله میشود بسیار
و کم ثبات و بملایمت آن نیست و بیان کیفیت تکوین و پرورش کرم آن و بهم رسیدن پیله در فصول شتا طولی دارد و محل گنجایش آن ندارد و مستعمل مقرض و مطبوخ آنست
طبیعت خام آن گرم و خشک در اول و بعضی معتدل در خشکی و تری و نخ و جوشداده آنرا مائل بخشکی گفته اند **افعال و خواص و منافع آن** مفرح روح دماغی
و قلبی و کبدی که عبارت از روح نفسانی و حیوانی و طبیعی باشد و مقوی آنها و قوت حافظه و ذهن و رافع امراض عین و خفقان و ضعف معده و مسمن بدن و مقوی باه
و مفتح سدها است و با قوت تلطیف و تنشیف و نیکو گرداننده رنگ رخسار و هر یک از افعال مذکوره بسبب خاصیتهای متعدده آنست زیرا که معین است بخاصیت

ریه
وصلابت و ضعف
صح

وتفریح آن حرارت و یبوست معتدله آن که باعث تلطیف و نشف رطوبات روح است پس روح را نورانی و مستعد فرح بسیار زد و همچنین افعال و خواص دیگر آن امراض الرأس والقلب گویند
چون پارچه حریر محض قرمزی را چون رعاف شرکرده خشک نموده بسوزانند و خاکستر آنرا در بینی دمند رعاف را باز دارد و شراب آن که پیله خام آنرا در آب پخته و مالیده و صاف
کرده با قند سفید بقوام آورده باشند مفتح سده‌ها و مقوی قلب و مفرح و نیکو کننده رنگ رخسار است و محرق آن قرحه و دمعه و سلاق و جرب چشم را نافع چون از آن کحلی سازند
و در چشم کشند و پوشیدن لباس حریر محض ملایم و گرم و نرم و لطیف و موجب سمن و تسمین بدن و مانع تولید شپش است ولیکن پوست بدن را رقیق میگرداند و اصلاحش آنست که با
ریسمان پنبه آمیخته بافته بپوشند و بافته ممزوج با ریسمان را بعربی قطنی خوانند که در هند مشهور و مشروع است و بفارسی الیچه و بهندی سوسی نامند و اقسام آن بسیار است
محمد بن زکریا گفته لباس ابریشمی گرم تر از کتان است و موجب صلابت بشره است و لباس کتان بالعکس آنست و ثیاب قز که آنرا کرم سوت نامند حار و لطیف است و پوشیدن
آن پیران و صاحبان مزاج سرد را و در هواهای سرد زنان را نافع و خون را گرم گرداند و اصلاحش نیز آنست که با خیوط پنبه بافته لباس سازند و بدانکه ابریشم محرق ضعیف‌تر از مقرض است
در اشربه ولیکن برای امراض عین نافع چنانچه ذکر یافت مقدار شربت آن از یکدرهم تا سه درهم بدل آن مروارید محرق مغسول است و دستور تقریض و احراق و تراکیب آن
از خمیره و سفوف و شراب و غیرها در قرابادین ذکر یافت

ابرون

ابرون بفتح همزه و سکون با موحده و ضم رای مهمله و سکون واو و نون لغت یونانیست بمعنی دائم الحیوة است
و آنرا خزان نمی باشد و بعربی حی العالم و بفارسی همیشه بهار نامند ماهیت آن از جمله ریاحین است ولیکن همیشه بهار سبز و تر و تازه میباشد و کبیر و صغیر و بستانی
و بری میباشد کبیر آن بیشتر کوهیها و ساق آن بقدر ذرعی و زیاده از آن نیز و سطبری انگشتی مهین و با رطوبتی لزج که بدست میچسپد و برگ آن شبیه بزبان و با رگیزا از آن با رطوبت
و گل آن ما بین زردی و سفیدی و بستانی آن بهتر از کوهی آنست و صغیر آنرا میانت سنگلاخها و محوطها و پای دیوارها و مواضع سایه باشد و شاخهای آن ریزه و از یکجا
برآمده و پر برگ و ریزه و پر آب و بلندی آن بقدر شبری و گل آن کوچک و زرد و مائل بسرخی و تخم آن مانند تخم خبازی و در اکثر بلاد و بلاد ایران بسیار است و دیسقوریدوس گفته
که نوعی دیگر از حی العالم میباشد که آنرا طیلافیون نامند و در قد و برگ شبیه بخرفه و زغب دار و غبار آلود طبیعت آن در آخر دوم گرم و در اول خشک با قوت قابضه و دیسقوریدوس
نوع صغیر آنرا گرم و کبیر آنرا سرد گفته و صاحب منهاج بارد در سوم و خشک در اول و ابن بیطار از جالینوس نقل مینماید که در رساله نوشته که نوع اول و دوم آن با قوت تخفیف و برودت
بسیار است تا سوم و آنچه دیسقوریدوس گفته در نهایت گرمی است افعال و خواص و منافع آن مفتح سده کبد و طحال و رادع جهت درد سر و رمد و اورام چشم
و ورم گوش و سرفه و تقویت معده و اسهال صفراوی و قتل دیدان معده و امعا و منع نزف الدم و سحج و قطع رطوبات سائله رحم و رفع باد سرخ و نقرس و سپرز و اوجاع مفاصل و قروح
و جروح و خنازیر و رتیلا نافع امراض الرأس آشامیدن آب آن مقدار یکدرهم و نطول عصاره آن با روغن گل سرخ بتنهایی و با خل خمر نیز جهت درد سر حار نافع امراض
العین ضماد آن با آرد جو جهت ورم چشم و اکتحال عصاره آن رمد را مفید الاذن چون عصاره برگ آن را با روغن زیتون بجوشانند و در گوش بچکانند وجع حار آنرا نافع
باشد الصدر آشامیدن عصاره آن سرفه و مویه را بسیار مفید و ضماد آن بر صدر حار مسکن التهاب آنست اعضاء الغذاء و نفث الدم آشامیدن بیست درهم
از آب آن سده جگر و مراره بگشاید و سهل بود و سپر دیک (؟) و قی از آب تازه آن مقوی معده حار و نافع نزف الدم و جهت اسهال سحج و با شراب جهت اخراج کرم معده نافع و شرب
برگ سائیده آن جهت دفع اسهال مرضی مجرب دانسته اند و ضماد آن بر کبد و معده حار مسکن گرمی و التهاب صفرا است الاورام والبثور والقروح والجروح والمفاصل
و حرق النار و غیرها ضماد آن با آرد جو جهت جروح خبیثه و زخمهای کهنه و اورام حاره و قروح ساعیه و وجع مفاصل و نمله و نقرس و سوختگی آتش و جهت باد سرخ که بیرون دم
خون از آن موضع برآورده بر آن ضماد نمایند مجرب باحنا جهت خارش بدن نافع نطول عصاره آن گزیدن رتیلا و همچنین شرب بیست درهم از آب آن و حمول آن جهت قطع
رطوبات سائله رحم بدستور فرزجه برگ آن جهت سیلان رحم مفید مقدار شربت از عصاره آن سه مثقال و نیم تا هفت مثقال و از برگ آن تا پنج مثقال بدل آن کاهو است و گویند
مضر سپرز و مصلح آن گل ارمنی است و قولس گوید یکدرهم از آب آن با سکنجبین حدت دم و صفرا را فرو نشاند و تقویت بدن نماید و ضماد نوع سوم که دیسقوریدوس گفته با تخم علیق
محلل خنازیر است

ابزار

ابزار بفتح اول و سکون بای موحده و فتح زای معجمه و مهمله نیز آمده و الف و رای مهمله و نزد عوام معروف بهزار است ماهیت آن نباتیست بیعی و ساق
آن تر و تازه و زرد و شکن و در انتهای ساق آن برگها بهم پیچیده بجای گل آن و با حدت و تلخی و لذع و در هیات شبیه بهلیون و در بغداد و موصل در شیر بخته میخورند و منبت
آن بلاد سرد و مواضع برف نشین طبیعت آن در دوم گرم و خشک افعال و خواص آن مشهی و دیر هضم و ثقیل و عصاره آن جهت اورام رخوه و ریحیه کبیره
نافع و چون با آب و نمک بخیسانند تا تندی و تلخی آن زائل گردد و بغایت محرک باه بصلح ثقل آن نعناع و شونیز و کرد یا و سرکه است

ابقر

ابقر بفتح همزه و سکون بای موحده

و کسر قاف و رای مهمله لغت مصری است بفارسی شوره بهندی جهاکهار بضم جیم فارسی و خفای ها و الف و فتح کاف و ها و الف و رای مهمله و آخر و بفرنگی سلیطر گویند و نیز بهندی شوره نامند
ماهیت آن بخاریست که از زمین شوره زار برآید و بر روی آن زمین انعقاد یابد اکثر بهیأت رطب سفیدی و دانهای کوچک مانند نمک دریا باشد و آنرا با قدری خاک ممزوج با آن جمع نموده
طبخ مینمایند بدین نحو که اولا آنرا با آب ممزوج نموده میگذارند و در شبنم و یا جاهای سرد تا منعقد گردد و بعد انعقاد سفید مانند نمک دریای دانه دار میگردد و پس اگر خواهند آنرا قلمی سازند در
اندک آبی حل مینمایند و بدستور طبخ میدهند و بعد طبخ سیخهای باریک طولانی در آن می اندازند و در شبنم یا جاهای سردی میگذارند و بعد سرد شدن قلمهای باریک بلند منعقد میگردد و آنرا
شوره قلمی می‌نامند و مطبوخ اول را شوره غیر قلمی **طبیعت آن** در آخر سوم گرم و خشک **افعال و خواص و منافع آن** مفتح سده و منقی بلغم و اوساخ بدن و مسهل
قوی‌تر از نمک و بوره است جهت سپرز و درد کمر نافع و با شکر جهت دفع حبس البول که بهیچ چیز گشوده نگردد مجرب اما باید که شوره ربع درهم و شکر دو درهم باشد و گویند اگر صاحب حبس البول
یک مثقال شوره قلمی با دو مثقال خردل در آب بسیار آنمقدار که تواند آشامید بخورد و در ساعت بول او گشاده گردد و اگر در جوف دو عدد موز که بهندی کیله نامند کرده به صاحب سپرز و قولنج
ریحی بخورانند در سه روز صحت یابد مجرب دانسته‌اند و عرق آن قایم مقام کبریت است مقدار شربت آن تا نیم درهم بدل آن ملح اندرانی مضر مری و گرده مصلح آن کتیرا و عسل است و از
خواص الغریبست که چون آهن را بارد بیخ بیالایند و مثل آن مس بگدازند و بعد از آن شوره بر آن بپاشند مس از آهن صعود نموده آهن بکمال نرمی میگردد و اهل هند از نوع مطبوخ اول آن
آب را سرد مینمایند بدین نحو که مقدار یکدو من تبریزی آنرا در طاس دهن گشاده با آب سرد کرده در چهار عدد صراحی نیز آب شیرین تا نصف کرده و طاس و صراحی اگر از روی توتیای خالص باشد
که بهندی جست نامند بهتر است و دو شخص آن صراحیها را در آن طاس بسرعت تمام میگردانند تا ربع ساعت کامل صراحیها را در آن آب زمانی میگذارند و پارچه کرباسی را تر کرده سر آن طاس را
بدان میپوشند و باد زن بر آن باد میزنند پس آورده آن و صراحی مکرر و سه کرت را با آب صراحی جدید یکبار شسته در ظرفی ریخته می‌آشامند و باید که صراحیها مطلقا سوراخی نداشته باشند
که آب شوره در آن نفوذ کند و داخل شود و شور سازد و بدانکه زمان گردانیدن و حرکت دادن صراحیها را در آن آب شوره حدیست معین که بکمتر از آن خوب سرد نمیگردد و بزیاده بر آن گرم
میشود و معیار آن موقوف بعمل است و این آب مادام که خوب سرد است لذیذ و خوشگوار است و چون سردی آن زائل گشت بدمزه و ناگوار میشود و شاید در بعضی امزجه مضر باشد والله اعلم **ابن عرس** بکسر همزه
و سکون بای موحده و نون و کسر عین مهمله و سکون را و سین مهمله بفارسی راسو و موش خرما و بهندی نیول و بفرنگی [illegible] نامند **ماهیت آن** حیوانیست معروف شبیه بموش و سر و پای
آن دراز‌تر از موش و از آن بزرگتر و موی دم آن فشان و در مصر در خانها بسیار الفت میگیرد و آنرا عرسه نامند **طبیعت آن** در سوم گرم و خشک **افعال و خواص و منافع آن**
صرع و استسقا و سموم بارده و نقرس و خنازیر و درد گرده و مفاصل را نافع و مبهی و مقوی جگر و محلل ریاح و خار و پیکان را جاذب بدانکه گویند چون آنرا ذبح نمایند و بجای نمک گشنیز بر آن پاشیده خشک
نمایند و تناول کنند جهت صرع و گزیدن هوام بهترین دوای است و همچنین خوردن مغز سر آن یا گوشت آنرا با سرکه یا خون آنرا با آب عسل و بدستور چشم خشک کرده آن و طلای خون آن جهت صرع و خنازیر
سفید و چون گوشت آنرا با شبت و روغن کنجد یا روغن زیتون نارس یا بخار آب پخته بخورند محلل ریاح غلیظه و مقوی جگر و موافق اصحاب استسقا و بارد المزاج و فادزهر سموم است و چون
آنرا کنده و جوفش را پاک کرده نمک آگنده در سایه خشک کنند و دو مثقال آنرا با شراب بخورند جهت سموم هوام و دفع زهر طفسیقون سفید و چون با گشنیز و نمک انباشته تناول نمایند جهت امراض
مذکوره و باد سموم نافع و گویند مهیج شهوت باه و دور کننده برودت است و ضعف کبد را نافع و ضماد گوشت آن گرماگرم جهت درد کمر و مفاصل و جذب سم و خار و پیکان از بدن مؤثر و حکیم
میر محمد مومن نوشته که گویند چون کعب آنرا در زندگی آن بیرون آرند و بر ران زن آبستن تعلیق نمایند وضع حمل کند و صاحب اختیارات نوشته که چون بر زن بندند حامله نشود و در [illegible]
و تذکره انطاکی و جامع ابن بیطار نیز چنین است که اذا علق علی المراة لم تحبل و گویند چون مثانه آن را خشک نموده سه درهم آنرا سائیده با شراب بخورانند حصر البول را مجرب است
و چون ابن عرس را ذبح کرده آلایش شکم آنرا دور کرده با روغن زیت یا کنجد طبخ نمایند چنانچه سوخته گردد پس صاف نموده آن روغن را نگهدارند و عند الحاجه بر اوجاع و مفاصل و نقرس و اوجاع
سایر اعضا و ریاح و بواسیر مالند بعدیل و مجرب است و نیز گویند چون ابن عرس طعام زهردار را ببیند موهای بدن آن ایستاده گردد و مار را چون ببیند بکشد و بخورد و از این جهت گوشت
او جاذب سم و تریاق سموم است مضر محرورین مصلح آن سرکه و کاسنی و انار ترش و مضر باجشا و مصلح آن در روغن زیتون و کنجد پختن آنست **ابوخلسا** بفتح همزه و ضم بای
موحده و سکون واو و فتح خای معجمه و سکون لام و فتح سین مهمله و الف اسم یونانی است و بعربی حناء الغول و حس الحمار و اروسه و رجل الحمامه و شنجار بشین و نون و جیم
و الف و رای مهمله که معرب شنگار بکاف باشد و شیفار و بشیر یابی عاقر شمعا و حالوما و کحلا و کحیلا هر یک بعربی اسم نوعی از ابوخلسا است و هر قلو و هر قلوی و هیقیلوس نیز گویند
و بفارسی هرجوبه و بهندی رتن جوت **ماهیت آن** گویند چهار صنف میباشد اول صنفی گیاهی است و برگ آن شبیه ببرگ کاهو و باریکتر از آن و با خشونت و سیاه
رنگ و ساق آن مرغب و شاخها بسیار روییده از حوالی بیخ آن و ملاصق زمین و خاردار و گل و دانه آن سیاه و بیخ آن بقدر انگشتی و بسیار سرخ و این قسم را عوام بغداد عرق خالو و بعضی

لغات فیجون بفا و نون وجیم و یای مثناة تحتانیه و واو و نون بعربی حمیر السبب بسیار سرخ بودن آن نامند و قوت آن تا چهار سال باقی میماند ما لیقی گفته رنگ آن در ابتدا سرخ میگردد مانند رنگ
خون و چون مدتی برسد رنگ سیاه میگرداند آن را و منبت آن ملیها است که خاک آن طیب باشد **طبیعت آن** گرم و خشک است در اول درجه دوم **افعال و خواص و منافع آن** محلل
اخلاط مراری و مالح و قابض اسهال و مدر حیض و رافع سده و مجفف و آشامیدن عصاره یا طبیخ آن با شراب مسمی بماء القراطن جهت درد سپرز و جگر و نقرس و درد گرده و تفتیت حصاة
و یرقان و ضمادهای کهنه و طلای آن با سرکه جهت بهق و تحلیل خنازیر و با روغن گل جهت سوختگی آتش و جراحات و تشقق جلد و قیروطی آن که آنرا در روغن زیت جوشانیده و روغن را
صاف کرده از آن قیروطی سازند جهت سوختگی آتش و قروح خبیثه مجرب و با آرد جو جهت حمره که بفارسی باد سرخ نامند نافع و شرب برگ آن با شراب جهت عقل بطن و حبس اسهال مفید مضار
مصدع مصلح آن روغن بنفشه و روغن کدو است مقدار شربت آن دو درهم و حمول آن و بدستور حمول بیخ آن با ماء العسل مخرج جنین و در جمیع افعال بیخ آن قویتر از برگ آن است و **صنف**
ثانی را برگ ریزه تر و خشن تر و عریضتر و بلندتر از برگ کاهو و برگشته بسوی بیخ و ساق آن دراز و خشن و پرشعبه هر یک بقدر ذرعی و گل آن مایل بنفشی و ریزه و قبض آن زیاده از صنف اول
و بیخ آن سرخ مانند خون و قابض تر از بیخ صنف اول و منبت آن صحراها **افعال و خواص و منافع آن** ضماد آن با آرد جو جهت حمره و سائیده آن با روغن جهت منع جریان عرق و نفع
و بسیار حابس طبع است **و صنف ثالث** را برگ ریزه تر از اول و با خشونت و شاخهای ریزه و گل آن بنفش و بیخ آن دراز و احمر قانی و تند طعم تر از همه منبت آن مواضع رملیه
افعال و خواص و منافع آن آشامیدن دو مثقال از بیخ آن با شراب جهت گزیدن افعی بهترین ادویه است و ضماد آن بر موضع نهش هوام و تعلیق آن مانع گزیدن آنها است
و صنف رابع شبیه بقسم ثالث و از آن کاش ریزه تر و بغایت سرخ **طبیعت آن** گرم و خشک است در آخر دوم **افعال و خواص و منافع آن** سعوط آن جهت تنقیه
دماغ و رفع آثار و غلظت طبقات عین و غرغره آن با عسل جهت قلاع دهان و خوردن یکمثقال و نیم آن با مثل آن زوفای خشک و قردمانا جهت حب القرع و سائر کرم امعا
نهایت نافع و ضماد آن با پیه بز یا پیه خوک جهت خنازیر و نقرس و عرق النسا و اورام صلبیه و حمول و جلوس در طبیخ آن جهت ورم صلب رحم و احتباس حیض و اخراج جنین و با سرکه تنها
ضماد آن جهت سپرز مفید و گل آن در جمیع افعال قویتر از برگ آنست و آشامیدن بیخ و گل آن بقدر یکمثقال جهت ادرار حیض و اخراج جنین مرده و زنده نافع و ابو خلسا جزو اعظم [illegible]
مراهم است و صاحب خلاصة التجارب دم الاخوین را عصاره ابو خلسا نوشته و دهن و قیروطی و مراهم آن در قرابادین ذکر یافت و جالینوس در سادسه گفته که قوت همه اصناف شجار
برابر نیست بلکه صنفی را که ابولوقلبا نامند بیخ آن قابض با اندک تلخی است و از این جهت شرب آن نافع است جهت وجع گرده و طحال و ضماد آن با آرد جو با سرکه جهت بهق و تقشر جلد سفید
و اما برگ آن ضعیف تر است از بیخ آن و لیکن خالی از قبض و تجفیف نیست و لهذا نافع است جهت استطلاق بطن آشامیدن مسحوق آن با شراب **ابو قانس** بفتح الف و ضم با و سکون واو و فتح
قاف و الف و کسر نون و سین مهمله لغت یونانیست و ابو قاوس و او قاس نیز گویند و معروف باسم غاسول رومی است و در بلاد شام و مصر و انطاکیه بسیار است و از بیخ آن جامه سفید
چنانکه اهل شام و ایران از بیخ عرطنیثا که بشیرازی چوبک نامند و ذکر یافت **ماهیت آن** نباتی است تر و تازه ما بین درخت و گیاه منبت آن سواحل دریا و زمینهای رملی برگ
آن شبیه ببرگ زیتون و از آن باریکتر و ما بین برگهای آن خارهای باریک خشک و سفید رنگ و گل آن سفید شبیه بگل لبلاب کبیر که بیونانی قسوسا نامند و شاخهای آن پراکنده و بیخ
آن قوی پر از رطوبت تلخی مستعمل در تداوی بیخ و عصاره و رطوبت آن است و طریق اخذ رطوبت آن یعنی لبن آن آنست که با آرد کرسنه آمیخته خشک سازند و خالص آنرا نیز و گل آن را
سائیده با آن دست میشویند خوشبو و معطر است و باین سبب آنرا غاسول مینامند **طبیعت آن** در اول سوم گرم و خشک **افعال و خواص و منافع آن** مقطع و ملطف و جالی
و مفتح و مسهل بلغم و زرداب و استسقا را نافع و سه قیراط از رطوبت خالص آن و بدستور دوازده قیراط از مخلوط با آرد کرسنه خشک کرده آن با ماء العسل مسهل صفرا و بلغم و زرداب
و رطوبات مائی است و گویند جهت استسقای کبدی حار مجرب است و همچنین سه قیراط از بیخ نرم کوفته بیخته آن و یکمثقال از عصاره آن با ماء العسل همان عمل کند گویند فعل این دوا
در بدن مانند فعل آنست در جامه از غسل و تنقیه اوساخ و اخلاط ردیه مضر احشا و مصلح آن عسل و خوردن آب سرد و نشستن در آب قاطع اسهال آنست و طریق اخذ عصاره آن مانند
عصارات دیگر است که بیخ آنرا کوبیده آب آنرا گرفته در آفتاب خشک سازند و آنچه شیخ داود انطاکی در تذکره اولی الالباب نوشته که آنرا بعربی اشنان نامند نه آنچنان است
زیرا که اشنان ورای آنست **ابو قسطن** بفتح الف و ضم بای موحده و سکون واو و فتح قاف و سکون سین مهمله و فتح طای مهمله و سین **ماهیت آن** نباتی است شبیه
با بوقانس بی ساق و بی شکوفه و مفروش بر روی زمین و با برگهای ریزه و خارهای نازک و بیخ آن سطبر منبت آن نیز منابت ابوقانس است **طبیعت آن** گرم و خشک در
سوم **افعال و خواص و منافع آن** صرع و ضیق النفس و اوجاع عصاب و استسقا را نافع و شرب عصاره آن مقدار نه قیراط با ماء القراطن مسهل رطوبات مائیه و بلغمیه
و جهت امراض مذکوره مفید مقدار شربت آن تا یک مثقال مضر معده مصلح آن عسل است **ابهل** بفتح همزه و سکون بای موحده و ضم ها و سکون لام و بکسر اول و ثالث نیز آمده

قسمی از سرو کوهی است که آنرا عرعر و عار و عرعر و بیونانی براثی و موقوس و بسریانی بروثا و بروحی بردن و برونون و بفارسی اورس و ایرس و برس غنجه و بترکی اردج و بهندی اوهبیر و هوبیرا و گویند ابهل هندی راهندی دیودار گویند و نزد اطلاق مراد ثمر آنست که مستعمل اطبا است و از احب العرعر و ثمرة العرعر و بفارسی تخم وهل گویند **ماهیت آن** بدانکه آن دو صنف است یکی صغیر الورق مانند برگ گز و دیگری کبیر الورق شبیه ببرگ سرو و رائحه این صنف زیاده و درخت بلندتر و بار کبیر و صنف صغیر آن درخت آن اصغر و کوتاه‌تر و ثمر این صنف صغیر ابهل است و بزرگتر از بار عرعر که قسم از شهر و سرو کوهی است و شبیه بنبق و تازه آن سبز رنگ و رسیده آن سیاه با اندک شیرینی و قبض و حدت و عطریت بهترین آن آنست که سیاه رنگ فربه مسکین باشد و بهترین برگ آن سبز رنگ و شیخ الرئیس نوشته که آن دو صنف میباشد کبیر و صغیر و از بلاد روم می آورند شبیه است بعرعر و مگر آنکه بسیار سیاه است و رائحه آن تند و طیب و برگ یک صنف آن مانند سرو و بسیار خار دارد و درخت آن عریض میشود و بسیار بلند نمیباشد و برگ صنف دوم آن مانند طرفا و طعم آن مانند سرو **طبیعت آن** گرم و خشک در دوم و بقول جالینوس در سوم و شیخ الرئیس نوشته که صنف دوم آن که برگ آن شبیه بطرفا است حرارت آن کمتر و یبس آن بیشتر است از صنف اول **افعال و خواص و منافع آن** لطیف و باقوت محلله و مجففه و قابضه و لذاعه و شیخ الرئیس که قبض او خفی است جهت سرسام حار و فالج و استرخا و کری گوش و جراحت بن دندان و ربو و استسقا و بواسیر و ادرار حیض و اسقاط جنین و زوال عفونات قروح خبیثه و مزمنه و داء الثعلب و جمود اعضا و رفع آثار جلد و اورام حاره مفید **امراض الراس** ضماد برگ آن بر سر جهت سرسام حار و آشامیدن ثمر آن جهت فالج و استرخا نافع **الاذن** قطور روغن ثمر آن در روغن کنجد که در ظرف آهنی جوشانیده باشند تا سیاه شود کری را بغایت نافع **الفم** دلوک و غرغره نمودن آن با عسل جهت جراحت بن دندان و تعفن و اکلهٔ آن نافع **اعضاء الصدر و الغذاء و النفض** لعوق ده درم از ثمر آن با پنج درهم روغن گاو و پنج درهم عسل سرشته جهت ربو و بواسیر نافع و آشامیدن مطبوخ ثمر آن جهت تحلیل نفخ معده و استسقا و ادرار حیض و اسقاط جنین مؤثر و همچنین حمول آن با عسل و آشامیدن سه درهم آن مجموع کرمهای معده را بکشد و گویند چون ده درم مقشر آنرا با روغن گاو بقدر آنکه او را بپوشد طبخ دهند تا روغن را جذب کند پس سائیده با ده درم فانید سرشته هر صبح دو درهم از آن با آب گرم بخورد جهت دردهای اسافل بدن و بواسیر و رفع اقسام کرمهای امعا مجرب **القروح و الجروح و الاورام و آثار الجلد** ذرور آن جهت قروح ساعیه و اکاله و اندمال جراحات و قروح عفنه و ضماد آن با عسل مانع سعی قروح ساعیه و مسوده جلد و همچنین ضماد آن و ضماد برگ آن جهت اورام حاره و سیاهی جلد و آثار که از فضول بهم رسیده باشد و بسرخی که بعد از بسته شدن زخم در عضو مانده باشد و با خمیر جهت جمود اعضا و طلای آن با سرکه جهت داء الثعلب مجرب **مقدار شربت آن** تا سه درهم **بدل آن** بوزن آن جوز السرو و مثل آن سلیخه و در تلطیف لون آن و اجلای مضر معده و حلق مصلح آن عسل و سمن مضر جگر حار و مسقط جنین مصلح آن خولنجان و حماما است و جوارش ابهل و حب آن و حمول آن و دهن آن و سفوف آن و لعوق آن و معجون آن در قرابادین ذکر یافت

فصل الالف مع التاء المثناة الفوقانیه

اتان بضم الف و فتح تا و الف و نون خر ماده است و شیر آن جهت سل و تب دق نافع و طریق آشامیدن آن در مقدمه ذکر یافت و انشاء الله تعالی خواص و منافع آن مفصل در البان در حرف اللام و سائر اجزاء و اعضای آن قریب بحمار است در حرف الحاء خواهد آمد **اتناطون** شرابی است که از انگور و عسل و ادویه حاره ترتیب دهند بسیار گرم و ملطف و جالی و موافق مزاج پیران و مرطوبین است **اترج** بضم همزه و سکون تای مثناة فوقانیه و ضم راء مهمله و جیم عربی و متکه بضم میم و سکون تای مثناة فوقانیه و فتح کاف و ها و جمع آن متک و ریحان الماء نیز و بیونانی مارسیقا و بسریانی اطروغا و بلغت مصر ریحان النعنع و بهندی بجوره و بفارسی نوع صغیر آنرا ترنج و نوع کبیر آنرا بالنگ و بترکی لیمونیه ماله صغیر آنرا و کبیر آنرا مبدکه ماله نامند و گویند ترنج معرب اترج است **ماهیت آن** بدانکه دو صنف است یکی پوست آن مستوی املس و دو طرف آن باریک و این را بفارسی ترنج نامند و صنف دوم کبیر و پوست آن غیر مستوی و دو طرف آن چندان باریک نیست بلکه طرف متصل بشاخ درخت اندکی پهن‌تر و طرف دوم آن اندک باریکتر و این را بفارسی بالنگ نامند و رنگ پوست هر دو صنف آن زرد و طلائی است و رائحه آن طیب خصوص صغیر آن و طعم آن تلخ و بعد شیرین کردن بدستوری که در قرابادین ذکر یافت تلخی آن زائل میگردد و لحم آن سفید و ضخیم و اندک شیرین و مغز آن که در میان پرده با غلیظ طولانی که در میان غلافها بسیار نازک است پر آب از صنف شیرین آن شیرین و از ترش آن ترش و تخم آن اندک طولانی فی الجمله صنوبری شکل در غلاف سفید و مغز آن سفید و طعم آن اندک تلخ و درخت آن فی الجمله شبیه بدرخت لیمو و بلندی یکقامت تا یک و نیم قامت و شاخهای آن پهن و درهم و برگ آن اندک طولانی و عریض با تشریف رنگ آن سبز و خوشبوتر و بزرگتر از برگ لیمو و نارنج و گل آن سفید و برگهای آن طولانی باریک اندک ضخیم و در وسط آن تارهای باریک زرد رنگ و بسیار خوشبو و غلیظ‌تر از بهار نارنج و جمیع اجزای درخت آن در طب مستعمل است و چون اطلاق لفظ اترج نمایند مراد ثمر آنست و منبت آن بیشتر بلاد گرمسیر خصوصاً که با رطوبت باشد و در سردسیر بسیار بسر و تلف شود و چون شاخهای زیرین متصل بزمین را خم نمایند و قدری زمین را حفر نموده در آن قدری از آن شاخها را بگذارند که باقی شاخها بیرون باشد یعنی بجا باشند و بالای آن بمقدار یک شبر و یا زیاده خاک بریزند و آب میداده باشند تا بیخ بشش ماه

اتان
اتناطون
اترج

که خوب ریشه بندد و مستحکم شود پس محل اتصال آنرا از درخت بریده هرجا که خواهند غرس نمایند بر دو دیگر دهد خصوصا که آن شاخ مثمر باشد و قلم آن نیز میگیرد چون قلم نمایند و هرجا که
خواهند بنشانند و تخم آنرا که بکارند دیر ثمر می آید و ثمر آن مدتها در درخت میماند تا ثمر موسم دیگر و در بنگاله دو موسم گل و ثمر میدهد یکی اواسط زمستان و دیگر در ایام گرما که اول ایام
بارش است که برسات نامند و آن هنگام بودن آفتاب است در اواخر ثور تا اوایل جوزا باختلاف سنین **طبیعت** پوست زرد آن گرم در اول و خشک در دوم و بعضی گرم
در دوم گفته اند و تخم آن یعنی لحم آن که در زیر پوست زرد آنست آنچه مغز آن شیرین است سرد و تر در دوم ولیکن برودت آن زیاده است از رطوبت آن و آنچه ترش است سرد و خشک
در سوم و گویند در اول سرد و تر و گویند در تری و خشکی معتدل است و حماض آن یعنی مغز ترش آن در آخر دوم سرد و خشک و بعضی در سوم گفته اند و شیرین آن سرد و تر و تخم آن
در اول سوم گرم و در دوم خشک و برگ و شکوفه آن در آخر دوم گرم و خشک است **افعال و خواص و منافع آن** ملطف و قابض و صاف کننده روح طبیعی و خون از صفرا
و مسکن قی صفراوی و مقطع مره صفرا و مسکن حدت آن و مانع ریختن صفرا بمعده و امعا و جهت خفقان حار و تقویت جگر و معده و جهت تسکین حرارت احشا و تشنگی و اسهال
صفراوی و کبدی و گزیدن عقرب پرنده و مارشا خدار و رفع یرقان و کلف و قوبا و قلع رنگ سیاهی و مرکب از جامه و اخراج زلو در حلق مانده مفید و تریاق سموم است و در حدیث
وارد است که داخل نشود شیطان در خانه که در آن اترج باشد اما پوست زرد آن جهت تقویت قلب و دماغ و کبد سرد و معده و احشا و دفع غثیان و خوشبوئی دهان و تلطیف
و تحلیل ریاح و اعانت هضم نافع خصوص مربای آن با عسل مادام که اکثار در خوردن آن نشود و الا هضم نمیکند و خصوص غیر مربای آن و نیز از مفرحات تریاقیه است و حرارت آن
معین بر خاصیت آنست و طبیخ خشک آن مسکن قی صفراوی و مضغ آن خوشبو کننده نکهت و شرب خشک کوبیده آن با عسل دافع مضرت همه زهرها است و آشامیدن عصاره
آن که با شحم گرفته باشند جهت گزیدن افعی و طلای محرق خاکستر آن جهت برص مفید و چون خشک غیر محرق آنرا در صندوق و جامه گذارند مانع کرم زدن آنست و چون پوست
کهنه اترج را در شراب اندازند در ساعت آنرا ترش کند و سرکه سازد مضر جگر و دماغ محرور المزاج و مصدع مصلح آن عسل بنفشه و با شحم و حماض آن خوردن مقدار شربت از خشک
آن تا پنج درهم و از مربای آن تا پنج مثقال است و روغن آن که پوست زرد خالص شده آنرا در روغن زنبق و روغن خیری از هر یک یک رطل و اگر نباشد در دو رطل روغن کنجد اندازند
و در آفتاب گذارند و هر سه شبانه روز یکمرتبه تجدید کنند تا سه مرتبه یا بیشتر پس استعمال نمایند **طبیعت** آن گرم و خشک در دوم **افعال و خواص و منافع آن** محلل
و ملطف و با قوت تریاقیه سعوط آن جهت درد سر بارد و علل سوداوی و درد شقیقه و تدهین با آن جهت استرخای فالج و لقوه و رعشه و اختلاج و درد مفاصل و عرق النساء و
امراض بارده عصبانی و درد گرده و مثانه و خوشبوئی عرق و رویانیدن موی و رفع لرزه تب ربع و تحلیل اورام و بر اسفل قدم جهت رفع برودت هوا در اسفار و بوئیدن آن
در ایام وبا و فساد هوا مصلح آن است و مضمضه با آن جهت درد دندان نافع و روغن شکوفه آن نیز همین اثر دارد ولیکن روغن برگ آن قویتر است و اما شحم آن که مشهور بپوست لنکست
و البست نامند دیر هضم و غلیظ است بسبب برودت و صلابتی که دارد و دیر از معده میگذرد و خارج میگردد و حاصل میگردد از آن غذای بسیار از برای بدن اگر هضم شود و مانع صعود
بخار است بدماغ جهت آنکه مطفی حرارت معده است و اصحاب مره صفرا را نافع مضر است بحرارت غریزی و معده بارد ضعیف و محدث نفخ و قولنج و مصلح آن مربا نمودن آنست با عسل
و با شکر و اما حماض آن یعنی آب مغز ترش آن پس نیست در آن غذائیت ولیکن مقوی قلب حار المزاج و مانع ریختن صفرا بامعا و ملطف و مقطع و جالی و مطفی حرارت کبد و مقوی معده
حار و مشهی و مشهی طعام و مسکن حدت صفرا و خون و زائل کننده غم و مسکن عطش و حرارت جگر و احشا و قاطع قی و اسهال صفراوی و کبدی و جهت خفقان حار و تسکین خمار و صداع
خماری مفید و چون نان را در آب اترج یا شراب آن بخیسانند و بخورند جهت تسکین صداع و دوار حادث از خلای معده نافع و از خواص شراب آن آنست که منع مینماید صعود ابخره را
بسوی سر و قمع آن میکند بسبب قوت قبضی که دارد و نافع است از برای دوار و سدر حادث از ابخره صفرا و خون و قطور آب آن در چشم زائل کننده بقایای یرقان آنست
و همچنین اکتحال با آن و غرغره مطبوخ آن در سرکه جهت اخراج زلو در حلق مانده و طلای آن مزیل یرقان و کلف و قوبا و رنگ سیاهی و مرکب از جامه و ضماد آن جهت گزیدن عقرب
پرنده و مارشا خدار نافع و رب آن قی صفراوی را بنشاند و دافع معده و مشهی طعام آور و مضر سینه و عصب مصلح آن شراب خشخاش و شراب تین و بدل آن آب نارنج و آلیمو است
و چون جواهر و مروارید را در آب آن مکرر بخیسانند مضمحل سازد و خوردن غذائیکه در آن آب اترج باشد نافع است از برای مالیخولیای حادث از سوداوی محترق از صفرا و خون حادث
از ابخره سوداویه محترقه از دم و صفرا و مالیخولیای مراقیه را ولیکن بسبب شدت حموضت مضرت با صحاب سودا زیرا که ترشی صرف بسیار مهیج سودا است پس باید که اصلاح کرده شود
بشکر و قند یعنی اگر مفرد استعمال نمایند قند داخل کرده آن مقدار که ذائقه آنرا ملو کرداند و فشرده ساخته بنوشند و اما تخم آن محلل و مجفف با قوت مسهله و مقاوم جمیع سموم است خوردن
و ضماد نمودن و دو مثقال از مقشر آن گفته اند قایم مقام تریاق فاروق است در جمیع سموم حیوانی و قویتر از تریاق کبیر دانسته اند و تریاق جمیع سموم ملدوغه و مشروبه است و با آب گرم

یا با شراب جهت گزیدن عقرب مجرب وبدستور آشامیدن آن وضماد کردن بآن کید رم مقشر آن بغایت مدر حیض وکشنده جنین ومخرج آنست وطلای آن جهت تحلیل ورم بلغمی وسنون آن
جهت تقویت لثه مفید ودر سائر افعال مانند قشر آنست وروغن آن جهت بواسیر طلاء وثمر آن بغایت موثر وبا شراب مقاوم سم عقرب شربا وطلاء ومفتح سده گوش وسریع النفوذ در اعضا ومحلل
قوی وملطف وچون کسی بآن تدهین کند گویند عقرب نزدیکی باو نمیکند وضماد مطبوخ مجموع اترج در سرکه یا شراب جهت وجع مفاصل ونقرس واورام ودبیلات نافع وبرگ آن هاضم طعام
ومسخن معده ومقوی احشاء ومفتح سده وجهت ضیق النفس بلغمی مفید وشکوفه آن در افعال مانند برگ آن است واز آن لطیفتر وبوئیدن ترنج مقوی دل ومفرح جهت دفع خذر وهوای
وبائی آزموده وهمچنین فرش کردن برگ آن ونوع شیرین آنرا چندان منفعتی نیست وصاحب دستور الاطبا نوشته که ترش آن قویتر از شیرین آن است وقاطع بلغم بود وعلت سینه
وحلق وسرفه را نافع ودر هیچ فصل خوردن آنرا منع نیست ولیکن در هر فصلی با چیزی مناسب در زمستان با عسل ودر تابستان با قند ودر برسات یعنی موسم بارش با زنجبیل ونمک سنگ
وبعضی خواص از قبیل آنچه ذکر یافت برای آن نوشته وتریاقات وجوارشات وحلوا واوبان ورب وسکنجبین وسفوف واشربه وعرق ومربا ومخلل آن در قرابادین ذکر یافت
انتکن بضم همزه وفتح تای چهار نقطه فوقانیه هندی وسکون نون وفتح کاف فارسی ونون در آخر اسم هندی الجزره است وخواهد آمد **اتیس** بفتح همزه وکسر تاء
مثناة فوقانیه وسکون یای تحتانیه وسین مهمله لغت هندیست **ماهیت آن** بیخ گیاهی است هندی بطول یک انگشت وکوتاه تر از آن واندک باریک ظاهر آن اغبر
وباطن آن سفید فی الجمله شبیه بزراوند طویل باریک کوچکی وطعمی ورائحه غالب ندارد وبعضی آنرا سه قسم گفته اند یک قسم مسمی اتیس است وقسم دوم بهرت بهکاه وقسم سوم
بسیام کن وبعضی دو قسم گفته اند سفید وسیاه طبیعت آن گرم در دوم وخشک در اول وبا رطوبت فضلی **افعال وخواص ومنافع آن** مقوی باه وهاضم
طعام وحابس اسهال ودافع بلغم وصفرای فاسد ومانع فساد آن وبواسیر واستسقای زقی حادث از آن هر دو وخلط را نافع **فصل الالف مع الثاء المثلثة**
اثل بفتح همزه وسکون ثاء مثلثه ولام بلغت عربی اسم نوع بزرگ درخت گز است وبهندی جهاو نامند **ماهیت آن** نباتیست مابین شجر وگیاه وبرگ آن ریزه وخشن
جالینوس گفته که نوعی از طرفا است وصاحب نهایه گفته درختی است ریزه سبز شبیه برگ طرفا وطعم آن عفص بی گل وثمر آن بر گرههای شاخهای آن میروید بمقدار نخودی
رنگ آن اغبر مائل بزردی ودر اندرون آن دانه های ریزه بهم چسپیده میباشد وآن ثمر را غذبه نامند ودر تابستان میرسد وآنرا بهندی نبهی مائین وچهوتی مائین گویند
طبیعت آن در اول سرد ودر دوم خشک وبا قوت قابضه واندک ملوحت وحرارت وثمر آن در دوم سرد ودر سوم خشک وتوهم کرده کسیکه آنرا گرم در دوم
دانسته **افعال وخواص ومنافع آن** اما برگ وشاخ آن جالی ومفتح سده طحال ومقوی جگر وملین ورم آن وجهت جذام ومنع سفید شدن موی ودرد دندان
نافع چون مضمضه بآن نمایند وگرفتن دود وبخار آن لقوه را نافع وآشامیدن مطبوخ بیخ وشاخ وبرگ آن جهت دفع سده سپرز وورم آن وجذام وسفیدی موی نافع
وطبیخ آن در سرکه وشراب جهت تقویت جگر وتلیین ورم آن وضماد آن جهت تحلیل ورم جگر وتدخین آن تا هفت دفعه جهت لقوه وسقوط دانه های جدری که آبله نامند وبواسیر
وجوششهای ریزه که آب از آن تراوش نماید وخاکستر وآب طبیخ آن جهت خروج مقعده وتقویت مو نافع ودر قطع خون همه اعضا ذرور خاکستر آن مجرب بمقدار شربت از
طبیخ آن تا چهل وپنج مثقال واز عصاره آن تا سی مثقال مضعف معده مصلح آن صمغ عربی بدل آن جوز السرو است واما ثمر آن رادع مواد ومقوی چشم ولثه ومعده وجگر وسپرز ونافع
نفث الدم وسیلان خون وانصباب نزلات واسهال صفراوی ورطوبی ورافع یرقان ورطوبت رحم وچون در گلاب بجوشانند وصاف نموده در چشم بچکانند جهت ردع مواد وتقویت آن
وحدت بصر مفید ومضمضه بطبیخ آن وبدستور خائیدن آن جهت تقویت لثه وتاکل اسنان وحرکت آنها وآشامیدن آن جهت نفث الدم وادرار حیض وبواسیر وسیلان خون از هر عضو
که باشد ومنع انصباب نزلات واسهال صفراوی ورطوبی وقطع آنها نافع وطبیخ یک اوقیه آن ونقوع آن در آب گرم با شکر جهت رفع یرقان وگزیدن رتیلا وجرب رطب ورطوبات
رحم ومزاج اطفال جهت رفع رطوبات غلیظه متعفنه ونیکوئی رنگ رخسار وفربهی نافع وگویند چون نقیع آنرا سه روز یا هفت روز متوالی بیاشامند واز عقب آن اقراص سرده مرطبه مسمنه
در زبادی گوشت وفربهی مسلولین بخورند پس هفت روز یا زیاده دوغ با کتیرا سائیده بیاشامند پس با کعک معمول از آرد سمید محکم الصنعه بخورند بسیار فربه میگرداند ورنگ
رو را صاف ونیکو وبا رونق ونضارت میگرداند ودلیل منافع آن آنست که چون بیاشامد کسیکه در بدن او رطوبات فاسده باشد دفع میگرداند وپاک میسازد وتقویت
معده می بخشد وکسیکه معده وبدن او پاک ونقی باشد تقویت می بخشد وفربه میسازد بدن او را وادرار واسهال مزمن رطوبی را باز میدارد وجهت قطع دم ودرد رطوبت وبواسیر
ناعفت وبودادهٔ آن باکل خوردنی وبدستور با دو درهم ونیم گلنار که دو سه دفعه هر دفعه همین مقدار بخورند جهت قطع اسهال مجرب ودر حبس سیلان خون بسیار مفید وضماد آن
موجب تشدید عصاب مسترخیه وضماد مطبوخ آن در سرکه وآب جهت ورم سپرز نافع وغسول آن جهت جرب رطب ونیکو کردن رنگ رخسار ورفع قمل وذرور آن جهت قطع

خون جراحات و بردن گوشت زائد و حمول آن جهت رفع رطوبات فرج و سیلان آن نافع و بخور چوب سوزانیدهٔ آن و دود آن صاحب لقوه را نافع و مضر بسر و مصلحان و وقت سحق آن شیر ارسانیدهٔ آن و مقدار شربت دو درهم تا چهار درهم بدل آن بوزن آن عفص است یا تخم رمان و طرثوث و تشویه عذبه و جوارش و شراب و طبیخ و اقراص آن در قرابادین ذکر یافت **اثلق** بفتح همزه و سکون ثاء مثلثه و فتح لام و قاف اسم عربی فنجنکشت است و ذوخمسة اوراق و ذوخمسه اجنحه نیز نامند و بیونانی اغنیس یعنی طاهر و پاک بجهت آنکه زهاد در ایام ربیع در اعیاد و فرش مینمایند در معابد خود و بجهت آنکه گمان برده اند که مضعف باه و شکنندهٔ شهوت است و بفارسی پنجنکشت و بهندی سنبهالو و بفرنگی اسکینان تودیلا وطیس و تخم آنرا بعربی حب الفقد و حب النسل نامند بالعکس از قبیل نام زنگی کافور زیرا که قاطع نسل است و بفارسی فلفل کوهی و بشیرازی دل آشوب و بهندی رینکا خوانند **ماهیت آن** درختی است مابین شجر و گیاه و در مواضع صلب در کنار رودها و غیر آن میروید و شاخهای آن صلب قوی و برگ آن از برگ زیتون کوچکتر و نرم تر و فی الجمله شبیه برگ انار و روی برگهای آن سبزتر از پشت آنها و بر سر هر شاخی پنج عدد برگ شبیه به پنج انگشت متفرق الاطراف متقاربة الاصول و چون بدست بمالند بوی خوش از آن آید و گل آن سفید مائل بسبزی و زرقت و تخم آن شبیه بفلفل کوچکی و رنگ آن مختلف بعضی سفید و بعضی سیاه و در هندوستان بزرگتر از جاهای دیگر میشود **طبیعت آن** گرم و خشک در دوم و بعضی در سوم خشک و بعضی در دوم سرد و در اول خشک دانسته اند **افعال و خواص آن** قابض و محلل و ملطف و مفتح سدهٔ دماغی و کبدی و صداع رطوبی و ورمی مانند قرانیطس و لیثرغس و جنون و خفقان و بواسیر و سدهٔ سپرز و ورم رحم و احتباس حیض و التوای عصب و شقاق مقعده و زهر مار و هوام و سگ دیوانه گزیده و قطور هوام نافع و برگ تازهٔ آنرا چون بسایند بدون آب و مانند شامی کباب قرصها سازند و قرصه بمقدار سه ماشه و یکروی آنرا برتابه با روغن گاو بریان نمایند و در عسل خالص چند تازه اندازند و تا سه روز هر روز صبح یک قرص آنرا زن صاحب پرسوت بخورد و بعد از آن اگر موافقت نموده تا دو هفته هر روز یک قرص آنرا صبح یا شام اگر صحت یافت بهتر و الا ترک نماید و اگر اثری از آن مانده باشد یکهفته دیگر نیز هر دو وقت یا یکوقت بخورد و در ایام خوردن از لبنیات و حموضات و ماست و بقول و اشیای رطبه و روغن بسیار اجتناب نماید و پرسوت آزاریست که بعضی زنانرا بعد از وضع حمل عارض میگردد و مختلف می باشد حالات ایشان بعضی را ذرب بهم میرسد و زرد و ضعیف و لاغر میگردند و رغبت بر غذائی نمینمایند و چون قلیلی تناول نمایند دیر انهضام یابد و تا باسهال مندفع نگردد آرام نمییابند و بعضی را تب خفیفی نیز با آن میباشد و ضماد آن جهت ورم سپرز رطوبی و ورمی مانند قرانیطس و شرب آن جهت جنون و تفتیح سدهٔ دماغی و خفقان سوداوی و بلغمی و تفتیح سدهٔ جگر و سپرز و حبس بواسیر و کسر ریاح و زیاده کردن شیر و تخفیف منی و ادرار حیض و گزیدن مار و هوام و سگ دیوانه و با شراب جهت گشودن حیض و طلای آن با آب جهت وجع شقاق مقعده و حمول و بخور برگ و تخم آن بهیئت آن بوتهٔ صحرائی جهت ادرار حیض و جلوس در طبیخ آن جهت ورم رحم و مقعده و مرهم آن با کره یعنی مسکهٔ تازه و برگ تاک جهت رفع صلابت انثیین و بخور آن باعث گریختن هوام و تحلیل اورام و فرش کردن برگ آن و بر آن نشستن کاسر قوت باه و گریزانندهٔ هوام است و بستن برگ گرم کردهٔ آن بر ورم بارد و نزول آب در بیضه و گویند تکیه کردن بر چوب آن که از آن متکا ساخته بر آن تکیه نمایند مانع شهوت جماع است و در زیر فرش خواب گذاشتن مانع احتلام و قاطع نعوظ و تخم آن لطیفتر از برگ آن مضر گرده و مصدع مصلح آن صمغ عربی مقدار شربت آن یک مثقال و بهتر آنست که آنرا بدون مصلح آن که صمغ عربی است استعمال ننمایند و زیاده از یک مثقال نیز بدل آن گویند دو وزن آن شاهدانه است **اثمد** بکسر همزه و سکون ثاء مثلثه و کسر میم و دال مهمله لغت عربیست و آنرا کحل و کحل سلیمانی و اصفهانی و کحل جلا نیز و بیونانی اطمساوس و بلاطینی و بسریانی صدید و برومی کوحلن و بفارسی سرمه و بهندی انجن نامند **ماهیت آن** سنگیست صفایحی براق و اصناف الوان میباشد صنفی سیاه تیره و صنفی اندک از آن کمتر و صنفی سیاه اندک مائل ببنفشی و صنفی سفید سرخ و صنفی سفید نیز دیده شده و معادن آن بسیاری از بلاد است مانند اصفهان که بهترین همه جاها است خصوص آنچه از نواح قهپایه آنجا آورند و بعد از آن مغربی و مصری و غیرها و حجر آن مخلوط با سرب حی می باشد لهذا المع براق است و چون با نقره بگدازند نقره را شکننده سازد و بهترین آن آنست که خوب سیاه و براق و خالص از آمیختگی چیزی غریب بی رگ بی کدورت باشد و بسیار صلب نباشد و زود شکسته و سفت گردد و سفید آن قلمهای اندک طولانی و با صفایح و براق بود و فی الجمله شبیه بزرنیخ ورقی و طلق باشد لهذا بعضی آنرا زرنیخ سفید دانسته اند و بهترین طرق استعمال اثمد آن است که ریزه ریزه نموده بمقدار نخود و با قلاو در دنبهٔ گوسفند و اگر نباشد در پردهٔ چربی که بالای شکنبه بز و گوسفند میباشد پیچیده در ظرف آهنی یا سفالی بر آتش بسوزانند که مشتعل گردد پس برآورده پاک شسته مدتی در یخ یا برف یا آب سرد پرورده نمایند پس با گلاب یا عرق رازیانه یا آب برگ تازهٔ آن یا آب برگ گشنیز تازه یا آب برگ گل شقایق یا آب خالص و بالجمله با آنچه لائق و مناسب باشد بر سنگ سماق مانند هبا و غبار سوده خالص تنهائی و یا با آنچه مناسب دانند از احجار و ادویهٔ نباتیه و مروارید و غیرها استعمال نمایند **طبیعت آن** سرد در دوم و خشک در سوم

وشیخ الرئیس سرد دراول و خشک در دوم گفته و محمد بن حسن سرد و خشک در چهارم دانسته **افعال و خواص و منافع آن** قابض و مجفف بی لذع و محرق مغسول آن الطف از غیر محرق مغسول
آن است و حافظ صحت چشم و مقوی اعصاب آن و مقوی باصره پیران و دفع حرارت و رطوبت و حرکت و اندمال قروح آنست و جهت صداع و نزف الدم از هر موضعی که باشد و تنقیه چرک
زخمها و بردن گوشت زاید و جریان حیض و اندمال قروح مقعده و الصاق جراحات و سوختگی آتش و قتل سپش سفید العین اکتحال آن با اندک مشک جهت تقویت باصره و اعصاب
آن و رفع وسخ آن و با مروارید و سرگین حردون و نبات سفید جهت غشاوه و بیاض چشم و با حضض و سماق جهت دمعه و جرب چشم مجرب و چون با اقلیمیا بوزن آن نرم سوده و با
عسل کفگرفته رقیق ممزوج نموده بآن اکتحال نمایند صداع را زائل سازد و اگر صداع در هر دو جانب باشد بهر دو چشم و اگر بیک جانب بچشم آنجانب و اکتحال آن با آب کشنیز تازه خصوص
که با اندک کافور باشد در ابتدای احداث جدری و حصبه باعث عدم بروز دانه آنها است در چشم و مسکن بخارات گرمی و رطوبت و اندمال قروح آن و بدستور با آب انار ترش مصوص
با شحم و همچنین با آب سماق و آب برگ تازه امغیلان یا آب نقوع مازو جهت امراض مذکوره و همچنین قطور آن در گوش و بینی و طلای آن بامیاه مذکوره بر پشت چشم و زیر آن و بیره یا
بینی و لب و گوش و حلقوم و سینه و مانع بروز آبله و حصبه است در آن اعضا بشرط تکرار عمل و بعد بروز و ظهور آن با آب برگ کشنیز تازه و اندک کافور و قلیلی گلاب محلل و دافع آن
و با آب سماق نیز بدستور و ضماد آن بر پیشانی و نصف سر جهت قطع رعاف حادث از حجب و دماغ خصوص با آب برگ تازه رسته امغیلان و بر اورام محلل آنها است و ذرور آن
جهت تجفیف و اندمال قروح طبقه قرنیه چشم و قروح ذکر و خصیه و سائر اعضا مفید و لیکن بعد اندمال داغ آن در عضو میماند و همچنین جهت حبس خون و مالیدن آن با روغنها
بر بدن جهت قتل سپش مفید و با پیه تازه و سفیداب جهت سوختگی آتش و منع تقرح و اندمال آن و فرزجه و حمول آن جهت تلیین صلابت رحم و قطع جریان خون حیض و قروح مقعده و بدستور
با روغن آن مضر باعضای صدر و ریه و مفاصل و صوت و خوردن آن گشت گرفتگی آواز است و گویند خوردن بسیار آن قاتل است بسبب سمیتی که دارد مصلح آن کتیرا و شکر و روغن بنفشه بدل آن
در امراض چشم آبار است و دستور احراق و تشویه و غسل و برود و جواهر سرمه و شیاف و اقراص و اکتحال آن در قرابادین ذکر یافت **فصل الالف مع الجیم** **اجاص** بکسر همزه و فتح جیم مشدده

اجاص

و الف و صاد مهمله **ماهیت آن** ثمر است مشهور و معروف بسریانی جاسا اکا مادسنک با دلوکافلیون و بلغت رومی مسقینون و اهل مغرب اندلس ترش آنرا عین البقر و بفارسی
آلو نامند و آن اصناف و الوان و بستانی و کوهی میباشد و بستانی آن اصناف و الوان میباشد صنفی بسیار و بزرگ و از مطلق آن مراد آن است و صنفی زرد و این نیز بزرگ
و کوچک نیز میباشد و بیونانی اینرا ادرک و بفارسی آلوچه نامند و صغر آلو باشد و این تازه کثر است و سرد و تر و لطیفتر اصناف آن است و سفید آنرا در عراق شاملج خوانند یعنی شاه
آلو و آلوچه سلطانی و صنفی سرخ از سرخ آن بسیار ترش میباشد و سرد است قائم مقام تمرهندی در تطفیه و ترقیق سودا و آنرا کشته نامند و چون خشک گردد سیاه و ازرق

وصنفی

شود و صنف کوهی آن کوچک و بسیار ترش میباشد و شیرین نمیگردد و با قوت قابضه و درخت آن کوچکتر از بستانی است و اجاص مطلق مذکور شود و مراد از آن
آلوی زرد بخارائی است که تازه آن زرد کهربائی شفاف منجوش نیکو طعم میباشد و بهترین اصناف اماکن دیگر است و در خراسان میشود و بس و آنچه جاهای دیگر
میشود مانند آن نیست و بعد از آن آلوی سیاه فارسی است که بعربی مشهور بقلوب الدیج یعنی دل ماکیان است و نوعی از آن بیری است که آنرا غیشو گویند و در دمشق نوعی
آلو میشود که برومی آنرا فقومیلاس نامند و این نوع قابض بود طبیعت سیاه بکمال رسیده صادق الحلاوه آن سرد در اول و تر در دوم و مربعی زرد منجوش آن سرد در
دوم و تر در آخر آن و انچه لحمی و پوست آن نازک و طعم آن اندک مائل بتلخی باشد با اندک قوت قابضه است و بالجمله برودت ترش آن زیاده از شیرین آنست و نارس ترش
آن سرد در وسط دوم و تر در آخر آن برگ آن سرد در اول و خشک و باقوت قابضه **افعال و خواص و منافع آن** قلیل الغذا و ملین و مزلق خصوص تازه آن بسبب
لزوجت و رطوبتی که دارد و چون قبل از طعام بخورند صداع حار و تبهای صفراوی را مفید و مطفی حدت صفرا و قی صفراوی و تشنگی و حرارت دل و حدت و التهاب
آن و خارش بدن و مسهل صفرای رقیق و دافع غثیان صفراوی است خصوص منجوش و ترش آن در این امور و شیرین آن در تلیین و ارخاء و اطلاق بطن بیشتر و بسا باشد
که ترش آن اطلاق بطن نماید بسبب قوت تقطیع و تلطیف زیرا که اشیای حامضه مقطعه ملطفه هرگاه در معده و امعا فضولی یابند آنرا تلطیف و تقطیع نموده دفع مینماید
والا موجب قبض و حبس میگردد بنا بر آنکه معده و امعا پاک از فضول نادر است پس آلوی سیاه از آن جهت و بسبب لزوجت و رطوبتی که دارد تلیین بطن مینماید و مسهل است و آنچه
کوچک و صلب و قابض باشد بد است خوردن آن بجهة آنکه غیر لذیذ و ملین و مطلق نیست و ماء العسل معین است بر اطلاق آن و دفع ضرر آن از معده سرد و سزاوار آنست که
مطبوخ تناول نمایند آنرا پیش از طعام و تا منحدر نگردد مبادرت بخوردن طعام ننمایند و آلوی خشک را چون بپزند با آب و صاف نموده با ترنجبین و یا عسل و یا شکر بیاشامند بلیغ
است در تلیین طبیعت و آلوی سفید بطی الهضم است و مسهل نیست مانند ترش منجوش و خوردن آن بعنوان تنقل انسب به طریق دوا و علاج و آلوی کوهی که رنگ بعضی از آن

سحج بود و ترشح وانرا سپزند و بدست مالیده مسکذارند تا زمانی که غلیظ و بسر حد انعقاد رسد و ازان قرصها ساخته بشکل کرده نان تنک و بشهد یا نقل میمایند جهت
اصلاح اغذیه و مزورات بیماران بکار آید و اجاص بری مضر است بمعده و موجب حبس و عقل بطن است چون با کلاب یا طلا جوش دهند و شکوفه آنرا چون بخایند قطع مواد
نازله نماید و ضماد آن بر سر جهت صداع حار نافع و غرغره و مضمضه بطبیخ برگ و بیخ آن جهت منع نزلات دماغی و ورم لوزتین و لهاة و تقویت لثه آشامیدن آن جهت دفع
کرم معده و ضماد برگ آن با سرکه بر زیر ناف جهت کشتن کرم امعا مجرب مضر است بدماغ مصلح آن عناب و بمعده مصلح آن گلقند و در صبر و دین مصطکی و کندر و ماء العسل
مقدار شربت آن تا نیم رطل بدل آن تمر هندی و صمغ آنرا که صمغ فارسی نامند گرم و تر از صمغ عربی و بیوستش کمتر از ان و سرفه را نافع و مفتت حصاة و ملحم قروح و کحال
آن جهت حدت بصر و ضماد آن با سرکه جهت قوبا و جوشش بدن اطفال مفید است و اجاصیه و آس اجاص و رب و سکنجبین و شراب و طبیخ و مربا و مزوره و مطبوخ و معجون
و لعوقات آن در قرابادین ذکر یافت **فصل الالف مع الحاء المهملة** احریض بکسر اول و سکون حای مهمله و کسر رای مهمله و سکون یای مثناة تحتانیه و ضاد
معجمه بفارسی گل کافشه و گل خنق و رنگ زعفران و بلغت دیلمی کاجیره و بهندی کسم کا پهول نامند **ماهیت آن** معروف و در اکثر بلدان کثیر الوجود بری و بستانی
میباشد طبیعت بری آن در سوم گرم و در دوم خشک و بستانی آن در دوم گرم و در اول خشک و قوت آن تا سه سال باقی میماند **افعال و خواص آن** منضج
و محلل و با قوت قابضه و سموم و مقوی کبد و گذارنده خون منجمد مطلقا و ضماد آن با حنا بر کف دست و پا جهت قلت بروز آبله قبل از بروز و مجفف عوارض آن و با عسل
جهت قوبا و ما بات بر مثانه جهت احتباس بول مجرب طلای آن با عسل جهت بهق و برص و قلاع اطفال و با سرکه جهت خارش بدن و اورام حاره و باد سرخ و ورم جگر
المضار مسحج و مصدع و مغص سپرز و مفسد معده مصلح آن عسل مقدار شربت آن یک مثقال الخواص چون با گوشت طبخ نمایند باعث زود مهرا شدن و لذت طعمه است اخیون
بفتح همزه و سکون حای مهمله و بجای معجمه نیز آمده و ضم یای مثناة تحتانیه و سکون واو و نون در آخر لغت یونانی است بمعنی سرفی **ماهیت آن** گیاهی است
تمنشی شبیه بسرفی بی ساق و نبات آن خشن و شاخهای آن کوچک و باریک و مزغب و خاردار مائل بسفیدی و از هر دو طرف آن برگهای ریزه باریک رسته
ببرگ ابوخلسا و کاهو و ریزه تر از ان با رطوبتی لزج که بدست بچسپد و نزدیک برگهای گل بنفشه ثمر آن شبیه بسرفی و بیخ آن بمقدار انگشت مائل بسیاهی و دراز **طبیعت آن**
گرم در اول و تر در دوم **افعال و خواص آن** مدر بول و حیض و شیر و عرق و بیخ آن مقاوم جمیع سموم حیوانی خصوص افعی چون با شراب بنوشند و اگر با شراب چیزهای
مناسب بیاشامند گویند جهت درد کمر مجرب است سوت خارش و جوشش بدن مصلح آن شیر است **فصل الالف مع الخاء المعجمة** اخثاء البقر بفتح همزه و سکون
خای معجمه و فتح ثای مثلثه و الف و همزه بفارسی سرگین گاو و بهندی تر و تازه آنرا گوبر و خشک آنرا گوشه و اپله نیز نامند **طبیعت آن** در آخر اول گرم و در
دوم خشک **افعال و خواص آن** محلل و جاذب و جالی و رادع الم گزیدن هوام و اخراج کننده خار و پیکان و جهت قوبا و داء الثعلب و سعفه مجرب قطور آب
افشرده سرگین تازه گوساله ماده در بینی جهت حبس رعاف و ضماد سرگین تازه آن بر پیشانی و طلای سوخته آن با سرکه بر پیشانی بدستور و همچنین نفوخ سوخته آن در بینی
قاطع رعاف و قطور سائیده بسیار نرم آن با روغن بادام تلخ و شراب جهت دفع الم و ضربان گوش بسیار مفید و ضماد تازه گرم گرم آن جهت ورم جراحات حادثه از کارد و مثال آن
قطع سیلان خون و برآمدن رحم و اندمال جراحات درد و مفاصل و عرق النسا و رفع الم گزیدن هوام و وی و با آرد جو جهت جوششها و با سرکه جهت ورم حار و خنازیر
و اورام صلبه و ثؤلول و گزیدن زنبور و درد و ورم زانو و با عسل جهت اورام بارده و با بابونه و کبریت و مثال آن جهت استسقا و با زعفران جهت گشودن خراج و با قلال
جهت ورم پستان و با آب اسغیل جهت قوبا و سعفه و داء الثعلب مجرب و تکرار ضماد پخته آن در روغن زیتون و گذاشتن آن بر بدن تا خشک گردد خار و پیکان و مثال آنرا بیرون
آورد و ضماد آن بر زیر ناف زنان جهت اخراج جنین مرده و چون حمول نگذارند باعث قتل جنین زنده گردد و بر پشت زهار و تهیگاه جهت دفع قولنج ورحی و ریحی و بر سر ربع الاثرات
و بر مقعده جهت درد و ورم آن و با روغن جهت نقرس و بخور آن جهت عسر ولادت و روغن آن جهت قوبا و جرب رطب نافع و در مرکبات در ادهان ذکر یافت اخنیوس
بفتح همزه و سکون خای معجمه و کسر نون و سکون یای مثناة تحتانیه و ضم نون و سکون واو و سین مهمله در آخر **ماهیت آن** نباتی است که منبت آن نزدیک نهرها
و چشمه ها و برگ آن شبیه ببرگ بادروج و از ان کوچکتر و بالای آن شکافته و شاخهای آن به بلندی یک شبر و گل آن سفید و شاخ و برگ آن مملو از رطوبت لزج آن
سیاه و کوچک و با قوت قابضه **افعال و خواص آن** مانع مواد محتبسه منحلبه و با قوت مجففه و چون بخورند تخم آنرا نرم کوفته و بیخته و با عسل چهار درم شهد
و در چشم کشند سیلان رطوبات آنرا قطع نماید و عصاره آنرا چون با کبریت و نطرون مخلوط نموده در گوش بچکانند وجع آنرا ساکن کند اخرساج بفتح همزه و فتح خای معجمه

وسکون رای مهمله وفتح سین مهمله والف وجیم در آخر ماهیت آن شجریست که در بلدان حاره ودر مواضع خشک میروید وبلندی آن بمقدار یک قامت واندکی زیاده وچوب آن مانند
چوب انجیر درخود مجوف وبرگ آن نیز مانند انجیر واز آن اندک بزرگتر واملس طعم آن شیرین تفه ودر ثمر آن تخمی است نازک که چون بخایند خائیده شود وچون بخورند جشا آورد وبگردد ثمر معده را
وبرشاخ وبیخ آن عنکبوتان صغار متولد گردند وبپوشند آنرا بغشای سفیدی نازک چون آن غشا را دور نمایند آن عنکبوتان برآیند وازین جهت نفوس اکثر مردمان از
خوردن آن متنفر میباشد **افعال وخواص آن** چون ثمر وبرگ آنرا در آب جوش دهند وبریزند براعضای ضربان آنرا ساکن گرداند وخاکستر آنرا چون با سرکه برجراحات
وجرب ودمامیل وبثور مکرر طلا نمایند زایل سازد وجراحات را التیام دهد **اخیروس** بفتح همزه وکسر خاء معجمه وسکون یای مثناة تحتانیه وضم رای مهمله وسکون واو وسین مهمله
در آخر **ماهیت آن** نباتی است غیر گندم صحرای منبت آن کنار آبها شبیه بگیاه ارزن وثمر آن سیاه وریزه وگل آن سفید وثمر آن در ادویه چشم وگوش مستعمل وبا قوت مجففه
ومحلله وقابضه است **فصل الالف مع الدال المهملة** **ادرک** بفتح همزه وسکون دال مهمله وفتح رای مهمله وکاف لغت عربی است بفارسی الوچه سلطانی نامند
وگویند ششوق اینست **طبیعت آن** دراول سرد ودر دوم رسیده آن در دوم تر **افعال وخواص آن** مسکن حدت صفرا ورسیده آن ملین طبع ونارس آن مسهل ببعضی قاطع
قی وآب رسیده آن جهت سرفه حار وصاحب دق بغایت مفید وآب برگ آن کشنده کرم معده ونفاخ ومفسد معده مصلح آن گلقند است **فصل الالف مع الذال المعجمة**
اذاراقی بفتح همزه وذال معجمه والف وفتح رای مهمله والف وکسر قاف بلغت سریانی است وبعربی قاتل الکلب وحب الغراب وخانق الکلب وبفارسی کچله وکچوله نامند وبهندی
نیز بدین نام مشهور است **ماهیت آن** تخم ثمر درختی است هندی بمقدار نارنج بزرگ وپوست آن سرخ رنگ وبی بو ولحمی چندان ندارد ودانهای پهن مدور بسیار صلب
وتلخ درمیان آن میباشد مانند تخم بریل که نیز ثمریست هندی درجوف بریل وهردانه درغلافی علیحده وتخم بریل کوچک است ولحم آن ماکول بخلاف تخم اذاراقی که بزرگ وپهن
ومدور وغیر ماکول است ودرخت آن بزرگتر از درخت نارنج وبمقدار درخت بیل هندی وبرگ آن نیز اندک شبیه بآن وکوچکتر وعریضتر ازبرگ نارنج ومستعمل تخم آنست بدین
نحو که در آب میخیسانند وپوست آنرا جدا کرده بسوهان براده نموده بکار می برند وآنچه صاحب تحفه نوشته که آن بیخی است که در تنکابن ومازندران کلاج دارو نامند وبرگ آن
ازبرگ بنفشه سبزتر وگل آن مثل بنفشه ودر غایت سرخی وساق آن از ساق بنفشه سطبر تر وسرخ اشتباهی خواهد بود وشاید بیخی دیگر شبیه بآن باشد نه آن **طبیعت آن**
در آخر سوم گرم وخشک در سوم **افعال وخواص ومنافع آن** سم حیوانات ومدار است وبالخاصیة مبدل مزاج بسیار سرد روی فاسد بسوی مزاج حار صالح
ولیکن باید که جرأت برخوردن آن ننمایند مگر نزد حاجت قوی شدید با مصلحات آن وجهت فالج واسترخا وسائر امراض عصبانی ودرد کمر ووجع مفاصل مجرب دانسته
اند ضماد آن جهت کلف وجرب وقوبا وعرق النسا وامراض مفاصل وامراض بارده وجرب متقرح وبثور لبنیه نافع المضار مسکر ومشوش ذهن ومثقال آن کشنده مصلح آن شکر وادهان
خوشبو وقی فرمودن بشیر تازه دوشیده وآشامیدن امراق واسفیدباجات وسمه بروغن بادام ولعابات بروغن بادام شیرین مقدار شربت آن از یکدانگ تا دو دانگ وجمعی
معاصرین آن در قرابادین ذکر یافت واطبای هند برای آن خواص بسیاری بیان کرده اند **اذارافیون** بفتح اول وذال معجمه والف وکسر فا وضم یای مثناة تحتانیه وسکون
واو ونون **ماهیت آن** باعتقاد جالینوس نوع چهارم زبدالبحر است که بفارسی کف دریا نامند وآن حجریست پرسوراخ وبسیار سبک وازرنگ آن ورد شبیه
بزهره ارسطوس **افعال وخواص ومنافع آن** در جمیع افعال از زبدالبحر اقوی واز سموم قویه ومقدار دو دانگ آن کشنده واکتحال آن جهت دفع ناخنه
وبیاض چشم ودوا طب بسیار مؤثر وطلای آن با آب جهت عرق النسا وورم پستان وجرب وکلف وبثور نافع وتحمل آن حجری را که بهندی کستوری مینامند
این ویا قریب بدین بوده باشد ودر حرف الزای در زبدالبحر ان شاء الله تعالی مذکور خواهد شد **اذخر** بکسر همزه وسکون ذال معجمه وکسر خای مهمله **ماهیت آن** دو قسم نوع
یکی مکی وآنرا العربی تبن مکه وخلال مامونی وطیب العرب وبلغت رومی سخن وسخیس نامند وبعضی اطبا گفته اند که سخیس یونانی است وبهندی کنهیس وکندبیل وکنتول
وسوندهی وروس وسورپا وبفارسی کورگیاه وکاه مکه وگزنه دشتی بفتح کاف وسکون زای معجمه وفتح نون وها در آخر وتصحیف کرده کسیکه آنرا گربه دشتی بضم کاف فارسی
وسکون رای مهمله وفتح یای موحده خوانده واین صنف نباتی است با شاخهای بسیار وباریک از یک بیخ رسته وبیخ آن غلیظ وبرگ آن ریزه تر از گولان وازان درحجم وقد
کوچکتر ومائل بسرخی وزردی وثقیل الرائحة یعنی تند بو وسائیده آن را با بیخ آن باصطلاح اهل مکه غسول نامند وبا آن دست میشویند وشکوفه آن بسیار وانبوه وسفید
وباعطریت وتند طعم وگزنده زبان اما صنف دوم آن اذخر اجامی است وآن گیاهی است که از بیخ آن در هند خسخانه میسازند ومشهور بخس است وگیاه آن در شکل شبیه باذخر
بری است ولیکن گیاه آن خوشبو نیست مانند اذخر بری وخشن است وبیخ آن خوشبو وباریک وبسیار دراز قریب بذراعی وبفارسی بیخ والا نامند واما اذخر بری گویند این

اخیروس
ادرک
اذاراقی
اذارافیون
اذخر

صنف غلیظ می‌باشد و تخم آن مخدر و بهتر و مختار و مستعمل بیخ و فقاح اذخر عربی مکی خوش ترکیب نیکو رائحه آن است که کیاه و برکهای آن بسیار بلند و صلب و خشن نباشد بلکه نرم و نو
و کوتاه باشد و شیخ الرئیس نوشته آنچه فقاح آن مائل بسرخی و چون شکافته شود بنفش و ساق آن باریک و در خوشبوئی شبیه ببوی ورد باشد چون نرم کنند و بدست بمالند و چون بخایند زبان را
بگزد و بسوزاند نکوست منفعت آن بسیار و در گل و فقاح و بیخ و شاخهای آن بود و بهترین آن عربی صلب خوشبوی باریک صلب آن است طبیعت عربی مکی و آنچه قریب بدان است
گرم و خشک در دوم و در سوم نیز گفته اند و اجامی آن سرد و تر داند جمیع همه اصناف آن بارد و بیخ آن شدید القبض و فقاح آن اندک گرم و با قبض کمی کمتر از گرمی آن افعال
و خواص و منافع آن محلل و مفتح سده کبد و افواه عروق و مقطع و منضج اخلاط لزجه غلیظه و مسکن اوجاع بارده باطنیه و جهت فالج و لقوه و تشنج رطب امتلائی و استرخا
و خدر و نسیان و ذکای حفظ و ازاله خوف و درد دندان و تقویت لثه و عمور و دفع رطوبات دهان نافع جهت آنکه منقی سر است از فضلات ردیه و رطوبات بلغمیه و جهت ورم
معده و جگر و سده آن و صلابت سپرز و رفع نفث الدم و بادها و استسقا و علل گرده و رئه و تفتیت حصاة و ادرار بول و حیض و فضلات و ورم رحم و اورام صلبه هر عضو که باشد
خواه معده و یا کبد و گرده و غیرها و تبهای بلغمی در اواخر و شرب غسل سفید و مقاوم سموم هوام است شرباً و ضماداً و طلاءً امراض الراس خوردن بیخ آن با مصطکی منقی
فضول دماغی است و خائیدن آن تنهائی برای فالج و همچنین با مصطکی و علک البطم و آشامیدن یکمثقال آن جهت فالج و لقوه و تشنج رطب امتلائی و تنقیه فضول دماغی
و رحم و همچنین آشامیدن ربع مثقال از بیخ آن با فلفل جهت تشنج رطب امتلائی و با مصطکی نیز جهت تنقیه فضول دماغی و ضماد آن بر منبت اعصاب جهت استرخا و فالج امراض
اعضاء الغذاء و القلب و النفض و غیرها یکمثقال آن تنهای و یا با یکمثقال فلفل جهت دفع غثیان بلغمی مجرب و جهت ازاله خوف نافع و با ترنجبین جهت صلابت سپرز
و با ادویه مناسبه جهت استسقا و علل گرده و رئه و ورم و تقویت فم معده و جگر و سده آن و دافع نفث الدم و بادها نافع و آشامیدن طبیخ آن جهت تحلیل نفخ و ریاح و ادرار بول
و حیض و مداومت آشامیدن طبیخ آن جهت مفاصل بارده و با سکنجبین در اواخر تبها نهایت مفید و مضمضه و سنون با آن جهت درد دندان و تقویت لثه و عمور و دافع رطوبات دهان
نافع و نطول طبیخ آن و ضماد جرم آن جهت خدر و ضماد برگ تازه تر متصل بیخ آن جهت لسع هوام و همچنین ضماد آن جهت ورم فم معده و ورم بارد جگر و سپرز و مثانه و اوجاع
جمیع اعضا و جلوس در طبیخ آن جهت ورم رحم و درد مفاصل و تفتیح افواه عروق و تلیین انضاج صلابات و تسکین اوجاع باطنیه و اما فقاح آن یعنی شکوفه آن که بهندی
سنبدیه گویند لطیفه و در افعال بهتر از حشیش آن است و نافع است برای لقوه و فالج و نسیان و اوجاع و اورام معده و کبد و نفث الدم و نیکو میگرداند حفظ را جهت آنکه منقی سر است
از فضلات ردیه و رطوبات بلغمیه و دهن آن جهت حکه و رفع اعیاء نافع و دهن آن و قرص آن و معجون آن همه نافع اند از جهت امراض مذکوره و در قرابادین تفصیل مذکور شد
با خواص و منافع و طریقه صنعت هر یک المضار گویند بسبب شدت ادرار که دارد مضر است بگرده محرورین و مصدع است مصلح آن گلاب و عرق نیلوفر و صندل و مقدار
شربت آن از نیم مثقال تا یک مثقال بدل آن دو وزن آن فوتنج و قسط و بدل فقاح آن قصب الذریره است فصل الالف مع الراء المهملة اراقو بفتح اول و رای مهمله و الف
و ضم قاف و واو و فارسی سیهک نامند ماهیت آن تخمی است سیاه و مدور در غلافی و در میان گندم و عدس میروید افعال و خواص و منافع آن ملین
و محلل چون آنرا آرد کنند و با سرکه و آب ممزوج خمیر نمایند و شش ساعت در آفتاب بگذارند پس آب خالص بسرشتند و بر اورام بسیار صلبه و موجع ضماد نمایند تحلیل دهد
و وجع آنرا زائل سازد المضار ردی الغذاء و نفاخ و مورث قولنج ریحی مصلح آن سرکه ممزوج بشیرینی است اراک بفتح اول و رای مهمله و الف و کاف درخت
بفارسی درخت مسواک بزبان گرم سیری ایران چوج و بهندی پیلو و جال نیز نامند بکسر یای عجمی و سکون یا و ضم لام و واو و در آخر و تخم آنرا بهندی پیل بدون واو گویند
ماهیت آن بدانکه آن بری و جبلی می‌باشد بری آن درختی است شبیه بدرخت انار و برگ آن عریض و بلند و رست و سبز و خرم و انبوه و چوب آن سست و خران
میشکند و خار دارد و بیخار نیز می‌باشد و گل آن مائل بسرخی و ثمر آن بقدر بطم و خوشه دار مانند انگور و در خامی اندک تلخ و با عفوصت بسیار و سبز و در آخر بعد رسیدن بعضی سرخ
بعضی سفید و بعضی بنفش میگردد و پس سیاه با اندک حلاوت و تلخی و عفوصت و حرافت و تخم آن ریزه و ثمر آن بمقدار نخودی و خوشه ثمر آن کوچک بمقدار که در قبضه دست آید
و منبت آن اکثر بلاد اقلیم اول و دوم و لوبیا و صحراها است و بلاد هند و دکهن و بنادر گرم سیرات ایران نیز میباشد و جبلی آن کمتر از صحرائی و با خارهای متفرق و خوشه
ثمر آن بزرگتر از بری آن بمقدار که در دو کف دست آید و دانهای آن ریزه تر و بی تخم و بدستور در آخر سیاه و اندک شیرین و عفص و با حرافت میباشد و در بعضی بلاد شیرین
تر و بزرگ تر و با تخم بسیار تلخی میشود و مانند انگور آنرا در بازار میفروشند و بعضی مردم آن را میخورند طبیعت آن بغدادی گفته که درخت آن یابس است و ثمر آن
در حرارت و یبوست معتدل و انطاکی در دوم گرم و در سوم خشک و حکیم میر محمد مؤمن در اول گرم و در آخر دوم خشک دانسته افعال و خواص و منافع آن جالی

وعرق آن وشراب آن

اراقو

اراک

و محلل و مقطع و مفتح سدده و جهت دفع رطوبات لزجه و ریاح غلیظه و منع نزلات و تقویت معده و رفع اسهال و تحلیل ورم و رحم و بواسیر و عسر البول و تنقیه مثانه و سعفه و ماشرا و نمله و تسکین اوجاع و تحلیل ورم رحم و بواسیر و سعفه مفید و آشامیدن طبیخ ثمر آن جهت عسر البول و تنقیه مثانه و تقویت معده و رفع اسهال و بدستور تخم آن و تقویت معده و رافع اسهال و مسواک چوب آن جالی دندان و مقوی لثه و اکثار آن مورث جوشش لهاة و شرب آن باعث سحج مصلح آن کثیرا مقدار شربت از طبیخ آن تا نیم رطل و از تخم آن تا سه درهم بدل آن صندل است و صاحب دستور الاطبا و دیگران گفته اند برگ آن جهت جرب و جذام و بواسیر و فساد خون نافع و ثمر آنرا بهندی جال نامند تلخ و مسهل و دافع فساد بلغم و صفرا است و جهت سوزش اعضا و استسقا و اورام و جذام و حمیات حاره و دیدان و حب القرع نافع **اربع و اربعین** بفارسی هزار پا و بهندی کهنکهوره نامند **ماهیت آن** حیوانی است از جمله حشرات باریک بلند بطول یک انگشت تا بیک شبر بعضی اندک قوی و بعضی باریک و تنه آن گره دار مانند ریسمان که در آن گرههای بسیار متصل بهم باشد و بر سر آن دو شاخ باریک و دم آن اندک باریک دو زبانه و از هر جانبی از نزدیک سر تا دم آن بیست و دو پای ریزه باریک و گاه بمیرد و گاه بر میگردد و دهن میگزد و بر عضوی که رسید پاهای خود را در عضو فرو میبرد که بدشواری از آن جدا توان نمود و پاهای آن خالی از سمیتی نیست و هر عضو را که گزید اندک سوزش میکند پس تسکین می یابد و از گزیدن انواع بسیار سمی ردی آن و جمع شدید و تنگی سینه عارض میشود و تریاق آن کوبیده هزارپائی که گزیده است بر موضع گزیدگی خود بستن و خورانیدن زراوند طویل و حنطیانا و پوست بیخ کبر و آرد کرسنه اجزای متساوی با ماء العسل و یا با شیر و زهرة الحیة است طلاء و نمک با سرکه نیز و روغن گاو یا گوسفند گرم کرده و مالیدن گل مولسری سائیده هر یک به تنهائی کافی است و اگر در گوش رود زیرا که نوع باریک آن اکثر در گوش میرود و روغن را گرم نموده در گوش بریزند و اگر نباشد سرکه و نمک را و بعد مردن اگر بنظر آید بمنقاشی گرفته بیرون آورند و الا سر را بطرفی که در آن گوش رفته است نموده دست را در گوش گرفته گوش و سر را حرکت دهند تا بر آید و اگر در آب افتد و بمیرد و آن آب را استعمال نمایند از استعمال آن ورم و خارش و اندک سوزش در عضو بهم رسد بر آن نیز مالیدن اشیای مذکوره است و چون روغن گرم کرده بر آن ریزند بمیرد و گرههای اعضای آن از هم جدا میگردد و میباشد **حکایت** شخصی را وجعی از درد تمام انگشتان پا بهم رسیده بود و روز بروز در تزاید بود از اتفاقات شب سوم یا چهارم در بین خواب زانوی او را هزارپائی گزیده و آن شخص اندک وجعی احساس کرد صبح آن وجع مطلق نبود مگر اندک وجعی در موضع گزیدگی آن آنهم بمالیدن روغن گرم زائل گشت و صحت یافت **ارتکان** بکسر همزه و سکون رای مهمله و سکون تای مثناة فوقانیه و فتح قاف و نون آنرا ارتکن نیز نامند لغت فارسی است بیونانی اجرا گویند **ماهیت آن** سنگ ریزه ها است سنگ زرد رنگ و سرخ رنگ که چون بسوزانند سرخ گردد و بهترین آن سنگ زرد رنگ بی سنگ ریزه و مستعمل محرق مغسول آن است زیرا که محرق آن لطیفتر از غیر محرق آن است **طبیعت آن** سرد و قابض **افعال و خواص و منافع آن** طلای آن با آب کشنیز و مانند آن مبرد اورام حاره و جراحات و با محللات جهت بردن گوشت زائد فاسد و با قیروطی جهت رویانیدن گوشت صالح و پر کردن زخمها و با مدرات جهت ریزانیدن حصاة نافع و اجتناب از خوردن آن اولی است **ارجوان** بضم همزه و سکون رای مهمله و ضم جیم و فتح واو و الف و نون معرب ارغوان فارسی است و آنرا عید گویند **ماهیت آن** درختی است که منبت آن بلاد فارس است گل آن بسیار سرخ و مایل ببنفشی و انبوه و نیکو منظر و بوی چندان ندارد و طعم آن اندک شیرین و میخورند آنرا و فارسیان آن گل را با نقل و مزه شراب میکنند و اعتقاد ایشان آن است که تفریح می آورد و حلق و آواز را نیکو و صاف میکند و چون آن رخود سبک و ثمری ندارد مگر تخمی که از آن نسل آن روید و حافظ نوع آن باشد **طبیعت آن** گرم مایل باعتدال است **افعال و خواص و منافع آن** مخرج اخلاط لزجه و رافع برودت معده و کلیه و منقی آلات تنفس و مفتت حصاة و جهت تصفیه لون نافع و آشامیدن طبیخ گل آن مقی و منقی آلات تنفس و معده و آشامیدن طبیخ پوست ریشههای بیخ آن مقدار دو درهم مقی قوی است و ذرور سوخته آن حابس نزف الدم و خضاب نیکو است و زنان از آن خطاط میسازند بسبب سیاهی رنگ آن و چون برابرو بمالند مژگان را بر دویانند مصلح قی آن برگ عناب و تمام است بدل آن صندل نیم وزن آن گل سرخ و تخم آن در اودیه عین قائم مقام تشمرج است که حشیش نیز نامند و شراب از بهار ارجوان و مربای آن در قرابادین ذکر یافته **اردقانی** بکسر همزه و سکون رای مهمله و فتح دال مهمله و سکون قاف و فتح نون و الف و کسر قاف و بالغت یونانی است **ماهیت آن** نباتیست شبیه بکبر بسیار تند لائحه و لاذع و در غایت تندی و حرارت و اجتناب از آن اولی است مگر در اطلیه با مصلحات و صاحب اختیارات گفته قثاء الحمار است بلغت اندلس و صاحب منهاج گفته که ثمر آن در غلاف می باشد **ارز** بضم همزه و راء مهمله و زای معجمه معرب اوزرا و اوریزیونانی است و بسریانی روزی و بعربی ثمن و بفارسی برنج و بتورانی گریخ و بهندی چاول نامند **ماهیت آن** گیاه آن مانند جو و گندم و برگها و ساق آن بلندتر و نرمتر و منبت آن یعنی محل زراعت آن زمینها نمناک و جاهائیکه در آن آب باشد و یا آنکه آب بسیار بآن برسد مانند آب چشمه و رودخانه و باران و قنوات و بلندی گیاه آن در اکثر بلاد تا به یکقامت و در بنگاله تا بدو قامت میرسد و در فصل آن زراعت مینمایند

یکی پیش از موسم باران که برسات نامند و آن هنگام بودن آفتاب در ثور و تا اواخر جوزا است که با آب باران آنچه در زمینهای بلند است نشو و نما یابد و آنچه بر زمینهای پست است مانند غدیرها که بهندی جهیل نامند و کنارهای دریا و بطغیانی آبها و سیلابها هر مقدار که آب بلند میشود آن نیز بلند میشود و مادام که سر گیاه و خوشهای آن بیرون از آب است آنرا خوفی و ضرری نیست هر مدت که باشد و اگر احیانا دفعة آب طغیانی نماید و یا سیلاب عظیمی آید که تمام آنرا بپوشد و غرق نماید و بزودی از زیر آب بر نیاید فاسد و پوسیده میگردد و بهترین برنجها و اماکنی که در آنها خوب می‌شود بلاد هندی است خصوصا پتنا و روکمون بندر سورت و با آنسوی پلی که مابین شاه جهان آباد و لکهنؤ است و عظیم آباد خصوصا که که دیهی است از دیههای آن و بعد از هند سند و ایران است خصوصا جبال بارز کرمان و اران بهتر و مراغه زیرا که برنج باریک سفید هندی و سندی سبک میباشد و بسیار لطیف و بی لزوجت خصوص انواع مذکوره آن و خوشبو و خوش ذائقه میباشد و اما برنج سرخ دانه درشت هندی و سندی خالی از ثقلی و لزوجتی نیست و بدستور برنج ایران و اما برنج بلدان دیگر بسیار ثقیل و لزج و خصوص آنچه در جزائر و سواحل دریای شور می‌شود و در اکثر این اماکن بسیار کم و در بعضی جاها مطلقا نمی‌شود و وجه مذمت اطبای یونان و روم برنج را ازین جهت است که در آن بلاد برنج وفور ندارد و خوب نمیشود و اکثر ثقیل و لزج و نفاخ و بطیء الهضم میباشد و الا برنج اماکن مذکوره قبل رای این اماکن لطیف و سریع الهضم تر از حبوب دیگر است خصوص در امزجه حاره

در طبیعت آن اختلاف کرده اند در حرارت و برودت آن بعضی حار در اول و بعضی بارد و بعضی معتدل دانسته اند و یابس در دوم و درین اتفاق دارند و بعضی مرکب القوی دانسته و این اقوی و قریب بصواب است و قول اول نیز درست است زیرا که چون در آب بجوشانند و آب آنرا بگیرند و آن برنج را دم دهند که بفارسی چلاو کش نامند میباشد جرم آن برنج سرد در اول و آن آب گرم در اول و اما چون آب آنرا نگیرند و دم دهند که آب برنا مند و اکثر پلاو و ادوین نحو طبخ میدهند میباشد مائل بگرمی و لیکن باید که قبل از طبخ زمانی آنرا با آب بخیسانند و خوب بمالیده بچند آب شسته طبخ نمایند و اما برنجهای لزج را چون چند مرتبه جوش دهند و آب غلیظ لزج آنرا نریزند استعمال آن جائز نیست و بالخاصیه در محرور المزاج احداث حرارت و در مبرود المزاج برودت میکند و ازینجهت شاید قدما و اکثر متاخرین مرضی را مزوره از برنج نفرموده اند و مخصوص باصحا داشته اند که در مرضی احداث کیفیت متضاده و در اصحا کیفیت متوافقه شرط است و محتمل که این مخصوص باز غیر هندی و سندی و چند باشد زیرا که بعضی مرضی را برنج هندی موافق تر است از حبوب دیگر و بعضی از نان گندم و در خواص آن و آنکه باعث صحت و مزید عمر است حدیثی وارد است و اطبای هند نیز متفق اند در آنکه باعث نوم صالح میگردد و تفصیل آن در قرابادین ذکر یافت

افعال و خواص و منافع آن مولد خلط صالح و خوابهای نیکو و رافع تشنگی و مسکن لذع اختلاط مراری و اسهال صفراوی و مسمن بدن و مولد منی و زحیر و سحج و قروح امعا و اسهال دموی و اختناق رحم و امراض گرده و مثانه را نافع و مصلح حال بدن و نیکو کننده رنگ رخساره و خوردن آن با شیر و شکر کثیر الغذا و مبهی و مسمن بدن و مولد منی و با دوغ تازه و سماق مسکن حرارت و تشنگی و غثیان و حابس اسهال صفراوی و با شیر نیز جهت زحیر و با پیه گرده بز و روغن بادام شیرین یا فندق جهت مغص و سحج و اکثار آن مصلح حال بدن و نیکوئی رنگ رخساره و مولد خلط صالح و باعث فربهی بدن و خوابهای خوب و نیکو است زیرای اصحاب سل خصوص که با شیر الاغ پخته باشند هنگامیکه حمی عفنی نباشد جهت آنکه پاک سکر و اندفرحه را و گوشت صالح میرویاند و همچنین با پاچه بزغاله پخته آن و عصیده آن بول الدم را نافع اما بعد تنقیه قاروره از خون و قبل از تقاضای اغذیه قابضه حامضه مانند سماقیه و آب شیرین کرده آن با نیز بجبین و حقنه با آب مغسول آن جهت سحج و قرحه امعا نافع و آشامیدن آرد پخته آن با پیه گرده بز که نیکو طبخ یافته باشد جهت افراط اسهال مرضی خصوص که بریان کرده باشند آنرا جهت اسهال دوالی و سحج و قروح امعا لغایت نافع و گویند چون برنج را بریان کنند و سرخ تیره شود و سیاه نگردد و نسوزد و مقدار ده تا مثقال آنرا در چهل پنجاه مثقال آب بهار قسم درست شب بخیسانند و صبح آب صاف آنرا بیاشامند جهت رفع کرم معده و غثیان که از رطوبت و حرارت باشد نافع و آشامیدن آب المنقوع سوخته آن مسکن عطش مفرط حادث از هیضه و غیرها و چون برنج سفید را در آب بخیسانند و آب صاف آنرا بیاشامند جهت حبس اسهال و هیضه مفید و ساییده آن با گیاهی که پونده و دوب نامند که بر زمین منفرش و برگهای آن باریک و در شاخهای آن گرهها می باشد و بفارسی مرغ نامند و با اندک نبات سفید و قدری آب خالص شیره گرفته بیاشامند نفث الدم را مفید است و آشامیدن آب مطبوخ آن مانند ماء الشعیر که بهندی پیچ نامند مسکن لذع اخلاط مراری معده و امعا و با شیر تازه بالمناصفه ده روز خوردن جهت تولید منی مجرب و سعوط گرد برنج که در حین کوبیدن بهم میرسد قاطع رعاف است و اغتسال بدان جهت جلای بدن و وساخ از بدن و طلای آن با ترس جهت دفع کلف و آثار جلد مفید و همچنین با آب خربزه و ضماد آن با پیه گرده بز جهت گشودن دمل و ذرور آن جهت جراحات تازه و چون جواهر را خصوص مروارید با آب مطبوخ برنج و یا آب نخاله غیر مطبوخ آن بشویند چرک آنرا زائل سازد و جلا دهد و همچنین چون آرد بسیار نرم آنرا با آب بمالند و خشک نموده با آب بشویند و همچنین چند مرتبه تکرار نمایند بسیار صاف و جلا یابد المضار آشامیدن آب مطبوخ شلتوک که بفارسی شالی و بهندی دهان نامند و پوست شلتوک که بسیار نرم صلایه کرده باشند از سموم است و گویند که یک مثقال آن کشنده است

و بیخ مولد قولنج و سده و مؤلف تذکره کرب و مصدع میداند مصلح آن خیسانیدن آنست در آب نخاله گندم و خوردن آن با شیرینی و چون در آب قرطم بجوشانند دفع شده آن میکند بدل آن آرد جو مغسول است و بیخ بریان و حلویات و اطعمه مصنوع از آن در قرابادین ذکر یافت **ارز** بضم اول و سکون راء مهمله و زای معجمه **ماهیت آن** درخت صنوبر بری بار است و رنت رطب از آن حاصل میشود و منبت آن زمین عرب **طبیعت آن** گرم و خشک است **ارضه** بفتح اول و راء مهمله و ضاد معجمه و ها در آخر و بهندی دیمک نامند **ماهیت آن** کرمهاست بسیار ریزه سفید و دهن آنها اندک صلب و تنه آنها نرم و پر از رطوبت لزجی چوب و درخت و کاغذ و کتاب و لباس و فرش و از این قبیل آنچه را بیابند میخورند و هرچه را که بخورند اطراف آن گل آلود می باشد و چون خشک شود اندک صلب میگردد و شاید تمام لعاب دهن آنها و آنچه را میخورند همه گل میگردد و با اندک زمانی فاسد و فانی میگردد خصوص کتاب و فرش و لباس را و مادهٔ تکون آنها اجزء محتقنه محتبسه در جوف بیوت و صندوقها و فروش و یا تحت آنها است و محل تکون آنها آن مواضع و زمینهای نمناک با رطوبتی است که خاکهای آنها نرم و سخیف باشد و در آن اماکن آنچه میسر و بدیشان رسد همه را میخورند و فاسد میسازند و در ملک بنگاله در اواخر برسات بزرگ و بالیده بلند بمقدار راسته حرا میگردند و پر برآورده پرواز میکنند و باندک زمانی فانی میگردند و اهل هند میگویند که پادشاهی وارند و جثهٔ آن بسیار بزرگ و بالیده می باشد بحجم الختی و بطول دو بند آن و بزعم ایشان آن بسیار گرم و مقوی باه است و در زمستان از اماکنی که محل تکون آنها است مانند صحراها و دامنهای کوه برآورده میخورند بدین نحو که سر آنها را دور نموده تنه آنرا بروغن کاو چرب نموده می بلعند و میگویند اگر بزودی نبلعند و یکدو روز بگذارند تمام آن گداخته آب لزجی از آن برمی آید و پوست خالی میماند و علامت شناخت آنکه پادشاه آنها در کدام جا است آنست که در صحراها در موضعیکه دهقانان علفهای زراعت را کنده جا بجا جمع مینمایند و با رطوبات بارش و شبنم و حرارت تابش آفتاب متبخر گشته و تعفن یافته از آن ارضه تکون مییابد پس اشخاصی که معرفت آنرا دارند آن مواضع را کنده برمی آورند و در بعضی از آنها یک یا دو عدد می باشد و گویند چون آنرا در روغن سنام بقرحل کنند و بر بواسیر مالند نافع است و پاشیدن آب مطبوخ خربزه کشنده آن است و دخان برگ هلد و کرکی و کشنیز خشک و شونیز گریزاننده آنست **ارسطون** شرابی است غلیظ که از خمر و ادویهٔ حاره ترتیب دهند قوت آن از خمر و مقوی حشای بارد است و در قرابادین ذکر یافت **ارغاموني** بروزن افلاطونی بفتح همزه و سکون راء مهمله و فتح غین معجمه و الف و ضم میم و سکون واو و کسر نون و یا در آخر بفارسی مامیثا سرخ نامند و بهندی بن پوسته **ماهیت آن** نباتی است شبیه بخشخاش بری و برگ آن مشرف و شبیه ببرگ شقایق النعمان و گل آن سرخ و سر آن شبیه بسر خشخاش و طولانی تر از آن و سر آن پهن و بیخ آن مستدیر و رنگ و دمعه لبن آن زرد زعفرانی **افعال و خواص آن** حار جاذ و محلل و منقی قروح عین که آنرا ارغاسن و قرحی که آنرا اغلیا نامند و چون ضماد نمایند تسکین درد اورام را و چون دو نیم برگ آن را با بیست و یک دانه فلفل سیاه سائیده و با آب حل کرده سه روز متوالی بخورند جهت قلاع دهن و سیلان رطوبات از آن نافع **ارقيطون** بفتح اول و سکون رای مهمله و کسر قاف و سکون یای مثناه تحتانیه و ضم طای مهمله و سکون واو و نون معرب ارقیون یونانی است و فروسوقیون نیز نامند **ماهیت آن** و دیسقوریدوس گوید نباتی است برگ آن شبیه ببرگ کدو و از آن بزرگتر و صلبتر و مزغب بی ساق و رنگ آن مائل بسیاهی و بیخ آن بزرگ و سفید و انطاکی گفته نباتی است مزغب و ساق آن مربع کمتر از گز دارع و آنرا اکلیلی سرخ رنگ و تخمی بمقدار ریزه سیاه است و بهترین آن تازهٔ حریف است و صاحب تحفه گفته بیخ آن نرم و سفید و شیرین است **طبیعت آن** گرم و خشک در دوم و در سوم نیز گفته اند **افعال و خواص و منافع آن** جالی و مجفف و محلل و با قوت قابضه جهت امراض دهان و دندان و سینه و نفث المدة و مفاصل و عرق النسا و شقاق و قرحهٔ سر انگشتان حادث از برودت و عسر البول و حرق النار و قروح بیخ ناخنها نافع مضمضه بطبیخ بیخ آن و نگاهداشتن آن در دهان مسکن اوجاع دندان و ریختن طبیخ آن بر شقاق عارض از سردی و سوختگی آتش و آشامیدن یکدرم آن با حب الصنوبر جهت اوجاع صدر و نفث المدة و حرکت کائن در سینه و نیم رطل طبیخ آن جهت عسر البول و عرق النسا و درد مفاصل و ضماد تازهٔ آن جهت شقاق و قرحهٔ انگشتان و اوجاع مفاصل و سوختگی آتش و ذرور برگ آن جهت قروح خبیثهٔ کهنه نافع مضر گرده مصلح آن روغنها مقدار شربت آن شش درم بدل برگ آن بیخ آن است **ارقطيون** بفتح اول و سکون راء مهمله و فتح قاف و سکون طای مهمله و ضم یای مثناه تحتانیه و سکون واو و نون و آنرا ارقطون نیز نامند **ماهیت آن** گیاهی است برگ آن شبیه ببرگ غلوس و زغب آن از آن زیاده و بسیار مستدیر و بیخ آن سفید و شیرین و ساق آن خطوط لائی و تخم آن شبیه بزیرهٔ کوهی **افعال و خواص و منافع آن** بسیار لطیف و مجفف و جالی طبیخ آن و تخم آن با شراب جهت تسکین اوجاع اسنان مضمضه کردن و نگاهداشتن آن در دهان و آشامیدن آن جهت عسر البول و عرق النسا و تحلیل آن بر سوختگی آتش و قروح بن ناخنها و شقاق عارض از سردی هوا نافع **ارمال و ارمالک** بفتح همزه و سکون راء مهمله و فتح میم و الف و لام و بلغتی دیگر کاف بعد لام آمده بسریانی ارمالی نامند **ماهیت آن** پوست درختی است خشن شبیه بقرفه با عطریت و رنگ آن مائل بزردی و صنفی از قرفه است منابت آن منابت قرفه و بهترین آن تازه

زرد رنگ خوشبوی آن است و نواب سید علوی خان مخاطب بمعتمد الملوک قدس سره نوشته اند که پوست درخت کاوی است **طبیعت آن** در آخر دوم گرم و خشک **افعال و خواص و منافع آن** نائب مناب قرنفل و دارچینی و قرفه دانسته اند مقوی دل و حشا و معین بر هضم و جمیع قوتها و جهت استحکام لثه و امراض دندان و بوی دهان و رمد و منع انتشار زخمها و آکله و تسکین اوجاع و ادرار فضلات نافع و بوئیدن آن جهت تقویت دماغ و آشامیدن آن جهت قطع بخارات کریهه هرجاکه باشد و بوی دهان و رمد بارده و ادرار فضلات و لینت طبع و مضمضه آن جهت استحکام لثه و امراض دندان و سنون آن جهت درد دندان و استحکام لثه و ضماد آن جهت بثور و اورام و اندمال قروح و منع تعفن اعضا و طلای آن جهت صلابت ناخن و چون آنرا کوبیده و با مثل آن آرد گندم و شکر خمیر کرده در روغن بریان نموده گرما گرم بر عضو موضع و درد چشم بار و تکمید نمایند در ساعت تسکین وجع آن نماید مصدع محرور مصلح آن کتیرا مقدار شربت آن تنهائی تا دو مثقال بدل آن در نکهت کبابه و در غیر آن سلیخه و حکیم میر عبد الحمید در حاشیه تحفه نوشته که آنرا بهندی لوده بضم لام و سکون واو و دال مهمله در آخر نامند و شاید مشبه باشد زمال غیر لوده است و محتمل که آن نوع غیر زبان دارچینی و بین قرفه و سلیخه باشد و لوده پوست درختی دیگر قریب النفع بدان و اهل هند در امراض مذکوره و امراض ارحام برای دفع رطوبات و در حیض و غیرها و برای درازی موی در ادویه آن مستعمل دارند و این باعطریت و خوشبوئی نیست

ارمنیین

ارمنیین بفتح همزه و سکون را مهمله و فتح میم و کسر نون و سکون یای مثناة تحتانیه و نون لغت یونانی است **ماهیت آن** نباتی است بری و بستانی و هر سال میروید بری آن غیر مستعمل و بستانی آن برگهای آن شبیه برگ اهل ساق آن مربع بقدر نصف ذراع و غلاف ثمر آن شبیه بغلاف لوبیا مائل بطرف اسفل و تخم آن سیاه و دراز و تخم بری آن سفید بر داغ و گویند ارمنین درخت قلقلان است و ابن بیطار نوشته که غیر است چنانچه مشهور است در زمان ما صفت آن غیر صفت قلقلان است و در حرف القاف خواهد آمد **طبیعت آن** در سوم گرم و خشک **افعال و خواص و منافع آن** محلل و جاذب آشامیدن یکدرهم آن با شراب بغایت محرک باه ضماد مطبوخ آن محلل اورام بلغمی و همچنین ضماد آن با آب و ضماد کیا و آن نیز و قطور آن با عسل جهت ازاله قرحه چشم مسمی بارغاموس و بیاض آن نافع و غیر بستانی آن در این افعال قوی تر است و مخرج جنین

ارنب بری

ارنب بری بفتح همزه و سکون رای مهمله و فتح نون و بای موحده معرب از رنبای سریانی است و بعربی ام نونون و رای مهمله و بیونانی غروسیمون و اغروس و غروساوس و نیز بسریانی لاعوسی و بفارسی خرگوش و بترکی دوشان و بهندی سساو سسه و کهرهه نامند **ماهیت آن** حیوانی معروف بجثه گربه با موهای بسیار نرم و صورت آن فی الجمله شبیه بصورت موش گوشهای آن بسیار بلند و لهذا آنرا خرگوش نامند و دستهای آن کوتاه تر از پاهای آن و مانند زنان حیض بیند و گویند منقلب میگردد نر آن بماده و بالعکس و اصلی ندارد بلکه یکساله نر آن بسیار مست و قوی میگردد و یکساله ماده آن و لهذا اشتباه نموده آنرا گفته اند و مدت حمل آن هفتاد روز است و زیاده هم گفته اند و گویند چون پستان آنرا تر سازند و ذبح نمایند خون از مذبح آن برمی آید و سفید یکرنگ و سیاه اغبر و ابلق می باشد **طبیعت آن** گرم در سوم و تر در دوم و بزعم بعضی سیاه آن خشک و سفید تری آن بسیار گرم و خشکی آن کمتر و مشهور آن است که مزاج آن سرد است و باین قول ایراد نموده اند که پس از چه جهت نافع است مفلوجین و صاحبان بارد المزاج و امراض بارده را جواب گفته اند که مزاج آن هر چند سرد است ولیکن گوشت آن گرم است از گوشت غزال و حق جواب آن است که آنچه مشهور است غلط است و سبب آن شهرت انفعال آنست از جبن و خوف و سبب این هر دو نیست مگر برودت مزاج آن بلکه مزاج آن بسیار گرم است و از لوازم حرارت جرأت و جلادت و اقدام بر حرب است و آن جانوری خورد است اگر این لوازم حرارت با او نباشد بزودی از جنگ و غذا هلاک میشود و جناب باری تقدس و تعالی بحسن تدبیر و حکمت بالغه قلب آنرا بنسبت بدن آن بسیار بزرگ خلق کرده پس حرارت غریزی و روح حیوانی در فضای قلب آن متفرق شده ضعیف می گردند و موجب جبن و خوف میشود و از حرارت اصلی مزاجی با حرارت عارضی حاد از غضب یا خوف مجتمع گشته باعث انغمار و ضعف آن میگردد و ازین جهت بازنرا بسیار پرواز نمیتوانند کرد و صید چنانچه ماده آن میکند نمیتوانند نمود و نیز شیر نر آن جلدی و چالاکی که شیر ماده دارد ندارد **افعال و خواص و منافع آن** صرع و فالج و استرخا و لقوه و اختلاج و ارتعاش اغذیه متخذه از گوشت آن خصوصا کباب و مشویات مزوره با ابازیر حاره مطیبه و مقویه مانند دارچینی و فلفل و صعتر و خردل و تخم شبث که ترش کرده باشند اینها را مبری نافع اند از برای فالج و لقوه و استرخا و خدر و ارتعاش و امراض ماده و علل اعصاب و اوجاع مفاصل و سلس البول و بول در فراش و همچنین قلایای آن و مولد خون غلیظ و غلیظتر از گوشت گاو و نرو گاو میش و اگر سرفه باشد بی ترشی و چون قدر قلیلی از انفحه آن بطفل بخورانند ایمن میگردد از حدوث صرع که آنرا ام الصبیان نامند و فزع در خواب لیکن باید که شیر در معده او نباشد زیرا که موجب انجماد آن میگردد و همچنین خورانیدن آن با سکنجبین گاو یا روغن گاو یا سرکه انگوری یا با عسل مصفی محلول بخل خرما نافع است از برای صرع و چون یکدرهم شب یمانی سوخته با آب طبیخ بابونه و سداب چند روز بیاشامند خون بسته را گشاید و آشامیدن حمول آن تنهائی بعد طهر سه روز هر روز نیم مثقال مانع حمل زنان است و آشامیدن دو مثقال آن جهت رفع سیلان رطوبات رحم و شکم نافع و سه قیراط آن با شراب جهت رفع تب ربع مجرب شمرده اند و آشامیدن یکدرهم آن با آب نخود از برای احتباس بول بسبب انجماد خون در مثانه و از یک قیراط تا نیم مثقال با سرکه

انفحه آنرا با یکدرهم

اکثر بی جهت صرع وتحلیل شیر منجمد در معده وگزیدن افعی وادویهٔ قتاله وبالجمله فادزهر جمیع سموم است وزهر آنرا تاثیر برعکس نیز مانند آنست چون با زیت خلط کرده شود وبلع نمودن آن کرما کرم هنگام
ذبح بعد صید جهت نفس الانتصاب وکسیکه درحین رفتار سرعت ویا دفت دویدن نفس بسیار زند ویا نفس او یاری نکند نافع گفته اند وخورانیدن آب مطبوخ جگر آن نیم گرم جهت مرضی
در بهلوی اطفال در ملک هند وبنگاله عارض میگردد وانرا دبه نامند موثر وچون زهرهٔ آنرا بنوشند خواب بمرتبهٔ بر شارب آن غلبه کند که تا سرکه نخورانند واستنشاق نفرمایند بهوش نیاید
وچون بالکند روسدا آتشنبا زند وبیاشامند وقت آشامیدن شراب خواب آورد وچون ارادهٔ انتباه وخلاصی از آن نمایند سرکهٔ کهنه بیاشامند وچون خصیهٔ آنرا با نمک تلخ ودرس نمک سود
نموده دو دانگ آنرا اسقاط نمایند لقوه را نافع بود وخوردن آن با روغن سداب جهت اخراج مشیمه آزموده وگویند چون زن فرج آنرا آویخته نگذارد در حال آبستن گردد وهمچنین حمول آن
آنرا درین باب بسیار موثر دانسته اند ومغز سر آنرا چون بریان نمایند وبخورند رعشهٔ مرضی را مفید ومالیدن مغز سر آن بر لثه ودندان باعث اعانت بر رویانیدن دندان اطفال میگردد
وچون با سرکه وروغن زیت بجوشانند وبر بدن بمالند حشرات الارض از آن شخص بگریزد ونزدیک او نیایند وچون هفت روز هر روز دو حبه مغز سر آنرا با شیر تازه بنوشند منع
سفیدی موی میکند وخاکستر دماغ آن با پیه خرس وماء العسل وآب پیاز عنصل جهت دفع داء الثعلب مفید وجلوس در طبیخ آن جهت نقرس ومفاصل نافع وضماد خاکستر
استخوان آن محلل خنازیر وسرگین آن بقدر درمی تا یکدرم شیر گاو جهت سلس البول ودرفرش وقطور بول آن در چشم جهت حدت باصره وطلای خون تازه گرم آن جهت دفع کلف وبهق
وبثوریکه آب سفید از آن ترشح کند که در سر باشد وسکن درد پای کهنه وخوردن خون برشتهٔ آن جهت قرحهٔ امعاء واسهال ودفع سموم وگویند که چون بچهٔ تازه زائیده انرا ویج نمایند وخون
آنرا در پارچه بگیرند وخشک نموده نگاه دارند وعند الحاجه قدری از آنرا با شیر مرضعه طفلیکه آنرا ام الصبیان حادث شده باشد حل نموده بآن طفل بخورانند باعث دفع مرض آن
میگردد وطلای پیه آن مانع انشقاق مو ورنجیدن آنست وپوشیدن پوست آن مسخن بدن ومعدل اخلاط بارده وادهان آن قاطع بواسیر ومانع تاثیر برودت در بدن وموی
محرق آن جالب خون همه اعضا **المضار** محرور المزاج را مضر مصلح آن کاسنی وسرکه وانار میخوش ماست ونخجیدن آن بخار آب گرم وشبت وخوردن آن با روغن وگفته اند هیچ
لحمی نافع نیست اصحاب وجع مفاصل را اکر لحم ارنب وآهو بره زیرا که ایشانرا القلیل غذا باید ولحمهای قلیل الفضول واین هردو از آن جمله اند وچون مجموع ارنب را در ظرفی بسوزانند وسه مثقال آنرا
بیاشامند جهت تفتیت سنگ گرده مفید وچون جوف آنرا پاک نموده بدستور بسوزانند وبا روغن گل سرخ طلا نمایند جهت رویانیدن موی موثر است وگویند نگاه داشتن کعب آن جهت
رفع چشم بد موثر ونیز گویند تعلیق بر دو چشم آن باعث هیبت در نظرها است ودستور احراق ودهن وطبیخ وتغریهٔ آن در قرابادین ذکر یافت **ارنب بحری** بیونانی عشروس
وثلاسیوس وبهندی کاسا نامند **ماهیت آن** حیوانیست صدفی شکل مائل بسرخی ما بین اجزای آن چیزی سبز شبیه برگ شنان ودر سر او سنگی میباشد وگفته اند حیوانیست
سیاه ومانند ارنب وبدن او مانند ماهی **طبیعت آن** بسیار گرم وحاد است **افعال وخواص ومنافع آن** خاکستر او جالی بصر ودندان وضماد کوبیدهٔ آن تنها
ویا با نجم البحر سترندهٔ موی وهمچنین طلای روغن مطبوخ آن وطلای خون آن جهت کلف وبهق وخاکستر سر آن با پیه خرس جهت داء الثعلب بغایت مفید وهمچنین تنها یا با ابن ملید
طلای آنرا جهت گزیدن زنبور نافع زهر سریع الاثر سید اند **المضار** سم قاتل است چون بیاشامند بعد زمان قلیلی وجع بطن وعسر البول وضیق النفس وسرفهٔ خشک ونفث الدم وقی
صفراوی ویرقان عارض شود واگر بول کنند اندک شبیه بارغوان باشد وبدبو وعرق کریه متعفن از بدن او برآید وقی صفراوی مخلوط با اندک خون نماید صلاح آن خوردن شیر الاغ اول
وخوردن صلاقهٔ برگ خبازی وآشامیدن شراب صافی رقیق معصور که مبالغه در عصر آن نکرده باشند پس خورانیدن آب مطبوخ برگ خبازی یا بیخ آن وبیخ مریم گویند بقدار
اگر طل خوردن سرطان نهری وآشامیدن ماء الشعیر سرد کرده وخربق سیاه ولبن سقمونیا با قطران یا با ماء العسل بقدار یک رطل واگر احتیاج بفصد شود فصد نمایند وتنظیف بطن
نمایند بقی واسهال بعد از سکون اعراض بحسب لائق وعلامت بر صاحب آن آنست که مکروه نماید او را شنیدن نام ماهی اولا پس دیدن آن پس خوردن آنرا وخواب آمدن
وبخواب دیدن وبخوار رفتن آن **اڑوسه** بفتح اول وضم رای هندی وچهار نقطه وسکون واو وفتح سین مهمله وها در آخر لغت هندی است وآنرا بالسه یعنی بای موحده
والسین بفتح واو والف وسکون نون وفتح سین مهمله وها در آخر نیز نامند **ماهیت آن** نباتیست که در هند وبنگاله بسیار میشود وما بین شجر وگیاه وبه بلندی دو ذرع وزیاده بران
وبرگ آن شبیه ببرگ بید واندک عریضتر از آن وشاخهای آن پرگره وچوب آن سفید واکثر از آن خلال بسازند وگل آن بیشتر سفید وبعضی سرخ وبنفش نیز میباشد وآتش چون
تند میباشد واز نهال آن بارو میسازند **طبیعت آن** گرم وخشک است در اول وگویند سرد است وگل آنرا سرد نوشته اند **افعال وخواص ومنافع آن** گل آن
جهت قی ودفع صفرا وتسکین حدت خون وسوزش بول نافع وریشهٔ آن مفید وگویند بیخ آن جهت سرفه وضیق النفس وبو تبهای بلغمی وصفراوی وغثیان وقی ویرقان
وحرقة البول وقروح مجاری بول که بهندی سوزاک وبفارسی سوزنک نامند وگفته اند تب دق را نیز مفید است وثمر آن بمقدار خمیر صحرائی که بهندی کولرچکی نامند میشود

ارنب بحری

اڑوسه

و سبز رنگ تخمهای آن ریزه گویند تعلیق آن بر گلوی اطفال جهت سرفه ایشان نافعست **آریدبرید** بمد همزه و کسر رای مهمله و سکون یای مثناة تحتانیه و دال و فتح بای موحده
و کسر را و سکون یای مثناة تحتانیه و دال همه بی نقطه **ماهیت آن** و ایشت فارسی مانند پیاز شکافته که از سجستان غیر دغافقی و یوسف بغدادی گفته اند شاید که آن بیخ
و لبوس باشد که سوسن احمر بریست و انطاکی گفته که بیخ سوسن سفید است که بفارسی سوسن آزاد نامند که زنبق عبارت از انست **طبیعت آن** بسیار گرم و حاد **افعال و**
خواص و منافع آن جذاب و جالی است طلای آن جهت قطع خون بواسیر و آشامیدن آن بغایت مدر حیض مقدار شربت آن تا یکدرم است **فصل الالف**
مع السین المهملة **اسارون** بفتح همزه و سین مهمله و الف و ضم رای مهمله و سکون واو و نون لغت سریانی است یونانی سراهیون و بهندی تگر نامند
ماهیت آن بیخ گیاهی است پرگره و اندک طولانی و کج و زرد رنگ از زرد چوبه باریکتر و قوی تر تیز دیده شده باریشهای و عطریت و ثقیل الرائحه و لذاع و بعضی
اغبر مائل بزردی و منبت آن جنگلها و گیاه ان منبسط بر روی زمین و برگ آن شبیه ببرگ نیل و لبلاب و از ان کوچکتر و مائل باستداره و گل آن بنفش و در زیر برگ شبیه بگل بنگ
و تخم آن شبیه بقرطم که کاجیره نیز نامند و نوعی از ان را ساق بقدر ذرعی و مدور و برگ آن مانند قنطوریون دقیق و بالای ساق آن پرشعبه بعضی بالای بعضی و در اطراف
شعبها چیزی مانند دانه های گندم و در جوف آن چیزی زغبی و بیخ آن بسطبری خنصر و کم گره و خوشبوی طعم و نوعی دیگر برگ آن مانند برگ نوع اول و اغبر و صلب و شاخهای آن
پراکنده و باریک و بر اشجار پیچید و گل آن بزرگ و بنفش و ثمر آن مانند ثمر کبر و در جوف آن تخمی مانند تخم خطمی و بیخ آن ساری در زیر زمین و پرگره و تندبوی و تلخ و لذاع و این قسم
مخصوص است بدفع سموم و گزیدن مارها و نوعی را برگ از همه انواع ریزه تر و ساقهای منبسط بر روی زمین و گل آن بنفش و بیخ آن نرم و بی گره و زرد رنگ و طعم آن
تلخ و با عطریت و منبت آن کوههای ساده است و این نوع ضعیف ترین انواع اربعه آنست و بهترین همه نوع اول است که از فرنگ و افریقیه و شام خیزد و خوشبو و تند
رائحه و باریک باشد که زبان را در وقت خائیدن بگزد و مستعمل بیخ آنست **طبیعت** مجموع آن در آخر دوم گرم و خشک و بعضی در سوم گرم و در دوم خشک گفته اند **افعال**
و خواص و منافع آن ملطف و محلل و مفتح و مقوی و منقی دماغ و اعصاب و معده و جگر و سپرز و کرده است از اخلاط بارده رطبه بالهٔ مسترخیه و آشامیدن آن تنهائی
یا با دویه مناسبه جهت امراض بارده رطبه دماغیه مانند صرع و لقوه و فالج و استرخا و تشنج امتلائی و خدر و تقویت دماغ و تسخین آن و اعصاب و صداع بمشارکت رحم و نسیان خصوصا
با ماء العسل و جهت تسکین اوجاع باطنی و استسقا و یرقان سدی و ورم رخو جگر و سپرز و تنقیه آلات بول و رحم از رطوبات لزجه و فضول ردیه و تنقیه سنگ گرده و مثانه و تسکین
درد آن و عسر البول و احتباس حیض و وجع مفاصل و ورک و عرق النسا و نقرس نافع خصوصا که جهت این امور دو ماه در آب انگور جوشانیده باشند که بازای هر سه مثقال از ان
چهار رطل و نیم آب انگور باشد و با شیر شتر و گوسفند جهت تقویت باه مبرودین و مرطوبین و تسخین و تقویت معده و کبد و اخراج رطوبات فضلیه با درار و یک مثقال آن با ماء العسل
مسهل است مانند خربق ابیض و بوئیدن روغن آن دائم جهت نسیان و اکتحال آن جهت امراض طبقه قرنیه و ذرور آن جهت گزیدن عقرب نافع و ضماد آن با شیر تازه دوشیده
بر کنج ران و پشت رها جهت انعوظ مجرب و اهل هند را عقیده آنست که چون قبل از بروز آبله نیم درم از ان را بخایند بر نج بنوشند آبله بسیار کم برآید و مجرب دانسته اند و از جمله ادویه است
که داخل کرده میشود در خوشبوئیها مضر رئه مصلح آن مویز مقدار شربت آن از یکمثقال تا سه مثقال با ماء العسل بدل آن بوزن آن وج یا زنجبیل است یا نصف آن خولنجان
و نصف آن وج جوارش اسارون و شراب و عرق آن در قرابادین ذکر یافت **اسد** بفتح همزه و سین مهمله و سکون دال مهمله بفارسی شیر و بهندی باگهه نامند **ماهیت آن**
حیوانیست مشهور از جمله سباع **طبیعت آن** گرم و خشک **افعال و خواص و منافع آن** گوشت آن دیر هضم و مورث شجاعت ضماد پیه آن بر کمر و کنج ران و انثیین
و قضیب و مقعده مقوی جماع و طلای آن جهت کلف و قطور آن با روغن تخم انجره در احلیل جهت انعوظ بعد از جماع طلای پیه و زهره آن بر بدن باعث گریختن سباع از ان شخص
و ضماد پیه ما بین دو چشم آن بر روی مورث هیبت در نظرها ارسطو گوید کباب خصیه شیر بغایت مقوی دل و باه است چون انشکافند آنرا و با بوره سرخ و مصطکی طبخ نموده خشک
کنند و بروغن زنبق چرب کرده با آب گرم ناشتا بنوشند جهت جمیع اوجاع باطنی مانند قولنج و مغص و وجع ظهر و بواسیر و درد جگر و رحم بغایت مؤثر و مفید است و زهره آن مقوی
باصره اکتحالا و آشامیدن یکدانگ زهره شیر نر با زرده تخم مرغ نیمبرشت جهت کسیکه آنرا از زنان بسته باشند گویند مجرب است و وقت استعمال آن در حین هلال ماه شرط دانسته
اند و گویند جلوس بر پوست آن جهت رفع نقرس و بواسیر مجرب است و بستن پوست یا موی آن بر گردن اطفال پیش از بلوغ جهت رفع ازاله صرع و بخور موی آن جهت گریزانیدن سباع
و رفع زنبابوجی نافع و گذاشتن قطعه از پوست آن در میان صندوق رخوت مانع کرم زدن آنها است و اگر کرم در ان صندوق موجود باشد باعث قتل آنها است گویند چون زبان
آنرا خشک نمایند و قدری قلیل از آنرا با نبات سائیده بصاحب ضیق النفس بار در طب بخورانند شفا یابد و چون منی شیر ماده را خشک نمایند و زن حامله با خود دارد تا مانیکه

آریدبرید

اسارون

اسد

طفل از شیر بازگیرند از مرضی که بهندی پرسوت نامند محفوظ ماند و چون فرج آنرا خشک نموده عند الحاجه با آب گرم سوده زن استعمال نماید فرج او را تنگ کند و گرم گرداند و چون یکدرم سرگین آنرا در شراب حل نمایند و بمعتادین شرب خمر دهند باعث نفرت و عدم خواهش ایشان گردد و گویند چون صدای خروس سفید تا جدار را بشنود لرزه بر اندام آن افتد و فرج یا بعضی گمان برده اند که تمساح چون صدای شیر را بشنود بمیرد و گویند خوردن موی سبل آن از جمله سموم است و اکثر از راه عداوت آن را مقراض نموده در میان رگ برگ تنبول گذاشته میخورانند بکسیکه با او عداوت دارند بالجمله بهر نحو کسیکه آنرا خورده باشد علامت آن آنست که در وقت نشستن شکم درد کند و چون بر برگ بید انجیر بول کند آن برگ پاره پاره گردد تدبیر آن آنست که بیاورند جگر بچه گوسفند یا بزغاله و قطعه قطعه نموده خام ببلعند و چون سه ساعت کامل از آن بگذرد دو درم خربق سفید که بهندی کتکی نامند خوب نرم سوده با آب نیمگرم بقدر یک کاسه بخورند و قی کنند و اگر زود قی ننماید شاخه درخت بید انجیر در حلق کنند تا قی آید و موی شیر با قطعهای جگر بیرون خواهد آمد و یا آنکه ماهی روبیان که بهندی جهینگا نامند با تار ریسمانی بسته خام ببلعند و دو سه ساعت صبر نموده تار چه ماهی را بکشند موها با آن چسپیده بیرون خواهد آمد پس بیخ گیاه سفید مرز که بهندی چولای نامند با آب شسته بیخ سوده بیاشامند و اگر شیر کسی را بگزد خواه بدندان و یا بناخن برای آنکه دندان و ناخن از سباع هر دو سمی میباشد اذیت میرسانند باید که زراوند و ایسا و گل درهم سرشته بر آن ضماد نمایند پس با سرکه بشویند و در آن مرهم متخذ از قشور نحاس و زنجار و خبث الفضه و موم و زیت گذارند **اسد العدس** **ماهیت آن** شبیه بگیاه عدس و نوعی از طرثوث و اسله اند برگ آن مزغب بالزغب و ساق آن باریک مانند ریسمان اغبر مائل بسرخی و گل آن سفید و زرد شبیه بگل لبلاب و بسیار از آن کوچکتر و بیخ آن مانند گزر و بسیار کوچک و برگهای نیکو در حوالی آن بهم میرسد میپیچد و آنرا فاسد میسازد و لهذا آنرا هالوک نامند **طبیعت آن** در دوم گرم و با قوت بارده و در سوم خشک **افعال و خواص و منافع آن** محلل بلغم و سودای غیر محترق و مدر بول و مفتت حصاة و آشامیدن آن با سکنجبین جهت یرقان و با آب کرفس جهت حصاة و چون با سرکه مداومت بخوردن آن نمایند پخته یا خام آن باعث لاغری بدن فربه میشود و طحال مضرتی نمیرساند و چون با گوشت طبخ نمایند گوشت را زود مهرا میسازد و طلای آن با سرکه جهت نمله و منع زیاده شدن آن سفید گویند مکرب معطی است مصلح آن بنفشه مقدار شربت آن پنج درم بدل آن افتیمون و در امراض هزال مانند صعتر و ربع آن سند روس **اسرار** بکسر همزه و سکون سین مهمله و فتح رای مهمله و الف و رای مهمله لغت مغربی است **ماهیت آن** شجریست منبت آن آبهای ایستاده و سواحل دریای حجاز و در ابتدای روئیدن یک شاخ بقدر ذرعی شبیه بحی العالم میباشد و چون محاذی روی آب میشود از آن برگ و شکوفه شبیه بمورد ظاهر میگردد و ثمر آن بمقدار فندقی مستدیر و مزغب با اندک بشاعت و حلاوت و عفوصت و طعم برگ آن اندک تلخ **طبیعت آن** مرکب القوی و مسخن **افعال و خواص و منافع آن** لوک بخور آن جهت درد دندان و آشامیدن آن با شیر تازه در محرور و با شراب در مبرود و بغایت محرک باه و تازه آن محلل صلابات و مفتح سده و منعش حرارت غریزی و حابس بخارات مقدار شربت آن از نیم مثقال تا یکدرم صمغ آن از بیخ و بعد از خشک شدن شبیه بکندر میباشد در قوت و با رطوبت جهت امراض بارده و دفع رطوبات از مفاصل نافع **اسبیج** بضم همزه و سکون سین و فتح رای مهملتین و سکون نون و جیم سیج بدون همزه نیز آمده و بهندی سیندور گویند **ماهیت آن** چیزیست مصنوع از قلعی و سفیداب سوخته شبیه بشنجرف اندک سوده و کمرنگ تر از آن یعنی سرخ شگفته اندک مائل بزردی و صنعت آنرا طرق بسیار است از الجمله آنست که بگیرند سفیداب قلعی یا قلعی و سرب او در تابه سفالی کرده بر روی کوره آتش نی و خاشاک گذارند و قدری نمک بر آن بپاشند و با کفچه آهنی بر هم زنند تا سرخ گردد و هر چند آتش تیز دهند سرخ تر گردد پس در دیگی کرده بر روی کوره گذارند و آتش بر اطراف آن برافروزند تا سوخته و بغایت رنگین گردد **طبیعت آن** سردی آن کمتر از اسفیداج که سفیداب نامند و خشکی آن زیاده از آن **افعال و خواص و منافع آن** محلل و جالی و منقی زخمها و منبت لحم طلای آن با روغن گل سرخ یا روغن زیتون جهت رویانیدن گوشت و دفع ورم زخمها و تنقیه چرک و بردن گوشت زاید و مرده و قطع بدبوئی آن و جهت سیلان خون و سوختگی آتش و حقنه آن با پیه و آب و برگ بارتنگ جهت قرحه امعاء و ذرور نرم سوده آن برقوبا بعد مالیدن آب برگ سیم مفرح و تکرار آن باعث زوال آنست و اسبیج از سموم قتاله است مداوای کسی که آنرا خورده باشد قریب بمداوای اسفیداج و ان شاء الله تعالی در اسفیداج خواهد آمد و مرهم آن در قرابادین ذکر یافت **اسروع** بفتح همزه و سکون سین و ضم رای مهملتین و سکون واو و فتح زای معجمه و سکون عین مهمله **ماهیت آن** کرمی است که در سبزه زار ها و در بهم میرسد **افعال و خواص و منافع آن** ضماد آن عصب مقطوع را در ساعت التیام دهد **اسطراغالیس** بکسر همزه و سکون سین و فتح طا و رای مهمله و الف و فتح غین معجمه و الف و کسر لام و سکون یای مثناة تحتانیه و سین مهمله لغت یونانی است و بعربی معروف است بمخلب العقاب الابیض **ماهیت آن** بیخ نمنشی ست کوچک اندک مفروش بر روی زمین برگ و شاخهای آن شبیه ببرگ شاخ نخود و گل آن ریزه و بنفش و بیخ آن مستدیر شبیه بترب شامی منشعب بشعبهای سیاه صلب مانند شاخ حیوانات مشتبک بعضی در بعضی و طعم بیخ آن با قبوضت منبت آن تلهای برف نشین و مواضع سایه ابن بیطار نوشته که در ماوس از اندلس کثیر الوجود است و مستعمل بیخ آن **افعال و خواص و منافع آن**

اسد العدس

اسرار

اسبیج

اسروع

اسطراغالیس

اسطوخودوس

بیخ آن قابض و مجفف قروح و حابس بطن و مدر بول چون با شراب بجوشانند و بیاشامند و چون نرم بکوبند و به بیزند و بر قروح کهنه بپاشند باصلاح آورد و قطع نزف الدم نماید ولیکن بسبب صلابت بدشواری کوبیده میشود **اسطوخودوس** بضم همزه و سکون سین و بضم طاء بی نقطه و سکون واو و ضم خاء معجمه و سکون واو و ضم دال و سکون واو و سین مهمله لغت یونانی است بمعنی حافظ الارواح و بعربی انس الارواح بمد همزه و کسر نون و ممسک الارواح اهل مکه معظمه گیاه آنرا ضرم بضم ضاد معجمه و سکون راء مهمله و میم و گل آنرا زهر الضرم و بسریانی تحاوس که نام جزیره ایست که در انجا میروید و اهل تنکابن ترومی و بهندی دهارو و در بنگاله تنتنه نامند در اطراف عظیم آباد و بنگاله هم میشود ولیکن اندکی کم قوت **ماهیت آن** گیاهی است رستنی بقدر ذرعی سنبلت آن جاهای نمناک برگ آن شبیه ببرگ صعتر و از ان درازتر و باریک و گل آن سردی بشکل انبوه شبیه بخوشه جو بسیار کوچکتر از ان بنفش و مائل بسفیدی و با اندکی و سرخی و مزغب و نرم و ثقیل الرائحه و اندک تلخ و حریف و تخم آن بسیار ریزه و اندک مفرطح و زرد تیره مائل بسیاهی فی الجمله شبیه باززن خرد و بوی آن بعد اندک مالیدن بدست شبیه کافور چنانچه ابن ماسویه گفته که اسطوخودوس را تخمی است که چون بدست بمالند و ببویند بوی کافور از ان آید و طعم آن تلخ و تیز و آنچه بعضی نوشته که تخمی ندارد نیز درست نیست زیرا که آنچه در زمین حجاز و روم و مغرب و زمینهای با قوت میروید با تخم و قوی الرائحه و با تلخی و نرم و مزغب میباشد و آنچه در زمینهای ضعیف مانند بعضی مواضع بلاد هند و عظیم آباد و جهانگیرنگر از بنگاله میروید خشن بعضی سیاه تیره و بعضی سفید مائل باندک بنفشی و بی زغب و بعضی بی تخم و با تخم ریزه سفید مائل بزردی است و نوعی از اسطوخودوس میشود که دانه های خوشه آن با شان مانند اندک بلند و بی زغب و اغبر و در بو شبیه بانچه ذکر یافت بلکه تندتر ولیکن خوشه آن دیده نشده که چه نحو میباشد **طبیعت آن** گرم و خشک در درجه اول و در دوم نیز گفته و این اصح است خصوصاً حجازی تازه قوی الرائحه و تند طعم آن و شیخ الرئیس و ابن تلمید گرم در اول و خشک در دوم گفته اند و مرکب از جواهر ارضی بارد و ناری لطیف و شیخ داود گرم در آخر دوم و خشک در اول سوم و بعضی سرد در اول و بعضی مرکب القوی و اجزاء بارده آن بیشتر از حاره و تخم آن بقول ابن تلمید گرم در اول و خشک در دوم نیز و مرکب از جواهر ارضی بارد و ناری حار لطیف **افعال و خواص و منافع آن** محلل و ملطف و جالی و مفتح سدد با قوت جزو حار لطیف خود و با قوت قابضه جزو ارضی بارد و مقوی دل و دماغ و احشا و جمیع قوای ظاهری و باطنی و قوت مذکوره و مفکره و مصفی روح و مفرح و جهت امراض سینه و سعال و نزلات و سائر امراض عفنه و علل عصبانی بسبب افعال مذکوره و بقوت مسهله بدواءی خود اخلاط فاسده بلغمیه رطبه و سوداویه و اختصاص آن بدماغ و تقویت آن دماغ را نافع و همچنین جهت امراض کبدی و طحال و مجاری بول **امراض الراس** وغیره آشامیدن یکدرم آن تنهای جهت رعشه دماغی و دوار و سدر حادث از ضربه و سقطه و ترغرغ دماغ حادث از ضربه و سقطه و تذکیه ذهن خصوص با ماء العسل و همچنین آشامیدن شراب تازه آن تنهای و با شراب لیموی تازه بجهت آنکه با وجود مقطع و ملطف است حابس البخره و مقوی معده است و مداومت آشامیدن طبیخ آن با ماء العسل و همچنین اسهال آن نافع است جهت صرع و مالیخولیا و جنون و نسیان و جمود و شخوص و وسواس سوداوی و سهر خاو تشنج رطب امتلائی و رعشه و خدر و اختلاج و زوال غم و اندوه نافع بجهت آنکه اسهال سودا و تنقیه می نماید فضول دماغی و رطوبات مزمنه و مانع عفونات و انصباب نوازل است باعصاب و مقوی و مسخن آنها است و تقویت می بخشد دماغ را و تلطیف می نماید روح دماغی را و همچنین سائیده جرم آن با ماء العسل و بدستور گلنگبین یعنی مربای گل آن با شکر یا عسل چون هر شب آنمقدار بیاشامند و مقدار یک مثقال گل اسطوخودوس باشند و مداومت بر آن نمایند امراض مذکوره خصوص وسواس سوداوی و غم را بالکل زائل سازد و آشامیدن آن با عاقرقرحا و سکنجبین جهت صرع و همچنین با شحم حنظل ممزوج نموده استفراغ بدان نمودن در سال چند مرتبه و بعد از تنقیه متعهد معده بودن صرع بلغمی و سوداوی را نافع و یکدرم اسطوخودوس سوده با یکدرم ایارج فیقرا بنهایت رعشه و اختلاج را نافع مداومت آن تا سی و پنج روز و بدستور آشامیدن طبیخ آن با ماء العسل و سعوط آن تنهایی یا با ماء العسل جهت صرع سوداوی و بلغمی نافع بجهت تنقیه و تقویت آن دماغ را و بخور آن برای سهر خاو ضماد آن بر سر جهت نسیان و جمود و شخوص و چون بیندازند در شش قواریر آب انگور یک من اسطوخودوس را در خمی و سر آنرا محکم بسته شش ماه بگذارند که تا برسد پس بیاشامند مصروع از ان با عاقرقرحا و سکنجبین نفع می بخشد آنرا نفعی بین و گاهی بعوض آب انگور سرکه می کنند و هنگامیکه چون یک ماه در سرکه محلل نمایند استعمال میتوان نمود و اگر از این سرکه سکنجبین شکری یا عسلی سازند و از ان سکنجبین یک اوقیه با دو اوقیه با عاقرقرحا و سکنجبین استعمال نمایند بهتر است و بالجمله اسطوخودوس جاروب دماغ است یعنی منقی آنست از کل فضول ردیه بلغمیه بالیه و مفتح سدد و مقوی همه قوی و محلل کل البخره و ریاح فاسد و ملطف ارواح آن و گویند که چون آنرا با ثلث آن کشنیز خشک و ربع آن مرزنجوش و سعد آن از هر یک از مصطکی و بلیله کابلی و کندر معجون سازند و یا بجوشانند و نزد خواب بیاشامند و مداومت بر آن نمایند جهت دفع نزلات و رمد و ترهل در بو و گرانی سامعه و ضعف بصر مجرب و آشامیدن طبیخ آن جهت امراض سینه و سعال و نزله از رقی و تریر و مفرح و مسهل بلغم و سودا و مقوی آلات بول با قوت تریاقیه است المعده و الکبد و الطحال و غیرها آشامیدن ده جزو از اسطوخودوس یک جزو بیخ کبر با عسل سرشته جهت برودت معده و بواسیر بنهایت مفید و نقوع و مطبوخ آن جهت ورم بارد جگر و استسقا و تنقیه

طحال و کرده و امراض مقعده و با شراب جهت نفخ و درد اعصاب و درد اضلاع و سموم مشروبه نافع و با سکنجبین و نمک هندی مسهل قوی است و ضماد آن و همچنین بخمیده مطبوخ آن جهت تسکین اوجاع
مفاصل نافع و چون با صعتر و تخم کرفس بجوشانند و با دوای مسهل بیاشامند نافع مغص آنست مضر صفراوی مزاج و معطش و مغثی و مکرب محرورین مصلح آن سکنجبین گویند مضر است بشش
مصلح آن کتیرا و صمغ عربی است مقدار شربت آن از دو درم تا پنج درم بدل آن در آلات تنفس فرسیون و در تنقیه سودا افتیمون شیخ یوسف بغدادی گفته خواسته اسطوخودوس
اسهال سودا از دماغ است و شربتی از آن یکدرم تا پنج درم و مصلح ضرر آن برنگ کتیرا است و چون با سکنجبین خورده شود احتیاج بمصلح دیگر ندارد و بعضی اطبا گفته اند مصلح شراب آن

اسفاناخ

شراب لیموست و مفتح سده های دماغی و مسهل سودا و بلغم از دماغ است و بعضی گفته اند مسهل صفرا نیز هست و حبوب اسطوخودوس و دهن و سکنجبین و اشربه و عرق و مطبوخ
و معجون آن در قرابادین ذکر یافت **اسفاناخ** بکسر همزه و سکون سین مهمله و فتح فا و الف و فتح نون و الف و خای معجمه بیونانی سوناخیوس و نیز سومان فوسوخیوس و برومی
ابرقیا و بفارسی اسفناج و اسپناج و بفرنگی اسپنس و بهندی پالک و پالک هندی لطف است که اسفاناخ رومی باشد **ماهیت آن** گیاهی است معروف بستانی و بری نیز می
باشد و بستانی آن مستعمل است در مطعوم و بهترین آن باران خورده آن است **طبیعت آن** در آخر اول سرد و تر گویند معتدل است در گرمی و سردی از ین جهت محرور و مبرود را
موافق است الا آنکه اوفق از برای محرورین آنست که با کشک الشعیر و روغن بادام شیرین تناول نمایند و این هنگام می باشد نافع از برای تبهای گرم و سرفه خشک با حبس بطن و اوفق
از برای مبرودین با گوشت فربه و بریج افاویه حاره **افعال و خواص و منافع آن** ملین طبع بسبب قوت جالیه و غساله و رادع و سریع الهضم جید الغذا و کم نفخ تر از سائر بقول
و جهت التهاب و تشنگی و تبهای گرم و امراض سینه و درد پشت گرم و سل و درد کمر و موی خوردن مطبوخ آن با اشیاء مناسبه و با باقلا جهت نزلات حاره مجرب و غرغره آن با آب
جهت درد گلو و لهات مفید و آشامیدن عصاره آن با شکر جهت درد گلو و لهات و یرقان و تفتیت حصاة و عسر بول و حرقت آن و لدغ اخلاط مراره و ضماد پخته آن جهت
درد مفاصل حار و اورام حاره و احتباس بول که از حرارت باشد و ضماد خام آن بر جهت ورم فلغمونی و گزیدن زنبور بر النفجار رد ماسیل و طلای مطبوخ آن با سفیدآب جهت
بثور سفید مضر بارد المزاج و مصدع مصلح آن پختن آنست با روغن بادام یا مسکه گاو تازه و دارچینی و فلفل و آب کامه است مقدار شربت از عصاره آن تا دو مثقال بدل آن
خرفه و قطف و تخم آن جهت وجع فواد و درد احشا و تبهای حاره و شیره آن جهت تب دق و سل مجرب و ضماد پخته آن جهت وجع اورام حاره و تلیین اورام صلبه بسیار مفید و مضر
سپرز مصلح آن گل مختوم مقدار شربت آن دو درم بدانکه اسفاناخ پخته و اغذیه متخذه از آن بساده یا چاشنی دار بطیب بروغن بادام شیرین یا مسکه گاو تازه میباشد
نافع از برای صداع و تشنج یبسی و اورام حاره سرد با لحوم جیده جهت مالیخولیا و جنون و قطرب و مانیا حادث از سودای صفراوی و با پاچه بزغاله جهت و وارد سده حار و خواب
و امراض صدر و ریه و سل و سعال با کشک الشعیر و ماش مقشر جهت ذات الجنب و حبس البول و حرقت آن و حمیات حاره و تسکین عطش نافع و تفصیل اغذیه اسفاناخیه و الوان آن

اسقلیناس

در قرابادین ذکر یافت **اسقلیناس** بکسر همزه و سکون سین مهمله و فتح فا و کسر لام و سکون یای مثنات تحتانیه و فتح نون و الف و سین مهمله **ماهیت آن** از ادویه
مجهوله است جالینوس آنرا قنابری دانسته و مالیقی آن و گفته قنابری مشهور است نزد اهل شام و همه مردم ماهیت آن و همچنین منفعت آن غیر ماهیت و منفعت اسقلیناس
است و دیسقوریدوس در مقاله نوشته که آن گیاهی است شاخهای آن طولانی و بر شاخهای آن برگهای طولانی شبیه ببرگ قسوس که لبلاب کبیر است باشد و ریشهای
آن باریک و بسیار و طیب کم بود و گل آن ثقیل الرائحه و تخم آن ریزه شبیه بتخم فالافیس و منبت آن کوهستانها و سنگلاخها **افعال و خواص و منافع آن**

اسفنج

آشامیدن بیخ آن با شراب جهت زحیر و سحج و رفع سموم جانوران زهردار و ضماد برگ آن جهت قروح خبیثه عارضه در پستان و رحم نافع و جالینوس در سابعه نوشته که هنوز
این دوا را من بتجربه نیاورده ام و اختیار نکرده **اسفنج** بکسر اول و سکون سین مهمله و فتح فا و سکون نون و جیم بیونانی صیفونا و بعربی زبد الطری و سحاب البحر و غمامه و غیم
و نشافه و صوف البحر [illegible] و بهرشفه و بفارسی ابر مرده و ابر کهن و نشکر دکا دران و بهندی موا باد و بترکی بلوط نامند **ماهیت آن** جسمی است که بر روی سنگهای کنار
دریای شور متکون میگردد و چون در آب اندازند آب را نشف مینماید و چون بفشارند آب از آن بر می آید و آن دو قسم می باشد قسمی از آن که متخلل و سوراخهای آن گشاده
و نرم و شبیه بنجد و پر سوراخ است ماده گویند و قسمی که با صلابت و سوراخهای آن صغیر و تنگ است نر نامند **طبیعت آن** گرم در اول و خشک در دوم **افعال
و خواص و منافع آن** محلل و مجفف قروح و جروح عمیقه تازه و کهنه و اورام بلغمیه و ریشهای کهنه و قاطع نزف الدم و التیام دهنده زخمهای کهنه و مفتح
افواه عروق چون تازه آن را با سرکه خالص یا سرکه ممزوج با آب یا شراب تر کرده بر جراحت تازه بگذارند التیام دهد و بالخاصیه قطع نزف الدم کند از هر عضوی که باشد ضماد
مطبوخ آن با عسل یا آب خالص جهت التیام زخمها و ذرور خشک آن مجفف قروح عمیقه و همچنین گذاشتن درست خشک آن بر ظاهر جراحت اگرچه بعمق آن نرسد جهت آنکه با وجود

قوت مجففه قوت جاذبه آنرا نیز هست و سوخته آنرا جهت منع نزف الدم و التیام زخمهای تازه قوی تر و ذرور تازه آن تنهایی یا با پنبه یا با ریشه کتان سوخته جهت رمد یابس و جلای بصر
و تفتیح افواه عروق مضمومه و جراحات جاسیه و محرق مغسول آن در ادویه عین نافع و چون قطعه خشک آنرا که دران مطلق تری نباشد بقفر الیهود و یا بزیت آلوده کرده یکسر آنرا با آتش افروزند
و سر دیگر را بر موضع قطع یا بط که خون ازان بند نشود بگذارند که حرارت آن بدان موضع برسد و داغ کنند آنرا که خاکستر آن بدان ریخته شود در ساعت خون را بند نماید بسبب حبس
و گرفتن ان افواه عروق را و همچنین خاکستر سوخته چرب نموده آنرا بروغن زیت که چرب نموده بسوزانند و خاکستر آنرا ذرور نمایند و شرب آن جهت نزف الدم خارجی و داخلی
سفید و چون قطعه ازان را بقدری که توان فرو برد بخیاطه ابریشمی و یا ریسمانی مضبوط بسته بلع نمایند و سر خیاطه را بدست بگیرند و لمحه صبر کنند که جذب رطوبات کرده بالیده گردد
بعد ازان خیاطه را بکشند که از گلو بیرون آید بقسمی که گلو بشر در اخراج زلو و خار که در حلق چسبیده باشد بعدیل است و چون ریزه ریزه نموده بمقراض و بروغن زیت چرب نموده
بگذارند تا موش بخورد و میکشد آنرا و در مصر کاذران آنرا در آب میخیسانند و در آب آنرا گرفته بجامه میمالند جهت تصفیه آن و گفته اند از خاصیت آن آنست که چون آنرا با شراب
ممزوج نمایند و اسفنج را دران بگذارند از هم جدا میکردند مضر احشا و مصلح آن آب غوره یا ریباس است و چون خواهند که بیاشامند باید که بسیار ریزه بمقراض کرده بیاشامند
زیرا که در دهان کوبیده نمیشود و دستور اخراج و سحق و غسل و سفید کردن آن در قرابادین ذکر یافت و سنگها که در جوف اسفنج بهم میرسد در طبیعت قریب است بدان و حرارت این ازان
کمتر ملطف و مجفف و جالی و مفتت سنگ مثانه نزد غیر جالینوس زیرا که او مستبعد میداند نفوذ و رسیدن قوت آنرا بمثانه و لیکن مفتت سنگ گرده گفته اند **اسفیدان** بکسر اول
و سکون سین مهمله و فتح فا و سکون نون و فتح دال مهمله و الف و نون شرابی کثیر المنافع است صنعت آن در قرابادین ذکر یافت **اسفیداج** بکسر همزه و سکون سین مهمله
و کسر فا و سکون یای مثناه تحتانیه و فتح دال مهمله و الف و جیم معرب اسفیداب فارسی است و بعربی و عبرانی باروق و بیونانی سمونیون جمسیلون و سلیقون و زبرقون
و بسریانی اسقطیقا و بهندی سفیده و بترکی کرتان نامند **ماهیت آن** از قلعی و سرب و روی و توتیا سازند بطریق احراق و بهترین همه و مستعمل در ادویه عین و غیره
آنست که از قلعی که رصاص ابیض نامند سازند و سنگین و نرم و بسیار سفید باشد و آنرا سفیداب رومی و کاشغری نیز نامند و مستعمل مغسول آنست خصوص در امراض
عین تا حرارت و حدت و لذع آن زائل گردد **طبیعت آن** سرد در سوم و خشک در دوم و گویند سرد در دوم و خشک در سوم هست **افعال و خواص و منافع**
آن ملطف و مجفف بی لذع و مبرد و مسدد و مغری و قالع گوشت زائد فاسد و مدمل قروح و سوختگی آتش و با سرکه و روغن گل سرخ و بنفشه جهت درد سر و با ادویه
عین جهت درد چشم و بثور و بیاض و قروح و اورام حاره آن خصوص مصنوع از سرب که آن که خوب شسته باشند و با شیر دختران و با سفیدی تخم مرغ جهت رمد و چون آنرا
نگر بشویند و تصفیه بگلاب کرده خشک نمایند در آفتاب جهت رمد حار و در مراهم با اقلیمیا و آب عنب الثعلب جهت منع روییدن مو مجرب و با آب برگ عنب الثعلب و ادعات
جهت باد سرخ و بثور و نزف الدم و حکه و ورم حار و سوختگی آتش و آب گرم و با شیر جهت ورمهای حاره مفاصل و زخمها و شقاق مقعد و درد چشم و بثور آن و بیاض
رقیق چشم حیوانات و با بیاض بیض و تنهایی و یا با روغن گل سرخ جهت سوختگی آتش که پارچه را بدان آلوده و تر کرده بر موضع سوختگی اندازند و چون خشک گردد تبدیل نمایند
و حمول آن جهت منع حمل و قطع سیلان حیض نافع و چون بر لسع عقرب بحری و تنین بحری بمالند نفع بخشد آنرا و چون بر موضعی که خواهند که موی آنرا نتف نمایند بمالند
بیخ موی را سست و نرم گرداند که باسانی بی درد و الم کنده شود و چون در مراهم داخل نمایند زخمها را پر نماید و لحم زائد را بخورد و بدل آن آب آبار و سرخ است **المضار** آشامیدن آن
مورث خناق و مانع حیض و حمل و زیاده از یکدرم آن کشنده و دستور اتخاذ آن هم بطریق تعفین و هم بطریق احراق و دستور غسل آن در مقدمه ذکر یافت و خوردن آن کشنده است
بعروض سده در مجاری و تضییق آنها و سفید شدن زبان و متغیر شدن رنگ رخساره و بدن و استرخای اعصاب و اعضا و اختلاط عقل و سرد شدن بدن و دماغ
و خشک شدن حلق و دریافتن عفوصتی که گویا مازو خورده و مغص و لذع در معده و وجع فؤاد و سرفه و ضیق النفس و فواق شدید و غشی و خناق در انتها و اگر با نوشادر
مصعد نمایند مهلک است و علاج آن بقی و آشامیدن مطبوخ تخم کرفس و انیسون و رازیانه با عسل و طبیخ انجیر و ربع درم سقمونیا با ماء العسل و بعد ازان عصاره
افسنتین است و مدرات بول با ماء العسل **اسفیداج الرصاصین** بفارسی سفیداب ارزیزی نامند **ماهیت آن** سنگی براق صفایحی است که در یزد و نواحی اصفهان
از معدن آن و امثال آن حاصل میشود **طبیعت آن** سرد و خشک در دوم **افعال و خواص و منافع آن** محرق آن لطیف تر و لزوجت و تجفیف آن کمتر و نفع
آن بیشتر و جالی و مغری و رافع آثار جرب و صافی کننده بشره و قاطع نزف الدم جراحات تازه و رعاف است و طلای آن بر پیشانی و با سرکه مخلوط با پیه خرگوش
و سفیدی تخم مرغ جهت رعاف و حبس و منع خروج دم از شریان شکافته شده و باعث التزاق آن و تنهایی با آب جهت باد سرخ و اورام حاره نافع **المضار** خوردن آن کشنده است

اسفیدان

اسفیداج

اسفیداج الرصاصین

خناق وخشکی دهان و قولنج واکثر اعراض اسفیداج وازان اقوی ومداوی آن بقی فرمودن وخوردن نیم مثقال حب النیل با ماء العسل وچیزهای لعابی وعصاره خبازی تر وملوخیا پس
آشامیدن ربع درم سقمونیا با جلاب اگر باین ساکن نشود اعراض بهتر والا باز اعاده اسهال نمایند اگر سحج عارض شود معالجه آن نمایند **اسفیدباج** بکسر همزه وسکون سین مهمله وکسر فا
وسکون یاء مثناة تحتانیه وکسر دال مهمله وفتح باء موحده والف وجیم بفارسی شوربا نامند از جمله اغذیه است **ماهیت آن** مرقی است که از گوشت بچه مرغ ونرغاله وحلان وغیر
اینها از گوشتهاء خفیفه لطیفه وبقول وحبوب وغیر آن مانند اسفاناخ وکدو وماش مقشر وجو مقشر وامثال اینها که طعم غالب نداشته باشند وادویه حاره مناسبه ترتیب دهند
طبیعت آن در دوم گرم وتر **افعال وخواص ومنافع آن** لطیف مرطب صالح الکیموس ونافع از برای اکثر امراض سر مانند سرسام حار ومالیخولیا وجنون سوداوی
وسبات وسهر ونسیان وسکته وفالج ولقوه واسترخاء واختلاط ذهن ورعونت وحمق وبلادت وبلاهت وامراض صدر مانند سعال وضیق النفس وگرفتگی آواز وامراض سوداوی مانند
جذام وسوداوی مزاجان را نافع **صنعت آن** بگیرند گوشت بزغاله ویا مرغ بچه یا طیور خفیفه از هر کدام که مناسب باشد ومیسر آید وپارچه پارچه کرده در آب جوش دهند
وکف آنرا بگیرند وطبخ دهند پس در ان از حبوب وبقول آنچه مناسب باشد ریزه ریزه کرده ومقشر نموده داخل کرده بپزند تا پخته گردد پس چیزی از توابل حاره مناسبه کشنیز
ومصطکی در ان ریخته سرش را بند کنند تا نضج یابد پس فرود آورده بکشند وبخورند بتنهائی ویا بقدری چلاو واگر قدری قلیل برنج در وقت طبخ داخل نمایند بد نیست که بهتر است
وگرما گرم با قاشق خوردن آن بنحویکه بخار آن لب ووکردن برسد از برای اصحاب زکام وسعال بسیار نافع است وتفصیل خواص وصنعت آن در قرابادین ذکر یافت **اسقنقور** بکسر همزه
اول وسکون سین مهمله وفتح قاف وسکون نون وضم قاف وسکون واو وراء مهمله وانرا سقنقور بدون الف وسقنقس نیز وبعربی بعضی گویند که ورل ماهی است وتحقیق آنست
که غیر ورل است وورل ماهی را بهندی پانی کی گوه وسقنقور را سمهور وبهندی بن رهو نیز نامند **ماهیت آن** حیوانی است از نر بچه بزرگتر وبادست وپا شیخ الرئیس نوشته که آن
ماهی است که از نیل مصر صید مینمایند ونوشته که گویند که از نسل تمساح است که در بیرون آب بر خشکی که ره نشو ونما در خشکی یابد وصاحب شفاء الاسقام نوشته حیوانی است بیا
شبیه بورل یافته میشود ودر رملهای اطراف نیل مصر ومیشکافد رمل را وداخل آب نیل میشود ونوشته که بعضی گفته اند که از نسل تمساح است وفرق میان او ومیان ورل آنست که ورل در
صحرا ها میباشد واسقنقور در شطوط نیل رملی وقریب بدان وپوست ورل صلب تر وخشن تر از پوست سقنقور است وغذای ورل اشیای بری است وسقنقور هم حیوانات بحری
مانند عضایات وهم ماهی دریا میخورد وگویند از نسل تمساح است که نهنگ باشد بر لب رود نیل بیضه میگذارد وبچه می آورد وانچه در آب میرود نهنگ میشود وانچه در ریگ می ماند
سقنقور وان غیر ورل است زیرا که سقنقور چنانچه ذکر یافت در نیل ونزدیک آن میباشد وورل در بیابانها وسر سقنقور باریک کشیده ورنگ آن ابلق از سبزی وزردی
وسیاهی وسفیدی وپوست آن املس وبعضی گویند فلس دار است وسر ورل پهن ورنگ آن ابلق از زردی وسرخی وپوست آن خشن ودرشت بی فلس وابن جمیع گفته که مشاهده
کردم من در روده آن بعد صید وشکافتن آن عضایات متغیر نشده وهضم نیافته وتولید آن مثل تولید حیوانات دیگر از نر وماده است ونر آنرا دو خصیه مانند خصیه
خروس در خلقت ومقدار در جوف کمرگاه آن وماده آنرا دو فرج است وتخم میگذارد وزیاده از بیست عدد ودفن میکند آنرا در رمل وتکمیل تام می یابد بحرارت رمل گرم شده از
تابش آفتاب وصاحب جامع گفته سقنقور بحقیقت آن چیزیست که ابن جمیع ذکر کرده ودر عصر ما یافت نمیشود در دیار مصر مگر در بلاد فیوم وازانجا بقاهره میبرند واکثر صید آن
در ایام زمستان در چله میشود که از شدت سردی از آب گریخته بخشکی می آید پس بر آن ظفر می یابند ومیگیرند وبعضی گفته اند که گاه یافته میشود سقنقور در مواضع چند از بلاد هند وحبش
ودریای قلزم وابو القاسم عبد الرحمن تمیمی گفته که مشاهده کردم در بلاد مشرق حیوان بحری مسمی بسقنقور وآن حیوانی طولانی بود سوای دنباله بقدر دو ذرع وعرض وکمر زیاده از ربع ذرع
ورنگ او زرد مستعمل گوشت حوالی شکم وناف ودم نر آنست که قوی ولحیم است وگوشت غیر مملح آن مدتی میماند ومن گوشت آنرا مدتی با خود داشتم از معدن آن تا اصفهان
ومتغیر نشده بود واهل آن بلاد گوشت آنرا با حموضات مانند سرکه وامثال آن بسبب شدت حرارت آن استعمال مینمایند وآن بسیار مقوی باه است بحدی که ساکن نمیگردد
مگر بخوردن کاهو وعدس ووقت صید آن فصل ربیع که هنگام تهیج وسفاد آن است وباید که قبل از سفاد صید نمایند وباید که نر باشد زیرا که ماده آنرا قوت کم است
وهمان روز که صید نموده ذبح نمایند والا پیه آن گداخته وگوشت آن لاغر وضعیف میگردد وقوت آن پس سر ودست وپای آنرا بیندازند وقدری از دم آن وانیز بیندازند
که قوت بسیار در دم آن است ودرکرآن پس شکم آنرا بطول بشکافند وانچه در جوف آنست سوای گرده وخصیه پیه آن برآورند وپاک کرده نمک انباشته بوضع شق دوخته معکوس در سایه در موضع
معتدل الهوا بیاویزند تا نیکو خشک گردد واز فساد محفوظ بماند وباید که در سله بید یا نخل متخلخل گذاشته بیاویزند زیرا که موش را عجب بسیار به شحم آن است اگر آنرا آویزان نکنند
موش خورد یا آن نتواند رسانید واگر دو غبار هم محفوظ ماند والا موش خود را رسانیده تمام شحم آنرا میخورد وهمچنانکه قویترین گوشتهای اعضای آن در تقویت باه کمرگاه وناف است

ونباله وکرده وخصیهٔ آن است وهمچنین نمک آن مواضع قویترین نمک مواضع دیگر است مولف نیز در مرشدآباد و در سنه یکهزار و یکصد و پنجاه و یک در زمان نواب شجاع الدوله صوبه دار بنگاله
در خدمت عم عالیقدر خود سید حکیم علی نقی خان مخاطب بعلویخان ثانی قدس سره مشاهده نموده که از تیره صید کرده آورده بودند طول آن تخمیناً دو ذرع عرض آن نیم ذرع و دست
وپای آن کوتاه وناخنهای آن بلند ورنگ آن اغبر و بر پوست آن مانند فلس جنیری نمودار بدون آنکه از آن فلسی جدا کرده و قبل ازین نیز شنیده شده که آورده بودند و بعد از آن نیز
و در اسلام آباد نیز شنیده شده که میشود و بهم میرسد ولیکن از کسانیکه لحم و نمک آنرا استعمال نموده خواص جدید آن مسموع نگردید **طبیعت تازه** غیر نمک سود آن گرم و تر در دوم
و بعضی در اول گفته اند و نمک سود آن گرم و تر در دوم و بعضی در اول گفته اند نمک سود آن گرم در سوم و خشک در اول و کهنهٔ آن در دوم **افعال و خواص و منافع آن**
خوردن گوشت آن جهت فالج و لقوه و رعشه و خدر و کزاز و نقرس و اوجاع مفاصل و امراض باردهٔ عصاب و تسخین بدن و تقویت باه مفید و در امر باه و آوردن نعوظ و ادرار
منی بحدی مبالغه نموده اند که شاید بهلاکت رساند خصوص که با عسل و یا با طبیخ عدس و شراب نبید زبیب و زردهٔ تخم مرغ نیمبرشت و یا جلاب که سعیر فعل آنند تناول نمایند و تخصیص
گوشت مواضع مذکوره و پیه و ذکر آن و شاید در بلدان حاره یابسه و بعضی امزجه چنین باشد و در بلاد دیگر که هوای آن جا ارطب است اثر آن ضعیف بود خصوص بلکه در بلاد هند و بنگاله که کون
باید بسبب کثرت رطوبت و ملح آن را چون بکوبند و بزردهٔ تخم نیمبرشت و یا تخم جرجیر ساشیده پاشیده بکار زند و همچنین نمک آنرا خصوص نمک پیه و سرهٔ آن با دارچینی سوده و بزردهٔ
تخم مرغ پاشیده جهت تقویت باه عظیم الفعل زیاده از گوشت و پیه آن مهر پارس گوید طلای خون آن با طبیخ و املج تغییر رنگ وضح و برص می کند و گفته اند که سقنقور انسان را
سیکر زد و طلب آب میکند اگر یافت در آب میرود و اگر نیافت بول میکند و در بول خود میغلطد و چون چنین کرد در ساعت انسان میمیرد و اگر انسان سبقت کرده در آب فرو رفت
قبل از رفتن آن و یا در بول خود غلطید سقنقور بر پشت افتاده میمیرد و انسان صحت می یابد و این خاصیتی است عجیب بر تقدیر صحت آن مقدار شربت آن از یک مثقال تا سه
مثقال بحسب مزاج و سن و فصل و بلد و موافق امزجه بارده رطبه مضر امزجه حاره یابسه خصوص کهلی مصلح استعمال نمایند و اسحاق گفته مضر است بسر مصلح آن عسل بدل آن بیخ
صیدا و قضیب خشک گاو کوهی و جمعی گفته اند خصیة الثعلب است و اصلی ندارد و جوارش اسقنقور و معجون آن در قرابادین ذکر یافت

اسقوردیون

اسقوردیون بضم همزه و سکون سین
مهمله و ضم قاف و سکون واو و رای مهمله و کسر دال مهمله و ضم یای مثناة تحتانیه و سکون واو و نون آنرا اسقوردیون بحذف همزه نیز گویند لغت یونانی است بمعنی ثوم الحیه
و معروف بثوم الکلب و سیر صحرائی است که بفارسی موسیر نامند **ماهیت آن** دو صنف می باشد صنف اول کوچک و بی دانه و پوست آن از آن جدا نشده و طعم آن
تلخ و قابض و لذاع و آنرا اسقوردیون جبلی و مصری و کراث بری نامند و برگ آن ریزه و اغبر و کم ارض تر از سیر بستانی و گل آن مائل بسرخی و ساق آن دراز و منبت
آن صحرا و بالای کوهها و صنف دوم مانند سیر بستانی بحسب شکل و برگ و یکدانه و طعم آن تند تر و لطیف تر و با عطریت و حکیم محمد میر مومن گفته که صنف دوم آن مرکب
از دو دانه و بزرگ ساق و گل آن سفید است **طبیعت آن** در آخر سوم گرم و خشک و با قوت تریاقیه **افعال و خواص و منافع آن** محلل و جالی و مدر بول و حیض و تریاق
زهرها و در جمیع افعال قویتر از سیر بستانی و انشاء الله تعالی در حرف الثاء در ثوم مشروحاً مذکور خواهد شد مقدار شربت آن تا دو درهم بدل آن ثوم الذکر و گویند غضن و محلل آن
در افعال مذکوره بتمر و ضیق النفس و امراض طحال و استسقا را نافع و تخم آن بغایت مسهل مبرود المزاج است

اسقولوقندریون

اسقولوقندریون بضم همزه و سکون سین مهمله و ضم قاف
و سکون واو و ضم لام و سکون واو و فتح قاف و سکون نون و فتح دال مهمله و سکون رای مهمله و ضم یای مثناة تحتانیه و سکون واو و نون لغت یونانی است بمعنی
مزیل الصفا و بمعنی کاوی السپرز نیز گفته اند بجهة آنکه گدازنده و سائل کننده سپرز است و اهل اندلس و بزبان مصر مشهور بکف النسر است و بشیرازی زنگی دارو نامند **ماهیت**
آن نباتی است بی ساق و بی خوشه و بی ثمر منبت آن سنگلاخها و جاهای سایه و برگ آن مشرف مانند برگ بسفایج و طرف اسفل برگ آن مائل بسرخی و مزغب و طرف
اعلای آن سبز و از یک بیخ روئیده و بهتر آن سنگین سرخ آن است **طبیعت آن** گرم در اول و خشک در دوم و صاحب تحفه گرم در دوم و خشک در سوم نوشته
افعال و خواص و منافع آن محلل و ملطف و مفتح و مدر و مفتت و جهت صرع و فواق و یرقان و طحال و امراض سوداوی شرباً و ضماداً تعدیل و یسقوریدوس گفته
که چون با سرکه بیزند و چهل روز بیاشامند و بر طحال ضماد نمایند تحلیل دهد آنرا و چون بسایند و با شراب بیاشامند جهت فواق و یرقان و تفتیت حصاة گرده و مثانه و تقطیر
البول نافع و گفته اند خوردن آن چهل روز با عسل دافع ورم سپرز است و مجرب و تعلیق آن مانع آبستنی و سزاوار آن است که تعلیق نمایند آنرا در روزی که در شب گذشته
آن ماه نباشد مقدار شربت آن تا سه درهم و بالخاصیه مضر قلب مصلح آن صمغ عربی و مضر مثانه مصلح آن عسل بدل آن پوست بیخ کبر و گویند دو وزن آن کما دریوس و گویند
مرجان سوخته و صحار بخت آن را بیخ کبر بری دانسته و شیخ الرئیس نیز باین معنی اشاره نموده در مفردات قانون که قیل انه نبات سخری ینبت فی المکان الکثیر الفیء قال قوم

انه ضرب من الاسقیل وقیل غیر ذلک وبالجمله از ادویه مجهوله الماهیه است **اسقیل** بکسر همزه وسکون سین مهمله وکسر کاف وسکون یای مثناه تحتانیه ولام لغت یونانی است اسقال واسقیلا نیز گویند ودر بعضی لغات طیطون وبعربی بصل العنصل وبصل الفار وبصل البر وعنصل وعنصلان وبفارسی پیاز دشتی وپیاز موش جهت آنکه کشنده موش است وبهندی کاندی وکندری نیز نامند **ماهیت آن** بیخی است شبیه بپیاز امرودی شکل بزرگ وکوچک وجبلی وبری میباشد وبزرگ آن تا نیم رطل وزیاده نیز کثیر الوجود در اکثر بلاد وبنساجان بنگاله اکثر لعاب آنرا جهت استحکام وسختی بر ریسمان تار وپود کرباس در وقت بافتن میمالند وبرگ آن شبیه ببرگ زنبق وسوسن ونرگس وپیاز وکندنا وبلندتر وعریضتر از آنها وساق آن بی تجویف وسبز مائل بزردی واز بیخ پیاز آن ساقی اندک عریض برمی آید وبر سر آن گلهای سفید طولانی ووسط گلها سفید وهر گلی مشتمل شش برگ ودر وسط آنها خطار غوانی طولانی ودر وسط گلها پنج تا هفت عدد تارهای ارغوانی وبر سر آنها چیزهای هلالی الشکل اندک پهن زرد رنگ وبعد خشک شدن سیاه میگردد وبوی گل آن فی الجمله بوی گل نیلوفر وگل بعضی سفید مائل بسیاهی وتخم آن مانند تخم پیاز وبزرگتر از آن وبهترین آن امرودی شکل زرد مائل بسفیدی براق شیرین طعم با حدت وتلخی متوسط در بزرگی وکوچکی **طبیعت آن** گرم در سوم وخشک در دوم با رطوبت فضلیه ورطوبت محرقه ومقرحه ودر سوم نیز خشک گفته اند **افعال وخواص ومنافع آن** جهت اکثر امراض سرمانند لیثرغس وصرع ومالیخولیا وشقیقه ودردسر بارد وسبات ودوار وسدر واختلاج واسترخا وفالج ولقوه ونسیان وتقویت باصره وحدت آن ومنع نزول آب در چشم ودرد گوش وضیق النفس وسرفه کهنه وربو وخشونت سینه وتقویت حلق وقی الدم وتقویت معده وهاضمه وگوارانیدن طعام ودفع التیادن آن بر سر معده ویرقان واستسقا وصلابت طحال ومغص ووجع مفاصل وعرق النسا وتفتیت حصاه مثانه وعسر البول وادرار حیض واسقاط جنین وقروح باطنی واوجاع اعصاب وداء الثعلب وجذام وتنقیه اعضا از اخلاط غلیظه لزجه نافع جهت آنکه جالی ومفتح وملطف کیموسات غلیظه وجاذب فضول از عمق بدن وملطف ومحلل ومسهل اخلاط غلیظه است خصوصاً مشوی آن که شش مقدار آن نمک وقدری روغن سرشته ویکمثقال ونیم آنرا ناشتا بخورند اسهال نیکو میفرماید وامراض مذکوره را مفید **امراض الراس** خوردن یکمثقال مشوی آن بتنهایی ویا با شراب عسلی ویا با عسل جهت دوار وسدر وصرع ومالیخولیا واسترخا وفالج ولقوه نافع وضماد آن سائیده آن بر سر صاحب لیثرغس بتنهائی ویا با خل وخمر ویا مشک وهمچنین ضماد آن بر ساقین وفخذین وساقین صاحب سبات باعث جذب مواد وافاقه وتنبه وسست وضماد سائیده با آتش گرم کرده آن آنمقدار که لذع وحدت آن کم گردد بتنهائی ویا با خطمی وقدر قلیلی افسنتین وصبر ومرمکی ومصطکی اجزای متساوی یا غیر متساوی بقدر حاجت ولیکن باید که اسقیل بوزن مجموع باشد بر سر صاحب نسیان وبر ساقین وقدمین ویا فخذین ویا رکبتین او وبعد تیغ زدن بر ساقین او وگذاشتن محجمه وبر ساقین وقدمین ورکبتین او بتنهائی یا با صعتر فارسی ومویزج از هر یک ده درم وبرگ خردل یکدسته کوچکی همه را بیکجا نرم سائیده ویا روغن یاسمین یا روغن غار در هاون بدسته بسایند تا چون مرهم شود وبر اعضای مذکوره بمالند وهمچنین چون بر ثآلیل وشقاق عارض از سردی هوا بمالند **امراض الصدر والمعده والکبد وغیرها** چون با دو چندان عسل کف گرفته بپزند وبخورند جهت ربو وضیق النفس وگرفتگی آواز مفید وچون مشویه نمایند وبیضه مرغ را در جوف یک اسقیل وبگذارند تا نضج یابد وبخورند آن بیضتین را اسهال آورد وزائل سازد زمین را یعنی زمین گیر شدن مرضی را وچون نه قیراط آنرا در عسل پخته بخورند جهت درد معده وسوء هضم وتقویت معده ویرقان وسرفه کهنه وربو ونفث الدم ونفث مده ریه ومغص واحتباس بول نافع ونه قیراط مشوی آن با ماء العسل جهت جذام وآشامیدن آب برگ آن که با دو چندان عسل بقوام آورده باشند جهت ربو وضیق النفس مفید وچون اسقیل را کوبیده فشرده وبا آب آن کرسنه را خمیر نموده بنوشند جهت استسقا مفید گفته اند چون اسقیل را خمیر وگل گرفته در زیر آتش طبخ نمایند وقدری از پخته آنرا با پیاز وسیر کمی ونمک سرشته بخورند مقدار سه مثقال با حلوا وکرمهای شکم را هر نوع که باشد دفع نماید ویک قیراط از آن واز ریشهای آن که با هم بکوبند وبنوشند مقی قوی وچون مغز آنرا با سرکه کوبیده در حمام بر بهقی که بهیچ دوا زائل نشود بمالند زائل سازد ومجرب وچون ریزه ریزه کرده در روغن زنبق بجوشانند تا خشک ونیم سوخته گردد مالیدن روغن مزبور جهت جمود اطراف از سرمازدگی ودرد مفاصل ونقرس ودرد گوش وسده آن موثر وبا موم وقلیلی کبریت جهت قروح شهدیه وجرب متقرح ویابس وحکه وحزاز وبا زفت وحنا جهت بثور یابسه سر اطفال وضماد پخته آن با سرکه جهت گزیدن افعی نافع وچون غیر مشوی آنرا با نطرون بقدر ربع آن کوبیده وپارچه بسته موضع داء الثعلب با آن چندان بمالند که خون آلود گردد زائل گرداند وموی برویاند اگر محتاج بتکرار عمل باشد بعد رفع جراحت باز بمالند وگویند بوی آن کشنده مگسهای گزنده است وبالخاصیه قاتل موش در ساعت چون آنرا بخورد وداشتن آن با خود یا در مکان موجب هرب سباع وهوام ومار وکژدم ومورچه ومگس ومالیدن عنصل غیر مشوی بر بدن باعث قرحه واذیت آن ومصلح آن مرداسنگ سائیده با آب وگویند چون عنصل را نزدیک تاک غرس نمایند انگور را باصلاح آورد وغرس آن در پای درخت انار وسفرجل مانع ریختن شکوفه آن وتخم آن الین طبع وجهت مغص ودرد مقعده ودرد چشم نافع

و چون کوبیده و با سرکه خمیر کرده حبها سازند و یکعدد آنرا درمیان انجیر گذاشته یکروز درمیان عسل رقیق نگاهدارند پس بیرون آورند و انجیر را بکنند و بعد از آن آب گرم و یا آبی که در آن بوره
جوشانیده باشند بیاشامند و دفع قولنج صعب نماید مضر محرورین و کرب و مضر عصب صحیح مصلح آن حماما و مصدع و مورث غثیان و مقرح و مقطع و مصلح آن قند و نبات بعضی
گفته اند مصلح آن سکنجبین و بعضی گفته شیر تازه دوشیده و بعضی گفته شرابی که بسنگ تفته داغ نموده باشند در اوب فواکه و اسقیلیکیه تنها رونیده باشد در زمین رومی شدید الحرارة
حاد و قتال است و مداوای آن قی فرمودن و آشامیدن اشیای مذکوره و زرده تخم مرغ در سرکه پخته و سماق و بزور و لعاب و مسکه و سفوف قلیا تا مقدار شربت آن تا دو درهم
و زیاده بر آن مضر و مهلک خصوص غیر مشوی آن مصلح آن تنظیف بدن بقی و آشامیدن اشیاء بارده و لعابهای معری و آب میوه های سرد و مراق چرب بدل آن گویند بوزن آن
اسقوردیون که سیر صحرایی باشد و فوه تا نیم بوزن آن و مثل و ثلث آن وجع و ثلث آن حماما و بیخ کبر است و طریق حصی نمودن و تشویه و حل سکنجبینات و دواها و ادهان و اشربه و غیرها
و اقراص مستعمل در تریاق فاروق و لعوقات و معاجین آن با خواص و منافع آنها در قرابادین بتفصیل ذکر یافت **اسکنتو** بلغت تنکابن سعد است که بیخهای ریشه گیاهی را اثر نامند و بعربی
حب الزلم گویند و آن بیخی مدور و بسیار لذیذ و شیرین و بقدر نخودی و برگ آن باریکتر از برگ کراس است و زیاده بر سه عدد نمیباشد و بی ثمر و بی گل و در ریگزارهای قریب بآبها میروید **اسکنده**
بکسر همزه و سکون سین مهمله و فتح کاف عجمی و خفای نون و دال ها نام دوای هندی است **ماهیت آن** بیخی است اندک تلخ و بطول یک انگشت و کمتر از آن و اندک باریک ظاهر و باطن
آن سفید مایل بزردی و بهترین آن ناکوای آنست که بزرگ کرم ناخورده باشد **طبیعت آن** گرم و خشک با رطوبت فضلی **افعال و خواص و منافع آن** سرفه و ضیق النفس
و ورم اعضا و برص را نافع جهت دفع امراض قدیمه و تقویت بدن و فربهی و تقویت باه و رحم و مکر و دفع فساد بلغم و سودا مفید و اهل هند اجمله رساین و قایم مقام بهمن سفید میدانند لهذا اکثر در
ادویه باهیه و دوای زنان بعد از وضع حمل استعمال مینمایند **اسل** بفتح همزه و سکون سین مهمله و لام لغت عربی است و بهندی کسرانی نامند **ماهیت آن** نباتی است که از آن حصیر
میبافند و در آبها و زمینهای آبدار و قریب آن میروید نر و ماده میباشد نر آنرا کولان نامند تخم آن سیاه مایل باستداره بزرگتر از تخم ماده و گیاه آن خشن و سطبر تر از ماده و آن
آن باریک بی شعبه و در عراق السمان و غربال بآن میسازند و دیسقوریدوس گفته که آن دو صنف میباشد صنفی آن اطراف آن تیز و آنرا اسجونس گویند و این صنف نیز دو قسم بود یکی ثمر
و دوم بی ثمر سیاه مستدیر و قصب این صنف غلیظتر و پرگوشت تر از قصب و صنف سوم آن غلیظتر و شاخهای آن بسیار و قویتر از دو صنف اول و اسجونوس نامند و ثمر این صنف بزرگتر از
آن هر دو و شبیه بثمر صنف دوم از اول **طبیعت** هر دو صنف آن مرکب از جوهر ارضی بارد غالب و جوهر مائی حار اندک **افعال و خواص و منافع آن** ضماد آن جهت تحلیل اورام
و تسکین اوجاع و سهر و مالیخولیا و استسقا و آشامیدن ثمر هر دو صنف آن بقدر سه درهم با شراب ممزوج جهت قطع اسهال و نزف الدم رحم و ادرار بول و آشامیدن ثمر صنف سوم
آن بغایت منوم و تا بحد ورم آن مورث سبات و ضماد برگهای تازه متصل بیخ آن جهت گزیدن هوام و رتیلا و خاکستر بیخ آن جهت قطع نزف الدم و جمیع اعضاء و تحلیل خنازیر و رفع
حکه نافع مصدع و منبت و مصلح آن کشنیز و فلافلی و فرش نمودن صنف رقیق آن که ماده است جهت ابدان قویه و مستسقی و غلیظ آن جهت ابدان یابسه مفید **اسلنج** بکسر همزه و سکون
سین مهمله و فتح لام و سکون نون و جیم بتحفه الجواهر نوشته که لحیه التیس است و اصلی ندارد و آنرا ذنب الخیل نیز نامند **ماهیت آن** بستانی و بری میباشد بستانی آن گیاهی است
منبت آن ریگزارها و شاخ آن دراز زرد رنگ و برگ آن شبیه بجرجیر که تره تیزک نامند و مستعمل صباغان مغرب است و آنرا الیرون گویند و شاخهای آن باریک و زرد رنگ شبیه
به نی با تجویف و برگ آن باریک و اغبر و برگ بری آن کوچکتر از بستانی و مایل بسرخی و ساق آن با شعبهای بسیار پهن بر روی زمین و در اطراف شاخهای آن غلافها
بسیار و متراکم بعضی بالای بعضی شبیه بغلافهای بیخ و لیکن از آنها نرمتر و کوتاهتر و اندرون آنها تخمهای بسیار باریک سیاه و ریشه های آن سطبری انگشتی و رنگ آن ما بین سرخی
و زردی و بسیار تند طعم و منبت آن ریگزارها و کوههای بی اشجار و این را باطلیثیه الرنبال نامند **طبیعت** قسم بستانی آن گرم در سوم و خشک در دوم و بری آن در هر دو کیفیت
از آن زیاده **افعال و خواص و منافع آن** بستانی آن جهت تحلیل و انضاج اخلاط غلیظه و رفع اورام و سموم و مغص و ریاح بسعدیل ضماد برگ مطبوخ آن جهت رفع اورام بلغمی
و برودت آن مجرب دانسته اند و طلای مطبوخ ممزوج آن با آرد جو جهت حمره نافع و نیم درهم از بیخ و تخم بری آن جهت درد احشا و ریاح غلیظ و کرم معده و قولنج ریحی و یکدرم آن جهت
گزیدن عقرب و سموم قتاله مجرب و گویند خوردن و ضماد نمودن آن انثیین را کوچک میگرداند و وجع مفاصل را مفید و چون با شیح بالسویه و چند و کندش از هر یک مثل نصف
آن حب سازند و هر روز دو درهم آنرا بنوشند ریاح انثیین را زایل کند و مداومت با آن بصفنین را بالکل دفع نماید مضر ریه مصلح آن صمغ عربی مقدار شربت آن از نیم مثقال تا دو
درهم بدل آن مثل آن خولنجان و نصف آن اسارون و سدس آن قرومانه و در صباغی بدل آن عصفر و مستعمل در طبیخ بیخ و تخم آن است **اسود سالنج** نام مار سیاه
و بهندی کالاناک نامند **طبیعت آن** در آخر سوم گرم و خشک و در غایت تخفیف **افعال و خواص و منافع آن** گفته اند اگر در هنگام بودن آفتاب در برج

حمل خصوص از رهیم تا آخر صید نموده باشند نشاید استعمال آن جهت شدت قوت سمیت آن زیرا که حمل از بروج ناریه است و بسبب شدت گرمی آنرا برج ملتهب مینامند پس اعمال الیکه در آن
کرده شود و نیز حرارت را در آنها تاثیر بسیار است قطور پوست مطبوخ آن در شراب جهت درد گوش و مضمضه بدان جهت درد دندان و روغنی که در آن دندان مار و سر و زهره آن جوشانیده
باشند جهت جذام و تاکیل سریع الاثر است و تعلیق دندان آن که در حالت حیات آن کنده باشند و بدستور تعلیق دل آن جهت رفع تب ربع نافع و اطهورس و دیسقوریدس گفته اند
که چون شکم آنرا از سر تا دنباله شکافته احشای آنرا بیرون آورند و از شاهسفرم خشک که بآب خیسانیده نرم کرده باشند مملو ساخته محل شق را دوخته در آتش بیاویزند تا پخته شود پس
شاهسفرم را برآورده بر برص تازه ضماد نمایند و یک شبانه روز بگذارند پس باز کنند مجرب و امین الدوله از محمد بن احمد نقل میکند که استعمال زهره مار در هیچ امر نشاید که از سموم قتاله است و تعلیق
شاخ مار شاخدار جهت تب غب موثر و تعلیق سلخ الحیه که عبارت از پوستی است که هر ساله مار می اندازد بر ورک زنان موجب سرعت ولادت و بخور آن مسقط جنین و مجفف دانه بواسیر و تخم
مار را چون با سرکه و بوره ارمنی سائیده طلا کنند جهت رفع برص تازه مجرب دانسته اند و اکتحال به آن مانع نزول آب و دهن و رماد طبیخ آن در قرابادین ذکر یافت **فصل الالف**

اشترغار

مع الشین المعجمه **اشترغار** بضم همزه و سکون شین معجمه و ضم تای مثناة فوقانیه و سکون رای مهمله و فتح غین معجمه و الف و رای مهمله صاحب برهان قاطع بزای هوز در آخر
قید نموده معرب اشترخار است و تاویل آن بفارسی شوک الجمال است و عربان زنجبیل العجم و زنجبیل الفارس خوانند و محروث نیز و بیونانی فرافیون و اثاریون بثای مثلثه نیز و اهل
اهل مصر لحاج و بهندی اونت کتاره نامند **ماهیت آن** نباتی است شبیه بباداورد و گل آن زرد و سفید و خارهای دراز و دانه آن کوچکتر از دانه باداورد و بیخ آن
شبیه به بیخ انجدان و غیر آنست و از آن باریکتر و بی صمغ و بدبو و بدطعم و تند و تلخ و فعل و قریب بفعل انجدان و مترجم کتاب ابوریحان گوید که نبات شیردار است از جهت تجربه مقدار
از آن را برگرفتم چون شیر از جرم آن پدید آمد و بدست من رسید آن موضع را ریش کرده و مدتی آن جراحت باقی بود و منبت آن خراسان و ریگستان مرو و تجوان و جبال موصل و بغداد
و آذربیجان و بهترین آن خراسانی و اجود و مختار آن سفید سبک خالص خالی از زردی و سیاهی قلیل المرارة و معتدل الجرم کم کره مصمت با اندک حرافت و بشاعت آنست
و مغشوش به بیخ انجدان و غیر آن مینمایند و اهل خراسان با گوشت طبخ نمایند و شیخ داود گفته دو قسم میباشد طویل و غیر طویل طویل آن معروف بلسان بربر عنبر است و این دیگر
است و فرق میان آن و میان باداورد آنست که تخم آن کوچک مشهور نزد ما عصیفریه و گیاه تر و تازه آن را مانند کاهو در موصل میخورند و تخم باداورد زرد و سفید و
خارهای گیاه آن طولانی و در بن تلخی و قبض میباشد و بهترین آنست که از برموده میاورند و گویند بیخ انجدان خراسانست و اصلی ندارد و مخلل بیخ آن یعنی با سرکه پرورده
آن بهتر از غیر مخلل آنست و سرکه آن بهتر است از جرم آن **طبیعت آن** در سوم گرم و خشک و شیخ در دوم گفته **افعال و خواص و منافع آن** مفتح سده ها
و مسخن معده و مشهی و هاضم و منبه آن و مدر بول و دافع یرقان و اسهال مراری و خلفه و با قوت تریاقیت خصوص خل آن و آشامیدن یک مثقال از جرم آن جهت تب ربع عفونی و بلغم
عفن مخلوط بسودا و مهیج شهوت طعام و هضم آن و جلای رطوبات معده و تقویت آن و دفع یرقان و اسهال مراری و خلفه و ضرر سموم بارده و وجع مفاصل نافع و طلای جرم آن
با سرکه جهت اورام بارده و تسکین دردها و دفع سموم و سرکه آن در قوت مانند سرکه عنصل و در افعال مذکوره بنهایت بهتر از جرم آن مقدار شربت آن سرکه آن تا پنج مثقال و از
جرم آن تا دو درهم مضر دماغ و کرده مغثی و مقی و لاذع و بطی الهضم و جشاء و رایحه آن مدتی میماند نه بسبب دیری هضم آن بلکه بسبب شدت نفوذ و غوص و بقای آن در جرم معده
مصلح آن شربت غوره و ریباس بدل آن انجدان و عرق آن جهت گرده و جگر و سپرز نافع و قدر شربت آن تا سه اوقیه است و صنعت خل و سکنجبین و عرق آن در قرابادین

اشخیص

ذکر یافت **اشخیص** بکسر همزه و سکون شین معجمه و سکون یای مثناة تحتانیه و صاد مهمله لغت عربی است و بیونانی خامالاون لوقن یعنی مختلف الالوان نامند زیرا که بحسب
اختلاف اراضی برگ آن سفید و سرخ و ازرق میباشد لوقن بمعنی سفید است و معروف بشوف العلک است جهت آنکه از آن صمغ مانند مصطکی بعمل می آید و زنان بجای مصطکی
استعمال مینمایند حکیم میر عبدالحمید نوشته که بهندی بنکم نامند و در راه سندبن از بنگاله بسیار است **ماهیت آن** صاحب اختیارات بدیعی نوشته که درختی گرم دانه است و نوعی
از مازریون و بیونانی خامالاون لوقن گویند و بعضی اخیالانه نامند و در کوهستان شیراز بسیار بود و آن را میسوزانند و بشیرازی مار وشتی پش خوانند و با هیزم آورند و خامالاون
مالس خوانند و تفسیر مالس سیاه بود و صاحب تذکره و غیره نوشته اند که دو صنف میباشند سفید و سیاه و صحرایی و کوهی مجموع برگ شبیه کنگر و بی ساق و بیخ آن سفید و در میان
برگ آن خاری شبیه بخار کنگر و گل آن بنفش و شبیه بتارهای موی و تخم آن شبیه بقرطم و صمغ آنرا که از نزدیک بیخ آن برمی آید مانند مصطکی زنان استعمال مینمایند و رایحه عروق آن
مرکب از خوشبویی و کراهیت و طعم آن بشیرینی مایل و ثمر آن مانند ثمر کبر و صنف سیاه آنرا برگ از قسم اول نرم تر و ریزه تر و تازه آن سرخ و خشک آن سیاه و ساق آن بقدر
شبری و سرخ رنگ و گل آن خارناک و نقطه دار و بیخ آن سطبر و سیاه و گاه در آن سوراخها میباشد و اندرون آن سرخ و گزنده زبان و مستعمل بیخ آنست و از خواص آن است

که هر کیاهیکه در حوالی آن روید آنرا فاسد سازد و منبت آن سنگلاخها و تلها و سواحل دریا **طبیعت** سفید آن در دوم گرم و خشک و با قوت تریاقیه و سیاه آن در آخر سوم گرم و در چهارم
گرم و خشک گفته اند **افعال و خواص و منافع آن** آشامیدن یکمثقال آن جهت دفع جنون و صرع و توحش و تهیج و قیراط آن با شراب بالغ بعض طبوع و با طبیخ مویز جهت حبلی
اخراج حب القرع و طبیخ آن جهت عسر البول و گزیدن هوام و اسهال زرداب و استسقا سفید و صمغ آن با شیر مقوی احشا و محلل ورم باطنی و طلای آن با سرکه جهت
تحلیل اورام بارده ظاهری نافع مقدار شربت از آن تا پنج درهم مصدع مصلح آن شکر و اما سیاه آن بجهت آنکه بسیار محرق و تند است و مثقال آن قتال و در مشروبات
غیر مستعمل و طلای آن بتنهائی یا با کبریت جهت جرب و قوبا و بهق و بهار و غیرها جهت تحلیل مواد بارده و ضماد آن بر جراحات متآکله منقی آن و لطوخ و مطبوخ آن با سرکه
و کوکرد و فقر البهق و جهت قطع ثآلیل موثر و مضمضه به طبیخ آن مسکن وجع اسنان و چون مخلوط سازند با مساوی آن فلفل و مثل آن موم و بر دندان بچسبانند وجع آنرا
ساکن گرداند و ضماد مطبوخ آن با سرکه جهت تسکین وجع دندان و با مراهم متآکله جهت قروح خبیثه و متآکله و چون آنرا با سویق خمیر نمایند و با آب و زیت بخورد سگ
و خنزیر و موش و هند میکشد آنها را و صمغ آن بمعفنت قوای دندان کرم خورده و خاکستر هر دو نوع آن جهت قلاع مجرب دانسته اند **اشراس** بفتح همزه و بکسر نیز آمده
و سکون شین معجمه و فتح رای مهمله و الف و سین مهمله لغت عربی است و بفارسی سریش نامند **ماهیت آن** بیخی است غیر بیخ خنثی زیرا که ساق خنثی کوتاه و کوچک و گل
آن سفید و ساق اشراس بلندتر و عریضتر و برگ بیخ آن قویتر و گل آن سفید مائل بسرخی و ثمر آن سیاه و تند طعم و با عفوصت است و لیکن شیخ الرئیس در قانون در مبحث
قوبا تصریح نموده بدین عبارت که اصل الخنثی هو الاشراس **طبیعت آن** در اول گرم و خشک و محرق آن در دوم گرم و در سوم خشک **افعال و خواص
و منافع آن** آشامیدن آن جهت درد پهلو و سرفه و یرقان حادث از صفراوی سوخته و تیج و خشونت حلق و چون خورد کرده بیاشامند بول و حیض و محلل ورم
بلغمی و با سرکه دافع داء الثعلب و بهق سفید و ضماد آن جهت جبر و کسر و فتق و قیله و رمل و قروح خبیثه و ورم خصیه و کوفتگی عضل و عصب و با سرکه و روغن کنجد جهت جرب
و حکه و تلیین صلابات و بارد و جهت سعفه و طلای آن بر ورمهای بلغمی نافع و تخم آن جالی و قاطع اخلاط غلیظه و گرمتر از اصل آن جهت نفث الدم و با ماء العسل جهت تنقیه
جگر نافع مورث سده و مصلح آن گلقند مقدار شربت آن تا پنج درم و از محرق آن تا یکمثقال و از تخم آن تا دو درهم بدل آن در اکثر افعال غری السمک است گویند مغافه یا
گرسنه و بیخ آنرا سائیده و با آب ممزوج نموده مستعمل صحافان و سراجان و صندوق سازان و کفش گران و غیرها است زیرا که بسیار لزج و چسبنده و وصل آن مستحکم میباشد
اشق بضم همزه و تشدید شین معجمه و قاف معرب اشنه فارسی است و بفارسی اوشه و کلبائی نیز و بعربی اشج و وشج بتشدید جیم و وشق و لزاق الذهب و بیونانی اثانقون
بثای مثلثه بعد از همزه و اموینا قون نیز بعضی گفته و بنقش نیز و بلغت مصر قنا و شق و کلخ و بهندی کاندر نامند **ماهیت آن** شیخ الرئیس گفته که هو صمغ الطرثوث و بدان
یسمی لزاق الذهب لان الکوا غذو الکرا ریس تذهب به و گفته اند نرم میکرداند ذهب را مانند تنکار و بغدادی گفته غلط کرده کسی که آنرا صمغ طرثوث دانسته و آن
صمغ درختی است صغیر مستقیم النبات و بیشتر منابت آن بلادی است که حرارت و برودت بر آن غالب باشد مانند شام و دیار ربیعه و مالیقی نوشته که دیسقوریدوس
در ثالثه نوشته که صمغ درختیست شبیه بقثاء در شکل منبت آن بلادی است مسمی بلبنوی در موضعی که آنرا قورنی خوانند و درخت آنرا اغاشولیس نامند و مختار و بهترین
آن آنست که خوش رنگ و بی سنگریزه و چوب و چرک و خالص و قطعه آن شبیه بکندر و متکاثف و رائحه آن شبیه برائحه جند بیدستر و طعم آن تلخ باشد و آنچه بدین صفت نبود
آنرا برو سما خوانند و آنچه در آن خاک و یا سنگ ریزه باشد قسرا ماکویند و گاه از موضعی که آنرا مافق نامند نیز می آورند و انطاکی گفته درخت آن ما بین نبات و شجر
و کوچک و ساق آن باریک و مزغب مائل بسفیدی و گل آن ما بین سرخی و زرقت است و در جبال کرخ میباشد نه شام و صمغ آن زرد رنگ و بر دن بیخ حاصل میکردد بهترین آن
سفید نرم صاف خالص سریع الانحلال آنست و مغشوش بسکبینج مینمایند و فرق بزردی رنگ مغشوش آنست و بحلتیت نیز و فرق ببوی آنست و خالص آن دانهای بزرگ
متکاثف صلب تلخ قریب ببوی جند میباشد و صاحب اختیارات بدیعی نوشته صمغ نباتی است که آنرا بشیرازی بدران خوانند **طبیعت آن** گرم در اول و در دوم و بعضی
در سوم و در آخر اول خشک و مسیحی گرم و خشک در دوم گفته **افعال و خواص و منافع آن** محلل و محفف قوی ملین و جالی و جاذب از عمق بدن و اندک لذاع و مفتح سده جگر و
بحدیکه جاری میکرداند خون را و افواه عروق و مصلح مسهلات است و لهذا داخل مسهلات کرده میشود و جهت اصلاح عمل آنها **امراض الراس** آشامیدن آن با عسل
جهت صرع و فالج و خدر و تشنج رطب امتلائی اقویا را از یکمثقال تا دو درم و متوسطین را یکدرم و ضعفا را ربع درمی و یا قریب بدان جهت آنکه اسهال بلغم مینماید و دفع میسازد
و همچنین آشامیدن مقدار یکمثقال آن با ماء الشعیر و تحسی بدان با ماء العسل جهت صرع و مقدار گرسنه درچهار و نیم اوقیه عسل مصفی و یا طبیخ زوفی و یا طبیخ انجدان برای تشنج رطب

استلای نافع و غرغره محلول آن با آب گرم جهت امراض مذکوره و سائر امراض دماغی بارده رطب مانند دوار و سدر و استرخا و لقوه و امثال اینها و خفقان سوداوی
و بلغمی نافع برای آنکه جلب مینماید و فرود می آورد بلاغم و رطوبات بسیاری از دماغ و اعصاب دماغی و حنک و حنجره بسوی دهان و تحلیل میدهد آنها را **امراض العین و الحلق و الصدر**
و غیرها طلای آن با سرکه جهت شعیره پلک چشم و اکتحال آن برای تلیین خشونت اجفان و جرب و جلای بیاض و شعیره و جلب رطوبات و قروح غائره عین و رفع ظلمت بصر مفید
و آشامیدن یک مثقال آن با ماء الشعیر بطریق لعوق اندک اندک جهت ربو و عسر نفس و انتصاب آن و خناق بلغمی و تنقیه قروح حجاب و دفع مره سودا و تنقیه آن با عسل نیز جهت
علل مذکوره و تنقیه سینه از رطوبات لزجه و عسر البول و وجع خاصره و مفاصل و عرق النسا و دفع ضرر ادویه مسهله و خفیانیده مقدار نیم درم تا یکدرم و تا یک مثقال آن در
مطبوخات مناسبه یا در آب گرم تنهای جهت درد تهیگاه و ورکین و کمر و عرق النسا و تحلیل ریاح معده و صلابت طحال و کبد و اسهال بلغم غلیظ لزج و ماء اصفر و تفتیت
حصاة و اخراج جنین زنده و مرده و کشتن کرم امعا و حب القرع و ادرار فضلات و حیض و رطوبات نافع و تنهای و با سرکه جهت ورم جگر و سپرز و استسقا و صلابت انثیین
ضماد و طلای آن جهت تلیین صلابت مفاصل و با سرکه جهت عرق و با سرکه و نطرون جهت خنازیر و تحلیل صلابات و با عسل و زفت جهت تحلیل تحجر مفاصل و با سرکه و بوره و روغن
حنا جهت اعیای امتلائی و عرق النسا حادث از مواد بارده و با زیت جهت کلف و بهق و آثار جلد و ضماد آن با عسل جاذب خار و پیکان بظاهر جلد بسبب قوت جذبی که دارد
السموم شیخ الرئیس گفته خوردن آن با طلا که نوعی از شراب است و مرکبی فادزهر سموم است خصوص سمی که آنرا طفیقون نامند و حمول آن جهت اخراج جنین و ادرار حیض
و اختناق رحم و تدهین آن جهت طرد هوام و چون مخلوط بسعد و زیت نموده نزدیک هوام بر زمین بکشند آنها را و مرهم آن جهت تحلیل اورام و نضج آن با [illegible] خوردن گوشت
فاسد زائل [illegible] و با نیدن گوشت صالح جید مفید و بالجمله منافع بسیاری دارد و هم مفرد و هم مرکبا با ادویه مناسبه مقدار شربت آن از نیم مثقال تا یک مثقال مضر معده
و اکثار آن مورث بول الدم و ادرار خون مصلح آن انیسون مضر گرده مصلح آن ذوفا و کم استعمال نمودن آن بدل آن سکنجبین است یا جاوشیر یا برموم و نسخ مراهم آن در
قرابادین ذکر یافت **اشنان** بضم همزه و سکون شین معجمه و فتح نون و الف و نون در آخر لغت عربی است و آنرا حرض بضم حا و سکون را مهملتین و ضاد معجمه و غاسول
نیز نامند برای آنکه ثیاب و ابدان میشویند **ماهیت آن** انواع است یکی رطب آن گیاهی است بی برگ و شاخهای آن باریک بجای برگ رسته و در آنها چیزها
بگره می باشند و همیشه تر و تازه و پر آب و گیاه آن بزرگ و چوب آن سطبر و میسوزانند آنرا و آتش آن بسیار گرم و تند و رائحه دود آن کریه و طعم آن مائل بشوری و قدری
سعتری از آنرا جمع نموده و زمین را بمقداری حفر نموده در آنها آتش میدهند بانی و خار و همه سوخته از آن آبی جدا گشته در آن جمع شده منجمد میگردد مانند قرصی و یا قطعهای
بزرگ و یا کوچک و آن عبارت از قلی است و منبت آن شوره زارها و خرابها و زمینهای خشک و دواب آنرا بسبب شوری میخورند بلکه اکثر دواب از آن فربه میگردند و نیز
نوع دیگر از رطب آن میشود که گیاه آن تا بدو ذرع و شاخهای آن باریک و پوست درخت آن مائل بسرخی و برگ آن ریزه و ضخیم و رنگ یکطرف آن سبز مائل ببنفشی و طرف
دیگر آن سبز و تیره و با رطوبت بسیار و رنگ آن سیاه و بر هرچه بمالند آنرا سیاه میگرداند و طعم آن با شوری و حدت و زیر درخت آن همیشه تر میباشد و منبت این نیز شوره زارها
و در سند و ملتان کثیر الوجود و از گیاه تر و تازه این بتمامه بدستور مزبور نیز قلی بعمل می آورند و سفال گران در سند بعد از طبخ ظروف سفالی که رنگ آنها سرخ میباشد برگ آنرا
مالیده بر آنها می مالند سیاه میگردند و نوعی از آن سفید میباشد و آنرا خرء العصافیر نامند جهت مشابهت آن با آن و نوعی سبز این را غاسول فارسی و یابس گویند و با آن
لک را حل مینمایند و بجای مداد در کتابت بکار میبرند و آن غیر ابوقالس است و بهترین آن سفید آنست که مسمی بخرء العصافیر است **طبیعت آن** گرم در سوم و خشک در
دوم **افعال و خواص و منافع آن** جالی و محرق و منقی و مفتح و مدر قوی و محلل فضول غلیظ و مدر بول و حیض و سه درم سبز آن مسهل زرداب و جهت استسقا نافع و مدر
آن مدر حیض و نیم درهم آن مدر بول و پنجدرهم مسقط جنین زنده و مرده و ذرور آن کشنده و طلای آن جهت بردن گوشت زائد زخمها و سنون آن جهت جلای دندان نافع
و مداومت آن مفسد دندان مصلح آن مغز تخم کدو و روغن بنفشه و مضر مثانه و مصلح آن عسل است **اشنه** بضم همزه و سکون شین معجمه و فتح نون و ها هوز نامی ابر و بعربی
شیبة العجوز و مسک القرود و بفارسی دواله و دوالک و دوالی و بهندی چهریله و چریره و اکسیر و شیخ نیز نامند **ماهیت آن** چیزی است شبیه بریسمانهای باریک بیخ با هم
پیچیده و در هم بافته و بر شاخهای درخت بلوط و صنوبر و سائر درختها متکون میگردد و بهترین آنست که هر دو روی آن سفید و خوشبو باشد و زبون ترین آن سیاه آنست **طبیعت**
آن معتدل در گرمی و سردی و با قوت قابضه شیخ الرئیس نوشته که در آن برودت فاتره و قبضی باعتدال و قومی گرم در اول و خشک در دوم و بعضی گرم و خشک در اول و بعضی
گفته بارد و شدید الیبس است و تخصیص آنچه از درخت بلوط بهم رسد و بالجمله مختلف میگردد طبیعت آن باختلاف آنچه بر و متکون میشود **افعال و خواص و منافع آن**

اشنان

اشنه

مجموع آن با قوت قابضه و محلله و ملینه خصوص صنوبری آن و بسبب عطریتیکه دارد ملایم جوهر روح و مقوی آن و بسبب قبضیکه دارد موجب متانت روح و بلطافتیکه دارد و نفوذ در قلب
مینماید پس باین اسباب و بالخاصیه مقوی قلب است امراض القلب و الدماغ و سائر الاعضا و آشامیدن طبیخ آن موجب سرور نفس و تقویت روح حیوانی و متانت و حفظ آن و جهت
خفقان و صرع و تقویت معده و باه و رفع غثیان و قی و تفتیت حصاة و وجع کبد نافع بجهت تلیین و تحلیل و قبض آن و معده را خوشبو کرداند و رفع علت آن مینماید و آشامیدن
نقوع آن در شراب قابض بطن و خواب غرق آورد خصوص صبیان را و تقویت معده و ازاله نفخ و نهش هوام مسمی نماید و بخور آن جهت صداع و شقیقه و صرع و تکرار کرفتن و دود آن [illegible]
جهت سکته و صرع و اختناق رحم و نشستن در طبیخ آن جهت تسکین دردها و اورام حاره و صلابت مفاصل و وجع رحم و ادرار نمودن حیض و ضماد مسحوق خیسانیده آن در آب
جهت تقویت اعضای ضعیفه و مسترخیه و لحوم لینه مانند بناکوش و زیر بغل و مابین کتفین و کنج ران و رفع آلام حاره آنها و تلیین صلابات و ردع اورام و تقویت معده و جگر و رفع
بدبوی زیر بغل و با سرکه جهت سپرز و بنهایت منوم اطفال است و اکتحال آن جهت تقویت چشم و قطور نقیع آن که از درخت بلوط باشد جهت جمره و حرارت چشم و ذرور آن جهت
بدبوئی زیر بغل و رویانیدن کوشت نرم بر جراحات و بدستور طلای آن جهت رفع بدبوئی زیر بغل و چون در روغنهای مناسبه داخل اعیا جل نمایند و یا بجوشانند و بمالند
جهت رفع اعیا و تحلیل اورام نافع مضر امعا مصلح آن انیسون مقدار شربت آن تا سه درهم بدل آن قرومانه بوزن آن و داخل خوشبوئیها مانند لخلخه و غالیه و لخلخه و دواء المسک
و الکحال و غیره مینمایند و تا آنرا نخیسانند و نم نداشته باشد خشک آن کوبیده نمیکردد و جوارش و عرق و دهن آن در قرابادین ذکر یافت حکیم میر عبد الحمید در حواشی تحفه نوشته
که در کتاب مفردات فرنکی دیده شده است که آنرا بفرنکی موس کس اربرم کویند و قسم دیگر آبی نیز نوشته که بر شاخهای مرجان و استخوان ماهی و اشجار دیگر زیر آب می‌[illegible]
و این اشنه را بحیرستانان و آنرا موس کس مرین خوانند **طبیعت آن** سرد و تر ضماد آن جهت حرقت اعضا و مفاصل حار بسیار نافع است **فصل الالف مع الصاد المهمله**

اصابع الصفر

اصابع الصفر کفته اند معروف بکف عائشه و کف مریم است و بهندی [illegible] نامند **ماهیت آن** دو قسم می‌باشد قسمی پنج کیاهی است برک آن شبیه
بکندنا و ساق آن باریک و بلند و کل آن بنفش از پائین ساق تا بالای آن برکل و بیخ آن بمقدار کف دست طفلی و متشعب به پنج یا شش شعبه شبیه به پنجه کوچکی و مملو از رطوبت
و رنک آن زرد و یا ابلق از زردی و سفیدی و اغبر و بیشتر مائل بزردی و طعم آن اندک شیرین منبت آن زمینهای رملی و ریکزارهای قریب بدریا و قسم دیگر بیخی است شبیه
بناخن شیر و ملینک و این کرم تر و تند تر از اول و انطاکی غیر کف عائشه و کف مریم کفته و بنهج دیگر وصف آن نموده **طبیعت آن** کرم در دوم و خشک در سوم و تیز
خشک در دوم کفته اند **افعال و خواص و منافع آن** ملطف و محلل قوی فضول غلیظه و منقی اعضای عصبانی و تریاق سموم هوام و جهت جنون و وسواس
و امراض سوداوی و بلغمی و تقویت منابت اعصاب و وجع مفاصل و رفع قولنج و ضماد آن جهت تحلیل صلابات و بخور آن جهت کریزانیدن موش و سام ابرص نافع و قسم
دوم آن مسقط جنین و مضر آلات بول مصلح آن تخم مورد و بلوط مضر محرورین و مصلح آن سکنجبین و مضر قلب و مصلح آن صمغ عربی مقدار شربت آن تا دو مثقال بدل آن

اصابع فرعون

در جنون و امراض سوداوی یک وزن و نیم آن بهارجستان و دو ثلث آن سعد **اصابع فرعون** **ماهیت آن** سنکهاست بمقدار انکشتی شبیه به نی مجوف کره
دار بانک سینی و رخاوت چون بر هم خورند صدای سنک از آنها آید از اطراف یمن و حوالی شحر و عمان خیزد و صنفی از آن با رطوبت سیاهی میباشد و این را در افعال قائم مقام
موسیائی دانسته اند و بهترین آن مخطط سبک زود شکن برنرم آنست و اهل مصر بدل قصب الذریره بنا واقفان و دوا ناشناسان میفروشند و فرق میان هردو ظاهر است
بر خبیر بر آن **طبیعت آن** کرم و خشک در آخر دوم **افعال و خواص و منافع آن** قاطع نزف الدم و ملحم جراحات و محلل اورام بارده و چون با خون جراحت
سرشته استعمال نمایند بجهت التیام جراحات عدیل ندارد و انطاکی نوشته که نوعی از آنرا در مصر دیدم که بیشتر ندیده بودم سبک بیش مجوف و شاید که این بهتر باشد از آنچه

اصابع الاصول

ذکر یافت **اصابع الاصول** **ماهیت آن** مترجم صیدنه ابوریحان وصف نبات آن نکرده و کفته این دوای است هندی تخم آن مستعمل بلاد ما و شبیه بشلتوک
چون ساعتی در دهان نکاه دارند پوست آن شق شده مغزی از آن ظاهر کردد مانند پنبه و در تحریک باه بسیار موثر حکیم میر عبد الحمید در حاشیه تحفة المؤمنین نوشته
بلغت خاندیس نیایان نامند و آن نباتی است مابین شجر و کیاه و بلندی آن بقدر یک ذرع و زیاده و برک آن شبیه ببرک کل عباسی و آنرا خوشه میباشد مانند خوشه کندم
و جو و بر سر هر خوشه کلی مثل کل خیری و رنک آن سرخ کمرنک و بعضی کل آن کبود و تخم آن شبیه بدانه جو چون در دهان نکاه دارند یا در آب بریزند پوست آن شق شده صدا

اصطرک

کند مغز آن بیرون آید **اصطرک** بکسر همزه و سکون صاد و فتح طا و راء بی نقطه و کاف **ماهیت آن** دیسقوریدوس کفته که آن نوعی از میعه است و بعضی
کفته اند صمغ زیتون است و دخان آن قائم مقام و بدل دخان کندر و در جمیع امور و بعضی کفته صمغ شجر رومی است دیسقوریدوس کفته بهترین آن آنست که زرد و شبیه

بر آن نبیخ وسفید رنگ و خوشبوی آنست که چون بمالند مانند عسل نرم گردد و سیاه آن بد است و خالص آن کمیاب و مغشوش بپیه و موم گداخته با قدری خالص آن نموده میفروشند
طبیعت آن گرم درسوم و خشک در اول **افعال و خواص و منافع آن** مسخن و منضج و ملین و جهت زکام و نزله و سرفه و بحوحت صوت و انقطاع آن که از سردی باشد نافع و جهت
با قدری علک البطم فرو برند طبیعت را نرم گرداند و روغن آن جهت صلابت رحم و تفتیح سده آن و ادرار حیض نافع مصدع و مسبت و ثقل راس آورد و اسقاط جنین زنده نماید مصلح آن تخم رازیانج
مقدار شربت آن نیم درهم تا یک درهم و نیم بدل آن میعه سائله است **فصل الالف مع الطاء المهملة** **اطراطیقوس** بفتح همزه و سکون طا و فتح را و الف و کسر طای مهملات
و سکون یای مثناة تحتانیه و ضم قاف و سکون راء و سین مهمله لغت یونانی است بمعنی شبیه الکواکب و بعربی معروف بجالبی است جهت آنکه تعلیق آن با اصحاب اورام حادث در
حالب را نافع است **ماهیت آن** گیاهی است ساق آن کمتر از ذرعی و صلب و خشن و بر اطراف آن گلی شبیه بیابونه و بعضی مائل به بنفشی و در آن برگها و مجموع برگها و گلهای آن
شبیه بکواکب و برگهای ساق آن باریک و مزغب و تخم آن اغبر و تلخ **طبیعت آن** در دوم گرم و خشک با قوت مبرده و قابضه و شیخ الرئیس نوشته که در آن قوت قبض نیست
افعال و خواص و منافع آن محلل و مجفف و آشامیدن آن جهت صرع اطفال که ام الصبیان نامند و جهت خناق و ضماد برگ آن جهت ورم چشم و بر آمدگی حدقه و تسکین درد
آن و وجع و در کنج ران و ورم آن بغایت مفید مقدار شربت آن تا دو درهم است **اطرماله** بفتح همزه و طاء و سکون راء بی نقطه و فتح میم و الف و لام و ها مالیقی گفته که غافقی
نوشته که گیاهی است ساق آن ببلندی یک ذرع و بی شعبه و بر آن رطوبتی مانند عسل میباشد و برگهای آن در چهار صف موازی یکدیگر شبیه ببرگ شاهدانه و بسیار زرد و تیز از آن و جو
ثمر آن بمقدار شبر و غلافهای ثمر آن مدور و دهن شکافته بشکل غلاف بندق و بسیار زرد و متصل بهم یکصف بر بالای دیگری تا بانتهاء و ثمر آن نیز مانند بندق بمقدار نخودی و در اندرون
آن تخمی سیاه رنگ بسیار باریک و گل آن باریک و زرد رنگ و منبت آن زمینهای خشک و صحراهای خالی از گیاه و تخم آن جهت امراض عین مانند جرب و سلاق و ابتدای نزول در
الکحال نافع **اطریه** بفتح همزه و سکون طا و کسر راء مهملتین و فتح یای مثناة تحتانیه و ها لغت عربی است و بفارسی آش رشته و رشته نیز نامند **ماهیت و مزاج و افعال و خواص**
آن از اغذیه معروفه اهل ایران و خراسان و توران است خصوص اهل خراسان و شامل ماهیچه و رشته قطایف و بغرا و غیرها است و آن انواع است خواه از آرد گندم
خالص سازند بدین قسم که آرد را با آب و نمک بقدر ضرور خمیر سخت نموده بر روی تخته پهن کرده رشتهای بسیار باریک طولانی از کارد ببرند هر مقدار که خواهند و در آب گرم
جوشان یا در آب یخنی گرم جوشان یا در آب قلیه جوشان بریزند و طبخ نمایند تا پخته گردد و طعم خامی آن زائل شود و مصالح حاره و افاویه بقدر ضرور داخل کرده فرود
آورند و تناول نمایند و این را بفارسی آش رشته و بترکی اوماج نامند و گویند اوماج از خمیر کرده ریزه نموده با عدس پخته را نامند و اگر آن را مدور یا مربع و یا باشکال دیگر
بریده بهمان قسم طبخ نمایند بغرا و بفارسی آش برگ و ماهیچه و بترکی ططماج گویند و خواه خمیر آنرا از آرد و سمید اندک نرم ساخته از قمع سوراخ تنگ بگذرانند بدین نحو که خمیر را
در جوف قمع پر کرده بدست یا با آلتی زور نمایند تا از سوراخهای آن قمع مثل خیاطه خمیر باریک شده بیرون آید و یا آنکه بکف هر دو دست بمالند و مثل تارهای خیاطه باریک سازند
و خشک نمایند و این را بعربی شعیره و بهندی سیوین نامند و عند الحاجت این را اولا بدان روغن در ظرفی بریان نمایند تا اندکی سرخ و برشته گردد پس آب بقدر ضرور داخل کرده
دم دهند تا پخته شود پس روغن گاو تازه داغ کرده داخل نموده شیر تازه دوشیده جوش داده بر آن ریخته قند سفید بر آن پاشیده تناول نمایند و گاهی از آرد جو نیز این قسم
اول یا دوم برای صاحبان حمیات حاده مانند دق و سل بی گوشت با آب خالص ترتیب میدهند و قسم اول گرم در اول و با رطوبت بسیار و بی گوشت آنرا آش
بیمار گویند جهت مرضی و باگوشت جهت اصحاء یا بعضی امراض که خوردن گوشت در آن مناسب باشد مفید و لیکن بطیء الهضم و الانحدار است بجهت فطیر بودن خمیر آن نزد
بعضی و در بعضی امزجه فی خمیرمایه آن سکر و قسم دوم آن از قسم اول سنگین و بطیء الهضم تر و مصلح آن هر دو فلفل و روغن بادام شیرین و چون انهضام یابد غذای بسیاری
از آن بهم رسد و جهت سرفه و وجع سینه و خشونت آن و حلق و قرحه امعاء و مثانه و لاغری کرده نافع و مرخی معده بارد و چون در آن برگ خرفه یا اسفاناخ یا روغن
بادام پخته باشند جهت امراض مذکوره موافق تر و ملین بطن و آنچه از آرد جو سازند سرد و با رطوبت بسیار را زیاده بطیء الهضم تر و الانحدار و قلیل الغذا تر و گاهی در دو قسم اول
از برای صفراوی مزاجان و یا بجهت زیادتی لذت بعضی حموضات مناسبه مانند کشک یا ماست یا سرکه و یا آب لیمو و یا غوره و یا انار و یا آلو و یا زرشک و یا امثال اینها
با اندک شیرینی چاشنی گرفته ترتیب میدهند و این قسم را بترکی آش یا قاطق نامند و بطیء الهضم تر و مسدد و مولد بلغم غلیظ است و مصلح آن ثوم و ادویه حاره و بعضی جهت رفع
اسهال و حبس طبیعت با ادویه قابضه مثل آب سماق و به ترش و کشک بریان و امثال اینها ترتیب میدهند و گفته اند که اطریه متخذ از خمیر آرد گندم صالح است از برای حار المزاج
و کسیکه محتاج بغذای متین باشد و نافع است از برای سعال هر گاه نبوده باشد بسبب اخلاط حاره و آنچه با گوشت باشد کثیر الغذا و مرطب و مسمن بدن و همچنین با شیر شیرینی

آن مولد خلط غليظ و آنچه از آرد برنج سازند سبك و سريع الهضم و قابض است و نوعي ديگر كه آنرا بفارسي رشته قطايف و رشته خطائي نامند و آنرا از آرد برنج يا نشاسته و يا هر دو درهم سازند بدين
نحو كه آرد برنج يا نشاسته مخلوط با آب كرده صاف نموده و جمعي كه سوراخهاي باريك داشته باشد كرده و پاتيل مسي يا سيني مسي را بر آتش گذاشته كه خوب گرم كرد و پس آن جمع را بيكدست گرفته
بسرعت تمام بر آن بفاصله يك شبر و يا كمتر بگردانند تا مانند رشتهاي باريك از آن برآيد و در يك لسته شود و از دست ديگر آنچه لسته شده است بردارند اگر يك شخص باشد و اگر دو
كس باشد و يا ظرف بزرگ باشد يكي بريزد و ديگري بردارد تا مادام و هر مقدار كه خواهند پس آنرا در ظرفي كرده مغز كردكان بريان و مغز بادام بريان و مغز پسته بريان كوفته
جلاب شكري و قندي با دانه هيل نموده بر روي وي ريخته بخورند و بعضي بجاي جلاب شكري پالوده شكري رقيق كه آنرا بفارسي ما قوتي نامند بر روي وي كرده ميخورند آنچه از آرد برنج
ترتيب دهند سبك و سريع الهضم و قابض و آنچه از آرد ميده و نشاسته سازند كثير الغذا و بطي الهضم تر و از نشاسته ساخته آن سبك تر و قابض تر و بدو هيئات قرب و حلوه يعني
آش آرد ناهنست از براي صداع خصوص صداع صفراوي و يابس ساذج حادث از هم و غم و ماليخولياي حار يابس و نسيان خصوص طيب بدارچيني و دار فلفل و خولنجان و يا
با مرباي زنجبيل و امثال اينها جهت زكام و نزله و با عسل جهت نفث الدم خصوص كه در ان عدس پخته باشند جهت سل و بول الدم بسبب آنكه متولد ميكرد و از ان خون بلغمي
كه مقاومت مينمايد با سوداوي احتراقيه و تبريد و ترطيب بدن مينمايد و تسنيج ميكرد و از ان الحره و از براي ابدان و امزجه بارده رطبه و معده هاي رطب با امثال
ادويه حاره كه ذكر يافت مناسب و كاهي جهت اصحاب ذرب دبي لذت نخود درست و چغندر ريزه كرده با گوشت هيمه و يا گوفته چاشني بسبب و به و آب ليمو و آب غوره و يا
ماست يا كشك داخل اطريه مينمايند و در قرابادين تفصيل ذكر يافت **فصل الالف مع الظاء المعجمة اظفار الطيب** بفتح همزه و سكون ظاي معجمه و فتح فا
والف و راء مهمله و كسر طاء مهمله و سكون ياء مثناة تحتانيه و باي موحده لغت عربي است بفارسي ناخن پريان و ناخن خرس و ناخن بويا و بهندي نكه بفتح نون و كاف
و ها و بفرنگي انگير او رطس نامند **ماهيت آن** جسم صلبي است صدفي كه از ساحل درياي هند آورند شبيه بناخن و مائل بحدبه و خوشبو چند نوع مي باشد بعضي سفيد مائل
بسرخي و اين را بهندي ميخوانند و بعضي از ان سرخ و با تقعير و اين را قرشي نامند و بعضي سفيد و بزرگ و با دسومت و بعضي كبود و نوعي بزرگتر از اول و كوچكتر از ثاني و سياه
اين را بفارسي ناخن ديو گويند و بهترين آن نوع اول هندي سفيد است و همه انواع آنرا چون بسوزانند بوي اندك كريهي از ان آيد و چون در روغن بريان نمايند بوي
خوشي از ان ظاهر گردد و محتمل كه آن خانه كرم دريائي از قبيل اصداف باشد و يا گوش جانور دريائي كه امواج بساحل انداخته مردم از انجا مي آورند **طبيعت آن** در دوم
گرم و خشك **افعال و خواص و منافع آن** مدر فضلات و ملطف اخلاط غليظه و جهت صرع و سكته و خفقان رطوبي و معدي و درد بارد جگر و رحم و اختناق آن و جميع
امراض بارده آن و آشاميدن دو درهم آن با آب گرم جهت اذابت خون منعقد در گرده و مثانه نافع و با سركه ملين و محلل بطن و بخور آن جهت صرع و سكته و نزلات و غشي
و اختناق رحم و احتباس حيض نافع مصدع و مصلح آن سكنجبين مورث سحج و مصلح آن كل ارمني مقدار شربت آن از يكدرهم تا سه درهم بدل آن قصب الذريره و بقول اطباي
هند دو نوع است و جهت جذام و امراض بلغمي و سوداوي و جريان مني و خارش و انواع زخمها و دفع سموم نافع و چون با سركه بياشامند تحريك بطن نمايد **اظفار الجن** ماهيت آن
نباتيست بي برگ و بي گل شبيه بناخن چيده و اغبر مائل بسياهي و بهندي كرن پات نامند **طبيعت آن** در اول گرم و خشك **افعال و خواص و منافع آن** جهت يرقان
اسود و سرفه خشك و بالخاصيت جهت دفع بيخوابي نافع و طلاي آن كه با سركه پخته باشند جهت تحليل اورام مفيد مضر دماغ مصلح آن عناب مقدار شربت آن تا سه مثقال است
فصل الالف مع الفاء افاويه ادويه خوشبو را نامند كه در اطعمه و اشربه داخل ميكنند و محمود سنجري گفته كه ادويه عطريه طيبة الرائحه است مانند قرنفل و دارچيني
و هيل بوا و مانند اينها و حب دهن و شراب و عرق و قرص افاويه در قرابادين كبير ذكر يافت **افتيمون** بفتح همزه و سكون فا و كسر تاي مثناة فوقانيه و سكون
ياي مثناة تحتانيه و ضم ميم و سكون واو و نون لغت يوناني است بمعني دواء الجنون و بعربي شجر الضبع و بسرياني سورمور و برومي شيون و بهندي اكاس بيل و امل بيل نامند
ماهيت آن نباتيست سرخ رنگ ربيعي و تا صيف نيز ميباشد و فروع و شاخهاي آن مانند خياطه و ريسمان باريك بر نباتات و اشيائيكه نزديك او ميباشند مي تند و برگ
آن بسيار ريزه و تخم آن از خردل ريزه تر و سرخ مائل بزردي و گل آن نارنجي تخم مي بندد و رنگ گل آن سرخ مائل بغبرت با ريشهاي بسيار باريك مانند مو و بيخ آن شبيه برود
تا مدتي در زمين ميماند و نصاري گويند كه در حوالي آن چيزي نميرويد و طعم آن تلخ با اندك تندي و منبت آن جبال و واديها و جزاير درياي غربي و شمالي و بهترين آن اقريطشي
پس مقدسي كه از جزيره اقريطش و مقدس آورند رنگ آن سرخ و بسيار باريك و تند بو و هر چند اين اوصاف در ان زياده باشد بهتر است و گفته اند آنچه را در آخر ربيع اخذ نمايند
با گل ميباشد و آنچه در تابستان با تخم و اكثر درهم آميخته مي آورند و گفته اند كه آن تارهاي بسيار باريك است مانند موي كه شاخهاي آن و اوراق و گل و تخم آن درهم شكسته آميخته

اظفار الطيب

اظفار الجن

افاويه

افتيمون

میباشند و بعضی گفته اند که بیخ ندارد و شیخ الرئیس گفته که قوت نبات آن مانند قوت حاشا است و بعضی گفته که از جنس حاشا است و مستعمل بیشتر تارهای مانند خیاطه و تخم آن است و مغشوش
بحاشا مینمایند و فرق بسرخی رنگ افتیمون است بخلاف حاشا و باسد العدس نیز و فرق بسرخی و تیرگی اسد العدس است و فرق میان اقریطشی و مقدسی آن که بر صعتر پیچیده باشد
آن است که چون آنرا مالند بکف دست و بو کنند و آنچه بر صعتر پیچیده است بوی صعتر از آن آید و در عمل از اقریطشی ضعیف تر باشد و مترجم صیدنه ابوریحان گفته که این را صعتری
نامند چون نسبت بسوی آن کنند و چون نسبت بمعدن آن کنند جرمغانی گویند و این زبون ترین انواع آنست و اقریطشی را انطاکی نیز نامند زیرا که بیشتر از انجا بانطاکیه برند
و از انجا باطراف و قلیطشی نیز نام بجای را گویند **طبیعت آن** جالینوس گرم و خشک در سوم دانسته و چنین و دیگر اطبا گرم در سوم و خشک در اخر اول و بعضی نیز خشک در دوم
گفته اند **افعال و خواص و منافع آن** محلل و ملطف و مفتح سدد و مسهل سودا و بلغم بتنهائی و یا بابنفشه مسهل صفرا نیز و بجهت امراض دماغی و عصبانی از قبیل صداع
و تشنج امتلائی و صرع و مالیخولیا و مانیا و جنون و کابوس و وسواس سوداوی و فالج و لقوه و خدر و اوجاع مفاصل و سرطان متقرح و تفریح قلب بسبب تنقیه سودا و کرم معده
و ریاح را دفع نماید و موافق امزجه پیران و مشایخ و بالخاصیه جهت امراض سوداوی و تنقیه سودا بی عدیل و نفخ را زائل گرداند صاحب شفاء الاسقام گفته مفتح سدد است و در
اسهال بطی العمل و چون ضم نمایند با آن فلفل و ادویه لطیفه اسهال بسرعت نماید جهت آنکه آنها معین بر عمل و تحلیل آن اند **امراض الراس** و چون یکهفته هر روز ده درهم
آنرا در نیم رطل شیر تازه دوشیده بخیسانند و با پانزده مثقال سکنجبین بنوشند جهت رفع صداع سوداوی و مالیخولیا و تشنج امتلائی و توحش و خفقان مجرب دانسته اند
و همچنین چون شش درم آنرا در قدری شیر گوسفند تازه دوشیده داخل کرده بیاشامند از برای صداع سوداوی و تنقیه سودا بعد از نضج بمنضجات مناسبه و آشامیدن شش درم
آن با ماء الجبن جهت صداع حادث بمشارکت قلب بسبب سوء مزاج سوداوی آن و با مثل آن افسنتین برای مالیخولیا و چون شش درم آنرا با ده درم مویز منقی از حب جدا کرده
جوش خفیفی داده صافی نموده بیاشامند نافعست مالیخولیای حادث از آشامیدن خمر بسیار و دوام بر آن و جهت وسواس سوداوی و اخراج و بدان طول اگر ضم
نمایند بر آن طبیخ سر بنفشه میباشد انفع و چون اضافه نمایند بر همه مفرحی مانند بادرنجبویه و گاوزبان میباشد الطف و همچنین با ماء الجبن از برای مالیخولیا و هشت درم آن
با شیر تازه دوشیده و شکر سفید جهت مالیخولیا و مانیا و جنون و کابوس و اکثر امراض سوداوی و استفراغ ماده مالیخولیای سوداوی با افتیمون و شحم حنظل و اندکی سقمونیا
بعد از فصد و نضج ماده موجب رستگاری از آن است و چون افتیمون را کوبیده و با مویز منقی سرشته حب بسته فرو برند از آن پنج درم تا ده درم نافع است مالیخولیای مراقی
را و چون هفت درم افتیمون را کوبیده و یا هفت درم سکنجبین ساده سرشته بیاشامند اسهال سودا بقوت نماید و تنقیه طحال کند و نافع است از برای مالیخولیای طحال
و مانیا و چون هر هفته یکدفعه ازین ترکیب خورده شود میباشد نافع از برای مانیا و مالیخولیا و جنون و جمیع امراض سوداوی محترق از سودای بارد و همچنین آشامیدن آن با
ماء الجبن مستخرج بشیره قرطم که مقدار شیر دو رطل باشد و حب القرطم کوبیده بیست درم از برای مالیخولیا و مانیا و جنون و وسواس سوداوی بدین دستور که حب القرطم را
کوبیده شیر را قدری جوش داده فرود آورده چون نیم گرم گردد آنرا در پارچه کرده در آن بمالند که تمام شیره آن در آن برآید و بگذارند تا خوب بسته شود پس آنرا بدستور معهود
بچکانند و تمام آب آنرا از پرویزن بگیرند و با شش درم افتیمون بنوشند طلاطلی در مجربات خود آورده که دیدم خلق کثیری از اصحاب مالیخولیا و مانیا و جنون و وسواس
سوداوی که افتیمون مخلوط با افسنتین و برگ حنظل بآنها دادند شفا یافتند و نیست دوائی نافع تر از برای مالیخولیا و امراض سودای از آن و چون افتیمون را در آب یکدو
جوشی داده مالیده صاف نموده در آب صافی آن گلقند حل نموده باز صاف کرده بیاشامند تنقیه برکند از اخلاط فاسده سوداویه و نافعست از برای کابوس حادث
از ابخره سوداویه مرتقیه از معده بسوی سر و با ماء الجبن از برای کابوس سوداوی و آشامیدن آن با اسطوخودوس و امثال آن از ادویه مخصوصه منقی دماغ است
و جهت صرع سوداوی بلغمی و فالج و لقوه و تشنج امتلائی و خدر نافع و چون بگیرند از آن شش درم تا ده درم و اندکی بجوشانند در سکنجبین و مالیده بفشارند و بنوشند نافع است
از برای تشنج امتلای و خدر و سرطان متقرح و چون بگیرند از آن هر روز ده درم و در یکمن شیر تازه دوشیده بخیسانند و صافی نموده اضافه آن نمایند مقدار پانزده
درم سکنجبین ساده صادق الحموضت تا بریده گردد پس بچکانند و بیاشامند و تا هشت روز متوالی این را بعمل آورند تشنج و خدر را نافعست و چون چهار درم افتیمون را
سائیده با قدری عسل و قلیلی نمک بخورند اسهال سودا و بلغم بقوت نماید و بغدادی قلیلی صبر که نیز برین ترکیب اضافه کرده بدانکه چون افتیمون لطیف و ضعیف القوه
است آنرا بسیار نرم نباید کوبید و جوش بسیار هم نباید داد زیرا که نرم کوبیدن و جوش بسیار مبطل فعل آنست بلکه آنرا در غیر مطبوخ جریش باید کوبید و در مطبوخ بیک
جوشی اکتفا نموده و اگر آنرا در صره علیحده بسته در مطبوخات بعد طبخ در آخر جوش انداخته یکدو جوشی داده فرود آورند و بعد سرد شدن صره را افشرده دور نمایند بهتر است افتیمون

مضر صفراوی وشبان ومحرور المزاجان و مورث کرب وغشی وعطش است ومصلح آن زعفران وکتیرا و بروغن بادام چرب کردن وگویند مضر ریه و مصلح آن صمغ عربی وکتیرا و مواقف امزجه بارده وکهول ومشایخ وسوداوی مزاجان مقدار شربت آن بقول شیخ الرئیس چهار مثقال ونزد بعضی تا سه مثقال وبعضی دو درم گفته و در مطبوخات تا ده درم بدل آن در اسهال لاجورد وحجر ارمنی ویکوزن ونیم آن حاشا یا مثل آن حاشا و دو دانگ آن تربد سفید بدبر است وتخم آنرا نیز نرم نباید کوبید و بروغن بادام چرب باید نمود وکه مصلح آنست وبعض اکر ور غیر مطبوخ جرم آنرا استعمال نمایند والا بالای آن روغن بچکانند وچون ده درم تخم آنرا کوفته و در پارچه کتانی بسته در دو ثلث رطل شراب انکوری انداخته شب بگذارند وروز دیگر افشرده دور نمایند ویک اوقیه شربت گل یعنی شربت ورد مکرر واوقیه شربت بنفشه در آن داخل کرده ویک مثقال روغن بادام شیرین بر آن چکانیده صبح ناشتا نیم گرم کرده بیاشامند مالیخولیا و وسواس سوداوی را نافع واسهال مره سودا نماید بنهایت قوت بدون مضرتی و حدوث ضعفی واگر یک اوقیه مغز فلوس خیار شنبر نیز اضافه نمایند بهتر است مقدار شربت آن تنها تا دو درم و با غیران تا چهار درم وحبوب افتیمون وسفوف وسکنجبین وشراب وقرص ومطبوخ ونقوع وماء الجبن افتیمون ومعجون مقلی آن در قرابادین بتفصیل ذکر یافت **افربیون** بفتح همزه وفا وسکون را مهمله وکسر با موحده وضم یا مثناة تحتانیه وسکون واو و نون فرفیو و فرسون وافربیون وابربیون نیز نامند وبرومی افنین بدو نون درمیان هر دو یای مثناة تحتانیه وبعربی اکل نفسه وقاتل نفسه و حافظ النحل و حافظ الاطفال وکرونش العنم وبیونانی حالاس وتاکوب نیز ومغربی لبانه گویند واکثر لبن السودا نامند **ماهیت آن** صمغی است خاکستری رنگ مائل بزردی با طعم وبوی تند وکهنه آن نیز حرر نبات آن شبیه بنبات کاهو وکاسنی وشیردار ودو قسم میباشد قسمی برگ آن سفید ونبات آن پرشعبه وخارناک وقسمی برگ آن سیاه وخار آن تندتر وباریکتر وشیر آن بیشتر و منبت آن بلاد لیبو وحبش وسودان وبسبب تندی وحدت بوی شیر آن اهل آن بلاد از دور در زیر نبات آن شکنبه گوسفندی را پاک شسته در ظرفی تعبیه کرده میگذارند واز دور حربه مانند نیزه وغیر آن بآن میرسانند که شکافته گردد و دور میروند که بوی آن بمشامشان نرسد بیکدفعه شیر بسیاری از آن فرو ریخته در شکنبه جمع میگردد وانرا خشک کرده باطراف میبرند وبعضی صمغ درخت ماذریون دانسته و اصلی ندارد بهترین آن صاف تازه خاکستری رنگ مائل بزردی وتندی وبوی با حدت طعم آنست که چون بزبان بگذارند بار بار اکرد و مدتی لذع آن باقی میماند وهر چند تند بوتر وتیزتر باشد بهتر وتازه تر است وزود در آب وروغن زیت کداخته شود و سبک وزن ومتخلخل باشد وکهنه آن خرزک اشقر بود وزود کداخته نشود و بوی وتندی آن کمتر باشد ومغشوش آن که از انزروت وصمغ عربی میسازند باوصاف مذکوره نیست وگویند اگر بنجار آن در وقت گرفتن به سعه بدن برسد میپزاند پس باید که در آن حین دهان را ببندند نمایند واول کسیکه پی برده باین صمغ یوفاس ملک تویبه بوده خود ویا انکه اطبا در عصر او یافته اند **طبیعت آن** گرم وخشک در اول چهارم وبعضی خشک در سوم گفته اند وقوت آن تا چهار سال قوی میباشد وبعد از آن ضعیف وتا ده سال باطل میگردد **افعال وخواص ومنافع آن** جالی وملطف ومحرق وحاد خصوص تازه آن بحدیکه زیاده است از حلتیت که حادترین صمغها است مسهل بلغم لزج وزرداب ومنقی فضول بلغمیه از اعصاب جهت لقوه وفالج واسترخا وتشنج امتلائی ورعشه وخدر ودوار وسدر وصرع وسکته وکابوس وجمود وشخوص واستسقا وسپرز وقولنج سردی کرده و عرق النسا ومفاصل ووجع ظهر ورک که از بلغم باشد ودفع سموم بارده وتسکین اقسام ضربان سعید اللقوه سعوط مقدار عدسی از آن محلول در شیر دختر جهت لقوه ومحلول آن در روغن حبة الخضرا ومالیدن آن بر روی صاحب لقوه نافع وبدستور بر وبردن حب مصنوع از ربع درمی از آن وازسکبینج ومقل الیهود واشق از هر یک نیم درم جهت لقوه سفید وزائل گرداند آنرا الفالج والاسترخا اکثار بوئیدن آن نافع است فالج را بجهت انکه تنقیه دماغ میکند ومیل میدهد مواد را از جانب نخاع بسوی بینی وسعوط محلول مقدار یک شعیره آن باب مرزنجوش یا آب افشرده چغندر یا با آب افشرده سیر تر نیز نافع است فالج را بهمان جهت وآشامیدن آن با دویه مناسبه نیز نافع است آنرا واسترخا را وتمریخ اعضای مسترخیه بروغن زیت که در یکرطل آن مقدار سه درهم افربیون حل کرده باشند هفت روز یا شش روز اقلا سه روز نافع است آنرا وفالج را واکثری از امراض عصبانیه را واگر مخلوط نمایند آنرا بقیر وطیکه شکسته باشد صدت افربیون را بروغن وتمریخ نمایند بآن نافعست آن هر دو را بنهایت نفع وسزاوار نیست اکثار مروخ آن زیاده از هفت روز ومقدار افربیون از سه درم وچون حل نمایند بروغن قسط یا روغن خار گرم نموده تدهین بآن نمایند نافعست از برای فالج واسترخا بجهت انکه مسخن عصب است وملطف ومحلل بلغم وچون بگیرند وزن یک اوقیه آنرا ونرم سوده در یکرطل زیت که در آن دو اوقیه موم گداخته باشند داخل کرده در هاون بدسته بمالند تا چون مرهم شود وتمریخ نمایند بقلیلی از آن نافعست فالج واسترخا را انفعی همین وچون بگیرند از آن ربع درمی وازسکبینج واشق نصف درمی وحب ساخته فرو برند نافعست از برای استرخا وچون بگیرند مقدار یک دانگ از آن وسائیده بزرده تخم مرغ نیمبرشت پاشیده بیاشامند نافعست استرخای اعضا را انفعی بلیغ وچون مخلوط

افربیون

نمایند افربیون را بعضي از ادهان حاره مانند روغن قسط و روغن سداب تمریخ نمایند بآن نافعست تشنج بلغمي را و اگر زیاده نمایند بوزن آن جندبیدستر و عاقرقرحا میباشد انفع و همچنین ترنج
بقیر وطلی معمول از افربیون تازه یک اوقیه و زیت کهنه یکرطل و موم سرخ دو اوقیه که موم را در زیت گداخته فربیون را نرم سوده بآن مخلوط کرده در هاون بدسته سنگ سائیده
استعمال نماید الرعشه والخدر و آشامیدن آن با ادویه مناسبه نافعست رعشه بلغمي را و تمریخ بیک درهم افربیون در ده درهم زیت کهنه نافعست خدر را و همچنین تدهین محلول
آن در روغن دارچیني و آشامیدن آن نافعست خدر را و همچنین محلول آن در روغن قثاء الحمار و یا روغن حار دیگر نافعست آنرا اسهرا و تمریخا و چون سي درهم آنرا در روغن سمسم
حل نموده شش روز بآن مروخ نماید نافعست خدر را و تعطیس با فربیون و استشمام بآن و نشوق بدان با روغن مناسب نافعست دوار و سدر بلغمي حادث از کیموس
بارد را الصرع والسکته والکابوس والجمود والشخوص چون بسیار نرم بسایند آنرا تنها یا با ادویه مناسبه دیگر و در بیني صاحب صرع و سکته و مسند نافعست
آن هر دو را و چون حل کنند بآب گرم و غرغره کنند بآن صاحب صرع میباشد نافع او را و چون طلا نماید افربیون و ثافسیا و امثال این هر دو از ادویه محرقه محلله مواد
و مقرحه عضو بر موضع صعود الجزء در حال صرع حادث باشتراکت اطراف بسبب صعود ریاح مصرعه از آنها بسوي سر نافع است آنرا و لازم است که این طلا بعد از بستن بالای
آن عضو باشد اگر ممکن باشد مانند دست و پا آشامیدن ربع درهم از آن و با ادویه مناسبه نافع است کابوس را و ریختن یک اوقیه افربیون محلول در یکرطل روغن یاسمین بر سر صاحب
جمود و شخوص و همچنین طلا کردن افربیون و جندبیدستر سوده در روغن یاسمین بر سر نافعست آن هر دو علت را الاستسقا والطحال والقولنج واوجاع المفاصل و غیرها آشامیدن
آن با ادویه مناسبه جهت امراض مذکوره و عرق النسا و وجع الورک و کمر که از بلغم و سردي باشد و سردي کرده و سموم بارده نیز نافع و مسقط جنین والکحال آن با عسل جهت
نزول آب در چشم مفید اما حدت و حمرت و سوزش آن در چشم مدت مدید میماند و سعوط آن با آب چغندر جهت سبل و سعفه و حمرت چشم و تنقیه دماغ و ضماد آن بر استخوان
باعث تقشیر آن و باید که محافظت نماید استخوان را از آن و طلای آن دافع گوشت زیاده زخمها و بر زخم سگ دیوانه گزیده و لدغ هوام واقع سمیت آن و با روغنها
مناسب جهت امراض عصب و درد مفاصل و با زعفران و افیون جهت تسکین اقسام ضربان و حمول آن بقدر یک حبه تا سه حبه در ادرار حیض محتبس مجربست اگر احداث
سوزش نماید روغن گل سرخ دافع آنست و فرزجه یک حبه آن که با مشک سائیده در اعانت بر حمل و تضییق فرج و تقویت رحم و دفع بدبوي آن بعدیل المضار مضر اصحاب
امزجه حاره و کسیکه بر مزاج او خون غالب باشد صفرا و اینست که آنرا تنها نمی نوشند و مضر امعاي سفلي و مصلح آن بقل ازرق و رب السوس و افاویه مانند دارچیني و سنبل الطیب و سلیخه
و کتیرا و صمغ عربي و روغن بادام شیرین و گویند مضر انثیین و مصلح آن روغن گل و مضر رحم باعث بهم آوردن فم آن بحدیکه ادویه مسقطه جنین نتوانند اسقاط آن نماید مقدار شربت آن
دو قیراط و زیاده از آن تا سه درهم کشنده بدل آن در استسقا مازریون و در قولنج بوزن آن تا دو وزن جندبیدستر و قسم سیاه آن قتال است ابن مولف گفته اگر فربیون
و افیون را هر دو با هم درشتکیسته هر یک دیگري را نافي ميگردانند بحدي که اثري از آن هر دو نمیماند و گفته اند چون افربیون را با باقلا نگاه دارند در هیچ وقت قوت آن زائل نمیگردد و حبوب
و ادهان و اضمده و اطلیه و قیروطیات و معاجین افربیون در قرابادین ذکر یافت و تدارک احوال طاریه بر شارب زیاده از مقدار مضر آن نیز و بالجمله از خوردن تعاشي و سوزش اعضا
و فواق و کرب شدید و لهیب و لذع باطن شدید عارض گردد و سه درهم آن در سه روز کشنده بود و تقرح معده و امعا و آن تریاق افیون و بعضي سموم بارده حیوانیه و غیر آن است
مصلح آن چرب نمودن آن بروغن و آشامیدن سویق سرد کرده به یخ و برف و نشستن در آب سرد و تجرع گلاب و متواتر آشامیدن سویق جو با آب انار و سیب [illegible]
و لیمو و کشکاب و روغن گل با کافور و گلاب و شوربای چرب جدوار مجرب و فادزهر حیواني با دوغ تازه گاو خورانیدن و اضمده بارده بر جگر گذاشتن است **افسنتین** بفتح
همزه و سکون فا و فتح سین و سکون نون و کسر تاي مثناة فوقانیه و سکون یاي مثناة تحتانیه و نون لغت یوناني است و بعربي خترق بخاي معجمه مفتوحه و تاي مثناة
فوقانیه ساکنه و راي مهمله مفتوحه و قاف و برومي اسیتون و بفارسي مروه گویند و بلغت مصر نوعي از آنرا دسیسه و نوع جبلي آنرا اربل براء مهمله نامند و بهندي مجري
و شتارو گویند **ماهیت آن** نباتیست مابین شجر و گیاه و شبیه با اقحوان که بفارسي بابونه گاو چشم نامند و ساق آن بلند و شاخهاي آن انبوه و پر برگ شبیه
ببرگ صعتر و غبار آلوده و با اندک زغب و گل آن مانند گل بابونه و از آن ریزه تر و در وسط آن تکمه کوچکي و در آن تخمي باریک شبیه باسپند و با تلخي و قبض و اندک تیزي و بوي
آن با عطریت و ثقلی و شیخ الرئیس گفته که چنین نوشته که افسنتین چند نوع مي باشد خراساني و شرقي و طرطوسي و سوسي و آنچه از کوه لکام مي آورند و غیر اینها نیز و متقدمین
پنج صنف دانسته اند طرطوسي و سوسي و نبطي و خراساني و رومي و نبطي آن باعطریت است و قوت قبض و تحلیل آن زیاده و حرارت آن کمتر و از این جهت اسهال بلغم
نمي نماید هر چند در معده باشد و نفعي چندان در اسهال بلغم ندارد و مضر بهضم معده نیست و صنفي را که برگ مانند برگ زردک و سفید و گل آن زرد و بي برگ و اهل مصر آنرا

دسلیسه نامند و منبت آن انچه در اکثر شرقی بلاد شمالیه و خراسان و عراق است زبون ترین همه اصناف است و گفته اند که افسنتین از اصناف شیح است و لهذا بعض حکما
آنرا شیح رومی نامیده اند و بعضی کشوثای رومی دانسته اند و مختار بهترین اصناف آن رومی طرطوسی سفید رنگ پس سوسی مرغب آنست که چون چوب آنرا بشکنند و بکف
دست بمالند بوی صبر از آن آید و در طعم آن حرافت و تلخی و قبضی باشد و نیز گفته اند بهترین انواع رومی سرخ رنگ با عطریت رایحه و تلخ طعم مرغب آنست که در آن کره یا
باشد و انچه را از جزیره بنطس آورند قبض آن بیشتر از اصناف دیگر است و برگ و گل آن کوچک تر و گاه مغشوش میکنند آنرا بزردی زیت که با آن در آب جوش دهند و خشک نمایند
و فرق میان آن هر دو آنست که مغشوش آنرا چون در آتش اندازند بوی زیت از آن آید بخلاف خالص **طبیعت آن** گرم در اول و خشک در سوم و بعضی گرم در اول دوم و خشک
در آخر آن گفته اند و این اصح است و گرمی عصارهٔ آن زیاده از حشیش آن و اقوی از آن و همچنین تخم و گل آن اقوی است از حشیش آن **افعال و خواص و منافع آن**
مفتح و ملطف و مشهی و قابض و تلخ و قبض آن اقوی و زیاده از تلخی آنست مسهل صفرا و اصفر و سایر اخلاط مراریه مجتمعه در معده با ادرار بول و منقی عروق سینه و شش
و با افتیمون و بدستور با افتیمون و اسطوخودوس منقی و مسهل سودا و جهت صداع و لقوه و فالج و استرخا و رعشه و صرع و سکته و کابوس و دوار و سدر و مالیخولیا و سبات
و امراض عین و گوش و دهان و حلق و معده و کبد و مرارهٔ طحال و ارحام و بواسیر و اوجاع اعصاب و اعیا و داء الثعلب و داء الحیه و دفع سموم مشروبه و منهوشه و تقویت معده و اشتها
و ادرار بول و حیض و شیر و عرق و قتل اقسام دیدان و امثال اینها از امراض هریک بتنهائی و یا با ادویه مناسبه آن نافع شرباً و ضماداً الصداع و اللقوه و الفالج و الاسترخا
و الرعشه و الصرع و السکته و الکابوس النشوق آب مطبوخ آن با شیح ارمنی خصوص که در آن قدری ایارج فیقرا حل کرده باشند صداع حادث متولد در مقدم دماغ و التیام
مطبوخ آن جهت آنکه محلل ریاح دماغیست و غرغره بآن لقوه و شرب طبیخ آن بتنهائی و یا با عسل لقوه و فالج و استرخا و رعشه و صرع و سکته و کابوس را نافع و چون مفلوجی که در
معده او اخلاط حارهٔ حاصله از ادویه مشروبه باشد بنوشد آنرا خارج میگرداند آنها را و تبرید میکند بالعرض و تحنیک عصارهٔ آن بگلوی مسکوک و مسقوط نمودن آن را مفید
الدوار و السدر و السبات و الاعیاء و المالیخولیا آشامیدن مطبوخ آن با صبر سقوطری دوار و سدر حادث از صفرا و بلغم را و تنقیه آن سبات را و طبیخ آن با افتیمون مالیخولیا
را و نیز تجرع هر روز دو اوقیه از آب طبیخ آن و اگر مادهٔ مالیخولیا مائل بمراری باشد ده قیراط عصارهٔ آنرا در آب حل کنند و بیاشامند و اگر بشرکت مراق بود و در مراق ریاح
باردهٔ نافخه باشد و ورم و لهیب نباشد تنقیه آن بطبیخ افسنتین با عصارهٔ آن بنحو مذکور نمایند و تدهین روغن گل آن جهت اعیای امتلائی مفید امراض العین
چون بگیرند حشیش آنرا و سائیده در خرقهٔ کتانی بسته در آب گرم جوشان فرو برده تکمید نمایند بآن چشمی را که طرفه داشته و مدت مدید طول کشیده باشد زائل گرداند
آنرا بجهت آنکه کوبیده جذب میکند خون را بسوی خود بحدیکه خون در آن صره می آید که اگر بفشارند خون از آن بر می آید و طلای مطبوخ آن در سبیخج جهت درد چشم و غشاوه
و ورم و ضربان آن و با عسل جهت رفع آثار بنفشی تحت پلک چشم و ضماد آن با ناردین جهت رمد خصوصاً نبطی آن و اکتحال آن جهت رمد و غشاوه امراض الاذن
چون افسنتین را در آب با روغنی قابض یا در شراب پخته گوش را ببخار آن بدارند تا نافعست وجع آنرا و ورم بناگوش را و همچنین طلای آن بر بناگوش و قطور عصارهٔ آن وجع حادث
بسبب دیدان و یا ریاح و یا رفتن آب در آنرا نافع بجهت آنکه قاتل دیدان و محلل ریاح آب است و قطور مطبوخ آن در روغن بادام تلخ بحدیکه تمام قوت آن در روغن آید با قلیلی زهره
نیز محلل ریاح گوش و منقی جراحت آن در ساعت و رافع کری است هر چند کهنه باشد و همچنین قطور ممزوج از مطبوخ آن با روغن بادام تلخ و زهره بز آمدن آب را از گوش مانع
امراض الفم و الحلق و الصدر و الریه طلای افسنتین کوبیده و با نطرون و عسل سرشته بر حنک یا از خارج بر حلق نافعست ورم عضلات و اخلیه آنرا و خناق و ورم بناگوش و وجع
آنرا و همچنین غرغرهٔ مطبوخ آن با عصارهٔ آن بتنهائی یا با ادویه مناسبه آن و آشامیدن آب طبیخ آن جهت تنقیه صدر و ریه و انچه در عروق آنها است از اخلاط صفراوی نافع
و الکبد و المرارة و الطحال و الامعاء و المرحم و المقعده و الدیدان و البواسیر و المفاصل آشامیدن آن با ناردین جهت درد معده و تحلیل صلابات باطنیه و نفخ و ریاح و همچنین ضماد
آن و شرب و طبیخ آن جهت تقویت معده و آوردن اشتهای طعام که زائل شده باشد عجیب الفعل است و جهت اوجاع جنین و خاصره و تهیج صورت و اطراف و استسقا و اوجاع
مفاصل و امراض مقعدهٔ بارده و دفع بخارات فاسده و اصلاح فساد مزاج و ابتداء سوء القنیه و بدستور عصارهٔ آن جهت امراض مذکوره و همچنین چون بیاشامند ده روز هر روز
مقدار بیست مثقال از آب مطبوخ آن بجهت رفع سقوط اشتها که از رطوبت باشد و زوال یرقان نافع و آشامیدن طبیخ آن بتنهائی و یا با عسل و یا با افتیمون جهت طحال و همچنین
با ادویه مناسبه دیگر و ضماد کوبیدهٔ آن با انجیر و نطرون و شیلم جهت استسقا خصوصاً با سرکه و بدستور با نطرون و انجیر و دقیق سوسن برای طحال با اکلیل الملک در زیت پخته
جهت ورم کبد و اواخر و طلای مطبوخ آن با سرکه جهت وجع مفاصل حار و تمریخ آن با موم و روغن گل سرخ یا روغن حنا جهت درد تهیگاه و درد معدهٔ کهنه و جگر و بواسیر و شقاق

مقعده و وجع آن و صلابت رحم و همچنین ضماد آن تنها و فرزجه آن با عسل جهت ادرار حیض و حمول آن با موم جهت اخراج حب القرع و آشامیدن آب مطبوخ آن تنها یا مطبوخ آن با برنج
یا با عدس جهت قتل و اخراج اقسام کرم و آوردن اسهال نافع و با سرکه جهت بواسیر و شقاق مقعده و اخراج اخلاط حاره که بسبب ادویه مشروبه در معده بهم رسیده باشد مؤثر و آشامیدن تنهای
آن جهت تمدد و بر سرسیف و تقویت معده و دفع بواسیر و شقاق مقعده و تنقیه عروق مینماید از اخلاط مراریه و مائیه و ادرار سفرماید الحمی و داء الثعلب و الحیه و الشرا و دفع السموم و غیر
و الرتیلا آشامیدن طبیخ آن جهت تبهای عفن و مرکب و کهنه و با ناردین جهت داء الثعلب و داء الحیه و صلاح فساد مزاج و تنهائی جهت نیکوئی رنگ رخساره بدستور ضماد آن و
آشامیدن ده درم مطبوخ آن جهت گزیدن عقرب و با شراب جهت سم شوکران و نهش تنین بحری و بری نیز و با سرکه جهت خناق عارض از شراب قطر و ضماد آن با آب جهت شرا
و تحلیل صلابات و داء الثعلب و داء الحیه و گذاشتن آن در صندوق و میان متاع مانع کرم زدن ثیاب و آمیختن آب مطبوخ آن با مرکب مانع تغیر آن و خوردن ارضه و کرم و سوس
و موش کتابی را که با آن مرکب کتابت کرده باشند و طلای آن با زیت بر بدن مانع مقارنت پشه است با آن کس و بخور آن جهت گریزانیدن هوام و پاشیدن آب طبیخ آن کشنده
کیک و تدهین آن باعث طرد هوام المضار گفته اند افسنتین مضعف فم معده است سوای نبطی آن و لیکن ضرر عصاره آن زیاده از حشیش آنست و مصدع و مجفف مصلح آن
در مبرودین انیسون و مصطکی و در محرورین شربت انار و امثال آن و شیخ الرئیس و صاحب شفاء الاسقام و دیگران گفته اند که حشیش افسنتین موافق ترین ادویه است از برای معده
و تقویت آن و عصاره آن مضعف آن است بجهت آنکه در عصاره آن قوت قبضی که دارد و بالجمله در آن دو قوت است قوت اسهال و قوت قبض و دو جوهر نیز یکی جوهر لطیف هوائی
ناری که باعث اسهال و تفتیح است و دیگری جوهر کثیف ارضی که موجب قبض و حبس است مقدار شربت از جرم آن یک مثقال تا دو مثقال و در مطبوخ تا ده درهم است اما باید که چون جرم
آنرا بطریق سفوف و غیر آن اگر استعمال نمایند بجهت رفع قبض آن بروغن بادام چرب نمایند بدل آن در اسهال غافث و شیح ارمنی است و جهت تقویت معده بوزن آن آسارون
و نصف آن هلیله زرد و بجهت جگر عصاره غافث و جعده و قیصوم و عصاره آن که آنرا کوبیده آب آنرا گرفته در آفتاب خشک کنند در جمیع افعال مذکوره اقوی است و نیز
محلل و مفتح سده جگر و مجاری ما بین معده و جگر و مجاری امعاء و جهت تبهای کهنه و مرکبه قدیمه و تقویت معده و تنقیه آن از اخلاط مراریه و آوردن اشتهای طعام و
سوء القنیه و استسقاء و یرقان و نیکو کردن رنگ رخساره و اصلاح فساد مزاج شرباً مفید و جهت تهیج وجه و ورم طحال و داء الثعلب و داء الحیه شرباً و ضماداً نافع و مورث کرب و صداع
و مصلح آن ریوند مقدار شربت آن تا یکدرهم بدل آن سه وزن آن افسنتین یا غافث یا اشکاعی است و این ضعیف است شیخ الرئیس گفته عصاره آن مصدع است و ظن من آنست که همین
سبب مضرت آنست بمعده مصلح آن در مبرود انیسون و در محرور رب آب انار است و حب افسنتین و ادهان و اشربه و ضماده و عرق و غرغره و اقراص و مطبوخات و معجون آن در قرابادین
مذکور یافت و خواص و منافع و طرق استعمال و صنعت هر یک **افشج** بفتح اول و سکون فاء و ضم شین معجمه و فتح راء مهمله و جیم معرب از افشره فارسی است که بعربی عصیر نامند و اصل آن افشرده
بود که بکثرت استعمال افشره شده آن مخصوص با آب میوه های آبدار است که مالیده و یا کوبیده فشرده آب آنها را بگیرند خواه بر آتش بقوام آورند که رب نامند و یا در آفتاب گذارند تا غلیظ شود
که عصاره گویند و بالفعل عبارت از آب افشرده میوه های آبدار رسیده ترش یا میخوش مانند انار و آلو و آلوبالو و توت و زرشک و یا آب لیمو یا اترج و یا سرکه انگوری یا عرق نعناع و یا تمر
هندی محلول در آب و یا آب انبه خام و فالسه و جامون که میوه های هندیست یا سماق محلول در آب و امثال اینها است که صاف کرده و بقدر حاجت قند یا نبات داخل کرده و آب
آنمقدار که خوش طعم گردد و با طعام یا بدون آن بنوشند و یا هر رب و شربت ترشی و یا میخوشی که در آب حل کنند و بنوشند و عرق سلطانی که از جمله افشرجات رفیعه است در قرابادین ذکر
یافت **طبیعت** و افعال و خواص هر یک راجع بآنچیزیست که از آن سازند **افعی** بفتح همزه و سکون فاء و فتح عین مهمله و یاء در آخر به لغت عبرانی نام نوعی از حیه است و حیه اسم جنس آن
و بعبرانی احدیا و احادیا نامند و آنرا اسامی بسیار است **ماهیت آن** ماریست بقدر دو ذرع دست و با دنباله باریک و کوتاه آن اندک گویا بریده شده که بفارسی
کله دم نامند و سر آن پهن و بزرگ و مثلث شکل که قاعده آن بطرف گردن آن میباشد و گردن آن باریک و در وقت رفتار از آن آوازی آید گویند که آواز از پوست آنست
بخلاف حیات دیگر که آنها را این هیئت و خواص نیست و بسیار قوی و زورآور و ملون بالوان بسیار و در کوچکی و بزرگی مختلف بعضی سیاه و مائل بزردی و بعضی مائل بسرخی و بعضی بسبزی
و بعضی ابلق و غیر اینها از الوان و نیز بعضی شدید السمیه و بعضی قلیل السمیه و بعضی مائل باعتدال و نر و ماده میباشد ماده آنرا چهار دندان و نر آنرا دو دندان و بهترین آن بجهت عمل
در تریاق فاروق ماده اشقر مائل بسرخی جوان و دور از آب و عمارت جنگل و بیشه و شوره زار و عریض سر و صلب جسد مائل بباریکی است که چشمش مائل بسرخی باشد و در آخر
بهار یا اوائل صیف صید کرده در وقت صید ضربی و زخمی باو نرسیده و زود سر و دم آنرا قطع نموده باشند که ضعیف و لاغر نشده باشد و طریق قطع سر و دم آن آنست
که آنرا خشم آلود نموده بزودی و سرعت تمام سر و دم آنرا یکجا جمع نموده بیک تیشه یا تبر بجاری عریض یا ساطور قصابی یا آلتی دیگر که بسیار تند باشد و دم آن جا بجا ریخته نباشد مقدار

افشج

افعی

چهار انگشت از هر طرف بیک ضرب باتیغی جدا نمایند که در آن اصلا وصلی نماند والا بکار نخواهد آمد و کیسه محاذی سر و دم آن بدارند که در آن افتد و بجسمی نرسد و جهت سر و دنباله جدا کردن
را گفته اند نه بجهت کثرت سمیت آنست چنانچه مشهور است بلکه برای آنست که در آن گوشتی نیست پس پوست آنرا جدا کنند و شکم آنرا چاک کرده زهره و امعاء و حشای آنرا برآورند
و احتیاط نمایند که زهره آن شکافته نگردد و در بطن آن نریزد که گوشت آنرا فاسد و زهر قاتل خواهد نمود و بکار نخواهد آمد زیرا که سمیت بسیار در آن است پس با آب و نمک پاک شسته
و با آب و قدری شبت و اندکی نمک در دیگ سنگی و اگر نباشد مسی تازه قلعی کرده و یا نقره بآتش ملایم بدم طبخ نمایند و اگر آتش انگشت باشد بهتر است و باید که سر آن بسته آب بمقداری در آن
باشد که بالای آن آید و نیکو پخته شود و بسیار باقی نماند و بعد مهرا شدن بگذارند تا سرد گردد و پس سر آنرا باز کرده گوشتهای آنرا تمام از استخوان جدا نمایند و بهر نحو که خواهند استعمال
نمایند اقراص سازند و یا غیر آن و اگر اقراص سازند در هاون سنگی نرم بکوبند و با آرد نان خشکار ربع وزن آن سرشته دست را بروغن بلسان چرب کرده اقراص نازک سازند و بر
روی غربال خشک نمایند و در شیشه نگاه دارند و عند الحاجت بکار برند و علامت حیات افعی سرعت حرکت و همیشه سر را بلند داشتن است و هر چه بعد قطع سر و دنباله خون کمی از آن
آید و بحرکت باشد استعمال نباید نمود و از اصناف رویه آن یکی مقرنه است یعنی شاخدار که از گزیدن آن خون از مسام و منافذ ملسوع آن جاری میگردد و گفته اند که خون نیز
بول میکند و دیگر ساسه است که فرو میرود در رمل و شنا میکند در آن مانند ماهی در آب و دیگر ملکیه مکلله الراس است که طول آن نهایت سه شبر میباشد و سر آن باریک
و نیز گفته اند که سمیت این بحدیست که بنفس صفیر خود میکشد و هر که نظر بر آن افکند میمیرد و هر که نزدیک آن مرده رود او نیز میمیرد و این قول شاید مبالغه باشد و دیگر افعی کم از
کسنده و گردن آن باریک و سر آن پهن و اغبر با نقطهای سیاه باشد و دیگر بلوطیه مینامند و بدبو میباشد و کسی را که میگزد پوست او جدا میگردد و دیگر معطشه که عطش با فراط و حرقت
والتهاب بسیار عارض میگردد ملسوع آنرا بحدیکه دایم آب می نوشد و سیراب نمیگردد تا بمیرد و دیگر براقه که میکشد بآب دهن خود و بوی آن نیز مهلک است و دیگر سیاه سمی
سالخ و ارقم یعنی ابلق و مرقش یعنی دو رنگ و آنچه صاحب خالها باشد و انواع ردیه و دیگر نیز میباشد و سمیت مار در ماده اکثر و قویتر از نر است و تاثیر آن در نهش اعضای
طرف چپ خصوص قریب بقلب و دماغ و اعصاب و کبد اسرع است از اعضای بعیده و سمیت مار در دندان آن است یعنی بواسطه دندان سمیت را بعضو میریزد و دندان
آن سفید و کوچک بمقدار دانه برنجی و در آن سوراخی در طول و سر آن منحرف مانند قلم تراشیده است و چون ماریکه دندان آن برآورده باشند کسی را بگزد از موضع نهش
آن قدری خون بر می آید و لیکن اذیت بسیار نمیرساند و مسموع گشت ماریکه دندان سمی آنرا برآورده باشند اگر محبوس دارند بعد از دو سال و اگر سر دهند بعد از شش ماه باز
دندان سمی مثل اول بر می آورد و کسی را که بگزد بدستور هلاک میگرداند **طبیعت آن** بنهایت گرمی و خشکی و تجفیف و تحلیل است و آنکه قریب با آب و عمارت باشد
حار و یابس در دوم و متوسط آن در سوم و آنکه در دور کوهستان میباشد خشک در چهارم **افعال و خواص و منافع آن** چون با آب و اندک نمک و شبت و روغن زیتون
بر آتش انگشت بملایمت طبخ نمایند تا مهرا گردد و گوشت آنرا پاک کنند تناول نمایند مواد غلیظ را بطرف جلد دفع میکند و تحلیل میدهد و گفته اند در مجذوم اسمغی تجربه رسیده که بعد از
خوردن بدن او متقشر شد و از آن مانند فلس ماهی جدا گشت و از آن مرض شفا یافت و نیز از خوردن بسیار آن بدن متقرح شده مثل ماهی پوست از آن میریزد و مقدار کم آن اخلاط
متعفنه لطیفه را مثل مستحیل بشپش و کثیفه را بتقشر جلد دفع میکند و نفع می بخشد و ایضا گوشت پخته آن بنحویکه برای تریاق فاروق میپزند جهت دفع سموم مشروبه و ملدوغه
و ضعف بصر و درد عصب و ازاله برص و منع زیادتی خنازیر و حفظ جوانی و تقویت قوتهای حیوانی و نفسانی و نیکوئی ذهن و فکر و جهت لقوه و رعشه و امراض بارده عصبانی
و طول عمر مؤثر هر گاه بسال یکمرتبه تناول نمایند و لیکن اکثار در آن ننمایند و بعد تقویت بدن و شروع بر روئیدن گوشت و جلد حفظ نمایند و اعضا را از خارج بمالیدن مراهم
و موم و روغنهای مناسب و مسکه تازه و از داخل بآشامیدن شراب و ماء اللحم و اکل لحوم لطیفه مشویه و امثال اینها و آشامیدن مرقه آن جهت ضیق النفس بارد و رطب
و باید که مرقه آنرا بدم بپزند زیرا که گوشت آن دیر پخته و مهرا میگردد و ضماد گوشت کوبیده خام آن جهت دفع سمیت افعی گزیده و اقسام مار با نهایت نافع و بجهت داء الثعلب
و داء الحیه و خنازیر و اوجاع مزمنه بارده نافع و چون شکم آنرا چاک کنند و گرما گرم بر گزیده آن گذارند وجع آنرا ساکن گرداند و سمیت آن را دفع نماید و اکثار اکل آن محرق اخلاط
و مصدع و مصلح آن شیر تازه دوشیده و آب فواکه است و نخودیکه در حین جوشانیدن گوشت در آن پخته باشند در افعال قریب است بقرص افعی و نمکی که در جوف آن پر کرده
باشند در افعال ضعیفتر از گوشت آنست و گفته اند که چون هفت عدد افعی را بر ریسمان ابریشم سرخ ارغوانی خفه کرده باشد برای هر یک افعی گرهی بر آن بزنند بستن آن ریسمان بر گردن
صاحب خناق جهت رفع آن علت بالخاصیه مجرب و بدستور ریسمان کتانی که افعی را بآن خفه کرده باشند جهت خناق و اورام لوزتین نافع و خون آن اکتحالا جهت روشنی چشم و منع
نزول آب در چشم مفید و بدستور زهره آن سم قاتل بلا مهلت و گدازنده اخلاط و اعضا و فاسد کننده ارواح و حرارت غریزی است بسرعت بالخاصیت و لهذا استعمال

آن بهیچ وجه جایز نیست و پوست آن جهت امراض صدر و استسقا و یرقان و طحال و نزلات و ادرار بول و تفتیت حصاة و امراض مقعده هر نوع که استعمال نمایند نافع و بخور آن طرد هوام
نماید و کسی را که خناق باشد و خوردن گوشت آن خوش نیاید او را محرق آن که بدل آنست استعمال نماید و طریقهٔ احراق آن در مقدمه ذکر یافت و در نسخهٔ مالیقی طریق احراق آن چنین است
که بر آن افعی نمک و شبت و انجیر از هر یک یک رطل و نیم اوقیه سائیده پاشیده و با نه اوقیه عسل بر آن ریخته و سر آن را بسته در تون حمام یا در تنور گذارند تا سوخته گردد مانند زغال پس نرم
سوده در شیشه یا در ظرف چینی محفوظ دارند و عند الحاجة استعمال نمایند و گاه از برای خوشبوئی و نیکوئی طعم قلیلی سنبل الطیب و ساذج هندی نرم سوده با آن ممزوج می‌نمایند
افعال و خواص و منافع رماد آنست که طلای آن با روغن زیتون جهت تحلیل خنازیر و با سرکه جهت داء الثعلب و داء الحیه و اکتحال آن با عسل بغایت مقوی باصره است
و علامت افعی گزیده و تدارک سم آن و مرارهٔ افعی خورده و تدارک آن نیز و تریاق فاروق زبدهٔ ظهور تا انتهای کمال و نسخ و طریقهٔ ساختن و زمان استعمال و مواضع آن
و مقادیر شربات و منافع و مضار آن بتفصیل و قرص افعی و حب و دهن و رب و طبیخ و ماء اللحم و مرقه و معجون آن در قرابادین ذکر یافت و بالجمله کسی را که افعی یا مار گزیده باشد
از علامات لسع آن بر آمدن خون متغیر اللون از آن موضع پس زردابی شبیه بچرک و ورم کردن موضع لسع و سرخ شدن آن و خشکی دهان و زبان و التهاب اندرون و گرمی
بدن و عرق سرد و سبزی رنگ رو و غثیان و قی صفراوی و اغما و غشی و سردی بدن و اهلاک است و بهترین معالجات فی الفور بلا فاصله بستن بالای آن موضع است
باستحکام تمام بفاصلهٔ چهار پنج انگشت تا یک شبر و بهر ریسمان و بندی که حاضر باشد حتی از کمربند و دستار تا بند آثار مراد از آنکه تغافل نورزند و مساهله ننمایند اگر میسر باشد یعنی اگر در دست یا پا باشد و اگر در
دو جا ببندند بهتر است یکی بالای دیگری بفاصلهٔ چهار پنج انگشت تا یک شبر و تا خوب خاطر جمع نکردند باز نکنند و اگر تا سه روز باز نکنند بهتر است و یا داغ کنند آن موضع را یا قطع نمایند و الا فی الفور تیغ زده
بحجمه بقوت تمام بکشند چند دفعه تا تمام سمیت و خون فاسد دفع گردد و خون مدفوع از آن بریده کم رنگ مانند چرک رقیق زرد و رنگ شبیه بزرداب می‌باشد زیرا که خاصیت سم آنست که خون
و اخلاط و اعضا را میگدازد و فاسد میگرداند و اگر حجمه میسر نباشد شخصی جوان با قوت که دندانهای او سالم باشد و مرضی و قلاعی در دهان و زبان او نباشد و ناشتا نباشد دهن خود را پاک شسته روغن گل
بر لبهای خود بمالد و بدان مضمضه کند و با قوت تمام آن موضع را بمکد و آب دهان را بیفکند و فرو نبرد و نیز فی الفور تریاق فاروق اصلی بدو بخورانند و بر آن موضع بمالند و سه چهار عدد رتهٔ هندی
نا سوده در آب جوش بمالند تا کف بر آورده و بخورانند و خورانیدن روغن کهنه که اقلا یکدو ساله باشد و شیر و شراب کهنه و پنیر مایهٔ خرگوش تازه محلول در سرکه و یا آب مطبوخ برگ غار و فاشرا و سپند و تخم لوبیا
و مغز تخم ترنج و بیخ عرطنیثا و بیخ کاشم و بیخ کرفس و مرمکی و افسنتین و مطر شقوق و زراوند مدحرج و طویل و کرفس جبلی و فلفل و یا معجون مرتب از اینها بتمامی و یا آنچه میسر آید با عسل بقدر چهار دانگ و خوردن سیر خام بسیار
با مغز گردکان و مالیدن مرمکی و ادویهٔ مذکوره بقوت بر موضع آن و شکم موش زنده را بشکافند و گرما گرم بر آن موضع گذارند و بدستور شکم خروس زنده را بشکافند گرما گرم بر آن بگذارند و مهرهٔ مار را بر آن بگذارند تا بچسبد
و بر آن شیر تازه دوشیده میریخته باشند تا هنگامیکه دیگر شیر برد و رنگ آن متغیر نگردد و مهره خود بخود جدا گردد زیرا که از علامات مهرهٔ مار اصلی آنست که مادام که زهر باقی است
جدا نگردد و شیریکه بر آن میریزند بریده و متغیر میگردد و قی فرمودن با انگبین و آب و آن مقدار یک رطل حل کرده باشند و بستن قدری از آن در آن موضع و خورانیدن آب برگ
بریانه که نبات هندی معروفست و سعوط نمودن بدان و اگر تازهٔ آن نباشد برگ خشک آنرا سوده بنحوی سعوط نمایند که باقصی بینی و دماغ او برسد و تغریه بسرطان نهری و
تحسیل با شیر الاغ و یا زنان و گفته‌اند اکتحال بدند با آب سوده در چشم او باعث عدم تضرر از سم آنست اما باید که قلیل باشد زیرا که کمال مضرت بچشم وارد و کسی که زهرهٔ افعی خورده باشد
و او را قی و غشی عارض گردد تدبیر آن مکرر قی فرمودن با آب ترب و مطبوخ ادویهٔ مذکوره و روغن کنجد تازه و مسکه با آب گرم و با شیر گاو و یا نیز و یا تریاق فاروق و مثرودیطوس
و دواء المسک و فادزهر فائق و امثال اینها و آشامیدن آب گوشتهای لطیف مانند مرق مرغ جوان فربه و سرطان نهری با مشک خالص و شیر بز یا الاغ یا زنان و امثال اینها است

افلنجه

افلنجه بفتح اول و سکون فا و فتح لام و سکون نون و فتح جیم و ها بهندی پل پرنگ نامند **ماهیت آن** تخمی است شبیه بخردل و تند شبیه ببوی سیب و با عطریت
و بغایت سرخ و طعم آن تلخ و در خوشبوئیها داخل می‌نمایند و در معاجین و غیرها نیز نبات آن بقدر ذرعی برگ آن مانند برگ بادام و گل آن سفید و تخم آن در غلافی مانند تخم
برنج و منبت آن در بلاد هند است و زرد و سیاه آن زبون گویند از قسم کوچک کبابه است و نیز گویند قرنفل بستانی است و این هر دو اصلی ندارد **طبیعت آن** گرم در اول
و خشک و با قوت قابضه **افعال و خواص و منافع آن** مقوی دل و دماغ و جگر و معده و مفتح سدهٔ دماغی و محلل ریاح و مشهی و مفتح سدهٔ احشا و مسخن معده و اروغ
آورنده و قائم مقام جمیع سموم خصوصا عقرب و رتیلا و طلای آن با روغن زیتون در حال رفع درد گزیدن عقرب می‌کند مصدع و مورث کرب و خناق مصلح آن
روغن زیتون مقدار شربت آن تا دو مثقال

افنیقون

افنیقون بفتح اول و سکون فا و کسر نون و سکون یای مثناهٔ تحتانیه و ضم قاف و سکون واو و نون لغت یونانی است **ماهیت**
آن نباتیست شبیه بافیقطس مگر در او که بوی اترج ندارد و در زراعت گندم میروید **طبیعت آن** بغایت سرد و مخدر است **افعال و خواص و منافع آن** خارج

در اطلیه رادعه مستعمل است شرب آن جایز نیست

افقطیس

افقطیس بفتح اول و کسر فا و سکون یای مثناه تحتانیه و فتح قاف و ضم طای مهمله و سین مهمله لغت یونانی است بمعنی محلل
ماهیت آن نباتیست بعضی کمتر از ذرعی و ساق آن باریک و پر شاخ و گل آن مختلف الشکل واللون و مائل بسفیدی و برگ آن عریض شبیه ببرگ سداب با تشریفات خفیف و بر سر
برغبهای سفید مانند برگ کاسنی کبیر و اندک طولانی و ساق برگ آن باریک و تخم آن شبیه بتخم شلغم و بزرگتر از آن و یا تخم ترب و در غلافی مانند آن و سیاه و اغبر و بیخ آن بزرگ شبیه بزم
و با عطریت و از وسط ساق آن سه و یا چهار شعبه شبیه بانگشتان باریک بطول یک اصبع روئیده به طرف بالا و بوی گیاه آن شبیه ببوی بیخ و منبت آن سواحل دریا
و ممر آبها و جاهائیکه آب در آن فرو میرود و می باشد و مزرعهای جو و عدس و نخود و در مصر و سواحل دریای شام بسیار است و در صعید مصر آنرا شلجم نامند بهترین آن رسیده سنگین است
و مغشوش بتخم شلغم مینمایند و فرق به بزرگی آنست طبیعت آن در دوم گرم و خشک و با اندک حدت و گرمی آن زیاده از خشکی آن افعال و خواص و منافع آن
برگ و تخم سائر اجزاء آن جهت وجع کبد و ورم بارد غلیظ آن و تفتیح سده طحال و تحلیل اورام و اخلاط غلیظه و ریاح و نفخه طحال و احشا و صلابات سائر اعضاء و درد پا و دفع جمیع سموم
قتاله شرباً و ضماداً نافع و باید که سه روز با شراب حلو یعنی شیرین استعمال نمایند و عصاره بیخ آن در جمیع امراض مذکوره نافع و قویتر و باید که در فصل بهار عصاره آنرا بگیرند زیرا که بعد
از آن در آن رطوبتی نمیماند مقدار شربت آن تا دو مثقال و از تخم آن نیم مثقال و روغن آن در آثار مانند آنست و آنرا زیت الشلجم نامند

افیمیدون

افیمیدون بفتح همزه و کسر فا و سکون
یای مثناه تحتانیه و کسر میم و سکون یای مثناه تحتانیه و ضم دال و سکون واو و نون لغت یونانی است و آنرا فافیوس نامند ماهیت آن نباتیست ما بین شجر و گیاه
و منحصر در یک شاخ و برگ آن زیاده از دوازده عدد نمی باشد و گل و ثمری ندارد و ریشهای آن باریک و سیاه و تند بو و بی طعم طبیعت آن سرد و تر افعال و خواص
و منافع آن ضماد آن مانع بزرگ شدن پستان است خصوص با روغن زیتون نارس و آشامیدن آن مانع توالد زن و مرد مقدار شربت از بیخ و برگ آن جهت قطع توالد
سه مثقال است که با شراب بنوشند

افیوس

افیوس بفتح اول و سکون فا و ضم یای مثناه تحتانیه و سکون واو و سین مهمله لغت یونانیست و آنرا فافیوس الحدقی نیز نامند بجهت آنکه
شبیه بحدقه است و بعضی مردم آنرا خامالاعنی و مجلس بری نیز گویند ماهیت آن نباتیست ما بین شجر و گیاه و بسیار بلند نمیشود و ساق آن مزغب باریک و از سه عدد زیاده
نمیباشد و شبیه بچوب اذخر برگ آن مانند سداب و بسیار سبز و ثمر آن مانند خیار کوچکی صنوبری شکل و سیاه و گل آن زرد و صدفی شکل و بیخ آن بقدر امرودی شبیه
بترب و خنثی و سفید پر از رطوبت و چون خشک شود باطن آن سفید ظاهر آن سیاه میگردد طبیعت آن در دوم گرم و خشک و لراع و جالینوس بارد در دوم
و مجفف در اول و ثمر آن حار قابض در اول درجه اول و مجفف در دوم گفته افعال و خواص و منافع آن آشامیدن اعالی آن مقی و اسافل آن مسهل و مجموع
آن مقی و مسهل بلغم و صفرا و مانع روئیدن موست بر عانه صبیان تا مدتی چون بر آن بمالند و ثمر آن یرقان را مفید و معده مقی و مسهل مقدار شربت آن از جرم آن سه قیراط
و از رطوبت آن از بیخ قیراط شیخ و داود انطاکی گفته که رطوبتی که در ثمر آن است جهت تحلیل صلابات نافع و گفته شده جلا میدهد بیاض چشم را و مقی و مسهل است و کیفیت
استخراج رطوبت آن آنست که آنرا بکوبند و بفشارند و معده آنرا بگیرند و در ظرفی کنند و بر آن آب بریزند و با پری حرکت دهند و خشک نموده استعمال نمایند

افیون

افیون بفتح همزه
و سکون فا و ضم یای مثناه تحتانیه و سکون واو و نون معرب ابیون یونانیست و معنی آن مسبت است یعنی خواب آورنده و بعربی لبن الخشخاش و مرقد و به بربری تریاق
و بسریانی عیامیون و مقفل بمعنی میراننده اعضا و بفارسی تریاک و گویند تریاکی که رستم از کیکاوس طلبیده که بسهراب خوراند افیون بوده زیرا که نیست دوائی در اوجاع شدیده
مسکن و حائل میان مریض و موت سوای آن و چون در آن قوت سمیت است و با آنکه دوائی سمی و شدید الغائله است و اطبا باعتبار چنان نفعی محتاج بوده اند باستعمال آن
و ندانسته اند چاره از آن لهذا ترکیب نموده اند آنرا با مصلحات آن مانند زعفران و جندبیدستر و مشک ماهیت آن بدانکه اطلاق مینمایند آنرا بر سبیل اشتراک بر سه چیز
اول بر لبن خشخاش مطلقا خواه خشخاش سفید باشد و خواه سیاه و اهل مشرق و مغرب بر این متفق اند دوم بر لبن خشخاش سیاه و این نزد قدمای اطبا است جهت آنکه در آن
زمان زرع خشخاش سفید نبوده و از خشخاش سیاه صحرائی لبن میگرفتند و بستانی آن بسیار کم بوده مگر در مصر تنها خاصه در موضعی از آن معروف باسیوط و از آنجا باطراف میبردند
سوم بر عصاره خشخاش سیاه که بآفتاب خشک نمایند چنانچه دیسقوریدوس و شیخ الرئیس فرموده اند و از کاهو صحرائی نیز افیون میسازند و این نیز مخدر است اما ضعیف العمل
و از شقایق النعمان نیز بدستور خشخاش لبن میگیرند و این بسیار کم بعمل می آید و لیکن بسیار قوی است طریقه اخذ آن آنست که چون برگهای گل خشخاش ریخت و کوزه آن بزرگ
شده و انتهای آن بسته گردیده و قریب بآن رسید که رطوبت و طراوت آن کم شود و خشک گردد اطراف ظاهر آنرا آخر روز سه چهار تیغ طولانی غیر آن که غایر باشد و باندک
آن برسد و سوراخها کنند زده شب میگذارند تا شیر و رطوبتیکه درون آنست از آن موضع بیرون آید و بسبب سردی هوا فی الجمله جمودتی و انعقادی بهم رساند پس صبح زود که

آفتاب خوب طلوع نکرده و هوا گرم نشده باشد آنها را با انگشت میگیرند و بر کنارهٔ صدفی یا پیالهٔ چینی یا شیشه جمع مینمایند و زمانی صبر میکنند تا آنچه باز تراوش نماید از آنها برآید نیز میگیرند و همچنین روز دیگر دو کاه و مرتبه دیگر نیز تیغ میزنند و لبن آنرا بدستور بر میدارند و بعضی مردم لبن آنرا از صدفه یا پشت کاردی جمع مینمایند و با انگشت بهتر است زیرا که دران صورت البته قدری از پوست رقیق و اجزای کثیفهٔ خشخاش خراشیده داخل آن میگردد و پس از تمام اخذ تمامی لبن آنرا بر روی سنگ نیکو صلایه میکنند و بدست میمالند تا بعضی از رطوبات آن تحلیل رود و غلیظ گردد و قرصها یا فتیله و یا قلمهای بهم میسازند اما طریق اخذ عصارهٔ آن آنست که سر خشخاش و پوست و اوراق آنرا میکوبند و آب آنرا افشرده میگیرند و در آفتاب میگذارند تا غلیظ گردد و بدستور بر سنگ صلایه میسایند و بدست میمالند و اقراص میسازند و این را افیون سقونیون میگویند و بهترین آن افیون متخذ از خشخاش سیاه است و بعد از ان از خشخاش سفید و از شقایق النعمان از همه باعتباری بهتر و اقوی و زبون آن ماخوذ از عصارهٔ آن است و از ان زبونتر ماخوذ از کاهوی صحرائی و علامت جودت آن تندی بوی و تلخی طعم و قبوضت و ملاست جرم و جوهر و در آب گداخته شدن و اجزای محلول آن متشابه و متساوی بودن که درد روی در آن نباشد و چون صاف نمایند ثقلی از ان نماند و بوی آن خواب آورد و چون قطعه آنرا بشکنند رنگ آن سفید مائل بسرخی و سنگین باشد و چون در آفتاب گذارند نرم و گداخته گردد و چون در آتش اندازند و یا نزدیک چراغ بدارند زود مشتعل و افروخته گردد و از ان جرم بسیاری نماند و شعله آن صافی باشد و کدر و تیره نباشد و چون آنرا خاموش کنند بوی آن تند و قوی باشد و مغشوش آن بخلاف اوصاف مذکوره است و آنرا غش نمایند با عصارهٔ خس بری میکنند و عدس و صبر و مر نیز داخل آن مینمایند و علامت هر یک از طعم و رائحه و حل نمودن در آب معلوم میگردد **طبیعت آن** بدانکه در مزاج آن اختلاف بسیار شده است جمهور اطبای یونان آنرا سرد و خشک و برودت آنرا در نهایت مراتب میدانند که چهارم است و دران نیز اختلاف است بعضی در اول چهارم و بعضی در اوسط و همچنین است قول در یبوست آن بعضی گفته اند که یابس است در سوم و بعضی گفته اند یبوست آن قوی است و جمله اطبای هند آنرا گرم و خشک و متاخرین اطبای فارس که تابع اطبای یونان اند اکثری آنرا سرد میدانند و بعضی گرم و آنچه بالفعل مشهور میان اطبا است متخذ از خشخاش سیاه بری بارد یابس است در چهارم و متخذ از خشخاش سیاه بستانی بارد یابس در آخر سوم و از خشخاش سفید بستانی بارد یابس در اول سوم و متخذ از کوزهٔ شقایق النعمان اکثری آنرا گرم میدانند و بعضی سرد و مؤلف را عقیده آنست که افیون با وجود برودت مرکب القوی است یعنی در آن دو جزو است جزو حار لطیف هوائی و جزو بارد کثیف ارضی اما این غالب است و تلخی طعم و حدت رائحه بسیار و سرعت اشتعال بنار و صدور افعال حرارت از ان در بدن بعد ورود در آن و فعل انفعال باهم بسبب جزو حار آنست ولیکن چون بسیار لطیف و قلیل است زود تحلیل میرود و زائل میگردد و افعال برودت آن بسبب جزو کثیف ارضی آنست و چون بسیار است باقی میماند و ازینست که در اوائل هنگام استعمال و ورود آن در بدن باطناً و ظاهراً شرباً و ضماداً و طلاءً بسبب تحدیر و سد مسام و اجتماع حرارت در باطن و تبرید برای الحیز اند و ظاهر بدن را گرم میسازد و اشتهارا زیاده میگرداند و رفته رفته بالعکس بدن را ضعیف و لاغر و رنگ را زرد و بی رونق میسازد و بسبب ضدیت و افنا و اماتت حرارت غریزی و قوی و ارواح **افعال و خواص و منافع آن** مخدر و قابض و مسدد و منوم و محلل و مسکن اوجاع و مانع تعفن اخلاط و فساد آنها و حافظ او و به و تراکیب بجهت اکثر امراض راس و اعصاب و نزلات و امراض چشم و گوش و سرفه و ربو و ضیق النفس که از حرارت باشند و تنها در سرفه قدیمه و ناپیه نافع و در تسکین اوجاع و منع تعفن اخلاط و تحلیل روح حیوانی و رفع اسهال و سحج و قرحهٔ امعا مانند آن دوائی نیست و چون در سفرها و هنگام تعب و غم و هم و اندوه و ضعف قلب و گرسنگی و نیافتن طعام در ایام قحط و غلا و سرمای شدید و ایام روزه و وقت قلع اسنان و حرقت بول و سوزش آن و حدت منی و سرعت انزال و شدت قوت باه و وجع قولنج اندکی از آن بخورند مفید و سودمند است بجهت افعال مذکوره و خاصیت آن امراض الراس طلای قلیلی از ان با مصلح آن تنهائی و یا با ادویهٔ مناسبه دیگر بر پیشانی و شقیقه جهت صداع حار خورانیدن مقدار ثمن درمی بتدریج تا ربع درمی با ماء الشعیر بصاحب قرانیطس نافع و موجب رستگاری او و تنویم صاحب سرسام صفراوی و صبار و قطرب و جنون اگرچه بمالیدن افیون باشد بر شقیقه و پیشانی و بینی اگر قوت او قوی باشد و الا احتمال پرهیز نمایند از استعمال آن و همچنین استشمام آن با شمهٔ از زعفران حلکرده در لخالخ منومه و خورانیدن مقدار یک قیراط و کمتر از ان بصاحب سهر مفرط جهت تنویم آن مفید و نیز مسکن اوجاع است در هر عضو که باشد و همچنین بوئیدن آن و مالیدن آن بر جبهه و یا با ماء الشعیر خوردن و یا بر داشتن فتیلهٔ آلوده بدان بر مقعده و نیز مسکن افکار ردیهٔ صاحب قطرب است استعمال مقدار قلیلی از ان با افلونیا خواه بخورد و خواه ببوید خصوصاً و فتیله با اندک زعفران در روغن گل حلکرده باشند و خورانیدن نیم درهم افیون با ماء الشعیر در وقت اختلاط عقل و غلبهٔ حرارت نافع است صاحب داء الکلب و مانیا را خواب آورد و سعوط قلیلی از ان با اندکی زعفران جهت زکام و نزله در انتهای علت مفید و بعضی از تحلیل گفته اند و در اصلاح ضرر آن بدماغ هیچ چیز مانند جدوار و زعفران و مشک نیست امراض العین مالیدن آن با مصلح آن که زعفران است و یا زرده بیضه و شیافات و ضمادهای و طلیه منومه بر دو چشم صاحب رمد و اوجاع چشم در انتهای علت نافع و همچنین با اندکی زعفران و شیر دختران امراض الاذن چکانیدن اندکی افیون محلول در روغن بادام تلخ

ویا روغن خلوق که دهن الزعفران است جهت تسکین درد آن و همچنین با دو حبه جند بیدستر محلول در شیر دختران و یا روغن بادام تلخ و مر و زعفران جهت درد گوش و استعمال ماء آن
با جند بیدستر جهت تسکین اوجاع گوش و قرصه آن نافع و قطور آن با بزر البنج سفید هر دو متساوی بقدر عدسه محلول در روغن بنفشه جهت وجع حادث از حرارت و یک قیراط آن در شیر تازه
دوشیده حل کرده نیمگرم جهت بثور آن که با ضربان باشند اما وقتی باید استعمال قطورات افیونیه در گوش نمود که از شدت وجع خوف تشنج و اختلاط عقل و غشی باشد و با وجود اینها مداومت
بآن جایز نیست زیرا که موجب ثقل سامعه است و در غیر این حالات بطریق اولی و ضماد آن جهت تخفیف قروح و ورمهای حاره با زرده تخم مرغ نیمبخته و زعفران جهت حمره بضم
حای مهمله که باد سرخ نامند و خراجات بضم خای معجمه و با شیر دختران و زعفران جهت نقرس حار و فتیله آن با مرکی و زعفران بالسویه جهت زحیر مجرب و با موم و روغن جهت
حکه و جرب نافع و در معاجین و ادویه مرکبه حافظ قوت آنها است مضر قوای باطنیه و ظاهریه و حس و ادراک و ارواح و محدث کزاز و دق و شیخوخت و لاغری بدن و زردی
رخسار و تقلیل فهم و فکر و کج خلقی و اکثر اوقات مغموم و محزون بودن و باندک چیزی خائف و هراسان شدن و ضعف قوت باصره و سامعه و شامه و ذائقه و قلب و کبد
و معده و گرده و مثانه و باه و احداث نفخ و قولنج و عسر البول و غیر اینها است بسبب مضرت آن باین اعضا مصلح آن جند بیدستر و زعفران و دارچینی و فرفیون و زنجبیل و جدوار
و فلفل مقدار شربت آن از یک عدس تا چهار قیراط زیاده از یک دانگ آن ممنوع و دو درهم آن کشنده بدل آن سه مثقال آن بزر البنج و بوزن آن تخم لفاح یا پوست بیخ آن
یا عصاره آن و در حبس الدم طباشیر و طین مختوم و کافور و کهربا است و بعضی بدل آن بوزن آن تودری سفید گفته اند و مدت عمر و بقای قوت آن را مانند سقمونیا
پنجاه سال گفته اند و باید که آنرا محفوظ دارند از رسیدن کیفیات عالیه اربعه یعنی حرارت و برودت و رطوبت و یبوست و از گرد و غبار و آمیزش شیهای غریبه و غیرها که آنرا از
صورت نوعیه خود نگردانند و ضعیف و فاسد نسازد و هر که زیاده از مقدار شربت آن بخورد او را خدر و افسردگی اخلاط و ارواح و فواق و ظلمت بصر و پراکندگی حواس و تنگی نفس و گرفتگی
زبان و سبات مفرط و خارش بدن و فرو رفتن چشمها و کزاز و عرق سرد و آمدن رائحه افیون از دهان و نفس و بدن خصوص که در وقت خاریدن و کمودت ناخنها عارض گردد پس
از هلاک مداوای آن و آنچه بدان مانند قی کردن بماء الشبت و فجل و عسل و نمک هندی و تحقین بحقنه حاره و آشامیدن شرابیکه در آن دارچینی سوده و عاقرقرحا و جند بیدستر
و حل کرده باشند و گرم کردن سر و تکمید و عطسه فرمودن و در میان آب گرم نشانیدن و خورانیدن تریاق فاروق و سنجرنیا و تریاق اربعه و تریاق الطین و مترودیطوس
و فاد زهر فایق و مقدار یک قیراط جند بیدستر و مشک و فلفل و حلتیت و جدوار مجرب و دارچینی و ابهل سائیده با عسل سرشته و اگر قلیل فرفیون و زعفران نیز اضافه نمایند
بد نیست و خورانیدن روغن گاو و آب گرم و بوره و نمک و یا شیر تازه دوشیده با نارجیل دریایی و مکرر قی کردن و بعد از آن عسل و چیزهای چرب و شیرین و حسوهای چرب و شیرین
خوردن و بوئیدن مشک و جند بیدستر و زعفران و خوردن اینها با هم و غذاها و طعامهای چرب شیرین و شیربرنج و شیر و سیر و جوز نیز موثر است و خوردن جند بیدستر بقدر آنچه
که افیون خورده و آشامیدن سکنجبین و افسنتین و نگذاشتن که بخواب رود نیز موثر است و اگر از عقب آن روغن کنجد و یا سرشف بجوزد گفته اند که معالجه پذیر نیست و در شبها و گرما
و ماست بالای آن مضر و باعث قولنج صعب است و اگر احتیاج بحقنه شود تحقین فرمودن بحقنهای مناسبه و بعد از فراغ از حقنه شراب افسنتین ساعت بساعت دادن و در
بزر البنج و شوکران احتیاج بتحقیق زیاده است از افیون و بیان افیون و طریقه اخذ و منافع و مضار و دفع مضار و تراکیب افیونیه باندک تفصیل و بسطی در قرابادین ذکر یافت

فصل الالف مع القاف ** **اقاقیا** بفتح همزه و قاف و الف و کسر قاف و فتح یای مثناة تحتانیه و الف بلغت یونانی اسم عصاره قرظ است و قرظ ثمر سقط
که از آن صمغ عربی بعمل می آید و بهندی کیکر و ثمر آنرا کیکر کارس و بفرنگی اکاکیا نامند **ماهیت آن** باصح اقوال عصاره نوعی از مغیلان است که قرظ نامند آنچه قبل از رسیدن
آن کوبیده گرفته باشند قبل از جفاف سرخ یاقوتی رنگ و بعد از خشکی سبز مایل بسرخی و سیاهی و آنچه بعد از رسیدن اخذ نموده باشند سیاه میباشد مختار و مستعمل نوع اول است
که طیب الریحه سبز مایل بسیاهی سنگین و صلب باشد **طبیعت** غیر مغسول آن سرد در اول و خشک در اول سوم و مغسول آن سرد و خشک در دوم **افعال و خواص و
منافع آن** مجفف و رادع و قابض و قاطع نزف الدم و نفث الدم و مقوی معده و کبد و حابس نزلات حاره و اسهال دموی و جهت استرخای مقعده و رحم
شربا و ضمادا و اطلای آن مسکن رمد حار و مقوی بصر و ملطف رطوبات و زائل کننده سرخی آن و داخل کرده میشود در ادویه ظفره و طلای آن بر اورام حاره محلل و مانع
انصباب مواد است بسوی آنها و جهت داحس و شقاق حادث از سرما و استرخای مفاصل و بروز ناف اطفال و مقعده و بر مو سیاه کننده آن و با برگ مورد
و گل سرخ جهت قطع ادرار عرق و بدبوی آن و بر بدن و رخسار باعث نیکوئی رنگ و با سفیده بیضه مرغ جهت سوختگی آتش و منع آبله و بدستور با موم روغن جهت
سوختگی آتش و داحس معید و ذرور آن جهت قطع نزف الدم از هر عضو که باشد و چون در آب بجوشانند و بر مفاصل مسترخیه بریزند نافع و مانع ریختن مواد است

بسوی آنها واحتقان بدان مانع سحج واختلاف الدم ومقوی امعا است و در رحم باعث نشف رطوبات مسترخیه آن وحمول و فرزجه آن مانع نزف الدم وخروج مقعده و رحم و اسهال
وسیلان آن وضماد آن جهت برآمدگی حدقه و ورم حار و باد سرخ و ورم مقعده ورحم و برکبد ضعیف باعث تقویت آن وچون در آب حل کنند وسر را بآن بشویند موی را سیاه گرداند
و مانع آید از افتادن آن و بالیدن و روغن گل جهت قطع اسهال اطفال مجرب مورث سده مصلح آن روغن بادام مقدار شربت آن تا یکدرهم بدل آن پوست آن عدس و صندل
و گویند حضض است و این انسب مینماید و دستور گرفتن آن آنست که بگیرند ثمر درخت آنرا هنگام نضج و رسیدگی و بکوبند و صاف نمایند و بآتش ملایم جوش دهند تا بسر حد انعقاد
رسد و در قالبها ریزند و بگذارند تا خشک شود و بکار برند و اگر در آب برگ آنرا نیز داخل مینمایند و گفته اند که با آفتاب منعقد سازند بهتر است و طریقه غسل آن آنست که با آب بسایند آنچه بر
بالای آب ایستد بردارند و قرصها سازند و خشک نمایند و عند الحاجت بکار برند بدانکه اقاقیا مرکب است از دو جوهر لطیف حار روحانی لداع و غایص و جوهر کثیف ارضی قابض سرد و چون
غسل نمایند آنرا جوهر لطیف صاحب آن افعال زائل گردد و جوهر کثیف ارضی آن باقی ماند ولهذا در بعضی مواضع استعمال غیر مغسول آن مانند اورام و در بعضی جاها مغسول آن مانند امراض چشم
باید **اقحوان** بضم همزه وسکون قاف وضم حای مهمله وفتح واو والف ونون لغت عراقی است و اقحوان المرضی نیز گویند و بفارسی بابونه گاو و بابونه گاو چشم نامند و بیونانی [illegible]
واو یا میس و بعبرانی فیقایقا و بسریانی غثنا و نیز فرابیون و کرکیش و کرکاس گویند و نزد بعضی کافوریه نام اقحوان است **ماهیت آن** دو قسم میباشد صغیر و کبیر صغیر را بیونانی
غلیمن و بفارسی بهار گویند و این نیز دو نوع بری و بستانی و بستانی را شاخهای باریک و برگ آن شبیه ببرگ کشنیز و رازیانه و گل آن زرد و مدور و در اطراف آن برگهای ریزه
سفید و از گل بابونه بزرگتر و ثقیل الرائحه و با اندک تلخی و منبت بری آن کوهستانها و صحراها و بالجمله صنفی از بابونه است و مغشوش ببابونه مینماید و فرق آنست که بابونه تخم دارد
و این ندارد و گل بابونه مجوف نیست و این مجوف است و مستعمل گل زرد آن است نه گل سرخ آن و بهترین آن آنست که برگ آن سبز و بیرون گل آن سفید و اندرون آن زرد و با تلخی
طعم باشد و کهنه و فاسد نباشد **طبیعت آن** در سوم گرم و در دوم خشک **افعال و خواص و منافع آن** مسخن قوی و محلل و مفتح سده جگر و افواه عروق
و ملطف و محلل خون منجمد در مثانه و ورم مقعده و مدر بول و عرق و حیض و مسقط جنین و مفتت حصاة و با قوت تریاقیت و جهت درد مثانه و ورم سپرز و استسقا و قراقر معده
و قولنج و وجع مثانه و نزول آب و کلیتین نافع و با سکنجبین و یا با نمک مسهل سودا و بلغم و بدستور با افتیمون **اعضاء الرأس** بوئیدن تازه آن خواب آورد و اکثار در مداومت آن
سبات و بطول آن جهت سهر پیران نافع بدین قسم که هر شب اقحوان و جو مقشر و بابونه از هر یک قدری در آب شیرین بجوشانند و روغن ایرسا اضافه کرده بر سر بطول نمایند خواب
آورد ایشانرا و در نسخه دیگر بجای شعیر صعتر آمده و بخور و تمام نیز دخل دارد و چون اقحوان استفراغ سودا و بلغم مینماید لهذا استفراغ بدان بنحو مذکور نافعست برای مالیخولیا
و فزع و صرع و همچنین آشامیدن هر روز یکمثقال از بیخ آن و بعضی دو مثقال گفته اند با طبیخ فاوانیا تا سی روز متوالی جهت ازاله صرع و همچنین آشامیدن گل آن هر روز دو درم
با شراب بجای تابست پنجروز متوالی جهت صرع و ذرور خاکستر گل آن برای جرب و التحام خشک سوده آن جهت تقویت طبقات چشم و رفع ظلمت بصر و جلای آن و رفع
آثار قروح و دفع نزول آب و از آن و بعضی این خاصیت را بنوع صغیر آن مختص دانسته اند **اعضاء النفس** و الصدر و الغذاء لعوق آن جهت ربو و سرفه و نفث الدم و آشامیدن
سه درم برگ خشک آن با سکنجبین و نمک جهت ربو و اسهال مره سودا و تحلیل و تخفیف رطوبات منجلبه بسوی معده و تحلیل خون منجمد در آن و آشامیدن یکمثقال خشک سوده آن با سکنجبین
جهت ربو و برانگیختن اشتها و خوشبوی معده و آشامیدن پنجدرم آن جهت ادرار عرق و رفع قولنج نافع **اعضاء النفض** آشامیدن مطبوخ آن با ماء العسل مدر قوی است و محلل
خون منجمد در معده و مثانه و مسکن وجع آن و چون با گل آن بیاشامند تفتیت حصاة و تفتیح قولنج نماید و فقاح آن با شراب جهت ادرار بول و طمث و اسقاط جنین و نزول آب در
کلیتین و بدستور حمول آن ادرار حیض تقویت تمام نماید و محلل صلابت رحم و مفتح سده آن و افواه بواسیر است و فرزجه آن مدر حیض و منقی رحم و جلوس در طبیخ آن جهت صلابت
رحم و طلای آب تازه آن بر انثیین و قضیب و کنجران جهت تقویت باه و جماع بغایت موثر و ضماد آن بدین قسم که با آب مطبوخ آن پارچه تر کرده بر آن گذارند جهت التوای
عصب و دفع زهر جانوران سمی گزنده و با موم و روغن جهت ورم صلب ساقین و غیر آن و ضماد جمیع آن جهت باد سرخ و اورام حاره و بارده در انتها و جهت بواسیر
و تقشر خشک رستنها و قروح خبیثه و جراحت قضیب و ضماد گل آن جهت تحلیل اورام غلیظه و تفتیح سده و مفید **المضار** اکثار آن مصدع و مثقل راس مصلح آن گل نیلوفر و سکنجبین
و مکرب معده و مضر فم آن و مصلح آن بنفشه و انیسون و سکنجبین مقدار شربت آن تا دو مثقال بدل آن اکلیل الملک و بابونه است و وزن آن نوع صغیر آن در دوم گرم و در اول
خشک و در افعال ضعیفتر از اول ضماد آن با شراب جهت نیکوئی رنگ رخسار و تحلیل ورم صلب نافع و روغن آن که چهل روز گل اقحوان را که در هر یک رطل از آن چهار رطل روغن
زیت یا روغن کنجد تازه ریخته در آفتاب گذاشته باشند و قطور آن در گوش جهت رفع اوجاع آن و تدهین بآن جهت لقوه و التوای عصب و ورم اسافل بدن و مقعده و صلابت رحم

اقحوان

و تفتیح مسامات و ادرار عرق و نضج اورام و اصلاح جراحات اعضای عصبانی شربا. بدمیناً نافع و قطور آن در گوش جهت تسکین وجع آن و استنشاق آن و سعوط بآن بعد از استفراغ
بحب ایارج از برای سهر حادث از رطوبت بورقی و سهر مشایخ و خواب آوردن ایشان و همچنین بعرق تو سر بآن و تمریخ آن جهت لقوه مفید و گاه ترکیب مینمایند روغن آنرا با بعضی

اقسون

ادویه حاره عطریه ملطفه مفتحه بحسب اغراض برای زیاتی تسخین و منافع آن **اقسون** بفتح همزه و سکون قاف و ضم سین و واو و نون و افنیثون بفتح همزه و سکون فا و کسر
نون و سکون یای مثناة تحتانیه و ضم تای مثلثه و سکون واو و نون در آخر نیز دیده شده **ماهیت آن** نباتیست در گل و برگ شبیه ببابآورد و ساق آن کوتاه تر و غلیظتر
از آن و در هنگام تری مقشر میشود و آنرا میخورند و چون برسد طعم آن تلخ مائل بحدت میگردد و گل آن پرخار و خارهای جوانب برگ آن مانند سوزنها و تخم آن زرد و از تخم معصفر که
قرطم نامند ریزه تر و تخم آنرا چون بخایند از آن حرارت بسیار ظاهر میگردد و در اواخر تابستان میرسد و در اکثر مواضع میشود **طبیعت آن** در دوم گرم و در اول خشک
افعال و خواص آن بسیار لطیف مقدار سه درهم از برگ آن جهت گزاز و تشنج امتلائی و اورام کردن و شدخ عضل شربا و ضماداً مجرب گفته اند خصوصاً با شراب و تخم

اقط

آن با شراب جهت دفع سموم و مضر گرده مصلح آن شراب مقدار شربت آن سه درهم تا پنج درهم و از تخم آن تا دو درهم بدل آن شکاعی است **اقط** بفتح اول و کسر قاف و طای مهمله بفارسی
کشک مینوواهل روستاق و اعراب بادیه حصاة نامند و بترکی قروط **ماهیت آن** روغنی است که بطبخ و جدا کردن مائیت از جبنیت دوغ را با نمک سرشته منعقد و خشک نموده
باشند و صفت آن در قرابادین مذکور شد **طبیعت آن** سرد و خشک در دوم **افعال و خواص آن** قابض و مبرد و مسکن حدت صفرا و دوم و بریان کرده آن
جهت رفع اسهال مزمن بغایت مؤثر و ضماداً سوخته آن جهت داء الثعلب و رفع نزف الدم و بواسیر و بالشم سوخته و جو سوخته بالسویه جهت خزاز مجرب که اول سر را بروغن
گل سرخ چرب کنند و بعد از آن بر آن طلا نمایند **المضار** دیر هضم و مولد ریاح و بلغم غلیظ و خام و مسدد خصوصاً از امزجه بارده رطبه مصلح آن جوارشات و گفته است ابن البیطار
گفته هر گاه صرع بسبب دیدان بوده خورده شود داروئیه قاتل دیدان و از برای رفع سبب آن میباید که بوده باشد غذا در آن روز ماء الاقط با ثوم بسیار و اقط فراکرفته شده

اقلیمیا

از زایب می باشد در آن قوت محلله زیاده و ضرر ش بمعده کمتر از فراکرفته از جبنیت و این را بترکی قراقروط نامند و از جبنیت را قروط چنانچه ذکر یافت **اقلیمیا** بکسر اول
و سکون قاف و کسر لام و سکون یای مثناة تحتانیه و کسر میم و سکون یای مثناة تحتانیه و الف و قلیمیا بحذف همزه در اول نیز آمده و آنرا قدلیمیا و بیونانی چریرا گویند و از گداختن اجساد متطرقه
مانند ذهب و فضه و مس و مرقشیشا مثل کف و در دبر رود و تحت آن منجمد گردد و آنچه در تحت بهم میرسد با زکف آنست که بعد گداز و بهم رسیدن کف بسبب حرکت آن فلز بعضی بطرف فوق
و بعضی تحت مجتمع میگردد الا آنکه آنچه بطرف فوق است الطف از آنچه بطرف تحت است و گویند خبث فلزات اقلیمیا است یعنی خبث ذهب اقلیمیا ذهب و خبث فضه اقلیمیا فضه
و خبث مرقشیشا اقلیمیا مرقشیشا است و بعضی گفته اند که خبث فلزات غیر اقلیمیا است و قول اول صحیح است و بهترین همه ذهبی است و آنچه در رنگ شبیه باصل آن فلز باشد و ذهبی
مائل بسبزی و فضی بسفیدی و سیاهی و ذهبی از غلبه بوره است که بر طلا میزنند و گویند اقلیمیا معدنی میباشد و مستعمل محرق مغسول آنرا است و طریق احراق و غسل آن در مقدمه
این کتاب و در قرابادین کبیر و دستور پروردن آن و ذرورات و شیافات اقلیمیا نیز مذکور شد **طبیعت آن** مانند اصل آنست الا آنکه یبوست بر آن غالب **افعال و
خواص آن** مجفف العین مقوی باصره و زائل کننده بیاض عین و سبل و ناخنه و دمعه و غشاوه و جرب و نزول آب در چشم **الخروج و القروح و البهق و الکلف** و سائر الآثار
و الاورام و الاوجاع جهت تنقیه جراحات و دفع تعفن قروح و بردن لحم زائد و رویانیدن گوشت صحیح تازه و پر نمودن زخمها و رفع بهق و طلای آن رادع اورام و جالی کلف و آثار
سیاه و تحلیل صلابات طحال و با افیون و زعفران و روغن اوجاع مفاصل و نقرس را مفید القلب آشامیدن یک قیراط از طلای آن جهت خفقان و تقویت دل نافع بدل آن

اکارع

مرداسنگ محرق مغسول است **فصل الالف مع الکاف اکارع** بفتح همزه و کاف و الف و کسر را و سکون عین مهملتین جمع کراع بضم کاف است و آنرا بفارسی پاچه نامند
بهترین آن پاچه گوسفند و بز یکساله است **افعال و خواص و منافع آن** لزج و دیر هضم و بعد از انهضام مولد خون صالح رقیق معتدل الغذا و جهت ناقهین و صاحب
بواسیر و سوداء محترقه و سیج و خشونت حلق و سینه و شقاق لب و زبان و گرفتگی آواز و سرفه یابس و سل و دق و نفث الدم و عسر البول و هزال مفرط و التیام زخمهای باطنی و التیام
شکستگی استخوان و با صمغ عربی جهت بحوحت و اسهال مراری و منع لذع مواد حاره و دفع مضرت دوای حار مشروب و آب پاچه جهت سرفه حار و تلیین طبع یابس المزاج و حقنه آن
جهت مغص و زحیر سددی مجرب و نطول آن جهت یبوست دماغ و تحلیل خنازیر و اورام صلبه و طلای روغن آندرون پاچه با فرفیون و روغن گل جهت تسکین درد سر و ضربان مفاصل

اکتمکت

حار مجرب **المضار** مولد قولنج مصلح آن شراب کهنه و سرکه و عسل و پختن آن با کرفس و دارچینی مانند اینها و استخوان سوخته آن جهت دفع نزف الدم جراحات و با صبر [illegible] و دانه بواسیر
نوشیدنست **اکتمکت** بفتح همزه و کسر کاف و سکون تای مثناة فوقانیه و فتح میم و کسر کاف که عوام فارس خایه ابلیس نامند و درخت آنرا در کنار بعضی باغات و در جاهای سنگستان ...

بجهت آنکه پنهان [...] از آن کسی و جانوری داخل آن نهان نمیتوانند شد و بهندی آنرا کرنجوه و کرنج بفتح کاف و رای مهمله و سکون نون و جیم در آخر و بلغت سانس کرت ساگرکهوله نامند ماهیت
آن ثمر درختی است پرخار فی الجمله شبیه بدرخت انار و شاخهای آن پراکنده و برگهای آن ریزه مانند برگ انار در طول کمتر و در عرض زیاده و بی تشریف و نوک ندارد و بر هر شاخی
برگهای آن بسیار و از هر دو طرف محاذی هم رسته و تمام شاخها و ساق آن پرخار و غلاف ثمر آن شبیه بغلاف رسته انبه و پرخار و در جوف بعضی از آن دو دانه و بعضی سه دانه مثلث
الشکل زیتونی و فاوزهری رنگ صلب و بر سر آن اندک نشان نقطه برآمده و در جوف آن مغزی سفید فی الجمله شبیه بمغز فندق و دو پاره و بی دهنیت و بسیار تلخ و برگ شکوفه آن نیز تلخ
و صغیر و کبیر میباشد صغیر آن سبز رنگ و کبیر آن اندک سفید رنگ و هر دو در خواص قریب بهم اند و ثمر آن چون خشک شود و حرکت دهند مغز آن در آن حرکت کند و چون صلب میباشد
پوست آن صدا میکند و لهذا اکثری شبیه نموده آنرا سنگ دانسته و گفته اند هو حجر فی حجر طبیعت آن در سوم سرد و خشک و گرم و خشک نیز گفته اند و شاید این قول اقوی باشد
افعال و خواص آن محلل اورام و حابس نزف الدم و خوردن آن مانع تاثیر هوای وبائی و نصف دانه آن با چند دانه قرنفل سائیده جهت تسکین وجع قولنج ریحی مجرب
و با دار فلفل و عسل سرشته بمقدار برزکی (?) ثمر آن جهت حمیات مزمنه عتیقه نافع و حمول آن با شیر دختران سائیده جهت حامله شدن زنان عقیمه موثر و تعلیق آن بریسمان سرخ رسته
جهت حفظ جنین و بر درخت مثمر جهت منع ریختن ثمر آن مؤثر گفته اند و اکثر اطبا متفق اند برانکه مسهل ولادت است و چون نا شکفته و زیاده بر آن روزی سه دانه ثمر آنرا در زیر خاکستر
گرم نمایند تا پخته گردد و پس برآورده مقشر کرده نرم بکوبند و با آب بخورند جهت نزول آب در گلستین مفید است و حکمای هند آنرا دو قسم نیز گفته اند یکی کبیر و یکی صغیر کبیر آنرا سفید و هر دو
در خواص و منافع قریب بهم و گرم و خشک دانسته میگویند جهت قوت باصره و دفع ریاح و روغن تخم آنرا چون بر بدن بمالند نورانی گرداند و رونق دهد آنرا و دانهای جرب خشک
گرداند و بالخاصیة دافع امراض فرج زنان و جذام و ریاح غلیظه و محتبسه در معده و امعا است و جهت دفع کرم شکم و بواسیر و فساد سموم و ورم اعضا و برگ آن جهت فساد
بلغم و سودا و خون مفید گفته اند و چون مغز آنرا در هموزن آن روغن کنجد بجوشانند که سوخته مانند زغال گردد پس آن روغن را صاف نموده در شیشه نگاه دارند و قدری آنرا
در زخمهای غائر بچکانند پر و ملتحم سازد و چون سفوف نمایند مغز آنرا و بر برگ بید انجیر بپاشند و بر ورم بیضه حادث از نزول ماده ببندند مکرر تحلیل دهد آنرا اگر ماده بسیار
غلیظ و متوجه جانبی باشد از آن جانب آنرا منفجر گرداند و دفع نماید بدون الم و اذیتی **اکلیل الملک** بکسر همزه و سکون کاف و کسر لام و سکون یای مثناه تحتانیه و ضم لام
و الف و لام و فتح میم و کسر لام و کاف آنرا اصابع الملک نامند و ملکا نیز و بیونانی مالیلوطس و بفارسی گیاه قیصر گویند و بهندی برنک نامند ماهیت آن دو صنف میباشد
و گیاه هر دو صنف شبیه بهم اما ثمر یک صنف هلالی الشکل و در غلافی مانند تخم ترب و تخمهای آن مدور و ریزه تر از خردل و بعضی را تخم شبیه بحلبه و غلاف غیر هلالی و ثمر صنف دوم
باریکتر و هلالیت آن کمتر و برگ آن مدور بقدر درهمی و شاخهای آن باریک و درشت و صلب پراکنده و بعضی را ساق بقدر ذرعی و گل آن زرد و ریزه و بعضی را گل بنفشی
و بعضی سفید و بعضی را ورق شبیه ببرگ لسان الحمل و بعضی از آن ریزه تر و همچنین گیاه آن بعضی بزرگ و شاخهای آن باریک سست و بدستور ثمر آن و بالجمله بسبب اختلاف اراضی
و بلدان و اهویه مختلف می باشد در کبر و صغر و قوت و ضعف مستعمل ثمر آنست و برگ هندی آن کبرنگ نامند در طعم و رائحه اندک مشابهت بحلبه دارد و از برگ حلبه کوچکتر
و نازکتر و مشرف چنانچه مانند حلبه پخته با روغن و پیاز بریان کرده میخورند و در گوشت ماهی نیز داخل مینمایند و ثمر هندی آن بسیار ضعیف و باریک و کوچک است و بهترین
اکلیل الملک صلب و تازه و زرد رنگ مایل بسفیدی اطهر الرائحه آنست که چون بشکنند تخم آن زرد باشد طبیعت آن بقول شیخ الرئیس گرم و خشک در اول و بعضی مرکب
القوی و جزو حار یابس و آن زیاده از جزو بارد گفته و دیسقوریدوس معتدل در حرارت و برودت دانسته افعال و خواص و منافع آن محلل و منضج و قابض و مجفف
اما قبض آن کمتر از تحلیل آن و لهذا منضج و ملطف و مقوی اعضا و ملین اورام صلبه است امراض الرأس جهت صداع ضماد آن با سرکه و روغن گل بر سر و همچنین نطول
آب گرم مطبوخ آن صداع و دوار و سدر و اختلاج و سکته و لقوه و استرخای حادث از بلغم و صفرا و گرفتن بخار آن در حمام در هر روز و شب تخ (?) بدهن آن برای امراض مذکوره
و برای اختلاط ذهن و رعونت و حمق و بلادت و مالیخولیا و نسیان و خوردن دو درهم آن با پنج درهم عسل و نطول آب مطبوخ آن بر سر صاحب وسواس سوداوی در شبانه روزی
یک یک مرتبه در حمام و برای فالج و استرخا ضماد کردن آن بر مبدأ عصب عضو مسترخی و جهت تمدد و کزاز بلغمی و نطول آب مطبوخ آن بگرم بر سر و معده و جهت تشنج امتلائی و جلوس
نزلات نطول آب مطبوخ آن تنها و یا با ادویه مناسبه دیگر مانند بابونه و صعتر و شبت و همچنین آشامیدن آب مطبوخ آن جهت امراض مذکوره امراض المعده و غیرها
آشامیدن آب مطبوخ آن جهت درد معده و جگر و سپرز و با افسنتین جهت ورم آن هر سه عضو و رحم و ضماد آن نیز بر آن مواضع و همچنین آشامیدن آب طبیخ آن جهت
تحلیل فضول باطنی خصوصاً با انجیر و عسل و زیاده کننده شیر و منی و دافع ضرر سموم و ادرار بول و حیض و رطوبات و تسکین عطش بلغمی و ضماد پخته آن تنها و یا با پنج (?) جهت

اکلیل الملک

قروح شهدیه سر تنها ئی و یا با بعضی مجففات مانند مازو و طین رومی و عدس و گرد آسیا و بدستور ضماد آن با مفتیح جهت اورام مرکبه و حاره چشم و گوش و مقعده و رحم و انثیین و بدستور ضماد تخم

آن با سفیدج جهت اورام حاره و صلبه تنها ئی و یا مخلوط با سفیده بیضه مرغ و آرد برزکتان و تخم کاسنی و خشخاش بحسب حاجت و مرض و مزاج و اراده تحلیل و انضاج و قبض و تبرید و غیرها

و قطور اسارة تازه آن با روغن گل سرخ جهت درد گوش و صداع بارد و آشامیدن سه درهم عصاره آن با تخم آن یا سفیدج جهت ورم احشا و بی تخم آن جهت تسکین اوجاع و سیحین با عصاره آن

جهت تسکین ضربان همه اعضا و آشامیدن طبیخ آن جهت ربو و تفتیت حصاة و حقنه آن جهت تقویت امعا و تنقیه و تسکین درد آن و آشامیدن آب طبیخ برگ و شاخهای

آن جهت ادرار بول و طمث و اخراج جنین و استحمام با آب طبیخ آن و سر و بدن را بدان شستن جهت قروح شهدیه و تسکین خارش مصفین نافع و آشامیدن آن مضر بانثیین مصلح

آن عسل و انجیر و مویز مقدار شربت آن تا دو مثقال و از عصاره آن تا بیست درم بدل آن بوزن آن بابونه و نیز فراسیون و لبان ذکر و نیم وزن آن برگ انجیر در اضمده نیز

اکلیل الجبل

گفته اند و دهن مطبوخ آن در قرابادین ذکر یافت **اکلیل الجبل** بیونانی و قلااوقا نامند **ماهیت آن** نباتی است بقدر ذرعی منبت آن بیشتر جبال و مواضع صخریه

و خشنه و از این جهت آنرا اکلیل الجبل نامند و در اسکندریه بسیار میشود و اکثر در اواسط تابستان میرسد و در بعضی بلاد بیشتر و در بعضی دیرتر و برگ آن دراز و باریک انبوه و مایل

بسیاهی و شاخ آن صلب و گل آن در میان برگها رسته و مایل بسفیدی و ثمر آن صلب مایل باستدارة و تخم آن ریزه و برگ و شکوفه آن با اندک تلخی و تندی و خوشبو و عطر

قرو ما نا است **طبیعت آن** در سوم گرم و خشک **افعال و خواص و منافع آن** آشامیدن آن جهت سرفه رطوبی مزمن و ربو و خفقان بارد و استسقای

زقی که با حرارت و عطش شدید مفرط نباشد و تقطیع سده جگر و سپرز و تنقیه رئه و تحلیل ریاح و تسکین درد جگر و دفع یرقان سوداوی و تفتیت حصاة گرده و مثانه و ادرار بول و حیض و ضماد آن

جهت تحلیل اورام مزمنه نافع و برگ آن در افعال مذکوره اقوی از سایر اجزای آن و آنرا چون بر دو چشم بارد بچسبانند تسکین درد وجع آنرا در ساعت و باصلاح آورد مضر

محرور المزاج مصلح آن سکنجبین مقدار شربت آن تا سه درهم بدل آن افسنتین و نصف آن مرو گفته اند چون شکم صید را از احشا خالی کرده از این گیاه پر کنند منع تعفن آن میکند

و در منع تعفن لحوم بهتر از نمک است **فصل الالف مع اللام والب** **الب** بکسر اول و سکون لام و بای موحده لغت عربی است **ماهیت آن** درختی دوایی است

الب

شبیه بدرخت اترج الا آنکه برگ آن ریزه تر و شبیه ببرگ زیتون و خار آن بیشتر و نضارت و سبزی آن زیاده **افعال و خواص آن** سم حیوانات و از ثمر آن حیوانات و از ثمر آن و فلفل دین دو اصل

اغذیه کنند هر حیوانی که از آن بخورد در ساعت بمیرد و اگر بو کند و نخورد در ساعت کور و کر شود و زبون ترین گیاههای بلاد تهامه و جبال سراة و نواح تهامه است و علاج آن

النبج

علاج تشخیصی است که خانق النمر و فلفل خورده باشد و لیکن می بایدکه بلا فاصله از عقب آن ادویه دافعه آن را بیاشامند و الا فایده نخواهد بخشید **النبج** بفتح همزه و سکون لام

و فتح نون و جیم لغت یونانی است بمعنی ابل **ماهیت آن** نبج نباتیست شبیه ببزرگ و ساق آن بطول و بقدر شبری و گل آن سفید مانند گل زردک و تخم آن سفید و طولانی

و خالدار و طول آن کمتر از برنج و شبیه بسپرموق و بهتر شاخهای آن تبدیر مانند جوز و بهترین آن هندی آنست **طبیعت آن** گرم و خشک قریب بآخر دوم **افعال و خواص**

آن گفته اند جهت شری مجرب است و بدین نحو که روز اول نیم درم آنرا با سه اوقیه سکنجبین ساده و بدستور روز دوم نیم مثقال آن و روز سوم یکدرم آنرا بنوشند و جهت اسقاط

مشیمه مجرب دانسته اند با شراب مسمی بالومالی که شراب عسلی است و گفته اند بقوت تمام آنرا اخراج مینماید و آشامیدن نبج آن مقدار یکدرهم جهت تقطیر البول رطوبی مفید

الوسن و الوسون

الوسن و الوسون بفتح همزه و ضم لام و سکون واو و ضم سین مهمله و بلغت دوم بضم همزه و لام و سکون واو و ضم سین و سکون واو و نون در آخر بمعنی یذهب

بالکلب است جهت آنکه زائل میکرد اذیت سگ دیوانه گزنده را **ماهیت آن** گیاهی است شبیه بگیاه پنبه و با خشونت و برگهای اسفل آن مستدیر و ما بین برگها

تخمی شبیه بترمس در میان دو پرده و برگ آن مایل بسیاهی و سرخی و گویند نوعی از عکرش و شبیه است **طبیعت آن** در دوم گرم و خشک و در اول نیز گفته اند **افعال**

و خواص آن جالی آثار و محلل اورام و مجفف باعتدال و جهت کلف و تحلیل کل آثار نافع باعتدال با شوکران جهت ورم خصیه عجیب النفع و بالخاصیة جهت گزیدن

الومالی

سگ دیوانه مجرب دانسته اند و مصدع و مصلح آن مرزنجوش مقدار شربت آن تا یکمثقال است **الومالی** بضم همزه و لام و سکون واو و فتح میم و الف و کسر لام و یاء و او مالی

بحذف لام اول نیز دیده شده و آنرا عسل داود نیز گویند برای آنکه اول کسیکه آنرا یافت و بمردم شناسانید او بود و بنام خود خواند **ماهیت آن** رطوبتی دهنی غلیظ صافی

شبیه بمیعه سائله است که از ساق درخت در تدمر حاصل میشود و بهترین آن بسیار غلیظ القوام صافی براق شیرین آنست **طبیعت آن** گرم در سوم و خشک در اول و گویند

در دوم نیز **افعال و خواص آن** آشامیدن سه اوقیه آن با نه اوقیه آب مسهل فضول خام و مره صفرا و اخلاط ردیه جهت جرب و قروح و درد مفاصل نافع و شارب

الومالی را چون کسالت و سبات بهم رسد که لازمه آنست باید که نخوابد و حرکت بسیار کند تا فعل آن باطل کردد مصلح آن سکنجبین و مدبره بنید و دهن آن که شاخهای درخت آن را

در روغن کنجد یا زیت یا هر روغن مناسبی که خواهند بجوشانند و صافی نموده استعمال نمایند اکتحال آن جهت ظلمت بصر و تدهین بآن جهت درد عصب و جرب متقرح مفید

الوین بفتح اول وضم لام وسکون واو وفتح یای مثناة تحتانیه و نون لغت یونانی است **ماهیت آن** نباتیست کمتر از ذرعی مائل بسرخی و شاخهای آن باریک صلب و نیز آن نازک و برگ آن ریزه و باریک و گل آن نرم مائل بسرخی و زردی و بیخ آن شبیه بچغندر و با رطوبتی حریف و تخم آن شبیه بتخم افتیمون است منبت آن ریگزارها و کنار آبها و در عراق و غیر آن میباشد بهترین آن بیخهای انبوبی شکل سفید مصمغ آنست که چون بشکنند شکسته گردد و بدترین آن شبیه بلیف است و بزعم بعضی تربد است و نیست چنین و دستور است که چون از زمین بر می آورند مغز آنرا بر آورده می اندازند لهذا پوست آن انبوبی شکل می باشد و مستعمل پوست تخم آنست **طبیعت آن** در سوم گرم و خشک و در دوم نیز گفته اند **افعال و خواص آن** جالی و غسال و مفتح و آشامیدن یکدرهم تا دو مثقال از تخم آن با یک درهم نمک و چهار اوقیه آب و یک اوقیه سرکه مسهل قوی سودا و جهت رفع جنون مستحکم مرفوع العلاج بغایت مؤثر و پوست بیخ آن درین فعل قویتر و جهت یرقان اسود نافع و مورث سحج و مصلح آن کثیرا و عناب مقدار شربت آن تا سه درهم و از پوست بیخ آن تا دو درهم

الیه بکسر اول و سکون لام و فتح یای مثناة تحتانیه و بفارسی دنبه نامند **ماهیت آن** معروفست **طبیعت آن** گرم و تر و قریب بسمن است در ماده و فاعل انعقاد الا آنکه این از آن غلیظتر است **افعال و خواص آن** محلل اورام صلبه و ملین اعصاب و بدن و با نشاسته مصلح گرده و چون یکعدد دنبه گوسفند سیاه را سه حصه کرده هر روز یک حصه را با عاقرقرحا و زنجبیل و تربد بنوشند جهت رفع عرق النسا مجرب دانسته اند و چون دنبه را ورق کرده بر عضو بندند تا متعفن شود جهت تشنج یبسی و کزاز و تحلیل مواد متحجره و اعصاب بلند شده و از جای خود و نضج اورام مجرب است مضر بطی الهضم و مکرب و مغثی و مضعف قوت هاضمه و انطاکی گفته که بسا باشد که در معده موجب موت فجاءه گردد مصلح آن بریان نمودن آن با ابازیر حاره مانند زنجبیل و فلفل و دارچینی و خوردن جوارشات هاضمه مانند جوارش مصطکی و عود و کمون بالای آن و بدستور خوردن آن با سرکه و آبکامه است

فصل الالف مع المیم

اماریطن بفتح همزه و میم و الف و کسر راء مهمله و سکون یای مثناة تحتانیه و ضم طاء مهمله و نون لغت یونانیست [illegible] که جامعی از انواع اقحوان دانسته اند و نیست چنین و نزد من از انواع قیصوم است و من آنرا چنین شناخته ام بعینه **ماهیت آن** نباتیست بقدر ذرعی و برگ آن باریک و پراکنده و قضبان مستدیر سفید و بعضی سرخ و بقدر فندقی و بر گرد قبه آن دایره زردی و تخم آن باریک و منبت آن کوههای خالی از اشجار و در تنکابن کبار [illegible] نامند و در بلاد روم [illegible] جهت اصنام تاج از آن ترتیب می دهند **طبیعت آن** گرم و خشک **افعال و خواص آن** ملطف و مقطع و مانع ریختن مواد بمعده و منشف رطوبات آن و مدر بول و حیض و جهت نهش هوام و عرق النسا و تشنج عضل و شرب اطراف آن با ماء العسل محلل خون منجمد در معده و مثانه و آنچه در آنها انجماد یافته باشد و نیز جلب رطوبات معده و تجفیف آن می نماید و با شراب ابیض ممزوج با آب جهت قطع نزله و امراض مذکوره نافع و آشامیدن قبه آن با شراب جهت عسر البول و نهش هوام و عرق النسا و تشنج اوساط عضل مؤثر و ادرار طمث آورد و چون با شراب که مسمی بالومالی است بیاشامند اذابه خون منجمد در شکم و مثانه نماید و چون گیاه آنرا در ثیاب نگاه دارند حفظ می نماید آنها را از خوردن کرم مضر فم معده مصلح آن آشامیدن آب مقدار شربت آن نه قیراط است

امبرباریس بفتح همزه و سکون میم و فتح باء موحده و سکون راء مهمله و فتح باء موحده و الف و کسر راء مهمله و سکون یای مثناة تحتانیه و سین مهمله و انبرباریس بنون بجای میم نیز آمده است بلغت بربری ابراز و بفارسی زرشک و زراج و زرنک نیز نامند **ماهیت آن** درختیست خاردار و خارهای آن مثلث یعنی هر جا که خار رسته سه خار یکجا با هم رسته منبت آن اکثر کوهها و اسهای کوه نزدیک بآب و در خراسان و شیروان و اطراف شیراز و شام و روم و غیرها می باشد اما در خراسان و شیروان اکثر بی دانه و شاداب و در نواح شیراز و غیر آن اکثر دانه دار و هر چند هوای بلد سردتر باشد بهتر میشود و برگ آن شبیه ببرگ یاسمین و بزرگتر و باریکتر از آن و گل آن زرد مائل بسفیدی و سرهای آن مجتمع و ثمر آن خوشه دار و طولانی و در خامی سبز و بعد رسیدن سرخ مائل ببنفشی و بنفش سیاه میگردد و هنگام رسیدن آن تابستان است و بزرگی درخت آن بقدر دو سه قامت و قریب بدرخت سیب صحرائی نیز میباشد و ثمر این مدور و سرخ رنگ و بهترین و مستعمل و اکثر تراکیب منقی از دانه و یا بی دانه کوهی آنست و در افشره و رب و شراب دانه دار آن نیز که آنرا افشرده آب آنرا گرفته و یا خشک آنرا در آب خیسانیده مالیده صاف کرده با قند و یا نبات چاشنی گرفته استعمال نمایند **طبیعت آن** سرد و خشک در سوم و با قوت قابضه و تریاقیه و در دوم نیز گفته اند **افعال و خواص و منافع آن** قاطع صفرا و مسکن تشنگی و حرارت معده و جگر و غلیان خون و سیلان آن از اسفل و بواسیر و مقوی دل و جگر و معده حار و مانع ریختن مواد باعضا و جهت بواسیر و سیلان رحم مزمن تنها و یا با ادویه حاره مقوی مانند سنبل الطیب و دارچینی و عسل و امثال اینها جهت تفتیح سده جگر و رفع استسقا و تقویت جگر سرد و تر و سردی احشا و رفع اسهالی که از ضعف جگر و یا بسبب تب بلغمی مزمن بهم رسیده باشد و با آب فستقین جهت تقویت هاضمه و با زعفران جهت صلابت جگر

واداربول وضماد آن جهت تحلیل صلابت وآب آن مانع غثیان وقی ودانه آن تنهایی ویا با ادویه مناسبه جهت قرحه امعا وسحج واسهالیکه از ضعف احشا بوده باشد وچون
بگیرند آب آنرا وآب سیب رسیده هر دو مساوی وآب لیمو ربع آن که نصف یکی باشد وبا شکر سفید صاف کرده بقوام آورند تا منعقد گردد وفادزهر سموم قتاله بهت وبجهت نهش
افعی وخفقان وغشی وکرب وضعف شهوت طعام مجرب وچون اضافه نمایند بر آن حماض اترج ومروارید محلول قائم مقام تریاق کبیر میگردد ونافعست جهت اکثر امراض والحاح (?)
انبرباریس محرور المزاج وصفراوی برا سفید وموافق ومضر مبرود المزاج بلغمی وسوداوی واصحاب قولنج ورياح واعتقال بطن مصلح آن در مبرود قرنفل ودر غیر آن شکر وشیرینیها مقدار شربت
از آب آن تا بیست مثقال واز جرم آن تا پانزده مثقال واز دانه آن تا سه مثقال بدل آن بوزن آن تخم گل سرخ ودو ثلث آن صندل سفید وپوست بیخ آن که آرغیس نامند در الف مع الالف
ذکر یافت واصباغ والوان واطعمه انبرباریس افتیح (?) وجوارش وحب وخوشاب وحمیره ودوای قرص وسفوف وسکنجبینات واشربه واقراص ومفرح ونقوع انبرباریس در قرابادین در حرف الالف
مع النون ذکر یافت

امدریان

امدریان بفتح همزه وسکون میم وضم دال وسکون راء مهملتین وفتح یاء مثناه تحتانیه والف ونون لغت یونانیست ماهیت آن درختیست برگ آن شبیه ببرگ
کبیر واندک کوچکتر از آن وبوی آن تند وثمر آن بقدر نخود وکوچکتر با سفیدی غالب وسیاهی کمتر واز آن تسبیح میسازند لهذا آنرا شجرة التسبیح مینامند وموضع او بیت ومنبت آن اکثر
بیت المقدس ونواح آن ومقابر آن بلاد طبیعت آن در اول سوم گرم وخشک وتخم آن که در غلافی می باشد مائل بسردی وخشکی افعال وخواص آن مفتح
سدد وملطف ومحلل ومقوی جگر وتحلیل اورام باطنی ومسکن زحیر وقطور عصاره تازه آن در چشم جهت دفع بیاض وطلای بیخ آن جهت اورام وقوی تر از سائر عصارات مانند عنب الثعلب
وکاکنج وآب برگ وشاخ تازه آن وآب مطبوخ آن هر دو نیز جهت دفع سموم هوام وسگ دیوانه گزیده خصوصا عقرب وضماد وبدستور شراب آن جهت اورام وجرب یابس وعسر بول
وفواق وطلای آن جهت دفع کلف وذرور برگ خشک آن جهت التیام جراحات تازه نافع مقدار شربت از عصاره تازه آن هفت مثقال واز مطبوخ آن چهارده مثقال

امرود

امرود بفتح اول وسکون میم وضم راء مهمله وسکون واو ودال مهمله ماهیت آن اسمی است مشترک میان ثمریکه آنرا بعربی کمثری نامند ودر حرف الکاف انشاء الله تعالی خواهد
آمد وثمریکه در بنگاله میشود وچند درخت در مرشدآباد اند شبیه بنوع امرود متوسط که حسینی نامند واز آن کوچکتر وپوست آن سفید با داغ سرخ رنگ مائل به بنفشی وتخم آن سفید
وترش طعم نغه (?) وبا اندک عفوصت وکم آب ومربای آن که اندک مسکی در آن با گلاب حلکرده داخل نمایند لذیذ خوش طعم وخوش رائحه میباشد ودر قلیه چاشنی دار با لیمو وقند
وغیره بر طعام چاشنی دار نیز لذیذ میباشد وخام خوردن آن چندان لطفی وتکلفی نیست وگل آن که تارهای سرخ کمرنگ مائل به بنفشی است ترش وخوش رائحه میباشد وقشره آن بسیار لذیذ ودر
قلیهای چاشنی دار نیز لذیذ میشود ودرخت آن عظیم وبرگ آن شبیه ببرگ کردکان واز آن بزرگتر وبلندتر بقدر یک شبر ولی تشریف (?) اندک ضخیم وچوب آن سیاه رنگ وصلب
طبیعت آن سرد وتر افعال وخواص آن مسکن حدت صفرا وخون وبا قوت قابضه

امره

امره بفتح همزه وسکون میم وفتح راء هندی وها نقطه وها ماهیت
آن ثمر درختی است هندی ببزرگی درخت کردکان وشبیه بدان در هیئت وبرگ وخزان نمودن الا آنکه برگ امره کوچکتر ونرمتر وباریکتر از برگ آن است واول شکوفه
وثمر می آورد وبعد از آن برگ ثمر آن در خامی سبز ونازک وبی ریشه وترش با اندک عفوصت آن بعد از طبخ بسیار کم میگردد وچون ثمر آن بزرگ شد ریشه ریشه بهم میرساند وسخت
میگردد وبعد رسیدن زرد واندک چاشنی دارد وبزرگی ثمر آن بمقدار کردکان پوست جدا کرده میباشد وبرگ آن نیز اندک ترش وبا عفوصت بسیار وگل آن ترش تر از آن و
لطیف ونیز آنرا مانند ثمر آن وبرگهای نازک آنرا نیز پخته میخورند وبا ماهی میپزند بسیار لذیذ میشود ومنبت آن در بنگاله بسیار است ودر بلاد دیگر هند نمی شود وچون ابتداء موسم
برسات شاخ درخت آنرا می نشانند در یکسال بیخ آن قایم میشود وثمر میدهد طبیعت آن سرد در دوم وخشک در اول افعال وخواص ومنافع آن جهت محرور المزاج
وامراض صفراوی وبدستور اسهال صفراوی نافع وپوست درخت آنرا اهل بنگاله جهت دفع عایله مرضی که مخصوص بدان بلد است ومیگویند که در بینی مردم میشود وآهوه مینامند مقدار
پنج شش مثقال آنرا در پنجاه شصت مثقال شیر بز تازه دوشیده خام سائیده صاف نموده می آشامند دو سه روز صبح ناشتا تسکین میدهد حدت عوارض آنرا ونیز بر سر وکف دست
وپای او میمالند ومیگویند که اگر شیر بز سیاه یکرنگ باشد بهتر است

امسوخ

امسوخ بفتح همزه وسکون میم وضم سین مهمله وسکون واو وخاء معجمه لغت بربری است بمعنی انابیت ماهیت
آن نباتیست کبیر وصغیر وکبیر آن مابین شجر وگیاه ومانند نی مجوف وگره دار ومنبت آن اکثر سنگلاخها وکنار آبها وصغیر آن بقدر یکشبر وزیاده از آن وساق آن خشبی صلب بسطبری انگشتی
واز ساق آن شاخهای بسیار باریک صلب گره دار روئیده که چون بکشند موضع بندهای آنرا شاخها از هم جدا گردند وبرگ آن مانند برگ زیتون وشکوفه ندارد وثمر آن سرخ بقدر
نخودی وبعد خشک شدن سیاه میگردد ودر طعم نبات آن قبوضت با مرارت کمی است وبیخ آن خشبی صلب ومنبت آن نیز سنگلاخها است طبیعت آن مرکب القوی در اول سرد
ودر دوم خشک افعال وخواص ومنافع آن قابض ومقوی اعضای باطنی ومانع نزلات وچون بیاشامند از آن مقدار پنج درهم با شراب قابض جهت قطع اسهال و

طبیخ آن جهت فتق و قبله و منع علتهای کرده و مثانه و تقویت اعضای باطنی و شدخ عضل و با شراب و انجیر جهت سرفه و عسر النفس و چون خشک آنرا بجوشانند در آب تا بنصفه رسد صاف نموده بیاشامند مقدار نیم رطل جهت ضعف دل و جگر و احشا مفید خصوصا چون مداومت بدان نمایند و زنان مغرب تازه آنرا با آب انگور طبخ نموده صاف کرده می‌آشامند هر روز مقدار یک رطل جهت نیکوئی رنگ رخسار و فربهی بدن و تنقیه رحم و اندک اسهال می‌آید و نفع می‌بخشد ایشان را و ذرور آن جهت قطع نزف الدم جراحات و رویانیدن گوشت تازه مؤثر و ضماد آن بر قبله باعث ضمور و کوچکی و لاغری آن و انطاکی نوشته که آنرا از اندلس می‌آورند و گمان میبرم که در غیر اینجا یافت نمیشود

امعا

امعا بفتح همزه و سکون میم و فتح عین مهمله و الف جمع آن معا است بعربی مصارین نیز و بفارسی روده و بهندی انتری نامند مراد از آن روده حیوانات است که از جمله اعضای عصبانی است **طبیعت** آن در سوم سرد و خشک **افعال و خواص و منافع آن** خوردن مطبوخ آن با گوشت و سرکه و زعفران و ادویه حاره که مصلح آنست جهت معده که صفرای رقیق مائی در آن متولد شده باشد مفید قلیل الغذا و دیر هضم و مولد خلط بارد و قولنج مصلح آن جوارش عود و کمونی و فلافلی است که آنرا خورده خواب نمایند و بعد از خواب یکی از این تراکیب را بخورند

امغیلان

امغیلان بضم همزه و تشدید میم مکسوره و کسر غین معجمه و سکون یای مثناة تحتانیه و فتح لام و الف و نون و عوام آنرا طلح و اهل بادیه سمر و شوکه مصریه و شوکه اعرابیه نیز و بفارسی مغیلان و بهندی کیکر و ببول نیز نامند **ماهیت آن** درختیست خاردار منبت آن اکثر صحراها و دامنهای کوه و دو قسم میباشد یکی بزرگ و دیگری کوچک و هر دو در شکل و برگ قریب بهم و قسم اول درختان کوچکتر از درخت سیب و پرخار و خارهای آن کج و ساق آن سطبر و در اول سبز مائل بسفیدی و چون کهنه شود مانند آبنوس سیاه مائل بسرخی میگردد و ثمر این مانند باقلی و خرنوب در غلاف طولانی و گره دار پنج و شش تا نه عدد و زیاده نیز و در هر گرهی دانه پهن بقدر ترمس و بهتر از آن و سرخ و ثمر آنرا باعلا قرظ و صنط نیز دغب و علف و عفیف و عضنات نیز و عصاره این را اقاقیا و صمغ این اکه سرخ رنگ و زرد رنگ شفاف صافی است صمغ عربی نامند و گفته‌اند در میان پوست و چوب طلح چیزی شبیه بصمغ جمع میشود و صمغ نیست و چون این را از درخت طلح بگیرند در میان آن چیزی شبیه بخون باشد سیال و چون آن را از آن جدا نمایند و باقی را بشویند در نهایت سفیدی باشد و مانند علک آنرا بجویند از آن آب شیرین خوشبو جدا گردد و دهان را خوشبو کند و قسم دوم درخت آن کم خار و بعضی بیخار و شاخهای آن انبوه و این را بعربی سلم نامند و ساق آن سیاه رنگ تر از اول و ثمر این را نیز قرظ گویند و در غلافی مانند باقلی است مدور و بی گره و پوست آن بنفش مایل بسیاهی و در آن دانهای کوچک اندک پهن نیز مانشی و هر غلافی از نه و یازده دانه تا سی و یک دانه باختلاف بزرگی و کوچکی و در پهن هر دانه پرده سفید رنگ و محیط بر بالای آن و دانها نیز در میان آن پرده سفید و پوست بنفش مایل بسیاهی و رطوبتی لزج چسپنده زرد رنگ و گل هر دو قسم زرد مدور مانند تکمه و خوشبو و برگ هر دو شبیه بهم و طولانی و بسیار ریزه انبوه در شاخهای باریک محاذی هم در دو صف رسته و طعم آن عفص و مستعمل بیشتر اجزای قسم کبیر آن است و نیز قسمی دیگر میشود در بعضی بنادر و شاخهای آن گره دار **طبیعت** جمیع اجزای آن در دوم سرد و خشک **افعال و خواص آن** حابس فضلات و رادع آشامیدن عرق گل آن جهت خفقان حار و هول دل و توحش و تقویت اعضای باطنی و تنهای و با ادویه و اشربه مناسبه مفید و برگ آن جهت قطع اسهال و تفتیح سدد و نطول آن جهت تقویت اعضای مسترخیه و نقوع آب برگ تازه نورسته آن که در آب خیسانیده شب تحت السماء گذاشته و صبح آب صافی آنرا گرفته بیاشامند جهت قروح مجاری بول و حرقت آن مفید و سفوف برگ و پوست و گل خشک و صمغ آن هر چهار مساوی صبح ناشتا با آب سرد چند روز متوالی هر روز نیم درهم تا یک درهم جهت رفع رقت منی و سرعت انزال و کثرت احتلام و جریان منی و سیلان رحم نافع و خورانیدن قدری از برگ نورسته آن با اندک زیره سفید و یک دو عدد غنچه گل انار ناشکفته با آب سائیده و صاف کرده نیم تاب نموده که پنج یا هفت سنگریزه و یا پارچهای خزف را در آتش سرخ کرده و در آن خاموش نمایند سه مرتبه یا پنج مرتبه جهت حبس اسهال اطفال خصوصا در هنگام دندان برآوردن در اواخر که بسیار زیادتی کند و ضعف آورد نه در اوائل و غیر اطفال را نیز نافع اما باید که بحسب سن و قوت بر مقدار او و ادویه بیفزایند و ضماد برگ تازه آن جهت التحام جراحات و رفع اورام و جلوس در طبیخ جهت بروز مقعده و تنشیف رطوبات رحم مفید و عصاره و برگ ثمر تازه آن قطع نفث الدم و فرزجه ثمر آن که آنرا در آب جوش داده پارچه کرباس را بدان مکرر تر کرده خشک نموده زن بخود بردارد و در تنشیف رطوبات و تضییق قبل بحدیست که بمرتبه بکارت میرساند و چون ثمر خام آنرا گرفته شکافته تخمهای آنرا دور کرده طرف اندرون آن را بر پارچه کرباس نوی بمالند تا رطوبات و صمغ آن بدان خوب آلوده که بعد از خشک شدن مانند موم جامه گردد و از آن پارچه سینه بند زنانیکه پستانهای آنها آویخته باشد سازند و بر سینه بندند تا مدتی رفع آن علت گردد و پوست ساق و شاخ آن جهت قطع خون جراحت تازه بسیار نافع و عمده اجزای روغن شیخ صنعان است و چون پوست درخت آنرا هر مقدار که خواهند نیم کوفته در ده چندان آب بخیسانند تا دو روز پس بجوشانند تا بنصفه رسد و بمالند و صاف کنند و در ظرف چینی و یا شیشه نگاه دارند و در ایام حیض بعد از بول هر مرتبه بدان استنجا نمایند و بدستور در

هر آیام حیض و اثم فرج آن مانند فرج بکر باشد و ثمر و برگ و پوست آن جهت دباغت پوست حیوانات قائم مقام مازو هست و نیز پوست و گل آن جزو اعظم و اصل عرق قند و شراب است
و در هند و بنگاله بسیار مستعمل خصوص پوست آن و بیخ آن جالی و سنون آن جهت استحکام لثه و مسواک آن مقوی دندان و از چوب آن بجهت صلابت و استحکام پایه کردن و رتهه و گاڑی
وغیرها و آلت تخم زمین نیز میسازند و قسم دیگر نیز میباشد شبیه بقسم دوم در برگ و پوست و ثمر و رنگ و پوست و لیکن بدبو و برگ کلانتر از آن هر دو قسم و لیکن این غیر مستعمل است و این قسم
اکثر مخصوص بنگاله است و ریشه آنرا چون نزد مار برند بسر را بر زمین اندازد و اندک سست گردد و آنچه اکثر اطبا در کتب ادویه مفرده ذکر کرده اند باسم قرظ و مغیلان و طلح شاید هر یک ازین اسم
قسمی باشند که بطریق اشتباه بیان فرموده اند و بعد تامل رفع شبه میگردد **املج** بفتح همزه و سکون میم و فتح لام و سکون جیم مشهور بآمله است بمد الف و کسر میم بلغت مصر سنایزه
بفارسی آمله و بهندی آنوله نامند و شیر پرورده آنرا شیر املج گویند **ماهیت آن** ثمر درخت هندی است طعم آن ترش و با عفوصت بسیار و در تازگی شبیه بآلو گرچه و تا
سبزی اگر وده کالی نیز میشود و بهترین آن بزرگ بی ریشه سنگین زرد رنگ تازه و با خشک فاسد و متکرج نشده آنست که بی ریشه بالیده باشد و درخت آن بقدر درخت گردکان
و برگ آن سبز بسیار ریزه و انبوه از هر دو طرف شاخهای باریک طولانی بقدر شبری رسته در بعضی جا دو شاخ[9] و چوب آن جوهر دار مانند چوب چنار که بعربی دلب نامند و از آن
صلیب و مستعمل در معاجین وغیره آمله مالیده بیریشه منقی از دانه شیر پرورده است که بجهت کسر قوت و اصلاح آن دو سه مرتبه در شیر بخیسانند و شسته خشک نمایند و غیر شیر
پرورده نیز **طبیعت آن** در دوم سرد و در اول سوم خشک و شیر پرورده آن در اول سرد و در دوم خشک و بعضی گرم دانسته اند و فی الحقیقت بارد است و در یبوست
آن همه متفق اند **افعال و خواص و منافع آن** قابض و مانع ریختن مواد بمعده و امعا و حافظ اخلاط از تعفن و مخرج سودا از بدن و مانع مخالطت سودا و ابخره سوداویه
و صفراویه محترقه بروح و باین سبب موجب ذکا و حدت ذهن و تفریح و تقویت قلب است بالخاصیه و افعال آن که قبض است معین بر خاصیت آنست زیرا که ادویه قابضه نیز
مقوی و مبرد است که هر گاه استعمال کنند آنرا بارد المزاج از برای تقویت تعدیل کنند آنرا بالعسل یا دارچینی یا مصطکی و یا مانند اینها و شیخ الرئیس در ادویه قلبیه گفته که منفعت
آن در تقویت قلب زیاده از منفعت آنست از برای توحش و از جمله ادویه شدید المنفعت است از برای تقویت ذهن و حفظ سایر اعضا و بالخاصیه محرک باه و قاطع قی و تشنگی و آب
رفتن از دهان و حابس خون بواسیر و نزف الدم و مسهل سوداوی و بلغم رقیق بعصر و مقوی معده و امعا و مشهی است بتخفیف رطوبات مرخیه معده و باعث حمل آن باز دو
لثا و روان آب قاطع اسهال مزمن و مسکن حرارت خون و مقوی دل و چشم **امراض الراس** با اسباب مذکوره میباشد مقوی اعصاب و حواس دماغی و نافع از برای
مالیخولیا خصوص مراقی حادث از صفرای محترق و از برای نسیان و فالج و استرخا و لقوه آشامیدن آن با عسل و همچنین خوردن مربای عسلی آن و تنها آشامیدن نقوع آن مانع
صعود ابخره از معده بسوی سر و چون آمله را نرم بکوبند و با آب تنک بسرشند و بر پیشانی ضماد نمایند ضماد غلیظ ضخیم قطع رعاف نماید **امراض العین** قطور آب نقوع نیم
کوفته و دو درهم آن در چشم جهت ازاله بیاض مجرب خصوص که بعد از هر دو سه ساعت آمله را افشرده و در نمایند و آمله تازه در آن بخیسانند تا سه مرتبه پس در چشم بچکانند و چون
نرم بسایند و با هم وزن آن شکر مخلوط نموده با اندک روغن بادام شیرین چرب کرده ناشتا مقدار پنج درهم آنرا با آب نیمگرم بیاشامند جهت ضعف بصر و جلای آن و جهت سج
نافع اعضاء النفض و غیرها العروق که هیده با هم وزن آن زیره کرمانی و با عسل سرشته بقدر لائق جهت بول در فراش نافع و نقوع آن با کشنیز خشک نیم کوفته جهت دفع اسهال از من
و حرارت معده و سوزش معده و بول مفید الزینه چون حنا را با آب نقوع آمله و یا وسمه را با آن خمیر کنند و بر مو خضاب نمایند سیاه گرداند و روغن آن نیز مو را سیاه و طویل گرداند مقدار شربت
آن از جرم آن از سه درهم تا پنج درهم و در مطبوخ تا ده درم مضر سپرز مصلح آن عسل و سنبل و مولد قولنج و مصلح آن روغن بادام شیرین است و نسخ انوشدارو های ساده و لؤلؤی و جوارش املی
آمله و حب دهن و سفوف و شراب و محلل و مربا و مطبوخ و معجون مفرح و نبیذ آن در قرابادین ذکر یافت **ام الکلب ماهیت آن** شجر است بستی بقدر ذرعی مائل بزردی برگ
آن شبیه ببرگ لاغیه و حنا و اندک عریضتر از آن و اطراف آن مستدیر و با اندک خشونت و پیچیدگی و گل آن زرد و شبیه بگل لاغیه و بدبو با سهوکت و چون با دو بدان وزد بوی آن
کریهی از آن بمشام رسد منبت آن اکثر مزارع بلاد مصر و بادیه عرب که مسمی است بینبوع **افعال و خواص آن** آشامیدن دو مثقال از عصاره تازه آن و یک مثقال
از خشک آن با روغن زیتون جهت گزیدن سگ دیوانه و عقرب و اقسام مار مجرب و مسکن وجع آن در ساعت و بیرون استعمال آن جایز نیست **امل بید** بفتح همزه و میم و سکون
لام و کسر بای و سکون یای مثناة تحتانیه و دال مهمله **ماهیت آن** میوه ایست هندی شبیه بنارنج و قسمی از اقسام لیمو است و پوست آن زرد و آب مغز آن در نهایت ترشی
بحدیکه چون سوزن آهنی را در آن فرو برند و زمانی بگذارند گداخته گردد و در هند نزدیک شاهجهان آباد و در تهنیور خوب و بافراط است و در بنگاله از کوهستان سلهت و غیر آن
می آورند **طبیعت آن** سرد و تر **افعال و خواص آن** دافع اکثر امراض قلب قامع صفرا و مسکن غلیان خون و مهیج سودا و مولد بلغم و چون سر آنرا سوراخ

املج

[9] و در بعضی نسخ شاخ

ام الکلب

امل بید

کرده بعضی از ادویه حاره هاضمه مانند قرنفل و جوزبوا و فلفل سیاه کوبیده و نمک و نانخواه و زنجبیل تازه ریزه کرده و سیاه دانه و مثل اینها و نمک لاهوری و نمک سیاه در میان آن
پر نموده در آفتاب بگذارند و بعد هر پنج شش روز یک مرتبه اندرون آنرا بچوبی بر هم زنند تا خوب نفوذ در جرم پوست آن نماید و در آفتاب بگذارند تا خشک گردد و خوردن قدری از آن جهت
تقویت هاضمه و آوردن اشتهای طعام بسیار نافع و طحال را نیز مفید و اگر پرورده آنرا در سرکه تند اندازند و بگذارند تا برسد نیز موثر و لذیذتر میباشد **امل کجالی** بفتح الف و میم
و سکون لام و ضم کاف و فتح جیم فارسی و الف و یای **ماهیت آن** نباتیست هندی صحرائی خارناک و برگ آن شبیه ببرگ تمر هندی و از آن کوچکتر **طبیعت**
آن سرد و تر **افعال و خواص آن** آشامیدن آب برگ آن بقدر چهار پنج توله که ظرفی آهنی را بر آتش گذارند تا خوب گرم گردد و آب برگ آنرا صاف کرده در آن
ریزند و مقدار یکدو ماشه نمک طبرزد که نمک لاهوری نامند نرم سوده در آن ریزند و در ظرف دیگر ریخته نیم گرم بیاشامند تا پنج روز و نهایت تا هفت روز نهار بدین نحو
جهت حمیات حاده و انتشار مواد در عروق مرضی که در بنگاله میشود و بسبب آن حدت و التهاب در اعضا و عطش مفرط و اختلاط عقل و هذیان و حرارت و حمی صاحب آنرا
عارض گردد مفید است و درین ایام اجتناب از لبنیات و حموضات و اغذیه نفاخه واجب و لازم دانند و اهل بنگاله برگ خشک آنرا نیز در آب جوشانیده آب آنرا می آشامند
و بجای آنرا اکسیر میدانند برای اعراض مذکوره و حمیات حاده **ام وجع الکبد** **ماهیت آن** گیاهی است باریکتر از بقله گل آن اغبر و برگ آن ریزه اغبر کو سفید مایل
و دو ست بسیار دو می چره آنرا ربیعی است و تا اوائل زمستان میماند **افعال و خواص آن** جهت اوجاع کبد صفراوی مفید **فصل الالف مع النون**
اناغالس بفتح همزه و نون و الف و فتح غین معجمه و الف و ضم لام و سین مهمله لغت یونانیست و اناغالس نیز آمده و بلغت قبطی اناکیر و بفرنجی انکالن نامند **ماهیت آن**
گیاهی است نر و ماده میباشد برگ آن شبیه ببرگ مرزنجوش و مائل باستداره و شاخهای آن منبسط بر روی زمین و مربع و ثمر آن مانند غلافی و دانهای آن بقدر دانه خشخاش
و بسیار تند و تلخ و گل ماده آن لاجوردی رنگ و گل نر آن سرخ **طبیعت آن** در آخر دوم گرم و خشک **افعال و خواص آن** جالی و جاذب مجفف بی لذع و مفتح
سده غرغره آب برگ و ثمر آن جهت تنقیه سر از بلغم و تسکین وجع اسنان و سعوط آن نیز بدستور و چون مخلوط با عسل نمایند و در چشم کشند جهت ضعف بصر و قروح چشم و جلای
آن و جرب کهنه و سبل نافع و آشامیدن آن با شراب جهت گزیدن افعی و وجع کبد و جنبین و گرده نافع و ضماد آن جهت بیرون آوردن خار و پیکان از اعضا و منع زیاده
شدن قروح خبیثه و بادسرخ و اصلاح جراحات مفید و بعضی گمان برده که ماده آن که گل آن لاجوردی است چون بر مقعده برآمده ضماد نمایند رو میسازد آنرا و نر آن که گل آن
سرخ است چون ضماد نمایند بالعکس برمی آورد و شراب آن مورث سحج و مصلح آن صمغ عربی است مقدار شربت آن از نیم مثقال تا یک مثقال و بدل آن اطنیتا است
اناغورس بفتح همزه و نون و الف و ضم غین معجمه و سکون واو و کسر رای مهمله و سین مهمله در آخر لغت رومی است و در مصر معروف بخرنوب الخنزیر است و ثمر آن
را حب الکلی نامند برای مشابهت آن بگرده **ماهیت آن** گیاهیست شبیه در برگ و شاخ بپنجنگشت و بزرگ میشود تا آنکه قریب بشجر میرسد و گل آن شبیه بگل کلم و لوبیا
آن بقیل و ثمر آن مختلف اللون و هنگام رسیدن ثمر آن تابستان وقت رسیدن انگور است **طبیعت** تمامی اجزای آن گرم و خشک و منبت آن بیشتر شام و انطاکیه است
افعال و خواص آن ضماد برگ تازه آن که حدت آن کمتر از سائر اجزای آنست جهت تحلیل ورمهای رخو نافع و چون خشک گردد قویتر و تقطیع و تخفیف آن
زیاده میکند و همچنین ریشهای بیخ آن و اما تخم آن ملین و مقئی و چون آب برگ آنرا بمقدار یکدرم تا یکمثقال با شراب بیاشامند صداع را نافع و اخراج مشیمه و جنین و ادرار
طمث نماید و گویند تعلیق آن بر زنان آبستن هنگام ولادت جهت تسهیل و سرعت آن مفید اما باید که بعد از ولادت بزودی باز نمایند و چون ثمر آنرا بخورند قی شدید آورد
و طلای عصاره بیخ آن محلل و منضج اورام است **انبج** بفتح همزه و سکون نون و فتح با و سکون جیم معرب انبه لغت هندی است و آنب نیز نامند و بیونانی انغرك
ماهیت آن ثمر هندیست درخت آن بسیار عظیم و بزرگتر از درخت گردکان باختلاف اراضی و اهویه بعد از سه چهار سال از نشانیدن تخم آن و تا هشت و نه سال ثمر
می آید و هنگام بهار آن که بهندی مول نامند اول بهار و وقت رسیدن ثمر آن نیز باختلاف بلدان هنگام بودن آفتاب در برج جوزا و سرطان است و تا پنجاه و شصت
سال ثمر میدهد و ثمر آن در اوائل سال بسال بهتر میشود و در اواخر بالعکس و برگ آن طولانی شبیه ببرگ ساذج هندی و از آن بزرگتر و در رائحه نیز شبیه بثمر و ثمر آن در ابتدا
بسیار عفص میباشد و آهسته آهسته ترش میگردد و پس شروع مینماید بشیرینی و شیرین میگردد و در بعض اماکن بعضی اشجار تمام سال ثمر میدهد و لیکن بشیرینی و خوبی آنچه در فصل
و موسم آن میشود نمیرسد و همچنین در بعض بلاد قریب بخط استوا دوازده ماه ثمر میدهد و همیشه ثمر آن بر درخت می باشد مانند جزیره سیلان و بندر تحری چیناپتن
و حوالی آنها و اکثر میوه های دیگر که در آن اماکن هم میرسد نیز بدستور و لیکن غیر موسمی آن مانند موسمی نیست در بزرگی و کوچکی و شکل و طعم و رائحه و شادابی و بیریشگی و ریشه

داری و لحمی و کم آبی با اختلاف اقسام آن هیچ میوه بمیرسد چنانچه در بزرگی از نیم آثار تا دو آثار که یک من تبریزی است تخمیناً در بنگاله دیده شده و از بعضی درختها یک آثار و
یا و نیم آثار که یک چهار یکمن تبریزی است تخمیناً و در کوچکی برابر هلیله کابلی بزرگ میشود و در شکل بعضی طولانی و سر آن اندک کج و بعضی اندک مفرطح و بعضی مدور و اندک طولانی
و بعضی فی الجمله شبیه بگردهٔ حیوان و بعضی بسیار خوش رائحه و خوش طعم و رائحه آن شبیه بعنبر و بعضی رائحه آن شبیه بکافور و بعضی پر ریشه و بدطعم و بعضی را رائحه شبیه بسبب و یا بجوز
و برازیانه و غیر اینها از طعوم و روایح و بعضی مختلف الاجزا در قوام و طعم و در بعضی بتوع کمی همین در محل اتصال ثمر آن بشاخ درخت و در بعضی بتوع بسیاری حتی در زیر
پوست آن نیز ملیا باشد و بهترین آن بسیار شیرین شاداب مستوی القوام بی ریشه خوشبوی قلیل البتوع آنست و آنچه برخلاف این اوصاف باشد بهمگی یا بالبعضی بد و مضر
و بهترین اطوار خوردن آن آنست که رسیدهٔ آبدار آنرا بدست بمالند تا نرم گردد و سر آنرا ببرند تا بتوعی که در آن است دور شود و بمکند تا تمام آب صافی آن خورده شود و ریشه
آن خورده نشود زیراکه ریشه آن ثقیل و نفاخ و قابض شکم است و آب آن الین و بتوع آن چون بر زبان و لبها برسد باعث سوزش و جراحت میگردد و بی ریشه آبدار آنرا که اندک
سخت باشد سر آنرا بریده که بتوعت آن دور شود و هر دو طرف هسته آنرا بریده تناول نمایند که این نیز بهترین طور است و حیف است که از انبه بی ریشه قسمی اعلی را که در بنگاله
بعضی جاها مثل مالده و اطراف مرشدآباد که در چونه کهالی و باکه و دیگر جاها و در عظیم آباد در پرگنه ملکی میشود نرم کرده بمکند برای مکیدن انبهٔ شیرین خوشبو که آب رقیق داشته باشد
واکر ریشه دار هم باشد مضایقه ندارد و قسمی انبه در بنگاله میشود که در بلاد دیگر نیست که آنرا کچهو امی نامند سبز خام آن شیرین میشود و بعضی از اقسام این در رسیدگی شیرین و
خوش طعم میشود و بعضی در پختگی بدطعم میگردد و در بعضی بلاد دیگر نیز انبه میشود مانند سواحل بلاد یمن و عمان و سوادان و سمیل و میان آب که مشهور بمینا است و از توابع لار است
و بعض اماکن دیگر نیز قلیل بهم میرسد اما نه بوفور و خوش طعمی هند و دکهن و بنگاله است **طبیعت آن** آنچه خام است سرد در دوم و خشک در اول و مولد بلغم و سودا
و شیرین رسیده آن گرم و خشک در دوم و مولد خون غلیظ سوداوی و هر چند کم آبتر و غلیظ القوام تر باشد سوداویت آن زیاده **افعال و خواص و منافع آن**
مقوی قوی و ارواح و اعضای رئیسه و آلات تنفس و مری و معده و امعا و گرده بمناسبت شکل و مقوی مثانه و باه و نیکو کنندهٔ رنگ رخسار و بوی دهان و دافع خفقان
و سرفه و ضیق النفس و درد سر بارد و بواسیر و اسهال بواسیری و ورث قولنج و عطش و اعیا و ضعف و کسالت و سستی بدن و بدن را فربه گرداند و ادرار بول آورد و
قبض نگذارد بلکه ملین باشد و مضر محرورین خصوص در خلای معده و مصلح آن آشامیدن سکنجبین و خوردن جامون رسیده شاداب یا شربت آن که میوه هندی است و آب
و بیخ و آب سرد و قسم لحمی که کم آب آن ثقیل و دیرهضم و نفاخ و ریشه دار آن ازان بدتر و قابض و مورث امراض سوداوی و حکه و جرب و دامیل و غیرها و مصلح نفخ آن
زنجبیل گفته اند و نمک که بالای آن قدری بخورند از موده و زنجبیل در نمک پرورده بهتر و مضعف جگر و مصلح آن موبز و شاید در این امر شربت زرشک یا سکنجبین
یا شربت جامون بهتر باشد و مضر لثه و عمور و دندان و مرقق منی است و گفته اند جهت فربهی و تقویت باه شیر تازه و رسیدهٔ خام و یا قدری داده
فعل آنست و خام و ترش آن مسکن صفرا و منبه شهای طعام و بلغمی و سوداوی مزاجان را مضر و مولد سودا و بتوع آن حار و مقرح اعضا و رائحه آن شبیه برائحه
جبة الخضرای خام نارس که بفارسی نبشه و رسیده آن را بن نامند و مصلح آن مالیدن روغن است بعضو یکه بدان رسیده باشد و گل آن و مغز هسته آن بسیار بارد و یابس و حابس
اسهال و مجفف و ممسک منی خصوص که اندک بریان نموده با دویهٔ مناسبه بقدر حاجت بیاشامند و چون نارس بسیار کوچک آنرا که از شکوفه تازه بهم رسیده با تخم خشک نموده هر روز
آنرا با چهار درهم شکر بخورند در رو منی و سرعت انزال را دفع نماید و گویند حافظ سیاهی موی است و مضمضه با آبیکه برگ گل آنرا در ان سائیده باشند مقوی دندان و لثه و مستحکم کننده آنها است
بیخ آن رافع بوی دهان و رخاکستر چوب آن جهت نزف الدم و بدستور ذرور برگ آن و دخان برگ خشک آن جهت دفع ریاح کرده و بدستور دخان پوست انبه خشک کرده
نافع بالتکرار دعمل که بعد ازان بر ان عضو هوای سرد نرسد و نیز گرفتن دود آن در حلق جهت زخم آن و اگر برگ درخت آنرا که خود از درخت ریخته باشد مالیده در سر غلیان
مانند تنباکو بکشند زخم حلق و مرا که منفذ آن و بینی و تارک سر هر سه یک شده باشد در مدت چهل یوم باصلاح می آورد و چون برگ تر و تازهٔ آنرا از درخت چیده بیخ ساق
آن افشرده رطوبتیکه ازان برآید بر دانه که در پلک چشم برمی آید بمالند زائل گرداند بسیار دو وجع و چون نه عدد ساق بیخ برگ انبه خام تنها ئی و یا با بعضی ادویه مناسبه
دیگر انداخته در آفتاب پرورده باشند جهت درازی و سیاهی مو و منع سقاط آن نافع و آب افشردهٔ ثمر خام آن که امرس نامند و چتنی و اچور و اموٹ و حلوا و خوشاب و شراب
و فنبج و عرق آب آن و قرص هسته آن و قلیه خام و مربای آن در قرابادین ذکر یافت و اهل هند و بنگاله انبه خام را در زیر آتش کرده پخته پس آورده پوست آنرا جدا کرده نرم
بمالند و صاف کرده قدری قند سیاه که بهندی گر نامند داخل کرده در ظرفی کرده نگاه میدارند هنگامیکه باد سموم و یا هوای سمی و یا هوای ردی و یا وبای بکسی رسد

[illegible]

ترجمه

بزودي قدري ازان باد ميخورانند وبرتمام بدن وميمالند بزودي بعون الهي شفا مي يابد **انتله** بفتح همزه وسكون نون وضم تاي مثناة فوقانيه وفتح لام وهاء لغت
عجمي اندلسي است وآنرا جدوار اندلسي وبهندي نربسي نامند **ماهيت آن** دو صنف است يكي سياه وبيخ آن كثير الفروع وبزرگ بمقدار بيخ كولان وفروع آن شبيه بريشه
بنطافلن وطعم آن تلخ مانند دانه شفتالو وبرگ آن انبوه مائل بسرخي شبيه بعنب الثعلب وگويند شبيه ببرگ بيسا وشان است وصنف دوم سفيد وعامه اندلس
اين را فيهق نامند وبرگ آن مانند برگ سنا ومائل بزردي وباخشونت وطعم آن شيرين وبوي آن اندك تند وباعطريت منبت آن اندلس وچين وكوهستان تبت
وبعضي كوههاي هند وسورنگ ولاسه كه متصل بكوهستان ختا است وغيرها **طبيعت** سفيد آن در دوم گرم وخشك وسياه آن در سوم **افعال وخواص**
آن سفيد آن در دفع سم هوام ضعيفتر از قسم سياه ومحلل نفخ ورفع كننده رياح ومسكن اوجاع باطني بارد وجهت لسع هوام نافع مقدار شربت آن تا دو مثقال
وبيخ آن كشنده حيوانات سواي انسان ومحرك باه وصنف سياه آن در ترياقيت قائم مقام ترياق فاروق خصوصاً در اوجاع بطن واوجاع ارحام نافع ومجرب
حتي آنكه بعضي گوسفند آن گياههاي سمي راكه در حوالي آن وبا آن در يكجا ميرويد چنانچه گفته اند بسبب شيريني طعم چون بخورند وازان احساس سميت نمايند بزودي
بسوي گياه انتله ميل مينمايند وآنرا ميخورند ونجات مي يابند از سميت آن ومبهي ومسخن معده وجگر ومحلل مواد بلغمي وپخته آن در شراب قاطع بواسير وحمول آن
مقوي رحم ومحلل ورم آن وضماد آن محلل اورام سائر اعضا وتدهين بروغن آن موجب درازي موي غايت مقدار شربت آن يك قيراط وزياده ازان مورث خناق وكرب
وتجفيف رطوبات ومصلح آن روغن كنجد وشيريني است **انثليس** بفتح همزه وسكون نون وفتح ثاي مثلثه وكسر لام وسكون ياي مثناة تحتانيه وسين مهمله
لغت يونانيست **ماهيت آن** دو نوعست يكي كبير وآن نباتيست مابين شجر وگياه منبت آن شوره زارها ومواضع آفتاب رو وبرگ آن مانند برگ عدس
ونرم وشاخهاي آن راست ببلندي شبري وبيخ آن كوچك وباريك وگل آن سرخ مائل به بنفشي وبدبو وتخم آن در غلافي رقيق ونوع دوم برگ وشاخ آن بزرگتر
شبيه بكمافيطوس وزغب آن ازان زياده وگل آن ازان كوچكتر ومايل به بنفشي وثقيل الرائحه وبسيار بدبو **طبيعت آن** گرم باعتدال وخشك در اول
افعال وخواص آن محلل بسيار وباقبض اندك وجالي چون از گل وبيخ وبا تخم هر دو نوع آن بياشامند عسر البول ووجع گرده را نافع وباسكنجبين جهت
صرع وذرور هر دو نوع آن مدمل قروح وجروح وحمول مسحوق هر دو نوع آن با روغن گل وشير بز جهت اورام حاره رحم وجراحات آن اما نوع دوم لطيفتر ودر قوت
جاليه ضعيفتر از اول مقدار شربت آن تا يكمثقال است **انجبار** بفتح همزه وسكون نون وكسر جيم وفتح باي موحده والف وراء مهمله مشتق از جبر است **ماهيت آن** نباتيست
ببلندي قامتي واكثر بر عليق وآنچه نزديك آن باشد ميپيچد ومشابك ميسازد آنرا برگ آن شبيه ببرگ رطبه وباندك زغبي مانند عصا وشاخهاي آن قويتر از رطبه ومايل
بسرخي وگل آن سرخ وبعد از ريختن گل غلافهاي كوچك ازان بهم ميرسد ودران تخمهاي ريزه ميباشد وبيخ آن خشبي وسرخ ومستعمل ريشهاي باريك آن است
كه آنرا لحاي انجبار نامند خواه تر باشد خواه خشك وپوست بيخ آن واين بهتر است وعصاره بيخ تازه آن نيز ومنبت آن بلاد شام است در كنار رودها ومسايل جويها
طبيعت آن سرد وخشك در درجه سوم وجالينوس گرم وخشك دانسته **افعال وخواص ومنافع آن** قاطع نزف الدم جميع اعضا خصوصاً از سينه وريه
وبواسير وحابس اسهال مزمن ونزلات غير اذيت ومسكن قي ومقوي اعضا وامعا وجهت تسكين التهاب صفرا وغليان خون وسل تازه ومزمن حتي بول وضعف مثانه وبول
وضعف مثانه وبول الدم ومده تازه ومزمن ودفع سموم وانفتاح افواه عروق مقعده وبيخ واسهال كبدي وشكستگي اعضا وكوفتگي مفصل وفسخ وهتك آن نافع چون يكدرم
تا يكمثقال آنرا در آب بجوشانند وبا قدري قند وبا سكنجبين بياشامند وبدستور با ادويه مناسبه ديگر وذرور آن جهت رويانيدن گوشت وقطع نزف الدم زخمها بغايت
نافع مقدار شربت از عرق آن يكمثقال واز عصاره آن يكدرم واز برگ آن نيم درم مضر سپرز ومصلح آن زنجبيل بدل آن مانند آن زرشك وربع آن گل ارمني وعصاره
آن در اكثر افعال قويتر از پوست بيخ وبيخ آنست طريق گرفتن عصاره آن آنست كه بگيرند بيخ وپوست بيخ آنرا تازه آنرا وبكوبند وآب آنرا بگيرند ودر طبق سفالي كنند ودر آفتاب گذارند وشبها
در زير سقف كه شبنم آنرا فاسد نسازد وچون بحد انعقاد رسد قرصها ساخته در آفتاب خشك نمايند واز گرد وغبار محافظت نمايند وعند الحاجه بكار برند ورنگ اين سرخ
ياقوتي ميباشد حب انجبار وسفوف وشراب وقرص ولعوق ومطلي آن در قرابادين ذكر يافت **انجدان** بفتح همزه وسكون نون وضم جيم وفتح دال مهمله والف ونون
معرب انگدان فارسي است وبمازندراني انجدان طيب را كولا پر نامند وبيخ آنرا بالعربي محروث وساق آنرا بتركي بالدرغان گويند وچون انجدان مطلق مذكور شود مراد انجدان
طيب است **ماهيت آن** دو قسم ميباشد يكي طيب وديگر منتن وساق نبات آن مجوف وسطبر وبلندتر از قامت وبرگ آن شبيه ببرگ كلم وازان كوچكتر وگل آن

ترجمه انثليس

انجبار

انجدان

شبت و سفید و ثمر آن بعد از رسیدن سفید و مدور و بهم شبیه بدرهم و بسیار خوشبو میباشد و صمغ این را حلتیت طیب میناﻣند و قسم دوم برگ آن مانند صفحه سوخته و پر سوراخ و ساق
آن ضعیف‌تر از قسم اول و ثمر آن سیاه و بسیار بدبو و بیخ آنرا اشترغار و کیاه آنرا اکماه و صمغ آنرا که بسیار بدبو است حلتیت منتن و خراسانی و بفارسی انگزد جهت آنکه صمغ را بفارسی
زد بفتح زای عجمی گویند و عوام آنرا انگشت گنده و بهندی هینگ بکاف عجمی نامند و در بلاد فارس کوسفندان آن را کیاه آن میچرانند بسیار فربه میشوند ولیکن گوشت آنها بد بو
میکردد **طبیعت** سفید طیب آن در دوم گرم و خشک و سیاه و منتن آن در سوم و قومی مطلق انجدان را گرم و خشک در دوم گفته اند **افعال و خواص و منافع آن**
مفتح و جالی و محلل و ملطف و مقاوم سموم **امراض الراس** ضماد انجدان اسود با خطمی و آرد کرسنه بر سر جهت سدر حادث از اخلاط بارده مجتمعه در دماغ و آشامیدن
آن ذهن را نیکو و حفظ را زیاده و نسیان و بلادت و حمق را زائل میکرداند و فالج و لقوه و استرخا را مفید و از توابل مستعمله در اغذیه صاحبان این امراض است **امراض الصدر و المعده**
و غیرها چون غلیظ الجرم و دیر میماند در معده مخشن معده و مجفف رطوبات و ملطف طعام و مغیر رائحه دهان و مقوی معده و مقطع بلغم و محلل ریاح و انگیزاننده اشتهای طعام
و مقوی هاضمه و دافع ضرر اغذیه غلیظه و ادویه سمیه و مقاوم سموم و سپرز و یرقان بستی و استسقا و فواق بلغمی و عسر البول بلغمی و مدر بول و حیض و شیر و مسخن گرده و روده و محرک باه و درد
و درد مفاصل حادث از برودت است آشامیدن آن خصوصاً محلل آن که هرکه آنرا استعمال نماید زیراکه استعمال حجم آن جائز نیست در جمیع مواضع و سکنجبین آن که با پنج پخته
باشند جهت تب ربع و تبهای بلغمی و مرکبه و درد سینه و استسقا و یرقان و رفع فواق بلغمی و عرق النسا مجرب و با شراب در اخراج جنین و مشیمه الاثر و ضماد آن جهت جذب
مواد بظاهر جلد بغوت و با موم روغن جهت خنازیر و جراحات و عرق النسا و امثال اینها و با روغن زیتون جهت کمنه تحت عین و طلای مطبوخ آن با سرکه و پوست انار جهت
بواسیر و ذرور برگ آن جهت آکله و بوئیدن آن جهت فواق نافع **مضر** مثانه مصلح آن تخم خربزه و **مضر** امعاء مصلح آن صمغ عربی و **مضر** محرورین مصلح آن شربت انار
و سکنجبین **مقدار شربت** آن تا دو مثقال **بدل** آن محرورث که اشترغار باشد بوزن آن و حلتیت دو دانگ و گویند بوزن آن زوفرا است و این را نسبت بشیخ داود
انطاکی نوشته که گوید چون زن بعد از حیض بلا فاصله هر روز یکدرم تخم انجدان بخورد تا یکهفته هرگز آبستن نشود و تخصیص نداده که سفید آن باشد یا سیاه و بیخ آن در افعال قوی‌تر از سایر اجزاء
است طلای آن محلل اورام و مانع زیاده شدن خنازیر و طبیخ تخم آن **مقدار شربت** آن تا نیم مثقال گویند **مضر** شش و معده و بطی الهضم و **مصلح** آن عسل است جوارش انجدان سکنجبین و محلل سنان
و معجون آن در قرابادین کبیر ذکر یافت و بیان صمغ آن که حلتیت است در حرف الحا خواهد آمد ان شاء الله تعالی **انجره** بفتح همزه و سکون نون و ضم جیم و فتح راء مهمله و هاء لغت فارسی
بعربی قریص و بلغت دار المرز کزنه و بترکی کجیت و بهندی تکلن و بلاطینی ارتیکا بریم و بلغت گیلان هرشکه گویند **ماهیت آن** نباتیست برگ آن پر تشریف نبوده و خار ریزه
و خارهای ساق آن ظاهرتر و چون ملاصق بدن شود باعث حمرت و سوزش و خارش گردد و گل آن زرد و تخم آن نرم و براق و باندک پهنی مائل بتیرگی از تخم بزرگتر فی الجمله شبیه
بتخم کتان و مستعمل تخم آن و بهترین آن سنگین مائل بسیاهی آنست **طبیعت آن** در اول سوم گرم و خشک و در دوم گرم گفته اند **افعال و خواص آن** ملطف
اخلاط لزجه و جاذب و مفرح اعضا و محلل اورام صلبه و مدر بول و حیض و شیر و عرق و مبهی و منقی سینه و شش و معده و مفتح فم رحم و سده جگر و سپرز و آشامیدن برگ مطبوخ آن
با ماء الشعیر جهت امراض صدر مانند ربو و نفس الانتصاب و تنقیه سینه از اخلاط لزجه غلیظه و کذلک برگ کوبیده آن در بینی قاطع رعاف و حمول نیم مثقال آن با مر با المناصفه
بغایت مدر حیض و ضماد برگ تازه آن جهت حبس رعاف و برآمدگی رحم و تحلیل دبیله و گشودن دمل و قطع ثآلیل خصوصاً با عسل و جهت التوای عصب و با نمک جهت جراحت سگ
دیوانه گزیده و با موم روغن جهت سپرز و پخته آن با روغن زیتون جهت ورم بناگوش و ضماد و رماد آن با نمک جهت رفع قروح و بیخ آن با ماء الشعیر جهت تنقیه سینه و شش و تخم آن جهت
ربو و سرفه و الات تنفس و استسقا و اخراج مائی اصفر و بلغم لزج و علل طحال کرده و تقویت باه و با سکنجبین جهت تسکین وجع طحال و پهلو و گرده در ساعت و طبیخ آن با اصل السوس
جهت تنقیه مثانه از حرکت و آشامیدن آن با تخم کرفس و شیر گوسفند بغایت مهیج باه و با شراب مسهل بلغم باعتدال و مسکر و بر داشتن فتیله آن با عسل و حمول آن مدر طمث
و ضماد آن با عسل جهت بزرگ کردن قضیب و با مراهم جهت قروح و سرطان و تنهای جهت تحلیل اورام و بدستور ضماد برگ آن و طلای آن با عسل بر قضیب و کنج ران محرک
باه و مضمضه عصاره آن محلل ورم لهاة و ذرور تخم و برگ خشک آن جهت تخفیف زخمهای متاکل و سرطان متقرح نافع **بی لدغ** و حدقی مضر گرده و امعا مصلح آن صمغ عربی
و کتیرا و مصلح آن عناب **مقدار شربت** آن تا سه درهم زیاده بر آن مهلک **مصلح** آن آشامیدن اشربه مبرده و آب میوه‌های بارده و چیزهای لعابی مغری **بدل** آن عرد ماثاثا
یا حرف و دهن آن در افعال مذکوره خصوص تقویت باه اقوی بزر آنست و همچنین مدام اسهال و در قرابادین در ادهان ذکر یافت **انجیر آدم** بفتح همزه و سکون نون و کسر جیم
و سکون یای مثناة تحتانیه و کسر راء مهمله و الف ممدوده و دال مهمله **ماهیت آن** مترجم صیدنه ابوریحان در صیدنه خود نوشته که میوه‌ایست بزرگ‌تر از جوز و رنگ

انجره

انجیر آدم

آن سیاه مایل بخاکستری و صیقلی و درهندی وکردی بالجمله ماند و بهندی آنرا کله گویند و در کوههای کابل بسیار بود و آنرا زنان بجهت فربهی بکار میبرند و چنین آورده اند که در آن کوهها
که منبت این درخت است حیوانیست که بخرگوش مشابهت دارد و بهر کجا رئیه گوسفندان را بیند آن حیوان متابعت آنها نموده و در پی آنها رود و شیر از پستان آنها بمکد و هر که گوشت
این حیوانرا بخورد در حال دیوانه شود و این حیوانرا عادت آنست که در زیر درختی خسبد که آنرا الخیر آدم گویند و هیئت درخت آنرا چنان نشان داده اند که شاخهای آن بدرخت
بید مشابهت دارد و چون شاخی از آنرا با هیزم آمیزند و برافروزند هر که بان آتش گرم شود او را غشی افتد و بیخبر شود **اندروصارون** بفتح همزه و سکون نون و فتح دال
و ضم راء مهمله و سکون واو و فتح صاد و الف و ضم راء مهمله و سکون واو و نون لغت یونانیست و بعضی عطاران آنرا افیاس و فاسیسی نیز نامند بجهت مشابهت برگ
آن به تبر **ماهیت آن** نباتیست تمنشی منبت آن زراعتهای گندم و جو و برگ آن ریزه مانند برگ نخود و تخم آن سرخ رنگ و قوسی شکل و در میان آن نقطه سفیدی
تلخ طعم با عفوصت که آنرا راعان نامند در غلافی شبیه بغلاف خرنوب شامی و در تابستان میرسد **طبیعت آن** گرم و خشک در اوائل سوم با قوت قابضه
افعال و خواص و منافع آن مفتح و ملطف و قابض و نیکو است برای معده چون بیاشامند از آن مقدار دو درهم تفتیح سده احشا نماید و همچنین سائیده برگ
آن و چون با زیت طبخ نمایند و بیاشامند جهت طحال و عسر البول و اسقاط دیدان نافع و حمول آن با عسل بعد از طهر قبل از حبلی مانع آبستنی است و حکیم میر محمد مومن نوشته
که مولف جامع تمیمی آنرا لسان العصافیر میداند **اندراهمان** بفتح همزه و سکون نون و فتح دال مهمله و الف و فتح ها و میم و الف و نون **ماهیت آن** دوای
کرمانی معروف **افعال و خواص آن** بالخاصیه جهت استطلاق بطن نافع و گاهی استعمال مینمایند از آن یکمثقال تا دو مثقال و نیم مفرد و یا با گلاب و یا با آب گرم مقوی
فعل آنست بدل آن بوزن آن گل ارمنی با پوست انار و نصف وزن آن صندل سفید است **اندروطالیس** بفتح همزه و سکون نون و فتح دال و ضم راء مهملتین
و سکون واو و فتح طاء مهمله و الف و کسر لام و سکون یای مثناة تحتانیه و سین مهمله لغت یونانیست و در مغرب کلنج و ملاج نامند **ماهیت آن** نوعی از نخود بری است
و حکیم میر محمد مومن نوشته که ظاهرا نوعی از رفاقلی باشد منبت آن بیشتر سواحل دریای روم است گیاه آن سفید رنگ و بی برگ و شاخ آن باریک و سد طعم و تلخ و در
آخر میل بسرخی مینماید و تخم آن در غلافی مانند غلاف نخود و در انتهای ساق آن روئیده **طبیعت آن** در سوم گرم و خشک **افعال و خواص آن**
محلل و مفتح و مجفف و مدر بول و آشامیدن تخم آن و طبیخ حشیش آن و جلوس در آن و طلای آن مجرب اطبا است جهت استسقا و نقرس و عسر البول و سنگ مثانه و
احتباس حیض خصوصا با شراب مقدار شربت از تخم آن یکمثقال با شراب و امثال آن و از طبیخ آن با شکر یا سرکه تا ربع رطل **اندروطون** بفتح همزه و سکون نون
و فتح دال و ضم راء مهملتین و سکون واو و ضم طاء مهمله و سکون واو و نون **ماهیت آن** برگیست شبیه ببرگ بید خشک شده و از آن عریضتر **طبیعت آن**
گرم و خشک **افعال و خواص آن** مفتح سده احشا و جهت درد مفاصل نافع **انزروت** بفتح همزه و سکون نون و فتح زای معجمه و ضم راء مهمله و سکون واو
و تای مثناة فوقانیه و بعین نیز آمده باصفهانی کنجد و آکرده کث و بشیرازی کدو و بعربی کحل فارسی و کحل کرمانی و بهندی لائی نامند **ماهیت آن** صمغ درختیست
خاردار که آنرا شایکه نامند بلندی دو ذرع برگ آن شبیه ببرگ سورد و برگ درخت کندر و منبت آن بلاد فارس و ترکستان و سرخ و سفید مایل بزردی میباشد
و بهترین آن سفید مایل بزردی تازه آنست که در بالیدگی مانند کندر و صغار و زرد و شکل و طعم آن تلخ با اندک شیرینی میباشد **طبیعت آن** گرم در آخر دوم و خشک
در اول آن **افعال و خواص و منافع آن** ملین و محلل ریاح غلیظ و مفتح سده مجفف بی لذع رطوبات قروح و جروح و غیرها و بهترین مسهلات بلغم است و جاذب آن
از مفاصل و اعماق بدن خصوص با تربد و هلیله و سکبینج و امثال اینها و بالعرض مسهل صفرا و مغری و مدمل و ملحم و جابر و نافع **امراض الراس و العین و الاذن** آشامیدن
آن با روغن تخم بید انجیر جهت رفع تشنج امتلائی مفید و چون آنرا با شیر دختران مدبر نموده در چشم کشند تنها و یا با ادویه مناسبه جهت رفع رمد و چسبندگی پلک
چشم و رفع نزلات و جرب و سلاق مفید و چون با مروارید و مرجان سوخته و نبات سفید بالسویه سوده ذرور سازند جهت ازاله بیاض عین صالح جید و مجرب و آن
چون جوف پیاز را خالی کرده انزروت سفید پر کرده بر آتش گذارند تا بجوش آید پس آب آنرا در گوش بچکانند درد گوش را ساکن گرداند و چون با عسل سرشته و فتیله
آلوده در گوش گذارند جهت پاک کردن چرک آن بسیار موثر **امراض المفاصل** و غیرها آشامیدن آن جهت وجع مفاصل و رگ عرق النسا و اخراج کرم معده
و اسقاط جنین مفید و در تسمین و هزول بغایت موثر و گویند چون نخود درم آنرا با سه قیراط حجر البقر که عوام اندرزا گویند و ده درم نارجیل مخلوط کرده چهار حصه نمایند
و چهار روز بعد از خوردن چند عدد زرده تخم مرغ نیمبرشت بخورند باعث التسمین عجیب گردد و بعد اوی نوشته که زنان مصر آنرا در آب هندوانه تا نصف روز بخیسانند

وجهت تسخین بدن تا ده روز می آشامند المضار گویند بخدر م سائیدهٔ آن بسبب تشدید مسام و چسبیدن باحشا کشنده است خصوصاً با طلق محلول و ابریشم سوخته
شمرده اند و مصلح آن صمغ عربی و روغن بادام است و هرگاه مفرد استعمال نمایند باید که با روغن بادام و مانند آن باشد مقدار شربت آن مفرداً از نیم مثقال تا دو مثقال
و مرکبا با سائر مسهلات یکمثقال بدل آن بوزن آن صبر است و استعمال آن در خارج جهت خوردن گوشت زائد و پاک کردن چرک زخمها و قطع سیلان خون و رویانیدن گوشت
صالح و التیام جراحت و رفع آثار جدری و با نطرون جهت ورم سینه و خنازیر که در حلق بهم رسد نافع و طریق تشویهٔ آن آنست که بگیرند انزروت را و کوبیده با شیر الاغ و یا
شیر دختران خمیر کرده بچوب بگیرند و در تنور گرم بیاویزند تا رطوبت آن خشک گردد و اندک برشته شود و پس برآورده استعمال نمایند و اگر یک مرتبه دیگر کوبیده با سفیدهٔ تخم مرغ سرشته
بدستور بالا تشویه نمایند بهتر و باعتدال اقرب میگردد خصوصاً برای اکثر امراض چشم که استعمال آن بی تشویه جائز نیست و حب انزروت و دواء کور و سمنه و شیاف و ضماد و فتیله
و قطور و مرهم آن در قرابادین کبیر ذکر یافت

انسان

انسان و اجزای بدن او و منافع و مضار بسیار است و بهترین آن جوان صحیح المزاج تام الخلقه ساکن در بلدان معتدله است چرک
گوش او مولد رعاف و بیهوش کننده و ضماد آن جهت شقیقه و اکتحال آن جهت رمد و رفع بیاض چشم نافع و استخوان آن مولد امراض مهلکه و مداومت آن مورث کوری و ذرور سوختهٔ
آن در منع آکله مجرب خصوص استخوان کلهٔ سر و آشامیدن سوختهٔ آن سه روز هر روز یکمثقال با هموزن آن شکر جهت صرع و مفاصل و نقرس و عرق النسا آزموده و آب دهن
او ناشتا کشندهٔ کرم گوش و محلل هوای که در گوش رفته باشد و تریاق گزیدن عقرب و رتیلا و دافع قوبا و کلف و آثار قروح و طرفه و بیاض عین و کشندهٔ مار است خصوص آب
دهن ناشتا صفراوی مزاج و با سرگین گنجشک جهت قطع ثالیل و قوبا و تنهائی جهت قطع نزف الدم و اندمال جراحات و با عسل جهت کلف و جلای آثار قرحه نافع و چون
کند مراد و هن مضغ نمایند خصوص ناشتا و براورام و دمامیل گذارند تحلیل و نضج دهد و چرک بن دندان ناشتا جهت رفع قوبای تازه و قوبای اطفال و کلف و آثار جلد مفید
و زهرهٔ او مسمن بدن و خون حجامت و فصد را چون بر نقرس و مفاصل و عرق النسا طلا نمایند جهت تسکین وجع آنها نافع و آشامیدن آن مورث بلادت و طلای خون
حیض جهت تسکین دردهای صعب الالتیام ناصور مفید و خوردن آن سم قاتل و حمول آن مانع حمل و بخور لتهٔ حیض جهت رفع شلیزه مجرب دانسته اند و بول آن خصوص
بول اطفال و از آن شخص خود نه از غیر آشامیدن آن ناشتا جهت سرفهٔ کهنه و عسر النفس و سپرز و استسقا و یرقان و عسر البول و جرب متقرح و حکه و قروح خبیثه و قوبا و با آب نخود
و با ماء العسل جهت رفع یرقان و قطور آن جهت درد چشم و بیاض آن تخصیص که با عسل در ظرف مس بسیار جوشانیده باشند و جهت طرفه نیز و ریختن گرم گرم آن بر زخم جهت
حبس خون و شستن چرک جروح و قروح با آن و حمالی جرب متقرح و حکه و قوبا و نمک بول آن که آنرا در ظرف مس جوشداده نمک از آن بگیرند جهت رفع بیاض چشم و کلف مجرب و در
انفعال مانند شیر زق است و در حدیث است که از حضرت صادق علیه السلام سؤال نمودند از آشامیدن بول انسان از برای مرض فرمودند بیاشامند آنرا سائل عرض نمود که مریض
محتاج است با آشامیدن آن فرمودند اگر چنین است که دوای دیگر نمی یابد پس باید که بیاشامند بول خود را نه غیر خود را و از آن حضرت علیه السلام سؤال نمودند از آشامیدن
بول شتر و گاو و گوسفند و فرمودند نعم لا بأس یعنی آری باکی نیست و فضلهٔ طفل که غذای لطیف با آن خورانیده باشند نفوخ خشک آن در حلق صاحب خناق و ورم گلو
و بدستور ضماد آن با عسل جهت تحلیل آن و طلای آن جهت تحلیل حمره و التیام جراحات و رفع عفونت اعضا مفید و آشامیدن یک مثقال آن جهت رفع یرقان و سمیت
جراحت حربهٔ زهردار و قولنج و حکه و قطع اسهال بعد یل و با عسل و با شراب جهت دفع گزیدن هوام و ادویهٔ قتاله و تنهای دائره و آشامیدن یکمثقال آن با مثل آن
ناشتا و مصعد جهت رفع اذیت سموم مصعده مانند دار الشکنه و زیبق مصعده مجرب دانسته اند و سنون محرق آن جهت ازالهٔ العفن بن دندان مجرب و تازهٔ آن خصوص با نمک
جهت آکله و ضماد آن بر بهق و برص تخصیص که آن شخص مس خورده باشد و دو روز متوالی مالیده در آفتاب نشینند و طلای آن بر ساقین جهت قروح آن و بر زیر ناف با تخم
در آب حل کرده جهت رفع مغص و بدستور آشامیدن آن مفید و موی سوختهٔ آن جهت رفع ربو و بهر و استسقا و سموم قتاله و ریزانیدن سنگ گرده و مثانه و منع سفیدی
موی شعرها و اکتحال آن برای رفع بیاض عین و قطور آن با روغن گل سرخ جهت درد دندان و گوش و ذرور آن جهت آکله و نزف الدم و تخفیف جراحات و منع
زیادتی زخمها و قروح خبیثه و ساعیه مجرب و ورماد آن زائل کنندهٔ بثور و با شیر جهت اورام ساعیه و روغن آن تنهائی و با ادویهٔ مناسبه دیگر جهت تقویت باه مجرب
و گویند آشامیدن آبی که خصیهٔ انسان را بدان شسته باشند جهت ازالهٔ تب و ورم و دفع فواد نفع عظیم دارد و دهنی آن جالی بهق و برص و کلف طلاء و مشیمهٔ آن مورث
جذام است خوردن آن و چون طفلی را با سمومات بتدریج تغذیه نمایند جمیع اجزای و انفاس او قاتل بود و هیچ حیوانی دیگر قابل این نوع تغذیه و سمیت آن با این حد نیست
و گویند چون انگشت خنصر سقط را ببرند و زن تعلیق نماید مادام که با اوست آبستن نگردد و شنیده شده که جراحان و اطبای اهل فرنگ دندان چرک و زرد شده و سیاه را

وسوهان. آلات صاف وسفید وبراق میکردانند ودندان کرم خورده وکج فاسد شده را تیز تبدیل مینمایند بدین نحو که دندان شخص حیوان صحیح را کنده ودندان فاسد آن شخص را
بسرعت تمام ودندان صحیح را بجای فاسد میگذارند وسه چهار روز صاحب آنرا از تکلم بسیار وخوردن وخائیدن اشیای صلبه ورسانیدن آب سرد وهوا منع مینمایند وخوردن شوربا
وشله وآب نیم گرم اکتفا مینمایند تا مستحکم میگردد ودر بلاد وستان برای این امر دکانها است وهمیشه بران دکان فقرا وفرومایگان برای فروختن دندان خود حاضر میباشند ونیز مسموع
شده که سابق بر این که هفتصد وهشتصد سال یا بیشتر از این باشد بر اجسا وسلاطین وحکما وبزرگان خود برای حفظ وعدم سرعت فنا واد ویه چند مانند صبر وقفر وقیر ونفط ومثال اینها
مالیده مینمالیدند وبعد از خشک شدن اجسا وآنها در قالبهای چوبی میگذاشتند وبعد مرور مدتی دوصد سیصد سال جمیع اجزای آن بلکه بعضی استخوانهای نازک نیز مستحیل بدانها گشته وحجر
سیاه براق حسینده شبیه بموسیای شده وبعد از آنکه آن عمل ممنوع ومتروک گشته وبعضی از آن اجسا بدست بعضی اطبا وجراحان آمده آنها در صدد تجربه وامتحان آن آمده وبجای مومیا
استعمال نموده ودر بعضی مواد نافع مانند مومیائی یافتند ومومیای انسانی عبارت از این است **انغرا** بفتح همزه وسکون نون وکسر غین معجمه وفتح راء مهمله والف لغت یونانی است
ماهیت آن نباتیست کوهی بقدر درخت انار وبزرگی آن میرسد ومنابت آن جبال مخصوص نزمانی نیست وبرگ آن شبیه ببرگ بادام واز آن عریضتر وگل آن مانند گل انار واز آن کوچکتر
وبیخ آن سفید وکوچک وچون خشک شود بوی شراب از آن آید **طبیعت آن** معتدل گویند سرد با اندک حرارت لطیفه **افعال وخواص آن** در قوت قریب بحجر است در
تفتیح واسکار وتطییب نفس وبالخاصیت آشامیدن برگ وبیخ آن جهت رفع توحش وجنون وتقویت حواس وذهن وبهم رسیدن انس بغایت موثر حتی آنکه چون حیوانات وحشی
از برگ وشاخ وبیخ آن ویا طبیخ آنرا بخورند باعث انس ایشان گردد وضماد برگ آن جهت منع زیادتی قروح خبیثه نافع **انف العجل** بفتح همزه وسکون نون وضم
فاء والف ولام وکسر عین مهمله وسکون ولام لغت مغربی است **ماهیت آن** ثمریست شبیه به بینی گاو ونبات آن مابین شجر وگیاه وبرگ آن شبیه ببرگ کاسنی وریزه
از آن وثمر آن مستعمل نیست بلکه برگ آن مستعمل است **طبیعت آن** معتدل در گرمی وسردی وبا قوت محلله **افعال وخواص آن** آشامیدن طبیخ برگ آن جهت ادرار
حیض ورفع سموم بالخاصیه وبطول آن جهت تحلیل صلابات وتسکین وجع گزیدن هوام نافع وچون در روغن سوسن داخل نمایند وبر صورت بمالند باعث قبول ناظرین
میگردد واین دو خاصیت از آن مشهور است ومعرب **انفحه** بکسر همزه وسکون نون وفتح فاء وحاء مهمله وحا لغت عربی است بفارسی پنیرمایه وبهندی چاک وجهیه
بضم جیم فارسی وسکون سین مهمله وتای مثناة فوقانیه وها وبجای ها الف نیز خوانند چنانچه رسم اکثر اهل هند است که های آخر کلمات واسما را بالف بدل میکنند
وانفحه هر حیوانی در حین ذکر آن حیوان با خواص ومنافع آن ان شاء الله تعالی مذکور خواهد شد واینجا بطریق کلی بیان میشود **ماهیت آن** معده حیوانات شیرخواره
بسیار صغیر قریب بولادت است که بعد ذبح برمی آورند واستعمال مینمایند خواه تازه خواه خشک نموده وچون آنها اندک بزرگ شدند وکاه خوردند آنرا انفحه
نمی نامند وان خواص ومنافع بران مترتب نمیگردد وبالجمله طبیعت مجموع آن گرم وخشک در درجه دوم وگفته اند تا درجه سوم است **افعال وخواص آن** آشامیدن
آن جهت صرع وباسرکه ویا بامسکه ویا باعسل جهت صرع بلغمی خصوصا انفحه ارنب که درین باب اقوی است که نیم درم آنرا در سرکه انگوری حل نموده بنوشند وچون
قدری از آن بخورانند ایمن میگردند از صرع وانفحه بچه اسب وانفحه حیوان بحری که فوقی نامند ودر دریای روم بهم میرسد قوت وخاصیت آن مانند جندبیدستر است
بدستور وآشامیدن هر یک از آن هر دو وآشامیدن تمامی نافع میباشند نافع از برای تمدد وکزاز بلغمی واختناق رحم جهت آنکه ملطف ومحلل وگدازنده کل اخلاط منجمد
ومجمد ومغلظ اخلاط رقیقه گداخته شده است ولهذا محلول آن باسرکه محلل خون منجمد در معده بتنهائی ویا بادویه مناسبه محلل خون وشیر که در معده ومثانه وسائر اعضا
منجمد شده باشد ومانع رعاف وحمل وحابس اسهال وبالخاصیه مقوی قلب ومفرح است اما چون بسیار گرم است مهیج غضب زیاده از فرح است وحمول آن بعد از
طهر معین بر حمل وآشامیدن مقدار نیم درهم آن باشراب بسبب قوت تریاقیت وار جهت رفع ضرر نهش هوام وسموم قتاله ومنع اسهال مزمن ووجع بطن وقرحه
امعا وسیلان رطوبات از رحم که مزمن شده باشد سفید وچون سه روز متوالی بعد از طهر بیاشامند جهت رفع صرع وگفته اند چون زن انفحه ارنب نر ویا خصیه آن را
باشراب ممزوج بیاشامد آبستن گردد وپسر زاید واز ماده دختر آورد وچون مقدار یک باقلا از آن باشراب بیاشامند جهت تب ربع نافع وچون با خطمی وزیت سرشته بر زخم
بگذارند پیکان ونی وخار از آن برآورد وطلای آن بر منخرین جهت قطع رعاف وتعلیق آن بر ابهام صاحب تب جهت ازاله آن موثر وانفحه گورخر وبز کوهی وآهو وغزال
وگوسفند وفیل بقدر نخودی بغایت مسهی اند وامتحان خالص آن آنست که بیندازند بر آن هر انفحه حیوان دیگر که باشد اگر گداخته شود خالص است والا غیر خالص وحب
انفحه ودوا وسفوف ومعجون آن در قرابادین کبیر ذکر یافت **انکول واکول** **ماهیت آن** حکیم میر عبدالحمید نوشته در تحفه هندی برگ آن شبیه ببرگ سعتالی

انغرا

انف العجل

انفحه

میوهٔ آن شیرین و مغز تخم آن بغایت چرب و طعم آن تلخ و با عفوصت **طبیعت آن** گرم و تر در دوم **افعال و خواص آن** ضماد آن جهت استسقا و اورام و دفع زهر جانوران زهردار نافع و ثمر آن ملین طبع و دافع فساد خون و بلغم شور و جهت سوزش اعضا و دق شیخوخت و سرعت انزال و تقلیل منی نافع و در ایام طاعون چون یک عدد از ثمر آنرا با شیاف بر بثرهٔ آن طلا نمایند به خیریت گذرد و شفا یابد و گویند مجرب است و اگر تخم آنرا کوفته در آب مله مقشر هفت مرتبه تسقیه کنند پس خشک نموده از ان تخم بدستور روغن کشند روغن آورند و از ان روغن تا چهل روز سعوط نمایند موی سفید را سیاه کرداند و اگر از چوب درخت آن سر برسازند و شب بران بخوابند از شر حشرات زهردار در امان باشند و آن چوب را چون سائیده بر ملسوع و ملدوغ و صاحب هیضه رد یه را بخورانند شفا یابد **انگیر** بفتح همزه و سکون نون و کسر کاف فارسی و سکون یاء مثناة تحتانیه و زای معجمه بلغت صفاهانیه خاوانی نامند **ماهیت آن** بزر ماده میباشد حکیم میر محمد مؤمن نوشته که امین الدوله گوید گیاهی است منبت آن حریم جبال گیلان چون بر روی آن نشسته بر روی زمین بخوابند روز دیگر آنچه قسم نر آن است بار راست مشاهده کرده و آنچه ماده آنست بهمان هیئت باشد **طبیعت آن** گرم و خشک است **افعال و خواص آن** ضماد برگ خشک آن با آب کوکرد در یکروز بهق را زائل کند و تخم نر آن بغایت منعظ و تخم مادهٔ آن موجب شدت شبق زنان و اندکی از ان با شراب سوم قوی بحدیکه تا سه شبانه روز شارب آن بیدار نشود و آشامیدن روغن بهوتن با آب رفع خواب آن میکند مقدار شربت آن تا دو درهم **اناناس** بفتح همزه و دو نون اول ساکن دوم مشدد والف و سین مهمله لغت هندی است **ماهیت آن** ثمریست هندی معروف و در بنگاله بسیار می‌شود و خوشبو و خوش طعم نبات آن فی الجمله شبیه به نبات صبر و کاوی و برگ آن از برگ صبر و کاوی کوتاه‌تر و نازک‌تر و نبات این از ان کوچک‌تر تا بذرعی و خاردار از وسط آن ساقی میروید و ثمر آن بر بالای آن ساق بهم میرسد و بر سر آن نیز برگهای کوتاه انبوه شده که در یک ساق دو اناناس یکی بر بالای دیگر نیز بندرت بهم میرسد و چون قدری از سران را با آن برگها ببرند و بنشانند باز سبز میگردد و از ان اناناس بهم میرسد و از اطراف سر ثمر و بیخ نبات آن نیز مانند درخت نخل و موز بچه ها میروید و چون آنها را جدا نموده بنشانند بجاهای دیگر نیز ثمر میدهد و از هر نباتی سالی یکثمر بعمل می‌آید و هنگام رسیدن آن بودن آفتاب در جوزا و سرطان است که موسم بارش است در انجا و دو نوع میباشد یکی را اناناس کوثلی می‌نامند و این کوچک بقدر نارنجی میباشد و مغز آن شیرین و خوش طعم و رائحه و در رنگ طلائی و دیگر بزرگ و مغز خوب رسیدهٔ این چاشنی دار و اندک نارس این ترش و پوست هر دو نوع در هنگام خامی سبز میباشد و خانه خانه و اطراف خانها اندک پوسته زگی بر آمده و بعد رسیدن زرد مایل بسرخی میگردد و اندک براق صیقلی و در هر خانه قریب بپوست تخمهای ریزه زرد و تیره و هر دو نوع آن با رطوبت بورقی جالی بسیار خصوص نوع بزرگ آن و طریقه خوردن آن این است که نوع کوثلی آنرا اندک رق از پوست جدا نموده با اندک نمک و آب میشویند تا بورقیت آن کم گردد پس یک ورق دیگر از بالای آن برداشته که تخمها و خشبیت خانهای پوست آن که در جرم آن نفوذ کرده زائل گردد پس مغز آن را ورقهای نازک بریده در ظرف چینی یا شیشه برهم میچینند و بعضی بران قند و یا نبات کوبیده پاشیده تناول مینمایند و قدری گلاب نیز می‌پاشند و بعضی بسبب شیرینی ذاتی خود احتیاج بشیرینی از خارج ندارد بلکه شیرینی طعام آنرا منحرف میگرداند و نوع بزرگ آنرا بدستور پوست خشبی ظاهر آنرا جدا نموده قدری نمک بران مالیده اندک زمانی میگذارند تا بورقیت آن قدری کم گردد پس شسته یکورق دیگر از روی آن جدا نموده برای ازالهٔ تخم و خشبیت آن پس مغز آنرا نازک ورق کرده نبات یا قند بران پاشیده تناول مینمایند و در بعضی که اندک ترشی غالب میباشد با نمک نیز لذیذ می‌باشد **طبیعت آن** سرد و تر در دوم **افعال و خواص آن** مسکن حدت صفرا و مقوی معده و کبد حار و بطی الهضم مضر مبرودین و مرطوبین مصلح آن خوردن آن با نمک و زنجبیل پرورده با نمک و با نمک بالای آن خوردن است و پلاو چاشنی و آش و مربا و شربت آن نیز خوب میشود **انوطیلون** بفتح همزه و ضم نون و سکون واو و کسر طاء مهمله و سکون یاء مثناة تحتانیه و ضم لام و سکون واو و نون لغت یونانیست **ماهیت آن** نباتیست بی ثمر شبیه بنبات کدو و ابن تلمیذ گوید جهت جراحات تازه بغایت مفید و نافع و در حال التیام دهد آنها را **انیسون** بفتح همزه و کسر نون و سکون یاء مثناة تحتانیه و ضم سین مهمله و سکون واو و نون بعربی بزر الرازیانج الرومی و الرازیانج الشامی و حب الحلوه و کمون الحلو و بفارسی بادیان رومی و زیرهٔ رومی و بهندی رندنی نامند **ماهیت آن** نباتیست بلندتر از ذرعی و ساق آن مربع و باریک و برگ آن باریک و خوشبو و گل آن مایل بسفیدی و تخم ان در غلافی لطیف طولانی و از رازیانه کوچکتر و سبزتر و مائل بسفیدی و زردی و اندک مثلث الشکل و مستعمل تخم آنست و بهترین آن خوشبوی تازه بالیده آن است که پوست آن از ان جدا نشده زیرا که خاصیت بسیار اکثر در پوست بزور هست و طعم آن تیز و تلخ باشد و هندی و بنگالی آن ریزه‌تر و ضعیف العمل میباشد **طبیعت آن** گرم و خشک در آخر دوم و در سوم نیز گفته اند و گرم در دوم و خشک در سوم نیز گفته اند و این اصح است **افعال و خواص آن** ملطف و محلل ریاح و جالی

انگیر

اناناس

انوطیلون

انیسون

وسکن اوجاع و باقوت تریاقیت و قابضه و مدر بول و حیض و شیر و عرق و نیکو کننده رنگ رخسار **امراض الرأس** و غیرها از توابل مستعمله و اغذیه اصحاب فالج و لقوه
و استرخا و صرع است و بخور و سعوط آن جهت درد سر بارد و شقیقه و دوار و سدر و نزلات بارده و درد گوش نافع و چون بسرکه انگوری تر کرده و خشک نموده بو داده
و در پارچه کتان نیلی بسته دائم ببویند جهت زکام و نزلات بارده و خوردن نیم درم انیسون و یکدانگ مصطکی کوفته در ده درم گلقند سرشته چند روز پیهم بعد از
استفراغ بلغم جهت کثیر غش و سبات بلغمی نافع برای آنکه مبدل مزاج دماغ و مقوی معده است پس تولید نمیکند بلغمیکه بسبب کثیر غش است و چون دو درهم آنرا در آب جوشانیده
و صافی نموده ده درم جلنجبین عسلی در آن حل کرده باز صافی نموده بیاشامند جهت سبات حادث از بخار و از آشامیدن ادویه مخدره مانند افیون مفید و باید که
بوده باشد غذای او نخود آب و گوشت خروس جوان متوبل با ابازیر حاره یا حلتیت و مغز حب القرطم و چون آنرا کوبیده سفوف نمایند و یا کوبیده با گلقند سرشته بخورند
و یا جوشیده تنهائی بیاشامند و یا گلقند در آن حل کرده صافی نموده بنوشند جهت مالیخولیا خصوصاً مراقی آن و آشامیدن آب مطبوخ آن با ماء العسل جهت کابوس نافع
و نیز او آنست که در اوائل فالج یا چهار روز یا هفت روز با آبی که در آن انیسون جوشانیده باشند تنهائی یا با یک وقیه جلنجبین عسلی در آن حل کرده صافی نموده باشند و قصار [illegible]
و ضماد آن جهت استرخا نافع برای آنکه در آن حرارت با اندک قبضی میباشد و لهذا تقویت می بخشد اعصاب را و اکتحال آن جهت سبل کهنه مجرب و استنان و سنون آن جهت جلای دندان
و دفع بدبوی دهان و خائیدن آن جهت صداع بارد و شقیقه و جلای مجاری نفس و درد سینه و سرفه و ضیق النفس و خفقان بارد و تقویت فم معده و دفع رطوبات آن نافع
اعیا و آشامیدن آب مطبوخ آن خصوص با اصل السوس جهت امراض صدر و ریه و امراض مذکوره و تفتیح سده جگر و سپرز و گرده و مثانه و رحم و استسقا و سوء القنیه و تفتیت
حصاة و تپ بلغمی کهنه و قطع سیلان رحم و ازاله فضول و تحلیل و قراقر ریاح در معده و سائر اعضا و ادرار شیر و عرق و بول و حیض و تقویت باه و گرده و ازاله سموم خصوص تهیج
وجه و اطراف و اسهال رطوبی خصوص بریان کرده آن و درین امر چون آنرا بسیار نرم بکوبند و با آب سائیده استعمال نمایند جهت بواسیر نافع خصوصاً بریان آن و بخور آن
جهت تسکین صداع بارد و نزلات بارده و اخراج جنین و مشیمه و قطور نرم سائیده آن با روغن گل در گوش جهت تسکین درد گوش و گری و ثقل سامعه حادث از ضربه و سقطه و بد سلوک
مطبوخ آن در روغن گل و آشامیدن طبیخ آن با شکر جهت رفع زردی رخسار زنان زائیده و طلای مطبوخ آن در سرکه جهت تحلیل اورام و کشتن شپش نافع و مضر امعا مصلح
آن رازیانه و مصدع محرور و مصلح آن سکنجبین مقدار شربت آن از دو درهم تا پنج درهم بدل آن تخم شبت و رازیانه و کرویا و در تقویت باه مثل آن الجزر است و دستور الشویه
و بریان نمودن آن جهت امراض عین و غیرها آنست که آنرا بالعسل بسرشند و در لته بسته بگل گرفته در تنور معتدل یکشب بگذارند پس برآورده بکار برند و جوارش انیسون

اوافیوس

و حب و دهن و سفوف و عرق و اقراص و معجون آن در قرابادین کبیر ذکر یافت **فصل الالف مع الواو** **اوافیوس** بفتح همزه و سکون واو و واو و فا
و کسر فا و سکون یاء مثناة تحتانیه و سکون واو و سین مهمله لغت یونانی است و بگمان بعض مترجمین بمعنی حدقه است زیرا که گل آن شبیه بنرگس است و بسیار کوچک و انبوه
و بنفش و اندرون آن زرد و برگ آن شبیه ببرگ گندنا و ساق آن بقدر شبری و بسطری انگشتی و املس و گویند نورانی میباشد و مانند شمع در شب میدرخشد و بیخ آن شبیه
بپیاز نرگس و در مصر و شام بسیار **طبیعت** بیخ آن بارد در اول و آخر دوم و مجفف در اول و تخم آن معتدل در حرارت و برودت و مجفف در اواخر سوم و برگ آن بارد
در اواخر اول و معتدل در یبوست و رطوبت **افعال و خواص آن** آشامیدن بیخ آن جهت حبس اسهال و ادرار بول و دفع سموم و گزیدن رتیلا و ضماد
آن با شراب ابیض جهت منع روئیدن موی خصوصاً تازه آن قبل از بلوغ مانع روئیدن یا باعث دیر برآمدن آن و گذاشتن آن بر حقوین و عانه اطفال قبل از بلوغ
باعث دیر محتلم شدن و گذشتن از وقت مقرری آن مقدار شربت آن تا سه درهم مضر گرده و مصلح آن گویند کثیرا و تخم آن جهت قطع اسهال مزمن مجرب جهت یرقان ابیض

اوز

و صفر نافع مقدار شربت آن تا ده درهم است **اوز** بکسر همزه و فتح واو مشدده و زای معجمه لغت عربی است و بسریانی اروزو بفارسی غاز و مرغابی و بهندی بانس
گویند او از اسم جنس مرغابی است و مراد نوع کبیر آن است که قاز باشد **ماهیت آن** معروف است اهلی و بری و وحشی می باشد و اهلی آن پرواز نمیکند **طبیعت**
جمیع اصناف آن تا دوم گرم و تا آخر آن نیز گفته اند **افعال و خواص آن** غلیظ الغذا و دیر هضم و گویند چون هضم شود مسمن بدن و محرک باه است و مسخن
آن با ابازیر و مصالح حاره بهتر و مصلح آن آبکامه و آب انار و از اغذیه نافعه از برای برودت کبد و اوجاع بارده آنست جهت آنکه گوشت آن شدید الحرارت است
و چون با زهومت بسیار است که بفارسی سهمیت نامند باید که بعد ذبح دو سه ساعت و یا زیاده نیز آنرا در زمین دفن نمایند تا بوی زهومت آن کم گردد پس برآورده
پرهای آنرا کنده شکم آنرا شکافته پاک شسته طبخ نمایند و این قلیل الغذا تر از ماکیان است و محرر الحجة آن جهت زیاده کردن پیه گرده و ریزانیدن سنگ گرده

ومثانه والتیام فتوق اکلا وضماداً مؤثر واز خوردن آن برودتی تب حادث میکردد و بدستور مشوی بطون آن با ابازیر حاره چون فلفل و دارچینی و زیره و امثال اینها
وسنکهان آن لذیذ و غلیظ و بطی الانهضام و چون بهضم شود متولد میکردد از ان غذای بسیار و جگر آن لذیذترین جگر حیوانات امثال آن است و غذائیت این از اینها
بیشتر و سریع الانحدار و بازوهای آن صالح الهضم والغذا و مغز سر آن طلاء جهت ورم مقعده آزموده و پیه آن جهت تمدد و کزاز و تشنج امتلائی و تحلیل اورام بارده
وصلابت مقعده و شقاق آن و تقشر جلد و داء الثعلب و داء الحیه تمریخاً و تدهیناً و برای تشنج شرباً و برای اذیت آبی که در گوش رفته باشد قطوراً و با آرد باقلا
جهت ورم پستان ضماداً بالخاصیته نافع و زرده تخم نیمبرشت آن جهت افزونی عقل و تقویت قوت حافظه آن و زوال نسیان و سرفه خشک و قطور آن با زیت
نیمگرم در رحم جهت احتباس حیض نافع و دم آن با آب و نمک جهت درد مثانه و تفتیت حصاة شرباً بسیار نافع و پوست تخم آن مسحوق جهت اسهال دموی بهترین
ادویه است و نیمبرشت آن جهت سرفه خشک مفید و دهن آن در قرابادین ذکر یافت **اوسلبید** بضم همزه و سکون واو و فتح سین مهمله و کسر بای موحده و سکون
یای مثناة تحتانیه و دال مهمله لغت فارسی است **ماهیت آن** نیلوفر هندی است **طبیعت آن** گرم و خشک **افعال و خواص آن** محلل
ریاح و سوداء بارده و مقدار شربت آن یکدرم و بیخ آن سرد و خشک و در فعل و طبع مانند لفاح جهت صداع و بواسیر نافع و مضر مثانه مصلح آن عسل مقدار شربت
آن تا دو درهم بدل آن بیخ لفاح است **اوفیموبذاس** بضم همزه و سکون واو و کسر فا و سکون یای مثناة تحتانیه و ضم میم و سکون واو و فتح بای موحده و دال
معجمه والف و سین مهمله لغت یونانی است بمعنی شبیه بباذروج و در مغرب معروف بلبیعه و بعضی اخیون نیز و کاه فیلاطاریون نامند **ماهیت آن** نباتی است شبیه
بباذروج و شاخهای آن بقدر شبری و مزغب و مائل بتیرکی و تخم آن شبیه بشونیز و سیاه و در غلافی مانند غلاف بزرالبنج مستعمل بیخ آنست **طبیعت آن** در دوم
گرم و خشک **افعال و خواص آن** ملطف و مجفف بیلدع یکدرهم تا دو درهم آن با شراب جهت نهش افعی و هوام و یکدرهم آن با مرصافی و فلفل جهت عرق
النسا مجرب دانسته اند **اونوما** بضم همزه و سکون واو و ضم نون و سکون واو و فتح میم والف لغت یونانی است بمعنی مسقط الاجنه **ماهیت آن** نوعی از
ابوخلسا است که هر چوبیه مانند برگ آن دراز و باریک و نرم تر از برگ هوجوبیه و بی گل و بی ساق و بی ثمر و مائل بسیاهی و در اکثر بلاد میروید در هنگام ربیع در مواضع
خشنه و بیخ آن باریک و ضعیف طولانی باندک سرخ برنگ خون **طبیعت آن** بغایت گرم **افعال و خواص آن** بسیار تند و تلخ و با سمیت و خوردن
آن خطرناک و طلای آن محلل مواد غلیظه و گویند ثمن درهم از برگ آن جهت عسر ولادت و ربع درهم آن جهت اخراج اجنه زنده و مرده مفید و تعلیق آن بدستور
اونومالی بضم اول و نون در میان دو واو و ساکن و بجای نون لام نیز آمده و فتح میم والف و کسر لام و یای مثناة تحتانیه بلغت یونانی شراب عسلی را نامند
ماهیت آن آنست که بگیرند شراب دو چند و عسل یک چند و بجوشانند تا بقوام آید و یا عسل را با آب انگور بجوشانند تا بقوام آید و نوع خیر در جلا و تحلیل و تفتیح
و انضاج قوی تر و هر چند کهنه شود قوت تلیین آن کمتر میگردد **طبیعت آن** گرم و خشک **افعال و خواص آن** مفتح و محلل و ملین طبع و مدر و بعد از طعام
نباید استعمال نمود که قاطع اشتها و مورث انقلاب معده است **اونیا** بضم همزه و سکون واو و فتح نون و یای مثناة تحتانیه والف لغت یونانی است **ماهیت**
آن عصاره نباتیست منبت آن بوادی عرب قریب بمصر برگ آن شبیه ببرگ تره تیزک و پرسوراخ که گویا کرم زده است و کم آب و ریزنده از هم و برگ گل آن زرد و بزرگ
و عصاره آن شبیه بعصاره مامیثا **طبیعت آن** گرم و تند **افعال و خواص آن** جهت ظلمت بصر و تنقیه آن و دمعه و سلاق بغایت نافع دانسته اند
و اختلاف در ماهیت آن نموده اند بعضی گفته اند رطوبتی است که از نبات مذکور میچکد و عصاره آن نیست و عصاره بودن آن اصح است و بعضی گفته اند عصاره مامیثا
است و بعضی عصاره خالیدوس اسود است و بعضی عصاره خشخاش اسود و بعضی عصاره اناغالس انثی یا عصاره بیخ و کیاه خشخاش اسود گفته اند و بعضی گفته اند
سنگریزها است که در صعید مصر بهم میرسد شبیه برنگ مس و میگزد زبان را چون بچشند و این قول بعید است و بالجمله از ادویه مجهوله الماهیه است **اورمالی و اوالی**
بضم همزه و سکون واو و را مهمله و فتح میم والف و کسر لام و یا آخر حروف لغت یونانیست و آنرا دهن عسلی و عسل آن نیز گویند **ماهیت آن** روغنی غلیظ و باندک
شیرینی است که از ساق درختی حاصل میگردد و هر چند کهنه تر گردد بهتر میشود **طبیعت آن** گرم و تر **افعال و خواص آن** جهت جرب رطب و درد
مفاصل و تاریکی چشم نافع شرباً و اکتحالاً و بیست درهم آن با آب عسل جهت بلغم خام و مورث سبات و سستی بدن و مادام که عمل آن تمام نشود بخواب نباید رفت
فصل الالف مع الهاء اهال بفتح همزه و ها والف و لام **ماهیت آن** از جمله اغذیه است و آن مرق گوشت و بقول مطبوخه است که صاف

اوسلبید
اوفیموبذاس
اونوما
اونومالی
اونیا
اورمالی اوالی
اهال

کرده می آشامند و گاه ترشی در آن حین طبخ داخل نیز می نمایند **افعال و خواص آن** تابع نوع بقول و امثال آنست **اهلیلج** بکسر همزه و سکون ها و فتح لام و جیم معرب
هلیله فارسی است بهندی هرّ و هرڑه نامند **ماهیت آن** ثمر درخت هندیست درختان عظیم و برگ آن باریک طولانی و ثمر آن خوشه دار و گفته اند که آن انواع است کابلی
که درو بزرگ بالیده است و زرد که متوسط است و چینی سبز رنگ که از آن کوچکتر است و سیاه هندی که بقدر مویز است و از آن کوچکتر را که بقدر جوی است در هند هلیله جوی
و از آن کوچکتر که بقدر زیره است هلیله زیره نامند و گویند هر یک ثمر درختی است علیحده شبیه بهم و آنچه بتحقیق پیوسته همه ثمر یک درخت است که از ابتدای ظهور شگوفه تا انتهای
کمال بالیدگی و نضج هر مرتبه را نامی گذاشته اند و نوعی علیحده دانسته مثلاً شگوفه خشک آنرا که مانند زیره است هلیله زیره و از آن بزرگتر که بقدر جو است هلیله جوی و از آن
بزرگتر که سیاه بمقدار مویز سیاه است مویزک هلیله زنگی و هلیله هندی و هلیله اسود نامند و اینها همه هسته ندارند و از آن بزرگتر نیم رس نیز مائل بزردی را هلیله چینی و از آن رسیده
تر زرد را اهلیلج اصفر و بکمال رسیده زرد مائل بسرخی املس را اهلیلج کابلی گویند و منبت آن اکثر بلاد هند کوهچ گجرات و بنارس و بنگاله است و اما آنچه در گجرات میشود بهتر از همه
و بعد از آن بنارس و پس بهتر هم که در بنگاله است و بیریشه و بالیده و بزرگ و با قوت میباشد و باقی جاها ریشه دار و کوچک و ضعیف العمل و کابلی جهت آن نامند که از راه
خشکی از آن سمت ببلاد توران و خراسان و ایران می برند نه آنکه در کابل بهم میرسد و همچنین از هر سمتی که به بلدی میبرند مانند بصره و غیره بصری نامند و اما چینی جهت آن گویند
که در قدیم الایام آنچه را از سواحل دریای هند ببلاد روم و ایران و غیرها میبرده اند همه را چینی مینامیده اند مانند دارچینی که در سیلان و نواحی آن بهم میرسد و هلیله [illegible]
که در گجرات و نواح آن علی هذا القیاس **و بالجمله طبیعت** مجموع آن در اول سرد و در دوم خشک گفته اند و خشکی کابلی از سائر انواع کمتر است باعتبار کمال رسیدگی
آن **افعال و خواص و منافع آن** در طب الائمه منقولست از محمد بن سنان از علی ابن موسی الرضا علیه التحیة والثنا که گفتند شنیدم از موسی بن جعفر علیهما السلام
که تحقیق شکایت کردند نزد او نشان از مرض پس آمدند اطبا و توصیف کردند برای آنحضرت عم عجائب ادویه را پس فرمودند آنحضرت عم این یذهب بکم الا الاهلیلج و الرازیانج
یعنی چرا از نظر شما دور میرود و دور میروید و اقتصار نمی کنید بر سیدن این ادویه که اهلیلج و رازیانج و شکر باشد است در ابتدای گرما سه ماه متوالی در هر ماهی سه روز متوالی
و هنگام آمدن زمستان همان قسم و بکار برید بجای رازیانج مصطکی در زمستان پس نیست که مریض نخواهید شد مگر مرض موت و مجموع آن جهت تقویت معده و دماغ و ذهن
و حفظ حواس و تفتیح سدد و صداع و مالیخولیا و تصفیه ارواح و وسواس سوداوی و خفقان و غثیان و منع صعود بخارات بدماغ و اطفای نائره سودا که از احتراق صفرا
باشد و تصفیه رنگ رخسار و استسقا و بواسیر ریحی و خونی و حمیات مرکبه در اواسط و اواخر نافع و مسهل رقیق بلغم و صفرا العصر و بعضی در حمیات مطلقا منع کرده اند استعمال
هلیلجات را و این قول مسلم و کلی نیست در همه حال بلکه در ابتدا قبل از نضج و ترقیق ماده و بحران مجوز نیست جهت آنکه لطیف و رقیق ماده را بعصر دفع میکند و باقی را غلیظ
منضج میگرداند و بدستور در حقنه ها نیز و این نیز پسندیده و کلی نیست و علت منع آن عصر آنست و انضمام و انسداد مسام و عروق اعضا و ابقای مواد غلیظه در آنها و در حقنه اثر
دوا در افضیه است نه مسام که باعث انضمام و انسداد آنها گردد و معمول که آنرا با ادویه ملینه و مفتحه و جاذبه ترکیب میکنند و صرف هلیله را استعمال نمی نمایند در حقنها و در تشریح
اسباب در معالجه سرسام صفراوی در حقنه هلیله داخل است و در متن آن در دوار و گفته اند که چون با بنفشه و خیار شنبر و همچنین ملینات دیگر ترکیب میکنند باید که ملاحظه نمایند
که قوت یکی مصادم و مضعف و مبطل قوت دیگری نباید و مانع تاثیر آن نگردد و لیکن اولی عدم استعمال آن است در حقنه ها خصوصاً جرم مطبوخ آن که در حقنها اصلاً آنرا نباید
جوش نمود بلکه نقوع آنرا استعمال نمایند نیز و شدت حاجت و نیز باید که هلیلجات را بسیار نرم نکوبند بلکه مرضوض و جریش باشد یعنی نیمکوفته پس بروغن بادام شیرین چرب کرده
استعمال نمایند تا آنکه باطل نگردد و فعل آنها و مغص آنها کم گردد بسبب روغن و سنون دانه آن جهت تقویت لثه و خون رفتن از بن دندان و رویانیدن گوشت آن مفید و کل
نقوع اهلیلجات خصوص کابلی در اسهال زیاده از مطبوخ و سفوف آنست جهت آنکه صمغیت آن که حامل قوت اسهال آنست در آب می آید و جرم حابس آن میماند بخلاف
مطبوخ که در آن نیز قدری از جرم آن می باشد و در سفوف تمامی آن و همچنین بود و نیز منقوع و مطبوخ آنها بهتر از خوردن جرم آنهاست زیرا که محدث قولنج اند بسبب
دفع نمودن رقیق اخلاط و باقی ماندن غلیظ آنها مضر تنفس و حابس مصلح آن عناب و سپستان و مصلح قبض که لازم عصر آنهاست روغن بادام و یا گاو تازه و قند
و ترنجبین و یا شکر مقدار شربت از جرم آنها تا پنج درم و در مطبوخات نقوعات از هفت درم تا ده درم بدل آنها در غیر اسهال پوست انار و گویند عفص است و عصاره خشک اهلیلج
کابلی و زرد و قوی الفعل و اندک آن عمل بسیار مینماید و در قرابادین در اهلیلج ذکر یافت **اهلیلج کابلی** بهترین آن زرد مائل بسرخی بالیده پر مغز کم ریشه بسته کوچک آن است
که کهنه فاسد نباشد و اقوی انواع اهلیلجات است **طبیعت آن** بعضی در برودت معتدل در اول خشک و بعضی گرم باعتدال میدانند **افعال و خواص آن**

اهلیلج

اهلیلج

مسهل بلغم و سودا و صفرا مخلوط باخلاط و مدر بول و جهت صداع و نسیان و تقویت جمیع حواس خصوصاً حفظ و دوار صفراوی باشکر سفوفاً و دوار و سدر بلغمی تنقیه بآن نمودن
و مالیخولیا و اصلاح حال دماغ و صرع و لقوه و بتنهائی و با سه وزن آن عسل یا شکر سرشته هر روز مقدار یک جوز خورده شود و از برای صرع سوداوی با ادویه دیگر مانند بسفایج و اسطوخودوس و حجر ارمنی
و حجر لاجورد و افتیمون مطبوخاً و یا معجوناً با سه وزن آن عسل و گویند چون صاحب لقوه یکعدد هلیله کابلی آسته بیرون کرده را در دهن گیرد و نجاید تا تمام شود و آب آنرا فرو برد و همچنین
چون در جانب مائل گذارند یکعدد هلیله کابلی را نفع بخشد آنرا و گویند چون یکسال هر روز یکعدد آنرا تناول نمایند موی سفید نشود خصوص پرورده آن و بعضی این خاصیت مخصوص
به هلیله هندی دانسته اند و بالخاصیه جهت دفع ضرر آبها و بسیار خوردن آب نافع و قدر شربت از جرم آن تا سه مثقال و در مطبوخ تا هشت مثقال و بدل آن هلیله زرد است
و بعضی سیاه گفته اند و سائر خواص زرد را دارد و مربای آن که زیاده از یکسال بر آن نگذشته باشد مقوی معده و دماغ و مفتح سده بلغمی و مقوی حواس و جگر است و دانه
مدر بول و ذرور محرق آن جهت قطع خون بواسیر و نزف الدم اعضا و تقویت دندان و لثه مجرب مضر دماغ مصلح آن عسل است

اهلیلج اصفر بهترین آن نیز بالیده زرد رسته کوچک آنست که کهنه نباشد **طبیعت آن** در آخر اول سرد و در دوم خشک **افعال و خواص آن** قریب باهلیلج کابلی است که ذکر یافت
مقوی دماغ و جهت دوار و سدر نافع آشامیدن و اسهال بدن برای صرع صفراوی و آشامیدن منقوع آن در آب رمانین مصور بالخاصیه نیز جهت آنکه مسهل صفرا است
و چون آنرا در روغن گاو تازه بریان نمایند پس برآورده از روغن پاک کرده بکوبند نیم مثقال از آن و ربع مثقال پوست صلب با زنجبیل سوخته ممزوج نموده با آب گرم
بیاشامند سه روز متوالی جهت زحیر و اسهال بواسیری و بواسیر مجرب و ذرور آن جهت دمعه و تخفیف رطوبات و حدت بصر نافع خصوصاً که در خمیر گرفته بسوزانند
و بدستور قطور آب چسبانیده آن همین اثر دارد و سنون دانه آن نیز مانند دانه اهلیلج کابلی است مضر ثقل مصلح آن عناب و سپستان چنانچه اولا ذکر یافت مقدار شربت
از جرم آن تا پنج درهم و در مطبوخ و منقوع از هفت درهم تا ده درهم

اهلیلج اسود که اهلیج هندی نامند و قبل ذکر یافت بهترین آن سیاه صلب بیدانه سنگین فاسد نشده آنست **طبیعت آن** در وسط اول سرد و در دوم خشک **افعال و خواص آن** مقوی حواس و ذهن و حفظ دماغ و مصفی خون از سودا و ارواح از کدورت
و نافع از برای مالیخولیا و وسواس سوداوی و چون بگیرند از آن پنج درهم و از حجر ارمنی مغسول یکدرهم و از اسقمونیا انطاکی مشوی ربع درهمی حب ساخته با جبن
فرو برند جهت مالیخولیا نافع و مضغ نمودن و فرو بردن آب آن جهت لقوه و همچنین نگاه داشتن آن در دهان جانب شق علیل و جهت جلب رطوبت معده و تقویت
احشا و درد سپر و بواسیر و جذام و بوداده آن جهت حبس اسهال و نگاه داشتن آن در دهان باعث سیاهی موی و تقویت آن و تقویت لثه بغایت مؤثر گویند
مضر جگر مصلح آن عسل مقدار شربت از جرم آن تا دو مثقال و در مطبوخ تا هفت مثقال بدل آن هلیله کابلی و در قبض نصف وزن آن عفص و خمس آن تخم مورد است

اهلیلج چینی گفته اند صنف کابلی است زرد مائل بسبزی و سیاهی و کوچک مائل به تدویر کم گوشت و دانه بزرگ **افعال و خواص و منافع آن** بسیار ضعیف
العمل و الفعل است بحدیکه با وجود سایر اهلیلجات آنرا استعمال نباید فرمود و هلیله جوی و هلیله ریزه نیز از آن ضعیف تر و طریقه احراق و تسویه و مربا و طریق اطریفلات و جوارشات
و حبوب و دهن کلکلانج و رب و سفوفات و اشربه و عرق و فیروزنوش و قرص کلکلانجات و ماء الحیواة و ماء الفواکه اهلیلجی و مطبوخات و معاجین و نجاح و نقوعات
اهلیلج در قرابادین کبیر ذکر یافت

فصل الالف مع الیاء المثناة التحتانیه

ایارانوطانی بکسر همزه و فتح یا و را مهمله والف و فتح الف و ضم نون و سکون واو و فتح طاء مهمله والف و کسر نون و یا لغت یونانیست **ماهیت آن** مالیقی نوشته که دیسقوریدوس در رابعه گفته که بعضی مردم آنرا ارسطاریون
نامند نباتیست شاخهای آن طولانی بقدر یکذرع و اندک زیاده بر آن و برگهای آن از هم دور و شبیه ببرگ بلوط و از آن کوچکتر و باریک و اطراف آن مشرف و طعم
آن اندک شیرین و بیخ آن اندک طولانی و باریک **افعال و خواص آن** غرغره بطبیخ برگ آن با شراب جهت دفع قروح خبیثه بیخ دندان و آشامیدن بیخ گویند
و برگ آن با شراب و بدستور ضماد آن جهت ضرر هوام و آشامیدن برگ آن مقدار یکمثقال تا سه تا با نیم مثقال کندر و پنجاه و دو مثقال و نیم شراب کهنه گرم کرده چهار روز
متوالی جهت یرقان و ضماد آن با بوره جهت تسکین اورام بلغمیه و اورام حاره و تنقیه قروح و سحج و خوردن گوسپند از شاخ نبات آن با برگهای حوالی آن همچنان است
برزمین جهت حمی غب و بدستور کره چهارم آن با برگهای حوالی آن جهت حمی ربع گفته اند

اثیولیس بکسر همزه و سکون یاء مثناة تحتانیه و ضم ثای مثلثه و سکون واو و کسر لام و سکون یای مثناة تحتانیه و سین مهمله لغت یونانیست **ماهیت آن** مالیقی نوشته که دیسقوریدوس در رابعه گفته نباتی است برگ آن شبیه
ببرگ قلوس با زغب بسیار و از اطراف بیخ آن بر آمده و ساق آن مربع خشن و غلیظ و شبیه بساق نباتی که آنرا مالیطانا نامند یا ساق نباتی که آنرا رقیطون گویند و با آن گیاه

بسیاری میروید و ثمر آن بقدر کرسنه در پوست غلافی دو دانه میباشد و عروق بسیار از یک بیخ آن میروید طویل و سطبر و چون خشک شود سیاه و صلب میگردد مانند شاخ و منبت آن
بلاد اسلیسا و در کوهیکه آنرا ایذی نامند **افعال و خواص آن** آشامیدن طبیخ عروق آن جهت نفث الدم صدر و خشونت حلق و سینه و شوصه و عرق النسا نافع و بدل سنبل
العروق آن با عسل که ترتیب نمایند **ایدامامیر** بکسر همزه و سکون یای مثناة تحتانیه و دال مهمله و فتح میم و الف و کسر میم و سکون یای مثناة تحتانیه و دال مهمله و فتح میم
و الف و کسر میم و سکون یای مثناة تحتانیه و راء مهمله لغت یونانیست **ماهیت آن** چیزیست شبیه بشبنم و مائل بسبزی و بر شاخ و بر شاخهای درخت جنگلی متکون میگردد
و در شکاربن واخج نامند **طبیعت آن** سرد و خشک **افعال و خواص آن** جهت اسهال مجرب و ذرور محرق و غیر محرق آن جهت نزف الدم جراحات کهنه
و غیر کهنه و محرق آن جهت قروح بغایت موثر مقدار شربت آن از دو مثقال تا سه مثقال **ایدیغیون** بکسر همزه و سکون یای مثناة تحتانیه و کسر دال مهمله و سکون یای
مثناة تحتانیه و ضم غین معجمه و سکون واو و نون لغت یونانیست **ماهیت آن** چیزیست شبیه بصمغ که بر صدفهای بنفش جمع میگردد و خشک میشود و صباغان
آنرا جمع مینمایند و استعمال میکنند و سرمه رنگ میباشد **طبیعت آن** سرد **افعال و خواص آن** محلل و طلای آن جهت اورام حاره و تنقیه قروح خفیفه
چشم نافع **ایذاریذ** بفتح اول و سکون یای مثناة تحتانیه و فتح ذال معجمه و الف و فتح همزه و کسر راء مهمله و سکون یای مثناة تحتانیه و فتح ذال معجمه و الف لغت یونانیست
ماهیت آن نباتیست برگ آن شبیه ببرگ آس بری و از بیخ و برگ آن چیزی طولانی شبیه بخوشه تاک انگور رسته و شکوفه آن بر سر آن خوشه میباشد و طعم آن بسیار
قابض **طبیعت آن** در دوم سرد و در سوم خشک **افعال و خواص آن** قاطع نزف الدم و اسهال و قروح امعاء و حابس حیض و آشامیدن دو مثقال آن
و ضماد برگ تازه و یا خشک آن و بیخ آن سرد و تر و قابض و تر و قاطع نزف الدم همه اعضا در همه وقت مقدار شربت آن تا مثقال است **ایریفارون** بکسر همزه و سکون یای
مثناة تحتانیه و کسر راء مهمله و سکون یای مثناة تحتانیه و فتح فا و الف و ضم راء مهمله و سکون واو و نون و در بعضی نسخ بحذف واو بهر دو زای معجمه دیده شده لغت یونانیست یعنی
الشیخ فی الربیع و اهل اندلس آنرا اشهریامیا مینامند برای اجتماع گل آن و بسیاری و انبوهی **ماهیت آن** نباتیست ساق آن بقدر ذرعی مائل بسرخی و برگ آن شبیه ببرگ تره تیزک
و بسیار کوچک تر از آن و گل آن مائل بنفشی و انبوه و در بو شبیه بسیب و در وسط آن چیزی بباریکی موی رسته است غیر منحنی و در بهار سفید میگردد و منبت آن خرابها و شوره زارها
طبیعت آن بسیار سرد و باندک تحلیل **افعال و خواص آن** ضماد آن تنهایی یا با اسپنج جهت ورم معده و خصیه و با کندر جهت جراحت عصب و سایر اعضا نافع و برگهای
بستان گل آن نیز بدستور و چون تازه آن را بخورند فی الحال خناق آورد و در فعل مانند قطر مداوای آن نیز مداوای آنست **ایرسا** بکسر همزه و سکون یا و راء مهمله و فتح سین مهمله و الف
لغت یونانی یعنی قوس قزح است جهت مشابهت رنگ گل آن بدان و برومی ابرمون و بسریانی عقارا سوسانی نامند و بفارسی مشهور به بیخ بنفشه است **ماهیت آن** بیخ سوسن
آسمانگونی یعنی کبود بری و جبلی است و بعضی گفته اند که سوسن بری و لبوس است که سوسن زرد باشد و ایرسا بیخ سوسن جبلی است و آن خوشبو و پهن و دراز بقدر انگشتی و زیاده برآن
و پر گره و پوست آن کبود و سرخ و رنگارنگ و مغز آن مائل بزردی و سرخی و بعضی بسیار سفید میباشد از وسط گیاه آن ساقی برمی آید و بر سر آن گلی و برگهای آن سه عدد و برگشته
و رنگ آن مرکب از سفیدی و زردی و بنفشی و بر آن نقطهای متوازی و اندک خوشبو و برگهای گیاه آن سطبر و بلند و بیخ آن سخت بهترین آن ماقدونی صلب سطبر و متلزز الاجزا
مائل بسرخی گره دار و خوشبوی آنست که بسیار بلند نباشد و زبانرا اندک بگزد و بوی آن در وقت کوبیدن قوی باشد و بقوت عطسه آورد و باید که در اواخر بهار از زمین برآورند
و بریسمان کتانی پیچیده و یا قلاده ساخته در سایه خشک نمایند که عفونتی در آن راه نیابد و سست متخلخل الاجزا و خود بلند و باریک نباشد و سفید آن که رومی است ضعیف العمل
تر از آن است و کهنه و کرم خورده و سوراخ دار نباشد **طبیعت آن** در اواخر دوم گرم و در خشکی کمتر از آن و کهنه آن گرم تر و خشکتر از تازه آن **افعال و خواص آن**
ملطف و مسخن و مفتح و منضج و جالی و منقی و مسهل با صفرا و مره سودا و بلغم غلیظ و گفته اند قوت اسهال کهنه آن زیاده است و آشامیدن سه مثقال تا هفت درهم با ماء العسل
اسهال کیموس غلیظ بلغمی و مره صفرا نماید **امراض الراس** و غیره ضماد آن با سرکه و روغن گل بر سر جهت صداع کهنه و بدستور مطبوخ آن خواب آورد و ضماد گل آن جهت سکته
و تشنج امتلائی و خدر و بدستور آشامیدن آن و نیز آشامیدن بیخ و برگ آن از برای خدر و طبیخ بیخ آن جهت اختلاج و خدر و رعشه و رعده و سکته و فالج و استرخا و فزع
صبیان در خواب و نسیان و زیادتی قوت حفظ و بدستور خوردن جرم آن با شراب ریحانی جهت تشنج امتلائی و تعطیس بجرم آن جهت جلب دموع و رطوبات زائده از سر و سعوط
برگ آن سه روز متوالی جهت شقیقه و قطور طبیخ بیخ آن با سرکه در گوش جهت قطع نزلات بارده و دوی آن و مضمضه بآن جهت درد دندان بارد امتلائی و ضمور لهاة و مضغ
جرم آن جهت بد بوئی خمر و آشامیدن مطبوخ آن و یا جرم آن با می پخته جهت درد سینه و شش و ضیق النفس و ربو و سرفه و عسر النفس و ذات الریه و خناق بلغمی و دفع فضول غلیظه

مجربه عشر الدفع و در جگر و سپرز بارد و استسقا و یرقان و تفتیح افواه بواسیر و عرق النسا و اعیا و مغص و جهت امساک منی و کثرت احتلام و جریان مذی بدون جماع و آشامیدن مطبوخ و بدستور جرم آن دو درم با شراب جهت امراض رحم و انشقاق و تفتیح سدهٔ آن و حتباس طمث و فسخ و هتک عضل و با سرکه جهت گزیدن هوام و ادویه سمیه و ورم و سدهٔ سپرز و لرز و نافض حمیات و ضماد پختهٔ آن جهت درد رحم و صلابت و انضمام فم آن هنگامی که بند شده باشد بسبب غلظت جرم خود و جهت تلیین اورام صلبه و مزمنه و خنازیر و بثور لبنیه و قروح وسخه و بدستور نکمید بدان و با سرکه جهت سپرز و استسقا و گزیدن هوام و تحلیل اورام و قطع رطوبات مائله از قروح لبنیه و تحلیل آنها و رفع کلف و نمش و بهق سفید و بدستور با دو چندان خربق سفید جهت کلف و نمش و بهق و با عسل جهت زخمهای غائره و ذرور آن جهت رویانیدن گوشت بر استخوان و التیام زخمهای غائره و بدبوی زخمی که ناسور شده باشد و جلوس در طبیخ آن جهت صلابت رحم و مقعده و امراض بارده و حقنه بدان جهت عرق النساء و بدبوی بواسیر و قروح غائرهٔ باطنه و بودن لحم زائد بواسیر و فرزجه آن با عسل جهت اخراج جنین و حمول آن جهت دیدان و تدهین بروغن آن جهت تشنج امتلائی و گشودن افواه عروق بواسیر و رفع اعیا و آشامیدن آن با سرکه و بشراب جهت تشنج امتلائی و هتک عضل و رفع سمیت فطر و بیخ و کشنیز جبلی مجنن و برد و نافض حمیات و یک اوقیه آن مسهل قوی و غرغره آن با ماء العسل جهت خشونت قصبه ریه و قطور آن در گوش با سرکه جهت رفع دوی و منع نزلات مزمنه و تنهای در بینی جهت رفع بدبوی منخرین و چون در زیت بجوشانند تا نضج یابد و در گوش بچکانند کری کهنه را زائل کرداند و حقنه بدان جهت عرق النسا و امراض رحم مفید بدل آن وهن آن وهن الغار و صاحب اختیارات گفته که تخم آن از سموم مجربه است و اگر تخم آنرا قدری بر دندان گیرند و در کند بگذارند آنرا بینداز...
اما باید که بدندان و دیگر نرسد که آنرا فاسد کند مقدار شربت او بر سا تا دو مثقال بدل آن در اسهال ماء صفر ثلث آن مازریون با بیست مثقال شیر شتر و گویند مضر است مصلح آن عسل و حب و دبید و دهن و قرص و لعوق آن در قرابادین ذکر یافت

ایمار انوطالی بکسر همزه و سکون یا و فتح میم و الف و فتح را مهمله و الف و ضم نون و سکون واو و فتح طاء مهمله و الف و کسر لام و یا لغت یونانیست بمعنی عشبه مکرمه و در مصر زیتونیه نامند جهت مشابهت برگ آن با برگ زیتون در ضخامت و صاحب تحفه نوشته که ظاهرا زرین گیاه باشد و نه چنین است و در حرف الزاء ان شاء الله تعالی ماهیت زرین گیاه مذکور خواهد شد **ماهیت آن** نباتیست باده بذرعی و شاخهای آن پر گره و ساق آن باریک و برگ آن از هم متفرق و از برگ بلوط باریکتر و کوچکتر و مشرفه دارد و طعم آن شیرین و بیخ آن باریک و دراز و گل آن زرد و چون بر صفحه مس این گیاه را طرح کنند ظاهر آنرا برنگ نقره گردانند بغیر غوص در جرم آن **طبیعت آن** در آخر دوم گرم و خشک و معتدل نیز گفته اند **افعال و خواص آن** مجفف و مفتح و آشامیدن دو مثقال از بیخ و برگ آن با شراب جهت نهش هوام و بدستور ضماد آن و آشامیدن دو مثقال آن با نه قیراط کندر و نه اوقیه شراب کهنه چهار روز متوالی جهت یرقان طحال و استسقا و تفتیت حصاة و غرغره بطبیخ آن با شراب جهت قروح و بثور زبان و منع انبساط قروح دهان و تسکین اوجاع آنها و لهاة و ضماد برگ آن جهت تسکین اورام حاره و جراحات و قروح و بخور آن مسقط جنین و گفته اند آشامیدن گره اسفل آن از جهت تب یومی و گره دوم آن جهت تب نوبه بلغمی و گره سوم آن جهت تب غب و چهارم جهت ربع مجرب و تعلیق جبات آنرا اهل روم و فرنگ موجب اکرام و اعزاز دانسته اند مقدار شربت آن از یک مثقال تا دو مثقال مضر نقل مصلح آن کتیرا است

ایل بکسر همزه و فتح یای مثناة تحتانیه مشدده و لام و بضم همزه نیز آمده لغت عربی است آنرا ایل جهت آن گویند که پناه گاه خود را در مغارهای کوه سازد و بفارسی گوزن و گاو کوهی و بهندی باره سینگها بفتح بای موحده و الف و فتح را و ها و کسر سین مهمله و سکون یای مثناة تحتانیه و خفای نون و فتح کاف فارسی و ها و الف و باره بلغت ایشان دوازده و سینگها بمعنی شاخ است جهت آنکه شاخ آن اکثر منشعب بدوازده شعبه مانند شاخه درخت میباشد و بسیار صلب مصمت شبیه بدندان در جرم بلکه از آن صلبتر بخلاف شاخ حیوانات دیگر **ماهیت آن** حیوانیست جبلی و غیر جبلی جبلی آن سه نوع است یکی آنکه در دامنهای کوه های که درختان بسیار باشد میباشد و این را وعل نامند و ترکی جو برو جثه این از آهو بزرگتر و در زمستان موی آن مائل بسیاهی و در گرما سرخ میگردد و بی دنباله است و نوع دوم آنکه در کوههای گرم سیر میباشد از وعل بزرگتر و این دنباله دار است و یحمور نامند و نوع سوم آنکه در کوههای سرد سیر میباشد و بزرگ جثه و این را بقر جبلی نامند و غیر جبلی آن زرد رنگ و قوی هیکل و در دشتهای گرم سیر میباشد و این را بقر الوحش و بفارسی گوزن نامند و بهترین انواع این است و همه آنها هر سال در هنگام پائیز شاخ می اندازند و شاخ دیگر قویتر و پر شعبه تر از آن بر می آورند و گویند که طویل العمر میباشد و بعد از هر صد سال مثانه دیگر در آن بهم میرسد و لهذا بعد دهر مثانه عمر آنرا معلوم مینمایند حکیم میر محمد مومن در تحفه نوشته که والد حقیر از جد حقیر نقل نموده که او صاحب هفت مثانه را دیده و نوشته و گویند مراره ندارد و چنین نیست بلکه مراره آن بسیار کوچک است و چون پیر شد از صغر بزودی خالی میشود و بر گنبد آن چسپیده میباشد و لهذا کم ظاهر میگردد و گفته اند که چون تیر بر آن زنند و پیکان در آن نشیند بر نیاید و چون مشک طرشیع نخود برآید

طبیعت آن گرم و خشک در سوم **افعال و خواص آن** گوشت اقسام آن مولد سودا و سریع الهضم و مدر بول و مقوی حیض و مبهی و گوشت آنچه در هوای گرم بعد از دوانیدن بسیار ذبح نموده باشند بتخصیص که آن حیوان تشنه باشد بسیار گرم و باسمیت است پس باید که در زمستان بعد از آنکه آب بسیار بآن خورانیده باشند صید نمایند و یا آنکه بعد از صید با آن آب بخورانند و بگذارند که اضطراب بسیار نماید و بعد از صید فی الفور ذبح نکنند بلکه بگذارند تا زمانی طویل پس ذبح نمایند و بعد ذبح بسیار بگذارند که بماند که بوی آن متعفن میگردد و پس طبخ نمایند با آب و اندک شبت تا خوب مهرا شود و با روغن و چیزهای چرب تناول نمایند و بعد از آن اشربهٔ ملینهٔ شکم مانند شربت انجیر و ماء العسل و فانیذ بیاشامند و چون شاخ آنرا مانند هیزم بسوزانند و مقدار یک مثقال آنرا با کثیرا بوزن آن بیاشامند جهت قطع نزف الدم و اسهال مزمن و سیلان رحم رطوبی و دموی خصوصا با ادویهٔ معینه بران دفع یرقان و وجع مثانه و قرحهٔ امعاء و قولنج صعب و سپر زسفید و چون و چون پارچه پارچه نموده در کوزهٔ گلی مطین نموده سر آنرا محکم کرده در تنور و یا در تون حمام گذارند تا آنکه سوخته سفید گردد و پس مانند اقاقیا شسته اکتحال بدان نمایند جهت امراض عین و سیلان فضول از آن و تنقیهٔ قروح آن و سبل و غشاوه و حکه و جرب و غیر مغسول آنرا چون با سرکه طلا نمایند بر بهق و برص و در آفتاب بنشینند تا عرق شود مفید و با روغن گاو جهت شقاق دست و پا و آشامیدن آن نیز هم جهت طحال و سنون آن جهت تقویت و جلای دندان و طلای آن جهت قلاع دندان بزرگان و کودکان بغایت مؤثر و بر عانه و لثه نان ادراجیض نماید و مضمضهٔ آن با سرکه جهت تسکین وجع ضرس و بخور آن جهت طرد هوام و تعلیق آن بر زن آبستن باعث سهولت وضع حمل بغیر الم و اذیت و غیر محرق آن را چون با دوسه دانهٔ فلفل بسایند و اندکی بخورند و قدری طلا نمایند جهت درد پهلو و تمریخ بپیه آن جهت تشنج و خوردن یکمثقال خون برشتهٔ آن بپیه روغن جهت قطع اسهال مزمن و قرحهٔ امعاء و آشامیدن خام آن یا برشتهٔ آن مقدار دو مثقال جهت دفع سم السهام یعنی طفسیقون مفید و مالیدن مغز ساق آن و پیه شکنبهٔ آن جهت تحلیل ریاح و انضاج صلابات و ازالهٔ اعیاء بارد و السبب مفلوج بعد از استفراغ نافع و بدل آن درین عمل زردهٔ تخم نیمبرشته و چندان و طلای دنبالهٔ سوختهٔ آن تمامه و همچنین طلای پوست و گوشت و استخوان آن با شراب بر کر و کنج ران و عانه جهت تحریک باه و نعوظ و همچنین چون بر هر حیوانی دیگر بمالند و معه یعنی جرکی که در جوف کودال کوشهٔ چشم آن جمع میشود و عوام آنرا تریاک گاو کوهی نامند در دفع سموم حیوانی قوی تر از تریاق فاروق و چون طفل بعد از ولادت قبل از آنکه شیر باو دهند مقدار یک حبه از آن حرک در شیر حل نموده در کام مش بحکانند مادام الحیوة آن طفل از گزیدن هوام ایمن باشد و چون مار آن طفل را بیند ساکن باشد و از حرکت باز ماند مجرب است و بغدادی گفته که این اصلی ندارد و قضیب مجفف مسحوق آن با شراب و امثال آن در معاجین و حبوب در تهیج باه و انعاظ تا مناسب مفقود دانسته اند و یک مثقال آن تریاق گزیدن افعی و مفتت حصاة و تعلیق قضیب و خصیه و پوست و شاخ آن هر یک تنها جهت منع گزیدن مار و عقرب و زنبور و سایر هوام مجرب و چون قضیب آنرا بر بازو بندند نزدیک جامع آن مار نیاید و پنیر مایهٔ آن مقوی باه و حمول آن سه روز بعد از طهر مانع آبستنی است و سم آنرا چون بخور نمایند زلو را کشته و مجرب گفته اند و دم آن قاتل است لهذا باید در وقت ذبح بلا فاصله دم آنرا ببرند و از خاصیت آن آنست که بینی خود را بر سوراخ مار می نهد و بقوت نفس خود مار را بخود می کشد و بتعجیل بیرون می آورد مانند آهن ربا آهن را و شروع بخوردن آن مینماید از دنبالهٔ آن و چون تمام آنرا بخورد حدتی و سوزش در چشم آن پیدا میگردد و آبی از آن جاری میشود و در گودالی که در گوشهٔ چشم آن است مجتمع میگردد و بمرور ایام منجمد و بسته می شود و آن دمعهٔ آن تریاق است که ذکر یافت و نیز چون مار را بخورد و کرمی و سمیت در جوف یا مدسرطان راگرفته می خورد بجهت دفع آن و مادهٔ آن بعد از وضع حمل بچه دان خود را میخورد و لهذا پوست آن علت نفاس را مفید است و چون کوزن کسی را بشاخ خود مجروح سازد زخم آن کم معالجه پذیر است و از خوردن قضیب الایل عارض میگردد کرب شدید و غشی و سم قاتل است علاج آن آشامیدن کثیرا با روغن گاو و عسل نیم گرم و قی کردن پس آشامیدن فیل زهره دو دانگ تا نیم درم با شراب و خوردن مغز پسته و فندق

باب دوم در بیان ادویه که حرف اول آنها باء موحده است

فصل الباء مع الالف

بابونج بفتح باء موحده و الف وضم باء موحده وسکون واو وفتح نون وجیم بفارسی بابونه و در مغرب بابونق نامند **ماهیت آن** گیاهیست شاخهای آن سبز و نازک و باریک متشعب و بقدر ذرعی و زیاده برآن و برگ آن ریزه و باریک اندک طولانی و وسط گل آن زرد و اطراف آن برگهای ریزه سفید و از گل اقحوان ریزه تر و بهترین آن گل ریزه بسیار خوشبوی آنست و عند الاطلاق مراد گل آنست **طبیعت آن** در دوم گرم و در اول خشک **افعال و خواص کل آن** ملطف و محلل بی جذب و مفتح و مقوی دماغ و اعصاب و باه و با قوت تریاقیه و مدر عرق و شیر و بول و حیض و جهت امراض دماغی و درد سر و نزلات و تحلیل بقایای رمد و تحلیل ریاح گوش و ربو و یرقان و تسکین اعیاء و درد سینه و جگر و حشا و مقعده و رحم و تلیین اورام آنها و بیضه و سایر اعضا و تفتیت حصاة مثانه و اخراج مشیمه و دفع عفونت سودا و بلغم و حمیات عفونی و قولنج و ایلاوس و عسر البول و عسر ولادت و جرب

بابونج

طمث احتباس حیض شرباً و ضماداً و طلاءً، نافع و بدن را از اخلاط ردیه پاک گرداند و بدستور جلوس در طبیخ آن و نطول آن در اکثر علل مذکوره و بخور پخته آن با سرکه جهت دفع نزلات در نهها
و درد چشم با ماء و مت آن سفید آقا باید که بعد از تنقیه ماده باشد و خائیدن آن جهت قلاع دهان و ذرور آن جهت عرب منفجر بغایت نافع و شستن چشم با آب مطبوخ آن تنهائی جهت
درد چشم و بخور آن در آتش جهت گریزانیدن هوام مؤثر مقدار شربت آن تا سه مثقال بدل آن قیصوم و برنجاسف و اقحوان مضر حلق مصلح آن عسل و شربت انار و بیخ آن گرم و خشک
تر و در افعال قوی‌تر از گل آن و یک مثقال با شراب و عسل بسیار محرک باه است و روغن آن که گل آنرا در روغن کنجد چهار وزن آن اندازند و در آفتاب گذارند و هفته یک مرتبه
تجدید نمایند تا سه دفعه و یا آنکه در آب جوش دهند تا روغن بماند و آب آن بسوزد و احتیاط نمایند که روغن نسوزد و اگر در قدری مضاعف طبخ دهند تا قوت آن تمام در آب برد و اگر
خشک باشد نصف وزن تازهٔ آن بگیرند پس مالیده و صاف کرده در روغن کنجد چهار وزن آن داخل نمایند و طبخ دهند بهتر است **طبیعت آن** گرم در دوم و خشک در اول
بلکه در خشکی معتدل **افعال و خواص آن** محلل اورام بارده و مرکبه و مجفف رطوبات و تدهین بدان جهت دفع لرز حمیات بلغمی و سوداوی و ادرار عرق و احیاء السدد
مسام که از سرما باشد و تمدد و تحلیل ریاح محتبس در اعضاء و درد کمر و مفاصل و نقرس و قطور آن در گوش جهت ثقل سامعه نافع

بادآورد

بادآورد بفتح با موحده و الف و سکون دال
مهمله و مد همزه و فتح واو و را و دال مهملتین لغت فارسی است و کنگر سفید نیز نامند و بعربی شوکة البیضاء و برومی لوفیقی و بسریانی ساناخورد و مؤلف جامع مسمی آنرا عصفر
بری میدانند و بهندی گویند کهجا است **ماهیت آن** نباتیست خاردار بقدر دو ذرعی و ساق آن بقدر انگشت ابهام و برگ آن بزرگتر از آن و مثلث و سفید
و خاردار و ثمر آن مانند قبه خاردار هر خاری بقدر سوزنی و در جوف قبهٔ آن چیزی مانند ابریشم و گل آن بنفش و تخم آن شبیه بقرطم و مدور و بعضی شکاعی را بادآورد میدانند
و میگویند شکاعی اسم عربی آن است و بادآورد اسم فارسی و تحقیق آنست که دو جنس قریب بهم اند نه عین و انشاء الله تعالی ماهیت شکاعی در حرف الشین خواهد آمد و فرق معلوم خواهد
شد و منبت آن کوهها و بیشه‌ها و تحقیق آنست که ساق بادآورد باریک سفید مدور تا بقدر یک شبر و اندکی زیاده بران و در بیخ ساق آن اندک زغبی و گل آن سفید و اطراف آن خار نرم
نازک بقدر سوزنی و متصل بمیان شاخهای آن و ثمر آن بشکل کمه اندک طولانی و در جوف آن چیزی شبیه بپرز و ابریشم سفید رنگ و چون گیاه آن خشک گردد باد آنرا برکنده و پراکنده نماید
لهذا آنرا بادآورد نامند منبت آن دامنهای کوه و کنار راهها **طبیعت آن** گرم و خشک در اول و منسوب بمشتری و گویند در اول سرد و اظهر حرارت است لیکن برگ و تخم آن
با قوت بارده و بیخ آن قوی‌تر از تخم آن و تخم آن از برگ آن **افعال و خواص آن** برگ آن مسهل بلغم غلیظ و سودا و مقوی معده و مفتح سدد و مدر بول و حیض
و مفتت حصاة و محلل و با قوت قابضه و مقاوم سموم و مضمضه بطبیخ آن جهت نفث الدم سینه و اسهال معدی مزمن و درد معده و تقویت آن و عسر البول و گریزانیدن هوام و تبها که
بسبب ضعف معده باشد و تبهای کهنه بلغمی و سوداوی و استسقا و یرقان از یکدرهم تا یکدرهم و نیم و مضمضه بطبیخ آن بهتر از طبیخ برگ آن است جهت درد دندان ضماد آن جهت
تحلیل اورام رخوه بلغمیه و خاریدن داء الثعلب بساق تازهٔ آن زائل کنندهٔ آن و مجرب و آب آن جهت رفع تشنگی و التهاب و چون بخایند و بر لدغ عقرب و نهش مار گذارند بسیار
نافع و از خاصیت آن آنست که چون در خانه بیاویزند هوام بگریزند و نزدیکی آن نکنند و تخم آن جهت کرم خصوصاً کرم اطفال و تشنج و سرفه و تحلیل ریاح و درد ورک و کمر سفید
مضر ریه مصلح آن فستقین بدل آن شاهتره مقدار شربت آن از تخم آن تا دو مثقال و از آب آن تا سه مثقال

بادرنجبویه

بادرنجبویه بفتح با و الف و سکون دال و فتح را مهملتین
و سکون نون و جیم و ضم با موحده و سکون واو و فتح یاء مثناة تحتانیه و ها معرب بادرنگبویه فارسی است و بعربی مفرح القلب نامند **ماهیت آن** نباتیست
بقدر ذرعی و دو نوع می باشد نوع اول صغیر و برگ آن لطیف و طولانی و اطراف برگ آن مشرف مانند اره و ساق آن مربعه شبیه بریحان و گل آن بنفش مائل بسرخی و بجای
سبزی با طعام میخورند و این نوع صغیر ربیعی میباشد و هر سال تخم آن سبز میشود نه ریشه آن و تخم آن شبیه بتخم کتان و کوچکتر از آن و اعراب این را بقلة اترجیه و ترنجان نیز
نامند و نوع دوم نیز در بو شبیه بآن و از آن تندتر و برگ آن مائل بهند و بری و این صحرائی و بستانی نیز میباشد بی ساق و شاخهای آن بسیار از یک بیخ میروید و برگ آن با
خشونتی و عریض و از رنگ برگ نعناع سبزتر و گل آن سفید و کم تخم حکیم میر محمد مومن نوشته که این را در دار المرز بادرنجبویه نامند و ریشه آن مثل نعناع هر سال سبز میشود
و گربه این نوع را دوست میدارد و جمعی هر دو نوع را یکی میدانند و نه چنین است و بالنکو نیز نیست زیرا که تخم بالنکو باریکتر و بلندتر و سیاه نیلی و تخم این اندک بالیده‌تر و کوتاه‌تر
از آن و اغبر و گیاه بالنکو مانند ریحان است و نوشته که حقیر تخم بالنکو را کشته گیاه آنرا از جمله ریحان مشاهده نموده و آن ریحان سبز بزرگ برگ است و در بو مانند شاهسفرم
طبیعت آن گرم و خشک در اواسط دوم و منسوب بمشتری و بعضی در اول معتدل در گرمی و خشک در دوم گفته اند و این قول ضعیف است و قول اول اقوی و اصح
افعال و خواص آن مقوی دل و دماغ و حواس و حفظ و ذکاء و معده و جگر و مفرح و مفتح سده دماغی و ملطف و دافع کابوس شما و کلاء جهت وحشت سوداوی و خفقان

وغشي و فواق ريحي و تحليل سودا و امراض بلغمي و مغص و امراض ركين و كرده و دفع سموم مطلقا شرباً و ضماداً نافع و خائيدن برك آن جهت ازاله بوي شراب و نحر يعني بدبوئي دهان
بسيار مؤثر و آشاميدن سه درهم آن با نيم درهم نطرون جهت قرحه امعا و مغص و سه مثقال آن با يك مثقال نطرون جهت دفع سم فطر و سماروغ سفيد جهت انكه ازاله اختناق
عارض از شرب فطر مينمايد و مضمضه بطبيخ آن جهت فساد دندان و لعوق آن با عسل جهت عسر النفس و نفس انتصابي و سائيده آن از پنج درهم تا ده درهم با شراب جهت گزيدن
سگ ديوانه و رتيلا شرباً و ضماداً و آن جهت امراض مذكوره و تقويت قلب و تسكين اوجاع مفاصل بسبب قوتي كه در آنست و بخاصيتي كه دارد و بالعرض نيز براي انكه محلل و دافع
سودا است و با سركه محلل خنازير و منقي قروح و خوردن آن ناشتا جهت ازاله خفقان سوداوي و غير سوداوي و تقويت معده بارد رطب و تلطيف طعام غليظ و آوردن
جشاء و خواب بالعرض و طلاي آب برگ آن جهت جرب سوداوي و نمله و نار فارسي و آكله و با نمك جهت خنازير و قشعريره و نافض حمي در حمام معتدل و پوشيدن برگ آن جهت
تفتيح سده و ماعي و جلوس در طبيخ آن جهت احتباس حيض نافع مضر و رگ گفته اند مصلح آن صمغ عربي و كندر بدل آن دو وزن آن ابريشم و دو ثلث آن پوست اترج مقدار
شربت از خشك آن تا ده درم و از تازه آن تا بيست درهم و تخم آن در افعال ضعيفتر از برگ آن و يكمثقال آن جهت دفع لرز و قشعريره و مغص نافع مقدار شربت آن تا دو مثقال
و شراب و عرق آن در قرابادين كبير ذكر يافت **بادروج** بفتح با و الف و سكون دال و ضم را مهملتين و سكون واو و جيم لغت نبطي است و بعربي حوك و بفارسي ريحان كوهي
و تره خراساني و بهندي بابري و بلغتي تلسي جنگل نامند **ماهيت آن** نوعي از ريحان است برگ آن ريزه ساق آن مربع و پر شاخ و كم بو تر از ريحان گل آن مائل بسرخي و در
مصر ريحان احمر نامند بري و بستاني ميباشد و خريفي است نه ربيعي صاحب تحفة المومنين نوشته كه ظاهر انجم شتربي باشد كه از شيرازجي آورند و با شربت قند ميخورند بهترين گياه ان
خوشبوي آنست **طبيعت آن** در دوم گرم و در اول خشك و با رطوبت فضليه منسوب بمشتري است بسبب حرارت آن **افعال و خواص آن** مفرح و مقوي دل
و قوت شامه و فم معده و مبهي و مدر شير و بول و حيض و عرق و منضج و محلل اورام و رافع لتقاق و جهت خفقان و غشي و عسر النفس و ضعف جگر بارد و سده سپرز و ريزانيدن
سنگ مثانه و ضماد آن با سويق جو و روغن گل و سركه جهت اورام حاره و ورم پستان و تنها جهت گزيدن عقرب و زنبور و تنين بري و برپستان جهت تحليل ورم
آن و با شراب حبوشي كه منسوب بحبوش كه جزيره از جزائر مغرب است و آن شرابي است عفص حاد بسبب انكه آب دريا مخلوط با آن ميكنند مسكن ضربان چشم و طلاي آن جهت
ورم چشم و منع نزلات و قطور عصاره آن جهت جلاي بصر و دمعه و خائيدن آن جهت دفع كندي دندان و زوال رطوبات عارضي سينه و شش و از خاصيت آن آنست
كه چون مضغ نمايند در اول نزول آفتاب ببرج حمل بنحويكه تمام دندانها برسد سالم ميمانند دندانها تمام سال از وجع و الم و چون كسي اين را خورده باشد و عقرب او را گزد احساس
الم آن نمي نمايد و گذاشتن خائيده آن در گوش جهت تسكين وجع آن مؤثر و سعوط آب آن با سركه و كافور جهت رعاف و استنشاق آن معطس و سزاوار آنست كه در آنوقت
چشمهاي خود را برهم گذارند و خوب نفشارند در وقت عطسه و همچنين در بهر معطسي و گويند مليِّن بطن است و مولد كرم معده و اكثار آن بسبب توليد رياح و ابخره غليظ و خلط
مراري ردي خصوصاً چون با كوامخ مالحه تناول نمايند باعث ظلمت بصر و سدر گردد مصلح آن سركه و خيار و خرفه مقدار شربت از آب آن تا ده مثقال بدل آن بوزن آن
شونيز و از خواص برگ آنست كه چون بخايند و در آفتاب گذارند كرم از آن متولد گردد و تخم آن مانع توليد سودا و جهت عسر بول و تحليل نفخ و ضماد آن بر پستان مولد شير مقدار
شربت آن تا سه مثقال و روغن آن كه آب برگ تر آن را با سه مثل آن روغن زيتون بجوشانند تا روغن بماند **طبيعت آن** گرم و تند و جالي و آشاميدن نصف اوقيه
آن با آب گرم جهت اخراج كرم معده و طلاي آن جهت دفع مواد بارده و تحليل رطوبات و تقويت اعصاب نافع **بادزهر** بفتح با و الف و سكون دال مهمله و زاي
معجمه و ها و راء مهمله اسم فارسي جنس ترياق است و بعربي حجر السم نامند و گاه با را بفا بدل ميكنند و فادزهر ميگويند كه معرب بادزهر باشد و گاه دال را مي اندازند و بازهر
ميگويند و وجه تسميه آن گفته اند بادزهر است كه يك زا را انداخته بازهر باشد ناميدند و در قرابادين كبير بتفصيل ذكر يافت و آن حيواني و معدني ميباشد و هر يك را انواع
بسيار است اما حيواني پس آن سنگي است كه در شيردان و يا روده و يا زهره بعضي حيوانات مانند بز كوهي و گاو كوهي و ميمون و قنفذ يافت ميشود و شنيده شده كه در زهره
آن تكون مي يابد و چون مطلق ذكر شود مراد حجر التيس است كه بهترين انواع آن است خصوصاً كه از بز كوهي كه در كوهسار شبانكاره فارس باشد و آن باشكال مختلفه
ميباشد طولاني هيكل و مدور و بهمين جهت انكه بر هر چه منعقد گردد بشكل همان ميگردد و مثل انچه بر چوب مخلصه و يا تخم آن منعقد شده باشد طولاني و هيكلي ميباشد
و اين هر دو بسيار خوب است و اگر بر چيزي ديگر مانند استه خرما يا تمر و يا پشم بسته شده باشد بشكل آنها ميباشد و آن چوب و يا تخم مختلفه را مغز فادزهر مينامند
و بهمين آن اكثر پشمي است يعني پشم در جوف آن ميباشد و آن پشم اگر كم است چون در آب اندازند ته نشين ميگردد و اگر بسيار است بر روي آب مي ايستد و انچه در اماكن ديگر

بادروج

بادزهر

شبانکاره و نواح آن میرسد بسیار ضعیف و کم خاصیت است مانند کوهستان هند و دکهن وغیرها جهت آنکه در کوهستان شبانکاره گیاه مخلصه بسیار می باشد که با قوت تریاقیت
است وخوراک آن حیوان اکثر آنست و در جاهای دیگر نیست و مقدار پادزهر در بزرگی و کوچکی مختلف میباشد و تا چهار مثقال دیده شده و رنگ آن بیشتر سبز زیتونی و با صفا
براق و جرم آن تو بر تو یعنی پرده بالای پرده مانند پیاز میباشد و گویند که در حین گرمی که از جوف آن حیوان برمی آورند نرم میباشد و برسیدن هوای خارجی صلب
میگردد و بجز و برآوردن در دهان می اندازند و متقلبان آنرا بهر شکلی که میخواهند میسازند و لهذا بعد برآوردن از دهان و انعقاد براق و املس میباشد و شاید وجه براقیت
و املسیت آن محض همین باشد زیرا که پرده های زیرین آن املس و براق است و بدانکه آنرا جعل نیز میکنند از صبر و کندر و چند دوای دیگر برهم کرده بشکل پادزهر میسازند
و فرق آنست که چون سوزنی را گرم کنند و در آن فرو برند اگر سر سوزن زرد شود و دود زردی از ان مشاهده گردد اصلی است و اگر سیاه جعلی است و گویند امتحان جعلی آن آنست که چون
با خاکستر سفید خشک بر کف دست بمالند خاکستر سبز پسته گردد و چون قدری بسایند و در شیر اندازند شیر را منجمد گرداند و سائیده آن بسرخ مائل بسیاهی باشد و سرخ و زرد و سبز آن متوسط
و اصل آنست که کسانیکه مکرر آنرا دیده و انداز دیدن جوهر و قماش و رنگ آن ورزیده باشند که اصلی است یا مجعول و مصنوع و علامت حیوانی که در جوف آن تکون یافته آنست که اکثر لاغر و با قوت
و خوشحال میباشد و از میان امثال خود دور و تنها می گردد **طبیعت آن** در آخر دوم گرم و در اول سوم خشک **افعال و خواص و منافع آن** موافق جمیع امزجه
و دافع اکثر سموم حاره و بارده حیوانیه و نباتیه و معدنیه است جهت آنکه اثر آن چنانچه ذکر نموده اند نه بطبیعت و مزاج فقط است بلکه بخاصیت و صورت نوعیه است و مقوی
جمیع قوی و ارواح و حواس و اعضای رئیسه و حرارت غریزیه و باه و مفرح و منشط و مزیل غم است شرباً و طلای آن با آب گشنیز تازه جهت اورام حاره و با گلاب جهت طاعون
و اورام بارده و با شراب جهت گزیدن مار افعی و عقرب و جانوران سمی و هوام و تسکین وجع آنها در ساعت و باید که قدری نیز بخورند با گلاب و آب رازیانه نیز بدستور
و تنهای جهت گزیدن هوام و ذرور آن بر موضع جراحت هوام و غیر آن جذب سم مینماید و ترشح دفع میکند و باعث التیام آن میگردد و گویند چون شخص را زهر خورانیده
باشند و همان لحظه پادزهر آزموده را در دهان نگاهدارد نفع تمام بخشد و اگر چند عدد پادزهر موصوف را در کاسه چینی بگذارند و بالای آن شیر گاو بدوشند بعد از زمانی
شیر قدری قوت و کیفیت پادزهر را کسب نموده باشد بنوشند نفع عظیم می بخشد مقدار شربت آن از یک قیراط تا دو قیراط و در بعضی امزجه بارده رطبه و یا با بعضی مصلحات تا سه قیراط
تجویز نموده اند و زیاده از ان کشنده **مضر** محرورین و مورث التهاب و اسهال دموی و احتراق خون **مصلح آن** اشیاء مبرده **بدل آن** بوزن آن حجر الافعی و اگر نباشد پادزهر
معدنی نوع اعلا و یا زمرد صافی شفاف کهنه و یا زبرجد است و کیفیت ظهور و اطلاع بر آن در ولایت فارس و جود آن در داءات و دستور خوردن آن در اول فصل بهار و غیر آن
و جنوب و مفرح پادزهری در قرابادین کبیر بتفصیل ذکر یافت و میگویند در ولایت کابل کنده و تلنگانه که از حدود ملک دکهن است از روده گاو کوهی و گاو میش جنگلی نیز برمی آید
وافر و بسیار و سبز و زرد رنگ و کوچک و بزرگ تا بیست مثقال ولیکن بیرونق و بی جلا میباشد و بسیار ضعیف العمل و کم قوت و نیز گفته اند که در جزائر بحر هند و چین نوعی از پادزهر میمونی هم میرسد
که از روده میمون برمی آورند و رنگ آن نیز بزردی مائل است و هیکلی شکل و باریک دراز و بشکل دل مرغ و نیز پادشاهان آن سمت بقیمت اعلا میخرند و در خزائن خود نگاه میدارند
و برای آن خواص و منافع بسیاری نقل میکنند و بگمان خود مانند پادزهر بری شبانکاره میدانند **پادزهر قفندی** از جمله ادویه جدیده است که اهل فرنگ بتازگی اطلاع
بر آن یافته اند **ماهیت آن** حجریست صلب مدور اندک طولانی قریب بشکل جوز بوا و بزرگ آن و کوچک و بزرگ بمقدار جوز بزرگ اندک طولانی که در زهره بعضی از قنفذها
جبلی در بعضی از جزائر ملک فرنگ متکون میگردد و گویند که آن جزیره بتاویه است که جاوه نیز نامند و علامت تکون آن آنست که آن حیوان روز بروز ضعیف و لاغر شود
و از میان قنفذها برآمده جدا تنها میگردد و آخر هلاک میشود و چون مطلع گشتند شکم آنرا شکافته برمی آورند **طبیعت آن** گرم و خشک در سوم و منسوب بمشتری است
افعال و خواص آن آنچه شنیده و مشاهده شده آنست که جهت امراض بارده رطبه و دفع بعضی سموم و سوء هضم و تخمه و هیضه و اوجاع گرده و مثانه و تقویت
بعضی قوی نافع است و طریق استعمال آن آنست که در ظرفی بمقدار بیست مثقال تا چهل مثقال آب شیرین خالص صافی میکنند و لمحه آن سنگ را باهستگی در میان آن میگذارند
تا آب تلخ گردد پس برآورده آن آب را بیکدفعه یا دو دفعه بمریض میخورانند و آن سنگ را خشک نموده نگاه میدارند و این هر چند زود تر آب را تلخ نماید بهتر و قوی الاثر است
و بتدریج و کثرت استعمال جرم آن اندک اندک بتحلیل میرود و میگذارد در آب و آب را دیرتر تلخ میکرداند و خواص هم کم میشود چنانچه در سنه یکهزار و یکصد و نود و دو هجری برادر
عالیقدر نواب مبارز الملک معین الدوله خان خانان سید محمد رضا خان بهادر مظفر جنگ در کلکته از عمده تاجر ارمنی چهار عدد همین را که دو عدد خورد و کلان
و دو عدد برابر جوز در تا رطلا گرفته بودند و بچهار هزار روپیه خرید نموده آورده بودند از انجمله یکی از آنها که بفقیر داده بودند چند جا در هیضه و بعد وضع حمل بعضی نسوانرا

پادزهر قفندی

بادزهر معدنی

بسبب برودت تغیر حالت شده بود امتحان شده فایده بسیار بخشید باقی خواص قسمی که مسطور نموده **بادزهر معدنی** آنرا بالعربی حجر السم و بفارسی بادزهر کانی و زهر مهره نامند
و در بعضی لغات معروف بحجر قیطاس است **ماهیت آن** حجر معدنی است و معادن آن مملکت خطا و جبال صین و هند و اجمیر و دکهن و تبت و قندهار و باختر و خراسان
و کرمان و توران و خلیص است که از نواح مدینه طیبه است و بهترین آن خطائی پس قندهاری پس خراسانی پس خلیصی است که خوش بو و خوش طعم و املس و خوش قماش و خوش رنگ
و سائیدهٔ آن سفید و خوشبو و کفدار باشد و هر چند این اوصاف در آن زیاده و بیشتر باشد بهتر و اثر آن قویتر است و دیگر آنکه چون با افیون و یا با آب برگ نیم بسایند تلخی آن
هر دو را زائل کند و یا آنکه چون برگ نیم را بخایند و مقارن آن زهر مهرهٔ سائیده بخورند تلخی آن محسوس نگردد و همچنین افیون و دیگر آنکه در یکی از سموم مشروبه یا ملدوغه استعمال نمایند
اگر نفع و اثر آن ظاهر شد خوب است و الا نه و امتحانات دیگر نیز گفته اند و اکثری از آنها خالی از مبالغه نیستند مانند آنکه چون بقدر دو جو آنرا بسایند و بخورد افعی دهند
اگر آنرا هلاک نماید خوب است و الا فلا و آنکه چون بر طعام سم آلوده گذارند اگر عرق کند بسیار خوب است و الا فلا و بدترین آن دکهنی است و گویند الوان مفرده آن شش است
زرد و سفید و سبز و اغبر و نخودی و منقط و این شش قسم را حقیر دیده و الوان دیگر مانند سیاه و مابین زردی و سفیدی و برنگ وسمه و زرد مائل بسبزی و زرد مائل بسرخی و
سرخ گلابی شلغمی و مخطط بسبز و زرد و سیاه و ابری ملون بدان الوان و غیر اینها نیز بنظر رسیده و جرم بعضی بسیار صلب مانند قندهاری و شاه مقصودی و بعضی متوسط مانند
خطائی و خلیصی و بعضی رخو مانند دکهنی و اجمیری **طبیعت آن** بعضی گرم میدانند و بعضی سرد و بعضی معتدل مائل بحرارت شاید قول اول یا اعتدال اقرب بصواب
باشد و یابس در دوم بالاتفاق **افعال و خواص و منافع آن** موافق جمیع امزجه و دافع سموم سمی شی و مقوی همه قوی و ارواح و حافظ اینها جهت آنکه فعل
آن بخاصیت است نه بطبیعت حفظ و مانع ضرر هوای وبائی و اختلاف میاه و اهویه و مانع تعفن اخلاط و ازاله سمیت آنها و تقویت اعصاب باه نافع رازی گفته که آنرا
در دفع سمیت بیش بهتر از ادویه تریاقیه مفرده و مرکبه دیگر یافتم و از آن بادزهر زرد مائل بسفیدی رخو موج دار براق مانند شب یمانی بود و حکیم هاشم طهرانی در رساله فادزهر
خود نوشته که از غرایب آثار آن اینست که شخصی از روی جهل در حالت تخمه فصد کرد و درد شدیدی در جانب جگر و اضلاع او عارض گردید سه دانگ از این فادزهر سائیده بسه
دفعه هر دفعه یکدانگ باو خورانیدم هر دفعه از آزار او تخفیف می یافت تا آخر روز صحت یافت و گویند آشامیدن نیمدانگ از عرق آن که از تابش آفتاب بهم رسد جهت ازاله
خفقان فی الفور و درد چشم و استعمال حمی مجرب است اگر اصلی و داشته باشد و از آن این مقدار عرق بر آید و افلاطون در کتاب جامع الخواص آورده که آن سم را جذب نماید
و سرایت سائر عروق بدن را از آن پاک میسازد و خونرا از سمیت خالص میگرداند و هر قسم قاتلیکه باشد هرگاه مبادرت در خوردن آن نموده شود پیش از انتشار و سرایت کننده
شدن در بدن خواه آن سم مشروب باشد یا ملدوغ یا ملسوع و اگر آنرا بسایند و بر موضع لسع هوام ارضیه بپاشند سم آنرا دفع نماید و ارسطو گفته که اگر فادزهر معدنی
نوع اعلای آن انگشتری سازند و در دست کنند و همیشه با خود نگاه دارند سموم باورنده آن چندان اثری نکند و در غیر آن دستی که در آن این انگشتری باشد اگر داخل
طعامی مسموم کنند حدت و قوت آنرا بشکند و ضعیف گرداند و چون آن انگشتری را در دهن مسموم گذارند و بمکد آنرا نافع است او را و گفته اند که اگر بر این سنگ در وقتیکه قمر
در برج عقرب باشد صورت عقربی نقش کنند و بر نگین دان انگشتری طلا نصب نمایند عقرب بدارندهٔ آن مضرت نرساند و نزدیک او نگردد و با خود داشتن این انگشتری نیز
این اثر دارد و چون در دهان مسموم گذارند و بمکد و یا بر موضع لدغ حشرات هوام و طیارات ذوات السموم مالند فی الفور بمالند نافع و مؤثر است و گفته اند که چون نوع سفید
آنرا سائیده جهت سموم بخورند زهر از طریق عرق دفع نماید و چون بر موضع الم ضربه و سقطه طلا نمایند زوال الم و منع تورم آن نماید و بدستور انواع دیگر آن مقدار شربت
آن در دفع سموم از یک دانگ تا دو دانگ و در سائر امور از یک قیراط تا دو دانگ بدل آن زبرجد اعلی است بوزن آن و زمرد نیم وزن آن و طین داغستانی بیکوزن و نیم

بادنجان

و حبوب و سفوف آن در قرابادین کبیر ذکر یافت **بادنجان** بفتح با و الف و کسر دال مهمله و سکون نون و فتح جیم و الف و نون معرب بادنگان فارسی است بعربی مغد و عند
و بهندی بیگن بلغتی بهانتا نامند **ماهیت آن** معروف است بری و بستانی میباشد و نزد اطلاق مراد ثمر بستانی آنست که مستعمل است غذاء و دواء و بهترین آن
تازه کم تخم پوست منقش براق مدور و باندک طولانی آنست و سفید با وصاف مذکوره نیز خوب می باشد و باید که چون اراده طبخ و اکل او نمایند پوست آنرا جدا کنند
و یا با پوست چهار شق نموده و خار زده و در اندرون و بیرون آن نمک بمالند و یا ورق نمایند و بر آن نمک بمالند و بر روی هم بچینند و بگذارند دو سه ساعت و در آب سرد
تا آب سیاه و تیز طعم گردد پس آن آب بریزند و آب دیگر بر آن ریزند و همچنین تجدید نمایند تا آنکه آب سیاه نگردد و تیزی آن کم گردد و پس پاک شسته با گوشت بره و بزغاله
جوان و یا مرغ جوان فربه و روغن گاو تازه طبخ نمایند و یا در روغن بریان کنند و زمانی دم دهند تا خوب پخته گردد پس با سرکه و انگامه یا آب انارین و انار دان و کوله نیز

وکرویا وامثال اینها که مصلح و دافع سده اند تناول نمایند یا بدون گوشت بروغن مذکور پخته یا ورق ورق کرده بدستور نمک مالیده و آب سیاه و تیز برآورده در روغن بریان کرده و یا در
تنور و یا خاکستر گرم اجاغ بگذارند که پخته شود برآورده و پوست آنرا جدا کرده و ریشها در کرده از دست خوب مالیده در گوشت بابن گوشت در آن نمک و پیاز و زنجبیل تر ریزه ریزه
کرده و قدری ماست داخل کرده در روغن بریان نموده یا خام که بهندی بهرته نامند تناول کنند و اگر چنان نکنند و بعد شق و یا ورق خارها بر آن بزنند و نمک در جوف آن پر
کنند و یا بر آن بمالند و زمانی بگذارند تا زرد آب حاد آن از آن جدا گردد و پس با آب خالص پاک شسته بدستور طبخ نموده تناول نمایند و یا آنکه با آب و نمک یک دو جوشی داده آب آنرا
بریزند پس طبخ نموده بخورند بد نیست و بادنجانی که مدتی بر درخت مانده باشد و یا سخت گشته بالیده نگردد نباید خورد **طبیعت آن** گرم و خشک در دوم منسوب بمشتری است
و بعضی در سوم خشک گفته اند **افعال و خواص آن** مقوی معده و مفتح سده یکه از غیر آن بهم رسیده باشد زیرا که خود مسدد کبد و طحال است و ملین صلابات
و با روغن ملین طبع و با سرکه قابض و مدر بول و بالخاصیت مسکن اوجاع حار و خوشبو کننده عرق قاطع عرق الدم و دافع صنان که بدبوی زیر بغل و کنج ران باشد و مجفف
رطوبات غریبه و مورث درد پهلو و عانه و بواسیر و مولد سودا و ادمان مفسد رنگ رخسار و محدث بثور و قوبا و بواسیر و درد چشم سوداوی و قولنج مصلح آن طبخ نمودن آن
با گوشتها و روغن و اشیاء مذکوره است و چون بریان نمایند بدستور مذکور و بخورند جهت تقویت معده و دفع قی شخصی که طعام تناول نماید و قی کند و چون بگیرند از آب
پخته آن مقدار یک اوقیه و در شراب خوب بمالند و بیاشامند ادرار بول نماید و چون از آب حاد که بادنجان را در آب خیسانیده باشند چنانچه ذکر یافت دست و پا را که عرق
نماید بشویند چند مرتبه زائل گردد و چون بسوزانند و خاکستر آنرا با سرکه خمیر نمایند و بر ثالیل بمالند قلع نماید و چون قمع یعنی دنباله آن را در سایه خشک نمایند و نرم سایند
بر بواسیر و سایر امراض مقعده بپاشند بعد از آنکه آن موضع را بروغن بادام تلخ یا بنفشه یا بابونه چرب نموده باشند مفید و اهل هند گویند که چون بادنجان را در زیر آتش کنند تا نیم پخته گردد
پس برآورده بفشارند و آب آنرا بگیرند مقدار ده یا پانزده مثقال و با پنج و شش مثقال شکر سیاه که بهندی گر نامند بیاشامند جهت رفع الم ضربه و سقطه قایم مقام مومیائی است
و مجرب و چون بادنجان های کوچک را با اندک آبی قلیل نمکی طبخ نمایند تا پخته شود و پس فشرده آب آنرا بگیرند و با هموزن آن زیت بآتش ملایم طبخ دهند تا آب رفته روغن بماند
و در بر ثالیل برآمده بمالند و شب ثقل آنرا بر آن به بندند آنرا زائل گرداند و اگر بجای روغن زیت روغن تخم کتان نمایند جهت ازاله شقاق و اورام عصب و سر ماده گی سفید و جع
و چون بادنجان زرد شده رسیده را با تخم بپزند تا مهرا شود و تخم آنرا نرم سائیده با موم روغن بر شقاق میان انگشتان و پاشنه پا بمالند در حال زائل گرداند و چون جوف
بادنجان زرد شده را خالی کنند و بروغن کدو پر کرده در تون تنور نیم گرم مقدار یک روز بگذارند پس روغن را برآورده در گوش بچکانند جهت ازاله ورم آن مجرب و چون اقماع و کلس آن را
اضافه نمایند جهت بواسیر سعد بل المضار سعد صولانی یا بنفشی پر تخم با جدت آن ردی و مضر و از آن در روات زیاده نوعی است که در هندوبنگاله باره مسیا نامند یعنی
دوازده ماه ثمر سید بد و ثمر آن همیشه یافت میشود و آن باریک طولانی است تا یکشبر و زیاده و غیر طولانی نیز و پر تخم و تند میشود دیگر نوعی که نیز دوازده ماه یافت میشود سفید و مدور
و کم تخم میباشد بد نیست چندان ضرر ندارد و از خاصیت بادنجان است که چون آنرا بر خلاف جهت دو سوراخ نمایند یکی در عرض که از طرف دیگر بگذارد دو سوراخ دیگر که بگذرد
و در آب نمک اندک جوشی دهند و در آب آن بگذارند متغیر و فاسد نمیگردد **بادنجان بری** که بهندی بهت کتائی و بزرگ آنرا بهرتا و بیونانی کفیشون نامند ماهیت

بادنجان بری

آن نبات آن بقدر ذرعی و زیاده بر آن و پر شعبه و خاردار و مزروع و خودرو و استاده و مفروش بروی زمین و صغیر و کبیر میباشد منبت آن کنار رودخانها و صحراها
و مواضع سیلها و ثمر آن بقدر زیتون و گردکان و پر خار و در خامی سبز و بعد رسیدن زرد می گردد و طعم آن بسیار تیز و مائل بتلخی و با بو رقیت **طبیعت آن** گرم و خشک تر
از بستانی و منسوب بمشتری است **افعال و خواص آن** ضماد ثمر آن جهت اورام بلغمی و سیاه کردن موی و خوردن آن جهت سرفه و ضیق النفس و صلاح فساد طعم
و صفراو تب و درد پهلو و عسر البول و بطلان حس شامه و قتل دیدان و دفع بیماریهای زنان عقیمه نافع و گفته اند چون گیاه بهتکتئیه را قدری معتد جمع نموده گودی بکنند و در
قعر آن گودی کوچک و در آن ظرفی سر تنگ بگذارند و در گود برگ گیاه بهتکتئیه را پر نموده بالای آن خار و خاشاک و یا سرگین گاو خشک چیده برافروزند تا قدری
سوخته آب از آن جدا گشته در آن ظرف جمع گردد پس آن ظرف را بردارند و آب را در شیشه محفوظ دارند و هر صبح ناشتا قلیلی بیاشامند جهت سرفه بارد رطوبی کهنه و ضیق
النفس بارد رطب کهنه مفید است **بادیان ختائی** بفتح با و الف و کسر دال مهمله و فتح یاء مثناة تحتانیه و الف و نون و فتح خاء معجمه و فتح طاء مهمله و الف

بادیان ختائی

و همزه و یا از ادویه جدیده است **ماهیت آن** ثمریست چوبی رنگ هشت پره و بعضی هفت پره و هر پره دو پارچه پیوسته بهم بالای آنها منشق و در اندرون آن
تخم کوچک نیز چوبی رنگ و طعم آن فی الجمله شبیه برازیانه است و لهذا آنرا بادیان ختائی نامند از جهت آنکه شکل آن مانند رازیانه است و از جبال نیپال و چین

وزیادات هند آورند بهتر و مستعمل تازه و تند طعم و رائحهٔ آن است و کهنه آنکه سیاه رنگ و طعم و رائحهٔ آن ضعیف شده باشد غیر مستعمل **طبیعت آن** در دوم گرم و خشک و منسوب
بشتری **افعال و خواص آن** محلل و مفتح و مقوی معده و هاضمه و دافع ریاح و ثقل طعام و درد حشا و تحلیل بلغم و ریاح و مدر بول و بصار اجبت امور مذکوره با حاجی بابا خطائی
طبخ نموده بدستور مذکور در چای مینوشند مضر عضل و عصب سلیم و مصدع و مورث تشنگی مصلح آن بریان نمودن آن است **بارزد** بفتح با و الف و سکون را مهمله و فتح زاء
معجمه و دال مهمله لغت فارسی است بعربی قنه و بیونانی خلبانی و بترکی قاسی و بهندی بریجا و ملغتی کنده بهروزه نامند و باین نام معروف است **ماهیت آن** صمغ
نباتی است برگ آن شبیه ببرگ چنار مشابه نبات سکبینج و ساق آن مابین گز ارزان و سفید مائل بزردی و شبیه بکندر بهتر از سرخ و زرد آنست و ثقیل الوزن و آنچه بتحقیق پیوسته
و دیده شده لبن درختی است عظیم بقدر سرو که تنه آنرا ابتلیشه و غیر آن جا بجا خراشیده از ان تراوش مینماید و بر می آید و مانند لبن بلسبان که دهن بلسان نامند می باشد
در اول سفید رنگ اندک رقیق ولیکن نه برقت دهن بلسان و بتدریج منجمد و زرد رنگ پس زرد تیره پس سرخ و اندک خشک و صلب میباشد کندر میگردد و چون بر آتش گذارند گداخته میگردد و تازه
آن زرد تر و رقیق تر و کهنه آن دیرتر و غلیظ تر میباشد و در بنگاله از کوهستان مورنگ بسیار می آورند و بقیمت ارزان میفروشند و قطعهای چوب درخت آن که از دم تیشه جدا شده در آن
دیده شده و جرم چوب آن مانند سرو و دیوار رخود رلیشه دار و گفته اند لبن و بو دار است و قوت لبن آن تا ده سال باقی میماند و بهترین آن تازه صافی تند بوی بغیر آنست بر آنکه منسوب
بر انبیج و اشق و آرد باقلا مینمایند و گفته اند سه نوع میباشد یکی سبک بسیار سفید و خشک و یکی کثیف صلب زرد سنگین و سوم زرد رنگ نرم صافی بسیار تند بو و این بهترین جمیع انواع
طبیعت آن گرم در اول سوم و خشک در اواسط دوم و منسوب بمشتری و کهنه آن از ان خشک تر **افعال و خواص آن** ملین و محلل و جاذب و مسخن و جهت عسر النفس
و سرفه کهنه و ربو و اختناق رحم و صرع و بواسیر و قطع عضل و امراض عصبانیه و علل بلغمیه و ضعف معده و جگر و سپرز و اوراحیض و اسقاط جنین و اخراج مشیمه و با عسل جهت تفتیت
حصاة و تفتیح سده کرده و تسهیل و لادت و دفع سموم و جذب آنها و با شراب مرمکی جهت سم طفسیقون و اسقاط جنین میت و اخراج مشیمه نافع و با آب جهت بواسیر و حرقت
بول و چون سه روز بیاشامند دیگر عود نکند و قطور آن با روغن سوسن جهت صداع بلغمی و درد گوش مفید و تدهین آن با دهن سوسن جهت دفع اعیا و کزاز بلغمی و ضماد آن جهت
کزاز و اعیا و درد پهلو و کمر و تحلیل و ماسیل و خنازیر و رفع کلف و قلع آثار خصوصا با سرکه و نطرون و با نحاس محرق با زهرهٔ نر ماده یا آهوی ماده جهت کلف و با مرهمها جهت
خوردن گوشت فاسد و رویانیدن گوشت صالح چون در گلاب حل نمایند بر آتش که غلیظ باشد و بر پارچه کرباسی مالیده بر کمر و از کرده تا گرده و دیگر بچسپانند و بر بالای آن پنبه
کهنه گرم کرده بگذارند و به بندند تا خود بخود جدا گردد درد آنرا زائل گرداند و مجرب است و بدستور جهت اوجاع رحم بر پشت و ناف بچسپانند و گذاشتن آن بر دندان کرم خورده جهت
تسکین درد آن و استنشاق رائحهٔ آن و بدستور بخور آن بقمع جهت صرع و سدر و اختناق رحم و اخراج جنین و مشیمه و بخصین حمول آن و روغن آن جهت امراض رحم از فتیل اورام و اختناق
آن و احتباس حیض و اوجاع و تحلیل ریاح آن و تقویت اعصاب مشربا و تمریخا و تدهینا و فرزجه نافع و دستور اخذ دهن آن آنست که بارزد را با هموزن آن خاکستر چوب درخت
انبه ممزوج نموده در قرع و انبیق چنانچه مقرر است مقطر نمایند و بکار برند و چون بارزد را با دوائیکه آنرا اسقند ولیون نامند و زیت مخلوط نمایند و نزدیک هوام گذارند آنها را
بکشد مضر محرورین در فصول و بلدان حاره و مضر دماغ مصلح آن روغن بنفشه و کافور و مفسد گوشت صحیح مقدار شربت آن تا یک درم و بجهت سموم تا یک مثقال بدل آن نیم وزن
آن سکنجبین و ربع آن جاوشیر جهت آنکه جاوشیر را از ان هر دو قوت تر میدانند و چون اراده نمایند که بارزد را بیاشامند باید که در روغن بادام تلخ و یا آب سداب حل نمایند و چون
خواهند که صاف نمایند آنرا از چوب غیره در آب گرم اندازند تا گداخته گردد و آنچه روغن و صافی است بالای آن آید بگیرند و از پارچه صاف نمایند آنچه ناصاف بماند که در دیگ بان
آید و بکار برند **بارود** بفتح با و الف و ضم را مهمله و سکون واو و دال مهمله و بفارسی و بهندی باروت بتاء مثناة فوقانیه بجای دال نامند و باصطلاح اهل مغرب اسم زهرة
الاسیوس است و در اسیوس مذکور شد و باصطلاح اهل عراق اسم شوره است و در القرز ذکر یافت و بالفعل اسم چیزی است مرکب از گوگرد و زغال چوب بید و یا بادنجان و یا بید
انجیر و یا عشر و یا عروسه و یا امثال اینها و بالجمله چوب هر درختی که زود با آتش درگیرد و آتش آن تند باشد و شورهٔ قلمی با وزان مختلفه مثلا از برای توپ و تفنگ باشد در یک آثار
هندی شوره پنج توله گوگرد و هفت و نیم توله زغال داخل میکنند و بسیار نرم کوبیده اگر بسیار تند خواهند با بول انسان و یا با شراب دو آتشه یا یک آتشه خمیر کرده میکوبند و حبوب
بسیار صغار ساخته خشک کرده استعمال مینمایند و الا با آب **طبیعت آن** گرم و خشک در سوم و در چهارم نیز گفته اند **افعال و خواص آن** جالی و مقطع و مفتح سدد
و جهت طحال و اوجاع ظهر نافع و ذرور آن حابس نزف الدم جروح تازه است فورا بالکمال سوزش و چون موضع وجع مفاصل را خار زده بارود را نرم سائیده بر آن بمالند وجع
آنرا زائل گرداند مضر گرده و رئه مصلح آن کتیرا و عسل است **باریلوماین** بفتح با و الف و کسر را مهمله و سکون یاء مثناة تحتانیه و ضم لام و سکون واو و فتح میم و الف و ضم

بارزد

بارود

باریلوماین

یا مثناة تحتانیه و نون بلغت اندلس بمعنی شبیه بچشم است و غلط کرده کسیکه آنرا اصربیة الجدی دانسته و بعضی مقلیمون و بعضی فلوماین نیز نامند **ماهیت آن** گیاهیست
بی ساق و برگ آن محیط بر آن و مائل بسفیدی شبیه ببرگ لبلاب صغیر و نزدیک ببرگ آن شعبها روئیده و بر آنها ثمری شبیه ببریق و مزغب با رطوبتی بسیار چسپنده که بر جامه
و غیر آن هرچه میرسد می چسپد و ثمر آن جمع نموده در سایه خشک مینمایند و بیخ آن غلیظ و منبت آن عمارات و خرابها و شوره زارها و جمله نباتاتی است که بر آنچه نزدیک آن باشد می پیچد
و برگ و تخم آن مستعمل **طبیعت آن** گرم و خشک و منسوب بمشتری است **افعال و خواص آن** محلل و مقطع و مجفف و تخم و برگ آن مدر قوی است و اکثار شرب
آن مهرد و محدث بول الدم و یک مثقال آن با شراب جهت ضیق النفس و سپرز و تخفیف منی حتی آنکه چون سی و هفت روز یا کمتر یا زیاده بیاشامند قطع نسل سکیند و عقیم میگرداند
و چون بمقدار یکدرم تا یک مثقال آنرا با شراب بیاشامند جهت عسر النفس و اعیا و تسکین فواق و تسهیل ولادت مفید و تا چهل روز جهت امراض طحال مفید و چون برگ
و تخم آنرا با زیت بر بدن بمالند بدن را گرم و مواد بلغم و سوداوی را تحلیل نماید و در ابتداء دوره حمیات لرز آن را تسکین دهد

بازی

بازی بفتح با و الف و کسر زای معجمه و یا بفارسی
باز نامند **ماهیت آن** از جمله طیور سباع شکاری معروف است اغبر مائل بسفیدی و زردی و منقط بنقطهای سیاه و بعضی سفید رنگ مانند خروس سفید میباشد
و این نیز اکثر از منقط آنست و پادشاهان آنرا شاه طیور می نامند و بجهت شکار تعلیم و تربیت نموده در حضور خود نگاه میدارند **طبیعت** گوشت آن در دوم گرم و در سوم خشک و منسوب
بمشتری است **افعال و خواص آن** بطی الهضم و ردی الغذا و محلل اورام و جاذب سموم نجود و پر سوخته آن جهت اندمال جراحات و قطور خون آن در چشم جهت دفع بیاض و طرفه
و بدستور زهره آن بغایت مؤثر و طلای سرگین آن جهت جلای آثار و حمول آن جهت اعانت بر حمل فرزجه و بخور آن جهت اسقاط جنین مفید مولد قولنج مصلح آن ابازیر است

باشق

باشق بفتح اول و الف و فتح شین معجمه و قاف معرب از باشه فارسی است و بعربی صقر و بهندی جره نامند **ماهیت آن** از جمله جوارح طیور است و جثه آن کوچک تر از بازی است
و در فعل از آن ضعیف تر **طبیعت آن** در دوم گرم و خشک و منسوب بمشتری است **افعال و خواص آن** لطیف تر از بازی است چون گوشت آنرا نمک سود کرده بسایه
و سه روز با آب سرد بنوشند جهت سعال بارد و ربو و همچنین جگر نمک سود آن و مقدار شربت آن یک مثقال مهر یارس گفته که سه درهم از زهره آن و بدستور دماغ آن جهت خفقان سوداوی
مجرب و قطور زهره آن جهت نزول آب در چشم و بیاض آن و طرفه قوی تر از زهره بازی و طلای سرگین آن جهت ازاله کلف مجرب و روغن آن که آنرا با پر و جمیع اجزاء در آب
بجوشانند تا مهرا شود و پس صاف نموده آن آب را با روغن زیتون بجوشانند تا روغن بماند و هین بدان جهت عرق النسا و وجع مفاصل و اعیا و تعب نافع و گویند از خواص
آن آنست که چون چشم آنرا در پارچه کبودی بسته بر بازوی چپ بندند از طی مسافتها مانده نشوند

باقلا

باقلا بفتح با و الف و کسر قاف و فتح لام مشدده و الف مقصوره و چون
لام را تخفیف دهند با الف ممدوده خوانند بلغت قبطی و مصری فول و بعراق جرجر معرب کرکر و بسریانی و کومی کرانیس و قوا با دس و بلغت سنجری کالوسک و بهیتی کوسک
نامند **ماهیت آن** از حبوب معروفه است و در غلاف طولانی میباشد و سر غلاف آن اندک کج و باریک و در هر غلافی دو و سه تا چهار دانه تا هفت دانه نیز میباشد و هر دانه قریب
به بند انگشت کوچکی و بعضی ریزه تر و بعضی درشت تر و مابین هر دانه اندک پرده فاصله و دانها در غلافی و بر سر آن چیزی سیاه رنگ شبیه بناخن چیده هلالی شکل و مغز آن
دو فلق یعنی دو حصه بهم پیوسته و پوست آنرا و همچنین پوست لوبیا و مانند آنرا غدفه و شمر گویند و سلوف نیز و پوست یکدانه را صنف خوانند **طبیعت** تازه آن در اول
سرد و تر و خشک آن در اول سرد و در دوم خشک با رطوبت فضلیه و کل آن که گرم باعتدال و لطیف و پوست اندرون آن مجفف و قابض **افعال و خواص آن** محلل و منضج
و سریع الانحدار از معده و غیره و مسدد جهت تنقیه سینه و شش و تقویت آن و منع ریختن مواد رقیقه از دماغ و تسکین سعال و تقویت باه و رفع قرحه امعا و اسهال و قی و چون با آب
و سرکه بپزند و با پوست بخورند اسهال حادث از قرحه امعاء و اسهال مزمن را قطع نماید و آرد رقیق آن با روغن بادام و قند جهت سرفه و خشونت سینه و حلق نافع و آب مطبوخ
آن جهت خشونت حلق و جلای رطوبات و منع تولد حصاة و تفتیح سدد و ضماد آن با آرد جو جهت ضربه و ورم پستان که بسبب انجماد شیر باشد در این خصوص و چون با سرکه و نعناع
پخته باشند و با حلبه و عسل جهت تحلیل دبل و ورم بن گوش و زیر چشم و با کندر و گل سرخ و سفیدی تخم مرغ جهت برآمدگی حدقه و با گل خطمی و امثال آن جهت ورم خصیه
و اورام حاره و پخته آن با شراب جهت ورم حالبین و دفع کلف و نمش و تحلیل خنازیر خصوصاً با آرد جو و شب یمانی و روغن زیتون کهنه و با پیه خوک جهت نقرس مجرب دانسته
اند و چون باقلای تازه را دو حصه کنند و طرف اندرون آنرا بر زخم زلو و امثال آن بگذارند قطع سیلان خون آن نماید و بستن آن بر موضع گزیده سگ دیوانه باعث جذب سمیت
آنست و دود آن در چشم جهت منع ریختن مواد بدان و طلای آن با ربع آن فاوزهر کاوی جهت سرخی و سطبری پلک چشم بسیار نافع و ضماد پوست آن جهت بهق و برگ و پوست بیرون آن
جهت سوختگی آتش و بهق مجرب و گل آن مسکن حرارت دماغ و چون در هاون قلعی سائیده در آفتاب گذارند خضاب نیکو است و چون باقلا را بکوبند و بر هر عضو که خواهند بندند موی در

عضو بریده و موی را از رستن باز دارد خصوصاً که آن موضع را از موی ستره باشند و مکرر بر آن ضماد کنند و خوردن باقلا مورث نفخ و اختلاج و ثقل دماغ و فساد ذهن و مسحر با فراط آن
مصلح آن مقشر نمودن و جوشانیدن در آب و ریختن آن آب پس پختن و با روغن بادام و ادویه حاره مانند صعتر و فلفل و دارچینی و قرنفل و مویج و انجدان و امثال اینها خوردن
و مجدت خوابهای آشفته و خارش بدن و باقلای کهنه نفخ آن کمتر از تازه آن و همچنین نفخ مقشر آن کمتر از با پوست آنست و خاکستر کیاه باقلا جهت رفع آثار جرب سیاه نافع
باقلای قبطی و باقلای نبطی نیز نوعی ریزه باقلای معروف است و بقدر ترمس و سیاه رنگ منبت آن آبهای ایستاده و بیخ آن سطبر مانند بیخ نی و برگ آن بزرگتر از برگ
باقلای بستانی و گل آن سرخ بقدر گل سرخ **طبیعت آن** سرد و خشک با رطوبت فضلیه **افعال و خواص آن** بسیار قابض و موافق معده و بهترین ادویه است
جهت قرحه امعا و اسهال مزمن و در افعال بلیغ تر از باقلای معروف است باقلای مصری و باقلای شامی ترمس اند **باکر** بفتح بای عجمی و الف و فتح کاف و راء مهمله
ماهیت آن درختی است هندی عظیم برگ آن اندک عریض طولانی بی تشریف بقدر برگ ترنج و بزرگتر از آن و شیردار یعنی چون برگ آنرا از درخت جدا نمایند اندک
شیری رقیق بر آید و چون تنه درخت آنرا مجروح سازند نیز شیر بر آید اما کمتر از شیر درخت انجیر و رقیق تر از آن و برگهای نورسته سر شاخهای باریک آن که در ابتدا پیچیده
بشکل غنچه سبز رنگ میباشد اهل هند آنرا پخته میخورند با گوشت و یا بدون گوشت لذیذ و چاشنی دار میباشد **طبیعت آن** ظاهرا سرد و تر باشد و شیر آن با قوت قابضه و رادعه
افعال و خواص و منافع آن میگویند جهت دفع دمامیل و بثور و جوششها و اورام اعضا و فساد بلغم و صفرا نافع و لبن آن در لوع و تحلیل اورام و دمامیل
در ابتدا قایم مقام لبن انجیر است ضماداً **بالسه** بفتح بای عجمی و الف و سکون لام و فتح سین مهمله و ها و بهالسه بخفای ها نیز آمده **ماهیت آن** ثمریست هندی فی الجمله شبیه بالو
بالو در شکل و رنگ تنها و بچوب بسیار باریک کوتاهی بشاخها چسپیده و درخت آن قریب بدرخت امرود و برگ آن عریض و خشن و مشرف و دو نوع میباشد نوعی اندک ترشی و آب
و چاشنی دار و آنرا شربتی مینامند و درخت آن بقدر تا یک قامت و زیاده بزرگ است و نوع دوم آنکه کم آب و این را شکری نامند و درخت آن از آن بسیار بزرگتر و این و خور دارد
نسبت بنوع اول **طبیعت آن** هر دو در سوم سرد و در اول خشک **افعال و خواص آن** مقوی دل و معده و کبد حار و رافع اسهال صفراوی و قی و فواق و تشنگی و سوزش
اعضا و حمیات و قی و خام آن را نباید خورد و غرغره آب آن جهت خناق حار و فشرده نوع شربتی آن بسیار لذیذ و محرور المزاج را موافق تر و نقیع پوست بیخ آن جهت حبس البول و بول الدم
و حرقت آن مفید و بدستور پوست تنه آن درخت قریب بپوست بیخ الجبار است و چون پوست درخت آنرا کوفته پوست سیاه رنگ بالای آن را خراشیده بمقدار چهار پنج توله کوب
نموده در یک پیاله آب شب بخیسانند صبح مالیده صاف کرده دو سه ماشه قند سفید داخل کرده بنوشند و یا بطیس را هر چند کهنه شده باشد در سه چهار روز که بیاشامند بعون الله
تعالی زایل میگرداند مضر مبرودین مصلح آن انیسون و گلقند و فلاسفه و کمونی است **بالک جوهی** بفتح بای عجمی و الف و فتح لام و سکون کاف و ضم جیم و سکون واو و کسر ها و یا
ماهیت آن نباتیست هندی تا بقدر یک قامت پراکنده و برگ آن نازک نرم و اندک طولانی و فی الجمله کریه الرائحه **طبیعت آن** گرم و تر منسوب بمشتری است
افعال و خواص آن طلای آب برگ تازه آن جهت بهق و کلف و احیانا زخم میشود بسبب تندیکه دارد و ضماد پوست بیخ آن با صندل سفید و زاج محرق و فلفل و کج
هندی سفید که با گلاب و آب لیمون سحق نموده برقوبای سرخ بمالند بعد خاریدن آن موضع در چند مرتبه موثر و نیز ضماد پوست بیخ تازه آن با قرنفل و کالی زیری از هر یک
یک توله سیر یکدانه همه را با آب بسیار نرم بسایند و مبالغه در سائیدن آن نمایند و برقوبا خوب بمالند تا چند روز متوالی زایل کرد و چون بیخ آنرا با پوست و ریشه در سایه خشک نمایند
و بر سنگ صلایه کنند بدون آب و هشت توله آن و ده عدد هلیله با پوست و دانه نیز با آن صلایه نمایند و با آب سرشته اقراص ساخته در سایه خشک نمایند و عند الحاجت بقدر
مطلوب با آب سوده برقوبا بمالند در چند مرتبه زایل گرداند مجرب است و نیز چون بگیرند از پوست بیخ بالک جوهی و هلیله سیاه از هر یک یا و آثار و زاج سفید بریان شش درم
دار ماذوی سبز و کات هندی از هر یک چهار درم همه را نرم سوده و با آب لیموی کاغذی دوازده پاس سحق بلیغ نمایند پس اقراص ساخته در آفتاب خشک کنند و عند الحاجت بکار مطلوب
با آب یا گلاب رقیق سوده موضع قوبا را بپارچه خشنی مالیده بنیک بمالند در چند مرتبه بعون الله تعالی زایل گردد مکرر بتجربه رسیده نوع دیگر برگ درخت سیج که نوعی از زقوم است بر
گرم نمایند که نرم گردد و ملایم شود و بدست فشارند که آب از آن بر آید پوست بیخ بالک جوهی را در آن آب سائیده قرص ساخته خشک نموده نگاه دارند و عند الحاجت بدستور
آب برگ مذکور اگرفته در آن سائیده قوبا را از پارچه خشنی مالیده ضماد نمایند مجرب است **بالنکو** بفتح با موحده و الف و فتح لام و سکون نون و ضم کاف فارسی و سکون
واو **ماهیت آن** نوعی است از ریحان در بو شبیه بآن و سبز مایل بسفیدی و برگ آن بی کنگره و تشریف و تخم آن از تخم ریحان بالیده تر و بلند تر و در افعال قریب بآن تخم
طبیعت آن گرم و تر در آخر اول **افعال و خواص آن** مقوی قلب و جهت خفقان و رفع توحش و اسهال معوی و دموی که از امعا باشد با گلاب مجرب و بجهت مقعد

باقلای قبطی
باکر
بالسه
بالک جوهی
بالنکو

ورجبر سفید مقدار شربت آن تا دو مثقال بدل آن ریحان است

بامیه بفتح با و الف و کسر میم و فتح یاء مثناة تحتانیه و ها **طبیعت آن** ابن بیطار گفته ابو العباس نوشته ثمر نباتیست و در بلاد مصر میشود و سیاه صلب بقدر کرسنه و شیرین طعم و با اندک لزوجتی و در غلافی مخمس شکل و دو طرف آن اندک باریک و بر آن زغبی شبیه بزغب لسان الثور و بین التحجنین بر تمام نبات آن و نبات آن بقدر درخت خطمی و بهیات آن در شعب و اغصان و لحاء اندک سرخ رنگ و برگ آن شبیه ببرگ ولاع در ابتدای رستن سه سه در عرقی و گل آن مثل شجره ابی مالک کبیر در شکل و مقدار و اهل مصر آنرا در خامی و نرمی با غلاف پخته با گوشت میخورند و بعد پخته شدن و صلب گشتن آرد کرده میخورند و در بغداد و نواح آن نیز میشود و اهل بغداد نیز میخورند آنرا **طبیعت آن** سرد و تر و تری آن زیاده از سائر بقول **افعال و خواص آن** قلیل الغذاء و خون متولد آن ردی و بعضی گفته موافق اصحاب امزجه حاره است مصلح آن خوردن مری و توابل حاره بسیار دخل آن نمودن در طبیخ و شبیه بدین ثمری در بنگاله میشود و اکثر چهار پهلو و بعضی پنج پهلو و بسیار لعابدار و آنرا ولایتی بلول مینامند و در هندی بهنڈی میگویند نبات آن شبیه بخطمی در جمیع اجزا و سر شاخهای آن اندک سرخ رنگ و برگ آن نیز شبیه ببرگ خطمی و خروع و گل آن شبیه بگل پنبه در رنگ و شکل و ثمر آن را در خامی با گوشت پخته میخورند و بی گوشت لذیذ میشود و میگویند که در مولد منی و مقوی باه است

فصل الباء مع الباء الموحده

ببغا بدو باء موحده مفتوحه اول مخففه و دوم مثقله و فتح غین معجمه و الف اسم طائریست هندی و بفارسی طوطی و بهندی طوطه نامند **ماهیت آن** مرغیست سبز رنگ و چند نوع میباشد بعضی از آن بزرگ و دو کوچک یکی از بزرگ آنرا در بنگاله مدنه نامند منقار آن سرخ و بنا گوش و زیر حلق آن سرخ و سائر بدن آن سبز و بر گردن آن طوقی سیاه و بسیار خوش منظر و بتعلیم سخنگو میشود و دیگر را چندنه گویند منقار آن سرخ و بنا گوش آن برنگ گل کاسنی و در گردن این نیز طوق سیاهی و پرهای آن بسیار سبز و دنباله آن زرد سبز رنگ و از همه درازتر و این نیز سخن گو میگردد و دیگر را الجله نامند و منقار و سر این سیاه و بتعلیم نیز سخن گو میشود و جثه این به نسبت مدنه اندک باریکتر و یک صنف از کوچک آنرا فریدی مینامند و دو نوع میباشد یکی که آن بنفش و منقار زرد و سائر بدن پستئی و دیگر منقار زرد و همه پستئی هر دو قسم بسیار خوش رنگ و کوچک و خوش منظر و ترکیب و بعضی از نوع اول بتعلیم سخن گو میشوند و لیکن کمتر از نوع بزرگ و تکلم این با صفیر است و این تنها در پنجره خود را معلق آویزان میکنند و یکی دیگر از آن کوچکتر و آنرا توتیه گویند که این نیز بنفش و منقار و سائر بدن آن سبز پستئی و این نیز سخنگو میگردد و هم بصفیر و هم بغیر آن و مقلد اصوات اکثر حیوانات است مانند کلاغ و خروس و غیرها و لیکن کمتر از طوطی و انواع دیگر نیز میباشد و منقار همه مقوس و چنگل کبیر از برای تصفیه صوت ایشان اهل بنگاله پیچ پان یعنی تانبول که خولنجان است و قرنفل و ساقه برگ پان بنگله و فلفل سرخ و بهنکره که گیاهی است هندی میخورانند و خوراک اکثر آنها شلتوک و شیر با چاول و موز است که بهندی کیله و حبوب دیگر نیز میخورند و آنچه حکیم میر محمد مومن در تحفة المومنین نوشته که از خوردن پسته و لاجورد و قرطم زود تر سخن گو میگردد و این سخن در بنگاله شنیده نشده و معمول نیست شاید در جاهای دیگر و یا در ایران چنین باشد **طبیعت آن** در دوم گرم و در اول خشک و منسوب بمشتری است **افعال و خواص آن** بسیار بطی الهضم و مفرح دل و جهت التیام قروح مزمنه و ضماد آن جهت رفع ثآلیل مفید و خوردن دل و زبان آن مورث فصاحت و سرعت تکلم اطفال و رافع لکنت زبان و سرگین آن جهت دفع کلف و آثار و نیکو کردن رنگ رخسار و خون آن جهت ازاله بیاض عین نافع است

ببر شیریست که در بلاد هند بهم میرسد و گویند در جمیع خواص قوی تر از اسد است

بیلپتیه بدو یاء عجمی اول مفتوح و دوم مکسور و سکون یاء مثناة تحتانیه و فتح طاء مثناة فوقانیه و ها **ماهیت آن** تخم ثمر است که از ارض جدید می آورند و ثمر آن بمقدار نارنجی و اناری و پوست آن جوزی رنگ تیره مایل بسیاهی و در جوف آن تخمها بسیار سیاه رنگ صلب مثلث شکل و آنچه بتحقیق پیوسته ثمر آن بقدر زرد آلو و بشکل آن و در جوف هر ثمری سه دانه مثلث شکل بسیار تلخ میباشد بلکه جمیع اجزای آن از پوست و لحم و تخم همه تلخ است مغز دانه آن بتازگی سفید و چون کهنه گردد بتدریج صندلی رنگ و سیاه میگردد **طبیعت آن** حار و یابس و در آخر سوم یا اول چهارم **افعال و خواص آن** با قوت تریاقیت و آشامیدن آن جهت هیضه بارد و بلغمی که باقی و اسهال باشد و بند نشود و نیز قی مفرط بدون هیضه که هیچ چیز بند نشود و مقدار یک حبه از آن تنهایی و یا با ادویه مناسبه و یا با دو سه دانه فلفل با گلاب و با آب و بجهت ضیق النفس و استسقای بارد بلغمی و اوجاع ریاح بارده و بواسیر بلغمی و اوجاع مفاصل و غیرها و بالجمله اکثر امراض بارده بلغمیه را مفید و مضر امراض حاره و محرور المزاجان مقدار شربت آن از یک حبه تا دو حبه بدل آن نارجیل دریائی کهنه و فاد زهر قنفدی است و آب در پوست آن خوردن نیز جهت امراض مذکوره نافع بشرط آنکه آب در آن مقدار بگذارند که تلخ گردد

بلپهیه بدو باء عجمی اول مفتوح و دوم مکسور و سکون یاء مثناة تحتانیه و فتح ها و ها در آخر لغت هندی است **ماهیت آن** ثمر درختیست بری خصوصی در بنگاله کثیر الوجود و درخت آن تا بسه قامت بلند میشود و جوف تنه آن رخو متخلخل کثیر الرطوبت اکثر یکساق بلند و بر سر آن شاخهای کوتاه و برگ آن شبیه ببرگ بید انجیر و از آن نرم تر و از آن بزرگتر و ثمر آن نزدیک شاخهای آن مانند نارجیل کوچک و یا متوسطی با پوست خشنی فی الجمله شبیه بدان و در تمام سال بر درخت میباشد

و در زمستان میرسد در خامی سبز و مغز آن سفید و با لبن بسیار و سفید و بعد رسیدن پوست آن زرد رنگ و مغز آن سرخ رنگ و اندک شیرین و در نوعی آن کمتر میگردد و بالای مغز جوف آن از ان
پرده مانند پرده مغز خربزه و در جوف آن تخمهای بسیار کوچک مایل بتدویر بمقدار فلفلی با ریشهای باریک سفیدی بدان پرده پیوسته با رائحه اندک کریهی و همچنین مغز پوست آنرا با دو سه قطره
لبن آنرا چون قلیلی با آب زنجبیل تازه که بهندی ادرک نامند بر گوشت بمالند حتی گوشت گاو و طبخ نمایند یا کباب سازند بزودی آنرا مهرا نماید و همچنین چون قدری از پوست آنرا با گوشت
طبخ نمایند و حلوای بختم خام آن به که در آب طبخ نمایند و شیرینی بقدر مطلوب داخل نمایند و با روغن بریان کنند و بقدری زعفران و قلیلی مشک بگلاب سوده مطیب نمایند
لذیذ می باشد بهترین آن بزرگ بالیده بکمال رسیده ضخیم شیرین شاداب کم بری آنست **طبیعت آن** سرد و تر و در آخر دوم **افعال و خواص آن** جهت نفث الدم و بول الدم
حار و قرحه مجاری بول و التهاب قلب و معده و کبد نافع المضار بطی الهضم و مولد بلغم و خون بلغمی و مهیج قراقر و مضر مبرودین و در حین امتلای بدن از بلاغم و رطوبات باعث حمیات
بلغمیه و نزول آب و طلای لبن آن بر قوبا و درد و سعفه دفع باعث زوال آنست باخراج زرد آب از آن و رطوبات بسیار با اندک خارشی مجرب **فصل الباء الموحدة مع الخاء المعجمة**
بخور الاکراد بفتح با و ضم خاء معجمه و سکون واو و ضم راء مهمله و الف و لام و فتح الف و سکون کاف و فتح راء مهمله و الف و دال مهمله بلغت اندلس برطوره و بسریانی اندراسیون و
بخور الاکراد از ان جهت نامند که کردان در بلاد خود در بخورات بسیار استعمال مینمایند **ماهیت آن** نباتیست ساق آن شبیه بساق رازیانه و گل آن زرد و برگ آن انبوه و مانند
دسته و خوشه از حوالی بیخ آن قریب بزمین میروید و بیخ آن سیاه و بالیده و صلب ثقیل الرائحه و پر رطوبت منبت آن کوههای پر اشجار و از ساق آن صمغ سرخ رنگ بدبوی
تند لذاعی که زبانرا میگزد و برمی آید و مانند کندر بر آن منجمد میگردد و از ان نوعی نیز میگیرند بدین قسم که ساق آنرا تیغ زده نوع آنرا گرفته در سایه خشک مینمایند برای آنکه
آفتاب قوت آنرا ضعیف میگرداند و چون نوع آنرا گرفتند قوت بیخ آن ضعیف میگردد و همچنین چون بیخ آن خشک گردد قوت آن ضعیف میشود و عصاره آن را نیز میگیرند
بدین نحو که بیخ تازه آنرا کوبیده و رطوبت آنرا گرفته خشک مینمایند و قوت این ضعیف تر است از نوع آن و نوع آن از صمغ آن و صمغ و نوع آن کثیر الاستعمال و گفته اند
که باید در هنگام اخذ لبن آن پرههای بینی و صورت و دماغ را بروغن گل چرب نمایند و الا صداع و ظلمت بصری آورد **طبیعت آن** در آخر سوم گرم و خشک و عصاره
آن در اول سوم و بیخ آن در آخر دوم و گیاه آن در دوم **افعال و خواص آن** مفتح و مدر فضلات و مفتت حصاة و مسقط جنین و صمغ آن جهت امراض بارده
عصب مانند فالج و صداع بلغمی و لیثرغس و کزاز و مانند اینها و امراض سینه و نفث مانند سرفه و ورم طحال شربا و بدستور بمقدار نیم مثقال از دمعه آن و چون بر آتش
اندازند و رائحه آنرا استنشاق نمایند علل بارده دماغیه و سبات و سده زکامی و تخفیف رطوبات دماغی و رفع نزلات و هوای وبائی خصوص که از روی عفونت حیوانات
و انسان بسبب قتال و غیره برخاسته باشد و جهت گریزانیدن هوام نافع و چون بر دندان کرم خورده گذارند وجع آنرا تسکین دهد و بسا است که آنرا مستفتت
کرده میریزاند و قطور صمغ محلول آن و بدستور لبن آن با روغن گل جهت درد گوش و جهت تفتیح سده و رفع ثقل سامعه و تسکین وجع آن و ضماد آن با سرکه و روغن
گل جهت سرسام بلغمی و کزاز و صدر و صداع مزمن و فالج و عرق النسا و با سرکه جهت تحلیل سپرز و بدستور آشامیدن آن با سرکه و تمریخ آن با سرکه و زیت جهت
تلیین اعصاب و چون صمغ آنرا بر استخوان بگذارند آنرا مقشر سازد و گاه حل میکنند عصاره آنرا باین نحو که در جوف آن نان گرم میگذارند تا نرم گردد و گاه بحسب اغراض
و اعلال بعضی ادویه مناسبه افقه آنها نیز با آن اضافه میکنند مانند مغز بادام تلخ و سداب و امثال اینها بمقداریکه اخراج نماید خلطی را که مقصود اخراج آنست تلیین
و یا با دارو یا به تحلیل و یا به تفتیح و یا باذابت و آشامیدن لبن آن جهت عسر البول و مغص و تحلیل نفخ و تلیین طبیعت و تسکین وجع مثانه نافع و بیخ آن ملین طبع
و رافع عسر البول و مغص و دیدان مثانه و محلل نفخ و ذرور آن جهت جراحات خبیثه و عسرة الاندمال حادثه از سوء المزاج رطب و تخفیف اندمال آنها و رفع بدبوئی قروح
و نتن رحم و عرق زیر بغل و بدستور بخور آن چون در بینی زن حامله نزد ولادت تبخیر نمایند بآسانی وضع حمل نماید و حمول یک قیراط آن اخراج جنین زنده نماید و چون
بسوزانند آنرا و با زیت و روغن گل مخلوط نمایند و بر قروح رطبه و لبنیه سر بمالند خشک گرداند مضر دماغ ضعیف و مکرب محرور و مصلح آن نیلوفر یعنی باید که تنها استعمال
نکنند و از بوی آن اجتناب نمایند مقدار شربت از صمغ و عصاره آن یکمثقال و از جرم آن دو مثقال بدل آن حب الغار **بخور السودان** بفتح با و ضم خاء معجمه و سکون
واو و ضم سین و سکون واو و فتح دال مهمله و الف و نون **ماهیت آن** نباتیست مشبک بقدر شبری و شاخهای مشبک آن مایل بلاجوردی و گل آن سفید
و با رطوبت لزج که بدست می چسبد **طبیعت آن** در دوم گرم و خشک **افعال و خواص آن** مسکن مغص و ریاح غلیظه و مفتح و جهت عرق النسا مجرب و ضماد
ضماد مطبوخ آن با روغن زیتون محلل اورام صلبه و بلغمیه و سوداویه و مورث سنج مصلح آن صمغ عربی مقدار شربت آن تا یکمثقال است **بخور مریم** بفتح با و ضم خاء

بخور السودان

بجیم مهمله و الف ... نسخه

بخور مریم

معجمه و سکون واو و راء مهمله و فتح میم و سکون زای مهمله و فتح یاء مثناة تحتانیه و سکون میم با فریقیه معروف بجر المشایخ و بشام دولفا است **ماهیت آن** نباتیست برگ

آن شبیه ببرگ لبلاب کبیر بکروی آن سبز و روی دیگر مایل بسفیدی و مزغب ساق آن بقدر چهار انگشت و گل آن مانند گلسرخ و گل بعضی کبود و بیخ آن مانند شلغم و عریضتر

از آن و سیاه و کیاه آن را بخور مریم نامند و منبت آن جاهای سایه مناک و مستعمل بیخ آن است و عصارهٔ آن قوی تر از بیخ آن و قسمی است از طلینشا و غیر آنست زیرا که کیاه

خار دار و دو پرشاخ و ساق آن دراز تر از ساق کیاه بخور مریم و برگ آن شبیه ببرگ کلم و شاخ آن شبیه ببخور مریم و سیاه و لیکن دربن چیزی شبیه بکره برآمده میباشد بخلاف بخور مریم

طبیعت آن در اول سوم گرم و در آخر آن خشک **افعال و خواص آن** مفتح و محلل و جاذب و ملطف و مدر بول و حیض و شیر و عرق و مسقط جنین و جهت

یرقان و تفتیح سده جگر و تنقیه فضول آن و صفرا و اقطار بدن و منافذ آشامیدن سه مثقال آن با آب انار و کثیرا که مصلح آنند و چون با عسل و یا با شراب بیاشامند میباشد قوی

و لیکن در بن هنگام باید که از دو مثقال تجاوز نکنند و بواسیر نافع است و با شراب جهت دفع ضرر ادویه قتاله و زیاده کردن مستی شراب با ماء العسل جهت اسهال بلغم و خلط غلیظ و ر بل

منتن و خلط متعذر الدفع و ضماد آن با فاذزهر و دواهای سمی قتال است بقوت جاذبه و طلای آب آن با سر که جهت داء الثعلب و نقرس و التوای عصب و برآمدگی مقعد

و ازاله کلف و با روغن زیتون کهنه جهت شقاقی که از سرما بهم رسیده باشد و با ادویه محلله جهت خنازیر و سائر صلابات و اکتحال آن با عسل جهت نزول آب در چشم و لیکن بتنهائی

در چشم نباید کشید بسبب حدت آن بلکه حدت آنرا بشاسته شکسته استعمال نمایند و سعوط آب آن جهت تنقیه دماغ بسبب قوت جاذبه آن و چون آب مطبوخ آنرا بر سر ریزند

جهت قروح آن و بر مقعده جهت زوال شقاقیکه بسبب سرما عارض شده باشد و غسول خشک آن جهت ازاله آثار بشره و کلف و داء الثعلب و ضماد آن جهت نقرس و التوای

عصب نافع و چون پارچه صوفی را با آب آن تر کنند و حمول نمایند تقاضای بر از نماید تقاضای قوی و فرزجه آن جهت اسقاط جنین و تعلیق آن جهت عسر ولادت نافع

نافع مضر معقده و محرورین مصلح آن کثیرا و آب انار مقدار شربت از عصارهٔ آن یکدرم و از جرم بیخ آن تا سه مثقال و از خواص آنست که چون بر شکم طلا نمایند طلاق نماید و بر سر زنی

با نکرار حمل اسقاط جنین و ضماد کیاه تازهٔ آن بتمامه جهت تحلیل صلابت طحال بعدیل تخم آن جالی و ضماد آن جهت ازاله کلف و نمش و خنازیر و ورم صلب و داء الثعلب و اکتحال آن جهت

نزول آب در چشم مفید و عصاره و بیخ آن در این افعال قوی تر است و قسمی از بخور مریم را کیاه شبیه بنیل و برگ آن باریک و عسالیج آن بقدر ذرعی و باریک و در اطراف آن شبیه

مانند اکلیل شبت و تخم آن شبیه بتخم شبت و بیخ آنرا مانع حمل مجرب دانسته اند **نخچه جوش** سرائی را گویند که آنرا با دواهای چند جوشانیده باشند و آن چنان است که شیرهٔ انگور را با گو

شت فربه در دیگ کرده باقی ادویه را نیمکوفته در کیسه میکنند و در دیگ می اندازند و بجوشانند تا گوشت مهرا شود و بعد از آن صاف کرده مینوشند **فصل الباء مع الدال المهمله**

بد انتقان بفتح باء و دال مهمله و الف و کسر شین معجمه و فتح قاف و الف و نون معرب از بدنکان فارسی است و باتنغان و بدنکتان و قاتل ابیه و لف الکلف نیز نامند **ماهیت**

آن کیاهی است شبیه بسردی که بفارسی نیز نامند و غیر آنست زرد رنگ و بهی و باریک تر از بیرون و نرم تر از آن منبت آن نیزارها و آبهای ایستاده و اهل بلخ و سرحد آن

بسیار بدانند و گویند در آذربایجان بسیار است **طبیعت آن** گرم و خشک **افعال و خواص آن** ملطف و محلل و مدر بول و جهت امراض بارده بلغمیه و رطوبیه نافع و بدل آن

کشت برکشت است مقدار شربت آن از یکدرهم تا سه درهم بدل آن بکوزن و نیم آن درونج و بوزن آن زیرهٔ کرمانی **بڈهل** بفتح باء و سکون دال چهار نقطه هندی و فتح ها و سکون

لام اسم ثمر درختی هندی است و مشهور بڑهل براء چهار نقطه هندی است **ماهیت آن** درخت آن عظیم است قریب بدرخت کردکان و برگ آن بزرگ و عریض و ثمر آن

قریب بقدر بی و بیرو با زوائد و پوست آن مزغب و زرد و مغز آن زرد طلائی و خانه خانه و طعم آن چاشنی دار و بعضی شیرینی غالب بر ترشی و بر بعضی بالعکس و رائحه آن قریب

برائحه سفرجل با زهومت بخلاف سفرجل و پوست و تخم آنرا جدا کرده و در زیر طعام پلاو میگذارند و در قلیه داخل میکنند با چاشنی آب لیمو و قند لذیذ میگردد و در بنگاله بسیار میشود و در

آن تخمهای بسیار می باشد و در بعضی که بسیار خوب است تخم کمتر و در بعضی زیاده و شکل تخمهای بعض طولانی بهیأت تخم زردآلو و بعضی اندک مثلث و مغز تخم آن سفید و سرش

طبیعت آن سرد و تر و بعضی گرم و تر گفته اند **افعال و خواص آن** ثقیل و نفاخ و مولد بلغم و دافع صفرا و اکثار خوردن مغز آن محدث حمیات بلغمیه خصوص

در بلغمی مزاجان و مقلل منی و مضعف باه و اشتهای طعام و تخم آن ملین طبع اطفال بتنهائی بدین قسم که یکدانه یا دو دانه آنرا سائیده با شیر مرضعه یا بخور رانند و با ادویه دیگر

یکدو دانه آنرا کوبیده و از اجزای مسهلات ایشان است و مستعمل اهل بنگاله و بدستور مقدار قلیلی از شیر آن با مطبوخات مناسبه مسهل اطفال و مجرب است **فصل الباء**

مع الراء المهمله **بڑ** بفتح باء و راء چهار نقطه هندی است **ماهیت آن** درختی است عظیم شاخهای آن پراکنده و از شاخهای آن رشتههای بلند آویزان و بعضی

قریب بزمین و بعضی بزمین رسیده و برگ آن اندک عریض طولانی از کف دست بزرگتر و اندک ضخیم و بی تشریف بی تشبیه و در ممالک هند و بنگاله و دکهن کثیر الوجود و در گرم سیرات

نسخهٔ عجیب

بدنجان

بڑ

و بعضی بنا و بفارسی نیز میشود و بزبان مردم انجا آنرا الول مینامند و درخت آن بسیار بزرگ میشود خصوص بعضی درخت کهنه شده که هزار سوار در زیر سایه آن درخت ایستاده شوند و اینچ
برگ آن چون بشکنند لبنی برمی آید چسپنده **طبیعت آن** گرم و تر **افعال و خواص آن** آشامیدن لبن آن محلل ریاح و رادع اورام و محرک باه و دافع بواسیر و چون
لبن آنرا هر روز صبح قبل از طلوع آفتاب تازه بتازه بگیرند و باهموزن آن شکر سفید ممزوج نموده ناشتا بخورند تا بیست و یکروز یا زیاده و یا کمتر بقدر احتیاج که از یکدرم شروع نمایند و هر روز
قدری بیفزایند تا سه درهم و باز بدستور کم نمایند جهت بواسیر هر نوع که باشد و جریان و رقت منی و سرعت انزال و کثرت احتلام و تقویت اعضای رئیسه نافع و مجرب و ضماد شیر
تازه آن بر اورام در ابتدای ظهور خصوص بر ورم کشن ران رادع و مجرب و برد ماسیل ابتداء اگر مواد کم است تحلیل میدهد و اگر مواد بسیار باشد منفجر نموده رو د بالتیام می آورد و بهتر
از مرهم است و چون برگ آنرا اندک گرم نموده بر زخم تازه که محتاج بخیه باشد و بس آنرا بهم آورده بران گذارند و محکم ببندند و تا سه روز باز نکنند ملصق و ملتحم سازد و آشامیدن
ریشهای او نجیه آن بمقدار نیم درهم با یک درهم شکر سفید ممزوج نموده با قدری آب جهت امساک منی و رفع جریان و سیلان آن نافع **بردی** بفتح با و سکون را و کسر
دال مهملتین و سکون یا لغت عربیست بفارسی پیزر و بهندی کوندل و پهته و پیزر و بلغت اهل مصر فاقیر و بلغتی خوص جهت مشابهت برگ آن به برگ نخل و بسریانی بانوریس نامند
و قسمی دیگر از ان آنست که برگ و ساق آن طولانی و غلیظ تر و مدور تر میباشد و در مصر از پنبه آن کاغذ میسازند **ماهیت آن** نباتیست ساق آن غلیظ و زیاده بر ذرعی
مدور و نرم آنرا ریزه کرده از ان ریسمان ترتیب میدهند و گل آن مستدیر و ضخیم و سفید و ذهبی و خوش منظر و برگ آن مانند برگ خرما و دراز و تخم آن ریزه تر از حلبه و تلخ
آن با حلاوت و انبات آن ساقی میرویاند باریک و بر سر آن مانند شمع فتیله بمقدار شبری و بالای آن غنچه مانند گردی شکری رنگ میباشد و آنرا از ان جدا مینمایند و در
قرصها ساخته میفروشند و میخورند شیرین و خوش طعم میباشد و در زیر آن زغب حریری مانند پنبه نرم و از ان کاغذ میسازند و بنایان داخل صاروج مینمایند برای استحکام و باصفهانی
آنرا لوئی مینامند و آن گرد مخصوص به بردی بلاد سند است منبت آن زمینهائی که در آن آبها ایستاده میباشد **طبیعت آن** در دوم سرد و در اول خشک
افعال و خواص آن آب آن جالی دندان و قاطع نزف الدم مطلقا و با سرکه جهت سپرز و بدستور نیچ آن و خائیدن آن جهت رفع بوی سیر و پیاز و شراب
و نبید خصوصا نیچ آن و ضماد آن جهت تحلیل اورام و ذرور محرق آن جهت التیام زخمهای تازه و کهنه و قروح خبیثه و آکله خصوصا آکله دهان و نفث الدم و نزف الدم و جراحات
تازه و آشامیدن محرق آن با سرکه جهت سپرز نافع گویند مضر احشا است و مصلح آن عسل **برسیاوشان** بفتح با و کسر را و سین مهملتین و فتح یاء مثناة تحتانیه و الف
و فتح واو و شین معجمه و الف و نون لغت یونانیست بمعنی دواء الصدر و بعربی شعر الجبال و شعر الارض و شعر الجن و شعر الخنازیر و جعدة القناة و شعر الکلاب و کزبرة البئر و ساق
الاسود و ساق الوصیف و بیونانی بولوطرنحون یعنی کثیر الشعر و بفارسی پرسیاوشان بپای عجمی و عوام سنبل و بهندی کالی جهانپ و کرجا و رنکوت نامند **ماهیت**
آن نباتیست برگ آن شبیه برگ گشنیز و بی ساق و ثمر و شاخهای آن بسیار باریک و صلب و سیاه و سرخ رنگ منبت آن مواضع نمناک و سایه مانند کنارهای چاه
و پای دیوارهای کهنه و خرابها و قوت آن تا شش ماه باقی میماند و چون یکسال بر آن بگذرد قوت آن باطل میگردد و بهترین آن پر برگ شبیه بکرفس شاخه صلب سیاه
آنست **طبیعت آن** معتدل مائل بگرمی و خشکی **افعال و خواص آن** ملطف و مفتح و منضج و محلل و مجفف آشامیدن مطبوخ آن جهت اسهال فرمودن صفرا
و سودا و بلغم موجود در معده و امعاء و جهت تنقیه سینه و شش و ربو و ضیق النفس و درد سینه و یرقان و حصاة و ادرار بول نمودن و حیض و نفاس و اخراج مشیمه و گزیدن سگ
دیوانه و استنشاق آب مطبوخ آن جهت زکام و نطول آب پخته آن جهت تفتیح سده انف و زکام و ضماد آن جهت صداع بارد و ضماد پخته آن با روغن جهت داء الثعلب
و خنازیر و بواسیر و ثبیلات و چون در دهن بخایند و آب آنرا بر غرب و ناصور کنج چشم بچکانند و یا جرم خائیده آنرا بر آن ببندند نافع و آشامیدن سفوف خشک آن
جهت منع اسهال و امساک بطن مفید و ضماد پخته آن بر انثیین جهت تحلیل ورم و صلابت آن و طلای تازه آن جهت قروح خبیثه و گزیدن سگ دیوانه و داء الثعلب خصوصا که تازه آنرا
بقوت بر داء الثعلب بمالند و طلای کوبیده آن با مغز ساق گاو جهت درد سر بسیار نافع و ضماد کوبیده آن با لادن و روغن مورد و روغن سوسن و زوفای و شراب مقوی موی و همچنین
چون مخلوط نمایند با آب طبیخ و خاکستر آن با شراب و عسل و موی ابدان بشویند جهت قروح سر مفید و ضماد محرق آن جهت منع ریختن موی و رویانیدن آن و جراز و ذرور محرق آن جهت تجفیف
و اندمال قروح خبیثه و آکله و حمول آن با مرکی جهت رفع سیلان رحم نافع مضر سپرز مصلح آن مصطکی و گویند گل بنفشه مقدار شربت از جرم آن تا هفت درهم و از مطبوخ آن تا بیست درهم بدل آن
و در امراض ریه بوزن آن گل بنفشه و نصف آن اصل السوس گویند از خواص آنست که چون بکوبند تازه آنرا و بر موضع مخالف عضوی که پیکان رفته باشد گذارند بدان موضع آید و
پیکان را بر آورد **برسیان** بفتح با و سکون را و کسر سین مهملتین و فتح یاء مثناة تحتانیه و الف و نون و برسیانا با الف در آخر نیز آمده **ماهیت آن** اسم فارسی

بردی

برسیاوشان

برسیان

نباتیست و منبت آن بلاد بابل که حوالی کوفه است و فی شکوفه و گل و تخم میکند و در اول تموز میرسد و از ادویه غیر مشهوره است **طبیعت آن** گرم و خشک معتدل و منسوب بمشتری است **افعال و خواص آن** بوئیدن و آشامیدن آن مقوی دماغ و روح نفسانی و بصر و جگر و معده و محلل ریاح و ملطف و مسهل اخلاط و طلای آب معصور و یا مطبوخ آن با آب برگ گل سرخ سائیده دو مرتبه یا سه مرتبه در حمام جهت قلع آثار سیاهی که از جرب یا غیر آن بهم رسیده باشد مجرب دانسته اند و آب مقطر یعنی عرق آن بوی قرنفل و هر دو در خواص مانند یکدیگر و به است و در هوشبا و تفریح نفس

برطانیقی بفتح با و سکون را مهمله و فتح طا مهمله و الف و کسر نون و سکون یا مثناة تحتانیه و کسر قاف و سکون یا لغت یونانی است و بهندی سروالی نامند **ماهیت آن** نباتیست ربیعی و غیر بستانی و فروست برگ آن شبیه ببرگ حماض بری و از آن ریزه تر و سیاه تر و مزغب و ساق آن باریک و گل آن مائل بسرخی و قسمی از آن شبیه بکبیری است **طبیعت آن** مرکب القوی با قوه قابضه و بعضی در اول دوم گرم و خشک گفته اند و منسوب بمشتری **افعال و خواص آن** ضماد آن محلل اورام و منقی آثار و برگ و عصاره آن جهت التیام جراحات قابضه و مضمضه بطبیخ خشک آن جهت قروح دهن و زخمهای متعفن و ورم و بدبوئی دهان و آشامیدن آن جهت سها نافع و بهترین ادویه قابضه مشعله است از برای دفع عفونات

سورنجان مصلح آن عناب بدل آن آب چغندر است **برک** بفتح با و را و کاف بلغت انگلیسی یعنی پوست درخت است **ماهیت آن** پوست درختی است شبیه بقرفه و از آن تیره تر که از آن حضرت مسیحی آورده اند گفته اند طایفه از فیلسان ملقب بیسوعیت در مملکت پیرو که در امریکای جنوبی واقع است بر خاصیت آن قسم اطلاع یافتند و بفرنگ آورده اند و لهذا منسوب بآنها گشت و آنرا جرونیس برک نامند و در پوست طعمی و رایحه غالب نیست مگر آنکه اندک قبوضتی دارد و رنگ کوبیده آن از قرفه کمتر **طبیعت آن** در دوم گرم و خشک **افعال و خواص آن** جهت حمیات مزمنه کهنه و نائبه مسبوقه بیرو مانند ربع و دوریه حقیقیه بعد تنقیه که زائل نگردد مفید بدین قسم که در هنگام فتره و انقضای نوبت مقدار یکدرم تا یک مثقال طبی آنرا بآب سرد حل کرده بیاشامند سه روز پیهم تا پنج روز تا هفت روز و در بحران تا یکروز و یک شب تا دو روز تا نوبت دیگر بفاصله دو دو ساعت بگیری کیچ گهری هندی است در همان وقت مذکور یکیک درم طبی که دو ماشه میشود با آب سرد حل کرده بخورانند و در حمیات عرضی و مزاجی و قروحی و امزجه متغیره فاسده و هنگامیکه سر سیف ورم کرده و متقیح شده یا شده و در حشا بهم رسیده باشد و در حمیات لازمه و محرقه و در هنگام امتلا و فساد و تعفن اخلاط بحد کمال باشد این دوا عدیم النفع و غیر مستعمل است و همچنین در صداع دوری و امراض نائبه رحم و اکثر امراض که دوره منتظم داشته باشد مگر بعد تنقیه و اسهال و انقضای نوبت در اکثری مفید و آنرا کنه کینه نیز نامند و با اندک ملح طرطیر جهت حمی ربع کهنه بهمان وقت بهمان مقدار تا سه روز پیهم نیز میدهند

برکک شیرازی بفتح با و سکون را مهمله و دو کاف فارسی اول مفتوح و دوم ساکن و کسر شین معجمه و سکون یا مثناة تحتانیه و فتح را مهمله و الف و کسر زای معجمه و یا نسبت **ماهیت آن** برگ قسمی از عنب الدب است و بیخ آن عود بری است و عود البندق نیز نامند **طبیعت آن** بسیار گرم و خشک **افعال و خواص آن** مسکر قوی و زیاده آن مورث جنون و کشنده است

برنجاسف بکسر با و را مهمله و سکون نون و فتح جیم و الف و فتح سین مهمله و فا بیونانی ارطیماسیا و بعربی سوبلا و بفارسی بومادران و بشیرازی برنراسف نامند **ماهیت آن** نباتیست ساق آن قریب بذرعی و شاخهای آن باریک برگ آن ریزه و گل آن مانند شبت چتردار و زرد و سفید و مائل بکبودی نیز و با نبات آن اندک چسبندگی و منبت آن کوهها و صحراهای سایه دار و از سر نو هر سال میروید حکیم میر محمد مومن در تحفه نوشته که چه قیصوم شبیه است بآن تنتین و اکثر یکساق از یک ریشه میروید و بی شاخ و زیاده بر شبری و برگ آن شبیه ببرگ ساق زنبق و از آن بسیار ریزه تر و با چسبندگی قلیلی و گل آن سفید و زرد و با عطریت قوی با ثقل رائحه منبت آن مخصوص کوهها است که باران در آنجا بیشتر شود و اکثر اطبا و عشابین مشوش گردیده اند هر دو را یک چیز دانسته اند و بعضی که دو چیز دانسته و بعضی از صفات قیصوم را در برنجاسف و صفات آنرا در قیصوم مذکور ساخته اند بهترین آن خوشبوی ثقیل الرائحه آن است **طبیعت آن** در اول سوم گرم و خشک و نیز در دوم گرم و در آخر اول خشک گفته اند و منسوب بمشتری است **افعال و خواص آن** ملطف و مفتح و مدر بول و حیض و مفتت حصاة آشامیدن دو درهم گل زرد آن با عسل جهت اخراج اقسام کرم معده و حب القرع مجرب و آشامیدن طبیخ دو مثقال آن و جلوس در مطبوخ آن جهت رفع احتباس حیض و بول و عسر ولادت و انضمام فم رحم و ورم آن و اخراج سنگ و مشیمه و جنین و تنقیه قروح رحم مفید و آشامیدن آب نقوع مقدار دو درهم آن جهت دفع حمیات و بدستور مطبوخ آن جهت اکثر امراض مذکوره خصوص امراض رحم اما باید که غذا بیرو غن تناول نمایند و ضماد آن جهت اقسام دردسر و تفتیح سده دماغی و تقویت دماغ و سرسام بلغمی و سبات و برسینه جهت درد سینه و بر زیر شکم جهت دفع احتباس بول و حیض و تحلیل اورام و تسکین درد ها و بدستور نطول آن و تکمید بدان جهت امراض مذکوره و رفع سده خیشوم و زکام و سدر و دوار و استنشاق طبیخ آن جهت دفع زکام و امراض دماغی و استحمام گل آن و حمول عصاره آن با مر صاف جهت فضلات رحم و آنچه مراد اخراج آن باشد و ذرور سوخته مجموع آن جهت تجفیف قروح و ضماد بیخ آن بر زیر شکم جهت ادرار بول و طمث و باید که در هنگام امتلای بدن ضماد آن را استعمال ننمایند و همچنین هنگامیکه ماده در صدد انصباب باشد بسوی آن عضو مضر گرده و مصلح آن انیسون مقدار شربت

برطانیقی

برک

برکک شیرازی

برنجاسف

آن تا سه مثقال بدل آن در امراض الراس باربو بوزن آن بابونج و در سایر امراض شنبلیله است

برم

برم بفتح با و سکون را مهمله و میم صاحب تحفه نوشته که مؤلف معنی شکوفه ام غیلان صید اللّه و مؤلف جامع بغدادی شکوفه درخت خارداری بزرگ بقامت اثل و بزرگتر از ان و برگ آن مانند برگ خاریکه خرنوب ثمر آن است و گل آن صوفی بمقدار زعرور و زرد و با سفیدی آمیز با عطریت رائحه دانسته **افعال و خواص آن** مفرح و مطیب نفس و تازه آن بالزوجت و منوم و بغدادی نوشته که حکایت کرد برای من شخصی که و ثوق بقول او بود که خشک آن حابس بطن و تازه آن مسهل و در عراق آب مقطر آن که عبارات از انست بجهت خشبوئی و تفریح که دارد در عطریات مستعمل است و در طب غیر مستعمل و آنرا صمغیست و بعضی اطبای عجم حکایت کرد برای من که آن بجهت سرفه مزمن نافعست و بجهت نفث الدم با ماء فاطر کی که دم الاخوین است مفید و صاحب تحفه نوشته که گویند عرق آن در خواص مانند عرق بیدمشک است

برنک کابلی

برنک کابلی بفتح با و را مهمله و سکون نون و کاف فارسی و فتح کاف و الف و ضم با و کسر لام و یا نسبت اسم فارسی است معرب آن برنق و برنج است و بهندیه بائبرنگ نامند **ماهیت آن** دانه ایست کوچک مدور سیاه املس از فلفل ریزه تر و مغز آن سفید و با اندک تلخی و رائحه آن تند بحدیکه محرور المزاج را گاه باشد که رعاف عارض گردد از استشمام و کوبیدهٔ آن و باریک سائیدن گرد آن بدماغ در حین کوبیدن آن و دو نوعست بزرگ و کوچک زنگ بزرگ آن سیاه آمیخته با سفیدی و گرم تر و مقوی و کوچک آن مائل بسرخی و اقوی و تیزتر است و ارفع گرم معده و حب القرع و مستعمل منقی مقشر آنست **طبیعت آن** در آخر دوم گرم و خشک و بعضی در سوم و بعضی در اول گرم و خشک گفته‌اند و این قول اسیار ضعیف است **افعال و خواص آن** مخرج و مسهل بلغم غلیظ و سوداء و اخلاط لزجه از مفاصل بقوت و مجفف رطوبات و قروح و مخرج اقسام کرم معده و امعا خصوصاً حب القرع حتی آنکه استیصال و اخراج کیسه آن میکند و رنگ بول را بشکل آب نمایند بطعم سیکر و مقدار شربت آن تا سه درهم که کوفته و بیخته و با شیر تازه دوشیده آمیخته بیاشامند مضر امعا و مصلح آن کتیرا بدل آن بوزن آن ترمس و نیم وزن آن قنبیل است و بوزن آن شیر گفته‌اند

برنوف

برنوف بفتح با و سکون را مهمله و ضم نون و سکون واو و فا بفارسی ستاباتک نامند که معرب آن ستابانج **ماهیت آن** درختی است قریب باد و برشاخ و برگ آن شبیه برگ زعرور و ازان تیره تر و مزغب و رائحه آن تند و بدبو و شکوفه آن مانند خوشه و با زردی و وسط شکوفه آن زغب دار **طبیعت آن** در دوم گرم و خشک **افعال و خواص آن** محلل و مجفف رطوبات و شکننده بادهای غلیظ بارد و عصاره برگ آن جهت صرع اطفال و سیلان رطوبات از دهان و تحلیل ریاح و تقویت معده و تسکین درد احشای ایشان شرباً و ضماد سائیده با آب آن بر مفاصل و صداع و بربهای پهنی و گردن و شکم و کفهای دست و پای ایشان مالیده و بدستور خورانیدن مقدار یکدرهم عصاره آن محلول باللبن مرضعه ایشان بجید و نفعه جهت امراض مذکوره و ام الصبیان نافع و آشامیدن سه درهم از عصاره آن با یک دانک جاوشیر مسهل قوی بلغم محترق بسوی سوداء و دافع اوجاع حادثه از آنست و یکمثقال آن با یک حبه جاوشیر مسکن وجع قولنج مردان و زنان و مغص و کل حیوانات که از سردی باشد و سعوط عصاره آن با عصاره سداب و جندبیدستر و روغن بادام تلخ جهت جمود و نسیانی که یونانی البمیس نامند و تنقیه دماغ سه روز متوالی و بوئیدن برگ آن جهت تفتیح سده منخرین و غشیه دماغ و زکام و ذرور برگ خشک آن جهت التیام قروح و ضماد آن با زفت جهت خراز نافع مضر امعا مصلح آن صمغ عربی بدل آن مرزنجوش مقدار شربت از عصاره آن تا مثقال و از برگ خشک آن تا دو درهم و نیم است

برواق

برواق بفتح با و سکون را مهمله و فتح واو و الف و قاف **ماهیت آن** بلغت اهل مغرب اسم خنثی است و بعجمی اسم سنک بسنک زردی است که چون بسایند مائل بسفیدی باشد و در عراق متکون گردد و مانند کاه ربا و سندروس کاه را برباید **طبیعت آن** در دوم گرم و خشک **افعال و خواص آن** مانع سیلان خون است مطلقا و جهت خفقان و سپرز شرباً و ضماداً نافع و ضرور آن جهت التیام جراحت مؤثر و پوشیدن انگشتری آن باعث ایمنی از غرق شدن و پیچیدن آن در پارچه با سنگ یمقاق و در زیر سر کذاشتن و خوابیدن باعث دیدن در خواب است هر چه در آن روز ساخته کرده و گویند مجرب است و برق بحذف الف غیر آن است ولیکن مشابه آن

برواقی

برواقی بفتح با و سکون را مهمله و فتح واو و الف و کسر نون و یا بلغت عجمی است بسریانی عبروس و یونانی اسفواس نامند **ماهیت آن** نباتیست برشاخ و شاخهای آن مانند نخان کج خمیده و گل آن سفید و ثمر آن مانند زیتون و طعم آن تند و بیخ آن سفید و پوست بیخ آن با زردی **طبیعت آن** در اول گرم و تر **افعال و خواص آن** مفرح و موافق سینه و دماغ و مدر و مفتت حصاة جهت استسقاء و بواسیر و ضماد آن جهت بهق و داء الثعلب و تحلیل اورام سوخته آن با عسل جهت تقویت جگر و عصاره آن جهت سفیدی و سعفه چشم نافع مضر مثانه و مصلح آن انیسون بدل آن ریباس است

برهتکی

برهتکی بکسر با و فتح را مهمله و سکون ها و تاء چهار نقطه فوقانیه هندی و الف بلغت هندی نام کتائی بزرگ است **طبیعت آن** گرم و خشک **افعال و خواص آن** مقوی دل و مشهی و گدازنده اخلاط و دافع ضیق النفس و سرفه و تب کهنه و درد شکم و ریاح و قراقر و فساد بلغم و کرم معده و مقعده و جذام و قابض است

بربا مصری

بربا مصری بفتح با و سکون را مهمله و فتح با مثناة تحتانیه و الف بلغت مصری یعنی بقله است یعنی بقله که در مصر میروید **ماهیت آن** بقله است شبیه بکرفس و خوشبو و بوی آن مانند بوی رازیانه با اندک تندی و تخم آن سبز و باریک و منبت آن اولا بلاد مصر بوده و از انجا بجاهای دیگر نقل نموده‌اند و ربیعی است و تا اوایل صیف میماند **طبیعت آن**

گرم و خشک در دوم **افعال و خواص آن** مقوی معده و جگر و احشا و محلل ریاح و مانع نزلات و مفتح سده جگر و سپرز و مدر بول و مسخن بدن و گرده و محرک باه و منقی مجاری بول و دافع
بواسیر بسیار نافع مضر دماغ مصلح آن نیلوفر مقدار شربت آن تا دو مثقال بدل آن بسباسه و مداومت خوردن نبات آن جهت منع زردی رخساره آزموده و در سائر افعال و دفع خمار
ضعیف تر از تخم آنست **بزر بالنگه** بفتح با و سکون را و فتح یا مثناة تحتانیه و الف و فتح لام و ها و برای مهمله بجای لام نیز آمده **ماهیت آن** گیاهیست هندی شبیه بنبات عنب الثعلب و دو
نوع میباشد یکی گل آن سفید و ریزه و برگ آن کوچک و مدور و نازک و مشرف بشرفهای ریزه و ساق آن صلب تر از ساق عنب الثعلب و بیخ آن سفید و باریک و بلند و دوم نیز شبیه بدان
و گل آن زرد **طبیعت آن** گرم و تر و بعضی سرد دانسته اند **افعال و خواص آن** آشامیدن آب برگ تازه آن که لعابی میباشد بدین قسم که برگ آنرا شب در آب بخیسانند
و صبح بمالند و صاف نمایند جهت منع جریان منی و تفتیت حصاة و بواسیر و عصاره آن یعنی آب برگ کوبیده آن بدون شکر جهت دفع زهر مار گزیده شربا و سعوطا و بدستور سعوط برگ
خشک آن و اگر مار گزیده بیهوش باشد به بینی او بدمند که تا بقصی انف و دماغ او برسد و ضماد و طلای نوع زرد آن جهت تحلیل اورام و اوجاع و نفخ دمامیل مفید **فصل الباء مع الزای**

بزر قطونا

المعجمه بزر قطونا بفتح با و سکون زای معجمه و کسر را مهمله و فتح قاف و ضم طا مهمله و سکون واو و فتح نون و الف لغت عربیست یونانی قلیون بمعنی برغوثی یعنی شبیه به برغوث
و بفارسی اسفیوس و اسفغول و اسپغول بوا و بحذف واو نامند و در هندی نیز بدین نام مشهور است و در صفهان مشهور باسبزره و در شیراز بنکوست و شکم دریده نیز و بترکی قارنی
یاروق نامند **ماهیت آن** گیاهیست کوچک نهایتا بیک ذرع و برگ آن باریک و بلند فی الجمله شبیه بگندنا و گیاه برنج و از آن باریکتر و کوچکتر و از بیخ آن ساقهای باریک بر
می آید و بر سر آنها خوشه مانند خوشهای گندم و بالای آن غلافی و در جوف آن تخمهای آن و در تابستان میرسد و سه صنف میباشد یکی سفید و این بهترین اصناف است
خصوص مالیده آن که در آب ته نشین گردد و دوم سرخ رنگ و این ضعیف تر از آنست در نفع و بعضی این را بهتر میدانند و سوم سیاه که بدترین همه است و انطاکی نوشته که سفید آن
در مصر بسیار است و سرخ آنرا ابرلیس که نام موضعیست معروف از مصر می آورند و لهذا آنرا ابرلیسیا نامند منسوب بدان و سیاه آنرا صعیدی نامند نیز بدان جهت که از صعید
اعلی می آورند و شکوفه هر یک برنگ آنست **طبیعت** سفید آن در سوم سرد و در دوم تر و سرخ آن تر در اول و سیاه آن با یبوست و اجتناب از استعمال سیاه آن اولی است
افعال و خواص آن آشامیدن سفید آن مسکن تشنگی و حرارت و با قوت محلله و ملین طبع و جهت تبهای حاره و غلیان خون و خشونت سینه و حلق و زبان و سرفه و علل
صفراوی و ذات الجنب و امراض ریوی و اصلاح اخلاط سوخته و سعفه و قرحه امعا و زحیر و دفع یبوست امعا حادثه از صفرا و شراب ادویه حاره و بدستور لعاب آن تنها یا با روغن
بادام جهت امراض مذکوره و برسام و تسکین عطش و تلیین طبیعت صاحب برسام و ضماد آن با سرکه و روغن گل جهت وجع مفاصل حار و نقرس و تلیین اورام ظاهری و ورم عقب گوش و خنازیر
و خراجات و منع آنها از زیادتی و التوای عصب حادث از یبوست و جهت ورم صلب و حمره و حمره و با آب سن جهت فسخ و انفجار دم و طلای لعاب آن و با ضماد کوبیده آن با گلاب جهت درد
سر و با روغن بنفشه جهت تسکین درد سر حار و ترطیب دماغ و اعصاب و رفع انشقاق موی و درازی و نرم کردن آن خصوص چون چند روز پی در پی بمالند و با مثل آن روغن گل
سرخ و پوست خشخاش جهت تحلیل اورام حاره و تسکین درد آن مجرب و چون بیاشامند مقدار دو درهم و نیم تا سه درهم خیسانیده آن در آب گرم تا آنکه لعاب لزوجت آن زود برآید
با شکر سفید و یا سکنجبین جهت تلیین و اسهال مفید و آشامیدن مطبوخ آن در آب نیم گرم جهت درد سینه حار مفید که در آب بجوشانند و بیاشامند و چون بریان نمایند و بروغن گل
سرخ چرب نمایند و بنوشند جهت رفع اسهال و قبضیت شکم و با روغن بادام شیرین جهت رفع سحج صبیان و تسکین مغص و زحیر و زایل گردانیدن غم که بسبب آن احتراق صفرا
باشد نافع و چون بکوبند و بر بدن بمالند بدن را نیکو نرم و فربه گرداند و لاغری حادث از گرمی را ببرد و گفته اند بزرقطونای کوبیده را نباید آشامید که قاتل است و وجه آنرا
بعضی حدت تخم آن و بعض چسپیدن آن بسطوح باطنیه و تقرح آن گفته اند و چون کسی مقدار ده درهم از کوبیده آنرا بیاشامد گویند اولا بدن او سرد گردد و خدر و سستی حادث گردد و کرب و غثیان و
و ضیق النفس و اضطراب گردد و پس غشی و سقوط نبض و موت و علاج آن قی فرمودن بماء العسل حار و نمک سوده چند مرتبه خورانیدن و زرده تخم مرغ نیمبرشت و اسفیدباجات با فلفل و غذاء
و فوتنج و خورانیدن مثلث است بدل بزرقطونا در تلیین طبیعت و خشونت سینه و حلق و سرفه بهدانه و در تبرید و ترطیب تخم خرفه و در نضج تخم کتان مقدار شربت آن از دو

بزر غنج

درهم تا ده درهم است **بزر غنج و بزرغند** بضم با و سکون زای و ضم غین معجمتین و سکون نون و جیم و بضم با و سکون زای و ضم غین معجمتین و سکون نون و دال مهمله در آخر لغت فارسی است
ماهیت آن گویند بار درخت نابسته پسته است و گویند ثمر پسته کیسال مغربی بنده و آنرا پسته مینامند و کیسال هندی بنده و آنرا بزرغنج و این و خواص ملتند بوستانی و درخت پسته نیست

بزر کتان

بلکه بسیار سرد و خشک و قابض و مفرح و در افعال مانند اقاقیا است و دباغان از آن پوست حیوانات دباغت مینمایند **بزر کتان** بفارسی بزرک نامند و بهندی السی
و از مطلق بزر و دهن بزر مراد آنست آشامیدن آن مسهل و منفط است و روغن آن انشاء الله در حرف الکاف مع التاء در کتان مذکور خواهد شد **فصل الباء مع السین المهمله**

بسباسه

بسباسه بفتح اول و سکون سین مهمله و فتح باء موحده و الف و فتح سین مهمله و ها در آخر لغت عربیست بفارسی بزباز و بهندی جاوتری نامند **ماهیت آن** پوست بیرون پوست خشبی جوزبوا است که بر بالای پوست صلب صدفی آن پیچیده می‌باشد و بهترین آن شقر مائل بسرخی تند بو و تند طعم ضخیم تازه آنست که با اندک قبضی باشد **طبیعت آن** در دوم گرم و خشک و گویند در اول گرم و در دوم خشک و اول اصح است و با قوت قابضه و حرارت لطیفه و جوهر ارضیه غالبه **افعال و خواص آن** مفرح و مقوی معده و کبد و باه و منعظ و زیاده کننده منی خصوصاً در بارد المزاج و هاضم و خوشبو کننده دهان و مفتح سدد و مجفف رطوبات و محلل ریاح و صلابات باطنی و خارجی غلیظ و جهت سلس البول حادث از برودت و رطوبت و سحج و نفث الدم و قرحه امعاء و جلب رطوبت سائله و تشنج و اسهال کهنه و در و سپرز و منع ریختن فضلات بمعده و ضعیف و تنشیف رطوبات آن و تقویت رحم و تنشیف رطوبت و خوشبوئی آن و سعوط آن با آب گرم با روغن بنفشه جهت درد سر بارد رطب حادث از ریاح غلیظه و طلای آن بر سر جهت درد سر و شقیقه و صرع و ضماد آن بتنهائی و یا با دویه مناسبه بر ناف و عانه و فقرات پائین ظهر جهت سلس البول و با برگ مورد جهت دفع بدبوئی زیر بغل و با سرگین بز و عسل جهت اورام صلبه و طلای آن با عسل در حمام جهت درد پشت زنان زائیده و ریاح نفاس مجرب و فرزجه آن بعد از طهر معین بر حمل و با زعفران منقی رحم و مصلح آن و مالیدن قیروطی آن بر زیر ناف جهت سحج و قروح امعاء مفید و گویند مضر جگر مصلح آن صمغ عربی است و مصدع و مصلح آن گلاب مقدار شربت آن تا سه درهم بدل آن جوزبوا است و در افعال قریب بآنست لطیف‌تر از آن و جوارش و دواء و دهن و معجون آن در قرابادین کبیر ذکر یافت

بستان افروز

بستان افروز بضم با و سکون سین مهمله و فتح تاء مثناة فوقانیه و الف و نون و فتح همزه و سکون فا و ضم را مهمله و سکون واو و زای معجمه لغت فارسی است و بعربی حبق بستانی و زینة الریاحین و واح نیز گویند جهت آنکه بسیار خوش منظر است و هر گیاه خوش منظر را عرب واح گویند و بفارسی تاج خروس و گل مخملی و گل یوسف و بهندی نوع صغیر آن را کوکنی و کبیر آن را جتا و ماری نامند و آن غیر حماحم است که حبق نبطی باشد چون حماحم برگ آن عریضتر و بالوان و ساق آن سرخ و نبات آن قوی‌تر و بزرگتر و کم گل می‌باشد و بستان افروز برگ آن سبز و ریزه و پر گل و گل آن سرخ مائل به بنفشی و بی رائحه و تخم آن ریزه و سیاه و براق **طبیعت مجموعه آن** سرد و خشک و قابض و رادع **افعال و خواص آن** آشامیدن آب معصور آن مقدار یک اوقیه و نیم و بدستور آب مطبوخ آن با جلاب و سکنجبین جهت دفع حرارت معده و جگر و سده سپرز و رفع سمیت خانق النمر نافع و جرم آن ثقیل و مصلح آن سکنجبین مقدار شربت از آب آن تا یک اوقیه و نیم بدل آن حماحم و تخم آن جهت اسهال نافع و نبات تخم تا سه روز بنوشند و دیگر طل شیر مخلوط نکنند و شب در مهتاب بگذارند و صبح بنوشند و مداومت بر آن کنند سه روز یا زیاده جهت دفع حرقة البول و بول الدم مجرب مقدار شربت آن دو مثقال

بستیاج

بستیاج بفتح با و سکون سین مهمله و کسر تاء مثناة فوقانیه و فتح یاء مثناة تحتانیه و الف و جیم بفارسی خلال که و بعربی سدی نامند **ماهیت آن** نباتیست خاردار و برگ آن با خشونت و ریزه و گل آن سفید و ازرق و شاخهای آن بقدر شبری از یک بیخ روئیده و بر سر هر شاخی چتری مانند قبه رسته و چون از شاخهای باریک آن خلال سازند و تخم آن شبیه بنانخواه و طعم آن تند و ریزه و خشبرک مانند **طبیعت** کنیره آن در اول دوم گرم و خشک با اندک عطریت **افعال و خواص آن** خلال کردن بآن جهت تقویت دندان و طلای آب آن جهت تحلیل اورام و جلوس در طبیخ آن جهت اصلاح حال رحم و ادرار بول نافع و تخم آن در آخر دوم گرم و خشک و آن را بفارسی دومنه ترکی نامند جهت سعال و فواق و ریاح و مغص و حصاة و تفتیح سده جگر و ادرار بول نافع و ضماد مطبوخ آن در روغن زیتون جهت فالج و استسقا و درد مفاصل و مضمضه بطبیخ آن جهت درد دندان سفید مضر ریه مصلح آن کتیرا و مضر سر و مصلح آن نرمس مقدار شربت آن تا دو مثقال بدل آن شیح ارمنی است

بسد

بسد بضم با و فتح سین مخففه و مشدده و دال مهملتین و بکسر با و تشدید سین و بفتح آن نیز آمده و گفته‌اند آن قرو ال معرب قرول النون یونانیست و برومی قولوریون و بلغتی قوالوع بعربی ناشف نامند **ماهیت آن** آنچه مشهور است که بیخ مرجان است اصلی ندارد بلکه سنگی است سرخ پر سوراخ مانند خانه زنبور و لیکن سوراخهای این از آن باریکتر و صلبتر و در سواحل دریای عمان و یمن و فارس و مالدیب وغیرها در زیر آب تکون می‌یابد و صاحب شفاء الاسقام نوشته که گفته‌اند که آن نبات بحری است و در جوف دریا می‌روید و چون از دریا برآورند و هوا بدان برسد سخت و صلب میگردد و نوشته که مستعمل در دواء المسک لسد است زیرا که خوب نرم سائیده میشود و ته نشین ظرف نمیگردد بخلاف مرجان و آن سفید و سیاه نیز می‌باشد سیاه آن صلبتر و سفید آن رخوتر از سرخ آنست و بهترین آن سرخ صلب شفاف بی رمل است **طبیعت آن** در اول سرد و در دوم خشک **افعال و خواص آن** مفرح و قابض و مجفف و دافع سودا و جنون و صرع و خفقان و ضعف معده و فساد اشتها و سنگ مثانه و گرده و سپرز و بواسیر و قاطع نفث الدم و سهال و موی و ذوسنطاریا کبدی و قروح امعاء و عسر البول نیم مثقال آن که با نصف آن صمغ عربی با سفیدی تخم مرغ سرشته با آب سرد بنوشند جهت قطع نزف الدم باطنی و نفث الدم مجرب خصوصاً سوخته آن و محلول خ نیکه در ول منجمد شده باشد خصوصاً محرق آن و ذرور آن جهت خوردن گوشت زائد زخمها و رفع آثار آن و محرق آن جهت نزف الدم ظاهری و تقویت دندان و زائل کردن زردی آن و اکتحال محرق و مغسول آن جهت

و دفع بثورات و تقویت باصره و دمعه و جرب و صلاق و امثال آن و قطور آن با روغن بلسان در گوش جهت ثقل سامعه و کری و ابن الدّه له گفته که چون سه روز هر روز چهار دانگ آنرا با سکنجبین بنوشند
جهت دفع ورم سپرز و سدّهٔ آن مفید و بدستور با آب محرق آن درین امر قویتر و همچنین در جمیع افعال مذکوره و محلول آنرا در دفع جذام مجرب دانسته اند مضر گرده و موثر ... مصلح آن کتیرا
بدل آن جهت حبس خون بوزن آن دم الاخوین مقدار شربت آن تا یک مثقال و تعلیق آن بر معده جهت رفع جمیع علل آن نافع و از خواص آنست که چون طلا و نقره را از هر یک بقدر بسد درهم
گداخته انگشتری با نگین وانی از آن ترتیب دهند و بسد را در آن نصب کنند و در حینیکه قمر و شمس در حد اتحاد خود مقارنت با زهره داشته باشند و صاحب صرع آنرا با خود نگاهدارد
در حال صرع او برطرف شود و دارندهٔ آنرا هرگز غمی نرسد و از چشم بد ایمن ماند و محرق مغسول نوع سیاه آن بدیت مقوی دل و صنعت احراق آن آنست که ریزه ریزه کرده در کوزهٔ
خزفی مطین کرده در تنور گذارند یک شب پس برآورده سائیده استعمال نمایند و باید که بسر حدّ مادیت نرسیده باشد و اقراص بسد و معجون آن در قرابادین کبیر ذکر یافت

بسر

بضم با و سکون سین و را مهملتین **ماهیت آن** غورهٔ خرما است که زرد و مائل بشیرینی شده باشد و مراتب هفت گانه خرما در حرف الثاء در ثمر ان شاء الله تعالی مذکور
خواهد شد و بسر مرتبه چهارم آنست که در هر مرتبه حرارت آن می افزاید **طبیعت آن** در اول گرم و در دوم خشک **افعال و خواص آن** مقوی معده و حرارت غریزی و قاطع نفث
و جهت امساک بطن و نفث الدم و بواسیر و خائیدن آن جهت تقویت لثه و استحکام آن و منع آن از قبول آفات نافع و دیر هضم و مسدد و مولد خلط خام و نفخ و ریاح خصوصاً
آنچه بسبب سردی هوای بلد خام مانده باشد و همچنین صعیدی آن و قبض بسر زیاده از رطب است و چون بسر را با عقیق آورده مالی که شراب مصنوع از آب باران و عسل است
بیاشامند التهاب را ساکن و حرارت غریزی را قوی گرداند و نبیذ بسر بسیار خوشبو و مسکر و مقوی معده و امعا و شدید القبض و ممسک بطن است و بهترین بسر رسیده بیک
آنست بکمال رسیدگی رسیده شروع بافتادن از خوشه نماید و مصلح نفخ و قشعریره و ناقص آن مکیدن آب انار میخوش و انار شیرین و سکنجبین است و مضر ریه و سینه و مصلح آن جلنجبین
و رب بسر در مزاج مانند بسر است و جهت حمی و اسهال و ضعف معده نافع

بسفایج

بفتح با و سکون سین مهمله و فتح فا و الف و کسر یای مثناة تحتانیه و جیم بعربی اضراس الکلب
و ثاقب الحجر و تشمیزه و بیونانی بولوذیون یعنی کثیر الارجل و در مصر معروف باشتران و بهندی کهنکالی نامند **ماهیت آن** بیخیست اغبر مائل بسیاهی و باریک شبیه بهزار پا و گره دار و از
هر گره ریشهای باریک برآمده و بهترین آن آنست که قرنفلی طعم و سطبر با اندک حلاوت و قبض باشد و چون بشکنند رنگ اندرون آن سبز مانند رنگ پسته باشد و سیاه آن بو
بلکه رنگ تازهٔ آن پستئی میباشد و هر چند کهنه شود رو بسرخی و سیاهی می آورد و نبات آن ببیاق و یک شاخ برگ دار شبیه ببال طیور و مانند گیاه سرخس بقدر یک شبر و برگهای آن سبز
اغبر و مزغب و بر آن نقطهای زرد میباشد و از میان شاخهای درختان و از بیخ اشجار خصوصاً بلوط میروید و ربیعی است و در تابستان میرسد صاحب شفاء الاسقام نوشته که شاخهای
آن باریک و بیخ شبیه بپرسیاوشان و از آن غلیظتر و برگ آن نیز شبیه بدان است و حکیم میر محمد مومن در تحفه نوشته که در تنکابن آنرا اوارچماز نامند **طبیعت آن** گرم در آخر
دوم و خشک در اول آن و بعضی خشک در سوم و گرم در دوم و بعضی در اول گرم و در یبوست معتدل نیز گفته اند و قول اول اصح است **افعال و خواص آن** مسهل مرهٔ
سودا و بلغم غلیظ و هر خلطی که ملاقات کند و محلل نفخ و شیر منجمد در معده و قولنج و منجمد کنندهٔ شیر غیر منجمد و جهت دفع سودا و جذام و علل سودایی و مفاصل و تنقیه امعا و آشامیدن
آن با شکر و فانید و با اطعمه جهت دفع کراهیت آن برای کسی که مکروه دارد و آشامیدن ادویه را خصوص پختن آن در سکنجبین و با ماء العسل موجب اسهال مواد سوداوی و خام
لزجه غلیظه و مخاطیه از معده و مفاصل بی ضرر است آشامیدن مطبوخ آن با اصل السوس و انیسون جهت سرفه و ضیق النفس و ربو و مداومت آشامیدن مطبوخ آن با عناب
جهت سقوط دانه بواسیر بغایت موثر و آشامیدن سه مثقال مطبوخ آن با فلوس خیارشنبر یا ترنجبین جهت دفع ریاح بواسیر و درد معده مزمن و صرع مجرب و چون
اصحاب مالیخولیا و جذام هر روز یکدرهم و نیم آنرا با چهار اوقیه مغز فلوس خیارشنبر هفت روز بیاشامند آن هر دو علت را زائل گرداند و آشامیدن آب مطبوخ آن
با ماء الشعیر یا ماء العسل محلل قولنج و نفخ و صالح العمل و هر خلطی که برسد موجود باشد آنرا دفع نماید و جمیع علل سوداویه را نافع و مفرح بالعرض بجهت آنکه استفراغ جوهر سودا
از قلب و دماغ مینماید و چون طبخ نمایند آنرا با خروس پیر سال خورده که خروس را بدوانند تا خسته گردد و پس ذبح نمایند و شکم آنرا چاک کرده پاک نموده بسفایج نیمکوفته
انباشته طبخ نمایند تا مهرا و خوب مهرا گردد و مطیب به تحلیل یا اندکی رازیانه نمایند و بیاشامند اسهال نیکو نماید و چون طبخ نمایند آنرا با سفرجل و یا با فواکه خشک
تر صلاح یابد و فعل آن نیکوتر گردد و ضماد آن جهت التوای عصب و شقاق ما بین انگشتان نافع و گفته اند مضر سینه و مصلح آن پرسیاوشان و طبخ نمودن مرضوض آنرا با ماء الشعیر
و چغندر رومی یا نرم کوبیده و بر آن پاشیده بیاشامند مضر گرده و مصلح آن هلیله زرد و مقدار شربت از جرم آن یکدرهم تا سه درهم و در مطبوخ از دو درهم تا شش درهم و هفت
درهم نیز گفته اند بحسب مزاج و رتبت و سن بدل آن جهت مواد سوداوی نصف آن افتیمون و ربع آن نمک هندی است و صاحب شفاء الاسقام نوشته که هفتادمن گفته

بعضی گرم در سوم و خشک در دوم نیز گفته اند

بشام

بايد پوست آنرا تراشيده نرم كوبيده استعمال نموده تا آنكه منتفخ نگردد و حب بسفايج و سفوف و شراب مطبوخ آن در قرابادين ذكر يافت **فصل الباء مع الشين المعجمة**
بشام بفتح با و شين معجمه و الف و ميم **ماهيت آن** درختيست حجازي يعني منبت آن در اصل ابتدا حجاز بوده و از انجا به بيت المقدس و عراق و مصر نقل نموده اند
و در جبال حوالى مكه مشرفه بسيار است و بالفعل بجاي بلسان حب و عود و لبن آن مستعمل است و دو نوعست كبير و صغير درخت كبير آن اولا بقدر درخت انگوري باشد پس بلند و عظيم ميگردد
تا بقدر درخت توت و بيد و شاخهاي آن راست نميباشد بلكه كج و معوج و گره دار و برگ آن ريزه شبيه بصعتر و بزرگتر از ان و با رطوبتي چسبنده و شيريني كمي و گل آن زرد
و تخم آن سرخ شبيه بكبابه و بيمزه و چوب و ثمر آن خوشه دار و در ان دانهاي مائل بزردي و بعضي سرخ و بعضي طولاني مانند حب صنوبر و نرم و بي طعم مائل به بيمزه كي و اندك شيريني
و قضي و اعراب باديه اين را ميخورند و چوب آن سبز با عطريت و صنفي از ان را حب مدور مانند فلفل و چوب آن خشن و سنگين مائل بسياهي و چون قطع نمايند آنرا و يا برگ سبز و صنف
آنرا آب سفيدي از ان برمي آيد و دمعه و لبن آنست و چون خشك شود مائل بزردي و سرخي ميگردد و اين بهترين اجزاي آن است و مسمى بدهن بلسان است و انشاء الله تعالى
در حرف الدال مع الهاء تفصيل آن خواهد آمد و نوع صغير آن كوبند لي تمر است **طبيعت** تمامي اجزاي آن گرم در دوم و خشك در اول و برگ آن با رطوبت فضليه **افعال**
و خواص آن دمعه آن جهت بياض عين و تنقيه زخمها و تجفيف آنها و قطع نزف الدم و عرق و درد دندان بارد و ادرار نمودن بول و حيض و حمول آن با زعفران جهت
اعانت بر حمل و تنقيه رحم و تعديل مزاج آن نافع و حب آن مقوي معده و اعضاي باطنيه و بطي الخروج از معده و جهت گزيدن عقرب شربا و مضغا و ضمادا نافع و روغن
حب آن مسهل بلغم و مره سودا و مورث مغص و برگ آن تنهائي و يا با روغنهاي مناسبه خضاب نيكو است چون طبخ نمايند و يا بكوبند و بر موي بمالند و بخشك بگذارند و يا برگ
تازه آنرا بكوبند و در روغن جوش دهند تا سياه گردد و چوب آنرا با خود داشتن و عصا از ان ساخته بدست گرفتن موجب قضاي حاجات است و از اين سبب آنرا خشب اليسر و عصاي

بشنين

موسي نامند و مسواك نمودن بچوب آن جهت خوشبوئي دهان و تقويت و استحكام لثه نافع و چون حب آن مورث كرب و امراض رديه است اجتناب از ان اولي است **بشنين**
بفتح با و سكون شين معجمه و كسر نون و سكون ياء مثناة تحتانيه و نون اهل مصر آنرا عرائس النيل نامند از جهت آنكه در هنگام برگشتن آب نيل و ماندن آن جا بجا در آن ميرويد
ماهيت آن گياهيست شبيه به نيلوفر و ساق آن باريك و بلند و گويند چون آفتاب طلوع ميكند منبسط و بلند ميگردد و سر آن از آب برمي آيد و چون غروب مينمايد منقبض و كوتاه
و سر آن در آب فرو ميرود و سر آن مانند كوزه خشخاش و بزرگتر از ان و در ان دانها شبيه بجاورس و اهل مصر آنرا خشك نموده و آرد كرده نان از ان ميسازند و بيخ آن مانند
شلغم و سيب و آنرا بيارون نامند و خام و پخته آنرا ميخورند و پخته آن زرد رنگ شبيه بزرده تخم مرغ در رنگ و طعم و دو صنف ميباشد خنزيري و اعرابي آن بهتر و بيخ آن با عطريت
طبيعت آن در دوم سرد و در اول سوم تر **افعال و خواص آن** در جميع افعال مانند نيلوفر است بيخ اعرابي آن با اندك حرارتي چون با گوشت طبخ نموده
تناول نمايند مقوي معده و باه و جهت زحير و اسهال صفراوي و باشير جهت سرفه نافع و رديء الغذا است و گل آن با قوت محلله و روغن معمول از گل آن مانند روغن
گل جهت رفع جنون و درد سر حار و شقيقه و ذات الجنب سعوطا و طلاء مفيد و شربت آن در افعال مانند شربت نيلوفر است و دانه آن محلل ورمها و جهت بواسير نافع و گويند
مضر مثانه و مصلح آن عسل مقدار شربت آن تا هجده مثقال بدل آن نيلوفر است و در هند و بنگاله چيزي شبيه باين ميشود در غديرها و بحيرها كه تالاب و جهيل مينامند در
اوائل هنگام طغياني آب و آنرا كنول ميي نامند و ثمر آن كنول گته و بيخ آنرا سلكي و گل آن شبيه بگل نيلوفر و خوشبوتر و بزرگتر از ان و ظرف زيرين برگهاي آن سفيد
و بالاي آن گلابي و سرخ رنگ و بسيار خوش منظر و غنچه آن صنوبري شكل به هيأت كوزه خشخاش بسيار بزرگي و سر فواره و در اندرون آن دانها بمقدار ثمر طوس و فندق
و كوچكتر از ان كه بهندي نيم نامند مدور و اندك طولاني با پوست سبز اندك صلبي و در اندرون آن پوست سفيد نازكي و مغز آن مانند مغز فندق و بادام و پسته با قلاوه و ماچه
و در ان با نه سبز نازك تلخ طعمي آنرا دور كرده و مغز آن در هنگام خامي شيرين و لذيذ و نازك و آنرا ميخورند و بعد رسيدن و خشك شدن صلب ميگردد و آنرا در ظرفي گلي

بصاق

بالاي آتش بريان كرده نيز ميخورند و نيز آنرا آس نموده و نان پخته بطريق سويق نيز ميخورند و بيخ آنرا نيز در خامي خام و بعد رسيدن پخته ميخورند ممسك و مقوي باه ميدانند
افعال و خواص جميع آن قريب به نيلوفر است **فصل الباء مع الصاد المهملة** **بصاق** بضم با و فتح صاد مهمله و الف و قاف و بساق بسين مهمله
و بزاق بزاي معجمه نيز آمده و مراد آب دهن انسان است ما دام كه در دهان است **طبيعت آن** گرم و با رطوبت بالفعل و يابس و در آخر امر و در حين گرسنگي حرارت
و يبس آن زياده و در حالت غضب و ارتياض در كمال حرارت **افعال و خواص آن** جالي آثار مانند بهق و كلف و قوبا و سياهي و كمودت طلاء و قاتل كرم گوش قطورا
و خائيده گندم ناشتا جهت نضج اورام و تحليل آنها ضمادا نافع و در حال كمال حرارت با زهر سموم و كشنده مار و افعي است چون در دهن آن اندازند و در انسان نيز

بصل

خواص آن را بالاجمال ذکر یافت بصل بفتح با و صاد مهمله و لام به فارسی پیاز نامند و بهندی نیز بدین نام مشهور است ماهیت آن بری و بستانی میباشد بری آن [illegible]
سارها و کوه ها کثیر الوجود و طعم و برگ و بوی آن مانند پیاز و این را بترکی کومران نامند و قویتر از بستانی است و بستانی آن سفید و سرخ و بزرگ بالیده و کوچک میباشد بهترین همه
سفید بزرگ بالیده آبدار آنست طبیعت آن در آخر سوم گرم و در اول سوم خشک با رطوبت فضلیه افعال و خواص آن مفتح سده و مقوی شهوت طعام و با
خصوصا پخته آن با گوشت مجرب و دافع مضرت هوای وبائی و طاعون و اختلاف آبها خصوصا در اسفار و اول ورود در بلدان خوردن خام آن با نان و مدر بول و حیض
و مفتت حصاة و مطبوخ مهری آن کثیر الغذای و ملین طبع و مسکن جشای حامض و پخته آن با چربی و دنبه جهت تنقیه سینه و شش از اخلاط لزجه و پخته آن با سرکه و پرورده آن [illegible]
جهت یرقان و سپرز و برانگیختن اشتها و تقویت هاضمه و منع غثیان صفراوی و بلغمی و تنهای مانع ادویه کریهه و دافع سموم و آب آن جهت رفع ضرر سگ دیوانه گزیده نافع خصوصا
چون یک چهار یک از آن بوزن نبات و در عرض سه روز خورده شود و بغایت مجرب و قطور آن در چشم بعد تنقیه بدن جهت دمعه و حکه و جرب و ابتدای نزول آب با عسل جهت
بیاض و قرحه عین و ضعف بصر و ظلمت حادث از رطوبات و مواد غلیظه و سعوط آن منقی دماغ و بوئیدن آن جهت رفع ضرر هوای وبائی و تعفن هوا و سده دماغی و تحلیل بخار
و چکانیدن آب آن در گوش جهت رفع ثقل سامعه و طنین و پاک کردن چرک و تحلیل ریاح آن و تحنک با آن جهت خناق بلغمی و آشامیدن آب کوبیدهٔ معصور آن مقدار ده
مثقال تا بیست مثقال بحسب ضعف و شدت آن جهت رفع سمیت عقرب گزیده و ضماد کوبیدهٔ آن بر موضع نهش مجرب النفع و نیز ضماد آن جاذب خون بظاهر جلد و [illegible]
رنگ رخساره با عسل و با روغن و نمک جهت دفع برص تا آلیل کلف قروح شهدیه و گویند مجرب است و با موی آدمی جهت نهش سگ دیوانه گزیده و بدستور با نمک و سداب و عسل جهت
تا آلیل برآمده و با انجیر جهت گزیدن عقرب و زنبور و ضماد پخته آن تنهائی و با ادویه مناسبه جهت نفخ اورام بارده و با زرده تخم مرغ با روغن تازه یا پیه جهت دفع اوجاع مقعده و حکه
و تحلیل ورم آن و با روغن کوهان شتر جهت رفع تشنج و شقاق مقعده و بواسیر و زحیر و بازنیت جهت دفع کجی ناخن مجرب و حمول مقشر فرو برده آن در روغن زیت جهت گشودن دهن
رگهای بواسیر و ادرار خون مؤثر و قیروطی آن با پیه مرغ جهت لیش پا از کفش و موزه مفید و طلاء پوست سوخته آن با موی سوخته جهت آکله مجرب و در جمیع افعال سفید و بزرگ
آن قویتر از غیر آن مضر محرورین و اکثار آن مورث نسیان و کثیر عشی و ریاح غلیظه و مولد کرم معده و خلط غلیظ در جرم معده و تشنگی و مصدع محرورین خصوصا تازه آن و با کوبیج
و مصلح آن شستن آنست و با آب و نمک و با سرکه خوردن و بعد از آن آب انار و کاسنی تناول کردن و رافع بدبوئی آن باقلا و مغز گردکان مشوی و نان سوخته است چون گوشت
و بقول و حبوب همه با سمیت را با پیاز طبخ نمایند و با پیاز ورق کرده در روغن بریان کنند دفع آن مینماید و لذیذ میگردد و تخم آن در آخر دوم گرم و خشک و با رطوبت فضلیه و [illegible]
و ضماد آن جهت داء الثعلب و بهق نافع مقدار شربت آن یک مثقال است و حمول بصل و دواء قیروطی و لعوق و مراهم و محلل آن در قرابادین کبیر ذکر یافت بصل القیء بفتح قاف
و سکون یا و همزه ماهیت آن پیازیست ریزه و پوست آن سیاه و برگ آن شبیه ببرگ بلبوس و در طول از آن درازتر طبیعت آن بسیار گرم افعال و خواص آن
چون در آب جوش دهند و آب آن را بیاشامند قی را بهیجان آورد و چون قدری زیاده از آن بخورند یا جرم آن را بیاشامند از غایت شدت قی فضله بقی دفع کرده و بسا
باشد که منجر بخناق و سقوط قوت گردد و اولی ترک استعمال آنست خصوصا بیخ آن مکرر و هنگام شدت حاجت در شخصی قوی المزاج ممتلی البدن با مقویات معده مانند

بط

حب الاس و مانند آن نه تنهائی فصل الباء مع الطاء المهمله بط بفتح با و سکون طای مهمله در آخر بفارسی اردک بضم همزه و سکون را و فتح دال مهملتین و کاف
بهندی [illegible] بدک و بنج نیز نامند ماهیت آن اسم صنفی از طیور آبی است ابلق مختلف الالوان کوچکتر از اوزکه بفارسی قاز و بهندی راج هنس نامند و [illegible]
آن کوتاه و اهلی و وحشی و جنگلی میباشد طبیعت آن در دوم گرم و در اول خشک مرطب برطوبت فضلیه و اهلی آن گرم تر از طیور اهلی است و بعضی گفته اند [illegible]
میکنند و در محرور مورث تب افعال و خواص آن کثیر الغذا و دافع ریاح حار و دیر هضم و نفاخ مگر بازوهای آن مسمن بدن و گرده و مبهی و مولد خون غلیظ و
سریع التعفن و مصدع و چون هضم شود بهترین گوشتها است در تقویت باه و زیاده کردن ماده منی و سائر قوی و خوردن جگر آن خصوصا بازوهای آن مولد خون
صالح و خفقان را مفید و تصفیه صوت مینماید و ضماد گوشت آن با نمک جهت تا آلیل و پیه آن بهترین پیهها است گرم و لطیف و ملین و محلل و با قوت نافذه و [illegible]
جهت اورام مقعده مفید و ضماد آن با آرد باقلا جهت خفقان و ورم پستان و تسکین اوجاع بارده و آشامیدن آن جهت امراض مذکوره نافع و سرفه و خشکی سینه و خشونت
صوت و لذع امعاء و اوجاع آن و اعماق بدن و همچنین تدهین بدان و تحقین بگداخته آن با ادهان و ادویه مناسبه مفید و تخم آن غلیظ و دیر هضم و ضعیف تر از تخم مرغ و برای
رفع هزال و سرفه و درد سینه و باکهربا جهت قطع سیلان خون و زحیر و برشته آن با سداب و روغن زیتون جهت سرعت تکلم اطفال و سائیده پوست آن با مروارید

و ثملگی نوشادر و جهت رفع بیاض قوی الاثر است و سنگدان آن دیرهضم و از تعفن دور و چون هضم شود مقوی معده و احشا است و خاکستر پر و بال آن جهت تحلیل خنازیر سفید و زبل
آن بسیار گرم و جهت زوال کلف و نمش و خنازیر نافع و سورت بطیء الهضم و صداع مصدع مصلح آن سرکه و زنجبیل و سکنجبین و ادویه حاره مانند سداب و کرفس و فوتنج و اگر بریان نمایند باید
که پیاز و غیر آنها و ادویه مذکوره در جوف آن گذارند و با روغن زیت یا غیر آن بریان کنند و اگر اسفیدباج سازند در جوف آن گشنیز و کرفس و سداب و پیاز و کید و دانه خشخاش
گذارند و با نخود و کندنا و دارچینی طبخ نمایند و بهر حال باید که خوب مهرا پخته شود و زهومت و سهوکت آن زائل گردد و دهن آن جهت اوجاع مفاصل نافع و در قرابادین ذکر یافته
و چون او کثیر الزهومت است باید برای رفع زهومت آن بعد از ذبح دو سه ساعت در زمین دفن نمایند پس برآورده پاک کرده طبخ نمایند و آن بدین قسم که دو سه دفعه
با آب خالص جوش دهند و آن آب را بریزند پس با اندک پیاز ورق کرده و افاویه و بقول حاره و سیر طبخ نمایند و بهر نحو که خواهند تناول کنند و بط بری و صحرائی زهومت آن
بسیار است و اولی اجتناب از آن است **بطارخ** بفتح با و طاء و الف و ضم راء مهمله و خاء معجمه اسم ماده تخم ماهی است که هنوز تخم نشده باشد و جامد و بقدر انگشتی و سائل او نیز
میباشد مانند ریگ و بهترین آن تازه مائل بزردی سائل آنست **طبیعت** نمکسود آن در دوم گرم و خشک **افعال و خواص آن** قاطع بلغم و جالی قصبه ریه و جهت
گرده و سپرز و ریاح نافع مضر محرورین و سریع التعفن مصلح آن زنجبیل و بالخاصیة قاطع تشنگی آن سکنجبین ترشها است مطلقا و آنچه در گیلان تخم ماهی اشبیل میسازند
قریب الفعل است بدین **بطم** بضم باء و سکون طاء مهمله و میم درخت حبة الخضرا است و بفارسی و بترکی درخت سقز نامند **ماهیت آن** درخت آن عظیم میشود و در خزان میریزد
و برگ آن طولانی و ثمر آن معطر و تخم آن شبیه بسماق و عدس و از آن بزرگتر و با خوشه و مغز آن سبز و شیرین و با دهنیت شبیه بمغز پسته و از آن نازکتر و حرب و بالای مغز آن
پوست خشبی و زیر پوست سبز آن پوستی صدفی شبیه بپوست و از آن نازکتر و نوعی از آن بسیار نازک میباشد و بفارسی کلخنک نامند و نوعی اندک صلب و پوست آن سبز مایل
بسیاهی و طعم آن ترش و بفارسی بن نامند و خام آن با عفوصت و خوش رائحه و طعم و در شیراز خنجه نامند و در ماسلینه داخل مینمایند جهت خوبی رائحه و طعم آن و در حبة الخضرا انشاء الله
تعالی بتفصیل مذکور خواهد شد منبت آن سنگستانها و دامنهای کوه و زمینهای خشک صلب **طبیعت** درخت و برگ شاخ تازه آن گرم در آخر دوم و خشک در آخر اول و خشک
آن در سوم گرم و خشک **افعال و خواص آن** محلل و قابض با حدت و نطول پوست آن محلل اورام و برگ خشک کوبیده بیخته و با آب سرشته آن خضاب نیکو است
و با سرکه و روغن جهت رویانیدن و دراز کردن و نیکوئی و رفع خشونت موی و خاکستر چوب آن با روغن یا غیر آن جهت داء الثعلب مفید و صمغ او را بفارسی و بترکی سقز نامند
و در علک البطم انشاء الله تعالی مذکور خواهد شد **بطیخ** بکسر با و طاء مشدده و سکون یاء مثناة تحتانیه و خاء معجمه لغت رومی است و بیونانی فافن و بفارسی خربزه نامند
ماهیت آن معلوم و معروفست و انواع میباشد بخارائی و سمرقندی و دارایی و غیر اینها از اصناف جیده و گرمک که هلیون نامند و پائیزه از اصناف پست و متوسطان غیر اینها
از اصناف بسیار که تفصیل آن طولی دارد و بالجمله هرچند شیرین تر و لطیفتر و نازکتر باشد جوهر آن بهتر است و هر چند تفه تر و غلیظتر باشد ردی تر **طبیعت آن** در حرارت معتدل
و در دوم تر و شیرین آن در اواسط درجه دوم گرم و گرمک آن در گرمی و تری معتدل و تفه آن در اول سرد و در دوم تر **افعال و خواص آن** جالی و مقطع و ملطف و سریع
النفوذ و مرطب دماغ و بدن و مسمن آن و مفتح سدد و جهت استسقا و یرقان نافع خصوصا گرمک آن و مدر شیر و عرق و بول و مخرج حصاة و سریع الاستحاله بخلط غالب در معده و مولد
صفراوی و مورث رمد خصوصا در بلدان و امزجه حاره و اکثار تناول آن مسهل تا آنکه و در سدد اخلاط موجوده در معده و مصلح حال کرده و قروح باطنی و جلای آن و مرخی احشای
و مصدع ناشتا خوردن آن مورث تبهای صفراوی و بر بالای آن موجب تخمه و با اغذیه کثیفه مانند پنیر باعث سده و بهترین اوقات تناول آن مابین دو طعام است
که طعام اول از معده منحدر شده باشد مصلح آن سرکه و آب انار ترش ضماد لحم آن جهت تسکین ورم و درد چشم و اورام صلبه و با بوره جهت رفع کلف و آثار جلد و ضماد
پوست آن جهت منع نزلات و ورم دماغی خصوصا جهت اطفال و آشامیدن دو درهم پوست خشک آن جهت ریزانیدن حصاة و انداختن آن در دیگ باعث زود
پخته شدن گوشت است و آزموده شده و ریشه آن از یکمثقال تا دو مثقال مقیئ قوی و ضماد آن با عسل جهت قروح شهدیه نافع و تخم آن در اول گرم و در دوم تر مفتح
سده کبد و مدر بول و منقی گرده و مثانه و امعاء و ملین طبع و مبهی و با قوت محرکه مواد ساکنه و جهت سرفه حاره و درد سینه و خشونت زبان و حلق و تبهای
حاره و مرکبه و تشنگی و حرقة البول و تسکین قرحه و خشونت قضیب که از جهت حصاة بهم رسیده باشد و جهت بدرقه شدن قوت ادویه بجگر و مجاری بول بغایت نافع و ضماد کوبیده
مقشر آن بر رخساره و بدن بغایت جالی بشره و جهت رفع کلف مجرب گویند مضر سپرز و مصلح آن عسل و بنفشه مقدار شربت آن از دو درهم تا پنج درهم و بجز پوست تخم آن با هم جهت
ورمی که از سرما زدگی و برف در چشم بهم رسیده باشد بغایت نافع همچنین چون بسبب شدت سردی هوا بول در مجرای احلیل یخ بسته باشد خصوص که تخم آن ناشسته

بطارخ

بطم

بطیخ

بطیخ هندی

بارشیهای آن در پوست آن گذاشته خشک نموده باشند چنانچه رسم بعض اهل ایران است **بطیخ هندی** بطیخ رقی و بطیخ هندی بطیخ اخضر نیز نامند و بعربی الاغ و دابوقه نیز و بفارسی
خربوزهٔ هندی و معروف بهندوانه است و بهندی تربوز نامند **ماهیت آن** معروف است و انواع میباشد بهترین آن رسیدهٔ شیرین شاداب شکننده پر ریشه آن است خواه رنگ
آن زرد و عسلی و یا نباتی باشد خواه سرخ و تخم آن خواه سیاه باشد و خواه سرخ و خواه ابلق و رقی بفتح رای مهمله و کسر قاف و یا و نسبت منسوب برقه است که اسم موضعی است از شام و گفته‌اند
رقه اسم قریه ایست از بغداد و در انجا خوب و جرم آن نرم و نازک میباشد به نسبت جاهای دیگر و رقی بکسر رای معجمه غلط و تصحیف است **طبیعت آن** در اول دوم سرد و در
آخر آن تر **افعال و خواص آن** مسکن حدت صفرا و خون و تشنگی و مدر بول و مولد خون رقیق و بلغم شیرین و مرطب بدن و جهت حمیات محرقه و غب خالص و شخصی که در معده
و کبد او صفرا متولد گردد خصوصاً که در کیفیت ردی و در کمیت بسیار باشد و بدن او لاغر و خشک محرور المزاج باشد تعدیل مزاج او باین و اینها است از استعمال ترشیها و مقطعات
دیگر و آنچه دران قوت قبض باشد و آشامیدن آن با سکنجبین جهت یرقان و مواد صفراویه محترقه و اعانت بر هضم و ادرار بول و تفتیت سنگ کرده و با شکر تبرید زیاده نماید و با شیر
جهت امراض سوداویه و با تمر هندی جهت مواد صفراویه و جرب و حکه و با شیر خشت و امثال آن جهت تبهای حاره و دفع خلط ردی الکیفیه که هضم و ناشتا خوردن مضر خصوصاً
که هوا گرم و عطش بسیار غالب باشد و چون سر هندوانه را سوراخ نمایند و قدری عسل دران ریخته سر آنرا مستحکم بسته یک هفته در زیر سرگین اسپ دفن نمایند مانند شراب مسکر میگردد
و اما مضر و مفسد معده است و هندوانه در مزاجیکه صفرا بسیار غالب باشد از جهت لطافت تحلیل بصفرا میگردد مانند آب کدو مضر سپرز و بارد المزاج و معده سرد و مصلح آن عسل و گلقند
و در سرد المزاج بدون مصلح مضعف باه و مورث درد مفاصل و امثال آن است و تخم آن در دوم سرد و تر و در جمیع افعال مانند تخم کدو است و با قوت مسکنه مواد متحرکه مانند آب مقدار
شربت آن تا پنج درهم و جهت اخراج حصاة و انحدار غذا از معده گویند مجرب است مربای پوست هندوانه با عسل و شکر جهت برسام و وسواس و بهرسیی و در سینه ضعف معده که از خلط
گرمی باشد نیز بتقویت ضمناً نافع و صنعت آن در قرابادین کبیر ذکر یافت

فصل الباء مع العین المهملة

بعر

بعر اسم سرگین حیوانات است که خشک و از هم منفرد باشد مثل
سرگین گوسفند و شتر بعوض بق و صغیر است که بفارسی پشه خاکی نامند و بعیر اسم جمل است

فصل الباء مع الغین المعجمة

بغر

بغر بضم باء موحده و سکون غین معجمه و فتح
رای مهمله و الف **ماهیت آن** از جملهٔ اغذیه اهل خراسان است که آرد گندم خمیر کرده و برشته پهن کرده و بقدر درهم پاره بریده ترتیب میدهند بدین نحو که در آب یخنی یا قلیه میریزند تا خوب پخته گردد
پس چاشنی سرکه یا دوشاب یا آب لیمو یا قند و یا آب غوره و یا کشک و یا ماست و یا امثال اینها داخل کرده و یک دو جوش دیگر داده فرود آورده تناول مینمایند **طبیعت آن** گرم مایل
باعتدال است **افعال و خواص آن** مشهی و مسکن قی صفراوی و التهاب و تشنگی و مقوی بدن و مفتح سده و مصلح حال کرده و صاحبان ریاضت و مولد خون صالح و
بطی الهضم و مولد ریاح است و مصلح آن دار چینی است و آش ماهیچه که آش برگ نامند در جمیع افعال و خواص مانند آنست و آش رشته که آنرا خمیر باریک و طولانی می برند و بدستور طبیخ
مینمایند نیز مثل آنست

بغل

بغل بفتح باء و سکون غین معجمه و لام در آخر لغت عربیست بفارسی استر و بهندی خچر نامند **ماهیت آن** حیوانیست که از نزدیکی اسپ و الاغ
تولید میباید بدانچه که پدران الاغ و مادران مادیان باشد بهتر است و نادر بعمل می آید آنچه مادران الاغ و پدران اسپ باشند از ان پست تر و کثیر الوجود و این حیوان تاب مشقت
و باربرداری و سواری و سفر زیاده از اسپ و الاغ دارد و خوش رفتار میباشد خصوص خچر آن **طبیعت آن** در سوم گرم و خشک **افعال و خواص آن** گوشت آن
جهت وجع مفاصل و پیه آن مسکن نقرس و عرق النساء و چون با روغن زیتون مثل آنرا طلا دهند و سه روز هر روز چهار مثقال با آب عصی الراعی بنوشد مرد عقیم میگردد و چون
زن بعد از طهر بلا فاصله سه روز هر روز سه مثقال جگر آنرا بخورد منع حمل او نماید و بدستور دل آن و بدستور بول آنرا چون بیاشامند نیز مسقط آنست و موی آن و فرزجه و چرک
گوش آن نیز همین خاصیت دارد و بخور سم آن مسقط مشیمه و گریزاننده هوام است و همچنین بخور زبل و موی آن گریزاننده هوام است و پنج درهم سم آنرا با روغن مورد محرق
کرده بهر جا که موی ریخته باشد بمالند موی برویاند و داء الثعلب را زائل گرداند و با خود داشتن پوست آن مسقط جنین است و اگر حامله نباشد مانع حمل است و خوردن آن جهت تسکین
قولنج نافع و چون ذکر آنرا با مازو بکوبند و در زیت طبخ نمایند و بر موی بمالند موی را سیاه و دراز گرداند و مجرب دانسته اند و ذکر الاغ نیز همین اثر دارد و لیکن ضعیف تر است از ان

فصل الباء مع القاف

بق

بق بفتح باء موحده و سکون قاف بعربی ناموس و بفارسی پشه و بهندی مچهر نامند و اهل مصر و یمن و حجاز کتان بضم کاف
و تشدید تاء مثناة فوقانیه و اهل عمان یمامه و بحرین و لحسا و قطیف صنج بفتح صاد معجمه و سکون میم و جیم گویند **ماهیت آن** بدانکه درین اختلاف است از کلام صاحب
قاموس که البقة البعوضة وهی دویبة مفرطحة حمراء منتنة والبعوضة بالضم دویبة کالخنفساء وهی دویبة سوداء و از کلام شیخ داود انطاکی که البق له اسم یقع عندنا علی البعوضة
اعنی الناموس و هو غلط و الصحیح انه الفسافس و یعرف بالشام و المصر بالبق و هو حیوان احمر و راسه اسود و له ارجل اربع صغار سریع الحرکة یتولد فی الاکنة الحارة زمن الصیف

بالخشب والحصر والاراضي العفنة معلوم میگردد که غیر پشه است بلکه حیوانی است که بفارسی شب گز و سرخک و بهندی کهتمل نامند و از کلام صاحب مجمع البحرین که البعوضة بالفتح واحد
البعوض الذي هو صغار البق و اشتقاقها من البعض لانها كبعض البقة وهي على خلقة الفيل الا انها اكثر اعضاء فان للفيل اربعة ارجل وخرطوما وذنبا ولها مع هذه الاعضاء رجلان
زائدتان واربعة اجنحة وخرطوم الفيل مصمت وخرطومها مجوف فاذا طعنت به جسد الانسان استقى الدم وقذفت به الى جوفها كالبلعوم والحلقوم و از کلام صاحب تحفه نیز
پشه معلوم میشود و این درست است و آن اشتباه است و منشای اشتباه اطلاق بق است بر ضافس در بعضی لغات و آن دو نوعست بزرگ و کوچک بزرگ آن بهیائی است که صاحب
مجمع البحرین نوشته و این را بق و ناموس نامند و کوچک آنرا بعوض و در نی زارها و بیشه‌های پر آب گیاه نوع بزرگ آن بسیار میباشد و گزنده و باسمیت و کوچک آن در جاهای تاریک
و پای دیوارهای نمناک و سمیت این از آن کمتر و لیکن صاحب تحفه بتبعیت شیخ و او داکثر خواص ضافس را در بق ذکر نموده بدانکه خرطوم فیل مصمت نیست بلکه مجوف بجای بینی آنست آب
و مائعات را بدم در آن میکشد و آنرا پاشیده در دهان خود میریزد **طبیعت آن** گرم و خشک در دوم **افعال و خواص آن** بلع نمودن زنده آن با حنا جهت دفع عسر البول
و قطع حمی و بلع هفت عدد آن در جوف باقلی سوا خدا قبل از نوبه تب ربع مجرب گفته و نفوخ سائیده آن در احلیل جهت ادرار بول و تفتیت حصاة نافع و چون بگزد بسبب سمیتی که دارد و در عضو
خارش و اندک ورمی حادث گردد مصلح آن مالیدن روغن و آب لیمو است و چون زرنیخ سوده و نوشادر را با پیه گاو سرشته چند روز در مکانی که در آن بسیار باشد بخور کنند منع تولد آن نماید
و مجرب دانسته اند و از دود کاه و سرگین گاو و زاج و شونیز و چوب صنوبر بگریزد و مجرب نموده صورت نیز باعث قلت ضرر و الم نیش آنست **بقثوفرش** بفتح با موحده و سکون قاف
و ضم ثای مثلثه و سکون واو و کسر فا و سکون را مهمله و ضم ثا مثلثه و نون لغت یونانیست **ماهیت آن** نباتیست برگ آن شبیه ببرگ تره تیزک و از آن ضخیم تر و تیز طعم
و ساق آن مربع و گل آن شبیه بگل بادروج و تخم آن مانند تخم گندنا و بیخ آن سیاه مدور مایل بزردی و کوچکتر از سیب و بوی آن شبیه ببوی شراب منبت آن سنگلاخها **طبیعت**
آن گرم و خشک **افعال و خواص آن** محلل و ملطف و مقطع ضماد برگ آن جهت خراجات عظیم و ثوالیل سنگوسه و جذب خار و پیکان از بدن و تخم آن قویتر از برگ آن و ضماد آن با آرد
جو محلل قوی و جاذب خار و پیکان از عمق بدن بسوی ظاهر و بیرون آورنده آن و چون بیاشامند تخم آن یک مثقال خوابهای ردی مشوش بینند و بیخ آن در جمیع افعال از آن ضعیفتر و چون بیاشامند
مقدار دو مثقال آنرا با ماء القرطین که ماء العسل است اسهال بلغم و مره سودا نماید مقدار شربت آن تا دو مثقال است **بقر** بفتح با و قاف و سکون را مهمله بفارسی گاو ماده و بهندی گای
نامند **ماهیت آن** معروفست و نر آن که ثور باشد بهندی بیل نامند **طبیعت** گوشت آن زیاده از کیمیاء آن گرم و خشک است و از جمل کمتر و از بز خشکتر **افعال و خواص**
آن گوشت آن بطی الهضم و غلیظ و خون متولد از آن غلیظ سوداوی و محدث امراض سوداوی مانند سرطان و جذام و ورم سپرز و داء الفیل و دوالی و بهق و جرب و قوبا و وسواس و تب ربع
و مانند اینها از امراض و مداومت آن مضر اصحاب مفاصل و عرق النسا و قاطع حیض و ولادت پیش از وقت و مورث جرب و حکه و موت فجاه بسبب سده و صعود بخار غلیظ بد بوی
بسوی قلب و دماغ و نصاری چون بالای آن خمر می آشامند لهذا بسیار استعمال مینمایند جهت آنکه خمر آنرا هضم مینماید و قوت آنرا باقی میدارد و کسی که خمر نمی آشامد نباید که
استعمال نماید و باید کسیکه گوشت آنرا تناول مینماید گاه گاهی تنقیه سودا با آشامیدن مسهل سودا نموده باشد و متعرض ادرار بول شود و اجتناب نماید از آشامیدن شرابها و آبهای
غلیظ نی زارها و ایستاده و چون بیاید در بدن خود التهابی و سوزشی سرکه بیاشامد و یا در طبخ آن سرکه داخل نماید و لیکن سرکه با آن معین بر زیادتی تولید سودا است و لحم آن در
طعم لذیذ می باشد و از برای صاحبان کد و ریاضات و ثقیل نیکو است و مسمن و مقوی بدن و قاطع مرار رقیق و اما باعث تعفن خون است و بهترین آن گوشت گوساله فربه صحیح المزاج
است و بعضی آنرا بهتر از گوسفند چهار ساله میدانند و زرد آن بهتر از سائر الوان و بهترین اوقات خوردن آن ایام ربیع است و بدترین آن پیر و لاغر علیل است و چون از گوشت آن
سکباج پزند منع سیلان ماده از معده و کبد نماید و آشامیدن مرقه آن که دهنیت آنرا تمام گرفته باشند با سرکه جهت منع انصباب مواد صفراوی بسوی معده و کبد و امعاء و منع انتشار آن
در بدن و دفع یرقان و ادرار صفرا و قطع اسهال صفراوی نافع و چون محرور المزاج و صاحب معده ضعیف اراده تناول آن نماید باید که آنرا خوب طبخ نماید و با کاشم و سداب و سیر
و با سرکه و عسل و شیر نیها سوای خرما تناول نماید و خوردن تره تیزک و خردل بعد از آن نیکو است و باید که آب بالای آن بزودی نیاشامند تا آنکه شکم خشک گردد و پس بیاشامند بالا
آن شراب قلیل المزاج رقیق زرد یا سرخ و چون گوشت پیری آنرا بریان نمایند و چون آب آنرا کوفته در گوش بچکانند کرم آنرا بکشد و چون بر سوختگی آتش بمالند منع آبله آن نماید و مصلح گوشت
آن دارچینی و فلفل و زنجبیل و مهرا انجدان آنست و چون در هنگام طبخ قدری پوست خربزه در آن و یک انار اندازند مهرا و لذیذ گرداند و مصلح گوشت گوساله استحمام و ریاضات بود و سرگین آن تر
زائل گرداند و قوت باه بیفزاید و چون با سرکه پیش از طلوع آفتاب بر برص بمالند زائل گرداند و شاخ آن سرد در دوم و خشک در سوم است و چون شاخ گاو نر را خشک نموده براده نمایند
خصوصا از کنارهای آن و مقدار یک مثقال آنرا با آب سرد بیاشامند جهت حبس رعاف و با شراب عفص جهت حبس اسهال و همچنین شاخ سوخته و استخوان میخی آن و هم سوخته آن جهت تسکین وجع

جلای ورمهای سفید و چون دو مثقال آنرا با عسل بیاشامند اخراج حب القرع نماید و چون هر روز نیم درهم آنرا با سکنجبین بیاشامند و مداومت بر آن نمایند ورم طحال عظیم را تحلیل و بدو ماه را برکند و در دوران
زنان زیاده از یک ماه است و بخور آن جهت گریزانیدن هوام و چون از شاخ چوب آن انگشتری سازند و بپوشند در انگشت جهت صرع و ام الصبیان نافع و اهل سودان بسیار مستعمل دارند و زهره آن گرم و
قریب بچهارم گلیه و اول آن اکتحال آن جهت جلای بیاض چشم و لعوق آن با عسل جهت خناق و حکه و نار فارسی که آتشک نامند و اهل مصر اینها را در ان مرض مستعمل دارند و دو زیست و لیکن بعسل استعمال
آن جایز نیست و همچنین مالیدن آن از بیرون بر حلق جهت خناق و چکانیدن آن در گوش جهت تسکین وجع آن و قطع چرک و ریم از ان خصوصاً با عسل یا با آب سداب و زیت و طلای آن جهت بیاض
قروح و با نطرون جهت زوال آثار جلد و کلف و تنهای بر مقعده جهت قروح آن و همچنین قطور آن با شیر یا شیر زنان در گوش جهت قطع سیلان چرک از ان و حاقن نمودن خراج که در ان بهم رسیده باشد
و یا انخراق که در ان عارض شده باشد و بآب کنند تا جهت طنین و صدا یا که در گوش بهم رسیده باشد و غرغره آن با عسل و با مراهم جهت جمره و بحیم و مانع تفلیح آنست و چون بر نیش جانوران
سمی بالند و در آنرا تسکین دهد و سمیت آنرا زائل گرداند و بعضی برای دفع سموم مقدار یک دانگ آنرا با مصلح آن که کثیرا و عسل است جهت دفع سموم می آشامند و طلای آن با عسل جهت
قروح خبیثه تسکین وجع آن و وجع قروح فرج و ذکر و غلاف انثیین و معین تحلیل اورام اینها است و ضماد آن با نطرون و طین قیمولیا جهت جرب متقرح و برص و سبوسه سر و کلف
و آثار جلد نافع و با معاجین جهت صاف کردن منی و فرزجه آن با ادویه مناسبه جهت احتباس حیض و تنقیه رحم و مالیدن آن بر تنه درخت مانع کرم افتادن در ثمر آن است و خرزه
آن که چیزی است که در زهره بعضی گاوان میگردد و سرم ملبا شده و بعد بر آوردن و رسیدن هوا بدان اندک صلب میگردد و آنرا حجر البقر و بهندی گاوروچن نامند در حرف الحاء در احجار
انشاء الله تعالی خواهد آمد و جند البقر در حرف الالف مع الحاء ذکر خواهد یافت و خون نوریقی گاو نران بسیار گرم و خشک و غلیظ ضماد آن با آرد جو جهت تلیین و تحلیل اورام صلبه و طلای
مخلوط آن بخون حیض و کرم کرده آن جهت تسکین وجع نقرس و مفاصل مجرب و خوردن آن در ساعت ذبح مقدار ربع اوقیه کشنده بخناق بسبب سد منافذ روح و حدوث ورم حنجره و لوزتین
و سرخی زبان و کرب و غشی شدید و عارض میگردد شارب آنرا غثیان شدید و اضطراب و اضطرار پس سرخی زبان و ظاهر شدن قطعه خون جامد بر دندان و وجع نواحی حلق پس ورم و تشنج و خفقان
و کزاز و علاج آن آنست که قی او را نفرمایند بلکه پنیر مایه با سرکه حل نموده و تخم کرنب و خاکستر سرو و چوب انجیر و شیر انجیر و برگ طباق که بیونانی هوقورنا مند و حلتیت و بوره با و بخور دهند
و یا جوشانیده آنرا با فلفل و عصاره عوسج و حقنه فرمایند بحقنه حاده و مکرر بحلق او رادعات و مبردات بریزند و تقویت فرمایند دماغ و حلق او را بشمومات و لطوخات و بر شکم او آرد جو
و ماء العسل ضماد نمایند و علامت برء او آنست که از مخرج اسفل او چیزی شبیه بزعفران دفع گردد و گفته اند از خواص گوشت آنست که چون پخته و در خون آن فرو برده در شیشه کنند و سر آنرا
محکم ببندند و تا چهل روز بگذارند تا متعفن گردد و کرم افتد و آن کرمها را در شیشه دیگر کنند و بگذارند تا یکدیگر را بخورند و یک کرم بماند آن کرم سم قاتل است نیم درهم آن در ساعت کشنده
و چون با بزر البنج قدری آنرا ساییده در بینی دمند بیهوش گرداند و بول آن جهت جلای کلف با سرکه جهت درد دندان و چون با حرمل بجوشانند و بشویند با آن عضو محذور را خدر
آن زائل گردد و مجرب است و چون ناخواه را در بول گوساله یکشبانه روز بخیسانند پس برآورده خشک نموده نرم بکوبند و هر روز بمقدار یک درهم با شراب تناول نمایند جهت استسقاء
سفید و غشاوه و ستبای صاحب تب ربع بسبول آن با بول آدمی ممزوج کرده زائل کننده آنست قضیب خشک کرده گوساله مقوی باه و نعوظ و بدستور خصیه خشک کرده
برادة نموده آن و بیه آن جهت سرفه و ضعف و قروح قصبه ریه و معده و حرقة البول شرباً و در جمیع افعال بهتر از پیه خوک است و طلای آن بر خنازیر و قروح و جروح و بهق سفید و خارش
بول آن در ابوال و لبن آن در البان مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی و چون روده های آنرا گرفته پاک شسته پر باد نمایند و سر آنها را بسته بر ریسمانی آنها ببندند و آن روده های پر باد را در حوض
و یا غدیره و یا نهری که در اینها وزغها بسیار باشند فرو کنند شب سرد باشند و حرکت دهند همه وزغها خیال مار نموده از ترس خاموش گردند و بگریزند **بقر الوحش** صاحب تحفه نوشته
که نوعی از ایل است و مذکور شده و شاید اشتباهی باشد زیرا که بقر الوحش غیر ایل است و بفارسی نیله گاو و بهندی بروجه بضم راء مهمله و واو مجهول و فتح جیم و ها نامند و فی الجمله شبیه بگاو است که جهان
شاخهای آن بی فروع و بی شعبه مشابهت با ایل که بفارسی گوزن نامند ندارد و در خواص قریب بدانست **بقس** بفتح با موحده و قاف و سکون سین مهمله معرب زبقسین و بقسون
یونانیست و اهل شام شمشاره و بفارسی شمشاد نامند **ماهیت** آن درختیست عظیم برگ آن مانند برگ انار و سورد و داران کوچکتر و سبز تر و ساق آن سفید و صلب و چون خشک شود
با بن نزدیک گردد و داران قاشق و عصا و منگی و شانه و غیر اینها سازند بسبب صافی آن و در جهای آن ناز کباشند کاغذ نیز میسازند و بر آن قرآن و کتاب می نویسند و شاخهای آن بسیار
و نخران میشکند و گل آن سفید با عطریت بسیار و تخم آن سیاه مانند حب الآس و فلفل **طبیعت** آن در دوم گرم و خشک و سرد نیز گفته اند **افعال و خواص آن** برگ آن سم حیوانات
خصوصاً اشتر و ضماد نشاره آن با حنا بر سر جهت تقویت موی و دفع صداع و تفرق شوون آن و با سفیدی تخم مرغ و آرد گندم جهت استحکام مفاصل و وثی و وهن و نطول طبیخ
برگ آن جهت خروج مقعده مجرب و تخم آن قابض و مجفف رطوبات معده و امعاء و قاطع سیلان لعاب از دهان و ضماد مطبوخ آن با شراب که بجد قوام رسد جهت جمره و نمله ساعیه و سعفه

بقر الوحش

بقس

و باعسل و حنا جهت رفع آثار جلد نافع مقدار شربت از تخم تازه آن که دانه آنرا بیرون کرده باشند تا یک اوقیه و از خشک آن سه مثقال و عرق شکوفه آن در تقویت دل و دماغ قوی تر از عرق
بهار و نارنج است و چون از چوب آن شانه سازند موی را تقویت بخشند و فساد آنرا دفع گرداند

بقلة الحمقاء

بقلة الحمقاء بفتح با و سکون قاف و فتح لام و ضم تاء مثناة فوقانیه و سکون لام
و ضم حاء مهمله و سکون میم و فتح قاف و الف لغت عربی است و نیز بعربی فرفخ و رجله و حشیشة البقلة اللينة مباركه و بقلة فاطمه و بقلة الزهرا و بفارسی خرفه و تورک و بعبرانی ارغیلم و بفرنگی برغال
سالی و بهندی خلفه و قسم کوچک آنرا لونیا نامند و وجه تسمیه آن بحمقاء آن است که در مسیل و وادیها و رودخانها و جاهای نمناک بیجا میروید و خصوصیت بمحلی ندارد و گیاه آن بسیار نرم
و تر و خفیف می باشد **ماهیت** آن دو نوع است بزرگ و کوچک گیاه بزرگ آن کمتر از ذرعی و ساق آن اکثر مفروش بر زمین و بسطبری انگشتی و بسیار نازک و شکننده و مایل
بسرخی و برگ آن مایل بسبزی و پهن و اندک ضخیم و گل آن سفید و تخم آن سیاه ریزه و در برگ آن لزوجت و در شاخهای آن قوت قبضی میباشد و لهذا مطبوخ آن در بعضی امزجه اطلاق
و در بعضی امساک بطن مینماید و در بعضی بلاد حاره با بسه خام آنرا نیز میخورند مانند سبزیهای دیگر از نعناع و پودنه و ترخانی و کرفس و برگ کاسنی و نوع کوچک آن مفروش
بروی زمین و برگ و تخم آن از آن بسیار ریزه تر و با نورقیت بسیار و اندک ترشی و این اکثر خودرو میباشد خصوص در بنگاله این نوع کثیر الوجود است بخلاف نوع کبیر آن
و بهترین آن نوع بزرگ برگ و ساق سرخ آنست و نیز نوعی دیگر میشود و برگ آن که بزرگ آن اندک طولانی و خودرو است **طبیعت** آن در سوم سرد و در دوم تر و قدما سوم
نیز تر گفته اند با اندک قوت قبضی **افعال و خواص آن** برگ و ساق آن جالی و مسکن صفرا و قامع آن و مسکن خون و حرارت جگر و معده و حدت تبهای حاره و دافع اوجاع
و عطش و ذیابیطس و صداع حار و قاطع نفث الدم و نزف الدم و حرقتی که از سینه آید مانع نزلات حاره و مبخر و دماغ و قی باز دارد و تفتیت حصاة و ادرار بول نماید و جهت سرفه و قرحه
و حرقت مجاری بول و مثانه و امعاء و زحیر و بواسیر دامیه و تسکین حرارت رحم و حرقت و وجع آن و حابس حیض بقوت قبض و برودت خود و جهت حب القرع و باد سرخ چون آب
آنرا گرفته مقدار ده درهم با نبات مقدار ده درهم و با شکر بیاشامند و خوردن پخته آن با اندک روغن و پیاز بریشته کرده جهت قطع اسهال مراری و تقویت امعاء و حمیات
حاره و دافع ضرر اصحاب تب و امراض حاره نمودن بغایت نافع خصوص در بلدان و فصول حاره و چون محرور المزاجان لاغر و خشک تنان اکل نمایند ابدان ایشانرا
تر و فربه گرداند و با سرکه خوردن آن قلیل الغذا جهت اوجاع کرده نافع و خائیدن آن جهت دفع ضرس و اکثار آن محدث ضرس و عصاره آنرا داخل اکتحال و برودات
نمودن نافع و ضماد آن با روغن گل جهت تسکین صداع حار صفراوی و سوختگی آتش و اورام حاره و با شراب جهت بثور سر و با آرد جو جهت تسکین صداع حار و ورمهای گرم
چشم و مقدمه سقاقلوس و اورام دماغی و جرب و حکه و ورم انثیین و شری و جمره و به تنهائی جهت تسکین حرارت اعضا و سوختگی آتش و بر معده و کبد جهت تسکین حرارت آن و با حنا
بر کف دست و پای جهت تسکین حرارت آن و بهق بشرط تکرار عمل نافع و بدستور طلای آن جهت امراض مذکوره و ریختن آب آن با روغن گل بر سر جهت صداع حار صفراوی و حقنه آب آن
جهت وجع انثیین حار و سیلان فضول از امعاء و رحم مفید و ضماد بیخ آن جهت ثآلیل و تر از نبات آن و برگ و ساق آن مقوی باه محرورین و مضعف مبرودین و ضعیف الحرارت
و بالخاصیه مسقط اشتها و اکثار آن مورث تاریکی چشم مصلح آن مصطکی و کرفس و نعناع مقدار شربت از آب آن تا بیست مثقال و فرش نمودن نبات آن مانع احتلام و تخم آن
در جمیع افعال مانند آب آنست و از آن ضعیف تر و با قوت مسکنه مواد و در تسکین عطش قوی تر از برگ آن و درور آن جهت قلاع و بثور دهان اطفال و غیر آن نافع و گویند مضر سپرز و معده
بارد است و صاحب شفاء الاسقام جهت سپرز مفید نوشته و چون پنج درهم آنرا نرم کوبیده پخته با شکر یا جلاب جهت حمیات حاده و سرفه حاره و التهاب کبد و لذع معده
و امعاء بنوشند نافع و تلیین بطن نماید و مصلح آن قند مقدار شربت آن تا پنج درهم بدل آن در اکثر امور بزر قطونا و بریان یعنی بو داده آن قابض و غیر بو داده آن ملین طبع
جریره و حلوای بزر بقلة الحمقاء در قرابادین ذکر یافت

بقلة یمانیه

بقلة یمانیه آنرا بقلة عربیه و بقلة مائیه و بربوز و جربوز و اهل اندلس بلیطس و بفارسی سفید مرز و اهل بلخ منج و اهل
بخارا و جرجان بورمنی و بسندی فانتهاری و بهندی چولائی نامند **ماهیت** آن مالیقی و بغدادی نوشته اند که گیاهیست شبیه بکاسنی و از آن ریزه تر مایل
بسرخی و بی طعم و در کنار آبها میروید و حکیم میر محمد مؤمن در تحفه نوشته که در تنکابن و طبرستان اسکنی نامند و ابن تلمیذ گوید که تخم آن شبیه است بتخم بستان افروز و قسم ماده آن
سرخ مرز است و مترجم صیدنه ابوریحان نوشته برگ آن شبیه ببرگ زردآلو و مناسبتی میان آن و بستان افروز این است که نبات بستان افروز سرخ میباشد و نبات این سبز و
تخم هر دو با هم مشابهت تمام دارند و نوع سرخ آن را که برگ و شاخ آن سرخ و درازتر است و آنرا تجنج نیز گویند و نوع دوم را ماده و این قول اصح و چولائی چنین است و سفید
آن در بنگاله بسیار بلند می شود بلکه اکثر پهن بر روی زمین میباشد **طبیعت** آن در دوم سرد و تر **افعال و خواص آن** ملین طبع و مرطب بدن و قلیل الغذا
و مطفی حرارت غریبه و مولد خلط صالح و مسکن تشنگی و سرفه حار چون با آب انار و روغن بادام طبخ نمایند و طلای عصاره آن با روغن گل جهت صداع شمسی احتراقی و ضماد

آن جهت جرب و حکه و اورام حاره و خراج و قروح و ورم چشم و ثآلیل و قروح باطنی و نشهدیه و غلیان خون نافع و بطی الهضم و مضر مبرودین و قاطع باه و مصلح آن جوارشات حاره و جهت
محرورین نافع و مسکن سرفه و عطش عارض از حرارت و مره صفرا خصوصاً جوشانده و پخته آن با روغن بادام شیرین و آب انار شیرین و کشنیز تر تازه یا خشک و طلای آب آن جهت صداع
عارض از احتراق شمس نافع و تخم آن سرد و خشک و رادع و جهت امراض حاره و اورام گرم شرباً و ضماداً و صاحب مفید و صاحب دستور الاطبا نوشته که بیخ آنرا چون با آب بسایند و بر عرق مدنی
که بفارسی رشته و پیوه و بهندی نارو نامند بمالند نافعست مضر گرده مصلح آن شکر مقدار شربت آن تا سه مثقال است **بقلة حامضه** بفارسی تره خراسانی و ساق ترشک
ساک چوکه نامند **ماهیت آن** قسمی از حماض بزرگ و رق بی ساق است و از برگ کرنب کوچکتر و در جاهای نمناک میروید و طعم آن ترش **طبیعت آن** در دوم
سرد و خشک و گویند در اول **افعال و خواص آن** شکم را ببندد و مره صفرا و سودا را مسهل بود و اشتهای طعام آورد و هرگاه نقصان از حرارت باشد محرور المزاج را نافع و مبرود را
مضر و عصب را بد مصلحش آن عسل است **بقلة البریه** آنرا بقلة الرمل نیز نامند جهت آنکه منبت آن اکثر صحراهای ریگی است **ماهیت آن** نباتیست از کاسنی بری
کوچکتر و بیخ آن پهن بر روی زمین و گل آن زرد بخلاف قنابری که بیخ آن بزمین فرو رفته است و طعم آن با اندک شوری و تلخی و در آخر زمستان میروید و در آخر تابستان [illegible]
و تخم آن شبیه به بذر آن است **طبیعت آن** در اول سرد و بارطوبت معتدل و گویند گرم و خشک است **افعال و خواص آن** مصلح امزجه و سریع الهضم خفقان قلب و
خوشبوئی دهان و استحکام لثه و تقویت عمور یعنی گوشت بن دندانها و تقویت قوت هاضمه و معده و کبد و حشا نافع و صفرا را دافع نماید و بخور عرق آن جهت حمی ربع و حمی بلغمیه نافع
و از خاصیت آنست که چون زیر جامه خواب گذارند خوابهای خوب بینند **بقلة الرماد** بضم را مهمله و فتح میم و الف و دال **ماهیت آن** نباتیست برگ آن شبیه ببرگ باتنگ
و از آن ریزه تر و مائل بغبرت و بیخ آن باریک و پرشعبه و بیرون آن سیاه و اندرون آن سفید و منابت آن اکثر بلاد مغرب و ارمینیه و جزائر و خوزستانست و هر سال در بهار میروید
و تا اواسط تابستان میماند **افعال و خواص آن** پوست بیخ آنرا چون بکوبند و بفشارند و عصاره آنرا گرفته طبخ نمایند تا غلیظ و سیاه مانند زفت گردد و بر پیکان تیری که حربه
که بمالند و بهر حیوانیکه بزنند و بخون آن برسد آنرا در ساعت میکشد و اهل اندلس بیخ مقشر آنرا بجای کندش استعمال مینمایند در نهایت گرمی و خشکی و سه درهم آن کشنده است
بقلة الاوجاع بیونانی آنرا اقاقالیا و اهل مغرب توجره نامند **ماهیت آن** درختیست عظیم منبت آن سواحل هند و زیربا د و دکهن و بنگاله و برگ آن مانند برگ
بادام و گل آن بسیار زرد و ثمر آن مدور و مایل بسبزی و در آخر سرخ میگردد و بعد رسیدن سیاه و شیرین و چون دو سه شب آنرا بخیسانند مدادی بغایت خوش رنگی میشود و گویند
عین الدیک تخم ثمر آن است **طبیعت آن** در سوم گرم و در چهارم خشک **افعال و خواص آن** ذرور آن جهت التیام قروح کهنه و جراحت تازه و قطع نزف الدم
و تجفیف قروح سائله و غسول آب آن جهت نیکوئی رنگ رخساره و تقویت مفاصل نافع و بخور آن کشنده به بیهوشی و سکون و بعضی را خناق متعلق علاج آن مقیئات و مطلبات
و حقنها و حمولات مسهله و فصد در صورت احتیاج است و گویند علاج پذیر نیست و صباغان چوب آنرا چون تراشیده در رنگ کرباس و غیره مستعمل دارند **فصل الباء**
مع الکاف **بکما** بفتح با و کاف مشدده و الف **ماهیت آن** درختی است در مکه معظمه زادها الله تعالی شرفاً شبیه به بشام و برگ آن از آن ریزه تر و ثمر آن
مدور و تر و بزرگتر از آن و دمعه سفید که از آن میچکد از ماندن مانند دمعه بشام سرخ میگردد **طبیعت آن** در دوم گرم و خشک **افعال و خواص آن** ضماد ثمر آن جهت
نضج دمامیل صلبه و اورام بلغمیه و مرکبه و سایر صلابات و مسواک چوب آن جهت تقویت لثه و منع آفات از دندان و دمعه آن جهت وجع اسنان و تخم آن مقوی معده و جهت
سرفه و اورام بلغمیه سوداویه نافع **بکچی** بضم با موحده و سکون کاف و کسر جیم فارسی و سکون یا لغت هندی است و باچی نیز گویند **ماهیت آن** تخمیست مدور و اندک
طولانی و پهن و اندک سیاه و اندرون آن سفید و در غلافی مدور و سه چهار عدد قریب بهم در خوشه مانند عنب الثعلب و برگ آن مانند برگ بقلة خراسانی و گل آن گلابی رنگ
طبیعت آن گرم و خشک و سرد و خشک نیز گفته اند **افعال و خواص آن** ملین و نفاخ و مشهی و مفرح و جهت برص و بهق و جرب و فساد خون و جذام شرباً و ضماداً
بتنهائی و با ادویه مناسبه دیگر و جهت قی و صفرا و حمیات بلغمیه و دیدان و حب القرع و قروح مجاری بول نافع و تخم آن در افعال مذکوره قوی تر و اهل هند تخم آنرا از جمله
رسایین میدانند **بکمن** بضم با موحده و فتح کاف مشدده و سکون نون و عوام بکم میم نیز گویند **ماهیت آن** گیاهیست هندی مفروش بر روی زمین برگ آن
ریزه اندک پهن طولانی و باشرفه کمی و ثمر آن اندک مدور و بیخ برگها باریک **طبیعت آن** گرم و خشک **افعال و خواص آن** آشامیدن آب برگ آن جهت
رفع حمیات بلغمیه و عفنه و سرفه بارده و حبس البول و حرقت آن و حصاة مثانه نافع و ضماد آن منضج دمامیل و گویند چون روی توتیا را گداخته و در حین گداختن
سائیده قدری معتدی بر آن ریزند آنرا سوخته سفید آب میکند و اندر غایت خوبی **بکمون** بضم با موحده و سکون کاف و ضم میم و سکون واو و نون لغت فارسی و بعضی

بقلة حامضه

بقلة البریه

بقلة الرماد

بقلة الاوجاع

نباتیست مغربی منبت آن الوادی افریقیه شبیه بافیسون و باندک تلخی طبیعت آن در اول دوم گرم و خشک و جهت درد شکم مجرب مخصوص ... سفید است بضم بفتح با موحده و قاف ... ماهیت آن

بکما

بکچی

بکمن

بکمون

عرض ناصد **طبیعت آن** از جملهٔ یتوعات است و گیاه آن در کنار آبها میروید شبیه بدرخت سماق و شاخهای آن زیاده بر پنج عدد نمیباشد و مایل بسرخی و شیر دارد و ازین جهت آنرا ذو
الاغصان نامند برگ آن شبیه ببرگ کاج و پیچیده و گل آن سفید و درهم و تخم آن شبیه بشاه دانه و آنرا حب الفقدمی وانند **طبیعت آن** گرم و خشک **افعال و خواص آن**
مفتّح سدد احشا و جهت سپرز بغایت نافع و گفته‌اند که اگر زن در سالی یکعدد از تخم آنرا تناول نماید در آن سال آبستن نگردد و اگر هفت سال بدان مداومت نماید هیچ وقت حامله
نشود **بکهر سنڈه** بفتح بای موحده و سکون کاف فارسی و خفای ها و کسر رای مهمله و سکون یای مثناة تحتانیه و نون و دال چهار نقطه هندی و ها لغت هندی است **ماهیت**
آن ظاهرا نوعی از خروع است که در بنگاله میشود و فرق میان این و خروع آنست که شاخهای درخت بکهر سنڈه از پایین روئیده میباشد و برگ این مانند برگ بید انجیر و ثمر
این پیچ خورده و مدوّر اندکی طولانی و پوست آن سبز و صاف و مغز تخم این سفید و مخدّر مانند تا توله **افعال و خواص آن** هر نوع ساقه برگ آن ملصق و ملحم جراحات تازه
و قاطع نزف الدم آن بسرعت و مجرّب **فصل الباء الموحدة مع اللام** بلادر بفتح بای موحده و لام و ضم دال و سکون رای مهمله و بذال معجمه نیز آمده لغت فارسی است
ماخوذ از بهلاوه هندی و بعربی حب القلب و حب الفهم بجهت مشابهت آن بقلب حیوان و برومی انقردیا نامند **ماهیت آن** ثمریست هندی درخت آن شبیه بدرخت بهلسا
و شاخهای آن از یکدیگر رسته مایل بسوی زمین و بر زمین افتاده و هر جا شاخ آن بزمین میرسد ریشه می‌بندد و منبت آن جنگلها و دو نوع میباشد یکی صغیر و ثمر آن شبیه بنارنجی و بهی
و در خامی سبز و بعد رسیدن زرد میگردد و در اندرون آن لحمی اندک شیرین و با چاشنی کمی و عفوصت بسیاری و بعضی مردم آنرا میخورند و بر سر آن مانند اکلیل دانه صنوبری شکل مانند دل
حیوان و بر سر آن گل آن میباشد و بعد رسیدن سیاه میگردد و گل آن میریزد و در اندرون ثمر آن تخمها میباشد و گوشت آن اندک شیرین چاشنی دار با عفوصت بسیار بعضی اطفال
و مردم آنرا میخورند و اکلیل بالای آن که بلادر است مغز شیرین دارد مانند مغز بادام و بر بالای آن مغز و زیر پوست رطوبتی غلیظ لزج و آن عسل آنست که دهن با در نیز نامند و طریقه
اخذ عسل آن آنست که سر آن که مانند قمعی است بریده ابزار گرم کرده بدان بخیزند و بفشارند بقوت تمام و آنچه عسل از آن برآید در صدفی و یا در ظرفی شیشه و یا چینی جمع نمایند
و همچنین دانه دیگر تا بقدر مطلوب برآید و یا آنکه بر روی سنگی و یا تابه آهنی بگذارند و دسته هاون آهنی را گرم کرده بر آن بفشارند تا عسل آن برآید و بدستور مذکور جمع نمایند
و یا آنکه با کفچه نرم بکوبند و اندک نمک آبی بر آن پاشیده در پارچه کرباس قوی انداخته در شکنجه بکشند تا آنچه روغن در آنست بخوبی و آسانی برآید پس جمع نمایند و بکار برند و باید
که در جمیع احوال دست و دهن و بینی را محافظت نمایند که باعث تورم آنها نگردد زیرا که در بعضی افراد بسبب عدم موافقت بخار و رائحه آن باعث تورم ابدان ایشان میگردد
چه جای رسیدن عسل آن پس اگر اولا امتحان نموده پس متوجه اخذ آن گردند بهتر است و چون خواهند که مغز آنرا تناول نمایند باید که بلادر درست را در آتش بگذارند تا پوست
و عسل آن سوخته گردد و مغز آن نسوزد پس پوست عسل سوخته کرده و مغز آن نسوزد پس پوست عسل سوخته آنرا دور کرده مغز آنرا تناول نمایند و طریقه استعمال عسل آن آنست
که بروغن مغز گردکان و یا کنجد تازه یا روغن گاو تازه چرب و خلط کنند و یا با مغز گردکان و یا کنجد مقشر و یا نارجیل سائیده بسرشته تناول نمایند و داخل معاجین و غیرها
کنند و تنهائی بدون دهن و یا شیئی دسمی چنانچه ذکر یافت استعمال آن جائز نیست و دوم کبیر که در بنگاله و هند مشهور به بادام فرنگیست درخت و ثمر آن نیز شبیه بدان است
الا آنکه اکلیل این که بادام فرنگی نامند بهیأت گرده و بزرگی آن میباشد و عسل این کمتر و مغز این شیرین‌تر و ماکول و عسل این غیر مستعمل است و دستور خوردن مغز این
بدستور نوع اول است و در نوع اول بعضی دانها کم عسل و خشک میباشد و این را بلادر ذکری نامند **طبیعت** عسل آن در چهارم گرم و خشک و پوست آن در سوم و مغز
آن در سوم گرم و در اول خشک **افعال و خواص آن** مسخّن و محلّل و ملطّف و مقرّح جلد و جهت قروح و امراض بارده و دماغیه و رطوبیه مانند فالج و لقوه و رعشه و خدر
و نسیان و اختلاج و قطع ثآلیل و دفع رطوبات و ریاح و سلس البول و دسم و سایر آثار جلدیه و تقویت حفظ و ذهن و اعصاب و دندان و باه نافع مضر محرورین و محرق
خون و مورث یبوست دماغ و جنون و سرسام و مالیخولیا و جوشش دهان و تهیج بدن مصلح آن روغن گردکان و مغز تازه آن و مغز نارجیل تازه و کنجد مقشر و استنشاق روغن
بنفشه و خورانیدن ماء الشعیر و اشیاء بارده و مصلح تهیج عارض از آن گویند روغن ماهی ریزه است که بهندی تنگره نامند که در روغن کنجد طبخ نموده بر بدن بمالند مقدار
شربت آن از ربع درهم تا نیم درهم و دو درهم آن کشنده بدل آن پنج وزن آن فندق و ربع آن روغن بلسان و سدس آن نفط است اکتحال آن در چشم با آب مورد
بیاض و رافع آن خربق و ضماد آن با ادویه مناسبه غیر مقرّحه جهت جمیع امراض بارده نافع و مغز آن لذیذ و بی‌مضرت و مبهی و مهیج باه و پوست آن مهیج باه و جهت سیاهی موی
بغایت مؤثر خصوصا که با روغن بطم مدبّر نموده باشند و دستور اخذ عسل آن و خوردن بلادر و مرکباتیکه اصل و عمده در آنها عسل آنست مانند انقردیا و جوارش بلادر و حلوا
و دلبهره و دهن و عرق و لبابه طولونیه و مزید العمر و معجون آن در قرابادین ذکر یافت بدانکه شخصی که بلادر خورده باشد و از امراض حاده و سوزش باطن و جراحات

والتهاب وجوشش زبان وحلق وسواس عارض شده باشد علاج او آنست که او را مسکه تازه و روغن گاو و یا گوسفند و یا روغن کنجد تازه بخورانند و بر بدن او مکرر بمالند و فاد زهر حیوانی
مجرب با دوغ گاو تازه ساییده بخورانند تا آنکه حدت و لذع آن اندک تسکین یابد پس ماء الشعیر و دوغ گاو ترش و شوربای چرب و برنج چرب خصوص بروغن کنجد تازه بخورانند و در بینی او
روغن بنفشه بادام بچکانند و بر سر او چیزهای خنک نیز بمالند مانند روغن گل با شیر زنان و امثال آن و نطول نمایند بر سر آن آبیکه بنفشه خشک و پوست خشخاش و جو مقشر
و تخم کاهو و بیخ لفاح از هر یک یک مشت در آن بجوشانند تا آنکه آب سرخ گردد و صاف نموده مکرر بر سر او بریزند و لعاب بزرقطونا با جلاب و آب انار و اشیاء بارده رطبه
و آب گوشتها بخورانند و مصلح قروح حادث از بلادر سوم روغن مصنوع از موم سفید و روغن گل است خواه قروح ظاهری باشد یا باطنی

بل

بل بفتح باء موحده و سکون
لام هند گویند بلغت هندی اسم خیار هند است بزرگتر از خیار کیسر و گویند بهندی آنرا کهری و بلغت اهل بنگاله کرمی نامند ماهیت آن آنچه حکیم میر محمد مومن نوشته که تخم
آن تلخ و مغز آن چرب و پوست ثمر آن[9] در خامی سبز و بعد رسیدن زرد مخطط بسبزی و بعضی زرد دیگر رنگ لحم آن در خامی تلخ و بعد رسیدن اندک ترش میگردد و دو نسبا خوشبو
میباشد و جهت خوشبوئی آنرا در خوردنگاه میدارند بجای دستنبویه است و نبات آن شبیه بنبات خیار و شاخهای این باریکتر و برگ این کوچکتر نازک و نرم بی زغب طبیعت تخم
آن در آخر دوم گرم و خشک و با قوت قابضه و لحم آن از آن کمتر افعال و خواص آن مقوی احشا و محلل صلابات عصب و جهت فالج و لقوه و سایر امراض بلغمی و بواسیر
و ریاح رطوبات غریبه و جوارشات جهت تحلیل ریاح و بواسیر و غیر آن نافع و قابض طبع و مبهی و بخور آن جهت بواسیر بسیار مفید مقدار شربت آن تا یک مثقال و مصدع محرور و مصلح آن
کشنیز و لحم آن گویند بسیار محلل و هاضم است بحدیکه چون قدری از آن را با گوشت طبخ نمایند بزودی پخته و خوشبو و هاضم میگردد و معمول اکثر طباخان اهل شاهجهان آباد و احمد آباد است جهت
انهضام طعام و تحلیل ریاح و قولنج ریحی بسیار نافع و مجرب چون خشک نموده سفوف سازند و با اندک آب گرم بنوشند و یا با ادویه مناسبه دیگر ترکیب نمایند از قبیل جوارشات
و یا معاجین و یا سفوفات و غیرها و اسحق بن عمران نوشته که بل دوائی است سیاه و در خلقت شبیه بدر و بزرگتر از آن سر آن تیز و در داخل آن مغزی چرب و آن مستعمل و از بلاد هند آورند
و بعضی بیلر پوست آن دانسته و اقوال دیگر نیز در ماهیت آن وارد است و بالجمله این دوائیه مجهوله است و کهری معروف و چنان است که ذکر یافت و محتمل که بیل خشک قطعه قطعه نموده
باشد چنانچه معمول عطاران اهل هند است که قطعه قطعه نموده خشک کرده میفروشند

پلاس

پلاس بفتح باء فارسی و لام و الف و سین مهمله لغت هندی است و آنرا ڈهاک و ٹیسو نیز نامند
ماهیت آن درختی است هندی مشهور و دو صنف میباشد یکی بزرگ و دیگر کوچک درخت بزرگ آن عظیم و کوچک آن بمقدار یک قامت و بی ساق و برگ آن سه سه و شبیه هم
و مانند برگ جوز و سر برگ آن مدور و بیخ آن باریک و غنچه گل آن سیاه رنگ و مزغب و بعد شکفتن زرد نارنجی میگردد و خوش منظر و بسیار پر گل و منبت آن اکثر بلاد هند و بنگاله
مستعمل گل آنست و صمغ آن طبیعت برگ آن گرم و تر و با عفوصت بسیار لهذا بعضی خشک گفته اند افعال و خواص آن مشهی طعام و مبهی و بجهت تحلیل و مایل [illegible]
شکم و ریاح غلیظه محتبسه در بطن و قولنج و بجهت ذرب و خلفه و دیدان و بواسیر و در جبر کسر عظام گویند قائم مقام مومیائی است و گل آن سرد و خشک و قابض شکم و دافع فساد بلغم و صفرا
و خون و مدر بول و گل سفید آن بسیار مقوی باه و ضماد مطبوخ آن محلل اورام و نزول آب در کیس و بر عانه جهت دفع احتباس بول و حیض و تحلیل ورم مثانه و رحم و ثمر آن گرم و تر و دافع
امراض کرده و مثانه و بواسیر و کرم شکم و فساد سودا و بلغم

پلاس پاپره

پلاس پاپره بفتح باء فارسی و لام و الف و سکون سین مهمله و فتح باء فارسی و الف و باء فارسی و راء مهمله و ها
ماهیت آن ثمر درختیست هندی پوست آن زرد و مغز آن سفید مایل بزردی و اندک لعابی بی طعم غالبی و بعد خشک شدن پهن اندک عریض و طولانی مانند برگ کوچک
ضخیم کروی شکل میگردد و چهار نوع میباشد سرخ و کبود و زرد و سفید و همه در خواص برابر اند طبیعت آن گرم و تر افعال و خواص آن آشامیدن آن جهت
بواسیر و دیدان و حب القرع نافع و قطور آن با ملح اندرانی و پوست هلیله بالسویه در گلاب خیسانیده جهت دفع بیاض عین مجرب

پلاسنطور

پلاسنطور بفتح باء عجمی و لام و الف
و فتح سین مهمله و سکون نون و ضم طاء مؤلفه مهمله و سکون واو و راء مهمله لغت فرنگی است بمعنی شجرة النبی و آنرا پسنطو و لینو پسنطو نیز نامند و معنی لفظ اول شجرة النبی و ثانی
شجره مبارکه است ماهیت آن از ادویه جدیده است که طایفه فرنگ در سنه هشت صد هجری که ارض جدید را یافتند و در تصرف آوردند معرفت بدین دوا بهم رسانیده
اند و باطراف بردند و آن درختیست شبیه بدرخت لسان العصافیر بهیات مجموعی و با دو پوست یکی خارجی غلیظ شبیه بپوست بلوط و دوم نازک متصل بچوب یعنی مغز آن
و این سبز و زرد مایل بسفیدی مانند صندل زرد و چوب داخل آن که بمنزله لب آنست سیاه سنگین متین مانند آبنوس و با دهنیت مانند چوب صنوبر با آتش مشتعل میگردد
و پلاسنطور را فرنگان بر مراکب حمل نموده بقسطنطنیه می آورند و از آن در آنجا قبضه کارد و خنجر و شمشیر میسازند و بهترین آن سنگین بسیار دهنیت
تازه آنست که کهنه و پوسیده نشده باشد و مستعمل و شدید النفع مغز سیاه رنگ شبیه بآبنوس آنست و بعد از آن پوست داخلی شبیه بصندل زرد و پس پوست خارجی آن طبیعت

[9] سیاه و اندرون آن سفید … مؤلف گوید … تخم آن چنان است و پوست ثمر آن صح

آن گرم و خشک در آخر درجه دوم و بعضی یابس در سوم گفته اند **افعال و خواص آن** مفتح و مرقق و معرق و مقطع و محلل و مجفف با قوت تریاقیه و بالخاصیت مقاوم سموم
و دافع آنها و جهت صرع و نسیان و جمیع نوازل و نزول آب در چشم و ضیق النفس و نیکوئی بوی دهان و زوال بخر و تقویت معده و امعا و تفتیح سده کبد و طحال قدیمه متمکنه و درد پهلو
و پشت و نقرس و مفاصل و انضاج اورام بارده و خنازیر و آتشک که متحجر مانند و سرطانات و انواع جرب و حکه کهنه و بالجمله اکثر امراض بلغمیه و سوداویه ردیه را مفید و هزال
مفرط و قی و یبس آنرا زایل گرداند و انعاش حرارت غریزی و تقویت روح و تعدیل مزاج نماید و این بسبب صدور آثار متضاده و کیفیات متخالفه بلسان رطوبت اصلیه
و لسان طبیعت امید داند و از صورت نوعیه آن دانسته اند نه از کیفیت فقط و آنرا مانند حبوب حلبی طبخ نموده مفرداً یا مرکباً مانند حبوب حلبی استعمال می نمایند و طریقه طبخ و استعمال
آن در خاتمه قرابادین کبیر بتفصیل ذکر یافته و در مقدمه این کتاب نیز **بلبل هزار دستان** بضم دو با موحده و سکون دو لام **ماهیت آن** طائریست معروف
بقدر گنجشکی کوچک خوش شکل و سبز رنگ و نزدیک سر آن سیاه و سفید و نیکو لحن و ملیح الصوت لهذا آنرا در خانها نگاه میدارند و تربیت مینمایند **طبیعت** گرم و خشک
در سوم **افعال و خواص آن** بغایت محرک باه خصوصاً مغز سر و بیضه آن و سرگین آن بسیار جالی و با قوت قابضه ضماد آن جهت رنگ رخسار و ازاله کلف و نمش
زائد اجفان و حمول آن جهت اسقاط جنین بیثور و خاکستر آن جهت التیام جراحات و آشامیدن خون گرم گرم آن جهت تصفیه قصبه ریه و صوت مفید و مبرورین را نافع
و بمحرورین مضر است **بلبوس** بفتح با موحده و سکون لام و ضم با موحده و سکون واو و سین مهمله لغت یونانیست و معروف نزد عرب به بصل الزیر و بصل
الزیر و بفارسی زیر و تلخه پیاز و بترکی داغ سوغانی و در لرستان حرم نامند **ماهیت** آن مانند پیاز کوچکی است الا آنکه تو بر تو نیست بلکه مانند سیر یکدانه است
و پوست آن سیاه و مشبح و برگ آن مانند پیاز و از آن عریضتر و در طعم و بوی شبیه به پیاز و بیخ آن از باران بزرگ میشود و اندک تلخ و مایل بشیرینی و از ماکولات است و ابن تلمیذ
گوید که مثل پیاز است و کوچک و طولانی و رنگ آن ارغوانی و رمانی و از آن گلگونه سازند و چون تخم مرغ را بآن بجوشانند مثل روناس رنگ میکند و به پیاز نرگس شبیه و برگ
آن مثل کراث و گل آن شبیه به بنفشه و طعم آن با حلاوت و گفته اند بعضی از آن شیرین طعم و بعضی تلخ و بعضی تند میباشد **طبیعت آن** در اول سوم گرم و خشک و بعضی
در آخر اول خشک گفته **افعال و خواص آن** مهیج باه و جالی و جاذب خون بظاهر جلد و مسمن بدن و ضماد آن بر کمر و حوالی قضیب جهت تقویت باه مفید و مخرج
پیکان تیر و خار است از بدن و ضماد آن تنهائی و یا با عسل جهت التوای عصب و کوفتگی استخوان و همچنین با عسل جهت تقویت بدن که سست شده باشد و گزیدن سگ
و دیوانه و با فلفل جهت درد معده و با زرده تخم مرغ جهت کمنة الدم زیر چشم و با ادویه مناسبه جهت قلع ثآلیل مسماریه و جلب عرق و با نطرون مشوی جهت تنقیه نخاله سر و قروح
رطبه آن و با سکنجبین جهت بثور لبنیه آن و با آرد جو جهت شکاف عقب و ناخن و با خالق النمر جهت کلف و بهق و آثار قروح و سیاهی باقی مانده در بدن بعد اندمال جراحت و با سرکه
جهت جرب و طلای پخته آن در زیر خاکستر با بوره ارمنی جهت نخاله سر و زخمهای تازه و بدستور ضماد مشوی آن در زیر خاکستر گرم با روس سمک صغار که در مصر صیر مینامند بعد از شستن
آنها جهت قروح صفراویه و دق که بعضی از آن و انها سرایت به بعضی دیگر نماید و اگر جوانان را پیش از برآمدن ریش عارض میگردد و بر میمانند و با سرکه جهت غرب که ورم ماق اعظم چشم
است و چون با آب بپزند و با سرکه بخورند جهت وهن عضل و حمول آن جهت اخراج جنین و مشیمه نافع المضار بطئ الهضم و مولد خلط غلیظ لزج حاد و مضر عصب و موذی منضج مصلح
آن کاسنی و شیر تازه با عسل و دافع نفخ آن انیسون و مخلل آن یعنی پرورده آن در سرکه محرک باه و مرطوبین است **بلح** بفتح با موحده و لام و سکون حاء مهمله بفارسی غوره
خرما نامند **ماهیت آن** ثمر درخت خرما است که هنوز از سبزی برنیامده و میل بشیرینی ننموده باشد **طبیعت آن** در اول دوم سرد و در آخر آن خشک و قابض **افعال و**
خواص آن با عطریت و مقوی لثه و معده و جگر و عصب مسترخی و قاطع قی صفراوی و اسهال مزمن و ادرار بول و سیلان رحم و خون بواسیر نثراً و ضماداً و آن ملصق
جراحات تازه و خوشبو کننده عرق و حابس آن و خائیدن آن مقوی لثه و بدستور مضمضه بطبیخ آن و مداومت اکل آن قاطع جذام مضر شش و سینه و مولد خلط غلیظ
و ریاح و سده و مصلح آن عسل و بنفشه مربا و شربت خشخاش مقدار شربت آن دو درهم و جزو اعظم سک و رامک و اکثر خوشبوئیها است چون آب آنرا با آب غوره بجوشانند
تا غلیظ گردد و در چشم کشند جهت قطع دمعه و جرب و سلاق مجرب **بلخته** بکسر با موحده و لام و سکون خاء معجمه و فتح تاء مثناة فوقانیه و ها و بحاء مهمله نیز آمده لغت معرب است
ماهیت آن گیاهیست منبسط بر روی زمین و شاخهای آن باریک و سرخ بهم پیچیده مانند پیچیدن کرمها بر روی زمین مستدیر الشکل و دایره و گل آن سرخ و سفید
طبیعت آن گرم در اول و مایل بخشکی **افعال و خواص آن** محلل و ملطف و مقطع و غرغره بعصاره و طبیخ آن جهت اخراج زلوی در حلق مانده و ضماد برگ
آن محلل قوی و همچنین بطول برگ و مطبوخ آن جهت تحلیل اورام نافع و خوردن آن در طب مستعمل نیست **بلخیه** بفتح با موحده و سکون لام و کسر خاء معجمه و فتح یاء مشدده

بلبل هزار دستان
بلبوس
بلح
بلخته
بلخیه

بلسان

وبعضی آنرا اکرم دراول ومایل به یبوست دانسته اند وباو آنرا اخلاف بلخی نامند بسبب آنکه وبلخ که از مملکت توران است بسیار بهم میرسد وبهرامج نیز نامند وبفارسی بید مشک گویند ودر حرف الخاء درخلاف مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی
بلسان بفتح باء موحده ولام وسین مهمله والف ونون ماهیت آن نوشته اند درختی است عظیم بمقدار شجرة العظم منسوب بشتر بیت
میرسد تربیت وماننداسان مساوی میکرد وازسردی وگرمی وعطش سیرابی پس سزاوار آنست که آنرا تدبیر نمایند وبحسب هر زمان وفصل بکمال لایق خود برسد و برگ آن شبیه برگ
سداب وبسیار سفید تر از آن ومنبت آن اول عین الشمس بوده که دیهی است از دیهات مصر وانطاکیه نوشته که درکتب نصاری مرقوم است که حضرت مریم با حضرت مسیح علیهما السلام
چون گریخت بمطریه آمد وانجا اقامت نمود نزدیک آن چاه وشست ثیاب خود را وریخت آب آنرا درخت بلسان از آن روئید ولهذا نصاری تعظیم بسیار مینمایند وروغن آنرا همعنان
وزن طلا میخرند وذخیره مینمایند تروبطارقه ورهبانان وارادویه منفرده نفیسه بیمثل است وبهترین چوب آن که عود بلسان نامند تازه خوشبوی مسکین سرخ رنگ آنست
که پوست آن زرد باشد بهترین روغن آنست که درسرطان نزد طلوع شعری یمانیه گرفته باشند وامتحان خوبی آن آنست که چون در آب اندازند فرو رود وچون پنبه یا پشمی را بدان
بیالایند وبشویند تمام منحل شده گردد وازلزوجت آن در آن چیزی نماند وچون انگشت را بدان بیالایند وچوبی ویا بالای ثوبی بمالند وبسوزانند اذیت بچوب وثوب نرسانند ودرین
امر مشارکت حمر مصعد یعنی عرقان ومشابه نفط است واز مدتیست که بلسان از مصر برطرف شده وعشابان وعطاران اجزای درخت بشامرا از عود وحب لبن بجای آن میفروشند
ومردم استعمال مینمایند واین درافعال بسیار ضعیف وبدل آن نمیتوانند شد طبیعت حب ودهن وعود آن وبدستور خواص هریک بجای خود انشاء الله تعالی مذکور خواهد
اما برگ آن پس آشامیدن طبیخ آن جهت تحلیل نفخ ورياح غلیظ واخراج زلوی درحلق مانده وقطور مطبوخ آن درگوش جهت تسکین وجع آن وتکمید بدان جهت تسکین صداع
رطوبی وهمچنین ضماد آن جهت رفع صداع بارد رطوبی وگزیدن عقرب وضماد پوست بیخ آن با سرکه جهت قلع ثآلیل وضماد بیخ وریشهای سوخته آن با سرکه جهت قلع ثآلیل
ومربای پوست تازه آن با عسل جهت تقویت معده ورفع رطوبات آن مفید وچون شاخ وبرگ آنرا در آب بپزند وآب آنرا با روغن کنجد تازه بجوشانند تا روغن بماند آن روغن
قایم مقام روغن بلسان دانسته اند وگفته اند بسبب حرارت مزاج آن منسوب بمشتری است

بلسکی

بلسکی بضم باء موحده وفتح لام وسکون سین مهمله وکسر کاف ویاء مثناة
تحتانیه لغت عربی است ونزد اهل مغرب معروف بمصفی الرعاة وصیدلانیه آنرا قوت البربه نامند ماهیت آن نباتیست پرشاخ وخشن مربع وساق وشاخهای آن
دراز وبرگ آن متفرق وشبیه ببرگ رناس ومایل باستداره وگل آن سفید وتخم آن صلب مدور ومیان آن مایل بکجی وچون چوپانان شیررا بآن ازموی صاف کنند لهذا
مصفی الرعاة نامند طبیعت آن مرکب القوی حرارت ویبوست بر آن غالب پس آن زیاده از حرارت افعال و خواص آن ملطف وجالی وآشامیدن نیم اوقیه
عصاره آن با شراب ابیض ممزوج ویا با آب مجرب النفع جهت یرقان وافعی ونجد رهم از حشیش آن نیز بدستور وقطور عصاره ویا مطبوخ آن با روغن گل ونفشه جهت تسکین درد گوش وضماد
آن با پیه خوک جهت ابتدای خنازیر مفید وبسبب حرارت خود منسوب بمشتری است

بلغار

بلغار بضم باء وسکون لام وفتح غین معجمه والف وراء مهمله در آخر وثلاثین نیز وبهندی
بودار نامند ماهیت آن چرمی است سرخ رنگ خوشرنگ ضخیم دانه دار خوشبو که از شترخان می آورند وسبب بوی آن گویند آنست که دباغت آنرا از پوست درختی
مینمایند که آن درخت خوشبو است ودرسوای آن بلد جای دیگر نمیشود طبیعت آن سرد وخشک افعال و خواص آن مانند افعال وخواص آن جلود است ودر
حرف الجیم مذکور خواهد شد وآب خوردن در اوانی مصنوع از آن مقوی قلب ورافع خفقان ومضعف باه ودرور وتراشه آن حابس دم خصوص سوخته آن که در

بلور

جراحات تازه پرنمایند بلور بکسر باء وفتح لام مشدده وسکون واو وراء مهمله بفارسی بلور بضم اول وثانی وتخفیف واو گویند ماهیت آن سنگیست سفید شفاف
سست تر از زمرد وصلب تر از شیشه ودربعضی اماکن مانند کشمیر صلب تر ودربعضی بلاد مانند عظیم آباد نرم تر وشفافیت آن کمتری باشد افعال و خواص آن اکتحال نرم

بلوط

سائیده آن جهت دفع بیاض وسبل وجرب وتعلیق آن جهت رعشه اطفال وازخواب جستن ایشان موثر است بلوط بفتح باء موحده وضم لام مشدده وسکون واو وطاء
مهمله بلغت طبرستانی دار مازی وبفارسی بالوط وبلغت انطاکیه دوام وبلغت عراق عفصیج وبلغت مصر ثمر الفواد نامند ماهیت آن ثمر درختیست عظیم منبت آن
کوهستانها وسنگلاخها وثمر آن معروف وبقولی دو قسم میباشد قسمی مستطیل وقسمی مستدیر واین را بهش وشاه بلوط وبلوط الملک گویند واین از قسم مستطیل لذیذتر وماکول
اهل بلاد ودرخت آن شبیه بفندق است ومولف مالا یسع سه قسم ذکر کرده وگفته که این قول اصوب است یک قسم مستدیر که شاه بلوط باشد ودو قسم مستطیل واز ین دو قسم یکی جلاوت دارد
وماکول ودیگر با مرارت وغیر ماکول چنانچه در دیلم وطبرستان هر دو قسم میباشد وامین الدوله از محمد بن احمد واز جالینوس نقل کرده که در بعضی بلاد درخت بلوط یکسال بلوط بار می آورد
ویکسال مازو ومترجم صیدنه ابوریحان گفته که ممکن است درختی در یکسال نوعی از میوه بار آورد ودو سال دیگر نوعی دیگر چنانچه درخت پسته یکسال پسته بار می آورد ودو سال دیگر عفص

چنانچه در بیخ غبیرا ذکر یافت و در سنبل ان شاء الله تعالی خواهد آمد و در زیر پوست آن منفصل مغز پوست نازک جوزی رنگ میباشد که آنرا جفت بلوطی نامند و ثمر تازهٔ آنرا در آتش اندخته
بریان کرده گرما گرم با نمک و یا بی نمک میخورند نازک و لذیذ می باشد و مغز خشک آنرا آرد نموده روستاییان و دهاقین نان پخته میخورند و تحقیق آنست که یکسال ثمر آن خوب بالیده میکردد
و یکسال چیزی شبیه بمازو و کم مغز و غیر مازو است چنانچه در عفص ان شاء الله تعالی مذکور خواهد شد **طبیعت** آن شیرین ماکول آن در اول سرد و در دوم خشک و تلخ آن در
اول سوم خشک و مائل بمنابت عفص و قابض است **افعال و خواص** آن مغلظ و بطی الهضم و کثیر الغذا چون بانضمام باید مسدد و حابس اسهال مزمن و نزف الدم و نفث الدم
و جهت خفقان و غثیان که حادث از ضعف معده باشد و سحج و قرحه امعاء و سلسل البول و تقطیر آن و محرق آن مدر بول و حابس اسهال و ضماد آن با پیه خوک نمک سود جهت ورم
حالب یعنی کنج ران و اورام بلغمیه و صلبه و ضماد سوخته آن و بدستور زرور سوختهٔ آن جهت رفع قلاع و قروح ساعیه و سمول آن جهت قطع سیلان رحم و امثال آن نافع و جوز
بلوط را با نیم وزن آن کندر با روغن زیتون سرشته مداومت بخوردن آن نمایند جهت قطع سلسل البول و بول در فراش و ادرار ردی و منی و تجفیف آن رفارسی مجرب دانسته‌اند
و مضر آن ثقیل و مصدع و مولد سودا و سدد و مصلح آن سکنجبین و قند مقدار شربت آن از یک مثقال تا پانزده مثقال بدل آن جوز بسنطلی است و جمیع اجزای درخت آن بارد
یابس پس اشتهای باریک آن زیاده و در قطع سیلان رحم و امثال آن نافع برگ آن جهت التیام جراحت تازه و خاکستر چوب آن جالی دندان و جهت آکله سفید و ابیکه درین
سوختن چوب بلوط ظاهر میگردد جهت خضاب ابرو بهتر از خطاط است و جفت آن مجفف قوی و رادع و جهت جراحات و حبس سیلان خون و رطوبات شرباً و ضماداً و بجهت فتق
ضماداً نیز نافع بدل آن کلنار و گویند پوست انار و مورد بالسویه بدل آنست مقدار شربت از جرم آن یکمثقال و در مطبوخات تا سه مثقال و چون پوست درخت آنرا مهرا پخته
بکشند بر سوی کماده یا ضماد نمایند که قبل از آن با طین قیمولیا شسته باشند بغایت سیاه کند و شاه بلوط با اندک حرارت و قبض میباشد و پس آن کمتر از بلوط و غذائیت آن غالب
و بافوت کا بضه و مسمن بدن و مولد بیه کرده و مشوی آن با شربه مبهی و مهیج باه و مقوی بدن و جهت رفع سموم بغایت مؤثر و در سایر خواص ضعیفتر از بلوط و نفاخ و قتام بلوط
و مضر حلق و مثانه مصلح آن بزر هند قوقا و شکر و سکنجبین و حفت شاه بلوط در سمیت مانند پوست شلتوک است **بلوط الارض** **ماهیت** آن اسمی است مشترک میان کماذریوس
و بیخ نباتی که برگ آن مانند برگ کاسنی عریض و سبز و سبزهٔ آن زیکزار ها و زیر کولان که نوعی از تراسیل است که جدوار سفید اندلسی باشد و طعم آن شیرین با اندک تلخی مانند طعم
بلوط و در شکل نیز بدان ماند و بیخ آن شبیه بلوط و در زمین میباشد و برگ آن از زمین سیرویده **طبیعت** آن در دوم گرم و در اول خشک **افعال و خواص** آن قاطع و محلل
و مفتح سده اعضاء باطنی و مدر بول و حیض و ضماد آن با عسل جهت دفع علل سپرز و تنقیه قروح مزمنه متعفنه و خوردن گوشت زائد و منع زیادتی قروح نافع و بطن بعضی جهت حصاة
مثانه نافع مقدار شربت آن از یکدرهم تا سه درهم **بلوطی** بهندی لجی و کهجور نامند **ماهیت** آن نباتی است برگ آن شبیه ببرگ سیر و سیاه رنگ شاخهای آن انبوه و مربع
و سیاه و از یک بیخ روئیده مزغب و برگ آن شبیه ببرگ فراسیون و سیاه تر از آن و مزغب بدبو و گل آن مدور و ثقیل الرایحه و زرد و اغبر **طبیعت** آن گرم و خشک
افعال و خواص آن محلل و ضماد برگ آن با نمک جهت گزیدن سگ دیوانه و ضماد پختهٔ آن در زیر خاکستر گرم جهت بواسیر مجرب دانسته‌اند و ضماد کوبیدهٔ آن با عسل
جهت تنقیه قروح و سخه نافع و در افعال قائم مقام فراسیون و دو وزن این بجای فراسیون است و منسوب بمشتری است بسبب حرارت خود **بلول** بفتح باء فارسی و سکون
لام و فتح واو و سکون لام **ماهیت** آن ثمر گیاهی است هندی از قبیل خیار بسیار کوچکی بمقدار خیار کمر و دو طرف آن اندک باریک و پوست آن سبز سیر و نیم سیر
مخطط بخطوط طولانی و تخم آن سفید و اندک مدور و صلب اکثر آنرا برآورده و لحم آنرا پخته و بروغن و پیاز بریان نموده بی گوشت یا با گوشت با نان یا برنج تناول مینمایند
بسیار لذیذ و ملمه آن نیز لذیذ و چاشنی دار آن لذیذ میباشد گیاه و برگ آن مانند خیار و لیکن املس بی خشونت **طبیعت** آن گرم در اول و تر در دوم **افعال و خواص**
آن مقوی دل و مبهی و مشهی طعام و دافع سرفه و فساد خون و بلغم و صفرا و سودا و جهت تب و ماهیل و شور و کرم شکم و مقعده نافع و برگ آن سرد و تر و دافع فساد
و صفرا و بیارهٔ آن دافع فساد بلغم و آب نقوع بیارهٔ آن جهت حمیات عتیقه نافع چون چیند روز متوالی بنوشند و اکثر معمول اهل هند و بنگاله آنست که یک توله
بیارهٔ آنرا که بلول لتی نامند با یک توله گشنیز خشک جوکوب نموده شب در آب میخیسانند و صبح اندک مالیده صاف کرده با دو ماشه عسل خالص می آشامند نصف آنرا صبح و نصف
آنرا شب چند روز متوالی جهت حمیات عتیقه و لیکن محرور المزاج را چندان مفید نیست و آنچه مشاهده شده بلکه اندک مضر و بیخ آن تلخ و تند و ملین و کل آن دافع فساد و اخلاط
ثلاثه گفته‌اند **بلیلج** بفتح باء موحده و کسر لام و سکون یاء مثناة تحتانیه و فتح لام و سکون جیم بهندی بهره نامند **ماهیت** آن ثمر درختی است هندی مایل باستدارهٔ
و سر آن اندک باریک و بزرگتر از عفص و پوست آن زرد و اغبر و نازک تر از پوست هلیله مستعمل پوست آنست و درخت آن عظیم و برگ آن عریضتر از برگ انبه و کوتاه تر از آن

بلوط الارض

بلوطی

بلول

بلیلج

شبیه ببرگ اطره و کره کان **طبیعت آن** در آخر اول سرد و در آخر دوم خشک **افعال و خواص آن** ملطف و قابض و مقوی معده و مشتهها و بالخاصیت مسهل سودا و بلغم

مسهل صفرا و قاطع رطوبات بخارات و جهت دفع صداع و بواسیر بود داده آن جهت اسهال مزمن نافع و اکتحال آن جهت دمعه مفید مضر ثقل مصلح آن عسل و شکر مقدار شربت آن تا سه

درهم بدل آن آمله مقشر بقدر ثلث آن و شکوفه حنا مثل آن و ثلث آن سوره و سدس آن هلیله سیاه است و چون روزی نیم درهم آن را با نیم درهم شکر با آب گرم بنوشند و مداومت

بر آن نمایند جهت تقویت قوت باصره و قطع رطوبات سائله از دهان مفید است **فصل الباء الموحدة مع النون** **بنات وردان** بفتح با و نون و الف و تا

مثناه فوقانیه و فتح واو و سکون را و فتح دال مهملتین و الف و نون بفارسی سوسک عوام گویند و خرذک حمام نیز و بهندی و اهل بنگاله تیل چوره و سونکرد نامند **ماهیت**

آن حیوانیست اکثر سرخ رنگ و بعضی سفید و بعضی سرخ تیره و سر آن براق و زیر شکم آن سفید و دو سبل شش پا دارد و سر آن زرد و تخم آن سرخ رنگ شبیه بلوبیا و در حمامات و قریب

آبها و جاهای نمناک متعفن تکون می یابد و بدبو است و اهل چین و بعضی فرنگ آنرا در مربا ساخته میخورند **طبیعت آن** در دوم گرم و خشک **افعال و خواص آن**

محلل و مجفف آشامیدن سوخته آن با یک مثقال و نیم عسل جهت عسر النفس و دفع احتباس بول و حرقت آن و اسقاط نمودن جنین و تسکین درد رحم و رفع سموم هوام

و نافض حمیات و قطور مطبوخ اجواف سائیده آن در روغن زیت جهت تسکین درد گوش و ضماد آن با موم و زرده تخم مرغ بوزن آن جهت درد رحم و کرده و احتباس بول و چون

آنرا با قرو ما نا و اندک از فسافس که بفارسی ساس گویند با روغن زیتون بجوشانند تا مهرا گردد و ذهین بدان جهت بواسیر و امراض مقعده گویند مجرب است و با انجیر جهت قروح ساق نافع و بعضی

آن در دفع قروح مذکوره بعید بل خوردن خون آن با ماکولات مورث برص و بجوز زرنیخ و نوشادر باعث تکثیر ابیدن آنست

بند

بند بفتح با موحده و سکون نون و فتح دال و الف

لغت هندیست بعربی خرفطان نامند و انشاء الله تعالی در حرف الخاء خواهد آمد **ماهیت آن** درختیست که بر درخت دیگر روید و بهید بر آن خواه تخم انجیر بر آن افتاده باشد یا نه

طبیعت آن گرم و خشک نیز گفته اند **افعال و خواص آن** دافع سودا و بلغم و خون فاسد و جهت دمامیل و بثور و سموم نافع و بر هر درختیکه روید و بهید خاصیت آن

پیدا میکند و در کتب اهل هند بتفصیل مذکور است

بندال

بندال بفتح با موحده و سکون نون و فتح دال مهمله و الف و لام و سنکیره نیز گویند **ماهیت آن** گیاهیست هندی

که بر اشجار می پیچد برگ آن شبیه ببرگ تانبول سبت آن کنار آبها و جاهای سایه و ثمر آن مدور طولانی و تلخ و پر ریشه و در خامی سبز و بعد رسیدن زرد میگردد و بیخ آن بسیار

و در زیر زمین میرود و دو قسم میباشد سفید و زرد و سفید آن بهتر **طبیعت آن** گرم و خشک در سوم **افعال و خواص آن** چون بیخ آنرا از زمین بر آورند و پوست آنرا

جدا کرده در سایه خشک کنند و نیم مثقال آنرا سائیده با ماء العسل بخورند جهت اسقاط جنین مرده نافع و اسهال و ادرار عظیم آورد و با نمک فی آورد و اهل هند جهت یرقان و استسقا

میخورانند و بسبب قوت تفتیح و ادرار قوی که دارد نفع می بخشد و بجهت تپ و ربو و ضیق النفس و سرفه بلغمی مفید و تخم آن جهت یرقان نافع و سعوط آن بسیار آب از بینی جاری

مینماید و یرقان را رفع میکند و چون گرد ثمر خشک آنرا با زهره گاو بسرشند و بر بواسیر ضماد نمایند دانه آنرا خشک کند و جمیع آنرا تسکین دهد و چون با شکر بخورند

بندق

ادرار طمث نماید و مجرب و زیاده از آن کشنده است **بندق** بضم با و سکون نون و ضم دال مهمله و قاف معرب از فندق فارسی است بعربی جلوز نامند

ماهیت آن ثمر درختیست جبلی و در صحرا و بساتین نیز بندرت میروید و مخصوص ببلاد بسیار سرد است و ثمر آن سه پهلو مایل بتدویر و مغز تازه آن سفید و کهنه آن مایل بزردی

و با دهنیت بسیار و مانند مغز بادام و دو پارچه و بر بالای آن پوست نازکی سرخ مایل بتیرگی و بر بالای آن پوست صلب صدفی جوزی رنگ و بعد کمال رسیدن شکسته مغز آن

را تناول مینمایند **طبیعت آن** گرم در آخر اول و خشک در اوایل آن جمیع اجزای درخت آن تا اغصان و برگ با قوت قابضه و عفوصت و تجفیف خصوصا پوست سبز

آن و جفت ما بین مغز و پوست صدفی آن در غایت پس **افعال و خواص آن** مسهی و مقوی امعا خصوص امعای صائم و زیاده کننده جوهر دماغ و آشامیدن آن با انجیر

و سداب و بعد طعام جهت سموم بارده نافع و جهت گزیدن عقرب و یک اوقیه آن با ماء العسل جهت سرفه مزمن و با عسل و با شکر جهت سرفه و اعانت بر اخراج نفث صدر و ریه

و تقویت باه و بو داده آن با اندکی فلفل منضج نزله بارده و موافق سینه و شش و با انیسون جهت خفقان و هزال گرده و حرقة البول و تقویت باه و سموم بارده و زهر عقرب

نافع و ضماد پوست سوخته آن با پیه خرس یا پیه خوک جهت داء الثعلب و سائیده آن با روغن زیت بر یافوخ اطفال شیر خوار جهت دفع ازرقی چشم و سیاهی حدقه و موی پلک ایشان

نافع و گویند که داشتن چهار عدد آن در چهار رکن خانه و همچنین با خود نگاه داشتن آن مانع گزیدن عقرب است و چون بخایند و در چشم جهت طرفه بچکانند نافع و مغز آن

اغلظ مغزها است و اکثار خوردن آن مولد ریاح و تمدید معده و مضر معده و مهیج قی و مصلح آن در مبرود المزاج ماء العسل و فانید و در محرور سکنجبین و حلاوت مقشر آن

سریع الانحدار و غیر مقشر آن حابس بطن و مصدع و مصلح آن فانید و جوارشات مسهله بدل آن حب الصنوبر و مغز گردکان مقدار شربت آن تا بیست درهم و روغن

بندق هندی

آن گرم وخشک در دوم جهت سرفه بارد و درد سینه و جگر که از برودت باشد و تدهین آن جهت گزیدن عقرب و رتیلا نافع و مضر معده و مصلح آن میبه و پوست سبز آن در غایت
قبض و دو دانگ آن حابس اسهال کهنه و جفت آن بدستور **بندق هندی** بهندی ریٹهه و بنبطی رته و ببربری اطموطو اطماط نامند **ماهیت آن** ثمر درخت
عظیم هندی است از فندق بزرگتر و پوست آن تیره مایل بسرخی و چین دار مانند سپستان و در زیر آن رطوبتی لزج تیره رنگ اندک شیرین بسیار تلخ و چون خشک و کهنه گردد
کمتر میگردد تا آنکه زایل میشود و در زیر آن نیز پوستی اندک صلبی صلب تر از پوست بالایی آن و در جوف آن تخمی سیاه رنگ صلب ضخیم و مغز آن سفید شیرین و مستعمل پوست ثمر آن است
طبیعت آن در آخر دوم گرم وخشک **افعال وخواص آن** مقوی معده و هاضمه و عصبات و اعضای مسترخیه و رفع سموم هژده قیراط آن با شراب سکنجبین
رافع قولنج و یکمثقال آن جهت گزیدن مار و عقرب و رتیلا و تب ربع و اسهال و هیضه نیز تا که در آب بمالند تا کف آورد و صاف کرده بخور رانند و جهت صداع و شقیقه و سبل و غشاوه
ولقوه و فالج و صرع و سدر و ریح الحشم که عبارت از بطلان شم است سعوطا بقدر فلفلی و بخور آن جهت جنون و ام الصبیان و ضماد آن جهت گزیدن مار و عقرب و رتیلا و با سرکه جهت
جهت خنازیر و ریاح کمر و پشت و صرع اطفال و اکتحال طبیخ آن با سرمه جهت دفع احولی و نزول آب در چشم و چون در آب بمالند و برهم زنند تا کف کند و کف آنرا بکار گیرند بخور رانند
نافع و دو درهم از بیخ درخت آن جهت ذات الجنب بارد و درد پهلو و سرفه و نفث الدم و فرزجه مغز آن جهت اخراج جنین و احتباس حیض و یکدرهم آن جهت درد رحم نافع مقدار شربت
آن از نیم مثقال تا یکدرهم و چون در هر یک مثقال آن نیم دانگ محموده مخلوط کنند در اسهال بغایت سریع الاثر گردد و چون دو درهم آنرا کوبیده در سکنجبین یا جلاب یکشب بخیسانند
پس آن سکنجبین را با عدس یا جو مقشر طبخ بلیغ داده مرق آن را با قدری سقمونیا بنوشند باعث اخراج اخلاط محترقه گردد و آشامیدن سنری که میان مغز آن میباشد مورث ثقل سامعه

بنج

است **بنج** بفتح باء موحده و سکون نون و جیم معرب بنگ فارسی است و بعربی سکران و بیونانی افیقون و بسریانی ازمالوس و ببربری قطلفیت و [illegible] و بهندی اجواین خراسانی
و بلغت دیلمی کبیر جاک گویند چه غلاف آن شبیه است بقفیز **ماهیت آن** نباتیست برگ آن شبیه ببرگ بادرنجبویه و بسیار غلیظ و در عرض و طول از آن بزرگتر و بسیار سبز مایل بسیاهی
مزغب و طعم آن تند و اندک تیز شبیه بطعم ریبان و بوی آن نیز شبیه بدان و ساق آن غلیظ و بران زغبی مانند پشم و ثمر آن در غلافی شبیه بگل انار در شکل و مدور کم در طول و شاخهای آن یکی
زیر دیگری و در تحت آن ورق و مملو از تخمی شبیه بحلبه و بسیار ریزه تر از آن و غیر مدور و آن سه نوع میباشد سیاه و سرخ و سفید و گل سیاه آن بنفش و تخم آن شبیه بتخم ریحان و اندک سیاه
و از تخم ریحان کمتر و گل سرخ آن مایل بزردی و تخم آن شبیه بتودری و گل سفید آن سفید و سیاهی و کثافت برگ آن کمتر هر دو نوع اول باسمیت و غیر مستعمل بسبب سمیتی که دارد و سوم
که سفید باشد مستعمل است بنسبت هر دو و کمیاب تر و بعضی بجای آن سرخ آنرا استعمال مینمایند و بعضی اطبا تازه آنرا بجمیع اجزا کوبیده عصاره آنرا گرفته در آفتاب خشک مینمایند و
عندالحاجت بکار میبرند و بعضی کوبیده آرد گندم داخل کرده اقراص ساخته خشک مینمایند و قوت آن تا یکسال باقی میماند و بعد از آن ضعیف میگردد و **طبیعت** سیاه آن سرد و خشک
در آخر سوم بلکه در اول چهارم و سرخ آن از آن کمتر و سفید آن از همه کمتر یعنی در اوایل سوم **افعال وخواص آن** تمامی آنها مانع نزلات و سیلان رطوبات اند بسوی چشم
و مسکن اوجاع گوش و مخدر و منوم و قاطع نزف الدم از هر عضو و سیلان رحم و مقوی اعضا و رادع و مجفف و مسکن صداع مزمن و ضربان و مفاصل و عرق النسا و نقرس و ضماد
عصاره آن با آرد جو جهت اورام حاره و درد گوش و چشم و تخم آن با شراب جهت نقرس و ورم پستان و خصیه و طلای آن بعد از کندن موی مانع روییدن آن [illegible]
عمل و مطبوخ آن با سرکه و با ثلث آن افیون مجفف قروح و طلای زهار آن با دارچینی و زنجبیل و عسل جهت درد معده و فتیله آن با الخیر جهت بواسیر و امراض مقعده و چون
برگ و شاخ تازه آنرا در عصاره طبخ دهند بغایت مسمن اما باعث اختلال عقل است تا سه روز و خوردن سه چهار عدد برگ آن با شراب جهت رفع تب که با حرارت و برودت
هر دو باشد و تسکین وجع عظام و بخور آن جهت جرب و سست و کرم دندان و قطع نزف الدم و آشامیدن شش قیراط از تخم خشخاش و ماء العسل جهت سرفه و قطع نفث الدم
و نزف الدم همه اعضا و رحم و سه قیراط آن با عسل مسکن وجع نقرس و ضماد برگ آن و شرب آن با طلا که نوعی از شراب است جهت آکله استخوان و طلای پخته آن با زرده تخم
مرغ و با پیه جهت درد کنج ران و خصیه و با آرد باقلا جهت منع بزرگ شدن پستان و خصیه و با عسل جهت درد خصیه و ضماد برگ مشوی آن با پیه یا زرده تخم مرغ جهت تسکین وجع مفاصل
و چون از بزر البنج و افیون هر دو مساوی حب ساخته بقدر یک باقلا یا نخودی فرو برند خواب طویل آرد و چون بزر البنج را سائیده با قطران سرشته در سوراخ دندان کرم خورده

مجرب جهت تسکین وجع دندان

پر نمایند درد و وجع آن را تسکین دهد و فرزجه آن جهت رفع قروح رحم و تجفیف رطوبات آن و ضماد آن جهت درد جگر مزمن و مضمضه بطبیخ آن و طبیخ بیخ آن جهت درد دندان
نافع و بدل آن افیون و مورث سدر و دوار و خناق و جنون خصوصا سیاه آن چنانچه جالینوس گفته و سرخ آن قریب بدان است مصلح آن عسل و انیسون مقدار شربت از سفید
آن از شش قیراط تا نیم مثقال از سرخ آن شش قیراط از سیاه آن تا چهار قیراط و ضماد قرص معمول از برگ آن قوی التاثیر در تسکین اوجاع از صمغ آن و قطور عصاره آن با عسل مسکن

وجع گوش و بارد عن کل مسکن وجع دندان و عصارهٔ برگ و شاخ و تخم تازهٔ آن و همچنین عصارهٔ تخم تازهٔ آن بتنهایی که آنرا کوبیده آب گرم بر آن پاشیده فشرده بگیرند با شیاف
مسکنه اوجاع عین جهت تسکین وجع آن و سیلان رطوبت حاده سائله از آن نافع و چون بزر البنج را کوفته و بشیر مادیان سرشته و در پوست کوزن بسته زن تعلیق نماید مادام که با او
باشد آبستن نگردد و مقدار چهار درهم از سیاه آن کشنده است بسبب ظلمت عین و حمرت آن و سردی بدن بعد گرمی پس ضیق النفس و زردی رنگ بدن و جنون و غشاوهٔ عین و ورم
لسان و سخن ناگفتن و کف بدهان آمدن و خناق و بعد دو روز در گذشتن علاج آن مکرر قی فرمودن با ماء العسل یا شیر بز یا الاغ یا گاو و آشامیدن طبیخ انجیر و شیر و طبیخ
حب الصنوبر و تخم ماملیثا و پوست جوزبوا و شلغم و سیر و پیاز و تره تیزک و انجیر با پیه خنزیر کهنه و طلا که نوعی از شراب است گرم کرده بسیار نافع است و روغن آن که بزر البنج سفید
کوبیده با آب گرم خمیر کرده در آفتاب گذارند تا اندک خشک شود پس افشرده بگیرند دهن بدان جهت قروح صفراوی سر و جرب و حکه و سعوط آن جهت رفع درد سر حار
و بیخوابی و قطور آن جهت درد گوش و حمول آن جهت صلابت رحم نافع و چون با نصف آن تخم کاهو و ثلث آن تخم خشخاش کوبیده روغن از آن بگیرند تریاق سموم است
و جهت سرسام و مالیخولیا و وسواس و تندی نفس شرباً و سعوطاً و تدهیناً نافع **بنطافلن** بکسر باء موحده و سکون نون و فتح طاء مهمله و الف و فتح فاء و ضم لام
و نون لغت یونانیست بمعنی ذو خمسه اوراق و آن غیر اثلق است که بفارسی پنجنگشت و بیونانی بنطافیلن بمعنی ذو خمسه اوراق و بعضی بنطاطوس یعنی ذو خمسه اقسام و بعضی
بنطاناطی بمعنی ذو خمسه اجنحه نامند و بلغات دیگر نیز آمده و معنی آنها قریب بدینهاست **ماهیت** آن نباتیست شبیه به پنجنگشت و شاخهای آن باریک و بقدر شبری
و برگ آن شبیه ببرگ نعناع و در هر شاخی پنج عدد و بنادر در بعضی زیاده و دو طرف و برگ آن مشرف مانند اره و گل آن مابین سفیدی و زردی بخلاف اثلق که گل
آن مایل بسرخی و ازرقی است و برگ این شبیه ببرگ زیتون و از آن ریزه تر و چون بدست بمالند بوی آن در عطریت شبیه به بساسه و نبات آن قریب بدرختنار و شاخهای
آن صلب و ثمر آن که بزر آن باشد بقدر فلفل است بخلاف بنطافلن که نبات آن بقدر بلند یکشبر و شاخهای این چندان صلابت ندارد و بی ثمر است و نبت هر دو نزدیک
آبهاست و بیخ بنطافلن مایل بسرخی و طویل و غلیظ و کثیر المنفعت و بحدت و حرافت **طبیعت** جمیع اجزای آن در حرارت قریب باعتدال و در سوم خشک و بعضی در دوم
گرم دانسته اند و با قوت مجففه **افعال و خواص آن** محلل و تریاق سموم ادویه قتاله آشامیدن دو مثقال از برگ آن با وزن مایی که شراب معمول از عسل و آب
بارانست یا ماء العسل با هموزن آن فلفل برای حمی غب غیر خالص و نائبه بلغمیه مزمنه نافع و از خواص آنست که چون بیاشامند برای حمی ربع چهار برگ از چهار شاخ و برای
حمی نائبه دو برگ و برای حمی یوم یک برگ تازهٔ آن و چون یکماه هر روز برگ یک شاخ آنرا بخورند صرع مزمن را رفع کند و مداومت آشامیدن نیم رطل عصارهٔ برگ آن
جهت یرقان مجرب و جهت قطع نزف الدم باطنی و ضماد آن جهت ظاهری و ضماد برگ آن با نمک و عسل جهت التیام جراحات و بواسیر و داحس و همچنین ضماد آن با خل یا با اسفناج
جهت امراض مذکوره و نزف الدم و ذرور آن بر جراحات تازه مفید و فرش نمودن برگ آن بر جامه خواب باعث تقلیل احتلام و سعوط آب برگ آن جهت جدری نافع
بشرط آنکه بعد از سعوط فرمودن آن مقداری آنرا بگردانند که عرق کند و عصارهٔ بیخ آن جهت رفع اسهال و درد جگر و شش و قرحه امعا و مفاصل و عرق النسا و صرع و سه مثقال
آن جهت سموم ادویه قتاله نافع و ضماد بیخ کوبیدهٔ مطبوخ آن در سرکه جهت منع انتشار نمله و تحلیل خنازیر و اورام صلبه و بلغمیه و بلند شدن و آماس کردن شریان مقصود
و دمیلات و حمره و داحس و بواسیر که دانه آن ظاهر باشد و جرب و غرغره به طبیخ بیخ آن در آبی که ثلث آب برود جهت خشونت حلق و مضمضه و نگاه داشتن آن در دهان
جهت تسکین وجع اسنان و منع قروح خبیثه آن از انتشار و شرب آن جهت رفع اسهال بطن و قرحه امعا و وجع مفاصل و عرق النسا نافع مضر معده مصلح آن سکنجبین مقدار
شربت آن یک مثقال تا سه مثقال بدل آن در تریاق سقولوقندریون و در صرع زمرد و گویند بنطافلن را بهندی هلهل نامند و آن سه قسم میباشد قسمی گل آن سرخ و قسمی گل آن
سفید و این بسیار میباشد و گیاه آن تا یک و نیم ذرع و نهایت دو ذرع و پر شعبه و بر هر شعبه شاخهای باریک و بر سر شاخی پنج برگ شبیه ببرگ نعناع و بسیار بدبوی و بیخ شاخهای
باریک آن یکدو شاخ بسیار باریک دیگر رسته و بر سر آن برگ بسیار کوچک و از اطراف آنها شاخهای باریک با فتیله بلندی باریک که ثمر آنست بر آمده و جوف آن مملو
از دانهای بسیار ریزه اندک مفرطح و بعد رسیدن سیاه میگردد و ساقهای گیاه آن مجوف اهل هند آنرا گرم و تر میدانند و برگ آنرا پخته میخورند و جهت استسقا و قولنج
و ریاح نافع میدانند و قطور سه قطره آب برگ آن در گوش جهت ریش و درد آن نافع اما در اول وجع عظیم بهم میرسد پس زائل میگردد و گویند چون یک برگ آن را با یک
برگ جوز ماثل کوبیده حب بندند و به صاحب تب بلغمی بخورانند بیکدفعه زائل گردد و بیخ آنرا چون با برگ تانبول بخورند جهت ساجر که نوعی از حمی بلغمیست در روز آثار ظهور
نوبت آن و همچنین تا سه چهار روز نافع و مجربست و چون براده حدید منقی را دو روز سحق نموده بمقدار از عصارهٔ آن بر سر آن ریزند که چهار انگشت بالای آن آید و در

بنطافلن

آفتاب گذارند تا چهل روز بدون آتش منحل میکرد و پس سحق نموده از پارچه حریر بگذارند و با آب برگ تانبول حب بندند بقدر کنار کوچکی شربتی از یک حب جهت تحلیل نفخ و ریاح غلیظه و قولنج ریحی نافع و از تخم آن یکدرهم تا نخواه بوزن آن آشامیدن جهت استسقا نافع **بنفسج** بفتح با و نون و سکون فا و فتح سین مهمله و جیم معرب از بنفشه فارسی است و بعربی فرفیر و بیونانی ابرونا مند **ماهیت** آن گیاهیست بلندی آن یک شبر تا یک شبر و نیم با شاخهای باریک بسیار از یک بیخ رسته که بهمانها ساقهای برگ آنست و برگ آن شبیه برگ انار و حنا الا آنکه پائین برگ آن عریضتر و بزرگتر و سر دو گوشه آن اندک برآمده و فی الجمله صنوبری شکل از میان گیاه آن شاخهای باریک رسته و بر سر هر شاخی یک گل کوچک خوشبو بنفش رنگ و در کوهستان نیپال و نواح آن بهم میشود و لیکن گل آن اندک کوچکتر و زرد رنگ میباشد و مستعمل بیشتر گل لاجوردی رنگ خوشبوی آنست که کهنه و فاسد نشده باشد **طبیعت** آن در اول سرد و در دوم تر و بعضی سرد و تر و اقل گرم و تر نیز دانسته اند **افعال و خواص** آن مسهل صفرا برفق خصوص انچه محتبس باشد در معده و امعا و مسکن عطش و حدت خون و جهت حمیات حاره و خفقان و غشی با ماء الشعیر و آلو و تحلیل اورام لطیفه و صلبه و صداع حاره و صرع اطفال و نزلات و زکام و سرفه و خشونت سینه و حلق و خناق و ذات الجنب و ذات الریه و جهت معده و کبد و طحال و برو ز مقعده و حرقت مثانه و بول و احتباس آن و در دکرده و شرباً و نطولاً و ضماداً و بوئیدن تازه آن منوم و مداومت آشامیدن آن چند روز هر روز دو درهم تا چهار درهم بطریق سفوف با آب سرد جهت دفع اسهال صفراوی لذاع مجرب و سه مثقال سائیده آن با شیرخشت و شکر و امثال آن مسهل سریع العمل و سرشته آن با شیره گلقند جهت تبهای مرکبه بعدیل است و گویند گل تازه آن فادزهر سموم و منوم است و نطول طبیخ آن با بابونه بر سر جهت تسکین وجع و ازاله حرارت و جهت سرفه و یبوست دماغ و اعضا نافع و ضماد بسیار نرم سائیده آن بر سر و جبین جهت صداع و امراض حاره معده و کبد و سایر اورام حاره و شقاق و ورم مقعده مفید **المضار** اکثار آن مورث ضعف دل و باعث کرب و ثقل معده و غثیان و التهاب تبهای حاره و بعضی این مضار را مخصوص بخشک آن دانسته اند و مصلح آن اندکی انیسون و بوئیدن آن باعث زکام و مصلح آن خیری و مرزنجوش **بدل** آن نیلوفر و برگ خبازی و در سرفه گل گاوزبان و بوزن آن اصل السوس **مقدار شربت** از جرم آن تا پنج مثقال و در مطبوخ تا ده مثقال و گفته اند بنفشه را چون با دواهای عاصری یعنی دوائیکه فعل آن بعصر باشد مانند هلیله ترکیب کنند باید که اعمال آن نمایند که قوت یکی مصادم و مبطل قوت دیگری نگردد و نیز بسیار باید که جوش ندهند زیرا که جوش بسیار مبطل فعل آنست و استعمال آن با شکر مقوی فعل آنست و در اسهال و با عسل مضعف آن و استعمال مطبوخ آن با شکر بهتر است برای معده و سریع الانحدار تر از جرم آن و با آلو و عناب و تمر هندی و شاهتره و هلیله قوی الاسهال خصوصاً که صاف نمایند بر روی ترنجبین و شیرخشت و مغز فلوس خیارشنبر مالیده باز صاف نموده روغن بادام بر آن چکانیده بیاشامند و خورانیدن آب برگ تازه آن مقدار یکدرهم با ثلث آن شکر جهت خروج مقعده اطفال بغایت مؤثر و ضماد آن جهت اورام حار و التهاب معده و حرارت چشم و برآمده گی مقعده و جرب صفراوی و حکه بعدیل است و آشامیدن شراب و یا مربای آن یعنی گلقند گل آن جهت ذات الجنب و ذات الریه و تسکین التهاب معده و روغن آن سرد و تر و منوم جهت جرب و جراحات جسد و خشکی سینه و سرفه و ریختن بموی نرم کردن اعضا و مفاصل و حفظ صحت ناخن و مکرر آشامیدن دو درهم آن بعد تعریق در حمام جهت ضیق النفس و ضماد آن با موم بر سینه اطفال جهت سعال بغایت نافع و مؤثر و قطور آن در احلیل جهت حرقة البول و حرارت مثانه و سعوط آن جهت درد سر حار و بیخوابی مفید و تدهین ناف بدان جهت سعال مزمن مجرب و چون اسفنج را و یا پنبه را با روغن بنفشه آلوده بر مقعده ضماد نمایند در تنویم عدیل ندارد و بدل آن روغن نیلوفر و طریق گرفتن روغن آن بچند نوع است یکی آنکه با کنجد مقشر یا بادام مقشر در کیسه کرباسی کرده مکرر بمالند و خشک کنند و گل آنرا تجدید کنند تا آنکه مغز بادام یا کنجد رنگین شود برنگ آن پس هر وقت که خواهند کوبیده روغن آنرا بگیرند نوع دیگر آنکه گل بنفشه تازه را در روغن کنجد در هر رطلی سی مثقال اندازند و در آفتاب گذارند و بعد از چند روز صاف نموده بنفشه را تازه کنند تا رنگ و بوی بنفشه را بردارد و شراب معمول آن با شکر نافع است از برای سرفه و همچنین مربای آن جهت ذات الجنب و ریه و شوصه و وجع گرده و ادرار بول مفید **بنقه** بفتح با و سکون نون و فتح قاف و ها **ماهیت** آن دانه ایست شبیه بعدس و از آن بالیدن تر بشیرازی شود و گویند قسمی از غار است و لیکن بسفیدی و تدویر آن نیست **طبیعت** آن سرد و خشک مائل باعتدال و قابض **افعال و خواص** آن جهت فتق و بهق و در آن جهت قروح ساعیه نافع و در سائر خواص مانند عدس و اکثار آن مولد سودا و مصلح آن روغن است **بنک** بفتح با و نون و کاف **ماهیت** آن انطاکی گفته پوست درختی است یمنی سبک و زرد و با قبض و خوشبوئی و گفته اند که پوست ام غیلان یمنی است و بعضی گفته اند که آن بنک الاس است و آن کرسهای است که در بیخ آن بهم میرسد و این انسب و اصح اقوال است و بهترین آن سبک و شیرین و قابض و خوشبوی آنست **طبیعت** آن گرم و خشک و قریب باخر درجه اول **افعال و خواص** آن معطر و مقوی معده و جگر و دماغ و جهت تقویت باه و ادرار بول و قطع اسهال صفراوی و غثیان حادث از برودت و نشف رطوبات شرباً و ضماداً و آن جهت

بنفسج

بنقه

بنک

بن

تحلیل طحال و تجفیف رطوبات و طلای آن مانع عرق و خوشبو کننده آن و قاطع رائحهٔ نوره و منقی جلد و رطوبات تحت آن مقدار شربت آن تا پنجدرهم بدل آن آس ماهیت بن
بضم با موحده و نون مشدده و در اصل اسم ثمر غلیظ است بلغت یمن که مشهور و معروف بقهوه بوده است بالفعل اطلاق مینمایند بر ثمری خاص و برای حرمت آنرا ترک کرده این را
بجای آن می‌آشامند ماهیت آن ثمر درختیست کوهستانی که در جبل یمن و نواح آن و ملک حبشه و در بتاویه و جزیره ایست از جزائر زیر باد است نیز بهم میرسد و تخم آنرا در
آذرمی کارند و در آب که هردو اسم ماه رومی اند میرسد و فصلی و غیر فصلی می باشد یعنی هم خودرو جنگلی صحرائی و هم مزروع بستانی و تربیت بسیار خوب بعمل می آید که شاخهای
باریک بسیار آنرا می‌برند و کلهای ضعیف ناکارهٔ آنرا دور میکنند و آنرا آبیاری و غیر آن بحدلایق مینمایند بهترین بستانی آنست که در بیت الفقیه از یمن میشود و آن دانهایی
سبز متوسط در کوچکی و بزرگی خوشبو و بو دادهٔ کوبیدهٔ آن چرب می باشد و خوش طعم و رائحه و درخت آن تخمیناً قد آدم و سطبری یک انگشت ابهام و بلند آن بدو ذرع تا سه ذرع
و ساق آن ... میرسد شبیه بدست و گل آن سفید رنگ و ثمر آن در غلافی سیاه رنگ شبیه بحب الغار بزرگی فندقی کوچک و پوست آن نازکتر از پوست آن هردو و در اندرون
آن دو مغز و در وسط هر مغزی شکافی مانند شکاف دانهٔ گندم و هستهٔ خرما ولیکن از آن پهن تر و از گندم بزرگتر و از هستهٔ خرما کوچکتر و سبز رنگ و در جوف آن پردهٔ نازک
پیچیده با اندک تلخی و بهترین آن تازهٔ سنگین سبز رنگ یمنی آنست که در ته آب رود پس حبشی و سیاه آن بسیار بد و تلخ و بدطعم و بتاوی آن سفید و بزرگتر و سبکتر از یمنی و حبشی
و پوست تازهٔ آن با اندک رطوبت و چسپندگی و حلاوت و عفوصتی چون خشک گردد حلاوت آن کم و رفته رفته زائل میگردد و گویند سبب اطلاع بر آن آنست که شیخ ابو الحسن شاذلی
رحمة الله تعالی که در کوهستان یمن صومعه داشت و مریدان او بسبب کثرت شب بیداری و ریاضات کسل مانده میشدند اتفاقاً وقتی بعضی ثمر آنرا یافته خوردند رفع کسل ماندگی
ایشان شد و این را بدیگران گفتند ایشان نیز خوردند و نفع یافتند به پیر خود گفتند او حکم نمود که در آب جوش داده آب آنرا بیاشامند پس جمیع این میوه را در آب جوش داده آب آنرا
می‌آشامیدند باعث رفع کلال و ملال ایشان می‌شد پس رفته رفته شهرت تمام یافت و تجار در کل بلاد بردند و منتشر ساختند و اکثر میخورند ولیکن اهل هر بلدی و جائی بنحو
خاص اهل یمن و نواح آن پوست بیرون آن که قشر نامند خصوصاً تازهٔ آنرا در آب بسیاری جوش داده صاف کرده گرما گرم و نیم گرم پیالهای بزرگ پیش از طعام و اکثری بعد از
طعام می‌آشامند و ولوع بسیاری بر آن دارند و طعم آن نیز مائل بشیرینی و عفوصت میباشد خصوصاً تازهٔ آن و اهل مکهٔ معظمه و مدینهٔ طیبه زادهما الله تعالی شرفاً و تکریماً
و بلاد دیگر از عرب و عجم و ایران و توران و هندوستان و فرنگ و غیرها مغز آنرا بعضی خام و بعضی نیم بریان که حوری رنگ گردد و بعضی بریان که قریب باحتراق رسد
بعضی نیم کوفته و بعضی نرم کوفته در آب طبخ داده و بعضی اندک غلیظ و بعضی بسیار رقیق و بعضی متوسط و بعضی صاف کرده و بعضی صاف ناکرده می‌آشامند و فرنگان با قدری شیر و نبات
می‌آشامند چنانچه بتفصیل در قرابادین مذکور شده در طبع و مزاج آن اختلاف است حکیم میر عماد الدین محمود شیرازی در آخر رسالهٔ افیونیهٔ خود در بیان قهوه نوشته اند که
سرد و خشک در درجهٔ دوم است جهت آنکه در آن کیفیتی غالب بر طعم و رائحه و لون نیست که قیاس دلالت بر حرارت آن نماید و بتجربه یافته اند که سردی آن بسر حد اضرار میرسد
و در تساوی و غلبهٔ هر یک از برودت و یبوست بر دیگری موقوف بتامل است و میرزا قاضی در رسالهٔ خود نوشته اند که بتجربه فقیر یافته که سردی آن در درجهٔ اول و خشکی آن در درجهٔ
دوم است و حکیم سالک الدین یزدی نوشته اند که بعضی از واقفان خواص ادویه بر آن رفته اند که برودت آن در اول درجهٔ ثانیه و یبوست آن در ثالثه است بواسطه آنکه
در افراط آن یبوست دماغ و بیخوابی و خشکی مزاج بهم میرسد شارحان آنرا و شیخ داود انطاکی گفته که گرم در اول و خشک در دوم و آنچه شیوع یافته که سرد و خشک است چنین نیست
جهت آنکه پوست آن تلخ است و هر تلخی گرم است و ممکن که پوست آن گرم باشد و مغز آن معتدل و یا سرد در اول و آنچه دلالت بر برودت آن میکند عفوصت آنست و بتجربه رسیده
که جهت تجفیف رطوبات و سرفهٔ بلغمی و نزلات و تفتیح سده‌ها و ادرار بول نافع است و اینها نیز دلیل حرارت و یبوست آنست و حکیم میر محمد مومن در تحفه نوشته که بقیاس ظاهر میگردد
که در گرمی معتدل و خشکی بر آن غالب و قشر آن گرم و خشکتر از آن باشد مؤلف گوید شاید که مرکب القوی باشد خصوص تازهٔ آن جهت آنکه در آن دو جزو است یکی لطیف هوائی
حار رطب و دیگری کثیف ارضی بارد یابس که بجزو اول افعال و آثار حرارت از تفریح و تلطیف و تفتیح و نضج و ادرار و تلیین و غیرها از آن صادر میگردد و بجزو ثانی افعال و آثار
برودت و یبوست از تسکین حرارت و تشنگی و ثوران و غلیان دم و حدت صفرا و لذع آن و منع نوم و یبوست دماغ و غیر اینها از آن ظاهر میشود و هرچند تازه تر باشد آن جزو
اول در آن زیاده میباشد و چون کهنه گردد بتدریج کم و زائل میشود و خصوص قشر آن و چون بریان نمایند آن نیز کمتر و زائل میگردد و بمقدار بریان نمودن آن و بالجمله تازه نو
آن خصوص قشر خام آن مائل بحرارت و یبوست است و کهنهٔ آن خصوص بریان آن بارد و یابس هرچند کهنه تر گردد و زیاده بریان نمایند بر برودت و یبوست آن می افزاید
افعال و خواص آن آنچه اطبای مذکوره بیان فرموده اند آنست که شربت آب مطبوخ آن مفتح سده است بفاد زهر تیکه دارد مسکن اوجاع و ثوران و غلیان

خون و حدت و لدغ صفرا و سودا و احتراق آن و مرقق و مصفی اخلاط و غلظت آنها است و لهذا در حمیات دمویه و صفراویه و سوداویه خصوصاً در اوائل و بعد بروز حصبه و جدری
و ربع مفید است و شرای دموی و یرقان اسود مسدد و ملین طبع و مدر بول و مجفف رطوبات و جهت سرفه بلغمی و نزلات و رفع اعیا و تقویت معده و اکثر انواع صداع و رمد
خصوصاً احتراقی آن و آنچه بسبب غلظت اخلاط و انجماد آنها باشد بجهت تصفیه و ترقیق این اخلاط را و منع صعود ابخره را و گفته اند بواسیر را نافع است و ضماد آن با عسل
جهت جبر عضو بدر رفته و لعوق آن با عسل جهت سرفه حار رطب حکیم میر عماد الدین محمود فرموده پنداریم که مجذوم را نیز نافع باشد بجهت همین علت و نیز سرفه بلغمی و نزلات و حاده
معده را بتجفیف رطوبات و صعود بخارات آن بدماغ و سهال خصوصاً نیم بریان آن و کثرت نوم و تشنگی و صبر بر آن بهر دو و اکتفا نمودن بطعام و شراب اندک بی آنکه مؤدی
بضعف و انحراف مزاج گردد مفید و نیز رفع اعیا و ماندگی و کلال و ملال مشقات حرکات و مشقتهای نماید و بعضی راغبان و حریصان بشرب آن این رباعی را در مدح
آن گفته **رباعی** ای قهوه روح فزا و کسل گسل ❊ آرام جان و قوت اعضا و قوت دل ❊ تقریب اجتماع جوانان با رسا ❊ تفریح بخش خاطر پیران مضمحل ❊ و دیگری نیز
فرد را گفته ❊ قهوه حمام سفر رفع خمار تریاک ❊ آمد آنسان که بیاید بتن مرده گرما ❊ از مضار آن آنست که گفته اند صداع می آورد و باعث بیداری و لاغری بدن و صفرت
و صفرت لون و قطع شهوت باه و تقلیل منی و خفقان و نفخ و قولنج و مالیخولیا و کابوس و خشک نمودن آلات تنفس و درشتی آن و مولد بواسیر است و بالجمله بارد المزاج
و مرطوبین و اصحاب غلبه اخلاط فاسده را بسیار مضر و بعضی ظرفا در مذمت آن گفته اند **بیت** آن سیه رو که نام او قهوه است ❊ مانع النوم و قاطع الشهوة است ❊ اغلب
آنکه این مضار اکثر در کهنه بسیار بریان کرده سیاه شده آن باشد نه خام آن خصوصاً قشر آن که در بعضی امزجه شاید محرک باه و هاضم طعام باشد و ممکن که وجه ولوع اهل یمن
با شامیدن آن بالای طعام دو وجه باشد و در جواب این گفته اند که وجه و لون ایشان بدان کثرت حرارت مزاج و خوردن خرما و میوه ها گرم است و محرر گوید حق آنست
که مبالغه بسیار از طرفین در منافع و مضار آن بیجا است اکثر بعادت قوت و حرارت و برودت مزاج قلت و کثرت آشامیدن آن بر میگردد و هیچیک کلی نیستند و بیان وجوه یک یک
از منافع و مضار آن طول دارد و مقام گنجایش تفصیل آنها ندارد و میرزا قاضی نوشته اما جمعی که مزاج ایشان گرم باشد این دو سبب آنکه حرارت را کم میکرد و اندو بسبب
کمی حرارت رطوبات کم بتحلیل میرود و لهذا گاه است که ایشانرا خواب می آورد و از آن جمله شخصی را دیدم که مزاج او بکمال حرارت داشت و بدان سبب شبها خواب نمیکرد
و مانند کسی که سرسام داشته باشد اضطراب میکرد چون دو سه شب بقهوه مداومت نمود او را خواب آمده و آن حالت زائل گشت و چون قهوه مضر قلب است اگر با مروارید
استعمال نمایند اولی است خصوصاً در حصبه و جدری و بعد از بروز جهت آنکه مروارید را در حصبه و جدری نفعی تمام است و نیز استعمال آن جهت تقویت قلب با زعفران
که چند طاقه در حین طبخ در آن اندازند نیکو است و چون مسافر در وقت فرود آمدن و همچنین بعد تعب و مشقت بسیار و بعد خوردن افیونیات رافع تعب و کلال و ملال
و باعث شگفتگی طبع است و آشامیدن چند فنجان آن و گفته اند ناشتا و در وقت امتلا از غذا مکرر نباید آشامید بلکه صبح اندک غذا بطریق ناشتا که بالفعل
در عرف عوام مشهور به تحت القهوه است خورده بالای آن چند پیاله بیاشامند و اگر خواهند معتادین بافیون و افیونیات و شب نشینان آخر روز و یا بعد از نماز
عشا خصوص قریب بنصف شب چند پیاله بیاشامند دفع آنها نماید و گفته اند مصلح آن زنجبیل و دواء المسک و نبات و گلاب و امثال اینها است و شیخ داود انطاکی
نوشته شخصی که اراده شرب آن برای نشاط و رفع کسالت آنچه ذکر کردیم نماید باید که شیرینی و روغن پسته و روغن بسیار با آن بخورد و قومی با شیر میخورند و این خطا است
بخوف احداث برص است و محرر میگوید که بهترین مصلحات که طعم و رائحه آنرا طیب و لذیذ میگرداند کریه و بدذائقه نمیسازد عنبر اشهب است پس زعفران **بنسکی**
بفتح بای فارسی و سکون نون و کسر سین مهمله و سکون تاء چهار نقطه هندی و کسر کاف و سکون یاء و بن جهتکی نیز نامند یعنی درخت جنگلی پریشان زیرا که بن بفتح باء موحده
بزبان هندی بمعنی جنگل و جهتک بمعنی پریشان است **ماهیت** آن نباتیست هندی ما بین شجر و گیاه با شاخهای بسیار باریک بسطبری انگشتی و انبوه شاخی
مشتمل بر شاخهای بسیار باریک و برگ آنها برگهای کوچک فی الجمله شبیه ببرگ حنا بعضی کوچک و بعضی اندک بزرگ تر و عریض تر و کوتاه تر از آن و ثمر آن فی الجمله شبیه بعنب الثعلب
و اندک از آن پهن تر و در خامی سبز و بعد رسیدن بنفش میگردد و بی طعم غالبی و در جوف آن تخمهای ریزه سبز رنگ منبت آن کنار آبها **طبیعت** آن ظاهرا گرم و خشک باشد
افعال و خواص آن چون برگ و ثمر آنرا نرم بسایند و بر شکم مستسقی یا هر جا که ورم باشد گرم کرده ضماد نمایند و بالای آن برگ بید انجیر را نیز گرم کرده بگذارند و با پارچه
به بندند و تمام شب بگذارند و همچنین تا سه چهار شب او را قوی آورد و آشامیدن برگ و ثمر شاخهای باریک آن با آب سائیده جهت دفع رطوبت جسم و سیلان آن
نمودن چنین مفید **بنپاله** بفتح باء فارسی و سکون نون و فتح تاء مثناة تحتانیه و الف و لام و ها **ماهیت** آن ثمریست هندی بقدر آلویی و طعم آن بعضی چاشنی دار و بعضی

مایل بسرخی و در جوف بعضی پنج و شش تخم کوچک و در جوف بعضی زیاده بخلاف آلو که در آن یک تخم میباشد و درخت آن بعضی خاردار و بعضی بیخار نیز شبیه بدرخت آلو و در سر شاخ
و شاید نوعی از آلو باشد که در ملک بنگاله بسبب غلظت هوا و آب چنین شده باشد و چون ثمر نخیته آنرا خواهند تناول نمایند باید که آنرا خوب بمالند تا نرم شود و تخم آن از تخم آن جدا
کرده و پس بکنند آنرا و الا درشت و عفص میباشد **افعال و خواص آن** مسکن صفرا و مهیج بلغم صفراوی مزاجان را نافع و بلغمی مزاجان را مضر و مورث حمی خصوصاً بلغمیه
و در آخر موسم و در سنبله و حوالی میزان میرسد و جنگلی آنرا که کوچک تر و شیرین تر است **فصل الباء الموحده مع الواو** **بوره بورق** بضم با و سکون واو و فتح را مهمله و سکون
قاف معرب از بوره فارسی است و بهندی پاپری لون نامند **ماهیت آن** نمکی است که در زمین شوره زار متولد میگردد از آب نمک و انواع میباشد معدنی و مصنوع بهترین
آن معدنی است که از معدن آن آورده باشند و این اصناف و الوان میباشد بعضی سفید سبک پرسوراخ که طعم آن شور باشد و این را زمینی نامند جهت آنکه آنرا از سیلیه آورند
و اعلی و اجود اصناف است و بعضی سرخ رنگ و این را نطرون نامند و بهترین این بصری سرخ و نرم و با ملوحت و اندک ترشی و تلخی است و بعضی غیر صفائحی و این معروف به بورق
الخبازین است جهت آنکه خبازان آن را در آب حل نموده بر قرص نان پیش از طبخ میمالند و بر تنوری میچسپانند تا باعث سفیدی و رونق نان گردد و بعضی را بورق الصاغه نامند
و آن سفید سنجی سنگین است و زرگران در تصفیه و جلای نقره مستعمل دارند جهت آنکه آنرا بسیار صفا و جلا میدهد و بعضی زبدی است و این در نهایت خفت و نرمی میباشد و آنرا
بسیار صفا و جلا میدهد و بعضی زبدی است و این در نهایت خفت و نرمی میباشد و آنرا از افریقیه می آورند و این جا دترین اصناف است و بهترین این صنف سبک صفائحی رقیق
سریع التفتیت منقش رنگ لذاع است که در صورت مانند کف منجمد باشد و این نیز اگر خفیف صلب است افریقی است و الا رومی اما زبد بورق سبک غیر آنست جهت آنکه
زبدی بورق سبک کبیر الحجم شبیه بآرد گندم خالص و بوره زبدی منجمد با ترابیت و حمرت است فرق میان زهره اسیوس و زبد البورق آنست که زبد البورق بسیار سفید و
سنگین تر و با اندک زردی میباشد بخلاف آن و اما مصنوع آن پس آنچه را از براده شیشه و سرب مساوی الوزن سوده تسقیه بآب محلول قلی نموده و با آب محلول قلی بسیار بریان
ریخته با آتش طبخ میدهند تا آنکه بسوزد و بار رانت می باشد و تنکار از ین قسم بعمل می آید و آنچه از درخت غرب بعمل می آورند که آب برگ آنرا میجوشانند تا غلیظ گردد و قرصها سازند
و این بسیار سبک و سفید مایل بسیاهی و ملوحت می باشد و این بسیار کم یاب است و بورق الغرب نامند بهترین همه اصناف زمینی با وصاف مذکوره است و تندترین همه
زبدی است **طبیعت آن** گرم تا اواسط سوم و خشک تا اواخر آن و نطرون و بورق زبدی افریقی تا اواسط چهارم **افعال و خواص آن** محلل و جالی و جاذب
خون بظاهر جلد و آشامیدن زمینی آن قاطع اخلاط غلیظه و مسکن مغص و رافع قولنج و مهیج باه و مقاوم سموم و بتنهائی و یا با ادویه مناسبه جهت سرفه بلغمی و با بهمن
آن زیره کرمانی و ماء العسل و با طبیخ زوفا یا حاشا یا سداب یا شبت و امثال اینها جهت تحلیل ریاح و تسکین مغص مفرط و با طبیخ انجدان جهت رفع مضرت خون گرم گاو
و تحلیل خون منجمد در معده و با آب و شراب جهت ذراریح و با ادویه قاتله دیدان باعث اخراج و قوت فعل آنها است و چون پنج درهم آنرا در نیم رطل آب بپزند و بر آتش
ملایم جوش دهند تا آنکه آب گردد و ربع رطل زیت عذب در آن ریزند و بنوشند جهت قولنج یابس خصوص قولنجی که عارض گردد از گزندگان نقره و سرب داده و با بنفشه و صمغ
عربی مسهل بلغم غلیظ و مخرج کرم معده و با زیره کرمانی و سکنجبین جهت رفع خناق عارض از شرب قطر و قطور محلول آن با آب و شراب زوفا در گوش جهت رفع اوجاع
و تفتیح سده دودی و قطع رطوبت جاری از آن و با سرکه جهت تنقیه چرک آن و غرغره آن با خل خمر جهت اسقاط زلوی در حلق مانده و اکتحال آن با عسل جهت حدت بصر
و ضماد آن با پیه الاغ و سرکه و یا پیه خنزیر جهت رفع سمیت گزیده سگ دیوانه و با صمغ البطم بر دمامیل جهت انفتاح آنها و با انجیر جهت استسقا و ضماد آن با قیر و طلیات
جهت رفع هزال و خراز و حکه و جرب و فالجی که در آن گردن مایل بسوی خلف نموده باشد نیز و انخلاعات و التوای عصب نیز نافع و طلای آن با روغن بابونه جهت رفع عرق
و بتنهائی جهت رفع عرق نیز و بتنهائی جهت نیکوئی رنگ رخسار و ستردن موی از هر عضو که خواهند و مداومت استعمال آن سیاه کننده بدن و دو درهم آن با سه درهم
روغن زنبق بر ذکر و اطراف آن جهت تهییج انعاظ بهترین دوائی است و همچنین با عسل و مالیدن آن با روغن بر شکم و ناف و تهیگاه و نزد آتش نشستن کسی که در شکم او کرم
باشد باعث قتل و اخراج آن و با ادهان مسخنه یا محلله مالیدن آن بر بدن صاحب حمیات دوریه هنگام برد و قشعریره و نشستن نزدیک آتش پیش النوبه و با مراهم جهت جرب و حکه
برص و شستن سر با آب محلول آن جهت خراز و فرزجه آن جهت دفع رطوبت رحم و احتباس حیض سفید مفسد معده و محرک قی مصلح آن مصطکی و صمغ عربی مقدار شربت
آن از یک درهم تا دو درهم و از قسم سرخ آن از نیم مثقال تا یک مثقال بدل آن یک وزن و نیم آن نمک و بعضی نصف وزن آن قطران و بعضی بوزن آن ملح اندرانی
گفته اند و پاشیدن آن بر موی باعث رقت آن و جهت داء الثعلب و داء الحیة نافع و چون خواهند آنرا بسوزانند طریقه احراق آن آنست که در کوزه کرده سر آنرا محکم بسته

بوره ق

براتکر گذارند تا سرخ گردد و پس از آتش بر داشته بگذارند تا سرد گردد و سائیده استعمال نمایند و محرق آن لطیف تر و حدت آن زیاده و قریب بقوت بورق زبدی است

بوزیدان بضم با و سکون واو و کسر زاء معجمه و سکون یاء مثناه تحتانیه و فتح دال مهمله و الف و نون بعربی مستعجله نامند **ماهیت** آن بیخی است سفید بحجم و طول انگشتی و زیاده

بر آن مصمت و صلب و بر ظاهر آن خطوط کشیده و با خشونت و بعضی گفته اند که نوعی از مستعجله است و بعضی گفته که آن از فروع مستعجله است و بعضی لعبت بربریه دانسته اند و بعضی غش

میکنند آن را بهم و بعضی بدل آن بعضی مستعجله و بعضی لعبت بربریه را میفروشند و فرق میان ایشان بعدم حلاوت مستعجله است و حلاوت بوزیدان بخلاف لعبت بربری که بیحلاوت

است و آنکه لعبت بربری گره دار است بخلاف بوزیدان و گویند از هندی می آورند و بالجمله نبات آن مجهول الماهیت است و بهترین آن سطبر با وصاف مذکوره است و بخلاف آنها ردی

و بسیار ضعیف **طبیعت** آن گرم و خشک در آخر دوم و در اول سوم نیز گفته اند با رطوبت فضلیه **افعال و خواص آن** با قوت تریاقیت و مبهی و محرک جماع و مسکن اوجاع مفاصل

و نقرس و مفتح سده جگر و سپرز و منقی معده و عصب و مفاصل و مسقط جنین و جهت استسقا و رفع کرم معده و ازاله اخلاط غلیظه بارده باداویه و ترقیق و رافع سموم بارده و بالخاصیت مسهل ورد

و باقره ما ما جهت بواسیر نافع مضر احشا مصلح آن عسل و خردل مقدار شربت آن تا یکمثقال و نیم بدل آن بهمن سفید و گویند بوزن آن وج در تریاقیت نیم وزن آن زرنباد و دو زراوند طویل

بوش دربندی بضم با و سکون واو و شین معجمه و فتح دال و سکون راء مهملتین و فتح باء موحده و سکون و کسر دال مهمله و یا **ماهیت** آن قرصی است از برگ و گیاه نباتی بقدر درخت

کوچکی و برگ آن شبیه به برگ حنا و تخم آن مدور و از شاهدانه کوچکتر مایل بزردی و منبت آن بلاد عجم خصوصا نواح شهرزور و از سفینه بل آن بلد برگ و گیاه آنرا کوبیده قرصها ساخته خشک نموده

باطراف میبرند **طبیعت** آن در دوم سرد و در اول خشک و در آخر اول سرد و خشک نیز گفته اند **افعال و خواص آن** رادع و طلای آن جهت تحلیل اورام حاره و منع

زیادتی آنها و تسکین اوجاع رمد و نقرس خصوصا با آب عنب الثعلب نافع و بدل آن شیاف مامیثا و حضض است **بول** بفتح با و سکون واو و لام بفارسی کمیز و شاش و بهندی موت

و مشهور به پیشاب است **ماهیت** آن معلوم است و آن مائیست مشروب و مطعوم حیوان و انسان است که طبیعت از راه گرده و مثانه و احلیل و ما قبل دفع میکند **طبیعت** آن گرم و خشک

افعال و خواص آن بسیار جالی و ملطف و مقطع و بول هر یک از حیوانات بحسب امزجه آنها مختلف می باشد و بول انسان جهت قروح عفنه و قروح رطبه و ساعیه و جرب و حکه و خراز

و سعفه و آکله و منع زیادتی قروح خبیثه و بثور پرآب که در سر بهم میرسد و با بوره سرخ جهت گزیدن سگ دیوانه که موضع لدغ را بدان بشویند و جهت داء الثعلب و برص و تقشر

جلد و سوختگی آتش غسلا و طلاء و آشامیدن آن جهت فساد هوا و گزیدن جانوران سمی و سموم ماکوله و مداومت بول خود و بول طفل بقدر رو و کف جهت مار گزیده و سایر هوام و مداومت

بول خود هر صباح ناشتا بقدر رو و کف جهت دفع سپرز بیعدیل و بدستور با نیم وزن آن آب برگ حنا یا درنگ بشرطا آنکه اگر توانند قبل از آن امتلا را راه دهند که خسته کرده باشند

و شستن مقعده به بول گرم جهت ورم آن و در مرض آتشک شستن عضو با آن نافع رنجین آن و حقنه با آن جهت مغص و قطور آن جهت کرم گوش خصوص که در پوست انار گرم کرده باشند

و ثقل بول با روغن حنا حمولا جهت ورم رحم و با روغنهای گرم چکانیدن در آن و اکتحال آن جهت جرب و رمد و ظلمت بصر و طلای بول مطبوخ در ظرف مس با عسل جهت قلع بیاض

که از قرحه بهم رسیده باشد و ضماد خاکستر رز که با بول خمیر شده باشد جهت قطع نزف الدم اعضا و آشامیدن بول طفل نابالغ جهت عسر النفس و نفس انتصاب و طلای کف آن جهت

تالیل مؤثره بول گاو ماده بغایت جالی و جهت قروح اطفال و نواصیر و ازکا و نیز جهت درد معده بارده و بواسیر و با مر صاف جهت درد گوش و با سرکه جهت درد دندان

و شستن عضو با آن با خردل جهت عذر مجرب دانسته اند و بول خوک جهت قلع بیاض و ریزانیدن سنگ گرده و مثانه بعدیل و بول خر جهت درد گرده و بول بز با یکمثقال

سنبل الطیب بیاشامند جهت استسقای لحمی و قطور آن جهت درد گوش و بول شتر جهت ورم جگر و سده آن و استسقا و صلابت سپرز و تقویت باه و امراض بارده احشا و قطور آن

جهت جراحت گوش نافع و بول گاومیش با وصاف جهت درد گوش بارد مجرب و بول سگ جهت تالیل مفید و خواص ابوال حیوانات هر یک بجای خود انشاء الله تعالی خواهد آمد **بول**

الابل قرصی است که از یمن می آورند و در موسم حج در مکه معظمه زادها الله تعالی شرفا و کرامة میفروشند **ماهیت** آن راوی حکایت کرده که اهل یمن شترهای خود را

در فصلی از سال بچرای گیاهی که در آنجا میشود و مخصوص بدانجا است میبرند و بول آنها را جمع نموده محافظت مینمایند و از آن قرصها میسازند و ما یقی گفته که چنین است که

حکایت کرده بلکه چیزیست که یافته میشود در مغارهای کوهستان مکه معظمه و غیر آن و آن قطعهای سیاه رنگ متحجر است معروف بطین الیوم و تجار از اعراب آنها گرفته اقراص

میسازند و بعضی گفته اند که بول وطواط است که بعضی بر بعضی متراکم میشود در مغارها و بعضی گفته که گیاهی است مخصوص بجبال حجازی که آنرا کوبیده با بول شتر سرشته قرص

میسازند و بالجمله از آن ویرا مجهول الماهیت است **طبیعت** آن گرم و خشک در دوم **افعال و خواص آن** جهت اندمال جروح و قروح حیوانات و قطع نزف الدم

و حمول آن جهت قطع حمل و بواسیر با عسل جهت تحلیل اورام طلاء نافع و بسیار ماندن آن بر بدن باعث تقیح آنست و مصلح آن روغن گل **بوالاصو بیلون** بضم

بوزیدان

بوش دربندی

بول

و بول انسان اعدل از سایر ابوال و بعد از آن بول شتر و گاو و اسب و بهترین آن ... و منعقد گردد و جهت قروح ... و بواسیر ... طبیعت

بول الابل

بوالاصو بیلون

موحده و سکون واو و فتح لام و ضم میم و سکون واو و کسر نون و ضم یاء مثناة تحتانیه و سکون واو و نون لغت یونانی است ماهیت آن قسمی از مخلصه است و گیاه آن مابین شجر و حشیش و شاخ آن باریک و پر شعبه و برگ آن از برگ سداب طولانی تر و بزرگتر و بر اطراف شاخهای آن چیزی هست بر شبیه بسر و کوچک میباشد و در آن تخمهای سیاه و بیخ آن شبیه بدرونج سفید و دراز و با صلابت منبت آن جبال و زمینهای صلب خشن سنگلاخها و مستعمل برگ و بیخ آنست طبیعت آن در آخر دوم گرم و خشک افعال و خواص آن ملطف مجفف جالی مفتح و آشامیدن بیخ و یا برگ آن مقدار یکدرهم جهت ادرار بول و طمث و اخراج مشیمه و درد ورک و قرحه امعا و با سرکه جهت صلابت سپرز و با شراب جهت گزیدن هوام و با آب جهت عسر البول و عرق النسا و با شیر تازه دوشیده جهت تفتیت حصاة نافع و گویند هر که سه قیراط آنرا ناشتا بنوشد هرگز اورا عقرب نگزد مگر آنکه عقربی را بکشد و چون چنین کند باید که ثانیاً آنرا تناول نماید و مضغ آن جهت تسکین وجع اسنان از سردی و تعلیق آن مانع گزیدن عقرب و ضماد آن بر انثیان محلل ریاح ان مقدار شربت آن تا یکمثقال مضر معده مصلح آن عناب بدل آن بادرنجبویه است

بولسری بضم باء موحده و سکون واو و لام و فتح سین و کسر راء مهملتین و سکون یاء و بهولسری بجای باء نیز آمده و در بنگاله بول و مول سری بمیم نیز نامند ماهیت آن درختیست هندی عظیم و موزون گل آن کوچک مدور و مشرف و خوشبو و بعد از خشک شدن خوشبوتر میگردد و خشک آنرا بعضی در بالش و تکیه پر مینمایند جهت آنکه میگویند در جائیکه آن باشد هزارپا در آنجا پیدا نشود و ثمر آن در شکل فی الجمله شبیه بعناب و کنار متوسطی و در خامی سبز و بعد رسیدن زرد و سرخ نارنجی میگردد و لحمیت کمی با اندک شیرینی و عفوصت بسیار و بعضی اطفال و مردم آنرا میخورند و تخم آن در غلافی شبیه بفندق و از آن ریزه تر و اندکی طولانی و مغز آن تلخ و با اندک عفوصت و طبیعت گل آن سرد و خشک و ثمر از آن زیاده و با قوت قابضه افعال و خواص آن محلل و جهت تسکین درد دندان و دفع فساد صفرا و اسهال صفراوی و خائیدن ثمر آن خصوص نارس و یا نیم رس جهت تسکین وجع دندان و استحکام آن و لثه و خوردن آن قابض شکم و نفاخ و ممسک منی و ثمر نارس آن زاده و ممسکه منی است و عصاره تازه آن عطوسا و قطورا در بینی برای اهوه و امراض دماغی نافع و آب بسیاری از دماغ بر می آورد و عرق گل آن مقوی ارواح و مفرح و جهت امراض مذکوره باردة نافع و عطر آن که با براده صندل مرتب نمایند بسیار خوشبو و مقوی است و آشامیدن مطبوخ پوست درخت آن جهت تسکین وجع اعضا و مرضی که در بنگاله میشود و بهندی اهوه مینامند و میگویند که در بینی میشود و مضمضه آن جهت تسکین وجع دندان و استحکام آن و لثه و عصارهٔ پوست درخت و ثمر نیم رس آنرا ابریشم بافان جهت استحکام رنگ ابریشم بر تارهای آن می مالند و رنگ آن سیاه می باشد و با ثبات و پوست درخت و ثمر خام آنرا نیز کوفته و در آب جوشانیده طبخ میدهند جهت رنگ نمودن ابریشم

بونیون بضم باء و سکون واو و کسر یاء مثناة تحتانیه و ضم نون و سکون واو و نون لغت یونانیست ماهیت آن نباتیست ساق آن بقدر انگشتی و برگ آن شبیه ببرگ کرفس و لطیفتر از آن و گل آن شبیه بگل شبت و تخم آن ریزه و خوشبو و مستعمل برگ و تخم و عصارهٔ آنست طبیعت آن در دوم گرم و خشک افعال و خواص آن تند و جالی و مفتح و محلل ریاح و منضج و یکدرم برگ آن مدر بول و مسقط مشیمه و کرم شکم و جهت گرده و مثانه و سپرز نافع خصوصاً با ماء العسل و چهار برگ آن جهت تقطیر البول مفید و نیم درهم از تخم آن بدستور و ضماد آن با شراب و نمک گرم جهت تحلیل خنازیر و حمول آن جهت اخراج کرم امعا مفید و عصارهٔ آنرا از شاخهای و برگ آن اخذ مینمایند مصدع و مغثی مصلح آن عناب و شیر تازه دوشیده مقدار شربت از برگ آن تا یکمثقال و از تخم آن نیم مثقال بدل آن کندراست

پوئی بضم باء فارسی و سکون واو و کسر همزه و سکون ماهیت آن گیاهیست هندی از قبیل نجم و در بنگاله کبیر الجود و بر اشجار و دیوارها و سقف خانه مانند تاک و کدو بالا میرود و ساق آن بسطبری انگشتی و برگهای آن فی الجمله شبیه ببرگ تانبول سبز و از آن ضخیم تر و نازک و با رطوبت و لزوجت بسیار و بی زغب و دو قسم میباشد یکی سفید یعنی ساقه آن سفید رنگ و برگ آن سبز و این بسیار است دوم سرخ یعنی ساقه آن سرخ و رگهای برگ آن نیز سرخ رنگ و این کمیاب تر از آنست و اهل هند آنرا پخته میخورند مانند سبزیهای دیگر و با لزوجت بسیار است طبیعت آن سرد و تر افعال و خواص آن منوم و مبهی و جهت ازدیاد منی و تلیین آلات صوت و حلق و تسکین حدت حمیات حاره و طلای آب برگ آن جهت تسکین سوزش و منع آبله کردن عضو با آتش سوخته نافع و چون برگ آنرا بر روی هم بمالند در هنگام سوختن بسیار قریب بدان

فصل الباء مع الهاء

بهمن بفتح باء موحده و سکون هاء و فتح میم و سکون نون لغت فارسی است ماهیت آن بیخی است فارسی فی الجمله شبیه بزردک کوچکی و با اندک صلابت و کجی و با خشونت قلیلی و ناهمواری و منبت آن کوهستان ارمن و خراسان و گیاه آن بقدر شبری و زیاده و کمتر از آن و برگ آن مانند برگ خاص منبسط و خارناک و کثیر التشریف و بر ساق آن برگی چند سر آنها با هم پیچیده و بی گل و در تموز میرسد و دو قسم میباشد سرخ و سفید سرخ آن بالیده تر و بلندتر و پوست آن زیاده و ظاهر آن سرخ تر از باطن آن و سفید آن هم ظاهر و هم باطن آن سفید و بهترین سرخ آن صافی سنگین خوشبوی آنست که چون بخایند با اندک لزوجتی و عفوصتی

باشد وهمچنین سفیدآن واز انواع ارمنیه وخراسان آورند **طبیعت** آن دردوم گرم وخشک وسرخ آن گرم تاسوم وقوی‌تر از سفید وهردو با رطوبت فضلیه وقوت قبضی وسرخ
هردو اکرم وتر دانسته **افعال وخواص آن** بغایت مقوی باه ودل وسمن بدن وزیاده کننده ماده منی ومفتح ومحلل ریاح وبلغم غلیظ لزج وموافق مبرودین وجهت
خفقان ویرقان وتفتیت حصاة کرده ومثانه خصوص با ادویه مناسبه وسرخ آن جهت تقویت باه وانعاظ قوی‌تر وچون در آب طبخ نمایند تا مهرا شود وآب آنرا با شکر نبات شیرین نمایند
فربهی عظیم آورد خصوصاً با بادام ونخود وضماد آن با نمک طلع وغسل بر صورت زنان باعث نیکوئی رنگ رخسار وشستن سر بدان جهت کشتن شپش وخوشبوئی موی وفرزجه سفیدان
با زعفران جهت تنقیه رحم وخوشبوئی آن وهردو نوع آن مضر سفل مصلح آن انیسون وکتیرا وعناب مقدار شربت از جرم آن هردو تا دو مثقال واز آب مطبوخ آن تا سه اوقیه
هریک بدل دیگری اند وبدل هردو بوزن آن تودری ونصف آن لسان العصافیر وموصلی سفید وسیاه واسکندناکوری وبدل سرخ آن درونج وبدل سفید آن زرنباد است
بهمی بفتح با وسکون ها وکسر میم ویا **ماهیت** آن نباتیست شبیه بگیاه جو واز آن کوتاه‌تر وباریکتر وخوشه آن شبیه بشلیم ومنبت آن مواضع سایه‌دار **ماهیت** آن سرد وخشک
دردوم وبسیار قابض **افعال وخواص آن** مداومت شراب آن حابس اسهال مزمن ونزف الدم که مرفوع البرء باشد وسلس البول نافع مقدار شربت آن تا دو درهم واز
خاصیت آنست که چون وابریشم ملون برنگ ارغوانی یا در شال سرخی پیچیده بر عضوی که خون از آن نزف کند ببایند ویزند ویا بربندند قطع آن مجرب دانسته اند **بهیکرمول** بضم
فارسی وسکون یا وفتح کاف وسکون را مهمله وضم میم وسکون واو ولام **ماهیت** آن بیخیست هندی با ریشهای بسیار تلخ وتیز وسیاه رنگ **طبیعت** آن گرم
وخشک دردوم **افعال وخواص آن** مشهی ومسهی جهت امراض باردی وبلغمی وحمیات مرکبه وتحلیل اورام وضیق النفس ودرد پهلو شرباً وضماداً نافع **بهنگره** بفتح با وحا
با وسکون نون وکاف فارسی وفتح را مهمله وها **ماهیت** آن گیاهیست هندی نبات آن تا بمقدار ذرعی وبرگ آن شبیه ببرگ انار واز آن عریضتر وبرگ وساق آن شاداب
وطعم آن اندک تلخ وتیز وسه نوع میباشد سفید وزرد وسیاه گل سفید آن سفید وسبزی برگ ساق آن کمتر وگل سیاه آن سیاه وبرگ وشاخ آن سبز تیره مایل بسیاهی وگل زرد آن
زرد وبرگ وساق آن سبز مایل بزردی واین هردو نوع بسیار کمیاب اند و**طبیعت** آن هر سه دردوم گرم وخشک **افعال وخواص آن** آشامیدن آب برگ
وساق گیاه آن جهت تقویت بصر وقوت باه ودفع ورفع رطوبات وضعف آن هردو وبلغم وورم وصلابت طحال وجرام ومضمضه آن جهت امراض دهان ودرد دندان
وقطور آن در چشم جهت رمد بارد وطلای آن بر سر جهت صداع وداء الثعلب وبهق وبرص وجذام وقوبا واکثر امراض جلدیه نهایتی بشرط مداومت وخارید موضع هر مرتبه یا
با ادویه مناسبه دیگر مانند آنکه از برای داء الثعلب با اصل السوس وبرای جذام وبهق وبرص با خربق ابیض وبرای جرب رطب با توتیای هندی اخضر محرق وهمچنین با الجاصبت
مصلح بدن وامراض جلدیه است وگفته اند آشامیدن آن سیاه کننده موی ریش است خصوصاً نوع سیاه آن وگویند که چون گیاه آنرا با نمک بالسویه از هریک سه درهم بیاشامند
وجع قولنج را در ساعت تسکین دهد واگر قولنج مزمن باشد ومدت یک اربعین بهنگره خشک وگل پتو وتخم پنوار که سنگ سلویه است وهلیله وبلیله وآمله بالسویه کوفته وبیخته
با هموزن آن قند کنند سرشته هر روز یک توله تناول نمایند دفع گردد مجرب وچون یک توله برگ آنرا با سه ماشه نمک سنگ با هم مضغ نمایند وفرو برند درد شکم هرچند کهنه
یکساله باشد زایل گرداند وگویند اگر تخم آنرا در نیم من عصاره بلادر بخیسانند ودر زمین نیکو بکارند وبجای آب بلادر بآن دهند تا سبز گردد ویک پر مرغ سفید در پای گیاه
آن فرو برند هرگاه آن سیاه گردد آن گیاه را از ریشه برآورده در سایه خشک کنند وتا هفت مرتبه در شیره بهنگره تازه تنقیه نمایند پس خشک نموده سائیده یک کف دست
هر روز تا یک هفته بخورند جذام وبرص را زائل گرداند واگر تخم آنرا با کنجد وشکر هر روز قدری بخورند باصره وسامعه وسائر قوای بدنیه را قوی گرداند واگر با هلیله وبلیله وآمله
هر چهار مساوی وربع وزن یکی دارفلفل بخورند قولنج را زائل گرداند **بهوئی آنوله** بضم با وخفاء ها وسکون واو وکسر همزه ویا بلغت هندیست یعنی گیاه آمله زمینی
بجهت آنکه گیاه آن بقدر شبری تا یک ذرع وبرگهای آن ریزه شبیه ببرگ آمله میباشد ودر زیر برگ آن دانهای کوچک وشاخه آن باریک **طبیعت** آن سرد وطعم
آن تلخ ومحلل **افعال وخواص آن** قطور آب نبات تازه آن بتمامه که مطلقاً آب از خارج داخل ننمایند در ناصور وقروح خبیثه چند روز متوالی جهت اندمال آن مؤثر
وضماد سائیده آن با نمک جهت جرب سفید وتنهائی جهت ضربه وسقطه نافع **فصل الباء مع الیاء المثناة التحتانیه** **بیارانگا** بفتح باء عجمی ویاء مثناة
تحتانیه والف وفتح را مهمله والف وسکون نون وکاف فارسی والف **ماهیت** آن بیخیست طولانی بضخامت انگشتی وزیاده بر آن وطول آن تا بدو شبر وزیاده نیز وبعضی
گره‌دار ورنگ پوست آن زرد مایل بسرخی براق وظاهر آن اندک گره‌دار وچون کهنه گردد مایل بسیاهی میشود وطعم آن بسیار تلخ ومغز آن ریشه‌دار وصلب از ملک خام
که رخنگ نیز نامند می‌آورند بسلطنت اسلام آباد واز آنجا باطراف میبرند وبسیار وفور ندارد **طبیعت** آن درسوم گرم وخشک با رطوبت فضلیه منسوب بمشتری است

بہمی
بیکر مول
بہنگرہ
بہوئی آملہ
بیارانکا

افعال و خواص آن اہل ان دیار برای آن منافع و خواص بسیار نقل مینمایند و در ہر مرضی با دوای خاص مستعمل دارند **امراض اعضاء الراس** جہت درد سر
قدری از آن را با گلاب سائیده بر پیشانی طلا مینمایند میگویند که فی الفور درد ساکن میگردد و برای ام الصبیان بمقدار یک سرخ پیپارانکا با یکدانه قرنفل و یکدانه فلفل با شیر مرضعه
طفل سائیده میخورانند و برای شبکوری پیپارانکا و زرد چوبه از ہر یک یک ماشه با شیر زنان سائیده پارچه را بدان تر کرده سوخته و دوده آنرا گرفته در چشم میکشند و برای درد چشم
و رفع سرخی و جلای بیاض پیپارانکا چهار رتی زرد چوبه کره و حضض ہندی افیون از ہر یک یک ماشه زاج سفید دو رتی با آب تا سه ساعت نجومی کامل سائیده حل نموده شیر گرم
کرده برای درد چشم و سرخی آن بر حوالی چشم طلا مینمایند و برای جلای بیاض و قطع آن با میل در چشم میکشند و ایضا برای درد چشم قدری از آن را با قدری زرد چوبه و قلیلی افیون
و یا ہر سه مساوی سائیده بر درد چشم طلا مینمایند درد و سرخی چشم را زائل مینماید و برای درد گوش که چرک آن جاری باشد دو عدد بادنجان را درست بر آتش گرم میکنند و
میفشارند و آب آنرا گرفته قدری پیپارانکا را در آن میسایند و صاف کرده شیر گرم نموده دو سه قطره از آن در گوش میچکانند و میگویند درد را در ساعت ساکن میگرداند و ریم را زائل
میکند و برای درد دندان پیپارانکا نمک اندرانی تنباکو و حلتیت بریان کرده خاکستر پوست درخت عشر و پوست درخت بادنجان دشتی که بهندی بھٹکٹیه گویند از ہر یک
قدری نرم کوفته و بیخته بر دندان میمالند و دہن باز کرده سر را بزیر میدارند تا آب و رطوبات دفع گردد و برای پینس که مرضی است که در ملک ہند در بینی بہم میرسد می گیرند پیپا
رانکا و توتیای ہندی از ہر یک یکماشه و در روغن گاو خوب حل کرده اندک اندک سعوط مینمایند **اعضاء الصدر** برای زیادتی شیر زنان پیپارانکا یکماشه سیاه دانه
زیره سفید شقاقل با آب گرم سوده صاف نموده می آشامند تا سه روز و برای ضیق النفس و سرفه کهنه یک ماشه پیپارانکا با پوست بیخ بریاره و پوست بیخ کهنگیه از ہر یک
یکماشه درہم نموده در سر چلیان مانند تنباکو می کشند ایضا برای ضیق النفس و سرفه کهنه با آب مطبوخ پوست رنگنی بکسر را که آنرا بهندی بھٹکٹیه نیز نامند و شاید بادنجان
دشتی باشد بدین نحو که نیم پاو پوست آنرا در نیم اثار آب خالص جوش میدہند تا آنکه نیم و آب بماند پس قدری نمک داخل آن کرده از آتش فرود می آورند و صاف نموده یکماشه
پیپارانکا در ہمان آب سائیده در شبانه روز بفاصله چهار گہری که تخمینا یک نیم ساعت نجومی شود بمقدار یک توله از آن آب شیر گرم نموده مینوشند و ہمچنین تا آنکه آب تمام صرف شود
و اگر مرض کهنه باشد و ازین مقدار آب زائل نگردد مرتبه دیگر ترتیب داده می آشامند و از برای دبه اطفال که آنرا بهندی آزار پسلی و بلی نیز مینامند که در پہلوی چپ اطفال
صغیر تا دو نیم ساله و تا سه ساله دفعةً بہم میرسد و علامت آن تب جستن پہلو و گود افتادن خصوص پہلوی چپ نفس بالا کشیدن و تواتر نفس نگرفتن پستان و گریه بسیار
و بیقراری و بی آرام بودن است چنانچه در رساله علیحده مجملا ذکر یافت مقدار یک رتی پیپارانکا با یکدانه قرنفل یا فلفل سیاه ہر کدام که باشد و آنرا در زہره خوک
تر کرده خشک نموده باشند و بعضی عورات ہند چون آنرا استعمال دارند نزد ایشان مییا باشد با شیر دایه آن سائیده بخورانند و میگویند که فی الفور آرام می یابد **اعضاء
الغذاء** برای تقویت معده و زیادتی اشتہا پیپارانکا سه ماشه نانخواه زنجبیل بادیان بیخ سیطرج ہندی فلفل سیاه نمک سیاه نمک ترب تنکار از ہر یک یکتوله بکہمه سفید
و چترکی زاج بریان از ہر یک یکماشه کوفته بیخته با آب لیمو تا نه ساعت کامل سحق مینمایند و حبوب می بندند و ہر حبی بقدر نخودی و باقلای یک حب شام با آب نیم گرم فرو میبرند
و از برای تقویت معده و زیادتی اشتہا و سرعت ہضم یکماشه آنرا با نانخواه و رازیانه و بابرنگ و نمک سیاه از ہر یک یک توله با آب لیمو کاغذی یعنی لیمو آب بمقدار ده دوازده
عدد سحق بلیغ مینمایند آنمقدار که آب تمام خشک گردد پس حبوب بسته نگاه میدارند شربتی از یکماشه تا دو ماشه بعد از فراغ طعام روز و شب میخورند تا یکهفته و از
برای تقویت معده و رفع انواع اسہالات و بواسیر و ضیق النفس رطوبی و سرفه بارده و ریاح و قراقر شکم و فی الجمله اکثر امراض بارده رطبه یکوزن آنرا با دو وزن
فلفل سیاه نرم کوفته بیخته حبوب بقدر نخودی ساخته یک حب صبح و یک حب شام میدہند و این بتجربه رسیده و از برای دفع انواع ہیضه خواه محتبس باشد و خواه جاری بعنوان
آن قی و اسہال و یا ہر دو مقدار نیم ماشه آنرا با گلاب و یا با آب سائیده میخورند و از برای ہیضه رطوبی و بلغمی مقدار دو رتی پیپارانکا و دو سه دانه قرنفل و بیست و
یکدانه فلفل سیاه نرم سوده میخورند و اگر قدری چلیل پیپیا نیز داخل نمایند بہتر است و از برای تخمه و سوء الہضم یکتوله رازیانه را جوکوب نموده در آب جوش میدہند
و صاف نموده مقدار دو رتی پیپارانکا در دہن انداخته می خایند و بالای آن آنرا می آشامند و برای بواسیر و رفع اسہال رطوبی یکوزن آنرا با نیم وزن فلفل سیاه نرم کوبیده با آب
کنکہیه سرشته حبوب سازند ہر حبی بقدر فلفل شربتی دو حب صبح ناشتا و دو حب وقت شام فرو برند بواسیر و اسہال رطوبی حادث از ضعف معده را مفید است **اعضاء النفض**
از برای استسقا پیپارانکا نانخواه تخم حلبه زیره سفید فلفل سیاه و پوست بیخ کنار جنگلی از ہر یک سه ماشه نرم کوفته بیخته ہفت حصه نموده ہر روز یک حصه را نصف صبح و نصف شام
با عرق بادیان می نوشند و بجای آب نانخواه و رازیانه و بیخ پریره و پوست بیخ اغار از ہر یک چهار توله در آب میجوشانند و صاف نموده بجای آب میخورانند ایضا از برای

استفاده هفت روز ناشتا با ادویه که ذکر می‌یابد سفوف ساخته با آب سرد میخورند و دوا نیست بیار انکا چهار رتی کما سفید دو ماشه نانخواه تخم حلبه زیره سفید از هر یک چهار ماشه
نرم سوده سفوف سازند و هفت حصه نموده هفت حصه آنرا هفت روز ناشتای آشامند و میگویند باید که بر روی بالای آن دال ماش خشکه بخورند انشاء الله تعالی ورم
مدت زایل میگردد و از برای طحال بیار انکا زهره خرگوش زهره زاغ سیاه زهره ماهی زردچوبه سوخته زاج سفید سوخته توتیای هندی سوخته تنکار سوخته از هر یک یک ماشه
با آب برگ صبر که بهندی گهیکوار نامند خوب حل نموده بمقدار دانه ماش و خردل حب بندند هر روز یک حب صبح و یک حب شام و کبیر را حب بقدر ماش و صغیر را حب بقدر
خردل میدهند و از ترشی و بادی پرهیز میفرمایند و قلیلی روغن در طعام آن داخل مینمایند و قدری بیار انکا را با سرکه سائیده بر ورم طحال می‌نمایند و از برای دفع سوتکا
که آزاریست که بعضی عورات را بعد از زائیدن عارض میگردد و آن زن روز بروز زرد و ضعیف لاغر میگردد و اکثر طبیعت او ملین میباشد و ورق بیار انکا را با ست
و یکدانه فلفل سیاه و با دو ماشه گوشت دهینس که جانوری است هندی و دو ماشه گوشت بچه آهو که در حمل مادرش را ذبح نموده و از شکمش برآورده خشک کرده باشند
نرم سوده حبها سازند و تا هفت روز ناشتا میخورانند و از غذاهای نامناسب پرهیز مینمایند ایضاً برای برسوت یک سرخ بیار انکا را با عنبر اشهب مشک خالص و زعفران
از هر یک دو ماشه فلفل سیاه بیست و یکدانه گوشت دهینس گوشت بچه آهو که خام از شکم مادرش برآورده باشند از هر یک سه ماشه نرم سوده حبوب می‌بندند هر حبی بقدر نخود
هر روز حب آنرا میخورانند و از ترشی و بادی و از اغذیه های بارده پرهیز می‌نمایند و برای دفع سلسل البول بیار انکا دو رتی نانخواه یکماشه پوست بیخ بریاره پوست بیخ کنگهی
کنگهی از هر یک یک ماشه نرم کوفته بیخته صبح ناشتا می‌آشامند و برای نزول آب بیار انکا را با ناریل سفید سائیده بر موضع ورم طلا مینمایند و بدستور با فلفل سیاه و برای
نزول آب در خصیه شش ماشه آنرا با پوست شیطرج هندی و پوست بیخ تا توله و پوست بیخ بریاره از هر یک شش ماشه خشک نموده با عصاره پوست درخت بکاین خوب
حل کرده گرم نموده ضماد مینمایند بعون الله تعالی در سه چهار مرتبه زایل میگردد و السموم برای مارگزیده فی الفور قدری بیار انکا با شیر درخت عشر که بهندی آکه نامند
و شیر درخت زقوم که بهندی تهور سیج نامند نرم سوده بر آن موضع طلا مینمایند و قدری بیار انکا را با جدوار مجرب سائیده میخورانند و با فلفل نیز الاوجاع سه ماشه بیار
انکا را و پاو تار روغن سرشف با کنجد خوب می‌سوزانند و صاف کرده شب گرم نموده بر موضع وجع میمالند و از هوای سرد محفوظ میدارند ایضاً جهت اوجاع
یک توله بیار انکا را با کل و پاوه و هلیله زرد از هر یک یک توله کوفته در یک تار روغن سرشف انداخته در شیشه کرده چهل روز در آفتاب میگذارند و گاه گاه بر هم
میزنند پس عند الحاجت گرم نموده بر موضع وجع میمالند و برای تحلیل اورام و غدد و تسکین اوجاع باد و وزن آن فلفل سیاه با آب بنگره سوده گرم کرده ضماد مینمایند
حب بیار انکا نافع است برای اکثر امراض مانند ضیق النفس و سرفه و سوزش فم معده و جذام و آتشک و جروح و قروح خبیثه و غیرها صنعت آن بیار انکا چهار
رتی زعفران و مشک خالص از هر یک یک رتی کافور خالص و مومیائی از هر یک یکماشه اجزا را کوفته بیخته سه حب سازند هر روز یک حب آنرا ناشتا میخورند و غذا
وقت ظهر نخود آب و شب قلیه با خشکه و اگر مزاج قوی باشد و هضم تواند نمود وقت ظهر کیله سفری میخورند و از حموضات و لبنیات پرهیز مینمایند **پپیل** بکسر باء عجمیه
و سکون یاء مثنات تحتانیه و فتح باء عجمیه و لام لغت هندی است ماهیت آن درخت هندی است در جمیع ملک هند بهم میرسد و بسیار عظیم و چتردار میباشد
و هنود آنرا تعظیم مینمایند و برگ آن عریض اندک طولانی و با کنگره کمی و نوک آن بلند و نیز طبیعت برگ پوست و درخت آن گرم و خشک **افعال و خواص آن** ضماد
پوست درخت آن که ضخیم باشد جهت تحلیل اورام و زخم ناصور و برگ آنرا که بر دمل گرم کرده بندند تحلیل برد و یا بجهت نماید و برگ خشک آن که خود بخود از درخت افتد سوخته
گرم در آب سرد اندازند تا هفت برگ و آن آب را بنوشند تهوع و قی را باز دارد و نیز پیپل هندی دارفلفل را نامند **بیخ زرین گیاه** بکسر باء و سکون یاء و خاء معجمه و فتح زاء
معجمه و کسر راء مهمله و سکون یاء مثناة تحتانیه و نون و کسر کاف فارسی و فتح یاء مثناة تحتانیه و الف و ها بفرنگی جینسو نامند **ماهیت** آن بیخی است شبیه به بهمن
سفید و از آن طولانی تر و سنگین تر و صلب تر و بعضی مایل بزردی و سنگین تر بسیار صلب و اندک براق طلائی فی الجمله شبیه باستخوان زرد شده و این بهترین آنست و از چین
و زیر بادات می‌آورند و گران بها است خصوصاً نوع حب سنگین مایل بزردی آن **افعال و خواص آن** مفرح و مقوی قوی و ارواح و باه چون بمقدار قلیلی از آن
را با گلاب بسایند و بیاشامند و یا کوفته بیخته بر آب گوشت پاشیده بنوشند بمقدار شربت آن یک دانگ تا نیم درهم **بیسم** بکسر باء و سکون یاء مثناة تحتانیه و کسر سین
مهمله و سکون میم ماهیت آن ثمریست شبیه به به کوچکی و صلب با زغب بسیار زیاده از به و انطاکی گفته که درخت آنرا پیوند از سیب و امرود و یا با نهال بلوط و یا بید و یا شاه بلوط
که شاه بلوط است مینمایند کثیر الوجود و بسیار پیوند از تفاح و صفصاف که بید است مینمایند و هنگام رسیدن ثمر آن هنگام رسیدن ثمار دیگر است و تا اواسط زمستان

پپیل

بیخ زرین گیاه

بیسم

میماند طبیعت آن در دوم سرد و خشک **افعال و خواص آن** حابس اسهال و قی و قاطع خون و مانع خفقان و مقوی معده و دماغ و باعسل محلل اورام و طبیخ آن نافع زهر
سموم حاره و مضمضه طبیخ آن جهت تقویت دندان و جلوس در طبیخ آن جهت قطع نفث الدم و نزف الدم و رحم و بواسیر و برگ آن جهت التیام والصاق جراحت تازه بغایت مفید و اکثار آن
مولد سده و عسر البول مصلح آن روغن بادام بدل آن بلوط و عفص مقدار شربت آن از ده درم تا پانزده درم

بیش بکسر با و سکون یاء مثناة تحتانیه و شین معجمه **ماهیت**
آن بیخی است هندی بسیار سمی قتال که در اکثر جبال هند و نواح آن میروید و انواع میباشد و هیچیک از انواع آن تلخی و تیزی و حدت نیست ولیکن همه مخدر اند فی الفور
مفض ارواح و اخلاط بمراتب خود در قوت و ضعف و مهلک اند بدان سبب بعضی گفته اند بعضی اقسام آن تندی و تلخی است یک نوع آنرا سینگهیا نامند بجهت مشابهت آن
بشاخ آهو بره زیرا که بلغت هندی سینگهه شاخ را گویند و این را سندال نیز خوانند بجهت کمال رداءت و خباثت سمیت زیرا که چندال قوم بسیار خبیث را نامند و این اکثر در کوه
وا بربیت که میان هند و خطا واقع است و در کوهستان کیدار که در سرحد تبت کوچک واقع است و در کوهستان مورنگ و رنگپور در انکامائی و نیپال نیز بهم میرسد و بهترین
و قوی ترین آن آنست که بوزن سنگین و صلب اندرون آن سیاه مصمغ براق باشد و بعد از ان آنچه اندرون آن سرخ تیره پس زرد پس سفید تیره و بر ظاهر آن نقطهای سیاه
و بر روی آن چیزی مانند طلق و یا کافور سوده نشسته باشد پس آنچه اندرون و بیرون آن هر دو سفید باشد برهمنی نامند هر یک را انبکه گفته اند قوت سیاه آن مرتبه است که چون
کسی آنرا بدست و یا و بدن عرق آلوده و یا بر زبان برساند در ساعت هلاک میکند بسبب سرعت تاثیر خود و میگویند حکمای هند امتحان قوت آنرا بدان مینمایند که سائیده بر شاخ
گاو میش شیر دار میمالند اگر خون از پستان بر آمده و بعضی گفته اند خون از دماغ و شکم آن جاری شده و مرد و بسیار قوی است والا ضعیف و بعضی مبالغه باین حد نموده اند که چون
وانه درست آنرا بر شاخ گاو تعلق نمایند اگر بجای شیر خون از پستان آید بسیار قوی است والا ضعیف وجه تسمیه سینگهیا را این نیز نوشته اند و گویند اگر کسی بر آن گاو میش یا گاو سوار
شود در رفتن تاثیر میکند و نیز اگر بر رکاب بمالند از بیرون موزه و کفش بر رکاب پوشند آن سرایت میکند و بوی آن نیز کشنده است و اصل آنست که خوردن مقدار حرد له از آن
کشنده است فی الفور و در اکثر امور مذکوره مبالغه بسیار است و میگویند اینچنین بیش کمیاب و سلاطین و حکام در خزاین در زر نگین خود محفوظ میدارند و نوع دویم بچهناک
است و این بخشیت که در هیات ناهمواری ظاهر شبیه بجدوار و بیرون آن سیاه و اندرون آن شکری رنگ مثبت این منابت سینگهیا و سمیت این از ان ضعیف تر و قابل تدبیر
و اصلاح است بخلاف آن و لهذا اطبای هند بعد تدبیر و اصلاح بچهناک را استعمال مینمایند خصوص تلیایی آن را که برنگ روغن چراغ زرد و تیره مایل بسیاهی میباشد و سطبر و سر
آن باریک مانند شاخ گوزن و از همه اقسام بچهناک بهتر است و گفته اند بچهناک را اقسام دیگر نیز هست ولیکن همه ضعیف و بهیات و شکل و رنگ اکثری شبیه بهم اند مانند رود منتا
و با چلنک و کمهاج و این هر سه از اقسام بچهناک ضعیف اند و از هر دو دانگ تا نیم درم آنها کشنده است تعفین و فساد ارواح و اخلاط و قسمی دیگر صنوبری شکل و کوچک بیرون
آن مایل بزردی شبیه بسعد و این را بهندی تیرک نامند در غایت تندی و تلخی است و این شبیه بجدوار است و بعضی نا مقیدان در شیر جوش داده سمیت آنرا کم نموده رنگ کرده بجای
جدوار میفروشند و قسمی دیگر شبیه با کلیل الملک است و این اقرون السنبل نامند و احیانا در سنبل نیز یافت میشود و قسمی دیگر را بهراه صورات گویند و این سفید مایل بزردی
غیر مخروطی شکل شبیه به بیخ نی کره دار و بقدر انگشتی میباشد و این را برهمی نیز نامند و در اعالی کوهستان حوالی کشمیر و غیر این از مواضع دیگر بهم میرسد و بعضی آنرا مهوده نیز
نامند و در طعم این نیز تلخی و تندی می باشد یکدانک این کشنده است بکیفیت غالبه خود و بسوزش اندرون و غلبه حرارت و افراط قی و اسهال و تشنج و تعفین ارواح و تحلیل آنها
و قسمی دیگر اهلدیه نامند یعنی شبیه بزرد چوبه جهت آنکه بندرت در میان زرد چوبه بهم میرسد و کسانیکه آنرا می شناسند او را از میان زرد چوبه جدا نموده بعد از ان آنرا جوش داده
خشک نموده حمل و نقل ببلدان مینمایند و رنگ این سبز و اغبر و با اندک زردی و منقط بسیاهی میباشد و این اکالاکوت نیز مینامند و قوی السمیت است و گویند از خاصیت گیاه آن
آنست که در هنگام وزیدن باد ساکن و در هنگام سکون باد متحرک می باشد و قسمی را ستوا مینامند یعنی شبیه بزنجبیل جهت آنکه در میان زنجبیل احیانا یافت میشود و این
در قوت ضعیف تر از هر چهار قسم است و گفته اند شاید فی الحقیقت این چهار پنج قسم از اقسام بیش نباشد بلکه بیخ سمی دیگر باشد که بمجاز بیش خوانده اند و یا آنکه بیش را اسم جنس بیخ سمی
گیرند تا آنکه همه را شامل باشد و اقسام دیگر نیز گفته اند تا هیجده قسم از ان جمله ده قسم زبون غیر مستعمل و هشت قسم مستعمل و بهترین این هشت قسم تلیا است چنانچه ذکر یافت و بنابر تطویل
ذکر ننمود و گیاه آن بقدر شبری و با یک ساق و برگ آن شبیه ببرگ کاهو و کاسنی و گل بعضی سرخ و بعضی زرد و بعضی بنفش گویند طریق اخذ بیش و سایر بیخهای سمی آنست که کسانیکه
میشناسند و عادت باستعمال سمیت کرده اند در وقتیکه آن بیخها رسیده اند شبها رفته در علفهای آن مواضع سیر میکنند هر جا که بیخ سمی قوی بود از ان موضع شعاعی ظاهر میگردد و فقد
خاکستر از برای نشان و علامت بر آن موضع میریزند و روز رفته آن موضع را شکافته آن بیخ را باحتیاط بر می آورند و در سایه خشک مینمایند و گویند در زمینی که اقسام بیخ اعلای

آن بهره بدانند سنگهیا و بچهناک و کالاکوت هیچ کیاه دیگر نمیروید مگر جدوار و آن نیز بچند ذراع و در نزد و بر اطراف آن و آن جدوار تریاق آن بیش است و شاید بوحا بضم با موحده و سکون واو و فتح حاء مهمله و الف نام این جدوار باشد نه غیر آن خاک آن موضع مایل بسیاهی میباشد و چنان مینماید که کویا چرب است و در موسم گل آن هیچ حیوانی کرد آن نمیکردد زیرا که اگر بوی آن بر ایشان برسد هلاک میکردانند الاحیوانی که آنرا موش بیشا مینامند و مقر آن میان آنها و خوراک آن نیز از آن بیخها است و آن حیوان نیز سمیت بسیار دارد **طبیعت** آن بدانکه حکمای هند و یونان را در آن اختلاف بسیار است جمیع حکمای هند آنرا سرد در درجه چهارم میدانند جهت آنکه آثار و افعال آنرا تابع خواص جوهر آنرا منافی جوهر روح حیوانی میدانند و حکمای یونان گرم و خشک در مرتبه چهارم بجهت دریافت بعضی از آثار آن **افعال و خواص آن** اصلاح نموده آن جهت جذام و برص و امراض سوداوی و بلغمیه مزمنه مانند سرفه و ضیق النفس و قروح خبیثه مقدار کم آن با مصلحات شربًا و طلاء نافع و بدستور تدبیر خوردن و مرکبات مصنوعه آن مانند تراب لنک و حبوب بیشی و معجون بیشی و روشن و مفرح و لکشائی بیشی و تدبیر کسیکه بیش خورده باشد در قرابادین کبیر ذکر یافت و مجملی اینجا ذکر یافت بدانکه از جمله احوالی که تاری میکردد شخصی را که بیش خورده باشد حرارت و تخمی اعضای باطنی و لبها و زبان و خیرکی چشم و بر آمدن آن از حدقه و رعاف و دوار و صرع و غشی است کویند از استشمام رایحه گل آن نیز صرع عارض میکردد و هر که از ان اعراض نجات یابد قلیلی است که بسل منجر نکردد علاج آن خورانیدن جدوار مجرب و مثرودیطوس و دواء المسک خصوصًا مر آن و فادزهر حیوانی و معدنی و مشک خالص و پوست بیخ کبر است و آب برگ بید انجیر مکرر قی فرمودن بطبیخ بزر شلجم و روغن کهنه پس آشامیدن چهار راوند و طبیخ جفت بلوط با دواء المسک و تریاق فاروق و پوست بیخ کبر مفید است اگر بسیار قوی نباشد و مهلت تدابیر بدهد و کویند تریاق فاروق را چندان درین تاثیری نیست مگر جدوار فایق را و نیز خورانیدن مشک و فلفل و فادزهر معدنی و شیر و سیر و بجبیل و طین مختوم و جدوار فایق و پوست بیخ کبر و تخم ترنج و تخم سیر و حلتیت و زراوند و قرنفل و هربی و کوشت ثور دشتی قدید کرده و موش بیش تریاق اربعه و تریاق کامل و تریاق الطین جدید **بیش موش بیشا** **ماهیت** آن کویند حیوانیست شبیه بموش مکان آن موضعیست که منبت بیش است و کوشت آن تریاق بیش و سایر سموم حیوانی و نباتی است و جهت بهق و برص و جذام نافع و بعضی گفته اند که آن نباتی است در حوالی بیش میروید و فادزهر اوست و آنرا بوحا نامند و آن حیوان و گیاه هر دو در بیش و کرا قند **بیض** بفتح بای موحده و سکون یای مثناه تحتانیه و ضاد معجمه مراد از مطلق آن تخم مرغ خانکی است که بفارسی تخم و خایه ماکیان و بهندی مرغیکا انڈا نامند **ماهیت** آن معلوم است بهترین آن بزرگ مقدار آنست که در همان روز از مرغ که تولد کرده باشد زیرا که حرارت هوا مفسد آنست و حفظ آن از فساد مواد و نمک نگاهداشتن **طبیعت** زرده آن مرکب القوی مائل بگرمی تا آخر درجه اول و سفیدی آن سرد و تر در دوم و پوست بیرون آن در اول دوم سرد و خشک و پوست صفیق اندرون آن که عرقی نامند سرد و خشک در اول **افعال و خواص آن** زرده نیمبرشت آن صالح الکیموس کثیر الغذاء قلیل الفضول مقوی دل و دماغ و بدن و باهی و جهت منع نزلات حاره از سینه و اصلاح حال سینه و خشونت آن و نفث الدم و خشونت معده و روده و مثانه و قرحه گرده و مثانه و مقوی شخصی که خون زیاده از وضع شده و یا ضعفی از فصد بهم رسانیده باشد و موافق مزاج سوداوی و چون زرده آنرا در ظرف چینی یا غیر آن برهم زنند با اندک فلفل یا مری در ظرفی مس و غیر آن که در آن آب باشد بگذارند و جوش دهند تا نیم پخته گردد و درین برهم میزده باشند و این بهترین انواع طبیخ آنست و سریع الهضم جید الغذاست و جهت حلق و سرفه و نفث الدم و تقویت باه و خوردن زرده خام آن جهت رفع اذیت گزیدن مار و تصفیه صوت و حرقت مثانه مفید و مضر معده و اکثار و مداومت آن مولد حصاة گرده و بهق و کلف و نیم پخته آن در مزاج اطفال نائب مناب شیر و بسیار پخته آن دیرهضم خصوصًا در مزاجیکه بسیار رطوبت غالب باشد و مورث قولنج مصلح آن ادویه حاره و آنکه با کندر جهت سرفه و با تخم کتان جهت ضیق النفس و با اندک نمک و کندر و انزروت جهت تسمین بدن ببعد بل با دم الاخوین جهت زحیر و با کهربا و طباشیر جهت قطع سیلان خون و تسدید فوهات عروق و سحج و با سماق و مازو و دانه مویز و انکور و امثال اینها جهت اسهال مراری و با مصطکی و مانند آن جهت درد شکم و با تخم تره تیزک و نمک قعور و فشاره قضیب کاو کوهی و دارچینی جهت تقویت باه بغایت نافع و پخته آن در سرکه قابض طبع و مانع ریختن مواد بمعده و ضماد آن با روغن گل و بابونه جهت ورم چشم و انثیین و مقعده و با موم روغن جهت تلیین اورام و اعصاب و طلاء پخته آن با زعفران و روغن گل و آرد جو بر پیشانی جهت منع نوازل و ضربان چشم و جهت ورم بواسیری و مقعده و ضربان آن و با عسل جهت کلف و آثار سیاهی و با مرو زعفران جهت ورمیکه از خون غلیظ بهم رسیده باشد و تنهائی جهت شقاق سفلی نافع و چون زرده آنرا بقدر مطلوب چهار پنج عدد و یا زیاده با زیره کرمانی و گل بابونه نرم کوبیده در هم سرشته بر پارچه کرباس آب نادیده مالیده گرم کرده بر کمر بچسپانند در دو وجع آنرا تسکین دهد و تقویت بخشد و تنهائی چون پارچه کرباسی را مدور چسپیده وسط آنرا سوراخ کوچکی نموده بر آن با لبند و بر دو م باد و رمیکه خواهند

بیض

منضج کرده و گرم نموده بچسپانند در کبد و زور منفجر میسازد و غیر آن زردی یا سفیدی آن موافق محرور المزاج و تدهین روغن زردهٔ آن جهت برآمدن موی ریش و غیر آن و برای تقویت
باه و جهت تمدد و تشنج امتلائی حادث از برودت و رطوبت مجرّب و سفیدی آن مغرّی و خوردن آن مولد خلط خام و لزج و دیر هضم و با آرد جو قاطع نزف الدم و نفث الدم از فوق و تحت
و ضماد آن جهت درد چشم و حرارت مقعده و قروح حارهٔ خبیثه و سوختگی آتش و آب گرم و منع آبله کردن آن و بر بشره جهت دفع آثار حرارت آفتاب و آتش و با ادویهٔ قابضه بی لذع جهت
قطع خون رعاف که از پرده های دماغ آید و با کندر بر جبهه جهت منع ریختن نزله بچشم و طلای آن به تنهائی رادع و مسدد مسام و جهت اورام حاره نافع و با کافور و بزر البنج
جهت تبرید چشم و رفع حدت و سوزش حادث از گرمی آفتاب و یا آتش و حقنهٔ آن با اکلیل الملک و امثال آن جهت تسکین وجع امعاء و سحج و اسهال مراری و حمول آن با روغن گل
جهت ضربان مقعده و رحم مفید و پوست صلب بیرون آن جالی و مجفف قروح و قاطع رعاف و جهت جرب و حکه و ذرور آن با صدف جهت بیاض چشم و قطور و مکلس آن یعنی سوخته تا
آهک سفید شدهٔ آن با عسل جهت قطع بیاض چشم بغایت سریع الاثر و نفوخ سوختهٔ آن بقدری که سیاه شود و خاکستر نگردد جهت قطع رعاف مهلک مجرّب و خوردن تازهٔ مسحوق
غیر محرق آن بقدر دو درهم مهیج باه و طلای آن با عسل و سرکه جهت تحلیل اورام و ذرور آن قاطع خون و جهت التیام جراحات کهنه و الصاق جراحات تازه مفید و پردهٔ لاصق
پوست آن یعنی غرقئی با خون بچهٔ کبوتر حمولاً مفید بکارت است و از اسرار شمرده اند و پوست تخم مکلس در جمیع افعال مانند آهک است جالینوس حدی بجهت نیم بخته نمودن آن
قرار داده که هرگاه در آب گرم جوشان بگذارند تا صد عدد که شمار کنند و چون در آب سرد بر آتش گذارند تا سیصد عدد که شمار نمایند نیم بخته میشود و مقدار شربت آن از پنج عدد
تا پانزده عدد و تخم سایر طیور در اماکن خود ذکر خواهند یافت ان شاء الله تعالی و بالجمله بیض سلحفاة بری جهت صرع و بیض رخمه جهت دفع سموم و تخم تذرو و تخم تیهوج
و دراج و کبک شبیه اند بتخم مرغ خانگی و طریق تکلیس قشر آن و حلوای زردهٔ آن و رشته و ششتر بخته که بفارسی شش رنگ و نیمرو عجه با اقسام و کوکو و نیم رو و نیم برشت در قرابادین
ذکر یافت **بیل** بکسر با و سکون یاء مثناة تحتانیه و لام لغت هندی است **ماهیت** آن ثمر درختیست هندی بقدر انار بزرگی و بهی متوسط پوست آن در خامی

بیل

آن سبز و نرم و بعد از آن بسیار صلب و بعد رسیدن مائل بزردی و بعضی زرد کمرنگ و پوست آن اندک نازک که زود شکسته میگردد و بر رسیدن ضربه و صدمه و مغز آن اندک
شیرین خوش طعم طیب الرائحه مائل بزردی و نرم و تخم آن در غلافهای طولانی و در هر غلافی پنج و شش و یا زیاده بحسب خردی و بزرگی نوع ثمر آن بالای آن تخمها یعنی در جوف غلاف
آن رطوبتی لزج اندک تلخ با حدت و عفوصت بالای آن غلافها و در بین آنها و زیر پوست صلب مغز آن و ریشهای باریک نیز دارد که از پوست روئیده در جوف مغز آن نفوذ کرده
و بهترین آن آنست که بزرگ و رسیده و پوست آن نازک و بسیار خوشبو و مغز آن بسیار شیرین و خوش طعم و رائحه و بی عفوصت و تخمهای آن کم باشد یعنی آن غلافهای
مذکوره کوچک و از هم دور و بسهولت و بدون آنکه شکافته گردد و رطوبت لزجهٔ آن بمغز آن سرایت نماید و بدطعم گرداند جدا گردد و ریشهای آن نیز کم باشد که بآسانی توان از آن
جدا نمود و چون در آب حل نمایند و از صافی بگذرانند تمامی مغز آن از صافی بگذرد و در ریشه کمی در آن بماند و شربت آن محتاج بشیرینی خارج برای نیکوئی طعم و شیرینی نباشد اگر
باشد بقدر قلیلی شیرین کرده و آنچه بخلاف اوصاف مذکوره باشد ردی است و درخت آن بزرگتر تا بقدر درخت گردکان و سیب و بزرگتر از آن نیز میشود و برگ آن بزرگ
تر از برگ سیب می شود و فی الجمله شبیه بآن و چوب آن صلب و سنگین و کم ریشه **طبیعت** پختهٔ رسیدهٔ شیرین آن گرم در اول و خشک در دوم و نارس بسیار خام آن
سرد در دوم و نیم رس آن سرد در اول و خشک در دوم و با قوت قابضه حابسه **افعال و خواص آن** مقوی روح و دماغ و قلب و کبد و معده و قابض بطن و حابس
اسهال مزمن و قاطع لزوجات و حیض خواه مغز آنرا بی شیرینی و یا با شیرینی بخورند و یا شربت نموده یعنی در آب حل کرده با شیرینی و بی شیرینی بی گلاب یا با گلاب بنوشند
المضار اکثار تناول آن مولد بواسیر و سدد خصوصاً نیم رس آن و مصلح آن شکر نیم وزن آن تا بوزن آن و نیم رس آنرا چون بگل بگیرند و در زیر آتش طبخ دهند و از
مغز پختهٔ آن مقدار سه چهار مثقال تا هشت مثقال و زیاده هم بحسب حاجت با هموزن آن نیز بحسب حاجت تا شتا بخورند جهت حبس اسهال مزمن نافع و مجرب و روغن تخم آن صاحب

آن شکر با نبات و با نیم وزن صح

دستور الاطبا گفته که در کتب فارسی که در هندوستان تالیف شده خواص بسیار برای آن نوشته اند که بتجربه مقرون آید از عجایب تواند خواند بود و طریق اخذ آن آنست
که بگیرند تخم آنرا و بطریق تیل جیتر روغن آنرا بگیرند و مدت نه ماه بخورند هر روز مقدار یک درم آنرا با آب مطبوخ هلیله و بلیله و آمله منقی از هر یک سه عدد که در سه پیاله
آب جوش دهند تا یک پیاله بماند بنوشند عجایب و منافع بیشمار مشاهده نمایند و نیز نوشته که بگیرند از هلیله و بلیله و آمله هر یک یک توله و در آب بجوشانند و صاف نمایند
و یک تانک از این روغن با آن ممزوج نمایند و تا چهل روز بیاشامند

باب سوم در بیان ادویه که حرف اول آنها تاء مثناة فوقانیه است

فصل التاء مع الالف

تانبول بفتح تا و الف و نون و ضم باء موحده و سکون واو و لام لغت هندی است و تنبول و پان نیز نامند **ماهیت** آن

برگ نبات تمجی است یعنی نباتیست بیاره دار مانند انگور و ساق و شاخ آن باریکتر از ان و برای آن نیز داربست میکنند و برگ آن سه پهن و نصف بالای آن صنوبری و سر آن تیز
و پایین آن عریض ابلس بی تشریف و زغب و ساقه برگ آن اندک بلند و چند نوع میباشد یک نوع آنست که برگهای آن نازک و کوچک و سفید میگردد و بتعمل و منبت آن مکه و بهی
هست از مضافات صوبه بهار عظیم آباد و لهذا آنرا مکهی نامند و این خوشبو و نیکو طعم و لطیف و لطیف و کم حدت است **طبیعت** آن معتدل در حرارت و یبوست و نوع دیگر کنگر لیست
که در شاهجهان آباد و اکبر آباد و نواح آن و و کهن میشود و برگ آن بزرگتر از برگ مکهی و در جمیع افعال و خواص و مزاج قریب بآن نوع و دیگر آنست که برگهای آن بزرگ و سبز
و بسیار لطیف و نازک و در سنارکانون که قریه ایست از قرای مضافات جهانگیرنگر از بنگاله میشود و کافوری مینامند در حدت طعم و تندی رائحه شبیه بقرنفل میباشد
طبیعت این گرم در آخر دوم و خشک در اواسط آن و نوع دیگر که برگهای آن بزرگ و متوسط سبز و نازک و بتعمل سفید میگردد و در اکثر بلاد هند و بنگاله میشود و این را سپاچی
مینامند و این نیز لطیف و خوشبو است و لیکن بلطافت رائحه آن سه نوع نیست **طبیعت** این حار یابس قریب باوائل درجه ثانیه است و نوع دیگر آنست که برگهای آن سیاه
و بزرگتر از آنها و با حدت طعم و رائحه و بنگله مینامند جهت آنکه مخصوص به بنگاله است **طبیعت** این حار در اواخر درجه دوم و یابس در اواسط آن و هر یک از سپاچی و بنگله اصناف
میباشد در هر بلدی و جائی بقسمی و بعضی جاها و رقعهای آن بزرگتر و در بعضی جاها کوچکتر و از اصناف بنگله آنچه برگهای آن نازک و کوچک و اندک عریض میباشد ملکپوری
مینامند منسوب بملکپور نام دیهی است از دیهات مرشد آباد که در آنجا بهم میرسد و این بهترین اصناف بنگله است و بالجمله آنرا انواع و اصناف بسیار میباشد و در هر بلدی
و جائی بنوعی خاص و بنامی مشهور و برگ تمام آنها تا در درخت است سبز میباشد و بعد از چیدن بعضی را بتعمیل سفید مینمایند بدین نحو که برگهای بسیار از ان را در زنبیلی
یا سبدی و یا کیره که بهندی توکری مینامند کرده سر آنرا به پوشال یعنی کاه برنج یا گندم که بهندی پوال نامند پوشیده و در زمین گودی بمقدار آن کنده و در آن گودال آتش
می افروزند تا قدری گرم گردد پس آتش را از ان گو برآورده زنبیل تانبول را یکشبانه روز در میان آن میگذارند و بر بالای آن سنگی و یا چیزی ثقیلی برای آنکه برگهای نرم
شده بر هم بچسپند میگذارند پس در تابستان شبها در شبنم و در زمستان جای گرم نگاه میدارند برگهای آن سفید و نازک میگردد و بیخ آن آنچه بتحقیق پیوسته خولنجان
است که بهندی کولیجن نامند و در خولنجان بیان آن خواهد آمد انشاء الله تعالی و بهترین آن مطلقا برگ متوسط سفید نازک کهنه آن است و برگ خام نورس و سبز تازه
اخذ نموده و یا بسیار کهنه بدرخت مانده و رطوبات آن بتحلیل رفته همه زبون زیرا که این نازک و لذیذ و این زمخت و با عفوصت میباشد **افعال و خواص آن**
مطلق مفرح و مشهی و مقوی معده و جگر و دماغ و دل و حافظه و فهم و نشاط آورنده و منعظ و مدر فضلات و مضغ آن بجهت قطع رطوبات دهان و لثه و استحکام و تقویت دندان
و لثه و خوشبوئی دهان و تسکین عطش کاذب بلغمی و گرسنگی و تصفیه صوت و ضیق النفس و سرفه بارد رطوبی بلغمی و تقویت معده و هاضمه خصوصا با فوفل و دانه هیل نافع و قاطع
نزف الدم لهات و تحلیل اورام آنها و ضماد آنها ملحم جراحات تازه و بستن برگ پان بنگله گرم کرده بر نزول آب که در بیضه باشد دو سه برگ بالای هم یعنی سه ته بسیار مفید
در ابتدا و در دو سه روز تحلیل میبرد و اگر بسیار گرمی کند و تاب نیاورند دو برگ بالای هم و یا یک برگ بندند و یا آنکه متوالی نه بندند بلکه بتفاریق یک روز یا دو روز در میان
تا تحلیل رود و چون برگ تانبول را با مصالح آن که قدری فوفل دق کرده و قلیلی کات هندی و اندک آهک مغسول است و اهل هند قاطبتا با بها میخورند بخایند و آب آن
بر زخم تازه عموما و بر زخم حجامی سر بعد سر تراشیدن و خون آلود بودن بمالند و همچنین بعد ختنه اطفال بر آن بچکانند و یا بپاشند خون آنرا بند میکند و موجب خشکی و سرعت
اندمال میگردد و دستور خوردن آن آنست که با مصالح مذکوره خوب مضغ نموده آب آنرا میخورند و ثفل آنرا می اندازند زیرا که ثفل آن مسدد و مورث قولنج است و گاهی برای
لذت و یا برای تقویت معده و تقطیع اخلاط بلغمیه چند دانه قاقله صغار و یا کبار و یا یک دو دانه قرنفل مزید مصالح مذکوره مینمایند و ناشتا خوردن آن مضر خصوص محرور المزاج
را و در بعضی امزجه ناشتا اسهال می آورد خصوص بنگاله آن و چون همصالح مذکوره با نمک هفت هشت تا ده برگ آنرا یا زیاده بحسب برداشت طبیعت بخورند اسهال بلغم مینمایند
و سرفه و ضیق النفس را مفید و اهل هند هرگاه تانبول گویند مراد ایشان مرکب سکری است که از برگ تانبول و جوزبوا و شربت نبات و غیرها ترتیب میدهند و در قرابادین
نسخه آن ذکر یافت و عرق آن نیز **تار** بفتح تا و الف و را مهمله **ماهیت آن** اسم درختیست هندی تنه آن بسیار بلند و قوی و بر سر آن برگها و هر یک با ساقی بلند
و چهره دار و هر یک مشتمل بر برگهای بسیار سهم پیوسته شبیه به پنجه آدمی و بلند و اندک ضخیم تر از برگ خرما و نارجیل و از چهره آن اهل هند بادزن میسازند و از برگهای آن بوریا
میبافند و نویسندگان اهل کلنک که اودیسه نیز نامند بجای کاغذ با قلم آهنی دفاتر خود را بر آن می نویسند و مدتها می ماند و آن نر و ماده میباشد نر آن خوشه بر می آورد
و ثمر نمی بندد مانند نخل نر و ماده آن ثمر می بندد و ثمر آن فی الجمله در شکل شبیه بنارجیل خام با پوست و جوف آن پر ریشه و در ان و انهای اندک پهن و بعضی ثمرها

چهار دانه و در بعضی سه و در بعضی دو و در بعضی یکدانه میباشد و آنرا بهندی تاریکل مینامند و در خامی شکافته برمی آورند و میخورند تر و شاداب و نازک و اندک شیرین مانند فالوده منجمد و مغز نارجیل تازه بسته میباشد و هر چند رسیده تر شود صلب میگردد تا آنکه مانند مغز نارجیل دریائی بسیار صلب میشود و درین هنگام در میان ریشهای بالائی آنها که مانند انبه ریشه دار است رطوبت لزج اندک شیرین مائل بتلخی و بدبوی سرخ رنگ بهم میرسد و بعضی مردم آنرا قدری مسیده کندم و اندک شیرینی داخل کرده در روغن کل لطیف بریان کرده میخورند اهل بنگاله و عظیم آباد و اهل هند سر خوشه ثمر آنرا خواه نر خواه ماده بیشتر در بدو ظهور خامی بریده ظرفی گلی را بدان می بندند و آنچه آب در آن جمع گردد بر میدارند و می آشامند و آنرا تاری مینامند و طعم آن اندک بشیرینی مایل فی الجمله کریه الرایحه و در تازگی که هنوز گرمی هوا بدان نرسیده و بجوش نیامده میگویند که غیر مسکر است و چون بجوش آمد مسکر میگردد و با ندک گرمی و حرارت آفتابی که بدو رسد و یا آنکه ظرف آن آلوده بتاڑی قدیم باشد بسبب کمال لطافت بجوش می آید و مسکر میگردد و لهذا شب ظرف نوی را بدان می بندند و قبل از طلوع آفتاب کسانیکه آنرا میخورند و خواهش بخوردن آن دارند بدان وارند نزدیک درخت آن رفته بمجرد فرو آوردن آن میخورند و هر مرتبه ظرف را تجدید مینمایند و آنچه روز بسته اند بفاصله سه چهار ساعت فرو دمی آورند و با این سبب گرمی هوا اندک مسکر میباشد و از آن سرکه نیز میسازند و آن سرکه بسیار ترش و لطیف میباشد **طبیعت** دانه ثمر خام آن سرد و تر و تاری آن مرکب القوی با حرارت ضعیف و رطوبت بسیاری و دانه ثمر پخته آن سرد و خشک و سرکه آن سرد و تر و با قوت قابضه **افعال و خواص آن** دانه ثمر خام آن ثقیل و بطی الهضم و نفاخ و رافع تشنگی و مقوی باه و رافع فساد صفرا و خون و ضربه و سقطه و مدر بول و تاڑی آن نفاخ و مقوی باه و منعظ و مسمن و مقوی ارواح و منشط و رافع تشنگی و مدر بول و جهت حرقت بول و قروح مجاری آن نافع و اندک مصدع و اکثار آن مورث دوار خصوص مسکر آن

تالمکهارا بفتح تاء مثناة فوقانیه و الف و لام و فتح میم و کاف و خفای ها و الف و فتح راء مهمله و الف لغت هندیست و عوام تال کهانا به نون و بزبان بنگاله کلیا کهارا نامند **ماهیت** آن گیاهیست بسیار اندک طولانی ریزه اغبر اندک براق و لعابی مانند تودری و گیاه آن بقدر ذرعی و شاخهای بسیار از یک بیخ روئیده و برگ آن شبیه برگ کاسنی خشن و زغب دار و گل آن سفید و ریزه تر از گل کاسنی و عقدهای این نیز مانند عقدهای کاسنی و تخم آن در آنها الا آنکه در عقدهای این خارها مانند خار مغیلان میباشد بخلاف کاسنی و منبت آن کنار آبها و زمینهای نمناک **طبیعت** آن گرم و خشک با رطوبت فضلیه **افعال و خواص آن** تخم آن مفرح و مسمن و مبهی و زیاده کننده منی و ممسک آن و دافع فساد سودا و چون نرم کوبیده مقدار یکدرهم تا سه چهار درهم آنرا با هموزن آن قند یا شکر و یا شیر گاو تازه دوشیده بیاشامند منی را زیاده میگرداند و امساک منی می آورد و سرعت انزال منی را برطرف مینماید و کوبیده آنرا بر شربت یا شیره نیز می آشامند و داخل معاجین مبهیه نیز مینمایند و بسبب صلابت پر کوبیده میگردد و آشامیدن آب مطبوخ برگ و ساق آن و سلاقه آن جهت استسقا بسبب قوت ادرار آن مفید و ضماد سائیده گرم کرده برگ و ساق و بیخ آن تمامی بر کمر جهت وجع ظهر و بر مفاصل جهت فسخ عضل و وجع آنها و بجز آب مطبوخ آن نیز جهت امراض مذکوره نافع

فصل التاء المثناة الفوقانیه مع الباء الموحده **تبن** بکسر تا و سکون با و نون بفارسی کاه نامند و اسم جنس آنست **ماهیت** مطلق آن معروفست و هیآت کاه هر گیاهی بنوعی علحده است **طبیعت** اکثر آن دراول سرد و در دوم خشک و بعضی را بحسب آن چیز مختلف **افعال و خواص آن** جلوس در طبیخ کاه گندم و تعریق به بخار آن جهت تحلیل اورام و رفع امراض که از برودت هوا و برف بهم رسیده باشد و مالیدن آن بر قدمین جهت تحجی که از مشی بر برف و یخ حاصل شده باشد و شستن بدان بدان جهت رفع اعیا و سستی نافع لیکن بثره رشیبه به بثره مریض میسازد و جوش دادن بیخ و بالنک و لیمو در آن و تبدیل نمودن آن دو سه مرتبه باعث شیرینی و زوال تلخی پوست آنست و ضماد خاکستر آن با هموزن آن نمک و قدری سرکه سرشته جهت قروح ساقین نافع کاه جو سرد و اقتراش آن جهت محرورین مفید و غسول کاه باقلا جهت قلع آثار جرب و کلف خصوصاً سیاه آن و پشم و برگ خرما را از آن رنگ مینمایند و سیاه میگردد و از خاصیت کاه باقلا آنست که چون در زیر درخت میوه دار هنگام ظهور شکوفه آن بخور نمایند آنرا و ثمر آنرا محفوظ میدارد و از افتادن و مجبوع کاه خصوصاً گل که جلبان نامند بقصد عصب و خوابیدن بر آن بغایت مضر و عرق کاه گل مقوی دل و دماغ و جهت دفع غشی و سستی و ضعف دل محرورین بغایت نافع و طریقه اخذ آن آنست که کاه گل دیوار خشک را با گلاب در دیگ عرق کشی کرده معطر نمایند و بقدر حاجت بیاشامند و بوئیدن کاه گل خصوصاً کاه دیوار مطبخ دود خورده که بر آن آب و یا گلاب پاشیده باشند نیز مقوی قلب و دماغ است

فصل التاء المثناة الفوقانیه مع الدال المهمله **تدرج** بفتح تاء مثناة فوقانیه و دال و سکون را و جیم مهملتین و جیم معرب از تذرو فارسی است و بترکی قرقاول و در تنکابن و مازندران تورنگ و بهندی لوه نامند **ماهیت** آن طائریست خوشرنگ نیکو منظر ملون منقش شبیه بدراج و از آن بهتر و کوچکتر و حلال گوشت **طبیعت** آن در دوم گرم و در اول خشک و خشکی آن از دراج کمتر **افعال و خواص آن** گوشت آن بغایت لطیف و سریع الهضم

ومولد خون صالح مقوی دماغ و فهم و رافع نسیان و وسواس خصوصًا که تا سه روز متوالی کباب آنرا تناول نمایند و اکتحال زهره و خون و بدستور قطور آن جهت بیاض و نزول آب
چشم و سعوط زهرهٔ آن مفتح سدهٔ دماغی و جهت رفع نسیان و وسواس و خیالات فاسده مفید و طلای سرگین آن جهت بهق و برص و کلف و اصلاح بشره زنان حامله نافع و [illegible]
پر آن سیاه کنندهٔ مو است ولیکن زود سفید میگردد و ذرور استخوان آن بسیار نرم سائیده آن مانند غبار جهت التیام قروح مجرب و اکثار خوردن لحم آن مصدع و مولد مرهٔ صفرا
در محرورین مصلح آن سکنجبین است **فصل التاء المثناة الفوقانیه مع الراء المهملة** ۞ **تراب** بضم تا و فتح راء مهمله و الف و باء موحده بفارسی خاک و بهندی
متی نامند **ماهیت** آن معروف و از مطلق آن مراد خاکی است که بسبب تابش آفتاب و صدمات تردد خلق نرم شده باشد **طبیعت** آن سرد باعتدال و خشک
افعال و خواص آن مجفف و رادع و خاک اجاع بسیار مجفف و قوت ردع آن زیاده و باندک تحلیل ضماد آن رادع و محلل اورام و مجفف رطوبات و خاکی
که در میان نمک باشد و با ظرف سفالی که در آن نمک گذارند بسیار مجفف و محلل است ضماد آن جهت تحلیل رطوبات و اورام بارده رطبه انفع ۞ **تراب المربعات**
ماهیت آن خاک چهار راه است **طبیعت** آن الطف و اعتدال است بسبب کثرت صدمات مختلفه و تردد و آمد و شد بسیار **افعال و خواص** آن
مجفف و منقی جراحات چرک دار و باعث التیام آنها و جهت استحکام اعضای مسترخیه و مترهله و استسقا ضماد آن ولکا نافع و جزو بعضی از معاجین قدیمه است و گفته
از خواص آنست که چون قبل از طلوع آفتاب روز شنبه بدست چپ آنرا بر دارند و در خرقهٔ کبودی بسته تعلیق نمایند سحر را باطل میسازد و منع شر آن میکند و چون زنان سر خود را
بدان بشویند در حمام از نظر بد که عین باشد محفوظ میمانند و چون در ساعت سیوم روز چهار شنبه بردارند جهت عداوت و تفریق موثر است ۞ **تراب الصید** ۞ **ماهیت**
آن خاک مغارهٔ جبل صید است از بلاد شام **افعال و خواص** آن جهت جبر کسر شربًا و ضمادًا نافع است نزد اهل آن بلد حتی انکه ظنشان آنست
که چون مصدوع آنرا بیاشامد آن خاک باذن خالق جل و علا بسوی موضع رفته جبر صدع و فصل شکافتگی آن عضو مینماید باندک زمانی ۞ **تراب الشارده** ۞ **ماهیت**
آن خاک جزیره است از جزایر بحر روم در اقاصی شرقی بحر اندلس و آن جزیرهٔ متصل بانرا جزیرهٔ یابسه نامند **افعال و خواص** آن گویند خاک آن جزیره را
خاصیتی است عجیب غریب که چون مقدار نیم مثقال آنرا در آب حل نمایند و در بینی انسانی و یا حیوانی که در حلق او زلو چسپیده باشد بچکانند در ساعت زلو از حلق او بر آید
و جو و گندم روئیدهٔ در ان جزیره نیز همین خاصیت دارد و تعلیق آن بر سر دابه معلوفه مسقط علق و همچنین چون آنرا بجوزد و تعلیق بدان نماید و در آن دو جزیره هیچ هوامی
و حیوان وحشی موذی نمی باشد ۞ **تربد** بضم تاء مثناة فوقانیه و سکون راء مهمله و ضم باء موحده و سکون دال مهمله بهندی نسوت نامند و ناک تیره و بداره و در بنگاله
تیوهر میگویند **ماهیت** آن بیخیست ظاهر آن مائل بسیاهی و باطن آن سبک و مجوف انبوبی و دو طرف آن مصمغ منبت آن حوالی خراسان و هند و سند و گیاه آن
ساق دار و برگ آن شبیه ببرگ لوبیا و لبلاب کبیر و اطراف آن باریک و نیز گل آن آسمان جونی بر سر ساقی روئیده و ثمر آن مانند لسان العصافیر و آنچه اندرون آن
سیاه و غیر مجوف باشد سم است مانند خربق سیاه زرد آن نیز بد است و بهترین آن با وصافی است که مذکور شد که تازه کرم نخوردهٔ سفید مجوف مصمغ و متوسط میان
غلظت و رقت صاف جوهر املس سریع التفتیت سهل السحق بی ریشه و یا کم ریشه باندک حدت طعم و قوت نافذه و جلا باشد و آنچه بخلاف مذکوره بود ردی و غیر
مستعمل است **طبیعت** آن در اول سوم گرم و در آخر آن خشک و صاحب شفاء الاسقام گرم و خشک در آخر دوم گفته **افعال و خواص** آن مسهل بلغم و رطوبات
رقیقه و قلیلی از صفرا و اخلاط سوخته و با زنجبیل که مقوی فعل آنست قالع بلغم غلیظ و لزج بترقیق و دافع از عمق بدن و منقی دماغ و معده و رحم از بلاغم و مفتح سدهٔ آن و جهت
فالج و امراض عصبانی و سرفه حادث بمشارکت رطوبات معده و عرق النسا و با روغن بادام و تخم کتان جهت سرفهٔ مزمن و درد سینه و با پوست هلیلهٔ کابلی و امثال
آن جهت مالیخولیا و جنون و صرع نافع و گفته اند چون جرم سائیدهٔ خام آنرا بیاشامند اخراج بلغم زیاده از صفرا می نماید و مطبوخ آن بالعکس یعنی اخراج صفرا زیاده از
بلغم میکند و لیکن سزاوار آنست که چون در مطبوخ و یا سفوف استعمال نمایند بسیار مبالغه در کوبیدن و نرم بیختن آن ننمایند تا بخمل معده و امعا نچسپیده و در معاجین [illegible]
نمایند و چون بطریق سفوف با زنجبیل و شکر بخورند باید که با آب گرم باشد و اگر با نمک بخورند با آب سرد و آشامیدن قلیلی از آن با زنجبیل و نبات که بطور قهوهٔ زنجبیل پخته
گرم اندک اندک بیاشامند جهت سرفهٔ رطوبی و ضیق النفس بارد رطب نافع مضر امعا و مجفف اعضا و مغثی و مکرب محرور المزاج و صاحب قلب حار است مصلح آن
خراشیدن پوست سیاه آن و بروغن بادام و یا پسته چرب کردن و باکثیرا استعمال نمودن اما باید که بحد اعتدال چرب نمایند زیرا که بسیار چرب نمودن آن باعث ضعف
عمل آن است و وجه خراشیدن پوست آنرا گفته اند آنست که ذراریح با گیاه آن میباشد مقدار شربت از جرم آن تا سه درهم و در مطبوخ تا پنج درهم بدل آن بوزن آن

پوست ریشهٔ توت و بعضی امزجه غاریقون است و طریقهٔ تدبیر جوارش و حبوب و دواء الترید و رب الترید و سفوفات و اشربه و معاجین آن در قرابادین ذکر یافت **ترمس**
بضم تا و سکون را مهمله و کسر میم و سکون سین مهمله بفارسی باقلای مصری نامند **ماهیت آن** تخمیست از باقلا کوچکتر سفید مایل بزردی و تدویر و مفرطح و وسط
آن اندک فرو رفته و طعم آن با تلخی و بستانی و بری میباشد بستانی آن بزرگتر و بری آن ریزه‌تر و زردتر و تلخ‌تر و ثقیل الرائحه و بهترین آن در تغذیه سفید بالیده بستانی است
و در تداوی بری بسیار تلخ آن **طبیعت** بستانی آن در آخر اول گرم و در دوم خشک و بری آن در دوم گرم و در آخر آن خشک **افعال و خواص آن** مفتح سدهٔ
کبد و طحال و محلل صلابات و جالی و مدر بول و حیض و مسقط جنین و زائل کنندهٔ کلف و برص و بهق آشامیدن طبیخ آن و لعوق پختهٔ سرشتهٔ آن با ماء العسل و با سرکه ممزوج
با آب جهت اخراج دیدان و حب القرع و ادرار بول و حیض و با سداب و فلفل جهت ادرار حیض و اخراج جنین و تحلیل اورام طحال و تفتیح سدهٔ کبد و ضماد آن با ماء العسل بر زیر ناف جهت
اخراج دیدان و بر برص و بهق و برش و جمیع آثار جلدیه و سعفه و بثور و جرب و قروح خبیثه و خنازیر و اورام صلبهٔ جگر و غیر آن و جذب سموم هوام آکله و نار فارسی و بدستور
با سرکه و با عسل و سرکه باهم جهت تسکین وجع عرق النسا و تحلیل خنازیر و قلع نار فارسی و ورم سپرز و با ماء زریون جهت جرب مواشی و تضمید پختهٔ آن با سرکه و عسل
جهت عرق النسا و وجع ورک و آثار ضربه و سقطه و مطبوخ آن در سرکه جهت اورام بارده و تهییج بلغمی و اوجاع مفاصل بارده خصوصا که با آب دریا و یا ماء الرماد سرشته باشند
و با سرکه تنها جهت اوجاع مفاصل حاره و ضماد آرد آن با آرد جو و آب و سرکه مخلوط باهم جهت تسکین اوجاع حاره و تنهائی بر ورک جهت عرق النسا و بر بشره جهت تنقیهٔ آن
و نیکوئی رنگ رخسار و حمرت آن و برون آثار ضربه خصوصا با آب باران و چون آرد آنرا با بزرکتان و اندک فلفل بیاسرشته بر پارهٔ کاغذی مالیده ضماد نمایند جهت رفع ثالیل
و بروز مقعده و شقاق آن و بواسیر و نیز جهت عرق النسا و ضماد طبیخ آن بر غانغرایا و آن ورمی است که اولا حس از عضو بر طرف میشود و پس متورم میگردد و آشامیدن
آن نیز جهت آن علت و تنقیهٔ حشا و آشامیدن مقدار یک رطل از آن جهت برص و شستن چارپایان بآن جهت کشتن کنهٔ آنها و پاشیدن آب مطبوخ آن که تلخی آن
در آب رفته باشد بر دیوارهای خانه و حجره باعث قتل پشه و مانع تولید آنست و ریختن آن بر بهق و سعفه یعنی بثور رطبهٔ سر و جرب و اکله و قروح خبیثه و همچنین شستن
آنها بآن نافع و خوردن تلخ آن ناشتا هر روز سه درهم جهت تقویت روح باصره و منع صعود ابخره و صداع مزمن و امان از نزول آب در چشم و با عسل جهت ضیق النفس
و سرفهٔ مزمن و استسقا و تقویت سپرز و مثانه و رفع حصاة نافع و چون با پنج نباتیکه آنرا خامالاون اسود نامند طبخ نمایند و با آب آن جرب حیوانات را بشویند خصوصا
غنم زایل گرداند و آشامیدن آب طبیخ نبات آن جهت ادرار بول سفید و گفته‌اند که از خاصیت مجربهٔ ترمس آنست که چون مقدار یک مشت از آنرا نیم کوفته پوست آنرا
دور کرده در ظرف مس قلعی با شیر تازه دوشیدهٔ آن مقدار که از روی آن بگذرد با آتش ملایم طبخ دهند تا تمام شیر را جذب نماید پس بوزن آن روغن گاو بر آن بریزند
و طبخ نمایند تا آنکه غلیظ و بسر حد انعقاد رسد و گرما گرم بر پارچهٔ کرباسی بمالند اگر بر کنج ران ضماد نمایند اسهال صفرا نماید و بر بالای ناف اسهال سودا و بر دو کنج
و تهیگاه اسهال بلغم خام و چون ارادهٔ قطع آن نمایند آن پارچه را از آن موضع بردارند و با آب سرد بشویند و این از اسرار طب مکتومه است و جهت اطفال و پیران که
نتوانند دوای مسهل بیاشامند نیکو است و حمول آرد سرشتهٔ آن با عسل و مر جهت ادرار طمث و اخراج جنین و تحلیل ریاح رحم نافع و در جمیع افعال تلخ آن
قوی‌تر است از شیرین آن و بر شیرین آن غذائیت غالب و ثقیل و بطیء الهضم و اکثار آن باعث زردی رخسار و معین بر هضم و تغذیه مطبوخ آن با دهان و سرکه
و مری و خوردن آن با نمک و صعتر و شیرینی و آشامیدن نبیذ کهنه بالای آن مقدار شربت آن با دویه از سه درهم تا پنج درهم و مفردا تا هفت مثقال بدل آن در جلا
آثار دو وزن آن ورمنهٔ ترکی و در سایر افعال افسنتین است **ترنجبین** بفتح تا و را مهمله و سکون نون و فتح جیم و کسر باء موحده و سکون یاء مثناة تحتانیه و نون
ماهیت آن شبنمی است بر خاری که آنرا حاج و خارشتر نامند در خراسان و ماوراء النهر و بلاد کرجستان و همدان و نواح آن می‌نشیند و منعقد میگردد مانند ریزهای
نبات و طعم آن شیرین و جالی و بهترین آن سفید تازهٔ پاکیزهٔ غیر مخلوط با برگ و خار بسیار آنست زیرا که شاخهای آنرا بریده در جا در بار ریخته میتکانند تا آنچه ترنجبین
بر آنها انعقاد یافته جدا گردد پس از برگ و خار و خاشاک پاک کرده باطراف میبرند و آنچه چسپیده و آلوده بدانست در آب تشنه صاف نموده میجوشانند تا غلیظ و منعقد
گردد **طبیعت آن** در اول گرم و تر و جالی‌تر از شکر **افعال و خواص آن** ملین طبع و مسهل صفرا برفق و محرک اخلاط و لطیف‌تر از شیرخشت جهت سرفه
و درد سینه و غثیان و تبهای حاره و تسکین عطش و با ماء الجبن جهت اخراج اخلاط محترقه و بدستور با ماء الشعیر دفع اخلاط حارهٔ حاده و با روغن کرهٔ گاو کوهی جهت
عسر البول و مداومت آن با شیر تازه دوشیده جهت تحریک باه که یک اوقیه آنرا با نیم رطل شیر گاومیش بیاشامند و مسمن بدن و آشامیدن ترنجبین با آب زیره جهت دفع

ترمس

آن با قلاء و لحم خنزیره و در رفع کرم کدو و زن آن صح

ترنجبین

و از قرشکم که با حمی حقیقی باشد و در حمیات حاده و جدری و حصبه و اسهال الدم و بواسیر و بول الدم استعمال آن جایز نیست چنانچه شیخ الرئیس در بحث حمیات جدری گفته که اصل آنست که تلیین طبیعت صاحب جدری را به تمر هندی نمایند اگر اجابت نکند زیاده نمایند بر آن قدری شیرخشت و احتراز نمایند از ترنجبین و صاحب ذخیره در عجالة نوشته که ترنجبین را در تبهای گرم ندهند زیرا که مستحیل بصفرا میگردد و اگر ضرورت باشد با حموضات بدهند و در باب جدری و حصبه گفته که مضرت آن مر صاحب جدری و حصبه را مانند مضرت عسل است محرور المزاج را زیرا که محرک اخلاط و باعث زیادتی بیقراری و هلاکت است و صاحب شفاء الاسقام در بحث جدری و حصبه نوشته که آن هر دو در ابتدا بجهت تحریک آن اخلاط ردیه را و رسیدن کیفیت آنها بقلب و کشتن علیل و همچنین شیرخشت و در بحث اسهال الدم نوشته که اگر در طبع قبضی باشد مزلقات دهند و شیرخشت مناسب است ولیکن از ترنجبین احتراز نمایند زیرا که در آن قوت ادرار دم است مؤلف گوید صاحب بواسیر و بول الدم را نیز بدستور مضرست و مضر سپرز و محرور المزاج مصلح آن تمر هندی و عناب و ماء الشعیر و بطیء النزول و مصلح آن آب آلو و عناب مقدار شربت آن از هفت مثقال تا سه مثقال بدل آن شیرخشت است و بدستور آب جو با شکر سرخ و دواء الترنجبین و شراب آن و معجون آن در قرابادین ذکر یافت ترخوانه و ترنیه هر دو در قرابادین مذکور شدند **فصل التاء مع الشین المعجمه** **تشمیزج** بفتح تا مثناة تحتانیه و سکون شین معجمه و کسر میم و سکون یاء مثناة تحتانیه و فتح زای معجمه و سکون جیم معرب چشمیزج فارسی است و نیز بفارسی چشمک و چشوم و بعربی حبة السوداوان حجاز بشمه و بهندی چاکسو نامند **ماهیت آن** دانه‌ایست بقدر بهدانه و مثلث شکل و سیاه اندک املس براق بهترین آن بزرگ سیاه براق آنست و ابن بیطار نوشته که انچه در بلاد سودان و نواح آن آورند اندک بزرگتر است از حجازی آن و بگمان مردم آنجا آن افضل است از حجازی آن و بگمان مردم آنجا آن افضل است از حجازی **طبیعت آن** در دوم گرم و خشک و بعضی در سوم گفته اند **افعال و خواص آن** جالی و باندک حدت و نهایت قبض و تحلیل و مقوی باصره و جهت دمعه و غشاوه و اخراج قذی نافع و مدبر آن بازعفران و مامیران چینی و شکر که مقوی تحلیل و زیاده کننده جلای آن‌اند جهت امراض مذکوره انفع که با گلاب سایند و بطریق کحل ترتیب نموده استعمال نمایند و ضماد آن جهت جرب قضیب و عضایی و جذام نافع و دستور تدبیر آن آنست که در جوف پیاز با خمیر کرده و در زیر آتش پخته پس برآورده مقشر کرده استعمال نمایند و سه نوع دیگر نیز ذرورات تشمیزجی و قطور و کحل آن در قرابادین ذکر یافت **فصل التاء المثناة الفوقانیه مع الفاء** **تفاح** بضم تای مثناة فوقانیه و فتح فاء مشدده و الف و حاء مهمله بفارسی سیب **ماهیت آن** معروف است و شیرین و ترش و مز یعنی میخوش چاشنیدار میباشد بهترین آن شامی پس اصفهانی بدرخت رسیده شاداب بزرگ لطیف است **طبیعت** شیرین آن گرم در اول و تر در دوم و ترش آن در اول دوم سرد و خشک و مز آن در حرارت و برودت معتدل و در اول خشک و جمیع اجزای درخت آن سرد و خشک است و ثمر آن با قوت تریاقیت **افعال و خواص آن** مجموع مفرح و با عطریت و رطوبت لطیفه و مقوی دل و دماغ و جگر الکلا و شما و جهت خفقان و عسر النفس و تقویت فم معده و منع انصباب فضول بمعده و تنبیه اشتها نافع و شیرین آن مفرح و ملطف روح حیوانی و سریع الاستحاله بصفرا مسکن در معده با تشنگی و پخته آن جهت سرفه یابسی و آب آن با شراب آبگوشت جهت دفع غشی مجرب و آب آن در معاجین مفرحه مقوی فعل آنها و رب و شراب آن در جمیع افعال قوی‌تر از جرم آن و جهت تفریح قلب و تقویت معده و کبد و دفع وسواس سوداوی و دفع سموم خصوص عقرب و دفع وبا بسیار مؤثر و مسکن حرارت و مربای آن نیز قریب بدان و بهتر است از جرم غیر مربای آن مشوی عفص و خمیر گرفته آن جهت دوسنطاریا که اسهال دموی است و جهت حبس سلس و بول یعنی لاغری و ضماد آن بر چشم جهت تسکین درد وجع آن نافع و اکثار خوردن خصوصا خام نارس بعض آن مورث تبهای مرکبه و نسیان و مولد ریاح و تمدد سایر بدن و اوجاع عصب و اختلاج و مصلح آن دارچینی و اغذیه لطیفه و ترش آن قابض و مسکن قی و عطش و موافق معده صفراوی و پخته آن در خمیر جهت اسهال دموی و مصلح ادویه معطره و خشک کرده و سویق آن با آب انار و ادویه مناسبه تقویت معده و اسهال صفراوی و تسکین قی نافع و اکثار آن مضر سینه و مورث ذات الریه و ریاح عروق و مصلح آن گلقند و دارچینی و لعوق نمودن عسل و مز آن مولد خلط صالح و مسکن تشنگی و قی صفراوی و اسهال و در سایر افعال مانند ترش آنست و گویند همه اقسام آن هرگاه باخلاط حاره که در معده باشد برسد آنرا دفع میکند و خام نارس نیم‌پخته آن مولد خلط خام و حمی و ضماد آن در ابتدای اورام حاره نافع و رب سیب ترش که آب آنرا بدون شیرینی بقوام آورده باشند در آخر اول سرد و در رطوبت و یبوست معتدل و جهت غلبه صفرا و غلیان خون و اسهال صفراوی و قی آن و رفع غم و الم سوداوی نافع مضر اسهال دموی و تشنج ها و مست خوردن آن مضر عصب و شراب و مربای آن قریب النفع است بدان و با حرارت کمی و جهت وسواس سوداوی انفع از شیرین آن و سیب تلخ قابض‌تر از همه و آشامیدن عصاره سیب سیده و عصاره برگ آن نیز بقدر یک اوقیه تا ده درم و طلای آن نیز جهت دفع سم عقرب و سایر سموم و ضماد برگ آن جهت ردع اورام حاره در ابتدا مفید و شکوفه آن با ادویه مناسبه جهت دفع اخلاط متعفنه و با ادویه مفرحه جهت تفریح مؤثر و مربای آن یعنی گلقند گل سیب جهت ضعف دل و دماغ و برانگیختن شهوت باه نافع که گل آنرا با ده وزن

آن تیره کلقند گل سرخ سرشته مانند گل سرخ مرتب نمایند و مقدار شربت تفاح هفت مثقال است و اولی آنست که محرور المزاج حامض و غیر آنرا استعمال نماید و مبرود المزاج
حلوا آنرا هرچند حلوا آن مضر محرورین نیست و بلغمی مزاج شیرین عفص آنرا و چون از خوردن آن در خود ثقلی یابند باید که بالای آن آب سرد ننوشند و طعام ترش نخورند و همچنین بالای میوه
تر و تازه بلکه امراق سفیدباجات و مسخنات ننوشند و تا از معده منحدر نگردد طعام نخورند و نقل آن سیب بکر امناسب نیست در وی است و جوارش حلوا و خمیره گل آن و رب
واشربه و عرق و مربای آن در قرابادین ذکر یافت **فصل التاء المثناة الفوقانیة مع المیم** **تمر** بفتح تا و سکون میم و را مهمله بفارسی خرما و بهندی کهجور
و چهارا نامند **ماهیت** آن معروفست و نر و ماده میباشد نر آن طلع و خوشه برمی آورد و ثمر نمی بندد بخلاف ماده آن و در خوشهای طلع هر دو نوع گردی میباشد
که آنرا کش مینامند و در ابتدای ظهور خامی گرد نر را بر ماده میریزند ثمر آن بالیده و شیرین و شاداب تخم آن کوچک میگردد و الا خوب نمیشود و از ابتدای تکون تا انتها و کمال
بلوغ و رسیدگی هفت مرتبه مقرر کرده اند و هر مرتبه را بنامی موسوم اول را طلع و ثانی را اغریض دوم را بلح و سوم را خلال و چهارم را بسر و پنجم را قسب و ششم را رطب و هفتم را تمر و مهر
آن انشاء الله تعالی در اماکن خود مذکور خواهد شد و بحسب اماکن و بلدان مختلف میباشد و بهترین اماکن که خرما دران خوب میشود جهرم از توابع فارس است پس عمان پس
جاهای دیگر و بهترین اصناف غیر جهرمی آن از او پس کنتوم پس ختاویست که پوست آن نازک و مغز آن بسیار و تخم آن کوچک و شیرین رسیده بی ریشه باشد **طبیعت**
آن در دوم گرم و در اول خشک و بعضی در اول تر دانسته اند **افعال و خواص آن** کثیر الغذا و مولد خون متین و جهت فالج و لقوه و اعیا و تقویت گرده لاغر شده
و تسمین بدن و باه مبرودین و امراض بارده و بلغمیه و درد کمر و تلیین مفاصل و موافق سینه و شش بارد و آشامیدن طبیخ آن با حلبه جهت تپ بلغمی و تفتیت حصاة مجرب و بارنج
جهت تسمین مهزولین و خیسانیده آن در شیر تازه دوشیده خصوص با اندک دارچینی و از عقب آن نیز آشامیدن شیر تازه دوشیده در تقویت باه بی عدیل دانسته اند ولیکن مثقل
و بطی الهضم و مسدد و مضر محرورین و صاحبان بلدان حاره و در بلدانیکه خرما در آنها حاصل نمیشود اهل آن بلدان را اکثر خوردن آن جایز نیست و مولد سودا و سده جگر و سپرز
و محرق خون و معفن اخلاط و مصدع و مورث قلاع دهان و رمد و درد دندان و مصلح آن آب انار و سکنجبین و روغنها و خشخاش و بادام مقشر خوردن و شستن دهان بعد خوردن
آن با آب نیم گرم خصوص که سماق در آن خیسانیده باشند و بدستور غرغره با گلاب و سماق با سرکه و خائیدن طرخون که زمانی طویل در دهان باشد مانع ضعف دندان و قلاع
دهان و خناق است و مصلح سده آن در مبرودین جوارشات مسهله بعضی و بالجمله و محرورین موجب امراض بسیار و در مبرودین باعث زوال امراض بارده و رطوبات بلغمیه
و خام آن نفاخ و بطی الهضم و ثقیل و مسدد و تخم آن گرم و خشک صحیح آن است که مرکب القوی است با برودت بسیار و حرارت کمی و شدید القبض و آشامیدن آب طبیخ آن جهت
تفتیت حصاة و سائیده آن جهت دفع اسهال و بستن شکم بقوت و ذرور سوخته آن جهت دفع قروح خبیثه و مغسول آن جهت التصاق جراحات تازه و ریختن احداث
عین و سبل و قروح آن و حدت و سبل و قروح آن و حدت بصر و سیاهی چشم نافع **تمر هیرونی** بکسر ها و سکون یا مثناة تحتانیه و ضم را مهمله و سکون واو و کسر نون و یا نوع تمر کوچک ملیباری است
سرخ رنگ با هسته باریک کوچک است **تمر هندی** بعربی صبار و حمار و حوش و حومر و بهندی ابنلی نامند **ماهیت** آن ثمر درختی است هندی در غلافی مانند باقلا
الا آنکه از آن پهن تر و پوست آن بعد رسیدن اندک صلب صدفی میگردد بخلاف باقلا و مغز آن پوست دیگر سوای آن ندارد و طول آن بقدر شبری و دو نوع میباشد یکی
سرخ تیره اندک چاشنی دارد و در هنگام خامی نیز سرخ رنگ میباشد و در گجرات و نواح آن و اکبرآباد بسیار خوب میشود و در اماکن دیگر بدان خوبی نمیشود و این نوع وفور ندارد
و دوم سرخ کم رنگ مائل به تیرگی و این در خامی سفید می باشد و این نوع بسیار است و تخم هر دو مائل بمدور و اندک پهن و مغز آن سفید و پوست آن سرخ تیره از ترس
بزرگتر و تخم نوع سرخ آن از سفید آن کوچکتر و درخت آن عظیم و برگ آن ریزه طولانی انبوه و بهترین آن رسیده بی عفوصت اندک کهنه آنست یعنی شش هفت ماه تا یک
سال از اخذ ثمر آن گذشته باشد تا کهنه فاسد شده آن و دستور است که ثمر رسیده آن را مقشر نموده قدری از لیفهای آنرا برآورده چنبهای بزرگ ساخته اندک چرب
نموده نگاه میدارند و الا آنرا کرم میزند و رطوبت آن خشک و ترشی آن کم میگردد **طبیعت** ثمر هر دو نوع آن در اول سرد و در دوم خشک و در سوم نیز گفته اند
و خشکی سرخ آن زیاده **افعال و خواص آن** لطیف از اجامض و رطوبت آن از آن کمتر و مقوی قلب و معده مسترخیه و قابض شکم خصوص سرخ آن و مسکن غثیان
و قی صفراوی و ملین طبع و مسهل صفرا و اخلاط محترقه و در حموضات مسهلی سوای آن نیست و مطفی هیجان خون و جهت خفقان حار و تپهای حاره و غشی و رفع
عطش و تفریح و حکه و جرب و بثور صفراوی و غرغره آن جهت خناق و مضمضه آن جهت قلاع دهان نافع و گفته اند که تمر هندی را نباید در آب بسیار مالید زیرا که موجب سده
و تنفر طبیعت و غثیان و قی میگردد بلکه باید که در آب بخیسانند چون خوب خیسیده و قوت آن تمام در آب باز داده شد صاف نموده با اندک نبات و یا شکر و یا انگبین

خواهند از اشربه و غیرها بیاشامند و اهل هند آشامیدن نقوع آنرا برای جذام نافع می دانند المضار اکثار آن مورث سحج و سعال مضر صدر و سرفه و طحال و مولد سدد و ناشتا خوردن
آن مضر و بدستور خام و تازه نورس آن زیرا که مسدد و بسیار نفاخ و بطی الهضم والانحدار است مصلح آن کتیرا و خشخاش و بنفشه و عناب و لعاب بهدانه و با اندک شیرینی خوردن
مقدار شربت آن از نیم مثقال تا سی مثقال بدل آن آلوی سیاه و در غیر سهال زرشک و دانه آن درسوم سرد و خشک و قابض و خوردن مغز آن جهت امساک منی مجرب و ضماد آن
جهت خلع عضو و ولی و تقویت سستی عضل بابیه و مثال آن جهت نضج و کشودن دمل و چون نرم کوفته بخیه در فرج بمالند تنگ گرداند و مطبوخ کوبیده آن و تخم ریحان کوبیده با شیر زنان
و یا شیر بز جهت نضج دمامیل حاره و انفجار آنها با تکرار عمل مجرب و چون برگ نازک آنرا بسایند و در آب بمالند و صاف کنند و بیاشامند جهت حمیر حاره و آزاریکه در هند و بنگاله آبیوه
میباشد و در بینی مردم میشود و جهت حمی صفراوی و قرحه مجاری بول و احلیل که بفارسی سوزنک بهندی سوزاک نامند نافع و ضماد آن جهت تسکین لهیب اورام حاره و حارده
و وجع و تحلیل آنها و با اندک دار فلفل جهت رفع اذیت لعاب عنکبوت که بر عضو مالیده شده باشد و تحلیل اورام حاره و بارده نیز و ضماد گل آن جهت تسکین رمد حار و وجع
و حرارت چشم و آشامیدن آن جهت بواسیر خونی و ذرور پوست درخت آن جهت التیام جروح و قروح و خاکستر پوست درخت آن جهت آوردن اشتهای طعام نافع
و جوارش و حلوا و سکنجبین و شراب مربی و معجون آن در قرابادین کبیر ذکر یافت **تمساح** بکسر اول و سکون میم و فتح سین مهمله و الف و سکون حاء مهمله بفارسی نهنگ و بهندی

تمساح

کرمچه نامند **ماهیت** آن حیوانیست بزرگ در انهار کبار مانند رود نیل و بعضی مواضع کنگا در هند و بنگاله نیز بهم میرسد و چهار دست و پا و دنباله دارد و پوست آن
خشن و ضخیم و بسیار قوی بحدیکه در آب شیر و فیل را بخود میکشد و هلاک میکرداند و در خشکی از دست و پا مردم و حیوانات دیگر سنگ می اندازد و در وقت مضغ فک بالای آن حرکت
مینماید بخلاف حیوانات دیگر و دهن آن وسیع و گویند نود دندان دارد پنجاه در فک بالا و چهل در فک پائین و میان هر دندانی تا دندان دیگر دندان کوچک مربع و در وقت بند
کردن دهان یکدندان در بین دندان دیگر می آید و منطبق میشود و زبان آن طولانی و طول جثه بزرگ آن تا ده ذرع و عرض آن دو ذرع و زیاده بر آن و تخم در خشکی میگذارد
و بچه های آن آنچه در آب تعیش مینماید تمساح میشوند و آنچه در خشکی سقنقور و بیرون آب نیز تعیش میکند و نوع کوچک آن که در ریگ تعیش میکند و رل [illegible] نامند و گویند
همین سقنقور است **طبیعت** آن در دوم گرم و در سوم خشک **افعال و خواص آن** بخور جگر آن جهت رفع جنون و اکتحال سرگین آن جهت رفع بیاض عین
تازه و مزمن و زهره آن درین باب قوی الاثر و قطور پیه آن با روغن جهت دفع صداع و شقیقه و درد گوش و کری و درد کمر و گرده و تقویت باه و ضماد آن دافع آزار
گزیدن آن در ساعت و گوشت آن محرک باه و اسفیداج آن مسمن بدن و مهزل و لین و رافع قولنج و لیکن ردی الکیموس و طلای خون آن با هلیله و آمله جهت تغییر لون وضح
و بهق سفید و بر پیشانی و صدغین جهت دفع شقیقه و صداع و تدهین آن بر بدن صاحب تب ربع جهت رفع آن سودمند و سوزانیدن پیه آن در چراغ در نهریکه در آن ضفادع
باشد گویند مانع صداع آنست و بدستور افروختن فتیله سرشته آن با موم مادام که روغن باشد و چون پیه آنرا بر موضع گزیدگی آن بمالند تسکین درد وجع آنرا و چون آن
بر پیشانی گوسفند نطاح یعنی شاخ زن بمالند جمیع گوسفندان ازان بگریزند و تعلیق چشم آن که در زندگی ازان کنده باشد جهت منع تزاید صداع و تسکین درد چشم که چشم جانب راست
آنرا جانب راست و چشم جانب چپ آنرا بر جانب چپ بندند و بستن آن بر پای راست جهت تقویت جماع و تعلیق دندان راست آن بر بازوی راست در تحریک باه و تقویت [illegible]

تن

اثر تمام دارد و چون پوست تمساح را بر دور قریه بگردانند و بر سقف دهلیز آن بیاویزند در آن قریه تگرگ نبارد **فصل التاء مع النون** **تن** بضم تاء مثناه فوقانیه
و تشدید نون **ماهیت** آن ماهی است بزرگ قریب بجریب که در دریای مظلم و دریای شام بهم میرسد و آنها را بشبکها صید مینمایند و نمک سود میکنند **طبیعت** آن حار یابس
افعال و خواص آن خوردن نمکسود آن جهت سم مار شاخدار و ضماد آن جهت گزیدن سگ دیوانه نافع و خوردن آن و قی کردن بعد ازان منقی معده و مخرج

تنباکو

بلغم غلیظ است **تنباکو** بفتح تا و سکون نون و فتح باء موحده و الف و ضم کاف و سکون واو و ترکی تتن و بهندی بجره بهنک نامند **ماهیت آن** حکیم میر محمد مومن در
تحفة المومنین نوشته ظاهراً قسمی از ماهی زهرج جبلی باشد که فلوموس نامند چه در ماهیت بقسم سوم آن شبیه و در سمیت نسبت بماهی مشابه آنست و قسم سوم فلوموس را تعریف کرده
اند که برگ آن مانند برگ کرنب و ازان درازتر و باندک رطوبت چسپنده و ساق آن زیاده بر ذرعی و باندک زغب و تخم آن ریزه سرخ مایل بسیاهی و در غلافی و مؤید این آنکه در زمان
بقراط بجهت دفع وبا گیاهی را مقرر کرده بود که آورده در خندق اطراف شهر دود کنند و دود آن باعث گردید که احدی را وبا اثر نکرد و آن گیاه قسمی از فلوموس بود و این اثر با تنباکو نیز باشد
و در هر بلدی که تنباکو شیوع یافته وبا بتدریج کم شده و بالفعل نایاب است والله اعلم بحقیقة الحال بدانکه آن از ادویه جدیده و قریب بسه صد سال است که بهم رسیده و دو صد
و کسری است که شیوع تمام یافته و باعث شهرت و وفور آن در ایران و توران و هندوستان گویند پرتگیس که گروهی از نصاری است بوده که از ارض جدید بدست آورده و تخم

وبرگ آنرا بسمت ایران وهندوستان برده وازانجا بجاهاي دیگر منتشر گشته بنحویکه شاید بالفعل هیچ مملکتي وبلدي وقریه نباشد که آنرا استعمال ننمایند خواه بعنوان کشیدن بغلیان
وخواه بخوردن جرم آن وخواه بسعوط نمودن سفوف جرم آن بدماغ خواه دران بلده وقریه بهم رسد و یا ازجاهاي دیگر آورند وبقیمت اعلی میخرند وگویند مبدا شیوع آن در ایران
زمان سلطنت شاه عباس ثاني ودر هندوستان اواخر اکبرشاه واوایل جهانگیر پادشاه بوده وآن انواع واقسام مي باشد وبهترین آن برگهاي بزرگ ضخیم چسپنده تندبوي زرد مایل بسبزي
است که خالهاي سرخ مایل بتیره که بران افتاده باشد که چون نرم نموده باآب بسرشند شیره دار چسپنده باشد خواه کاریوني وخواه کازروني ویاطویني ویاطبسي یا بلخي ویا ملتاني
باشد وخواه ازغیر آن اماکن هرجا که خوب شود مانند امانت خواني بنارسي قسم علي سورتي براي کشیدن خالص آن در سر غلیان وبراي تخمیر آن باقند سیاه که بهندي گره بضم کاف فارسي
وسکون را وهندي چهار نقطه وها نامند که اهل هند ودکهن وبنگاله مستعمل دارند که برگ تنباکو را باهم وزن آن ویا قدري زیاده ازان شکر باهم خوب سائیده وسرشته درظرفي کرده
چند روز میدارند تا تخمیر یابد وآنرا گڑاکو مینامند وبعضي براي سرعت وزیادتي تعفین وتخمیر چند روز در زمین ویا سرگین است دفن مینمایند پس برآورده در سر غلیان کرده آتش
بران گذاشته میکشند باصطلاح هند این طریق را سلفه مي نامند وصاحبان اختیار تابه که تا به کوچکي از نقره یا سفالي ساخته وبیکروي آن بقدر یک تولہ ازآن که گراکو نامند
چسپانیده در سر غلیان میگذارند که روي خالي آن بالا باشد وبرآن اخگر گذاشته میکشند وبعضي براي خوشبوئي قلیل سنبل الطیب کوبیده وبعضي صاحبان طبع وخوش سلیقه
پوست سیب اگر بهم نرسد مرباي سیب و یا در کوبیدن داخل کرده در ظرف گلي گذاشته وسر ظرف را ازگل بند نموده در زمین دفن میکنند تا تخمیر یابد بعد ازان برآورده بدستور
برتابه چسپانیده میکشند بسیار خوشبو مي شود وبهترین تنباکوها ازبراي گڑاکو تنباکوي بهیلسه که در دکهن است بسیار خوشبو وگران قیمت است وبرگهاي آن کوچک وزعفراني
رنگ وشیره دار چسپنده وبعد ازان تنباکو چنارگره که قریب بنارس است ودر بنگاله بهاکاپور ودر هند قسم کال میشود وبسیار تند وتلخ **طبیعت آن** در آخر سوم گرم وخشک
افعال وخواص آن معطش ومجفف وسم اقسام ماهي ودود آن مصلح فساد هواي وباي وتعفن آن ومنقي رطوبات دماغ ومحرک آن وجهت درد دندان رطوبي
ورَبو بلغمي وسرفه رطوبي وضیق النفس بلغمي کشیدن وخائیدن وخوردن آن نافع وبدستور خوردن گڑاکو بمقدار دانه نخودي ناشتا حب بسته وسعوط سائیده برگ آن مانند
غبار جهت دفع نزلات دماغي بارد رطب مزمن وتعطیس فرمودن آن مفید وفرو بردن دود آنرا رافع قبض بطن دانسته اند خصوصا ناشتا ودرور خاکستر آن جهت زخم دواب
وضماد آن باروغن گل سرخ جهت جرب متقرح وخراز ومنع نزف الدم جراحات تازه وتخفیف قروح مزمنه ونزول آب آزموده وآشامیدن آب غلیان که زرد شده باشد
ازکثرت کشیدن جهت استسقا ومارگزیده نافع دانسته اند ودرار بول وعرق مفرط وچرکیکه درآب ني غلیان خصوصا نزدیک بسر غلیان جمع میگردد چون ازان فتیله سازند ویا
فتیله رابدان آلوده کرده درناسور مزمن گذارند چهار مرتبه نهایت شش هفت مرتبه التیام مي یابد وچون درچشم کشند شبکوري را زائل میگرداند خواه آن چرک تازه باشد خواه خشک
بطریق اکتحال وکشیدن تنباکو بسر غلیان بابرگ فنجنگشت که بهندي سنبهالو نامند جهت دفع ضیق النفس وسرفه مزمن وظلمت بصر عارض از رطوبت وبرودت نافع وتنباکو مضر
ودماغ حار یابس ومحرور المزاج وسوداوي ومورث سده وخفقان وتکدر حواس ومغلظ خون ومصلح آن شیر تازه دوشیده است وگویند معیار صحت مزاج بدنست زیراکه مریض را
خصوص صاحب حمي راخوش نمي آید کشیدن آن وحب تنباکو وعرق ومرهم ومعجون آن در قرابادین ذکر یافت بدانکه اعیان واشراف اعزه واطبا وبعض از انصار ادر بنگاله وهند
بطریقیکه صاحبان سلیقه هند تابه چسپانیده معمول دارند میکشند ولیکن در ولایت آنها تنباکو را بطریق سر غلیان نمي کشند واما بعنوان سعوط وعطوس اکثري مستعمل دارند وقلیلي
برگ آنرا میخورند وبعنوان دمي میکشند **تنز وخطائي** بفتح اول وسکون ثاني وضم زاي معجمه وسکون واو وآنرا اشاه سیني نیز گویند **ماهیت آن** قرصي است مصنوع وبعضي سرخ
مایل بتیرگي وبعضي مایل بسبزي که از ختامي آورند ونیز اقراص سیاه رنگ ازکاشغر مي آورند موسوم باسم تنز وتحقیق آنست که تخمیر آن ازعصاره برگ حناي خطائي است
ومادهء آن گلي است که ازبعض معادن باد زهر معدني برجي آورند واقراص وغیر آن ساخته بمهر پادشاه آن مملکت رسانیده بجهت اعتبار باطراف میبرند وچون باد زهر
معدني مختلف الالوان است لهذا تنز ونیز مختلف الالوان مي باشد ونیز مجعول ازگل ارمني وطین مغره وزرنیخ باآب گیاهاي محلله میسازند وبجاي تنز وسفر میشوند وعلامت
آن آنست که ازان بوي زرنیخ مي آید بخلاف خطاي اصلي **طبیعت آن** مرکب القوي مایل بحرارت **افعال وخواص آن** رادع ومحلل وقابض وجهت اورام
حاره وبارده وگزیدن هوام وتسکین درد سر وسائر اعضا وتحلیل خنازیر واورام صلبه وقطع نزف الدم وجراحات وآشامیدن یک دانگ آن تا نیم مثقال جهت اسهال
دموي وبواسیر وقي الدم ونفث الدم وذرور آن جهت قرحه چشم ومقعده وقضیب وفرزجه آن جهت سیلان حیض ورطوبات رحم وجمیع علل آن که از رطوبت باشد نافع
مضر شش مصلح آن کتیرا است ونسخ تنز وحار بارد در قرابادین ذکر یافت **تنکار** بفتح تاء مثناة فوقانیه ونون وکاف والف وراء مهمله بهندي سهاگه نامند

تنز و چکاسی

ماهیت آن گفته اند دو قسم می باشد معدنی و آن نوعی از بورق است و این دو قسم میباشد یکی شبیه به نمک و آنرا بورهٔ زیدی و بشیرازی تنکار نامند و قسمی شبیه به برف و آن زبد البورق است
و بشیرازی برنک گویند و قسم دوم مصنوع و آن نوعی از لحام الذهب مصنوع است و آنچه بالفعل مشهور و متعارف است مرکب از زنک قلعی بالسویه و سه برابر هر دو بورهٔ ارمنی سفید که مجموع
را در شیر گاو و یا گاومیش بعد از آنکه بجوشانند آنرا می جوشانند تا منعقد گردد و در آفتاب خشک میکنند و لحام الذهب مصنوع از بول غلمان نزدیک بلوغ است و در ظرف مس جمع میکنند
و از وسنه مس در آفتاب جای نمناک مدتها میمانند تا منعقد و صلب گردد و آنچه بتحقیق پیوسته معدنی است و در بنگاله از کوهستان شمال آن مانند نیپال و بهراج و نواح آنها
بسیار می آورند و باطراف میبرند و مصنوع اگر باشد چیزی کمی خواهد بود **طبیعت** اقسام آن در آخر سوم گرم و خشک و از سموم است **افعال و خواص آن** داخل
کردن آن در طلا در حین گداز باعث نرمی و زردی و گداختن آنست و لطیف و محلل و جالی و مسقط بواسیر و جهت بردن گوشت فاسد جراحات و درد دندان و تاکل آن عمل
کرم آن مفید گفته اند و لیکن بتجربه و تکرار عمل معلوم و مشاهده شده که متأکل دندان است و دندانرا بزودی می اندازد چون چند روز متوالی سائیده برین دندان بمالند و از
خاصیت معدنی آنست که تنقیه قلعی و تلیین آن میکند و آهن را چون یکبار در آب تنکار معدنی تطفیه کنند و بار دیگر سرخ کرده در روغن کنجد تطفیه نمایند آهن مذکور
مثل مقناطیس جذب آهن مینماید و فرق میان تنکار معدنی و مصنوعی آنست که تنکار مصنوعی را چون در آتش اندازند از آن رطوبتی ظاهر میگردد بخلاف معدنی **تنین**
بکسر تا و نون مشدده و سکون یاء مثناه تحتانیه و نون بفارسی اژدها نامند **ماهیت** آن حیوانیست بری و بحری میباشد بری آن از دهن میگزد مانند مار و بحری آن
از دنباله مانند عقرب بهره و نوع آن دست و پا و چنگل میدارد و گویند چهار ناخن بترتیب دارد و یکی در کف دست و بر سر آن و شش موی چون کاکل چون کسی را بگزد میکشد آنرا
نیز فی الدم **طبیعت** آن در چهارم گرم و خشک و سم قتال **افعال و خواص آن** ضماد خاکستر سوخته آن با عسل جهت قطع بواسیر و بهق و برص نافع و چون گوشت تازه
تازه آنرا بر موضع گزیدهٔ آن به بندند جذب سمیت و رفع اذیت آن میکند و معالجه گزیدهٔ آن معالجهٔ قروح خبیثه است **فصل التاء مع الواو و هو توابل** بفتح اول
و واو و الف و کسر باء موحده و لام **ماهیت** آن اسم اصطلاحی ادویه ایست که در اطعمه داخل میکنند مانند کشنیز و زیره و ساذج هندی و فلفل و هیل و قرنفل و دارچینی
و امثال اینها **توبال** بضم اول و سکون ثانی و فتح باء موحده و الف و لام معرب از تفال فارسی است بیونانی اباطس نامند **ماهیت** آن ریزه هاییست که از مس و آهن
نقره در وقت کوبیدن جدا میشود و بهندی آهنی را لوه و مسی را ... چون نامند و از مطلق آن مراد توبال مس است و بهترین آن مائل بسیاهی و سرخی و براق رقیق است که
قبرسی نامند که چون سرکه بر آن پاشند زنگ بگیرد و زنگار از آن بهم میرسد و بعمل می آورند و سفید رقیق آن ضعیف القوة **طبیعت** آن گرم و خشک در سوم **افعال**
و خواص آن ملطف جالی و از نحاس محرق لطیفتر و مفتح اخلاط و جهت منع قروح خبیثه و انتشار و التیام قرحه چشم و خشونت اجفان و سبل و بیاض و بردن گوشت
زائد صلب جراحات چون از آن مرهم سازند و جهت جرب و حکه نافع و آشامیدن نیم مثقال مغسول آن با یک مثقال علک البطم و یا آرد گندم و با صمغ عربی که حب بسته جهت دفع
بشاعت آن فرو برند و بالای آن سرکه بیاشامند برای آنکه مقی و مسهل قوی بلغم است و جهت استسقاء ماء اصفر مفید و آشامیدن نیم مثقال آن که مقدار شربت آنست با ماء القرطم
که ماء العسل است جهت اسهال کیموس مائی و جبن بتجربه که عبارت از آزار شکم و ورم و بزرگی آنست مفید و زیاده آن باعث سحج و قرحه امعا است و ناشتا نباید استعمال نمود
و همچنین غیر مغسول آنرا در امراض عین جهت آنکه بسیار حاد است و آب مغسول آن بنهایت لطافت و حدت می باشد و در ذرورات و شیافات و مراهم مستعمل است و اهل هند
توبال را در سنونات که مسی نامند استعمال مینمایند چنانچه در قرابادین در حرف المیم در مسی ذکر یافت **طبیعت** آن در چهارم خشک **افعال و خواص آن** قاطع سیلان خون
و مانع خفقان و ذرب و ضعف معده و باه و در سایر منافع و خواص قریب بتوبال نحاس است و چون در لته بسته در جای نمناک خصوصا تحت خمها یکهفته بگذارند زعفران
میشود و آن بجهت بردن جرب عین و جلای حمرهٔ آن و با ربع آن نوشادر جهت دفع بیاض و سبل آزموده و با سرکه و عسل جهت تحلیل اورام نافع و در زعفران الحدید سایر خواص
ان شاء الله تعالی مذکور خواهد شد و دستور غسل توبال النحاس در مقدمهٔ کتاب ذکر یافت **توت** بضم تا و سکون واو و تاء مثناه فوقانیه و ثاء مثلثه نیز آمده **ماهیت**
آن ثمر درختی است معروف شیرین و ترش میباشد شیرین آنرا ابطی و ترش آنرا شامی نامند بهترین هر دو نوع آن بالیده شاداب آنست **طبیعت** شیرین آن گرم
در آخر اول و تر در آخر دوم و بسیار شیرین آن تا دوم گرم با قوت قابضه و بارده **افعال و خواص آن** مولد خون صالح و مرطب دماغ و مفتح سده و مصلح جگر و فساد
و مسمن بدن و مبهی و مقوی باه کرده و مدر بول و ملین طبع و جهت آبله و حصبه نافع و در انضاج شبیه بانجیر و سریع الاستحاله بخلط حاضر و شیخ الرئیس و صاحب شفاء الاسقام مفسد
خون گفته اند و مصدع و مطلخ معده جهت آنکه مفسد حال معده است مصلح آن سکنجبین حامض در بهر و دبن و کسی که آنرا بزودی حمی عارض میگردد جوارش کمونی ترش آن در دوم

تنین

توابل

توبال

توت

سرد در دوم و اول خشک و قابض خصوصا خشک آن که قایم مقام سماق است **افعال و خواص آن** ملطف و مفتح و مسکن حدت خون و قامع صفرا و رادع و محلل اورام
گرم حلق و حنجره و مانع ریختن مواد حاره بحلق و زبان و سایر اعضا بسبب قوت قبضی که دارد و مسکن عطش و مشهی اشتها و غرغره با آب آن و بدستور رب آن جهت قروح خبیثه دهان
و قلاع متعفنه و رادع و تحلیل اورام حلق و کام و زبان و تقویت آن آزموده و خصوصا با معینات آن مانند آب برگ گشنیز تازه و آب برگ کاسنی و شب یمانی و مازو و سماق و مورد
زعفران و ثمرة الطرفا و امثال آن و کندر هر یک بقدر حاجت رادع و تحلیل و جلا و آشامیدن آن جهت قی صفرا و اسهال حار و ذوسنطاریا و سایر مواد متحلبه بسوی معده خصوصا خشک آن
با معینات و مقویات آن مفید مضر سینه و شش و عصب مصلح آن عسل و آب انار خصوصا جوارشات و اطریفل صغیر و رب آن در جمیع افعال قایم مقام آنست و صنعت رب و شراب آن
با خواص و منافع در قرابادین ذکر یافت و آب مطبوخ بیخ توت که بقدر بیست مثقال آن در آب طبخ یافته باشد جهت اخراج حب القرع خصوصا که برگ شفتالو اضافه کرده باشند
و بدستور طبیخ نیم کوفته آن در یک رطل آب که بربع رسیده باشد با شکر یا عسل و یا آنکه انجیر در آن پخته باشند جهت خناق التمر و سایر سموم و سرسام و جنون و درد مکرر است که از خلط خام
باشد بغایت نافع و طبیخ برگ آن نیز همین اثر دارد و غرغره آن جهت بحه و خنازیر و بدستور ضماد آن مطبوخ هشت درهم ریشه‌های آن با سه اوقیه انجیر که در نه مثقال آب طبخ
یافته بنصف رسیده باشد مسهل قوی سودا است شرب آن با مضمضه و ضماد و نطول آن جهت درد دندان و تحلیل ورمهای بزرگ نافع و از صمغ توت نیز همین اثر می‌آید و چون آب ریشه
توت را با شکافتن آن گرفته باشند هفت اوقیه با برگ تاک و انجیر سیاه بقدر یک اوقیه با قدری آب باران در دیگ کرده و اطراف سرپوش آنرا خمیر گرفته بجوشانند تا بسدس
رسد و موی را با آن بشویند خضاب قوی و مجرب است و همچنین طبیخ برگ حامض آن با برگ تاک و انجیر سیاه الفم مضمضه برگ حامض آن جهت ورم بثور و غرغره با آن جهت ورم
حلق و خناق و بحه و بدستور طبیخ برگ آن و طبیخ پوست درخت و برگ آن جهت درد دندان نافع و خاییدن صمغ آن نیز همین اثر دارد و طبیخ بیخ آن مرخی دندان الاورام و القروح
ضماد آن با سرکه و حمام جهت شری و مرض قروح خبیثه مجففه و بدستور عصاره آن و طلای برگ آن با روغن زیتون جهت قروح و سوختگی آتش ضماد برگ آن بتنهایی سایند و جهت
قروح اکثر اعضا و جرب رطب و یابس نافع و توت نارس بسیار قابض ضماد آن با سرکه جهت دفع شقاق و شری و بتنهایی نیز جهت شقاق عصب و ما بین انگشتان سریع الاثر و آزموده است
السموم آشامیدن عصاره برگ آن بقدر یک اوقیه و هم جهت گزیدن رتیلا و هوام و پوست درخت توت شامی تریاق شوکران است چون در آب جوش داده بیاشامند و باید
که بالای توت طعام ترش تناول ننمایند خصوصا بر شامی آن **توتیا** بضم تا و سکون واو و کسر تاء مثناه فوقانیه و فتح یاء مثناه تحتانیه و الف معرب از دودیای فارسی
است و بیونانی اسقولس نامند **ماهیت** آن صاحب تحفة المؤمنین حکیم میر محمد مومن و دیگران نوشته اند که معدنی و مصنوعی میباشد و معدنی را سه قسم گفته اند یکی سفید
شبیه بچوب سفید متخلخل که بر چیزی مانند نمک ظاهر باشد و بهترین اقسام است و دیگری زرد و دیگری کبود و شفاف و این غلیظ تر از همه و مشهور بتوتیای هندی و توتیای
ملکی نهایت معتدل است و جنس سیم دیگر نیز نوشته اند چنانچه در تحفه و سایر تذکره‌ها مذکور است و امین الدوله نوشته که توتیای بحری نیز میباشد و آن سنگهای سفید مدور
شبیه بسنگ ریزه است اما دو قسم اول که سفید و زرد باشد ظاهر آنست که مصنوع از دود قلعی و اسرب و شبح که بفارسی شبه و زردی توتیا و بهندی جست نامند باشد و سوم را از مس بعمل
می‌آورند لیکن آنچه بتحقیق پیوسته آنست که غیر مصنوع نمی‌باشد اما کرمانی که انابیبی و سفالک و میرانی نیز شبیه بناوان که بهندی کهپریه و سنگ بصری نیز نامند و بدست
کوه کرمان که معدن آنجا است در وقت گداختن آن بعمل می‌آورند بدین طریق که کوره آن را دو طبقه میسازند و بلند و در زیر آن جای آتش کردن مانند اجاق میگذارند و خاک
چسپنده که در عراق آنرا خاک رست مینامند قلمها و شمشهای بلند بمقدار شبری که دو سر آن اندک باریک باشد میسازند و خشک نموده در آب نمک غوطه میدهند و باز خشک
نموده در طبقات آن کوره چپ و راست چلیپا خوابانیده می‌چینند تا اینکه دودهای که از سرب و دود آن بر آنها رسیده و منعقد گردد و ضایع نگردد و چون زمانی چند گذشت تا آنکه
که دود بسیاری بر آنها پیچیده و منعقد شده است آنها بر می‌آورند و می‌شکنند و دودهای منعقد مانند انبوبه و سفالک‌ها از آنها جدا مینمایند و آن توتیای کرمانی است و باز
بدستور قلمها و شمشهای تازه در آن کوره می‌چینند و همچنین نوع دیگر آنکه شنیده شد که کوره را مانند تنوری سر تنگ بلند میسازند و در زیر آن جای آتش میگذارند و از پایان
تا بالای دیوار آن تنور سوراخها برای نصب کردن آن قلمها و شمشها میگذارند پس قلمها و شمشها بنحو مذکور ساخته در آنها نصب میکنند و بعد مدتی که دود بسیاری بر آنها
منعقد گردد آنها را بر می‌آورند و بجای آنها قلمهای دیگر نصب مینمایند و همچنین از قلعی و شبح بشین و موحده یعنی روی توتیا شنیده شده که بدستور بعمل می‌آورند و بهتر آن اجزای
و انبوبهای صلب بیخاک آمیخته آنست و مستعمل هم سائیده مغسول آنست زیرا که استعمال غیر مغسول آن جایز نیست و توتیای اخضر که توتیای هندیست از مس با زاج سفید بطریق احراق
بعمل می‌آورند و این مستعمل در امراض عین نادر است و اکثر مستعمل نوع کرمانی است که ذکر یافت و آنچه مشهور به بصری است غالبا از آن جهت است که در بصره بعمل می‌آورند بلکه از آن جهت

توتیا

است که از کرمان بصره می آورند و از انجا های دیگر و در ممالک هند **طبیعت** آن جالینوس در اول سرد و در دوم خشک دانسته و چنین سرد و خشک در دوم گفته
و مغسول آن بارد و مجفف بی لذع و با قوت تعریه و اما اخضر هندی آن حار حاد یابس در چهارم اکال مجفف است در غایت تخفیف **افعال و خواص** کرمانی **آن** از اکبر ادویه
عین است و مقوی روح باصره و حافظ صحت چشم و مانع انحدار مواد و لسوی آن و جهت قرحه چشم و بینی و قصبه ریه و معده و سرطان و متقرح و سائر اعضاء و اندمال قروح
و جروح و آکله و رفع بدبوئی زیر بغل اکتحالاً و ذروراً و طلاءً و مرهماً و با روغن گل جهت التیام جراحات عصب و نشف رطوبات و قاطع نفث الدم و نزف الدم و مقوی معده
مسترخیه و جهت قروح ظاهری و باطنی شرباً و ضماداً و شیاف آن جهت حرقة البول و قروح مجاری آن و حمول آن جهت سیلان رحم نافع و مولد سدد و مصلح آن عسل مقدار شربت
آن تا نیم مثقال بدل آن بوزن آن شادنج و نصف آن توبال النحاس مغسول و گویند مرقشیشا و اقلیمیا است و طریق تشویه آن آنست که آنرا با آب سائیده قرص ساخته
و بر آتش نرم بر روی سفالی بگذارند و بگردانند تا خشک شود و بکار برند و توتیای اخضر هندی با قوت سمیت و اسهال قوی و قاتل است و مسموم با استعمال آن جایز نیست
محرق و غیر محرق آن در بعضی امراض عین در اکتحال و ذرورات و بعض جروح و قروح در مراهم و اطلیه و اضمده مستعمل و اهل هند گویند چون زهر خورده قدری از آن بیاشامد
قی شده بد آورد و از غائله آن نجات یابد و مقدار قلیل محرق آن با آب بهنکره که گیاه هندی است و در حرف الباء ذکر یافت طلا جهت تخفیف جرب رطب و قوبا و تحلیل اورام حشفه
مانند جرام و قروح آن و جهت ناصور غیر ما قطوراً نافع و چون مقدار سه مثقال آنرا با سه مثقال سرمه نرم سوده با پنج آثار آب ممزوج نموده در زراقه پر کرده در احلیل تزریق
نمایند در شبانه روزی سه چهار دفع جهت قرحه مجاری بول که بهندی سوزاک نامند نافع و این آب تا پنج شش روز بماند و فاسد نگردد و میتوان استعمال نمود و بدستور که یکدرهم آن
با دو درهم مرداسنگ با هم نرم سوده با نیم آثار آب ممزوج کرده در پارچه کرباسی انداخته آب صاف آنرا که از آن بچکد در زراقه نموده استعمال نمایند جهت مرض مذکور نافع و دستور
غسل و سرد کردن کرمانی آن با آب غوره و شیاف آن حبوب مراهم توتیای هندی در قرابادین ذکر یافت و طریق احراق توتیای هندی آن ذرات توتیای کرمانی است
که ریزه ریزه کرده در ظرف سفالی بر آتش گذارند و بر هم زنند تا محرق گردد و یا آنکه قطعه آنرا بر اخگر گذارند و بگذارند تا بجوش آید و از جوش بنشیند مانند زاج پس برداشته سائیده استعمال
نمایند چون کسی توتیای اخضر را خورده باشد و او را غثیان و قی و التهاب و وجع معده و امعاء و سوزش بول و براز و تمدد اعضا و غیرها عارض شده باشد تدبیر آن است
که او را قی فرمایند و بخورانیدن امراق و سمن و شیر تازه دوشیده مکرر پس بالعبه و روغن بادام و آب گوشت چرب تغذیه فرمودن **تودري** بضم تاء و سکون واو و فتح دال و کسر راء

تودري

مهمله و سکون یاء اسم فارسی است و بیونانی آرویمن و بعربی بزر الخمخم و بزر الهوه و قصیصه و باصفهانی قدومه و بکرمانی ماروحنت و به تبریزی درینه نامند **ماهیت**
آن تخم نباتیست برگ آن دراز و بی ساق شاخهای آن سرخ و صلب با اندک خاری و ثمر آن در غلافی باریک لطیف تخم آن از عدس کوچکتر اندک پهن و سه قسم میباشد سرخ
و زرد و سفید و سرخ آنرا در اصفهان قدومه گلگون نامند و سفید آنرا از سرخ و زرد اندک بزرگ و پهن تر و غیر خبه است و خبه را باصفهانی خاکشی گویند **طبیعت** آن در دوم
گرم و در اول تر و بعضی خشک گفته اند **افعال و خواص آن** هر سه قسم در افعال قریب بهم اند مشهی و مسمن و منعظ و مسمن بدن و جهت برودت احشا و سرخ کردن رنگ
رخساره و صاف نمودن بشره و دفع مواد سوداویه و تصفیه صوت و سعال و سوء مزاج یابسی و مطبوخ آن در سرکه جهت تسمین اعضا و رنگ رخساره ضماد و گویند آن با آب جهت تحلیل سرطان
باطنی و ابرده و ورمهای صلب و اکتحال آن با عسل جهت رفع زخم چشم و پاک کردن چرک آن و لعوق آن با عسل جهت تقطیع خلطهای لزج سینه و سرفه و تشنگی و آشامیدن مطبوخ آن با شراب
جهت دفع سموم و گفته اند که جوان با قوت شهوت که اراده اکل آن نماید باید که در آب بخیسانند و پس بجوشانند و در صره در خمیر گیرند و مشوی نمایند پس آن هنگام نافع
است جهت نفث اخلاط غلیظه لزجه در سینه و شش و تحلیل اورام صلبه عقب گوش و پستان و انثیان و رفع اذیت ادویه قتاله و مقدار شربت آن در دفع سموم از سه درهم تا پنج درهم و در سائر
افعال از دو درهم تا سه درهم و بدل آن بهمن سرخ است و گیاه آن قابض و در غایت ردع است و دواء التودرین در قرابادین ذکر یافت **توری** بضم تاء مثناة فوقانیه و سکون

توري

واو و فتح راء مهمله و کسر همزه و سکون یاء **ماهیت** آن ثمر گیاه هندی است بیاره دار مانند خیار و خیار زه و ثمر آن را پوست کنده پخته در دوپیازه و قورمه و یا بدون گوشت
ساده با روغن و پیاز بریان کرده با نان یا با چلاو میخورند لذیذ میشود و آن سه قسم میشود یکی کهرا و دیگری گهیا و سوم بالیده بزرگ و قسم اول جنگلی تلخ و بعضی
شیرین هم میباشد و دو قسم دیگر بستانی و بیجاره اکثر شیرین و هر دو قسم مستعمل اند **طبیعت** تلخ آن گرم و تر و شیرین آن سرد و تر در دوم **افعال و خواص آن** اهل
هند برگ و شاخ قسم اول آنرا منضج ماده بلغم خام و دافع آن و دافع آماس اعضا و زردی بدن و استسقاء سرد و جذام و بواسیر و فساد بلغم و صفرا و ثمر آن را سرد و خشک و ملین طبع
و دافع فساد اخلاط ثلاثه و جهت قرحه مجاری بول و بول الدم نافع دانسته اند و ثمر قسم دوم آن مسلرزه و بلغم لزج در بدن احداث نماید و قسم سوم آن ملین و دافع فساد اخلاط صفرا گفته اند

تهکار

فصل التاسع الهاء مع تهکار بفتح تا و خفاء ها و کاف الف و راء مهمله اسم دوای هندی است و در بنگاله کثیر الوجود **ماهیت آن** درختیست بقدر یک قامت و زیاده بر آن و شاخهای آن پراکنده و بر آنها گرهها و بر هر گرهی یک دو شاخ باریک و بر آنها برگهای کوچک پهن و بی تشریف از برگ صعتر عریض الورق بزرگتر و طعم آن تلخ با اندک عفوصتی و گل آن کوچک با ساقی باریک بلند سفید رنگ بعد خشک شدن ساقی باریک آن نمایان ظاهر میگردد و بر سر آن برگهای ریزه زرد و در وسط آن تارهای باریک سفید رنگ **طبیعت** آن تا آخر دوم گرم و خشک و گرمی آن زیاده بر خشکی **افعال و خواص آن** خوردن دو سه درهم از برگ آن با اندک زنجبیل تازه که بهندی ادرک نامند در هم ساییده جهت سبه جهت رفع تب بلغمی و اوجاع اعضا خصوصا دست و پا که بعد از خوردن بنشینند تا عرق آید و عرق خشک گردد و بخور آن که آنرا در ظرف سربسته بجوشانیده بگیرند جهت اوجاع اعضا و استرخای آنها نافع

تین

فصل التاسع الیاء المثناة التحتانیه مع تین بکسر تا و سکون یاء مثناة تحتانیه و نون بفارسی انجیر نامند **ماهیت آن** بری و بستانی و کوهی میباشد هر یک نر و ماده و سفید و سیاه و بری آن غیر جمیز است و جمیز را بهندی گولر نامند و در حرف الجیم بیان جمیز انشاء الله تعالی خواهد آمد و درخت انجیر متوسط در بزرگی و کوچکی و برگ آن عریض و شاخهای آن شیردار و برگ آنرا چون بشکنند از بیخ آن نیز شیر بر می آید و درخت آن گل نکرده ثمر می بندد بخلاف درختهای دیگر و ثمر آن پیوسته بشاخهای آن و برگ بستانی از برگ بری آن عریضتر و شاخهای کوهی آن بر روی سنگها منبسط میباشد و ثمر آن انبوه و کوچکتر از بستانی و انجیر شامی سیاه و بسیار از برگ میشود و بهترین انجیر شیرین رسیده آنهاست خواه سفید باشد و خواه سیاه و سفید آن جهت دوا بهتر و انسب است و انجیری که پیش از برگ و یا با برگ بر آمده باشد نشاید خوردن و هیچ نوع خام آن آن اولی تر است و گویند که چون شاخ انجیر را در آب و نمک ساعتی بگذارند پس بر آورده بنشانند انجیر از آن شیرین میگردد **طبیعت آن** در اول گرم و در دوم تر و بعضی در دوم نیز گرم گفته اند و بری آن گرمتر از بستانی و در رطوبت کمتر **افعال و خواص تازه آن** ملطف و محلل و جالی قوی و صرع را نافع و کثیر الغذا تر از سایر میوه ها و سریع الانحدار و مسکن حرارت و تشنگی و معرق و ملین طبع و مسهل برفق و کاسر قوت عفونی و مبرد دل و مسمن بدن خصوصا چون چهل صباح با قدری انیسون تناول نمایند و جهت خفقان و ربو و سرفه و درد سینه و خشونت قصبه ریه و تقویت کبد و رفع سده و ورم طحال و بواسیر و هزال گرده و عسر البول و تقطیر آن و نضج اورام و دمامیل و با بادام و پسته جهت اصلاح بدن های ضعیف و زیاده کردن عقل و جوهر دماغ و با مغز گردکان جهت امان از سموم قتاله و با سداب نایب مناب تریاق و با مغز قرطم و یک دانگ نیم بوره ارمنی مسهل اخلاط غلیظه و چون ناشتا بخورند مجاری غذا را گشاده نماید و بدن را فربه سازد و خوردن آن پیش از طعام تلیین بطن نماید و با مری منقی خلط بلغمی است از معده و چون بر طبع مکره آید سکنجبین بالای آن بنوشند و انجیر خشک در دوم گرم و در اول تر و ملطف در جمیع افعال ضعیفتر از تازه آن و معطش و ثقیل و ملین طبع و دافع مواد عفنه بطرف جلد لهذا اکثار آن مولد شپش است و جهت سلاق و امراض رطبه و مبرودین و وجع ظهر و تقطیر البول نافع و منفخ است بسبب گرم کردن آن گرده را امراض الراس آشامیدن تر و خشک آن نیز جهت صرع و تقویت دماغ و ذرور خشک آن مجفف قروح سرة الاذن و قطور آب مطبوخ آن با کف خردل جهت طنین و خارش گوش العین اکتحال و قطور لبن آن با عسل جهت غشاوه رطب و ابتدای نزول آب و غلظ طبقات و آب برگ آن جهت جرب و خشونت اجفان الفم و الصدر غرغره آب طبیخ آن جهت دفع اورام عضلة اللسان و قصبه ریه و آشامیدن آب مطبوخ آن با حلبه و عسل که طبخ نمایند تا مانند لعوق گردد جهت تصفیه سینه و ریه و با زوفای خشک جهت تنقیه فضول سینه و سرفه کهنه و اوجاع مزمنه ریه اعضاء الغذا با سداب و انیسون جهت رفع ریاح و سده و طحال و با مغز گردکان جهت معتادین بقولنج و صاحبان یبوست طبع و با قرطم مقدار یک دانگ و نیم نطرون جهت اطلاق نمودن بطن و بدستور شراب آن و حقنه با آب مطبوخ آن جهت مغص و چون انجیر را در سرکه انگوری تر کنند تا سه روز بخیسانند و هر روز پنج عدد آنرا با قدری سرکه آن بنوشند و بعضی کوبیده تنهای و یا با اشق و سکنجبین و بیخ کبر ضماد نمایند جهت تحلیل ورم طحال مجرب و مخلل خام آن نیز همین اثر دارد و چون انجیر را با مساوی آن مغز گردکان کوبیده روزی بیست مثقال آنرا بخورند بالخاصیه محرک باه و منعظ است و اطلاق بطن نماید و جهت گزیدن عقرب و سایر سموم مجرب دانسته اند و شراب آن جهت سرفه مزمن و تفتیح سدد و تنقیه گرده و مثانه و انجیر بری در جمیع افعال قویتر و ضماد پخته کوبیده آن تنهایی و یا با آرد گندم و یا جو یا ایرسا و نطرون یا بوره جهت تحلیل اورام بناگوش و سایر اورام صلبه و تحلیل خنازیر و تألیل و تعقد عصب و آثار سیاه جلد که خیلان نامند و بهق و تحلیل اورام غلیظه و اوجاع مفاصل و نقرس و با خمیر نا پخته و یا خمیر مایه جهت انضاج دمامیل و با زاج جهت قروح ساق سائله و با بوره ارمنی جهت بهق و امثال آن و با پوست انار جهت داحس و مطبوخ آن با شراب که افسنتین و آرد جو کوبیده داخل کرده باشند جهت صلابت که عظم معده و اورام و ریاح آنست نافع و تکمید بپخته آن با آرد جو جهت تسکین اوجاع و سوختن آن با زیت و سفید کردن دندان بعد تعدیل و مقوی لثه و نافع نزف الدم و منقی قروح و آثار جلد و سیاه کننده موی و جهت ذوسنطاریا و اسهال خون و با موم و روغن زیت جهت شقاق که در سرما بهم رسیده باشد و با سرکه و زردی تخم مرغ گرم کرده جهت امراض مقعده و حقنه آن با آب مطبوخ سداب جهت مغص و حمول سرشته آن با عسل بار حم جهت تسخین

تنقیه قروح و جروح رحم و رطوبات فاسده و قطع نزف الدم آن و انجیر پارسی بسیری مایل و لبن آن زیاده و با حدت خصوصاً بری و کوهی آن محلل حادث باترباقیه و ضماد پخته آن
جهت خنازیر و تعقد عصب و با سرکه و نمک جهت قروح رطبه و با عسل جهت گزیدن سگ دیوانه و با کرسنه جهت گزیدن ابن عرس و طلای آن با برگ خشخاش جهت اخراج استخوان شکسته ریزه
شده و چون بکوبند دانه انجیر خام را با گوشتی که بسیار سخت باشد مانند گوشت گاو و امثال آن بپزند زودی مهرا گرداند و چون در دیگ پر بسیار اندازند نیز گوشتهای آنرا زود
مهرا گرداند و شاخهای تازه آنرا نیز همین اثر است و شیر آن بسیار گرم و تند و جالی و مقرح و مسهل قوی و خطرناک خصوصاً شیر بری آن و مانند انفحه منجمد کننده شیر و اشد و فتق
کننده شیر منجمد است و اکتحال آن جهت نزول آب و سعوط آن بدستور و چون به پنبه آلوده در زیر دندان موجع و یا در سوراخ دندان کرم خورده گذارند باعث تسکین درد و آشامیدن
آن با مغز بادام سائیده ملین بطن و زایل کننده صلابت رحم با خطر و ضماد آن با پیه جهت قلع ثالیل و با حلبه جهت نقرس و با آرد جو جالی جرب و قروح و غیره مقرح و قوبا و کلف بهق و طلای
آن جهت گزیدن زنبور و سایر هوام و سگ و بواسیر و تنقیه آثار جلد و بردن گوشت زائد و حمول آن با زردی تخم مرغ و کتیرا جهت تفتیح تقرح آن و برای تنقیه رحم و ادرار طمث و اخراج جنین
نافع و عصاره شاخهای بری آن در هنگام رستن برگ قائم مقام لبن آنست و در افعال غریب بدان و حرکت دادن ماء الجبن را بچوب انجیر بلکه پوست آنرا تازه جدا
کرده سر آنرا کوبیده باشند معین بر اطلاق آنست و ضماد برگ تازه آن جهت التیام جراحات با سرکه جهت تقشر جلد و طبیخ آن جهت تقویت استخوان کوفته یافته و طلای
آن با آب جهت منع ریختن موی و چون بر موضع گزیده سگ آرد گندم بپاشند و برگ انجیر تازه را گرم کرده به بندند وجع آنرا تسکین دهد و بتکرار استعمال زخم آن التیام
یابد و عصاره برگ تازه آن بسیار گرم و مقرح جلد و مفتح افواه عروق مقعده و جهت قلع ثالیل و خیلان و اسهال نمودن شکم نافع و خالی از غایله نیست و سایر اجزای آنرا قوت جلا و تقطیع
در جرب و جنون و وسواس است و ثمر آن و تر و انجیر مضر جگر و معده ضعیف است خصوصاً تر آن و مضر بهنان خصوصاً اکثار تناول آن و مصلح خشک آن گردگان و صعتر
و انیسون و مصلح تر آن سکنجبین و شربت ریچ و ریباس بدل آن ... به تشبیه سفرجل و مقدار شربت خشک آن تا سی مثقال و از تازه آن تا یکرطل است و شربت ماء العنب و لعوق و
و ماء الجبن محلل و مطبوخ ملین و مرهم آن در قرابادین ذکر یافت تیواج بکسر اول و سکون یاء مثناة تحتانیه و فتح واو و الف و جیم ماهیت آن گویند پوست درخت شبیه بپوست
چنار و گویند پوست درخت لسان العصافیر و خطا است و ظاهراً تالیسفر باشد و آنچه بتحقیق پیوسته غیر تالیسفر بلکه پوست درخت لسان العصافیر است که بهندی اندرجو
آنرا گریه بضم کاف و سکون را مهمله و فتح یاء مثناة تحتانیه و ها نامند و پوست آنرا گریه کا چهال بلغت هندی یعنی پوست درخت ... و کاکوره گویند طبیعت
در آخر دوم سرد و خشک و بعضی در آخر دوم گرم و خشک گفته اند و بسیار تلخ افعال و خواص آن جهت درد سر و دندان و تقویت لثه و نزله رطوبی و رعاف و بخور آن جهت
... و اسهال مزمن و تحلیل اورام رخوه و شقاق مقعده و نزف الدم جراحات سیلان رحم و حیض و ضماد آن با سرکه جهت درد سر و تحلیل اورام رخوه و سعوط آن جهت درد دندان
و تقویت لثه و نزله رطوبی و بخور آن جهت بواسیر و شقاق مقعده و درد آن و درد رحم و دفع وبا و طاعون عجیب الاثر و نیم مثقال آن با یک مثقال شکر و جهت حبس اسهال بواسیری و غیر آن
و اسهال الدم مجرب است سفوف آن با دوغ ماست چکیده و ربوب یا لعاب مانند رب حب الآس جهت اسهال مزمن بار و بواسیری و قطع خون بواسیر نافع و گویند جهت ... استعمال
آن نافعست بدین طریق که هفت مثقال آنرا نرم صلایه نموده و با روغن بادام شیرین چرب کرده بسیار ... روز سوم ... مثقال ... و روز اول یک مثقال ... روز دوم یک مثقال و ...
روز سوم یک مثقال و دو دانگ و همچنین هر روز ... بخورند و غذا روزی یکمرتبه ... تخم مرغ نیمبرشت و روز پنجم مسکه تازه گاو با چلاو بخورند
و جهت رعاف اندکی سوده در بینی نفخ نمایند و قدری سوده با گلاب و صندل و کافور بر پیشانی ضماد نمایند و جهت نفث الدم یک مثقال آنرا با شکر و لعاب اسپغول میل نمایند و جهت منع
سیلان خون جراحت نرم سوده بر آن بپاشند و جهت حبس اسهال صفراوی نیم مثقال آنرا با شیره تخم خرفه مقشر بریان کرده بیاشامند و قرص آن جهت قطع سیلان رحم و حیض سفید
مضر سفل و محرورین مصلح ... بدل آن ... مقدار شربت آن تا یک مثقال ...
سفوف مرهم آن در قرابادین ذکر یافت **باب چهارم در بیان ادویه که حرف اول آنها تا مثلثه است فصل الثاء المثلثه مع الالف ثافسیا**
بفتح ثاء و الف و کسر فاء و سکون سین مهمله و فتح یاء مثناة تحتانیه و الف مشتق است از اسم جزیره که اول در آن یافته و از آنجا آورده اند و آن جزیره را ثافسس نامند و بعضی الف حذف
نموده ثفسیا گویند و بلغتی ... و بیونانی ... ماهیت آن صمغ نباتی است صلب سفید رنگ شبیه ... و گیاه آن شبیه به رازیانه و گل آن
سفید و تخم آن مانند ... و اطراف شعبهای آن اکلیلی ... مانند اکلیل ... بیخ آن ... و پوست آن ...
و ... نامند بیخ آنرا ... و بعضی بیخ آنرا ... عصاره آنرا ... نرم حادی باشند و بعضی مجموع

تیواج

ثافسیا

بیخ و برگ و ساق آنرا افشرده عصارهٔ آنرا میگیرند و در ظرف سفالی خشک مینمایند و این متخلخل و سبز مائل بسیاهی میباشد و ضعیف القوه و باید کسی که اخراج دمعهٔ آن مینماید لباس
پوستین بپوشد و صورت بدن خود را محافظت نماید و یا بر بدن خود موم روغن بارد و قابض مالد و استنشاق روغن بنفشه نماید و آنروز گرم نباشد و هوا نوزد زیرا که چون بصورت رسد سبب حدقی
که دارد متورم و متنفط میگرداند و گاه رعاف می آورد و بدان سبب سبکشند و گویند صمغ سداب بری است و غیر آنست جهت آنکه سداب بری را صفات غیر آنست طبیعت آن در سوم گرم
و خشک و دمعه گرم تر تا چهارم و قویترین سایر اجزای آنست و با رطوبت فضلیه گفته اند که پس آن کمتر از حرارت آنست افعال و خواص آن محلل و منضج و جاذب قوی از عمق بدن بظاهر
جلد و مقیء و مسهل بلغم غلیظ و جهت استرخای مفاصل بارد و درد پهلو و بطلان اشتها و تحلیل ریاح و تفتیح سدد و داء الثعلب و سقاط دانه بواسیر و قلع آثار و تضاج و انفجار دمل نافع و ضماد
آن با ماء العسل تا پنج قیراط مسهل بلغم غلیظ و صفرا است و جهت درد پهلو و بطلان شهوت طعام و استسقا و طلای آن جهت رفع آثار جلد و کلف و بهق نافع ضماد آن جهت داء الثعلب
و ریختن موی و درد پهلو و زانو و قدم و نقرس و مفاصل و امثال آن و با هموزن آن موم و کندر و جهت کشنده الدم و سقاط دانه بواسیر و قلع آثار سیاهی و بنفشی و کبودی جلد بشرط
آنکه زیاده از دو ساعت نگذارند پس بر داشته با آب در یا ماء الرماد گرم کرده بشویند و با عسل جهت جرب متقرح و با کوکرد جهت انفجار ورم صلب نافع مقدار شربت از عصارهٔ بیخ آن تا پنج
قیراط و از لبن آن تا نیم مثقال مضر حلق و معده و مقرح مصلح آن کتیرا و پوست بیخ آن در افعال مانند صمغ آنست و چون ریزه کرده در روغن زیتون یا روغن گاو بجوشانند جهت تقویت
عصب و درد مفاصل و آشامیدن آن با احشاء غیر با جهت مبرودین و مفلوجین بغایت نافع و در ریختن موی مانند آن دوائی نیست تحقیق بدان جهت عرق النساء ضماد
سائیدهٔ آن با آرد جو جهت لحم مقطوع و اوجاع صدر و بعد شش ماه قوت بیخ آن ضعیف میگردد و مقدار شربت از پوست بیخ و جرم آن تا نه قیراط بدل آن در انبات شعر حرف بابلی
و مضر مثانه و آلات بول و مصلح آن حب الآس بلوط و اکثار آن مورث ورم زبان و حلق و معده و ضیق النفس و غشی و احتباس بول و کرمی بسیار و شری تدبیر آن قی کردن و شیرهٔ تازه
ولعاب بذر قطونا و سکنگاو و ماء الشعیر سرد کرده آشامیدن و غرغره بروغن گل و نشستن در آب سرد اگر تشنج بهم نرسیده باشد و گفته اند تخم سداب مصلح آنست بالخاصیت و گویند چون
گیاه و ساق آنرا داخل اغذیه کنند بمرتبه احداث حرارت کند که در زمستان محتاج بپوشش نباشند و رنگ رخسار را سرخ گرداند و جهت اکثر امراض بارده رحم نافع فصل التاء مع الجیم

تجیر

تجیر بفتح تا و کسر جیم و سکون یاء مثناة تحتانیه و راء مهمله ماهیت آن جرم چیزهای فشرده است و قوت آن متوسط ما بین آب لطیف و جرم کثیف آن چیز است و از مطلق تجیر
مراد لای آب انگور است و لای هر چیز را نیز تجیر گویند طبیعت آن قابض افعال و خواص آن ضماد آن با نمک جهت ورم حار و ورم پستان و حقنه به طبیخ آن جهت
قرحهٔ امعاء و اسهال مزمن و منع سیلان رطوبات مزمنهٔ رحمیه و همچنین جلوس در آن و دانهٔ انگور که در تجیر مانده باشد قابض و نیکو است از برای معده چون بریان کرده مانند
سویق سائیده بپاشند جهت قرحهٔ امعاء و اسهال مزمن و تقویت معده مسترخیه نافع و ضماد تجیر صفر سرشته با سرکه جهت تحلیل حمره و ورم کبد مفید

ثرید

ثرید نان خورد کرده
که در آب گوشت تخمه نما و ناکم بیند و شامل است بر نان خورد کرده و آنچه را که در دوغ و شیر بینها و غیر آن کنند و بخورند فصل الثاء المثلثه مع العین المهمله ثعلب

ثعلب

بفتح اول و سکون عین مهمله و فتح لام و سکون باء موحده بفارسی روباه و بهندی لومبری و لوکری نیز نامند ماهیت آن حیوانیست بری معروف بهترین آن ثعلب سفید است
طبیعت آن گرم و خشک است و پوست آن در گرمی قریب بسمور و با سهولت بسیار افعال و خواص آن خوردن گوشت آن جهت مبرودین و مرطوبین و تحریک باه و صاحبان
استسقا مفید و نطول طبیخ زندهٔ آن که دست و پای آنرا بسته در آب جوشان اندازند و طبخ دهند تا مهرا گردد و جهت درد مفاصل و بدستور نشستن در آن تعقد و صلابت مفاصل
و وجع آن خصوصا که در آن روغن زیتون داخل کرده یا در آن جوشانیده باشند اما بعد از تنقیه مفید و همچنین تمریخ بدان جهت امراض مذکوره و سرعت راه رفتن اطفال و رفع اعیا
و بخور آب مطبوخ آن جهت فالج و استرخا و تمدد و تشنج صبی و استلاء و آشامیدن یک مثقال از شش خشک کرده سائیدهٔ آن با آب و عسل جهت ربو و سرفه و مالیدن مخلوط آن
با پوست تخم مرغ محرق بر داء الثعلب باعث رستن موی آن و قطور پیه گداختهٔ آن در زیت و با روغن مناسبی دیگر در گوش جهت تسکین وجع آن و ادمان آن باعث رفع
گری و تمریخ آن با روغن زیتون کهنه و امثال آن جهت اوجاع مفاصل و نقرس و دردهای بارد و تدهین دست و پا به پیه آن در سردی هوا و در سفرها مانع تضرر از آنها است و نخاع آن
آن در دهان درد دندان و درد چشم را نافع و سعوط زهرهٔ آن با شیر و آب کرفس هر سه مساوی در هر ده روز یک مرتبه جهت ابتدای جذام و زیاده نشدن آن بغایت مؤثر و گوشت
پوست آن جهت سوختگی آتش و بواسیر و قروح حاره مفید و از خواص آنست که چون دندان آنرا با خود دارند و یا در دست بگیرند جهت منع فریاد کردن سگ مجرب دانسته اند و چون
در برج کبوتر بیاویزند باقی نمی ماند در آن مگر یک کبوتر و چون در برج کبوتر بیاویزند باقی نمیماند در آن مگر یک کبوتر و چون پیه آنرا بچوبی بمالند و بکنج خانه بگذارند که در آن کیک
باشد کیکها همه بر آن مجتمع گردند و پوشیدن پوستین آن باعث گرمی بدن مبرودین و مرطوبین و بلغمی مزاج و پیران و کسی که سرما بر او غالب باشد مفید و هر چند موی آن زیاده باشد

تمت ثعلب

گرم تر و محرور المزاج را مضر و آب زن و بخور ثعلب و طبیخ آن در قرابادین ذکر یافت و چون ثعلب را زنده در زیت طبخ دهند در جمیع افعال اقوی است استعمال آن ثقل اسم جرم حیز است
که آب آنرا افشرده باشند از تجبیر غلیظ تر و در افعال مشابه آن **فصل الثاء مع اللام** **ثلج** بفتح ثاء و سکون لام و جیم بفارسی برف نامند **ماهیت** آن در سوم سرد و در
دوم خشک **افعال و خواص آن** مخدر و معطش و مسکن درد دندان حار و اخراج کننده زلوی که در حلق مانده و گرم معده و جهت تقویت هضم معده حار و اشتهای حار
و جرب حکه و ضماد آن بر پیشانی جهت قطع رعاف و آشامیدن آن باعث اجتماع حرارت در معده و تقویت آن و مورث سعال و مضر احشای ضعیف و مصرورین و مرطوبین و
و صاحبان اورام باطنی و مصلح آن قرنفل و عسل و آب پرورده با آن بهتر از جرم آنست و چون قدری نمک و شوره با آن ممزوج نموده و ظرف نازکی از سفالی یا نقره و یا مس قلعی
دار و یا جست شیر که از قند یا نبات شیرین کرده و قدری گلاب داخل کرده و یا شربت و یا افشره و یا آب هر میوه که خواهند کنند و گلاب و یا بید مشک و یا عرق بهار و یا عرق
کیوره هر چه مرغوب باشد قدری انداخته در ظرف پر نموده و سر آنرا بسر پوشی بپوشند و اطراف آنرا بخمیر سختی محکم ببندند که آب مطلق در آن نفوذ نکند پس آن ظرف را در آن پنهان
نمایند بنحویکه ثلج ممزوج بنمک و شوره از هر طرفی بمقدار نیم شبر و یا زیاده باشد و سه چهار ساعت کامل در آن نگاه دارند در جائیکه هوا بآن نرسد تا منجمد گردد پس برآورده سر ظرف را
گشوده از آن برآورده تناول نمایند **ثلج صینی** معرب از ثلج چینی است **ماهیت** آن رطوبتی است منجمد مانند برف شبیه بنمک دریائی که از هند آورند و ابن عطار گفته که زهر
حجر اسیوس است و در اسیوس ذکر یافت **طبیعت** آن سرد و خشک **افعال و خواص آن** جهت جلای بیاض عین و ظلمت بصر و ضماد آن بر بدن جهت تب
دق نافع و این اسم را بر بارود نیز استعمال میکنند **ثلثان** عنب الثعلب است **فصل الثاء مع المیم** **ثمام** بفتح ثاء مثلثه و میم و الف و میم لغت عربیست
میر محمد مومن نوشته که در تنکابن زراوش و در مازندران بارمیل نامند **ماهیت** آن نباتی است شبیه بگندم و کوتاه تر از آن و ساق آن باریک و بی گره
و غیر مجوف و خوشه آن شبیه بارزن و طعم آن شیرین **طبیعت** آن در دوم گرم و در اول خشک **افعال و خواص آن** آشامیدن آن محلل ریاح و مفتح سدد
و ضماد تازه آن جهت اورام چشم و منع ریختن مواد بسوی آن و اکتحال محرق مغسول آن جهت جلای باصره و تقویت اشعار عین و رویانیدن آن و ازاله بیاض چشم
نافع مضر گرده مصلح آن کتیرا مقدار شربت آن تا نیم مثقال بدل آن تودری است **ثمرة الاثل** بفارسی بارگز و گزبار و بهندی جهوتی مائین نامند **ماهیت** آن بار نوع
کوچک گز است که عذبه نامند بقدر نخودی و از آن بزرگتر و غیر مثلث **طبیعت** آن در دوم سرد و در سوم خشک **افعال و خواص آن** قابض و قاطع نزف الدم
و نفث الدم و مقوی احشا و آب مطبوخ آن که یک اوقیه آنرا در دو رطل آب بجوشانند تا بنصف رسد منقی رطوبات عفنه اطفال و جهت گزیدن رتیلا و رفع جرب رطب
و باشکر جهت ربو و سعال و ضعف جگر و احشا و زردی رخساره و رطوبات رحم و حکه و اکله و امراض مقعده و قروح رطبه نثرا و طلاء نافع و مضمضه آن جهت تاکل دندان
و استحکام لثه مفید و چون یک شبانروز در آب بخیسانند در افعال مانند مطبوخ آنست و قطور آن مقوی اجفان و رادع مواد و مانع قبول آفات و مقوی بصر و جهت
دمعه و سلاق و جرب بسیار مفید خصوصا که در گلاب خیسانیده باشند و جرم آن جهت نفث الدم و جراحت شش و اسهال کهنه و سیلان مواد و نزف الدم از اعضا
و برشته آن در جوف کل سرشوی گرفته جهت اسهال مجرب ذرور آن جهت بردن گوشت زائد و قطع خون جراحات و طلای آن جهت نیکوئی رنگ رخسار
و صاف نمودن بشره و حمول آن جهت تخفیف رطوبات رحم و ضماد پخته آن با آب و سرکه جهت سپرز و چون آنرا با صندلین بجوشانند و آب آنرا با شکر بقوام
آورند آشامیدن آن جهت تحلیل سپرز بعد بلیت و جهت تقویت اشتها و اعضا و اعصاب و رفع اعیا و مغص و تنقیه رطوبات فاسده معده و تقویت آن بغایت مؤثر مضر
مصلح آن دوغ و بدل آن مازو یا شحم انار بوزن آن مقدار شربت از جرم آن تا دو مثقال و گویند تا چهار درهم است **ثمرة الطرفا** بفارسی گزبار و معرب آن گزمازج است
و بهندی بری مائین نامند **ماهیت** آن ثمر درخت گز است مثلث شکل بزرگتر از عذبه که ثمر اثل است که ذکر یافت در افعال مانند آن و خالی از حرارت الطبیعه و جلا
و تقطیع نیست **ثمنشت** بضم ثاء مثلثه و سکون میم و ضم نون و سکون شین معجمه یونانی نباتی است که مابین شجر و حشیش باشد **فصل الثاء المثلثه مع الواو**
ثوم بضم ثاء و سکون واو و میم بفارسی سیر و بهندی لهسن گویند **ماهیت** آن بری و بستانی و جبلی میباشد بری آنرا بیونانی اسقوردیون و بعربی ثوم الحیه نامند و در
حرف الالف مذکور شد و بستانی آن دو قسم میباشد یکی بسیار دندانه یعنی چند دانه بهم متصل و یکی منحصر بر یکدانه و بقدر پیاز کوچکی و این نسبت بآن کمتر است و جبلی آنرا
بفارسی موسیر نامند و برگ آن عریض مانند نرگس و گل آن بنفش و بیخ آن یکدانه بقدر پیاز کوچکی و بسیار بزرگتر از بستانی و در بوی فی الجمله شبیه بدان و بهتر از همه بستانی
مشهور بزرگ دندانه آنست و جبلی آن از جهت محلل نمودن بهتر و بدون محلل این قسم کم مستعمل و تازه همه اقسام بهتر از کهنه و نوعی دیگر مرکب میان ثوم و کراث است

تمت ثلج
تمت ثلج صینی
تمت ثلثان
تمت ثمام
تمت ثمرة الاثل
تمت ثمرة الطرفا
تمت ثمنشت
تمت ثوم

که آنرا کراثی نامند **طبیعت آن** در سوم گرم و خشک و با رطوبت فضلیه و حرارت و شبیه بحرارت غریزی است و بری آن در چهارم گرم و خشک **افعال و خواص آن**
محلل و جالی و مفتح و مجفف رطوبات معده و مفاصل و رقیق کننده خون و مدر بول و حیض و عرق و با قوت تریاقیت و مقرح جلد و خوردن آن با مراعات زمان مزاج و حد اعتدال حافظ
صحت مزاج و دافع مضرت آبهای مختلف و هوای وبایی و تعفن خصوصا با سرکه آن جهت تصفیه حلق و صوت و ربو و ضیق النفس و نسیان و فالج و لقوه و رعشه و اکثر امراض عصبانی
و اوجاع مفاصل و عرق النسا و نقرس و وجع ورک و امثال اینها و قطع خلاط غلیظه و سپرز و دفع ریاح تهیگاه و قولنج ریحی و زلوی در حلق مانده و اقسام کرم معده و حب القرع و در
مرطوبین محرک باه و مولد منی و در محرورین مجفف آن و معطش و جهت تبهای کهنه و قروح و بثور و درد معده و رفع تشنگی که از بلغم و سده ماساریقا باشد و تقطیر البول نیکوی
رنگ رخسار و تلطیف غذاهای غلیظ و تحلیل اورام و حصاة کرده و گزیدن مار و سایر هوام و سگ دیوانه گزیده و رتیلا و رتیلاء با شراب جهت سم حی و مداومت اکل آن باعث سفید
موی سفید و روئیدن موی سیاه و با انجیر و سداب و با مغز گردکان قوی تر از فادزهر و مطبوخ آن با زیره و برگ صنوبر جهت تقویت دندان و با شیر گوسفند پخته و با روغن گاو
تازه بریان کرده با عسل شیرین نموده حلوا ساخته در تحریک باه و انعاظ بی‌عدیل و با طبیخ فودنج جبلی جهت قتل شپش و صئبان که بفارسی رشک نامند مفید **المضار** اکثار آن و عدم
مراعات مزاج و سن و فصل مصدع و محرق خون و مضر چشم و بثور و بواسیر و زنان حامله و صاحبان زحیر و خنازیر و مولد صفرای بسیار بند و مضعف باه و مهیج امراض باهیه **مصلح**
آن بحتنی آنست در آب با قلیلی نمک و اضافه نمودن روغن بادام و با روغن کرده و استعمال آن با کشنیز و سکنجبین و آب انار ترش شیرین و امثال اینها و اکتحال با آب آن جهت
ملتصة الدم و غرغره با سرکه محلل آن یعنی پرورده در آن جهت اخراج زلو در حلق مانده و ذبحه به مضمضه بطبیخ آن با کندر جهت درد دندان بارد و تا کل آن و تقویت لثه و
نکاه داشتن آب مطبوخ آن با چوب صنوبر و کندر در دهان جهت وجع اسنان حادث از برودت و حقنه بدان جهت عرق النسا و مالیدن مشوی آن بر دندان جهت
تسکین وجع ریحی و رطوبی آن و سفیده طلای آن با عسل جهت بثور و قوبا و قروح رطبه سر و سبوسه آن و بهق و جرب لیکن مقرح کننده جلد است و با برگ انجیر سیاه و زیره جهت
گزیدن ابن عرس و با جبند و روغن زیتون جهت جذب سم عقرب و مار و سگ دیوانه و کل سموم و رفع اذیت آنها و بدستور با عسل و سرکه جهت تحلیل ...
اعضا و ضماد پخته آن با شیر جهت گشودن دبیله و دمل و تضمید محرق آن با عسل جهت ازاله خون منجمد در تحت پلک چشم و با روغن بان جهت داء الثعلب ... جهت
سبج القبح و خوردن آن و در روغن بریان کرده و طلا کردن جرم آن و یا روغن آن و با آن بیرون جهت تخفیف قروح رطبه سر و تدهین سر و جنیکه مکرر ... آن جوشانیده باشد جهت
جمود خون در اطراف بدن و شقاقیکه از برودت بهم رسیده باشد و جهت وجع مفاصل و قولنج بلغمی و سیج حادث از خلط لزج شهرت و طلا از خارج و طلا در مدن آن با عسل جهت بهق و برص
و داء الثعلب و کشنه الدم و جرب و جلوس در طبیخ برگ و ساق آن جهت ادرار بول و رفع احتباس حیض و اخراج مشیمه و بدستور تدهین بدان ولیکن این ضعیف است نسبت با آن و طلای آن
با نوشادر جهت برص و بهق و بارفت جهت داحس و خشونت ناخن و کجی آن و طبیخ آن کشنده شپش و خائیدن برگ آن و بعد از آن مضمضه به نبید ریحانی زائل کننده رائحه آنست و گفته اند که در
فالج تا چهل روز هر روز در سه خام آن را بلع نمایند بدین طریق که روز اول یکدانه و روز دوم دو دانه و روز سوم سه دانه و همچنین تا چهل روز چهلم چهل دانه شود و باز بدستور روزی یکدانه کم نمایند
تا بروز هشتادم باز بیک دانه رسد در مین انشاء الله تعالی زائل گردد و محتاج بدوائی دیگر نگردد و چون طلا در را در زمین دفن نمایند تا پوسیده گردد و در انجا سیر را غرس نمایند تا قوت گیرد
پس برآورده آنرا معجون سازند تقویت عظیم بخشد و موی ریش سفید شده سیاه رویده تریاق الثوم و منافع آن و دهن و مخلل و معجون آن در قرابادین ذکر یافت **ثومون** بضم
ثاء مثلثه و سکون واو و ضم میم و سکون واو و نون بفارسی تخم زرد آب و بترکی صفرا او دوی نامند **ماهیت آن** تخمی است شبیه بتخم بسفت آن جاهای سیاه کیاه آن شبیه بسپید
و برگ آن دراز تر از آن و گل آن سفید و تخم آن تلخ و تند و ریزه و گویند ترید زرد بیخ آنست و در افعال مشابه بخربق **طبیعت آن** در سوم گرم و خشک **افعال و خواص آن**
مقوی و مسهل اخلاط غلیظه و اقسام کرم معده و مخرج جنین و مدر بول و حیض و محلل اورام بارده و مقدار شربت آن نیم درهم **مصلح آن** کثیرا و کشنیز است **فصل الثاء مع الیاء**
المثناة التحتانیة ثیل بکسر ثاء و سکون یا و لام لغت عربی تخم و تخمه و خرمه و بترکی پیلان افردی و در تنکابن گرگه جرداش و بفارسی سیدگیاه نامند و گویند که تن
نوعی از حرشف است **ماهیت آن** صنفی است صنفی کیاه است که در کنار آبها و راه و زمینهای نمناک میروید و مفروش بر روی زمین و مخصوص بزبانی منبسته خطای
آن دراز و باریک و با گرهها و بندهای بسیار و برگ آن بسیار ریزه و سرهای آن تند و اندک صلب و مانند صعتر و بر هر سر گرهی و بندی رسته و گل آن مابین سرخی و سفیدی
و طعم کیاه آن سبزه و بیخ آن بادام که تر و تازه است آنرا میخورند و طعم آن شیرین سبزه و باندک حرافت و قبض و دواب آنرا میخورند و طعم گرههای آن شیرین تر و صنف دیگر برگ آن
آن عریض و نرم و چون دواب آنرا میخورند میمیرند و نسبت آن گفته اند در بابل بسیار است و در آنها میروید و صنف دیگر برگ آن مانند لبلاب و گل آن خوشبو و ثمر آن کوچک و عروق

آن بیخ باشتش بسطری انکشتی و نازک. بدبو. طبیعت صنف اول آن در اول سرد و خشک و با قوت قابضه و گویند معتدلست و بیخ آن لذع و لطیف افعال و خواص
آن آشامیدن طبیخ آن جهت مغص و قروح مثانه و عسر البول طبیخ بیخ آن جهت تفتیت سنگ گرده و قروح مثانه و آب گیاه آن از نیم رطل تا یک رطل جهت رفع سموم هوام
ار یا و سگ دیوانه گزیده و حرقة البول و احتباس آن و تفتیت حصاة و تبهای حار و سل بغایت مجرب و ضماد بیخ آن جهت التیام جراحتهای تازه
دما وام که خون آلوده باشد و گزیدن هوام و ضماد حشیش آن جهت اورام حاره و منع نزلات و ضماد خاکستر آن جهت قطع خون بواسیر و تحلیل اورام و تجفیف قروح
بغایت نافع و مدر بول صنف دوم عصارهٔ آن با ادویه مناسبه مانند شراب با عسل پیر و مساوی و نصف آن مر و ثلث آن فلفل بوزن هر دو کند چون طبیخ نمایند جهت علل جسم
بتحلیل مواد آن و تخم آن بغایت مدر بول و جهت قطع قی و اسهال و ریختن مواد بمعده و احشا و تفتیت حصاة گرده و مثانه و قروح آن مفید و قسم سوم آنرا چون در ظرف زجاجی
بر آتش ملایم بسوزانند و در ظرف مس بسایند ضماد آنرا جهت قطع خون بواسیر تجربه شده اند و گویند زیاده بر سه مرتبه احتیاج نمیشود که هر مرتبه نیم درم آنرا بمالند ضماد تازهٔ آن مار و عقرب
گل بغایت ملین و منضج و محلل است

باب پنجم در بیان ادویه که حرف اول آنها جیم است

فصل الجیم مع الالف

جا النهر بفتح جیم و الف و ضم راء مهمله و الف و لام و فتح نون و سکون ها و راء مهمله بمعنی همسایهٔ نهر است چه تا آنکه نبات آن مفارقت آنها را و آب نمیکند و در جاهای خشک نمی روید **ماهیت**
آن نباتی است شبیه به نیلوفر و برگ آن بر بالای آب می باشد شبیه ببرگ چغندر مر غب بیخ آن خشن و طعم آن با اندک تلخی و بی گل و ثمر **طبیعت** آن سرد و خشک در دوم **افعال**
و خواص آن جهت حبس اسهال و خون و قطع عطش شربا و جهت تحلیل اورام و التیام قروح تازه و خشک و اورام حاره و قروح خبیثه و عفنهٔ ساعیه و حکه طلاء و ضماداً و ذرورا مانع
و مانع سعی آنها است و بطریق مرهم نیز استعمال آن سود مند مضر عصب مصلح آن شکر مقدار شربت آن تا دو مثقال **جام پهل** بفتح جیم و الف و سکون میم و با عجمی و خفاء ها
و لام اسم ثمر هندی است که در بنگاله مشهور بسفری انبه **ماهیت** ثمر درختیست فی الجمله شبیه بامرود و دو صنف می باشد صنفی مغز آن سفید و صنفی سرخ رنگ و بعد رسیدن
هر دو شیرین و مانند امرود کوهی جنگلی جرم آن دانه دار و در جوف آن تخمهای ریزه بسیار بقدر تخم مرو از سفید سفید و از سرخ سرخ رنگ و اندک عسلی و شکل صنف سفید آن
صراحی مانند نوع امرود کوچکی که گلابی نامند و سرخ آن اکثر مدور و در فصل برسات که موسم بارش هند و بنگاله است ثمر بسیار می آورد و در فصل زمستان نیز بعضی اشجار
ولیکن بوفور آن موسم نیست و در هند و دکهن بهتر از بنگاله میشود و لاکن بوفور بنگاله نیست بهترین آن رسیده شاداب شیرین کم تخم آنست خصوصا نوع سفید آن و درخت
آن به بزرگی درخت سیب و غیر موزون برگ آن نزدیک سیب اندک بلند تر با خشونت و بی التعریف چون چوب آن زود شکننده می باشد و قابل عمارت نیست و اهل هند از آن خلال
میسازند و میسوزانند و درخت آن زود بثمر می آید و کهنه سال خورده آن کم ثمر می باشد چون آنرا ببرند از اطراف آن شاخها بر آمده در یک دو سال بار میدهد **طبیعت**
آن گرم و تر و با رطوبت لزجه و قوت قابضه **افعال و خواص آن** مفتح و مقوی قلب و معده و ملین طبع و در ابتدا پیش قابض و مدر بول و حابس اسهال خصوصا که با پوست
و تخم آنرا بخورند و ثمر رسیده آن قابض تر و چون پوست درخت نو نهال آنرا که هنوز ثمر نیاورده باشد مقدار دو سه مثقال آنرا شب در قدری آب بخیسانند و صبح مالیده و صاف کرده
اندکی شکر و نمک داخل کرده تا سه چهار روز هر روز تازه خیسانیده بنوشند در حبس اسهال رطوبی مجرب است المضار مضر مبرودین و مرطوبین و صاحبان قولنج و مصدع و محرک
نزله و خلط ساکنه و مهیج آنها و نفخ و ریاح و قراقر باعث حمیات و رایان مسعده خصوص اکثار و مضمضه با آب برگ مطبوخ آن جهت تقویت لثه و استحکام دندان متحرک
نافع و مسکن درد آن **چانکهماس** بفتح جیم عجمی و الف و سکون میم و فتح کاف عجمی و خفای ها و الف و سین مهمله لغت هندی و بنگاله است **ماهیت** آن گیاهیست که در هند
و بنگاله بسیار در جاهای نمناک در موسم برسات میروید و با ساقهای بلند بقدر ذرع و زیاده و کمتر از آن دو عدد و یا زیاده بر سر هر ساقی سه برگ پیوسته بهم با بو و قبت و حدت
و بیخ آن سفید بقدر پیاز کوچکی با حدت و بو و قبت گل آن شبیه ببرگی عریض طرف پائین آن پیچیده و از جانب پیچیده گی سیلی مخروطی شکل روئیده و زیر گل آن گرهی صراحی شکل پیچیده
باریک سفید و گل آن نهایت بدبو میشود **طبیعت** آن گرم و خشک **افعال و خواص آن** خوردن ساق و برگ پخته آن جهت استسقا و بیخ آن با فلفل کرده سائیده حبوب بقدر
هر حبی بقدر فلفل و نخودی سه چهار حب آن جهت حبس قی و در هیضه که بند نشود و که اشتن مقدار نخودی و یا با قلای از آن بیخ در جوف قدری از موز پخته که بهندی کیله نامند
انمقدار که بلع توان نمود جهت تحلیل طحال چند روز متوالی که بعد از بلع یک لقمه برنج نرم پخته بی روغن و بی نمک بخورند مجرب دانسته اند و چون مقدار بیست چهار توله که یک نیم پاو تا
هندی باشد بیخ آنرا نرم سوده در ظرف چینی کنند و بوزن آن روغن کنجد و داخل آن نمایند و خوب برهم زنند پس آب لیموئی که بهندی کاغذی نامند شانزده عدد و داخل کرده
خوب برهم زنند و اگر آب لیمو کم شود که مانند مرهم و ضماد رقیق باشد آب چهار عدد لیموی دیگر داخل نمایند و خوب بهم زنند و در شیشه یا ظرف چینی کرده در جای نمناک بگذارند

القیام قروح خبیثه و ساعیه که بهندی کهرکهره نامند که روزی دو مرتبه آنرا در جوف جمها پر کنند و بر بالای آن بطریق مرهم استعمال نمایند و اگر بعد القیام و جای قروح
خارجی در آن موضع باقی بماند تدهین بدان روغن مزبور زائل گردد و این روغن زیاده یکهفته نمیماند و بعد هفته دوم بار اگر احتیاج باقی باشد باید که تجدید نمایند **جاموس**
بفتح جیم و الف و ضم میم و سکون واو و سین مهمله بفارسی گاومیش و بهندی بهینس نامند **ماهیت** آن نوعی از گاو صحرائی است سیاه رنگ و بسیار زورآور و بنسبت بگاو اهلی
و شاخهای آن بلندتر و قوی‌تر و در هند و بنگاله دو صنف میباشد یکی صحرائی و این را بهینس نامند و دیگر جنگلی و این بسیار قوی و بزرگ و شاخهای آن بلندتر و قوی‌تر از اهلی
میباشد و این را ارنه نامند و در قوت این بمرتبه ایست که شیر و فیل را میکشد و شیر و روغن آن بنسبت بشیر گاو چرب‌تر و غلیظ‌تر خصوص شیر جنگلی آن که ارنه گفته شد **طبیعت**
آن گرم و خشک و جنگلی آن گرم‌تر و خشک‌تر **افعال و خواص آن** گوشت آن بسیار غلیظ و جهت اصحاب ریاضات و هزال کرده نافع و گوشت بچه شیرخواره که دو سه ماهه باشد
قورمه و کباب آن بسیار لذیذ و در ضرر و غلظت کمتر و دود کردن موی آن ... آن ... طرد افاعی و خاکستر سم آن مجفف قروح و حکما گفته اند آشامیدن خاکستر کعب آن مفرح است
و مولد سودا و مضر در مفاصل و امثال آن و عرق النساء و نقرس مصلح آن آب کامه و دارچینی و ادویه ملطفه و ... آن و بعد از آن سکنجبین آشامیدن و در سلهٹ ...
جنگلی آن بسیار میباشد **جامون** بفتح اول و الف و ضم میم و سکون واو و نون و بعضی بدون واو و فتح میم میامند **ماهیت** آن میوه هندیست درخت آن بسیار
بزرگ بقدر درخت ... و از ان بزرگتر و برگ آن اندک باریک و بلند تا بیک شبر و سبز تیره و شگوفه آن سفید و بسیار ریزه و میوه آن شبیه بانگور سیاه و اندک طولانی و بعضی
بزرگتر از ان و رنگ ظاهر و باطن آن بنفش و باغی و صحرائی میباشد صحرائی ثمر آن کوچک و تخم آن بزرگ و کم آب و ترش و با عفوصت بسیار و باغی نیز دو صنف است
یکی ثمر آن بزرگ بالیده بسیار شاداب و چاشنی دار و تخم آن کوچک و با عفوصت کمی و این را ... جامون نامند و صنف دوم در اوصاف مذکوره بدین مرتبه نیست
طبیعت آن سرد در آخر دوم و خشک در سوم **افعال و خواص آن** حابس اسهال صفراوی و مقوی معده و کبد حار و مطفی حدت دم و صفرا و غیره
و مزمزه آن بجهت خناق و قلاع حار و استحکام لثه و خوردن آن جهت حبس اقسام اسهالات و تسکین حرارت معده و کبد و حدت صفرا و تشنگی و تحریک اشتها و بواسیر محرورین و جهت
دیابیطس مفید و طلای ثمر رسیده آن جهت داء الثعلب نافع و رویاننده موی آن است در چند مرتبه و نقوع ریشهای باریک بیخ آن و بیخهای باریک نازک آن بقدر
ده توله نیکوفته شب در آب خیسانیده صبح مالیده صاف نموده بیاشامند تا مدت بیست روز و یا چهل روز مغز تخم کهنه آن با مغز تخم کهنه انبه و هلیله بریان کرده جهت اسهال
مزمن مجرب و ... برگ خشک آن جهت استحکام لثه مفید و ناشتا خوردن آن مضر بسبب ثوران آن صفرا را و مضر معده و دیرهضم مصلح آن نمک که آنرا آغشته و نمک
بر آن پاشیده زمانی بگذارند پس تناول نمایند آشامیدن فشرده آن که آب آنرا گرفته صاف نموده قدری آب و نبات بقدری که طعم آن را شیرین گرداند داخل کرده بیاشامند
و شراب آن نیز که آب آنرا صاف نموده با قدری نبات یا قند که طعم آنرا چاشنی دار گرداند با آتش ملایم طبخ نمایند تا انگشت پیچ گردد در افعال مذکوره بهتر از اکل ثمر تحفه است
و آهن یا فولاد را چون براده نموده در آب برگ آن بریزند و در آفتاب بگذارند تا خشک شده نرم و سبک گردد بحدیکه جوش خورده بالای آن آید و اگر مکرر در آب برگ آن تربیت
نمایند پس خشک استعمال کنند بهتر است و خوردن این آهن یا فولاد کشته جهت تقویت اشتها و رفع اسهال مزمن و استسقا و بواسیر و امثال اینها نافع و یک نوع آنرا گلاب جامون
میامند مخصوص بنگاله است تمام در هند و دکهن جائی دیگر نمیشود و آن اندک مدور و شیرین و بعضی اندک آبدار و خوشبو شبیه برایحه گلاب گویا در گلاب پرورده شده
و در جوف بعضی یکدانه و بعضی دو دانه و بعضی سه دانه بهم پیوسته و مغز آن پستئی رنگ و درخت این بزرگی درخت نوع اول نمیشود و اکثر پراکنده می باشد و برگهای این
نیز در طول و عرض از ان کمتر و اندک عریضتر و نازکتر و سبز روشن **طبیعت** آن معتدل مائل به برودت و یبوست **افعال و خواص آن** مفرح قلب و دماغ و مقوی
معده و کبد حار و نفاخ است و تخم آن با عفوصت و قابض و رادع **جاورس** بفتح جیم و الف و فتح واو و سکون را و سین مهملتین معرب گاورس فارسی است و آن نوع
ریزه دخن است که بفارسی ارزن و بهندی باجرا نامند و کنکنی نوع از ان است **ماهیت** آن حبی است رنگ آن اغبر و از ارزن ریزه‌تر و صاحب اختیارات گفته
که سه نوع است یک نوع را دخن و بفارسی ارزن و بشیرازی الم بفتح الف و ضم لام و میم و دیگر را ذرّه بذال معجمه و بفارسی ذرت بزاء معجمه گویند و نوع سوم را جاورس
که معرب گاورس است و بشیرازی گال نامند و اول متوسط در بزرگی و کوچکی و آنرا بهندی باجرا نامند و نوع دوم را بهندی جوار و نوع سوم که از همه کوچکتر است بهندی
کنکنی نامند و نیز در هند و بنگاله یک نوع دیگر میشود که از کنکنی بزرگتر و زرد رنگ است آنرا چینه نامند و دخن و ذرّه در جای خود مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی و برگ آن مانند
جو و الملک و عریضتر و درازتر از ان خوشه آن نیز مانند خوشه جو و دانهای آن از ان ریزه‌تر و نرم‌تر و ممتاز کمتر و بهترین آن زرد سنگین آنست **طبیعت** آن در اول سرد و در آخر دوم خشک

کاوشیر

و بعضی سرد و خشک در دوم گفته اند **افعال و خواص آن** لطیف‌تر از دخن و قابض و مجفف و بی لذع و ردی الکیموس قلیل الغذا یعنی خون صالح از آن کم متولد میباید و دیر هضم و چون هضم گردد بدن را قوی گرداند و با روغن و چربی غذائیت آن بیشتر و خوردن مهرا پخته آن جهت التوای حجاب و انشقاق آن و نزلات نافع و خوردن نان مطبوخ آن حابس اسهال مراری و مدر بول و مسقط جنین و اکثار آن مولد خون سوداوی و مورث سده و مصلح آن روغنها و شکر و حلواهای چرب و یا با شیر و یا با نخاله پختن و با روغن خوردن و حمام رفتن و مالیدن روغنها بر بدن و ضماد گرم کرده آن محلل نفخ معده و تهیگاه و مغص و درد بواسیر و پختن آن با شیر تازه دوشیده جهت صلابت حبان جن را و رطوبات فاسده و جلوس ساییدن آن با نمک که در خرقه بسته باشند جهت بروز مقعده و پختن و ثقل محتبس در امعا نافع و بدل آن در اضمده شونیز و استعمال کهنهٔ آن که یکسال بر آن گذشته باشد جایز نیست **جاوشیر** بفتح جیم و الف و ضم واو و کسر شین معجمه و سکون یا مثناه تحتانیه بفارسی جوشیر و گوشیر و نیز بشیرازی جاجوشی نامند **ماهیت آن** صمغی است بدبو ظاهر آن سرخ تیره و باطن آن سفید و نبات آنرا ساق غلیظ و بلندتر از ذرعی و نرم و برگ چنبری سفید شبیه بسیم و برگ آن شبیه برگ انجره مایل باستداره و مشرف به پنج تشریف و خشن و بسیار سبز و قبه آن شبیه بقبه شبت و گل آن زرد و خوشبو و تخم آن سیاه و قریب بانیسون و خوشبو و تند و ساق آن کوتاه و غلیظ و نرم و مزغب بزغب سفید مانند خیار زه و بیرون آن سیاه و اندرون آن سفید و بهترین صمغ آن تیزبوی زعفرانی رنگ است طریق اخذ آن آنست که بیخ آنرا بشکافند در هنگام ظهور ساق آن و حوالی آنرا خالی نموده برگی در زیر آن فرش مینمایند که صمغ آن در آن جمع گردد و چون خشک گردد از آن بر میدارند و نیز از ساق و بیخ آن در هنگام ظهور گل آن که بودن شمس در جوزا است بطریق مذکور جمع مینمایند و نیز از علامات جید آن آنست که در هنگام ریزه شدن و سودن ریزه‌های آن سفید باشد و زبان را بگزد و بدست بچسبد و چون در سرکه و یا آب حل نمایند زود منحل گردد و بوی آن تند باشد و آنچه از ساق آن گیرند زرد رنگ خشک کرده آن زرد و محلول آن در آب برنگ شیر باشد و این ضعیف العمل و غیر مستعمل است و مغشوش آن سیاه رنگ و غش با اشق و موم میکنند **طبیعت آن** گرم و خشک در سوم و بعضی خشک در دوم گفته اند **افعال و خواص آن** محلل ریاح و مفتح سدد و مقوی اعصاب ضعیفه و مضعف اعصاب صحیحه قویه و ملین صلابات و جالی لزوجات و اوساخ و با قوت تریاقیه و جهت امراض بارده بلغمیه خصوصاً عصبانیه و دماغیه مانند صداع و فالج و لقوه و صرع و ام الصبیان و رعشه حادث از کثرت جماع و نزلات و کوفتگی و تعقد عضل و درد مفاصل و درد که از صدمات بهم رسیده باشد و جبر و کسر استخوان و درد پهلو و نزف الدم و سرفه بلغمی نافع که نیم درهم آنرا با آب مرزنجوش بیاشامند و بر آن مواضع نیز ضماد نمایند و یکمثقال آن جهت لرز حمیات دائره و استسقا و یرقان و تقطیر البول و جرب مثانه و نفخ رحم و ادرار طمث و قولنج ریحی بلغمی و تفتیت حصاة و دفع سموم امراض الراس آشامیدن آن جهت صدع و صداع و ام الصبیان و لقوه و رعشه و نزلات الضربه و الصدمه آشامیدن نیم مثقال آن با ماءالقراطن یا شراب جهت ضربه و صدمه العین اکتحال آن جهت نزول آب و تقویت حدت بصر الاذن قطور آن در گوش جهت دفع کرم و وجع الاسنان مالیدن آن بر دندان و پر کردن در جوف دندان کرم خورده جهت تسکین وجع و منع تآکل آن الصدر آشامیدن آن جهت سرفه و درد پهلو حادث از برودت و بستن ضماد برگ آن جهت درد پهلو اعضاء الغذاء آشامیدن عصارهٔ آن با سرکه و طلا نمودن بدان جهت تحلیل سپرز و چون ده مثقال آنرا در دو جزء عصیر عنبی اندازند و بعد از سه روز صاف نمایند و بیاشامند جهت طحال و استسقا جید النفع است اعضاء النفض آشامیدن یک بندقه آن با آب گرم جهت ادرار بول و حیض و اصلاح رحم بارد و تحلیل صلابات آن و رفع تقطیر البول و ثمر آن نیز ادرار طمث آورد خصوصاً با افسنتین و اختناق رحم را مفید و اسقاط جنین نماید و ریاح رحم را پراکنده سازد و تحلیل دهد و صلابات آنرا زائل کند شیافاً و حمولاً و قولنج و حکه مثانه را نافع و اسهال خلط خام نماید و حمول محلول آن با عسل جهت ادرار طمث و قتل جنین و اخراج آن هر چند بعد از سه روز باشد خصوصاً حمیلهٔ آن و حقنهٔ آن در رحم باعث تخفیف آن القروح و الجروح و الاوجاع طلای آن با عسل جهت قروح مزمنه و مار فارسی و با زیت جهت اوجاع مفاصل و عرق النسا و نقرس و با روغنها جهت دفع اعیاء و بدستور آشامیدن عصیر آن جهت عرق النسا السموم طبیخ آن با زیت جدید که مرهم گردد جهت گزیدن سگ دیوانه و با زراوند آن جهت لسع هوام و غیرها و بدستور عصیر آن و داخل کردن آن در مراهم جهت التیام قروح مضر انثیین مصلح آن مرماحوز و ضیمران و در مطبوخ حنی و بعضی مضر عصب صحیح دانسته اند مقدار شربت آن یکمثقال بدل آن بوزن آن قنه با شیر انجیر و اسهال اشق آشامیدن تخم آن با شراب جهت اختناق رحم و اصلاح عصب رطب و خدر و قولنج بلغمی و ریحی و نیم مثقال آن با نیم مثقال زراوند طویل جهت گزیدن هوام و با نیم مثقال افسنتین جهت احتباس حیض بسیار نافع و ضماد و ذرور بیخ آن جهت قروح مزمنه و استخوان عاری از گوشت شده و حمول آن جهت گشودن حیض و اخراج جنین مرده بغایت قوی الفعل و گل آن نیز جهت جراحات مشهوره و بالجمله جمیع اجزای آن جهت قروح خبیثه نافع است

چاول منکری

چاول منکری بفتح جیم فارسی و الف و ضم واو و سکون لام و ضم میم و سکون نون و کاف فارسی و کسر را مهمله و سکون یا **ماهیت آن** ثمر درختی است که در اسلام آباد

مشهور بچاکام مضاف صوبه بنگاله است میشود و در غلافی اندک نازک صلب اغبر و ظاهر مغز آن سیاه رنگ و باطن تازهٔ آن سفید مائل بزردی و با دهنیت بی طعم و رائحه
غالب هرچند کهنه گردد میل بزردی و سیاهی مینماید و بهتر و مستعمل تازهٔ آنست **طبیعت** آن گرم و خشک در سوم و با تریاقیت **افعال و خواص آن** مفتح و جالی و
مصلح خون فاسد و جهت جذام و جرب متقرح و قوبا و اکثر امراض ردیه و سوداویه نافع شرباً و ضماداً و مضر محرورین و روغن آن نیز برای جرب و قوبا مفید **چای ختائی**
بفتح جیم عجمی و الف و یا و فتح خاء معجمه و فتح طاء مهمله و الف و کسر همزه و یاء صحیح بتاء مثناة فوقانیه است نه طای مؤلفه **ماهیت** و سبب اطلاع بر آن حکیم میرزا قاضی در رساله خود
نوشته که سبب معرفت شناخت چای چنان بوده که پادشاهی از پادشاهان چین بر یکی از خواص خود خشم گرفته آنرا از ملک خود اخراج نمود و آن شخص در جنگلها و دشتها سرگشت زرد و
علیل ضعیف گشته بود روزی از غایت گرسنگی بر اطراف کوهی میگشت گیاهی دید آنرا غذای خود ساخت در اندک مدتی آثار صحت و حسن صورت در خود مشاهده نمود و کمال قوت
در خود یافت در شهر آمده با یکی از مقربان پادشاه احوال خود را نقل کرد و آن شخص بحضور پادشاه عرض نمود پادشاه باحضار او امر فرمود و از دیدن صورت او متعجب شد بعد سؤال احوال
آن اطبا را امر فرمود تا آن گیاه را حاضر سازند و تجربه نموده خواص آنرا ثبت نمایند و نیز حسنین در اختیارات خود نوشته که نبات چای شبیه بنبات شبت است با تکثیر ازان
خوشبو و با اندک تلخی است و چون آنرا بجوشانند تلخی آن زائل گردد و آشامیدن آب مطبوخ آن حرارت باطن را تسکین دهد و خون را صاف نماید و آن خورده و مزروع میباشد و گفته
که طایفه در بلاد چین نبات آنرا مشاهده کرده اند چنین میگویند که در میان شهر چین واویست گیاه این برگ بر اطراف آن میروید و جمیع مردمان بخوردن آن اعتیاد دارند و بیع
و شرای آن انجا بی رخصت پادشاه انجا نمیتوانند نمود خراج آن بخزانه پادشاه عاید میسازند و مترجم صیدنه ابوریحان میگوید که چای نوعیست از انواع نبات منبت آن زمین چین
و آنرا میبرند و در سایه خشک میکنند و در وقت حاجت با آب گرم شربت میکنند و میخورند شربت آن قائم مقام ادویه مرکبه است و مضرت ادویه مرکبه ندارد و ازین جهت اهل تبت
دفع مضرت شراب بآن میکنند زیرا که ایشان افراط در خوردن شراب میکنند و در دفع مضرت آن هیچ داروئی بآن نمیرسد و نافع ترین ادویه است و طائفه که برزمین تبت میبرند
و قیمت آن خرمشک میگیرند و فرق بسیار است در میان قیمت اعلای آن تا ادنی و همچنین در رائحه منافع آن نیز نقل است که در ولایت ختا جمعی مردم بطریق سیر بصحرا رفته
بودند طعامی پخته و ظرفی کرده بالای آنرا بشاخه پر برگی از اشجار آن صحرا پوشیده بکاری مشغول شدند که بعد از انفراغ تناول نمایند و بعد از اندک زمانی که فارغ شدند و خواستند
که تناول نمایند دیدند که تمام آن طعام مضمحل شده است این امر را نزد اطبا اظهار نمودند و ایشان بعد از تفحص بحدس و قیاس دریافتند که برگهای آن شاخه را در هضم طعام
و غذا اثر تمام است و در صدد تجربهٔ آن در آمدند و محرر کتاب میگوید که آنچه مشاهده شده برگ آن شبیه ببرگ انار و حنا و ریحان است و از آن بزرگتر و عریضه و ضخیم تر و بعضها
آن بلندتر و برگ بعض نوع آن ریزه تر از بعضی و درخت آن شنیده شده که بقدر یک قامت تا بدو سه قامت و شبیه بدرخت حنا و انار و بر ساق آن قریب بانتها شاخهای
باریک رسته و بر آنها گلهای کوچک و برگ آن بدو و در بعضی جا با سه عدد و در بعضی جا با چهار عدد بهم پیوسته شبیه بگل سه برگه و چهار برگه و بر سر شاخها نیز گلی پنج
برگ و منبت آن ملک چین و ختا و نیپال و آن انواع و الوان میباشد سفید و سبز و بنفش و تیره و سیاه و اما سفید ریزه برگ خوشبوی آن که برگهای آن بسیار درهم
پیچیده باشد از همه اقوی است و بعد از آن سبز و اما پس این ازان زیاده و بعد از آن بنفش و بعد از آن سیاه و این از همه ضعیفتر و زبون تر و نوع اول یعنی خوب و اعلای
آن عزیز الوجود و گران بها است و لهذا بی تجارت نمی آورند و سلاطین و حکام آن دیار برای امثال و اقران خود بطریق تحفه و هدیه بدیار دیگر میفرستند و اما انواع
دیگران بسیار است خصوصاً سبز تیره و سیاه آن که وافر و ارزان است و از بعضی شنیده شده که بعضی نامقیدان مستعمل آنرا با غیر مستعمل مغشوش و تبدیل نموده میفروشند
بدین طریق که چون ضابطه نصاری است که مطبوخ یعنی جوشانیده آنرا نمیخورند و مضر و بدذائقه میدانند جرم آنرا لهذا آبرا خوب جوش نموده بلکه بمقدار که ربع آن یا خمس آن کم
گردد بمقداری قلیل چای را در ظرفی که چایدان چینی یا نقره است ریخته آب گرم را بر روی آن میریزند مثلاً در یکمن طبی آب که تخمیناً ثلث یک آثار هندی باشد یکدرم نهایت یک مثقال
از نوع متوسط آن و از نوع اعلای آن کمتر و از زبون آن بیشتر تا دو مثقال ریخته تا نیم ساعت کامل میگذارند تا قوت و رائحه آن در آب باز داده شود و آب اندک رنگین گردد پس
آب صاف آنرا که مطلق دردی و برگ در آن نباشد در پیالها ریخته چون طعم آن با اندک عفوصت و تلخی است برای اصلاح آن با نبات اندک شیرین نموده می آشامند و اکثر قدری
شیر گاو یا شیر بز تازه دوشیده اندک جوشانیده برای اصلاح یبوست آن نیز در آن ریخته بگرم میآشامند پس تنها آن برگهای مستعمل را خشک نموده و بتدریج جمع نموده در
ظرفها و غیر آن بدستور اول پر کرده سر آنها را بسته میفروشند و فرق میان مستعمل و غیر آن بر زهومت رائحه و سیاهی رنگ و کم رنگ شدن آب و اندک باز بودن برگها است از تحلل
غیر مستعمل آن **طبیعت** آن گرم در آخر دوم و خشک در اواسط آن و نوع اعلای آن گرم در سوم و بعضی سرد میدانند بجهت تسکین آن عطش و حرارت التهاب باطن و دفع

آن مضر بشراب و این توهمی است بلکه صدور افعال مذکوره ازان بسبب تلطیف و تقطیع آنست بلاغم و اخلاط لزجه مستطنه ملتصقه را و دافع رطوبات حاد. به از شراب است **افعال و خواص**
آن مقوی قوی و ارواح و معده و باه مبرودین و مرطوبین و منشط و منعظ و ملطف و مقطع و مفتح و منضج و مرقق مواد و معرق و مدر بول و مسکن عطش کاذب و صداع بارد و التهاب
معده و جشای دخانی و صاف کننده خون و رنگ رخسار و مبدرق ادویه بقعر معده و عمق بدن و منقی معده و دماغ و جهت ازاله بخر و بدبوی دهن و رائحه شراب و سیر و پیاز
و طیب و نکهت نبات سفید و جهت خفقان و امراض قلب و انتصاب نفس و ازاله غم و هم و یرقان و سوء القنیه و استسقاء و امراض سددی و بواسیر و حبس البول و تقطیر حادث از برودت
و ضعف کرده هر یک به تنهائی و یا باد و یه مناسبه و ضماد پخته آن جهت اورام صلبه و تسکین درد بواسیر و نطول آن معرق و منوم و در طعم آن اندک تلخی و عفوصتی که هست بسبب نقوع
آن در آب گرم بطرز مسطور و یا جوشانیدن در آب و داخل کردن نبات و شیر جوش داده بسیار کم و زائل میگردد و لهذا مصلح آنرا شیرینی و شیر میدانند و بی شیرینی استعمال
نمی نمایند و مضر میدانند و نیز ناشتا آشامیدن آن مضر و باعث حدوث امراض حاره است خصوص در محرور المزاج و اما جهت کسیکه در معده او اخلاط فاسده لزجه بود
بسیار باشد خصوص که از طعام سابق در خود ثقلی و جشای دخانی دریابد البته نافع است و آشامیدن آنرا بسیار گرم نیز مضر میدانند خصوص در اوقات حاره و مزاجهای گرم و جوانان
بالای طعام گرم بلکه نیم گرم آنرا نافع گفته اند و نیز بالای طعام باعث سرعت انهضام و تحلیل آن و ازین جهت نصاری قاطبه و طباع ایشان صبح بعد ناشتا و آخر روز وقت
انحدار غذا استعمال نمایند و بهترین مصلحات آن در محرورین فوفل و شیر بز و در مبرودین مشک و قرنفل و بادیان خطائی و زنجبیل و دارچینی و جهت انعاش حرارت غریزی عود هندی
و عنبر و زعفران و دارچینی و امثال اینها است و برای تقویت باه و دفع مضرت کثرت جماع با خصیة الثعلب و دارچینی و عنبر و نبات و شیر و بالجمله هر دوائی که مقوی فعل آنست
از دوای مسهل و قابض و ملین و مقوی و غیرها استعمال نمایند مثلا اگر با تربد و ریوند چینی بجوشانند و بیاشامند صفرا و بلغم لزج را اخراج نماید و چون با بنفشه و پرسیاوشان
و اصل السوس و گل خطمی و بابونه و تنادکی بجوشانند و صاف نموده با قدری ملح طعام و شکر خام و روغن گل داخل کرده حقنه بدان نمایند تنقیه امعا از فضول لزجه بارده نماید
بآسانی و همچنین بیان و طرق استعمال آن در قرابادین کبیر بتفصیل ذکر یافت و نیز بهترین طرق آن آنست که بدستور نصاری در اینجا ذکر یافت و قهوه آن مقوی قوی
و ارواح و باه و معده و منعظ و ممسک است صنعت آن چای قسم اعلی و دارچینی قلمی و خصیة الثعلب مصری از هر یک نیم درم هسکند ناگوری کوبیده چینی از هر یک
ربع درم کوفته بیخته بدستور مقرر طبخ نموده و چه و عنبر اشهب در آن گداخته نبات بقدری که آنرا شیرین گرداند داخل نموده نیم گرم بنوشند و اگر پنج عدد قرنفل
نیز اضافه نمایند بهتر است و نیز یک نوع چای دیده شده که از جبال نیپال بهند می آورند گیاه آن فی الجمله شبیه بگیاه نعناع بقدر یک شبر و زیاده و برگ آن اندک باریک و بلند
و با خشونت و ضخامت کمی تازه آن زرد و رنگ و خشک آن اغبر و خاکستری رنگ خصوص پشت آن و بسیار لطیف و نازک بحدیکه چون برگ آنرا در دهان نگاه دارند و با اندک مائی منحل گردد
و ازان ثقلی نماند **طبیعت آن** گرم و تر از طبیعت خطائی است و لطیف‌تر ازان و طریقه استعمال این نیز مانند آن و افعال و خواص قریب بدانست **فصل الجیم مع الباء الموحدة**
جبره بفتح جیم و باء موحده و راء مهمله و بلغت مغربی است مشتق از جبر و بیونانی اسطوس بمعنی جمع کننده جلد **ماهیت** گیاهیست نبتی و هر سال تازه سبز و بر میشود آن
با مغرب و برگ‌ها و بلند بها بسیار سبز و بلندی آن مقدار سه انگشت تا چهار انگشت و بوی آن مانند بوی شراب و برگ آن شبیه برگ سیب و قابض و بیخ آن سفید و مانند
موی باریک و گیاه آن بیگل و ثمر و نهایت بقای آن تا سرطان است زیاده از سه ماه نمیماند مگر آنکه در عسل نگاه دارند **طبیعت آن** در اول دوم گرم و تر **افعال و**
خواص آن مقوی دل و فکر و حواس و مفرح و جهت صاف کردن خون و التیام جراحات شربا و طلاء و با شراب دو درم آن جهت وهن عضل و فسخ آن نافع و گویند
چون بیخ آنرا با گوشت پارچه پارچه نموده طبخ نمایند پارچهای گوشت را بهم ملصق سازد و آشامیدن مرقه آن جهت یرقان مجرب دانسته اند و چون بر جراحت تازه بگذارند
آنرا ملتزق و ملتئم سازد مصدع محرورین مصلح آن مغز بادام تلخ مقدار شربت آن تا چهار درم بدل آن در التحام قنطوریون و در تفریح مثل و ربع آن زعفران است **جبسین**
بفتح اول و سکون باء موحده و کسر سین مهمله و سکون یاء مثناة تحتانیه و نون بفارسی سنگ گچ نامند **ماهیت آن** سنگی است رخو سریع التفتیت و ذو طبقات که
بآسانی از روی هم جدا گردد و سه قسم میباشد یکی سفید براق صفایحی انطاکی گفته که این فی الحقیقه طلقی است که نضج کامل نیافته و بعضی گفته اند که زیبق است که غالب آمده
بر آن اجزای ترابیه و متحجر گشته و این را اسفیداج جصاصین نامند و دوم سرخ رنگ حجری و سیوم غیر صفایحی غیر براق و این حجر گچ است که پخته کوبیده گچ ازان میسازند
و بدترین آن سرخ آنست و بالجمله طبیعت اقسام آن در سیوم سرد و خشک و بعضی در اول چهارم خشک گفته اند **افعال و خواص آن** قابض و مغری و ضماد آن
با سرکه ملصق طرق جراحات و مغری و حابس خون جاری از اعضا و محلل ورم و ترهل و استسقا امراض الراس طلای آن مفرد او با سفیدی تخم مرغ و غبار رحیا جهت

جهت قطع سیلان خون و با سرکه بر پیشانی جهت حبس رعاف و با گل ارمنی و عدس و لحیة التیس و آب مورد و سرکه جهت حبس رعاف العجین طلای آن با سفیدی تخم مرغ جهت
رمد و مویی و منع ریختن مواد بچشم و با آب کشنیز جهت رفع باد سرخ و اورام ملتهبه مجرب و از خواص آن آنست که چون با روغن بدن مدهون و اندک بوده و نشست کالی بسایند و بر
کتابت و نوشته جات بمالند زائل گرداند و بر عانه و مواضع ریشها باعث قطع چرک و چربی آنست و طلای آن با زهره جهت رفع آن مؤثر المضار آشامیدن آن کشنده است
بخناق و خشکی دهان و قولنج و تریاق آن آشامیدن ماء العسل و شیافهای لعابی و عصاره خطمی تازه و پس آشامیدن ربع درهم سقمونیا و جلاب و حب النیل
و قی فرمودن اگر سحج عارض گردد معالجه آن پردازند و در اکثر اعراض و تداوی نیز مانند اسفیداج و قوت آن از است و سفیداب جباسین در جمیع افعال قوت آن از همه اقسام
و بغایت قابض و رادع و جامع و مجفف است

جبن

جبن بضم جیم و با موحده و نون مشدده بفارسی پنیر نامند **ماهیت** آن معروفست آن شیر بسته است بتعمل بزدن
پنیرمایه و غیره بر آن بهترین آن تازه چرب آنست که مایل بشیرینی و صلبی و خوشبو و لذیذ مائل بحلاوت باشد که از شیر معتدل از حیوان صحیح البدن که خوراک آن گیاههای
نیکو باشد بعمل آورده باشند مصنوع از ماست بهتر و سریع الهضم است و دستور صنعت آن آنست که شیر را جوشانیده پنیرمایه بر آن زده منجمد ساخته نمک بر آن بپاشند
تا مائیت آن از جبنیت جدا گردد و بعد از جدا شدن جبنیت آنرا نمک زده در سبدها و یا کیسه صفیقی کرده نمک بر آن پاشیده سنگی سنگین بر آن میگذارند تا مائیت آن تمام
برآید و بعضی در خاکستر دفن میکنند برای جذب مائیت آن پس استعمال مینمایند و اگر نمکین بخواهند تا نیابر آن نمک بپاشند و بهترین نمک سود آن آنست که تازه نمک زده
چرب باشد و بسیار کهنه طعم و رائحه آن نگشته باشد و چون تناول نمایند آنچه آن در حیثیت تا مدتی از دهان نیاید **طبیعت** تازه آن در دوم سرد و تر **افعال و خواص**
آن مقوی معده و [مقوی] کرده و ملین طبع و مولد خلط صالح و دیر هضم و بعد از هضم سریع السلوک در اعضاء با مغز گردکان و صعتر بغایت مسمن بدن و باعث نرمی جلد
و دافع مضرت کسی که مرداسنگ خورده باشد اعضاء الغذاء و اکل برشته آن بعد از طبخ و فشردن آب آن حابس اسهال خصوصاً اسهال مراری صفراوی و العین جماع
آن جهت رمد و طرفة الصدر چون پنیر را در آب جوش دهند و مرضعه آب آنرا بیاشامد شیر آن زیاده گردد و منع تورم جراحات و قروح امعا خصوصاً با برگ چنار که دلب نامند
و با حماض بری المضار مضر مبرودین و دافع اشتهای طعام و غیر مهضوم آن باعث سده و قولنج و ایلاوس و ظلمت بصر مصلح آن عسل و نعناع و صعتر و پنیر نمک سود کهنه در دوم
گرم و خشک و قاطع بلغم و مقوی اشتهاء امعا و مجفف رطوبات و ضماد آن با عسل جهت انفجار دمل و رفع داحس و با زیت جهت تحجر مفاصل و قروح ردیه و بدستور با ماء اکارع
و کوبیدن از مفاصل چیزی مانند کچ بیرون آورد بی اذیت و با نوشادر جهت کلف جرب نافع السموم با فودنج جبلی جهت لسع جانوران سمی نافع و مولد اخلاط مراری و معطش و مولد
حکه و جرب مضر مبرودین و صاحبان سده احشاء و لاغر کننده بدن و مولد حصاة و مصلح آن مغز گردکان و بسیار کهنه و متعفن آن اقرب بسمیت مصلح آن مغز گردکان و در
محرورین میوه های ترشیها و پنیر غیر چکیده که بفارسی دلمه نامند در غایت رطوبت است و سنوم و جهت تبریق و سل و التهاب معده و دفع یبوست جلد و طبع و وسواس
و امراض صفراوی و التهاب بحران نافع مضر مبرودین و مورث امراض بارده رطبه و مولد حصاة

جبلاهنگ

جبلاهنگ لغت فارسی است و جبلهنج معرب آنست **ماهیت**
آن تخم خاریست زرد رنگ شبیه بشبوران بترکی صفرا اودی گویند و آن نوموست و ذکر یافت **افعال و خواص آن** مسهل و مقئی و آشامیدن تا یک درهم
آن جهت فالج مقدار شربت آن تا نیم درهم و یک درهم آن کشنده زیرا که با قوت سمیت است و کسی که آن را خورده باشد خناق آنرا عارض گردد و تدبیر کسیکه آنرا خورده باشد
آنست که قی فرمایند بتدابیر چنانکه مذکور شد و خورانیدن روغن و زیره و انیسون و جند بیدستر با نبیذ و خوردن غذای چرب شیر تازه با عسل و ضماد نمک گرم کرده
بر شکم آن و هر گاه شکم آن محتبس باشد او را حقنه فرمایند بحقنهای مناسب

جثجاث

فصل الجیم مع الثاء المثلثة

جثجاث بفتح جیم و سکون ثاء مثلثه
و فتح جیم و الف و ثاء مثلثه لغت عربیست و بیونانی بردسیون نامند **ماهیت** آن گیاهیست شبیه بگیاه درمنه ترکی و از آن کوچکتر و خوشبوتر و شاخهای آن باریک
و بسیار و گل آن شبیه باقحوان و رنگ آن سفید مائل بزردی و تخم آن باندک پهنی و تلخی و کوچکتر از عدس **طبیعت** آن در دوم گرم و خشک **افعال و خواص آن**
مفتح سده و محلل ریاح و قاطع عرق و مدر حیض و مزیل مغص و گرم کننده احشاء و آشامیدن طبیخ آن و بدستور سه درهم از جرم آن جهت کسر ریاح و رفع مغص ریحی و [illegible]
آن جهت اسقاط مشیمه نافع و مصدع و مصلح آن هلیله کابلی مقدار شربت آن تا سه درهم بدل آن برنجاسف

جدوار

فصل الجیم مع الدال المهملة

جدوار
بفتح جیم و سکون دال مهمله و فتح واو و الف و راء مهمله معرب زدوار بزاء عجمی است و بعربی اسلة و بیونانی ساطریوس و بمغربی ماه فرفین و ماه فردین و بهندی نربسی
نامند زیرا که نر بکسر نون و سکون راء مهمله بلغت ایشان بمعنی دافع و خالص کننده و بس بکسر باء موحده و سکون سین مهمله بمعنی زهر است پس بمعنی آن خالص کننده بدن

از غایله سمیت زهر است **ماهیت** آن بیخی است شبیه بسعد اکثر صنوبری شکل و عقربی گره دار بمقدار انگشتی و از آن بزرگتر و کوچکتر نیز ثقیل الوزن اندک صلب تلخ طعم و ظاهر آن سیاه رنگ و باطن آن بنفش و بهترین آن آنست که باوصاف مذکوره باشد و چون بسایند رنگ آن بنفش و طعم آن تلخ باشد و آنچه چنین باشد ضعیف العمل آنست و گفته اند که جدوار پنج قسم میباشد یکی آنست که ظاهر آن تیره سیاه رنگ و باطن آن بنفش مائل بسرخی و عقربی شکل تلخ طعم باشد بدین قسم که چون مذاق نمایند اولا اندکی از آن شیرینی مدرک گردد و بعد از آن تلخی بسیار و این قسم را خطائی گویند جهت آنکه منبت آن بیشتر جبال خطا است و این بهترین اقسام دوم آنست که ظاهر و باطن آن تیره تیره رنگ مائل بزردی و تلخ طعم و عقربی شکل باشد و این در خوبی بعد از خطائی است سوم آنست که ظاهر و باطن آن هر دو سیاه و ساده و آن نیلی رنگ و تلخ باشد و این در خوبی بعد از قسم دوم است و منبت این هر دو قسم جبال تبت و نیپال و مورنگ و رنگپور و نواح اینها است چهارم آنست که مائل بسیاهی و تلخ و بقدر زیتونی باشد و منبت این قسم اکثر جبال دکن است پنجم اندلسی است و آنرا انتله گویند و بقدر شبر است و سیاه و نرم و بسیار تلخ و منبت این اکثر با بیش یکجا میباشد و گویند که بسبب مجاورت این سمیت بیش کم میگردد بحدیکه اهل آن بلد بمقدار نیم دانگ از آن بیش را میخورند و زیان نمی یابند بخلاف بیشهای دیگر که علیحده و دور از جدوار روئیده باشد که مقدار بسیار کم آن مهلک است حکیم هاشم طهرانی در رساله فادزهریه خود نوشته که جدوار در اکثر محال و مواضع میروید با بیش و بدون بیش حتی محال خراسان خصوص بسمت مشرق نزدیک تر باشد و از جمعی شنیده شده که در کوههای قهستان که میان مشهد مقدس و تبت واقع است گیاه جدوار بسیار میروید اما کوچک و کم رنگ سفیدی مائل و در تریاقیت ضعیف تر و آنچه در جبال تبت میروید از آن بزرگتر و رنگین تر و خوشتر و در تریاقیت قریب بخطائی و اثر بسیار بر آن مترتب میگردد و بهتر است از آنچه در جبال هند میروید و همچنین آنچه که بدو دست نزدیک تر است قوی تر از آن بعد آنست … و دیگر و خرسالی و غیر آن بسیار زبون و بغایت ضعیف الاثر مجرب گردیده در هر بلدی از جبال قریب بدانکه جدوار در آنجا میروید می آورند مثلا خراسان و قندهار و کابل و شاهجهان آباد و از جبال تبت و نواح آن و قلیلی از خطا و نیز در شاهجهان آباد و عظیم آباد از جبال نیپال و نواح آن و در مرشدآباد اکثر از جبال مورنگ و رانگامانی و رنگپور و در هر یک از اماکن مذکوره اقسام و انواع میباشد هر چند در قوت ضعیف تر از اقسام خطائی و تبتی اند بسبب تفاوت آب و هوای حوالی آن و بدانکه در بعضی بلاد چون جدوار اصلی عزیز الوجود و کمیاب است بعضی نامفیدان بیباک بعضی بیخهای دیگر شبیه بجدوار را رنگ نموده بجای جدوار میفروشند و نیز گاهی بعض انواع ضعیف بیش را در شیر جوش داده تا سمیت آن کم گردد و چون بیش سفید و شکری رنگ میباشد برنگ جدوار رنگ نموده بعوض آن میفروشند و فرق میان جدوار اصلی و جعلی رنگ کرده بچند وجه است یکی آنکه چون رنگ کرده آنرا آب تر نمایند بدست یا بپارچه کرباسی بمالند رنگ آن بدان سرایت نماید و چون در فنجان آب گرم اندازند آب را رنگین سازد برنگ آنچه آنرا بدان رنگ نموده اند دیگر آنکه ظاهر آن خشن و ناهموار و با شکنج میباشد بسبب آنکه در رنگ جوشانیده و جوشانیده و خشک نموده اند بخلاف اصلی که با نرمی و صفا و همواری میباشد دیگر آنکه چون آنرا بشکنند رنگ جمیع اجزای باطن آن مساوی نمیباشد بلکه قریب بپوست و ظاهر آن رنگین تر از مغز آنست و فرق میان جدوار و بیش نیز بچند وجه است یکی آنکه اکثر بیش کوچکتر و باریکتر از جدوار میباشد و رنگ آن سرخ تر دوم آنکه چون بیش را بتراشند و بر زبان رسانند احساس حرقت و حرارت نماید و اگر قوی باشد باعث تورم و آبله شود بخلاف جدوار و نیز چون جدوار بارها بعد از احداث امر مذکوره بخایند و یا بسایند و بر زبان بمالند رفع غایله آن نماید و طعم آن تلخ باشد چنانچه ذکر یافت بخلاف بیش و همچنین امتحان جدوار را در زهرهای دیگر نمایند و گفته اند تأثیر تریاقیت جدوار در سمیت بیش بیشتر از تریاق فاروق است **طبیعت** آن گرم و خشک در اول سوم و حرارت آن لاذع و موذی نیست بسبب مناسبت آن با حرارت غریزی و ارواح و تقویت و ازدیاد آن مر آن هر دو را و محتمل که آنچه شیخ الرئیس رحمه الله تعالی در رساله ادویه قلبیه نوشته اند که حرارت آن مفرط نیست بنابر همین جهت باشد که اثر و نفع آن بکیفیت فقط نیست بلکه بصورت نوعیه و خاصیت نیز است و لهذا تریاق انواع سموم حاره و بارده مشروبه و ملدوغه است شربا و ضمادا **افعال و خواص آن** مفرح و مقوی قوی و اعضای رئیسه از دل و دماغ و کبد و تقویت احشا نماید و فادزهر جمیع سموم حاره و بارده و مفتح و ملطف و محلل و منضج و مسکن اوجاع و مسمن بدن و مقوی باصره و دندان و مشهی و مبهی و منعظ و مدر است و جهت امراض دماغیه و عصبانیه مانند صرع و فالج و لقوه و رعشه و استرخا و خدر و استسقا و یرقان و ضعف معده و تفتیت حصاة و قولنج و عسر البول و رافع عفونت اخلاط و تب ربع و اکثر امراض بارده شربا و طلاء نافع و آشامیدن نیم مثقال سائیده آن بالشراب جهت دفع سمیت مارهای قتال و عقرب حتی عقرب جراره و رتیلا و همه جانوران سمی و بیش نافع و بدستور جهت اوجاع و اورام باطنیه و دفع هیضه و مقدار نیم درهم آن با جلاب یا شراب یا یکی از اشربه مناسبه مانند شربت گاوزبان و ابریشم و بادرنجبویه و امثال اینها و با عرقهای مناسبه تا یک

عرق گاوزبان و گلاب و بادرنجبویه و بیدمشک و نیلوفر جهت تفریح قلب و رفع ضعف آن و خفقان و طپش و فشار آن خصوصاً که از برودت باشد مفید چون چند روز
متوالی تناول نمایند و نیز جهت دفع وبا در ایام و مداومت بران و با گلاب جهت وجع مفاصل و با جلاب گرم جهت اوجاع معده مقدار یک دانگ از آن با سکنجبین جهت
سده جگر و با سکنجبین بزوری و یا ساده و یا شربت دینار و شیره عنب الثعلب و شیره تخم کاسنی جهت تفتیح سده ماساریقا و استسقا چند روز متوالی مداومت بران و جهت
سنگ گرده و مثانه با شیره عنب الثعلب و خار خسک و جهت حبس البول با شیره تخم خیارین و خربزه و با خار خسک و جهت دفع قولنج ریحی با بعضی مطبوخات مناسبه مانند مطبوخ
سداب و پودنه و رازیانه و عنب الثعلب و جهت رفع حمیات بلغمیه مزمنه و ربع بعد تنقیه با جلاب گرم و یا شرابهای مناسبه مداومت دو دانگ آن اکلاً تا هفت روز و برای
دشواری وضع حمل مقدار دو دانگ آنرا سائیده با آب عنب الثعلب یا حلبه یا شیره خار خسک با جلاب بخورانند بزودی وضع حمل شود و اگر بچه در شکم آن مرده باشد و یا سمیت
آن در بدن سرایت کرده و یا ضعف بسیار در وقت ولادت باو طاری گشته و یا دم نفاس بسیار جاری شده مقدار چهار حبه آنرا با گلاب سائیده بخورانند و
اقل تا هفت روز بدان مداومت نمایند صبح ناشتا و اگر موافقت نماید و گرمی نکند آخر روز نیز و جهت ام الصبیان و اکثر امراض دماغی اطفال را مقدار کمی با شیر مرضعه
آن سائیده بخورانند و جوان کبیر السن را با ادویه مناسبه آن علت از نیم درم تا نیم مثقال و حکمای هند مداومت آنرا مسمن بدن دانسته اند و جهت تقویت انعاظ
بتنهائی و یا با ادویه مناسبه با گلاب سائیده و یا حبوب و معجون ساخته تناول نمایند مفید و طلای آن با سرکه و گلاب جهت نضج اورام بارده و تحلیل آنها
خصوصاً اورام مغابن که پس گوش و زیر بغل و بن ران است و جهت خناق و خنازیر و سایر اورام گلو و غیر آن و رفع طاعون و وبا و برص و بهق و جلای کلف و آثار
جلد و اوجاع مفاصل و بدستور با چند دانه فلفل سیاه جهت اورام حاره بارده آنها با آب برگ گشنیز تازه و طلای آن بتنهائی و یا با آب گشنیز و یا سرکه بر پشت
چشم جهت تحلیل اورام پلکهای آن و بر دندان جهت تسکین درد بارد آن و بر بواسیر جهت تسکین وجع و تحلیل ورم آن و طلای آن بر پشت زهار جهت قرحه
مثانه و حبس البول و قطور آن در چشم جهت رمد بارد و در احلیل جهت رفع حبس بول و بند شدن چرک در ان و ذرور آن بر جراحات جهت التیام و نفث الدم آنها
مفید و تمریخ آن با ادهان مناسبه جهت امراض دماغیه و عصبانیه مانند صرع و سکته و فالج و لقوه و استرخا و رعشه و خدر و مانند اینها نافع مقوی دماغ و قوای
آن و اعصاب است و بالجمله این دوائیست عظیم النفع کثیر الخاصیت جهت اکثر امراض خصوصاً بارده رطبه بتنهائی و یا با ادویه مناسبه هر علت مفید شرباً و ضماداً و طلاءً
و تدهیناً مقدار شربت آن از نیم دانگ تا چهار دانگ بحسب امزجه و اشخاص و امراض و فصول و بلدان و در حمی ربع و سایر امراض تا دو دانگ و در تقویت باه تا نیم مثقال و در
استسقا تا چهار دانگ بدل آن در تفریح و تریاقیت سه وزن آن زرنباد و بوزن آن تریاق فاروق و یا فادزهر حیوانی است مضر محرورین دبیا المزاج و مصدع و مورث
جراحت و قرحه امعای ایشان مصلح آن سکنجبین ساده و شیر تازه دوشیده آهن تافته و یا ماء الشعیر و آش جو و جهت قرحه کثیره و در قرابادین بتفصیل ماهیت و اقسام و افعال
و خواص و منافع و طرق استعمال و قانون ترک افیون و دستور خوردن جدوار و حبوب آن با اندک افیون و بی افیون و دهن و مرهم و معاجین و مفرحات آن در جدوار ذکر یافت

فصل الجیم مع الراء المهمله * جراد البر بفتح جیم و راء مهمله و الف و دال مهمله لغت عربیست بفارسی ملخ و بهندی ٹڈی بکسر تاء چهار نقطه هندی و سکون
یاء مثناة تحتانیه و کسر دال چهار نقطه هندی و یا نامند ماهیت آن حیوانیست معروف مختلف الالوان و با پایهای بسیار بلند و به کمتر از یک هفته بچه می آورد و بر نباتات
و اشجار می باشد و بیشتر از یک سال نمی ماند و درختی را که بخورد فاسد سازد و نوع بزرگ آن در بعضی سالها تکون آن بسیار میشود و بر هر مزرعه که بنشیند آن مزرعه را میخورد و فاسد
میسازد و بهترین آن بزرگ فربه آنست طبیعت آن گرم و خشک در دوم افعال و خواص آن مبهی و جالی اخلاط غلیظه و جهت امراض قصبه ریه و تقطیر البول
و خوردن دوازده عدد آن که سر و اطراف آنها را انداخته با یک درهم مورد خشک سائیده باشند جهت استسقا مجرب گفته اند و جهت جذام و بالخاصیت مفید و بخور آن
جهت بواسیر و عسر البول و طلای کوبیده پایهای آن جهت ثالیل و کلف و جرب مفید خصوصاً سوخته آن با سرکه و طلای جوف تخم آن جهت دفع کلف نافع و خوردن
قسم فربه بی بال آن را بریان کرده جهت گزیدن عقرب مفید و تعلیق نوع سبز گردن بلند آن که در مزارع بهم میرسد جهت رفع تب ربع بالخاصیت مفید و نمک سود آن قلیل الغذا
و مولد خلط غیر صالح و مورث جرب حکه و محرق اخلاط و مجفف و مصلح آن سکنجبین و انار چاشنیدار یا انار ریباس است و شیره تخم خرفه و تخم خیار نیز گفته اند و ابن مولف گفته که چون
ملخ را بسوزانند ملخهای دیگر از رائحه آن بگریزند و اگر نگریزند بمیرند * جراد البحر بفتح جیم و راء مهمله و الف و ضم دال مهمله و الف و لام و فتح باء موحده و سکون حاء و راء مهملتین بفارسی
ملخ دریائی نامند ماهیت آن گفته اند حیوانیست سر آن مربع و از حوالی سر تا نصف تن آن صدفی و از هر طرف ده دست و پا شبیه بپایهای عنکبوت و بر سر آن دو شاخ

بجدوار و در افیون

جراد البر

جراد البحر

دیگر در زیر چشم آن رسته باریکتر از آن و چشمهای آن برآمده مؤلف گوید شاید آنچه بیان نموده انداز ماهیت آن ماهیت روبیان باشد زیرا که روبیان در اکثر بلاد بنگاله
و سواحل دریای فارس و بحرین و غیرها بدین هیأت میباشد و جراد البحر شنیده شده فی الجمله شبیه بکنجشک بزرک است و پردار و اندک پرواز کرده از آب بر میخیزد و باز
در آب فرو میرود **طبیعت** آن گرم و خشک و تر از برای آنست **افعال و خواص آن** خوردن آن هر روز سه عدد مشوی و یا مطبوخ آن جهت منع زیادتی
جذام سفید و آشامیدن دو مثقال از سوخته تمام آن با آب نخود سیاه تا هفت روز متوالی جهت تفتیت و اخراج سنگ گرده و مثانه مجرب **جرجیر** بکسر اول و سکون
ثانی و کسر جیم و سکون و یاء مثناة تحتانیه و راء مهمله بفارسی تره تیزک و بهندی ترمرا و تخم آنرا هالون و عوام هالم و چندسور و چندسر نیز نامند **ماهیت** آن
بری و بستانی میباشد بری آنرا اهقان و بستانی آنرا کف عائشه و بفارسی کیکیر و بشیرازی کهرک گویند و بری آن دو نوع میباشد یکی با ساق و برک آن از برک
ترب ریزه تر و مشرف گل آن زرد و بسیار تند و این را خردل بری گویند و دیگری بی ساق و برک آن نرم و کم حدت و گل آن سرخ و بستانی آن سه قسم میباشد یکی شبیه بترب
و ساق دار و برک آن با خشونت و در مازندران شاهتره و کورتره و در تنکابن خاص تره نامند و تخم آن سفید و حرف بابلی عبارت از آنست و قسمی بار شاد و بفارسی تره
تیزک شاهی نامند و برک آن بزرک و گل آن سرخ ارغوانی رنگ و تخم آن مائل بسرخی و طولانی و قسمی دیگر بی برگ و تخم آن ریزه تر از حب الرشاد و مراد از مطلق آن اینست
و بهترین آن بستانی است **طبیعت** بری آن در سوم گرم و در آخر دوم خشک بستانی آن در دوم گرم و در اول خشک **افعال و خواص آن** مفتح سدد جگر و سپرز
و جالی و مدر بول و مفتت حصاة و مولد منی و محرک جماع و محلل ریاح و هاضم طعام و ضماد آن با زهره گاو جهت ازاله آثار قروح و بدستور طلای آب آن با زهره گاو و نمش کلف
سفید و خوردن آن ناشتا جهت دفع بدبوئی زیر بغل و خوردن شراب بجای بالای آن جهت گزیدن ابن عرس و غیر آن نافع و گویند از خواص آنست که چون آب آنرا بکبریت
و درخت انار ترش را با آن تسقیه نمایند شیرین گردد و چون نخود خشک را با آن پرورده نمایند و بیاشامند تولید منی نماید و بعد مل است گویند چون بگیرند برگ و شاخ
و تخم آنرا در هاون نرم بکوبند و در ظرفی پهن کنند تا خشک گردد و ثانیا در هاون اندازند و بکوبند و شیر تازه دوشیده بر آن ریزند و تخم آنرا نرم بکوبند و بر آن بپاشند
بدفعات و مخلوط نمایند تا آنکه مانند خمیر گردد و قرصها ساخته در سایه خشک نمایند و نگاه دارند و عند الحاجة استعمال نمایند بسیار طیب و نیکو است **المضار** مصدع
و مورث سدر و منحر و مظلم بصر و در حدیث آمده که هر که در شب جرجیر بخورد رگ جذام از دماغ او بحرکت در می آید و نزف الدم او را عارض میگردد و بعد از خواب و در
حدیث دیگر وارد است که احداث برص مینماید شب خوردن آن مصلح آن کاسنی و خرفه و سرکه است و بری آن ادرار بول و تحریک باه و اغلاظ و تیز از بستانی آنست
خصوصا تخم آن و تخم آن که حب الرشاد است و خواص مذکوره قوی تر از برک آن قوی الجلا است و آشامیدن آن با آب گرم مقی بلغم و با زرده تخم نیمبرشت محرک باه و مغلظ
و مسمن بدن و ضماد آن جهت کلف با عسل جهت بهق و نمش و با زهره گاو جهت شقاق ناخن سفید و اکثار آن مهیج دم و ثوران آن و انصباب مواد باعضای ضعیفه
مصلح آن شیر تازه دوشیده مقدار شربت از بستانی آن تا پنج درهم و از بری آن تا سه درهم بدل آن بوزن آن تودری یا تخم زردک بری یا تخم پیاز است **جرجیر**
الماء قرة العین است و در حرف القاف انشاء الله تعالی خواهد آمد **جرمیلک** بفتح جیم و سکون راء مهمله و کسر میم و سکون یاء مثناة تحتانیه و فتح لام و سکون کاف
بلغت کوهستانی و لرستانی و جاتلق اسم وادی است که ترکان انجا نبات آنرا نامند **ماهیت** آن نبتی است بسطبری انگشتی و طول آن زیاده بر شبری و رنگ ظاهر
آن مائل بسیاهی و باطن آن سفید و با صلابت و طعم آن شیرین و ساق آن قریب بذرعی و برک آن طولانی بقدر شبری شبیه بزبان و سبز تیره و لطیف و برکهای ساق
اطراف اعلای آن بقدر برک بید و گل آن کبود و از گل نیلوفر هندی بسیار کوچکتر و مستعمل بیخ آنست **افعال و خواص آن** چون که بکوبند و بیخ دندان
بپاشند بیخ میچسبد که از آن اکل و شراب آن ممکن گردد و سنون آن یکدو دفعه جهت رفع تعفن دندان و رویانیدن گوشت بن دندان مجرب و آشامیدن آن جهت
رفع زخمهای باطنی و اورام احشا و ضماد آن جهت جبر کسر و رفع جمیع زخمها و تشنج آن سفید **چرونجی** بکسر جیم فارسی و فتح راء مهمله و سکون واو و خفای نون
و کسر جیم و یاء **ماهیت** آن مغز ثمر درختیست هندی در اکثر کوههای هند میشود و درخت آن بمقدار نارنج متوسطی و برک آن به بزرگی برک الجهیر و بی التشریف و ثمر آن شبیه
بثمر قهوه و آلو بالو و فالسه و از آن بزرکتر و آنرا بهندی پیاره نامند و پوست خارجی آن نازک و در خامی سبز و بعد رسیدن بنفش و لحم آن در خامی سخت و بعد رسیدن
نرم و سبز و پستئی رنگ و چاشنی دار میباشد و آنرا میخورند و در آب حل کرده فشرده میسازند و بر آب نیز میریزند و مغز آن که در زیر لحم آن است در غلافی خشبی اندک صلب
از پوست پسته نازکتر و ضخیم تر از پوست حبة الخضراء و مغز آن بمقدار نصف نخود دکچکی و تخم آلو بالو و چرب و شیرین و لذیذ و بعضی این را حب السمنه دانسته اند و شاید

جرجیر

جرجیر الماء
جرمیلک

چرونجی

عير آن باشند زيرا كه هيأت درخت ثمر اين بهيأت درخت جز و يحيى نيست چنانچه ان شاء الله تعالى خواهد آمد **طبيعت** آن گرم در دوم و تر در اول **افعال و خواص**
آن جالی و منعض و مسمن بدن و كثير الغذا و در اكثر افعال قريب بحبة السمنه و چون نرم بسايند و تنها يا با ادويه مناسبه بر بشره بمالند بشره را صاف گرداند بسبب
جلائي كه دارد و تخم آن سرد و تر و دافع مضرت صفرا و غليان خون و تشنگی است **جري** بكسر جيم و راء مشدده و يا لغت عربيست بفارسي مارماهي و بمصري تيلور و بسرياني

جري

سلورس و بيوناني سلورس و بهندي كچيا مچهلي نامند **ماهيت** آن ماهي است عظيم الجثه فربه كه در درياي مصر بهم ميرسد سياه رنگ و بي فلس و باستخوان كمي
و شارب آن مانند مار باريكي و دراز و سر آن طويل و دهن آن مستطيل مانند خرطوم و گوشت آن رخو بالزوجت و باسهولت بسيار و يهودان آنرا نميخورند و حكيم مير محمد
مومن نوشته كه در تنكابن آنرا اسلي و در مازندران كليس نامند **طبيعت** غير نمك سود آن گرم و تر و نمك سود آن گرم و خشك **افعال و خواص** آن جالي
و باقوت جاذبه و قويه خوردن گوشت تازه آن كثير الغذا و مولد خون بلغمي و منقي و مصفي قصبه ريه و صوت و ملين بطن و جهت سل و نفث الدم نافع و گفته اند مملح آن جهت
امراض مذكوره سواي سل و نفث الدم انفع بسبب قوت جلاي آن و آشاميدن خون آن نيم اوقيه با هموزن آن سركه قاطع خوني است كه از حلق آيد و جلوس در طبيخ مملح آن جهت
قرحه امعا در ابتدا و جذب مواد بسوي ظاهر بدن و بدستور دخنه آن بمقعده و احتقان آن جهت عرق النسا بعديل و ضماد نمك سود آن جهت جذب خار و پيكان و جذب مواد بسوي
ظاهر جلد المضار گفته اند مولد بلغم لزج بطي الهضم و مصدع كرده و محدث برص است مصلح آن نمك سود نمودن و با سركه و نعناع و صعتر و آبكامه و سكنجبين خوردن است **فصل الجيم**
مع الزاء المعجمه **جزر** بفتح اول و ثاني و راء مهمله معرب گزر فارسي است و نيز بفارسي زردك و بهندي گاجر نامند **ماهيت** آن بري و بستاني ميباشد بري

جز

آنرا بيوناني اسطافالينوس اغريوس نامند و بعضي شقاقل دانسته اند و سهو است و بستاني آن دو نوع ميباشد بيخ يكي طويل و يكي مستدير سرخ و زرد و برگ آن
شبيه بشاهتره و از آن عريضتر و طعم آن اندك تلخ و ساق آن پراكنده و خشن و گل آن چتردار مانند شبت و سفيد و در ميان آن چتري ريزه مانند نيم و بنفش و بهترين
آن سرخ و شيرين و شاداب بلكه بستاني آنست **طبيعت** آن در دوم گرم و تر و بعضي در اول نيز گفته و با رطوبت فضليه **افعال و خواص** بستاني آن ملطف
و مفتح سده جگر و مقوي معده و ملين و مبهي و زياده كننده جوهر مني و منعظ و جهت قطع بلغم و سرفه و درد سينه و معده و جگر و اخراج سنگ گرده و مثانه و ادرار
نمودن بول مفيد اعضاء الصدر جهت ذات الجنب و سرفه مزمن اعضاء الغذا عسر الهضم و مرباي آن سريع الهضم و جهت استسقا مفيد اعضاء النفض و مسكن مغص
و مدر بول خصوصا بري آن و بدستور بزر بري آن كه دوقو باشد و همچنين برگ آن مهيج باه است خصوصا بزر بستاني آن كه نفع آن زياده است و حمول آن و نيز
تخم آن جهت عسر حبل نافع و چون بيخ و برگ آنرا در آب جوش دهند و نطول نمايند و يا بشويند بآن اطراف صبيان را يعني دست و پاي ايشان را جهت تحليل خون
منجمد شده در آن ها بسبب سردي نافع و مرباي آن با عسل بغايت مبهي و مقوي احشا و رحم و هاضمه و با افاويه مناسبه جهت تقويت كبد بارد و تجفيف رطوبات معده
و زيادتي تقويت باه و اعانت بر جماع انفع و حلواي آن نيز تنها يا با ادويه مناسبه قريب است بمرباي آن و لذيذتر از آن و مخلل يعني پرورده آن در سركه
جهت وابه و تحليل سپرز بعديل و مقوي معده و جگر بارد و دوشاب آن قريب بمرباي آنست و الطف و اقوي از آن و نبيذ آن كه آب افشرده آنرا با ربع آن عسل
بجوشانند و در خم كنند و بگذارند تا بجوش آيد و مسكر گردد بغايت مست كننده و بطي الانحدار و مصدع و عرق آن كه با ادويه مناسبه گرفته شود در جميع آثار نائب مناب
خمر است و اندك مسكر و ضماد برگ آن جهت آكله نافع جرم آن بطي الهضم و نفاخ و مضر محرورين و مصلح آن ادويه حاره و ابكامه و پخته آن با گوشت بزغاله مولد خلط صالح
مقدار شربت از جرم آن تا صد و شصت مثقال و از مربا و حلواي آن از ده مثقال تا بيست مثقال و از نبيذ آن تا پنجاه مثقال و از عرق آن تا هفتاد مثقال تخم آن محرك
باه و درين باب از اصل آن قويتر و عسر حبل را نافع و مانع مغص و در ساير افعال مانند آن و چون بگيرند آنرا با هموزن آن تخم شلغم و تربي را مجوف نموده در آن پر كنند
و سر آنرا بسته در زير آتش طبخ دهند و بر آورده بياشامند جهت اخراج سنگ گرده و مثانه و عسر البول مجرب گفته اند و آشاميدن يكدرهم آن با همووزن آن شكر جهت
وجع ساق با ضماد تخم و برگ آن با هم جهت قروح متاكله نافع مقدار شربت آن تا دو درهم بدل آن انيسون و دوقو است و جزر بري را در بلاد قزوين گزر انبند
و بيخ آن بقدر انگشتي و گل آن زرد و تخم آن در غلافي خارناك و در دوقو مذكور خواهد شد **طبيعت** تخم آن در اول سوم گرم و در آخر اول خشك **افعال و خواص** آن
با حدت لذع و در جميع افعال سواي باه قويتر از بستاني است و گفته اند بلكه در تقويت باه نيز اقوي است و مدر قوي و حمول آن جهت اخراج جنين و ادرار طمث و آشاميدن
آن جهت وجع صدر و شوصه و ظهر و استسقا و عسر البول و انتفاخ بطن و نهش و لسع هوام را مفيد و معين بر حمل و گفته اند كه چون آنرا آشاميده باشند و هوام شار آنرا

بکرد اذیت بسیار دو خوردن خام آن جهت رفع سموم و ضماد پخته برگ بیخ آن جهت انحلال خون که از سردی هوا باشد نافع و حمول بیخ آن منقی رحم معین بر حمل و بخور آن در
منازل بالخاصیت باعث گریختن هوام است از انجا مضر معده و حلق و عصب مصلح آن انیسون و حلوای جزر و شراب عرق آن در قرابادین ذکر یافت جزع بفتح جیم
و سکون زای معجمه و عین مهمله ماهیت آن سنگی است که در معدن عقیق که یمن و حبشه و کنبایت که از توابع گجرات است میباشد و بعضی شبیه بچشم با طبقات و خطوط سفید
و زرد و سرخ و سیاه و بعضی صفایحی و ذو طبقات زنگاری رنگ سبز رویی هم الحاصل سنگ آن ذو طبقات ملون بالوان می باشد بهر قسم که آنرا ببرند و تراشند و الوان و طبقات
آن ظاهر شود و بطبخ دادن بنوعی خاص الوان آن خوب ظاهر و براق و بارونق میگردد مانند عقیق که بطبخ رنگین میگردد و صفایحی بشکل نگین و غیر آنرا جزع و مدور را اشکال
و دیگر ملون بالوان را باباغوری و سیاه و سفید را سلیمانی و شفاف براق ملون بالوان زرد و سبز را عین الهر و بهندی لهسنیا نامند و این یعنی عین الهر بیشتر در معدن
یاقوت بهم میرسد نه در معدن عقیق چنانچه صاحب تحفه نوشته و در حرف العین انشاء الله تعالی بیان آن خواهد آمد خواه از معدن یاقوت حاصل باشد یا نرم و عین الهر
صلب بسیار اعتبار دارد خصوصا که اندرون جرم آن دو نیم خطا مثل رشته باشد بسیار اعتبار دارد و نیز هنود میمنت میدانند و بقیمت گران میگیرند **طبیعت آن**
در سوم گرم و خشک **افعال و خواص آن** جالی با حدت و جهت یرقان و منع خواب بشرب و جهت عسر ولادت پیچیدن آن در موی سر زنان مؤثر و تعلیق آن بر اطفال
مورث سیلان رطوبات از دهان ایشان و رفع ام الصبیان و نگاهداشتن آن با خود مورث هموم و غموم و خصومت مردمان با دارنده آن و دیدن خوابهای هولناک و رافع لقوه
و اکتحال آن جهت نزول آب و رفع بیاض و سنون آن جهت تنقیه و جلای دندان و ذرور آن قاطع خون و جهت رویانیدن گوشت تازه و بردن لحم فاسد آنرا نافع

فصل الجیم مع العین المهملة جعده بضم جیم و سکون عین و فتح دال مهملتین و ها لغت یونانی فولیون نامند **ماهیت آن** دو نوع میباشد صغیر
جبلی گیاه آن مایل بسفیدی رنگ بقدر شبری و برگ آن باریک و منفرش روی بالای آن مزغب و اطراف آن محیط بخارهای ریزه و بر اطراف شاخهای آن مانند قبه
و بران چیزی باریک سفید شبیه بموی و بر آن تخم و گل آن سفید مایل بزردی و ثقیل الرائحه با عطریت و اندک تلخ و بشیرازی کل اربه و بستانی آن را جعده
کبیر و بفارسی عنبر بید گویند برگ آن بزرگتر و کم بوتر از جبلی و منبت آن کنار آبها و جاهای نمناک و در فصل بهار روید و تا زمستان ماند و بعد از یکسال
از اخذ آن قوت آن ضعیف گردد و مستعمل جبلی آن **طبیعت آن** گرم و خشک در آخر دوم و بعضی در سوم خشک گفته اند **افعال و خواص آن** با قوت تریاقیت
و مسهله و مفتحه سدد جمیع اعضا و ملطفه اخلاط و مدر بول و طمث و آشامیدن طبیخ آن در دوا و فیه و نیم جهت تذکیه ذهن و رفع نسیان و نهش هوام و عقرب و تبهای
بارده و یرقان اسودی و تبهای بلغمی و سوداوی و اخراج دیدان و حب القرع و تحلیل ریاح و اوجاع جنبین و عسر البول و وجع مفاصل و تفتیت حصاة و ادرار حیض
و تنقیه رحم با سرکه جهت تحلیل سپرز و ضماد تازه آن جهت رطوبات صداع و تنقیه قروح مزمنه و اوجاع آن و التزاق و اندمال آنها خصوصا نوع کبیر آن و ذرور صغیر آن
جهت اندمال قروح ردیه و نشف رطوبات آنها و افتراش آن و دود کردن آن و پاشیدن آب منقوع آن نیز جهت گریزانیدن هوام نافع مصدع و مضر معده مصلح آن حماض
شربت آن از جرم آن تا سه درهم و از طبیخ آن تا بیست مثقال بدل آن پودنه کوهی و در تحلیل ریاح شیح و در اخراج کرم معده یک وزن و دو ثلث وزن آن پوست بیخ انار تازه
و در ادرار سلیخه است و اکتحال عصاره آن با عسل جهت حدت بصر نافع

فصل الجیم مع الغین المعجمة چغد بضم جیم و سکون غین معجمه و دال مهمله اسم فارسی
بوم است **ماهیت آن** مرغیست که در روز قوت باصره آن بسیار ضعیف میگردد و بسبب نور آفتاب بحدیکه نمیتواند از آشیانه و جای خود بر آید و پرواز نماید و قسم
می باشد بزرگ کوچک بزرگ جثه و آنرا بفارسی بوم و شاه بوم و بترکی سارو قوش و بهندی الو نامند و قسم اوسط سیاه رنگ و آنرا چغد و در شکابن کوره بوم و بهندی
چیله و قسم صغیر آنرا بترکی بیلاق و قسم کوچکتر از همه که تن آن بقدر قمری و سر آن بقدر نارنج کوچکی است آنرا مرغ حق و بهندی پیچه نامند **افعال و خواص**
آن خوردن گوشت آن مورث ابلهی و بیوقوفی در جمیع امور و آشامیدن خون و زهره آن با خاکستر چوب گز و عسل آمیخته جهت سلسل البول و بول در فراش و اکتحال خون و زهره
آن جهت شبکوری و لطوخ دل آن و جگر آن با کرم بروی صاحب لقوه و کردن [illegible] و قطور مغز آن با روغن بنفشه در سوراخ بینی طرف موافق صاحب شقیقه از مجربات
و طلای خون آن با روغن [illegible] جهت رستن [illegible] و گفته اند از خواص آنست که چون آنرا بکشند یک چشم آن مفتوح و یک چشم آن مطموس میباشد و تعلیق مفتوح آن باعث بیداری
و مطموس آن مورث خواب است

فصل الجیم مع الفاء جفت افرید بضم جیم و سکون فاء و تاء مثناة فوقانیه و مد الف و فتح فاء و کسر راء مهمله و یاء و دال
مهمله انطاکی گفته لغت یونانی بمعنی مزدوج و [illegible] مشهور بخصیة الثعلب است و بغدادی گفته اسم فارسی است و معنی آن المخلوق زوجا است و ابن الهیثم میاید

جزع

جعده

چغد

جفت افرید

مینمایداز یونانی بودن آن وغیر خصیة الثعلب است ولیکن در تقویت باه ازان اقوی است **ماهیت** آن گیاهی است بقدر شبری باشاخهای بسیار و باریک و برگ آن ریزه‌تر از برگ نخود وانبوه ملاصق بهم و به نزدیک ساق آن غلافها شبیه بهلیله و بادام تا سه چهار عدد و اطراف آنها خار دار و اندرون هر غلافی سه پرده در طول و در هر پرده پنج تخم شبیه بحلبه و صنوبری شکل و منابت آن بلاد شام و روم **طبیعت** آن در دوم گرم و در اول خشک و با رطوبت فضلیه و انطاکی در آخر دوم خشک گفت

افعال و خواص آن در تقویت باه قوی‌تر از خصیة الثعلب و محلل ریاح و مسکن مغص و اوجاع مفاصل و چون هفت مثقال تخم آنرا با گوشت بره یکساله بخورند و صاحب استسقای طبلی و لحمی یکهفته بآن مداومت نمایند و آب آنرا بیاشامند زائل گردد و مربای آن با عسل بغایت محرک باه و نطوخ آن بر انثیین جهت تحلیل ورم و ریح آن نافع **مضر** گرده **مصلح** آن کتیرا **مقدار شربت** آن دو درهم **بدل** آن شونیز است

جفت بوست ملاصق لبوب است و بر طلع نیز اطلاق مینمایند و جفت البلوط در بلوط مذکور شد و از مطلق این اسم مراد آنست

فصل الجیم مع الکاف

چکی بفتح جیم فارسی و کسر کاف مشدده و یا **ماهیت** آن ثمر درختیست هندی که بهندی و بنگالی کتهل نامند و در بنگاله بنسبت بلاد دیگر وفور دارد و خوب میشود و درختان عظیم و برگ آن بزرگتر از درخت گردکان و از درخت چنار که چکه و برگ آن بزرگتر از برگ نارنج و ترنج و در شکل شبیه بآن و اندک ضخیم‌تر ازان و چوب آن زرد رنگ و کهنه سالخورده آن زرد تیره مائل بسرخی و ثمر آن از تنه درخت و شاخهای آن بر می‌آید و آنچه نزدیک‌تر به بیخ آن باشد بهتر و شیرین‌تر میباشد و میگویند در زیر زمین از بیخ آن نیز بر می‌آید و آن بسیار شیرین و لذیذ و شاداب می‌باشد و ثمر آن در بزرگی و کوچکی مختلف میباشد کوچک آن تا یک آثار هندی و کمتر ازین نیز دیده شده و در آن دو سه دانه که بهندی کوده نامند میباشد و بزرگ آن تا یک من هندی که دوازده آثار بزرگی است هم میشود و دران صد صد و زیاده هم کوده میباشد و پوست آن در خامی سبز و بعد رسیدن زرد و بعضی زرد تیره و مائل بسرخی و ناهموار و دانه‌دار و بر دانه‌ها گویا اندک خاری بر آمده و هر چند دانهای آن درشت‌تر و بزرگتر باشد اغلب آنست که دانهای اندرون آن نیز بزرگ‌تر و شیرین‌تر می‌باشد و هیأت کتهل و درخت مانند شکنبه حیوانی است که برگردانیده حمل آنرا بالا کرده جوف آنرا مملو از چیزی کرده باشند و آن اصناف می‌باشد بعضی دانهای آن کوچک و نرم و بدبوی و این زبون‌ترین قسم آنست و بعضی دانهای آن متوسط و بعضی شیرین و بیرریشه و شاداب و شگفته و خوشبو و این را کهاجه نامند و بعضی دانهای آن بسیار لطیف و بیرریشه و شاداب و در دهن آب میشود و اگر از جوف آن بر آورده زمانی بگذارند خود بخود گداخته آب میگردد و این بهترین اصناف است و زود هضم میگردد و کم نفخ و کتهلیکه دانهای آن نرم و لزج باشد نفاخ و بطی الهضم است و بین دانهای آن چیزهای اندک نازک طولانی متصل بدانهای آن می باشد چهار تا شش و در بنگاله آنرا چاپنی نامند و بعد بر آوردن آنها را جدا نموده میخورند زیرا که آنها اندک صلب و ثقیل و نفاخ اند و مردم کم مایه آنها را نیز میخورند و نیز در جوف آن ریشها و ریشها می باشد که از پوست آن روئیده و واسطه شده میان دانهای آن و تخم آن که در جوف دانه آنست اندک صلب و بالای آن پوست نازکی و خام آن غیر مستعمل بلکه تخم آنرا بآتش بریان کرده با نمک میخورند لذیذ میباشد گویند مصلح او هاضم ثمر آنست و نیز مردم بنگاله تخم آنرا در ماهی بطور دو پیازه و قورمه گوشت نیز میپزند خوب و لذیذ می‌شود و چوبی که ثمر آن مدان درخت پیوسته و تا بواسطه ثمر آن رسیده بسطبری انگشتی و تا بقبضه دستی است و بطول یک شبر تا یکذرع تا بحسب کوچکی و بزرگی ثمر آن و آنچه ازان در جوف ثمر است اندک نرم میباشد خصوص طرف اعلای آن و آن چوب را بهندی و بنگاله موسله کتهل نامند و بر اطراف آن و قریب بپوست آن خصوص محل اتصال آن بدرخت رطوبت بسیار چسبنده لزجی میباشد که آنرا بهندی لاسه کتهل نامند و بهر جا که برسد بدشواری ازان جدا میگردد و تا دست را بروغن چرب ننمایند خوب جدا نمیشود چنانچه شنیده شد که اهل هند و بنگاله نزدیک سر کتهل را در هنگام خامی که در آن وقت لاسه آن بسیار چسبنده می باشد بریده یا خراشیده و تیغ زده رطوبت آنرا گرفته بکاه آلوده خصوص بکاه برنج که بفارسی پشال برنج و بهندی نروه گویند ازان آلوده آن کاه را در صحرا متصل کام که شیر می آید و آدم و گاو و بزو گوسفند را ضایع میکند پهن نموده طعمه مثل بز و یا میش انجا بسته در کمین بالای درخت می نشینند و چون شیر بطمع طعمه داخل آن گردید کاه لاسه آلوده بر دست و پای آن می چسپد برای جدا کردن آن از غصه دستها را بر سر و صورت میمالد و بر سر و صورت می چسپد و چشمها بند میشود و بعد ازان از غصه میغلطد که در تمام بدن آن می چسپد که بدن آن بنظر نمی آید گویا توده کاه میشود و بس مردمان از درخت پائین آمده چوبهای سنگین آنقدر میزنند که بسهولت همه استخوان آن شکسته می میرد و نیز بهمین طور آهو و گوزن و دیگر حیوانات را زنده میگیرند و صیادان طیور بر سر نیها نیز آلوده باهستگی بر طیور که بر اشجار نشسته باشند میرسانند بر آنها می چسپد پس آنها را میگیرند **طبیعت** ثمر آن در آخر دوم گرم و در اول آن خشک و با رطوبت فضلیه

افعال و خواص آن مبهی و منعظ و ممسک و نفاخ و بطی الهضم و ثقیل و مفسد خون و مولد

جفت

چکی

خواص عظما

خون غلیظ سوداوی و امراض حادث از آن و مصلح آن نمک و موز و آب سرد بالای آن خوردن و در بعضی امزجه با کره تازه خوردن و مربا و حلوای آن نیز بسیار لذیذ میگردد
ولیکن باید که اندک نمرس و بی ریشه باشد که آنرا مربا پزند و یا حلوا سازند و قدری مشک و زعفران با گلاب سوده در آخر داخل نمایند و ضماد چوب میان آن یعنی موصلی آنرا
چون بسوزانند و به تنهائی و یا با فضله کبوتر و اندک آهک منفجر کننده دماميل و اورام و مفتح جلد است و گویند که از خواص آنست در خانه که باشد مار دران خانه داخل
نشود و چندان اصلی ندارد و چون بر برگ نازک آن قدری روغن گاو تازه بمالند و بر زخم کهر کهره که از قروح ساعیه است گذر بندند انشاء الله تعالی ملتئم گردد

چکوتره بفتح جیم فارسی و کاف و سکون واو و فتح تاء مثناة فوقانیه و راء مهمله و ها لغت هندی است و بتاوی نیز نامند **ماهیت** آن نوعی از لیموست درخت
آن از درخت نارنج عظیم تر و برگ و گل آن نیز از برگ و گل نارنج بزرگتر و ثمر آن بزرگ تا بقدر هندوانه متوسطی و پوست آن ضخیم تر از پوست نارنج و مغز آن سرخ رنگ جدا جدا
میخوش و کم آب تر از نارنج و در بلاد گرم سیرات کثیر الوجود و در بنگاله از همه بلاد هند خصوصا در هوگلی بهتر میشود و شاداب شیرین و ترشی کمی که بدون قند میخورند **طبیعت**
آن سرد و تر در دوم **افعال و خواص آن** قریب بنارنج است **چکوند** بفتح جیم فارسی و کاف و سکون واو و خفای نون و دال چهار نقطه هندی لغت هندیست
و آنرا بنوار نیز نامند **ماهیت** آن گیاهی است هندی بقدر دو ذرع و برگهای آن ریزه مخروطی شکل معکوس یعنی طرف عریض آن بالا و باریک آن پایین
متصل بشاخ و در وقت طلوع آفتاب باز میگردد و تمام روز باز میماند و بدبو و تلخ و تخم آن در غلافی شبیه بماش و تخم ترب و دانه آن نیز شبیه بدان الا آنکه عریض تر و دو اند
طولانی و لوزی شکل و بسیار صلب که تا چند روز در آب گرم نخیسانند نرم نمیگردد و سائیده نمیشود و بعضی گفته که سنگ سبو به همین است و بعضی غیر آن دانسته اند **طبیعت**
آن گرم و خشک در دوم **افعال و خواص آن** محلل و جاذب آلوبا والقویا جهت دفع اذیت باد و اکثر امراض جلدیه مانند قوبا و بهق و جرب نافع و خوردن برگ
پخته آن و آشامیدن آب نقوع تخم آن و ضماد سائیده جرم آن بتنهائی و یا با اندک کوکرد زرد خالص که بهندی امله سار نامند و یا با اندک تیهر که بهندی
راک گویند نافع بشرط تکرار عمل و مداومت بدان چند روز و چون آنرا در ظرفی کرده در جای گرم مانند پشت اجاق تا یکهفته بگذارند تا خوب بخیسد و بجوش آید پس بسایند
بتنهائی و یا با ادویه مناسبه برقوبا ضماد نمایند انفع است و ضماد سائیده آن با آب لیمو جهت برص با تکرار استعمال نافع و گویند بیخته آن که با ماست ممزوج
کرده در آفتاب گذارند تا بجوش آید جهت داء الثعلب که موی [illegible] باشد و قوبا را نیز با تکرار عمل که اولا موضع علت را خوب بمالند که سرخ و قریب بخون آلود گردد پس
بمالند و خوردن برگ پخته آن بطریق مسلوق از برای دفع وبا و امراض مذکوره مجرب چنانچه نقل است که در سالی در بنگاله قحطی افتاده و در قریه از قرای آن وبا بهم رسیده مردم
آن قریه بکوهستان حوالی آن رفتند کسانیکه این گیاه را خورده بودند از وبا نجات یافتند و کسانیکه نخورده بودند اکثر هلاک شدند و ضماد پوست بیخ آن با ثمن وزن آن زاج سفید با آب
لیمو که خوب نرم بسایند و اندک رقیق باشد جهت رفع قوبا مجرب با تکرار عمل و خوردن آن نیز که حب بسته مقدار ریگ گوله آنرا ناشتا بلع نمایند تا سه روز و بعضی تا یکدو دست
اجابت نمایند اما باید که آنچه برای خوردن است زاج آنرا بریان نموده باشند و وزن آن کم باشد که در یک گوله پوست بیخ آن یک ماشه زاج باشد بلکه ازین هم کمتر در بعضی
امزجه و آن بسیار تلخ میباشد والعلم عند الله تعالی

فصل الجیم مع اللام

جلاب بضم جیم و فتح لام مشدده و الف و باء موحده **ماهیت**
آن از جمله اشربه است که جهت تقویت قلب و رفع خفقان و توحش و مالیخولیا و امثال اینها ترتیب میدهند و با عرقهای مناسبه می آشامند دستور ساختن آن آنست
که بگیرند نبات سفید و یا شکر سفید مقدار یکمن و با سه من گلاب بر آتش ملایم بجوشانند و کف آنرا بگیرند و صاف نمایند تا بنصف رسد پس یک درهم زعفران بگلاب سائیده
داخل نمایند و در ظرفی نگاهدارند و عند الحاجت با آب سرد و یا با یکی از عرقهای مناسبه حل کرده تخم بالنگو و یا فرنجمشک و یا ریحان و یا امثال اینها بران پاشیده
بنوشند و اگر حرارت در مزاج غالب باشد بزرقطونا بر آن بپاشند و اگر برودت غالب باشد عنبر و مشک از هر یک دو دانگ داخل جلاب نمایند در آخر طبخ جلاب طبی
عبارت از همین است **چلاپا** بفتح جیم عجمی و لام و الف و فتح بای فارسی و الف زائد دوائیست جدید که در عرض جدید در بلده مسیحی بچلاپا یافت میشود و اطبای آن
بلد خواص آنرا یافته ببلدان دیگر برده و بانکلیسی جلب نامند **ماهیت** آن بیخ گیاهی است عنبر و کهنه آن مایل بسیاهی در شکل فی الجمله شبیه بشلغم و چغندر کوچکی و سطحی
بی طعم و رائحه غالبی که مسکره طبیعت باشد و آنرا بریده و یا چهار شق نموده خشک کرده از انجا می آورند **طبیعت** آن گرم و خشک در دوم **افعال و خواص آن**
با قوت مسهله بمبالغه و اندک قابضه و غیر مسکره طبیعت چنانچه ریوند است و خطریکه مازریون و غیر آن دارند ندارد و احداث گرمی نمی نماید و جهت اکثر امراض مانند
صداع کهنه و صرع و نوازل قدیمه و سرفه کهنه و حمیات مزمنه و وجع گرده و ظهور عرق النساء و مفاصل و قولنج و استسقا و یرقان و امثال اینها نافع و طریق استعمال آن جهت

چکوتره

چکوند

و در وقت غروب آفتاب برگهای آن نیز پیوسته میباشد چنانچه

جلاب

چلاپا

اسهال آنست که مقدار یکدرهم تا یکمثقال آنرا نرم کوبیده و بیخته تا پنج مثقال قند سرشته بخورند و بالای آن عرق رازیانه و یا انیسون بیاشامند که معین بر عمل آنست و از برای رفع امراض معجون آن با ادویه مناسبه و نیز نقوع آن در آب که یک شبانه روز آنرا نیم کوفته در آب بخیسانند و صاف نموده با شکر و یا با شربت ورد و یا با شربت بنفشه و یا امثال اینها بحسب حاجت بیاشامند مقدار شربت آن از نیم درهم تا دو درهم بدل آن جوزقان است که آن نیز از ادویه جدیده است و در حرف المیم انشاء الله تعالی خواهد آمد

جلد

جلد بکسر جیم و سکون لام و دال مهمله بفارسی پوست و بهندی چمره و کهال نیز نامند ماهیت آن معلوم است و بهترین آن جهت اکل پوست بره و بزغاله یکساله فربه است والذهبه پوست مرغ فربه بخته است طبیعت آن بحسب هر حیوانی مختلف می باشد و نسبت بگوشت آن سرد و خشک افعال و خواص آن آشامیدن پوست اندرون سنگدان و چینه دان آن طیور خصوصا سنگدان خروس خشک کرده سائیده با طلاء و با ماء العسل جهت وجع معده و الصاق پوست سر بزغاله تازه ذبح نموده بر سر صاحب سرسام مفید و مجرب است پیچیدن عضو افعی گزیده در پوست تازه نیز جهت جذب سمیت آن و پوست گوسفند جهت قروح خبیثه و حکه و جرب و تربیت پوست جهت قطع خون جراحت تازه پیچیدن عضو ضربه و صدمه رسیده در پوست بز یا گوسفند و یا امثال آن که تازه و گرم گرم حین ذبح باشد مسکن وجع و ورم آن و بدستور جهت تحلیل ورم بارده مفید و روغن پوست گردن جهت التیام جروح و قروح مفید که قطعه پوست گردن را در روغن کنجد انداز ندو در آفتاب مدتی بگذارند و چون آن روغن بخرج آید روغن تازه دیگر در آن ریزند و خاکستر جمیع پوستها جهت بواسیر و سوختگی آتش و سحج جلد و ضماد سوخته پوست اسب آبی با آرد کرسنه سه روز متوالی جهت رفع سرطان مجرب است سوخته پوست قنفذ بری با روغن زیتون جهت داء الثعلب و محرق پوست افعی جهت داء الحیه مفید و آشامیدن پوست سوخته افعی که کسی را گزیده باشد زائل کننده سمیت نموده است چون پوست آنرا کنده سوخته نزد وی با و بخورانند و سوخته پوست ته کفش کهنه جهت سحج عارض از موزه و کفش تا دام که تورم نکرده باشد و جهت سحج عارض میان رانها از حرکت و جهت سوختگی آتش نیز و تعلیق پوست فیل جهت تسکین حمیات بارده و پوست شغال جهت گزیدن سگ دیوانه و منع نرسیدن ایذای آن و تعلیق پوست آن بر کمر جهت دفع بواسیر و پوست بوزینه بر درخت مانع سرما زدگی آن و گذاشتن پوست مار در لباسها و امتعه مانع کرم زدن آنست و پوست حیوانات ماکول دیر هضم و مولد خلط صالح متین قلیل الدمویه و مصلح آن مهرا پختن و با سرکه و مری و ابازیر و افاویه خوردن و پختن با دهان حاره نمودن و یا با انجیر و عسل خوردن و نیز قدری از خواص جلود حیوانات در ذکر اسماء آنها بیان شده و انشاء الله تعالی میشود

جلنار

جلنار بضم جیم و سکون لام و فتح نون والف و رای مهمله معرب گلنار فارسی است و این را گل انار صد برگ و هزاره نیز نامند جهت آنکه گل آن بسیار بزرگ و پر برگ میباشد و نیز گل انار نری نامند جهت آنکه ثمر نمی بندد مگر بندرت و ثمر آنرا منحوس میدانند و در هر خانه و باغی که ثمر آورد میگویند و آنرا خراب و ویران میگردانند ماهیت آن بری و بستانی و سرخ و سفید و درخت آن مشابه به درخت انار الا آنکه اندک انبوه تر می باشد و بسیار بلند نمیشود و بهترین آن فارسی است یا مصری طبیعت آن در اول دوم سرد و خشک افعال و خواص آن قابض و حابس سیلانات و رادع و مجفف و مقوی اعضا و جهت استحکام دندان و لثه و اسهال دموی و صفراوی و رطوبی و زلق امعا و سحج و قرحه آن و نزف الدم هر عضو و ادرار طمث و بواسیر و جرب و حکه و منع ریختن مواد بمعده و فتق شرباً و ضماداً و طلاءً و چون با سرکه بجوشانند و بدان مضمضه کنند جهت بدبوئی دهان و قلاع آن و استحکام لثه و دندان و ضماد آن جهت التیام جراحات و بدبوئی زیر بغل و منع تزاید اورام و انصباب بسوی آن اعضا و ذرور آن جهت نزف الدم قروح و سحج و لطوخ آن با سرکه و طین مغره بر حوالی رحم مانع انصباب مواد بسوی آن المضار مصدع و مسدد و مصلح آن کتیرا مقدار شربت آن از یکدرهم تا دو درهم بدل آن بوزن آن اقماع رمان و یا پوست تازه ریشه انار و یا حضض و بلوط و عصاره آن که تازه آنرا کوبیده فشرده آب آنرا گرفته خشک کرده مانند عصاره لحیه التیس و آنکه خشک آنرا در آب جوش دهند تا قوت آن در آب باز داده شود و پس بمالند و صاف کرده باز بجوشانند تا منعقد گردد و در جمیع افعال قویتر و لطیفتر از جرم آنست و گفته اند از خواص آنست که چون روز چهار شنبه در وقت طلوع آفتاب یک عدد غنچه ناشکفته آنرا صاحب رمد و معتادین بآن از درخت بدهن بچسبند و فرو برد تا یکسال رمد نکشد و مجرب دانسته اند و سفوف و اقراص آن در قرابادین ذکر یافت

جلنجبین

جلنجبین بضم جیم و فتح لام و سکون نون و فتح جیم و کسر بای موحده و سکون یای مثناة تحتانیه و نون معرب گلنگبین فارسی است یعنی برگ گل سرشته با هموزن آن عسل که حقیقت و اصل آنست و مجازاً بر معمول از شکر و گل هموزن آن بفارسی گلقند و گلشکر را که گل کمتر و شکر سفید زیاده باشد گل شکری نامند و بهترین آن آنست که نیکو و محکم سرشته و گل آن خوشبو و تازه و عسل و یا شکر آن خالص سفید جید باشد و بسا باشد که باز درین محتاج بداخل کردن عسل و یا شکر شوند زیرا که انعقاد از عسل و شکر کم تخمیر نیکو نمی یابد و حفظ آن نمیتوانند نمود از فساد و در قرابادین در حرف الواو و در ورد و تمام آن ذکر یافت طبیعت عسلی آن گرم و خشک در دوم و شکری آن گرم

در دوم و تر در اول **افعال و خواص آن** هر دو نوع مقوی دماغ و معده و مجفف رطوبات غریبه و مانع صعود بخارات بدماغ خصوصاً خوردن آن بعد طعام عسلی آن جهت مبرودین و مشایخ و کسانیکه در دماغ ایشان رطوبت غالب باشد و جهت فالج و وجع مفاصل و نقرس و تفتیت حصاة و عسر البول و باربع آن معجون کمونی جهت تحلیل ریاح غلیظه و قولنج و اوجاع ظهر و انهضام طعام و مداومت آن در زمستان باعث حفظ صحت و شکری آن جهت محرورین و جوانان و رفع مبادی وسواس و جنون و ممزوج آن باهموزن آن معجون اسطوخودوس و نصف آن معجون بنفشه که خوب سرشته باشند مداومت استعمال بدان جهت رمد کهنه و رفع بخارات و ضعف بصر و صداع و شقیقه و رفع سدد و دفع اخلاط محترقه مجرب است و آشامیدن مطبوخ عسلی آن با تربد و تخم کرفس که مکرر صاف نموده باشند جهت لقوه و فالج و استرخای دهان و زبان و مبادی مفاصل و مطبوخ شکری آن با تمر هندی و عناب جهت دوار و سدر و گلقند را چون در آب طبخ دهند و مالیده صاف نمایند نائب مناب شربت آنست شیخ الرئیس در معالجات سل قانون نوشته که ضعیفه سل داشت و من او را بخورانیدن گلقند معالجه نمودم که تا مدتی گلقند میخورد و مقدار معتدی بمصرف رسانید که مرا از بیان مقدار آن خجالت می آید و صحت یافت **المضار** معطش و مضر کبد و **مصلح** آن خشخاش **مقدار شربت** از جرم آن تا چهار مثقال و مطبوخ آن تا شش وزن آن آب که تا بنصف رسد تا چهار ده مثقال و قوت عسلی آن تا چهار سال و شکری آن تا دو سال باقی میماند

جلوز بضم جیم و فتح لام مشدده و سکون واو و زای معجمه و بکسر جیم نیز آمده اسم عربی فندق است و بعضی بر بادام کوهی نیز استعمال مینمایند و حب الصنوبر کبار را نیز مینامند و این بجهت اشتباه جیم بحاست چه بحاء مهمله حب صنوبر است و صاحب اختیارات بدیعی نوشته که آنچه محقق است جلوز لوز بری است و روغن و بیرا زیت الهرجان و السودان نیز گویند و اهل مغرب الاقصی رجان وارقان خوانند و آن بادام کوهی است که بشیرازی بخرک گویند قایم مقام چلغوزه بود در منفعت **طبیعت** آن گرم در اول و گویند در دوم خشک در اول و با اندک رطوبت فضلیه **افعال و خواص آن** مهی و زیاده کننده منی و جهت درد پشت و عصب و استرخا و عرق النسا و گزیدگی عقرب و رتیلا نافع دیر هضم و دیر از معده میگذرد و **مصلح** آن شکر **بدل** آن چلغوزه است

جلید بفتح جیم و کسر لام و سکون یای مثناة تحتانیه و دال مهمله بفارسی تگرگ و بهندی اوله نامند و در طبع و جمیع آثار و افعال مانند ثلج است و از آن کثیف تر و گفته اند چون تگرگ را بر باد جه گریبان نمایند و بر گرون صاحب سلعه که در بنگاله مرضی میشود که بهندی گیکه نامند بندند باعث تحلیل آنست و لیکن وجع و سوزش بسیار مینماید و چون بر عضویکه سوخته باشد بمالند وجع و التهاب آنرا تسکین دهد و چون تگرگ را بر زمین اندازند که آب شده و گل آنرا بر دملی که سوزش و التهاب بسیار داشته باشد بمالند تسکین دهد و چون آن گل را گلوله نموده خشک نمایند و عند الحاجة با آب تر نموده ضماد نمایند نیز همین اثر دارد

فصل الجیم مع المیم

جمار بضم جیم و فتح میم مشدده و الف و راء مهمله و بزای معجمه نیز آمده و آنرا قلب النخل و لب النخل و شحم النخل نیز و بفارسی پنیر نخل نامند **ماهیت** آن چیزیست سفید رنگ شیرین قریب بطعم شیر که سر درخت نخل موضع طلع میباشد که چون آنرا ببرند و بیرون آورند آن درخت از ثمر می افتد و دیگر ثمر نمیدهد و بهترین آن سفید تازه شیرین آنست **طبیعت** آن در آخر اول سرد و در وسط آن خشک **افعال و خواص آن** مقوی معده و احشا و قاطع اسهال خون و غیر آن و جهت نفث الدم و درد سینه و رفع خشونت آن و حلق و نیکوئی آواز و تصفیه آن و جهت سرفه و غلبه صفرا و غلیان خون و منع تحلیل ارواح خصوصاً روح طبیعی و جذب حرارت غریبه از بدن و رفع قی صفراوی و خمار و ضرر نبیذ و لاغری کرده تا سید طبیخ آن نافع خصوصاً با شکر و ضماد آن جهت گزیدن زنبور **المضار** مضر ریه و مولد ریاح و خلط خامی و بطی النزول از معده و **مصلح** آن عسل و سکنجبین و خرما و زنجبیل پرورده **بدل** آن حماض است

جمجم بکسر جیم و سکون میم **ماهیت** آن بیخی است شبیه بزردک بری و باریک و دراز و اندرون آن سفید و بیرون آن مابین سفیدی و زردی و خوشبوئی و با اندک تلخی و تندی و شیرینی و از بلاد چین خیزد و از آنجا بخارا و سمرقند و سایر بلاد میبرند و آنرا باسورنجان زرین از زمین بر می آورند و در لرستان آنرا کرز موشان نامند و ساق و برگ آن شبیه بزردک است **طبیعت** آن در سوم گرم و خشک **افعال و خواص آن** جهت خناق و ربو و سرفه و ضیق النفس و نزف الدم و ذات الریه و ذات الجنب و نیم مثقال آن جهت خفقان شربا نافع و تشبیر استعمال آن با بهمن سرخ و سفید و شکر است جهت تحریک باه و مربای آن در جمیع افعال قویتر و در قرابادین ذکر یافت **مضر** سپرز **مصلح** آن صمغ عربی **مقدار شربت** آن یکدرهم **بدل** آن سه وزن آن سکنجبین و ابن الدلیل گفته که از یکمثقال تا یکمثقال و نیم آن با جلاب رافع خفقان در حال و از مجربات است

جمد بفتح جیم و سکون دال مهمله بفارسی یخ نامند و در طبیعت و افعال مانند ثلج است و از آن لطیفتر و خوبی و بدی آن بآبی که از آن منجمد میگردد بر میگردد و جهت حیضه و تبهای صفراوی و محرقه بغایت نافع و ضماد آن بر پیشانی جهت منع رعاف مجرب و چون چشم کسی از سردی برف و یخ و هوای بسیار سرد و ورم کرده و درد نماید میل یخی که در میان تنه یا شاخه اشجار منجمد شده باشد باندرون چشم کشند مفید است

جلوز

جلغوزه

جمار

جمجم

جمد

جبست

ورم و درد آن زائل میکرد و مضر اورام باطنی و اعضا است **جبست** بفتح جیم و فتح میم مشدده و سکون سین مهمله و تاء مثناة فوقانیه **ماهیت آن** سنگیست در صفرا که مادیه آ
در سه منزلی مدینهٔ طیبه بهم میرسد بعضی از آن سفید و بعضی سرخ و بعضی آسمان جونی و تا مقدار یکرطل میشود و در معدنی که در انجا است تکون می یابد و گفته اند مادهٔ تکون آن زیبق
قلیل و دهنی کبریت کثیر جیدست و ضعیف النضج و طبخ تام که بنیافته باعتبار نقصان حرارت والا یاقوت میگشت و بهترین آن سرخ ارغوانی شفاف است **طبیعت آن** گرم
و خشک در سوم **افعال و خواص آن** آشامیدن آن محلل اورام و رافع خفقان و غثیان و غشی و مستی و طلای آن جهت ورم چشم و خراج و پوشیدن انگشتری مصنوع
از آن جهت نقرس و قضای حاجات و محبوبی نزد خلایق و در زیر سر نائم گذاشتن باعث دیدن خوابهای مشوش مقدار شربت آن تا نیم درهم و در ظرف مصنوع از آن اکل

جمل

و شرب در آثار مانند آشامیدن جرم آنست **جمل** بفتح جیم و میم و لام بعربی ابل نیز و بفارسی شتر و بهندی اونت بضم الف خفای نون و سکون واو و تای جهار
نقطه هندی و بچه آنرا بعربی جرود داخل نامند **ماهیت آن** معروفست از حیوانی زیرکتر است از حیوانات دیگر چون رنجور شود برگ بلوط خورد و چون آنرا مار گزد خرچنگ
خورد و بهترین آن یکساله فربه اعرابی راعی سرخ رنگ و اشقر است **طبیعت آن** در دوم گرم و در اول سوم خشک **افعال و خواص آن** خوردن گوشت آن
مقوی باه و اعضای منعظ قوی و جهت تب ربع و عرق النسا و وجع ورک مزمن و یرقان اسود و حرقة البول نافع و طلای گوشت سوختهٔ آن جهت قوبا و طلای پیه تازه
که هنوز گرم باشد جهت کلف مجرب و جگر آن رافع نزول الماء فی العین و مقوی باصره و طلای پیه آن بواسیر را مفید و نگاه داشتن آن در هر جا که خواهند گزندگان از آنجا
و مداومت اکل رئه آن مورث کوری و حمول مغز ساق آن با پشم بعد از طهر سه روز متوالی معین بر حمل و نقوع سرگین خشک آن قاطع رعاف و آشامیدن آن با ادویه
مناسبه جهت صرع و ضماد تازهٔ آن جهت خنازیر و بثور و بخور و طلای آن جهت تاکیل مؤثر و خوردن کوهان آن جهت تنقیه رحم و بواسیر و قطع خون و شقاق و انفخه یعنی پنیر مایه
بچه گاه بخورده آن بغایت مقوی باه و منعظ و منجمد کننده جامد و گدازندهٔ منجمد از اخلاط و منی و مسمن بدن و آشامیدن کف دهن آن در حین مستی مورث جنون و چکانیدن آن
آب بوده در دماغ جمل باعث زوال مستی آن و آشامیدن شیر آن جهت استسقا خصوصا با بول آن مجرب و در قرابادین و در مقدمه این کتاب نیز دستور آشامیدن
آن ذکر یافت و بول آن بتنهایی نیز مؤثر و مدر قوی و مسهل زرد آب جهت سرفه و زکام و ورم جگر و استسقاء و یرقان و سدهٔ جگر و تقویت باه و رفع مستی بسرعت و بوئیدن
آن جهت تفتیح سده مصفاة و رفع چشم و قطور گرم کردهٔ آن در گوش مسکن وجع آن و جهت رفع ثقل سامعه مؤثر و نطول جوشانیدهٔ آن با حرمل جهت نقرس و فالج و خدر اورام
مجرب و ذرور موی نازک آن جهت تنقیه و اندمال قروح و سوختهٔ آن جهت قطع سیلان خون جراحات و سعوط آن جهت حبس رعاف و بستن موی آن بر ران چپ رافع
سلسل البول و بستن کنه شتر بر آستین عاشق باعث زوال عشق آن و چون گندم را بعرق آن تر کرده بخورد طیور دهند بیهوش شوند و کف دهان آن نیز همین اثر دارد
و گوشت آن غلیظ و ردی الکیموس و ثقیل و مولد خون سوداوی مصلح آن با نمک و شبت و عهر الجتن و بادیت کابلی جوشانیدن و فلفل و گردیا و زیرهٔ کرمانی داخل کردن یا بعد
خردل خوردن و بعد از آن سرکهٔ خالص و آب کامه با سرکه کبر مخلل یا با استغفار آشامیدن محرور المزاج را و برای غیر اوجاع مفاصل و مبرود المزاج را مربای زنجبیل خوردن نیست

جمهوري

جمهوري بفتح جیم و سکون میم و ضم ها و سکون واو و کسر را مهمله و سکون یا **ماهیت آن** شرابیست که مثلث را با آب بجوشانند تا آب بسوزد و مدتی
بگذارند پس استعمال نمایند و بعضی شراب انگوری سه ساله را جمهوری نامند و بعضی گفته که آب انگوری است که جوشانیده تا بنصف رسیده باشد پس در خم کرده
آنرا شراب سازند **طبیعت** گرم و خشک **افعال و خواص آن** منضج و محلل و مشهی و مبهی و معین بر جماع و سریع الانحدار و مولد خون صالح غلیظ و مسخن

جمیز

احشا است **جمیز** بفتح جیم و فتح میم مشدده و سکون یای مثناة تحتانیه و زای معجمه و بیونانی اسفومغری یعنی تین الاحمق و بهندی گولر و چون در جوف ثمر آن
پشه میباشد لهذا آنرا ثمر پشه میگویند **ماهیت آن** ثمر درختی است شبیه بانجیر و شیر آن بسیار غلیظ و برگ آن شبیه ببرگ توت و در سالی سه مرتبه و چهار مرتبه نیز ثمر
میدهد و ثمر آن بی گل از ساق آن بر می آید بمقدار آلوچه سبز و سفید رنگ و بعد رسیدن بعضی سرخ میگردد و تخم آن بزرگی تخم انجیر و در بعضی بلا تخم و بچه پشه میگردد
تا آنکه آنرا تیغ نزنند و منبت آن بلاد شام و حوالی آن و در هند و بنگاله بسیار است بلکه درین هر دو بلد انواع میباشد و شیر آنرا بدین نحو میگیرند که شاخ آنرا خراشیده
بقسمی که باصل درخت نرسد و در ایام بهار پیش از آنکه ثمر آید و آنچه از آن بر آید بصدفی جمع مینمایند یا در ظرف سفالی لعابدار و یا چینی و یا شیشه و آن غیر انجیر بریست
چه انجیر بری از سموما ت و ماکول نیست و آنرا در دیلم دیو انجیر و جمیز را شلکا انجیر گویند و ماکول است **طبیعت آن** در دوم گرم و در اول تر **افعال و خواص آن**
جهت سوء کسن و سرفهٔ یبسی و درد سینه و نفث الدم و سپرز و گرده نافع و لعوق آن که برگ و ثمر و شاخ آنرا جوشانیده صاف کرده با شکر بقوام آورده باشند جهت ربو و ضیق النفس

وسرفه مزمن وگرفتگی آواز مجرب و مطبوخ نیم رس آن جهت نفث الدم از سینه و دو اسیر و یک مثقال از برگ سائیده آن با آب جهت قطع اسهال مجرب با هموزن آن
شکر جهت سرفه آزموده و ضماد عصاره برگ آن جهت تحلیل دمامیل و نضج آنها و آشامیدن آن با اشق جهت قروح سر و گزیدگی جانوران سمی و طلای آن نیز سود مند
وگویند خوردن ثمر پخته آن با پسته جوف آن مانع رمد است بمداومت دران حال و شیر آن گرم و با حدت ولیکن ضعیفتر از شیر انجیر و با قوت ملینه و محلله اورام صلبه و مسهل
اخلاط غلیظه و ملصق جراحات و خضاب و آشامیدن نیم درهم آن جهت تحلیل سپرز و بهقهای بارده و بالرزو سروی و خاکستر چوب آن جهت قروح ساعیه و اکله
و نار فارسی مجرب و ثمر آن ردی الغذاء و نفاخ و مضر معده و مورث حمیات و مصلح آن انیسون و سکنجبین و گلنگبین و آشامیدن آب سرد بالای آن و نوعی
از آن کوچکتر از آلوچه است و شیرین و بعد رسیدن سرخ میگردد و بر بالای آن از شیره آن چیزی منتشر کرده مانند دانه نبات منجمد میگردد و آنرا قومی حماط مینامند و در
فلسطین و بنگاله بسیار است و در فلسطین مشهور و معروف بسبلی و در هند و بنگاله بکولر کوچک درخت آن بزرگتر از انواع دیگر آن و ثمر این محتاج به تیغ زدن نیست و لعوق
آن با اندک کتیرا و صمغ عربی که نرم سائیده در آخر طبخ بر آن بپاشند تا آنکه بقوام انگشت پیچ آید جهت سرفه و امراض صدریه و تحلیل مواد و رفع اعیا نافع **فصل الجیم مع النون**
چنپیا بفتح جیم فارسی و سکون نون و فتح باء فارسی والف **ماهیت آن** درختی است هندی و سه صنف میباشد یکی گل آن زرد و دیگری سرخ گلابی و درخت این هر دو
صنف کوچکتر از درخت گردکان و برگ این اندک باریکتر از برگ آن و صنف سوم درخت آن عریضتر و برگ آن کوتاه تر و عریضتر و گل آن طولانی و رنگ آن سفید و این را ناک
چنپا نامند و مستعمل در ادویه گل صنف اخیر آنست و گل هر سه فی الجمله شبیه بلاله و برگهای آن پنج عدد و باریکتر و بلند تر تا بقدر طول و بند انگشت ضخیم و خوشبو و تند بحدیکه در
محرورین احداث رعاف مینماید و در میان گل آن چند دانه زیره مانند انکه در اکثر گلها است میباشد **طبیعت آن** گرم و خشک **افعال و خواص آن** استشمام
آن مقوی قلب بارد و خوردن آن دافع بلغم و ریاح و قاطع اشتهای طعام و گویند چون سر درخت آنرا بریده و تنه آنرا بقدر رسته چهار روز گذاشته بران لته بسیار پیچیده و روغن چراغ بران
ریخته مانند مشعل مشتعل سازند تا تمام آنچه از زمین بیرون است بسوزد و پس بیخ آنرا برآورند فاد زهر اکثر سموم است شربا و ضمادا و طلاء و گویند چوب چیواه مشهور بملک هند از اینست لیکن
این اصل ندارد و درخت چوب چیات دیگر است بنواح قلعه رهتاس که در صوبه عظیم آباد است میشود و شاید در خواص قریب بدان باشد **چند باد ستر** بضم جیم و سکون نون
و دال مهمله و فتح باء موحده والف و فتح دال و سکون سین مهملتین و فتح تاء مثناة فوقانیه و سکون راء مهمله و بیدستر بیای بجای الف نیز آمده بیونانی اکسیانوش و بفارسی آش بکان
و بترکی اغلان اشی نامند **ماهیت آن** خصیه حیوانیست آبی مزدوج یعنی دو عدد متصل بهم بهیات کیس بیضتین و آن حیوان بهیات سگ بسیار کوچک است و غیر سگ آبی است
و موی آن سرخ مائل بسیاهی و غلیظ و در خارج آب نیز تعیش میکند و در دیلم آنرا اسگ نامند و حکیم میر محمد مؤمن در تحفه نوشته که قیاس تقاضا نمیکند که خصیه آن بعظم حیوان
باشد و حقیر تازه آنرا ملاحظه نموده که صیاد قطع کرده بود اصلا بو و رنگ نداشت و بعد از خشکانیدن آن در آب و خاکستر پرورده کردن آن بو و کاه بعد از مدتی صاحب
بو و رنگ شد و اینکه مرا و نوعی از استحاله است شکی نیست و رنگ آن زرد و سرخ و سیاه میباشد و بهترین آن و مستعمل زرد و پس سرخ سنگین خوشبوی تند و سریع التفتت
که زیاده از سه سال بران نگذشته باشد و آنچه مخالف این اوصاف باشد ز بونست و صاحب ترویح الارواح نوشته که قوت آن تا پانزده سال میماند و بعد از آن ضعیف میگردد و آنکه
نوشته که شکی نیست دران بلکه زیاده هم میماند و سیاه آن باسمیت و قتال و محرر گوید آنچه حکیم نوشته راست است تازه آن نرم و بدبو و بعد مدتی تا یکسال زیاده که بران بگذرد
سخت و خوشبو و رنگ آن خوب ظاهر میگردد **طبیعت آن** در آخر سوم گرم و در دوم خشک و الطف و اقوی جمیع ادویه حاره یابسه است و چیزی صمغی شمعی که داخل آنست
لاوغ شده بد المسیحین است استعمال آن جایز نیست **افعال و خواص آن** مفتح سدد و محلل اورام و تریاق ادویه بارده و قتاله و اکثر سموم و محنوق از خربق و مهیج حرارت غریزی
امراض الراس والعصب والقلب والمعدة جهت امراض بارده رطبه دماغی و ریحی و عصبانی مانند صرع و ام الصبیان و فالج و رعشه و تشنج رطب امتلائی و لیثرغس که سرسام بلغمی است
و نسیان و دوار و سر بارد و ریحی و مزمن و بلغمی و شقیقه و سبات و خدر و کزاز امتلائی رطب و زکام و اوجاع و اعصاب و اذن و غیرها و مالیخولیای مراقی و خفقان بارد و فواق و نفخ
معده و قولنج بلغمی و ریحی شربا و سعوطا تنها یا با ادویه مناسبه هر علت و خورانیدن بچه آن با شیر مرضعه جهت ام الصبیان و بر تنهای طفل ما الدن مؤثر السموم طلای آن
با سرکه و بیخ آن و تدهین آن با روغن گل یا ادهان مناسبه و دیگر جهت دفع سموم و خوردن آن بعد افیون بقدریکه افیون خورده باشند دافع سمیت آنست خصوصا با سرکه
و چون با مساوی آن افیون بسایند سمیت افیون را زائل گرداند خصوصا با سرکه اعضاء النفض چون بعد از فصد صافی مقدار دو درهم آنرا با آب و دیگ با عسل بخورند
ادرار طمث نماید بدون ضرر و اخراج جنین و مشیمه کند و برودت رحم را زائل سازد و اگر با ان نیز با شد با عسل و فلفل مقدار یک ملعقه لعوق نمایند هیچ مضرت نرساند و با سرکه

چنپیه

چنباقه

جهت نواق الصداع بخور آن جهت اصناف صداع بارد و یحیی العین اکتحال آن جهت ظلمت بصر و دمعه و سبل و طلای آن جهت قروح قتاله را اکثر امراض دماغیه و عصبانیه و اوجاع مزمنه و ضماد آن بتنهائی و یا با روغنهای مناسبه جهت تحلیل اورام مزمنه حاره و بارده و اوجاع بارده مفاصل و غیر آن و بدستور تدهین بروغن آن الاذن کذاشتن آن در کوش جهت ریاح و ثقل سامعه که از برودت باشد و وجع بارد آن و همچنین قطور آن با روغن ناردین در کوش جهت امراض مذکوره و استعمال آن جهت اورام رئه و علتهای آن و تقویت دماغ نافع و حمول آن مسلح حال رحم و مسقط جنین و مدر حیض و بول مضر بمحرور مصلح آن شربت بنفشه مقدار شربت آن تا یک مثقال بدل آن مثل آن وج و یا نصف آن فلفل و در بعضی مواد بوزن آن مشک و در امراض جگر فرفیون و جهت تحلیل رطوبات لزجه سه وزن آن فلفل و ثلث آن زرنباد است و جنبیاد بقدر یکدرهم کشنده است و بسیار است که در مدت یکروز می کشد و الا منجر بسرسام میشود و تریاق آن حماض اترج و سرکه خمر و شیر الاغ است و دوای چند با دستور حب و دهن و مرهم و معجون و نسخ منجر نیا باعتبار آنکه اصل عمده در آنها چند با دستر است در قرابادین در حرف الجیم ذکر یافت **جنطیانا** بکسر جیم و سکون نون و کسر طاء مهمله و فتح یاء مثناة تحتانیه و الف و فتح نون و الف لغت یونانیست و برومی اسلیبقان و بفارسی کوشاد و بعجمی اندلس بش کشکه و بعضی بش کشکه را غیر آن دانند و بهندی پکهان بید بفتح باء فارسی و کاف و خفای ها و الف و نون و کسر باء موحده و سکون یاء مثناة تحتانیه و دال مهمله گویند اسم پادشاهی است که اول اطلاع بر آن یافته و باستفاده از آن دوا یافته و اسم آن پادشاه جنطین بوده **ماهیت** آن دو صنف میباشد رومی و غیر رومی و رومی آن که بهترین اصناف است و بفارسی نیز نامند مستعمل و نزد اطلاق مراد این صنف است بیخی است دراز تا بشبری و غلیظ مائل بسرخی و تیره کی و تلخ و ساق و عروق آن بسطبری انگشتی و مجوف و املس بقدر دو ذرع و گره دار و برگ آن شبیه ببرگ کردکان و یا لسان الحمل آنرا کوچکتر و از هم دور و سرخ و اطراف و وسط برگ آن مشرف گل آن مائل بکبودی و ثمر آن در غلافی عریض نازک سبک شبیه بکنجد و منبت آن جبال و مواضع سایه و برف نشین و نمناک و صنف دوم آنرا جرمغانی نامند برگ آن شبیه ببرگ حماض و این غیر مستعمل و در بنگاله جنطیانا شیرین طعم نیز دیده شده **طبیعت** آن در اول سوم گرم و خشک بعضی در دوم خشک گفته اند و قوت آن سه سال باقی میماند **افعال و خواص آن** قابض و بغایت ملطف جالی و محلل و منقی و مفتح سدد و مسکن اوجاع بارده و حمیات کننده قلب از اذیت سموم بسبب قوت قابضه و تریاقیه که دارد و مدر بول و مخرج جنین و آشامیدن آن جهت امراض مذکوره و گزیدن سگ دیوانه و عقرب و هوام و سموم مشروبه و ورم جگر و سپرز و عسر البول و احتباس حیض و دو درهم آن با شراب جهت التوای عصب و وجع کبد و طحال و برودت اورام آنها و یکمثقال آن با فلفل و سداب و شراب جهت نهش هوام و سگ دیوانه و غیر آن و در تریاقیت اقوی و آشامیدن عصاره آن مقدار یک مثقال با آب جهت درد پهلو و معده و کبد بارد و سقطه و دهن عضل و اطراف آن و التوای عصب نافع و ضماد آن با شراب جهت گزیدن جانوران سمی و جراحات و قروح خبیثه و ورم بارد احشا و ضربه و سقطه و کسر اعضا و قی و وجع معده و با سرکه جهت ازاله بهق و طلای آن با حنا بر کف دست قاطع خون حیض و لطوخ آن جهت ورم حار چشم و داخل کردن آن در شیافات حاده بجای عصاره خشخاش سیاه مفید و حمول آن جهت اخراج جنین و اسقاط آن مؤثر و بدستور آشامیدن نیم مثقال کوبیده آن با عسل و آب نیمگرم و رازی گفته که جنطیانا از کبار ادویه است که داخل تریاقات و معاجین کبار کرده میشود از برای دفع سموم و تقویت ادویه خصوصا برای دفع سمیت گزیدن سگ دیوانه و افعی و مار و عقرب و سباع گزنده و دوات السموم و سقاومت با سموم قتاله مشروبه المضار مضر بسینه محرور مصلح آن اسقولوقندریون مقدار شربت آن تا یکمثقال بدل آن در تفتیح و تحلیل یکوزن و نیم آن اسارون و نیم وزن آن پوست بیخ کبر و در سایر مواضع قسط و زراوند بوزن آن و گویند جنطیانا جرمغانی و عصاره آن که بیخ آنرا بکوبند و بخیسانند پس بجوشانند تا غلیظ گردد و صاف نمایند و باز طبخ دهند تا منعقد گردد و در جمیع افعال مذکوره شربا و ضمادا اقوی تر از جرم بیخ آن است و با سداب در تریاقیت اقوی و قوت آن تا هفت سال باقی میماند دواء الجنطیانا و دهن و سفوف و شراب و ضماد و معجون آن در قرابادین کبیر ذکر **فصل الجیم مع الواو** **چوب چینی** بضم جیم فارسی و سکون واو و باء موحده و کسر جیم فارسی و سکون یاء مثناة تحتانیه و کسر نون و یا آنرا خشب الصینی و بیخ چینی نیز نامند و از ادویه جدیده است **ماهیت** آن بیخی است سرخ و گلابی رنگ و اندک شیرین خصوصا تر و تازه آن و بقدر شبری و کوتاه تر و بلند تر از آن نیز و قوی بسطبری یکقبضه و بعضی باریک تر از آن و بعضی کم گره و بعضی پر گره و بعضی راست و بعضی کج و بعضی منشعب و بعضی املس و بعضی خشن و بعضی سنگین و بعضی سبک و بعضی صلب و بعضی رخو و بعضی سفید و بعضی سیاه و براق میباشد و بهترین و مختار و مستعمل آن سرخ و گلابی رنگ و شیرین طعم آنست که قطعات آن بزرگ و راست و قوی و بی گره و یا کم گره و املس و بی ریشه و در صلابت و رخاوت متوسط و غیر منشعب

و مشقق و تازه و سنگین عرقی غیر بسیار کهنه کرم خورده باشد و آنچه سفید و سبک و رخو باشد خام است و آنچه سیاه و براق صلب پر ریشه هیئتیکه گویا در اندرون آن صمغ جا
کرده که مصمغ نامند و همچنین پر گره کج پر ریشه و متشعب و متشقق آنهمه زبون و غیر مستعمل بجاییکه در قرابادین کبیر ذکر یافت و نبات آن از قبیل نجم و بسیاره فی الجمله مفروش
بر روی زمین و شاخ آن باریک و صلب و غیر مجوف فی الجمله شبیه بشاخهای نورسته بانس که در هند و بنگاله می شود الا انکه برگ آن باریک و بلند و اندک شبیه
ببرگ ساذج هندی و ازان کوچکتر منبت آن اکثر کوهستانها و بلاد چین و کنار آبها و چشمها و در کوهستان سلهب که در شمال و مشرقی بنگاله واقع است نیز می شود و لیکن بسیار
ضعیف و کم قوت و پر ریشه و پر گره و سبک وزن رخو و از چین گاهی بیخ تازه آنرا در میان خاک سرخ رنگی اندک لزج و آمیخته برگهای بسیار کوچک می آورند چنانچه
در سنه یکهزار صد و هشتاد و هشت هجری در کلکته آورده بودند محرر کتاب در مرشدآباد قدری بدست آورده خاکی شبیه بدان بهم رسانیده در باغچه کاشت سبز گشت
بیاره آن شبیه بانچه ذکر یافت بود و طول آن بمقدار سه چهار ذرع و برگهای آن کوچک اندک طولانی و دور دور در هر ساقی سه چهار بیخ آن بیخهای دیگر پیوسته بدان
بهم رسیده و بعد یکسال برآورده شد در خوبی مانند چوب چینی نبود و لیکن شیرین طعم و چون باز کاشته شد بسبب اختلاف آب و هوا یا قصور تربیت سبز نگردید و پوسیده شده
طبیعت آن حکیم میر عماد الدین محمود شیرازی گرم و تر در مرتبه اول دانسته بالیقین و در حرارت و تامل در رطوبات آن و حکیم میرزا قاضی یزدی و حکیم میر محمد
هاشم طهرانی سرد در اول و خشک در دوم دانسته اند و حکیم میر محمد مؤمن مرکب القوی مائل بحرارت و حکیم محمد اکبر معروف بحکیم ارزانی در قرابادین خود موسوم بقا
نیز مرکب القوی نوشته و لیکن همه قائل اند برطوبت فضلیه آن و نواب معتمد الملوک سید حکیم علویخان قدس سره نیز مرکب القوی و اجزای ترکیبی آن را مائل بحرارت و یبوست
با رطوبت فضلیه غریبه بسیار فرموده اند و ادله هر یک بتفصیل در قرابادین کبیر ذکر یافته این اقرب بصواب است محرر گوید اصل آنست که تر و تازه آن حار رطب
و یابس بسیار کمی و هر چند کهنه میگردد و بر یبس آن می افزاید و از رطوبت آن میکاهد و تاثیر حرارت یابس آن نیز غالب میباشد **افعال و خواص آن** ملطف و مفتح
سدد و محلل فضول و معرق و مرقق و مصفی خون و ارواح و منوم و سریع النفوذ باعضا و اقاصی بدن و عروق ضیقه شعریه و ممد حرارت غریزیه و مقوی اعصاب و رحم
و معده و باه و مدر بول و حیض و مجفف رطوبات غریبه باعتبار قوت قابضه که دارد و جهت فالج و رعشه و تشنج امتلائی و صداع مزمن سوداوی و شقیقه و مواد نزله مزمنه
و اختلاط ذهن و سبات و جنون و مالیخولیا و مانیا و قطرب و امراض سوداویه و دمویه محترقه مانند جذام و آتشک و جمیع قروح خبیثه و ساعیه و جوششها و قوبا
و جرب و آکله و قروح گرده و مثانه و امراض مقعده و بواسیر و نواصیر و اسهال بواسیری و سلس البول و امراض رحم و عقر و بروز نمودن حصبه و سوء القنیه و استسقای
لحمی و یرقان اسود و سل و عقدهای صلبه و اورام صلبه سوداویه متحجر و حمیات سوداویه عتیقه و دق شیخوخه و حمی ربع و سرطانات و بهق و برص اسودین و کلف و اوجاع
مفاصل و وجع ورک و عرق النسا و نقرس و داء الثعلب و داء الحیه و داء الفیل و ترک عادت افیون و دفع سمیت اخلاط فاسده محترقه و اعاده کننده باه مایوسین و نضارت
و حمرت و صفا و رونق رنگ بشره و تسمین بدن و غیر اینها از امراض سوداویه و بلغمیه مزمنه بتفصیلیکه در قرابادین کبیر ذکر یافت نافع با شرائط و طرق استعمال آن
بعنوان مطبوخ بطریق تعریق در ظرف سربسته و یا بطور قهوه و یا نقوع و یا سفوف و یا شربت و حلوا و یا حریره و یا مربا و یا دهن و یا مرهم و یا معجون و یا غیر اینها
تنهائی و یا با ادویه معینه و مناسبه مخصصه هر علت و مرض بالجمله اکثر امراض مزمنه سوداویه و دمویه محترقه را مفید و مجرب است و در امراض بلغمیه خصوصا تازه آن
چندان نفعی ندارد و در تصفیه خون و سائر اخلاط و تفرقه هر یک از هم بهتر از ان چیزی نیست چنانچه شخصی را بنا بر بعضی جهات چوب چینی بطریق مطبوخ با شرائط خورانیده
شده و در آخر آن غلبه خون و سودا و بلغم نیز معلوم گردید و خارش در دست و پا و اکثر اعضا و دانهای کوچک و انفجار طبع و خفگی قلب اورا و لا فصد اکحل نموده
شد پس بفاصله دو سه یوم فصد صافن و در این دو فصد تمیز و جدائی خون از سودا بین و ظاهر بود که در حین اخراج خون چون رگ را وسیع گشوده شده بود و شعبه بسیار
سیاه باریکی مانند مرکب و شعبه قوی تر از ان سرخ غلیظ مائل بتیرگی هر دو پیوسته بهم بر می آمدند و آنچه سیاه بود در ته لگن آب مانند جگر سیاه قطعه قطعه منجمد گشت و خون
مخلوط با آب و بلغم مانند تارهای طحلب معلق **مضر** محرورین و اطفال و جوانان و بلدان و فصول حاره در هنگام استعمال آن و بعد ازان تا چند مدت خوردن
ترشی و نمک و آب سرد و میوهای تر و اشیای منفخه مانند بقول و حبوب و اعراض نفسانی و بدنی و جماع و غسل نمودن و آب سرد نوشیدن و هوای سرد ببدن رسیدن
همه بسیار مضر و چون مقدار شربت آن بحسب امزجه و امراض و اوقات و غیرها مختلف میباشد و فی الحقیقه مقدار معینی ندارد و همچنین طرق استعمال آن لهذا اینجا ذکر
ننمود **بدل** آن صاصغراس و در بعضی مواد شجرة البنی که بفرنگی اپلاسطور نامند و در بعضی مواد عشبه مغربیه است و چون دو سه برگ آنرا با گوشت طبخ دهند گوشت

چوب چینی خطائی

چوب جیوه

چوز

زهره و مهرا و لذیذ گرداند مانند گوشت آهو و گوزن **چوب چینی خطائی** **ماهیت** آن چیزیست مانند غده و گره بزرگی شبیه بکدو و کتهل و پوست آن اندک
خشن جوزی رنگ تیره و مغز آن گلابی و باداغی رنگ بی ریشه مانند خمیر خشک شده و از کوهستان خطا و نیپال می آورند و بر حقیقت آن چندان اطلاعی نیست شاید
از بیخ درخت بر می آید مانند کتهل و بعضی میوه هایی دیگر و از برای آن خواص بسیار نقل میکنند از قبیل خواص چوب چینی و بعضی بهتر و قوی تر از آن میدانند و دستور استعمال
این نیز مانند چوب چینی چین است و نیز روزی دو ماشه آنرا با دو سه ماشه نبات سفوف ساخته با قدری آب نیمگرم می آشامند تا مدت بیست و یک روز تا چهل یوم و از نمک
و حموضات و بقول غیر با دستور چوب چینی است و از آن ضعیف تر **چوب جیوه** بفتح جای مهمله و یای مثناة تحتانیه و واو و تای **طبیعت** آن چوب درخت
هندی است که در نواح بنارس و گورکپور و رهتاس بهم میرسد و بسیار عظیم میباشد و از آن سریر و پایهای پلنگ وغیره میسازند و رنگ آن عبیر
و خال دار و ابری سیاه تیره و کم رنگ و کهنه سال خورده آن رنگین تر و صلب تر و بهتر و در تازه گی که قطع نمایند بوی خوشی اندک شبیه ببوی عود هندی از آن
ظاهر میگردد و برگ آن شبیه ببرگ بید انجیر و متشعب بسه شعبه و بلند تر و ضخیم تر از برگ بید انجیر **طبیعت** آن در دوم گرم و خشک **افعال و خواص** آن
با تریاقیت و قوت قابضه و جهت دفع هیضه و قی و اسهال بند کردن و اسهال رطوبی و تهوع را باز دارد و ریاح باطنی و سموم مشروبه و ضعیفه را دفع نماید و ضماد آن جهت
دفع سموم منهوشه و ملدوغه و تحلیل اورام و تسکین اوجاع نافع و گویند مار و کژدم و هزار پا نزدیک خوابنده بر سریر آن نگردد و اذیت نرساند **چوز** بفتح جیم و سکون
واو و زای معجمه بفارسی گردکان و چهار مغز و بهندی اخروت نامند **ماهیت** آن ثمر درختیست عظیم و برگ آن پهن و اندک طولانی و فی الجمله ضخیم و آن ثمر را
سه پوست می باشد یکی سبز ضخیم با عفوصت بسیار و قبوضت و اندک تلخی و در خامی اندک نرم و بعد خشک شدن خشبی میگردد و دوم که در زیر آنست صلب
دو پارچه بهم پیوسته و سر آن اندک برآمده و در زیر آن مغز و بر آن پوست رقیقی محتوی بر مغز آن و مغز آن سفید با دهنیت بسیار مانند مغز پسته و چلغوزه و چهار
حصه است و دو حصه از هم بسیار جدا و اندک اتصالی بهم دارند و دو حصه دیگر با هم متصل و اندک انفصال و میان آنها پرده نازک اندک صلب خشبی است **طبیعت**
آن در دوم گرم و در اول خشک و با رطوبت فضلیه و تازه آنرا گرمی و یبوست کمتر و در رطوبت فضلیه زیاده و هر چند خشک گردد یبوست و حرارت آن می افزاید
و رطوبت آن کم میگردد **افعال و خواص آن** بسیار لطیف و ملین طبع و محلل و مبهی و مانع تخمه و مقوی اعضای رئیسه خصوصاً دماغ و مقوی حواس باطنیه
خصوصاً با مویز منقی و انجیر سفید و بریان بسیار موافق و خوردن ده مثقال آن که با انجیر کوبیده باشند در تلیین طبع مجرب و تنهای ناشتا جهت سهولت قی
و بریان کرده آن با پوست جهت سرفه که از هوای سرد بهم رسیده باشد و خوردن آن با انزروت مانع ضرر انزروت و مخرج کرم معده بتعدیل و بدستور با بلادر
مانع ضرر آن و خوردن آن با انجیر و سداب جهت رفع مضرت سموم خواه قبل حصول سم خواه بعد از آن و آشامیدن سوخته آن که با پوست سوخته باشند بمقدار
یکمثقال با رب مورد و امثال آن جهت قطع خون بواسیر مجرب و بالخاصیت خوردن مغز آن مسکن مغص و مصلح قروح و بدستور ضماد آن و اکتحال آن جهت جرب
و سبل و دمعه مفید و حمول سوخته مغز آن با شراب جهت منع ادرار حیض و ضماد آن با عسل و پیاز و نمک جهت گزیدن سگ دیوانه و چون با زیره کرمانی نرم سوده با عسل سرشته
بر سر و بدن مفلوج و ملقوو یا صاحبان اوجاع مفاصل بارده و حمیات بارده بلغمیه مزمنه بمالند و در حمام و در آفتاب و یا خانه گرمی و بر فرش گرمی بر طرف مخالف علت در آن
بهرو علت و بر پشت در غیر آن بخوابند و بر خود لحاف پر پنبه بیندازند و بگذارند تا خوب عرق کند پس بدن را پاک کرده از زیر آن برآیند و بدن خود را از هوای سرد محفوظ دارند و آب سرد
ننوشند در یکدو دفعه زائل گردد و اگر در حمام است در بیت حار آن روند و برهنه شوند و آنرا گرم کرده بر سر و تمام بدن بمالند و در فالج و لقوه اگر خواهند بطرف مخالف بخوابند و
آنمقدار صبر کنند که خوب عرق کند پس بدن خود را پاک کنند و استعمال آب مطلقا ننمایند و برآیند و از هوا خود را محفوظ دارند و ضماد تازه تر آن جهت رفع آثار ضربه و دلوک آن
جهت ازالة الکلف و تشنج وجه و طلای خائیده آن ناشتا جهت قوبای اطفال و ورم سوداوی که زخم شده باشد و بدستور طلای خائیده مغز کهنه آن ناشتا جهت
قروح غانغرایا و جمره و قوبای اطفال و التوای عصب و تمدد و تشنج اوتار قدمین حادث از برد و یبس و داء الثعلب و ورم پستان و طلای مغز کهنه سوخته آن با رفت
جهت قروح سر و مغز آن بسبب لطافت و دهنیت سریع الفساد و استحاله بخلط مراری خصوصاً کهنه آن و اکثار خوردن آن باعث اخراج حب القروع و موجب ورم لوزتین
و بثور دهان خصوصاً در محرورین که مضر ایشان است و برای این باید که بعد خوردن آن دهن را خوب بشویند و انار چاشنیدار بمکند و سکنجبین بخورند با اندک خشخاش
خوردن نیز مصلح آنست و چون متغیر و متکرج گردد و روغنی و زبون و با سمیت میباشد نباید استعمال نمود و مداوای آن قی کردن و ترشیها خوردنست و مربای آن با عسل

جهت تسمین کرده و تحریک باه بسیار مؤثر و ملین بطن و مقوی معا از عود و سرکه پرورده آن تریاق صاحبان ضعف معده و صمغ آن جهت قروح خبیثه ذرور او گداختن آن در بند
رو جع و در مراهم نیز جهت قروح خبیثه مفید و عصاره پوست آن با رب نار که طبخ داده منعقد نموده باشند جهت اورام و خنازیر یعنی غضلات حلق مجرب و غرغره با آب مطبوخ پوست
آن جهت تحلیل اورام لثه و استحکام دندان و دزور پوست صلب یعنی پوست دوم آن جهت تجفیف جراحات و آشامیدن سائیده آن سه روز جهت نزف الدم و زوال
تقطیر البول حادث از استرخاء و بدستور حمول آن با شراب جهت نزف الدم رحم و چون پوست بیخ آنرا مقدار نیم اوقیه تا یک اوقیه بجوشانند و آب آنرا بعد بری از معده
از طعام بیاشامند قی آورده و اخلاط لزجه بسیار دفع نماید و اوجاع اسافل خصوص وجع بطن را نفع بخشد و چون پوست بیرون آنرا در حالت تری و تازگی بکوبند و خبث الحدید
سائیده بران بپاشند و هر روز بر هم زنند خضابی نیکو و رنگ آن با دوام می باشد و بدستور چون با خبث الحدید و سرکه طبخ نمایند و تا یک هفته در آفتاب گذارند و هر
روز بر هم زنند پس استعمال نمایند و این ابلغ و انفع از اول است و مالیدن پوست سبز آن بر قوبا و حزاز نافع و مسواک کردن به پوست تازه آن یعنی مالیدن آن بر دندان مقوی
لثه و بدستور مالیدن پوست بیخ تازه آن هر سحر و دیگر مرتبه بدندان منقی دماغ از اخلاط و رافع نسیان و چون پوست بیخ آنرا در روغن زیتون بجوشانند تا مهرا شود ضماد آن
جهت بواسیر و امراض مقعده بغایت مؤثر و قطور آب برگ آن که گرم نموده باشند جهت اخراج چرک گوش و رب پوست سبز آنرا که با عسل و یا رب انگور ترتیب دهند
جهت خناق و بثور دهان و خون آمدن از بن دندان و سستی آن و تقویت لثه بعدیل و طلای پوست تازه آن با مثل آن برگ حنا جهت نزلات و صداع مزمن و شقیقه
و فالج و جمیع اوجاع بارده مانند نقرس و امثال آن نافع و طلای نشاره پوست آن با سرکه جهت سرخ کردن رخسار مجرب و بازفت جهت قوی کردن عضوی مخصوص
آن چند روز در روغن زیتون و بر بدن مالیدن جهت منع تولید شپش مجرب دانسته اند و شربت آنرا جهت سپرز مجرب یافته اند و جوشانیدن جوز صحیح در روغنیکه طعم
آن متغیر شده باشد و همچنین سائر اطعمه متغیر الطعم باعث دفع تغیر آنست و گویند از خواص مغز آنست که چون با مس بکوبند و یا بر مس کالبد مس را ریزه کند و گویند چون در فصل خزان تازه
را در روغن زیتون بجوشانند بحدیکه سیاه گردد و صاف نموده در شیشه کرده پای درخت آنرا حفر نموده و ریشه قوی آنرا بریده طرف متصل بدرخت را در شیشه کنند بحدیکه
بته شیشه نرسد و در روغن باشد پس اطراف دهن آنرا خوب بند نمایند و بخاک بپوشند و نگاه دارند تا زمانیکه آن درخت ثمر آید پس شیشه را برآورند در آن شیشه چیزی سیاه
شبیه بمرکب خواهد بود و آن خضابی است بسیار نیکو و مدتها اثر آن می ماند و از اسرار است و احتیاج بمالیدن بر مو نیست بلکه بمحض تر کردن شانه بدان و بر مو کشیدن سیاه
میگرداند و چون قبل از موی برآمدن در حمام بر انثیان بمالند مانع روئیدن موی سفید گردد و کندی مجرب دانسته و بعضی گفته اند از خواص آنست که چون در زیر سایه آن بخوابند
لاغر میگرداند و شخص نائم بیدار نمیشود در حالتیکه مخمول حواس ساخته باشد و چون خواهند که جوز را مقشر نمایند از قشر رقیق ملاصق مغز آن باید که در آرد و در ظرف اندک بریان نمایند
پس بدست بمالند تا پوست آن جدا گردد و روغن آن در خواص مثل مغز کهنه آنست و محلل و مسخن و آشامیدن آن روزی سه درهم تا یک هفته جهت وجع ورک مجرب و جهت
امراض بارده و امزجه بارده نافع و طلای آن جهت آکله و نواصیر چشم و نرم کردن اعصاب و رفع اوجاع بارده و زوال قوبا و داء الثعلب و قمل مجرب و سعوط آن جهت
لقوه و فالج و تشنج نافع بدل مغز آن بوزن آن حبة الخضراء و بدل روغن آن روغن سداب است **جوزاب** بفتح جیم و سکون واو و فتح زای معجمه و الف و بای
موحده و بترکی اوماج نامند **ماهیت** آن طعامیست که از آرد گندم و سبزیها ترتیب میدهند **طبیعت** آن گرم و مرطب و بحسب سبزیها مختلف میگردد **افعال**
و خواص آن ملین و موافق سینه و شش و قلیل الغذا و نفاخ و مضر صاحبان ریاح و رطوبت معده است **جوزارقم** بفتح جیم و سکون واو و زای معجمه و فتح
الف و سکون را مهمله و فتح قاف و سکون میم بلغت بربری اکثار نامند **ماهیت** آن بیخ گیاهی است مستدیر بقدر گردکان سفید و مصمت
فره و شکن و در طعم شبیه بشاه بلوط و باقلا و با اندک تندی و چون خشک شود پوست سیاه رقیقی بر آن ظاهر میگردد و زود از آن جدا میشود و ساق گیاه آن باریک و بقدر یک
و نیم ذرع و خشن و اغبر و مجوف و گل آن سفید و شبیه بقبه شبت و تخم آن بسیار باریک تند طعم و برگ آن شبیه ببرگ نزدیک و در مزارع و جبال میروید و در وسط
تابستان بهم میرسد و تا سه سال قوت آن باقی و بعد از آن ضعیف میگردد و بهترین آن سنگین پر مغز تازه آن است **طبیعت** آن در دوم گرم و خشک و در آخر سوم
نیز گفته اند **افعال و خواص آن** مخدر و مسکر و مفتت حصاة و مخرج کرم معده بتخصیص چون با آب مطبوخ خشک بیاشامند و نانیکه از و ترتیب میدهند نعات
ضماد آن جهت تحلیل اورام بلغمی و ساق و غیر آن مجرب دانسته اند بحدیکه در یک شب گفته اند بتحلیل میبرد و مقدار شربت آن تا شانزده قیراط و مصلح تخدیر آن شیر تازه
دوشیده و اکثار آن تا دو درهم سم و باعث قی شدید و اسهال و استرخای اعضا و کشنده و مصلح آن ریختن آب سرد بر اطراف و بوئیدن خوشبوئیهای سرد و تر

جوزاب
جوزارقم

و مالیدن آنها بر قلب و آشامیدن آب سرد و عود و سلیخه ساده

جوزبوا

جوز بوا بفتح جیم و سکون واو و زای معجمه و فتح باء موحده و واو مشدده و الف معرب جوز بوای فارسی است
و بهندی جای پهل نامند ماهیت آن ثمر درختیست که در جزیره از جزایر زیر باد مسمی بجاوه که بزبان فرنگی ایاوا و بهند آنرا باوی نامند بهم میرسد و آن بندر در تصرف
ولندیس است که عوام ولندیز نامند و قومی از نصاری است خود بر جهاز باطراف می برد و میفروشد و نیز شنیده شد در کهن سونده بنور جائی هست بسیار مشهور
و جنگل و اشجار صندل هم هست و درین اوقات انکلس نیز که قومی دیگر از نصاری است نوعی از جوزبوا یافتند و آن طولانی فی الجمله بشکل شبیه ببلوط در غلافی نیز مانند غلاف آن
و از آن صلب تر و مغز آن از مغز جوزبوا معروف اندک رخوتر و لطیف تر و در دهنیت و بو از آن کمتر و در قوت ضعیف تر و درخت جوزبوا بقدر درخت گردکان و از آن
کوچکتر و برگ آن فی الجمله شبیه ببرگ آن و کوچکتر و باریکتر از آن و ثمر آن بقدر ثمر گردکان کوچکتر با پوست سبز خام و آنرا سه پوست می باشد یکی خارج و آن در خامی سبز و نرم
و بی ریشه لحمی و ضخیم و قریب بسطبری انگشتی چنانچه درست آن نرا مربا ساخته از آنجا می آورند و در زیر آن پوست لحمی پوست دیگر صلب اندک صدفی و بر بالای آن بسباسه
پیچیده و در جوف آن پوست صلب صدفی جوزبوا می باشد بمقدار فندقی و اندک طولانی و از فندق بزرگتر و بهترین آن تازه کرم ناخورده سنگین تند طعم و راحه و روغن
سرخ رنگ است و قوت آن تا سه سال باقی میماند **طبیعت** آن در آخر دوم گرم و در سوم خشک و با قوت قابضه و رطوبت فضلیه لهذا نزد بعضی آنرا گرم میخورد **افعال**
و خواص آن مفرح و ملطف و مسکر و محلل حرارت غریزی و هاضم طعام و مقوی معده و فم آن و مری و جگر و باه مبرودین و جهت صلابت جگر و سپرز و اورام بارده آن
و یرقان و خوشبوئی دهان و عرق و بول و تحلیل ریاح و رفع کلف و نمش و غثیان و قی و رطوبت معده و زلق الامعا و اسهال معدی بارد و رطب و ازاله رطوبات متعفنه
معده و استسقای لحمی و عسر البول شربا مفید و بریان کرده آن حابس اسهال رطوبی و ضماد آن جهت درد سر بارد و فالج و لقوه و استرخا و اورام بارده جگر و اوجاع بارده
رطبه و اوجاع ضعف اعضا حادث از خوردن چوب چینی و بالبتین و عسل جهت ازاله کلف و نمش و آثار ضربه و مانند آنها جهت گری گوش و اوجاع بارده آن قطور روغن آن
و اکتحال آن جهت تقویت باصره و سبل و جرب نافع مضر محرورین و مصدع مصلح آن کشنیز و مضر جگر و شش و مصلح آن بنفشه و عسل مقدار شربت آن تا دو مثقال و اکثار آن
مورث سوء خلق و حمق بدل آن بوزن آن بسباسه و در صلابات یک وزن و نیم آن سنبل الطیب و روغن و عطر آن در افعال مذکوره بسیار قوی تر و مربای آن
از آن ضعیف تر و مخلل آن نیز از آن ضعیف تر و جوارش و حب و دهن و سفوف آن در قرابادین ذکر یافت و جهت منع کرم خوردن آنرا در آهک نگاه میدارند

جوزجندم

جوزجندم بفتح جیم و سکون واو و زای معجمه و فتح جیم و سکون نون و ضم دال مهمله و سکون میم معرب از گوز گندم فارسی است و گل گندم نیز نامند و نزد عرب مشهور بنعیج الحبشه و شحم الارض
و نزد اهل رومه معروف بحجرة الحمام و نزد اهل اندلس بتربة العسل است **ماهیت** آن چیزی است شبیه بمغز گردکان که بر روی سنگها متکون میگردد و سفید و مائل بزردی
است که در صحراها بر روی سنگها متکون میگردد و انطاکی گفته بگمان من آن رطوبتی است که مختلط گشته با آن خاک لطیف و چون در عسل اندازند بزودی منحل شود و مقدار
قلیل آن حجم بسیار بهم رساند و عسل را غلیظ گرداند و حجم آنرا بیفزاید بحدیکه یک اوقیه آن بحجم یک رطل نماید **طبیعت** آن در اول سوم گرم و خشک و با رطوبت فضلیه
و بعضی در اول گرم گفته اند و بعضی در سوم سرد و خشک **افعال و خواص آن** بغایت مسمن و منعظ و مسمن و مانع شهوات ردیه گل خوردن و امثال آن و مفتت
حصاة و رافع عسر البول با آب سیب جهت قطع نزف الدم و ضماد آن جهت نزف الدم و قوبا و سعفه نافع و مغثی و مقی و مصلح آن ریباس و آنار مقدار شربت آن تا درهم و چون یک رطل و ربع آنرا
رطل عسل و سی رطل آب گرم اندازند و بسیار برهم زنند و سر آنرا بپوشند بزودی مسکر و شراب گردد بحدیکه قوی تر از خمر باشد و اهل عراق آنرا فضیلت میدهند بر خمر و بغدادی نوشته که صنفی
از جوزجندم از ناحیه بربری آورند و آن کوچکتر و بسیار زرد و قوی و با سمیت است استعمال آن بهیچ وجه جائز نیست و تهییج باه و مجفف و با وجود آن مطفی قوت باه است بسبب
شدت تجفیفی که دارد و بدین سبب نیز قاطع نزف الدم است چون از خارج بران بپاشند و یا مقدار دو درهم با آب به و سیب بیاشامند

جوز الخمس

جوز الخمس بفتح جیم و سکون
واو و زای معجمه و الف لام و فتح خاء معجمه و میم و سین مهمله **ماهیت** آن ثمر درختیست هندی بقدر فندقی و مدور و سیاه خالدار و پوست آن ناهموار و در جوف آن
دانها بقدر قرطمی و زیاده از پنج عدد می باشد و لهذا آنرا جوز الخمس نامند **طبیعت** آن در دوم گرم و خشک و در سوم گرم نیز گفته اند **افعال و خواص آن**
مسهل بلغم و لزوجات و اخلاط سوداویه محترقه و محلل ریاح و مفتح سدد مقدار شربت آن تا دو درهم با آب گرم و مصطکی

جوز الزنج

جوز الزنج بفتح زاء معجمه و سکون نون و جیم **ماهیت**
آن ثمریست بقدر تفاحی و طولانی و چاشنی دار و در اندرون آن دانه ایست شبیه بقاقله صغار تیره رنگ و تیز طعم مانند خولنجان و خوشبو و منبت آن صحرای بلاد بربر
طبیعت آن معتدل **افعال و خواص آن** چون بسایند و مقدار یک دانگ آنرا بیاشامند با آب گرم قولنج ریحی را نافع و مقوی معده و در جوارشات جاری

داخل کرده میشود جوز السرو بفتح سین و سکون را مهملتین و واو ماهیت آن بار درخت سرو است وخشبی ومحض طبیعت آن در سوم سرد و خشک گرم نیز گفته اند واول
صح است افعال و خواص آن قاطع نزف الدم ومقوي اعصاب ونافع نشف رطوبات از عروق ومقوي معده وکبد وسپرز و امعا و ذهن را تیز گرداند و بوي دهان خوش کند و سوده
بکشاید و طلاي آن با عسل و کلاب جهت شقیقه و درد سر بارد و با قوت قابضه وممسک منی وحابس بطن و جهت نسیان و سرفه مزمن و عسر البول و آشامیدن آن با شراب نافع و ضماد
آن با سرکه نشیم واسهال جهت فتق و چون بکوبند با انجیر و فتیله سازند و در بینی گذارند گوشت زائد را بخورد و جلوس در طبیخ آن جهت بروز مقعده و دفع رطوبات رحم نافع
مقدار شربت آن نیم درهم باعث زردي رخساره و سده و مصلح آن عسل و روغن بادام بدل آن بوزن آن پیخ انار و نیم وزن آن انزروت سرخ و گویند بکوزن و نیم آن اهل
و بوزن آن کرنا ز است و در حرف السین در سرو نیز بعضی خواص آن مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی جوز الشرک بکسر شین معجمه و سکون را مهمله و کاف و از اثرائین القیل و جوز الحبشه
نیز نامند ماهیت آن درختیست عظیم قریب بجوز شامي و ثمر آن بمقدار کردکان و اندک طولانی و مستدیر و پوست آن از ان نازکتر و سرخ و در سنبله میرسد و بعد خشکی تیره
رنگ وچین دار میشود و خود بخود از ان جدا میگردد و در زیر آن پوست صلبی و در جوف آن دانها شبیه بدانهاي انگور و خوشبو باندک تندي و اهل مصر آنرا فلفل السودان
نامند و گویند در حدت زیاده از فلفل است و رنگ آن مائل به تیرگي و بنفشي و سرخي طبیعت آن در سوم گرم و خشک افعال و خواص آن محلل ریاح و معطش
شدید و مفتح سده و رافع وجع ورک و عرق النساء و بي خوابي حادث از برودت و مهیج باه و مشتها و با آب گرم مدر بول و مسقط جنین و درد مثانه و آشامیدن آب طبیخ
آن جهت تفتیت حصاة و روغن آن که سائیده با صد مثل آن آب جوش دهند تا بربع رسد صاف نموده روغن زیتون بوزن آن در ان ریزند و در قدر مضاعف
و با آتش بسیار ملایم طبخ دهند تا آب برود و روغن بماند جهت فالج و لقوه و درد کمر و قولنج و اورام رخوه و اوجاع سایر اعضا مفید مقدار شربت آن تا یکمثقال مضر ریه و مصدع
و مصلح آن کتیرا بدل آن نصف آن فلفل و در تحریک باه الجزه است و گویند چون آنرا با ربع آن فلفل بسایند و در آب گرسنه را جوش دهند تا آب خشک گردد مخلوط بفلفل نماید
فرقي چندان نمیکند از فلفل چنانچه بعضی از متقیان فلفل را چنان مغشوش مینمایند جوز العبهر بفتح عین و سکون با موحده و فتح ها و سکون را مهمله ماهیت آن
دانه ایست شبیه بآمله و مدور و در جوف آن مغزي شبیه بدانه آلو بالو و سرخ رنگ با اندک شیریني و قبضی طبیعت آن مائل بگرمي و خشکي افعال و خواص آن قاطع
اسهال ما یوسین و بار بمعور د جهت اورام باطني نافعست جوز القطاة بفتح قاف و تا مهمله و الف و تا مثناة فوقانیه و جوز البري نیز گویند و آنرا جوز القطاة از جهت
نامند که قطاة بفارسي سنگ خوار نامند بسیار حریص است بخوردن آن و بعضی گفته اند که جوز الانهار است و بعضی جوز الانهار را غیر آن دانسته اند ماهیت آن دانه ایست شبیه بکاکنج
و در غلافي و در هر غلافي دو دانه کوچک میباشد گیاه آن پر شاخ که از بیخ آن روئیده و منبسط بر روي زمین و پر برگ و نرم و برگ آن شبیه ببرگ خرفه و از ان عریضتر
و نرم تر و مرغب و غبار آلود و منبت آن کنار آبها و جاهاي نمناک طبیعت آن مائل بگرمي و خشکي افعال و خواص آن آشامیدن برگ آن با شراب جهت
تقطیر البول و جرب مثانه خصوص با آب طبیخ بیخ هلیون و عصاره آن جهت قولنج ریحي و خلطي و مرکب گویند نافعست جوز القي بهندي مین پهل و بفرنگي نور سطانیه نامند
ماهیت آن ثمر درختیست مخصوص ببلاد دمن و هند و بنگاله بمقدار انجیر کوهي و فندق بسیار بزرگي و پوست آن اندک ضخیم و زرد تیره و اندک رخو و ریشه دار و در جوف
آن دو پرده و در هر پرده تخمهاي ریزه بسیار بهم پیوسته في الجمله شبیه بهیدانه و لعابي و مستعمل پوست آنست و بهترین آن تازه گرم ناخورده آن طبیعت آن در دوم
گرم و خشک افعال و خواص آن مقي بلغم و مسهل و جهت امراض بارده دماغي و عصباني مانند فالج و لقوه و سرفه و ضیق النفس بارد رطب مزمن و اورام عصباني و تحلیل
ریاح و نفخ شکم و جذام و دوامیل و بثور نافع و چون بیست درم شبت در یکرطل آب بجوشانند تا بنصف رسد و صاف نموده قدري عسل در ان ریزند و جوز القي را با مقي دیگري
از مقیئات که خواهند با قدري نمک سائیده با عسل بسرشند و با مطبوخ مذکور بیاشامند خصوصاً بعد از ان که شله و یا شوربا آشامیده باشند بفاصله یکدو ساعت بغایت
قي آور و بیخطر است و بدستور چون یکدرم آنرا با یک مثقال رازیانه و آب گرم و قدري عسل و همچنین با رازیانه و انیسون و با قدر کفایت از ان با عسل سرشته با آب گرم
بخورند قي آورد و فضول بلغمي و صفراوي را دفع نماید و اسهال نیز آورد و بقدر قوت و فصل و طبیعت و همچنین سرشته آن با نمک طعام و ضماد آن جهت تحلیل اورام و نفخ آنها و
دوامیل و انفجار آنها نافع مقدار شربت آن یکدرهم بدل آن بوره و خردل هر دو مساوي الوزن است جوز الکوثل بفتح کاف و سکون واو و فتح ثاء مثلثه و بسین مهمله
نیز و سکون لام و آنرا اقراص الملک و بعضی جوز القي نیز نامند ماهیت آن ثمر گیاهیست هندي شبیه بخرنوب در شکل و رنگ مستدیر و اندک پهن و پوست آن نازک و در
جوف آن غلافي شبیه بغلاف شاه بلوط و طعم آن مانند باقلی و برگ آن شبیه به برگ لبلاب کل آن سفید و مستعمل ثمر آنست و بهترین آن تازه آن طبیعت آن در آخر سوم

جوز السرو
جوز الشرک
جوز العبهر
جوز القطاة
جوز القي
جوز الکوثل

گرم و خشک **افعال و خواص آن** بغایت مقی و مسهل و منقی بدن از اخلاط ردیه و جهت دفع سده و صلابات و اوجاع بارده و تفتیت حصاة نافع المضار مرخی اعضا بر تبه
که تا یک هفته بحال اصلی نمی آید بعد از خوردن آن مصلح آن فواکه و ربوب مقدار شربت آن یک دانگ و یکدرهم آن کشنده بقی و اسهال و تدارک آن ریختن آب سرد متواتر بر تن
و اشامیدن سبردات عطره است **جوز الماثل** بفتح میم و الف و کسر تاء مثلثه و سکون لام و جوز ماثم تا و جوز مات نیز و مرقد و درخت آن آنرا درخت مرقد نامند و بفارسی
تاتوله و بهندی دهتوره و بلغتی استرمونیه گویند و معرب از گوز ماثل فارسی است **ماهیت آن** ثمر درختیست بقدر درخت بادنجان و برگ آن اندک از آن کوچکتر خود رو و مزروع
و سفید و بنفش میباشد و اما بنفش آن کمتر و بهتر از سفید آن خصوص بنفش مائل بسیاهی آن که ساق و برگ و ثمر و گل آن همه بنفش باشد و گل آن بشکل بوق نای و سرنای مطبلا
و از آن دراز تر و گل نوع بنفش آن مضاعف و تو بر تو از سه تا پنج گفته اند و سه بسیار است و ثمر آن بقدر گردکان و خار دار مانند ثمر بید انجیر و در جوف آن دانهای
بسیار و کوچک اندک شبیه بدانه سماق و اندک خوش طعم و مستعمل تخم آنست و بهترین آن تخم تازه بالیده آن **طبیعت آن** در اول چهارم سرد و خشک و گویند در خشکی
قریب باعتدال است و اول اصح **افعال و خواص آن** مخدر قوی و مسکر حتی پوست ثمر و تخم جوف گل آن و مسکن صداع صفراوی و دموی مزمن و حرارت ملتهبه
مفرطه و بغایت منوم و رادع اورام حاره و ضماد جرم آن و با تدهین بروغن دانه آن جهت بواسیر و اوجاع حاره مقعده و طلای طبیخ آن با سر که جهت تحلیل اورام و استسقا
و ضربان و قطع عرق و منع قشعریره با ضماد مجموع نبات آن جهت تقویت اعضای مسترخیه و منع ریختن مواد باعضا و تجفیف رطوبات غریبه نافع و بستن برگ گرم
کرده آن بر چشم صاحب رمد موجب تسکین الم آن و بر سر جهت درد سر بارد و سده و نزلات بارده و بر انثیین جهت نزول آب و براورام و دمامیل جهت تحلیل
و نضج آنها مفید مقدار شربت آن تا یکدانگ بدل آن لفاح و وزن آن مورث جنون و فساد فکر مصلح آن فلفل و بازیانه و چون کسی مقدار زیاده از یکدانگ بخورد و بعضی
گل آن را عادی بمخدرات و مسکرات نباشد سکر و تخدیر آورد و جمیع اشیا بنظر او کبود نماید و خیالات فاسده در خیال او آید بحدیکه گویا در خارج می بیند و عقل او
زائل گردد و سخنان پراکنده گوید و چون خواهد که راه رود نتواند و نتواند که درست نشیند و موش و مورچه در نظر او آید و چون خواهد که بگیرد آنرا خنده بسیار کند و چشمهای او
سرخ گردد و تاریک و بسیار دست بجامه و فرش و دیوار می برد که گویا میخواهد چیزی بگیرد و بالجمله حالتی مانند حالت دیوانگان بهم میرساند و در اکثر عوارض مانند افیون
و لیکن روغن کنجد و شربتها با این منافات ندارد و تریاق لسع حیوانات سمی بود و چون بخورند عصاره برگ آنرا اطلا نمایند مداوای آن مداوای بیروح خورده است
و خوردن زبد و روغن گرم کرده و قی کردن و گذاشتن دست و پا در آب گرم و گرم کردن بدن و مالیدن ادهان و ریاضت و تغذیه باغذیه چرب و اشامیدن شراب مفوه و
سعوط جوز ماثل مسمی بحافظ الصحه و حب الشفا و حب جوز ماثل و حب بدل افیون جوز ماثلی و حب نیخ جوز ماثل و حلوای جوز ماثل و دهن آن در قرابادین ذکر یافت **جوسیا**
بفتح و بضم جیم و سکون واو و کسر شین معجمه و سکون یاء مثناة تحتانیه و فتح صاد مهمله و الف لغت نبطی است و اهل جزیره جوسانی و در بنگاله برلاخار نامند **ماهیت**
آن بار درختی است بقدر نخودی بشکل زعرور و خشخاش و بسیار کوچک و بعد رسیدن سرخ و شیرین میگردد و با قبوضت در ابتدا در اوایل طعم او زومی میرسد و هر چند در درخت زیاده میماند
سرخ تر و شیرین تر میگردد و لیکن قبوضت آن کم نمیگردد و درخت آن بسیار بلند نمی شود و بهمین مقدار درخت آلو بالو میباشد و برگ آن شبیه برگ سیب و گل آن سفید و در بعضی
بلاد خزان نمیکند **طبیعت آن** در دوم گرم و خشک **افعال و خواص آن** مشهی و اروغ آورنده و فی الجمله مسمن بدن و خوردن آن قبل از طعام و بعد از آن مسکن
درد معده و سایر اوجاع بدن خصوصا در دکمر و تهیگاه و هاضم طعام در همه حال و مانع تعفن اطعمه در معده مضر محرورین مصلح آن انار مقدار شربت آن تا سه درهم است
چونلائی بفتح جیم فارسی و سکون واو و خفای نون و فتح لام و الف و کسر همزه و سکون یا لغت هندی است بعضی گویند بقله یمانیه است ظاهرا غیر آن باشد **ماهیت**
آن نباتیست در هند اکثر مزروع و ماکول برگ آن اندک شبیه ببرگ ریحان و بیمره و با اندک حدت و ساق آن بسیار بلند نمیشود و بشکل تخم آن ریزه مانند تخم لسان الحمل و چون برگها
و سر شاخهای نازک آنرا ببرند باز شاخها و برگهای تازه میروید باز میبرند و همچنین چند مرتبه و آن برگها را با گوشت یا بی گوشت پخته و با روغن و پیاز بریان نموده بخته نخورند لذیذ
میشود و بورانی آن نیز لذیذ میباشد حکیم میر عبد الحمید در حاشیه تحفه نوشته که در شبانکاره فارس دوائیه موسوم به تبر دیده شد و آنرا سلیمانی مینامند و اهل آنجا آنرا بورانی
میپزند **طبیعت آن** در اول گرم مائل به یبوست و اهل هند آنرا سرد میدانند **افعال و خواص آن** سریع الهضم و دافع صفرا و چون آب نیخ آنرا گرفته یکمثقال حضض
هندی و یکمثقال نارقیصر با آن سائیده حب بندند و هر حبی بقدر دانه فندقی و هر روز یک حب آنرا با یک پیاله آب آن بیاشامند جهت بواسیر سائله نافع و مجرب و لیکن در ایام
خوردن آن اجتناب نمایند از خوردن ادویه مضره بواسیر و چون نیخ آنرا بسایند و بر عرق مدنی ضماد نمایند نفع می بخشد آنرا **فصل الجیم مع الیاء المثناة التحتانیة**

جوز ماثل

جوسیا

چونلائی

حبنیت بفتح جیم وسکون یاء مثناة تحتانیه وخفای نون وتاء مثناة فوقانیه ماهیت آن درختیست هندی وبسیار بزرگ میشود وبرگ آن شبیه ببرگ تمر هندی
وگل آن بنفش وتخم آن در غلافی مانند باقلا واز آن باریکتر طبیعت آن در اول سوم گرم وخشک افعال وخواص آن آب برگ آن مسهل بلغم وقاتل اقسام دیدان
چون صبح ناشتا اول اندک شیری بخورند وبالای آن مقدار هشت مثقال آب برگ آنرا خالص بدون آنکه آب داخل نمایند بیاشامند اقسام کرم شکم را دفع نماید ومجرب
دانسته اند وضماد برگ تازهٔ گرم کردهٔ آن جهت تحلیل اورام ونضج دمامیل نافع واز گل آن کاغذ رنگ میتوان نمود ورنگ آن ارغوانی میباشد ولیکن ثبات ندارد و
برگ درست گرم کردهٔ آن جهت تحلیل نزول آب در هر عضوی که باشد که کوبیده یکطرف آنرا پخته مانند گردهٔ نان بگیرد و پخته جهت تحلیل نزول آب در بیضه وگرم کرده بدون پخته
جهت تحلیل اورام بارده ونضج دمامیل مفید وتخم آنرا چون سائیده بر ناصور زخمهای کهنه بمالند وفتیله آلوده در جوف آن گذارند نافع جبیدار بکسر جیم وسکون یاء
مثناة تحتانیه وفتح دال مهمله والف وراء مهمله لغت فارسی است ماهیت آن نباتی شجری است برگ آن مانند برگ بلوط وباشدت سبزی مائل بزردی وبرگ
شبنمی می نشیند واز آن دانه سرخی بقدر عدسی منعقد میگردد وسرخی آن زیاده میگردد تا آخر ابارهٔ ماه الهی میباشد وآنرا حب القرمز میگویند ودر حرف القاف انشاء الله
تعالی مذکور خواهد شد وتمر آن بقدر مازوئی ومائل بسفیدی وطبیعت نبات آن سرد وخشک در سوم افعال وخواص آن چون برگ خشک آنرا سائیده
یکمثقال با آب سرد بخورند امساک بطن نماید وچون با عسل وروغن گل بسرشند دو مثقال آنرا بخورند زحیر را دفع نماید وذرور آن جهت التیام جراحات وطلای آن
جهت تقویت اعضای مسترخیه وضماد برگ تازهٔ آن جهت تحلیل اورام حاره وتسکین اوجاع وزیادتی آن وهیئت عضل وجلوس در طبیخ آن جهت تخفیف رطوبات رحم
مقدار شربت آن یکمثقال جبیلک بکسر جیم وسکون یاء مثناة تحتانیه وکاف وفتح لام وسکون کاف لغت ترکی است ماهیت آن ثمری است شبیه
بدل کنجشک ودر جوف آن دانهای ریزه شبیه بدانهای انجیر ودر اوت میباشد ورسیدهٔ آن سرخ تیره وچاشنی دار ودر بو شبیه بخربزه گرمک لذیذ وگیاه آن بقدر سرخی
وزیاده واز آن وبرگ آن شبیه ببرگ گل سرخ وباندک خار وگل آن مانند بایچال وگل بنفشه وگیاه آن همیشه سبز ودر تنکابن لیدانه ودر دیلم حمیل ودر گیلان ومازندران
خربزهٔ گاو نامند وآن تلمیذ مسیح تونامیده وگیاه دیگر است که داخل سبز است ودانهٔ آن سرخ شفاف بقدر نخودی واز وسط برگ آن بچیزی مانند موی باریک متصل برگ
بقدر درهمی وبا تقعیر وانتهای آن مثل سر سوزن واز جملهٔ خارها است وآنرا کوس نامند وهر دو قسم آن در طبرستان بهم میرسد واخیر را در تنکابن خیز نامند وآن داخل
آش بری است طبیعت آن سرد وتر افعال وخواص آن مقوی دل ومطفی صفرا ومرطب بدن وجهت امراض سوداویه وخفقان وسعال یابس وجرب وحکه وبوسیر وتقشف جلد
وحدری وعصبه نافع ودر جمیع افعال گیاه آن مثل علیق است باب ششم در بیان ادویه که حرف اول آنها حاء مهمله است فصل الحاء المهملة
مع الالف حاافطی بفتح حاء مهمله والف وکسر همزه وسکون قاف وکسر طاء مهمله وسکون یاء بغدادی گفته لغت یونانی است وبوس افطی نیز نامند وآن
ماهیت آن دو صنف میباشد کبیر وصغیر کبیر آن بزرگ شجر میشود وشاخهای آن باریک از چهار عدد زیاده نمیشود وبرگ آن مشرف بقدر برگ گردکان صغیر آن بمقدار
شبری وشاخهای آن باریک وبرگ آن مشرف بقدر برگ بادام وگل هر دو سفید وثمر هر دو بمقدار بطم ودر خرما میرسد وقوت آن تا دو سال باقی میماند طبیعت آن گرم
وخشک در دوم افعال وخواص آن مخرج اخلاط لزجه ورطوبات غلیظه ومفتح سدد ومزیل استسقا واوجاع مفاصل شربا وطلاء مجرب وحمول آن جهت اوجاع رحم
وامراض مقعده وبواسیر مفتوح وحب آنرا چون در اوقات حیض بلع نمایند منع آبستنی نماید ومجرب مضمضه آب آن جهت سقاط کرم دندان وطلای آن بسوی باعث
سیاهی وعدم سقاط آن تا سه روز باعث زوال حمرت عین مضر ریه مصلح آن عسل مقدار شربت آن یکدرهم حاج بفتح حاء مهمله والف وجیم بفارسی خار شتر وبترکی
دوه تیکانی وبهندی جواسا نامند ماهیت آن گیاهی است که ترنجبین بر آن در خراسان منعقد میگردد وبغدادی نوشته که اسم خار رعا قول است وغلط کرده کسی
که آنرا خلنج دانسته طبیعت آن گرم وبسیار خشک وسرد نیز گفته اند افعال وخواص آن رادع ومفتح وجالی وتریاق سموم وشرب وضماد وبخور آن
رافع بواسیر واکتحال عصیر آن جهت بیاض وخفیف چشم وقطور سه قطرهٔ آب خالص آن در بینی ناشتا وبعد یکساعت استنشاق روغن بنفشه نمودن جهت دفع صداع مزمن
مجرب دانسته اند وروغن آن که از آب برگ تازهٔ آن ترتیب دهند جهت وجع مفاصل وجمیع علل بارده بغایت موثر وشکوفهٔ آن جهت بواسیر نافع حاشا بفتح
والف وفتح شین معجمه والف بیونانی تومس ودر مغرب معروف بصعتر الحمیر است ودر بیت المقدس وحوالی آن در مواضع سنگلاخ بسیار میروید ماهیت
آن نوعی از پودنه کوهی است شبیه بصعتر وبقدر یک شبر وشاخهای آن باریک وپر برگ وریزه وبر آن زغبی مانند پنبه وگل آن ریزه وهر دو سفید مائل به بنفشی

وسرخی وتخم آن کوچکتر از خردل وسبزست آن سنگلاخها **طبیعت** آن در دوم سرد وخشک وشیخ الرئیس وبغدادی وصاحب شفاء الاسقام ودیگران گرم وخشک
در سوم وانطاکی در دوم دانسته اند **افعال وخواص آن** مسخن قوی ومدر بول وحیض وعرق وشیر ومخرج جنین ومشیمه ومفتح سده احشا ومنقی سینه وشش وجهت
ضیق النفس وسرفه وتقویت معده وکبد وطحال وگرده وتحلیل خون منجمد وتریاق سموم بارده حیوانیه ونباتیه وحابس نفث الدم ومقطع ومسهل بلغم ومخرج اقسام کرم معده وشکوفه خالص آن
مسهل سودا وقایم مقام افتیمون وبانمک طعام وسرکه باعث زیادتی تلطیف وتقطیع آنست وچون دو درهم حاشا را بانمک وسرکه بیاشامند اسهال کیموس بلغمی
نماید وچون دو مثقال آنرا باعسل بسرشند وباآب گرم بیاشامند جهت فالج ولقوه ونسیان وکزاز وصرع وتقویت گرده وباه ورفع درد دهن وحلق ونفث بلغم وتفتیح قولنج نافع
وچون قدر قلیلی در طعام داخل کنند مانند سبزیها وبخورند ضعف چشم را نافع بود وقوت باصره رانگهدارد وضعف معده وجگر حادث از اخلاط فاسده را زائل کند واعانت
بر هضم غذا نماید وآشامیدن طبیخ آن باعسل جهت عسر النفس ونفس انتصابی واخراج حیات وادرار حیض وبول واخراج جنین ومشیمه ولعوق آن باعسل جهت اسهال نفث بلغم
وفضول مجتمعه در سینه وسرفه وضیق النفس وضماد آن باسرکه جهت تحلیل اورام بلغمیه تازه وتحلیل خون منجمد در اعضا وقلع ثمش وثالیل برآمده ویابسه که بیونانی افرودوس
نامند وباسویق وشراب جهت عرق النسا وامثال آن نافع وبخور آن جهت صرع وجنین نافع وباعث افاقه آنها است وگویند چون نزد مصروع در حین صرع حاشا را
بسوزانند که دود آن بمشام او رسد اگر بافاقه آید علامت برء آنست مضر ریه مصلح آن نعناع مقدار شربت آن از دو مثقال تا ۲ درهم بدل آن در تنقیه نیم وزن آن افتیمون
ودر غیر تنقیه یک وزن ونیم آن صعتر وچون یک وزن آنرا باده وزن آب انگور بجوشانند تا ثلث بماند در جمیع افعال قویتر از جرم آنست وشراب آن که صد مثقال آنرا
بیخته در لته بسته در شصت رطل آب انگور در خم کوچک انداخته سر آنرا بسته بگذارند تا خمر گردد پس استعمال نمایند جهت تقویت هاضمه ورفع سوء الهضم وسقوط اشتها واوجاع
عصبانی وبرودت وسایر اوجاع حادثه از دون تپها وقشعریره تپهای بارده ودفع ضرر سردی هوا وبرف وسموم بارده حیوانیه ونباتیه بغایت مؤثر وحاشا
در جمیع افعال قویتر از صعتر است **حاشیش** بفتح حاء مهمله والف وکسر شین معجمه وسکون یاء مثناة تحتانیه وسکون شین معجمه بفارسی حسن یوسف نامند **ماهیت**
آن چیزیست مانند موم که در آنها منجمد میگردد ورنگ آن مائل بسفیدی وبدمزه مائل بشیرینی وتندی وآنچه به تحقیق پیوسته دانهائیست بسیار ریزه وسفید از خشخاش
ریزه تر وصلب وبهندی تخم کرمل نامند **طبیعت** آن گرم وخشک در چهارم **افعال وخواص آن** بسیار تند وقویتر از افربیون ومقی قوی چون بیاشامد شخصی
که وجع شدید داشته باشد مقدار نیم درهم آنرا باآب گرم قی شدید آورد وچیزی شبیه بخون قی نماید ونجات یابد از آن وضماد آن جالی وسرخ کننده رخساره مستعمل نساء
جهت امراض بارده استعمال آن از خارج بدن مجوز وخوردن یک درهم آن کشنده بقی مفرط واحتراق ولهیب واختناق واختلاط ذهن ومداوای آن آشامیدن شیر تازه دوشیده
وماء الشعیر وروغن بادام وسویق آرد جو سرد کرده ببرف ویخ وجلاب سرد کرده ودوغ گاو باقرص کافور است **حاماسوقی** بفتح حاء مهمله والف وفتح میم والف وضم سین مهمله
وسکون واو وکسر قاف وسکون یا **ماهیت** آن نباتیست منبسط برروی زمین بقدر شبری وشاخهای آن پنج شعبه بسطبری انگشتی رسته بابرگهای ریزه
وگل آن سفید واز شاخهای آن ثمری بقدر فلفلی میروید وچون قطع نمایند از آن لبن جاری میگردد **طبیعت** آن گرم وخشک در اول **افعال وخواص آن**
جهت لسع عقرب شرباً وضماداً مجرب وفرزجه آن جهت اصلاح رحم مفید است

فصل الحاء المهملة مع الباء الموحدة

حباب بضم حاء مهمله وفتح باء
موحده والف وباء موحده **ماهیت** آن حیوانیست بسیار کوچک وسیاه شبیه بعقرب واز جعل باریکتر ودر بیداء الجیر بهم میرسد وچون کسی را بگزد آنرا میکشد
در آن روز بنهایت تا سه روز وصاحب آن را سرخی چشم وکرب وگرمی واضطراب قلب عارض میگردد وعلاج آن خورانیدن مخدرات قوی مانند کافور وامثال آنست
حباحب بفتح اول وثانی والف وکسر حاء مهمله وباء موحده بفارسی کرم شب تاب وبهندی جگنو نامند **ماهیت** آن حیوانیست از مگس کوچکتر واندک مایل
بعنبری وزرد ومنقوش در غایت سبزی ودر زیر بال آن مستور وچون پرواز کند مکشوف گردد ودر شب تابند اکثر میدید رخشد **طبیعت** آن گرم وخشک وحاد واز
زراریح قویتر **افعال وخواص آن** سه عدد آن قال ویک عدد مقطوع الراس آن که خشک شده باشد با دوازده مثقال نقیع حلتیت چون سه روز بنوشند
جهت اخراج سنگ گرده ومثانه مجرب دانسته اند وقطور یک عدد خشک آن ساییده باروغن گل جهت اخراج گرگ گوش وزوال کری آن وباصبر وسفیداب جهت اسقاط
دانه بواسیر وگویند چون آنرا در روغن کنجد اندازند وآن روغن را برصورت بمالند باعث دوستی با مردم وقضای حاجات است **حباری** بضم حاء مهمله وفتح باء موحده
والف وفتح راء مهمله والف بفارسی هوبره وبترکی توغدری وبهندی چرز نامند **ماهیت** آن مرغیست بری ومنقار آن بلند وپاهای آن دراز وسه نوع

یکی بزرگ ابلق اندک بزرگتر از خروس خانگی و دیگری خاکستری رنگ منقش بسیاهی و از آن نوع اندک کوچکتر و دیگری بسیار کوچک که بهندی لک نامند بکسر لام **طبیعت آن**
در آخر دوم گرم و خشک **افعال و خواص آن** موافق مبرودین گوشت و پیه آن جهت ربو و ضیق النفس و بهر و پر و دوده سنگدان آن جهت خفقان و اکثر امراض سینه
و اکتحال آن با مثل آن نمک جهت ابتدای نزول آب بغایت نافع و چون پیه آنرا با اندک نمک و سنبل سرشته بقدر نخودی حب ساخته خشک کنند و پنج عدد آنرا فرو برند
در قطع اسهال و دوری که در بنا مند بعدیل است و خون آن تا نیم مثقال با آب و شراب جهت ربو و عسر النفس و خاکستر آن جهت ثالیل ضماداً نافع و گوشت آن دیر هضم
و مضر محرورین و مصلح آن سرکه و دارچینی است و گویند چون ناخن آنرا با هموزن آن حب المنسم سائیده با عسل بکسی بخورانند باعث محبت مفرط میشود و تعلیق آن بر صاحب شول
و تعلیق چشم راست آنرا رافع چشم زخم و تعلیق سنگی که در سنگدان آن بهم میرسد قاطع رعاف بعینه آن خصائص خبی است **حجبو** بفتح اول و سکون ثانی و فتح حاء مهمله و ضم باء

حجبو

موحده و سکون واو **ماهیت آن** ثمر درختیست در سحر و عمان به بزرگی درخت نارجیل و لیکن لیف ندارد و مستعمل ثمر آنست که بزرگتر از ثمر نارجیل است و پوست آن نازکتر
از ثمر نارجیل است و چون بشکنند از جوف آن دانها بقدر نخودی و بزرگتر از آن و خیر نرمی شبیه بارد اعنبر لذاع تند ترش با قبوضت بسیار بر می آید و مادام که در پوست است
قوت آن تا هفت سال باقی میماند و چون برون آورند تا یکسال **طبیعت آن** در دوم سرد و در سوم خشک **افعال و خواص آن** قاطع اسهال مزمن و نزف الدم
و تشنگی و التهاب صفراوی و قی و غثیان و چون یک هفته بدان مداومت نمایند جهت دفع صداع حار و منع تصاعد بخار بدماغ و سدر و دوار و با عسل جهت زحیر نافع و مضر سینه
و صوت و مورث سعال مصلح آن کتیرا مقدار شربت آن یک درهم بدل آن سماق است و در هند و بنگاله ثمری شبیه بدانچه مذکور شد بهم میرسد و لیکن درخت آن شبیه بدرخت
نارجیل نیست بلکه شبیه بدرخت بیل است و در هیات و ثمر اندک کوچکتر و برگ آن نیز کوچکتر از برگ آن و تخم آن کوچکتر از نخود و مغز آن ترش و با قبوضت و بعضی نوع آن اندک
چاشنی دارد و آنرا بهندی و در بنگاله کوتبه و کیته بیل نامند و انشاء الله تعالی در حرف الکاف مذکور خواهد شد **حجح** بفتح حاء مهمله و باء موحده و راء مهمله و سکون جیم **ماهیت**

حجح

آن مرغی است معروف شبیه بکبار و از آن کوچکتر و در کنار آبها میباشد **طبیعت آن** گرم و خشک **افعال و خواص آن** غلیظ مولد خون صفراوی و مصلح آن مهرا
پختن و با مصطکی و دارچینی و سرکه و مری و اشترغاز و فلفل روغن خوردن است و اگر اندک روغنی بر آن مالیده بریان نمایند بد نیست و مجوز است **حب البان** بفتح حاء

حب البان

مهمله و ضم باء مشدده و الف و لام و فتح باء موحده و الف و نون بهندی بکاین و بفرنگی توزانکون نارینه نامند **ماهیت آن** دانه ایست کوچکتر از پسته
و مدور و در غلافی مانند غلاف لوبیا و با اندک تلخی و پوست آن سفید و رقیق و درخت آن نیز کوچکتر از درخت کرو و برگ آن شبیه ببرگ بید الخیر و کوچکتر از آن و بسیار
سبز و گل آن زرد رنگ مانند ریسمان و از ده و گویند برگهای بعضی شاخهای آن بسیار سفید میباشد بخلاف اشجار دیگر **طبیعت آن** در دوم گرم و خشک **افعال**
و خواص آن مفتح سده جگر و سپرز و مسهل بلغم خام و عصاره آن مقی و آشامیدن جرم آن با آب و سرکه جهت سپرز مجرب و قلیه آن جهت عاف و سنون آن جهت
استحکام لثه و ضماد آن جهت تحلیل اورام صلبه و تشنج و مفاصل و سعفه و صلابت جگر و سپرز و دفع مواد سوداویه و بلغمیه و کلف و جرب و حکه و با بول جهت ثالیل نافع و مغثی
مضر جگر و معده مصلح آن رازیانه مقدار شربت آن تا دو درهم بدل آن یک وزن و نیم آن سلیخه و عشر آن بسباسه و روغن آن جالی و محلل و قطور آن جهت درد گوش و دوی
و طنین و تمریخ بدان جهت رفع ثالیل و شقاق نرمین و نرم کردن عصب و درد دندان و اوجاع بارده و فالج و امثال آن و تحلیل ورم جگر و سپرز و بواسیر و با مصطکی جهت قی بلغمی
و ضماد آن با عنبر جهت نزلات بارده و سردی دماغ و جرب و حکه و تقشر جلد و قروح نافع و آشامیدن یک مثقال آن با آب و عسل مهیج قی و مسهل و با آب و سرکه جهت تنقیه

حب بلسان

جگر و سپرز و پنج درهم آن مسهل رطوبات رقیقه مضر معده مصلح آن انیسون چون داخل حبوب کنند متشنج منکر و **حب بلسان** بفتح حاء مهمله و کسر باء موحده مشدده
و فتح باء موحده و لام و سین مهمله و الف و نون **ماهیت آن** تخم درخت بلسان است بقدر فلفلی و بزرگتر از آن و اندک مائل بطول و رنگ آن اشقر و اندک ثقیل الوزن
و مغز آن سفید و طعم آن تلخ و فرق میان آن و تخم البشام که تخم بشام بی مغز و مدور است و گفته اند بالفعل چون حب بلسان و درخت آن مفقود است تخم بشام را بدل آن میکنند و بدل آن
میشود **طبیعت آن** در آخر دوم گرم و خشک **افعال و خواص آن** مقوی معده و رافع برودت آن و مقوی هاضمه و با قوت تریاقیه و مجفف رطوبات معده
و امعا و رافع صرع و سدر و دوار و درد سر کهنه و نزله و مغص و امراض بلغمی و سوداوی و ضیق النفس و سرفه و ورم ریه و درد معده و تحلیل ریاح و نفخ و تفتیح سده جگر و استسقا و عرق
النساء و گزیدن هوام و عسر البول و احتباس حیض و داء الثعلب و داء الحیه و تقویت بیخ موی شرباً و ضماداً نافع و جلوس در طبیخ آن جهت انفتاح رحم مضر مثانه مصلح آن
کتیرا مقدار شربت آن تا دو درهم بدل آن یکوزن و نیم آن عود بلسان و اگر نباشد بوزن آن سلیخه و عشر آن بسباسه و در تریاقیت هموزن آن زراوند طویل و حب الغار

حبة الخضراء

ودر بلسان نیز بعض خواص آن مذکور شد **حبة الخضراء** بفتح حاء مهمله و باء موحده مشدده و ضم تاء مثناة فوقانیه و الف و لام و فتح خاء و سکون ضاد معجمتین و فتح راء مهمله و الف **ماهیت آن** ثمر درخت بطم است که بفارسی سقز نامند و در بطم خواص درخت آن مذکور شد و حبة الخضراء را بفارسی بن نامند و دو نوع است یکی نوع را شاه بن گویند و آن کوچکتر و پوست آن نازکتر بحدیکه با پوست توان خائید و خورد و دوم ازان بزرگتر و پوست آن صلبتر و ابن مؤلف گفته که این مانند سه نوع است بدین قسم که در مال ورود و نواح آن درخت بن را با پسته پیوند می کنند ثمر آن بزرگتر و لذیذتر میشود و آنرا کلخنک میامند و بهترین آن سبز تازه بزرگ دانه آنست و درخت شاه بن را ضرو نامند و ثمر آن در خوشه میباشد و خام آنرا ابشته نامند و در آبدوغ و دواق داخل میمایند برای نیکوئی طعام و رائحه و تقویت معده درخت شاه بن را ضرو و صمغ ازا صمغ الضرو گویند و در حرف الضاد خواهد آمد انشاء الله تعالی **طبیعت** تازه آن در اول گرم و در دوم خشک و خشک آن در سوم گرم و خشک **افعال و خواص آن** مفرح و مقوی حواس و جگر و سپرز و مبهی و مهیج باه و مسمن بدن و گرده و مسکن اوجاع باطنی و مفتح سده و گرده و مخرج رطوبات سینه و شش و منقی بدن از فضلات بلغمی و مفتت حصاة و ملین صلابتی که از صدمه و ضربه بهم رسیده باشد و مخرج اقسام کرم معده و مدر بول و حیض و خون بواسیر که منقطع شده باشد و مسخن گرده و معده و محلل نفخ و ریاح شرباً و با قوت قابضه جهت فالج و لقوه و سرفه و خفقان و درد کمر و پشت و قولنج و غشی و استسقا مفید و با بادام و شکر جهت تسمین بدن و تقطیر البول با سرکه آشامیدن جهت درد سر و تنقیه جگر و گزیدن افعی و رتیلا نافع و داخل نان کردن باعث سرعت انهضام و رافع ضرر آنست و مضر محرورین و بطی الهضم و ردی الکیموس و مصدع و مضر دماغ و احشای حار و اکثار آن باعث جوشش دهان و ابطال شهوت طعام مصلح آن گلاب و رب ریباس و رب فواکه حامضه و سکنجبین و گویند کتیرا و گویند خمیره بنفشه مقدار شربت آن از سه درهم تا پنج درهم بدل آن مغز بادام تلخ با پسته یا گردکان و گویند بوزن آن حب البطیخ است و ضماد آن منضج جراحات صلبه و طلای آن منقی وجه و جهت کلف و شقاق لب مفید و طلای سوخته آن برداء الثعلب باعث روئیدن موی آنست خصوصاً موی سر و برگ آنرا چون خشک نموده بکوبند و بر موی غلاف سازند موی را برویاند و دراز گرداند و مداومت اغتسال بآن در حمام مانع نزلات بغایت مجرب چوب و برگ آن در اول گرم و خشک و مقوی بدن و جهت دفع رائحه کریهه بدن و گریزانیدن هوام و نگاه داشتن چوب آن با خود جهت قضای حاجات و بخور پوست آن جهت گریزانیدن هوام و پشه مجرب دانسته اند و چون با مصطکی و قسط و روغن بجوشانند جهت فالج و لقوه و کزاز و رعشه و مفاصل و اورام و جبر و کسر و ضربه و سقطه بغایت مفید است شرباً و طلاء و مروخاً و صمغ آن جهت تحلیل رطوبات اذن و جهت قروح رئه و سرفه مزمن و تلیین بطن و تهییج باه و گزیدن افعی مفید **حب الراس** بفتح اول و ضم ثانی مشدده و الف لام و فتح سین مهمله و سکون نون و آنرا زبیب الجبل بری و بعطا قندما اغریا نامند و ابن بیطار گفته که معنی آن زبیب الجبل است و بغدادی گفته که نبتی چنین **ماهیت آن** دانه ایست شبیه بمویزج و املس و در غلافی شبیه بقرطم و بهمین و با اندک تندی و تلخی و عطریت و مدور و نیز گفته اند و از کوهستان فارس آورند و از کردستان و همدان نیز و گل آن شبیه بسوسن و در حرف الرا مذکور خواهد شد و گفته اند برگ آن شبیه ببرگ کرم بری و مشرف و نیچهای آن برگشته و شاخهای آن ایستاده و سیاه رنگ است **طبیعت آن** در دوم گرم و خشک **افعال و خواص آن** مبهی و مقوی موی و مانع ریختن آن و جهت امراض بارده نافع شرباً و طلاء و غسولاً مقدار شربت آن تا دو درهم بدل آن سه مثقال بقدر نیم وزن آن و صاحب تحفه نوشته که مؤلف مالا یسع و غیره مویزج را حب الراس دانسته اند و اشتباه ایشان بجهت مشابهت این با آن است **حب الریباس** بکسر راء مهمله و سکون یاء مثناة تحتانیه و فتح باء موحده و الف و سین مهمله بفارسی تخم ریباس نامند بهترین آن تازه آنست **طبیعت آن** سرد و خشک **افعال و خواص آن** قابض و جهت قرحه صفراوی و جرب و حکه شرباً و ضماداً نافع بدل آن تخم حماض بستانیست **حب الزلم** بضم زای معجمه و فتح لام و سکون میم **ماهیت آن** غیر تخم کنگر است چنانچه بعضی توهم نموده اند و ابن بیطار نوشته که ابن وافد گفته که آن حبی است چرب مفرطح اندک بزرگتر از نخود و ظاهر آن زرد و باطن آن سفید خوش طعم و لذیذ و از بلاد بربری آورند و نیز دما آنرا فلفل السودان نامند و فلفل السودان غیر آنست و بغدادی نوشته که آن دو صنف میباشد یکی بزرگتر از نخود و مفرطح و خوش مزه و شیرین و پوست آن مائل بسیاهی و در شهرزور و مصر بهم میرسد و دوم اندک طولانی و کوچک و زرد رنگ و از مصر و بربری آورند گیاه آن کمتر از ذرعی و برگ آن مستدیر مانند درهم **طبیعت آن** در دوم گرم و تر و با رطوبت فضلیه **افعال و خواص آن** محرک باه و مسمن بدن و گرده و مقوی جگر ضعیف و دافع خشونت سینه و سعال و امراض سوداوی و حرقة البول شرباً و چون بخایند و بر کلف بمالند آنرا زائل گرداند مقدار شربت آن جهت تحریک باه تا هفت مثقال بدل آن حبة الخضراء مضر حلق و مولد سده مصلح آن سکنجبین است **حب السمنة** بکسر سین مهمله و سکون میم و فتح نون و هاء آنرا شاهدانه برنج نامند و بفارسی نقل خواجه گویند ماهیت

حب الراس

حب الریباس

حب الزلم

حب السمنة

آن وانه نیست بقدر فلفلی مستدیر و سیاه رنگ املس و مغز آن سفید و شیرین و با دهنیت و نبات آن بقدر ذرعی و شیردار و برگ آن سفید اغبر منبت آن صحراها و بیابانها **طبیعت**
آن گرم و خشک و با رطوبت فضلیه **افعال و خواص آن** آشامیدن شیرهٔ مغز آن با ماء العسل مسهل بلغم برفق و چون شیرهٔ آنرا بگیرند در آب و آرد و شکر و روغن بادام
شیرین یا روغن کنجد تازه در آن ریزند و طبخ نمایند تا مانند حریره و فالوده و ترحلوا گردد و تناول نمایند جهت تسمین ابدان مهزولین و صاحبان بروده بس و آشامیدن
آب برگ درخت آن مقدار ربع رطلی جهت اسهال بلغم و صفرا با هم نافع مقدار شربت از مغز آن تا ده درهم بدل آن پسته و کنجد بالمناصفه و تقلیل و بطیء النزول مصلح آن
سکنجبین و عسل است **حب العزیز** بفتح عین مهمله و کسر زای معجمه و سکون یاء مثناه تحتانیه و زای معجمه ماهیت آنرا انطاکی مانند ماهیت حب الزلم نوشته و بغدادی
دو نوع گفته نوعی را اهل مصر در اسکندریه زراعت مینمایند در تابستان هنگام بودن آفتاب در برج اسد میرسد **طبیعت** آن گرم در اول و تر در دوم **افعال و خواص**
آن مسمن بدن گرده لاغر و مولد خون صالح و جهت تقویت باه و کبد ضعیف و حرقة البول و خشونت سینه و سرفه و امراض سوداویه مانند جنون و اکثار آن مضر حلق
و ثقیل مولد سده مصلح آن سکنجبین مقدار شربت آن تا دوازده مثقال بدل آن حبة الخضراء و بهترین طریق استعمال آن از برای تسمین بدن آنست که آنرا بکوبند و در آب
خیسانند یکشب پس بمالند و صاف نمایند و با شکر بیاشامند **حب القلت** بضم قاف و سکون لام و تای مثناه فوقانیه معرب کلت هندیست حکیم علی در شرح قانون بهندی کلتهی نامند
بضم کاف و فوقانیه و خفای ها و سکون یا و کلته نیز و قسمی را چکرک و قسمی را ایچ بباء فارسی و جیم عربی و این قسم را العربی کاسر الحجر نامند **ماهیت** آن نوشته اند که دانه ئیست سیاه مایل بزردی
و براق شبیه بتخم کتان و از آن بزرگتر و مایل بتدویر و شیرین در حین خائیدن احداث حرارتی میکند و آنچه در بنگاله دیده شده چنان بلکه دانه ئیست اکثر سفید مایل بزردی و بعضی مایل
بسرخی و بعضی تیره مفرطح اندک طولانی بقدر دانهٔ عدس و حلبه و مغز آن دو پارچه و سفید رنگ **طبیعت** آن گرم در سوم و خشک در دوم و گویند گرم در دوم
و مایل برطوبت است **افعال و خواص آن** بغایت مفتت حصاة گرده و مشهی طعام و رافع فواق و امراض چشم و مدر بول و حیض و ملین طبع و مجفف منی و بواسیر
و مفتح سدهٔ سپرز و قولنج و بلغم و آشامیدن طبیخ آن بتنهائی و یا با ادویهٔ مناسبه دیگر و چون شش مثقال آنرا با شش مثقال تخم شلغم و هفتاد و پنج مثقال آب جوش دهند
بر آتش تا که بیست و پنج مثقال آب بماند پس صاف نموده و دوازده مثقال و نیم آنرا صبح ناشتا نیم گرم و دوازده و نیم مثقال را شام نیز نیم گرم نموده بنوشند جهت تفتیت
و اخراج سنگ گرده و مثانه مجرب است و ضماد آن جهت نیکوئی رنگ رخسار و رفع بواسیر نافع و مضر ریه مصلح آن عسل مقدار شربت آن یکدرهم با آب برگ ترب برای تفتیت
حصاة چنانچه در سند سنگ تراشان آنرا کوبیده در آب جوشانیده بر سنگ میریزند نرم میشود و بآسانی بریده میگردد و اهل هند را اعتقاد آنست که چون بکوبند بر سنگ مالند
سنگ را قابل قطع میگرداند **حب الکلکل** بضم کاف و فتح لام و یا **ماهیت** آن حب ناغورس است و در حرف الالف ذکر یافت و آن تخمی است شبیه بگرده کوچکی از باقلا بزرگتر
و مایل بطول و در وسط آن خطوطی و رنگ آن ممزوج بالوان مختلفه و قوت آن تا سه سال باقی میماند بهترین آن ماخوذ در سنبله و حکیم میر عبد الحمید در حاشیه تحفه نوشته که بهندی
کونچ نامند بخفای واو و درخت آن شبیه بدرخت نسرین و برگ آن زرد و ریزه و پر شاخ شبیه بگل لسان الحمل که بر و تخم می بندد و برو گلهای زرد و ریزه رسته و تخم آن در غلافی
مانند غلاف باقلا بسیار ریزکی و پر خارهای ریزه که چون بدست برسد سوزش کند و خارش بسیار نماید **طبیعت** آن در آخر دوم گرم و در اول خشک **افعال و خواص**
آن مخدر و مسکر و جالی آثار و مقئی بلغم بقوت با آب گرم و آشامیدن یکمثقال آن با شراب مسمی بفلو فرکه آب انگور و روغن است جهت ربو و اخراج مشیمه و جنین و ادرار
طمث و نیم مثقال آن با شراب جهت صداع بارد و خوردن هفت عدد آن و بدستور تعلیق آن جهت اخراج مشیمه و جنین و عسر ولادت مجرب دانسته اند
مقدار شربت آن از نیم مثقال تا یکدرهم و زیاده آن مکرب و مغثی تا دو درهم کشنده و مصلح آن روغنها و صمغ عربی و مصطکی است **حب المحلب** بفتح میم و بکسر نیز آمده
و فتح اصح است و سکون حاء مهمله و فتح لام و باء موحده بفارسی پیوند مریم و بهندی کهیونی نامند **ماهیت** آن حب درختی است شبیه بدرخت بطم و پراکنده و تا
بیک قامت انسان و زیاده بر آن و برگ آن دراز و شبیه ببرگ بید و از برگ زردآلو کوچکتر و خوشبو و چوب آن نیز خوشبو و لهذا قصاران اهل نهاوند چوب بدستی جهت
کوبیدن ثیاب از آن میسازند تا بوی آن بمشام رسد و درست بماند و گل آن سفید و حب آن بسیار خوش بو و با تلخی و بر سر شاخهای آن میروید و بقدر جلبان
که خلر نامند و بهندی مټر کابلی و پوست آن سرخ و مایل بسیاهی و مغز آن سفید با تندی طعم و چربی و داخل اکثر خوشبوئیها می نمایند و روغن آنرا نیز میگیرند و بهترین آن تازهٔ
بالیدهٔ سنگین خوشبوی بسیار چرب آنست که مغز آن در سفیدی مانند مروارید باشد و بدترین آن سیاه آن منبت آن قلعهای کوه و بلاد سردسیر و در میزان میرسد و اکثر از
آذربایجان و نهاوند می آورند و روغن آنرا نیز از آنجا و انطاکی نوشته که پوست آن میعه یابسه است و صاحب تحفه نوشته که در گرم سیر یافت میشود و در لرستان بسیار است و آنرا

حب العزیز

حب القلت

حب الکلکل

حب المحلب

مسهل گویند طبیعت حب آن در دوم گرم و خشک و خشکی آن کمتر از گرمی و با قوت محلله و مغریه و قابضه افعال و خواص آن اعضاء الرأس والصدر والقلب
والغذاء والنفض مفرح و مقوی حواس و جهت اخراج رطوبات غلیظه لزجه سینه و شش و خفقان و بهر و ضیق النفس و غشی و مقوی جگر و سپرز و مسکن اوجاع باطنی مانند کبد و طحال
و گرده و ظهر و قولنج و درد پهلو و امثال اینها خصوصا با ماء العسل جهت آنکه محلل ریاح غلیظه است و مدر بول و حیض و مفتح سده گرده و مخرج اقسام کرم معده و رافع تقطیر البول
و مبهی و در حبس اسهال و موی بهتر از گل مختوم است و چون داخل نان کنند باعث سرعت انهضام آن گردد و مداومت اغتسال بدان در حمام مانع نزلات الرئیه والاوجاع
و غیرها طلای آن جهت کلف و جرب و صاف کننده بشره و طبیخ آن جهت نقرس و تحلیل صلابات حادث از صدمه و ضربه هر چند کهنه شده باشد و تقویت اعضای ضعیفه خصوصا
با آس و ضماد آن نیز جهت نقرس و اوجاع بارده نافع مقدار شربت آن تا سه درهم تا پنج درهم بدل آن مغز گردکان و بادام تلخ المضار مضر دماغ و احشای حار مصلح آن گلاب
و روغن بنفشه و رب ریباس الخواص نگاه داشتن آن در پارچه کبود و بدستور بخور آن مبطل سحر و مداومت بخور آن موجب الفت متعاندان و چوب و برگ آن در اول گرم و
و مقوی بدن و رافع رائحه کریهه آن و گریزاننده هوام و هوام نزدیک چوب آن نگردند و نگاه داشتن چوب آن با خود جهت قضای حاجات و بخور پوست آن جهت
گریزانیدن هوام و پشه مجرب گفته اند و چون با سداب و مصطکی و قسط در روغن بجوشانند آشامیدن و تدهین بدان نیز جهت فالج و لقوه و رعشه مکرر از دوا و اوجاع مفاصل
و نقرس و اورام جبر و کسر ضربه و سقطه بغایت مفید است حب المنسم بکسر میم و سکون نون و فتح سین مهمله و بشین معجمه نیز گفته اند و میم لغت عربی است ماهیت آن
دانه ایست خوشبو و خوش طعم شبیه بحب البطم و کوچکتر از آن بقدر مغز آن و بقدر فلفلی و بسیار املس و زرد و شکن و مغز آن سفید و از بوادی یمن و حجاز خیزد و گویند فلنجه است و رنگ آن
ما بین سرخی و زردی بود و درخت آن شبیه بسمسار طبیعت آن در دوم گرم و خشک افعال و خواص آن مفرح و مفتح و مسخن و مبهی و مقوی معده مسترخیه و هاضم
و مجفف و ناشف رطوبات غریبه معده و احشا و بدن و مفتت حصاة و مدر بول و رادع بخارات ردیه شربا و طلاء و اکثار آن مضر و مصدع مصلح آن کشنیز مقدار شربت آن یک مثقال
بدل آن کبابه است و اکثر اهل یمن و حجاز خصوص زنان و همین آنرا که عطر منشم مینامند برای محبت یا عداوت استعمال مینمایند و خوشبو است و میگویند بهر قصد و اراده که آنرا
استعمال نمایند همان اثر بخشد خصوص در عداوت و بغض و تفرقه میان متحابین و مشهور است میان عرب چون خواهند که در میان دو کس و یا جماعت عداوت و تفرقه افتد میگویند
حق سبحانه و تعالی در میان شان عطر منشم بپاشد حب النیل بکسر نون و سکون یاء مثناة تحتانیه و لام بفارسی تخم نیلوفر پیچ و بهندی مرجائی و زیرکی و به بنگالی چهار جهر
و یک نوع دیگر نیز میشود و آنرا ایراجینا نامند و قوت اسهال این نوع را زیاده گفته اند ماهیت آن دانه گیاهیست شبیه بلبلاب بر جا و بر خود می پیچد و شاخهای آن
باریک و سبز و برگ آن سبز و در هر برگی گل کبودی شبیه بگل لبلاب و در آفتاب بهم می آید و تخم آن در غلافی و در هر غلافی سه دانه مثلث الشکل که حب النیل نامند طبیعت
آن در سوم گرم و خشک افعال و خواص آن جالی بهق و برص و مفتح سده جگر و سپرز و مسهل قوی بلغم غلیظ و خصوص با تربد و منقی بدن و دافع اوجاع مفاصل
و سائر امراض بارده و مخرج دیدان و حب القرع و سفید بهق و برص و نقرس و جرب و قروح خبیثه و با سقمونیا مسهل صفرا و اخلاط غلیظه و با هلیله مسهل سودا و مفتح سده جگر
و سپرز و مسهل قوی و صاحب معالجات القرابادی نوشته که سه درهم آن با شش درهم شکر سفید چون سه روز بیاشامند جهت ازاله انواع جرب مجرب مقدار شربت آن از یک دانگ
تا نیم مثقال و یکدرهم و زیاده آن کشنده است به مغص و اسهال مفرط بلصوق و بجا سار ریقا و امعا مصلح آن هلیله و سحق بلیغ و چرب نمودن بروغن بادام است و چون
بکوبند و بکشند در روغن بادام بخیسانند و صبح تنها یا با مطبوخات مناسبه بیاشامند رفع غائله مغص و سحج آن میگردد و بدل آن بوزن آن شحم حنظل سدس آن
تخم از منی است و مضر و آن بعد از یکسال به نزد عمل میکند با معاجین و محرکی زود عمل مینماید و قوت آن تا سه سال باقی میماند حبق بفتح حا و با و قاف بعربی اسم جنس
کل نباتات ما بین شجر و گیاه خوشبو است و از مطلق آن مراد فودنج است فصل الحاء المهملة مع الجیم حجر بفتح اول و دوم و سکون را مهمله بفارسی سنگ
دبرو و بهندی پتهر نامند ماهیت آن اسم جنس هر چه از اجزای زمین صلب گردد بطول زمان و توالی انفعالات اجزای لطیفه رقیقه ارضیه و رطوبات لزجه
و رسیدن حرارت و یبس و جفاف بر آن مرة بعد اخری تا آنکه رفع مزاج ارضی آن گردد و اختلاف رنگ و صفا و شفافی و غیرها همه بحسب اختلاف اجزا و محل و غلبه رطوبت
و حرارت و امثال اینها است مثلا اگر رطوبت و برودت غالب باشد سفید و اگر هر دو قلیل باشد سنکرچ و منکدر و اگر حرارت و یبوست غالب باشد سرخ و اگر کمتر باشد زرد
و اگر حرارت مفرط و رطوبت کم باشد سیاه و صلب و اگر ضعیف باشد رخو و اگر تاثیر حرارت و رطوبت در آن مساوی باشد متساوی الاجزا و اگر مختلف باشد غیر
متساوی در رنگ و صلابت و رخاوت و غیرها و تفصیل اقسام و مراتب آن طول دارد و محل گنجایش آن ندارد و بدانکه شنیده شده که اطبای فرنگ میگویند که احجار را

حب المنسم
حب النیل
حبق
حجر

بنابر اینکه هیچ نافعه و بو ندارند چندان تاثیری و منفعت و خاصیتی در بدن انسان نیست هر نحو که استعمال نمایند همچنین طلا و نقره را و این سخن با تمام منافی العلم عند الله

حجر الابیض بفتح حاء مهمله و جیم و ضم راء مهمله و الف و سکون باء موحده و فتح یاء مثناه تحتانیه و سکون ضاد معجمه در آخر **ماهیت آن** سنگیست سفید سائیده آن مانند شیر و گویند که آن حجر لبنی است **طبیعت آن** معتدل مائل بحرارت و یبوست **افعال و خواص آن** جهت عسر البول نافع و در سائر افعال مانند فادزهر حیوانیست و مراد از سیم حجر ابیض زجاج آینه است

حجر الاحمر بفتح الف و سکون حاء مهمله و فتح میم و سکون راء مهمله **ماهیت آن** سنگیست لاجوردی اغبر و اندک ازرق با زلیست ملمس آن نرم و ملایم و نوعی از آن هیچ و تیره و از ارمنیه خیزد و لهذا حجر ارمنی نامند و بهترین آن سنگین بهشتی با اندک ملوحت و انطاکی نوشته که شاید لاجورد نضج غیر کامل باشد **طبیعت آن** گرم و خشک در دوم و انطاکی در دوم سرد و خشک نوشته و صاحب اختیارات در اول گرم و خشک دانسته **افعال و خواص آن** مفرح قلب بالخاصیت و بالعرض بسبب تنقیه سودا و مسهل قوی سودا و از لاجورد انفع و از خربق سیاه اسلم و جالی کرده و مثانه و بالخاصیت جهت جذام مفید و مستعمل مغسول آنست و غسل آن باعث زیادتی تقویت عمل آنست و غیر مغسول آن مضر معده و مغثی و مصلح آن کثیرا و عسل و سلیخه و انیسون مقدار شربت آن تا نیم مثقال بدل آن لاجورد مغسول است یک وزن و نیم آن و بوزن آن خربق

حجر الاساکفه بفتح الف و سین مهمله و الف و کسر کاف و فتح فاء و ها **ماهیت آن** سنگیست ملون بسرخی و زردی و سیاهی و بهم بهیأت سنگریزه و شکسته آن مائل به تیرگی و کبودی **طبیعت** آن سرد و خشک **افعال و خواص آن** ذرور آن جهت ورم لثات و جراحات قطع نزف الدم نافع و مستعمل کفش گرانست و لهذا آنرا حجر الاساکفه نامند و اساکفه کفش دوزانست

حجر الاسفنج بکسر همزه و سکون سین مهمله و فتح فاء و سکون نون و جیم سنگیست که در اسفنج یافت میشود و ماهیت اسفنج مذکور شد و بهترین آن سفید صلب آنست **طبیعت آن** در اول گرم و در دوم خشک **افعال و خواص آن** مجفف بی لذع و قاطع نزف الدم و ذرور آن جهت التیام جراحات و طلای آن جهت تحلیل اورام و آشامیدن دو دانگ آن با شراب و امثال آن جهت تفتیت حصاة کرده و یرقان نافع

حجر الاعرابی بکسر الف و سکون عین و فتح راء مهملتین و الف و کسر باء موحده و یاء نسبت بفارسی سنگ رسنگ و سنگ زخم نامند **ماهیت آن** سنگیست شبیه بعاج و از بادیه عرب خیزد **افعال و خواص آن** جالی و قاطع نزف الدم و جراحات و غیرها و سنون محرق آن جهت جلای دندان و استحکام لثه نافع

حجر الافروج بفتح الف و سکون فاء و ضم راء مهمله و سکون واو و جیم حجر افرودی نیز نامند **ماهیت آن** سنگیست مانند فلسو و سبک که بر روی آب می ایستد و از اسلام بول ر دم خیزد **افعال و خواص آن** مجفف و قابض و آشامیدن یکدانگ محکوک آن در حال و بزودی رفع سم گزیدن عقرب مینماید

حجر الافریقی بکسر همزه و سکون فاء و کسر راء مهمله و سکون یاء مثناه تحتانیه و کسر قاف و یاء نسبت **ماهیت آن** سنگیست مابین خفت و ثقل و صلابت و لین و با خطوط سفید مانند اقلیمیا و از افریقیه خیزد و بهترین آن زرد رنگ متوسط بین خفت و ثقل و در صلابت و لین آنست **طبیعت آن** مجفف با اندک قبضی و لذع **افعال و خواص آن** محرق آن که سه مرتبه گرم کرده در خمر اندازند و بس سائیده بشویند جهت قروح خبیثه و متعفنه و مضر و ابا شراب عسل نافع و با موم روغن جهت سوختگی آتش و امراض چشم مفید و احراق آن بسبب زیادتی قوت آنست استعمال محرق غیر مغسول آن جایز نیست

حجر الاناغاطس بفتح همزه و نون و فتح غین معجمه و الف و کسر طاء و سکون سین مهملتین **ماهیت آن** سنگیست که چون بسایند در رنگ مانند خون گردد **افعال و خواص آن** قطور آن با شیر زنان در چشم جهت ورم و دمعه و طرفه سفید

حجر الایل بکسر همزه و فتح یاء مثناه تحتانیه مشدده و لام **ماهیت آن** سنگیست که در شیردان گاو کوهی تکون می یابد و آنرا بادزهر گاوی نامند و در بادزهر مذکور شد

حجر الباریقی بفتح باء موحده و الف و کسر راء مهمله و قاف و سکون یاء نسبت **ماهیت آن** سنگیست شبیه بحجر خزفی بقدر کف دست و سبک ماخوذ از بارقه که موضعی است قریب بکوفه منسوب بدان و اندک از آن آب بسیاری بخود جذب مینماید و بر روی آب می ایستد و بعد جذب آب بته آب میرود و چون در آفتاب گذارند آب را پس میدهد **افعال و خواص آن** گویند از خواص آنست که چون جهت استسقای زقی حوالی ناف را اندک جراحت کرده آنرا ببندند جذب رطوبات کند و بعد جذب در آفتاب گذارند رطوبات را پس دهد و بعد پس دادن رطوبات باز بچسبانند تا آنکه جمیع رطوبات را جذب نماید و صحت یابد و وزن آن قطعه باید سه دینار باشد که مثقالی است و قطعه نیم مثقال آن و مثقال آب را جذب مینماید

حجر البحری بفتح باء موحده و سکون حاء و کسر راء مهملتین و سکون یاء نسبت **ماهیت آن** جسمیست سفید مدور و مضلع و مجوف آن و آنه نیست که باعلی و اسفل حرکت میکند و از سواحل دریا خیزد و شبیه از آن کنکت است و ماهیت آن کنکت در حرف الالف ذکر یافت و گفته اند حجریست شبیه بفلک مغزل که دریا بسواحل می اندازد و در آن حجریست که از اعلی باسفل حرکت مینماید و گفته اند که آن قنفذی بحریست که بعد مردن و ریختن خارها دریا بسواحل می اندازد و بالجمله از ادویه مجهولة الماهیة است **افعال و خواص آن**

حجر الابیض · حجر الاحمر · حجر الاساکفه · حجر الاسفنج · حجر الاعرابی · حجر الافروج · حجر الافریقی · حجر الاناغاطس · حجر الایل · حجر الباریقی · حجر البحری

آشامیدن یکدانگ تا دو دانگ آن و تفتیت حصاة بهر موضع که باشد بغایت مؤثر است و مجرب گفته اند **حجر البحیره** بضم باء موحده و فتح حاء مهمله و سکون یاء مثناة
تحتانیه و فتح راء مهمله و ها **ماهیت** آن سنگیست رقیق و سیاه و چون در آتش اندازند اندکی ملتهب گردد و از نواح شام خیزد **افعال و خواص آن** با محللات
محلّل و با مجففات مجفف و جهت تحلیل ریاح و رکین و التیام جراحات نافع **حجر البرم** بفتح باء موحده و راء مهمله والف و میم **ماهیت** آن سنگیست سیاه که از آن
دیگ و ظروف میسازند و در خراسان بسیار است **افعال و خواص آن** جهت تقویت لثه و دندان و نزف الدم مؤثر است **حجر البسر** بضم باء موحده و سکون
سین و راء مهملتین **ماهیت** آن سنگی است سفید مدور صاف در بحر حجاز یافت میشود **افعال و خواص آن** چون اندکی از آنرا بیاشامند ادرار بسیار نماید
و تقویت قلب و تفتیت حصاة کند بالخاصیت و تعلیق آن بر بالای مثانه از خارج جهت ادرار بول مفید و آنچه در ساحل جده در صدف بزرگ مستدیری بهیأت
شُم یافت میشود بسیار کثیف و مستعمل و رطب نیست **حجر البشف** بفتح باء موحده و سکون شین معجمه و فاو یشب بیاء مثناة تحتانیه در اول و باء موحده در آخر نیز آمده
و بفارسی یشم گویند بمیم در آخر **ماهیت** آن سنگی است بسیار صلب و بالوان بسیار میباشد بهترین آن زیتونی پس سبز مائل بزردی پس سبز صاف پس سبز مائل
بسفیدی پس سفید است که آنرا کافوری نامند بلکه آنچه صاف تر و صلب تر و شفاف تر باشد بهتر و مستعمل است **طبیعت آن** در آخر دوم سرد و خشک **افعال
و خواص آن** آشامیدن آن جهت تقویت قلب و معده و خفقان عجیب الفعل حتی تعلیق آن بجهت نزف الدم و قروح باطنی و زحیر و حرقة البول با شراب سفید جهت
حصاة مقدار شربت آن یکدانگ و تعلیق آن برگردن جهت خناق و برروی دل جهت خفقان و طپش آن و بر مری و معده جهت تقویت آن و بر ران جهت
عسر ولادت و در دست جهت رفع سحر و چشم بد و ضرر صاعقه مؤثر و گویند که چون قمر در برج انثی باشد و بران صورت انسانی نقش کنند تعلیق آن جهت الام
باطنی نافع و بعضی در تأثیرات دیگر که مذکور شد نقش صورت انسان شرط نداشته اند و بعضی مقدار یکمثقال را شرط میدانند برای این عمل **حجر البقر** بفتح باء موحده
و قاف و راء مهمله و آنرا خرزة البقر نیز نامند و بهندی کای روچن **ماهیت** آن جهره ئیست که در زهره گاو متکون میگردد و بمقدار زرده بیضه مرغ و زرد و تیره الوان
و تلخ و نزد بر آوردن و تازه گی اندک نرم میباشد و بعد از سرد شدن و خشک گشتن اندک صلب و تیره و بعضی منقط بسیاهی میگردد و جرم آن اندک سخیف و سست و ظاهر آن
صلب تر و در رنگ مساوی و بعضی مدور و بعضی مثلث و بعضی پهن و بعضی طولانی و بهر شکلی که میخواهند و در چین نرمی و تازه گی میسازند و از یکمثقال تا چهار مثقال میباشد
و آنچه در شهر دارالسلطنت تکون می یابد فاد زهر است و در فاد زهر ذکر یافت و گویند علامت تکون آن در زهره گاو آنست که روز بروز آن گاو زرد و ضعیف و لاغر میگردد و چشم آن
مائل بزردی و سفیدی و حدقه آن مستدیر و اکثر اوقات مضطرب و مسکند و مختص بگاو نر و یا ماده نیست در ماده بیشتر و در بلاد بارده زیاده از حاره تکون میابد و این امور کلیت ندارد
و نیز در زهره هر گاوی تکون می یابد بلکه در صد یکی و بهترین آن بزرگ سنگین تازه آنست **طبیعت آن** در آخر دوم گرم و خشک و انطاکی گرم در اول و خشک در دوم گفته
افعال و خواص آن از حجر التیس بغایت ضعیف تر و محلل و مسمن و مدر بول و حیض و جالی و مفتت حصاة و جهت یرقان و مرضی که در هند و بنگاله در پهلوی چپ اطفال
بهم میرسد و آنرا ڈبه بفتح دال چهار نقطه و باء موحده مشدده و هاء دکهی بفتح باء موحده و کسر کاف و خفای ها و یا نیز نامند نافع و اکتحال آن جهت رفع بیاض و تقویت
بصر بتنهائی و یا با اکتحال مناسبه و طلای آن جهت بهق و برص و رفع آثار جلد و بواسیر و التیام جراحات و با آب شنیز خشک جهت جمره و نمله ساعیه و امثال آن و با
شراب جهت رویانیدن موی سیاه در موضع برص و داء الثعلب بعد از کندن موی سفید از محل بائست و سعوط یکعدس آن با آب چغندر جهت نزول آب در چشم
و خوردن آن هر روز بقدر دو حبه با جلاب بعد از حمام بلا فاصله و یا در حمام و از عقب آن آب گوشت مرغ فربه آشامیدن تا چند روز باعث تسمین بدن و تولید
پیه و نرمی آن و از مجربات دانسته اند و همچنین با مغز بادام و یا نارجیل و یا حبة الخضراء و یا حب الصنوبر خوردن و مستعمل زنان مصر و عراق است و حمول آن با عسل جهت
باثور سخر مقعدین و مصدوع مصلح آن کتیرا مقدار شربت آن تا دو قیراط و یکمثقال آن قاتل آنچه در کرده گاو متکون میگردد بزرگتر و سبکتر و در افعال ضعیف تر از آنست
حجر البلور بکسر باء موحده و فتح لام مشدده و سکون واو و راء مهمله **ماهیت** آن سنگی است معروف سفید و شفاف از شیشه صلب تر و شفاف تر و از آن
نگین و تسبیح و ظروف آب خوردن و سر قلیان و عینک و غیرها تراشیده می سازند **افعال و خواص آن** نگاهداشتن آن با خود مانع خوابهای تشویش
و ترسیدن در آن و نگاه کردن در آن مانع سبل و مالیدن آن بر پستان زن شیر دار باعث زیادتی شیر آن و چون خواهند که جلای آن زیاده گردد باید که در خون
بز نر بگذارند و چون از آن عینک بزرگی که وسط آن ضخیم میباشد بسازند و در برابر قرص آفتاب بدارند و در عقب آن پنبه یا شیئی گذارند زود مشتعل گردد و از عینک

حجر البحیره

حجر البرم

حجر البسر

حجر البشف

حجر البقر

حجر البلور

ستثنیه نیز این اثر ظاهر میکرد ◦ **حجر البولس** بضم باء موحده و سکون واو و ضم لام و سکون سین مهمله و چون بولس اوّل کسی است که واقف شده بر افعال و خواص آن بنام
او مسمّی گشته **ماهیت** آن سنگی است شبیه ببوره ارمنی و از آن سخیف تر و سبکتر و ملمّع با نقطهای زرد و سفید **طبیعت** آن گرم و خشک **افعال و خواص** آن
محلل قوی چون آنرا در روغن زیتون بجوشانند و آن روغن را بر بدن صاحبان اعیا بمالند بزودی رفع اعیا و ماندگی آنها کرد ◦ **حجر الحبشی** بفتح حاء مهمله و باء
موحده و کسر شین معجمه و سکون یاء نسبت آنرا حجر فلفل نیز نامند **ماهیت** آن سنگیست شبیه بزبرجد و تیره و گویند نوعی از زبرجد است و چون بسایند سفید
رنگ گردد **طبیعت** آن گرم و خشک و بسیار تند و گزنده **افعال و خواص** آن منقی و جالی و جهت ازاله آثار قرحة العین و بیاض و انتشار بدون ورم و ظفره
تازه غیر صلبه نافعست ◦ **حجر الحمام** بفتح حاء مهمله و میم مشدده و الف و میم **ماهیت** آن حجریست که در دیگ پاتیل حمام متحجر میگردد و تیره رنگ و سست میباشد
طبیعت آن گرم و خشک **افعال و خواص** آن از ادویه قویه است از برای سرطان و ضماد آن جهت رفع سرطان غیر مزمن موثر است ◦ **حجر الحوت**
بضم حاء مهمله و سکون واو و تاء مثناه فوقانیه و بفارسی سنگ سر ماهی نامند **ماهیت** آن جسمیست سفید مفرطح فی الجمله مثلث الشکل صلب شبیه بسنگ که در دو
طرف سر نوع ماهی که بهندی بیهرچیه نامند متکون میگردد و در هر طرفی یکعدد و آن ماهی بقدر یک شبر بنهایت دو شبر میباشد و در بنگاله بسیار است و فلس دار
و الکثر میچیند و از ماهی کوچکتر که یک شبر باشد سنگ کوچکتر و از ماهی کلان بزرگتر بر می آید **طبیعت** آن گرم و خشک و حاد و با قوت مفتته **افعال و خواص** آن
در تفتیت حصاة کرده قوی التأثیر است ◦ **حجر الحیه** بفتح حاء مهمله و یاء مثناه تحتانیه و ها و بفارسی مهره مار گویند **ماهیت** آن اقسام میباشد قسمی معدنی آنرا
مارمهره نامند و بعضی گویند که در معدن زبرجد بهم میرسد و آن زبرجدی رنگ مایل بسیاهی و خاکستری میباشد و بشکل نگین مربعی از یک مثقال تا دو مثقال و دوم
حیوانی که در عقب سر بعض افاعی میباشد و در همه افاعی یافت نمیشود بلکه بندرت در بعضی و چون از گوشت جدا کنند نرم میباشد و بعد رسیدن هوا متحجر میگردد و بقدر
نصف صدفی مایل بدرازی و خاکستری رنگ و بعضی سیاه و صلب مخطط بخط سفید و سست و مجعول نیز میباشد و امتحان اصلی از جعلی و خوبی آن گویند آنست
که چون بر موضع گزیده مار بگذارند بچسپد و چون شیر بر آن بریزند شیر منجمد و متغیر گردد و گفته اند که چون بعد از آن در شیر اندازند شیر را منجمد کند و چون جذب تمام کرده
باشد دیگر نچسپد و شیر را منجمد نسازد و در حین جذب سم لون آن متغیر گردد و چون در شیر اندازند بحال اصلی آید و امتحان دیگر آنکه چون بر جامه ابریشمی سیاه یا کبود
بمالند سفید گرداند و چون مبالغه نمایند سیاه شود و سفیدی در آن نماند و امتحان دیگر آنکه چون در آب لیمو در صحن چینی اندازند بحرکت و دوران آید و این امتحان مخصوص
بدین نیست بلکه اکثر اصداف و حلزونات نیز چنین میباشند **افعال و خواص** آن جهت سم مار قوی الاثر و برای عقرب گزیده و هوام دیگر ضعیف الفعل لیکن
شیخ الرئیس در مفردات نوشته که جالینوس منکر این فعل است و آشامیدن آن جهت تفتیت حصاة و سنگ مثانه بغایت نافع مقدار شربت آن تا سه قیراط و تعلیق مخطط
آن جهت صرع و لیثرغس نافع است ◦ **حجر الخرامی** بفتح خا و زای معجمتین و الف و کسر میم و یاء نسبت **ماهیت** آن سنگیست سیاه رنگ و مدور و بدبوی و از
صقلیه خیزد و از آتش مشتعل گردد و چون آب کمی بر آن ریزند شعله ور گردد و چون در روغن اندازند منطفی شود **افعال و خواص** آن بخور آن جهت گریزانیدن
هوام و با خود داشتن آن جهت صرع و عقر زنان عاقر و وجع رحم و اذیت حیوانات موذی موثر است ◦ **حجر الخزفی** بفتح خا و زای معجمتین و کسر فا و سکون یاء نسبت
ماهیت آن سنگیست مصری شبیه بخزف و صفایحی و زود منشق شود و از هم بپاشد و ریزه ریزه گردد **طبیعت** آن در گرمی کمتر از یاقوت و بسیار خشک با قوت قابضه
و حاده **افعال و خواص** آن قایم مقام حجر قیشور است در ستردن موی و دو درهم آن با شراب قاطع خون حیض و خوردن یکمثقال آن چهار روز بعد از
طهر باعث قطع حمل و الیمی و ضماد آن با عسل جهت ورم پستان و قروح خبیثه مانع از دیاد و انتشار آن هر دو است ◦ **حجر الخطاطیف** بفتح خاء معجمه و طاء مهمله و الف
و کسر طای مهمله و سکون یاء مثناه تحتانیه و فا **ماهیت** آن دیسقوریدوس گفته بچه اولین پرستوک را چون در افزونی نور ماه بگیرند و شکم آنرا بشگافند
دو عدد سنگ در شکم آن یابند یکی یکرنگ و دیگری ملون بالوان و چون یکرنگ آنرا در پوست شتر یا گوساله بندند پیش از آنکه بزمین برسد تعلیق آن بر بازوی
مصروع و یا گردن آن جهت زوال صرع بعون الله تعالی مفید و مجرب است و انطاکی نوشته سنگی است بقدر سر انگشتی مایل بزردی و سفیدی و آنرا حجر الیرقان
نامند و در سر اذنیب بهم میرسد و چون بچه خطاطیف را یرقان عارض میشود مادر و پدر آن رفته آن سنگ را برای زوال آن میبرند و نزد ما یافت نمیشود مگر
در آشیان خطاطیف و مردمی که میشناسند آنرا بحیله بدست می آورند بانکه بچهای آنرا بزعفران زرد مینمایند بنحویکه مادر و پدر آنها ندانند و بعد دیدن آنها

حجر البولس
حجر الحبشی
حجر الحمام
حجر الحوت
حجر الحیه
حجر الخرامی
حجر الخزفی
حجر الخطاطیف

بچها ازو بگمان یرقان رفته آن سنگریزه‌ها را می آورند و مردم از آشیان آنها بر می آورند طبیعت آن گرم و خشک در دوم افعال و خواص آن جهت
یرقان و خفقان و تفتیت حصاة و تفتیح سدد شرباً و طلاءً و تعلیقاً نافع و گفته‌اند ملون آنرا چون در حریر پیچیده نگاه دارند باعث جاه و قبول و قضای حوائج میکرد
و امین الدوله گفته تعلیق سنگ ملون سرخ آن موجب فرح و عیش است **حجر الخمار** بضم خاء معجمه و فتح میم و الف و راء مهمله و آنرا حجر الخمار جهت آن نامند که رافع خمار است و
خرزة الخمار نیز نامند **ماهیت** آن سنگیست سنگین و ملمس آن نرم و سرخ مایل بسیاهی و بسیار صلب نیست آن قسم ماده خماهان است که حدید صینی نامند بهترین آن
آنست که چون بر مسن بسایند سائیده آن سرخ رنگ باشد **افعال و خواص آن** چون مقدار یکمثقال و نیم سائیده آنرا مخمور بیاشامد در ساعت خمار او زائل
کرده و عرق نماید و سردی و سرور و فرح یابد **حجر الدیک** بکسر دال مهمله و سکون یاء مثناة تحتانیه **ماهیت** آن سنگیست سفید مائل به تیرگی بقدر باقلی و از آن
کوچکتر و در شکم خروس متکون میگردد **طبیعت** آن در دوم گرم و در اول خشک **افعال و خواص آن** جهت دفع احزان و هموم و وسواس و تفتیت حصاة شرباً
و تعلیقاً نافع و آشامیدن آبی که آنرا در آن شسته باشند جهت تسکین تشنگی مفرط مفید و بدستور نگاهداشتن آن در دهان **حجر الرحی** بفتح راء و حاء مهملتین و الف
آنرا قوقنا نامند **ماهیت** آن سنگیست سیاه و پر سوراخ و متخلخل مانند اسفنج و با صلابت و از جبال شرقی حلب خیزد **طبیعت** آن در آخر سوم گرم و خشک
افعال و خواص آن محلل و حابس خون حیض و چون گرم کرده سرکه بران ریزند و عضو را بخار آن دهند باعث ازاله ورم و رافع نزف الدم و رعاف و خون حیض
است و نشستن مقعده بسرکه که در آن آنرا تافته انداخته باشند جهت بروز مقعده و نطول آن جهت استحکام اعضا و قطع عرق و رفع اعیا و خمول جسم آن جهت بواسیر
و قطع حیض و طلای آن جهت استسقا نافع **حجر الرخام** بفتح راء مهمله و خاء معجمه و الف و میم **ماهیت** آن سنگیست که در بعضی بلاد در قبرها نصب میکنند
و اقسام میباشد مراد از مطلق آن قسم سفید آنست **طبیعت** آن در آخر دوم سرد و خشک **افعال و خواص آن** رادع و قاطع نزف الدم و جهت جراحات و با سرکه
تحلیل اورام و رفع استسقا و با صمغ و نوشادر جهت بهق و رفع آثار و نور و آن جهت رفع بواسیر و آشامیدن مسحوق با عسل هر روز بقدر یکمثقال جهت رفع ورم طحال
مؤثر گویند آشامیدن سنگ مقابر که منقوش بنوشتها باشد باعث نسیان است و همچنین بسیار خواندن نقشهای آن و آشامیدن آن روز شنبه پیش از طلوع آفتاب باسم
معشوق بقصد رفع عشق رافع تعشق **حجر الزبیره** بکسر زاء معجمه و سکون یاء مثناة تحتانیه و فتح راء مهمله و ها **ماهیت** آن سنگیست با دسومت و ثقیل و زود شکن
افعال و خواص آن ذرور آن جهت اندمال جراحات بسیار نافع **حجر السلوان** بفتح سین مهمله و سکون لام و فتح واو و الف و نون **ماهیت** آن سنگیست
سفید و شفاف شبیه به بلور و فرق میان آن و بلور نرم شدن آنست در آب و آنکه محلول آن در آب مانند شیر باشد بخلاف بلور **افعال و خواص آن** آشامیدن آب
محلول آن جهت خفقان و نزف الدم و حرارت معده و رفع مرض عشق مقدار شربت آن یکدرهم و نوعی از آن که مائل بزردی و بسیار براق نیست از جمله سموم است **حجر السطریط**
بفتح سین و سکون طاء و کسر راء مهملتین و سکون یاء مثناة تحتانیه و طاء مهمله بفارسی سنگ مرمر نامند **ماهیت** آن دو نوعست یکی معدنی و دیگر آبی است که آنرا بهر شکلی
که میخواهند منجمد میگردانند بدین قسم که زمینی را که در آن آب میباشد بهر شکلی که میخواهند حفر میکنند و چوب میگذارند تا ظل و فرج آن آب در آن مکان محفوظ جمع میگردد و روز دیگر
آن خاکی را که از آن بر آورده اند در آن میریزند و مدتی میگذارند و بعد از آنکه خوب منجمد و صلب گشت بر می آورند و تراشیده جلا میدهند و معدنی آن تخته سنگها است که از
معدن آن بر می آورند و این صلب‌تر و شفاف‌تر از آبی آنست معدن آن کرمان و در شهر بابک و قلعه آقا در کشنجان و رامش و تبریز و اجمیر نیز است و کرمانی بهتر است
و صلب‌تر و رنگ آن سبز و سفید و نخودی و ملون بالوان زرد و سفید و سرخ کم‌رنگ رگ‌دار و شبیه بپشم و تبریزی اندک زرد رنگ و رخوتر است و اجمیری سفید و صلب بهترین
همه آنست که از معدن بر می آورند **افعال و خواص آن** سنون محرق آن جهت تقویت لثه و ضماد آن با زرنیخ و زفت و جهت تحلیل اورام صلبه و با موم روغن جهت درد
فم معده و ورم و رخام آن جهت سوختگی آتش مفید **حجر السمک** بفتح سین و میم و کاف بفارسی سنگ سرماهی نامند **ماهیت** آن سنگیست که از سر نوعی ماهی بر می آید
و ماهی آن بقدر شبری تا دو شبر و فلس دار حلال و در هر ماهی دو سنگ در دو جانب آن و سفید براق و صلب از ماهی کوچک کوچک و از بزرگ بزرگ **طبیعت** آن در اول
گرم و در دوم خشک با قوت سفته **افعال و خواص آن** آشامیدن سائیده آن جهت تفتیت حصاة گرده مجرب **حجر العسلی** بفتح عین و سین مهملتین و کسر لام و یاء نسبت
ماهیت آن سنگیست سفید و سائیده آن غلیظ و مائل بزردی و شیرین **طبیعت** آن مائل بحرارت **افعال و خواص آن** منقی قروح و در افعال ضعیفتر از حجر [illegible]
حجر الغاغاطیس بفتح دو غین معجمتین و دو الف و کسر طاء مهمله و سکون یاء مثناة تحتانیه و سین مهمله **ماهیت** آن سنگیست سنگین سیاه رنگ مائل بزرقت

حجر الخمار
حجر الدیک
حجر الرحی
حجر الرخام
حجر الزبیره
حجر السلوان
حجر السطریط
حجر السمک
حجر العسلی
حجر الغاغاطیس

سنگ

سنک بسیار سبک صفایحی است که از وادی غاغا که ما بین فلسطین و طبریه از ارض مقدس است خیزد و آن وادی مشهور بجهنم است و آن سنکرا چون در آتش اندازند مانند چوب سوخته کردد و از کرم طل آن یک اوقیه بماند و سفید و صلب کردد و بوی آن در حین سوختن مانند بوی شاخ حیوانات و نفطه و قیر باشد **طبیعت** آن در دوم کرم و خشک **افعال و خواص آن** محلل و ملین و آشامیدن آن قاطع حمل و حیض و مفتت حصاة و مقدار شربت آن تا نیم درهم و بخور آن جهت غشی که از اختناق رحم باشد و کریزانیدن هوام و دفع کرم اشجار مضر رئه مصلح آن زعفران و مهیج صرع مصروعین بخور آن و ضماد آن جهت نقرس و رویانیدن کوشت مفید است **حجر الفتیله** بفتح فا و کسر تاء مثناه فوقانیه و سکون یاء مثناه تحتانیه و فتح لام و ها **ماهیت** آن سنکیست اندک زرد رنک شبیه بغاریقون و ریشه دار و از ان فتیله توان ساخت و در کرمان کثیر الوجود و آن سنک را که بکوبند مانند پنبه نرم میکردد و بر کف دست مالیده فتیله ساخته در چراغ میکذارند و بران روغن ریخته مشتعل مینمایند و مادام که بران روغن بریزند مشتعل میباشد و یک فتیله کوچکی تا دو سه ماه کفایت میکند و میکویند که پارچه نیز از ان ترتیب میدهند **افعال و خواص آن** کویند از برای التیام جراحات حیوانات بی‌عدیل است **حجر الفلفل** بضم دو فا و سکون دو لام **ماهیت** آن نزد مؤلف لا لیع حجر حبشی است و مذکور شد و نزد ابن تلمید سنکریزه‌ها شبیه بفلفل است که در حین خشک کردن فلفل با آن مخلوط شده کیفیت آنرا حاصل کرده باشد **افعال و خواص آن** در اطلیه کلف و امثال آن مستعمل است **حجر القبطی** بکسر قاف و سکون با موحده و کسر طاء مهمله و یاء نسبت بلغت اهل مصر معروف باشنان القصارین است جهت آنکه کازران جامه را بدان میشویند **ماهیت** آن سنکیست مائل بسبزی و سست و بغایت زود شکن و از جبال صعید مصر خیزد و کازران در شستن کتان استعمال دارند بهترین آن سبز بسیار رخو سریع التفتیت و الانحلال آنست در آب **طبیعت** آن سرد و خشک در اول **افعال و خواص آن** مغری و مجفف بی لذع و قابض و مانع سیلان مواد بسوی عضو و قاطع سیلان خون ظاهر و باطن بهر نوع که استعمال نمایند و طلای آن محلل اورام و مجفف قوی و ذرور آن جهت سیلان خون جراحات و اندمال جراحات اعضای رخو و اکتحال آن بتنهائی و یا با ادویه مناسبه مغریه جهت دمعه و جرب و سلاق و قروح عین و آشامیدن آن با آب جهت اسهال مزمن و درد مثانه و نزف الدم و طلای آن محلل اورام و مجفف قوی و با موم روغن جهت منع زیاده شدن قروح خبیثه و التیام جراحات و فرزجه آن جهت قطع سیلان حیض و رفع بدبوی رحم نافع **حجر القمر** بفتح قاف و سکون راء مهمله و آنرا بزاق القمر و زبد القمر و بهندی چندر کانت کویند **ماهیت** آن سنکیست سفید مائل بغبرت و سبک و شفاف که نقره را جذب میکند و در حین زیادتی نور قمر اعظم بیت آن مبدل بسفیدی میکردد و در مغرب و بلاد عرب یافت میشود و کویند شبنمی است که بر سنکها می افتد و متحجر میکردد و در هنکام از دیاد نور قمر بسیار سفید میشود و بهترین آن آنست که در او صاف مذکوره بهتر و زیاده باشد **طبیعت** آن در دوم سرد و معتدل نیز کفته اند و در اول خشک **افعال و خواص آن** آشامیدن یک عدسه و سعوط آن جهت صرع مجرب و جهت نسیان و جنون و خفقان و نزف الدم مفید است و تعلیق آن در پارچه کبود باعث قبول و جاه و رفع خوف و فزع و آویختن آن بر درخت خرما حافظ ثمر آن و باعث تولید مرض کرده مصلح آن کتیرا است **حجر القیشور** بفتح قاف و سکون یاء مثناه تحتانیه و ضم شین معجمه و سکون واو و راء مهمله و صاحب منهاج بسین مهمله کفته **ماهیت** آن سنکیست متخلخل سفید شبیه باسفنج و بر روی آب می ایستد و کویند نوعی از زبد البحر است و سیاه نیز میباشد و از جبال اسکندریه و اعمال مصر نیز خیزد و علی بن مجوسی کفته که آن مستعمل اهل صناعت است در حل ذهب و فضه بهترین آن سبک کثیرة التجاویف آنست **طبیعت** آن در اول کرم و در سوم خشک **افعال و خواص آن** محلل حابس نزف الدم و آشامیدن سرکه که آنرا کرم کرده دران انداخته باشند جهت ضیق النفس و طلای آن جهت ستردن موی و تحلیل رطوبات و استسقا و چون بر توشتجات بمالند حک شود و بحدیکه اصلا معلوم نکردد و سنون محرق مسحوق آن جهت جلای دندان و استحکام لثه و بردن کوشت زائد و پر کردن قروح غائره و اکتحال آن جهت شبکوری و رفع آثار و مالیدن آن بر کف پا مانند سنک جهت رفع صداع و تقویت بصر مؤثر است و دستور احراق آن آنست که در آتش سرخ کرده در شراب تا سه مرتبه اندازند تا سرد کردد و پس سائیده استعمال نمایند **حجر الکرک** بفتح کاف و راء مهمله و کاف و بزای معجمه نیز آمده **ماهیت** آن سنکیست بسیار سفید از هند و ساحل دریای انجا خیزد و در دریا بکنار اندازد و قبل از حکاکی با کدورت و بعد از ان شفاف و سفید میکردد و شبیه بحجر سلوان و بلور **طبیعت** آن در آخر دوم سرد و خشک و در اول سرد و در یبوست معتدل نیز کفته اند **افعال و خواص آن** رادع و جالی و جهت خفقان و غثیان و عطش و التهاب و ذرور آن جهت رفع نزف الدم و اکتحال آن جهت رفع بیاض مزمن و تازه و ازاله آثار قروح چشم و اعضا و سنون آن جهت جلای دندان و رفع زردی آن و جهت جمیع امراض ردیه آن و آشامیدن طعام و شراب در قدح مصنوع از ان باعث سرور و رفع شرور و مجالس و داشتن آن در منزل مثبا غضین بنحویکه ندانند سبب الفت ایشان و نزد اهل هند و سند

حجر الفتیله

حجر الفلفل

حجر القبطی

حجر القمر

حجر القیشور

حجر الکرک

حجر الکلب

بسیار معتبر است و از آن مهره ها میسازند و در موی میکشند و میگویند که موی را دراز میکند حجر الکلب بفتح کاف وسکون لام و بای موحده ماهیت آن سنگیست که چون
بطرف سگ اندازند سگ آنرا بدندان گیرد و دور اندازد افعال و خواص آن گفته اند که در عداوت و تفریق بسیار مؤثر است و چون در شراب یا آب اندازند و از آن بنوشند

حجر الکلی

و حاضر کردن آن در مجلس باعث عربده اهل آن مجلس و گذاشتن آن در برج کبوتران باعث گریختن آنها است حجر الکلی بضم کاف و فتح لام و یا ماهیت آن سنگیست که در گرده
آدمی تکون می یابد سرخ رنگ یا کمودتی می باشد طبیعت آن گرم و خشک افعال و خواص آن گفته اند جهت تفتیت سنگ گرده بی منفعت و اکتحال آن جهت

حجر اللبنی

بیاض چشم مجرب است حجر اللبنی بفتح لام و بای موحده و کسر نون و یای نسبت ماهیت آن سنگیست اغبر با اندک شفافی و چون بسایند شیرین و سائیده آن مانند
شیر گردد و لهذا آنرا حجر لبنی نامند و از ارمنیه خیزد طبیعت آن در دوم سرد و در اول خشک افعال و خواص آن قاطع نزف الدم و نفث الدم و حیض و مفتت حصاة
و جهت قرحه معده شرباً نافع و اکتحال آن جهت منع نوازل و قرحه و سلاق و خشونت اجفان و ضماد آن رادع مواد و مورث یرقان و مصلح آن عسل مقدار شربت آن یکدرم

حجر اللوقواعرفس

بدل آن شادنج است و باید که آنرا در آب سائیده و حل نموده در حقهٔ قلعی کرده هر وقت که خواهند استعمال نمایند حجر اللوقواعرفس بضم لام و سکون واو و فتح قاف
و واو والف و فتح عین و را مهملتین والف و ضم فا و سکون سین مهمله ماهیت آن سنگیست که کازران برآن رخت میشویند طبیعت آن مجفف بی لذع

حجر المثانه

افعال و خواص آن جهت قطع سیلان مواد و اسهال و در مثانه و نفث الدم و تحقیق جراحات شرباً و ذروراً نافع است حجر المثانه بفتح میم و ثای مثلثه والف و فتح
نون و ها در آخر ماهیت آن سنگیست که در مثانه انسان تکون می یابد طبیعت آن گرم و خشک افعال و خواص آن آشامیدن آن جهت تفتیت سنگ گرده مؤثر

حجر المحک

و جهت تفتیت سنگ مثانه بی اثر و اکتحال آن جهت بیاض چشم مفید است حجر المحک بکسر میم و فتح حای مهمله و سکون کاف بهندی کسوتی نامند ماهیت آن سنگیست سیاه
ثقیل الوزن و بعضی اغبر نیز چون بخار دهان متواتر بآن برسد طعم زعفران از آن ظاهر گردد و چون آنرا بر اعضا بمالند چرک را زائل گرداند و بعضی مردم از آن سنگ یا
ترتیب میدهند و چون طلا را بران بمالند بنحویکه خطی از آن بران ظاهر گردد نیکی و بدی و خالص و مغشوش آن از لون آن ظاهر گردد طبیعت آن در دوم سرد
و خشک افعال و خواص آن آشامیدن آن جهت عسر النفس و درد گرده و اکتحال آن با شیر مرضعه بسر جهت رفع بیاض و اصلاح طبقات عین و قروح

حجر المسن

آن بغایت نافع مقدار شربت آن یکدانگ است حجر المسن بکسر میم و فتح سین مهمله و نون مشدده ماهیت سنگیست که بآن کارد و شمشیر تیز میکنند و بفارسی
فسان و سنگ کارد نامند و بالوان مختلف میباشد سفید و سرخ و سیاه و اغبر و سبز و زیتونی و سیاه ذو طبقه میباشد و بهترین آن سرخ و سیاه و براق و سنباذج
قسم زبون آنست طبیعت سرخ آن گرم و خشک و باقی اقسام آن همه سرد و خشک افعال و خواص آن جهت سلاق و بیاض چشم و حکه و جرب و داء الثعلب
و منع بزرگ شدن پستان و خصیه طلاءً و سائیده آن با آهن جهت رویانیدن موی و آشامیدن یکدرم آن با سرکه جهت صرع و ورم سپرز نافع
مضر گرده مصلح آن کتیرا و قسم اغبر آنرا چون بسایند بر روی مس طلا نماید بر قروح و حکه دفعهٔ بهم میرسد سفید و محرق قسم سبز زیتونی آن جهت سوختگی آتش و بیاض عین
و با سرکه و نطرون جهت قوبا و خنازیر و جرب و حکه و با قیروطی جهت سرطان و آکله و شقاق و خروج مقعده و اورام حاره اعضای عصبانی و التیام جراحت عصب

حجر المشقق

و درد آن نافع و سائیدن او دو به چشم بر روی آن باعث زیادتی تقویت و جلای آن و ذرور قسم سرخ آن جهت بیاض چشم و قروح و سوختگی آتش مفید است حجر المشقق
بضم میم و فتح شین معجمه و قاف مشدده و سکون قاف ثانی ماهیت آن سنگیست زعفرانی رنگ یعنی برنگ تارهای آن نه برنگ سائیده آن و تو بر تو و زود
شکن و از نواح مغرب خیزد و در شکل مانند سرنج و در قوت قریب بشادنج و اندک از آن ضعیفتر افعال و خواص آن قطور آن با شیر دختران جهت قروح عمیقه چشم

حجر المقناطیس

و التیام طبقه قرنیه و بر آمدگی حدقه و خشونت اجفان بهتر از حجر لبنی است حجر المقناطیس بکسر میم و سکون قاف و فتح نون والف و کسر طای مهمله و سکون یای
مثناة تحتانیه و سین مهمله و مغناطیس بغین معجمه نیز آمده و بفارسی سنگ آهن ربا و بهندی چمک پتهر نامند ماهیت آن سنگیست سیاه مائل بسرخی تیره که از
انتهای عمان و حوالی بحر هند خیزد و بهترین آن لاجوردی رنگ صاف آنست که آهن را خوب جذب نماید و بعد جذب آهن با آن خوب بچسپد و زبون ترین آن سیاه آنست
که قوت جاذبه آن آهن را ضعیف باشد و چون با آهن مدتی بگذارند قوت جاذبه آن کم گردد و از مالیدن سیر و رسیدن عرق و رطوبت بدان نیز رفع قوت آن میشود
و چون در خون گاو گرم اندازند اعاده قوت آن میشود و همچنین چون در خون بز اندازند و هر دو را تغییر دهند و تازه کنند و حکمای اهل فرنگ مشاهده نموده اند که حجر
مقناطیس را هر چند مدتی غیر معین مختلف میل بجانبی است از یمین و یسار قطب شمالی و وجه آنرا تا حال نیافته اند طبیعت آن در اول گرم و در سوم خشک افعال و خواص آن

آشامیدن آن جهت فالج و اوجاع مفاصل و عرق النسا و نقرس و تقویت جگر و سپرز و ازاله حصاة و عسر ولادت و با ماء العسل جهت اسهال اخلاط غلیظه و با قوابض قاطع اسهال
و ذرور آن جهت رفع مضرت جراحات آلات آهنی زهردار عجیب الاثر و جهت قطع نزف الدم و التیام جراحات و محرق مغسول آن در جمیع افعال مانند شادنج است مقدار
شربت آن تا نیم قیراط و نگاه داشتن پیچیده آن در حریر سفید با خود باعث قبول جاه و هیبت و قضای حاجت و نگاه داشتن آن در دست دافع گزاز در دست و پا و تعلیق آن
بطرف چپ جهت عسر ولادت و در زائیدن و بخور آن که نرم سوده اندک اندک بر اخگر بپاشند و با نبوبه برحم برسانند جهت منع سیلان آن هر چند مزمن باشد بغایت مفید
و مجرب و گویند چون حائض مس آن کند این اثر از آن زائل گردد و گویند چون زحل در سنبله باشد آنرا با گلاب بشسته سرمه ترتیب داده و دیگری از آن اکتحال نماید و شخص
مکحول مغناطیس مدت مدید نظر به شخص مکحول با آهن کند بمرتبه باعث محبت ثانی باول گردد که ما فوق آن متصور نباشد و از مجربات شمرده اند **حجر المنفی** بنون ساکن
بعد از میم مفتوح و قبل از فاء مکسور و یاء نسبت **ماهیت آن** سنگریزه ایست ابلق بمقدار زیتونی بالوان مختلفه که از منف از اعمال مصر خیزد **افعال و خواص**
آن طلای سائیده آن باعث بیحسی عضو است بحدیکه ادراک قطع آن نشود **حجر النار** بفتح نون و الف و راء مهمله در آخر و آنرا حجر الاصم و حجر الزناد و بفارسی سنگ
آتش زنه و سنگ چقماق نیز نامند **ماهیت آن** انواع است سفید نباتی و سیاه و سرخ و اغبر و ملمع و ثقیل الوزن و حاد و چون آهن را بدان زنند آتش از آن
جهد و بوی دخانیت از آن آید **طبیعت آن** در اول سرد و در سوم خشک و بعضی گرم گفته اند **افعال و خواص آن** ذرور سائیده آن مانند غبار جهت
خنازیر و تنقیه التحام افواه آن و قروح عسر الاندمال جمیع اعضا و تعلیق آن بر لته بسته در حین ولادت بر ران زنان باعث سهولت ولادت ایشان و بعد از
ولادت باید که برودی باز نمایند **حجر النمر** بفتح نون و کسر میم و راء مهمله **ماهیت آن** سنگیست ابلق شبیه بپوست پلنگ بقدر مغز بادام و از آن کوچکتر و در جوف
پلنگ ماده حاصل میشود و چون در شیر اندازند شیر بریده گردد **افعال و خواص آن** طلای آن جهت التیام جراحات و تعلیق آن جهت منع آبستنی موثر
حجر الهندی بکسر ها و سکون نون و کسر دال مهمله و یاء نسبت **ماهیت آن** سنگیست مائل بسیاهی و سرخی و سائیده آن مائل بسرخی و زردی و آنرا شادنج
هندی نامند و از سواحل دریای هند خیزد **افعال و خواص آن** ذرور آن جهت قطع خون بواسیر و جراحات بعدیل و آشامیدن آن یکدانگ و کمتر از آن جهت
قطع خون اعضای باطن و بواسیر و سم عقرب مفید **حجر الیهود** بفتح یاء مثناة تحتانیه و ضم ها و سکون واو و دال مهمله و آنرا زیتون بنی اسرائیل و بفارسی سنگ جهود
نامند **ماهیت آن** سنگیست فی الجمله بلوطی شکل و زیتونی و مائل بسفیدی با خطوط متوازیه در طول و در آب زود سائیده شود و طعمی غالب ندارد و در
فلسطین از ارض شام در کوه مسمی ببیروت و در دیار قدس نیز بسیار بهم میرسد و نر و ماده میباشد نر آن باوصاف مسطوره و ماده آن بیخطوط و مائل بسرخی و تیره گی
و بعضی اندک پهن غیر مستدیر و نر آن مخصوص بحصاة مردان و ماده آن بزنان و ماده تکون آن شاید اجزای لطیفه ارضیه لزجه مختلطه برطوبات و اجزای هوائیه محتقنه
تحت احجار باشد که بسبب تابش اشعه کواکب از خلل و فرج احجار برآید و بعد برآمدن بدان هیأت متحجر گردد **طبیعت آن** در اول گرم و در دوم خشک و معتدل
نیز دانسته اند با قوت مفتته **افعال و خواص آن** مدر بول و مفتت حصاة و مانع تولید آن و اذابت دهنده خون منجمد در مثانه و چون نیم مثقال آنرا سائیده
با پنجاه مثقال آب گرم و یکمثقال روغن بادام تلخ بیاشامند جهت تفتیت حصاة و ادرار بول و رفع عسر آن و اذابت خون منجمد در مثانه مجرب و بدستور با آب گرم خالص
و اکتحال آن با خون خفاش جهت رویانیدن موی مژه که ریخته باشد و طلای آن برابر و جهت رویانیدن موی آن خصوصا با خون خفاش و بتنهائی جهت التیام جراحات
و با عسل جهت تلیین صلابات مضر جگر مصلح آن صمغ و سفوفات و معاجین آن در قرابادین کبیر ذکر یافت **فصل الحاء مع الدال المهملتین منه حداة**
بکسر حاء و فتح دال مهملتین و الف و تاء مثناة فوقانیه بفارسی غلیواج و بشیرازی کورکوره و بترکی چیلقان و بهندی چیل نامند و کنیت آن بعربی ابو القطاة و ابو الصلب
و جمع آن حداء و حدان آمده **ماهیت آن** طائریست معروف فی الجمله شبیه بباز و در شهرها و عمارات و اشجار می باشد و گوشت حیوانات کوچک را میرباید و در هند
یک نوع دیگر نیز میشود که سر و سینه آن سفید و باقی تنه آن همه سرخ تیره و در جثه از نوع اول کوچکتر و مردم مردار خوار که صنفی از هنود هند و بنگاله اند که آنها را ڈوم و کنجر و
چنڈال مینامند گوشت نوع ثانی سوم را میخورند و گوشت نوع اول را نمیخورند زیرا که مورث جنون است بسبب فساد آن اخلاط و گوشت را **طبیعت آن** در دوم گرم و خشک
افعال و خواص آن خوردن مطبوخ آن با کندنا و مداومت بر آن قاطع بواسیر و آشامیدن قدری از محرق آن که تمام آنرا سوخته باشند با گلاب و قلیلی
مشک جهت ربو و ضیق النفس و سعال مزمن و بدستور خون آن با ادویه مذکوره جهت امراض مزبوره ناشتا و مغز سر آنرا چون در آب کنند تا جوش دهند و بیاشامند جهت

حجر المنفی
حجر النار
حجر النمر
حجر الهندی
حجر الیهود
حداة

زحیر و بواسیر و آشامیدن خاکستر سوخته پر آن بغیر سر آن بمقدار یکدانگ تا دو دانگ با آب جهت نقرس و غدد بلغمی و سلعه بسعدیل و تدهین سر بروغنی که بیضهٔ آنرا در آن
جوشانیده باشند تا مهرا شده باشد جهت برص مجرب دانسته اند و جهت فالج و نقرس و تقویت اعصاب نافع و چون زهرهٔ آنرا در سایه خشک نموده عند الحاجت با آب
سائیده و ملسوع بلسع هوام سه میل آنرا در چشم طرف مخالف عضو ملسوع کشند مثلا اگر در جانب چپ باشد بچشم راست و اگر در جانب راست باشد بچشم چپ شفا یابد بعون
الله تعالی خصوصا که در آب رازیانه سه هفته در آفتاب گذاشته باشند و چون چشم آنرا در زیر بالش کسی گذارند بهیچ یکه آنکس نداند مانع خواب آمدن آن شود و چون زنده آنرا
در خانه بیاویزند مار و عقرب در آن خانه داخل نشوند و ضماد فضلهٔ تازه بچه نوع سرخ آنرا چون از آشیان آن آورند جهت تحلیل ورم بیضه مجرب اما باید که زیاده از
یک ساعت نگذارند و سائیده خشک آن با آب یا عرق رازیانه نیز همین اثر دارد و لیکن از تازهٔ آن ضعیف تر و گویند چون دو لشکر با هم مقابل گردند و جدا
سرخ بر سر هر لشکری که پرواز نماید ظفر از جانب آن است و بدین سبب آنرا فتح اللقا نامند **حدید** بفتح حا و کسر دال مهملتین و سکون یاء مثناة تحتانیه و دال
مهمله بفارسی آهن و بهندی لوهه نامند **ماهیت** آن از جملهٔ فلزات معروفه است و اجناس کلیهٔ آن دو نوع میباشد نر و ماده نر آن که صلب است
فولاد و مادهٔ آن که نرم است آهن و فولاد و کالی طبیعی را اشاپورخان و شابرخان نیز و مصنوع از آهن نرم را اسطام گویند و چون شاخ سوخته بز و حجر الرخام را با
براده آهن بمالند و بر آتش سرخ کنند بسیار نرم شود و فیر و قتر عبارت از آن است و چون با رصاص نام قلعیتا یا اسم القاریا زرنیخ گدازند مرتبهٔ رصاص زود گداز گردد
و بدستور چون با نحاس بگدازند و بعد از آن با شوره نحاس را از و بسوزانند بغایت زود گداز گردد و فولاد مصنوع متعارف بسیار است و طریق ساختن آن است
که آهن متعارف را در کوره مخصوص با آتش بسیار شدید یک هفته میتابند و حنظل و صبر و هرچه در تلخی قوی باشد با زهرهای حیوانات سائیده بر رو ریخته آن مقدار میتابند
که در جسم آن داخل شود و گویند چون آهن را تافته یکبار در روغن کنجد نطفیه کنند و بار دیگر در آب اطفا نمایند اقسام آهن را مثل آهن ربا جذب میکند **طبیعت**
آن در دوم گرم و در سوم خشک و زنگار آن در آخر سوم تا چهارم **افعال و خواص آن** آب آهن تافته بغایت مقوی باه و قابض و جهت جراحت
امعا و اسهال مزمن و بواسیر و ورم سپرز و تقویت معده و سلسل البول و درد مقعده و گزیدن سگ دیوانه و رفع زردی رخسار و هیضه نافع و آبیکه
آهن تفته را مکرر در آن سرد میکنند و آنرا دوس ماء الحدید نیز نامند و شراب با آهن تفته نیز در رفع خفقان و استسقا و طحال و سلسل البول و ضعف جگر
و معده و باه و حبس اسهال معدی و دوسنطاریا قویتر از آب تفتهٔ آهن است و در آن دوغ با آهن تافته در اسهال دموی و نزف حیض و استرخای مقعده قویتر است
و چون براده آهن را در شرابیکه زهر آلوده باشد بیندازند تمام زهرها را بخود جذب نماید و رفع سمیت آن شود و شراب آن زیان نرساند و خبث الحدید و زعفران
الحدید انشاء الله تعالی مذکور خواهد شد و قطور سرکه که آهن در آن جوشانیده باشند جهت قطع نمودن چرک جاری گوش که کهنه شده باشد **المضار** براده آهن را
چون بخورند درد شکم شدید و خشکی دهن و درد سر آورد و مداوای آن آشامیدن شیر تازه دوشیده با بعضی ادویهٔ قویه است و بعد از آن مسکه و روغن بنفشه و روغن
گل و سرکه بر سر مالیدن و مقدار یکدرهم مقناطیس خوردن و اماق و سمه و روغن گاو و در خواص آورده اند که براده آهن اگر بر کسی بندند که در خواب دندان بخاید
و بگریاند و طلای چرک آهن با شراب جهت ... و نقرس و حمول چرک آن حابس نزف الدم رحم و مجفف بواسیر است **حدق** بفتح حا و دال مهملتین و سکون
قاف گویند اسم بادنجان است و گویند بادنجان وحشی است و اهل قدس آنرا بادنجان بری و اهل حجاز شوکة العقرب و بهندی بهتکتیه و کبتیکن نامند
ماهیت آن گیاه آن در بعضی بلاد بزرگتر از بادنجان و در بعضی برابر و شبیه بدان و ثمر آن بقدر جوز مائل و بعضی بیجار و در بعضی بلاد مانند بنگاله بحجم
و در خامی سبز و بعد رسیدن زرد و در تابستان میرسد و زود فاسد میگردد و در هند سه نوع میباشد یکی کوچک و گیاه آن مفروش بر زمین و پرخار و ثمر آن
بقدر فندق و گل آن بقدر گل بادنجان و قسم دیگر گیاه آن از آن بزرگتر و گل آن سفید و گیاه آن بقدر گیاه بادنجان و قسم سوم گیاه آن بزرگتر از بادنجان
و گل آن مثل گل بادنجان و ثمر آن بقدر جوز مائل و بعضی از آن بزرگتر **طبیعت** آن در دوم گرم و خشک **افعال و خواص آن** بسیار جالی
قایم مقام صابون در بردن اوساخ لهذا اهل شام جامه با آن می شویند و بخور نوع بزرگ آن که مقدسی نامند جهت بواسیر سعدیل و طلای نوع کوچک آن
که حجازی نامند جهت گزیدن هوام و عقرب و بدستور خوردن برگ یا ثمر یا بیخ آن در ساعت نافع و لیکن با خطر و مورث کرب مصلح آن سکنجبین و قطور روغن
زیت و یا غیر آن که ثمر آنرا در آن جوشانیده باشند جهت تسکین وجع گوش در ساعت و تدهین بدان جهت قطع اعیا مفید و حمول آن با عسل جهت اسقاط کرم معده

حدید

حدق

و آشامیدن زیرهٔ کل آن جهت سرفهٔ مزمن و نوع کوچک آن جهت ضیق النفس و سرفه و حرقة البول و تب بلغمی و جذام و رفع قبضیت شکم و سنگ مثانه مفید دانسته‌اند و کل نوع سفید آن جهت حمل و برانگیختن حرارت معده و انهضام طعام و دفع بلغم و سرفه و ضیق النفس و فساد خون و جذام و تب بلغمی و حکمای هند گویند روز یکشنبه چون پکهه نچهتر یا مول نچهتر برود در زیر گیاه آن جو و گندم و برنج بریزند و شخصی بطرف شمال بنحویکه سایهٔ او بر آن نیفتد بایستد و بیخ آنرا بکند و بزن عقیمه بعد از پاک شدن از حیض سه روز با شیر گاو یکرنگ که گوساله او نیز همرنگ آن باشد بخوراند و مرد با او مقاربت کند بارگیر ان‌شاء الله تعالی و چون آن بیخ را با روغن گاو و زردچوبه سائیده بر سر بمالند جهت صداع و شقیقه و بخور آن جهت تب و تعلیق آن بر گردن جهت خنازیر و سلعه و سعوط آن با شیر زنان جهت صرع مفید و چون با دار فلفل و بول گاو میش بسایند و زنیکه بچه در شکم او نماند و بزرگ نشود و ساقط شود بخورد طفل در شکم او بماند و بزرگ شود و به نیکوئی تولد یابد و چون در حال مقاربت آن بیخ را بر کمر بندند انزال نشود و چون با صندل سرخ سوده بر بدن بمالند هر که بوی آنرا بشنود محب و مسخر او گردد و نوع صغیر آن جهت سلسل البول و تب و بواسیر خونی و اسهال خون و امثال اینها نافع

فصل الحاء مع الراء المهملة

حربث بضم حا و سکون راء مهملتین و ضم باء موحده و سکون تاء مثناه فوقانیه و بثاء مثلثه نیز آمده **ماهیت** آن گیاهیست در زمین مصر و شش و برگ آن باریک و دراز و ما بین گلهای طویل آن برگهای کوچک و خوشبو و طعم آن با حدت و بسیار خوشبو کننده دهان **طبیعت** آن در سوم گرم و خشک **افعال و خواص** آن مفتح سدد و جهت سوء هضم و دفع بدبوی دهان و قولنج نافع و چون گوسفندان بخورند شیر و گوشت او خوشبو و لذیذ گردد مصدع مصلح آن کشنیز مقدار شربت آن تا سه درهم بدل آن برنجاسف است

حربا بکسر حا و سکون راء مهملتین و فتح باء موحده و الف آنرا حامالاون نیز گویند و کنیت آن ابو حجادب و ابو الزندیق و ابو النشیق و ابو قادم و بفارسی آفتاب پرست و بهندی گرگٹ بکسر دو کاف فارسی و سکون راء مهمله و تاء چهار نقطه هندی در آخر نامند **ماهیت** آن حیوانیست فی الجمله شبیه بچلپاسه و از آن بسیار بزرگتر و موی آن افشان و همیشه نظر با آفتاب دارد و در ایام گرما چهرهٔ آن سرخ میگردد و دنبالهٔ آن بلند و چشمهای آن بجمیع جهات حرکت میکند برای آنکه صید خود را بهر طرف که باشد ببیند و چون صید او مگس و امثال آنست نزدیک او آید بسرعت زبان خود را برمی آورد و آنرا میرباید و از دور که می بیند رفته آنرا صید میکند و حشرات سمی مانند هزارپا و عقرب را نیز صید میکند و میخورد و گویند کسی را میگزد و چون بگزد کشنده است و معالجه ندارد **طبیعت** آن در چهارم گرم و خشک **افعال و خواص** آن گویند چون موی مژگان را بکنند و خون آنرا بران بمالند دیگر موی نروید و زهرهٔ آنرا چون اکتحال نمایند غشاوهٔ بصر را ببرد و پیه آنرا چون بر آهنی بر روی آتش بسوزانند و مخلوط با خون و اندکی آب نموده بر قروح سر بمالند در یکمرتبه آنرا زائل گرداند و چون آب مطبوخ آنرا با آب حمام مخلوط کرده بدن را با آن بشویند رنگ بدن را تا چند روز سبز میدارد و گوشت آن سم قاتل است و عارض میگردد از خوردن آن قی و وجع فؤاد و مداوای آن قی فرمودن و سایر تدابیر ذراریح را بعمل آوردن و تخم آن نیز سم قاتل است و در یکساعت کشنده و مداوای آن خوردن فضلهٔ باز با طلا که نوعی از شراب است و قی فرمودن و پاکیزه کردن معده و مالیدن روغن گاو بر تمام بدن و تکمید سر با ماء اللحم و خوردن انجیر خشک با مسکه و جنطیانا است

حردون بکسر حاء مهمله و سکون را و ضم دال مهملتین و سکون واو و نون و در طبرستان ماچه‌کول و در صفهان کلمالی و بهندی باهمنی نامند **ماهیت** آن حیوانیست شبیه بوزغه و ورل بری و از آن بسیار کوچکتر و پاوست و پا و سر باریک و طولانی و در عرض روز چند مرتبه متلون بالوان مختلفه میگردد و در خانها و خرابها و کوهستانها یافت میشود **طبیعت** آن در سوم گرم و خشک **افعال و خواص** آن تعلیق دل آن در خرقهٔ سیاه بسته جهت تب ربع و طلای پوست محرق آن با عسل جهت بهم چسپ کردن اعضا بحدیکه از ضرب و قطع متالم نگردد و اکتحال خون آن جهت تقویت باصره و سرگین آن جهت بیاض و حکهٔ چشم و ضماد آن جهت تنقیه بشره و رفع جمیع آثار مفید و بهترین سرگین آن آنست که سفید و سبک و زود شکن باشد و چون بسایند بوی آن ترش شبیه ببوی خمیر بود و ابن الدوله گفته تدهین پیه گوشت آن موی را ببرد و ماند و تعلیق آن بر بازوی راست مهیج باه و شهوت جماع است و بدستور تعلیق مهرهٔ پشت آن که قریب بگردهٔ آن میباشد بر کمر و خوردن یک قیراط از چشم راست خشک کردهٔ آن با آب سداب البته قاطع منی و یک قیراط از چشم چپ آن با آب نخود سیاه مطبوخ و دو مثقال روغن گاو بغایت محرک باه و مسخن کرده و گویند چون حردون را با سم صاحب عرق النسا صید کنند و رگ باطن ران آنرا باید گرده آنموضع را بشکافند و آن رگ را با سم آن شخص قطع کنند و بعد از ان بدست بدون آلتی آنرا ریزه ریزه نمایند بالخاصیت رفع آن علت شود و مجرب دانسته اند و خوردن گوشت حردون و مرق آن موت

حرشف

جذام است **حرشف** بفتح حا و سکون را مهملتین و فتح شین معجمه و سکون فا لغت نبطی است و بعربی عکوب و سلبین و خرنوع و بفارسی کنگر نامند **ماهیت** آن
اصناف می باشد بستانی و بری و بری دو صنف کبیر و صغیر اما بستانی آن با اضلاع و طبقات مانند کاهو و بی تشریف و اما صنف کبیر بری آن را ساق بقدر
و طول تا دو ذرع و پر برگ و با خارهای تند و گویند برگ آن کوچکتر از برگ بستانی است و مائل بسیاهی و بر ساق آن چیزی شبیه بسیب انار مجتمع گردد از اجزای زرد رنگ
و تخم آن طولانی از جو بزرگتر و بیخ آن مائل بسرخی و بالزوجت و از مطلق حرشف مراد این است اما صنف صغیر بری آن بی ساق و کوچک و خاردار و آن را خوبه نامند و همه‌ها
با رطوبت چسبنده و برگ صنف نوع بستانی ماکول آن را نیز انچه با ماست و کشک و غیر آن و با گوشت و یا بدون گوشت میخورند لذیذ میباشد **طبیعت** بستانی آن در
دوم گرم و در اول خشک و گویند در اول تر است و با رطوبت فضلیه **افعال و خواص آن** مبهی و مدر بول و حابس طبع و مسخن گرده و مثانه و محرک جماع و محلل
ریاح و با ضم غذا و جهت قرحه و انقباض اطراف عضل جراحات امعا و ضماد آن جهت داء الثعلب و خوشبو کردن عرق و موم روغن آن را که با سه مثل آن آب کنگر
ممزوج نموده باشند جهت تحلیل اورام صلبه سریع الاثر و جهت برص نافع و نطول آن جهت خارش بدن و ضماد بیخ آن جهت سوختگی آتش و التوای عصب مفید
و مضر دماغ و مولد سودا و نفاخ و مصلح آن ادویه حاره و روغن و سرکه است و طبیعت صنف بری کبیر آن در آخر دوم گرم و در اول آن خشک و جمیع افعال آن قریب
از بستانی و مصلح اخلاط متعفنه و مخرج مواد غلیظه و سینه مضر محرورین مصلح آن سرکه و ترشیها و طلای اجزای لطیفه گل آن با سرکه جهت جرب و نطول طبیخ جمیع
اجزای آن جهت خارش و رفع قمل نافع و صنف بری صغیر آن محلل و منقی و صمغ حرشف را بفارسی کنگر زد نامند و در حرف الکاف انشاء الله تعالی مذکور خواهد
شد

حرف

حرف بضم حا و سکون را مهملتین و فا اسم نبطی حب الرشاد است و بسریانی مقلیاثا و بعربی صفاء و ببربری باسقین و بفارسی تخم سپندان و سفند
سفید و تخم تره تیزک و شب خیزک و بیونانی قردامومن و حرف ابیض و بهندی هالم نامند و گویند چون آن را بریان نمایند آن را مقلیاثا نامند **ماهیت**
آن از جنس تره تیزک است و بری و بستانی میباشد و رشاد قسم بستانی آنست و ماکول برگ آن نرم و ریزه و در جرجیر مذکور شد و تخم آن اشقر و طولانی و تخم
بری آن مائل بزردی و بهترین آن بابلی است و مستعمل بستانی آنست هم گیاه و هم تخم آن و گفته اند انچه تخم آن کوچک است آن را حرف نامند و در
بیشه‌های گرم بیشتر استعمال مینمایند و انچه سفید و مدور است آن را خردل گویند و این را بیشتر در طلاها بکار دارند و انچه طولانی شبیه بتخم شاهسفرم است آن را حب الرشاد
گویند **طبیعت** نبات آن در دوم گرم و خشک **افعال و خواص آن** ملطف گشاینده گرم معده و حب القرع و محلل ریاح و مقطع بلغم و نبات خشک آن
در افعال قریب بتخم آن و ضماد و نطول با آب مطبوخ آن جهت منع ریختن موی مضر معده و مثانه و مورث تقطیر البول مصلح آن کاسنی و سرکه و بری آن شدید
الحرافه و شبیه به بستانی و از آن در افعال قوی‌تر و بدستور تخم آن از تخم بستانی **طبیعت** تخم بستانی آن که حب الرشاد مراد است در سوم گرم و خشک
افعال و خواص آن بغایت محرک باه و مدر بول و محلل اورام سپرز و منضج اورام بلغمیه و محلل آنها و قاتل جنین و اشتمام گرم معده و امعاء و مقوی ذهن
و تریاق هوام و مخرج فضول سینه و ریه و مواد فاسده از بدن و استیصال سودا و رطوبات غلیظه از آن و منحدر کننده بلغم خام به طرف مثانه و رافع سستی
کل بدن و مفتح سدد و دافع سیلان چرک معده و امعا و مقوی اشتها و آشامیدن مقدار سه درهم آن با آب گرم جهت رفع قولنج و تحلیل ریاح و تنقیه سینه
و ریه و جهت ربو و ادرار حیض و نهش هوام و تسخین معده و کبد و برانگیختن شهوت طعام و باه و اخراج دیدان و حب القرع و اخراج مشیمه و کشنده جنین در شکم و اخراج آن
و بدستور بیخ درهم آن با آب گرم و فانید سنجری و روغن کنجد جهت رفع قولنج سریع الاثر و لعوق آن با عسل جهت سرفه و ربو و درد پهلو که از خلط غلیظ عارض شده
باشد و بازرده تخم مرغ نیمبرشت و عسل جهت درد سینه و شکاف عضل و تنقیه مواد لزجه بسبب صدمه بسینه ریخته باشد و با تخم نیمبرشت تنهای بغایت مبهی و مصلح
سینه و جابر شکستگی اعضا و با شیر بقدر دو درهم تا ده یوم جهت ازاله برص موثر بشرط نهایت امساک از اطعمه و بو داده آن بسیار قابض جهت سحج و اسهال بلغمی نافع مضر گرده
مصلح آن شکر و نبات و خیار بدل آن خردل و تخم تره تیزک مقدار شربت آن تا چهار درهم و ضماد آن با عسل جهت تحلیل ورم سپرز سریع الاثر و جهت تنقیه قروح شهدیه
سر و قوبا و جرب متقرح که نار فارسی نامند و گزیدن هوام و منع ریختن موی و درد سر و وجع ورک و ضماد آن با آرد جو و سرکه جهت عرق النسا و اورام حاره و سوختگی
آتش و با آب و نمک جهت انفجار دمامیل و بدستور برگ آن الا آنکه ضعیف العمل است و نیز نطول و شرب آن جهت منع ریختن موی و شستن سر با آب آن جهت دفع
چرک و رطوبات لزجه و منع انتثار موی و لطوخ آن جهت بهق ابیض و برص و طلای آن با خون خطاطیف جهت دفع وضح و غیر آن و با عسل جهت نمش با صابون جهت

مش مستحکم و بازفت جهت درد سر کهنه و با خمار جهت درد اسافل کمرگاه و در انفجار دبیله مؤثر و تحقیق بدان جهت قرحهٔ امعاء و وجع ورک و حبس اسهال و سحج خاصی مقعده
و دوا آن جهت بواسیر و گریزانیدن هوام مفید **حرف ابیض** بضم حا و سکون را مهملتین و فا و فتح الف و سکون با موحده و فتح الف و سکون با موحده و فتح یا مثناة
تحتانیه و ضاد معجمه در آخر بفارسی اسفندان سفید و بهندی سرسون گویند **ماهیت** آن گویند قسمی از حرف بستانی است برگ آن پهن و بیخ آن بزرگ و گل آن سفید و حب آن
کمتر از رشاد و خردل فارسی است **طبیعت** آن قریب بدان **افعال و خواص آن** منشف رطوبات و اروغ آورنده و در سایر افعال مانند رشاد است
حرف البابل بضم حا و سکون را مهملتین و فا و فتح با موحده و الف و کسره با و لام و یا منسوب **ماهیت** آن گیاه آن بقدر شبری و برگ آن شبیه برگ
ترب با خشونت و گل آن زرد و تخم آن سفید و مدور و در شکار خاصتره و در مازندران کلمه تره و شاهتره نامند **طبیعت** آن گرم و تر و تندتر از حرف
نبطی است که حب الرشاد باشد **افعال و خواص آن** مقی قوی و مسهل خون بسبب شدت تفتیح و جذب و مدر حیض و مفسد جنین و مخرج آن و جهت امراض بارده و عرق
النسا نافع و ضماد آن منفجر کننده دبیله و در سایر افعال قوی‌تر از حرف بستانی و شانزده قیراط از گل آن مسهل و مقی اخلاط مراریه مقدار شربت آن یک درهم است **حرف
السطوح** بضم سین و طا مهمله و سکون واو و حا مهمله بیونانی تلسفی و عامتنا و در اندلس معروف باشیرون و اکثر اطبا آنرا حرف بابلی نامند **ماهیت**
آن بقول دیسقوریدوس در ثانیه گیاهی است منبسط بر روی زمین برگ آن باریک طولانی بقدر یک انگشت و مشرف و با رطوبت لزجه و از وسط آن شاخی
باریک بقدر شبر منشعب بدو شعبه برآمده و بر اطراف آنها گل سفید و ثمری که گویا که چیزی است که فشرده اند منبت آن سقف خانها و دیوارها است و صاحب
تحفه آنرا حرف مشرقی دانسته **طبیعت** آن گرم با حدت قوی‌تر از انواع مذکوره است **افعال و خواص آن** منفجر کننده دبیلات اندرونی و مدر طمث و مفسد
جنین و مخرج آن شربا و حمولا و جهت لقوه و عرق النسا مفید و مسهل خون و مقی قوی و مخرج بلاغم و جراحات و اخلاط مراریه نهایت مقدار شربت آن تا یک دانگ و نیم
و چون پانزده قیراط از گل آن بیاشامند اخراج مره صفراوی و اسهال نماید و تحقیق بدان جهت عرق النسا نافع و بسبب قوت تفتیح و جذبیکه دارد اسهال خون
نماید و دبیلات اندرونی را منفجر میسازد **حرف الماء** بضم حا و سکون را مهملتین و فا و الف و لام و فتح میم و الف بعضی سیسنبریون و بعضی مردم آنرا قردامون نامند **ماهیت**
آن نباتیست که بر کنار آبها میروید و برگ آن شبیه برگ تره تیزک و در اول مستدیر و در آخر با تشریف میباشد و آن غیر جرجیر الماء است چه جرجیر الماء در میان آبها میباشد
میروید و برگ آن بی‌تشریف است **طبیعت** تازهٔ آن در دوم گرم و خشک و خشک آن در سوم **افعال و خواص آن** مسخن و مدر بول و حیض و جهت علتهای بارده
باطنی و ضماد آن جهت قروح و بثور لبنیه و کلف نافع بشرط آنکه شب بمالند و صبح بشویند **حرف المشرقی** بضم حا و سکون را مهملتین و فا و فتح میم و سکون شین معجمه
و کسر را مهمله و قاف و یا **ماهیت** آن صنفی از حرف بستانی است بقدر یک ذرع با شاخهای باریک و برگ آن در دو جانب شاخها مانند نبات خرنوب شبیه برگ سطح
و از آن نرم‌تر و گل آن سفید و با اطراف شعبها شاخهای آن و ثمر آن مانند فلفل و تخم آن سفید و قریب بخردل و در حدت قائم مقام فلفل و در اطعمه بدل آن داخل کنند
و در جمیع افعال قوی‌تر از حرف بستانی است مطبوخ گیاه آن با کیاه جهت نزلات بارده و رفع اخلاط صدریه و تحلیل ریاح مؤثر **حرمل** بضم حا و سکون را مهملتین
و فتح میم و سکون لام و بفتح و کسر حا نیز آمده لغت سریانی است و بفارسی سپند نامند **ماهیت** آن نوعی از سداب کوهی است و دو قسم میباشد قسمی با نبات بقدر
ذرعی و از یک تنه چند شاخ میروید و برگ آن مائل بمدور و غلاف دانهای آن مدور و مثلث الاضلاع و مخطط بسه خط و با اندک سرخی و تخم آن سیاه و بقدر
خردل و ثقیل الرائحه و از مطلق حرمل مراد این قسم است و قسمی را برگ مانند برگ بید و از آن کوچکتر و مائل بسفیدی و گل آن مانند یاسمین سفید و خوشبو و غلاف دانه
آن طولانی و سفید رنگ و این را حرمل ابیض باعتبار رنگ غلاف آن نامند و تا چهار سال قوت آن باقی میماند **طبیعت** آن در سوم گرم و در دوم خشک
افعال و خواص آن لطیف و جالی سینه و منشف از رطوبات لزجه و محلل ریاح امعاء و مواد غلیظه و مبهی و مسمن و مدر شیر و بول و حیض و مسهل سودا
و بلغم غلیظ و حب القرع اعضاء الراس و الغذاء و غیرها آشامیدن جرم آن جهت صرع و فالج و جنون و نسیان و سایر امراض باردهٔ دماغیه و عصبانیه و تسخین
اعضای دماغ و سائر بدن و رفع استسقاء و یرقان و سدد و قولنج و عرق النسا نافع و آشامیدن نقوع آن جهت تحلیل مواد سوداویه و تصفیه خون و نرم داشتن طبع
چون یک وقیه آنرا بکوبند و با چهار وقیه آب بجوشانند پس صاف نموده با سه وقیه عسل و دو وقیه روغن کهنه بنوشند قی بقوت آورد و تنقیه سینه و اعالی بدن از
رطوبات لزجه نماید و ضیق النفس و سعال رطوبی را مفید امراض الراس و غیره چون آنرا بقدر یک رطل در شراب و یا آب انگور که بقدر سی رطل باشد بجوشانند تا بربع رسد

و تا سی روز روزی تا دو او قیه آنرا بنوشند جهت رفع صداع مزمن و صرع مجرب دانسته اند و چون سه روز متوالی زنیکه حامله میشده باشد و بعد از آن بنشو د از آن مطبوخ
بیاشامد اعاده حمل او شود و چون پانزده شب صاحب عرق النسا مقدار یکمثقال و نیم ناکوفته آنرا تناول نماید رفع آن علت کرده و مجرب دانسته اند و چون با تخم
کتان و عسل سرشته بدان مداومت نماید جهت رفع ضیق النفس عدیل و چون با زجاج محرق اضافه نماید جهت تفتیت حصاة نافع و اکتحال آن با زعفران و زهرهٔ
مرغ خانگی و عسل و شراب و آب رازیانه تازه سبز جهت ضعف بصر استلائی و نطول آب مطبوخ آن جهت تقویت بصر استلائی و نطول آب مطبوخ آن جهت تقویت اعضا
و سیاه کردن موی و ازاله خدر و مداومت خوردن مطبوخ آن با روغن کنجد و آب جهت رفع امراض ریه و جگر و طلای آن با روغن شبت بر ناف و تهیگاه جهت قلع نزف
و ضماد سائیدهٔ گرم نمودهٔ آن تنهای جهت فالج و استرخا و خدر و اوجاع ریحی و غیرها در هر عضویکه باشد نافع بشرط مداومت و بدستور با ثلث وزن آن زنجبیل خشک
با آب برگ عنب الثعلب اگر در آفتاب توانند این ضماد را العمل آورند که زود خشک کرد و بهتر است و سعوط عصارهٔ آب مطبوخ آن جهت نزله و سرخی چشم و قطور
آن که در آب چغندر و روغن زیتون جوشانیده باشند جهت ثقل سامعه و کری و دوی و طنین و بخور آن جهت درد دندان و رفع چشم بد و تعلیق آن در پارچه کبود در رفع
سحر گویند افشانیدن آن در خانه باعث فرار حشرات و بخور آن مبطل آن اثر است مضر محرورین و مصدع و مغثی مصلح آن ربوب میوهای ترش و سکنجبین و حموضات بیکر
مقدار شربت آن از یکمثقال تا دو مثقال بدل آن قره ماناه گویند تخم سداب است و روغن آن در سوم گرم و در دوم خشک و مفتح سدهٔ دماغی و جهت فالج و لقوه و رعشه و استرخا
و صرع و اختلاج و ریاح اعصاب و خدر شرباً و ضماداً و حقنهٔ آن جهت درد کمر و عرق النسا و برودت کرده و رحم مفید و حمول پیه آن با روغن ابریشم سائیده مفتح افواه
عروق و خون بواسیر است **حرمله** بضم حا و سکون را مهمله و ضم میم و فتح لام و ها و عرب آنرا اقضبا نامند **ماهیت** آن نباتیست حجازی بقدر قامتی و در کنارها
مسیر و یید و از جمله یتوعات است و پر شیر و برگ آن دراز تر از برگ بید و گلهای آن تیره رنگ **طبیعت** آن گرم و با حدت **افعال و خواص** آن گویند چون
شیر آنرا با پنبه و یا صوفی بگیرند بحدیکه آن پنبه و صوف خوب تر شود و آنرا بگذارند تا بد بو شود و چون انسان صاحب جرب در آفتاب بایستد و جرب خود را بخارد پس آن پارچه
و صوف را مدان بمالد بقوت که احساس حرقت نماید جرب آن بزودی زائل گردد **حر** بضم خاک خالص و بکسر و فتح خاک سنگدار است **فصل الحاء المهملة**
مع الزای المعجمة **حزاء** بفتح حاء مهمله و زای معجمه و الف و بضم حا بمد و قصر هر دو آمده است گویند بفارسی آنرا دینارویه نامند و بقولی تخم آنرا
زوفرا و بشیرازی میرک کاروی و کوهر نیز و در مازندران انار یچه خوانند **ماهیت** آن بری و بستانی میباشد و از مطلق آن مراد بستانی است ساق آن بقدر ذرعی
و از آن باریکتر و شاخهای آن باریک و منشعب و از بالای ساق رسته و آنرا قبه شبیه بقبه زردک بری و مائل بزردی و تخم آن عریض و مائل بطول و تند طعم و با عطر
و برگ آن شبیه ببرگ شنبر و از آن بسیار ریزه تر و گویند شبیه بکرفس و از آن اندک بزرگتر و بهن تر و گویند شبیه ببرگ سداب و از آن زرد تر و بیخ آن شبیه بزردک
و سفید و با اندک تندی و طعم آن دبدستور طعم برگ آن مرکب از طعم زردک و رازیانه و صاحب تحفه نوشته که صهاربخت و سعید جرجانی و ابن تلمید گفته اند که در
طبرستان آنرا جعفری نامند و ظاهر اجعفری از قسم بری آن باشد چنانچه مشاهده شده مؤلف گوید که شبیه بدین گیاهی در هند و بنگاله بسیار میشود و چهار قسم میباشد
و گیاه آن تا به بلندی دو ذرع و زیاده نیز یک قسم آنکه برگ گل آن بزرگ و زرد و تیره رنگ و کم برگ تا پنج عدد و در وسط آن برگهای ریزه و ساق و شاخهای آن
باریک سبز مائل به بنفشی و آنرا جعفری نامند قسم دیگر آنکه قبه گل آن بزرگتر و پر برگ و رنگ آن زرد طلائی و آنرا صد برگ و گیندا نامند و بعضی بعضی برگ گل آنرا سیاه
رنگ میکرد انند بدین نحو که در هنگام ظهور شگوفه و گل آن که او اسط زمستان است شاخ متصل بیخ آنرا شکافته قدری نیل در آن میگذارند و بر بالای آن پارچه نم کرده می پیچند
و قسمی دیگر آنکه آنرا جعفتی نامند برگهای گل آن زرد و ریزه و اندک پیچیده میباشد و قسم دیگر آنکه آنرا اسرنائی میبا مند برگهای گل آن اندک بلند و پیچیده شبیه بسرنا و نیز
قسمی دیگر میشود که برگهای گل آن سرخ برگشته بطرف پائین و در وسط آن برگهای ریزه زرد و بسیار خوش منظر و آنرا گل مخملی نامند و برگ نبات آن شبیه ببرگ تره تیزک دانبوه و نیز نر
و ماده میباشد نر آن بر اطراف قبه گل آن برگهای بلند عریض هشت عدد تا ده عدد و در وسط آن نکمه و بر آن برگهای بسیار ریزه که ریزه نامند و ماده آنرا برگهای همه مساوی
و بالیده تر و گیاه آن هم مزروع میباشد و هم نشانیدن قلم آن و تخم آن سیاه رنگ باریک و طولانی و گل قلم کردهٔ گیاه آن بالیده تر و رنگین تر از رویندهٔ تخم آنست و بهترین
آن صد برگ و گل برگ تازهٔ آنست **طبیعت** آن در اول دوم گرم و خشک و در سوم نیز گفته اند **افعال و خواص** آن مسخن و قابض و محلل و منضج خراجات
و اورام صلبه و هاضم و مدر بول و حیض و کاسر ریاح و دافع جشای حامض و رافع مضرتها اغذیهٔ منفخه و معطشه و جهت سم عقرب و سائر هوام بارده و تقویت معده باردهٔ

تسخین آن و خوردن مطبوخ برگ آن جهت بواسیر ریحی و خونی و اخراج سنگ گرده مجرب دانسته‌اند و قطور آب برگ آن جهت جریان رطوبات و چرک از گوش و طلای برگ آن جهت
آن جهت قوبا و بهق و کلف و نطول طبیخ آن جهت تفتیت حصاة نافع گفته‌اند و چون اندکی از آب برگ آن و اندکی زاج سفید در آب خیسانیده با توتیای کرمانی نرم سوده
و با سرمه نرم سوده حل نموده در چشم بچکانند هر صبح تا چند روز باعث تقویت آنست المضار مصدع و در محرورین موجب رمد و جرب و بثور و قطع منی و مصلح آن سویق و آب
کاسنی و بقول بارده و بادرنجبویه نیز گفته‌اند و شربتها و بخور آن جهت دفع اذیت ریاح ردیه و برگ گل آنرا چون در آب بجوشانند تا رنگ آن در آب باز داده شود پس
صاف نموده اندک زاجی داخل کرده یا رخته سفید را و یا کاغذ را بدان رنگ کنند بسیار زرد و نیکو میگردد و اگر اندکی نیل در آن داخل نمایند سبز پسته میشود و بر پارچه رنگ
پخته میشود و از آفتاب تغییر نمی یابد

خراخربری

خراخربری و خراة نیز نامند و بشیرازی کوخر گویند **ماهیت** آن از جمله سداب بری شمرده‌اند و دو قسم میباشد بری و
بستانی یک قسم را در مازندران جعفری نامند و برگ آن شبیه ببرگ کرفس بقدر برگ گشنیز و تخم آن سبز و خوشبو و این بهترین اقسام است **طبیعت** آن گرم و خشک
در آخر سوم **افعال و خواص** آن مقوی هاضمه و دافع ریاح و ادویه قتاله بارده خصوصا سم عقرب و مدر بول و مجفف منی و قسم دوم که بستانی است ساق آن
بقدر ذرعی و پر گره و برگ آن شبیه ببرگ سداب و با زغب و خوشبو و تند طعم و تخم آن شبیه بانجدان و از وفور اعتبارات آنست صاحب اختیارات بدیعی نوشته که برگ آن شبیه ببرگ جزر
و طعم آن قریب بطعم رازیانه و تخم آن سبز رنگ و خوشبو و خوش طعم نزدیک بتخم کرز و در شکل و بر جامه بچسبد و بشیرازی آنرا خودوسک نامند **طبیعت** آن در سوم گرم
و خشک **افعال و خواص** آن مقوی معده و احشا و جگر و محلل ریاح و هاضم و مفتح سده جگر و سپرز و مسخن گرده و مثانه و مسمن آن و مبهی و مقوی آن و منقی مثانه
و مجاری بول و رافع خمار و آشامیدن و بوئیدن آن جهت زکام و رطوبات دماغی و برودت دماغ و ضماد آن جهت تسکین وجع ورم بواسیر و بدستور خوردن آن و ادویه
آن گویند بواسیر را زائل گرداند و رنگ روی را نیکو سازد و هیچ دوائی بآن نرسد و طلای گل و برگ آن با عسل جهت خراجات و اکله و ضماد جمیع اجزای آن با سرکه
و یا روغن بنفشه جهت رفع سم هوام و نیمدرهم آن با اندک شراب جهت گزیدن هوام شربا نافع و جالینوس بالخاصیت آنرا جهت سعال یابس مفید میداند و تخم آن در افعال
قوی‌تر از اکثر اجزای آنست و مضر بصر و مجفف منی مصلح آن بادرنجبویه بدل آن سداب است هرگاه اقسام دیگر آن یافت نشود و مقدار شربت آن تا سه درهم و از تخم آن تا یک مثقال

خرازالصخر

خرازالصخر بفتح حاء مهمله و رای معجمه و الف و ضم زای معجمه و الف و لام و فتح صاد مهمله و سکون خاء معجمه و راء مهمله و بضم حاء نیز آمده و در مصر حناء القریش و بفارسی گل سنگ
و بدیلمی سنگ حنا گویند و این را خراز از آن جهت نامند که مرض خراز را که نوعی از قوبا است زائل میگرداند **ماهیت** آن چیزی که بر روی سنگهای نمناک
متولد میشود و رنگ آن سبز مائل بسفیدی و چون بدست مالند برنگ حنا مشابه گردد **طبیعت** آن سرد و خشک **افعال و خواص** آن جالی و جهت اقسام
قوبا و قطع نزف الدم و تسکین حرارت اعضا و اورام حاره و ورم زبان و با عسل جهت یرقان ضمادا نافع

خربنبل

خربنبل بفتح و بضم حاء مهمله نیز و ضم زای معجمه و سکون
نون و ضم باء موحده و سکون لام لغت عربی است و کف الدابه و کف النسر و بیونانی مرباقلن نامند **ماهیت** آن امین الدوله نوعی از بهمن سفید دانسته و مراد از آن
بهمنست سفید و سطبر مائل بتیرگی و زردی طعم آن شیرین مائل بتلخی و نبات آن انبوه و برگ آن شبیه ببرگ سیب و عریضتر از آن و مزغب و ساق مجوفی از وسط آن
رسته و رنگ آن مابین سرخی و زردی و مزغب گلهای ریزه احاطه ساق آن نموده و بلندی آن تا دو ذرع و منحرف بجانب اسفل بحدیکه ملاصق زمین شده و بر سر آن
چیزی متخلخل مثل اسفنج و درون آن با اندک رطوبت و خارهای ریزه در اطراف آن و گل آن مائل بسفیدی و زردی و محیط بساق آن مثل فراسیون و بی شعبه و شاخ
و منبت آن نزدیک آبها و اکثر بلاد مانند طرسوس و اراضی شام و غور و طبریه و جبال بیت المقدس و هکار و موصل و غیر اینها از بلاد مناسبه بطبیعت آن و بهترین آن
طرطوسی چرب و شیرین با اندک تلخی است و تازه آنرا چون از زمین بکنند نرم مانند شمع میباشد و چون بخایند مانند خمیر گردد و چون در تابستان نزدیک خشکی گیاه
آنرا بکنند صلب و بزرگ می باشد قوت آن تا دو سال باقی میماند **طبیعت** آن در اول سوم گرم و در وسط دوم خشک **افعال و خواص** آن مفتح و محلل
و ملطف اخلاط و مبهی و مقوی احشا اعضاء الراس و الصدر و الغذاء و النفض الرئیة و المفاصل و غیرها آشامیدن آن جهت رفع صداع کهنه و رفع بخارات
و منع تصاعد بخار و تقویت دماغ و قطع نزلات و رمد و درد لهاة و لثه و سینه و سعال و ربو و ضیق النفس و قولنج و ریاح غلیظه و ضعف جگر و سپرز و با عسل
جهت استسقای لحمی و زقی و با سکنجبین جهت نیکوئی رنگ رخسار و با مغز تخم خربزه جهت وجع گرده و نزف الدم و با گلنار جهت قطع سیلان خون و با آب
کشنا جهت اسقاط دانه بواسیر و مداومت خوردن آن با آب کرفس جهت تحلیل الحجه در انثیان بهم رسد و با صبر جهت وجع مفاصل و عرق النسا [illegible]

جهت صداع و تحلیل مواد دماغی و ضماد مطبوخ مهرامی آن با سداب و در روغن زیتون جهت فالج و لقوه و کزاز و خدر و عرق النسا الاذن قطوران در گوش جهت ثقل سامعه
العین اکتحال آن جهت قطع بیاض ناخنه و سلاق السموم آشامیدن آن جهت سموم حیوانی و نباتی و تقویت باه اجماعی اطبا است خصوصاً با شراب و بستور طلا کردن
آن الخواص آشامیدن منقوع یکدرهم آن در شراب تازه و شسته بقدر یک سیر صبح ناشتا تا آخر روز چیزی نخوردن موجب عدم تاثیر سموم است مطلقا خواه حیوانی باشد
و خواه نباتی تا مدت یکسال و گویند تا مدت العمر و با آب و نمک جهت سقطة الجرح ضماد تازه و خشک آن جهت منع جراحات و التیام آنها بغایت مفید و گویند مضر ریه است مصلح آن
انیسون مقدار شربت آن یکمثقال تا دو مثقال یوسف بغدادی در مرابانان صنفی را بیان نموده که در شام هم میرسد و آن بهیئت شبیه بسورنجان صلب و عظیم و چون بجای
نرم می باشد و در دفع اثر سموم در عرض سال مخصوص مأمون دانسته **فصل الحاء مع السین المهملة** **حسک** بفتح حا و سین مهملتین و سکون کاف و آنرا شکوهج
و شکنج هنیز و بشیرازی خار سوهوک و باصفهانی هرواد و در مغرب حمص الامیر و بفارسی خار خسک و بهندی گوکهرو و هست چنگها ریعنی در پای فیل چون بجلد فرو
برآورد **ماهیت** آن بری و بستانی میباشد بری آن در خرابها و نزدیک آبها و بیشها میروید شبیه بنبات هندوانه و شاخهای آن خاردار منبسط و در روی زمین
و برگ آن که نزدیک خارهای آن رسته شبیه ببرگ زیتون و نخود و طعم ظاهر آن و شبنمی که بر آن می افتد ترش و جرم آن پهره و با اندک عفوصت و ثمر آن سه پهلو
و اطراف آن نیز با سه خار و مغز آن از نخود کوچکتر و سفید رنگ و بستانی آن در نهرها میروید و شاخهای آن مرتفع از روی زمین و خارهای آن ریزه و شاخهای
آن طولانی و طرف بالای شاخها غلیظتر از طرف اسفل و برانها چیزی رسته بباریکی موی و مجتمع شبیه بخوشه و ثمر آن نیز شبیه بثمر آن و بهترین آن بستانی است **طبیعت**
آن مرکب القوی از جوهر رطب اندک و یابس بسیار و حرارت لطیف و گرم و خشک در اول نیز گفته اند **افعال و خواص آن** عضاء الغذاء و النفض و السموم و غیرها جالی
و مدر بول و مسکن درد مثانه و افزاینده منی و مفتت حصاة گرده و مثانه و منضج و رادع و ملین و رافع قولنج حار و مانع انصباب مواد و با شراب جهت دفع ادویه سمیه
نباتیه و آشامیدن عصاره برگ و بیخ و ثمر تازه آن تنها جهت قرحه مجاری بول و احلیل که بفارسی سوزنک و بهندی سوزاک نامند و تقویت باه و تفتیت حصاة
و عسر البول و قولنج و عصاره آن مستعمل و اکتحال بهرده و محففه و رادعه و مضمضه بعصاره آن با عسل جهت قلاع و عفونت دهان و وجع لثه و اورام عضل حلقوم نافع
و ضماد عصاره طبیخ آن جهت ردع ورم حار و منع حدوث آن و ریختن مواد با عضا و دو مثقال عصاره خسک بری با شراب جهت سم افعی و پاشیدن آب
طبیخ آن جهت برطرف کردن کیک بغایت موثر و چون نخود را در آب تازه آن مکرر پرورده کنند در تقویت باه بیعدیل مقدار شربت آن تا پنجدرهم مضر سپرز مصلح
آن بادام و روغن کنجد و تخم آن در جمیع افعال مانند عصاره گیاه آن و روغن آن که آب گیاه آن را با روغن کنجد طبخ و هند بدستور مقرر طلای آن و آشامیدن تحقیق
بدان جهت تقویت باه و درد مفاصل و نیکو کردن رنگ رخسار و درد کمر و گرده و عسر البول و چکانیدن و مالیدن آن در احلیل و عانه و کمر جهت حصاة گرده و مثانه
موثر مقدار شربت آن هفت مثقال با سکنجبین یا عسل یا نبید و چون تخم آنرا که حسکدانه نامند با شیر تازه سه مرتبه طبخ نمایند و هر مرتبه خشک کنند در تقویت باه بیمثل است
حسل بفتح حا و سین مهملتین و سکون لام و بکسر حا نیز آمده بیونانی حسمی نامند **ماهیت** آن گیاهی است شبیه بصعتر و برگ آن درازتر و بزرگتر از آن و تیره رنگ
طبیعت آن در دوم گرم و خشک **افعال و خواص آن** پخته آن مقوی معده و هاضم و مصلح طعام فاسد شده و جهت خوشبوئی دهان و اروغ و با شهد
جهت گزیدن رتیلا و عقرب مفید مقدار شربت آن تا پنجدرهم و زیاده بران نیز مجوز است **حسو** بتشدید واو و حسو بر وزن فعول نیز آمده **ماهیت** آن غذائیست
که از حبوب و غیر آن ترتیب میدهند رقیق بطریق قهوه تناول مینمایند و بفارسی حریره نامند و در قرابادین انواع آن ذکر یافت **فصل الحاء مع الشین المعجمة**
حشیشة البراغیث بفتح باء موحده و را مهمله و الف و کسر غین معجمه و سکون یاء مثناة تحتانیه و ثاء مثلثه بلغت شام گیاه و وشن را نامند و در عراق مراد
از آن گیاهی است که کیک را دفع مینماید و در طبرستان کیک لرش نامند و قسمی از دو قسم اشمر دانسته اند **حشیشة الدلس** بفتح دال مهمله و الف و کسر خاء معجمه و سکون
سین مهمله لغت عربیست بیونانی غار فوخیا نامند **ماهیت** آن گیاهی است منبت آن سنگلاخها و برگ آن شبیه ببرگ عدس و از آن بزرگتر **طبیعت** آن
در آخر دوم گرم و خشک **افعال و خواص آن** محلل و ملطف ضماد آن جهت سعفه و قروح شهدیه و داحس نافع است **حشیشة الزجاج** بضم زای معجمه
و فتح جیم و الف و جیم برومی کسنین و اهل اندلس حبیقه و حبقا و بفارسی گیاه آبگینه نامند **ماهیت** آن گیاهی است که در شوره زار و محوطها و خرابها میروید
شاخهای آن باریک مایل بسرخی و برگ آن خشن و مزغب و بر شاخهای آن چیزی شبیه تخم بقدر بیخ خشن و بسیار تلخ و بر جامه میچسپد **طبیعت** آن در دوم

حسک
حسل
حسو
حشیشة البراغیث
حشیشة الدلس
حشیشة الزجاج

سرد و خشک **افعال و خواص آن** محلل اورام و رادع و مفتح سدد و جالی و قابض و چرک زجاج را بالکلیه زائل میگرداند و از نجهت آنرا حشیشة الزجاج نامند و تحسی بدو اوقیه
از عصارهٔ آن با شکر جهت سرفهٔ کهنه بسیار موثر و ضماد عصارهٔ آن جهت اورام حاره و بواسیر و با سفیداب جهت حمره و نمله و قیروطی آن با روغن حنا و پیه بزو مالیدن بر
آن جهت قوبا و غرغرهٔ آن جهت ورم لوزتین و با روغن گل جهت درد گوش مفید مضر سر مصلح آن نبات و خشخاش مقدار شربت آن تا دو مثقال است **حشیشة العلق** بفتح عین مهمله
و لام و سکون قاف امین الدوله گفته که آنرا در گیلان جنیس نامند و از جملهٔ پودنه است و در مازندران اوجی گویند **ماهیت آن** نباتیست شبیه بسوسنبر و مائل بسیاهی و خوشبو
بالخاصیت اخراج زلوی در حلق مانده نماید و در سایر افعال موثر از اقسام فودنج است **حشیشة المعدن** بفتح میم و سکون عین مهمله و کسر دال مهمله و سکون نون آنرا سنگ آتش نامند
ماهیت آن گیاهی است سفید و صلب و قریب بصلابت سنگ و چون شکسته شود اجزای آن ریزه گردد و با روغن چون مشتعل گردد شعلهٔ آن برطرف نشود **افعال و خواص آن** جالی
و مورث صحت و طراوت جلد است و جهت ضمادات ملوکی میشاید **فصل الحاء مع الصاد المهملة** **حصاة** بفتح حا و صاد مهملتین و الف و تاء مثناة فوقانیه بفارسی سنگریزه
و بهندی کهیری و کنکر نیز نامند **طبیعت آن** سرد و خشک **افعال و خواص آن** رادع و مجفف و در ساییدهٔ آن مانند غبار جهت ترف الدم جراحات و دفع ضرر آن مفید
و انداختن آن در کوزهٔ آب مصلح غلاظت آن و مقوی احشاء است **حصرم** بکسر حا و سکون صاد و کسر راء مهملتین و سکون میم بفارسی غوره نامند **ماهیت آن** انگور خام نارس سبز
ترش است هر نوع که انگور باشد **طبیعت آن** در اول دوم سرد و در آخر آن خشک و عصارهٔ آن سرد و تر و خشک تر از آن تا سوم **افعال و خواص آن** مطفی حرارت
خون و صفرا و قامع صفرا و مقطع بلغم حاصل در معده و حابس طبع و مانع انصباب مواد و مقوی جگر و بدن و رافع تشنگی و سستی اعضا و ضماد ساییدهٔ خشک آن جهت خوشبو کردن
عرق و حصف و منع تولد آن و در آن سال تا بنیاد جوشش و خارش و سستی بدن نافع مضعف معده سرد و مضر باه و مولد ریاح و مغص و مورث عطش و بعضی امراض جهت تلطیف آن
اجزای معده را مصلح آن گلقند و انیسون و انجبیر بدل آن ریباس و حماض و اترج و رب آن قاطع تشنگی و مسکن حرارت و التهاب معده و جهت اسهال مراری و در ابتدای حمل اشتها و حفظ
جنین و تقویت احشا و منع غثیان صفراوی و خمار و منع قبول مواد و بارد تا منحوش جهت صفراوی مجرب عصارهٔ آن که در آفتاب خشک کرده باشند جهت خناق و ورم حنجره
و لهاة و قلاع دهان و رعاف و قی الدم و با آب کندنا جهت تخفیف دانهٔ بواسیر و فرزجهٔ آن جهت تنقیه و اصلاح رحم و با عسل که جهت ناصور و قطور آن جهت چرک گوش و غرغرهٔ آن
جهت ورم حلق و اکتحال آن جهت سعفه و خشونت اجفان و تاکل آن و حقنهٔ آن جهت قرحهٔ امعا و سیلان رطوبات رحم مفید و در سایر افعال مانند رب آن و آب آن در آفتاب
مانند عصارهٔ آن و مقوی قوت ماسکهٔ معده و چون توتیا را با آن پرورده کنند بدستور سایر ادویه علی الغایت مقوی فعل آنست مضر سینه و مورث سعال مصلح آن گلقند و شیر
خشخاش مقدار شربت عصارهٔ آن یک مثقال بدل آن آب سیب ترش و سماق و شراب آن که از آب غوره قریب بشیرینی و رسیدگی سه جزو و عسل کف گرفته یک جزو ترتیب دهند
بدین طریق که سه چهار روز در آفتاب گذارند تا بجوش آید پس صاف کرده رحم نموده در آفتاب گذارند تا برسد قابض مقوی معده و منشف رطوبات رحم و جهت طلوع هضم و تسکین
معده و قولنج سفلی و وبا و در سایر افعال مانند عصارهٔ آنست و کهنهٔ یکساله و زیادهٔ آن بهتر و قویتر تازهٔ آنست و بدستور چون با آتش بقوام آورند و شربت سازند **حصی**
لبان الجاری بفتح حا و کسر صاد مهملتین و سکون یا مثناة تحتانیه و ضم لام و فتح با موحده و الف و ضم نون و لام و فتح جیم و الف و کسر را و سکون یا و بفارسی
حسن لبه و بهندی ابان نامند **ماهیت آن** صمغی صنوبری است و لکام عبارت از آن است و در ضرر و مذکور خواهد شد و در اول کون بقدر دانهٔ گندم میباشد و
بتدریج بقدر خربزه میشود و بوی آن مرکب از بوی مصطکی و کندر و خوشبوترین صمغها است چون در آتش اندازند و از بخورات طیبه است و بهترین آن آنست که خوشبو و سفید مائل
بسرخی و سیاهی باشد و مغشوش بمصطکی و کندر و صمغ مینمایند و فرق آنست که چون در آتش اندازند اصلی آن خوشبو میباشد بخلاف مغشوش **طبیعت آن** در دوم گرم
و در اول خشک **افعال و خواص آن** مفرح القلب مقوی دل و مورث سرور و نشاط و بخور الفم خاییدن آن جهت رفع قلاع دهان و تقویت لثه و سرفه الراس طلای آن جهت
حبس نزلات الاذن قطور آن با روغنهای مناسب جهت درد گوش بارد الصدر و الدماغ و المعدة آشامیدن آن جهت امراض سینه و سرفهٔ رطوبی و تقویت دماغ و معده
و ازالهٔ رطوبات و تحلیل آنها و رفع مغص و تقویت آلات تناسل و مقعده و الزینه اغتسال بدان جهت تقویت بدن و حفظ موی از افتادن مقدار شربت آن تا دو درهم
بدل آن لادن و مصطکی با بلناصفه و مصدع محرورین مصلح آن روغن بنفشه و خشخاش است **فصل الحاء المهملة مع الضاد المعجمة** **حضض** بضم حا مهمله و ضاد
و سکون ضاد و بکسر معجمتین **ماهیت آن** دو نوع است مکی و هندی مکی را بیونانی لوقیون نامند و انچه مشهور است آنست که عصارهٔ برگ و تخم نباتی است خاردار
قریب بقدر ذرعی پوست آن کاهی رنگ و برگ آن شبیه ببشنا و ثمر آن شبیه بفلفل سیاه و املس و طعم آن تلخ و گویند برگ آن مدور اندک ضخیم و سر برگ آن اندک

حشیشة العلق
حشیشة المعدن
حصاة
حصرم
حصی لبان الجاری
والفاظ کی نوشته که ابن صناعت تحقیق کرده پس بعد از شفقت بسیار تحقیق و تشخیص نمودم که صحیح صنوبر است صح
حضض

وسنبت آن منتم وادي عرفات است کیاه آنرا بالتمام از بیخ و برک و تخم و ساق کرفته وخورد کرده در حوضی بخیسانند پس خوب لکد کوب میکنند و صاف کرده میکذارند تا
درد آن ته نشین کردد پس صافی زلال آن را کرفته طبخ مینمایند تا قریب بانعقاد رسد پس در خیکها پر نموده سر آنرا البته باطراف میبرند واین را خولان مینامند و درد
آنرا از بالائش میکذارند تا رسیها واجزای غلیظه آن جدا کردد پس اندک طبخی میدهند که قریب بانعقاد رسد کلولها میسازند واین را حضض مینامند و از بعضی ثقه شنیده
شده و تحقیق همین است که کیاه آن بعینه کیاه عنب الثعلب است که بدستور مذکور مرتب مینمایند و بعضی مغشوش و بعضی مجعول از برک مورد و صبر سقوطری از هر یک
سی مثقال و مرکی بیست و پنج مثقال زعفران بیست مثقال و دوشاب کمین تبریزی میسازند و فرق میان آن و اصلی آن آنست که رنک بیرون اصلی زرد مایل بسیاهی و اندرون
آن مایل بسرخی و چون در آب حل نمایند کف آن رنک خون می باشد و طعم آن با قبضیت و تلخی و چون در آتش بدارند ملتهب کردد و مجعول مغشوش آن بخلاف آن باشد و مایل
ملتهب نشود **طبیعت** آن در حرارت و برودت معتدل و در دوم خشک **افعال و خواص آن** قابض و رادع و محلل و مبرد و تحلیل آن کمتر از ردع و آشامیدن
آن جهت اورام باطنی و اسهال و قطع سیلان رطوبات و عرق و حبس خون نفث و سینه و سرفه و درد جکر و یرقان اسود و زحیر و دراحیض و بواسیر و حرارت کرده و
قرحه مجاری بول والتهاب و تشنکی و کزیدن سک دیوانه الاذن قطور آن جهت منع سیلان رطوبات و چرک از کوش الفم مضمضه آن جهت تقویت لثه مسترخیه و غرغره
آن جهت ورم حلق العین اکتحال آن جهت جرب و حکه و سلاق و دمعه و رمد و ضعف بصر و منع نزله اعضا الغذا طلای آن جهت شقاق و قرحه مقعده و سحج کل اعضا
و حقنه آن جهت اسهال مزمن و قرحه امعا نافع و قرشی در شرح قانون کفته که حضض با وجود آنکه منع نزف الدم میکند ادرار حیض مینماید مضر سپرز مصلح آن انیسون و خطمی و مقدار
مقدار شربت آن از نیم مثقال تا یک درهم بدل آن حضض هندی است **حضض هندی** رسوت هندی نامند **ماهیت آن** بعضی کفته اند که عصارهٔ فیلزهرج است تحقیق
آنست که غیر آنست صاحب دستور الاطبا نوشته بهترین آن آنست که در نکرکوت و نواح لاهور از شیرهٔ هلیله تازه میسازند و صاف باشد و در کتاب دیکر دیده شده که در نواح لاهور
و نکرکوت از شیرهٔ هلیله تازه و شیر میسازند و حکیم عبد الحمید در حاشیه تحفه نوشته که آنچه از حکمای هند و کتب معتبره ایشان تحقیق شد آنست که عصارهٔ دار هلد است که دار هلد تازه
را نیم کوفته در آب میجوشانند تا تمام قوت آن در آب باز داده شود پس صاف نموده مساوی آن شیر کاو داخل کرده میجوشانند تا غلیظ و منعقد کردد و باطراف
میبرند و بعضی کفته اند معنی رسوت بهندی رس و ته است زیرا که رس بمعنی عصاره و ته بمعنی جوشانیدن است و چون آن عصاره است و بطبیخ مرتب مینمایند
لهذا مسمی بدان کشته و آن عصاره برک چند نباتی است بعضی شبیه برک حلبه و خار دار و بعضی شبیه بحرفه خرد و ضخیم تر از آن و بعضی شبیه بخنده قوقی که بهندی کده لور
نامند و بعضی کهیره نامند در باونهای چوبی بزرک کوبیده آب آنرا کرفته صاف کرده طبخ میدهند تا بسر حد انعقاد رسد و بر برکهای عریض طولانی سبز لیستی رنک رخته
خشک مینمایند و باطراف میبرند و آن برک بحنل که برک دار هلد باشد و رنک رسوت تازه خالص زرد میباشد **طبیعت آن** قریب بطبیعت مکی است کفته اند سرد و خشک است
افعال و خواص آن نیز قریب بدانست که جهت امراض چشم و تقویت باصره و تحلیل اورام حاره و بثور و تسکین حدت خون و صفراوی و فواق و اسهال بواسیری و ورم طحال
و دفع سموم نافع و آشامیدن محلول مقدار نیم درهم آن با آب برک کلرونده که کیاه هندی است مقدار پنج شش مثقال خصوصا که شب در آن بخیسانند و صبح مالیده صاف کرده
نیمکرم بیاشامند جهت حبس خون بواسیر و اسهال الدم و سحج امعا و طلای محلول آن در آب نیمکرم جهت وجع بین کتفین و تحلیل اورام حاره و بثور مجرب است و اهل هند جهت سحج اطفال
و دراد ویه ایشان داخل مینمایند و میخورانند و حبوب سوت در قرابادین مذکور شد و فتیله آن که بکوزن آنرا باهم وزن آن تمر هندی که بهندی ملولی کویند با ربع در آن
زرنباد کوفته در آب برک کلرونده سفید خوب حل کرده فتیله ها سازند بقدر بند انکشت خنصر و خشک نموده در شیشه کرده سر آنرا محکم بسته نکاه دارند عند الحاجت یکی در آب سوده
بر جهت تسکین وجع بواسیر و حبس خون مجرب است **فصل الحاء المهملة مع اللام** **حلاب** بضم حاء مهمله و فتح لام و الف و باء موحده **ماهیت آن** کیاهیست
بقدر شبری برک و شاخهای آن بسیار باریک و کل آن بسیار ریزه سفید و تخم آن بقدر خردلی منبت آن اکثر امکنه خصوصا اطراف عمارات و خرابها **طبیعت**
آن در سوم سرد و خشک **افعال و خواص آن** ضماد آب آن با آرد کندم جهت استحکام عضو مکسور و کوفته و بدر رفته و مانده و سست شده و باحنا جهت خارش
کف دست اطفال و غیر اطفال و مانع زیاده شدن آن و جهت سیلان زرد آب از آن مفید **حلبه** بضم حاء مهمله و سکون لام و فتح باء موحده و یا و فریقه نیز خوانند و در کیلان خلبه
بخاء معجمه و باصفهان شنبلیله و در شیراز شملیز و بهندی میتهی نامند **ماهیت آن** از حبوب معروفه است و کیاه آن تا بقدر ذرعی و شاخهای آن باریک و برکهای
آن ریزه صنوبری شکل زاویه آن متصل بشاخ و قاعده آن بالا و طعم آن مائل بتلخی و بوی آن تند و تخم آن لعابی و بوی آن نیز شبیه ببوی برک آن و در غلافی شبیه بغلاف تخم

حضض هندی

حلاب

و اندک پهن و کوچکتر از ان و اندک زرد رنگ و ریزه مربع اندک پهن و غیر املس و غیر مستوی و ماکول و برگ آنرا نیز پخته میخورند و با گوشت لذیذ میباشد و بعضی تحدث طعم و لسع زبان
ظنی و رائحه آن اولا برگ آنرا اندکی در آب جوش داده و آن آب را ریخته پس با دو پیاز ه گوشت بریان کرده میخورند **طبیعت** آن در دوم گرم و خشک و با رطوبت فضلیه
افعال و خواص آن برگ آن منضج و ملین و محلل و مدر بول و حیض و جهت امراض بارده و سوء القنیه و استسقا و سعرفه بارد و ورم طحال و درد کمر و جگر و رحم و برودت
مثانه و تقطیر البول و ضماد آن جهت تقویت موی نافع و خوردن آن با نان مانع تلیین آنست و تخم آن ملین و منضج و محلل و مبهی و مدر حیض و مقوی رئه الصدر و المعده و مطبوخ آن با عسل
مسهل و جهت سوداء محتبسه بسینه و سعرفه و ربو و عسر النفس و اسر و اورام باطنی و کسر ریاح و دفع بلغم لزج از سینه و تنقیه امعاء و مطبوخ آن با تمر هندی و مویز و انجیر که آب آنرا بعد طبخ صاف
نموده با عسل القوام آورده باشند جهت ضیق النفس و تصفیه صوت و قروح سینه و درد آن که مزمن شده باشد با آب پرسیاوشان مجرب خوردن آن با مری پیش از طعام و بد سعوط با عسل شکم
براند و خلط ردیه و دفع کند اعضاء النفس طبیخ آن بتنهائی و یا با ادویه مناسبه جهت تسهیل ولادت و ادرار بول و حیض و مداومت خوردن آن با آرد گندم و شکر و عسل سرشته جهت تسمین
بدن و اصلاح حال کرده مؤثر و آب طبیخ آن با نخود هم فوه جهت نیکوئی رائحه براز و تلیین طبیعت و رفع سستی و شکستگی اعضا و ادرار حیض لیکن مفسد رائحه عرق و بول است و الاورام
و غیر با ضماد آن جهت اورام صلبه ظاهری و باطنی و سعفه و سبوسه کلف و سوختگی آتش و شقاق بارد و کجی ناخن و ورم سپرز و رحم و رفع اسقاط موی و سائر آثار جلدیه و ضماد آرد آن با بورق
ارمنی جهت تحلیل طحال و با انجیر جهت گشودن دمل و با آرد جو و روغن گل سرخ و سرکه جهت اورام حاره و با عسل جهت بارده و طلای آن جهت رفع چرک و نیکوئی رنگ رخسار و با موم جهت
منع تولد قمل و قطور نقیع آن در آب جهت دمعه و سلاق و حمره و بقایای ورم چشم و نطول طبیخ آن و بدستور جلوس در آن جهت تسهیل ولادت و اسقاط مشیمه و تنقیه رحم و فرزجه
با پیه بط جهت تلیین صلابت رحم و تنقیه آن و شستن سر با آب طبیخ آن جهت جعودت موی و زوال حزازه و قروح رطبه نافع و اکثار آن مصدع و مغثی و مضر احشا مصلح آن سکنجبین حامض
و انیسون و مکیدن انار میخوش و محرور المزاج را استعمال برگ آن بدون کاسنی جائز نیست و طبیخ برگ آن با برگ اسفاناخ و یا با برگ خرفه و یا بازروک نیکو مصلح است آنرا از برای
محرور المزاج و روغن تخم آن گرم و تند و محلل و ملطف و ملین صلابات و منضج دبیله و جهت حبیره و اسهال نخاله ردی و موی و قرحه رخسار و با موم جهت شقاق و با ادویه کلف جهت
جلای بشره مؤثر است **حلبیب** بفتح حای مهمله و سکون لام و کسر بای موحده و سکون یای مثناة تحتانیه و بای موحده گویند سورنجان هندی است **ماهیت**
آن دوائیست هندی خشبی شبیه بسورنجان مصری **طبیعت** آن در دوم گرم و خشک و گویند در سوم **افعال و خواص آن** آشامیدن آن جهت نقرس
و درد مفاصل و زانو و تقویت بدن و اخراج بلغم خام و اخلاط غلیظ و اسقام کرم معده و امعاء و اسهال بلغم خام مفید مقدار شربت آن تا سه درهم مضر سپرز و مغلظ آن
مصلح آن کثیرا و کاسنی است **حلبوب** بفتح حای مهمله و سکون لام و ضم بای موحده و سکون واو و بای موحده بلغت بنطی است و باندلس حریف الاملس بجای
مهمله و در بلاد دیگر عصا هرمس و خصی هرمس بخای معجمه و صاد مهمله و یسقوریدوس در رابعه نوشته که آنرا الیثوز سطس و بعضی برسانیون و بعضی اربوطانون نامند **ماهیت**
آن گیاهی است بقدر شبری و پر شاخ بسیار رکره و شعبهای آن از گرههای آن رسته و برگ آن کوچکتر از بادروج و مفروش بر روی زمین و یکروی آن مزغب و دو نوع میباشد
نر و ماده و هر نوع ماده آن خوشه دار و با تخم و تخم آن از نظم کوچکتر و برگ نر آن و ثمر آن نیز کوچکتر از ماده و مستدیر و یک تخم بر بالای تخم دیگر پیوسته هم شبیه بخصیه حیوان و نبج آن دو
عدد و مستدیر بقدر تخم کبوتری یکی سست و دیگری صلب نیز بهم پیوسته مانند خصیه **طبیعت** آن گرم و خشک در دوم **افعال و خواص آن** محلل اورام بارده
و ملین طبع و آشامیدن سی مثقال از آب مطبوخ آن مسهل رطوبات مائیه و مره صفرا و ضماد آن جهت محلل قوی و گفته اند حمول برگ ماده آن بعد از طهر و خوردن نبج
صلب آن باعث حمل بدختران و آشامیدن برگ نر آن و حمول نبج سست آن باعث حمل بپسر است بالخاصیت و گفته اند سست آن مضعف باه و صلب آن مقوی آنست
حلتیت بکسر حاء مهمله و سکون لام و کسر تاء مثناة فوقانیه و سکون یاء مثناة تحتانیه و تای مثناة فوقانیه بفارسی انگزد و انغوزه و باصفهانی انگشت گنده
و بهندی هینگ نامند **ماهیت** آن دو نوع میباشد طیب و منتن و طیب آن صمغ انجدان سفید است که آنرا انگوکه نیز نامند و منتن آنرا گویند صمغ انجدان سیاه است
که بفارسی بکماه نامند و بهترین آن طیب آنست و بهترین منتن آن صاف شفاف مائل بسرخی تند بو با بشاعت است که چون در آب حل کنند مانند شیر شود و زود
و مغشوش آن رنگ آن سبز و بوی آن مانند بوی گندنا و طعم آن کریه باشد و گویند منتن آن بدین اوصاف است و مغشوش بسکبینج و آرد باقلی میسازند و منتن آن
هراة **طبیعت** آن گرم در اول چهارم و خشک در آخر دوم و منتن آن خشک در سوم و با قوت تریاقیه و سمیه **افعال و خواص آن** امراض الراس آشامیدن
آن جهت امراض بارده و دماغیه مانند فالج و رعشه و صرع و خدر و تمدد و ام الصبیان و امثال اینها و با فلفل و سداب جهت کزاز و با شراب جهت امراض اعصاب

حلبیب

حلبوب

حلتیت

و با سکنجبین جهت فالج و خدر بشرط ادمان و بلع نمودن سه قیراط آن ممزوج با موم جهت فالج نافع امراض چشم و گوش و بینی و دهان و حلق و حنجره و صدر و معده و کبد و طحال و مراره
اکتحال آن با عسل جهت غشاوت باصره و نزول آب و بیاض و ظفره و قطور جوشانیدهٔ آن در روغن زیتون جهت درد گوش و کری کهنه و دوی و طنین و با زنجار و زاج جهت
بردن گوشت زیاده که در بینی متکون شود و گذاشتن آن بر دندان کرم خورده جهت تسکین درد و ریزانیدن آن و طلای آن از خارج نیز مسکن درد آن و مضمضهٔ مطبوخ
آن با انجیر و زوفا جهت درد دندان کرم خورده و غرغرهٔ آن با عسل جهت ورم لهاة و با سرکه جهت اخراج زلوی در حلق مانده و با زردهٔ تخم مرغ جهت سرفهٔ خشک و درد پهلو و سینه
و با ادویهٔ مناسبه جهت بحة الصوت و خشونت حلق و شوصهٔ بلغمی و آشامیدن محلول آن در آب جهت تصفیهٔ صوت اعضاء الغذاء آشامیدن آن مذیب جامد و
محلل و پراکنده کنندهٔ ریاح و با سکنجبین جهت جمود شیر و با قوابض جهت اسهال رطوبی و با ادویهٔ مناسبه جهت مغص بلغمی و قولنج و تحلیل ریاح و پراکندگی آنها و اخراج
اقسام کرم معده و تفتیح خون بواسیر و برودت معده و جگر و سپرز و استسقاء و سستی بدن و خوردن مقدار یک نخود آن و یا کمتر بقدر برداشت مزاج که در جوف
خمیر نان پخته گذاشته بلع نمایند تا چند روز پی هم جهت تحلیل استسقای بارد بهر نوع که باشد خصوص زقی و طبلی نافع و با انجیر جهت یرقان سدی و با آب بادیان
جهت دفع حرکت و بثرات باطنی امراض رحم و اورام و قوبا و ثآلیل و سموم و غیرها و آشامیدن آن با مر و فلفل جهت گشودن بول و حیض و بخور و حمول آن جهت اخراج جنین
میت و گذاشتن آن بر اورام بعد شکافتن آنها جهت اخراج اجزای خبیثهٔ آن و ضماد آن با انجیر خشک و سرکه جهت قوبا و با قیروطی جهت ثآلیل غدد و مسامیر و ضماد
آن جهت داء الثعلب با آب خاکستر و آب دریا جهت شکاف عضل و طلای آن جهت زخم گزیدهٔ سگ دیوانه و منع مقاربت سموم و رفع مضرت پیکان زهرآلود
و مانند آن و بدستور با شیر و خطمیا جهت گزیدن سگ دیوانه و با روغن زیتون جهت گزیدن عقرب و رتیلا الباه گذاشتن اندکی از آن در احلیل باعث تقویت
و نعوظ تمام و مالیدن محلول آن در روغن زنبق بر احلیل در وقت مقاربت باعث کمال لذت جانبین خصوصاً که در روغن زنبق مدتی بیندازند و در شیشه کرده
در آفتاب گذارند پس استعمال نمایند الحمی آشامیدن آن جهت تب ربع الزینة آشامیدن آن با ماکولات جهت نیکوئی رنگ رخسار نافع مضر دماغ و جگر مصلح آن انارین
و انیسون و مضر سفل و مصلح آن کتیرا و بوی آن مضر محرورین مصلح آن بنفشه و نیلوفر و آب سیب و شربت صندل مقدار شربت آن از یک عدسه تا نیم مثقال بدل آن
جاوشیر و سکبینج و گویند مطبوخ محروث که بیخ انجدان باشد بدل آنست و گویند از خواص آنست که چون در پارچه بسته در مجرای آب گذارند مانع تکون کرم است در آن همچنین
گذاشتن آن در مزرعه باعث گریختن هوام است از آن موضع و بر هر چه بمالند هوام از آن گریزان شوند و چون قدری از آن را در بیخ درختی که قلع آن متعذر باشد
گذارند آنرا می‌پوساند و اگر بیک دفعه کفایت نشود مکرر نمایند دیگر بر نخواهد آمد مانند سقوف خانها و دیوارها مانند درخت پیپل و برکه در بنگاله و هندوستان بر سقوف
و دیوار خانها بر می‌آید و باندک زمانی دیوارها و سقفها و گنبد و مساجد و حمام را خراب می‌کنند چنانچه اکثر می‌برند لیکن اگر اندکی ریشهٔ اصلی آن ماند باز سبز می‌شود

حلزون

حلزون بفتح حاء مهمله و لام و ضم زای معجمه و سکون واو و نون اسم جمیع حیوانات صدفی است و نوع کبیر آنرا بفارسی سفید مهره نامند و بهندی سنکهه
بفتح سین مهمله و خفاء نون و کاف ها هندی و بدان کاغذ و پارچه را مهره و دقاقی مینمایند و بوق نیز میسازند و خرمهره که بهندی کوڈی گویند که در هند و بنگاله
دام و لیسه و غیرها بجای زر معاملات و خرید و فروخت خورده روپیه اکثر بدانست خصوصاً در بنگاله و در هند فلوس بیشتر و این کمتر نیز نوعی از حلزون است
ماهیت آن بری و بحری و نهری میباشد بحری آن بزرگ و نهری آن کوچک و هر یک باشکال مختلفه بود و بری آن چیزیست که چسپیده می‌باشد بگیاها
و اشجارها و بر آنها تکون مییابد و آنرا از نطاح فردی نامند و صدف اعم از آنها است و آن مخصوص بجلد حجری آن حیوان است و شنج و ودع و اظفار الطیب
و طلیسا و خف الغراب و فرفورا و لبنس و صدف و مروارید و غیرها نیز و نطاح از انواع حلزون اند **طبیعت** جلد حجری آن در دوم سرد و خشک **افعال**
و خواص آن انشاء الله تعالی در صدف مذکور خواهد شد و گوشت آن در دوم سرد و تر گوشت لبنس که در مصر ام الخول گویند از اقسام بری و سطیل است
لطیف و سریع الاستحاله نیکو و صالح است جهت جذام و جرب و حکه و جنون و سوداء نافع و گوشت سائر حلزونات مولد بلغم و سدد و رافع تشنگی و التهاب صفرا
امراض چشم و اذن و انف اکتحال سوختهٔ مجموع آن با عسل جهت رفع آثار قرحهٔ چشم و طلای گوشت محرق آن با قطران بعد از کندن موی و شعر منقلب مانع
روئیدن آن و چکانیدن آب حلزونات کوچک نهری که بهندی گهونگه نامند در هنگام ظهور جدری در چشم مانع بروز آن است در آن و بعد از بروز محلل
و دافع آن و مسکن حدت و سوزش و گرمی چشم و چون تازهٔ آنرا بگیرند و بسوزن سوراخ نمایند و بر موی روئیده در چشم بچکانند آنرا زائل کرداند و چون بر پیشانی بمالند

منع ریختن مواد بچشم نماید و چون بر حوالی گوش بمالند جهت دفع رطوبات رخمهای غائر آن نافع و سوخته آنرا با سرکه چون بر پیشانی بمالند قطع رعاف نماید امراض معده و قولنج
و درد مثانه و حبس طمث و فرو بردن گوشت خام آن جهت درد معده و بامر جهت قولنج و درد مثانه و خوردن گوشت مجفف و مسحوق آن جهت درد و رحیض نافع و الاورام
و الجراحات و القصول و امثال اینها و سوء القنیه و نقرس و سم ضماد گوشت آن جهت ورم نقرس و سوء القنیه و جذب پیکان و امثال آن و جذب زهر سگ دیوانه گزیده
از بدن و طلای رطوبت آن که اسفنج را بسوزن سوراخ کرده نزدیک آتش گرفته باشند با مرصاف و صبر بالسویه سرشته جهت تحلیل اورام مزمنه و التیام جراحات خبیثه بسیار مجرب و [illegible] کنند

حلفا

نیز جهت التیام جراحات خصوصا عصبانی و گویند بالخاصیت مقطرات صلبه را نرم میسازد **حلفا** بفتح حای مهمله و سکون لام و فتح فا و الف **ماهیت**
آن نوعی از بردی است که بفارسی پیزر نامند که در آبها روید و از آن حصیر و امثال آن ترتیب دهند و در حلیفه که موضعی و منزلی است قریب بمکه معظمه بسیار میشود **طبیعت**
آن در اول گرم و خشک **افعال و خواص آن** نشستن در طبیخ آن سه روز متوالی جهت رفع خراز و قروح ابریه و خوردن پنجدرهم آن با عسل و سرکه کشنده
اقسام کرم معده و امعا و مفتح سده و گفته اند با آب و عسل نیز این اثر دارد و داغ کردن بشاخهای آن که از آتش افروخته باشند جهت نمله ساعیه و تکرار آن جهت دفع

حلق

جهت منع زیاده شدن اورام رخوه نافعست **حلق** بفتح حا مهمله و لام و سکون قاف **ماهیت** آن عصاره برگ نباتیست شبیه بعلیق و ثمر آن مانند خوشه انگور
و دانه آن مانند عنب الثعلب و بعد رسیدن سرخ میگردد و پس سیاه و برگ آن شبیه ببرگ تاک و ترش و با گوشت آنرا طبخ مینمایند و میخورند و عصاره آنرا [illegible]
که برگ آنرا در تنور میگذارند و چون نرم گشت رطوبت آنرا افشرده منعقد میسازند و آن سیاه رنگ و طعم آن ترش میباشد و بهتر از آب حب الرمان است گفته اند آب
آنرا در اسفیر میریزند و بعد از انعقاد و خشک شدن بر میدارند و باطراف میبرند **طبیعت** آن سرد و خشک **افعال و خواص آن** آشامیدن پنجدرهم
محلول آن در سی درهم آب جهت قمع مره صفرا و تسکین لهیب و حرارت معده و عطش و ازاله کرب غایت بعدیل مقدار شربت آن تا پنجدرهم **فصل الحاء المهملة**

حماحم

مع المیم ❁ **حماحم** بفتح حا مهمله و میم و الف و کسر حا مهمله و سکون میم حبق لبنانی است و در شام حبق نبطی و بعربی ویسم و بفارسی گویند بستان افروز
و دیگر گویند غیر آنست و بهندی کلغه نامند **ماهیت** آن نباتیست برگ آن شبیه ببرگ بستان افروز و از آن بزرگتر و مختلف الالوان و خوش منظر و در باغها بستان افروز
غرس مینمایند و مشهور بلاله خطائی است و در تبریز بگل عاشقان **طبیعت** آن در آخر اول سرد و خشک **افعال و خواص آن** با قوت مفتح و رادع و مفتح
سده دماغ و زکام حادث از بلغم و ضماد برگ آن جهت سوختگی آتش نافع و صاحب تقویم گفته که حرارت معده و جگر را ساکن گرداند و چون طبیخ آنرا با جلاب یا سکنجبین بیاشامند
معده و جگر را از اخلاط فاسده ردیه پاک سازد و تخم آن مقوی دل و سرشته آن با روغن گل و آب سرد جهت سعال مزمن مفید و اکثار آن مضر مثانه مصلح آن کندر
مقدار شربت آن تا دو درهم بدل آن بستان افروز است و روغن آن که آب برگ آنرا گرفته با روغن زیتون بالمناصفه ترتیب دهند محلل با قوت تمامست و خوردن دو مثقال

حمار اهلی

آن جهت ریاح معده و طلای آن جهت ریاح غشیه دماغ نافعست **حمار اهلی** بکسر حا مهمله و فتح میم و الف و را مهمله بفارسی خر و الاغ و بهندی گدهه بفتح کاف فارسی
و سکون دال مهمله و فتح ها و ها دیگر در آخر نامند **ماهیت** آن حیوانی است معروف **طبیعت** آن در اول دوم گرم و در اول سوم خشک و با رطوبت فضلیه
افعال و خواص آن لحم آن غلیظ و بطی الهضم تر از گورخر امراض الراس خوردن کباب جگر آن ناشتا جهت صرع و تب ربع و آشامیدن سم سوخته آن هر روز نیم مثقال
نیز جهت کزاز و صرع و بخور سم آن با خمر غلیظ جهت جنون و طلای سرگین آن با سرکه بر پیشانی جهت رعاف و بدستور چکانیدن عصیر آن در بینی تنها و استنشاق
خشک آن که سرکه بران پاشیده باشند و نیز قطور آب سرگین تازه الاغ جهت صرع مفید امراض سده مراره و گرده و مثانه و سموم و غیرها آشامیدن بول آن جهت درد گرده
و آشامیدن عصیر سرگین آن جهت یرقان و تفتیت حصاة و اخراج جنین و مشیمه و بخور سم آن جهت عسر ولادت و آشامیدن آن جهت دفع سم و جذام و ضماد سم سوخته
آن جهت شقاق مزمن و با روغن زیتون جهت خنازیر و مفاصل و ناسور و بدستور ضماد کبد سوخته آن با زیت جهت خنازیر و با شراب جهت کلی ناخن و برص و بیاض آن و ضماد پیه آن
جهت رفع آثار قروح و التیام جراحات احشا بیکرم و خوردن آن و آشامیدن نقیع سرگین حمار گیاه خوار در شراب جهت گزیدن عقرب و تدهین مغز سر آن با روغن زیت
موی را برویاند و دراز کند و دندان آن را در زیر بالین کسی که نهند خواب آورد و سپرز آن شیر را زیاده کند و خون آن زائل کننده بواسیر است چون بمالند و کودک بد خورا
خشنود گرداند و مضمضه بشیر آن درد دندان را تسکین دهد و آشامیدن آن مهر نه کهنه حار و سل و دق و اسفید موی دم آنرا که در شراب اندازند عربده آورد و بول آنرا برهم
کشتی که بمالند ماهیان بسیار در آن جمع آیند و تعلیق پوست پیشانی آن بر اطفال جهت رفع فزع ایشان و آشامیدن چرک گوش آن مقدار یکشن و ریهی طفلی که بسیار گریند

باعث تسکین گریه آنست و جالینوس گفته که طلای نقطه آن سه بار تا چهار بار مسقط دانه بواسیر است و گویند چون عقرب گزیده بر الاغ معکوس سوار شود و چند قدم برود
و بدستور چون در گوش او بگوید که مرا عقرب گزیده است باعث دفع درد آن است و چون قضیب آنرا در کوزهٔ آب نهاده کرده بر آتش گذارند تا قریب به ختن رسد پس سائیده
با روغن زیتون طلا کنند جهت رویانیدن موی و درازکردن آن بغایت مؤثر و گویند چون قضیب تازهٔ آن با ادویه حاره پخته تناول نمایند قضیب را بزرگ گرداند و از مجربات شمرده
و تدخین قضیب خشک آن جهت تب ربع نیز مجرب دانسته اند بشرطیکه بعد نوبت تدخین کنند و اندکی بخوابند و چون نطرون و عاقرقرحا بر آن پاشیده خشک کنند نیم مثقال
آن با ماء القطر حابس اسهال است و چون ادمان خوردن لحم آن مورث خلط سوداوی و امراض سوداوی است باید که شخصی که ناچار باشد بخوردن آن تعهد نماید بدفع ضرر
باخراج سودا و ترطیب آن باستعمال دهان و لعابات و چون تناول نماید در بدن خود ثقلی و تمددی دریابد و زود از معدهٔ او نگذرد باید که مبادرت نماید باخراج آن
باستعمال فرزجات یا شیافات یا جوارشات مسهله تربدی و سقمونیائی **حمار الوحش** بفتح واو و سکون حاء مهمله و شین معجمه بفارسی گورخر نامند و معروف
بخر کور است **ماهیت** آن حیوانیست معروف **طبیعت** آن گرم و خشک تر از حمار اهلی **افعال و خواص آن** گوشت آن غلیظ و مولد سودا و چون
خواهند استعمال نمایند باید که با نمک و شبت و دارچینی و زنجبیل مهرا پخته تناول نمایند امراض الراس والعین والصدر تعلیق پوست پیشانی آن بر سر و یا بر بازو
جهت رفع صرع مجرب دانسته اند و بعضی گفته اند باید که مقدار یک شبر باشد و پوشیدن انگشتری مصنوع از سم آن در خنصر چپ جهت رفع صرع مجرب اما باید
که همراه آن انگشتری را بخایند و تغییر نمایند و طلای پیه آن با شیر مرضعه جهت دفع گریهٔ اطفال و پیوسته نگاه کردن در چشم آن باعث صحت بصر و مانع نزول آب
و آشامیدن زهرهٔ خشک کردهٔ آن با عسل و کتیرا جهت ربو و سرفه و ضیق النفس امراض گرده و مثانه و ظهر و باه و کلف و داء الثعلب و دوالی و غیرها آشامیدن مغز سر آن
جهت رفع بول در فراش و چهار قیراط زهرهٔ آن با خولنجان و آب کرنب جهت تفتیت سنگ مثانه و پیه آن با روغن قسط جهت درد گرده و کمر و خصیه و قضیب آن بغایت
مقوی باه و طلای زهرهٔ آن جهت دفع داء الثعلب و دوالی و کلف و قوبا و آشامیدن مرق گوشت آن و پیه آن جهت درد مفاصل و تحلیل ریاح غلیظه و جگر و سم آن
در افعال مانند حمار اهلی است **حماض** بفتح حاء مهمله و میم مشدده و الف و ضاد معجمه بیونانی طوطاق اغریون و بشیرازی ترشه و بهندی چوکا نامند و بزبان
فرنگی بستانی آنرا اشلیه کیاتم و بری آنرا اشلیه یاتم گویند و قسمی دیگر که کوچک میشود و برگ آن شبیه بسه برگ است آنرا اطرنقلین یعنی حماض سه برگه و بعربی حمیضی
و بهندی امرله گویند **ماهیت** آن بری و مائی و بستانی میباشد بستانی آن دو نوع است نوعی عریض الورق و تفه و آنرا سلق بری و بترکی عوزی علافی و بهندی چوکا
و بلغت اهل یمن تنعل و نوعی دیگر رقیق الورق ترش و آنرا حماض بستانی نامند و بیخ همه مائل بسرخی و ثمر آن خوشه دار و متراکم و تخم آن سیاه و براق و در غلافی ریزه مثلث الشکل
و سرخ رنگ و نوعی را تخم بدون گل تکون میباید و این هر دو نوع ترش و بهترین انواع اند **طبیعت** آن در اول سرد و در دوم خشک و در اوائل دوم نیز سرد و خشک
گفته اند و با قوت قابضه **افعال و خواص آن** امراض الفم مضمضه بعصارهٔ آن جهت تسکین درد دندان و آکله دهان امراض دماغ و معده و کبد و خوردن آن رافع
خمار و قی و غثیان صفراوی و خواهش گل خوردن و امثال آن از خواهش ردیه فاسده است و جهت یرقان و تقویت جگر و التهاب و تشنگی و آوردن اشتهای طعام و دفع
سمیت عقرب گزیده نافع و پختهٔ آن تلیین طبع کند و جهت جراحات امعا و سحج با سماق مفید و آشامیدن مطبوخ آن با شراب جهت یرقان نافع و چون بپزند و با روغن زیت
بریان نمایند و کشنیز و اندکی ریزه و آب انار دانه بر آن بریزند و تناول کنند حبس شکم نماید و ضماد پختهٔ آن با شراب جهت خنازیر و دمهای بنا گوش و جرب و برص و قوبا و با سرکه
جهت سپرز بغایت نافع و ضماد آن با روغن گل و زعفران جهت قروح شهدیه مفید مضر باه و مصلح آن شربتها مقدار شربت آن تا هفده درهم بدل آن حماض اترج و تخم آن در اول
سرد و در دوم خشک قابض **افعال و خواص آن** امراض قلب و معده و کبد و امعا و سموم و غیرها جهت خفقان حار و التهاب معده و یرقان و قرحه امعا
بسبب تفرقهٔ آن و گزیدن عقرب بجهت قوت تریاقیهٔ آن و بریان کردهٔ آن جهت اسهال موی و صفراوی و کبدی و بسیار بریان کردهٔ آن حابس بطن و تعلیق بر زحمان
بربازوی چپ مانع آبستنی و گفته اند جهت سم عقرب بمرتبه مؤثر است چون کسی آنرا آشامیده باشد و عقرب آنرا بگزد متضرر نگردد و مضر گرده و سپرز مصلح آن رازیانه و قند
و مقدار شربت آن تا دو درهم و بیخ آن جهت اسهال موی و سحج و یرقان و سیلان رحم و قطع خون حیض و ضماد آن جهت جرب متقرح و قوبا و داحس و شقاق نافع و با آرد جو جهت
خارش بدن و مطبوخ آن با سرکه جهت ورم طحال و تعلیق آن بر گردن جهت خنازیر و آشامیدن طبیخ آن جهت یرقان سددی و تفتیت سنگ گرده و مثانه و احتباس حیض
و بری آن عریض الورق شبیه بباذرنگ و در طعم شبیه ببرگ چغندر در شکل و آنرا سلق جبلی نامند و بیخ آنرا در اصفهان حلیمو ناخوانند و آشامیدن آب گیاه آن و خوردن

حمار الوحش

حماض

برگ بچه آن جهت سحج صفراوی و بیخ سفید و بیخ آن در افعال قوی‌تر از بیخ بستانی است و خوردن آن با نبات جهت سرفه و آشامیدن یک مثقال آن با آب جهت الحدید
جهت بواسیر مجرب ضماد آن جهت وجع مفاصل و کوفتگی اعضا و نقرس حاره بخور آن با بیخ کبر جهت خشک کردن و انداختن دانه بواسیر ظاهری و فتیله آن با مقل ازرق
و موم روغن و تخم کتان جهت بواسیر باطنی نافع و مائی آن که در کنار آبها میروید برگ آن با صلابت و شبیه بکاسنی است و نبات آن شبیه به نیلوفر و بیخ آن
شبیه بچغندر و تخم آن سیاه رنگ اندک مایل بسرخی و طعم آن مانند بستانی و آنرا حماض البقر و سلق مائی نامند جهت آنکه منبت آن کنار آبها است **طبیعت آن** سرد و خشک
و قابض **افعال و خواص آن** قریب به بستانی است و جهت خفقان و غثیان نافع و با شراب جهت ازاله غم و توحش و استرخای معده و تفریح آورد و طبع را خوش دارد و ضماد
آن جهت جرب و جراحات و قروح خبیثه و اورام حاره و منع از دیاد زخمها مفید و تخم و برگ آنرا چون بخایند درد دندان را ساکن کند و بن آنرا محکم سازد و دوام
اکل آن یرقان زایل گرداند بدل آن بطباطا است **حمام** بفتح حاء مهمله و میم و الف و میم بفارسی کبوتر و بهندی نیز مشهور بدان است **ماهیت آن** مرغی است معروف
صحرائی و خانگی میباشد صحرائی آن اکثر خاکستری رنگ مایل بسبزی و خانگی آن بلون بالوان و انواع و خوشرنگ‌تر و خوش منظرتر میباشد **طبیعت آن** در آخر دوم گرم و در اول
خشک و صحرائی آن گرمتر و خشکتر و لطیفتر از خانگی و بهتر و با رطوبت فضلیه **افعال و خواص آن** بچه‌های آن بهتر خصوصا تازه پر و بال برآورده آن امراض سرد و چشم
و معده و کبد و گرده و باه خوردن گوشت آن جهت فالج و لقوه و رعشه و خدر و استرخا و تولید خون صالح و رفع استسقای زقی و طبلی و تسمین بدن و تقویت گرده و باه و تولید
منی شکمدان آنرا که تازه برآورده باشند و آلایش جوف آنرا دور کرده ساییده بخورند جهت رفع سمیت گزیدگی مار نافع و خوردن بچه کبوتر در روغن کنجد بدون آب و نمک طبخ نموده
جهت تفتیت حصاة گرده و مثانه و اخراج آن در ساعت مفید و طلای خون آن بر پیشانی جهت قطع رعاف که از جانب دماغ باشد و بدستور آشامیدن قدر باقلای از خون خشک شده
آن و ریختن خون گرماگرم آن بر جراحات سر که باستخوان رسیده باشد و اکتحال خون گرماگرم آن خصوصا که پر نورسته بچه آنرا بکنند که خون از آن برآید و در چشم بچکانند
جهت جراحت چشم و کمنه و غشاوه و طرفه و شبکوری نافع و فضله آن در سوم گرم و خشک و جالی و مفرح آشامیدن آن از یکدرهم تا سه درهم جهت استسقای بارد و سه
درهم آن با دو درهم دارچینی جهت تفتیت حصاة مجرب و طلای سرگین سوخته آن بر اطراف سینی جهت عاف بعید و چون سرگین آنرا بسوزانند و ملح آنرا بگیرند و با آب بیاشامند
تفتیت حصاة نماید و دفع کند و ضماد آن با حرف و خردل جهت صداع مزمن و شقیقه و درد پهلو و مفاصل و نقرس و با آرد جو جهت تحلیل اورام صلبه و با روغن زیتون جهت [illegible]
و با سرکه جهت تحلیل خنازیر و با تخم کتان جهت گشودن دمل و قلع خشک ریشه زخمها و چون با آرد گندم و آب گرم و قدری قطران مرهم ساخته سه شبانه روز بر برص ضماد نمایند
پس بشویند و باز تجدید کنند در ازاله برص بغایت مؤثر و با سرکه جهت سعفه و اقسام استسقا و جلوس در طبیخ آن جهت عسر البول و [illegible] آن جهت رفع آثار قروح نافع و سر آنرا
که با پر و موی سوخته باشند جهت غشاوه و ظلمت بصر و شبکوری اکتحالا مفید و چون شکم بچه کبوتر را بشکافند و گرماگرم بر موضع عقرب گزیده بندند جهت جذب سمیت آن
سفیده بیضه آن بسیار گرم آشامیدن خام آن جهت رفع خشونت سینه و نیکوئی رنگ رخسار و چون اطفال با عسل تناول نمایند بزودی بسخن آیند و طلای سفیده آن با [illegible]
بر احلیل جهت تحریک باه بغایت مؤثر و زهره آن را چون در چشم کشند جهت نزول آب و بیاض و غشاوه نافع و استخوان ساق آن را چون بسوزانند و فرزجه نمایند جهت
اعاده بکارت از اسرار است و مداومت خوردن بچه کبوتر مورث برص و مجموع کبوتر صحرائی و اهلی مضر محرورین و مصدع و محرق خون و اکثار خوردن کباب بچه کبوتر با ادویه
حاره مورث احتراق دم و حدوث جذام است مصلح آن پختن آن با آب غوره و سرکه و کشنیز و خوردن کاسنی و خیار تازه بعد از آن و سکون صاحب آبله در جائیکه کبوتر
در آن باشند در زیر یا بالا بالخاصیت مورث شفای آن و مجاورت آن سبب امن از امراض دماغی و عصبانی و عفونی مانند فالج و سکته و سبات و ام الصبیان و خدر و طاعون
و ازاله وحشت و فساد هوا است **حماما** بفتح حاء مهمله و فتح دو میم و دو الف لغت نبطی است و اماموم و امومن نیز گویند **ماهیت آن** چند نوع میباشد نوعی نباتی است
شجری منشعب از شاخهای سرخ یاقوتی رنگ و با صلابت و شبیه بعوسج و گل آن ریزه مانند گل خیری و سرخ رنگ و برگ آن شبیه ببرگ فاشرا و تند و خوشبوی و گل آن را [illegible]
لوفاین و بشیرازی ماهلو نامند و تخم آن بسیار لذاع و منبت آن ارمنیه و طرسوس و این بهترین انواع است و نوع دیگر مائی که در آبها میروید و در شام یافت میشود و مایل بسبزی
و نرم و چون بدست مالند بوی آن شبیه بسداب باشد و نوعی دیگر نبطی و آن غیر منشعب و مستطیل و پر تخم و تند بوی و سفید مایل بسرخی و گل آن زرد مایل بسرخی و بعد
رسیدن سرخ میگردد و در آب ماه رومی میرسد و اگر پیش از رسیدن بکمال تخم آنرا اخذ نمایند بزودی فاسد میگردد و قوت آن تا هفت سال باقی میماند و صاحب تحفه
نوشته که بهترین آن مائی است **طبیعت آن** در سوم گرم و خشک و بعضی در دوم خشک گفته‌اند **افعال و خواص آن** امراض الرحم الاورام و السموم و اعضاء الغذا

والنقرس وغیرها ضماد آن بر پیشانی جهت صداع وتفتیح وتحلیل اورام حاره وتنها نی ویا باد روج جهت گزیدن عقرب با مویز جهت ورم احشا وآشامیدن آن مسکر ومنوم
ومورث سرور ومنقی معده وجهت تقویت جگر وتفتیح سدهٔ آن وسدهٔ سپرز وتحلیل صلابت آن ودفع مغص وپراگنده نمودن ریاح الکبد آشامیدن طبیخ آن جهت ورم حکم
مزمن وورم رحم وسائر اورام وحبس بول وطمث ونقرس وحمول وفرزجهٔ آن جهت ورم منعقده ورحم وبدستور جلوس در طبیخ آن وگذاشتن پا در طبیخ آن وطلای آن جهت
وطلای آن با بادروج جهت عقرب گزیده سفید ودر احمل اکتحال سینما یند مقدار شربت آن تا دو درهم بدل آن بوزن آن اسارون یا عود یا قرنفل یا وج ونصف آن سنبل
سفید مضر معده مصلح آن تخم کرفس ومصدع ومنوم وکسالت آورد مصلح آن صندل وگلاب ودارچینی وچون آنرا با سدس آن دارچینی عرق کشند با عسل
بیامیزند ودر آفتاب بگذارند تفریح وجمیع افعال قوی‌تر از خمر است وآشامیدن یکدرهم آن با نیم درهم زجاج مکلس جهت ادرار بول وتفتیت حصاة در بیماز روز سفید

حمص بکسر حاء مهمله وفتح میم مشدده وسکون صاد مهمله بفارسی نخود وبهندی چنه بلغتی بونت بضم با موحده وسکون واو وخفای نون وتا چهار نقطه هندی
بولچان نامند **ماهیت** آن بری وبستانی میباشد گیاه بستانی آن بقدر یکذرع وتا یک ونیم ذرع وبا شاخهای بسیار باریک وبران برگهای بسیار ریزه مشرف ثمر آن در غلافی
بقدر پستهٔ کوچکی در هر غلافی یکدانه یا دو دانه تا چهار دانه وبهترین حبوب ماکول است مانند باقلا وغیر آن واجود آن سفید بزرگ دانه تازهٔ آنست وبری آن ثمر شبیه بستانی
رنگ وکوچکتر وثمر آن اندکی باتلخی ومایل بسرخی ودراز و نیز بستانی اصناف میباشد صنفی سفید وبزرگ دانه ملایم وصنفی سرخ صلب ریزه دانه وصنفی سیاه وصنفی سرخ مایل
بسیاهی وبری را حمص کرسنی نامند **طبیعت** آن در اول گرم وخشک وبری آن در آخر آن یعنی گرمتر وخشک‌تر از آن ونزد بقراط در دوم گرم ودر اول خشک وسبز
تازهٔ آن در اول تر وقوت آن تا سه سال باقی میماند ومولد ریاح ونفاخ **افعال وخواص** آن منقی ومفتح سدهٔ جگر وسپرز وگرده وثمر با وجالی جرب ومقرح وقوبا وطین
اورام بناگوش ونفخیان ضماد او با عسل جهت تنقیهٔ قروح وجراحت سرطان سفید وبستانی آن ملین طبع ومقوی حرارت غریزی وریه وظهر ومولد خون صالح وکثیر الغذاء
ومسمن سینه وشهها اعضاء الصدر والغذاء والمعدة تغذیهٔ آن جهت ریه زیاده از حبوب دیگر است وبا شیر تازه جهت گرفتگی آواز که از خشکی باشد وتب باد ونباشد وچون
با تب باشد بجای شیر با آب بنوشند چون یکشب در سرکه بخیسانند وصبح ناشتا تناول نمایند ودران روز چیزی دیگر نخورند جهت کشتن کرم معده بسیار مجرب
آب طبیخ آن با قدری نمک مقطع لزوجات ومفتح سدد وبسبب کسر ملوحت ومدر بول بسبب حرارت وبالخاصیه جهت درد سینه وقروح شش نافع الباه چون در آب
خیسانیده خام تناول نمایند وآب منقوع آنرا با اندک عسل بالای آن بنوشند جهت اعادهٔ شهوت جماع مایوسین عدیل گفته اند وخوردن حمص با بین طعام معین بر هضم آن وچون
هر لیسه از ان ترتیب داده با سرکه بنوشند ودر طبیخ آن بنشینند جهت اصلاح امراض مقعده وتنقیهٔ رحم واخراج کرم شکم مقعده بهترین دواییست وخوردن برشته انکه سعر...
جهت بواسیر ومویی آزموده وسبز تازهٔ آن مولد فضول آشامیدن نقیع آن جهت تحلیل ورم لثه ودرد دندان نافع وروغن حمص در سوم گرم وخشک وتنده باقوت نافعه
ومقوی موی وباه وجهت تسکین درد دندان ولثه ودردهای بارد وجذام وامثال اینها بغایت موثر وآشامیدن آن جهت امراض مذکوره وتصفیهٔ رنگ رخساره وصوت
آن جهت تقویت باه ونمش وکلف وامثال اینها مفید وطبیخ نخود سیاه مسقط جنین ومفتت حصاة ومدر فضلات ودر جمیع افعال قوی‌تر از سفید آن وبا قوت تریاقیه وجهت
استسقا ویرقان سددی وسدهٔ جگر وتحلیل ریاح وجذام نافع وطلای اقسام آن جهت دفع صداع وزردی رخساره وسعفه مجاز وکلف وخارش اعضا وبحیسی آنها واورام
مفاصل وتقویت موی نافع وگفته اند که از خواص آنست که چون در اول هلال ماه بعدد ثالیل در بدن یکعدد نخود با لیده گرفته ومجموع را در لته بسته از میان هر دو پای خود
ویا از بالای شانه آن لته را بجانب عقب اندازند در آخر آن ماه آن ثالیل برطرف میشوند وحمص مضر قرحه مثانه است مصلح آن خشخاش ومولد ریاح ونفخ وثقیل خصوصا
تازهٔ آن مصلح آن جوارش کمونی وزیره وشبت وگلقند ودر محرورین سکنجبین ساده وخشخاش وبدل آن در قوت باه لوبیا ودر سائر افعال ترمس ونشا میدن
آب بعد از تناول نخود بغایت مضر است **فصل الحاء المهملة مع النون** **حنا** بکسر حاء مهمله وفتح نون مشدده والف بفارسی تخفیف نون آمده
لغت عربی است ویونانی ارقان وفقولیون نیز وبهندی مهندی نامند **ماهیت** آن نباتیست معروف ساق آن بقدر یکذرع وزیاده ودر هندوستان
تا بقدر یکقد وقامت انسان میشود وساق آن سرخ رنگ وبرگ آن شبیه برگ انار وصورده ونازک‌تر وکوچکتر ونرم‌تر از آن ودر اکثر بلاد خصوص بنگاله خزان ندارد
مانند سورد الا آنکه در فصل بارش که گرما وبودن آفتاب در برج سرطان تا آخر میزان است سبزتر ورعناتر میباشد ونشو ونما زیاده می‌نماید ومزروع وقلم هردو میباشد
وقلم آن بیشتر وگل آن که حاغیه نامند سرخ مایل بسفیدی وخوشبو است ودر بعضی بلاد مانند بنگاله در سالی دو بار گل میکند یکی در ایام بارش ودیگری زمستان وثمر آن بقدر

حمص

حنا

فلفلی و فی الجمله مانا باسفند و پوست آن نازک و خوشه دارد و در جوف آن دانهای ریزه و کویند نره و ماده می باشد برگ نر آن عریضتر و بزرگتر و برگ ماده آن کوچکتر و سبزتر
و بعد سائیدن رنگین تر و نبات آن رعنا تر میکردد **طبیعت** آن القوی مائل بسردی و در دوم خشک و در اول گرم نیز کفته اند **افعال و خواص آن** امراض سر و چشم و دهان
ضماد و طلای آن با برگ کرو کان بالمناصفه جهت بثور و خوذه و شقیقه و صداع ریحی و بلغمی مجرب و بدستور با سرکه بر پیشانی جهت رفع صداع و با زفت و با روغن گل جهت
قروح سر و با قطران و روغن زیتون جهت رویانیدن موی و بر جبهه و صدغین خصوصا که با آب کشنیز تازه سرشته باشند جهت منع ریختن مواد بچشم و مضمضه
بطبیخ آن جهت قروح دهان و قلاع اطفال و ضماد آن بر کف پای آبله دار خصوصا در ابتدای ظهور مانع بروز آبله است در چشم آن تخصیص چون با اندک عصفر و زعفران آمیخته
باشند و در حدیث وارد است که حنا سید ریاحین است تخضیب بدان شعار اهل اسلام و ایمان است و صداع را زائل میکرداند و نور بصر می افزاید و تقویت باه می نماید
امراض معده و کبد و طحال و مجاری بول و رحم و جذام و طاعون و وبا و غیرها را نافع و بالخاصیت آشامیدن مقدار نیم مثقال جرم آن و نقوع ده مثقال آن
جهت یرقان و سپرز و سنگ گرده و مثانه و عسر البول و رفع احتباس آن و اسقاط جنین و تا ده روز متوالی بدستور جهت و با قروح مجاری بول و ادرار بول و حیض
و رویانیدن ناخن اصلی بجای ناخن کج و متاکل و بدستور آشامیدن نقیع آن با هفت مثقال شکر جهت ابتدای جذام بغایت نافع و کویند چون یکماه بدان مداومت نمایند
جذام زائل شود و قابل علاجات دیگر نیست و نطول آب مطبوخ آن جهت حمره و سوختگی آتش و طلای آن جهت اورام حاره که زرد آب از آن آید و با روغن گل جهت رفع
جرب و با آب برگ بید انجیر جهت شقاق مزمن و درد زانو مجرب با گل سرخ جهت فتق و قیله و ذرور آن جهت تجفیف قروح و ضماد برگ کوبیده سرشته آن با پیه بز جهت
التیام قروح و شقیق کوشه ناخن و آشامیدن تخم آن بقدر یکمثقال با عسل و کتیرا جهت تقویت دماغ بغایت نافع و گل آن معتدل و لطیف یکمثقال آن با سرکه و قیه آب و عسل جهت
رفع انواع صداع و قطع نزلات و تجفیف رطوبات و طلای آن با سرکه جهت صداع و شمیدن آن جهت فالج و امراض دماغی و عصبانی و درد اعصاب و رفع خناق
و التیام قروح و با موم و روغن گل سرخ جهت درد پهلو و کوفتگی اعضا و با ادویه مخصوصه طحال جهت ورم و درد و نفخه آن و گذاشتن آن در لباس و پشمینه مانع کرم زدن
آن و برگ آن نیز این اثر است و روغن گل حنا که دهن الفاغیه نامند مانند روغن گل سرخ مکرر در روغنها پرورده کنند گرم محلل مقوی مبدی و نیکو کننده رنگ حنا
است بدل آن روغن مرزنجوش و روغن برگ آن نیز مقوی و محلل و رافع اوجاع و تمدد اعصاب و مفاصل است و در قرابادین مذکور شد و کویند حنا مضر حلق و ریه

حندقوقی

مصلح آن کتیرا و لعاب بزرقطونا مقدار شربت آن تا یک مثقال و زیاده از آن کشنده است **حندقوقی** بفتح حاء مهمله و سکون نون و فتح دال مهمله و ضم قاف
و سکون واو و فتح قاف و الف مقصوره اسم نبطی است **ماهیت** آن از جنس یونجه است بری و بستانی میباشد بری را بعربی حندقوقا و بیونانی لوطوس اغریوس
و بفارسی ویوه اسپست صحرایی و بشیرازی اندقوقو و بلاطینی لوطس سکرار و بهندی بکهیره و کده پرنه نیز نامند و بستانی را بعربی ذرق و بیونانی لوطوس و بلغتی طرطوفلن
و بلاطینی طرنفلیم اوراتم و بکسطیلان طربول رماکه و بهندی این نوع نیز بنام بری مشهور است و در صفهان شبدر و در مازندران شرویت کویند و نیز سفید و سرخ
میباشد و سفید آن قوی تر و اکثر مستعمل و ساق آن اندک سطبر و سفید و نرم و تا سه چهار ذرع طولانی و بر زمین مفروش و برگ آن اندک پهن و طولانی و بعضی با برگهای ریزه
و گل آن نیز ریزه و متراکم و بنفش یا تاریای سفید و در بن شاخها و برگها رسته و تخم آن ریزه مائل باستداره و رنگ آن مانند نانخواه و طعم برگ آن فی الجمله تلخ
و با حدت و حرافت و ساق سرخ آن صلب تر و مائل به بنفشی و بقدر سه چهار ذرع و مفروش بر روی زمین و برگ آن نیز شبیه ببرگ سفید و در میان برگ شاخهای
آن شاخه بسیار باریک رسته و بر سر آن گل آن سه عدد و زیاده ارغوانی رنگ با برگهای مائل بسرخی و ریزه و اندک خوشبو و تخم آن ریزه تر از تخم سفید و طعم برگ
آن نیز شبیه ببرگ بستانی و با عفوصت و گل را زیاده از آن منجر شده و آنچه در ماهیت آن نوشته اند که ساق آن بقدر نیم ذرع و شاخهای آن باریک و برگ آن
بقدر ناخن و گل آن خوشبو و با سفیدی و سرخی شاید در آن بلاد بدین هیات دیده باشد و مستعمل برگ و تخم آنست و اهل هند هیچ آنرا نیز مستعمل دارند **طبیعت**
آن در دوم گرم و در اول خشک **افعال و خواص آن** بستانی آن امراض العین اکتحال عصاره آن جهت غشاوه و بیاض و قرحه چشم امراض اعضاء الغذاء و النفض
و غیرها آشامیدن آن با شراب جهت استسقا و یرقان و قولنج و مغص و رفع سموم قتاله و دمامیل و اصلاح اخلاط ثلثه یعنی صفرا و خون و بلغم فاسد و ملین و مشهی
و بدستور تناول برگ پخته آن با اندک روغن بریان نموده و عرق نیز که بدستور برگ کاسنی و گل بید انجیر مقطر نمایند جهت استسقای بارد نافع و روغن آن جهت درد
مفاصل و نسیان و اکثار آن مورث درد کلو مصلح آن کاهو و کاسنی تازه آن موافق مزاج دواب و منقی اخلاط فاسده آنها و تخم آن مهیج باه و طلای آن جهت رفع کلف

عظیم الجثه و منقار آن بلند و پهن و سر آن به طرف پائین برگشته و از ان پشت خار میسازند و پایهای آن مانند پای مرغابی پرده دار و دو نوع میباشد سفید و سیاه خاکستری
رنگ و سیاه لکن بدبوی و پوست آن مستعمل نیست و سفید آن خوشبو و از پوست آن پوستین میسازند **طبیعت** آن در دوم گرم و تر و رطوبت آن زیاده از حرارت **افعال**
و خواص آن گوشت آن غلیظ و دیرهضم و مصلح آن مهرالحشن آن با دارچینی و کرویا و ادویه حاره تناول نمودن و پوشیدن پوستین آن موافق محرورین و جوانان
و صفراوی مزاج را مضر و فروبردن پیه خام آن جهت مغص و قولنج مفید و روغن آن محلل و ملین و مقوی اعصاب و جهت اوجاع مفاصل و دردهای بارد نافع **حور** بضم حاء
مهمله و سکون واو و راء مهمله و بزای معجمه نیز آمده است و آنرا کروفس و بفارسی توز نامند **ماهیت آن** از جمله اشجار قریب بدرخت خرما است برگ آن مانند برگ بید
و از ان باریکتر و درازتر و پوست آن زرد و گل آن خوشبو و دانه آن مانند گندم و بلغت اندلس آنرا سرد وله نامند و بنطی و رومی میباشد و بنت رومی آن بلغار دار و سر
و صمغ رومی آنرا گویند کهربا است و از روس می آورند و بدین نحو ترتیب میدهند که پوست و چوبهای آنرا برهم چیده و در زیر آن ظرفی میگذارند و در آنها آتش می افروزند
تا پوست و چوبها سوخته و صمغ آن در ان ظرف چکیده مجتمع گردد و درخت رومی آن بزرگتر و برگ آن درازتر از بنطی و بنطی آن بی صمغ و در مزبلهای می نشانند و قمری
که در حوالی آن و در ان مزبله رود بیغایله است **طبیعت رومی آن** در سوم گرم و در اول خشک **افعال و خواص آن** آشامیدن صمغ آن با سرکه جهت خفقان
و صرع و تقطیر البول و بدستور ضماد آن بدون سرکه جهت خفقان و منع سیلان رطوبات معده و امعاء و عرق النسا و قطع حمل و تفتیح سده نافع و گل آن قاطع نزف الدم
جمیع اعضا و برگ آن با سرکه جهت نقرس و فرزجه آن با سرکه بعد طهر معین بر حمل نیز گفته اند و طبیخ چوب آن مجفف قروح و آکله و روغن آن که مذکور شد قوی التاثیر و در
افعال قریب بروغن بلسان است و بنطی آن در اول گرم و در دوم خشک **افعال و خواص آن** العین اکتحال ثمر تازه آن با عسل جهت غشاوه و الاذن قطور برگ
تازه آن جهت درد گوش و آشامیدن یک مثقال از پوست آن جهت عرق النسا و تقطیر البول نافع و قاطع حمل زنان است خصوصا با اندکی حب الکلی و عسل و برگ آن نیز بدستور
همین اثر دارد و چون بعد طهر بیاشامند بدل آن مرزنجوش ثلث وزن آن مقدار شربت آن از نیم درهم تا یک درهم است **فصل الحاء مع الیاء المثناة التحتانیه**
حیه بفتح حاء مهمله و فتح یاء مشدده و هاء و گویند وجه تسمیه آن بحیه آنست که طویل العمر می باشد و نیز گویند جهت آنست که بعد مردن بدن آن مدتی میماند بخلاف دیگر حیوانات
دیگر و آنرا بفارسی مار و بهندی سانپ نامند **ماهیت آن** اقسام میباشد و بدترین آن سیاه و دوراز آب کفچه دار یعنی آنکه در وقت غضب سر آن بلند مانند
کفچه می شود و در ملک هند و بنگاله بسیار بهم میرسد و مار موی که نیز که سر آن مانند موی سیاه و تن آن خاکی رنگ میباشد و اکثر تن خود را در خاک پنهان میکند
و سر بیرون چون کسی بغفلت خیال دانه موی دست بسوی آن برد آنرا میگزد و همچنین اقسام ردیه دیگر میباشد و در افعی نیز ذکر یافت و نر و ماده می باشد و نر آنرا دو دندان
و ماده آنرا چهار دندان و بعضی شاخدار میگویند که میباشد و برای شاخ آن نیز خواص و منافع می نویسند **طبیعت آن** در آخر سوم گرم و خشک و با قوت تجفیف
افعال و خواص آن العین اکتحال پیه آن مانع نزول آب در چشم الاذن قطور پوست مطبوخ آن در شراب جهت درد گوش الفم مضمضه و جوشانیده آن در سرکه
جهت درد دندان العین چون مار سیاه خانگی را زنده در کوزه نوی کرده در تون حمام گذارند تا بسوزد پس برآورده با عسل سرشته اکتحال نمایند بغایت مقوی باصره
الخنازیر و داء الثعلب و داء الحیه با روغن زیتون محلل خنازیر و با سرکه مزیل داء الثعلب و داء الحیه النواصیر طلای پوست سوخته آن با روغن تخم کتان که چند روز ممزوج
کرده گذاشته باشند جهت نواصیر کهنه بسیار موثر الجذام و الثاکیل چون سر و دنباله و زهره آنرا در روغن اندازند و بجوشانند تا مهرا شود و تدهین بدان جهت ازاله
جذام و ثاکیل سریع الاثر الحمی تعلیق دندان که در حال زندگی از ان کنده باشند و بدستور تعلیق دل آن جهت ربع و تعلیق شاخ مارشاخدار جهت تب غب موثر الرحم و الولاده
تعلیق پوست آن که هر سال می اندازد که سلخ الحیه نامند و بسیار نازک براق میباشد بر ورک زنان موجب سرعت ولادت و بخور آن مسقط جنین و مجفف ذات الرحم البرص
تخم مار را چون با سرکه و بوره بسایند و بر برص طلا نمایند جهت ازاله آن مجرب دانسته اند و بقراطیس گفته که چون شکم مار را از سر تا دنباله بشکافند و حشای آن را
برآورند و بجای آن شاهسفرم خشک که با آب خیسانیده نرم کرده باشند پر کنند و محل شق را بدوزند و در آتش گذارند تا پخته شود و پس شاهسفرم را برآورده بر جرب
ضماد نمایند و به بندند و بعد یک شبانه روز بگشایند بالکل زائل میگردد و اند مجرب است و دوای کسی که آنرا مار گزیده و یا گوشت و یا زهره آن را خورده باشد دوای افعی
گزیده و لحم و زهره آن را خورده است و در افعی ذکر یافت **حیس** بکسر حاء و سکون یاء مثناة تحتانیه و سین مهمله بفارسی حیکال نامند **ماهیت آن** غذائیست
که از روغن و نان گرم میسازند **افعال و خواص آن** کثیر الغذا و مسمن و غلیظ و دیرهضم و سده و مصلح آن سرکه و عسل است **باب هفتم در بیان ادویه**

حور

حیه

حیس

خاماسوقی

که اول آنها خاء معجمه است ❊ **فصل الخاء مع الالف** ❊ **خاماسوقی** بفتح خاء معجمه و الف و فتح میم و الف و ضم سین مهمله و سکون واو
و کسر قاف و یا لغت یونانی است و خاما بمعنی زمین و سوقی بمعنی انجیر است یعنی انجیر زمینی **ماهیت** آن نباتی است بی ساق و بیگل و شاخهای آن بقدر چهار انگشت و مبسوط
بر روی زمین و پر شیر و برگ آن در زیر شاخ آن رسته شبیه ببرگ عدس و در زیر برگ ثمری مستدیر و تخم آن باریک و در ا بار راه رومی میرسد منبت آن سنگستان و مواضع
خشک و در مصر خصوصا عین الشمس بسیار **طبیعت** آن گرم و خشک در اوائل سوم **افعال و خواص آن** بسیار حاد و جالی و حریف العین اکتحال آن با عسل جهت
رفع آثار قرحه چشم و ظلمت بصر و ابتدای نزول آب البواسیر خوردن قدری قلیل آن با نان مسقط دانه بواسیر المعده آشامیدن مطبوخ آن ملین بطن و بدستور لبن
آن و لیکن با خطر الثآلیل و السم و الاورام و غیرها ضماد شاخ و بدستور طلای شیر آن بر ثآلیل منکوس و مسماریه نامند و سایر انواع ثآلیل و خیلان و گزیدن عقرب و اورام
بلغمی و قلع آثار ضرب سیلی بر جبهه و غیر آن و بدستور طبیخ آن و چون اغصان آنرا بکوبند و بر اورام بلغمیه و ثآلیل هر نوع که باشد ضماد نمایند تحلیل دهد الرحم حمول
آن با شراب جهت تسکین وجع رحم نافع مضر سینه مصلح آن کثیرا مقدار شربت آن تا یک قیراط است **خانق الذئب** که قاتل الذئب نیز نامند **ماهیت** آن

خانق الذئب

گیاهیست برگ آن شبیه ببرگ لبلاب و تیره تر و کوچکتر از آن و تشریفات ابن ازان زیاده و از شاخ آن شاخهای باریک دراز رسته **طبیعت** آن در آخر
سوم سرد و خشک **افعال و خواص آن** بالخاصیت کشنده گرگ است و چون بکوبند و بر گوشت خام بپاشند و گرگ بخورد بزودی خناق کند و بمیرد و لهذا
آنرا خانق الذئب نامند و در سائر افعال مانند خانق النمر است که مذکور میشود و ابن ماسویه آنرا اسقیل دانسته و صاحب اختیارات گفته که بتحقیق خربق سیاه است

خانق الکلب

خانق الکلب آنرا قاتل الکلب نیز نامند و بهندی کلهاری گویند **ماهیت** آن گویند اذاراقی است که بفارسی کچوله نامند و مذکور شد یوسف بغدادی
مؤلف مالایسع غیر آن دانسته ماهیت آنرا گفته گیاهیست شاخهای آن باریک طولانی و در پیچش و برگ آن شبیه ببرگ لبلاب کبیر و اطراف آن تند و بسیار زبر و کم
و با رطوبت لزجه و زرد رنگ و ثمر آن در غلافی شبیه بباقلی بطول یک انگشت و در جوف آن دانه کوچکی سیاه و صلب **طبیعت** آن در چهارم گرم و خشک
افعال و خواص آن از سموم قتاله و کشنده سگ است در ساعت بخناق لهذا مسمی بدان گشته و کشنده سایر سباع و حیوانات و دم دار و انسان
نیز الاورام ضماد آن جهت تحلیل اورام بارده و تفتیح بالغ النفع و بزودی مؤثر و علاج کسیکه آنرا خورده باشد تبرید و ترطیب و فصد است اگر طبیعت متحمل آن باشد

خانق النمر

و تقویت قلب بمفرحات بارده **خانق النمر** بفتح نون و کسر میم و سکون راء مهمله قاتل النمر نیز نامند و بیونانی اقونیطن در **ماهیت** آن اختلاف بسیار است
و بعضی مازریون سیاه و بعضی اسقیل و امین الدوله کل سیر صحرائی دانسته و مؤلف مالایسع و صاحب تذکره گویند که آن گیاهیست غیر مازریون ساق آن شبری
و برگ آن شبیه ببرگ قثاء و از آن کوچکتر و با خشونت و از سه عدد تا چهار عدد زیاده نمیشود و بیخ آن شبیه بعقرب و براق و درخشنده مانند شبه
طبیعت آن در چهارم سرد و خشک **افعال و خواص آن** از سموم قتاله و سریع التاثیر خصوصا گرگ لهذا آنرا خانق النمر نامند
چون عقرب نزدیک آن رود و یا آنرا نزدیک عقرب آورند هلاک میگردد و در اطلیه رادع اورام حاره و مسکن درد چشم و مسقط دانه بواسیر و بیخ آن کشنده
بسدر و خناق و تشنج و بسته شدن زبان و سیاهی رنگ بدن و علاج و تریاق آن کمافیطوس با شراب صعتر و یا سداب و یا فراسیون و یا افسنتین

خبازی

و یا جرجیر و یا قیصوم و یا آشامیدن ماء الرماد با شراب است و قی و حقنه فرمودن **فصل الخاء مع الباء الموحدة** ❊ **خبازی** بضم اول و فتح
باء موحده و مشدده و الف و کسر زای معجمه و یا بفارسی نان کلاغ و پنیرک و خیره و بترکی ام کماجی و در مازندران گیاه آنرا الخیلک و بشیرازی خطمی کوچک نامند
ماهیت آن مولانا نفیس گفته که سه نوع میباشد یکی بستانی و آن مخصوص باسم ملوخیه و ملوکیه است و دیگر بری و آن دو نوعست یکی عظیم و آن مخصوص باسم
خطمی است و دوم صغیر و آن مخصوص باسم خبازی است و بفارسی خیره نامند و از مطلق آن مراد نوع صغیر بری است که برگ آن مستدیر و بیزره و اندک
خشن خصوص پشت برگ آن و گل آن کوچک و سرخ مائل به بنفشی و تخم آن مدور اندک پهن و در وسط آن تقعیری و رنگ تخم بعضی انواع سفید و بعضی مائل
بسیاهی و نبات آن کوچکتر از خطمی و لعاب بیخ و پوست ساق آن بسیار کمتر از خطمی و در تری و تازگی اندک لعابی دارد و چون خشک و کهنه شود بالکل بر طرف
میگردد و منبت آن زمینهای نمناک و در خریف و در بعضی بلاد در اول بهار میروید و خودرو و مزروع هر دو میباشد و خریفی تا بهار و ربیعی تا تابستان
میماند و یک نوع دیگر نیز دیده شده که برگهای آن ریزه و نرم و گل آن کوچک که در بهار میروید و تا تابستان میماند و نبات این بسیار بلند نمیشود بلکه بعضی

اند که چون زمین مفروش میباشد و برگ گل آنها شبیه بهمواری خطمی بلند و سرخ مایل به بنفشی و کرنائی شکل و بعضی بزرگ و بعضی کوچک و گل خطمی بزرگ مدور و پهن و بعضی سرخ و بعضی سفید
و زرد و نیز میباشد چنانچه انشاء الله تعالی مذکور خواهد شد **طبیعت** آن در اوّل سرد و تر و گویند در دوم و بعضی معتدل در برودت و حرارت و بعضی بری آنرا
مایل بحرارت دانسته اند **افعال و خواص آن** با برودت و قوت متضاده و معتدل الهضم و ملین طبع و منضج و رادع و مفتح سده کبد و مدر بول و زیاده کنندهٔ
شیر العین ضماد برگ آن که در دهن مضغ نموده باشند با نمک جهت تنقیهٔ تو چشم و بی نمک جهت التیام آن جبر الکسر و الاورام و السموم و حرق النار ضماد ساییدهٔ آن
جهت شکستگی اعضا و تحلیل اورام حارّه و گزیدن زنبور و مگس و عسل و بازیت و با روغن گل جهت سوختگی آتش و با سرخ و گزیدگی عقرب و ضماد خشک آن با بول جهت قروح
سر و رفع نخالة الصدر و المعده و الکبد و آلات البول و السموم آشامیدن نیم رطل طبیخ شاخ آن با شکر جهت سرفه و بحة الصوت و رفع خشونت آن که حادث
از حرارت و یبوست باشد و در د سپرز و یرقان و جرب و قرحه امعا و زحیر و قرحه مثانه و حرقت بول و تفتیح سدد و ضماد طبیخ بیخ و برگ آن جهت ادویهٔ قتاله و رتیلا و درد
گرده نافع الرحم جلوس در طبیخ آن جهت صلابت رحم و تلیین اورام مقعده و چون برگ تازهٔ آنرا ساییده و با گرد تازهٔ کاوی بر بدن بمالند هیچ گزنده او را نگزد و برگ
تازهٔ نورسته کوچک نازک آنرا پخته میخورند و بهترین استعمال آن در ماکول طبیخ آن با لحوم طیور است و مرخی معدهٔ ضعیفه و مضر امزجه باردهٔ رطبه مصلح آن در
محرورین ترشیها و در مبرودین فلافلی و معجون کمونی مقدار شربت از آب آن تا پنجاه درم تخم آن سرد و تر و کثیر اللعاب و مزلق و مغری و ملین بطن و جهت سرفه گرم و خشک
و گرفتگی آواز و رفع نزله و تقویت امعا و سحج و قرحه گرده و مثانه و دفع لذع ادویه حارّه حادّه و دفع گزیدن زنبور و رتیلا و با تخم خندقوقای بری بالسویه جهت درد مثانه
و حقنهٔ آن جهت رفع سوزش امعا و رحم و مقعده و با عسل جهت درد جگر الاورام و الاوجاع ضماد آن بتنهائی و یا با جو مقشر جهت اورام حارّه و اوجاع و اورام صلبه حارّه
و ضماد تخم و برگ آن جهت گزیدگی زنبور نافع مضر معدهٔ ضعیف مصلح آن رب غواکه مقدار شربت آن تا پنج درهم بدل آن تخم خطمی و گل آن جهت قرحه گرده و مثانه شرباً
و ضماداً و شاخهای آن جهت وجع روده و مثانه نافع **وخبازی** بستانی را برگ دراز و گل زرد و کوچکتر از گل خیار و در پنبه زارها بسیار میروید به بلندی گیاه پنبه و شکوفه
تخم آن سیاه و دراز شبیه بشونیز و بسیار تلخ و غلاف آن شبیه بکرم و مایل بسبزی **طبیعت** آن در برودت و رطوبت زیاده از بستانی و ملین طبع و سینه و رافع خشونت
آن و مصفی صوت و مهیج حرارت بسبب لطافت و بجهت تبهای حارّه نافع مضر معده بارد مصلح آن ادویه حارّه و تخم آن مسهل قوی اخلاط غلیظه و مفتح سده و جهت عرق النسا
و آب آن با شکر جهت دفع اخلاط محترقه و ضماد ممضوغ آن جهت تحلیل اورام و تسکین درد گزیدن عقرب نافع مقدار شربت آن تا دو درهم است **خبز** بضم اول و سکون

باء موحده و زای معجمه بفارسی نان و بترکی چرک و بهندی روتی و بانگریزی بریت نامند **ماهیت آن** از اکثر حبوب بترتیب میدهند بدین نحو که هر یک از حبوب
را که میخواهند آس نموده بیخته خمیر کرده پخته تناول مینمایند و بهترین همه نان گندم فربه رسیدهٔ سفید تازه معمول است که ساییدهٔ سبوس آنرا بقدر اعتدال کرده
خمیر نموده خوب سرشته و گذاشته باشند تا خمیر آن برآمده پس در تنور معتدل الطبخ باعتدال نموده باشند و با شیر و روغن که ترتیب میدهند آنرا شیرمال مینامند
و بهترین همه اقسام است و انواع این بسیار است و اکثر شیرین خواسته باشند با شیرهٔ شکر و دوشاب نیز ترتیب میدهند و بر آن زردهٔ تخم مرغ میمالند برای رونق
آن و با بازیر مانند کنجد مقشر و رازیانه و نانخواه و زیره بر آن میپاشند و یا در خمیر آن داخل مینمایند و لیکن غیر آبی آن همه بطی الهضم و غلیظ است اما مقوی گرده **طبیعت**
آن راجع بطبیعت حبوب مصنوعه از آن است **افعال و خواص آن** نان گرم مسخن و مجفف رطوبات معده و خاییدن آن جهت رفع کندی دندان مؤثر و نان سرد و مرطب
بدن و تازهٔ آن سریع الانحدار و مسمن بدن و مقوی آن و خشک آن دیر هضم و مجفف و اقسام آن مورث تشنگی و با بازیر مذکوره و حلبه و سیاه دانه مشهی و دیر هضم و سنخ
و مجفف و محلل ریاح و با خشخاش منوم و قابض و نان فطیر و آنچه آرد آنرا نرم بیخته و سبوس آنرا تمام گرفته باشند دیر هضم و مسدد و نفاخ خصوصاً که با شیر و یا با روغن
و شیرینی خمیر کرده باشند در اکثر امزجه نه کل بخلاف نخاله دار آن که همه را نافعست و نان جو سریع الهضم تر از نان برنج و مبرد و قلیل الغذاء و جهت اسهال و تبهای
حارّه که بی ضعف معده باشد نافع و نفاخ و در مبرودین مورث قولنج مصلح آن ماء العسل و مرق گوشت و شکر است و نان برنج سرد و بسیار خشک و معطش و مسدد و مقوی
بدن و کثیر الغذاء و جهت اسهال صفراوی و دموی و نیکو کردن رنگ رخسار مؤثر و نان گندم و برنج و جو که با شکر ترتیب داده باشند بدون روغن سریع الهضم و بهترین
اقسام نانها است در بعضی امزجه و نان آرد نخود و باقلی و بلوط و ارزن بطی الهضم و مسدد و قلیل الغذاء و قابض و بارز تنی بغایت مضر مصلح آن روغن و شیرینی بالاست

خبز الحواری بفتح حاء مهمله و واو و الف و کسر راء مهمله و سکون یاء نسبت **ماهیت آن** نانیست که در گرفتن سبوس آن بسیار مبالغه کرده باشند و گندم آن سفید

خبز
خبز الحواري

خبز الخشکار
خبز السمید
خبز الطابق
خبز الطابون
خبز الفرنی
خبث
خبث الحدید
خبث الذهب

بالیده باشد که نان آن سفید کرده و بهترین اقسام نانها است و حواری یعنی سفید است و در روم و فرنگ نانرا خوب سفید مرتب مینمایند بهتر از جاهای دیگر **خبز الخشکار** بضم خا و سکون شین معجمتین و فتح کاف والف و را مهمله **ماهیت** آن نانیست که گندم آنرا ناشسته و سبوس آنرا ناگرفته ترتیب میدهند **افعال و خواص آن** سریع الانحدار و غیر مسدد و در بعضی امزجه و ملین طبع و مولد خون سوداوی و مضعف بدن و مورث بواسیر و جرب و مصلح آن شیر نیمها است و روغن و شیر تازه دوشیده **خبز السمید** بفتح سین مهمله و کسر میم و سکون یاء مثناة تحتانیه و دال مهمله که مشهور بنان میده است نانی است که در گرفتن سبوس آن مبالغه کرده باشند سریع الانحدار و کثیر الغذا و مورث سدهٔ جگر و سنگ کرده و مصلح آن انیسون و رازیانه و شکر و سکنجبین برزوری است **خبز الطابق** بفتح طای مهمله والف و فتح باء موحده و سکون قاف نانی است که خمیر آن فطیر باشد و نازک ساخته برروی طابق آهنی که معرب تابه فارسی است که بفارسی ساج نیز نامند بپزند باشد قابض و سریع الانحدار و موافق اسهال بواسیری است و این را نان ساجی نیز نامند **خبز الطابون** بفتح طاء مهمله والف و ضم باء موحده و سکون واو و نون نانی است که در گرفتن سبوس آن مبالغه کرده باشند و با روغن ترتیب دهند و رقیق باشد مشهور بکمبه است کثیر الغذا و مولد خلط متین و دیر هضم و مضر محرورین **خبز الفرنی** بضم خا و سکون را مهمله و کسر نون و کسر با نانی است که در فرن بپزند و اقسام میباشد از انجمله کماج است و دیگر بکسمات و دیگر نان سنگک و این جهت مرتاضین و صاحبان اعمال شاقه موافق فرن است که مکانی مجوف که از سنگ و گچ و یا از خشت پخته اندک وسیع میسازند و بران دودکش مانند تون حمام قرار میدهند و در ان سنگ ریزه بسیار ضخامت چهار انگشت و زیاده میریزند و فرش میکنند و در یک کنار آن آتش می افروزند و در آنرا بند میکنند تا خوب گرم شود و دود آن زائل گردد و خمیر کماج را با آب نخود خیسانیده خمیر مینمایند تا نخود آمده با اندک شیرینی و روغنی خمیر میکنند و میگذارند تا برآید پس در کماج دانها کرده سر آنها را بسته بالای ریگهای گرم دران فرن میچینند تا پخته و برشته گردد و بکسمات نیز با آب نخود خیسانیده خمیر مینمایند و بهر شکلی که میخواهند میسازند و در ظرف چیده و یا برروی ریگهای گرم بلا واسطه میگذارند تا پخته گردد پس برمی آورند و اگر خشک آمده و دو آتشه خواهند بهمانرا درست و یا لوزی و یا غیر آن بریده و در ظرفی چیده برروی ریگهای گرم میگذارند تا رطوبت آنها خشک شود و برشته گردد و خمیر این هر دو دیر سبک و زود هضم میباشد و نان سنگک آنست که خمیر آن اندک رقیق و فطیر میباشد از اهن بوده بزرگ و یا کوچک که اندک نازک باشد و بر آن ریگهای گرم می اندازند و ابازیر مطلوبه مذکوره در خبز بران میپاشند تا پخته و برشته گردد پس برمی آورند و گرما گرم این نان بسیار لذیذ و روغنی این الذ میباشد و پزنده نان سنگک باید که بسیار صاحب وقوف باشد و در شهرهای ایران خصوص کرمان خوب میپزند و در کرمان بسیار بزرگ تا سه ذرع طول و عرض یکذرع درست و کسری میسازند **خبث** بفتح خا و با و یک نقطه و ثاء مثلثه جرم اجساد معدنی است که در حین گداختن از آنها جدا شود **طبیعت** مجموع آن خشک است و در حرارت و برودت مختلف **خبث الحدید** بفتح خا و کسر دال مهملتین و سکون یاء مثناة تحتانیه و دال مهمله و آنرا بفارسی توش و ریم آهن و بشیرازی ریمه و بهندی لوهه کا کو یعنی فضلهٔ آهن و مدبر آن را کیت بکسر کاف و سکون یاء مثناة تحتانیه و تای هندی نامند **ماهیت** آن چرکیست که در وقت گداختن از آهن جدا میشود و بهترین خبث ها است و مستعمل مدبر مغسول آنست یعنی سائیده در سرکه خیسانیده و خشک نموده و شستن آن و هرچند مبالغه در سحق آن زیاده نمایند بهتر است و برای امراض چشم و گوش بی سرکه باید که باشد **طبیعت** آن در دوم گرم و در سوم خشک **افعال و خواص آن** بغایت مجفف و مقوی معده و قلب و دماغ و مانع نزف الدم و ادرار حیض و مانع حامله شدن و جهت بواسیر و طحال رطب و رفع رطوبات باطنی و قرحه امعاء و مثانه و استرخاء مقعده و سلسل البول و تحلیل اورام مجرب **العین** اکتحال آن جهت خشونت پلک چشم **الاذن** قطور آن جهت پاک کردن چرک گوش **الصدر** با عسل جهت تصفیه صوت **الباه** بازده تخم مرغ نیمبرشت بقدر یکدانگ جهت تحریک باه مرطوبین و مایوسین **السموم** با سکنجبین جهت ادویه قتاله **البواسیر** با شراب کهنه جهت قطع خون بواسیر **الرحم** فرزجهٔ آن با پشم پاره جهت نزف الدم رحم **الاورام** ضماد آن جهت تحلیل اورام حاره و تسمیم منعقد در پستان **الصدر والزینة** چون آنرا بیست بار با آب و عسل بسایند و خشک کنند پس در روغن زیتون بقدر انگشت بالای آن آید بجوشانند تا ثلث روغن بسوزد و تا حرف بابلی و عسل لعوق سازند و هر روز دو انگشت از ان تناول نمایند جهت تصفیه صوت و نیکوئی رنگ رخسار و اخراج فضلات بدن بی عدیل است و بدستور چون با روغن زیتون بجوشانند و با عسل معجون سازند و هر روز مقدار قلیلی بقدر حاجت از ان تناول نمایند **مضر** مثانه **مصلح** آن کتیرا و عسل **مقدار شربت** آن تا دو دانگ و زیاده از ان مجوز نیست و از خوردن آن عارض میگردد حالتی که از خوردن براده آن بهم میرسد و علاج آن نیز همانست و طریقه تدبیر آن و مرکبات مصنوعه از ان در قرابادین ذکر یافت **خبث الذهب** بفتح دال معجمه و ها و سکون باء موحده ثفل طلا است **طبیعت** آن لطیفتر از همه **افعال و خواص آن** قوی تر از خبث الفضه و نائب مناب اقلیمیا است

و طلای آن با آب جهت رفع بد بوئی زیر بغل و کنج ران مجرب **خبث الرصاص** بکسر را و فتح صاد مهملتین و الف و صاد مهمله ثفل قلعی است **طبیعت آن** بغایت سرد و خشک و قابض **افعال و خواص آن** مغسول آن جهت التیام جراحت چشم و تقویت باصره و منع ریختن مواد بچشم مؤثر مانند رصاص محرق است بدل آن اسفیداج رصاص **خبث الفضه** بکسر فا و فتح ضاد معجمه مشدده و ها ثفل نقره است بهترین آن سبز رنگ نازک آن **طبیعت آن** سرد و خشک و بغایت قابض و با قوت حاده مجففه **افعال و خواص آن** طلای آن جهت قروح چشم و سعفه و جرب و بواسیر و نواصیر و التیام جراحت و بدستور در مراهم جهت سه مرض اخیر نافع **خبث النحاس** بضم نون و فتح حاء مهمله و الف و سین مهمله ثفل مس است و در قوت قریب بخبث الحدید و از آن ضعیفتر و ملطف و جالی و در ادویه چشم و زخمها مستعمل و خوردن آن سم قاتل است **خبه** بضم خاء معجمه و فتح باء موحده مشدده و ها بشیرازی شفترک و باصفهانی خاکشی و بتبریزی سوردن و بترکی شوران و در مازندران کیاه آنرا اشلم بی نامند و در هند مشهور بخوب کلان است **ماهیت آن** تخمی است ریزه و اندک طولانی و دو نوع می باشد یکی ریزه و رنگ آن مایل بسرخی و طعم آن اندک تلخی و دوم از آن بزرگتر و رنگ آن سرخ مائل بتیرگی و هر دو خودروی در صحراها و باغها و دامن کوهها بسیار میشود و در ایام بهار و گیاه نوع صغیر آن یک و نیم ذرع نهایت دو ذرع و برگ آن طولانی شبیه ببرگ خرخیر و طعم بری و شاخهای آن باریک و متفرق و تخم آن در غلافی باریک و دقیق بر اطراف شاخهای رسته و گیاه کبیر آن تا سه ذرع و شاخهای آن متفرق و غلیظتر و برگ آن بزرگتر و عریضتر و تندتر و غلاف تخم آن نیز بزرگتر و طعم تخم آن نیز تندتر از اول لهذا گویند که **طبیعت** نوع صغیر آن در اول دوم گرم و در اول تر و کبیر آن در آخر دوم گرم باشد **افعال و خواص آن** مبهی و مشهی و مقوی معده و باصره و جهت گرفتگی آواز و نیکوئی رنگ رخسار و تحلیل مواد نخاع و جدری و حصبه و شری و برودت احشا و یکدرهم و نیم آن جهت نفث اخلاط سینه و ریه و باشیر مسمن و نیکو کننده رنگ رخسار و محرک باه خصوصاً با دو وزن آن شکر که ده روز بنوشند و بدستور چون ده روز هر روز دو مثقال آنرا با چهار مثقال شکر سفید کف نمایند و صاحبان سوداوی مزاج را نیز نافع و سه درهم آن جهت رفع سمیت ادویه سمیه و بیضه خصوصاً که سنگسو نموده با گلاب و یا آب خالص آنمقدار بجوشانند که شکفته گردد و نیم گرم بیاشامند و چون قی شود باز بدستور بیاشامند تا قی بند گردد و جهت بیضه صفراوی با آب برگ کاسنی تازه مکرر بتجربه آمده و ضماد آن جهت قرحه چشم و ورم بناگوش و پستان و انثیین و نقرس و ورم صلب سرطان و مشوی آن در خمیر جهت سرفه مزمن و جهت تشنج جگر و فرزجه آن جهت اعانت بر حمل و قروح رحم نافع و **مصدع** مصلح آن کثیرا مقدار شربت از کبیر آن تا دو مثقال و از صغیر آن تا سه مثقال بدل آن در امراض وشمین و مانند آن تودری است که بزر الخمخم نامند و کسانیکه خبه را بزر الخمخم دانسته اند اشتباهی است که ایشانرا واقع شده و اصل آن که غیر آنست **خبیص البیض** بفارسی خاگینه نامند و با سبزیها کوکو گویند کثیر الغذا و دیر هضم و مولد خلط غلیظ و با دارچینی و خولنجان و دواء باهیه مقوی باه است

فصل الخاء مع الثاء المثلثه

خثا بثای مثلثه سرگین است و از مطلق آن مراد سرگین گاو است و در اخثاء البقر مذکور شد **ختو** بفتح خاء معجمه و ضم تاء مثلثه و واو و بتاء و نقطه مخفف ختا نون ترکی بلغت اهل ختا بمعنی بزرگ آمده است مانند لفظ خان و هر دو مرادف هم اند **ماهیت آن** گفته اند نام مرغی است که بفارسی رخ نامند بقدر کرکدن و از آن بزرگتر و طعمه آن اکثر او قات میگویند که فیل است و در بلاد چین و زنج و ترک یافت میشود و از استخوان پیشانی آن جهت ملوک قدح میسازند و از خاصیت آن آنست که چون بر بالای آن طعام مسموم گذارند عرق کند و همچنین است سائر استخوان بدن آن و امین الدوله گفته که شاخ آهوی مشک دار است و همین اثر برای آن بیان کرده اند و گویند جهت اسهال نیز بغایت نافع و صاحب تحفه نوشته که مؤلف تذکره گوید که در سر اندیب یافت میشود و خوردن بیضه آن بقدر ده درم جهت حکه و جرب و سده جگر نافع و بخور استخوان آن باعث افاقه مصروع و زبل آن جهت رفع آثار و سنگدان آن جهت بواسیر ضماداً و اسفید و صاحب حیوة الحیوان نوشته که ارسطاطالیس گفته در لغوت که آن طائریست عظیم الجثه و در بلاد چین و بابل و ترک بهم میرسد و کسی زنده آنرا ندیده مگر استخوان مرده آن که گوشتهای آن جدا شده و ریخته استخوان خالی مانده و از خاصیت آن حیوان آنست که چون بوی سم بشنود حذر کند و بگریزد و عرق کند و حس و برطرف شود و دیگران گفته اند بجائیکه بهم میرسد در زمستان و تابستان در راه او سموم بسیار است و چون بوی سم بشنود حذر کند و بمیرد پس استخوان آنرا بگیرند و از آن ظروف و قبضه کارد و خنجر و غیرها سازند و چون بدان استخوان بوی سم رسد از آن عرق ترشح نماید و طعام مسموم را چون در آن گذارند و یا بر آن نهند عرق کند و بدان علامت معلوم گردد که مسموم است و منقار استخوان آن طائر سم کل حیوانات است و مار از استخوان آن بگریزد و نزدیک آن نرود و مترجم صیدنه ابوریحان گفته که یکی از رسولان ملوک چین گفته که استخوان پیشانی حیوانیست که در هیأت شبیه بگاو نر است و بسبب غیبت آدمیان بدان آنست که چون نزدیک زهر برند جرم آن عرق کند ابراهیم سندی

چنین حکایت کنند که یکی از ثقات که با اطراف بلاد چین گشته بود چنان گفت که با طایفه در سفر چین رفیق بودم تا روزی از روزها در وقت استوای آفتاب جرم خورشید از چشم ما غایب شد و عالم تاریک گشت و یکدیگر را نمی‌دیدیم چون اهل چین آن حال مشاهده کردند بسجده افتادند و سر از سجده برنداشتند تا آفتاب پدید نشد و جهان روشن نگشت چون سر از سجده برداشتند از ایشان سوال کردم که سبب تاریک شدن عالم ناگاه و سجده نمودن شما چه بود گفتند آنچه بر روی آفتاب پدید آمد با آن عظمت خدای ایشان است و آن سجده خداوند خود را کردند چون معتقد ایشان معلوم شد از صفت آن سوال کردم چنان تقریر کردند که او مرغی است بغایت بزرگ و با هیبت و مسکن آن بیابانها میان چین و بلاد زنج است و در آن بیابانها فیلان وحشی میباشند که بهیچ طریق اهل نمیشوند طعام آن مرغ آن فیلان میباشند و آن حیوان را ختو گویند بطریق تعظیم چنانچه خاتون و خان چنانکه که گویی خاتون در اصل ختون بوده است در لغت ایشان که در لغت پارسی متداول شده است مؤلف گوید که اکثر این سخنان اصلی ندارد و آنچه دیده و شنیده شده که از بلاد چین استخوانی شبیه بکله مرغی می‌آورند سفید و سرخ حنایی رنگ خالدار و از آن زه‌گیر میسازند و میگویند برای دفع سموم نافع است **فصل الخاء مع الراء المهملة**

خراطین بفتح خا و راء و الف و کسر طاء هر سه مهمله و سکون یاء مثناة تحتانیه و نون امعاء الارض و حمر الارض نیز و بهندی کیچوه بکسر کاف نامند **ماهیت** آن کرمهای سرخ طولانی است که زمینهای نمناک خصوصا مانند باغچه‌ها و در سرگینها در گرما که بارش شود و در اوائل سرما نیز بهم میرسد **طبیعت** آن در اول گرم و تر و با رطوبت غریبه **افعال و خواص آن** آلات البول آشامیدن سه درهم ساییده آن با دوشاب انگوری جهت ادرار بول و با آب گوشت جهت قوة باه بسیار مجرب **الحلق و الصدر و آلات الغذاء** و غیرها چون ساییده آن در روغن کنجد جهت خناق و سرفه کهنه بغایت آزموده و مسحوق آن با روغن بادام بالخاصیه جهت فتق امعا و التیام آن مجرب دانسته‌اند و جهت عسر ولادت و رفع سنگ گرده و مثانه و با شراب جهت تغیر رنگ بدن یرقانی درهما **لساعات الاذن** قطور مطبوخ آن با پیه مرغابی جهت تسکین درد گوش و با زیت در گوش مخالف تیز مسکن وجع آن و چون بر آن نمک پاشند و آبیکه از آن بهم میرسد در گوش بچکانند جهت تسکین درد گوش نافع **الحلق** و غیره ضماد آن جهت ورم حلق و لهاة و منع نزلات و طلای تازه آن جهت التیام عصب مقطوع مجرب بشرط آنکه تا سه شبانه روز به بندند و نگشایند و بدستور جهت جراحات اعضای عصبانی مؤثر و با غبار آسیا جهت استحکام مفصلیکه از جای خود حرکت کرده باشد و جهت ضربه و سقطه و تسکین اورام حاره و با روغن دانه زردآلو جهت بواسیر و مطبوخ آن با زیت و طلای آن با زفت و برگ کدو جهت بزرگ کردن قضیب بغایت مؤثر و مطبوخ آن با قضیب جماع زننده الکلأ و ضماد آن در این باب مجرب دانسته‌اند و چون با جعل و نبات و دران طبخ نمایند طلای آن جهت بواسیر و نزف الدم و شقاق مقعده بی‌عدیل و در جایی و یا موسمی که خراطین نباشند و خواهند بهم رسانند باید که برگ جبیل که شجری است که در هند و بنگاله کثیر الوجود است قدر معتدی از آن برگ را در کوی کرده خاک و آب بر آن بریزند بزودی تکون می‌یابد و از خراطین مسمی بعل می‌آورند و انجیری شبیه باهن و حدید چینی است اندک سرخ رنگ بدین قسم که خراطین بسیار را جمع مینمایند و میسوزانند تا خاکستر گردد و خاکستر آنرا جمع نموده می‌شویند و در میان آن و اینها که بر می‌آید یک جا کرده میگدازند و از آن اشکال سازند و ساییده آن با آب تریاق سم بیش و افیون است و چون در طعام مسموم اندازند و جوش و هند قوت سورت آنرا می‌شکند و کم مینماید و نگاه داشتن آن در دهان نیز جهت سم مار و اکثر سموم نافع است

خرامقان بفتح خا و راء مهمله و الف و فتح میم و قاف و الف و نون **ماهیت** آن گیاهی است در شکل و بو مانند سنبل الطیب و رنگ آن سبز و طعم آن مائل بشیرینی **طبیعت** آن در اول گرم و خشک **افعال و خواص آن** محلل و مجفف و در افعال مانند سنبل الطیب و از آن ضعیفتر است

خربق بفتح خا و سکون راء مهمله و فتح باء موحده و سکون قاف **ماهیت** آن دو نوع میباشد ابیض و اسود ابیض آن بیخ گیاهی است برگ آن شبیه برگ بارتنگ و از آن عریضتر و گل آن سرخ و ساق آن بقدر چهار انگشت مضموم و مجوف و چون خشک شود پوست آن منقشر گردد و بیخ آن شبیه به پیاز مستطیل و با ریشهای باریک و سفید مائل بزردی و تلخ و از شکستن آن غباری ظاهر میشود و در جوف آن مانند دام عنکبوت چیزی میباشد و منبت آن مواضع جبلیه و بهترین آن منبسط السطح معتدل الانبساط سفید سست آن است که بآسانی منفت گردد و لحم لعابی و از اراضی مرتفعه خشک باشد و چون بچشند اول زبان را اندک بگزد پس گزندگی آن بیشتر ظاهر گردد و آنچه مدور و اطراف آن تیز شبیه باذخر و چون بشکنند از آن گردی برآید و کم گوشت باشد ردی و غیر مستعمل زیرا که خناق آورد **طبیعت** آن در وسط سوم گرم و خشک **افعال و خواص آن** مسهل بلغم و صفرای غلیظ و اخلاط لزجه و مخاطیه و مفتح سدد و منقی معده و جهت فالج و سرسام و صرع بلغمی و کثیر غش و سایر امراض بارده دماغیه و مفاصل و تفتیت حصاة و ادرار حیض و قتل جنین و اخراج آن نافع الدماغ سعوط آن مهیج عطسه العین اکتحال آن در شیافات جهت جلای غشاوه و حدت بصر الفم و غیره طلای آن با سرکه جهت قلع دندان متاکل و قوباء چه

و برص و بهق به تنهائی و با ابرسا نیز و فرزجهٔ آن مدر حیض و قاتل جنین و چون با سویق و عسل سرشته و بموش بخورانند بمیرد و سم کلاب و خنازیر باشد و چون با گوشت طبخ و بسگ خورانند
هلاک سازد و چون اراده استعمال آن نمایند باید که اصلاح آن نمایند به پختن آن در جوف خمیر و یا مخلوط بحشو جو و روغن بادام و یا مخلوط با اندک حاشا و مصطکی نمایند
و بهتر آنست که ناشتا نخورند بلکه بر بالای اندک طعامی و زیاده از مقدار شربت آن که از نیم مثقال تا یک مثقال است نباشد زیرا که زیاده آن کشنده است بقی و خناق
و تشنج و کشنده سگ و خنزیر است و مداوای کسی که زیاده از مقدار شربت آن خورده و او را اعراض مذکوره طاری شده تبرید و تلطیف و اسهال است اگر طبیعت او
محتبس باشد و نشستن در آب گرم و مسکه گاو بر بدن مالیدن و آشامیدن امراق دسمه مانند مرق دجاج و بوئیدن بوهای خوش و گفته اند که خوردن جرم مسحوق
آن محدث تشنج است و مقی و بهتر آن آنست که پنج مثقال آنرا در نه اوقیه آب باران سه شبانه روز بخیسانند پس صاف کنند و بیاشامند و یا آنکه مقدار یک رطل آنرا پارچه
پارچه نموده و قسطی آب باران سه روز بخیسانند پس جوش دهند تا دو ثلث آن برود و یک ثلث بماند پس صاف نموده جرم آنرا دور کرده با دو رطل عسل صافی جید بقوام
آورند و کف آنرا بگیرند و یک ملعقه آن به تنهائی و یا با آب گرم بیاشامند و گفته اند که چون مقی قوی بلغم است باید کسیکه عاق و یا دشوار باشد بر وی قی کردن و عادی نباشد
بدان و نیز پیش از عادت بقی استعمال ننمایند بلکه عادت بتدریج و بهترین استعمال آن از برای قی آنست که ترب را سوراخ کنند و ریشهای باریک خربق را بریده در آن ترب فرو برند
و یک شب بگذارند و صبح ریشهای خربق را بر آورده دور نمایند و علیل غذای رقیقی مانند شله بخورد و بعد از آن آن ترب را با سکنجبین بیاشامد و بعد دو ساعت
بتکلیف قی نماید و گفته اند چون کسی آنرا خورده باشد و برازا و را مرغ بخورد آن مرغ بمیرد **خربق اسود** بهندی کٹکی نامند **ماهیت آن** بیخ گیاهی است سیاه گره دار
مجفف بیشتر آن مائل بتدویر و ریشهای سیاه باریک از آن رسته شبیه برشته و برگ آن شبیه ببرگ چنار و از آن کوچکتر و زواید اطراف آن بیشتر و با خشونت
و ساق آن کوتاه و بنفش و گل آن سفید مائل بسرخی بشکل خوشه و ثمر آن شبیه بدانه قرطم و تخم آن در اسهال بی مضرت تر از اصل آن و تلخی بیخ آن از خربق سفید کمتر و لیکن در
قوت تند تر و پر خطر **طبیعت آن** در آخر سوم گرم و خشک **افعال و خواص آن** مسهل مره سودا و بلغم و صفرای آمیخته با بلغم و جذاب از عمق بدن و جهت امراض
بارده قوی تر از سفید و در جمیع علل که سفید موثر است این اسرع التاثیر اعضاء الراس و الصدر و الغذاء و غیرها جهت شقیقه و اوجاع سر و نزلات مزمنه نازل در چشم و سینه
و تنقیه سینه و احشا و مثانه و رحم و چون در شیر بیخها چند روز بخیسانند و یا با جو مقشر و یا عدس جوشانیده و آب آنرا بنوشند چندان مضرت ندارد و بالخاصیت تنقیه بآن کردن
باعث تغییر مزاج میشود و قریب بمزاج جوانی و غیر مرطوب المزاج را بغایت مضر و مضر کرده و مصلح آن کتیرا و صعتر و دوقو و فطراسالیون و فودنج و مصطکی و دو مثقال آن کشنده بخناق
و اسهال مقدار شربت آن از نیم درهم تا نیم مثقال بدل آن خربق سفید و گویند مازریون و چهار دانگ آن غاریقون و یا ماهی زهرج و نیم وزن آن مازریون و نیم وزن
آن بیخ کبر و تا کبیکج است الفم چون با سرکه بجوشانند و بدان مضمضه کنند درد دندان را ساکن گرداند و بخور آن نیز همین عمل نماید اعضاء الغذاء آشامیدن آن با دواهای
ملطف گرم دفع سده نماید و بعضی در سکنجبین می خیسانند و یا در شراب شیرین پس طبخ نموده صاف کرده بتنهائی و یا با مرق مرغ می آشامند اسهال بلغم و صفرا مینماید
و گفته اند دافع سودا است از جمیع بدن و استفراغ صفرای غلیظ و زیاده از سقمونیا مینماید بی اذیت الزینة و الجروح ضماد آن جهت بهق و برص و رفع ثالیل و بردن گوشت
زائد فاسد زخمها و ناصور صلب نافع و قطور و فتیله و فرزجه آن مانند سفید آنست و پاشیدن طبیخ آن در مواضع مانع حشرات و چون گندم و امثال آنرا در طبیخ آن
بخیسانند قاتل هر طیور و حوش است که بخورد و چون با موم و کندر و زفت و آب و روغن بیامیزند و بر جرب بمالند زائل گرداند و گویند چون نزدیک درخت انگور بروید و از آن
انگور شراب سازند و بیاشامند اسهال نماید **خردل** بفتح خا و سکون را و فتح دال مهملتین و لام بهندی رائی نامند **ماهیت آن** گیاهی است برگ آن شبیه ببرگ
ترب و کوچکتر از آن و خشن و اندک تند بوی و ساق آن مربع و گل آن زرد و تخم آن مدور و سرخ و تند طعم و بری و بستانی می باشد بری آنرا بعربی حرشا و بترکی تحی
نامند و برگ آن ریزه تر از برگ بستانی می باشد و تخم آن مدور و سرخ و برگ بستانی بزرگتر از بری و نوع سفید آنرا حرف ابیض و بفارسی اسپند و سپندان نامند و نوع عظیم
تخم مدور و سرخ تند طعم را بترکی گلگچ گویند و از مطلق آن مراد بزرگ سرخ رنگ تازه بستانی است که چون بکوبند رنگ آن زرد و با دهنیت و حدت باشد و مستعمل این نوع است
طبیعت آن در چهارم گرم و خشک **افعال و خواص آن** جالی و جاذب اخلاط از عمق بدن و محلل رطوبات و مانع معده و سائر اعضا و هاضم و مفتح سدد و در
فضلات امراض الراس و المعدة و الکبد و الطحال و غیرها جهت امراض بارده دماغیه و ریحیه مانند لیثرغس و فالج و استرخا و درد سر بارد و تفتیح سدد مصفات و تسکین نزلات بارده
و تزکیه حواس و ذکائی ذهن و تقویت اشتها و زیادتی آن و تسکین درد جگر بارد و سپرز ضماد آن بر سر بعد تراشیدن موی آن با عسل جهت لیثرغس و نزله بارده با عسل بپیشانی جهت صداع

خربق اسود

خردل

و سدد نزلات پی در پی و تسکین اوجاع جگر و طحال و سعوط آن سورت عطسه و جهت انتباه مصروع و صاحب غشی و اختناق رحم و انکباب آن جهت تفتیح سده گوش و اکتحال آن با عسل
جهت غشاوه و خشونت پلک چشم و قطور آب مطبوخ آن با عسل در چشم جهت شبکوری و درد گوش و دندان جهت تسکین ضربان و درد آن هر دو نافع و چون تخم تازه آنرا بکوبند و عصاره
آنرا گرفته خشک نمایند اکتحال آن جهت امراض عین و رفع تخیلات نافع و بدستور چون داخل ادویه عین نمایند و گذاشتن فتیله آن با انجیر در گوش جهت درد آن و دوی
طنین و غرغره ساییده آن با ماء العسل جهت ورم تحت زبان و ثقل و استرخای آن و درد دندان و خشونت قصبه ریه مزمنه و مضغ آن جهت اخراج بلاغم
از دهان و لطوخ آن جهت تسکین ضربان و درد دندان و دائم پی ورم مجرب در ساعت و چون با عسل یا پیه و یا موم با آتش گداخته بزیت مخلوط نمایند و بر صورت و چشم بمالند
رنگ رو را صاف کند و کلفه الدم را زائل سازد و آشامیدن آن با عسل جهت ربو و سعال رطوبی و تقویت باه و با بودنه و شراب جهت اختناق رحم و اخراج کرم معده
و آشامیدن جریش آن با آب جهت تب بلغمی و سوداوی دوری حادث از خلط غلیظ لزج و ضماد آن با انجیر جهت نقرس و عرق النساء و داء الثعلب و جذب
مواد بظاهر جلد و تسکین وجع بارد ریحی و تحلیل اورام بلغمی مزمن از هر عضو که باشد و با سرکه جهت جرب متقرح و با قوبای مزمن و بدستور با کبریت و سکنجبین
و با سکنجبین و کرنب جهت تحلیل خنازیر عجیب النفع و با ادویه مناسبه جهت تحلیل اورام صلبه و سوداویه و برص با روغن بر قضیب جهت انعاظ مجرب و همچنین آشامیدن
تخم آن نیم درم ناشتا با شراب آب مقوی باه و منعظ و خوردن مخلوط آن با نان و یا شراب جهت اخراج کرم معده و مخلوط کردن آن با مراهم جاذبه جبریه و جربیه نافع و چون
گیاه تازه آنرا و یا تخم آنرا با طعام بخورند طعام را هضم و معده را گرم گرداند و ورم طحال را تحلیل دهد و خوردن مسلوق و برگ تازه آن و یا تخم آن با چغندر و خبازی
بری پیش از تپ باعث تقطیع بلغم و مهیا گردانیدن از برای دفع است و بدستور مسلوق آن با چغندر جهت صرع و سدد عارض از بلغم نافع و کامخ معمول از آن جاذب حریف
و محرق و جالی بلغم بقوت و تسخین معده و کبد نماید و باید که همیشه بیاشامند بسیار هم و بتنهائی نیز بلکه با اغذیه غلیظ تناول نمایند و دافع ضرر آن کاسنی و بادام
و سرکه است و صاحب اختیارات گفته که قوبا بنیکه بهیچ چیز زائل نگردد چون بعد از حمام خردل را سائیده و قوبا را با پارچه خشن آن مقدار بمالند که خون آلوده گردد
پس بران بمالند زرد آب بسیاری از ان جاری شود و صحت یابد و بخور آن گریزاننده حشرات و هوام و رازی گفته ریختن ان در سوراخ مار باعث هلاک است
بدل آن دو وزن آن حب الرشاد و حرمل مضر محرورین و سوزش مثانه مصلح آن کاسنی و روغن بادام و سرکه است باید که در مداوی با نمک هندی و یا بوره
ارمنی بیاشامند یا ده از سه درهم کوبیده که مقدار شربت آن است و پنج درهم بغیر کوبیده آن بحسب امراض و امزجه و ازمنه و امکنه استعمال نمایند و چون در آب انگور بیندازند
منع جوشیدن آن کند و در گیلانات سرکه شیرین از ان ترتیب میدهند و روغن که کوبیده بدستور روغن بادام استخراج نمایند بغایت لطیف و محلل و آشامیدن آن جهت
تفتیح سدد اعصاب و رفع نسیان و فالج و اوجاع بارده مزمنه و تبهای مزمنه و اختناق رحم و قطور آن جهت ثقل سامعه و ورم بارد گوش و طلای آن جهت درد
دندان و اختناق رحم و دردهای کهنه و تحلیل اورام صلبه و سائر اورام بارده نافع مقدار شربت آن تا سه درهم است **خرفطان** بفتح خا و سکون را مهمله و فتح فا
و طا مهمله و الف و نون بهندی بندا نامند **ماهیت** آن گیاهیست که بر اکثر درختها مانند بادام و زیتون و سدر و غیرها میروید و بر آنها می پیچد و بر زمین نیز میروید
و برگ آن شبیه ببرگ زیتون و مائل باستداره و گل آن سرخ و تخم آن نیز سرخ و بالجمله هیأت برگ و گیاه آن بحسب اشجار متکونه بر آنها مختلف میباشد **طبیعت**
آن نیز اکثری سرد و خشک و با قوت قبض و بعضی گرم و خشک و الله اعلم **افعال و خواص** آن منقی دماغ و مقوی معده و مفتح سدد و محلل و آشامیدن آب مطبوخ آن
با انجیر جهت سرفه و یک اوقیه آن جهت شکستگی استخوان و قی و عضل و قطع نفث الدم و رفع سحج و ذرور برگ خشک و محرق آن نیز جهت قوبای سر نشتر طلیه قوبا را با بول نمک
بجدی بشویند که خون آلوده گردد پس بمالند و گویند مسهل اخلاط و مجفف بواسیر است و اهل هند برای آن خواص و منافع بسیار مینویسند از انجمله آنچه بر درخت ام غیلان
سمهر سد تعلیق ساق گیاه آن بر کمر جهت بواسیر و بدستور آشامیدن آن جهت بواسیر و اسهالی که عسر العلاج باشد بعضی شرط نموده اند که باید روز یکشنبه قبل
طلوع آفتاب گرفته در وسط آن ریسمان هفت لا بسته بر کمر بندند و باز نکنند بواسیر و اسهال الدم را مجرب است و بدستور آنچه بر درخت ببول بکون باید چون با شیر گاو
زن بعد از حیض سیزده روز بیاشامد آبستن گردد که در حین اخذ ثمر در منزل شرطین باشد **خرم** بضم خا و فتح را مهمله مشدده و سکون میم لغت فارسی است یعنی فرح
ماهیت آن از ادویه مجهوله است بعضی گفته اند اسم فارسی مرحیه است و آن گیاهیست که در بساتین و مواضع سایه دار میروید و برگهای آن باریک طولانی
و گل آن بنفشی و خوشبو و خوش منظر و لطیف و برگهای آن متفرق و اهل فرس آنرا تعظیم بسیاری نمایند **طبیعت** آن مائل بگرمی **افعال و خواص** اجمالی

سدره که کنار نامند

ومقوی دماغ و منوم و زیاده کننده عقل و فهم و نظاره آن مورث سرور و فرح و نگاشتن آن در کف دست باعث محبت و در آستین باعث محبوبی و روغنی که از گل آن ترتیب دهند
جهت درد سر و بیخوابی و رفع توحش و چون از آن موم روغن ترتیب دهند و شب بر صورت بمالند و روز بشویند موجب نیکوئی و سرخی رنگ چهره و قبول و رافع نمش است
و بعضی آنرا سراج القطرب و بعضی دواء الخالبی که بیونانی سطرطیقوس نامند و بعضی بتخفیف را بمعنی قشر منقی مغسول دانسته اند

خرنوب بضم اول و سکون را مهمله و ضم نون و سکون واو و با موحده و بفتح اول نیز آمده ماهیت آن بستانی و بری میباشد بستانی آن درختی است عظیم ببزرگی گردکان و برگ آن بسیار سبز املس مایل
بتدویر و ضخیم و هر دو طرف شاخهای آن یکی مقابل دیگری و گل آن زرد و طلائی و غلاف آن بقدر شبری و کوتاه تر و ضخیم تر و سیاه و دانهای آن شبیه بباقلا و قدری
ترش و شیرین طعم و در تنکابن گرات و در مازندران و گیلان لارکی نامند و بهترین آن بستانی خشک آنست که مغز آن بسیار شیرین صادق الحلاوت و پوست آن
رقیق و از یک سال تجاوز نکرده باشد و از آن در مصر و شام رب میسازند طبیعت آن در اول سرد و در دوم خشک و با قوت قابضه و مسهله بعض خصوص تازه
آن و بسیار رسیده شیرین آن در اول گرم افعال و خواص آن مدر بول و جهت اوجاع سینه و تقویت معده و تسمین بدن و تولید خلط جید اگر هضم یابد
زیرا که بطئ الهضم و نفاخ است خصوصا تازه آن که یکسال بر آن نگذشته باشد و شاب در ادرار بول نماید و چون داخل شیر کنند شیر را لذیذ کند و اشتهای طعام آورد و دوا جهت
سرفه مزمن مجرب دانسته اند و خوردن آن با دانه جهت تسمین بدن و رفع فتق و ضماد پخته آن جهت صدمه و سقطه و امثال آن و ثالیل و چون تازه آنرا بر ثالیل بمالند
آنرا زائل سازد و چون یک پارچه از دو پاچه تخم آنرا بر ثالیل بچسبانند آنرا قطع نماید و تخم آن سرد و خشک و بسیار قابض و محلل اورام و جهت بثور و مقعده و نزف
الدم نافع و مضر معده و مجفف اعضا مصلح آن بهدانه و نبات بدل آن بوزن آن هر یک از قرظ و اقاقیا و عفص مقدار شربت آن تا پنج درهم است و دوم بری آن
ثمر خاری است بقدر ذرعی و شاخهای آن پراکنده و خارهای آن تند و ریزه و گل آن زرد و اغبر و ثمر آن شبیه بگرده کوچکی و در قزوین گیاه آنرا ورک نامند
و خرنوب نبطی مراد از آن است طبیعت آن در دوم سرد و خشک و بسیار قابض افعال و خواص آن مقوی معده و قاطع نزف الدم از هر عضو که باشد
و حابس اسهال و جهت درد دندان و استحکام آن و پوست و بیخ نبات آن قالع دندان کرم خورده است و محتاج بکندن با آلت نیست و چون با حنا خضاب کنند مقوی
موی و باعث درازی و مانع سفیدی آنست و طلای آن بر بدن جهت رفع اعیا و تقویت اعضا مؤثر و چون بکوبند و در آب بخیسانند و جامه رنگین را در آب
آن تر کنند باعث ثبات رنگ آنست و مجرب دانسته اند

خروع بکسر خا و سکون را مهمله و فتح واو و سکون عین مهمله بفارسی بید انجیر و بشیرازی کنتو و بترکی
کرچک و بهندی آرینڈ ماهیت آن دو نوع میباشد سفید و سرخ مائل به بنفش و دوم قویتر از سفید برگ آن شبیه ببرگ انجیر و شهرها از آن بلندتر و ساق آن
بقدر دو ذرع و از آن بزرگتر نیز دیده شده و بیخ آن مانند نی مجوف و ثمر آن خاردار و خوشه دار و مدور و تخم آن بمقدار دانه قهوه و پوست آن منقط و مغز آن
سفید و پر روغن و منبت آن بلاد معتدله در حرارت و رطوبت طبیعت آن در آخر دوم گرم و خشک افعال و خواص آن محلل و ملین عصب و مسهل مخرج خلط
بارد و منقی عروق و مقوی اعضا و جهت صداع و فالج و لقوه و رعشه و امراض بارده و ضیق النفس و سرفه بارده و تحلیل قولنج و ریاح و تلیین صلابات و اوجاع ظهر و مثانه
و استسقا خصوصا مغز آن که قوت اسهال آن زیاده است و برای ادرار حیض و اخراج مشیمه نافع و چون ده عدد مغز دانه آنرا سائیده با ماء العسل بیاشامند اسهال
بلغم و رطوبات مائی نماید و مرخی و مسقط اشتها است و موجب کرب و غثیان و قی مصلح آن کثیرا و مصطکی و نعناع مقدار شربت آن از پنج عدد تا ده عدد و مستعمل
مقشر آنست و بیست عدد آن مسکر قوی و پادزهر آن ریباس و عصاره رمان بدل آن عشر آن وزن آنست و ضماد آن جهت ثالیل و کلف و تحلیل اورام بلغمی
و صلابت و تسکین اوجاع اورام و نقرس و مفاصل و با سرکه جهت ورم پستان و داء الحمره که باد سرخ نامند برگ آن ضعیفتر از حب آنست در اسهال و تریاقیت
آن زیاده و آشامیدن عصاره تازه آن مکرر و قی نمودن بدان جهت رفع سم بارد و بیش و افیون و امثال اینها و ضماد آن با آرد جو جهت اورام حاره چشم و ورم پستان
گلو و سایر اعضای بعیده و مقیی و مسهل و آشامیدن دو مثقال آن با شیر تازه دوشیده جهت تسکین وجع الفواد بارد و پوست بیخ آن جهت رفع مغص و انفتاح
مجاری و سده نافع و با ماء العسل جهت تحلیل بلغم لزج از اعضای بعیده خصوصا که تازه ساخته باشند و طلای آن جهت رفع تشنج و تلیین صلابات و درد گوش
و انضمام فم رحم و انقلاب آن و جرب متقرح و قروح رطبه سر و ورم معده و رفع آثار کبودی جلد و با زبد البحر جهت داء الثعلب و با آب گندنا جهت بواسیر [illegible] با ضماد
و چون در ظرف مس کنند و بر آتش گذارند و سر آنرا بظرف مس بپوشند تا خوب گرم شود و در هر یک مثقال از آن یک حبه کافور خالص اصلی در عین گرمی سر آنرا باز

خرنوب

یرقان و مغص و ادرار حیض و بواسیر و مزمزه و سنان آن جهت

خروع

کرده دران اندازند و بانیمر آنرا بپوشند تا کداخته کردد و فرو د آورند و بکذارند تا سرد شود و همان قسم بپوشیده باشد و بعد از طهارت از قضای حاجت هر مرتبه موضع بواسیر را خشک نموده این روغن را نیم کرم کرده بالند زائل کرداند و جوشانیده آن با سلخ الحیه و خرول و تدهین بدان جهت کزاز و داء الحیه و اقسام قوبا و کلف بعد بن ال آن روغن ترب است این هندبید الجیررا دافع جذام دانسته اند **خرموش** بهندی کهوس نامند **ماهیت** آن نوعی از موش است بغایت بزرگ و باکربه جنگ میکند وبران غالب می آید **افعال و خواص آن** بخور خشک شده آن جهت بواسیر مجرب و استنجا به طبیخ آن نیز همین اثر دارد و در سائر خواص از موش اقوی است

فصل الخاء مع الزاي المعجمة **خزامی** بفتح اول و زاي معجمه و الف و فتح میم و الف کویند که بفارسی شب بوی و شب بوی تیز نامند خصوص سفید آنرا و بعضی کل مریم نیز گفته اند و در ماهیت آن اختلاف است و بعضی کویند که کیاهیست بسیار خوشبو که بفارسی خیری دشتی و بشیرازی اروانه نامند و انطاکی غیر خیری دانسته و کفته که کیاهیست لطیف قریب به بنفشه و دراز در ماه الهی میروید و در حزیران میرسد و منبت آن کوهستان و میان رودخانها و کل آن شبیه به بنفشه مائل بکبودی و لاجوردی بسیار خوشبو زیاده از فاغیه و قریب بنسرین و تخم آن مائل بسیاهی و اهل فلاحت بیان نموده که چون پیاز آنرا بعکس هیات اصلی غرس نمایند و یا صلیبی شق نمایند بنفشه میکردد و یوسف بغدادی صاحب اختیارات و دیگران نیز خیری بری دانسته و کفته اند که کیاهیست شاخ آن دراز و برک آن ریزه و کل آن سرخ مائل به بنفشی و سماجوی و خوشبوتر از کل حنا که فاغیه نامند و از کلهائی حشائش بری دیگر و منبت آن زمینهای ریگی و نرم و از صفات و خواص خیری ظاهر میشود که خزامی غیر خیری باشد **طبیعت آن** در اول دوم کرم و خشک و بعضی تر دانسته اند و کل آن کرم تر از کیاه آن **افعال و خواص آن** کل آن ملطف و مسخن و مفتح سده دماغ و مقوی آن و رافع صداع و جاذب رطوبات زکامی و محلل ریاح و مقوی دل و جگر و سپرز و مفتح سده آنها و مدر فضلات چون سه درهم آنرا بیاشامند و فرزجه آن جهت تنقیه رحم و خوشبوکردن آن و نشف رطوبات و سیلان مزمن ازان و برودت و احداث کرمی و اعانت بر حمل و تنکی فرج و بدستور آشامیدن آن جلای و خشک آن جهت تقویت عصب و خوشبوکردن عرق و ضماد آن با آرد جهت اندمال جراحت و تحلیل ورم آن و بخور آن جهت رفع بدبوی عفونات و بخی که ازان ترتیب دهند قایم مقام نفط است و مصدع محرورین مصلح آن مورد مقدار شربت آن تا سه درهم بدل آن بابونه است و پیاز و برک و تخم آن در افعال ضعیف تر و غیر مستعمل اند **خز** بفتح خا و سکون زای مشدده **ماهیت** آن باصطلاح قدیم اسم ثیابی است که از ابریشم و پشم و کرک بعربی قز نامند ترتیب میدهند و خز خالص لباسی است که از موی بسیار نازک که در زیر موهای خشن بز و امثال آن میباشد که بفارسی کرک نامند ترتیب دهند و باصطلاح جدید پوست حیوانی است از سمور کوچکتر **طبیعت آن** در دوم کرم و خشک **افعال و خواص آن** پوشیدن آن جهت حفظ حرارت و دفع ضرر سردی از بیت و کرده و جهت فالج و نقرس و ضعف باه و رفع جذام و حکه سریع الاثر و آشامیدن آن جهت قوت اعصاب و اعضای عصبانی و ذرور سوخته آن جهت قطع نزف الدم و خشک کردن جراحات نافع **خزف** بفتح خا و زای معجمتین و سکون فا بفارسی سفال نامند **ماهیت** آن معروفست **طبیعت** آن بسیار خشک و با اندک حرارت **افعال و خواص** آن ضماد و اقسام آن جهت ورمهای نرم و قروح اعضای یابسه المزاج مانند غضروف و وتر و جهت انسلاخ جلد و سفال نو با مرهمها جهت التیام جراحات و با سرکه جهت حکه و جوششها و خراز و سعفه و جرب و نقرس و با موم روغن جهت ورمهای مزمن و خنازیر و غدد و ذرور سفال چینی نرم کوفته جهت جلای بیاض طبقه قرنیه و سنون آن جهت جلای دندان و تقویت لثه و قطع خون آمدن ان مضر اعصاب دماغی مصلح آن روغن بنفشه و روغن نیلوفر و طلای خزفیکه دران نمک یا حرف پاره هائیکه در نمک و یا سنکریزه هائیکه در نمک پیدا میشود جهت تحلیل اورام بلغمیه بارده هر عضو و اجفان چشم مؤثر

فصل الخاء مع السين المهملة **خس** بفتح خاء معجمه و تشدید سین مهمله بفارسی کاهو و بترکی خاس نامند **ماهیت** آن نباتیست معروف بستانی و بری میباشد بستانی دو صنف است یکی صنف برک آن عریض و بلند تا یکذرع و نیم و چرب و شیرین و نازک و در ایران و عربستان و روم و غیرها در موسم بهار میروید و و فور دارد و در هندوستان و بنکاله در موسم زمستان که باران نمی بارد میروید ولیکن بوفور و خوبی و بزرکی آن بلاد نمیشود و صنف دوم از بستانی فرنکی است و آن نیز دو صنف میباشد یک صنف برک آن سبز کمرنک و بسیار نازک و چرب و شیرین و صنف دیگر سبز برکهای آن اندک بنفشی و نازکی و چربی و شیرینی این از ان کمتر و برکهای این هر دو صنف در هم پیچیده مانند غنچه و مدور و هر سال تخم آنرا تازه بتازه از فرنک می آورند و در زمستان میکارند و هر چند هوا سرد و تر باشد خوب تر و نازکتر و پیچیده تر می شود و اما خس بری برکهای آن باریکتر و بلندتر و بی چربی و اندک سخت تر و سبزتر از بستانی و تلخ و ساق آن با تنوعیت بسیار و بعضی از ان افیون بعمل می آورند ولیکن از افیون

خشخاش بسیار ضعیفتر و آنچه تخم آن سیاه باشد برودت و رطوبت آن کمتر از آنچه سفید است و تخم صنف برگ بنفش فرنگی اکثر سیاه میباشد و بالجمله نرمی و صلابت و جودت
و رداءت زمین بر سکر و یعنی در زمین نرم جید که آب یاری آن بجا لائق نمایند برگ و ساق آن نرم و نازک و چرب و شیرین و تخم آن سفید می‌شود و بخلاف اینها
بالعکس مستعمل و ماکول بستانی آنست **طبیعت** بستانی آن سرد و تر در اول دوم **افعال و خواص آن** صاف کننده خون است چنانچه صاحب کافی
محمد بن یعقوب کلینی رحمة الله تعالی از حضرت ابی عبدالله علیه السلام روایت میکند که خطاب بموالیان خود کرده فرمودند که بر شما باد خوردن خس که بدرستیکه خون
را صاف میکند و اطبا گفته اند مولد خون صالح رقیق است بهتر از خون متولد از بقول دیگر و دافع ضرر آب و هوای وبائی و اختلاف آب و هوا و مسکن حدت خون
و صفرا و مبهی و مسهل صفرا و سوداوی تشنگی و التهاب و مفتح سدد و دافع خمار و مانع مستی و صعود بخارات بدماغ و درد سر و نزله و سرفه که از گرمی و خشکی باشد و منوم و رادع
اورام حاره و ملین و مدر بول حیض و مصلح گاه سفید است برای آنکه قوت تفتیح این زیاده است از پخته آن و جهت حکه و جذام و جنون و یرقان و درد پستان و تبهای حاره
و قرحه مثانه و مجاری بول و حرقت آن بهر دو با سرکه جهت برانگیختن اشتها و رفع یرقان و تسکین درد معده و مطبوخ آن کثیر الغذا تر از خام آن جهت درد سینه و زیاده کردن
شیر مؤثر و اکثار آن مضر باه و صاحب سل و ربو و مورث نسیان و کدورت حواس و بلادت و ضعف بصر و ظلمت آن و تولید ریاح مصلح آن نعناع و کرفس و هلیله پرورده
و غیره مقدار شربت از آب آن تا سی درهم و ضماد آن جهت تسکین التهاب و تحلیل ورم چشم و هر ورم حار و حمره و ذوقی و درد سوخته آن جهت التیام جراحات و قلاع تخم
آن در دوم سرد و خشک و مخدر و منوم و مسکن مواد و مستحکه آشامیدن دو درهم آن جهت قطع احتلام و ضعیف نمودن شهوت جماع و ستد نزله و زکام و درد سینه و قطع التهاب
و سیلان منی و طلای آن بر پیشانی جهت خواب آوردن و منع صداع و ریختن مواد بچشم و بر موی جهت منع ریختن آن و برگزیدگی عقرب جهت دفع سمیت آن و مضر باه
مصلح آن مصطکی بدل آن خشخاش و بادام الاخوین و روغن آن جهت تحلیل صلابات و ترطیب دماغ و تنویم و مالیخولیا و صرع و بیسی و منع مستی شراب مؤثر و آب برگ آن
در جمیع افعال مانند تخم آنست و طلای آن با روغن گل جهت تسکین صداع حار نافع و خس بری سرد و تر و در رطوبت کمتر از بستانی و بعضی گفته اند سردی آن نیز کمتر
از بستانی و در افعال قوی تر از بستانی و برگ و تخم آن و لبن آن در قوت مانند لبن بستانی بلکه از آن اقوی و مثل لبن خشخاش سیاه است و با هم آن مسهل کیموس مائی و مدر حیض
و جهت گزیدگی عقرب و رتیلا نافع شرباً و طلاءً و اکتحال آن جهت جلای قروح چشم و رفع عرب و لبن بستانی قریب النفع است بدین **خس** بفتح خا و سکون سین بی نقطه
لغت هندی است **ماهیت** آن ریشه گیاهیست که در هند و بنگاله در موسم گرما از آن خس خانه میسازند و بران آب میپاشند بسیار خوش بو و سرد و خنک
میباشد و با براده صندل عرق میکشند و عطر آن را میگیرند بسیار معطر و خوشبو میباشد و آن ریشهای باریک کج واج و گره دار مانند ریشه سنبل رومی و از آن
غلیظتر و بلندتر بقدر نیم ذرع و خوشبو است و نبات آن شبیه باسل که کولان نامند و گویند بیخ اذخر آنجائی است و در اذخر اشاره بدان شد و گفته اند ریشه والا است
طبیعت آن در دوم گرم و خشک **افعال و خواص آن** مفرح و مقوی قلب و دماغ بارد **فصل الخامس الشین المعجمه خشخاش** بفتح خا و سکون
شین و فتح خا معجمتین و الف و شین معجمه بهندی پوست نامند **ماهیت** آن دو صنف میباشد بستانی که خشخاش سفید و بری که خشخاش سیاه است اما
خشخاش بستانی گل آن سفید و تخم آن نیز سفید و ریزه و مدور و گیاه آن بقدر دو ذرع تا چهار ذرع بحسب اختلاف آب و هوا و زمین بلند و کوتاه میباشد و برگ آن مشرف
و مزغب طولانی و سرفته و کوزه آن نیز بحسب بلاد و اختلاف آب و هوا و زمین بزرگ و کوچک میشود و همچنین لبن آن که افیون است قوی و ضعیف و در افیون
ذکر یافت و در ایام بهار میرسد **طبیعت** پوست آن در دوم سرد و در اول خشک و بعضی در سوم گفته اند و افیون ناگرفته آن قوی تر از افیون گرفته **افعال
و خواص آن** پوست آن مخدر و رادع و مسدد و نیم درم آن که صبح ناشتا و شام وقت خواب با آب سرد بنوشند جهت اسهال دموی و صفراوی و التهاب
معده و امعا و حرقت مثانه نافع و ضماد آن بر پیشانی جهت درد سر با حلبه و گلاب که طبخ یافته باشد جهت ابتدای رمد و تسکین درد آن و منع ریختن مواد باعضا
و آشامیدن آن جهت سعال گرم و سعال از حادث از رطوبت رقیق بسبب تبرید و تغلیظ و تجمید و رادع و باشراب عفص قاطع اسهال مزمن و عصاره آن که گوکنار
نامند سرد و مائل برطوبت و آثار قوی تر از تخم آن مداومت آن مرخی اعضا و مشوش کننده حواس و قاطع باه و مفسد اشتها و هاضمه و مورث نسیان و مفسد خون
و بالعرض محلل حرارت غریزی و مسکن اوجاع حاره یابسه و نشاط مفرط مضر به سرد و دین مصلح آن شکر و عسل و مصطکی مقدار شربت آن تا یک مثقال و نیم تخم آن در دوم
سرد و در اول خشک و مخدر و منوم و منضج مواد رقیقه صفراوی و قابض شکم و مداومت آشامیدن ده درم آن با شکر جهت خشونت سینه و قصبه ریه و سرفه حار یابس

خس

خشخاش

ونفث الدم و تب دق و تقویت دماغ و ضعف جگر و گرده و تسخین بدن و حرقت مثانه و امراض حاره آن و یا مثل آن مغز با دام و مویز و خون صالح و رافع هزال خصوصاً
بو دادهٔ آن با عسل و بهی و مداومت آن قاطع باه و بو ئیدن بو دادهٔ آن جهت رفع بیخوابی مؤثر و دو درهم آن تا پنج درهم منوم قوی و روغن آن در افعال
تخم آن ضعیفتر و منوم و مسدد و مقدار شربت تخم آن تا ده درهم و چون خشخاش تازه را با پوست کنگرهٔ آن بکوبند و اقراص سازند جهت سرفه و درد سینه و حرقة البول
و تسکین تشنگی و حبس اسهال کهنه و تجفیف رطوبات شربا و نیز تجفیف رطوبات و تحلیل اورام ضماداً مقدار شربت آن تا پنج درهم و همچنین چون بعد از رسیدن
جمله آنرا در آب طبخ دهند و لیکن ضعیفتر از قرص آنست و کحل آن با آب کشنیز جهت رفع وجع و سوزش چشم و قرحه قرنیه اکتحالاً و طلای آن جهت رفع آثار قروح
و با آب کشنیز جهت نمله ساعیه و قروح و خبیثه ضماداً و روغن آن که بدستور روغن گل ترتیب دهند مخدر و مسکن دردهای حار و اورام و جهت نزله و سرفه حار شرباً و تسکین
درد گوش و تحلیل ورم حار آن قطوراً مفید و آب مطبوخ برگ آن با عسل که آب خشخاش نامند جهت منع نزلات و سرفه و اسهال مزمن لعوقاً نافع خصوصاً با اقاقیا و عصارهٔ
لحیة التیس و آب مطبوخ آن نطولاً جهت رفع بیخوابی و سائیدهٔ کنگرهٔ آن با آرد جو جهت حمره و اورام حاره ضماداً و طبیخ بیخ آن جهت جگر علیل و ترقیق خلط
غلیظ معده شرباً مفید و چون برگ نازک تازهٔ نورستهٔ آنرا در آب طبخ دهند مانند بقول دیگر و با روغن و پیاز بریان نموده تناول نمایند تفریح و تنویم آورد و تصفیهٔ
اسهال نماید و بدل خشخاش کاهو است **خشخاش بری** ماهیت آن خشخاش اسود است و برگ آن خشن تر و زغب تر و تشریف آن زیاده از خشخاش
بستانی و گل آن ملون بالوان سرخ و بنفشی و سیاه و کبود و غیر با و تخم آن سیاه و باصطلاح اطبای سابق افیون عصارهٔ آنست و باصطلاح جدید افیون لبن
آن **طبیعت** آن در آخر سوم سرد و در دوم خشک **افعال و خواص آن** در جمیع افعال برگ و تخم از بستانی قویتر و جهت حرارت جگر و سیلان رحم
نافع و طبیخ بیخ آن در آب که بنصفه برسد جهت عرق النسا مفید و مضر دماغ مصلح آن رازیانه مقدار شربت از جمیع اجزای آن بقدر نصف شربت اجزای بستانی
و از تخم آن یکمثقال بدل آن کاهو بری است و اکثر مراد **خشخاش منثور** بفتح میم و سکون نون و ضم ثاء مثلثه و سکون واو و رای مهمله منثور از ان جهت
نامند که برگ گل آن زود میریزد و آن قسمی از خشخاش بری است و برگ آن شبیه ببرگ تره تیزک و رازیانه و با خشونت و مائل بسفیدی و ساق آن خشن و قبه
کوزهٔ آن کوچک شبیه بقبه شقایق و در قوت از خشخاش بستانی قویتر و از خشخاش سیاه ضعیفتر **خشخاش زبدی** بفتح زای معجمه و بای موحده و کسر دال مهمله و یاء
نسبت **ماهیت** آن گیاهی است بسیار سفید و سبک ساق آن بقدر ذرعی و برگ آن بسیار ریزه و دراز و بیخ آن باریک و ثمر آن متصل ببرگ آن و سفید و مستعمل
و چون جمیع اجزای آن سفید و سبک مانند زبد است لهذا زبدی نامیده اند و در وسط تابستان میرسد **طبیعت** آن بغایت گرم و تند و مانند جبلاهنگ
و از جمله سموم است **افعال و خواص آن** مقیئ و مسهل قوی و جهت تنقیهٔ دماغ و دفع بلغم و صرع با ماء القراطن و قی بتخم آن تاکید رم جهت اسهال بلغم و صفید
و زیاده از آن مستعمل نیست زیرا که بسبب سمیت قتال است و معالجه کسیکه آنرا خورده باشد معالجه جبلاهنگ است **خشخاش مقرن** بضم میم و فتح قاف و رای مشدده
و سکون نون و آنرا خشخاش بحری نیز نامند جهت آنکه اکثر کنار دریاها و اماکن خشنه میروید **ماهیت** آن گیاهی است سفید و مزغب و با زواید مانند اره و برگ آن
شبیه ببرگ قلومس و گل آن زرد و ثمر آن شبیه بشاخ گاو و منحنی و از ینجهت مقرن نامیده اند و در جوف آن دانها مانند حلبه و کوچکتر از ان و غیر جبلاهنگ است
چه دانهٔ آن زرد است و دانهٔ این زرد نیست و بعضی مردم گمان غلط برده اند که شیافمامیثا مستخرج از نبات آنست و وجه غلط ایشان مشابهت برگ اینست با برگ آن
طبیعت آن در سوم گرم و خشک **افعال و خواص آن** آشامیدن آن با ماء العسل جالی و مقطع اخلاط لزج و اسهال و اکتحال گل آن با زیت جهت
تنقیهٔ جراحات و خشک ریشهٔ آنها و آشامیدن یکمثقال از تخم آن مسهل قوی اخلاط لزجه و طبیخ بیخ آن جهت علل بارده جگر و عرق النسا و ترقیق اخلاط غلیظهٔ لزجه
نافع **خشتاب** بضم خاء و فتح شین هر دو معجمه و الف و بای یکنقطه و خوشاب بواو نیز آمده بفارسی اسم آب مطبوخ میوها است مانند آلو بالو و زرد آلو و سیب و به و امرود
و مویز و امثال اینها که با شکر طبخ دهند تا بقوام آید و مانند شراب آنها است **طبیعت** مجموع آنها الطف از اصل آنها است **افعال و خواص آن**
هر یک آن راجع است با آنچه از ان اخذ نمایند مثلاً از آلو بالو جهت تسکین عطش و التهاب و اصلاح غلط محترق و درد سپرز و از به جهت تقویت اعضای رئیسه و ارواح
و قوت هاضمه و رفع عفونات و از سیب جهت دفع خفقان و غثیان و قی صفراوی و التهاب و حرارت کبد و یرقان صفر و استسقای حار و از مویز جهت
تصفیهٔ صوت و تفتیح سدد و یرقان و از جامون جهت تقویت معده و تسکین حرارت کبد و بواسیر حار و لینت طبع صفراوی و زبون ترین همه خشتاب زرد آلو است و مجموع

مولد ریاح مصلح آنها انیسون و مصطکی است **خشکنجبین** بضم خا و سکون شین معجمتین و فتح کاف و سکون نون و فتح جیم و کسر بای موحده و سکون یای مثناة تحتانیه
و نون معرب انگبین خشک است **ماهیت آن** عسلی است بغایت خشک و تند بوی که از جبال فارس و حدود کازرون خیزد و گویند شبنمی است که بر اشجار
انجامی افتد سبز و زرد و سفید و سیاه و سرخ میباشد و در تنکابن شکری و در دیلم و طبرستان اسب و ندان مینامند **طبیعت آن** در چهارم گرم و خشک
افعال و خواص آن در غایت جلا و تقطیع و تحلیل از وجاع و سرخ آن قویتر از سفید آن و سبز آن بسیار گرم و مائل بتلخی و سیاه آن قریب بعسل بلادر و لهذا
استعمال آن نشاید مقدار شربت سفید آن تا یکدرم و زیاده از آن محرق اخلاط و مهلک و بدل آن بوزن آن عسل و نیم وزن آن کزانگبین و گویند یکوزن و نیم آن
عسل است **خشک نان** و آنرا خشکنانج که معرب خشک نانک است نامند **ماهیت آن** نانیست که از آرد گندم خمیر آنرا بشیرج سرشته باشند سازند
طبیعت آن گرم و تر در دوم **افعال و خواص آن** مولد خون جید و مغذی و فربه کننده بدن و جهت اصلاح لاغری کرده و تقویت باه نافع
ولیکن عسر الهضم و مولد ریاح غلیظ و مصلح آن سکنجبین مصنوع از روغن بهتر از شیرج است که روغن کنجد باشد **فصل الخاء مع الصاد المهملة** **خصیه**
بضم خای معجمه و سکون صاد مهمله و فتح یای مثناة تحتانیه و ها **ماهیت آن** معروف است و زبون ترین اعضای حیوانست از هر حیوانی که باشد و بهترین همه خصیه
خروس فربه است و گفته اند نیکی و بدی آن بحسب حیوان بر میگردد **طبیعت آن** گرم و رطوبت بر آن غالب و بعضی سرد و خشک گفته اند و اول اصح است
افعال و خواص آن از هر حیوانی که در ضمن آن مذکور میشود و خصیه خروس فربه مبهی و مولد منی و خون صالح اما بطی الهضم مصلح آن انجدان یا نخود
کوهی و نمک و صعتر و نمک سود نمودن است **خصی الثعلب** بضم خای معجمه و سکون صاد مهمله و ضم یا و الف و لام و فتح ثای مثلثه و سکون عین مهمله و فتح لام و سکون
بای موحده بیونانی ساطیون و ساطیوریون و بعضی طرفلن یعنی سه برگ نامند زیرا که گیاه آن سه برگ دارد **ماهیت آن** بیخیست سفید شفاف از سورنجان
کوچکتر و طعم آن شیرین و با لزوجت و اندک تندی و بوی آن شبیه ببوی منی و چند نوع میباشد یکی دانهای آن مانند دو بیضه کوچکی که بهم پیوسته باشند
و از هر بیضه ریشه باریکی دراز رسته و در آخر هر ریشه دانه کوچکی پیوسته و هر چند آن دانه بزرگ شود بیضه آن کوچکتر گردد و از این جهت آنرا قاتل اخیه نامند مستعمل اصل بیضه است
نه حب مذکور و این نوع الحم میباشد و برگ این شبیه ببرگ پیاز و از آن اندکی عریضتر و مفروش بر روی زمین و نرم و سه عدد میباشد و نوع دوم تخم آن سیاه صلب براق
و نوع دیگر ساق آن بقدر شبری و از وسط آن ساقی روئیده و بر بالای آن دو عدد یا سه عدد گل زرد رنگ و در وسط گل تخمی سیاه و ساق این سرخ رنگ و برگ این
شبیه ببرگ سوسن آزاد که زنبق است و بیخ آن بقدر جوزی و بیرون آن سرخ و اندرون آن سفید و با لزوجت و شیرینی منبت آن جبال و اماکن نمناک مشتر در روم و مصر
بهم میرسد از رومی بهتر و فرق میان هر دو بدانست که مصری را در حین خامی سوراخ کرده بر ریسمان کشیده خشک مینمایند بخلاف رومی و این بالبیده تر و شفاف تر از مصری
است و در حزیران میرسد تا دو سال میماند **طبیعت** نوع اول آن گرم و تر در آخر اول و نوع دوم در دوم و نوع سوم در سوم و همه با رطوبت فضلیه **افعال و خواص آن**
مبهی و مقوی عصب و جهت کزاز و تشنج یابس و تمدد و فالج و لقوه و مولد دم صالح و منی و مقوی باه و نعوظ و طلای آن با روغن گل مقوی موی و رویاند و مانع سقوط
آن مقدار شربت آن تا دو مثقال مضر معده مصلح آن شکر بدل آن تخم رطبه و تخم زردک و گویند هر که نوع اخیر را قلع کند دستش نیز بی حرکت گردد و چون آنرا بسوزانند
و با موم و روغن زیتون و یا بهر که تدهین کنند رفع آن کرده و نوع اخیر را در امراض سوداوی و بلغمی مانند فالج و لقوه و تسمین بدن و ریزانیدن حصاة کرده و تقویت باه
و آوردن نعوظ مبالغه بسیار نوشته اند حتی آنکه چون بیخ مذکور را در دست بگیرند باعث نعوظ گردد و از سقنقور قویتر دانسته اند و اصلی ندارد و چون برگ آنرا با زعفران
و اندک مشک سائیده حمول نمایند و با شوهر جفت شوند همان ساعت نطفه منعقد گردد و حامله شود و مجرب دانسته اند و تخم آن با شراب بغایت موجب نعوظ و مکدر حواس
مضر محرورین و مضر معده مصلح آن سکنجبین و عصاره لسان الحمل و شکر مقدار شربت آن از بیخ تا یکدرم و از تخم آن تا یکدرهم و در هند مشهور است که بیخ بهوئین چنپا
خصیة الثعلب است و اصلی ندارد و شاید نوع اخیر آن باشد و یا شبیه بدان و این گل مخصوص بنگاله است در هند و جای دیگر نمیشود و اول از زمین گل بر می آید بعد از آن
برگ در رائحه و شکل فی الجمله با سوسن شبیه است بدل آن بوزیدان و نیم وزن آن انجره و گویند بوزن آن تخم اسپست **خصی الدیک** بکسر دال مهمله و سکون یای
مثناة تحتانیه و کاف **ماهیت آن** صاحب تحفة المومنین نوشته که حب البان است و مولف تذکره و غیره غیر آن دانسته و گفته اند گیاه آن شبیه بخصیة الثعلب
و اطول از آن و دانه آن بقدر آلوبالو و بزرگی و سفید است **طبیعت آن** در دوم گرم و خشک **افعال و خواص آن** مسهل بلغم لزج و محلل ریاح و

عرق النسا و مفاصل و ضماد آن جهت تحلیل صلابات و اوجاع مفاصل و عرق النسا نافع و مصدع و مکرب مصلح آن بنفشه مقدار شربت آن تا یک درهم بدل آن زیره **خصی الکلب** بفتح کاف و سکون لام و باء موحده بیونانی ارخص نامند **ماهیت** آن گفته اند دو نوع است نوعی شاخهای آن بقدر یک شبر و برگ آن منبسط بر روی زمین و با قریب بدان و شبیه ببرگ زیتون و نرم تر و نازک تر و بلند تر از آن و گل آن بنفش و بیخ آن شبیه به بیخ بلبوس میخورند و منبت آن مواضع حجریه و رملیه است حکیم میر محمد مومن نوشته که ساق آن بی برگ و تا نیم ذرع و گل آن ریزه باهم متصل بشکل سیر و بنفش شبیه بگل اصابع صفر و نوشته که حقیر در فیروزکوه جهر و در امثال آن مشاهده نموده همه صفات باهم شبیه اند مگر آنکه گل اصابع صفر بسیار بهم متصل نیست و سرخ ارغوانیست **طبیعت** آن گرم و خشک قریب بسموم و در بیخ بزرگ آن رطوبت فضلیه و کوچک آن بی رطوبت و حدت و گرمی این زیاده از آنست **افعال و خواص آن** محلل اورام بلغمی و مسخن رئه و بزرگ آن محرک جماع بقوت تمام و کوچک آن قاطع آن و گفته اند بزرگ ماده آن مادام که تر و تازه است محرک آنست خصوصاً چون نوشانیده آن در شیر بز و چون خشک گردد این نیز قاطع شهوت جماع میگردد و گویند هر یک که بعد دیگری بخورند فعل آنرا باطل میکرداند و مشهور نزد اهل انطاکیه آنست که چون قسم بزرگ آنرا بخورند پسر میزایند و چون قسم کوچک آنرا دختر و مسخن رئه است مصلح آن صمغ و خشخاش و نوع دوم ساق آن بقدر یک شبر و برگ آن شبیه ببرگ کندنا و از آن بلندتر و عریضتر و در آن رطوبتی چسپنده و گل آن بنفش و بیخ آن مانند دو بیضه کوچک متصل بهم **طبیعت** آن گرم و خشک در سوم **افعال و خواص آن** آشامیدن آن جهت حبس بطن و قطع شهوت جماع خصوصاً الکبار آن و ضماد آن جهت تحلیل اورام بلغمیه و تنقیه قروح و منع نمله ساعیه از انبساط و قطع عفونت آنها و زائل کننده آثار جلد و قلاع دهان و بدستور ذرور آن بر اورام و قروح خبیثه **خصی العجاجیل** خصیه گوساله است چون خشک کنند و با شراب بیاشامند نعوظ تمام آورد و مقوی باه بود **خصی الایل** خایه بز کوهی است چون خشک کنند و با شراب بیاشامند جهت گزیدگی افعی نافع

فصل الخاء مع الطاء المهملة

خطاف بضم خاء معجمه و فتح طاء مشدده مهمله مثناه و الف و فاء بعربی ابابیل و بفارسی پرستوک و بترکی قرلانقوچ و بدیلمی چچلا و بهندی سیانی و کنهیا و بیشاپوری نامند **ماهیت** آن از طیور معروفه است **طبیعت** گوشت آن در اول سوم گرم و خشک **افعال و خواص آن** کباب گوشت آن مفتح سدد و دافع یرقان و امراض سپرز و سنگ مثانه و آشامیدن یک مثقال خشک مسحوق آن جهت قوت باصره و درهم از نمک سوده خشک آن جهت خناق و غرغره خاکستر آن با آب جهت خناق و جمیع امراض لوزتین و حلق و بدستور با عسل و طلای سوخته آن بر خنک نیز همان اثر دارد و اکتحال محرق بچه آن با خون مقوی باصره و دماغ آن با عسل و یا با سرگین و بدستور خاکستر آن با عسل جهت ابتدای نزول آب و جرب و بیاض و سبل و ظفره نافع و همچنین خون گرم گرم آن و سرگین آن بغایت جالی و جهت نیکوئی رنگ رخسار و رفع بهق و آثار جلد و بازهره گاو جهت سفید کردن موی سیاه مجرب دانسته اند و خوردن آب معصور فوق آن با قدری با درنج جهت اخراج جنین میت سریع الاثر و بدستور یک مثقال خاکستر آشیان آن که سوزانیده باشند جهت عسر ولادت موثر و سعوط زهره آن جهت سیاه کردن موی سر و ریش یوسف بغدادی گفته مخصوص بسفیدی قبل از وقت است و باید که در آن وقت شیر در دهان نگاهدارند که دندان سیاه نشود و طلای چشمهای آن با روغن زنبق بر ناف زنان جهت عسر ولادت مفید و چون در سالی دو بار بچه میدهد هر گاه در حین زیادتی نور قمر شکم بچه اول را بشکافند دو سنگریزه در آن ظاهر میگردد یکی یکرنگ و دیگری ملون چون یکرنگ غیر ملون آنرا در پوست گوساله که در حین زائیدن بدن آن گوساله بزمین نرسد یعنی نگذارند که بر زمین فرود آید بدست معلق گرفته و پیچ نمایند و پوست آنرا بگیرند و در آن بسته در گردن و یا بازوی صاحب صرع ببندند جهت رفع آن مجرب دانسته اند و سنگ ملون را چون در حریر سفید پیچیده با خود نگاهدارند باعث جاه و قضای حوائج گردد و امین الدوله گفته که سنگ ملون سرخ میباشد و تعلیق آن جهت دفع فزع موثر و گویند چون بچه آنرا با زعفران و امثال آن زرد کنند بنحوی که در حین رنگ کردن مادر و پدر او نه بینند جهت رفع زردی بچه خود سنگ یرقانرا با شیان خود آورند سنگ یرقان سفید و در بحر الجواهر لطیف ذکر یافت و چون سر ماده و نر آنرا هر دو با آتش سوخته در شراب قومیکه شراب میخورند بیندازند سکرنیاورد **خطمی** بفتح خاء معجمه و سکون طاء مهمله و کسر میم و یاء و بکسر خا نیز آمده اسم او بیونانی مشتق از اسم کثیر المنافع است **ماهیت** آن گیاهی است معروف و از انواع خبازی شمرده اند و گل آن سفید و سرخ و الوان مختلف و بهترین همه سفید و آنچه بگل باشد خطمی نیز نامند و نوع ارغوانی کبود و آنرا بهندی خیرو نامند **طبیعت** آن جالینوس سرد و تر دانسته و شیخ الرئیس گرم با عتدال گفته و تخم و بیخ آنرا در قوت مانند گل آن و از آن بسیار قویتر و تجفیف آن بیشتر و لطیفتر و دیگران معتدل القوی و مائل بسردی و تری دانسته اند **افعال و خواص و منافع آن** محلل و منضج و رادع و مرخی و ملین و گل آن ضعیفتر از تخم و برگ و ساق آن و ضماد برگ آن جهت اورام دماغ

و پیچ گوش و بهق و نفخ اجفان و التیام قروح و تسکین وجع اورام و تحلیل آنها و خنازیر و نضج خراجات و دمل و ورم پستان و مقعده و جراحات و حزاز و شکستگی اعضا و عرق النسا و مفاصل که همه از گرمی باشد و با روغن زیتون جهت گزیدن هوام و سوختگی آتش و با پیه مرغابی جهت درد مفاصل و عرق النسا و رعشه و باد و ئیه مناسبه و روغنها جهت ذات الجنب و ذات الریه و ضماد پخته آن با روغن بغایت منضج اورام حاره سریع الاثر و نطول آن جهت نرم داشتن موی و جلوس در طبیخ آن جهت ورم مقعده و انضمام فم رحم زنان عقیم مفید و تخم کوبیده آن جهت سنگ گرده و لعاب خام آن با شکر نیم گرم ممنوده جهت سرفه حار و رفع نفث الدم بسبب موت فایده کند و ضماد آن با سرکه بشرط آنکه در آفتاب بنشیند جهت رفع بهق و با روغن زیتون و سرکه جهت سموم حیوانی و چون بکبیر نذیک جمرو ازان با دو جرو خرما و با سرکه بشرند جهت تحلیل اورام بغایت مجرب و خائیدن آن جهت تسکین عطش و چون تخم آنرا با صمغ عربی مساوی الوزن طبخ نمایند و دست و پا را مکرر با آن بشویند جهت رفع تقشر جلد کف دست و پا نافع و طلای مطبوخ آن بر سم اسپ جهت رویانیدن آن و پوست بیخ آن بغایت ملین و قوی التحلیل و آشامیدن طبیخ سه درهم آن جهت رفع زحیر و قولنج و سده امعا و قرحه آن و اسهال صفراوی و حرقة البول و امعاء و رم آن و اسهال ردی و بدستور تخم آن جهت امراض مذکوره و با آب جهت عسر البول و تفتیت حصاة و فضلات خام مثانه و عرق النسا و شقاق عضلات و مضمضه بطبیخ آن با سرکه جهت درد دندان حار و چون بیخ آنرا کوبیده در لته بسته در آب گذارند و در زیر آسمان شب نگاه دارند چنانکه آب منجمد گردد طلای آن جهت رفع تشنج پلک چشم موثر و جهت سرفه حار و نفث الدم مجرب و طبیخ آن نیز همین اثر دارد و جلوس در طبیخ آن جهت تحجر مفاصل و صلابت اعضا و اغتسال موبدان مانع تشقق آن و نیز ضماد بیخ مسحوق مطبوخ آن با پیه خوک و روغن سوسن و آرد باقلا جهت تعقد مفاصل و تحلیل اورام صلبه نافع و حقنه بطبیخ آن جهت امراض امعای مذکوره و غیر آن و طلای طبیخ آن جهت گزیدگی زنبور عسل و با عسل جهت رفع مضرت گزیدگی هوام و حمول آن با پیه بط یا مرغابی و صمغ البطم جهت ورم رحم و انضمام فم آن مجرب مضر معده مصلح آن عصاره زرشک و عسل و رازیانه و گویند مضر ریه مصلح آن عسل است مقدار شربت از جرم آن یک مثقال و از طبیخ آن تا سی مثقال بدل آن خبازی و صمغ خطمی که در هنگام گرمی هوا از درخت آن میگیرند و زرد و سرخ رنگ میباشد جهت تسکین عطش و حبس بطن و قی صفراوی مجرب گفته اند

فصل الخاء مع الفاء

خفاش بضم خاء معجمه و فتح فاء مشدده و الف و شین معجمه بفتح خا نیز آمده و خفاش و وطواط و بفارسی شب پره و بشیرازی موش کور و بهندی چمگادر و در بنگاله چمگذری نامند **ماهیت** آن طائریست معروف بخلاف طیور دیگر چهار پا دارد و دو پا پیشتر مانند چهار پایان بچه بار یا ده میزاید و حیض می بیند و آبستن میشود و میزاید و شیر میدهد و پرواز مینماید مانند طیور و لیکن بال آن مانند بال مرغان دیگر پر ندارد بلکه پوستی است بالای اضلاع و غضاریف کشیده که آنها را حرکت میدهد و منقبض و منبسط میسازد و سیاه رنگ و بسیار ضعیف البصر است و لهذا روز بسبب روشنی و تابش شعاع آفتاب از آشیان خود برنمی آید و اگر آشیان آنرا خراب کنند و برآید غلیواج و کلاغ آنرا می گیرند و شب خصوصا شبهای ناقص النور بسبب تاریکی برمی آید و پرواز مینماید و در زائد النور کمتر برمی آید و از نجهت مرض روزکور را خفش و صاف آنرا اخفش مینامند **طبیعت** آن در سوم گرم و در چهارم خشک و حرارت گوشت آن کمتر از حرارت فضلات آن **افعال و خواص آن** آشامیدن مرقه پخته آن مسهل فضلات و زرد آب و دافع استسقا و درد ورک و طبخ آن در روغن زیتون و زنبق جهت فالج و رعشه و اوجاع مفاصل و ظهر و نقرس و تحلیل اورام بارده و در روغن کنجد جهت عرق النسا خصوصا چون گرم بمالند و طلای مطبوخ جهار نر آن در ظرف آهنی یا مسی با روغن زنبق که چون روغن خشک گردد باز روغن داخل نمایند تا جهار گرد و صاف نمایند جهت فالج قدیم و رعشه و ربو و نقرس و درد اعضا و منع اسقاط موی و منع بزرگ شدن پستان بغایت نافع و طلای جهار پخته آن در آب بر احلیل جهت رفع حبس البول و تقطیر و قطور آب مطبوخ آن در سوراخ قضیب و جلوس در طبیخ آن جهت فالج و استرخا و اکتحال دماغ آن با آب پیاز جهت نزول آب و با عسل جهت بیاض و چون خون آنرا بر عانه صبیان طلا نمایند موی نروید و چون بر پستان دختران بمالند بسیار بزرگ نگردد و اکتحال آن رافع غشاوه است و خاکستر آن جهت حدت بصر و جلای بیاض آن و چون در شراب اندازند رافع مستی آنست و طلاء زهره آن بر فرج زن جهت رفع عسر ولادت مجرب و رحال مالیدن دماغ آن بر اسفل قدم جهت تهییج باه و سرگین آن بسیار گرم و خشک تا چهارم و اکتحال آن جهت رفع بیاض و طلای آن جهت رفع قوبا و شیر آن نیز بسیار گرم و کریه الرائحه و بسیار جالی و با سمیت و یک مثقال آن کشنده و ربع و سهم آن مخرج حصاة و در سقوف آشیانه آنها چیزی یافت میشود منجمد سفید رنگ بمقدار بند انگشتی و کوچکتر و بزرگتر از آن متخلخل شبیه بقلی و سفید تر از آن و سوراخ و از طلای آن جهت قلع ثآلیل و ستردن موی از بدن و منع بزرگ شدن پستان و لیکن مقرح جلد است و بول آن نیز مانند شیر آن و حار و اذابه دهنده مواد و اکتحال

و مطبوخ آن جهت ... ورم

خفاش

آن جهت بیاض چشم و لبن آن نیز جالی بیاض و ناخنه است و لیکن هر دو مضر اند بچشم اجتناب بهتر از استعمال آنست گویند چون سر آنرا در زیر بالین شخص نهند که آن شخص عالم
بدان نباشد گذارند آن شخص را خواب نیاید و بدستور چشم و دل آن هم اثر دارد و دفن نمودن سر آن در برج کبوتران باعث جمعیت کبوتران است در آن و در سوراخ موش
باعث گریختن موشان است از آن خانه و تعلیق دل آن معین بر جماع و نیز گفته اند که چون میان خطاف و خفاش عداوت است و خفاش از بوی کرفس گریزان لهذا خطاف
کرفس را در آشیان خود می آورد جهت محفوظ بودن بچهای خود از آن و چون کردن نوع کبیره که بهندی با در نامند از بیخ قطع نمایند و کرا در جوف تنه آن گذارند قوت
باه بخشند و مالیدن مغز سر آن بر ذکر مقوی آنست **فصل الخاء مع اللام** * خل بفتح خاء معجمه و سکون لام مشدده بفارسی سرکه نامند ماهیت
آن از اکثر چیزها مانند انگور و مویز و خرما و انجیر و شکر و آب نیشکر و تاری و عسل و امثال اینها هر میوه آبدار و شیرین و از حبوب نیز مانند برنج وغیره ترتیب میدهند
و بهترین همه انگوریست که آب انگور را گرفته صاف نموده و یا بدون تصفیه با سفال عنب در خم خزفی و یا چینی که اندرون آنرا پیه مالیده باشند بجهت و بر یعسد رطل
از آن ده رطل سرکه جید ریزند و سر آنرا بپوشند و بگل بگیرند و در آفتاب و یا جای گرم گذارند تا برسد و یا آنکه اولا در آن سرکه نریزند و بگذارند تا خوب بجوش آید و خمر گردد
پس در آن سرکه و نمک بریزند و بگذارند تا برسد و ترش گردد و خل خمر عبارت از این است و یا آنکه خمر خود بخود استحاله یافته خل گردد و خل تمر یعنی سرکه خرما آنست که بگیرند
خرما را و بر هر ده رطل آن چهل رطل آب گرم شیرین صافی ریزند و در خم تازه مقیر و یا پیه آلود ریخته سر آنرا بسته در آفتاب گذارند یکهفته پس مالیده صاف کرده در ده رطل از آن
یک رطل سرکه جید و نیم اوقیه نمک ریزند و در خم کرده در جائی گذارند که آفتاب همیشه بر آن بتابد تا برسد و از آب نیشکر و تازه میوهای آبدار بسیار مانند آب انگور است و از مویز
و انجیر و شکر خشک کم آب و امثال اینها مانند خرما است و از شکر و عسل چنان است که در آب گرم حل نمایند و در هر ده رطل آن چهل رطل آب باشد و صاف نموده
در خم کرده در آفتاب گذارند تا بجوش آید پس صاف کرده سرکه تند کهنه و قدری نمک داخل آن نمایند و باز بگذارند تا برسد **طبیعت** آن انگوری آن مرکب القوی از
جوهر حار لطیف قلیل و جوهر بارد لطیف کثیر و در دوم سرد و خشک و گویند خشکی آن در سوم است و خرمائی و مویزی و انجیری و عسلی و بعض اینها قریب بدان
و عسلی گرم و تر و خشک تر از آن و بعضی کمتر از آنست و قوت قابضه آنچه در آن قبضیت باشد مانند خل متخذ از کمثری و تفاح و سفرجل و امثال اینها زیاده و خل مرکب
از سه جزو میباشد جزو حار ناری که قوت تفتیح و نفوذ آن از آن است و جزو بارد ارضی که قوت قابضه آن از آنست و جزو مائی رطب و این غالب بر همه است و از جهت
مرخی و مضعف اعصاب است **افعال و خواص آن** قابض و بسیار مجفف و سریع النفوذ و رساننده قوی ادویه باعضا و ملطف و قاطع اخلاط غلیظه
امراض الرأس طلا و نطول آن بتنهائی و یا با روغن زیت و یا روغن گل ممزوج با هم جهت صداع حار صداعیکه از آفتاب بهم رسیده باشد و از صفرا و یا بخارات
حار و یا حمام گرم و بدستور تر نمودن پارچه بدان و یا با سرکه که در گلاب جوشانیده باشند و یا بر بیش سر انداختن و بوئیدن آن بتنهائی جهت تفتیح سده
مصفاة و نزله حار و صداع گرم و تقویت دماغ حار و با ادویه مناسبه مانند روغن بادام و روغن گل و گلاب و آب خیار و امثال اینها جهت تسکین صداع
حار و سرسام و هذیان و بدستور بخور آن جهت امراض مذکوره و تفتیح سده خیشوم و همچنین چون بر آجر گرم و یا سنگ گرم کرده ریزند و یا سنگریزه و یا آجر گرم
کرده در آن اندازند و بخار آن را بگیرند چون یکوزن سرکه و دو وزن آن آب و قدری شکر در ظرف خزفی سر بسته که بر سر آن قمعی گذاشته و اطراف آنرا بگچ
آرد ماش مسدود کرده سوراخ قمع را بند کرده جوش دهند قدری پس بخار آنرا که سوراخ قمع را بگشایند که اندک اندک و بملایمت بر آید و بر ورم گلو و حلق
رسانند و بعد سه ساعت تجدید کنند از سه چهار مرتبه زائل میگردد انشاء الله تعالی العین لطوخ آن با عسل جهت کمنه زیر چشم و خون مرده تحت جلد
الاذن قطور آن جهت قتل کرم گوش و تسکین درد آن مجرب و بخور آن جهت دوی و طنین و ثقل سامعه و تفتیح سده مصفاة و باعث حدت سامعه الفم جو
یک اوقیه پیاز عنصل خشک او رق کرده در سرکه بجوشانند تا مهرا شود و یکهفته در آفتاب گذارند پس صاف نموده ناشتا هر روز دو درهم آنرا بیاشامند
جهت بدبوئی دهان که بمشارکت معده باشد نافع و مضمضه بدان با نمک جهت قطع خون بن دندان که کنده باشند با زاج سعید جهت تصفیه و جلای دندان
و جهت قطع خون لثه و سستی آن و با شبت جهت رفع تحرک اسنان و غرغره آن جهت منع سیلان فضول بحلق و خناق و سقوط لهاة و درد دندان و با زیره
و صعتر جهت تسکین درد دندان و قروح لثه و خوردن آن اندک اندک جهت رفع زلوی در حلق مانده و سرفه مزمن و نفس انتصاب که از گرمی باشد و خل جوز
که گردکان هنگامیکه مقدار بندقی بود و در سرکه اندازند و بگذارند تا برسد بدان غرغره نمایند جهت خناق و امراض مذکوره و بان انفع اعضاء النفس

خل

والغذاء والنفض خل عنصل جهت سرفه بارد وضيق النفس وامراض دماغي وطحال واستسقا وخوردن سركه جهت رفع تشنگي واعانت بر هضم وقطع نزف الدم اعضای
باطني وتحريك اشتها وكذا خل بلغم وسپرز وتقطيع صفرا وتفتيح سده با سائر ادويه سپرز ورساننده اثر ادويه بطحال مناسبت شي طعم سودا كه در طحال است
ومداومت آن ناشتا جهت قتل كرم معده وطعاميكه با سركه پخته باشند مانع سيلان فضولست بمعده السم قي كردن بعد خوردن كرم كرده آن جهت رفع
سميت ادويه قتاله وجمود خون وشير در معده وبا نمك جهت دفع ضرر فطر وسگ ديوانه گزيده خصوصا سركه انگوري وآشاميدن سركه انجير يا مويز يا توت
پنج كه در آن خيسانيده باشند جهت تحليل سپرز واستسقا وسركه كه در آن اندك مازريون خيسانيده باشند با عسل جهت استسقا ورفع برودت رحم والقروح
والاورام والجرب بحقنه بسركه گرم كرده با نمك بعد حقنه لينه جهت قروح امعا وقروح ساعيه وطلاي آن جهت منع انتشار قروح خبيثه وحمره وجمره ونمله
وجرب متقرح وبواسير وحبس قوت باه وورم ظاهري وباطني ومانع ورم جراحات تازه وخارش بدن وگزيدن حيوانات سميه وحاره وسوختگي آتش وبعد از طلاي
آن مانع قبول ماده است از هجا وحدوث نطول آن جهت گزيدن حيوانات سمي وجهت نزف الدم ظاهر وقطع سيلان آن وضماد انجيركه در سركه طبخ يافته باشد
جهت سوزش عضو وخشونت آن وباكبريت جهت نقرس وبا بذرقطونا جهت كبار مي كه دانه سال مانند مجرب بالتكرار بعمل وبا آرد جو جهت خناق وورم پستان
وبناگوش وسائر اورام حاره وباحرمل جهت خدر وكزاز ووجع مفاصل بارد وگرم جهت قشعريره وورم بارد وبخار آن كه بر سنگ گرم ريزند جهت بواسير ومصر ثيران
وسوداوي مزاجان وصاحبان امراض رئه مانند سرفه تازه وخشك وغير با ورياح غليظه ودرد مفاصل وضعف احشا وباه ورحم واعضاي عصباني وباه و[illegible]
ومبرودين ومداومت آن مورث استسقا وضعف بصر وزردي رنگ وخنازير وشنج ولاغري بدن مصلح آن شربتها وگوشت آب جرب وشراب سرخ غليظ ودر رفع ضرر
سركه شيريني وروغن بادام وادويه ضعيفة الحرارة ودر ضعف اعصاب عسل وادويه حاره ودر شنج لعابها مقدار شربت آن تا هفت مثقال بدل آن در بعضي
امور شراب ودر بعضي آب ليموست وگويند كه تا چهل تا طري مضر عصب نيستند **خلاف** بكسر خاء معجمه وفتح لام والف وفاء وبفتح خاء نيز آمده **ماهيت**
آن شامل بيد مشك وبيد بري وبيد موله است واز مطلق آن مراد بيد بري است كه صفصاف وبفارسي بيد ساده نامند درختان عظيم ورنگ چوب
آن سفيد اندك زرد وبرگ آن باريك وبلند تا لسبري وگل آن در ايام بهار بعد روئيدن برگ از شاخها وبعد برگها ميرويد زرد رنگ اندك خوشبو ودرازي
وبلند بقدر انگشتي وثمر آن مانند خوشه كه از ساق شاخهاي آن ميرويد ودر كتب بيد عبارت از آنست ودر اكثر مواضع يافت ميشود وقسمي از آن پيچك وبهترين آن
آن بود كه در كنار انهار روئيده باشد **طبيعت** گل آن در دوم سرد ودر اول تر وبرگ آن سرد وخشك وثمر آن در اول سرد وتر با اندك قوت قبضي ولذعي
وتجفيفي **افعال وخواص آن** ملطف ومقوي دماغ وقلب حار ومفتح سده جگر ورافع صداع ورمد وخفقان وتشنگي وضعف معده وتبهاي محرقه
وصفراويه وجميع امراض حاره وعرق شكوفه آن الطف از جرم شكوفه آن ودر افعال مذكوره اقوي از عرق برگ آن وجرم برگ آن قابض ورادع وعصاره آن
مسهل بلغم وصفرا وسودا وجهت صرع ومنع لرزتبها وتفتيح سده جگر ويرقان وصلابت سپرز وادرار بول وخناق رحم ومفاصل ونقرس وگزيدن عقرب
وادويه سميه وقطور آن در گوش جهت پاك كردن چرك آن بسيار مفيد وجلوس در طبيخ برگ وشاخ آن جهت رفع فساد اعضا بغايت موثر وخوابيدن
بر فرش آن جهت رفع حرارت كبد وقلب وثمر آن جهت ضربه كه بر حدقه رسيده باشد ضماد وجهت نزف الدم وبدستور ضماد برگ تازه آن وآشاميدن آن
جهت اسهال دموي وعرق آن جهت خفقان حار وحمي جدري وحميات حاره حاده وحمي دق وصمغ آن كه از برگ آن بيرون مي آيد جالي ومقوي باصره
وخاكستر چوب آن جهت نزف الدم وباسركه جهت ثآليل ونمله وورم پستان وورم اعضاي ظاهري وزخمهاي شري وآبله وا ورام حاره وبدستور ضماد برگ
تازه آن وجرم برگ آن قابض ورادع مضر شهي كاه مصلح آن گلاب وشكر مقدار شربت از آب آن هشت درهم تا بيست درهم كه با شكر بنوشند بدل آن ريباس ونيلوفر
آشاميدن آب برگ آن در قصر البادين ودر حرف الميم ذكر يافت وبهتر از آب كاسني وماء الشعير است جهت اكثر امراض وآشاميدن بيست درهم آن جهت رفع
سده كبد نافع وعرق آن در حرف العين وروغن گل آن كه بدستور دهن ورد ترتيب دهند بارد ومجفف ومنشف ومسكن صداع طلاء ومانع صعود ابخره حاره
وصوت جفن نيز شربا ودر سائر افعال قائم مقام روغن گل است **خلاف البلخي** بفارسي بيد مشك نامند ودر شام شاه بيد ودر روم بهراج **ماهيت**
آن درخت آن شبيه بدرخت بيد ساده واز آن كوچكتر وبرگ آن از آن نازكتر وعريضتر ودر طول كمتر وگل آن قبل از برآمدن برگ بهم ميرسد بقدر انگشتي وبلوطي

خلاف

خلاف البلخي

وبعضي شبيه بدست گربه و بران زغبهاي بلند و بر سر آن دانهاي ريزه و زرد و با اندك سرخي و بعضي مايل باندك سياهي و سفيدي و بسيار خوشبوي و هرچند زغبهاي آن زياده
و زردي آن غالب باشد خوشبوتر ميباشد طبيعت آن جالينوس سرد و تر دانسته جمعي در اول گرم و مائل بخشكي و قول جالينوس اصح است افعال و خواص آن ملطف
و مفتح سده خفيف دماغي و مقوي دل و دماغ و مسكن صداع كه از بخار مواد حاره باشد و ملين طبع و عرق آن در جميع افعال قوي تر از عرق بيد و بكلاب مقوي دل و دماغ و ملين
طبع و معين قوت باه محرورين و مقوي احشا و چوب برگ آن در افعال و خواص مصلح و قدر شربت مانند بيد ساده است و نطول آن محلل نفخ در هر عضو كه باشد و بوئيدن گل آن
و با عرق آن مقوي دماغ و محلل بادهاي غليظ و غرغره بعصاره برگ آن جهت اخراج زلوي در حلق مانده بدستور غرغره بطبيخ برگ آن و روغن شكوفه آن سرد و تر و مجفف و مسكن
درد سر حار و مانع صعود بخارات و خوردن آن مانع غليان خون بسيار گرم و بدل آن روغن گل و طريق عمل و بدل آن مثل روغن بنفشه است و چون با مغز بادام مقشر پرورده
نمايند مانند بنفشه و از آن روغن بگيرند الطف و بدل عرق آن نيلوفر است يا بيد ساده **خلد** بضم خا و فتح لام و سكون دال مهمله و آنرا ندامه و بفارسي موش كور
انگشت برگ و باصفهاني وازه سيانك و بديلمي كاميش و بهندي چهچوندر نامند ماهيت آن حيوانيست كريه الرائحه بي چشم و دم و پاهاي آن از موش كوچكتر
و خاكستري رنگ و گويند چشم آن زير پوست آنست و در زمينهاي نمناك ميباشد و پيوسته زمين را سوراخ ميكند و ريشهاي اشجار را ميخورد خصوصا پنج كندنا و
ولهذا چون كندنا و پياز را بر در سوراخ آن گذارند بوي آن بيرون آيد طبيعت آن بغايت گرم و با رطوبت و از سموم قتاله افعال و خواص آن خون و جميع
آن جهت رفع بياض چشم و اما جلد و خال و خنازير و طلاي دماغ آن با روغن گل قاطع رعاف و سيلان خون از هر موضع كه باشد و محلل اورام و خنازير و جهت برص
و بهق و قوبا و كلف و هرچه از بدن برون كند بعد از خون آن نيز همين اثر دارد و سر آنرا سوخته با زاج سفيد چون در گوش گذارند يا در بيني بدبوئي آن برود و از ...
و چون بر صاحب تب ربع بندند شفا يابد و طلاي آن جهت درد سر و بخور آن جهت عسر البول و سعوط زهره آن با آب برگ رطبه جهت رفع لقوه از مجربات شمرده اند
و تعليق آن بالاي آن جهت تب ربع و صرع و بآساني بيرون آمدن دندان اطفال و نداشتن دندان آن ميان جماعت موذي باعث تفرقه ايشان و همچنين در آتش انداختن
پيه آن **خلر** بضم خاء معجمه و فتح لام مشدده و سكون راء مهمله آنرا جلبان خوانند و بهندي متر كابلي ماهيت آن دانه ايست شبيه بكرسنه و گياه آن بقدر ذرعي و كمتر از آن
و برگ آن ريزه و گل آن مابين سفيدي و زردي و غلاف آن شبيه بغلاف باقلا و سفيد و پنج قسم ميباشد آنچه غلاف آن از باقلا كوچكتر و پوست آن غليظتر و عريض
و بسيار سفيد و دانه آن بقدر نخود و كوچكي آنرا جلبان ابيض نامند و آنچه دانه آن كوچك و پهن و اغبر جلبان اسود و بشيرازي مشو و بهندي كهساري و اهل ولايت
اروستان و نواح كرمان گونيان گرو خوانند و بسيار آنرا ميخورند و در موسم بهار كه هنگام رسيدن آنست خام ناپخته آنرا نيز ميخورند و آنچه مضاعف الغلاف و خشن و دانه آن
سفيدي و كوچكي و تدوير كمتر از اول است آنرا بنقه نامند و آنچه در غلافي قريب بباقلا و سياه رنگ و دانه آن مستدير و بزرگ و مائل بزردي و بسيار تلخ است و در مصر بسيله نامند
قسم پنجم رقيق الغلاف سفيد دانه و آنرا اقصاص نامند طبيعت همه اقسام آن در اول سوم سرد و در آخر دوم خشك افعال و خواص آن آشاميدن طبيخ آن
با عسل جهت سرفه و تصفيه ريه و درد سينه و تليين آن و تحليل اخلاط فاسده و دفع فضلات غليظه از امعا و ادرار نمودن شير و بول و حيض و ضماد آن جهت تقويت اعضا
و دولي و كلف و با عسل جهت تحليل اورام و بخور آن موجب جمعيت مور است در آن موضع و چون گاو بخورد فربه شود و مضر اعصاب و مولد سودا و نفاخ و ادمان خوردن آن
باعث لنگي و خوردن تر و تازه ناپخته آن دوار آورد خصوصا نوع اندك پهن مثلث شكل آن كه بهندي كهساري نامند مصلح آن شراب عسل قدر شربت آن تا ده درم
و نوع بري آن بغايت غليظ و مدر شير است **خلنج** بفتح خاء معجمه و لام و سكون نون و جيم ماهيت درختي است شبيه بدرخت گز و در چين و بلاد روس و هند بسيار
ميشود و برگ آن مانند برگ گز و گل آن كوچك سرخ و زرد و سفيد نيز ميباشد و ثمر آن مانند خردل و بنفش طبيعت آن در دوم گرم و خشك و شكوفه آن تندتر
و قوي تر از ساير اجزاي آن افعال و خواص آن شكوفه و برگ آن جهت گزيدن هوام ضماد او روغن شكوفه آن كه بدستور روغن بابونه و روغن گل كه در روغن كنجد
ريخته سه هفته در آفتاب گذارند جهت رفع اعيا و درد مفاصل و بدستور نشاره چوب آن و يكمثقال از تخم آن باعث حافظ دل از ضرر سموم و اكل و شرب در ظروف چوب
آن مانع خفقان است **فصل الخاء مع الميم** منه **خمان** بفتح خا و ميم و الف و نون لغت نبطي است و بعربي رقعا نامند و بيوناني اقطي ماهيت آن صنف دو
ميباشد كبير و صغير كبير آن شبيه بشجر و شاخهاي آن مائل بسفيدي و مانند ني مستدير و برگ آن مانند برگ گردكان و از آن كوچكتر و ثقيل الرائحه و در سر شاخها غنچه و گل
آن سفيد مائل بسرخي و ثمر آن شبيه بحبة الخضرا بنفش مائل بسياهي و در شكل مانند خوشه و در بو شبيه بشراب غليظ كرده كسيكه آنرا درخت هندي كه ثمر آن بل فل است

خلد

خلر

خلنج

خمان

ودر سر شاخي از عدد
تا پنج عدد و بر سر

افعال و خواص آن محلل و بسیار مجفف و ضماد برگ تازهٔ آن جهت التیام جراحات مفید و صغیر آن شبیه بگیاه و ساق آن مربع و پرگره و برگ آن شبیه ببرگ بادام
و مشرف الاطراف و از هر گرهی ثمر ظاهر و ثقیل الرائحه و قبهٔ سر آن شبیه بکمان کبیر و تخم آن مانند خردل و بیخ آن دراز بسطبری انگشتی و تیره و سرخ و از مطلق آن مراد خمان
صغیر است و مستعمل بیخ آن **طبیعت** آن در دوم سرد و خشک و سردی آن غالب باندک گرمی **افعال و خواص آن** رادع و مسهل اخلاط لزجه و بسیار
مجفف با قوت محلله آشامیدن آب طبیخ برگ و ساق آن جهت اسهال بلغم و مرهٔ صفرا و آب افشردهٔ آن و طبیخ بیخ آن بدستور و دو مثقال از سائیدهٔ بیخ آن جهت جبر
و کسر و دولی و سقطهٔ شدیده بسیار نافع و طبیخ بیخ آن با شراب جهت استسقا و گزیدن افعی و وجع مفاصل و تفتیح سده و مضمضه بدان جهت هلاکت کرم دندان و سعوط
آن سه روز جهت رفع سرخی چشم و جلوس در طبیخ آن جهت رفع صلابت رحم و باعث نرمی و تفتیح انضمام آن و اصلاح فساد حال آن و بدستور آشامیدن ثمر آن و طلای
پختهٔ ثمر آن بر موی جهت سیاهی و منع اسقاط آن و ضماد برگ تازهٔ آن با آرد جو جهت تسکین اورام حاره و سوختگی آتش و گزیدگی سگ و نوصیر و با پیه بز جهت نقرس و حمول
بیخ آن جهت مدد رحم و امراض مقعده و نوصیر نافع مضر ریه مصلح آن عسل مقدار شربت آن تا دو درهم **خماهان** بفتح خای معجمه و میم و الف و نون لغت فارسی است

خماهان

و خماهن نیز نامند و صندل حدیدی نیز **ماهیت** آن حجریست سیاه رنگ نر و ماده می باشد و حدید صینی جنس نر آنست و حجر الخمار جنس ماده آن و نر آن صلب
تر و تیره رنگ و سیاهی بران غالب و رنگ سائیدهٔ آن زرد و مانند زرنیخ **طبیعت** آن مائل ببرودت و در دوم خشک **افعال و خواص آن** پوشیدن
انگشتری آن مقوی دل و رافع وحشت تاریکی مکانها و تیرگی شب و نگاه کردن بدان جهت حفظ صحت چشم مؤثر و مادهٔ آن که آنرا حجر الخمار نامند نرم تر و رنگ سائیدهٔ
آن بسیار سرخ و مائل بسیاهی **طبیعت** آن سرد تر از نر آن **افعال و خواص آن** آشامیدن یکمثقال و نیم از سائیدهٔ آن جهت رفع خمار مجرب و ثابت
تبرید و تعریق مخمور و مهره و جنس آن جهت حل صفراوی و موی و درد چشم و تقویت عضویکه از ریختن مواد متاثر شود و جهت خفقان و ریاح غلیظه و دو درهم سائیدهٔ آن
جهت رفع درد شکم حادث از دوائی مسهل بغایت مفید و طلای آن جهت تحلیل اورام خصوصا ورم چشم و حکه و جرب و حرقت جفن مسدد و مصلح آن عسل مقدار شربت آن
تا یکدانگ **خمر** بفتح خاء و سکون میم و رای مهمله مراد از آن در شرع ما خمر العقل است یعنی آنچه که عقل را بپوشاند و در عرف مراد از مطلق آن شراب انگوری است و صنعت

خمر

آن بانواع میباشد از انجمله آنست که آب انگور را گرفته و صاف نموده در خمی که اندرون آنرا زفت یا قیر یا موم مالیده باشند کرده مدتی در آفتاب بگذارند تا بجوش آید پس
در سایه گذارند و یا خم را در سرکین است تا نصف دفن کنند تا برسد بجهت تصفیه و اضافه بهر چیزی تاثیر نماید مثلا غیر صافی با دوائی قابض مانند خردل بدون جوشیدن شیرین
و با زعفران مقوی دل و جگر و سر و آن زیاده و آنچه خم آنرا بعد از اندرون بزفت و یا قیر و یا موم بعد و کشته و بخور کنند و در آب انگور سعد و مصطکی و به شیرین و سیب قدری
داخل کنند و بعد از آفتاب که اشتش طرف آنرا در زمین دفن کنند ریحانی نامند و آنچه بر وی شش ماه نگذشته باشد مسطار و بفارسی ولانی نامند و چون آب انگور را بجوشانند
تا ربع آن بسوزد و در خم کنند آنرا جمهوری نامند و بیمزه غلیظ را فهوه و این قاطع باه است و شرابیکه از یکسال تا دو سال گذشته باشد عتیق نامند و دو ساله قوی
و بهتر و آنچه از دو سال زیاده تا چهل سال بر و گذشته باشد قدیم گویند و اولی آنست که بعد از جوشیدن اقل تا سه ماه نگذرد استعمال ننمایند و نیز آنرا اصناف
بسیار است از رقیق و غلیظ و حلو و حامض و مر و مز و قابض و احمر و اصفر و ابیض و اسود و خوشبو و بدبو و خوش آینده و کریه بد آینده و مشمش و مطبوخ و مدفون
و صافی و کدر و خفیف و ثقیل و حدیث و عتیق و متوسط میان آن هر دو و غیر اینها و چون اینها با هم ترکیب کنند قریب بشش صد صنف می شود و بهترین همه
متوسط العمر یکساله و دو ساله است سرخ مائل بزردی و خوشبوی معتدل القوام بین رقت و غلظت شیرین اندک تلخ آنست که ترش و بسیار تلخ و قابض نباشد
بحدیکه کام را بهم کشد و بدترین آنها بد رنگ کدر غلیظ القوام ترش مزه بسیار قابض بدبوی آنست خواه بدبوی آن بسبب احتباس ابخره و یا ترشی باشد و یا بسبب غیر
آن اسود قوی ترین همه زرد صافی معتدل القوام و بعد از آن سرخ معتدل القوام و ضعیف ترین همه سفید تازه نارس رقیق آن سریع النفوذ و غلیظ آن بطئ النفوذ
و سبز آن غلیظ و سیاه آن اغلظ و شراب خوشبو موافق همه امزجه و بدبوی آن ردی و عمر موافق و همه امزجه و بالجمله هر یکی را مزاجی و صورتی است صالح موافق مزاج
شخصی خاص **طبیعت** آن نیز بحسب الوان و طعوم و روائح و رقت و غلظت و تازگی و کهنگی و توسط و اعتدال مختلف می باشد در حرارت و برودت و رطوبت
و یبوست و بالاجمال عتیق آن در سوم گرم و در دوم خشک و قدیم آن در سوم گرم و خشک و مسطار آن در دوم گرم و تر و سرخ و خوشبوی آن که عبارت از ریحانی
است معتدل و مشمش ماه تا یکساله آن در دوم گرم و مائل برطوبت و نقوع آن که فهوه نامند از نبیذ **افعال و خواص آن** رقیق آن سریع النفوذ و مفتح سدد

غلیظ آن دیرهضم و کثیر الغذا و مقوی اعضا و فاقد و سرخ و خوشبوی آن که عبارت از ریحانیست بهتر از سایر اقسام و تفه آن یعنی قهوه موافق اکثر امزجه و لیکن مسقط
شهوت طعام و باه و مصدع و بهتر از آن زرد عتیق و سفید آن ملین و ضعیف و سیاه آن دیرهضم و مولد سودا و مطبوخ آن که جمهوری باشد غلیظ و مسخن
و منضج و مقوی عصب و مصدع و شیرین آن ثقیل و غذائیت آن غالب و ترش و شیرین آن یعنی میخوش آن ردی و مفسد هضم و مضر عصب و مورث توحش و تلخ آن
جالی و مفتح و هاضم و مدفون خم آن در زمین و یا برف و یخ که اصلا در آفتاب نگذاشته باشند و آفتاب با آن نرسیده باشد غلیظ و دیرهضم و معفن و مولد تبهای
مزمن و شراب کهنه صرف موذی اعضا و مورث سحج و ممزوج باعتدال آن مصلح حال بدن و با آب بسیار باعث سستی اعضا و استسقا و قبض با آن بهتر از همه
و حابس طبع و باعث خشونت سینه و باعث معده و قوی الحار و خوشبوی آن بسیار نیکو و لیکن مصدع و بدبوی آن موذی و مصدع و مورث امراض مهلکه
و مشمس آن یعنی شرابی که در آفتاب رسیده باشد و بعد از جوشانیدن بسایه نبرده باشند تند و سریع الانحدار و با تفریح بسیار و مولد تبهای حاره
و ثقیل آن دیرهضم و خفیف آن سریع النفوذ و قدیم کهنه آن حاد و مضر حواس و اعصاب و تازه آن نفاخ و دیرهضم و مورث امراض بلغمی و متوسط
آن معتدل و صاف آن مفتح و مدر و شراب تازه کدر تیره مولد ریگ و سنگ مثانه و سدد و گفته اند چون مراعات مزاج و سن و فصل و بلدان و وقت و زمان و مکان
و تدبیر سابق و نیکوئی ترتیب کرده شود شرائط لطیفه در کلیات کتب مرقوم و در اخلاق ناصری و غیرها مذکور است قلیلی اینجا ذکر می یابد فوائد بسیار بخشد از الجمله
ملاحظه اوقات است که در هنگام تشنگی مفرط و گرسنگی بسیار و سیری و غضب و تعب و حرکات قویه و هوای بسیار گرم و اواسط روزهای تابستان و نه بسیار
خصوصا بیکدفعه استعمال ننمایند بلکه بقدر لایق و در هر ماه یکمرتبه یا دو مرتبه و یا در هر هفته یکمرتبه برای استراحت ارواح و قوی و زیاده و بیشتر ازین تجویز نکرده
اند که مضر است و ملاحظه مکان که وسیع و مرغوب و خوش آب و هوا و معتدل و در آن آب جاری و گلها و میوهای خوشبو باشد و اسباب سرور و فرح و نغمات
و مغنیان و محبوبان دلکش خوش الحان و عطریات و بخورات مطیب لذیذ و رفیقان عاقل فهمیده و صاحبان هوش و اخلاق حمیده در آن جمع باشند
و شیخ عمر خیام مجمل شروط آنرا درین رباعی درج کرده **رباعی** گر باده خوری تو با خردمندان خور یا با صنمی لاله رخی خندان خور بسیار مخور و رد
مکن فاش مساز اندک خور و گهگاه خور و پنهان خور با مراعات این شرائط خمر حفظ صحت بدن مینماید و بدن را گرم و قوی و فربه و فکر و ذکر و عقل و حواس
و اخلاق را جید و ذکی میکند و شجاعت سخاوت و فرح و نشاط می آورد و بخل و ظنون فاسده و خیالات ردیه و امراض دماغیه مانند مالیخولیا و جنون و وسواس
را برطرف میکند و رنگ رو را نیکو و صافی میسازد و دماغ و دل و جگر و معده و اعضای اصلیه را همه تقویت می بخشد و هضم را نیکو کند و اشتها می آورد و نفوذ میفرماید
بسیار بقا و هضم کبد بیرا نیز تقویت می بخشد و نفوذ میفرماید کیموس را در عروق کبار و فضول را بتحلیل میبرد و اخراج مینماید غلیظ آنرا ببراز و لطیف آنرا ببول و الطف
را بعرق و بخار و صفرا را ببول و عرق و بلغم و سودا را ببراز و تفتیح سدد و ازاله رعشه بلغمی و شهوت کلبیه و ضرر سموم و جبن یعنی ازاله زرد آب شکم و ترهل و پیری
و هوایی و بایی و امثال اینها مینماید و خوردن آن بقدر ربع رطل با آب سیب و گوشت آب بی چربی جهت غشی و بیهوشی مجرب و در ضمادات و اطلیه جهت
تحلیل سودا و نفوذ فرمودن و بدرقه شدن قوت ادویه موثر و بالجمله نفع جزئی بدنی و دنیاوی آن در اکثر امزجه مبین و ثابت است بنص قرآن مجید که در باب
خمر و میسر وارد شده که فیه منافع للناس و اما گناه و ضرر اخروی و دنیوی آن از پوشیدن عقل و عدم تمیز میان حسن و قبح اشیا و بی اختیار شدن
و معاصی و قبائح بسیاری از صاحب آن بعمل آمدن بزرگتر و بیشتر از آن است که به بیان آید و لهذا در همان آیه شریفه میفرماید و اثمهما اکبر من نفعهما و در آیه کریمه دیگر
آنرا رجس و عمل شیطان خوانده و جناب مقدس نبوی صلی الله علیه و آله آنرا ام الخبائث فرموده اند همین کافیست در مذمت و ضرر آن و در مقدار شرب آن
اختلاف بسیار است تا شش صد درهم تجویز کرده اند و لیکن در ده مثقال و جالینوس و شیخ الرئیس اختلاف مقدار را بحسب امزجه واگذاشته اند و در محرور المزاج
قدریکه بدرقه طعام شود و رفع تشنگی کند و بحد سرور و نشاط مفرط نرسد که بی اختیار سازد و از صنف سفید رقیق و زرد و سرخ و ممزوج باشد و در معتدل المزاج
و مبرود بقدر نهایت سرور و غیر ممزوج و در قوی الابدان و صاحبان خلط غلیظ قدریکه بحد طرب رسد و ثقل و خواب آورد و سبب سکر و مستی آن متغیر شدن
حواس است برسیدن بخارات پی در پی بدماغ پیش از تحلیل آنچه اول صعود نموده و لهذا ضعیف الدماغ مرطوب زود مست میگردد و قوی الدماغ یابس دیر
بسبب تحلیل بخارات و درین قدری بیشتر از آن و باعث سرور و فرح آن کثرت روح حیوانی و انبعاث و انبساط آنست تدریجا از باطن بظاهر و باعث

شجاعت و سخاوت و خوبی ادراک صاحب و نیز همین جهت است و بدانکه در هر مزاج خمر محرک خلط غالب و ظهور آثار آنست مثلا کثیف الاخلاط را باعتدال و کریه و لطیف الاخلاط را سبب
خنده و سرور صاحبان اخلاط حاره را موجب غضب و تهور و اخلاط بارده رطبه و یابسه را علت سکوت و نرم و خوف بجا خطه شرائط مضار آن زیاده از
منافع آن زیرا که سبب موت فجاة و خناق و امراض دماغی مانند صرع و سکته و لقوه و فالج و رعشه و سرسام و جنون و امثال اینها و ضعف قوتهای دماغی
و حیوانی و طبیعی و اعصاب و درد چشم و امراض گوش و خیشوم و دهان و زبان و دندان و ضیق النفس و خفقان و فساد هضم و اسهال دموی و ورم جگر و سپرز
و استسقای غیر قابل العلاج و بطلان شهوه باه و اورام خطرناک و آکله و جوششها و تبهای مرکبه و محرقه و غشیه و تولید سنگ گرده و مثانه و حرقة البول و
امثال اینها است و از جمله مضرتی که عاجل و سهل العلاج است خمار است که با قلق نفس و ضیق آن و برد اطراف و حرارت آن و قشعریره و تهوع و تکسیر بدن
و سنگینی سر و اضطراب و تشویش خواب و عوارض هولناک میباشد و مضرتهای عاجل بدنی را اکثر علاج نمیباشد و مستعملین آنرا چون بیکدفعه ترک نمایند امراض ردیه
سوداویه و ضعف هضم و زلق المعده و الامعاء و فساد حلق و لون و غیرها بهم میرسد اما تدبیر دفع خمار آنست که بخواب طولانی روند و حیله جویند در تنویم
بمالیدن دست و پا و بحمام بردن و آب نیمگرم بر سر او ریختن و از حمام برآوردن و استراحت فرمودن پس اگر باین تدبیر تخفیف یافت بهتر و الا باز بحمام معاوده
نمایند و خواب فرمایند و اگر بعض اعراض قوی باشد مانند صداع و تهوع و قی مکرر قی فرمایند بسکنجبین و آب نیمگرم پس شربت نارو به و یا ریباس یا لیمو تناول
طبع نیشابوری بخورانند و هرگاه اراده خوردن طعام نمایند شوربای جوجه مرغ و آبغوره مطیب بنعناع بخورند و بعد از رفع صداع اگر سر و پیشانی و صدر
گرم باشد اطلیه بارده استعمال نمایند و از جنس چیزهائیکه عادتا خمار را میشکند جلاب با آب یخ و برف و فقاع و ماء الجبن و ربوب فواکه حامضه و عصاره مفید است
بدانکه خمر حار بسیار مضر و مهلک است و نصاری که اکثر شارب خمر اند منکر خمر بسیار حار اند و میگویند اگر مردم بدین منوال خمرهای حار را مینوشند بنوشند احتیاج هیچ و با طاعون
نیست خود بخود هلاک میشوند طورخه دن خمر نصارا موافق حکمت دارند لهذا با آنها نفع می بخشد **خمیر** بفتح خا و کسر میم و سکون یاء مثناة تحتانیه و را مهمله بعربی عجین
و بفارسی خمیر ترش و خمیر مایه و بهندی ماوا نامند **ماهیت** آن آرد گندم است که با روغن کنجد و یا روغن زیتون و یا روغن گاو میش و یا بز و یا گوسفند
و شیر و ماست سیری که باشد سرشته بگذارند تا ترش و بدبو گردد و قدری از آنرا داخل خمیر نان می نمایند تا برآید و فطیر نماند **طبیعت** آن مرکب القوی در دوم
گرم و خشک **افعال و خواص آن** ملطف و جالی و محلل و جاذب از عمق بدن و با نمک بسیار محلل اورام بارده خصوصا اورام اسافل قدم و ازاله اوجاع
آن و منضج و مفتح دماميل و مسکن درد دندان و سی مثقال آبیکه در آن خمیر مایه کم نمک بقدر چهار مثقال حل نموده باشند با چهار دانگ طباشیر و مثل طباشیر سکر
و یکدانگ زعفران جهت رفع خمار و تشنگی و تب التهاب مجرب چون دو مثقال سرکه نیز اضافه کنند جهت اسهال صفراوی و خراقی مفید و چون با مجموع
نعناع و کنجد و خردل سائیده و در نسخه دیگر نصف جزو خردل است شش چندان مجموع خمیر مایه اضافه نموده در ده مثل همه آب بجوشانند تا بنصف رسد پس صاف
نموده بالمناصفه وزن آن عسل بقوام آورند جهت تقویت هاضمه بمرتبه ایست که صبر نتوان کرد و منقی معده از اخلاط محترقه و دافع بلغم و مشهی است و هرگاه بعد از معاجین
با هیلیه بلافاصله بنوشند بغایت سریع الاثر و غرغره محلول آن در آب با ربع آن روغن بنفشه جهت ورم حلق و ضماد آن با حنا و روغن و نمک جهت تحلیل صلابات
عظیم ما بوسه مجرب و چون خمیر مایه را کوبیده با آب نارشیرین و امثال آن بسرشند قایم مقام حمر و الملح المکتوم است **المضار** مضر سینه علیل **مصلح** آن کتیرا **مقدار**
شربت آن تا سه درهم است **فصل الخاء مع النون** **خنثی** بضم خاء معجمه و سکون نون و فتح ثاء مثلثه و الف لغت سریانی است و اهل مغرب
آنرا برواق نامند **ماهیت** آن گیاهیست شبیه باشراس که بفارسی سریش نامند و گویند نوعی از آنست یوسف بغدادی نوشته که غلط کرده کسیکه بیخ
آنرا اشراس دانسته بلکه غیر آنست برگ آن شبیه بکندنا و از آن لطیفتر و ساق آن قریب بذرعی و نرم و بر سر آن گل سفیدی شبیه ببلوط و بیخ آن مستدیر و
طولانی مانند بیخ سوسن آزاد و از آن بزرگتر و طعم آن تند و تخم آن در شبه مانند تخم پیاز و قوت آن تا چهار سال باقی میماند **طبیعت** آن در آخر دوم
گرم و خشک **افعال و خواص آن** مسخن و تند و با قوت مجففه و محلله و ملطفه و جابر کسور و محلل ریاح و اورام انثیین و مفتت حصاة و رافع قروح باطنی و یکدرهم
آن مدر بول و حیض و دو درهم آن جهت درد پهلو و سرفه و سستی عضل نافع و کل تمر آن ملین طبع و با شراب جهت گزیدن عقرب و هزارپا و خوردن اندک از آن جهت
تسهیل قی و سه مثقال آن جهت نهش هوام و باید که برگ آنرا بران ضماد نمایند و خوردن ساق تازه آن جهت یرقان خصوصا چون با سرکه و روغن زیتون

پخته باشند و آب آن با سفیدی تخم مرغ جهت سوختگی آتش و با کوکرد جهت قوبا و با آرد ترمس جهت خارش بدن با مداومت بران و بیخ آن در افعال قویتر از آن است العین چون بکوبند تازهٔ آنرا و آب آنرا بگیرند و با شراب کهنه شیرین و تلخ و زعفران مخلوط کنند و طبخ نمایند اکتحال بدان جهت ازالهٔ رطوبات چشم و سلاق و تسکین حرقت آن لا دن و قطور آب تازهٔ آن بتنهائی و یا با کندر و عسل و شراب و مرهم گرم نموده در گوشیکه ازان چرک آید الفم چون در گوش مخالف جهت تسکین دندان و وجع و بدستور چون با زیت طبخ نمایند و در گوش مخالف دندان درد ناک نیمگرم بچکانند و چون بیخ آنرا مجوف کنند و دران زیت کنند و بر آتش گذارند تا جوش خورد و قطور آن در گوش جهت تسکین وجع آن و ثقل سامعه و طلای آن جهت تشقق اطراف عارض از سرما و سوختگی آتش و ضماد آن بتنهائی بر دندان آسیا مسکن وجع آن و از خواص آنست که چون آنرا با سرکه سائیده برابهام جانب ضرس درد ناک ضماد نمایند درد آنرا تسکین دهد و ضماد آن با عسل بر شکم مستسقی نافع و ضماد پختهٔ آن با درد شراب جهت قروح خبیثه و وسخه و اورام پستان و خصیه و خراجات و دما میل و جراحات چرکدار و مخلوط آن با شراب جهت ابتدای ورم حار غلیظ و چون بسوزند و با بعضی ادهان مخلوط کرده داء الثعلب را با پارچه پشمی خوب بمالند و بدان تدهین کنند موی برویاند و لطوخ بر بهق ابیض بعد مالیدن آن بپارچهٔ خشنی در آفتاب نافع مضر گرده مصلح آن مصطکی مقدار شربت آن تا سه درهم بدل آن در باد شقاقل و در سموم سفیل است **خندروس** بفتح خا و سکون نون و فتح دال و ضم را مهملتین و سکون واو و سین مهمله و آنرا خالاون نیز و بفارسی ذرهٔ مکه و بعربی حنطهٔ ارومیه و در شکاربن گندم مکه و بهندی جوار نامند **ماهیت** آن ثمر نباتی در خوشه و دانهای آن متصل بهم و الوان می باشد زرد و سرخ و سفید اما سفید آن بسیار و بقدر دانهٔ نخود و بزرگتر ازان و خام آن با عفوصت و رسیدهٔ آن شیرین طعم و برشته کرده میخورند و سائیده آرد کرده ازان نان ترتیب میدهند شیرین لذیذ میباشد گرما گرم آن و نبات آن شبیه بنی فارسی و شکر و در زد و بزرگ **طبیعت** آن مائل بحرارت و در دوم خشک و گویند معتدل در حرارت و برودت **افعال و خواص آن** محلل بلغم و خون جلد و قابض طبع و ثقیل النفخ و نفاخ و غذائیت آن غالب تغذیه با آن جهت دفع سل و اسهال نافع و غذائیت آن از برنج زیاده و از گندم کمتر و ضماد پختهٔ آن با سرکه جهت جرب متقرح و تشقق و تقشر ناخن و مضموغ آن جهت تقویت نور بصر و گزیدن جانوران سمی و حقنهٔ طبیخ آن جهت قرحهٔ امعاء مدل آن ذرة است **خندریقون** بفتح خا و سکون نون و کسر دال مهمله و سکون یاء مثناة تحتانیه و ضم قاف و سکون واو و نون و خندریقون نیز آمده **ماهیت** آن شرابی است که از ادویه و خمر ترتیب میدهند و از تراکیب اطبای فرس است و معنی آن شراب بری است و بیونانیان نرسیده و لهذا در کتب ایشان ذکر آن نیست و نسخ آن متعدد و مختلف است و بالجمله در قرابادین بتفصیل ذکر نموده شده **طبیعت** آن در دوم گرم و در آخر آن خشک **افعال و خواص آن** مولد خون صالح و مقوی هاضمه و مفتح سدهٔ جگر و معده و طحال و سرخ کنندهٔ لون بدن و اوهان آن فربه کنندهٔ بدن و مزیل امراض عسر العلاج و قاطع حمی ربع و هر گاه تریاقیت عظیم مطلوب باشد قدری با زهر حیوانی بعد سرو شدن ترکیب آن دران داخل نمایند **خندریلی** بفتح خا و سکون نون و فتح دال و کسر را مهملتین و سکون یاء مثناة تحتانیه و کسر لام و سکون یا و آنرا العقید خوانند **ماهیت** آن نوعی از کاسنی بری است و شبیه بدان بسیار تلخ و ساق و بیخ آن باریکتر ازان و گل آن زرد مائل بسرخی و بر شاخهای آن صمغی متکون میگردد مانند مصطکی بقدر باقلا و بسیار چسپنده و قوت آن تا یکسال و قوت صمغ آن تا هفت سال باقی میماند **طبیعت** آن مجفف تر از کاسنی بری است بسبب تلخی آن **افعال و خواص آن** خوردن دو مثقال آن با شراب و بدستور ضماد آن جهت گزیدن افعی و آب آن که با شراب طبخ دهند جهت قطع اسهال و طلای آب برگ آن جهت قطع بواسیر و چون کیاه آنرا با بیخ بر کنند و با عسل قرص سازند و با آب نطرون که بورهٔ ارمنی است طلا کنند جهت بهق موثر و صمغ آن در سوم گرم و خشک و مفتح سده و مفتت حصاة و محلل ریاح و قطور آن در چشم با آب کاسنی جهت ازالهٔ سبل و طلای آن جهت ازالهٔ شعر منقلب و بر جراحات جهت بردن گوشت زائد آنها و فرزجهٔ آن با مرصاف که لته بدان آلوده بقدر زیتونی حمول نمایند جهت گشودن حیض و اسقاط جنین بغایت موثر و آشامیدن دو درهم از بیخ آن با شراب جهت گزیدن عقرب نافع و بدستور ضماد آن و صورت سحج و قرحهٔ امعا مصلح آن نشاسته مقدار شربت آن تا یک دانگ **خنزیر** بکسر خا و سکون نون و کسر زای معجمه و سکون یاء مثناة تحتانیه و را مهمله بفارسی خوک و گراز و بترکی دونقوز و بهندی براه و سور نیز و بفرنگی کرنیکول نامند **ماهیت** آن حیوانیست معروف و بسیار کثیف و نجاست خوار و بدهیات و گویند گوشت آن اعدل و بهترین لحوم حیوانات

خندروس

خندریقون

خندریلی

خنزیر

وحشی است و اصلی ندارد و در طعم شیرین و فرقی از گوشت انسان ندارد و اکثری از فرق غیر اسلامی آنرا میخورند و قبل از ظهور نور اسلام گوشت آنرا در بازارها می‌فروختند و بعد از ان در زمان اهل اسلام حرام و بیع آن ممنوع و موقوف گردید **طبیعت** آن در اول دوم گرم و در سوم تر **افعال و خواص آن** مفتح سدد و مسمن بدن و گویند موافق ترین لحوم است بمزاج انسان و همه آن بعد از انهضام جزو بدن میگردد و گویند مولد اخلاط غلیظ لزج است و مورث مرض شدید و صداع مزمن و داء الفیل و اوجاع مفاصل و فساد عقل و معده و زوال مروت و غیرت و حمیت و باعث مختنثی است مصلح آن خمر از قبیل علاج فاسد بافسد است و شکر و فانیذ و امثال اینها نیز بحسب سن و قدر و مزاج مستعمل آن در قوت … نیز گفته اند و آشامیدن کعب نر خشک سوده آن بقدر دو مثقال با شراب جهت گزیدن هوام و طلای آن با عسل جهت برص مجرب دانسته اند و کمثقال آن که در احراق بحد سفیدی رسیده باشد جهت تحلیل نفخ امعاء و مغص مزمن نافع و بول خوک وحشی جهت سنگ مثانه نافع و در سایر افعال مانند بول گاو است و سرگین خشک آن با آب یا شراب جهت نفث الدم سلبه و رفع درد پهلو و ضماد آن با سرکه جهت سستی عضل با موم و روغن جهت التوای عصب و قطور زهره آن جهت قروح اذن و عصاره آن و قطع بواسیر و ثآلیل و فلفل جهت رویانیدن موی سر اقرع و حقنه پیه آن جهت امعاء و ضماد آن جهت درد رحم و مقعده و سوختگی آتش سرما و برف زدگی و پیه کهنه آن که بر آن گذشته باشد طلاء و مسخن و مغسول آن با شراب ممزوج نمودن با خاکستر یا آهک جهت اورام حاره و شوصه و از جالینوس منقول است که بانمک آن با موسیای رفع کرمی سامعه میکند اگر چه ماده او باشد و تمریخ موضع تشنج به پیه آن نافع و دستور دملی و خنازیر را و خون آن در جمیع افعال مانند خون انسان است و طلای آن جهت کوچک نمودن پستان و شیر منعقد و ران و اورام بالخاصیت مفید و ذرور استخوان سوخته آن رافع بواسیر و آشامیدن سم سوخته آن قاطع سلس البول و موی سوخته آن بارفت احراق یافته باشد با روغن گل مجفف قروح مرتفع العلاج است و پوست آن گریزانند پشه است **خنفساء** بضم خای و سکون نون و فتح فا و سین مهمله و الف بفارسی جعل و خزدک و بهندی گبرولا نامند **ماهیت** آن دابه ایست کوچک سیاه و در پای دیوارها و خاکروبها و سرگینها بهم میرسد و اصناف از پردار و بی پر و بزرگ و کوچک شالی و بری میباشد بری آن بزرگتر از اهلی و بری پردار آن قویتر از اهلی بی پر آن **طبیعت** آن در دوم گرم و خشک **افعال و خواص آن** آب منقوع آن بقدر یک کتب مسهل اخلاط معدی و معوی و کبدی و جهت استسقا مجرب دانسته اند السیتن شکافته آن بر موضع عقرب گزیده جهت رفع سمیت آن و اکتحال رطوبتیکه از قطع دنباله و فشاردن آن ظاهر میشود جهت تقویت بصر و رفع غشاوه نافع بولس گفته اکتحال جرم مسحوق جعلیکه در تنور خبازی بهم رسد جهت درد چشم مجرب و گفته چون پرده عقب سر آنرا بردارند و رطوبتیکه ظاهر شود بنهند … و سعفی بگیرند بقدر سه مثقال و فتیله باریکی بقدر سوراخ احلیل ساخته بآن رطوبت آلوده در احلیل گذارند و باقی را بر عانه و گرد خصیه و اطراف آن طلا نمایند در ساعت حبس بول و سلس آنرا بگشاید و مجرب است و اکتحال آن جالی غشاوه و ظلمت بصر و ضماد آن رافع قروح ساق و قطور روغن زیتونیکه در آن جوشانیده باشند مسکن وجع گوش در ساعت و طلای آن جهت تحلیل خنازیر و بواسیر و از خواص آنست که چون در جوف نی گذارند بر ان می بندند رافع اثر ولادت است و چون در ورد احمر گذارند و در آن دفن نمایند مرده گردد و بمیرد و چون در سرگین دفن نمایند زنده و بالیده شود و چون همراهی آنرا در برج کبوتران گذارند باعث جمعیت کبوتران در آن گردد و چون هفت عدد آنرا در زیر طاس مس سرخ قائمی نگرده حبس کنند موجب باریدن باران و برودت هوا است و بخور شکوفه خیار و آب مطبوخ آن کشنده آنست **خنکات یزدی** قسمی از نبیذ ارزن است که بهندی بوزه نامند و در قرابادین ذکر یافت **فصل الخاء مع الواو** **خوخ** بفتح خاء معجمه و سکون واو و خای معجمه بفارسی شفتالو و بهندی آرو نامند **ماهیت** آن معروف و دو نوع میباشد انچه پوست آن نازک و نگار رنگ سفید و سرخ و سبز و زرد و مرغب و از گوشت آن جدا گردد آنرا هلو نامند و غیر آنرا شفتالو گارد و بهترین آن هلو بزرگ شاداب لطیفست که گویا آب منجمد است و تلخی و حموضت آن غیر محسوس و بی جرم و خوشبو باشد بخلاف شفتالو و شفتالو نیز دو نوع است لطیف شاداب و غیر لطیف شاداب و همه اجزای درخت آن تلخ میباشد از برگ و گل و صمغ و تخم **طبیعت** آن در دوم سرد و تر و بعضی در اول سرد گفته اند و سردی و تری هلو از شفتالو زیاده **افعال و خواص آن** ملین و مسکن بخارات حاره یابسه و تشنگی و غلیان دم و صفرا و جهت تبرید دماغ و ترتیب مزاج سوداوی که از احراق باشد و تبهای صفراوی خالص و دموی و رفع بدبوی دهان و در امزجه حاره معین باه مشتهی طعام و …

خنفساء

خنکات یزدی

خوخ

آب بید آنرا یکشب بگذارند تا درد آن ته‌نشین و صاف گردد و صبح صاف آنرا بقدر نیم رطل با شکر و یا ترنجبین و یا شیرخشت در اسهال لینها بیاشامند اسهال
صفرا نماید و جهت دفع اخلاط سوخته حاده و نافع مضر مرطوبین و اعصاب سریع التعفن و مورث تبهای عفن هرچند بعد از یکماه و یا زیاده باشد مصلح آن عسل و مربای
زنجبیل و شقاقل و کاروی غلیظ و دیر هضم و با قوت قابضه و نفاخ و مورث قولنج خصوصا خام آن و قلع آن بدستور و خشک کرده آن قابض و بغایت دیر هضم
و چون هضم یابد کثیر الغذا و مانع سیلان فضول بمعده بود و دو اوقیه آشامیدن دو دانگ آب برگ آن و بدستور شکوفه آن با شکر جهت کشتن کرم معده و حب القرع
بسیار موثر و طلای آن بر ناف دافع کرم شکم و بر بدن بعد از نوره و خشک آن نیز جهت دفع بدبوئی آن و ضماد شکوفه آن با آب کرنب جهت قطع ثالیل و ابن
رضوان تصحیح نموده که یکدانگ شکوفه آن اسقاط جنین زنده می نماید و روغن دانه آن جهت درد گوش که می تقطیر سده آن و درد و بواسیر و خائیدن مغز آن جهت
رفع کندی دندان و یکدرم از استخوان دانه آن جهت اسهال مجرب و چون دانه آنرا در آتش اندازند تا بسوزد پس مغز آنرا برآورده سائیده بر بثوری و جربی که بر بدن
اطفال و پس گوش ایشان برمی آید بمالند سریع الاثر و مجرب است خوص بضم خاء معجمه و سکون واو و صاد مهمله اسم عربی است برگ درخت خرما و برگ درخت مقل و
نارجیل و امثال آنرا که دراز و باریک باشد شامل است خولنجان بفتح خاء و سکون واو و کسر لام و سکون نون و فتح جیم و الف و نون و آنرا خسرو دارو و بترکی قرغات
و بهندی کلنجن نیز نامند ماهیت آن بیخی است سرخ تیره پرگره تند طعم تند بو و لذیذ با حدت و آنچه بتحقیق رسیده بیخ درخت تنبول است که بهندی پان نامند
و درخت آن کهنه سال خورده باشد و منبت آن بلاد هند و بنگاله است و غلیظ پرگره آنرا صینی و باریک صلب آنرا عقاربی نامند و این بهتر از اول است و قوت آن تا هفت
سال باقی میماند طبیعت آن در آخر دوم گرم و خشک و گویند در سوم افعال و خواص آن مقوی معده و جگر و هاضمه و باه و اعضای باطنی و کاسر ریاح
و ماسک بول و جهت صداع صرعی بلغمی و تصفیه صوت و سرفه رطوبی و رفع بدبوئی دهان و خوشبوئی آن و دردهای بارد بلغمی و درد کمر و کسر ریاح و آروغ ترش و رفع قولنج
و برودت گرده و وجع آن و خنازیر و سرطان و عرق النسا نافع و نگاهداشتن اندکی از آن در زیر زبان رافع سستی آن و باعث سرعت تکلم اطفال و موجب شدت
انعاظ و یکدرم سائیده آن با یک اوقیه شیر بز تازه دوشیده جهت تحریک باه مجرب و طلای آن با آب و یا روغن زیتون و یا یاسمین زائل کننده کلف است مجرب مضر
و حجاب سینه و صداع محرورین مصلح آن صندل و طباشیر و گوشت آب مرغ فربه و انیسون حابس بول و مصلح آن کثیرا مقدار شربت آن تا یکمثقال و نیم و بدل آن و احلیتی کبابه
است جوارش خولنجان و نسخه آن در قرابادین مذکور شد و عرق آن بسیار لطیف و محلل ریاح و در رساله افعال الطف از اصل آنست و دستور گرفتن آن مانند عرقهای دیگر

است فصل الخاء مع الیاء المثناة التحتانیه خیار شنبر بکسر خاء و فتح یاء مثناة تحتانیه و الف و راء مهمله و فتح شین معجمه و سکون نون و فتح باء موحده و سکون راء
مهمله معرب خیار چنبر فارسی و بهندی املتاس و کرماله و کردالة و بسیال الاتهی نامند ماهیت آن ثمر درختیست در بزرگی تا بقدر درخت گردکان و برگ آن کوچکتر از آن
و اطراف آن تند و چوب آن خالدار و گل آن زرد و شبیه بگل یاسمین و ثمر آن دراز تا بقدر ذرعی و باریک بسطبری ابهامی زیاده بران و در جوف آن پرده های خشبی بر
طول بسیار چسبیده بهم که آنرا عسل خیار شنبر نامند و پرده ها را فلوس آن و در بین هر پرده تخمی اندک پهن صنوبری شکل سفید مائل بزردی و متعلق عسل آنست و آن
شیرین طعم و مزه اندک بو است بهترین آن سیاه براق رقیق القشر رسیده قوی بسیار عسل شیرین کم بوی آنست و باید که در هنگام احتیاج قلم آنرا اندک بآتش گرم کرده
شکسته عسل آنرا از آن جدا نمایند و با روغن بادام چرب کرده استعمال کنند بکه خواهند زیرا که اگر بیشتر اخذ نمایند ضعیف میگردد و قوت آن طبیعت آن در اول گرم و تر
و گویند معتدل در گرمی و تری افعال و خواص آن ملین سینه و طبع و مسکن حدت خون و منقی عصب و محلل اورام حاره دهان و حلق و احشاء و غیرها و مسهل برفق و بغایت حتی
بان حامله و اطفال را مناسب و مجوز است و اسهال آن بجذب لزوجتی است که دارد و با ادویه مناسبه هر خلطی مسهل آن و لیکن بطئ العمل و با تمر هندی مسهل صفرای سوخته و با تربد مسهل
بلغم و با اسفاناخ و آب کاسنی و آب برگ بید و آب شاهتره مسهل سودا و با لعاب لیسه خطمی و بهدانه و بزرقطونا و روغن بادام جهت تفتیح سده امعا و زحیر و مغص و با ادویه مناسبه
و آب برگ کاسنی و عنب الثعلب و کشوث جهت تفتیح سده جگر و درد آن و یرقان و تبهای حاره و غرغره آن با آب شیر تازه رادع خناق صعب و محلل آن و بدستور با شیر
و با آب خیر و شیر منعقد کننده و محلل آن و ضماد و طلای آن جهت درد مفاصل و نقرس ملین اورام و همه صلابات حاره خصوصا با آب برگ عنب الثعلب نافع مضر معده و مغثی مصلح آن
مصطکی و انیسون و مورث مغص و سحج بسبب چسبیدن آن بامعا و مصلح و مانع چسبیدن آن روغن بادام است که بدان چرب کرده و یا بران چکانیده بنوشند مقدار شربت آن از
پنج مثقال تا بیست مثقال بدل آن سه وزن آن مویز بیدانه با اندکی تربد و نیم وزن آن ترنجبین است و گویند چشانیدن عسل آن باعث رفع قوت آن و شدت التراق آن بر دو مشود

خوص
خولنجان

خیار شنبر

واستعمال ثلثه آن که یکسال بران بگذشته باشد مورث بول الدم و گل آن نیز ملین طبع چون طبخ نمایند و با روغن بخورانند و مربای گل آن که بدستور گل بنفشه و ورد و خیری ترتیب
و هندی یعنی گل انگبین آن نیز ملین و برگ نورسته آن نیز ملین است و همچنین خام نارس ثمر آن که ورق کرده پخته با روغن اندک بریان نموده بمقدار ده مثقال تا بیست مثقال ابزار
بخورند و دانه آن از پنج عدد تا هفت عدد که کوبیده باشند مقیی قوی و خوردن پوست سیاه مسحوق آن با زعفران و شکر و گلاب جهت عسر ولادت و اخراج مشیمه مجرب و نسبت
اند ضماد آن رافع قوبا و حب شبنمبر و شرابت لعوقات و نقوعات و مطبوخ و معاجین آن در قرابادین ذکر یافت **خیری** بفتح خا و سکون یای مثناة تحتانیه و کسر راء
مهمله و یا آخر حرف لغت یونانیست بفارسی شب بوی نامند جهت آنکه بوی آن در شب ظاهر میشود و در عراق عرب منثور خوانند **ماهیت** آن از جمله گلهای خوشبو است
و اصناف بری و بستانی و سفید و زرد و سرخ و بنفش میباشد و از مطلق آن مراد زرد آنست و مراد از بری قسم سرخ آنست و غیر خزامی است چنانچه گذشت و شب بو نام گلی
که در هندی میشود و در حرف الشین انشاء الله تعالی مذکور خواهد شد **طبیعت** مجموع آن در دوم گرم و خشک **افعال و خواص** آن محلل و ملطف و جالی و مدر و جاذب از عمق
بدن و مسکن غواق و آشامیدن سه درهم از آب آن بدستور سائیده آن مدر حیض و مفسد جنین و مخرج مرده آن و مشیمه و تخم و بیخ آن را نیز همین تاثیر است اکتحال آن جهت بیاض چشم و بوئیدن
گل آن محلل بلغم از دماغ و ریاح غلیظه و روغن آن که بطریق روغن گل ترتیب دهند بسیار گرم و محلل و سعوط آن جهت تفتیح سده دماغی و آشامیدن حمول آن مدر حیض و مخرج جنین
و طلای آن جهت ورم رحم و مفاصل و تقویت موی و طلای آن با عاقرقرحا و تخم انجره بر کمر جهت تقویت باه مقدار شربت آن تا چهار درهم و بیخ آن با سرکه جهت صلابت سپرز
طلاء نافع و چون و حل مرهم کنند جهت رم صلب و مفاصل و ریشم و گشودن حیض با موم روغن جهت شقاق کفتان و مقعده و ضماد مطبوخ آن جهت درد دندان بارد
و جلوس در طبیخ خشک آن و همچنین حمول آن جهت ادرار حیض و اخراج جنین میت و مشیمه نافع **خیزران** بکسر خا و سکون یای مثناة تحتانیه و سکون زای معجمه و فتح
راء مهمله و الف و نون بفارسی خیزران و بهندی بیت نامند **ماهیت** آن نباتی است برگ آن شبیه ببرگ نخل و کوتاه تر از آن و ثمر آن نیز شبیه بثمر آن و کوچکتر و مدور چاشنی دار
با عفوصت و در خوشه سبز رنگی و بعضی مردم میخورند آنرا و سه نوع میباشد یکی شاخهای آن راست و قوی بسطبری ابهامی و زیاده بران و بندهای بعضی بسیار طولانی
و خوشرنگ و خوش قطع و هموار و در زیر بادات هند خوب میشود و نصاری از آن چوبدستی میسازند و بقیمت اعلی میفروشند و نوع دوم آن بسیار دراز و بسطبری انگشتی و طولانی و خاردار و از
پوست آن سطح کرسی و پالکی و چهار پایه و دروازه و پنجره و غیرها میبافند و این نوع در هند و بنگاله و زیر بادات بسیار میشود و لیکن در زیر بادات بهتر و پوست آن
جوهردار و در بعضی دهات بجای ریسمان همین را استعمال دارند در بستن شیها و خانهای کاهی و غیرها و نوع سوم باریکتر از نوع دوم و بی خار و بی ثمر و بندهای آن طولانی
و گرههای آن از هم دور و این نوع در سهلت که بسمت شمال و شرق مرشد آباد و پانزده شانزده منزل فاصله از آن واقعست بهم میرسد و در کنار آبها میروید و بجای دیگر نمیشود
و مردم آنجا پوست این نوع را بطول جدا کرده و تراشیده از آن فرشی میبافند که سیتل پاتی مینامند یعنی فرش سرد و خنک زیرا که سیتل بلغت هندی یعنی سرد و پاتی یعنی فرش است
و بعضی از آن بسیار باریک و تنک میسازند بحدیکه میگویند بسبب باریکی و ملاست رخنه ها از آن راه رود و بالجمله بهترین فرشهاست از برای ایام گرما و لیکن سوای بلادیکه
هوای آن مرطوب باشد مانند سلهت و بنگاله و مانند اینها نمی ماند و زود شکسته و بر طرف میگردد و مانند بلاد حاره یابسه و در غیر سهلت و دیگر جا فرش آنرا بدان خوبی نمیبافند
و نمیشود و مخصوص بدانجا است **طبیعت** آن در دوم گرم و خشک **افعال و خواص** آن آشامیدن سائیده آن جهت قطع نزف الدم و طلای آن
رادع و محلل اورام و مورچه گزیده و از خواص آنست که چون در جامه گذارند ارضه با آن ضرر نمیرساند **باب هشتم در بیان ادویه که حرف اول آنها**
دال مهمله است فصل الدال مع الالف **دادی** بفتح دال و الف و کسر ذال معجمه و یا و بدال مهمله نیز آمده بلغت فارسی جو جا
نامند **ماهیت** آن قسمی از میوه فاریقون است و مراد از مطلق آن دادی فارسی است و آن دانه ایست مانند جو باریکتر و درازتر از آن و طعم آن تلخ و تند
و تیره رنگ رطوبات دهان و کرم معده و آشامیدن دو درم سفوف چرب کرده آن با روغن زیتون جهت بواسیر و جلوس در طبیخ آن جهت علل مقعده و رحم و بردن آن هر دو
که بار بجای جو دهند و مضر مثانه مصلح آن انیسون مسدد و مدر و محرک بواسیر و مورث دوار و مصلح آن جمیره بنفشه یا املیله و یا قند بدل آن در تحلیل صلابات چهار دانگ وزن آن بادام
و دو ثلث آن اهل مگر در افتیمونی که اهل مناسب نیست مقدار شربت آن تا دو درم و زیاده بران کشنده و اصلاح آن بقی و اسهال و شیر تازه و دوشیده و چیزهای حریف **دارچینی**
بفتح دال و الف و راء و کسر جیم و سکون یای مثناة تحتانیه و کسر نون و یا معرب دارچینی فارسی است و دار بفارسی یعنی درخت و چوب و بیونانی آنرا قینمو و بسریانی قرسلون نامند **ماهیت** آن
شاخهای درختیست که منبت آن جزیره سیلان که سراندیب نیز نامند شمالی آنست تا کوه جزیره ایست از جزائر دکن در دریا و آنچه در اصل سیلان میشود بسیار خوشبو و شیرین طعم و سرخ رنگ و سبک

خیری

خیزران

دادی

و بهترین آن سرخ رنگ آنست و شیرین آن تازه سرخ سرخ رنگ صنف جبال قریب آنست **طبیعت** آن در اول گرم و در دوم خشک تا چهار سال و بعد آن باقی میماند گویند گرم و خشک در دوم و بعضی سرد **افعال و خواص** آن با جوت تریاقیه و قابضه و مسکر و ملین صلابات و جهت قطع رحم و مقعده و اصر خاک آن و بواسیر و اسهال قطع سموم و تفتیح سده و تحلیل ریاح و لعوق آن با عسل جهت قطع سیلان صح

ونازک وبسیار وبهم پیچیده وبلند تا دو سه ذرع ور است خصوص که از شاخهای نورسته آن جدا شده باشد و از سیلان گذشته بتدریج ضخیم و کم طعم و کم بو و قلمهای آن کوچک میشود و انچه تا کلمبو
و ابجن وبندر کوچی میشود و انرا نیز دارچینی مینامند ولیکن بخوبی سیلانی نیست و از کوچی گذشته تا کوکن بتدریج ضخیم ولعابی میشود و انچه ضخامت آن کمتر است قرفه و ضخیم آنرا سلیخه
و بهندی هر دو را تج نامند و در جزیره کوه ملاخه نیز چیزی ضخیم بد طعم کریه الرائحه میشود بو قریب ببوی فساقس میشود و از بعضی ثقه شنیده شد که در جزائر شهر ناو که در عرض سی
و کسری از درجات عرض جدید جنوبی خط استوی واقعست نیز دارچینی خوب باشد سیلانی بهم میرسد ولیکن بقدری کمی و بکثرت و فور سیلانی نیست و در بلاد دیگر هیچ
جا بهم نمیرسد و درخت آن بقدر دو نیم قامت مانند درختهای کوهی و جنگلی است کج و اج و شاخهای آن بهم بعضی بر بعضی افتاده و برگ آن شبیه ببرگ ساذج هندی
و بید و از برگ بید اندک عریضتر و کوتاه تر و گل و ثمر آن فی الجمله شبیه بحب بلسان و طعم و رائحه آن قریب بطعم و رائحه دارچینی و دستور اخذ آن آنست که هر سال شاخهای
کهنه درخت آنرا می برند و چون شاخهای تازه روئیده بلند شد نزدیک برسیدگی و سخت شدن آن از طول شق میکنند و چند روز میگذارند چون پوست آن بسبب
تابش آفتاب جدا و پیچیده شد اخذ مینمایند بهترین آن سیلانی باوصاف مذکوره است و از شخصی ثقه مسموع گشت که در جوف چوب درخت آن قدری کافور می باشد
و اخذ مینمایند و ریشهای درخت آنرا نیز در آب جوش داده و از ان کافور بعمل می آورند **طبیعت** آن در آخر دوم گرم و خشک و قوت آن تا پانزده سال باقی
میماند **افعال و خواص آن** بغایت ملطف و مفتح و مفرح نفس و منضج عفونت اخلاط و تریاق سموم حیوانی و نباتی و معدنی و حافظ قوتهای نفسانی
و حیوانی و طبیعی و جالی باصره و محلل ریاح و مواد بارده و مجفف رطوبات دماغی و نزلات بارده رطبه و امراض بارده دماغیه و مدر بول و حیض و مسقط جنین و مقوی
باه و جهت خفقان و وحشت و وسواس و جنون و تقویت اعضای رئیسه و معده و جگر و رفع بد بوئی دهان و سرفه رطوبی و ربو و تصفیه صوت که از بلغم غلیظ باشد
و رفع رطوبات لزجه ماخنه قصبه ریه و حنجره و تنقیه صدر از آنها و تفتیح سده جگر و استسقا و عفونت آنها و سموم هوام بارده از عقرب و غیره شربا و ضمادا و حمولا و ذرورا
اعضا و الراس طلای آن بر پیشانی و صدغین جهت صداع بارد و بدستور روغن و عطر آن العین طلای آن بر پلک چشم جهت اختلاج آن و اکتحال آن جهت تقویت باصره
و رسانیدن اثر ادویه بطبقات عین اعضاء الغذاء و غیرها آشامیدن مطبوخ آن با سرکه و مصطکی جهت فواق رطوبی و با پوست هلیله کابلی جهت استسقای لحمی و زقی
ضمادا آن جهت رعشه و دفع لرز تبهای بلغمیه و سوداوی و دوانه بواسیر و تسکین وجع آن و لسع عقرب و طلای ممضوغ آن بر حشفه جهت التذاذ جماع و لطوخ آن
با عسل جهت بثور لبنیه و کلف و با سرکه نیز مضر محرورین و مصدع و مضر مثانه مصلح آن کتیرا و اسارون مقدار شربت آن از دو درم تا پنج درم بدل آن در تحلیل
و تلطیف و تقویت اعضا مثل وزن آن ابهل و کبابه و در اصلاح ادویه سلیخه و در باه خولنجان است **و دهن آن** بسیار گرم و خشک در سوم **افعال و خواص آن**
جهت رعشه و ثقل سمع و صداع بارد و اوجاع ارحام شربا و طلاء و تبهای دوابایه وزیت و موم و زرده بیضه مرغ و عرق آن سریع الاثر تر از جرم آن مطور آن
جهت ثقل سامعه و آشامیدن آن جهت تقویت هاضمه و تحلیل ریاح معده و یرقان و بواسیر نافع و جوارش دارچینی و حب جسو و حلوا و دواء و دهن و سفوف
و عرق و عطر آن در قرابادین ذکر یافت **دارشیشعان** بفتح دال و الف و رای مهمله و کسر شین معجمه و سکون یاء مثناة تحتانیه و فتح شین معجمه و عین مهمله
والف و نون اسم فارسی است و آنرا قندول و عود البرق نامند جهت آنکه چون برق و قوس قزح بآن برسد خوشبوتر از عود هندی میگردد و بهندی آنرا کایی بهل
بفتح کاف و الف و کسر یا و فتح با و ها و لام و در آخر کا نهیل بنون نیز نامند بهترین آن صلب و سنگین خوشبو و خوش طعم آنست **ماهیت** آن پوست سطبری است مانند سلیخه
مائل بسرخی و بعضی بسرخ خوشبو با حرافتی و عفوصتی و درخت آن خاردار و کوتاه و چوب آن با حرافت گل آن زرد خوشبو و تند و بهترین آن پوستهای ضخیم ثقیل الوزن
خوشبوی سرخ آنست که در طعم آن تلخی و حدت باشد و نوع املس آن بسیار تلخ و سفید آن بی بو **طبیعت** آن گرم در اول خشک در دوم با قوت بارده و قابضه و گویند
گرم و خشک در دوم و بعضی سرد دانسته اند و قوت آن مدتی میماند **افعال و خواص آن** محلل و قابض و مانع نزلات و دافع درد سر بارد و وسواس سوداوی
و محلل ریاح و مجفف رطوبات غلیظه و مقوی اعصاب و رافع سستی های آنها و جمیع اعضا و مثانه و مفتح سدد و مسقط و ادانه بواسیر و معین بر اخراج جنین الصدر آشامیدن
آن با دارچینی جهت سعال رطوبی کهنه و تب و بواسیر و سیلان منی المعده آب مطبوخ یکدرم آن با شکر جهت دفع درد معده بارد مایوس العلاج و تنقیه آن مجرب الفم مضمضه
بطبیخ آن جهت حفظ صحت دندان و با شراب جهت دفع قلاع و قروح خبیثه و ساعیه دهان و چون کوفته با سرکه سرشته بر دندان موجع گذارند جهت تسکین وجع آن
و سعوط آن جهت تعفن لثه بسیار موثر الانف چون نرم کوبیده بفتیله آلوده در بینی گذارند جهت دفع بد بوئی بواسیر الانف الاذن با روغن خیری در گوش جهت درد آن

دارشیشعان

نزف الدم وغیره و آشامیدن طبیخ آن قابض و قاطع نزف الدم ونفث آن و رافع سستی اعصاب و تعفن اخلاط و حابس اسهال و جهت عسر البول القروح طلای آن جهت قروح متعفنه
و ذرور آن جهت قروح رطبه اطفال و غیر آنها الرحم فرزجه آن جهت اسقاط جنین و رفع عسر البول و نشف رطوبات غلیظه و اعانت بر حمل زنان عاقر نافع و ذرور آن جهت تجفیف
قروح مداکیر و منع سعی و تحلیل صلابت آنها مقدار شربت آن تا دو درم است مضر سپرز و جگر مصلح آن دو قوه و مصطکی بدل آن بوزن آن اسارون و دو ثلث آن زراوند
مدحرج و نصف آن درونج است و بالخاصیت جهت قروح عجان که مابین خصیه و مقعده است نافع و گویند از خواص آنست که چون شاخ آنرا باکندر بخور کنند و در لته
بسته در شب چهاردهم ماه قمری در تحت جامه خواب شخص حاجتمند گذارند در خواب شخصی را ببیند که از حاجت او جواب گوید و روغن شکوفه آن که دهن الغندول نامند که بقطر
روغن گل بنفشه و بادام کیرند و بجای بادام کنجد مقشر باشد بسیار خوشبو و آشامیدن نیم اوقیه آن با شراب زردک یا میبه جهت تقویت فم معده و حقنه آن باد و یه
حابسه جهت اسهال رطوبی و طلای آن جهت فالج و شقیقه امراض دماغی و عصبانی و تفتیح سده دماغی و تقویت پرده های آن و تقویت باه و نعوظ و تحلیل ریاح و اورام
صلبه نافع **دار فلفل** بفتح دال مهمله و الف و رای مهمله و کسره و فا و سکون و لام بعد از فای اول و دوم بفارسی فلفل دراز و بهندی پیپل و پیپلی نامند **ماهیت** آن ثمر
نباتیست بیاره دار و برگ آن شبیه ببرگ تانبول و از آن اندک کوچکتر و باحدت تلخی و ثمر آن طولانی شبیه بشاهتوت و سیاه رنگ و کوچکتر از آن و خشک و انتهای آن
کوچک و سر خ رنگ و پیوسته بهم و بالای آنها غلافی رقیق و پرده های سیاه رنگ در بین آنها و طعم آن تند و با اندک تلخی و حدت تلخی و حدت پوست آن زیاده از دانه آن
و بیخ آن کرمادار منشعب و پوست آن اغبر و مغز آن سفید و ریشه دار و تند طعم و فلفل مویه عبارت از آنست و در حرف الفا انشاء الله تعالی خواهد آمد **طبیعت** آن
در آخر دوم گرم و خشک و بعضی در اول سوم گفته اند **افعال و خواص آن** محلل مواد بارده و ریاح و مفتح سده جگر و سپرز و هاضم طعام و مقوی معده و رافع
قی و خوشبو کننده دهان و رحم و مسخن احشا و محرک باه و زیاده کننده منی و مدر بول و حیض و مسقط جنین و جهت فالج و صرع و سرفه بارد رطوبی و نقرس و عرق النسا و نفع
لیثه و گزیدگی عقرب و رتیلا و تنویر اخلاط بدن و بالجمله امراض بارده رطبه را مفید و اکتحال آن که در جگر بزگذاشته و یا کوبیده بر آن پاشیده کباب کرده باشند جهت شبکوری
و طلای آن با روغن جهت نهش عقرب و رتیلا و افعی نافع و در امر باه قائم مقام زنجبیل مقدار شربت آن تا یک مثقال مضر سپرز و مصدع مصلح آن صمغ عربی و صندل گلاب
بدل آن بوزن آن فلفل سفید و گویند بوزن آن زنجبیل و زرنباد است بالسویه **دار هلد** بفتح دال و رای مهمله و فتح ها و سکون لام و دال مهمله آنرا دارچوبه و بهندی ابی هلد
نیز نامند **ماهیت** آن درختیست هندی چوب آن زرد و گویند رسوت که حضض هندی باشد عصاره آنست چنانچه در حرف الحا در حضض ذکر یافت **طبیعت**
آن گرم و خشک **افعال و خواص آن** محلل و رادع و نیز و دهضم اعضاء الراس جهت امراض سر و گوش و دهان نافع و طعم دهان را نیکو گرداند اعضاء الغذاء
و النفض جهت تفتیت حصاة و حبس البول الحمی المجروح و القروح و غیرها جهت تپ بلغمی و اندمال جراحات و قروح و جرب و خارش منفردا و ضماداً و ذرورا و دهن و مرهم آن
در قرابادین ذکر یافت و رادهان و مراهم **دانج ابروج** بفتح دال و الف و فتح نون و سکون بای موحده و ضم رای مهمله و سکون واو و جیم و دانک افرونک نیز نامند
و بشیرازی انگلک **ماهیت** آن تخم امرود جنگلی است بزرگ تر از بهدانه مایل مثلثی شکل پوست آن سیاه رنگ و مغز آن سفید و شیرین و کندا آنرا برشته مقشر نموده تنقل مینمایند
نبت آن کوه کیلویه از توابع ولایت فارس جائی دیگر نمیشود **طبیعت** آن در اول گرم و در رطوبت و یبوست معتدل و برشته آن مایل به یبوست **افعال و
خواص آن** موافق سینه و حنجره و اعصاب و مسمن و مبهی و مدر بول و غذائیت بران غالب و آشامیدن شیره آن که بکوبند و در آب شیره آنرا برآورند جهت ادرار
حیض مفید و اکثار آن مفسد معده مصلح آن شیر بنیا است **دانک** بفتح دال و الف و فتح نون و کاف **ماهیت** آن صاحب تحفه نوشته که امین الدوله گوید تخمی است
شبیه بتودری سرخ و از آن ریزه تر و گیاه آن بقدر شبری و در کوهستان طبرستان و نواح آن یافت میشود **طبیعت** آن گرم و تر **افعال و خواص آن**
جهت علل بلغمی و سوداوی نافع و چون پنجاه درم آنرا تا صد درم با و چندان آرد گندم نان ترتیب داده تناول نمایند در تسمین بدن عدیل و فرزجه آن در
اعانت بر حمل مجرب و مخرج جنین است **فصل الدال المهملة مع الباء الموحدة** **دبا** بضم دال مهمله و تشدید بای موحده مفتوحه و الف ممدوده
و خفای همزه نوعی از قرع است که بفارسی کدوی رومی نامند **دب** بضم دال مهمله و سکون بای مشدده بفارسی خرس و بترکی ایو و بهندی ریچه و بهال نیز نامند
و ماده آنرا بعربی فاره گویند **ماهیت** آن حیوانیست معروف محبس تر و شدید القوه از حیوانات امثال خود و کثیر الخوف از انسان و ذکی و قابل تعلیم و محاکی انسان
و بدو پا ایستاده نیز راه میرود و عصی بدست میگیرد و راه میرود و بدان و بدست میزند و سنگ می اندازد و خون آن کثیر الزوجه است و گویند صورت بچه آن حین الولادت

بدن سبب معلوم میکردد و چون مکرر آنرا ببلعد لزوجت آن کم کردد و صورت آن ظاهر میشود **طبیعت** آن گرم و کثیر الرطوبت و کوشت آن لزج و پیر سن آن یابس المزاج
افعال و خواص آن زهرهٔ آن مفتح قوی آشامیدن یکدانک آن با عسل جهت صرع و با سکنجبین با عسل و فلفل جهت ورم جگر بارد و استسقای لحمی و زقی
و نیم مثقال آن جهت قولنج و دواب بغایت نافع و اکتحال آن با عسل و آب رازیانه جهت قوت بصر و رفع بیاض و رویانیدن مژه و طلای آن بشرط مداومت تا پنج مرتبه
با عسل و فلفل جهت قروح اکله و خرازه و رویانیدن موی مجرب و پنیرمایهٔ آن جهت فربه کردن بدن موثر و آشامیدن آن بقدر یک مثقال جهت صرع بلغمی و اکتحال
آن بعد از کندن شعر منقلب مانع روئیدن آن و طلای آن بر بدن مانع روئیدن موی بران و بر دمل باعث سرعت نضج آن و پیهٔ آن در سوم گرم و خشک و ضماد
آن جهت درد مفاصل مزمن و نرم کردن اعصاب و اعضای متحجره و بیرون رفتن شکستن استخوان و کوفتگی اعضای و بر سلیه جهت سرفهٔ بارد و بر برص و داء الثعلب
و طلای آن بر بدن اطفال حین الولادت جهت عدم ضرر از مضرتهای خارجی موثر و چون جوف انار را بتمامی خالی کرده با پیه آن روغن زیتون در آن کذارده
و بآتش گرم کنند جهت رویانیدن موی ابروی و داء الثعلب بواسیر و نواصیر و سعفه نافع و پوست آن بسیار خشک و نشستن بر آن جهت فالج و نقرس مرطوبین و صاحب
تقطیره و چون خصیهٔ آنرا شکافته تازه و سمانی بر آن پاشیده خشک کنند و سائیده بخورند جهت دفع اسهال بغایت نافع و ضماد سرکین آن محلل خناق و اورام و خوردن
آن جهت رفع مغص و بخور موی آن جهت گریزانیدن هوام موثر و تعلیق چشم راست آن باعث گریختن وحوش و تعلیق هر دو چشم آن در لته بسته بر کردن صاحب
ربع رافع آنست

دبس

دبس بکسر دال و سکون بای یکنقطه و سین مهمله بفارسی دوشاب نامند و شامل دوشاب انکوری و خرمایی و توت سفید و امثال اینها است و مطلق آن
مراد انکوری و خرمایی است **ماهیت انکوری** آن آنست که آب انکور شیرین رسیده را گرفته صاف نموده طبخ نمایند تا ثلث ربع آن برود پس بر آن خاک خالص
که خاک دوشاب نامند و گویند که خاک رست است بیزنند و میگذارند تا دردی آن ته نشین و شیرین کردد و تا خاک بران نریزند خوب شیرین نمیکردد بلکه اندک طعم
ترشی دارد و اندک ناصاف است خاک تازهٔ آن موسوم به ترب عنب و سینیج است و در قرابادین در عقب نسخ آن بتفصیل ذکر یافت و خرمایی آن انواع از
مطبوخ و غیر مطبوخ غیر مطبوخ آنست که خرماهای رسیده را کوفته در آب جوش میدهند تا حلاوت و شیرهٔ آن در آب آید پس صاف نموده طبخ مینمایند تا غلیظ و انکشت
پیچ کردد و سیلان آنست که خرماهای بسیار رسیده را بالای هم جمع مینمایند و در جلتها کرده و آنچه شیره از ثقل آنها برهم نشسته تراوش کند و برآید گرفته اندک
طبخ مینمایند تا غلیظ و قریب بانجماد کردد و یا آنکه در ظرف سرگشادی کرده بر بالای آن پارچهٔ تنکی انداخته بر آفتاب میگذارند تا غلیظ و قریب بانعقاد رسد و این
بهتر و لطیفتر از مطبوخ آنست و از توت آنست که آب توت سفید شاداب را گرفته باتش ملایم طبخ میدهند تا غلیظ کردد و بدین دستور دوشاب هر چیز را که خواهند
اخذ مینمایند **طبیعت** دوشاب انکوری در دوم گرم و در آخر اول تر **افعال و خواص آن** مولد خون صالح و مسمن بدن و مفتح سدد و با سداب جهت
صرع و با افتیمون جهت وحشت و جنون و با مغز قرطم جهت دفع شری و در همانروز با انجیر و حلبه جهت سعال مزمن و درد سینه و با اندک زعفران جهت رفع هم و غم
و غضب شدید و با شیر تازه دوشیده و اندک بادام جهت خفقان و هزال مفرط و ضعف احشا عجیب الاثر و با اندک سرکه جهت یرقان و سپرز و با ماء الشعیر جهت تفتیت
حصاة و ادرار بول و ضماد مطبوخ آن با خطمی جهت تحلیل اورام و کشودن دمل نافع مقدار شربت آن از دو مثقال تا بیست مثقال و اکثار آن محرق خون و مصدع
مصلح آن تخم ریحان و خشخاش است شیخ الرئیس فرموده که با آب سیب و قدری برگ ریحان و اندک حرمل قایم مقام خمر است الا در اسکار **طبیعت** خرمایی
آن در دوم گرم و در اول خشک **افعال و خواص آن** کثیر الغذا و ملین طبع و مبرود المزاج و بلغمی جهت فالج و درد مفاصل و سرفهٔ بارد و تقویت باه
بارد المزاج و طلای آن بتنهائی و یا با قسط و نمک جهت رفع کلف و با شونیز جهت جمود اعضا از سردی هوا نافع که بر بدن بمالند و در جای گرم مانند حمام و غیره

دبق

آن نشینند و محرق خون و مولد خلط جگر سوداوی مصلح آن سرکه و بادام و خشخاش و سکنجبین و ترشیها است **دبق** بکسر دال و سکون بای موحده و قاف
و آنرا افسوس نامند و بفارسی مویزک عسلی و کشمش کاولیا **ماهیت** آن و آن دانه ایست از نخود کوچکتر و سبز رنگ و چون خشک کردد پوست آن درهم پیچیده و مایل بسیاهی
شود و در جوف آن رطوبتی چسپنده باشد و دانهای آن بقدر خشخاش کیاه آن از درخت امرود و غیر آن متکون میکردد و چند شاخ از یک مکان میروید و برگ آن
شبیه ببرگ مورد و انار و لطیف باشد و سبز نیم رنگ و بهترین آن تازهٔ املس مدور آنست که لون اندرون آن کراثی و بیرون آن مایل بسبزی یا سیاهی و سرخ میباشد **طبیعت**
آن گرم در آخر دوم و خشک در اول با رطوبت فضلیه غیر نضجه و بعضی در سوم گرم و خشک دانسته اند و قوت آن مرکب از جوهر حار هوائی و جوهر بارد مائی و اندک جوهر قابض

ارضی و بعد ورود و بعد در بدن از هر یک فعل مختص بدان ظاهر میکرد **افعال و خواص آن** ملطف و محلل و ملین و گدازنده رطوبات رقیقه و غلیظه و جاذب آنها از عمق بدن
و چون در آب گرم بخیسانند و پوست تخم آنرا از عسل آن افشرده صاف آنرا با مغز کدوی یا مغز دانه بید انجیر سرشته بنوشند که دستور آشامیدن آنست جهت تنقیه سودا و بلغم
و تفتیح سده و عرق النسا و نوا صیر و امراض بارده نافع و طلای آن منضج و منفجر و جمع کننده مواد اورام و مسکن دردهای بارده و با رازیانج و سوم جهت نضج و ملها و شرای بلغمی و تلیین
مفاصل و بدستور با رازیانج جهت شرای بلغمی و تلیین مفاصل و با کندر جهت قروح خبیثه و با زرنیخ و زرفت جهت قلع ناخن و با آهک و آب انگور و عسل جهت رویانیدن آن
و با حنا جهت سعفه و ابریه و با روغن گل جهت دراز کردن موی و جوشانیده آن در آب آهک جهت تحلیل اورام سپرز مؤثر و ممزوج آن با آهک جهت داء الطحال و جذب
و جلب رطوبات غلیظه از عمق بدن نافع مضر دل مصلح آن بادرنجبویه مقدار شربت آن تا یک مثقال زیاده آن مورث مغص و دوار و ثقل اعضا بدل آن در تحلیل نصف وزن
آن اشبل و چهار دانگ آن بادام و در سائر افعال ایمون آن ها قرقرها و چون دیوارا با عسل و شاب سپستان طبخ دهند و مانند خیاطه باریک ساخته بر روی اشجار اندازند
طیور که بران نشینند پاهای آنها چسبیده صید کرده و چون با قرمز بیامیزند باعث شدت رنگ آن گردد و در سائر رنگها نیز بسیار دخیل است **دبیدار بایا**

دبیدار بایا بکسر بای موحده و سکون یای مثناة تحتانیه و فتح دال مهمله و الف و کسر رای مهمله و فتح یای مثناة تحتانیه و الف لغت بنطی مشتق از فارسی است **ماهیت** آن گیاهی است
هندی ساق آن بقدر ذرعی و خشبی و اسافل شاخها خاردار و برگ آن ریزه و بسیار سبز و شبیه ببرگ بهاره نوعی از بابونه است و ثمر آن بشکل شبیه بثمر گیاه پنبه و باندک
تلخی و حدت شبیه بحدت اشبل و چون داخل اطعمه کنند خوش طعم میکردانند و برگ تازه آن طیب الرائحه چون بخایند دهان را خوشبو میکند است **طبیعت** آن در دوم گرم و در سوم
خشک **افعال و خواص آن** قابض و معطش و محرق و جهت لقوه و فالج و تقویت معده و نقرس و امراض بارده شرباً و ضماداً و جهت استرخای معده و سنگ مثانه
شرباً و باشیر محرک باه مضر محرور مصلح آن بقول بارده و رائحه آن باعث حرقت چشم و او بان بوئیدن آن سقط شعر اجفان و خوردن تازه آن با سرکه کاسر حدت
و لذع آن و مقوی معده مقدار شربت از تخم و برگ آن تا سه درهم و مسواک بچوب آن جهت استحکام لثه و تحلیل رطوبات لثه مؤثر **فصل الدال المهملة**

مع الجیم **دج** بفتح دال مهمله و جیم بفارسی کبک دری و بشیرازی طخاه و در بنگاله کوک نامند **ماهیت** آن مرغیست از طاوس بزرگتر و خاکستری رنگ
مخطط بخطوط سفید بسیار ریزه و در کوههای بسیار سرد میباشد و بهترین طیور بری است و بعد از آن تیهو و پس سمانی پس حجل و دراج و طیهوج و شقنین و جوجه کبوتر و در
و فاخته است **طبیعت** آن گرم مائل باعتدال لطیف **افعال و خواص آن** در افعال از کبک قوی‌تر و بخور آن بالخاصیت جهت رفع طاعون و با مؤثر و نگاه
داشتن پر آن با خود باعث یمن و برکت گفته‌اند **دجاج** بکسر و فتح و ضم دال مهمله و فتح جیم و الف بفارسی مرغ خانگی و بهندی کگرطی و مرغی و بعربی نر آنرا دیک و بفارسی
خروس و بهندی کگرطا و مرغا نیز نامند **ماهیت** آن حیوانیست اهلی و غیر اهلی خانگی و جنگلی و معروف **طبیعت** جوان فربه اهلی خانگی آن در آخر اول گرم و در
رطوبت معتدل و مرغ بچه از ان ارطب برطوبت فضلیه و حرارت دیک یعنی نر نسبت بدجاج یعنی ماده کمتر و یبوست بران غالب و خروس بچه اعدل مائل برطوبت
و قول بیرودت خروس بچه خلاف قیاس و تجربه است چه لحوم همه طیور غیر مائی حار اند و میتواند بود که وجه شبه کسانیکه آنرا بارد گفته‌اند آن باشد که دیده و یا شنیده
که اطبا خروس بچه را در حمیات صفراویه و امراض حاره تجویز نموده بخلاف مرغ بچه و ایشان بدون تامل توهم نموده باشند که چون طریق معالجه بضد است پس
بسبب سردی مزاج خروس بچه است و گرمی مرغ بچه و حال آنکه نه چنین است بلکه بجهت حرارت مزاج خروس بچه بیضه و چربی دران تکون نمی یابد و استحاله بصفرا یافته
مزید علت شود بخلاف مرغ بچه و مرغ غیر اهلی جنگلی که در بعضی صحراها چنانچه در بنگاله در جنگل و صحرای اطراف سکری گلی بسیار است بشکل جثه مثل مرغ اهلی میباشد
و نوع بزرگ آن که بهندی ککنک نامند سرد و نوع گرم و تر و خشکتر از اهلی خانگی اند **افعال و خواص آن** جمیع اقسام آن کثیر الغذا و لطیفتر از اکثر طیور و مولد
خون صالح و زیاده کننده عقل و منی و غیر مهرا نخته آن بخلاف آن و گوشت آب خروس پخته سالخورده محلل و ملین طبع و مخرج سودا و جهت قولنج بسیار مفید و بهتر آنکه بکیرند خروس
پیر سالخورده را و ذبح نموده با آب بسیار طبخ نمایند تا مهرا گردد و استخوانهای آنرا با قدری بسفایج طبخ نمایند تا بقوام آید و نیم گرم بیاشامند اخراج مواد سودا و یه بنیکوئی نماید
و مرقه جوجه جهت ابدان سقیمه و ناقهین و صاحبان التهاب معده و حمیات صفراویه شرباً و جهت تعدیل فضول و تلیین طبیعت بدستور تغذیه بدان نافع و گفته
فرایج مسهل اند و دجاج ممسک و چون خروس پیر را بسیار بدوانند تا خسته گردد پس ذبح نمایند و شکم آنرا بالشکافته و آنچه در جوف آنست برآورند و دران نمک و بسفایج
و شبت پر کنند و با آب بسیار طبخ دهند تا مقدار یکمن بماند و شب زیر آسمان گذارند و صبح بیاشامند اسهال کیموس غلیظ تازه نماید و جهت حمیات دوریه مزمنه و رعشه

دبیدار بایا

دج

دجاج

دربو و وجع مفاصل وانتفاخ معده وتسهیل قولنج ودفع سموم مشروبه موافق وبعضی با آن کزبره قرطم به ثبت ویا هرسه نیز اضافه مینمایند واین اقوی است وافعال مذکوره
و در اسهال بلغم وگوشت خروس جوان زیاده کننده وصاف کننده منی ومصفی رنگ رخساره وصوت است خروس بچه جهت ناقهین وامراض حاره ومرغ بچه ومرغ جوان
فربه جهت تسمین بدن ورفع هزال وتصفیه رنگ رخساره وصوت وزیاده کردن جوهر دماغ وفهم ومنی ورفع خیالات فاسده ونخبه آن با روغن تازه جهت سرفه یابس
مرق وگوشت بقطعا آن هر روز تا یکهفته با نان میده جهت رفع زردی رخساره که سبب آن معلوم نباشد مجرب وکباب آن جهت دفع خواهش گل وامثال آن وموافق معده
رطب وجگر آن کثیر الغذا ومسمن وزود هضم ومغز سر آن با حرارت معتدله ورطوبت لزجه وآشامیدن نایجه آن با شراب جهت گزیدن هوام ونفث الدم ورعاف که از حجاب دماغ باشد
مجرب ونخبه آن جهت یادی جوهر دماغ وتقویت قوت مفکره ونیکوئی ذهن وتصفیه صوت وادمان باعث بلادت وپیه آن جهت تلیین صلابات ومواد سوداویه وطلای آن بکرم
آن بر سر جهت مالیخولیا وسعفه وشقاق وجمیع امراض یابسه عجیب النفع خصوصا که سه مرتبه پس هم بمالند وپیه دجاج معلوف بقرطم اقل دوازده روز جهت ابتدای خدام
وپرده میان سنگدان خروس را چون خشک نمایند وسائیده با شراب بنوشند جهت وجع معده وضعف آن وذرب مجرب وجوارش معجون آن در قرابادین ذکر یافت وانثیه
خصیه خشک آن با زرده تخم مرغ نیمبرشت جهت تقویت باه بسیار موثر ودستور ضماد آن با روغن زنبق بر پشت زانو وکنج ران جهت تقویت نعوظ وچون خصیه خروس را در
آفتاب خشک نمایند با وزن آن ملح اندرانی سحق کنند ودر ظرف مسی بر آتش گذارند تا منعقد گردد ودر هنگام مقاربت یک نخودی از آنرا در زیر زبان گذارند گویند که تقویت عجیب
مشاهده میکردد ونیز گویند که چون بگیرند خروس را در هنگام ربیع وذبح نمایند وآنچه در جوف آنست سوای خصیه آن برآورند ونمک در شکم آن پر کنند ودر سایه خشک کنند
وبتمامی بکوبند ودر شیشه نگاهدارند وعند الحاجت قدری با شیر گاو تازه دوشیده بنوشند تقویت باه بسیار بخشد وخون خروس ومرغ را آشامیدن وخشک کرده آن را
سعوط نمودن جهت قطع رعاف وچکانیدن خون بال تازه رسته پر آن جهت رفع بیاض چشم آزموده وذرور استخوان سوخته مرغ سیاه با همون آن جهت ناک که بهم
که باهم سوزانیده باشند ویا با موم سرشته حمول کنند جهت اعاده بکارت از اسرار شمرده اند وخوردن سنگ متولد در جوف آن جهت تفتیت حصاة نافع وسرگین آن
جالی وشربه وخوردن یکمثقال آن با شراب ویا سرکه جهت دفع قولنج وسمیت فطر وطلای آن جهت بهق وبرص وامثال آن وضماد آن خصوصا از خروس با سرکه جهت
سگ دیوانه گزیده وسفید وباید که بگیرند سرگین مرغی را که مربوض با غذیه صالحه نموده باشند واز خاصیت آنست که چون شکم آنرا بشکافند وگرما گرم بر موضع گزیده هوام
ومار بندند جذب سمیت نماید وچون سرد گردد تبدیل نمایند وبر سائر مواد جهت جذب آن بظاهر وبر سر صاحب سرسام رافع بیهوشی آن ونیز از خاصیت آنست که چون
پرهای مقعده زنده آنرا تمام بکنند وبر موضع گزیده مار بگذارند جذب سمیت مینماید وبمیرد وپس مرغ دیگر را بجای آن بگذارند وهمچنین تا ملسوع صحت یابد وتناول آن
با شیر وکشک وماست وپنیر وسائر لبنیات مورث قولنج ومداومت آن باعث نقرس وبواسیر ومصلح آن ادویه حاره وشراب ومطبوخ آب انگور ودر محرورین سکنجبین
وگفته اند که خروس بالخاصیت مضعف باه است وچیزیکه در شکم مرغ میباشد که تخمهای آن بر آن پیوسته میباشد در هنگام بزرگی جامی وآنرا تخمدان میگویند وچون
مرغ پیر شود وآن تخمدان فنا شود احیانا از شکم آن بر میآید در نافیر یکبار دشیر مانند پنیر ما چه است که قدری از آن را در شیر جوش داده بکرم بمالند فصل الدال المهمله

مع الخاء المعجمه **دخان** بضم دال مهمله وفتح خای معجمه والف ونون بفارسی دود وبهندی دهواده نامند **ماهیت** آن اجزای ارضی لطیف حار یابس
است که از اشیاء حین سوختن وگداختن متصاعد گردد ومختلف میباشد احوال آن باختلاف چیزی که از آن متصاعد ومتولد میگردد یعنی دخان شیئی حاد وحار وتند
شیرین ومعتدل معتدل **طبیعت** مجموع آن اندک گرم بسبب باقی بودن در آن اثر ناریتی که از آن مفارقت کرده وخشک بسبب رضیبت ماده ومستعمل در طب
دخان القواریر ودخان الکندر ودیگر عین ودخان المرو البطم در رطوبات آن وتاکل حادث در مآقی ودخان میعه قویتر از دخان القواریر وبعد از آن دخان
قطران وهر دخانیکه حدت آن زیاده است بهتر است زیرا میمداوامی اشفار عین وغلظت وحمرت وصلابت وسختی موی ودخان الحلبه جهت تقویت عین
معدیک طریقه اخذ آن چنان است که آنرا نیم کوفته با پیه گرده بز مخلوط نموده بر پارچه کهنه سفید کرده پیچیده فتیله سازند ودر زیر ظرفی مقعر بنشیند تا سیاه وغیر آن بسوزانند دود
آن در آن جمع گردد وپس بر دارند واستعمال نمایند ودخان دوکان محصان ونادیان ومراهم مستعمل ودخان جهت لبان در افعال قویتر از اصل آنست وخوردن قدر قلیل
آن جهت تقویت باه نافع وحصی لبان مذکور شد **دخان القواریر** بضم دال وفتح خای معجمه والف وضم نون والف ولام وفتح قاف وواو والف وکسر راء مهمله

وسکون یاء مثناة تحتانیه وراء مهمله **ماهیت** آن دود شیشه است که در وقت گداختن شیشه نکوده آن جمع میگردد **طبیعت** آن گرم وخشک **افعال وخواص**

آن مقوی باصره و جالی و جهت سبل ناخنه و برون گوشت زائد زخمها مفید **دخان الکندر** بضم کاف و سکون نون وضم دال و سکون را مهملتین **ماهیت** آن دود کندر است که طاسی را و یا ظرفی قبه دار معکوس گذارند و در زیر آن کندر را بسوزانند تا دود آن در آن مجتمع گردد **افعال و خواص آن** جهت ورم و قرحهٔ چشم و رویانیدن مژه و رفع موی زائد و التیام قروح اعضای نافعست و در مقدمه نیز طریق اخذ آن ذکر یافت **دخن** بضم دال و سکون خای معجمه و نون و بفارسی ارزن و بشیرازی الم و بهندی کنکنی نامند **ماهیت** آن نوعی از جاورس است و دو قسم میباشد یک قسم آنکه لون قشر آن مائل بسفیدی است و نازک که بزودی از آن جدا میگردد و این بهتر است از برای اکل و دوم آنکه پوست آن براق و املس و از آن دیر جدا میگردد و این را بهندی چینه نامند و نیکو است از برای دوا **طبیعت** آن سرد در آخر اول و خشک در دوم و از جاورس در خشکی کمتر **افعال و خواص آن** قلیل الغذا و مجفف و حابس بطن از جاورس کمتر و مدر بول و بطئ النزول از معده و استعمال مقشر و مطبوخ آن با شیر تازه و دوشیده با روغن تازه صالح الغذاء و جهت تلیین صدر و تولید منی نافع و مولد سده و سنگ مثانه مصلح آن شکر و عسل بدل آن برنج است **فصل**

الدال مع الراء المهملة

دراج بضم دال و فتح رای مشدده مهمله و الف و جیم بهندی تیتر نامند **ماهیت** آن مرغیست قریب بجثهٔ کبک و خوش منظر و در هند چهار نوع میشود یکی بزرگ خاکستری رنگ مائل بسیاهی و منقش بسیاهی و این را بهندی کیهر نامند بجهت مشابهت رنگ آن برنگ کیهر که بهندی اسم کاه است و دوم از آن کوچکتر و سیاه و منقش بسفیدی و خاکستری و این را کالاتیتر یعنی تیتر سیاه نامند بنسبت همه این نوع خوش منظر میشود و سوم از آن کوچکتر و سفید مائل بخاکستری و منقش و این را گوریا بضم کاف **فارسی** یعنی سفید نامند و نوع چهارم از همه کوچکتر و خاکی رنگ بالای منقار آن خطوط سیاه و سفید و این را بهندی بهٹ تیتر نامند جهت آنکه در زمینهای کشت زار بهم میرسد و بلند پرواز میباشد و پای آن سه انگشت دارد و گوشت آن بسیار ثقیل و دیر هضم و صلب بخلاف دو نوع اول که جنگلی اند و پرواز بسیار نمیتوانند کرد و پای آنها چهار انگشت دارد و شیخ داود انطاکی اشتباها آنرا آسمانی نوشته **طبیعت** آن مائل بحرارت و در اول یابس و بعضی در دوم گرم و خشک دانسته اند **افعال و خواص آن** گوشت آن لطیفتر از کبک و تدرو بهتر از فاخته و زیاده کننده جوهر دماغ و فهم و حفظ و مادهٔ منی و مقوی معده مبرود المزاج و مرطوب مضر محرور یابس المزاج مصلح آن سرشیها و زهره و خون و زبل آن جالی و رافع بیاض عین و آثار جلد و بقول مهر پارس بیه آن با روغن زنبق جهت درد گوش عجیب الاثر **درداب** بفتح دال و سکون را و فتح دال مهملتین و الف و بای موحده بفارسی دستنبویه و بهندی کچری بفتح کاف و سکون جیم فارسی و کسر رای مهمله و یا و بنگاله کڑمن و سیندلی نیز نامند **ماهیت** آن از جنس خربزه کرک است که ملیون نامند و کوچکتر از آن و بالوان و اشکال مختلف میباشد زرد و مخطط بزردی و سبزی و زرد مائل بسفیدی یکرنگ و مدور و شلغمی و اندک طولانی و لحم آن کمتر از خربزه و مغز آن در خامی تلخ و بعد رسیدن شیرین میگردد با اندک تلخی آن ریزه و صاحب تحفه نوشته که اکثری آنرا ملیون دانسته اند و غلط است **افعال و خواص آن** بوئیدن آن مقوی دماغ و مفتح سده آن و خوردن خام و پختهٔ آن مدر بول و مفتت حصاة خصوص خام آن بشرط مداومت چند یوم و قدری از آن را چون در حین طبخ گوشت اندازند گوشت را مهرا سازد و تاثیر این در این باب از پوست خربزه زیاده است **دردار** بفتح اول و سکون را و فتح دال و الف و را مهملات لغت فارسی است دار اردون و سفیدار و درخت پشه نیز نامند جهت آنکه در جوف ثمر آن پشه متکون میگردد و نوعی از غرب است **طبیعت** آن در اول سرد و خشک **افعال و خواص آن** قابض با قوت جالیه اکتحال عصارهٔ برگ آن با عسل جهت ظلمت بصر و قطور آن نیمگرم در گوش جهت ورم آن و قطور آبیکه از سر چوب تر آن در حین سوختن برمی آید جهت رفع کری که از امتداد امراض بهم رسیده باشد و برگ تازهٔ آن مقوی دندان و لثه و قاطع اسهال و پختهٔ آن ملین طبع و ضماد آن جهت التیام جراحات تازه و جبر کسر عظام و با سرکه جهت جرب رطب و پوست بیخ آن در افعال قوی تر و یکمثقال آن با شراب یا با آب مسهل بلغم بصرو طلای آن با سرکه جهت تغییر دادن رنگ برص مؤثر و رطوبت ثمر آن جالی جلد بشره و جهت بثور و سرفه مزمن مجرب و خیسانیدهٔ خشک آن قائم مقام رطوبت آن **المضار** محرق خون و مولد سودا مصلح آن شکر مقدار شربت آن تا یکمثقال بدل آن خنیرک است **دروبطارس** بفتح دال و ضم را و سکون واو و فتح بای موحده و فتح طای مهمله و الف و کسر را و سین مهمله یونانی بمعنی ولد البلوط است چه گیاه آن بر درخت بلوط کهنه میروید و بر آن می پیچد مانند سرخس و کوچکتر از آن و با اندک حلاوت و تلخی و تیزی و بیخ آن مشبک بهم پیچیده و مزغب و شیرین با عفوصت و تلخی و تندی و صلب براق و رنگ آن سیاه و سرخ و تیره نیز میباشد و نوعی از بسفایج است و برگ آن مانند برگ نرگس و اندک با حلاوت و تندی و تلخی **طبیعت** آن در سوم گرم و خشک **افعال و خواص آن** نهایت قابض و معفن و ضماد آن جهت کزاز و فالج و مفاصل و خنازیر نافع و طلای آن بر بدن و رو در پاک کردن وساخ و تکرار تازه بتازه نمودن

آن وسترون موي عجيب الاثر مقدار شربت آن تا يكدانگ المصا ربكدرهم آن كشنده بالتهاب و درد شكم و معالجه آن معالجه خربق اسود است **درونقيلون** بفتح دال وضم
را مهملتين وسكون واو وكسر فا وسكون ياي مثناة تحتانيه وضم نون وسكون واو ونون و بقاف نيز آمده لغت يوناني است و بعربي زيتونيه نامند جهت مشابهت برگ آن ببرگ
زيتون وآن درازتر و باريكتر و شاخهاي آن كمتر از ذرعي و گل آن نارنجي و تخم آن مستدير و كوچكتر از كرسنه و لون آن مختلف و در غلافي كثيف درشت شبيه بغلاف نخود
و بيخ آن بقدر ذرعي و بسطبري انگشتي و منبت آن زمينهاي نمناك و قريب بدريا **طبيعت** آن در سوم گرم و خشك و ابن بيطار و غيره آنرا سرد و خشك قويتر از لفاح
دانسته اند **افعال و خواص آن** بغايت مجفف و ذرور سائيده آن قاطع خون و التيام دهنده جراحت و نطول آن محلل اورام و چون در روغن زيتون بجوشانند
و در گوش بچكانند رفع كرمي و برو بدان قالع آن و تدهين آن مسقط وانه بواسير و مسكن درد مفاصل و مثال آن و حمول آن مدر حيض و مجرب مقدار شربت آن تا يكدانگ مصلح آن
قي كردن و سركه تازه است **دردي** بضم دال و سكون را و كسر دال مهمله و بفارسي لاي نامند **ماهيت** آن ته نشين عصارات است و بهترين همه ته نشين
شراب است كه خشك آنرا طرطير و بفارسي دارتو نامند **طبيعت** آن در سوم گرم و خشك **افعال و خواص آن** ضماد آن تحليل اورام مجرب و جهت رفع حمره و
و قروح و قلاع و بردن گوشت زائد زخمها و منع نزف الدم و التيام جراحات و بزير شكم جهت رفع سيلان حيض و اثم و بر سائر بدن جهت كلف و نمش و سائر آثار و نيكو كردن
رنگ رخسار و تسكين دردهاي بارد و مفاصل و ورم پستان و محرق آن كه خشك آنرا بر روي آتش و يا در كوزه گذاشته سوخته باشند بحديكه سفيد شده باشد بغايت جالي و در جميع
افعال قويتر و مستعمل تازه محرق آنست و كهنه محرق آن ضعيف و مغسول آن جهت جلاي بصر و رفع غشاوه و ناخنه و بياض و ضماد آن با برگ مورد جهت ورم بلغمي معده مفيد
بدل آن زرنيخ سرخ است و چون آنرا با قلي و شب تدبير كنند جهت اكسير حي بس بغايت مؤثر و چون بباروت يعني شوره سفيد كنند در اصلاح نقره و زدودن زنگ مس
بسيار دانسته اند **دردي الخل** يعني لاي سركه و در جميع افعال ضعيفتر از سركه است مگر در منع اكله كه قويتر است **درونج** بفتح دال و ضم را و سكون واو و فتح نون و جيم
لغت فارسي است **ماهيت** آن بهيئت عقربي بشكل پوست آن خاكستري رنگ گره دار و عدد گره آن دو و يا سه و بهترين آن با اندك تلخي و خوشبوئي و با صلابت
و اندرون سفيد آنست برگ گياه آن شبيه برگ بادام مائل بزردي و مفروش بر روي زمين و مزغب و ساق آن مجوف بقدر دو ذرع و از ميان برگ روئيده و برگهاي ساق
آن متفرق و باريكتر و درازتر از برگهاي زير آن از پنج عدد تا هفت عدد و گل آن زرد مجوف و مستعمل بيخ آنست و قوت آن تا ده سال باقي ميماند منبت آن اندلس و كوهستان
شام خصوصا جبل موسوم به بيروت و در آنجا معروف بعقربي است و دو نوع ميباشد فارسي و رومي بهترين آن رومي عقربي است يعني آنچه بشكل عقرب باشد
طبيعت آن در سوم گرم و خشك **افعال و خواص آن** محلل بلغم و سودا و پراكنده كننده رياح غليظه و مقوي حواس دل و معده و سپرز و مفرح و با ترياقيت
جهت خفقان و ماليخوليا و مراقي و تقويت باصره و تسكين وجع رحم و تلطيف رياح غليظه معده و امعا و رحم و رفع ضرر گزيدن عقرب و رتيلا و سائر جانوران سمي و رفع
طاعون شربا و ضمادا خصوصا با انجير و خوردن آن با شكر جهت صداع بلغمي و درد سينه نافع مضر را محرور المزاج و مصدع مصلح آن رازيانه و در محرور رازيانه با
غوره يا رب ريباس و بهترين استعمال آن در خفقان و غير آن براي تسكين حدت گرمي آن با شراب سيب و قليلي كافور است مقدار شربت آن يكدرهم و تا دو درهم بدل آن
در رفع مضرت رياح رحم بوزن آن زرنباد است و دو ثلث آن قرنفل و گويند بدل آن عاقرقرحا است و از خواص آنست كه چون بياويزند قطعه آنرا در اندرون
خانه طاعون در آن داخل نگردد و تعليق سوراخ كرده آن بريسماني بزير كمرگاه زن حامله جهت تسكين درد ولادت و حفظ جنين از آفات اما بايد كه آن ريسمان از نخ خود
رشته باشد و تعليق سوراخ كردن آن بطول جهت رفع فزع در خواب و ديدن خوابهاي مشوش و باعث ديدن خوابهاي نيكو است **درياس** بفتح دال و سكون
را مهمله و فتح ياي مثناة تحتانيه و الف و سين مهمله معرب از دورس فارسي است **ماهيت** آن نوعي از ورد منتن است گياه آن بقدر شبري و زياده از آن و از ساق
آن شاخهاي بسيار رسته و برگ آن شبيه برگ كنار و سبز مائل بسياهي و در هر شاخي سه يا پنج تا هفت عدد برگ ميباشد و گل آن زرد و مستدير و پهن و كوچك و بدبوي
آن شبيه بفلفل كوهي و شيخ داود انطاكي درياس را تفسير بدواي ديگر نموده **طبيعت** آن در سوم گرم و خشك و با برودت يعني مركب القوي **افعال و خواص**
آن مسهل و مسكر بيكدرهم تازه آن مسكر قوي و مسهل بلغم و سودا و منبسط كننده جلد و مفتح سدد و رافع يرقان و رياح و زردي بشره و سرخ كننده آن و گويند چون در روغن
طبخ داده بوزن آن آرد گندم اضافه كرده با عسل بقوام آورند و بعد از طعام تا شش درم آنرا تناول نمايند در تسمين بدن مجرب مضر سينه و مصدع مصلح آن كشنيز و كتيرا است
دريان بضم اول و سكون را مهمله و فتح ياء مثناة تحتانيه و الف و نون **ماهيت** آن ميوه ايست مخصوص به بلاد زيربا و تحت الريح كه عبارت از شهر تناسري

درونقيلون

ماهيت آن گياهيست برگ آن شبيه ببرگ زيتون

دردي

درونج

درياس

دريان

ومناخه و شهرها و بلاد و قریه ها بسیار است مانند چترپور و چین و پلیمیا و مرتبان و تباوی وغیرها ساق درخت آن بلند و برگ آن شبیه برگ کتهل میوهٔ آن بزرگ و طولانی بهیئت خربزه
سرده و پایزه کوچک و پوست آن از پوست میوهٔ کتهل درشت تر و بهیات کتهل دانه دارتر و بر سر هر دانه آن خاری چنانچه هنگام ثمر آن حیوانات مثل فیل و کرگدن و شیر از خوف
خلیدن خار آن بزیر درخت آن نمیروند و بوی میوهٔ آن بسیار تند و کریه بحدیکه در شامهٔ کسیکه گاهی نرسیده و آشنا بآن نباشد موجب تنفر و خوش آینده نیست بلکه مورث
صداع است و اندرون آن میوه خانها است در صفوف و عدد صفوف آن از سه تا پنج و مابین فاصله خانها پوست سفید صلبی دور خانه از یکدانه تا پنج دانه میباشد و یکدانه
آن بهتر است و شکل آن دانه بشکل ثمر بلوط سه پهلو و تخم آن مثل تخم کتهل و بعضی بزرگتر از آن و ماکول لحم آنست بدون پردهٔ محیط تخم آن بسیار ملایم و ذایقه شیرین و لذیذ
مثل مسکه که با قند ممزوج کرده باشند بلکه از آن لذیذتر و فرق همین است که دسومتی ندارد و شنیده شده که بسبب کمال لذت آن میوه بسیار مرغوب فیل است و لیکن بسبب
خوف اذیت خار آن فیل آنرا در علف پیچیده و فرو میبرد و بسبب سختی پوست آن هضم ناشده درست دفع میگردد و گاهی در میان فضلهٔ فیل درست آن یافت میشود و مردم
آن بلاد در یافتن چنین را بسیار جویان و خواهان اند و میگویند که آن برای تقویت بدن و قوای دیگر همچنین بی نظیر است **طبیعت** آن ظاهراً گرم و تر باشد
افعال و خواص آن بطئ الهضم مقوی و مسمن است و از مردم مبالغات بسیاری در عفونت بوی آن ثمر و لذت خوردن آن شنیده شده چنانچه میگویند
والعهدة علیهم که بوی آن شبیه است ببوی فضلهٔ انسان متلف مانده متکرا مستعفن شده و در باب لذت آن میگویند که تاجر مالدار صاحب جهازی آنجا وارد شده اول از
بوی آن متنفر بود و چون عادی و آشنا ببوی آن شده مانوس بآن گردید تمام اموال خود را فروخته صرف در یان نمود و آخر جهاز را نیز فروخت و بعد از آن مسلفی
مدیون شد و بعد از آن فقیر شده در پای درخت در یان ساکن گشته بذکر در یان مشغول گردید و آخر العمر وصیت نمود که او را در پای درخت آن دفن کنند والله تعالی
اعلم و عجب نیست زیرا که مشابه این ابو المحجن ثقفی که یکی از صحابه بوده در باب خمر گفته این شعر عربی را شعر اذا امت فادفنی الی جنب کرمة تروی عظامی
بعد موعر تی و قها ۞ ولا تدفننی بالفلاة فانی ۞ اخاف اذا ما مت ان لا اذوقها اگر این مرد نیز در باب در یان گفته باشد بعید نخواهد بود

فصل الدال مع الفاء ۞ دفلی

بکسر دال و سکون فا و فتح لام و یا بیونانی شیریون و بسریانی رودیون و بعربی حبین و سم الحمار و بفارسی خرزهره
و بهندی کنیر نامند **ماهیت** آن نباتیست بقدر یکدو ذرع و برگ آن باریک و بلند تا بیک شبر و بی تشریف و اندک ضخیم و صلب و املس اندک بدبو و تلخ و تند و گل آن
خوش منظر و دو نوع میباشد یکی سرخ که بهندی رکت پهت و دیگری سفید مایل بزردی که بهندی کربیر نامند و درخشنده و بران چیزی مانند موی مجتمع و ثمر آن بهیئت لانی فرز
بشبری و اصل مملو از چیزی مانند پشم و بیخ آن دراز و باریک و مشهور آنست که سرخی و اکثری سفید رنگ بری و نهری میباشد و در تمام سال بیخ آن باقی میماند و در خریف گل میکند و بری
آن عظیم تر از نهری و سفید آن در امر باه و امساک منی قوی تر از سرخ آن و در هند و بنگاله نبات آن تا بدو قامت میشود و همیشه گل میدهد **طبیعت** آن در آخر سوم گرم و خشک
و با قوت سمیت **افعال و خواص آن** بغایت محلل و رهای صلب و مجفف و جالی و استعمال آن مخصوص بخارج است نه داخل زیرا که کشندهٔ انسان و بهایم
و مواشی است و برگ آنرا چون در شراب و انجیر بجوشانند و مقدار نیم اوقیه از آب مطبوخ آن با کره کاو بیاشامند از ضرر سم هوام ایمن و در بهایم نیز همین اثر دارد و ضماد بخته
سائیدهٔ آن جهت تحلیل اورام صلبه و اذابهٔ آنها و تسکین اوجاع ظهر مزمن و وجع زانو و عرق النسا و جرب و حکه و کلف و رفع آثار جلد و طلای آب برگ آن جهت جرب
و حکه و ذرور برگ خشک آن جهت التیام زخمها و حمول آن جهت درد رحم و آب برگ و گل آن جهت جلای رخسار و اصلاح موی و پاشیدن آب مطبوخ آن کشندهٔ کیک
و ارضه و سلسله و آب نقیع برگ آن کشندهٔ بزو پشه و حیوانات صغار است و مطبوخ شاخ و برگ آن با روغن جهت رفع کچلی و جرب و دواب و با افیون و استر جهت
درد سر و جمیع قروح آن و روغنی که از گل برگ تازهٔ آن که جهار انجته و آب آنرا گرفته با روغن زیتون بقدر نصف آن آب که در هر یک رطل آب آن نیم رطل زیت باشد
بجوشانند با آتش ملایم تا روغن بماند جهت قرحا که مقدمهٔ کچلی است و جرب متقرح و حکه و برص و امراض بارده و تقویت باه و اعصاب و استرخای و اوجاع ظهر و رکبه
کهنه و امثال اینها نافع و چون بجبیر ند از برگ آن و از گشنیز خشک و از کبریت زرد هر یک یک جزو و نرم کوفته با پیه گوسفند سرشته بر جرب متقرح طلا کنند بنهایت تا هفت مرتبه
آنرا زائل گرداند و مجرب دانسته اند و چون بعد از تنقیهٔ تام دوازده مرتبه بر برص بمالند زائل سازد و چون بیخ سفید آنرا مقدار کمی در شیر گاو تازه دو شیده جوش دهند
و کره از آن بگیرند و قلیلی از آنرا بخورند تقویت باه و امساک منی بخشد و اهل هند اکثر این را استعمال مینمایند بدل آن در تحلیل اورام صلبه بوزن آن اکلیل الملک یا بابونه و ثلث آن برگ
انجیر مضر مشش مصلح آن عسل مقدار شربت آن نیم درهم و یکدرم از برگ گل آن خواه پخته و خواه خام سائیدهٔ آن کشنده بخناق و التهاب و کرب و لهیب و انتفاخ بطن و حبوط

عین و احمرار آن و مداوای آن بقی و حقنه و آشامیدن آب گوشت مرغ چرب فربه سرد کرده جهت قوه و لعاب بزرقطونا و روغن بادام شیرین سرد کرده با کتیرا و خوردن خرمای شهریز عجیب النفع در رفع
امر و خرمای شهریز خرمای بزرگ دانه زرد و یا سرخ است و گویند خرمائیست که تخم آنرا در رطب میکارند و بر می آید همان قسم لهذا بدین اسم نامیده اند و خوردن انجیر با عسل قلیل و سداب
و رب عنب و باکره نیز نافعست **فصل الدال مع اللام** **دلب** بضم دال و سکون لام و باء موحده بفارسی چنار نامند و بفرنگی بطانس **ماهیت آن**
درختیست معروف و بسیار عظیم و برگ آن پهن و مشقق و مشرف و چوب آن سبک و جوهردار و منبت آن بلاد سرد و سیر و ثمر آن مدور و خاردار و خشبی و سکونه غیر ماکول
طبیعت آن سرد و تر و با قوت قابضه و ثمر و پوست آن بسیار سرد و خشک و با حرارت قلیله **افعال و خواص آن** جالی و نقوع گل آن که از ثمر آن گرفته باشند
و ضماد برگ تازه نجیبه آن جهت ورم چشم و منع ریختن مواد رطبه و آب رفتن از چشم و رفع ورم بلغمی و ورم زانو و هر عضو که باشد و ورمهای گرم را نیز و بدستور ضماد برگ تازه آن
غیر مطبوخ جهت درد زانو و اورام حاره و مضمضه بطبیخ پوست تازه آن در سرکه جهت درد دندان و ذرور برگ خشک آن جهت تجفیف قروح و جروح و سوختگی آتش و ضماد پوست
سوخته آن بغایت جالی و مجفف و جهت برص و رفع رطوبت متعفن زخمها و با آب جهت تقشر جلد و آشامیدن مطبوخ ثمر تازه آن با شراب جهت دفع سمیت گزیدگی جانوران
سمی و ضماد برگ و ثمر آن با پیه جهت سوختگی آتش و بخور برگ و ثمر آن در خانه جهت گریزانیدن خفاش و بدستور پاشیدن آب طبیخ آن و غباری که بر برگ آن می نشیند بغایت
مضر قصبه ریه و صوت و سمع و بصر است چون بدانها برسد و مصلح آن شیر تازه دوشیده **دلبوث** بفتح دال و سکون لام و ضم باء موحده و سکون واو و ثاء مثلثه و لیکن
اسم عربیست بیخ سوسن سرخ صحرائی است معروف بسیف الغراب جهت آنکه برگ آن شبیه بسیف است **ماهیت آن** بیخیست شبیه بدو پیاز که ملاصق هم باشند و
بی پرده یعنی مانند پیاز پرده ندارد و دانه بالا بزرگتر از زیرین و بعد از خشکی بسیار صلب میگردد و خشک آنرا در بغداد در بازار بسفر وشند و آنرا حب الناقوح و فیلمنیدن نیز نامند جهت
آنکه زنان بر رخسار خود برای سرخی و نیکوئی و انتفاخ میمالند و گل آن شبیه بسوسن کبود است که ایرسا نامند و سرخ مائل به بنفشی و آنرا اصفرا غانیون و بعضی سقیفون
و بعضی ماخاریون نامند و برگ آن بسیار کوچکتر و باریکتر از آن و ساق آن قریب بذرعی و برگ آن از برگ سوسن دراز تر و ثمر آن مستدیر منبت آن اراضی معموره و مزروع **طبیعت**
آن در آخر دوم گرم و خشک با رطوبت فضلیه **افعال و خواص آن** جالی و جاذب از عمق بدن و مسمن و مبهی چون در شیر تازه دوشیده بجوشانند نیکو و لذیذ میگردد و دفع ضرر
آن می شود و آشامیدن آن جهت تهییج باه مؤثر و بدستور آشامیدن آن با شراب و گویند بیخ بزرگ فوقانی آن محرک باه است و کوچک زیرین آن قاطع باه زنان و آشامیدن بالائی
آن جهت قلبه اطفال نافع و چون سه عدد بیخ آنرا در نبیذ بخیسانند هر روز نیم رطل تا یک رطل از آن نبیذ بنوشند جهت خشک کردن بواسیر و رفع ریاح آن مجرب دانسته اند و بدستور
آشامیدن یکدرهم از بیخ آن با ماء العسل تا چند یوم همین اثر دارد و ضماد آن با شلیم و با ماء العسل جهت تحلیل عرق النسا نافع و با کندر و شراب جهت جذب خار و پیکان و طلای آن جهت
سرخی رخسار و رفع آثار و قرحه آن جهت گشودن حیض مؤثر مضر حلق مصلح آن در شیر پختن آن مقدار شربت آن تا دو درهم **دلدل** قنفذ بری است و انشاء الله تعالی خواهد آمد
دلع بضم دال و فتح لام و عین مهمله نوع کبیر قنفذ است که قنفذ جبلی و بفارسی خارپشت و تیرکی گرئی و در مازندران شال تشی و در دیلم شاکره و بهندی سینوه نامند **ماهیت**
آن حیوانیست قریب بجثه سگ کوچک و در پشت آن بجای موخارهای ابلق از سیاهی و سفیدی بقدر شبری و زیاده و از قلم باریکتر و دو طرف آن باریک باشند و چون خشم
آید خود را جمع کند و حرکت دهد خارها مانند تیر از کمان جسته از آن جدا گردد و با اندک آوازی **افعال و خواص آن** ذرور سوخته آن جهت جراحات بغایت
سایر افعال مانند قنفذ است و انشاء الله تعالی در حرف القاف خواهد آمد **دلفین** بضم دال و فتح لام و کسر فا و سکون یاء مثناة تحتانیه و نون اسم یونانی و در بعضی کتب
بلغت رومی اسم نوعی از سمک است و خنزیر البحر و بفارسی خوک ماهی و ماهی پیتی و رازو بدیلمی کجه ماهی و بهندی سوس نامند **ماهیت آن** حیوانیست دریائی سیاه رنگ سر آن
شبیه بسر خوک و دندان دار و بی فلس و بخلاف حیوانات دیگر حرکت از جای خود نکند و تنها سیاحت نکند بلکه با جماعت یکی پی دیگری **طبیعت آن** سرد و تر و قریب باعتدال **افعال و**
خواص آن گوشت آن مولد خلط غلیظ و مقوی اعضا و بسیار چرب و پر پیه و دیر هضم و پیه آن گرم خوردن و مالیدن آن جهت درد مفاصل مفید و چون در جوف حنظل مغز
بیرون آورده گذاشته بر آتش بگذارند تا چند جوش بخورد جهت ثقل سامعه تازه و کهنه مزمن مفید و تعلیق دندان آن بر اطفال جهت منع فزع ایشان مؤثر **دلق** بتحریک
دال و لام بقاف و بفارسی دله و باصفهانی سوسوره نامند **ماهیت آن** حیوانیست کوچکتر از سگ و بزرگتر از سمور و شبیه بدان و در روس و بلغار بهم میرسد و از پوست
آن فرو میسازند و لون منمایند و گرمی آن کمتر و ثقل آن بیشتر از سمور است و لیکن بدبو است و لهذا ملوک آنرا می پوشند **طبیعت آن** گرم و تر **افعال و خواص آن**
خوردن گوشت آن زیاده کننده باه و گویند تعلیق چشم راست آن در خرقه کتان بر صاحب تب ربع رافع آن و چشم چپ آن بر آن باعث عود آن و جلوس بر پوستین آن جهت

دلیک

بواسیر نافعست **دلیک** بفتح دال و کسر لام و سکون یاء مثناة تحتانیه و کاف باصفهانی بنکل و در شکابن کلیک و بترکی آیت برونی و در شام سرسر الدیک نامند **ماهیت آن**
اسم عربی ثمر گل سرخ صحرائیست مانند ثمر گل سرخ بستانی بقدر زیتونی و چون پخته شود در رو مائل بسرخی و اندک سرخ و اندک شیرین با عفوصت گردد و جوف آن پر زغب محتوی بر دانهای
سفید طولانی و گل آن بزرگتر از بستانی و بی بو و مشتمل بر چهار برگ و گویند چون گل آن ریخته گردد ثمر آن حاصل میشود و این مولف گوید که بزعم شیخ الرئیس آن تخم گلست **طبیعت**
آن در دوم سرد و خشک **افعال و خواص آن** قابض و رادع آشامیدن آن جهت تقویت دل و جگر و معده و رفع اسهال صفراوی و دموی نافع و مضمضه و غرغره بطبیخ
آن و سفون آن جهت خناق و تقویت لثه مفید بدل آن ثمر گل بستانی مقدار شربت آن تا ده درم و جرم آن در استعمال مصلح آن گلقندست

فصل الدال مع المیم

دم

دم بفتح دال و سکون میم بفارسی خون و بهندی لهو نامند **ماهیت** آن معلومست **طبیعت** آن گرم و تر **افعال و خواص آن** دم هر حیوان در طلی
و ذکر آن مذکور میگردد و مجموع آن جالی بیاض و محلل اورام و برشته آن قاطع اسهال و رافع سموم و دم بال کبوتر تازه پر بر آورده جهت رفع شبکوری مجربست و در حمام مذکور شد
و چون خون در شکم منجمد گردد و یا در سینه یا در امعا یا در مثانه کیفیت سمیت بهم میرساند و از آن اعراض ردیه از صغر نبض و ضعف و غشی متواتر و سردی اطراف و اضطراب عارض
گردد و معالجه آن معالجه بسته شدن شیرست در معده آشامیدن پنیر مایه خصوصا پنیر مایه خرگوش مقدار دو مثقال با یک وقیه سرکه تند یا مقدار یک مثقال حلتیت با شیر انجیر
خشک و یا آشامیدن آب فنج نیج با سکنجبین حامض و آشامیدن طبیخ تخم کرفس با ماء العسل و قی کردن و بدانکه اطبای فرنگ میگویند که چون خون بعض حیوانی یا انسانی کم
شده باشد و دانند که اصلاح آن متعذر است بر می آورند و خون بعض حیوان و یا انسان صحیح المزاج قوی را بجای آن داخل مینمایند آن حیوان و یا انسان فاسد الدم صحیح
سالم میگردد و قبل ازین بچند سال این را معمول داشتند و چون دیدند که فائده چندان بران مترتب نیست و بالآخره ضرر میرساند ترک نمودند و طریق ادخال آن آنست
که از دست مریض مثلا از زیر ربط خون میگیرند بحد لایق و نبض او را بند مینمایند و از دست صحیح المزاج از زیر ربط و از دست مریض مقصود از بالای ربط بیکدفعه و بسر عظام رگ
میکشایند و انبوبه بسیار باریکی در هر دو نصب مینمایند و خون صحیح المزاج ببدن مریض میرود و بعد رفع احتیاج انبوبه را برداشته رگ هر دو را بند مینمایند و بدستور در بدن
شخص ضعیف و یا پیر خون صحیح المزاج جوان قوی را داخل مینمایند برای تقویت آن و مدعی آنند که بعینکهای بسیار جلی پی حرکت خون را دوری یافته اند و در هر نبضه یک
دوره طی مینماید از کبد بجانب قلب و داخل از قلب بجانب کبد و خارج بتجربه یافته اند که از زیر ربط که فصد نمایند خون بر می آید و از بالای ربط بر نمی آید بلکه خون را
جذب میکند و وجه عدم فائده و حصول ضرر محتمل که این باشد که اخراج خون بدن حیوان بالتمام بیکدفعه متعذر بلکه موجب هلاکت است پس با اخراج قدری خواه قلیل خواه
کثیر و ادخال خون صحیح بدل آن بیفائده و باعث افساد آن بعد اختلاط بتتمه خون فاسد کما لا یخفی و دیگر آنکه دو شخص که من جمیع الوجوه مزاج شان مساوی باشند نایاب
و نیز خون هر بدنی موافق مزاج آنست و همچنین خون هر شیی پس خون بدنی در بدنی دیگر و سنی بسنی و مکرر و همچنین قوی بضعیف غیر موافق تا زمانیکه استحاله یابد بسبب
امتزاج بخون فاسد و یا بخون ضعیف المزاج و یا پیر فاسد میگردد و طبیعت نیز از هضم و نضج غذای جدید از خارج باز میماند پس این حال باعث زیادتی علت و ضعف و هلاکت
نه باصلاح باقی العلم عند الله

دم الاخوین

دم الاخوین از ادم التنین و دم الثعبان نیز و بعربی قاطر الدم و بفارسی خون سیاوشان و بهندی هیرادکهی و رنگ بت
نیز نامند **ماهیت** آن صمغی است خالص الحمره مائل ببنفشی و قوت آن مدتها باقی میماند و گویند عصاره گیاه سرخی است که از جزیره سقوطره و هند خیزد و صاحب
خلاصة التجارب گفته که عصاره میوه چوبیست و در ابو خلسا مذکور شد و صاحب اختیارات بدیعی نوشته که صمغ بقم است و سه نوع میباشد چکیده حبشی و ترابی
و بهترین آن چکیده صافی است که قطعا چوب در آن نباشد و بعضی گفته که صمغ بقم نیست زیراکه از مواضعی که دم الاخوین را می آورند مانند حبشه و زنگبار در آن مواضع
بقم نمی شود و بالجمله ماهیت گیاه و درخت آن معلوم نیست ولیکن آنچه نوشته که سه نوع است درستست بعضی چکیده مانند صمغ سرخ تیره صافی براق گویا از درخت
جوش خورده بر آمده و چکیده و بعضی دیگر از آن قبیل ولیکن آمیخته بریزهای چوب و پوست درخت و پوست ثمر آن و بعضی از قبیل عصاره و سرخ تیره بی رونق و این دو نوع دیده
شده بعضی صافی و بعضی غیر صافی آمیخته بتراب **طبیعت** آن در سوم سرد و خشک و بعضی در دوم گفته اند و با قوت قابضه شدیده و بوحنا گرم در اول و خشک در دوم دانسته
افعال و خواص آن آشامیدن آن جهت قطع و حبس خون از جمیع اعضای باطنی و التیام قروح و الزاق آنها و ردع سیلان فضول و تبرید معده و زوال حرارت
کبد و معده و امعا و تقویت معده و زحیر و دفع اسهال دموی و صفراوی و سحج و شقاق مقعده و بدستور آشامیدن بجد بیهم تا کنیقال آن با زرده تخم مرغ جهت اکثر امراض
مذکوره و اکتحال آن جهت تقویت باصره و قرحه چشم و سفون آن جهت تقویت لثه و ذرور آن جهت قطع و حبس خون و الزاق جراحات از جمیع اعضا و التیام جراحات هر نوع که باشد

دادم دماغ دمعة الشجر دمیا دند

سفرکرده مصلح آن کتیرا مقدار شربت آن از نیم درهم تا یک مثقال بدل آن شادنج و عصارهٔ حسن است و گویند چون بلور و شیشه را بدان رنگ کنند صافتر و رنگین تر از عقیق میشود
و در بین امر بعید بل است **دادم** بفتح دال و الف و فتح دال مهمله و سکون میم **ماهیت** آن نوعی از لوبیای هندی است و دو صنف میباشد صنفی کوچکتر و سرخ تر و شفاف
تر از لوبیا و بر سر آن نقطهٔ سیاهی و صنف دوم از صنف اول کوچکتر و سرختر و شفاف تر بقدر دانه ماشی و بر سر آن نقطه سیاهی **طبیعت** آن هر دو گرم و خشک **افعال و خواص**
آن مقوی دماغ رطب اطفال و غیر ایشان و قاطع سیلان لعاب از دهان هر دو و مقدار شربت آن از برای اطفال یک دانگ و غیر اطفال یک دانگ است **دماغ** بکسر دال و فتح میم
و الف و غین معجمه **ماهیت** آن مغز سر حیوان است **طبیعت** آن سرد و تر **افعال و خواص آن** دیر هضم و با قوت تریاقیه و مقوی دماغ و مولد منی و طلای آن
جهت رفع خشکی دماغ و سرسام و شقاق نافع مضر معده مصلح آن نعناع و سرکه و آبکامه و ادویه حاره و افعال و خواص دماغ هر حیوان مختلف می باشد و تفصیل و شرح در ذکر هر یک
حیوانات مذکور میگردد **دمعة الشجر** گویند صمغ لبلاب است **افعال و خواص آن** بغایت جالی و جهت ستردن موی آزموده است **دمیا** بیونانی نوعی از
ماهی است که در مصر و حوالی آن سیلبا نامند و در حرف السین ان شاء الله تعالی مذکور میگردد **فصل الدال مع النون** . **دند** بفتح دال و سکون نون و دال مهمله
مشهور بحب السلاطین است و بفارسی تخم بید انجیر خطائی و بهندی جیپال گوته نیز نامند **ماهیت** آن ثمر درختی است غلافی و اکثر سه عدد در یک غلاف هر یک در غلافی
بسیار کوچکی و در طول از ان کمتر و هر دو غلاف آن در خامی سبز و غیر منقط و مغز آن در پارچه بهم پیوسته مانند مغز بادام و دیگر سفید رنگ و چون کهنه گردد مائل بزردی و زرد و سیاه
و پوسیده میگردد و بر بالای آن متصل بمغز پوست رقیقی و در وسط آن هر دو مغز زبانه و پرده و آن زبانکی سفید سبز رنگ و بعد خشکی و کهنگی زرد و سیاه و پوسیده میگردد و این زبانه و پرده سمیت
میباشد و طریق استعمال آن آنست که آنرا عند الحاجت قبل از ان مقشر کرده زبانه آنرا برآورده مدبر کرده بکار برند و در قرابادین دستور تدبیر آن مذکور شده و در مقدمه این کتاب
نیز و بهترین آن سفید بالیده آنست و بعد از ان مائل بزردی که پوسیده نشده باشد زیرا که زرد فاسد و سیاه آن و آنچه مقشر کرده مدتی مانده فاسد شده باشد خالی از
سمیت نمی باشد استعمال آن مجوز نیست و برگ آن شبیه ببرگ بادنجان و از ان نازکتر و بلندی درخت آن تا به ذرع و در هند و بنگاله تا بقد و قامت انسان دیده شده و گل آن
زرد مائل بسفیدی و منبت آن خطا و چین و بنگاله و هند و سنجرستان است و ثمر خطائی و چینی آن بالیده تر و قوی تر از هندی و بنگالی و سنجری از همه ضعیف العمل است
طبیعت مغز آن در اول چهارم گرم و خشک و در نهایت حدت و زبانه آن در آخر چهارم و با سمیت **افعال و خواص آن** مقطع و جالی و مسهل بلغم و سودا و اخلاط
غلیظه و سوخته و جاذب رطوبات از عظام و رقیق از دماغ و مفاصل و اقاصی و اعماق بدن و مفتح و جهت استسقا و یرقان و سنگ گرده و مثانه و وجع ظهر و ورکین و ساق و نقرس و جمله
اکثر امراض باردهٔ بلغمیه رطوبیه را نافع خواه تنها و یا با ادویه مناسبه و مقویه و معینه عمل آن و چون حلق را میسوزاند اگر بدان رسد تا مدتی سوزش و دغدغهٔ آن محسوس
میگردد و اکثر مردم را قی می آورد و بهتر آنست جهت رفع آن حب سوی آنرا شکسته در جوف دانه کشمش یا مویز دانه برآورده گذاشته بلع نمایند خواه بالای آن دوای دیگر بیاشامند
و یا نه و اهل هند و بنگاله مقدار کمی از آنرا بقدر برداشت و آنکه اسهال کند باطفال شیرخواره اگر در مزاج شان سردی محسوس گردد با آب زنجبیل تازه که بهندی ادرک نامند
و الا با شیر مرضعه آن حل کرده و در مرض ام الصبیان و مرض دبه بتحریک دال مهمله و بای موحده مشدده و آنکه در ان مرض پهلوهای اطفال میجهد و گریه و اضطراب
بسیار میکنند بحدیکه شیر نمیگیرند و در اکثر امراض با ام الصبیان مشارکت دارد سه چهار دست اجابت نموده با فاقه می آید مجرب است و نیز در معاجین و غیر آن در اکثر امراض
مستعمل دارند و گفته اند اکتحال آن با آب سائیده آن در چشم مارگزیده باعث عدم تضرر از زهر آنست اما باید که قلیلی باشد زیرا که اکتحال مضرت بچشم وارد و ضماد آن با ماست
جهت شقاق و داء الثعلب برص حیوانات و بدستور با آب لیمو و آب زنجبیل تازه جهت داء الثعلب با ادویه مناسبه جهت جمیع اورام بارده و اوجاع و طلای آن جهت سیاهی موی
و لیکن بثور و ورم و قرحه و تقشر جلد است و چون بر لب سد سرخی آنرا زائل کند و تکرار آن موجب ص مضر محرور المزاج و یابس نحیف البدن و در بلد و فصل حار استعمال آن جائز
نیست مصلح آن جدا کردن قشر و پرده میان آن و مدبر کردن و یا در آب لیمو یک شب خیسانیدن و با کتیرا و نشاسته و برگ گل سرخ و اندک زعفران استعمال نمودن و معینات
فعل آن تربد سفید مجوف مدبر و هلیله سیاه یا کابلی و عصارهٔ غافث و افسنتین و بسفایج و انیسون و پیاز عنصل مشوی و اندک زعفران است و آشامیدن آب سرد بالای
آن و با افیون و فرفیون مضر و استعمال آن مجوز نیست مقدار شربت آن در قوی الابدان یک عدد تا دو عدد و در غیر آن تا نصف دانه با مصلحات و معینات مذکوره و چون
کسی غیر مدبر و یا مدبر آنرا بسیار و زیاده از مقدار مقرر بخورد گرمی و لذع و اسهال بسیار آورد باید که ماست و دوغ بیاشامد و با شیر تازه دوشیده یا کره و روغن بخورد و سویق
و تفاح و ربوب و اقراص قابضه حابسه بنوشد و یا آنکه کسی پردهٔ جوف آنرا بخورد و احوال متغیر شود باید که او را شیر تازه دوشیده با روغن گاو بخورد و قی کند پس ادویه حابسه لزجه

ومغریه مانند شیر تخم خرفه و لعاب بزرقطونا و صمغ عربی و کتیرا و نشاسته و فالوده برنج و جو مقشر با روغن گل یا بادام شیرین و آب سیب و غوره و رُب حامضه و ماهی بچه با مغز تخم کدو و آب گوشت و اگر مغص و کرب عارض گردد العبه مقویه با طلیات مناسبه بنوشند و حقنهای لینه بالعبه و اشیاء مغریه و روغن گل بعد تلیین بشیر تازه دوشیده و اغذیه لطیفه جالیه مانند برگ چغندر و قطف و اجاصیه و حیصفه تناول نمایند **فصل الدال مع الواو** ❊ **دوایا اغریا** بفتح دال و واو و الف و یای مثناة تحتانیه و فتح الف و سکون غین و فتح راء مهمله و یای مثناة تحتانیه و الف لغت یونانیست بمعنی قصب جبلی یا قصب بری **ماهیت** آن قصبی است که در سنگلاخ و زمین صلب میروید و ساق آن شبیه بساق ریباس و طول آن زیاده بر شبری و مائل بزردی و زغب آن نیز مائل بزردی و بر سر آن چهار برگ مربع شکل سبز مائل بسفیدی و بر بالای برگهای آن چیزی مستدیر شکل و در آن تخم آن میباشد و خوشبو با اندک تندی و حامض و پخته آن ماکول **طبیعت** آن در اول دوم گرم و خشک **افعال و خواص آن** مقوی حرارت معده مصلح فساد آن و مدر بول و مخرج رطوبات غلیظه و تازه غیر مطبوخ آن ملین بطن و محلل ریاح شکم و رافع اروغ و خوشبو کننده دهان و مسخن احشا است **دوب** بضم دال و سکون واو و بای عجمی لغت هندیست بفارسی مرغ بفتح میم و سکون را مهمله و غین معجمه نامند **ماهیت** آن علفی است خودرو که در هند و بنگاله بسیار بر زمینهای نمناک و در موسم برسات همه جا تمام صحرا سیر و سبز و بر زمین مفروش میباشد گویا مخمل سبز فرش نموده اند و برای اسب بهترین علفی است تر و خشک هر دو را برغبت تمام میخورند و کره دار و خاکی آن منشعب و برگ آن ریزه باریک و طعم آن تفه **طبیعت** آن مائل بسردی و باعتدال اقرب با تریاقیت **افعال و خواص آن** آشامیدن برگ و ساق نازک آن با برنج سفید شسته که با هم نرم سائیده باشند با قدری نبات جهت دفع قی و هیضه و رفع سمیت مار گزیده و با فلفل جهت مار گزیده انفع و تنهایی جهت تحلیل اورام حاره و حمره و شری و نزول آب در اعضا که در ملک هند و بنگاله بسیار بهم میرسد نافع **دوادم** بتحریک دال و واو و الف و دال مهمله و میم و بدون الف نیز آمده **ماهیت** آن چیزیست مانند صمغ سرخ مائل بسیاهی که در جوف درختهای کهنه متکون میگردد و در همه افعال قایم مقام مومیایی است **دود البقل** بفتح باء موحده و سکون قاف و لام بفارسی کرم سبزه نامند **ماهیت** آن کرمیست که در سبزه زارها و سر برگهای سبز اشجار تکون مییابد بشبیه بهزار پا و از آن کوچکتر و در غایت سبزی **طبیعت** آن سرد و خشک و تازه آن با رطوبت **افعال و خواص آن** خوردن آن جهت دفع سموم مشروبه و ضماد آن با روغن زیتون جهت گزیدن جانوران سمی نافع **دود الحریر** بفتح حاء و دو راء مهمله اول مکسور و در میان هر دو را یای مثناة تحتانیه ساکنه بفارسی کرم ابریشم نامند **ماهیت** آن کرمی است اندک طولانی سرخرنگ تیره که در بعضی بلاد در فصل ربیع و در بعضی در اوائل خریف نیز نر و ماده ان با هم جفت شده تخم میدهند و آن تخمها را در بلاد سرد سیر در پارچه پاکیزه بسته کسان لطیف پاکیزه غیر جنب و حائض در زیر بغل یا بر روی ناف خود میگذارند و می بندند تا مدت بیست یوم که گرمی بدان رسیده بچه آورند و در بلاد گرم سیر مانند بنگاله احتیاج بدان نیست و بعد با هم جفت شدن نر را از ماده جدا میکنند و نر را دور می اندازند ماده آن تخم میدهد ببزرگی دانه خشخاش کوچکی و سفید رنگ و آنرا نیز دور می اندازند و تخمها بر روی پارچه لطیفی پهن میکنند و بالای آن پارچه پنبه دار یا دوسه لائی می اندازند و محفوظ میدارند تا بچه برآورند و چون بچه آورند سفید میباشند پس سرخرنگ تیره میگردند برگ توت را بسیار ریزه کرده بر آنها می پاشند و آنها اندک اندک میخورند و بتدریج بزرگ میشوند و چون بزرگ شدند احتیاج بریزه کردن برگ توت نیست بلکه برگهای درشت شاخهای آنرا بر آنها و نزد آنها می اندازند و آنها میخورند زیرا که خوراک آنها همانست و تا سه ماه بکمال میرسند و میگویند در این هنگام شش روز بسته اصلا برگ توت نمیخورند بار اول یکروز بار دوم دو روز بار سوم سه روز پس شروع در تنیدن پیله بر خود می کنند و تا سه ماه دیگر پیله آنها باتمام میرسد قدری برای نتاج و تخم گیری و بچه کشی میگذارند و اینها پر آورده پیله را سوراخ کرده بیرون میروند کسانیکه عمله و ماهر بدانند نر و ماده آنرا با هم جفت نموده بدستور مذکور تخم گرفته پرورش مینمایند و تتمه پیلها را در آفتاب می اندازند تا خشک گردد و کرم دران پیلها میرد و از برای اخذ ابریشم زیرا که ابریشم از پیله سوراخ شده خوب بر نمی آید و در مازندران و گیلانات ایران شنیده شده که پیله آن بسیار بزرگ و مالیده بسطبری شصتی بلکه از آن قویتر و به بلندی آن و در بعضی جاها شبیه به بیضه کبوتر و سفید رنگ میشود و در بنگاله سالی دو مرتبه پیله می بندند یکی اوائل بهار تا اوائل برسات و یکی اوائل خریف الحجه و در اوائل بهار و اوائل برسات یعنی ایام و موسم بارش می بندند بهتر میباشد **طبیعت** آن در اول گرم و در دوم خشک **افعال و خواص آن** آشامیدن آن جهت خفقان و سه درهم از خشک آن جهت خفقان و سه درهم از خشک آن که بشو و با مرق گندم چند روز متوالی بخورند جهت تسمین بدن و نیکوئی رنگ رخسار و تقویت باه موثر و ضماد پخته آن در روغن کنجد جهت خناق و اورام بارده و تقویت باه و مرغ بدان بغایت سمین آن و خوردن گوشت آن مرغ مسمن مقوی باه و خاکستر سوخته آن جهت التحام زخم و تخفیف رطوبات آن و رفع آثار و تعلیق یکعدد درست خشک کرده

دوایا اغریا

دوب

جهت تسکین عطش و حدت خون صفرا و جوشش سوزش اعضا ضماد آن با برنج و زرد چوبه روغن یاسمین جهت جدا شدن و تحلیل خشک ریشه

دوادم

جدری اصح

دود البقل

دود الحریر

آن در خره و اغوانی بسته جهت رفع تپ موثر است **دود خشب** بفارسی کرم درخت کاج نامند **ماهیت** آن کرمیست سبز رنگ که در درخت کاج تکون می یابد **طبیعت**
آن حار و قریب بدرجه رابع است لهذا دیسقوریدوس و جالینوس در درجه رابع ذکر کرده اند **افعال و خواص آن** ضماد مدقوق آن جهت انفجار دمل و اورامی
که حاجت بشکافتن باشد و ازاله کلف و مجروح کردن هر عضوی که خواهند آنرا مجروح کنند عجیب الاثر و یک مثقال آن کشنده انسان و اعراض خورنده آن مانند اعراض
خورنده ذراریح و معالجه این نیز قریب بدانست **دود الخل** بفتح خاء معجمه و تشدید لام بفارسی کرم سرکه نامند **ماهیت** آن کرمیست زرد رنگ باریک
که در سرکه تکون می یابد **افعال و خواص آن** سعوط آن جهت کرمی که در دماغ تکون می یابد قوی الاثر و ضماد آن رادع و محلل و مقوی اعضا است **دود الزبل**
بکسر زای معجمه و سکون با موحده و لام **ماهیت** آن کرمیست زرد رنگ و کوچک که در سرگین و مزبله بهم میرسد **طبیعت** آن گرم و تر **افعال و خواص آن** مرار
ضماد مطبوخ آن در روغن زیتون کهنه تا که بخته و مهرا شود جهت قرطه که ریختن موی تمام سر و مقدم سر است و داء الثعلب مجرب و مالیدن روغن آن جهت بواسیر
و امراض مقعده مفید **دوسر** بضم دال و سکون واو و فتح سین مهمله و بشین معجمه نیز آمده و را مهمله در آخر **ماهیت** آن نباتیست مانند گندم و در مزرع آن بهم
و از آن دراز تر و درشت تر و دانه آن باریک تر و خوشه آن متفرق و پوست آن سیاه و بعضی سرخ نیز و در هر خوشه دو غلاف و یا سه غلاف بشکل فتیله و دانه آن در میان
سر و های غلاف آن و خوش طعم مائل بشیرینی و بشیرازی تخم آنرا کرکاس نامند **طبیعت** آن گرم در اول و خشک در دوم و بعضی سرد دانسته اند **افعال و خواص**
آن منضج و محلل و مجفف و ملین اورام صلبه و دود و رم آن مسهل و مخرج اعصار گرم معده و ضماد آن با آرد گندم جهت غرب غیر منفجر و مصنوع آن جهت غرب منفجر و النجال
با شیرنج و نبات مصری جهت تحلیل دانه که در چشم بر آمده باشد و ضماد آن بتنهایی جهت جرب ابتدایی و اورام صلبه و داء الثعلب نافع و مضر اثنین مصلح آن سکر
مقدار شربت آن تا دو درهم است **دوقس** بضم دال و سکون واو و ضم قاف و سین مهمله لغت یونانیست **ماهیت** آن سه قسم است قسمی برگ آن شبیه
رازیانه و از آن کوچکتر و باریکتر و بلندی شبری و گل آن چتر دار مانند گشنیز و سفید و ثمر آن سفید و تند بو و مرغوب و منبت آن مواضع سنگلاخ و آفتاب رو و تخم آنرا اسفلینوس و
آنرا حشیشة البراغیث و بلغت دیلمی کیک واش نامند و قسمی دیگر شبیه بکرفس و خوشبو و تند که زبان را می گزد و تخم آن شبیه با نجدان و بی بو و قسمی دیگر برگ آن شبیه بکشنیز و گل آن
و چتردار مانند گل زردک و تخم آن شبیه بزیره و با تندی و بیخ آن در طعم شبیه بزردک و بغلظت انگشتی و برگ آن نیز مرغوب جالینوس دوقو و دوقس را یکی دانسته و دیسقوریدوس
از اصناف زردک بری شمرده و حکیم میر محمد مومن نوشته که این تحقیق اقرب است و من اقسام آنرا مشاهده نموده ام و بهترین اقسام قسم اول است **طبیعت** آن در سوم گرم و
و خشک **افعال و خواص آن** مسکن سرفه مزمن و مغص و مدر حیض و بول بقوت و مسقط جنین و با شراب جهت نهش رتیلا و ضماد آن جهت تحلیل اورام بلغمیه و ادرار
بول و حیض و مدستور برگ آن ما ضعیف العمل و بیخ قسم اول آن جهت رفع سمیت سموم مشروبه و تخم آن محلل نفخ و ریاح و معین بر هضم و آشامیدن طبیخ آن جهت
تنقیه سینه و اخراج اخلاط آن بنفث و تحلیل مواد غلیظه از امعاء و استسقای ریحی و مقوی فعل آن تخم کرفس مقدار شربت آن دو مثقال و بدون تخم کرفس جهت گزیدن
عقرب و تنقیه رحم و اعانت بر حمل و قطع شهوت در محرورین و یابس مزاجان و نطول طبیخ آن جهت عقرب گزیده و جانوران سمی چون تخم آن را ... جهت
رفع اذیت کیک نماید کیک در آنجا نیاید و تخم دو قسم دیگر در افعال و خواص مانند دوقو است و از آن ضعیفتر **دوقو** بضم دال و سکون واو و ضم قاف و سکون واو
یونانیست و آنرا دوقواغریا و دوقو بری نیز نامند **ماهیت** آن تخم جزر بریست و بیخ آنرا استقاقین و گیاه آنرا خرس گیاه نامند جهت آنکه خرس آنرا بسیار
دوست میدارد و گویند بشیرازی آنرا بدران نامند و آن شبیه بنانخواه است و از آن ریزه تر و با اندک تندی و گیاه آن زیاده بر شبری و برگ آن مانند برگ
رازیانه و از آن ریزه تر و چتر آن مانند چتر گشنیز و گل آن زرد و تند طعم و مرغوب و خوشبو و بیخ آن بسطبری انگشتی و با رنگ تخم از آن و قریب بتشبیر و در طعم مانند
جزر و در قزوین گزر نامند و بهترین آن تازه زرد رنگ آنست **طبیعت** آن در سوم گرم و در دوم خشک و بعضی در دوم گرم و خشک دانسته اند **افعال و**
خواص آن در جمیع افعال قوی تر از جزر بستانی است سوای تحریک باه در جزر خواص نبات آن مذکور شد و مراد از مطلق آن تخم آنست آشامیدن آن جهت
سرفه کهنه و فضول سینه و تقویت معده و هاضمه و باه و از دیاد منی و تحلیل نفخ ریاح و مواد غلیظه بلغمیه و تفتیح سدد و ادرار بول و تفتیت حصاة گرده و مثانه
و ادرار نمودن حیض و تنقیه رحم و اعانت بر حمل و عسر ولادت و استرخای مفاصل و وجع آن و مغص و سحج اطفال و استسقای طبلی و گزیدن عقرب و سائر سموم مجرب دانسته
اند و آشامیدن یکدرهم تا دو درهم آن با دو وزن آن ترمس جهت قتل حب القرع و ریزانیدن آن و ضماد آن جهت تحلیل ورم بلغمی مفید و نطول طبیخ آن بر ورم

دود خشب
دود الخل
دود الزبل
دوسر
دوقس
دوقو

عقرب گزیده نافع مضر بامحرورین مصلح آن کتیرا و مضر مثانه مصلح آن مصطکی بدل آن دو وزن آن تخم زردک و گویند بوزن آن تخم کرفس است

فصل الدال مع الهاء

دهن بضم دال و سکون ها و نون بفارسی روغن نامند خواه از حبوب نباتات گیرند و یا از گلها و یا شکوفها و یا برگها و غیر با بعمل آورند بطریقیکه در مقدمهٔ این کتاب و در قرابادین کبیر در حرف دال گذشت و آنچه یافت شد دهن هر چیزی در جای خود مذکور میگردد **دهن البلسان** بتحریک با موحده و لام و سین مهمله و الف و نون بفارسی روغن بلسان نامند و آنرا لبن البلسان و صمغ البلسان نیز گویند و فی الحقیقه لبن است نه دهن **ماهیت آن** سه نوع است خالص و مصنوع و مغشوش اما خالص آن چیزیست سیال اندک غلیظ چسپنده خوشبوی قوی الرائحه تند طعم خالی از حموضت که زبان را بگزد و صاف سرخ عقیقی باشد و چون در شیر اندازند شیر را منجمد سازد و چون در آب اندازند نه نشین نگردد و چون در آب حل کنند آنرا برنگ شیر بگرداند و چون به پشمی آلوده بشویند رنگ از آن اثری نماند و قوت این تا چهار سال باقی میماند و بهترین همه این قسم است و هرچه بدین وصاف نباشد ردی و مغشوش است و طریق اخذ دهن آنست که در اول طلوع شعری یمانیه تنه درخت آنرا تیغ زده انجماد آن تراوش نماید بگیرند و مصنوع آن که معمول این زمان است آنست که میگیرند چوب بشام و بسباسه و میعهٔ سائله و روغن تخم ترب اجزا مساوی و مجموع را باده وزن آن زیت تا بربع رسد پس صاف نمایند و این در نفع بعد از اصلی است و نیز شاخ و برگ و چوب و حب بلسان را در آب جوش میدهند و با روغن زیتون بدستور مقرر مرتب مینمایند و این بعد از است و مغشوش آن آنست که آنرا بعضی با اکثر ادهان مانند دهن حبة الخضرا و حنا و مصطکی و سوسن و امثال اینها مغشوش مینمایند و بعضی با عسل و موم و روغن سوده و حنا را تنیج غش میکنند و این زبون تر از همه است **طبیعت** خالص آن در اول سوم گرم و خشک با قوت تریاقیت

افعال و خواص آن مقوی دماغ و اعصاب و قوت باصره و رحم و جهت امراض بارده دماغیه و عصبانیه مانند فالج و لقوه و کزاز و صرع و صداع و دوار و رعشه و استرخا و فرغ سر و اوجاع مفاصل و حلق و اسنان و عرق النسا و نقرس و همه اوجاع بارده رطبه و ظلمت بصر و بیاض و سبل و غشاوه و حدت بصر و نزول آب و ثقل سامعه و کری گوش حادث از برودت و رطوبت و ضیق النفس و ربو و سعال و انتصاب نفس و قروح ریه و ضعف معده و کبد و طحال و گرده و مثانه و تفتیت حصاة و سلس البول و استرخای قضیب و امراض مقعده و تلیین صلابت و تحلیل مواد بارده و رفع لزوجتها و ضع و امراض مقعده و رحم و اوجاع آن و اخراج جنین و مشیمه و ادرار حیض و تنشف رطوبات آن و اعانت بر حمل و پاک کردن جراحات از چرک بهر نوع که استعمال نمایند شرباً و طلاءً و تقطیراً و اکتحالاً و قطوراً و سعوطاً و حمولاً و فرزجه و مفرداً و مرکباً نافع و مانند تریاقات است در مرکبات و مقاوم سموم بارده مانند عقرب و سائر هوام و خانق النمر و امثال اینها است و آشامیدن نیم مثقال آن با شیر تازه دوشیده جهت دفع سمیت و اذیت خانق النمر و قطرو نهش هوام و سمی و یکدانگ و نیم آن با سه مثقال طبیخ زوفا جهت سعال و اوجاع سینه و چون در روغن زنبق حل کرده فتیله بدان آلوده در بینی گذارند جهت سکته و جمود و حمول آن جهت اخراج جنین و مشیمه و بدستور حمول آن با موم و روغن ممزوج کرده ضماد آن بالای ساق جهت اخراج خار و استخوان مقدار شربت آن تا نیم مثقال بدل آن دو وزن و نیم تا دو وزن آن روغن زیتون کهنه یا روغن زیت تازه یا روغن رازقی یا روغن ترب که در آن حب و عود بلسان جوشانیده باشند و گویند روغن کاوی که در آن مرکی جوشانیده باشند و گویند روغن نارجیل است و گفته اند که چون صمغ درخت کاوج را در روغنها مناسبه حل کنند اکثر آثار مانند دهن بلسان هست و بهترین ابدال آن میتواند بود

دهن الکرجن بفتح کاف عجمی و سکون را مهمله و فتح جیم و نون اسم هندی است **ماهیت آن** روغنی است که از تنه درخت بسیار عظیم بلندی که منبت آن اسلام آباد که شهر سبز نیز نامند باصلاح قدیم و بهندی چاتگام و چات گام نیز مینامند بسیار است بعمل می آورند بزدن تیشه بر تنه درخت آن و نصب کردن ظرفی بدان موضع و بانجای دیگر نیز و رنگ آن روغن در تازه گی اندک سرخ رنگ رقیق صاف میباشد و چون کهنه گردد سرخ بسیار تیره مائل بسیاهی غلیظ چسپنده و چون بسیار کهنه گردد غلیظ و چسپندگی آن زیاده میگردد و برای رفع کرم خوردن بچوب عمارت و تخته دروازه و غیر آن در بنگاله اکثر میمالند و نصاری در رنگ آمیزی کشتی و جهازات و عمارات و اهل آنجاها مینمایند و چوب آن درخت بسیار رخو و ریشه دار و در تازه گی چرب که مانند فتیله دهن آلود مشتعل میگردد و بکار عمارات بجز سوختن نمی آید **طبیعت** آن گرم و خشک **افعال و خواص آن** محلل و رام است

دهنج بفتح دال و ها و نون و جیم بفارسی دهنه فرنگ **ماهیت آن** سنگیست سبز آبدار براق که در معدن طلا و نقره و مس و آهن تکون می یابد از ابخرهٔ کبریتیه که صعود مینماید از آن معدن و در خلال و فرج آن محتبس گشته تکاثف می یابد و بطول زمان سرد و منجمد و متحجر میگردد و آنرا زنجار معدنی مینامند و الوان میباشد بعضی سبز تیره که در هنگام صفای هوا صاف و هنگام کدورت کدر گردد گویند فیروزه نیز چنین میباشد و بعضی طاوسی رنگ مائل بسرخی اندک براق و بعضی طاوسی رنگ مائل بزردی و بعضی مایل بسیاهی و بهترین همه سبز تیره است و آنرا دهنه فرنگی نامند

دهن بلسان

دهن کرجن

دهنج

و بعد از آن در بهترین طاوسی مایل بسرخی است و بدترین آن طاوسی مایل بسیاهی و معدن آن فرنگ است و از انجا می آورند و انطاکی گفته که از معدن قبرس می آورند و صاحب
اختیارات نوشته که معدن آن فرنگ و کرمان و خراسان و در ولایت فارس و شبانکاره و سیرجان و شیراز هم میباشد و انچه فرنگی است آنرا فرندی نامند جهت انکه بران
نقشی مانند جوهر شمشیر میباشد و آن جوهر را بتازی فرند نامند و شیرین و ترش میباشد شیرین آن آنست که چون بسایند و بر آئینه ریزند آئینه زنگ بر ندارد و ترش آن بعکس آن
و فرق میان طلائی و نقرهٔ و مسی و آهنی بدانست که با آب لیمو بر آهن صیقلی مانند صفحهٔ کارد و یا شمشیر بسایند اگر زرد طلائی بر آید طلائیست و اگر برنگ نقره نقرهٔ و اگر
برنگ مس مسی و اگر برنگ آهن آهنی و بهترین همه طلائی سبز تیره فیروزه شیرین آنست و مستعمل در امراض عین همین نوع است پس نقرهٔ و گفته شده که ترش آن در صنعت کیمیا
مستعمل است **طبیعت آن** در اول چهارم گرم و خشک و بعضی سرد دانسته اند **افعال و خواص آن** جالی و ملطف و نیم درم آن فادزهر سموم مشروبه و سمی الحیوان
چون با آب لیمو سائیده با افیون خورده اگر بیاشامند و قی کنند سمیت را دفع نماید و در غیر دفع سم نباید خورد زیرا که خود سم قاتل است بجراحت اسعا و گویند معالجه پذیر نیست
و نگاهداشتن آن در دهان و فرو بردن آب آن نیز همین اثر دارد و سعوط محلوک آن با آب سداب جهت دفع صرع بیعدیل و بدستور نفوخ آن با مشک سوده سه
دفع همین اثر دارد و اکتحال آن جهت تقویت باصره و قلع بیاض چشم مجرب خصوص با مروارید ناسفته و توتیای هندی اجزا متساوی که نرم سوده و بحریر بیخته در چشم
کشند و از خواص غریبه آنست که چون سائیده در چشم دواب کشند دفع حبس البول آن نماید و طلای آن با سرکه جهت قوبا و سعفه سوداوی در سر و جمیع اعضا جهت بهق و برص
و دفع اذیت عقرب گزیده نافع **دهماسه** بفتح دال مهمله و خفاء ها و فتح میم و الف و سین مهمله مفتوحه و الف و دهماهه بفتح دال و خفاء ها و فتح میم و الف و فتح ها و ها در آخر
نیز آمده و گویند اسم هندی شکاعی است و فی الحقیقه غیر آنست **ماهیت آن** گیاهیست هندی فی الجمله شبیه بگیاه شکاعی **طبیعت آن** سرد و خشک گفته اند
افعال و خواص آن جهت دوار و جوشش دهان و سرفه و ضیق النفس و حمیات و تقویت اعضا و تصفیه خون فاسد و صفرا و تسکین عطش و قی و دفع دمامیل
و جذام نافع

فصل الدال مع الیاء المثناة التحتانیه

دیفروجس بکسر دال و سکون یاء مثناة تحتانیه و ضم فا و راء مهمله و سکون واو
و کسر جیم و سین مهمله و بضم جیم نیز آمده لغت یونانیست بمعنی مضاعف الاحراق و دیفروجاس و دیرجاس نیز نامند **ماهیت آن** سه نوع است یکی معدنیست
که اجزاء ریزه ریزه از سر چاهی بیرون می آورند و بآفتاب خشک نموده میسوزانند و این نوعی از طین است که بعد خشک شدن مانند حجر صلب میگردد و نوعی دیگر مردی و خاک
مس است که بعد گداختن در بوته میماند و آن در طعم و قبض مانند مس است و نوعی دیگر مرقشیشاء سوخته است و این ابیونانی لوبطس نامند و در تون حمام تا چند روز
آنرا مانند آهک میسوزانند و چون سرخ گشت بر می آورند و رنگ این سفید مانند نقره است و بعضی از سنگریزه مس از معدن بر آورده میسازند و بهترین آن صنف
اول آنست که در آن طعم زنجار باشد و زبان را بسیار منقبض و خشک گرداند و بعد از ان در خوبی نوع دوم است و هر دو مستعمل اند **طبیعت آن** گرم و خشک و بسیار
و نوعی ثانی مرکب از حرارت ناریه محلله و ارضیه قابضه **افعال و خواص آن** نفوخ آن در حلق جهت اورام خناق و ذرور آن جهت جراحات خبیثه و قلاع و جوشش
دهان و التیام زخمها و لثات متقطع و حبس خون آن بشرط تکرار عمل و بدستور جهت قروح خانه و بر خوردن گوشت زائد و نرم و باریک کردن موی غلیظ و با موم روغن
جهت تحلیل سلع و خشک کردن قروح سر و چون با سرکه بسایند و بر بدن بمالند جهت دفع حکه نافع و خوردن آن مهلک است **دیک بردیک** بکسر دال سکون
یاء مثناة تحتانیه و کاف و فتح باء موحده و سکون راء مهمله و کسر دال مهمله و سکون یاء مثناة تحتانیه و کاف اسم فارسی است و بشیرازی مرکموش عملی نامند
ماهیت آن چیزیست مصنوع از زیبق و زرنیخ و زنجار و آهک و زرنیخ است که مجموع را سائیده در دو دیگ مضاعف یعنی یکی بر دیگری بعمل می آورند و گفته اند ترکیب اطبای
فارس است و شیخ داود انطاکی گفته ترکیب نجاشیه است که از برای خلفای عباسی ساخته اند **طبیعت آن** بسیار حار حاد و یابس اکال است **افعال و خواص آن**
ذرور آن جهت اکله دهان و هر عضو که باشد بزودی باصلاح می آورد و بدستور ناصور و قروح ساعیه فاسده و لحم زائد را بخورد و قطع خون جراحات و تجفیف رطوبات از هر
عضو مینماید و طلای آن با عسل جهت قلع آثار و دانه بواسیر موثر و از خوردن آن حالتی شبیه بخوردن اسفیداج و زرنیخ و زاج عارض میگردد و علاج این نیز مانند علاج آنهاست
و نسخ آن در قرابادین مذکور شد و میشود انشاء الله تعالی **دیناقوس** بکسر دال مهمله و سکون یاء مثناة تحتانیه و کسر نون و فتح سین مهمله و الف و ضم قاف
و سکون واو و سین مهمله لغت یونانیست بمعنی دایم العطش و آنرا خس الکلب و جرامغه نیز و مشط الراعی و بشیرازی طوسک نامند **ماهیت آن** نوعی از خار است
و ساق آن بلند و خارناک و برگ آن محیط بر ساق آن و شبیه ببرگ کاهو و بر سر هر بندی از ساق آن دو برگ دراز خاردار مرغب در بیرون و درون برگ آن ابتها

دیماسه

دیفروجیس

دیک بردیک

دیناقوس

مانند حباب وخار دار وطرف برک متصل بساق مجوف وعمیق که آب باران دران جمع میشود وبر هر شعبه که از شاخ آن رسته چیزی شبیه بسر خار خار پشت وخار دار وبعد از خشکی سفید میکردد چون بشکافند درجوف آن کرههای ریزه سفید شفاف میباشد وقوت آن مدتها باقی میماند **طبیعت** آن در دوم کرم وخشک **افعال وخواص آن** مجفف با قوت تریاقیه وجالی وآشامیدن نقیع محلول آن در آب سه روز متوالی جهت تحلیل سپرز وخلط غلیظ وتفتیح سدد ورفع لرز حمیات ونخجیة آن مقوی قصبه ریه ومحلل خناق ومدر بول ومخرج ارم معده وضماد آن جهت تالیل وقروح شهدیه سر وضماد نخته آن جهت بحس کردن عضو بحدیکه احساس الم بریدن وسوختن بکند مستعمل وطلای مطبوخ بیخ آن با شراب جهت شقاق مقعده وبواسیر وتضمید سر آن بجای ثمر آن بعد از ریختن بر موضع کزیده افعی وغیر آن جهت دفع سمیت آن نافع وچون قدری از ثمر آنرا در لته بسته در شیر حل کنند تا تمام آن حل کردد واز ان قدری در شیر دیکر ریزند باعث بستکی انجماد آن میکردد وچون کرههای جوف ثمر آنرا در پوست حیوانی بسته بر کردن ویا بر بازو بندند جهت دفع تب ربع موثر دانسته اند مضر کرده مصلح آن صمغ عربی مقدار شربت آن تا سه درم

دیودار بکسر دال وسکون یاء مثناة تحتانیه وواو وفتح دال والف وراء مهملات اسم فارسی است وبعربی شجرة البق وشجرة الجن نامنده شاید اسمی مرکب از هندی وفارسی باشد زیرا که دیو بهندی شیء بزرک عظیم را نامند چه درخت آن بسیار عظیم وبلند میباشد ودار بفارسی بمعنی چوب است وآنرا بهندی چیر نامند ودیودار نیز **ماهیت** آن درختیست بسیار عظیم وبلند ودراست تا پنجاه وشصت ذرع وزیاده هم ونصاری وجهاز رانان برای دول جهازات وغرابها وکشتی های بزرک بقیمت اعلی آنرا میخرند ودول جهازات عبارت از چوب راست بلندیست که در وسط کشتی برای آویختن بادبان نصب میکنند وچوب آن بسیار تند بو وطعم ورائحه روغن آن قریب برائحه بارزد واست اغلب که بارزد وروغن این باشد یا درختی قریب بدین وبرک آن اندک عریض طولانی نازک بی تشریف بقدر برک ساذج وکوچکتر از ان ومنبت آن اکثر سواحل دریا ملک فرنک واز بهانجا در بنکاله آمده بافراط شده ودر هندوستان ونشابور ولکن هم میباشد **طبیعت** آن کرم وخشک در سوم ولبن آن که وهن آنست در چهارم کرم ودر سوم خشک **افعال وخواص آن** رادع ومحلل قوی اورام بارده ومسکن اوجاع والم وکزیدن هوام بارده وبهق وضماد او وآشامیدن سائیده خشب آن جهت فالج ولقوه واسترخا وسکته وصرع واکثر امراض بارده دماغیه وعصبانیه وبرانیدن سنک کرده ومثانه ورفع اسهال بلغمی وفواق ریحی وتحلیل ریاح ونفخ شکم ودفع حمیات بلغمیه وبلغم فاسد وجلوس در طبیخ آن جهت قروح مقعده نافع مضر ریه مصلح آن کتیرا وصمغ عربی وروغن بادام شیرین مقدار شربت آن تا یک درم است ضماد آن جهت تحلیل خنازیر واکثر اورام بارده نافع است

باب پنجم در بیان ادویه که حرف اول آنها ذال معجمه است

فصل الذال مع الالف

ذقنی الاسکندرانی بفتح ذال معجمه والف وکسر قاف ونون ویاء آخر حروف لغت یونانیست بمعنی غار الاسکندرانی **ماهیت** کیاهیست برک آن قریب بدرخت غار جبلی وشبیه ببرک مورد واز ان بزرکتر وسفید وطولانی وشاخهای آن بقدر شبری واز ساق ما بین برک آن ثمر میروید بقدر نخودی وسبز ومدور وبیخ آن خوشبو وشبیه بعود وتند طعم ومنبت آن کوهستان ها **طبیعت** آن در دوم کرم وخشک **افعال وخواص آن** آشامیدن بیخ آن بقدر شش درم با طلا که نوعی از شراب است جهت ادرار نمودن بول وحیض واخراج مشیمه ورفع تقطیر البول وحبس آن نافع مقدار شربت از بیخ وثمر آن تا دو مثقال

ذافنی ودیاس بکسر واو وسکون یاء مثناة تحتانیه ودال والف وسین مهمله ذافنویداس بفتح ذال والف وکسر قاف وضم نون وسکون واو وکسر یاء مثناة تحتانیه وفتح دال مهمله والف وسین مهمله نیز آمده لغت یونانیست بمعنی شبیه بغار **ماهیت** آن قسمی از مازریون عریض الورق است وبمغربی مازره ودر شام بقله نامند ساق آن بقدر ذرعی وشاخهای آن بسیار باریک ودر نصف اعلای آن میروید وپوست شاخهای آن قوی ولزج وچون بخشند زنار بزا بکرده کل آن سفید وثمر آن بعد رسیدن سیاه میکردد ودانه آن کوچکتر از حب الغار ومنبت آن مغرب زمین وارض شام خصوص کوه لبنان **طبیعت** آن در آخر سوم کرم وخشک **افعال وخواص آن** حاد ومفتح ومحلل وآشامیدن دو مثقال از برک آن مسهل قوی بلغم واخلاط غلیظه ومقئ ومدر حیض وبدستور آشامیدن بیخ سبزانه آن وخائیدن آن جالب بلغم است از دماغ وحمول آن مدر حیض وبدستور شربت آن وآشامیدن آن مجوز نیست زیرا که مقطع ومحرق خلط ومعطش است مصلح آن نشاسته وکتیرا مقدار شربت از برک آن تا سه قیراط واز بیخ وثمر آن تا دو مثقال است

فصل الذال مع الباء الموحدة

ذباب بضم ذال معجمه وفتح باء موحده والف وباء بفارسی مکس وبترکی سین وبهندی مکهی نامند **ماهیت** آن اجل

دیودار

ذقنی الاسکندرانی

اذافنی ودیاس

ذباب

حشرات الارض وتكون از فضلات مي يابد ودر اوّل تكون سفيد رنگ مي باشد وكمتر از يكهفته پر بر مي آورد و بزرگ و كوچك مي باشد بزرگ را خرمگس نامند و الوان مي باشد سياه و ازرق
و زرد و بهترين همه سياه آن و بعد از آن ازرق و بدترين همه زرد و آن خالي از سميتي نيست **طبيعت** آن در اوّل گرم و تر **افعال و خواص** آن محلل و جاذب و منبوع
و آشاميدن آن با شراب جهت عسر ولادت مجرب دانسته اند و چون مگس بزرگ را بگيرند و سر آنرا انداخته بر شعيره چشم بمالند و بدان مداومت نمايند زائل گرداند و مجرب
و بدستور چون بر موضع زنبور گزيده بمالند بقوت وجع آنرا تسكين دهد و سميت آنرا جذب نمايد و ضماد نوع بزرگ و يا كوچك آن با زرده بيضه مرغ كه نرم لسايند جهت تسكين
ورم چشم و تحليل گوشت زائد آن مادام كه صلب نگشته باشد و مداومت ماليدن آن بر داء الثعلب مجرب و تنهايي جهت تحليل ورم چشم و محمد بن احمد گويد كه خوردن بچه و خام
آنرا هنود جهت تقويت باصره و منع جميع آفات چشم مجرب ميدانند و گذاشتن سر مگس سبز در احليل باعث نعوظ قوي است و فضله مگس را چون با آب و عسل بنوشند جهت
ازاله مغص و قولنج و خناق مجرب يافته اند و بغدادي نوشته كه حكايت كردند جماعت از عوام و زنان كه تجربه نموده اند تنها فضله آنرا كه بر ريسمان شبها مي نشينند جهت
ازاله بهق و برص چون بياشامند بعد از پرهيز از چيزهاي ناموافق و در آفتاب بنشينند و موضع برص را مكشوف نمايند تا آبله كند زائل گرداند و فعل آن مانند طريلال است
و چون فضله آنرا با قراقر و طا و شكر سرخ ممزوج نموده شياف سازند و بردارند اطلاق طبيعت آورد و روغن آن كه مگر مگس را در روغن كنجد انداخته و پرورش نمايند در آفتاب
ده مرتبه صاف نمايند جهت رويانيدن موي مجرب است و بوي پياز و عسل كشنده اقسام مگس بود و بدستور از بوي كافور و روغن زيتون و زرنيخ و چون از زرنيخ و كندش صورت
مگسي سازند و در جاييكه مگس بسيار باشد گذارند مگس از آن موضع بگريزد **ذبل** بفتح ذال و سكون باء موحده و لام بلغت رومي سيلوبان و بفارسي و بهندي نيز مجكره نامند
ماهيت آن پوست سلحفاة يعني سنگ پشت هندي است و گويند استخوان آنست بغايت سياه و بعض اجزاي آن مائل بزردي و براق و صلب و از آن دسته كارد و قلمتراش
و بادبان و قلمدان و غير آنها ميسازند و ابلق زرد و سياه و مائل بسرخي مي باشد و شنيده شده كه آنرا بنحو خاص طبخ ميدهند نرم مانند خمير ميگردد و پس از آن بهر شكل كه ميخواهند ميسازند
طبيعت آن سرد و خشك **افعال و خواص** آن جالي و بغايت قابض آشاميدن محكوك آن مسقط دانه بواسير و با عسل جهت التحام قصبه ريه و نفث الدم و
ربو و ضماد آن جهت اورام و سرطان و خنازير و اسقاط دانه بواسير و طلاي سوخته آن با سفيدي تخم مرغ جهت شقاق و كعب و شقاق رحم كه از ولادت بهم رسد و شقاق مقعده و خروج آن نافع و فرزجه
آن مانع سيلان رحم و مسقط جنين و جهت تسهيل ولادت مفيد مضر جگر مصلح آن سيب مقدار شربت آن تا دو درهم بدل آن استخوان قنفذ و گفته اند چون از آن شانه سازند
و موي را بدان شانه كنند بالخاصيت جهت دفع نخاله و شپش موي مؤثر است و نيز گفته اند چون آنرا با چوب صليبي كه آدمي را در آن از حلق كشيده باشند و قدري از خاك قبر مقتول بخور كنند
در منع سحر و فتنه مجرب دانسته اند و بدستور جهت اصلاح قباعضين مؤثر است **فصل الرابع مع الراء** مهمله **ذراريح** بفتح ذال معجمه و دو راء مهمله و الف در اول و وسط و
مفتوح و دوم مكسوره و سكون ياء مثناة تحتانيه و حاء مهمله بتركي الاكلنك و بديلمي دارساس و باصفهاني قسمي از سين نامند **ماهيت** آن حيوانيست دو نوع مي باشد
بزرگ و كوچك بزرگ آن بقدر زنبور و كوچك آن از مگس بزرگتر و بهين و بدبوئي بر نبات تازه مي نشينند و بر آنها تكون مي يابد بهترين آن بزرگ طولاني آنست كه در گندم تكون
يابد و زرد و مائل بسياهي و سرخي و با خطوط زرد كه بعرض در بر آن باشد و آنچه سبز و سرخ و زرد و منقط بسياهي باشد زبون و ساير اقسام آن غير مستعمل و چون آدمي ميرا بگرد بي احتياط
از و بول جاري شود **طبيعت** آن در آخر سوم گرم و در دوم خشك و در سوم نيز گفته اند **افعال و خواص** آن بسيار تند و متعفن و مقرح جلد و از سموم قتاله و مقطع
و مفتح و آشاميدن محرق آن نافع سپرز و مفتت حصاة و مدر بول و حيض و نيز آشاميدن محرق آن با مرق گوشت گاو و يا با روغن زيتون جهت رفع خوف سگ ديوانه
گزيده بهترين ادويه است و گويند قطعهاي خون منجمد با بول بشارب آن دفع ميگردد و عوام را عقيده آنست كه سنگهاي بسيار كوچك در جوف صاحب آن متكون ميگردد و اين دوا آنها
را بدر رو دفع ميكند و در اخراج سنگ گرده و مثانه نيز مؤثر است و دستور احراق آن در مقدمه ذكر يافت و اگر در پارچه پيچيده بخار سركه جوشان بدارند تا بميرد حكم احراق دارد و باعث
تلطيف آن ميشود و استعمال آن مجزو و اكتحال آن جهت ناخنه و ضماد آن با سركه جهت داء الثعلب و بهق و برص ناخن و تحليل اورام بلغميه و با قيروطي جهت قلع ناخن فاسد و روئانيدن
ناخن صحيح و با سركه جهت جرب و تقشر جلد و بهق و برص و قوبا و گزيدن عقرب و دفع ثآليل و قمل و بقاياي جدري و نمش و چون دست و يا پاي آنرا انداخته در سايه خشك كرده و در
روغن بنفشه لسايند پس در روغن زيتون بجوشانند تا غليظ شود و قطور آن جهت ثقل سامعه و درد گوش و طلاي آن جهت رويانيدن موي ابرو و داء الثعلب بعد تنقيح مفيد و بايد
كه چشم را محفوظ دارند كه در آن داخل نشود و چون نوع سياه منقط سرخ آنرا گرفته در روغن اندازند و مدت شش ماه در آفتاب گذارند جهت قلع شرطه كه مقدمه گذشت مؤثر
هرچند مزمن شده باشد و طلاي محرق آن با خردل جهت انبات شعر و با قيروطي جهت بياض اظفار مقدار شربت آن يكعدد سوخته آن و گفته اند سه طسوج و زياده كشنده است

ذبل

ذراريح

بدرو و تقرح مثانه و مغص و بول الدم و احتباس آن و خشنی و حمی حاد و اخلاط و ورم قضیب و نواحی آن و التهاب و حرقت دهان و معالجه آن قی فرمودن بما الشبت مطبوخ و روغن
گاو و آب گرم ممزوج بروغن کنجد و حقنه کردن بکشک ما الشعیر مطبوخ با روغن گل و روغن تخم کتان و آشامیدن شیر گاو تازه دوشیده و آب گوشتهای چرب و آشامیدن آب خیار
تازه با کره و ادهان بارده و فالودهای لینه و چکانیدن روغن گل و سفیدهٔ بیضهٔ مرغ در احلیل و گفته اند بریان پای آن تریاق آنست و بعضی بالعکس گفته اند و همه بی اصل است **ذرة** بضم ذال

ذرة

معجمه و فتح را مهمله و تا جاورس هندی است و بهندی جوار نامند **ماهیت** آن حبی است سفید و شیرین از عدس بزرگتر و در خوشه بزرگی برار دانه و نبات آن بقدر یک قامت
و کمتر و زیاده بران و شبیه به نیشکر و نبات خندروس و بهترین آن سفید بزرگ دانه سنگین و شیرین آنست **طبیعت** آن سرد و خشک **افعال و خواص آن** قوی الغذا و غلیظ
از و خن و مجفف و حابس اسهال و در جمیع افعال مانند خندروس است مصلح و ملطف آن روغنها و شیرینیها و ضماد آن سرد و مجفف و رادع و همچنین جمیع اجزای گیاه آن **ذرق**

ذرق

ابوحنیفه گوید بزبان تازی نباتی را گویند که شبیه بگندنا و سر نبات آن غلافی که تخم آن دران باشد و در تر و تازگی از انجور ند و بیخ آن بشکل پیاز و رنگ آن سیاه و چون پوست
سیاه آنرا جدا کنند مغز آن سفید مانند پیاز باشد و طعم آن شیرین و پر آب و بعضی آنرا خندقوقا گفته اند

فصل الذال مع النون

ذنب الخیل

ذنب الخیل بفتح ذال معجمه و نون و با موحده و الف و لام و فتح خا و سکون یا مثناة تحتانیه و لام و در شام مشهور بذنب الفرس است **ماهیت** آن دو نوع میباشد یکی نوع نباتی است که در قرب آبها
و خندقها بسیار میروید و شاخهای آن مجوف و بسیار مائل بسرخی و با خشونت و پر گره و گرههای آن بهم متصل و برگ آن باریک شبیه بدم اسب و برگ اذخر و بر اشجار
مجاور خود می پیچد و تا بالای درخت میرود و از آن آویخته میشود و شبیه بدم اسب و بیخ آن خشبی صلب بشکل و ثمر میباشد و بعضی گویند گل آن مابین سفیدی و کبودی و قوت آن تنها
باقی میماند و نوع دیگر آنکه اطراف آن کوتاه تر از اطراف نوع اول و از ان سفیدتر و ابوحنیفه گفته لحیة التیس است و در زمین عرب بسیار و عصارهٔ آن در معدن آن منعقد
و خشک میشود و آنرا بزمین دیگر نقل کنند و در کتاب حشایش آورده که آنرا کرفس کوهی نامند **طبیعت** آن در اول دوم سرد و در آخر آن خشک **افعال و خواص**
آن قابض و بی لذع و قاطع نزف الدم و نفث الدم زنان جهت سرفهٔ مزمن و امراض سینه و عسر النفس حار و استسقا و ورم حار جگر و اقسام اسهالات حاره هنگامی که تب
نباشد و قرحهٔ امعاء و جراحت مثانه و کثرت شرب آن جهت التحام فتق و التیام روده منقطع مؤثر شرباً و حقنةً و ضماد آن جهت التیام جراحات عظیمه و عصب منقطع و قیله
امعاء و ورم مقعده و اورام حاره اعضا و سعوط عصارهٔ آن جهت دفع رعاف نافع مقدار شربت آن یکدرم و مولد سودا و مصلح آن شکر و روغن بادام بدل آن الخبازی و صاحب
اختیارات گفته که نوعی از لحیة التیس است و بسیار استعمال آن مرخی اعصاب و مصلح آن بنفشه و ضماد نوع دوم آن باسرکه جهت جراحات حنبیه و اورام مقعده و کبد و استسقا
مفید است

ذنب الخروف

ذنب الخروف بفتح خاء معجمه و ضم را و سکون واو و فا **ماهیت** آن گیاهیست بیخ آن باریک و شاخهای آن سفید و مجوف و برگ آن از تخم
شبیه ببرگ ریحان و گل آن زرد شبیه بگل شاه و تخم آن باریک و طعم جمیع اجزای آن مائل بتلخی و تندی و با اندک لزوجت و در شام خصوصا بیت المقدس کثیر الوجود **طبیعت**
آن در آخر دوم گرم و در سوم خشک و گفته اند در آخر دوم گرم و خشک است و با رطوبت فضلیه **افعال و خواص آن** آشامیدن آن مسکن مغص و محلل ریاح و قاطع
خون و رافع سپرز و دافع اذیت گزیدهٔ کلب و به ستور ضماد آن بر موضع گزیده آن و قطور عصارهٔ برگ آن و به ستور ضماد و سائیده آن جهت رفع بیاض چشم مجرب دانسته اند

ذنب السبع

ذنب السبع بفتح سین مهمله و ضم با موحده و عین مهمله **ماهیت** آن گیاهیست ساق آن بقدر دو ذرع و اسفل آن مثلث و اعالی آن مستدیر بر خارهای
نرم از هم دور و برگ آن شبیه ببرگ گاوزبان و زغب دار از ان کوچکتر و مائل بسفیدی و اطراف آن خاردار و در سر پای آن چیزی مستدیر و زغب دار و بنفش رنگ و حبهی
در وسط آن رسته مانند پشم و قوت آن تا سه سال باقی میماند **طبیعت** آن در اول گرم و در دوم خشک با رطوبت لزجه و قوت قابضه و بعضی سرد دانسته اند **افعال و خواص آن**
جهت رفع اورام و تعدیل و جهت التیام جراحات و تسکین درد مفاصل و چون بیخ تازهٔ آنرا جز استند و رطوبتی که از ان بر آید بر عضو مولم بمالند تسکین دهد در حال و بیخ آن جهت
استحکام استخوان شکسته شرباً بقدر یکمثقال و ضماد آن نیز نافع و طلای عصارهٔ آن جهت استرخای اجفان و تعلیق آن جهت تسکین درد اعضا مفید المضار مصدع مصلح آن
عنب الثعلب مقدار شربت آن یکمثقال است

ذنب العقرب

ذنب العقرب بفتح عین مهمله و سکون قاف و فتح را مهمله و با موحده **ماهیت** آن نزد جالینوس صامریوما آن
و بعضی گویند گیاهیست شبیه بنباله عقرب و زردرنگ و نبات آن کم و برگ آن ریزه و منبت آن بلاد سرد و سیر **طبیعت** آن در دوم گرم و خشک **افعال و خواص**
آن جهت سم عقرب و سایر سموم بارده حیوانی و غیر حیوانی نافع

ذنب القط

ذنب القط باصطلاح اهل شام گیاهیست برگ آن شبیه ببرگ بلوط و گل آن زرد و بیخ آن شبیه بشلغم
و ظاهر آن سیاه و باطن آن برنگ حنا و معروف نزد یونانیان بجزدسوعالی است و آن اسم حیوانی است **افعال و خواص آن** ضماد آن باسرکه جهت گزیدن طنین بحری

نافع **ذنب الفار** لسان الحمل است از جهت مشابهت خوشه آن بدنباله موش **فصل الذال مع الهاء** **ذهب** بفتح ذال معجمه و ها و باء موحده بعربی عقیان
و عسجد نیز و بفارسی زر و طلا و بترکی التون و قزل و بهندی سونا و کنچن نیز نامند **ماهیت** آن اشرف فلزاتی است که در معدن از زیبق و کبریت معتدل صافی تکون می یابد
طبیعت آن معتدل مائل بگرمی و با رطوبت غریزی **افعال و خواص آن** ملطف و مفرح و مقوی قلب و دماغ و حرارت غریزی و فکر و فهم را تیز گرداند و جهت امراض
قلب و دماغ و کبد و معده و مراره و طحال و گرده و مثانه و باه و امراض صفراوی و سوداوی مانند خفقان و وسواس و توحش و وهم و غم و حزن و جنون و دوار و صرع و ضعف
معده و کبد و یرقان و سپرز و انواع بواسیر و ضعف گرده و مثانه و باه نافع و بدن را فربه سازد و جهت جذام تنها و یا با ادویه مناسبه مانند بسفایج و کمافریوس محلول سحاله
آن با مروارید که در آب ترنج حل کرده باشند جهت اکثر امراض مذکوره و زحیر و اسهال و موی و جذام مجرب دانسته اند و محلول طلا با نوشادر جهت اخراج سم مجرب و ساختن میل سرمه
از آن جهت تقویت بصر و منع رمد و اکتحال آن جهت غلظت اجفان و بیاض و غشاوه و کمنه و انباشتن آن در ثقبه غرب جهت رفع آن مجرب و سنون آن جهت درد و
و امساک آن در دهان جهت رفع بخر یعنی بدبوئی دهان و ذرور آن جهت رفع اکله و آشامیدن آب طلا تاب جهت تقویت حرارت غریزی و قلب و معده و رفع اسهال نافع
و طلای محلول آن جهت فالج و تحلیل اورام و داء الثعلب و داء الحیه و عرق النسا و بهق و برص و بدستور روغن آن اقوی است جهت تقویت کبد و اکثر امراض و اکتحال جبینی آن
جهت دفع ام الصبیان و مفاصل و تعلیق خالص آن بر گردن اطفال جهت رفع فزع ایشان مجرب دانسته اند و بیشاوس این خاصیت را مخصوص بدانه جوهری آن
که بقدر دانه خردلی در نهایت صلابت میباشد و در معدن طلا تکون می یابد دانسته و لعب بطلا و بدن آن مورث سرور و رفع هموم و تقویت دل و ضحک است و چون گوش
را با سوزن طلا سوراخ کنند هیچ وقت التیام پذیر نگردد و گویند مضر مثانه و آلات بول است مصلح آن عسل و مشک و حب الاس و شاه بلوط و اکثر را اعتقاد آنکه اصلا ضرری
ندارد و چون طلا را سحق نمایند نهجی که از غیر آن هیچ جسدی را حل آن نکرد و خصوصا دارو به سمیه و تناول نمایند باعث حفظ صحت و طول عمر و دافع جمیع امراض سمی و واکد
است و درین امور حیرت برابر و نیست مقدار شربت آن از یک قیراط تا دو قیراط و یک دانگ است و چون اطفال را در ظرف طلا شیر و طعام و شراب و دارو دهند زود سخن
آیند و فربه و قوی القلب و دلیر و شجاع و از ام الصبیان ایمن گردند و اگر زنگ زر در پای باز بندند در شکار دلیرتر گردد و چون از آن بشکل هلیله ساخته در خواب بیداری حبس
توحش و منع خفقان و خیالات سوداوی در دهان نگاهدارد رفع جمیع اعلال او میگردد **ذئب** **ذئب** بکسر ذال معجمه و سکون همزه و باء موحده بفارسی گرگ و بترکی
قورد و بهندی هنڈار و بهیریه و بلغتی بک و بلغتی دیگر بهداری هر یه نیز نامند **ماهیت** آن حیوانیست معروف جری النفس و بدنهای آن متخلل یعنی بعضی در بعضی می نشیند
طبیعت آن در سوم گرم و خشک **افعال و خواص آن** کبد آن جهت امراض کبد بغایت نافع چون بسایند و مقدار یک دانگ آنرا با آب گرمی باشد
و اگر نباشد با شراب بیاشامند جهت استسقاء تنها یا با ادویه و با سکنجبین جهت یرقان و با آب کرفس جهت سپرز نافع و غافث مقوی فعال آنست و مقدار شربت
آن یک دانگ و زهره آن بمقدار یک دانگ با عسل و با طلا جهت تب ربع کهنه مزمن و قولنج و استسقاء و مقدار یک نخود آن با مطبوخ حمص جهت تقویت باه بی نظیر و بدستور طلای
آن درین باب و جهت رفع تشنج و صرع و کزاز و تشنج عصب خصوصا که از سردی باشد اکلا و طلاء و سعوط آن جهت نزلات عظیمه و با آب چغندر جهت رفع حمرت چشم
و بهما ساعت و با سکنجبین جهت صرع و اکتحال آن جهت تیرگی چشم و نزول آب و غشا و ریکر و ضماد آن با ادویه جهت بهق و برص با ادویه مناسبه جهت تقشر جلد و داء الثعلب
و درد مفاصل و گویند چون زهره آنرا لطوخ کرده مجامعت نمایند دیگری بران زن قادر نگردد و حمول آن مانع آبستنی و پیش خشک کرده آن بقدر یک دانگ با شیر تازه و نوشیده جهت
ربع و امراض مشش بغایت مفید و پیه آن جهت داء الثعلب و داء الحیه و ورم مزمن و دماغ آن بمقدار یک قیراط با شیر تازه و نوشیده جهت منع سهر و طلای گداخته آن در آب سداب
و روغن زیت بر بدن جهت همه اعلال ظاهری و باطنی حادث از سردی مفید و بخور موی آن جهت گریختن هوام و طلای محلول آن در نوشادر جهت تحلیل اورام و کبد آن
بهای جگر را مفید و ضماد استخوان ساق محرق آن که با ذکر آن سوخته باشند جهت بواسیر و ابن زهر در خواص آورده که گرگ گیاه نخورد مگر وقتی که رنجور گردد مانند سگ و گربه همه
حیوانات قضیب ایشان از عضله و عصب است بغیر روباه و ذکر گرگ که استخوان است بالای آن عروق و رباطات پیچیده در پوست کشیده و چون دم آنرا در چراگاه گاو بیاویزند
مادام که آویخته باشد هر چند که گاو گرسنه باشد اصلا در آن داخل نگردد و بول و خون آن قاطع حمل زنان است و حمول آن و خصیه آنرا بریان کنند و بخورند قوت باه بیفزاید و چون
خصیه است آنرا بکوبند و با زیت بریان و بصوفی آلوده زن بخود بردارد شهوت او زائل گردد و ارسطو فرموده که یک مثقال از خشک آن با آب تره تیزک جهت درد سینه و پهلو با صعتر
جهت درد تهیگاه بسیار نافع و اگر زن بر بول آن بول کند هرگز آبستن نگردد و زبل یعنی سرگین آن بسیار گرم و محلل قوی و بهترین آن آنست که گرگ استخوان خورده باشد و طلای

ذهب

ذئب

فصل الذال مع الیاء

آن بسیاری سفیدی آنست که با خشونت باشد آشامیدن یکمثقال آن با آب گرم و با شراب سفید و بدستور با فلفل و نمک جهت قولنج سریع الاثر حتی تعلیق آن بر ران صاحب قولنج خصوصا بر پیسمائی که از پشم گوسفندی که آنرا گرگ دریده باشد و اگر بعوض پشم در پوست آن ببندند نیز همین اثر دارد و اگر پوست آن بسته بجای مغز آن گذارند و سر آنرا بسته و برای آن گوشه قرار دهند و بر شکم بیاویزند نیز نافع است و اگر در انبوبه از نقره که دو گوشه داشته باشد بمقدار باقلائی از آن کنند و بیاویزند نیز موثر است و بدستور پیچیده آن در پوست بزی که گرگ آنرا دریده باشد بر خاصره صاحب قولنج و غرغره آن با عسل جهت خناق بلغمی و بدستور ذرور خشک استخوان خورده آن و بخور آن باعث جمعیت موش در آن موضع و تعلیق کعب آن بر زانو جهت رفع وجع بجهی آن و جهت حرکات باز نماندن از رفتار بسیار و گویند چون سر آنرا در خوابگاه گوسفندان دفن کنند گوسفندان از خوف هلاک شوند در صورتیکه از تنفر و گریز از آن محل گریز نداشته باشند و چون در برج کبوتران گذارند مار و سائر موذیات داخل آن نگردند و چون در ممر سیلاب دفن کنند دیگر سیل از آن ممر جاری نگردد و چون صداق نامه زنان را بر پوست گوسفندی که گرگ گرفته باشد بنویسند هرگز ما بین زن و شوهر الفت نباشد و چون دندان پیش آنرا در پوست پیچیده در منزلی دفن کنند باعث تفرقه اهل منزل گردد و بر پوست آن خوابیدن قولنج را زائل کند و گویند تا گرگ دیوانه نشود گوشت آدمی نمیخورد و چون بوی خون شنود یا آدمی خون آلوده باشد و بوی آنرا شنود نگذارد و اگر هر چند آن آدمی قوی و زور آور و سلاح بسیار پوشیده باشد **باب دهم در بیان ادویه که حرف اول آنها را مهمله است فصل الرابع**

الالف راتیانج بفتح را و الف و کسر تاء مثناة فوقانیه و فتح یاء مثناة تحتانیه و الف و فتح نون و جیم و راتینج و ریتانج و رخبینه و رشینه نیز نامند **ماهیت** آن صمغ صنوبر است و سه نوع میباشد یکی آنکه سایل باشد و منجمد نگردد و آنرا رفت رطب و نوع دوم آنکه منجمد باشد یعنی مانند صموغ دیگر بعد بر آمدن از تنه درخت خود بخود بدون طبخ منجمد و منعقد گردد و سوم آنکه با آتش آنرا طبخ دهند تا منجمد و منعقد گردد و این را قلقونیا و بشیرازی زنکباری نامند و بهترین راتیانج آنست که رنگ آن سفید مایل بزردی باشد و بوی صنوبر از آن آید **طبیعت** آن در آخر سوم گرم و خشک و بعضی در چهارم گفته اند و عیسی در سوم گرم و در اول خشک گفته و نوع آتش دیده آن کمتر از آتش نادیده **افعال و خواص آن** آشامیدن نیم مثقال آن با زرده تخم مرغ که نیم پخته باشد و همچنین با آب طبخ سبوس گندم جهت سرفه مزمن و ربو و جراحت رطبه شش و مضغ آن جهت سرفه رطوبی و جذب فضول دماغی و کشیدن آن مانند تنباکو روز اول یکدفعه روز دوم دو دفعه روز سوم سه دفعه جهت سرفه و ربو و قرحه شش عجیب الاثر و چون خرقه را بدان آلوده و بآفتاب خشک کرده صاحب زکام بار دو حمی ربع دود آنرا بگیرد در ساعت تسکین یابد و ضماد آن جهت التیام جراحت و ازاله حکه و جرب و خشونت جلد و کلف و جهت فتق رکها و نواصیر و با تخم کتان بالسویه جهت رفع ثآلیل آویخته در مقعده که اطبا از علاج آن باز مانده باشند و جهت شقاق قدمین و بواسیر مجرب و جهت کجی ناخن موثر و چون یک جزو از آن و از هر یک زرنیخ سرخ و سرگین ارنب و پیه بز نصف جزو اجزاء سوده بر آتش گداخته اقراص سازند هر قرصی نیم مثقال و عند الحاجت یک قرص را بخور کنند با آتش ملایم دود آنرا با انبوبه بگیرند هر روز سه مرتبه عجیب النفع است برای سرفه و قرحه ریه و چون یک جزو آنرا بر آتش گداخته بوزن آن تخم کتان و نصف وزن آن سفیداب قلعی در آن انداخته از آتش فرود آورند لصوق قوی است برای التیام جراحات تازه و تنقیه کهنه و اندمال آنها و نوع مطبوخ آن در اصلاح سوء ذرور منقی و راتینج رویاننده گوشت است در ابدان صلب و مهیج اورام است در ابدان نرم و چون آنرا با نصف آن سیج و فلفل با روغن بادام طبخ دهند و مانند مرهم سازند جهت قطع بواسیر مجرب ولیکن با الم بسیار و تدارک آن بطلا البدن سفیدی تخم مرغ و سفیداب و بخوردن شیر تازه دوشیده نمایند مصلح آن موم روغن با آب حی العالم بدل آن علک البطم و قنه و گویند بدل آن زیت کهنه است **رازقی** بفتح راء مهمله و الف و کسر زای معجمه و فتح یاء مثناة تحتانیه و الف و فتح نون و جیم معرب رازیانه فارسی است و نیز بفارسی بادیان و برومی شمار و بهندی سونف بفتح سین مهمله و الان بزرگ نیز نامند **ماهیت** آن بزری است معروف و دو نوع میباشد بستانی و بری بستانی را مارثون و بری را اقو مارثون گویند بهترین آن بستانی آنست **طبیعت** بستانی آن در اول سوم گرم و در آخر اول خشک و بقراط در دوم گرم و خشک در اول دانسته و تخم آن گرمتر از برگ آن و بیخ آن قویتر از سائر اجزای آن **افعال و خواص** مجموع آن مفتح سدد مجاری سینه و کبد و طحال و گرده و مثانه و مسکن اوجاع آنها که از برودت باشد و مقوی باصره و معده و محلل ریاح و اخلاط غلیظه و مولد شیر و زیاده کننده آن خصوصا تازه آن و مدر بول و حیض و تریاق سموم حیوانی و مجفف قوی و با قوت قابضه و آشامیدن طبیخ تخم آن جهت خفقان و غشی با گلاب و زبان مجرب دانسته و با پرسیاوشان و انجیر جهت سرفه و ربو و عسر نفس و با ادویه مناسبه و تنهائی نیز جهت تحلیل ریاح غلیظه و درد پهلو و تهیگاه و قولنج و رفع رطوبات رقیقه و غلیظه و چسپنده بمعده و غثیان و دفع بلغم حامض و بدرقه قوت ادویه و ایصال آنها باطراف بدن و رفع اسهال مزمن و بدستور با زیره سبز جهت دفع اسهال و تقویت معده و با عسل و یا با سکنجبین جهت تبهای کهنه مفید و با آب سرد در هنگام تبها مسکن غثیان و التهاب معده و طبیخ آن با شیر

یا غیر آن جهت گزیدگی جانوران سمی چون گژدم و زنبور و مانند اینها و آشامیدن یکدرم آن بطریق سفوف جهت دفع حرقت معده حادث از بلغم حامض و نفخ و تبخیر و اخراج آن
از مکان خود و با ادرار بول و خوردن سفوف آن با گلقند سرشته جهت تقویت معده و رفع رطوبات بلغمی آن و با شیرهٔ آن بدستور خصوص اندک گرم نموده و مالیدن سفوف
آن بر شکم اطفال جهت رفع نفخ و درد آن سفید و از حضرت آدم علیه الصلوٰة والسلام منقولست که چون هر سال در اول نزول آفتاب ببرج حمل تا وقت تحویل ببرج سرطان هر روز
یکدرم تخم آنرا یا نه را با هموزن آن شکر سفوف نموده تناول نمایند در آن سال اصلا مرضی عارض خورندهٔ آن نگردد و عصارهٔ برگ تازهٔ آن جهت حدت بصر و بعضی در هنگام
تری و تازگی نزد آتش میدارند چون از آن رطوبتی برآید آنرا جمع مینمایند برای چشم فعل آن ابلغ است از عصارهٔ آن که آب آنرا گرفته خشک نموده در چشم کشند تنهایی و با ادویهٔ هم
مناسبه و چون آب تازهٔ آنرا بر آتش گذارند تا نیم جوشی بخورد و کف آنرا با عسل و سکنجبین و یا بی سکنجبین در چشم کشند جهت منع نزول آب و تقویت روشنایی آن نافع و چون عصارهٔ برگ تازهٔ
آنرا با زهرهٔ غلیواج در شیشه کرده سه هفته در آفتاب بنهند و بیزند اکتحال بدان مانع نزول آب و رافع ضعف باصره و انتشار است و طلای بیخ آن با عسل جهت گزیدن سگ دیوانه نافع
و صمغ آن در افعال مانند عصارهٔ آنست و جهت تقویت باصره و نزول آب در چشم و بزودی آمدن و جهت تفتیت حصاة نافع مضر محرورین مصلح آن صندل و سکنجبین و بطی الهضم و مرخی
معده مقدار شربت از تخم آن تا یکمثقال و دو مثقال نیز و از بیخ آن در مطبوخات دو مثقال تا سه مثقال بدل آن تخم کرفس است **رازیانج بری** شاخهای آن عریضتر
از بستانی و شبیه بریباس و بیخ آن کوچکتر و بسیار خوشبو و تخم آن بزرگتر و سبزتر **طبیعت** آن در آخر سوم گرم و در دوم خشک **افعال و خواص آن** جهت تقطیر البول
و تنقیه رحم و قروح از حرکت و اسهال مزمن و رفع احتباس حیض و تفتیت حصاة و تنهای مزمن و یرقان و آشامیدن طبیخ آن با شراب جهت رفع سمیت گزیدگی حیوانات
سمی و ضماد آن جهت گزیدن سگ دیوانه نافع **راسن** بفتح اول و الف و سین و نون و آنرا زنجبیل شامی و بیونانی اینون و بلغت اندلس جناح و کلموح نیز نامند **ماهیت**
آن بیخ نباتیست خشبی خوشبو و تند طعم یاقوتی رنگ مائل بسبزی و ساق آن متشعب برگ آن عریض و دراز شبیه برگ تقلوس و درازتر و خشن تر از آن و انبوه و از ساق آن
روئیده برروی یکدیگر و گل آن مائل بکبودی و حب آن شبیه بقرطم با اندک تلخی و طعم آن اندک تند و مناسب آن کوهستان و مواضع سنگلاخ و در تابستان بیخ آنرا برمی آورند
و بیخ آن مستعمل است و قوت آن تا دو سال باقی میماند و گویند بیخ آن زرد و بسطبری انگشت خنصر و بالای آن قویتر از پائین آنست و بعضی گویند بیخ سوسن کوهی است و صاحب
اختیارات بدیعی گفته که دو نوع میباشد یکی بستانی و آن قیس جوش است و دوم بری و برگ آن شبیه برگ قیس جوش و بیخ آنرا بترکی اندز گویند و بهترین آن مائل بسبزی تازه
کرم ناخورده عفص آنست و بالجمله از ادویهٔ مجهولة الماهیة است **طبیعت** آن در اول سوم گرم و خشک و با رطوبت فضلیه و در دوم نیز گرم و خشک گفته اند **افعال و خواص**
آن مفرح و با قوت تریاقیت و مقوی قلب و فم معده و باهضمه و باه و مثانه و رافع مالیخولیای مراقی و توحش و خوف و حزن حادث از مشارکت معده و مفتح سدهٔ جگر و سپرز
و محلل ریاح و نفخ و مسکن اوجاع باردهٔ کبد و مفاصل و ظهر و نقرس و عرق النسا و غیرها از امراض باردهٔ رطبه جهت تقطیر البول رطوبی و بول در فراش و گشودن حیض و آشامیدن
مطبوخ آن و ضماد آن نافع و نطول مطبوخ آن با شراب جهت شقیقه و امراض بارده رطبهٔ دماغیه و تحلیل اورام آن و لعوق یکدرم آن با عسل جهت سرفه و ربو و عسر النفس و تنقیه
سینه از بلغم و رطوبات و آشامیدن مطبوخ آن با شراب جهت سموم هوام و سائر سموم بارده و قطور آن در گوش جهت دوی و طنین و بخور آن بر دندان جهت اندفاع کرم آن
و بر رحم گشودن حیض و ضماد و مطبوخ آن در شراب جهت شقیقه و صرع و امراض بلغمی و عرق النسا و سائر اوجاع بارده و بدستور مطبوخ برگ آن مانند مطبوخ بیخ آنست در منافع و ضماد بر
آن جهت تسکین وجع عضل و تحلیل اورام سفید مضر محرورین مصدع و اکثار آن مفسد خون و محرق منی و قاطع باه مصلح آن سرکه و رب حامضه و مکیدن انار ترش و حمیره گفته مقدار
شربت آن تا دو درم بدل آن بوزن آن ایرسا و یا قسط شیرین و گویند چون یکعدد دانه آنرا بلع نمایند رفع سرعت انزال نماید و بخور آن جهت تقویت دندان و رفع کرم آن و طلای
آن جهت نیکوئی رنگ رخسار و با عسل جهت رفع آثار جلد موثر و شراب راسن که معروف بشراب ملیکه است باعتقاد جالینوس در جمیع افعال مذکوره بهتر از اصل آنست و مربای
راسن و قرص و معجون آن در قرابادین مذکور شد و گویند چون راسن زرد رنگ که شاخها و برگ آن منبسط برروی زمین و برگ آن انبوه و طولانی و بیخ آن کوچک زرد رنگ
و با اندک تلخی و منبت آن جاهای نمناک و سواحل دریا می باشد بیاشامند جهت رفع الم گزیدن هوام و تسکین درد آن در ساعت موثر است گفته اند چون سیکاتیر بعصارهٔ
آن آب دهند بهر حیوانی که برسد بزودی آنرا هلاک میگرداند **رامک** بفتح اول و الف و فتح میم و کاف لغت یونانیست **ماهیت** آن از ادویهٔ مرکبه و از تراکیب جالینوس
است و آن قرصی است که در قدیم از عصارهٔ بلح میساخته اند و درین زمان از مازو و دوشاب خرما ترتیب میدهند و بهترین آن آنست که بگیرند یک جزو مازو و نیم جزو
پوست انار سائیده سه روز در آب بخیسانند و بجوشانند و برهم زنند تا مانند خمیر شود و پس ربع جزو زاج و مانند آن صمغ محلول و یک جزو و نیم دوشاب خرما و یا عسل خام

رازیانج بری
راسن
رامک

نموده طبخ دهند و اقراص سازند و اگر بوزن پوست انار بلخ بسیار بآن اضافه کنند بعدیل است **طبیعت** آن در دوم سرد و خشک و بعضی گرم دانسته اند **افعال و خواص**
آن ملطف و قابض و مجفف و مقوی معده و کبد و امعا و مسکن حرارت و مانع مواد باعضا و جهت حبس اسهال صفراوی و دموی و نزف الدم و ذرب و سرفه دموی
سینه و ضعف جگر و تجفیف قروح تر با خصوصا با ماء الآس و ضماد آن بر شکم جهت تسکین کرب و طلای آن مقوی جلد مسترخی و دافع ورم حار و ورم مقعده و بروز آن و تقرح و عانه
عرق و دافع عفونت و بخار فاسده و با حنا مسود شعر و قاتل شپش و سنون آن مقوی لثه و قاطع خون مقدار شربت آن تا دو مثقال بدل آن سماق مضر مثانه مصلح آن عسل است
و در قرابادین نیز نسخ آن مذکور شد **راوند** بفتح اول و الف و واو و سکون نون و دال مهمله و ریوند بیای مثناة تحتانیه بجای الف و کسر را نیز آمده و بفارسی نیز بدین اسم
مشهور است و بیخ جگری نیز نامند **ماهیت** آن بیخ ریباس است که در دامن کوههای ختا و چین و تبت و ترکستان و خراسان و بعضی از بلاد هند بهم میرسد و اکثر جوانان
بومردمی که بدان نواح میباشند و آنرا می‌شناسند بیخ آنرا بر می آورند و میگویند که بعد حفر زمین اول بیخ باریک سیاه رنگی ظاهر میگردد و از آن ریشهای باطراف زمین
رفته چون دو سه ذرع دیگر بکاوند بر سر آن ریشها کره ها بشکل شلغم بزرگ و کوچک بر می آید آنها ریوند است برآورده هر یکرا بریده بدو قطعه یا سه قطعه و یا زیاده که سوراخ
کرده برای سهولت بار برداری و آنکه زود بخوبی خشک گردد و کرم نزند و فاسد نشود و بر گردن حیوانات می آویزند لهذا اکثر قطعهای آن سوراخ دار میباشند و بهترین
همه خطائی و چینی و تبتی آنست که قطعهای آن بزرگ شبیه بسم اسب و رنگ آن سرخ مائل بتیرگی و زردی و تند بو و سنگین مستوی الاجزا و جوهر آن مابین صلابت و رخاوت
باشد و چون بخایند بدشواری نرم گردد و لزج باشد و چون ممضوغ آنرا بر انگشت و یا بر عضو دیگر و یا بر پارچه بمالند زرد گرداند و چون بشکنند موضع کسر آن زرد اندک
مائل بتیرگی باشد و این مستعمل اطبا است و قوت آن تا یکسال باقی میماند پس ضعیف میگردد و ماهیران حافظ قوت آنست که با آن نگاه دارند و آنچه برخلاف این اوصاف
باشد زبون و غیر مستعمل و گفته اند آنچه مشهور بزنجی آنست از جهت رنگ آنست که سیاه است از جهت آنست که منبت آن زنجست و این مشابه آنست در اکثر افعال و مخالف آنست
در بشاشت و خفت و رنگ و بهترین این آنست که صلب سنگین و موضع قطع آن سیاه و مانند شاخ باشد و در دیر کوبیده و خائیده شود و آنچه معروف بترکی و فارسی است
نه از آن جهت است که منبت آن آن بلاد است بلکه از آن جهت است که بدان بلاد می آورند و از آن بلاد بجای دیگر نقل مینمایند و این در میان هر دو صنف است و صفات
مذکوره و اندرون و بیرون آن هر دو بسیار زرد و بهترین این آنست که موضع قطع آن و ممضوغ آن نیز بسیار زرد و کرم ناخورده باشد و یک صنف دیگر است که از عمان می آورند و راوند
شامی نامند و آن عروق خشن طولانی بغلظت انگشتی و تیره از آن نیز و صلب اغبر کمد اللون و موضع کسر آن املس و ظاهر آن زرد آمیخته بزرقت میباشد و این مشهور براوند
دواب است برای آنکه بیاطره آنرا در امراض کبد دواب مستعمل دارند عصاره صنف اول که بطبخ ترتیب دهند تا غلیظ گردد بهتر است از آنکه بکوبند و بسایند و بسیار طبخ دهند
تا منجمد گردد و تازه آن تا یکسال نیکو است و کهنه دو ساله آن ردی و مضر **طبیعت** آن مرکب القوی و در اول دوم گرم و خشک و مبرد بالعرض بسبب شدت تحلیل با رطوبات
فضلیه و لهذا بزودی آنرا گرم میجوزند **افعال و خواص آن** مجفف و قابض و جالی و منضج و مقطع و پادزهر سموم بارده خصوص عقرب و مسهل اخلاط غلیظه و رقیقه
و خام بعصر و مدر بول و حیض و مقوی قوت جاذبه کبد و مفتح سده آن و طحال و امعا و محلل ریاح و نفخ گرده و مثانه و رحم و مسکن اوجاع آنها و جهت خفقان بارد و رفع
برودت معده و کبد و سرفه مزمن و ربو و سل و قرحه ریه و امعا و انواع استسقا و یرقان سدی و رفع اسهال سدی و ماساریقا و ذوسنطاریا و تنقیه امعا و حشا و تحلیل
نفخ و ریاح آن و اورام بارده حشا و تخمه و مغص و بواسیر و نواصیر و تپ ربع و چون از آن حبی سازند که نرم سوده با لعاب بهدانه سرشته حب سازند و زیر زبان نگاه دارند
و آب آنرا فرو برند جهت سرفه کهنه بارده رطب و ضیق النفس بارد رطب نیز و قلاع دهان بارد و امثال اینها نافع و هلیله کابلی و غاریقون و صبر که حبوب ساخته فرو برند جهت
تنقیه دماغ و انواع صداع بارد و صفراوی و شقیقه و فالج و دوار و کزاز و توحش و جنون و نزلات بارده و دوی و طنین و در حادث از نزلات و بارد سن جهت امراض صدر
مانند سرفه و ضیق النفس بهر و غیر آن و با شراب ریحانی و با شربت سیب جهت فواق و فسخ عضل و عصب و رض و سقطه آن حادث از صدمه و سقطه و بدستور با انیسون و با آب
گرم جهت فواق و عروق ترش و تمدد و تهیگاه و فتق و مغص و با بابونه و غافث و سنبل هندی و با ماء الاصول و با ماء الکشوث بحسب شدت و ضعف قوت مرض جهت استسقا
و با سکنجبین خصوص بزوری و با اصول نیز بحسب اقتضای حال جهت تفتیح سده و صلابت طحال و تفتیت حصاه و تحلیل ریاح و رفع حبس البول و مقدار یک مثقال تا دو درم آن با آب
تخم خربزه و شیره خار خسک جهت رفع حبس البول که بدوای دیگر گشوده نگردد مجرب و با ادویه مضعفه قوت مسهله و مغثیه و قوت قابضه آن مانند گلسرخ و گلنار و طراثیث و صمغ
عربی بریان جهت ذوسنطاریا معوی و کبدی و رفع حشا و فساد اطعمه و تخمه و بدستور با سنبل هندی و با جاوشیر و مطبوخ زبیب و بسفایج جهت قولنج ثفلی و بلغمی و با آب سیاوشان

راوند

و قطور یون جهت عرق النسا و تبهای بلغمی و ضعف مفاصل و اوجاع آن و با زرشک و صندل جهت ورم باطنی و تقویت آن و در دهن داشتن قطعه آن و آب آنرا فرو بردن جهت نفث الدم و سده و ورم سینه و ربو و بهر سعوطا آن جهت امراض دماغیه و نزلیه نافع و ضماد آن با سرکه جهت رفع کلف و قوبا و آثار ضربیه و بالعابات جهت ورم حار مزمن و بدستور با آرد جو و تخم خبازی و باخطمی و باقوابض جهت استحکام استخوان بدر رفته و طلای آن جهت ضربه و سقطه و تحلیل اورام بارده و تسکین اوجاع غیر حاره و سموم بارده خصوصا عقرب و برص الکتفین جهت رفع خوف قلبی و ذرور آن جهت تجفیف قروح رطبه مفید مضر سفل مصلح آن صمغ عربی و گویند مضر امزجه اطفال و ضعفا است مقدار شربت آن یک مثقال تا دو درهم بدل آن در امراض معده و جگر نگوزن و نیم آن گل سرخ و خمس آن سنبل است و مرکبات دوائی از حبوب و رب و سفوف و سکنجبین و شراب مسمی بشراب دیناری و قرص و معجون آن در قرابادین ذکر یافت

رای بیل

رای بیل بفتح رای مهمله و الف و دو یای مثنات تحتانیه در میان هر دو یای موحده مکسوره و لام در آخر **ماهیت** آن گلی نباتیست هندی و آن نوع میباشد رای بیل موتیه و موگره و همه در شکل نبات شبیه بهم اند و در ممالک هند و بنگاله و دکهن بسیار بهم میرسد و خوشبو است و از آن مانند یاسمین روغن ترتیب میدهند که کنجد مقشر را در گل آن پرورده بحدیکه کنجد با سرخ و معطر گردد پس از آن روغن میگیرند و عطر از نوع موتیه نیز مرتب از براده صندل میسازند و گیاه آن تا بدو ذرع و زیاده نیز و شاخهای آن انبوه بعضی مفروش بر روی زمین و بر کره و اکثر از بیخ آن روئیده و برگ آن اندک نازک املس متوسط در بزرگی و کوچکی و سبز رنگ و گل آن سفید و خوشبو خصوص در شب و رای بیل اندک طولانی و مضاعف و موتیه شبیه بدانه مروارید بزرگی و تضعیف این زیاده تا سه چهار مرتبه و موگره از هر دو بزرگتر و برگ آن نیز ضخیم تر و تضعیف این زیاده و لیکن لطافت بوی این هر دو زیاده است و گویند هر سه یکنوع اند و بحسب قوت و ضعف زمین و تربیت و عدم تربیت مختلف میگردند و تربیت آن آنست که چنانچه خواهند ملتفا سازند درخت و یا قلم آنرا باید که خاک آنرا خوب تصفیه نمایند و یا آنکه صاف خالص باشد و بعد از غرس همیشه آب میداده باشند و قبل از موسم گل آن مثلا در بنگاله که اوان آفتاب در برج ثور است در اواخر دلو و یا اوایل حوت شاخهای بلند آنرا قلم نمایند و سرهای شاخهای آنرا بدستگاه مشتعل اندک بسوزانند و اطراف بوته آنرا بمقدار یک شبر خالی نمایند و ریشههای باریک آنرا خصوص از موگره دور نمایند و روز دیگر در آن آب بسیار بریزند و خاک بالای آن کنند و هر روز آب میداده باشند گلهای بزرگ خوشبو بار آورد و هر سال این عمل را تازه نمایند رای بیل موتیه میگردد و بدون تربیت موتیا رای بیل بلکه گلهای بسیار کوچک و کم بو میشود و میگویند که اگر شاخهای رای بیل یا موتیه را مکرر بجا بمانند و اگر هر دو طرف آنرا بعد بستن بریسمان قطع نمایند که شاخهای تازه از آن بطرف بالا بروید و سر شاخها از درخت روئیده پیچ کرده و چند دفعه موگره میشود و گویند رای بیل یاسمین مضاعف است و گویند گل رازقی عبارت از اینست **طبیعت** آن گرم و تر و سرد و نیز گفته اند **افعال و خواص** آن جهت دفع صفرا و تسکین حرارت و قی و فواق و جنون نافع و بوئیدن آن مفرح و مقوی دل و دماغ و روغن آن قریب النفع بروغن یاسمین است که بهندی چنبیلی نامند و گرمتر از آن دانسته اند

ربیثا

فصل الراء مع الباء الموحدة

ربیثا بفتح را و کسر بای موحده و سکون یای مثناة تحتانیه و فتح ثای مثلثه و الف **ماهیت** آن نوعی ماهی کوچکی است که از طرف هرمز میآورند و در کرم سیر از آن ماهیابه میسازند و آنرا ماهی دشنه مونو نیز نامند و خشک آنرا نیز اهل آنجا میخورند **طبیعت** آن گرم در اول بیان است **افعال و خواص** آن مهیج باه و مصلح حال معده و تشنگی آورد و مصلح آن تخم کاهو است

رتم

فصل الراء مع التاء المثناة الفوقانیه

رتم بفتح را و تاء مثناة فوقانیه و میم لغت عربی است **ماهیت** آن نباتیست و دو نوع میباشد سیاه و سفید سیاه آنرا شاخهای زیاده بر ذرعی و بی برگ و صلب باشند ریسمان در بر اشجار پیچیده و پیچیده می باشد و گل آن زرد و ثمر آن مانند لوبیا و دانه آن بشکل عدس و سفید آنرا ثمر و گل و شاخ نیز مانند سیاه آن الا آنکه رنگ شاخهای آن سفید و گل آن کوچکتر است **طبیعت** آن در سوم گرم و خشک **افعال و خواص** آن جاذب و محلل و با قوت قابضه و تند و در جا از ثمر آن مقئ قوی و آشامیدن آن جهت اقسام کرم و اخراج جنین مرده و قتل زننده آن و ادرار نمودن بول بقوت و حقنه و عصاره آن جهت اسهال خون و عرق النسا نافع و خوردن هفت عدد دانه آن سه روز پی در پی سبب اسهال و منع بروز دمل مضر معده مصلح آن سکنجبین مقدار شربت آن تا یک مثقال است

رتیلا

رتیلا بضم اول و فتح تاء مثناة فوقانیه و سکون یاء مثناة تحتانیه و فتح لام و الف بفارسی انگورک و دلمه و خایه گیرک و خایه گزک و بترکی بابی و بهندی مکری و بسیار بزرگ آنرا بدمکرا و آنکه با بهامی در ار وار دمکرا نامند و بزرگ آنرا تا بقدر گنجشکی دیده اند و آنرا آوازی مانند آواز گنجشک و زرد و زغب دار **ماهیت** آن حیوانیست شبیه بعنکبوت و زرد رنگ و شکم آن بزرگ و سریع الحرکه و دست و پای آن کوتاه و اقسام میباشد و از سموم قتاله بارده است گزیدن آن و خوردن عددی از آن قتال است **افعال و خواص** آن ضماد کوبیده آن بر موضع گزیده آن جذب سم آن میکند و ظهور نقش بستن زننده آنرا بر بازوی صاحب تب دوری جهت رفع آن مجرب دانسته است و ترکان را اعتقاد آنست که چون ملسوع آن در ظرف طلا مدتی نظر کند رفع

اذیت آن میشود و از لسع بدترین آنها که مصری بزرگ شبیه بذبابیست که اطراف چراغ پرواز میکند ورم بهم میرسد در موضع آن وگاه سرخ میگردد وگاه تیره و سبز و هر یک از
انواع آنرا اعراض خاص است مثلا از سرخ آن اندک وجعی و خارشی و زود تسکین یابد و از سیاه آن وجع شدید و رعشه و سردی بدن و از سفید آن وجع کمی و خارش و اختلاف بطن
و رتیلائی که بر پشت آن خطوط براق است خدر و استرخای بدن و ازرق و اغبر آنکه چون اراده گزیدن کند اندک رطوبتی از دهن آن برآید وجع بسیار و رعشه قوی و عرق و برآمدن شکم عارض
گردد و احیانا هلاک گرداند و عوارض انواع دیگر آن قریب بدانهاست علاج همه آنها بعد مکیدن موضع لسع و جذب سم بقوت فرو بردن عضو در آب گرم و نطول با آب و نمک و دفن
کردن در رمل و خاکستر گرم کرده و ضماد نمودن موضع لسع بمر و نمک و یا بخاکستر چوب انجیر و آهک و قلی و با آب گرم سرشته و خوردن شونیز و تخم کرفس بطریق سفوف و خوردن
دواء الحلتیت و تریاق مخصوص برتیلا است **فصل الراء مع الجیم** رجل الغراب بکسر را و سکون جیم و لام و الف و لام و ضم غین معجمه و را مهمله و الف و بای

رجل الغراب

موحده و آنرا رجل الزاغ نیز گویند و به پهلوی پای کلاغ و کلاغ پا و بترکی غاز ایاغی و بفرنگی کرتوپس نامند **طبیعت** آن گویند نبات اطریلال است اکثری تصحیح نموده اند که غیر آنست
و در نواح بیت المقدس بسیار روید گیاهی است بقدر شبری و نیم و نبات آن منبسط بر روی زمین و برگ آن بسیار سبز و مایل بسیاهی مانند برگ رشاد بستانی و هر برگی مشقوق
بدو شق و بر آن سه برگ باریک وسطی بلندتر از هر دو طرف شبیه بچنگال غراب شعبهای آن متفرق و طعم آن با تندی و اندک قبض و شیرینی مانند طعم زردک و بیخ آن فرو رفته در
زمین و مستدیر الشکل و گره دار همه مدور ظاهر آن مایل بزردی و ساقیده آن بسیار سفید مانند سورنجان **طبیعت** آن در آخر اول گرم و در دوم خشک **افعال و خواص** آن
مفتح سده ظهر و مسکن ریاح و محلل جهت دفع قولنج و مغص و درد کمر و پشت و مفاصل و اسهال مزمن بغایت نافع و آشامیدن مرقه مطبوخ آن با راس الغنم یعنی کله پاچه بز که بزغاله
نامند جهت وجع صلب و پهلو و ورک و اوجاع سایر اعضا و اعیا و اسهال مزمن بعید بطلای عصاره آن که با آتش بقوام آورده باشند بدین قسم که مجموع آنرا از برگ و شاخ
و بیخ کنده و با آب شسته تا خاک گل و غبار آن برطرف گردد پس در هاون سنگی نرم کوفته با دسته چوبی و آب آنرا افشرده بازگذارند تمام آب آنرا بگیرند و در پاتیل کرده بآتش ملایم
طبخ دهند تا دو ثلث آن برود و ثلث بماند و در جامهای شیشه و یا ظرف سرگشادی کرده در آفتاب گذارند و هر روز با قاشق مسی برهم زنند تا منجمد گردد مانند شمع و بعد
نچسپد چون بدست گیرند پس اقراص ساخته سوراخ کرده بر ریسمان کشند و در آفتاب آویزند تا خوب خشک گردد و عند الحاجت بقدر ضرور گرفته با آب حل کرده بر مفاصل مالند و اگر
وجع و ضربان شدید بسیار باشد دو درم آنرا در آب حل کرده و با دو درم بیخ یبروح نرم کوفته بیخته بیامیزند و بر مفاصل مالند تسکین درد آن دهد و زایل سازد **فصل الراء
مع الخاء المعجمه** رخبین بفتح را و سکون خای و کسر بای موحده و سکون یاء مثناه تحتانیه و نون لغت سریانی است لور و بشیرازی قراقروت نامند

رخبین

و لور کشک تازه خشک ناشده است **ماهیت** آن گویند ماهیت شیر است که بطبخ غلیظ گردانند و بچکانند تا مائیت آن جدا گردد و اجبنیت آن و غیر مصل است و ماست
چکیده را نیز نامند **طبیعت** آن در اول گرم و در آخر آن خشک **افعال و خواص** آن کثیر الغذا و مبهی و مسدد و بطی الهضم و ثقیل و برداشتن شیاف آن مسهل است
و مصل در حرف المیم انشاء الله تعالی خواهد آمد **رخمه** بفتح را و خاء و میم و ها لغت عربی است بفارسی مردارخوار و بهندی کده و هکیله نامند **ماهیت** آن قسمی از کرکس

رخمه

و بزرگ جثه سفید مایل بتیرگی با خطوط سیاه و چشم آن بسیار زرد و در کوهستان و بیابانها میباشد و از مردم بسیار خائف و در اماکن بعیده تخم میدهد و تخم آن از تخم مرغ
خانگی بزرگتر است و دیده شده که در بنگاله و هند در کنار دریاها و رودخانها بسیار می باشد باعتبار آنکه هنود اکثر مرده خود را نیم سوخته در آب دریا می اندازند
و بکنار آمده خوراک اینها و سگ و شغال و کلاغ و غیره است همه باهم جمع شده میخورند و جنبا با خود اندک جنگی نیز میکنند و بسبب خوردن مردار و سیری و سستی طبیعت با هم
خوردن میکنند **طبیعت** آن در دوم گرم و در اول خشک و در سوم بعضی گرم دانسته اند **افعال و خواص** آن گویند تخم آن بهترین اجزای آنست اگر یک عدد
آنرا بدین طریق بخورند و اول تنقیه نمایند و بعد از آن یکعدد آنرا خام تناول نمایند و تا شش ساعت مطلقا چیزی نخورند پس شوربای چرب بیاشامند و مابعد از یکهفته
دیگر تکرار عمل نمایند که تا هفت هفته هفت عدد خورده شود جهت رفع جذام مفید و اگر فایده نبخشد از هیچ دوای دیگر منتفع نخواهد گشت و مایوس العلاج است و در وریسوت
آن قاطع نزف الدم و التیام دهنده جراحت و با سرکه جهت قوبا و خراز نافع و زهره آن قطورا با روغن بنفشه در گوش طرف مخالف جهت شقیقه و با روغن زیتون در
طرف موافق جهت تحلیل ریاح و رفع کری و قطور و سعوط آن اطفال را جهت تحلیل ریاح و دماغ ایشان و اکتحال آن با آب سرد جهت رفع بیاض و سرگین آن با سرکه
قطورا در چشم جهت رفع بیاض و در گوش و با زیت جهت ازاله کری و ثقل سامعه و حمول آن جهت اسقاط جنین و ادرار حیض و بدستور بخور و لطوخ آن جهت گزیدگی
عقرب و مار و زنبور و بدستور لطوخ زهره آن و تخم آن نیز با سرکه جهت برص و گویند اکتحال آن در چشم جانب گزیده شده نافع و گوشت خشک خام آن با جزای

بخورند تا هفت مرتبه جهت حل انعقاد مردی که آنرا از زنان بسته باشند و جهت تسهیل ولادت نیز و برآن بخور را جهت گریزانیدن هوام بر دارد و بر بازوی چپ آن جهت تسهیل ولادت
و جگر آنرا چون بریان نمایند و یا خام آنرا سائیده در روزی سه دفعه هر دفعه یکدانگ با سرکه بنوشند تا سه روز متوالی جهت رفع جنون مجرب دانسته اند و پوست آنرا چون خشک کرده
سائیده بر جراحات بپاشند قطع خون آن نماید و مندمل سازد و طلای آن با سرکه جهت قوباء و خراز و پوست اندرون سنگدان آنرا چون خشک نموده سائیده با شراب بیاشامند جهت رفع
جمیع سموم و مغز سر آن دو درم با روغنها جهت درد سر نافع از اسطاحالیس منقولست که چون رخمه را خفه کرده با چهار قسط روغن زیتون بجوشانند تا مهرا شود و تدهین بدان جهت رفع جذام
مجرب است و رخمه ردی المزاج و موخم و معطش و محرق اخلاط است **فصل الراء مع الدال المهملة** ☆ **رودونتی** بضم را و سکون دال مهملتین و فتح واو و سکون نون و کسر
تاء مثناة فوقانیه و یاء و رودونتی بدو واو اول ساکن و دوم مفتوح نیز شنیده شده **ماهیت آن** گیاهیست هندی عظیم النفع جلیل القدر شبیه بگیاه نخود در شکل و برگ آن از آن
کوچکتر و پشت برگ آن بطرف آسمان و روی آن بطرف زمین و گویا از آن آب همیشه تراوش میکند و زیر آن بقدر بوته آن بند و بیر همیشه نمناک و سیاه رنگ میباشد مانند
آنکه بروغن چراغ چرب کرده باشند و از آن جهت آنرا رودونتی نامند و برگ آن خوش طعم و مائل بشوری و در اطراف درخت آن مورچه بسیار میباشد و منبت آن موضع آفتاب رو و شوره
زار و عرب بود و یا بعضی گویند از نجهت آنرا او رودونتی یعنی در آفتاب رویند و گریه کننده و عوام آنرا اون کالوبی گویند جهت آنکه در نمکزار بسیر وید و دو نوع میباشد یکی
بزرگ بقدر یکذرع و دست شاخهای آن بقدر ارتفاع چهار پنج انگشت از زمین از تنه آن رسته و مائل بزمین پهن شده و قریب بیکدو انگشت از زمین مرتفع میباشد و کوچک آن
بقدر یکشبر تا یک و نیم شبر و همان بهتر و مستعمل و کوچک آنست و در صوبه الهآباد در سرکار کره در دو پنه بندرابور و در وزیرآباد سه کروهی شاهجهان آباد متصل تغار نمکسار
و در دکهن نیز هم میرسد **طبیعت آن** گرم و تر با رطوبت فضلیه **افعال و خواص آن** گویند که چون هنگام بودن قمر در منزل نثره که برج سرطان است و بهندی
آنرا مکهه نچهتر نامند که در روز یکشنبه اتفاق افتد آن گیاه را بنحویکه سایه انکس بران نیفتد از بیخ و بار و برگ از زمین بر کنند و پنج شب در زیر آسمان تخمیر نمایند پس در سایه
خشک کرده نگاه دارند و سوده هر روز یکدرم آنرا با نبات و عسل هموزن آن بخورند تقویت عظیم بخشد و بدن را فربه و اشتهای طعام آورد و هاضمه را قوت دهد و باه را نیز
گرداند و هیچ ضرر ندارد و اگر با آب درخت موز که بهندی کیله نامند بیست دیگر تشقه نمایند و یا با عرق قندی تندپن با هموزن آن نبات سفید با روغن گاو بریان کنند
و قدری دانه هیل بوا و قرنفل و مشک و کافور سوده بران بپاشند و معجون سازند و هر روز سه درم آنرا با شیر تازه دوشیده بخورند تقویت باه عظیم بخشد و نیز گویند که اگر آن
تا ده ماه آنرا بر طلق محلول بریزند که هر دو در وزن مساوی باشند و هر روز قدری از آن بخورند آثار عجیبه مشاهده نمایند و چون چهل روز متوالی هر روز دو درم سفوف آنرا با هموزن آن نبات نیز
که حل نکرده بخورانند حامله شود و چون سفوف برگ آن یک سیر و اسر بهله که عبارت از هلیله و بلیله و آمله است نیم سیر و ترکنه که دارفلفل و فلفل و زنجبیل است ربع سیر و بوزن مجموع که
یکسیر و سه ربع سیر است شکر سفید در هم نموده هر روز مقدار یک کف دست آنرا بخورند و بالای آن یک پیاله شیر تازه دوشیده که تخمینا نیم آثار باشد بیاشامند و از ترشی
و بادی پرهیز نمایند جمیع اوجاع اعضا را برطرف نماید و تقویت بخشد و آشامیدن سفوف برگ آن تنها و غذای گرم و چرب بخوردن نیز منافع بسیار دارد و اگر بدون
شیر طعام لوز در اوقات و دیگر گیاه آنرا اخذ نمایند و در سایه خشک کرده سفوف سازند و بخورند نیز منفعت دارد و گویند چون بکتوله قلعی را گداخته چهار بوته تر و تازه آنرا مالیده
بران ریزند آنرا نقره سازد **فصل الراء مع السین المهملة** ☆ **رساطون** شرابی است که از خمر و عسل و ادویه حاره ترتیب دهند و قوی تر از شراب اسطوخودوس
و در امزجه بارده نافع و در قرابادین مذکور شد **رساع** سنگیست شبیه بحجر خنک در دوم سرد و قریب القوه بسرطان جهت جلای باصره و دمعه نافع است **سیمیلیوس**
بیونانیست اسم شنبلست که آنرا دخان الصره نامند و بهندی است لوبان گویند **رسکپور** بفتح را و سکون سین و فتح کاف و ضم بای عجمی و سکون واو و راء مهمله لغت
هندیست **ماهیت آن** شنجرف سفید و از رساین طبای هندست و از مجربات ایشان **طبیعت آن** بسیار گرم و خشک **افعال و خواص آن** از برای جذام
و آبله و جرب خبیثه که آنرا آتشک گویند و جوشش سر که آنرا نار فارسیه نامند و از برای سعفه خبیثه که آنرا کچلی گویند و از برای قیام قروح کلیه و مثانه و مجاری بول که مزمن و بد
باشند و از برای ریشهای کهنه و ناصور انف و از برای خنازیر و سنگ گرده و مثانه و از برای سرعت انزال و ضعف باه با عسل تناول نمایند مقدار شربتی از یکسرخ تا دو سرخ
صنعت آن سیماب گل ارمنی زاج سفید و در نسخه دیگر بجای زاج سفید زاج خضر هندی که آنرا بهندی نیله تهوته گویند داخل است و نسخه اول بهتر است نمک سنگ از هر یک تنکی تا
مجموع را با آب صلایه کرده اقراص سازند و بعد از خشک شدن در کاسه سفالین لعابدار که در ته آن نمک کرده باشند بگذارند و کاسه دیگر مثل آن که بجا گستره و شیره جوز مائل که آنرا
بهندی دهتوره گویند اندوده باشند بر بالای آن گذارند و هر دو بطین حکمت مطین کنند و سه شبانروز بر بالا و اطراف آن پاچک دشتی یعنی سرگین گاو صحرائی چیده بآتش

رودونتی

رساطون

رساع

سیمیلیوس

رسکپور

دهند و بعد از انکه سرد شود برآورده انچه نه ظرف و اطراف آن چسپیده باشد برآورند و رسکبو آنست داز براي قوت باه نه شبانروز آتش دهند و یک نسخه دیگر طریق صنعت آن و جهت
آن و دستور استعمال آن در قرابادین کبیر ذکر یافت **فصل الراء مع الصاد المهملة** ** رصاص ** بفتح را و صاد و الف و صاد مهمله شامل قلعي و اسرب است
و از مطلق آن مراد رصاص ابیض است که قلعي باشد و بفارسی ارزیز و بهندي رانکا بخفاي نون و کاف عجمي و از سفید برصاص اسود و اسرب که بفارسی سرب و بهندي سیسه نامند
مراد است و بعربي رصاص را صرفان نیز نامند **ماهیت** آن معروفست و تکون آن از زیبق و کبریت ردي الجوهر قلیل و پست ترین همه فلزات است و قصیر النضج **طبیعت**
آن در سوم سرد و مجفف با جوهر رطب جامد از برودت **افعال و خواص آن** آشامیدن آن کشنده و اکتحال آن جهت قطع حمرت چشم و سیلان و غلظت جفان و طلای
سائیده آن با آب کشنیز تازه و آب برگ کاسني تر و آب بارتنگ و آب غوره و حي العالم و عنب الثعلب و امثال اینها هر یک تنهائی و یا جمع دو دو یا سه و یا همه با روغن
گل سرخ جهت حبس نزله و سرطان متقرح و ورم مقعده و جرب و بواسیر و جراحت پستان و رحم و تقصیب و باد سرخ و اورام حاره و منع ریختن مواد با عضاء و باستراب جهت درد
عصب و اورام مرکبه نافع و بستن صفحه آن بر خنازیر و تعقد عصب و التوایي آن و بر کمر جهت تسکین شهوت جماع و چون بروغن چرب کنند و بگذارند تا زنگ بردارد و آن روغن
زنگ گرفته را بر هر آهني که بمالند هرگز زنگ نگیرد و پوشیدن انگشتري آن بالخاصیت موجب لاغري بدن است و بر درخت ثمردار چون آنرا طوق نمایند باعث حفظ ثمر آنست
از ریختن و میل آنرا چون در گوش کسیکه دران زیبق ریخته باشد کنند برآورد **رصاص الاسود** و بعربي آنک و بفارسی سرب و بهندي سیسه نامند **ماهیت** آن معروفست
و در فلزات در تکون و قدر از رصاص ابیض زبون تر و از سوخته آن آبار و اسرنج حاصل میگردد و چون در زمین نمناک دفن نمایند منتفخ و برآمده گردد **طبیعت** آن در دوم
سرد و تر **افعال و خواص آن** قابض و رادع و طلاي سائیده آن با روغن گل و عصارات مذکوره در رصاص ابیض در خواص مانند رصاص ابیض است و ضماد آن
با روغن گل و آب بارتنگ و آب کشنیز جهت سرطان متقرح و تحلیل اورام حاره و قروح و اوجاع مفاصل نافع و چون آنرا برکف دست بمالند که سیاهي آن برکف دست
بماند و آنرا با آب و یا غیر آن از عصارات مناسبه مطلوبه بشویند و بر رمد و جرب و سوزش چشم طلا کنند در حال ساکن گرداند و مجرب است و چون آنرا بشویند بحدیکه
سیاهي آن زائل گردد اکتحال آن جهت قروح خبیثه عین بهتر از آبار است و ذرور آن جهت اندمال جراحات و التحام آنها و حبس خون و بر جرب و دما میل نیز طلاي
آن نافع و بستن مقدار هفت مثقال آن بر کمر جهت منع احتلام و بستن صفحه آن بر غدد و خنازیر و التوایي عصب جهت تحلیل اورام و ردع آن با مو نثر و گویند چون
انسان جوان در کمال صحت اعتدال مزاج و شدت قوت جماع و انعاظ صفحه سربي بوزن نه درم و یا پانزده درم و یا هژده درم لباز دو در روز دو ساعت حمایل کند
تا چهل و پنجروز بسته باشد شهوت جماع او بالکل زائل گردد و بسبب برودت و شدت یبسي که دارد و پنج درم آنرا چون در زیر بالین کسی دفن نمایند و او نداند خوابهای پریشان
بیند و هفت درم آنرا چون صفحه نموده در کوزه آب ندیده گذاشته و قتیکه زحل در شرف باشد در میان درختان دفن کنند منع جمیع مضار اشجار نماید و آشامیدن
آن کشنده است هر گاه سائیده باشد و فرو بردن گلوله آن بالخاصیت رافع درد معده مزمن است و مجرب دانسته اند **فصل الراء مع الطاء المهملة** ** رطب **
بضم را مهمله و فتح طاي مهمله و باي موحده **ماهیت** آن خرمائی تازه است و نسبت آن بخرما مانند نسبت میوهای تازه است بخشک آن **طبیعت** آن در اواسط
دوم گرم و در اول تر **افعال و خواص آن** مداومت خوردن آن با مغز بادام بغایت مسمن بدن و محرک باه و مقوي گرده و کمر و ملین طبع و سایر خواص آن در تمر
مذکور شد مضر دندان و چشم و حنجره و صوت اکثار خوردن آن مصدع مصلح آن کاهو با سرکه و خیار و سکنجبین ** رطبه ** بفتح را و سکون طا و فتح باي موحده و بفارسی سپست
یاغی تازه و بترکي یونجه نامند خشک آنرا بعربي قسط گویند **طبیعت** آن در آخر اول گرم و تر و در دوم گرم و خشک نیز گفته اند **افعال و خواص آن** ملین و مبهي
و نفاخ و مداومت خوردن آن با شکر مسمن و مولد خون صالح و ضماد کوبیده آن با عسل محلل ورم بارده و با سرکه محلل ورم حاره و ضماد پخته آن روزه دو بار جهت رعشه سفید
و تخم آن قوي تر از سائر اجزاء و قابض و مولد مني و شیر و مسمن بدن و مدر حیض خصوصا چون در حمام و یا بعد از ان تناول نمایند و جهت خشونت سینه و سرفه نافع و قوت
تا پنجماه باقي است مقدار شربت آن از دو درم تا پنج درم و روغن تخم آن و روغني که از آب آن و روغن زیتون ترتیب دهند جهت لقوه و رعشه شربا و ضمادا نافع و خشک آن
قابض کل آن ضعیف تر از تخم آنست و مداومت دخان آن جهت لقوه نافع **فصل الراء مع العین المهملة** ** رعاد ** بضم و بفتح را نیز و عین مشدده و الف و دال
مهمله **ماهیت** آن نوعي از ماهي است عریض و کوتاه و پشت آن پهن و مایل بسیاهي و شکم آن بسیار سفید که چون در دست گیرند و یا در دام افتد گویند دست صیاد میلرزد
و خدارت بهم میرساند و مترجم صیدنه ابوریحان گفته که چون گوشت آنرا بر عضو گذارند بي خبر سازد و حس آنرا کم کند و لهذا در سر را مفید است و در بحر خضر و قلزم یافت میشود

رصاص

رصاص الاسود

رطب

رطبه

رعاد

والخیه تحقیق پیوسته آنست که چندین عریض نیست وطول آن تا یکذرع ونیم است وچون دست بدان رسانند بی اختیار دفعة در دست لرزه وحالتیکه گویا از بند ها جدا میگردد
طاری میشود وچون دست از آن بردارند بحالت اصلی رجوع می نمایند ودر بحر مغرب وسویس وبعضی ممالک فرنگ حوالی انکلان ودر بحر جنوبی عرض جدید نیز بهم میرسد
ولیکن قلیل الوجود است **طبیعت** آن در دوم گرم وخشک **افعال وخواص آن** بستن زنده آن بر سر جهت رفع صرع وصداع مفید ومرده آنرا این
خاصیت نیست وبدستور بستن وگذاشتن آن بر مقعده برگشته مصلح آن وبر سر گذاشتن عرقچین پوست آن در ازاله درد سر مزمن وشقیقه ودوار بغایت مجرب گفته اند وهمه
وگوشت آن شهوت پیرانرا اعاده نماید وقاطع بلغم ورافع یرقان وسپرز وقاطع خون همه اعضا است وپخته آن جهت سل ومطبوخ آن در روغن زیتون که مهرا شده باشد جهت
وجع مفاصل وکمر ونقرس وطلای آن جهت تحریک باه موثر ومالیقی گفته که در بلاد اندلس ماهی شبیه برعاده دیدم که مردم انجا آنرا رسکفتند بغایت مخدر وخوردن آنرا
کشنده یافتم در ساعت **ربعی الابل** بفتح را وسکون عین وبای مثناة تحتانیه والف ولام وکسر الف وبای موحده ولام وآنرا اسنانی ودر مصر آنرا شوک الجمل وبسریانی
رعاویلا میامند **ماهیت** آن گیاهیست بقدر نبات زردک وبرگ آن شبیه برگ درخت سقر وازان باریکتر ودرشت تر وساق آن پر شعبه وچتر آن شبیه بچتر
شبت وگل آن سفید وریزه وتخم آن شبیه بتخم شبت ووسط آن شکاف دار بخلاف اطریلال وباندک شیرینی وبیخ آن بسطبری انگشتی وبقدر سه انگشت وسفید وشیرین
وخام آنرا بدستور ساق تازه آن میخورند ربعی الابل از آن جهت نامند که چون شتر وحیوانات دیگر از ان ابتدا چرا نمایند سم هیچ حیوانی باو شان ضرر نرساند وچون بگزد
وضرری درخود یابند در صحرا گردند گیاه آنرا پیدا کنند وبخورند امان یابند منبت آن بستانها وریگزارها تازگی آنرا میخورند ودیسقوریدوس گفته ساق آن شبیه بساق کندر
وشاخهای آن انبوه وبسیار وخمیده وبرگ آن بدرازی دو انگشت واز شاخها مانند خریطه چیزی آویخته چنانچه از درخت راتینج آویزان میباشد وبیخ نبات آن بعرض
دو انگشت وبطول سه انگشت **طبیعت** آن در اول گرم ودر دوم خشک وگویند در سوم گرم وخشک است **افعال وخواص آن** ملطف ومفتح سده ومحلل اخلاط بارده
ورياح ومقاوم سموم حیوانی وخائیدن آن جهت تسکین درد دندان ورفع ضیق النفس موثر وضماد آن با سرکه جهت اورام بارده وطبیخ آن سیاه کننده موی وچون با حنا بسر
وبر موی بمالند آنرا طویل گرداند ولیکن زود سفید سازد وتخم آن با شراب ویا بدون آن آشامیدن جهت گزیدن هوام وسیلان رحم وبواسیر نافع مضر احشا واعصاب
مصلح آن قرفه وسنبل الطیب مقدار شربت از برگ وتخم آن تا دو درم است **ربعی الحمار** ماهیت آن خاری است شبیه بباداورد وبغایت تند واکثر از آن شبیه برانجه حرف
وبیخ آن شبیه بچغندر ولی سیاه وباعفوصت است حمار را چون درد وقولنج بهم برسد از خوردن آن صحت یابد **طبیعت** آن در سوم گرم وخشک وبغایت مدر وجذاب
وخوردن بیخ آن مورث رعاف مفرط وبدستور تخم آن وربع درم آن جهت طحال سعدی وجمیع اجزای آن جهت اختلاط عقل وجنون وعسر نفس وبرسام نافع مقدار شربت
آن تا نیم درم واز شدت اسهال مسقط قوت مصلح آن شقایق است **ربعی الحمام** بیونانی فارسطاریون نامند یعنی حمامی ونیز بمعنی مظلل الحمامه وانرا بفارسی کاومشک
وبو مشک نامند **ماهیت** آن گیاهیست طول آن زیاده بر شبری وبرگ آن وندانه دار ومائل بسفیدی واز میان روئیده وساق آن منحصر بیکی وبیخ آن بقدر
شبری وسرخ مائل بسیاهی وتخم آن شبیه بکرسنه وطعم آن تند وکبوتر این گیاه را دوست میدارد وبخواهش میچرد وانطاکی نوشته که برگ آن مائل بسیاهی است وبعضی بیخ آنرا
مستعمل دارند مانند قهوه ودر مصر بسیار است وساق الحمام نامند وحکیم میر محمد مومن صاحب تحفه نوشته که نار قیصر عبارت از آنست منبت آن کنار آبها ودر اوراماه میرسد
طبیعت آن در دوم گرم وخشک ودر اول گرم نیز گفته اند **افعال وخواص آن** ملطف ومجفف قوی ومحلل با برودت وقوت قابضه وآشامیدن آن جهت
التیام جراحات تازه وقروح خبیثه وساعیه وبا روغن گل وپیه تازه جهت اوجاع رحم وبا سرکه جهت حمره وبا عسل جهت التیام قروح عمیقه مفید مضر گرده مصلح آن کتیرا
مقدار شربت آن تا دو درم بدل آن فوة الصبغ است **فصل الرابع مع القاف** * **رقعه** بفتح را وقاف وفتح عین مهمله وها بعربی شامل جمیع ادویه ایست
که خوردن آن جهت جبر کسر عظیم مفید ومصلح آن باشد **ماهیت** آن بخصیت صلب زرد رنگ وسرخ رنگ نیز گفته اند **طبیعت** آن سرد وخشک **افعال**
وخواص آن دو مثقال آن با زرده تخم مرغ نیمبرشت جهت ضربه وسقطه وریزه شدن استخوان نافع چون سه روز متوالی بنوشند **رقعه یمانی** بفتح را
وسکون قاف وعین مهمله وفتح یا مثناة تحتانیه وفتح میم والف وکسر نون ویاء وآنرا رقاع نیز نامند **ماهیت** آن گویند درختیست بقدر درخت گردکان
وبرگ آن مانند برگ چنار وثمر آن شبیه بانجیر وبقدر انار دانه ثمر آن مانند انجیره باشیرینی وماکول است وانطاکی نوشته که در مصر مشهور بانجیر افرنجی است وآنرا
انجیر هندی نیز نامند ودرخت آن در اطراف صنعا وشجر ودر مصر نیز بهم میرسد لیکن نجیب وخوب نیست تا بدو ذرع بلند میشود وبرگ آن بسیار غلیظ وخشن

ربعی الابل
ربعی الحمار
ربعی الحمام
رقعه
رقعه یمانی

و مشرف و پهن مانند برگ انجیر و حال آن که مثل آن نیست و ثمر آن از شاخهای آن بر می آید و بزرگ میشود تا بقدر خیار کوچکی و در اندرون پوست آن دانه مایل بطعم
انجیر و لیکن بسیار کم شیرینی و لبن آن مانند لبن انجیر است و برگ آن را چون در زمین دفن کنند سبز میگردد و حکیم میر محمد مومن در تحفه نوشته که از این ظاهر میگردد که انجیر بغدادی
باشد و در لار و گرمسیرات و در مازندران موجود است و مترجم صیدنه ابوریحان و صاحب اختیارات بدیعی نوشته اند بجوز القی مانند اما سر وی شکافته و مثلث شکل و بسرخی
مایل اند منبت آن چین و از آنجا باطراف میبرند طبیعت آن در دوم گرم و خشک افعال و خواص آن قاطع نزف الدم و نفث الدم و بلغم و جالی قصبه ریه و صوت
و رطوبات غلیظه از جرم معده بقی و شیر آن جهت قوبا و آثار و تحلیل اورام بارده و سقوط دانه بواسیر طلاء و سائر اجزای آن جهت وثی و جبر کسر شرباً و طبیخ آن مقی بلغم و اخلاط غلیظ
بقوت و ضماد برگ آن جهت التیام جراحات مفید مقدار شربت از تخم و ریشه آن سه درم مضر معده مصلح آن کثیرا است و گویند طریق استعمال آنست که با مطبوخ تخم سرمق
و خوتیج و شبت حل کنند و بیاشامند و قی بلیغ آورد

فصل الرابع المیم

✽ رماد بفتح را و میم و الف و دال مهمله بفارسی خاکستر و بهندی راکهه نامند ماهیت
آن معروف است که عبارت از سوخته خاک شده اجسام است و از هر جسمی که باشد منسوب بدانست مانند رماد عقرب و سرطان و کرم و امثال اینها و تفسیر احراق برماد
اخشاب می نماید طبیعت آن خشک و مجفف مائل بحرارت و آن مرکب از جزو بارد ارضی کثیف بسیار و جزو دخانی حار ناری لطیف اندک است که از سوختن خروج
دخانی بخار آن زائل میگردد و جزو ارضی باقی میماند و کیفیت رماد هر چیز تابع اصل آنست در حرارت و برودت و حدت و غیرها مانند رماد نوره که حاد است
و رماد شجر تین که جالی است و رماد بلوط که قابض است و رماد کرم که با قوت محرقه است و مفتته و رماد عقرب از آن اقوی است و همچنین خاکستر چوب تاک بعضی سرد
و خشک و بعضی گرم دانسته اند بهترین آن آنست که از چوب درخت سالخورده باشد و آتش چوب آن تا مدتی میماند و تا چند ماه گفته اند خصوصا کهنه کوهی و صحرائی آن
افعال و خواص آن ضماد آن با سرکه جهت سعفه و خوره و تشقیقه و تحلیل اورام و گزیدگی جانوران سمی و سگ دیوانه و آشامیدن آن مقدار نیم درم جهت قروح
و جروح کرده و تفتیت حصاة مفید و چون با نطرون و سرکه بر گوشت زائد که بر پوست خصیه بهم رسد ضماد نمایند زائل سازد و با زیت و پیه کهنه و عسل جهت شدخ عضل
و استرخای مفاصل و تعقد اعصاب نافع مضر ریه مصلح آن سکنجبین مقدار شربت آن تا نیم درم و رماد قصب یعنی خاکستر نی بهترین آن نبطی آنست طبیعت این مانند کرم
است مفتح سدد و التیام دهنده قروح و قلع آثار مضر ریه مصلح آن کثیرا مقدار شربت آن یک دانگ و رماد بلوط یعنی خاکستر چوب بلوط قابض و حابس نزف الدم
جمیع اعضا و مسکن اورام و مانع آکله و رافع قرحه قضیب خصوصا سده مراره و قروح مقعده و چون بحریره بپزند و سه روز هر صبح ناشتا دو درم آن را با شراب سیب
بیاشامند جهت رفع بلت و رطوبت معده مفید و رماد قرع یعنی خاکستر کدو و خاکستر نسیم مغموص در قطران و زفت جهت قرحه قضیب و مقعده مجرب است و رماد ذریون (?)
جالی و معفن و جهت روشنائی چشم مفید و رماد عش خطاطیف یعنی خاکستر آشیانه پرستوک بهترین آن آنست که آشیانه در موضع بسیار پرهوا ساخته باشد طبیعت
آن سرد و خشک افعال و خواص آن آشامیدن آن جهت رفع دشواری زادن نافع و گویند مضر شش مصلح آن سکنجبین است دستور احراق آن آنست که در
کوزه کنند و بگل حکمت بگیرند و در تنور گرم گذارند و بعد از یک ساعت برآورند و سائیده بکار برند و رماد سرطان و غیره در سرطان مذکور شد و رماد تین باقلا یعنی
خاکستر کاه باقلا در هنگام تری ضماد آن و دلوک آن در حمام جهت ازاله جرب اسود و جدری نافع

✽ رمان بضم را و فتح میم و الف و نون بفارسی انار نامند و بهندی
نیز ماهیت آن انواع میباشد بری و بستانی و بهترین آن بستانی شیرین بیدانه است که املسی نامند لطیفتر از سائر اقسام و بهترین آن رسیده بزرگ دانه
شاداب آنست طبیعت آن مطلق آن بارد و رطب و برودت آن از دوم نگذشته و رطوبت آن از اول با قوت قابضه که مفارقت از جمیع اجزای آن نمی کند
تا آنکه آب افشرده آن نیز همین اثر دارد و هر چند قبض آن محسوس نیست و پوست آن بارد و یابس شدید القبض و انبع و ترش آن سرد و تر از شیرین آن و خالی از مینیت (?) نیست
و انار ترش حار و خمر انشده (?) امعاست حتی اگر ناشتا بسیار بخورند سحج امعا بهم رسد و استسقای بارد را مضر و گل نار شدید القبض بارد است و جمیع اجزای درخت
آن شدید القبض و پوست آن شدید القبض تر طبیعت شیرین آن سرد باعتدال و در اول تر و با قوت قابضه افعال و خواص آن قلیل الغذا و مولد خلط
صالح و نفاخ و لهذا در محرورین باعث لغوذ کردد (?) و جالی و مفتح و ملین بطن و مدر بول و مورث تشنگی و خوردن آن بعد از طعام در محرورین باعث انحدار آن گفته اند و
این فعل کلی است و جهت تصفیه روح کبدی و تقویت کبد و استسقای زقی و سوء القنیه و یرقان و سپرز و خفقان و درد سینه و سرفه حار و تصفیه صوت و فربه کردن بدن
و نفوذ فرمودن غذا و رفع جرب و حکه و نیکوئی رنگ رخسار نافع و اکثار آن مفسد غذا و مرخی معده و مضر صاحبان حمی بسبب نفخ و تکثیف آن مسام را و مصلح آن انار

ترش و در بارد المزاج زنجبیل پرورده و رب انار شیرین در افعال قوی‌تر از آب آن و مربی معده و مصلح آن مصطکی است و شراب آن خصوصاً منعنع منافع بسیار دارد و چون
سازند انار شیرین را سوراخ کرده بدفعات بقدری که گنجایش داشته باشد با روغن بادام شیرین یا روغن بنفشه در آن ریخته بر روی آتش گذارند تا روغن را جذب کند و بجدی رسد که دیگر
جذب نکند مکیدن آن جهت وجع صدر و سعال مزمن یابس مجرب و بدستور آشامیدن آب آن با شکر و نشاسته و صمغ عربی و روغن بادام که نیم گرم باشد همین اثر دارد
و عصیر آنرا چون در شیشه کنند و در آفتاب گذارند تا غلیظ گردد و پس در چشم کشند روشنائی آنرا بیفزاید و هر چند این کهنه‌تر شود بهتر میگردد و دانه آن با عسل جهت درد گوش
مفید و خوردن آن نفاخ و مولد ریاح در معده و ذرور گل سوخته آن جهت التیام جراحات و خشک نمودن آن مفید و غنچه ناشکفته آن از سه عدد و تا هفت عدد و حب آس
و قوت مزاج اطفال با قدری برگهای نورسته ام غیلان و قلیلی زیره سفید سائیده سنگتاب نموده با طفال شیرخواره و یا بزرگتر از آن در حالتیکه ایشانرا اسهال عارض
گردد و کهنه شود خواه بسبب دندان برآوردن باشد و یا غیر آن سه روز متوالی و یا تا هفت روز مفید و **رمان مز** یعنی انار میخوش ترش و شیرین در سردی و تری
مایل باعتدال و در سائر افعال قریب بانار شیرین و در تسکین حدت صفرا و ثوران خون از آن زیاده و صفراوی مزاج را الیق از انار شیرین ترش صرف و آشامیدن
آب انار رین که با شحم فشرده باشند از نیم رطل تا یک رطل و بیست درهم شکر تمام جهت اسهال صفرا و تقویت معده و رفع تبهای صفراوی و یرقان و جرب و حکه نافع و در
افعال مانند هلیله زرد است و چون آب انار رین را در ظرف مس کرده بقوام آورند جهت سلاق و جرب و تقویت باصره و جراحات مزمنه و خبیثه نافع **رمان حامض** یعنی
انار ترش در دوم سرد و خشک و قابض و مسکن لهیب و حرارت معده و کبد حار و غلیان خون و صفرا و مانع انصباب مواد بمعده و مدر بول و جهت منع صعود بخار
بدماغ و دفع وخامت آن و در رفع خمار و قی و خفقان حار و اکثار آن مورث قرحه امعا و سحج و چون بعد از طعام بخورند مانع صعود بخار است بدماغ و مضر بسرد دین و ضعف جگر و
و قوت باه مصلح آن انار شیرین و زنجبیل پرورده و سفیدباج با توابل و سیر و اکتحال آن جهت ناخنه و سبل نافع و مضمضه و نگاه داشتن آن در دهان جهت منع قروح خبیثه آن و بدستور چون در جرم
مس با عسل طبخ جید دهند جهت اکله دهان مجرب و چون عصاره آنرا طبخ دهند تا غلیظ گردد و با عسل ممزوج کرده جهت قروح انف و وجع اذن قطور او جهت قروح خبیثه و بردن لحم زائد ضماد او نافع و ضماد
آن که نیم‌پخته باشند با پوست و تخم انار جهت جرب و حکه صفراوی مجرب و طلای مطبوخ آن در دست در شراب جهت تحلیل اورام بعیدی و سویق آن قابض و جهت رفع خواهش خوردن گل زنان
حامله و دیگر آنرا بهم رسد مؤثر و رب انار ترش در افعال قوی‌تر از آب سویق آنست و بدستور شراب آن و چون جوف انار ترش را خالی کرده در سرکه بجوشانند تا مهرا شود و منعقد گردد و پس بقدر فلفلی
حبوب بندند تا پانزده عدد و یا زیاده از آن جهت رفع اسهال مزمن و سحج مخوف و قرحه امعا و مقعده مجرب و رب انار رین در دوم سرد و در اول خشک و قابض و جهت رفع التهاب و تسکین تشنگی مفرط
و تبهای تند و قی و رفع خمار و رفع خواهش ردیه حوامل و فساد رنگ رخسار و دفع غم نافع و مضمضه با آب طبیخ آن جهت تقویت لثه و آشامیدن آن جهت سلس البول و آشامیدن سائیده آن
بقدر یکدرهم با آب گرم در رفع کرم معده و حب القرع بعینه و طبیخ بیخ انار در اینباب مجرب است و جهت لثه حار و درد دندان مضمضه آن بعینه و نار دان قابض‌تر از رب و برگ
و در افعال قوی‌تر و کوبیده ترش آن با مویز بالسویه و جمیع آن زیره کرمانی جهت رفع قی و تقویت معده مجرب و نضج سحج و سرفه مصلح آن مویز جلوس و در آب طبیخ آن جهت رفع سیلان
و خروج مقعده اطفال و ضماد آن با عسل جهت رفع آثار آبله و طلای سوخته آن با عسل بر سینه و معده جهت نزف الدم و نفث الدم و حقنه با آب آن که با برنج و جو مقشر بوداده
باشد جهت رفع اسهال و سحج و تغسیل مقعده با آن جهت قطع خون بواسیر و امراض مقعده مفید و گل انار در افعال مانند گل انار فارسی است و ذرور آن جهت قطع خون بن دندان و التیام
جراحات و قلاع و فتوق و مضمضه بطبیخ آن جهت استحکام دندان متحرک و قطع آمدن خون از لثه و رفع قلاع و ضماد گل آن با برگ کرم تازه بر فم معده جهت رفع قی مفرط و قطور عصاره
گل آن با گلاب در چشم جهت منع انصباب مواد بدان و تحلیل ورم آن و با آب عنب الثعلب و با آب برگ لسان الحمل جهت قرحه احلیل و نشف رطوبات و اندمال آن و انصباب
مواد بدان و با آب اقراح جهت سحج سوزه و کفش و ابتدای داحس و با سرکه جهت حمره و باد سرخ است مفید و با در روی خمر جهت جنبای عارض در چشم بشرط مداومت بران و عصاره
پوست رمان و شحم آن قائم مقام عصاره گل آنست و بدستور عقید عصاره درخت آن که در اواخر ربیع گرفته باشند و گویند چون هفت عدد غنچه ناشکفته آنرا بنجی بلع نمایند
که بدست نرسد جهت قطع بروز و ماسیل و رمد تا یکسال مجرب است و دانهای زردی که در اقماع انار میباشد شبیه بزرور و جمیع افعال مانند گل آنست و چون انار را طبخ نمایند
تا مهرا شود و چهار درهم از آنرا آبی که در آن طبیخ یافته است با دوا و حبه آرد خبز حواری و یا آرد و خشن طبیخ نمایند تا مانند عصیده گردد و پس بران زیت خام و یا روغن گل ریخته بخورند
جهت رفع اسهال ربع مایوس العلاج مجرب و چون صاحب تب بعد از اندک غذای آب انار را خواه شیرین باشد و خواه ترش بمکد نافع است ولیکن اگر پیش از غذا باشد بهتر
از بعد از آن مگر آنکه لینتی در طبع باشد و یا تهوع و قی معلوم گردد و چون انار درست را در شراب طبیخ نمایند تا پخته گردد و پس بسایند و بر گوش بندند جهت ازاله درد آن مجرب است

وآش رمان و اشبح و مربو و رمانین و جوارش حفنه و حب حریره و خوشاب و دواء الرمان و دهن رمانیه و رب و سفوفات و سکنجبین رمانی و سویق و اشربه و طلاء و عصارهٔ رمان و لعوق
و ماء الرمانین و معجون آن در قرابادین کبیر مذکور شد ندر **رمان بری** که مغز نامند بضاد معجمه **ماهیت** آن حکیم میر محمد مومن در تحفه نوشته که ثمر آن حب القلقل است و حکیم
میر عبد الحکیم در حاشیه تحفه نوشته که در حوالی گورکهپور از بلاد هند سرکار صوبهٔ اوده کثیر الوجود است سه چهار برگ از زمین برآمده گل میکند و گل آن شبیه بگل انار و برگ آن نیز شبیه
برگ کاسنی و اصلا چوب ندارد و ثمر آن شبیه بانار و بزرگی انار متوسطی و طعم آن شیرین در زمین میرسد و خسته آن بزرگ **افعال و خواص آن** ضماد بیخ آن بسا و یدن آن بسرکه
و طین ارمنی جهت ضربه و سقطه مجرب در دو سه دفع وجع آنرا زائل میگرداند **رشت** بکسر را و سکون سین و ثای مثلثه **ماهیت** آن نباتیست از جنس نجد و شبیه بشیح بلندی
قامتی و رنگ آن مانند شیح و اخضر است و بعد از خشک شدن بسیار زرد میگردد و از آن چیزها رنگ میتوان نمود و گویند از مجاورت او رنگ شخص مجاور زرد میگردد **افعال و خواص آن**
دخان آن جهت زکام نافع و باعث گریختن هوام است و قلی که از سوخته آن بهم میرسد گویند بهتر از قلی اشنان است **رمل** بفتح را و سکون میم و لام بفارسی ریگ روان و بانهای ماسه
و بهندی ریت نامند **ماهیت** آن معروف است بهترین آن ریزهٔ خالص از خاک است **طبیعت** آن در سوم خشک و مجفف **افعال و خواص آن** گرم کردهٔ آن جهت تنشیف
رطوبات استسقا بعنوان بستن و دفن در آن کردن مفید و حمول سائیدهٔ آن جهت قطع حیض و منع حمل بغایت مؤثر و بالخاصیت آب بدمزه بدطعم را خوش طعم میگرداند و بالعکس آب
خوش مزه را بدمزه **رمرام** بفتح را و سکون میم و فتح را و الف و میم **ماهیت** آن قرطم بری است گویند قرصعنه است و برگ آن خورده و بهمن خاکی رنگ و جهت دفع مضرت
سم و مار و کژدم و انواع هوام نگاه میدارند و طریق استعمال آن آنست که برگ آنرا در آب اندازند و بگذارند تا قوت آن در آب آید پس آن آبرا بادویه دهند که او را گزیده و قلی
که از آن حاصل میشود ضعیف از قلی اشنان است **فصل الراء مع النون** **رند** بعربی اسم رأس بری است بلغت شام غار نامند و گویند صندل است
فصل الراء مع الواو **روس** بضم رای و همزه و واو و سین مهمله است جمع رأس است و بفارسی کله نامند **ماهیت** آن معروف است مراد از
کله و مغز آنست از حیوانات و بهترین آن مغز کلهٔ گوسفند جوان فربه است **طبیعت** آن نسبت بسایر بدن حیوان ابرد و ارطب است و بحسب طبع هر حیوان مختلف
میباشد در کیفیات اربع و قوت و ضعف و غیرها **افعال و خواص آن** کثیر الغذا و بطئ الهضم و چون هضم و استمرار یابد بدن ضعیف را قوی میگرداند و منی بیفزاید
و جهت اصحاب کد و ریاضت نافع و مضعف معده و بد بو کنندهٔ جشاء و بول مصلح آن خوردن با خردل و سرکه آبکامه و صعتر است و گوشت خدین آن کمتر و رطوبت آن
و غذائیت آن زیاده و هر دو چشم آن چرب تر و سریع النزول و گوشت زبان آن ضعیف تر از همه اجزای آنست و مغز آن ابرد و ارطب کل اجزای آن و پوست آن عدل و بطئ الهضم
تر و غلیظتر و غضاریف آن ردی تر همه اجزا و بطئ النزول و مورث قولنج و غضاریف دماغ آن ردی تر مصلح چشم آن نمک سیاه و زبان آن نمک با اعتدال و بنا گوش آن سرکه
و صعتر و شتر غار و پوست کله و غضاریف آن زاحتی المقعد و نباید خورد و اگر مضطر و ناچار گردند بخوردن آن باید که باکف خردل و مصطکی و دارچینی قلیه پخته بخورند و با بسیار دیم
سیر نخورند بلکه برجوع صادق و ریاضت شدیدا اندک بخورند و اگر دیر منحدر شود مصطکی و عود هندی بخایند و اگر ثقل کند باید که مبادرت باخراج آن بقی کنند و اگر قی دشوار
آید و یا عادی بدان نباشد اسهال بعض جوارشات مسهله نمایند و بهتر آنست که در بلدان رطبه و حاره صاحبان امزجه ضعیفه کله و پاچه نخورند اصلا و انگور بالای کله
نخورند که مضر است و نطول سر بچه گوسفند و پاچه آن جهت تسکین اوجاع سر یابس هنگام انتهای علت و جهت ترطیب سوء مزاج دماغ یابس و جنون و بیخوابی و امثال اینها
نافع و حقنه بمرق سر بچه گوسفند مرطب امعا و گرده و اعصاب مهیج باه و ملین اورام صلبه باطنیه و سرهای ماهی کوچک نمک سوده خشک کرده سوخته جهت شقاق ملاده
و مقعده و ورم لهاة و گرده و سائر اورام صلبه و امثال اینها با دهان مناسبه و با آبهای مناسبه نافع است **رواصیر** بفتح رای و واو و الف و کسر صاد بی نقطه و سکون
یای مثناة تحتانیه و رای مهمله **ماهیت** آن عبارت از بقول است که در آب پخته و در روغن بریان نموده در آب میوه های ترش مانند انار و سیب و به و ریباس و آب
غوره و سماق و یا رب و یا شربت اینها و یا ماست و یا کشک اندازند و تناول نمایند و از جملهٔ اغذیه است و بفارسی بورانی نامند **طبیعت** آن بحسب اجزاء آن
میسازند مختلف میباشد **افعال و خواص آن** مسکن صفرا و حدت خون و مبرد و محرور المزاج را نافع و مضر مبرودین و ثقیل و بطئ الهضم بسبب غلظت آن و نفاخ و قابض
شکم و حیض امراض رحم است **روبیان** بضم رای و سکون واو و کسر بای موحده و فتح یاء مثناة تحتانیه و الف و نون و اربیان نیز آمده و بفارسی ماهی
روبیان و ماهی میگ و بهندی جهینگا مچهلی نامند **ماهیت** آن حیوانیست آبی و حلال با دست و پاهای بلند و غلاف جثهٔ آن صدفی و کوچک آن بقدر ملخ بزرگی
و بزرگ آن تا بیک شبر و نیم تا دو شبر و زیاده هم و سرخ رنگ و گوشت آن نیز سرخ رنگ و صلب و دیر پخته می شود و غیر جراد البحر است چه آن کوچک تر و درازتر است و در جراد البحر

رمان بری
رشت
رمل
رمرام
رند
روس
رواصیر
روبیان

ذکور شده و بیان کوچک را با آب نمک جوش داده و خشک نموده از سواحل دریا باطراف میبرند و آنرا در فارسی ماهی سبک بنا مند بریان کرده با نمک میخورند و با روغن و پیاز
بریان کرده با برنج پخته دم داده و یا بالای طعام نیز ریخته و یا قلیه پخته میخورند **طبیعت** تازهٔ آن در دوم گرم و در اول تر و نمک سود آن از آن گرم تر و خشک تر
افعال و خواص آن مبهی و مولد خون صالح و منی و مسخن گرده و رحم و معین بر حمل و کثرت اولاد و بطی الهضم و با سکنجبین مسهل و مخرج حب القرع و چون با روغن گاو
و یا روغن گاو و یا ارجیل و یا پیاز ورق کرده بریان نمایند مانند قلیه و با تخم مرغ نیمبرشت تناول نمایند بغایت محرک باه و مسمن رحم است و اکتحال خشک سائیدهٔ آن
با فلفل جهت رفع شبکوری نافع و ضماد کوبیدهٔ آن با تخم دسیاه بر شکم مخرج حب القرع و بتنهائی محلل اورام صلبه و جاذب پیکان و خار از بدن و طلای پختهٔ مهرای آن در روغن
زیتون جهت وجع مفاصل و نقرس نافع و نمک سود آن محرک باه مبرودین و مولد منی ایشان و مولد سودا و حکهٔ قوی و امراض سوداوی و بجوش آورندهٔ خون صفرا و مصلح آن
با مری یعنی آبکامه و سرکه و ربوب حامضه و بعد از آن شراب انار منعنع و جوارش سفرجل مسهل خوردن مصلح تازهٔ آن خصوصا در مبرودین آکر و یا قرص عود هندی مثال آنها
است **روذاریه** بضم را و سکون واو و فتح ذال معجمه و الف و فتح همزه و کسر را مهمله و سکون یاء مثناة تحتانیه و فتح ذال معجمه الف لغت یونانیست بمعنی اصل الورد
ماهیت آن بیخی است شبیه بقسط و سکتر از آن و بعد سائیدن بوی گل سرخ از آن ظاهر میگردد **طبیعت آن** در اول سوم گرم **افعال و خواص آن** ملطف و محلل
و جهت رفع صداع بارد مجرب خصوصا چون با نادرین مخلوط کرده در آب جوش دهند و بدان نطول نمایند بر سر **روسختج** بضم را و سکون واو و ضم سین مهمله و سکون خاء
معجمه و فتح تاء مثناة فوقانیه و جیم معرب روی سوخته فارسی است و آن دار اسخت نیز نامند **ماهیت آن** مس سوخته است و دستور احراق آن در دستورات مقدمه مذکور
شد و بهترین این سیاه مائل بسرخی است و سیاه آن زبون زیرا که بسیار سوخته و فاسد شده است **طبیعت آن** در سوم گرم و خشک **افعال و خواص آن**
بسیار قابض و مجفف و تند و جذاب و منقی جراحات و در ملح جالی غشاوه چشم و مانع زیادتی قروح خبیثه و جهت بردن گوشت فاسد زائد موثر و قتال و مقعول آن ملایم
تر و آشامیدن یکدرم آن با موم و روغن کنجد که مصلح آنست مسهل قوی مائی اصفر بقوت و جهت استسقا نافع و با آب باران و عسل مقئ قوی طریق غسل آن مانند
اقلیمیا است **روی توتیا** شبه است و مشهور بروح توتیا است چه آن توتیای معدنی غیر مصنوع است بخلاف سائر اقسام روی اسم فارسی طالیقون است
و آنرا مصنوع از چهار وزن مس و یکوزن و نیم سرب سازند و اهل هند این را بهنگار بفتح باء موحده و خفای ها و سکون نون و کاف فارسی و الف و را مهمله نامند
فصل الراء مع الهاء **رهشی** بفتح را و سکون ها و کسر شین معجمه و یا بفارسی ارده نامند **ماهیت آن** کنجد مقشر بریان نرم سائیده است که مائع
باشد و روغن از آن جدا نکرده باشند **طبیعت آن** گرم و تر **افعال و خواص آن** مبهی و مسمن و غلیظ و دیر هضم و مفسد اشتها و بطی الخروج از معده مصلح آن
عسل و سرکه و ملین صلابات ظاهری و باطنی و سفت جشای احشا و منضج دمامیل و جراحات و مسکن وجع و حدت و خشکی عضو بآتش و یا ببارو و سوخته ضماد او طلاء
و آنچه از مغز پسته و زردالو و شفتالو و غیر آن ترتیب دهند و آثار مانند اصل آنست **فصل الراء مع الیاء المثناة تحتانیه** **ریباس** بکسر را و سکون یاء
مثناة تحتانیه و فتح باء موحده و الف و سین مهمله بفارسی ریواس و ریواج و چکری نیز نامند **ماهیت آن** نباتیست بقدر یکذرع و شبیه بساق و از وسط آن یک
و یا دو ساق روئیده اندک پهن قریب بدو انگشت و بحجم یک انگشت و بر بالای آن پوستی سبز رنگ و مزغب و طرف متصل به بیخ آن مایل بسفیدی و اندک بنفشی طرف بالا
آن سبز و مانند پوست بیخ کاهو بطول از آن جدا میگردد و مغز آن سفید رنگ نازک آبدار ترش با اندک عفوصتی و سر ساق آن متشعب و در بین شعبها پردهای
سبز خشن و بالجمله ساق آن شبیه بساعد انسان باریکی و سر آن شبیه به پنجهٔ مرغابی و گل آن سرخ رنگ و طعم آن اندک ترش با شیرینی کمی و منبت آن مواضع برف
نشین و کوهستان بسیار سرد و بهترین آن فارسی سفید لطیف شاداب منخوش آنست که ساق آن سطبر و بلند باشد و بیخ آن راوند است چنانچه ذکر یافت و ریباس
معری منسوب است بمعمر نیشابوری و آن اول کسی است که ریباس را یافته مترجم صیدنه ابوریحان گوید که بیخ ریباس تا آب نرسد برگ برنمی آورد و در بعضی مواضع
سی سال باید تا برگ بر آورد و درین مدت بیخ آن بتدریج در زمین بزرگ میشود تا بمقدار بیخ درخت خرما برسد در بزرگی و آنرا راوند گویند و چون نبات آن بزرگ شود
هر برگی از آن مشابه به دستی میباشد و از دشیر راوند دست بدان سبب گویند که دستهای او بلند بود و هر شاخی از نبات آنرا تخم نباشد بلکه از میان نبات آن
هر سال قضیبی بر آید و بر سر آن تخم آن باشد و بر حوالی آن قضیب شاخهای ریباس بر آید بشکل دست آدمی **طبیعت آن** در دوم سرد و خشک **افعال و خواص آن**
ملطف با قوت قابضه و مفرح و مقوی معده و احشا و جگر حار و محرک اشتها و قاطع قی صفراوی و تشنگی و غثیان و مسکن حدت صفرا و خون و صافی کنندهٔ آن هر دو و جهت

روذاریه
روسختج
روی توتیا
رهشی
ریباس

رفع مستی و خمار و خفقان و وسواس و بواسیر و طاعون و وبا و جدری و حصبه و اسهال حار صفراوی و یرقان و تبهای حار و صفراوی و مداومت آن مانع بروز دملها
عصاره آن جهت تقویت باصره و رفع بیاض و ضماد آن با آرد جهت باد سرخ و نمله نافع مضر سینه و باه و مجفف اعصاب و مورث قولنج در مبرودین مصلح آن شربت عود و آب
و عسل مقدار شربت از آب آن تا سی درم بدل آن حماض اترج و آب غوره و رب ریباس و بیتر از آب آنست و شربت آن وحشت و جنون و رفع بخارات و احتراقات
نافع است **رئه** بکسر را و فتح یاء مثناة تحتانیه و با بفارسی و بهندی پهپهره و بترکی اکبه نامند **ماهیت** آن معروفست و بهترین آن رئه بره و بزغاله شش ماهه تا
یکساله است خصوص که کوهی باشد **طبیعت** آن گرم و تر و بقراط سرد و تر و روفس خشک دانسته **افعال و خواص آن** جهت مرضی و ناقهین که خواهش گوشت
داشته باشند قلیلی آن که اطراف آنرا که نرم باشد بریده بریان نموده باشند نافع و گویند مداومت خوردن آن مورث سل و بطی الهضم و قلیل الغذا و مولد خلط بلغمی است
مصلح آن کردیا و سرکه که در آن بخیسانند پس بریان کنند مضر معده مصلح آن حب الآس و شکر است و ضماد گرما گرم آن جهت تحلیل ورم چشمی که بر سفیدی آن نقطه سرخ
بهم رسیده باشد و رئه بز و خنزیر و گربه و خرس و حمل جهت سحج و ورمی که در پا از کفش و موزه و امثال آن بهم رسیده باشد مفید و بدستور ضماد محرق رئه آنها گرما گرم چون
بی نمک آنرا بر آتش بریان کنند و خونابی که از آن آید بر ثالیل و قوبای یابس طلا نمایند زائل سازد خصوصا که رئه بز یکساله باشد و محرق آن جهت رفع سحج موثر و رئه حمار الوحش
را چون خشک کنند و بکوبند و بیاشامند جهت ضیق النفس نافعست **رئة البحر** بکسر را و فتح با و ضم تا و الف و لام و فتح با موحده و سکون حا و را هر دو مهمله **ماهیت**
آن چیزیست شبیه بشش و قطعه تازه تر باشد در کنار دریاها یافت میشود **افعال و خواص آن** ضماد آن جهت نقرس و شقاقیکه از سرما بهم رسیده باشد نافع است
ریحان بفتح را و سکون یاء مثناة تحتانیه و فتح حا و الف و نون بفارسی شاهسفرم و بهندی ناز بو و نکهند بابری نیز نامند **ماهیت** آن اسم جنس است و او را
انواعست و در شاهسفرم مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی **ریحان السلیمان** آنرا جمسفرم و جماهو سلیمان نیز نامند **ماهیت** آن گیاهیست از جنس عشقه
شبیه بشبت تر و تازه و برگ آن شبیه ببرگ خطمی و گل آن سفید و کوچک و دانه آن سیاه مانند فلفل و گیاه آن بر اشجار می پیچد و در کوهستان فارس بهم میرسد و در صفاهان
و دار المرز بر درختها میروید و در تنکابن و سیمونو نامند **طبیعت** آن گرم و خشک و ابو ریحان تا چهارم گفته **افعال و خواص آن** ملطف و مجفف و مسهل بغایت و منقی سودا و
خون از احتراقات و مسکن نفخ و محلل ریاح و رطوبات لزجه معده و ضماد طبیخ آن جهت بواسیر و امراض سوداوی و درد رحم و طلای آن با عسل جهت ورم بلغمی و با سرکه جهت حمره و اورام
حاره و حمول آن با روغن گل جهت درد رحم و آشامیدن و طلا کردن شکوفه آن جهت لقوه و فالج و گزیدن عقرب نافع مقدار شربت از برگ آن تا سه مثقال و از آب
آن تا ده درم و اکثار آن مصدع مصلح آن روغن نیلوفر و کافور بدل آن مرزنجوش گویند بدل آن نیموزن آن شیح و نیموزن آن عنب الثعلب است و گویند بسبب آنکه
در چهارم گرم و خشک است سرمها بدان ضرر نمیرساند و مدتها میماند و اگر مدتها آب نیابد محتاج باب نیست بلکه اشجار مجاور خود را از ریشه خود سیراب میکرداند و حکیم میر محمد
مومن در تحفه نوشته که در کتب ادویه مفرده نوشته اند که گیاهی است در صفهان مشهور بگل عقرب است و جهت عقرب رتیلا و زنبور گزیده شرباً و ضماداً مجرب و برگ
آن از لبلاب کوچکتر و گل آن مانند خوشه بنفش و اندرون آن زرد رنگ و کوچک است اما همیشه سبز نیست و آن سطاریون است و مذکور میشود و گویند قسم جبلی آن را برگ آن مانند
شبت و گل آن سرخ یا سفیدی میباشد **ریحان الکافور** آنرا ریحان یهودی و شجر الکافور نامند و گویند بفارسی سوسن نامند **ماهیت** آن گیاهیست گل و شاخ
آن شبیه بشبت و برگ آن شبیه ببرگ انار و از آن ریزه تر و گل آن کبود مائل بسفیدی و از جمیع اجزای آن بوی کافور آید خواه تر باشد و خواه خشک **طبیعت**
آن در دوم گرم و خشک **افعال و خواص آن** آشامیدن آب آن جهت تفتیح سده و یرقان و قطع سیلان خون از اعضا و بوئیدن آن بسیار محلل رطوبات چسپنده با غشیه
دماغ و ادمان آن محلل اخلاط غلیظ دماغیه و تحلیل اورام و ذرور آن جهت قروح و جراحات نافع مضر محرورین مصلح آن سکنجبین مقدار شربت آن یک درهم و از آب آن
تا هفت درهم است **ریش** بکسر را و سکون یا و شین معجمه بفارسی پر نامند **ماهیت** آن معروفست و عبارت از پر طیور است **افعال و خواص آن** ذرور سوخته
اقسام آن جهت التیام زخمها نافع و موی بسیار نرم باز که کرک نامند در قطع خون جراحتها قائم مقام موی نرم خرگوش است و چون از بیخ پر طیور آنچه بزرگ و سفید و مجوف
باشد جدا کرده بسوزانند و بشویند و خشک کنند و در بینی و مندر عافی رازکه بهیچ چیز بند نگردد فائده بخشد و مجرب است و در جمیع نزف الدم بعدیل است خصوصا پر طاوس

باب یازدهم در بیان ادویه که حرف اول آنها زای معجمه است فصل الزای مع الالف

زاج بفتح زا و الف و جیم معرب از
زاک فارسی است **ماهیت** آن از معدنیات است و اقسام می باشد و غیر شب است و سفید و زرد و سرخ و زرد آن منقلب بسبز میگردد و سفید آنرا قلقدیس و سبز را قلقنت و زرد را قلقطار

زاج ابیض

وسبز و قلقند و قلقنت سوری نامند و بشیرازی زاج سیاه **زاج ابیض** بفارسی زاج سفید و بیونانی خلل القیس و بهندی پهتکری نامند **ماهیت** آن سنگی سفید
مائل بزردی و خفیف الوزن و بهترین آن مصری براق شبیه بزرنیخ بدخشی است که چون در دست بمالند زود ریزه گردد و پاک باشد از آلایش و کوفته نباشد و آنچه را که خواهند
رنگ کنند و خوب نگین صاف یکسان شود و اولا در آب محلول آن تر نمود خشک گرده پس رنگ نمایند و معدن آن اکثر جاها است از انجمله پنجاب از صوبه لاهور و قصبه بهیره مشهور
بکوش آب و نمک سار ما بین نهر جهنبار و راوی که معدن نمک است شرقی آن معدن زاج است و در حین برآوردن مانند نمک اندک نرم میباشد و برسیدن هوا بدان صلب
میگردد **طبیعت** آن در اول سوم گرم و خشک مائل باعتدال و الطف همه اقسام است **افعال و خواص آن** بسیار قابض و جالی و جمیع افعال قریب بزاج زرد
است و آشامیدن ثلث درم تا نیم درم آن که با دو وزن آن نبات سفید نرم سوده کف کنند و بالای آن شیر گاو تازه دوشیده بقدر نیم آثار هندی که همان مقدار آب داخل کرده
باشند بیاشامند و اگر آن مقدار شیر و آب را یکدفعه نتوانند آشامید بدفعات بیاشامند و وقت شام نیز همین مقدار زاج و نبات با شیر و آب بیاشامند و از ترشی
و بادی و گوشت پرهیز نمایند و تا هفت یوم بدستور بعمل آورند جهت رفع قرحه گرده و مثانه و احلیل و تحلیل ریاح آنها و تفتیت حصاة نافع و اگر برای تفتیت حصاة تا اثر
یا بیست یوم بعمل آورند بهتر است و چون دو جزو آن را با یک جزو قلیمیا با سرکه سائیده در ظرف سفالی کرده چهل روز تابستان در آفتاب و زیر سرگین اسب دفن کنند بغایت
تند و جالی میگردد و دوا ازاله بیاض غلیظ و ناخنه مینماید و در ازاله گوشت زائد زخمها بعدیل و اکتحال زاج محرق جهت تنقیه جرب گوشهای چشم و با عسل جهت سعطری [illegible] آن
و نفوخ آن در بینی جهت رعاف و بدستور طلای آن بر یافوخ با آب کنند تا و با قیروطی جهت آکله دهان و بعضی با خمر سائیده بدستور مذکور بسازند و آن نیکوترین دوای آن است
برای جرب طلاء و طلای زاج با آب گشنیز جهت حمره و سلعه و جرب و حکه و خشک ریشه بستن زخمها و ذرور آن جهت قروح خبیثه و نزف الدم همه اعضاء و ورم بن دندان و اعصاب
علق در فرزجه و حمول آن با آب کنند تا جهت نزف الدم رحم و فتیله آن با عسل جهت قرحه گوش و رفع چرک آن و جهت بواسیر و نواصیر مفید و قطور قلیل محلول آن در آب

زاج احمر

باران جهت تنقیه بصر و رفع غشاوه رقیق و بیاض و امثال اینها نافعست **زاج احمر** قسمی از زاج سفید مائل بسرخی است و جوف آن سیاه و با تجاویف و سقبها و
زموست و غلیظتر از سائر اقسام و در جمیع افعال مانند آنها است و از آنچه صیقلی و بنفش است ضعیفتر و شیخ الرئیس در قانون نوشته که اطبای قبل ما و اطبای در
زمان ما تجربه نموده اند که آشامیدن یکدرم زاج سرخ طلحی موی سفید را میریزاند و بجای آن موی سیاه میرویاند ولیکن شخص قوی المزاج مرطوب متحمل آن تواند شد

زاج اخضر

زیرا که بسیار قوی است **زاج اخضر** یعنی زاج سبز بهندی آنرا هیرا کسیس نامند **طبیعت** آن گرم و خشک تر از سائر اقسام و سوخته آن الطف و احراق آن برای تلطیف آن است
افعال و خواص آن محرق اکال و آشامیدن یکدرم سوخته آن جهت رفع سمیت فطر و با عسل جهت اخراج کرم معده و حب القرع و با آب مقی قوی است چون صباح
بشبه قوی مرطوب از آن بنوشند موی سفید آن ریخته بجای آن موی سیاه بروید و مجرب دانسته اند ولیکن چون بسیار خشک و بغایت مضر نه است ترطیب بسیار باید نمود و قطور آن
در بینی با آب جهت قطع رعاف و تنقیه دماغ از رطوبات و در گوش جهت درد گوش و آن و چون آنرا سوخته با سوبگان ممزوج کرده در زیر زبان گذارند جهت ضفدع و آکله دهان

زاج اصفر

و قلاع آن و در بینی جهت آکله و قروح آن و بدستور طلای آن با تنهایی جهت آکله دهان و بینی و ضفدع زیر زبان و بواسیر الانف و نزف الدم جراحات مضر جراحات عصبانی زیاده
از یکدرم آن کشنده است **زاج اصفر** یعنی زاج زرد که بهندی کسیس نامند **ماهیت** آن بهترین اقسام زاجات و افضل آن ذهبی و درخشنده آنست **طبیعت** آن در
سوم گرم و خشک سوخته آن لطیفتر بخلاف سائر املاح که از احراق قوی تر میشوند و مغسول آنرا حدت کمتر **افعال و خواص آن** آشامیدن آن جهت قتل و اخراج دیدان
کرم معده و تحلیل ورم و صلابت طحال موثر و غرغره اقسام زاج با سرکه جهت زلوی در حلق مانده مجرب و چون دو جزو آنرا با یک جزو قلیمیا با سرکه سائیده در ظرف سفالی کرده
چهل روز در تابستان در آفتاب و در زمستان در زیر سرگین اسب دفن کنند بغایت تند و جالی میگردد و دوا ازاله بیاض غلیظ و ناخنه مینماید و در ازاله گوشت زائد زخمها بعدیل و در رنگ

زاج الاساکفه

کردن موی موثر مقدار شربت آن که بی خطر باشد تا یک دانگ و زیاده بران خطرناک مصلح آن قی کردن بشیر تازه دوشیده و روغن تازه و کره و شکر و ترطیب بدن
بدل آن زنگار است و فولاد جوهر دار را بعد از تصقیل و تصفیه بدان جوهر میدهند **زاج الاساکفه** بفارسی زاج کفشگران و بهندی کسیس نامند و گویند زاج سیاه است بیونانی
مالیطر یا ملیطریا گویند **ماهیت** آن قسمی از زاج ابیض است کثیر الارضیه و چون آب با آن برسد سیاه میشود **طبیعت** آن مانند سائر اقسام و قاصر از آنها **افعال و خواص آن**

زاج المقطر

قابض و جالی و جهت درد دندان و حرکت آن و سیاه کردن موی و با آب جهت جوششهای رطبه و حقنه آن با خمر جهت عرق النساء و لطوخ آن با آب جهت بثور لبنیه نافع و داخل ادویه
سوده موی کرده میشود **زاج المقطر** و قاطر نیز نامند **ماهیت** آن از جنس زاج اخضر است که ماهیت لطیف آن در زمین معدن منعقد میگردد و بهترین اقسام است اجماعاً

زاج الجامد
زاج المطبوخ
زباد

آن آنست که چون بر فولاد و کارد مالند برنگ مس میگردد **زاج الجامد** از جنس زاج اخضر است که در ظاهر معدن رطوبت اجیه منجمد شده باشد **زاج المطبوخ** نیز از جنس زاج اخضر است
که با خاک مخلوط باشد آنرا با آب صیحو شانند تا منجمد گردد و بهیات مهره تر زرده استعمال مینمایند و از خوردن اقسام زاجات سرفه مودی بسل و قروح اعضای باطنی و امعاء و سحج عارض
میگردد و علاج آن آشامیدن شیر تازه دوشیده و کره تازه با شکر و شربت زوفا و مانند آنست **فصل الزاي المعجمة مع الباء الموحدة زباد** بفتح زای
و با و الف و دال مهمله بهندی مسید بکسر میم و سکون یاء مثناة تحتانیه و دال مهمله نامند **ماهیت** آن نوعی از عطریات است سیاه رنگ مائل بسرخی و سیال از بلاد حبشه و
اقاصی هند از حیوانی گیرند مشهور بزباد و آن حیوان بفارسی گربه زباد نامند و جثه آن قریب بجثه سگ و گربه بزرگ صحرائی و با خطوط سیاه و سر آن کوچک و چون آنرا حرکت بسیار دهند از ما بین
ران آن عضوی شبیه به پستان با سینی ترشح برمی آید و در غایت خوشبوئی و بیشتر خوراک آن حیوان جبن تازه و علفهای خوشبو است و در بلاد سردسیر مهیا اند و بهترین زباد سیاه مائل
بسرخی براق خوشبوی و بدترین آن سفید آنست و آنرا مغشوش باظفار الطیب و مصطکی و خوشبوئیهای دیگر میکنند و امتحان خالص آن آنست که بدست مالند اگر بحسب یدو بعد
شستن دست بوی آن در دست بماند خالص است دیگر آنکه در آن حیوانات کوچک سرخ رنگ مانند مگس کوچک میباشد و آنچه تحقیق شده آنست که آن حیوان شبیه بگربه و درازتر
از آن و نیز بوی آن یعنی دهن آن باریکتر و درازتر از گربه است و در بلاد حبشه و جزائر زیر باد و ات بهم میرسد و اکثر مردم آن حیوان را در قفس نگاه میدارند و آن بازی میکنند و بعضی
رام میشوند و رنگ آن سفید مائل بزردی است و در زیر بیخ دم آن برآمدگی شبیه بنافه و بقدر جوز کوچکی است و در آن پنج شش سوراخ میباشد و از هفت روز تا پانزده روز یکبار
از آن نافه زباد بعمل می آورند و از یک نیم مثقال تا دو مثقال زیاده بعمل نمی آید و بعضی که رام اند دم آنرا بلند کرده زباد از آن میگیرند و بعضی که وحشی اند دم آنرا از قفس
بیرون آورده از آن زباد میگیرند بدین طریق که صدفی را به آهستگی بر آن نافه میمالند و آن نافه بعلامت میفشارند از آن زباد برمی آید و آنچه از آن بعمل می آید بهتر است از زباد
آن زیرا که منفذ بول ماده بالای آن نافه است و قدری از بول آن با آن زباد ممزوج میگردد و لهذا کسانیکه از آن آگاه اند آنرا ناشسته بکار نمی برند و طریق غسل آن
آنست که در ظرفی کرده اولاً سه دفع با آب میشویند و بعد از آن سه بار دیگر با آب گرم و سه بار دیگر با آب سرد که نه بار باشد و باید که هر بار آب بسیاری بر آن ریزند و بدست
خوب برهم زنند پس زباد را بکفدست از روی آب بگیرند و بکنار صدفی پاک نمایند تا تمام آن برداشته شود و باز بدستور در ظرفی کرده آب بسیار بر آن ریزند و برهم زنند و از
روی آب برگیرند آن هنگام زباد نرم و صافی در آب گرم نرم و رقیق و در آب سرد منجمد میگردد و پس سه بار در آب لیمو بشویند تا بوی بد آن زائل گردد و پس سه بار دیگر با آب
و اگر با سی بگذرانند و سه بار با گلاب بشویند پس و اندرون کاسه چینی مالیده شبها بر روی گلهای خوشبوئی مانند ورد احمر و یا ورد ابیض و یا ورد اصفر و یا بهار نارنج
و یا گل یاسمین و امثال اینها معکوسی بگذارند و روزها پارچه پاکیزه صفیقی بر سر آن بسته در آفتاب گذارند تا هر مقدار که خواهد پس اندکی از آن را با قدری عطر گلاب و اگر
حاضر نباشد با گلاب ممزوج نموده بکار برند و این بهترین طریق غسل و استعمال آنست **طبیعت** آن در سوم گرم و در یبوست معتدل **افعال و خواص** آن منشف
و بغایت مفرح و مقوی دل و حواس و آشامیدن یک قیراط آن با ادویه مناسبه و با شراب تفریح آورد و جهت دفع غشی و خفقان و توحش و جنون و درد و هم معده
نافع و بخور رحم آن با قدری زعفران و مرق گوشت مرغ فربه جهت تسهیل ولادت مجرب و استنشاق و بوئیدن آن جهت زکام و دردسر بارد و شقیقه و همچنین تمریخ بدان
و طلای آن با روغن بادام تلخ جهت حفظ صحت سامعه و تقویت آن و به تنهائی جهت تفتیح دمل و تسکین وجع آن والتیام قرحه و بر قضیب آلودن مانع حمل زنان و مداومت
بوئیدن آن باعث صداع محرور و بدخلقی و ضیق النفس **مصلح** آن صندل کافور و اغذیه بارده **بدل** آن غالیه است **زبد** بضم زای و سکون با و دال مهمله بفارسی روغن تازه
بی نمک و مسکه و روغن و بهندی مکهن نامند **ماهیت** آن عبارت از روغن گاو و بز و گوسفند و گاومیش است و بهترین آنها تازه خوشبوی است که از شیر گیرند و روغن
گاو لطیفترین همه و گاومیش خصوصاً جنگلی از همه غلیظتر و چربتر **طبیعت** آن در اول گرم و در آخر آن تر و کهنه آن گرمتر و تری آن کمتر و زود مستحیل بخلط غالب میگردد خصوصاً
با صفرا **افعال و خواص** آن ملین و منضج و مسمن و مفتح سدد و جهت تصفیه صوت و خشونت قصبه ریه و حلق و سرفه خشک و اورام ظاهری و باطنی و ادرار
فضلات و با عسل جهت ذات الجنب و ذات الریه و نضج مواد سینه و دفع آنها و مالیدن آن بر بدن نیز و خوردن آن با شکر و خشخاش بغایت مورث فربهی بدن و با بادام
تلخ جهت رفع فضلات ریه و با قوابض جهت اسهال و سحج و از حدت اخلاط باشد و با شربت گل جهت قطع فعل دوای مسهل و با زرده تخم مرغ نیمبرشت جهت لذع اخلاط و پانزده
مثقال آن با هفت مثقال شکر جهت عسر البول مجرب و طلای آن بر بدن بالخاصیت تغذیه بدن میکند و تغذیه آن موقوف بورود بالات غذا نیست و جهت نضج ورمها
و ورم بناگوش و ابتین و دهن و ریشی که بر سر و بدن اطفال بهم میرسد و جهت گزیدن افعی و هزارپا خصوص گرم کرده گرما گرم آن و تمریخ آن بر بن دندان اطفال باعث عسر

بیرون آمدن آن ونیز مربخ آن جهت رفع خصف تازه و کهنه با ادویه مفتحه جهت تفتیح حجب دماغ وتلیین اعصاب وجراحت مثانه وقوبا وسعفه خشک وجرب خصوصاً که اولاً
بدن را بآب بسمر دشویند وبمالند وبعد مالیدن صاحب آن خود را بپوشاند تا عرق کند ودر بهار و روز رفع علت میکرد و ضماد آن با سورنجان نرم کوبیده جهت قطع واستیصال
داء الثعلب مجرب ودرین امر هر چند کهنه باشد بهتر دانسته اند ومغسول آن ببیک صد ویک آب اقلا اصل ویک آب در امور مذکوره سریع الاثر وجهت پاک نمودن زخم از چرک والتیام
زخمها و رویانیدن گوشت تازه وجهت بواسیر وحرق النار نیز مفید مضعف ومرخی فم معده ومسقط اشتها وبسیار خوردن آن مسهل مصلح آن قوابض ونمک وشکر وفانید وعسل بدل
آن شیر تازه دوشیده که بجوشانند تا خمس آن سوخته گردد ومقدار شربت آن تا سی درهم است **زبد البحر** بفتح زای وبا وضم دال والف ولام وفتح بای موحده وسکون حا وراء

زبد البحر

مهملتین بفارسی کف دریا وبهندی سمندر پهین نامند **ماهیت آن** گفته اند جسمی است مرکب که از اجزای لطیفه ارضیه واجزای هوائیه مجتمعه با رطوبت دریا که بسبب
تحریک امواج در سواحل بحر قلزم بر روی سنگها مجتمع ومتکون میگردد بصورت جسدی وآن پنج قسم میباشد یکی شبیه با سفنج وسطبر وزرد رنگ با زهومت وکریه الرائحه مانند بوی ماهی
ودوم مائل بسفیدی بسیار متخلخل وبا تجاویف بسیار ورائحه آن مائل بکراهیت شبیه بطحلب بحری وسوم بشکل کرم وسبک ومائل به بنفشی واین را میسنون دودی وشیرازی کرم
ابریشم نامند وچهارم بسیار با تجاویف شبیه به پشم وچرک آلوده وسفید مائل بزردی وبا تجاویف بسیار وآنرا اقیئون گویند وپنجم سفید وسبک وظاهر آن املس وباطن خشن وتند طعم
وبی بوی واینهمه از اقسام بهتر است وگفته اند بهترین آن آنست که وردی یعنی برنگ گل سرخ باشد ونیز قسمی دیده شده که سفید بسیار ضخیم بحجم یک انگشت وزیاده بر آن الی
وباندک شوری واجزای آن پرده پرده واندک صلب ودر بین پرده ها جرمی رخو از قبیل سفید آب وشی مکلس ومنجمد وبر پشت آن از قبیل پوست حریری سیاه رنگ ووسط پو
آن در طول کرده دار وشبیه بجزرات فقرات ظهر در زیر پوست نمایان وطول آن از یک شبر ونیم میگفتند واین را بهندی کستوری نامند وآنچه بتحقیق پیوسته زبد البحر وبفارسی
کف دریا نامند اطلاق این اسم بر آن بمجاز وشبیه است وآن کف نیست بلکه استخوان بالای پشت حیوانی است بحری که در دریای فارس وقلزم ونواح آن بهم میرسد بقدر
شبری ودر زیر شکم آن پوستی ودر آن لحمی رخو ودر جوف آن آبی بسیار لعابی سیاه که بعضی مردم آنرا با قدری صمغ ممزوج نموده بجای مداد استعمال مینمایند وآن حیوان بساحل
افتاده وبمرور گوشت وپوست آن تحلیل وزائل گشته بدان هیات میگردد ومردم از ساحل برداشته باطراف میبرند وکف دریا مینامند واکثر ماهی گیران آنرا صید نموده
گوشت آنرا که مرغوب ماهیان است بسر قلاب نصب کرده ماهیان را بدان صید مینمایند واستخوان پشت آنرا می اندازند بمرور ایام بدان هیات میگردد وآن ماهی را سکلهای
طولانی شبیه برودهٔ حیوان تا پنج شش عدد وبطول یک ذرع میباشد ودم کوچکی از گوشت لزجی وبر بالای پشت آن بالای استخوان پوست نازکی **طبیعت آن** در سوم گرم
وخشک **افعال وخواص آن** از ادویه قتاله است قاطع قی وغثیان وهاضم طعمه ومصفی صوت وقصبه ریه مصلح آن لعابها وصموغ مقدار شربت آن یکدانگ
بدل آن شیح ضماد آن جهت کلف وبهق سیاه ونمش وبا موم وروغن گل سرخ جهت قوبا وبثور لبنیه وقروح وجرب متقرح وخنازیر وبهق وکلف وسائر امراض جلدیه وآثار رکیه بروز
ظاهر شود وبا نمک وشراب جهت ستردن موی وجلاء دندان وطلای آن با سرکه بر بدن جهت لاغر کردن بدن واذابت لحم از مجربات است وطلای آن خصوص قسم پنجم با اندک
فلفل با آب سوده جهت تحلیل اورام بارده رخوه وریحیه واستسقا خصوصاً طبلی نافع وآشامیدن یکدانگ از قسم سوم آن با مثل آن کتیرا جهت درد سر وعسر البول وتفتیت سنگ گرده
واخراج رمل آن ودرد کمر واستسقا وسپرز وادرار نمودن حیض وضماد محرق آن با سرکه وبا شراب سرخ رقیق جهت داء الثعلب وکلف مجرب ومغسول آنرا حدت کمتر ولطیفتر وجلای
آن بیشتر وبرای داء الثعلب وکلف بهتر وهر یک از اقسام آن بدل یکدیگر اند مقدار شربت آن یک دانگ تا دو دانگ مضر بسر مصلح آن روغن کدو بدل آن حجر قفیشور است ونوع سفید آن

زبد البورق

زبرجد

در سوم گرم ودر دوم خشک جهت جلای بصر وبا ادویه مناسبه جهت رفع بیاض چشم موثر است **زبد البورق** بفارسی کف بوره نامند **ماهیت آن** غیر بوره زبدیست وغیر
جامد وبغایت سفید شبیه بآرد وبوره زبدی جامد مائل بسرخی ودر جمیع افعال مانند بوره واز آن لطیفتر وتندتر است **زبرجد** بفتح زای وبای موحده وسکون راء مهمله وفتح جیم ودال
مهمله **ماهیت آن** ارسطاطالیس زمرد وزبرجد هر دو را از یک معدن میداند ودر معدن طلا تکون مییابد از مقابله زحل با قمر تر ومقابله شمس والوان میباشد سبز صاف که رنگ او را
مصری وزرد مائل بسبزی واقبرسی وزرد مائل بسرخی را هندی نامند واین زبون ترین همه است **طبیعت آن** در سوم سرد وخشک وانطاکی در چهارم دانسته **افعال
وخواص آن** در همه افعال مانند زمرد است وجالی ومفرح وقاطع نزف الدم ورافع عسر البول ومفتت حصاة وجهت تقویت باصره ورفع جذام بهترین ادویه است
وهر زر نیجه مردم آنرا بخورند وتعلیق آن جهت صرع وعسر ولادت نافع مسقط باه مصلح آن عسل مقدار شربت آن تا نیم مثقال بدل آن زمرد است وچون صورت مرکبی در جبین بودن.
قمر در حوت بر آن نقش کنند واز آن انگشتری سازند ودر بصر حیث کنند باعث فرح وازاله هم وتسهیل ولادت است وچون در طالع سرطان بر آن صورت ماهی نقش کنند ودر رصاص

زبرب — زبیب — زبیب الجبل

پیچیده در دام ماهی نصب کنند ماهیان از قعر دریا بدام آیند و گویند آشامیدن شراب در پیاله زبرجد مست نمیکرداند **زبرب** بفتح دو زای و سکون دو با در میان و در آخر
ترکی ابر سرخ و با صفهانی خوک ره نامند **ماهیت** آن حیوانیست بقدر سگ کوچک و روی آن ابلق از خطهای سفید و سیاه و بعضی پوست آن نیز ابلق میباشد و مشهور است
که هرچند از آن بند فربه تر میگردد **طبیعت** آن در سوم گرم و خشک **افعال و خواص آن** گویند چون آن مردار میخورد ما دام که بچه نخورده باشد گوشت آن
صالح الغذا و جهت ریاح و سردی احشا و اوجاع بلغم و تحلیل مواد و پوشیدن پوست آن جهت نقرس و مفاصل و رعشه و خدر نافعست و علامت آنکه گوشت مردار
نخورده آنست که از آن بوی بد آید **زبیب** بفتح زای و کسر با و سکون یای مثناة تحتانیه و بای موحده بفارسی مویز نامند **ماهیت** آن معروفست و آن انگور رسیده
بدرخت خشک شده آنست و انواع میباشد بحسب انواع انگور بهترین همه پرگوشت شیرین کم دانه فربه آنست و بدترین خشک کم گوشت پر دانه آن **طبیعت** آن بحسب انواع
انگور مختلف میباشد آنچه از انگور سفید است گرمی آن کمتر از سیاه آن و همچنین بسیار شیرین آنرا گرمی زیاده از کم شیرین و مائل بترشی آن نیز و معتدلترین همه سفید و بعد از آن
سرخ و بعد از آن سیاه آن و خشک کم گوشت پر دانه مایل بیبوست و قابض و دانه آن سرد در اول و خشک در دوم **افعال و خواص آن** در حدیث وارد است که بر شما
که شما زبیب را بخورید که اطفای مره صفرا مینماید و بلغم را ساکن و عصب را محکم و غضب را میمیراند و دل را قوی و نیک میگرداند و منقی آن کثیر الغذا است بسبب جوهر غلیظ از
که دارد و منضج خلط غلیظ و ملین بطن و محلل باعتدال و جالی معده و امعا و معین ادویه مسهله و موافق قصبه ریه و مقوی جگر و محرک باه مبرودین و مسمن بدن و جهت سرفه بلغمی و امراض
گرده و مثانه و قرحه امعا و باکل کاوزبان و خرمای بسر جهت خفقان مجرب و با حصی لبان جهت رفع نسیان و با سرکه جهت یرقان بدستور مجرب چون بجای دانه در هر عددی
فلفلی جا بداده بدان مداومت نمایند جهت سردی گرده و تقطیر البول و سنگ گرده و مثانه بعدیل چون با انیسون بپزند ناهار کرده و صاف نموده با روغن بادام بیاشامند
جهت سرفه بارد و بلغمی مجرب دانسته اند و آشامیدن آب نقیع آن و یا آب مطبوخ آن و یا با ادویه مناسبه ملین طبع و غثیان نیداده آن در سرکه انگوری بیاشامند جهت تحلیل ورم طحال
مجرب که هر روز چند دانه آنرا بخورند و بالای آن قدری از آن سرکه بیاشامند و چون با فلفل و آرد جاورس بریان کنند و با عسل بخورند بلغم از دهن بیرون آورد و ضماد آن با آرد
حبوبات جهت تحلیل اورام و انفجار و ماسیرم و قلع ناخن بیجا شده برآمده و با شراب جهت غانغرانا و قروح شهدیه و جدری و عفونت مفاصل و جوششها و سرطانات و با آرد
باقلا و زیره جهت ورم انثیان و با جاورس جهت نقرس نافع مضر محرورین مصلح آن سکنجبین و مکیدن آمیوهای ترش و خشخاش مضر گرده مصلح آن عناب مقدار شربت
آن تا سی درم بدل آن کشمش است و دانه آن سرد در اول و خشک در دوم و قابض و حابس بطن و مقوی معده رطب امعا و زبیب لاغر کم گوشت حابس بطن و مقوی
آن و محرق خون مصلح آن خیار شنبر و گویند تخم خرفه است و مضر گرده مصلح عناب و نوع بیدانه که کشمش نامند بهترین آن نیز آنست که از انگور عسکری سازند و زبون ترین
آن سیاه و همه آن لطیفتر از دانه دار و کثیر الغذا و سهی و با قوت مسهله و آب نقیع و همچنین آب مطبوخ آن که با خانید بقوام آورده باشند جهت سرفه و تنقیه مواد سینه و تصفیه
صوت نافع و ضماد آن با زعفران و زرده تخم مرغ و عصفر جهت انفجار دمل و تحلیل صلابات بعدیل و چون بکوبند آنرا با صبر و بر سر مالند جهت دفع کچلی مجرب و در ساير افعال
مانند مویز دانه بیرون کرده است و محرق خون مصلح آن همان مصلح مویز است که مذکور شد و شراب آن در قرابادین نوشته شد **زبیب الجبل** بفتح جیم و با موحده و لام
زبیب بری نیز نامند و بیونانی فلیسمونه اسطافیوس اغریا و بفارسی مویزک که مویزج معرب آنست و بشیرازی نیز مویزک نامند **ماهیت** آن نباتی است شبیه بتاک
و از آن ضعیفتر و شاخهای آن راست و سیاه و گل آن مائل بسفیدی و ثمر آن در غلافی مانند غلاف نخود و در آن دو سه دانه اندک پهن غیر مستدیر و با خشونت بعضی سفید و بعضی سیاه و
مائل بسرخی و مغز آن سفید و طعم آن تند و تیز چون بخایند **طبیعت** آن در آخر سوم گرم و خشک **افعال و خواص آن** بسیار جالی و مفتح و مسقط جنین و خایه
و غرغره کردن بطبیخ آن جاذب رطوبات دماغی و تنقیه بلغم بسیار از دماغ و با مصطکی و کندر جهت رفع لکنت زبان و درد دندان که هر دو حادث از بلغم باشد و جذب
رطوبات لثه و با عسل جهت قلاع و باقطران جهت کرم دندان و چون یکعدد دانه آنرا در پنبه پاکیزه پیچیده اندک تر کرده کوفته که دانه آن کوبیده و شکسته گردد در کرم خورده بر دندان
موجع گذارند در ساعت تسکین وجع آن نماید و آشامیدن بقدر پانزده عدد آن با ماء العسل مقی قوی اخلاط غلیظه و باید که بعد شرب آن بدفعات ماء العسل بنوشند و حرکت کنند زیرا
که اگر حرکت نکنند و بنشینند و یا خواب کنند خوف خناق است و با مصطکی و کندر جهت تصفیه صوت و با ادویه مناسبه جهت رفع سپرز و کشتن کرم معده و ضماد آن با عسل و یا سرکه
و یا غیر آن جهت داء الثعلب و تقشر جلد و با روغن زیتون و زرنیخ سرخ و زراوند طویل جهت جرب غیر متقرح و حکه و رفع آثار و منع تولد قمل و کشتن آن خواه در سر و خواه در بدن
باشد و مطبوخ آن در روغن زیتون جهت گشودن دمل و نطول آن با طبیخ سداب جهت درد ورک و ساق و مضمضه بطبیخ آن با سرکه جهت وجع دندان و تجفیف رطوبات دهان و گوشها

لثه و چون بنرم سائیده با قطران سرشته در سوراخ دندان کرم خورده پر نمایند کرم آنرا بکشد و وجع آنرا تسکین دهد مضر سپرز مصلح آن کتیرا مقدار شربت آن تا یکدرم و زیاده از یک مثقال
آن کشنده است بخناق و جراحت مثانه و احشا سعال جبهه آن مرکب از علاج خوارزمی و دبلاهنگ بدل آن دو وزن آن عاقرقرحا است **زبل** بکسر زای و سکون با و لام بفارسی

زبل

سرگین نامند **ماهیت** آن معروف است و مراد از زبل حیوانات است **طبیعت** آن زبل هر حیوانی بحسب آن مختلف می باشد و بالجمله همه آن گرم اند **افعال و**
خواص آن نیز بحسب هر حیوان مختلف می باشد و در طی ذکر آن حیوان مذکور شده و میشود ان شاء الله تعالی و بالجمله مجموع آنها محلل و مجفف اند **فصل الزای مع**
الجیم ملا **زجاج** بضم زا و فتح جیم و الف و جیم بفارسی آبگینه و شیشه نامند **ماهیت** آن دو نوع است معدنی و مصنوع معدنی سفید و صاف شفاف بخلاف

زجاج

مصنوع آن و معدن آن اکثر جاها است انچه در تبریز از توابع شیراز و غیر آنست سنگیست تیره رنگ ریزه آنرا با قلی بنرم سائیده در کوزه ریخته با آتش تند چند شبانه روز میگدازند
تا خوب گداخته گردد و پس حجر مغنیسیا اسوده با رمل بران میپاشند تا دردی آن ته نشین گردد و پس از ان انچه میخواهند میسازند و بهر رنگی که میخواهند نیز رنگ میکنند و بهترین آن سفید
صافی بسیار شفاف آنست و مصنوع آنرا از رمل و سنگریزه و قلی میسازند و معمول اهل فرنگ بیشتر اینست و شیشهای فرنگی اکثر از رمل گداخته با قلی است و این سفیدتر و شفافتر
میباشد و ارسطو حجر بلور را از جنس زجاج معدنی دانسته که مجتمع گشته و نضج زیاده یافته و رنگ نیکو بهم رسانیده **طبیعت** آن گرم در اول و خشک در دوم و مصنوع آن
گرمتر **افعال و خواص آن** مقطع و محلل و جالی بلا لذع و محرق آن مجفف بی لذع است و رماد آن الطف آشامیدن آن بقدر یکدرم با شراب ابیض رقیق جهت تفتیت
سنگ مثانه بشدت و جهت رفع ضعف گرده و مثانه و حرقة البول و سپرز و اکتحال محرق در ما و بسیار سوده و مانند غبار آن جهت رفع بیاض و جرب و سبل و جلای بصر
نافع و سنون آن باعث جلای دندان زرد شده و طلای آن جهت خراز و با روغن زیتون جهت رویانیدن موی و ضماد آن با حنا جهت خنازیر و امثال آن بسیار
نافع و محلول آن در افعال مذکوره قوی تر مضر احشا و مقرح امعا مصلح آن کتیرا مقدار شربت آن تا یکدرم بدل آن زبرجد است زجاج فرعونی آنست که پوست تخم مرغ را یک
هفته در شیر تازه بخیسانند و شبانه روز دو بار شیر را تبدیل نمایند و بهر صد مثقال از ان بیست چهار مثقال شیر در چینی گداز بکار آن دهند **فصل الزای مع الراء المهمله**

زراوند

زراوند بفتح زای و را و الف و فتح واو و سکون نون و دال مهمله لغت فارسی است و بعجمی اندلس مسقوره و معرب نزد ایشان بسمقار مسمقران است و نزد اهل مغرب معروف
بشجر رستم و بیونانی ارسطولوخیا و معنی ارسطو الفاضل و معنی لوخیا نفسا است جهت آنکه برای اثر ولادت نافعست و دو قسم میباشد نر و ماده قسم نر را طویل و ماده آنرا
مدحرج نامند و از مطلق آن مراد زراوند طویل است **ماهیت** آن بیخی است بسطبری انگشتی و قویتر و باریکتر نیز و ظاهر آن تیره مائل بسرخی و طعم آن تلخ با اندک زهومتی
و برگ آن شبیه ببرگ لبلاب کبیر و از ان درازتر و عریضتر و شاخهای آن بقدر شبری و باریک گل آن بنفش بشکل شکوفه امرود و بهترین آن سطبر زعفرانی رنگ آنست که کهنه
کرم خورده و پوسیده نباشد و قوت آن تا ده سال باقی میماند **طبیعت** قسم اول آن در سوم گرم و در دوم خشک **افعال و خواص آن** تریاق سموم نباتی
و حیوانی و جالی و جاذب و محلل و مقطع بلغم و مفتح سدد و مفتت حصاة و مدر بول و حیض و کشنده کرم معده و حب القرع و حمل بدن و جهت استرخای عصب و تشنج امتلائی
و تنقیه سینه و کبد و تصفیه رنگ رخسار و دفع ریاح و آشامیدن دو درم آن با شراب جهت رفع سموم و با فلفل جهت احتباس حیض و تنقیه رحم و اخراج جنین و با سکنجبین
جهت سپرز و یک مثقال آن با شراب عسلی جهت صرع و کزاز و ضعف احشا و اسهال بلغم و اخلاط غلیظه و با ایرسا و عسل جهت پر نمودن قروح عمیقه و اصلاح آنها بقوت ضماد آن
جهت گزیدن عقرب و هوام و رویانیدن گوشت در قرحه رحم و سائر زخمها و با عسل جهت قروح رطبه مزمنه و با سرکه جهت سپرز بغایت موثر و چون با روغن بر بدن مالند تشنج بکشد
و دفع گرداند و سنون آن جهت تنقیه رطوبات لثه و چرک دندانها و فرزجه آن جهت احتباس حیض مجرب و در اخراج جنین بغایت موثر مقدار شربت آن از دو درم تا دو مثقال

زراوند مدحرج

و گویند مضر جگر و سپرز است مصلح آن عسل بدل آن زراوند مدحرج و گویند بدل آن در تحلیل صلابت سپرز شیطرج و در ریاح بوزن آن زرنباد و نصف آن انزروت و در مجفف
عسالیج الکرم است **زراوند مدحرج** بضم میم و فتح دال و سکون حا و فتح را بهر سه مهمله و جیم بفارسی زراوند گرد و باصفهانی نخود الوندی نامند **ماهیت آن**
بیخیست مدور بقدر فندقی و اندک کوچکتر و بزرگتر از ان نیز با اندک پهنی و ظاهر آن زرد و باطن آن مائل بسرخی و بهترین آن تازه کرم ناخورده آنست و قوت آن تا دو سال
باقی میماند و شاخهای گیاه آن بقدر یکذرع و زیاده بران و برگ آن شبیه ببرگ زراوند طویل و از ان کوچکتر و خوشبو و با اندک تندی و نرم و گل آن سفید و جوف آن سرخ و بد بو
طبیعت آن در دوم گرم و خشک **افعال و خواص آن** تحلیل و تلطیف آن زیاده از طویل آشامیدن آن با آب گرم و یا با آب سرد ملطف اخلاط و منقی سینه و قصبه ریه
و فادزهر سموم حیوانی و نباتی و منقی معده و دماغ و جهت درد سر و شقیقه بارد و صرع و جنون و وسواس و ربو و ضیق النفس و سرفه مزمن و فواق و یرقان صفراوی و بلغمی و تنقیه

چرک زخمهای چرکناک و دندان و فسخ و وهن عضل و ورم سپرز و درد پهلو و لرزشهای بارده با عسل جهت فالج و اوجاع مزمنه و درد عرق النسا و نقرس و در دفع سموم بیانزهر افعال آن گرم
از طولا و ضماد آن جابجا رو پیکان و استخوان ریزه شده در اعضا و جهت بهق و قروح خبیثه و با عسل جهت رویانیدن گوشت زخمهای عمیقه و مؤثر مقدار شربت آن تا دو درم
مضر سپرز و مجفف اعضا مصلح آن عسل و روغن کدو و بنفشه بدل آن قسم طویل آن بوزن آن و نیم وزن آن ریوند چینی و گویند بوزن آن زرنباد و نصف آن قسط و دو ثلث آن
بسباسه است و مترجم صیدنه ابو ریحان بیرونی در صیدنه خود آورده که زراوند سه نوع میباشد و دو نوع همان است که ذکر یافت نوع سوم زراوند خوشخوا نند شاخهای
آن باریک و دراز و برگ آن سطبر و مدور و شکوفه آن بسیار مانند شکوفه سداب صاحب اختیارات بدیعی نوشته که این نوع شیرین است نه تلخ و این نوع مستعمل اطباست و در خوشبویها
داخل مینمایند **زرنب** بفتح زای و سکون را و فتح نون و بای موحده آنرا رجل الجراد نامند بجهت مشابهت آن بدان و بهندی برهمی و برنهی و بسینی نیز و قسمی را مندوی
و براهمی و درخت آنرا تالیس و برگ آنرا که زرنب است تالیس نیز نامند **ماهیت** آن نباتیست ازبرگ صعتر بری عریضتر و مایل بزردی و خوشبو شبیه ببوی ترنج و گل آن
زرد و کیاه آن کمتر از ذرعی و ساق آن مربع و مجوف و طعم آن باحدت و قوت آن تا چهار سال باقی میماند و منبت آن جبال فارس و آنرا سمرو ترکستانی نامند و در هند و بنگاله
نیز بهم میرسد و بهترین آن آنست که باریک تند بوی تازه باشد و طبیعت آن در آخر دوم گرم و خشک **افعال و خواص آن** ملطف و بغایت مفرح و با قوت قابضه و مقوی
معده و جگر ضعیف و گرم کننده آن هردو و قایم مقام دارچینی است و جهت تقویت اعضای رئیسه و امراض عصب و تصفیه صوت و سرفه و ضیق النفس و فواق از بلغم و تقویت هضم
و ریاح و تشهای طعام و تحلیل ریاح و رفع اسهال و عسر البول و برودت مثانه و سموم نافع و عصاره تازه آن در تفریح مانند خمر است و سعوط آن با روغن گل و یا با آب عنب و ورد
بنفشه جهت درد سر بارد نافع مضر محرور المزاج و ضعیف مصلح آن کشنیز و جلاب و بکیرم مقدار شربت آن تا دو درهم بدل آن دو وزن آن دارچینی و گویند کبابه و سلیخه و گویند
هیل بوا است **زرنباد** بضم زای و را و سکون نون و فتح با و الف و دال مهمله در مکه مشرفه مشهور بعرق الکافور و بهندی کچور نامند **ماهیت** آن بیخیست تند بو و با
عطریت و ظاهر آن اغبر و باطن آن اندک مایل بزردی و طعم آن مایل بتلخی و آنچه شیرین است و کم بوی ضعیف است و دو نوع میباشد یکی کوچک و آن بیخی است از زنجبیل
بزرگتر و در بو تندتر و از آن اندک رایحه کافور آید و این را درست جوش نموده خشک مینمایند و بهندی کچور نامند و دوم بیخی است سطبر و اندک بلند و بعد برآوردن از زمین جوش
داده و ورق نموده خشک مینمایند برای آنکه زود خشک گردد و از فساد و کرم خوردن محفوظ ماند و این را در هندی نرکچور گویند و برگ آن بلند بقدر ذرعی و عریض بقدر چهار
انگشت منضم شبیه ببرگ زردچوبه و از برگ زنجبیل بلندتر و عریضتر و گل آن زرد و شبیه بدسته گل و او را ساقی و از وسط درخت آن برمی آید و بر سر آن گلهای زرد طولانی برمی آید
و گویند سفید و سرخ نیز می باشد و چون بیخ آن رسیده برگهای آن زود بخشکی میآورد و خشک میگردد و آنزمان برمی آورند و منبت آن اکثر بلاد هند و بنگاله و دکهن و زیر بادات
و چین است و قوت آن تا سه سال باقی میماند **طبیعت** آن در آخر دوم گرم و خشک و با رطوبت فضلیه **افعال و خواص آن** مفتح سده و مفرح و مقوی دل و دماغ و معده
و موافق روح حیوانی و طبیعی و مبهی و مسمن بدن و تریاق زهر جانوران سمی و حابس قی و مدر بول و حیض و مسهل سودا و جهت سرفه بارد و بلغمی و وحشت و مواد سوداوی و
خفقان و ریاح رحم و زحیر اطفال و جهت تحریک باه و بغوط و در دهان نگاهداشتن آن جهت درد دندان و صحت آن و مضغ آن جهت رفع سرفه بارد و رطوبت مزمن و رایحه
سیر و پیاز و شراب از دهان و ضماد تازه آن بر اورام و اوجاع بارده محلل و مسکن آن با بر قدم بالخاصیه جهت رفع جمیع علل سر و طلای آن بر ورک جهت داء الفیل و
مالیدن سفوف خشک آن جهت تحلیل اورام و تسکین اوجاع بارده و بخور آن جهت گریزانیدن هوام و مورچه که بار دیگر عود نکنند مجرب و در تعلیق قطعه بزرگ مقدار آن
بر حقوین و کمر باعث اعاده باه مایوسین و مصدع و زیاده آن مضر دل مصلح آن بنفشه بدل آن در تفتیح بوزیدان و درونج و در رفع زهرهای مثل آن درونج و نیم وزن آن
دانه ترنج و چهار دانگ آن طرخشقوق است و ضماد برگ تازه آن جهت رفع کلف نافعست **زرافه** بضم زا و فتح را مهمله مشدده و الف و فتح فا و ها و بفارسی شترگاو
پلنگ نامند جهت آنکه در ماهیت آن گفته اند که گردن آن بلند مانند گردن شتر و سر آن نیز مانند سر شتر و گویند مانند سر گاو کوهی و رنگ آن رنگ آهو منقط بسفیدی
و شبیه به پلنگ و پای آن مثل پای گاو و شاخ آن بدستور و دست آن دراز تر از پای آن و زانو ندارد و دندان آن کوچک و دنبال آن شبیه بدنبال آهو است و آن
از جمع شدن شتر ماده با گاو نر وحشی بهم میرسد و بالجمله شکل عجیب و غریب دارد **طبیعت** آن خشک در اول و بسیار گرم **افعال و خواص آن** مولد خلط غلیظ
سوداوی مضر محرور المزاج و ضعیف مصلح آن مهرا لختن آن با پوست خربزه و خوردن آن با روغن و افاویه هاضمه مقویه معده و لیکن باید خورنده آن عادت دهد بدن
خود را باستفراغ بادزهر جات و رفتن بحمام و عرق بسیار کردن و آنرا خاصیتی دیگر نیست مگر آنکه زهره آن جهت نزول آب مفید است **زرزور** بضم زای معجمه و سکون را

زرنب

زرنباد

زرافه

زرزور

زرنیخ

و ضم زای معجمه و سکون واو و را مهمله جمع آن زرازیر آمده از جملهٔ طیور است بفارسی سار و بترکی سفرجین نامند ماهیت آن نوعی از عصفور تیز پر است که در وقت پرواز
از آن آواز آید و پایهای آن کوتاه و چون پایهای آنرا قطع نمایند نتواند پرواز نماید مانند آنکه چون دستهای انسان را ببرند یا به بندند نتواند که بدود و رنگ آن سیاه منقط
بسفیدی است و در خانها آنرا پرورش مینمایند و هرچند کهنه شود سفیدی آن کمتر میگردد **طبیعت** آن گرم و خشک **افعال و خواص آن** مسهی و مشهی و مقوی باه مضر
دماغ محرور المزاج و یابس مصلح آن بروغن و یا آب چغندر پختن و محرور المزاج با سرکه و مری خوردن و بعد از آن آب انار میخوش نوشیدن و بهتر آنست که صحرائی و تازه صید کرده
آنرا بخورند و بجهت حدت آن بلکه در خانه پرورده آن بهتر است و چون صحرائی آنرا ذبح نمایند باید که با قلاشب بگذارند پس طبخ نموده بخورند **زرنیخ** بکسر زا و سکون را و کسر نون و سکون
یاء مثناه تحتانیه و خاء معجمه بیونانی فرساطیس و بهندی هرتال و هرتار نامند **ماهیت** آن جسمی است که متکون میگردد در معدن خود مانند تکون کبریت از بخار دخانی که مصاعد
آن کرده و رطوبت در قعر معدن ولیکن با ماده ارضی و رطوبت ثقیل و درین بیشتر است و جزو ناری و کبریتیت غالب و لهذا این مشتعل میگردد بخلاف کبریت که برسیدن اندک آتشی
بدان مشتعل میگردد و آن پنج نوع میباشد زرد و سرخ و سبز و سیاه و سفید و بهترین آن همه سفید صفائحی مانند طلق براق برنگ ذهب است و این را زرنیخ ورقی و بدخشی نامند
و بهندی هرتال ورقی و بهترین آن سرخ صافی شبیه باسرنج است که زود منعقد گردد و بوی کبریت از آن آید و گاه میسوزانند زرنیخ را و مصاعد و طبخ میکنند و آنرا اسطر منیا
از جهت مشابهت بشرار آتش در براقی اجزا آنکه ظاهر میگردد و در ابتدا قاتل و بسیار حاد سوزنده است و داخل مراهم محلله جالیه میکنند و این هر دو قسم سبز و سیاه آن نیز ردی تر از
کل انواع آن و غیر مستعمل اند بسبب قوت احراق آن و سفید آنرا زرنیخ النوره و داء الثعلب نامند و بدترین انواع است بعد آن هر دو و سم قاتل است و بعضی سفید آنرا خوتیر جاوی
صید انداز آن هر دو سمیت آنرا اصلاح نیست و زرنیخ محرق الطف و قوت سمیت آن بیشتر و قتال مگر آنکه خوب آنرا سوخته و قتل نموده باشند و مقدار کم آنرا با شیر انطان و در امراض
مقرره بخورند و زرنیخ سفید بحیل که بیان یابد که سرمه سفید نامند و دوا مذکور شد **طبیعت** زرد آن در سوم گرم و خشک و سرخ آن در چهارم و سه نوع دیگر از همه اقوی
و از سمومات اند و گفته اند سیاه آن در چهارم و اصفر در اول چهارم و اخضر در وسط سوم و احمر و ابیض در اول آن و قوت آن تا هفت سال باقی میماند **افعال و خواص**
آن همه انواع لذاع و معفن و محرق و با قوت قابضه و خورنده گوشت زائد زخمها و جالی آثار خون مرده و رافع سعفه و جرب و اکله و کشنده اقسام کرم معده و سترنده
موی و با زرنیخ جهت داء الثعلب و با آهک و خاکستر و امثال آن جهت ستردن موی و محرق آن گویند در فعل اقوی است و با زفت جهت جرب ناخن و با روغن زیتون و امثال
آن جهت دفع قمل و هوام بدن و با پیه جهت تحلیل خراجات و با روغن گل سرخ جهت بثور مقعده و بواسیر و جراحت بینی خصوص سرخ آن و با ادویه مناسبه جهت بردن
گوشت زائد و رویانیدن گوشت بن دندان و خوردن زرد خام آن مقدار کمی برای سرفه رطوبی و ضیق النفس بارد بلغمی نافع و بخور آن با راتینج بجو بکیه دود آن بحلق رسد
یا بنوبه بجهت سرفه رطوبی کهنه و بدستور بخور آن بواسطهٔ انبوبه با میعه و مغز جلغوزه و مغز بادام بالسویه و از مجموع مقدار نیم درم جهت ربو و ضیق النفس و سرفه مزمن بغایت مؤثر
با تکرار عمل بشرط آنکه بعد عمل حریره آرد گندم با مغز بادام و روغن تازه جهت رفع غائلهٔ آن بنوشند و یکدانگ سرخ آن با عسل جهت تصفیه آواز و رفع چرک سینه ولیکن چون
قوی است حذر از آن اولی است و آشامیدن آنرا با پیه و قی کردن جهت تب ربع مؤثر و حتی المقدور اگر آنرا از داخل استعمال ننمایند اولی است و طلای زرنیخ سرخ
با بول حمار و بدستور از هر عضوی که خواهند موی در آن نروید مانند زیر بغل و غیر آن باید که موی آنرا بکنند و زرنیخ سرخ را با آب پنج تازه بدان موضع بمالند دیگر نروید و مجرب
دانسته اند و طلای آن با زهره گاو و آب حی العالم و شبت جهت منع سوزانیدن آتش چون آنرا مس نماید مؤثر و سنون سوخته سر رشته آن با بول صبیان جهت بردن
گوشت فاسد متعفن دندان و رویانیدن گوشت صحیح مجرب و با سرگین گنجشک جهت تاکیل و با صبر و حب اللبان مقشر و آب گندنا جهت سقوط دانه بواسیر و الثیام جمیع زخمها
بی بدیل و چون زرنیخ و زاج را هموزن نرم سوده در روغن یاسمین که بهندی چنبیلی نامند خوب بجوشانند و هر عضوی که جرب رطب داشته باشد با آب گرم خوب بشویند
که چرک آن پاک شود و با پر مرغی بران بمالند در چند مرتبه زائل میگردد و چون زرنیخ را در شیر حل کنند هر مگس که در آن افتد بمیرد و گویند هر مگس که بران عبور کند هم بمیرد
و مقدار شربت آن تا نیم درم مصلح تعفین آن اخلاط را پوست هلیله زرد است بدل زرنیخ زرد نصف وزن آن سرخ است و بدل آن هر دو در اکثر افعال کبریت و اکثار ضماد
و طلای آن باعث کلف و سستی باه و اغماء است و مصلح کلف حادث از آن مالیدن عصفر و آرد برنج و آشامیدن دو درم زرنیخ مصعد که عراقیون نامند بسیار بد و محدث
سکر و مغص و قروح رئه و امعاء و وجع مفاصل و متغیر شدن رنگ بدن بسیاهی است و اصلاح آن با آشامیدن آب گرم با جلاب بسیار و شطح و روغن بادام و قی بلیغ نمودن
و ماء الارز و ماء الشعیر آشامیدن و تحقین بدان هر دو نمودن و احراق جرب مانند مرق مرغ جوان فربه با روغن بادام و شیر تازه دوشیده و لعاب بزر قطونا و تخم

خطمي و بهدانه است و چون يکماشه تا شش ماشه آنرا نرم سوده با ماش پخته سرشته نيز بخورانند بدين دستور که تا شش روز يکماشه آنرا هر روز نرم سوده با قدري ماش پخته سرشته نيز بخورانند و بروز هفتم دو ماشه بران اضافه نموده هر روز سه ماشه بخورانند و روز هفتمين شش ماشه بدستور نرم سوده بماش پخته سرشته بخورانند تا چهل روز تمام کرده دو دو بين ديگر مفيد افزايند و تا چهل روز بياشامند و درين ايام از حموضات بقول و ماهي و جماع و آب بسيار سرد و رسيدن هواي بسيار سرد و بدن احتياط نمايند جميع قواي حيوانيه و نفسانيه و طبعيه را تقويت بخشد و طريق احراق و تشويه آن در مقدمه مذکور شد

زريپه

زريپه بفتح زاي و کسر راي و سکون ياء مثناة تحتانيه گل نباتيست که در کوهستان خرخار بهم ميرسد و بشيرازي اسفرک نامند و بيوناني ارجيقن ماهيت آن گياهيست ساق آن بقدر شبري و گل آن زرد شبيه بگل عصفر بري و مستدير با اندک خارها نرم برگ آن زرد مائل بسفيدي و کوچک و بيخ آن زياده بر شبري و طعم گياه آن شبيه بکنگر طبيعت آن سرد و خشک و با اندک حرارتي افعال و خواص آن جالي و محلل صلابات و رافع آثار و مسکن دردها و مدر بول و خون و مفتح سدد و آشاميدن نيم رطل از آب مطبوخ آن با مويز سه روز متوالي جهت سپرز و يرقان و استسقا مجرب و يک اوقيه معجون آن با عسل همين اثر دارد و ضماد آب طبيخ آن با زوجهت اورام حاره بغايت مفيد و خاکستر آن جهت جرب و جراحات نافع مصدع مصلح آن سکنجبين مقدار شربت آن در مطبوخات تا پنج درم و صباغان آنرا از براي رنگ زرد استعمال مينمايند

زريق

زريق بضم زاي و فتح راء و سکون ياي مثناة تحتانيه و قاف ماهيت آن از طيور مائي است و بري نيز ميباشد و رنگ آن سفيد و گوشت آن بسيار با سهوکت و زهومت و بدبو و با اعصاب و الياف بسيار و بدترين آن بيرولاغر آنست و بهترين آن جوجه آنست که از تخمي که ماده آن نجاست نخورده باشد بهم رسد طبيعت آن گرم و خشک افعال و خواص آن محرک باه و بطي الهضم مصلح آن با آب جغندر پختن است بعد انکه اولا در روغن قدري بريان نموده باشند و سرگين آن بسيار جالي جهت جلاي کلف و نمش و زهره آن با سميت و جلاي بياض خفيف چشم و طلاي آن برکت جهت رفع اسهاي آن نافع

زرين گياه

زرين گياه بفتح زاي و کسر راء مشدده و سکون ياء مشدده تحتانيه و نون و فتح کاف فارسي و ياء و الف و هاء از جمله ادويه مجهولة الماهيت است امين الدوله گفته آنرا در خراسان گل عاشقان نامند و گياه آن از يکذرع زياده و برگ آن عريض و مزغب و گل آن زرد و شبيه بنهايت بزرگ و دراز و چون نزد آن غنا و سرود نمايند گل آن ميلرزد و صاحب اختيارات بديعي گفته که درختي است که در ولايت کازرون بسيار ميباشد خاصه در نشابور و ورق آن مانند ورق زيتون بود و گل آن مانند قرص آئينه زرين و در وقت انگور بشکفد و ورق آن سبز بود و بعضي درخت اترج را دانسته اند و بعضي آنرا درخت ديگر گفته طبيعت آن گرم و خشک افعال و خواص آن آشاميدن عصاره آن با سکنجبين جهت عرق النسا و اخراج خون منجمد در مثانه و احتباس بول و عسر آن و احتباس حيض نافع مضر مثانه مصلح آن حب الآس و بلوط بدل آن بوزن آن قنطوريون دقيق و گويند دو وزن آن خيارزه و بوزن آن حب الاترج و گويند بدل آن نيم وزن آن زعفران است

زعرور

فصل الزاي مع العين المهملة زعرور بضم زاي و سکون عين و ضم راء مهمله بفارسي کيل و باصفهاني کويچ و بترکي يمشان و در تنکابن کرجيل نامند و از جنس کنوس طرقي و در حرف الکاف مع النون انشاء الله تعالى خواهد آمد ماهيت آن دو نوعست بستاني و آنرا امثلث العجم و بشيرازي کيل سرخ نامند بهترين آن بکمال رسيده بزرگ باليده چاشنيدار آنست طبيعت آن در آخر دوم سرد و در اول خشک و بعضي تر دانسته اند افعال و خواص آن با غذائيت و مسمن و قابض و مسکن حدت صفرا و خون و قي و مقوي معده و کبد حار و مشهاي طعام و جهت دفع اسهال و تقطير البول و آشاميدن آب آن با شکر جهت درد و سر حار مجرب و ضماد آن جهت تحليل اورام صلبه و حمره بجاي جماله مفيد مضر گرده و مورث قولنج و مرخي معده مصلح آن انيسون و عود و گلشکري مقدار شربت از آب آن تا بيست و پنج درم و از جرم آن دوازده مثقال بدل آن سيب ترش است و زعرور جبلي کوهي و صحرائي بستاني است و دو نوع باشد و سرخ رنگ و زرد و بهترين اين نيز بسيار رسيده آنست طبيعت سرخ آن قريب ببستاني است و زرد آن سرد و خشک و قابض تر از سرخ و در افعال و خواص آن نيز قريب ببستاني اند و خوردن قي باز دارند و گويند پشت را قوي کرد و اند و داء الفيل را نافع و مضر و مصلح و مقدار شربت اين مانند بستاني است

زعفران

زعفران بفتح زاي و سکون عين و فتح فاء و راء و الف و نون آنرا بسرياني کرکم و جاوي بتشديد يا و بفارسي ارکياس و بهندي کيسر نامند ماهيت آن تارهاي گلي است شبيه بعصفر و بسيار خوشبو و زرد و تيره رنگ مائل بسرخي و بنجار و اول گل آن از زمين ميرويد و بعد اتمام آن ساق و برگ آن و طول ساق آن يک نيم شبر و برگ آن شبيه ببرگ ياسمين و بيخ آن شبيه بپياز و مدحرج و مانند پياز نرگس و گل آن تارهاي و در هر گل سه چهار تار زعفران ميباشد و آن تارهاي بزرگ نگين خوشبو است آنچه باريک و کم رنگ کم بو است زعفران نيست و منبت آن اماکن بسيار است و از مازندران در ديه مسمي بهاده کوه که عوام باکو نامند و اصفهانات و کيلان و شام و مصر و مغرب و کشمير و غيرها و بهترين همه کشميري پس اصفهاني پس مازندراني و باکوئي پس از جاهاي ديگر و بالجمله بهترين آن شفاف بسيار زرد مائل بسرخي خوشبوي تازه آنست از هر جا که باشد طبيعت آن در دوم گرم و در اول خشک

وبعضی در سوم گرم و در دوم خشک گفته اند و قول اول اصح است **افعال و خواص آن** مفرح قوی و مقوی حواس و مغری و منضج و محلل و مصلح عفونت اخلاط بلغمی و مانع
وفعا آن از تغیر و فساد و مدر بول و باقوت قابضه و محرک باه و مقوی جوهر روح حیوانی و جگر و احشا و آلات تنفس و مورث نشاط و ضحک و منقی گرده و مثانه و بشره و رساننده قوت
ادویه بقلب و سائر اعضا و مفتح سده دماغ و جگر و سپرز و آشامیدن یک مثقال آن جهت عسر ولادت مجرب و هر روز ده قیراط آن جهت ازاله سپرز و با سکنجبین جهت رفع خمار و با عسل جهت
ریزانیدن حصاة و با ادویه مناسبه جهت درد رحم و مقعده و استشمام آن جهت برسام و شوصه نافع و منوم و اکتحال آن جهت جلای بصر و دمعه و غشاوه و زرقت عارض
از امراض و سلاق و جرب و قرحه چشم و نطول آن جهت صداع شدید و بیخوابی و ضماد آن جهت منع سیلان رطوبات و نوازل بچشم و تسکین حمره و ورم حار گوش و درد سر بارد
و رفع بیخوابی و طلای آن با فرفیون جهت نقرس و مفاصل و ذرور آن جهت نزف الدم و حمول آن جهت درد رحم و مقعده مضر گرده و مضعف اشتها و مغثی و بجهت اضرار
بجوهر حاصله از انصباب سودا بمعده و مقوی معده است بجهت آنکه در آن حرارت و قوت دابغه و قابضه است و مصدع و با شراب مسکر و مداومت آن مکدر حواس
و مضر اعصاب مصلح آن انیسون و سکنجبین مقدار شربت آن تا دو درهم و گفته اند سه درهم آن کشنده است بتفریح مفرط و اصلی ندارد زیرا که این مقدار آنرا این اثر نیست مصلح و دافع
ضرر آن اشیاء قابضه روح است بالخاصیت گذاشتن یک تار آن در احلیل باعث ادرار بول بند شده و گفته اند چون دو درهم آنرا با آب سرشته مانند گردکان مدور ساخته
و در آن سوراخ کرده بر شکم حامله تعلیق نمایند جهت عسر ولادت و اخراج مشیمه زنان و مادیان بالخاصیت مجرب بدل آن بوزن آن قسط و مثل آن دانه اترج و ربع آن سنبل
و سدس آن سلیخه است و دهن آن که پنجاه مثقال آنرا در سه رطل و نیم روغن کنجد یا روغن زیتون پخته و زبید انداخته و هر روز بر هم زنند پس صاف کرده نگاه دارند افعال و خواص
آن ملین عصب و صلابات رحم و منوم و محلل و تدهین بینی و سعوط آن جهت ذات الجنب و طلای آن جهت تنقیه قروح رحم و قروح خبیثه سائر اعضا و حمول آن با موم
و مغز استخوان جهت قرحه رحم نافع و برگ گیاه آن جهت التیام جراحت تازه و منع ریختن مو و با عضا مفید و ثفل روغن آنرا بیونانی قرقومعما نامند و قرقومعا نیز در حرف
القاف خواهد آمد و جوارش زعفران و دواء الکرکم و دهن آن و قرص و مرهم آن در قرابادین مذکور شد **زعفران الحدید ماهیت** آن زنگ آهن است که آهن را براده
نموده بر روی صفحه پهن کرده تر کنند و در جای نمناک گذارند تا زرد شود و بعد از آن کوبیده اجزای زرد شده آنرا بگیرند باز بدستور بگذارند و تکرار عمل نمایند تا همه زعفران
گردد و بهترین اقسام آن خصوصا در صناعت آن است که براده حدید را با ربع آن نوشادر سائیده در زمین دفن کنند تا ده روز مجموع زعفران شود **طبیعت** آن گرم
و خشک **افعال و خواص آن** قابض و از جمله سموم است ضماد آن جهت نقرس و بواسیر و داحس و خشونت پلک چشم و ناخنه و داء الثعلب با سرکه جهت داء سرخ و شقهای
حار مجرب و فرزجه آن جهت قطع حیض و ذرور آن جهت قطع خون بن دندان و تقویت آن نافع و یکقیراط آن مانع آبستنی است و از خوردن آن حالتی قریب بتوبال آهن و براده
آن خورده بهم میرسد و مداوای آنست و در توبال در حرف التاء مذکور شد **فصل الزای مع الفاء زفت رومی** بکسر زا و سکون فا و تاء
مثناة فوقانیه و ضم را و سکون واو و کسر میم و یا **ماهیت** آن سه نوع است قفالیس زفت بحری و زفت جبلی و از مطلق آن اکثر مراد زفت بحری است و گویند اسم قیفهر است
و غلط است بهترین آن صافی براق املس آنست **زفت بحری** بفتح باء موحده و سکون حا و کسر را مهملتین و یا **ماهیت** آن چیزیست شبیه بقطران سیاه و سیال از زمین
مانند نفط حاصل میشود و سیال آن قیر است که بر کشتیها و حمامات و غیرها برای استحکام و عدم نفوذ آب در آنها میمالند و داخل مراهم میکنند و بهترین اصناف آن نرم است
طبیعت آن گرم و خشک **افعال و خواص آن** محلل و مقوی مفاصل و جهت فالج و عرق النسا و نقرس و ریاح بارده و اوجاع زانو و مقدار یک درهم
آن تا دو درهم مسهل و ضماد آن با تکرار عمل جهت جذام و التیام اعضای شکسته نافع مقدار شربت آن تا دو درهم بدل آن قطران و گویند جاوشیر و سقز است بالسویه مضر ریه
مصلح آن کتیرا است و بیان قیر در حرف القاف مع الالف در قار انشاء الله تعالی مذکور خواهد شد **زفت الرطب ماهیت** آن رطوبتیست که از درخت صنوبر
بر که قسم نر آنست سیلان مینماید و آنچه از درخت بار دهنده آن که غیر چلغوزه است و مسمی بتنوب سیلان مینماید منجمد آنرا راتیانج نامند و آنچه از درخت آن شربین که از اصناف
سرو است و ثمر آن مانند ثمر سرو و از آن کوچکتر حاصل میشود آنرا قطران نامند **طبیعت** آن در سوم گرم و در اول خشک **افعال و خواص آن** منضج اخلاط
غلیظه و ملین صلابات و آشامیدن آن جهت ورم عضل حلقوم و مری و ورم عضل باطنی و اطراف حلق و ربو و تنقیه چرک سینه و حلق و رفع سمیت ادویه قتاله و با شکر جهت نفث الدم
و سده سینه و سرفه مزمن و ضماد آن جهت جذب خون بظاهر جلد و فربه کردن اعضا و با نمک جهت گزیدن جانوران سمی و با موم جهت برص ناخن و قوبا و تحلیل جراحت صلبه
و صلابات رحم و شقاق مقعده و جراحت فم مثانه و با عسل جهت پاک کردن زخمهای چرک ناک و جمره بجیم و خشکریشه و باعث التصاق آنها و بدستور با مراهم معفنه ضماد

زعفران الحدید

زفت رومی

زفت بحری

زفت الرطب

آن بر میان سر بعد از تراشیدن یافوخ جهت اخراج زلو که در حلق مانده مجرب دانسته اند و با عسل جهت اقسام خراز و جهت جرب حیوانات و تمدد اعصاب و عرق النسا و داء الثعلب
و با آرد جو جهت خنازیر و باد و به مناسبه جهت رویانیدن گوشت زخمها و غرغره آن جهت ورم عضلات حلقوم و مری و قطور آن با روغن بادام جهت رفع رطوبات گوش
و حقنه آن جهت ورم حاره و صلب امعا و رحم و گزیدن عقرب مؤثر مضر سر و ریه مصلح آن کثیرا و بنفشه مقدار شربت آن تا سه درهم بدل آن بوزن آن قیر است و گویند
ربع آن قطران و روغن زفت که رطوبات بخار آنست که در حین جوشانیدن پشمی را بر روی آن گذارند و آنچه در پشم جمع شود و افشرده اخراج نمایند و با بقرع و ابیق مقطر نمایند
ضماد آن با آرد جو جهت خنازیر و رویانیدن مو و داء الثعلب و جرب انسان و حیوان و تمدد اعصاب و برص ناخن و عرق النسا و سوزش آن و امثال اینها انفع از زفت
است و قاطع نزف الدم مسهل و تریاق سموم و جالی است و دوده زفت جهت نیکو کردن مژگان و منع ریختن آن و قرحه چشم و رفع سوزش آن و دمعه و تقویت باصره

زفت یابس

مؤثر است **زفت یابس ماهیت** آن زفت رطب است که بجوی خود خشک شود و یا بطبخ خشک کنند و آنرا ابوسفاس نامند **طبیعت** آن در سوم گرم و در دوم
خشک **افعال و خواص** آن بیبس و تجفیف آن زیاده از رطب آن و در انضاج ضعیفتر از آن و جهت التیام قروح فاسده و ضربه و سقطه و قوباء و تحلیل و انضاج
ورمهای صلبه و تفتیح سدد و آشامیدن آن با زرده تخم مرغ نیمبرشت جهت قطع خون حیض و بواسیر و سستی کمر و تقویت رحم نافع و در سایر افعال ضعیفتر از رطب مقدار شربت

زقال

آن تا دو مثقال است **فصل الزای مع القاف زقال** بضم زای و فتح قاف و الف و لام اسم فارسی فرانیا است بنون قبل از یاء مثناة تحتانیه ماهیت
آن دیسقوریدوس گفته ثمر درختیست عظیم بقدر زیتونی و طولانی و در خامی سبز و بعد رسیدن یاقوتی رنگ و بعد از خشکی سیاه میگردد و طعم آن ترش با اندک عفوصت
و قبضی و آنرا مانند زیتون مملح نیز میسازند و در ملک هند و بنگاله ثمری فی الجمله شبیه بدین بهم میرسد و آنرا جامون نامند و در حرف الجیم ذکر یافت و گفته اند آنرا کروند نامند
و در حرف الکاف انشاء الله تعالی خواهد آمد **طبیعت** آن سرد مائل باعتدال و خشک و با قوت قابضه **افعال و خواص** آن جهت اسهال و قرحه امعا و تقویت
آن و تسکین عطش و التهاب معده و کبد و غلیان خون و صفراء منع صعود ابخره بدماغ نافع مضر سینه مصلح آن شکر است و ثمر خشک نارس آن که سبز باشد جهت ورم
و قروح مزمنه بغایت مؤثر خاکستر برگ آن جهت رفع آثار سفید و بغدادی صاحب مالا یسع نوعی از انبرباریس دانسته چنانچه در انبرباریس ذکر کرده طبیعت آنرا

زقوم

در آخر دوم سرد گفته و غیر قابض و با رطوبت غریزیه بلغمیه و مرخی و قاطع عطش در ساعت و مسکن لهیب سریعا و نافع برای آنچه نافع است انبرباریس گفته **زقوم** بفتح زای
و ضم قاف مشدده و سکون واو و میم بهندی بهور و سیهنده و سیج نیز نامند **ماهیت** آن از جمله اشجار است و دو نوع میباشد حجازی و شامی حجازی آن بقدر
قامتی و برگ آن از برگ انار عریضتر و با تشریف و گل آن از اطراف شاخها بهیئت یاسمین و زرد و سستی رنگ و ضخیم و ثمر آن سیاه رنگ و شبیه بهلیله و در جوف آن دانه
مانند کنجد و درخت نوع شامی بزرگتر و خاردار و گل آن زرد و ثمر آن از بلیله بزرگتر و رسیده آن شیرین طعم با تفاهت و عفوصت و مغثی و این نوع را **طبیعت**
آن گرم و خشک **افعال و خواص** آن محلل ریاح و جالی و رافع آثار مقدار شربت آن تا پنج درهم و روغن تخم آن با اندک تحذیر جهت تحلیل ریاح مفاصل و مواد
بلغمیه و اخلاط غلیظه و مسهل آنها و رافع سدد و فالج و نقرس سپرز و امثال اینها شربا و ضمادا و مصدع محرور و سیاه کننده موی مصلح آن شیر تازه دوشیده مقدار شربت
آن چهار قیراط بدل آن نفط است و نوع اول با برگ و بار و تازه آن جهت التیام جراحات تازه نافع و قوی القبض و تجفیف و رادع و آنچه در بنگاله و هند دیده و شنیده
شده چهار نوع میباشد یکی شاخهای آن سه پهلو و این را بهندی تدهارا نامند و گره دار می باشد و بر سر گرهها برگهای بسیار کوچک و شیر این را گرفته با آرد نخود
بریان سرشته حبوب میسازند و برای رفع آتشک میگویند قوی الاثر است و اسهال قوی مینماید دوم چهار پهلو و این خاردار و بی برگ میباشد و سوم ساق آن خاردار
و شاخها و تنه بالای آن بیخار و برگهای آن اندک باریک و بلند بقدر نیم شبر و این را سیج نامند و آب برگ این را گرفته گرم نموده در گوش جهت درد آن می چکانند
و با اندک نمک گرم کرده برای سرفه اطفال میخورانند و نیز جهت ضیق النفس و استسقا و جذام و صلابت سپرز و ضعف هاضمه و یرقان و نفخ شکم و ریاح محتبسه در امعا یعنی قولنج
ریحی و تفتیت سنگ گرده و مثانه و تحلیل اورام چون پوست لیشیچ یا لک جوهی که گیاه هندی است در آب برگ آن بدین طریق که برگ آنرا از آتش گرم نمایند که نرم شود
و در دستها فشار دهند که آب خود بدهد آید سائیده حب یا قرص بندند خشک کرده نگاه دارند و قت حاجت در آب برگ آن سائیده بر قو با طلا نمایند روزی دو سه
دفعه و در چند مرتبه زائل شود و اگر چه کهنه باشد مجرب است و مکرر بامتحان رسیده و از آن مربا میسازند و جهت امراض مذکوره قبل نیز نافع و چون ساق و شاخ آنرا در تهای
کرده با شلتوک که بهندی شالی و دهان نامند و در حفره فرش از زقوم ورق کرده و لحاف از شلتوک کنند طبقه طبقه تا پر گردد و بران آنقدر آب بریزند که از بالای آن یک

وجب برکرده وپس سر آنرا پوشیده در سرگین اسب یکهفته یا ده روز دفن کنند پس برآورده شلتوک هارا نیم خشک نموده کمک سازند و روزی ناشتا مقدار یک کف آنرا که سه مثقال باشد
بخورند جهت استسقا و سرفه و ضیق النفس بار در رطب مفید و نوع چهارم ساق و شاخهای آن کم خار و از آن تارها بقدر یک شبر و زیاده و بقدر انگشت باریکی آویخته میباشد و این
این چهار قسم همه سفید و بندرت سرخ و زرد نیز میباشد سفید آن جهت امراض و سرخ و زرد آن و را نبات عقرب و سیماب مؤثر گفته اند و دیگر اقسام هم دارد چنانچه راقم
در باغهای انگلشیه دیده از آن جمله سه پهلو است که بر درختهای بزرگ می پیچد و ریشهای آن که بمنزله پیچ توان گفت بر تنه درختها ریشها دوانده می چسبد و بالای درخت
بلکه منتهای شاخهای درخت شاخها کشیده متفرق میگردد و از بیخ اصلی که قرب زمین است کنده تر میشود و قسم دیگر سه و چهار پهلو است که شاخهای کنده برآورده است
و بران خارهای بسیاری طولانی میباشد بخلاف سه دهاره و چو دهاره هندی که خارهایش کوچک می باشد **فصل الزای مع اللام** **زلابیه** بفتح زای
ولام و الف و کسر با موحده و فتح یا مثناة تحتانیه و ها بفارسی حلوای زلیبی نامند **ماهیت** از جمله حلوای معروفه است تازه آن لذیذ **طبیعت** آن گرم **افعال و**
خواص آن مولد خلط صالح و سریع الهضم و بغایت مسمن بدن نحیف و مقوی کرده و جهت رطوبت ریه و سرفه نافع و مصدع مصلح آن سکنجبین و انار **زلالنف الملوک**
نوعی از بارون است که حی العالم باشد و بفارسی زلف عروسان نامند **فصل الزای مع المیم** **زمج** بفتح زای و ضم میم و جیم بفارسی چرغ و بترکی اوملکونا مند
ماهیت آن از جمله سباع طیور است که بدان جانوران صید میکنند **طبیعت** آن بسیار گرم و خشک **افعال و خواص آن** جهت ضعف دل طبیعی و خفقان
عارضی و زهره آنرا چون بتنهایی و یا با اکحال مناسبه در چشم کشند جهت غشاوه و ظلمت بصر و شبکوری مجرب و سرگین آن طلاء جهت رفع کلف و نمش و آثار جلد مؤثر
زمجالی بفتح زای معجمه و سکون میم و جیم بالف کشیده و همزه مکسوره و یای حطی ساکن در آخر **ماهیت** آن میوه ایست جنگلی بقدر دانه انگوری که در بلاد زیرباد بهم
میرسد با پوست خشک خشنی و اندرون پوست آن لحمی شیرین و لطیف کم رطوبت و در سه سال یکبار ثمر میدهد و دران سال متعارف است که اطفال را آبله بسیار بر می آید
طبیعت آن گرم مایل بخشکی و با رطوبت فضلی **افعال و خواص آن** تا حال معلوم نگشته **زمرد** بضم زای و میم و را مهمله مشدده و دال و بذال معجمه نیز آمده بهندی
پنا نامند **ماهیت** آن از جمله احجار نفیسه است و گفته اند که در معدن ذهب بهم میرسد و ماده آن ذهبی است که بران یبس و انجماد غالب گشته و بدان سبب سبز شده
و در مدت بیست و یکسال در معدن تکون میابد و بعضی این را و زبرجد را از یک جنس میدانند که بسبب اختلاف ماده هر یک بنوعی تکون می یابد و صلابت آن از احجار دیگر کمتر
و سوهان دران اثر میکند و اقسام و الوان میباشد قسمی ذبابی است یعنی رنگ آن شبیه برنگ ذباب اخضر است نه آنکه بر حال آن ذباب نمی نشیند چنانچه بعضی گمان
کرده اند و این قسم بهترین اقسام و صاف شفاف و آب آن متموج و رقصان میباشد و صورت چشم مخفی دران مرئی میگردد و این را صعیدی نامند که از صعید مصر آورند
و قسمی ریحانی است یعنی رنگ آن شبیه برنگ برگ ریحان و این را زمرد نو نامند و قسمی فستقی است یعنی سبز مایل بسیاهی و این را زمرد کهنه نامند و قسمی سلقی یعنی شبیه برنگ
برگ سلق و قسمی زنگاری شبیه برنگ زنگار و قسمی کراثی شبیه برگ کراث و قسمی دیگر صابونی یعنی برنگ صابون سبز مایل بسفیدی است و این بدترین اقسام است و بهترین همه
سبز پرآب شفاف صلب آنست که آمیخته بسنگ ریزه و طلقی نباشد یعنی در جرم آن ریزهای سنگ نباشد و نیز بعضی مواضع آن براق مانند طلق نباشد **طبیعت** اقسام آن در
دوم سرد و در سوم خشک و قوت آن مدتی مدید میماند **افعال و خواص آن** مفرح و مقوی حرارت غریزی و ارواح و دل و دماغ و کبد و معده و رافع صرع و هم و غم
و حزن و خفقان و ذات الجنب و ذات الریه و نزف الدم و اسهال دموی و سموم قتاله و نهش هوام و استسقا و یرقان و حبس البول و تفتیت سنگ گرده و مثانه و جذام هرگاه حبه
که متقرح و اطراف ریخته باشد شرباً و تعلیقاً و چون شخصی که زهر خورده و یا جانوری سمی او را گزیده باشد قبل از سرایت بجمیع اعضا مقدار هشت شعیر آنرا نرم سوده بخورد
زهر بران کارگر نشود و امان یابد از افتادن مو و جدا شدن پوست بدن و اکتحال آن جهت تقویت بصر و رفع سبل و مداومت نظر کردن بر آن رافع کلال البصر و تعلیق آن
و پوشیدن انگشتری آن جهت منع صرع در مصروع و لهذا ملوک آنرا علاقه گردن بند اطفال مینمایند از حین ولادت و چون انگشتری از طلا باشد جهت رفع طاعون مؤثر و طلای
آن جهت سعفه و قروح خبیثه مفید و چون یک مثقال آنرا در انگشتری ممزوج از طلا و نقره که بالمناصفه دو مثقال باشد در طالع میزان که آفتاب در برج هوایی باشد نصب
کنند و بپوشند باعث قبول و لها و هیبت در نظرها و قضای حوائج مجرب دانسته اند و خواص و منافع بسیار دیگر بدان منسوب میدارند مانند آنکه میگویند چون بطعام
زهردار رسد عرق کند و حامل آن تنگی معیشت نیابد و چون افعی را نظر بران افتد کور شود و بعضی گویند آب از چشم افعی جاری گردد و کور نشود و غیر اینها از خواص
و منافع و حال آنکه هیچیک اینها اصلی ندارد زیرا که در هنگام توانگری اکثری مردم بقیمت بسیار اعلی خریده اند و بعد آنکه فقیر و دست تنگ شده بهمان قیمت بسیار نازل

زلابیه
زلالنف الملوک
زمج
زمجالی
زمرد

ثمر و حلتند و مجرب بین آنرا بر چشم افعی مالیدند مکر کور نشد مقدار شربت آن در رفع سموم یکدانک و در نزف الدم بکفیراط بدل آن در رفع سموم زبرجد و در رفع اسهال مرجان است

زمور بضم زای و میم و سکون واو و راء مهمله اسم فارسی زفت یابس است و در ملک مغول زمور لاک نامند و مستعمل نزد کرانست **افعال و خواص آن** در حقنهای حیض بمعدیل و مقدار یک مثقال آن با زرده تخم مرغ نیمبرشت مجربات است جهت نزف الدم هر عضو نیز

فصل الزای مع النون ‌**زنبا** بفتح زای و سکون نون و باء موحده والف لغت فارسی است **ماهیت** آن کماهیت کثیر الوجود در ری و در تابستان میکارند و در اوایل زمستان میرسد **طبیعت** آن بسیار گرم و تند و تیز **افعال و خواص آن** موجب حرارت بدن بنحویکه مستعمل آنرا زمهریر هوا متضرر نکرد و جهت درد سر بارد و حدت بصر و پراکنده کردن ریاح و برطرف کردن آنها بقوت شرابا و نطولا نافع مضر بدماغ و خام آن مغثی بشدت بخلاف جوش داده آن و مصلح آن سرکه پخته و با کاسنی و ساق کاهو و مکیدن انار چاشنیدار و سفرجل عفص

آنست **زنجار** بفتح زای و سکون نون و فتح جیم والف و رای مهمله معرب زنکار فارسی و بیونانی ضنطوس و معنی آن مجرو دبود **ماهیت** آن زنک مس است و انواع میباشد معدنی و غیر معدنی مصنوع معدنی آن در معدن مس تکون مییابد و بیونانی این را بارسقاریقس نامند و عبارت از دهنه مسی است و نوع دیگر آنست که در مغاره قبرس نزد طلوع شعری مقطر میکردد و منجمد میشود و این خالی از آمیزش بخاک و سنگ ریزه نیست و همچنین کیرانی آن و این هر دو ردی و استعمال آن مجوز نیست در انسان و مصنوع آن اقسام است یکی آنست که سرپوش مسی را بر ظرف سرکه تند بنحوی کذارند که بخار آن از سرپوش بیرون نرود و بعد از هر ده روز یا زیاده بردارند آنچه زنک بر ظاهر اندرون آن بهم رسیده باشد بتراشند و باز چنان نمایند تا هر مقدار که خواهند و دیگری زنجار رودی است و انچنانست که مس اصفهانی بسیار تنک سازند و بر هم چیده سرکه تند بران ریزند و بکذارند در سردابهای بسیار سرد تا زنکار آنرا کرفته و در هر پنج مثقال آن چهار اوقیه سرکه کهنه داخل کرده در هاون مسی بسیار بسایند تا غلیظ کردد پس شب یمانی و ملح اندرانی و بوره سرخ از هر یک چهار مثقال اضافه نموده فتیلها ساخته در آفتاب کذارند تا خشک کردد و اقسام دیگر نیز میسازند و بهترین همه معدنیست پس رودی و آنرا مغشوش بسنکریزه سوده می نمایند و امتحان آن آنست که چون تر کنند و بانکشت بمالند نرم کردد بخلاف زنجار غیر مغشوش و مغشوش بقلقنت نیز میکنند و امتحان آن آنست که بر اخکر کذارند اگر سرخ کردد مغشوش است زیرا که قلقنت بر آتش سرخ میکردد بخلاف زنجار **طبیعت** آن در چهارم گرم و خشک **افعال و خواص آن** از سموم قتاله است و اکال و لذاع و معفن و مورث قرحه و سترنده گوشت و قاطع آثار و با موم و روغن زیت بیلذع و مانع زیاده شدن قروح خبیثه و ساعیه و ورم جراحات و باعث رویانیدن گوشت و با صمغ البطم و بوره سرخ جهت جرب متقرح و برص و پخته آن با عسل جهت تنقیه چرک جراحات و سحج و دانه بواسیر جاسیه و ناصور منعقده و مطبوخ آن با سرکه و عسل جهت قروح لثه و جوششها و زخمهای اعضای بارد المزاج مانند دهان و بینی و گوش و استرخای لثه و غلظت اجفان و اکتحال آن با عسل جهت غلظت اجفان و طلای محرق آن با فندق سوخته و کتیرا سرخ و سفیدی تخم مرغ جهت کل جراحات حادث در سطح بدن مجرب و محلول آن در شیر دختران و سرکه در هاون مس بحدیکه غلیظ و خشک کردد جهت حدت بصر و قلع بیاض ناخنه و دمعه و سبل و سلاق مجرب و محرق آن که در سودن شبیه بتوتیا کردد جهت جرب و استرخای پلک چشم و سلاق در رطوبت او را خشک کند و بدستور با ادویه مناسبه جهت امراض چشم و با مراهم جهت خوردن لحم زائد و اصلاح قروح خبیثه متعفنه و با ادویه مناسبه جهت قروح شهدیه سر و چون با اشق بسرشند و فتیله ساخته در بواسیر کذارند فائده بخشد و نفوخ آن در بینی جهت بدبوی و زخم آن نافع و لیکن باید که بعد از آن بآب کنند که کرد آن بحلق نرسد زیرا که کرد آن مضر حلق است مصلح آن شیر تازه دوشیده و مسکه و چون زنجار مضر اعضای عصبانی است استعمال آن بضرورت جائز نیست و عند الضرورت مقدار کم آن با ادویه مغزیه و ادهان و لعابات و یکدرم آن کشنده بقرحه جگر و بعد از آن از معده عدیم العلاج مصلح آن جلاب و آب گرم و روغن بادام و لعابها و مرقهای چرب سیر و تدبیر سقیاج و زنجفر و زیبق خورده است بدل آن بوزن آن قلیمیا و نیم وزن آن زنجفر است

زنجبیل بفتح زای و سکون نون و فتح جیم و کسر باء موحده و سکون یاء مثناة تحتانیه و لام بهندی تر تازه آنرا ادرک و خشک آنرا سونتهه نامند و سندی نیز گویند **ماهیت** آن نجبیت معروف نبات آن شبیه بنبات نقاقل و ازان کوچکتر و برکهای آن باریک طولانی بقدر یکشبر و زیاده و بی گل و ثمر و در مازندران نیز بهم میرسد و در بلاد هندوستان و گجرات و بنکاله بسیار میشود و همیشه تازه آن بهم میرسد و کوهی و وحشی نیز میباشد کوهی آن بزرکتر هم در پیچ و هم در کیاه و زنجبیل بیرنیسه سفید خشک را بهندی سنهوه نامند و این بهترین همه است و از چین که مربای زنجبیل می آرند و آنها نیز رک و با الیده و نهایت بیریشه که مانند آن هیچ جا نمیشود **طبیعت** تر و تازه آن در سوم گرم و در اول خشک و خشک آن در دوم خشک و با رطوبت فضلیه **افعال و خواص** آن مقوی قوت حافظه و هاضمه و معده و کبد و مفتح سده جگر و مبهی و محلل ریاح غلیظه معده و امعاء و مقطع بلاغم و رطوبات غلیظه چسبنده بسطح معده و امعاء و غیرها و ب

انها و ملین طبع و مخرج خلط غلیظ و رطوبات دماغی و حلق و برودت اعصاب و جهت فالج و کرم معده و یرقان سددی و تقطیر البول حادث از برودت و ضعف آلات بول و سهال
که از فساد غذا باشد و جهت دفع سموم حیوانی و تسکین تشنگی بلغمی و با نبات کند جهت رفع مضرت میوه های تازه و رطوبت معده و با زرده تخم مرغ نیمبرشت جهت ازدیاد منی و غلظت
آن و با تربد مسهل رطوبات مفاصل و ساقین و معین قوت مسهله و تربد و با خولنجان و پسته جهت تقویت باه از اسرار است و اکتحال آن جهت غشاوه و سبل و بیاض و درد دندان
داشتن آن رافع تشنگی بلغمی و ضماد آن جهت تقویت اعضا و کزاز و رفع ریاح و بواسیر و اوجاع بارده و ورم بارد بلغمی و مائی و ریحی خصیه و سایر اعضا و باد و وزن آن جرم الحوت
در تاثیر و بدستور مالیدن سفوف خشک آن و گرم نگاه داشتن آن موضع که هوای سرد بدان نرسد و بدستور با نصف وزن آن رازیانه خشک نرم کوبیده بیخته و با زرنباد
نیز مضر حلق مصلح آن عسل و روغن بادام مقدار شربت آن تا دو درهم بدل آن دار فلفل است و جوارش و مربای آن در قرابادین ذکر یافت و ضماد تر و تازه نرم سوده آن جهت
داء الثعلب تحلیل اورام ریحیه بارده مائیه و تسکین اوجاع بارده نافع و نوع کوهی آن قوی تر گویند چون آنرا نرم کوبیده بپزند و بر آب گوشت بپاشند و بخورند جهت دفع اوجاع
مفاصل و امراض بارده رطبه و اورام بارده نافع و بدستور طلای خشک آن و یا آب تازه آن و نیز نوع دیگر میشود در هند و بنگاله که آنرا انبه سونتهه مینامند و بوی انبه
خام از آن می آید این نیز قریب باول است در مزاج و خاصیت و تر و تازه این را اکثر ورق کرده با نمک و آب لیمو پرورده بعد از طعام برای تقویت هاضمه و تغییر مزه دهان
اندک اندک میخورند و خوشبو و لذیذ میباشد و از نوع اول نیز تازه آنرا ورق کرده بدستور با نمک و آب لیمو پرورده و یا خشک آنرا کوبیده و بیخته و با نمک و آب لیمو خمیر کرده قرص
میسازند و بدستور تنقل مینمایند **زنجبیل الکلاب** **ماهیت** آن گیاهیست برگ آن شبیه ببرگ بید و بسیار زرد و شاخهای آن سرخ رنگ و طعم آن تند و شبیه بزنجبیل
و گزنده سگ و لهذا آنرا زنجبیل الکلاب نامند و گویند نوعی از صعتر است **طبیعت** آن در سوم گرم و در اول خشک **افعال و خواص** آن ضماد تازه تر آن جهت
رفع کلف و آثار بسیار قوی الفعل و ضماد برگ آن محلل اورام صلبه و خوردن آن جائز نیست و مؤلف اختیارات بدیعی آنرا فلفل الماء دانسته و از صفات آن ظاهر میگردد
که غیر آنست **زنجفر** بفتح زای و سکون نون و فتح جیم و سکون فا و راء مهمله بفارسی شنگرف نامند **ماهیت** آن معروفست و دو نوع میباشد معدنی و مصنوعی معدنی آنرا بیونانی
میتون نامند و در معدن زیبق و طلا و مس تکون مییابد و بحجر الزیبق مینامند و آن مانند عروقی سرخ سرخی رنگ با کثافت است و بعضی این را کبریت احمر دانسته اند و مصنوع
آن از زیبق و کبریت است و بیونانی قنیاباری نامند بهترین آن قلمهای بلند سرخ بسیار تیره آنست که بوی کبریت از آن نیاید **طبیعت** آن گرم و خشک در دوم و بعضی خشک
در سوم و بعضی در دوم سرد دانسته اند **افعال و خواص** آن قابض و جاذب و بعضی قوت قبض آنرا زیاده از جذب آن و بعضی بالعکس گفته اند و از شادنج قابضتر و ذرور آن
جهت قطع نزف الدم و تآکل دندان و اندمال جراحات و خشک نمودن رطوبت آنها و حکه و جرب و حصف و نمش و شپش و سوختگی آتش نافع و با موم روغن جهت سوختگی آتش
و بثور و شقاق مقعده و اندمال جراحات و رویانیدن گوشت و همچنین مرهم آن بافته جهت روع دامیل در ابتدا و تحلیل و انفجار آنها و تحلیل اورام بارده و گرفتن
دود آن باعث خشکی قروح خبیثه و اندمال آنها است ولیکن باید که چشم و گوش و دهان را از آن محافظت نمایند و عند الاستعمال در دهان آب بر نمایند زیرا که آن از سموم قتاله
است و دو درم کوبیده و مثقال آن کشنده است بخناق و کرب و خفقان و جمود و سائر احوال زیبق خورده اصلاح آن قی فرمودن بروغن گاو و بطبیخ انجیر و شبت و ماء العسل
و بوره و آشامیدن ادویه نافعه سمیه مانند شیر تازه دوشیده و مطبوخ بزور لعابی و لعابات و آشامیدن مرقهای چرب اگر برآید یعنی بهتر والا حقنه نمایند با دهان و بدل آن
شادنج است و اهل هند را عقیده آنست که چون آنرا تنقیه و تصفیه نمایند و با ادویه مناسبه و یا به تنهائی حبوب صغار سازند جهت تبهای مزمن و مرکب سرفه بارد و رطب مزمن
و ضیق النفس و یرقان و سختی شکم حادث از ریاح غلیظه و اوجاع مفاصل و جذام و رفع سمیت زهرها بسیار نافع و مقوی نور باصره است و دستور صنعت آن و مراهم آن در قرابادین
مذکور شد **زنبق** بفتح زای و سکون نون و فتح بای موحده و قاف بفارسی سوسن آزاد نامند و گویند که آن غیر سوسن ابیض و غیر یاسمین است و در سوسن مذکور خواهد شد
و گویند که سوسن ابیض دانسته اند و اشتباه کرده اند صاحب اختیارات بدیعی گفته گل آنرا که شاخ زرد بود و بلندی شاخ آن که گل دارد یک گز و زیاده و کمتر و بر سر هر شاخی
چهار و پنج و شش تا ده گل می باشد و خوشبوی و برگها که بر شاخ آن میباشد شبیه ببرگ مورد و بلندتر از آن و برگ بیخ آن شبیه ببرگ کاسنی و ضخیم تر از آن و گفته اند که رازقی زنبق است
طبیعت آن در دوم گرم و در یبوست معتدل و بعضی در اول گرم دانسته اند **افعال و خواص** آن ملطف و مقوی دماغ و پیاز آن در افعال مانند پیاز نرگس و قوی تر از آن
و روغن آن که مانند روغن گل مدتی در آفتاب بگذارند و سه مرتبه گل زنبق را تجدید کرده باشند در دوم گرم و در اول خشک ملطف ملین و مقوی اعضاء و بقدر درم آن مسهل اخلاط مراری
و مدر بول و طلای آن جهت رفع قشعریره و سردی دماغ و اعصاب و اعضای تناسل نافع بدل آن در همه افعال روغن ایرسا و در غیر اسهال روغن نرگس است **زنبور** بضم زای و سکون نون

زنجبیل الکلاب
زنجفر
زنبق
زنبور

وضم بای موحده و سکون واو و را مهمله جمع آن زنابیر آمده بهندی بهتره و در بنگاله برله نامند **ماهیت** آن از جمله حشرات الارض است و انواع میباشد مراد از آن بزرگ سرخ رنگ
آنست و در اکثر صفات مانند نحل است که مگس عسل باشد و گویند چون ایام زمستان آید داخل خانه خود شود و بیرون نیاید تا هنگامی که هوا باعتدال آید و مگس را صید مینماید و چون کسی متعرض
خانه او گردد همه زنبوران متعرض اذیت او گردند و بگزند او را و بی تعرض نیز مردم را میگزند لیکن بگزیدن آن عضو ورم و سوزش و خارش میکند و چون روغن بر زنبور ریزند بی حس گردد
مانند مرده و بمیرد و چون بروی سرکه بپاشند باز بحرکت آید و چون روغن چراغ بران ریزند بمیرد و گویند نر آنرا یک نیش قوی زهردار است و ماده آنرا دو نیش ضعیف کم زهر و در ایام
زمستان نیش آن می افتد و یا سمیت آن کم میگردد و ماده خانه آنرا معلوم نیست که از چه جنس و نوع سرخ آن را سمیت از سایر انواع بیشتر **طبیعت** آن بسیار گرم و خشک **افعال**
و خواص آن طلای آن با عسل و نمک جهت رفع برص و اورام رخوه بارده و گزیدن آن صاحبان امراض بارده مزمنه عصبانیه را مانند فالج و امثال آن بغایت نافع و گویند
چون بچهای آنرا خشک نموده سائیده یکدرم آنرا با فالوده بخورند موجب فربهی بدن است و زنبور سیاه مایل بزرقت را چون در روغن زیتون طبخ نمایند جهت برص و بهق و رفع آثار
غائره نافع و چون زنبور کسی را بگزد و در عضو ملسوع درد و سوزش و خارش و سرخی و ورم بهم رسد از انواع ضعیفه آن بکثرت و قویه زیاده مداوای آن مکیدن موضع لسع است اولاً
و بقوت یا بسر سوزن یا غیر آن اندک شکافته و بقوت مکیدن پس مالیدن خاک با سرکه و کافور و یا طحلب با سرکه و یا گل ارمنی با سرکه و بدستور گل سرشته با آب غوره و یا جدوار با سرکه و ضماد کدوی
گاو تازه و ضماد خبازی و بقله رجله و عنب الثعلب و گذاشتن خرقه تر کرده با آب سرد و یخ بران و تبدیل نمودن و گذاشتن در آب بسیار گرم و بلافاصله در آب بسیار سرد و سکنجبین آنست و مالیدن
فوزه و بادروج و خوردن رب قابضه و بزرقطونا و سکنجبین حامض و ماء الرمان حامض و خیار و هندبا و کاهو و کشنیز خشک با آب سرد و شکر و فصد نمایند اگر احتیاج بفصد باشد و مالیدن
مگس سائیده بران و ضماد برگ کچوکه در هندی نامند و یا روغن گاو داغ کرده و یا روغن با پیاز داغ کرده و زنبور عسل نحل است در حرف النون مع الحا انشاء الله تعالی خواهد آمد

فصل الزای المعجمة مع الواو **زوان** بفتح زای و واو و الف و نون **ماهیت** آن اکثری آنرا شیلم دانسته اند و یوسف بغدادی گفته که آن غلط است بلکه
غیر آنست و دانه ایست مایل بسیاهی و اندک سبزی مانند ماش و کوچک طولانی و سر آن باریک و در غلافی منحنی مانند غلاف شبیه شیر و طعم آن تلخ و با حدت کراهیت بحدیکه نفوذ میکند
در سطح و ابقه بان و سکر شدید و موحش بدون تفریح و قسمی دانه آن پهن میباشد و قسمی زرد طولانی و این هر دو ردی تر از اول است **طبیعت** آن در اوائل سوم گرم و خشک
افعال و خواص آن با قوت سمیت و جاذبه ضماد آن جهت بیرون آوردن پیکان و امثال آن از بدن بغایت موثر و طلای آن جهت رویانیدن موی و داء الثعلب و تحلیل اورام
و ضماد آن جهت درد سر بارد نافع و چون داخل نبید کنند قوت آنرا قوی گرداند و سکر بسیار آورد و چون مسکر و مضر دماغ و عقل و معده است و سبات بسیاری آورد اولی اجتناب
از خوردن آنست مصلح آن قی کردن بروغن گاو و مالیدن اطراف سفلی بدن و رب حامضه خوردن و بوئیدن گلها و خوشبوئیهای بارده مقوی دماغ است

زوفای یابس بضم زای و سکون واو و فتح فا و الف **ماهیت** آن گیاهی است مفروش بر روی زمین برگ آن شبیه به صعتر بستانی و مرزنجوش با عطریت و سیاهی
آن پر گره و بر هر گرهی گلی مایل بزردی و بی تخم و تلخ مزه و نوشته اند که برگ آن مانند برگ حنا است و بهترین آن آنست که از جانب بیت المقدس آرند و آنرا زوفای مصری نامند
طبیعت بستانی آن در دوم گرم و در آخر آن خشک و کوهی آن قویتر از بستانی **افعال و خواص آن** ملطف و مسهل بلغم و مخرج ریاح غلیظه و گرم معده و خون جاذب و محلل اورام
و جهت فالج و سرفه مزمن و ربو و ورم شش و نزله و انتصاب النفس و درد سینه و پهلو و زانو و معده و جگر و قولنج و سحج امعا و گزیدن جانوران سمی و داء الثعلب و داء الحیه و بخار آن جهت تحلیل
ریاح گوش و مضمضه بطبیخ آن با سرکه جهت درد دندان و آشامیدن طبیخ آن با انجیر و عسل و سداب جهت ورم شش گرم و ربو و سرفه مزمن و نزله که از سر بحلق ریزد و عسر النفس و کشتن کرم
معده و حب القرع و بدستور لعوق آن با عسل جهت رفع تکون کرم معده و آشامیدن طبیخ آن با سکنجبین مسهل خلط غلیظه با قوت و مانا و ایرسا و قوت اسهال آن قویتر و جهت نیکوئی رنگ
رخسار و با شراب جهت استسقا و گزیدن جانوران سمی و با طبیخ انجیر جهت خناق امتلائی و ضماد آن با آب جهت ورم حار و با شراب جهت تحلیل ورم بارد و خون مرده که در پلک چشم
مانده باشد و پخته آن جهت نزول آب و با بوره و انجیر جهت تحلیل ورم سپرز مقدار شربت آن در مطبوخ چهار درم تا پنج درم مضر جگر مصلح آن صمغ عربی و انار ترش بدل آن صعتر است
و جوارش و اشربه و لعوق و مطبوخ و معاجین آن در قرابادین مذکور میشود انشاء الله تعالی **زوفاء الرطب** بفتح زای و سکون طاء مهمله و بای موحده بفارسی بشکل پشم
و بترکی تقلدائی نامند **ماهیت** آن چرکیست که در دنبه و موی زیر شکم و کنج ران و زیر دم گوسفندان در بلاد ارمن بسبب چریدن گیاهی شیردار و با حدت از مناق الطریق ترشح
بیشتر بر می آید و در آن مواضع جمع و منعقد میگردد و بهترین آن آنست که در آب جوشانیده پشم را از آن جدا نموده باشند و یا کوبیده پشم را از آن بر آورده و هرگاه منعقد آن
بهم رسد پشم میان آن گوسفند و بز را بجوشانند و چربی آنرا بگیرند و بکار برند و گویند ملح چون فقی را بجوشانند آن عرق کنند و آن عرق منعقد گردد و آنرا زوفای تر نیز نامند و در هنگام

زوان

زوفای یابس

زوفاء الرطب

قیمت

قویست از غیر آن **طبیعت** آن در دوم گرم و در اول تر و گویند در اول خشک است **افعال و خواص آن** منضج و ملین و محلل اورام صلبه و جهت استسقا و مغص و صلابت
جگر و سپرز و برودت حشا و گرده شرباً و ضماداً نافع و طلای آن جهت تشنج و شکستگی اعضا و جرب پیم و ریختن مژه و ابرو و تحجر مفاصل و تعقد عصب و اکله و ورم مقعده و رحم و مثانه
و جمیع اورام صلبه حوالی آنها و رفع سردی آنها و با پیه مرغابی و طیور جهت تشنج و قرحه گوش و جراحت قضیب و فرج و شقاق مزمن و با اکلیل الملک و روغن تازه حمولاً جهت
رفع احتباس حیض و عسر ولادت نافع مضر محرور المزاج و مکرب مصلح آن سکنجبین و روغن گل و سرکه بدل آن لادن و مغز ساق گاو و گوسفند مقدار شربت آن یکمثقال تا سه مثقال
و چون آنرا از پشم جدا کنند و بسوزانند ذرور آن جهت قروح مذاکیر بهترین ادویه است **فصل الزای المعجمة مع الهاء** **زهرة الملح** بفتح زای و سکون ها و فتح را و تا
والف ولام و کسر میم و سکون لام و حاء مهمله **ماهیت** آن چیزیست شبیه بشوره و شور طعم و زعفرانی رنگ و تند بو و کریه الرائحه شبیه ببوی ماهی و لذاع و قوی
و باندک رطوبتی گویند در حبشی که آب نیل طغیانی کرده بر زمینهای پست میماند و آن آبها از تابش آفتاب خشک گردند زهرة الملح حاصل میگردد و ماسرجویه گفته که آن شوره
است که مانند غبار بر روی نمک معدنی میباشد و آنچه زرد مائل بسرخی است با اجزای منعقده مانند دانه چند بهم جمع آمده آن ردی است و خالص آن بهر دو نوع در زیت
گداخته کرده و مغشوش آن در آب **طبیعت** آن بنهایت گرم و خشک **افعال و خواص آن** مجفف و محلل قوی طلای آن با مایع مبرودی جهت غشاوه و بیین و رطوبتی
که از گوش تراوش کند و قروح خبیثه و اکله و تقشر جلد و آثار قروح و منع روئیدن موی بسبب احراق آن و با روغنها جهت رفع اعیا و آشامیدن یک دانگ تا دو دانگ با
سکنجبین جهت صرع نافع و با شراب ممزوج در سهال قویتر از نمک هندی و مدر عرق و مضر معده مصلح آن عود هندی مقدار شربت آن تا نیم درم و یکدرم آن کشنده است
و قابل علاج نیست **زهرة النحاس** بضم نون و فتح حاء والف و سین **ماهیت** آن چیزیست شبیه بکف و نمک دانه دانه که از پاشیدن آب بر روی مس تافته
بهم میرسد و در معدن مس نیز یافت میشود و بهترین آن سفید ریزه دانه آنست **طبیعت** آن در قوت قریب بزنگار است **افعال و خواص آن** اکال لذاع
و قابض و جالی آشامیدن سه قیراط آن مسهل خلط و ماء اصفر و اکتحال آن با مصطکی که حدت آنرا کم نماید جهت تحلیل غشاوه بصر و قطور سفیدآب با روغنها جهت رفع گرانی
مزمن و غرغرهٔ آن با عسل جهت ورم بارد و لهاة و ملازه و مری و با روغنها و مرهمها جهت بردن گوشت زائد حتی گوشت زائد در بینی و بواسیر و تحلیل اورام مقعده
و خشک نمودن دانه بواسیر و زخمها و قروح خبیثه و با شراب جهت بثور و وضح و بهق سفید و از سموم قتاله است **زهره** بفتح زای و سکون ها و فتح راء مهمله و با قرنفل شامی
را نامند و در مغرب قرنفلیه نامند و مذکور خواهد شد بفارسی اسم مراره است و بعربی بر زهره اطلاق میکنند و جوز را نیز مینامند **فصل الزای المعجمة مع الیاء
المثناة التحتانیه** **زیبق** بکسر زای معجمه و سکون یا و فتح یاء موحده و قاف بفارسی سیماب و جیوه و بهندی پاره و بفرنگی سلواسون نامند **ماهیت**
آن از جملهٔ فلزات معدنیه است و شبیه بنقره گداخته متحرک و معدن آن بلاد چین و فرنگ است و اکثر از آن بلد می آورند و در ظرف چوبی و نیز مسموع گشته هر چند بران چندان اعتمادی
نیست در شهرها و خبیثه پان که از ارض جدید ربع جنوبی است قلیلی بتعمل بعمل می آورند بدین قسم که حیوانات مردهٔ متعفن شده خصوصاً سگ را در چهها پر میکنند و سر آنها را بسته تا مدتی
مقعر در زیر زمین دفن میکنند پس می آورند در آنها سیماب می یابند و اگر از ایام مقرره بگذرد که برنیاورند چهها را خالی می یابند و نیز مسموع شده که در معدن طلق قلیلی نکون
می یابد و در طبقات قطعهٔ ضخیم طلق نیز می یابند و از خواص آنست که فلزات دیگر را فانی میکرداند چون بدانها رسد و لهذا از چین در ظروف چوبی که آنرا بفرنگی پیپا مینامند می آورند
و چون آن حرارت بدان رسد خود نیز فانی میگردد و در آب جاهای پست مناک مجتمع میشود چنانچه جائیکه طمع گران کار میکنند نزدیکی آن آب میگذارند در آن قدری
جمع میگرد و **طبیعت** آن در دوم سرد و در سوم تر گفته اند و بعضی گرم و تر دانسته **افعال و خواص آن** حاد و قابض چون مبرد و مرطوب المزاج در هر سالی
چند روز پی در پی در ایام زمستان هر روز بقدر یک حبه و بتدریج تا یک دانگ از خام آنرا بخورد و بالای آن آب گوشت بیاشامد که مانع مغص و معین زود گذشتن آن از امعا
و برآمدن آن گردد زیرا که سیماب خام در معده نمی ماند و بزودی برمی آید جهت حفظ صحت بدن و تقویت اعصاب و هاضمه و باه در مزاجی که موافقت کند بی عدیل است
و طلای مقدار قلیل آن که یکمثقال تا دو مثقال باشد بر تارک سر در آخر هر ماه در تحت الشعاع بعد از سر تراشی که شش هفت تیغ خفیفی اندک غائر بزنند بعد یکه خون برآید
و سیماب با آب برگ تانبول و یا با آب برگ ریحان و یا با آب دهان و یا باکره ماست و یا بعضی ادهان مناسبه آنمقدار بمالند که سیماب کشته گردد یعنی اجزای آن متلاشی
و ناپدید گردد و بر آن بمالند تا تمام آن منجذب گردد و بعد از لمحه سر را بشویند و بعضی بعد از سر تراشی لنگ یا پارچه صفیقی را در کنار خود فرش مینمایند و مقداری سیماب
خام را در پارچه بسته بر یافوخ خود میمالند و آنچه از آن ریخته شد از بالای پارچه باز جمع نموده بدستور میمالند تا قریب بیک ساعت و اگر آنرا با آب برگ تانبول یا آب برگ

زهرة الملح

زهرة النحاس

زهره

زیبق

ریحان و یا آب و دهن یا غیر آن کشته بمالند نیز نافع است و اگر در تحت الشعاع اکتفا بمالیدن نمایند نیز خوب است جهت تسخین دماغ بارد رطب و امراض حادثه از آن و منع نزلات
و مرضی که در بنگاله مشهور است که در انف بهم میرسد و آنرا اهوا مینامند مانند مالیدن اندک آن برکف هر دو دست باعث خشکی جرب رطب و دانهای آتشک است و بدستور
مالیدن آن بر دانهای آتشک و قروح و جروح خبیثه با روغن گاو که با یکصد و یک آب شسته یا با موم و روغنهای مناسبه و دود آن نیز همین اثر دارد اما باید که بعد از تنقیه بدن بکرات
سته بار بعمل آورند و در آن حین غذاهای لطیف و بی نمک یا کم نمک تناول نمایند و لیکن باید که بهمان اعضا برسد و بدهان و حلق و دماغ و گوش نرسد زیرا که بسیار مضر دماغ
و مولد فالج و بطلان قوت سامعه و فساد قوتهای دماغی و زردی رنگ حنا است و هوام مانند مار و عقرب و غیرها از دود آن مسکر نیز بدو اگر نگریزند می میرند و طلای
کشته آن با تخم خربزه و بادام تلخ جهت جرب حکه و رفع جمیع آثار و آکله و سعفه و رطبه و قروح ساعیه و سائله و دفع قمل و چون با حنا و روغن بر بدن بمالند نیز جهت دفع قمل و چون
کشته آنرا بر پیشانی بمالند و بر گردن و کمر و یا مو بندند مانع تکون قمل گردد و اگر بر گردن حیوانات بندند منع تکون قردان یعنی کلنه حیوانات کرده و با کندر و زرنیخ و موم
و روغن زیتون طلای آن جهت دانهای آتشک و قروح خبیثه و آکله از مجربات است و خاک زیبق که در ظرف آن بهم میرسد در جمیع افعال مانند مقتول آنست و در سمیت
نیز مانند آن و چون زیبق را بطعامی بسرشند و بخورد موش دهند میرد و مقدار شربت آن از غیر مقتول تا دو درم بدل آن رصاص محلول و مصعد آن بسیار گرم و باحدت و از
سموم قتاله و محرق اخلاط و محلل قوتها و مقطع اعضا و چون غیر مقتول آن را با ورق نقره خوب حل نمایند و بر مس یا برنج که صیقلی باشد و با آب لیمو آنرا خوب پاک شسته که چربی از آن
مطلقا نباشد بمالند و بر آتش گذارند که سیماب آن صعود نماید پس جلا نمایند مفضض گردد و اگر با طلا حل نمایند و بر مس یا برنج و یا نقره بدستور بمالند مطلا گردد و نیز چون مس
و یا برنج و نقره را پاک بشویند یا آب خالص و آب لیمو پس سیماب بر آن بمالند و ورق نقره و یا ورق طلا بر آن بچسبانند بچسبد یک لا ورق بالای هم اگر بسکین و بسیار رنگین خواهند
نا سته ورق پس زمانی قلیل بر آتش گذارند تا قدری سیماب آن صعود نماید و مهره نمایند و باز قدری بر آتش گذارند و مهره کنند ملمع نقره یا طلائی میگردد و چون زیبق را
در گوش کسی ریزند او را اختلاط عقل عارض گردد و منجر بصرع و سکته و بطلان سامعه شود و مداوای آن آنست که گوش را معکوس بطرف زیر دارند و میلی از رصاص و ذهب در گوش کنند
تا زیبق بر آن بچسبد و بر آید و اگر بیکدفعه تمام آن بر نیاید دو دفعه و سه دفعه تا تمام آن بر آید و چون زیبق را بسوزانند که مانند رماد گردد و با ادویه مناسبه خلط نمایند جهت قروح
خصوصا ایلاوس مفید است و تدبیر کسیکه زیبق خورده باشد اگر غیر مقتول است بزودی بر آید بعض آشامیدن آب گوشتهای چرب مزلق و اگر مقتول است و او را وجع بطن و مغص
شدید و ثقل زبان و احتباس بول و ورم جسد عارض گردد علاج او آنست که شیر گاو تازه دوشیده و قی کند و با خمیر و اسفناج و بزر کرفس با شراب و یا فودنج جبلی و با آب مرزنجوش
خشک و آشامیدن مرقهای چرب مفید و سائر تدابیر که در زرنیخ و اسفیداج مذکور شد و چون غیر مقتول آنرا بر پارچه کرباسی بمالند و بطریق عصابه کسیکه بر سر او شپش بسیار
در آن آید و بمیرد و دو چند مرتبه بالکل بر طرف گردد و دستور تصفیه و حب و دوا و دهن و ضماد و فتیله و قیروطی و مراهم و معجون آن در قرابادین مذکور شد و اطبای فرنگ
سیماب را مکلس مینمایند تنها و یا با ادویه مناسبه و مکلس کرده آنرا از ملک خود می آورند خصوصا فرانسیس و میگویند جهت آتشک و قروح خبیثه و تقویت قوی و ارواح
و حرارت غریزیه ضعفا و پیران نافع طریقه استعمال آن آنست که تا پنج روز یا هفت روز یا نه روز روزی یک حب آن که بمقدار فلفلی است صبح ناشتا ببلعند و از حموضات و لبنیات
و بقولات اجتناب نمایند و هرگاه دهن جوشش نماید آنزمان ترک نمایند بعد از آن نیز تا مدت سی چهل روز پرهیز نمایند **زیتون** بفتح زای و سکون یا و ضم تا مثناة فوقانیه
و سکون واو و نون **ماهیت** آن بری و بستانی میباشد بستانی آنرا درخت بزرگتر و برگ آن آبدارتر و سبزتر از بری و درخت آن بعد از چهل سال ثمر میدهد و گویند تا هزار
سال میماند و گویند برگ زیتون جبلی نیز مانند برگ زیتون بستانی است **طبیعت** رسیده آن گرم در اول با قوت قبض و نارس آن سرد و بغایت خشک و سیاه آن گرم
و خشک **افعال و خواص آن** سریع الاستحاله بسودا و صفراء تازه و یا قوی رنگ آن مرخی معده و مغثی و بهترین آن سر رسیده آنست که در آب نمک پرورده باشند
و با تمام خورده شود نه قبل و نه بعد از آن در بین وقت مقوی معده و دابغ آن و مشهی و حابس طبع و مبهی و مورث بیخوابی و لاغری است مصلح آن مغز گردکان و بادام و دهنها
و سرکه گویند مضر شش و مصلح آن عسل و مداومت آن محرق اخلاط مصلح آن شیرینیها است و ضماد آن جهت رفع سبوسه سر و ضماد نارس آن جهت سوختگی آتش و طلای آب
آن با بیه و آرد گندم جهت برص ناخن و بخور سیاه رسیده آن با دانه جهت ربو و امراض شش نافع و برگ آن در دوم گرم و خشک و ضماد آن جهت غرب چشم و اورام حاره و التیام
پوست سر که منقطع شده باشد و حمره و جمره و نمله و منع سعی و زیاده شدن آن و شری و نار فارسی و با عسل جهت داحس و با آرد جو بر ما تحت ناف و طلای آن جهت اسهال
و خائیدن آن جهت قلاع دهان و ضماد پخته آن با آب غوره بحدیکه بقوام عسل رسد جهت دندان کرم خورده و ریزانیدن آن و مضمضه با آب طبیخ آن جهت درد دندان کرم خورده

زیتون

وآشامیدن مطبوخ آن در شراب جهت نقرس و مفاصل و حقنه با آب مطبوخ آن جهت قروح باطنی و مقعده و رحم و عصارهٔ آن با فعال مذکوره مانند برگ آنست و حمول آن جهت
قطع سیلان رحم و نزف الدم آن و ضماد و خام آن جهت برآمدگی حدقه و قطع ریختن مواد بچشم و تاکل پلک آن نافع و داخل شیافات کحل اجفان مینمایند و چون مضغ دانه آنرا با بیه
وآرد بیامیزند و بر برص ناخن گذارند زائل سازد و بیخ درخت آنرا چون با قدری برگ آن بجوشانند و بدان مضمضه نمایند جهت تسکین درد سر و نطول آن جهت زکام و تحلیل
رطوبات و بخار آن جهت اخراج رطوبات دماغی از بینی بغایت موثر و تعلیق بیخ آن بالخاصیت جهت سم عقرب مجرب و چون شاخهای باریک و برگ تازهٔ آنرا در کوزه کنند و در
کورهٔ کوزه گری گذارند تا بسوزد و پس از کوره برآورده شراب بران بپاشند و باز دیگر بسوزانند تا آنکه بآن حد که رماد گردد بلکه احراق کمی باید گویند در جمیع افعال اقوی تر از توتیا است
بری آن با سرکه جهت عرق النسا بر بالای عرقوب از جانب وحشی بقدر چهار انگشت جهت قرحه نمودن موضع آن و رفع آن علت از مجربات گفته اند ضماد مدقوق برگ شاخ
اقسام زیتون را نیز درین امر مجرب دانسته اند رطوبتیکه از شاخ تازهٔ آن که در حین سوختن بیرون می آید جهت جرب و سبوسهٔ سر و قروح آن و نطول طبیخ همه اجزای آن جهت صداع
و شقیقه و دوار و پاشیدن آن در خانها جهت گریزانیدن هوام و نگاهداشتن عصای چوب آن جهت قبول عامه و قضای حوائج و برکت موثر و ضماد و رماد آن با عسل و آب ثمر آن
جهت داء الثعلب و داء الحیه و سعفه و جوششها نافع و مضمضه با آب و نمکی که زیتون دران خیسانیده باشند جهت استحکام دندان و لثه مفید و صمغ آن در صورت شبیه بسقمونیا
و مایل بسرخی است **طبیعت** آن در اول گرم و در دوم خشک **افعال و خواص آن** در تقویت ذهن قوی تر از کندر و جهت سعال مزمن و اخراج بلغم و رفع رطوبات جراحات
و با مرهمها جهت رویانیدن گوشت موثر و صمغ بری آن قوی تر و مدر بول و حیض و حمول آن جهت جرب متقرح رحم و سنون آن جهت تسکین درد دندان کرم خورده مفید و عصارهٔ
برگ زیتون که برگ آنرا بکوبند و بران شراب و یا آب بپاشند و بفشارند و بگذارند تا منعقد و خشک گردد و جهت سیلان رطوبات و نشف آنها بهتر از سایر ادویه است
زیتون الماء زیتونی است که نزدیک آبها روید در جمیع افعال ضعیف تر از سایر انواع و بعضی گویند زیتونیکه در آب و نمک پرورده باشند مسمی بزیتون الماء است
زیت بفتح زای و سکون یاء مثناة تحتانیه و تاء فوقانیه **ماهیت** آن روغن زیتون است و از مطلق آن مراد زیت عذب است که از زیتون رسیده گیرند و مغشوش
آن آنست که اجزای آن زود بر سطح بدن منتشر گردد و از هم منقطع نگردد بخلاف مغشوش **طبیعت** آن در دوم گرم و با یبوست و قبض و قول برطوبت آن بی اصل و مغشوش آن
که در آب گرم ریزند و خوب برهم زنند و بگذارند تا بالای آن آب آید و سرد گردد و بردارند گرمی آن کمتر و الطف و بلیغ **افعال و خواص آن** آشامیدن چهارده مثقال
آن با یک رطل آب گرم و با ماء الشعیر مسهل قوی و جهت درد اعضا و عرق النسا و با شراب و آب گرم جهت رفع قولنج و مغص و اخراج کرم معده و تفتیت حصاة و ادرار بول و وجع
مفاصل و عرق النسا و ورک و غیرها و قی کردن بآن جهت دفع سمیت ادویه و حقنه بآن جهت رفع قولنج ورمی و سددی و درد کمر و مفاصل و عرق النسا و تدهین بدان جهت اوجاع
بارده و با مرهمها جهت التیام و اصلاح زخمها مفید مقدار شربت آن تا هفت مثقال و چون یکسال از ساختن آن بگذرد و بعضی گویند چون شش سال بگذرد آنرا زیت العتیق نامند
طبیعت آن گرم تر از غیر عتیق آنست **افعال و خواص آن** محلل و ملین طبع و بشره و مصلح ادویه و مضعف قوتهای آنها و مانع جمود اعضا و رافع ضرر سرما
و اکتحال آن مقوی بصر و رافع بیاض رقیق و جرب و سلاق و در نزول آب قائم مقام قدح و چون گرم نمایند و بر موضع عقرب گزیده بمالند تسکین الم آن دهد و چون زیت
تازه را بجوشانند تا بنصف رسد بدل عتیق میگردد و آنچه از هفت سال بگذرد بهتر از روغن بلسان یافته اند و هرچند کهنه تر شود قوی تر میگردد و گویند تا چهار هزار سال قوت
آن باقی میماند و چون زیت را با هموزن آن آب بجوشانند تا آب بسوزد و همچنین تجدید کنند تا شصت مرتبه پس آن روغن چندان بجوشانند تا بنصف رسد بمرتبتی بهتر از
روغن بلسان دانسته اند و از اسرار عجیبه شمرده اند و آنچه از زیتون نارسیده گیرند آنرا زیت الانفاق نامند و بهترین آن آنست که بی لذع و حدت باشد **طبیعت** آن
معتدل و با قوت قابضه و گویند در آخر اول سرد و خشک **افعال و خواص آن** مسمن بدن و مقوی لثه و دندان و اعضاء و موافق معده و صاف کنندهٔ اخلاط
و مفتح سدد و قاطع عفونت و مانع ادرار عرق و جهت تفتیت حصاة و ادرار بول نافع و مغسول آن موافق درد اعصاب و مواد حاره و نیکو کردن رنگ رخسار و گویند چون
بیست و دو درم آنرا با مثل آن عسل و ثلث آن کندر و روغن شونیز بالمناصفه در حمام سه روز بیاشامند و دران روز آب سرد ننیاشامند از جمیع دردهای بارده و خدر
و فالج و امثال آنها نجات یابند و پیران چند ساله را باعث هیجان شهوت باه شود و مجرب دانسته اند و دهن زیتون متعفن یعنی دهنیکه از زیتون متعفن گیرند مولد خلط
فاسد و بسیار مبخر و مولد حکه مصلح آن شربت بنفشه و دهن زیتون بری را در سائر افعال و خواص قایم مقام روغن گل سرخ دانسته اند و رادع و مبرد و مانع عرق و حافظ سیاهی
موی و انتشار آن و مقوی دندان متحرک و مانع سیلان رطوبات لهاة و قاطع خون لثه است و جمعی مطلق روغن زیتون را در افعال مذکوره نافع میدانند و مخصوص

زیتون بری

زیت

بنوعی دو ون نوعی نداشته اند و تدهین بدان هر روز مانع پیری و نیکو کننده موی و مانع اسقاط آن و قاطع تعفن اخلاط و تقویت اعضا و زیت رکابی زیت عذب و زیت الانفاق
و اهل عراق آن هر دو را زیت کابی نامند جهت آنکه رکاب بکسر رای مهمله و کاف و الف و بای موحده که نام ابل است و چون از شام آنرا بر پشت شتر بار کرده بآنجا میبرند لهذا آنرا
رکابی نامند و آنرا زیت فلسطینی نیز نامند و غلط کرده کسیکه آنرا زیت مغسول دانسته و دستور گرفتن روغن زیتون آنست که زیتون را در آفتاب بیندازند و یا در ظرف کرده در تنور
گرم گذارند تا پژمرده و نرم گردد پس کوبیده روغن آنرا فشرده بگیرند و یا آنکه در آب بجوشانند تا پخته گردد و مالیده صاف کرده آنرا باز بجوشانند تا آب بسوزد و روغن بماند ما احتیاط
نماید که روغن نسوزد و آنچه را بران نمک مالند و بگذارند تا نرم گردد پس مالیده فشرده دهن آنرا بگیرند زنبولی است بفتح زا و سکون بای مثناه تحتانیه و فتح تاء مثناه فوقانیه و الف و رای مهمله
بعربی عکر الزیت نامند ماهیت آن ثفل روغن زیتون است طبیعت آن با اندک حرارت و چون بسیار طبخ دهند خصوص در ظرف مس تا غلیظ گردد و بعد از ان بفشارند
و نگاه دارند طبیعت آن در دوم گرم افعال و خواص آن قوی تر از حضض است لطوخ آن با شراب و ماء العسل جهت درد دندان و با نقیع ترمس جهت جرب مواشی
و در آب نافع و گویند هر چند کهنه تر شود بهتر میگردد و در افعال قوی تر و در ابدان مرطوبین مولد قروح و ضماد تازه آن با آب جهت درد مفاصل و عرق النسا و نقرس و استسقا و التیام
والتحام زخمهای ابدان لاغر خشک نافع است زیت السودان بضم سین مهمله و سکون واو و فتح دال مهمله و الف و نون ماهیت آن روغن ثمریست که زیت الهرجان
و اهل مغرب اقصی وارجان و ارقان خوانند درخت آن دو نوع است یکی کوچک که بادام کوهی است و بشیرازی بخرک و بعربی لوز البربر نامند و دوم بزرگ خاردار و ثمر آن نیز مانند
بادام کوچک و روغن ازین گیرند و طعم روغن آن شیرین و خوشبو است و بشیرازی درخت آنرا رجن خوانند و در عراق تنکس و بادام کوهی و خار آنرا دواب میخورند طبیعت آن در
دوم گرم و در اول تر و گویند خشک است افعال و خواص آن مولد خون صالح و ملطف اخلاط و مدر فضلات و مفتح سدد و جهت امراض سوداوی و بارده مانند جنون و وسواس
و فالج و خدر و اورام بارده نافع و صاحب اختیارات بدیعی نوشته که زیت السودان غیر زیت هرجان است و آن زیتی است که از بلاد سودان آورند زیرباج بکسر زای
و سکون یا و رای مهمله و فتح بای موحده و الف و جیم معرب زیرباى فارسی است ماهیت آن بطریق مذکور در شفاء الاسقام آنست که گوشت را بقدر یک رطل ریزه ریزه کنند و اگر مرغ است
از بند بند جدا کرده و با دارچینی و نخود مقشر و روغن کنجد تازه در آب بجوشانند تا پخته گردد و نیم رطل سرکه و ربع رطل جلاب و با شکر سفید و یک اوقیه مغز بادام کوبیده در کلاب تر کرده
و یک درم کشنیز خشک و بوزن آن عود هندی و سداب قلیلی زعفران داخل کرده مرتب نمایند و بقول شارح اسباب و علامات آنست که بگیرند پیاز را و بکوبند و یا ورق کنند و کشنیز خشک
کوبیده در روغن بادام بریان کنند و آب داخل کرده و جوش دهند تا پخته گردد پس قلیلی سرکه و شکر سفید و اندکه مری و کشنیز و زیره کرمانی در ان داخل نمایند طبیعت آن
معتدل مایل بسردی افعال و خواص آن لطیف و موافق امزجه اصحا و صفراوی مزاجان و کبد حار و مسکن ثوره صفرا و حدت اخلاط و مفرح و مقطع بلغم و مفتح سدد و جهت
تبهای نائبه و شطر الغب نافع مضر امزجه بارده است باب دوازدهم در بیان ادویه که حرف اول آنها سین مهمله است فصل اول در سین
مع الالف ساج بفتح سین و الف و جیم بهندی سال و ساکون نیز نامند ماهیت آن درختیست هندی بقدر درخت چنار و سرخ رنگ و صلب مایل بسیاهی و کثیر العروق
و خوشبو و برگ آن بزرگ و عریض و اندک طولانی و ثمر آن بقدر فوفلی و پسته و اندک طولانی و در کوهستان میشود و ثمر آنرا جوش داده میخورند طبیعت چوب آن در دوم سرد و خشک
و با اندک حرارت افعال و خواص آن ضماد سائیده آن با آب سرد جهت درد سر حار و تحلیل اورام حاره و دموی و صفراوی خصوصا با آب اشیای بارده و خوردن
نشاره آن جهت تسکین تشنگی و التهاب معده و با ماء العسل جهت اخراج صفرا و بلغم و کرم معده قوی الاثر و طلای محرق آن که بعد از احراق در آب ماميثا و امثال آن اندازند
پس سائیده طلا نمایند جهت ورم اجفان و تقویت باصره و حدقه نافع مقدار شربت آن از یک مثقال تا سه مثقال مضر جگر مصلح آن عناب است و پوست آن قابض و محلل
ضماد آن باعث خشونت جلد بدن و روغن ثمر آن غلیظ و خوشبو جهت دراز کردن موی و رفع خارش بدن مفید و گویند چون نافه مشک را در ان گذارند حافظ بوی آن است
و وزن آنرا زیاده میسازد ساداوران بفتح سین و الف و فتح دال و الف و واو و رای مهمله و الف و نون معرب از سیاه داران است یعنی سیاهی درختان چه دار
بلغت فارسی درخت است و الف و نون برای جمع است و بعربی سواد الحکام نامند بجهت آنکه قسمی مداد از ان ترتیب میدهند و آنرا سواد القضاة نیز گویند
ماهیت آن چیزی سیاه مایل بسرخی و براق شبیه بشیح و با اندک تلخی و در جوف درختان هند و بلاد حوالی آن بهم میرسد و گویند که از درخت نارجیل بهم میرسد
بهتر است و آنچه تحقیق شده از سمت ختائی آورند و بهندی کونی ختائی نامند و صاحب منهاج گوید صمغی است و صاحب جامع گوید چیزی است مانند صمغ که در اندرون
بیخ درخت گردکان که مجوف شده باشد یابند و صاحب اختیارات بدیعی گفته چیزیست که در میان درخت بطم کهنه یافت میشود و آن را آب بن نامند و گفته که حب

جامع از درخت جوز یعنی گردکان تا درخت بطم سهو کرده و بالجمله از ادویه مجهولة الماهیة است و بهترین آن آنست که چون آنرا بشکنند اندرون آن براق و چون در آب
گرم زمانی بخیسانند محلول آن برنگ شقر باشد و طعم آن با اندک تلخی بود **طبیعت** آن در دوم سرد و خشک و با اندک حرارت محلله **افعال و خواص آن**
رادع اورام حاره و با آب بارتنگ قاطع نزف الدم همه اعضا است شربا و ضمادا و حابس اسهال دموی و التیام دهنده زخمها و با سرکه شرابا جهت ورم قصبه
و التهاب آن و با شراب جهت تحلیل اورام بارده و محلول دو مثقال آن در آب برگ مورد تازه که روغن مورد دو سه مثقال داخل کرده بر مو بمالند جهت تقویت بیخ و منع سقوط
آن و با روغن مورد جهت منع ریختن موی مؤثر و بغایت مستود آنست و فرزجه آن با سرکه و حقنه آن بی سرکه جهت قطع خون حیض و تقویت رحم و رفع اسهال نافع و مداومت
خوردن آن مولد سودا و مصلح آن شکر مقدار شربت آن یکمثقال بدل آن دو وزن آن مورد است **ساذج** بفتح سین و الف و ذال معجمه و جیم هندی تیز و تیزپات نیز نامند
ماهیت آن برگ درخت هندیست باریک طولانی از برگ بید عرض صغیرتر و ضخیم تر و خوشبو و اندک تند طعم و زرد رنگ و اندک خشن و پنج خط طولانی از طول از بیخ برگ
آن رسته تا بسر برگ رسیده یکی از وسط و دو در کنار برگ و دو در ما بین کناره و وسط و خطوط باریک در عرض برگ چنانچه در برگهای دیگر اشجار می باشد و درخت آن بلند
و برگ و چوب آن نیز خوشبو و پوست آن شبیه بسلیخه میباشد و بجای سلیخه صرف میشود و منبت آن اکثر در کوهستانها است و در کوهستان سلهٹ که شمالی و شرقی بنگاله
واقعست و درخت آنرا از آنجا احیانا بمرشدآباد و غیر آن نیز می آورند و گویند در غیر بلاد هند نیز بهم میرسد و لیکن اصلی ندارد و قوت آن تا سی سال باقی میماند و بهترین
آن تازه تند بو طعم آنست که فاسد نشده و شوره مزه نباشد و بوی آن شبیه ببوی اسارون و وج و ایرسا بود **طبیعت** آن در سوم گرم و در دوم خشک **افعال**
و خواص آن حافظ ارواح و اخلاط و مفرح و مسمن و محلل ریاح امعا و مصلح حال معده و مقوی احشا و مدر بول و حیض و شیر و عرق و جهت وسواس و جنون و وحشت
و تقویت حواس و سیلان آب دهان و بدبوئی آن که از شرکت معده باشد و خفقان و وجع فواد و درد جگر و مزمن امعا و ریاح و استسقا و یرقان و سپرز و تفتیت حصیات
و عسر ولادت و اخراج مشیمه و دفع مره سودا و منع داحس و جمیع امراض مقعده و رحم و اکتحال آن بتنهائی و یا با ادویه مناسبه جهت بیاض و سلاق و ظلمت بصر و [illegible]
نافع و نگاه داشتن آن همیشه در زیر زبان جهت لکنت زبان و بدبوئی دهان که بمشارکت معده باشد مفید و ضماد کوبیده مطبوخ آن در شراب جهت تحلیل اورام حاره
و طلای آن با سرکه جهت رفع بدبوئی زیر بغل و کنج ران و بخور آن جهت رفع عسر ولادت و مشیمه و گذاشتن آن در میان جامه و امتعه جهت منع کرم زدن آن مؤثر و در
سائر قوی و افعال قریب بسنبل الطیب و از آن ضعیفتر مضر ریه مصلح آن مصطکی و مضر مثانه و مصلح آن شربت به مقدار شربت آن در مطبوخات تا یکمثقال
و در معاجین تا نیم مثقال بدل آن دو وزن آن سنبل هندی و گویند سلیخه و یا طالیسفر است **ساکوانه** بفتح سین مهمله و الف و ضم کاف عجمی و واو و فتح الف
و فتح نون و ها **ماهیت** آن دوائیست که در جزیره دهناسری و شهر نارو جنگ سیلان و سرکی و کده و ملاکا که از جزائر زیرباد اند پیدا میشود درخت آن مانند
سینهبل که درخت هندیست که ثمر آن نوع پنبه بهم میرسد و پوست آن بسیار ضخیم و استخوان آن نازک و خوردمان آنجا اولا پوست سخت بالای آنرا دور میکنند و اره
دندانه داری از چوب ترتیب داده بران درخت میکشند از ان و آنها مانند فتیله نیز خیری جدا میشود و آنها را خشک کرده و آنها را سفید میشوند و فتیله مانند را که [illegible]
بمصرف خود می آورند و بقول دیگر گردیست که در جوف درختی در ان امکنه میشود و بر می آید آنرا با آب خمیر کرده حبوب بسیار صغار مانند نقل خشخاش میسازند و سفید میشوند
طبیعت آن گرم در دوم و تر در اول **افعال و خواص آن** مقوی و باهی و منعظ و مسمن بدن و ملین طبع است و دستور آشامیدن آنست که قدری از آن
با شیر تازه دوشیده مانند شیر برنج طبخ نموده بقند یا نبات شیرین کرده می آشامند و کسی را که شیر موافقت نمی کند یا در بیماریها در آب پخته با نبات شیرین کرده می نوشند مقدار
شربت آن از ده مثقال تا بیست مثقال است **سالامندرا** بفتح سین و الف و لام و الف و فتح میم و سکون نون و فتح دال و را مهملتین و الف اسم یونانی نوعی از غظایه است
و بترکی بیلانه اغو دیرن نامند **ماهیت** آن حیوانیست شبیه بکاره دست و پا دارد و دستهای آن کوتاه تر از پاها و گردن آن باریک و دم آن کوتاه و بزرگتر و پهن تر از سام
ابرص و لون آن ابلق از زردی و سیاهی و بطی الحرکه و اکثر سر و دم آن سیاه میباشد و گویند آتش در ان تاثیر نمیکند و اگر در تنور اندازند آتش تنور افسرده گردد و این اصلی
ندارد و نیز گویند چون سنگ بروی زنند کارگر نشود **طبیعت** آن بغایت گرم و خشک **افعال و خواص آن** یکمثقال آن از سموم قتاله است مانند ذراریح
و مسخن و معفن و مقرح جلد و روغنی که در ان مهرا پخته باشند سترنده موی و مقرح عضو و چون دست و پای آنرا قطع کنند و احشای آنرا اخراج نمایند و در عسل چند روز
بخیسانند مالیدن آن عسل جهت درد مفاصل و اورام بارده نافع و علامات کسیکه آنرا خورده باشد کزاز و خدر و درد معده شدید و ورم شکم شبیه باستسقا و احتباس بول و ورم

ساذج

ساکوانه

سالامندرا

زبان و زوال عقل و تبدیل رنگ بدن بسیاهی و بنفشی مانند بادنجان و از گزیدن آن نیز همان اعراض طاری گردد و معالجه و تریاق آن علاج و تریاق ذراریح است و لعوق
راتینج و علک البطم با میعه و خطبیانا و عسل و آشامیدن طبیخ کمافیطوس و خوردن قرصی که دران کمافیطوس پخته باشند و خوردن برگ سوسن در روغن زیت پخته و مرق ضفادع
و مطبوخ با عسل و صعتر و تریاق آن تخم سلفاه بری یا بحری در آب شیرین پخته است **ساماں** بفتح سین و الف و فتح میم و الف و نون **ماهیت** آن نوعی از بردیست
که بفارسی پیزر نامند بسیار نرم و باریک و مائل بزردی و از آن حصیر ترتیب میدهند **طبیعت** آن سرد و خشک **افعال و خواص آن** جلوس آن باعث فرج و جهت
رفع بواسیر نافع و سوخته آن قاطع نزف الدم است **سام ابرص** بفتح سین و الف و میم و فتح الف و سکون باء موحده و راء و صاد مهملتین بشیرازی مارنک و باصفهانی
مالمالی و بهندی چهپکلی و در بنگاله تکتکی نامند **ماهیت** آن اسم وزغه است ولیکن مصطلح آنست که بری از سام ابرص و بلدی را وزغه مینامند که بفارسی چلپاسه و آن
کوچکتر از چلپاسه و شبیه بحردون با نقطها است و سمیت آن بحد سمیت چلپاسه نیست و بهترین آن آنست که در بستانها باشد **طبیعت** هر دو نوع آن در سوم گرم
و خشک **افعال و خواص آن** ضماد کوبیده آن بر اعضا جاذب پیکان و خار و رافع ثالیل و ثملیه و مساریه و گذاشتن جگر خشک آن بر دندان کرم خورده مسکن
درد آن و طلای خشک آن با روغن زیتون بر سر و غیر آن جهت رویانیدن مو و رفع اصناس بعل و چون شگافته بر موضع عقرب گزیده گذارند و جمع آنرا التسکین درد و قطور
زبل آن و خون و بول آن باندک مشک در احلیل جهت رفع فتق صبیان بسیار مؤثر و همچنین جلوس در طبیخ آن همین اثر دارد و خوردن آن مورث سل و امراض ردیه
مصلح آن شربت ریباس و امثال آنست **فصل السین المهملة مع الباء الموحدة** **سبج** بفتح سین و باء موحده و جیم در آخر معرب شبه فارسی است
و آنرا شبقوه شوق نیز نامند **ماهیت** آن سنگیست سیاه و براق نرم و شکن و سبک و از بلاد سودان و هند و جبال شام خیزد و بهترین آن بسیار سیاه و براق صافی خوب است
طبیعت آن در دوم سرد و در سوم خشک **افعال و خواص آن** خوردن آن جهت خفقان و کشودن سده و تقویت معده و تفتیت حصاة و یکدانگ آن
با شراب مقوی باصره و دل و اکتحال محرق مغسول آن با عسل جهت جلای بصر و رفع غشاوه رقیق و تقویت قوت باصره بغایت نافع و بدستور میل آنرا در چشم کشیدن
و پیوسته دران نگاه کردن مانع نزول آب و مقوی باصره مشایخ و نگاه داشتن آن با خود بطریق انگشتری و غیر آن جهت رفع چشم بد و تعلیق آن بر سر رافع درد
سر و نگاه داشتن قطعه آن که بقدر یکمثقال باشد جهت رفع فزع و وحشت آزموده است و گویند چون سوره لم یکن بر صفحه آن بقلم خفی و سطور دقیقه چند نویسند و صاحب
لقوه پیوسته در آن نگاه کند و در غیر آن نظر نکند در یکروز لقوه آن زائل گردد و از مجربات شمرده اند و ارسطو گوید کسانیکه مس باشند و در چشم ایشان ضعفی باشد و یا مانند
و یا مانند خیالی و یا حبابی و یا مگسی و یا ابری در پیش چشم ایشان آید آئینه از آن سازند و اکثر دران نظر کنند زائل گردد و طلای مسحوق آن با آب برنداکیر جهت ادرار بول مجرب
مضر سپرز مصلح آن آب انجیر و صاحب اختیارات بدیعی دو نوع نوشته که یکی را از دربند قپچاق می آورند و آن آنست که بمرور ایام منجمد میگردد و نوع دیگر را از جیلان
می آورند و این کانی بود و بهترین نوع اول آنست و نوشته که آورده اند که آن بآتش برافروخته میگردد مانند هیزم و بوی آن مانند بوی نفط است **سپستان**
بفتح سین و کسر باء و سکون سین مهمله و فتح تاء مثناة فوقانیه و الف و نون لغت فارسی است و بعربی دبق و بهندی لسوڑه نامند و معنی سپستان اطباء الکلیه است
بجهت شدت نفع آن از برای کلیه و آنرا مخالطه و مخاطیا نیز نامند **ماهیت** آن ثمر درختیست و دو نوع میباشد یکی بزرگ بقدر آلو و در اندرون متصل بتخم آن لعابی
و تخم آن از لحم آن جدا و دوم از آن کوچکتر و تخم آن چسپیده بلحم آن و لعاب این کمتر و شیرین تر از نوع بزرگ و هر دو نوع در خوشه میباشند و در نخستگی و رسیدگی زرد و بعد از
خشکی سیاه رنگ و بهترین آن بالیده رسیده تازه بحرینی آنست و درخت آن بزرگ تا بدو قامت و زیاده بران تا پنج شش قامت و رنگ ساق آن سفید و شاخهای
آن سبز و برگ آن مدور و بزرگ و اندک خشن و در بلدان حاره بسیار بهم میرسد و در اکثر بنادر فارس و نواح آن کثیر الوجود **طبیعت** آن در حرارت و برودت معتدل
و در اول تر **افعال و خواص آن** گذاشتن آن در دهان و فرو بردن آب آن و آشامیدن آب نقیع آن و یا مطبوخ آن جهت تلیین سینه و حلق و اورام
آن و خشونت صوت و سرفه حار یابس و گرفتگی آواز و تسکین حدت صفرا و عطش و حرقة البول حادث از حدت صفرا و اخراج کرم معده و اسهال محرور المزاج
و مواد سوداوی و بلغم شور و اصلاح ادویه مسهله و تنهای حاره صفراویه و دمویه و بلغم شور و سحج عارض از شرب شراب حاد و از ادویه حاده نافع و قلیل الغذا
و مولد رطوبات بلغمیه و مزلق انچه در امعا است خصوصاً محققین با آب مطبوخ آن و ضماد مطبوخ آن در دوشاب جهت کشودن دمل مجرب مقدار شربت آن از سی عدد
تا ده مثقال مضعف معده و گویند مضر جگر است مصلح آن در سرد دین برگ گل سرخ و در غیر آن عناب و آلو خطمی است و چون چهار پنج عدد برگ نورسته آنرا ریزه ریزه

کرده شب در آب بخیسانند و صبح مالیده صاف کرده بیاشامند جهت جریان منی و قرحهٔ احلیل و مثانه که بفارسی سوزنک و بهندی سوزاک نامند نافع و ذرور پوست سوخته خشک آن جهت تسکین وجع و زخم باتش سوخته مفید **سپیه** بفتح سین و کسر بای فارسی و سکون یا و ها بلغت فرنگی نام ماهی است **ماهیت** آن ماهیست که در دریا هم میرسد استخوان آن بسیار صلب و زرگران بران نقش حلی و زیور کنده وران نقره و طلا گداخته میریزند و اطفال بر لوح آن می نویسند و لحم و مغز آن سفید و نرم و پر سوراخ مانند اسفنج و در جوف آن بجای خون آب بسیار سیاهی میباشد و هر گاه ماهی دیگر یا شخصی و صیادی قصد آن میکند ازان آب سیاه قدری در آب میریزد و آب سیاه میگردد بحدیکه چیزی دران نمی نماید و آن ماهی خود میگریزد و چون سیاهی جوف آنرا در چراغ افروزند مانند روغن مشتعل گردد و اگر در آنخانه چراغی دیگر نباشد گویند آنخانه پر از گرد بنظر می آید و گویند بیضه آن جهت تفتیت سنگ مثانه و کلیه و ادرار بول نافع است

فصل السین مع الخاء المعجمه

سخار بفتح سین و خا و الف و راء مهمله **ماهیت** آن گیاهیست شبیه باذخر و پرشاخ و تلخ و بدبو **طبیعت** آن در سوم گرم و خشک **افعال و خواص آن** جهت صرع و سکته و فالج و تقطیع بلغم لزج و ریاح و تقویت معده و انهضام طعام و تفتیح سدهٔ جگر **مضر** محرورین **مصلح** آن رب توت **مقدار شربت** آن یکمثقال **بدل** آن یکوزن آن و نیم آن اذخر است **سحاله** آنچه از فلزات بسوهان جدا کنند که بفارسی براده نامند و آنچه در حین کوفتن از آن ریزد

فصل السین مع الدال المهمله

سداب بضم سین و فتح دال و الف و با موحده و بذال معجمه نیز آمده لغت عربی است و بیونانی فیجن و درشکابن و ویلم هیم و بهندی ساتون سالکری و بعضی زوجی و به بنگالی ستلی نامند **ماهیت** آن سه نوع بستانی و بری و جبلی درخت بستانی آن تا بقدر ذرعی و پرشاخ و برگ آن ریزه و بدبو و بسیار سبز گویا بران غباری نشسته و گل آن زرد و تخم آن در غلافی و سه عدد بهم پیوسته مثلث شکل و بهترین آن بستانی سبز تازه تندبو که قریب بدرخت انجیر روئیده باشد **طبیعت** آن در سوم گرم و خشک و تازهٔ آنرا گرمی و خشکی کمتر تا دوم **افعال و خواص آن** در کافی از حضرت ابوالحسن عم وارد شده که سداب زیاده میکرداند عقل را و ازان حضرت عم و حضرت ابی جعفر عم نیز وارد است که سداب زیاده میکرداند عقل را و توفیر میدهد قوت دماغی را ولیکن آب پشت را مستعفن میکرداند و نیز وارد است که جهت وجع گوش نافع است و اطبا گفته اند بر تریاقیت و مفتح سده و محلل ریاح و نفخ و مقوی معده و مشتهی طعام و مدر حیض و بول و مخرج فضول بسیار و مجفف منی و مسقط جنین و قاطع باه و عضاء الراس و الصدر و الغذا و النفس و غیرها جهت امراض دماغی و عصبانی مانند فالج و رعشه و تشنج استرخائی و اوجاع مفاصل و عرق النسا شربا و ضمادا و جهت سینه و یرقان و طحال و قولنج ریحی و تفتیت حصاة و بواسیر و امراض مقعده و رحم شربا و آشامیدن آب طبیخ برگ آن با عسل بقدر ده اوقیه تا سه اوقیه جهت فواق مجرب و با شبت خشک جهت تسکین درد پهلو و سینه و تنگی نفس و سرفهٔ مزمن و تسکین مغص و ورم حار ریه و وجع مفاصل و عرق النسا و لرزتبهای بارده و مطبوخ آن در زیت جهت اخراج کرم معده و مطبوخ آن در شراب که شراب بنصف رسیده باشد جهت دفع استسقای لحمی و بدستور ضماد آن با مطبوخ انجیر و بدستور با انجیر و نمک پروردهٔ آن و یا با نمک جهت حدت بصر و خائیدن برگ آن رافع بوی پیاز و سیر از دهان و قدر قلیلی آن مقوی هاضمه و مشهی و جشا آورنده و با انجیر و گردکان جهت سموم مشروبه و سموم هوام و مداومت آن هر روز بقدر یکدرم جهت ازالهٔ فالج و رعشه و تشنج مجرب و خوردن تخم آن و بدستور حمول آن بعد از جماع مانع آبستنی و مقاوم جمیع سموم و مداومت خوردن برگ و تخم آن باعث سقوط جنین و همچنین حمول و بخور آن و مداومت بوئیدن آن باعث ضعف بصر و حواس و تاریکی قلب و ضماد برگ آن جهت ازالهٔ درد گزیدن عقرب و رتیلا و سگ دیوانه مفید و مانع حل و قطور عصارهٔ آن در گوش جهت دوی و طنین و ثقل سامعه و قطور آب مطبوخ آن با سرکه در بینی اطفال جهت رفع ام الصبیان و قطع رعاف و بدستور نفوخ برگ خشک آن در بینی قطع رعاف نماید و ضماد آن با روغن گل و خل خمر جهت تسکین صداع و با ورق الغار جهت ورم انثیان و با موم و روغن مورد جهت بثور و با عسل جهت قوبا و نشستن عضو در آب آن و نطرون جهت دفع بهق سفید و اقسام ثالیل نافع و حقنهٔ آب مطبوخ آن جهت رفع قولنج و چون آنرا در روغن زیت طبخ دهند (?) و مثانه زنان تکمید کنند ادرار بول کند و با خود داشتن آن باعث گریختن حیوانات موذی صاحب سم است و عصارهٔ آن در سائر افعال مانند برگ آنست و قطور و اکتحال آن با آب رازیانه و عسل در چشم جهت رفع ضعف آن و باعث حدت نور باصره و چون آنرا در پوست انار گرم کنند و در گوش بچکانند جهت تسکین درد آن و طلای محلول آن در سرکه و سفیداب و روغن گل سرخ جهت حمره و نمله و قروح رطبهٔ سر و با عسل جهت درد مفاصل و با عسل سعوط آن جهت ام الصبیان اطفال و گویند خوردن آن جهت فالج و رعشه و تشنج نافع و هر روز یکدرم آن جهت فواق و آشامیدن و طلا نمودن آن جهت گزیدگی عقرب و مار و رتیلا و سگ دیوانه و رفع زهرها و منع آبستنی نافع و مداومت برگ آن مضعف باصره و مصدع و مورث شقیقه و محرق اخلاط و منی و مصلح آن سکنجبین و انیسون و مقدار شربت آن

لبیر السن است درم تا سه مثقال و صغیر را یک قیراط تا چهار قیراط بدل آن صعتر است و گویند نعناع و فودنج و گویند سیسنبر و تخم آن را چون بکوبند و یکدرم تا دو درم آنرا با عسل و سکنجبین بیاشامند صرع و کابوس و حدت بصر و فواق ریحی و سردی معده و قولنج ریحی و اکثر سموم را نافع و بدستور آشامیدن آب طبیخ آن و چون در زیت طبخ دهند و بمثانه رابدان تکمید نمایند ادرار بول کند و عسر البول را زائل سازد و چون تخم آنرا در خل بپزند با کنند باعث خوشبوئی و شدت اسکار و دفع ضرر آن میشود و برودی از بدن برمی آید ولیکن مورث رطوبت دماغ و صداع و درد سر و ثقل آن میگردد و صمغ بستانی و بری آن بغایت گرم و خشک و گرمی آن کمتر از خشکی آن و عیر تا قیسا است وجهت قرحه چشم و تحلیل خنازیر و اورام زیر بغل و کشن ران و برص و قرحه آن بقدر یکدانگ جهت اخراج جنین و مشیمه و ادرار حیض مجرب و روغن سداب که بجوشانند آنرا با چهار جزو آب و ده جزو روغن زیتون بجوشانند تا روغن بماند جهت استرخا و برودت گرده و مثانه و درد پهلو و کمر و رحم عارض از اختناق آن و تحلیل ریاح و لرزتنها و خوردن آن بقدر نصف اوقیه در حمام جهت رعشه و سعوط یکدانگ آن جهت رفع ثقل سامعه و حقنه آن جهت مغص و قولنج ریحی و خلطی و حمول آن جهت اخراج جنین و مشیمه و ادرار حیض نافع است **سداب بری** برگ آن باریکتر و کم شاخ تر و بدبوتر از بستانی است **طبیعت آن** در چهارم گرم و خشک و دوائیست بران الب **افعال و خواص آن** اقرب بسموم قتاله است چهار و نیم آن کشنده تر از دو قلی است بحرارت و سوزش اندرون و زنگ رو سرخ گردد و چشمها برآید و بول عاینکرد و مداومت این نیز مانند مداومت آنست و عصاره آن باعث رعاف قوی و قتال و چون آنرا بر آهن و آبگینه بمالند مانع زنگ گرفتن آن و چون در مکان گوسفندان و مرغان بریزند حیوانات موذی نزدیک آن موضع نروند و ضماد برگ آن موجب جذب مواد و احراق و موت عضو و ضماد پوست نبات آن با شراب جهت داء الثعلب نافع و اگر مزمن شده باشد با عصاره و اندک بیخ آن با بیه ممزوج نمایند و محرور المزاج را استعمال آن اصلا جائز نیست و مبرود المزاج چون خواهد استعمال نماید باید که بقدر ثلث مقدار بستانی اخذ نماید زیرا که عمل این اضعاف عمل آنست و گویند مباشر جمع طبخ آنرا تورم در دست و صورت بهم میرسد با خارش و لهذا مباشر آن اولا باید که اعضای خود را با دهان بارده تدهین نماید پس متوجه گردد **سدر** بکسر سین و سکون دال و راء مهملتین بفارسی کنار و بهندی بیر نامند و ثمر آن را بعربی نبق گویند **ماهیت** آن بری و بستانی میباشد بری آن پرخار و آنرا اصنال نامند و ثمر آن کوچکتر و خوشبو و چاشنی دار بشکل سنجد و بعد رسیدن سرخ و زرد رنگ میگردد و بستانی آن کم خار و ثمر آن بزرگتر و لذیذتر و خوشبوتر و شیرین و در شاهجهان آباد و اکبرآباد بسیار خوب و شاداب با شکال و انواع و بزرگ و بالیده تا بقدر آلوچه و زردآلو میشود و خوب بسیار دارد و ارزان است و در بلاد گرمسیر بهم میرسد و بهترین آن بزرگ پرگوشت رسیده شاداب زرد رنگ و یا سرخ رنگ آنست که دانه آن کوچک باشد و ارسد در او برگ سائیده آنست **طبیعت** ثمر آن در اول سرد و در دوم خشک و بستانی تازه آن سرد و تر و خشک آن سرد و خشک و سردی و تری ترش آن زیاده از شیرین و میخوش آن معتدل و بعضی شیرین آنرا در اول گرم دانسته اند **افعال و خواص آن** قابض و لزج و نفاخ و رسیده آن قلیل الغذا و دیر هضم و صالح الکیموس و مسهل بعصر و نیم طل آن مسهل صفرا از معده و امعاء و مطفی حرارت غریبه و خوردن ترش رسیده آن مانع صعود بخارات بدماغ و دافع صفرا و تشنگی و آب شیرین آن منفخ و کشنده کرم معده و امعاء مضر مبرودین مصلح آن سکنجبین و خشک آن قوی القبض و آرد آن که سویق النبق نامند که کنار رسیده را خشک نمایند و هسته آنرا برآورند و آس نمایند عند الحاجت بقدر مطلوب با آب ممزوج کرده اندکی شیرینی و یا با یکی از شربتهای مناسبه بیاشامند و بریان آن بسیار قابض جهت اسهال صفراوی و قرحه امعاء و حمیات حاد نافع مضر دماغ مصلح آن در محرور سکنجبین و در مبرود گلقند و مصطکی و آشامیدن شیره مغز دانه آن مطفی حرارت حمیات حاده و سوء و صفراویه و دقیقه و جدری و حصبه و مسکن عطش و مطبوخ دانه آن بغایت قابض و ضماد کوبیده آن جهت شکستگی اعضا و تقویت آنها مجرب و طلای مطبوخ آن تجدید غلیظ گردد جهت سستی اعضا و تقویت آنها و عضلات و سرعت حرکت اطفال موثر و ضماد شکوفه آن در حمام جهت رفع شری مجرب و گفته اند که چون دانه نبق را در گلاب بخیسانند و بگذارند از برگ و ثمر آن بوی گلاب آید و اگر بعسل آلوده بکارند ثمر آن شیرین شود و اصلی ندارد و برگ آن که سدر باشد ضماد آن و شستن بدن در حمام بدان جهت زخمها و تنقیه چرک بدن و تقویت موی و منع سقوط آن و تقویت اعصاب و طرد هوام و ضماد آن با شراب جهت نضج ورمهای حاره و تحلیل آنها و بتنهائی نیز جهت تحلیل اورام حاره و نضج آنها و بدستور طبیخ تازه و یا خشک آن همین اثر دارد و بتنهائی نیز جهت تحلیل اورام حاره و نضج آنها و نشاره چوب آن در آخر اول سرد و در آخر دوم خشک قاطع ترف الدم و رافع قرحه امعاء و اسهال که از ضعف معده بهم رسیده باشد و دافع استسقا و سبز و بدستور حقنه آن جهت جراحات امعاء و ذرور آن جهت زخمهای حاره و مانند جدری و غیره نافع و مقدار شربت آن تا هفت درم و آشامیدن آب مطبوخ ریشه و بیخ آن که از زمین برآورده اندک پوست آنرا خراشیده پاک شسته

سداب بری

بیر

ریزه ریزه کرده مقدار نیم رطل آنرا در آب بسیار جوش دهند تا قوت آن بر آید و غلیظ سرخ رنگ گردد پس صاف نموده بنوشند جهت تقویت و فربهی بدن و نیکوئی رنگ رخسار نافع و غذا
بسیار دارد و اکثر فقرا و جوکیان هند این را مستعمل دارند و صمغ آن طلاء جهت جرب نافع است **فصل السین مع الراء المهملة** **سراج القطرب** بکسر سین و فتح را و الف
و جیم و الف و لام و ضم قاف و سکون طا و ضم را مهمله و با موحده و قطربل نیز نامند **ماهیت** آن گیاهیست که تر و تازه آن در شب مانند چراغ رخشد و این اسم
مشتق از دو معنی است یکی از معنی سراج که بفارسی چراغ نامند و دوم از قطرب که کرم کوچکیست بعضی پرنده و بعضی غیر پرنده که در شب میدرخشند بفارسی کرم شبتاب
و بهندی جهکه جوگنی نامند و نیز قطرب اسم حیوانیست کوچک بقدر مگس که برروی آب همیشه حرکت میکند بدون قصد بجائی و در شب تاریک بالجمله میدرخشد و آن اسم
دو اییست که بیونانی افیقوس(?) نامند بمعنی حدق و نیز بنباتی دیگر که آنرا بیونانی خس نامند و بعضی بر خیری جبلی که گل آن آسمان جونی است و بر گیاه دیگر که آنرا بیونانی
اوسیاخیوس(?) نامند و بر گیاهی نیز که آنرا بلغت مغربی بجیلة نامند و در میان گیاه کتان بسیار بهم میرسد و گل آن سرخ مانند ورد احمر و بیخ آن بقدر گردکان و حقاران
و فلاحان آنرا یافته میخورند و بر بیروح نیز اطلاق مینمایند جهت آنکه در شب بیخ آن نورانی و روشن می باشد مادام که تر و تازه است و لهذا آنرا در پارچه تر کرده
میدارند و نیز بر بیروح الوقار اطلاق مینمایند و یوسف بغدادی آنرا بیروح الصنم دانسته و گفته آنرا شجر سلیمان بن داود علیهما السلام مینامند جهت آنکه حضرت
سلیمان علیه(?) بآن استعانت می جسته بر همه اعمال خود و همچنین اسکندر رومی و آن درختی شریف بزرگ قدر است از قدیم الایام و بیخ آن بیروح الصنم است
که پادشاهان تعظیم آن میکنند و در خزاین خود نگاه میدارند و درخت آن شبیه بعلیق است و تفصیل در ما الایسع مذکور است و صاحب تحفه حکیم میر محمد مومن گفته اقلیموس(?)
است و در حرف الالف مع الفاء مذکور شد **افعال و خواص آن** جهت دفع سموم و گزیدن رتیلا نافع است **سرخس** بفتح سین و را و سکون خا و سین مهمله اسم
فارسی است و بیونانی بقارس(?) و در تنکابن و دیلم جمار(?) و بهندی کیل دارو و لبوره(?) نیز و در بنگاله پنکهراج نامند **ماهیت** آن بیخیست سیاه رنگ مایل بسرخی و برگ
و برازرشتهای باریک و نر و ماده می باشد نر آن بی ساق و بی ثمر و بی گل بلکه شاخی از بیخ آن میروید بقدر زرعی و کمتر از آن و بر اطراف آن برگهای مشرف نزدیک
بهم شبیه به پرهای بال مرغان و ماده آن بی شاخ و منحصر بر یک برگ مرتفع و تا چهار سال قوت آن باقی میماند و بهترین آن بزرگ سنگین مایل بسیاهی است و مکسور آن
فستقی رنگ باشد **طبیعت** آن در دوم گرم و در اول خشک **افعال و خواص آن** جالی و مفتح و محلل نفخ و مجفف بلیغ و مفرح و دافع حمل و بخار سوداوی
و مسهل اقسام کرم شکم و امعا خصوصاً با خربق سفید یا سیاه و یا سقمونیا و عسل و بدستور لعوق آن با عسل مخرج مای صفر و مانع حمل و مسقط جنین و حب القرع
است و جهت خفقان عسر العلاج و جراحت گرده و مثانه و عرق النسا و نقرس و درد مفاصل نافع و آشامیدن یک مثقال آن با سه عدد زرده تخم مرغ نیم برشت سه
روز متوالی جهت رفع گرفتگی اعضا و سقطه و ضربه بغایت مفید و چون از نوع نر آن شش رطل تازه تازک(?) را بقدر باقلی ریزه کرده و در دوازده رطل عسل بجوشانند
تا مهرا شود و با عسل یکسان گردد و دو صد مثقال بمانند و هر روز چهار دو مثقال آنرا بنوشند جهت دفع درد و رگین(?) مزمن مجرب و ذرور خشک آن جهت جراحت خبیثه
عسرة العلاج بغایت آزموده و چهار درم آن با شراب جهت اخراج حب القرع و جنین و سه درم آن جهت اخراج حیات که کرم دراز معده است و شرط استعمال آن
آنست که قبل از آن سیر خشک بخورند و برگ تازه نورسته آن ملین طبع و چون چند روز متوالی بیاشامند مواد منتن جشم(?) را بپالاید و دفع کند و ضماد آن بر هر عضو جهت
اخراج فضول و چون با حنا بر سر طلا نمایند جهت منع نزول آب در چشم تر و ابتدای علامات آن مفید و فرش نمودن برگ آن در خانه مانع کیک مضر ریه مصلح
آن شیح ارمنی مقدار شربت آن تا ده مثقال بدل آن قنبیل است **سرس** بکسر سین و را و سین مهمله در آخر اسم درخت هندیست و گویند که آنرا سلطان
الاشجار و بفارسی درخت ذکریا نامند **ماهیت** آن درخت هندیست موزون و برگ آن بادامی شکل و بی تشریف(?) بعرض انگشت کوچکی و بطول یک و نیم بند
انگشت و از برگ تمر هندی اندک بزرگتر و بشکل آن و در شاخهای باریک محاذی یکدیگر و متراکم و گل آن شبیه بگل گلاب جامون و خوشبو و رنگ آن
زرد و بعضی سفید نیز نادراً و تخم آن بقدر تخم خیار شنبر و از آن کوچکتر و نازک و در غلافی مانند تخم قرطم اما از غلاف آن بزرگتر و بسیار پهن تر و تازه آن نرم و خشک
آن بسیار صلب و دیر کوبیده میگردد و طعم مغز خام آن شبیه بطعم نخود خام اما با اندک عفوصت و حدت کمی و پوست درخت ضخیم و خشن **طبیعت** آن سرد و خشک
و شاید گرم باشد **افعال و خواص آن** خوردن برگ پخته آن جهت رفع شبکوری که آنرا بخورند و عصاره برگ آنرا در چشم بچکانند و نیز بخورند و مضمضه
بآب مطبوخ پوست درخت آن جهت تقویت لثه و دندان مجرب و چون پوست درخت آنرا مقدار یک ماشه نرم کوفته بیخته و روغن گاو تازه مقدار سه چهار توله تا پنج توله

را داغ کرده از آتش برگرفته با آن ممزوج کرده بخورند و همچنین تا پنج روز یا ده روز و در بین و بعد از آن از نمک و ترشی و بادی و لبقول و پیاز و سیر و پنیر و لبنیات آب سرد و جماع
و اعراض نفسانیه و بدنیه پرهیز نمایند جذام و خدر و قروح خبیثه و ساعیه و جرب متقرح و فالج و لقوه و استرخا و اوجاع مفاصل و وبا و امثال آنها را از امراض دماغیه
و عصبانیه نافع و عرق آن که یکوزن آنرا نیم کوفته اما پوست نازک اندرون آنرا دور کنند و با چهار و پنج وزن آن آب خالص سه چهار شبانه روز بگذارند پس بدستور مقرر
عرق کشند و تا بیست و یک روز یا زیاده بحسب حاجت و قدر مرض بنوشند جهت امراض مذکوره نافع و اگر با آن نیم وزن تا یکوزن پوست درخت نیم بسیار کهنه نیز ضم
نمایند بهتر و اقوی است و باید که غذا منحصر بر گوشت طیور لطیفه خفیفه مانند دراج و طیهوج و کبک و کنجشک و امثال اینها و از حبوب برنج و گندم و اهر که تور نیز نامند و روغن گاو و
تازه بسیار باشد و اگر مدت پنج یوم روغن آنرا بخورند پرهیز را بعد از آن تا بیست و پنج یوم مرعی دارند و اگر ده روز تا پنجاه یوم و در عرق دو چندان ایام شرب آن کافی است
و باید که عرق آنرا در ظرف روئین نگاه دارند زیرا که ظرف آبگینه را می شکند و ضماد آن جهت یرقان و داحس و بثور و اورام و حکه و جرب و رفع زهر جانوران سمی
و فساد خون و در ور پوست درخت خشک کرده آن جهت التیام زخمها و خشک نمودن آنها هر چند کهنه شده باشد و استشمام گل آن جهت رفع صداع و شقیقه و چون
پنج نوع سفید گل آنرا در دهن گیرند امساک منی آورد و تخم آنرا چون مقدار یکدرم کوفته بیخته با نبات دو درم مخلوط نموده با شیر تازه دوشیده چهل درم بنوشند
چند روز متوالی و ترشی نخورند جهت غلیظ نمودن منی رقیق شده و رفع سرعت انزال نافع و تنها جهت خنازیر و چون با نمک طرزد با آب بسایند و در چشم
صاحب بیاض کشند مؤثر است **سرطان نهری** بفتح سین و را و طاء مهمله و الف و نون و فتح نون و سکون ها و کسر را و یاء آخر حروف بفارسی خرچنگ
و بهندی کینکرا نامند **ماهیت** آن حیوانیست آبی معروف بهترین آن ماده آنست و علامت آن آنست که چون سر سوزنی بر پشت آن فرو برند آبی سفید
ظاهر گردد بخلاف نر آن و بهترین آن بزرگ نهری آنست که در آبهای شیرین باشد **طبیعت** آن در دوم سرد و تر **افعال و خواص** آن کثیر الغذا و بطیء الهضم
و مبهی و باقوت جاذبه و محلله و چون دو سه عدد آنرا اطراف قطع نموده و جوف آنرا با آب تطهیر داده با جو مقشر طبخ دهند و صاف نموده بنوشند جهت سل و دق و سرفه
حار یابس و یبوست اعضا و هزال مفرط حار و محرور المزاجان مجرب و بدستور محرق آن با صمغ عربی و ادویه مناسبه همین اثر دارد و جهت بواسیر بغایت نافع
و سه اوقیه از آب طبیخ آن با کرفس و رازیانه جهت تفتیت حصاة و ادرار بول و حیض و فضلات و مسحوق آن با بادروج جهت سم عقرب و گویند چون این را با بادروج
نزد عقرب برند بمیرد و با شراب سفید جهت عسر البول و اخراج حصاة و با شیر الاغ جهت گزیدن رتیلا و عقرب و جانوران سمی دیگر و با عسل جهت عض کلب و غرغره
کوبیده آن بقدر یک سکرجه جهت خناق و ورم لوزتین سریع الاثر و ضماد تازه کوبیده آن جهت جذب سموم و تسکین الم گزیدن عقرب و اخراج پیکان
و خار از اعضا و تحلیل اورام حاره نافع و غرغره با آب مطبوخ آن با شبت جهت ملسوع و ضماد محرق آن جهت سرطان پستان آزموده و با عسل جهت بهق و اورام
جاسیه و تجفیف قروح نافع و چون چند عدد آنرا زنده در دیگ مس بی قلعی بسوزانند تا خاکستر شود و هر روز یک ملعقه آنرا با نانخواه و اوقیه آب بنوشند جهت دفع سم سگ
دیوانه گزیده مجرب اما باید که بر موضع زخم گزیده سگ مرهمی از روغن زیتون و سرکه و جاوشیر گذارند و اگر مدتی از گزیدن سگ دیوانه گذشته باشد بقدر دو ملعقه
هر روز بدهند و گویند شرط احراق آن بجهت این امر وقتی است که آفتاب و [illegible] باشد و یا مقابله قمر باشد و شعرای یمانی طلوع نموده باشد و بدستور هرگاه
با یک جزو محرق مذکور و نیم جزو خطمیا نا و عشر جزو کندر اضافه نموده سه روز یا زیاده بران هر روز سه مثقال با آب سرد بنوشند جهت دفع اذیت سگ دیوانه
مؤثر و همچنین چون سه مثقال خاکستر مذکور را با یک مثقال و نیم خطمیا نا با شراب بنوشند و همچنین با عسل و ضماد خاکستر آن با عسل که با هم طبخ نموده باشند جهت
شقاق پا و مقعده و شقاقی که از سرما بهم رسیده باشد و شقاق ماده سرطانی نافع و تعلیق چشم آن بر صاحب تب غب نافع و گویند مضر مثانه و مصلح آن کثیرا
و گل مختوم است مقدار شربت خام آن پنج مثقال و از سوخته آن سه مثقال و دستور احراق آن در دستور احراقات مقدمه و سفوفات و اقراص آن در قرابادین
مذکور شد **سرطان بحری** بفارسی خرچنگ دریایی نامند **ماهیت** آن دو نوع است یکی آنکه مادام که در دریاست نرم بود و چون از دریا برآورند و هوا بدان
رسد متحجر گردد و سوخته آن بقدر سرطان نهری و از آن کوچکتر و صدفی و نرم بود و از سواحل دریای هند و یمن خیزد و دوم شبیه بسرطان نهری بینه و لیکن بسیار سفید
و شبیه بخلا است و صیادان ماهی در بلاد دیلم و تنکابن آنرا بقلاب نصب نموده با آن صید ماهی می کنند **طبیعت** آن سرد و خشک **افعال و خواص** آن سوخته
آنرا با جلا و تلطیف زیاده و اکتحال آن جهت قمع رطوبتی که از طبقات چشم ریزد و بجهت تقویت عضلات چشم و روشنائی آن و جرب و ظفره و سلاق و دمعه و دور

سرطان نهری

سرطان بحری

آن

آن جهت قطع نزف الدم جراحت و سنون آن جهت جلای دندان و طلای آن جهت کلف و نمش مفید **طبیعت** در دوم سرد و تر از اول و محرق آن در خواص ضعیف‌تر از اول و
خوردن آن کشنده است **سرپچی** بفتح سین و ضم را و سکون نون و کسر جیم فارسی و یا لغت هندیست **ماهیت** آن نباتیست هندی تا بیک ذرع و نیم و ساق
آن گره دار و بر سر گرههای آن شاخها و برگهای سفید و گل ریزه و در بین برگها تخمهای ریزه و سفید اندک پهن و برگ نبات آن شبیه ببرگ خرفه بزرگ و از آن نازکتر و لی صمغی‌تر
طبیعت آن مائل بحرارت و رطوبت **افعال و خواص آن** خوردن برگ مطبوخ آن جهت وجع ظهر و مفاصل و سائر اعضا و بیخ آن با دار فلفل سوده جهت حمیات
مرکبه نافع و ضماد برگ و نبات آن با کات هندی و اندکی زنجبیل تر جهت التیام زخمهای عسرة الاندمال نافع و داحس را نیز مفید **سرو** بفتح سین و سکون را و واو اسم فارسی
است و بهندی نیز همین و نمال نامند **ماهیت** آن دو نوع است بری و بستانی بری آن که جبلی نیز نامند درخت عرعر است و در حرف العین انشاء الله تعالی خواهد
و بستانی آن درختیست بسیار بلند و عظیم و موزون و برگهای آن بسیار ریزه و خزان نمیکند و ثمر آن کوچک صنوبری شکل شبیه بجوز رومی و آنرا جوز السرو نامند و خرمی در
و در خامی سبز و نملس و بعد رسیدن اندک زرد رنگ و خشنی در جمیع اجزای آن اندک حدت و حراقت و مرارت و عفوصت بسیار و تخم آن سفید زرد رنگ شبیه بدانه
عدس و از آن نازکتر **طبیعت** آن در اول گرم و گویند در حرارت معتدل و در سوم خشک و ثمر آن از سائر اجزا گرم‌تر و صمغ آن گرم حاد حریف و قریب بصمغ صنوبر
و صمغ از آن رطوبت سائله از آن ضعیف‌تر از قطران درخت شربین **افعال و خواص آن** برگ آن قابض و محلل و قاطع نزف الدم و زائل کننده عفونات و بهق
و آشامیدن طبیخ آن جهت عسر البول و قروح امعا و سیلان فضول از مثانه و بدستور آشامیدن دو مثقال از برگ سائیده آن با نیم مثقال مرکی جهت تقویت مثانه
و رفع بول در فراش و عسر البول مفید و غرغره طبیخ آن جهت درد دندان و قروح لثه و استرخای آن و لعوق آن با عسل جهت سرفه کهنه مجرب و مقوی معده و گویند
که برگ آن مجذر است و آشامیدن ثمر آن با شراب طیب جهت قطع نزف الدم و رفع نفس الانتصاب و منع انصباب فضلات بمعده و قرحه امعا نافع و چون
ثمر آنرا بسایند و برفتق ضماد کنند جهت منع زیادتی و تحلیل آن نافع و مضر به مصلح آن کتیرا و نشاره چوب آن جهت منع سیلان فضول و باسور صاف جهت تقویت
مثانه و رفع بول در فراش نافع و محرک مغشول برگ آن جهت سوختگی آتش و غیر مغسول آن جهت قروح و جروح رطبه ضماد او در ورا نافع و ضماد برگ پخته آن در سرکه با
ترمس مخلوط میکنند جهت قلع آثار بهق و سفیدی ناخن و با اوویه مناسبه و تنها جهت شق و التیام جراحت و تقویت اعضای مسترخیه سست شده و قطع نزف الدم
و تخفیف زخمها و تحلیل اورام و رفع اعیا و با آرد جو و آب جهت اورام حاره چشم و حمره و نمله و سوختگی آتش و سعوط صمغ آن جهت تنقیه رطوبات دماغی و در دندان
جهت بواسیر الانف و عصاره ثمر تازه آن نیز جهت بواسیر الانف و بواسیر مقعده و با کتیرا جهت قروح رطبه سر و سائر قروح بدن و تنقیه قروح و سحج و خاسیدن آن
جهت رفع سیلان آب دهان نافع و چون ثمر و برگ آنرا با آمله در آب و سرکه طبخ نمایند تا مهرا شود و پس با روغن کنجد بجوشانند و ثقل آنرا بر موی ضماد نمایند و روغن اطلا
جهت سیاه و دراز کردن موی و حفظ سقوط آن مجرب و بدستور چون بکوبند و با سرکه و حنا کوبیده بسرشند و بر مو ضماد نمایند سیاه و قوی گرداند و ضماد آن با موم و روغن
زیتون و عدس جهت تقویت معده نافع و بدل آن بوزن آن انزروت سرخ و نصف آن پوست انار و از خواص آنست که چون ثمره و برگ و شاخ آنرا در خانه نگاه دارند پشه داخل
نشود و اگر باشد و آنرا بکشند و بدستور دود نمودن آن همین اثر دارد **سرهچی** بفتح سین و ضم را و مهملتین و خفای ها و سکون نون و کسر جیم فارسی و یا لغت هندیست
ماهیت آن نباتیست هندی برگ آن شبیه ببرگ رطبه و گل آن ریزه و سفید و از آن خرد و تر و از زمین بسیار بلند نمیشود **طبیعت** آن معتدل در حرارت و در
اول خشک **افعال و خواص آن** سعوط بعد دلک آن با دو عدد فلفل جهت تفتیح سده خیشوم و رفع فضول دماغی و رفع ثقل سر و صداع و رفع جذام تجربه
کرده اند و خوردن نبات آن بطریق بورانی تریتی جهت جبر کسر تا چهار روز بخورند و برگ پخته آن را بر موضع مکسور ببندند قایم مقام مومیائی گفته اند
سرهونکه بفتح سین و سکون را و ضم ها عجمی و خفاء ها و سکون واو و نون و فتح کاف و ها لغت هندیست **ماهیت** آن نباتیست شاخهای آن باریک و بلند بقدر سه
ذرع و برگهای آن باریک و بلند و فی الجمله صنوبری الشکل مزدوج در دو صف محاذی یکدیگر بر شاخهای باریک و بر هر شاخی پنج شش تا هفت زوج و یک فرد و ته این
برگها از بالای آنها باریک‌تر و پشت برگها اندک خشن و رگهای آن اندک نمایان و اندک صلب در وقت انفصال از وسط رگها گسیخته نمیشود و طعم آن اندک تلخ
و گل بعضی سرخ و بعضی سفید و سفید آن کمیاب و تخم آن در غلافی شبیه بغلاف باقلا الا آنکه از آن بسیار باریکتر و کوچکتر و در هر غلافی چهار پنج تا شش تخمهای آن ریزه شبیه
بگرده و بوستان آن خالدار و مغز آن زرد و تلخ **طبیعت** آن گرم و تر و بعضی سرد دانسته **افعال و خواص آن** مفتح سده و آشامیدن آن جهت سرفه و تنگی نفس

وحميات سوداويه و امراض جگر و سپرز و گرده و مثانه و دماميل و بثور و اورام و مسكن عطش و مانع فساد خون و سموم و چون مقدار دو آثار از برگ آن و يك آثار از برگ تنباكو
خشك نموده بسايند و چهل روز هر روز يك كف آنرا بخورند بواسير خوني را بسيار مفيد و چون نه ماشه آنرا با يك ماشه فلفل سياه با آب سائيده صاف نموده بنوشند جهت
سرطانات نافع و چون چهار ماشه تا نه ماشه آب برگ آنرا با فلفل سياه سائيده حب بندند و تا چهار روز هر روز بخورند جهت آتشك كه باد فرنگ نامند مجرب و چون برگ و ساق
و بيخ آنرا خشك نموده با يك ماشه فلفل سياه بسايند و روزي مقدار سه مثقال آنرا بياشامند ادرار بول نمايد و انهضام طعام كند و تفريح نفس آورد و اكثر امراض سوداوي
را نافع است سراج القطرب صاحب سراج القطرب نباتيست كه تا خشك نشده است در شب ميدرخشد و گويند بيروح الصنم است و گويند اسمي مشترك
است مثل سراج القطرب فصل السين مع الطاء المهملة سطاخيس بفتح سين و طاء و الف و كسر خاء و سكون ياء مثناة تحتانيه و ضم نون و سين مهمله در آخر
لغت يونانيست ماهيت آن نباتيست مابين گياه و شجر و شبيه بفراسيون و پر برگ و برگ آن ريزه و سفيد و اندك مزغب و خوشبوي مائل بكرفسي است شاخهاي بسيار باريك
زنگ از يك بيخ رسته و اما نبات آن از نبات فراسيون بلندتر و برگ آن ريزه تر و سفيد و شاخهاي آن نيز سفيد بخلاف فراسيون كه زرد رنگ است و گل آن ريزه مائل بزردي و انبوه
طعم آن تند و تلخ و تيز و منبت آن كوهستان و زمينهاي صلب خشك طبيعت آن در سوم گرم و در آخر اول خشك افعال و خواص آن جهت ازاله توحش و خوف و وسواس
و ماليخوليا و خفقان بارد و بيخوابي و اوجاع اندروني حادث از رياح غليظه بارده و تقويت قلب و نفس و تنقيه مره صفراء و ادرار بول و حيض و اخراج مشيمه جهت آنكه مفتح است و محلل
و جهت گزيدن سگ ديوانه پيش از آنكه از آب بترسد قبل شدن با آب مطبوخ آن چون در روغن زيت جوش دهند و در گوش بچكانند جهت تسكين درد دندان و بدستور چون بدان مالند و بر او
بخابند نافع مقدار شربت آن تا يكدرم است سطاريون بفتح سين و طاء و الف و كسر راء مهمله و ضم ياء مثناة تحتانيه و سكون واو و نون لغت يونانيست ماهيت آن
نباتيست مابين شجر و گياه شبيه بعشقه و بر اشجار مجاور خود مي پيچد و تنهائي هم بدان نيز ميرويد گل آن شبيه به بنفشه و چند عدد متصل بهم مانند خوشه و اندرون گلها زرد و ساق آن سبز
مائل بسياهي و برگ آن مانند برگ بنفشه و ضخيم و در صفهان گل عقرب و بفارسي برابران نامند و در باغها بسيار است و آن غير خاشر ستين است طبيعت آن مركب القوي افعال
و خواص آن رادع اورام حاره و بارده و گل و برگ آنرا چون بكوبند و بر گزيدگي عقرب و زنبور و رتيلاء و سائر هوام ضماد نمايند مجربست و بدستور آشاميدن آن سطراطيوطس
بفتح سين و سكون طاء و فتح راء مهمله و الف و كسر طاء و ضم ياء مثناة تحتانيه و سكون واو و ضم طاء و سين مهملتين لغت يونانيست بهندي جل كنبهي نامند ماهيت آن نباتيست
كه بر روي آب بهم ميرسد برگ آن شبيه به باد رنجبويه و از آن كوچكتر و از لغناع بزرگتر طبيعت آن سرد و تر افعال و خواص آن ضماد آن با سركه جهت منع جراحات و ردع
اورام حاره و حمره و جهت حرقة البول و ادرار و حبس خون كرده و التهاب اعضا نافع و در جميع افعال قريب بطحلب است و در كتب معتبره اطباي فرنگ دو نوع نوشته اند يكي برگ
آنرا شبيه ببرگ حي العالم و از آن بزرگتر و آشاميدن آن جهت نزف الدم كليه و مثانه و طلاي آن با سركه مانع جراحات و جهت حمره بجا و حمله و اورام فلغمونيه و نوع دوم را
ذو الالف و رو گويند و آن خرنيل است و آنرا ذو الالف و رقه نيز نامند و بلاطيني اسطرطس ميل فولي يعني هزار برگي نامند و آن نباتيست بلند بقدر شبر و زياده برآن برگ
آن شبيه ببرگ كمون بري و لغزان كوتاه تر و از ساق آن شاخهاي خرد رسته و بر سر هر يك آنها اكليلي شبيه باكليل شبت و با خشونت و گل آن سفيد و ريزه و منبت آن مرغزارهاي
غير مزروع معطل طبيعت آن سرد و خشك افعال و خواص آن جهت حبس الدم بواسير و نزف الدم جراحات تازه و كهنه و التيام و سنده آهنا و نواصير و بدستور
و در و آن مفيد است و اهل هند ميگويند كه چون آنرا بسوزانند و نمك آنرا بگيرند بدين نحو كه آنرا بسوزانند تا خاكستر شود و خاكستر آنرا در آب حل كنند و آب آنرا بجز علقه بگيرند و طبخ نمايند تا
آب بسوزد و نمك بماند و اندكي از آنرا بخورند بجهت سعفه يعني كچلي و جميع اورام مائي و قيلة الماء نافع و مجرب است سطرونيون بفتح سين و سكون طاء و ضم راء و سكون واو
و كسر نون و ضم ياء مثناة تحتانيه و سكون واو و نون لغت يونانيست ماهيت آن نباتيست مابين گياه و شجر كه اكثر در گندم زارها ميرويد و با گندم بهم ميرسد و ساق آن باريك
و پر گره و بي شاخ و برگ آن بقدر انگشت ابهام مابين استداره و طول سر برگهاي آن باريك و از يكديگر متباعد و در رنگ شبيه ببرگ كلم و در آخر ساق آن شعبهاي ريزه
و بجاي ثمر فقها بران شعب رسته و سفيد صنوبري شكل و گل آن سفيد و زرد مانند گل ياسمين و تخم آن مانند زيره و بيخ آن دراز و سفيد و با اندك تلخي و تندي و نه خوشبوئي فوق
از ساير اجزاي آن مستعمل و معطر و لهذا آنرا بجاي كندش استعمال مي نمايند و غلط كرده كسيكه آنرا كندش و اشنه شنبه استعمال اين بجاي آن و فعل ان مانند فعل آن و صاحب
اختيارات بديعي بيخ عرطنيثا و اشنه و فليت جنين و نيز غير او بواسير را كه آنها همه با سميت اند بخلاف سطرونيون طبيعت آن در آخر سوم گرم و خشك افعال و خواص آن
بغايت جالي و تند محلل قوي و آشاميدن آن با عسل مسهل رطوبات بارده و جهت عسر نفس و امراض جگر و يرقان سدي و ادرار حيض و باه و شير و بيخ كبر جهت ورم طحال و ادرار بول

سراج القطرب

سطاخيس

سطاريون

سطراطيوطس

سطرونيون

و تقطير

وتفتیت حصاة وسعوط آن جهت تنقیهٔ دماغ از فضلات وقطور آن در بینی جهت درد دندان ودر ادویهٔ چشم جهت جلای بصر وتقویت آن وسعوط ربع درهم آن با بیست عدد زیرهٔ کرمانی
وزیت الانفاق جهت لقوه مجرب دانسته اند وضماد آن با آرد جو وسرکه جهت جرب متقرح ومطبوخ آن با شراب وآرد جو وجهت تحلیل اورام حاره وطلای آن جهت رفع بهق جمیع
آثار جلد وباگل ارمنی جهت رفع درد دندان ودر فرزجات جهت تنقیه رحم مقدار شربت آن تا نیم درم مضر سینه ومحرق اخلاط مصلح آن کثیرا است **فصل السین مع
العین المهملة** **سعد** بضم سین وسکون عین ودال مهمله بفارسی مشک زمین ودر تنکابن استکو وبترکی تپلاق وقرقرون وتوبالاغ نیز وبهندی موتهه بضم میم وسکون واو
وفتح تاء مثناة فوقانیه وخفای ها ومشک نیز نامند **ماهیت** آن نخست بعضی مدور طولانی وبعضی طولانی وبعضی مفرطح وانواع میباشد یکی بقدر زیتون ونیز کمتر از آن وسیاه
واندرون آن سفید وخوشبو وبهترین آن بزرگ بالیده باوصاف مذکوره کوفی بستانی آنست وانچه درکنار آبها روییده ودر آبها ضعیف ودوم هندیست که اندرون آن
سفید نیست وکوچکتر است از کوفی ویک نوع دیگر هندی شبیه بزنجبیل است وچون آنرا بخایند زعفرانی رنگ بود وچون آنرا بر جلد بمالند در ساعت موی آنرا بسترد واین نوع
باسمیت بود ونوع دیگر آنست که در شیراز درمیان ریگ گل زرد میروید ودر کنار رودخانها نیز واین اگرچه کوچک است اما بهتر از هندیست زیرا که اندرون آن بسیار سفید است
وخوشبو وبرگ آن شبیه ببرگ گندنا واز آن بلند تر وباریکتر وباصلابت واندک خشونت **طبیعت** آن در جسته دوم گرم وخشک وبعضی در اول گرم ودر دوم خشک دانسته اند
افعال وخواص آن مجفف بلیغ ومدر بول وحیض ومفتت حصاة ومفتح افواه عروق ومخرج عفونات وجهت زیادتی فهم وعقل وصداع بارد وبدبوی بینی و
الانف ومقعده ونیکوئی رنگ رخسار وخفقان ویرقان وتقویت معده وهاضمه واعصاب وتحریک باه واشتهای طعام وقروح معده وطرد ریاح وسم عقرب گزیده
شرباً وضماداً موثر وچون با آب ساییده در ظرف سفالی کرده بر روی آتش گذارند تا رطوبت آن منجذب شود پس برداشته هر روز ناشتا قدری از آن را بخورند جهت تقویت معده
ورفع سوء هضم معده بسبب بدهضمی وبدبوئی دهان بمشارکت معده نافع وبا دهن حبة الخضراء جهت درد کمر وسردی گرده ومثانه وتقطیر البول وتبهای کهنه وقطع قی
وبرودت رحم وبهم آوردن فم آن شرباً وحمولاً وقطور آن جهت گرانی سامعه وسنون آن جهت تقویت دندان ولثه وخوشبوئی دهان ورفع قروح وبدبوئی آن ودرور آن
جهت پاشیدن گوشت بر جراحت مزمنه که بسبب زیادتی رطوبت باشد وجهت دردهای بارد وریحی وبدستور ضماد آن جهت امراض مذکوره وطلای آن با زفت جهت شش سر وغسول
آن جهت سرخ نمودن گونه وآشامیدن یک اوقیه از آن در یک رطل شراب جوشانیده باشند جهت رفع اشتمام گرم معده وحب القرع مجرب واستعمال آن با پنج باعث فساد وقوت
آن مضر حلق وصوت مصلح آن شکر ومضر ریه ومصلح آن انیسون ومداومت آن وزیاده از مقدار شربت خوردن محرق خون ومولد جذام ومصلح آن سه روز در عسل وسرکه
خیسانیدن است مقدار شربت آن از یکدرم تا دو مثقال بدل آن مثل آن سنبل الطیب ونصف آن مرو ربع آن دارچینی است وچون داخل صابون کنند باعث خوشبو
آن گردد ودر یاد تی سفیه وطلای آن وباعث نیکوئی رنگ رخسار است وصنفی از سعد هندی که شبیه بزنجبیل است ومصنوع آن برنگ زعفران طبیعت آن قریب بیک درم گرم
وخشک داخل سموم ومحرق ومقرح جلد بود وانکه آن مورث جنون وزیاده از آن کشنده وطلای آن باعث موی را بسترد وباعث جراحت جلد است **سعدان** **ماهیت**
آن اسم عربی گیاهیست شبیه بگیاه خسک وخاردار وسفید تر از آن وبرگ آن از آن نرم تر وثمر آن مدور وپرخار وتخم آن بهمین واعراب معتقد اند که بیخ وثمر آن مدر بول وقاطع
زحیر واسهال است **سعوط** بفتح سین وضم عین وسکون واو وطاء مهمله انچه در بینی دمند ومانع باشد بدین نام موسوم است واز اختراعات جالینوس است وعود العطاس
را نیز باین نام نامند **فصل السین مع الفاء** **سفادیکس** بفتح سین وفا والف وکسر دال وسکون یا وضم کاف وسکون سین مهمله لغت یونانیست **ماهیت**
آن نباتیست که در بیابان ومعموره نیز میروید وساق آن بقدر دو شبر وبرگ آن مشرف ومتفرق وشبیه ببرگ شاهتره واز آن بزرگتر وگل آن بزرگتر از اقحوان ووسط آن
زرد وبعضی اکل زرد ووسط آن سفید ودر طعم مائل بتندی وتلخی وخام وپخته آن ماکول وبعضی آنرا پیاز بری دانسته **طبیعت** آن گرم وخشک در دوم **افعال وخواص آن**
مقوی معده ومسکن درد گرده ومثانه ومفتح سده احشا ومدر بول وحیض وتریاق سموم وسی مثقال از آب آن با شکر وپنج درم هلیله زرد مسهل اخلاط غلیظه وبدستور دو درم
گل آن با مثل آن هلیله وعسل مسهل قوی است مضر جگر ومصلح آن کتیرا است **سفرجل** بفتح سین وفا وسکون را وفتح جیم ولام بفارسی به وآبی وبترکی حیوا وبیونانی
قودونیا میلا نامند **ماهیت** آن ثمریست معروف وسه صنف میباشد شیرین که آنرا به آزاد نامند وترش محض وترش وشیرین که بعربی مز بضم میم وتشدید زای معجمه وبفارسی
میخوش نامند وگویند چون آنرا با درخت گوج پیوند کنند ثمر بیشتر وبهترین آن بزرگ بالیده نازک شاداب آنست **طبیعت** شیرین آن در حرارت وبرودت قریب باعتدال
وگویند مائل بحرارت ودر آخر اول تر است **افعال وخواص آن** مفرح ومقوی دل ودماغ ومعده ومسرت افزای روح حیوانی ونفسانی ومدر بول وطلای آب گرم

کرده آن جهت رفع تهیج اطراف و سوء القنیه محرور المزاج مجرب و مبرود المزاج را مضر و جرم آن قابض و مسدد و ترش آن در اول سرد و در دوم خشک **افعال و خواص آن**
و تقویت معده حاره قوی‌تر از شیرین آنست و اکثار آن مسهل بعصر خصوصاً بعد از غذا و در خلای معده حابس طبیع محرور المزاج و عصارهٔ آن جهت انتصاب نفس و ربو و نفث الدم
و قی و خمار و تشنگی و تقویت معده دار ابول و نزف الدم نافع و مزآن معتدل در حرارت و برودت و در دوم خشک افعال و خواص آن قریب بهر دو است ولیکن ثقل آن زیاده
از آن هر دو و قرشی گفته اکثار آن موجب فواق است فی الفور و بوئیدن اقسام آن مفرح و مقوی قوتهای روح حیوانی و نفسانی و قاطع غثیان و خون عضای باطنی و خوردن
آنها خصوصاً شیرین جهت تفریح و رفع وسواس و درد سر و نزلات و تقویت کبد و معده و فم آن و رفع ضعف آنها و برانگیختن اشتها و حفظ جنین از اسقاط و بدبوئی
دهان و منع بخارات بدماغ و مستی و غثیان و قی و کسالت و خفقان و یرقان و انصباب مواد بمعده و اسهال والتهاب و درد فم معده که از انصباب مواد محترقه باشد
و خواهش گل خوردن و جرم آن مسدد و مضر بهاز زیاده از آب آن و مصلح آن مربا نمودن آنست با عسل و مصر احشای ضعیفه و محشی قصبه ریه و مورث رعشه و سرفه
و قولنج خصوصاً جرم غیر مربای آن و اکثار آن موجب فواق در ساعت و مصلح آن عسل و انیسون و مثال آن و قطور آب آن در احلیل و فرج جهت رفع حرقت البول و جراحات
مجاری آن بغایت نافع و چون آنرا در زیر آتش گذارند تا بریان گردد بحدیکه رنگ آن تیره شود و بخورند جهت قطع اسهال مزمن مجرب بتخصیص که در جوف آن بجای دانه جوز
بوا ریزه کرده پر کرده باشند مقدار شربت آب آن در تداوی تا سی درم و رب به ترش در آخر اول سرد و خشک و قابض و قاطع قی و اسهال مراری و مانع صعود بخارات
بسر و مسکن تشنگی و حرارت و درد معده و امعا که از خلط موجود باشد و مسهل بعصر و با آب برگ نعناع جهت منع غثیان و قی خصوصاً صفراوی آن مضر ریه و سعال
و رب به شیرین قریب الاعتدال و یبوست در آن غالب و قبض آن کمتر از ترش آن در جمیع افعال مانند آن و جهت صاحبان احشای ضعیفه انسب از آن مقدار شربت از رب
آن هر دو تا بیست درهم و شکوفه تازهٔ آن معتدل با قوت قابضه و مسکن درد سر و غلیان حرارت و مقوی دماغ و دل و معده و مربای آن جهت تقویت سینه و دل و
خفقان حار و منع صعود الابخره بدماغ مؤثر و ضماد آن و بدستور ضماد جرم ثمر و برگ آن جهت اورام حارهٔ چشم و سائر اعضا و حبس فضلات از انصباب باعضا و رفع سمیت
گزندگی سوام و نیز نقصید برگ آن جهت تجفیف زخمها نافع و زغب و صل آن یعنی ریزی که بر روی به میباشد بسیار قابض و مضر حلق و صوت و ذرور آن جهت نزف الدم
جراحات مفید و روغن به که به را خرد بخته آب آنرا افشرده گرفته با دو چندان روغن زیتون جوش نمایند تا روغن خالص بماند طبیعت آن سرد و تر و قابض افعال و خواص آن
جهت سبوسه سر و نمله و قروح دهان و دوار و طنین و رفع ماندگی و قرحه رحم و مجاری بول و منع ادرار عرق و آشامیدن آن جهت صداع حار و نفث الدم و ورم جگر
و اسهال مزمن و زحیر حار و قرحه امعا و رفع سم ذراریح و دود و خشب الصنوبر مفید و حقنه بدان نیز همین اثر دارد و روغنی که از شکوفه آن بدستور روغن گل سرخ ترتیب دهند
در قوت ضعیفتر از آنست و بهدانه یعنی تخم آن در دوم سرد و تر و با اندک قوت قابضه لعاب آن جهت خشونت حلقوم و حلق و سرفه حاره و یابس و تسکین حرارت معده
و تشنگی و سوزش زبان و دهان و یبوست آن و در شفاء الاسقام مذکور است که حب سفرجل ملین بغیر قبض است و صاحب ذخیره گفته که بهدانه با وجود لعابیت مضر
معده نیست و این جامعیت از الحم به بمجاورت اخذ نموده اند و طلای آن جهت سوختگی آتش و دفع ضرر حرارت آفتاب بغایت نافع و مضغ آن جهت رفع کندی دندان
و مغز آن با عزوبت و سبهی و محرورین و موافق اعضای تنفس و سرفه و گرفتگی آواز و سل و قرحه امعا مقدار شربت آن تا دو مثقال و از لعاب آن تا ده مثقال و ضعف
و مرخی معده مصلح آن در محرورین شکر و در مبرودین رازیانه بدل آن بزر قطونا است و طریقه مقشر نمودن تخم آن آنست که لعاب آنرا تمام بگیرند و آن تخم لعاب گرفته را
در پارچه کرباسی خشنی بسته بقوت بمالند تا مقشر گردد و حلنجبین سفرجلی و جوارشات سفرجلی و حلوای آن و سکنجبینات سفرجلی و اشربه سفرجلی و عرق آن و قرص و مربای
آن و رب‌ها و معجون آن و سلیخه را با ...ین ذکر یافت **سفید ولیون** بفتح سین و کسر فا و سکون یای مثناة تحتانیه و سفید بلیون بفتح فا و سکون نون و کسر
دال مهمله و سکون یای مثناة تحتانیه کسر لام و ضم یای مثناة تحتانیه و سکون واو و نون نیز آمده لغت یونانیست **ماهیت** آن نباتیست برگ آن شبیه ببرگ خیار
و برگ حاو شیر و ساقهای آن بقدر ذرعی و شبیه بساق رازیانه و گل و تخم آن شبیه بنوع چهارم سیسالیوس و از آن بهن تر و سفیدتر و ثقیل الرائحه و بیخ آن شبیه بیخ
و منبت آن فی زارها و اماکن رطبه **طبیعت آن** در دوم گرم و در آخر آن خشک **افعال و خواص آن** آشامیدن دو مثقال از ثمر آن مفتح و مسهل بلغم
و جهت صرع بلغمی و عسر نفس و ربو و درد جگر و یرقان سددی و قولنج و بواسیر و اختناق رحم و قطور آب تازهٔ آن جهت تنقیه چرک گوش و بخور آن جهت افاقه سبات و نسیان
مزمن و سکته و صداع حادث از مواد غلیظه مؤثر و نطول آن با روغن زیتون نیز همین اثر دارد و ضماد آن جهت صلابت بواسیر و ناصور و بهتر آنست که بیخ آنرا

سفید ولیون

خراشیده و کوفته در سوراخ ناصور پر کنند و ضماد گل آن با شراب جهت صلابت رحم زیاده و تشنج و ... و آشامیدن تخم آن و جلوس در طبیخ آن جهت اختناق رحم نافع
مضر گرده مصلح آن کثیرا مقدار شربت از ثمر آن تا دو مثقال و از بیخ آن تا دو درم و جهت یرقان بیخ آن بهتر از ثمر آنست

فصل السین مع القاف

سقمونیا بفتح سین و سکون قاف و ضم میم و سکون واو و کسر نون و فتح یاء مثناة تحتانیه و الف بعربی محموده نامند ماهیت آن شیر نباتیست
که در کوهستانها و زمینهای سنگلاخ میروید و برگش شبیه بلبلاب شاخهای بسیار از یک ساق روئیده بقدر سه چهار ذرع بر روی زمین مفروش و در بعضی اکمه
کاهست که راست نیز ایستاده می باشد و بر ظاهر آن رطوبتی چسبنده که بدست می چسبد و برگ آن مانند برگ لبلاب و نرم تر و سبزتر و باریکتر از آن و گل آن سفید
مسدس و میان تهی و ثقیل الرائحه و بیخ آن سفید بقدر زردک عظیم الحجم و کوتاه بسطبری ساعدی و مجوف و بدبو و پر از شیر و طریق اخذ شیر آن آنست که هنگام رسیدن
اطراف بیخ آنرا از خاک خالی نموده برگهای جوز برده در آن فرش میکنند و بیخ آنرا شق مینمایند تا شیر آن در آن برگها جمع شود و پس صبر میکنند تا منجمد گردد و بر میدارند
و یا آنکه بیخ آنرا می سوزانند تا رطوبت آن برآید و در آن اوراق جمع شود و اگر شاخهای مفروش بر زمین قریب بیخ آنرا شق کنند از آن چیزی بدست نمی آید
و بهترین آن انطاکی و یا جرمغانی آنست که از انطالیه و یا از جرمغان آورند و صاف سبک وزن پر سوراخ شبیه باسفنج و زود مفتت گردد و جرامغه در اصل
بوده اند که از انجا نقل بدیار موصل کرده و در انجا وطن ساخته و رنگ آن شبیه برنگ سریشم باشد که از پوست گاو میسازند و مایل بکبودی و زردی و سفیدی و محلول
آن در آب مانند شیر سفید و چون بر زبان گذارند زبانرا بسیار بگزد و گفته اند جرمغانی آن مایل بسیاهی و مستدیر الشکل میباشد و سیاه آن قتال و غیر مستعمل و بهر صفات
مذکوره نباشد زبون و مصنوع آن را از شیر یتوعات دیگر مانند شیر عشر مخلوط با آرد کرسنه میسازند و قوت مستوی آن تا دو سال و غیر مستوی آن تا سه سال باقی میماند
و بعد از ان قوت مسهله آن مبدل بمدره میگردد و مدر میباشد نه مسهل و بهتر آنست که قرب باستعمال آنرا مستوی نمایند و بکار برند پیشتر و دستور تستویه آن آنست که با
سوده و کتیرا کرده در جوف سیب و یا به خالی کرده گذارند و سر آنرا بقطعه از آن سیب و یا به بند کنند و بخمیر گرفته در تنور بر روی آجری و یا ظرف سفالی گذارند
تا مستوی گردد و پس بر آورده در سایه خشک کرده با مصلحات و مقویات آن مانند مصطکی و عود و صمغ عربی و زنجبیل و صبر و بزر جزر و نمک و فلفل و بلیله و عسل و روغن بادام
و در ... و با کتیرا و صمغ عربی و معطرات دیگر و محرورین استعمال نمایند و ابن تلمیذ ... و انیسون را بهترین مصلحات دانسته و محرورین عصاره گل سرخ و کتیرا و رب به و دو
مبرودین انیسون و بعضی گفته که سائیدن آن با گل بنفشه نیز اصلاح آنست یا آنکه در جوف بیضه مرغ گذارند و بر آن آب به و سیب بریزند تا پر گردد و سر آنرا بسته در خمیر بگیرند و در تنور
بر روی آجری بگذارند تا جوش خورد و مستوی گردد و پس بر آورده استعمال نمایند و اگر آب به و سیب نباشد جلاب بران بریزند و گفته اند سائیدن آن با بادام مقشر کاسر حدت
آنست و بالجمله باید که بدون مقویات معده و مفرحات و معینات و مخرجات استعمال ننمایند یعنی باید که با ادویه مذکوره و با گل سرخ و انیسون و نشاسته و امثال اینها
استعمال نمایند و باید که مبالغه در سائیدن آن ننمایند زیرا که نرم آن مانند نرم کوبیده تربد بخمل معده می چسپد و عمل آن ضعیف میگردد و نفوذ بسوی محدب کبد مینماید و از حدت
بجهت عضو و فضول ... مینماید بلکه باید که اندک جریش باشد و نیز باید که در هوای بسیار گرم و یا بسیار سرد و بلدان حاره و محرور المزاج و ضعیف القلب و ضعیف الاحشا و اطفال استعمال ننمایند

طبیعت آن در سوم گرم و در آخر دوم خشک و بعضی در سوم نیز خشک دانسته اند **افعال و خواص آن** جالی و محلل و مفتح و مسهل صفرا و لزوجات مخلوطه آن و جاذب آن
از اقاصی بدن و مقوی فعل هر مسهلی و بغایت سریع العمل و مضر فضلات قاتل جنین و مخرج آن و جهت گزیدن عقرب شربا و ضمادا نافع و با مورن آن با دو وزن تربد جوین با شیر تازه دوشیده
ناشتا نوشند جهت اخراج اقسام کرم معده و امعا مجرب و با لاجورد جهت امراض سوداوی و با زنجبیل و تربد جهت اخراج مواد بلغمی و با گل سرخ جهت تقویت معده و با آب کرفس
جهت سهولت خروج آن از معده مقدار شربت آن نیم دانگ تا دو دانگ و زیاده بران مضر دل و معده و کبد و امعا و مورث تشنج و کرب و غم و رافع اشتها و اگر زن حامله بخورد
بار اندازد و بچه او را بکشد و زیاده از نیم درم تا یک درم آن کشنده بحدوث امساک او لا و کرب و غثیان و عرق سرد و اسهال مفرط پس هلاک و مداوای آن قی نمودن و خوردن دوغ
و سویق سیب و رب ریباس و رب سفرجل و رب سماق و ریختن آب سرد بر سر و نشستن در آن و طلای آن با روغن بادام جهت درد سر و با سرکه جهت صداع حرارتی و صداع مزمن
و جهت ... با نیز ضمادا و غیر مستوی آن و بدستور طلای آن جهت بهق و برص و نمش و کلف و با روغن زیتون جهت خراجات و بدستور مطبوخ آن با عسل و زیت جهت تحلیل خراجات
و عرق النسا و چون در سرکه بپزند و با آرد جو کوبیده و سرشته ضماد نمایند جهت وجع مفاصل و ورک و عرق النسا و جرب متقرح و نیز ضماد پخته آن در سرکه تنها جهت جرب متقرح و باد
گاو و ... بپزند و بر حوالی ناف بمالند جهت اطلاق شکم اطفال و ضعیف الاحشا نافع و حمول آن با پشم پاره جهت اخراج جنین و برگ آن ضمادا و افعال ضعیفتر از بیخ آن

سقمونیا

آن جهت اخراج جنین و بیخ آن بسیار گرم و محرق و محلل و نطول آب آن با سرکه در و غن گل صرع جهت درد سر و ضماد آن تنها جهت برص و درد مفاصل و تحلیل اورام و فرزجه جمیع اجزای آن قاتل جنین و مخرج آن و بدل سقمونیا دو وزن و نیم وزن آن هلیله زرد و گویند لاعیه است چون سقمونیا را با گلاب و آب سماق و سفرجل بسایند و قرص سازند و عندالحاجت استعمال نمایند من جمیع الجهات بغایة بهتر و خوردن بهی که دران مجموده رشوی کرده باشند یا قدری بنفشه جهت جمیع امراض صفراوی و رفع تبها مفید و بی مضرت و دستور شوی نمودن و جوارشات و معجونات آن در قرابادین مذکور شد **سقولوقندریا** بفتح سین و ضم قاف و سکون واو و ضم لام و سکون واو و فتح قاف و سکون نون و فتح دال و سکون را و فتح یای مثنات تحتانیه و الف لغت یونانیست **ماهیت آن** حیوانی است مانند عنکبوت با پاهای بسیار بری و بحری میباشد و متاخرین آنرا ابو سبع و سبعین و متقدمین اربع و اربعین نامیده اند و ام اربع و اربعین طولانی است با پاهای بسیار از قریب سر آن تا دم در دو صف و اکثر سفید رنگ اعنبر و ام اربع و اربعین و در حرف الالف مع الراء ذکر یافت **طبیعت آن** حار حاد و از سموم قتاله است **افعال و خواص آن** در طب خواصی برای آن ننوشته اند و چون بر عضوی از بدن مردم برسد حکه آورد مگر آنکه طلای مطبوخ بحری آن در روغن زیتون سترنده موهست

فصل السین مع الکاف **سک** بضم سین و تشدید کاف **ماهیت آن** اصلی و غیر اصلی میباشد اصلی آن متخذ از عصارهٔ آمله رطب است و آنرا سک حسینی نیز نامند و چون در اکثر بلاد غیر هند آمله بهم نمیرسد و تازهٔ آن بدست نمی آید و لهذا از عصارهٔ بلح که خرمای نارس است میسازند و هرگاه مشک اضافه آن نمایند آنرا سک المسک نامند و کا داوویه دیگر نیز بحسب حاجت داخل مینمایند و غیر اصلی آن مرکب از مازو و عصارهٔ بلح است و این نوع از رامک است **طبیعت آن** در دوم سرد و در اول گرم و در دوم خشک نیز گفته اند **افعال و خواص آن** منفتح و محلل و قاطع نفث الدم و نزف الدم و حابس قی و بطن حادث از رطوبات و ضعف معده و امعا و حابس جمیع طعال و مقوی عصاب و قوت ماسکه و اعضای باطنیه و قاطع عرق و رائحه نوره و بدبوئی بدن شرباً و ضماداً و طلاءً مقدار شربت آن تا دو مثقال بدل آن رامک است و نسخ آن در قرابادین ذکر یافت **سک المسک** **ماهیت آن** چون سک اصلی یا غیر اصلی را با قدری مشک بیامیزند باین نام خوانند و اگر در نافه مشک گذارند سک الجلو نامند و چون نافه را در آب خیسانیده سک را با آن آب سرشند سک الماء گویند و چون نافه را کوبیده با آن بیامیزند سک اکراس خوانند **طبیعت** اقسام آن مایل بگرمی **افعال و خواص آن** قریب برامک و قسمی از سک المسک که از جملهٔ مطبوخ مؤلف الشفاء الاسقام آنرا مقوی احشاء دانسته و محلل و مفتح و مبهی و مفرح و جهت درد و درد مفاصل و اسهال و نزف حیض نافع صنعت آن آنست که بگیرند دو رطل آب بلح تازه که غورهٔ خرما است و با سه رطل مازو ساییده بجوشانند تا قریب بانعقاد رسد از آتش برگرفته از هر یک از سنبل الطیب و لسان العصافیر و بسباسه و برگ جوزبوا و قرنفل و قاقله صغار و کبار و عود هندی سی اوقیه و صندل زرد نیم رطل زعفران پنجدرم صمغ عربی یک رطل مجموع را نرم ساییده و با آن آب مذکور بسرشند و اقراص سازند و استعمال نمایند **سکباج** بکسر سین و سکون کاف و فتح بای موحده و الف و جیم معرب سرکه‌با فارسی است **ماهیت آن** نوع غذایی است که از سرکه ترتیب دهند **طبیعت آن** سرد و مرطب **افعال و خواص آن** ملطف و مفتح و قاطع بلغم و صفرا و مسکن غلیان خون و مضر نحیف البدن و صاحبان علل عصبانی و سوداوی و سرفه و سحج و قولنج و ضعف معده و مثانه و رحم و درد مفاصل مضر شارب ادویه مسهله مصلح آن حلویات و پالوده و صنعت آن آنست که بگیرند گوشت را و بعد و سط ریزه ریزه کرده و اگر مرغ باشد از بند با جدا کرده نیم پخته و پیاز و زردک و کدو را چند جوشی داده لزوجت آنرا گرفته با آب سرد بشویند و با گوشت و سرکه و ادویه خوشبو بقدر حاجت همراه با عسل یا شکر چاشنی داده و قدری زعفران در آخر اضافه کرده از دیگ برآورند و تناول نمایند **سکبینج** بفتح سین و سکون کاف و کسر بای موحده و سکون یای مثنات تحتانیه و فتح نون و جیم معرب سکبینه فارسی است و یونانی ساغافیون و هندی کندل نامند **ماهیت آن** صمغ نباتیست در شکل شبیه بکبار و بهترین آن صافی بیرون سرخ و یا زرد و اندرون سفید و با رطوبت ظاهر است که بوی آن مابین بوی حلتیت و قنه و حریف باشد و از ماه که اسم موضعی است قریب باصفهان آورده باشند و گاه قنه چون کهنه شود مستمیل بسکبینج گردد و فرق میان ایشان رنگ اندرون سکبینج سفید است بخلاف قنه و این صمغ از نزدیک برگ آن سکیرند بریدن تیغ بر ساق آن و قوت آن تا بیست سال باقی میماند و گفته اند که دو نوع می باشد و هر دو جید اند **طبیعت آن** در سوم گرم و خشک و بعضی خشکی آنرا در دوم دانسته اند و این اصح است **افعال و خواص آن** مسخن و ملطف و جالی و محلل ریاح و قولنج و اورام صلبه و طحال غیر اسپیا و مسهل ماء و صفرا و بلغم غلیظ و لزج و جاذب آن از عمق بدن و مفاصل که با نها چسبیده باشد و با قوت تریاقیه و مصلح ادویه مسهله و مانع نکایت آنها و قاطع فضول غلیظ سینه و ریه و مسکن درد آن و درد مفاصل و ظهر و رکبین و طحال و نقرس و مغص و قاتل اقسام کرم معده و جنین و مخرج آن و مدر بول و حیض و عطسه الراس آشامیدن آن جهت امراض باردهٔ بلغمیه و عصابیه بر رودت آنها و صداع بارد و صرع و فالج که حس و حرکت دران زائل شده باشد

سقولوقندریا

سک

سک المسک

سکباج

سکبینج

وجهت اوجاع مفاصل و سقوط آن جهت صداع و صرع بارد و بلغمی و اعضاء الصدر و النفس و الحمیات و غیرها آشامیدن آن جهت تنقیه صدر و استسقا و اسهال ماء اصفر و اخراج سنگ گرده و مثانه و جهت حمیات
بلغمیه و سوداویه دائره و قولنج بلغمی و ریحی و بواسیری و ریاح آن و برودت کبد و امعا و مقعده و رحم و تحلیل خنازیر و تقویت باه و بدستور ضماد و حمول و حقنه و بخور آن بحسب مرض از امراض
مذکوره و آشامیدن یک دانگ آن تا نیم درم و تا یک درم جهت اصلاح ادویه مسهله و منع اذیت آنها از اعضا و با شراب جهت نهش عقرب و هوام قتاله و با عسل جهت تقویت باه و قولنج
و دوار و ظلمت و اخراج جنین العین اکتحال آن بهترین ادویه است برای نزول آب در چشم و ظلمت حادث از اخلاط غلیظه و با سرکه جهت شعیره و استنشاق رائحه آن با سرکه جهت صرع و غشی
عارض از اختناق رحم و بدستور بخور آن و فرزجه آلوده آن به پشم پاره جهت رفع احتباس حیض و خفقان آن جهت بواسیر و دفع ریاح آن و تقویت باه و وجع ورک و ظهر و ضماد آن
با سرکه جهت جذب خار و پیکان از اعضا و تعقد عصب و بواسیر و عرق النسا و التیام عضل مقطوع و تحلیل خنازیر و سلعه و ازاله آثار جلد و گزیدگی عقرب و هوام و دیگر نافع و دستور
حل آن مانند حل حلتیت است در روغن بادام تلخ و یا آب گندنا و یا با سداب و یا نان گرم که در جوف آن گذارند تا آنکه نرم گردد و استعمال آن بهر دو طریق نافع و مضر محرورین و مورث
اورام باطنی و مشتعل حرارت غریزی و مضر مثانه و گرده و مصلح آن کتیرا مقدار شربت آن تا یک درم بدل آن قنه و گویند در رفع سموم از تریاق است **سکر** بضم سین و فتح کاف
مشدده و را مهمله بفارسی شکر بشین معجمه و بهندی بلغت اشلوک سرکرا و شکر سرخ مائل بسیاهی را بوره و بلغت معروف بنگاله شکر سفید را چینی و بهندی کهاند و شکر تری
و بوره و شکر سرخ مائل بزعفرانی را کندوره و سرخ مائل بسیاهی را گڑ نامند **ماهیت** آن عصاره نیشکر است و آن شبیه بنی است ولیکن غیر مجوف و شاداب سفید و سرخ
میباشد و منبت آن اکثر بلاد هند و مصر و چین و بتاویه و در خوزستان و عمان نیز و شکر سفید از سفید آن و سرخ از سرخ آن بعمل می آورند بدین نحو که قصب آنرا گرفته مقشر نموده و آب
آنرا گرفته بجوش و یا بکوبیدن و آن آب را طبخ میدهند تا منعقد گردد و در بعضی اماکن قصب آن خوب نرم و نازک و بلند و در بعضی اماکن سخت و کم آب می شود و شکر سفید را
چون با آب حل کنند و خوب تصفیه نمایند بطبخ و داخل نمودن شیر و یا سفیده بیضه مرغ و منعقد سازند در قالب شیشه و یا غیر آن و در آن چوبهای باریک تراشیده گذارند و یا
بر ریسمان ریزند و بگذارند تا منعقد گردد و مره بعد اخری یعنی هر مرتبه آنچه از شیره آن انعقاد نیافته باشد باز بقوام آورده در آن قالب ریزند تا هر مقدار که خواهند تا آنکه
قالب پر گردد آنرا سکر سلیمانی و بفارسی نبات نامند و اگر در تصفیه آن زیاده مبالغه نمایند و کمال تصفیه آنست که عند الطبخ و جوش دیگر حرکت و کف برسر نیاورد و در قالب
شیشه ریزند آنرا نبات قراری و سنجری خوانند و اگر بعد از تصفیه با شیر در حین انعقاد و بر آن کف شیر یا سفیده بیضه مرغ زنند و با کفچه بسیار برهم زنند تا منعقد گردد و بر ریسمان
کشند آنرا فانیذ خراسانی و سنجری گویند و اگر آنرا با کفچه و یا بچوبی خوب بهم زنند که کف بر آرد و آنرا بر روی پارچه کرباسی پاک اندک نم کرده و یا بر روی بوریای تر کرده اندک
اندک جدا جدا بریزند که حبابی شکل و جوف آنها متخلخل باشد آنرا فانیذ و بهندی بتاسه نامند و اگر بر آن کف سفیده بیضه مرغ و یا کف شیر زنند و نیز از معجون بیاری برهم زنند
که خوب سفید گردد و از آتش برگرفته آنرا اقراص و یا قلمهای باریک سازند و مقدار بند انگشتی ببرند و بگذارند تا سرد و بسته گردد آنرا فانیذ و نیز بفارسی شکر پیر نامند و اگر آنرا
آنرا بعد از تصفیه بنحو مذکور و قریب انعقاد و بر دست مسح به دست خوب بکشند تا تار بندد و مکرر چنین کنند در بین کشیدن هر دفعه تخته پاکیزه و یا بر چوبی بزنند تا خوب سفید گردد پس
اقراص سازند آنرا ناطف نامند و اگر بر آن کنجد مقشر بریان کرده بپاشند آنرا ناطف سمسمی و بفارسی حلوای کنجد و بهندی ریوڑی خوانند و اگر در آن مغز پسته و بادام و یا گردکان
بریان داخل نمایند آنرا حلوای مغزی گویند و آنرا مانند گیسو بافند بفارسی لیسک نامند و بعضی در حلوای مغزی ربع وزن شکر عسل نیز داخل مینمایند برای زیادتی شکنندگی آن و اگر در
تصفیه شکر مبالغه زیاده نمایند و چون بحد انعقاد رسد در قالبهای صنوبری شکل که بطرف باریک آن سوراخی باشد ریزند و ته آن بگذارند که خوب منعقد و خشک گردد و رطوبت
و چرک آن از آن تراوش نماید آنرا فانیذ سنجری و بفارسی قند سفید نامند و اگر در قالب مستطیل که در هر دو طرف آن متساوی باشد ریزند آنرا قلم نامند و اگر آن قند را باز
صاف نکنند و بدستور باز منعقد سازند در آن قالبهای صنوبری و یا طولانی و یا مدور آنرا ابلوج و بفارسی قند مکرر و بهندی اولی یعنی بانند و اتکرک نامند و بعضی آنرا طبرزد گویند
بعضی گفته اند که اگر در طبخ آن بقدر عشر وزن شکر سفید شیر تازه دوشیده در آن ریزند و صاف کرده بقوام آورند و در قالب ریزند آنرا طبرزد نامند و اشکر سرخ بعد از تصفیه بطریق
مزبور نبات و قند و ناطف و غیرها میسازند ولیکن بلذت و لطافت شکر سفید نیست **طبیعت** سفید آن در دوم گرم و در اول خشک و آب نیشکر تازه در دوم گرم و در اول تر
و شکر سرخ در آخر دوم گرم و در آخر اول خشک و سلیمانی در آخر اول گرم و در اول تر و طبرزد و نبات قریب باعتدال و هر چند زیاده آنرا تصفیه نمایند حلاوت و حرارت آن کمتر و معتدل تر
گردد و لطیف ترین همه اقسام قند مکرر پس نبات قراری پس قند پس نبات است و همچنین و هر چند شکر کهنه تر گردد بهتر میشود و بر یبوست آن می افزاید **افعال و خواص آن**
ملین طبع و حلق و سینه و شش و جالی رطوبات آن و سریع النفوذ و منعش بدن و جهت تقویت ارواح و قوی و کبد و تحلیل ریاح امعا و تقویت باه و تولید خون صالح

و استحکام اعصاب و عظام و منع پیری و رفع خلط سوداوی و امراض آن و در تغذیه مرضی سریع الاثر و آشامیدن یک اوقیه آن با آب گرم و روغن بادام شیرین جهت بحة الصوت
و تسکین قولنج و باد و مثل آن روغن گاو یعنی دو اوقیه که نیم گرم باشد جهت رفع وجع ناف و سده جوف و تنقیه زنان نفاس و بجهت عسر البول مجرب و خوردن نبات در روزی
بمقدار یک اوقیه که یک حب یک حب بدفعات در دهان گیرند تا آب شود جهت رفع سرفه و خشونت صوت و سینه و درد آن و ارتعاش و خفقان که حادث از جماع باشد
نافع و با آب گرم جهت بحة الصوت عارض از نزلات و مداومت آن جهت ازاله سرفه و آشامیدن جلاب آن با گلاب و آب سرد جهت ابتدای حمیات محرقه و بدستور جلاب
آن مطیب با آب سرد و یا نیم گرم جهت اغذیه مرضی در ابتدا بقدر حاجت هر گاه حاد باشد نافع جهت آنکه جالی است و باکره تازه جلای آن زیاده و منقی قروح و سحج
و حک خاریدن اجفان و صنیات و قلع و منقی ابلوج صلب جهت رفع جرب آن و جلای بیاض و لحم زائد و با مروارید و سرگین سوسمار جهت سلاق و جرب مجرب و ضماد
آن با کبریت و قطران و سندروس و نوشادر جهت رفع قوبا و برص و سائر آثار قریب العهد و ذرور آن جهت حبس خون عضو مقطوع و مجروح و بردن گوشت زائد
فاسد جراحات و رویانیدن گوشت تازه صالح و بخور اقسام آن خصوص نبات جهت رفع زکام و تنقیه سده و صفات بغایت موثر المضار مضر صاحبان سل و سعال
و مغص و صفراوی مزاجان و مولد خون صفراوی خصوص که در هنگام گرسنگی مفرط تناول نمایند و محدث صداع در مرطوبین هنگام غلبه بلغم و رطوبات بر مزاج و مولد
بلغم بتخصیص که با روغن و یا ترشی استعمال کنند و اقسام کهنه آن مفسد اخلاط و محرق خون مصلح آن بادام و شیر تازه دوشیده و ترشیها و آب انارین و سفرجل و طباشیر
و کاهو و امثال اینها بدل آن در تقویت باه و تلیین و ترطیب بوزن آن ترنجبین و یا انگبین و یا شیر تازه دوشیده و در تسکین قولنج عسل مقدار شربت آن تا سی
درم و نبات و طبرزد از برای محرور المزاج و قلم سلیمانی و منعقد مطبوخ بدون سفید کردن که اندک سرخ رنگ باشد برای سرد المزاج و کسانیکه در ابدان ایشان اخلاط
غلیظ باشد بهتر و آب تازه نیشکر در اول گرم و در آخر آن تر جهت تلیین طبع و حلق و سینه و شش و جلای رطوبات آن و جهت سرفه و احتباس بول و قرحه نافع و مولد
خون معتدل و مورث نفخ و نزول آب در خصیه اکثار آن و مکیدن آن ناشتا جالی معده و بعد انهضام طعام ملین طبع و اخراج کننده ثقل باسانی و بالای طعام
مولد بلغم و نفخ و قراقر و نقوع آن در گلاب جلای آن زیاده و چون آب معصور آن را چند جوشی خفیف داده نیم گرم بیاشامند جهت سرفه بارده و تصفیه صوت و صمغیکه
مانند نمک بر نیشکر ظاهر میگردد جهت جلای باصره نافع **سکر العشر** عشر بضم عین مهمله و فتح شین معجمه و را مهمله بفارسی خرک و بهندی اک نامند ماهیت
آن شبنمیست که بر درخت عشر در بلاد خراسان منعقد میگردد و شبیه بقطعهای نمک سفید و آنرا یمانی نامند و آنچه سیاه رنگ باشد حجازی گویند و ثمر آن که مسمی
بهترین آن یمانی است که اولا ذائقه آن شیرین با قبض باشد پس احساس تلخی شود و شبه بموده کسیکه آنرا شکر تیغال دانسته و قوت آن تا بیست سال باقی میماند
طبیعت آن گرم و خشک در اول و ابن تلمیذ معتدل و الطف از شکر دانسته بعضی معتدل مائل بحرارت و حجازی آن گرمتر از یمانی **افعال و خواص آن** نفع و مقوی
جگر و ریه و جالی و ملین طبع و آلات تنفس و جهت سرفه بارده و قرحه شش و درد سینه و جگر و معده و گرده و مثانه نافع و معطش نیست مانند شیرینیهای دیگر جهت آنکه حلاوت
آن کم است و با شیر شتر جهت استسقا و با شیر گوسفند جهت سعال بهتر و دهن فاوندی و مداومت آن هر روز بقدر یک اوقیه تا یکماه با آب نیم گرم جهت ربو و ضیق النفس مجرب
شمرده اند و اکتحال آن جهت قوت باصره و جلای بیاض نافع مصدع محرورین مصلح آن روغن بادام بدل آن بعضی شکر تیغال گفته اند مقدار شربت آن یک اوقیه
و حکیم میر محمد مومن در تحفه نوشته که کیسوس بن یابس گوید که سکر العشر که از درخت نوع عشر که برگ آن شبیه ببرگ گز و گل آن سفید و ثمر آن مثل نخود و مائل بسرخی
است میگرفته اند با وجود شیرینی قدر دو مثقال از آن در سه روز قاتل بوده و در خزائن ملوک ضبط اقسام سکر العشر ازین جهت می شده مولف گوید بالفعل سکر العشر
وجود ندارد و از آن بجز نامی اثری نیست و ماهیت و مزاج و افعال و خواص درخت آن در حرف العین انشاء الله تعالی مذکور خواهد شد **سکرجه** بفتح سین و فتح کاف
و سکون را و فتح جیم و ها ماهیت آن ابن الدوله گفته نباتی است برگ آن شبیه ببرگ مورد و در وسط آن خاری شبیه بحی العالم کبیر مشابهتی دارد طبیعت آن گرم
و خشک **افعال و خواص آن** مسهل سودا است و جهت صلابت سپرز نافع مولف مذکور حب الشوک دانسته **سکوه** بفتح سین و ضم کاف و فتح واو و ها
ماهیت آن نام درختیست که در بلاد هند و بنگاله بسیار بهم میرسد و بسیار عظیم و بلند میگردد و چوب آنرا در آن بلاد در عمارات بکار میبرند و میگویند که درخت
آن چون کهنه شود و پوست آنرا از آن جدا کنند و در زیر پوست آن رال که آنرا ققهر و ققهر نیز نامند برمی آید چنانچه کافور که میگویند از زیر پوست درخت کهنه کافور
و در جوف درخت آن نیز در حین بریدن و تخته کردن برمی آید **فصل السین مع اللام** **سلاجیت** بفتح سین و لام و کسر جیم و سکون یا مثناة تحتانیه

وتا مثناة فوقانیه لغت هندی است ماهیت آن نوع مومیائی است که در بعض جبال هند و دکهن وصوبه بهار وغیرها از سنگهای کوه مانند مومیائی برآورده
برمی‌آید ومنجمد میگردد و انواع میباشد اکثر آن سیاه ولزج و انواع خالص و غیر خالص و خالص آنچنانست که مذکور شد و غیر خالص آنست که بسبب نوع دیگر ممزوج گردد و دیگر
آن سیاه و دوم دراز که بهندی آنرا النکوره هنوخان نیز نامند آنرا میخورده و بعد از خوردن شکم آن جاری میشود و بر سنگها نجاست میکند آنرا باغیدان بر داشته
بجای سلاجیت خالص میفروشند طبیعت آن گرم و خشک افعال و خواص آن با تریاقیت جهت دفع فساد اخلاط خصوص خون و بلغم و ضیق النفس
و دق و شیخوخت و بواسیر بادی و خونی و جریان منی و سیلان بول و ضعف باه و تفتیت سنگ مثانه و استسقا و زردی بدن و جذام و اورام و تقویت باه
و جمیع اعضا و قوی و ارواح و دفع بعض سموم ضعیفه نافع دانسته اند سلاحه بضم سین و فتح لام و الف و فتح حاء مهمله و ها و بفتح سین نیز گفته اند ماهیت
آن بول بز کوهی است که در کوه مسمی بسلاحه در هنگام هیجان مستی بر روی سنگها میکند و منجمد میگردد و آن سیاه مانند قیر میباشد و در ولایت سوالم شوره از آن
ترتیب میدهند و بسیار قوی‌تر از باروت است طبیعت آن در آخر دوم گرم و خشک افعال و خواص آن مسهل اخلاط سوخته و آشامیدن یکدرم آن هر روز
با سکنجبین تا چهل روز باعث شفای جذام مستحکم دانسته اند اگرچه بحد ریختن اطراف رسیده باشد و طلای آن جهت گشودن اورام و دمل و رفع آثار جلد مؤثر
و مستعمل صاف کرده سفید آن و طریق تصفیه آن در مقدمه مذکور شد و غیر صافی آن سیاه شبیه برفت خاک آلوده است سلت بضم سین و سکون لام و تا
مثناة فوقانیه و بکسر سین نیز آمده بفارسی جو برهنه و نبراطی جو گندم و بهندی آت جو بمد الف و کسر تا مثناة فوقانیه و فتح جیم و واو نامند ماهیت آن نوعی از
جو است و کوچکتر از آن و متوسط میان جو و گندم و مانند گندم مقشر میگردد و سرخ و سفید میباشد و گیاه آن یک ساق باریک دارد و مضر و آب بهتر مانند گندم
طبیعت آن گرم و خشک و گفته اند که در اول گرم و در دوم تر است افعال و خواص آن تناول مطبوخ آن با شیر مسمن بدن و مولد بیه کرده و حریره
آن با روغن زیتون و یا کره بسیار جهت مالیخولیا و هذیان و تنقیه سینه و گرده و مثانه و رفع سرفه شدید و نان گرم آن ملین طبع بعسر و مولد خلط صالح و چون یکروز
بران بگذرد دیر هضم و مولد نفخ و ریح میگردد و مضر معده مصلح آن رازیانه و چربیها و شیرینیها و ضماد آن محلل اورام و رافع طحال و کلف و نمش و جلوس در طبیخ آن مسکن درد بواسیر
و شستن بشره با طبیخ آن منقی آنست سلخ الحیه بفتح سین و سکون لام و خا بفارسی پوست مار و بهندی سانپ کا کیچلی نامند ماهیت آن پوستیست که مار در ایام بهار
می اندازد و بهترین آن پوست مار نر است و آن غلیظتر و سیاه مائل بزردی و براق میباشد بخلاف ماده که سفید رنگ نازک است طبیعت آن گرم و خشک در آخر
دوم و در سوم بعضی خشک گفته اند افعال و خواص آن خوردن یکدرم ریزه کرده آن با دو درم آرد جو که خمیر کرده مانند نان ساخته در زیر سنگریزه گرم کرده پخته
باشند جهت بواسیر ظاهری و باطنی مجرب دانسته اند و بدستور یکدرم آن با سه عدد خرما که در سه روز بنوشند جهت منع خروج ثآلیل و سقوط آن موثر و بارجاع مکلس جهت ریزیدن
سنگ مثانه بغایت سریع الاثر و مضمضه بسرکه که در آن جوشانیده باشند جهت رفع درد دندان و لثه و قروح آن و قطور روغن زیتونی که در آن جوشانیده و در آفتاب گذاشته
باشند در گوش جهت تسکین درد آن و رفع سیلان مواد آن و جهت جرب و حکه و استرخای جفان و انتشار اهداب و سلاق و تقویت حدت باصره و شقاق مقعده و بدستور قطور مطبوخ
آن با شراب جهت تسکین درد گوش و مضمضه آن جهت تسکین درد دندان و همچنین مضمضه مطبوخ آن با برگ کبر و قیروطی مصنوع از روغن زیتونیکه در آن جوشانیده باشند جهت جمیع
شقاق لب و مقعده و ضماد سوخته آن با نوشادر جهت بهق و برص و رفع آثار جلد و طلای سوخته آن با روغن زیتون و با شراب جهت رویانیدن موی داء الثعلب مجرب و بخور آن
جهت گریزانیدن هوام و اخراج جنین میت و مشیمه در ساعت و مجفف قروح رطبه و بالخاصیت بستن آن بر ورک زنان در حین زادن باعث تسهیل ولادت و خوردن آن مظلم
بصر و باعث تقشر جلد شبیه بپوست مار مصلح آن کتیرا مقدار شربت آن تا یکدرم است سلحفاة بضم سین و فتح لام و سکون حاء مهمله و فتح فا و الف و تا مثناة فوقانیه بفارسی
کشف و سنگ پشت و بشیرازی لاک پشت و بترکی تسباغه و بهندی کچهوا نامند و بزرگ نهری را در بغداد و نواح آن رقا گویند ماهیت آن حیوانیست معروف بری و بحری و نهری
میباشد طبیعت بحری و نهری آن در دوم گرم و در اول خشک افعال و خواص آن مقوی باه و کمر و کباب آن حابس حیض و با جند بیدستر جهت تحلیل ریاح غلیظه
و التیام فتق قریب العهد و آشامیدن خون سلحفاة بحری بقدر سه مثقال با شراب و یکدانگ انفحه ارنب و نیم درم زیره کرمانی سفید در سه ماه جهت گزیدن هوام خصوص
ضفدع اجامی که بیونانی [illegible] نامند نافع و ضماد آن محلل اورام و خون بری آن با شراب جهت صرع و تشنج نافع و چون آنرا با آرد جو و عسل حب سازند بقدر فلفلی و صبح و شام
بخورند جهت صرع [illegible] و طلای آن بر دست و پا جهت درد مفاصل و نقرس با تکرار عمل نافع و خفقان [illegible] با جند بیدستر جهت تشنج مفید و طلای زهره آن جهت

سلاحه

سلت

سلخ الحیه

سلحفاة

تحلیل و خوانیق و قروح خبیثه دهان اطفال و مالیدن آن بر پیشانی مصروع و بدستور سعوط آن و قطور آن در بینی جهت صرع و اکتحال زهره مجفف آن با عسل جهت نزول آب در چشم و بیاض عین
نافع و چون اشکافند شکم بری را و انچه در شکم آنست برآورند و بعد ذبح و بسوزانند تا سفید گردد و با روغن گاو ساییده بر پارچه کرباسی مالیده بر سرطان متقرح گذارند جهت تقشیر
چرک و التحام و منع آن از عود و بسیار مجرب جهت زوال زخمهای دیگر و سوختگی آتش نافع و بیضه آن بقدر فلفلی با جریده های موافق جهت قطع سرفه مزمن اطفال و طلای آن جهت باد شم
و زن آن را زیانه جهت ورم انثیان بعید و باشیر مصفعه جهت درد پای و با و خصیه اطفال و بدستور چون در روغن بجوشانند و طلا کنند و پیه آن جهت تشنج و کزاز و جلوس در طبیخ
سلحفاة و بدستور زهره آن جهت شق اطفال و گوشت آن نیز جهت تشنج و کزاز و تقویت ظهر و بدن و باه و انعاظ و زیادتی منی و ضماد کاسه سوخته آن با روغن گل و روغن
تخم مرغ و روغن کنجد جهت رویانیدن موی سر مجرب و طلای سوخته مجموع آن که بحد سفیدی رسیده باشد با روغن گاو و غیر آن جهت سرطان متقرح بی نظیر و با سفیدی تخم
مرغ جهت شقاق مقعده و سائر اعضا خصوص شقاق پایها و ذرور آن جهت زخمهای عسرة العلاج و اگر با آن خاکستر بقدر عشر آن فلفل داخل کنند و با عسل بسرشند و صبح ناشتا بیام
بقدر یک ملعقه که چهار مثقال است بیاشامند جهت لت که تنگی نفس و برآمدن زبان است از تشنگی جهت سل و ربو نافع و اکتحال استخوان نرم سائیده خام با سوخته
جهت کور نمودن هر که خواهند کور نمایند بدون الم نافع و خون نوع بحری آن جهت دفع سموم تمرها و بخور استخوان تحتانی آن جهت دفع تهیبا و منع سحر و آب بیرمحن (?)
از کاسه فوقانی آن جهت رفع بستن مباشرت زنان بغایت مؤثر نوشته اند و گویند چون کشف را در مکانی دفن کنند منع باریدن تگرگ از آن مکان میکند و مجرب مضر امعا مصلح
آن عسل مقدار شربت از سوخته آن یکدرم و از تخم آن یک قیراط و از خون آن سه قیراط است

سلد اینون

سلد اینون بفتح سین و سکون لام و فتح دال مهمله و الف و کسر نون و ضم یای
مثناة تحتانیه و سکون واو و نون لغت یونانی سطلبیت و در مصر سدیان نامند **ماهیت** آن درختیست قریب بدرخت بید منبت آن بیت المقدس و خرابها و بلندی درخت
آن سه گز و برگ آن شبیه بدرخت غرب و سرخ رنگ و گل آن سرخ و تخم آن شبیه بشاهدانه و با شیرینی و قبض **طبیعت** آن در دوم گرم و خشک **افعال و خواص آن** آشامیدن
برگ و تخم آن جهت تنقیه قصبه ریه و تصفیه صوت و رفع خشونت آن و مجرب دفع سموم حیوانی خصوصا افعی بهترین ادویه است و نطول برگ آن محلل اورام

سلق

سلق بکسر سین
و سکون لام و قاف بفارسی چغندر نامند **ماهیت** آن دو نوع است یکی برگ سرخ تیره و شیرین و برگ آن پهن تر و آنرا سلق اسود نامند و دوم گلابی رنگ مائل بزردی
و شیرینی این کمتر و برگ آن ریزه مانند زرد رنگ و ساق این باریک فی الجمله شبیه باسفناخ و این را سلق ابیض خوانند بهترین آن شیرین پر ریشه آن است و سفید آن در دوا
بهتر از سرخ آن **طبیعت** آن مرکب القوی با حرارت در اول و یبوست و بورقیت و قوت قابضه و رطوبت مائیه فضلیه سیاه آن با قوت قابضه و سفید آن با جالیه و محلله
افعال و خواص آن جالی و محلل و مفتح و مقطع بلغم و مبرد و مطفی و جرم آن حابس طبع و قلیل الغذا و نفاخ و تلیین و ماهیت آن زیاده و بهترین اجزای آن آب برگ آنست و ساق
برگ آن بهتر از بیخ آن و از طبخ بورقیت آن زائل میگردد و خوردن پخته آن بطریق تغذی جهت رعشه و تحریک شهوت جماع خصوص انچه ساق آن سرخ باشد و با سرکه و خردل جهت
تفتیح سده طحال و تحلیل ورم آن مؤثر و جهت درد گرده و مثانه و امراض مقعده و آب برگ آن با ادویه مسهله معین بر اخراج بلغم و جهت اوجاع مفاصل و نقرس نافع و سعوط
آب بیخ آن با عسل جهت تنقیه فضول دماغی و با زهره کلنگ جهت لقوه و صداع و شقیقه و رعشه و درد دندان و حمره عین و جالی دندان و اخلاط لزجه بشرط ادمان آن نافع و بدستور آب برگ
آن و قطور نیم گرم آن با روغن بادام و با عسل جهت درد گوش و غسول نطوخ طبیخ برگ و بیخ آن جهت خراز و نخاله سر و قمل و صیبان که بفارسی رشک نامند و اوجاع مفاصل و نقرس سفید
و ضماد آب برگ نیم گرم آن با بوره ارمنی جهت دفع بهق و داء الثعلب تهیج پشت پا و استسقاء و سائر اورام خصوص سفید آن و حقنه آب آن و یا آب طبیخ آن جهت اخراج ثقل و سحج
و برودت مقعده و کذا نشستن و دست و پا در آب طبوخ برگ آن نیم گرم مکرر و یا ریختن آن آب بر آن جهت دفع شقاق عارض از سرما مجرب و طلای برگ پخته آن بعد سرد شدن جهت سوختگی آتش
و آب جوش و حمره که باد سرخ نامند و قیر و طی سعفه از آب برگ کوبیده آن جهت تسکین اوجاع اورام و رفع کلف و ضماد برگ خام آن جهت بهق و داء الثعلب و قروح خبیثه و سعفه و ثفال
و با عسل جهت قوبا و ثآلیل و با حنا جهت رویانیدن موی و نکوئی آن و با روغن بادام جهت تلیین اورام و خوردن آن با خردل و آبکامه مسکن قولنج و ریاح غلیظه مضر معده و کثار
آن مغثی و محرق خون و مورث قولنج و مغص و مصلح آن پختن آن با عدس است و استعمال خردل و آبکامه و یا آب غوره و یا شراب اترج و گویند چون آب آنرا در سرکه ریزند آنرا خمر گرداند
بعد از چهار ساعت و دو خمر سرکه بعد از دو ساعت

سلوی

سلوی بفتح سین و سکون لام و فتح واو و یا آخر حروف بهندی لوا گویند **ماهیت** آن اکثر اطبا آنرا سمانی دانسته اند
و بغدادی غیر آن گفته که از طیور آبی است و در کنار آبها میباشد رنگ پر و بال آن اندک شباهتی بسمانی دارد و پاهای آن دراز تر از سمانی است و حکیم میر محمد مؤمن در تحفة المؤمنین
نوشته ظاهر آنکه انچه را بترکی بلوه و در تنکابن لسه بال نامند عبارت از آن باشد چه آن از جنس سمانی است که بترکی بلدرچین گویند و در مکان بی آب نمیباشد و از کثرت باران

بسیار و از عدم باران کم میباشد **طبیعت** آن گرم و خشک گرمی آن زیاده از خشکی **افعال و خواص آن** بهترین اطیوه آبی است و سریع الانحدار از معده و محرک باه و موزث تشنگی و محرک حکه و بثور اکثار آن مکرب و **مصلح** آن طبخ آن با حموضات و ادهان پخته آن بهتر از کباب آنست زیرا که کباب آن با سهوکت و بطی النزول است از معده و در هند چهار قسم میشود و هر یک بنامی مشهور و یکی را بسل بفتح با و جیم و سکون نون و ضم سین مهمله و لام و دوم راکورک بفتح کاف و سکون واو و کسر راء مهمله و سکون کاف و سوم را پهدک بضم باء فارسی و سکون واو مجهول و خفای نون و فتح دال مهمله هندی و سکون کاف و چهارم را درپهه بفتح دال و سکون راء مهمله و فتح باء موحده و خفای هاء و سکون راء مهمله نامند و بزعم اطبای اهل هند اول گرم و تر است و دافع سودا و مانع غثیان و دوم خشک سوم سرد و قلیل الغذا و بعضم و چهارم سرد و تر و دافع امراض حاره و تولید خون فاسد و در سلوی که بر بنی اسرائیل نازل میشد اختلاف است و در کتب تفاسیر تفصیل مذکور است **سلیخه** بفتح سین و کسر لام و سکون یاء مثناة تحتانیه و فتح خاء معجمه و بیونانی اسلیوس و بهندی تج نامند **ماهیت** آن گفته اند که پوست شاخهای درختی است مانند لولهای تنگ سوراخ و منبت آن هند و عمان است برگ آن شبیه ببرگ سوسن کبود و ساق آن غلیظ و پوست آن عطر و هفت قسم میباشد یکی زرد غلیظ و خوشبو دوم سرخ برنگ مرجان و صمغ مایحی و خوشبو سوم سفید اَمْلَس بزردی و بی رایحه چهارم مابین سرخی و سیاهی و رقیق پنجم رقیق کبود و در خوشبوئی شبیه بگل سرخ ششم شبیه بقسط و غیر براق هفتم رقیق و بسیار سیاه و بدبوی و گویند از درخت دارچینی بهم میرسد و آن مستحیل بدارچینی میشود و آنچه بتحقیق پیوسته قول اخیر اقرب بصواب است و آن پوست درخت نوعی از دارچینی است که در غیر سیلان و نواح قریب آن بهم میرسد و هر چند دور تر میشود از سیلان بو آن تر و کم بو تر بلکه مائل ببدبوئی میشود و در دارچینی نیز اشاره بدان نموده شد و بهترین آن سرخ رنگ صحیح خوشبوی تند طعم املس است که با قبوضت باشد و زبان را بگزد و تلخ و کریه الرائحه نباشد **طبیعت** آن در آخر دوم گرم و خشک و در سوم نیز گفته اند و قوت آن تا هفت سال باقی میماند **افعال و خواص آن** ملطف و مسخن و منضج و محلل ریاح و اورام بارده احشا و مقطع اخلاط و مقوی اعضا و معده و کبد و مدر بول و حیض و فضلات و مخرج جنین و حصاة و جهت حدت البصر و تقویت آن اکتحالا و جهت منع نزلات و زکام و سرفه و ربو و درد جانب معده و رحم و تنقیه رحم و ریاح آن و تنهای بتوبه و دفع سمیت ادویه سمیه و زهر افعی و جهت خوشبوئی رحم شربا و ضمادا و بخورا و فرزجه نافع و ضماد آن بر پیشانی جهت منع نزلات و صداع بارد و با اصل السوس و ادویه صدریه مذکوره و اخراج بلغم و حرکت آن و بدستور بخور آن با عسل جهت بثور لبنیه و جلوس در طبیخ آن و بدستور بخور آن جهت تضییق و انضمام فم رحم موثر مقدار شربت آن تا دو درم بدل آن دارچینی و فرقه الطیب مضر گرده مصلح آن کتیرا و مضر امعا و مصلح آن آب سپستان و کتیرا است **سلیمانی** بضم سین و فتح لام و سکون یاء مثناة تحتانیه و فتح میم و الف و کسر نون و یاء نسبت و سلمانی نیز آمده و بفارسی دار اشکنه و در مصر دواء الشعث و بهندی کسالکه در استینا نیز نامند **ماهیت** آن چیزیست مصنوع از زیبق و سم الفار که زیبق بکرطل و سم الفار که زرنیخ نیز نامند یک اوقیه که بعد از سحق بلیغ تصعید نموده باشند بهترین آن تازه سفید سنگین آنست **طبیعت** آن در چهارم گرم و خشک و سم قاتل **افعال و خواص** آن داخل مراهم مینمایند و دافع گوشت زائد است و خوردن آن مهلک مداوای آن خوردن شیر تازه دوشیده و اهراق و سمه و قی کردن پی در پی تا صحت یابد و از علامات کسیکه آنرا خورده باشد دوران سر و اغماء و بیهوشی و غثیان و قی است و اعراض و مداوای آن مانند اعراض و مداوای زنجفر و زیبق و سم الفار خورده است **سماق** بضم و فتح سین نیز آمده و فتح میم و الف و قاف آنرا سماقیل و طمطم و طمتم نیز نامند و بهندی تترک و تماتیر و تتریک نیز و یونانیان و عرب آنرا در دباغت جلود مستعمل دارند و لهذا آنرا سماق الدباغین نامند **ماهیت** آن ثمر درختیست بقدر عدس و بعضی بزرگتر و بعضی کوچکتر و پهن تر از آن و در خوشه مانند خوشه حبة الخضراء و بر بالای آن پوستی طعم آن ترش و با قبوضت و مستعمل پوست آنست که گرد بالای سماق باشد و درخت آن بقدر درخت انار و بزرگتر از آن و برگ آن بلند و اندک سرخ رنگ و مزغب و اطراف آن مشرف مانند اره و دو نوع میباشد بستانی و جبلی و در بلاد سرد سیر بهم میرسد و بهترین آن سرخ رنگ پر گره و ترش خوش طعم آنست که قبض آن کمتر باشد و ترشی آن زیاده و تخم آن کوچک و قوت آن تا سه سال باقی میماند **طبیعت** آن سرد و خشک در دوم و جبلی آن در سوم خشک و برودت برگ آن کمتر از دانه آن **افعال و خواص آن** قابض و رادع و مقوی و دبغ معده و احشا و مانع انصباب صفرا بمعده و امعا و قی و غثیان و ذرب و اسهال مراری و مزمن و ذوسنطاریا و نفث الدم و نزف الدم و کثرت بول و آشامیدن سائیده آن یعنی سویق آن با آب سرد قاطع سیلان خون از فوق و تحت و نیم کوفته آن با زیره با آب سرد جهت قی عنیف و کسیکه همیشه قی کند و طعام در معده او نماند مجرب و مهیج اشتهای طعام محرور المزاج و با زرده تخم مرغ کشنیز خشک قاطع اسهال دموی و با زرده تخم مرغیکه در آن پخته شود و نیز قابض و مانع اسهال است و مرغ و دراج بهتر و قویتر است و با شراب قابض جهت اسهال

و نزف الدم رحم و تقلیل کثرت بول و قوت قبض بر بان آن زیاده ولیکن قوت کسر عادیه و حدت صفرای آن ضعیفتر است مضر معده و جگر بارد و مصلح آن مصطکی و انیسون طبیخ
آن با بادنجان مقدار شربت آن پنج درم بدل آن سرکه و اقاقیا است و سفوف کردی که بر روی آنست که آنرا تراب سماق گویند بسیار قابض و با اندک تلخی است جهت قطع
اسهال مزمن و سیلان رطوبات سفید از رحم و سنون آن جهت تقویت و استحکام لثه و قلاع خبیثه و درد دندان کرم خورده و بدستور مضمضه نقوع سماق و رب آن
کرد آنرا پاک کرده و در آب بجلیسانند و در چشم بچکانند ابتدای رمد و خصوصا با قدری کتیرا و چون یک اوقیه آنرا در نیم رطل آب بجوشانند تا آنکه قوت آن در آب برآید پس حب
را بدان تر کرده بر چشم اندازند و بکمید بدان کنند جهت جرب اکال و سلاق و تسکین حدت آن و بدستور کمید پیشانی بدان جهت قطع رعاف مجرب است جهت جرب و دمعه و سلاق
و حکه و منع بروز آبله در ان و قطور آن و مکوش جهت منع سیلان چرک از آن و بروز آبله در ان و نطول آب طبیخ آن مانع ورم ضربه و صدمه و وثی و ضماد آن با آب جهت
منع ورم و تحقق و سایر اعضا و مواضع ضربه و والآثار خدشه و قروح ساعیه و با عسل جهت جلای خشونت اجفان و بازفال چوب بلوط جهت بواسیر مفید و چون
آنرا با برگ و چوب شاخها در آب بجوشانند تا بقوام عسل رسد و جمیع افعال بالاتر دارد و بجهت امراض جفن و تحلیل ورم چشم و سایر اورام و نمله و قروح رطبه و سعفه
و فساد لثه و کلف و داحس و نزف رحم نافع و طلیخ برگ آن مسود موی و حقنه به طبیخ آن جهت قرحه امعاء و سنطاریا و سحج مفید و چون برگ آنرا عصاره گرفته آب آنرا
گرفته منعقد سازند در ردع و تبرید خصوص ردع مواد از چشم مانند اقاقیا است و طلای محلول آن بلعاب بارتنگ جهت قروح خبیثه و ضماد آن بر سر و فقرات ظهر
و بیخ قضیب جهت سلیل البول و استرخای اعضا و ضماد برگ آن بر معده اطفال رافع اسهال و مقوی احشا گویند از خواص آنست که چون در صوفی سرخ رنگ ببندند
و در موضع نزف الدم ببندند قطع آن نماید و صمغ درخت آن شدید الیبس و با اجزای حاره و بارده و رادعه و محلله است و جهت حدت البصر و امراض جفن و التصاق

سماق الدباغین

جراحات و تسکین درد دندان کرم خورده که در ثقبه آن گذارند بران مفید و جوارش سماق و حب و سفوف و شیاف آن در قرابادین مذکور شد **سماق الدباغین** گفته اند مازوی
ریزه و دانه کوهی است جمیع برگ سماق و دانسته اند و دباغان بآن جلود رقیقه را دباغت می نمایند **طبیعت** آن بسیار بارد و قابض است **افعال و خواص** آن

سمانی

در جمیع افعال مانند سماق است و قبض آن بیشتر **سمانی** بضم سین و فتح میم و الف و کسر نون و یا در مازندران و ره و در دیلم و شم بضم واو و شین معجمه و میم بعربی
قتیل الرعد نامند جهت آنکه گفته اند که چون آواز رعد بشنود بمیرد و اصلی ندارد و گویند غذای آن اکثر ترباق است و اصلی ندارد و خائف و جبون ترین طیور است و بهندی
آنرا بتیر نامند **ماهیت** آن از طیور معروفه و غیر سلوی است و چهار نوع میباشد بزرگ و آنرا بهندی کهاکس و کرچه گویند و دوم از آن کوچک و آنرا الوه و سوم از آن
کوچکتر و در گردن آن طوقی سیاه منقط بنقطهای سفید و این را بهندی جنک و دو و چهارم از همه کوچکتر و رنگ آن زرد و سرخ بهم آمیخته و این را بهندی لوده نامند
طبیعت آن در آخر دوم گرم و خشک **افعال و خواص** آن گوشت آن کثیر الغذا و مسمن بدن و نرم کننده بشره و مدر بول و مفتت حصاة و جهت وجع مفاصل بارد
نافع و بالخاصیت مورث رقت غضب و صاد ل آن و مبهی و مهیج باه زنان و بخته آن بهتر از کباب آنست و اکثار آن مورث صداع و کزاز و تشنج و تمدد و مصلح آن در آب
شیرین و روغن کنجد و بادام جوشانیدن و با روغن بادام و یا روغنهای دیگر و آب انار ترش بقا نیند شیرین کرده خوردن و خوردن بیضه آن مورث فصاحت تکلم
اطفال قبل از وقت و ضماد شق کرده آن جاذب سم هوام و لعوق زهره آن بقدر حبه با عسل هر روز جهت صرع بعید و قطور خون آن در گوش جهت تسکین درد آن
و در چشم جهت جلای آثار و رفع بیاض و طلای سرگین آن جهت کلف و نمش و بخور بر آن رافع تبها است و امین الدوله از خواص آن بیان نموده که بکعید و آنرا تمامی چون مشوی
نمایند که چیزی از آن طرح نشود و تناول آن باعث شفای سگ دیوانه گزیده میشود **سمسم** بفتح سین و سکون میم و کسر سین مهمله و میم مشهور بکسر هر دو سین است بلغت تبطیه
جلجلان و بفارسی کنجد و بهندی تل بکسر تاء مثناة فوقانیه نامند **ماهیت** آن معروف است و بهترین آن سفید تازه چرب بالیده آنست قوت آن تا دو سال باقی
میماند و در اکثر بلاد خبازان مقشر آنرا بر روی نان میپاشند و حلوائیان از آن حلوا میسازند و روغن آن که دهن الحل بحاء مهمله نامند معمول و معروف و در اکثر ادهان مرهم
داخل است و در بعضی بلاد دی نیز داخل میکنند زود متغیر و متکرج و فاسد میگردد بسبب لزوجت و غلظتیکه دارد و سبز روغن اگرفته آن خصوص که مقشر کرده باشند دیرتر و مقشر آن
زودتر فاسد میگردد **طبیعت** آن در آخر اول گرم و تر و با رطوبت لزجه و در دوم گرم و تر نیز گفته اند **افعال و خواص** آن مغری و مفتح و صالح الکیموس
قلیل الغذا و مسمن بدن و ملین صوت و خشونت حلق بسبب غرویتی که دارد و مصلح اخلاط سوخته و مواد سوداویه و ملین امعاء مقعده و محلل اورام حاره و آشامیدن آن
با شراب جهت گزیدن افعی و عقرب و با ممزوج آن شکر و خشخاش و نصف آن مغز بادام مقشر و عشر آن بیخ ابیض که هر روز از مجموع آن یک اوقیه تناول نمایند جهت فربه نمودن

وتقویت باه مجرب و مولد په کرده و شیره کوبیده آن با نبات جهت رفع سوزش معده و مری و ترش شدن رطوبت معده سوداوی و حرقت لذع ادویه مشروبه و تدحاد
و شرب شراب و جهت تلیین معده و امعا و دفع سنگ گرده بشرط مداومت بران حقنی نافع و خوردن دو درم و دو درم آن با یک درم گردکان سوخته جهت قطع خون بواسیر
و آشامیدن آب طبیخ آن با نخود مدر حیض و مسقط جنین و چون دو اوقیه آب طبیخ آنرا با شراب نقیع مویز یک اوقیه و نیم روغن کنجد و نیم اوقیه انیسون ناشتا بنوشند جهت رفع
خارش و موی و بلغمی و درشتی جلد و شقاق مجرب دانسته اند و با فانید انفع و بدستور با نقیع صبر و زیت و لعوق آن جهت سرفه و امراض سینه و قروح شش نافع و با برنجاسف
جهت تقویت باه و ازدیاد منی آشامیدن سائیده آن با شراب جهت دفع قولنج و قولون و گزیدن مار شاخدار المضار بطی الهضم و مصلح آن بریان نمودن و با عسل و با مری
خوردن باعث سرعت انحدار آن است و بدستور با قشر آن و مورث بدبوئی دهان خصوص که ازان در بینی و ندا بها باند و مصدع و مصلح آن عسل مقدار شربت آن پنج درم
بدل آن تخم کتان و ضماد آن محلل اورام و ملین جلد بدن و رافع آثار سیاهی و شم اخضر و سطبری عصب قولنج و قولون و گزیدن مار شاخدار و سوختگی آتش و بعد سوختگی بر روده
مانع آبله و تسکین وجع الم آن و نطول آب برگ آن باعث درازی موی و سیاهی آن و رافع جوش سوداوی سر و ضماد مطبوخ آن با شراب جهت تحلیل ورم چشم و ضربان آن نافع
و بیخ آنرا چون در آب بجوشانند و سر و موی را بآن بشویند باعث درازی و سیاهی موی و رافع شوره دابه آنست و روغن آنرا اگر از کنجد غیر مقشر بریان بگیرند آنرا دهن
الحل نامند بفتح حاء مهمله و تشدید لام و لزوجت این زیاده است و اگر از مقشر بریان اخذ نمایند لزوجت آن کمتر و چون آنرا نرم بکوبند و با آب بدست خوب بزنند تا گرم
شود و روغن آن جدا گردد و بردارند رطوبت آن غالب و آنچه ساییده در آب جوش دهند تا روغن حاصل گردد و آنرا طبیخ نامند و ساییده و یا کوبیده آنرا بدون استخراج
روغن طحینی نامند که بفارسی ارده گویند و در حرف الرا مذکور شد **طبیعت** روغن آن در دوم گرم و تر و تا هفت سال قوت آن باقی میماند **افعال و خواص آن**
آشامیدن آن با ادویه مناسبه مفتح و ملین و مرطب و مسمن و رافع احتراقات حادث از خلط حاد و ضیق النفس و سعال یابس و قرحه ریه و تشنج یابس و قویتر از کنجد
و در حرقة البول مانند کنجد و در مزورهای مرضی بعد از دهن لوز و خشخاش نافع ترین ادهان و قطور جوشانیده آن با فلفل سفید و مصطکی جهت گشودن سده گوش و طلای آن
با سفیده تخم مرغ جهت تحلیل صلابات و اورام چشم و غیر آن و با روغن زیتون و زرده تخم مرغ جهت رفع ورم چشم و با بزرقطونا جهت خشونت و خارش بدن و سوختگی آتش
و جراحتیکه از نوره بهم رسیده باشد و مالیدن قیروطی آن بر صورت جهت نیکوئی و صفا و براقی و نرمی آن مفید و بدستور از کنجد و جلوس دران جهت اکثر امراض رحمی مانند
تشنج و غیر آن و همچنین تدهین بدان مکرر و انداختن پارچه تر کرده بدان بران عضو و یا اعضا و بدستور تدهین آن جهت جذام صدری و سوختگی آتش نافع و مضر سوداوی
مزاج و بطی الهضم و مرخی معده و مفسد دماغ ضعیف و قریب الاستحاله بصفرا مصلح آن جوشانیدن آن با پیازه و یا با اندک خمیر و آشامیدن آن با آب لیمو و انگاره
و امثال آن و یا بعد ازان مقدار شربت آن تا دو درم بدل آن روغن بادام شیرین است و جوارش سمسم و حلوا و سفوف آن در قرابادین مذکور شد و عصاره نبات
آن جهت ازاله ابریه موثر است **سمقوطن** بفتح سین و سکون میم و ضم قاف و سکون واو و ضم طاء مهمله مثالة و نون **ماهیت** اختلافات العالم حی
دانسته و بحنین است و بغدادی و غیر آن نوشته اند که بلغت یونانی نام گیاهی است و دو نوع میباشد صحری و سهلی صحری آن سنگلاخها میروید و شاخها و برگهای آن
شبیه بشبیح است و صلب خشک و خوشبو و طعم آن با حلاوت و برگ آن باریک شبیه به برگ رازیانه و سرهای شاخ آن کوچک مانند شاخهای حاشا و بیخ آن طولانی
بسطبری انگشتی و بنفش و مستعمل برگ و شاخهای آنست **طبیعت** آن ظاهر الحرارت با قوت قابضه **افعال و خواص آن** دوائیست شریف نافع جهت
امراض ظاهره و باطنه و محلل و مفتح و جامع و مصلب اعضا و قابض و منقی بدن از فضول و چرک منجمد دران و مضغ آن مسکن عطش حادث از جفاف و اینهمه افعال قوی ظاهره است
و آشامیدن آن با سرکه و عسل و با سکنجبین عسلی جهت فسخ عضل و عصب و مطبوخ آن با شراب جهت قروح امعا و نزف الدم زنان حائض و غیر آن و جهت وجع گرده و با شراب
جهت نزف الدم و قرحه امعا و با سکنجبین جهت شدخ عضل و با آب مویز و یا آب سداب و یا شراب عفص جهت قتله الامعا و ضماد آن جهت فتق و چون با گوشت طبخ
نمایند زودی گوشت پخته و مهرا و سریع الانحدار گردد و مقدار شربت آن از یک درم تا پنج درم و هرگاه اراده اکثار آن نمایند بهتر آنست که تکرار استعمال آن نمایند نه آنکه
مقدار آنرا بیفزایند و در اکثر مواضع و اما سمقوطن سهلی نباتیست شاخدار و پراگنده و خشک و زغبدار و بلندی آن تا دو ذرع و برگ آن باریک طولانی و زغبدار و
یکدیگر شبیه بزبان گاو و در مابین برگها برگهای کوچک چسبیده به برگ بزرگ آن و گل آن زرد و چون دست به برگ ساق آن برسانند خارش آورد و رنگ ظاهر ریشه آن
سیاه و باطن آن سفید و لزوجت و بی شیرینی و بی عطریت بخلاف اول و منبت این سنگلاخها و مستعمل ریشه آنست **طبیعت** آن قریب بعسل و امان در گرمی و خشکی

در رطوبت فضلیه این نیز باه و لهذا بسیار مهیج باه و منعظ است و دو درم آن با شراب جهت نفث الدم از سینه و شدخ و قطع عضل و ضماد آن جهت التصاق جراحت تازه و اورام
متعفنه نافع و چون با گوشت طبخ نمایند قطعهای آن بعضی با بعضی ملتصق گردند **سمک** بفتح سین و میم و کاف بفارسی ماهی و بترکی بالغ و بهندی مچهلی بفتح میم و سکون جیم
فارسی و خفای ها و کسر لام و یا و شبوط را بهندی روهو و رضراضی را موتی مچهلی نامند **ماهیت** آن حیوان آبی است که تعیش آن بدون آب نباشد و گاه برآنچه بدون
آب تعیش مینماید مانند سقنقور نیز اطلاق مینمایند مجازًا و آنرا انواع بسیار است بعضی از ماهی مخصوص و اکثر برانیست و تعداد آن غیر خالق انام جل اسمه نمیداند و در حدیث نبوی
صلی الله علیه و آله وسلم وارد است که حق سبحانه و تعالی خلق کرده هزار قسم از دوابه را نهصد قسم آبی و یکصد قسم بری و بهترین همه ماهی رضراضی است و مارنی و هر ماهی سنجری لطیف
و دیگر در آبهای شیرین سنگ خوشگوار که سرچشمه آن بعید و بر روی سنگ و سنگریزه که صخوری نامند و یا رمل گذرد و همیشه جاری و مکشوف باشد و باد دبوران بوزد و تکون یابد
و معتدل آن در بزرگی و کوچکی متوسط و سریع الحرکه و فلس آن بسیار و استخوان آن بزرگ و خار آن کم باشد و سهوکت بلیه نداشته باشد و پشت آن منقط بسیاهی با خطوط
سیاه مایل بسبزی و شکم آن سفید و در همان روز صید شده باشد و شب مانده نبود زیرا که گوشت آن بسیار لطیف و نازک است زود فاسد میگردد مگر آنکه آنرا نمک سود
نمایند و بعد از رضراضی ماهی سلوطه مارنی و امثال اینها است و ماهی دریای شور که در لجه و یا سواحل که زمین آن سنگستان باشد بهتر و نازکتر و لذیذتر از آب شیرین است و از اقسام
آن ماهی حلوا و ماهی ابونس که در نواح سیلان بهم میرسد و شاه ماهی که در بحیره طبرستان صید میکنند و در ولایت ایران قزل آلا که منقط بسرخیست و اسلفه که پشت آن سبز و شکم
آن سفید و در هند ماهی روهو و در بنگاله بلسه و لیکن بلسه بسیار چرب و گوشت آن نازک و گرم و با سهوکت بسیار است اما لذیذ و امثال اینها و بالجمله در هر دیار و مکان بلد
که در آن چشمه و یا نهر و یا بر ساحل دریائی و هست نوع ماهی خوب میشود و بهترین از انواع دیگر در همانجا و همچنین بحسب اهویه و فصول و اراضی نیز مختلف میباشد در لطافت و لثانت
و لذت و عدم آن و بدانکه بکبر و عظم جثه ماهی که حیوان آبیست هیچ حیوان بری نمیرسد و بدترین همه ماهی قنوات و گودالها و چشمهای کوچک و زمینهای پست و آبهای
کثیف متعفن است که جاری نباشد و همیشه ایستاده باشد و همچنین ماهی های بسیار کوچک و بزرگ **طبیعت** مطلق آن سرد در اول و تر در دوم و بعضی گرم و تر مانند کوسج
و تمساح و مار ماهی و جری و اربیان که بهندی جهینگا نامند و بلسه که در هند و بنگاله بهم میرسد و ماهی نهری آب شیرین سرد و تر از ماهی بحری آب شور و نمک سود هر نوع
گرم و مایل بیبوست است خصوص قدید کهنه نمک سود که گرم و خشک است **افعال و خواص آن** کباب بآتش بریان کرده تازه آن بهتر از در روغن بریان کرده
آن و سریع الهضم و صالح الکیموس و مرطب و مسمن و مولد منی و شیر و پیه کرده و در محرورین مبهی و منعظ و مصلح اخلاط حاره و جهت تصفیه و نرمی قصبه ریه و قرحه آن و سل و دق
سعال یابس و ضعف کبد گرم و حاره و کباب آن با آب غوره و سماق جهت اسهال مراری و دموی مجرب و مطبوخ ماهی مارنی با سرکه جهت صاحبان امراض حاره و محرور المزاجان و
و با بزر قطونا جهت وهیج یعنی شدت حرارت و تسکین حدت آن و فساد دم جراحی و خوردن ماهی تازه بریان با پیاز تازه سبز و آشامیدن شراب معتدل بعد از آن مولد
منی و نعوظ و آشامیدن مرقه آن جهت زهرهای مشروبه و ملدوغه و مداومت بران جهت دفع زهر مار رتیلا و سگ دیوانه گزیده و بهترین انحای استعمال آن جهت
ترطیب بدن بطریق اسفیدباج و بعد از آن مشوی بر طبق و بآتش بریان کرده آن سبکتر بر معده از آنچه در روغن بریان کرده آن و آنچه در آرد ملتوت کرده بروغن نموده باشند
تشنگی بسیار آورد و دیر از معده بگذرد و خوردن ماهی بسیار بی نان بعد از آن قی کردن با آب گرم و عسل و سکنجبین و آب مطبوخ ترب منقی فضول غلیظه و اخلاط فاسده است و جهت
اوجاع مفاصل و عرق النسا و بهق اسود و ابیض و رفع آثار مجرب و سمک مضر مبرودین و مرطوبین و دماغ رطب و عصب و معده بلغمی و مصلح آن پختن آن با روغن گاو و یا روغن
بادام و یا کنجد و خوردن زنجبیل پرورده و صعتر و عسل و گلقند سکری کهنه و یا عسل و آبکامه و ادویه حاره و زیرباجات و محرورین را خوردن با سرکه و سکنجبین بعد از آن
مورث تشنگی و رافع آن سرکه و آبکامه و در بعضی امزجه مصلح آن موافق تر و عطش ان کمتر و در بعض امزجه مصلح آن آشامیدن آب بسیار بعد از آن بغایت مضر بحدیکه گویا آنرا
زنده و خود را مرده گردانیدن است و باعث امراض مزمنه است اما شراب بعد از انحدار نافع و قبل از ان باعث شده بسبب نفوذ اجزای غیر منهضمه آن بعروق و جلد و امراض
رویه از جرب و حکه و قوبا و امثال اینها و جمع آن با شیر و یا بیضه مرغ و یا گوشت خصوص حیوانات بری بسیار مضر و محدث امراض مزمنه و نمک سود که پانزده روز و زیاده
بران گذشته باشد مایل بگرمی و خشکی و قاطع بلغم و مورث تشنها و موافق مبرودین و مولد بلغم زجاجی و مالح و مورث خارش جرب و قوبا و تقشر جلد و بیداری و امثال اینها
و آنچه مدتی بران گذشته باشد مسدد و مولد اخلاط فاسده سوداویه سوخته و مصلح آن سرکه و سکنجبین و آبکامه و قی فرمودن و خوردن مسهل و تلطیف بدن و قدید نمک سود
آن که سمارس نامند بدترین اقسام و کثیف ترین همه و محلل بلغم غلیظ و مقوی حمل معده و مورث امراض مذکوره و سهر و مداومت آن باعث شبکوری و مصلح آن آنچه ذکر یافت

سمک

وضیا نیدن آن در سرکه گفته اند جهت گزیدن عقرب و سگ دیوانه نافع و ماهی شور که در سرکه پرورده باشند سرد و خشک مجفف و دیر هضم و مقوی ماسکه و مانع انصباب صفرا
بمعده و مورث حکه و جرب و بثور سوداوی و اغتسال عضو با آب ماهی شور نمک سود جهت قروح عفنه و جرب تازه و سفید و ماهی تازه را که بریان نمایند و بگذارند تا سرد گردد
خصوص که یک شب بر آن بگذرد و یا زیاده و در جای نمناک مانده باشد ردی و سمی و مداومت هر روز بدان باعث برص و استسقا و محدث اعراض فطر و تدبیر آن
قی فرمودن و مسهل خوردن و سائر تدابیر فطر است و در مبرودین خوردن جوارشات حاره و اشربه حاره مذکوره و در محرورین سکنجبین حامض و سرکه و آنکه ماهی و کسی را
که از خوردن ماهی غثیان عارض گردد باید که رب به بلیسد و آشامیدن آب نقوع زیره کرمانی بهتر است و جلوس در طبیخ آن جهت ابتدای قرحه امعاء و جذب مواد بظاهر جلد
و تحقیق بدان جهت عرق النسا سفید و تخم آن در تقویت باه مقوی الاثر و مولد منی و منعظ و جهت سرعه و در حیر حار نافع و زهره آن خصوص از نوع گرم و خشک و اکتحال آن جهت
رفع بیاض موثر و چون ماهی زنده را شق کنند و بهمان قسم که یا گرم که حرکت داشته باشد بر عضو به بندند جذب مواد و زجاج و خار و غیره با بظاهر جلد نماید و در رفع اختلاط … ذهن
صاحب سرسام و اورام بعید و ضماد سر سوخته نمک سود آن جهت ورم مقعده و شقاق آن و گزیدن عقرب و سگ دیوانه گزیده و با روغنها و لعابها جهت ورم صلب
و طلای استخوان سوخته آن جهت برص نافع و شستن ماهی با آب گرم و نمک نیکو مالیدن تا که گل بدان و در مائی گذاشتن پس نیکو شستن باعث رفع سهوکت آنست و خوردن ماهی
بدون آرد و نان باعث هضم آن است و با آرد و نان بطی الهضم **سمکه رعاده** بفتح را و عین مشدده و الف و فتح دال مهمله و ها ماهیت و خواص آن در رعاده در حرف
المهمله مع العین مذکور شد و شنیده شده که در دریای مسمی بحر ابیض که در هفتاد درجه عرض شمالی خط استوا و بطول یکصد و چهل درجه و قسمت نوع ماهی بسیار بزرگ بقدر
یکصد و کسری تا دو صد ذراع در طول و بیست ذراع در عرض بهم میرسد و بر پشت و میان هر دو شانه آن است و در هنگام نفس کشیدن مانند فواره بسیار بزرگ
بقدر منار کوچکی آب از بینی آن میجهد و مردم آن بلد آنرا صید مینمایند چون روغن بسیار دارد و تمام بدن آن گویا روغن منجمد است آنرا پارچه پارچه نموده در دیگهای بزرگ
بر آتش روغن آنرا گداخته در ظرفهای چوبی که بسبب مهیا کرده باطراف میبرند و خرج سوخت چراغ و مشعل تمام سال آن بلد همان است و مغز سر آن سفید و بی دود
نرم لطیف است آنرا گداخته برای سلاطین آن بلد شمع میسازند و روشنائی آن سفید و بی دود و بدانکه بسبب سردی هوا سالی سه چهار ماه زیاده در آن دریا و سواحل
آن یخ بسته اند و نیز شنیده شده که قریب بمیزان در سته روزی هوای بسیار سرد میشود و اگر مردم نزدیکی خود را از آن دریا بدر برند بهتر و الا در روز چهارم و پنجم آن
از طرف شمالی امواج تختهای یخ می آید و دست بدست تمام دریا یخ می بندد و بنحوی که مخلصی از آنجا مشکل و ممتنع و هر که در آن جا ماند هلاک میگردد **افعال و خواص آن**
گویند خوردن مغز سر آن جهت سل و قروح سینه و تحجب آن نافع است **سمکه الصیدا** بفتح صاد مهمله و سکون یا و فتح دال مهمله و سمکه الصیدا بتصغیر نیز آمده و آن را
سمکه بر که و سمکه تول و بیونانی سقنقوس نامند **ماهیت** آن ماهی است که در قریه تبوک و چشمه تول بهم میرسد شبیه بوزغه کوچکی به سام ابرص و با دست و پا و دم و مخلب
و جمیع پای آن لطیف و حشی ران آن است و سر آن باریک و دراز و سر آن کوچک و دنباله آن و مار زیر حنک اسفل آن با خطوط و خالها و تا زنده است فرق میان نر و ماده
آن ظاهر می باشد و بعد مردن مخفی میگردد و شیخ الرئیس رحمه الله تعالی در مجربات خود سمکه تبوک نوشته و تبوک قریه ایست از شام قریب بصیدا و آن ماهی در آن قریه
در چشمه تول بهم میرسد بعد از ده یوم از ماه شباط که هنگام هیجان آنست ظاهر میشود و نر و ماده آن با هم جمع شده و بهمان هیات تا نیمه آذر ماه میمانند و سفاد آن مانند
انسان است و در آن هنگام که فصل ربیعست گفتی از نبات گوش آنها بر می آید و در اصل آب میگردد و مردم آنجا آنرا جمع میکنند و در همان ایام نیز صید میکنند زیرا که در ایام دیگر
بدان دست نمی یابند بسبب سرعت حرکت آن و چون صید نمودند بزودی آنرا اندک نمکسود مینمایند و نگاه میدارند تا فاسد نگردد **طبیعت** آن گرم و خشک در دوم و گفته
آن در سوم و هر دو با رطوبت فضلیه **افعال و خواص آن** مقدار یک حبه از کف آن با زرده تخم مرغ نیمبرشت و یا با مرق مرغ جوان بغایت مهیج باه و منعظ گفته اند
بحدیکه بهلاکت میرساند از شدت انعاظ و مرا انتبه قوی تر از لحم آنست و نمک سود آن قوی تر از غیر نمک سود آن و گویند قوت این بحدیست که هیچ چیز بدان نمیرسد و طریق خوردن
آن آنست که بقدر درم آنرا آسوده بر خمر ابیض پاشیده بعد از طعام بنوشند و بخوابند قوت باه را بهیجان آورد و بسرعت انعاظ نماید و گویند که نر آن در ذکور و ماده آن در اناث
موثر است و بعضی گفته اند که ماده آنرا خاصیتی نیست نه در اناث و نه در ذکور و آنچه اند که ماهی های حوالی چشمهای صیدا صید کنند غیر آن چشمه مخصوصه سفید و بهیات مذکوره
نیست و آن خاصیت و اثر ندارد و بعضی گویند که آن در ریگها میباشند که ماهی در آب شنا و غوص مینماید میکند و از آن جهت آنرا سمکه الرمل مینامند و نیز گفته اند که هر عضوی آن
برای مثل عضوی از انسان موافق است مثلا دست آن برای وجع دست و پای آن برای وجع پای و همچنین و اصلی ندارد **سمن** بفتح سین و سکون میم و نون بفارسی گهی

روغن و بهندی گهی بکسر کاف عجمی و بخفای هاي و یا مانند و تازه آنرا بعربی زبد بضم زاي معجمه و سکون باء موحده و دال مهمله و در حرف الزاي مذکور شد **ماهیت آن** معروف است
و حقیقتی است که از شیر حیوانات و یا ماست بعمل می آورند و بهترین آن روغن گاو و گوسفند و بز جوان فربه است و روغن گاو از همه الطف و روغن میش و گاومیش خصوص
جنگلی آن اغلظ از همه **طبیعت** همان در آخر اول گرم و تر و هر چند کهنه گردد از رطوبت آن میکاهد و یبوست بهم میرساند و دو ساله آن در اول خشک **افعال و خواص آن**
در افعال قوی‌تر از زبد و محلل و مفتح و با قوت تریاقیه و مقاوم سموم و مانع رسیدن اثر سم افعی بقلب حتی آنکه بغدادی نوشته که شخصی را افعی قاتل گزیده بود و غیر روغن گاو
کهنه حاضر نبود بیمار آنرا آشامید افعی باو نرسید و یک اوقیه آن با دو سکرجه که شصت درهم است با آب انار جهت ذوسنطاریا نافع و ملین جلد و منقی بشره و فضول دماغی
سینه و مسمن بدن و رافع یبوست خیشوم و حلق و جهت سرفه یابس و یرقان و طحال و حصاة نافع و آنکه قبض میباید و گاه لینت و لعوق آن با نشاسته جهت سرفه یابس مزمن
و تلیین سینه خصوص با شکر و بادام تلخ و یک اوقیه آن با نیم اوقیه آن شکر جهت رفع عسر البول در حال مجرب و با آب گرم خوردن و قی کردن بعد از آن جهت سموم مشروبه
و افیون و بدستور با شیر گاو تازه دوشیده و اکتحال آن با آب عنب الثعلب جهت ضربان عین و رفع اورام آن و طلای آن تنهایی جهت تلیین صلابات آن و با زیت جهت
جرب اجفان و برای آن جهت اوجاع و سعوط آن جهت خناق و شقاق و دواب و حقنه آن با آب خاکستر جهت زحیر و قرحه امعا و حمول آن با پیه مرغ جهت قرحه رحم
و ثقل آن و بر مقعده رافع شقاق و قاطع بواسیر و ترف الدم آن و تدهین گرم کرده و یا ریختن و چکانیدن آن بر موضع گزیده هزارپا و عقرب و جراره و قمله النسر
و اکثر جانوران سمی مفید و بتجربه رسیده و قطور نیمگرم آن در گوش نیز جهت قتل و اخراج آنچه در گوش رفته باشد و طلای روغن جامد و روغن گاو کهنه و یا گوسفند کهنه
باسورنجان جهت بواسیر مجرب و تنهایی جهت جذام و مالیدن آن شب بر صورت و خوابیدن و هفت شب پی در پی چنین کردن جهت تنقیه صورت و نیکویی و جلا
و تصقیل آن و همچنین بدن فعل نماید و طلاء آن مکررا محلل اورام خصوصا اورام زنان و اطفال و بر جراحات باعث رفع خشک ریشه آنها و بر دهن جراحات باعث
منع التحام آن و گذاشتن فتیله و یا پنبه را آلوده در دهن جراحات باعث وسعت دهن و تنقیه غور آن اگر اندرون آن چرک باشد و چون برگ حنای خشک را نرم کوبیده بیخته
با روغن کهنه سرشته بر جرب کهنه و جذام بمالند زائل گرداند و چون روغن را با آب سرد یکصد و یک مرتبه بشویند و بر جرب کهنه و بواسیر و اکثر جروح و قروح بمالند زائل گرداند
و شسته آن تلخ میگردد و خالی از سمیت نیست و خوردن آن غیر مجوز و تمریخ و تدهین روغن جوشانیده در شیر تازه دوشیده جهت اوجاع آن بغایت نافع مضر علتهای
باطنی و رطوبی و مولد صفرا در محرورین و مطولین جهت آنکه سریع الاستحاله است بخلط غالب و مرخی معده ضعیف و بلغمی مزاج و مضعف هاضمه است مصلح آن در محرورین ترشیها
و در مبرودین جوارشات مقدار شربت آن در تداوی تا دو اوقیه و قوت جالیه و تحلیل کهنه زیاده از تازه آنست و فعل آن در ابدان متوسط زیاده از ابدان قویه مستحکمه باشد
مانند اطفال و زنان و لهذا جهت اورام بناگوش اطفال نافع است و چون روغن فاسد گردد و خواهند که اصلاح آن نمایند باید که با دوغ ماست جوش دهند تا ماست
سوخته گردد اما روغن نسوزد و یا آنکه بر آتش گذارند چون بجوش آید اندک اندک آرد گندم بران بپاشند تا آرد سوخته گردد و روغن نسوزد و پس صاف نموده بخرج آورند
نمک در روغن داخل کردن باعث حفظ و عدم سرعت فساد آن است **سمندر** بفتح سین و میم و سکون نون و فتح دال و راء مهملتین **ماهیت آن** مهر یارس گویند حیوانی است
که از آتش متضرر نمیگردد مانند ماهی که از آب و بقدر عصفور است و آتشی رنگ مؤلف گوید شاید اصلی نداشته باشد **افعال و خواص آن** خوردن زهره آن
مقدار ریگدانگ با آب نخود و مطبوخ با شیر تازه دوشیده جهت دفع سموم مشروبه و اکتحال دماغ آن با سرمه جهت نزول آب و حفظ بصر و طلای خون آن مانع ازدیاد
وضح و تغییر رنگ آنست **سمور** بفتح اول و ضم میم و سکون واو و راء مهمله **ماهیت آن** حیوانیست که در ترکستان بهم میرسد شبیه بدلق و از ان سیاه‌تر **طبیعت**
آن بسیار گرم و خشک **افعال و خواص آن** در جمیع افعال قوی‌تر از آن و پوشیدن پوستین آن گرمتر از سنجاب و حیوانات دیگر و جهت پیران و مبرود المزاجان
مفید و مسخن سینه و گرده و مقوی باه مرطوبین و ضماد پیه آن مسخن گرده و دور موی آن جهت تخفیف قروح نافع و پوستین آن زودتر از پوستین حیوانات دیگر فاسد میگردد
و جهت آنکه وبات آن کمتر است **سمیرا** بضم سین و فتح میم و سکون یاء مثناة تحتانیه و فتح راء مهمله و الف **ماهیت آن** صاحب تحفه نوشته که صاحب تحبه گوید قسمی از
نهرج است و در دیار ربیعه بهم میرسد و شبیه بکاسنی و بقدر یک قامت و برگ آن در غایت سبزی و اغبر و بیخ آن بقدر گزمازج و سم حیوانات است ابن تلمیذ گفته که در جزایر هم
میرسد و خشک آن شبیه بنفاس و سم حیوانات است **طبیعت** آن بغایت گرم **افعال و خواص آن** در اضمده امراض بارده مستعمل **سمین** بفتح سین و کسر میم و سکون
یاء مثناة تحتانیه و نون بفارسی چربی و فربهی را نیز نامند **ماهیت آن** چربیست که بروی پرده شکم و ظاهر گوشت و روده و غیر آن میباشد از شحم ارطب و نرم‌تر **طبیعت**

سمندر

سمور

سمیرا

سمین

آن لغایت گرم و تر و تری آن زیاده از گرمی **افعال و خواص آن** قریب الفعل است بروغن تازه و سریع الهضم و ملین طبع و اعضا و سریع الاستحاله بصفرا و در صفراوی مزاجان و در اصلاح ادویه سمیه مانند روغن تازه است

فصل السین المهمله مع النون

سناکی بفتح سین و نون و الف گویند بهندی

ماهیت آن برگ گیاهی است حجازی ربیعی ساق آن اندک ذرعی و برگ آن باریک شبیه ببرگ حنا و مورد و از برگ حنا بزرگتر و ضخیم تر و از برگ مورد نازکتر و گل آن مایل بکبودی و دانه آن پهن و کوچک صنوبری شکل مایل بدرازی و اندک سفیدی و در غلافی شبیه بغلاف باقلا و پهن و بسیار نازکتر از آن و نوعی از برگ آن را بعضی از و گل آن زرد و آنرا بحجاز عشرق نامند و در تابستان بهم میرسد و مستعمل برگ آنست که سبز باشد و زرد و سیاه و کهنه و فاسد نشده و از چوب و تخم و خاشاک پاک کرده تا وقوت آن تا هفت سال باقی میماند و منبت آن حجاز است و در عظیم آباد و از هند نیز قلیلی بهم میرسد و شاخهای آن درهم پیچیده و لیکن برگ آن کوچک و نازک و ضعیف العمل از مکی حجازی آن **طبیعت** آن در آخر دوم گرم و در اول خشک **افعال و خواص آن** مسهل بلغم و سودا و صفرا و اخلاط سوخته و منقی دماغ و شدید الغوص بعمق بدن و مقوی آن و جالی جلد اعضاء الراس و الصدر و الغذاء و غیرها جهت صرع و شقیقه و جنون و صداع کهنه و درد پهلو و ضیق النفس و قولنج و عرق النسا و نقرس و تشنج عضل و داء الثعلب و داء الحیه و حکه و جرب و بثورهای کهنه و شپش که در بدن بهم رسیده باشد و جهت قتل دیدان و شقاق دست و پا و سائر امراض سوداوی و اوجاع مفاصل حاصل از بلغم و صفرای مخلوط باهم و جهت وسواس سوداوی بالعرض نیز و آشامیدن مطبوخ نیم اوقیه آن در دو اوقیه زیت الانفاق که بنصف رسد جهت درد کمر و ورکین و اخراج خلط خام از آن هر دو عضو و جهت بواسیر آشامیدن آب مطبوخ آن با ادویه مناسبه و گل سرخ جهت اخراج اخلاط مذکوره و با گل سرخ و شیر تازه دوشیده و شکر بدستور که وزن سنامکی از دو مثقال تا چهار مثقال تا شش مثقال و گل سرخ از یکدرم تا دو درم بحسب مزاج و مرض و شیر گاو تازه دوشیده از ربع آثار هندی تا یک آثار باشد و سفوف کوبیده بیخته آنرا با گل سرخ و شکر با شیر تازه دوشیده نیز همان اثر دارد و لیکن آب مطبوخ آن بغایت قویتر است از جرم آن و آشامیدن یکمثقال از سحوق آن با عسل سه روز متوالی تا هفت روز جهت رفع وجع مفاصل و امثال آن مجرب **المضار** مورث کرب و مغص و غثیان مصلح آن پاک کردن از چوب و شاخ و تخم و آلودن بروغن بادام بعد از کوبیدن و بیختن و با هلیله زرد و گل سرخ و افتیمون و بنفشه و آب میوه‌ها استعمال نمودن و بالجمله استعمال آن بدون گل سرخ و روغن بادام جایز نیست مقدار شربت از جرم آن تا دو درم تا سه درم و از مطبوخ آن از چهار درم تا هفت درم بدل آن گفته اند مثل آن تربد و نصف آن هلیله زرد و ربع آن بنفشه و لیکن این مقدار بسیار است در اکثر امزجه و ضماد مطبوخ آن در سرکه بحدیکه قوام بهم رساند بر بدن جهت جرب و حکه و کلف و بهق و اندمال زخمهای کهنه و بر موی جهت منع ریختن آن و با حنا بر موی جهت سیاه کردن آن مؤثر و با سرکه و شاهتره و برگ حنا که با آب نرم سائیده در حمام و یا غیر آن بر بدن بمالند و بعد از سه چهار ساعت بشویند جهت حکه و جرب و قروح خبیثه و اندمال جراحات با تکرار عمل مجرب بدانکه شیخ الرئیس رحمة الله تعالی متعرض ذکر سنا نشده و جهت سفوفات و ضمادها و مطبوخات و معاجین و نقوع سنامکی در قرابادین مذکور شد

سنباذج بضم سین و سکون نون و فتح باء موحده و الف و فتح دال مهمله و جیم و آنرا حجر المسن نیز نامند و بفارسی سنگ سنباده و بهندی کرند نامند **ماهیت** آن سنگیست اندک رخو مانند رمل منجمد و سه نوع میباشد و در ملک هند بسیار از کوهستان شمالی اله آباد و توابع آن می آورند و چند قسم میباشد یکی سفیدرنگ شبیه برنگ شیر و بهندی این را دودیا نامند و دوم سیاه رنگ شبیه برنگ روغن کنجد و این را بهندی تیلیه نامند و سوم شبیه برنگ عدس و این را بهندی مسوریه نامند و این بهترین همه است و گویند هر چند سرختر و صلبتر باشد بهتر است و گویند بهترین آن نرم املس صلب جرم ثقیل الوزن مایل بسبزی آنست در یکرخ آن زبون **طبیعت** آن در دوم سرد و خشک و بعضی در سوم خشک گفته اند **افعال و خواص آن** سنون آن جهت جلای دندان قوی الاثر و جهت استرخاء لثه مفید و ضماد آن محلل اورام و تریاق برآمدگی جلد و مسکن التهاب و با سفیدی تخم مرغ جهت سوختگی آتش و با موم جهت بواسیر و سائیدن معادن با آن باعث جلای آنها و موجب زدودن چرک و زنگ آهن و مستعمل صیقل‌گران است در تصقیل آهن و فولاد و چون در آب بسائیده مرجان را بآن جلا دهند بسیار برونق آورد و ذرور سوخته آن جهت قطع نزف الدم و التیام قروح مزمنه نافع مضر عصب مصلح آن زعفران است و از داخل غیر مستعمل است

سنبل بضم سین و سکون نون و ضم باء موحده و لام در لغت بمعنی خوشه است و بعرف اطبا شامل سنبل هندی که سنبل الطیب و سنبل العصافیر نیز نامند و سنبل رومی و سنبل جبلی و از مطلق آن مراد سنبل هندیست که بیونانی ناردین و بهندی بال چهر و جتا ماسی و بلاطینی ناردو و قسم دوم را ناردوا تیالیون یعنی ناردو وحشیه در ابتالیون بهم میرسد و سنبل رومی را ناردین گیاکوه و بفرنگی ناردوس نامند **ماهیت** آن گیاهیست بی ثمر و بی گل شبیه بدنباله سمور و دله و رطول بقدر یک انگشت و اندک زیاده بر آن و بقطر انگشتی و باریکتر از آن

وخوشه دار و چند عدد و بهم پیوسته بیک بیخ و رنگ آن اشقر سیاه مائل بزردی و بسیار خوشبو و تند را لحه و بیخ آن اندک صلب منبت آن کوهی گویند که آن طرف سند باشد
و در هند و بنگاله نیز بسیار است و بهترین آن اشقر تازه خوشبوی تند که خوشه آن کوچک بود و بوی زهومت نداشته باشد و بعد از آن طولانی باریک که بوی زهومت
آن کم باشد زیرا که کهنه آن با زهومت می باشد و قوت آن تا سه سال باقی میماند **طبیعت آن** در آخر دوم گرم و خشک جالینوس در اول گرم و در دوم خشک و بعضی
در سوم خشک گفته اند و اول اصح است **افعال و خواص آن** مفتح سده دماغی و معده و کبد و مقوی دماغ و فم معده و جگر بارد و منضج آنها و نیکو کننده رنگ رخسار
و مقوی قوت ماسکه و مدر بول و حیض و مجفف رطوبات و فضول دماغی و زبان و سینه و معده و مانع انصباب مواد بمعده و امعا و دافع لذع آنها و مفتح حصاة و مقوی قوت ماسکه
و حابس طبع و جهت خوشبوئی دهان و سرفه رطوبی و ضیق النفس و درد سینه و خفقان و قی بلغمی و تحلیل نفخ و ریاح و علل کبد بارد و رطب و استسقای لحمی و یرقان و درد سپرز
و اورام باطنی و بواسیر و علل بارده گرده و با افسنتین و صندل بغایت مشهی و مقوی معده و با آب سرد جهت غثیان و خفقان و نفخ معده و اکتحال آن با آب کشنیز جهت سبل
چشم و تقویت باصره و رویانیدن مژگان و رسانیدن قوی ادویه بطبقات عین و نشف رطوبات آن و با عفص جهت دمعه مجرب و ضماد آن مقوی فم معده
و محلل اورام آن و بر بدن قاطع عرق و باعث خوشبوئی آن و طلای مطبوخ آن در خمیر جهت سیاه کردن و درازی موی مؤثر و ذرور آن جهت التیام جراحات و فرزجه آن جهت اورام
رحم و قطع رطوبات آن و جلوس در طبیخ آن جهت درد گرده و ورم رحم و تسکین درد و تنقیه آن و گشودن حیض و بدستور تکمید بمطبوخ آن مضر گرده مصلح آن کثیرا مقدار
شربت آن یک مثقال بدل آن اذخر مکی بوزن آن و گویند ساذج هندی و شراب آن که رطلی را ده پانزده رطل آب انگور بجوشانند تا بنصف رسد و سه هفته در آفتاب گذارند
در جمیع افعال مذکوره اثرش قوی تر است و جوارش و شراب و قرص و معجون آن در قرابادین مذکور شد **سنبل رومی** آنرا سنبل اقلیطی نیز نامند و آن بارد دین اقلیطی است
ماهیت آن بیخ و ساقیست گل دار و خوشبو و با صلابت و در شکل شباهتی بسنبل الطیب ندارد بلکه برگ آن باریک بلند و سر برگها عریض تر از پائین و از وسط آن برگها
ساقی رسته و بر سر هر یک گلی کوچک و بیخ آن بلند منحنی گره دار با ریشهای باریک بلند و مستعمل بیخ و ساق و گل آنست و بهترین آن تازه خوشبوی صلب آن که سبک
و مجوف نباشد و بیخهای آن بسیار باشد **طبیعت آن** گرم تر از سنبل الطیب و قبض آن کمتر **افعال و خواص آن** ضعیفتر از سنبل و با افسنتین یا بتریاقیت و محلل
نفخ معده و ورم سپرز و جگر و رافع درد گرده و مثانه و مدر بول و در مراهم حاره داخل میشود و شراب آن که نیم من آنرا در سی رطل آب انگور اندازند و بعد از دو ماه صاف
نمایند و روزی بیست مثقال آنرا با شصت مثقال آب بنوشند جهت امراض بارده معده و جگر و گرده و عسر البول و فساد رنگ رخسار سفید و بعضی از سنبل اقلیطی سه اوقیه
دارو چ دو جز و در هشتاد رطل عصیر عنب بدستور خیسانیده صاف کرده استعمال مینمایند **سنبل جبلی** بفارسی ریشه و الا نامند **ماهیت** اختلاف است
انطاکی سودانسته و بغدادی غیر آن و گفته برگ نبات آن شبیه ببقر صعنه و شاخهای آن مانند شاخ آن و از آن کوچکتر و بی خار و بی ساق و بیخ آن زیاده بر دو عدد
و دراز و بیرون آن مائل بسیاهی و اندرون آن سفید و خوشبو و بی ثمر و بی گل و این را بمجاز سنبل نامند و الا مشابهتی بدان ندارد و آنچه از کتاب مصور فرنگی معلوم گردیده و دیده شده
آنست که نبات آن دو شاخ دارد و بر سر هر شاخی چتری و قریب بچتر آن در هر شاخی سه چهار شاخ باریک و بران برگهای باریک کوچک و در پائین شاخهای بلند ان
نیز برگهای کوچک و بزرگ و برگ آن فی الجمله شبیه ببرگ لسان الحمل و از آن کوچکتر و بیخ آن شبیه بپیازی و دو عدد بهم پیوسته یکی بزرگ و یکی کوچک با ریشهای
قوی و ضعیف **طبیعت آن** قریب بسنبل الطیب **افعال و خواص آن** مقوی اعضا خصوصا معده و جگر و مقوی قوت ماسکه و محلل ریاح و نفخ و رافع
استسقاء و قی بلغمی و شراب آن در منافع مانند شراب سنبل الطیب است که سه رطل آنرا در سی رطل آب انگور اندازند و بدستور مرتب نمایند و یک مثقال آنرا بیاشامند
جهت عسر البول و علل کبد و استسقای لحمی و تقویت فم معده و احشا و قوت ماسکه و قطع قی بلغمی و تحلیل ریاح معده نافع **سنبل فارسی** شامل بر سیاوشان است
ماهیت آن قسمی از یاسمین است که با نرگس میروید و در غایت خوشبو و برگ و پیاز آن ضعیفتر از پیاز نرگس و گل آن بنفش و بعضی سفید نیز میباشد و شکل یاسمین در هر
ساقی چند عدد بر بالای یکدیگر و در افعال قریب بنرگس پیاز آن ضعیفتر از پیاز نرگس و سفید آنرا در هند گل شب بو نامند زیرا که در شب بوی آن بسیار می باشد
و ساق آن بلند و بر سر آن گل آن و برگهای نبات آن باریک بلند از برگ گندنا کوتاه تر و بیخ آن مانند بیخ پیاز نرگس و در بساتین می نشانند و هر سال و یا یک سال
در میان اوائل فصل نوروز بر آورده ریشها و اندک از ته آنرا بریده چند روز در آفتاب می اندازند پس غرس مینمایند نبات آن بلند و گل آن بسیار و بالیده و خوشبو میشود و از
اطراف پیاز آن پیازهای بسیار بر می آید **سنبل اقلیطی** سنبل رومی است **سنبوسه** بفتح سین و سکون نون و ضم با موحده و سکون واو و فتح سین مهمله

سنبل رومی

سنبل جبلی

سنبل فارسی

سنبل اقلیطی

سنجاب

سندروس

و بالغت فارسی است بیونانی برما و رداو بهندی مثلث دانیز سنبوسه و مدور را پوری نامند ماهیت آن از اغذیه معروفه است که از آرد میده و شیر و روغن
خمیر کرده پهن نموده و در جوف آن قیمه گوشت با نخود پخته با روغن و پیاز بریان کرده و فلفل و ادویه حاره و مصالح گرم و عطریه داخل کرده بشکل مثلث ساخته پس در روغن
بریان مینمایند و یا در تنوری بریزند و بی گوشت نخود را پخته و بدستور مصالح داخل کرده نیز ترتیب میدهند و با پیاز بریان کرده در روغن و ادویه حاره بریان میکنند طبیعت
آن گرم و تر افعال و خواص آن کثیر الغذا و مقوی اعصاب و مسمن بدن و مهیج اشتها ولیکن ثقیل و مسدد و مولد ریاح خصوصا در معده ضعیف و مصلح آن سکنجبین
گفته اند در صفراوی مزاج و جوارشات حاره مانند کمونی و فلافلی و فلاسفه و مانند اینها در امزجه بارده و بلغمیه سنجاب بفتح سین و سکون نون و فتح جیم و الف
و با موحده ماهیت آن حیوانیست از موش صحرائی بزرگتر و دنباله آن کوتاه و پرموی و سیاه و بسیار نرم و زیر شکم آن سفید و باقی خاکستری رنگ و در ترکی این
اسکول نامند و در مازندران اسبنک و در درختها ماوی میدارد و در صقالیه و ترکستان بسیار بهم میرسد الحکم نزد امامیه گوشت آن حرام است و پوشیدن پوست آن
حرام و نجس نیست و نزد اهل سنت و جماعت مختلف فیه است طبیعت آن در اول گرم و در دوم تر افعال و خواص آن خوردن گوشت آن مسکن حرارت و حدت
در سینه و سرفه و قرحه آن نافع و مولد قولنج و مصلح آن روغن بادام و پوشیدن پوست آن معتدل مزاج و رافع اوجاع عصب و ذرور موی آن جهت التیام جراحات
و قطع خون و ضماد آن با عسل جهت ردع اورام مفید است سندروس بفتح سین و سکون نون و فتح دال و ضم را و سکون واو و سین مهمله بهندی چندروس
نامند و نزد عوام مشهور بکهربا است ماهیت آن چیزی است شبیه بکهربا و از جنس آن و زرد رنگ و بعضی قطعهای آن سرخ رنگ و از کهربا جوز و تر و در آتش
و روغن کنجد و روغن سرشف بر آتش گداخته میگردد و روغن کهربا مشهور که مستعمل نقاشان است اهل هند ساخته بر حریر میمالند و از آن موم جامه میسازند و از نبات
که در قرابادین و راد هان باسم دهن الصوابی مذکور شد و ظاهرا صمغ درختی باشد و آنچه گفته اند که سنگیست که از سواحل دریا خیزد و محمد بن احمد بن زکریا گفته که در وسط بحر هند
چشمه ایست گرم آب آن مثل عسل غلیظ و در میان آن آب سندروس میجوشد و نرم میباشد و چون برروی آب می آید سرد و منعقد میگردد و مخصوص بهند است و اصلی
ندارد و بعض اهل هند میگویند صمغ درخت کافور است و اهل فرنگ ملاحه متفق بر آنند و درخت آنرا پیروس نامند و گفته اند آنچه روز از درخت میچکد چندروس است
و آنچه شب کافور و قطعهای سندروس دیده شده که در آنها کرمهای کوچک و مورچهای بسیار بود و چنان معلوم میشد که بر بعضی چکیده و بعضی در حین تازگی و عدم
انعقاد بر آن نشسته و فرو رفته اند و در آن مانده و این نیز دلیل آنست که از قبیل صمغ است نه حجر و نه آنکه از دریا می جوشد و آن چهار نوع میباشد یکی آنکه ظاهر آن زرد
و باطن آن سرخ و براق و دوم زرد کم رنگ و بسیار سست و سوم مایل بکبودی و سست و چهارم سیاه و سبک و صلب و اول بهترین همه است و خوب آن آنست که مانند کهربا
کاه را برباید و قوت آن تا بیست سال باقی میماند و از او وبه حلیله القدر است و فرق میان این و کهربا بسیار دشوار است زیرا که کاه را مانند کهربا میرباید و لهذا اکثری از این
تسبیح و غیرها ساخته بجای کهربا میفروشند و فرق آنست که این از کهربا سست تر است و چون در آتش اندازند از این بوی کندر می آید و از کهربا بوی آب مصطکی و دیگر
آنکه از کهربا بوی آب لیمو آید خصوص چون بمالند که گرم گردد بخلاف سندروس و طعم سندروس اندک تلخ میباشد بخلاف کهربا و در ربودن کاه بقوت کهربا نمیباشد
و در کهربا نیز انشاء الله تعالی مذکور خواهد شد طبیعت آن در دوم گرم و در اول سوم خشک و در اول گرم و خشک نیز گفته اند افعال و خواص آن مجفف
رطوبات دماغی و سائر اعضا و حابس نزف الدم و نفث الدم جمیع اعضای ظاهری و باطنی و اسهال دموی و قاطع بلغم معده و امعا و قاتل کرم آن مدر
و حب القرع و مدر بول و حیض و جهت استرخای عصب حادث از افراط برودت و رطوبت امتلا و نفث الدم و خفقان و وسواس و ربو و ضیق النفس بلغمی و
نائبه و سپرز و بواسیر و اسهال مزمن و مداومت آن با سکنجبین جهت دفع فربهی مجرب و مانع عروق و حافظ قوت است و لهذا کشتی گیران آنرا استعمال دارند و آشامیدن
آن با ماء العسل جهت درار طمث و بول با سکنجبین و با بیرکه و یا هرد و با هم جهت اسقاط جنین بقوت العین اکتحال آن با عسل جهت بیاض و قرحه و جلای آثار و سلاق
مجرب و چون سوده بر جگر گوسفند و یا آهو پاشیده بر آتش بریان کنند و آبیکه از آن بر آید بر چشم کشند جهت دفع شبکوری نافع الاذن قطور آن در گوش جهت
تسکین وجع آن و ثقل سامعه و با روغن زیت و یا گل جهت التیام جراحت آن اعضاء الراس و غیرها بخور و دخان آن با عود هندی جهت رفع صداع
و قطع زکام و بدستور بخور آن با شکر جهت قطع زکام و بواسیر و خشک گردانیدن آن صوره و سنون آن جهت درد دندان و استحکام دندان متحرک و قروح
لثه و ذرور آن جهت التیام جراحات و جوشانیده آن با روغن بادام بحدیکه بقوام آید جهت شقاق هر عضو که باشد مجرب دانسته اند و بدستور در روغن

کل جهت شقاقی که در کوشت دست و پا بهم رسد و با قطران جهت قوبا مجرب و فرزجه آن جهت اخراج جنین و در سائر افعال و خواص مانند کهربا است مضر کرده مصلح آن صمغ
عربی مقدار شربت آن یکدرم بدل آن بنصف وزن آن کهربا و ربع آن ساذج هندی است **سندریطیس** بفتح سین و سکون نون و کسر دال مهمله و سکون یای
مثناة تحتانیه و ضم طاء مهمله مثناله و سین مهمله در آخر لغت یونانیست بمعنی شبیه الحدید و بسریانی سمیقا گویند **ماهیت** آن گیاهی است ربیعی و سه قسم میباشد
قسمی برگ آن شبیه ببرگ بلوط و خشن و شاخهای آن مربع و بقدر شبری و در اطراف آن چیزی گردی و دران تخمی سیاه و منبت آن سنگلاخها و قسم دوم شاخهای
آن بقدر دو ذرع و برگ آن شبیه ببرگ سرخس و کثیر العدد و دراز و جانب شاخ روئیده و در نهایتهای شاخ آن شعبهای دراز و باریک و در اطراف آن چیزهای
مستدیر و دران تخمی شبیه بتخم چغندر و از آن مدور تر و صلب و قسم سوم را برگ بزرگ تر و شبیه ببرگ گشنیز و شاخهای آن بقدر شبری مائل بسفیدی با اندک سرخی و ریزه و تخم
باریک تیره و مائل بسرخی و منبت این قریب تاک انگور **طبیعت** آن در دوم سرد و در سوم خشک و قسم آخر از همه قوی تر **افعال و خواص آن** ضماد برگ
تازه و یا ذرور خشک همه اقسام آن قاطع نزف الدم و قابض و جهت التیام قروح و رفع اورام و خنازیر شدید الاثر و حقنه و شراب آن جهت قرحه امعا و اسهال
نافع و برگ قسم سوم در التحام قروح مؤثر تر از اول و دوم **سنکسبویه** بفتح سین و سکون نون و کسر کاف و فتح سین مهمله و ضم باء موحده و سکون واو و فتح یاء
مثناة تحتانیه و ها لغت فارسی است معرب آن سنجسبویه است بجیم بجای کاف و سکسبویه نیز آمده و گویند که بهندی آنرا تخم چکونڈ و تخم پنوار نیز نامند و چکوند در حرف
الجیم مذکور شد **ماهیت** آن دانه ایست بسیار صلب شبیه بماش و املس و بزرگتر از دانه انگور و برگ ماش و بقدر آن مربع شکل و گویا دو طرف آنرا بریده اند و این
بسبب اتصال دانهای آن است بهم و در غلافی طولانی مانند غلاف تخم ترب و لوبیا میباشد **طبیعت** آن گرم و خشک در سوم **افعال و خواص آن** طلا و ضماد آن
با سرکه جهت اورام خبیثه و امراض جلدیه مانند کلف و نمش و جرب و حکه و جذام و قوبا و برص و بهق و آثار جلد نافع با تکرار عمل و آشامیدن نقوع آن تنها و یا با برگ
سنا و شاهتره و گل کوکنار و زرد صافی هریک بقدر مناسب جهت امراض مذکوره و ضیق النفس و امراض سوداویه و صفراویه و دمویه فاسده زیرا که آنرا مصلح دم فاسد و سائر اخلاط
دانسته اند و نیز آنرا مفرح گفته اند و اقوال دیگر مانند آنکه صاحب تذکره عتید و دانه سپستان و صاحب شفاء الاسقام و غیره اتلق دانسته اند و همه شاید خلاف واقع باشد گفته
که خوردن آن جایز نیست **سنکهاڑا** بکسر سین و اشمام نون و سکون کاف فارسی و اشمام ها و الف و فتح راء هندی چهار نقطه از فوق و الف لغت هندی است و گویند پکیلانی
جیلان و جبلایم نامند و در انجا نیز بهم میرسد **ماهیت** آن ثمر نبات هندی است و نبات آن در آب ایستاده میروید مانند غدیرها در ایام بارش که برسات و برشکال
نیز نامند و دران ایام بسیار میشود و در ایام دیگر کمتر و خار دار و برگ آن کوچک و مدور خیاره دار و ثمر آن مثلث و پوست آن خار دار بر هر گوشه خاری و مغز آن سفید
و شیرین و با تفاهت خام و نازک آن لذیذ و پخته آن صلب و خشک آن بسیار صلب خام نازک آنرا استعمال نموده و این قسم میخورند و پخته خشک آنرا خیسانیده بریان کرده میخورند
و نرم و نیم صلب آنرا در آب جوش نموده میخورند و بعضی در اندک روغنی نیز بریان میکنند و صلب خشک آنرا آرد نموده قدری از آن را با شکر یا آب سرد میآشامند بجهت
انجاد منی و رفع سرعت انزال و جریان آن و حابس بطن و نیز از آن حلویات می سازند و پوست آن در خامی سبز با کمودت و خشک آن سیاه و مستعمل مغز ثمر آن است
طبیعت تر و تازه نارس آن سرد و تر و خشک آن سرد و خشک و با قوت تریاقیت **افعال و خواص آن** مقوی باه محرورین و سرفه و تب حار صفراوی
و دموی و دق و اسهال الدم و سنگ گرده و مثانه و سوزش دل و بیهوشی و تشنگی و خشکی حلق و سکر و خمار را نافع و گرسنگی در محرورین بیفزاید و علتهای دل را دفع کند
و نقاهت و لاغری بدن زائل کند و ناصور مقعده را نافع و مضر مبرودین و ثقیل و دیر هضم و مولد سدد خصوص پخته صلب و خشک آن **سنکهیا** بکسر سین
و سکون نون و کسر کاف و خفای ها و فتح یا و الف لغت هندیست **ماهیت** آن بخیست سمی در لون و هیات شبیه بشاخ آهو بره منبت آن کوهستان گید
در بربت که میان هند و خطا و تبت و آن انواع میباشد از قوی القوت و ضعیف القوت و متوسط قوی القوت آن اعلا است و گفته اند بمرتبه قوت سمیت آن
قوی است که اگر لمس آن کنند و به بدن عرق آلود رسد و یا بر زبان رسانند در ساعت هلاک سازد بسبب سرعت نفوذ و رسیدن اثر سمیت آن بقلب و فساد روح
قلبی و سائر ارواح بمشارکت یا بفرار و توجه ارواح و قوی و تمامی مبدا و منبع خود که قلب است و دران مختنق و فاسد و فانی شدن و گفته اند حکمای هند امتحان
قوت آنرا بدان کنند که بر شاخ گاو شیردار تعلیق مینمایند و شیر آنرا میدوشند و اگر بجای شیر خون برآید قوی است و الا ضعیف از علامت ظاهری قوی آن آنست
که سیاه براق صلب باشد و یا آنکه اندرون آن مائل بسرخی تیره و یا سفید تیره و یا مائل بزردی و بر روی آن نقاط مانند طلق مسحوق پاشیده باشند و سرخ آن

اقوی از زرد و زرد از سفید و سیاه از همه و این کمیاب است و محتمل که قرون السنبل عبارت از این باشد و طهل که بالاهل نیز نامند صمغ آن و بعضی گویند صمغ بهناک است که نوعی از آن
و در پیش مذکور شد **سنور** بکسر سین و فتح نون مشدده و سکون واو و راء مهمله و هره نیز لغت عربیست بفارسی گربه و بترکی پشیک بهندی بلی آنرا بلاو و ماده آنرا بلی نامند ماهیت
آن حیوانی است اهلی و وحشی و مائی و اهلی آن مانوس ترین حیوانات ظاهر المسد و بالوان مختلف از یکرنگ سفید و سیاه و حنائی و غیرها و ابلق از ینها میباشد و مائی آنرا
او و بلاو گویند و از پوست آن پوستین میسازند و سنور را در ممالک فرنگ و غیرها اصناف و اقسام بسیار می باشد و بهیات مختلف و در کابل نیز قسم خوب که پشم آن بسیار بلند میشود سفید
و ابلق و خودی رنگ میباشد **طبیعت** اهلی آن در دوم گرم و رطوبت بران غالب **افعال و خواص** گوشت آن موافق بواسیر و رطوبت و اوجاع مفاصل رطب صاحبان
نقرس و فتق و سخن کرده و بواسیر و درد پشت را سود مند و پوستین آن گرم و خشک پوشیدن آن سخن بدن خصوص از سنور مائی که پشم آن بلند تر و نرم تر میباشد و همچنین از اهلی
پشم بلند آن و طلای محرق آن تمامه در کوزه در تنور و یا در تون حمام که خاکستر شود با سرکه جهت داء الثعلب و کشتان دست پای جعیدیکه با برغی بمالند و سرگین آن شدید الحرارت
آن با روغن گل سرخ در روز نوبه تب غب مانع آن و حمول بخور آن مسقط مشیمه و ضماد گوشت تازه آن دافع نقرس قدید مسحوق آن جاذب پیکان و خار از بدن و جهت جبر
استخوان شکسته نافع و مجاورت نفس آن و خوردن گوشت آن موجب هزال و سل مهر یا سر گویند مغز سر آن با آب جرجیر تنها جهت تقطیر البول و درد گرده و سعوط زهره سنور
سیاه با روغن زنبق جهت لقوه و سیاه کردن موی موثر و اکتحال آن در حین ولادت گویند در شب تیزبین میشوند و نیم درم آن با روغن زیت جهت لقوه و ماما ک گویند جراحات
کهنه را سفید و طلا کرده سیاه و تعلیق بر زن مستحاضه حبس خون آن نماید و از سعوط خصیه آن را جهت جذام بغایت نافع دانسته و وحشی آن بزرگتر از اهلی و اکثر زرد
رنگ و کم موتر و جمیع افعال قوی تر از اهلی و در دوم گرم و خشک **افعال و خواص آن** بخور مغز سر آن جهت اسقاط نطفه مجرب دانسته اند و جلوس در طبیخ آن
جهت درد کمر و نقرس نایب مناب طبیخ کفتار و خوردن گوشت اهلی آن بسبب رطوبت مزاج و خوردن قاذورات و اشیای کثیفه زبون و دیر هضم و مفسد بدن است و چون
سنور کسی را گزد خصوص وحشی آن گاه وجع بسیار و سبزی در بدن بهم میرسد مداوای آن ضماد پیاز و فودنج بری است **سنه مکی** بضم سین و فتح نون و ها و فتح میم و تا هندی و را
مهمله لغت هندی است یعنی نخود طلائی رنگ **ماهیت** آن از ادویه هندیه است و دانه ایست مثلث شکل ظاهر آن زرد و تیره طلائی و مغز آن سفید و باطن آن
سفید و پر از چیزی شبیه پشم و نبات آن از قبیل تخم و ببیاره و بر مجاور خود پیچیده و برگ آن ریزه مثلث یعنی سه برگ بهم پیوسته در یکجا و گل آن کوچک زرد رنگ
و ثمر آن در غلافی مثلث شکل و در هر غلافی سه دانه شبیه بدانه زعرور و مستعمل دانه آن **طبیعت** آن در دوم گرم و خشک با قوت مسهله **افعال و خواص آن** تا سه ماشه الی
چهار مثقال با شش مثقال تخم نرم کوبیده آن با آب سرد مسهل بلغم خام و غلیظ محترق و مرار سوداوی و بواسیر را نافع آب سرد معین فعل آنست **فصل السین المهملة**
مع الواو سودانی بضم سین و سکون واو و فتح دال مهمله و الف و کسر نون و یا لغت عربیست جمع آن سودانیات آمده گویند سیر داست و بفارسی وارکو
و دار بر و سارج و بشیرازی دارمک نامند **ماهیت** آن طائریست دم آن طولانی و عریض بقدر یک کف دست خوراک آن ملخ و حشرات و انگور و گوشت آن بهتر از
سلب بدبو و بهترین آن سبز رنگ منقار بلند آنست که باشجار منقار خود را بزند و کوند نماید **طبیعت** آن گرم و خشک **افعال و خواص آن** بسیار مفرح و مقوی دماغ
و صاحبان هزال است **سورنجان** بضم سین و سکون واو و کسر راء مهمله و سکون نون و فتح جیم و الف و نون بهندی بربری مسمی به سپهار رنگ نامند **ماهیت**
آن بیخیست شبیه بسیر صحرائی صنوبری شکل با اندک پهنی و سه نوع میباشد یکی ظاهر و باطن آن هر دو سفید و طعم آن شیرین و دوم ظاهر و باطن آن هر دو زرد و مائل به تیره گی
و سرخی و سوم ظاهر و باطن آن مائل بسیاهی و ظاهر آن تیره تر و تلخ طعم و بهترین آن نوع اول بالیده گرم ناخورده اندک صلب آنست که بدبو نباشد و این مستعمل در
ادویه ماکول و مشروب و از داخل است و در نوع دیگر با سمیت خصوص سیاه آن و مستعمل از خارج نه داخل است زیرا که مهلک اند بخناق و برگ آن شبیه برگ کراث
و از آن قوی تر و ساق آن بقدر شبری و گل آن زرد و بفارسی شنبلید نامند و شبیه بزنبق کوچکی و گل سیاه آن سرخ و منبت آن کوهها و قوت آن تا سی سال
باقی میماند **طبیعت** آن در سوم گرم و در دوم خشک با رطوبت فضلیه و بزعم بعضی سفید آن در حرارت معتدل **افعال و خواص آن** مسهل تمام
بلغم از اعضای بعیده و اقاصی بدن و با قوت قابضه و مفتح سدد و جاذب اخلاط لزجه از عمق بدن خصوصاً از مفاصل و رافع یرقان و سپرز و با صبر جهت عرق
النسا و نقرس مجرب و با زنجبیل و با فلفل بغایت مسهل جهت مفاصل بسیار مفید و خوردن نیم درم آن با زنجبیل و فودنج و زیره و همچنین با شیر تازه دوشیده و خایه
تا سه روز بغایت محرک باه و تریاق جمیع مفاصل است خصوصاً در اوقات ریزش نوازل و ضماد آن با زعفران و تخم مرغ در تسکین درد استخوان و تحلیل ورم

سنور
سنه مکی
سودانی
سورنجان

صلیبه و با شراب جهت اوجاع مفاصل و با سرکه و آب حی العالم نیز مجرب و حمول آن با روغن کهنه کوسفند و یا گاو جهت اسقاط و آنه بواسیر و تسکین درد آن مجرب
و ذرور آن مجفف زخمهای کهنه مقدار شربت آن مفرداً با زعفران یکدرم و مرکباً با ادویه نیمدرم تا نیم مثقال بدل آن در اوجاع مفاصل بوزن آن حنا و نصف وزن
آن مقل مضر معده مضرت بسیار و مورث مغص و مضعف معده و جگر مصلح آن کتیرا و شکر و زعفران و باید که در اوجاع مفاصل با هموزن آن زنجبیل و فلفل که معین مقوی
فعل آنند استعمال کرده شود و بوئیدن گل آن مفتح سده دماغی و محلل ریاح و درد سر بارد و رافع اذیت سمیت سیاه و بیخ آن اگر کسی خورده باشد تیغ نمودن باشیر گاو تازه
دوشیده و خورانیدن فاد زهر آن است و حبوب و دواء سفوفات و سنون و مطبوخات و معاجین سورنجان و در قرابادین مذکور شد **سوس** بضم سین و سکون واو و سین مهمله
بفارسی شیرازی مهک و بیخ آنرا بیخ مهک و باصفهانی مزو و بترکی شیرین بان و بهندی ملهتی جیتهی مدو مرتی و بفرنگی گلیسیرزه نامند **ماهیت آن** اسم نباتیست که در اکثر بلاد
بهم میرسد و نبات آن بر روی زمین پهن میگردد و میپیچد بران و قریب بده ذرع دست را فرا میگیرد و بمکانی که بهم رسیده بدشواری ازان زائل میگردد و غلظت آن از یک انگشت
تا بقدر یکقبضه دست و زیاده بران میباشد و برگ آن شبیه برگ مصطکی و گل آن مابین حمرت و زرقت و اکثر زرد و بیخ آن بلند و پوست آن سیاه رنگ و مغز آن زرد
و دو قسم میباشد شیرین و تلخ و مستعمل بیخ شیرین آنست و لهذا آنرا عرق السوس مینامند و مشهور است که باید پوست آنرا مقشر نموده استعمال نمایند و در وجه آن گفته اند که مار
انرا بسیار دوست میدارد و خود را بسیار بران میمالد جهت انسلاخ جلد و تقویت بدن و روشنائی چشم خود مانند رازیانه و نیز گفته اند که نه ازان جهت است بلکه از جهت
حدت و زیادتی بیس آنست و تلخ آن غیر مستعمل جهت آنکه گفته اند با سمیت است و شیرین آن بعضی با اندک شیرینی و تلخی و قبوضت و بعضی شیرینی آن غالب و بهترین آن شیرین
کم ریشه زرد متوسط در غلظت و باریکی مصری آنست که در سعید مصر میشود و بعد ازان عراقی پس شامی پس هر جا که خوب شود خواه آن بلاد باشد و خواه هند و خواه غیر آن
که شیرینی آن غالب و تلخی و قبوضت آن بسیار کم باشد و قوت آن تا ده سال باقی میماند **طبیعت آن** گرم در دوم و خشک در اول و بعضی گرم در اول دانسته اند
و قول اول اصح است و با رطوبت غرویه **افعال و خواص آن** منضج اخلاط غلیظه و مرکبه و مسکن تشنگی و التهاب معده خصوص نقوع آن که خائیده نشود
و نرم کننده سینه و حلق و رفع تشنگی حادث از رطوبت چندان نفعی ندارد و مسهل رطوبات و غاسل اعضای باطنی و مقوی اعصاب و محلل ریاح و مدر بول و حیض و جهت ربو و خشونت
سینه و سوزش آن و حلق و نکوئی آواز و ضیق النفس و علل ریه و کبد و مثانه و التهاب معده و حرقت بول و امراض دماغی و عصبانی و امراض طحال و بواسیر تنهای کهنه
و انواع سرفه گرم و سرفه حادث از اخلاط غلیظه زجاجیه که ضعیف العمل است در ان و مداومت آشامیدن هر روز نیمدرم ازان با ربع درم شکر و رازیانه جهت جلای مجاری
بدن و نیکوئی رنگ رخساره و طرد ریاح و نفخ و حمیات مزمنه و اکثر امراض مانند صداع و شقیقه و ظلمت بصر و باعث جلای آنست خصوص که از اول حمل تا اول سرطان بیاشامند
و شیخ الرئیس در معالجات قولنج بارد نوشته که آشامیدن چهار درم اصل السوس در آب سکبینج و فراسیون و یا ماء الجبن نافعست آنرا و اصل السوس تنهایی نیز مجرب است و دقیق
نمودن مطبوخ آن مخرج رطوبات است اگر تمام دفع نکرده چیزی بماند با سهال و یا با درار دفع میگرداند و داخل کردن آن در مسهلات مطبوخه و همچنین در ادویه کبدیه سبک
میباشد بر طبیعت و دافع ضرر آنها است بسبب لزوجت و غرویتی که دارد و اکتحال آن جهت جلای بیاض و تقویت باصره و رفع زردی آن و ضماد آن با عسل جهت زخم
جهت داحس و با آب بهنکره که گیاه هندیست و در حرف الباء مع النون مذکور شد و یا با آب خالص جهت داء الثعلب با تکرار عمل مفید و ضماد برگ تازه آن جهت دفع
بدبوئی زیر بغل و میان انگشتان با مجرب و چوب آنرا ابن ماسویه و امین الدوله گرم و خشک تر از سائر اجزای آن دانسته اند و باقوت جالیه و قابضه و محلله و گفته اند که بیشتر از
عبارت از انست و آتش آن تندتر از اخشاب دیگر و فی الواقع چنین است که در ایران شیشه گران سنگ شیشه را کوبیده در کورها با آتش آن میگدازند و تخم آن محمد بن احمد تندتر از
سائر اجزای آن دانسته و یوحنا بن سرابیون گفته داخل معاجین باید نمود و در بصره و نواح آن از درخت سوس ثمر می آید و در جاهای دیگر بهم نمیرسد و مخصوص بدانجا
است و گویند اصل السوس مضر بکرده و سپرز است و مصلح آن در کرده کتیرا و در سپرز کلسنج است مقدار شربت آن تا پنجدرم بدل بیخ آن در اوجاع صدر بوزن آن کتیرا
معجون با عقید الجیر و رب آن که بیخ آنرا مقشر نموده نیمکوفته و یا شق نموده در طول و در آب جوش دهند تا قوت آن تمام در آب بازداده شود پس مکرر صاف نموده که درد
در ان نماند جوش دهند تا غلیظ شود و مانند دوشاب منعقد گردد **طبیعت آن** گرم و خشک در دوم **افعال و خواص آن** در جمیع افعال بهتر از بیخ آن
و دافع ضرر مسهلات و لذع ادویه است **سوسن** بضم سین و سکون واو و فتح سین مهمله و نون و بفتح سین اول نیز آمده معرب از سوسانی سریانی است **ماهیت**
آن دو نوع میباشد بستانی و صحرائی و هر یک ازان هر دو سفید و کبود میباشد و بستانی را بلاطینی ایریدی و میسنکا و صحرائی را ایریدی سالوسیکا و نوع دیگر صحرائی

سوس

سوسن

راوناات

راوقال ترا ایربدی سالوتنیکا و بفرنگی بستانی را اورا ابریس و منسیکا و بربرا اورا ابریس سلوسیر و سوسن زرد چه رائی را تمرکابیش نامند و گویند سفید را سوسن آزاد نامند
و ازرق را سوسن کبود و صحرائی الوان می باشد زرد و ازرق و ازرق را آسمانگونی که معرب آن آسمانجونی است و زرد را خطائی گویند و شاخ آن بلند میباشد و برگهای آن باریک
بلند و بر بالای ساق آن شاخهای باریک سه و یا پنج و بر انها گل آن و برگهای گل آن پنج عدد و بعد از شکفتن منحنی میگردد و نوع دیگر از صحرائی دیده شده در کتاب فرنگی گذا
بیخ آن در ساق رسته و بر سر آن گل آن و برگهای آن نیز باریک و بلندتر از اول و بیخ آن گرد مایل بکج واج باریشه کمی و بیخ اقسام آن گرد مایل و یا مدور و یا طولانی سفید و خوشبو شبیه
بوی بنفشه و لهذا عوام آنرا بیخ بنفشه نامند و مشهور بدان است و گل سفید آن با عطریت و قوی و حکیم میر محمد مومن نوشته که غیر سوسن آزاد است جهت آنکه سوسن آزاد اسم فارسی
زنبق است و کسانیکه آنرا سوسن آزاد گفته اشتباه است ایشانرا جهت عدم فرق میان اقسام آن و ایرسا بیخ قسمی از سوسن کبود ابیض است که زنبق نامند و درین زمان سوسن ابیض را
را اطلاق بر سه قسم گل سوسن مینمایند اول بر سوسن بستانی معروف و سوسن بستانی دو قسم است یکی سفید خوشبو و دوم بنفشجی و این کم بوتر از آنست و برگهای این نیز بلند و از صحرائی بلندتر
و اندک عریضتر و بیخ آن مدور و طولانی شبیه به پیاز و باریشهای بسیار و زنبق در کتب قدما اسم یاسمین ابیض است و روغن زنبق میگفتند و قسم سوم گل آن کوچکتر از آن و بوی آن
کمتر و در روز چندان بوی ندارد و شب بسیار بو یا میگردد و لهذا این را بفارسی گل شب بوی مینامند و شب بوی نیز و بعربی گویند خزاما است بخا و زای معجمه و در بلاد هند خصوص
بنگاله کثیر الوجود است هر چند در اصل این اسم خیری بری است لیکن درین زمان بر دو اطلاق مینمایند و بعضی شب بو را گل مریم میگویند و در سنبل نیز ذکر یافت **طبیعت** آن در
اول گرم و در تری و خشکی معتدل و مرکب از حرارت محلله و ارضیه لطیفه و قوت مجففه و قابضه و گویند سفید بستانی گرم و خشک در دوم و بعضی در سوم گفته اند و بری آن از بستانی
گرمتر و خشکتر **افعال و خواص آن** جهت امراض ریه و وجع طحال و کبد و رحم و بواسیر و خنازیر و ادرار حیض و اندمال زخمها و رفع جرب آنها نافع و در رفع سموم ملدوغه
خصوص عقرب ضعیفتر از سایر اقسام و لهذا باید با چیزی که قوت جلای آنرا زیاده گرداند مانند عسل استعمال نمایند و طلای آن با عسل جهت بهق و برص و جرب متقرح و قروح رطبه
و با سرکه و یا با برگ بنگ آرد گندم جهت تسکین اورام حاره انثیین و سوختگی آب گرم و بدستور با آرد جو و شستن رو با آب آن جهت رفع کلف و نمش نافع و عصاره آن که با [illegible]
وزن آن سرکه و عسل در ظرف مس طبخ دهند تا بحد انعقاد رسد جالی و مجفف بی لذع و جهت جراحات اطراف عصب نافع و دهن آن مانند دهن ایرسا است در جمیع افعال
و آشامیدن آن بقدر یک اوقیه و از طبیخ آن نیز بهمان وزن مسهل و جهت ایلاوس صفراوی و امراض رحم و اخراج جنین و رفع مغص و اوجاع عصب سفید و بدستور تمریخ و تدهین بدان
و آشامیدن یک اوقیه و نیم آن مسهل و تریاق سم بیخ و کزبره و فطر و تمریخ و تدهین بدان جهت تلیین اعصاب و صلابت و برآمدگی رحم و آشامیدن تخم آن جهت ضرر هوام نافع و مضمضه
به طبیخ بیخ آن جهت وجع دندان خصوصا شرب آن و قطور آن در گوش جهت درد آن و آشامیدن آن جهت حدت ذهن و ضیق النفس و نفث الانتصاب و وجع حلقوم و غلظت
و صلابت طحال با ماء العسل جهت اسهال ماء اصفر و استسقا و جلای مثانه از رطوبات لزجه و تسکین عطش و خائیدن آن جهت رفع بدبوئی دهن و ضماد برگ آن جهت گزیدن هوام
و سوختگی آب گرم در حال نافع و بدستور بیخ آن و روغن بیخ آن جهت درد گوش و عصب و تدهین اعضا بدان خصوصا که بریان نموده و سائیده با روغن گل مخلوط نموده بمالند
و ذرور بیخ خشک آن جهت ظفره و گوشت زائد در جفان و مطبوخ بیخ آن در روغن گل جهت سوختگی آتش و امراض رحم شربا و تدهینا و با سرکه در ظرف مس جهت قروح مزمنه
و جراحات و استشمام گل آن مقوی و مفرح قلب و دماغ و محلل ریاح دماغی و بخور آن و از زعفران قویتر است درین امر و لهذا جهت غشی بهتر از زعفران است برای آنکه
انبساط آن قلیل و امساک آن بسیار است بخلاف زعفران که انبساط آن کثیر و امساک آن قلیل است و شراب آن جهت لسع جمیع هوام سمی نافع و صنفی از سوسن که
در زیر درختان میروید و گل آن زرد و کوچک و بیخ آن بسطبری انگشتی و خوشبو و با تلخی و قویتر از سوسن سفید و کبود و ضعیفتر از ایرسا است و گل آن گرمتر از همه و با قوت قابضه
خائیدن بیخ آن و مضمضه به طبیخ آن جهت درد دندان و ضماد گل و برگ آن جهت جراحات و ضماد مطبوخ آن با شراب جهت اورام بلغمیه و اورام رخوه که جمع و پخته
گرداند و بغدادی گفته که این عدس الماء است و ایرسا در حرف الالف ذکر یافت و حوارش و دهن و شراب آن در قرابادین مذکور شد و سوسن احمر دل بوس است
سوفال بضم سین و سکون واو و فتح فا و لام **ماهیت** آن ابو جریج گفته شکوفه و پوستهای غلیظ شبیه بپوست درخت لسان العصافیر است **طبیعت** آن
گرم و خشک و با حدت و حلاوت و جهت درد مفاصل بارد نافع **سولان** بضم سکون واو و فتح لام و الف و نون لغت یونانیست **ماهیت** آن بخیت بسر جرنک
تبسکل گرم از سقالیه و روم **طبیعت** آن در چهارم گرم و خشک **افعال و خواص آن** حار و محرق جلد و سعوط یک حبه آن با آب چغندر جهت لقوه و طلای
آن محلل اورام بارده و پراکنده کننده ریاح و بدستور بادهان و اکتحال آن جهت تحلیل ریاح غلیظه نافع و داخل اکتحال کرده میشود **سویق** بفتح سین و کسر واو و سکون یاء

سوفال
سولان
سویق

مثناة تحتانیه و قاف بفارسی پست و طحان و بترکی قاودوت و بهندی ستو نامند **ماهیت** آن اسم عربی آرد جمیع ماکولات است و بعرف اطبا مراد و آرد بو داده آنهاست
و لیکن باید که بحد اعتدال بریان نمایند که نه خام باشد و نه سوخته و بعد از بریان نمودن یکمرتبه با آب گرم و یکمرتبه با آب سرد بشویند پس خشک کرده آرد نمایند و سویق
جو و برنج و گندم جهت تسکین التهاب و تشنگی و تبهای حاره و امراض اطفال نافعست **طبیعت** آن راجع بآن چیزیست که از آن سازند و یبوست بران غالب از جو و گندم
و برنج و نخود و کنار که نبق نامند و سنجد که غبیرا و سیب و قرع و حب الرمان و امثال اینها سازند و تبرید مغسول آنها زیاده از غیر مغسول و دستور غسل آن در اینجا
و در مقدمه نیز مذکور شد **افعال و خواص** آن نیز بحسب آنچه از آن سازند مختلف باشد و سویق شعیر در تبرید و تخفیف رطوبات معده و تقویت آن و تسکین حرارت
و قی صفراوی و غثیان و اسهال صفراوی خصوص که با آب انارین سرشته و یا سفوف سازند و جهت صداع صفراوی و صداعی که از ارتفاع بخارات محرقه معده
باشد و تبهای حاره نافع و چون از آن حسوی و یا عصیده سازند با قلیل شیرینی و غذای اطفال از آن نمایند بدن ایشان را فربه کند مضر امزجه بارده و مشایخ و نفاخ
مصلح آن قند و آب سرد و در سرد و دین قلیلی از رازیانه و کمون و یا جوارشات حاره سویق حنطه گرم مائل باعتدال و سریع الهضم و الانحدار و کثیر الغذا تر و نفخ آن کمتر
از جو و مسکن حرارت و باید که با قند و یا شکر بیاشامند و سویق ارزن هردو است و برای امزجه متوسطه نافع که با شیرینی بخورند و سویق نخود قریب بسویق گندم و مقوی
باه و نفاخ و نیز باید که با شیرینی بخورند و سویق نبق که کنار نامند قریب بجو است و مسکن حرارت التهاب معده و کبد و حابس اسهال اما کثیر النفخ و سویق تفاح قی و غثیان
صفراوی و تشنگی را ساکن گرداند و معده را قوت دهد و شکم به بندد و سویق غبیرا بدستور و سویق رمان و سویق خرنوب نیز اما قوت قبض این هردو غالب سرد و خشک
اند و سویق قرع سرد و درد سینه را که از گرمی باشد نافع و طبعرا نرم دارد و سرد و تر است و همچنین سویق هر چیز خواه حبوب باشد و خواه اثمار قریب است بدان در
منافع و خواص و از اشیای بارده جهت امراض حاده و حمیات حاره خصوص که از قبل معده باشد و جهت اسهالات برای آنکه اینها خالی از قبض و تغریه از حیثی
نیستند و جائیکه مطلوب قبض بطن و امساک نباشد باید که برای رفع آن بروغن حبة الخضرا و یا کردکان و یا زیت کهنه چرب نمایند و گفته اند تا ضرورت بسیار
داعی نشود اسوقه را استعمال ننمایند خصوص از اشیای قابضه حابسه که مسدد خالی از غایله و قولنج نیستند و اصلح همه و موافق تر برای معده عند الضرورت سویق شعیر
و حنطه است اما شعیر جهت آنکه سرد و تر است برای تسکین التهاب احداث خشکی بهتر و سویق حنطه برای تبرید و ترطیب جهت آنکه این در معده مکث میکند و آن زود میگذرد
و مصلح شده آن شکر و شیرینی با استعمال نمودن و خوردن جوارشات مسهله است **سویقیه** بفتح سین و کسر واو و سکون یاء مثناة تحتانیه و کسر قاف و فتح یاء مشدده

سویقیه

و ها **ماهیت** آن شربتیست متخذ از ارزن که آنرا اسکو گویند و می پزند و آب طبخ مینمایند تا غلیظ گردد پس دران آب انار و ماء العسل و شیره مویز و شکر رقیق داخل نموده
بگرم برهم میزنند و بدارچینی و قرنفل و بسباسه خوشبو نموده در تابستان دو روز و در زمستان سه روز در آفتاب میگذارند پس استعمال مینمایند و گاه از جو و گندم و از نان خشک
کوبیده و ذرت نیز می سازند و از آن با عسل بهتر است **طبیعت** آن در سوم گرم و خشک **افعال و خواص** آن قاطع بلغم خام از سینه و شش و مفتح سده جگر و سپرز
و جهت استسقا و یرقان و طحال و عسر البول و انهضام طعام و تقویت باه نافع مصدع و منجر و آنچه از ذرت سازند محرق اخلاط و از جو مسکن حرارت و تشنگی و سوزش معده
و از گندم مولد قولنج و مصلح آن سکنجبین است

فصل السین مع الهاء

سهجنه بفتح سین و خفای ها و سکون جیم و فتح نون و ها لغت هندیست و آنرا گوه

سهجنه

و سی کوه نیز نامند **ماهیت** آن درختیست که در بنگاله بافراط عظیم میشود و از آن شاخها برآمده و زیر هر شاخی شاخهای باریک آویزان مانند
خوشه و بر هر شاخ باریکی برگهای ریزه صنوبری شکل بسیار مزدوج مقابل یکدیگر رسته سه قسم میباشد بحسب گل زرد و سفید و سرخ و گل آن بیشتر ریزه سفید مائل بزردی
و بعد از اتمام گل فتیلهای باریک بلند بمقدار دو شبر برمی آید و ثمر آنست و در جوف آن تخمهای سفید سه پهلو و اهل هند گل و فتیله و ثمر آن را در خامی با ماهی برند عن
سر شف پخته میخورند در قلایا و غیرها و از تنه درخت آن نیز صمغی برمی آید شبیه بصمغ عربی **طبیعت** آن گرم و خشک **افعال و خواص** آن سریع التاثیر و دافع
علتهای دهان و محلل اورام و رافع گرانی بدن و مقوی قوت باصره و روشنائی آن و مشهی طعام و زیاده کننده صفرا و گل آن بهتر از برگ آن و دافع ریاح
و سودا و صفرا و مدر بول و غایط و سریع الهضم و آشامیدن عصاره بیخ تازه آن با شیر گاو جهت رفع حبس البول و تفتیت سنگ مثانه و اشتهای طعام
و عصاره عروق آن که در زیر زمین است مقدار دو مثقال صبح ناشتا جهت ضیق النفس بارد رطب و ربو مجرب گفته اند اما باید که بالای آن یکدو لقمه نان میده
با روغن بخورند و ضماد بیخ آن جهت تسکین اوجاع بارده و تحلیل اورام مفید و لیکن مقرح جلد است و محلل ثمر خام آن یعنی جوش داده و پخته در سرکه پرورده آن با خردل

لذیذ و مقوی هاضمه است و دافع لاغم و رطوبات معده و کرم آن و کرم امعا و اهل هند در روغن سرشف مربی سینما یند **فصل السین المهملة مع الیاء المثناة التحتانیة**

سینبل بکسر سین و سکون یاء مثناة تحتانیه و خفای نون و فتح باء موحده و لام **ماهیت** آن درختیست هندی بسیار عظیم و چوب آن شبیه بچوب انجیر سفید و سبک و برگ آن مانند برگ جوز و از آن دراز تر و گل آن سرخ تیره و بزرگ شبیه بلاله بسیار بزرگ و بیخ درخت کوچک آن شبیه بترب و شقاقل بزرگی بسیار نازک و مغز آن سفید و پوست آن نباتی رنگ و ثمر آن مانند جوزه پنبه و در جوف آن پنبه بسیار نرمی و درخت آن دو نوع میباشد خاردار و بیخار خاردار آن را بهندی کانٹی سینبل و سانور کانٹی نیز نامند و این در خواص بهتر از بیخار آنست و بیشتر مستعمل در ادویه بیخ آنست و در وساید پنبه آن و در غلاف اسلحه و غیر آن چوب آن **طبیعت** آن گرم و تر و با رطوبت فضلیه بعضی خشک گفته **افعال و خواص آن** گویند که چون بیخ درخت بکمال نیامده آنرا بر آورند و بکارد چوبی ورق کرده در سایه خشک نمایند و مانند صندل براده نموده با هموزن آن نبات سفید سفوف نمایند و روزی مقدار یکدرم تا دو درم تا چهل روز بخورند و از ترشی و بادی و جماع و لبنیات پرهیز نمایند در تقویت باه و حرارت غریزی و تسمین بدن عجیب النفع و مجرب اسهال صفراوی و دموی و سوزش اعضا و جریان منی و ودی و مذی و دمامیل و بثور و جذام و فساد خون و صفرا نافع است و پنبه آن هرگاه در گوش و دکرمی سکرد ا

سیبو بلغت فرنگی نام گیاهیست خوشبو **افعال و خواص آن** جهت تفتیت سنگ گرده و مثانه و ادرار بول و حیض و ثمر آن جهت تحلیل اورام و ضماداً نافع است

سیسارون بکسر سین و سکون یاء مثناة تحتانیه و فتح سین و الف و ضم راء مهملتین و سکون واو و نون لغت یونانیست **ماهیت** آن دیسقوریدوس گفته بیخ نباتیست معروف و آن بیخ اجوان جوش و هندخوش طعم باشد و بعضی بیخ سوسن دانسته اند و این محض توهم است و ابن بیطار گفته که بعضی توهم نموده اند که آن قلقاس است و نیست چنین و رازی در حاوی نوشته که چنین تفسیر بحث نشو نیز نموده و این بعید و اشتباهی است و را بالجمله از ادویه مجهولة الماهیة است **طبیعت** آن گرم و خشک در دوم **افعال و خواص آن** محلل و مقوی و آشامیدن طبیخ بیخ آن جهت تقویت معده و اشتهای طعام و ادرار فرمودن بول مفید و مانع ضعف معده و اعضای باطنیه است

سیسبان بفتح دو سین و سکون یاء مثناة تحتانیه و باء موحده مفتوحه و الف و نون لغت عربیست و گویند بهندی آنرا اکل اول نامند در **ماهیت** آن اختلافست صاحب منهاج و من تبع آن حب الفقد دانسته اند که بزر فنجنکشت باشد و بعضی گفته اند که ثمر اثل است و اصلی ندارد و بعضی نوشته درختیست بقامت دو ذرع تا چهار ذرع بحب اما کن و غیر سیسبان بباء موحده بعد از سین اول است که ذکر یافت و این عریض الورق و باریک و بر روی هم پیچیده میباشد گل آن زرد و بسیار خوش منظر و در خوشه و ثمر آن بقدر حلبه و رنگ آن ما بین زردی و سیاهی و در باغات جهت خوش منظری غرس مینمایند و این اقرب بصواب و اول بهندی مشابه است **طبیعت** آن مایل بگرمی و در دوم گرم و تر نیز گفته اند **افعال و خواص آن** مقوی و مدبغ معده و حابس اسهال مزمن و نفث الدم و دافع سپرز و با شیر تریاق سموم و ضماد آن محلل طحال و پاشیدن آن مانع تولد کیک و گویند پوشیدن انگشتری آن روز چهار شنبه قبل از طلوع آفتاب در انگشت خنصر بالخاصیت مورث جاه و قبول در نظرها مصدع محرور المزاج مصلح آن کشنیز مقدار شربت آن تا دو درم بدل آن باقلا آورده است و اهل هند ضماد برگ بری آنرا جهت سرطان مجرب گفته اند

سیبیا بکسر سین و سکون یا و فتح سین مهمله و باء موحده و الف و سیبیا بکسر سین و سکون یا و کسر باء موحده و فتح یاء مثناة تحتانیه و الف آمده بعربی لسان البحر و بفرنگی شیبه و اهل سواحل مغرب قماطه و بعضی میبا نامند باسم هر ماهی صدفی **ماهیت** آن نوع ماهی است که در بحر قلزم و بحیره طبریه بسیار بهم میرسد شبیه بسرطان ظاهر آن صدفی و باطن آن حجری و در جوف آن رطوبتی سیاه مانند مداد که از آن کتابت توان نمود و اطفال عرب با آن کتابت و مشق نمایند و از آن جهت آنرا بفارسی ماهی مرکب نامند **طبیعت** آن در آخر دوم گرم و خشک **افعال و خواص آن** بطی الهضم و ملین بطن خصوص حوصله آن و رطوبت آن بسیار گرم و طلای آن جهت داء الثعلب و بهق و نمش و جرب خاکستر استخوان محرق آن جالی آثار و جهت امراض پلک چشم و با نمک مکلس جهت بیاض چشم حیوانات و سنون آن جهت جلای دندان و ذرور آن جهت تجفیف زخمها نافع و چون از استخوان آن میلی سازند و جفنی را که خشونت داشته باشد بدان حک نمایند زائل سازد و حکیم عبد الحمید در حاشیه تحفه نوشته که آن ماهی در هر ماهی یکمرتبه تخم میدهد و بچه می آورد و زیاده از دو سال عمر آن نمی باشد آشامیدن بیضه آن جهت اخراج سنگ گرده و مثانه بسیار نافع و اگر در چراغی از سیاهی آن برافروزند در خانه دیگر که در ان چراغ نباشد هر کس که نشسته باشد در اطراف آن خانه کردی مشاهده مینمایند و این قول که از کتاب مصور فرنگی نقل نموده شد

سیلان بفتح سین و یا و لام و الف و نون **ماهیت** آن بعربی عصاره خرما است که بدون طبخ در آفتاب غلیظ کرده و دبس اعم از آنست که در دبس نیز مذکور شد **طبیعت** آن در دوم گرم و خشک و الطف از دبس مطبوخ و غلظت ایر از آن کمتر است **افعال و خواص آن**

و قریب بتمر است منضج و محلل و مرقق طبیعت و جالی ما فی المعده و امعا از بلاغم و مقوی کبد بارد و باه و منعظ و زیاده کننده روح کبدی و صالح الغذاء و سریع الاستحاله بصفرا و محرق خون و مفسد لون اکثار خوردن آن مضر محرورین و مسدد بخلاف رطب که مسدد نیست مصلح آن میوه‌های ترش و چاشنی دار و بر بالای آن خیرهای حریف خوردن و آنچه از آتش بعمل آورده باشند بطی الهضم و قلیل التسدید است **سیسالیوس** بکسر سین و سکون یا و فتح سین مهمله ثانیه و الف و کسر لام و فتح یاء مثناه تحتانیه و سکون واو و سین مهمله در آخر لغت یونانیست بفارسی کاشم رومی نامند و بغدادی گفته که غیر کاشم است و غلط کرده کسیکه کاشم دانسته و شیخ الرئیس در مبحث استسقا گفته که انجدان رومی است و آنرا ساسالیوس و سیسالی نیز نامند بالجمله از ادویه است که در ماهیت آن اختلاف است اصح اقوال آنست که نباتی است و چهار قسم میباشد یکی شبیه برازیانه و از آن قویتر و قبه آن شبیه بقبه شبت و ثمر آن از انجدان که کوله نیز نامند دراز تر و تند طعم و بیخ آن زیاده بر شبری و با عطریت و در فعال از سایر اجزای آن قویتر و دوم برگ آن شبیه بلبلاب کبیر و از آن دراز تر و قبه آن مثل قبه شبت و تخم آن سیاه شبیه بگندم و بزرگتر از آن و تندتر و خوشبوتر از قسم اول و در فعال تخم آن قویتر از سایر اجزاء و سوم برگ آن شبیه برگ زیتون و درشت‌تر و ساق آن دراز تر از قسم اول و قبه این بزرگتر و ثمر آن عریضتر و بزرگتر و فربه و خوشبو و قوت این از قسم اول قویتر از دوم ضعیفتر و چهارم نبات آن شبیه بانجدان و ثمر آن سفیدتر از آن و مستدیر و دراز تر و قریب بانکه طبقه باشد و با عطریت و تندی و چون مقشر کنند از آن تخمی دراز تر از رازیانه و مایل بسبزی و در طعم شبیه بترنج ظاهر گردد و مستعمل بیشتر این قسم است و مقشر آن **طبیعت** همه اقسام آن گرم و خشک در دوم **افعال و خواص آن** محلل و ملطف و مسکن دردهای باطنی و مفتح سدد و مقوی معده و مدر بول و حیض و جهت صرع و عسر نفس و تقویت هاضمه و رفع ریاح و تقویت باه و تقطیر البول و اخراج جنین و درد رحم و اذابه بلغم منجمد و یک مثقال آن با فلفل و شراب جهت دفع مضرت هوای سرد و مداومت نه قیراط آن با سکنجبین تا ده روز جهت درد گرده و لعوق پنج قسم خیر آن با عسل جهت رفع فضول سینه و سل کهنه و امراض گرده و مثانه نافع مضر محرورین مصلح آن کثیرا و اکثار آن مضر جگر و مصلح آن زرشک مقدار شربت آن یکمثقال بدل آن انجدان است **سیسنبر** بدو سین مهمله اول مکسور و دوم مفتوح و در میان هر دو یاء مثناه تحتانیه ساکنه و سکون نون و فتح باء موحده و راء مهمله در آخر و سوسنبر بضم سین اول و سکون واو نیز آمده اسم فارسی نام است و بفارسی نیز سیسنبل و سی سنبل و باطینی و سیسبلیم و بعربی نمام الملک نامند و دیسقوریدوس گفته که بعضی آنرا فلس گویند و افلس نمام است و آنرا نمام از جهت سطوع رائحه و تندی بوی آن نامند و بغدادی عبیر نام دانسته **ماهیت آن** نباتیست از قبیل ریحان و مابین نعناع و فودنج بری و بستانی میباشد بری آنرا دوابا نامند و برگ آن مانند برگ سداب و قویتر از بستانی آن شبیه بنعناع و از آن سفیدتر و خوشبوتر و برگ آن عریضتر و گل آن سفید مایل بسرخی و تخم آن تیره‌تر از تخم ریحان و منابت آن اراضی گشوده کثیرة الشمس است **طبیعت** آن گرم و خشک در سوم و نیز در آخر دوم گرم و در اول خشک گفته‌اند **افعال و خواص آن** مفرح و منضج و مقوی احشا و روح دماغی و قلبی و با قوت قابضه تریاقیه و رافع عفونات و مدر بول و حیض و مخرج کرم شکم و جنین مرده و محلل ریاح شربا و طلوسا و با شراب جهت تسکین فی و غثیان و جهت درد سر خصوصا با سرکه و روغن گل ضمادا و جهت امراض بلغمی و در سینه و معده و ورم جگر و سپرز و با عسل جهت گزیدن عقرب و با سکنجبین جهت گزیدن زنبور مجرب شربا و ضمادا و طبیخ آن جهت فواق و مغص و تقطیر البول و تفتیت سنگ مثانه و درد رحم و رفع حمل و عرق بد بو شربا و ضمادا و با سرکه جهت قی الدم شربا نافع و بدستور تخم آن جهت امراض مذکوره و حمول آن نیکو کننده بوی رحم و بوئیدن آن منیم و محرک باه و دماغی مضر ریه مصلح آن کتیرا مقدار شربت از خشک آن یکمثقال بدل آن مرزنجوش با درونج و روغن آن که آب آنرا با روغن کنجد طبخ نمایند تا آب رفته روغن بماند یا آنکه گل آنرا در روغن اندازند و در آفتاب گذارند مانند روغن گل بابونه و تبدیل نمایند مکرر جهت تفتیح سدد دماغی و تحلیل مواد و تقویت اعضا و موی سر و خوشبوئی آن موثر و بی عدیل است **باب سیزدهم در بیان ادویه که حرف اول آنها شین معجمه است**

فصل الشین مع الالف

شادنج بفتح شین و الف و بفتح دال مهمله و نون و جیم در آخر معرب از شادنه فارسی است بسین مهمله نیز آمده و بعربی حجر الدم نامند جهت آنکه حابس دم است و یا آنکه رنگ آن بعد سودن برنگ خون سرخ میباشد و حجر الطور نیز نامند جهت آنکه از جبل الطور می آورند و حجر هندی نیز جهت آنکه در هند نیز بهم میرسد **ماهیت آن** سنگیست سریع التفتیت عدسی شکل و جاورسی شکل نیز و با الوان مختلفه و با انواع متکثره میباشد سرخ و زرد و سفید و خاکستری و تیره مایل بسیاهی و خشخاشی سرخ و زرد با نقطه‌های ابلق و بهترین همه سرخ عدسی شکل آنست که مصری نامند سریع التفتیت و مکسور آن نیز سرخ باشد و زبون ترین همه خاکستری رنگ تیره آنست که هندی گویند و همه این انواع معدنی میباشند و حکیم میر محمد مومن در تحفه نوشته که فقیر همه اینها را مشاهده کرده و تجربه نموده و سفید را در فیروزه کوه و سرخ و زرد و ابلق را در حوالی حوازی و هندی را در جبال قزوین و مصنوع نیز میباشد از مقناطیس محرق و این سیاه و زود شکن‌تر از معدنی است و در جمیع افعال مانند معدنی بخلاف مصنوع

سیسالیوس

سیسنبر

شادنج

از حجر الماء المحرق که اغبر ثقیل الوزن می باشد **طبیعت** مغسول آن در آخر اول سرد و در دوم خشک و غیر مغسول آن در اول سرد و در آخر دوم خشک و بعضی در دوم سرد و در سوم
خشک و بعضی در سوم گرم و خشک نیز گفته اند و مستعمل مغسول آنست و قوت آن تا بیست سال باقی میماند **افعال و خواص آن** مجفف و رادع و قابض بی لذع
و خاتم و مدمل قروح و مقوی عصب و عضل و قوت باصره و حابس سیلان خون اعضای ظاهری و باطنی و آشامیدن آن با آب انارین و امثال آن جهت نفث الدم
و با شراب جهت عسر البول و سیلان حیض دائم و در ورمنی با ادویه مناسبه جهت اسهال دموی و قرحه امعاء و زحیر و سل و اکتحال آن با شیر دختران و سفیده تخم مرغ
و امثال آن جهت رمد و دمعه و سلاق و سوزش پلک چشم و قرحه و جرب و حکه حاد و با آب حلبه جهت امراض بلغمی غلیظ چشم و با آب خالص جهت خشونت جفان و ورم
و چون از آن شافه سازند و با قاقیا بیامیزند و در چشم کشند جهت امراض چشم و جرب نافع و ذرور غیر مغسول آن جهت دفع گوشت زاید جراحات و در رویانیدن گوشت
صالح مجرب و بدستور قطور سائیده آن با آب که غلیظ باشد و با کتیرا و مانند آن جهت بثور و قروح حاره و مزمنه و جراحات مزمنه و جراحات مقعده و رحم و قضیب
و اعضای عصبانی بی بدیل و طلای آن جهت حمره و سوختگی آتش مقدار شربت آن از یک دانگ تا نیم مثقال مضر مثانه مصلح آن کتیرا بدل آن حجر مقناطیس سوخته
و در ادویه عین حضض و باردی سوخته نیم وزن آن و چهار دانگ آن توتیا و در غیر آن دم الاخوین و طریقه غسل و اقراص و مرهم آن در قرابادین مذکور شده و عدسی
بسیار صلب سرخ خشک تر از سائر اقسام و جهت قروح خصوص قروح سفل و قروح حادث از سوختگی آتش و لهیب آن نافع و شاونج مصنوع مضر معده و مصلح آن حنثا و مصلح آن
عصاره زرشک است **شاطل** بفتح شین و الف و کسر طاء مهمله مشاله و لام در آخر و شاتل بتاء مثناه فوقانیه نیز آمده و بفارسی روشنک نامند **ماهیت آن** بیخیست
هندی شبیه بقطر خشک و بقدر باقلای بزرگتر و کوچکتر از آن نیز و با تلخی و پوست آن بسیار چین دار ما بین سیاهی و سرخی و املس و آنچه بعضی گفته اند که عروق است
خشن و پیر کره مانند باقلا اصلی ندارد و گویند که از ترکستان نیز آورند و صاحب اختیارات بدیعی نوشته که در قریه حیره که از جمع شیراز است نیز میباشد **طبیعت آن** گرم
و خشک در سوم **افعال و خواص آن** مسهل قوی اخلاط غلیظه متشبث در مفاصل و اعصاب و کیموسات محترقه و جهت فالج و لقوه و رعشه و صرع و امراض
بارده دماغی حادث از رطوبات غلیظه نافع و از جمله اجزای معجون نجاح است و مقدار شربت آن نیم مثقال با هموزن آن نبات که با آب گرم بیاشامند مورث درد
مصلح آن فواکه بارده است **شارف** بفتح شین و الف و راء مهمله و فاء **ماهیت آن** گویند اسم هندیست بیخی شبیه تربد و طعم آن بی حدت و دی مقر طلیس گویند
طبیعت آن در اول گرم و خشک **افعال و خواص آن** مسهل بلغم مائی و جهت امراض بارده نافع و گویند آنرا بهندی بدهارا بکسر باء موحده و فتح دال مهمله
و خای با الف و فتح راء مهمله و الف نامند طعم آن تلخ و ملین طبع و مقوی باه و دافع سودا و بلغم و خون و جهت ورم اعضا و امراض بارده و سیلان منی مفید
شاهتره بفتح شین و الف و کسر هاء و فتح تاء مثناه فوقانیه و راء مهمله و با لغت فارسی است معرب آن شاهترج است و معنی آن سلطان البقول و بعربی بقلة
الملک و بیونانی قیاسوسی بمعنی دخانی و بقفص نیز و بهندی پت پاپڑه بمعنی بقله نافعه برای مره صفرا و کتّا پاپڑه نیز نامند و در طب قدیم فلافان و بشام آنرا
شجرة الدم نامند جهت آنکه صاف کننده خون است بالخاصیت **ماهیت آن** گیاهیست معروف و دو نوع میباشد یکی را برگ ریزه شبیه بکشنیز و اندک
خاکستری رنگ و گل آن بنفش ریزه و دوم برگ آن از آن عریض تر و سبز و گل آن سفید و طعم هر دو نوع تلخ با اندک حدت و قبض و هر دو را کزبرة الحمام نامند و برگ
آن بهتر از سائر اجزای آن بهترین آن سبز تازه تلخ با اندک تیزی و قبض آنست **طبیعت آن** مرکب القوی و در حرارت معتدل و در دوم خشک و گویند در دوم
گرم است و شیخ الرئیس در اول سرد گفته **افعال و خواص آن** مفتح سده کبد و طحال و مقوی کبد و معده و مدبغ آن و مسهل اخلاط ثلثه خصوصاً سودا
و دافع مره صفرا و سودای محترقه ببول و صاف کننده خون و مدر بول و منبه اشتها و خشک آن در تقویت معده قویتر و جهت تبهای کهنه و امراض سوداوی
و بلغم شور و تقویت بن دندان آن و با سرکه جهت قی صفراوی و غثیان بلغمی و تنقیه معده و امعا از فضول محتبسه در آن و همچنین با ماء العسل و آب برگ تازه آن
با شکر و با تمر هندی جهت تنقیه معده و امعا و تفتیح سده کبد و طحال و تقویت معده و رفع یرقان و جرب و حکه و قوبا و ابریه حادث از احتراق خون صفراوی عفن
و با بلغم عفن و کسر حدت اخلاط محترقه مراریه و سوداویه از سر و بدن و دافع آنها ببول و براز و عرق آن یعنی ماء مقطر شاهتره بتفریح و انبیق مانع اسهال جهت مفارقت
نمودن جوهر حار لطیف مفتح آن و اکتحال عصاره آن جهت تقویت باصره و منع ریختن اشک بسیار و با صمغ عربی جهت منع روئیدن شعر منقلب که کنده باشند
و مضمضه آن جهت جراحت کام و زبان و جراحات آن و تنقیه لثه و استحکام آن و ضماد خشک آن با حنا که در حمام استعمال نمایند جهت جرب و حکه مجرب و بدستور خون

با آب تازهٔ آن اسهال شود و بمالند و شستن سر و ریش با آب منقوع آن جهت رفع قمل و صیبان که رشک نامند و ابریه نافع و بدستور شستن با آب مطبوخ آن و ابن ماسویه ضماد
تازهٔ آنرا جهت گزیدن زنبور بسیار مؤثر دانسته اند و صاحب شفاء الاسقام گفته بهترین آن برگ تازهٔ آنست و نوشته که استاد من گفت ندیدم من که شاهتره تنهایی تلیین
طبیعت کند چه جای اسهال و نه تقویت قلب بل ضعف آن دیده شده و تخم آن معتدل الحرارت و در فعال محمد بن احمد و جالینوس هم بیتر از سایر اجزای آن دانسته اند
و گویند شاهتره مضر ریه است و مصلح آن کاسنی مقدار شربت از جرم آن سه درم تا پنج درم و از آب آن از سی مثقال تا شصت مثقال با آب منقوع هلیله زرد مطبوخ شکر و در
مطبوخ پنج درم تا ده درم و از تخم آن تا پنج درم بدل آن نصف وزن آن سنا و دو ثلث آن هلیله زرد و گفته اند که استعمال آن با هلیله زرد اولی است جهت آنکه مضر اطفال
است و هلیله مصلح آن است و عصارهٔ برگ آن را باید صاف ناکرده استعمال نمایند و قسمی از گیاه پیدا شود در نبات شبیه بدان و از آن بسیار ریزه تر و برگ آن
باریکتر شبیه بافسنتین و ساق آن استاده و گل آن مایل بسیاهی و مجتمع و عروق آن لطیف و تلخی و قبضی ندارد و بلکه بیمزه و بدبو و قاتل گاو است و این آنرا بجرد و غیر مستعمل پیدا
که غیر شاهتره است **شاهسفرم** بفتح شین و الف و فتح ها و کسر ها نیز آمده و سکون سین مهمله و فتح فا و را مهمله و میم معرب شاهسپرم فارسی است بمعنی سلطان
الریاحین و نیز بفارسی نازبو معروف بریحان مطلق است و بفرنگی اسمیم و قسمی که برگ آن بزرگ است اسمیم ماکنوم یعنی برگ بزرگ و قسمیکه برگ آن ریزه است
اسمیم پاروم یعنی برگ کوچک و بهندی تلسی نامند و بعضی غیر تلسی دانسته اند **ماهیت** آن ریحان سبز مایل بزردی ریزه تر برگ است و قسمی بزرگ برگ سبز تیره
صاحب اختیارات بدیعی نوشته که حبق کرمانی است و بهترین آن سعتری بود که کرمانی نامند و ریحان یزدی نیز **طبیعت** آن در اول گرم و در دوم خشک
افعال و خواص آن مفتح سدهٔ دماغی و محلل اورام جمیع اعضا جهت خفقان و ضعف معده و ریاح غلیظه و عصارهٔ آن با شکر جهت رفع درد سینه
و ربو و سرفه و مضمضه خاییدن آن جهت قلاع دهن و تر کردهٔ آن با آب سرد و مقوی اعضا و استشمام آن جهت درد سر محرورین و مسافرین و رفع باد کردن
هوام و تخم آن مقاوم سموم و بالخاصیت معتدل جمیع امزجه و بدانکه اطبا گویند تخم ریحان را در تراکیب منع نموده اند و همچنین بزر لسان الحمل را در ادویهٔ
زحیر جهت آنکه لعابیت آنها که مطلوب است زایل میگردد و لیکن کوبیدهٔ آن ضرر نمیرساند مانند کوبیدهٔ بزرقطونا و در تراکیب ادویهٔ زحیر کوفته آن مستعمل است چنانچه
صاحب کفایهٔ منصوری و غیر آن نوشته اند که در کوفته آنها قوت قابضه زیاده می باشد خصوص تخم ریحان که کوفتهٔ آن با صمغ عربی در زحیر عجیب النفع است
و مجرب و جوشانیدهٔ آن نیز مفید **شاه صینی** بفتح شین و الف و ها و کسر صاد مهمله و سکون یاء مثناة تحتانیه و کسر نون و یا **ماهیت** آن عصارهٔ
جامد سیاه صفایحی است که بر روی شبیه بنقش خاتم نقشی باشد و از چین آورند و گویند که از هند و گویند آن عصارهٔ حنای چینی است و گویند عصارهٔ ریوند است
و مولانا نفیس کرمانی نوشته که برگ حنای چینی مسحوق معجون با خل است و بالجمله از ادویهٔ مجهولة الماهیت است و بالوان مختلف می باشد بعضی برنگ صندل سفید
و بعضی مایل بسرخی و بعضی مایل بسیاهی و بعضی مایل بزردی و این بهترین همه و مستعمل و غیر تیره و ختائی است **طبیعت** آن در سوم سرد و خشک **افعال و خواص**
آن مجفف قابض و طلای آن جهت صداع حاره با گلاب جهت اورام حاره و ابتدای فتق و ذرور آن جهت نزف الدم جراحات و آشامیدن آن معین بر بیداری و
صداع حار و منع صعود بخار بدماغ و جهت ضعف معده نافع **شاهسپانک** و شاپانک و خاپانک نیز نامند **ماهیت** آن خلاف است بعضی گویند
بنفسج الکلاب است که بعربی قوة الکلاب نامند و بعضی حسفرم بری و صاحب جامع و نواب مرحوم برنوف دانسته اند که شجر ابراهیم کوچک است و نیز از قول غافقی
نقل کرده که نوعی از قیصوم است و از قول صاحب حاوی که حب شبرم بری است و صاحب اختیارات بدیعی گفته که اینها همه خلاف است و محقق آنست که بنفسج الکلاب
است که بشیرازی انرانس سگ گویند **طبیعت** آن گرم و خشک است در دوم **افعال و خواص آن** جهت صرع و آب رفتن از دهان خصوصاً اطفال
و تحلیل ریاح شکم ایشان و زخمها و قایم مقام مرزنجوش است **شاض** بفتح شین و الف و ضاد معجمه بزبان هندی آرهر و تور نیز نامند **ماهیت** آن
حبی است از حبوب ماکوله معروفه مشهوره که در اکثر بلاد خصوص مازندران و هند و بنگاله و دکهن بهم میرسد بقدر نخود کوچکی و مدور اندک پهن و بر سر آن دانه باقلا نشانی
و در دکهن و بندر سورت و گجرات و عظیم آباد خوب و بالیده میشود **طبیعت** آن سرد و خشک در دوم گفته اند و شاید گرم و خشک باشد **افعال و خواص آن**
نفاخ و بطی الهضم و قلیل الغذا و قابض و منجر و جهت اسهال صفراوی و ذرب و غثیان و بلغم و خون و دفع زهره نافع دانسته اند

فصل الشین المعجمه مع الباء الموحدة

شبث بکسر شین و فتح نیز آمده و با موحده مشدده بفارسی زنه و زاک سفید و بهندی پهٹکری بکسر با فارسی و خفای ها و سکون تا

چهار نقطه مثناة فوقانیه و کسر کاف و را مهمله و یا نامند **ماهیت آن** مائیتی است که مجتمع و منعقد میگردد از اجزای عفنه ارضیه بسبب بروده و نعقاد غیر مستحکم یا رطوبه
از جمله معادن اربعه غیر کاملة الصورت است که عبارت از زاجات و املاح و نوشادر و شبوب باشند و آن خیریست شبیه بزاج و باندک ترشی بخلاف زاج که ترشی آن زیاده است
و در اکثر افعال با شنذراج است و معادن آن یمن و مصر و بلاد ارمنیه و کرجستان و اکثر بلاد است و اصناف آنرا هفده بیان نموده اند و آنچه موجود و مستعمل است این چهار صنف
یکی سفید شفاف مائل بزردی و یا بی زردی و این را یمانی نامند و این آبی است که از معدن آن که بلاد یمن است میچکد و منجمد میگردد و این بهترین اصناف است و صنف
دوم سفید شفاف که دران مطلق زردی نیست و این را زاج بلوری نامند و قطعهای این مربع و مکعب و مشقق میباشد و صنف سوم مائل باستداره و این را زاج مدحرج
نامند و صنف چهارم لمس آن نرم و زرد و شکن و باز هومت رائحه و این را زاج زفر نامند و سه صنف دیگر است که همه غیر مستعمل یکی زرد مستطیل و دوم سرخ
غیر مضبوط الشکل و سوم سبز شبیه بزاج و شورمزه و دو صنف دیگر است که باسمیت است و غیر مستعمل یکی ازرق شفاف و دوم سیاه مائل به تیرگی **طبیعت**
مجموع آن در دوم گرم و در سوم خشک و در سوم گرم نیز گفته اند و بعضی سرد دانسته و اصلی ندارد **افعال و خواص آن** مجفف قوی و قاطع نزف الدم
زخمها و زائل کننده گوشت زائد و التیام دهنده قروح و رافع حرک و زنگ معادن و در صاف کردن آب و شراب سریع الاثر و شرب آن مانع قی و غثیان و مقوی
ماسکه و سعوط آن قاطع رعاف و قطور آب محلول آن جهت بیاض عین و غشاوه رقیقین با تکرار عمل نافع و قطور مطبوخ آن در زیت جهت رفع کری و نشف رطوبات
و وجع آن و وجع اذنین مفید و اکتحال مکلس مسحوق با مروارید و شکر و پوست تخم مرغ و سرگین هر دو به اجزا متساوی جهت قلع بیاض عین مجرب با مازو و سماق
جهت دمعه و قتل حمره مزمنه و اورام و سطبری پلک چشم و قلع بثور لبنیه و سنون آن با فوفل جهت درد دندان و تقویت لثه و استحکام دندان متحرک و بدستور
امساک آن بر دندان متحرک و خاکستر بیخ کرنب جهت قلاع و بدستور با عسل جهت قلاع و مضمضه و بطبیخ آن با سرکه و عسل نیز و ذرور آن جهت ورم لثه و لهاة نافع
و بدستور طلای آن از بیرون و ضماد آن با روغن جهت اورام بلغمی و با ادویه مناسبه جهت استسقای لحمی و تهیج و با برگ آس جهت دفع بدبوئی زیر بغل و عرق آن و با
مازو و گل سرخ و سرکه جهت منع قروح ساعیه و خبیثه و سعی تر ایدان و با آب گرم و عسل جهت حکه و جرب متقرح و با عسل جهت رفع آثار و با عصاره عصی الراعی بر
بنا گوش جهت منع سیلان مواد از گوش و بهق و با دردی خل و عفص هر سه مساوی جهت اکله و طلای محلول آن در آب بر ناخن شده و خارش انگشتان و دخس و شقاق
عارض از سرما و پاشیدن آب محلول آن جهت سوختگی آتش و منع آبله آن با تر و با موم جهت دخس و با آب بر موی و بر بدن جهت رفع قمل و رشک و اذابه لحم زائد
در هر عضو که باشد و ذرور آن جهت رفع نزف الدم و حمول آن بتنهائی در پارچه صوفی جهت دفع سیلان حیض و تنشف رطوبات و اصلاح حال رحم و پیش از هنگام جماع
مانع حمل و با قطران مسقط جنین با تکرار عمل و نفوخ آن در دهن افعی و بدستور قطور آن با آب دهن انسان کشنده آن و بخور آن در زیر جامه خواب که سکه بتر سد و فزع نماید
جهت ازاله آن موثر و گذاشتن آن در زیر جامه خواب مانع احتلام و رافع فزع در خواب مقدار شربت آن یک قیراط بدل آن نوشادر و گویند از خواص آن آنست که چون
کسی را چشم بد رسد و شب را بخور کند اگر دران قطعه ثقبه بصورت چشم پیدا گردد آنرا در طرف قبله خانه آن شخص بگذارند چشم بد باهل آن خانه نرسد **المضار** آشامیدن
یکدرم آن بسیار مضر و محدث سرفه شدید و بیم بسیار و مضر ریه و گاه مودی بسل گردد و در دوم آن فی الفور کشنده و مداوای آن آشامیدن شیر تازه دوشیده و کره گاو
یا روغن گاو و شکر و فانیذ و قی کردن و میوه تر و تازه خوردن است **شبت** بکسر شین و فتح بای موحده و تای مثناة فوقانیه مشدده و که بفارسی شوت و شود
و بیونانی انیثون و بهندی سوا و سوی و تخم آنرا بهندی والان خورد گویند **ماهیت آن** گیاهیست معروف قائم بریکساق و شاخهای آن بسیار و باریک
شبیه برازیانه و برگهای آن ریزه و گل آن چتری و تخم آن ریزه تر از رازیانه و اندک پهن بشکل نصف دانه رازیانه در طول و گفته اند که اهل تجربه تصریح نموده اند
که هر یک از رازیانه و شبت در بعضی اراضی منقلب بیکدیگر میشوند و قوت آن تا دو سال باقی میماند و از ادویه کبار جلیلة القدر و بهترین آن تازه خوشبوی شگفته است
طبیعت آن در آخر دوم گرم و در اول دوم خشک و گفته اند تر آن در آخر اول گرم و خشک آن در اول آن **افعال و خواص آن** محلل و منضج و مفتح
سدد و هاضم و باتریاقیت و مسکن مغص و اوجاع بارده و مدر بول و حیض و جهت بو و فواق امتلائی و ضعف معده و جگر و سپرز و سنگ گرده و مثانه و قولنج و منع
فساد اطعمه و امراض بلغمیه حادثه در سینه و معده و امراض آلات تناسل و آشامیدن آن با عسل جهت دفع سموم و اعانت بر قی و اخراج اخلاط غلیظه از معده و نیز آشامیدن
طبیخ تازه و خشک برگ و تخم آن جهت براکنده نمودن ریاح و تحلیل آنها از جمیع اقطار بدن و وجع ظهر و گرده و مثانه و ادرار بول و تسکین مغص و قطع غثیان که حادث

تنبیه

از ایستادن طعام بر معده و جوشیدن آن باشد و موافق بلغمی امتلائی و طبخ گوشت با آن باعث اخراج وسخ و زفارت و زهومت آن و سرعت طبخ و نضج و انهضام است
و چون شبت را سائیده با عسل طبخ دهند تا منعقد گردد و بر معده لطوخ نمایند اسهال نماید بآسانی و جلوس در طبیخ برگ آن و بدستور تخم آن جهت امراض رحم و تحلیل ریاح کرده
و مثانه و امثال آنها و قطور عصاره آن جهت امراض گوش مقدار شربت آن تا هشت درهم المضار مضر محرورین منجر و مغثی و مداومت اکل آن و آشامیدن طبیخ آن مضعف
دماغ و بصر و معده و گرده و مثانه و مقلل و مجفف منی و اکثار آن قاطع آن مصلح آن آب لیمو و سکنجبین و آب غوره و ترشیها و در مبرودین قرنفل و دارچینی و عسل گفته اند بدل
آن تخم آن و دهن آن که عصاره برگ تازه آنرا با روغن زیتون بالمناصفه جوشانیده باشند و یا برگ تازه آنرا در روغن پرورده که مکرر تجدید نموده باشند ملطف و مسخن و جهت
اعیاء و درد مفاصل و اعصاب و تلیین صلابات و تهییج اطراف و رفع قشعریره و لرزه تبها بغایت مؤثر و تخم آن گرمتر و خشکتر در اطعمه و ترشیها جهت اصلاح معده و خوردن
ترشی آن بعد از طعام مقوی و بدستور مضر محرورین و مغثی و اکثار آن مضعف دماغ و باصره و باه و مجفف منی و مصلح آن نیز ترشیها است و تخم سوخته آن در سوم
گرم و خشک و با عسل جهت امراض مقعده و بواسیر تر با ضماداً و بار ماد زجاج و عسل جهت تفتیت حصاة و عسر بول مجرب دانسته اند و ذرور آن مجفف قروح رطبه و چرک
و جهت قرحه قضیب بعد از ضماد مسحوق آن با عسل که در طبخ بحد انعقاد رسیده باشد بر مقعده باعث تلیین طبع است **شبرم** بضم اول و سکون با موحده و ضم
را مهمله و میم و بکسر اول و سوم نیز آمده و بیونانی سطوسا و بشیرازی کاوکشک و کانیطوساک و طایطوماک نیز نامند جهت آنکه چون گاو بخورد می میرد و گوسفند
زیان ندارد **ماهیت** آن نباتیست که در بوستانها و کشت زارها روید و ساق آن راست و بازغب و گرهدار بقدر ذرعی شبیه به نی و شیردار و برگ آن شبیه
بطرخون و برگ کاج و گل آن بنفش و دانه آن شبیه بعدس و مائل بسفیدی و زردی و بیخ آن سطبر و ترش قوی تر از ثمر آن و ثمر آن قوی تر از برگ آن و بهترین
آن سرخ رنگ سبک وزن رقیق شبیه بپوست پیچیده است که از نصیبین و دیار دیگر آورند و بدترین آن تیره رنگ غلیظ سخت و آنچه از فارس آورند زبون
و اقوال دیگر نیز در بیان ماهیت آن وارد است و آنچه بعد از شکستن در جوف آن مانند خیاطها باشد بسیار زبون و قتال و غیر مستعمل بلکه استعمال مطلق آن بی احتیاج قوی [illegible]
نیست **طبیعت** آن در سوم گرم و در آخر دوم خشک و در دوم گرم و در سوم خشک نیز گفته اند و شیر آن تا چهارم گرم و خشک **افعال و خواص آن** از
سموم قتاله و مسهل قوی بلغم و سودا و زرد آب با قوت قابضه و مقیح دهن گلها و سده و مدر اخلاط از عمق بدن و موافق معده بارد رطب و جهت استسقای زقی و قولنج
و درد مفاصل نافع و ضماد آن جهت قوبا بعد تعدیل مضر محرورین و ضعیف البنیه و معده و جگر و باه و مورث حمیات حاده و ضعف اشتها و محرق منی مقدار شربت
آن تا یک دانگ و بدل آن مازریون و یکمثقال آن قاتل بقی و کرب و غشی و خناق و مداوای آن خوردن مسکه و روغن گاو و مرقه چرب است و نیم مثقال شیر آن
کشنده و غیر مستعمل مصلح آن تا کوفته آنرا در شیر خیسانیدن و سه مرتبه تبدیل نمودن و در هر مرتبه یک شبانه روز در شیر باشد پس در سایه خشک نموده با انیسون و مقل
و کمون کرمانی و هلیله زرد و صبر و تربد و امثال اینها از ادویه مسهله معدله استعمال نمودن است برای کسر حدت شبرم زیرا که آن بسیار حاد است پیش از
اصلاح و تنهائی جائز نیست استعمال آن در معالجه قولنج که سبب آن ریاح غلیظه و بلغم باشد با مقل و سکبینج و اشق و سرگین کرگ حب ساخته بکار برند و در
معالجه اورام و سده و آب زرد که عبارت از استسقا است و غلبه بلغم و سودا در آب کاسنی و رازیانه و عنب الثعلب صاف کرده سه شبانه روز خیسانیده پس در سایه
خشک نموده با قدری نمک هندی و صبر و تربد و هلیله حب ساخته استعمال نمایند **شبه** بفتح شین و با موحده و بفارسی روی توتیا و بهندی جست و بلغتی
کیهر بفتح کاف و سکون یاء عجمی و خفای ها و را مهمله نامند **ماهیت** آن یکی از اجساد معدنیه معروفه است و از ترکیب آن با مس که ثلث وزن شبه و دو ثلث
مس و یا ربع وزن شبه و سه ربع مس باشد جسدی زرد رنگ شبیه بطلا میسازند که بفارسی آنرا برنج و بهندی پیتل نامند و بعضی شبه را اسم اصطلاحی آن برنج
مصنوع دانسته اند و شبه مابین اسرب و قلعی است و صلب تر و دیرگداز تر از هر دو و رنگ آن مائل بکبودی و زنگ آن کمتر از فلزات دیگر و اوانی مصنوع از آن جوهر
دارو نگاه داشتن آب در آن سرد و گلاب و اکثر عرقها در آن خوب میماند و دیر فاسد میگردد بخلاف اوانی اجساد دیگر و اوانی خالص آن شکننده میباشد **طبیعت**
آن گرم و خشک در دوم **افعال و خواص آن** اکل و شرب در اوانی آن مقوی دل و معده و رافع خفقان و طلای محکوک آن با آب رازیانه و یا کاسنی و یا
عنب الثعلب محلل اورام و اکتحال سوخته آن جهت دفع بیاض عین و سلاق و جرب و تقویت آن و در اطلیه جهت کلف و تحلیل اورام و رفع آثار سفید مضر طحال مصلح
آن عسل مقدار شربت آن یک دانگ و گفته اند که چون موی سر را بمقراض آن بچینند دیر بر آید و گفته اند مداومت آشامیدن آب در ظرف مصنوع از آن جالب طبع و مورث قولنج و زردی

رنگ است و نیز شبه اسم درختی است معرب از شابابهی سریانی و بیونانی فالیورس نامند بزرگ و بقدر سه ذرع بلند میشود و در ریگستانها و اراضی خالیه بهم میرسد و خارهای
آن باریک و صلب با خارهای کوچک و برگهای آن شبیه ببرگ آس سبز مائل باندک زردی و گل آن اندک سرخ رنگ و ثمر آن مانند شاهدانه که چون بفشارند از آن رطوبتی بسیار
برآید **طبیعت** آن در آخر اول گرم و در دوم خشک و برعکس نیز گفته اند **افعال و خواص آن** تخم آن از اکبر اعظم ادویه نافع از برای نهش افاعی
و حیوانات سمی و صغری سینه و همچنین برگ و بیخ آن حابس بطن و محلل اورام بلغمیه است و رابند **اشبیبی** بفتح شین و کسر دو بای موحده و سکون دو یای مثناه تحتانیه
در میان و آخر بیخ شوکران است و آنرا عامه بیخ نفتا نامند جهت آنکه در کوه نفت بسیار بهم میرسد و شبیه بتفاح است در تخدیر و اکثر افعال **فصل الشین مع
الثاء المثلثة ٭ شثث** بفتح شین و ثاء مثلثه در ماهیت آن اختلاف است یوسف بغدادی برگ سرو دانسته که از آن دباغت جلود مینمایند و گفته اند که گیاه
تلخ خوشبو که بآن پوست را دباغت میکنند و انطاکی و حکیم میر محمد مؤمن در تحفه نوشته اند که نباتیست بی ساق و گل منحصر در اوراق صغار کم تو بر تو با رطوبت بسیار کریه الرائحة
زرد رنگ و در کوهستانها و سنگلاخها بهم میرسد و دباغان دباغت پوست بآن میکنند **طبیعت** آن در دوم سرد و خشک **افعال و خواص آن** آشامیدن
آب آن حابس قی و مقوی معده و قاطع نزف الدم همه اعضا و جهت اسهال سریع الاثر و در امراض چشم قایم مقام ماميثا مضر مثانه مصلح آن عناب مقدار شربت آن یکدرم
بدل آن ساق است و چون پوست حیوانات بدان دباغت نمایند خوشبو گردد **فصل الشین مع الجیم ٭ شجرة ابی مالک** بفتح همزه و کسر بای موحده و یای
مثناة تحتانیه و فتح میم و الف و کسر لام و کاف به یونانی غلومایر نامند **ماهیت** آن نباتی است دو نوع میباشد بری و بحری و نبات آن منحصر بیک ساق مربع
رنگ بعضی مائل بسرخی و بنفشی و بر آن گرههای از هم دور و بر هر گرهی دو برگ بزرگ بقدر کف دستی در مقابل یکدیگر و مشرف و دندانه دار مانند اره و پایین برگها سفید که
گویا برگ کهنه است و کثیر الشعبه و شاخهای آن مجوف و گل آن ریزه و بنفش و ثقیل الرائحه و بر اقماع سبزی و ثمر آن مانند نخودی مدور و تخم آن سیاه باریک و بیخ آن بزرگ
بیرون آن سیاه و اندرون آن سفید با لزوجت که چون در آب زنند از آن کفی مانند صابون برآید و از آن گازران جامه شویند خوب پاک گردد و در دمشق و نواح آن
بسیار و آنرا صابون القاف نامند و منبت آن جاهای نمناک سایه و کنار آبها و میان آنها است گفته اند که قسمی از عرطنیثا است و غیر چوبه صباغان است
و صاحب اختیارات بدیعی نوشته که نوعی از کلیم شوی است و در آذربویه مذکور شد **طبیعت** آن در اول دوم گرم و در یبوست قریب الاعتدال **افعال و
خواص آن** بیخ آن از ادویه شریفه است مقطع بلغم و جالی و مسهل سودا برفق بهتر از لاجورد و دافع جمیع امراض سوداویه و در رفع جذام و قرحه رویه بعدیل گفته
آشامیدن آن خصوصا بری جهت نزف الدم نفسا مجرب و ضماد بیخ بری آن جهت خنازیر و طلای برگ بحری دو نوع آن رافع قروح و التیام دهنده زخمها مضر مثانه مصلح آن
سکنجبین مقدار شربت آن تا سه درهم بدل آن بوزن آن حجر ارمنی است **شجرة الراهب** بفتح رای مهمله و الف و کسر ها و بای موحده **ماهیت** آن در طب قدیم محمد
بن احمد گفته درختی است که در بلاد دمشق بهم میرسد مزروع و غیر مزروع ثمر آن شبیه بثمر شاهدانه و روغنیکه از آن میگیرند در طعم نیز شبیه بشهدانج است **طبیعت آن**
گرم و خشک **افعال و خواص آن** گفته اند دانهائیکه در شاخهای بالای آن میباشد مقی قوی و دانهای شاخهای زیرین مسهل بدون قی و دانهای شاخهای
وسط آن هم مقی و هم مسهل مقدار شربت آن از پانزده دانه تا چهل دانه و غیر ماهو دانه است **شجرة المریم** بفتح میم و سکون را و یای مثناة تحتانیه و میم **ماهیت**
آن نباتی بخور مریم است و مذکور شد و شاخهای آن درهم و مشبک در یکدیگر که چون در آب اندازند دراز و بالیده گردد و چون خشک شود بحال خود عود کند **طبیعت آن**
در سوم گرم و در یبوست معتدل **افعال و خواص آن** مفتح و رافع بلغم و سرخ کننده بشره و جالی و جهت زکام بارد و نزول آب در چشم و آب نقوع آن جهت
عسر ولادت و اخراج جنین بعدیل و طلای آن جهت بواسیر و بهق و برص اندمال زخمها و بردن گوشت زاید مؤثر مضر ریه مصلح آن کتیرا مقدار شربت آن تا نیم درم
شجرة ابراهیم سنجنگشت است بعضی آنرا ام غیلان و جمعی شانج دانند مالیقی نوشته که در فلاحه شجر ابراهیم را عظیم و طویل کثیر الشوک و پر برگ و گل آن زرد و خوشبو
و آنرا برم نامند و در صحراها و زمینهای خالی خشک بهم میرسد و کاه گل آن را در لخالخ و خوشبوئیها مینمایند **فصل الشین مع الحاء المهملة ٭ شحرور**
بضم شین و سکون حاء و ضم راء مهملتین و سکون واو و راء مهمله در آخر لغت عربی است و بترکی قراطاریخ و باصفهانی عو غاره بجا نداری توکا و در نامند در **ماهیت**
آن اختلاف است اکثری گفته اند طائریست سیاه بجثه قمری و منقار و پاهای آن دراز و زرد و مائل بسرخی و اقوال دیگر که دراج و کبک دری نوعی از گنجشک بزرگ سیاه طویل
العنق و منقار و پا است و توهم است **طبیعت** آن در دوم گرم و تر و در اول گرم و خشک نیز گفته اند **افعال و خواص آن** سریع الهضم صالح الغذا و جهت

گرازه و مالیخولیا و فالج نافع و خون آن با روغن بادام بغایت صورت حسن صوت و رافع گرفتگی آواز و صاحب منهاج گفته که بهترین آن گوشت آنست و صلب و گرم و خشک
و دیر هضم بسبب صلابتی که وارد و ردی الغذا و دیر هضم و مولد خون گرم و مضر معده مصلح آن روغن بسیار است **شحم** بفتح شین و سکون حاء مهمله و میم بفارسی پیه نامند
ماهیت آن عضویست از اعضای مفرده که بر بعض اعضا مانند گرده و معده و امعا متولد و منعقد میگردد و برای محافظت آن و آن صلب‌تر از سمین و مادهٔ آن و سمین
هر دو رقیق دم بارد مائی و فاعل انعقاد آن هر دو برودت است لهذا گرمی آن هر دو را میگدازد و لیکن برودت و کثافت و انعقاد در شحم غالب‌تر از سمین است و دهنیت
در مائیت بر سمین و بهترین آن تازه برآورده از حیوانی کرده است و اجود طرق استعمال آن آنست که از اغشیه آنرا پاک نموده در ظرف مسی و یا آهنی با آفتاب گذارند و هر قدر که از آن گداخته
گردد در ظرف سفالی بردارند و اگر نمک سوده نمایند جهت محافظت بعضی امراض بد نیست و از برای بعضی امراض زبون و نیز طرق تصفیه و حفظ آن در مقدمه مذکور شد **طبیعت آن**
بدانکه شحم حیوان نر گرم‌تر از حیوان ماده و وحشی گرم‌تر از اهلی و همچنین شکاری از غیر شکاری و خصی بین بین و ترتیب بمادهٔ آن و ابرد و ارطب از لحم است و تازهٔ آن گرم‌تر و کهنه
آن گرم و خشک و گفته‌اند هر چند کهنه‌تر باشد گرمی و خشکی و لطافت آن زیاده میگردد و بحسب هر حیوان طبیعت آن مختلف میباشد و شحم هر یک از حیوانات در رسم خود
مذکور شد و میشود ان شاء الله تعالی و از مطلق آن مراد پیه بز است و خشک‌تر و سبک هضم‌تر و سریع الانحدارتر و بطی الفسادتر از الیه است که دنبه باشد و ارطب شحوم
شحم خنزیر است و فعل آن قریب به بز بیت پس شحم بط و شحم بز غلیظ‌تر از شحم خنزیر و بط و شحم مرغ خانگی و خروس بین آن هر دو اند و شحم گاو نر گرم‌تر از شحم گوسفند و شحم بز ماده
گرم‌تر از بز نر و شحم شیر گرم‌تر از همه و قوت تحلیل و حدت آن زیاده و لهذا در ابتدای اورام استعمال آن جائز نیست و در نهایت اورام صلبه و مزمنه نافع **افعال و**
خواص آن بهترین شحوم شحم خوک است در نضج و تلیین اورام حاره و قرحه امعا و تسکین اوجاع و غوص در اعماق بدن پس شحم بط نیز سریع الغوص است الزوجه جهت
پس پیه گردهٔ بز ماده جهت قرحهٔ امعا و لذع معای مستقیم و لهذا مسکن اوجاع و جالب نوم است و پیه خرص جهت داء الثعلب و پیه مرغابی جهت خشونت زبان و ورم
رحم و امعاء چون با برنج پخته شود و جهت قرحه مثانه و اکتحال پیه ماهی نهری که از حرارت شمس گداخته باشند با عسل جهت تقویت باصره و بحری آنرا انفع گفته‌اند و پیه قمری
جهت نزول ماء در چشم مجرب و پیه کرکس و جوارح طیور وحشی جهت اوجاع مفاصل و پیه شیر جهت تقویت باه نافع و ضماد یکدرم از موم و زفت و شحم گاو نر با شحم
بچه گاو و با شحم بز نر یا شحم بز ماده و یا شحم خنزیر جهت نضج و تفتیح اورام و دمامیل بهترین دوائی است و شحم خنزیر جهت اطفال و زنان و کسانیکه گوشت بدن
ایشان نرم باشد بهتر و شحم ثور از برای مفلوجین و حصادین و جمیع اعضای یابسه صلبه جهت زیادتی تحلیل آن انفع و گفته‌اند که چون از عضوی موی آنرا بکنند
و پیه افعی را بجای آن بمالند دیگر در آن عضو موی نروید و اصلی ندارد و شحم اوز و شحم دجاج نمک سوده جهت تحلیل اورام رحم نافع و شحم فیل و ایل را چون لطوخ نمایند جهت
طرد هوام نافع و شحم بتیس هندی که بهندی بیر و بهار ندرانی زبل نامند از انفع ادویه است برای فالج و خوردن شحم مغثی و مرخی معده و مصلح آن در محرورین سکنجبین
و آب لیمون و امثال آن و در مبرودین زنجبیل و نمک و مانند آن بدل آن در جمیع افعال روغن زیتون و از آن بهتر است **فصل الشین مع الراء**
المهملة **شراب مروق** بضم میم و فتح راء و واو مشدده و قاف **ماهیت** آن خمریست که نان سیده و بسماط در آن خیسانیده
بعد از شش ساعت صاف نمایند و بخورند کثیر الغذا و موافق ناقهین است **شربین** بضم شین و سکون راء مهمله و کسر باء موحده و سکون یاء مثناة
تحتانیه و نون لغت فارسی است بیونانی قادرس و بفرنگی سندر و بلغت اسلام آباد چاتکام که مضاف بنگاله است گرجن نامند **ماهیت** آن از صنف
سرو است برگ آن از برگ بیضه و ثمر آن شبیه ببار سرو و از آن کوچکتر و قطر آن حاصل از آن و بهترین قطرانها است و بعضی آنرا از اقسام صنوبر دانسته اند
و بلند بسرو و اشبه از آن کوچکتر و در صفهان معروف بدرخت نوش است و قسمی دیگر از آن کوچکتر و خار دار و ثمر آن بقدر گردکان و آنرا عرعر بری نامند
و گفته‌اند درخت شربین تا پنجاه سال میماند و در کتاب فرنگی مصور دیده شد نوعی را که ثمر آن شبیه بثمر کاج و بزرگتر از آن بود و شاخهای آن متراکم پر برگ
با برگهای باریک اندک بلند **طبیعت** اقسام آن در اول سوم گرم و خشک **افعال و خواص آن** آب مطبوخ شاخ آن جهت قروح ظاهری
و باطنی و سستی اعضا و ضعف معده و جگر و ریاح غلیظ و باطلا جهت گزیدن ارنب بری و لعوق آن جهت داء الفیل و بدستور لطوخ آن و نطول آن
جهت منع ریختن موی و رفع قمل و تحلیل اورام و امراض مقعده و رحم و مضمضه بطبیخ برگ و ثمر آن با سرکه جهت درد دندان و ضماد آن جهت خناق و ورم
لوزتین و با نمک جهت نهش مار شاخدار و ذرور آن جهت رفع نزف الدم و اعیا و التیام قروح و خوشبوئی رائحه بدن و حقنه بطبیخ آن جهت کشتن حب القرع

دیدان مؤثر و ثمر آن قابض و مدر بول و مخرج مشیمه و جهت سعال رطوبی و علل کبد و گزیدن ارنب بحری نافع و لطوخ ثمر آن با شحم ایل و یا مغز سر آن بر تمام بدن جهت
عدم مضرت هوام مؤذی نافع و مورث صداع و هزال مصلح آن با فواکه ترش و کشنیز است و احوال قطران آن در حرف القاف مع الطاء و قطران مذکور خواهد شد ان شاء الله
تعالی و اهل بنگاله و فرنگ قطران آنرا که روغن گرجن نامند بر چوبهای عمارات و کشتیها برای محافظت از کرم خوردن میمالند و اهل زنگبار نموده بر کشتیها میمالند

شراب اسم اصطلاحی خمر است و نیز شراب در شربت معمول مطبوخ آب میوه‌ها یا ادویه رطبه و یابسه در آب پخته صاف کرده با شیره نبات و یا قند و یا عسل یا مانند
آنها بقوام آورده اطلاق مینمایند **شریفه** بفتح شین و کسر را و سکون یای مثناة تحتانیه و فتح فا و ها آنرا سیتا پهل نیز نامند **ماهیت** آن اسم هندی ثمر درخت هندی
شبیه به صنوبر که بفارسی کاج نامند و پوست آن صلب خشن و مقطع بهم پیوسته و بعد از رسیدن نرم و از هم بعضی جدا میگردند و بعد قطعهای آن در جوف آن و انهاآت
و بر هر دانه رطوبتی پیوسته بباطن پوستها نیز رطوبتی غلیظ لزج دانه دارد و در زیر آن پرده اندک نازک لزج و در جوف آن تخمی سیاه براق اندک طولانی بقدر لوبیا و حجم
و مغز آن سفید و درخت آن پریشان با شاخهای بسیار و نالسه قامت بلند میشود و برگ آن از برگ سیب و عریض تر و اندک کوتاه تر و نازکتر و بهترین ثمر آن
بزرگ بالیده رسیده شیرین بزرگ دانه پر رطوبت آنست **طبیعت** آن در دوم گرم و تر با رطوبت لزجه **افعال و خواص** آن اندک مسخن و مجرب معده و محرک باه و
ساکن و ملین طبع خصوص با پرده بالای تخم آن خوردن نفاخ و بطی الهضم و اکثار آن مولد خون بلغمی لزج سوداوی و محدث حمیات و دامیل و جرب و قوبا و امثال اینها
و تخم آنرا چون بسایند و بر سر بمالند شپش آنرا بکشد و دفع نماید و لیکن باید که احتیاط نمایند که بچشم نرسد که سوزش و ورم میکند و فرزجه آن مسقط جنین است و مجرب

فصل الشین مع الشین المعجمتین **ششریث** بکسر شین و سکون شین دوم و کسر را مهمله و سکون یای مثناة تحتانیه و ثاء مثلثه
ماهیت آن اسم نباتیست که در دیر البلاد مصر یافت میشود و سطبرتر از انگشتی بی مزه مایل بزردی **طبیعت** آن گرم و خشک **افعال و خواص** آن
جهت استسقای زقی مجرب دانسته اند و گویند بدون کرب و مشقت اخراج زرداب میکند

فصل الشین المعجمه مع الطاء المهمله **شطبیه** بضم شین
و فتح طا و سکون یای مثناة تحتانیه و فتح بای موحده و بالعت مغربیست **ماهیت** آن نباتیست کثیر الوجود در کوههای برف دار برگ و تخم و شکل گیاه آن
مانند زیره و با اندک تندی طعم و شیرینی و بیخ آن چند عدد مجتمع و غیر مستحکم و بعضی از آن راست و بعضی کج **طبیعت** آن گرم و خشک **افعال و خواص** آن
بالخاصیت جهت تبهای حاره نافع و مدر بول و مفتت حصاة و محلل ریاح معده و رافع اکله مستحکمه و ضماد آن جهت علت معروفه بشو که گویند مجرب است

فصل الشین مع العین المهمله **شعر** بفتح شین و سکون عین و را مهملتین بفارسی موی و بترکی قل و بهندی بال نامند جمع آن اشعار و شعور و شعار آمده **ماهیت**
آن متولد از ابخره دخانیه اخلاط محترقه و یابسه است و فرق میان آن و صوف و وبر آنست که شعر پیچیده نمی باشد بخلاف صوف و وبر و صوف نرم و نازک و مانند
آن هر دو است و صوف بفارسی پشم و وبر را کرک نامند و هر سه عام اند همه حیوانات یعنی بعضی را شعر و بعضی را وبر و میباشد مانند بز و بعضی را پشم فقط مانند گوسفند
میش و بره و بعضی را موی فقط مانند اکثر حیوانات و انسان را نمی باشد مگر شعر فقط و از مطلق آن مراد شعر انسان است **طبیعت** آن سرد و خشک **افعال و خواص**
آن سوخته آن مسخن و بغایت مجفف و بلذع و جهت اکله و خشک کردن زخمها و قلاع و قروح و ذرور او و طلاء با عسل و کندر و زفت جهت جراحات سر ذرور او بعد از
مالیدن زفت بر آنها و طلای آن با مر و اشنان جهت تسکین جرب حکه شدیده و قوی چشم و با روغن زیتون و با آب جهت سوختگی آتش و با سرکه سائیده آن جهت تحلیل
دفع ثالیل و بثور و سگ دیوانه گزیده و با شراب و روغن زیتون و با آب جهت ورم سر و جراحات آن و بدستور غیر محرق آن و محرق آن با عسل جهت قلاع دهان اطفال
و با روغن گوسفند جهت عشره و ورم حادث از آن و ذرور آن جهت بروز مقعده و رد کنند آنرا بر موضع خود و قطور آن با روغن گل جهت تسکین درد گوش
و با سفیداب و توتیای مغسول و گل ارمنی جهت حرقة البول مجرب و بخور آن جهت صرع سددی و گریزانیدن هوام و حمول آن جهت سیلان رحم و تجفیف رطوبات آن و صرع
و ماء الشعر که از تقطیر آن حاصل میگردد جهت داء الثعلب و رویانیدن موی مجرب و بدستور دهن آن و نیز مقوی باه است تعلیق موی طفل پیش از آنکه صلب شده باشد
جهت نقرس و عقرب گزیده نافع و دستور احراق آن در دستورات مقدمه و دهن آن در مرکبات در ادهان مذکور شد **شعر الجیاد** بکسر جیم و فتح یای مثناة تحتانیه و الف
و دال مهمله **ماهیت** آن نباتیست شبیه بموی یال اسب و باریک و سیاه چندین عدد بهم پیوسته شبیه بدسته از یکجا روئیده و بر روی زمین پهن و بی برگ و ساق
و پیچ قوی و چون بسوزانند بوی موی سوخته از آن آید و غیر سیاه نشان است **طبیعت** آن گرم و خشک **افعال و خواص** آن بخور آن جهت تب

ربع مجرب و تعلیق آن مانع ماندگی مسافران و روندگان پیاده است **شعر الغول** بضم غین معجمه و سکون واو و لام و آنرا الحاء الغول نیز گویند **ماهیت** آن گیاهیست
بی ساق و ثمر و منحصر در اوراق خشن شبیه بسبز جنس مایل بسیاهی و بیخ آن سیاه و پر ریشه و در دار المرز موجود و در تنکابن کرب نامند و غیر پرسیاوشان است چنانچه بعضی گمان کرده اند
مالیقی گفته که آنرا بفارسی اردمانه و به بربری مامرب و سیوناها مند و آن نباتیست که در اقلیم ثالث بهم میرسد و در غیر آن از اقالیم دیگر بهم نمیرسد و آن تارهای باریک شبیه
بموی است که بر روی زمین پهن میشود و طول بسیار ندارد و شاخ و برگ و گل نیز ندارد و چون جمع کرده شود منقبض میگردد و چون بر آتش گذارند بوی موی آید و بعضی محض
سنون را شعر الغول نامیده اند و در مغرب اقصی بسیاری روید میان مدینه تلمسان و مدینه فاس و در آنجا معروف بلحیة مسنون است **طبیعت** آن گرم و خشک با اعتدال
افعال و خواص آن قریب به پرسیاوشان است و در تنقیه سینه قوی تر از آن و مالیقی گفته از خاصیت آن آنست که بخور آن زائل کننده تب ربع است بر و دی
و تعلیق آن بر بازو و مانع کثرت تعب و ماندگی مسافر است در راه رفتن **شعیر** بفتح شین و کسر عین مهمله و سکون یاء مثناه تحتانیه و راء مهمله بفارسی جو و بهندی سیح بفتح
سین مهمله و جیم عجمی نامند **ماهیت** آن از حبوب معروفه است بهترین آن سفید رسیده بالیده تازه آنست و کهنه که یکسال بران گذشته باشد بسیار ردی **طبیعت**
آن در آخر اول سرد و خشک **افعال و خواص آن** قلیل الغذا تر از گندم و با قوت جالیه قابضه مجففه رادعه و مسکن غلیان صفرا و خون و عطش و حدت حمیات
حاره حاده و سل و دق مصلح آن لبن حیوانات و مورث لاغری بدن و مضر مثانه مصلح آن روغنها و انیسون و آب جو مقشر مطبوخ بحدیکه جو با شکفته و مهرا شوند و صاف کرده
سرد نموده و با نیم گرم بیاشامند که ماء الشعیر نامند سرد و تر و مسکن حدت دم و صفرا و اخلاط محترقه و حمیات حاره حاده و امراض حاده و مسکن حرارت باطنی و لهیب و حرارت جگر
و عطش مفرط و دق و سل و قرحه ریاح و ذات الجنب و سعال یابس و صداع حار و اسهال بیهاوسه و سیح الاحدار و مولد خون صالح و مرخی معده رصد و مضر جهای بارده و نفاخ
و مصلح آن گلقند و هنگام عقال بطن استعمال آن جایز نیست و مطبوخ آن بالصف وزن آن خشخاش کوبیده مانند حریره جهت صداع حاره و با اضافه قرطم جهت اخراج بلغم لزج
و منع شری و مفتح سده و با عناب و سپستان و انجیر و پرسیاوشان جهت درد سینه و سرفه مجرب و شیره جو که کشک الشعیر نامند سرد مایل بخشکی و غلیظ تر از ماء الشعیر و جهت
اسهال صفراوی و امزجه حاره و غرغره بدان جهت ورم گلو و درد آن و ضماد آرد آن رادع و محلل اورام صلبه و گشاینده دمامیل حاره تنهایی و یا با تخم خبازی بوزن
آن جهت سل و ذات الجنب و اورام زیر بغل و سینه و پستان و بناگوش و سایر اعضا و بدستور با قلیلی پودینه جهت اورامیکه حرارت آنها در کمال حدت نباشد و با سرکه
جهت اورام صفراویه و شری و اگر آرد آن نباتی چو مقشر را با آب با عصارات برگهای مناسبه سائیده استعمال نمایند و با آب سفرجل جهت نقرس حار و با آب گشنیز تازه
جهت تحلیل خنازیر و اورام حاره صلبه و ورم گلو و با رازیانج و تخم کتان و زفت و بول اطفال جهت تحلیل اورام صلبه و گشودن آن و با اکلیل الملک و پوست
خشخاش جهت ذات الجنب و نقرس و مطبوخ آن با سرکه جهت جرب و حکه و با بنگ و افیون و آب برگ کاهو و مانند آن جهت صداع و ورم چشم و نزلات و بادسرخ
و استحکام نمودن عضو مکسور و مرضوض و طلای مطبوخ آن با انجیر یا ماء العسل جهت تحلیل اورام بلغمی و حار بغایت موثر و ضماد سوخته آن با سرکه جهت کلف و خراز
نافع و سویق آن یعنی آرد بو داده آن که در سویق مذکور شد تبرید و تغذیه آن زیاده از سویق گندم است و آشامیدن آن با قدری شکر بهترین اغذیه اطفال است
و مسکن عطش و لهیب باطنی و نان آن ثقیل بطی الهضم و نفاخ و چون خمیر آنرا بگذارند تا ترش شود و در دوغ حل کنند و یکشب بگذارند پس بنوشند جهت تسکین غلیان خون
صفراوی و لهیب باطنی و تشنگی مفرط و قی صفراوی و تبهای حاره و اسهال صفراوی و حکه بیعدیل مضر مبرودین و نفاخ مصلح آن شکر و یا نبات خوردن و مصلح
سویق آن مشغول نمودن و با شیرینی خوردن است و دستور طبخ ماء الشعیر در قرابادین در حرف المیم مع الالف انشاء الله تعالی مذکور خواهد شد **فصل الشین**
مع الفاء شفنین البری بفتح شین و سکون فاء و کسر نون و سکون یاء مثناه تحتانیه و نون معروف بحمام است بترکی الافاخته و بهندی بنگله هسند
ماهیت آن مرغی است از فاخته بزرگتر و سفید و طوق گردن آن سیاه و ناتمام و گردن و پای آن بلند و گویند بجثه فاخته است و بفارسی یوتیمار نامند و گویند
کبوتر بریست و منقار و پای آن سرخ است و آنچه در هند و بنگاله دیده شده طوق گردن ندارد و تمام آن سفید و منقار آن سفید رنگ و پاهای آن بلند و باریک سیاه رنگ
و بعضی مایل بزردی و بعضی را پرهای سر آن بلندتر و اکثری را کوتاه تر **طبیعت** آن گرم و خشک در دوم و گویند خشکی بران غالب است **افعال و خواص آن**
بغایت مسمن بدن و مجموع آن مستحیل بخون صالح میگردد و مقوی قوت ماسکه و جواهر و موافق ناقهین و مفلوجین و زیاده کننده قوت حافظه و محرک باه و اکثار آن
مضر محرورین و مورث بیخوابی مصلح آن سرکه و گشنیز و مقوی فعل آن تیهو تازه و دو شیده است گویند بهتر آنست که بعد از ذبح یکروز رها کنند و روز دیگر بخته و همچنین سائر طیور

شعر الغول

شعیر

شفنین البری

قویه را بهترین آن کوچک فربه آنست و زیاده از یکساله آن و همچنین لاغر آن بسیار مضر است **شقنقین البحری** بهندی ساکوچ و بفرنگی بیتیا که مرین نامند **ماهیت**
آن حیوانیست دریائی شبیه بخفاش در رنگ و بال و شکل و دنباله آن نیشی مانند خار است **افعال و خواص آن** چون کسی را بگزد الم عظیم حادث کرده و چون آنرا
در زیر جامه خواب گذارند مورث بیخوابی مفرط و دفن کردن آن در خانه موجب تفرقه اهل آن خانه و پاشیدن سحق و سوخته آن در دوکان باعث تفرقه و بغض ایشان و بدین سبب
آنرا حوت الشر نامند و گویند چون در بول کسی نیشی آنرا فرو برند باعث سوزش و درد عظیم صاحب بول شود و مادامیکه بر بناء ور ندرفع نشود **فصل الشین مع القاف**
شقاقل بفتح شین و دو قاف در میان هر دو الف اول مفتوح و دوم مضموم و در آخر لام و آنرا شقاقل و شسقاقل و جقاقل و شقیقل و شقیقل نیز و بهندی
ستاولی و سوالی و دو دوالی و کاکول ستاو نیز نامند **ماهیت** آن بیخیست پرگره و بالزوجت و اندک شیرینی و بسطبری انگشتی و دراز و سفید رنگ و ساق گیاه آن
پرگره و بر هر گرهی برگی و ثمر آن بقدر نخودی سیاه و پر از رطوبت سیاهی و گل آن بزرگتر از بنفشه و منبت آن زیر اشجار متراکمه و جاهای نمناک و مستعمل بیخ آنست
و قوت آن تا چهار سال باقی میماند **طبیعت** آن در اول گرم و در دوم تر با رطوبت فضلیه **افعال و خواص آن** مبهی و مفتح و قاطع بلغم و مقوی ظهر و مسخن
معده و گرده مضر اشتها و مصدع و مصلح آن عسل و مربای آن با عسل بغایت مقوی ارواح و قوی و باه و زیاده کننده منی مقدار شربت آن تا یکدرم بدل آن در تقویت باه
حب الصنوبر و بوزیدان است **شقایق** بفتح شین و قاف و الف و کسر یای مثناه تحتانیه و قاف و آنرا شقائق النعمان و بلاطینی بیای دراز ایتلم یعنی گلی که رنگ او نزد
متغیر میشود و بلغت کستیلان اما پلس و بفارسی لاله نامند و در وجه تسمیه و نسبت آن بنعمان گفته اند برای مشابهت رنگ آن بشقیق برق است و نیز گفته اند تشبیه آن
بخون سرخ و خون را النعمان نامند و نیز گفته اند چون نعمان بن منذر آنرا بسیار دوست میداشت و اول کسی بود که در خورنق اطراف قصر خود کاشته بود و نیز گفته اند که چون او
آنرا بسیار در خضابات استعمال مینمود و لهذا موصوف بدان نموده اند **ماهیت** آن نباتیست شبیه بخشخاش در نبات و برگ و گل و ثمر و دانه الا آنکه از آن در همه چیز
کوچکتر و تخم آن ریزه تر و بری و بستانی میباشد و برگ بستانی آن از بری ریزه تر و گل آن اکثر پنج برگ و صد برگ که هزاره نامند نیز میشود و الوان و قسمان بسیار
طبیعت آن در دوم گرم و خشک **افعال و خواص آن** افیون حاصل از آن مانند آنکه از کوزه خشخاش اخذ مینمایند بسیار قوی التخدیر است و مسکر و بدستور
دانه و پوست از دانه و پوست خشخاش جاذب و ملطف و مفتح و جالی آثار و مجفف و آشامیدن گل خشک مسحوق آن بقدر دو درم با سکنجبین جهت تسکین درد احشاء و اعضا
ملطف
و دفعه بهم رسیده باشد بسیار سریع الاثر و نفوخ آن قاطع رعاف در ساعت و ذرور آن حابس نزف الدم هر عضو و در مطبوخات صاحب جدری در اوایل جهت
ماده و تصفیه آن و تفتیح مسام و بروز بظاهر جلد نافع و آشامیدن طبیخ برگ و ساق آن که با کاه جو پخته باشند مدر شیر و بول و حیض و طلای عصاره آن منقی چرک زخمها
و رافع تقشر جلد و محلل ورم چشم و سعوط آن منقی رطوبات دماغی و قطور آن جالی بیاض عین و بدستور قطور برگ گل آن و اکتحال بدان و ضماد گل آن با پوست گردکان
سبز سیاه کننده مو و رافع قوبا و آشامیدن یکدرم تخم آن هر روز با آب سرد و مداومت بدان جهت دفع برص مجرب گفته اند و یکدرم از قبه آن با شراب صرع جنیان را نافع است
شقراق بفتح شین و بکسر نیز آمده و قاف و فتح را مهمله مشدده و الف و قاف و شراق و شیر قوق و شرشق نیز و بفارسی کاسکینه و بشیرازی کاسه شکنک و باصفهانی
سبز قبا و بمازندرانی کراکر و عرب آنرا اخیل گویند و بدین دانند و بهندی لتوره نامند **ماهیت** آن و ماسینی گفته طائریست بقدر کبوتر کوچکتر سبز رنگ خوش
منظر و در جناح آن سیاهی و مخطط بسرخی و سبزی و سیاهی نیز میباشد و در بلاد روم و شام و خراسان و نواح آنها بسیار و حریص و بدخو و دزد بچه مرغان دیگر است
و در آبادانی و مردم میباشد و بر سر کوهها آشیانه میسازد و لیکن بچه در آبادانی بر می آورد و عفیف و نفاد و کثیر الاستغاثه میباشد و فریاد بسیار میکند که گویا آنرا زده اند
و بغدادی و انطاکی گفته اند طائریست معروف ملون بسبزی و سرخی و سیاهی و در اشجار و شکاف دیوار خانه میسازد و در تابستان دیده میشود و بدبو است کثیر التصویت که بخط اخضر
بقدر گنجشک که سبز گویند و گنجشک را صید کند **طبیعت** آن گرم و خشک در دوم **افعال و خواص آن** محلل قوی ریاح غلیظه و مواد بلغمیه و دیر هضم مضر
محرورین و مصلح آن سکنجبین عسلی و شکری و طلای سرگین آن جهت جلای کلف نافع است **فصل الشین مع الکاف** **شکاعی** بضم شین و بفتح نیز
آمده و فتح کاف و الف و عین مهمله و الف مقصوره لغت عربیست و بیونانی اقرانیقی و نیز فشا رنیقی یعنی شوکت البیضا و شوکت عربیه و کثیر الرکب نیز و بلاطینی اطرکیاس
و بفارسی باد آورد گویند و اصح آنست که غیر باد آورد است بلکه از اصناف آنست و نیز بفارسی آنرا چرچر گویند و در بعضی بلاد معروف بکنگر خر است و گویند بهندی
اونت کتاره نامند **ماهیت** آن دو نوع میباشد یکی گل آن سفید و شاخهای آن باریک و بلند سفید و کم شعبه و دیگری گل آن بنفش و شاخهای آن اندک تیره

شقیقین البحری

شقاقل

شقایق

شقراق

شکاعی

ویرشعبه و مائل بسبزی و زردی و این مخصوص بسکاعی است و تحقیق آنست که ساق آن مثلث و طولانی و سطری آن بقدر انگشتی و باریکتر از ان و برگ آن کوچک مثلث
الشکل اندک ضخیم طولانی با زغب و بر سر آن خاری و گل آن بنفش مائل بزردی و تخم آن ریزه مثلث الشکل خاکستری رنگ طعم آن شیرین و بهترین آن سبز و بعضی گفته اند
زرد آنست که کهنه نباشد و مستعمل از ان بیخ و ثمر آنست و بیخ آن قوی‌تر **طبیعت** آن گرم و خشک در دوم و گویند در اول گرم و در سوم خشک و بعضی سرد گفته اند
افعال و خواص آن قوت تخفیف و قبض این زیاده از باد آورد و با قوت تریاقیت و بیخ و ثمر آن ملطف بلغم و مفتح و جهت قطع نزف الدم از سینه و ورم
لهاة و مقعده و طبیخ آن جهت امراض مقعده و کبد و حمیات مرکبه و کهنه خصوصاً در صبیان بغایت نافع و بجهت فالج و رعشه و اوجاع ظهر و اسهال بطن
و جهت جذام و برص و بهق و قطع سیلان رطوبات از رحم و سائر بدن مفید برای آنکه دافع مواد سوداویه و بلغمیه و جالب آنها است از عمق بدن و با آنتین
سمن بدن و بیخ آن حابس نزف الدم و محلل اورام مقعده و مدمل قروح مضر ریه مصلح آن صمغ مقدار شربت آن دو درم و صاحب تقویم پنج درم گفته بدل آن باد آورد
و در سائر افعال قریب بباد آورد و در حرف الباء مع الالف مذکور شد صاحب اختیارات بدیعی گفته که بشیرازی آنرا خار جهک گویند و وی نباتی کوهی است در
زمین سیستان بهم میرسد **شکر تیغال** بفتح شین و کاف و راء مهمله و کسر تاء مثناة فوقانیه و سکون یاء مثناة تحتانیه و فتح غین معجمه و الف و لام بفارسی
تیغال نامند **ماهیت** آن خانه و غلاف حیوانی است شبیه بمگس که در خار از زروت مانند کرم ابریشم از لعاب خود میتند و در ان میرد و بعضی را سوراخ کرده میپرد
و آن خانه و غلاف در تازگی شیرین میباشد و چون بسیار کهنه شود شیرینی آن بسیار کم میگردد و آن کرم را بشیرازی خرخوک و تیغال نامند و غیر سکر العشر است و صاحب
اختیارات اشتباه نموده آنرا سکر العشر نوشته **طبیعت** آن در حرارت معتدل و رطوبت بران غالب و با لزوجت **افعال و خواص آن** ملین صدر
و خشونت آن و مسکن حدت اخلاط و سوزش مری جهت سرفه و تصفیه صوت و خشکی گلو و معده نافع و اکثار آن مغثی مصلح آن شکر و ترنجبین مقدار شربت آن
تا پنجدرم بدل آن نبات است **شک** بضم شین و بفتح نیز آمده و کاف مشدده بعربی سم الفار و تراب الهالک و اهل عراق و مغرب بیش الفار و بشیرازی مرگ موش
کانی و بهندی سنبل کهار نامند و اکسیریان زرنیخ سفید خوانند **ماهیت** آن جسمی است معدنی سفید ثقیل الوزن براق و آنچه زرد رنگ باشد زبون بود و از خراسان
آورند و گویند در نقره است که از معدن آن بهم میرسد و قوت آن تا هفتاد سال باقی میماند و بعد از ان فاسد میگردد و رنگ آن اغبر و وزن آن سنگین میشود **طبیعت** آن در
چهارم گرم و خشک **افعال و خواص آن** از سموم قتاله است و محلل و معفن و التیام دهنده زخمهای بارد شدید که صبر نتوان نمود و اکتحال آن در یکروز
رطوبات طبقات چشم را زائل کند و طلای آن با روغنها جهت حکه و جرب با گلاب جهت اورام بارده و استسقا نافع و نیم درم ان در یکروز کشنده بسوزش اندرون
و ثقل زبان و اعضا و خدر و سرخی چشم و گرمی بدن و برافروختگی بشره و گاه باسهال الدم منجر گردد و تریاق آن تراشه پوستهای حیوانات است که سوزانیده بعد بیخ
و تا و چندان بیاشامند و معالجه آن معالجه زیبق خورده است و چون در خمیر کنند و یا در طعامی دیگر و بخورد موش دهند بمیرد و هر موشی دیگر که بوی آن بشنود نیز بمیرد و خانه از موش خالی گردد
و اهل هند میگویند که پنج نوع میباشد یکی هتکیا و آن شبیه بشب یمانی است سفید شفاف و در آتش دود نکند و دوم هلدیا یعنی برنگ زرد چوبه زرد رنگ سوم کرویا و این سکون است
و چهارم وارما و آن سرخ است برنگ دانه انار و پنجم سنکهیا و این بسیار سفید میباشد و این هر دو نوع اخیر بسیار کمیاب است و در اعمال صناعت کیمیا بکار می آید و دافع بلغم و سودا
و جهت تب لرزه و ضیق النفس لسان و اسپ و درد دندان نافع دانسته اند **شکر قند** بفتح شین و کاف و سکون راء مهمله و کاف و سکون نون و دال مهمله بفارسی مشهور
بزمین قند و زمین را بهندی اول نامند **ماهیت** آن بیخ نباتیست بطریق تخم و بیاره بر زمین مفروش و برگ آن شبیه بجوزمائل و از ان کوچکتر و گل آن نیز شبیه بگل آن
و کمرنگ تر و کوچکتر و بیخ آن در زیر زمین که از اطراف ریشه آن برآمده تا بقدر ترب و پوست آن سرخ و مغز آن سفید و کم آب و در هر ده پانزده عدد و زیاده و کمتر
نیز تکون می یابد بسبب قوت و ضعف زمین بعد یکسال رسیده برآورده زیر خاکستر گرم مانند چغندر ریحه و یا در آب جوش داده پوست آنرا جدا کرده شیرین لذیذ میباشد
بعضی آنرا بعد از پختن نرم کرده قدری آرد گندم ممزوج کرده مانند خمیر سرشته حبوب بزرگتر بقدر گردکان ساخته در روغن بریان کرده گرما گرم در شیر و شکر و یا نبات که
غلیظ باشد می اندازند و بعضی برای خوشبوئی قدری مشک با گلاب حل کرده داخل آن شیره میکنند پس برآورده میخورند بسیار لذیذ میباشد و این را بهندی گل گله مینامند
طبیعت آن گرم و تر و با رطوبت فضلیه غریبه که بعد از طبخ و جوش دادن کم میگردد **افعال و خواص آن** مسدد و قابض و نفاخ و فی الجمله مغری سینه
و قصبه ریه است **فصل الشین مع اللام** **شل** بضم شین و تشدید لام **ماهیت** آن ثمر درختیست هندی از ادویه مجهوله است بعضی گویند

شکر تیغال

و خانه آن شکر تیغال

شک

شکرقند

آنرا سفرجل هندی نامند که مثل بل باشد و بعضی گفته اند بزرگتر از فندق است طعم آن شیرین و اندک تلخی و قبض است و نرم و ملمس آن بی قشر و بعضی گفته اند مدور و بقدر زرد آلو میباشد و بعضی گفته بهی بالکلیه ایست طبیعت آن در سوم گرم و در اول خشک افعال و خواص آن محلل قوی و ملطف و جلا و غلیظه و مسهل و رافع ریاح و جهت صلابت عصب و فالج و عرق النسا و قولنج نافع مضر ریه مصلح آن عسل مقدار شربت آن تا پنج درهم است **شلجم** بفتح شین و سین مهمله نیز آمده و سکون لام و فتح جیم و میم معرب شلغم بغین معجمه فارسی است و بیونانی عنقیلی و عنقلی نیز و بفارسی برشاد و شلیم نیز و بفرنگی … بضم بای عجمی و سکون م نامند ماهیت آن معروف است بری و بستانی میباشد و بری دو قسم است یکی شاخهای نبات آن دراز و برگ آن بعرض انگشت مهین و بیخ آن باریک مانند بیخ اشجار دیگر و غیر ماکول و تخم آن سیاه و مغز آن سفید منابت آن مزارع و دیگر از منابت صحراهای نمناک و نزدیک آبها و بیونانی نوفیناس و سلیم نیز گویند بیخ آن بقدر خیار و بسیار سرخ و ماکول و برگ آن شبیه ببرگ بستانی و از آن باریکتر و املس و کثیر التشریف و تخم آن مانند بستانی و مایل بسیاهی و تخم آن مستعمل در تریاق فاروق است و بستانی آنرا برگ شبیه ببرگ ترب و کثیر التشریف و از آن املس و بیخ آن مدور و مفرطح و بعضی اندک طولانی و بر سر آن اندک ریشه و ماکول و در اکثر بلاد بهم میرسد و بقدر نارنج بزرگی و تا … دانه و در بعضی بلاد و اراضی قویه … میشود و نازک بی ریشه و در بعضی ضعیفه کوچک و ریشه دار و بهترین و مستعمل آن بستانی نازک بی ریشه آن و تخم آن سرخ و تیره و از بری بزرگتر و این مزروع میباشد و در خریف و در اواخر شتا و اوائل ربیع نیز قلیلی و بعضی بلاد بهم میرسد طبیعت بری آن در اواسط دوم گرم و در اول تر و بستانی آن در اول دوم گرم و در آخر اول تر افعال و خواص آن تا اول مطبوخ بیخ آن کثیر الغذا و رافع سعال و ملین سینه و بطن و مقوی باصره و مشهی طعام و مهیج باه و زیاده کننده منی و مفتت حصاة و مدر بول و برگهای نازک آنرا قوت ادرار زیاده و بطی الهضم و نفاخ و مصلح آن فلفل و زیره و شیرینیها و در احادیث وارد است که امر فرموده اند بخوردن شلغم و فرموده اند علیکم باللفت فانه لیس احد الا وله عرق من الجذام واللفت یذیبه و در حدیث دیگر است که ما من احد الا وفیه عرق من الجذام فاذیبوه بالشلجم و چون ریشهای باریک آنرا سائیده با عسل بیاشامند جهت سنگ و عسر البول مجرب و ضماد مطبوخ آن محلل اورام و نطول مطبوخ جمیع اجزای آن جهت شقاق عارض از برد و نقرس و حکه و مراریه و بدستور طلا و ضماد برگ و بیخ و یا تخم کوبیده آن و ترشی بیخ آن یعنی مخلل آن لذیذ و ملطف رطوبات و مقوی احشا و مشهی و بی نفخ خصوص با خردل آن و یا چاشنی دار آن که قوت جلا و تقطیع آن زیاده است و مطبوخ آن در جوف خمیر در زیر آتش که طبخ کامل یافته باشد قلیل النفخ و حشا آورنده و محرک باه زیاده از مخلل آن جهت آنکه رطوبت فضلیه و ریاح آن در جوف خمیر بالکل بتحلیل میرود و جمیع اجزای آن با تریاقیت و تخم آن در اول سوم گرم و در اول تر و مهی تر از بیخ آن خصوصاً که اندک بریان نموده باشند و مشهی با تریاقیت و جمیع افعال قوی تر از آن و مولد ریاح و مصدع محرورین مصلح آن سکنجبین و ترشیها و کلقند و خشخاش سیاه و شکر نیز مقدار شربت آن دو درهم و روغن تخم آن محلل ریاح و رافع اعیا و مقوی آلات تناسل شرباً و تدهیناً و مرهم بیخ آن کثیر النفع و در قرابادین و مراهم مذکور شده و تخم قسم اول بری آن جالی بشره است طلاءً **شلیل** بفتح شین و کسر لام و سکون یای مثناة تحتانیه و لام بلغت … شفترنک و شیر جوز نیز نامند ماهیت آن … گویند درخت شفتالو و زرد آلو را که باهم پیوند نمایند شلیل میشود و آن بقدر زرد آلو و گردکان و از شفتالو لذیذتر و لطیف تر و غالباً آن کمتر و طبیعت و سائر افعال او بین مابین هر دو است **فصل الشین مع المیم** **شمع** بفتح شین و سکون میم و عین مهمله بفارسی موم نامند و بیونانی قیروس ماهیت آن معروف که جرم خانه زنبور عسل است که عسل را در آن و در آن جمع میکنند و آن سه نوع میباشد یکی آنست که زنبور عسل عسل را در آن جمع میکند و این مایل بسرخی و زردی و نرم و چرب و خوشبو میباشد و بوی عسل از تازه آن می آید و دوم آنست که پردهای خانه خود را از آن میسازد و در آن عسل نمیباشد و این متوسط است در خوبی و سوم مثلیط است و آن چیزی سیاه رنگ است که بر کواره یعنی خانه خود میمالد و این بون طبیعت آن در اول دوم گرم و در رطوبت معتدل قوت آن تا سی سال باقی میماند افعال و خواص آن محلل و منضج و ملین اعصاب و موافق جراحتها و مصلح ادویه مراهم و حافظ آنها و خوردن وزن ده حبه خرنوب از آن که بمقدار دانه گندم ریزه ریزه کرده فرو برند با احسای موافقه و یا در روغنها خصوص روغن کنجد حل نموده بنوشند جهت قروح باطنی و سحج و اسهال مزمن و جذب سموم مجرب و جهت درد سینه و سرفه و سل و رفع انجماد شیر و درد گلو و لهاة و تصفیه صوت بعد از بخور آن معرق صاحبان حمیات و رافع عفونات هوای وبائی و دود آن جهت رفع بدبوئی بینی و اذیت بوی مردار و مقابر و با حقنه گداخته آن با روغن گل سرخ یا زیت عذب بالمناصفه جهت سحج امعاء بغایت نافع و طلای آن با دهان مناسب خصوص روغن بنفشه جهت رفع خشونت سینه و سایر خشونات بدن و نضج اورام و جهت حکه و جرب و توسیع دهن جمها و تحریک ورود آنها و رفع اذیت زخم حربه زهردار و جراحت

بالخاصیه و طلای موم روغن معمول با روغن زنبق و یا یاسمین بر صورت صاف کننده و نیکو کننده رنگ رخسار و زائل کننده کلف محلل صلابات عصاب و گویند چون از موم زرد
و یا سرخ با روغن سوسن با کل سرخ مرتب نمایند و سه هفته در آفتاب گذارند پس بر اورام بپیچ کوش و اربیه اللاغمانیه تحلیل برد و منع انصباب مواد بدان نماید و چون تنهای ورق
ساخته بر پستان گذارند مانع انجماد و بسته شدن شیر است در آن و بر تعقد عصب و اورام محلل آنها نیکو ریزه ریزه کرده آن با زرده بیضه خشک کوبیده و در صره بسته
و بر روغن کنجد گرم کرده محلل اورام و ریاح و مسکن اوجاع و چون مخلوط بعود هندی بود بر آتش گذارند بدیری و اندک اندک سوخته گردد و خوردن موم واقع تنهای مسهده
مصلح آن نان مقدار شربتش تا نیم درم بدل آن ارد با قلا است و گویند چون شیاف نکس را بسوزانند و بطرفی بمالند و در آب دریا و یا سائر آبها گذارند آب شیرین شود و جذب میکند
سفید کردن موم آنست که بگیرند موم را و گداخته در آب اندازند و حرکت آن که در زیر آن جمع گردد جدا نمایند همچنین مکرر نمایند پس در دیگ سر گشاده سفالی نو کرده آب دریا
شور بر آن ریخته و اندک نطرون و اگر آب دریای شور نباشد آب نمک با آن بریزند و بر آتش گذارند تا گداخته گردد و از آتش فرود آورند و دیگ سفالی دیگر که در آن تواند حل شد
نه آنرا تر کرده و در آن فرو برند تا موم ها بدان بچسپد و برآورند و بعد سرد شدن موم را جدا کنند و همچنین بار دیگر در آن فرو برند و مکرر همچنین عمل کنند که هر مرتبه بگذارند با آب
نطرون و از نه یک سفالی دیگر تر کرده جدا دارند پس آن قرص‌ها را در دو ریسمانی کشیده روزها در آفتاب بیاویزند و بر آن آب سرد دفعه بدفعه بپاشند و شب‌ها
بماهتاب تا آنکه خوب سفید گردد پس گداخته از آن شمع ریزند و یا در مراهم و غیر آن که مطلوب باشد بکار برند و یا آنکه در ظرفی کرده آب بسیار گرم جوشان بر آن ریزند بعد
طبخ دهند و عمل نمایند تا سفید گردد و یا آنکه بعد تصفیه حرکت آنرا گداخته در آب سرد اندک اندک بریزند و یا آنکه بدسته‌ها چوبی سر نیم زنند که بزودی دانه گردد پس روزها
بر پارچه کرباس نم کرده بریزند و بر آفتاب گذارند و آب بر آن بپاشند و شب بازیر آسمان و ماهتاب گذارند تا سفید گردد **فصل الشین مع النون**
شند بفتح شین و سکون نون و دال مهمله و دیسقوریدوس اسمیلوس نامیده و بهندی است بفتح سین مهمله و تاء مثناة فوقانیه مشدده گویند **ماهیت** آن طین معمول است
خصوص اهل مصر و بهتر از انجا جای دیگر نمیسازند و گویند دخان خضر است و دستور صنعت آن آنست که حصی لبان را نیکو فته هر قدر که خواهند در دیگ سفالی کنند و
دیگ دیگر طولانی بر سر آن نصب نمایند و اطراف آنرا بگل حکمت بگیرند و در زیر آن آتش بسیار ملایم کنند تا در ظرف بالای صعود نماید و بچسبد و اگر بجهت زیادتی
عطریت طرف بالای را بعود و صندل بیالایند خوب است و بهترین آن سفید خوشبوی آنست که بوی دود از آن نیاید **طبیعت** آن در سوم گرم و در دوم
خشک **افعال و خواص** آن مقوی دل و مدر فضلات و مفتت حصاة و دافع خلاط لزجه سینه و با زعفران مفرح و جهت سرفه و ضعف عصب و خفقان
و با انیسون جهت قولنج مجرب دانسته اند و طلای آن جهت التیام قروح و دافع آثار و حمول آن جهت بواسیر و تقویت رحم مفید و مجفف و مصدع محرور و مخشن سینه
مصلح آن روغن کنجد مقدار شربتش آن چهار قیراط است **فصل الشین مع الواو** **شواء** بفتح شین و واو و الف ممدوده لغت عربیست بفارسی کباب
و بریانی گویند **ماهیت** آن گوشت بریان کرده است هر نوع که بریان نموده باشند بر آتش بواسطه یا بیواسطه در روغن یا بی روغن و از بالا روغن بر آن زده تا
طبیعت آن گرم و خشک **افعال و خواص** آن استشمام رایحه آن در حین بریان نمودن مقوی قلب ناقهین و مرتاضین و بدستور خوردن آن بهضم
جید الکیموس و مقوی اعضای رئیسه و باه و اکثار آن ثقیل و دیر هضم و نفاخ **شواصرا** لغت یونانیست بفتح شین و واو و الف و فتح صاد و را هر دو مهمله و الف
مشک الجن است و گویند در بلاد و شبانکاره فارس مشک چوپان نامند و در تنکابن مشک دشت **ماهیت** آن رازی گفته از انواع طنجاسفاست و برنجاسف
نیز نامند و دیسقوریدوس گفته بیونانی نطوس نامند و آن گیاهیست که هر سال تازه بتازه میروید بقدر یک شبر مفروش بر روی زمین و شاخهای آن بسیار و برگ آن
شبیه ببرگ دشتی و تخم آن بر سر شاخهای آن و همه آن از شاخ و برگ و تخم بسیار خوشبو است و لهذا مردم در ثیاب خود میگذارند منبت آن بیشتر وادیهاست
و مترجم کتاب ابوریحان در صیدنه خود گفته که در بلاد دیلم نباتی بدین نام که آنرا مشک الجن نامند و دیدم خاکستری رنگ مایل بزرقت شبیه بانسه بی ساق و بی گل
منبسط بر اوراق بسیار متراکم منبسط بر روی زمین که از زمین بلند نمیگردد و بیخ آن سیاه بقدر مسماری و منبت سنگلاخها و کوهستانهای عظیم و از تازه آن تا چند
ماه بوی مشک تازه می‌آید **طبیعت** آن در سوم گرم و خشک **افعال و خواص** آن مفرح و مقوی ارواح و قوی و مدر حیض و باه و جهت عسر النفس محتاج بانتصاب
و در حقنه جهت عرق النساء و اوجاع مفاصل و اصل مینا بیند برای آنکه مسهل اخلاط لزجه است **شوحط** بفتح شین و سکون واو و فتح حا و سکون طا مهملتین لغت
عربیست **ماهیت** آن مجهول است بغدادی گفته درختیست بزرگ شاخهای آن صلب و بی گره و راست و برگ آن شبیه ببرگ بید و از چوب آن کمان کنند

و اگر چنانچه بجای دیگ بالائی قاره‌ای انبیق شکل که قرعه نامیده بر سر آن نصب کنند بنحوی که اصلا بخار بیرون نرود خوب است

شمع
شند
شواء
شواصرا
شوحط

بکار می‌برند و بعضی گفته‌اند که نوعی از بنج است و بعضی آنرا و شیر با بزرا یکی دانسته‌اند و گفته‌اند در قلعه کوه میشود و بیخ است آنچه در پایین آن شود و با اختلاف منابت نام آن مختلف میگردد
و صاحب اختیارات گفته شوشه ازان گفته و بعضی گفته نوع خبیث و زیتون ما زریون ما زریون است و این قول اقرب بصواب است طبیعت آن گرم و خشک جمیع اجزای آن
بافوقا بغایت افعال و خواص آن جهت اسهال مفید و جلوس در سایه آن ممنوع است شوکران بفتح شین و سکون واو و فتح کاف و راء مهمله و الف و نون لغت
عربیست و بغدادی گفته یونانیست و ابن بیطار گفته که بعجمی اندلس ... نامند و بیونانی قونیون و سقوبیون و باریقون و طفیقون و منقوسیون و بفرنگی شکله نفاسی
بیخ نفقنا نامند ماهیت آن دیسقوریدوس در رابعه گفته بیخ نباتیست بالزوجت و ساق آن پر گره شبیه بشاخ رازیانه و سطبرتر ازان و شعبهای شاخهای آن چتردار
و برگ شبیه ببرگ شاخ ازان بزرگتر و ثقیل الرائحه و در بالای آن شعبه و اکلیلی و در آن گل سفید شبیه بگل شبت و تخم آن مثل نانخواه و مایل بسفیدی و روفس گفته برگ آن مانند
برگ بیرون و بسیار زرد و بیخ آن باریک و بی مغز و تخم آن برنگ نانخواه و بزرگتر ازان و بی طعم و بی بو و لعاب دار و بعضی گفته‌اند بیخ نباتیست که آنرا وسرو دورت و ورس
نیز نامند و بعضی گفته‌اند بزر البنج رومی است که آنرا ورس گویند و بهترین مستعمل آنست که در کوه تفتا زیرد رویدو آنرا دوس تفقی گویند و صاحب اختیارات گفته آنرا شوکران
نامند و بعضی گفته‌اند بیخ نباتیست که بهندی موبیته نامند طبیعت آن در چهارم سرد و در سوم خشک افعال و خواص آن مخدر و مسکر و منوم مقدار شربت آن
بمانند بدل آن بزر البنج و دو درم آن قتال بقوت سمیت بارده بزوال عقل و اختلاط فکر و ذهن و کلام و سدر و ظلمت و عشاوه بصر که چیزی را نبیند و فواق و برودت
باطن و اطراف و در آخر تشنج و خناق از تنگی که در قصبه ریه و حنجره پیدا کنند پس موت و مداوای آن مبادرت بقی و اسهال بطن تا که نقا حاصل گردد پس آشامیدن
اشیاء نافعه تریاقیه مانند طلای صرف که نوعی از شراب است پس اندک مهلت داده بعد ازان شیر الاغ و افسنتین با فلفل و جند بیدستر و سداب با طلا بنوشند و یا
قردمانه و میعه و فلفل یا تخم انجره با طلا و یا روغن جار و انجدان و حلتیت و روغن جار مناسبی و باقی تدابیر آن مانند تدبیر افیون خورده است و چون خشک شده اثر آن کم
تخم آن خشک شود بگیرند و بکوبند و عصاره آنرا گرفته در آفتاب خشک نمایند نفع بسیار دارد و ازان جمله آنکه ادویه مسکنه اوجاع چشم است و ضماد آن جهت تسکین اوجاع
حاره و نمله و حمره و ضماد برگ و تخم آن بر پستان شیردار قاطع شیر آن و مانع آویخته شدن آن و بر پستان دختران مانع کبر آن و بدستور بر خصیه پسران و بر خصیه
و کش ران جوانان مانع احتلام و محلل ورم آن و بر قضیب مضعف باه و مانع بزرگ شدن آن و بر عانه و هر عضویکه خواهند موی نروید مانع آن و بر شکم حابس اسهال
و نزف الدم و بدستور طلای آن بر پستانی حابس رعاف و حکیم میر محمد مومن نوشته که چون بیخ آنرا با بزر البنج از هر یک پنج درم کوبیده با یکصد و پنجاه عدد موی بزرگ دانه
با آتش ملایم طبخ دهند تا آب بسوزد پس موی بزرها را از ادویه جدا کرده نگاه دارند و از یک عدد تا سه عدد آنرا بخورند مسکر قوی و امساک منی آورد و زیاده از سه عدد منوم قوی است
نوشته که پس این را موی بزر مهره نام کرده‌ام شونذر بفتح شین و واو و سکون نون و فتح دال و در آخر راء مهمله و بضم اول و دوم نیز آمده ماهیت آن بغدادی گفته معرب
از چغندر فارسی است و آن نوع از لغت است بمصر آنرا الفت طلیطلی و قوی سلجم احمر نامند و آن شبیه بشلجم است در نبات و صورت و لیکن برگ آن خشن و سرخ رنگ است
بلکه اقرب بسلق است و برگ آنرا میخورند چنانکه برگ شلغم را میخورند بلکه بیخ آنرا میخورند و طعم آن با حلاوت تلخی کمی است و انطاکی گفته فرقی میان آن و زردک و شلغم نیست
مگر آنکه برگ آن مشرف نیست بیخ آن مایل باستداره و طول و بسیار سرخ و شیرین مایل بتلخی نیز است صاحب تحفه نوشته قسمی از شلغم بری ماکول است و بهترین آن سرخ
خالص کوچک تازه آنست طبیعت آن بارد و رطب در دوم و گرم و تر در آخر اول نیز گفته‌اند رطوبت آن زیاده از حرارت افعال و خواص آن رافع ریاح
و عفونت و مسخن و جاذب دم از عروق بظاهر جلد و مهیج باه بغدادی گفته بنابر آنکه بارد و رطب است که اظهر است مضر باه است و مضر مبرودین و صاحبان معده
بارده و بطی الهضم و مورث نفخ و قراقر مصلح آن سرکه و خردل و پختن آن همراه مردم بلدان با شیر آنرا یا باماست ترتیب میدهند و بطی الهضم میگردد و لیکن لذیذ میباشد
و تخم آن بسیار نافع است و داخل دوایه قتاله و اگر پیشتر از سم بخورند سم چندان ضرر نمیکند و فعل آنرا باطل میسازد بالمره و لهذا از ادویه تریاق فاروق است و جزوی از اجزای
آن بخلاف تخم بستانی آن که ضعیف است و طبیخ آن جهت برقان نافع جلوس و نطول بدان و در سائر افعال قوی‌تر از سائر اقسام شلجم و در شلجم مذکور شد شونیز بضم شین
و سکون واو و کسر نون و سکون یاء مثناه تحتانیه و زای معجمه لغت فارسی و شونوز سیاه دانه نیز و بعربی حبة السوداء و بیونانی سقو و دیسقوریدوس شلون گفته و بهندی
کلونجی نامند بفتح کاف و ضم لام و سکون واو و خفای نون و کسر جیم و یای آخر حروف بهترین آن تازه فربه دانه تند بوی آنست ماهیت آن تخم نباتیست
برابر یا نیم ذرع وازان درازتر و بار کثیر و گل آن زرد مایل بسفیدی و بنفش نیز میشود و برگ آن شبیه ببرگ زبان و در غلاف تخم آن علاقی بزرگتر از غلاف بزر البنج و تخم آن سیاه قریب بمقدار

شوکران

شوندر

شونیز

انیسون و سیاه و تند بو و تخم آن سفید و قوت آن تا هفت سال باقی میماند **طبیعت** آن در سوم گرم و خشک **افعال و خواص آن** مسخن و مجفف رطوبات
و منضج و مقطع اخلاط و جالی و مدر شیر و بول و حیض و مسقط جنین زنده و مرده و مشیمه و تریاق سموم بارده شرباً و بخوراً و حمولاً و با دهن سوسن اعضاء الصدر و الغذاء و النفض
و عیا و جهت سرفه بارده و درد سینه و انتصاب النفس و قی المده و غثیان و استسقاء و یرقان و سپرز و قولنج ریحی شرباً و ضماداً نافع و مداومت خوردن آن مصلح مدر بول
و حیض و شیر و با روغن جهت سرخ کردن رخساره و تصفیه بشره و با سرکه جهت اخراج اقسام کرم معده شرباً و ضماداً و یکمثقال تا دو درم آن تا سه درم با آب نیم گرم جهت
سگ دیوانه گزیده و رتیلا و با سکنجبین جهت تب ربع و تب بلغمی کهنه و با آب عسل جهت نفس الانتصاب و تفتیت سنگ گرده و مثانه و تنهای مزمنه و با نطرون جهت
عسر البول و سوخته آن جهت بواسیر خصوصاً که با رب مورد بنوشند بعد از پوشیدن خام آن و یا در سرکه خیسانیده آن یکشب در صره بسته و بدستور سعوط و سرکه خیسانیده
آن یکشب و صبح سائیده جهت درد سر بارد مزمن و تفتیح سده خیشوم و زکام و نزله و لقوه بغایت نافع و بعد از آن و چون یک هفت عدد دانه آنرا در شیر زنان بخیسانند
یکساعت و بسایند و در بینی کسیکه یرقان داشته و چشمهای او زرد شده باشد قطور نمایند بغایت نافع و زائل کند بسبب قوت تفتیحی که دارد و سعوط مسحوق آن با
دهن ایرسا جهت ابتدای نزول آب در چشم نافع و بدستور با کحال استعمال آن جهت نزول در ابتدا و کماد گرم کرده آن بر سر جهت زکام و بر سایر اعضا جهت
تحلیل ریاح سریع الاثر و مضمضه مطبوخ آن با سرکه تنها و یا با چوب صنوبر جهت درد دندان بارد و ضماد آن در پیش سر جهت منع و سد تتالی نزلات مزمنه و رفع
درد سر بارد و تفتیح سده خیاشیم و با سرکه خمر و یا انگوری جهت ثآلیل و رفع خال و تقشر جلد و درد مفاصل و بهق و برص و سعفه و قوبا و با بول اطفال جهت تحلیل اورام صلبه
و ثآلیل و خال مجرب و با آب حنظل تر که بر اطراف آن طلا کنند جهت اخراج حب القرع قوی الاثر و با آب شیح جهت اخراج حیات بقوت تمام و سائیده آن با خون
افعی و یا خون خاش و یا خون خطاف جهت منع بغایت مؤثر و با عسل و روغن جهت درد رحم و وجع آن نافع در حین نفاس با روغن گل سرخ جهت انواع جرب و ضماد سوخته
آن با موم گداخته و روغن سوسن و یا حنا و مانند آن هر دو بر سر صاحب صرع که بفارسی کل نامند مفید و مانع ریختن موی آن و روییاننده آنست بشرط مداومت
ضماد اندک بریان کوبیده آن اکلاب جهت زخمهای سودای ساق پا مجرب و با بول صبیان جهت قروح شهدیه سر و سائر قروح بارده رطبه و قطور بو داده کوبیده
جوشانیده آن با روغن زیتون و صاف کرده بقدر سه چهار قطره در بینی جهت رفع زکام و با عطسه بسیار باشد مجرب و با روغن حبة الخضراء در گوش جهت تفتیح سده
و رفع ریاح و درد آن نافع و دخان آن گریزاننده هوام و اکثار شرب آن مضر بسور خناق محرورین و مصدر و مصلح آن در سرکه خیسانیدن آن مضر گرده مصلح آن کتیرا مقدار شرب
آن تا دو درم و مسهل و در محرورین تا نیم درم بدل آن انیسون و نصف وزن آن تخم شبت و روغن آن با روغن زیتون و کندر جهت اعاده باه مایوسین شرباً و طلاءً مجرب
دانسته اند و روغن آن که بقرع یا کوس گرفته باشند طلاء بر اعضاء تناسل و کمر جهت آوردن نعوظ بعدیل و رافع درد های بارده و سستی اعصاب و سده آن و بدستور ضماد
آن با اشیای مناسبه جهت امور مذکوره سریع الاثر و قرشی گفته نبات آنرا چون در غدیر اندازند ماهیان آن بالای آب آیند و گویند نوعی از آن خناق و غثیان آورد و تدبیر آن
قی کردن و آشامیدن شیره و سائر تدابیر کننده خورده است

فصل الشین مع الیاء المثناة التحتانیه

شیبه بفتح شین و سکون یای مثناة
تحتانیه و فتح با موحده و ها آخر عربیست غیر شبیه العجوز است و بعضی آنرا اشنه بسبب ثانیه نامند **ماهیت** آن گیاهیست ساق و شاخهای آن سفید و برگ آن مایل بسفیدی
و غبار ناک گویا بتدارص ریزه کرده اند خوشبو با تندی شبیه ببوی صعتر منبت آن بساتین و جاهائیکه باران بسیار شود و در شیراز بسیار میشود و آنرا در بساتین و مقابر بسیار
میکارند و ریحان کرمانی که حبق کرمانی نیز نامند و رائحه آن شبیه بکافور است **طبیعت** آن در سوم گرم و در دوم خشک و در آخر اول نیز خشک گفته اند **افعال و
خواص آن** مفتح سده و محلل و مدر حیض و منقی فضلات و مواد نزلی شرباً و ضماد آن رافع ورم ریحی و بلغمی و مانع مواد ورمی در ابتدا و در انتها محلل آن و جهت تحلیل
ریاح رحم و انفتاح فم آن و ادرار طمث و مدد تجنین شرباً و حمولاً و جلوساً فی ماء طبیخه مؤثر مقدار شربت آن تا یکمثقال و نیم است و با شراب و ماء العسل بقدر احتیاج

شیح بکسر اول و سکون یاء مثناة تحتانیه و حاء مهمله بیونانی ساریقون و اقدیا شرا و سیتا بحر یا نیز و بفارسی درمنه نامند **ماهیت** آن نباتیست قریب بلندی
شبت و گل آن خوشبو و تلخ و با اندک حدت شبیه بافسنتین رومی و لیکن قضبان این از آن کمتر و گرمی این از افسنتین زیاده و برگهای آن ریزه نازک شبیه ببرگ سداب
و بعضی مایل بزردی و بعضی مایل بغبرت گل آن زرد و سرخ و آن اقسام میباشد جبلی و صحرائی و جبلی آن قوی تر از صحرائی و آنچه گل آن مایل بزردیست و برگ آن شبیه
بسداب و نبات آن از شبت کوچکتر شیح ارمنی نامند و آنچه مایل بغبرت و تخم آن شبیه بتخم کشوث و اندک از آن بزرگتر و تیرگی آن با رطوبت چسبنده و گل آن

شیبه

شیح

زرد و شیح جبلی رابیونانی افلیون نامند و طعم آن تلخ و آنچه عریض الورق و گل آن سرخ است شیح خراسانی و شیح ترکی نامند و درمنه ترکی تخم بستلج است که خشیرک نامند و آن تخمیست معروف و در بستباج مذکور شد و مستعمل از اقسام آن گل آنست غیر سائر اجزا و گیاه آنرا میسوزانند و گفته اند نوعی از افسنتین است و صاحب منهاج آنرا دو صنف گفته یکی چوب آن مجوف و برگ آن شبیه ببرگ سرو و دیگری ارمنی زرد رنگ و شیخ الرئیس نیز یکی را سروی الورق مجوف العود گفته و این مستعمل در ادخنه و بخورات است و سوم برگ آن شبیه ببرگ طرفا و گفته کاه یافت میشود و صنف ثالثی که زرد رنگ میباشد و آنرا اسریقون ارمنی و افسنتین البحر نیز نامند و مختار و بهترین آن ارمنی است **طبیعت** آن گرم و خشک در سوم و در دوم نیز خشک گفته اند **افعال و خواص آن** مفتح سدد و قاطع بلغم و محلل ریاح و مسهل اخلاط فاسده و مدر فضلات و مجموع اقسام گرم شرباً و ضماداً و جهت گزیدن عقرب و رتیلا و سموم بارده و عسر النفس و فواق و مغص و درد ورک و تپهای مرکبه شرباً نافع مقدار شربت آن در مطبوخ تا سه درم و در غیر آن تا دو درم مضر معده و عصب و مصدع و مصلح آن مصطکی و ترس بدل آن بوزن آن افسنتین و بعضی سداب را بدل آن دانسته اند تکمید بطبیخ آن و بدستور طلای آن جهت ربو بلغمی و سایر اورام بلغمی غلیظ بعد از تنقیه و دهن و ضماد و در ماد سوخته آن با روغن زیتون و یا زنبق و یا امثال آن جهت داء الثعلب و سرعت رویانیدن موی بر آن موثر بود و روغن آن جهت کله و روغن آن که بدستور روغن گل سرخ سازند جهت عسر النفس و رفع لرز تپها و امراض بارده و ورم معده و استسقاء و اخراج دیدان و لسع عقرب و رتیلا و انبات لحم نافع است **شیح البحری** و آنرا شیح یهودی و سمک یهودی و اهل مغرب نیز نامند **ماهیت** آن حیوانیست بحری و در دریای مغرب کثیر الوجود و شبیه بسنگ پشت بحری و لیکن صدفیست این بدان مرتبه نیست بلکه پوست صلبی است و سر مثل آن شبیه بکوساله و گویند روز شنبه از مکان خود بر نشکند و ازینجهت آنرا سمک الیهودی نامند و آنرا نمی خورند **افعال و خواص آن** خوردن آن جهت داء الثعلب و بهق و پوشیدن پوست آن و تعلیق آن مانع تولد نقرس و دافع آنست و بخور اجزای آن با استخوان جهت رفع تپهای بلغمی و کشتن شپش مجرب دانسته اند **شیرخشت** بکسر شین و سکون یا مثناة تحتانیه و را مهمله و کسر خاء و سکون شین معجمتین و تا مثناة فوقانیه بفارسی شیرخشک نامند **ماهیت** آن گفته اند طل یعنی شبنمی است که در بلاد خراسان و هرات و بعضی بلاد فرنگ نیز بر درختی که آنرا بزبان دهات نواح خراسان کشیره و در درختی دیگر که کبیره نامند می نشیند و آن درختی بقدر دو سه قامت بلند میشود و چوب آن خالدار زرد و سفید و اندک ثقیل الوزن است و از آن عصا میسازند و کمیاب و قیمتی است جهت آنکه چوب آن الکنج دار میباشد و تحقیق آنست که آن از قبیل صمغ است که از کرپهای آن درخت بر می آید و منعقد میگردد و از قبیل طل یعنی شبنم نیست و اسم آن نیز دلالت میکند بران جهت آنکه گفته اند که خشت بلغت اهل آن نواح بمعنی صمغ است و بعد اضافت و ترکیب کشیره و یا کبیره بدان و حذف کاف از اول کشیره و کبیره و اسقاط واو از اول خشت و آخر کشیره و یا کبیره و برای تخفیف شیرخشت گردیده و نیز آنرا بفارسی شیرخشک مینامند یعنی لبن منجمد و مجفف پس لبن که بفارسی شیر نامند غیر طل است که شبنم باشد و بهترین آن حبهای بزرگ سفید شیرین خالص آنست که چون در دهان گذارند زود گداخته گردد و کام و زبانرا بسیار شیرین و سرد گرداند و با جلای و تقطیعی باشد و شیرینی طعم آن شیرینی خاص است ورای شیرینی شکر و عسل و مغشوش و مصنوع آنرا از جو و شکر را این صفت نیست و نصاری درین اوقات از بلاد ایتالیان بسیار می آورند و میگویند در آنجا بسیار بهم میرسد و از قبیل شبنم است از آنچه بر شاخهای اشجار و سنگهای پاکیزه افتاده و یا در چادری و یا غیر آن باحتیاط اخذ نموده اند سفید خالص می باشد و آنچه بر زمین ریخته مخلوط بخاک و مایل بتیرگی است این نوع مطلقا دهان را خوب سرد میگرداند و زود در آب گداخته میگردد مانند شیرخشت خراسانی اما در قوت اسهال قریب بدان است و گویند در بلاد صوبه بهار رتهشته و بهاکلپور و نواح آن از علفی که آنرا بهندی کترا مینامند چیزی شبیه بشیرخشت بعمل می آید بدین قسم که چون علفهارا ببرند ضابطه است که بیخ آنرا آتش میزنند بعد از آن از بیخ آنها رطوبتی جوشیده بر می آید مانند دانه نقلی سفید بسته میگردد و آن دانه نقل در جمیع اوصاف مانند شیرخشت است آنرا بزبان مردم آنجا بهرلالوه و بفرنگی مانه نامند و حکیم محمد عبد الحمید نوشته که من خود بتجربه نمودم مانند شیرخشت **طبیعت** آن در آخر اول گرم **افعال و خواص آن** جالی و ملین طبع و مسهل صفرا و اخلاط سوخته و مرکبه و رقیقه و مقوی جگر و معده و احشا و مسکن حرارت و لهیب معده و قلب و جگر و ورم آن و جهت سرفه و خشونت سینه و حلق و تپهای حادث از مواد رقیقه و اسهال آن برفق بدون کرب و اذیت و اضطراب و احداث حرارت حتی که اطفال و پیران ضعفا را موافق است و اگر نزله و سرفه نباشد با گلاب بهتر است و عمل آن بیشتر والا با ادویه مناسبه و دیگر با ماء الشعیر بهترین مسهل است از برای صاحبان تپهای حاده و محرور المزاجان و امراض حاره حاده که در نیم آثار ماء الشعیر که قریب بسکر طل است و باریک مقدار بیخ تنش توله تا هشت توله شیرخشت را حل نموده صاف کرده و روغن بادام مقدار دو درم بر آن چکانیده گرم کرده بنوشند و هرگاه تشنه شوند و با قصور در اسهال نمایند

شیح البحری

شیرخشت

و برطوبت و سبوست

عرق را زیانه و یا قدری ماء الشعیر تنکریم کرده بنوشند المضار مولد ریاح و قراقر در معده و ترقیق منی و باعث سرعت انزال است بسبب جلائیکه دارد مصلح آن روغن بادام و رازیانه
مقدار شربت آن تا بیست و پنج مثقال بدل آن بوزن آن ترنجبین و در جمیع افعال سوای تقویت باه و ضرر صاحبان قولنج مانند ترنجبین است و شیخ الرئیس و بعضی مقالات آن
گفته که شیرخشت با وجود آنکه مسهل اخلاط رقیقه است مضر صاحبان قولنج است و ضماد آن ملین جالی بشره و با شیر جهت طراوت گونه مؤثر است **شیرسته** بکسر شین معجمه و سکون یای
مثناة تحتانیه و کسر را مهمله و سکون سین مهمله و فتح تاء مثناة فوقانیه و ها **ماهیت** آن بلغت گیلانی اسم سرکه شیرین مصنوع است و در اکثر منافع مانند خمر است و طریق
که در سرکه میباشد ندارد و در اکثر مواضع وسطو صنعت آن آنست که خردل سرخ با تخم شلغم بری که شبیه بتخم شلغم بستانی و مایل بسیاهی است با سرکه تند ملیسا بیند تا مانند خمیر
گردد و بعد از آن ده مثقال آنرا با دویست مثقال آب انگور بسیار صاف و پنجاه مثقال سرکه کهنه مخلوط نموده تا دو هفته هر روز مکرر بر هم میزنند تا مانع جوشیدن آن گردد پس
استعمال مینمایند **شیطرج** بکسر شین و سکون یاء مثناة تحتانیه و فتح تاء مثناة و را و هر دو مهمله و جیم معرب چیتر که هندی است و بهندی چیته نیز نامند و اکثر بدین نام معروف است
و گویند معرب شیتره فارسی است و بعربی سواک الراعی و خینوس و فاغوس و خامشه نیز نامند و بیونانی لیبیدیون بیای موحده بعد از یای مثناة تحتانیه و لیفیدیون بفا
بجای بای موحده و ببربری عصاب و بفارسی بیخ برنده نامند **ماهیت** آن رازی گفته دو نوع میباشد هندی و شامی بهندی آن باریک و شامی آن غلیظ شبیه بعود
قوه و رنگ آن مائل بسیاهی و دیسقوریدوس گفته نباتی است معروف در شیر و آب و نمک معمول است استعمال آن و جالینوس در عاشره از میامر خود از دیمقراطیس
نقل کرده که گیاهی است که در مقابر و دیوارهای کهنه و مواضعی که کشت و کار نمیشود میروید و همیشه تازه می باشد و سرخ رنگ و برگ آن شبیه ببرگ حرف و بلندی
شاخهای آن تا یکذرع و تا در بستان برگ آن خشک میگردد و باریک شده بران میباشد تا آنکه سردی هوای زمستان بدان رسد از آن میریزد و شاخهای آن با برگ
متصل بیخ آن برگی میماند و در تابستان از شاخهای آن گل سفید ریزه برگی ظاهر میشود و تخم آن از تخم خشخاش بسیار ریزه تر که خوب دیده نمیشود و مستعمل بیخ آنست
و در سابعه از ادویه مفرده گفته قوت طعم و رائحه آن شبیه بحرف است و بهترین آن بقول صاحب منهاج تازه هندی یا بحری یا آنست بعضی گفته اند بهترین آن
فارسی آنست بجهت آنکه چون بر عضوی طلا نمایند در یک لحظه آبله میکند بخلاف هندی آن یعنی حدت فارسی زیاده از هندی است و قوت آن تا یکسال باقی میماند
و گفته اند علامت خوبی و تازگی آن آنست که چون بشکنند مغز او در کوبیده آن تکرر پنهان کنند پوست آن سرخ گردد و آنچه در بنگاله دیده شد نبات آن بلندی یکذرع
تا یکذرع و نیم و شاخهای آن باریک گره دار و بر هر گرهی چند عدد برگ شبیه ببرگ عنب الثعلب از ان اندک بلندتر و بعد از تختین برگ آن در همان موضع یعنی بر گرهها
آن چند عدد گل سفید ریزه برگ کوچک فی الجمله شبیه بگل یاسمین اما از ان کوچکتر میروید و دو نوع میباشد یکی رنگ شاخ آن سیاه و مایل بسرخی و گل آن سیاه و این کمیاب است
و دیگری سفید مایل بسبزی و بعضی مایل بسرخی و گل آن سفید و این بسیار و نبات آن همیشه میباشد و خودرو است منبت آن کنار آبها و جاهای نمناک و در ربیع
گل میدهد و در اواخر آن برگ بر می آورد **طبیعت** آن در آخر سوم گرم و خشک **افعال و خواص** آن جالی و محرق و منفط و مقرح جلد و مفتح و منضج و مسهل
اخلاط لزجه و صاف کننده آواز و دافع بلغم مفاصل و اوجاع آنها و ریاح و سموم و سپرز و هاضم و مهیج باه و مسقط جنین و طریق استعمال آن آنست که با شیر یا
با سرکه و یا در آب و نمک خیسانیده استعمال نمایند و ضماد آن با سرکه جهت برص و بهق سفید و جرب و قوبا و تقشر جلد مفید برای آنکه سیاه کننده جلد بدن
و نافذ و جالی است و اولا آبله میکند پس متقرح ساخته مواد آنرا دفع مینماید و با صلاح می آورد و وجع مفاصل را نیز مفید است و درد را ساکن میکرداند و ضماد برگ
آن مقرح جلد و با بیخ راسن جهت سپرز و عرق النساء و جرب متقرح که ربع ساعت تا نیم ساعت بران بگذارند مقدار شربت آن یکدرهم مضر ریه مصلح آن صمغ عربی و مصطکی
بدل آن در علل سپرز مرجان و در غیر آن قوه و زرنباد است **شیرزق** اسم نبطی شیر خفاش است و گویند مراد از ان بول و سرگین او است و در خفاش مذکور شد
شیر مرغ نیز همان است **شیلم** بفتح شین و سکون یاء مثناة تحتانیه و فتح لام و میم لغت عربیست و زوان نیز نامند و بفارسی گندم دیوانه **ماهیت** آن دانه ایست
از جو باریکتر و کوچکتر و با تلخی مائل بسرخی و نبات آن شبیه بنبات گندم و در گندم زار میروید و در صفهان کالک و بشیرازی مشکک گویند و بهترین آن فربه آنست
که کهنه و فاسد نباشد **طبیعت** آن در دوم گرم و خشک خشکی آن زیاده از گرمی **افعال و خواص** آن مخدر و موجب سدد و مفسد آواز و نانی که شیلم
داشته باشد مسکر و منوم و باعث سدد و ضماد آن جاذب خار و پیکان و منقی مواد و سرشته کوبیده آن با شراب جهت جمع درک و با سرکه پخته با زیت سرشته
جهت قوبا و سعفه و جرب متقرح و با سفیدی تخم مرغ محلل صلابات و با عسل جهت نقرس و با بزر کتان و سرگین کبوتر منفجر و سوراخ کننده دما میل و جراحات

شیرسته

شیطرج

شیرزق

شیلم

و اورام و با گندم جهت قوباء و ریشها فروا و با گوگرد جهت بهق طلاء مفید و چون در شراب نداز ند بغایت سکر و خواب گران آورد بدل آن چند قوی مصلح مضار آن روغن ...
کردن و ربوب حامضه آشامیدن و روغن آن لطیف تر از روغن گندم و طلای آن بر صدغین خواب معتدل آورد و قوبا را نافع است و چون بران بمالند بهتر از روغن گندم
و طریق اخذ روغن آن نیز مانند روغن گندم است و در قرابادین مذکور شد **باب چهاردهم در بیان ادویه که حرف اول آنها صاد مهمله**
است **فصل الصاد مع الالف** **صابون** بفتح صاد و الف و ضم باء موحده و سکون واو و نون از مخترعات هرمس است
ماهیت آن معروف است و دستور ساختن آن آنست که بگیرند قلی یک جزو و آهک آب نادیده نیم جزو و هر دو را نرم کوبیده و با پنج وزن آن آب در حوضی و یا ظرفی
دیگر و ما بین هر دو مهری باشد آن مهر را بسته تا دو ساعت آن آب را با قلی و آهک خوب بر هم زنند پس رها کنند تا ته نشین گردد آنگاه آن مهر را باز نمایند تا
صافی آن در آن حوض دوم و یا ظرفی دیگر آید پس آن مهر را باز مسدود نمایند و همان مقدار آب باز در ان ریزند و نیکو بر هم زنند و بگذارند تا ته نشین گردد صافی را
باز در حوضی و یا ظرفی علیحده نمایند و همچنین تا دیگر حدت و تندی در آن نماند و آب هر مرتبه را جدا جدا نگاه دارند پس بقدر ده وزن آب اول روغن زیتون
بر روی آتش گذاشته بتدریج از آب آخر بجوز دان بدهند تا تمام شود پس آب پیش از آخر و همچنین تا آخر آب اول را بجوز دان دهند و هم آن مانند خمیر شده باشد
پس از آتش فرود آورند و بر بوریا و یا حصیری پهن نمایند و مانند اقراص بزرگ ببرند و بگذارند تا خشک شود و بعضی بجای روغن زیتون روغن بید انجیر و یا پیه
و یا پیه دنبه و یا قرطم میکنند و بهترین همه مصنوع از زیتون است و بدترین همه معمول از بزر است و در قرابادین اقسام آن ذکر یافت **طبیعت** آن گرم
و خشک در سوم **افعال و خواص آن** مقطع و معفن و اکال و منضج و ملین اورام و حمالی و خوردن آن مانع حمل و حمول آن مخرج جنین زنده و مرده و مدر
حیض و ضماد آن با هموزن آن حنا جهت درد زانو و عرق النسا و کلف و نمش و با زیبق و سلیمانی جهت درد مفاصل مزمن و با زاج سفید محرق جهت قوبا و با روغن گل جهت
طبخ و هم جهت خشک نمودن زخمهای سر اطفال با تکرار عمل و بر قروح شهدیه که بمالند و تا هفت روز بگذارند پس با آب گرم بشویند و باز بمالند تا زائل گردانید و هم
ادویه است و با سرگین کبوتر و آهک امثال آن جهت گشودن و ملخ و غسال موی سر بصابون جهت دفع حرکت قمل و رشک و بثور را بریه نافع و موی را جعد گرداند
و اکثار آن موی را سفید گرداند و بالعیه جهت حکه و جرب و رفع آثار و چون در خرقه صوفی اندازند و بر بثور و بر خراز و قوبا بمالند زائل گرداند و با هموزن آن نمک در حمام
بر بثور جهت حکه و جرب بیش شده و چون با هموزن آن سلیقون که زنجفر محرق است که بسیج با مند و هم چند آن آهک آب ندیده در هم نموده بر موی ریش خضاب
در حمام بعد از ان که ریش را پاک شسته باشند که ذرات چربی در ان مطلق نمانده باشد و همان ساعت صبر کنند موی را سیاه گرداند و پیر را با ادویه مناسبه
جهت تحلیل اورام بلغمیه و نضج آنها و اکثر امراض جلدیه مناسب و مجرب شیاف آن مسهل خلط خام و دافع قولنج و مخرج کرم مقعده خصوصا در اطفال و مدر بول
شربت آن تا دو مثقال و چهار درم آن کشنده است بجراحت امعاء و احشاء و ذرور سوخته آن در ظرف سفالی جهت ناصور سفید که موضع را اول با آب گرم
پاک بشویند و خشک کنند پس بران بپاشند مجرب و آب آن خصوصا آب اول تیز آب است و آشامیدن آن قتال تا چهار درهم بسوزش حلق و معده و مجاری غذا
و قی و اسهال شدید و بسا باشد که اعضای باطنی را متقرح و سوراخ گرداند و مداوای آن همچنین صابون خورده قی نمودن با آب گرم و روغن گنجد است بعد
آب گوشتهای چرب با روغن بادام نوشیدن و آشامیدن ماء الخیار با روغن بنفشه و قی نمودن بدان و آشامیدن مرق دجاج با حب القطن پخته و با کی است
بکار آنکه کافور و مالیدن تیز آب بر محل لسع و عض حیوانات سمی جادث مانع انتشار آن گشت و تقرح دفع گرداند **صاصفراس** بفتح صاد و الف و فتح صاد و سکون فاء
و فتح راء و الف و سین همه مهمله **ماهیت** آن ازادویه جدیده است که از بلده مسمی بفلوریدا از بلاد ارض جدید می آورند و آن پوست درختی است بعضی ضخیم و بعضی باریک
شبیه بدارچینی در شکل و رنگ و بو و طعم آن قریب برازیانه و با حدت و عطریت و درخت آن شبیه بدرخت صنوبر در هیئت سائر او صاف و با حدت و برگ آن
مشرف به شرفه و چون خشک شود خوشبو گردد و زیاده از تازه آن و تنه درخت آن شبیه بکمثری و قطر و سبز رنگ مایل به تیرگی و صلابت و رخاوت معتدل و منبت آن
صحراهای معتدله در حرارت و برودت و رخاوت و صلابت و مستعمل بیشتر قشر آنست **طبیعت** آن در اول سوم گرم و خشک و چوب آن در دوم یعنی گرمی و خشکی قشر آن
زیاده از چوب آن **افعال و خواص آن** ملطف و مرقق رطوبات لزجه و مقطع آنها و مفتح سدد و حقیقه در جمیع مجاری و منضج اخلاط غلیظه و مقوی اعضای رئیسه ضعیفه
و قوی و موافق حرارت غریزیه بسبب عطریت رائحه و حرارت ذاتیه و دافع جمیع امراض ناشیه از ماده بارده رطبه بتعریق و ادرار و ضیق النفس و سرفه کهنه و فواق و غثیان

صابون

صاصفراس

وسوء المزاج بارده از معده و کبد و مثانه و وجع گرده و مفاصل قدیم حادث از ماده بلغم و مدر بول و حیض و محلل ریاح غلیظه منقیه مجاری بول و منی و زائل کننده عسر البول
حادث از سنگ گرده و مثانه و غرائب آثار آنست که اطلاق طبیعت مینماید و اسهال نیز با وجود یبسی که دارد و بسبب خاد زهریت و جهت امراض سمی تمام و خصوصا طاعون کمال
ربع و نائبه و باثیه حتی آنکه گفته اند نگاه داشتن قطعه از قشر آن در دهان و فرو بردن آب آن در ایام وبا بسیار نافع و مانع سرایت عفونت هوا است باذن الله سبحانه
و نیز جهت درد دندان نافع چون مرطوب المزاج در اوقات صحت جهت حفظ آن استعمال نماید نیز نافع و لیکن مناسب محرور المزاج و همچنین بارد المزاج نیست مگر نزد احتیاج
و ضرورت برای طبیب حاذق و تدبیر او جهت آنکه استعمال او در چنین مزاجی خطرناک است بحدیکه تدبیر و اصلاح آن دشوار طبیب حاذق چون استعمال نماید ملاحظه مزاج
و سن و بلد و فصل و مرض و غیره نموده با ادویه معدله و مبدرقه استعمال خواهد نمود حتی آنکه بعضی حذاق در علاج هزال مفرط با ادویه مسمنه بارده استعمال نموده اند بسوی محل
مقصود و پیش از رفتن قوت و سقوط تاثیر آن بسهولت و لهذا نفع آن در امراض متضاده بزرگ و بسیار است با ادویه مناسبه هر علت و طریق استعمال آن بوجه
کثیر وارد است و اشهر و اقوی همه آنستکه یک سیر نه چوب با قشر آن پنج درهم یا شش درهم بحسب رای طبیب و اقتضای وقت و بکار دریزه ریزه نموده در یکصد و پنجاه درم
آب یکشبانه روز تر کرده بخیسانند پس در دیگ کرده سر آنرا بسته بنحویکه مطلقا بخار آن بیرون نرود پس در ظرف گلی لعابدار بر آتش ملایم طبخ دهند تا دو ثلث آن برود و پنجاه درهم باقی
پس فرود آورده بگذارند تا گرمی آن کم شود پس سر آنرا گشاده صاف نمایند و با شکر نیم مثقال و یا بدون آن بگرم بیاشامند و بر ثفل آن [illegible] صد درهم آب داخل کرده باتش
ملایم جوش دهند تا یکصد درهم بماند و صاف نموده بجای آب هر وقت که تشنه شوند بیاشامند و همچنین تا بیست یکروز یا چهل روز بحسب رای طبیب بکار برند مشقت پرهیز از حجامت
سپرا [illegible] غیر آن لعابد چوب چینی نیست و جهت هر مرض با ادویه مناسبه آن چنانچه ذکر یافت ترتیب نمایند **صاصلی** بفتح صاد و الف و کسر صاد مهمله و لام و یاء آخر حروف
و صد صلاو شاصلی بغیر و بیونانی ارتمیوس غالالا نامند **ماهیت آن** نباتیست شبیه بکلغای تازه روییده و از آن کوچکتر و شاخهای آن باریک و نرم و نازک و زود
شکن مایل بسفیدی بقدر دو شبر و بالای آن منشعب بسه چهار شعبه و تازه آن ماکول و اندرون گل آن سفید و تخم آن شبیه بشونیز و از آن سبزتر و قائم مقام شونیز و خیار
بریان میباشند بجای شونیز و بیخ آن شبیه ببلبوس کوچکی خام و پخته آن را میخورند نواب معتمد الملوک سید علوی خان قدس سره نوشته اند شاید قاقلی یا نوعی از آن باشد یا
که شبیه بدان است و ماهیت و خواص و افعال **طبیعت آن** گرم و تر **افعال و خواص آن** جهت درد فواد و ابرده و ریاح و حمیة معده نافع و تخم آن در افعال
شبیه بشونیز است و بسیار خوردن بیخ آن محرک باه و رافع وجع فواد بارده است **صامریوما** بفتح صاد و الف و فتح میم و سکون را مهمله و ضم یا مثناة تحتانیه و سکون واو
و فتح میم و الف لغت سریانیست و اهل اندلس تر نشول بدیار مصر کیاه عقرب و بعضی غربان آنرا اغبر نامند جهت آنکه رنگ آن اغبر است و بعضی لاجوردیه بجهت آنکه رنگ عصا و
گل آن لاجوردی است و گویند اسم گیاهیست که بهندی آنرا الجالو نامند **ماهیت آن** نباتیست و دو نوع میباشد کبیر و صغیر کبیر آنرا از یک بیخ چهار پنج شاخ میروید
دشاخهای آن پر شعبه و برگ آن شبیه ببرگ سیب و از آن کوچکتر و زغب دار و با خشونت و گل آن سرخ لاجوردی و منحنی مانند دنباله عقرب و منبت آن زمینهای خشن
صغیر آنرا برگ کوچکتر و مدور و ساق آن مفروش بروی زمین و گل آن لاجوردی و منبت آن کنار آبها و جاهایی که آب در آن بماند و بر طرف کرد و مستعمل برگ و ساق
و تخم آنست و بیخ آنرا چندان منفعتی ننوشته اند **طبیعت آن** گرم و خشک در دوم و حرارت آن زیاده از یبوست آنست **افعال و خواص آن** محلل و جالی
و مسهل بلغم و مره صفرا و مدر حیض و مخرج جنین و تریاق سم عقرب و رتیلا و آشامیدن آب چهار عدد از شاخ آن بتمامه از برگ و گل و تخم با عسل یا فانید شیرین نموده جهت
اسهال مره صفرا با شراب جهت رفع سمیت عقرب و رتیلا و همچنین آشامیدن دو درم از تخم آن سنگ مثانه را نیز بریزاند و گفته اند طبخ نمودن چهار عدد از ثمر آن پیش
از نوبه تب ربع بیکساعت دسته مدو برای حمی مثلثه یعنی غب مؤثر و ضماد آن جهت رفع ثآلیل و توثا مفید و ضماد برگ آن با شیر جهت تحلیل اورام و حجب مانع اطفال
و نقرس و التوای عصب و آشامیدن ثمر نوع صغیر آن با اندک نمک هندی و یا نطرون جهت دفع اقسام کرم معده و امعاء و ضماد آن با سرکه جهت ثآلیل برآمده و پخته
نافع و گویند تعلیق بیخ کبیر آن مسکن وجع گزیدن عقرب و رتیلا است مضر سپرز مصلح آن عسل مقدار شربت آن تا دو درم و صاحب تحفه نوشته که امین الدوله در حرف السین
ز صامریوما و التنه و الجالو در حرف اللام انشاء الله تعالی مذکور خواهد شد **صاب** اسم عربی جمیع اشیاء است که بسیار تلخ و تند باشد و بر قثاء الحمار و بر گیاهی که
بیخ آن تند و تلخ است نیز اطلاق مینمایند **فصل الصاد مع الباء الموحدة** **صبر** بکسر صاد و سکون با و را مهمله و بفتح اول و کسر دوم نیز آمده و آنرا
صبارا نیز نامند لغت عربیست و بسریانی علوی و بیونانی عنقرا و الیا و برومی نیز الیا و بهندی ایلیا و الوا و ایلوا و یول سیاه و در بنگاله مصبر نیز نامند و درخت آنرا

باذن الله تعالی هزال برطرف گشته و تسمین حاصل شده جهت آنکه ایشان این دوا را بدرقه رسانیدن قوای ادویه که ترکیب با آن نموده صحیح

صاصلی
صامریوما
صاب
صبر

اهل شام و نواح آن صبارا و هندی کهپکوار نامند **ماهیت** آن عصاره و بعضی گفته اند صمغ درختیست بلندی یکقامت و بعضی بلاد کوتاه تر و در بعضی بلندتر میشود و از بیخ آن برگهای بلند ده عدد و زیاده نیز میرویدشبیه ببرگ عنصل و از آن بسیار بلندتر تا بدو ذرع و اندک عریضتر و طرف پائین برگ آن عریضتر و ضخیم تر از طرف بالائی آن و سر آن باریک و بر اطراف برگ آن خارهای صلب کوتاه و دور از هم و جوف آن متخلخل مملو از رطوبت غلیظه لزج بسیار تلخی که صبر از آن بعمل می آید یعنی عصاره آنست که چنگچه ها میکنند و یا در ظرفهای گشاده خشک مینمایند و چون برگهای آن بلند شود و کهنه گردد از بیخ آن و وسط برگها شاخی میروید قریب بذرعی پر از گل عسلی با اندک حلاوتی و حدتی و کریه الرائحه و بر سر آن ثمری شبیه بغوره خرما و در آخر سرخ میگردد و بیخ آن بقدر شلغم بزرگی و نر و ماده میباشد علامت نر آن آنست که دو طرف سر آن باریک و ماده آنرا اقسادی و جمیع اجزای درخت آن تلخ است خصوصا رطوبات آن که ذکر یافت و گفته اند صبر سه قسم میباشد یکی عربی که از جزیره سقوطره که بر دهنه دریای قلزم و سرحد حبشه و یمن واقع است و در آن جزیره کندر و مقل و دم الاخوین نیز بسیار بهم میرسد و صبر انجا زرد و زعفرانی تیره سرخرنگ مشقر صاف براق چسبنده صلب کبدی شکل زود شکن میباشد و اجزای آن در حین شکستن ریزه ریزه می شود و بهترین آن و مستعمل از داخل ادویه عین خالص از رمل و سنگ ریزه خوشبوی آن است که با حدت و لذع باشد و بوی مر از آن آید چون نفس گرم بدان رسد و دوم هندی و آن زرد و کمرنگ مائل بسیاهی غیر صافی از سقوطری در اوصاف مذکوره کمتر و ضعیف العمل تر خصوص از داخل و سوم سمیخانی بفتح سین مهمله و کسر میم و سکون یاء مثناة تحتانیه و فتح خاء معجمه و الف و کسر نون و یاء نسبت نام بلندیی از نجارستان است و آنرا صبر فارسی نیز نامند و این بدترین اقسام است و سیاه رنگ غیر صافی شبیه بدروی و رملی و دیر شکن و بدبو و سخیف و سبک و بسیار ضعیف العمل از خارج و از داخل غیر مستعمل و محمد بن احمد دینوری نوشته که یک قسم دیگر نیز میباشد مشهور بحضرمی و این بعد از سقوطری بهتر از هندی و فارسی است و بعضی این قسم را یمانی گفته اند و قوت صبر تا چهار سال باقی میماند یعنی کمتر از چهار ساله ردی العمل و از چهار سال گذشته تا هفت ساله آن بسیار ضعیف العمل و غیر مستعمل و باید که مبالغه در سائیدن آن نمایند تا بحمل معده بچسبد و خوب عمل نماید و جوانان صفراوی مزاجان و محرورین و صاحبان ضعیف الاحشا تخصیص صاحبان ضعیف امعاء و ماساریقا و جگر و علل مقعده و بواسیر و کسانیکه در ابدان ایشان خون غالب و عروق شان ضعیف باشد و در هوای بسیار گرم و یا بسیار سرد از استعمال آن اجتناب نمایند و همچنین هنگام بودن طعام در معده که مبادا با طعام آمیخته آنرا فاسد سازد و صبر را مغشوش با اقاقیا و صمغ عربی و امثال آنها مینمایند و فرق برائحه و طعم و صلابت آنست که اهل خبره میشناسند **طبیعت** آن در دوم گرم و خشک و بعضی در سوم خشک و بعضی در اول خشک گفته اند و قول اول اصح مینماید و تلخی طعم و قبض آن دلاله بر مرکب القوی بودن آن دارد و این اقوی است **افعال و خواص آن** مفتح سدد و کبد و غیر آن و محلل ریاح احشا و مسهل اقوی هر خلط مهیای مجتمع در معده و منفصل دعنیها و ضعیف الاثر در غیر آن و جاذب از اقاصی بدن و منقی معده و عروق از اوساخ و مسهل مخرج سودا و بلغم غلیظ و مائی و صفرائی و زائل کننده یرقان بقوت اسهال و تفتیح سده کبد و بهترین دوائی است برای معده و منقی و مقوی آنست و مقوی قوت باصره و سائر حواس و دافع مالیخولیا و حدت نفس و اکثر امراض دماغی حادث بمشارکت معده زیراکه معده را با آنها کمال شرکت است و منوم و مجفف بی لذع خصوصا مغسول آن و ملصق و صبر غائره و مدمل قروح عسر الاندمال خصوصا که در دبر و مذاکیر باشد و مانع خباثت مواد آنها است و اگر پیش از برآمدن عرق مدنی یعنی اول هنگام ظهور علامات آن سه روز پی هم بدین ترتیب بخورند که روز اول چهار درهم و روز دوم یک درهم و نیم قدری بران موضع گذارند ماده آنرا تحلیل برد و هلاک سازد و آشامیدن یک مثقال و نیم آن با آب گرم اسهال معده نماید بقوت و تنقیه آن کند از فضول با ماء العسل اسهال بلغم و صفرا نماید و گاه است که چون صبح و شام چند حبه از آن با مصلحات آن در اتبیج و عسل کف گرفته بقوام آورده سرشته فرو برند با آب گرم اسهال بطن نماید و فاسد نگرداند طعام را در معده و اوجاع معده را در یکروز زائل گرداند و با مصطکی منقی دماغ و با غاریقون جهت مفاصل و بواسیر و تنقیه سینه و با آب سرد جهت نفث الدم و یرقان و با گل سرخ و مصطکی جهت امراض معده و با ادویه مناسبه جهت جمیع امراض سودا و یه و اخراج اقسام کرم معده و امعاء ملیان کرده و رفع تشنگی حادث از صفرای مخلوط ببلغم و اعاده کردن شهوت طعام باطل شده و اصلاح والتهاب حادث در لهات از حرارت صفرای کائن در معده و ادویه مسهله و رفع ضرر آنها از معده چون باطفال شیرخواره با ادویه مناسبه بخورانند کرم شکم ایشانرا دفع نماید و اگر بطفل نخورانند و بر ضرعها بمالند نیز همان اثر دارد و با عقبا تاثیر در شیر او در طب قدیم است که چون مسهل سودا است اگر سه روز پی هم هر روز مقدار یکمثقال آنرا بخورند و سه شب ترک نمایند و باز سه روز بخورند و همچنین عقد با و گرهها و جراحات مزمنه قدیمه را تحلیل برد و مقدار شربت معتدل آن یک مثقال و یک نیم درهم از مسهل و سه درهم آن منقی اخلاط فاسده و اکثار آن مورث اسهال الدم مع

[در روز سوم یک]

در اورام و جراحات و وزن آن حصف مکی و در اسهال همه وزن آن ترید و قدری سقمونیا گفته اند بدل آن افسنتین و نصف وزن آن زعفران مضر امعا و معده
و کبد ضعیف و مقعده بجهت آنکه مرخی و مفتح افواه عروق مقعده است و مورث سحج مصلح آن در امعا کتیرا و در ضعف معده و کبد برگ گل سرخ و مصطکی و در مقعده
مقل و چرب نمودن آن موضع بروغن گل یا روغن بنفشه و یا پیه بز و سفوفی فعل آن غسل و افاویه و هلیله زرد است و قسام نمودن آن گاه باشد که تا سه روز در
معده بماند باعث قلق و کرب گردد و اصلاح آن عند الضرورت زیرا که استعمال آن بنابی ضرورت جائز نیست غسل آنست که با گلاب و با برگ گل سرخ و مصطکی و افسنتین
و مغز با ماء العسل و یا با طبیخ افاویه و غسل آن تا سه روز آشامیدن والکحال آن مقوی باصره و سلاق و حکه و جرب و غلظ اجفان و پر کننده قروح غائره چشم و جالی کننده آن
و قاطع دم منبعث بسوی آن و طلای آن با روغن گل جهت قروح چشم و جرب و اوجاع آن که از جانب مواق باشد و تجفیف رطوبات آن و بر پیشانی و صدغین جهت
تنقیه فضول صفراوی از دماغ و تسکین صداع و با نمک و نطرون بر پیش سر جهت منع نزلات بارده و تسخین دماغ و مجفف رطوبات آن و با آب برگ یا رتنک با سرکه
جهت قروح رطبه سر اطفال و با اقاقیا جهت استحکام شدن سر ایشان و با آب برگ بارتنک جهت قروح بینی و گوش و با روغن کدوی شیرین جهت جراحات بینی با شراب
و شراب جهت سیاه کردن موی سر و ریش و دفع قمل و رویانیدن موی که از کجلی ریخته باشد و با عسل جهت ضربه و سقطه که خون در آن مرده و بنفش شده باشد و دفع
آثار جلد و نزلات و صداع و تحلیل اورام بارده و نمله و باد سرخ و داحس و قروح خبیثه و اوجاع ظهر و مفاصل و بواسیر و بدستور با شراب و عسل جهت کوفتگی اعضا و عضلات
و طرف زبان و لثه و اورام دهان و تسخین قروح عسرة الاندمال خصوصا که بر انف و مذاکیر و دبر باشد و با آب کشنیز تازه و سرکه جهت حمره و شری و با شراب
حلو جهت دانه‌های بواسیر و بر آمدگی و آوردگی دانه‌های آن و قطع ادرار خون از آنها و شقاق مقعده و با آب کندنا جهت اسقاط دانه بواسیر آنکه باید که بعد از اسقاط اثر
با روغن گل سائیده بر آن موضع بمالند و مطبوخ آن با آب کندنا و سلخ الحیه جهت سقوط دانه بواسیر و امراض مقعده با تکرار عمل و نطول و طلای آن بتنهائی و یا با ادویه مناسبه
بر بدن موتی حافظ اجساد و شان از تعفن و زود آنهم پاشیدن و ضماد محلول آن در روغن صوف که طبخ بر آورده باشند بر اعضا جهت تسکین وجع حادث از رض و فسخ و غسول آن
با سرکه جهت حزاز و سعفه و داء الثعلب و بخور آن و کرفتن دخان آن با انبوبه و یا قمعی جهت ربو با مداومت بر آن بهترین دوائیست و تحقیق بیان جهت بواسیر نافع و در دمه
آن مجفف ضمادها و التیام دهنده آنها و جهت قروح قضیب و فرج و اعضای عصبانی بنهایت مفید و با استخوان پوسیده بالسویه جهت دفع آکله و بواسیر و قروح خبیثه مجرب
و زنان اهل هند از دستور است که چون شکم اطفال شیرخوار قبض شود از آن در دو وجع بهم میرسد صبر را با آب حل کرده با برگ تانبول بکاله مالیده گرم کرده بر ناف اطفال با ایل بطرف
چپ موضع کبد را جهت مضرت آن بر آن گذاشته محکم میبندند اسهال می آورد و درد وجع آنرا زائل میکند و گویند که چون قطعه از برگ آن تراشیده نموده و بر آن زرد چوبه و قلیلی افیون
نرم سوده بپاشند و بر ورم کشیران که خیارک نامند گرم کرده ببندند تحلیل برود و صبر مغسول ضعیف العمل تر از غیر مغسول و صدت و نفع آن کمتر جهت اجزای لطیفه مسهله آن
زائل میگردد و یا ناقص ما نفع آن زیرا برای معده ضعیف بیشتر از غیر مغسول و همچنین برای اکثر امراض چشم و دستور غسل آن در قرابادین ذکر یافت و از ادویه مشروبه حبوب
عظم ایارجات و شبیارات و اکثر حبوب مسهله است و دواء الصبر و ضماد و طلا و قرص و مطبوخ و معجون و نقوع آن در قرابادین مذکور شد **صبتبی** عصاره سنائی است که از آن
قرصها سازند بجهت دفع اورام بغایت نافع است **فصل الصاد مع الحاء المهملة** **صحناة** بفتح صاد و سکون حا و فتح نون والف و تا مثناة فوقانیه بفارسی
ماهیانه نامند **ماهیت** آن در قرابادین مذکور شد **طبیعت** آن گرم و خشک **افعال و خواص آن** مجفف رطوبات معده و قاطع بلاغم و جالی
و دافع بدبوئی دهان که از رطوبات فاسده معده و یا ضعف آن باشد و جهت فالج و امراض بارده و وجع ورک و تقویت هاضمه و برانگیختن اشتها نافع و مضر
محرورین و سوداوی مزاجان زیرا که محرق خون و مولد خلط ردی و سودا و امراض حادثه از آن و مورث تشنگی و تعفن اخلاط و جرب و حکه و صداع است مصلح آن
بالخاصیت زنجبیل و مغز کاهو و یا سرکه و ترشیها استعمال نمودن است **فصل الصاد مع الدال المهملة** **صدف** بتحریک صاد و دال و فا بهندی
سیپ و بفرنگی بلینه نامند **ماهیت** آن گویند با حلزون مرادف است و شاید حلزون اسم جنس باشد و صدف نوعی از آن یعنی آنچه پوست آن بسیار صلب
بهم شبیه باستخوان و در صلابت و رخاوت مابین حجر و عظم باشد آنرا صدف و آنچه باشکال مختلفه باشد آنرا حلزون نامند و حلزون در حرف الحا مذکور شد و مراد از
مطلق آن صدف مروارید است و بیان صدف مروارید در لؤلؤ انشاء الله تعالی خواهد شد و در قرابادین ذکر یافت و بهترین آن آنست که از آب شیرین باشد **طبیعت**
آن بعضی گرم است و بعضی سرد و بعد سوختن گرم و لطیف میگردد و خشکی محرق آن زیاده از غیر محرق آن **افعال و خواص آن** ملطف و جالی و حابس

صبتبی

صحناه

صدف

اسهال و نفث الدم و نزف الدم و جهت تقویت لثه و رفع زخمهای آن و اکله و جلای دندان سفیدا و ذرورا و سنونا و نفوخ صدف سفید سائیده خصوصاً با پوست و انجی
آن در بینی جهت رعاف و اکتحال آن جهت قرحه چشم و سلاق و شعر زائد و ضماد صدف زرد معروف بکف العراب محرق مخلوط بقطران بر اجفان مانع روئیدن شعر زائد
و با سرکه چون بسر شسته و بر ثآلیل و بواسیر گذارند زائل سازد و مجرب و سنون صدف محرق با نمک جهت درد دندان و تخفیف لثه سست شده و استحکام آن و دافع تعفن
جراحات متعفنه گفته اند که آنرا بسیار نباید سائید تا معین باشد بر قوت جلای آن ضماد آن جهت استسقا نافع اما باید که از بدن جدا ننمایند و بگذارند که خود بخود
بریزد و بریان آن در بین جعل اقوی است و طلای آن با سفیده تخم مرغ جهت سوختگی آتش و با آب گرم و با روغن گرم و با ادویه مناسبه جهت کلف و بهق و رونق بشره و چون
با سرکه بسایند و بر بنا گوش بمالند صداع دایمی نزلی را زائل سازد و مالیدن سوخته نرم سوده آن بر اوجاع بارده رطبه مسکن و زایل کننده آنست جالینوس گفته
که صدف هندی محرق بالخاصیت رافع درد فواد است و بخور آن جهت بواسیر و بستن گوشت آن بر عضو جاذب پیکان و استخوان بظاهر و خوردن آن زایل کننده سایر
ریاح و سموم بیا از بدن و ضماد آن بر زیر ناف و بر قطن مقوی باه و آشامیدن مرق لحوم اصداف صغار مسهل بطن و صدف فرفر یعنی بنفش را چون طبخ نمایند و در روغن
و دهن بدان نمایند محافظت میکند موی را از افتادن و چون با سرکه بیاشامند طحال را زائل سازد **صدف البواسیر** معروف بکف العراب است و در ساحل
دریای قلزم و حجاز بسیار است و شبیه بحلزون مگر آنکه با طبقات و بد بو و بنفش مایل بسیاهی و در سواحل قلزم معروف ببرکیه است و بخور و ضماد محرق آن با عسل
جهت بواسیر و ثآلیل و حیز نافع **صدف الفوفر** که فرفور نیز نامند نوعی صدف قلیست مایل بسیاهی و در غایت صلابت و بخور آن مخرج مشیمه و رافع اختناق رحم
و اکتحال محرق آن بغایت جالی است **فصل الصاد مع الراء المهملة صریمة الجدی** بفتح صاد و کسر راء و سکون یاء مثناة تحتانیه و فتح میم و تاء مثناة
فوقانیه و الف و لام و فتح جیم و سکون دال مهمله و یاء در اندلس آنرا سلطان الجبل نامند **ماهیت آن** نباتیست شاخهای آن غلیظ اکرها دارکه یعنی گرهدار و جوید
و برگ آن شبیه ببرگ لبلاب لیپیر و از آن کوچکتر و گل آن سفید و خوشبو و ثمر آن مانند ثمر لبلاب بالزوجت اندک حراقت سنبت آن جبال و مواضع خشنه **طبیعت** آن
در آخر دوم گرم و در وسط آن خشک و تا اول سوم نیز گرم گفته اند **افعال و خواص آن** آشامیدن تخم آن مفتح سدد و مدر بول و ملین بطن و مخرج مشیمه و منقی
رحم از فضلات و هر روز یکمثقال آن با شراب سفید و امثال آن بقدر نیم رطل جهت عسر نفس و تنقیه رحم و رفع طحال و سموم مفید و مضر گرده و مصلح آن عناب و مقدار شربت
آن تا دو درهم و بوئیدن گل آن مقوی دماغ و منشط و محرک باه و بیخ آنرا اسقفی نوشته اند **صرد** بضم صاد و فتح راء و دال مهمله جمع آن صردان آمده **ماهیت**
آن مرغیست که بفارسی سبزقبا و ترنشک و کاک نیز نامند و بعربی سوام و کنیت آن ابو کثیر و آن طائریست ابلق بسر و منقار آن بزرگ و اورا پرش یعنی کف پا
و انگشتان بزرگ است و دیده نمیشود مگر بر شاخه درخت و کسی را دست بر آن نیست و بسیار شریر النفس کریزنده و وشم گوشت است اشعار اصفیر مختلف است
هر طائریرا که خواهد صید نماید بزبان آن صفیر بر می آورد و بزبان آن نزد خود میطلبد و چون طائر بسیار نزد آن جمع شدند بهر یک که میخواهد حمله مینماید و بمنقار خود که بسیار
تیز است گرفته از میان قداده و نیمه کرده میخورد و همیشه کار آن این است و ماوای آن سر درختهای بلند و قلاع و حصون است و در حدیث آنحضرت رسول صلی الله
علیه و آله و سلم که آنحضرت بدست ابن تابع صرد دیدند فرمودند که این اول طائریست که در روز عاشوره روزه نگاهداشت و نیز در حدیث دیگر وارد است که نهی فرمودند
از قتل مورچه و زنبور عسل و صرد و هدهد و گوشت آن حرام است **صرصر** بضم دو صاد مهمله و در میان و آخر راء ساکنه مهملتین و بفتح هر دو صاد نیز آمده و لغت عربیست
جمع آن صراصر و بسریانی و بشیرازی جهره ریسک و اهل اندلس جفاله و بفارسی چرواشک و عربان صراد اللیل و باصفهانی زنجره و در شکابن جیک و بهندی
جهینگر نامند **ماهیت آن** حیوانیست معروف شبیه بملخ و بسیار کوچک و در خانها و باغها و شکاف دیوارها میباشد و شبها بسیار صدا میکند بحد طولانی
متصل بهم خصوص در گرما و شبهای تار **طبیعت** آن در دوم گرم و خشک **افعال و خواص آن** خوردن بریان آن جهت اوجاع مثانه و سنگ
خشک کرده آن با فلفل جهت قولنجیکه اطبا از علاج آن عاجز باشند نافع که پنج عدد تا ده عدد آنرا با مثل آن عسل و فلفل بحسب قوت شدت و ضعف جهت
علت با آب گرم و یا جلاب عسل یا شکر بیاشامند در ساعت تسکین دهد و مجرب دانسته اند و قطور زیت مطبوخ آن در آن خصوصاً مطبوخ اطراف آن جهت تسکین درد گوش
و گویند چون دو عدد یا سه عدد آنرا در انبوبه نی کرده و سر آن بند کرده زیر بالین گذارند مادام که آن در زیر بالین باشد صاحب آنرا خواب نیاید **فصل الصاد
مع العین المهملة صعتر** بفتح صاد و سکون عین و فتح تاء مثناة فوقانیه و راء مهمله و سعتر بسین مهمله بجای صاد نیز آمده و لیکن اطبا بتعبیر الصاد مینویسند

صدف البواسیر

صدف الفرفر

صریمة الجدی

صرد

صرصر

صعتر

تا ملتمس شسته بتشعیر نشود و ببستین عجمه و معجمه نیز آمده و بیونانی لزموش و بیونانی صعترس و ادریغاس و بفارسی اوشن و اوشن و بترکی کلکلیک و باصفهانی اوشم
و بهندی ساتر نامند **ماهیت** آن برگ گیاهیست انواع میباشد بستانی و بری و جبلی بستانی را بفارسی مرزه نامند و برگ بستانی مدور و برگ بری بعضی
طلائی ریزه و بعضی برگ آن نازک و جبلی عریض و مدور و انچه رنگ آن سیاه باشد صعتر فارسی و انچه سفید نیز و بعضی مردم مشهور به بجر نیست و صعتر شواذ نیز
نامند و انواع دیگر میباشد و همه در طعم تند و خوشبو و کل همه کبود و بهترین آن برگ کوچک تازه بری آنست و دراز برگ آن بهتر از مدور برگ آنست **طبیعت**
آن در آخر دوم گرم و خشک و بعضی در اول سوم گفته اند و گرمی و خشکی جبلی آن زیاده **افعال و خواص آن** مفتح سدد و مقطع و مجفف و محلل ریاح و بلغم
و ملطف اغذیه غلیظه و مبهی و مشهی غذا و منقی ریه و معده و جگر و امعا از رطوبات بلغمی و مانع صعود ابخره بدماغ و دافع جشای بلغمی و مسکن وجع دندان و ورک
حادث از سردی و وجع مثانه و رحم و مدر بول و حیض و با قوت تریاقیت و خوردن آن با آب انجیر جهت ربو و سرفه و با انجیر خشک عرق آورد و رنگ رو را نیکو گرداند
و خوردن ادویه مسهله با آب صعتر مطبوخ رافع تخمه و عفونت غذا و ترش شدن آن و غثیان و وجع فواد و قولنج ریحی و ثقل بلغمی و مغص و مخرج کرم معده و حب
القرع و بدستور با عسل و اگر پیش از ادویه مسهله بخورند باعث تنقیه اخلاط است برای دفع مسهل باسانی و با آب کرفس جهت تفتیت حصاة و عسر البول و با سکنجبین
جهت دفع مضرت شوکران و افیون و با سکنجبین جهت رفع مضرت جبنین و با بادروج و ترب جهت وجع ورک و ثقل حاصل از رطوبت و ضماد او با روغن زیتون جهت
انواع مغص و آشامیدن سرکه که صعتر در آن خیسانیده و با سکنجبین جهت وجع دندان ... سرفه نباشد جهت سپرز مجرب و با پنیر تازه جهت تسمین بدن و با خیار زه جهت کوفتگی عضل و
جگر و لعوق آن با عسل جهت ورم لهاة و ریه و گرم سرفه رطوبی و عقرب گزیده و سائر هوام و مضغ آن جهت تسکین درد دندان و تقویت بصر و سفوف آن با خل آن جهت
قطع صعود ابخره و تقویت چشم و با اطعمه غلیظه باعث خوشبوئی و سرعت انحدار و زیادتی لذت و لطافت آنها است مانند هریسه گندم و باقلا و عدس و کله و پاچه و گوشت
گوساله و مانند اینها و محلل ریاح و نفخ آنها و با جمیع بقول مصلح عین خواه گرم باشد خواه بارد و دافع ضرر آنها و با سرکه بهترین نان خورشی است و آشامیدن سه درم آن با خل
جهت گزیدن عقرب و سائر هوام و مضمضه آن با سرکه و زیره جهت درد دندان و گلو و اکتحال آب عصاره آن جهت دفع بیاض و شبکوری و سعوط آن با روغن ایرسا جهت
اخراج فضول رطوبی بسیار از دماغ و قطور آن در گوش جهت دفع ثقل سامعه و با شیر جهت تسکین وجع آن و ضماد آن با عسل جهت اورام صلبه و عرق النسا و وجع ورک
و با روغن زیتون و زیره جهت برآمدگی ناف اطفال و رفع ریاح جوف پستان و با سویق جهت تحلیل اورام بلغمی و با گندم جهت وجع ورک و ضماد مطبوخ آن در حمام جهت جرب
و حکه و یرقان و رائحه و بخور آن و افتراش بدان جهت گریزانیدن هوام و آشامیدن مطبوخ شاخهای آن با عسل ... و چهار رطل آب ... بجوشانند تا بربع رسد
جهت تصفیه خون غلیظ بالخاصیت موثر و کل آن مسهل مره سودا و بلغم اما ضعیفتر از افتیمون و قویتر از حاشا چون دو مثقال آنرا با سرکه و نمک بیاشامند اسهال سودا
و بلغم نماید و ادرار بول و حیض کند و عصاره کل تازه آن محلل ورم عضل و حلق و باد لهاة و قلاع دهان و در آخر علت و مربای آن با عسل و با شکر و بدستور گلقند دو مثقال
آن در دفع سموم و امراض بارده قوی الاثر و چون شب وقت خواب بمقدار یکمثقال آنرا بخورند و بخوابند و مداومت برآن نمایند منع سعوط ابخره بدماغ و نزول آب بچشم
نماید و ذهن را تقویت بخشد و رنگ رو را نیکو گرداند و روغن کل آن تنها یا با جمیع اجزای آن بدستور مقرر جهت جمیع امراض بارده مانند فالج و لقوه و رعشه و
و اوجاع ظهر و مفاصل خصوصا قولنج و امراض نواحی معده و امعا بهتر از دهنهای دیگر و تخم آن در جمیع افعال قویتر از برگ آن و مفتح سدد و دافع یرقان و مهیج باه
و خائیدن آن مسکن درد دندان و محرک اشتها و چون در دهان داخل نمایند دافع ضرر ماکولات متعفن باه مبرودین و صعتر مضر ریه مصلح آن سرکه مقدار شربت آن
تا پنج مثقال است **فصل الصاد المهمله مع الفا** **صفراغون** بفتح صاد و سکون فا و فتح را مهمله و الف و ضم غین معجمه و سکون واو و نون
ماهیت آن اسم فرنگی مرغی است قریب بگنجشک خاکستری رنگ مایل بزردی و سبزی و منقار آن باریک و دم آن اندک بلند و بر آن نقطهای سفید و در سم
سرما بیشتر ظاهر میگردد و بر لب جوی و حوض نشسته صفیر میکند و دم خود را دائم حرکت میدهد بیشتر سنگ ریزه و ریزهای خشت میخورد و بعربی ابو الملیح و بفارسی دم
جنبانک و دمجه و بشیرازی مرغک شقا و بهندی ممولا و گنجن نیز نامند **طبیعت** آن گرم و خشک در دوم و گوشت آن تلخ با قوت تریاقیت **افعال و**
خواص آن خوردن گوشت خام و بدستور محرق آن با ماء العسل جهت تفتیت سنگ گرده و مثانه و عسر البول ... نافع و ... تقویت **فصل الصاد**
مع اللام **صلب** ... اسم قسمی از زمار است که روی آن مدور باشد و گویند شنیدن آواز آن کشنده است **فصل الصاد مع المیم** **صمغ**

صفراغون

صلب

صمغ

بفتح صاد و سکون میم و غین معجمه و بفتح میم نیز آمده لغت عربیست بیونانی قمیقیون و بعبرانی قاموزه برومی و بیونن و بفارسی آرده لشیرازی اردو و بهندی گوند
ماهیت آن رطوبتیست که از تنه بعضی اشجار تراوش میکند و منجمد و خشک میگردد و صمغ هرنباتی در محلی ذکر آن مذکور شده و میشود و مراد از مطلق آن صمغ عربی
که از درخت ام غیلان که مغیلان نیز نامند حاصل میگردد و بهترین آن زرد مایل بسفیدی صاف شفاف براق آنست که چون در آب اندازند زود در آب حل گردد و
آن گداخته شود و چیزی از آن نماند و گداخته آن صاف و چسبنده باشد و چون قطعه از آن را در دهان نگهدارند بدندان و کام بچسبد و منتفخ نشود بلکه گداخته گردد
طبیعت آن در گرمی معتدل و در دوم خشک و جالینوس گرم دانسته افعال و خواص آن مغری و ملین صدر و قابض و مقوی معده و امعا
و حافظ استخوان و مانع ریختن مواد بسینه و رافع حدت و نکایات ادویه حاده و اسهال صفراوی و جهت درد سینه و سرفه و قرحه ریه و خشونت حلق و قصبه ریه
و سینه و تصفیه صوت و منع انصباب مواد نزلی بسینه و معین اخراج نفث چون قدری از آن در دهان گذاشته آب که جهت آنرا اندک اندک بکشند و فرو برند و یا
در حبوب و یا در ادویه مناسبه داخل کنند و از دو مثقال تا سه مثقال آن جهت اسهال و سحج امعا مجرب و بریان آن با روغن گل سرخ قاطع سیلان خون جمیع اعضا
سوای رحم و بواسیر و حابس اسهال مداومت آن روزی یکمثقال که سوده باشد با یک وقیه روغن گاو تازه تا سه روز یا هفت روز بنوشند قاطع نفث الدم و نزف الدم
صدر و ریه و سایر اعضای داخلی سوای رحم و بواسیر مجرب و بدستور با شیر بز تازه دوشیده و طلای آن با سفیده تخم مرغ جهت سوختگی آتش و قطور آن با گلاب
جهت رمد و سلاق و جرب بغایت مفید مضر سعل مصلح آن کتیرا و گویند گلاب و صندل بدل آن صمغ بادام و حب الآس است **صمغ البلاط** بفتح با و جده
و لام و الف و طاء مهمله لغت عربیست آنرا الزاق الحجر و لزاق الرخام و بیونانی لسوفلا بمعنی غرای الحجر نامند ماهیت آن اختلافست و یسقوریدوس گوید چیزیست که از
حجر رخام و حجر بکیا از طلا و قواعی آورند میسازند با سریشم جلود و صاحب منهاج گفته بعضی از آن معدنیست و بعضی مرکب از صبر و دم الاخوین و علک البطم و انزروت و صمغ عربی
از هر یک یک جزو از بیخ مرجان که بسدست و زاج از هر یک نیم جزو و بسیار نرم کوفته و بیخته با آب صمغ محلول سرشته و بر دیوار گچکاری بمالند و بسایند تا خشک گردد و هر
چند خشک و کهنه گردد بهتر میباشد و بغدادی گفته که آن اشاره بلاط مضاف بغیری الجلود است که بسیار با هم بمالند و بسایند چندیوم الی ورقی صاحب تحفه گفته
بلاط الکبیر و غری الجلود است که بسیار مبالغه در کوبیدن و طبخ آن کرده بر دیوار رخامها بمالیده اند و سنگ فرش حمامها را که بلاط عبارت از آنست بدان مستحکم میکرده
افعال و خواص آن ذرور آن جهت التصاق موی زائد چشم و التیام جراحات تازه و منع آنها از تقیح قوی و سریع الاثر و آنچه صاحب منهاج بیان
کرده در قلع بهق بسیار موثر دانسته اند **صمغ الدامیثا** بفتح دال مهمله و الف و کسر میم و سکون یاء مثناة تحتانیه و فتح ثاء مثلثه و الف ماهیت آن صمغیست
تلخ و اسهال سرخی بعد از غایت حدت و تیز تفلیسی گفته از بلاد فارس خیزد **طبیعت** آن گرم و خشک **افعال و خواص آن** ملطف و مسخن و محلل ریاح و در مزاج
و سایر افعال قائم مقام حلتیت است مگر آنکه کریه الرائحه مانند آن نیست مقدار شربت آن تا نیم درم **صمله** غرائیست که از خمیر آرد گندم مثل غرا ترتیب دهند و در افعال نیز
بغراست و مذکور شد **فصل الصاد مع النون** **صندل** بفتح صاد و سکون نون و فتح دال مهمله و لام معرب سندل بسین مهمله فارسی است و گویند
لغت سریانی است و بیونانی حلوسطا قاقیلی و برومی خلو رقاه و بهندی چندن نامند **ماهیت** آن چوب درختیست عظیم بقدر درخت گردکان و انبه و شاخهای
آن افتاده بر روی زمین و ثمر آن در خوشه مانند حبة الخضرا و انطاکی گفته که برگ آن شبیه برگ گردکان و نرم و نازک است و سه نوع میباشد یکی سفید مایل بزردی
و آنرا صندل ابیض و بهندی چندن گویند دوم زرد رنگ و آنرا صندل اصفر و بهندی ملاگیر و سوم سرخ تیره و آنرا صندل احمر و بهندی رکت چندن نامند
و منبت آن اکثر بلاد هند و سواحل دکهن و فرنگ است و بهترین سفید و زرد آن آنست که خوشبو و کم ریشه و صلب و چرب و املس باشد و از سرخ آنچه تیره رنگ صاف کم ریشه
و قوت آن تا سی سال باقی میماند **طبیعت** سفید و زرد آن در سوم سرد و در دوم خشک و سرخ آن در دوم سرد و در سوم خشک **افعال و خواص آن** سفید آن
مفرح و مقوی دل و معده و رادع و قابض و با تریاقیت و محلل اورام حاره و جالب مواد و مسدد و آشامیدن آن جهت خفقان حار و تبهای تند صفراوی و التهاب
و منع صعود بخارات بدماغ و برسام و ضعف قوت حافظه و ذهن و دل و معده و جگر و تخفیف محرور المزاج و بدستور طلا و نیز طلای آن با گلاب و قلیل کافور بر پیشانی جهت صداع
حار و تبهای و یا با نیم وزن آن انزروت با سفیده تخم مرغ بر پیشانی و صدغین جهت صداع حار و منع نزلات بچشم و سایر اعضا و تبهای بادوه بادویه مناسبه جهت
خفقان و وجع معده حار و رفع بدبوئی نوره و عروق و با آب برگ عنب الثعلب و یا با آب حی العالم و یا با آب بزرگ خرفه و یا با آب طحلب و امثال آنها جهت نقرس حار و اورام

صمغ البلاط

صمغ الدامیثا

صمله

صندل

حاره مانند حمره و نار فارسی و منع ریختن فضول بعضو در ابتدای علت بالخاصیت طلای آن مورث حرارت و خارش شدید در بدن بسبب تکثیف مسام و میل معده بباطن و دفع آن بسرکه و غذاهای گرم لطیف و بغایت مضر باه و قاطع آن و مضر صوت مصلح آن عسل و نبات مقدار شربت آن یکمثقال بدل آن نصف وزن آن کافور و بعضی نوشته گفته‌اند و بدل سرخ آن نصف وزن آن جوز بوا است و صندل سرخ در افعال مذکوره از تفریح و غیر آن بنوعی ضعیف‌تر و طلاء قوی‌تر از سفید و طلای آن جهت درد سر حار و اورام حاره و ضماد آن با روغن زنبق جهت دفع نتن اعیا و با گلاب جهت دفع قلاع دهان و بدستور جهت در وآن قرشی در شرح قانون گفته که مستعمل در زمانها در اضمده و غیر آن صندل سرخ است و در مشروبات صندل سفید و جهت آنکه اتفاق کرده‌اند بر آنکه در صندل سرخ جزو حاری نیز هست که نفوذ میفرماید اجزای بارده را از خارج بداخل لهذا اقوی است فعل آن از سفید در خارج و چون با سفید نیست اقوی است از سرخ در داخل و صاحب شفاء الاسقام گفته که آنچه مشاهده کرده‌ایم ما از اطبا آنست که استعمال میکنند صندل سفید در اسهال صفراوی و سرخ در اسهال دموی و هر دو را باهم در اسهال مختلط و سه عدد از تخم آنرا چون بیاشامند جهت بول الدم و حرقة البول و مرضی که بجای منی خون از ذکر آید مجرب دانسته‌اند و اطبای هند با آب بخیل ترکه بهندی اورک نامند استعمال مینمایند و جوارش و حب صندل و خمیرها و سفوف اشتر به و معجون و مفرح آن در قرابادین مذکور شد **صمغ الوبر** بکسر صاد و نون و الف و لام و فتح واو و با موحده و را مهمله **ماهیت آن** انطاکی گفته فراسی است که در مغارهای بلاد یمن می یابند و بحجاز می آرند و در اصل و حقیقت آن اختلاف است چنانچه در بول الابل مذکور شد و بغداوی گفته که چیزی است که از مغارات جبال یمن بمکه می آورند شبیه بصمغ و برنگ دود و مکه آنرا قرص ساخته میفروشند و بول الابل نامند و در حرف الباء مذکور شده و در وجه تسمیه آن بعضی گفته‌اند بول جانوری است غریب بجثه گربه و آنرا وبر نامند چون در آن مغارات بول کند و غلیظ و منجمد و خشک گردد و آنرا اخذ مینمایند و نواب مرحوم نوشته‌اند ظن غالب آنست که این دوای باشد که بهندی صلاجیت نامند و بعضی گویند ابوال تیوس جبلی است که در مغارات بر سنگها مجتمع میگردد **طبیعت آن** در سوم گرم و خشک و در دوم نیز گفته‌اند **افعال و خواص آن** قاطع اسهال و نفث الدم و اورام بارده و جهت اندمال جراحات خبیثه جمیع حیوانات و قطع سیلان خون و تحلیل اورام نافع و حمول آن قاطع حمل و بواسیر را ضعیف گرداند و طلای آن با عسل و نمک مفرح بدن مصلح آن روغن گل **صنوبر** بفتح صاد و نون و سکون واو و فتح با موحده و را مهمله لغت عربیست و ارزه نیز و بسریانی ارزند و برومی بقطانیون و بیونانی قلوغیطون نامند **ماهیت آن** در صفت می باشد ذکر و انثی ذکر آن دو نوع میباشد یکی بستانی و آن درخت بزرگی است قریب بچنار برگ آن شبیه بخیاطه بجلال طبندی بقدر یکشبر و سبز تیره رنگ و ثمر آن بشکل دل حیوان و بقدر دل گوسفند و بزرگتر از آن و شبیه بثمر تشریفه که ثمر هندیست و خانه خانه و بعد رسیدن و خشک شدن از هم شکافته میگردد و خشبی است و مغزی ندارد و ماکول نیست و درخت آنرا بفارسی نازو ناجو و بشیرازی کاج و ثمر آنرا برکاج نامند و در انبیج صمغ آنست و دوم جبلی است که در سرد سیرها بهم میرسد و ثمر این نیز ماکول نیست و از مطلق آن مراد این نیست و درخت این شبیه بدرخت بهل و بسریانی ارزند نامند و چوب این چرب بجای شمع و چراغ و مشعل بسوزانند و قطرانیکه از این بعمل می آید رقیق‌تر و قلیل المنفعت‌تر از شیرین است و انثی آن نیز دو نوع است چلغوزه ثمر این است و در شیروان و قدری از رچان و بعضی جاها از ملک روم و کشمیر و غیرها بسیار بهم میرسد و دوم صغیر و آنرا تنوب نامند و ثمر آنرا قضم قریش و عامه اهل شیراز آنرا فستق نامند ثمری که معروف است نزد عامه اهل شیراز و عراق بچلغوزه فی الحقیقت از اقسام بادام است نه از انواع صنوبر زیرا که دانه صنوبر بی مغز و چلغوزه مغز دار و سوهان اندک بلند یک فتیله شکل بقدر دانه خرما کوچکی و در غلافی اندک صلب که بدست شکسته و ثمر آنرا چون در آتش اندازند بعد از گرم شدن منشق گشته آواز می کرده دانهای چلغوزه از میان غلافهای آن جسته بدر می آیند و نیز نوع دیگر از صنوبر میشود و درخت آن متوسط در بزرگی و کوچکی خوش منظر و آنرا اوش نامند و برگ آن اندک پهن و مشرف منقسم خوش منظر و در باغات صفهان و ایران در وقت چهارستن بهم کرده بر پشت بست کرده بالای آن خامی بندند خوشنما میگردد و در شرع این اشاره بدان شده و درخت صنوبر را طرزان بگیلا شد و حکیم میر محمد مومن نوشته که آنرا ثمر بی مغز و قطران و از تون تر از قطران سرین است و ماده آن کوچکتر و بزرگ می باشد کوچک آنرا صنوبر صغار و تنوب نامند و ثمر آن مثل دل گوسفند و از آن بزرگتر و مغز آن تلخی و سفید و بی پرده رقیق سرخی و قضم قریش عبارت از آنست که در سمنان کتیرا وجود و در انبیج صمغ آنست و بزرگ آنرا صنوبر کبار گویند و در گیلان یافت میشود و بسیار بزرگ و مغز و ثمر آن را باصطلاح آنجا چلغوزه و درخت آنرا درخت چلغوزه نامند و ثمر آن بقدر نارنگی و مغز دانهای آن مثل قضم قریش و بالیده‌تر و شیرین‌تر از آن و در عراق چلغوزه مغز میوه را گویند که از بحرین می آورند و ظاهر آن شبیه باشد چه در صفات مثل اینست و درخت آن بقدر زردآلو و برگ آن بهیئت سبز و انبوه و ثمر آن بقدر شفتالو و مستطیل و در طعام شبیه بآن و مغز دانه آن دراز و باریک و با پرده سرخی که ملاصق بمغز با دام است بخلاف حب صنوبر که بی پرده سرخ و بالیده‌تر و کوتاه‌تر است قول حکیم رحمة الله علیه انجاکه

منهم نیز ... و باشد و در روغن ... تر از آنست و رست مشهور عبارت بعضی از آن که در عراق حلفوزه معروف ... اسکوبیدکا ... بحرین می آورند و ... باشد تا آخر شما ... و عبیر ...

... دیرا کاشنه و تخم آن نیز چنین است و آنچه در حرف الالف مع النون مذکور شد و نیز نوشته که ظاهرا صاحب ... عبارات از آن باشد ... باشد و ...

... و آخر آن سین است و در همین باب در فصل الصاد مع الالف ذکر یافت و بالجمله بهترین آن تازه سفید ... است **طبیعت** آن در سوم گرم و خشک و در دوم

... برگ و پوست آن که بیخ خشک ... آن **افعال و خواص آن** آشامیدن برگ و پوست آن جهت ... و حرارت ... حوزه جراحات تازه

... برگ آن با ماء العسل جهت علل کبد و درد ... و خشک آن با آب ... و حابس بطن و ... آن ... ضرب ... و با آب گرم ... لحای ...

... قوی است ... و طلای ... برگ آن با مرداسنگ و دخان کند رجهت التیام قروح ظاهر جلد و سوختگی آتش با موم و روغن ... و جهت ... ماشرا ...

... بطلاء جلد و با آب ... جهت قروح خبیثه ساعیه و غسل بطبیخ آن جهت دفع ... و حرکت بدن ... جهت ... رحم ... آن با سرکه جهت ...

... جهت اخراج مشیمه و ادرار حیض با تکرار عمل و دخان آن مانند دخان کندر و قطران ... جهت ... موی مژه و ابرو و کد ... و ضعف بصر و ...

نافع و ضماد برگ تازه کوبیده آن جهت ترف الدم جراحات تازه و چوب آن که ... جهت ... استعمال نماید مؤلف تذکره ... در علت ... مثال آن

... و چون ریزه نموده با سرکه ... مضمضه ... تسکین درد ... جوش ... آن قابض و مجفف و ... استعمال آن جهت ...

... سفید و ... آن جهت سوختگی آتش و آب گرم و دفع الم ضربه و سقطه نافع و حب صنوبر کبار در دوم گرم ... اول ... آن ... **افعال و خواص** آن

... مشهی طعام و مقوی اعصاب ... و کاسر ریاح ... جهت فالج ... و جهت ... و قروح ریه و اوجاع مفاصل بارده و امراض جگر ...

... و درد گرده و مثانه حادث از جراحت ... آن با عسل ... جهت فالج و رعشه مجرب ... امراض ... آن از اخلاط غلیظه ... گرده و ...

... ضاباد و مثانه سفید و آشامیدن آن با تخم خیار جهت ادرار ... و تقویت ... [illegible]

... فاسده و طبوخ تر و تازه کوبیده با پوست آن با طلاء صاف کرده ... جهت ... و قروح ریه ... جهت ... حب الصنوبر کبار ...

استحکام اعضای ... کوشت شراب آن که کوبیده در آب انگور ... مانع نزلات و سرفه و ... و قاطع اسهال رطوبی و استسقا ... آن ... معده ...

... شربت از حب آن تا دو درم و از عصاره آن ... طبیخ آن ... حب الصنوبر بطیء الهضم و مضر محرورین و مصدع و مغثی مصلح آن سکنجبین و فواکه حامضه ...

مانند نارنج و به و موافق سرد مزاجان و ... محتاج مصلح ... و در امراه ... و عسل بهتر که مقوی آنست و باید که زیاده از نیم اوقیه ... تناول نکنند

... تقویت باه ... و حب المحلب و در علل معده ... حب الغاره و حب الصنوبر صغار مسهل بعضی است ... که دارد و جهت امراض سینه و گرده و مثانه ...

و ... افعال مانند آن و اکثار آن باعث ... النوای معا ... آن در آب گرم با روغن ... آنست ... که در درخت صنوبر ... سد ...

مانند ... است و از خوردن آن زبان و کام و حلق ورم کند و معده و روده ... در تمام بدن ... حرارت بهم رسد و ضعف عظیم ... علاج آن ...

فصل الصاد مع الواو صوف بضم صاد و سکون واو و فا بفارسی پشم نامند **طبیعت** سیاه آن گرم تر از سرخ آن و از سفید بسیار گرم و تر و ...

آن در آخر دوم گرم و خشک و بهترین آن نرم و خالص آنست **افعال و خواص آن** سرخ آن جهت ... سیاه و ... سرخ آن ... کرده جهت دفع سرفه

... و درد سینه و اوجاع ضربه و سقطه مجرب با روغن گل سرخ محلل اورام و تریاق زخم سگ دیوانه گزیده و پوشیدن جامه های پشمین ... و مجفف بدن ...

... کننده جلد است ... آن جهت ... نافع و محرق مغسول و غیر مغسول آن در خواص مانند شعر است جهت قروح و لحم زائد نافع **صوف البحر**

... و سکون جا و ... **ماهیت** آن ... شبیه به پشم که از صدف بزرگ سفیدی که سر آن عریض و طرف دوم آن مایل به باریکی و از اندرون ...

... آن مایل به زردی و سرخی ... آن ... **افعال و خواص آن** جهت قطع اسهال و ضماد آن جهت ترف الدم

... سریع الاثر **باب پانزدهم در بیان ادویه که حرف اول آنها ضاد معجمه است فصل الضاد مع الالف**

ضان بفتح ضاد و الف و نون بفارسی گوسفند و گوسپند ... ماده آنرا میش نامند و بعرف اطبا اسم مطلق گوسفند است **ماهیت** آن معروف از جمله حیوانات

... است و نسبت بحیوانات دیگر بسیار بلید و قابل تعلیم نیست و ... ولادت ... اضطراب ... و ... لحم آن و ... آنست ...

صوفه

صوف البحر

ضان

ضعیف النفس و الادراک زیرا که حیوانات قوی الحس و الادراک عند الذبح حرج و الم بسیار درمی یابند و نفس آنها را تعلقی به بدن خود و نفس و ابح میباشد و لهذا اکر حرام شده اند
در شرع شریف ذبح حیوانات اکر قوی القلب میباشند و بهترین آن یکساله و سه ساله است که فربه باشد و چهار ساله و زیاده از آن غلیظ و کثیف و مولد خلط فاسد و کوشت کردن شانه و حوالی آن
بهتر از کوشت سایر اعضای آنست **طبیعت آن** در دوم کرم و تر **افعال و خواص آن** سریع الهضم کثیر الغذا و مولد خون متین مقوی و سمن بدن و موافق ترین لحم برای
بدن انسان و دل و جکر و کرده آن مقوی دل و جکر و معده و کرده و مداومت . . ن مغز سر آن مورث بلادت و نسیان و خوردن کوشت آب پهرای آن با سرکه و با عسل که مداومت بر
نماید و غذا منحصر بدان باشد بغایت مقوی بدن و مانع غشی و رافع خفقان و در عربی آن و بلع نمودن پیه آن بعد از ذبح که هنوز سرد نشده و همچنین کداخته نیم کرم آن جهت سرفه و درد سینه
و ضیق النفس و حرقة البول بسیار مفید و کوشت کرما کرم ذبح کرده آن را چون بر اعضای ضربه و صدمه رسیده که تازه باشد به بندند و چون سرد کردد تبدیل نمایند بزودی درد را زائل کرداند
و مانع تورم و زخم شدن کردد و بدستور پوست کرما کرم آن که اعضا را بدان بپیچند و ضماد کوشت سوخته آن جهت لسع حیات و عقارب و جراره و با شراب جهت کلب کلب الکحال گفته که
آن جهت رفع بیاض عین و طلای آن با سرکه جهت بهق نافع و زهره آن کرم و خشک و جالی آثار و الکحال آن جهت بیاض تنهائی و یا با عسل و طلای آن جهت قسام قوبا و با عسل
سر بان جهت حزاز و ابریه خصوصا با عسل و خون آن کرما کرم جهت حکه و جرب و منع آبله و عضای سوخته در ساعت طلا و سرکین آن بسیار کرم و خشک طلا و ضماد آن جهت تحلیل
اورام و استسقا و التیام زخمها و با موم و روغن کل کداخته جهت سوختگی آتش و با سرکه جهت شری و ثآلیل لحم زائد که در ثه نامند و سوختگی آتش و جرب مجرب و ضماد و کلاه خصیا سیده آن
جهت انفجار خراج و دمل مجرب و شرب استخوان سوخته قبرقی آن قاطع اسهال سیلان خون و خاکستر شم آن جهت داء الثعلب طلا و سفوف محرق آن حابس اسهال و در آیام و باد طاعون
استعمال کوشت آن جهت آنکه بسیار مولد خون است جائز نیست غلیظ تر و کثیر الفضول و بطی الهضم تر از لحم مضر است و سرکه و آنچه ملطف و رافع ثقل آن و هر کاه اراده شرید بدان کنند در ازنها
طبخ نماید یا با قراقروط و یا کشک و یا سماق یا با انار بخورد

فصل الضاد مع الباء الموحده

ضب بفتح ضاد و با موحده مشدده بفارسی سوسمار و بهندی
کوه نامند و شامه که غیر آن باشد **ماهیت آن** حیوانیست کوچکتر از کربه و مابین سیاهی و زردی و دنباله آن بسیار کوتاه و در شکل شبیه بتمر و رخت سر **طبیعت آن** در سوم
کرم و خشک و مابین . . . در حد کیفیت **افعال و خواص آن** کوشت آن مقوی باه و جائز نیست محرور المزاج را استعمال آن جهت رفع بیاض عین
و نزول آب در آن و طلای آن جهت کلف و بهق و نمش با سرکه اکر قوی باشد و با آب اکر ضعیف ضماد شق کرده آن جاذب پیکان و خار و سموم جانوران سمی و طلای . . .
آن موجب عضو بحدیکه اکر قطع کنند صاحب آن متألم نکردد

ضبع عرجا بفتح ضاد و ضم با موحده و غین معجمه و فتح عین و سکون را مهملتین و فتح جیم و الف لغت عرب
و جفار نیز کویند و کنیت آن ام عامره است و بیونانی قسمه هورو و بسریانی . . . بفارسی کفتار و بهندی جرک و بچو و بدکهنی ترس نامند **ماهیت آن** حیوانیست بزرک مانند
کرک که نر و ماده میباشد و در رفتار و دویدن لنکی میکند و در وجه تسمیه و لنکی آن کفته اند که چون رطوبت جانب ایمن آن از ایسر آن زیاده است لهذا میلنکد و کویند بسبب آنست که جانب
چپ آن کوتاه تر از راست آنست خصوصا ماده آن کویند بسبب حیله خود را چنان مینماید تا مردم و حیوانات دیکر ایذا رسانند چون پیر کردد و عاجز شود و آنرا مستضعف الضبع و مثل
آنرا العرجا نموده اند و آن حائض میباشد مانند ارنب بیشود و نیز مانند ارنب یکسال نر آن قوی القوة و یکسال ماده آن میباشد و عوام میکویند یکسال ماده و یکسال نر میباشد و در وقت
نری سفاد مینماید و در هنکام مادکی میزاید و ضعیف القلب کثیر الجماع و حریص بران میباشد و بسیار از حنظل میترسد اکر شخصی بدست بکیرد و از آن میکریزد و نیز از خواص آنست که اکر سک
در بلندی ایستاده باشد و سایه آن در شب ماهتاب بر زمین افتد و کفتار در زیر آن برود و که سایه بر دو در هم مستغرق قلب شده سک خود را از بالا انداز دو کفتار او را بدرد و در روز بسبب
کرمی هوا بسیار کم زور میباشد و شب قوی و کوشت آن حرام است نزد امامیه و ابوحنیفه و نزد مالک مکروه و نزد شافعی حلال **طبیعت آن** در آخر دوم تا اول سوم کرم
و در اول دوم خشک **افعال و خواص آن** آبزن طبیخ آن یعنی جلوس در آن که زنده آنرا دست و پا بسته در دیکی بزرک دهن کشاده اندازند که در آن آب جوشان باشد
که ثبت مخوو در عضای مناسب نیز در آن باشد و سر آنرا بپوشند تا مهرا شود و پس صاف نموده و ظرفی بزرک که علیل تواند در آن نشیند آن باید که آنقدر کرم باشد که برداشت آنرا
داشته باشد تا آنزمان که رو بسردی آورد جهت اوجاع مفاصل ید و کزاز و استرخا و عرق النسا و نقرس و ریاح غلیظه مفید و در قرابادین آبزنهای آن مذکور شده و بدستور
تدهین بدهن آن که در آب باد و یان مناسب طبخ و دهند جهت امراض مذکوره مفید و خوردن کوشت آن جهت رفع برودت معده و حمیات بلغمیه سوداویه و زردی رنگ
و اوجاع بارده و خوردن مخ آن رافع جنون و خوردن نیم درم از جرک کوش آن مورث جنون و زهره آن نیم درم مسهل اخلاط ثلثه و مضر رئه مصلح آن عسل و اکتحال تنها جهت
حدت بصر و جلای غشاوه و بیاض آن و طلای آن بعد از کندن موی زائد پلک چشم مانع روئیدن آن و با همو زن آن روغن اقحوان که در ظرف مس سه روز بکذارند پس

ضب
ست و عند الاحتیاج
سرکه طبخ نمایند تا محترق شود
کشمش و نیز . . . کرده
نقاع خصیا شیده
شود و با کاسنی شعر
و نقول یا پوده . . . تحجر ند
ال سرکین آن جهت
ضبع عرجا

طلا نمایند بر ساحل عین منزل آب وران هر ماه دو روز زائل سازد و مجرب و هر چند این روغن کهنه شود بهتر است و جگر سوخته سائیده آن مرهم اکتحال جهت روشنائی چشم و
آن نزول ماء و جرب چشم را نافع و تقویت چشم نماید و طلای زهره آن با پیه شتر جهت جلای لیشه و ازاله کلف و آب خوردن در پوست آن دافع ترس سگ دیوانه گزیده
از آب و چون از پوست آن پیمانه سازند و حبوب را از آن بپیمایند مانع فساد آنها و غله و زرع است و جلوس بر پوست آن مورث ابنه و رافع نقرس و ریاح غلیظه و
مفاصل و حمول محرق پوست تهیگاه و حوالی آن مجربست جهت رفع ابنه و بدستور مالیدن آن بر مقعده و حوالی آنرا چون لیسانیدن و بر حوالی مقعده بمالند نیز همین اثر
دارد و از ماده آن بالعکس و مورث ابنه است و بستن پوست خنج ماده بر شکم زن حامله مانع اسقاط آن و طلای بعر ساق آن مجربست الاتفاق جهت نقرس
عظیم النفع و نگاه داشتن دندان آن با خود مانع فریاد سگ دیوانه بدارند و آن و خصیه نمک سود آن بقدر یکمثقال با آب گرم جهت جگر نافع فصل الضاد مع

ضجاج

الجیم ضجاج بفتح اول و جیم و الف و جیم ماهیت آن صمغ درختیست خاردار و شبیه بلبان مایل بسرخی صبراق که از جبال عمان می آورند طبیعت
آن در دوم گرم و خشک افعال و خواص آن ضماد آن جهت بردن گوشت زائد جراحات و التیام آنها و با عسل جهت اورام بارده و سستی اعضا نافع و
شستن جامها کتان بهتر از صابون و زرد و تر سفید میگرداند و بعضی سر بدان می شویند و بکسر ضاد اسم هر نباتیست که طیور و سباع مانند خروع و قنب دفع سمیت

ضرو

از خود بدان مینمایند فصل الضاد مع الراء المهملة ضرو بکسر ضاد و سکون راء مهمله و بفتح ضاد نیز آمده لغت عربیست و بیونانی نوصوقس و [illegible]
ضرو او بر و می فشاشیش و بفارسی درحسک و راضی درجادی کبیر گفته که بفارسی ارسیه و نیز گفته اند که درخت کلنکو را نامند و صمغ آنرا بفارسی حسن لبه و بهندی لبان گویند
و جوهری گفته که حسن لبه صمغ کمکام است ماهیت آن درختیست شبیه بدرخت بلوط و عظیم و اطراف برگ آن مایل بسرخی و نرم و ثمر آن در خوشه مانند بطم و دانه آن بزرگتر
از آن و چون برسد خاره و برگ آن سرخ گردد و منبت آن جبال حجاز و یمن و بلاد هند و غیرها است و صمغ آن در ابتدای ظهور مانند دانه گندم باشد و آهسته آهسته بزرگ بقدر
خربزه گردد و از آن لبنی لزج سیاه شبیه بقیر دفع گردد و صحیح آنست که درخت آنرا و صمغ آنرا حصی لبان جادی نامند و معروف بدان و خوشبو شبیه ببوی مصطکی و لادن و بهترین
آن آنست که سفید مائل بسرخی و چون در آتش اندازند خوشبو باشد و اکثر در بخورات مستعمل و در حرف الحا مذکور شد طبیعت شاخ و برگ و بار آن گرم و خشک و گرمی آن تا دوم
از خشکی و گفته اند گرم در سوم و خشک در اول افعال و خواص آن بدان جذب قوی است و جهت سرفه بارده و سیلان رطوبات از دهان و رحم تریاق و فرزجه و حابس بطن
و آب مطبوخ آن که صاف کرده و با شکر بقوام آورند جهت خشونت حلق و سرفه بارده و درد دهان و قلاع نافع و سریع الاثر و مضمضه آن جهت درد دندان و استحکام آن و ازاله
بلغم و سفیدی آن و چون با روغن طبخ دهند و در گوش بچکانند جهت درد گوش و صدور آن جهت قلاع دهان و عصاره آن مقی قوی و بدستور طبیخ اطراف تر و تازه آن مخرج
بلغم از معده بدون مضرت است و برگ آن خوشبو و آشامیدن طبیخ آن بقدر سه اوقیه جهت دفع درد تهیگاه و چون برگ و اطراف تر و تازه آنرا بقدر یکقبضه بسوزانند و خاکستر آنرا
با آب نیکو طبخ دهند پس صاف کرده صاحب وجع خاصره بنوشد درد آن زائل گردد در ساعت و مجرب است و روغن حب آن خوشبو کننده و مجفف و محلل بلغم و ریاح جهت
منفعت و تقویت معده و جرب حیوانات مفید شربا و طلاء و بدل روغن آن روغن حب البطم است و ذرور چوب سوخته آن قاطع نزف الدم جراحات خصوص قروح مقعده
و قضیب نافع و صاحب اختیارات بدیعی گفته که آنچه از مکه معظمه میآورند آنرا رب القمر نامند و در دهان نگاه داشتن در حال درد آنرا تسکین دهد و صمغ آنرا در خوشبوئیها

ضریع

داخل مینمایند ضریع بفتح راء و کسر راء و سکون یاء مثناه تحتانیه و عین مهمله و گویند که آنرا شبرق نامند و شتر آنرا بخورد ماهیت آن برگ نباتی است مدور و مجوف مائل
بزردی و تلخ و در قعر دریا بهم میرسد و موجه بساحل می آورد طبیعت آن گرم و خشک افعال و خواص آن جلوس در طبیخ آن و بدستور نطول آن جهت درد مفاصل
و طلای آن و بدستور شستن بدن بدان در حمام جهت جرب و حکه مجرب دانسته اند و بخور آن جهت زکام و التیام جراحات سریع الاثر و گویند چون شتر از آن بخورد هرگز

ضرع

فربه نشود و جناب اقدس الهی در وصف اهل جهنم میفرماید بقوله تعالی لیس لهم طعام الا من ضریع و بیان آن در تفاسیر مذکور است ضرع بفتح ضاد و سکون
راء و عین مهملتین بفارسی پستان و بهندی چوچی نامند ماهیت آن معروفست و آن عضو عصبانی قلیل اللحم است که در آن شیر تکون می یابد از برای خوردن
بچه آن و بهترین آن فربه پر شیر از حیوان جوان فربه است که لحم آن نیکو باشد و زبون ترین آن بر عکس آن طبیعت آن سرد و خشک بالذات بسبب عصبانیت و گرم
خود و با رطوبت بسیار افعال و خواص آن چون نیکو هضم یابد صالح الغذا و اگر هضم جید نیابد مولد خلط خام بلغمی است و روی از برای سرودین و مرطوبین مصلح آن
افاویه و مصطکی و خولنجان و بریان نمودن آنست و محرورین محتاج باصلاح نیست و مدر بول و زیاده کننده شیر پستان جهت

فصل الضاد مع الغين المعجمة ضغیوس بضم ضاد و سکون غین و ضم یاء مثناة تحتانیه و سکون واو و سین مهمله و ضغابیس بفتح اول و دوم و الف و کسر باء موحده و سکون یاء مثناة تحتانیه و سین مهمله نیز آمده لغت عربیست و بفارسی سفچه نامند ماهیت آن قثاء کوچک و خربزه نارس است و نیز نباتی را نامند که شبیه بهلیون است آنچه از آن بر روی زمین ظاهر است سبز و آنچه از آن زیر زمین است سفید و شیرین افعال و خواص آن برگ آن قاطع باه و بیخ آن که در زیر زمین و سفید و شیرین است محرک باه و ماکول و کاسر حدت صفرا است و تحکیت و نیکوئی طعم و رکتک و ماست و اهل میکنند و میخورند فصل الضاد مع الفاء ضفدع بفتح ضاد و سکون فاء و دال و عین مهملتین بفارسی وزغ و بشیرازی بک و بترکی قورباغه و بهندی مینڈک نامند ماهیت آن معروفست حیوانی است که در زیر زمینهای نمناک و آبهای استاده و جویهای بسیار بهم میرسد بری و بحری و نهری میباشد و از مطلق آن مراد نهری است و بری آن از سموم قتاله است طبیعت اقسام آن در سوم سرد و در اول خشک و اصل آنست که خالی از حرارت قویه نیست افعال و خواص آن نهری آن دافع سموم است از قبیل دفع فاسد با فسد و مضمضه بطبیخ نهری آن جهت درد دندان و ضماد شق کرده آن جاذب پیکان و خار و امثال آن و سموم گزندگان بقوت و قاطع سیلان خون و التیام دهنده زخمها خصوصا در سوخته لحم آن و با زفت تر جهت داء الثعلب و طلای آن قالع دندان بی الم و وجع و مانع سوزانیدن آتش و دماغ محرق آن قاطع نزف الدم اعضا و نفوخ آن قاطع رعاف و دستور طلای آن بر پیشانی و جمعی که طلای خون آنرا مانع بر آمدن موی دانسته اند اصلی ندارد و گفته اند چون ران ضفدع را بریسمان بندند و کسیکه الماس خورده باشد بلع کند پارهای الماس بدان چسبیده بر آید و چون اطراف و احشای آنرا انداخته با پیه کرده بر مهرا آنچه روغن آنرا جمع کنند جهت بواسیر حار مجرب دانسته اند و قسمی از ضفدع که در پای اشجار بهم میرسد سبز بسیار کوچک چون آنرا با همون دانه پلپه بسوزانند اکتحال آن جهت نزول آب از مجربات است و مضمضه بطبیخ آن جهت وجع اسنان و گفته اند چون آنرا بدو نصف شق کنند یکی را در آفتاب و دیگری را در سایه خشک نمایند آنچه در آفتاب خشک شده است سم است و آنچه در سایه مداوای آن و هر که ضفدع اجامی سبز یا زرد و سیاهی از هر صنف که باشد و یا مرغ بحری را بخورد او را در منی و قذف آن عارض گردد پس بدن او سیاه گردد و بسیار است متورم گردد و قی و ورم احشا و دل بهم رساند پس بمیرد و گاه از خوردن زرد و سیاه آن سقوط اشتها افتد پس حبابای حاصل و فساد رنگ بدن و قی و غثیان و وجع فواد و ورم شکم و ساقین بهم رسد و مداوای آن قی فرمودن با آب نمک و آب شبت بطبیخ بابونه نفعی حاصل گردد و بحمام رفتن و آشامیدن سکنجبین و اسفیدباجات با دارچینی و دواء الکرکم و دواء اللک و آشامیدن شراب هر که خلاصی یابد از آن کمست که او را استسقاء یا سقوط اسنان عارض نگردد فصل الضاد مع الميم ضمران بفتح ضاد و کسر میم و فتح راء مهمله و الف و نون و آنرا ضربوان و ضروان و ضومران نیز گویند در ماهیت آن اختلاف است الثری آنرا اسفرم بشیرازی دانسته اند و رنگ آن سبز است نه چون کرمانی و بعضی فودنج نهری و بعضی حاحم و بعضی گفته اند گیاهی است که در بادیه میروید و در حجاز کثیر الوجود و خوشبو و حاد الرائحه و بعضی گفته اند نوعی از شیح است که صنفی از قیصوم باشد و بسیار خوشبو و بهترین آن تازه خوشبوی است طبیعت آن گرم و خشک در دوم و بعضی سرد دانسته اند افعال و خواص آن کثیر المنافع از برای امراض بارده و زکام و ضماد آن جهت قلاع و سوختگی آتش و بوئیدن آن که گلاب بر آن پاشیده باشند تقوی دماغ محرور المزاج است باب شانزدهم در بیان ادویه که حرف اول آنها طاء مهمله مثناة است فصل الطاء مع الالف طالیسفر بفتح طاء و الف و کسر لام و سکون یاء مثناة تحتانیه و سین مهمله و فتح فاء و راء مهمله ماهیت آن اختلاف بسیار است بعضی گویند آن پوست درختی است که از بلاد هند آورند اندک از دارچینی ضخیم تر و صلب تر با اندک حدت و خوشبوئی کمی و تقر و چون کهنه گردد مائل بسیاهی شود و گفته اند عروقی است باریک بیرون آن اغبر و اندرون آن زرد و بوی آن شبیه ببوی زعفران و با عفوصت و تیزی و شاید زرنباد باشد که بهندی طالیس پتر نامند و آن درختیست باریک بیرون آن اغبر و اندرون آن زرد رنگ طبیعت آن مختلف القوی با جوهر ارضی غالب معتدل در گرمی و سردی و مایل بحرارت و خشک در سوم و بعضی گرم و خشک در دوم دانسته اند افعال و خواص آن جهت لقوه و فالج و نفث الدم و نزف الدم و حبس سیلانات و اسهالات و بواسیر و قروح امعاء و مضمضه بطبیخ آن با سرکه جهت درد دندان و نگاه داشتن آن در دهان جهت قلاع سفید آن و ضماد آن خشک کننده دانه بواسیر مقدار شربت آن تا یکمثقال بدل آن چهار دانگ وزن آن کمون و نیم وزن آن اهیل گویند بدل آن بوزن آن سنبل و نیم وزن ساذج و گویند اهیل و مقل مساوی آن مضر ریه مصلح آن عسل است طالیقون بفتح طاء و الف و کسر لام و سکون یاء مثناة تحتانیه و ضم قاف و سکون واو و نون لغت یونانیست و بعربی صفر و بفارسی مس است و وی عبارت از آنست جهت آلکه در معدن

مس بهم میرسد بدون صناعت بشری **ماهیت** آن مصنوع و غیر مصنوع میباشد غیر مصنوع آن مسمی است زرونک شبیه بزنج مصنوع مرکب مس و روح توتیا و از آهن
ناآهن که اقلی بطرقه سیاه نمیشود و بخلاف سائر اقسام مس و مصنوع آن مسمی است که مکرر گداخته در بول گاو و در آن شهان سبز جوشانیده باشند ریزند و چون قدری رصاص
اضافه آن کنند آنرا نحاس صینی نامند و گویند جسد بیست مصنوع از اجساد سبعه که طلا و نقره و مس و آهن و سرب قلعی و روح توتیا که بفارسی هفت جوش و بهندی کانسه نامند
طبیعت آن در آخر سوم گرم و خشک **افعال و خواص آن** با قوت سمیت و چون صفائحی از آن سازند و مویر از آن بکشند دیگر بر نیاید و چون قلائه از آن سازند
هیچ ماهی از آن خلاص نشود و چون گرم کرده در آب اندازند هیچ حیوانی از آن آب نخورد و چون از آن آئینه سازند و در خانه تاریک صاحب لقوه دائم در آن نظر کند رفع علت
آن شود **طاوس** بفتح طا و الف و دو واو اول مضموم و دوم ساکن و سین مهمله بهندی مور نامند **ماهیت** آن طائریست معروف خوشرنگ با الوان مختلفه
و براق و دم آن بسیار بلند و چتری چون بر دارد بلند کند و آواز آن شبیه باواز گربه و نر آن بزرگتر از ماده آن و خوشرنگ و خوش منظر از ماده آن و دم نر بزرگتر و ماده آن در سالی
یکبار تخم گذارد **طبیعت** گوشت آن در آخر دوم گرم و خشک **افعال و خواص آن** بغایت صلب و غلیظ و بطی الهضم و مولد خلط غلیظ کثیف و گویند مقوی معده
و آشامیدن مرق سفید باج آن جهت درد پهلو و ذات الجنب مفید و خوردن گوشت و پیه آن مقوی باه و مرقه لحم آن که با سداب پخته باشند جهت درد معده بارد
و قولنج و ریاح غلیظه و درد مفاصل بدستور نطول آن و طلای پیه آن بر کمر و ذکر و مقعده محرک باه و طلای پیه گداخته آن با آب سداب و عسل جهت قولنج و درد معده و طلای
خون آن با انزروت و ملح جهت قروح خبیثه که بهم اکله باشد و طلای سرگین آن با قوت جلاء بسیار و جهت ثالیل و رفع جمیع آثار و طلای استخوان سوخته آن جهت کلف
و تغیر رنگ برص مفید و آشامیدن زهره آن بقدر دو دانگ بتنهائی و یا با سکنجبین و آب گرم جهت حبس اسهال و سعوط و طلای آن با سرکه جهت گزیدن هوام
و قروح و رفع آثار و با انزروت جهت قلع بیاض و ذرور سوخته آن ملحم جراحات و سنون آن مقوی دندان و جلای آن و گویند چون دنباله آنرا در کوزه کرده بسوزانند از صد مثقال
آن قریب یک مثقال غدری شبیه بطلا بهم میرسد و اکتحال آن در دفع بیاض عین و امراض آن از مجربات است و گوشت آن بسیار گرم مصلح آن ابازیر و گفته اند مصلح آن سنجبین
گوشت هر حیوانی که صلب و ثقیل باشد آنست که بعد از ذبح سنگی سنگین بقدر ثقل آن حیوان بر پاهای آن بندند و معلق بیاویزند یکروز یا دو روز نا شسته و پس پاک نموده شسته
با سرکه بهم طبخ دهند و با روغن تناول نمایند و باید که غیر صاحبان قوت معده و مرتاضان نخورند و گویند از خواص آنست که چون طعام مسموم را بیند برقص و فریاد آید و نظر
کردن آن بر طعام مسموم باعث کسر قوت سمیت آنست **فصل الطاء مع الباء الموحدة** **طباشیر** بفتح طا و باء موحده و الف و کسر شین معجمه و سکون یاء
مثناة تحتانیه و راء مهمله بهندی بنس لوچن و تباکیر نیز نامند **ماهیت** آن چیزیست شبیه بگرههای نی که از جوف نوعی از نی که بزبان هندی ترله بانس نامند
و از نی قوی تر و از نابس کلان باریکتر و نازکتر و گرههای آن دور دور متفاوت و دو دست میشود و در طرف رنگپور و نواح سلهت که در سمت مشرق و شمال مرشد آباد
و بنگاله واقع اند بسیار بهم میرسد و درین ملک کاغذ باد از همین بانس میسازند و آن در ابتدا رطوبتی است رقیق و بتدریج منعقد میگردد و آنچه از آن در جوف آن انعقاد یافته
در نی آن خود بخود شکافته و یا مردم شکافته بر آورده باشند شبیه بعقده گره نی و استخوان نرمی است و چون در آب اندازند سخت تر گردد و بعد خشک شدن سفید صاف
باشد و بهترین آن اقسام است و این را بهندی بنس لوچن گویند و آنچه از آن ریزه شده باشد بعد شکافته شدن و یا خوب منعقد نشده باشد آنرا کوبیده خمیر کرده
و صیاسازند[?] سفید غیر شفاف نرم زود شکن میباشد و در آب حل میگردد و این در مرتبه دوم است از خوبی و شنیده شده که گاهی برای سهولت اخذ آتش در نیستان
آن میزنند یا آنکه خود بخود آتش در آن می افتد و نیها سوخته و شکافته طباشیر بر آمده بعضی سوخته ریزه شده و بعضی نیم سوخته و بعضی نا سوخته درست در میان نیهای
سوخته و خاکستر افتاده میباشد بعد سرد شدن و انهای طباشیر خوب آنرا چیده بر می آورند و آنچه ریزه شده و نا سوخته است علیحده نموده کوبیده با آب سرشته اقراص ساخته
خشک نمایند این بعد از آنست در خوبی و آنچه سوخته و ریزه شده است علیحده کوفته اقراص میسازند و این خوب سفید نمیباشد بلکه خاکستری رنگ است و خالی از زبونیت
و صدفی نیست و آنرا مغشوش بکرده استخوان سوخته و هیل کوفته میسازند و فرق باعفونت و سیاهی رنگ و ثقل آنست **طبیعت** آن در دوم سرد و در سوم خشک
و خشکی قسم اول از دوم کمتر و دوم از سوم و شیخ الرئیس مرکب القوی دانسته با قوت قابضه **افعال و خواص آن** مفرح و مقوی دل حار و بارد و معده و جگر حار
و مسکن التهاب و عطش و قاطع قی صفراوی و اسهال دموی و حار و محلل و مجفف رطوبات بارده مرخیه معده و جهت اورام حاره چشم و خفقان و غشی و تقویت اعضاء
ضعیفه از حرارت و حمیات حاره حاده و عطش مفرط و خلفه حار با آب سرد و جهت قلاع و بثور و قروح خصوص بثور و قلاع دهان اطفال تنها و در ذرور استسقائی و با اندک

طاوس

طباشیر

برگ گل سرخ و نبات سفید و ذرور آن جهت استحکام دندان و سوختگی آتش و گلنجبین جهت دفع توحش و غم و کرب التهاب مفید و سعوط آن با روغن بنفشه جهت تقویت حافظه و تجربه
المضار مضر است بمثانه و مصلح آن مصطکی و عسل و گویند مضر ریه مصلح آن صبر یا عناب یا عسل و مصلح آن در صبر و وین تعدیل آن بزعفران مقدار شربت آن تا دو درم
بدل آن بوزن آن تخم خرفه بوداده و نصف آن سماق و گل مختوم و صندل سفید و این بهترین بدلهای آنست و گویند بدل آن گاغذ مصری سوخته و عصاره لحیة التیس و تخم کاسنی
بوزن آن تخم خیار زه و چهار وزن آن بزر قطونا است و در قرابادین کبیر جوارشات و حب و سفوف و اقراص و لعوقات طباشیر ذکر یافت **طباق** بضم طا و فتح با موحده
والف و قاف بلغت اندلس طباق و بیونانی قونیزا و بفارسی اسپرغم بیابانی نامند **ماهیت** آن نباتیست که در اندلس جبل ازانکه غافث یافت شود بجای غافث بشبه آن
استعمال مینموده اند و در جونا بهم میرسد و دو نوع میباشد کبیر و صغیر کبیر آن بقدر قامتی و برگ آن شبیه ببرگ زیتون و از آن اندک بلندتر و باریکتر و نازک تر و مزغب با چسبندگی
و سهوکت و کراهیت رایحه و تلخی و تندی و شیرینی و این اطباق سنتق و شجر بر اغیث نیز نامند جهت آنکه از افتراش برگ آن براغیث و هوام میگریزند و صغیر آن بقدر یکشبر
و برگ آن نرم زرد و شکن و گل آن مایل بزردی و نرم و بوی با اندک شیرینی و این کریه الرائحه نیست نامند آن **طبیعت** آن گرم و خشک در آخر دوم و در سوم نیز گفته اند
و گرمی آن زیاده از خشکی آن و قوت آن تا مدتی میماند **افعال و خواص آن** گل صغیر آن مقوی کبد و جهت اوجاع آن و تفتیح سدد و ازاله تهیج و نفع حادث از ضعف
و ادرار طمث و تفتیت حصاة و دفع سموم خصوص سم عقرب بشرباً و ضماداً و طلیخ و عصاره گل و برگ آن مسهل اخلاط محترقه بر قوق جهت یرقان و مغص و اوجاع رحم و حمیات
کهنه و جرب و حکه و ادرار طمث و اخراج جنین بقوت و بدستور جلوس در آن مقدار شربت آن تا دو مثقال و چون گل تر و تازه آنرا در زیت طبخ دهند و بنوشند جهت نافض و قشعریره
حمیات و دریه نافع و ضماد برگ صغیر آن جهت صلاح جراحات کهنه دوام و با سرکه جهت سحج طمثی و با بیت جهت گزاز و رفع تبها و جرب و حکه و افتراش برگ آن خصوص
منقوع آن جهت گریزانیدن هوام و پشه و قتل کیک و بدستور تدخین بدان و حمول عصاره آن مسقط جنین در ساعت و صنفی از آن که قریب بآب میروید و ساق آن غلیظ ما بین
کبیر و صغیر و بدان رطوبتی که بدست بچسپد نیست و ثقیل الرائحه تر و بدبوتر از هر دو صنف و ضعیف العمل تر از هر دو است **طباشیج** در قرابادین کبیر مذکور شد **فصل الطاء
مع الحاء المهملة** **طحال** بکسر تا و فتح حا و الف و لام لغت عربیست و بفارسی سپرز و بهندی تلی نامند بکسر تا مثناة فوقانیه و کسر لام مشدده و یا مثناة تحتانیه
ماهیت آن معروفست که عضویست نرم سخیف کبود رنگ واقع در جانب چپ زیر غلاف آن اوعیه سودا متولد در کبد است برای ریختن قدری از آن بعد دفع فضول از معده
بر فم معده و از معده جهت انتباه آن بجوع برای دباغت معده و داخل شدن قدری از آن در خون برای تغذیه بعض اعضای صلبیه چنانچه بتفصیل در کلیات فن طب مذکور است
و تکون آن از دم سوداویست و آنچه میگویند که فرس طحال ندارد و غلیست چنین مانند آنکه میگویند که شتر زهره ندارد و آن مثل است برای سرعت حلادت فرس و عدم جرات و حیات
شتر بهترین آن حیوان فربه جوان ملیست جهت آنکه رداءت آن کمتر است از حیوان پیر بری و شیخ الرئیس گفته بهترین همه طحال خنزیر است و طحال طیور بدترین همه **طبیعت**
آن بارد و یابس **افعال و خواص آن** بطی الهضم ردی الکیموس مولد خون سوداوی و ذرور خشک شده آن ملصق و قاطع نزف الدم جراحات تازه مصلح رداءت آن
خالص نمودن از عروق و بار وغن بسیار دنبه و پیه پختن و بالای آن شراب رقیق آشامیدن است بدانکه طحال از اعضای مفرده است یعنی در بدن هر حیوانی از یک طحال بیش نیست
ولیکن اطبای فرنگ میگویند که بندرت متعدد نیز دیده شده و در بدن بعضی حیوانات تا پنج عدد و شنیده شده که اطبای فرنگ شکم سگیرا شگافتند در جوف آن پنج عدد
طحال یافتند و نیز شنیده شده که طحال سگیرا بریده برآوردند و باز آنرا ملتحم ساختند و آن سگ تا مدتی زنده بود **طحلب** بضم طا و سکون حا و ضم لام و با موحده بر وزن
قنفذ و بکسر اول و سوم نیز آمده بر وزن زبرج لغت عربیست و بسریانی طحلبا و بیونانی اویسون و برومی برونیا و بفارسی جغزابه و جامه غوک و بشیرازی جل بک یا جل غوک و جل وزغ و برومی و بهندی سوال نامند و در بنگاله معروف بکائی است و کسیکه آنرا بهندی کنخال دانسته محض توهم است جهت آنکه کنخال طحلب الصخر است که خزاز الصخر
باشد نه طحلب الماء **ماهیت** آن سبزیست که بالای آبهای خصوص آبهای ایستاده که آفتاب بر آنها بتابد مانند غدیرها و آب جوبها و حوضها تکون می یابد و سه قسم
میباشد آنچه مستدیر و با هم متفرق است مسمی بخزاز الماء و طحلب لیفی است و آنچه مانند ریسمانهای منفصل بهم و بر لب نهرها بسیار میباشد غزل الماء نامند و آنچه مستراکم مانند تار باشد
خروء الضفادع گویند و در آبهای ایستاده تکون می یابد بهترین آن آنست که در آب شیرین تکون می یابد **طبیعت** آن در دوم سرد و تر و با قوت قابضه و قبض
نهری آن زیاده از بحری است **افعال و خواص آن** ضماد آن بتنهائی و با آرد جو جهت حبس الدم از هر موضعی که باشد و با دهن و تحلیل اورام حاره و تبهای حاره و نقرس
و فیلا و فتق طحال و چون در روغن زیتون بجوشانند در تلیین عصب قوی الاثر و چون در روغن زیتون بجوشانند و طلع نمایند و آب گرم بالای آن بنوشند دفع کنند

و اخراج زالوی در گلو چسبیده مجرب و آشامیدن خشک آن حابس اسهال مراری و آشامیدن نوع دوم آن مقدار یکدرهم با سه چهار دانه فلفل و قلیلی تنباکوی خشک که همراه
با آب علیا نرم سوده حب بسته صبح ناشتا فرو برند جهت طحال حادث از کثرت خوردن بقول نافع تا که دفع کرده و هر چه بر روی سنگهای دریا متکون شود بسیار قابض طلای آن
حابس سیلان خون از اعضا است **فصل الطاء مع الخاء المعجمة** **طخشیقون** بفتح طا و سکون خا و کسر شین معجمه و سکون یاء مثناه تحتانیه و ضم قاف
و سکون واو و نون طفشیقون نیز نامند بمعنی قوسی است **ماهیت** آن دوای سمی است از جمله ینبوعات که در بلاد ارمن سکان آن را با آب سید هند زخم آن کشنده
میباشد برگ و نبات آن شبیه ببرگ کبر و پرشیر و بغایت تند **افعال و خواص آن** ضماد آن جهت عرق النسا نافع و گویند حلتیت پادزهر آنست شربا و ضمادا و کردن بر موضع
جراحت آن **فصل الطاء مع الراء المهملة** **طراثیث** بفتح طا و را و الف و کسر ثاء مثلثه و سکون یاء مثناه تحتانیه و ثاء مثلثه بمعنی ذنب الارض و ذنب الریاح است
و ذنب بمعنی ذکر است **ماهیت** آن نباتیست خشبی شبیه بفطر و در زمین فرو رفته و سرخ و سفید میباشد و گیاه آن مانند برگ حبیه و منبت آن بیشتر نخود زارها و زیر درختان
و سرخ آن شیرین طعم و قابض و ماکول و سفید آن تلخ و غیر ماکول **طبیعت** آن در سوم سرد و خشک **افعال و خواص آن** بسیار قابض و قاطع و حابس اسهال
و سیلان خون از عروق و مقوی کبد و معده و دابغ و رافع استرخای آن و جهت اعیا و ردع مواد حاره و تحلیل صلابات و تقویت مفاصل مسترخیه شربا و ضمادا و چون با شیر
تازه دوشیده طبخ دهند و یا با دوغ ماست گاو بیاشامند جهت استرخای معده و کبد نافع مضر ریه مصلح آن شکر و مخرش جلد و مصلح آن بزر قطونا مقدار شربت آن تا دو درم
بدل آن ثلث وزن آن عفص و دو ثلث آن قرظ و نصف وزن آن قشر بیض محرق و عشر وزن آن و بقولی بوزن آن صمغ عربی است و اقاقیا نیز بوزن آن گفته اند
طراشنه بفتح طا و را و الف و شین معجمه و فتح نون و ها و آنرا جعفریه و عشبه العجول نامند **ماهیت** آن غافقی گفته نبات آن دو نوع میباشد یکی برگ آن
شبیه ببرگ شلغم بری و از آن نازکتر و مشقق و مجعد و در سبزی شبیه ببرگ کلم و بر آن غباری سفید رنگ و ساق آن تا قریب بیک قامت و بر بالای آن شعبهای کوچک
و بر اطراف آنها گلهای زرد مانند گل کاسنی و بیخ آن سفید با شعبهای بسیار و صنف دوم نیز شبیه بدان و سبزی آن مایل بزردی و ساق آن از آن کوتاهتر و باریکتر
و شاخها و شعبهای آن زیاده منبت آن آجام و مواضع رطبه **طبیعت** آن گرم و خشک **افعال و خواص** صنف اول آن اکتحال عصاره آن رافع بیاض
عین و در آن اقوی الفعل و آشامیدن عصیر نبات آن دافع نفخ و ضعف کبد و طحال و استسقا در بدو حال صنف دوم نیز جهت رفع بیاض قوی الفعل و سریع الاثر و لهذا آنرا
عشبه العجول نامند **طراغثون** بفتح طا و را و الف و ضم غین معجمه و ضم ثاء مثلثه و سکون واو و نون **ماهیت** آن شیخ ابن بیطار نوشته که این نبات را
رازی ذکر نموده و قعیسی نامیده و گفته بعضی مردم آنرا قوسی نامند و نبات آن شبیه بشاخی است و برگ آن شبیه ببرگ نباتی که زعفران ثمر آنست و سر شاخ آن بزرگ و بر اطراف
آن ثمری سیاه رنگ و آن نبات را میخورند و رازی گفته حشیشی است که در میان گندم میروید و آنرا مثلث مینامند و صاحب فلاحت گفته شاخی است کوتاه بسیار سبز کاه برگ
نازک باریک طولانی میباشد و گاه بی برگ و عروق آن طولانی غلیظ اغبر و پوست آن نیز غلیظ و بر سر شاخ آن ثمری شبیه بجوز القطن و در میان آن تخمها و آنرا میخورند و لذیذ
و خوشبو است و بیخ آن شیرین و آنرا با شاخ آن میخورند **افعال و خواص آن** اکتحال آن جهت منع کثرت دموع عین و خائیدن و خوردن آن نیکو کننده بوی دهان
طرغین بفتح طا و را و الف و کسر غین معجمه و سکون یاء مثناه تحتانیه و نون و بعضی آنرا طرغاین و بعضی سقونیوس نامند **ماهیت** آن نباتیست کوچک بروی زمین بقدر
یک شبر و زیاده و کمتر از آن و بی برگ و بر شاخهای آن ثمر بقدر دانه گندم و شبیه بحب انگور کوچکی و اطراف آن نیز کثیر العدد **طبیعت** آن گرم و خشک و سرد و خشک
نیز گفته اند و با قوت قابضه **افعال و خواص آن** آشامیدن ده دانه آن با شراب جهت اسهال و سیلان رطوبات رحم مزمنین نافع و بعضی مردم آنرا کوبیده و حب
و اقراص ساخته عند الحاجت استعمال مینمایند **طراغیون** بفتح طا و را و الف و کسر غین معجمه و ضم یاء مثناه تحتانیه مشدده و سکون واو و نون لغت یونانیست بمعنی تیسی
بهمین جهت آنکه رائحه برگ آن در خریف مانند تیس میباشد **ماهیت** آن دو قسم است یکی بزرگ و برگ و ساق آن مانند سقولوفندریون و با اندک زغبی و صمغ آن
مانند صمغ عربی و در جزیره اقریطس بسیار بهم میرسد دوم کوچکتر از آن و در سواحل دریا بهم میرسد و بی برگ بسیار بلند نشود و بر شاخهای آن دانهای سرخ بسیار بقدر گندمی و مهره
سر آن باریک **طبیعت** آن در سوم گرم و خشک **افعال و خواص آن** بمثقال از هر دو نوع آن با شراب مفتت حصاة و مدر حیض و مخرج جنین شربا و حمولا
و ضماد آن جاذب خار و پیکان از بدن و کوچک آن قابض و جهت حبس اسهال و سیلان حیض و باقی سیلانات شربا و از دانه آن تا ده دانه نافع است **طرخون**
بضم طا و بفتح نیز آمده و سکون را و ضم خاء معجمه و سکون واو و نون معرب ترخان فارسی است و بسریانی طرخون و برومی اورسیطون و بیونانی سیسنبر نامند **ماهیت** آن نبات

طخشیقون
طراثیث
طراشنه
طراغثون
طرغین
طراغیون
طرخون

معروف و در بلاد ایران خصوص در فارس و در شیراز کثیر الوجود و مانند سبزیهای دیگر از نعناع و پودینه و جرجیر و تره تیزک مانند اینها با نان و پنیر و غیره میخورند و بری و بستانی آن هم
و نبات آن هم از تخم و هم از قلم شاخ آن هم میرسد و طعم آن حدت و قبوضت و عفوصت و اندک حلاوتیست و خاییدن آن ناشتا بتنهائی فی الجمله غداریتی در زبان هم
میرسد و لهذا بعضی مردم پیش از آشامیدن مطبوخات مسهله بشعه میخایند طعم آنها خوب محسوس نمیکردد و طعم برگ نورسته بیل ترش هندی که بهندی کت بیل گویند هم
نیز مانند فی الجمله شبیه بدان است ولیکن حدت و لطافت ندارد و در کثافت و عفوصت بسیار برین غالب بیخ بری آن عاقرقرحا است و اهل فلاحت گویند که چون تخم آنرا
در سرکه کهنه بخیسانند تا فراخ گیرد پس بکارند طرخون میگردد و نیز اگر در میان ترب گذاشته بکارند طرخون میروید و بهترین آن بستانی تر و تازه آنست **طبیعت** آن در سوم
گرم و خشک خصوص بری آن و بستانی آنرا در اول گرم و خشک نیز گفته اند و با قوت مخدره **افعال و خواص آن** محلل ریاح و جلا و طالرجه و مفتح سدد و مقوی معده
و مشهی و مجفف و نشف رطوبات و خاییدن آن خوشبو کننده دهان و مغیر ذائقه و مخدر دهان و زبان و جهت قلاع نافع چون مدتی بعد از خاییدن در دهان نگاه دارند
و جهت اصلاح هوای وبائی و طاعون و چون آب تازه آنرا با شراب کاوی حل کنند و بنوشند جهت منع آبله و حصبه و منع حدوث علل وبائی نافع و آشامیدن آب
بعد از مضغ آن لذیذ نماید مضر محرورین و اکثار آن محرق خون و قاطع باه مصلح آن بقول بارده و مخشش سینه و مصلح آن عسل و بطی الهضم و مصلح آن کرفس و مقوی فعل آن ازاله

طرفا بفتح طا و سکون را و فتح فا و الف فارسی گز و بهندی جهاد و برومی موریقاو بسریانی عرا و بیونانی اریفایوشا و بعضی گفته بیونانی موسقی نامند ماهیت
آن چهار صنف میباشد یکی درختیست عظیم و برگ آن مانند برگ سرو و این را بعربی اثل و ثمر آنرا عذبه و بهندی نهی مائی و درخت آنرا اسال نامند دوم درخت آن عظیم
شبیه باثل و این صنف بری است و بی ثمر سوم کوچک برگهای آن کم و گل آن سفید مائل بسرخی و در خوشه و نحل یعنی زنبور عسل آنرا دوست میدارد و ثمر آن مانند مازوی
بعطریت و خوشبو و بهندی این را برمائی مائی گویند چهارم ثمر آن بشکل هم میرسد و بقدر حبة الخضرا دانه و سرخ مائل بسبزی و صباغان ثیاب با آن رنگ مینمایند
و این صنف در بلاد عراق و فارس بسیار میباشد و گفته اند دو صنف میباشد بزرگ و کوچک بزرگ آنرا اثل نامند و بستانیست و ثمر آن مدور و عذبه نامند و در حرف الف مع الثاء
المثلثه مذکور شد و کوچک آن بری و آن مخصوص باین اسم است و شکوفه این سفید مایل بسرخی و ثمر آن مثلث الشکل و گزمازج نامند و بهترین آن آنست که در کنار آبها
شیرین روید **طبیعت** آن در اول سرد و در دوم خشک و بعضی در دوم نیز سرد گفته اند **افعال و خواص آن** قابض و با اندک قوت تجفیفی و رادع و محلل و طبیخ
بیخ آن با زیت جهت جذام حادث از ورم سموم سپرز و سدد آن و با سرکه جهت یرقان حادث از ضعف مراره و ضبط حبس صفراوان و جهت تفتیح سدد و ورم صلب جگر
که هر روز سی و پنج مثقال آنرا بنوشند مجرب و مضمضه بطبیخ برگ آن جهت تقویت لثه و دندان و آشامیدن آن جهت حبس اسهال و نزف الدم رحم و رفع سیلان و تخفیف رطوبات
مجرب و آشامیدن عصاره برگ یا طبیخ لحاء یا گل و یا تخم آن نرم و کوچک کننده طحال صلب بزرگ شده خصوصا که در سرکه و انجیر طبخ نموده باشند و جلوس در طبیخ آن جهت نزف الدم
مقعده و رحم و بواسیر و شستن سر بدان جهت دفع قمل و صئبان و در سلک نامند نافع و ضماد برگ کوبیده مطبوخ آن با سرکه جهت ورم حار و تحلیل صلابات طحال خصوصا با اشق
و سکبینج و بیخ کبر و صبر و دستور لکمید بدان جهت طحال و ذرور خشک آن مجفف قروح رطبه و زخم آبله آتش و دخان و بخور شاخ و برگ آن جهت زکام و اخراج زلوی و جهت علق ماده
و خشک نمودن آبله و زخمهای رطبه مؤثر و گرفتن بخور برگ آن سه دفع ساقط کننده دانه بواسیر و ثالیل و خاکستر چوب آن با قوت جالیه و مجففه و حمول آن جهت استرخای خروج مقعده
و ذرور آن جهت قروح رطبه و سوختگی آتش و ثمر آن جهت نفث الدم مزمن و تقویت لثه مسترخیه و فساد هوا و گزیدگی رتیلا و آشامیدن آب طعام در ظرف مصنوع چوب آن جهت
طحال مفید بدل آن اثل است **طریخ** بفتح طا و کسر را و سکون یاء مثناة تحتانیه و خاء معجمه و آنرا بتاریخ نیز نامند **ماهیت** آن نوعی ماهی است بقدر یک شبر و اندک زیاده
بر آن و نادر شبر و نیم و سفید رنگ و آنرا بفارسی حلوا ماهی نامند و در بحیره ارجیش از ناحیه آذربیجان و دریای فارس و بحرین و بعضی سواحل بلاد مانند بحر لجی
و غیره بهم میرسد فلس دارد و کم استخوان و نازک و تازه آن بسیار لذیذ و آنرا نمک سود نیز مینمایند و باطراف میبرند **طبیعت** تازه آن گرم و خشک در اول
و نمک سود آن در آخر دوم **افعال و خواص آن** مشهی و مهیج جماع و مقطع بلغم معده و ملطف سودای غلیظ و جهت حمیات ربع و تحریک باه سرد و مرطوبین
نافع و در بعض امزجه تلیین طبع و در بعض حبس مینماید و مضر محرورین و بهترین استعمال آن آنست که با روغن بادام یا کنجد مقشر تازه بریان نمایند بعد تنظیف تام از فلس
و امعا و مراره و غیرها و پاک شسته و تازه آن بهتر از نمک سود آنست **طرفریدوس** بفتح طا و سکون را و فتح فا و کسر راء مهمله و سکون یاء مثناة تحتانیه و ضم دال
مهمله و سکون واو و سین مهمله **ماهیت** آن ویسقوریدوس گفته عشبه کثیر الاغصان است شبیه بعصا و گمافریوس برگ آن باریک است شبیه برگ نخود در بلاد خلیقه کثیر الوجود است

طرفولس

طرنفلين

طريقوليون

طفشيل

طلح

طلع

طلا

طلق

افعال و خواص آن جهت نهش هوام نافع است **طرفولس** بفتح طا و سکون را و ضم فا و سکون واو و ضم لام و سین مهمله لغت یونانیست **ماهیت**
آن قطعهای لطیف نافع است جهت جشاء و طحال گفته اند خشک است **طرنفلین** بکسر طا و را و سکون یا مثناة تحتانیه و ضم فا و لام و نون اسم یونانیست بمعنی
ذو ثلثة اوراق و در ماهیت آن اختلاف است بقول اکثر آنست که اسمی است مشترک میان حندقوقا و نبات خصیة الثعلب بعربی مراد از جو بانه است و آن نباتیست قریب بذرعی
و شاخهای آن باریک و سیاه شبیه باذخر و برگ آن مانند برگ حندقوقا و در هر شعبه سه عدد و گل آن بنفش و رائحه آن شبیه بعصفر و بیخ آن دراز و صلب و تخم آن مایل بپهنی و با
زغب و مستعمل برگ و تخم آنست **طبیعت** آن در سوم گرم و خشک **افعال و خواص آن** مفتح و مقوی معده و جگر و مدر بول و حیض و آشامیدن دو مثقال از برگ
و تخم آن و از برگ آن سه مثقال با آب سرد جهت ازاله صرع و شوصه و ابتدای استسقا و وجع رحم و عسر البول و با سکنجبین جهت سم و سموم هوام و چون بکوبند نبات آنرا با برگ و بیخ
و عصاره آنرا بر نهش هوام ریزند وجع آنرا تسکین دهد و بدستور نطول بیخ شاخهای آن و اگر بر عضو متقرح و یا بر عضو سلیم برسد درد و وجع کند و بگزد و آشامیدن برگ
و سه دانه تخم آن با شراب جهت حمی مثلثه و چهار برگ چهار دانه آن جهت حمی ربع بالخاصیت نافع و بیخ آن از ادویه تریاقیه و در معاجین کبار داخل مقدار شربت آن دو درم
مضر گرده مصلح آن کثیرا است **طریقولیون** بفتح طا و کسر را و سکون یا و ضم قاف و سکون واو و کسر لام و ضم یا مثناة تحتانیه و سکون واو و نون لغت یونانیست
بمعنی ذو ثلثة عناقید **ماهیت آن** نباتیست بقدر شبری برگ آن شبیه ببرگ نیل و از آن قوی تر و گل آن در طرف صبح سفید و در نصف روز بنفش و در شب سرخ تیره
و بیخ آن خوشبو و سفید و طعم و بوی آن مانند زنجبیل و غلط کرده کسیکه آنرا بیخ ترید دانسته **طبیعت** آن در آخر سوم گرم و در آخر آن خشک **افعال و خواص آن**
مقوی معده و جگر و قاطع اخلاط بارده و جهت خفقان و رفع سموم نافع و آشامیدن دو درم از بیخ آن با شراب جهت اسهال البطن و ادرار بول مقدار شربت آن
تا دو درم مضر سفل مصلح آن کثیرا است بغدادی گفته از ادویه سمیه است نزد اهل هند و آنرا مرباقلن دانسته اند و جالینوس این دوا را ذکر نکرده **فصل الطاء مع الفاء**
طفشیل بفتح طا و سکون فا و کسر شین معجمه و سکون یا مثناة تحتانیه و لام بفارسی عدسی نامند **ماهیت** آن عدس مقشر است که در سرکه پخته باشند و از اغذیه
قدیمه است **افعال و خواص آن** قلیل الغذا و مقوی معده حاره و مسکن حدت خون و صفرا و جهت تبهای مرکبه بلغمیه و صفراویه و قطع نمودن حیض و سلسل
البول نافع مضر امراض سوداوی و اعضای عصبانی و قاطع باه مصلح آن شیرینیها است **فصل الطاء مع اللام** **طلح** بفتح طا و سکون لام و حای مهمله
ماهیت آن اختلاف است گویند موز است که بهندی کیله نامند و گویند نوعی از ام غیلان بحجاز است باصطلاح اهل بادیه و موز در حرف المیم مع الواو ان شاء الله تعالی مذکور خواهد شد
و ام غیلان مذکور شد **طلع** بفتح طا و سکون لام و عین مهمله بفارسی بهار خرما نامند **ماهیت** آن شکوفه درخت خرما است در ابتدای ظهور و چون بمقدار یکشبر
و یا کمتر و یا زیاده رسد شبیه بماهی کلی سرو و دم عریض الوسط سر و ته آن باریک میباشد آنزمان غلاف آن منشق گردد و از جوف آن خوشه خرما سفید رنگ که دانهای
آن از جو خرد تر و بران گردی مانند آرد باشد ظاهر گردد و برآید بتدریج دانهای آن بزرگ رسیده آن غلاف خشک و جدا گردد و سفید و آن غلاف را کفری و خوشه
خام تازه از آن برآمده را اغریض و بفارسی و انهای آنرا غوره خرما و آن کورواکش و دقیق النخل خوانند و گشن درخت آنرا با ده نرزنند بعد از آنکه دو سه دانه ثمر نر آنرا
در جوف ثمر ماده گذاشته و بسته باشند خرمای آن بالیده و بزرگ و شیرین و لحیم میگردد و از ابتدای غورگی تا انتهای ثمری مراتب او اسط آنرا نامهای بسیار است و در
و در ثمر الکفری مذکور شد و صنعت کفری در حرف الکاف مع الفاء ان شاء الله تعالی خواهد آمد و بهترین طلع از برای خوردن و تداوی از نخل نر است که در زمین آبهای
شیرین روئیده باشد و دانهای آن کوچک و پوست آن سفید بود و قبوضیت آن کم و تلخی نداشته باشد **طبیعت** آن در اول سرد و در دوم خشک **افعال و خواص آن**
مقوی معده و قابض طبع و مسکن حرارت و حدت خون و آشامیدن خشک آن بقدر نیم اوقیه جهت رفع تشنگی و اسهال و تبهای حاره و نفث الدم و نزف الدم نافع و در هضم
و اکثار آن مولد قولنج و عسر البول و در دسینه و مصلح آن جریبها و شیرینیها و جوارشات مانند جوارش کمونی و فلافلی و زنجبیل مربا و عسل و گشن آن با حرارت لطیفه و رطوبت فضلیه
و لهذا بغایت محرک باه مردان و محرک شهوت زنان است **طلا** بکسر طا و فتح لام و الف ممدوده **ماهیت** آن آب انگور جوشانیده است که طبخ نمایند تا دو ثلث
یا کمتر از آن برود و آنرا اسفیختج نامند و بعضی گویند و بعضی اعراب آنرا خمر گویند و بعضی گویند آب انگوریست که طبخ دهند تا آنکه نصف آن و یا بیشتر و یا کمتر برود و غلیظ مایل بسیاهی گردد
و آنرا طلا از جهت آن نامند که اعراب در جرب شتران با قطران و زفت میمالند و بعضی همه اقسام خمر را بدین نام مخصوص میدارند و بعضی مثلث را **طبیعت و افعال و**
خواص آن نیز قریب بخمر و مثلث است و ذکر یافت و می یابد ان شاء الله تعالی **طلق** بفتح طا و لام و قاف در آخر و سکون غلط است و بکسر طا نیز آمده معرب

ارتکاک فارسی و بعربی کوکب الارض و عرق العروس و بسریانی شیخ جیتما و کوکبا زعا نیز کویند و او و بیونانی جیتمارون و فلون و اسطر یعنی کوکب یعنی کوکب الارض و برومی غوطه
و بفارسی ابرک و بهوول نیز و بهندی ابهرک نامند **ماهیت** آن جسمی معدنیست متکون که از زیبق خالص و کبریت قلیلی غالب بران ارضیت و یبس فاعل العقاقیر
آن برودت و سه صنف میباشد یمانی و اندلسی و هندی و بهترین همه یمانی است و آن سفید نقره رنگ شفاف و براق صفایحی است که خوب ورق ورق کرده
و اوراق آن بزرگ و نازک سفید براق صدفی باشد و مائل بسیاهی نباشد و بعد ازان در خوبی هندیست و آن در سفیدی و نازکی کمتر از یمانیست و اندلسی که مغربی نیز
نامند از همه پست تر و اوراق آن نازک نمیگردد و رنگ آن با کمودت و نیز گفته اند دو صنف میباشد یکی صفایحی و ورق ورق میگردد و دویم مانند سنگ جص و معدن
آن جزیرهٔ قبرس است و در هند معدن آن بعض جا ها است مانند نواح عظیم آباد و میگویند که احیانا در بعضی قطعهای آن قلیل سیماب بر می آید و مستعمل از ان محلول و محلول
آنست و چون تنهائی احراق نمی یابد لابد بیالاید با نوشادر و کلس البیض احراق مینمایند و دستور حلب و حل و احراق آن در مقدمه مذکور شد **طبیعت** آن در دوم
سرد و در آخر سوم خشک و در اول سرد و در دوم خشک نیز گفته اند **افعال و خواص آن** آشامیدن آن با ادویهٔ مناسبه جهت اسهال دموی و کبدی
و نزف الدم همه اعضا و رحم و ذو سنطاریا و تنها یا حاره و ریزانیدن سنگ گرده و مثانه و با عسل جهت سرفهٔ گرم و مغسول آن با آب بارتنگ جهت نفث الدم
سینه و رحم و بواسیر سعید و طلای آن جهت قروح رطبه و تقصیب اعضای عصبانی و اورام حارهٔ پستان و خلف اذن و بواسیر و حکه و جرب و مذاکیر و سایر اعضا
رخوه و جذام متقرح و رفع آثار سیاهی جلد بغایت موثر **المضار** آشامیدن آن مطلق با خطر و مضر سپرز و گرده مصلح آن کتیرا و تخم کرفس و استعمال آن با عسل رافع
تشبث آنست با عضای باطنی مقدار شربت آن تا نیم مثقال و چون محلول آنرا مانند غبار ساییده و مکرر با آب خالص غسل نموده و با صمغ عربی و آب حل کنند
در اعمال نقاشی و مانند آن بهتر از ورق نقره است و چون در ان زعفران اضافه نمایند مانند ورق طلا محلول باشد و با زنگار زمردی رنگ و با عصفر فستقی رنگ
گردد و چون با شب یمانی و خطمی و مغره و سرکه و سفیدهٔ تخم مرغ بر اعضا طلا کنند مانع سوزانیدن از آتش شود و اهل صناعت طلق را مطهر قلعی میدانند هرگاه با آن گداخته
و دستور حلب و حل و احراق و دهن و اقراص کوکب در قرابادین ذکر یافت **فصل الطاء مع الیاء المثناة تحتانیه** **طیرینه** بفتح طاء و سکون
یا و فتح راء مهمله و الف و فتح نون و یاء و طشیر و طشور نیز آمده **ماهیت** آن نباتیست مانند قطر و بزرگتر از ان و در شب مانند چراغ میدرخشد و تر و تازهٔ آن
سفید و زرد و خشک آن سرخ رنگ منقطع میگردد و از ظروف مانند اسفنج قطعهای سرخ و رطوبت آن بد بو و منبت آن اکثر زیر درخت بلوط و زیتون و در سالی که باران
بسیار بارد و بیشتر میروید **طبیعت** آن گرم و خشک در چهارم **افعال و خواص آن** نفعی از ان تا حال ظاهر نشده و از سموم قتاله قویه است حتی بوییدن
و لمس نمودن آن و اجتناب از ان واجب **طین** بکسر طاء و سکون یاء و نون بفارسی خاک و بهندی متی و بسریانی جیتما نامند **ماهیت** آن معروف و بهترین
آن طین حر یعنی خالص از آمیزش رنگ شوره و کبریتیست که از آب شیرین باشد و آنرا ازین جهت نامند و بفارسی خاک رسته نامند و لطیف ترین طینها آنست
که از آب شیرین جاری ته نشین شده باشد و طین نیل مصر بهترین طینهای انهار است **طبیعت** آن مطلقا سرد و خشک و خاک بلد مصطکی و خاکی که در میان
نمک بهم میرسد و باقی در نمک مانده باشد و خاک دریای شور و آبهای تلخ و کبریتی و شبی و امثال اینها که همه گرم و خشک اند **افعال و خواص آن**
جمیع اقسام آن قابض و مجفف و جالی و مسدد و حابس اسهال و محلل اورام و مسکن التهاب و کرمی مقعده و مقوی اعضای مسترخیه از سواری بسیار و حرکت عنیف
شرباً و ضماداً و طلاءً تنهائی و یا با ادویهٔ مناسبه هر علت و آشامیدن آن جهت سل و نفث الدم و سحج امعاء و گزیدن ارتیلا و زراریح و سموم هوام و تحقیق بدان جهت
سحج امعاء و طلای آن جهت نهش افعی و کلب کلب و با سرکه و روغن گل سرخ جهت تحلیل ورم حاره و چون خاک حر را با آب شیرین سرشته خشک نمایند و در آبهای که در
شور حل کنند و بگذارند تا ته نشین گردد خالص و شیرین و صلاح فساد آنها نماید و چون با آب تلخ و شور ممزوج نموده عرق کشند عرق آن شیرین بر آید و خاکی که مدتی آفتاب
بران تابیده باشد طلای آن جهت استسقا و رطوبت اعضای مسترخیه رهله و با سرکه جهت گزیدن هوام بعد از غسل سر بدان منقی اوساخ آن و مقوی موی و دراز کننده
آن و خاکی که آتش بسیار دیده باشد مانند خاک اجاغ بسیار مجفف و منقی بشره و جالی بهق و رافع خشونت بدن و حکه و با سرکه جهت گزیدن زنبور و با قیروطی جهت خنازیر
و تحلیل صلابات و طلای خاک تنور با نمک و سرکه جهت رفع کچلی سر اطفال مجرب و خاکی که در نمک مدتی مانده باشد و خاک ظرف گلی که در ان نمک میگذارند جهت
تحلیل اورام بارده و انفجار دمامیل و بثور نافع و با بول بز و یا شتر با کاه محلل استسقا و ضماد گاه گل با سرکه جهت گزیدن عقرب و هوام و تحلیل اورام حاره و چون گلاب

طیرینه

طین

برآن بپاشند و ببویند مقوی دل و دماغ و رافع خفقان و غشی و التهاب و عرق و کاه گل که با گلاب و عرق گاوزبان و امثال آن بکشند جهت تقویت قلب و رفع خفقان و ضعف معده
حار بسیار مفید و طلاء و زماد خاک رو و نیل که هنگام زیادتی آن و بعد کمی آب خشک شده باشد مقوی اعضا و محلل اورام مرمنه و رافع استرخا و لاغری حادث از کثرت
نفث الدم و در احادیث منع بسیار از خوردن طین وارد است مانند این حدیث قال رسول الله صلی الله علیه و سلم و آله لا تاکلوا الطین
فان فیه ثلث خصال یورث الداء و یعظم البطن و یصفر اللون و قال صلی الله علیه و آله و سلم ایضاً اکل الطین حرام علی
کل مسلم و قال ایضاً من اکل الطین فکانما اعان علی قتل نفسه و مضر اصحاب حصاة و دیدان و ضعف احشا است **طین الابیض** ماهیت
آن خاکیست سفید رنگ با غرویت و نرم اندک چرب با چسبندگی که در بعض اراضی خصوص جاها که طین حر باشد خصوص در زمین کوفه و حجاز بهم میرسد و آن رگهای
خاک خالص لزج چسبنده است شبیه بطین خراسانی **طبیعت** آن سرد و خشک **افعال و خواص آن** جالی چرک موی سر چون سر را بدان بشویند و جهت قروح
مزمنه و دمامیل و تحلیل اورام حاره و تسکین آنها ذروراً و طلاءً نافع و در سائر خواص مانند طین خراسانیست **طین الاحمر** طین مغره است که بفارسی گل سرخ و گل زرد
و بهندی گیرو نامند و گاهی آنرا طین فارسی نیز نامند **طبیعت و افعال و خواص آن** در مغره در حرف المیم مع الغین مذکور خواهد انشاء الله تعالی
طین الاخضر بفتح همزه و سکون خاء و فتح ضاد معجمتین و راء مهمله **ماهیت** آن خاکیست سبز رنگ چرب بالزوجت و چسبندگی که از دکان که از نواح
شیراز است می آورند و بعضی از قطعهای آن رنگهای زرد و سرخ و سفید هم باشد و بهترین آن سبز رنگ خالص آنست **طبیعت** آن سرد و خشک **افعال**
و خواص آن زنان ایران و ابریان (?) مولوده و دواده میخورند و میگویند جهت عطش قلب نافع و شستن سر و بدن بدان مسکن حرارت و نرم کننده جلد و موی
و رافع چرک و شپش با پاشیدن سوده آن بر فرش و غیره که بر آن روغن ریخته باشند ناشف آنست **طین الارمنی** بفتح اول و سکون رای مهمله و فتح میم و کسر نون
و یاء مثناة تحتانیه نسبت بسرزمینی (?) حماد رمنا یا و بیونانی بیلاطرنیون و برومی فلا ارمنیانا نامند **ماهیت** آن گلیست سرخ تیره جگری رنگ با نرمی و اندک حریت
و غرویت و بزبان بچسبد و خوشبو و در طعم شبیه بخاک باشد و از ایروان و ارمنیه آورند و گاه بر حجر ارمنی نیز بمجاز اطلاق مینمایند و بهترین آن نرم املس حریف خالص صافی
از سنگ ریزه و رمل چسبنده بزبان طلائی رنگ آنست **طبیعت** آن سرد در اول و خشک در دوم **افعال و خواص آن** قابض و مغری و مقوی قلب
و حابس نزف الدم و نفث الدم صدر و بطن و رحم و امعاء و معده و بواسیر و بول و جهت قروح آنها و قروح و قلاع دهان و منع نزلات عظیمه منحدره بسوی سینه و ضیق النفس مزمن
و سل و حمیات و ربو حادث از آنها و جهت حبس اسهال شرباً بسیار نافع و جهت شدت تخفیفی که وارد است از آنجهت نیز رادع اورام و جهت وبا و طاعون چون پیش از حدوث آن
چند روزه یا در آن هنگام نیز با سرکه و گلاب اگر تنها بنوشند و الا با آب سرکه بخورند و بر ورم آن طلا نمایند امان یابند از آن و با اقاقیا جهت کسر عظام طلاء و ذرور آن جهت حبس نزف الدم
کل اعضای ظاهری و تخفیف قروح رطبه مفید مضر طحال مصلح آن مصطکی و گلاب مقدار شربت آن از نیم درم تا دو درم بدل آن طین مغره و طین مختوم است **طین الاصفر**
بفتح اول و سکون صاد مهمله و فتح فاء و راء مهمله و آنرا طین الصنم نیز نامند **ماهیت** آن خاکیست زرد مائل بتیرگی که از میان دو کوه حوالی قسطنطنیه آورند و بر آنها
سکه آنجا آنها بر آن صورتی نقش مینمایند و گویند صورت بتها است و بعضی گویند نقش دیگر است غیر معلوم از قبیل طلسم و گویند چنین است که بهندی آنرا پیوری نامند و پیلی نیز
زیرا که پیوری چیزیست زرد و سبک وزن مصنوع از بول بچه گاو تازه زائیده که با آن برگ درخت انبه خام خورانیده و طبخ نموده بعمل می آورند و اکثر مستعمل نقاشان است
و مشهور است **طبیعت** آن سرد و خشک **افعال و خواص آن** قابض و حابس و جهت نفث الدم و نزف الدم اعضای باطنی و قیام کعبی نیز با شیر بزباین (?)
الحیان است و ذرور آن جهت نزف الدم ظاهر و تخفیف قروح نافع **طین الاقریطس** بکسر همزه و سکون قاف و کسر راء مهمله و سکون یاء مثناة تحتانیه و کسر طاء
و سین مهملتین یا اقریطون و قریطون نیز نامند **ماهیت** آن خاکی خاکستری رنگ با خشونت و با انگشت شکسته گردد و در قوت شبیه بشب است و از آن بسیار ضعیفتر و قوت سیان
هر دو بچشیدن معلوم میگردد و تخفیف این با آن حدتیست و غالب بر آن اجزای هوائیه است **طبیعت** آن گرم و خشک **افعال و خواص آن** جالی و جلاء و جهت
قروح چشم نافع و تعلیق آن جهت حفظ جنین و منع از اسقاط مؤثر گفته اند و مسهل ولادت است و نقاشان جهت ثبات رنگ آن در نقاشی مستعمل دارند **طین الاندلسی**
بضم همزه و سکون نون و ضم دال مهمله و ضم لام و کسر سین مهمله مشدده و یاء نسبت **ماهیت** آن خاک سیاه کثیفی است **افعال و خواص آن** جهت
تحلیل اورام ضماداً و طلاءً نافع است **طین الجلود** بضم جیم و لام و سکون واو و دال مهمله **ماهیت** آن خاکیست سرخ تیره رنگ املس که پوست حیوانات را بآن رنگ

طین الابیض
طین الاحمر
طین الاخضر
طین الارمنی
طین الاصفر
طین الاقریطس
طین الاندلسی
طین الجلود

میکند سرخ مایل بزردی میگردد و رنگ آن قیام و ثبات ندارد **طبیعت** آن گرم و خشک با قوت قابضه شدیده محلله **افعال و خواص آن** طلای آن
محلل اورام و با آب برگ بارتنگ جهت اسهال نافع و خوردن آن جایز نیست و ردی است **طین الحر** بضم حاء مهمله و راء مهمله مشدده و بفارسی خاک رست نامند
ماهیت آن بعضی آنرا شامل طین اندلسی و طین فارسی و بعضی خاکی که از نیسابور می آورند دانسته اند و آن خاکی است رخو سبک خالص و بسیار سبز شبیه بریحان و چون دود
دهند آنرا خوشبو و خوش طعم گردد و آن را میخورند کسانیکه معتاد بگل خوردن اند زیراکه مضرت این کمتر از طینهای دیگر است و بعضی گفته خاک خالص از آمیزش ریگ و رمل
و رشهای غریبه است و بعضی از انواع طین قیمولیا و از اصناف طین الحر طین الحر طین دانسته اند **طین الحکمة** از مرکبات است و دستور صنعت آن در مقدمه
و در قرابادین مذکور شد بر ظروف شیشه چینی وغیره جهت دفع ضرر آتش و صدمات میمالند و ضماد آن جهت شکستگی اعضا و تقویت استخوان و عصب مؤثر است
طین الحر اسبانی بضم خاء معجمه و فتح راء مهمله و الف و فتح سین و الف و کسر نون و یاء نسبت و آنرا طین نیشابوری و طین الاکل و طین الماکول نیز نامند **ماهیت**
آن گلیست بسیار سفید خوشبوی و خوش طعم با اندک شوری و ضرر خوردن آن کمتر از خاکهای دیگر است لهذا کسانیکه عادت بخوردن خاک دارند از آن میخورند و بعضی بریان کرده
بخورد داده و بعضی خام و بعد بریان کردن شوری آن اندک کم میگردد و در بغداد اطفال با آن بر الواح مینویسند و بعضی مردم آنرا بریان نموده با گلاب شسته صاف و خالص آنرا
اقراص ساخته خشک نموده تناول مینمایند و بعضی قدری مشک و یا عنبر و یا کافور نیز اضافه میکنند **طبیعت** آن سرد و خشک و بعضی بسبب ملوحت آن اندک گرم دانسته اند
افعال و خواص آن تنقل خالص و یا مصول مصطکی آن بنحویکه مذکور شد جهت خوشبوئی نکهت و تقویت معده و تسکین غثیان و قی و منع سیلان لعاب و آب از دهان و شهوت و دفع جوع
کلبی و بیضه مهلکه باقی و اسهال و منع نزلات مفید خصوصا که تربیت و پرورش یافته و سعد و اذخر و قاقله و کبابه و مثال اینها بگلاب کرده باشند مقدار شربت آن یک مثقال تا سه مثقال و
رفع بیضه و داء و قیء آن با آب سیب میجوش و یا با رب آن و با آب طلیح سعد و با آب سرد و اکثار آن مفسد مزاج و مولد سده و حصاة و مضر معده و سده کبد و ماساریقا و ضعف
و مسالک ضیقه و سنگ گرده و مثانه و لیکن بمضرت طینهای دیگر نیست مصلح آن انیسون و تخم کرفس است **طین دغستانی** بفتح دال مهمله و الف و کسر غین معجمه و سکون سین
مهمله و فتح تاء مثناة فوقانیه و الف و کسر نون و یاء نسبت **ماهیت** آن خاکی است که از دغستان قریب دربند بلده شیروان از بیجان آورند و الوان میباشد بهترین آن
خاکی است گاهی رنگ خوشبو که از دغستان قریب بنواح شیروان آورند و گاهی آنرا مانند طینهای دیگر میشویند و اقراص میسازند و این نکام سفید رنگ املس نرم سبک خالص از
رمل و سنگریزه چسبنده زود در آب گدازنده میباشد و بعضی از آن کبود رنگ و این در خوبی بعد از آنست **طبیعت** آن سرد و خشک **افعال و خواص آن** مفرح
قوی و رافع خفقان و غشی و سمیت اخلاط و تب و بائی حادث از اخلاط فاسده و در سائر افعال قویتر و بهتر از طین مختوم و اکثر معتادین بگل بسبب کمی مضرت این میخورند
خصوصا زنان عراق و عرب لیکن مسدد و مفسد لون است مصلح آن شستن و مشوی نمودن آنست **طین الدقوقی** بفتح دال مهمله و ضم قاف و سکون واو و کسر قاف و یاء
نسبت **ماهیت** آن خاکیست که از ناحیه دقوقی بلده حلب آورند کبود رنگ با یبوست و قوی و بعضی از آن سفید رنگ سبک املس خالص از رمل و سنگریزه و زود گداز در
آب و این بهترین آنست **طبیعت** آن سرد و خشک و با قوت قابضه و اندک حرارتی **افعال و خواص آن** مجفف قابض و حابس اسهال و نافع رطوبات معده
و اورام مرکبه و حاره و زایل کننده اوساخ بدن و موی سر گاه با طلاء و غسول او زنان معتاد بخوردن طینها بیشتر این را میخورند بجای طین حر اسبانی لیکن مسدد و مفسد رنگ است
و بسبب اندک حرارتی که دارد خون را فاسد میسازد مصلح آن شستن و بریان کردن و خوردن انیسون است بالای آن و خوردن شیرینی بالای آن و با آن بسیار مضر
طین الرومی بضم راء مهمله و سکون واو و کسر میم و یاء نسبت **ماهیت** آن خاکی است سرخ تیره رنگ و بعضی سفید مایل بکبودی و خوشبو و آن نوعی از طین قبرسی
سفید است **طبیعت** آن سرد و خشک **افعال و خواص آن** مجفف و قابض طلای آن با آب کاسنی محلل و مانع ورم جفان و خون آمدن از چشم و در سائر
افعال مانند گل ارمنی است **طین شاموس** بفتح شین معجمه و الف و ضم میم و سکون واو و سین مهمله و آنرا طین شامیس و کوکب الارض و کوکب شاموس و بسریانی حشیما شاکیا
و برومی فلاغاساس و بیونانی اوبرطیس و بفارسی گل سفید نامند **ماهیت** آن چند صنف میباشد صنفی سفید صفایحی اندک براق و اصناف شبیه بحجر المس و صنفی مادی رنگ
صفایحی نرم زود شکن که در آب زود گداخته گردد و این را بیونانی اسطر ابعنی کوکب و بفارسی برگ بهندی کهری مٹی نامند و صنفی بسیار سفید نرم سبک که چون آنرا
گذارند بچسبد و زود شکسته گردد و در آب زود گداخته شود و این بهترین همه و بقول انطاکی صنف دوم بهترین همه است و اقرص سقالیه آورند **طبیعت** آن در دوم سرد
و خشک و مغسول خشککرده آن الطف و شیخ الرئیس گفته که ماهیت آن غالب از طین مختوم و اقوی از آن است **افعال و خواص آن** آشامیدن یک مثقال از

مقتول آن با کلنار قاطع خون حیض دایم و جریان عرق شرباً و طلاء و با شراب جهت سموم حاره و با ادویه مناسبه جهت نفث الدم و اختلاف سیلان خون از همه اعضا
و ورم آن با آب و اندک سرکه جهت قرحه امعا سریع الاثر و نیز ورم آن با آب و شراب که آب غالب باشد جهت تحلیل اورام حاره اعصابی رخوه مانند پستان و بناگوش و زیر بغل
و کنج ران و حقنه آن با آب بارتنگ جهت ذوسنطاریا و قرحه امعا که متعفن نشده باشد بعد از آنکه اولا با ماء العسل و آب نمک حقنه نموده باشند و طلای آن با آب و عن
کل جهت ورم پستان و اورام حاره و نقرس و با شراب جهت سموم ملدوغه نافع و در سائر افعال مانند طین مختوم است **طین صوفی حمید** بضم صاد مهمله و سکون
واو و کسر فا و یا و فتح حا مهمله و کسر میم و سکون یاء مثناة تحتانیه و دال مهمله **ماهیت** آن خاکی است سفید خوشبو که از بلاد شیروان از بقعه صوفی حمید آورند
افعال و خواص آن با قوت تریاقیت جهت دفع اذیت و سمیت سموم زهردار و مار شرباً و طلاء و با خود داشتن آن مؤثر و در سائر افعال مانند طین قبرسی **طین الفارسی**
گل شیرازی و گل سرشوی نیز نامند **ماهیت** آن گلیست سفید مایل بزردی و خوشبوی و بعضی طین جر صفهانی و بعضی طین نیشابوری و بعضی طین خراسانی دانسته اند
طبیعت آن سرد و خشک **افعال و خواص آن** جهت جع رئه نافع و گفته اند مضر رئه و مثانه است مصلح آن آب سرطانات مقدار شربت آن تا دو مثقال
طین القیمولیا بکسر قاف و سکون یاء مثناة تحتانیه و ضم میم و سکون واو و کسر لام و فتح یاء مثناة تحتانیه و الف آنرا حجر رخام و بهندی کهری متی نامند
و اطفال در هند بر تختهای مشق میمالند **ماهیت** آن سه قسم است یکی سفید براق خوشبو و گویند از آن بوی کافور آید و دوم مایل به بنفشی و چرب بالزوجت و دیر شکن
که در آب زود حل نگردد و از بلاد اندلس و ارمن آورند و این هر دو خوب و مستعمل و قسم سوم که سیاه و از اندلس آورند زبون ترین همه است بغدادی نوشته که شیخ من گفت که طین قیمولیا
خاکی است که میان فلفل یافت میشود و غیر او کسی نگفته و در آن دو قوت است یکی مبرده و دیگر حاره محلله و بعد غسل قوت حاره محلله آن زائل میگردد و بهترین آن صافی سفید
صلب لزج آنست که زود شکن نباشد و در آب زود گداخته نگردد **طبیعت** آن سرد و خشک **افعال و خواص آن** مجفف محلل قابض و ناشف رطوبات و ملت
معده و مقوی آن هاضمه و حابس اسهال صفراوی و ضرب صفراوی و بلغمی و نفث الدم و قرحه امعا و مسکن سوزش مقعده و طلای آن جهت امراض حسیمه با سرکه جهت ورم بناگوش
و دبیله و اورام حاره و بر سوختگی آتش مانع آبله آن و تنها جهت نضج دمامیل و التیام جراحات و جوششها خصوصاً جوشش سر اطفال و ابدان ایشان تحلیل اورام و با عسل
جهت ورم زیر معده و سائر اعضا مفید هر چند همه اطیان محلل اورام اند ولیکن این را این خاصیت زیاده است و آنچه اقوی و محرق مغسول آن جهت قروح عسرة الاندمال و در
سائر افعال ضعیفتر از طین شاموس بدل آن طین مصری است و صاحب اختیارات گفته در کوهستان یزد بهم میرسد و زنان جهت جلای روی خود استعمال میکنند و روی را
پاک میکند **طین قبرسی** بفتح قاف و بای موحده و سکون را و کسر سین مهملتین و یا نسبت **ماهیت** آن گلیست سرخ چسبنده خوشبو که بزبان سعید و چون
بشکنند اندرون آن رگهای زرد رنگ بود و چون بدست بمالند دست را رنگین کند **طبیعت** آن سرد و خشک و با قوت قابضه معتدله **افعال و خواص آن** جهت
نفث الدم هر عضو و قرحه امعا و سحج آن و سحج کبد شرباً و حقناً و بکدرم آن با آب سرد و یا با آب جوش داده جهت دفع حرارت باطنی و سمیت ادویه قتاله و طلای آن
جهت تحلیل اورام و شکستگی اعضا و کوفتگی آنها و افتادن از جای بلند مقدار شربت آن تا یکدرم بدل آن در جمیع افعال طین مختوم است **طین الکرمی** بفتح کاف و سکون
را مهمله و میم و یا النسبت **ماهیت** آن خاکی است که از بلاد سودیا آورند سیاه کریه الرائحه شبیه بقیر گویند که از چوب صنوبر گیرند و چون در اول فصل بهار که ابتدای نمو کرم یعنی
تاک انگور است بر آن میمالند جهت حفظ آن از آفات و لهذا آنرا طین الکرم نامند و آنچه از آن سفید خاکستری رنگ باشد زبون است **ماهیت** آن سرد و خشک
افعال و خواص آن محلل و جالی و در اکتحال جهت روئیدن اشفار و در ادویه رفع کلف و حکه مستعمل و از پر لکه بهترین دوائیست حکه است و شربت یکدرم آن جهت نفث الدم
باطنی و ظاهری و طلای آن جهت دمامیل و قروح مزمنه مؤثر **طین المختوم** بفتح میم و سکون خا و ضم تاء مثناة فوقانیه و سکون واو و میم **ماهیت** آن بقول
جالینوس خاکی است سرخ رنگ که از جزیره لیمون از جزائر بحر مغرب آورند و در آنجا معبد عابدیست و آنرا منسوب بارطامس عابد میدانند و خادم و نگهبان آنجا زنیست و غیر
از آن خادم و نگهبان آنجا نمیباشد آن زن وقتی قدری خاک از تلی که قریب بآنجا است با خضوع و خشوع و هیبت جلال و اکرام و نیت شفا آورده در معبد و بدستور غسل طینها
آنرا نیکو شسته اقراص ساخته مهر آن عابد بر آن نموده و در سایه خشک کرده نزد ملوک یونان و روم فرستاده و شهرت یافت و در آن تل هیچ درختی و سنگی نیست و خاک
خالص است و بقول دیسقوریدوس آنست که آن خاکرا با خون بز کوهی بعد غسل سرشته اقراص ساخته مهر نموده گویند در آن جزیره رسم است که بز را ذبح نمی نمایند مگر بعنوان قربانی و از آنجا
برسر آن تل لهذا خاک بالای آن تل سرخ رنگ میباشد و بهتر از خاک جاهای دیگر است و گویند خاک پائین آن تل مایل بزردی و با حرافت و خاک تلهای دیگر آن جزیره و دیگر

طین صوفی حمید

طین الفارسی

طین القیمولیا

طین قبرسی

طین الکرمی

طین المختوم

ازان مؤید را آن خاصیت نیست و گل رنگ مائل بسفیدی با قوت جالیه است و لهذا غسالان ثیاب با آن میشویند و گویند بالفعل آن جزیره را آب گرفته و طین مختوم اصلی بهم نمیرسد و بجای آن طین ارمنی و یا خاکی دیگر شبیه بدان هیات ساخته استعمال مینمایند و آنچه بتحقیق پیوسته آنست که آن جزیره غرق نگشته و تا حال هست و بدستور از آنجا بهمان نحو و هیکل مهر اقراص ساخته باطراف میبرند و بهترین آن بسیار سرخ چرب املس آن است که ظاهر و باطن آن یکسان باشد و چون برلب یا بر زبان گذارند بچسپد و بوی آن شبیه بشبت باشد و چون بر جراحت تازه پاشند در ساعت قطع خون و حبس آن نماید و آنچه ظاهر آن سرخ و باطن آن سفید باشد و بوی شبت از آن نیاید و حبس خون را بسرعت ننماید خوب نیست **طبیعت** آن در دوم سرد و خشک و با قوت تریاقیت و شیخ الرئیس معتدل در گرمی و سردی دانسته مشابه بجسد انسان مگر در رطوبت که یبس بران غالب است **افعال و خواص آن** مفرح و مقوی دل و معده و مغری و مجفف و مقاوم جمیع سموم و مانع انصباب مواد جهت آنکه قابض افواه عروق و مسالک سموم و دافع اذیت و نکایت آنست بسبب تغریه و حبس و قبض و تریاقیتیکه دارد و حابس نفث الدم و نزف الدم باطنی و ظاهری کل اعضا است و جهت قرحه ریه و حلق و سعال و سحج آن و سائر قروح باطنی بتنهایی و یا با کثیرا و بجهت فساد خون و تبهای حاره و وبائیه و طواعین و اسهال دمویه و صفراویه و دفع مضرت هوام و هوای وبائی زبون شرب آن خواه قبل از آنها و خواه بعد از آنها با شراب جهت دفع سموم مشروبه و منهوشه مانند ذراریح و ارنب بحری و مار و افعی و سگ دیوانه و با شراب آب گرم و شبت آشامیدن قی نمودن جهت دفع سموم و محققین بدان جهت و سنطاریا و قروح امعا بدستور مذکور در طین شاموس و طلای آن با عسل یا شراب جهت امراض مذکوره و تسکین التهاب و تحلیل صلابات و التیام جراحات تازه و کهنه و قروح خبیثه متعفنه و شکستگی اعضا و ضربه و صدمه و سقطه و باید که بر بالای آن طلای برگ قنطوریون و کراث و سیر بری و امثال اینها از برگهای مناسبه لطیفه بگذارند و با سرکه جهت نهش هوام مانند مار و افعی و سگ دیوانه و اورام حاره و ذرور آن جهت جروح و قروح تازه و کهنه که خون و چرک و رطوبت بسیار از آن آید بزودی حبس نماید و التیام دهد و باید که طلا و ذرور آن بقدر علت و وسعت آن باشد بلکه اندکی زیاده و با شراب ابیض و با آب حصرم و یا حلو و یا مر و یا مثلث و یا عقید عنب یا عسل یا سرکه مطبخ کهنه تند و یا سکنجبین هر یک که مناسب باشد بحسب علت و حاجت باید و اگر پیش از آشامیدن سم و یا گزیدن جانور سمی بخورند از اذیت آن محفوظ مانند مضر ریه مصلح آن کثیرا و عسل مضر طحال مصلح آن کثیرا و گلاب مقدار شربت آن تا یک مثقال تا دو درم بدل آن گل و [illegible] در قوت نیز از آن طین ارمنی و در الطیبه طین مغره صاحب اختیارات بدیعی نقل نموده که طفل یکساله دو مثقال و یک سر دیگ که از سموم قتاله است بخورد و در زمان قدری طین مختوم با شیر مادرش دادم شروع بقی کردن نمود و مجموع آن را بقی دفع کرد باز قدری با شیر مادرش بوی دادم دیگر قی کرد و یک مجلس طبیعت او اجابت نمود و از آن زهر کشنده خلاصی یافت و بدانکه جمیع اطیان حابس دم و اسهال اند مگر این طین که مسهل است و گفته اند که مسهل سم است فقط و مشارکت آنها است در قبض و حبس

بعد از آن **طین المصری** بکسر میم و سکون صاد و راء مهملتین ابلیز است و بیونانی ارطوباس نامند یعنی خاک زمین مصر و گویند **ماهیت آن** خاکی است آفتاب خورده چرب بسیار سفید با خطوط و یا حدت که از مصر آورند و بعضی خاکستری رنگ بهترین آن خاکستری رنگ است که بسیار نرم باشد و چون بر مس مالند سائیده آن برنگ زنگار باشد و گاه آن را مانند غسل سفیداج میشویند و اقراص ساخته خشک مینمایند و مغسول آن نرم تر میباشد و گاه مقدار نخودی ساخته در ظرفی چیده و سر آن را بسته میگذارند تا برنگ خاکستر سیاه گردد **طبیعت** آن گرم در اول و خشک در آخر دوم **افعال و خواص آن** جالی و مجفف و قابض و مغری و جهت اسهال الدم و استسقا و طحال و اورام کهنه مترهله رخوه و اوجاع مزمنه و بواسیر قدیمه طلای آن با سرکه و بتنهایی نیز بسیار مفید و در اسکندریه مستعمل است

طین الجزیرة المصطکی و آن را طین الکیموس و حیا و حیوش نیز نامند یعنی جزیره مصطکی **ماهیت آن** خاکی است رقیق صفایحی و قطعهای مختلف الشکل که از جزیره مصطکی آورند بهترین آن سفید مائل بخاکستری رنگ زود شکن و در آب زود گدازنده است **طبیعت** آن گرم و خشک در دوم **افعال و خواص آن** جالی و منفتح بخلاف اطیان دیگر و جاذب خون بظاهر جلد و نیکو کننده رنگ رخسار و لهذا جهت نمش و جلا و تنقیه و تصفیه اوساخ بدن و جلای آن و تصقیل وجه خود زنان در حمام بر بدن میمالند و در غمرها مستعمل دارند و جهت خشکی آتش و آخرام که متقرح شده باشد مفید است

طین مدینه طین مدینه رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم تا تربت مرقد منور جناب حضرت سید الشهدا است علیه السلام که برای استشفا مقدار کم آن را با دعا و شرائط آن میخورند

طین الملتانی بضم میم و سکون لام و فتح تاء مثناه فوقانیه و الف و کسر نون و یای نسبت **ماهیت آن** خاکی صفایحی ما بین سرخی و زردی و سفیدی و اندک صلب **طبیعت** آن گرم و خشک **افعال و خواص آن** جالی و محلل اورام طلا و در شاهجهان آباد اطفال بر تخته مشق مینویسند

طیهوج بفتح طا و سکون یاء مثناه تحتانیه و ضم ها و سکون واو و جیم

طین المصری
طین الجزیرة المصطکی
طین مدینه
طین الملتانی
طیهوج

معرب تیهو فارسی است جمع آن طیاهیج و بفارسی فرفونیز نامند و باندلسی ضریس بضاد و ذریس بذال معجمتین و بسین مهمله مشدده نیز **ماهیت** آن مرغیست کوهی کوچکتر از کبک
و در رنگ شبیه بدان و زیر بال آن سیاه با سفیدی بهترین آن فربه جوان قریب بمعموره است رازی گفته مرغیست بقدر کبک کردن و منقار آن سرخ **طبیعت و**
افعال و خواص آن مانند کبک است و جهت ناقهین و ضعیف الاحشا بغایت نافع **باب هفدهم در بیان ادویه که حرف اول آنها**
ظاء معجمه مثاله است فصل الظاء مع الباء الموحده ظبی بفتح ظاء و سکون باء موحده و یاء اسم عربیست غزال و در حرف الغین
مع الزای المعجمتین انشاء الله تعالی خواهد آمد **فصل الظاء مع الفاء ظفره** بضم اول سکون فاء و فتح راء مهمله و هاء لغت عربیست و آنرا ششر نیز نامند جهت
آنکه در ششم که بفارسی شوس تر نامند و از بلاد فارس است بسیار میشود و آنرا بفارسی علفک داغ نامند **ماهیت** آن گیاهیست ضعیف مفروش بر روی زمین و بر
دیوارها و شاخهای آن باریک نرم و برگ آن مدور ظاهر آن سبز و باطن آن سرخ تیره کوچک آن بقدر ناخنی و بزرگ آن قریب در شکل ببرگ توطولیدون و از میان
برگهای آن ساقهای بسیار باریک بر می آید مدور بقدر یک شبر و کمتر از آن و بر سر آن گلی زرد و سبز رنگ و بیخ آن سیاه منقش بسفیدی و باطن آن سفید بقدر یک
طبیعت آن در چهارم گرم و خشک **افعال و خواص آن** تند و تیز و خورنده گوشت و سم قاتل لهذا استعمال آن از داخل ممنوع است و ضماد آن
خورنده گوشت زائد و تاکیل نواصیر و آکله و حکه را نافع و قائم مقام دیک بر دیک دانسته اند **ظفر القط** بفتح قاف و طاء مهمله اسم مغربی نبات غلو ماهیت آن
ماهیت آن دو صنف است یکی بری و دیگری نهری و این را شجره ابی مالک نامند و مذکور شد و جالینوس این دو را ذکر نکرده و بری آن نباتی ساق
آن مربع شبیه بساق باقلا و برگ آن شبیه ببرگ لسان الحمل و بر ساق آن غلافهای سرخ و متصل بعضی ببعضی و گل آن شبیه بگل سوسن کبود و بری که بیخ آنرا بر سانند
و آمیخته با آن غلافهای و بهترین آن جبلی آنست **طبیعت** آن در دوم سرد و خشک **افعال و خواص آن** قابض و عصاره تازه تمامی آن قاطع
رعاف و نفث الدم صدر و اسهال و نزف الدم رحم و بواسیر ضماداً و شرباً و ذروراً و برگ آن جهت التیام جراحات موثر مضر سفل مصلح آن صمغ عربی مقدار شربت
آن یکمثقال بدل آن اقاقیا است **ظفر قطورا** بفتح قاف و طاء مهمله و سکون واو و فتح راء مهمله و الف لغت سریانی است **ماهیت** آن گیاهیست بری و بستانی و بستانی آن
شاخهای باریک شبیه بموی منبسط بر روی زمین منبت آن زمینهای خشک و رملی و جبلی و در سواحل بیشتر و بری آنرا شاخهای باریک خشبی و پوست آن نازک و رنگ
ساق آن سرخ و مقدار یکشبر و نیم آن از زمین بر آمده و باقی در زمین فرو رفته و پوست آن آنچه بیرونست سیاه رنگ و آنچه در زمین است سرخ و از بیخ آن شاخهای متفرق
رسته و بر آنها برگهای باریک شبیه ببرگ شیح از هم دور و گل آن شبیه بگل اناغالس مائل بسرخی و ثمر آن شبیه بثمر میوه فاریقون و نبات آن در گرما و سرما بماند و بر طرف میگردد و مستعمل او
بیخ آنست **طبیعت** آن سرد و خشک در سوم **افعال و خواص آن** چون آنرا خشک نموده بکوبند و بیزنده با عسل معجون سازند و بنوشند جهت قرحه امعاء و بیخ آن قطع
نزف الدم هر عضوکه باشد و ضماد و ذرور آن نیز جهت حبس خون از هر عضوکه باشد نافع **فصل الظاء مع اللام ظلف** بکسر ظاء و سکون لام و فاء لغت عربیست
بفارسی زنگله و کفشک و مشهور بسم است که اصل آن سنب بوده و سم شده و برومی الکیدون و بهندی کهر و جمع آن اظلاف آمده و متداول نزد اهل فرس آنست که سم
بمعنی حافر است نه ظلف و بعضی سم شکافته را نامند و صاحب اختیارات بدیعی گفته ظلف را بفارسی شنک گویند **ماهیت** آن معروفست و او جسمیست صلب
غضروفی که بر کف دست و پای حیوانات روئیده و شکافته میباشد **طبیعت** آن سرد و خشک **افعال و خواص آن** ظلف هر حیوانی در طی ذکر آن مذکور شده
و میشود و سوختنی جمیع آن مسهل ماهی صغیر ضماد آن با شراب جهت گزیدن هوام و با عسل جهت نقرس و مفاصل نافع و طلاء سوخته سم بز با سرکه جهت داء الثعلب موثر
فصل الظاء مع الیاء المثناة التحتانیه ظیان بفتح ظاء و یاء مشدده و الف و نون بفارسی یاسمین بری است و یاس سفید عبارت از آنست
و بلغت اندلس بر بد فوقه یعنی عشبة النار و ببربری ابریرو بهندی جوهی و جاهی و جنگلی چنبلی نامند و صنفت آن بیابانها و بالای تلها و باعلیق باشد و بر آن پیچیده
و از آن جدا نباشد و گویند بوی آن رعاف آورد و قسم مغربی آنرا عشبه مغربیه نامند و در حرف العین انشاء الله تعالی مذکور خواهد شد **ماهیت** آن نباتیست
شبیه ملبلاب و از آن صلبتر و شاخهای آن در هم پیچیده و گل آن بسیار خوشبو و قسمی خار دار شبیه بخار و گل سرخ و گل آن از گل یاسمین بستانی که گل چنبلی نامند بسیار
کوچکتر و بیخ آن سیاه و باریک و پرشعبه و قوت بیخ آن تا بیست سال باقی میماند و فعل آن مانند خربق اسود است لهذا بعضی گمان کرده اند که همان است و بعضی
اطبا نیز او صاف دیگر ذکر کرده اند اصح اقوال آنست که ذکر یافت **طبیعت** بیخ آن در اول چهارم گرم و خشک و کمتر از خربق اسود و سائر اجزای آن در دوم

افعال و خواص آن محلل و ملطف امراض الراس و العصب و الصدر و الریه و نوشیدن گل آن جهت صداع و شقیقه و ریاح غلیظه و چون نیم اوقیه آنرا در یک اوقیه
آب بجوشانند تا نیم اوقیه بماند جهت فالج و لقوه و استرخای مزمن و سرفه کهنه و ضیق النفس بی‌بدیل و سعوط یک حبه از آن با روغن بنفشه جهت شقیقه بارده و روغن
مرکب آن جهت استرخا و فالج و لقوه و علل بارده و ربو و سعال مزمن نافع جهت آنکه گرم و خفیف و محلل قوی است و همچنین غسل بیخ آنرا در آن جوشانیده با امراض الفم و المعده
مضمضه و طبیخ برگ و شاخ آن با سرکه جهت درد دندان و آشامیدن مطبوخ آن مقیی قوی و همچنین با آبجیاری مقیی قوی و بدستور عصاره برگ شاخهای آن و آشامیدن سه درم از
آن با مثل آن سفایج و مثل آن بقل ازرق مسهل منقی بلغم و سودا است بی کرب و الم و اذیت و گفته‌اند ده مجلس اجابت میکند و بدستور آشامیدن یک درم از بیخ آن که بهیئه
و بروغن بادام چرب کرده با هموزن آن افسنتین و کثیرا مسهل بلغم و صفرا است بقوت تمام اما با خطر در قوت قریب بخربق اسود و امراض جلد طلای آن محرق جلد مانند شیطرج با سرکه
جهت بهق سفید و سیاه و برص یا با طین علک جهت عرق النسا و اوجاع مفاصل نافع اما باید که زود بردارند که بسیار زخم نکند و روغن آن نیز جهت عرق النسا مفید و طلای
آن با سرکه که بقوت بمالند بحدی که خون آلود گردد جهت داء الثعلب بیکدفعه مؤثر مقدار شربت آن تا یک درم و بکمثقال آن کشنده بقی و کرب و مغص شدید مصلح آن روغن بادام
شیرین و امراق و دسومات العبه و مبردات است و نوعی از طیان که برگهای آن باریک و شاخهای آن سرخ و گل آن مایل بسرخی است بسیار تند و تیز و بوی آن کریه و تند است
و زبون و غیر مستعمل زیرا که محرق جلد زبان و خراشنده و جدا کننده جلد بدن و برگ آن نیز مانند بیخ آنست و این نوع را بیونانی اقلیمیا طس نامند باب بیجدهم

در بیان ادویه که حرف اول آنها عین مهمله است فصل العین مع الالف

* **عاقرقرحا** بفتح عین و الف و کسر دو قاف و فتح حاء مهمله و در میان هر دو راء مهمله ساکنه و در آخر الف معرب اکرکره هندیست و گفته‌اند لغت نبطی است و بعضی گفته‌اند لغت عربیست مشتق از عقر یعنی
جهت آنکه فعل آن تقریح است **ماهیت** آن نباتیست کثیر الوجود در مغرب و هند در شاخ و برگ و گل شبیه بابونه کبیر سفید گل که بمصر کرکاش نامند مگر آنکه شاخهای
عاقرقرحا مفروش بر روی زمین و شاخهای آن بسیار از یک بیخ رسته و بر سر شاخهای آن قبضهای مستدیر بشکل بابونه و گل آن تمام زرد بخلاف بابونه
که شاخهای آن ایستاده و برگهای گل آن سفید و بیخ آن طولانی بقدر یک شبر و بسطبری انگشتی و تند و تیز و سوزنده و دیسقوریدوس گفته که بیونانی آنرا افوریون یعنی
عاقرقرحا نامند نبات آن شبیه بشبت و اکلیل آن نیز مانند آن و گل آن ... و شعری دندانه دار و این صفت عودیست که آنرا عود القرح جبلی نامند و در شام کثیر الوجود
و بر سر وادی پرده هم میرسد و این بالتمر نیست که سر آنرا دیده‌ام و بیخ آن بطول یک شبر و بضخامت انگشتی و قائم مقام عاقرقرحا است و بعضی افعال و خواص و خطائی
گفته که عاقرقرحا بعضی از آن مغربی است و ماهیت آن همچنانکه شیخ ابن بیطار ذکر کرده بیان نموده و اولا ذکر یافت و بعضی شامی که آنرا عود القریح نامند و آن
بیخ طرخون است جبلی است و قسمی که دیسقوریدوس بیان کرده و در سرطان میرسد و بدانکه اصح اقوال در ماهیت القول اول است و مستعمل بیخ آنست و قوت آن
تا هفت سال باقی میماند و بهترین آن حاد سوزنده زبان است که بحجم یک انگشت و سنگین و چون بشکنند اندرون آن سفید باشد و گفته‌اند مغربی آن اقوی
از هندی آنست **طبیعت** آن در آخر سوم تا اول چهارم گرم و خشک و شامی آن در سوم و بعضی گمان کرده‌اند که بارد است **افعال و خواص آن** مفتح سده
و منقی فضول دماغی و آلات آن و جالی بلغم و جهت لقوه و فالج و رعشه و کزاز و استرخا و لکنت زبان و درد سینه و دندان و مفاصل و عرق النسا و استسقا و تقویت
باه مبرودین و اسهال بلغم و ادرار بول و حیض و شیر و عرق و حمیات غیر ... اضماد و طلاء نافع امراض الراس و المفاصل و العصب و الفم و الصدر مالیدن آن با روغن
زیت جهت کزاز و خدر و استرخای مزمن و اعضای بحس شده و بدستور جلوس در طبیخ آن و ذرور و دلوک آن بر یافوخ باعث تسخین دماغ و مانع توالی نزلات و صرع
حادث از خلط غلیظ نافع و بدستور مضغ آن خصوصا با مصطکی و یا با زفت و نفوخ آن در بینی مفتح سده مصفات و خیشوم و سعوط آن با روغن گل جهت شقیقه و صداع
شدید بلغمی و چون در سرکه بخیسانند و در زیر دندان موجع گذارند وجع آنرا تسکین دهد و چون بخایند و یا بر زیر زبان بپاشند جلب رطوبات نماید و لکنت را زائل سازد و چون
طبیخ آنرا در دهان نگاه دارند دندان متحرک را مستحکم گرداند و مضمضه و یا غرغره بطبیخ آن با سرکه جهت خناق و سقوط لهاة و استرخای زبان حادث از بلغم و مالیدن سوده
آن بر بدن ادرار عرق آورد و تعلیق عاقرقرحا به تنهائی و یا با فاونیا جهت صرع اطفال نافع و اگر بموی سگ سیاه یکرنگ ببندند بهتر است المعده و المباه و الحمیات
و غیر بالعرق آن با عسل جالی ... زائل کننده درد سینه و سرفه کهنه بارد بلغمی و برودت بلغم از معده و زیاده کننده باه مبرودین و مرطوبین و آشامیدن یک درم آن
مسهل بلغم بعنف و چون پیش از نوبه تب و نافض با زیت بر تمام بدن بمالند آنرا زائل گرداند و عرق آورد و استرخای اعضا را برطرف سازد و چون پیش از جماع

عاقرقرحا

روغن آنرا بر قضیب بمالند آنرا محکم کند و شهوت جماع را برانگیزاند و لذت جماع دهد و انزال را سریع گرداند کسیکه اراده نماید که انزال او سریع شود و بدستور چون با عسل سرشته و طلا نمایند
و پیوان با آن و یا قلا سرشته بخریطه آلوده قضیب و بیضه را در ان اندازند و یکروز کامل ها کنند که در ان باشد اعانت بر جماع مبرودین نماید خصوصا کسیکه در بیضه خود بسیار
از سردی دریابد من عجایب افعاله چون با نوشادر نرم بسایند و بر کام و دهان بمالند مانع سوختن آنست از آتش و بازیگران مستعمل دارند و چون با سرکه طبخ نمایند تا مانند
خمیر گردد و بر دندان کرم خورده گذارند کرم آنرا بریزاند مضر رئه مصلح آن کتیرا و مویزج مقدار شربت آن تا یکدرم بدل آن دار فلفل و عسل در امراض کبد و در امراض معده
راسن و اکران هر دو بهم سرشند زنجبیل نصف وزن آن و یا فلفل بدستور و در غرغره با فودنج جبلی بوزن و نیم آن و در اوجاع حلق عاقله و روغن آن که از عصاره آن ترتیب دهند
و یا آنکه یک اوقیه خشک آنرا بکوبند و با یک رطل آب جوش دهند تا یک اوقیه بماند پس مالیده صاف کرده با ده اوقیه روغن زیتون در قدر مضاعف مرتب نمایند و بکار برند
محلل و مدر عرق و رافع تبهای بارده و جمیع امراض بارده و مقوی باه شربا و تدهینا و سعوط آن جهت صداع و شقیقه بارده و صرع و تقویت دماغ بارد مفید **عاج**
دندان فیل است و در فیل انشاء الله تعالی مذکور خواهد شد و مجملا چون بوزن نیم مثقال تا یکمثقال سوده آنرا با شکر بنوشد بعد از طهر حامله شود **عاقول** انطاکی گفته
شوکة الجمال است **ماهیت** آن نباتیست معروف با خار بسیار و تیز و گل آن سفید و زرد و در وسط آن مانند موتار ها و دانه آن مانند قرطم و مستدیر **طبیعت** آن
در اول سوم گرم و خشک **افعال و خواص** آن مفتح سده و تریاق سموم و خلاصی دهنده از آنها شربا و جمیع اجزای آن جهت بواسیر شربا و بخورا و طلاء نافع و بدستور
طلای خاکستر آن و عصاره آن نافع قروح ساعیه و گفته اند چون بر جمره بریزند و رم آن زیاده و بزرگ نشود مضر گرده مصلح آن کتیرا بدل آن چند قوقا است حکیم میر محمد
مومن نوشته حاج است که بفارسی خار شتر نامند که بر ان شیر خشت در خراسان می نشیند و گویند عیوت است که نوعی از خرنوب است **فصل العین مع**
الباء الموحدة عبیثران بفتح عین و فتح باء موحده و سکون باء مثناة تحتانیه و فتح ثاء مثلثه و راء مهمله و الف و نون و عبوثران بفتح ثاء مثلثه و بضم آن
نیز آمده و بهندی دانه و داونه مروا نیز نامند **ماهیت** آن گفته اند شامل بر بخاسف و شجر مریم است و بغدادی گفته که غلط کرده کسیکه آنرا شیح دانسته و کسیکه آنرا قیصوم گفته
بلکه نباتیست مائل بغبرت و مزغب و ثقیل الرائحه و با عطریت شبیه برائحه سنبل الطیب و بطیخ و تفلیسی گفته نباتیست برگ آن مدور و صاحب معتمد نوشته که قیصوم نیست بلکه
نباتیست اغبر با شاخهای باریک شبیه بقیصوم و این اغبریست زرد رنگ شبیه بحیرکه در وسط اقحوان میباشد و خوشبو شبیه ببوی سنبل الطیب **طبیعت** آن گرم و خشک در دوم
و در سوم نیز گفته اند **افعال و خواص** آن مفتح و محلل و مقوی دماغ ضعیف بارد و قلب و معده و مدر حیض و محرک جماع مبرودین و معین بر حبل امراض الرأس
و القلب و المعده بوییدن آن مسکن بحرة بارد و منقی دماغ و مقوی آن و جهت درد دندان و نزلات و زکام و دوار و سدر و مثال اینها از امراض بارده حادثه از بلغم و رطوبت و از سوداء
نافع و آشامیدن آن خصوصا با عسل جهت امراض دماغی حادث مشارکت قلب و رحم و وجع فواد و تقویت احشا و تفتیح سده و حفظ صحت بدن و تحریک باه مبرودین و اکتحال با آن جهت
حدت بصر و جلای غشاوه رقیق و امراض الرحم حمول سرشته آن با عسل مسخن رحم بارد و نیکو کننده حال آن و معین بر حبل هر چند عاقر باشد جهت آنکه زائل کننده عقر است مقدار
شربت آن دو درم **عبهر** نرجس است و صاحب معتمد گفته معروف است در زمان ما بشجرة البنی و اصطرک و آن میعه است و این درخت را صمغ نیست لیکن دهن است البته
اسم عربی زعفران است و نیز اسم خوشبوی مرکب هست و در مرکبات مذکور میگردد و در قرابادین کبیر ذکر یافت **فصل العین مع الثاء المثلثة عثق** بفتح
عین و ثاء مثلثه و قاف **ماهیت** آن نباتیست بقدر قامتی برگ آن شبیه برگ کبر و سطبر و انبوه **طبیعت** آن در آخر سوم گرم و خشک **افعال و خواص** آن
محلل قوی و محرک و غثاوه خشک کرده آنرا چون کر رضماد نمایند موی را مانند نوره بسترد **فصل العین مع الجیم عجه** بفتح عین و جیم مشدده و با هاء مهمله
اسم عربی قسمی از خاگینه است که گوگونا نامند و در خبیص البیض مذکور است و در قرابادین کبیر در بعض به تفصیل ذکر یافت **فصل العین مع الدال المهملة عدس**
بفتح عین و دال و سین مهمله بفارسی نشک و مرجو مک و بهندی مسور بفتح میم و ضم سین مهمله و سکون واو و راء مهمله و در یمن ظلس نامند **ماهیت** آن حبی از حبوب ماکوله
مشهوره است مدور و منفرطح و دو نوع میباشد بری و بستانی بری آن کوچکتر مایل بسیاهی و بر و تلخ و آنرا ابتقه نامند و بستانی آن بهتر و بزرگتر و در نوع بستانی و بهتا
کوچک سرخ رنگ میباشد که بهندی شوعدانه و در بنگاله اکری نامند و نیم پخته و مهر انمیشود و لهذا چیده جدا کرده تتمه را می پزند بهترین آن سفید بستانی بزرگ و آنکه
که در طبخ زود گداز یابد و آب را سیاه نکند و با پوست مقشر کرده هر دو قسم را که با ترشی انبه و روغن گاو میپزند لذیذ میشود **طبیعت** آن در حرارت مائل باعتدال در
دوم خشک و بعضی در دوم سرد و خشک دانسته اند و تحقیق آنست که پوست آن گرم در اول است و لهذا آب طبوخ پوست آن ملین و جالی و لبعضی جرم مقشر آن قابض

عاج
عاقول
عبیثران
عبهر
عثق
عجه
عدس

بیخ بری آن غالب و نفخ بستانی زیاده **افعال و خواص آن** جالی و نفاخ و بطی الهضم و مولد خون سوداوی و سوداوی و قابض و مسکن غلیان خون و مغلظ آن و مانع
مملوک آن در عروق ضیقه و باعث دیدن خوابهای مشوش ردی و ظلمت بصر امراض العین و الحلق و الصدر و المعدة ضماد آن با اکلیل الملک و با آب سفرجل و دهن ورد جهت
نزلات و اورام حاره عین و مطبوخ آن با سرکه جهت اورام حاره و بثری و حمره و خنازیر و با آب پخته جهت نزلات و سوخته آن جهت استرخای پلک چشم و سفید کردن دندان
و غرغره آب طبیخ آن جهت قلاع و بهان و خناق خصوصا با رب شاهتوت و آشامیدن آن جهت امراض صدر و ریه و سرفه و درد سینه و بلع نمودن سی عدد مقشر آن جهت اصلاح فساد معده
و مهرا پخته آن با سرکه مقوی معده و بی نفخ و بی سرکه پخته آن نفاخ و ضماد آن با آب کرنب جهت ورم پستان و انجماد شیر در آن و با عسل جهت قروح خابیره و ضماد خام و قشر آن با جند
فلفل جهت تحلیل ورم و تسکین اوجاع آنها الحمی مطبوخ آن با پوست جهت اصحاب جدری خصوصا با سرکه و با آب غوره و مزوره آن با روغن بادام جهت مرضی بعد رفع تبها با شتهای
عدم نکس آن و ضماد آن با سفیده بیضه مرغ جهت کلف چهره و شقاق پا و بدستور با سرکه پخته جهت شقاق عارض از سرما و خنازیر و اورام صلبه و با روغن گل جهت ورم معده و با سویق جهت
نقرس و الزینه ضماد آن با تخم خربزه جهت تنقیه بشره و رفع زردی رخسار مضر سوداوی مزاج و صاحب ضعف بصر و معده و قولنج و بواسیر و عسر البول و اکثار خوردن آن مولد خون
سوداوی محرق خون و مظلم بصر و محدث مالیخولیا و سرطان و جذام و اورام صلبه و با شیر منها مولد استسقا و قولنج و بواسیر و عسر البول و حبس آن و احتباس حیض و مجفف بدن
و قاطع باه و باعث دیدن خوابهای مشوش و تاریکی چشم مصلح آن طبخ آن مطهر با روغن کنجد تازه و یا روغن بادام و سرکه و گوشت فربه خوردن و بدترین همه خوردن
آن با ماهی نمک سود و بدل آن ماش است و مطبوخ بستانی آن با پوست قابض و مقلل بول و حیض و بری آن مسهل و مدر هر دو **عدس الماء** نوعی از طحلب است که خرء الضفادع نامند
و در طحلب مذکور شد **فصل العین مع الراء المهملة** **عرعر** بفتح دو عین و سکون دو راء مهملتین لغت عربیست بفارسی سرو کوهی و بشیرازی ریل و بسریانی
سرو بیا جبلا و برومی فرنوس و بیونانی سرو تمارون و اروس و سرو تمارون نیز نامند **ماهیت آن** دو نوع است یکی بزرگ و از سرو کوتاهتر و کوچکتر و ثمر آن
بقدر فندقی و با اندک شیرینی و دوم از آن کوچکتر و ثمر آن بقدر باقلا و مستدیر و گفته اند ثمر عرعر غیر ثمر ابهل است و بعضی ابهل گفته ثمر بین از آن هم میرسد **طبیعت آن** در سوم
گرم و خشک و ثمر آن گرم در سوم و خشک در اول دوم و در اول گرم و در دوم خشک نیز گفته اند **افعال و خواص آن** مسخن و مفتح سدد و با قوت قابضه و مقاوم سموم
و مدر بول و حیض امراض الصدر و المعدة و غیرها آشامیدن دو درم آن جهت تفتیح سدد و سرفه و درد سینه و طحال و ضعف معده و کسر ریاح بواسیر و مغص و درد رحم
و درد منی و ودی و مذی و شکافته شدن عضل و گزیدن هوام خصوص با شراب انجیر و جلوس در طبیخ آن جهت اختناق رحم و ضماد آن جهت قطع عرق و تقویت بدن نافع و
خشونت سینه و مصلح آن کثیرا مقدار شربت آن یکمثقال و گویند از خواص آنست که چون هشت عدد آنرا در سر بندند باعث قبول و عظمت در نظرها است **عرق** بتحریک
عین و راء و قاف لغت عربیست بسریانی دعنا و بیونانی اوبهون و برومی اوردسیس و بفارسی خوی و بهندی پسینه نامند **ماهیت آن** چیزیست که از مسامات
بدن حیوان ترشح کند و برآید خصوصا نزد حرکات و گرمی هوا و استعمال چیزی که عرق آورد و گفته اند که آن فضول رقیقه حاصله از غذا در بدن است که از راه منافذ و مسامات
دفع میگردد و گفته اند که در ماهیت دم است که مشوی میگردد اند آنرا مرار و شیر را نیز مائیت دم میدانند **طبیعت آن** گرم و تر **افعال و خواص آن** محلل و جالی است
و عرق انسان و هر حیوانی در طی اسم آن مذکور شده و میشود انشاء الله تعالی و از خوردن عرق دابه زردی رنگ و سبزی آن و خناق و سیلان عرق بسیار و بدبویی
عارض میگردد و علاج آن تنقیه بماء العسل پس آشامیدن سکنجبین و روغن گل و تریاق الطین مختوم و آشامیدن زراوند و بلع اندرانی از هر یک نیم درم با آب گرم است و نیز
عرق بتحریک عین و راء و قاف اسم مائی مقطر از حبوب و اخشاب و گلها و تخمهای رطبه و یابسه است که بقرع و انبیق مقطر نمایند بدستور معروف و در قراباذین کبیر ذکر
یافته و در قراباذین این کتاب نیز انشاء الله تعالی خواهد آمد و در طی ذکر هر چیز نیز بالاجمال ذکر می یابد **طبیعت** هر یک آنراجع بطبیعت که از آن مقطر نموده باشند
افعال و خواص آن نیز راجع با آن چیز است و لیکن الطف و سریع النفوذ تر و تاثیر آن در بعضی مواد زیاده و اکثار آشامیدن عرقهای حاره حاده مانند دارچینی
و نانخواه و سیر و امثال اینها محرق خون و مورث امراض حاره و بدستور عرق قندی **عرن** بفتح اول و دوم و نون عرب آنرا اعظم السبق خوانند **ماهیت آن**
زوایدی است که در حوالی سم و زانوی اسب و شتر میباشد **طبیعت آن** مانند مزاج سم است و شدید الیبس **افعال و خواص آن** نیز مانند آنست که در ظلف
ذکر یافت و بالجمله چون مقدار نیم درم آنرا با سرکه سائیده بنوشند جهت صرع رطوبی و با آب یا با گلاب جهت سموم جمیع اصناف هوام و بخور آن جهت اختناق رحم و حمی
ربع سفید و گفته اند از خواص آنست که چون صاحب حمی ربع بقصد رفع تب آنرا از حیوان جدا کند رفع تب او میشود و مجرب دانسته اند و نیز عرن نزد اهل شام اسم نوع سفید

عرعر
عرعر
عرق
عرن

هیوفاریقون است انشاء الله تعالی در حرف الهاء خواهد آمد **عروق الصباغین** قوة الصبغ است و گویند اسم عروق الصفر است **عروق الصفر** بضم
عین و راء مهمله و سکون واو و قاف و ضم صاد و سکون فاء و راء مهمله و آنرا حشیشة الصفرا و عروق الزعفران و عروق الصباغین نیز نامند و بعربی بربورو و بلغت
یونانی خالدونیون و طوماغانیز و برومی کالیدونیون و بفارسی زردچوبه و بهندی هلدی نامند **ماهیت** آن دو نوع یکی کبیر و دیگری صغیر صغیر آن مامیران
است و در حرف المیم مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی و کبیر آن بیخ نباتیست ساق آن بقدر دو ذرع و از بیخ آن شعبها روئیده و بر هر شعبه برگهای شبیه برگ
کوچکی رسته و از برگ زرنباد بزرگتر و گل آن زرد و در خوشه بقدر یک شبر و تخم آن سیاه رنگ بسیار ریزه و بیخ آن زرد و بعد برآوردن از زمین آنرا بریده جوش داده خشک
نموده و باطراف میبرند و تازهٔ آن بدطعم و رائحه تا سه چهار ماه پس نیکو میگردد و گویند در میان آن بندرت بعضی دانهای سیاه هم میرسد و آنچه در ماهیت آن صاحب تحفه و غیره
نوشته اند بیان واقع نیست و منبت آن بلاد چین و هند و بنگاله و دکهن است و بهترین آن تازهٔ خوشرنگ کم ریشهٔ آنست **طبیعت** آن در سوم گرم و خشک **افعال**
و خواص آن جالی بصر و مفتح سدهٔ جگر و جهت استسقا و یرقان نافع چون یک درم آنرا با شراب العسل یا با هموزن آن انیسون بیاشامند و مضغ آن جهت تسکین وجع
اسنان خصوص اندک بریان نمکرم آن و اکتحال آن جهت جرب و بیاض رقیق و تقویت چشم و عصارهٔ آن روشنائی چشم بیفزاید و بیاض حادث و آن را برطرف کند و ذرور آن
مجفف قروح و رافع درد و ورم و لهذا اهل هند بعد از حجامت بلا فاصله ذرور آنرا بران موضع میپاشند و ضماد آن با شراب زائل کنندهٔ نمله و مجفف قروح است و تکمید
بدان مسکن اوجاع و محلل اورام خصوص ورم حادث بعد از فصد و طلای آب گل آن زائل کنندهٔ کلف و بهق و آثار جلد **مضر** قلب **مضرت** بسیار **مصلح** آن آب لیمو و ترنج
مقدار شربت آن تا دو درم بدل آن قوة الصبغ و بهموزن آن دارهلد یا مامیران و در غیر آن بهموزن آن عاقرقرحا است **فصل العین مع السین المهملة**

عسل النحل

عسل النحل بفتح عین و سین و لام و فتح نون و سکون حاء و لام بیونانی مالی و القولیس نیز و بسریانی دیسا و برومی مالی و بفارسی انگبین و شهد و بهندی
مدهو و بلغتی بهت بهرس نامند و مشهور بشهد است **ماهیت** آن معروفست و مراد از آن عسل نحل است بهترین آن سرخ رنگ شفاف و خوشبوی غلیظ خوش طعم صادق
الحلاوت است که در آن مطلقا موم نباشد و چون بانگشت بردارند تار بندد و این از برای دوا اصلح است و بعد از آن سفید باقی رنگ با وصاف مذکوره و این از
برای لذت و تغذیه و ربیعی این بهتر از صیفی است و شتوی آن زبون و همچنین سبز و سیاه و کهنه از یکسال گذشته حاد الطعم و تیز و یا ترش و تلخ و رقیق شده و بتغ بدبو
و یا خشک شده و رطوبات آن تحلیل یافته و بتغ بدبوی گشته و اکثار بسیار کهنه فاسد آن در کمال مضرت و مورث جنون و امراض مهلکه جهت آنکه محرق اخلاط است
طبیعت تازهٔ آن در دوم گرم و در اول خشک و اندک مانده آن در آخر دوم گرم و خشک و بعضی انواع حاد آن و همچنین کهنهٔ آن در اول سوم گرم و در دوم خشک و عسل خام
گرمی و حدت و جلای آن زیاده و بدوائیت اقرب و عسل مطبوخ کف گرفته حرارت و حدت و جلای آن کمتر و بغذائیت اقرب و در قوام آوردن آن شرط است که آب
داخل کنند و با آتش ملایم جوش دهند تا بقوام آید و احتیاط کنند که نسوزد زیرا که اگر آب داخل نکنند کف آنرا نتوان گرفت و اگر آتش زیاده کنند میسوزد و تلخ میگردد
افعال و خواص آن جالی و مفتح سدد و افواه عروق و مقطع و منقی بلغم لزج و رطوبات و جاذب آنها از عمق بدن و فضول دماغی و زائل کنندهٔ استرخاء و استسقا
و یرقان و سپرز و عسر البول و انواع ریاح و ایلاوس و سموم بارده و مفتت حصاة و دلیل بر منافع آن همین بس که حقتعالی در کلام مجید خود میفرماید که و اوحی ربک الی
النحل ان اتخذی من الجبال بیوتا و من الشجر و مما یعرشون ثم کلی من کل الثمرات فاسلکی سبل ربک ذللا یخرج من بطونها شراب مختلف الوانه فیه شفاء للناس ان فی
ذلک لایة لقوم یتفکرون و جناب مقدس نبوی صلی الله علیه و آله و سلم میفرماید فو الذی نفسی بیده ما من بیت فیه عسل الا و یستغفر الملک
لاهل البیت فان شربها رجل دخل فی جوفه الف الف دواء و خرج منه الف الف داء فان مات و هو فی جوفه
لم تمسه النار و قال صلی الله علیه و آله و سلم قلب المؤمنین حلو یحب الحلوی و قال صلی الله علیه و آله و سلم نعم
الشراب العسل یرعی القلب و یذهب برد الصدر و قال صلی الله علیه و آله و سلم من یرید الحفظ فلیاکل منه
و نیز در حدیث است که هر کرا اراده شفا داشته باشد باید که صبح ناشتا عسل با آب باران ممزوج کرده بیاشامد و جالینوس گفته هیچ چیز بهتر از عسل نیست در نفع از برای
بدن و علاج اکثر امراض و از برای پرستش ادویه جهت آنکه بسبب لزوجت و غلظت قوام باعث سرعت [illegible] و حفظ آنها است از تلاشی و فساد و بسبب حلاوت
محبوب طبایع و لذیذ و دافع بشاعت و رسانندهٔ قوای ادویه است بسرعت در تمام بدن و غیر اینها از فوائد کثیره و امراض الراس و الصدر و المعدة و الکبد و غیرها

آن با مصطکی جهت جلب رطوبات و فضول دماغی و فالج و لقوه و استرخا و خدر و امثال اینها و تقویت معده و اشتها و رفع ریاح و لزوجات و تفتیح سدد و قولنج و تقویت معده و شهوت
طعام و باه و با کندر جهت تنقیه صدر و قصبه ریه و استسقا و یرقان و طحال و تفتیت حصاة و عسر البول و انواع ریاح و ایلاوس و دفع سموم و با آب خصوصا با آب باران طرب
اعضا و مقوی باه و ضغطه و مدر و منقی فرحا امعا و مثانه و مفتت حصاة و رافع عسر البول بالخاصیت مسکن عطش و قی نمودن بدان جهت تنقیه معده الفم و الحلق غرغره آن
جهت تحلیل ورم عضلات جانب حلقوم و لوزتین و تنقیه جراحت کام و زبان و حلقوم و لوزتین و بدستور تحنک بدان و مضمضه بدان با سرکه جهت استحکام لثه و رویانیدن
گوشت آن و تقویت دندان و جلای چرک و سفید کردن آن خصوص که با انگشت بر دندانها بمالند و در هر ماهی سه چهار مرتبه بعمل آورند و شبه نموده کسیکه آنرا مرخی دانسته
باعتبار آنکه شیرینیها همه مرخی اند و وجه شبه آنست که شیرینی را مطلق اخذ نموده و فی الحقیقت شیرینی با رطوبت مرخی است نه شیرینی با یبوست و عسل حار یابس است
بالاتفاق العین اکتحال آن بتنهایی و یا با آب پیاز و با نمک اندرانی جهت جلای بصر و دفع حکه و جرب و دمعه و بیاض و نزول آب در ان الاذن قطور آن در گوش
با انزروت و نمک سنگ جهت دفع ریاح و دوی و قطع مده و رطوبات سائله از ان و تسکین اوجاع بارده آن و ثقل سامعه و بدستور قطور آن با زهره گاو تازه و یا با برگ
نیم تازه و یا با شیر بز و البن لنساء و یا با سفیده بیضه مرغ الصدر آشامیدن و لعوق غلیظ آن با روغن گل جهت سرفه بارده الامعا حقنه بدان با آب با نمک جهت قرحه
امعا و تحلیل اورام آن نافع با کثیرا عضا و بتنهایی مقوی کل آنها اعضاء التناسل و الرحم ضماد آن بعد از حمام مکرر باعث تقویت قضیب و عظم آن و حمول آن جهت علل
رحم زنان نفسا الاورام و البثور و الکلف و غیرها ضماد آن با آرد گندم جهت تحلیل اورام و نضج دامیین با سرکه و نمک جهت تحلیل اورام و رفع کلف و با قسط جهت
کلف با نمک جهت رفع آثار ضربه و صدمه که ماده بجای زنگ شده باشد و با غذیه جهت تنقیه و ساخ جروح و بر دن گوشت زائد و التیام زخم آنها و با زراوند
طویل و آرد کرسنه جهت التیام زخمهای عمیقه بر ب و با زراوند طویل و آرد کرسنه و بادام تلخ و حب المحلب و ارد جو جهت ادرار عرق و با انزروت جهت جلای قروح
و بر دن گوشت زائد و با ادویه بهق و برص و کلف دافع آنها و با نوشادر جهت بهق و برص و مطبوخ آن با شبت جهت رفع آثار ضربه و قوبا و طلای آن با روغن گل جهت
قروح شهدیه و سایر قروح حادثه از بلغم مالح جهت تقویت بدن و بتنهایی جهت دفع قمل و سیبان که بفارسی رشک نامند و بر جمیع موات حفظ آنها است از سرعت
فساد و همچنین مالیدن آن بر لوم و شحوم و غیرها السموم لعوق و یا آشامیدن آن با آب کمون جهت خطر قتال و گزیدن سگ دیوانه و غلیظ آن با روغن گل جهت نهش
هوام و قی نمودن بدان جهت دفع اذیت افیون خورده و از خواص محققه آنست که چون زن با آب بقدر ساخته ناشتا بیاشامد اگر باعث مغص گردد حامله است و الا فلا و جهت
این امور تمامی خام جید آن و در بعضی امعده و الطیه و در بعضی مواد تازه خام اندک حار آن اول است و بالجمله جهت مبرودین و صفراوی مزاجان و در زمان و فصل
و بلد بارد نافع مضر محالف اینها و مصدع محرورین و اکثار آن سریع الاستحاله بصفرا و مفسد دماغ حار مهیج قی و امراض صفراویه و حاره و عطش مفرط مصلح آن آب انار ترش و ترنج
و آب لیمو و فواکه حامضه و ربوب آنها و سرکه و کشنیز مقدار شربت آن تا نزده مثقال بدل آن دو ثلث بانکوری خرمای جید غیر مطبوخ بدانکه عسلی که مگس آن بر گیاه افسنتین و امثال آن
نشسته باشد طعم آن تلخ بود جهت امراض معده و کبد و تفتیح سدد و آنچه بر صعتر نشسته باشد بدستور و بجهت مبرودین و مرطوب مزاجان و امراض بلغمیه بارده و آنچه بر حاشا نشسته باشد
نیز جهت امراض مذکوره و قابض تفتیح سدد نافع و گفته اند نوعی عسلی خریفی میشود که از بوئیدن آن عطسه می آید و گفته اند غشی آورد و عرق سرد و عقل را زائل کند آنرا نباید خورد و کسیکه
آنرا خورده باشد قی فرمودن و ماهی نمک سود و شور خوردن و مکرر قی کردن است تا معده نقای تام یابد و بعد از ان تفاح مزیعنی ترش شیرین که سیب ترش باشد و امرود تناول نمایند
و نیز نوعی از عسل میباشد که خاص آن مانند سکران است استعمال این نیز جایز نیست بهیچ قسم و دستور طبخ عسل شراب آن و مثلث آن و ماء العسل و قرابادین کبیر مذکور شد
و از خوردن عسل ردی و بسیار شدن و تیز که از بوئیدن آن عطسه آید و از خوردن آن حالتی باشد خوردن بزر البنج عارض گردد علاج آن تلطیفه با شربه بارده و آب فواکه بارده و العبه مفرحه
و مانند اینها است **فصل العین مع الشین المعجمه عشبه مغربیه** بضم عین و سکون شین و فتح باء موحده و حاء محففه عشبة النار است زیرا که اهل اندلس و مغرب
آنرا عشبة النار نامند بسبب حدت ان و بعضی گویند که بهندی رس بروهی گویند و بفرنگی اسغریته گویند و وجه نسبت آن بمغرب آنست که اول اهل مغرب اطلاع
بر فوائد آن یافتند و بعد از ان در سائر بلاد انتشار و اشتهار یافت ماهیت آن قضبان خطبان است که یاسمین بری باشد و آن شاخهای نباتیست شبیه بلبلاب
و در هم پیچیده بلکه اشبه بیاسمین سفید که بهندی چنبیلی نامند و بسیار تلخ و گل آن بسیار خوشبو و برگ آن اندک عریض و اطراف آن تیز و غلیظ و سبز رنگ و نرم و قسمی شاخهای
آن خاردار شبیه بخار گل سرخ و از یاسمین بستانی بسیار کوچکتر و بیخ آن سیاه و باریک و پر شعبه و قسمی برگ آن مشابه ببرگ لبلاب و گل آن شبیه بیاسمین زرد و از ان کوچکتر و رنگ

عشبة مغربية

آن مائل بسبزی و خوشبو و زیاده از یاسمین بری و برمجاور خود می پیچد بهترین همه و اقوی مغربی آنست که شاخهای آن بلند و متوسط در سطبری و باریکی و سرخ نیم‌رنگ باشد
که چون بشکنند از آن غباری ظاهر شود و مغز آن سفید باشد و آنچه غلیظ تیره رنگ و باوصاف مذکوره نباشد بد است و قوت آن تا بیست سال باقیست و عشبه بلاد دیگر
ضعیف الاثر **طبیعت** آن گرم در اواخر درجهٔ دوم و خشک در آخران و خشکی کهنهٔ آن زیاده از نو آن و بیخ آن در آخر سوم و بعضی در اول چهارم گرم و خشک گفته‌اند
و در قوت قریب بخربق سیاه است و صاحب معتمد و بعضی دیگر نیز بیخ خربق دانسته‌اند چه در قوت فعل مانند آنست و سایر اجزای آن در سوم گرم و خشک **افعال و**
خواص آن محلل و مرقق و ملطف و معرق و مدر و جهت اکثر امراض بارده رطبه و دماغیه و صدریه و معدیه و کبدیه و کرده و مثانه و رحم و اوجاع مفاصل و امثال اینها
نافع امراض الراس و الفم و الصدر و المعدة و بوئیدن گل آن جهت درد سر و شقیقه بارده و مضمضه بطبیخ آن با سرکه انگوری جهت درد دندان بارد و آشامیدن مطبوخ
آن بنحو چوب چینی و تدهین بدهن آن نیز جهت فالج و لقوه و استرخا و ربو و سرفه مزمن ضیق النفس و تقویت معده و کبد و استسقا و بواسیر و از این قبیل سایر امراض بارده رطبه و آشامیدن
طبیخ شاخ و بیخ آن که بقدر نیم اوقیه آنرا در یک رطل آب بجوشانند تا بنصف رسد و با شکر و امثال آن بنوشند جهت فالج استرخای مزمن ضیق النفس و سرفه کهنه سعال و سعوط بیخ آن
بوزن حبه با روغن بنفشه جهت شقیقه بارده و اوجاع المفاصل و النقرس و عرق النسا و الاورام و الامراض السوداویه و الجذام و الآتشک و امثال اینها آشامیدن سفوف آن با رب
یا نبات تا یکمثقال و زیاده بران جهت اوجاع مفاصل مزمنه و ضماد آن با گلاب جهت فالج و تسکین اوجاع مفاصل و عرق النسا و غیرها و تحلیل اورام و حمول آن مدر بول
و مسقط جنین مقدار شربت آن از یکمثقال تا دو مثقال بدل آن چوب چینی اندک کهنه مضر محرورین و جوانان و در فصل گرما و امراض حاره مانند حمیات حاره و صفراویه و دمویه
و حصبه و جدری و مانند اینها و آشامیدن طبیخ برگ شاخ آن بقدر سه درم با هموزن آن بسفایج و مصطکی و مقل ازرق مسهل قوی خلط سوداوی و بلغم است و آشامیدن یک
مقدار قلیلی و بازنیت بسیار مقی قوی عنیف جهت گزیدن کلب کلب جهت جذام و امراض سوداویه دوائی است قوی ولیکن غیر مامون و با خطر ضماد آن جهت قروح خبیثه نافع
و بیخ آن بسیار حار حاد و چنانچه ذکر یافت و محرک و مقرح جلد است مانند شیطرج هندی طلای آن جهت بهق و برص با سرکه جهت عرق النسا و داء الثعلب بحدیکه خون آلوده گردد
و در یک دو دفعه زائل گرداند باذن الله تعالی مقرح و دفع مواد ردیه آنها و نیم درم آن که مقدار شربت آنست مسهل قوی بلغم و سودا است و مانند خربق سیاه است و بآب
خبازی مقی قوی و یکمثقال آن کشنده بقی و کرب و مغص مصلح آن روغن بادام شیرین است بدانکه نفع آن در امراض بلغمیه ظاهر است چه در هر کیفیت یعنی حرارت
و یبوست ضد کیفیت بلغم است که در برودت و رطوبت باشد بقواعد کلیه که علاج و دفع امراض بضد است و اما در امراض سوداویه باید که باعتبار یبس سودا موافق نباشد اما باعتبار
تفتیح و تلطیف و اذابه و تحلیل آن سوداء غلیظه و متحجره را رطوبات بسیار در بدن بهم میرسد که باعث ترطیب اصلاح یبوست سودا و دافع علت حادثه از آنست و بالجمله صفت نیز
مانند حجر لاجورد که با وجود آنکه دافع امراض سوداویه است امزجه سوداویه را مضر نیست زیرا که موجب حدت صفرا و زیادتی حرارت دم و احتراق آنست مگر آنکه تعدیل نمایند آنرا
ببعضی عرقهای سرد و غیر آن که درین وقت شاید در بعضی امزجه صفراویه و دمویه نیز نافع باشد حکیم میر محمد مومن در تحفه نوشته که جمعی آنرا نائب مناب چوب چینی میدانند
مؤلف گوید اگر محرور المزاجان یابس ضعیف بهیچ قسم استعمال ننمایند بهتر است زیرا که ضرر آن در امزجه ایشان مکرر مشاهده شده و دستور آشامیدن آن بانحای شتی معجون آن
در قرابادین کبیر مذکور شده **عشر** بضم عین و فتح شین معجمه و راء مهمله و بتشدید شین نیز آمده و عشار بالف بعد از شین نیز آمده لغت عربیست و بیونانی اجاکیوس
و بفارسی خرک و درخت زهرناک و بهندی اک بمد الف و سکون کاف و بعوام اکرن و مدار نیز نامند **ماهیت** آن از جمله اشجار یتوعی است حاد اکال سمی و بقدر قامتی
و زیاده بران و شاخهای بسیار از بیخ آن میروید و منبت آن بادیه و صحراها و زمینهای ریگی مخصوص بلاد گرم سیر و برگ آن شبیه ببرگ کتهل و ترنج و از آن پهن‌تر و اندک کلان
و ضخیم‌تر و نرم‌تر و با اندک زغبی و گویا بران گردی نشسته و جمیع اجزای آن از برگ و ساق و شاخ شیردار که چون بشکنند از آن بسیار شیر برمی آید بحدیکه از یک درخت آن بقدر یک رطل
و زیاده هم شیر از آن بعمل می آید و گل آن چند عدد متصل بهم فی الجمله شبیه بگل نرگس و نوشته که بگل خوزهره است و ثمر آن شبیه بخیار کوچکی و طول بزرگی و منحنی و چون رسیده
و شکافته گردد از جوف آن چیزی شبیه بپر حریر و پنبه سیل بغایت نرمی و بر می آید و گویا کیسه مملو از پنبه است و تخم آن فی الجمله شبیه بحب القرطم و تخم سنائکی و خاکستری رنگ
مائل بسیاهی و اعراب بادیه از آن پنبه مخده یعنی بالش ترتیب میدهند و در قداح یعنی آتش زنه مستعمل دارند و سه نوع میباشد یکی درخت آن بزرگ و گل آن سفید و برگ آن بزرگ
و شیر بسیار و این در شهرها و در کنار بساتین نیز میروید و بهترین انواع گفته‌اند دوم از آن کوچکتر در قد و برگ و بیرون گل آن سفید و اندرون آن بنفش مائل بسرخی
و سوم از همه کوچکتر و گل آن پسته رنگ مائل بسفیدی و بعضی زرد گفته‌اند و لبن این هر دو کمتر از اول و بیشتر در بیابانها و زمینهای ریگی میروید **طبیعت** شیر آن

و در چهارم گرم و خشک و با سمیت است **افعال و خواص آن** اکال و مقرح جلد و قاطع بلغم و با قوت مسهله قویه و سترنده موی است و جاروب ترین شیر آن با شیر دار آن
و دباغان اهل حجاز و سند و هند شیر آنرا در ستردن موی جلود مستعمل دارند امراض الراس و غیرها طلای آن رافع کچلی و سعفه و قوبا و قالع ثالیل و بواسیر و مضمضه آن با عسل جهت
قلاع دهان اطفال نافع و چون لبن آنرا با پنبه آلوده بر دندان موجع گذارند جهت تسکین وجع آن و حکیم میر عبد الحمید در حاشیه تحفه نوشته که جهت تسکین جذام و قوبا و
بثور و دوامیل و صلابت طحال و امراض کبد و استسقاء و دیدان و حب القرع نافع است و اگر نخود را در شیر آن چند مرتبه تسقیه نمایند و در سایه خشک نمایند بجهت
ضیق النفس و سعال بلغمی مجرب و دیگران گفته اند که چون ارزن و یا شلتوک و یا نخود و یا غیر آن از حبوب را دران تسقیه کنند و در سایه خشک نمایند مقدار قلیل آن
اسهال بسیار مینماید و بجهت امراض مذکوره نافع و طلای اندک آن بر مفاصل دست و پا که بعنوان نقطها بسر خلالی بر آنها گذارند باعث آبله و تقرح و اخراج رطوبات لزج
و تسکین اوجاع آنها است چنانچه بعض اهل هند و بنگاله این را مانند شیطرج مستعمل دارند و بعضی در سالی یکمرتبه در موسم بهار و تابستان **طبیعت** برگ و شاخ آن در
سوم گرم و خشک **افعال و خواص آن** بستن برگ تازه گرم کرده آن جهت تحلیل اورام و تسکین اوجاع بارده و تدهین بمطبوخ آن در روغن زیتون جهت
فالج و تشنج و خدر و ذرور برگ خشک آن جهت منع سعی قروح ساعیه و خبیثه و آکله و رفع چرک قروح وسخه و تجفیف آنها و برون گوشت زائد فاسد نافع و حکیم میر عبد الحمید
نوشته اگر درخت آنرا که گل آن سفید باشد از برگ و شاخ و پوست و گل و چوب در سایه خشک نمایند و بسایند و هر روز دو مثقال آنرا با شیر گاو بخورند جهت ضعف بدن
و ناتوانی و ربو و سعال بلغمی و تپهای مزمن و تحلیل نفخ بسیار نافع و اگر تسقیه نموده در آب بهنگره بخورند در منافع انفع و اتم است و نوشته اند که ذرور برگ خشک آن جهت
منع سعی قروح متقرحه و تجفیف آنها و خوردن گوشت فاسد سفید و چون یکی از حبوب مذکوره را با برگ آن در ظرفی مانند سبو و مرتبان بطریق فرش و لحاف چیده و بر ان
آب بمقداری که از روی آن بگذرد بریزند و سر آنرا پوشیده مدت بیست یوم بگذارند پس برآورده حبوب را در سایه خشک نمایند استعمال قدر قلیل آن مسهل و امراض مذکوره را نافع
و طبیخ آن جهت قداح یعنی آتش زنه بهترین اشیا و چون در حین تری و تازه کی از هم باز کرده بر جراحات بگذارند قاطع نزف الدم آنها و جهت رویانیدن گوشت تازه مؤثر **المضار**
جمیع اجزای آن با سمیت و مضر محرور المزاج و مضعف احشا است و مقرح جلد مقدار شربت لبن آن نیم درم و سه درم آن کشنده بسبب تقرح احشاء و اسهال قوی
مصلح آن البان و ادهان و تنقیه بقی است **الخواص** اهل مصر گویند بخور و افتراش برگ آن گریزاننده پشه است مؤلف گوید اگر حتی المقدور استعمال چنین ادویه سمیه
کثیر الغائله ننمایند اولی است حکیم میر محمد مومن و غیره نوشته اند که قسمی از شجره عشر را سمیت بحدیست که جلوس و نوم در سایه آن کشنده است و برگ آن شبیه برگ لبلاب
و مدور و قسمی را برگ شبیه برگ درخت گردو گل آن سفید و ثمر آن مثل نخود مایل بسرخی و کیسوس بن تالس گوید که ازین قسم سکر میگرفته اند و جود شیرینی مقدار دو مثقال
آن قاتل بوده در سه روز و در خزائن ملوک ضبط اقسام سکر العشر ازین جهت می شده محمد بن احمد بن ذکریا گوید که در ظرف سفالی که شیر آنرا جمع کرده بودم بعد از ان
آن ظرف را مکرر با آب گرم و اشنان شسته جمع کثیر که از ان ظرف آب خوردند همگی هلاک شدند **عشرق** بفتح عین و سکون شین و فتح راء مهمله و قاف بیونانی
فرحا و گویند بیونانی مرفوران نامند **ماهیت آن** بلغت اهل حجاز سنای عریض الورق را نامند برگ آن از برگ سناء عریضتر و سبزتر و گل آن مائل بسرخی و بعضی لاجوردی
رنگ کوچک با سداره و غلاف آن شبیه بغلاف نخود و مزغب و تخم آن عدسی شکل کوچک و بعضی مرو دانسته و ابن تلمیذ گفته گیاهی است برگ آن شبیه برگ نعنا
و سرخ و خوشبو و عروسان استعمال میکنند و دیسقوریدوس غیر آن دانسته و دیسقوریدوس در مقاله گفته قرحا نباتی است برگ آن شبیه برگ عنب الثعلب بستانی و با شعبه بسیار
بزرگ سیاه رنگ تخم آن شبیه بجاورس و در غلافهای شبیه بخرنوب شامی و عروق آن سه یا چهار بقدر یکشبر سفید رنگ خوشبو منبت آن بیشتر سنگلاخها که آفتاب
بران تابنده باشد **طبیعت** آن گرم و خشک **افعال و خواص آن** چون از بیخ آن مقدار ربع یکمن و نیم کوفته در شش قسط ملو از شراب حلو یکشب بگذارند
بخیسانند پس صاف نموده سه روز بنوشند جهت تنقیه رحم و تخم آنرا چون در حمول داخل کرده بنوشند ادرار بول و شیر آورد و خوردن حب آن خواه تر باشد و خواه
خشک جهت بواسیر و سیاه کردن موی نافع **عشقه** بفتح عین و شین و قاف بفارسی اخفاک و تال بنا بهندی چاندریل نامند **ماهیت آن** نباتیست
شبیه بلبلاب و بسیار کم برگ و شاخهای آن بسیار از لبلاب باریکتر و ازان درازتر و بهر درختی که می پیچد آنرا خشک میگرداند از ینجهت آنرا عشقه نامند مشتق از عشق
که بهر که بپیچد آنرا خشک میگرداند و تخم آن شبیه بحلبه و ازان کوچکتر و تنگابن و سیموتو نامند و بعض اطبای این زمان تخم آنرا کشوث دانسته اند **فصل العین**
مع الصاد المهمله **عصفور** بضم عین و سکون صاد و ضم فا و سکون واو و راء مهمله بفارسی گنجشک و چغوک و بنجشک و بترکی سرچه و سارچه

عشرق

عشقه

عصفور

وبه بنگالی کوریه و بهندی نیز آنرا چرا و ماده آنرا چریه نامند **ماهیت** آن طائریست معروف صغیر الجثه و اهلی و بری میباشد وجثهٔ بری آن اندک بزرگتر و منقار آن باریکتر و دراز از اهلی و بهندی این را بکیری نامند و اهلی را چڑیه و کوریه بکاف فارسی نامند و بهترین آن فربه شتوی بری آنست و خانگی آن هر چند فربه باشد نیکو بود **طبیعت آن** در دوم گرم و خشک و بری آن از اهلی یابس‌تر **افعال و خواص آن** مسخن و مسمن بدن و موافق مرطوبین که در ابدان ایشان ریاح تولید کند و محرک باه و زیاده کنندهٔ منی و منعظ و گوشت آن ملین طبع و جرم آن قابض بطن و گفته‌اند عصفور از طیور جیده است از برای اصحاب فالج و لقوه و استرخا و خدر و ضعف کبد و استسقا و یرقان و ضعف گرده و باه و امثال اینها و بهترین اغذیه است برای مبرودین و مرطوب مزاجان و کسی که شکایت از کثرت ریاح در شکم خود نماید و مغز سر آنرا خصوص که در وقت هیجان گرفته و در روغن بادام بریان کرده و یا فاوانیه مفوحه مقویه معینه باه خوشبو نموده باشند بغایت مهیج باه و زیاده کنندهٔ منی و منعظ است و فراخ یعنی بچه آن قوی است در تحریک باه و شدت انعاظ خصوصاً چون عجه سازند با زردهٔ تخم مرغ و بروغن زیت بریان کنند و بخورند و همچنین بیضهٔ آن و این در تسمین بدن بی‌بدیل و مغز سر آن با زردهٔ بیضهٔ مرغ مهیج باه و آشامیدن آن با شراب و حمول آن باعث سرعت حمل زنان عاقر و مضر محرورین مصلح آن آب انار و غوره و مری و سکنجبین حامض است و بهترین آنست که گوشت آنرا اسفیج سازند با مری و یا آب انار و یا غوره بخورند تا زود انهضام یابد زیرا که گوشت آن صلب و گرم است و چون عصفور را ذبح نمایند و خون آنرا در آرد عدس بچکانند و بنادق سازند و خشک ساخته بوقت مقاربت یک بندقه آنرا با عسل سائیده بر احلیل بمالند و یا را بر زمین بگذارند و مقاربت نمایند باه را برانگیزاند و چکانیدن خون آن در چشم جالی بیاض آن و زبل آن بسیار گرم و خشک و جالی بیاض عین و کلف و آثار حادث در وجه و با آب دهان جهت رفع ثآلیل و جالی کلف و آشامیدن استخوان سائیدهٔ آن مقوی معده و حابس اسهال ناسائیدهٔ آن مقوی معده و حابس اسهال ناسائیدهٔ آن بغایت مضر احشا و امعا است بلکه اولی اجتناب از استخوان آنست خواه سائیده و خواه ناسائیده بهمان جهت و آنکه مورث سحج مری و امعا است و خاکستر پر آن محلل اورام استطلاء و چون موی مقعد آنرا پاک کرده در ثقبهٔ گوش اندرد در حال درد آنرا ساکن کند مجرب و چون پرهای آنرا تمام بکنند و پاک کنند سوای سر آن که زنده باشد و در آشیانهٔ زنبور عسل بیاویزند تا از نیش زنبورها بمیرد پس در روغن بجوشانند و بدین روغن جهت استرخای قضیب و تقویت باه و نعوظ مجرب و عصافیر شوک که عصفور کوچک اغبر است که عوام آنرا ابو تمرون نامند بسیار خشک و گرم است و سود خشک آن قاطع اسهال مزمن است و خوردن آن مضر محرورین مصلح آن اشیای مذکوره است **عصی الراعی** بفتح عین و صاد و الف مقصوره و لام و فتح راء مهمله و الف و عین مهمله مکسوره و یا لغت عربیست بلاطینی آنرا انساب ثلی گویند و ببربری رستینی فو دیه و بلغتی دیگر بربری کوری زوله و بیونانی سلطباط و بلغوتیون بر مندار نیز و بسریانی شطبائی فلوعرین و بافریقی خنجر و در صداول حاوی کبیر برشیان دارو نامند گویند برشیان دارو اسم فارسی آنست و بفارسی گسته و هزار بندک و هر جراو بهندی لال ساک گویند و گویند ببنگاله باج کیری نیز نامند و آنرا عصای موسی گویند و بالجمله در ماهیت آن اختلاف بسیار است و نر و ماده میباشد و دیسقوریدوس در ثالثه گفته نر آن هر سال از بیخ نو میروید و با شاخهای بسیار باریک تر و تازه منبسط بر روی زمین مانند سل و برگ آن شبیه ببرگ سداب از آن بلند تر و بسیار نرم تر و نزد هر برگی گل سفید و سرخ سیره و ماده آنرا گیاه کوچک و یکشاخ تر و تازه و برگ آن شبیه ببرگ صنوبر و نزدیک یکدیگر و منبت آن آبها و بغداوی گفته دو نوع است ذکر و انثی و بعضی کبیر و صغیر گفته‌اند ذکر آن کشنی بزرگ و انثای آن کوچک و برگ ذکر آن طولانی و برگ مادهٔ آن مائل بسند و بر مناسبت آن شطوط انهار و جاهای آبدار و سایه و گل آن نزد برگ آن میروید و نر آن سرخ و از مادهٔ سفید و در کتاب موسوم بطب قدیم است که درختی کوچک با شاخهای باریک گره دار و برگهای مفروش بر روی زمین و در تابستان و زمستان میماند و گل آن نزد گرههای شاخ آن میروید و این شبیه بساک چولائی هندیست و انطاکی نوشته نباتی است خاردار برگ آن تر و تازه و مزغب شبیه برگ لسان و تخم آن مابین کهای آن بر می‌آید و ذکر و انثی میباشد تخم ذکر آن سرخ و تخم مادهٔ آن سفید و در جوزا میرسد و قوت آن تا یکسال باقی میماند و صاحب اختیارات بدیعی نوشته بهترین آن سرخ مائل بسیاهی بستانی آنست و صاحب تحفه نوشته کبیر و صغیر میباشد کبیر را نر و صغیر را ماده و بفارسی صغیر را سفید و کبیر را سرخ مرز نامند و تخم و ساق آن سرخ و برگ آن مائل به بنفشی و در باغها بسیار و در تنکابن صغیر آنرا خاک تره گویند و برگ و ساق صغیر آن سبز و تخم آن سفید کوچکتر از تخم کبیر و گویا خاکستر بر برگهای آن پاشیده‌اند و تخم هر دو قسم نزد برگهای آن بر می‌آید و انبوه و در افعال کبیر آن از صغیر قوی‌تر **طبیعت آن** در سوم بارد و در اول خشک و جزو مائی بر آن غالب **افعال و خواص آن** قابض و رادع و حابس نفث الدم و نزف الدم کل اعضا و قی صفراوی و اسهال مزمن مراری و حیض و مسکن حرارت باطنی و ظاهری و تبهای دوری و قرحهٔ امعا و نافع الاذن قطور عصارهٔ آن قاتل کرم گوش و مجفف قروح و مسکن وجع آن الصدر آشامیدن عصارهٔ آن تا یک اوقیه قاطع نزف الدم سیلان المعده ضماد آن مسکن التهاب معده و مبرد آن آشامیدن

آن حابس اسهال مراری و قرحهٔ امعا و نزف الدم آنها و مرضی که دران قی و اسهال هر دو آید و این مرض را بیونانی خولارا نامند و قولنج را نیز مفید شرباً و ضماداً و حقنة و حمولاً
الرحم چون در شراب طبخ نمایند و با عسل بیامیزند جهت قروح و جروح عظیم النفع است الجروح و القروح و الاورام و البثور ضماد آن جهت اندمال جراحات تازه و تحلیل فلغمونی
و حمره و نمله و قروح ساعیه و کل اورام و مویه و منع الضباب مواد جید النفع و ضماد برگ تازهٔ آن جهت تسکین التهابات و حمره و نمله نافع السموم آشامیدن آن با شراب جهت دفع
سموم و نهش هوام سمی مضر به مصلح آن انجیر و شربت بنفشه سکری و صندل بدل گفته اند مقدار شربت از آب آن تا هفت مثقال بدل آن عنب الثعلب و برای نفخ آن در طب
منفعتی نا حال ننوشته اند و اهل هند مضمضه با مطبوخ آنرا جهت تبش دهان و ضماد سائیدهٔ گرم کردهٔ آن را جهت نضج و انفجار دمامیل و کهار یعنی ملح ماخوذ از محرق آنرا

عصب

صباغان بجای زاج در صبغ لباس مستعمل دارند **عصب** بفتح عین و صاد و با موحده بفارسی پی و بهندی پاری و پتهیه نیز نامند **ماهیت** آن چیزی است
چرب سفید صلب در انفصال و نرم و در انعطاف و خم شدن و بدن حیوان مولف از انست و حس و حرکت بی آن نمی باشد و چیزی که استخوان دارند بسر آنها کشیده شده
طبیعت آن سرد و خشک **افعال و خواص آن** دیر هضم و ردی الغذا و سریشم مصنوع از آن جهت التصاق شعر منقلب و غیر آن نافع

عصفر

عصفر بضم عین و سکون صاد و ضم فا و را مهمله احریض است و در انجا و در قرطم که حب آن است مذکور میگردد **عصارات** بضم عین و فتح صاد و الف و را مهمله و الف و تاء مثناه فوقانیه

عصارات

جمع عصاره است **ماهیت** آن اجزای مائیه مستخرجه از نباتات است خواه از کلها و یا از اوراق و یا از اغصان و یا اصول و لحای آنها باشد که کوبیده فشرده اخذ نمایند خواه
بهمان قسم مایع استعمال نمایند و خواه خشک سوده و آنچه از آنها باسمی مخصوص اند علیحده بدان نام ذکر یافته و باقی در ضمن نباتات آن **فصل العین مع الضاد**

عضل

المعجمة **عضل** بفتح عین و ضاد معجمه مفتوحه و لام **ماهیت** آن چیزیست در بدن حیوان که قریب بمفاصل و اعضای متحرک آن میباشد و محب تعدد حرکت
اعضا تعداد آن می باشد و آن مرکب از لحم و رباطات و اعصاب و عروق و غشا است چنانچه تشریح آن در کتب تشریح و کلیات مذکور است **طبیعت** آن گرم و تر
افعال و خواص آن جید الغذا و صالح الکیموس و لذیذ و خفیف ثقیل تناول آن و اکثار آن محدث قی بالخاصیت و همچنین چون در امتلای طبیعی بدن
بخورند مصلح آن ادهان و ابازیر معتدله و بالجمله آنچه از اعالی بدن و قریب بمفصل باشد بهتر است از اسافل آن و دور از مفصل **فصل العین مع الطاء**

غطایه

المعجمة **غطایه** بفتح عین و زای معجمه و الف و یاء مثناة تحتانیه و ها و غطاء بمد نیز آمده در **ماهیت** آن اختلاف است صاحب قاموس لغة و اشبه است
شبیه بسام ابرص و جمع آن غطاء و دیسقوریدوس گفته که از جنس حرذون است شبیه بوزغ و آنرا جیلان و مادهٔ آنرا فرجان نامند و انطاکی سالامندرا دانسته و حکیم علی
جیلانی گفته حیوانی است مانند سام ابرص و سبز رنگ بطی الحرکة الوان آن در اوقات بروز مختلف میگردد و چون در آتش اندازند نسوزد و باقوت سمیت است و آنرا مانند
ذراریح وست و پا انداخته و شکم آنرا شکافته امعای آنرا برآورده و در عسل نگاه میدارند که فاسد نگردد **افعال و خواص آن** آشامیدن مقدار دو دانگ از آن جهت
رفع الم و سمیت گزیدن آن و چون آنرا شق کنند و بر نهش افعی بندند نفع بین بخشد الجروح و القروح جهت جرب مانند ذراریح در نفع و در مراهم اکاله و موتلمه داخل میکنند
الزینة طلای مطبوخ دهن آن در رویانیدن موی است و زهره و سرگین آن هر دو زهر قاتل و سرگین آن شدید الجلاء است چون اندکی از آن را با نشاسته بسیار بیامیزند
و جهت رفع کلف و آثار غلیظ و تنقیهٔ قروح عفنهٔ خبیثه استعمال نمایند مفید است و چون غطایه کسی را بگزد و دندانهای خود را در ان موضع گذارد باید که روغن و خاکستر بران
بمالند تا برآید و ابریشم و قز بران بمالند تا برآید پس خاکستر و روغن بران موضع بمالند و اگر وجع آن دوام یابد بکمند آن موضع العقوت و نطول نمایند بران آب گرمی

عظم

که در آن نخاله جوشانیده باشند پس تریاق رتیلا و طرخشقوق نافع است **عظم** بفتح عین و سکون ظا و میم جمع آن عظام بفارسی استخوان و بهندی هدی و هاز نیز نامند
سمولونس برومی سپتون و بسریانی گرماو بترکی سموک نامند **ماهیت** آن معلوم است که جسمی صلب در بدن حیوان که از ان صلب عضوی نیست و از اعضای مفرده
است و برای استحکام و دعامه و عمده در افعال قویه قیام و قعود و مشی و سائر حرکات بآسانی و با حسن وجوه مخلوق است و فوائد آن تفصیل در کتب تشریح مذکور
است و عدد آن در بدن انسان بعدد حروف رحم است یعنی دویست و چهل و هشت و بهتر آن استخوان انسان است **طبیعت** آن در دوم سرد و در اول خشک
و محرق آن در آخر سوم خشک **افعال و خواص آن** قابض و حابس و مجفف امراض الراس آشامیدن سائیدهٔ استخوان انسان جهت صرع مجرب خصوصاً
پوسیدهٔ آن و ریختن آب مطبوخ استخوان پوسیده با سر که بر سر حابس رعاف و سعوط بسیار نرم سودهٔ آن و تعلیق نیز یعنی دندان نیش ثعلب جهت صرع و تعلیق استخوان
پهلوی ضبع یعنی کفتار جهت شقیقه جانب راست برای جانب راست و چپ برای جانب چپ الفم تعلیق آن برای خرس اعضا آشامیدن کشنه بالیدهٔ آن که بسیار نرم سوده باشد با

اسهال قاطع نزف الدم و آشامیدن رماد ساق گاو و استخوان ران آن بمقدار یکمثقال با عصارهٔ عصی الراعی جهت قطع نزف الدم و حبس بطن و سحج امعاء و آشامیدن
ذرور رماد استخوان کلب قاطع بواسیر است مجرب الطحال آشامیدن سوخته بالیدهٔ آن با سکنجبین جهت سپرز و بدستور سودهٔ کعب تیس با سکنجبین الباه آشامیدن کعب میش
با عسل جهت تهییج باه و استخوان بالیدهٔ انسان با عسل بدستور الرحم برداشتن فتیلهٔ آن تنقیه رحم نماید و رطوبات سائله آنرا خشک گرداند حرق النار ضماد خاکستر آن
با سرکه جهت سوختگی آتش اوجاع المفاصل و غیره آشامیدن آن با عسل جهت اوجاع مفاصل و عرق النساء و غیره بتخصیص اوجاع عظام القروح و الجروح و ذرور کهنهٔ سودهٔ
آن جهت تخفیف رطوبات و التیام اعضای یابسه و عصبانیه مانند ذکر و خصیه و ضماد استخوان سنگ پشت با صبر رادع و مانع قروح و ملصق جراحات مانند نوره موی استره
و از این سازند و نانخواه و بواسیر را ساقط گرداند الحمی آشامیدن استخوان انسان میت بقسمی که شارب آن نداند جهت حمی ربع و آشامیدن استخوان کاسهٔ سر انسان محذر
و مسکن الم الزینة طلای کعب خنزیر جهت برص و طلای استخوان انسان کهنه بالیده با ماء الشعیر جهت رفع آثار آبله و غیره کهنهٔ بالیدهٔ آن که در دیوارهای کهنه باشد با کلف
نیز همین اثر دارد و مقدار شربت آن تا دو مثقال الخواص گفته اند که تعلیق ضرس انسان با استخوان بال هدهد در زیر سر نائم مادام که در زیر سر آن باشد بیدار نشود و با خود داشتن
ضرس آن مانع احتلام است و تعلیق دندان طفل اول که افتد و بر زمین نرسد در نقره گرفته باعث منع آبستنی است و تعلیق دندان تمساح بر جانب راست باعث تقویت جماع است
و تعلیق دو استخوانیکه در بال خروس میباشد و دو طرف آن سوراخ است جهت رفع اعیاء و تعلیق راست آن برای حمی دائمه و تعلیق کعب ابن عرس که بزندگی آن بر آورده
باشند بر زن باعث آنست که حمل نگیرد و تعلیق ناب سگی که انسان را گزیده باشد در پوست پیچیده بر بازو جهت نزدیک نشدن سگ دیوانه بصاحب آن و فریاد کردن آن
و تعلیق ناب کلب بر کسیکه در خواب حرف زند و بر طفل باعث سرعت و بآسانی برآمدن دندان او بی وجع و جهت دفع یرقان و دفن کردن کلهٔ انسان میت در برج کبوتران
باعث کثرت ایشان است و گویند چون استخوان ناب یعنی دندان نیش سگ و گربه را در میان جماعتی اندازند که ایشان ندانند باعث خصومت شان گردد و چون استخوان
بجای استخوان انسان که شکسته و برطرف شده باشد گذارند التیام یابد و افعال و خواص استخوان هر حیوانی در ضمن بیان آن حیوان ذکر یافت و می یابد انشاء الله تعالی

عفص

فصل العین المهملة مع الفاء عفص

بفتح عین و سکون فا و صاد مهمله بفارسی مازو و بهندی مازو پهل نامند ماهیت آن گویند ثمر درخت بلوط است زیرا
که درخت بلوط یکسال بلوط ثمر می آورد و یکسال مازو چنانچه در بلوط ذکر یافت و نیز گویند ثمر درختیست بسیار شبیه ببلوط شاید این اصح باشد زیرا که بلوط مخصوص بسردسیرات
و مازو در بلاد هند که گرم سیر است نیز میشود و بهتر و مختار آن بزرگ خام سبز صلب سنگین بی سوراخ آنست و آنچه سبک و نارسیده بخلاف اوصاف مذکوره است ضعیف و قوت
آن تا سه سال باقی ماند **طبیعت** آن سرد در اول و خشک در دوم و نیز در دوم سرد و در سوم خشک گفته اند با جوهر ارضی بسیار بارد و شدید القبض **افعال و خواص**
آن حابس و مانع سیلان رطوبات الراس نفوخ آن قاطع رعاف العین اکتحال آن جهت دمعه و سلاق و جرب الاذن قطور آن با آب بقلة الحمقا در گوش جهت درد و چرک جاری از آن
بازوار الفم سنون و ذرور آن بر دندان و بن آن و مضمضه بمطبوخ آن خصوصاً با سرکه جهت تقویت دندان و لثه و عمور و جلب رطوبات فاسده از زبان و لثه و قلاع دهان و منع
سیلان رطوبات از دهان و پر کردن سوراخ دندان کرم خورده را بدان مفید و مانع تاکل آن اعضاء النفض آشامیدن ساییدهٔ آن با آب جهت قروح امعاء و اسهال مزمن
و سیلان حیض و رطوبات رحم و تخفیف آن و بدستور خوردن آن با اغذیه و ضماد و پختهٔ آن در آب جهت ورام مقعده و بروز آن و بروز ناف اطفال خصوصاً با سرکه القروح و الجروح
والاورام و غیرها طلای ساییدهٔ آن با سرکه جهت قوبا و بادسرخ در ابتدا و داء الثعلب کلف و بهق و نمش و ذرور سحوق آن بر لحم زائد باعث ضمور و لاغری و تحلیل آن خصوصاً
محرق آن و ضماد آن رادع و محلل اورام و مانع سعی قروح ساعیه و نمله و آکله است شرباً خصوصاً مطبوخ آن با سرکه و یا شراب و ذروراً و طلاءً نیز و جهت جبر و کسر نیز مفید
الزینة اغتسال موی بآب مطبوخ آن یا نقوع آن سیاه کنندهٔ موی است و سیاه کنندهٔ مداد و استخوان و طلای آن حابس عرق و رافع بدبوئی آن و محرق آن در زینت جهت
سیاه کردن موی نیکو خضابیست که بعد بریان کردن و هلیت آنرا لنقف نموده سوده بکار برند مضر سینه و حلق مصلح آن کتیرا و صمغ عربی و با بعض هم شربت خوردن
مقدار شربت آن یکمثقال بدل آن پوست انار و جفت بلوط و ثمر الطرفاء و هلیلهٔ زرد است بوزن آن و دستور احراق آن آنست که بر روی اخگر بسوزانند و یا ظرف سفالی
بر آتش بگذارند و در آن ظرف بریان کنند و در شراب حامض کشته نمایند و یا در سرکه و نمک و قبض و تخفیف و لطافت این بیشتر هست بسبب حرارت مکتسبه از حرق خصوص مطفی آن
در شراب قابض و با سرکه و نمک برای حبس دم و تخفیف قروح و تحلیل اورام این انفع از غیر محرق آنست

عقاب

فصل العین مع القاف عقاب

بضم عین و فتح
قاف و الف و باء موحده بفارسی اله و اوه و بهندی گیده و بترکی قراقوش نامند و باصطلاح اکسیریان اسم نوشادر است ماهیت آن طائریست معروف بزرگ جثه

سیاه رنگ و از جملهٔ جوارح طیور و سباع انها است **طبیعت** آن در دوم گرم و خشک **افعال و خواص آن** لحم آن لیفی صلب رویی الکیموس جهت بردهٔ دباغ طحال
نافع و قریب بکوشتکا است العین اکتحال زهرهٔ آن جهت ابتدای نزول آب در چشم و حدت بصر و تقویت آن و رفع غشاوه و قروح آن الاورام طلای خون آن جهت تحلیل
اورام الزنیة سرکین آن حالی طلای آن جهت دفع کلف و جوشش جسد و تحلیل خنازیر بجور بزر آن جهت اختناق رحم نافع است

عقرب

عقرب بفتح عین و سکون قاف و فتح رای
مهمله و بای موحده لغت عربیست بفارسی کژدم و بهندی بچهو و بفرنگی اسکوربی نامند و باصطلاح اکسیریان مراد از کبریت است **ماهیت** آن از هوام ذوات السموم است
و آن اقسام و الوان می باشد انچه در حرکت دنباله خود را بلند دارد شاله و انچه بر زمین کشد جراره نامند و این از شاله کوچکتر است و در سمیت قویتر و مهلک و در شهر اهواز
کثیر الوجود بحدیکه مردم ترک سکنای انجا نموده‌اند و سمیت عقرب ماده قویتر از نر آن و سیاه آن ز بون خصوص سیاه زغب دار بزرگ آن بتخصیص سیاه پردار و گفته‌اند عقرب
عسکریه و بعض مواضع دیگر نیز بسیار با سمیت است بحدیکه گفته‌اند بجرد مشی بر بدن هلاک میکرداند و گویند که اگر نیش خود را بر سنگ زند آنرا سفت میکرداند چنانچه شخصی آنرا
بریسمان بسته بر روی سنگ بست هر مرتبه که نیش خود را بران سنگ میزد پاره از ان سنگ جدا میگشت و لهذا برای تفتیت حصاة مجرب دانسته‌اند و بتجربه رسیده که چون
آجرهای آب ندیده را اندک آب پاشیده بر روی هم بچینند خصوصا در تابستان عقرب بسیار در میان آنها تکون می یابد و بعضی گفته که چون کاهو را کوبیده دفن کنند
در زمین ۲ و ۳ روز عقرب تولد کند و بعضی گفته که چون شاخهٔ کنگر را در میان دو خشت آب ندیده بگذارند عقرب تولد کند و گزانیدن عقرب بر غیر موضع عصب از دفع
فالج مجرب دانسته‌اند **طبیعت** آن در سوم سرد و خشک **افعال و خواص آن** امراض الرأس طلای روغن آن جهت فالج و لقوه و استرخا و اوجاع مفاصل و نافع
العین اکتحال خاکستر آن با فلفل و زنجبیل و ادویهٔ حاره مناسب جهت رفع بیاض و ناخنهٔ چشم انسان و غیر آن و محرق آن با سرکین موش بقدر نصف وزن آن
جهت تقویت بصر و جرب جلای غشاوه و الصدر آشامیدن برشتهٔ آن جهت سرفهٔ بارده کهنه و قرحهٔ آلات بول آشامیدن محرق آن با ادویهٔ مناسبه جهت تفتیت
سنگ گرده و مثانه و عسر البول بی نظیر و جهت رفع قولنج خواه حادث بالذات و خواه بمشارکت گرده البرص و البهق و الکلف و داء الثعلب طلای عقرب بزرگ خشک کرده
سوده با سرکه سرشته بر برص تازه زایل کننده آن باذن الله تعالی و جهت بهق و کلف و داء الثعلب نیز مفید القروح و چون عقرب را در زیت بسوزانند و بر قروح خبیثه
و عسرة الاندمال بمالند و بر بالای آن سفوف عقرب محرق بپاشند سودمند بود و تدهین داء الثعلب بدان نیز زایل کنندهٔ آن و رویانندهٔ موی آن البواسیر طلای آن
جهت اسقاط دانه بواسیر بدستور تدهین بدهن آن السموم چون زنده آنرا شق کنند و بر موضع گزیدهٔ عقرب بندند جذب سمیت نماید و خوردن برشتهٔ آن جهت رفع سمیت
آن نیز مفید الباه تدهین آن جهت تقویت باه موثر و گفته‌اند چون یکعدد عقرب را در آخر ماه که سه روز یا چهار روز از ماه مانده باشد گرفته در شیشه کنند و بران زیت
ریخته و سر آنرا محکم بسته در آفتاب چندروز بگذارند تا قوت آن تمام در دهن آید تدهین بدان جهت فالج و وجع ظهر و عرق النسا و قطع دانهٔ بواسیر و گفته‌اند اگر زیاده باشد
اعداد عقرب زیاده نمایند بحسب آن و روغن را باز ای هر عددی باید که ده درم زیت باشد و چهل روز در آفتاب گذارند و تدهین بدان جهت تفتیت حصاة مجربست گفته‌اند
تعلیق عقرب مرده خشک نیز بکه حمل آن نماند باعث حفظ آن از اسقاط مقدار شربت مادهٔ آن نیم درم تا یکمثقال مضر ریه مصلح آن گل ارمنی و تخم کرفس و آشامیدن آب
پیاز تا بیست مثقال و چون عقرب کسی را بگزد موضع لسع آن ورم کند و صلب و سرخ گردد و ملسوع در بدن خود حالت مختلف دریابد که گاه سرد گردد و گاه گرم و کرب
و اضطراب و ضعف در دل خود و عرق سرد و استرخای اعضا و لرزه و اختلاط عقل و اختلاج لبها و فواق و قی شدید عارض گردد و بقی چیزی لزج برآید و ریح در شکم او هم
رسد و رنگ او متغیر گردد و زبان او سطبر گردد و دندانها بر هم افتد و غشی و اطاری گردد و اعضا سرد و سست گردد و قضیب او ورم کند و مقعد او برآید این هنگام معالجه
پذیر نبود و بالجمله علاج آن فی الفور بستن بالای آن موضع اگر ممکن باشد بقوت تمام مانند مار گزیده و بزر کتان و کبریت زرد و علک البطم را کوبیده بروغن زنبق سرشته
بر آن موضع گذارند و چند بید ستر و فرفیون و مرمکی و فلفل دراز با سرکه بر آن موضع بقوت تمام بمالند و با آتش تکمید نمایند و یا با آب گرم و تریاق فاروق و تریاق اربعه و تریاق
العقارب سیر بخورانند و سیر را نیز ضماد نمایند و جدوار بران بپاشند و اجتناب نمایند از استعمال اشیای مفتحه سدد خصوصا کرفس و اگر عقربیکه گزیده است بدست آید بکیرند
و بکوبند و بر موضع نهش آن ببندند دفع سمیت آن نماید و مجرب و آهک و برگ توت را گرفته بروغن دنبه سرشته بر محل ضم آن نیز و آهک و زردهٔ تخم مرغ با هم آمیخته
نیز درد آنرا ساکن گرداند و باقلا کوفته بدو شاب سرشته فی الحال درد آنرا ساکن کند و اگر کژدم را در روغن بجوشانند و بپالایند و آن روغن را بر موضع گزیدگی آن بمالند
درد ساکن گرداند و اگر با عسل آن روغن را بهم آمیزند و چون کودک از ما در بزاید هم در آن زمان بکام او بمالند اگر در همه عمر کژدم او را بگزد درد نکند و اگر چرک گوش خر بر موضع

گزیدگی آن لسنده و ساکن گرداند و اگر با عسل آن روغن را بیامیزند و چون کودک از مادر بزاید بقدر حمصه از آن بکام او بمالند اگر در همه عمر کژدم او را بگزد درد نکند و اگر چرک گوش خر را
بر موضع گزیدگی عقرب بمالند درد ساکن شود و اگر سیر شیر را بسرکه حل نمایند و بر زخم کژدم بمالند همین عمل کند و اگر کژدم را بگیرند و با نمک سوده در روغن چراغ گرم و داخل کنند و بر زخم کژدم
گذارند همین عمل کند و اگر برگ تاک را بکوبند و بر موضع لسع گذارند درد ساکن شود و اگر مغز جوز و انجیر و سیر کوفته بر زخم آن بمالند نیز سودمند بود و استعمال شیاف بنج در مقعده مسکن
وجع است و موش را شکم شکافته گرم با گرم بران ضماد نمایند و تخم بنجرا پخته ضماد نمایند و بیخ کبر و فستنتین و زراوند طویل و مدحرج و طرخشقوق اجزای متساوی با عسل معجون ساخته
بقدر چهار دانگ بخورانند نقل است که شخصی فالج داشته که قادر بر قیام و قعود و مشی نبود از اتفاقات شبی در حین خواب چند جای بدن او را عقرب جراره بگزید آثار فالج او زائل گشت
اطبای ماهر گفتند اگر بار دیگر او را بگزد هلاک خواهد شد و این نقل بتفصیل در کتاب فرج بعد از شدت مسطور است و تریاق و دافع سمیت عقرب جراره خوردن روغن گاو و یا گوشت
در تنجبین گرم کرده بسیار گرم جوشان بر موضع لسع آنست که نیز گذاشتن محجمه و بقوت کشیدن و داغ کردن آنموضع پس فصد نمودن و ربوب فواکه حامضه خصوص سیب
ترش و سویق آن با آب سرد و طرخشقوق و کاسنی مطفیات و مسکنات حدت و با ماء الشعیر و ماء القرع و ماء الخیار و قرص کافور و امثال اینها از خون و تریاق عسکری و تریاق
متخذ از طرخشقوق خشک و برگ سیب ترش و کشنیز خشک اجزای متساوی وسه کف آنرا بخورند مفید است و هر مرضیکه حادث گردد از ان بمعالجه آن پردازند و سفوف احراق قرن
و معجون آن در قرابادین کبیر ذکر یافت **عقرب بحری** بهندی سینگهی مچهلی و بفرنگی شکوربی مرین نامند **ماهیت** آن نوعی ماهی است صدفی خاردار که سرآن
بزرگ و خارهای سفید بران رسته که بشبیه آنست گزیدن آن باعث درد و سوزش عظیم **افعال و خواص آن** امراض عین اکتحال زهره آن جهت نزول آب و خیالات
و جلای غشاوه و تقویت بصر و بدستور اکتحال محرق آن جهت نزول آب و غشاوه و بیاض و قرحه چشم و داء الثعلب طلاء آن جهت داء الثعلب مفید **عقعق** بفتح دو عین و سکون قاف و قاف
و آنرا حکه و بترکی صقصقان و در صفهان علاجاره نامند **ماهیت** آن از طیور معروفه و از کلاغ ابلق کوچکتر و خوش منظر **طبیعت** آن گرم و خشک ردی الکیفیات
افعال و خواص آن خوردن آن از داخل غیر محمود و قریب بغراب بقع اکتحال زهره آن جالی غشاوه و قروح عین و مورث محبوبی در نظر خلائق گفته اند و گفته اند
بخور بال آن جهت ربو مفید است **عقیق** بفتح عین و کسر قاف و سکون یاء مثناه تحتانیه و قاف **ماهیت** آن سنگیست سفید معروف و معدن آن یمن و در کمبایت
بیشتر ساحل بحر روم نیز گفته اند و بهترین آن یمنی است که صاف شفاف باشد و گفته اند فرق میان یمنی و غیر آن آنست که یمنی صلب میباشد بخلاف غیر آن و با الوان
بسیار میباشد سرخ و زرد و سیاه و هر یک رنگین و نیم رنگ و سرخ و جگری و صاف و شفاف و ناصاف و غیر شفاف و ابلق و شجری و ذو طبقات و هر یک از حکام
بر آوردن از معدن کم رنگ می باشد قطعهای صاف شفاف بی جرم آنرا جدا کرده طبخ میدهند رنگین میگردد و طریق طبخ آن آنست که دیگ بزرگی خزفی و یا مسی
که بهنه باشد تا گردن دران جو بهامی چینند و دیگرا تا بنصف آب میکنند و قطعهای عقیق را بران جو بهامی چینند و سر دیگرا محکم بسته زیر ان آتش ملایم می افروزند که بخارات
گرم بدانها برسد و کسانیکه این عمل میکنند نزد خود زمانی معین مقرر دارند که تا آن زمان طبخ رنگین میگردد و پس بر آورده تراشیده حکاکی مینمایند بهر نحویکه میخواهند و آنچه
از آنها بسیار رنگین صاف شفاف براق یکرنگ است بسیار خوب مستعمل در ادویه و انگشتری و غیرها بسیار سرخ شفاف براق این قسم است پس زرد و آنچه در جرم آن
شکلی شبیه بشاخه درختی و یا پارچه کوهی باشد آنرا شجری نامند و آنچه ذو طبقات است هر یک برنگی اگر آنرا بدان قسم تراشند که طبقات آن یکی فوق دیگری باشد آنرا جزع
گویند و در حرف الجیم مع الزاء ذکر یافت و آنچه در عرض بریده باشند که خطوط آن سطح بالای آن مدور باشد آنرا حجر سلیمانی و بفارسی بابا غوری نامند و این نوع
اکثر صلب تر میباشد و اکثر سنگ مهره را از این نوع میسازند **طبیعت** آن در دوم سرد و خشک و محرق آن الطف بسبب کسب حرارت و خشکی آن غالب **افعال**
و خواص آن در احادیث شریفه فضیلت و خواص آن بسیار وارد است آشامیدن دو دانگ نرم سوده آن تنهائی و یا با شربت سیب جهت تقویت دل و رفع خفقان
و تنها و یا با ادویه حابس دم جهت نفث الدم و نزف الدم خصوص دم حیض که بهیچ قسم بند نشود و با ادویه مناسبه مفتحه سده جهت رفع سده کبد و طحال و با ادویه
مفتته جهت تفتیت حصاة اکتحال آن تنهائی و یا با کحال جهت تقویت بصر و نیکوئی اشفار سنون محرق آن تنهائی و یا با مروارید و بسد جهت تقویت دندان و تحریک
آن و منع خون رفتن از بن دندان و جلای چرک آن **الخواص** تعلیق آن جهت تسکین حدت غضب و خصومت و پوشیدن عقیق لحمی که برنگ آب گوشت شسته باشد
جهت قطع نزف الدم از هر عضو که باشد خصوصا سیلان حیض جاری و پوشیدن انگشتری آن رافع خفقان و باعث هیبت در نظر خصم و استجابت دعوات و امن از ورود
سینه و گویند چون عقیق را با مشک و کافور و روغن زیت بسایند و بر روی و موی خود بمالند نزد سلاطین و حکام رو و عزیز و گرامی گردند و محبوب همه خلایق باشند بحیثیکه

عقرب بحری

عقعق

عقیق

عجم فیروزه را بغایت نیکو و از ند مضر کرده مصلح آن کثیرا مقدار شربت آن تا نیم درم بدل آن سبد است **فصل العین مع الکاف** **عکبر** بفتح عین و سکون
کاف و فتح با موحده و را مهمله بفارسی بر موم نامند **ماهیت** آن چیزیست شبیه بموم با اندک عسل آمیخته و غیر آن هر دو است که مجتمع میگردد و در خانه زنبور عسل
و در سالهای جذب خشک که گیاه کم روید بیشتر بهم میرسد و رخنهای خانه خود را بدان بند میکنند و بغدادی گفته کسانیکه وسخ الکوائر دانسته اند غلط کرده اند جهت
آنکه وسخ الکوائر چیزیست که بر دیوار خانه آن که کوز نامند یافت میشود و آن چیزی است که اولا زنبور عسل آنرا بمنزله اساس بنیاد میکند پس بر آن از موم خانها
ساخته عسل در آن جمع مینماید **طبیعت** آن در آخر دوم گرم و خشک **افعال و خواص آن** بسبب کمال رداءت خوردن آن نشاید ضماد آن جهت قوبا
و جذب خار و پیکان مفید برای آنکه جاذب قوی است و در جبر و کسر و استحکام استخوان شکسته و ضربه و سقطه و حبس خون نایب مناب مومیائی دانسته اند و لهذا آنرا مومیای نحلی
نامند و بخور آن جهت سرفه بارده کهنه و حمول آن فاتح مخرج جنین مقدار شربت آن یکمثقال که با ده مثقال نبات و عسل شربت نموده بنوشند صاحب اختیارات بدیعی گفته
که عکبر چیزیست که در میان عسل بود و بشیرازی آنرا داره خوانند و نوشته که مؤلف گوید مگس نحل آنرا برای خورش خود و بچگان خود می آورد از مجموع گلها و آن الوان میباشد زرد
و سرخ و سفید و بنفش و بغایت تلخ بود و اگر در میان عسل بود عسل را تباه کند **عکر** بفتحتین عین و کاف و را مهمله **ماهیت** آن ثفل و دردی چیزها است مطلقا و نزد اطبا
مخصوص بثفل ادهان است و در اکثر امور قوی تر از دهن صافی آنست و در بعض امور غلیظتر و کثیفتر از آن و عکر هر دهنی راجع بطبع و خواص آنست و لیکن غلیظتر و کثیفتر از آن و مستعمل نیست
مگر در ضمادهای منضجه و لطوخات **طبیعت** آن عکر زیت گرم و خشک در دوم **افعال و خواص آن** چون در ظرف مس قبرسی طبخ دهند تا غلیظ گردد مانند عسل در نفع
مانند حضض بلکه بهتر از آنست القمح چون با آب غوره طبخ دهند تا غلیظ گردد و بر دندان کرم خورده بمالند آنرا قلع نماید تا باسانی العین داخل ادویه عین کرده میشود و از اجزای
اکحال آن جهت نزول آب در چشم و بدستور عکر دهن سوسن اعضاء النفض خفقان بکهنه آن جهت قرحه مقعده و رحم و ضماد آن محلل ریاح شدیده و محلل اوجاع و غیرها
ضماد تازه غیر مطبوخ آن جهت عرق النساء و نقرس و اوجاع مفاصل نافع و عکر هر چیز در ذیل کر آن چیز مذکور شده و میشود ان شاء الله تعالی **عکرب** بفتح عین و سکون کاف
و فتح را مهمله و با موحده **ماهیت** آن نوعی از حرشف بریست برگ آن مایل بسفیدی و تخم آن سفید مستطیل و چون بریان نمایند لذیذ گردد و با قهوه مغشوش میکنند
افعال و خواص آن بغایت مقوی باه است و سایر خواص آن در حرشف مذکور شد **عکنه** بفتح عین و سکون کاف و فتح نون و ها اسم لغت بربری است که نوع
و دقیق سورنجان است **طبیعت** آن گرم و خشک در دوم **افعال و خواص آن** زیاده کننده باه و مداومت بر آن سرخ کننده وجه است بحدیکه سرخی آن بر
بشره سرایت کند و بزودی رنگ آن زایل نگردد زنان در وسمه خود مستعمل دارند جهت سرخی رنگ رخسار **فصل العین مع اللام** **علس** بفتح عین و لام و سین
مهمله بفارسی گندم مکه نامند و طعام اهل صنعا است **ماهیت** آن صنفی است از حبوب شبیه بگندم و نان آن شیرین تر از گندم **طبیعت** آن سرد و تر و قوت
قبض آن زیاده از گندم و کمتر از جو **افعال و خواص آن** چون در آب طبخ دهند و در آب آن صاحب بواسیر بنشیند وجع آنرا تسکین دهد و حرقت آنرا زایل کند
علق بفتح عین و لام و قاف لغت عربیست بفارسی زلو و دیوچه و بترکی سلوک و بهندی جونک نامند **ماهیت** آن کرمی است در انهار و غدیرها و گودالها
که در آنها آبهای شیرین ایستاده غلیظ متعفن و طحلب بسیار باشد تولد می یابد و انواع میباشد آنچه در انهار و غدیرهای آب شیرین و باکثیر الطحلب غیر متعفن بهم رسد و رنگ
آن سیاه کمرنگ متوسط در کوچکی و بزرگی و سر آن سیاه و مدور و زیر شکم آن اندک لحمی باشد نیکو است و گفته اند آنچه زیر شکم آن سبز رنگ و بر پشت آن دو خط سبز باشد چنانچه
مذکور شد باشد نیکو است و آنچه بسیار سیاه و الجه است بزرگ و زبون و غیر مستعمل و بسیار کوچک آن ضعیف **طبیعت** آن سرد و خشک **افعال و خواص آن**
لعوق خشک کرده آن با عسل محلل خناق و مفتت حصاة و ضماد مسحوق آن با صبر مجفف دانه بواسیر و طلای آن جالی آثار و طلای بچه آن در روغن زیتون بر قضیب باعث
معظم و مقوی آن و ضماد سوخته آن در روغن زیتون بدستور معظم و مقوی آنست و ضماد سوخته نوع کوچک آن با سرکه یا آب بنگ مانع روئیدن موی زاید است
که در اجفان روئیده و کنده باشند و قطور آن با روغن بنفشه جهت حرقت البول و قرحه مثانه مجرب گفته اند و چون پانزده عدد زلوی بزرگ زنده را با بیست مثقال حرمل
شسته خشک کرده و در روغن کنجد تازه خالص مقدار نیم آثار هندی خوب بجوشانند پس صاف کرده در شیشه نگاه دارند و عند الحاجت بر قضیب و حوالی آن بمالند تقویت آن
بسیار بخشد و نعوظ آورد و چون بر خصیه که در آن آب نزول کرده و کهنه و صلب شده باشد چند روز متوالی گرم کرده بمالند زایل سازد و مجرب است و چون نوع علاق
آنرا بر مواضعیکه خون فاسد در آنها باشد مانند سعفه و قروح خبیثه و قوبا و بثور ردیه و مواضع ضعیفه صغیره مانند اجفان و موقهای چشم و رخسارها و یا اطفال و

عکبر
عکر
عکرب
عکنه
علس
علق

زنان ضعیف البنیه که نخواهند حجامت نمایند ایشان را بچسبانند خون فاسد را جذب نماید بی مشقت ولیکن باید که بدن ممتلی نباشد بلکه نقی از اخلاط فاسده باشد و بعد از ان از
استعمال آب سرد و هوای سرد و حموضات اجتناب نمایند اگر تشنج نمایند یعنی روز دوم بر عضویکه زلو چسبانیده اند باز بچسبانند که بقیه خون فاسد که در عضو مانده است کشیده شود
اما باید که در عدد و از زلو بیش کمتر باشد مثلا اگر در روز پیش ده عدد زلو چسبانیده اند در روز دوم پنج یا سه عدد بچسبانند و باید که ملاحظه حفظ قوت نمایند و آنمقدار خون بکشند که
تحمل کند که ضعف آورد و بر روی رگ نچسبانند و بهتر آن آنست که زلوی جید مختار را قبل از چسبانیدن زمانی نگون بدارند که آنچه خورده است قی کند و دفع نماید و عضو شخص
مریض را چندان بمالند که سرخ گردد و اگر ممکن باشد پس زلو بچسبانند و بعد از پر شدن آن از خون زلو را از عضو بزور جدا نکنند بلکه بگذارند تا پر از خون شده و سیر گشته
خود بخود جدا گردد و یا اندک خاکستر و یا نمک بر دهن آن بپاشند و یا اندک پیاز را بر دهن آن بسایند که خود بخود بدین اعمال جدا میگردد پس موضع دهن آنرا لته بلجه یا پارچه
کرباس نازکی کهنه پاک نمایند تا خون آن بند گردد و اگر بسیار آید و بند نگردد آنزمان با قدری خاکستر و یا با ادویه حابسه دم بند نمایند و اگر آن موضع بسبب رسیدن آب
یا هوا ورم کند و یا ورم کند خارش بسیار نماید آن موضع را با زردچوبه کوفته بیخته و در خرقه بسته تکمید نمایند و یا با آب سوده گرم کرده مکرر ضماد نمایند و از آب و هوای سرد محفوظ دارند و چون
بعد از جدا شدن قدری نمک بر دهن آن زلوی بپاشند جمیع خونها را قی کرده دفع نماید و بمیرد و اگر احیانا با آب زلو را بنوشند و در گلو زلو بماند تدبیر اخراج آن آنست که غرغره
با سرکه و نمک نمایند تا برآید **علک** بکسر عین و سکون لام و کاف اسم جنس چیزی است که قابل مضغ باشد و از هم نپاشد مانند سقز و مصطکی و امثال اینها
علک البطم بکسر عین و سکون لام و کاف و الف و لام و ضم بای موحده و سکون طاء مهمله و میم بفارسی سقز و باصفهانی قندرون نامند **ماهیت** آن صمغ
درخت بطم است خشک آنرا قلقون گویند **طبیعت** آن در آخر دوم گرم و خشک **افعال و خواص آن** محلل و ملطف و مقوی هاضمه و مدر بول و منقی اوساخ
و باتفاق حکمای یونان و روم در جمیع افعال بهتر از مصطکی است اعضاء الدماغ و الحلق و المعدة خائیدن آن جهت جذب و جلب رطوبات بلغمی از دماغ و تنقیه آن حلق
از اخلاط لزجه و تقویت معده و تحلیل رطوبات آن مفید اعضاء النفس و القلب چون یک اوقیه آنرا با ده اوقیه سپیده کرده در قدر مضاعف بگذارند و تمامی آنرا در شب سوشب
وقت خواب بنوشند جهت سرفه رطوبی و خفقان سعید القروح و الجروح زخمهای باطنی باشد روغن با زرده تخم مرغ نیمبرشت جهت کسر اعضا و رفع اعیا و درد پا و درد زانو
کوفتن و در زخمها مانند راتینج است و در مراهم بدل آن داخل میکنند و ضماد گداخته آن و ریته بیز جهت رفع کجی ناخن و درد اعضا و شقاق و من خصوصا با قدری تنجره
مجرب و با روغن زیتون جهت تحلیل ورم و شکاف عضل و تقویت عصب و حکه کهنه نافع مضر محرورین مصلح آن سکنجبین و گویند مضر عصب مصلح آن عسل است مقدار شربت
آن یکمثقال **علک الانباط** بفتح الف و سکون نون و فتح بای موحده و الف و طاء مهمله علک البطم است و اسحق بن عمران گوید صمغ درخت پسته است و در منافع تا
سقز بهترین آن سفید مائل بزردی است **علیق** بضم عین و فتح لام مشدده و سکون یاء مثناه تحتانیه و قاف بیونانی باطس و بلاطینی روس و سایر و بفارسی
ورد و نسترن توت سه گل و در دیلم تموش و بترکی بگور تیکان نامند **ماهیت** آن دو نوعست غیر جبلی و جبلی و غیر جبلی آن را بلاطینی سارسا هوره نامند و آن
نباتیست خاردار و برگ و گل شبیه بگل سرخ و ثمر آن در شکل و طعم مانند توت سیاه و اندک مدور سه پهلو **طبیعت** آن مرکب القوی و سردی و خشکی بران غالب تا بدرجه دوم
افعال و خواص آن جمیع اجزای آن مجفف و مبرد و رادع و حابس نفث الدم و نزف الدم و سیلان رحم و مقوی احشاء الراس ضماد برگ آن جهت زخمهای سر
برآمدگی حدقة العین عصاره برگ ساق تازه مسحوق آن با اندک صمغ جهت جمیع امراض حاره و بارده چشم خصوصا قرحه و دمعه و ناخنه و ورم و برآمدگی آن الفم خائیدن
برگ آن جهت قروح لثه و سستی آن و قلاع و بدبوئی دهان و جراحات تازه آن و همچنین خائیدن ثمر رسیده آن اعضاء الغذاء و النفض آشامیدن آب برگ و ساق
تازه آن با اندک صمغ عربی جهت تقویت معده و نفث الدم و حبس اسهال و فضلات و بواسیر و آشامیدن آب طبیخ برگ و ثمر آن و حبس حیض مانع حمل و آشامیدن گل
آن نیز حابس اسهال و ضماد برگ آن مقوی معده و بواسیر که خون از ان جاری باشد مفید و بدستور عصاره برگ آن که در سایه خشک کرده باشند و ثمر نیکو و نیم
عصاره آنست [illegible] قوت و ثمر آن قابض ترین سایر اجزای آن و آشامیدن آن مقوی امعا است و بیخ آن با قوت قابضه و جوهر حار لطیف آشامیدن آن مفتت حصاة
کلیه است الاورام و القروح ضماد برگ آن محلل اورام و منضج کننده دبیلات و مانع از دیاد آکله و نمله و ساعیه و طلای عصاره ثمر تازه آن جهت تجفیف قروح رطبه و منع
سیلان چرک و رطوبات از آن و گل آن را نیز این خاصیت است و ضماد برگ شاخهای نازک تازه آن جهت سحج فخذین و سفاد نافع الزینة طبیخ برگ و ثمر آن سیاه
کننده موی و نیکو خضابیست گویند هر که ملازمت نماید بغسل قدمین بدان بعد از هر مرتبه که بحمام رود موی آن سفید نگردد السموم بجهت دفع سمیت حیوانی که آنرا قرسطون

علک
علک البطم
علک الانباط
علیق

نامند و آن مارماهی است که شاخدار است مفید مضر گرده مصلح آن شکر مقدار شربت آن از عصاره وگل سه درهم و علیق جبلی را بلاطینی سارسا ریلا نامند و این کم خارتر و خارهای آن باریکتر شبیه بنسرین و ساقهای آن سفید و ثمر آن مائل بسیاه و برمانند ثمر گل سرخ و در فعال مانند غیر جبلی شکوفه آن محلل است و ابن مؤلف گفته که حضرت موسی علی نبینا و علیه السلام آتش از این شجره دیده و بعضی گویند از درخت عناب

علیق الکلب آنرا علیق القدس و بشیرازی درخت گل و بفرنگی طپو و گل آنرا بفارسی نسترن گل خوانند و بعربی ورد السیاج و نسترین السیاج و بیونانی طلش باطش ماهیت آن نباتیست بسیار بزرگتر از علیق و شبیه بشجره و برگ آن عریض تر از برگ آس و خارهای شاخ آن صلبتر از خار علیق و گل آن سفید و ثمر آن مانند زیتون و سبز طولانی و چون نخته گردد سرخ شود و در جوف آن چیزی مانند پشم بود و مستعمل ثمر آنست که پشم جوف آنرا پاک کرده باشند زیرا که خوردن پشم جوف آن مهلک است بسبب چسبیدن بمری و بشدت قبضیکه دارد افعال و خواص آن آشامیدن طبیخ پوست ثمر آن بغایت قابض طبع و حابس بول و گل آن سرد و خشک و قابض و مجفف و جهت اسهال و موی و صفراوی و ضعف معده و ضرب و نفث الدم سینه مفید و گفته اند پشم آن ملحم جراحات است بدل آن شوکة المصریه است

فصل العین مع النون

عناب بضم عین و فتح نون مشدده و الف و باء موحده ماهیت آن ثمر درختیست معروف قریب بدرخت کنار و زیتون در بلندی و برگ آن اندک ضخیم تر و طولانی تر از برگ کنار و یکروی آن مزغب و پوست درخت آن سرخ رنگ و چوب آن نیز سرخ رنگ و نیم رنگ و خاردار بهترین آن بزرگ بالیده بکمال رسیده سرخ شده پرگوشت جرجانی و یا خطائی و نیپالی آنست که شیرین و عفوصت آن کم باشد و نیز نوعی اندک طولانی فی الجمله شبیه بنجرما و هسته آن باریک بلند دیده شده که از نیپال و کوهستان زنکپور رحیی آورند و حلاوت این زیاده و در عفوصت کمتر از آن است و قوت آن تا دو سال باقی میماند طبیعت تازه آن معتدل در حرارت و برودت مائل برطوبت و شیخ الرئیس رحمه الله تعالی بارد در اول و معتدل در یبوست و رطوبت قلیلی گفته افعال و خواص آن منضج اخلاط غلیظه ملین صدر و احشا و مسهل اخلاط رقیقه و رافع خشونت سینه و حلق و صوت عارض از حرارت و سرفه و ربو و وجع صدر و صاف کننده خون و مولد خون صالح و مسکن التهاب و تشنگی و حدت خون و گرمی و وجع جگر و گرده و مثانه و امراض مقعده و لزع امعاء و معده و فساد مزاج جگر العین طلای سائیده آن بتنهائی و یا هسته آن مسکن التهاب و ورم حار چشم اعضاء الصدر آشامیدن آن جهت امراض صدر و ریه مانند سرفه و ربو و وجع صدر و رفع خشونت سینه و حلق و صوت بتنهائی و یا با ادویه مناسبه و خشک آن از برای امراض صدر و ریه بهتر از تر تازه آنست اعضاء الغذاء آشامیدن آن نفاخ و بطی الهضم و ردی از برای معده و مولد خلط محمود و اندک ملین احشاء و مسهل اخلاط رقیقه و منضج و مسکن التهاب معده و تشنگی و حرارت جگر و خون و اصلاح فساد کبد و امراض مقعده خصوص رسیده نیمخشک آن و نیمرس آن حابس بطن و آشامیدن سائیده آن با دانه جهت قرحه امعاء و دانه آن مانند سویق با آب سرد جهت حبس بطن و رفع اسهال مفید اعضاء النفض گفته اند که جهت امراض کبد و گرده و مثانه نافع است لا و رام و البثور و غیرها آشامیدن آب نقوع یا مطبوخ آن و عرق کاسنی یا سکنجبین جهت شری و حصبه و جدری صفراوی و تسکین حدت صفرا و خون و با سکنجبین و خیسانده شکر تسموده بدستور هرگاه سرفه نباشد و الا با آب و یا عرق نیلوفر و یا با بیدمشک و گاو زبان و امثال اینها یا خیسانده بدستور آشامیدن آن با آب عدس مطبوخ با قشر و آشامیدن نقوع آن در گلاب و شکر جهت اکثر امراض مذکوره سوای سرفه جهت دفع ضرر شراب و دوبار نافع مقدار شربت آن تا پنجاه عدد بدل آن سپستان مضر معده بارد رطب نفاخ خصوص اکثار آن مصلح آن شکر و مویز طائفی و گلاب و مقلل منی و مضعف باه مصلح آن عسل و ادویه باهیه و چون برگ آنرا با آب طبخ دهند و صاف کرده هر روز نیم رطل با قدری شکر بیاشامند تا پنج روز متوالی جهت خارش بدن مجرب و ذرور برگ خشک نرم کوبیده بیخته آن جهت دفع اکله و قروح خبیثه خواه در دهان باشد و یا در عضو دیگر بهترین دوائی است خصوصا آنکه اولا بر آن عضو بمالند و بالای آن بپاشند و چون پوست درخت آنرا نرم بسایند و بتنهائی و یا با هموزن آن سفیداب ممزوج کرده در جوف جراحات خبیثه پر کنند جهت تنقیه و التیام آنها مجرب بعد یل و آشامیدن نشاره چوب آن جهت دفع سحج و حکه و جرب و ضماد آن جهت جبر کسر اعضای شکسته و بیرون رفته و تحریک استخوان از جای خود و صمغ آن بتنهائی و یا با ادویه مناسبه جهت امراض چشم طلاء نافع و با سرکه جهت قوبا و خائیدن برگ تازه آن باعث خدارت و بیحسی زبان و عدم ادراک طعم بوده شیخ که مهبه الطعم است و لهذا قبل از آشامیدن مسهلات و ادویه بشعه آنرا مضغ مینمایند و شیخ الرئیس در ادویه مفرده قانون نوشته که جالینوس گفته ندیدم من و رین نفعی نه در حفظ صحت موجود و نه در استرداد صحت مفقوده و غیر جالینوس نوشته که جهت تسکین حدت خون گرم نافع و شاید این خاصیت بسبب تغلیظ آن خون را باشد و کسیکه آنرا صاف کننده و غاسل آن دانسته خطائی است که توجه من با آن نیست و آنرا غذائیت بسیار قلیلی است و نوشته که قول حکیم فاضل جالینوس بسیار صواب و نیکو است و پسندیده و سکنجبین عنابی و شراب لعوق و مطبوخ و نقوع آن در قرابادین کبیر ذکر یافت و در حدیثی وارد است که العناب یذهب

علیق الکلب

عناب

عنب

بالحي والكبري يسمى الثعلب **عنب** بكسر عين و فتح نون و باء موحده و لغت عربيست بفارسي انگور و بتركي اوزم و بهندي داكهه نامند **ماهيت** آن ثمريست معروف كه از درخت
تاك كه رز نيز نامند بهم ميرسد صيفي و شتوي ميباشد و صيفي آنرا انواع و اصناف بسيار است بهترين آن سفيد رسيده شيرين نيكو و آب بزرگ دانه آنست كه پوست آن رقيق تخم آن
آن كوچك و دانهاي آن در مقدار متساوي باشند و درهم طپيده در خوشه نباشند و خوشه آن باريك نباشد و الطف همه عسكري و صاحبي و ديش با و كشمشي بسيار شيرين و لطيف
است **طبيعت** آن با قواي مختلفه است و انواع كثيره و مطلق رسيده آن و آخر اول گرم و تر و بعضي بسيار شيرين آنرا تا دوم گرم و تر دانسته اند **افعال و خواص** آن جالي
و منضج و سريع الانحدار و كثير الغذا و بهترين ميوه ها است در غذائيت و توليد خون صالح و معدل امزجه غليظه و مصفي خون و دافع مواد سوداويه و احتراقيه و مصلح حال صدر و ريه
و مسمن بدن و زياده كننده پيه گرده كه آب آنرا خورده و پوست آنرا بيندازند مضر معده رطبه ريحيه و مولد رياح و ران مصلح آن زيره و رازيانه و مضر سده جگر و طحال و قولنج ريحي و گرده
و مصلح آن تخم كرفس و ملين طبع و مورث تشنگي و مصلح آن سكنجبين و غذاهاي ترش و آب سرد بالاي انگور بغايت مفسد آن و مورث استسقا و تبهاي عفن و بايد كه بعد از چيدن
في الفور تناول ننمايند بلكه بعد از آنكه يكدو روز مانده باشد بخورند و ما بين دو طعام كه طعام اول انهضام يافته باشد و انگور تازه نفاخ و ملين و انگور اندك قشر آن پژمرده كثير الغذا
از انجير و نفخ آن كمتر و مقوي بدن و مسمن و زياده كننده خون جيد و منضج و ملين و جهت قهبين و صاحبان حمي مزمنه و بارده نافع و آب انگور سريع النفوذ و الانحدار و جهت امراض
صدر و ريه و بايد كه آب آنرا بمكند و پوست آنرا بيندازند و نخورند و مويز خصوصا طائفي آن اوفق بحال معده و كبد و گرده و مثانه و انگوريكه دو روز مانده باشد بدستور مويز با تخم
خوردن جهت اوجاع معده و امعا و گرده و مثانه بهتر و روغن انگور كه مكرر آب ثقل آنرا با روغن زيتون جوشانيده صاف كرده و يا در آفتاب پرورده باشند بغايت مسخن و محلل
و ملين جلد است و دانه آن در دوم سرد و خشك و مولد رياح و حابس بطن و ممسك بول مني خصوص دانه انگوريكه زخم سركه بر آورند و بريان كرده آن قبض آن زياده و مفتت سنگ
و گرده و پوست آن سرد و خشك در اول بسيار بطي الانحدار و مولد رياح و ذرور محرق آن جهت جلاي جلد و تجفيف رطوبات چشم و اكثر قروح و در هر عضو كه باشد مفيد و انگور نارس
و غوره و عفص سرد و با قوت قابضه و كثيفه در حديث وارد است كه شكي نوح الى الله تعالى الغم فاوحى الله اليه آن ياكل العنب فانه يذهب الغم و در حديث ديگر وارد است
كه احب الي من الفاكهة العنب و البطيخ و در طور خوردن انگور وارد است كه اكل العنب حبة حبة فانها اهنأ يا و شتوي آن بسبب ضعف تابش آفتاب رسيده و شيرين نميگردد
و دو صنف مي باشد سفيد و سرخ و سرخ آنرا در بغداد جبلي نامند و اين با شيريني كمي و با عفوصت بسيار غليظ بطي النزول از معده و نفاخ و احيانا بسبب پيسكه وارد و مقوي
معده است و سفيد آن لطيف و سريع النزول تر از آن و خاكستر چوب آن مفتت حصاة و محلل اورام باده بيضه و خوره و شقيقه و بواسير شرباً و ضماداً و جوارش حصرم
و خل و دبس و دهن عقيد آن و رماد الكرم و شراب حصرم و شراب عنب شراب ريحاني و سيبه و سفنج در قرابادين كبير ذكر يافت **عنب الثعلب** بفتح تاء مثلثه و سكون عين

عنب الثعلب

مهمله و فتح لام و باء موحده و آنرا قنا و زبرق و ثلثان و توليدون و بفارسي روباه تربك و روباه توركن نيز يعني انگور روباه و شكر انگور روباه نيز و بتركي قوش اوزومي بهاج
ماج زنبري و بهندي مكوه و مكوي و كاك ماجي نيز و بلاطيني سلاطم و ببربري مرآبله و بكستيلان ازمور نامند **ماهيت** آن ثمر درختيست و انواع ميباشد از بستاني و بري
و جبلي و هريك نيز دو ماده و ميداره و نر بستاني آنرا كاكنج و اهل مغرب حب اللهو ماده و انرا عنب الثعلب اهل مغرب قنا و نزد اطلاق مراد اين است و بري نيز دو قسم ميباشد جبلي و سهلي
و جبلي آنرا اهل مغرب كاكنج غاليه نامند و در خانها سكارند و اين كوچكتر و صلبتر از كاكنج بستاني است و نافع تر از آن و گويند نر قسم جبلي را كاكنج منوم و ماده بري را عنب الثعلب
مجنن نامند و كيفيت اين بسيار قوي ميباشد و نبات عنب الثعلب بستاني ما بين شجر و گياه و تا بدو فرع و پر شاخ و برگ آن بزرگتر و عريضتر از برگ ريحان مائل بسياهي و ثمر آن زرد
مائل بسرخي و شيريني و لزوجت و در خوشه و تخم آن ريزه بقدر خشخاش و سفيد و ثمر اين نوع نيز سياه ميباشد و گويند سياه آن خالي از سميت نيست و غير مستعمل و داخل بهترين آن مستعمل
زرد مائل بسرخي باليده تازه فاسد نشده آنست و مستعمل ثمر و برگ عصاره آن و يا عرق آن و يا مطبوخ يعني سلاقه آن و يا طلا و ضماد آن از خارج و عصاره آن نيز و نبات
عنب الثعلب بزرگتر و برگ آن عريضتر و ثمر آن بقدر سنبقه كوچكي و انگوريچه خرد و املس و در غلافي و در خامي سبز و بعد از رسيدن سرخ ميگردد و تخم آن بزرگتر از تخم عنب الثعلب
قسم اول سهلي كه آنرا عنب الثعلب منوم نامند ثمرش عظيم و برگ آن شبيه ببرگ سيب و به و ثمر عنب غبار آلوده و در ساق آن چسبندگي است و گل آن سرخ برنگ خون و ثمر آن
در غلافي و در اصل قشر آن سرخ و در نيمهاي شناك سنگلاخ ميرويد و قسم دوم اين كه مجنن گويند نباتي است برگهاي آن مانند جير و بزرگتر از آن شبيه ببرگ خرشف
و بجاره و ثمر آن در خوشه و هر خوشه دو دوازده دانه و دانهاي آن سياه مدور رخو مانند دانه دبق و بيخ آن سفيد غليظ مجوف بدرازي يك ذراع و منبت آن بلاد اماكن جبليه ريگزار
و درختزار و مواضعي كه بادهاي گرم آنرا محرق سازد **طبيعت** بستاني آن در دوم سرد و خشك و با حرارت فاعله و گفته اند سرد در اول و خشك در دوم و مخدر آن باز دويا

در سوم و مخدر و منوم آن شبیه بافیون و ضعیفتر از آن **افعال و خواص آن** بستانی آن ملطف و مسکن حرارت و تشنگی و با قوت قابضه و رادعه و محلل ورم حاره امراض
الرأس والصداع ضماد برگ نرم سوده آن جهت صداع و ورم حجب دماغ و بدستور رطوبل بدان و بخور آن جهت نزلات و آشامیدن یکمثقال بیخ آن با شراب منوم الاذن
ضماد آن بر بناگوش جهت تحلیل ورم آن و قطور آب برگ آن نیمگرم چند مرتبه جهت امراض گوش و بینی العین عصاره برگ همه انواع آن حتی منوم جهت غرب و تقویت بصر و سائیده
شیافات نافعه چشم جهت اوجاع عین در آب آن بدل آب خالص و بدل سفیده بیضه مرغ آشوب و قطور عصاره نبات آن بتمامه جهت زخمی و آسیبی که بچشم رسد و سود دهد الفم
با آب برگ آن جهت اورام حلق و درد دندان امراض آلات الغذاء والنفض ضماد آن بر معده جهت ورم آن والتحاب آن و سائر اعضا و اورام حاره و آشامیدن چهار اوقیه آب آن
با شکر محلل اورام باطنیه و امراض احشا و مسهل اخلاط مراریه و رافع مغص و زحیر و ورم مقعده و استسقای حار و بدستور دو اوقیه آن با آب رازیانه و آب کاسنی و باکشوث و حقنه
آن جهت جنون و سرسام و تنقیه امعا بسبب اطلاق آن و قوت قبضی که دارد و فرزجه آن جهت قطع سیلان حیض و رطوبات رحم و حمول آن مانع احتلام بسبب برودت آن و آشامیدن
تخم مخدر آن مدر بول و مفتت حصاة گرده و مثانه و مبرد و مانع احتلام الاورام والحکة والجرب والقروح و حرق النار و غیرها آشامیدن آب آن جهت اورام باطنیه حاره و ضماد
آن جهت منع اورام حاره ظاهریه و باطنیه و سوختگی آتش و زخم آبله و قروح ساعیه و سرطان متقرح خصوصا با آرد جو و تکرار استعمال و با اسفیداج و دهن ورد جهت حمره و نمله
و بدستور با خطمیا ناگویند مضر مثانه مصلح آن قند بدل آن کاکنج و نزد بعضی بطباط مقدار شربت آن تا پنجمثقال و در مطبوخات تا ده مثقال و از آب آن تا بیست مثقال و آب عنب
مطبوخ آن بغایت مقی است و عنب الثعلب مجنن که ماهیت آن ذکر یافت **طبیعت** آن در چهارم خشک و از سموم است **افعال و خواص آن** یکمثقال
آن بغایت مسکر و زیاده از آن تا چهار مثقال کشنده بخشکی زبان و کمودت رنگ و فواق و قی الدم بسیار و نفث آن و اختلاف سحج و مخاطی در دهان هم رسیدن طعمی شبیه بطعم
و استعمال آن بهیچ وجه جایز نداشته اند و بعضی در ضماد مواد حاره فاسده غلیظه تجویز نموده اند و تدبیر کسیکه آنرا خورده باشد آشامیدن ماء العسل است و قی فرمودن
با آن و با نیسون و شیره و مضغ رازیانج و آشامیدن شیره آن با شکر و با آشامیدن طبیخ آن و خوردن بادام و سینه مرغ نیز **عنب الدب** بضم دال مهمله و باء موحده
مشدده بترکی مردار اغاجی و بارشین نیز گویند و درخت آنرا خالیس نامند **ماهیت** آن در حقیقت کوهی نر و ماده میباشد نر آن بقدر قامتی و شاخهای آن بسیار
و مایل بزمین و چتری و بنجار و برگ آن مانند برگ انار و مایل بپهنی و نرم و ثمر آن خوشه دار و بقدر کناری کوچک و مانند کاکنج سرخ و در جوف آن چهار تخم در
دانه کوچک و طعم آن با اندک شیرینی و تلخی و لزوجت و قبض کمی و گل آن زرد و مایل بسبزی شبیه بگل حنا و بار یکتر از آن و بغدادی نوشته نوعی از زعرور جبلی است و بیخ آن
مایل بسرخی **طبیعت** آن سرد و خشک در اول **افعال و خواص آن** ثمر آن جهت نفث الدم نافع و سویق خشک آن حابس اسهال کهنه و بیخ آن بسیار مجفف
و جاذب و محلل اورام و بیطاران پوست آنرا با اورام دواب ضماد مینمایند تا چرک آورده به شود و ماده آنرا برگ بزرگتر از نر و شبیه ببرگ شمشاد و دانه آن کوچکتر و غیر چتری
و بیخ آن عودی است و سائر اجزای آن با سمیت و در بلاد کرمان و شیراز کثیر الوجود و آنرا برگک نامند و برگ آن مسکر است بخلاف بیخ آن **عنب الحیة** بفتح حاء مهمله و یاء
مثناه تحتانیه مشدده و ها شامل ثمر فاشرا و ثمر کبر است **عنبر** بفتح عین و سکون نون و فتح باء موحده و راء مهمله در **ماهیت** آن اختلاف است بعضی گویند نوعی
از نحل است که در جزائری که در میان دریا واقعست بر جبال و اشجار آن نوعی نحلی خانه ساخته عسل در آن جمع میکند و در موسم بهار که گلها و شکوفها بسیار است و در موسم
باد و باران از شدت آن هر دو خانهای آنها جدا گشته با سیلاب ... یا سیر و د و عسل آن بمرور ایام شسته زایل میگردد و موم خالص آن از تابش آفتاب و لطمات امواج
بی در بی در هم نشسته پرده پرده و مدور و غیر آن میگردد و بساحل دریا می آید و مردم آنرا برمیدارند و استعمال وسیع و شرح منمایند و مدور آنرا شمامه مینامند و بقیمت اعلی
میفروشند و مؤید آنست که جمعی ثقات شنیده شده که بندرت بعضی اوقات تازه آن که بدست آمده با حلاوت و نرم مانند خمیر شیرین بسیار خوشبو میباشد و در سواحل
بحر یمن و مالدیب و حضرموت و نواح آنها موج می آورد و مردم آنجا آنرا برمیدارند و امام و سلاطین و حکام و متمولین آن بلدان بقیمت بسیار گران میخرند و بر عنبر خام
میخرند و میگویند بسیار مقوی باه و حرارت غریزی و قوی و ارواح است و بدن را فربه میسازد و حیوانات گاهی آنرا بسیار دوست میدارند و چون آنرا دیدند بزودی می
بلعند و در شکم آنها انهضام نا یافته آنها را می کشد و یا شکم آنها منتفخ شده بر روی آب می افتند و کسانیکه واقف این امرند آنها را بزودی گرفته شکم آنها را شکافته بر می آورند
و این بسیار شک اندک با سهوکت و زهومت میباشد این را عنبر بلعی مینامند و نیز مؤید آنست آنچه نواب غفران مآب حکیم سید محمد هاشم الخاطب بحکیم معتمد الملوک
سید علوی خان خال والد ماجد محرر قدس الله سره قلمی نموده اند که فقیر شمامه دید که در آن مثل ارجا نورهای بسیار قریب بصد عدد که جلد و پوست آنها صلب فی الجمله

عنب الدب

عنب الحیة

عنبر

بوده و مجرد کتاب بنیر قطعه عنبری دید که دران نیز سر و گردن و جانوری صدفی جلد سرخ جوزی رنگ و شبیه منقار نیز چیزی دران نمایان بود و آن منقور نیز نوشته‌اند و لکن
قول بر آنکه آن رطوبتی است که از بعضی معادن میان دریا و یا جزائر میان دریا مانند قفر و مومیایی و قیر برمی آید و بسبب جزر و مد و تلاطم امواج و رسیدن حرارت آفتاب
بدان بر روی آب دریا پرده پرده منجمد میگردد و نیز مدور بشکل شمامه و باشکال دیگر گشته بساحل می افتد نزد حقر اقوی است و گفته‌اند ازین هر دو آنچه مخلوط بخاک و ریگ
و رمل میگردد و در ته آب می نشیند بسبب ثقل و این صفایحی سیاه می باشد و احیانا ازین صفایح آن رمل و خاک و چرک برمی آید و این را عنبر رملی و تحتانی نامند و بدون
تصفیه استعمال این جایز نیست و طریق تصفیه آن مانند تصفیه موم است و در مقدمه ذکر یافت اما قول بر آنکه عنبر روث یعنی سرگین نوعی از حیوان دریایی است که امواج از ساحل
می اندازد و همچنین قول آنکه آن طل یعنی شبنمی است که بر روی دریا نشسته بطول زمان منعقد میگردد و چنانچه صاحب اخوان الصفا بر آنست بعید مینماید والله اعلم بحقائق
ما خلق پس بدانکه از عنبر آنچه صافی مائل بزردی است آنرا عنبر اشهب و ازین آنچه مدور بشکل شمامه نامند و آنچه قطعهای آن مایل بسفیدی است بهران نقطهای بسیار ریزه
سفید علیحده آنرا عنبر خشخاشی و آن نقاط را بهار عنبر مینامند و بهترین همه آنست که تازه و با دهنیت و خوشبو باشد و سائر انواع دیگر مراتب یعنی بعد از اشهب آنچه مائل بزردی
پس مائل بسبزی پس مایل بسیاهی و زبون تر از همه سیاه کبودی بسیار کهنه آنست پس ملعی و آنچه ریزه شده باشد خواهند آنرا مجتمع گردانند باید در گلاب در قدر مضاعف بگذارند
و در گلاب بصر و اندازند و مانند شمامه سازند و یا آنکه در پارچه اگر کرباس نازکی پاکیزه کرده در آب گرم جوشان گذارند تا خوب نرم گردد و در هم فشار دهند تا یکسان گردد
پس در آب سرد فرو برند تا منجمد گردد و پارچه را از آن جدا کرده نگاه دارند و این بعد از مدتی نیز بهار میکند و مصنوع و مجعول نیز میسازند از گچ و لادن و موم و قدری
عنبر سیاه و بهر شکلی که میخواهند صفایحی و یا شمامه و گاه شمامه از آن ساخته از عنبر خالص سه چهار لا پرده بران می چسپانند و میفروشند و یا عنبر خالص را گداخته بالای
آن می ریزند و کهنه کرده میفروشند و فرق میان اصلی و جعلی آنست که قدری آنرا بجایند اگر بمفت گردد مصنوع است و اگر نرم و مجتمع و اندک چسپنده باشد خالص
و دیگر آنکه در آتش اندازند اگر دود آن خوشبو باشد خالص است و الا مجعول و یا آنکه سیخی را گرم کرده در آن فرو برند اگر بوی خوش از آن برآید خالص است و الا فلا و اصل
آنست که امتیاز شمامه اصلی از جعلی مشکل است مگر آنکه بشکنند آنرا و حقیقت جوف آنرا دریابند **طبیعت** آن در دوم گرم و در اول خشک و در اول گرم و در دوم خشک
نیز گفته‌اند **افعال و خواص آن** حافظ ارواح و قوتهای حیوانی و نفسانی و طبیعی و بغایت مفرح مبرد و دین و مقوی حواس خمسه ظاهری و باطنیه و محرک
شهوتین باه و طعام و اعاده کننده قوتهای از شراب ادویه مسهله و غیره و کثرت جماع و اوجاع کم شده و مفتح سدد و پادزهر سموم و سقاوم آنها و مقوی افعال
و تراکیب بالطبع و دفع امراض بارده عموما و بالتخصیص امراض بارده و ماغیه و قلبیه و خوشبو کننده دهان و بالخاصیت نافع امراض حاره قلب و دماغ و معتدل حرارت غریزیست و
بسیار موافق امراض الرأس و الصدر و المعدة و الکبد و الطحال و الکلیة و المثانة جهت فالج و لقوه و رعشه و کزاز و خدر و صداع بارد و شقیقه و جنون و نزلات مزمنه و اوجاع
گوش و تحلیل ریاح آن و امراض چپی و سینه و سرفه کهنه و ربو و قرحه شش و ضعف قلب و خفقان و غشی و ضعف و ضعف معده و کبد و استسقا و یرقان و اوجاع معده
و طحال و گرده و ریاح مجتمع در معده و امعا و اوجاع مفاصل و اعصاب شرباً و سعوطاً و تدهیناً و بخوراً اعضاء التناسل مداومت آشامیدن آن با ماء العسل اعاده باه پیران
و طلای آن با غالیه و ادهان حاره جهت تقویت اعضای تناسل و تحریک باه و بر حلیل باعث شدت لذت جماع طرفین بحد افراط و آشامیدن یکدانگ آن هر روز تا سه روز
جهت درد و شکم معده جدید و قدیم مجرب الوباء و السموم آشامیدن آن جهت رفع وبا و سموم و بخور آن مصلح هوای وبائی و گریزانیدن هوام و بوئیدن آن در جمیع امور مذکوره
قوی الاثر المضار باعث غلیان خون و رقت آن و تولید شری محرور و بین مصلح آن کافور و میوهای سرد و تر و سعوط آن با دهان حار جهت دفع امراض بارده دماغیه
و تفتیح سدد آن و حمول آن با قطنه آلوده جهت دفع استطلاق بطن حادث از برد و ضعف معده و گویند مضر امعا است مصلح آن صمغ عربی و نزد بعضی مضعف روح
کبدی است مصلح آن ادویه بارده مانند طباشیر و کشنیز و امثال اینها و اکثار اکل و شم آن برانگیزاننده ماشری و حمره است و مصلح آن بوئیدن کافور و خیار مقدار
شربت آن یکدانگ و گفته اند که اگر یک مثقال آنرا با چندان مهر بنفشه و نیم مثقال صمغ عربی بسه دفع در یک روز خورده شود تفریح بحد اسکار آورد و باین قول مغرور نباید شد
که چندان اصلی ندارد بدل آن بوزن آن مشک و زعفران و گویند بوزن آن مرو مشک و زعفران است و سعوط و حل و تصفیه و بخور و ساختن تسبیح و جوارش و حب جمیره
و شراب و شمع و عرق و سعوط و فتیله و قرص و قهوه و معجون عنبر در قرابادین کبیر مذکور شد **عنقود** بضم عین و سکون نون و ضم قاف و سکون واو و دال مهمله اسم
جنس خوشه است و جمع آن عناقید آمده **ماهیت آن** اسم خوشه نباتیست مخصوص چهار شاخ بقدر دسته شبر و برگ آن مانند برگ سداب و ریزه و بی شکوفه و خوشه آن

محلل رطوبت و تخمه و رائحه آن شبیه بسداب **طبیعت** آن سرد و خشک **افعال و خواص آن** مقوی اعضا و مانع ریختن مواد باعضا است و ضماد آن رافع اورام
حاره و التهاب آن و مسکن حدت خون و صفرا مقدار شربت آن تا سه درم **عنکبوت** بفتح عین و سکون نون و فتح کاف و ضم باء موحده و سکون واو و تاء مثناه
فوقانیه جمع آن عناکب آمده بفارسی کارتنه و بترکی اورمچک و بهندی مکڑی نامند **ماهیت** آن حیوانیست کوچک تنه و پاهای آن بسیار باریک بلند و انواع میباشد
و هر یک بنامی خاص مانند شبث و سبع الذباب و رتیلا و غیرها و از مطلق آن مراد نوعی است که در گوشهای خانه و جاهای خالی از لعاب خود تار تنیده خانها ساخته
میباشد **طبیعت** همه انواع آن سرد و خشک و بعضی مانند شبث و سبع الذباب و مانند آنرا گرم دانسته اند **افعال و خواص آن** الاذن قطور عنکبوت غلیظ النسج سفید
با روغن زیت در گوش جهت تسکین درد آن نزف الدم و الاورام و القروح و البثور بستن تار عنکبوت بر جراحات که خون از آنها جاری باشد باعث حبس خون بسبب
چسپیدن بر آنها و التیام آنها است الحمیات گفته اند که چون نسج عنکبوت را با بعضی مراهم مناسبه داخل کنند و یا بازفت بر پارچه کتانی مالیده بر جبهه و یا صدغین
بچسپانند جهت دفع حمی غب مؤثر و نیز گفته اند چون نسج عنکبوت غلیظ سفید را در پوستی بسته بر سر و یا بر بازو یا بر گردن صاحب تب غب بندند زائل گردد و پرده صفیقی که در
زیر شکم عنکبوت و حین بچه دادن میباشد و چون بچها بزرگ شدند جدا گشته بچها بیرون می آیند آنرا چون بر بازوی صاحب تب ربع بندند زائل گردد و چون بر نزف الدم
اعضا بندند حبس آن نماید و بر جراحات تازه حکم بخیه و خشک بند دارد و چون عنکبوت بر عضو مالیده شود آبله کند و خارش نماید و مجروح گرداند المضار از نوع قوی آن اعراض
ردیه و برودت اطراف و قشعریره و انتشار قضیب و امتداد آن و انتفاخ بطن از ریاح بهم رسد علاج آن آشامیدن سداب خشک و سعد و شونیز با شراب صرف قوی و تعریق
و حمام و مالیدن انیسون خام خشک کرده است که بهندی اجوائن نامند که آنرا آب نرم سوده بمالند و نوع عنکبوت سیاهی که معروف بعذاب است و پاهای آن کوتاه و بر زمین می کشند و چون
غلافی بزرداو میبرند بدست خود میگیرد از گزیدن آن حمی مطبقه عارض میگردد و سائر عوارض دیگر و سم آن گرم است بخلاف سائر عنکبوتهای دیگر علاج آن فصد است و بعد
و حل طبیعت بمطبوخ فواکه و الزام ماء الشعیر و مزورات و باید که گوشت فاسد موضع لسع آنرا بآلت حدیدی ببرند و تدبیر قروح ردیه را بعمل آورند و اما عنکبوت معروف
بفهد که برعکس میجهد و آنرا میگیرد و چنانچه فهد بر صیدی میجهد و میگیرد آنرا و آن عنکبوت دست و پا کوتاه کوچک سفید منقط بسیاهی است و آن سلیمه از سائر انواع است
از گزیدن آن خارش بسیار عارض میگردد و علاج آن عرق فرمودن و عرق را پاک کردن ساعت بساعت و مالیدن حضض محلول در سرکه که در آن بیخ کرفس جوشانیده باشند و اما
عنکبوت معروف بشبث و آن عنکبوتی است که پاهای بسیار بلند دارد و از لسع آن وجع معده و قی و عسر البول بر از عارض میگردد و مهلک است علاج آن علاج رتیلا است
عنم بفتح عین و نون و میم بلغت دیلم و تنکابن و اروس و بهندی سکرداری نامند و گویند خلنار است که بفارسی گلنار گویند **ماهیت** آن حکیم میر محمد مومن در تحفه
نوشته از شاخهای درختان بهی و غیر متنوسه است برگ آن سبز با طراوت و انبوه و کوچکتر از برگ بادام و گل آن سرخ خوش منظر و حکیم میر عبد الحمید در حاشیه تحفه نوشته
که چند صنف میباشد صنفی برگ آن شبیه بطیون و این صنف برگ آن جهت جراحات مفید و صنفی برگ آن مثل برگ نیم و صنفی برگ آن مانند برگ انبه و صنف چهارم
برگ آن شبیه ببرگ خیار و هر چهار صنف در خواص قریب بهم اند **طبیعت** آن سرد و خشک **افعال و خواص آن** الفم خائیدن برگ آن مقوی دندان
و لثه اعضاء الغذاء و النفض آشامیدن آن مقوی معده و حابس اسهال و سیلانات و نزف الدم و حیض و بدستور ضماد و حمول آن الجروح ضماد و ذرور آن جهت جراحات
تازه نافع است

فصل العین المهملة مع الواو

عود بضم عین و سکون واو و دال مهمله اسم جنس چوب شاخ اشجار است که بهندی لکڑی و ڈالی نامند
از مطلق آن مراد نزد اطباء عود هندی است که بهندی اگر نامند **ماهیت** آن چوب درختیست که از کوهستان جنتیا قریب بسلهٹ که از توابع صوبه بنگاله در سمت
شمال و شرق آن واقعست و در جزائر مملکت کهن که بهر دو از بلاد و عرض شمالی خط استوا اند و در جزیره چینیان از جزائر شهر ناو که قریب بسرحد چین از بلاد عرض جنوبی خط استوا
بعرض سی و چند درجه است بهم میرسد و درخت آن بسیار عظیم و ساق و شاخهای آن اکثر کج و اعوج غیر مستوی و اندک راست که از آن عصا و چوب دستی و یا ظرفی و یا پیاله خوب
نمیتوان ترتیب داد بسبب کج و اعوجی و رخاوت و نیز جا بجای آن مجوف میباشد بجهت آنکه درخت آن تا سال خورده و کهنه نباشد و بعد بریدن تا مدتی نماند که اجزای
خام آن بمرور ایام بپوسد و بریزد خوشبو نمیباشد و برای سرعت پوسیدن در زمینهای نمناک دفن میکنند پس برآورده آنچه از آن با دهنیت و سنگین سیاه غرقی است که در
آب غرق و سیر و در آب انداخته امتحان نموده جدا میکنند و آنرا غرقی مینامند و آنچه در آن اندک خامی باقی است با آلات آهنی برآورده غرقی مستعمل میگویند و آنچه نیم غرقی است آنرا
نیم غرقی و سمله اعلی و آنچه مطلق بته آب میرود سمله خوانند و آن کثیر الوجود تر از انواع دیگر و غرقی آن سیاه می باشد و غیر آن اغبر بعضی تیره و بعضی کمرنگ تا به زردی و گفته اند

عنکبوت

عنم

عود

انواع میباشد هندی و سمندوری و قماری و سمندلی و هندی آن سیاه و سمندوری آنرا و هیئت غالب بر هندی و قماری آن کم رنگ و مندلی آن بسیار خوشبو است و نیز بری
و جبلی میباشد جبلی آن با خطوط سیاه و بری با خطوط سفید و بعضی بالعکس گفته اند و بخور ثیاب بهندی آن باعث منع تولد شپش در آنها و گفته اند سمندوری منسوب بنام
بلدیست که از آنجا می آورند و همچنین قماری مختار در طب هندی و بیشتر هندی بنگالی سلهتی غرقی آنست که تلخ خوشبوی باد هنیت و اندک قبض باشد زیرا که عود اماکن دیگر
بجز بی و خوشبو لی و چربی نوع اعلای سلهتی یعنی غرقی آن نیست و انکه در اکثر نسخ و تراکیب قید عود هندی خام مینمایند شاید جهت آن باشد که دستور است که چوب آنرا خیسانیده
و نیم کوفته از آن عرق میکیرند و از آن عرق بعد سرد شدن عطر میکیرند و بعضی نامقیدان آن اثفال را خشک نموده بجای آن میفروشند تا آنرا استعمال ننمایند که ضعیف است
و بعضی قدری مغز بادام داخل آن اثفال کرده و در شیشها کرده از آن بطریق تکلیس روغن میکیرند و آنرا بهندی جوره اگر میامند و این چندان خوشبو نیست مانند جوره
خالص که از براده عود و عرق ناگرفته بدون خلط مغز بادام اخذ مینمایند و بعضی آنرا با براده صندل و یا براده چوب تکر با زعرق میکشند و بعد سرد شدن عطر آنرا میکیرند و این
عطر نیز مانند عطر خالص چندان خوشبو نیست و انچه صاحب اختیارات بدیعی نوشته که از بندر چینیه خیزد که از آنجا بجاوه ده روزه راه بود و آن بغایت عزیز الوجود است و هم سنگ زر
فروشند و کوئی هیچ بوندارد و چون بدست بگیرند کرم شود و عرق کند بغایت خوشبو بود و بوی آن یکسان بود در اصلاست و قریب بانچه نوشته محرر نیز شنیده و شاید
بندر چینیان مذکور باشد که چینیه نوشته و بدانکه چوبی دیگر در هیات و صلابت و هیئت بسیار شبیه بعود غرقی تکر بود در هند و بنگاله بهم میرسد و لیکن همه کس در نمییابند
اکثر این را بدل آن میفروشند و این اکثر میامند **طبیعت** آن در آخر دوم کرم و در سوم خشک و در دوم نیز کرم و خشک گفته اند **افعال و خواص آن** ملطف و مفتح
سدد و مفرح و مقوی اعصاب و حواس ظاهری و باطنی و قلب و کبد و معده و احشا و کرده و پراکنده ریاح و محلل آنها و هاضم و زائل کننده بدبوئی دهان و رطوبات عفنه و طبیعت
و رحم و ضعف معده و امعا و کرده و مثانه و رحم و حافظ صحت حوامل و جنین و دافع اوجاع نقرس اعضاء الراس آشامیدن آن بسیار مقوی حواس و اعضای دماغی
و عصاب و بدستور بخور آن مقوی و محلل فضول رطبه و دماغیه است **الفم** مضغ آن مقوی دندان و لثه و نیکو کننده نکهت و سنون محرق آن جالی دندان و مستحکم کننده آن **اعضاء الصدر**
و القلب و الغذاء آشامیدن آن جهت سرفه و ربو و ضیق النفس و تفریح و تقویت قلب و رفع غشی و خفقان بارد و ضعف معده و کبد و غثیان و اسهال و در سنطاریا سوداوی و مستقیا
و سپرز خصوصا که یکدرم و یا یکدرم و نیم آنرا بخورند و همچنین بخور آن مقوی قلب است و نگاه داشتن آن در دهان نیز جهت امراض مذکوره مفید و چون قدری عود در آتش
اندازند و ظرفی که از روی توتیا باشد که بهندی جست نامند بران معکوس بدارند که دود آن دران مجتمع کردد و قدری شیر مرضعه طفلی که قی نماید و بهیچ نوع تسکین نیابد و از آن
بدوشند و حرکت دهند که بآن ممزوج کردد و بآن طفل بخورانند در دو سه دفعه قی بند کردد و طفل صحت یابد **اعضاء النفض** مقوی آلات بول و باه و ممسک بول و منی و دودی
و مذی حادث از برودت و رطوبت و ضعف مثانه و اوعیه منی و رطوبات سائله از رحم باز دارد و آنرا خشک و کرم سازد **السمّ** مطبوخ آن با شراب ریحانی یا و زهر سموم بارده و بخور
نمودن ثیاب بهندی آن مانع تولد قمل است در آنها مضر محرورین و مصلح آن کافور و سکنجبین و گویند مضر ثقل و مصلح آن گلاب مقدار شربت آن تا یک مثقال
بدل آن دارچینی و قرنفل و زعفران و زرنباد و مدرج و دانک وزن آن و در اوجاع نقرس قنطوریون دقیق است و دستور احراق و بخور و جوارشات و عود مطرا که مطریه هند
و چوه و حمیره و اشربه و شمامه و عطر و فتیله و قرص و معجون آن در قرابادین کبیر ذکر یافت **عود البلسان** بفتح با موحده و لام و سین مهمله و الف و نون **ماهیت**
آن شاخهای درخت بلسان است بهترین آن کندم رنگ خوشبوی آنست **طبیعت** آن کرم و خشک در سوم **افعال و خواص آن** مفتح سدد و مقوی
قوی و باتریاقیت امراض الراس جهت دوار و صرع و تنقیه رطوبات دماغی و تاریکی چشم **امراض الصدر و الغذاء** و **النفض و السموم** جهت ربو و ضیق النفس و سردی
معده و جگر و باد زهر سموم و گزیدگی افعی و **اسفید الرحم** بخور آن جهت تخفیف رطوبات رحم و عقم را زائل سازد مقدار شربت آن تا نیم مثقال مضر امعا مصلح آن کتیرا بدل
آن حب آن و در بلسان نیز ذکر یافت **عود الحیه** بفتح حاء مهمله و یاء مثناة تحتانیه مشدده **ماهیت** آن غیر قزوینی دیگری ذکر نکرده و آن نباتی است که در بلاد
بربر و سودان بهم میرسد شبیه بسوسن و بیخ آن نیز مانند بیخ آن و با صلابت و خشونت و تلخی و تندی رائحه مانند عاقرقرحا **طبیعت** آن در سوم کرم و خشک
افعال و خواص آن مفرح و مقوی حواس و محلل ریاح غلیظه **السموم** آشامیدن یکدرم آن جهت دفع سمیت هر سم کرم و سرد نافع خواه قبل از آن و خواه بعد از آن
و نگاهداشتن آن در دست نیز مانع کزیدن مار و هوام است باذن الله و بعضی را کمان آنست که چون در دست نگاهدارند چشم افعی بران افتد هیچ حرکت کرده نتواند
خانشیده و در دهان مار اندازند بمیرد **الاوجاع** تدهین مطبوخ آن در روغن زیتون جهت رفع عرق النساء و اوجاع بارده در ساعت مفید مقدار شربت آن تا نیم مثقال

عود البلسان

عود الحیه

عود العطاس / عود القرح / عود الیسر / عود الصلیب / عوسج

عود العطاس بضم عین و فتح طا و الف و سین مهمله **ماهیت** آن نزد بعضی کندش است و نزد بعضی بیخی است بقدر انگشتی و ثمر آن سطبر و طرف دیگر آن باریک
منحنی و ظاهر آن تیره رنگ باطن آن سفید و شاخهای نبات آن باریک و انبوه شبیه بگیاه برنجاسف برگ آن شبیه ببرگ زیتون و قبه آن کوچک و شبیه ببابونه
و تند بوی و معطس **طبیعت** تازه آن در آخر دوم گرم و خشک خشک آن در آخر سوم خشک **افعال و خواص آن** معطس قوی و جالی و محلل آثار ضماد آن نافع
کلف و برص و خون مرده تحت جلد است و بیطاران در جراحات دواب استعمال دارند **عود القرح** بضم قاف و سکون را و حا مهمله در **ماهیت** آن اختلاف است
بعضی عاقرقرحا دانسته و بعضی وج و بعضی گفته بیخی است با حدت و نبات آن شبیه برازیانه و بقدر قامتی و شاخهای آن مانند ریباس و عریض و در شام کثیر الوجود **طبیعت**
آن گرم و خشک در سوم **افعال و خواص آن** در جمیع افعال مانند وج است و بعضی عاقرقرحا دانسته اند **عود الیسر** بضم یاء مثناة تحتانیه و سکون سین و رای مهمله
ماهیت آن جمعی بر آنند که چوب ناغورس است بجهت خاصیت آن در یسر و آسانی ولادت و بعضی بجهت قضای حوائج و یسر آن چون چوب مجلب چوب خطمی و بعضی
اراک دانسته اند **عود الصلیب** بفتح صاد مهمله و کسر لام و سکون یاء مثناة تحتانیه و باء موحده نزد جمعی فاوانیا است و بعضی غیر آن دانسته اند و در فاوانیا
ذکر آن و تفرقه میان هر دو خواهد آمد ان شاء الله تعالی **عوسج** بفتح عین و سکون واو و فتح سین مهمله و جیم **ماهیت** آن درختیست قریب بدرخت انار و پر خار و برگ
آن تند مایل بدرازی و با رطوبت چسبنده و ثمر آن بقدر نخودی و مایل بطول و سرخ و درخت بسیار میماند و منبت آن شوره زار با قسمی از عوسج را برگ سیاه مایل
بسرخی و عریضتر از اول و خار آن تیزتر و شاخهای آن دراز تا چهار ذرع و ثمر آن عریض باریک و گویا دو غلافی است و قسمی دیگر سفید و شیخ الرئیس نوشته که آنرا ثمری
مانند توت است که مردم آنرا میخورند و در بلاد ما بسیار و مستعمل برگهای نازک سبز آنست **طبیعت** مجموع آن در اول سرد و در آخر دوم خشک **افعال و خواص**
آن العین قطور آب برگ کوبیده آن در چشم تا هفت روز پی هم جهت رفع بیاض آن خواه تازه باشد خواه کهنه مجرب و چون ثمر آنرا بکوبند و آب آنرا گرفته صاف کرده
خشک نمایند و عند الحاجت بمقدار یک دانگ آنرا با سفیده تخم مرغ و یا شیر زنان سوده در چشم بچکانند جهت جمیع اوجاع و رفع بیاض آن نافع و ضماد آن بپیشانی مانع
نزول فضلات است بچشم بسبب قوت قبضیکه دارد و پرورده نمودن توتیا با آب آن جهت رمد بسیار مفید و چون برگ آنرا در آب بجوشانند تا قوت آن در آب
آید پس مالیده صاف نمایند و باز بجوشانند تا غلیظ گردد جهت رفع بیاض چشم مؤثر الفم خائیدن برگ آن جهت قلاع دهان النمله و الحمره ضماد برگ تازه آن جهت
نمله و حمره که حرارت آن در کمال شدت نباشد الحکه و الجرب و الجذام و الامراض السوداویه آشامیدن عصاره برگ تازه آن جهت جرب صفراوی و تسکین التهاب
صفرا نافع و شریف گفته که اطبای یونان و فارس و هند باین معالجه جذام را در ابتدا میشمایند بدین قسم که بیخ آنرا ریزه کرده هر روز بقدر یک وقیه با یک رطل آب بجوشانند
تا بثلث رسد پس صاف نموده بنوشند چهار پنج مجلس عمل میکند و دفع سودای سوخته مینماید و جهت جذام مجرب دانسته اند و شرط است که در روز قبل از آن اسفیدباج
گوشت گوسفند فربه تناول نمایند و روز سوم طبیخ مذکور را بنوشند و تا چند روز بدان مداومت نمایند و باید که روز دیگر شرب آن که روز راحت است بحمام روند
و بغدادی و غیره نوشته اند که در شراب بجای آن بدستور طبخ دهند و بیاشامند و در اثنای آن بحمام روند و نطولی طبیخ مذکور را جهت قروح رطبه و جرب و حکه و رفع
آثار بهتر از چوب چینی دانسته و چون بیخ آنرا ریزه کرده با برگ مورد بسوزانند جهت قروح و امراض مقعده و منع زیادتی قروح خبیثه و رویانیدن موی سر نافع
و ثمر آن در جمیع افعال مانند برگ آن و قاطع نزف الدم و اسهال مقدار شربت آن تا یک مثقال بدل آن مورد و جهای گرم بوزن آن اشنه و بوزن آن فوفل مضر
سپرز و مورث قولنج مصلح آن کثیرا و بالخاصیت تعلیق شاخ آن بر سقف خانه و دروازه مبطل سحر و با خود داشتن آن مورث جاه دانسته اند و بخور برگ و یا
عصاره آن نیز گریزاننده هوام است

فصل العین مع الیاء المثناة التحتانیه

عینون

عینون بکسر عین و سکون یاء مثناة تحتانیه و ضم نون
و سکون واو و نون **ماهیت** آن غافقی گفته این اسم را نزد ما بر دو نوع از گیاه اطلاق مینمایند یکی را کحلا و کحلان و سلیس نامند و آن نباتیست بسیار تلخ
و از ساق آن شاخهای بسیار باریک رسته طولانی صلب روئیده و برگ آن کوچک مانند برگ مورد و با متانت و رنگ شاخهای آن مایل بسیاهی و سرخی
و در هر شاخی گلی سرمه رنگ مستدیر مانند درهمی و مایل بسیاهی و منابت آن کوهستانهای اندلس آنرا اسنا بلدی نامند و نوع دوم برگ آن خوشبو مانند
مرزنجوش و از آن بلندتر و شاخهای آن طولانی بقدر ذرعی و باریک سفید ایستاده از یک ساق روئیده نزدیک بیخ آن و بر اطراف شاخهای آن گل زرد رنگ هست و
آن نیز کوهستانها و با قوت قابضه و این بهتر از نوع اول است و اسلم از آن در فعل **طبیعت** آن گرم و خشک در اول در سوم **افعال و خواص آن**

اندلس آنرا لجامی منافی مستعمل دارند جهت آنکه مسهل اخلاط ثلثه است خصوصا و خلط بارد یعنی بلغم و سودا چون یک قبضه آنرا با انجیر بجوشانند و صاف کرده بیاشامند جهت
اوجاع ظهر و مفاصل و عرق النسا و ورک و مغثی است مصلح آن عناب و انیسون مقدار شربت آن دو درهم تا سه درهم **عیوان** بکسر عین و سکون یا و فتح واو و الف و نون
شیخ الرئیس رحمة الله تعالی علیه نوشته که آن محلل است اعضاء الرأس جهت امراض بارده دماغ و رفع زکام بارد و العین بقطور آب آن جهت حدت بصر مفید است
عین الدیک بفتح عین و سکون یا و نون و الف و لام و کسر دال مهمله و سکون یا و کاف بفارسی چشم خروس نامند و بهندی گهنگچی نامند ماهیت آن
تخم درختیست صلب سرخ صیقلی براق مدور و گویند در خوشه مانند بطم میباشد و درخت آن آنچه بتحقیق پیوسته درخت بطم و آن ثمر آنست و در جبال هند
و دکهن هم میرسد و کسانیکه گفته اند که گهنگچی شاید شبه باشد زیرا که هیات گهنگچی دیده بچنان است بلکه گهنگچی و انهای آن کرد کردی بقدر دانه نخود و کوچکی و بسته
آنرا بالوده نوع میباشد سرخ و سفید و در حرف الکاف بیان آن انشاء الله تعالی خواهد آمد و بالجمله طبیعت آن در سوم گرم و در دوم خشک و با رطوبت فضلیه
افعال و خواص آن مفرح و مقوی اعضاء و حافظ قوتها و مانع پیری و جهت ازدیاد منی و تقویت باه بسیار موثر دانسته اند بحد افراط و جزو اعظم معجون طوکی و حافظ
الصحة است مقدار شربت آن از نیم درم تا یکمثقال مضر محرورین و مصدع مصلح آن کشنیز و باید که با شیر تازه دوشیده و یا ترنجبین جنیانیده و با مسکه استعمال نموده
شود **عیون** جمع عین است و آن عضوی از اعضاء معروف حیوانی است **طبیعت آن** گرم و تر و رطوبت آن زیاده از اعضای دیگر و حرارت آن مایل
باعتدال است **افعال و خواص آن** بهترین همه چشم گوسفند است و چشم طیور تماما ردی مایل به یبوست و زیاده کننده منی است زیادتی نیکو و
سریعة الاستمرار و محرورین در وی مضر مبرودین مصلح آن نمک و صعتر و خوردن مسلوق آنست **عین البقر** اسم نوعی از انگور بزرگ دانه است که تیرگی
آن کم باشد و پوست آن غلیظ و سیاه باشد و نزد اهل مغرب اسم نوعی از آلوی بزرگ دانه است و ذکر یافت و بطی الهضم و ثقیل بر معده است انجوانیز تیر نامند

باب نوزدهم در بیان ادویه که حرف اول آنها غین معجمه است فصل الغین مع الالف

غار بفتح غین و الف
و را مهمله بیونانی دافنی و اسمور سقلیموس و نزد اهل شام زند و بفارسی باهشتان و بفرنگی لادرس نامند ماهیت آن درختیست عظیم تا هزار سال میماند و اهل یونان آنرا
بسیار احترام مینمایند و شاخه آنرا در دست میدارند و از خود دور میکنند و حکمای ایشان از چوب آن تاج میسازند برگ آن خرمتر از برگ بید و بلندتر از آن و تلخ و خوشبو
و با انجیر آنرا نگاه میدارند آنرا خوشبو میگردانند و مانع کرم زدن آنست و جبلی و سهلی میباشد برگ جبلی آن باریکتر از برگ سهلی و مخصوص بلاد شام است و از آنجا
بمصر میبرند و ثمر آنرا بیونانی دافنی و بفارسی و هشتا مند و آن بقدر فندقی کوچک و پوست آن نازک سیاه رنگ و مغز آن دو پاره و زرد رنگ و حریف خوشبو
و چون کهنه گردد مائل بسرخی و تیرگی میگردد و سیاه آن فاسد **طبیعت** آن گرم و خشک در دوم مغز ثمر آن گرمتر از برگ و پوست آن و ثمر آن خشکتر از سایر
اجزای آن و روغن آن گرمتر از سایر اجزاء و گرمتر از روغن گردکان **افعال و خواص آن** محلل و مفرح و مقوی و مدر و تریاق سموم خصوص حب آن اعضاء
الرأس آشامیدن حب آن با شراب جهت صداع بلغمی و ریاح محتبسه و صرع و وسواس و تقویت ذهن و فهم و سعوط آن جهت شقیقه و لقوه و تدهین بدهن آن جهت
درد اعصاب و رفع اعیاء و اختلاط ذهن و تفتیح دهنهای عروق الاذن قطور سائیده حب آن در روغن گل و سرکه و یا خمر کهنه جهت اوجاع بارده گوش و رفع
دوی و طنین و ثقل سامعه و باعث تقویت آن و بدستور قطور دهن آن الفم مضمضه بطبیخ برگ آن جهت درد دندان الصدر لعوق برگ و حب آن با عسل یا بطلا
جهت امراض بارده و با سکنجبین جهت امراض حاره و ضعف نفس و نفس الانتصاب و سیلان فضول نزله و قروح ریه و سرفه کهنه و ضیق النفس اعضاء الغذاء
آشامیدن حب آن جهت تحلیل ریاح غلیظه و مغص و قولنج و امراض جگر و سپرز و با عسل جهت قرحه امعاء آشامیدن دهن آن با شراب انگوری جهت وجع کبد
و بدستور قشر آن و آشامیدن طبیخ برگ آن مقی و آشامیدن دو مثقال حب آن خشک سوده مسکن مغص در ساعت اعضاء النفض دهن آن مغثی و مقی و مدر بول
و حیض و طبیخ برگ آن جهت امراض مثانه و رحم ششربا و با عسل جهت امراض بارده و با سکنجبین جهت حاره و نطول و جلوس در آن جهت امراض گرده و مثانه و رحم
و آشامیدن یک درهم از قشر آن مفتت حصاة و کشنده جنین است بسبب تلخی بسیار که دارد و بدستور حب آن نیز مفتت حصاة و حمول آن مسقط جنین الحمیات تمریخ
بدهن آن جهت رفع قشعریره حمیات السموم آشامیدن حب آن با شراب جهت گزیدگی مار و عقرب و سایر هوام و بدستور ضماد بدان جهت لسع زنبور و نحل
و غیر اینها الاورام ضماد آن با نان و یا با سویق جو جهت تسکین ضربان و اورام حاره المفاصل آشامیدن آن و دهن آن و تمریخ بدان جهت اوجاع مفاصل و اعصاب

عیوان
عین الدیک
عیون
عین البقر
غار

و در دکمه و غیرها الزینة طلایی آن با شراب جهت بهق و کلف و رفع آثار جلد موثر المضار حب بن آن مرخی معده و مغثی و محرک قی و مضر صدر مصلح آن کثیرا سقاقل شربتا از حب برگ آن نیم مثقال و تا دو مثقال آن مسهل بدل آن حب المحلب سانوج واکر یافت نشود بادام تلخ و سیسنبر نیز گفته اند الموام طرد الهوام پاشیدن آب طبیخ برگ آن در خانه گریزاننده مگس و هوام است و بدستور افتراش برگ آن صاحب فلاحه گوید چون برگ آنرا با دست بجیند بقسمیکه بر زمین نیفتد و بر پس گوش خود گذارند هر مقدار شراب که بنوشند مست نگردد و چون در موضعی که طفل خوابد و بترسد در خواب بگذارند دیگر نترسد و با خود داشتن آن موث جاه و قضای حاجت و تکیه کردن بعصای آن باعث حدت بصر و تقویت بهت و اغتسال بدان در حمام باعث دفع تعسر و سحر و چون روز چهارشنبه قبل از طلوع آفتاب آمد کسیکه از ازدواج و مردی مانده باشد آن کرده و تا در کرده و و دستور اخذ روغن آن آنست که دانه آنرا نیمکوفته در آب طبخ نمایند و بگذارند تا سرد شود و آنچه بر روی آب ایستد بردارند و یا عصاره برگ و ثمر آن را در آب طبخ دهند تا قوت آن در آب آید پس با روغن زیتون بقدر مضاعف اگر میسر نباشد بآتش ملایم طبخ دهند تا آب برود و روغن بماند و آنکه نسوزد پس صاف نموده بکار برند **غاریقون** بفتح عین و الف و کسر را مهمله و سکون یا مثناه تحتانیه و ضم قاف و سکون واو و نون **ماهیت** آن چیزیست سفید و بیخ پوسیده و در جوف بعض اشجار سال خورده کهنه پوسیده و مانند درخت انجیر و جمیز و امثال اینها و یا ریشه آنها است که پوسیده گشته بسبب تعفن مانند غاریقون و کما از درخت بلوط بهم میرسد و بعضی ریشهای پوسیده و بعضی قطر و استه اند و آن نر و ماده میباشد بالوان مختلف و طعم آن با حلاوت ظاهر و حرافت و مرارت و قبض نر آن اندک صلب تر از ماده آن و مستدیر و با طبقات که گویا شئی واحد است بخلاف ماده آن و قوت آن تا چهار سال باقی میماند و بهتر و مستعمل ماده سفید سبک و زن املس باطبقات مستوی غیر مستدیر است که قطعهای آن بزرگ و رخو باشد و باندک سودن از هم بپاشد و آنچه بخلاف این اوصاف باشد زبون و رد و سرخ آن قریب بسمیت و سیاه آن سمی و همه آن غیر مستعمل و همچنین نر آن و شرط استعمال آن آنست که بر پرویزن موی بمالند تا لطیف آن بگذرد و اجزای سمیه آن بماند و نکوبند زیرا که اجزای سمیه آن که بشکل ناخن چیده هست بکوبیدن کوفته داخل میگردد **طبیعت** آن خواه نر و خواه ماده بقول شیخ الرئیس در اول گرم و در دوم خشک با جوهر هوایی و مائی و ارضی لطیف و بقول دیگران گرم و خشک در دوم و بعضی گرمی آنرا زیاده از خشکی آن تا سوم و بعضی مرکب القوی و بعضی تر دانسته اند و با قوت قابضه و صاحب ارشاد گرم در اول خشک در دوم گفته **افعال و خواص آن** مسهل بلغم و سودا و صفرای مخلوط باهم و ملطف اخلاط غلیظه و مقطع مواد لزجه غلیظه و محلل ریاح غلیظه و اورام صلبه و قولنج هر نوع که باشد غیر ایلاوس و مفتح سده خصوص سده کبد و گرده و معین ادویه مسهله و رساننده آنها باقصای بدن و جاذب مواد از اقاصی عمق بدن و مدر بول و حیض و دافع و سم عقرب و سموم منهوشه و مشروبه و ادویه سمیه و بغایت مقوی عصب و دل و دماغ و مفرح بالعرض و مصلح فساد اخلاط فاسده و حمیات بلغمیه و عالمیه و محموم و العاقبت است اعضاء الراس جهت صداع بارد و بلغمی مزمن و کهنه و شقیقه و رفع بخارات خصوصا با هلیله کابلی و مصطکی و با فاوانیا جهت صرع و با ریوند جهت نزلات و غرغره آن با میفخج جهت تحلیل ورم حلق و عضلات آن و تقویت لثه و دندان و خفقان آن جهت ابتدای نزلات و باشیه اعضاء الصدر یکدرم آن با آب جهت نفث الدم و نزف الدم صدر و یکدرم آن با انیسون جهت ربو و نفس الانتصاب و با رب السوس و با وزن آن جهت درد سینه و سرفه مزمن بارد و بلغمی و ضیق النفس و عسر آن و با طلا جهت قرحه ریه اعضاء الغذاء و النفض آشامیدن یکدرم تا یکمثقال آن با ریوند جهت امراض جگر و معده و ترش شدن طعم در معده و با سکنجبین جهت یرقان سددی و سپرز و مثل آن اسارون با عسل سرشته جهت تفتیت سنگ گرده و مثانه و درد احشاء کمر و گرده و با سنتین معجون بشرط مداومت جهت استسقای لحمی و زقی و با انیسون جهت اوجاع باطنیه و با رازیانه نیز جهت درد احشا و سنگ گرده و مثانه و با عسل جهت قولنج و انواع ریاح و حقنه آن نیز جهت قولنج و ورم و قروح امعاء مضغ آن تنها و بلعیدن آب آن نیکو دوائی است برای وجع معده و جشای حامض و ایستادن طعام بر سر معده و یکدرم آن با ماء القراطن اگر تنها باشد جهت اسهال بلغم و سودا و صفرای باهم مخلوط و اگر با خلط غلیظ و جذب از اقاصی بدن و ادرار بول و حیض و رفع مغص و اختناق رحم و تحلیل ریاح آن و اگر تنها باشد با فوتنج و یا صبر نیز جهت اختناق رحم و قرحه آن و با قلیلی جند جهت اقسام قولنج بلغمی و ریحی الا ایلاوس و با ریوند جهت تفتیت سنگ گرده الاورام و الآلات المفاصل الحمیات آشامیدن آن با ادویه مناسبه جهت جمیع انواع اورام و بدستور طلای آن و نیمدرم آن تا نیم مثقال و یکدرم با سکنجبین جهت اوجاع مفاصل و عرق النسا و با صبر جهت اوجاع مفاصل عرق النسا و نقرس و امراض عصبانی حمیات نائبه بعد از نضج ماده و حمیات کهنه و نفض حمیات و دو درهم آن با شراب قبل از نوبت مانع نفض آن و حقنه آن نیز جهت حمیات و باشیه و با ماء القراطن نیز جهت حمی السموم آشامیدن آن یکدرم تا دو درم با شراب جهت لسع مار و سایر هوام و بدستور ضماد آن بر موضع لسع آنها و داشتن آن با خود جهت منع گزیدن عقرب الزینة آشامیدن

شیخ حنظل و بوزن آن
غاز

چهار قیراط آن جهت نیکوئی رنگ رخسار و اقسام زبون آن همه مهلک صورت کرب و خناق و امراض ردیه مصلح آن در همه حال چند بید ستر و قی فرمودن با آب گرم و شیر تازه دوشیده
و بیخ و سایر تدابیر خورده را نفعی آورند مقدار شربت آن در غیر مطبوخ و مفرد یک درم و در مطبوخ تا یکمثقال بدل آن بنصف وزن آن تربد و ربع آن تخم سپستان باهم و ربع آن فربیون
و دو وزن آن بسفایج و بدستور دو وزن آن افتیمون و عشر آن خربق سفید است و حبوب و قرص و معجون آن در قرابادین کبیر ذکر یافت **غاز** بفتح غین و الف و زای معجمه اسم فارسی
نوعی از مرغابیست بزرگتر از اردک و بعربی قاز و اوز نیز نامند و ذکر یافت در حرف الالف **طبیعت** آن گرم و تر و غلیظ تر از اردک **افعال و خواص** آن
نیز مانند آن و روغن آن نیز محلل و مفتح و جهت ریاح و مغص و استسقا و درد مفاصل شرباً و ضماداً نافع است و در قرابادین کبیر و بیس آن و در اوزنیز مذکور شد **غاغالس** بفتح دو غین
معجمه و دو الف بعد از هر یک و ضم لام و سین مهمله و غالسنیس بفتح غین و الف و لام و کسر سین مهمله و سکون یاء مثناة تحتانیه و ضم نون و سین نیز آمده و بیونانی بمعنی منتن الرائحه
است و غالوبیس نیز آمده و نزد اهل مصر مشهور بفس الکلاب و در طبرستان بلیهیم نامند **منتن** آن نباتیست املس و برگ آن نرم و بدبو چون بدست بمالند تلخ و بیلیع و گل آن
بنفش باریک و حکیم میر محمد مومن نوشته نبات آن بقدر نبات الحجره و برگ آن املس بدبو و گل آن چتری و سفید مانند گل شبت و ثمر آن بقدر عنب الثعلب و بعد از رسیدن
سیاه و پر آب میگردد و در دار المرز سرکه را با آن رنگین میسازند و بیخ آن سفید و با تجویف و منبت آن خرابها و شوره زارها و اطراف بساتین و در گرما بهم میرسد **طبیعت** آن
در اول گرم و در دوم خشک و گرم و خشک در دوم نیز گفته اند و بعضی در سوم **افعال و خواص آن** الاذن ضماد برگ و شاخ آن با سرکه جهت ورم گوش **اعضاء** القصد
خوردن ساق تر و تازه خام آن مانند سبزیهای دیگر جهت سرفه کهنه و بهر و ضیق النفس هر نوع که باشد و ربو و درد سینه بعدیل بحدیکه قائم مقام آن چتری و دیگر دانسته اند
اعضاء النفض مفتح سدد و مفتت حصاة و مدر بول و حیض و محلل ریاح الجرب و الحکه و الاورام و القروح جهت جرب و حکه و تحلیل خنازیر و اورام صلبه و سرطان و قروح خبیثه
و ورم صلب انثیان خصوصاً چون برگ شاخ آنرا با سرکه روزی دو سه مرتبه ضماد نمایند و بدستور فتایل الطبیخ آن روزی چند مرتبه و بالخاصیت جهت علل صفراوی مفید مقدار
شربت آن تا پنج درهم و آشامیدن طبیخ بیخ آن بقدر ده درم مسهل قوی بلغم و سودای رقیق و سریع العمل است **غافث** بفتح غین و الف و فتح فا و ثاء مثلثه فوقانیه
بروزن آفت و بکسر فاء و ثاء مثلثه نیز آمده بلاطینی اوبطوری و ببربری اکرسومنه نامند و نبات آنرا حشیشة الغافث و شجرة البراغیث و شوکة منتنه نامند **ماهیت** آن
گیاهیست خاردار و برگ آن دراز و عریض و طولانی و مزغب و از وسط برگهای آن شاخی مجوف و خشن روئیده و گل آن کبود مایل به بنفشی و طولانی و جمیع اجزای آن بسیار تلخ و اجود
تحفه و با عفوصت و قبض کمی و حرارت چندان ندارد و مستعمل گل آنست و با عصاره آن و قوت آن تا سه سال باقی میماند بهترین آن خاریسی است که از کوهستان شیراز آورند
و رومی نیز **طبیعت** آن گرم در اول و خشک در دوم و جمعی بر عکس نیز گفته اند و صاحب ارشاد گرم و خشک در دوم دانسته و با قوت قابضه کمی **افعال و خواص آن**
ملطف و مقطع و جاذب و جالی و مفتح سده جگر و سپرز و تنقیه مجاری آن و جهت تبهای مرکبه و اسهال اخلاط سوخته و ادرار بول و تسهیل حیض و عرق اعضاء الغذاء و النفض شامل آن
حشیش با عصاره آن جهت اوجاع کبد و تفتیح سدد آن و سده طحال و تقویت کبد و تحلیل اورام آن و اورام طحال و صلابت آن و صلابت معده و سوء القنیه و استسقا و ادرار بول
و حیض و با شراب جهت قروح امعاء و حمول آن مدر قوی حیض بعد از یأس از آن القروح آشامیدن یک مثقال از حشیش آن با آب شاهتره و سکنجبین و همچنین گل و عصاره آن و ضماد
گیاه آن با پیه خنزیر کهنه و یا پیه هر حیوانی که باشد نیز سرشته جهت قروح عسرة الاندمال و طلای عصاره آن جهت جرب و حکه و ذرور آن مجفف و التیام دهنده زخمها الحمی جهت
حمیات مزمنه کهنه و مرکبه و سوداویه و صفراویه و محترقه بتخصیص عصاره آن با عصاره افسنتین الزینه جهت داء الثعلب و داء الحیه گویند مضر طحال است مصلح آن انیسون مقدار
شربت آن در غیر مطبوخ تا سه درم و در مطبوخ تا هفت درم بدل آن و حمیات بوزن آن بهارون و نیم وزن آن افسنتین و طریق اخذ عصاره آن آنست که گیاه آنرا و آب
آنرا گرفته در آفتاب بگذارند تا منعقد گردد پس اقراص ساخته خشک نمایند **طبیعت** آن سرد و خشک و الطف از جرم آن **افعال و خواص آن** ملطف و مقطع و
رافع جرب و حکه و تبهای کهنه و درد جگر با آب شاهتره و سکنجبین مقدار شربت آن نیم مثقال تا یک مثقال مضر انثیین مصلح آن مصطکی بدل آن سه وزن آن غافث گویند سه
وزن آن بهاق است و تخم آنرا چون با شراب بیاشامند جهت قروح امعاء و نهش هوام مفید و حب و اقراص و معجون آن در قرابادین کبیر ذکر یافت **غالیون** بفتح غین و الف
و کسر لام و ضم یا و سکون واو و نون لغت یونانیست بمعنی حاقد اللبن جهت آنکه شیر را مانند انفحه منجمد میگرداند **ماهیت** آن نباتیست ایستاده برگ آن طولانی و گل آن زرد
و باریک و ریزه و انبوه و خوشبو باندک حدت و منبت آن کنار آبهای ایستاده **طبیعت** آن گرم در اول و خشک در دوم **افعال و خواص آن** حابس نزف الدم
و ضماد گل آن جهت سوختگی آتش و قطع خون جراحات و با قیروطی و روغن گل جهت رفع اعیا و بیخ آن در آخر اول گرم و در دوم تر افعال و خواص آن بغایت محرک باه است

غاغالس

منتن

غافث

غالیون

غالمون
غالیه
غبار الرحی
غبیرا
غداف
غراب

غالمون بفتح غین معجمه و الف و کسر لام و ضم میم و سکون واو و نون شیخ الرئیس نوشته دوائیست خوشبو و سفرجلی رنگ با قوت مجففه با حدت کمی و منجمد کننده شیر مانند
انفحه و کل آن جهت قطع انفجار خون و سوختگی آتش مفید مؤلف گوید شاید این جوز غالیون و یا قریب بدان باشد **غالیه** بفتح غین و الف و کسر لام و فتح یاء مثناة تحتانیه
و ها **ماهیت** آن از ادویه مرکبه قدیمه است گفته اند از مخترعات جالینوس و اصل آن مرکب از عنبر و چینی لبان و روغن بان سه جزو و عرقهای خوشبو است پس جهت اعراض
و اغراض دیگر عود هندی و سک رامک و لادن و امثال اینها اضافه مینمایند و در قرابادین کبیر نسخ آن ذکر یافت **طبیعت** آن گرم و خشک و بحسب تراکیب طبیعت آن
مختلف می باشد رحدت عدم آن **افعال و خواص آن** مقوی قلب و دماغ و سائر قوی و ارواح و اعضا و مفرح اعضاء الرأس تمریخ بدان با روغن بان و یا خیری جهت
تسکین صداع بارد و فالج و لقوه و بدستور با شراب و استشمام آن منعش صاحب صداع و مسکن صداع بارد و آشامیدن آن با شراب سکر و قطور محلول آن در کیمی از آن روغن
در گوش جهت صرع و سکته و ربیع گوش اعضاء الصدر و بوئیدن آن مفرح و مقوی قلب اعضاء النفض حمول آن جهت اوجاع بارده رحم و تحلیل ورم صلب بلغمی آن و ادرار طمث و غلظت
رحم و اصلاح حال آن مفید و رحم را مهیای آبستنی گردانند و طلای آن بر احلیل ملذذ جماع است **فصل الغین المعجمة مع الباء الموحدة غبار الرحی**
بضم غین و باء موحده و الف و راء مهمله و الف و لام و راء مهمله و حاء مهمله و یاء بفارسی گرد آسیا نامند **افعال و خواص آن** مجفف سعوط آن جهت قطع رعاف
و ضماد آن بر پیشانی منع ریختن مواد بچشم و تقویت اعصاب نافع است **غبیرا** بضم غین و فتح باء موحده و سکون یاء مثناة تحتانیه و فتح راء مهمله و الف بفارسی سنجد
و بترکی اکیده نامند **ماهیت** آن ثمر درختیست بزرگ بقدر درخت عناب پریشان و در بلاد بسیار سرد بهم میرسد و برگ آن خشن و اغبر و لهذا آنرا غبیرا نامند و دو نوع
بود نر و ماده نر آن ثمر نمیدهد و ماده آن دو نوع میباشد یکی ثمر آن بقدر عناب و فندق کوچکی و کناری و پوست آن نازک و بعد از رسیدن پوست آن سرخ میگردد و مغز خود جوب
جدا نمیشود و مغز آن سفید رنگ شیرین خوشبو و خوش طعم و در جوف آن تخمی اندک طولانی شبیه با استه عناب و کنار و دوم ثمر آن بزرگتر از نوع اول و پوست آن نیز سرخ رنگ
و از مغز جدا میگردد و مغز آن نیز سفید رنگ و لیکن مانند آرد نرم میباشد و تخم آن باسانی از آن جدا میگردد و این در شیرینی از آن نوع کمتر و این را بفارسی سنجد اردی نامند
و هر دو نوع در وسط تابستان بهم میرسد و قوت آن تا دو سال باقی میماند **طبیعت** آن سرد در اول و خشک در دوم و خشکی خام آن زیاده **افعال و خواص آن**
مقوی و مفرح امراض الراس جهت صداع خصوصا حادث از ترقی ابخره از معده و سائر بدن امراض الصدر سرفه گرم را مفید اعضاء الغذا مقوی معده و قوت ماسکه و طبخ
آن و مسکن قی و قامع صفرا و مانع صعود ابخره و انصباب مواد بمعده و سیلان رطوبات و حابس اسهال خصوصا خام آن و سویق آن نیز جهت امور مذکوره مفید و سحج صفراوی
را مفید و حابس ادرار بول و مانع تقطیر آن و اطفال را بسیار موافق تنقل بدان جهت آنکه معدل مزاج ایشان است مقدار شربت آن تا پنجاه عدد و گل آن سفید مائل بزردی
و بعضی زعفرانی رنگ گفته **طبیعت** آن در دوم گرم و خشک و بسیار خوشبو و تند بحدیکه در جائیکه درخت گلدار آن باشد بوی آن باطراف تا هفت فرسخ تا نه میرسد **افعال**
و خواص آن مهیج شهوت با خصوصا از زنان و لهذا زنان و دختران نو رس را از استشمام رائحه آن منع مینمایند و در ادویه باهیه گل آنرا داخل میکنند استشمام آن نیز مفرح و مقوی
دل و دماغ و آشامیدن آن جهت امراض دماغیه مانند فالج و کزاز و تقویت دماغ و قلب امراض الصدر و الرئة و جهت امراض این هر دو عضو مانند ربو و قرحه ریه امراض اعضاء
الغذا جهت تقویت معده و جگر و تفتیح سدد و تحلیل ریاح و استسقا و یرقان و لزحیات مفید مقدار شربت آن یک مثقال القروح و الجروح چون برگ آنرا بر جراحت و قرحه ببندند
بچرک آورده و چرک آنرا پاک سازد و ملتئم گرداند که احتیاج بدوائی دیگر نباشد و اگر برگ تازه آن نباشد برگ خشک آن نیز مفید است و روغن آن که آنرا در روغن طبخ دهند تا مهرا
گردد و تدهین بدان جهت مفاصل استرخاء دراز کردن موی مجرب و عرق گل سنجد محلل ریاح معده و جمیع افعال مانند آنست **فصل الغین مع الذال المعجمة**
غداف بضم غین و ذال معجمتین و الف و فا **ماهیت** آن نوع از کلاغ کوچک است بقدر زاغچه مایل بسیاهی و منقار و پای آن سرخ بخلاف زاغچه که رنگ آن سیاه
و منقار و پای آن سرخ است **طبیعت** آن گرم و خشک **افعال و خواص آن** گوشت آن صلب و مولد خلط فاسد و مطبوخ آن با شبت جهت ریاح بهیکاه
و درد زانو و ریاح بارد و جوف است و زهره و سرگین آن بسیار حاد و جالی و رافع آثار و مقوی بصر است **فصل الغین مع الراء المهملة غراب**
بضم غین و فتح راء مهمله و الف و باء موحده اسم جنس کلاغ است و سه نوع است یکی ابلق و آنرا غراب البقع دوم سیاه بزرگ و آنرا غراب اسود نامند و بترکی
قوزقون و سوم سیاه کوچک آن در کشت زارها بسیار میباشد و بغراب الزروع موسوم و اهل انطاکیه آنرا اغتاق نامند و بفارسی کلاغ سیاه و آنچه از غراب الزروع
کوچکتر و منقار و پای آن سرخ است بفارسی زغن و زاغچه نامند و این غیر غداف است و جیفه نمیخورد و بهترین آن مختلف یعنی آنچه آنست **طبیعت** آن گرم و خشک

و در اول **افعال و خواص آن** جهت صبر و دین و مرطوبین و مشایخ و زیادتی منی مفید و خوردن هریسه آن جهت تحریک باه و باید که قبل از طبخ مکرر در آب طبخ دهند
و آب آنرا بریزند پس با سرکه طبخ دهند که مهرا شود که مصلح آنست برای محرورین و در خواص مانند غراب الزرع و از صنف آنست غراب سفید که ابقع یعنی ابلق باشد و بهترین
این بچه آنست **طبیعت** آن در دوم گرم و خشک **افعال و خواص آن** دیر هضم و ردی الغذا و اجتناب از آن اولی و خوردن آن قاطع باه و تعلیق چشم
آن مورث بیخوابیست و زاغ طبیعت آن در سوم گرم و خشک و در سائر خواص مانند غداف است و بغایت ردی الغذا و نخوردن آن اولی است آشامیدن طبیخ آن
جهت تحلیل ریاح و قولنج و جلوس در طبیخ آن یعنی مرقه آن جهت ازاله ریاح مثانه الزینة چون زنده آنرا در ظرفی گذارند و براده آهن و حموضات مانند سرکه تند و آب
اترج بر سر آن ریزند و سر آن را پوشیده چهل روز در سرگین اسب دفن کنند تا حل گردد پس برآورند همه آن روغن خواهد بود و آن تنها و یا با سرگین آن خضاب نیکو مجرب
گفته اند و تا مدتی رنگ آن میماند و متغیر نمیگردد و در تغییر رنگ وضع و در رویانیدن مو مجرب و کلاغ سیاه و زاغچه در اول گرم و خشک **افعال و خواص آن** مولد
خون صالح و محرک باه مضر محرورین مصلح آن سرکه و زهره همه انواع آن جالی و حاد و جهت رفع بیاض و ناخنه و با زهره خروس و عسل جهت ظلمت بصر و زبل آنها نیز حاد
و جالی و جهت بهق و برص و زوال آثار مفید و خوردن گوشت خشک آن با عسل سه روز هر روز سه قیراط جهت رفع بهق و طلای خون خشک کرده آن رافع بوی
و طلاء پر سوخته آن رویاننده موی است **غرب** بفتح غین و راء و با موحده یونانی اطا و بشیرازی پوزک و باصفهانی وشک و در تنکابن ویلم و جا نامند **ماهیت**
آن درختی بسیار بزرگ است از جنس خلاف یا صفصاف باختلاف اصطلاح آن و برگ و پوست آن سفید و برگ آن بقدر برگ قطف و از آن صمغی بعمل می آید بزردی
تیغ لسان آن در هنگام ظهور شکوفه آن و اکثر مستعمل لحاء و برگ و صمغ آنست **طبیعت** آن در دوم سرد و خشک و بعضی تا سوم و زیاده از صفصاف دانسته اند
افعال و خواص آن گل و برگ و عصاره مأخوذ از آن هر دو مجفف بلا لذع و با عفوصت لحاء آن قریب بدان و خشکتر از آن الاذن قطور عصاره برگ
و بیخ مسحوق آن با روغن گل جوشانیده در پوست انار جهت تسکین وجع گوش و آمدن چرک از آن و بدستور مطبوخ پوست تازه آن و شستن سر بطبیخ لحای آن جهت
حزاز العین قطور عصاره گل و برگ و صمغ آن جهت جلای بصر و رفع بیاض و سم و [illegible] تعدیل الفم غرغره بطبیخ قشر آن و با عصاره آن جهت اخراج زلوی در حلق مانده
مؤثر الصدر آشامیدن قشر آن و بدستور ثمر آن جهت نفث الدم اعضاء الغذاء آشامیدن برگ سائیده آن با فلفل جهت رفع مغص و قولنج حادث در امعای دقاق
که ایلاوس نامند العیاذ بالله جهت سده کبد و تنها یا با آب مانع آبستنی و آشامیدن عصاره آن اخراج کننده علق است از حلق و آب فشرده آن جهت دفع
سیلان و چرک اعضای باطنی و سده جگر المفاصل نطول طبیخ آن جهت نقرس القروح ضماد پوست و برگ تازه آن بر اعضای مقطوعه و مجروحه رادعه طریه نافع و گل آن
داخل مراهم مجففه کرده میشود و ذرور گل آن مجفف قروح مزمنه و آکله و بدستور ذرور خاکستر آن الزینة طلای خاکستر قشر و یا چوب درخت آن با سرکه جهت اسقاط
ثآلیل منکوسه و غیر منکوسه در دست و پا و ثآلیل مدوره شبیه بسر میخ که مسماریه نامند و پوست بیخ آن داخل خضابات مو کرده می شود و برای سیاهی آن و رماد
چوب مغسول آن قائم مقام توتیا است مضر گرده مصلح آن صمغ عربی بدل آن نیم وزن آن اقاقیا است و گفته اند که از تنه درخت آن نمکی بر می آید سفید نازک
بهترین املاح است و آنرا بجای املاح دیگر استعمال مینمایند **غری** بکسر غین و فتح راء مهمله و با بفارسی سریشم و بهندی سریش و بترکی یاپوشقان نامند **ماهیت**
آن عبارت از چیزهای لعابی چسبنده است که بطبخ غلیظ و چسبنده شده باشد و انواع میباشد و مراد از مطلق آن سریشمی است که از پوست گاو سازند و بعد از آن سریشم
ماهی است و بعد از آن آنچه از نشاسته گندم مرتب نمایند **طبیعت** مجموع آن بمراتب گرم و خشک است **غری الجلود** سریشمی است که پوست حیوانات مکرر میجوشانند
در آب تا مهرا شود و میگذارند تا درد آن ته نشین گردد و صاف میکنند و باز طبخ میدهند و همچنین مکرر عمل مینمایند تا دیگر درد آن متمیز نگردد پس آنمقدار طبخ مینمایند که غلیظ
گردد و در آفتاب چندان بر هم میزنند که بحد انعقاد رسد پس قطعها بریده خشک مینمایند و عند الحاجت هر مقدار که میخواهند در آب گرم بر آتش طبخ مینمایند تا گداخته گردد و کار
گرم شدن وصل اخشاب جلود و غیرها بدان مینمایند و بهترین آن معمول از پوست گاو است که صافی باشد از آن بهتر آنچه از پیه سازند **طبیعت** آن در دوم گرم و خشک **افعال**
و خواص آن مغری و مجفف امراض الرأس طلای آن جهت سعفه کهنه و قروح سر مؤثر امراض الصدر آشامیدن محلول آن در آب تنها و یا با سرکه و یا با ادویه مناسبه
دیگر که مانند حسو پخته تحسی بدان نمایند جهت نفث الدم صدر و قرحه ریه نافع الجروح و حرق النار و جبر الکسور و الفتوق و الجرب و القوبا و غیرها ضماد آن با عسل جهت
ورم زخمها و التیام جراحات و استحکام استخوان شکسته و بدر رفته و فتیلة الماء و با آب جهت سوختگی آتش و منع آبله آن و با زرده چوبه و جوز السرو و با سرکه سرشته جهت شقاق

غرب

غری

غری الجلود

تازه که تا مدتی در آن بمانند نگشایند و جهت منع ورم جمیع ها والتیام جراحات و با مازو و جوز السرو و جهت فتق و قیلة الماء و با سرکه جهت جرب متقشر و تقشر جلد و قوبا
و سعفه و بهق و برص و رفع آثار و جلای بشره و چون گداخته بپشم خرگوش آلوده بر جراحات که خون از آنها جاری باشد گذارند بند نماید و بر سوختگی آتش و درد و وجع التهاب
آنرا تسکین دهد و منع آبله کند و محرق و مغسول آن قایم مقام توتیا است **غری السمک** بفارسی سریشم ماهی نامند **ماهیت آن** رطوبتی است منجمد شبیه به آب
که در شکم نوعی ماهی هیتی و دراز که خنزیر البحر نامند و امثال آن بهم میرسد که سفید و بعضی سیاه و ابلق نیز میباشد **طبیعت آن** گرم و خشک در اواخر اول یا اوایل دوم
افعال و خواص آن قریب بغری الجلود است اعضاء الصدر مداومت آشامیدن آن وزن یک مثقال تا دو مثقال جهت سل مجرب الزینة ضماد آن جهت
شقاق رخسار و برص سفید و آنچه از نشاسته و سریشم و امثال آن ترتیب میدهند در منافع قریب باصل آنست آشامیدن یک مثقال و نیم آن جهت حبس نفث الدم صدر نافع
ضماد آن جهت الصاق جراحات و اعضای بدر رفته و بر ناخن سفید شده و بجهت برص و شقاق وجه و تمدد آن نافعست **غری الجبن** بفارسی سریشم پنیر نامند
از صنایع غریبه است و غیر از حکیم میر محمد مومن دیگری ذکر نکرده و آنرا جوهر الصنایع نامند **ماهیت آن** آنست که پنیر تازه را ورقهای نازک بریده بر روی سنگ سطحی
که آب ندیده و نرم بپاشند و ورقهای پنیر را بران پهلو بپهلو که بهم بچسبند فرش کنند و بران اوراق باز آهک نرم بپاشند که آنها را بپوشد تا جمله اوراق فرش و لحاف شود پس سنگ
مسطح سنگینی بران گذارند ده روز بگذارند در آفتاب تا رطوبت آن بالتمام گرفته شود یعنی آهک جذب نماید پس بآب بشسته بدستور فرش و لحاف از نمک ساییده کرده یک هفته دیگر
سنگ بگذارند پس شسته سرخی و چربی که داشته باشد رفع کنند و چون در آفتاب گذارند اگر از ان چربی ظاهر شود با آب و نمک و آهک بجوشانند تا بحدی رسد که اصلا چربی در ان نماند
بکمال آن در عدم چربی و سرخی است پس مانند سرمه ساییده در شیشه ضبط کنند و در وقت احتیاج قدری را با آب سفیده تخم مرغ که در شیشه خوب بهم زده کف آنرا گرفته باشند قطرات
آنرا بر سنگ زیرین ریخته بر سنگ بالا اساییده بمالند تا بر سنگ زیرین بچسبد پس چند قطره آب آهک صاف بران بچکانند که روان شود اما باید آنمقدار باشد که چون چیزها را بآن
وصل کنند زود خشک گردد و از خواص آنست که هر چیز را که بآن وصل و الصاق نمایند از آب و آتش جدا نگردد و از اسرار مکتومه شمرده اند

فصل الغین مع الراء المعجمتین

غزال بفتح غین و رای معجمتین و الف و لام بفارسی آهو و بترکی جیران و بهندی مرگ بکسر میم و رای مهمله و کاف عجمی و بچه آنرا بعربی تا شش ماه طلی و از شش ماه تا سه سال را
خشف و تا شش سال را ظبی نامند **طبیعت آن** در آخر دوم گرم و خشک **افعال و خواص آن** از سایر لحوم صید اقرب بمزاج انسان و موافق مرطوبین و مستسقین(?)
کثیر الفضول در بدن و کسانیکه محتاج تخفیف و لاغری بدن خود باشند جهت آنکه سریع الهضم و مجفف و قلیل الغذا است و نر آن بهتر از ماده آنست خصوص خشف یعنی بره که در چریده
در صحرای خوش آب و علف امراض الراس و القلب و الغذا تناول آن جهت فالج و استرخا و سایر امراض بارده عصبانیه و خفقان بارد و یرقان الزینة طلای آن موجب درازی
موی است الخواص چون خصیه آنرا با صعتر و نمک پاشیده خشک کنند فرزجه آن قاطع حیض و سرگین آن گرم و خشک و بسیار جالی و طلای مطبوخ آن در سرکه جهت تحلیل اورام و نمش
و بهق و اکتحال آن جالی بیاض رقیق و جلوس بر پوست آن باعث گریختن هوام و تعلیق آن جهت سپرز مفید و گوشت آن مصدع و مضر محرورین و صاحبان سعال و قولنج مرکب …
یا ریحی خصوص کباب آن با سرکه زبون و بطی الهضم است مصلح آن اول جوش دادن در آب بسیار و روغن بادام و با کشنیز مقشر طبخ نمودن و برای کسیکه از ریاح و ابرد و عارض گردد
با روغن کردکان و زیت و آب و نمک و کرفس و نعنع و عصیر الخروج(?) و مصلح آن سکنجبین و مکیدن فواکه حامضه قابضه است و غزال مسک انشاء الله تعالی در مسک مذکور خواهد شد گوشت
آن گرم و تر و خشک تر از سایر انواع است

فصل الغین مع الضاد المعجمتین

غضار الصینی بفتح غین و ضاد معجمتین و الف بفارسی کاسه
چینی نامند بغایت مجفف و سنون نرم کوبیده آن جالی دندان و قاطع خون لثه مدمجهای تازه است و غضار مطلق مراد کاسه سفالین مزجج یعنی لعابدار است و چون غضار چینی
را نرم سوده با هر رنگی که خواهند با صمغ محلول بیامیزند و مانند مداد و شنجرف بدان بنویسند بعد خشک شدن خط از کاغذ بلند تر و نمایان تر از مداد و شنجرف و الوان خالص دیگر میباشد

فصل الغین مع اللام

غلقی بفتح غین و سکون لام و کسر قاف و یا **ماهیت آن** اختلافست نزد جمعی علقه است و نزد جمعی نجیلست بقدر ذرعی
و نرم و ثمر آن مانند ثمر کبر و مثلث شکل و برگ آن شبیه بناخن و مدور و دو روجه … آن چیزی مانند پنبه و تخم آن مانند دانه امرود و صلب و لبنی که از ان حاصل میشود مسهل قوی
بحدیکه مهلک است و طلای آن رافع ثآلیل است و صاحب اختیارات بدیعی گوید گیاهی است که بکبر ماند برگ و ساق آن کرد و در صحرای شیراز بسیار و از جمله متنوعات معتبره است
و شیر بسیار دارد و هرچند شمشیر و کارد(?) را با آن آب دهند زخم آن بر هر کس که برسد بمیرد و اگر شیر آنرا بر قوبا بمالند زایل شود

فصل الغین مع النون

غنم بفتح غین
و نون و میم اسم ضان است و بلغت ما وراء النهر نوعی از قطران است که بترکی کیلک نامند بهتر از اقسام قطران و موافق محرور المزاج و دیر هضم مضر معده مصلح آن رب انار(?)

غوتا غنبا

زنجبیل است و گلقند **فصل الغین مع الواو** **غوتا غنبا** بضم غین و سکون واو و فتح تاء مثناة فوقانیه و الف و فتح غین معجمه و سکون نون و فتح باء موحده و الف بهجاء
هر دو غین قاف نیز آمده معرب از گوتا گنبا لغت فرنگی است و کمر کوت نیز نامند و نزد عوام مشهور بعصارهٔ ریوند است و بعربی فرفیران نامند **ماهیت** آن عصارهٔ نبات
زرد تیره رنگ مائل بسرخی براق که چون قطعهٔ از آنرا بر چراغ بدارند مشتعل گردد و چون در آب حل کنند آب آنرا مانند شیر غلیظ و زرد رنگ سازد و بی طعم و رایحه فالبیکا اقوام قالبهای کوچک
و کوچک ساخته از ارض جدید می آورند بعضی گویند عصارهٔ ریوند است و اصل آنست که غیر آنست و از بعضی ثقه شنیده شد که عصارهٔ نباتیست شبیه بکجند نام و برگهای آن از آن بلندتر
و عریضتر و در جنیبان و نواح آن که جزیره ایست از جزائر شهرنا و از ارض جدید جنوبی قریب به بندر چین و در چین نیز بسیار بهم میرسد و از آن بلاد می آورند **طبیعت** آن گرم
و خشک در اول گفته اند ولیکن آنچه بتجربه معلوم گشته تا اواخر دوم گرم و خشک است **افعال و خواص آن** مسهل و مخرج اخلاط مختلفه بآسانی و بی غائله است و هر خلطی که
که در یا بدارد نواح صدر و معده و کبد و سائر اعضا بقی و اسهال و ادرار دفع مینماید و بسیار در معده نمیماند مانند مسهلات دیگر بنهایت یکروز و یکشب بلکه بزودی و آسانی فعل خود
نموده با اخلاط فاسده دفع میکرده جهت اکثر امراض بارده رطبه دماغیه و عصبانیه و صدریه و معدیه و کبدیه مانند فالج و لقوه و استرخا و تشنج امتلائی و بیضه و خوده و ماالیخولیا
و بیرش تر لات و نزول آب در چشم و ثقل سامعه و دوی و طنین و ضیق النفس و سرفهٔ بارد و خفقان بارد و تفتیح سدد و ماساریقا و کبد و استسقاء و یرقان و احتباس بول و حمیات بلغمیه
مزمنه قدیمه و جدیده را مفید و دوائیست شریف و بغایه حتی آنکه گفته اند باطفال و حوامل نیز میتوان داد اما بهتر آنست که بحوامل ندهند و مخرج اقسام دیدان کبار و صغار و حب القرع
و اکثر استعمال آن با گلقند است که مصلح آنست و یا با شکر سرخ که دو دانگ آنرا با چهار دانگ مقدار شربت که متوسط آنست بحسب سن و مزاج و قوت و ضعف بدن نرم سوده با نیم
چهار درم گلقند و یا شکر سرشته بخورند و هر وقت عمل آن قصوری شود و یا تشنه شوند آب نیم گرم بنوشند و اکثر آنست که قی و اسهال هر دو می آورد و بعضی را اسهال فقط و
بعضی را کرب و اسهال بسیار و بعضی را اسهال کمی باید و تشویش و اضطراب نمایند که تا آخر روز یا اول شب که عمل آن باتمام رسید و غذا که تناول نموده خواب کرده طبیعت بحال
می آید و اگر عمل بسیار نماید و مغص و ربطن و سوزش و مخرج غالیط بهم رسد قدری گلاب با روغن بادام نیم گرم نموده بیاشامند و روغن گل بر شکم و مخرج بمالند و اگر در ابدان
قویه و امراض مستحکمه با بدرقه نقوعات و یا مطبوخات مناسبه هر مرض بیاشامند بهتر است و باقی منوط برای طبیعت حاذق است و نقاشان در رنگ آمیزیها مستعمل دارند

غوشنه

و قوت آن تا ده سال قوی می باشد بعد از آن ضعیف میگردد و مقدار شربت آن از دو دانگ تا نیم درم و از کهنهٔ آن تا چهار دانگ است **غوشنه** بضم غین و سکون واو و کسر
شین معجمه و نون و هاء و غولیشه نیز آمده اسم فارسی است و بفارسی نیز روشنک نامند **ماهیت** آن نوعی از کماه و یا فطر است با ملوحت شکل آن چون خشک شود مانند برگ کاسنی
است کوچک متشنج نرم و بسبب ملوحتی که دارد چون خشک شود کازران جامه را بدان شویند چرک آنرا پاک میکردانند و در بیت المقدس بلاد عجم بسیار است و آنرا کدیشه خوانند
و چون در آب جوش دهند ملوحت آن زائل گردد و با ترشیها میخورند و بالذت میباشد و در غلظت و بطوی انحدار از کماة کمتر است **طبیعت** آن سرد و خشک از سائر کماة ها کمتر
افعال و خواص آن مغلظ دم و کاسر حدت آن و ردی الخلط مانند کماة نیست بهتر آنست که اکثار در خوردن آن نکنند و اگر بسیار بخورند بالای آن شراب جید بنوشند

فاخته

باب بیستم در بیان ادویه که حرف اول آنها فا است

فصل الفاء مع الالف **فاخته** بفتح فا و الف و کسر خاء معجمه و تاء مثناة فوقانیه و ها
لغت فارسی است و نیز بفارسی کوکو و بهندی پاندک نامند و بعربی عرفیه و نزد اهل انطاکیه مشهور بیمامه است **ماهیت** آن مرغیست خاکستری رنگ مطوق بطوق سیاه
قریب بجثه کبوتر صحرائی و کمتر از آن و قلیل الالف و حسن الصوت **طبیعت** آن در آخر دوم گرم و خشک و بعضی تا اول سوم گفته اند و بهترین آن جوان فربه آنست **افعال و
خواص آن** امراض الراس مهرا بخته آن جهت رعشه و فالج و خدر و امراض عصابی بارد و ریاح غلیظ و تفتیح سدد العین قطور خون تازه گرم آن جهت بیاض چشم موثر خصوص
خون بال آن الا و رام و غیره ضماد زبل آن با سرکه جهت تحلیل اورام و نضج آنها و جهت رفع کلف و آثار و خوردن گوشت آن مورث بیخوابی و دیر هضم خصوص کباب آن مصلح آن
شکر و در روغنها و سرکه کشنیز الخواص گفته اند تعلیق زبل آن بر طفلی که شب در خواب بفزع نماید رافع آنست و آواز آن مغز را سود دهند و مار از آواز آن بگریزد و در خانه که مرغ

فاوزهر

سفید باشد هیچ دزد و دشمن و ساحر دست نیابد و بخار بیران گریزانند و مار است **فاوزهر** بفتح فا و الف و دال مهمله و زای معجمه و سکون ها و راء مهمله معرب پادزهر است
و اصطلاح عبارت از دوائی است که حافظ ارواح بود بقوت خود دفع ضرر سم از بدن نماید و بیان معنی آن بتفصیل در مقدمه و پادزهر در حرف الباء الموحده مع الالف مذکور

فاوخ

شد **فاوخ** بفتح فا و الف و فتح واو و خاء معجمتین حکیم میر محمد مومن نوشته بلغت هندی اسم بندق بندیست و مولف اختیارات اشتباه بنوعی از حجر اسم کرده و گوید
سنگیست زرد مائل بسفیدی و بعضی بسبزی و برنگهای دیگر نیز میباشد و چون بر روی سنگ بازرد چوبه بسایند ساییدهٔ آن بسبزی رنگ بود و در آتش نسوزد و نیز صاحب اختیارات

فار

که از آخر هند و چین نیز آورند و بهترین آن چلپی بود و با و زهر همه زهرها است شربا و طلاءً و مقدار شربت آن دوازده جو است و گفته بخلاف بادزهر کانی است **فار** بفتح فا و الف
و راء مهمله بفارسی موش و هوشا و موکهک و بسریانی کوقفری و برومی بولطیقو و بیونانی لیفطروس و بهندی چوهه و بترکی سیجان نامند **ماهیت** آن حیوانیست معروف و بهوش موسوم
طبیعت آن در سوم گرم و خشک **افعال و خواص آن** امراض الراس خوردن آن مورث نسیان و غثیان و خلاق و سیمه و مفسد معده و چون بریان نمایند و بطفلی که از
دهن او رطوبات بسیار آید بدهند که بخورد و موثر اعضاء النفض جلوس و طبیخ آن جهت دفع عسر البول و آشامیدن سرگین آن جهت تحلیل اخلاط غلیظه و با کندر با سرکه جهت
اخراج سنگ گرده و مثانه و شافهٔ آن دافع عسر البول و بغایت نافع طلی اطفال العین طلاءً و اکتحال زبل آن جهت روییدن مژگان ریخته شده و جلای بیاض چشم الزینة طلای خون
آن جهت قلع ثآلیل و سایر مجربات ضماد سوخته سر آن و سرگین آن با سرکه و یا با عسل جهت رویانیدن موی داء الثعلب موثر مقدار شربت آن نیم درم و بخور آن گریزاننده
موشان و بول آن رافع سیاهی کتابت **اسم** چون موش را زنده و شکافته گرما گرم بر موضع لسع مار و عقرب بندند دفع سمیت آن کند و بر عضوی که خار و پیکان رفته باشد
برآورد و برخنازیر تحلیل دهد و بدستور بریان آن برگزیدگی عقرب و خوردن پس ماندهٔ آن مورث نسیان ابن مولف گوید میان موش و گژدم عداوتست اگر هر دو را در شیشه کنند
خصومتی عجیب بود و موش قصد دنبال گژدم کند و گژدم نیش زند اگر موش دنبال گژدم را گرفت و برید از اذیت آن رست والا از بسیاری لسع هلاک میکردد و چشم آنرا اگر بر کلاه دوزند

فارة البيش

راه رفتن آسان شود و اگر بر صاحب تب و نیز بر تب و زائل کرد و خصیهٔ آنرا که بر زن بندند تا با و باشد حامله نشود **فارة البيش** موش بیشا است و مذکور شد **فارة المسك**

فارة المسك

آهوی مشک است و گفته اند آنرا چهچهوندر نامند و آن حیوانی است فی الجمله شبیه بموش و لیسیار بدبو بحدیکه هر جا که بگذرد بدبو میکرداند و از دو ربوی آن فی الجمله شبیه ببوی مشک
و بول و غائط آن بسیار حاد و اکال است بحدیکه بر فرش و لباسیکه بول و غائط کند آنرا می پوساند اگر زده و نشوییده و دیر بماند و بسبب کمال تعفن گربه و سایر حیوانات گوشت
آنرا نمیخورند و خالی از سمیتی نیست و در قاذورات و مزبلها بهم میرسد و بیشتر مخصوص بممالک هند و بنگاله است و شنیده شده که در مازندران و بلدان حاره رطبه نیز بهم میرسد

فارسي

و دو نوع میباشد سفید رنگ و بزرگتر و این بسیار بدبو است و نوع دوم از آن کوچکتر و برنگ موش و بدبوئی این از آن کمتر **طبیعت** آن گرم و خشک **فارسي** بفتح فا
و کسر سین و یاء نسبت **ماهیت** آن حکیم میر محمد مومن در تحفه نوشته بیونانی اندروصارون نامند و آن تخمی سرخ رنگ خمیده و تلخ و غلاف آن مانند خرنوب و برگ آن
مانند برگ نخود و درمیان جو و گندم میروید **طبیعت** آن در اول گرم و تر **افعال و خواص آن** لطیف و قابض و مفتح سده احشا و جهت درد مفاصل و عسر النفس سیما
نافع و فرزجهٔ آن با عسل مانع حمل و شربت جوشانیدهٔ آن در روغن زیتون کنندهٔ کرم معده و مقدار شربت آن دو درم است و نواب علویخان مرحوم نوشته اند که اندروسارون را
بیونانی اندرونیلون نیز نامند و بیان ماهیت آنرا در حرف الالف من ذکر کرده ام مولف گوید کتاب مفردات آن مرحوم نزد احقر نبود که دیده شود که چه تحریر فرموده اند حق سبحانه

فاشرا

و تعالی برساند از فضل خود **فاشرا** بفتح فا و الف و فتح شین معجمه و راء مهمله و الف مکسوره معرب زفاشار سریانیست و بعربی کرمة البیضاء بفارسی هزار فشان و هزار کشان
که معرب آن هزار جشان است و معنی هزار کشان الف عالیج یعنی هزار شاخ است و بعضی گفته اند بمعنی الف ذراع است و نیست چنین بلکه بمعنی اول است و نیز بفارسی ماردار
و کرم دشتی و بشیرازی نخوشی جهت آنکه نبات آن در زمستان خشک میکردد و نفلیستی گفته بسریانی کتنبا نامند و برومی جلیلوطن و بیونانی اغلیطوس و ببربری ارجالون
و در تنکابن و طبرستان الالک گویند **ماهیت** آن نباتیست شبیه بتاک انگور خاردار و برگ آن بالاست و مائل بهتد و بیره تارها دارد مانند تاک و بر هر جا و رخود پیچد
و پیچیده و ثمر آن بقدر نخودی و سرخ خوشه دارد و در زمستان ثمر آن بی برگ میماند و طعم آن حاد با حرافت و قبوضت و صاحب اختیارات بدیعی گفته در هر خوشه قریب صد دانه میباشد
و در ابتدا سبز و بعد رسیدن سرخ میکردد و آنرا سیاه دارو خوانند و در کوهستان بلاد فارس کثیر الوجود و بسیار مستعمل خصوصا بیخ آن در سموم منهوشه و آنرا عود الحیه نامند
و بسیار شبیه بقسط تلخ و عطاران بجای قسط تلخ میفروشند و طعم آن با قبوضت و حاد و حریف بسیار تلخ است در قانون و قفطارغان مذکور است و هزار جشان است و مختار
و مستعمل تر و تازهٔ آنست **طبیعت** برگ و ثمر آن در سوم گرم و در دوم خشک و بعضی در سوم نیز گفته اند و گرمی بیخ آن کمتر از آن و تلخ تیز **افعال و خواص آن** جالی
و ملطف و مجفف و مسخن معده و مقوی آن اعضاء الراس آشامیدن آن روزی یکدرم تا یکمثقال جهت رفع صرع و سدر و فالج و استرخاء و نسیان و شدخ عضل العین مطبوخ
آن در دهن زیت جهت کمنة الدم و تحت چشم اعضای الصدر لعوق آن با عسل جهت خناق بلغمی و فساد نفس و سرفهٔ کهنه و درد پهلو و ریاح آن و چون عصارهٔ آنرا با گندم طبخ نمایند
و بیاشامند شیر را غلیظ و زیاده گرداند ضماد آن با سرکه جهت بثور لبنیه اعضاء الغذاء چون برگها و شاخهای نورستهٔ آنرا طبخ نمایند و بخورند جهت تقویت معده و قضیب بلا
آن از لزوجات و جهت وجع فؤاد و وجع معده و تسخین آن و بجهت اسهال و ادرار شیر موثر و بیخ آن محلل و گدازندهٔ صلابت طحال خصوصا که با سرکه تا سی روز بیاشامند و بسرکه و انجیر

بران ضماد نمایند و همچنین عصارهٔ آن اعضاء النفض والاورام والدبور و غیرها تناول مغز بجهٔ آن تره وابتدای روئیدن و خام آن نیز جهت اسهال بطن و ادرار بول نافع و عصارهٔ
تازهٔ آن یکدرم با اندک کتیرا که مصلح آنست نیز یا با ماء العسل جهت اسهال بلغم و بیخ آن نیز با کتیرا و یا با ماء العسل بقدر یکدرم تا یکمثقال اسهال قوی می آورد و ادرار بول و شیر و سائر فضلات
و تنقیه حیض و تفتیت حصاة کند و جنین را بکشد و حمول آن و با عصارهٔ آن جهت اخراج جنین و تنقیه رحم و بدستور جلوس و طبیخ آن و مطبوخ آن با زیت بحدیکه غلیظ گردد جهت بادسیر و دمامیل مقعده و جمیع
اوجاع بارده و تحلیل صلابات حصف و دفع حرکت زخمها و نطول مطبوخ آن جهت تحلیل اورام و ضماد بیخ آن با سرکه جهت تحلیل اورام و بثور لبنیه و قلع ثآلیل و با شراب جهت تسکین
وجع داحس و تحلیل اورام صلبه و انفجار دبیله نافع القروح ضماد بیخ آن با بنابت جهت قروح رویه خبیثه و داخل مراهم آکله و حمره کرده می شود و ثمر آن جهت جرب متقرح و غیر متقرح و تقشر جلد
شرباً و لطوخاً و طلاء و مؤثر المفاصل ضماد بیخ آن با شراب جهت اخراج استخوان شکسته و استحکام اعضاء مسترخیه ضعیفه با آرد کرسنه و حلبه جهت تحلیل اورام و انفجار دمامیل السموم
آشامیدن یکمثقال از بیخ آن جهت لسع افعی و سایر هوام و با شراب نیز و برگ و ثمر آن درین فعل ضعیف اند از بیخ ضماد بیخ آن با آرد کرسنه و حلبه جهت دفع کلف و آثار سیاهی بعد از
جروح و قروح مانده و جلای سائر آثار و تنقیه بشره و صاف کنندهٔ آن و بدستور مطبوخ آن در روغن زیت مهرا جهت کمنة الدم تحت چشم و ضماد ثمر آن سترندهٔ موی است و تا بعان
و ستردن موی جلو مستعمل دارند و گویند اکثار اکل بیخ و ثمر آن مضر سپرز و مورث اختلاط ذهن و عقل است مصلح آن با کتیرا خوردن و باقی کردن و بعد از آن ربوب حامضه خوردن
و آشامیدن عصارهٔ آن اختلاط عقل و ظلمت بصر آورد و بدل بیخ و ثمر آن بوزن آن درونج و دو ثلث آن لباسه و بعضی نصف وزن آن نوشته اند **فاشرستین** بفتح فا و الف
و کسر شین معجمه و را و سکون سین مهملتین و کسر تاء مثناه فوقانیه و سکون یاء مثناه تحتانیه و نون و در اکثر نسخ چنین است و بعضی بتشدید فوقانیه مشدده و بمعنی مزیل شصت علت
و بعضی بفتح راء مهمله و سکون سین مهمله و فتح تاء مثناه فوقانیه و نون گفته اند لغت سریانی است بعربی کرمة السوداء و بفارسی تشش بندان سیاه و بشیرازی تشش بندان و بیونانی الیابس ملیبا
بمعنی کرم الاسود و برومی انارونترطلیس و بربری میمون و باندلس معروف ببوطانیه است و گفته اند معنی فاشرستین دافع شصت علت است **ماهیت** آن نبات آن شبیه بفاشرا
و لبلاب است و پیچیدن بر جاها و خود و رنگ مخالف فاشرا و برگ آن عریضتر از برگ لبلاب و ساق آن سیاه و ثمر آن مانند فاشرا در خوشه و در خامی سبز و بعد رسیدن سیاه و ظاهر
بیخ آن سیاه و باطن آن سرخ گفته اند بزردی مائل می باشد و در قانون در قفطارغان مذکور است که سپید آنست **طبیعت** آن گرم و خشک با اعتدال **افعال و خواص آن**
در افعال ضعیفتر از فاشرا است اعضاء الراس صرع و فالج را بسیار مفید اعضاء الصدر والنفض جهت تنقیه سینه و اعضای نفض ضماد برگ آن جهت زخمهای حیوانات مانند خر و اسپ
و گاو و امثال اینها والتوای اعصاب مفید بدل آن کرمة البیضا است **فاط** بفتح فا و الف و طاء مهمله مؤلف و بطاء معجمه بعضی گفته اند لغت رومی است و تفلیسی گفته عربیست
و بسریانی بطا و برومی فطیلاح نامند **ماهیت** آن تا حال خوب معلوم نشده و هرکس چیزی گفته صاحب اختیارات جدوار خطائی دانسته و در کتاب طب قدیم نوشته که
فادخ است که سنگ زرد مائل بسفیدی و سبزی است که از اقاصی فارس می آورند و بهترین آن صلب آنست و اکثری بر آنند که دوائی است مجهول الماهیت که از ترکستان می آورند
و بهترین آن تازهٔ آنست **طبیعت** آن گرم و خشک **افعال و خواص آن** جهت سم شوکران و جوز مائل است و لسع هوام آشامیدن آن با آب سرد مفید است
فاغره بفتح فا و الف و کسر غین معجمه و فتح را مهمله و ها آنرا فارغه نیز نامند و بفارسی فاخره و کبابه دهن گشا و دهن شکافته و کبابه دهن گشاد گویند **ماهیت** آن بزرگتر از کبابه
و بقدر نخودی و نخودی رنگ و تا بنصف شکافته و در جوف آن دانه کوچکی مدور و سیاه و براق و با عطریت و از زیرباد و هند و بلاد سودان آورند و در لطوخات و طلاء
و اشباه آنها مستعمل دارند **طبیعت** آن بقول شیخ الرئیس گرم و خشک در سوم و بقول دیگران در اول دوم گرم و در آخر دوم خشک **افعال و خواص آن** با قوت
محلله و بسیار قابض امراض الراس والقلب آشامیدن آن جهت امراض بارده دماغیه و ریاح غلیظه و جنون و لخلخه آن جهت تقویت دماغ و قلب آلة مضمضه بعصارهٔ آن
جهت لثه و دهان اعضاء الغذاء مقوی معده و هاضمه و جگر بارد و مفتح سدد و منقی اخلاط بلغمی و سوداوی و داخل ادویه مصلحه معده و کبد بارد و کرده می شود و جهت
و اغذیه بارده و جهت اسهال بارد نافع و حابس شکم مصدع محرور مصلح آن کافور و نیلوفر و روغن بادام و گلاب بقدر شربت آن تا دو درهم است **فالبرنس** بفتح فا و الف
و کسر لام و فتح باء موحده و سکون راء مهمله و ضم نون و سین مهمله و در بعضی لغات بدون نون آمده و آنرا فالیبوس نیز نامند **ماهیت** آن نباتیست که از بیخهای باریک
شاخهای بسیار سبز و بطول دو نیزه و گره دار شبیه به نی و تخم آن سفید بقدر ماش و رس اندک طولانی و بیخ آنرا فائده نیست و رطب **طبیعت** آن گرم و خشک با حرارت لطیفه
افعال و خواص آن اعضاء النفض آشامیدن تخم و برگ و عصارهٔ آن هر یک بتنهائی و یا مجموعی با آب یا با شراب جهت اوجاع مثانه مفید **فالنجقین** بفتح فا و الف
و کسر لام و سکون نون و کسر جیم و سکون یاء مثناه تحتانیه و فتح قاف و سکون نون لغت یونانی است بمعنی رتیلاء فالنجیطس و لوفاقیس نیز آمده **ماهیت** آن نباتیست که آنرا

فاشرستین
فاط
فاغره
فالبرنس
فالنجقین

دو شاخ یا سه شاخ متفرق میباشد از یکدیگر و گل آن سفید شبیه بسوسن و اندک مشرف تخم آن سیاه بقدر نصف عدسی و باریکتر از آن و بیخ آن کوچک باریک و در هنگام قلع
از زمین زرد و پس سفید میگردد و منبت آن تلهای خاک **افعال و خواص آن** جهت نهش حیوانات سمی نافع و دیسقوریدوس گفته آشامیدن برگ گل و تخم آن با شراب جهت
لسع عقرب و نهش رتیلا نافع است

فالوذج

فالوذج بفتح فا و الف و ضم لام و سکون واو و فتح ذال معجمه و جیم و فالوذق بقاف نیز آمده معرب پالوده فارسی ست **ماهیت آن**
باصطلاح قدیم حلوای نشاسته را نامند که با روغن بادام و یا روغن پسته تناول نمایند و باصطلاح جدید معروف درین زمان و اکثر بلدان آنست که نشاسته را در آب گرم بسیار
حل نمایند و صاف کرده طبخ دهند که خوب پخته و خامی آن زائل شده بحد انعقاد رسیده که چون در آب ریزند مخلوط بآب نگردد و پس در ظرفی تنگ ریخته بحجم نیم انگشت و بعد سرد
شدن قطعهای بسیار کوچک لوزی بریده در شربت قند یا نبات یا دوشاب سفید جید مطیب بگلاب یا عرق بید مشک و یا هر دو ریخته و با برف داخل کرده تناول نمایند
و یا آنکه بعد کمال طبخ بسر حد انعقاد رسیدن اندک اندک در پاتیلی مشبک ریخته و در زیر آن ظرفی آب سرد کرده گذاشته بقاشق میمالند تا مانند دانهای مروارید از سوراخهای
پاتیل برآمده در آب سرد ریخته منعقد گردد و پس بدستور در شربت ریخته تناول نمایند **طبیعت آن** گرم و خشک **افعال و خواص آن** کثیر الغذا و جهت اکثر امراض
صدر و ریه و اسهال نافع و اگر بر آن تخم ریحان و یا تخم شربتی بپاشند تقویت آن معده را و حبس آن اقوی میگردد

فانید

فانید بفتح فا و کسر نون و سکون یا و ذال معجمه بفارسی
قند نامند **در ماهیت آن** اختلافست بعضی را عقیده آنست که آب نیشکر بعد از طبخ و انعقاد هرگاه بی تصفیه باشد آنرا قند سیاه گویند و اطبا آنرا شکر احمر یعنی شکر سرخ
نامند و اصل آنست که شکر باعتبار تصفیه سه نوع میباشد یکی سیاه رنگ که بهندی گر نامند و یکی سرخ رنگ که شکر احمر است و بهندی لال چینی و شکر تری زیرا که در بنگاله شکر را
چینی مینامند یکی سفید و آنرا بهندی کهاند گویند و چون شکر سفید را با آب گداخته بجوشانند و کف شیر و یا سفیده تخم مرغ بر آن زنند و صافی نموده منعقد گردانند آنرا نبات سفید گویند
و چون مرتبه دیگر تصفیه کرده در ظرفی بریزند که دران جدا گردد آنرا شکر سلیمانی گویند و چون دیگر باره طبخ نموده تصفیه نمایند و در قالب صنوبری بریزند آنرا فانید گویند که بفارسی
قند نامند و اگر در طبخ ثالث مبالغه نموده باشند ابلوج که بفارسی قند مکرر و بهندی اوله نامند و گویند هرگاه در قالب مستطیل مساوی الطرفین بریزند معروف بقلم است و چون طبخ دیگر داده
و در شیشه ریزند نبات قراری و سنجری نامند و چون در طبخ ثالث بقدر عشر آن شیر تازه اضافه نموده بجوشانند تا منعقد گردد و آنرا طبرزد گویند و اکثر قند مکرر را مخصوص باین اسم دانسته‌اند
و بعضی الحال آنست که شکر سفید را چون مرتبه دیگر تصفیه نمایند و بطبخ و در کفچه کرده بچوبی بر هم زنند که حبابها بهم رساند و قرصهای کوچک بریزند بروی پارچه سفید پاک و یا
پاکیزه یا غیر آن بقسمیکه حبابهای آن مجوف حبابی باشند و بگذارند که سرد شود و بسته گردد آنرا فانید و بهندی بتاسه و قومی دیگر گویند که چون آب نیشکر سفید را مرتبه دیگر بطبخ تصفیه
نمایند و صافی نموده بقوام آورند و از آتش فرود آورده بریزند و بکف شیر و یا کف سفیده بیضه مرغ و تیز زدن آنرا سفید کنند و قرصها سازند و بگذارند تا بسته گردد آنرا فانید و بفارسی شکر پنیر
گویند و اکثر را زعم آنست که شکر سفید را چون مرتبه دیگر بطبخ تصفیه نمایند بگیرند کف آن تا آنکه دیگر کف ننماید و پس صاف نموده بقوام آورند و بعد قوام دو شخص آنرا بدست کشند و در
بین کشیدن دفع بدفع آنرا بچوبی یا تخته پاکیزه بزنند تا سفید شود و پس قرصها سازند آنرا فانید نامند و بعربی ناطف که مغزهای فواکه چون جوز اکل یعنی گردکان و بادام نشسته و
مقشر و امثال اینها داخل مینمایند و آن هنگام آنرا حلوای مغزی و قبیده میگویند و بعضی برای زیادتی شکنندگی آن بمقدار ربع وزن آن عسل مصفی نیز داخل مینمایند و اگر بروی
بی عسلی آن کنجد بپاشند آنرا حلوای کنجد و بهندی ریوری و بعربی ناطف سمسم نامند صاحب اختیارات گفته که فانید آنست که بقوام آورند قند سفید را یعنی مرتبه ثالثه از تصفیه
شکر سفید که در قالب مخروطی ریخته باشند و عسل طبرزد را که بفارسی کرانکبین گویند بعد از تصفیه بر چوبی که آنرا وتد گویند زنند تا سفید شود و پس آنرا قطعات نموده استعمال نمایند
فانید نامند و از ترنجبین نیز بهمین قسم ترتیب میدهند و در فانید خزائی و فانید سنجری نیز اختلاف است آنچه را از قند سازند و بی آرد جو نگاه دارند فانید خزائی نامند و آنچه
از عسل طبرزد و ترنجبین ترتیب دهند و آرد جو بر آن پاشند و نگاه دارند فانید سنجری نامند معرب سنگری منسوب بسنجستان که معرب سنگرستان بسین مهمله و زای معجمه است
و بالفعل معروف بسیستان است و غلط کرده آنکه گفته که فانید سحری است بضم سین و سکون حا مهملتین که منسوب است بسحر که آن بلدیست از عمان و بهترین آن سفید رقیق خزائی
است **طبیعت آن** گرم و تر در اول خصوص سفید آن که رطوبت آن زیاده است **افعال و خواص آن** غلیظتر از شکر و گرمتر از آن اعضاء النفض جهت سرفه و ضیق النفس
و درد سینه اعضاء النفض جهت تلیین بطن و برودت معا و رحم نافع و جوارش آن در قرابادین کبیر ذکر یافت

فاوانیا

فاوانیا بفتح فا و الف و فتح واو و الف و کسر نون و فتح یا و الف
آنرا عود الریح و بسریانی کهبانا و کهبنا نیز و نزد اهل مغرب معروف بعود الصلیب است **ماهیت آن** اکثری تصحیح نموده اند که فاوانیا عود الصلیب است و مولانا نفیس
صع در شرح موجز قرشی گفته بتحقیق غلط کرده کسیکه فاوانیا را عود الصلیب دانسته از جهت مشابهت بیخ و برگ هر دو با هم و لیکن فرق میان هر دو را بیان نکرده و بعضی گفته‌اند

آنرا چون در جوف آن خطوط صلیبی است عود الصلیب و مادهٔ آنرا که ندارد و فاوانیا خوانند و این اصح اقوال است و شیخ الرئیس رحمة الله تعالی در مفردات قانون هر یک
را از عود الصلیب و فاوانیا جدا جدا ذکر فرموده و نیز فرق بین هیهما ذکر نکرده و در عود الصلیب ماهیت آنرا بتفصیل ذکر نموده و نوشته که دیسقوریدوس بیان کرده
که عود الصلیب چیزیست که بعضی مردم آنرا ذو الاصابع نامیده اند و بعضی دیگر غلیسی یعنی حلوة الریح و آن نباتیست که ساق آن بقدر دو شبر و متشعب بشعبها می باشد
و نر و ماده هم میباشد برگ نر آن شبیه ببرگ شاه بلوط و برگ مادهٔ آن شبیه ببرگ … و ثمون که کرفس بری است و مشرف و بر جانب ساق آن غلافی شبیه بغلاف بادام و چون
شکافته شود و انغلاف ظاهر میشود و از آن دانه سرخ مانند خون شبیه بدانه انار و کثیر العدد و ما بین دانهای آن حبی سیاه بنفش رنگ و بیخ با ستبری انگشت و بیخ نر آن بسطبری انگشتی و ببلندی
یک شبر و سفید و با قبوضت طعم و بیخ ماده آن متشعب بچند شعبه بهفت یا هشت هر یک شبیه ببلوطی مانند بیخ خنثی **افعال و خواص آن** اعضاء الراس آشامیدن … بیخ
حب آن با ماء العسل جهت کابوس اعضاء الغذاء خوردن آن تنهائی جهت لذع معده و وجع آن اعضاء النفض آشامیدن آن مقدار یک بادام جهت تنقیه رحم از فضل طمث
و ادرار طمث و وجع گرده و مثانه و رحم و یرقان و آشامیدن مطبوخ آن با شراب حابس خاتل بطن و آشامیدن سرخ آن ده دوازده دانه با شراب اسود قابض حابس
و قاطع نزف الدم و رحم و ده عدد حب آن با شراب عفصی جهت اختناق رحم و عارض از وجع رحم و چون صبیان ادرار … حدوث حصاة بیاشامند دفع نماید و دیگر حکیمی
عارض ایشان نکرده و در فاوانیا نوشته که نر و ماده میباشد نر بیخهای آن سفید بسطبری انگشتی است و چون آنرا بخایند ظاهر میگردد و از آن بعد از یکساعت اندک حلاوتی با
طعم مادهٔ آن کثیر الشعب طبیعت آن گرم نه بشدت **افعال و خواص آن** مجفف و قابض و محلل و مفتح و ملطف و مقطع و جالی اعضاء الراس نافع جهت صداع
و صرع حتی تعلیق آن تنهائی مجرب و نوشته که بهودی گفته تدخین ثمر آن جهت مجانین و مصروعین نافع و زائل کننده آن و بدستور خوردن ثمر آن با کلقند شدید النفع
و نوشته که گمان من آنست که این نفع در فاوانیای رومی باشد نه هندی و آشامیدن تخم آن بیست و پنج دانه با ماء العسل یا با شراب جهت کابوس اعضاء الغذاء آشامیدن
مطبوخ آن با شربت قابضه عفصه مانع الصبابة … و اسهال و آشامیدن تخم آن غوی معده و مسکن وجع و لذع آن و بیخ آن مفتح سدد و جهت یرقان نافع اعضاء النفض چون با سم
و مدرات بیاشامند ادرار بول و حیض نماید و آشامیدن بیست و پنج دانه تخم آن با ماء العسل یا با شراب جهت اختناق رحم و وجع آن و کابوس و دوازده دانه آن جهت قطع نزف الدم
سفید و چون زنان صاحب نفاس مقدار یک بادام از بیخ آنرا بخورند تنقیه نماید فضول نفاسیه ایشانرا و ادرار و بدستور جهت وجع گرده و مثانه و طبیخ آن با شراب … نماید و ادرار آورد
الزینة طلاء عصاره آن و جلاء آثار سیاهی بشره موثر المفاصل آشامیدن آن جهت نقرس نافع و بدستور ضماد آن و دیگران نیز ماهیت آنرا مانند آنچه شیخ از دیسقوریدوس بیان کرده
نوشته اند و حکیم میر محمد مومن در تحفة المومنین نوشته نبات آن شبیه بنردک و ماده آنرا نبات مانند کرفس بری و گفته اند نر آنرا چون بشکنند در جوف آن دو خط صلیبی متقاطع
یافت میشود و مادهٔ آن بشکل بلوط میباشد و در جوف آن خطوط صلیبی نیست و نزد اطلاق مراد آنست و بهترین آن رومی سطبر آنست که کهنه کرم خورده نباشد و چون بخایند
بعد از ساعتی ظاهر شود از آن حدت و حرافت با اندک تلخی و قوت آن تا هفت سال باقی میماند و گفته اند باید که تر و استعمال نرم سوده و مبالغه در سحق آن نموده استعمال نمایند و بعضی
گفته که برای امراض مردان نر آن و برای زنان خصوص امراض رحم ایشان مادهٔ آن انسب است که طبیعت آن گرم و خشک در سوم و بعضی تا دوم و بعضی مائل باعتدال دانسته
افعال و خواص آن آشامیدن بیخ آن بقدر یکدرم در شراب عفص با شکر شیرین کرده یا با مثرود یا شیرین دیگر جهت صرع و رعشه و لقوه و ام الصبیان و اکثر امراض
بلغمی و تفتیح سدد و یرقان و درد گرده و مثانه و ادرار طمث و نقرس مفید و تخم آن مخرج اخلاط لزجه و جهت فالج و رعشه و صرع و جنون و وسواس و تقویت معده و تسکین اوجاع آن و استعمال
بیخ کوبیده در صره بسته آن جهت صرع و ضربه و سقطه و طلای آن جهت دفع آثار سیاهی بشره و نقرس و تدهین بیخ و ثمر آن جهت صرع و اکثر امراض موثر و تعلیق ثمر آن و قلاده
اطفال و بدستور تعلیق بیخ آن خصوص نر آن که بطول سوراخ کرده باشند جهت رفع فزع اطفال و ام الصبیان و صرع و اورام حاصل در دماغ ایشان و جهت وجع معده و
و مسافرین و دریا با نهادن و صحراها باعث مامونی است از آفات با شراب جهت وجع بطن و سعوط ثمر آن که حب آنست تنهائی یا با مشک و زعفران جهت صرع و ام الصبیان
و در خواص آنرا بهتر از زمرد دانسته اند بتخصیص که چون آفتاب در برج میزان باشد و بغیر آلت آهنی قلع کنند جهت آنکه گفته اند اگر با آهن قلع نمایند عمل آن باطل میگردد و صاحب
شفاء الاسقام نوشته که هنا و من گفته باید که یا مس یا غیر آن قلع نمایند نه با آهن بهمان جهت و تعلیق صلیبی آن که با شروط مذکوره اخذ کرده و در پارچه زردی بسته و حایض
آنرا مس نکرده باشد جهت عسر ولادت و دفع سحر و هیبت و نظرها مجرب دانسته اند و گویند در خانه که عود الصلیب باشد در آن خانه جن و جانوران گزنده داخل نشوند
و گفته اگر دو مثقال از نقره و طلا را در هم بگدازند و صفحه ساخته و چهار عدد تخم آنرا در آن بچینند و با خود دارند جهت صرع بلیغ النفع است هر چند صرع کهنه و دو بیست سال از آن

کذشته باشند و اکر در بر فرش و کسی که باهم دشمنی داشته باشند کذارند و قمر با زهره متصل و تثلیث باشد میان آن هر دو الفت بهم رسد **فاغیه** بفتح فا و الف و کسر غین معجمه و فتح یاء مثناة تحتانیه و ها اسم شکوفه حنا است و در حنا مذکور شد و نیز شامل جمیع شکوفها است و بعضی مهملاً اسم بیخ اسفند است

فصل الفاء مع التاء المثناة الفوقانیه

فتائل بفتح فا و تاء مثناة فوقانیه و الف و کسر یاء مثناة تحتانیه و لام جمع فتیله است که بفارسی تافته نامند و فتیله در لغت ذباله و نزد اطبا عبارت از ادویه است که فتیله ساخته در دبر خواه برای اسهال یا تقویت باه و یا در اسیر و یا غیر ها و یا در قبل برای تنقیه و یا نشف رطوبات و یا تقویت و تسخین و تضییق آن و یا بجهت این اسباب بردارند و لیکن بیشتر استعمال آنرا برای ادویه که در دبر بردارند مینمایند و بحسب هر علت ترکیب آن مختلف میباشد و اسهال فتائل مسهله و جذب بهما از اعالی بدن بیشتر از حقنها است و این مستعمل در جائی است که مانعی نباشد از استعمال مسهلات مشروبه و حقنها و تفصیل آن در قرابادین کبیر ذکر یافته بعنوان قواعد کلیه ترکیبهم و انواع تراکیب نسخ آنها **فتائل الرهبان** بفتح فا و تاء مثناة فوقانیه و الف و کسر یاء مثناة تحتانیه و لام و الف و لام تعریف و ضم را مهمله و ها ساکنه و فتح باء موحده و الف و نون اهل اسکندریه زنجبیله نامند و در اخاکثیر الوجود **ماهیت** آن نباتیست بقدر ذرعی و تیره رنگ مائل بسفیدی و برگ آن مانند برگ حنا و سنائی و کوچکتر از آن و اغبر و اشهب شبیه ببرگ شونیز و مرغب تر میباشد و گل آن زرد و مجتمع و تخم آن مانند تخم تره تیزک و بیخ آن خوشبو و طعم آن تیز و تلخ و منبت آن کنار دریا و رودخانها و ریگزارها و گویند چون بیخ تازه آنرا برآورند و با برگ آن پیچیده در چراغ گذارند و بران روغن بریزند مشتعل میگردد مانند فتیله و رهبانان مستعمل دارند لهذا آنرا فتائل الرهبان نامند **طبیعت** آن در آخر دوم گرم و خشک و بیخ و گل آن گرمتر از سائر اجزا **افعال و خواص آن** اعضاء الرأس آشامیدن طبیخ بیخ آن با آب جهت زکام و اوجاع سر حادث از سردی اعضاء النفس جهت سرفه و ربو و عسر نفس و ریاح غلیظه و ضماد آن بر سینه الباه جهت تقویت باه و اوجاع المفاصل و غیرها ضماد بیخ آن با لبان ذکر که ضماد نازک نمایند جهت اوجاع مفاصل و عرق النسا و نقرس و تحلیل صلابات و اورام انثیان و اورام قبیحه و فسخ عصب و گوشت کوفته شده و مربای بیخ آن انفع از مربای زنجبیل اعضاء الغذاء و النفض و الباه جهت خوشبوئی دهان و جشای بارده و انهضام غذاء و تحلیل مواد و تسخین معده و گرده و مثانه و ادرار بول و تحریک باه و تقویت آن بسیار مؤثر است **فتیت** بفتح فا و کسر تاء مثناة فوقانیه و سکون یاء مثناة تحتانیه و تاء لغت عربیست **ماهیت** آن هر چیز خرد کرده را نامند و بیشتر مستعمل در نان گندم خشک خرد کرده است خواه بکوبیدن و خواه بغیر کوبیدن که بسیار نرم نباشد و بعضی گفته اند که نرم باشد **طبیعت** آن گرم و خشک با عتدال **افعال و خواص آن** ثقیل الغذاء مجفف رطوبات معده و مولد ریاح سوداوی و دیر هضم و مولد امراض بارده و ریحیه مانند قولنج و وجع پهلو و تهیج **مصلح** آن نیک خمیر نمودن و طبیخ جید دادن و با سمسم و کمون و نانخواه و یا شکر و روغنها مانند روغن بادام تناول کردن و جهت صاحبان امزجه بارده رطبه و صاحبان ضعف اشتها بسیار مضر و باید که در سایه خشک نمایند و بسیار کهنه نباشد که کهنه آن ردی است و بهترین مصلحات آن در همه حال شکر است

فصل الفاء مع الجیم

فجل بضم فا و سکون جیم و لام بفارسی ترب و بشیرازی تربزه و بسریانی فغالا و برومی دفیون و بیونانی افاتیس و نیز بیونانی ابا بوس و بهندی مولی و بفرنگی فانا نامند **ماهیت** آن معروف است و در اکثر بلاد میشود و دو نوع میباشد بری و بستانی و شامی نیز و شامی آن آنست که تخم سلغم را در بوته ترب گذاشته غرس مینمایند و یا بالعکس و بری آن تندتر از بستانی و با برگ درازی و بزرگی بستانی نیست و در قوت قریب بخردل و بعضی آنرا خردل بری دانسته اند و بستانی آن اقسام میباشد قسمی سفید طولانی نازک و از این قسم بعضی در بعضی از قرای بنگاله بسیار بزرگ بالیده تا بیک و نیم دست و بقطر نیم شبر میشود و بعضی با رگ شاداب و بعضی خشک و جوف آن متخلخل و مضلع رنگین و کامی است مسمی بغیر صد دار قوت زمین تا پنج بوزن جیتا ثمار و بدرازی دو دست و زیاده از آن و بقطر قریب بدو شبر و شاداب و شیرین آنرا فتیل مولی مینامند یعنی در درازی و قطر مثل دندان فیل کلان میشود و معمول اهل بنگاله است که آنرا مثل شلغم با گوشت و یا با ماهی پخته با چلاو میخورند و در جاهای دیگر تا بیک و نیم شبر و قسمی دیگر مدور شلغمی شکل پوست آن سیاه اندک خشن و این خشکتر از قسم سفید طولانی آنست و بشادابی آن نیست و لیکن تندتر از سفید خصوصاً پوست آن و این قسم اکثر در زمستان میشود و بسبب سردی هوا و میمنه زمین منقش میگردد و قسمی دیگر مدور سفید پوست که اهل فرنگ از ملک خود تخم آنرا می آورند و این نیز قریب بسیاه مدور است و این نیز مخصوص زمستان است و بهترین همه شاداب نازک تند طولانی آنست که کم ریشه باشد و برگ همه اقسام شبیه ببرگ شلغم و خردل و از آن هر دو خشن تر و تند تر و تخم همه مائل بتندی و بزرگ و طولانی تا بقدر انگشتی و در خامی سبز نازک تند شبیه بطعم ترب لذیذ بهندی آنرا سینگری نامند و آنرا مانند ترب با نمک میخورند و آنرا ریزه کرده با گوشت میپزند لذیذ میشود و بعد از رسیدن سرخ تیره مائل بسیاهی میگردد **طبیعت** تخم آن گرم در سوم و خشک در دوم و بیخ آن در اول گرم و در دوم تر و گرمی پوست و برگ آن زیاده

از اصل آن و بری آن اقوی و احد از بستانی در جمیع اجزا **افعال و خواص آن** لطیف محلل مولد ریاح و محرک باه و تخم آن محلل آن و در بعضی ابدان هاضم غیر منهضم
خصوصاً برگ آن و در بعضی که در معده آنها رطوبت بسیار باشد مانع انهضام و مخرب معده ایشان خصوصاً اصل آن جهت آنکه در آن جزو لطیف سریع التعفن است
و مدر بول و باندک تلیین و چون برگ ربیعی آنرا طبخ نموده بخورند با زیت و یا روغن و غذائیت آن زیاده از بیخ آنست و از حضرت ابی عبد الله علیه السلام مرویست که فرموده
در فجل سه خاصیت است برگ آن پراکنده کننده ریاح است و مغز آن مدر بول و بیخ آن قاطع بلغم است اعضاء الرأس مضر سر و دندان و حنک الاذن قطور روغن آن جهت
تحلیل ریاح گوش کثیر النفع است و چون جوف ترب را خالی کرده روغن گل در آن ریخته بر آتش گذارند تا جوش بخورد و پس بگرم چند قطره در گوش بچکانند جهت تحلیل ریاح
و تسکین اوجاع آن سریع النفع است و بدستور چون آب آنرا با روغن گل جوش دهند و در گوش بچکانند العین مضر چشم و قطور آن جالی و رافع آثار حادثه بر سوق آن و آب برگ
آن تیز کننده قوت باصره و ضماد آن جهت رفع کمنة الدم زیر چشم و با عسل جهت نزول آب در چشم مفید الصدر آشامیدن مطبوخ آن جهت سرفه کهنه مزمن و دفع کیموسات
غلیظه حادثه در سینه و خناق حادث از آشامیدن قطرقال و غرغره با آب مطبوخ آن با سکنجبین جهت خناق نافع و با وجود آن مضر حلق و زیاده کننده تشنگی است اعضاء الغذاء
روی است برای معده و جشا آورنده و بعد از طعام ملین بطن و نفوذ دهنده غذا است و قبل طعام مانع نفوذ و استقرار آن در قعر معده و باعث طفو و ایستادن طعام بر سر
معده و از این جهت باعث سهولت قی است خصوصاً پوست آن با سکنجبین و موافق سینه و پهلو و سپرز است و بدستور تخم آن با سکنجبین و ابن ماسویه گفته آشامیدن آب آن هاضم غذا
و مفتح سده کبد و طحال است و استسقاء طحال و یرقان را نافع و جرم آن مقی و تخم آن محلل نفخ و مشهی و باعث سهولت اخراج غذا است و وجع کبد را مفید و نیم مثقال تخم آن بعد از
طعام هاضم آن و با سکنجبین مقی قوی و منقی معده و چون جزر بوا را ریشه ریشه کرده در ترب فرو برند و بخمیر گل گرفته در زیر آتش طبخ نمایند پس برآورند و جزر بوا دور کرده
آن ترب را بخورند بقوت تمام قی آورد آلات المفاصل تخم آن جهت ضربان مفاصل و عرق النسا و وجع ورک و حکه حادث از بلغم و بیخ آن جهت دفع آنها نافع القروح
والجروح ضماد آن با عسل جهت قروح خبیثه و قروح لبنیه و شهدیه و تخم آن با سرکه جهت قلع آثار خانغرایا و قوبا البثور ضماد آن با آرد شیلم برای بثور لبنیه و طلای آنها اعضاء النفض
تناول مطبوخ آن جهت ادرار حیض و رفع احتباس آن و آشامیدن آب اجزای آن بدون برگ بقدر یک اوقیه جهت اخراج سنگ مثانه مجرب دانسته اند خصوصاً با سکنجبین
و آب برگ و شاخ آن بقدر ربع رطل با شکر جهت اخراج زرد آب و استسقاء و با نمک جهت سپرز و تفتیح سده کبد و یرقان نافع و چون ترب را سوراخ سوراخ نمایند و تخم شلغم در آن سوراخها
گذارند و سر سوراخها را با پارچهای ترب بند کنند و یا آنکه جوف ترب را خالی کنند و تخم شلغم در آن پر کنند و سر آنرا با پارچه ترب ببندند و نمایند و در خمیر بگیرند و در زیر آتش بپزند
و با عسل تناول نمایند در اخراج سنگ مثانه مجرب دانسته اند باید که سه روز پی در پی مرتب نموده بخورند و آشامیدن تخم آن مدر بول و حیض و شیر و محرک باه و مقی است و جهت درد
بارد و ورم سپرز مفید السموم ضماد آن جهت نهش افاعی و ضماد تخم آن با شراب جهت مارشاخدار و سم هوام و چون سر خبهای تراشیده بیخ آن و یا کوبیده آنرا بر عقرب گذارند
بمیرد و بدستور چون آب آنرا بر آن ریزند از هم بپاشد و چون عقرب کسی را که ترب خورده باشد بگزد متضرر نشود و طلای آن باعث عدم نزدیکی هوام است الزینة خوردن
آن نیکو کننده رنگ رخساره و ضماد آن با آرد شیلم جهت انبات شعر داء الثعلب و داء الحیه و با عسل جهت قلع آثار عارض تحت چشم و طلای آب آن جهت قوبا و ضماد تخم آن با سرکه
جهت نمش و سائر الوان غریبه و آثار ضربه و قرصه و کلف نیکوئی رنگ رخساره و قوبا و با کندش جهت بهق ابیض خصوصاً در حمام و اکثار آن رویاننده موی است بر موضع داء الثعلب
و نیز اکثار آن مورث مغص و تعفن اخلاط و مولد شپش جهت آنکه در آن جزو لطیف سریع التعفن است چنانچه ذکر یافت مضر سر و حلق و دندان مصلح آن نمک و عسل و زیره که در سرکه
خیسانیده باشند و مخلل آن یعنی پرورده آن در سرکه تند انگوری قاطع اخلاط غلیظه و محلل صلابت طحال که ناشتا بخورند با طعام نیز مجرب و اصلا ضرری ندارد و اگر بسر ...
و تخم آن مقی و جهت درد جگر و سپرز و ادرار شیر و بول و حیض و دفع سموم و با شراب جهت گزیدن مارشاخدار مؤثر و در سائر افعال مذکوره قوی تر از بیخ آن است و آشامیدن
نیم مثقال آن بعد از طعام هاضم آن و با سکنجبین منقی معده و ضماد آن جهت قوبا و با سرکه جهت زخم خانغرایا و با عسل جهت درد مفاصل و با کندش و سرکه جهت بهق سیاه مجرب
مقدار شربت از تخم آن تا یکدرم و از آب آن تا سی درم و از جرم آن تا بیست درم و بری آن بسیار گرم تر از شلغم و ضعیف تر از ترب محلل رطوبات و مدر بول اکثار آن
مغثی مصلح آن نمک است و روغن آن که تخم و آب برگ آنرا در ابتدا از تخم نستان بدستور معهود مرتب میسازند که با روغن زیت و یا روغن کنجد تازه و در قدر مضاعف با آتش
ملایم طبخ دهند تا آب برود و روغن بماند و نسوزد و بسیار منضج و در اکثر امراض قائم مقام زیتون کهنه و روغن بلسان است و لطیف تر و گرمتر از روغن حب الخضرا محلل قوی و آشامیدن
آن جهت فالج و لقوه و دفع اذیت عقرب و سائر هوام زهردار و قطور آن در گوش جهت تحلیل ریاح و تسکین وجع آن و تدهین بدان جهت فالج و لقوه و سپرز و رفع خشونت

بشره و جلای آن و بهق و برص و انطاکی گفته که چون ترب را بخایند و بگذارند تا متعفن گردد و کرمها از آن متکون گردد و در ظرفی ضبط نمایند تا کرمها یکدیگر را بخورند و چند عدد باقی ماند آنها را حل نمایند در حل معادن بعید الحل و افعال غریبه از آن می آید **مخلب عشقی** مخلب شامی است **طبیعت** آن مرکب القوی و از سلغم گرم‌تر **افعال و خواص** آن از خجل و سلغم روی‌تر و ضعیف‌تر از خجل و مدر بول و محلل رطوبات و اکثار آن مغثی و مصلح آن نمک است **فصل الفاء مع الراء المهملة فراخ** بکسر فا و را و الف و خاء معجمه بفارسی جوجه و بترکی فرنک نامند **ماهیت** آن معروف است **طبیعت و افعال و خواص** جوجه هر حیوانی در ذیل نام آن حیوان ذکر یافت و بیاید ان شاء الله تعالی بهترین همه جوجه مرغ و کبوتر است و مداومت خوردن کباب کبوتر بچه با ادویه حاره بهم مولد جذام دانسته‌اند و مطبوخ آن با پیه مقوی قوی باه و گویند خروس بچه بالخاصیت ضعف باه آ... **فراسیون** بفتح فا و را مهمله و کسر سین مهمله و ضم یا مثناة تحتانیه و سکون واو و نون و ضم فا نیز آمده و بیونانی فراسین و برسون نیز و بلاطینی مادرو بیتم و بعربی علقما بجهت آنکه تلخ است و بعضی تلخ را علقم نامند و بفارسی لغان بسر و کوراسعی کراث جبلی که گندنای کوهی گویند و لفظا کردیا ممکن که تصحیف از کوراث باشد **در ماهیت** آن اختلاف است و دیسقوریدوس گفته نباتیست با شاخهای بسیار مربع سفید مزغب از یک بیخ روئیده و برگ آن بمقدار انگشت ابهام و مایل باستداره و مزغب و متشنج و تلخ و گل برگ آن متفرق در شاخها و رنگ گل آن بنفش و مستدیر و منبت آن خرابها و انطاکی نوشته بیخی است با شاخهای بسیار سفید مزغب که از یک ساق روئیده با برگهای خشن مانند ابهام و گل آن ازرق یا اصفر تلخ طعم و در تموز و جوزا میرسد و قوت آن تا شش سال میماند و گفته‌اند که بهترین مختار آن بسرخی آفت و حکیم علی گیلانی شارح قانون نوشته که فراسیون را حشیشة الکلب و صوف الارض که عبارت از کراث جبلی است نامند و ماهیت آنرا چنانچه از دیسقوریدوس مذکور شد بیان کرده و نوشته که انواع میباشد نوع سفید آنرا فراسیون و ابن البیطار صوف الارض و حشیشة الکلب نیز نامند بجهت آنکه چون سگ بر آن بگذرد و بر آن بول کند این نوع کثیر الاستعمال است و نوع دیگر را لوطی نامند و نوع سوم را اسطاخیس و نواب حکیم معتمد الملوک سید علوی‌خان قدس سره نوشته که کسیکه آنرا کراث جبلی دانسته غلط کرده و محتمل که آنچه دیسقوریدوس نوشته نباتی باشد که بهندی ارده نامند و ارده در حرف الالف مذکور شد **طبیعت** آن در دوم گرم و در سوم خشک **افعال و خواص آن** محلل و جالی و مقطع و مفتح سده کبد و طحال و باقوت تریاقیه اعضاء الراس و الاذن و العین قطور عصاره آن در گوش جهت تنقیه فضول و تفتیح منافذ آن و ازاله درد کهنه آن و در چشم با عسل جهت جلای آثار سفیدی بسبب حدت و تیکه دارد و بردن اثر زردی یرقان که در چشم مانده باشد و جهت جرب سلاق و دمعه و غشاوه و نزول آب در چشم و ضماد مطبوخ آن با آب جهت انتفاخ اجفان خصوصا با روغن بنفشه و رسانیدن بخار آن بچشم نیز زائل کننده زردی یرقان است و چون جرب عین را با آن حاصفن بالسنه بر گردانند و عصاره فراسیون را بران بالسنه زائل گرداند و اهل شایقات تقویه بصر کرده میشود الفم و الاسنان مضمضه برگ آن جهت امراض فم و استحکام دندان اعضاء الصدر آشامیدن یکدرم آن با شربت بنفشه و یا با جلاب جهت سرفه رطب و قروح سینه و ریه و تنقیه آنها از نفث و مده و یکدرم تا یکدرم آن با طبیخ زوفا و روغن بادام شیرین جهت تنقیه سینه و ریه از اخلاط لزجه عجیب الفعل با شکر و یا با عسل و یا با انجیر جهت ربو و سرفه بلغمی ضیق النفس و قطع و قلع فضلات غلیظه و آشامیدن جوشانده معمول از آن بدستوری که نخاله را در آب جوش دهند صاف نموده نیم اوقیه فراسیون خشک که بوزن یکدرم باشد در آن جوش دهند تا غلیظ گردد و پس صاف نموده نیم گرم بنوشند جهت سرفه مفرط عجیب الاثر که تا هفت روز بیاشامند و مطبوخ کل آن با آب و عصاره تخم تر و تازه آن با عسل جهت قرحه ریه و یا ابرسا چون خشک آنرا بیامیزند جهت دفع سرفه مزمن و تنقیه سینه از فضول و ضماد برگ آن با عسل مسکن درد پهلو و ضیق النفس اعضاء الغذا مفتح سده کبد و طحال و سعوط آن جهت یرقان و مضغ برگ آن و بلع آب آن جهت اوجاع معده و آشامیدن طبیخ آن و یا عصیر آن با روغن گل و یا با زیت جهت درد امعا و تحلیل ریاح غلیظه و بلغم لزج در هر موضع که باشد و اعظم ادویه منقیه بدن است از فضول غلیظه و برای وجع طحال بدستور ضماد آن نافع اعضاء النفض آشامیدن آن خصوصا با ابرسا جهت تنقیه رحم و ادرار حیض و تسهیل ولادت و اسقاط جنین و بدستور ضماد و جلوس در طبیخ آن چون در آب و زیت و یا با آب تنها طبخ دهند و بآن بکار نمایند بر عانه مردان و زنان جهت رفع اوجاع مثانه حادث از ریاح و عسر البول و ضماد برگ تازه آن زیر ناف جهت منع تعقد امعا و وجع آن بغایت نافع و فرزجه آن با عسل تا هفت روز بی‌هم جهت مانع حمل سریع الاثر و بالجمله فراسیون دافع جمیع ریاح غلیظه است هر نوعیکه استعمال نمایند شرب و ضماد آن بکار او وجع کاسره و خاسره و جنین را نیز مفید السموم آشامیدن عصاره برگ آن جهت رفع سمیت ادویه قتاله مانند فطر و کشنیز و امثال آنها و ضماد آن جهت گزیدن سگ دیوانه الاورام و البثور و القروح ضماد برگ پخته آن با آب عرق جوج با عسل جهت تحلیل اورام و تنقیه و جلای جرب و قروح و سحج عضه کهنه خبیثه و گوشت فاسد متآکل و قلع و حسن التیام و تحلیل خنازیر و انفجار دماسیل و جراحات عام بدون اذیت و قروح را التیام دهد و چون بکوبند تازه تر آنرا با پیه گرده بز سرشته بر اورام

مخلب عشقی

فراخ

فراسیون

هر نوع که باشد ضماد نمایند بر وی تحلیل دهد و جبر کسر نماید و چون در زمین گو وی کنند و با آتش گرم کنند و چون گرم شد آتش را برآورده در آن گو گرم فراسیون را فرش نمایند
و علیلی که از برودت و ریاح زمین گیر شده باشد بدن او را چرب کرده بر روی آن بخوابانند و از فراسیون بر آن فرش نمایند و بر او لحافی بپوشانند و در آن همان قسم خوابیده تا
تا گرمی آن زائل گردد و در رفع مرض او مجرب گفته اند و چون در خمی که آب انگور بمقدار یک طاطوطیس باشد و ملوک برگ تازه فراسیون را کوبیده و بیخته سر آنرا پوشیده سه ماه بگذارند
پس برآورده صاف کنند و بنوشند رفع اورام باطنی و امراض سینه و دفع فضلات و مواد بارده بغایت نافع دانسته و گفته اند اکبر ادویه است در آن و در المضار مضر
گرده و مثانه و در غایت مضرت تجدیکه اکثار آن موجب ادرار خون و بول الدم میگردد و مصلح آن کتیرا و عسل و سنبل الطیب و زراوند و بعضی با دزهر آن دانسته اند و مقوی فعل آن
مقدار شربت آن تا سه درم صاحب منهاج نیم درم گفته بدل آن در امراض سینه برسیاوشان و در تحلیل بابونه چهار دانگ وزن آن لبان و دو وزن آن سیسارون و در اسهال
لزوجات و تسکین مغص گویند بدل آن قنطوریون است و گویند بوزن آن لاغیه و در تحلیل طحال و غیره اشق **فرس** بفتح فا و را و سین مهملتین بفارسی اسب و بترکی آت
و بهندی گهوڑا بالضم کاف عجمی و خفای ها و سکون واو و فتح رای هندیه و الف نامند **ماهیت** آن حیوانیست معروف از حیوانات دیگر ماکول اللحم گرم تر و بهتر مرکوبها
خوش سیرت تر آنها و موذی مردم تر و با فراست و اصناف می باشد از نجیب و غیر نجیب و بچه آنرا بعربی مهر و بفارسی کره نامند **طبیعت** گوشت آن در آخر دوم گرم
خشک **افعال و خواص آن** خوردن آن مورث شجاعت و قساوت قلب و کباب آن با نبیذ مقوی باه مبرد و بین اعضاء الرأس گفته اند چون دو ابدیکه بر زانوی فرس میباشد
بکوبند و با سرکه بیاشامند صداع را زائل گرداند اعضاء النفض آشامیدن انفحه آن بقدر نیم مثقال جهت اسهال مزمن و قرحه امعاء و رب و بدستور لحم محرق آن قاطع اسهال
بطی و کباب آن مولد خلط فاسد مضر محرورین و مصلح آن بوزن و ادن و تهر ایجین آن و آشامیدن دوغ و آب انار بالای آن باید که آب بر آن نیاشامند الا و رام والبثور
طلای مطلق پوست مهر یعنی کره آن با موی با آب پراکنده کنند بثور و سرگین آن مانند سرگین حمار است در خواص و خون تازه گرم آن از جمله سموم و مسهل و اعراض علاج
آن مانند دم ثور است و در بقر مذکور شد و عرق آن نیز در عرق ذکر یافت الزینة طلای خون آن تغیر دهنده رنگ وضح و در رویانیدن سوخته آن با موی رافع جوششها
است الخواص گویند چون دندان ثنایای آنرا بر ساق بندند از حرکت ماندگی نیابند و اگر دندان آنرا بر گردن کودک بندند دندان او بی الم برآید و سم آنرا در خانه که موش بسیار
باشد دود کنند موشان بگریزند و عرق آنرا که بر زهار طفل بمالند موی نرویاند نیز بول آن بسیر دفع نماید و قطور آن در گوش جهت تسکین درد آن و در بینی جهت رعاف اگر پای حیوان
چهار پا را بدم اسب بندند لنگ شود و اگر بر در خانه موی دم آنرا بکشند کیک در آن خانه داخل نشود و فرس بحری الفرنکی او لنهب کابس نامند گویند از خواص آنست که چون
خواهند بر عضوی موی برآید خاکستر آنرا با قیر و با پیه بز سرشته بمالند موی بروید و در و آن جهت خشک کردن جراحات و رویانیدن پوست بر آن مؤثر است **فرفیون**
بفتح فا و سکون را و ضم یا مثناه تحتانیه و سکون واو و نون و توهم کرده کسیکه بکسر فا دوم خوانده و انرا فربیون بیا بجای فا دوم و افربیون و ابربیون نیز با دلی همزه مفتوحه
در اول که معرب او بربیون فارسی باشد نیز نامند و آنرا اکل بنفسه و حافظ اطفال و ببربری تاکسوت و برومی نوطینوس و بیونانی کمالیون و اهل مصر و شام آنرا لبانه المغربی
خوانند **ماهیت** آن اختلاف بسیار است بعضی لبن مازریون و بعضی لبن زقوم دانسته اند اصح همه اقوال قول جاقفقی است که روایت کرده از کسانیکه آنرا دیده اند در بلاد بربر و جبل آن
که آنرا بربریه نامند و کثیر الوجود است و در آنجا و از آنجا بسلا و دیگر میبرند و آن لبن دو نوع نباتی است یکی شبیه بنبات کاهو و پر شعبه و خارناک و پرشیر و دوم برگ آن سیاه
و شاخهای آن مفروش بر روی زمین و خارهای این باریک و تیزتر و شیر این بیشتر از اول و در حرف الالف مع الفاء تمام بیان ماهیت و خواص و افعال آن مذکور شد **فرسیون**
بفتح فا و سکون را و کسر میم و ضم یا مثناه تحتانیه و سکون واو و سین مهمله بنفیس است **ماهیت** آن ثمریست شبیه بحنظل با عفوصت و در جوف آن تخمها **طبیعت** آن بسیار
گرم و خشک **افعال و خواص آن** تمریخ آن با ادهان مدر عرق و ضماد آن با شراب جهت نیش افعی نافع **فرنجمشک** بفتح فا و را و سکون نون و فتح جیم و کسر میم و سکون
شین معجمه و کاف معرب پلنگمشک فارسی است و آنرا فرنجمشک و فلنجمشک و ابرنجمشک بیا بجای خا نیز نامند و بسریانی فلنجمشکا و برومی امیولوفراس و بیونانی اقلیس
و بهندی رام تلسی و گویند بهندی انبل نامند **ماهیت** آن نوعی از ریحان است نبات و برگ آن اندک بزرگتر و بلندتر و بسیار خوشبو شبیه ببوی قرنفل و لهذا آنرا
قرنفل بستانی نامند و در تراکیب هرجا قرنفل بستانی مذکور است مراد اینست و آنرا حبق قرنفلی و ریحان قرنفلی نیز نامند و گویند چون رائحه آن شبیه برائحه مشک است از آن
جهت آنرا فرنجمشک نامند و آن دو صنف می باشد یکی بستانی و آنرا هندی و دوم بری و آنرا جبلی نامند و شاخهای بستانی آن مربع و مزغب و برگ آن مانند برگ بادروج و رنگ
آن مابین سبزی و زردی و مزغب و رائحه آن شبیه بقرنفل و تخم آن بشکل زیره و سیاه رنگ مائل بسبزی و از تخم بالنگو سه پهلوتر و بسیار کوچکتر از آن و منبت آن مجاری

فرس

فرفیون

فرسیون

فرنجمشک

آبها و شوره زارها و بری آنرا شاخهای مدور و برگهای آن ریزه تر و باریکتر شبیه ببرگ نمام بری و ریحان کوهی و با خشونت و باعطریت و تندی زیاده از بستانی و تخم آن
شبیه بتخم ریحان و از آن درازتر و سه پهلو منبت آن خرابها و بیابانها و سنگلاخها **طبیعت** آن در آخر دوم گرم و خشک و بری آن گرم تر و یبس از نمرزنجوش
و نمام کمتر **افعال و خواص آن** اعضاء الرأس مفتح سده دماغی و مصفاه منخرین اکلاً و شماً و طلاءً اعضاء الرأس جهت درد سر بارد و نافع الفم بوی دهان خوش
کند و لثه و دندان را محکم کند و رطوبات فاسده آنرا دفع کند اعضاء الصدر نوشیدن آن مقوی دل و جهت خفقان و وسواس عارض از سودا و بلغم در قلب اعضاء الغذا مقوی
معده و کبد و هاضم غذای غلیظ و محلل ریاح و بشهای نیکو آورد و مسکن مغص و مشهی اشتها است اعضاء النفض جهت سپرز و بواسیر شرباً و طلاءً نافع المضار مصدع محرورین
و مولد مره سودا اشماً و شرباً مصلح آن بنفشه و سکنجبین مقدار شربت آن سه درم بدل آن سوسنبر و بادرنجبویه نیز گفته اند و قرنفل نیز و تخم آن بسیار خشک و مجفف
منی و هاضم طعام و منقطع و مولد صبیان که بفارسی رشک نامند مقدار شربت آن تا دو درم و چون در سرکه و اشربه و شراب و آب انگور داخل کنند مانع فساد
آنها است بدل آن بالنکو **فرخار** بفتح فا و سکون را و فتح خاء معجمه و الف و راء مهمله **ماهیت** آن درختی است بقدر چنار و برگ آن مانند برگ بادام و گل آن
مانند گل سرخ و بغایت خوش منظر و طبیعت و افعال و خواص آن ضعیف تر از گلنار است **فرشه** بفتح فا و را و شین معجمه و ها **ماهیت** آن اسم عربیست شیر بستیکه با
زرده تخم مرغ باتش نرم بجوشانند تا غلیظ شود و شبیه باغوز و در افعال مانند لبا است **فصل الفاء مع السين المهملة** **فسفس** بضم فا و سین و الف
فا و سین مهمله بفارسی سرخک و ساس و شبکز نیز و بهندی کهتمل و بفرنگی سمیس نامند **ماهیت** آن حیوانیست از جمله هوام بقدر نصف عدس سرخ و دم آن باریک
و بسیار کوتاه فی الجمله شبیه بنصف دانه حب الخروع و دست و پای آن نیز باریک و دو سبیل کوتاه نیز دارد و نیشی از دهان بر می آورد و بآن میگزد و بار بچه و میکند و بوی
بچه آن سرخ رنگ و بزرگ آن مائل بسیاهی و از گزیدن آن عضو اندک خارش و سوزش و ورم کمی میکند و باز خود بخود زائل میگردد و در شکافهای چوب و سریرها و خانه کهنه
و در چهار پایه که باصطلاح هند پلنگ مینامند و بر آن خواب میکنند و لباس پشمی و ابریشمی و در حصیرها و بوریاها بسیار بکون می یابد **طبیعت** آن گرم و خشک
در سوم **افعال و خواص آن** اعضاء الرأس نفوخ سائیده آن در بینی و استشمام رائحه سائیده آن و یا طلای آن بر انف جهت مرضیکه در بنگاله میشود
و آنرا اهوه می نامند مؤثر و دود آن با بنوبه که در حلق برسد و یا آشامیدن آن با سرکه و شراب و یا غرغره آن جهت اخراج زلوی در حلق مانده مؤثر اعضاء النفض کندانیدن
سوده آن در سوراخ قضیب جهت رفع احتباس بول و استشمام رائحه و بخور آن جهت اختناق رحم و مالیدن آن بر موضع داء الثعلب السم تکمید آن جهت گزیدن
مار شاخدار و بسیاری خوردن آن مانند خوردن ذراریح احوالی طاری میکرد و تدبیر آن نیز تدبیر آنست **فستق** بضم فا و سکون سین مهمله و ضم تاء مثناة
فوقانیه و قاف معرب پسته فارسی است بسریانی فستقی و بیونانی بسطاقیا و بفرنگی پستاکه نامند **ماهیت** آن ثمر درختیست شبیه بدرخت بطم که بفارسی بنه نامند
و از آن کوچکتر و اغبر بخاری و هندی میباشد و ثمر آن در اول نیسان پیدا میشود و با یلول ماه میرسد و بستانی و جبلی میباشد و ثمر بستانی بزرگتر از جبلی و از مطلق آن مراد ثمر بستانی است
و بهترین ثمر آن آنست که بزرگ و دانه پوست آن نازک سفید و پوست خارج آن سبز مائل ببنفشی و مغز آن سبز و چرب لذیذ باشد و آنرا ببطم پیوند میسازند و پیوندی آن
بسیار خوب میشود و جفت آن مراد پوست رقیق بالای مغز آنست که زیر پوست صلب و درخت آن یکسال ثمر آن مغزدار و یکسال بیمغز میباشد و بی مغز آنرا بزغنج مینامند
و در حرف الباء مع الزای مذکور شد و ثمر آن مادام که در پوست است مدتی میماند فاسد نمیگردد و چون مقشر کرده و از پوست جدا نمودند فاسد میگردد و آب لیمو حافظ از فساد
آنست **طبیعت** مغز آن در دوم گرم و خشک و بعضی تر دانسته اند برطوبت فضلیه و این صواب است لهذا آنرا زود کرم میخورد و مقوی باه است و زیاده کننده
منی و بعضی سرد دانسته اند و این زعم غلط است **افعال و خواص آن** اعضاء الرأس و الصدر و الغذا جهت تقویت ذهن و حفظ و دماغ و سرفه و قلب و خفقان
و قی و غثیان و مغص و برودت کبد و تفتیح سده کبد و منافذ غذا و مراره جهت عطریت و عفوصت و تلخی که دارد و منقی کبد و مزیل وجع رطوبی آن و قلیل الغذاء
و مسمن بدن و مقوی معده و تخم آن از سائر حبوب زیاده خصوصاً که با جفت آن یعنی پوست بالای لب آن بخورند و دافع لاغری گردد و یرقان و طحال و سموم و نهش
هوام و خوردن آن با شکر مصلح هوای وبائی و پوست سرخ رقیق ملاصق مغز آن معتدل در حرارت و خشک و پوست سبز بیرون آن سرد و خشک الفم مضغ آن
مقوی دندان و لثه و خوشبو کننده دهان و دافع قلاع آن اعضاء الغذا بغایت مقوی دل و معده و قابض و حبس و دافع حمل آن و دافع قی و فواق و اسهال و تسکین
السم با شراب جهت دفع سم عقرب و سائر هوام و پوست سفید صلب آن که در آب طبخ داده باشند جلوس در آن جهت خروج مقعده مجرب و نطول بطبیخ پوست و درخت و برگ آن

فرخار

فسفس

فستق

جهت حبس نزلات و درد معده و رحم و جرب و حکه و رفع قمل الزینه مداومت غسل موی بدان جهت ازاله وسواس و مواد سوداوی و دفع سموم و خوشبو کننده اطعمه و مقوی
غالیه ها و بالخاصیت مغز آن مضر معده خصوصاً مقشر آن و مفسد طعام و بدستور دهن آن و گویند مغز آن مضر سفل است مصلح آن زرد آلو بدل آن مغز بادام و مغز حبة الخضرا و گویند
نیم وزن آن مغزین و اکثار آن محدث شری مصلح آن آشامیدن سرکه و انار ترش و زرد آلوی ترش خشک است

فصل الفاء مع الشین المعجمة * فشاغ

فشاغ بضم فا و فتح شین و الف و غین معجمه و فشغ بفتح فا و شین و غین معجمه نیز آمده نزد اطبا مشهور بدین است و نزد اهل لغت بدان و بفارسی آنرا سرم نامند **ماهیت**
آن از جنس فاشرا است و برمجا و رخود می پیچد و آنرا می پوشاند و نبات آن شبیه بنبات عنب الثعلب شاخهای آن باریک و خار آن کمتر از فاشرا و ثمر آن خوشه دار و برگ
آن باخشونت و دانه آن بعد از رسیدن سرخ میگردد و طعم آن گزنده زبان و بیخ آن سطبر و صلب منبت آن آجام و مواضع درشت نیز و قسمی از آن بجا رود دانه آن بشکل باقلای
مصری و از آن کوچکتر و بسیار سیاه و بر دو آن خط سفیدی حکیم میر محمد مومن در تحفه نوشته ظاهر الو بیای هندی عبارت از آن باشد مؤلف گوید شبیه بدین در هند و بنگاله هم
میشود و آنرا سیم بکسر سین مهمله و سکون یاء مثناة تحتانیه و میم مینامند و برگ آن اندک پهن نبات آن برمجا و رخود می پیچد و آنرا می پوشاند ثمر آن در غلافی مانند باقلا و دانهای آن
کوچکتر از باقلا و پوست آن بعضی سفید و بعضی سیاه میباشد و در یک طرف آن قریب بنصف آن خطی سفید در هر دو نوع و مغز آن سفید و طعم اندک شبیه بباقلا و بوی زهومت آن زیاده
از باقلا و اقوال دیگر نیز در ماهیت آن بیان کرده اند **طبیعت** قسم اول آن در سوم گرم و خشک **افعال و خواص آن** آشامیدن ثمر و برگ آن مفرح و مقوی و حافظ
حرارت غریزی و دافع صفرا و تریاق سمیه و محلل ریاح و چون برگ آنرا با عسل لعوق ساخته بتدریج اندک اندک بطفل شیر خواره بدهند مدة الحیاة گویند سموم نباتی و حیوانی با و اثر نکند
مقدار شربت آن یکمثقال و خوردن نه قیراط از قسم دوم آن مورث دیدن خوابهای پریشان و تولید خلط فاسد و نفخ و ریاح بسیار و ضماد آن رادع اورام و مسکن وجع مفاصل است

فصل الفاء مع الضاد المعجمة * فضه

فضه بکسر فا و فتح ضاد و ها بفارسی سیم و نزد عوام مشهور بنقره است و بهندی روپا بضم راء مهمله و سکون واو و فتح باء عجمی
و الف و بسریانی سیما و برومی ارجیادیهو و بیونانی اکرادبتری کرسس و بفرنگی ویراطا نامند **ماهیت** آن از فلزات معروفه مشهوره میان مردم کثیر النفع است و گفته اند مایه تکون
آن زیبق خالص جید و کبریت عشر وزن زیبق بود بدلیل آنکه چون نقره از کبریت متکلس کرده بوزن خود زیبق را منعقد گرداند و بنظر قمر با مساعدت مشتری در سه سال تکون
در معدن خود تمام میشود و فاعل انعقاد آن برودت و در باطن آن ذهبیت است چنانچه در باطن ذهب فضیت است **طبیعت** آن در اول سرد و خشک و با قوت قابضه
مجففه و سحاله آن خشکتر و قوت قابضه آن زیاده از محلول آن و بعضی معتدل دانسته اند **افعال و خواص آن** در تفریح قریب بیاقوت اعضاء الراس جهت مالیخولیا
و جنون و وسواس العین اکتحال آن با میل نقره جهت جلای بیاض رقیق و تقویت بصر الفم آشامیدن سحاله آن با ادویه مناسبه جهت رفع بخر و جلب و جذب رطوبات
لزجه متعفنه و بلاغم الصدر آشامیدن محلول آن و بدستور سحاله آن جهت ربو و سرفه و خفقان و توحش و سائر امراض قلبیه با ادویه مناسبه اعضاء الغذاء و النفض بهیات مذکوره
مقوی معده و کبد است و جاذب رطوبات و جهت استسقاء و سپرز و تفتیت سنگ گرده و مثانه و عسر البول طلای محلول سحاله آن با زیبق مقتول جهت بواسیر الجرب و حکه و بدستور
جهت جرب و حکه الاورام سحاله آن جهت تحلیل اورام مضر معا مصلح آن کتیرا مقدار شربت آن از یک دانگ تا نیم درم و از خاصیت آنست که از رائحه کوگرد خام و مجاورت
آن سیاه میگردد و غسل آن با نمک رافع و جالی آنست و آشامیدن طعام و شراب در اوانی فضه باعث تفریح نه گفته اند خوردن شراب در جام فضه سکر زود آورد و دستور
حل و تکلیس و احراق آن در مقدمه ذکر یافت و فضه محلول که اطبای فرنگ اختراع نموده اند و آن را ابتر و نپورا نامند و لاجوردی رنگ شفاف مانند یاقوت کبود است
که نیلم نامند و ازین جهت آنرا نیلم آب نیز نامند و جمیع افعال و خواص بهتر از فضه غیر محلول است بجهة خفقان و غشی و مالیخولیای مراقی بیعدیل که دو قطره آنرا با اشربه مناسبه بیاشامند

فصل الفاء مع الطاء المهملة * فطر

فطر بکسر فا و بضم نیز آمده و طاء ساکنه و راء مهمله بفارسی سماروغ و شما و بسریانی فطریا و برومی موکوطیس و بهندی بهپین چهتر
و بیونانی اونطرشیا نامند و دیسقوریدوس در ثالثه فقطس و در رابعه موقوطیس نامیده **ماهیت** آن نباتیست که در زمینهای نمناک عقب بارشها و در بعضی بلاد زمین منشق
شده برمی آید و در بعضی جاها بدون انشقاق نیز بشکل نصف بیضه مرغ که منکوس باشد و بی برگ و گل و ساق آن بسیار کوتاه و جوف آن مملو از صفایح و ماکول آنرا بفارسی تماج و شیرازی
مردم عوام هیکل و بترکی کیلاک و فطر و کماة اسم جنس ماکول و غیر ماکول آنست و بعضی فطر را مخصوص نوع قتال و کماة را ماکول آن دانسته اند و بالجمله هر چه پلیز و حبت و بیرائحه
و سفید مائل به تیرگی و کوچک باشد و در زمین طیب بنکو و بد ماکول است و سیاه آن غیر ماکول و در غایت سمیت و همچنین سرخ آن و آنچه از نوع سفید آن و دران لزوجت بسیار و یا در آن
عفونت و مانند نسج عنکبوت چیزی باشد و یا در زیر درخت زیتون و انجیر و گردکان و گیاهای سمی و نیز عات و یا در سرگین و جیفها و نزدیک سوراخ حیوانات سمی و مانند اینها روید همه قتال است

و گویند سفید ماکول آن تریاق سرخ غیر ماکول آنست گویند آنچه را کشمیر کنگهبجو نامند از نوع ماکول آنست و گفته اند فطر سه نوع میباشد یکی را فقاع نامند و بفارسی هیکل و دوم را
قونسه و سوم را فقیل و هر سه از انواع کماة است و گویند فرق میان سمی و غیر ماکول آن و میان ماکول آنست که چون غیر ماکول را ببرند و بگذارند زود فاسد و متعفن گردد و همچنین
هرچه را بان گذارند فاسد سازد و نیز فطر ماکول را بهندی کهنبی بکفاف ها نامند و فطر غیر ماکول را بهیر و قسمی را جهتر بکفایی ها نامند و قسمی راگگن و هول قسم اول بهترین اقسام است
طبیعت ماکول آن در سوم سرد و تر **افعال و خواص آن** اعضاء الرأس اکثار خوردن آن مورث خدر و فالج و سکته اعضاء النفس اکثار آن باعث عسر البول
و مداومت آن قاطع نسل و ضماد خشک کوبیده آن با سرشیر ماهی جهت فتق و قیله و برآمدگی ناف اعضاء العین اکتحال آب تازه آن جهت بیاض و تقویت باصره و جرب پلک چشم
و مانع نزول آب خصوصاً چون سرسه را بدان پرورده کنند اعضاء الغذاء نفاخ و دیرهضم و مولد خلط غلیظه و حقن و اکثار آن مولد هیضه و چون قبول عفونت کند بزودی متعفن گردد
بحد افراط و سدد و مورث قولنج و درد معده و آشامیدن سائیده خشک آن رافع اسهال و ذرب و زلق الامعاء بهترین مصلحات آن مری و خردل و مسهل آن با نمک
و شبت و پودنه و روغن کنجد و زیتون و صعتر و فلفل و بالمثری تر و یا خشک خوردن و خوردن فلفل و زنجبیل پرورده و جوارشات مناسبه مانند فلافلی و کمونی و فلاسفه و امثال اینها
و آشامیدن آب سرد بالای آن و همچنین با بیضه مرغ و یا با گوشت خوردن مضر و گویند از خواص آنست که هر حیوانی سمی کسی را که فطر ماکول خورده باشد بگزد و هنوز آن فطر در معده او باشد
دوا و هیچ دوائی فائده نمی بخشد و تریاق سمی غیر ماکول آن چون کسی خورده باشد و اعراق سرد و ضیق النفس و غشی و ثقل معده و قولنج و خناق و وجع و قشعریره که از عوارض آنست
طاری شده باشد خوردن مقطعات مانند ترب و آب پودنه و مری و بوره و نمک و سکنجبین یا فودنج جبلی با سرگین خروس بچه با سکنجبین عنصلی و یا خاکستر چوب انجیر
با آب گرم با اندک سرکه و نمک و مرغ بچه یا با سرکه و یا خوردن عسل بسیار است و تریاق اربعه و سنجرنیا و فلافلی و یا کمونی با شراب و یا با آب سداب و ضماد نمودن بر معده ضمادهای
ملطفه و استعمال حقنهای حاده و بسا است که در یکروز بلکه در یکساعت هلاک میکرداند و هر فطر یکه در خم شراب رسته باشد پوست آن زهر کشنده و جوف خشک کرده آن مورث
بیهوشی است چون اندکی از آنرا بخورند و آنچه در بنگاله میشود خواه ماکول خواه غیر ماکول خوردن آن غیر مجوز زیرا که ماکول آن هم خالی از سمیتی نیست **فطر اساليون** بفتح فا
و سکون طا و فتح را و الف و سین مهملات و الف و کسر لام و ضم یا مثناة تحتانیه و نون لغت یونانی است و بفرنگی بطرسالی نامند **ماهیت** آن کرفس کوهی است
و آنرا کرفس صخری و کرفس ماقدونی نیز نامند و تخم آن سیاه طولانی شبیه بنانخواه و خوشبو و تند و بهترین اجزای آنست و مستعمل **طبیعت** آن در سوم گرم و خشک **افعال و
خواص آن** اعضاء الغذاء و النفس قاطع لزوجات و محلل نفخ و بغایت مفتح و جهت درد پهلو و مغص و ادرار بول و حیض قوی الاثر و مخرج جنین و مبهی السموم مقاوم
جمیع سموم بارده و جمیع افعال آن قریب به تیز از بستانی و سائر اقسام خود بدل آن دو وزن آن تخم کرفس بستانی و جالینوس نیم وزن آن افسنتین گفته و حکیم میر محمد مومن در تحفة المؤمنین
نوشته که بالفعل تخم نبطی را بجای آن استعمال میکنند و آن مدور مائل بدرازی و بقدر فلفلی و بیرون آن سیاه و اندرون آن سفید مائل بزردی و تند طعم و برگ نبات
آن عریض و با اندک حدت و گل آن چتری شبیه بشبت است و در تنکابن و ایلیهم نامند و این قسم را بعضی ضعیف تر از فطراساليون دانسته اند و جمعی مثل آن و آن مدر عرق و رافع عرق النسا
و تشنج و فرزجه آن مسقط جنین و سائر افعال آن مانند اقسام کرفس است و در حرف الکاف در کرفس ان شاء الله تعالی مذکور خواهد شد **فصل الفاء مع القاف** **فقع**
بفتح فا و قاف و عین مهمله و بکسر فا نیز آمده **ماهیت** آن اختلاف است جمعی از اقسام فطر و کماة دانسته اند و بعضی غیر آن و اصح آن است که از غیر اقسام فطر است
و مدور بقدر نارنجی و کوچک تر از آن و اندک طولانی و در زیر زمین در مواضع سیلها و جاهای نمناک و قرب نهار و بعد از باران در زمینهای ریگزار و دامنهای کوه بسیار
بهم میرسد و جائیکه تکون می یابد زمین آنجا اندک بلند و بعضی منشق میباشد و کسانیکه میدانند آنجا را میکاوند و برمی آورند و بعضی جا یکدانه و در بعضی چند عدد و بنازیی
تشنج و بترکی و نبلان نامند و آن شیرین لذیذ میباشد آنرا پخته و یا بریان کرده میخورند بهتر از فطر ماکول است و در سالی که رعد و برق بسیار شود بسیار تکون می یابد **طبیعت**
آن در دوم سرد و تر **افعال و خواص آن** نفاخ و بطی الهضم و غلیظ و اکثار آن مولد قولنج اصلاح آن مانند اصلاح فطر است و ضرر آنرا ندارد **فقاع** بضم فا و فتح
قاف مشدده و الف و عین مهمله لغت عربیست بیونانی رونوس و رونوس نیز دیده شده و برومی بقاعین و بفارسی بوزه نامند و گفته اند آنرا فقاع از آن جهت می نامند
که کف آنرا میگیرند و واحد آن فقاعه و بفارسی سوراک آبخا نند **ماهیت** آن اسم انواع نبیذ است و طعم آن مرکب از اندک شیرینی و ترشی و تلخی و حدت و آن مصنوع
از اکثر حبوب میباشد مانند جو و برنج و ارزن و ذرة و نان حواری یعنی نان سفید فطیر با نعناع و کرفس و از مویزه خرما و نیشکر و عسل و امثال اینها نیز و گاه اضافه میکنند
بران فلفل و سنبل الطیب و قرنفل و سداب و امثال اینها **طبیعت** آن بحسب آنچه از آن میسازند مختلف میباشد بالجمله ابرو همه شعیری پس خمری و احر همه عسلی معروف است

قطر اساليون

فقع

فقاع

پس عسلی عبیر مفوه پس مُرّی یعنی نحر عانی و اعدل همه زلبی است که با اسباب آیان سازند و کیفیّت اراده و اصلاح و خوشبوئی آن باید باید که بغیر از مصطکی و برگ نعناع و قلیل طرخون
حنبری و کرویا ده نکنند **افعال و خواص آن** ردی الغذا و نفاخ و مولد اخلاط غلیظه مخبّه و ریاح و مضر اعضای حیوانی و مقتّت غذه آن بحدی است که اکر علاج او ادان نکنند
نرم کرداند و آسان کرد و آنچه را خوابیند از ان بسازند مضر حجب دماغ و اعصاب بکمال مضرت دارد و متخذ از خبز حواری و کرفس و نعناع جید الکیموس کثیر الغذا اسرع موافق محرور
و مقوی احشا و معده و نفخ آن کمتر و بهتر متخذ از شعیر است و متخذ از شعیر مدر بول و مرتب بدن و جهت سرفه و امراض حاره ریه نافع مضر کرده و مثانه و متخذ از عسل از برای
مبرودین مفید و نفخ و ریاح آن کمتر و چندان مضر عصب نیست و متخذ از شکر اعدل از عسلی است و از برای معتدل المزاج موافق و سزاوار آنست که بنا شتا منه آنرا اکر ناشتا
و یا وارا بعد ازیای طعام و معده و نزد انحدار آن زیرا که در غیر این دو وقت طعام را فاسد می سازد و اما عسلی مفوه آنرا ناشتا بنا شتا منه مکروه تو که معده کثیر الرطوبت
از بیه باشد و آلوده برطوبت لزجه باشد و باید که خبزی و شعیری آنرا مفوه بمصطکی و سنبل الطیب و قاقله نمایند و نفخ آنرا زائل کرداند و طرخون آنرا لذیذ و حب الرمان نیکو میکرداند خصوصا
که آنرا معطر سازند و در هر بیست رطل آن از هر یک از ان افاویه یک مثقال زیاده داخل نکنند و اکر چند برگ تریج تیز داخل کنند بد نیست و در قرابادین کبیر نیز ذکر یافته نسخ جیده آن
فقاح بضم فا و فتح قاف و با مهمله اسم جنس شکوفها است عربی و فقاح هر چیز رونق اسم آن ذکر یافت و می باید انشاء الله تعالی **فقاح الکرم** شکوفه انکور است بیونانی دوا
طیاطون و برومی انکس طراخیون و بسریانی نقحی اوکیتا و بفارسی دل نامند بری و بستانی میباشد بهترین آن بری تازه آنست **طبیعت آن** در اول سرد و خشک با قبض
افعال و خواص آن مقوی دل و معده و مسکن قی و عرق آن یعنی ما مقطر آن در فعال قریب مقطر از اصل آنست **فقاح الملح** زهرة الملح است و نزد بعضی انقبر است و حجر
کفه بر روی نمک سعدالی حنبری شبیه بشوره تکون می یابد الطف اجزای ملح و قبض آن کمتر از آنست **فصل الفا مع اللام** **فلفل مویه** بفتح فا و تشدید لام در **ماهیت آن**
اختلاف است بغدادی نوشته ثمری است هندی بقدر بسته و پوست آن شبیه بپوست بندق و باطن مغز آن مائل بزردی و سفیدی و بالای آن مائل بسبزی و برگ آن با زوایا
بسیار باساق بقدر یک شبر و در موسم ربیع گل می آورد و گلی زرد رنگ و خوشبو و بزودی سر طرف میکردد و انطاکی نوشته عبارت از یاسمین مضاعف است خواه برسه و خواه کبیر آن
با نیلوفر کیج آنرا شکافته نیلوفر را در ان کذارند و یا بالعکس یعنی پیوند نمایند آنرا یاسمین نیلوفر و حکایت کرده در فلاحت که آن کلیست سفید خالص و برکهای آن مضاعف و محیط
اند و آن زرد رنگ و چون کهنه کرد و سیاه شود و چون برکهای آن بریزد دانه آن طلائی کرد و سرخ براق و این هنکام آنرا بشکنند نامند و این نیلوفر هندی نیست و نه هم نیست
و صاحب اختیارات نیلوفر هندی دانسته سهوی است و در **طبیعت آن** بقول بغدادی کرم و خشک در سوم و بقول انطاکی در دوم کرم و معتدل یا یابس در اول **افعال و
خواص آن** نافع سده و منقی دماغ ضماد آن مزیل صداع و استرخای عصب و آشامیدن آن جهت خفقان و غشی و استسقای ریاح و اصیر شهر با بجورا و طلا و استعمال تخم آن موی یا
و بر سفید میکرداند و طحال و جمع کبد را بر طرف میسازد و شهرنا و مالیدن برگ سائیده آن بر بدن باعث خوشبوئی و عدم تولید شپش است حکیم عبد الحمید در حاشیه تحفه
که یاسمین مضاعف را بهندی رای بیل نامند و تخم آن بقدر دانه انکور است نه بقدر بندقی و آنچه بر فقیر بعد از تتبع بسیار در بلاد هند معلوم کردیده آنست که فلفل بفتح فا [illegible] بیل
هندی است و آن میوه ایست مشهور در بلاد دکن و بنکاله بهم میرسد بسیار خوشبو شبیه ببوی کلاب و لهذا آنرا کلاب بیل مینامند و آن در اول سرد و تر مقوی قلب و معده و مسرت
افزای روح حیوانی و نفسانی و تخم آن بنحوی است که صاحب تحفه نوشته منقول از بغدادی و مولف کوید محتمل که کلاب جامون باشد زیرا که ماهیت آن بسیار مشابه بآنست و کلاب
جامون در حرف الجیم در جامون ذکر یافت و تخم آن دو قسم میباشد بعضی سبز بسته رنگ و بعضی سفید **فلز** بکسر فا و سکون لام و زای معجمه در لغت بمعنی سفید روی و مس سفید است
که از ان ظروف ریخته میسازند و مفرح نیز نامند و فلز بتشدید زای معجمه و کسر لام بمعنی ریم آهن و ریم معادن کداخته است و هر کوهر یکه در کان خیزد و در اصطلاح آنرا اجسام
معدنی نامند و هر یک اسم علی مخصوص است و وزن هر یک متفاوت اعم از آنکه منطرق بالفعل باشد یا بالقوه که باعمال مخصوصه قابل کداز و تطرق یعنی چکش کیر کردد
و قسام منطرق را مطلقا منطرقات و معدن سبعه نامند و فی الحقیقت هفت نوع اند که هفت معدن حاصل میشوند طلا نقره قلعی سرب آهن و مس و توتیا مس روی و هر یک از [illegible]
حاصل میکردند و جهت اختلاف تعدد شان تفاوت اختلاف وزن هر یک است اما مس زکداخته معدنی بهم میرسد و از جهت آنرا بفارسی روی و مس ست نامند و بیونانی طالیقن
و آن در نهایت زردی است و از تاب آتش سیاه میکردد و لهذا آنرا بعربی صفر نامند مس دو نوع میباشد یکی سرخ و یکی مائل بزردی و هر دو در وزن سنکتر از روی اند و مس سرخ
نرم تر از مس مائل بزردی است و از فرنک که معدن آنست سه نوع می آورند یکی قلمها و آن نرم سرخ اعلا است دوم تختهای بزرک و این در خوبی و سرخی از ان کمتر و سوم [illegible]
بزرک و این از همه بدون تر است و از مس سفید نیز ظروف ساخته می آورند و لیکن این شکننده است و منطرق نیست و بعد از یکدو سال زرد و کم رنگ میکردد و منطرق

فقاح

فقاح الکرم

فقاح الملح

فلفل

فلز

فلفلی

بالقوة سیماب است که باعمال مخصوصه منطرق و قابل گداز میگردد و پس خلاصه نوع شدند و معدن هشت با سیماب چه بود هوی کمیاب است اکثر منها باد مس زرد و مینا شدند طبیعت
وافعال و خواص هر یک در جای خود مذکور شده و میشود ان شاء الله تعالی فلفلی بضم فا و سکون لام و ضم هر دو فا نیز آمده معرب پلپل فارسی است بسریانی
پلپلی و بیونانی بشوریقون و اربنفس نیز و بهندی مرچ و گول مرچ یعنی فلفل گرد نامند ماهیت آن ثمر هندی است یعنی در بعضی بلاد هند و بنگاله و جزائر ملک دکهن
بهم میرسد و نبات آن دو نوع شنیده شده یکی شبیه بنبات دار فلفل و لبلاب و بر مجاور خود می پیچد یعنی از قبیل پیچ و بیاره و برگ آن شبیه برگ تانبول و از آن کوچکتر و در
ملاست از آن کمتر و صنوبری شکل شبیه برگ لبلاب و از آن ضخیم تر و تند طعم با عفوصت و تلخی و ثمر آن که فلفل است خوشه دارد و در هر خوشه ده بیست دانه متصل بهم شبیه
بخوشه بقم و توت بزرگی و بطول یکدو بند انگشت و دانهای آن بخامی سبز و بعد از رسیدن بنفش و بزرگتر از دانه کشنیز و بقدر نخودی کوچک چو بهای بسیار باریک و پیوسته
بخوشه آن و بعد از خشک شدن سیاه و با شکنج و چین دار میگردد و دوم نبات آن بقدر دو سه ذرع و برگ آن شبیه برگ عنب الثعلب از آن در طول اندکی بلند تر
و در عرض کمتر یعنی باریکتر و بلند تر و با حدت و اندک تلخی و ثمر آن در خوشه شبیه بخوشه عنب الثعلب و ورق و لیکن بزرگتر از خوشه عنب الثعلب و کوچکتر از خوشه فندق و دانهای
ثمر آن مانند دانهای ثمر نوع اول و آنچه مشهور است که سفید تیز میباشد شاید همان سیاه باشد که بسبب سودن دانها بهم در حمل و نقل پوستها پوست سیاه دانهای بسیار ریزه
آن جدا گشته سفید میگردد و درختی علیحده ندارد و مشاهده نیز چنین شده و شاید خام آن باشد که پوست آن هنوز بسیار سیاه نگشته و از بعضی ثقه شنیده که پوست سفید نیز
میباشد و درخت آن جدا است و لیکن شبیه بهم و این قلیل الوجود و تر از پوست سیاه و پوست نوع سفید آن ازکتر شکنج آن کمتر و اندک ملس گویند بری و بستانی میباشد
بری آن قوی تر از بستانی و بهترین آن حاد الطعم و الرائحة آن و حدت پوست آن کمتر از مغز آن طبیعت سیاه آن در آخر سوم و سفید و یا مقشر از پوست سیاه آن در اول
سوم گرم و خشک و شیخ الرئیس رحمة الله علیه فلفل سیاه را در چهارم گرم و خشک گفته افعال و خواص آن محلل و جذاب و جالی و مسخن و منقی بلغم و باقوت تریاقیت
اعضاء الراس مقوی حار و اعصاب جهت علتهای عصب بسیار مفید و خائیدن آن با مویز جهت جلب و دفع رطوبات دماغ و معده و تدهین بدهن جوشانیده آن در آن جهت
فالج و خدر و جمیع امراض بارده رطبه و رفع قشعریره تبهای بارده و بدستور آشامیدن آن با ادویه قابضه جهت امراض مذکوره و طلای مطبوخ آن در گلاب جهت دفع
نزلات بارده و درد دندان و بدستور مضمضه بدان که با پوست خشخاش جوشانیده باشند و همچنین سنون بدان بجهت درد دندان کرم خورده اعضاء الغذاء آشامیدن
آن قاطع بلغم و مسخن و مقوی معده و جگر و هاضمه و مشهی و رافع آروغ ترش و ملطف اغذیه غلیظه و خلط غلیظه و مرقق خون غلیظ سهر و دین و دافع جذام و ریاح و مغص و باکبر
فارنا زه جهت تحلیل نفخ و ضماد آن با سرکه جهت تحلیل ورم طحال و مداومت آن مانع قولنج ریحی و بلغمی العین اکتحال آن جهت رفع ظلمت بصر و جلای بیاض آن و ناخنه اعضاء الصدر
جهت دفع سرفه بارد رطبی و ضیق النفس و اوجاع صدر و ربو و با عسل جهت خناق بلغمی و تنقیه ریه و منع اجتماع رطوبات لزجه و بلاغم در سینه بدستور با لعوقات حریره
های مناسبه اعضاء النفض مدر بول و حیض و با ادویه قابضه جهت تقطیر البول و ادرار بول و حیض و حمول آن مخرج جنین و بعد از جماع مانع حمل الباه آشامیدن با شیر و شکر
جهت تقویت باه الات و رحم و البثور و الزینة و غیر ها ضماد آن با زفت محلل خنازیر و رافع و حشی و برص ناخن و جذام و با حنا جهت رویانیدن ناخن زائل شده از قوبا و غیر آن
با تکرار عمل و مداومت و بدستور با بیضه مرغ و با آرد باقلا و نخود جالی بهق و با بورق بنهایت جالی بهق و سرخ کننده رخسار و با پیاز و نمک جهت رویانیدن موی در موضع
داء الثعلب که بقوت تمام بمالند و با محللات جهت تهییج ریحی و با مرهم و خلیون جهت تحلیل اورام بلغمی الات المفاصل مسخن عصب و عضلات بحدیکه معادل آن نیست و اینی
السموم با زهر سموم و آشامیدن آب جوشانیده کوبیده آن و ران جهت دفع سمیت مار گزیده و عقرب گزیده و افیون خورده که مکرر بجوشانند و قی کنند تا اثر سمیت
باقی است و جهت سموم بارده مطلقا و سمیت بیش نیز مفید و تدهین بدهن آن نیز و حکمای هند میگویند چون بیش را مکرر با فلفل و آب زنجبیل تازه سحق بلیغ نمایند رفع سمیت
آن میشود و گفته اند چون مار گزیده آنرا بخاید اگر حدت آنرا دریابد زهر در آن چندان اثر ننموده و اگر در نیابد زهر بسیار در آن عمل نموده و این امتحان قوی است از برای استخلاص
از سم و یا تاثیر آن که تا بچه حد است المضار مصدع محرورین محشن صدر و حلق و مضر جگر حاره و گرده و کسانیکه خون در ابدان ایشان و شور نداشته باشد و جهت جراحت باطنی
و المی که در مجاری بول داشته باشند و مجفف منی و فصل گرما و جوانان محرور المزاج را و امراض حاره حاده مصلح آن ادهان بارده و در محرورین عسل مصفی مقدار شربت آن تا یک مثقال
بدل آن زنجبیل و دار فلفل است و سفید آن شبیه است از برای امراض معده و طحال و سموم از سیاه آن بدل سیاه آن یک و نیم وزن آن سفید و جوارشات فلافلی و دهن الفلفل
و محلل و معجون آن در قرابادین کبیر ذکر یافت فلفل السودان بضم سین و سکون واو و فتح دال مهمله و الف نون ماهیت آن گفته اند دانه ایست املس شبیه بحب بلبان

وغلاف آن مانند غلاف آن و تند طعم با اندک تلخی و نبات آن نخلیست کوچک و منبت آن بلاد حبش و سواحل آنست و از انجا بمصر می آورند و اهل آن بلاد بجای فلفل استعمال نمایند
طبیعت آن در آخر دوم گرم و خشک افعال و خواص آن محلل ریاح غلیظه و بلغم لزج و مفتح سدد و با عسل محرک باه و جهت درد دندان و حرکت آن قولنج
و ایلاوس نافع مضر حلق مصلح آن عناب و سعدل مبرد و بین مقدار شربت آن تا دو درم و حکیم میر عبد الحمید نوشته که بهندی آنرا کاج مرچ نامند و نبات آن ما بین شجر
و گیاه نابت و فرع است و نهایت سه ذرع و برگ آن مانند برگ ریحان سبز و گل آن سفید مانند گل آلوچه و از آن بسیار ریزه تر و ثمر آن طولانی تا بقدر دو بند انگشت
و ستبر صنوبری شکل مخروطی طرف متصل بشاخ غلیظتر از طرف بالای آن و در خامی سبز و بعد از رسیدن سرخ براق میگردد و تخم آن سفید شبیه بتخم جوز ماثل و از آن
کوچکتر و آن ثمر در غایت حدت با اندک تلخی است و در خواص مانند دارفلفل و حرارت این زیاده از آنست و بخشن ماهی بدان مصلح ضرر ماهی است و در خواص دیگر نیز مجرب است که
صاحب تحفة المؤمنین بنقل از بغدادی و انطاکی نموده و نوشته و مولف گوید کسیکه گاهی او را نخورده و محرور المزاج باشد بمجرد رسیدن آن بزبان او و یا بچشم او سوزش
بسیار میکند و متورم بهم میرساند و نیز نوعی دیگر از فرنگ بتخم آنرا می آورند و در بنگاله و بعضی باغچها میکارند برگ آن از آن اندک عریضتر و ثمر آن مدور باسه بقدر آلوی سیاه و لون
آن بعد رسیدن سرخ و با تشنج میباشد و حدت این اندک کمتر از سرخ طولانی آنست **فلفل الماء** ماهیت آن فلفلی است که در آبهای ایستاده غیر جاری میروید

فلفل الماء

و لهذا آنرا فلفل الماء نامند برگ آن شبیه ببرگ بید و نرم نازک و ساق آن پرگره و شاخهای آن بقدر ذرعی و دانه آن ریزه و مجتمع شبیه بخوشه و طعم آن تند شبیه بطعم فلفل
و بی عطریت و بعضی عوض فلفل و افاویه خشک آنرا با زیت سوده در اطعمه استعمال مینمایند و قائم مقام آنست و آنها را خوش طعم و رائحه و سریع الهضم میکند و اندو بیخ آن
طولانی و بنفشی **طبیعت** آن در دوم گرم و خشک **افعال و خواص آن** اعضاء الغذا مسخن معده و جگر و هاضم شربا و ضمادا برگ و ثمر آن محلل اورام بلغمیه
و صلبه برآمده و رافع آثار کمنة الدم تحت عین الزرقة ضماد بیخ آن جهت رفع کلف و نمش و من صلب قوی الاثر مقدار شربت آن تا دو درم است **فلفل موبه**

فلفل موبه

بضم میم و سکون واو و فتح یاء و هاء بهندی پپلا مول بلام و پپلا مور براء مهمله نیز نامند و مول و مور بلغت اهل هند اسم بیخ است و پپل نام دارفلفل یعنی بیخ
دارفلفل و دارفلفل در حرف الدال گذشت **ماهیت** آن بیخیست گره دار و بعضی متشعب اغبر و مغز آن سفید و ریشه دار و تند طعم و بهترین آن تازه سفید تند
طعم سنگین صلب آنست و در **طبیعت و خواص** و مقدار شربت و مصلح قریب بدارفلفل امراض الراس سعوط آن جهت صرع و سکته و خائیدن آن تنها
و یا با مویز و یا غرغره آن با طبیخ مویزج جاذب و قالع بلغم از دماغ و جهت امراض مذکوره نافع اعضاء الغذاء و النفض عیر با مشهی طعام و هاضم آن و حرارت معده
برافروزد و جهت قولنج و ریاح بارده و امراض طحال و ورک و عرق النساء و نقرس و اوجاع بارده و رحیه تشنج شدید النفع و قوی تر از دارفلفل شربا و ضمادا بدل آن بوزن آن نار
مشک و دو ثلث آن سورنجان و ثلث آن مغز حب القرطم و دارفلفل نیز گفته اند مضر محرورین و قائل بر بصر و لی است **فصل الفاء مع النون** **فنجون** بفتح فاء و سکون نون

فنجیون

و کسر جیم و ضم یاء مثناة تحتانیه و سکون واو و نون و فنجیون نیز آمده **ماهیت** آن نباتیست برگ آن شبیه ببرگ لسان الحمل کبیر و آنرا قسوسی نامند و از آن بزرگتر و از
هفت عدد زیاده نمی شود و طرف ملاصق بزمین آن سفید و طرف بالای آن بسیار سبز و بازوائد و زوایای بسیار و در بهار از میان برگهای آن ساقی میروید بقدر شبری
و گل آن زرد و زیاده بر دو روز نمی ماند و لهذا تصریح نموده اند که بی گل می یابد ساق میباشد بیخ آن باریک و در مواضع نمناک بهم میرسد تند طعم و تلخ و با قبض تازه آن
مستعمل و خشک آن را حدت و تلخی زیاده و نواب جلو خان معتمد الملوک قدس سره نوشته اند لکن این نبات صنفی از تنباکو باشد **طبیعت** آن در سوم گرم و خشک
افعال و خواص آن محلل ریاح الصعد نگاهداشتن قلیلی از بیخ و برگ آن در دهان جهت سرفه مزمن و ضیق النفس و نفس انتصاب و بو و قرحه سینه و تحلیل ریاح بخور
خشک آن و استنشاق دود آن نیز همین اثر دارد و ضماد آن محلل و گشاینده اورام و ملحم و التیام دهنده زخمها و حمول آن با عسل مخرج جنین زنده و مرده است **فنک**

فنک

بفتح فا و نون و کاف لغت عربیست و بفارسی و ترکی قرقاس نامند **ماهیت** آن پوست حیوانیست از سنجاب بزرگتر و از بلاد روس و ترک آورند و رنگ آن سفید
و سرخ و ابلق و خوشبوترین پوست حیوانات است بغدادی گفته گوشت آن شیرین است و بعضی گفته اند فرو ثعلب روس است و بعضی گفته اند پوست نوعی از گربه است
و انطاکی گفته پوست طائریست سفید رنگ بسیار نرم و از آن پوستین میسازند بسیار سفید میباشد **طبیعت** آن بقول انطاکی گرم در سوم و معتدل یا خشک در آن
افعال و خواص آن پوشیدن آن مسخن بدن و ملطف و محلل اخلاط بارده و جهت فالج و لقوه و رعشه و خدر و نافض حمیات و نرمی البشره و بخور آن جهت طرد هوام
نافع و گوشت آن ردی و در آن منفعتی نیست و بقول انطاکی و غیر آن گرم و معتدل تر از سمور و سرد تر از آن و گرمتر از سنجاب **قاقم** **افعال و خواص آن** نزد شیخ

فو

آن موافق جمیع امزجه خصوصا پیران و اطفال را و خوردن گوشت آن مغثی است **فصل الفاء مع الواو** **فو** بضم فا و سکون واو مشدده لغت یونانیست و بیونانی
فثوریدوس و فوله نیز و بلسان اهل خوارزم زوله و بفارسی شیشتره و بیخ سنبل بهندی چهال گری نامند **ماهیت** آن نباتیست شبیه با نوسالیون یعنی کرفس جبلی
عظیم الورق و ساق آن زیاده بر ذرعی و املس و مجوف مائل به بنفشی و بر گره و گل آن شبیه به نرگس و از آن بزرگتر و رنگ آن سفید به بنفشی آمیخته و بیخ آن بستبر انگشت و بهتهای آن
با شعبهای کج درهم بافته و مانند بیخ اذخر و ریشهای حزبق سیاه و بوی آن شبیه به بوی سنبل رومی و لهذا آنرا ناردین بری نامند و منبت آن بلادی است که آنرا بنطس است ساحل
بحر اسود یعنی بحر روم نامند و از اطلاق آن و مستعمل بیخ آنست و دو نوع میباشد کبیر و صغیر کبیر را بفرنگی فو ماکینوم و صغیر را فو باروم گویند بهترین آن بیخ تاریک اشقر
خوشبوی شبیه به بوی سنبل است گفته اند بلکه بیخی یاقوتی رنگ و اندرون آن بعد از شکستن زرد رنگ و طعم بیخ و برگ آن شبیه بکرفس جبلی و آنرا مغشوش بیخ آس
مینامند و فرق آن آنست که بیخ آس بی بو و صلب است و این خوشبو و نرم **طبیعت** آن در آخر دوم گرم و خشک **افعال و خواص آن** مفتح سدد و محلل ریاح اعضاء

فودنج

الصدر و النفس و غیرها آشامیدن یابس و یا طبیخ آن جهت علل بارده سینه و درد پهلو و مغص و سپرز و ادرار بول و حیض و عرق النسا و تنقیه عرق و با قوت تریاقیه و ضماد آن جهت
داء الثعلب مفید مضر گرده مصلح آن عسل و رازیانه بدل آن کبابه مقدار شربت از جرم آن یک مثقال و در مطبوخات تا دو مثقال است **فودنج** بضم فا و سکون واو و فتح دال
مهمله و معجمه نیز آمده و فتح نون و جیم معرب از پودنه و پودنگ فارسی است و فوتنج بتاء مثناه فوقانیه بجای دال نیز آمده و بسریانی بیرزنا و بیونانی فونیانا و فیلانیر
و برومی ارنقانون و بعربی حبق نامند **ماهیت** آن سه نوع است بری و جبلی و نهری بری آنرا بیونانی علیخن و اهل اندلس بلاثه و مصر غلیه و اهل شام صعتر گویند
و ساق آن متفرق و تند بوی با عطریت و برگ آن ریزه مایل باستداره و نازک و نرم طعم و رائحه آن شبیه بفودنج نهری است و با حدت تلخی کمی و تخم آن شبیه بتخم ریحان
طبیعت آن در اول سوم گرم و خشک **افعال و خواص آن** بغایت ملطف اعضاء الراس و الغذاء النفس و غیرها جهت ازاله و تنقیه فضول سینه
و معده و سوزش آن و فواق و غثیان و تحلیل ریاح و استسقا و یرقان و اخراج مشیمه و ادرار عرق و بول و حیض و اسهال سودا و قتل جنین و تریاق لسع سموم سمی و فرزجه آن مخرج جنین و نطول
آن جهت حکه و ریاح رحم و رفع صلابات آن و القم سفوف سوخته آن جهت تقویت لثه و القلب بوی آن رافع غشی مضر امعا مصلح آن کتیرا مقدار شربت آن تا دو درم بدل
آن نصف وزن آن پودنه نهری و نیز نوعی پودنه بسیار برگ دراز و نرم و مائل بسیاهی و گل آن خوشبو و تند مایل بزردی و در جمیع افعال ضعیفتر از اقسام پودنه است و
فودنج جبلی را بیونانی قطمین و بعضی علیخن اغریا و بفارسی پودنه کوهی نامند و گویند مشکطرامشیع است **ماهیت** آن نباتات آن بسیار تند در طعم و بو و برگ آن از برگ بری

فودنج نهری

بزرگتر و سفید رنگ و مزغب مانند صوف و برگ مشکطرامشیع شبیه به برگ صعتر و از تمام که سوسنبر نامند و ساق آن بزرگتر از شاخهای آن و سبز رنگ و بی گل و بوی برگ آن
شبیه بوی سوسنبر و چون خشک کرده شبیه بریحان خشک کرده و مشکطرامشیع در حرف المیم ان شاء الله تعالی مذکور خواهد شد **فودنج نهری** صوم ران و حبق التمساح
و بیونانی قالامینی نامند و بفارسی پودنه بستانی و دو نوع میباشد نوعی را برگ مانند برگ ریحان کوهی و ضخیم تر و خشن تر از بری و شاخهای آن با گره و با یک
بیخ و گل آن بنفش و در کنار آبها و بساتین روییده و نوعی شبیه بنعناع و برگ آن دراز تر از برگ نعناع و تند طعم و خوشبو و رنگ آن مایل بزردی و ساق آن قوی تر و چون ربع شاخها
غرس نمایند بعد از دو سال نعناع میشود و بهترین هر یک تازه خوشبوی آنست و جبلی اقوی از بری و بری از نهری و نهری کثیر الوجود تر از دو نوع دیگر و نصاری مقدس
شاخهای آنرا در اعیاد بر سر منبر بندند مانند تاج و در آب نیز می اندازند در آن ایام **طبیعت** آن در آخر دوم گرم و خشک **افعال و خواص آن** با قوت تریاقیت
و جوهر لطیف الاذن قطور آب آن بجهت کرمی که در گوش بهم رسیده باشد اعضاء الصدر و غیرها آشامیدن طبیخ آن جهت نقرس اعصاب و داء الفیل و تب بلغمی و سوداوی
و جذام و جرم آن با عصاره تازه آن با عسل مدر بول و عرق و با شراب جهت ... و فتق عضل و با سکنجبین و یا رب و یا شربت انار جهت دفع غثیان و قی صفراوی
و فواق و نطول آن جهت دفع زردی یرقان و با عسل و نمک جهت رفع کرم معده و حب القرع و حمول برگ آن جهت احتباس حیض و قتل جنین و ضماد نیخته آن و شرب جهت
رفع آثار سیاهی جلد و عرق النسا التسموم آشامیدن آن با شراب جهت سموم و ضماد خشک آن بر مواضع لسع هوام موجب تقریح و جذب سمیت آن و ذرور آن در مواضعی که گرم

فوذج

مسکون شده باشد رافع آن مضر باه و گرده مصلح آن کتیرا مقدار شربت آن یک درهم بدل آن نعناع و نیز بعضی تخم و ما نا است **فوذج** بضم فا و سکون واو و فتح ذال معجمه
و جیم معرب از پوده فارسی است **ماهیت** آن نان مری و بعضی ریشیا است و آنرا از آرد گندم و آرد جو میسازند تا خشک کرده و عند الحاجت بکار میبرند و در
قراباذین کبیر صنعت آن تحریر یافت و در مری نیز **افعال و خواص آن** ضماد آن با سرکه و روغن گل جهت جرب و خارش و نفخ و داء میسل و تحلیل اورام مفید جهت

انکه محلل قوی است و بعضی دران ادویه خوشبو با هرکه اضافه مینمایند بحسب احتیاج و مطالب خوشبو در آفتاب مدتی میگذارند تا بعمل می آید **فوفل** بضم فا وسکون واو وفتح فا
ولام و بفتح اول نیز آمده گویند معرب از کوبل هندی و بسریانی فوفلا و برومی اوریسیمون و بیونانی صنیموطوس و بهندی سپاری نامند **ماهیت** آن ثمر درختیست که در هندو
ودکهن و بنگاله بهم میرسد و درخت آن باریک بلند تا بده بیست ذرع و ست و بقطر یک شبر تا دو شبر و بر سر آن شاخهای رسته شبیه بشاخهای نارجیل و نخل و ازان کوتاه تر
و برگهای آن نیز شبیه بدان ولیکن کوچکتر و باریکتر و ثمر آن در خوشه مانند خوشه خرما و کوچکتر ازان و پوست دانهای آن در خامی سبز و بعد رسیدن سرخ رنگ و بعد از خشک
شدن سیاه میگردد و بعد رسیدن خوشهای آنرا بریده دانهای آنرا جدا کرده خشک نموده آنچه خوب رسیده است در آب جوش میدهند و پوست آنرا جدا میکنند و آن
پوست خشبی لیفی است و اندک ضخیم و این فوفل را بهندی سپاری چهالیه نامند یعنی پوست جدا کرده زیرا که پوست اخشاب و میوه چینی را بهندی چهال گویند پس آن دانها
را خشک مینمایند و هر یک بقدر جوز بوا کوچکتر و بزرگتر ازان بعضی مدور و بعضی اندک مفرطح و بعضی صنوبری شکل خواه طولانی و خواه غیر طولانی و پوست آن اندک جوزی رنگ
می باشد و آنچه بکمال نارسیده و با پوست آنرا نگاه میدارند کوهه نامند و نیز مطلق غیر مقشر خام تازه خشک ناکرده را کوهه خوانند و فوفل مطلقا دو قسم میباشد بنگالی و دکهنی
و هر یک نیز بر چند قسم و از بنگاله آنچه مقشر و خشبیت و محنیت آن کمتر و مغز آن سفید با رگهای زرد مائل بسرخی تیره و ریشه آن شبیه بریشه مغز نارجیل و مدور و صنوبری
شکل است آنرا سپاری چهالیه نامند و اهل بنگاله و هند قاطبه ورق کرده یا ریزه ریزه بقدر نخودی کرده آنرا با برگ تانبول میخورند آنچه بسیار زمخت و خشبی و تمام آن
سرخ رنگست آنرا چکنی نامند و این بیشتر مستعمل در سفوفات است و قسم اول بهتر و در همه بلاد بنگاله میشود ولیکن بوفور چاندپور و نواح آن که دیهی است از دیهای بنگاله قریب
جهانگیر نگر جای دیگر نیست و در انجا سالی قریب یک لک روپیه بیشتر تجارت آن میشود و دکهنی آن نیز چند قسم است بهترین آن همه قسمی است که آنرا چکنی دکهنی نامند یعنی
چرب آن هم سپاری میباشد و کم ریشه و نازک و زمختی آن کمتر و در خامی آنرا مکرر در آب جوش میدهند پس چیزی سنگین بر آن میگذارند یا در مطرقه اندک میکوبند تا پهن گردد و
پس بریده و در عرض دو پارچه کرده در شیر گاو چند مرتبه جوش میدهند پس در آب با کات هندی پس بر آورده خشک نموده خوب میمالند دانهای آنرا تا براق گردد و از آن
آنچه لطیف چرب نازک باشد که چون قطعه آنرا در دهان نگاه دارند نرم گردد و خوش طعم و لذیذ بی ریشه باشد قسم اعلی و اول نامند آنچه چنین باشد مراتب ازان پست تر
و نیز قسمی از دکهنی دانهای آن مدور و صنوبری شکل میباشد سرخ رنگ بسیار زمخت و این را چکنی دکهنی نامند ولیکن این بهتر از چکنی بنگالی است و استعمال این در سفوفات اولی است
و بعضی مردم از قسم بنگالی اعلی مدور چکنی دکهنی در هنگام نیم خامی بریده در شیر و آب کات جوش داده چکنی میسازند ولیکن چکنی دکهنی نمیشود بلکه مانند قسم پست آن نیز
و بالجمله فوفل مطلق چهار نوع میباشد یکی سرخ بسیاهی مائل مخروطی شکل مائل باستداره با عفوصت بسیار یا اندک تلخی و این را چکنی مینامند و این در سفوفات مستعمل دوم تیره
رنگ مفرطح و کم عفوصت و این را چکنی مینامند و بعض معمولین با برگ تانبول میخورند و بعض تنها سوم رنگ ظاهر آن اندک سرخ رنگ بزرگ دانه و باطن آن سفید و این را
سپاری چهالیه نامند و این را عموما همه کس با برگ تانبول که پان نامند میخورند نوع چهارم مخروطی شکل طولانی اندک تر خو با اندک چربی شبیه بطعم نارجیل ولیکن بچربی نارجیل نیست
و در غلافی شبیه بغلاف بلوط و ازان تیره تر و این را سپاری کهوپریه گویند یعنی شبیه بمغز نارجیل خشک که بهندی کهوپره نامند و این قسم قلیل الوجود است بلکه فی الحقیقت
سه نوع است و نوع اول نوع علحده نیست و میان نوع سوم و انها بدین صفت تفاوت میشود و با آنکه بعضی اشجار که پیوستی بر آنها غالب باشد ثمر آنها چنان میشود و بالجمله بهترین
همه سنگین بی کرم ناخورده آنست و از نوع دکهنی چکنی براق آن که چون در دهان گذارند و بخایند نرم گردد و عفوصت نداشته و جرم آن الطف باشد **طبیعت** مطلق آن در دوم
سرد و خشک و شیخ الرئیس در سوم نوشته و در قوت قریب بصندل **افعال و خواص** آن قابض و رادع و مانع صعود ابخره بدماغ و مستحکم کننده اعصاب و رافع
رطوبت دهن و سستی اعصاب و اعضا و قی و قلاع و امراض حاره دهان و سستی بن دندان و لثه و سیلان خون ازان و رافع درد پهلو و مقوی دل و اعضای مسترخیه و معده و
حابس اسهال و قاطع عرق و رافع اوجاع حاره و سرخ آن تا دو درم مسهل بصفرا رقیق و غیر مفرط و مدر بول و حیض و زیاده از سنبل هندی و رومی چون در آب جوش دهند و صاف نموده
آب آنرا بیاشامند مضر صاحبان سنگ گرده و مثانه و قولنج و مخشن سینه مصلح آن کتیرا اکتحال آن جهت طرفه و استرخای پلک چشم و دمعه و التهاب رمد و جرب آن مفید
مقدار شربت آن تا یکمثقال بدل آن بوزن آن صندل سرخ و نصف آن کشنیز سبز است و مضغ آن جهت خوشبوئی و تسکین حرارت دهان و تقویت لثه و دندان و بدستور
مضمضه بطبیخ آن و ضماد آن جهت ورم حار غلیظه نافع و فوفل نیم رس خشک ناشده را اگر بخورند دوران سر خفقان آورد و مصلح آن آشامیدن آب سرد است و در که شمار از
دهن هوا دمیدن **فوه** بضم فا و تشدید واو مفتوحه و ها بعربی عروق الصباغین و فوة الصبغ و بیونانی دوذرلوس و بفارسی روناس و روده و رنگ و بهندی مجیته

ونفرکی، و بیه و فوه صغیر را باطنی البیسم و بهر بهری. و بیه منور نامند ماهیت آن بیخی است سرخ تیره و مستعمل صباغان در رنگ ثیاب و دو نوع میباشد بری و بستانی
و ثمر آن مدور و بعد از رسیدن سیاه میگردد و نبات آن کوچک و خشن و از یک شاخ زیاده ندارد و برگهای آن مستدیر و ثمر آن در میان برگها مجتمع و در آن تخم آن و منبت
آن سنگلاخها و زمینهای صلب و مستعمل بیخ آن و بهترین آن تازه و رنگین و سرخ آن **طبیعت** آن در دوم گرم و خشک **افعال و خواص آن** مفتح سدد
اعضاء الرأس والغذاء والنفض آشامیدن آن با عسل جهت فالج که به هیچ عضو باشد و جهت لقوه و سستی اعضا و یرقان و تقویت معده و ادرار بول غلیظ بسیار و حیض
و شیر و عرق النساء و با سکنجبین نیز جهت تفتیح سده جگر و سپرز و یکدرم آن با دو درم ریوند چینی با یک پیاله نبیذ جهت ضربه و سقطه و ثمر آن با سکنجبین جهت ازاله سپرز و تنقیه
جگر و تفتیح سده آن هر دو و همچنین سائر اجزای آن و ضماد آن جهت فالج و سائر امراض بارده عصبانیه و سعفه و خرازه و قوبا و بهق و رفع آثار جلد عارض از ضربه و سقطه و حمول
آن مدر حیض و مخرج جنین و مشیمه و ضماد بیخ آن با عسل جهت کلف و لکهائیکه در صورت از آفتاب بهم رسیده باشد و با سرکه جهت قوبا و بهق سفید و رفع آثار جلد السم و خوردن
سائیده آن با طعام بجهت گزیدن سگ دیوانه و برگ و شاخ و ثمر آن بتمامی رافع سم هوام و هر جزوی از آن بتنهائی نیز همین اثر دارد مضر مثانه بسبب قوت ادراروی
که دارد و مورث بول الدم مصلح آن کثیرا مضر سپرز و مصلح آن انیسون مقدار شربت آن یک مثقال و در مطبوخات تا سه مثقال بدل آن کهابه بوزن آن و نصف آن سلیخه و ثلث
آن مویز سیاه نیز گفته اند شارب آن باید که هر روز بحمام رود و بدن خود را بشوید و تعلیق نبات آن بتمامی ساق و برگ و گل و ثمر و بیخ در خانه جهت دفع چشم بد و مربوط آن هم
پارچه قرمزی بر گردن حیوانات مانع حدوث امراض و مجفف و جالی قروح و جرب آنها است **فصل الفاء مع الهاء** **فهد** بفتح فاء و سکون هاء و دال مهمله اسم عربی یوز است

فهد

و بهندی چیته و بترکی پارس نامند جمع آن فهود آمده **ماهیت** آن حیوانیست از جمله سباع شکاری قابل التعلیم شبیه به پلنگ در رنگ و شکل و از آن کوچکتر و بمقدار سگ
بزرگ و کثیر النوم و الغضب و ماده آن جلدتر و شکار کننده تر از نر آن و بزرگ آن سریع التعلیم تر از کوچک آن چون مریض گردد گوشت سگ بخورد و شفا یابد و آنرا موانست بغنا و مزامیر
و محبت با خمر است و اول کسیکه صید با آن نموده یزید بن معاویه بود **طبیعت** آن گرم و خشک **افعال و خواص آن** در حرف الیاء مع الواو در یوز ان شاء الله
تعالی مذکور خواهد شد گفته اند چون بول آنرا در سوراخ موش بریزند موش از آن مکان بگریزد و چون کسی را بگزد بدندان و یا بناخن تدبیر آن تدبیر شیر و سنور وحشی گزیده است
و مذکور شد **فصل الفاء مع الیاء المثناة التحتانیه** **فیروزج** بفتح فاء و سکون یاء مثناة تحتانیه و ضم راء مهمله و سکون واو و فتح زای معجمه و جیم معرب پیروزه

فیروزج

فارسی است **ماهیت آن** سنگیست نیکو آن مرکب از زرقت و خضرت برنگ آسمان و معدن آن نیشابور و خجند و کرمان و آذربیجان و جبال فارس از نواحی شیراز و در
جبال بهشت نیز میشود و بهترین همه نیشابوری کهنه بزرگ رنگ صاف یکسان آنست که در صفائی هوا صاف و در کدورت آن کدر گردد و که ابو اسحاقی نامند زیرا
که هشت نوع میباشد و بعد از آن فتحی و ازهری پس سلیمانی پس درنوئی پس آسمان گونی و آنرا خاکی نیز نامند پس عبدالحمیدی پس اندلسی پس کیخینه و بدترین همه انواع آن
چنانچه از جبال بهشت که میشود و از این نوع است و ماده تکون آن کبریت جید است و زیبق غلیظ بعد رحمس آن که انعقاد از برودت یافته باشد بنظر زحل و شمس و در
مدت هفتسال بکمال رسد و آنچه از معدن کرمان و شیراز بهم میرسد مائل بسفیدی است که شبابکی و شیربوم گویند و آنچه در نیشابور و غیر آن بهم میرسد مائل بنیلی بود و نیلی هم
نامند و مجموع آن از بوی مشک و رسیدن عرق و چربی بد رنگ و فاسد میگردد و بحدیکه تمام آن بد رنگ و فاسد میشود و آنزمان آنرا مرده نامند و گفته اند در این زمان
چون معدن نیشابور خراب است بجای آن فیروزه کرمانی را مستعمل دارند آن بسبب رخاوت و تخلخل بزودی بر رسیدن چربی و عرق و غیره فاسد میگردد **طبیعت**
آن در اول سرد و در سوم خشک **افعال و خواص آن** مفرح و با قوت تریاقیت اعضاء الرأس والصدر والغذاء والنفض اکتحال آن جهت نشف رطوبات
چشم و دمعه و بیاض و تقویت روح باصره و رفع شبکوری و فتق طبقه قرنیه و سائر طبقات حادثه از ضربه و ورم خواه بتنهائی و یا با ادویه مناسبه هر یک و با عسل
جهت صرع و سپرز و تفتیت سنگ گرده و مثانه و بتنهائی و یا با ادویه مناسبه و یا تراکیب معاجین و غیرها جهت تقویت دل و معده و رفع خفقان و سهال و قرحه امعا
و سائر جراحات باطنیه و قروح و سحج السم با زهر جمیع سموم نیم درم آن و یکدرم آن با شراب جهت سموم قویه و ثلث درم آن جهت لسع عقرب بالخاصیة مجرب بعض
گروه مصلح آن کثیرا ارسطاطالیس گفته هر گوهری که از رنگ خود تباه گردد و پوشیدن آن بد باشد مقدار شربت آن نیم درم الخواص گفته اند تعلیق آن مقوی قلب و مانع
خوف و فیروزی بر خصم و دارنده آن از غرق در آب و رسیدن صاعقه بآن محفوظ ماند و تختم بدان مانع نزدیک شدن مار و عقرب است بصاحب آن و نگاه کردن بآن
بسیار باعث تقویت نور باصره و در مدن رویت هلال بدان باعث یمن و برکت و چون با اجسام نرم گذارند صلب گرداند و کلس آن تکلیس معادن تشبیه نفوس ما به

فیل

نامید **فیل** بکسر فا و سکون یا و لام معرب از پیل فارسی است و بهندی هاتی و منهی و گج نیز نامند و بلغت کاف عجمی و جیم و بفرنکی آلفانطه و بانکریزی الیفان نامند **ماهیت آن** حیوانیست
معروف بسیار کبیر الجثه اکبر از کل حیوانات و از جمله ممسوخات شمرده اند باین معنی که بصورت آن بعضی از امم عاصیه سالفه مسخ کشته اند و بعد از سه روز مرده اند و انواع میباشد
از کریه و مرکه و غیر اینها و مجنس از اینها کریه کبیر جثه و بادست و پاهای اندک کوتاه و مرکه بلند و تا هفت ذرع و سه از ناخن دست تا استخوان شانه آن و از این زیاده هم
و نر آنرا دو دندان بلند قوی میباشد از دو طرف دهن آن بر آمده و خم دار بطرف بالا و بعضی را تا مقدار سه چهار ذرع و سه زیاده و بهم بلند میشود که بران تخت و یا چار پایه بسته
بران بعضی از هنود و عمده نشسته میخوانند و دندان بعضی تا بنصفه انچه از دهن آن بیرون است مجوف میباشد و بعضی کمتر و بعضی غیر مجوف و هر چه مجوف آن کمتر و ضخیم و راست و سفید
باشد بهتر است و انچه را صید کرده اند هر سال بکسال در میان از سر دندان آن قدری بمقدار یک شبر و یا کمتر میبرند برای انکه خوب قوی کردد و حلقهای برنجی بران می اندازند تا
و شکسته نکردد و از تابش آفتاب و صدمات و خرطوم آنرا بهندی سوند نامند و بجای بینی آنست و مجوف پیچیده میشود و از ان تنفس مینماید و آب را بدان بدم میکشید پیچیده
در دهان خود ریخته میخورد و کاه و غیره خوراکی خود را بهمان خرطوم برداشته بدهان داخل میکند و بدندانهای تنها کوتاه خرد کرده میخورد و در خرطوم آن زور بسیار است و این
در کوهستان چینه و بیره و اسلام آباد که در بنکاله اند و اشام دو صوبه او و در کورک پور و غیره و دکهن و سراندیپ و مالدیپ و حبشه و جاهای دیکر نیز بهم میرسد و میکویند
نادر در جوف دندان بعضی افیال سال خورده چیزی مدور شبیه بمروارید بزرکی بهم میرسد و آنرا کج موتی بلسان اهل هند مینامند و دندان فیل ماده که بهندی هتینی نامند
کوتاه و باریک تا بیک شبر و نیم و یا اندکی زیاده بران و دندان فیل العربی عاج نامند و بهترین اجزای آنست و مفصل پاهای ان در وسط مفصل و ستهای آن نیست بلکه
در دو جانب بالا و یکی نیز قریب بیکذرع بناخن آن و لهذا در وقت نشستن و خوابیدن اولا دستها را از پیش دراز میکند پس پاها را میخوابانند و از کرمای بسیار متاذی میکردد و بهرکاه
تب نموده بزودی میمیرد و مدت حمل آن هژده ماه گفته اند و عمر آن مثل انسان است **طبیعت آن** سرد و بسیار خشک **افعال و خواص آن** اعضاء الراس و الصدر و الغذاء و النفض و غیرها
اکتحال زهره آن جالی آثار چشم و مقوی آن و آشامیدن هر روز دو درم براده عاج با ماء العسل و یا با آب و عسل مقوی حافظه و فهم و رافع درد مفاصل و پهلو و با آب و یا ادویه مناسبه
حابس اسهال و نزف الدم و با شراب و یا با ماء العسل تا یک هفته جهت حمل و بدستور فرزجه آن بعد از طهر جهت حمل زن عاقر مجرب دانسته اند و چون نیز بعد از طهر تا سه شب هر شب
یکمثقال نشاره آنرا با دو مثقال نبات سفوف نمایند و شب چهارم با شوهر جفت شوند باعث حمل است و با آب پودنه کوهی و یا نهری چند روزی هم مانع از وبا و جذام است
و ذرور ساییده آن با هموزن آن براده آهن جهت بواسیر و آشامیدن بول آن بنحویکه آن زن نداند که بول فیل است و بستور پدوس جهت حامله شدن زن عاقر مجرب گفته
و حمول سرکین آن باعث آنست که زن هرکز آبستن نکردد و کویند اکر برودخت بارور بشدند و یا بر آن بمالند دیکر بار نیاورد و بخور آن رافع شپشهای مزمنه و کرمزانند و هوام
و طلای آن رافع کلف و آثار جلد و قمل و محرق آن جهت سعفه رطبه و القیام زخمها و زهره آن جالی آثار چشم و طلای آن برای رفع برص تا سه روز پیهم و با خون کشنده با بعضی
تریاق جمیع سموم و خوردن یک قیراط از خصیه آن با آب کاسنی رافع ذرب و اسهال مزمن و فرزجه آن معین حمل و در غایت اعانت الخواص بستن دندان آن یعنی عاج بر عضو یکه
استخوان آن شکسته و دران مانده باشد جاذب و معین بر اخراج آن و تعلیق آن بر کردن انسان خصوصا اطفال و مواشی و در پارچه بسته مانع ضرر باد و طاعون و صرع
و ام الصبیان و اکر برودخت زنند ثمر آن شیرین کردد و تعلیق پوست آن رافع حمی ربع و حمیات نائبه و در حدیث حضرت امام کاظم علیه الصلوة و السلام وارد است
که شانه کردن شانه عاج و با را زائل میکرداند و بخور اندکی پارچه خشک خرطوم آن رافع بواسیر است **فیلجوش** بکسر فا و سکون یا و لام و ضم جیم و سکون واو و شین معجمه
معرب فیل کوش فارسی است که بمعنی اذان الفیل است و کفته اند لوف العقد و لوف الجعد و لوف الحیه است و کفته اند لوف کبیر است که حصض هندی عصاره آنست و کفته
فیل است **فیلزهرج** بکسر فا و سکون یا و لام و فتح زای معجمه و سکون ها و فتح را مهمله و جیم معرب پیل زهره فارسی است جهت انکه کفته اند کشنده فیل است **ماهیت آن**
نباتیست که حضض هندی که رسوت نامند عصاره آنست و کفته اند که نوعی از لوف کبیر است و کفته اند خود نام حضض هندی است و کفته اند نام زهره فیل است و جهت
انکه آن عصاره را در کیسه چرمی میکنند شبیه بزهره میباشد و یا بجهت انکه کشنده فیل است و لهذا مسمی بدان کشته و حضض هندی در حرف الحا مذکور شد و کفته اند ثمر آن بقدر
فلفلی است **طبیعت آن** معتدل در حرارت و برودت **افعال و خواص آن** اعضاء النفض آشامیدن آن جهت درد سپرز و یرقان و آشامیدن طبیخ برک و شاخ آن
جهت ادرار حیض و بدستور آشامیدن عصاره آن بمقدار شش درهمی تا دوازده درهمی آن جهت اسهال بلغمی بسیار مفید الزینه طلای آن بتنهایی و یا با زیت مقوی موی است

باب بیست و یکم در بیان ادویه که حرف اول آنها قاف است فصل القاف مع الالف **قاتل الکلب** ماهیت آن

فیلجوش

فیلزهرج

قاتل الکلب

خانق الکلاب است و نزد بعضی اذارقی است **طبیعت** آن بسیار گرم و خشک **افعال و خواص آن** آشامیدن آن محدث نفث الدم و رعاف و کشنده سگ است
بزودی و سائر حیوانات و انسان نیز **قار** بفتح قاف و الف و را مهمله و نزد عوام معروف بقیر است و کسیکه آنرا رال هندی دانسته توهم کرده زیرا که رال صمغ درخت است
و آنرا العل معبری و قیقهر و قنقهر خوانند و انشاء الله تعالی در همین باب خواهد آمد **ماهیت** آن چیزیست سیاه رنگ مائل بسرخی که از زمین با آب گرم از چشمه میجوشد
و در بلد هیت و نواح آن که بر کنار شط فرات واقع است کثیر الوجود و آن در حین برآمدن سیال میباشد و بعد از مدتی زمانی صلب میگردد و بعضی مردم برای آنکه زود صلب
و قابل آن گردد که بر کشتیها و دیوارها و صحن حمامها و حوضها بمالند چنانچه رسم مردم اهل بصره و بغداد و نواح آنها بر آنست قدری خاک و خاکستر میآمیزند و قوت آن
تا سی سال میماند و قریب است بقفر الیهود **طبیعت** آن در سوم گرم و خشک رقیق آن که سیال باشد احر اصناف آنست و صلب آنرا جیسی گویند و خشک آن نیز
قابض ترین اقسام مطبوخ سیال آن با تراب برای صلابت قوت قبض آن متوسط و تحلیل آن زیاده **افعال و خواص آن** اعضاء الراس ضماد آن منضج خراج
لزجه و جالب رطوبات رقیقه از دماغ و عضل کاین دبرودت آنها و ثقل زبان و لکنت و عسر تکلم و ضرس یعنی کندی دندان و فساد لثه را زائل کند و رنگ رو را نیکو سازد
و نیز خلط لزجه صدر را نضج دهد اعضاء الغذاء و نیز مضغ آن معین بر هضم و مسخن معده و بلع آن پراکنده کننده ریاح و مانع تغیر آب و طعام و فساد هوای و بائی و اعانت
بر هضم و تقویت معده و کبد و طحال و آشامیدن آب در ظرف قیر اندود مانع غلظت و تغیر و دافع ضرر آن و رافع طاعون و استسقا و محلل نفخ ریاح و مسخن اعضای
باطنی است و گفته اند نگاهداشتن آب در ظرف قیر اندود مانع غلظت و تغیر آن و مداومت اکل آن مورث قروح مثانه و گاه مودی بسحج امعا میگردد و سزاوار است که کسیکه
اراده خوردن آن داشته باشد با بعض ادهان مناسبه حل کرده بخورد تا باعث قرحه و سحج نگردد و مقدار شربت آن تا یکمثقال و زیاده بران مجوز نیست بدل آن قفر الیهود
و در سائر خواص نیز مانند آن و ضماد آن منضج دمامیل و خراجات و دبیلات و محلل اورام و جابر کسور و زائل کننده وجع ضربه و سقطه و ساختن شراب در خم قیر اندود
و باعث تقتیت سرعت خروج آن از بدن و هرگاه غلیظ القوام باشد نیکو است از برای مبرودین و بلغمی مزاجان و خمار آن خفیف تر **قاطانیقی** بفتح قاف و الف
و فتح طاء مهمله و الف و کسر نون و سکون یاء مثناة تحتانیه و کسر قاف و یاء و قاباطیقی نیز آمده بلغت یونانی بمعنی کف العقاب است **ماهیت** آن نباتیست برگ آن
کوچک شبیه ببرگ آس و زیتون و دو صنف میباشد صنفی ثمر آن شبیه بکرسنه و بیخ آن باریک مانند بیخ اذخر و شش یا هفت سر دارد و چون خشک شود منحنی گردد و سر آن
بسوی اسفل و در شکل شبیه بناخنهای حداءة مرده و صنفی دیگر سر آن مانند سیبی کوچک و بیخ آن مانند تخم زیتون و برگ آن شبیه ببرگ زیتون در رنگ و شکل و بزرگتر
از ان و ثمر آن کوچک بقدر نخودی و سرخ و سوراخ **افعال و خواص آن** آشامیدن آن بشرط آنکه در حین آشامیدن بقصد محبوب و مادر او بیاشامد باعث محبت
و عشق است و در بلاد انطالیه آنرا مستعمل دارند در دوستی و گفته اند تعلیق آن مانع تعشق است **قاقالیا** بفتح دو قاف و دو الف و کسر لام و فتح یاء و الف لغت یونانیست
و بعضی گفته اند که آن بقلة الاوجاع است و شاید غیر آن باشد **ماهیت** آن نباتیست برگ آن سفید و بزرگ و ساقی از وسط برگ آن ایستاده روئیده و بر آن
گلی شبیه بگل نباتی که آنرا ابروانیا نامند و چون گل آن بخشکی از ان ظاهر میگردد و آنرا تخمی است با قوت مجففه و بلدغ منبت آن کوهستان **طبیعت** آن گرم و تر
افعال و خواص آن آشامیدن نقوع بیخ آن و شراب مضغ آن نیز نافع جهت رفع خشونت قصبه ریه و مری و سرفه نافع جهت آنکه جوهر آن غلیظ است و چون نقوع
کثیر در شراب بخیسانند که غلیظ گردد و با لعوق از ان سازند و یا مضغ نمایند بیخ آنرا از ان عصاره برمی آید و نافعست امراض مذکوره را و قایم مقام رب السوس است
و حب آنرا چون نرم بکوبند و با قیروطی ممزوج نموده بر صورت بمالند باعث تمدید و مانع لذع و تشنج آنست **قاقله** بفتح قاف و الف و ضم قاف و فتح لام و ها بیونانی قطیداس
بسریانی شرفیون و شوشما و بفرنگی کرده موم و بفارسی بهیل و بعربی هال بهندی الایچی نامند **ماهیت** آن از جمله ادویه عطریه است و ثمر نبات هندی و دو نوع
میباشد کبیر و صغیر کبیر را قاقله کبار نامند و صغیر را قاقله صغار قاقله کبار را قاقلهٔ کهیل ذکر کرده و قاقله زنجی و بهندی بری الایچی نامند **ماهیت** آن ثمر درختیست بقدر
دو سه ذرع و بیخساق وارد و برگ آن شبیه ببرگ انار و ریحان و گل آن سفید ریزه مائل بسرخی شبیه بگل باقلا و ثمر آن صنوبری شکل مثلث غیر متساوی الاضلاع بمقدار یک بند
انگشت و کوچکتر و بزرگتر از ان و پوست آن اغبر تیره سه پارچه پیوسته بهم و اندک ضخیم و خشن و با خطوط طولانی و در طرف پائین جای اتصال بشاخ ممعی برآمدگی و چون
خشک گردد پوست آن بعضی خود بخود و یا باندک صدمه منشق گشته و انتهای آن برآید و تخم آن شبیه بتخم حرمل خوشبو و فی الجمله شبیه برائحه کافور و با اندک حدت و تلخی
با رطوبت لزجه شیرین طعمی و بعد خشکی زائل گردد و آنچه قوت در غلاف است تا نهایت دو سال باقی میماند پس طعم و رائحه آن زائل و قوت آن باطل میگردد و آنچه از غلاف برآمده

تا یکسال و انطاکی نوشته که برگ آن عریض است و حکیم میر محمد عبد الحمید در حاشیهٔ تحفه نوشته که برگ آن شبیه به برگ جوار یعنی ذرت است و سبز تیره و طول آن بقدر یک شبر و نیم
و عرض بقدر سه چهار انگشت و گل و ثمر آن در اسفل ساق آن میروید و گل آن شبیه بگل باقلا است و از دیگری نیز چنین شنیده شده و طول برگ آنرا تا دو شبر گفتند
آن گرم در اول و خشک در دوم **افعال و خواص آن** مفرح و مقوی معده و هاضم طعام و محرک جشا و حابس بطن خصوص بریان کردهٔ آن و در بعض طبایع این الدوا نفع از

قاقلهٔ صغار

صغار آن است و بیشتر با برگ تانبول یعنی پان میخورند و دیگر در ادویه و سنونات و غیره بمصرف می‌آید و داخل طعام نمی‌کنند و سنون پوست کوبیدهٔ آن و بدستور دانهٔ آن
مقوی لثه و مانع قلاع دهان و گویند مضر امعا مصلح آن کتیرا مقدار شربت آن تا دو مثقال بدل آن قاقلهٔ صغار است **قاقلهٔ صغار** و نیز آنرا ششمیر بضم دو شین معجمه و میم و تشدید میم
و خیربوا و هیل بوا و هال بوا و هیل ابتی و بهندی گجراتی الایچی و چهوتی الایچی نامند **ماهیت** آن ثمر نباتیست که در ملیبار در کوه موسوم بهیلی و نواح آن بهم میرسد و در جاهای دیگر
وجود ندارد و نبات آن تا بدو ذرع و برگ آن بقدر برگ انار و ریحان و پهن‌تر از آن و ثمر آن خوشه دار و هر دانهٔ از آن در غلافی بقدر مغز پسته و بزرگتر و کوچکتر از آن و بسیار خوشبو
و در خامی سبز و بعد رسیدن زرد و بعد از خشک شدن سفید میگردد و مثلث شکل متساوی الاضلاع و هر دو طرف آن اندک باریک و پوست غلاف آن سه پارچه و بهم پیوسته
خشن با خطوط طولانی و خوشبو و با اندک عفوصت و در زیر آن جای اتصال بخوشه اندک قمعی و برآمدگی مائل بکجی و پوست آن بدان متصل و از آن روئیده و رسیده آنچون خشک گردد
خود بخود و یا باندک صدمه شگافته و انها از جوف آن بر می‌آید و در جوف آن دانهای آن مانند قاقلهٔ کبار مگر آنکه این ریزه‌تر و در صف در سه ضلع آن و مابین آنها پردهٔ سفید رنگ نازکی
که بواسطهٔ آن غذا بدانها میرسد و در تازگی در آن رطوبت لزج شیرین با طعم خوشبوی و چون خشک گردد زائل شود و پوست آن سفید گردد و طعم دانهای آن اندک تند و خوشبو و بعد
خائیدن آن دهن اندک سرد گردد و چون کهنه شود مائل بتلخی شود و حدت رائحهٔ آن رو بکمی و پوست آن میل بسیاهی آورد تا آنکه بدبو و بی طعم و قوت آن باطل گردد و بالجمله قوت آن تا
سه سال باقی میماند **طبیعت** آن در دوم گرم و خشک و با قوت تریاقیت و قابضه **افعال و خواص آن** مفرح و ملطف و جالی و محلل و خوشبو کنندهٔ عرق و رائحهٔ دهان
عضاالراس نفوخ کوبیدهٔ آن در بینی جهت عطسه آور و جهت صداع ریحی و صرع و اغماء و ذرور آن در گوش جهت تسکین وجع آن و مضغ آن خوشبو کنندهٔ دهان و پوست و دانهٔ آن مقوی
لثه و مضغ و ذرور اعضاالصدر و الغذاء و النفس ناشف رطوبات صدر و حلق و معده و مقوی قلب و جهت خفقان بارد و تقویت معده و تسخین و رفع بلغمیت آن و غثیان
و تهوع و قی و وجع معدهٔ بارد ریحی و آوردن جشا و انهضام طعام تنها و یا با ادویهٔ مناسبه و حابس بطن خصوص بریان کردهٔ آن و با آب مصطکی و آب انار جهت قی و غثیان و تقویت
معده و جوشاندهٔ نیمکوفتهٔ آن خصوص با پوست و گلاب و یا آب جهت رفع غثیان و تهوع و هیضه و قی و بدستور با برگ پودینه و یا نعناع با آب و یا با گلاب جوش داده که در آن
با سکنجبین سفوف جهت وجع بارد کبد و تفتیح سدهٔ آن و با تخم خیارین اجزای متساوی نوزی دو درم با سکنجبین جهت اخراج سنگ گرده و مثانه الزینة اکل و ذرور آن خوشبو کنندهٔ
عرق و در همه افعال اقوی از کبار آن مگر در تقویت معده و اطبا بر عکس این نوشته‌اند شاید قاقلهٔ کبار که در جلیشه و زنج و جاهای دیگر غیر بنگاله می‌شده باشد چنان بوده و
در بنگاله میشود و مکرر بتجربه رسیده نه چنین است که ذکر یافت مضر صدر و رئه مصلح آن کتیرا مقدار شربت آن یک درهم تا یکمثقال بدل آن بنصف آن کبابه و نصف آن حب

قاقلی

بلسان و بوزن آن قاقلهٔ کبار است و صنف سوم قاقله که نوشته‌اند تا حال دیده نشده که ماهیت و خواص آن تحریر یابد **قاقلی** بفتح قاف و الف و کسر قاف ثانی و فتح لام
مشدده و الف مقصوره و بتخفیف لام و بضم قاف و کسر لام و یا نیز آمده لغت قبطی است و بعربی غلام کرمان و فلاح و رجل الفروج و بفارسی کاکل و کاکسر و شابانک و نیز بفارسی
و ترکی شوره و بیونانی مردسیمون و بروحی آورده‌اند نامند **ماهیت** آن نباتیست شبیه باشنان و حرف بزرگتر و سبزتر از آن و رطوبت این زیاده بر آن و با شوریت و بورقیت
و تلخی و قبض اندک و ربیعی است و در جوزا میرسد و مردم با ماست و شیر میخورند و شتر بدان راغب و موافق مزاج آن و منبت آن شورزارها و خرابها **طبیعت** آن در آخر دوم گرم و خشک
و بغدادی در اول نوشته **افعال و خواص آن** اعضاالغذاء خوشبو کنندهٔ جشا و هاضم آنچه در بطن باشد و قلیل الغذاء با بورقیت و لزوجت لهذا مسهل و مخرج مافی البطن است و آب
افشردهٔ آن مسهل مائی صفرویست و قیهٔ آن تا نیم رطل با آب بنوع زبیب و شکر سرخ رافع تب ربع و ضعف معده و درد کمر و لیثت و ورک اگر تب باشد و ثقل در معده احداث مینماید بسبب
لزوجتی که دارد و باید که عصارهٔ آنرا جوش ندهند که قوت آن باطل میگردد بلکه جوش نداده بیاشامند و بعضی یکرطل عصیر آنرا با ده درم شکر سرخ میاشامند و فعل قوی مینماید
و جیش بن الحسن گفته با شکر سرخ و لبلاب و شاهتره فعل آن اقوی است اعضاالنفس مدر بول و شیر و زیاده کنندهٔ منی و محرک باه خوردن تر و تازهٔ آن و گفته‌اند مجفف و مسخن
و قاطع منی است مانند سداب و سپرو قوی است مانند کاهو و کافور و تخم آن در سهال زرد آب اقوی و گفته‌اند فعل آن مانند فعل کشوث است مقدار شربت از جرم آن تا سه درم

قاقم

و از عصیر آن دو ثلث رطل با ده درم شکر سرخ و محتمل که این روغنی باشد که در حرف الراء مع الدال المهمله ذکر یافت زیرا که بسیار مشابه آنست **قاقم** بفتح قاف و الف و ضم قاف و میم

ماهیت و طبیعت آن پوست حیوانیست شبیه بسنجاب و ابرد و ارطب از آن و پوست آن شبیه بپوست فنک و قیمت آن بیشتر از سنجاب و فرو یعنی پوستین آنرا گرمی کمتر از سمور
و موافق ابدان معتدله و گفته اند فرو آن کم منتشر تر از فرو سنجاب و لباس ملوک و سلاطین است و گفته اند پوست حیوانی است کوچکتر از گربه و بزرگتر از موش و دم آن کوتاه و سفید رنگ و سر دم آن سیاه
افعال و خواص آن شبیه بفنک است

قاقصه

قاقصه بفتح قاف و الف و کسر نون و فتح صاد مهمله و بالف و بلغت عربیت و بیونانی شعر سمیون و برومی کبلیان و بفارسی سنگدان و بهندی
پتهری گویند و توهم کرده کسیکه آنرا حیصله دان دانسته زیرا که حیصله را بعربی حوصله نامند ماهیت آن بمنزله معده است از برای طیور و گفته اند بجای مصارین و امعا است و اول
اصح است و بهترین همه قانصه و زفربه جوان است و بعضی گفته قانصه بط است پس دجاج سمین و باید که از هر حیوانی پرنده که اخذ نمایند جوان باشند نه پیر طبیعت بطبیعت طیر
ماخوذ از آن میگردد افعال و خواص آن نیز بالجمله از طیور مذکوره کثیر الغذا و مولد خون صالح و رافع خفقان و قانصه دجاج سمین جهت صاحبان ضعف کبد مفید
و چون هضم نیکو یابد خون محمود از آن تولید می یابد و لیکن مولد قولنج و بطی الهضم است خصوصا عصب آن مصلح آن آنست که عصب آنرا دور کنند و طبخ کامل دهند که خوب
نضج یابد و با سرکه و مری و نمک بخورند پوست زرد اندرون آنرا بتخصیص از خروس جوان خشک نموده سوده با آب سرد بنوشند جهت درد معده و استطلاق بطن و زلق الامعا
مفید و این پوست از حیوان لاغر خشک بهتر از فربه آن و اقوی است و درین فعل قانصه حباری گرم و خشک و اکتحال آن جهت تحلیل آب نازل در چشم و جلای آثار قرنیه موثر

قاوند

قاوند بفتح قاف و الف و فتح واو و سکون نون و دال مهمله ماهیت آن از ادویه مجهوله است یعنی اصل آن معلوم نیست که نباتیست یا حیوانی بعضی نباتی و جمعی حیوانی
دانسته اند و گفته اند که در بلاد ترک مرغی است که آنرا قاوند نامند و این شحم آنست و آنرا شحم قاوندی نامند و بعضی گفته اند پیه طائر هندی است بعضی پیه سنگ آبی دانسته و بعضی مغز ساق
ایل گفته و بعضی گفته دهن ماهی است و بعضی گفته از جوف سنگ سیاه بر می آید اقوال دیگر نیز در آن وارد است و از انجمله آنکه اسم روغنی است سفید منجمد شبیه بپیه و بی بو که از جلسنه و نواح مین
و هند آورند و آنرا شحم قاوندی نامند و نواب معتمد الملوک سید علوی خان قدس سره نوشته اند اقوال مذکوره در آن همه بی اصل است بلکه دهن ثمر درختیست که در کوه کماون که کوهیست
برکنار نهر گنگ یعنی دریای گنگ که گنگا نیز نامند و آن کوه تا بخطا و چین کشیده و ما بین هند و آن بلاد واقعست و آن ثمر بقدر بادام بزرگی و بحجم کروه بری است مغز آنرا سائیده در
آب جوش میدهند و کف میکنند و کف آنرا بالتمام میگیرند پس آن کف را جوش میدهند تا مائیت آن برطرف گردد و روغن خالص بماند و ملاحظه مینمایند که نسوزد پس صاف مینمایند و بعد از
سرد شدن منجمد مانند پیه میگردد و نزد عامه اهل هند معروف بشحم شجری است و بعضی و قاصر مغز سقف آنرا بگلهای خوشبو مانند یاسمین بهض و یا رای بیل که یاسمین مضاعف است پرورده
مینمایند مثل مغز بادام با گل بنفشه و گل سرخ پس از آن روغن میگیرند و در مرهمات شقاق حادث از سردی هوا استعمال مینمایند طبیعت آن گرم و خشک در دوم و گویند گرم مائل
بخشکی است افعال و خواص آن محلل ریاح غلیظه و محرک باه و آشامیدن یکدرم آن تا سه درم بالعابها و حریره های مناسبه جهت سعال بارد کهنه و متقرح و ضعف اعصاب و اوجاع
بارده و سائر اوجاع ظهر و خاصره و ورک و زانو و غیرها و تقویت باه و در هنگامیکه غیر مادی بلکه ساذج باشد مفید مقدار شربت آن تا سه درم و بدستور دهن بدان جهت امراض
مذکوره نافع

فصل القاف مع الباء الموحده

قبج

قبج بفتح قاف و سکون با و جیم معرب کبک فارسی است نه عربی جهت آنکه در لغت عرب قاف و جیم هردو باهم
در یک کلمه جمع نشوند مگر درین کلمه نزد عوام آتش خوره و بعربی حجل و واحد آن حجله با ها در آخر آمده و نر و ماده آن یکسان است در آن و بترکی کلیک و بهندی چکور و بسریانی حعلا
و بیونانی ساعیورا و برومی بردیقو نامند ماهیت آن طائریست معروف بجثه کبوتر و مرغ کوچکی و خوش منظر و خالدار منقط بسیاهی و سفیدی مانند قطا و سر آن مدور با خطوط
سفید و سیاه و رنگ بعضی مرکب از سرخی و تیرگی و اطراف پر آن مخطط بسیاهی و سفیدی و منقار و پاهای آن سرخ و ماده آن تا نزده بیضه میگذارد و بسیار دوست میدارد بیضه خود را
و نر آن موصوف بکثرت سفاد است مانند خروس و ازین جهت بیضه آنرا بمنقار میشکند تا آنکه ماده آن متوجه حضانت و بچه کشی نشود و آن از سفاد باز نماند و لهذا ماده آن از آن
میگریزد و پوشیده تخم خود میبرد و محافظت آن مینماید تا نر نشکند پس نرهای بعضی با بعضی جنگ و فریاد بسیار میکنند و هر یک که بر نر دیگر را و بر آن ظفر یابد با آن سفاد میکند و کبک
تغیر میدهد اصوات خود را هر قدر که میخواهد از خواص آنست که نر آن شدید الغیرت میباشد بر ماده خود و بسا است که ماده متنفخ میگردد از رائحه نر و دیگر آنست که چون صیاد را ببیند
سر خود را ببرف فرو میبرد بگمان آنکه صیاد آنرا نمی بیند پس صیاد آنرا میگیرد و عمر آن تا پانزده سال میباشد و از غنا و اصوات خوش الحان خوش میشود و بسا است که از کمال خوشی
در پیشانی خود می افتد و صیاد آنرا میگیرد و تعیش آن در سردسیر و کوهستان سرد و برف نشین میباشد طبیعت آن گرم و خشک در دوم و خشکی آن زیاده بر گرمی و بعضی
معتدل دانسته اند افعال و خواص آن لحم آن الطف لحوم است و کثیر الغذا و سریع الهضم و مولد خون صالح اعضاء الراس و الصدر و الغذاء و النفض جهت علاج القوه
و امراض بارده دماغیه و صدریه و فواد و معده و کبد و احشا و استسقا و حبس بطن و ازدیاد باه و تسمین بدن نافع المضار در محرور المزاج و هواها و بلدان حاره مضر و مابهرات

صرف مصدع و مورث خارش بدن مصلح آن سکنجبین و ترشیها و چون گوشت آن صلب است باید که بعد از ذبح دو شب در سرما و در گرما یک شب بگذارند پس طبخ نموده تناول نمایند
و در بعضی امزجه دیر هضم و آشامیدن یکمثقال از مغز سر آن با شراب بدستور یا نیم مثقال صندل جهت یرقان و بلع جگر گرم آن بقدر نیم مثقال جهت صرع و زهرهٔ آن کحلاً
جهت جلای غشاوه و ظلمت بصر و شبکوری و با زیت شیرین که اجزای مساوی ضماد نمایند بر بیرون چشم جهت ابتدای نزول آب در چشم و با مروارید ناسفته سوده و مشک بوزن آن
جلای بیاض و ظفره و طرفه و غشاوه و دمعه و سعوط آن در هر ماه یکبار جهت حدت ذهن و نیکوئی آن و تقلیل نسیان و حدت بصر و خون آن که خشک کرده سوده با زجاج فرعونی
یعنی شیشهٔ سفید و دارفلفل اجزا متساوی با عسل سرشته در چشم کشند جهت رفع بیاض و جرب اجفان و بیضهٔ آن را چون با سرکه و عسل پخته بخورند جهت وجع بطن و زوال مغص و در
غیر سرکه جهت فصاحت و تصفیه صوت و رفع سرفه و خام آن با کندر مسمن بدن و خاکستر پر آن محلل اورام صلبه و طلای سرگین آن رافع کلف و نمش است **فصل القاف مع
التاء المثناة الفوقانیة** **قتاد** بفتح قاف و تا و الف و دال مهمله لغت عربیست و نیز بعربی شجرة القدس و سواک القبا و سواک المسیح و بفارسی گون
و نوارس و شیح نیز قسمی از آن است و اصح آنست که بفارسی آن را کم بضم کاف و بشیرازی بالتر عاشقان نامند **ماهیت** آن درختی است پرخار و خارهای آن تند و خم
شده بسوی پائین که چون برگهای آن را خواهند که بدست کشیده از شاخهای آن جدا نمایند چنانچه از شاخهای اشجار دیگر میکنند دست مجروح گردد و ساق آن بجاروها مانند نی و ثمر آن را
نخورد مگر در سالی که باران کم بارد و نباتات کم روید و چون مواشی از آن چرا نمایند و بخورند فربه گردند و گل آن زرد فام و در آن قطعهای سرخ رنگ و میوهٔ آن از گل آن بیرون می آید
و رنگ آن بهیأت پستهٔ خرما و کثیرا صمغ آنست **طبیعت** آن در دوم گرم و خشک صاحب اختیارات بدیعی گرم و تر گفته **افعال و خواص آن** آشامیدن آب آن
جهت سرفه و ضیق النفس و قرحهٔ ریه و طلای آن با سرکه و عسل جهت بهق و رفع آثار جلد نافع و بیخ آن باد هنیت و تازهٔ آن مانند مشعل میسوزد بدون روغن **فصل
القاف مع الثاء المثلثة** **قثاء** بکسر قاف و فتح ثاء مثلثهٔ مشدده و الف ممدوده بفارسی خیارزه و بیونانی قیموطمشور و بسریانی بوصینی و برومی توسیا و بهندی ککری
ماهیت آن معروفست که نبات آن از قبیل نجم و بیاره است مانند خیار با در رنگ و مشابه آن الا آنکه برگ آن از آن املس و اندک کوچکتر و ثمر آن دو نوع میباشد یکی بزرگ
طولانی ضخیم اللحم قلیل البزر که در اول فصل ربیع میرسد و این را خیارزه کازرونی نامند و دوم از آن کوچکتر و لحم آن نازکتر و تخم آن بیشتر در اواخر تابستان میرسد و این را
خیارزهٔ نیشابوری نامند و این شیرین‌تر و لطیف‌تر از اول آنست و از هر دو نوع بعضی مغز ما بین و تخم آن تلخ می باشد و نیز هر دو نوع بعد کمال رسیدن و پخته شدن ترش
میگردند خصوص نوع دوم و گفته اند بهترین آن نازک طولانی باریک املس کازرونی است و زبونتر آن نیشابوری مخطط خشن آن و تخم آن بهتر از تخم خیار و لطیف‌تر و قوی‌تر و سریع
الهضم‌تر از آن و مولانا نفیس کرمانی گفته که قثاء خیار است و آن بطیخ خام مستدیر است که خام بود و هنوز نرسیده باشد و این قول ردی است و نزد عوام شیراز این مشهور بکمیزه
و هرکو و گرکو است نه خیارزه **طبیعت** آن در آخر دوم سرد و تر و مغز آن ارطب و الطف از لحم آن و ترش آن ابرد و الطف و سریع الاستحاله بفساد و خلط غالب **افعال
و خواص آن** در کافی از حضرت ابی عبدالله علیه السلام مرویست که فرموده اند که حضرت رسول الله صلی الله علیه و سلم فرموده اند بخورید خیار را با نمک و در حدیث دیگر
وارد است که حضرت ابی عبدالله علیه السلام فرموده اند که قثاء را از اسفل آن بخورید که برکت آن اعظم است اعضاء الغذاء و النفع جالی و مسکن عطش و حرارت و صفرا و التهاب
و حدت خون و جگر است خصوص مغز رسیدهٔ آن و نیکو است از برای معده حاره و اوجاع مذاکیر و مثانه و لیکن قلیل الاستمرار است و ملین بطن و مدر بول خصوص گاسنک کردهٔ
و مثانه و رمل آن و مغز تلخ آن درین امر اقوی است زیرا که جلای آن زیاده است از ترش آن و ترش آن از شیرین آن و آشامیدن بیخ آن بقدر دو ابولوسات با ماء العسل
قی خلط بلغمی رقیق نماید **المضار** نفاخ بطی الهضم و الاستمرار و ردی الکیموس و سریع العفونت و مهیج حمیات مزمنه و صعبه و بطیخ سریع الاستحاله بفساد است از آن مصلح
آن نمک و نانخواه و زبیب و رازیانه و مقشر نمودن آنست در مبرودین و در محرورین سکنجبین و تخم آن مدر و مفتح و جالی و منقی عروق از مواد لزجه و قوی‌تر از مغز و لحم آن و از تخم قثاء [illegible]
و از تخم خربزه و با اندک قوت محرکه مواد ساکنه و پوست و گوشت آن مولد ریاح و قولنج و وجع خاصره و دیر هضم و خلطی که از آن بهم رسد مستعد عفونت باشد و در اکثر افعال
مانند قثاء است مصلح آن عسل و کمونی و جوارش عود و اشیای مذکوره و برگ آن جهت سگ دیوانه گزیده و سلع بلغمی با عسل جهت شری بلغمی و خشک کرده آن جهت اسهال صفراوی
نافع **قثاء الحمار** لغت عربیست و نیز بعربی بشط الذئب و صابون بفارسی خیارزهٔ اسپند و خیار خر و سماهنک و کربزه و بیونانی شقوشیلنا و کسانیکه آن را کربلائی هندی
دانسته توهم است زیرا که قثاء الحمار از ادویه مسهله است بخلاف کربلا و گویند بهندی گرهی و کهری تلخ گویند و بحسّل که اطول تلخ بری که کندوری گویند باشد در **ماهیت**
آن اختلافست بعضی گفته اند نبات آن شبیه به نبات قثاء است و برگ آن مزغب خشن و قثاء یعنی ثمر آن شبیه ببلوط طولانی و بیخ آن بزرگ سفید رنگ منبت آن

قتاد

قثاء

قثاء الحمار

حرابها و بیخهای رطب و طعم ثمر آن تلخ کریه الرائحه و بعضی که کهنه شده باشد با خطوط و بعضی املس و بغدادی گفته که نباتیست که یکساق دارد و ایستاده و برگ آن کوچکتر از برگ قثاء
بستانی و اقوای اجزای آن و مستعمل از آن عصارهٔ ثمر آنست و بعضی گفته اند مستعمل عصارهٔ بیخ آنست و اصح آنست که عصارهٔ ثمر آنست که بیونانی اطریون نامند و بعضی گفته اند نبات
سبز رنگ مائل بسیاهی شبیه بنبات کبر و بیخ آن سفید و ثمر آن طولانی تر از بلوط و سبز رنگ و نضج نیافته آن را و بسیار تلخ و از این جهت آنرا علقم نامند زیرا که عرب هر چیز تلخ را
علقم خوانند و بهترین اجزای آن ثمر رسیدهٔ زرد راست طولانی مانند خیار زه بسیار تلخ آنست که نبات آن مختصر یک ثمر نباشد و هر چند ثمر آن زیاده باشد بهتر و مستعمل و همچنین از عصارهٔ آن
بهتر و مستعمل آن سفید رنگ املس سبک آنست که چون نزد چراغ بدارند مشتعل گردد و زیاده از یکسال بر آن نگذشته و از ثمر رسیدهٔ آن باشد که نبات آن مختصر یک ثمر و یا ثمر کمی
کم و خشک نباشد بلکه پر ثمر و تازه باشد و اخذ نموده باشند بدین نحو که بگیرند ثمر رسیدهٔ آنرا که چون دست بر آن بسایند خود بخود از درخت جدا گردد و تازه شاداب باشد پس یک یک را بریده
بفشارند بر منخلی و یا صافی و آنچه از لحم آن در منخل یا صافی بماند بفشارند و بمالند تا از منخل و یا صافی بگذرد و آب شیرین بر آن بریزند و بگذارند تا رسوب آن ته نشین گردد و آب صاف
رقیق بالائی آنرا بریزند و بر آن رسوب باز آب شیرین خالص بریزند و بگذارند تا آن ته نشین گردد و آب بالائی آنرا بریزند و همچنین چند مرتبه پس دردی را نرم سوده و سحق بلیغ نموده با صمغ عربی
بوزن آن و یا با نیم وزن آن نشاسته و یا با گل ارمنی سرشته اقراص سازند و خشک نمایند و نوع دیگر آنست که در آخر تابستان که ثمر آن زرد و رسیده شود گرفته در پارچه صافی اندازند
و بمالند و آب صاف آنرا بگیرند و بدستور راوق کنند و بر روی خاکستر نرم بیخته خشک کنند پس الواح و یا اقراص سازند بدین قسم که بر روی کرباسی سه تو بر روی خاکستر نرم
بیخته عصارهٔ غلیظهٔ آنرا بریزند تا نشف رطوبات آنرا نماید پس صلایه کرده اقراص سازند و در سایه خشک کنند و گفته اند قوت آن تا ده سال باقی میماند و آنرا مغشوش باشیای
چند مینمایند و معلوم میگردد و علامت مغشوش آن آنست که باوصاف مذکوره نباشد و بسیار سفید و گرانی و خشن و سنگین آن ردی و غیر مستعمل **طبیعت آن** گرم و خشک در دوم
و در سوم نیز گفته اند **افعال و خواص آن** ملطف محلل و جالی و منقی دماغ و مسهل مره صفرا و بلغم خام و زرد آب و جهت فالج و لقوه و صرع و کزاز و صداع و بیضه و خوذه و اوجاع مفاصل
و نقرس و عرق النساء و سرفه بارده و ربو و ضیق النفس و ریاح غلیظه و استسقاء و یرقان سوداوی و بواسیر و تفتیت سنگ گرده و مثانه و ادرار بول و حیض نافع و ثمر و برگ و بیخ آن همه جالی و محلل و مخفف
و تجفیف پوست آن زیاده از برگ آن و حدت عصاره و برگ و بیخ آن زیاده و اعضاء الرأس سعوط عصارهٔ آن با شیر دختران محلل شقیقه غلیظه و صداع بیضی عام بتمام سر و جمیع اوجاع بارده
مزمنه و لیکن بعد از تنقیه تام و نیز نافع است جهت لقوه و خدر و کزاز و صرع و لطوخ آن بر منخرین باشه جاذب فضول کثیره و جهت بیضه و خوذه و صداع مزمن عصارهٔ برگ آن از آن
ضعیفتر و ریشهای بیخ آن قوی لتخفیف تر از سائر اجزای آن ضماد آن بر بناگوش جهت تحلیل ورم آن و مطبوخ آن با آرد جو نیز و قطور نیم گرم عصارهٔ آن در گوش مسکن درد آن
مضمضه بطبیخ آن جهت درد دندان بارد و قطور عصارهٔ آن در زیت که در آفتاب بگرم گذاشته باشند چند قطره در گوش جهت تسکین درد آن و دوی و طنین و ثقل سامعه
حادث از ریاح و مواد غلیظه و تنها نیز گرم کرده کشنده گرم آنست و طلای عصارهٔ آن با عسل و یا روغن زیتون یا زهره گاو جهت تحلیل اورام حنجره و خناق نافع اعضاء النفض
لطوخ عصارهٔ آن با عسل و زیت بر حنک جهت خناق بلغمی و تحلیل ورم حلق و اسهال آن آشامیدن عصارهٔ آن جهت سوء النفس بسیار موافق و آب افشرده بیخ آن بقدر
شش قیراط جهت سوء القنیه و استسقاء و یرقان اسود عجیب النفع و بدون ضرر و آشامیدن بیخ آن بقدر دوازده قیراط و یا طبیخ نیم رطل آن با دو قسط شراب یا آشامیدن
سه روز سه اثولوسات که بقولی نه قیراط و بقولی هیجده قیراط است با ماء العسل قی بلغمی و صفراوی آورد و اسهال بلغم خام و صفرا و زرد آب نماید بسهولت بی مضرت
بمعده و بهترین ادویه است برای استسقاء و بدستور آشامیدن پوست آن بقدر چهار اکسونا که بیست و چهار قیراط است هر روز با ماء العسل و چون عصارهٔ آنرا با دو چندان نمک
و با اندک سیر سرشته حبوب بقدر کرسنه ساخته با آب بیاشامند اسهال نیکو نماید و چون قدری از آنرا با آب حل کرده بپر مرغی آلوده بر بیخ زبان و اطراف آن بمالند قی آورد
و اگر سریع تر خواهند در زیت و روغن سوسن حل نمایند و چون قی بسیار آورد شراب با زیت بیاشامند و اگر فائده نبخشد سویق با آب سرد و یا سرکه با آب بیاشامند و یا در آب سرد بنشینند
و آب سرد بر سر ریزند و اطراف را بمالند و مجمه نماید و بدون شروط مذکوره نگذارند و اشیای قابضه و حابسه قی بخورند و چون بیخ آنرا سائیده و نیم رطل آنرا در سه رطل شراب داخل کنند و هر روز
اوقیه و نیم آنرا ناشتا تا سه روز بیاشامند جهت استسقاء نافع و سعوط عصارهٔ آن با شیر دختران نیز جهت یرقان و ضماد مطبوخ بیخ آن با سکنجبین و مثال آن جهت استسقای لحمی و اعضاء النفض
آشامیدن عصارهٔ آن مدر بول و حیض و حمول آن مسقط جنین و چون بکوبند و آب آنرا گرفته نیم گرم نموده بر زیر ناف بمالند کرمها را بکشد و بر آورد و چون بر معده بمالند قی آورد و چون
بر خصیه بمالند درد آنرا تسکین دهد و نزول آب آنرا در تحلیل برد الاورام و البثور ضماد بیخ مطبوخ آن با آرد جو محلل ورم بلغمی کهنه و منفجر کننده دمامیل و جراحات خصوصا با صمغ البطم
و عصارهٔ آن در این باب اقوی است الات المفاصل آشامیدن آن جهت اوجاع مفاصل و جمیع اوجاع سوداوی و بلغمی دست و پا و جمیع اعضاء و خدر آنها و حقنه بطبیخ آن جهت عرق النساء

وضماد پختهٔ آن با سرکه و یا می پخته و امثال آن جهت وجع ظهر و نقرس بارد و ضماد کل آن جهت اوجاع مفاصل مزمنه و همچنین ضماد پختهٔ آن القروح و الجروح و ذرور خشک آن بر جرب
متقرح و قوبا نافع و با عسل و یا سرکه و یا شراب سرشته نیز جهت جرب متقرح و ثالیل و قوبا و بهق و آثار سیاهی صورت و سایر بدن و مداومت بآشامیدن طبیخ برگ و بیخ
آن جهت جذام نافع و چون آب قثاء الحمار را در روغن کنجد یا روغن بزرکتان طبخ نمایند تا آب برود و روغن باقی ماند و آن را بمالند زائل سازد و چون ثمر تازه رسیده آنرا ریزه ریزه کرده و یا آ
آنرا گرفته با روغن زیتون و وزن آن در ظرفی کرده سر آنرا بسته در آفتاب گرم گذارند چهل روز یا بر روی اخگر تا رطوبت آن خشک گردد پس بر بدن بمالند جهت دفع سعفه
و جلب و جذب فضول و رفع کلف و بثور عدسیه که بر صورت بر می آید و اوجاع مفاصل کهنه و امثال اینها و بدستور آشامیدن آن نافع مقدار شربت از عصارهٔ آن از دو
قیراط تا شش قیراط و از بیخ آن دوازده قیراط و از طبیخ آن تا سه اوقیه و از تخم و کل آن تا یکدرم با آرد جو و کتیرا و از روغن آن تا یکدرم و در حقنها از یکدرم زیاده بکار نبرند زیرا که
محرورین و ابدان ضعیفه و مقیٔ با فراط و باعث سحج است مصلح آن در افراط قی اشیای مذکوره و العیه با دهان مناسبه است و چون خواهند عصارهٔ آنرا استعمال نمایند باید
که تنها استعمال ننمایند که مورث سحج است بلکه با مصلحات و معینات فعل آن و مناسب طبیعت آن بکار برند و بهترین آنها صبر و قنطوریون دقیق و سورنجان و لوبیدان
و کمافیطوس و قسط و مرو زعفران و سنبل الطیب و دارچینی و سلیخه و زراوند مدحرج و انیسون و تخم کرفس جبلی و لسان الحمل و شیر و سکنجبین و مقل و تربد و ملح هندی و حب البلسان
با ماء العسل و عقید عنب و اقسام صموغ و روغنها و اقل آنست که یکدانگ عصارهٔ آنرا سوده با هموزن آن صمغ عربی و هموزن آن کل ارمنی و نشاسته سرشته بخورند و با سقمونیا
و شحم حنظل از ادویه حاره استعمال آن جائز نیست و صمغ لوز کاسر و مقلل فعل آنست **قثد** بفتح قاف و ثاء مثلثه و دال مهمله اسم عربی خیار ماکول است و بشیرازی خیار
و از وخیار بالنک و بخراسانی خیار بادرنگ و بهندی کهیرا و بفرنگی کوکوابرسر نامند ماهیت آن ثمر نباتیست از قبیل بطیخ و بیاره و بر مجاور خود می پیچد و بر زمین نیز پهن میگردد
و برگ آن پهن و مشرف بزرگتر از برگ قثاء و مرغب شاخهای نورسته و نازک آن نیز مرغب و ثمر آن انواع است یعنی سفید و نازک طولانی و آنرا مصری و شامی نامند و این نوع در
بعض جاها طولانی تا یکذرع و سست میشود و لحم آن زیاده و مغز و تخم آن کم و ریزه و نوعی سبز مخطط و این نیز اکثر طولانی و کوچک است نازک و لطیف و آنرا نیز شامی و مصری نامند و تخم
بزرگ و سخت مایل باستداره و ضخیم و مغز و تخم آن زیاده تر و بزرگتر آنرا بلدی نامند و نیز در بنگاله نوعی دیگر میشود و اکثر ثمر آن مدور و بعضی اندک طولانی و پوست آن خشن و لحم آن کم و تخم
آن زیاده و نورس کوچک آن نازک و پخته آن سخت و تخم آن بزرگ و این را بهندی اوتهن کهیرا نامند و در زمستان و تابستان نیز بهم میرسد و آن دو نوع دیگر را در بهار نوع آن
اکثری شیرین و بعضی اندک تلخ میباشد و جملهٔ انواع غلیظ تر از قثاء و بعد از رسیدن زرد و مغز آنها ترش و لحم آنها صلب میگردد و بعض مردم لحم صلب آنرا مانند کدو پخته میخورند
و از کدو غلیظتر و بطی الهضم تر و نفاخ تر است و بهترین قثد کوچک نازک آنست و بدترین آن متوسط در صغر و کبر و صلب و کرم زده آن که بفارسی عوام شفته زده و شفته دار نامند
طبیعت آن سرد و تر در دوم **افعال و خواص آن** اعضاء الرأس جهت صداع حار خوردن و ضماد کردن و مالیدن قاش و یا لیف آن بر پیشانی
و نیز استشمام پارهٔ کردهٔ آن و یا آب تر و تازهٔ آن بعنوان لخلخه جهت انعاش ارواح نفسانی و حیوانی و اکثر امراض حاره حاده و ماغیه و رفع حمای مفید اعضاء الغذاء و النفض و غیر آن لیس
آن جهت اکثر حمیات حاره حاده و تسکین حرارت صفرا و خون و التهاب احشاء و دفع تشنگی و تفتیح سدهٔ جگر و ادرار بول و اخراج حصاة و رفع یرقان و ضعفی که از اسهال حار مفرط بهم
رسیده باشد نافع و آشامیدن آب آن تا چهل و پنج مثقال با ده درم شکر سلیمانی یعنی نبات جهت اسهال مرهٔ صفراوی که در معده و امعا موجود باشد و اخلاط محترقه صفراویه
و سوداویه جهت حمیات حارهٔ حاده و یرقان و بدستور آب خیار رسیدهٔ زرد شده ترش قوت اسهال آن زیاده از نارسیدهٔ آن و چون قدری قرنفل را در آب آن بخیسانند یک شبانه
یا در جرم آن فرو برند و یک شبانه روز بگذارند پس روز دیگر افشرده بیاشامند با ماء العسل جهت نیکوئی رنگ رخسار و تفتیح سده و تحلیل ریاح غلیظه و دفع مواد حاره و خفقان دیگر
مؤثر و نطول مطبوخ آن جهت مانع بودن تولد قمل و در حدیث است که آشامیدن آب مطبوخ پوست خیار تازه در آب سه روز متوالی رافع یرقان است و خوردن خیار محرورین را موافق
و مضر مبرودین و عصب معده و الیاف آن و خام کنندهٔ غذا و مولد خلط خام و نفخ و قراقر و درد تهیگاه و چون در معده فاسد گردد مولد خلط سمی شود و با طعام و بعد از آن خوردن
خصوص غذیه غلیظه مانند آش ماست و آش غوره و امثال آن مضر مصلح آن در محرورین سکنجبین و در مبرودین زبیب و انجدانج و عسل و معاجین حاره مانند کمونی و فلافلی و مغز خیار
نارس الطف و ابرد از لحم آن و لحم آن نفاخ و ثقیل و دیر هضم و مغز رسیده ترش آن ابرد و ارطب و جهت اکثر منافع مذکوره از اطفای حرارت و لهیب صفرا و تشنگی و ادرار منودن بول و
غیر آن انفع و سریع النفاذ و ضماد مغز و تخم آن جهت التهاب معده و احشا و تحلیل ورم حار و جرب و حصف و شری و خارش بدن و نرمی جلد و رفع خشونت آن و بر پشت زهار جهت
احتباس بول و عسر آن و ادرار قوی تر و خصوص در اطفال و مغز تلخ آن در این امر اقوی است و شیرین آن و ضماد آن با بوره و عسل نیز جهت تحلیل ورم نافع آشامیدن ده مثقال تخم

و قی صفراوی و اسهال و مقوی معده و کبد حار و قوت تا نصف خشک آن زیاده از تر و تازهٔ آن و دانهٔ آنرا چون شیره گرفته با عسل آن را بیاشامند جهت تفتیت سنگ گرده و مثانه و جرحه مجاری بول و ادرار حیض بیعدیل و چون مغز دانهٔ آنرا با پنبه کهنه نرم کوبیده فتیلها با ریک ساخته در احلیل گذارند رافع جراحات مجاری بول و منقی آن و بول المده و حرقة البول است و صمغ هر دو نوع آن گرم و خشک و شبیه بصمغ اجاص جالی و مغری و قاطع اخلاط لزجه لهذا جهت خشونت قصبه ریه و نیکوئی رنگ رخسار و برانگیختن اشتها و تفتیت حصاة نافع زیرا که خشونت سینه اگر از یبس باشد تغریه آنرا منعا ید و اگر از بلغم لزج چسپنده آنرا تقطیع میکند و جلا میدهد و جهت سرفه مزمن با آب سرد باید که بیاشامند مقدار شربت آن یک مثقال و اکتحال آن باعث حدت قوت باصره و رافع جرب آن و طلای آن منقی بشره است **قراطاغوئین** بفتح قاف و راء و الف و کسر راء مهمله و ضم غین معجمه و سکون واو و کسر یاء مثناة تحتانیه و نون **ماهیت** آن نباتیست با شاخهای بسیار که بر هر یک از آنها پنج رونیده برگ آن شبیه ببرگ گندم و تخم آن شبیه بجاورس و بغایت تند منبت آن زمینهای سایه دار و شوره زارها و گفته اند گندم صحرائی است **طبیعت** آن گرم و خشک **افعال و خواص آن** گویند چون مرد و زن هر دو چهل روز ناشتا قدری از آن بمقدار یکدرم یا پانزده مثقال آب بخورند پس مباشرت نمایند زن بپسر حامله گردد باذن الله تعالی **قراطن** بفتح قاف و راء و الف و ضم طاء مهمله و نون لغت یونانیست **ماهیت** آن ماء العسل بافرنج است و صاحب الشراب گفته عسل قلیل است که با آب بسیار پخته باشند **قراطاط** بفتح قاف و راء و الف و طا لغت ترکی است بزبان فرنگی قرقاطاو و در اصفهان نامند **ماهیت** آن ثمر درختیست بقدر فلفل و در ترشی شبیه بزرشک و در افعال قریب بآن و شاید نوعی از آن باشد و اشتباه نموده کسیکه آنرا از زقال دانسته زیرا که زقال اسم فارسی قرانیا است بنون قبل از یاء مثناة تحتانیه و زقال در حرف الزای المعجمه مذکور شد **قرة العین** بضم قاف و فتح راء مشدده و ها و الف و لام و فتح عین مهمله و سکون یاء مثناة تحتانیه و نون لغت عربیست و آنرا جرجیر الماء و کرفس الماء نیز نامند جهت مشابهت این با آن هر دو در طعم و رائحه و بالجمله اسمی مشترک میان هر دو است و بیونانی دیقوریس و سلیمون و افوسالیوس یعنی کرفس الماء و بسریانی کرفتا و برومی سیلون و بفارسی کنکرآبی نامند **ماهیت** آن نباتیست که در آبهای ایستاده و احیاناً در جاری نیز میروید و قبه آن بیرون از آب و از میان گل آن بر آمده و رنگ گل آن زرد و ساق و برگ آن شبیه بکرفس اندک صغیرتر و گفته اند برگ آن مشرف مائل بتدویر است مانند کرفس و بر ساق آن رطوبتی چسپنده بدست و جمیع اجزای آن از گل و غیره با عطریت و تندی طعم و برگ آنرا اهل شام بسیار میخورند **طبیعت** آن گرم و خشک در آخر دوم **افعال و خواص آن** مسخن و محلل و حابس نزف الدم هر عضویکه باشد و مدر بول و حیض و مفتت سنگ گرده و اعضاء الغذاء و لنفض آشامیدن تازه و یا مطبوخ آن جهت تحلیل ریاح غلیظه ردیه در معده و امعاء و مفتح سدد و تسخین معده و انهضام طعام و ادرار بول و حیض و تفتیت حصاة گرده و سرخ نمودن رنگ رخسار و ازاله درد پهلو و یرقان و طحال و مغص و قرحه امعاء و نطول طبیخ آن و یا اغتسال بدان جهت تسکین قشعریره و نافض حمیات یعنی لرز تبها نافع مضر ثقل و مصلح آن عناب **قرد** بکسر قاف و سکون راء و دال مهمله لغت عربیست و جمع آن اقراد و قرود و قروده بکسر قاف و فتح راء و دال مهملتین و ها و قردة بفتح قاف و کسر راء آمده و ماده آنرا قرده بکسر قاف و سکون راء مهمله و فتح دال و ها و بفارسی کپی و بوزینه و میمون و بترکی میمون و بهندی آنچه روی آن سرخ است بندر و آنچه روی آن سیاه و بدن آن خاکستری رنگ لنگور و هنومان نیز این هر دو دم دارند و آنچه روی آن سیاه فی الجمله شبیه بروی انسان و دست و پا و انگشتان آن دراز است هر دو پا نیز راه میرود و دم ندارد و بدن آن نیز سیاه و پشم آن بلند است آنرا بفارسی نسناس و بهندی بنمانس یعنی انسان جنگلی گویند و این صنف انوس تریلیا شد از دو صنف اول و مثل آن هر دو بسیار موذی نیست و در زیر باد ات ممالک فرنگ و چین و غیرها اصناف دیگر میشود و بعضی در صورت بسیار شبیه بانسان و بعضی نه و بعضی بیدم و بعضی با دم کوتاه و بعضی با دم بسیار بلندی و بعضی دم آن گرد یا ابلق و پر پشم و بر سر دم آن گره بزرگی و بعضی بی گره و بالجمله الحکم گوشت آن نزد امامیه حرام و نزد اهل سنت سوای مالکیه نیز بعضی مکروه دانسته اند و مالکیه حلال **ماهیت** آن حیوانی است مشهور و خود از ممسوخات نیست بلکه بصورت آن بعضی از امم سالفه عاصیه مسخ شده و بعد از سه روز مرده اند و آن حیوان اشبه بانسان است در مزاج و خلق و اکثر حالات قابل تعلیم است و حکایت انسان میکند و بدست چیزی برمیدارد و طرف میناید و خنده و بازی میکند و احیاناً بدو پا راه میرود و ذکی و سریع الفهم است و اطبا اکثر دوای مجهول الخاصیت را که میخواهند تجربه نمایند که سمی است یا غیر سمی اولا باو میخورانند بجهت سبب مزاج انسان نقل است که دو میمون هدیه برای متوکل خلیفه از نوبه آورده بودند یکی خیاط بود و دیگری زرگر و نیز شنیده شده که میمون شطرنج بازی یاد گرفته بود و نیز نقلست که میمون ماده نیز و میمون بازی بود و آن چنین و آنچه کسی دزدی کرده و یا در دل قصد کرده بدان اعلام میکرد بدین قسم که بر پاره های کاغذ مطالب یا نامهای کسانیکه متهم بودند بدزدی نوشته پیش آن می انداختند تا آنکه او دیده بوکرده نام دزد و یا نام کسیکه چیزی پنهان کرده بود جدا کرده بدست میمون باز میداد شخصی گفت شاید این بصنعتی از میمون باز باشد خود چیزی پنهان کرد و تقسیم کسیکه ندید پس آن میمون را طلبیده و نامهای بعضی مردم را نوشته نزد او انداخت او همه نامها را دیده کنار کرد و نگاهی بصورت صاحب مجلس کرد و برخواست و برا و سلام کرد

قراطاغوئین
وطاء مهمله والا

قراطن

قراطاط

قرة العین

قرد

یعنی خود پنهان کرده و روزی طریقی در دل قصد کرده که با و مقاربت نماید و بر پارچهای کاغذ مطالب چند نوشته و این مطلب را نیز چون آن میمون را دید بغضب در آمد و خواست
که او را بگیرد میمون باز مانع می آمد و فائده نمیکرد و آخر حضار مجلس گفتند باعث چیست میمون باز از میمون پرسید او پایهای خود را از هم جدا کرد و با انگشت میان هر دو پای خود را نمود
که میخواهد چنین کاری بکند و باز بر او حمله کرد و ناچار آن شخص را از مجلس برخیزانیدند و بعد از چندی آن میمون را در دان کشتند که اکثر اینها را بگیر میداد و از شخصی ثقه شنیده
شد که در کتاب مصور حیوانات فرنگی دیده شده که در ساحل دریائیکه زمین آن ریگ بوم بود شیری قصد گرفتن میمونی نموده بود و میمونهای بسیار جمع شدند بسرعت و جلد جلد
همه بر صورت آن ریگ میریختند تا آنکه شیر عاجز شده گریخت و حکایات بسیار از آن منقول است که تفصیل آن طول دارد و نیز آن اگر دست یابد با زنان انسان مقاربت مینماید
و چون مقاربت نمود سوزش بسیاری در فرج او بهم میرسد و او را هلاک میکرداند **طبیعت** آن گرم و خشک **افعال و خواص آن** طلای خون آن جهت منع روئیدن
موی مجرب و خوردن آن گرما گرم باعث گنگی زبان در ساعت و چون از پوست آن غربالی سازند و هر غله را که در آن بپیزند و زراعت کنند از آفات ملخ محفوظ ماند و گفته اند که
میمون چون طعام مسموم را ببیند فریاد میکند و متغیر میشود و صاحب تحفه نوشته که سم مخزون که از انسان مخنوق در کتب قدما مرقوم است از آن نیز حاصل میکرد و دوا اسطر
مکتوم ماست **قردمانا** بضم قاف و کسر و بفتح نیز آمده و سکون را و کسر دال مهمله و فتح میم و الف و نون و الف و قردمانی و قردامون نیز آمده لغت یونانیست و آن کرویای

قردمانا

دشتی است و بفارسی تخم آنرا که مستعمل است تخم توخره نامند **ماهیت** آن نبات آن شبیه بکرویا است در برگ و گل و ثمر مگر آنکه ثمر آن از آن طولانی تر و برگ و بیخ این از آن
بزرگتر و شاخ آن بلندتر و خشن تر و گفته اند نبات آن شبیه بنبات بابونه است و شاخهای آن متفرق و کج و کم برگ و از بابونه بزرگتر و بیخ آن قوی تر و گل آن سفید مائل
بکبودی و بیخ و تخم آن دراز باریک شبیه بکرویا و از آن درازتر با تندی و تلخی و نوع بری کرویا است و مستعمل تخم آنست و بهترین آن ارمنی تازه تند طعم و آنچه بزرگ دانه است
که زود کوبیده نشود و منبت آن مجاری سیل و آبها و کوهسارها و سنگلاخهای بلاد عرب و ارمنیه و هند **طبیعت** آن در سوم گرم و خشک **افعال و خواص آن** مسخن
و مسهل کننده بلغم و گدازنده اخلاط لزجه و مقوی اعضای باطنیه اعضاء الرأس و العصب آشامیدن آن با آب جهت فالج و صرع و استرخاء عرق النسا و وجع ورک بلغمی و کوفتگی
عضل اعضاء الصدر جهت تنقیه سینه و تصفیه صوت و سرفه کهنه و ربو اعضاء الغذاء و النفض جهت تحلیل ریاح غلیظه و فواق و سده جگر و سپرز و قولنج و مغص و قتل حیات کرم معده و امعا
و حب القرع و جهت درد گرده و عسر البول و سموم بارده حیوانیه مانند عقرب و غیرها با شراب یا پوست بیخ غار جهت تفتیت حصاة و با سرکه جهت عسر البول طلای و حمول و بخور آن
قاتل جنین و طلای آن با سرکه رافع جرب و حکه و سعفه و قوبا و کلف و برش مضر سپرز مصلح آن افتیمون و انیسون مقدار شربت آن تا یک مثقال بدل آن اذخر یا حرمل و شکاعی
و حرف نیز گفته اند **قرصعنه** بفتح قاف و را و سکون صاد مهمله و فتح عین مهمله و نون و ها لغت عربیست خاء النحل نیز نامند و اهل شام شوکة ابراهیم و شجر ابراهیم نیز و بعربی

قرصعنه

ارین جیم گویند **ماهیت** آن نباتیست خاردار برگ آن مفروش بر زمین و از میان برگها ساقی روئیده گرداگرد بقدر یکشبر و زیاده بران و برگ بعضی مائل بسفیدی
و بعضی بسیار سفید و خار بعضی سبز و بعضی سفید و بعضی ازرق بیخ مجموع خوشبو و بعضی مائل بشیرینی با اندک حرافت و تلخی و بعضی شیرین و بعضی اندک صلب و بعضی نازک و منبت
آن جبال قدس و افریقیه و بلاد عرب و فارس ابو العباس نباتی اندلسی نوشته که در جبال قدس امنه الله تعالی نوعی برگ آن شبیه ببرگ خامالاون ابیض که تشخیص نامند و خشن
و ازرق با ساقهای بسیار انبوه گرداگرد و اطراف آنها خارها و گل آن سفید و بیخ آن ضخیم و لحیم و طعم آن شیرین با اندک تندی می شود و اما آنچه در افریقیه و بلاد عرب
می شود انواع است نوعی برگ آن شبیه بدانچه که ذکر یافت و غیر خشن و خار آن انبوه املس و بسیار سبز و ساق آن بقدر یکذرع و بر نصف اعلای آن شعبهای بسیار روئیده
شبیه بقرصعنه ازرق و لاسبز رنگ پس سفیدی میگردد و بیخ آن طولانی و راست برنگ بیخ سوسن بری و این قسم قوی تر از قسم اول در کیفیت و آنچه شبیه بمسکند این را بر در خانها
برای گریزانیدن مگس می آویزند و نوعی برگ آن مائل باستداره و بریده و بیخ آن طویل متوسط در غلظت و رقت و سفید و ساق و گل آن نیز سفید و نوعی برگ آن ملصق بزمین
و منتشر بیشکل و بیار و ساق آن یکعدد و بقدر یکذرع و زیاده نیز و گرداگرد و خار آن نازک و خار آن مائل بزرقت و بیخ آن بشکل فاوانیا ظاهر آن سیاه و باطن آن سفید و بیخ آن را
مغشوش به بهمن مینمایند و بدل یکدیگر میفروشند لیکن برگ بهمن از آن بسیار پهن تر است و آنرا انفاخ الجبال نامند و نیز ابو العباس گفته که دیدم من در جبل قبر لوط علیه السلام
نوع قرصعنه سفیدی که ساق آن خشن و اوراق آن بسیار و خار آن نیز و جمه آن بزرگتر و ضخیمتر از نوعی که تر دو ما است حتی آنکه گویا حرشف متوسط طولانی است شبیه بقسم جبلی مجدد
الورق سفر و الساق قوی الحرارة و در قدس و نواح آن این را جهت وجع پهلو مجرب میدانند و نوعی نیز که در ساحل دریا میشود و برگ آن عریضتر و سفیدتر و بیخ آن سست نازک و
شیرین تر از آن نوع و قلیل الخشونت اقرب بملاست و ریشهای آن شیرین با اندک حرافت و این نوع جهت تهیج باه و انعاظ قوی است خصوص مربای آن با عسل و نیز نوشته که دیدم

در حوالی بیت المقدس در زمین سنگلاخ نوعی از قرصعنه سفید که بیخ آن بزرگ و برگ آن کوچکتر از برگ خامالاون اسپید و کوتاه‌تر و نازکتر از آن و شاخهای بسیار از یک بیخ روئیدها
و بر محل برگ آن سلهای باریک مانند میل مغزل و گرد و در حوالی کره آن برگها و برتضاعیف و بر اطراف آن گلی مانند گل قرصعنه ازرق و سر آن کوچکتر از آن و طعم بیخ آن
شیرین با اندک تلخی و اهل قدس این را قرصعنه نامند و دیسقوریدوس در ثالثه گفته که آنرا برنجی نامند و بعضی تارین و بعضی ارنجین و آن صنفی از خار است برگ آن در هنگام ظهور
… اطراف آن خشن و خشک و چون بزرگ شود شاخهای آن بسیار میگردد و بر اطراف آنها سرهای سفید سرمه رنگ تیز احیانا مدور شبیه بستاره و بر حوالی آنها
خارهای تیز و صلب و عروق آن طولانی عریض بسطبری ابهامی ظاهر آن سیاه و باطن آن سفید خوشبو و منبت آن صحراها و مواضع خشنه و بغدادی نیز از انواع آنرا مانند آنکه
ابو العباس گفته و نوشته که از انواع آن نوعی است که یکساق دارد و بقدر یک شبر و نیم و شاخهای آن مائل بسفیدی و بر آن سرهای مستدیره و بر کنارهای آن شش خار یا کمتر
باشد مانند سنبل بیخ آن بسطبری سبابه طولانی و این نوع کثیر الوجود در بغداد و نواح آنست و نزد اطلاق مراد این نوع است و نبات آنرا با دام که تر و تازه و نازک است پخته بجوز
و بعضی با سرکه و نمک پرورده میخایند بجهت تقویت باه که مذکور است در منتهی الخلط نیست و مربای بیخ آن با عسل بهتر است و انطاکی نیز محلا بدان نحو نوشته و صاحب اختیارات بدیعی گفته
که در اندلس آنرا سوکلابرتیم خوانند و آن انواع بسیار بود در سنگستانها و زمینهای خشن و ریگ بومها میروید و آن نوعی از خار است که چون اول روید برگ آن بر روی زمین پهن
بود و سبز و خشن و چون بزرگ گردد خار شود و سفید و بقدر وجب و زیاده شود و نبات آن انبوه و گل آن سفید و سر گل آن مائل بسرخی و پر گره و بر برگ آن شش خار بود مانند سنان
و صلب و بیخ آن بسطبری انگشتی … سه گز … و بر بادام … عسل میپزند آنرا خارسنگ گویند و بشیرازی … شود و در صحراهای شیراز بسیار بود و گل عسل آن
گل آن خوش دارد و صاحب تحفه نیز نوشته که گیاه خارداری است و اقسام میباشد و برگ اقسام آن مفروش بر زمین و از میان برگها ساقی میروید و یک قسم را ساق گرد دار و خار …
در حوالی برگهای و گلش سفید و بیخش سطبر و طعمش با شیرینی و اندک تندی مانند طعم زردک و بفارسی بیوه دارا نامند و در افعال مانند مسدس است قسم دوم برگش بعینه مثل خار
دار و نرم و بسیار و ساقش بقدر ذرعی و از نصف اعلای آن شاخها میروید و آن قوی‌تر از اول است و قسم سوم برگ مائل باستداره و بیخش دراز و بسطبری متوسط و سفید
و قسم چهارم برگ عریض و مستدیر و ساق آن بلند بقدر ذرعی و مملو از خارهای مائل بکبودی و ظاهر بیخش سیاه و باطن سفید و شبیه بجزر سفید و قسم پنجم که از اقسام قرصعنه بستانی
برگش بسیار خارها … آن تند و ساق آن خشن و قبه آن شبیه بکنگر و قسم ششم که قرصعنه جبلی نامند برگش محدب و قوی الحرارت و در بیت المقدس جهت درد کمر و مواد بارده
میدانند و قسم هفتم از انواع بیضا برگ عریض و بسیار سفید و بیخ آن سست و با اندک شیرینی و در تقویت باه عظیم الاثر و قسم هشتم را ساق بسطبری انگشت سبابه و طعم شبیه بزردک
و از مطلق قرصعنه مراد همین قسم است و آنرا قرصعنه مسدس و در مازندران رولنگ و در تنکابن … گویند و … باشد و مستعمل بیخ آنست و بهترین مستعمل آن
طبیعت مطلق آن در آخر اول گرم و خشک افعال و خواص آن محلل صلابات و باضم و سریع الانحدار و مولد خلط صالح و منعظ و مشهی و با قوت تریاقیت آشامیدن آن
رطلی از طبیخ بیخ آن با مثل آن سداب جهت … و جماع … ضعیف و تنهائی جهت درد پهلو و سینه مجرب اعضاء الغذاء و النفض نیز آشامیدن آب طبیخ آن با شکر جهت تسکین ادرار
و بثور و تحلیل جراحات و سیلات باطنیه و مداومت آن مخرج اخلاط محترقه و فاسده از بدن و تحلیل ریاح و نفخ و ادرار بول و حیض و شیر و عرق و تفتیت حصاة و رفع مغص با شراب
جهت … و یکدرم آن با یکدرم تخم جرجیر جهت ادرار حیض و بغایت محرک باه و مربای بیخ تازه و نرم آن خوشبو کننده دهان و محرک باه و منعظ و عصاره آن مدر حیض و رافع
مغص السموم با شراب جهت نهش هوام خصوص عقرب و سموم قتاله و خوردن بقول مطبوخ آن با دام که تر و تازه و نرم است بهترین بقول است و مولد خلط ردی نیست و محلل بلغم و رقیق و مسعد
و امعا است و گاه آنرا با آب نمک پرورده میخایند و بدستور خوردن بیخ آن الادرام ضماد آن محلل اورام و با آرد جو و آب برگ کاسنی تازه محلل اورام و قروح رطبه در ساق و آنکه
از آن جاری باشد و داء الفیل در ابتدا و تعلیق آن بر در خانه گریزانند ذباب از آنجا … اورام خارجیه محلل آنست **قرطاس** بکسر قاف و بضم آن نیز و بفتح نادر آمده و سکون
را و طا مهمله و الف و سین مهمله لغت عربیست و قرطس بتغییر و کاغذ نیز و بفارسی نیز کاغذ مشهور است بسریانی کرطیسا و محرق آنرا بردی خرطین کامیتین و بیونانی …
مانند … آن قراطیس و قرطس آمده و ماهیت آن معروفست و در اکثر بلاد میسازند و هرجا از چیزی و بر آن کتب و مکاتیب و دفاتر و غیرها مینگارند و بهترین آن خان بالغی
خواه قسم مشهور یا ابریشمی یا قسم پنبه پس دولت آبادی پس کشمیری خصوص قسم اعلای آن پس سمرقندی پس کلکسری یا … هندوانی بنگالی نیز قسم اعلای آن پس نک پوری نیز
قسم اعلای آن پس مصری نیز قسم اعلای آن و از مطلق آن مراد کاغذ مصری است که از ساق بردی که بزبان اهل مصر فافیر نامند میسازند و بهترین آن آنست که سفید باشد
و انطاکی گفته بهترین آن مصری است که از بردی و اصول … میسازند و تفلیسی گفته بهترین آن محرق مصری است و صاحب تحفه نوشته بهترین آن مصری معمول از ساق بردی است

قرطاس

شبیه یمن است و بزر بفارسی پیزر نامند و در حرف الباء مع الزاء ذکر یافت **طبیعت** آن سرد در اول و خشک در دوم و بعضی گرم و خشک در دوم گفته **افعال و خواص آن**
اعضاء الراس نفوخ آن جهت صرع مجرب آن حابس رعاف و بخور آن جهت زکام و سعوط آن حابس سیلان خون از لثه و مستحکم کننده آن و طلای آن جهت سعفه و سرطان و اکتحال آن جهت
بیاض و دمعه و قرحه چشم اعضاء الصدر و الغذاء آشامیدن محرق آن با مرق سرطان نهری پخته جهت قروح ریه و نفث الدم از سینه و معده با ادویه مناسبه قابضه و قروح امعاء و
خفقان و بواسیر و آشامیدن نقوع آن در سرکه و آب جهت قطع نفث الدم نافع مقدار شربت آن یک مثقال الجروح و القروح ذرور آن مجفف قروح رطبه و جهت غیر آن و نمی که در پا
اسموزه بهم رسد و طلی آنها و پیچیدن آن بر عضو مجروح با خون آن آلوده ملحم آن و چون تر کنند و در حال رطوبت آن کتانی را با آن پیچیده بگذارند تا خشک شود و سعوط
داخل نمایند آنرا بسبب منتفخ شدن گشاده سازد بدل آن در اکثر امور بردی سوخته است **قرط** بضم قاف و سکون را و طاء مهمله بلغت عربیت بفارسی شبدر و شبدر
شود و ثمر آن را رسین نامند **ماهیت** آن نباتیست شبیه برطبه و از آن شیرین تر و برگ آن بزرگتر بغدادی گفته اسم مصری نباتیست که در مصر میروید شبیه برطبه و نوعی از آنست
آن عظیم و برگ آن بزرگ قریب ببرگ بلوط و در مصر زراعت مینمایند برای چرانیدن بهایم و ثمر آنرا سیم نامند **طبیعت** آن گرم و تر **افعال و خواص آن**
آن مسهل و خشک آن حابس و آشامیدن آب تر و تازه آن یا طبیخ خشک آن و با شکر و یا انجیر و [illegible] نافع **قرطم** بضم قاف و سکون را و ضم طاء مهمله
مثناة و میم و بکسر قاف و را و بکسر هر دو نیز آمده و لغت عربیت و آنرا حب العصفر و بزر الاحریض و بفارسی تخم کاژیره و تخم کافشه بگیلانی تخم کاجیره و تخم کاسیره و بهندی کرسنه
کا بیج نیز و بسریانی کشتنج و برومی قنطاورس و بیونانی اطرقطوس و دیسقوریدوس قنیقس نامیده و بری آنرا افنیقس اغریون یعنی عصفر بری و بری و بستانی میباشد **ماهیت**
بستانی آن دانه ایست صنوبری شکل مایل به پهنی و تربیع و پوست و مغز آن سفید با دسومت و چون کهنه گردد پوست آن میل بسیاهی و مغز آن بزردی و پوست بسیاهی [illegible]
میباشد و در غلافی زیر گل آن هفت هشت دانه و نبات آن تا [illegible] خاردار و برگ آن بلند [illegible] بسیار ریزه و بالای برگ آن عریضتر از پایین آن و بر
شاخها و بر شاخها نیز رسته و ساق و شاخهای آن در خامی سبز رنگ و بعد از رسیدن سفید میگردد و گل آن [illegible] صاحب اختیارات قرطم بری را [illegible] گفته
و بعضی گفته اند [illegible] حب آنست نه نبات آن و شیخ الرئیس غیر آن دانسته و در حرف العین مع الراء مذکور شده و بالجمله بهترین آن بستانی تازه [illegible] آنست و
ذکر آن [illegible] العریض [illegible] عظیم النفع آنست **طبیعت** آن در دوم گرم و در آخر اول خشک [illegible] **افعال و خواص آن** تحلیل الغذاء مسهل بلغم
رقیق و اخلاط محترقه و محلل ریاح چون پنج درم آنرا کوبیده و شیره گرفته با فانیذ و یا شکر سرخ و یا عسل بیاشامند و نیز چون ده درم آنرا کوبیده در نیم رطل آب بجوشانند و
و صاف کرده ده درم شکر سرخ در آن ریخته بنوشند و اضافه چون ده درم مغز مقشر آنرا با مغز بادام تلخ و قسط از هر یک نیم مثقال و نطرون و انیسون و از هر یک یک مثقال
کنند و با انجیر خشک و عسل بسرشند و مقدار یک جوزه تا دو جوزه بخورند و بدستور چون از آن ناطف سازند که ده درم مغز مقشر آن با مغز بادام و انیسون و نطرون بوزن
با عسل و شیره انجیر بقوام آورند و شب وقت خواب بخورند پیران را بسیار موافق اعضاء الراس و العین صنوع از آن که معجون را در صره بسته در آن اندازند و یا بما الشیر تا قوت
آن در آن درآید و بنوشند و بالای آن شیرینی مناسبی بیاشامند جهت مالیخولیا و وسواس و توحش و خفقان و جذام و جرب و حکه و اکثر امراض سوداویه موثر و بدستور
آشامیدن لبن منجمد از شیره آن و اندک نمک هندی [illegible] اعضاء الصدر و الغذاء و النفض آشامیدن شیره آن با آب انجیر خیسانیده و با فانیذ و با عسل منقی سینه و صاف
کننده آواز و منضج نزلات و اکثر امراض بارده صدریه و مقوی باه و زیاده کننده منی و نیکو کننده رنگ رخساره و دافع ریاح و محلل آنها است و چون داخل مروخات ماشیه و حصیه
نمایند منضج و تحلیل و اسهال بلغم خام و مواد متفرقه نماید و آشامیدن ده درم شیره آن با فانیذ و یا شکر سرخ و یا عسل جهت استسقای زقی و لحمی نافع و با اندک نمک هندی
او از آن قویتر و انفع و خوردن مغز مقشر آن بدستور مسطور در دفع قولنج موثر و معتادین قولنج را او فق آشامیدن شیره آن که مغز فلوس خیارشنبر در آن حل کرده باشند جهت
[illegible] بعد از نضج ماده و آن از جمله ادویه است که هر خلط منجمد را می گدازد و هر خلط رقیق را منجمد میگرداند و لهذا بالای شیر نباید خورد که آنرا منجمد میگرداند و معده مضر معده
مصلح آن انیسون و شیرینیها مقدار شربت آن از پنج درم تا ده درم و از آن زیاده مضر و غیر مجرب بدل آن حبة الخضراء و گفته اند که چون در شیره داخل نمایند باید که در هر یک رطل شیره ده
درم حب القرطم باشد و نیم رطل آنرا بیاشامند تا عمل نماید و وجه آن قریب بدهن الخروع است و صنعته از آن و منضج کننده شیره و جدا کننده ماهیت آن اجمیت و دهن بستانی آن
مسهل بطی است قرطم بری برومی و بیونانی اطراطیلس نامند و نبات آن بلند تر و برگ آن طولانی تر از بستانی و در بن شاخها رسته و باقی شاخها خالی و بی برگ و سفید و نیز در بن
شاخهای آن پنج عدد و خار و گل آن زرد و تخم آن شبیه تخم بستانی **طبیعت** آن در دوم گرم و در سوم خشک **افعال و خواص آن** آشامیدن برگ و ثمر آن بمقدار

قرط

قرطم

قرطمان

قرط

قرع

... قال با نیم مثقال فلفل یا شراب ... نافع عقد ... گفته اند ... ملسوع برگ ... آنرا در دهان نگاه دارند که در دهان او است احساس نمی کند و چون بینند ... زیاد عود کند
قرطمان بضم قاف و سکون را [illegible] مهمله [illegible] و فتح میم و الف و نون معرب هرطمان فارسی است و گفته اند که جلبان است **طبیعت** آن ابو حنیفه دینوری هم درخت
دانسته شبیه به درخت خیار و در ساحل [illegible] شود و برگ [illegible] **افعال و خواص آن** آشامیدن خشک آن بقدر دو مثقال جهت رفع سمهال
مفید دانسته اند و هرطمان و [illegible] تعالی [illegible] **قرط** بفتح قاف و سکون را و طای معجمه مثناه بعضی گفته معرب کرت فارسی است و بعربی
برغند و بسریانی [illegible] تای مهمله و بتای مثناه تحتیه [illegible] صاد و طاء مهملتین و در میان هر دو نون نیز آمده
ماهیت آن گفته اند ثمر نوعی از [illegible] است [illegible] ثمر آنست و درخت آن خار دارد و بعضی برگ سلم و بعضی ثمر سنط دانسته اند و ساق
درخت آن قوی و چوب آن [illegible] چون [illegible] سفیدی و اهل هند و بنگاله آنرا کرونها [illegible] و کاوی [illegible] ازان
[illegible] برای [illegible] آن و شاخها و چوبهای آن [illegible] آن [illegible] و در خامی سبز [illegible] رسیدن سرخ می گردد و در غلافی مانند ثمر
هندی [illegible] و مانند لوبیا و گل آن سفید [illegible] آن و باعث وهم و پوست حیوانات سیما [illegible] آنرا جلود [illegible] ثمر
اقاقیا [illegible] بهترین عصاره آن یعنی اقاقیا آنست که از ثمر خام آن [illegible] کرده باشند و بیان آن مفصل در اقاقیا در حرف الالف مع القاف مذکور شد
طبیعت جمیع اجزای شجر آن سرد و خشک و با قوت قابضه **افعال و خواص آن** [illegible] بیخ آن و سنون سائیده آن جالی دندان و مستحکم کننده آن
و نیکو کننده رنگ رخسار و آشامیدن آب طبیخ برگ و خار آن جهت اسهال [illegible] و مستحکم کننده اعصاب [illegible] و رافع درد آن و ضماد برگ تازه آن جهت التیام جروح
عظیمه رطبه نافع **قرع** بفتح قاف و سکون را [illegible] مهمله [illegible] و لغت [illegible] و بفارسی کدو و بهندی مشهور بدان است و بترکی قباق و بسریانی
قار [illegible] و بیونانی قروقا نامند و [illegible] قلوقیا نامیده **ماهیت** آن ثمر [illegible] که آنرا القطین نامند و بیاره دارد و بر هوا و خود بر زمین و دیوار نیز
پهن میشود و برگ شاخ آن [illegible] بسیار خشن [illegible] ثمر آن [illegible] بلند و اندک شیرین و سکر [illegible] مطلقا آن دو نوع است شیرین تلخ و ثمر تلخ آن کو حکیم را
بفارسی کدوی تلخ و بهندی تونبری نامند و گفته اند دو نوع است سرد رومی و شیرین آن اصناف است صنفی مدور و صنفی طولانی نابد و فرع زیاده هم شنیده شده قطر آن
از یک شبر [illegible] تا [illegible] و این مخصوص بلاد هند و بنگاله است و صنفی کوچک بقدر نارنجی و امرودی بسیار بزرگ و شکل آن [illegible] مخصوص بلاد و دکن هندوستان است
و بسیار نازک و لذیذ [illegible] بهندی [illegible] نامند و از همه اصناف بهتر و لطیف و نازکتر و صنفی بسیار بزرگ صراحی شکل و در پوست آن که مغز آنرا برآورده خشک کرده باشند
تا مقدار یکصد رطل گندم [illegible] یکجا و این مخصوص بنگاله است و جای دیگر باین بزرگی نمی شود و در هندوستان [illegible] فروخته میشود و این [illegible]
هر قدر که بزرگ باشد قیمت آن زیاده که آوازان آن بلندتر میشود و صنفی طولانی مستدیر [illegible] آن مانند [illegible] این مخصوص بلاد هند و بنگاله است و هنود این را بسیار [illegible]
و مسلمین کمتر و بهندی [illegible] به بنگالی کدو [illegible] شیرین [illegible] آن خوب میشود و لحم آنها همه سفید است و تخم همه طولانی پهن و نیز صنفی میشود مدور و بعضی اندک طولانی
و خیاره دار و پوست آن در خامی سبز و بعد از رسیدن سفید مائل باندک سرخی و لحم مغز آن سرخ رنگ و طعم آن با اندک شیرینی و این را مزوبه و بفارسی کدو مکه و بهندی کدیمه [illegible]
و بهترین همه آن سفید نازک تازه شیرین آنست که ریشه دار نباشد و متوسط در بزرگی و کوچکی باشد **طبیعت** آن مطلقا سرد و تر در دوم **افعال و خواص آن** سرد و تر [illegible]
و مفتح سده و مدر بول ملین بطن و زائل کننده یرقان و خلفه مزمنه و حمیات حاده و خوردن پخته آن قلیل الغذا و سریع الانحدار و مناسب محرور المزاجان صفراوی
مولد خلط صالح لیکن اگر در معده فاسد نگردد و قلیل الانهضام زیرا که تنهائی سریع الفساد و مستحاله بخلط غالب موجود در بدن است و مولد خلط سمی بسبب لطافتی که دارد و چون
با خواکه مناسب خلط و ترکیب نمایند کیفیت آنرا مبدل گردانند مانند آنکه اگر با سفرجل و با آب غوره و یا آب انار و یا سرکه در روغن بادام و یا زیت الانفاق طبخ نمایند مولد خلط
صالح و جهت صفراوی مزاجان محرورین و حمیات حاده نافع و دستور چون با سرکه طبخ نمایند و لیکن ضرر آن برای صاحبان قولنج و معتادین بدان زیاده زیرا که قرع مولد
قولنج است و با شی حریف مانند خردل مولد خلط حاد و با شی مالح مولد خلط شور و با قابض قابض و همچنین با هر چیز مستحیل بخلط مناسب آن عصارة الراس قطور و نشوق [illegible]
آب افشرده خام آن با شیر دختران در بینی و گوش و بدستور گذاشتن جراده آن بر سر جهت صداع حار و سرسام و هذیان و جنون و اورام حاره و بیخوابی و ضماد سائیده آن
بر سر اطفال و غیر اطفال جهت ورم حار آن و صداع حار و رفع خشکی دماغ و بیخوابی و بر چشم جهت ورم حار آن و شستن سر با آب آن و آشامیدن و قطور آن در بینی باعث تسکین صداع

حار و نوم و سهر و سرسام و غرغره و مضمضه آن جهت جع حلق و درد دندان حار و قطور آن در گوش جهت تسکین درد آن خصوص با روغن گل و سعوط آب مطبوخ پوست خشک آن تنها یا با روغن
گل جهت درد دندان و قطور آب کدوی بسیار کوچک تازه منعقد که شکوفه گل آن نیفتاده باشد که در خمیر گرفته و زیر آتش مشوی نمایند در چشم برای رفع زردی حاصل از یرقان مجرب
و بدستور آب کال آن جهت رمد حار نیز نافع و آشامیدن آب مطبوخ آن با تمر هندی و شکر جهت تسکین حرارت دماغ و درد سر حار و وسواس و جنون و رمد که از بخارات معده
باشد و عضاء الصدر آشامیدن سفیداج مطبوخ آن با کشک الشعیر یا با ماء الشعیر مطبوخ آن و روغن بادام جهت درد سینه و سرفه حار و بدستور آشامیدن سویق آن تخصیص
که مغسول شده اعضاء الغذاء و النفض مطبوخ آن مسکن عطش و کرب حار … بسبب ازلاقی که دارد و لیکن موجب سستی و ارخای معده
و امعا است و سویق آن حابس بطن و مسکن عطش و حدت صفرا و خون و کرب و آشامیدن آب مطبوخ معصور آن بقدر ثلث رطل یا دو ثلث رطل با عسل و از کنطرون نمکین
بطن و مسهل باعتدال و مغز فلوس خیار شنبر و ترنجبین و بنفشه مربا و یا شراب آن مسهل … جهت تبهای صفراوی و دموی و با تمر هندی و شکر مسهل صفرای سوخته و تف
امعا و گرده جهت حرارت دماغ و درد و حمیات حاره و آب مطبوخ درست آن … ماء القرع … با ده درم شکر و یا شربتهای مناسبه لطیفه جهت تسکین
حرارت معده و کبد و قلب و حمیات حاده و قیء و غیرها و اکثار آن … حاده … الزحیر … ذات الجنب … ماء القرع نافع است از جهتی که مضرات آن جهت آنکه
… مطبوخ آن با سرکه نیز جهت حمیات حاده صفراویه و کسر حدت صفرا و خون و اکثار از آن … حاده و نیز … معده و با گوشت … جهت سرعت …
… آن با … با روغن بادام جهت سرفه … دماغ و بدن و تسکین حرارت جگر و تبهای حاره و آشامیدن عرق مطبوخ کدو با خروس … و یا با
مغز تخم آن جهت رفع غشی و تبهای حاره و تشنگی و رفع سمیت اخلاط سمیه بعدیل ضماد آن بر معده و کبد و گرده و جهت تسکین حرارت و لهیب آنها و آشامیدن پوست خشک
آن جهت … نزف الدم … و بالجمله اقسام قرع جهت محرور المزاجان صفراوی و دموی و جوانان و بلدان حاره نافع و مضر مخالف آنها و مولد قولنج و نفخ و ثقل در معده
و سقط اشتها و مولد بلغم و مواد بلغمی و سوداوی احتراقی از بلغم و مطبوخ نتراشیده آن با ماست که کدو ماست و بهندی رائته نامند چون با خردل و سیر و فلفل و نمک و نعناع
استعمال نمایند بمبرود المزاجان … موافق و محرور المزاجان را احتیاج بدانها بدون نمک و اندک نعناع نیست مصلح آن … فرمودن و آشامیدن ماء العسل و عود هندی
و قرنفل و زیره و سعد و نعناع و … حاره عطره و پختن آن با روغن و داخل کردن فلفل و خردل و آبکامه و اشیای حاره دیگر و نمک در مبرودین و در محرورین
صفراوی … آب غوره و انار و سرکه و امثال اینها و مربای آن که سیر نامند با شکر و یا با عسل معتدل ترین مربیات و لذیذ و مقوی دماغ و مولد خون صالح
و دافع سودا و سوداویه و امراض حادثه از آن و سریع الهضم اگر در معده بلغم بسیار نباشد و الا مستحیل بدان میگردد و عسلی آن برای مبرود المزاجان بهترین از شکری و محلل
آن لطیف و هاضم و مسکن حدت صفرا و خون خصوص … از آن موافق محرور المزاجان و مضر مبرودین القروح و الجروح و رو پوست خشک سوخته آن جهت قطع نزف الدم
جراحات و رفع آکله زخمها و زخم ذکر و اعضای یابس المزاج و با روغن گل تازه جهت سوختگی آتش و با سرکه جهت بهق و بدستور مغز آن با آرد جو سرشته جهت سوختگی آتش و بادام
الاخوین نیز الاورام ضماد کدوی سائیده جهت حمره و اورام حاره و روغن آن که آب تازه لحم و مغز جوف آنرا گرفته با ربع وزن آن روغن کنجد و یا روغن بنفشه با دام و قدر …
و یا غیر آن طبخ دهند تا آب برود و روغن بماند مانند روغن بنفشه و نیلوفر است **طبیعت** آن سرد و تر **افعال و خواص آن** مرطب بدن و دماغ و رافع یبوست
آن و منوم و جهت مالیخولیای و سهر … تشنج یابس و در گوش حار و سرفه حار و دق و تلیین صلابات شربا و سعوطا و قطورا و تمریخا نافع و چون پوست آنرا جدا کرده
خصوص که تخم آن خوب مستحکم نشده و خام باشد مجموع آنرا از لحم و شحم و تخم با پیه گرده بز نکوبند و بجوشانند تا خوب مهرا شود و بگذارند تا سرد شود و چربی بالای آن بگیرند
و جمیع افعال آن در ترطیب و تبرید و غیرها اقوی از دهن آنست که با روغن کنجد سازند و چون سر کدو را بریده در جوف آن حب الحدید پر نمایند و سر آنرا بهمان قطع بند کرده
و بعد از چهل روز آنرا گرفته با حنا خمیر نمایند و بر مو خضاب کنند خضاب نیکو است و مغز تخم کدو **طبیعت** آن در دوم سرد و در اول تر و با قوت مسکنه … **افعال و خواص**
آن مسمن بدن و جهت رفع خشونت سینه و نفث الدم ریه و سرفه حار و تشنگی و تبهای حاره و قرحه امعا و مثانه حادث از خلط حاد و لاغری گرده و حرقت البول و مثال اینها
نافع و روغن تخم آن جهت رفع یبوست دماغ و بیخوابی و سل و تبهای حاره و مغص صفراوی بعدیل شربا و قطورا و سعوطا و تمریخا و طلاء و ضمادا و روغن تخم مغز کدوی شیرین
با دم الاخوین نرم سوده و یا با جرم مغز آن جهت قروح سر و بدن اطفال و کوفته دهان و بناگوش و مذاکیر و غیرها مجرب مقدار شربت از تخم آن تا هفت مثقال بدل آن مغز
تخم هندوانه و خیارین و حلوا و دهن القروح مربی و مخلل آن … **قرع المربعی** کدوی … که بهندی توتبری نامند ماهیت آن در نبات

شبیه بهیاره کدوی شیرین و ثمر آن ارزان کو حکم طبیعت آن بسیار گرم و خشک و سمی افعال و خواص آن مقدار قلیلی از آن مقئ قوی و قی فرمودن آن جهت ضیق النفس بارد و رطب قدیم و سرفه ارطب کهنه نافع و قطور آب کل آن و نشوق آن جهت رفع یرقان و امراض رطوبی و دماغی نافع و بیخ آن که بهندی بکهیه نامند گرم و خشک و محلل اورام و اوجاع بارده طلاء و ضماداً مفرداً یا مرکباً با ادویه مناسبه و گویند چون کدوی تلخ خشک را بشکافند و درون جوف سر آن پر ده که مانند پرده عنکبوت است بر آورده نرم سوده اندکی از راسعوط نمایند جهت دفع یرقان اصفر که چشمها و رخساره همه زرد شده باشد و اگر امراض دماغی و رطوبی نافع با خراج رطوبات و بالجمله زرد رنگ از بینی و چشم **قرفة الدارچینی**

بدانکه قرفه بکسر قاف و سکون را و فتح فاء بلغت عربیت یعنی پوست درخت مطلقاً و مراد اطبا پوست درخت مخصوص است و بیونانی قنفسطراس و بسریانی ضرو انور و برومی قیر قلنطوسنبن و بهندی چهال نامند **ماهیت** آن آنچه بتحقیق پیوسته پوست درخت نوعی از دارچینی است که در غیر جزیره سیلان بهم میرسد و ضخیم تر از دارچینی و پوست آن خشن تیره و بعضی میباشد بعضی تیره تر و بعضی مائل بزردی و سفیدی و با خطوط و بعضی رائحه آن شبیه برائحه قرنفل با اندک حدتی این را قرفة القرنفل و بعضی برائحه دارچینی و این را قرفة الدارچینی نامند و بعضی کریه الرائحه و بهترین همه قرفة القرنفل دارچینی رنگ تیره آنست که با حدت خوشبو باشد و بسیار کهنه فاسد نشده باشد و زبون ترین همه کمرنگ اغبر کریه الرائحه و در دارچینی بتفصیل و کرایت **طبیعت** آن در آخر دوم گرم و خشک و قرفة القرنفل در مزاج و افعال مشابه بقرنفل و قرفة الدارچینی قریب بدارچینی یعنی ضعیف تر از آن و بعضی از آن قوی تر دانسته اند **افعال و خواص آن** مقوی اعضای باطنی و اعضاء الراس و العصب جهت فالج و لقوه و صرع و امراض عصبی و اوجاع مفاصل و اعضاء الغذاء مقوی معده و کبد و سرد و در بعضی فعل اقوی از دارچینی گفته اند الاورام و القروح ضماد آن با سرکه رافع اورام و جرب و قوبا مقدار شربت آن تا دو درهم بدل آن سلیخه است **قرقمان** بکسر قاف و سکون را و کسر قاف و میم و الف و نون و بفتح هر دو قاف نیز آمده **ماهیت** آن چیزی است شبیه فاوکه در جوف بعضی اشجار کهنه بهم میرسد خصوصاً در درخت خرما و بلوط حجازی و صعیدی و انطاکی گفته چیزیست کرم خورده که در جوف درختها کهنه بهم میرسد و مخصوص بدرخت بلوط است **طبیعت** آن در دوم گرم و خشک **افعال و خواص آن** حابس نزف الدم و اسهال مزمن و سائر سیلانات و مدر بول و شیر و سنون آن جهت تقویت لثه و سفید کردن دندان و ضماد آن با سرکه جهت ورم گردن جلد بدن نافع **قرقومغما** بفتح قاف و سکون را و ضم قاف و سکون واو و فتح میم و سکون غین معجمه و میم و الف و قرقوغما نیز آمده لغت یونانیست **ماهیت** آن ثفل دهن زعفران است زیرا که قرقو زعفران است و مغما ثفل را نامند و مختار و بهترین آن خوشبوی سنگین سیاه رنگ آنست که در آن چوب نباشد و چون بخایند بدندان بچسبد و دندانها را رنگین کند و چون در آب حل کنند آب را رنگین برنگ زعفران نماید و انطاکی دهن زعفران دانسته **طبیعت** آن در سوم گرم و خشک **افعال و خواص آن** منضج و ملین و مقوی اعصاب محلل صلابات و مدر بول و اکتحال آن جالی آثار و رفع ظلمت چشم و مقوی روح باصره است **قرمز** بکسر قاف و سکون را و کسر میم و زای معجمه لغت رومی است و گفته اند لغت ترکیست و بعربی دود الصباغین و صبغ ارمنی نیز و قرمز و بفارسی کرم رنگریزان و کرم رنگ و بیونانی اهقرمس و بسریانی اغنیوس نامند و بیقوریدوس در رابعه قفیس نامیده **ماهیت** آن حیوانیست کوچک که در برگهای اشجار خصوص درخت جبیدار بهم میرسد و تا بقدر دانه عدسی بزرگ میشود و سرخ و هر چند بزرگ میباشد سرخ تر میگردد و گویند شبنمی است که بر برگ بعضی اشجار می نشیند و چیزی شبیه بدانه عدسی بر سر آن بر آید که مثل سر حیوانی و آهسته آهسته بزرگ تر میشود تا بقدر دانه نخودی میشود و مانند حیوانی پرنده میگردد و گویا میخواهد طیران کند پس شکافته شده از جوف آن کرم کوچکی سرخ رنگ بر می آید و هر چند کهنه گردد رنگ آن زیاده میگردد و آنرا با شراب بجوشانند نوعی خواص و طبخ مینمایند با شراب یا با آب و رنگ آنرا اخذ نموده نقاشان کتاب و رنگریزان در رنگ آمیزی نقاشی و کتابت و رنگ ابریشم و پشم بکار میبرند و یک جزو آن و جزو حریر و یا پشم را که در آب جوش داده باشند خوش رنگ میگردد و از رنگ کتان و ریسمان پنبه بدان خوب نمیشود و گویند دو قسم میباشد خمری و غیر خمری خمری آنست که آنرا در شراب بجوشند و با آب سوده و خوش رنگ میباشد و گذاشته آنرا چون در آب بمالند بزودی آب را خوش رنگ میگرداند بخلاف غیر خمری و بهترین الوان احمر است و اقوان بهتر رنگی و در سرخی نیست زیرا که رنگ این شکفته و خوشنما و براق میباشد خصوص که بر طلا بنویسند و ابریشم و پشم رنگ نموده بدان ثابت رنگ میباشد و بهترین آن تازه بسیار سرخ آنست که اقوی بود و اهمن آورده **طبیعت** آن در دوم سرد و خشک **افعال و خواص آن** با قوت قابضه و حابس ورم اعضاء النفض آشامیدن آن بقدر دو درهم تا یک هفته هر روز یکدرهم با عسل جهت قطع نفث دم بکفته اند و با سرکه جهت منع حمل و ذرور آن مجفف و اسیر الجروح و امراض الاعصاب ضماد آن با عسل جهت الصاق و التیام جراحات عظیمه و بیقور با سرکه جهت تسکین عصاب و جراحات عصاب خاصه و سائر اعضا عموماً و قوی الاثر الزینه نطول آب مطبوخ آن محلل صلابات و نیکوئی و دافع سوء دافع تولید قمل معدا شربت آن دو درهم و تعلیق آن با ابریشم سرخ در رفع تب موثر **قرن** بفتح قاف و سکون را و نون لغت عربیست بسریانی قرنه و بفارسی سرو و شاخ حیوان و بهندی سینگهه نامند **ماهیت آن**

معروف است و آن بمنزلهٔ سلاح و حربه است برای دفع موذی از خود و اکثر حیوانات حلال گوشت مانند اقسام گاو و بز و میش و آهو را میباشد و نوع بزرگ بزرگتر و بلندتر از نوع ماده

و ماده گون آن باشد و غلیظتر از ماده موی است و جمیع آن قرون آمده **طبیعت** مطلق آن سرد و خشک در دوم **افعال و خواص آن** مجفف و قابض مانند

ملح مغسول و اکثر مستعمل محرق آنست العین اکتحال آن جهت منع نزول مواد بسوی عین اعضاء النفض جهت نفث الدم هر عضوی و بواسیر اعضاء الغذاء و النفض جهت اسهال خای

معده و نشف رطوبات آن و یرقان و ذوسنطاریا نافع و دستور احراق آن در مقدمه ذکر یافت و قرن هر حیوانی و رطی ذکر آن حیوان بیان شده قرن ایل را بسریانی قرنا دیلا

و بیونانی سمفوریا و برومی سمفوریس و بفارسی سرگاو کوهی و شاخ گوزن نر و بهندی باره سینگهه گویند و بهترین آن ماخوذ از ایل نر است و نیز قرن ایل را باصطلاح اهل بالعم

ازبلاد اندلس نباتی را نامند که بیونانی قرمتن گویند و قرمتن مذکور شد و نیز قرن بقول انطاکی اسم درختیست بقدر آزاد درخت آنرا ثمر لیست بقدر زیتون و سرخ لیس سیاه

سیکرده **افعال و خواص آن** جهت رفع اسهال و قروح نافع و خاکستر برگ آن جالی آثار و چون بکیرند ثمر آنرا در حال خامی که سبز باشد و سرخ نگشته و سائیده او بر ام

قروح گذارند زود زائل سازد **قرنفل** بفتح قاف و را و سکون نون و ضم فا و لام و قرنفول نیز و بیونانی غرنیواس و برومی قرفلون و بفارسی میخک و بهندی

لونگ و بانگریزی کله فا نامند در **ماهیت** آن اقوال بسیار است آنچه بتحقیق پیوسته آنست که ثمر درختیست که در جزیره از جزائر زیرباد که آن جزیره را جاوه و تباو نیز

نامند بهم میرسد و در جای دیگر نمیشود و بالفعل آن جزیره در تصرف ولندیس است که فرقهٔ از نصاری است و درخت آن فی الجمله شبیه بدرخت کنار و شاخهای

آن باریک و بلند مانند شاخهای یاسمین که بهندی چنبیلی نامند و بلند شده بازبسوی زمین میل کرده و برگ آن شبیه ببرگ انار و از آن بزرگتر و ثمر آن که قرنفل است

باریک بلند از بند انگشتی کوتاه تر و اندک پهن و سر آن مشرف و بر سر آن قبه بشکل حباب و چون خشک گشت در بستها که می آورند بسبب سودن باهم اکثر قبهٔ آن جدا میگردد و آنرا

نر و ماده میباشد نر آن بزرگتر و اغبر و کمرنگ و کم بو و کم طعم تر از ماده آن کوچکتر و در صفات مذکوره اقوی و بهتر و مستعمل ماده تازه خوشبوی قوی الرائحه تند طعم مائل بسیاهی تیره

رنگ بالیده آنست که در خائیدن و کوبیدن اجزای آن تمام خونگ کرد و خشبیت نداشته باشد و آنچه بخلاف این اوصاف باشد زبون **طبیعت آن** در سوم گرم و خشک

افعال و خواص آن باقوت تریاقیت و تفریح اعضاء الراس مقوی ارواح و اعضای رئیسه و حافظ آنها و جهت تقویت دماغ و ذهن و فکر و رفع صداع بارد رطب

و فالج و لقوه و نزلات متوالیه و سکته و تفتیح سدد دماغی و سائر امراض باردهٔ رطبه سوداویه دماغیه و عصبانیه نافع و سوداوی مزاجان و کسیکه در مزاج او سودا غالب باشد

سفر با و سعوطا و نفوخا و طلاء و ضمادا تنهائی و یا با ادویه مناسبه و جهت تقویت لثه و درد دندان بارد و رفع بدبوئی دهان و باعث طیب و نکهت مضغا و اکتحال آن جهت

تقویت باصره و رفع سبل و غشاوه و نیز خوردن آن امراض مذکوره عین اعضاء الصدر سرفهٔ بارد رطب و ضیق النفس کهنه رطوبی و خفقان بارد و وحشت و خوف و سواس

و مورث شجاعت آشامیدن آن اعضاء الغذاء و النفض مقوی معده و قوت هاضمه و امعاء و کبد مکرده بارده و طحال و باه و رحم و مسخن و رافع امراض باردهٔ اعضای مذکوره

و قی و غثیان و فواق و جشاء و تحلیل ریاح غلیظه حاصله از اغذیه لزجه غلیظه و استسقای لحمی و تقطیر البول و سلس آن و علل بلغمی و سوداوی و زلق الامعاء رطوبی و امراض

باردهٔ رحم شربا و فرزجه آشامیدن یکدرم آن با شیر تازه دوشیده بنظر مداومت بغایت محرک باه و مداومت یکدرم آن در وقت طهر و پاکی از حیض باعث حمل تسخین

رحم و فم و بردن یکعدد نیز آن هر روز باعث عدم حمل و طلاء و ضماد مادهٔ آن بر پیش سر جهت امراض باردهٔ دماغیه مذکوره و برای اوجاع بارده مسکن آنها و برای اورام بارده

محلل آنها ضمادا و مضوغ آن با آب دهان بر احلیل نزد مقاربت باعث تلذذ جانبین گویند مضر گرده و امعا مصلح آن صمغ عربی مقدار شربت آن تا یکمثقال بدل

آن بوزن آن دارصینی و نصف آن بسباسه است و نیم وزن آن فرنجمشک و نیم وزن آن خولنجان و بوزن آن نیز خولنجان گفته اند **عرق آن** در جمیع افعال قائم مقام جرم آن

که بگیرند یک جزو آنرا و نرم بسایند و از هر یک برگ گل سرخ و برگ گاوزبان نرم سوده یک و نیم جزو و برگ تانبول نیم کوفته بنجیته نیم جزو و همه را در گلاب یکشبانه روز بخیسانند

پس بدستور متعارف مقطر نمایند و بقدر احتیاج بنوشند جهت تفریح و تقویت اعضای ظاهره و باطنه و معده و کبد و هاضمه و دفع ریاح و سموم و تفتیح سدد و تحلیل اخلاط و امتلا

و سائر امراض بارده معتدل **شراب آن** که یک جزو آنرا با سانزده جزو آب انارین و یک جزو عسل مصفی در شیشه کنند و سر آنرا بسته در سرگین اسب دفن نمایند بعد یکهفته

برآورده استعمال نمایند از جمیع مراتب بهتر گفته اند و اگر آنرا با شکر بقوام آورند و شربت مرتب نمایند جهت امراض بارده صعبه بی نظیر دانسته اند و جوارش و دهن و شراب آن

در قرابادین کبیر مذکور شد **قرنفل بستانی ماهیت** آن برگ فرنجمشک است و بهندی ابنل و رام تلسی نیز نامند و در فرنجمشک ذکر یافت و عرق آن مانند عرق

قرنفل است در طعم و رائحه عوام اهل شیراز قرنفل بستانی را بر قنطوریون غلیظ بستانی اطلاق مینمایند جهت مشابهت گل آن بقرنفل و عطریت در رائحه **قرنفل شامی** و قرنفلیه

قرنفل

قرنفل بستانی

قرنفل شامی

لغت مفر بیت ماهیت آن نباتیست ساق آن بقدر یکذرع و خشن و با شعبها و برگ آن شبیه ببرگ لبلاب و برگ بنفشه و گل آن بنفش مایل بسفیدی و خوشبو و شبیه بموی و تخم
و تخم آن شبیه بتخم ریحان سیاه و در بو مانند دارچینی منبت آن اکثر مواضع نمناک و با باد و روح یک جا میروید طبیعت آن در دوم گرم و خشک افعال و خواص آن ضماد آن
و عصاره آشامیدن آن جهت صرع و بدستور ضماد برگ آن جهت صرع و ورم رحم و رطوبی و ابتدای غرب و ورم پستان و تحلیل آنها و شیر دادن و بوئیدن گل آن جهت زکام و آشامیدن آب
طبیخ آن جهت عسر نفس و سرفه رطوبی و عسر البول و جلوس در طبیخ آن جهت احتباس حیض و آشامیدن بیخ آن جهت وجع حادث از احتباس حیض و اسقاط جنین و با شراب جهت لسع هوام
و ضماد مطبوخ آن با آب جهت کوفتگی اعضا و چون بیخ آنرا کوفته در روغن طبخ نمایند تدهین و تمریخ بدان جهت کزاز و لرز حمیات نافع مضر محرور و مصلح آن ... مقدار شربت آن
یکدرم است **قرون السنبل** بضم قاف و را و سکون واو و ضم نون و الف و لام و ضم سین مهمله و سکون نون و ضم باء موحده و لام در **ماهیت آن** اختلاف بسیار است
بعضی بیخ نوعی از سنبل ابیض دانسته اند که با سنبل یافت میشود و قتال است و بعضی گفته اند که در ریشه بعضی از سنبل هندی نیز یافت میشود و بعضی بیخ خانق النمر و بعضی بیخ شوکران
دانسته اند و بعضی گفته اند بحیست شبیه به بیش و سمی و بعضی گفته اند نوعی از بیش است و اصح اقوال اخیر است که نوعی از بیش است و بهندی آنرا سینگهیا نامند و در حرف الباء
مع الیاء در بیش ذکر یافت و آن سیاه رنگ باریک و از سعد باریکتر و درازتر و با درخشندگی و بعضی سفید رنگ نیز میباشد **طبیعت آن** در چهارم گرم و خشک **افعال و خواص آن**
آشامیدن آن مجوز نیست و ضماد آن با سرکه جهت رفع وحدهای کهنه و تحلیل اورام صلبه بارده و تدهین روغنی که در آن جوشانیده باشند جهت امراض مذکوره و ضماد آن جهت تحلیل
صلابات اعضا سفید و ربع درم آن کشنده است با اختلاط عقل و بول الدم و سیاهی زبان و سائر امراض سرسام و مداوای آن قی فرمودن و آشامیدن تا ... بسیاری
تا یکدرم و تا یکمثقال هم با گلاب و شیره تخم خرفه مقشر با برف و یخ سرد کرده یا جلاب و قرص کافور با دوغ ماست گاوی و ضماد نمودن اضمده بارده بر قلب که مانند صندل و کافور
با گلاب و آب برگ بید و امثال آنها و آشامیدن شیر تازه دوشیده و سویق سیب ترش و جو مغسول با جلاب سرد کرده و آشامیدن آب انار ترش و آب هندوانه و ماء القرع
و ماء الخیار و لعاب بهدانه و بزرقطونا سرد کرده با جلاب و مانند اینها **قریس** بفتح قاف و کسر را و سکون یاء مثناة تحتانیه و سین مهمله **ماهیت آن** بعضی گفته اند
نوع غذائی است مانند مصوص و مصوص در حرف المیم ان شاء الله تعالی مذکور خواهد شد و اکثری گفته اند آب گوشت سرد منجمد شده را نامند هر گوشتیکه باشد از ماهی و غیر آن
قریص بفتح قاف و کسر راء مهمله و سکون یاء مثناة تحتانیه و صاد مهمله **ماهیت آن** نوعی غذا نیست از لحوم لطیفه خفیفه مانند ماهی و بزغاله و جوجه مرغ و باچه و امثال
اینها ترتیب دهند با سرکه و ترشیها و میوه های بسیار تازه و خشک و ادویه طیبة الرائحه **طبیعت آن** معتدل با برودت و رطوبت **افعال و خواص آن** مسکن صفرا
و خون حاد و قاطع بلغم و محرور المزاجان را نافع مضر مبرود المزاجان و سوداوی و علل اعضای تنفس و سرفه و ضیق النفس **فصل القاف مع الزای المعجمة قزاح**
بضم قاف و فتح زای معجمه مشدده و الف و حاء مهمله لغت عربی است و اعراب افریقیه آنرا احلیان و اهل شیراز کلمه و کماة نیز نامند **ماهیت آن** نباتیست معروف و غیره
شبیه برازیانه و شتر آنرا می چرد و از رازیانه برگ آن باریکتر و شاخهای آن کوچکتر و متشعب در هم بافته شده و گل آن زرد و تخم آن باریک شبیه بانیسون و طعم آن تلخ
رازیانه و جمیع اجزای آن از برگ و شاخ و گل و ثمر همه خوشبو است و در مصر نیز بهم میرسد و در نواح شیراز نیز و برای غنم نیکو مرعی است و علفی است فربه کننده آن **طبیعت آن**
در سوم گرم و خشک **افعال و خواص آن** برگ و تخم آن مستعمل اهل آن نواح بجای توابل مطلق باه و محرک جماع و مسکن اوجاع بارده و مدر بول و حیض و در طعم
باعث لذت آنها و آشامیدن آب طبیخ آن با ربع رطلی شکر در تحلیل ریاح و مدر و جماع مجرب دانسته اند **فصل القاف مع السین المهملة قس** بضم قاف
و سین مهمله **ماهیت آن** لبلاب بحری است برگ آن ریزه و مشبک و شاخ آن باریک **طبیعت آن** گرم و خشک **افعال و خواص آن** اعضاء الراس سعوط
عصاره آن جهت عفونت خیشوم اعضاء النفض آشامیدن آب برگ و ساق آن مدر حیض و فرزجه آن مخرج جنین السم آشامیدن آب بیخ آن با سرکه جهت گزیدن رتیلا نافع
قسب بفتح قاف و سکون سین مهمله و باء موحده اسم عربیست حجازی تمر نخل خشک شده نیم رس آن و اهل مغرب آنرا اسقلقل و اهل نجد عرق و برشوم و بفارسی خرمای سنگ شکن و
خشک نامند **ماهیت آن** خرمای بسیار خشک نیم رس است که بکمال نرسیده باشد و اقسام میباشد و آنچه را بعد از جوش دادن در آب شکافته و پارچه غیر متساوی نموده خشک
کرده باشند شکم دریده نامند و آنچه سر آنرا بلبل خورده و در درخت مانده خشک شده باشد بلبل خورده گویند و این شیرین تر میباشد و بهترین همه بزرگ فربه هسته کوچک است
که خشک و صلب باشد **طبیعت آن** گرم و خشک **افعال و خواص آن** مقوی معده و ناشف رطوبات و مستحکم کننده الیاف آن و حابس طبع و نفاخ و بطی الهضم
و مرخی معده و گاه اسهال می آورد و مصلح آن مغز گردکان بریان کرده و گفته اند قسب قاطع اسهال بلغمی و مسکن عطش حادث از بلغم مالح است و بهتر آنست که خشک اندک مایل

بنفسه آن را مقدار یکی بالای طعام سرد و تر بخورند خصوصا صاحبان ضعف معده و آما او قال یعنی آنچه خام است تا نابسته خشک بغیر باشد همه اصناف آن مورث ریاح و کشنده
معده و احشا اجتناب از آن اولی است مصلح آن زیره و سرکه خیسانیده و مطلق قصب مضر دندان و لثه است مانند سائر شیرینیهای نخلی مصلح آن و محرورین سکنجبین حامض
و شراب انارین و در مبرودین به رده و سرکه خیسانیده و بعضی گفته خرمای سرخی عبارت از آنست قسط بضم قاف و سکون سین و طاء مهمله مشالة گفته‌اند معرب از قسطس
و گفته‌اند معرب از کته هندی است و بسریانی قوشا و قشطا و بفارسی کوشته و بفرنگی کست و بهندی کُٹ نامند ماهیت آن بیخیست شبیه به بیخ لفاح و نبات آن بسیار
معروف در زمین و برگ آن عریض گویند بیخی است شبیه که بهندی پهکر مول نامند بدانکه قسط سه قسم میباشد قسم اول آن شیرین سفید اندک مایل بزردی سبک با عطریت
است و این را قسط بحری و عربی گویند دوم تلخ مایل بسیاهی و مغز آن مایل بزردی و عطری و سبک و کم بو و این را قسط هندی نامند سوم مایل بسرخی و سنگین و در وزن شبیه
بچوب شمشاد و خوشبوی مایل بتلخی و این سمی و قاتل است و آنچه بوی صبر از آن آید زبون و از مطلق آن مراد قسط شیرین است و بالجمله از ادویه شریفه جلیلة النفع است و بهترین آن سفید
تازه شیرین کرم ناخورده با عطریت رایحه سطبر لحیم آنست که چون بخایند اندک زبان را بگزد و پوست آن نازک باشد و بعد از آن هندی سیاه سبک وزن و بعد از آن قسط شامی
و قوت آن تا ده سال باقی میماند و بعضی بیخ راسن را قسط شامی نامند و مغشوش بقسط بحری میسازند و فرق میان آن و قسط بحری صلابت و عدم عطریت رایحه و کزیدگی بیخ راسن
است یعنی صفات قسط بحری در بیخ راسن نیست طبیعت آن در سوم گرم و در سوم خشک و شیخ الرئیس گرم در سوم و خشک در دوم گفته و با رطوبت فضلیه نفاخیه و گفته‌اند قوت
حرارت و حرافت و مرارت مر آن بحدیست که مقرح جلد است **افعال و خواص آن** مقوی اعضای رئیسه و غذائیت ناخنه و اعصاب و باه و دافع امراض بارده رطبه
از آنها مسخن اعضائیکه مراد تسخین آنها باشد و جاذب خون و سائر اخلاط و سم بظاهر جلد اعضاء الراس مقوی دماغ مستحکم کننده اعصاب و محلل پراکنده کننده ریاح محدره
و دماغیه و دافع صداع بارد رطب کهنه خصوصا قسط سفید که در آن امر عظیم النفع است و از برای اوجاع مقدم دماغ و لتیر غش و تشنج و کزاز و رعشه و خدر و غیره از امراض بارده
رطبه دماغیه شربا با عسل یا با ادویه مناسبه دیگر و ضماد آن با عسل نیز و تمریخ آن با روغن عربی که روغن بز یا گاو باشد که در آن بجوشانند و بالنه جهت امراض مذکوره و سعوط آن با آب
باران جهت درد سر مزمن و لطوخ آن جهت رفع نسیان و ضماد آن با روغن زیتون جهت فالج و استرخا و درد گوش و بدستور قطور روغن آن در گوش مفتح سده بارده آن و بخور آن رافع
زکام و وباء حادث از عفونات اعضاء الصدر آشامیدن یک مثقال آن با خمر و افسنتین جهت اوجاع صدر و ربو و بهر و ضیق النفس و سرفه کهنه و تنقیه سینه از اخلاط لزجه لعوق آن
با عسل و در دهلو رانیز نافع الات المفاصل والاعصاب جهت اوجاع مفاصل و شرخای عصب و عضل و فسخ آن و تسخین اعصاب و مفاصل و رفع امراض آنها و جهت عرق النسا
شربا و ضمادا و بدستور تدهین آن اعضاء الغذاء والنفض آشامیدن آن با عسل جهت تلطیف رطوبات و بلاغم و دفع آنها و قطع اخلاط لزجه و تحلیل ریاح و تقویت معده و کبد و گرده و مثانه
و تسخین و دافع امراض و اوجاع آنها و عضلات البطن و جهت تفتیح سده کبد و طحال و تحلیل ورم طحال و استسقاء و یرقان و مغص و درد رحم و با آب سرد جهت اخراج کرم معده و امعا
و حب القرع و ادرار بول و حیض و بخور آن لقمع فرزجه و حمول آن جهت ادرار حیض و قتل و اخراج جنین و مشیمه و تسکین اوجاع رحم و بدستور جلوس در طبیخ آن و تکمید بدان اعضاء التناسل
آشامیدن یک درم آن با عسل یا با شراب جهت تقویت باه و بدستور ضماد آن و تدهین بدهن آن الحمی آشامیدن آن با سکنجبین جهت تب ربع کهنه و ضماد آن با روغن زیتون جهت
لرزهای بلغمیه پیش از نوبت یعنی پیش از نوبه القروح والجروح ضماد آن با ماء العسل جهت رفع کلف و آثار جلد و طلای آن با سرکه و قطران و عسل جهت داء الثعلب و رویانیدن
موی در آن موضع و جهت بثور و نمش و سعفه و خراجات و تنخیکه در صورتیکه بهم رسیده باشد و ذرور کهنه آن جهت قروح رطبه تازه آن مقرح جلد السموم یک مثقال آن با خمر و افسنتین
تریاق سموم و جاذب آنها بسوی ظاهر جلد و جهت دفع سم افعی و عقرب و رتیلاء و امثال اینها از سموم قتاله نافع مضر مثانه مصلح آن کتیرا مضر ریه مصلح آن انیسون مقدار شربت
آن یک درهم تا یک مثقال بدل آن نصف وزن آن عاقرقرحا و گویند بدل آن وج ترکی است مصلح آن خطمی است دهن القسط ساده که قسط تلخ را مقدار چهل مثقال نیکو کوفته یک شبانه روز
در شراب بخیسانند پس با چهار صد مثقال روغن زیتون با آتش ملایم بجوشانند تا شراب بسوخته گردد **طبیعت آن** گرم و خشک **افعال و خواص آن** مقوی اعصاب
و اعضاء باه و محلل قوی و رافع سردیت معده و جگر و لرزهای سوداوی و بلغمی پیش از نوبه و مقوی موی و دراز کننده آن شربا و تدهینا مقدار شربت آن هفت درهم قسط تلخ
در صحراها و کوهستان بلاد هجری از بلاد فارس که گرمسیرات نامند بسیار بهم میرسد گیاه و برگ آن شبیه بکرنب البیضا که فاشرا نامند بیخ آن ضخیم تر از بیخ فاشرا و تلخ و آن قسط
است و بعضی نوشته که نوعی از قسط است و بسیار سنگین و ثقیل و آنرا اهل آن بلد قسط تلخ عطار و اطبا نامند و من نبات آنرا دیدم و بیخ آنرا بر آوردم و تجربه کردم و دواء القسط
بادیان و معاجین آن در قرابادین کبیر مذکور شد **قسطرون** بفتح قاف و سکون سین و فتح طاء مهمله مشالة و ضم راء مهمله و سکون واو و نون بیونانی قسم و طر و قون بمعنی

قسط

قسطرون

و وجه تسمیه آن بدان جهت آنست که در اماکن بارده میروید و اهل روم آنرا برطانیقی نامند و رسماً نیز ماهیت آن دیسقوریدوس گفته نباتیست که هر سال تازه میروید ساق
آن باریک بقدر یکذرع و زیاده بر آن و مربع و برگ آن باریک بلند طرف پایین آن عریضتر و بتدریج باریک میشود و شبیه ببرگ بلوط و مشرف و خوشبو و بر طرف ساق آن تخمها
مجتمع و در یکجا شبیه بخوشه و بیخ آن شبیه بخربق و باریک و مستعمل بیشتر برگ و بیخ آنست و انطاکی نوشته گل آن زرد و در بو شبیه ببوی صعتر و اقوال دیگر نیز در ماهیت آن مذکور است
و بالجمله از ادویه مجهولة الماهیة است **طبیعت** آن گرم و خشک در دوم **افعال و خواص آن** جمیع اجزای آن با قوت تریاقیت عضاء الراس و الغذاء و النفض
آشامیدن برگ آن با آب جهت صرع و جنون مقدار یکدرم آن با عسل و سرکه جهت امراض کبد و طحال و با شراب جهت یرقان و ادرار طمث و چهار درمی آن با شراب مسمی با دردمالی
جهت اسهال بطن و یکدرم آن با دردمالی جهت ادرار بول و تفتیت حصاة و اختناق رحم و مقدار یک باقلای آن با عسل کف گرفته بعد از طعام جهت تقویت هاضمه و دفع خستگی
حامض فضا و معده و بدستور مضغ آن و فرو بردن آب آن و آشامیدن طبیخ آن جهت رفع قی و ریح و عنیف و جهت اسهال طبیعت و ادرار بول عضاء الصدر آشامیدن
آن با ماء العسل جهت قرحه ریه مزمن و حرکت مجتمع در سینه و مقدار سه ابولوس آن با شراب ممزوج بحکم جهت نفث الدم سینه اگر تب نباشد و الا با آب العین و الاذن غسل
بطبیخ آن جهت رمد و کمنه و قطور عصاره آن در گوش جهت درد دندان اوجاع المفاصل و غیرها آشامیدن آن جهت عرق النسا و فسخ عضل السموم آشامیدن سه درمی آن
با دردمالی جهت نهش هوام سمی یکدرم آن با شراب جهت دفع سمیت و دیه قتاله ضماد آن نیز با شراب جهت نهش هوام ردیه و گفته اند نفع آن در سموم مجربست که اگر قبل از وقوع سم
بخورند اذیت آنرا کم گرداند و اگر بعد از آن دفع سمیت آن نماید **فصل القاف مع الشین المعجمة** **قشار کندر** بکسر قاف و فتح شین و الف و را مهمله و ضم کاف و سکون
نون و ضم دال و را مهملتین **ماهیت** آن ریزها است که از سودن قطعهای کندر باهم جدا شود و در کیسه آن ریخته گردد **طبیعت** آن گرم و خشک در دوم **افعال و خواص**
آن قابض و مجفف و در دواهای چشم و اکحال و مراهم و معاجین و غیرها مستعمل جهت نشف السموم و قرحه امعاء و اسهال مزمن مشروبا و ذرور آن جهت رویانیدن گوشت بر
جراحات و خشک کردن آنها و اصلاح قروح و جروح قدیمه فرزجه آن جهت نشف تخفیف رطوبات سائله مزمنه از رحم و جریان آن جهت رفع حکه و رحم نافع و در کندر نیز انشاء الله تعالی
مذکور خواهد شد **قشر** بکسر قاف و سکون شین و را مهمله لغت عربیست و بفارسی پوست و بهندی چهال و چهلکا نیز نامند و جمع آن قشور آمده و قشرها مراد پوست نازک نرم است
ماهیت آن اسم جنس پوست اشجار از تنه و شاخها و ریشه و ثمر و تخم است و الوان اکثر قشور مختلف میباشند و گاه منقوش بالجمله در خامی و تازگی سبز و بعد خشک شدن سفید
و مائل بسفیدی و اغبر و سیاه رنگ و بعضی بعد کمال رسیدگی زرد و مائل بسرخی و سرخ میگردد مانند ترنج و دارچینی و نارنج و غیرها و امثال اینها و نیز در غلظت و رقت و لطافت
و کثافت و حدت طعم و رائحه و عدم آن هر دو نیز مختلف و متفاوت میباشد و نیز بعضی بطی الهضم و بعضی سریع الهضم تر قشر بعضی اشجار انفع و خوشبوتر و تندتر و الطف تر و سریع النفوذ
از جرم و لحم آنست بسبب عطریت رائحه مانند ترنج و دارچینی و قرفه و سلیخه و امثال اینها نیز پوست بعضی انفع واحد و الطف اند مانند بیخ کاسنی و کبر و رازیانه و کرفس و دار فلفل
و مانند و نیز خشک و مانند اینها و گاه میباشد قشر بعضی سریع الهضم تر از لحم آن مانند زردک و ترب و خیار مانند اینها و لهذا پوست خوردن آن انفع است و سریع الهضم
تر از پوست و نیز قشر بعضی خوشبوتر از لحم آنست و لیکن نفاخ و بطی الهضم مانند پوست سیب و تفصیل قشر هر چیز و منافع آن در بیان آن چیز مذکور شد و میشود انشاء الله تعالی و جالینوس
و غیر آن گفته اند هر چیز را قشری است حتی معدنیات و فلزات را و قشر فلزات آنست که نزد کوبیدن آنها از آن جدا میگردد و مانند انواع توبالات و اینها الطف و جالی تر اند از اجرام آن
فلزات و توبالات نیز ذکر یافت و جهت تاکل و نقصان لحوم فاسده انفع و توبال نحاس بهتر از توبالات آهن و قشار رشا پوحقان قابض تر از غیر آن و بدانکه مراد قدمای اطبا از
اطلاق آن قشر بطیخ است و اما درین زمان نزد اهل یمن و نواح آن مراد از آن قشر قهوه است یعنی بن و **طبیعت** قشر هر چیز مطلقا گرم و خشک تر از جرم و لب آنست **افعال و خواص**
آن بطی الهضم تر و نفاخ تر مگر بعضی که ذکر یافت **قشر اترج** گرم و خشک در دوم **افعال و خواص آن** مقوی معده و قلب و دماغ و هاضمه و حشای بارده و محلل ریاح
و خاییدن آن خوشبو کننده دهان و زائل کننده بوی سیر و پیاز از آن و قلیل آن نافع و اکثار آن مضر مصلح آن عسل قشر اصل الرمان سرد و خشک و مسهل و مخرج حب القرع مقام کرم معده
و امعا و حب القرع قشر الرمان آنچه از رمان حلوا است سرد و تر و آنچه از رمان حامض است سرد و خشک و ضماد آن جهت دردهای سحج امعا و اسهال و قطع خون بواسیر و مضمضه
با آب آن مقوی لثه و دندان و چون دو درم آنرا بسایند و سفوف سازند و بالای آن آب گرم بیاشامند اخراج دیدان بقوت نماید قشر اصل الرازیانج گرم و خشک در دوم و در
افعال قریب به بیخ کرفس قشر اصل الکرفس گرم و خشک در دوم ملطف و مفتح و مدر بول و جهت امراض کبدیه و طحالیه نافع و بدستور قشر اصل کبر و هندبا و قشر جوز الاخضر یعنی
سبز تازه گردکان سرد و خشک و با حدت چون آنرا پخته از آن ربی ترتیب دهند جهت رفع خناق رطوبی نافع قشر جوز الصلب یعنی پوست صلب زیر پوست گردکان خاکستر محرق آن مجفف

ضمادا وبي نوع قشر الهنار شنبر حون و مثقال آنرا نرم سوده برآب سرد پاشیده زن حامله نزد وضع حمل که بدشواري شود بنوشد بآساني وضع حمل وشود قشر قصب الفارسي محرق آن
جهت داء الثعلب قشر الفستق یعني پوست بیرون پسته سرد وخشک در دوم وقابض ومجفف ودابغ ومقوي امعا ومعده است وتفصیل هریک اینها وغیر اینها در اماکن خود ذکر یافت
ومي یابد انشاء الله تعالی **قشمش** بکسر قاف ودو شین معجمه در میان هر دو میم ساکنه معرب کشمش فارسي است **ماهیت آن** نوع انکوري است کوچک مدور مایل باندک طولاني
والطف وشیرین ترین انواع آنست وزبیب رسیده آن نیز بسیار شیرین ولطیف وبهتر از سایر انواع زبیبها وانیمرس وغوره آن که غوره کشمش نامند جا شلیدار میباشد واین برای
زیر طعام گذاشتن ودر شکم مرغ وطیور دیگر وحلان ماهي کردن بسیار موافق ولذیذ **وطبیعت وافعال وخواص آن** در زبیب مذکور شد **فصل القاف مع الصاد**
المهمله قصاص بضم قاف وفتح صاد والف وصاد مهمله اسم قسمي از غلز رقیق الغلاف کوچک دانه بسیار سفید است ودر حرف الخاء مع الراء در خلز مذکور شد **قصب** بفتح قاف
وفتح صاد وباء موحده لغت عربیست وبسریاني قنا وبیوناني اتوبنون وقالامن نیز وبرومي قلاماوس وبفارسي ني وبترکي قامیش وبهندي سرکنده ونل وبفرنکي بروند ونوع
بسیار کبیر آنرا بهندي بانس ومتوسط آنرا ترله باکس نامند **ماهیت آن** اسم جنس ني کرهدار است وآن اقسام است از مجوف وغیر مجوف ومصمت اجامي وغیر اجامي که در
زمینهای آبدار وکنار آبها وزمینهای نمناک میروید وبهترین اقسام مجوف آنست که در بندهای آن بلند وگرههای آن بسیار از هم دور باشد واین را بهندي نامند واین
نوع انچه بندهای آن بسیار بلند باریک نرم وگرههای آن بسیار از هم دور است آنرا ني آچي نامند جهت آنکه از انجا مي آورند وآن جزیره از جزایر زیر باد است ودر جزایر
دیگر نیز بهم میرسد وقلم که بدان کتابت میکنند نیز نوعي از ني مجوف است وبهترین آن آنست که در قریه واسط از قراي شوشتر وبعد از ان انچه در قراي دیگر نواح آن بهم میرسد
که صلب خوش جوهر خوشرنگ سیاه مایل بسرخي براق وباندک ابلق بهر پیشه ور استاست وپیچ دار نباشد وچرب ونرم باشد وآنرا انچه راتر بیب نمایند در ابتداي رستن ووقت
بریدن وبعد از ان خوب مي باشد بدین قسم که بعد از رستن وبقدر یکدو ذرع رسیدن آنچه بسیار ضعیف وغیر مستوي است ویا گرههای آن نزدیک بهم میبرند تا تتمه قوی
یابند وانچه خوب است اگر اندک کج شده بملایمت راست میکنند وبعد از کمال رسیدن میبرند ونمیگذارند که بسیار خشک وفاسد گردد وپس دسته بسته در جاهای بلند که بدانها دود بر
میگذارند ودود بدان میدهند وتدابیر دیگر نیز میکنند پس خوب آنرا جدا کرده دسته ها مي بندند هر دسته یکصد عدد وانچه را تربیت ننموده باشند زبون واتفاقا در هر دسته این
نیز سه چهار نیزه که در هر نیزه دو یا سه عدد بند قلم میباشد خوب بر مي آید وباقي زبون واز نوع زبون ني بوریا وغیر آن میبافند واز مصمت آن نیزه میسوزانند ونیشکر که
قصب السکر است از اقسام مصمت آنست وعلحده انشاء الله تعالی مذکور میگردد ونابیبي که ني فارسي است وآن ني سبز رنگ است که در آبها میروید ونطي آن نمیروید
مگر در آبهای ایستاده وعکرش که قسمي از نیل است چون در زمینهای آبدار تربیت یابد ني میگردد وقنا یعني ني نیزه وتیر که بعربي مران وبهندي سري نامند نیز هر دو از اقسام
قصب اند واقسام بانس که در ملک هند وزیر باد است خصوص افراط اقسام آن در بنگاله بسیار است نیز از اقسام ني مجوف است وتفصیل هریک جدا جدا طولي دارد وخیزران
نیز از اقسام ني مصمت است در حرف الخاء ذکر یافت **طبیعت** مطلق آن سرد وخشک ومحرق آن گرم وخشک **افعال وخواص** بیخ آن اندک جالي وبي حدت
واز سایر اجزای آن قویتر **اعضاء الراس** نورد قصب محرق جهت سعفه وقوبای حادث در سر وگل آن چون در گوش رود احداث کري نماید بسبب چسپیدن باندرون گوش
ولهذا احتراز از ان واجب است وسنون سوخته قصب جالي دندان ومانع سیلان خون لثه واکتحال رطوبتیکه در برگ ني جمع میگردد جهت رفع بیاض عین از مجربات است
اعضاء الصدر والغذاء والنفض آشامیدن سائیده برگ آن با عسل جهت سرفه ومحرق آن بقدر یکدانک جهت تفتیح سده مراره وادرار بول وحیض وچون برگ نورسته آنرا در آب
خوب بمالند وصاف کرده بنوشند نفث الدم را مفید است **الجروح والقروح** وضماد سوخته آن جهت جرب وحکه وزخمهای چرک دار وضماد برگ تازه آن جهت حمره
واورام حاره وضماد بیخ تازه کوبیده آن جاذب استخوان وپیکان وباسرکه مسکن درد کمر وعصب ورگ ودرد ور پوست ني نیمرس خصوصاً حابس نزف الدم **سمیات**
که پوست ظاهر آنرا تراشند ونرم سوده بر آن بپاشند **السموم** ضماد شکوفه آن جهت گزیدن عقرب واخراج کرم گوش **ومعده الزینه** طلاء وخضاب بیخ سوخته آن با پوست
وبا همو زن آن حنا جهت رویانیدن موي وبلندي وتقویت آن وجلاي بشره وپوست ني فارسي سوخته گرم وخشک در سوم از جهت داء الثعلب **الحمي** وغیره وش
کردن برگ ني فارسي که آب بر آن پاشیده باشند جهت صاحبان تب حار ورفع شدت گرمي هوا وفساد آن نافع **مضرت** مصلح آن کتیرا وفندق است **قصب الذریره**
بفتح ذال معجمه وکسر راء مهمله وسکون یاء مثناة تحتانیه وفتح راء مهمله وبالغت عربیست ونیز بعربي قصب بوا وبسریاني قصا دیسما وبیوناني ارمینوقون وبرومي اقیا
قیلوطي وبفارسي ني بهاوندي وبرکنیبه وبهندي چرائتا ونوع دیگر انیبال وبفرنکي کال دم ارماتک نامند ودیسقوریدوس قالاس نامیده **ماهیت**

قشمش
قصاص
قصب
قصب الذریره

آن نباتيست معروف باريك بلند تا دو شبر و انبوبي گرهدار و بر هر گرهي دو شاخ و بر شاخها نيز شاخهاي بسيار باريك و بر هر گرهي دو برگ شبيه برگ نعناع و بر شاخهاي بسيار
باريك آن غنچها و گلهاي كوچك في الجمله شبيه بگل بنفشه و ساق آنرا چون بشكنند شكسته آن باريشها باشد و جوف آن سفيد و در آن چيزي شبيه به پنبه نداف نموده و نسج عنكبوت
و لزج و طعم مصنوع آن قابض با اندك حدت و حرافت و رنگ ظاهر ساق و شاخهاي آن سرخ مايل بزردي و تيره گي و دو نوع ميباشد يكي كبير با وصاف مذكوره و دوم
صغير و آن بسيار باريك مانند خيوط و منابت آن بلاد هند و فارس و كوه كيلويه و در بنگاله نيز كثير الوجود و گفته اند نوع دوم املس و بهياة كبيران و رنگ ظاهر آن بالكدورت
و طعم آن با قبوضت و با حدت و حرارت و اين هندي است و بهتر از اول و نيز گفته اند يك نوع ديگر هندي ميباشد كه حدت و تلخي ندارد و اين رائحه آنست مانند نخود و در
غلافي و اكثر اطبا گفته اند مختار و بهترين آن با قوي رنگ بصفات مذكوره صد راست كه گرههاي آن نزديك بهم و سائيده آن خوشبو و زرد رنگ مايل بسفيدي باشد
طبيعت آن در آخر دوم گرم و خشك و بعضي گرمي آنرا و بعضي خشكي آنرا غالب دانسته اند **افعال و خواص آن** ملطف و محلل و با اندك قوت قابضه و مجففه با تقطيع
از قابضه و حرافت و با جوهر ارضي و هوائيكه باهم نيكو امتزاج باعتدال يافته و با جوهر لطيف چنانچه در همه افاويه ميباشد و مقوي دل و جگر و دافع استسقا و در سلخ و حكة رحم
و عسر البول و تقطير آن و محلل اورام و التيام دهنده شكاف عضل اعضاي الراس و العصب و الصدر و آشاميدن طبيخ آن با تخم كرفس جهت جنون و وجع فواد بارد و سرفه بارد و رطب
و نيز استسقا و خفقان آن تنها و يا با صمغ البطم بقمع كه بحلق رسد جهت سرفه بارد و رطب و اكتحال آن جهت جلاي بصر و تقويت آن و حدت بصر و آشاميدن طبيخ آن جهت شدخ
عضل و اورام معده و كبد و تفتيح سدد و با عسل و بزر كرفس جهت جبن يعني وجع عضلات بطن و اورام رحم و ادرار بول و امراض گرده و رفع قرحه مزمن تقطير البول و جلوس در
طبيخ آن جهت درد رحم و استسقا و عرق النسا الزمنة و الاورام و ضماد آن جهت كبودي خون مرده زير جلد و تحليل اورام و در آن جهت خوشبوئي زير بغل و شكستگي
اعضا نافع مضر كمر كاه مصلح آن انيسون و استعمال آن با صمغ البطم بهتر از ساير چيزها مقدار شربت آن دو درم بدل آن عدس و مرو و يد سنبل و اظفار الطيب با صندل و انار
و داخل كحال جاليه و مقويه بصر و گفته اند داخل طيوب و ذرائر ميسازند لهذا آنرا قصب الذريره مينامند و اطباي هند آنرا اسرو و خشك و سبك و باد انگيز و دافع سرفه و صفرا
و سوزش اعضا و تب حادث از فساد اخلاط ثلثه كه سنپات نامند ميدانند و آشاميدن نقوع آن با برگ حنا و هليله سياه هندي و شاهتره از هر يك يكدرم تا كيمقاع و يازده
عدد فلفل سياه كه شب در آب گرم بخيسانند و صبح ماليده صاف كرده با دو درم شكر بياشامند و ده روز متوالي بايست تا چهل روز اقسام جرب و قوبا و ابتداي جذام
و غيرها مجرب و با اضافه بسفايج و افتيمون و عناب فعل آن اقوي است **قصب السكر** بفارسي نيشكر و بهندي بلغتي اوكهه و بلغتي كاده و گنه هر دو بكاف عجمي و نون
نيز نامند **ماهيت آن** دو نوع است سفيد و سرخ و هر يك اصناف ميباشد از نرم نازك شاداب شيرين و صلب كم آب كم شيريني و بعضي شور مزه و بحسب اماكن مختلف ميباشد
در خوبي و بدي و سفيد آن در قصبه بردوان از مضافات مرشد آباد بنگاله بسيار خوب لطيف و نازك و شيرين مثل قند و نبات مي شود و بعد از آن در اكبر آباد و شاهجهان
آباد و صوبه بهار و لكهنو و بعضي جاها در دكهن از بلاد هند و در راج محل و ديگر جاها نوع سرخ در بنگاله خوب و كلان ميشود و در صوبه عظيم آباد و اوده و گوركهپور از بلاد
هند و نيز در بتاويه و چين و در مصر و عمان نيز خوب ميشود و از قسم سفيد در اماكن ديگر بدان خوبي نميشود و سرخ آن نيز مختلف باشد در خوبي و بدي و بهترين قصب السكر آنست كه صادق
الحلاوة و آبدار و لذيذ كم ليفه باشد يعني ريشهاي آن نرم نازك باشد كه در خائيدن دندان و زبان را آسيبي نرسد و شكر مصنوع از آن خوب و لطيف ميباشد و در فانيذ و سلوك
اخذ و صنعت و اقسام شكر و فانيذ و قند و نبات و غيرها مذكور شد **طبيعت آن** در اول گرم و در دوم تر **افعال و خواص آن** ملطف خون و حابس و مفتح سدد اعضا
الصدر و الغذاء و النفس رافع خشونت سينه و ريه و سرفه و جالي رطوبات متولده در آنها خصوص مشوي آن كه در زير آتش و يا خاكستر گرم و يا آنكه مقشر آنرا با آب
گرم شسته باشند و مسمن بدن و مدر بول و منقي مثانه و ملين بطن و محرك باه و رافع التهاب معده و قي كردن با آب آن كه بياشامند و بالاي آن آب سرد بنوشند
و قي كنند با اعانت پر مرغي كه در روغن كنجد فرو برده باشند و اكثار آن خصوص بعد از طعام نفاخ و مولد رياح و مفسد معده و مضر به پيران و بلغمي مزاجان مصلح آن
طبيخ آن و سه جوش و خوردن انيسون بعد از آن **فصل القاف مع الضاد المعجمة** **قضاعه** بضم قاف و فتح ضاد و الف و فتح عين مهمله و بالعربي
ماده سنگ آبي را نامند و در بلاد و نيز غبار آسيا را نامند **افعال و خواص آن** اكتحال و ضماد دماغ آن جهت رفع تاريكي چشم بيعديل **فصل القاف مع الطاء**
المهملة **قطا** بفتح قاف و طا و الف جمع آن قطاة و قطوات نيز آمده و قطيات نيز و وجه تسميه آن بقطا بجهت حكايت از صوت آنست يعني در صوت آن قطا
قطا ظاهر ميكرد و بفارسي سنگ خواره و بتركي باقر بقره و برومي فاساو بيوناني رعينا مورو و بهندي لوا نامند و نواب جلو بيجان مرحوم نوشته اند توهم نموده بلكه

قصب السكر

قضاعه

قطا

قطاف

قطایف

قطف

قطف بحري

آنرا سنگ اسکنک دانسته و صاحب اختیارات بدیعی گفته که بفارسی اسفرود نامند **ماهیت** آن مرغیست و دو نوع است کبیر و صغیر و کبیر آن جبلی بقدر کبوتر و مخطط بالوان مختلفه و زردی بران غالب و صغیر آن بری و بچه گنجشک بزرگی و مرقش بازردی و بر سر آن تاجی و در صحراهای کم آب و سنگستانها میباشد **طبیعت** آن در اخر دوم گرم و در سوم خشک و شیخ الرئیس نوشته ضعیف الحرارة قوی الیبس است **افعال و خواص** آن اعضاء الراس والعصب والغذاء مفتح سدد و مقوی معده و کبد مرطوبین و جهت فالج و برودت اعصاب و حشا و استسقاء و قولنج بلغمی و تحلیل ریاح و تحریک باه نافع **المضار** دیر هضم و مولد سوداء **مصلح** آن کذا شتن آنست بعد از ذبح دو روز در سرما و در گرما اقلا یک شب مانند طیور سرخ گوشت صلب و بکر پس مهرا پختن و با سرکه و روغن و ادویه طیبة الرائحة خوردن و سنگدان آن مولد سنگ گرده و اکتحال خون گرما گرم آن جهت رفع بیاض و شب کوری و طلای استخوان سوخته آن که در روغن زیتون بسیار جوشانیده باشند جهت رفع سعفه یعنی کچلی و داء الثعلب و رویانیدن موی در ان نافع است **قطاف** بضم قاف و فتح طا و الف و فا بفارسی سنبوسه و بهندی پوری نامند **ماهیت** آن نوع غذائیست که از آرد میده با روغن و شیر خمیر کرده و نانهای تنک ساخته در جوف آنها مغز بادام و گردکان و فندق و پسته کوبیده با قند و کشمش پر مینمایند و با سبزیها یا گوشت قیمه با نخود مقشر پخته یا خام سبز پر کرده در روغن بریان میکنند و یا در فرن و یا در تنور در ظرفی چیده بریان می نمایند و میخورند **طبیعت** آن با آنچه که از ان سازند راجع **افعال و خواص** آن کثیر الغذاء و مولد خلط متین و مسمن بدن و مبهی و آنچه از بادام و شکر سازند برای محرورین و آنچه از پسته و جوز و قند سازند برای مبرودین و آنچه از جوز یعنی مغز گردکان سازند سریع الهضم و برای مبرودین و مشایخ بهتر است **المضار** مولد سدد و دیر هضم و آنچه با سبزیها ترتیب دهند مرطب و قلیل الغذا تر از سائر اقسام **مصلح** این عسل و **مصلح** سائر اقسام در محرورین سکنجبین حامض و در مبرودین عسل است **قطایف** بفتح قاف و طا و الف و کسر یای مثناة تحتانیه و فا بفارسی رشته خطائی نامند **ماهیت** و صنعت آن در حرف الالف مع الطاء در اطریه ذکر یافت **طبیعت** آن در دوم گرم و تر و صلی آن در رطوبت مائل باعتدال **افعال و خواص** آن سریع الهضم و کثیر الغذاء و مولد خلط صالح و موافق ناقهین و ضعیف القوة چون با عسل بخورند بسیار مسمن بدن چون با مغز گردکان و یا با روغن آن که تازه باشد تناول نمایند و بعد از آن سکنجبین بنوشند و اکثار آن بجدیکه بر معده ثقیل باشد ممنوع و مضر **مصلح** آن سکنجبین است **قطف** بفتح قاف و طا و فا لغت عربیست و نیز سرمق نامند معرب از سلمه و یا سرمک و یا سرمه فارسی است و بسریانی قطا و بیونانی اقیلوکبیون و افکرکسیین و بیقوریدوس اندرافکسیین و بقولی اطراغن نامیده و بفارسی سفناخ رومی و بهندی پالک و بعو دیگر گکروهن و گویند بهندی بتهوا بفتح بای موحده و ضم تای مثناة فوقانیه و خفای ها و فتح واو و الف نامند **ماهیت** آن نباتیست بری و بستانی برگ آن سبز مائل بزردی و طولانی نرم و شکن و ساق آن مانند بوته بلند و گل و تخم آن بازردی و اندک لزوجت و شوری و منبت آن نزدیک آبها و بری آن اقوی از بستانی **طبیعت** آن در دوم سرد و تر و سردی و تری بری کمتر از بستانی **افعال و خواص** آن تناول برگ پخته آن سریع الهضم و مولد خلط صالح و موافق کبد حار و صفراوی و اجانا خصوصا با آب غوره و انار و مسکن عطش و صاحبان حمیات حاره و طحال و اوجاع و اورام حاره حلق و سائر اورام باطنی و ملین سینه و بطن و آب مطبوخ آن با شکر مسهل و ساق آن مفتح سدد و رافع اورام حاره باطنیه و ظاهریه و حمره و شرا و ضمادا و طلاء که پارچه را با آب آن تر کرده مکرر بر عضو گذارند و آشامیدن آب آن با شکر سفت حصاة گرده و مثانه و محلل ورم طحال با ادویه مسخنه غیر محلله **مبهی** مضر مبرودین و مولد ریاح **مصلح** آن ادویه حاره عطره و طلای عصاره برگ آن در حمام رافع جرب و حکه و آثار حادث در جلد و شستن جامه حریر و پشمینه رنگین با آب طبیخ آن پاک کننده او ساخ آن بدون تغییر رنگ و ضماد برگ پخته آن محلل اورام حاره و حمره و تخم آن در گرمی معتدل و در اول خشک **افعال و خواص** آن مفتح سدد و مصلح و محلل لزوجات و اورام باطنیه و ظاهریه و مدر بول و منقی قوی مره صفرا و چون با مصلح آن که نمک آب گرم و عسل است بیاشامند و چون بیست و یک گرم هر روز دو مثقال آنرا با ماء العسل بیاشامند جهت تفتیح سدد و استسقاء و یرقان مجرب و جهت عسر البول و تقطیر آن و ضعف گرده و رفع التهاب حشا و حمیات حاره و سموم مفید و اکتحال آن با شکر بوزن آن جهت جرب نافع و بالخاصیة آشامیدن آن مبهی و منعظ مقدار شربت آن از یک مثقال و نیم تا دو مثقال با جلاب و شکر و گلاب و سکنجبین و سائر اشربه مناسبه و تخم بری آنرا چون بقدر سه مثقال و نیم در نه مثقال آب بجوشانند تا بنصفه رسد پس با لذو صاف کنند و بیاشامند جهت اخراج کرم کدو بنیاید و سه چهار روز زیاده مانده باشد مجرب دانسته اند **مصلح** آن در اسهال و هیجان قی نمک و عسل و آب گرم و گفته اند بقله آن بهتر از چغندر و سائر بقول است جهت آنکه زود منحدر میگردد و اخراج می یابد نه بسبب لزوجت بلکه بتقویت تحلیلیکه دارد و مضر مبرود المزاج و معده بارد و مولد ریاح غلیظه **مصلح** آن پختن آن با چغندر و مطیبات و ادویه عطره و ابازیر حاره نمودن و یا آبکامه خوردن است **قطف بحري** اهل شام آنرا ملوخ نامند و گفته اند بتهوا هندی این نوع است نه نوع اول و بیونانی لیمون و طمغ نیز خوانند

ماهيت آن نباتيست شبيه بعوسج و بنجاره و برگ آن شبيه ببرگ زيتون و از آن سفر نفيتر و خشن تر و با اندک شوري و قبضي منبت آن بسواحل دريا و شوره زارها و اين بهتر از آن هر دو
نوع است جهت آنکه موذي و مضر معده نيست بسبب ملوحت و قبضيکه دارد **طبيعت** آن گرم در دوم و تر در اول **افعال و خواص آن** خوردن اطراف و برگ نازک
رسيده تازه تر آن خام و يا مطبوخ زياده کننده شير و مني و معين بر جماع و سبک بر معده و زود اخراج مي يابد بسبب اندک ملوحتي که دارد و آشاميدن بيخ آن بقدر دو درم
با ماء العسل جهت تسديد عضل و تسکين مغص و ادرار بول و رفع احتباس آن سفيد و بعضي قطف بحري را ملوخيا و بعضي نوع صغير خبازي دانسته اند و هر دو غلط است و از پوست آن کساء مخطط
و عباء و برد يعني چادر و غيرها ميبافند و محتمل که اين درخت سن باشد که در ملک هند و بنگاله و غيرها نيز ميشود و برگ و شاخهاي نازک نرم نورسته آنرا پخته ميخورند مانند بقول ديگر
و از پوست رسيده ساق درخت آن که ببلندي يکقد و قامت مي شود و چوب آن سفيد رخو سبک ميباشد بجاي پشم و موي حيوانات در بلاد ايران و عرب و در ملک هند مستعمل
دارند در تافتن ريسمان از آن و بافتن و بعضي البسه و جل حيوانات و خريطه و کيسه و جوال و غيره براي گذاشتن شکر و برنج و فوفل و غيرها **قطلب** بضم قاف و سکون
طا و ضم لام و با موحده لغت شامي است بعربي قاتل ابيه و بعجمي اندلس مطرديه و عامه عصي الدب و بيوناني قوماريس و قوماروس نيز و ثمر آن را جنى الاحمر نامند و بعضي
گفته اند که بلغت قدس نقيب و بيوناني باقولاگو بيند **ماهيت** آن درختي است شبيه بدرخت به و برگ آن از برگ آن نازکتر و ثمر آن بقدر آلوئي و بي تخم و چون رسيده
پخته گردد در عصفراني رنگ و سرخ ياقوتي و شيرين و خوشبو ميشود با اندک قبضي و چون آب آنرا بگيرند بجاي تخم ثفل باريک مانند کاه در آن ميماند **طبيعت** آن در دوم
سرد و خشک **افعال و خواص آن** ثمر آن ترياق سموم قتاله و ضماد آن بر چشم جهت نفع آب نازل در آن مؤثر الاورام و البثور آشاميدن آب طبيخ برگ آن جهت
رفع ثاليل و دماميل و تحليل اورام و بدستور ضماد برگ مطبوخ آن و نطول آن جهت درد مقعده و رحم و القروح و حرق النار و ذرور برگ آن جهت تجفيف قروح رطبه و ثاليل
و رفع سوختگي آتش و بدستور ضماد آن مؤثر و ثمر آن مضر معده و گفته اند آنرا صمغي ميباشد و کم يافت ميشود و اگر بهم رسد خوردن آن جهت منع اسقاط جنين و حمول آن جهت
بواسير و بخور آن جهت رفع سحر و افسون مؤثر است **قطن** بضم قاف و تشديد طا و تشديد نون و بتسکين طا و تخفيف نون نيز آمده لغت عربيست بعربي نيز آنرا نامهاي بسيار است
مانند کرفس و برشف و طوطا درختي است و در اکثر بلاد معموره کثير الوجود مگر در بعضي بلاد اقليم اول و اقليم هفتم که مطلقا نميشود و آن دو نوع ميباشد يکي نبات آن صغير از
يکذرع تا بيک قامت و قدري زياده نيز بحسب ضعف و قوت زمين في الجمله شبيه بدرخت بادنجان و برگ ساق ايستاده و ساق آن مجوف و اطراف آن شاخهاي بسيار
و بر سر شاخها گل و ثمر آن و برگ آن از برگ بادنجان کوچکتر و زرد رنگ و گل آن نيز زرد رنگ و اندک خوشبوي في الجمله شبيه بگل خطمي و ته برگهاي گل آن سرخ و ثمر
آن که جوزة القطن نامند بقدر گردکان و شبيه بغنچه گل و پوست آن در خامي سبز و بعد رسيدن مائل بسفيدي و شکافته پنبه از جوف آن نمايان ميگردد و در بعضي اماکن
و بلدان ثمر آن را بعد کمال رسيدن مي چينند و درخت آنرا برقرار ميدارند يکسال تا دو سال ديگر ثمر مي آورد پس از بيخ ميبرند و از سر نو زراعت ميکنند و در بعضي بلاد
هر سال از بيخ ميبرند و از سر نو ميکارند اين نيز بسبب قوت و ضعف زمين است پس پنبه را از جوزه و تخم جدا کرده بمصارف مقرره مي آورند و نوع دوم درخت آن عظيم بقدر
درخت زردآلو و سيب گردکان تا مدتي ميماند بيست و پنج سال تا سي سال زياده هم و گل آن سرخ و بزرگتر و جوزه آن بزرگتر و پنبه آن بسيار نرم و محتمل که اين نوع
سيمهل باشد که در ملک هند و بنگاله ميشود و ليکن پنبه اين بکار بافتن البسه نمي آيد و در حرف السين مع اليا ذکر يافت بهترين پنبه سفيد تازه نرم آنست و کهنه و حب
آن زبون و بهترين حب آن بزرگ پر مغز تازه آنست **طبيعت** آن در دوم گرم و خشک و بعضي تر دانسته اند و حب آن در دوم گرم و تر و با رطوبت فضليه و گل آن
گرم تر با قوت مفرحه **افعال و خواص آن** گل آن امراض الراس و القلب و النفث و غيرها آشاميدن شراب آن بقدر بيست درم جهت ابتداي جنون و وسواس و خفقان
حار و خناق مؤثر و از يک اوقيه آن گفته اند که از غايت تفريح حالتي قريب بسکر بهم ميرسد الاورام و حرق النار ضماد آن بتنهائي و يا با برگ تازه آن جهت تحليل اورام و رفع
حکه و آبله و سوختگي آتش و اما پنبه پس البسه بافته از آن و محشو بدان و يا با قبه ابريشم و يا پشم محشو بپنبه خصوص تازه خوب بدان گرم مي نمايد و آن مقوي و مسخن و مجفف بدن و مصلب
آن امراض الراس و موافق صاحبان امراض دماغيه و عصبانيه مانند رعشه و استرخا و فالج و کزاز و امثال اينها و بخور آن رافع زکام الاورام و الحکه و حرق النار و الجروح و القروح
ضماد پنبه سوخته که بحد رماديت نرسد محلل اورام و رافع حکه و مانع آبله و سوختگي آتش و پر کردن آن در جوف قروح عميقه جاذب چرک از عمق و مجفف آن و ذرور آن قالع جراحات
و مجفف اينها و پر کردن آن در جوف زخمهاي کهنه محلل و قاطع لحم فاسد زائد آن و جاذب چرک از عمق آن و بستن پنبه کهنه گرم کرده بر اعضاي موجعه و اورام بارده هر
عضويکه باشد و بر قيلة الماء نيز مسکن و محلل آن بکرات عمل خصوصا که بر ان عضو اولا زنجبيل و زرنباد نرم کوفته بيخته خوب بمالند پس پنبه را گرم کرده بر ان ببندند تا مدتي بگذارند و باز بکنند

قطلب

قطن

و بدستور پنبه تازه دانه جدا کرده را چون قدری بکوبند و گرم کرده بر برگ بید انجیر گرم کرده پهن نموده بر ورم بیضه بندند و همچنین تخم تازه از پنبه جدا کرده کوبیده اندک بجلیب آب
بر آن پاشیده گرم کرده و چون فتیله از پنبه سازند و یک سر آنرا بر ثاثیل مسماریه گذارند و سر دیگر آنرا آتش دهند که گرمی و حدت آن بدان رسد ولیکن بسر حد احراق نرسد
و تا سه روز بدان نحو داغ نمایند زائل گردد و حب القطن یعنی پنبه دانه امراض الصدر را و الباه را آشامیدن مغز مقشر آن ملین سینه و شکم و رافع سرفه گرم و با داجینی و شکر و روغن
و با سکنجبین در محرورین مقوی باه مقدار شربت آن تا پنج مثقال و تدهین بدهن آن جهت رفع کلف و نمش و جراحات حادثه در صورت و ورق آن آشامیدن آب برگ تازه آن
بقدر ربع رطل بدفعات خصوصاً با شربت سیب حابس اسهال اطفال و غیر اطفال و ضماد آن با روغن گل جهت نقرس و ضربان دایم بسعد پل و با برگ خرفه جهت اوجاع مفاصل
حاره بارده و جلوس در طبیخ برگ تازه کوچک و اندک از بیخ آن جهت اختناق رحم و تسکین وجع آن و ذرور آن قاطع خون جراحات و ضماد جمیع اجزای آن مقوی معده
و محلل و جاذب خون بظاهر جلد الاذن چون شاخ پنبه را در گوش گذارند و طرف دیگر آنرا بسوزانند آبیکه در گوش رفته باشد جذب کند و گفته اند تخم آن مضر گرده مصلح آن
بنفشه بدل آن تخم کنگر است و در قرابادین کبیر جوارش حب القطن و معجون آن و شراب زهر آن ذکر یافت **فصل القاف مع العین** **قعنب** بفتح قاف و سکون
عین و فتح نون و باء موحده بعربی نام شیر است و نیز ثعلب نر را نامند و بفارسی ناخن باز و غافقی گفته اسم نباتیست که بعجمی اندلس طرسه و در نسخه دیگر طرثیه نامند **ماهیت**
آن نباتیست بی برگ ساق ایستاده و برگ آن قریب ببرگ اسفناخ و زرد رنگ و بر سر شاخهای آن سرهای زرد رنگ و شاخهای آنرا مانند رازیانه میخورند و طعم آن تفه با اندک
شیرینی و در آخر اندک تلخی از آن محسوس میگردد و نزد اهل بادیه معروف بقلقاس است قلقاس غیر اینست و در فصل القاف مع اللام انشاء الله تعالی مذکور خواهد شد
قعبل بفتح قاف و سکون عین و فتح باء موحده و لام در **ماهیت** آن اختلاف است و بعضی از اقسام فطر دانسته اند و دیسقوریدوس گفته اسم منطی دوائی است که بیونانی
سقر الطیون نامند و آن بیخی است شبیه ببلبوس و به بزرگی بقدر شلغم و سرخ رنگ و تلخ طعم که زبان را بگزد و برگ آن شبیه ببرگ سوسن و بلند تر از آن و نرگس کراث بزرگی
طبیعت آن گرم و خشک در سوم **افعال و خواص آن** در بعضی افعال قائم مقام بصل الفار است و گاه عصاره بیخ آنرا گرفته و با آرد کرسنه سرشته از آن اقراص
میسازند و به صاحبان جنون و طحال مقدار دو درم میخورانند با ماء العسل که با آب باران ساخته باشند و صاحب منهاج گفته نباتیست شبیه بساق کنگر و سفید و سطبر و چون
خشک شود مائل بزردی و سرخی گردد و بی برگ و بی بهره که در هنگام ربیع زمین را شکافته برمی آید و همان که تازه برآمد مردم آنرا اخذ مینمایند و عرب آنرا قصب الضبع
نامند **طبیعت** آن گرم و تر در دوم و بعضی آنرا پخته با ماست و سرکه مصلح آنست تناول مینمایند طعم آن تفه با اندک حرافت **فصل القاف مع الفاء** **قفر** بفتح
قاف و سکون فاء و راء مهمله **ماهیت** آن قفر قار و عرق الجبال است که عبارت از مومیائی باشد و آنچه شبیه بدان بود در تکون و سلاجیت هندی نیز از آن جمله است و در
حرف السین مع اللام ذکر یافت **قفر الیهود** بفتح قاف و سکون فاء و راء و فتح یا و ضم یا و سکون واو و دال معرب کفر الیهود است و بسریانی یهودا یا و برومی قرسطون
و بیونانی برغیونیا نامند و در وجه تسمیه آن گفته اند که چون از بحیره یهودیه که قریه منتنه نیز گویند قریب بقریه کفرا که در قدیم الایام آباد بوده و حال خراب شده از اعمال
فلسطین به بیت المقدس از زمین سنگهای زیر دریا مانند عنبر جوشیده برمی آید و لهذا مسمی بقفر الیهود نموده اند و آن دو قسم است یکی آنست که دریا در زمستان در وقت
هیجان بساحل می اندازد و اهل آن بلد قدری را از روی آب میگیرند و قدری بر خشکی افتاده و رنگ این بنفش مائل بسرخی براق و بوی آن شبیه ببوی نفط و مجربست درین
غالب آنچه را از روی آب گرفته اند بی آمیختگی از سنگریزه و خاک میباشد و آنچه را از کنار دریا از روی زمین برداشته اند مخلوط می باشد و این مادام که بر روی آب تازه است
نرم و سیال میباشد و چون برداشتند و کهنه شد منجمد و صلب میگردد و قسم دوم آنست که ساحل آن بحیره را حفر نموده برمی آورند و این نیز نا صاف میباشد مانند موم
با آب گرم بر آتش صاف مینمایند و این صافی و تیره رنگ میباشد و براقی بسیار ندارد و بوی آن شبیه ببوی قیر عراقی است و انطاکی مخصوص به بحیره طبرستان ساحل
آن دانسته و گفته که از زمین قدس نیز می آورند و بهترین آن و مستعمل در تریاق فاروق بنفش براق سریع التفتیت و سنگین و خوشبوی آنست که بوی نفط از آن آید و خالی
از سنگریزه و خاک باشد و کهنه آن سیاه و زبون آنرا مغشوش بزفت و قیر مینمایند و مغشوش آن نیز سیاه میباشد و آنچه از جبال حاصل میگردد که عرق الجبال نامند از
اقسام مومیائی ست الطف و اقوی از قفر الیهود است **طبیعت** آن در سوم گرم و خشک **افعال و خواص آن** قائم مقام زفت و قیر و قطران و غیره دانسته اند
و در جبر و کسر و رض لحم و ضربه و سقطه و ترتیب بمومیائی است و بجای آن مستعمل اعضاء الراس و دخان آن رافع زکام و نزله و محرک صرع معتادین
آن و لطوخ آن و اکتحال آن جهت الصاق شعر منقلب و جفن و شعیره و جلای بیاض و تخفیف رطوبات عین و گذاشتن آن بر دندان و ستون بدان جهت درد دندان کرم

قعنب

قعبل

قفر

قفر الیهود

خورده و خوشبوئی دهان و رفع رائحه کریهٔ آن و طلای آن بر اعصاب و اعضای مسترخیه ضعیفه نافع عضا الصدر آشامیدن آن مسکن درد سینه و سرفه کهنه و ربو و ضیق النفس و عسر آن و قرحه ریه
و اعانت بر اخراج نفس و مده سینه و اورام لوزتین و خناق بلغمی و سوداوی و جهت نفث الدم و نزف الدم اعضا الغذا و النفض بلع نمودن مقدار دو خربوبه تا سه خربوبه آن جهت دفع
بخار دخانی و تحلیل خون منجمد در معده و اسهال طوبی و زحیر و طرد ریاح معده و شره و ضعف کبد و گرده و بواسیر و دفع دیدان و حب القرع و قطعیر البول و امراض رحم مطلقاً
و رفع صلابات آن و تقویت اعضا و حمول و دخان و استشمام رائحه آن جهت نتو و بر آمدن رحم و تسکین اوجاع و اختناق آن و آشامیدن آن با اندک جندبیدستر و شراب جهت
اوراخلمت مایوس العلاج بقوت نافع و آشامیدن آن با سرکه محلل و گدازنده خون منجمد در معده و داخل سفوفات اطفال و سفوفات مقویه معده معین بر هضم و تحلیل ریاح
و قراقر مینماید و احتقان آن با ماء الشعیر جهت ذوسنطاریا و قرحه امعا موثر الآلات المفاصل و الاورام ضماد آن جهت تقویت اعضا و اوجاع مفاصل و اورام حاسیه و نقرس
و عرق النسا و استحکام اعصاب و اعضای بارده و بدستور شرب آن و ضماد آن با آرد و نطرون و موم جهت عرق النسا و نقرس و اوجاع مفاصل و تحلیل و انضاج و اورام حارّه
و بارده و ضماد گداخته آن در زیت جهت کوفته شدن عضو لحمی و شکستگی استخوان و ضربه و صدمه و سقطه و نضج خنازیر و تحلیل اورام جراحات و منع تورم آنها الجروح
و القروح ضماد آن ملصق جراحات و مدمل آنها و رافع قوابی و داخل مراهم منبت اللحم کرده میشود و جهت التیام زخمها و تلیین و رفع کرم آنها مفید الزینة لطوخ آن منقی
بشره و مانع سفیدی اظفار و رافع قوبا و برص و بهق السموم طلا و آشامیدن آن با افسنتین و شراب جهت نهش هوام سمی نافع مقدار شربت آن از نیم درم تا یک درم الحواس
دخان آن گریزاننده هوام و مار و عقرب و پشه و غیرها و مالیدن محلول آن در زیت بر درخت انگور رافع کرم آن و طریق استعمال آن آنست که در اکثر جاها در روغن زیت
گداخته بکار برند مضر محرورین از داخل مصلح آن سرکه و آب فواکه بارده مطفیه مقدار شربت آن تا یک درم بدل آن زفت رطب و بعضی قیر گفته اند **فصل القاف**
مع اللام ✤ **قلی** بفتح قاف و فتح لام و الف مقصوره و بکسر قاف و سکون لام و یا نیز آمده و آنرا علی الصباغین و شب العصفر نیز و در صفهان کهلا و در خراسان
اشغار و در گیلان و شیراز قلیا و بهندی سجی و ساجی و در کابل اشغار نامند **ماهیت** آن چیزیست متخذ از اشنان سوخته بدین نحو که بر زمین اندک گودی میکنند و بر آن
اشنان تازه بسیار جمع میکنند و بالای آن نی و خار یا هیمه آتش میزنند اندک رطوبتی از آن سیلان مینماید و در آن مجتمع و منجمد میگردد چنانچه در اشنان ذکر یافت
و هر چند در آن اشنان رطوبت و چسبندگی زیاده باشد زیاده بعمل می آید تا آنکه مانند قرصی و گرده بزرگی و الا مانند حبهای بزرگ و کوچک میباشد و از نبات رمث
در مرام نیز بعمل می آورند و در بلاد کرمان و روم و ملتان خوب بعمل می آید و رومی بهتر و قرصهای آن بزرگ و صاف و ملتانی اکثر ریزه با خاکستر آمیخته و مسموع گشته و در ملتان
نیز از اقراص بعمل می آید و در جائیکه گیاه آنرا اسیوز اسند ظرفی سفالی شبیه به دیگچه دفن مینمایند که رطوبت سائله از آن در آن جمع و منعقد گردد و آن بسیار خوب میشود و بهترین آن
صاف سیاه براق شبیه بحجر الرحی است که قوف نامند و بعد از آن ممزوج برمث در مرام آنچه مانند خاکستر سیاه که در آن پارچهای کوچک باشد زبون و جزو اعظم صابون
طبیعت آن در چهارم گرم و خشک و با قوت سمیت **افعال و خواص آن** جالی و محرق و اکال و اقوی از ملح برا تب اعضا الغذا چون آنرا هفت مرتبه در آب حل کنند
و بحجر علقه تصفیه نموده منعقد سازند آشامیدن یک قیراط آن جهت تقویت معده و انهضام طعام و آوردن اشتها و قطع بلغم و رفع قی مایوس العلاج و تحلیل ورم طحال الکحال
الکحال آن رافع بیاض چشم حیوانات القروح و الثآلیل و غیرها طلای آن خورنده گوشت زائد زخمها و زائل کننده ثآلیل و نواصیر و برص و بهق و جرب رطب و سعفه المضار
یکدرم آن کشنده در همان روز و دو درم آن در ساعت و قابل العلاج نیست و بالجمله مداوای آن مداوای صابون خورده و آشامیدن ادهان و امراق چرب و قی نمودن
است و در طلیه استعمال آن تنهائی ممنوع است و بدون ادهان زیرا که محدث نیشی است که رفع آن دشوار است و چون آنرا در روغن حل کنند و بر انگور بپاشند بزودی آنرا
مویز گردانند و ملح قلی در حرف المیم مع اللام در املاح ان شاء الله تعالی خواهد آمد **قلانش** بفتح قاف و اللام و الف و ضم نون مشدده و شین معجمه **ماهیت** آن نباتیست
مسمی بنخخ المروج جهت مشابهت با آن در رنگ و برگ و شاخها مگر آنکه برگ این از آن کوتاه تر و اندک عریض تر و گرههای قصب این نزدیک بهم و منبسط بر روی
زمین بخلاف آن و اهل مصر چوب در استسقای آب استعمال مینمایند و بسیاری آبنلر آنرا میکنند و بزراعت و غیرها میدهند و مزه آن تفه با اندک لزوجت است
افعال و خواص آن شیخ ابن بیطار گفته عصاره آن چون بیاشامند جهت نفث الدم سینه و جهت نزف الدم نیز محمولاً نافع و فعل آن در این باب مانند
دوائیست که بیونانی لوسیماخیوس نامند و در حرف اللام مع الواو مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی و گویا نوعی از آنست و در غیر مصر من آنرا ندیدم **قلب** بفتح قاف
و سکون لام و باء موحده لغت عربیست بفارسی دل و بلاطینی سطس بر مینون نامند **ماهیت** آن عضوی مرکب معروف از اعضای حیوان است و اول عضویست که تکون

قلی

قلانش

قلب

مي يابد بنابر قول اصل و مبدأ و معدن حرارت غريزي و روح حيواني است و لهذا اكرم ترين همه اعضا است و آخر همه اعضا از حركت ميماند و سرد و مكروه و گوشت آن بسيار صلب و بطي الهضم
اولى اجتناب از آن است مگر عند الضرورت بهترين آن دل حيوان كم سن جوان فربه صحيح المزاج است و بهترين از مواشي دل گوسفند و بز كم سن بصفات مذكوره و از طيور دل دجاج جوان
فربه خالى از مرض و از قلوب طيور آبي احتراز بايست **طبيعت** آن مطلقاً گرم و خشك و گرمي طيور زياده از گرمي غير آن و خشكي بري زياده از اهلي و طيور آبي بسيار گرم تر از غير آبي
افعال و خواص آن مقوي دل و رافع خفقان و ديرهضم و رديّ الغذا **مصلح** آن مهرا پختن مطبخن آن با شحم و روغن و با آبكامه و سركه خوردن و يا كباب رقيق بروغن كنجد
و يا بادام و با سركه و انجدان و فلفل و زيره و صعتر و بالاى آن سركه و آبكامه آشاميدن و نيكو غذا نيست از براي اصحاب كد و رياضت العين قطور و اكتحال خونابه كه در هنگام
كباب كردن از آن ميچكد در رفع شبكوري مجرب دانسته اند قلب هر حيواني در طي آن ذكر شده و سيشود ان شاء الله تعالى **قلب** بضم قاف و سكون لام و با موحده بعجمي انديس
سحص افراغيه بمعني كاسر الحجر و بيوناني ليليس فرس يعني بذر حجري و بفارسي سنكسبويه نامند و سليمان بن حسام گفته كه اين نبات را به صلب كه يكي از اسماي فضه است ناميده
اند براي صلابت و سفيدي رنگ تخم آن و نواب علويخان مرحوم مغفور نوشته اند كه گمان ميبرم كه اين تخمي باشد كه بهندي آنرا تخم پنوار نامند و كسيكه آنرا كلتهي دانسته غلط كرده
جهت آنكه كلتهي حب القلت بتاي مثناة فوقانيه نه با موحده و نيز غلط كرده اند كسانيكه آنرا ماش هندي دانسته اند و بيان حب القلت در حرف الحاء مع الباء مذكور شده و
پنوار را در بنگالي چكوند نامند و چكوند نيز در حرف الجيم مع الكاف مذكور است و سنگ سبويه نيز در حرف السين **ماهيت** آن سليمان مذكور نوشته كه در بلاد اندلس و كوه
و در غير اينجا از مواضع ديگر از بلاد شام كه من سكنا داشته و ديده ام مكرر ديده ام و بر ظاهر مدينه آمد برابر برج زاويه معروف ببرج صالح در فصل خريف و كسي توهم نكند كه اين
همان حب القلب است كه در حرف الحاء مذكور شد **ماهيت** آن گفته اند حب نباتيست برگ آن شبيه ببرگ زيتون و از آن بلندتر و عريض تر و نرم تر از آن آنچه نزديك
بزمين است مفروش بران و شاخهاي آن باريك ايستاده تا يكذرع و زياده و كمتر از آن شبيه بانجره صلب و باطراف شاخهاي آن چيزي شبيه بساق منقسم و ديگران برگهاي
ريزه و مابين برگها تخم آن و آن سفيد صلب مدور شبيه بكرسنه كوچكي منبت آن زمينهاي خشن و اماكن عاليه و انطاكي گفته تخم آن سياه رنگ با خشونت و در كوهستان در هنگام
بودن آفتاب در برج اسد ميرويد **طبيعت** آن در سوم گرم و خشك و انطاكي در دوم دانسته **افعال و خواص آن** اعضاء الصدر جهت سرفه بارده مزمن و ربو و ضيق النفس اعضاء
الغذاء و النفض جهت فواق رطوبي و اسهال و ادرار بول و با شراب سفيد جهت سنگ گرده و مثانه و رفع احتباس بول و حيض و ضماد آن جهت بواسير نافع **المضار** بغايت مضعف باه و مجفف
مني **مصلح** آن مغز چلغوزه مقدار شربت آن تا سه درم است **قلت** بضم قاف و سكون لام و تاء مثناة فوقانيه معرب از كلته هندي است بفتح قاف و كسر آن نيز آمده بسرياني قلتا
و بيوناني اقونيا و برومي تونيقي نامند و در حرف الهاء مع الياء و حبوب ذكر يافت **قلسوفوديون** بفتح قاف و سكون لام و ضم سين مهمله و سكون واو و ضم فاو سكون واو و كسر
دال مهمله و ضم ياء مثناة تحتانيه و سكون واو و نون لغت يونانيست **ماهيت** آن نباتيست صغير بقدر يكشبر مستعمل و در وفور نابت منبت آن ما بين سنگها برگ آن شبيه ببرگ نوعي از مام
كه آنرا قلس نامند و گل آن شبيه با رجل السرير متفرق بعضي از بعضي مانند گل فرابيون **طبيعت** آن در سوم گرم و خشك و با جوهر لطيف محرق **افعال و خواص آن** آشاميدن
نبات و طبيخ آن جهت نهش هوام و تشنج عضل و تقطير البول و ادرار طمث و اخراج جنين و قطع ثآليل كه آنرا بيوناني فروخودوس نامند مؤثر چون چندروز بمالند و مداومت نمايند **قلفونيا** بضم قاف و
سكون لام و ضم فا و سكون واو و كسر نون و فتح ياء مثناة تحتانيه و الف مقصوره لغت يونانيست بفارسي زنگباري نامند **ماهيت** آن گفته اند صمغ صنوبر است مطلقاً و بعضي
گفته اند صمغ صنوبر بري است كه بيوناني قوفا نامند و آن صمغ راتينج است كه خود بخود سيال باشد چون طبخ دهند آنرا انجماد يابد قلفونيا نامند و شيخ ابن البيطار گفته غلط كرده اند كسانيكه
آنرا راتينج بعينه دانسته اند بگمان آنكه راتينج علم است براي تمام اقسام آن و اين خطا است بلكه مخصوص بصنفي از اصناف آنست كه بطبخ انجماد يافته باشد و بغدادي گفته كه قلفونيا
صمغ صنوبر است و سه نوع است يكي سيالي كه منعقد نميشود مانند قطران و بعضي آنرا قطران نامند نوع دوم صلب نوع سوم آنست كه بعد طبخ صلب ميگردد و اين في الحقيقت
قلفونيا است و آنچه شامل جميع اصناف است راتينج است و راتينج را راتيانج نيز نامند و راتيانج در حرف الراء مع الالف ذكر يافت **قلقاس** بفتح دو قاف در ميان هر دو لام
ساكن و الف و سين مهمله لغت عربيست و گفته اند بضم اول لغت رومي است و بسرياني قلقاسي و برومي اوذي تغس بهندي اروي و بدكهني حيكيدلاده به بنگالي كچو نامند **ماهيت**
آن ابن البيطار و بغدادي نوشته اند نباتيست كه نزديك آبهاي ايستاده ميرويد برگ آن املس بزرگ شبيه ببرگ موز و از آن در طول كمتر و كوچكتر و هر برگي را ساقي عليحده و از يك بيخ رسته
نهايت سطبري انگشتي و بيخ آن به بزرگي ترنجي و كوچكتر از آن نيز بقدر زردكي ظاهر آن مائل بسرخي و باطن آن سفيد و طعم آن با قبوضت و حدت و بورقيت و لزوجت كامس و چون در
آب جوش دهند و آب آنرا چندمرتبه تبديل نمايند پس طبخ دهند قبوضت و حدت و بورقيت آن زايل و لذيذ و لزوجت كامنه آن زائل گردد و بري نيز ميباشد و لكن غير مستعمل و آنچه در

ودر بنگاله دیده شده بیخ جنگلی بری آن که نزدیک آبها و کوهها خودرو است کچو نامند شبیه بدان است که ذکر یافت و شاخهای آن تا قدری ناودانی شکل و تمام مدور و بتدریج باریک شده
تا برگ پیوسته و بهر بوته از نهایت تا چهار شاخ و برگ آن فی الجمله شبیه بکشتی کوچکی که یکطرف آن باریک و طرف دیگر آن عریض و در جوف آن در ایام بارش و شبنم اندک آبی میماند
و منبت آن کنار آبها و زمینهای نمناک و نهایت بلندی شاخهای آن تا یک و نیم ذرع و بعد بزرگ شدن آن از بیخ آن ساقی میروید و بر سر آن گل زرد رنگ طولانی و بوی آن
شبیه ببوی زردچوبه و رنگ آن نیز برنگ آن و تخمی ندارد و این نوع کم مستعمل و کم کسی میخورد جهت آنکه حدت و بورقیت و لزوجت بسیار دارد و بجوشانیدن در آب و طبخ بنحو مذکور بالکل
زائل میگردد و برگ آنرا نیز پخته میخورند و آن نیز با حدت و لزوجت بسیار است و بیخ بستانی آنرا که بهندی اروی نامند کچالو و برگ این بزرگتر و عریضتر و حدت و بورقیت و لزوجت
آن کمتر و لهذا اکثر مستعمل و ماکول بنحو مذکور که اولا چند آبجوش داده تبدیل نموده پس در روغن و پیاز بریان کرده آب داخل کرده پخته و افاویه حاره طیبه و زردچوبه داخل نموده
میخورند لذیذ می باشد و با گوشت لذیذتر و بعضی که در پختن بسیار صاحب وقوف اند اول در آب زردچوبه انداخته که خوب رنگین شود دیگر مرتبه در آن آب جوش میدهند که رنگین گردد
و نیم خام آنرا در روغن و پیاز رنگین میکنند بعد از آن در آب که از کره ترشی انبه خام تازه یا خشک و اگر نباشد ترشی لیمو یا تمر هندی بقدر ذائقه و اندکی فلفل سرخ داخل کرده
ساده بدون گوشت یا با گوشت پخته میخورند بسیار لذیذ مثل مغز قلم میشود و در حین طبخ لزوجت آن زائل میگردد و بریان نمودن در روغن نیز و این را نیز **طبیعت** آن کلی مانند
آنست مطلقا در اول گرم و در دوم تر و در اول نیز خشک گفته اند **افعال و خواص** آن بغایت مسمن بدن و محرک باه دانسته اند اعضاء الصدر جهت سرفه خشونت
حنجره اعضاء الغذاء و النفض سریع الهضم و رافع هیج امعاء و اسهال و پوست آن در حبس اسهال قوی و جهت استسقاء و لاغری کرده و اسهال صفراوی ماهی صفر و ماهیت فرق
و اورا بدل خصوصا عصاره نبات آن و تناول برگ و شاخ مطبوخ آن نافع المضار دیر هضم مولد سوداء و سده و مصلح آن عسل سکنجبین و ادویه خوشبوی مانند دارچینی
و قرنفل و بعضی آنرا با سرکه و خردل مرتب مینمایند و این هنگام سریع الهضم و الخروج می باشد از معده و نوشته اند که آنرا تخمی می باشد و در افعال قریب بتخم کرنب مقدار شربت
از تخم آن دو درم و عصاره نبات آن از ثلث رطل تا دو ثلث و نوعی از قلقاس میشود و صلب و سدیر که هر چند طبخ نمایند پخته نمیگردد و ضماد آن جهت نضج اورام و دور سوخته
آن جهت اندمال قروح و قلاع و تقویت معده موثر **قلقدیس** بفتح دو قاف و لام ساکن در میان و کسر دال و سکون یاء مثناة تحتانیه و سین مهمله در ماهیت آن اختلاف است
اکثر زاج سفید و بعضی زاج سرخ و بعضی زرد و بعضی نوعی زاج سفیدی که بفارسی آنرا زاج شتر دندان نامند دانسته اند و بعضی گفته که آنرا بفارسی شوغار و بیونانی حلقیس نامند
و تحقیق آنست که قلقدیس سه صنف می باشد صنفی سفید سبک زود شکن و این تندترین و بهترین اصناف است و صنف دوم کثیر الارضیت غلیظ خشن و رنگ آن مایل
بحمرت و این را بیونانی مالی تریا نامند و صنف سوم نرم و متساوی الاجزاء و سست و چون آب بدان رسیده سیاه گردد و این را زاج الاساکفه نامند و در حرف الزاء المعجمه
مع الالف بتفصیل ذکر یافت **قلقطار** بفتح دو قاف در میان لام ساکن و فتح طاء مهمله مشاله و الف و راء مهمله در ماهیت آن اختلاف است اکثری زاج اصفر و بعضی نوع زاج
سفید شتر دندان و بعضی زاج اصفر مایل بحمرت دانسته اند و بهترین آن خالص بسیار ریزه و براق مانند زرنیخ زود شکن است و در زاج نیز ذکر یافت **قلقل** بکسر دو قاف و سکون
دو لام و بضم هر دو قاف نیز آمده لغت عربیست آنرا قلاقل و قلقلان بضم قاف اول و بزر رمان بری و بفارسی انار دانه دشتی و بهندی کوارچکنه نامند و بیخ آن گویند مغاث است
در ماهیت آن اختلاف است بقول اکثر آنکه نباتیست شبیه بنبات قنب و ساق آن مایل بسرخی و شاخهای آن دراز و قنب متخذ از آن اقوی از شاهدانج و برگ آن زفر الرائحه و گل آن
مایل بسفیدی و تخم آن در غلافی خشن و مستدیر و بزرگتر از فلفل و املس بیرون آن مایل بسیاهی و مغز آن سفید با حلاوت و اندک لزوجت و پوست ساق آن سفید و مستعمل مغز آن است
و بعضی آنرا حب السمنه دانسته اند و نه چنین است و آنچه مشاهده شده در بنگاله آنست که نبات آن یکذرع دست با یک ساق باریک و شاخهای باریک زوج زوج متصل بهم برگهای
آن رسته و برگ آن شبیه ببرگ یاسمین و از آن کوچکتر بر سر یکشاخه که قویتر است و از شخصی ثقه استماع یافت که نبات آن از قبیل نجم و بیاره و در هم پیچیده بر زمین مفروش و برگ آن شبیه
ببرگ مرزنجوش و ثمر آن بقدر فلفلی و مدور سیاه رنگ و یک نقطه سفید بر بالای آن و سه عدد پیوسته بهم متصل بقمع آن و در غلافی سه پهلو شبیه بغلاف کاکنج بر سر شاخچه باریکتر است
و در خامی سبز میباشد و بیخ آن سرخ رنگ باریک **طبیعت** آن در دوم گرم و تر با رطوبت فضلیه **افعال و خواص** آن بغایت مقوی باه و منعظ و مسمن بدن بهر نوع که استعمال
نمایند خصوصا با لنجد و یا با نبات و یا فانیذ و یا عسل سرشته و مصلح حال کرده و مثانه و زائل کننده احتراق اخلاط مقدار شربت بریان کرده آن از قبیل نقل تا یک اوقیه و از کوبیده آن تا نیم
اوقیه المضار اکثار آن مصدع و مضر معده و مورث هیضه مصلح آن بریان نمودن و با سکنجبین و یا با قند و عسل خوردن بدل آن بوزن آن اهل و چار دانگ آن مغز تخم خیار است
قلومس بضم قاف و لام و سکون واو و ضم میم و سین مهمله لغت یونانیست بمعنی آذان الدب و ازیی بواسیر دانسته **ماهیت** آن نباتی است و بیخ صنف میباشد و ماهی

نوعی از آن است صنف اول سفید و برگ آن تیز سفید و نر و ماده می باشد و برگ ماده آن شبیه به برگ کلم و سفیدتر و عریضتر از آن و ساق آن بقدر ذرعی و زیاده بر آن و چیزی مانند
پشم بر ساق آن و گل آن مایل بزردی و تخم آن ریزه و بیخ آن دراز بسطبری انگشتی و نر آنرا برگ درازتر و باریکتر از ماده صنف دوم برگ آن سیاه و عریضتر و بزرگتر از صنف اول صنف سوم
شاخهای آن بسیار و دراز و بی ساق و برگ آن شبیه به برگ سفرجل و بر سر شاخهای آن قبهها مدوری و گل آن زرد طلائی صنف چهارم برگ آن شبیه به برگ انجیر و از آن کوچکتر بی ساق و ملاصق
زمین صنف پنجم برگ آن بزرگ و غلیظ و با رطوبت چسپنده و تند بو و ساق آن زیاده بر ذرعی و گل آن سفید مایل بسرخی و تخم آن ریزه و تیره رنگ و مدور با حدت و تلخی این
صنف محتمل که تنباکو باشد و آن در حرف التاء المثناة الفوقانیه مع النون ذکر یافت **طبیعت** آن اصناف آن گرم و خشک در سوم **افعال و خواص آن** محلل جالی
و با قوت قابضه و ریشهای آن در افعال قائم مقام ماهی زهرج است عضاء الصدر والغذاء والنفض و بول یکمثقال از بیخ سفید و سیاه آن جهت منع سیلانات و با شراب جهت
منع اسهال و طبیخ آن جهت سرفه بارده و ضیق النفس و تسکین عضل الاورام و حرق النار و السم ضماد برگ مطبوخ صنف سوم آن جهت اورام بلغمی و ورم چشم و با عسل و شراب جهت شقاقلوس
و جراحات و گزیدن عقرب و ضماد برگ صنف سوم آن جهت سوختگی آتش مضر گرده مصلح آن کثیرا مقدار شربت آن تا دو درم بدل آن اناغورس است **قلوماین** بضم قاف و سکون لام و سکون

قلوماین

واو و فتح میم و الف و ضم یاء مثناة تحتانیه و نون لغت یونانیست و آنرا شجرة ابی مالک و اهل دمشق صابون القاف و صابون القیا و ظفر القط نیز نامند **ماهیت** آن نبات
جبلی و بستانی ساق آن مربع شبیه بساق باقلا و برگ آن شبیه به برگ لسان الحمل بر ساق آن غلافها و اطراف بعضی مایل بطرف بعضی و گل آن شبیه بگل سوسنی که بیخ آنرا ایرسا نامند
و بهیات حیوانیکه آنرا اربع و اربعین گویند بهترین آن جبلی و گاه از نبات آن نیز مانند آنکه از بیخ آن عصاره میگیرند اخذ مینمایند **طبیعت** آن سرد و خشک **افعال و خواص آن**
حابس رعاف و نفث الدم سینه و نزف الدم معده و رحم و ضماد برگ نرم کوفته آن جهت الزاق جراحات در ابتدای حدوث و التیام آنها مجرب **فصل القاف مع المیم**

قمری

قمری بضم قاف و سکون میم و کسر راء مهمله و یاء نسبت منسوب بقمر است که نام بلدیست از بلاد مصر و گفته اند که آن بلد اسکندریه است جهت شباهت رنگ این بخاک آن بلد و جمع
آن قماری آمده و گفته اند جمع اقمر است مانند احمر و حمر یا جمع قمری است مانند رومی و روم و زنجی و زنج و ماده آنرا قمریه نامند و نر آنرا ساق حر و جمع قماری غیر منصرف است و آنرا
بهندی توتره نامند **ماهیت** آن مرغیست از فاخته کوچکتر و با طوق و بسیار مانوس و خوش منظر و خوش آواز و گفته اند که لفظ یا کریم کامل الحروف از صوت آن ظاهر میگردد
و دو نوع میباشد سفید و زرد و از غرائب آثار آن آنکه ابن اثیر در تاریخ خود نوشته که از جمله هدایا که بعضی ملوک بقاع هند هدیه برای سلطان محمود سبکتگین فرستاده بودند قمری بود که
چون طعام زهردار را میدید چشمهای آن سرخ و از آن اشک جاری و متحجر میگشت و چون آن حجر را سوده بر جراحات دهن گشاده میپاشیدند بزودی چاق میشد **طبیعت**
آن در دوم گرم و خشک **افعال و خواص آن** موافق مبرودین و مرطوبین و مولد خلط فاسد و اکثار آن محدث وسواس و جذام مصلح آن ادهان و ادویه لطیفه است
تدهین بدهن آن باعث سرعت حرکت اطفال و تخم آنرا چون بطفل بیاشامانند باعث سرعت تکلم آنست قبل از هنگام آن الخواص گفته اند بودن آن در خانه باعث عدم تاثیر
سحر و دزد آن و چشم بد است از صاحب آن خانه **قمقام** بفتح قاف و بضم نیز آمده و سکون میم و فتح قاف و الف و میم و قمل بفتح قاف و سکون میم و لام **ماهیت** آن

قمقام

دو حیوان کوچک اند که در بدن انسان و غیر انسان بهم میرسند و فرق میان هر دو آنست که قمقام را پایهای بسیار است و به بیخ موی می چسپد و واحد آنرا قمقامه نامند
و قمل شش دست و پا دارد و به هر اندک میگردد و سر و دم آن باریک و سفید رنگ و آنچه در موی بهم میرسد اغبر و سیاه رنگ و گفته اند که رنگ آن برنگ موی میباشد که
در آن تکون مییابد از سیاه و سپید و سفید و غیرها و ماده آن زیاده از نر آنست و قمل را بفارسی شپش و بترکی بیت و بهندی جوئین نامند و مراد از مطلق آن قمل انسان است و ماده
تکون آن عرق حادث از کثرت فضلات ردیه و کثافات مجتمعه در بدن انسان و قلت یا عدم اغتسال بدن و ثیاب و عدم تنظیف آنها است و قوت مزاج بدن و هر چند ماده
آن زیاده تکون آن زیاده در موهای سر و ریش و لباسهای چرکین کهنه تکون آن زیاده می باشد خصوصا در زمستان و کثرت آن باعث لاغری بدن میگردد و مرض است و در ابدان
نقیه لطیفه و البسه پاکیزه تکون آن کم میباشد بلکه نمیباشد **افعال و خواص آن** چون شپش زنده را در سوراخ باقلا گذارند و بلع نمایند جهت رفع حمی ربع مجرب گفته اند و چون
در سوراخ احلیل گذارند رفع احتباس آن نماید و چون زن حامله در کف دست خود گذارد و بر آن شیر بدوشد اگر راه رود و حرکت کند حامله به پسر است و الا بدختر و بعضی گفته اند که اگر
بمیرد حامله به پسر است و الا بدختر و انداختن شپش زنده موجب نسیان است بلکه باید که بکشند و بیاندازند و طلا کردن آن بر بدن مولود در حین ولادت با آب زیره باعث آنست که
در تمام عمر قمل در بدن او تولد نکند و چون در بدن شپش بسیار بهم رسند تدبیر دفع آن آنست که جامه را بزیبق آلوده بپوشند و یا زیبق بر بدن بمالند و یا زیبق با حنا در ساعت
دفع آن کنند و شستن سر با آب تخم شتر بغیه که تمر هندیست که سائیده با آب مخلوط کرده سر را بآن بشویند بزودی رفع شپش آن مینماید اما باید که چشم را بپوشند و محافظت نمایند

اگر دخل آن نشود که باعث سوزش بسیار و تورم آن میگردد و از خواص آنست که نزد قرب موت از روی میگریزد و چون قمل بسیاری جمع نمایند و از ان سرشیم سازند و بر زخم تیر و چسبنده
تر میباشد از سریشهای دیگر و گفته اند قمل متولد در جوب آشامیدن بقدر دم آن جهت قرحه ریه و تفتیت حصاة نافع و این از جمله محالات است زیرا که اینمقدار بهم رسیدن

قنی

متعذر است **فصل القاف مع النون** **قنی** بفتح قاف و نون والف مقصوره لغت عربی ست و بر چند معنی آمده از انجمله بمعنی نیزه و جمع آن قنوات و قنی بکسر قاف
مانند جبل و جبال و بعضی اطبا گفته اند که بفتح و بقصر قصب است و واحد آن قناه به ها است و جمع آن قنوات و بر عود الطباشیر یعنی قصب آن نیز اطلاق مینمایند و بر شجره الاشق
نیز و گفته اند خود اشق است و گفته اند نوعی از اندروطالیس است و نیز گفته اند اسم نباتیست برگ آن شبیه ببرگ نعناع و معروف و نزد عامه عرب بکلخ و نزد بعضی برطبه یا سیه

قنابری

و کلخ در حرف الکاف مع اللام انشاء الله تعالی مذکور خواهد شد **قنابری** بضم قاف و فتح نون مشدده و الف و فتح با موحده و را مهمله و الف مقصوره لغت عربیست و گفته اند
لغت نبطی است بضم کاف و فتح نون مخففه و الف و کسر با موحده و را مهمله و یا نیز آمده و سر آنرا العربی عملول و نملول و قملول و فوهق و شجرة البهق و بیونانی قیقیهما لون و برومی
قبار و مبدوس و بخراسانی برغست و بفارسی بزند و بخند و بشیرازی سبزه و سوده و باصفهانی موجه نامند **ماهیت** آن نباتیست که در اول ربیع میروید و تا آخر
آن میماند و بغدادی گفته از بقول صحرائیست و برگ آن کوچکتر از برگ کاسنی صحرائی و با اندک حدت و تلخی و گل آن سفید باریک و تخم آن اغبر رقیق و نواب مغفور مبرور نوشته
اند برگ آن شبیه بسرمق است ولیکن املس نیست بلکه زغب خفیفی دارد و صاحب تحفه نوشته برگ آن شبیه باسفاناخ با اندک تندی و تلخی است بقدر شبری و ساق آن
باریک و گل آن سفید ریزه و تخم آن در غلافی بقدر نخود و در هر غلاف چهار عدد و بسیار شبیه بخردل بهترین آن تازه آنست که در شاخهای آن اندک سرخی باشد **طبیعت**
آن گرم در اول و خشک در آخر آن و بعضی در دوم خشک گفته اند **افعال و خواص آن** لطیف و جالی و مقطع و از ادویه نافعه است جهت مبرودین و محرورین هر دو
اعضاء الصدر و الغذاء و النفض منقی سینه و ریه از کیموسات غلیظه و مفتح سده کبد و طحال و مدر بول و حیض و شیر و عرق و آشامیدن آب آن اطلاق طبیعت و رفع یرقان
و مغص و اخراج کیموسات غلیظ مینماید و ضماد آن جهت بواسیر و مغص و تحلیل صلابات رحم نافع الزینه جهت کلف و بهق و وضح بهترین دوایی است ضماداً و شرباً و گفته اند خوردن
آن باندک زمانی و قلیل الایامی وضح را زائل میگرداند و بدستور تدهین آن جهت امراض مذکوره و زخم لستان السموم ضماد آن جهت نهش جمیع هوام سمی **مؤثر** المضار مولد سودا

قنب

خصوصاً نمک پرورده آن مصلح آن طبخ و بریان نمودن آنست و روغنها مانند روغن بادام و کنجد و غیر آن و گفته اند مصلح آن هلیله کابلی است و شکر **قنب** بکسر قاف و فتح
نون مشدده و با موحده و بضم قاف نیز آمده لغت عربیست و گفته اند معرب از کنب فارسی است و آنرا ابق و بیونانی و دیفرونس و بسریانی قنبیرا و برومی کتانی و بفارسی کنب
و بنگ و بهندی بهنگ بخفای ها و باصطلاح ورق الخیال و جرو اعظم و حشیش و حشیشه الفقرا و نشاط افزا و فلک تازه عرش نما و حبه المساکین و شهوت انگیز و مونس الهموم و خضرا
و زهرو رنگ و برگ شیرازی و امثال اینها نامند و دیسقوریدوس قنابس و قنابوس نیز نامیده و گفته اند پوست ساق آنرا قنب نامند و از ان مانند کتان ریسمان و البسه سازند
اما پوشیدن لباس آن جایز نیست جهت آنکه مفسد مفاصل و محدث لاغری است و کاغذ از ان خوب ساخته می شود چنانچه در کشمیر از ان کاغذ میسازند بسیار خوش قماش برابری با کاغذ
ابریشمی میکنند و شکوفه و غبار زغبی و شبنمی که بر آن می نشیند و غلیظ و چسبنده است همه را جمع مینمایند و چرس مینامند و در سر غلیان میکشند تخدیر و سکر بسیار می آورد و خصوص غلیظ
آن و آن هرچند چسبنده تر و غلیظ تر و منجمد تر باشد قوی تر است و بسا است که بسبب کمال قوت هلاک میگرداند کشنده خود را **ماهیت** آن نباتیست معروف و در اکثر بلاد بهم میرسد
مانند هند و کشمیر و بنگاله و زیج و روم و فارس و عراق و غیرها گفته اند بترتیب مذکور هر یک اقوی از دیگر اند و عراقی و بنگالی از همه ضعیفتر و بعضی فارسی را اقوی از رومی
گفته اند و هر یک بری و بستانی و جبلی میباشد و بری و جبلی اقوی از بستانی اند و بستانی فی الحقیقه قنب است زیرا که پوست آن جدا میگردد و درخت آن بلندتر تا به پنج ذرع و ساق
آن مجوف شاخهای آن باریک و بران برگها پنج یا شش یا هفت تا نه و اکثر فرد میباشد و بسیار سبز رنگ و با خشونت و گل آن سفید رنگ باریک و تخم آن مدور و آنرا شاهدانج
و بفارسی شاهدانه نامند و بری و جبلی آنرا درخت کوتاه تر از بستانی و لحای آن خوب جدا نمیگردد و بدشواری اگر قلیلی بعمل آید بکار امور مذکوره نیاید و شاخهای آن شبیه بتخمی
و سیاه رنگ و برگ آن نیز مانند برگ بستانی و از ان خشن تر و سیاهی آن کمتر از بستانی و سفیدی بران غالب گل آن سرخ و ثمر آن مانند فلفلی شبیه بحب السمنه و بعضی خود
حب السمنه دانسته اند و بیخ آنرا مغاث و شیخ ابن بیطار گفته قنب دو نوع میباشد بری و بستانی و نوع ثالثی که آنرا قنب هندی نامند و ندیدم من آنرا مگر در مصر و آنرا
حشیشه نامند و در بساتین زراعت مینمایند و بسیار مسکر است یکدرم ان زیاده بران زحد سکر بدر برده برعونت و اختلاط عقل و جنون منجر میسازد و بسا است که هلاک میگرداند
و بالجمله انواع ردیه آن بسیار است از معجون و غیر آن **طبیعت** برگ آن مرکب القوی و در سوم سرد و خشک با حرارت لطیفه قلیله و برودت کثیفه غالبه و تخم آن گرم و خشک در

سوم و پوست آن سرد و خشک و در غایت رداءت و لحای آن سرد و خشک باعتدال **افعال و خواص آن** از جمله اشجاریست که برگ آن بسبب مرکب بودن قوای
آن او لا فرح و سرور و نیکوئی رنگ رخسار و سکری آورد بخار حار و لطیف و تخدیر حادث از جزو بارد و بعد زوال و تحلیل جزو حار لطیف و ظهور آثار جزو بارد کثیف ضد افعال
مذکوره از آن ظاهر میگردد و نیز بسبب جزو حار خیال و فکر را لطیف و دقیق میگرداند و عطش و اشتهای طعام و شهوت باه را بالعرض زائد میگرداند و بالآخرة بالعکس و باعث
تکدر روح دماغی و ظلمت بصر و ضعف آن و جنون و مالیخولیا و جبن و خوف بسیار و استسقا و امثال اینها و ضعف باه و قطع آن میگردد و جهت آنکه مجفف منی است و شیر نیمها
مقوی فعل آنها و ترشیها مبطل آن اعضاء الرأس سعوط برگ بری آن منقی دماغ و اغتسال بعصارهٔ برگ آن جهت رفع ابریه و شپش موی سر و قطور عصارهٔ برگ بری و دهن
آن جهت تسکین درد گوش و کشتن کرم آن اعضاء الغذاء و النفض خوردن برگ آن نشف رطوبات معده و حابس بطن و مدر بول و ودی را نافع و ممسک و مجفف منی و بوست
آن قاطع باه و مجفف منی القروح و الجروح و الاورام و البثور ذرور کنب پوسیده مجفف جروح و قروح رطبه و مندمل کنندهٔ آنها و ضماد طبیخ بیخ بری آن و ضماد برگ آن
جهت تحلیل اورام حاره و حمره و تسکین اوجاع اعضای عصبانی که در آن کیموسات فاسده مانده باشد مفید و چون برگ خشک آنرا نیم کوفته و اندک آبی بر آن پاشیده و
گرم کرده بر برگ بید انجیر گرم کرده گذاشته بر خصیه ببندند جهت قیلة الماء و تحلیل اورام آن نافع مقدار شربت آن یکدرم و زیاده بر آن خصوصاً از انواع ردیه آن کشنده
مصلح آن قی نمودن و با روغن گاو و آب گرم تا آنکه در معده هیچ نماند و آشامیدن شراب حماض بسیار مفید و تخم آن مسکن غثیان و محلل و پراکنده کننده ریاح و مولد خلط
ردی و مقوی الاسنان و منجر و قابض بطن و ممسک و مجفف منی المضار مصدع و مظلم بصر مضر معده مصلح آن بریان نمودن و اکثار آن باعث قرحه احشا مصلح آن خشخاش
و سکنجبین شکری و شراب لیمو و گویند آب سرد و برف و شراب فواکه حامض است و دهن شاهدانج که مانند روغن بادام گیرند گرم و خشک و جهت درد گوش و اعصاب و تحلیل اورام
صلبه و صلابت رحم قطوراً و تمریخاً نافع و آشامیدن آن مجفف منی است بدانکه اهل هند خصوص فقرای ایشان ولوع بسیاری به آشامیدن آن دارند و بگمان فاسده خود معتقد
آنند که عمر را طویل و خیال و فکر را زائد چنانچه مقوله بعضی از فقرا که خود را کامل و واصل میدانند اینست که **بیت** بنگی زدیم سر انا الحق شد آشکار ✻ مارا بدین گیاه ضعیف این
گمان بود ✻ و اکثری از این طایفه هر صبح و شام برگ آنرا سائیده و در آب حل کرده صاف نموده یک قدح می آشامند و هر که از امثال ایشان وارد شان میگردد با و نیز تواضع
مینمایند و بعضی خشک نموده اندک بریان کرده زمانی طویل آنرا مضغ مینمایند به تنهائی و یا با کنجد مقشر و یا سائیده با شکر سفوف مینمایند و طرب و فرح بسیار میکنند جهت
آنکه در ابتدا و اوائل حال قوای بهیمی ایشان را بحرکت میآورد و انواع اطعمه کثیره میخورند و متلذذ میگردند و انهضام می یابد و بدن ایشان فربه میشود و بکثرت اجتماع رطوبت پس
ثانیاً مبتلا باکثر امراض صعبه میگردند مانند ضعف هاضمه و کثرت ریاح و قراقر بطن و سوء القنیه و تهبج اطراف و صورت و تغیر رنگ بشره و امثال اینها و ضعف باه و سقوط
اسنان و عجز و کسالت و جبن و خیالات فاسدهٔ شیطانیه و سوء فکر و انداختن خود و جهال را بسوی عقیده و اباحت و زندقه و ترک عبادات و غیره و بعضی از آن معاجین میسازند و میخورند
و بعضی برای اصلاح و تقلیل سمیت آن در شیر جوش میدهند و آن شیر را ماست میسازند و کرهٔ آنرا گرفته در تراکیب استعمال مینمایند و بعضی سر شیر آنرا گرفته استعمال مینمایند و نیز دهن آنرا
با انواع دیگر اخذ مینمایند و بعضیکه بسیار قوی مینمایند قدری از چرس آنرا داخل تراکیب میکنند مانند معجون شرزه خانی که مشهور بشیر زاد خانی است که از و کهن ساخته احیاناً می آورند
که یک حبه آن سکر بسیار می آورد و جزو اعظم آن روغن بنگ و چرس و ادویه و جواهر بهیای قوی مخدر مسکر دیگر است **قنبره** بضم قاف و سکون نون و ضم باء موحده و فتح راء مهمله
و ها لغت عامی قنبره است و جمع آن قنابر بفتح قاف و کسر باء موحده و بعربی ابو المليح و بفارسی چکاوک و چجوز و لک نیز و بیونانی برزالوس و بر بیدالوس و بلاطینی کلرینه نامند **ماهیت**
آن مرغی است از جمله عصافیر از گنجشک اندک بزرگتر و خوش منظر و خوش آواز و بر سر آن کاکلی و تاجی مانند طاوس و هدهد و بهترین آن جوان فربه آن و وجه علیحده ذکر نمودن از عصافیر اختصاص
آن باسم خاص است و شهرت آن بدان است **طبیعت** آن گرم و خشک **افعال و خواص آن** آشامیدن سفیدباج و مرقه آن ملین طبع و گوشت آن جالب و بیضهٔ آن گوشت
و لحوم سائر عصافیر و این اقوی از آنها است و مداومت کباب آن صالح الغذا و جهت صاحبان قولنج و اوجاع مثانه نافع و محرق مجموع آن جهت ذات الجنب و وجع فؤاد بسیار
مؤثر مضر محرورین مصلح آن کاسنی با سرکه و میوه های ترش و با روغن بادام استعمال نمودن است **قنبیط** بضم قاف و فتح نون مشدده و کسر باء موحده و سکون یاء مثناة
تحتانیه و طاء مهمله مثاله بفارسی کلم رومی و کلم کرد نامند **ماهیت** آن نوعی است از کرنب و وجه علیحده ذکر نمودن آن اختصاص معروف بدان بودن است و نزد عوام و اهل
شام و بغداد مشهور به بیض العیار است برگ آن شبیه ببرگ چغندر و از آن عریضتر و ضخیمتر و سبزی آن با غبرت و سرمه رنگ و طعم آن با تلخی و شیرینی آمیخته و در وسط آن ساقی
و بر بالای آن جمهٔ آن و بر اطراف آن برگها و هم مجتمع بشکل کله و در بنگاله در موسم زمستان تخم آنرا از فرنگ می آورند و هر سال تازه میکارند بسیار خوب لطیف و سفید و مجتمع

قنبره

قنبیط

و نازک لذیذ میباشد و هر چند بوا سرد تر باشد بهتر میشود و بشکل بیت بهتر و سفید تر و لطیف تر میگردد و بعضی مردم در وقت کوچکی برگهای آنرا در هم می بندند و در هنگام نزدیک
بکمال رسیدن و کچه سفالی که بهندی هاندی نامند سکوس بر بالای آن میگذارند که کله آن و جوف آن بگنجد و آفتاب و شبنم بدان نرسد که آنرا فاسد سازد و ساق آنرا از نصفه بیشتر
بکل میگیرند و بدان آب همیشه میدهند خوب و لطیف و بالیده میگردد و بقوت زمین و غلبی تخم نیز بزرگ میگردد و بهترین آن تازه سفید رنگ یا زرد رنگ نازک خوب و در هم
پیچیده آنست و نیز قسم دیگر از ان میشود در برگ و ساق و قبه همه مشابه بدان الا آنکه برگهای خارج آن اندک بزرگتر و عریضتر و تیره تر و رنگ و ساق و برگ آن بنفش مایل
بسرخی در رنگ برگهای قبه پیچیده آن سرخ تیره مایل به بنفشی است و بهترین این نیز تازه خوشرنگ نازک و خوب در هم پیچیده آنست **طبیعت** آن مرکب القوی با رطوبت مائیه
غلیظه و حرارت مفتحه لطیفه و مادهٔ ارضیه کثیفه و گفته اند گرم در اول و خشک در دوم است **افعال و خواص آن** با قوت مفتحه و محلله و منبهه و نفاخه و مدر بول و مولد خون
سوداوی عکر و مضعف دماغ و مبخر و ردی الغذاء و نفاخ و مسدد و محدث نفخ در حوالی پهلو و شکم و بالخاصیت محلل خمار و مسکن آن و اکثار آن مولد اخلاط سوداویه و مورث
سوداویه و افکار ردیه و خیالات فاسده و دیدن خوابهای مشوشه و مضعف دماغ و بصر بسبب تبخیر آن و آشامیدن مائیت آن مانع مستی و نطول طبیخ آن جهت اوجاع
مفاصل نافع مصلح مضار آن در آب جوشانیدن و آب آنرا مکرر ریختن و مهرا پختن با گوشت فربه و روغن بادام بازیت الانفاق و روغن گاو تناول بسیار بر این نمودن
و با ادویه حاره لطیفه خوردن است و بعض آن نفاخ و مهیج فواق و زیاده کننده منی و معین بر جماع خصوصا چون بریان نمایند و با سرکه و زیت و آبکامه بخورند مولد سودا است
زیاده از کرنب و تخم آن گرم و خشک و استعمال آن پیش از شراب یا با شراب مانع سکر و محلل خمار آن و مفسد منی است چون زن بعد از جماع باخود بر دارد **قنبیل** بکسر قاف و سکون
نون و کسر بای موحده و سکون یای مثناة تحتانیه و لام گفته اند معرب کنبیلا می فارسی است و یا معرب کمیله هندی در ماهیت آن اختلاف است بسیار بعضی گفته خبریست
ریلی سرخ رنگ که از آسمان فرو می آید با شبنم در بعضی بلاد و بعضی گفته اند که شبنمی است که بر اراضی بادیه یمن می نشیند و با خاک ممزوج گشته بدان هیئت میگردد و بعضی گفته
طینی است مانند طین معروف بطین الجلود که نزد باریدن باران ظاهر میگردد و در خراسان و بعضی گفته اند بزور ریلی است ظاهر آن سرخ و بعضی گفته اند تخم سرخس است و نوات
حکیم معتمد الملوک سید علویخان نوشته اند که بیشتر از کوهستان ما بین هند و چین می آورند کان استماع یافته که از درختی حاصل میگردد که اندرخت را می نشانند و بطن نشانیدن
بزور ان اشجار است یا شبنمی که بر آنها می نشیند و آنچه محرر شنیده آن است که منعقد ثمر درختی است کوهی درخت آن شبیه بدرخت معصفر و برگ آن نیز شبیه ببرگ آن و از آن
بزرگتر و خاردار خارهای آن درشت و بلند و ثمر آن بشکل نارنجی و بر سر آن خاری و در خامی سبز و بعد رسیدن سرخ میگردد و بعد کمال رسیدن شکافته از جوف آن چیزی سرخ
تیره بر می آید و بر زمین میریزد مردم آنرا جمع نموده بر میدارند و همان قنبیل است آنچه غیر ممزوج بخاک است خالص و سبک وزن میباشد و آنچه مخلوط بخاک و رمل است غیر خالص
و بسنگین العلم عند الله تعالی **طبیعت** آن گرم و خشک در دوم و در سوم نیز گفته اند با قوت قابضه شدیده **افعال و خواص آن** آشامیدن یکدرم تا دو درم
سائیدهٔ آن با ادویه مناسبه مخرج اقسام کرم معده و امعاء و حب القرع بقوت و مسهل رطوبات لزجه و اخلاط فاسده و جهت عرق مدنی و طلای آن نیز جهت امور مذکوره نافع
مضر امعاء مصلح آن کتیرا و شیح ارمنی و مضر معده مصلح آن مصطکی و انیسون بدل آن ترمس برنگ کابلی مقشر و سکبینج الجروح و القروح و الجرب و القوبا و در زمرم
سودهٔ آن مجفف قروح رطبه و التیام دهنده جراحات و سعفه و جرب رطب و بثور و قوبا خصوصا کها و الاعضور ا بروغن گل و یا روغن تخم تا کیسر تخصیص سعفه و جرب و بثور
اطفال و بدستور تدهین آن و خوردن اطریفل و دوا و معجون آن و استعمال مرهم آن و اطریفل و دواء و دهن و مراهم و معجون قنبیلی در قرابادین کبیر مذکور شد **قنطوریون**
بفتح قاف و سکون نون و ضم طاء مهمله مشاله و سکون واو و کسر راء مهمله و ضم یاء مثناة تحتانیه و سکون واو و نون لغت رومی است و نزد بعضی یونانی و اصح آنست که معرب
ازجنطوریه رومی است منسوب بجنطورس حکیم رومی جهت آنکه او اول کسی است که معرفت بدان بهم رسانیده و بسریانی ایکیغیلایی و بیونانی او میطوریون و بفارسی بزر رو ... لوخا
و کریون نامنده گفته اند کریون اسم قنطوریون دقیق است و آن دو نوع است کبیر و صغیر و در آخر بیخ میسرو ید قنطوریون کبیر و آن قنطوریون غلیظ و بیونانی قنطوریون طوماغا
یعنی قنطوریون کبیر و لوقی نیز و لوفای کبیر نامند **ماهیت** آن نباتیست ساق آن شبیه بساق حماض خشن و به بلندی دو ذرع با شعبهای بسیار از یک بیخ رسته و بر سر آنها
قبهها شبیه بقبه خشخاش و مدور طولانی و گل آن سرمئی رنگ مدور شبیه بصوف و تخم آن شبیه بقرطم یعنی تخم کافشه و با خرافت و برگ نبات آن شبیه ببرگ جوز و سبز
و اطراف آن مشرف شبیه بدندانهای اره و بیخ آن سطبر طولانی تا بدو ذرع و صلب و سرخ رنگ و پر از رطوبتی سرخ برنگ خون و طعم آن مرکب از حدت و حرافت و اندک
حلاوت و قبضی و رنگ عصارهٔ آن نیز سرخ مانند خون منبت آن زمینها که آفتاب بسیار بر آنها تابد و کوهستانها و تلها و بیشهها و قوت آن تا ده سال باقی میماند و نوع

قنبیل

قنطوریون

معجم الملوک سید علوی‌خان قدس سره نوشته‌اند که قنطوریون صغیر کثیر الوجود است بارض ما یعنی بلاد فارس و آن بر دو نوع است بری یکه بر زمینهای سهل هموار و تلهای پر اشجار میروید
و گل این سرخ رنگ مائل به بنفشی است و بستانی آن نبات قوی‌تر و بلندتر از بری و گل آن خوشبوتر و تلخی آن کمتر و در سائر احوال مساوی بری و لیکن گل آن مختلف الالوان و عامه
اهل شیراز آنرا گل مینک و گل قرنفلی نامند و گل آن تا قریب به شش ماه میماند و بیخ آن در زمین باقی میباشد و در ایام ربیع از سر نو از همان بیخ میروید و بیخ بری آن در زمین باقی
نمیماند بلکه هر سال از سر نو در اوایل ربیع میروید و در اوایل صیف گل و تخم می‌آورد و قوت آن تا دو سال باقی میماند **طبیعت** آن در آخر دوم گرم و خشک و در سوم
گفته‌اند و عصاره و بیخ آن قوی‌تر از سائر اجزای آن مستعمل **افعال و خواص آن** محلل و قابض و جالی بحسب اختلاف طعوم بیخ آن از افعال متضاده و ضماد و میکر دوا از ادرار طمث
و اخراج جنین مرده و افساد زنده و اخراج آن و تفتیح سدد و تنقیه دماغ و سینه و امثال اینها از افعال حرارت که صادر از حدت و حرافت آنست و حبس نفث الدم و اندمال
جراحات کار افعال برودت که بسبب قبض آنست و گفته‌اند چون لحم مقطوع را با آن طبخ دهند مجتمع میگرداند اعضاء الصدر و الغذاء و النفض جهت ضیق النفس و سعال و ربو
و سرفه کهنه و نفث الدم مزمن و درد پهلو و مغص و رفع سده کبد و طحال و قولنج بلغمی و استسقا و یرقان و صلابت کبد و طحال و ادرار بول و حیض و عسر ولادت و اوجاع رحم
و تشنج عضل و عصب و قتل و اخراج دیدان نافع و فرزجه آن جهت ادرار طمث و اخراج جنین مؤثر الجروح و القروح و النواصیر ضماد تازه آن بتنهائی و یا با مراهم جهت الزاق و
چسبیدن زخمهای تازه و التیام و ختم جراحات تازه و ردیه کهنه و عمیقه غائره و نواصیر و اوجاع عصب و فسخ آن و کسر اعضاء و عرق النساء بغایت قوی الاثر و در سائر
افعال قریب بقنطوریون صغیر و از آن ضعیف‌تر مضر دماغ مصلح آن عسل و شیر بدلها مقدار شربت آن تا دو درم و اگر تب نباشد با شراب و الا با آب بدل آن جعفص و قنطوریون
دقیق و عصاره حب آن جهت امراض مذکوره نافع و شیخ ابن بیطار نوشته که انچه در بلاد لوقیا می شود عصاره آنرا گرفته بجای جعفص استعمال مینمایند **قنطوریون صغیر** که آنرا
قنطوریون دقیق و سوفانی طولیطون دقیق یعنی قنطوریون دقیق و قنطوریون طرمقرون یعنی قنطوریون صغیر و بعضی آنرا لیمیون مشتق از لیمس که بمعنی آب ایستاده است نامند
جهت اکثر منبت آن کنار آبهای ایستاده است و در بطائح نیز میروید و بفارسی لوفای خرد و گرد بون نیز گویند **ماهیت** آن نباتیست که بر کنار آبهای ایستاده و در بطائح
میروید بقدر یکشبر و زیاده بر آن شبیه با و فاریقون که عود ریح جبلی نامند ساقهای آن از هم جدا و پر شاخ و برگ آن شبیه برگ سداب گل آن اندک خوشبو و شاخهای
آن سفید مائل بزردی و قوت آن تا ده سال باقی میماند و از نباتات ربیعی است و در آخر ربیع میروید **طبیعت** آن در سوم گرم و خشک **افعال و خواص آن**
لطیف‌تر و قوی‌تر از نوع کبیر و جمیع فعال و ساق و برگ و گل آن قوی‌تر از عصاره آن و مجفف و ملطف و مفتح و مسهل منقی و جاذب اخلاط از اعماق بدن و مفاصل و امثال آن
منفعت بسیار است اعضاء الرأس و العصب و الصدر و الغذاء و النفض و غیرها آشامیدن مطبوخ دو مثقال آنکه در هفتاد مثقال آب طبخ نمایند تا به نیمه رسد و بمالند و صاف
کنند و با شکر و امثال آن بنوشند جهت تنقیه دماغ و اعصاب و صرع و نفث الدم و اسهال مره صفرا و سودا و زرد آب و بلغم لزج مخاطی و امراض بلغمی و اوجاع مفاصل
و تشنج عضل و تفتیح سده جگر و طحال و دفع قولنج بلغمی و تحلیل صلابت طحال و ضرر سموم هوام خصوصاً عقرب نافع و دو درم آن جهت رفع حمیات و با شراب جهت نفث الدم
و ذات الجنب بارد و با ماء الاصول جهت اوجاع ظهر و مفاصل و عرق النساء و نطول با آب مطبوخ آن دافع کزاز و بدستور بخور آن و حقنه با آب مطبوخ بیخ دو درم آن بار دیگر
و بدستور بر باد آن جهت عرق النساء و اوجاع ظهر و قولنج بعد یل برای آنکه مخرج اخلاط مراریه و سوداویه و بلغمیه لزجه است و افراط عمل آن مؤدی باسهال الدم الجروح
و القروح و الاورام ضماد تازه آن جهت الزاق و اندمال ختم جراحات کبار تازه و کهنه ردیه و عسرة الالتیام و نواصیر و تلیین اورام صلبه و منع انصباب مواد باعضاء بسبب
قبض و تجفیف بلیغ که دارد و خشک آن با مراهم مجففه جهت تجفیف قروح ردیه خبیثه غائره عمیقه و نواصیر و باسیه جهت منع انفتاح و انشقاق جراحات کبار تازه و کهنه و اندمال
و تحلیل اورام آنها و با آرد ترمس جهت تسکین اوجاع عضل و عصب و مفاصل بارده و با آرد جو جهت حاره آنها و گل آن ضماداً و شرباً جهت لسع افعی و عقرب نافع و عصاره
آن در قوت قبض و تحلیل و تجفیف و غیرها قریب بسائر اجزای آن و طریق اخذ آن آنست که اگر تازه باشد بگیرند درخت سبز تر و تازه آنرا با تخم بکوبند و آب آنرا بگیرند و در ظرف
خزفی در آفتاب بگذارند و بچوبی پاکیزه بر هم زنند و اگر دیر گیرد و خشک نگردد شب سر آنرا بپوشند تا آنکه شبنم مانع انعقاد و انعقاد عصاره است و روز دیگر بدستور در آفتاب گذارند
و بچوب پاکیزه بر هم میزده باشند تا آنکه غلیظ و منجمد و منعقد گردد و اگر تر و تازه آن بهم نرسد بیخ خشک کهنه آنرا نیمکوفته بجوشانند در آب بجوشانند پس بخیسانند و نیکو بمالند
و صاف نمایند پس با آتش ملایم طبخ دهند و بر هم میزده باشند تا منعقد گردد و همین نحو عصاره هر چه را خواهند اخذ نمایند **طبیعت** آن قریب بسائر اجزای آن
افعال و خواص آن نیز قریب بدانها بلکه در بعضی مواد اقوی آشامیدن آن جهت امراض مذکوره نافع اعضاء الرأس سعوط آن با سرکه و آب عسل جهت تنقیه دماغ

قنطوریون صغیر

رعاف خصوصًا با اندک زاج و کافور و آب یخ و طلای آن با سرکه بر پیش سر و صدغین جهت صداع حادث از احتراق شمس و آشامیدن شراب و چون موی سر را بشوره زائل نماید
و محلول آن با سرکه بران بمالند جهت رفع قروح آن و رویانیدن موی مجرب و اکتحال عصارهٔ رقیق آن با عسل جهت بیاض و اندمال قرحهٔ عین و طلای آن با شیر دختران جهت
ورم پلک چشم و تسکین درد آن و با آب کاکنج جهت سلاق پلک چشم و جرب آن و با شیر و آب رازیانه جهت جمیع اوجاع عتیقهٔ عین و رفع آثار قرنیه و شعیره و با آب مرزنجوش جهت
تحلیل سبل و چون پلک چشم را برگردانند و عصارهٔ آنرا با آب انار بران بمالند در حال رفع جرب آن نماید و قطور آن با روغن خیری و امثال آن جهت ضربان گوش و با آب برگ شفتالو
جهت قتل و اخراج کرم آن و با آب ترب و امثال آن جهت ثقل سامعه و با روغن نرگس و خردل و سرکه جهت ورم گوش و رفع کری و مضمضهٔ آن با گلاب جهت رائحهٔ کریههٔ دهان و قلاع
متعفنهٔ آن و با طبیخ جوز السرو جهت درد دندان و رفع تحریک و استحکام آن و غرغرهٔ آن با آب بارتنگ و عنب الثعلب و عوسج جهت ورم لوزتین و خناق و طلای آن با آب
شقاق لب و اعضاء الصدر و آشامیدن آن با طبیخ حلبه جهت امراض سینه و اعضاء النفس حمول عصارهٔ تازهٔ آن مدر حیض و مخرج جنین مضر بمعا مصلح آن صمغ عربی و کثیرا مقدار شربت
تازهٔ آن یکدرهم تا دو درهم و از خشک آن تا سه درهم و در حقنه تا پنج درهم و از عصارهٔ آن یکدرهم بدل آن بوزن آن افسنتین و نیم وزن آن بابونه و نیم مثقال آن تربد و بعضی بوزن آن بیخ
سیاه دشان و نیم وزن آن برگ حنا گفته اند و روغن آن که آب تازهٔ آنرا با روغن زیتون بآتش ملایم بجوشانند تا روغن بماند گرم و خشک و مسخن عصب و مقوی بدن و رافع امراض
بارده عصبانیه مانند فالج و استرخا و اعیا و اوجاع بارده و مزمنه و تحلیل ریاح و رافع عسر و عسر ولادت و شراب آن که آب آنرا با شکر بقوام آورند جهت اکثر امراض مذکوره نافعست

قنفذ بضم قاف و سکون نون و ضم فا و بفتح فا نیز آمده و بذال معجمه و بدال مهمله نیز بجای ذال لغت عربیست و نیز بعربی خیر دهیو و بیونانی بوقماروس و بسریانی قفدو بروهی شیرخسدون
و بفارسی خارپشت و جبروجش و سیخول و بشیرازی چوله و در تنکابن دارموک و بمازندرانی دارمجی و بترکی کرپی و بهندی ساهی و سارسل و سیهی نیز نامند و ماده آنرا العرقی قنفذه
و جمع آن قنافذ ماهیت آن حیوانیست موی بدن و پشت آن بلند مانند خار و چون بخشم آید سر خود را فرو کشد و مجتمع گردد مثل دستهٔ خار می شود و خود را حرکت میدهد از میان
آنها خار بقدر یکشبر و کم و بیش جستن کرده مانند تیر جدا گردد و بر آید با اندک آوازی و اگر ببدن کسی برسد اندک زخم نماید و سه قسم میباشد بری و جبلی و بحری بری آن کوچک بقدر
گربهٔ کوچکی و جبلی آن بزرگ بمقدار سگ متوسطی و خارهای آن بلند و ابلق تا بیک شبر و زیاده بر آن نیز و این را ولدل نامند و قنفذ بحری نوعی ماهی است که نصف اعلای آن شبیه
بقنفذ و نصف پائین آن شبیه بماهی و در بدن آن موی است مانند موی حیوان و نرم و بعضی گفته اند صدفی است و اصلی ندارد و از مطلق آن مراد قنفذ بری است و بهترین آن
کهنهٔ بزرگ آنست و در جزیرهٔ از جزائر زیرباد که بیند جزیره جاوه است که بتاویه نیز نامند و در جوف بعضی قنفذها فادزهری تکون می یابد مانند آنکه در جوف بز کوهی و کاو و میمون
و غیرها و اهل آن جزیره شصت هفتاد سال نشو که پی بدان برده اند و از جوف آن بر می آورند و آن بزرگ و کوچک نیز میباشد بزرگ آن بمقدار بلوطی و اندک کوتاه تر از آن
و سطبر تر و کوچک آن بقدر جوز بوا کوچکی و طعم آن بسیار تلخ و چون در آب گذارند زمانی آب را بسیار تلخ میگرداند و آن آب مستعمل در انواع میسنه یا و اوجاع بارده و تحلیل ریاح و امثال
اینها از امراض بارده و رطبه بحقیقی که محل تکون آن زهرهٔ آن باشد و بیان آن بتفصیل در باد زهر در حرف الباء مع الالف ذکر یافت **طبیعت** آن گرم و خشک در اول
دوم **افعال و خواص بری آن** گوشت آن مجفف و محلل قوی و مانع انصباب مواد باحشا و بدستور کبد خشک آن و رماد محرق آن جالی و محلل و مجفف اعضاء الرأس و المفاصل و
والغذاء والنفض گوشت مملح آن با سکنجبین جهت درد سر و با ادویهٔ مناسبه جهت فالج و تشنج و امراض عصب و داء الفیل و منتقا الکرابیب نافع باشد و درد گرده مجرب آن جهت
رفع سوء مزاج و سلس بول و زهرا و شش اطفال و غیر اطفال حتی آنکه ادمان اکل آن باعث عسر البول است و مقوی باه مرطوبین و مبرودین و کبد خشک کردهٔ آن در آفتاب جهت استسقا
و آشامیدن پوست محرق آن با شراب جهت فالج و با سکنجبین جهت نضج الحمی الاورام و البثور و الجروح و القروح لحم آن جهت خنازیر و جذام و تحلیل غدد و عقدهای
صلب و فسخ عضل نیز با ضمادا و رماد پوست محرق آن جهت قروح و سحج و خوردن لحم زائد و تجفیف قروح و جروح جهت آنکه جالی و منقی و مجفف است و بدستور آشامیدن
گوشت خشک کردهٔ سائیدهٔ آن جهت جذام و بخور آن نیز الزنبته لطوخ رماد آن رافع کلف خفیف و نمش با زفت جهت داء الثعلب و با ادویهٔ مناسبه جهت اغتسال بدن
جهت قروح سر الحمی والسموم خوردن لحم آن رافع حمیات مزمنه و نهش هوام و سائر سموم و نیم درهم از محرق پوست آن جهت تب ربع مجرب المضار اکثار آن مفسد مزاج معده
و کبد و رنگ رخسار مصلح آن عهر الجاتن آن با آب و مطبخ نمودن آن با روغن بادام یا شیرج و با سرکه و کاسنی خوردن است و مرارهٔ آن گرم و خشک و جالی و مجفف اکتحال آن
رافع بیاض عین و طلای آن مانع انتشار قروح در بدن و جهت جذام نیز نافع و چون با موم بسرشته زن بیاشامد یا حمول نماید جهت اخراج جنین مؤثر **ولدل** نوعی قنفذ
کبیر جبلی که آنرا سهی نیز نامند جهت آنکه تیر می اندازد چنانچه ذکر یافت خوردن گوشت آن جهت نقرس عظیم النفع و بدستور ضماد آن و طلای خون آن جالی کلف و زائل کنندهٔ وضح

قنفذ

ولدل

بدن وحمول آن مدر حیض وگفته اند که انجار ولدال مار وهوام میگریزند ونزدیک آن نمیروند وقنافذ با مار خصومت مینمایند و مار را میکشند بدین قسم که گرمار را بدهان گرفته سر را
باندرون می کشند و خارهای بدن خود را ایستاده میکنند و هر چند مار اضطراب میکند زیاده خود را به بدن او میزند زیاده مجروح میکرد و آخر الامر سست شده می افتد و میمیرد و لهذا
ماران گریزان است جابر بن حیان الصوفی در کتاب خواص کبیر گفته که گوشت قنفذ بری جهت عسر البول نافع است بدین قسم که آنرا ذبح نمایند و پوست آنرا بکنند و گوشت
آنرا در آفتاب خشک نمایند آنمقدار که توان کوبیده یا براده نمود پس بگیرند از کوبیده و یا براده آن مقدار دو مثقال یا سه مثقال و در شراب حل کرده بیاشامند بزودی
شفا یابند و چون بسوزانند قنفذ را و نرم با نوشادر سحق نمایند تا آنکه قریب بانحلال گردد پس با عسل منزوع الرغوه سرشته بداء الثعلب و داء الحیه طلا کنند بزودی زائل گرداند
و موی بر رویاند و جهت قوبا نیز نافع که سرگین آنرا بازیت حل کرده بر قوبا طلا نمایند بعد مالیدن قوبا بنطرون بقوت که سرخ گردد و طلای محرق آن با دهن الآس یا غیر آن
جهت رویانیدن موی در هر موضعیکه خواهند مؤثر و طلای پوست سوخته آن با خردل و عسل سرخ منزوع الرغوه بر سر جهت داء الحیه و کلف و تشقق و شقاق آن و جهت داء الثعلب
و داء الحیه نیز و اگر بجایی سوی آن موی سیاه نروید مکرر طلا نمایند و آشامیدن طحال خشک کرده مسحوق آن با شراب جهت اذابت طحال مجرب چنانچه شخصی که طحال داشت
طحال آنرا بریان نموده خورد و بعد سه ساعت عرق بسیاری نمود و دردی در جوف آن بهم رسید و پس از یکساعت بول بسیاری کرد مقدار دو ثلث رطل و زیاده و شفا یافت
از آن علت باذن الله تعالی و مرارهٔ آنرا چون اخذ نمایند و زهرهٔ آنرا برآورند و با سرمهٔ خراسانی نیکو سحق کنند اکتحال بدان زائل کننده بیاض عین است بزودی و طلای
زهرهٔ خشک کرده آن رافع برص تازه در چند مرتبه و با کبریت جهت برص کهنه و طلای زهرهٔ خشک کرده کوبیده آن با شراب سرشته و اقراص ساخته و خشک نموده
و عند الحاجت با سرکه سوده جهت بواسیر و ثالیل مجرب و در ساعت قطع خون آن نماید حکایت شیخ الرئیس قدس سره در کتب شفا نوشته که قنفذ می شناسد تقلب کردن ریاح
پیش از وزیدن آنها و لهذا راه خانهٔ خود را از الطرف مسدود مینماید و از طرف مخالف آن میگشاید و در حر و برد نیز چنانچه شخصی از اشخاص قسطنطنیه بدان واقف گشت و مجری یعنی
خانه برای قنفذی در خانه خود ساخت به یکه دیگری بر آن مطلع نگشت و آن قنفذ راه خانهٔ خود را تبدیل مینمود و نزد تبدیل آب و هوا به حر و برد و آن شخص بر سبیل کرامت خبر دهم خبرها
مینمود و مردم مستبعد می شمردند و قدر و منزلت وی پیش ایشان عظیم بود و بآن خلط و لحم بحری و نیکو است برای معده و تقویت آن و تلیین بطن و ادرار بول و محرق پوست آن
جهت جرب و قروح سر مفید **قندس** بضم قاف و سکون نون و ضم دال و سین مهملتین اسم کندش است و در حرف الکاف مع النون انشاء الله تعالی خواهد آمد و
سگ آبی بلغار را نیز نامند که خصیهٔ آن جند بادستر است و پوست آنرا بر می آورند و از آن فرو و فروش و البسه و غیره میسازند **طبیعت** آن گرم و خشک **افعال و خواص**
آن پوشیدن آن زائل کنندهٔ برودت و ریاح از بدن و جلوس بر آن جهت نقرس نافع است **فصل القاف مع الواو قوطولیدون** بضم قاف و سکون واو
و ضم طاء مهمله و سکون واو و کسر لام و سکون یاء مثناة تحتانیه و ضم دال مهمله و سکون واو و نون لغت یونانیست و نیز یونانی قوماليون و اهل مغرب اذان الملوک و
بشانوق و اذان القسیس نامند جهت آنکه برگ آن شبیه بکبالی است که یونانی قطولی نامند و گفته اند که نوعی از قدح مریم است و آن نوعی از حی العالم است و گفته اند نوعی
از ابرون است و بعربی کاسات خوانند جهت آنکه برگ آن شبیه بجلس است **ماهیت** آن نباتیست برگ آن مستدیر با اندک تجویفی و ساق آن کوتاه و تخم آن متصل
بساق و در اطراف آن و بیخ آن مانند زیتونی و با تندی و تلخی **طبیعت** آن مرکب القوی و بیخ آن گرم و خشک **افعال و خواص** آن قابض و رادع و جالی و محلل اعضا
الغذاء و النفض آشامیدن برگ آن مسکن التهاب معده و با شراب و عسل نافع تهیج بدن و بیخ آن مفتت سنگ مثانه و مدر بول الاورام و الجروح ضماد برگ آن محلل اورام و سکن حرارت معده
و احشا و رافع شقاقی که از برودت هوا بهم رسیده باشد و ضماد عصارهٔ بیخ و برگ آن محلل ورم خنازیر و خنها و با شراب و سیع کنندهٔ فقیه جراحات است و از ادویه مجهولة الماهیت است
قوفی بضم قاف و سکون واو و کسر فاء و یا **ماهیت** آن حیوانی بحری شبیه بصورت انسان است در شکل و انفحه آن در قوت مانند جند بادستر **طبیعت** آن گرم و خشک
افعال و خواص آن خوردن گوشت آن جهت صرع و اختناق رحم نافع و فرق میان انفحه آن و میان انفحه حیوانات دیگر آنست که چون آب بر انفحه حیوانات دیگر
ریزند و بعد از زمانی آب آنرا بر دو می انفحه آن ریزند بزودی آنرا بگدازد و آب گرداند بخلاف انفحه حیوانات دیگر که این خاصیت ندارد **فصل القاف مع الهاء قهوه**
بفتح قاف و سکون هاء و فتح واو و ها اسم خمر غلیظ است و نیز بمعنی مشبع و محکم است جهت آنکه چون آن خمر غلیظ است بزودی شارب خود را سیر میکرداند و سکر آن محکم و قوی
است و الحال مصطلح نزد عامه و مراد از آن ثمر درختی است که در یمن و حبشه و شام و به بهم میرسد و آنرا بن مینامند و در حرف الباء مع النون بتفصیل ذکر یافت **فصل القاف**
مع الیاء قیروطی بکسر قاف و سکون یاء مثناة تحتانیه و ضم راء مهمله و سکون واو و کسر طاء مهمله مثناة یا لغت یونانی است که بعربی مشهور شده و بفارسی

آن لطیف از بری

قندس

قوطولیدون

قوفی

قهوه

قیروطی

موم روغن نامند ماهیت آن عبارت از موم گداخته در روغن است هر روغنیکه باشد بغیر آن خواه ساذج از همان جزو باشد و یا مرکب از اجزای دیگر و بحسب اغراض مختلف
میباشد و نسخ آن بتفصیل در قرابادین ذکر یافت **قیصوم** بفتح قاف و سکون یاء مثناة تحتانیه و ضم صاد مهمله و سکون واو و میم لغت عربیست و قیسوم بسین مهمله
بجای صاد نیز آمده و بیونانی اشوصرا و برومی ابرطاماسیا و اطلیثا نیز و بفارسی برنجاسف و بلنجاسف بلام بجای را و بوی مادران نیز و برتراسک و بشیرازی بهرزرد
و بهندی الندا و گندمار نیز نامند **ماهیت** آن گفته اند برنجاسف جبلی است و گفته اند دو نوع میباشد نر و ماده نر آن را شاخهای باریک و ثمر آن کوچک شبیه
بافسنتین و گل آن کم رنگ و کوچکتر از گل ماده آن و مائل بسفیدی و ماده آن نباتیست گلشنی مشاکل شجر مائل بسفیدی و شاخهای آن پر برگ و برگ آن مشقق
باریک شبیه ببرگ سداب و بر ساق آن رطوبتی چسبنده و بر سر و اطراف شاخهای آن گلی مستدیر زرد طلائی رنگ و خوشبوی و با حدت و ثقل و تلخ طعم و ثمر آن مانند حب الآس
و در تابستان گل میکند گفته اند ماده آن برنجاسف و نر آن قیصوم است و نیز گفته اند نوعی از برنجاسف است نه خود برنجاسف و فرق میان هر دو آنست از ساق برنجاسف
شاخهای بسیار میروید و قیصوم را ساق بی شاخ و اگر از یک ریشه یک ساق رسته و برگهای آن مانند زنبق بر ساق آن رسته و برگ متصل بیخ آن مفروش بر زمین و در
انتهای ساق آن قبه چتری که گل آنست و با عطریت و ثقیل الرائحه شبیه برائحه برنجاسف و زرد رنگ و طعم آن تلخ و باین مشابهت جمعی بغلط قیصوم را خود برنجاسف
دانسته اند **طبیعت** آن در سوم گرم و خشک و در اول گرم و در سوم خشک نیز گفته اند **افعال و خواص آن** قوت تحلیل گل آن زیاده از افسنتین اعضاء الرأس
نطول آن جهت صداع بارد اعضاء الصدر و الغذاء و النفض و المفاصل و السموم و الحمیات آشامیدن مطبوخ آن بتنهائی یا با ادویه مناسبه جهت درد سینه و ضیق النفس و قتل
اقسام کرم معده و امعاء و اخراج آن و ادرار بول و حیض و رفع عسر البول و تفتیت سنگ گرده و مثانه و فتح عضل و ریاح مفاصل و عرق النساء مزمن و ضرر ادویه قتاله
و لرزه حمیات خصوصا ممزوج بدهن و با شراب جهت دفع ضرر جمیع سموم و لسع عقرب و رتیلا شربا و ضمادا و با زیت پخته بجهت تسخین دماغ و معده و ازاله برودت آن و
عضو ضمادا و حمول آن مخرج جنین و ضماد آن جهت تحلیل اورام و اندمال جروح تازه بدستور ضماد مطبوخ آن با سفرجل محلل اورام عسرة التحلیل الزنبه و ذرور آن ضمادا و سوخته آن جهت
نزف الدم همه عضاء و داء الثعلب با روغن بید انجیر و یا روغن ترب جهت سرعت بر آمدن ریش مؤثر الواهی افراط آن و بدستور بخور آن گریزاننده هوام مضر ریه مصلح آن
کثیرا و خشخاش مضر معده مصلح آن عسل و شیح مقدار شربت آن دو درم بدل آن افسنتین و بابونج و روغن آن که از برگ و گل آن مرتب نمایند جهت اکثر امراض بارده عصب
و ادرار حیض و اسخان رحم و انضمام فم آن و تحلیل صلابات و رفع لرز حمیات نافع است **قیقهر** بفتح قاف و سکون یاء مثناة تحتانیه و فتح قاف و ها و را مهمله و قیقهن بنون
بجای را و ققهر بیا دو نون مفتوح بعد از ها نیز آمده لغت یونانیست و بعربی الشجر و بفارسی لعل معبری و بهندی رال و دهونه نیز نامند در **ماهیت** آن اختلاف است
و آنچه بتحقیق پیوسته آنست که صمغ درختیست که در هند و بنگاله بیشتر بهم میرسد فی الجمله شبیه بسندروس و نرم و زرد که زود سائیده میشود و با اندک حرارتی که از آتش بدان
رسد گداخته گردد حتی آنکه آفتاب تند نیز آنرا نرم میسازد و کریه الرائحه فی الجمله شبیه برائحه قیر و بازرده ممزوج باهم و قبل از گداز قطعهای آن اکثر قلمی اندک پهن سفید مائل
بزردی بعضی اندک تیره و بعد از آنکه گداز گردد سیاه رنگ شود و کوبیده آن سفید شکری رنگ و بدطعم و با اندک عفوصت است و گویند از زیر پوست درخت کهنه سکوه که سال
نیز گویند بر می آید و در حرف السین و سکوه مذکور شد **طبیعت** آن در سوم گرم و خشک **افعال و خواص آن** محلل و جالی و مدمل اعضاء الرأس و الصدر و الغذاء و النفض
منقی دماغ و با ماء العسل جهت صرع و ربو و استسقاء و ارطمث و آشامیدن یکدرم آن سه روز تا پنج روز متوالی با سکنجبین و یا با آب اقراح جهت تحلیل سپرز و لاغر گردانیدن
بدن موثر مقدار شربت آن ربع درم اکتحال آن جهت تقویت باصره و رفع آثار چشم و سنون آن جهت درد دندان و لثه ساقطه اللثه الجروح و القروح و الجرب و القوباء ضمادا و دوای
آن منقی آثار قروح و جروح بزودی و مراهم آن جهت التیام جراحات و قروح تازه و کهنه مزمنه و عمیقه و زخم جدری و سوختگی آتش و ناصور نافع و بدستور روغن آن خنزیر و
آن جهت ابهر بد رطب و قوباء جرب و روغن مرهم آن در قرابادین کبیر ذکر یافت

باب بیست و دویم در بیان ادویه که حرف اول آنها کاف است

فصل الکاف مع الالف

کات بفتح کاف و الف و تاء مثناة فوقانیه بفارسی نام نوعی برنجی است که در شوشتر که بعربی التستر گویند
زراعت مینمایند و گویند یکسال که آنرا زراعت نمودند تا هفت سال ثمر میدهد و هر سال احتیاج بزراعت تازه ندارد و نیز نام دوائی است که بلغت هندی مشهور بکتهه است
ماهیت آن صمغ عربی و لبن درختی است که آنرا بهندی کهیر نامند و آن درختیست بسیار عظیم و چوب آن سرخ جوهردار و بسیار صلب و خاردار و شاخهای آن پراکنده
و بر آنها شاخهای باریک و بر شاخهای باریک آن در دو صف مقابل هم برگهای بسیار ریزه و طولانی شبیه ببرگ تمر هندی و طریق اخذ آن آنست که تنه درخت آنرا جابجا

قیصوم

قیقهر

کات

زخم میریزند از آن رطوبتی برمی‌آید و منجمد میگردد و میگیرند و بهترین آن آنست که خود بخود از درخت برآید مانند صموغ دیگر و آن دو نوع میباشد یکی سفید رنگ که آنرا کتیرا نامند و این اکثر در ادویه مستعمل و دوم سرخ رنگ و این بیشتر ماکول با برگ تانبول و این را نیز صاف مینمایند زیرا که بیشتر آمیخته بخاک و رمل میباشد و آنرا حبوب [illegible] خالص و یا با اندک مشک و عنبر و طباشیر و ادویه دیگر اقلا مشک و عنبر و عند الحاجت برای خوشبوئی و دهن تناول مینمایند و این را اکثر دلی بخهایی او کرولی بدون هامینها مانند و آنرا صمغی نیز میباشد سرخ رنگ اندک براق **طبیعت** آن در دوم سرد و خشک **افعال و خواص آن** قابض و مجفف و حابس و رادع سنون آن جهت استحکام لثه و عمور و قلاع دهان و با غراغره و مضمضه با نیز وزرور و طلای آن مجفف جراحات حاره خصوصا جراحات حادثه از نوره و آب دریای شور و مطبوخ آن قاتل کرم شکم و جهت یرقان و جذام و فساد خون و جریان منی و کثرت احتلام و قروح امعا و مجاری بول و حرقت آن و برص و بهق و بثورهای حاره و دمامیل و بثور شیر با و طلاء سفید و اکثار آن مولد سنگ گرده و مثانه و مضعف باه مصلح آن مشک و عنبر و صمغ آن جهت حبس البول و اسهال بسیار سفید شیر با و چوب درخت آن جهت اسهال و حبس البول و اعراض مذکوره شیر با موثر است **کاذی** بفتح کاف و الف و کسر ذال معجمه و یا و بدال مهمله نیز آمده لغت عربی اهل یمن است و گفته اند لغت هندی است و بعربی آنرا کدر نامند و نیز بهندی کیورا و نوع کوچک آنرا کیتکی گویند **ماهیت** آن نباتیست کثیر الوجود در بلاد عمان و یمن و هند و دکهن و بنگاله و زیر بادات و درخت آن فی الجمله شبیه بدرخت نخل و کوتاه تر از آن و پراکنده و غیر موزون و ساق و شاخهای آن پرگره و خاردار و پیچیده بر روی زمین و برگهای آن باریک بلند از برگ نخل و نارجیل بلندتر و عریض‌تر و نرم تر و اطراف آن مشرف و خاردار مانند دندانهای اره و باریکتر از آن مانند خار دو در رو در از هم و در زیر بادات از برگ آن مانند آنکه از برگ نخل فروش و جاهای [illegible] میبافند نیز میبافند نرم تر و بهتر میباشد و گل آن که طلع نامند شبیه بذره بزرگ یعنی خندروس با برگها و تو بر تو و اطراف برگها نیز خاردار و رنگ آنها سفید مائل بزردی و خوشبو خصوص برگهای درونی که سفیدتر و لطیفتر و خوشبوتر است و در وسط آن خوشه مانند خوشه کفرا و بسیار نرم تر از آن و پر گرد و آن گرد و جرم خوشه آن نیز بسیار خوشبو و گل نوع کوچک آن بر کیتکی نامند کوچکتر و خوشبوتر و لطیفتر از کبیر و در اسد و سنبله گل میکند و تا میزان میماند و از برگ گل آن عرق میکشند مانند عرق گلهای دیگر و آن عرق خوشبو فی الجمله شبیه ببوی بید مشک میباشد در اول وهله تندتر و اندک با حدت خصوص مکرر آن و عطر آن نیز بسیار خوشبو و لذیذ میباشد و چون دهنیت چندان ندارد با براده صندل و یا با عطر صندل ضم مینمایند و برگ آنرا با براده صندل عرق میکشند و عطر آنرا از روی عرق بعد سرد شدن میگیرند و باز آن عطر را در ته قابله و مشروبه میریزند و بر آن عرق گل تازه میکشند و عطر آنرا از روی عرق بر میدارند و همچنین هر چند زیاده تکرار نمایند خوشبوتر میگردد و یا آنکه اولا عطر صندل را در ته قابله میریزند و بر آن عرق گل کاذی میکشند و عطر آنرا بر میدارند و بدستور تکرار عمل مینمایند و شراب برگ گل آن که در آب جوش میدهند و مالیده آب آنرا با قند بقوام می آورند نیز خوشبو میباشد و شراب آب بیخ و تنه تازه آن و یا خشک نیم کوفته در آب خیسانیده آنرا با شکر و یا با قند بقوام می آورند و آنرا ثمری میباشد شبیه بانناس در شکل و ظاهر آن صیقلی و باطن آن خشبی و غیر ماکول و این ثمر بیشتر در کاوهای حوالی ادیسه و سواحل دکهن بهم میرسد **طبیعت** آن در آخر دوم گرم و خشک و بعضی معتدل بحرارت و یبوست دانسته اند **افعال و خواص آن** مفرح و مقوی دماغ و دل و سائر حواس و اعضا و رافع خفقان و اعیا و ماشرا و جدری و حصبه و بثور و جرب و حکه و مسکن دردهای صعب و جرام را نیز نافع گفته اند عرق و شربت آن جهت امراض مذکوره بهترین دوائیست و اهل هند را عقیده آنست که در موسم آبله هر که آبله بر نیاورده باشد چند روز متوالی عرق و یا شراب آنرا و یا هر دو را باهم بیاشامد آبله بر نیاورد و اگر برآورد چند دانه تا بهشت نه دانه و شاید این مبالغه باشد ولیکن مجفف عوارض آنست خصوصا که با عرق نیلوفر و خبه سکنو نموده بنوشند و در ایام ظهور آبله نیز موثر است و رب آن نیز جهت امراض مذکوره نافع و دهن آن مقوی حواس و مفرح و سرور آورنده و مانع اعیاء و دفع خفقان مستحکم کننده اعضاء شیر با و شاه تمر بنگاله شکوفه آنرا قبل از آنکه خوب شکفته گردد در روغن کنجد اندازند و تا چهل روز در آفتاب گذارند و همین اگر دو سه مرتبه شکوفه تازه تبدیل نمایند مانند روغن گل بابونه او قوی میگردد و در گرد آن در گوش اطفال مسکن درد آن و التیام دهنده قروح و مجفف رطوبات مستخرج از آن و در [illegible] باعث نرمی و خشکی و تنگی آن و در و خاکستر چوب سوخته آن جهت التیام جراحات مجرب دانسته آن مقوی دل و جگر بدل آن صندل سرخ و بوزن آن چوب بقم گفته اند و رب و شراب آن [illegible] عرق و عطر آن در قرابادین کبیر ذکر یافت صاحب اختیارات بدیعی نوشته که در گرمسیرات شیراز درخت کدر بسیار است و آنرا گل کدری نامند بوی بسیار خوش دارد تا بجائی جائیکه بوی آن بچهره رود تا ریزیده گردد و بو از آن زائل نشود والله یعلم شاید او را شبه شده باشد **کاشم** بفتح کاف و الف و کسر شین معجمه و میم لغت عربیست و گفته اند لغت فارسی است و بیونانی فالیون و لیقطیفون و لیفستیقون ساسالی و بسریانی نیلی قنفیا و برومی کملاون و گفته اند الجذان رومی است و تخم آنرا بفارسی گل بر نامند

و گفته‌اند بعضی متاخرین نوع رابع سیسالیوس است که یونانی عروبین نامند ماهیت آن تفلیسی گفته نباتیست زرد رنگ شبیه بانجدان و ابن بیطار و بغدادی گفته‌اند که تخم
رومی نباتیست تمنشی کوچک ساق آن باریک شبیه بساق شبت و بر کره و برگ آن مانند برگ اکلیل الملک و نرم‌تر از آن و خوشبو و برگهای اعلای ساق آن باریکتر و بزرگتر
از برگهای زیرین و آخر ساق آن چتر دارد و ثمر آن سیاه مصمت اندک طولانی از رازیانه بالیده‌تر و تند طعم با عطریت و بیخ آن شبیه به بیخ انجدان و خوشبو و مستعمل تخم و بیخ آنست
و خوشبوترین و تندترین سائر اجزای آن و بهترین آن تازه تند طعم خوشبوی آنست و قوت آن تا سه سال میماند **طبیعت** آن در سوم گرم و خشک **افعال و خواص** آن
مفتح سده جگر و محلل ریاح و منضج خلط خام اعضاء الصدر جهت سرفه بارد رطب و ربو و عسر نفس اعضاء الغذاء و النفض مقوی معده و هاضم غذا و محلل نفخ و کاسر ریاح و مسهل اقسام
کرم معده و امعا و حب القرع و مخرج آن و رافع رطوبات معده و اوجاع بارده رطبه و قراقر و رافع سده کبد و استسقا و محلل خون منجمد در معده و مثانه و مدر بول و حیض و مخرج
جنین و معین بر حمل السموم تریاق سموم بارده و لسع هوام سمی بارده امراض العصب و المفاصل طلای آن جهت فالج و اوجاع ظهر و عرق النسا و سائر امراض بارده رطبه
مقدار شربت آن یک درهم و در استسقا و ورم با آب گرم و اهل روم بجای فلفل داخل اطعمه میکنند و بسیار لطیف لحوم است خصوصاً لحوم طیور آبی و لیکن باید که مرق لحم آنرا گرم گرم
بیاشامند که بخار آن باعث صداع دماغ حار است بلکه بعد از آن که بخار آن زائل شده باشد مضر محرورین مصلح آن خیسانیدن در سرکه و یا آشامیدن سرکه بالای آن مصدع
محرورین صداع غیر دائم بلکه سریع الزوال مصلح آن بوئیدن کافور با گلاب مضر مثانه مصلح آن رازیانه و تخم خیارین نیز گفته‌اند بدل آن بوزن ربع وزن آن زیره سفید و بوزن
آن تخم کرفس جبلی تخم زردک بری نیز گفته‌اند **کافور** بفتح کاف و الف و ضم فا و سکون واو و را مهمله **ماهیت** آن صمغ درختیست که در زیرباد و در جزیره مسمی با چین بهم میرسد
و آن درختی عظیم میباشد و چوب آن سفید رنگ و رخو و گویند کرمی سوا الکربلنک و مار در محاور درخت آن میباشد و آبیکه از آن درخت در عین قطع میچکد مسمی بماء الکافور و دهن
الکافور است و در نهایت تندی رائحه و غلیظی و مائل بسرخی و کافور اقسام میباشد یکی ریاحی بکسر را و فتح یای مثناه تحتانیه و بای موحده نیز آمده و الف و کسر حاء مهمله و یاء
نسبت و در وجه تسمیه آن گفته‌اند بسبب تصاعد آن با ریاح است از کمال لطافتی که دارد و بعضی گفته‌اند که ریاح نام پادشاهیست که اول آنرا یافته بود و یا در عصر او یافته‌اند و بنام
او اشتهار یافته و این را بهندی بهیم سینی نامند و آن حبوب شبیه بمصطکی میباشد که خود بخود از باطن اندرخت جوش خورده بظاهر بروز میکند مانند صموغ دیگر و این اعلای همه اقسام
است و چون گرمی بدان رسد و یا در آفتاب گذارند نرم و گداخته میگردد و قلیل الوجود تر از سائر اقسام و بعضی گفته‌اند که بعضی مواضع تنه درخت آنرا منجر اشنده و تیغ میزنند
رطوبتی که بر می‌آید و منجمد میگردد کافور است و بعضی گفته‌اند که شبنمی است که بر درخت کافور می‌نشیند و منعقد میگردد مانند ترنجبین و شیرخشت و رنگ اینها همه سفید نباتی میباشد
قسم دوم قیصوری گفته‌اند منسوب ببلد قیصور است و آن نیز شبیه بصمغ و سفید و صفایحی صاف شفاف میباشد و از جوف درخت آن بر می‌آورند چنانچه شیخ الرئیس قدس سره
در مفردات قانون نوشته اما خشبه فقد راینا کثیرا و هو خشب ابیض خفیف جدا و ربما اختنق فی خلله شیء من اثر الکافور و محرر نیز از بعضی ثقه شنیده که سالی چند تخته ضخیم از چوب کافور
از چین آورده بودند در بندر هوگلی که بندر بنگاله است و آنرا ببریدند و ورق نمودند از جوف آن کافور بر آمد اعزه و تجار آنجا میان خود با قسمت نمودند و این نیز اعلی و خالص است
و کمیاب و گفته‌اند در سالی که صواعق و زلال و رجف بسیار باشد زیاده بعمل می‌آید و در سالی که کمتر کمتر و نهایت در سالی در سه من جلبی و یا تبریزی حاصل میگردد و آنچه در تحقیق
پیوسته در اکثر بلاد چین و جزائر زیرباد و بعض بلاد فرنگ نیز بهم میرسد و بهترین همه آنست که در جزیره مسمی ببرنیو که واقع بر خط استوی بطول یکصد و سی درجه است بهم میرسد
هم از جوف چوب درخت آن بر می‌آورند و هم از تنه درخت آن بطریق ترشح مانند صموغ و مصطکی بر می‌آید و اخذ میکنند و هم از طبخ نمودن ریشهای درخت آن بعمل می‌آورند
بهترین همه قسم اول است و بعد از آن قسم دوم و بعد از آن قسم سوم و درخت آن بسیار بلند مانند درخت دیودار میباشد و سفید رنگ و کم شاخ و برگ آن شبیه برگ لسوری
و از برگ و پوست و چوب جمیع اجزای آن بوی کافور می‌آید و اهل چین جزائر بلاد دیگر که در آنها کافور بهم میرسد بسبب خوبی کافور این جزیره می‌برند و نیز شنیده شد از شخصیکه
بسیار بکمال وثوق بود که از جوف چوب داچینی نیز قدری کافور بعمل می‌آید و از طبخ ریشهای درخت آن نیز قسم سوم گفته‌اند که از ریزهای چوب درخت آن از جوشانیدن بعمل
می‌آورند و این تیره رنگ ناصاف میباشد و مشهور بکافور موتی است و اقسام دیگر نیز میباشد همه مجعول مصنوع بعضی مصعد و بعضی غیر مصعد مصعد آن سفید لطیف شفاف
و قطعها بزرگتر و مصنوع اکثر از بندر جلیه که بندری است از بندر چین در صندوقهای بزرگ چوبی پر کرده می‌آورند و بوزن منها من هندوستان و ارزان بها میفروشند
و این اندک چرک رنگ است و گفته‌اند که مصنوع آن اکثر از برگ و بیخ درخت موز و چوب درخت کافور با چند دوائی دیگر بترتیب میسازند و نیز شنیده شده که از موم سفید کافوری
دو وزن در روغن گل یا بنفشه نیم وزن و بهم حل کرده و سنگ رخام را ده وزن نیکو سحق نموده بر آن میپاشند و در هاون با اندک کافور اصلی صلایه مینمایند تا خشک گردد و دو تیره

نمود و مانند کافور اصلی میسازند و چون خواهند کافور چرک را سفید مسما نمایند طریقه آنست که شیر را جوش نمایند و گرم گرم در کاسهٔ شیشه ریزند و قطعهای بزرگ کافور را در آن اندازند
و بانگشت بملایمت بمالند پس برآورند و بر غربال موی پهن کنند تا خشک گردد و ریزهای آنرا در پارچهٔ نازک پاکیزه کرده در میان آن شیر پس بملایمت بمالند تا چرک آن زائل گردد
پس بر روی آن غربال پهن کنند تا خشک گردد و امتحان خالص از غیر خالص بچند طور است یکی بنحویکه ذکر یافت دوم آنکه در یخ و در برف گذارند و مشتعل سازند اگر مانند شمع مشتعل
گشت خالص است و الا مغشوش و سوم آنکه قطعهٔ شیشه را بر آتش گذارند و کافور بر آن ریزند اگر تمام آن گداخت و مرتفع گشت و باقی نماند چیزی خالص است و الا مغشوش چهارم
آنکه در پارچهٔ نان گرمی گذارند اگر عرق کرد و تر شد خالص است و الا فلا پنجم آنکه اندکی از آنرا بر شقیقه مالند اگر سوختگی و سردی بسیاری در چشم ظاهر گشت و آب از چشم برآمد خالص
و الا فلا ششم آنکه رائحهٔ کافور اصلی شبیه برائحهٔ پوست ترنج و لیمو است با بوی خاصیکه دارد بخلاف مغشوش و فی الحقیقت فرق مشکل است مگر آنکه شخصی با جودت ذهن و حدس
صائب مکرر هر دو را دیده باشد تا فرق تواند گذاشت و چون کافور زود بهوا میگردد و نمیماند خصوص در ایام گرما و بلاد حاره طریق حفظ آن آنست که در ظرف شیشهٔ ضخیم
سر تنگ با چند دانه جو و تخم و یا فلفل پر نموده سر آنرا خوب مستحکم ببندند و بموم گرفته نگاهدارند و عند الحاجت که برآورند باز سر آنرا بدستور محکم نمایند و چون خواهند که کافور را
استعمال نمایند در معاجین و مفرحات و حبوب و غیرها باید که کافور را تنهائی و یا با اندک نبات و یا ادویهٔ مناسبه یابسه بارده از ادویهٔ آن ترکیب بآلتی از عقیق
بملایمت که گرم نگردد بسایند و بکار برند طبیعت آن سرد و خشک در آخر سوم و با قوی مختلفه ناریهٔ حارهٔ محلله که مرارت آن دلیل آنست و قوت ارضیهٔ باردهٔ یابسه
که دلیل بران قبض آنست و قوت هوائیهٔ لطیفهٔ معتدله که حدت رائحه و عطریت آن دال بر آنست و اهل هند بالعکس یا در آخر سوم تا اول چهارم گرم و خشک دانسته اند افعال و
خواص آن اعضاء الراس و الصدر و الغذا و النفض مفرح و مقوی دماغ و قلب و حمی و دق و سائر حمیات عفنیه و ذات الجنب و قرحهٔ ریه و سل و سهال حاد
و خلفهٔ صفراوی و دافع تشنگی و التهاب جگر و گرده و حرقة البول است شرباً و طلاء و سعوطاً و طلای آن با گلاب و صندل سفید و گل فارسی مسکن صداع حار و مقوی
حواس و اعضای دماغی و بدستور با روغن گل و خل خمر بر پیشانی جهت صداع صفراوی و شدت حرارت روح دماغی خصوصاً در حمیات حاره حاده و بر یافوخ و بر پیشانی
خصوص با آب برگ کشنیز تازه و یا برگ آس یا برگ لسان الحمل جهت حبس رعاف مجرب و سعوط یکدو جو آن با آب برگ کشنیز تازه و یا سرکه و یا عصیر و یا آب برگ آس و یا با دروج جهت
رعاف و یا برگ کاهو جهت بیخوابی محرورین و تسکین حرارت دماغ با روغن گل جهت ورام حاره و اکتحال آن جهت رمد حار با آب کشنیز بهم سائیده باعث بر نیامدن و آبله
است در چشم و اگر برآمده باشد باعث زوال آن و بدستور با آب حلزون تازه اما باید که حلزون آب شیرین باشد و قطور آن در روغن گل در بینی جهت سوء مزاج حار سادج
سر و چشم و علامت سوء مزاج سادج آنست که بارتفاع و زیادتی آفتاب زیاده و شدید شود و بانحطاط و نقصان آن ضعیف و کم و قطور محلول آن با آب کشنیز تازه در گوش جهت
درد گوش حار و قطع رعاف دماغی و سنون غرغرهٔ آن با گلاب جهت درد دندان کرم خورده و قلاع دهان و گذاشتن آن در جوف دندان کرم خورده مانع زیادتی آن حفر و دفن
آن با مشک و عنبر معدل برودت آن و مقوی روح حیوانی و نفسانی مبرود المزاج و ضعیف السموم تریاق سموم حاره و عقرب جراره و رفع مثقال و زیاده با آب [illegible]
و جهت قروح السنبل با آب انار و شیرهٔ خرفه و برف الحمی جهت حمی دق و سائر حمیات حارهٔ حاده نافع و حمیات خلطیه را مطلقاً مضر چه در اوائل چه در اواخر جهت آنکه در
اوائل باعث تغلیظ مواد و در اواخر موجب تحجر آنها است الجروح و القروح ذرور آن جهت قروح خبیثهٔ ساعیه و با ادویهٔ مناسبه جهت زخمهای حاره و جراحات تازه قطع
خون و تسکین درد آن مجرب المضار مضر مبرودین و صاحبان مزاج ضعیف و مصدع و ضعف معده آلات غذا و باه حتی اکثار بوئیدن آن و منجمد منی و مبرد گرده و مثانه
و گفته اند ضرر آن بباه بسبب برودت فقط آنست بلکه بحرارت محلله ریاح آن نیز و دوام ضعف باه از افیون بدتر است جهت آنکه شارب افیون بعد از افاقه از تخدیر آن
خللی و آفتی و تعطیلی در آلات تناسل خود نمی یابد بخلاف کافور و مورث بیخوابی خصوص بسیار بوئیدن آن و باعث سفیدی موی و پیری و قطع اشتها و نسل و تولید سنگ گرده
و مثانه مصلح آن عنبر و مشک و جندبادستر و ادویهٔ حاره عطره و گلقند و روغن سوسن و گل خیری و بنفشه و نرگس امثال اینها است و شیخ الرئیس در ادویهٔ قلبیه نوشته که آنرا
خاصیت قویه است در تقویت جوهر روح اگر بمقدار معتدل از آن بیاشامند و بسا است که اعانت میکند بر تعدیل امزجهٔ حاره و عطریت رائحهٔ آن معین بر خاصیت
آنست و در امزجهٔ بارده باید که تعدیل کرده شود برودت آن با مشک و عنبر و یبوست آنرا بروغن خیری و بنفشه مقدار شربت آن تا یکدانگ و دو مثقال آن قاطع باه و مفسد
معده و گویند دو مثقال آن قاتل است بدل آن دو وزن آن طباشیر و یک وزن آن صندل سفید و گفته اند اگر زن در فرج خود طلا نماید مرد بر آن قادر نگردد و حکایت [illegible]
گفته مردی از اصحاب من مقدار یکمثقال کافور در یکروز بخورد باه او قطع گردید و روز دیگر نیز همان مقدار بخورد باطل شد شهوت جماع او و روز سوم نیز همان مقدار بخورد و فاسد شد

معده او بحدیکه غذا در معده او بهضم و نضج نمی یافت و اهل هند آنرا مقوی باه دانسته و لهذا در اکثر حلویات و ماست داخل مینمایند و جوارش حب و دهن و عرق و اقراص آن در قرابادین
ذکریافت **کاکراسینکی** بفتح کاف و الف و فتح راء مهمله و الف و کسر سین و سکون یاء مثناة تحتانیه و نون و کسر کاف و یاء **ماهیت** آن دوائیست هندی
شبیه بغلاف شاخ بزی و کوچک و مجوف و رنگ آن سرخ و تیره و طعم آن اندک تلخ و با حدت عفوصت و گل آن و ثمر درختیست شبیه بدرخت موز **طبیعت** آن در اول
گرم و در آخر سوم خشک **افعال و خواص آن** جهت سرفه و ضیق النفس بارد رطب خصوصاً اطفال و جهت فواق و قی و اسهال الدم مجرب دانسته اند و جهت رفع تشنگی و فساد
بلغم و تب نیز و مشهی طعام است و ضماد آن رافع بهق است **کاکنج** بفتح کاف و الف و فتح کاف و نون و جیم و بکسر کاف دوم نیز آمده معرب کاکنه فارسی است و نزد عامه
اهل فارس معروف بعروسک پس پرده و بشیرازی کوپمن و بیونانی ادسفندلون و بسریانی خمری مرجا و برومی اسفید و لیون و بعربی جوز المرج و حب اللهو و بهندی راجپوتکه
و بلاطینی هلیله کاپم نامند **ماهیت** آن از انواع عنب الثعلب است و وجه افراد ذکر آن معروف بودن باسم خاص است و آن نباتیست شبیه بنبات عنب الثعلب و برگ آن
از آن عریضتر و شاخهای آن چون بلند شود منحنی بسوی اسفل گردد و گل آن سفید مائل بسرخی و ثمر آن در غلافی مستدیر شبیه بمثانه و آن غلاف در خامی بسبزی باشد و بعد رسیدن سرخ
و در وسط آن دانه مانند سپستان و فندق کوچکی نیز بعد رسیدن سرخ میگردد و پیوسته بقمع آن و دو صنف میباشد جبلی و بستانی و جبلی آنرا برگ مانند برگ سیب و مزغب و غبار
آلوده و سیاه و ساق آن با رطوبت چسبنده و نبات آن بزرگتر از بستانی و گل آن بسیار سرخ و دانه آن زرد مائل بسرخی و در غلافی زرد و منبت آن سنگلاخها و آنرا کاکنج منوم
و عنب الثعلب منوم و در تخدیر قوی تر از خشخاش منوم و از مطلق آن مراد کاکنج بستانی است و مستعمل پوست و ثمر و دانه آنست که سرخ رسیده بالیده تازه باشد بهترین آن بعضی
بستانی و بعضی جبلی گفته اند و جمع میان هر دو قول آنکه جائیکه تخدیر بسیار مطلوب باشد جبلی بهتر است و در مواضع دیگر بستانی و قوت آن تا سه سال باقی میماند **طبیعت** آن سرد
و خشک در دوم و جبلی آن در سوم و عصاره آن نیز **افعال و خواص بستانی آن** الاذن قطور عصاره آن جهت قروح مزمن گوشت اعضاء الصدر و الغذاء و النفث جهت ربو و
عسر النفس و اخراج صفرا با درار و اقسام گرم معده و امعاء و حب القرع و ادرار بول و دفع امراض گرده و مثانه و قرحه آن و مصلح حال جگر و مداومت هر روز مقدار یکمثقال از آن و یا عصاره
آن جهت یرقان مجرب و بلع نمودن زن هفت عدد دانه آن را بعد از پاکی از حیض جهت منع حمل مجرب یافته اند و قولس گفته که چون جزوی از خشک آن با جزوی از شیح ارمنی بسایند
و بخورانند کرم معده و حب القرع را دفع و اخراج نماید الاورام و القروح طلای عصاره آن محلل صلابات و بواسیر و رافع قروح مزمنه گوش و حافظ قروح از فساد و مخدر مصلح آن
گلقند مقدار شربت از پوست و دانه آن تا پنج درم بدل آن عنب الثعلب جبلی آن نیز مدر بول یکمثقال آن منوم و زیاده از یکمثقال مورث اختلاط عقل و جنون است و جوارش
و اقراص و معجون آن در قرابادین ذکر یافت **کالاکوت** بفتح کاف و الف و فتح لام و الف و ضم کاف و سکون واو و تا بلغت هندی است بمعنی سیاه گل **ماهیت** آن نخستین
سمی نبات و گل آن مایل بسیاهی و بیخ آن در هیات و رنگ شبیه بجدوار بنفش سیاه و اعلای آن در کوه کیدار میرسد از انواع تیت بیدا میشود و بهترین و قوی آن براق صلب
سنگین آنست **طبیعت و افعال و خواص آن** مانند سنکیا است که نوعی از بیش است و بیش در حرف الباء مع الیاء مذکور شد و گل آن نیز در کمال سمیت است
کالی زیری بفتح کاف و الف و کسر لام و یاء مثناة تحتانیه و کسر زاء معجمه و سکون یاء و کسر راء مهمله و یا بلغت هندی است آنرا سوراج نیز نامند **ماهیت** آن تخم
نباتی است هندی نبات آن بقدر دو ذرع و برگ آن اندک طولانی منشرف و گل آن برنگ گل کاسنی و تخم آن نیز شبیه به تخم آن و در شکل و غلاف و از آن بلندتر و رنگ آن
سیاه و بسیار تلخ و مستعمل تخم آن **طبیعت** آن گرم و خشک در آخر سوم **افعال و خواص آن** آشامیدن آن جهت رفع مواد بلغمیه و اخراج اقسام کرم معده و امعاء
و حب القرع و ضماد آن جهت تسکین اوجاع بارده و تحلیل اورام صلبه بتنهائی و یا با ادویه مناسبه نافع و بدستور ضماد برگ و شاخ درخت آن و بسبب کمال حدت خالی
نبودن از سمیت اطبا در معالجه اشخاص انسانی از داخل کم مستعمل دارند بلکه اکثر مستعمل بیاطره در معالجه دواب است **کامخ** بفتح کاف و الف و فتح میم و خاء معجمه معرب از کامه
فارسی است و جمع آن کوامخ و بعضی گفته اند بفارسی جواب با صفهانی کومه نامند **ماهیت** آن نوع صبغ و نان خورشی است که از بودنه و شیر و بازیر و فودنج که خمیره کوامخ و مری آنرا
میسازند و در قرابادین نسخه آن در فودنج ذکر یافت بهترین آن معتدل الحرافه کثیر الابازیر است **طبیعت** آن گرم و خشک **افعال و خواص آن** مشهی و منحدر
کننده غذا است بزودی الا آنکه ردی الکیموس معطش و مفسد معده و مضر طحال است و اکثار آن باعث تبهای عفنی و اورام مزمنه و مفسد سینه و سرفه بلغمیست و تخفیف
این ملکتر از مری است و سزاوار آنست که بسیار بنیاشامند **کانجی** بفتح کاف و الف و سکون نون و کسر جیم و یا **ماهیت** آن اسم سرکه هندیست که از حبوب یا کوله
میسازند بهترین همه مصنوع از برنج است و آنرا سرکه هندی نامند صنعت آن آنست که هر یک از حبوب که میخواهند هر آنچه صافی نموده با قدری نمک در شیشه و یا در برتن

کاکراسینکی

کاکنج

کالاکوت

کالی زیری

کامخ

کانجی

چینی و یا سفالی لعاب دار کرده سر آنرا بسته چهل روز یا زیاده در آفتاب و یا پشت اجاغ میگذارند تا برسد و خوب ترش گردد و پس صاف نموده بکار میبرند طبیعت آن مطلقاً سرد و تر با اندک قبضی افعال و خواص آن جالی و مقوی اعضا و مسکن قی و حرارت و حدت خون و صفرا و عطش مضر معده و صاحبان امزجه بارده مصلح آن گلقند عسلی و باه و مربای عسل است و گویند سیر است که کوبیده در آن داخل کرده بیاشامند و آنچه از گندم و جو سازند مفرح قلب و مقوی و رافع سستی بدن و مقوی موی سر باه و طلاء آن مسکن اکثار خوردن آن مضر کاک ماهی در بنگاله عنب الثعلب را گویند و کسنی هم نامند فصل الکاف مع الباء الموحده کباب بفتح کاف و باء موحده والف و باء موحده لغت عربیست ماهیت آن گوشت بریان کرده با آتش است و اقسام میباشد و بهترین همه کباب گوشت حملان حاق فربه چرب است که قطعهای آن کوچک و همچنین گوشت ماهی لطیف که با حکم محکم همه جید متساوی بریان نموده نمک و فلفل و غیرها بقدر لائق و روغن نیز بران زده باشند و آنچه سیخ بجد اعتدال التسویه یافته بهتر است و از آنچه در روغن بریان کرده باشند خواه قطعهای گوشت را درست و یا کوبیده مانند شامی کباب که طلبا هیچ نامند و یا غیر آن و کباب گوشت آهو و گورن طیور و امثال اینها از همهای ردی بریان کرده باشند و یا آنکه سوخته و یا غیر متساوی الاجزا باشد طبیعت آن گرم و خشک بحسب اختلاف لحوم مختلف میباشد در ضعف افعال و خواص آن نیز بحسب اختلاف لحوم مختلف و بالجمله مولد خون متین و مقوی اعضا و مسخن بدن و گرده و محرک اشتها و باه و موافق معده مرطوبین و کسانیکه فصد و یا حجامت کرده باشند و دیر هضم و بعد هضم مولد خون صالح و با سماق و کشنیز و فلفل و سائر ادویه حاره حابس اسهال رطوبی و در محرور المزاج مورث صداع مصلح آن سکنجبین و اطریفل و خوردن آب بسیار بعد از ان بغایت مضر خصوص کباب ماهی که گویا آنرا زنده و خود را مرده گردانیدن است کبابه بفتح کاف و باء و فتح باء موحده و هم و بالغت عربیست و نیز بعربی حب العروس بیونانی مهیلیون و بر رومی فرنغیلیون و بهندی کباب چینی نامند ماهیت آن ثمر درختیست که از ملک چین فواح آن در روم می آورند و دو صنف میباشد صغیر و کبیر کبیر را حب العروس نامند و آن فی الجمله شبیه بحب بلسان است و مائل به تیره گی و سیاهی و مغز آن سفید و خوشبو و تند طعم و درخت آن شبیه بدرخت مورد و نوع صغیر را قلنجه و خلنجه نیز نامند و در حرف الالف مع الفاء ذکر یافت و از مطلق آن مراد صنف کبار است و بهترین آن تازه خوشبوی تند طعم آن که از چین آورند و بعد از ان رومی و این بهتر از هندی است زیرا که هندی تلخ می باشد و قوت آن تا ده سال باقی میماند و بعضی گفته اند ثمر آس بری است و اصلی ندارد طبیعت آن در دوم گرم و خشک و بعضی در سوم گفته اند و بعضی گفته اند با قوت حاره قوت بارده نیز دارد افعال و خواص آن بغایت ملطف و مفتح و اعضاء الرأس والصدر را فع و در سرمه و خائیدن آن خوشبو کننده دهان و مقوی لثه و دافع قلاع عفن آن و صاف کننده آواز و رافع خفقان عضاء الغذاء و النفس مقوی معده و احشا و اعضای باطنی و رافع اسهال و مفتح سدد کبد و احشا و گرده و محلل ریاح و دافع امراض کبد و طحال و مدر بول و منقی قروح مجاری آن از رمل و سنگریزه با درار و مفتت آنها و حابس سلس البول در فراش و آشامیدن دو دانگ آن با سکنجبین جهت ستری ابیض نافع الاورام و الجروح و القروح ضماد آن با بیه حیوانات محلل اورام و رافع قروح و جروح بثور البلغمی الزینیه طلای آن با خا لیها خوشبو کننده رائحه بدن و مقوی آن و طلای آب خائیده آن بر قضیب بغایت ملذ جماع مضر مثانه مصلح آن مصطکی و گویند مصدع مصلح آن صندل و گلاب مقدار شربت آن تا یک مثقال بدل آن دارچینی و قاقله و چون یکدرم تا یک مثقال آنرا نرم سوده بر یک پیاله ماست تازه بسته بسیار ترش نباشد بپاشند و سر آنرا بپارچه صفیقی محکم بسته اگر موسم گرما باشد شب تحت السماء بگذارند و صبح بر هم زده بیاشامند تا سه روز یا پنج روز بدستور جهت قروح مجاری بول مؤثر است کبابه دهن شکافته فاغره است و در حرف الفاء ذکر یافت کباث بفتح کاف و باء و الف و ثاء مثلثه لغت عربیست ماهیت آن ثمر رسیده سیاه شده اراک است بهترین آن بزرگ بسیار رسیده آن تخم آن کوچک باشد طبیعت آن گرم و خشک در دوم افعال و خواص آن چون یکدرم آنرا نرم سوده با هموزن آن شکر سفوف نمایند و بالای آن آب سرد شیرین بیاشامند اسهال کاید و مقوی معده است و جهت اوجاع ظهر و اکثر امراض نافع جهت انکه جالی معده است از بلاغم و آشامیدن مطبوخ آن جهت ادرار بول و تنقیه مثانه و تقویت معده و امساک طبیعت نافع بدل آن بوزن آن برنگ کابلی و نصف آن قسط ابیض و دو ثلث آن قرنفل است کبد بفتح کاف و کسر باء و دال و بکسر کاف نیز و سکون باء در هر دو آمده بفارسی جگر و بیونانی مروسیا و امروسیا نیز و برومی هفابرا و بترکی بورک و بهندی کلیجا نامند و کبد مؤنث است و مذکر نیز آمده و جمع آن اکباد و کبود و گفته اند کبد بالکسر و سکون باء مفرد است ماهیت آن عضویست که از جمله اعضاء رئیسه بدن حیوان و مبداء قوت طبیعی و محل هضم کیموس اخلاط است و بیان آن بتفصیل در کتب تشریح مذکور و بهترین آن کبد طیور است خصوصاً دجاج و بط و او فربه جوان که غذای آنها فواکه و حبوب نضیجه شیرین باشد و بهترین مواشی جگر بزغاله و بچه گوسفند یکساله فربه و بدترین آنها جگر حیوانات بزرگ پیر خصوصاً حیوانات بری وحشی طبیعت آن گرم و تر افعال و خواص آن غلیظ دیر هضم و خون متولد از ان بطی السلوک در مجاری و سریع التعفن مگر آنکه با نمک

کباب ماهی

کبابه

کبابه دهن شکافته

کباث

کبد

وسرکه وانکامه و وارحلتی وکرویا وکشنیز خشک که بر آتش جید بریان نموده باشند مصلح آن در محرورین سرکه وکشنیز و در مبرودین ادویه حاره مذکوره وجوارشات مناسبه وچون شرحه نموده
بران نمک وصمغ عربی پاشیده بریان نموده باشند جهت قرحه امعا واسهال مؤثر بشرط آنکه قوت هاضمه معده قوی باشد و عاجز نیاید از هضم آن وبالخاصیه جگر بز محرک صرع مصروعین
است وکبد حمار خوردن کباب آن ناشتا جهت صرع نافع وبدستور جگر کبک که خشک کرده کوبیده یک مثقال آنرا بخورند وهمچنین جگر موش وجگر خنزیر بری با سرکه جهت لدغ هوام وجگر ذئب
وجگر کلب کلب هردو جهت گزیده سگ دیوانه ومنع ترسیدن آن از آب کلاً وضماداً کبد المعز خوردن جگر بریان کرده آن جهت صرع وبخار آنرا گرفتن وآب قطرات آن در چشم
بریان کردن وچشم چکانیدن همه رافع شبکوری است کبد الوزغه چون جگر وزغه را بر دندان کرم خورده گذارند درد آنرا ساکن گرداند وکسیکه الماس خورده باشد چون جگر آنرا
بتاره خیاطه بسته ببلعد وبعد از اندک زمانی باهستگی برآورد گویند الماس بدان چسبیده برمی آید کبد الابل چون شرحه نموده وبران فلفل ودارفلفل کوبیده پاشیده کباب کنند وآب
سقط آنرا در چشم کشند شبکوری را زائل کند وابتدای نزول آب را مفید وبدستور چون خشک کنند وسوده در چشم کشند جهت هر دو علت مفید وتفصیل خواص جگر هر حیوانی در طی ذکر
آن مرقوم یافت ومیباید انشاء الله تعالی کبر بفتح کاف وبا وراء مهمله لغت عربیست ویا معرب از فارسی وبیونانی اثونطس وقبارس نیز وبسریانی قبار وبرومی قبارتس وبشیرازی
کورک نامند ماهیت آن ثمر نباتیست خاردار وبر شاخ واکثر شاخهای آن منبسط بر روی زمین وبرگ آن اندک پهن وگل آن در غلافی سبز بمقدار زیتون کوچک ودانه
بنحوی وبعد شکفتن گل آن سفید ودر وسط آن تارها شبیه بموی وثمر آن که خیار کبر نامند از بلوط بزرگتر وبقدر خیار کوچکی وبعد رسیدن شکفته مغز آن سرخ رنگ وتخم آن زرد وبا
رطوبت ولزجی وطعم آن اندک شیرین وبا تلخی وقبض وعفوصت کمی وهر چند رسیده تر باشد تلخی وعفوصت آن کمتر وشیرینی زیاده گردد وبیخ آن سفید بزرگ طولانی وپوست
آن ضخیم واز چوب وسط آن بعد خشک شدن اکثر جدا گردد وطعام جمیع اجزای آن تلخ خصوصاً بیخ آن در حرافت ومرارت واندک ملوحتی است وغنچه گل آن وثمر کوچک
نارس آنرا نیز در آب نمک شیرین نموده مخلل مینمایند وبیخ آن قویتر از سائر اجزای آن اکثر مستعمل ومنبت آن خرابها وسنگلاخها وریگهای خشن وآنچه قریب باب وزمینهای
نمناک باشد نفاخ ردی ومفسد طبیعت آن در دوم گرم وخشک وآنچه در بلاد حاره یابسه بهم رسد تا سوم **افعال وخواص آن** مفتح وجالی ومحلل وملطف ومقطع
بلغم وسودا واخلاط لزجه اعضاء الراس والعصب جهت امراض بارده دماغیه مانند فالج واسترخاء وخدر واوجاع مفاصل وعرق النساء ونقرس نافع بسبب عفوصت وقبضی که دارد
وضماد تازه آن جهت فسخ عضل وخائیدن پوست آن جالب رطوبات دماغ ومسکن درد دندان وبدستور خائیدن پوست تازه آن ویا برگ آن ومضمضه بسرکه خمری که پوست آن وتخم
آن در آن جوشانیده باشند مسکن درد دندان ومفتح سدد دماغی ومنقی دماغ وقطور عصاره آن در گوش کشنده کرم آن وشستن سر با آب طبیخ آن رافع کچلی اعضاء الصدر با ادویه
خوشبو مانند سنبل الطیب واسطوخودوس واذخر وعسل محلل بلغم سینه ومخرج آن ومسکن اوجاع صدر ونمک پرورده آن جهت ربو وغرغره بطبیخ آن دافع بلغم اعضای تنفس اعضاء
الغذاء والنفض مقوی احشا ومحلل ریاح ومفتح سده کبد وطحال ومسهل خلط خام ومدر مره سودا وقاتل دیدان امعا ومدر بول وحیض وزیاده کننده قوت باه وخوردن نمک سود
آن پیش از طعام ملین بطن وبهترین دوائیست از برای سپرز خصوص پرورده آن با عسل وسرکه وبیا است که استفراغ مینماید از طحال ماده غلیظ سوداوی را باسهال وادرار وبعد
از آن صحت حاصل میگردد وبا غلفل وسداب جهت تفتیح سده کبد بارده وخوردن مخلل آن چهل روز متوالی رافع سپرز وآشامیدن آب برگ آن کشنده ومخرج اقسام کرم معده وامعا
وضماد آن با آرد جو یا ترمس محلل ورم طحال خصوصاً با سرکه مدر بول وحیض وجهت بواسیر وازدیاد باه خصوصاً شیرین ناکرده تلخ آن وبخور آن جهت بواسیر نافع الاورام والبثور
ضماد پوست تازه ویا خشک آن ویا برگ آن با ادویه مناسبه محلل خنازیر واورام صلبه وبا سرکه رافع بهق وقوبا وبدستور برگ آن با ادویه مناسبه کاسر قوت آن جهت خنازیر
رقبه واورام غلیظه آن وزیر بغل وکشرا از اعضای رخو ومجرب القروح والجروح ضماد تازه آن جهت قروح خبیثه وسحج ومجفف آنها الات المفاصل جهت عرق النسا واوجاع
ورک شرباً وحقناً بالعصیر آن السموم تریاق اکثر سموم است شرباً وضماداً خصوص با شراب وگل آن قبل از شکفتن در دوم گرم وخشک وملطف ومقطع ودر جمیع افعال مانند بیخ آن
واز آن ضعیفتر وثمر آن رافع نواصیر حسیم ومخلل آن لذیذ ومشهی ورافع سپرز وجالی بلغم ومفتح سده جگر وسپرز ومصدع محرورین وبدستور مخلل خیار آن وخیار آن گرم وتر وتخم آن
در سوم گرم وخشک وخیار رسیده آن بدون مضغ تخم آن ناشتا ملین طبع ومفسد معده وساق وبرگ آن در آخر اول گرم وخشک ودر افعال ضعیفتر از گل آن ومحلل خنازیر
ونواصیر حسیم وعصاره آن کشنده اقسام کرم معده وضماد آن با زفت رافع قروح شهدیه وقروح خبیثه وبغایت محلل خنازیر وسائر اورام بلغمیه ودر جمیع افعال ساق آن قویتر از
برگ آن وغرغره بطبیخ جمیع اجزای آن منقی دماغ ومفتح سدد دماغ وصدر ومقدار شربت از آب آن تا هشت درهم که با سرکه وعسل وشکر بنوشند واز بیخ آن تا سه درهم ودر مطبوخ تا
مثقال مضر معده محرورین مصلح آن سکنجبین مضر مثانه مصلح آن انیسون واسطوخودوس مضر کرده مصلح آن خولنجان وعسل هر یک از اجزای آن بدل ومکری وکاهج کبر مهزل ومحلل لحم

كبريت

وبهتر از كبر و مضر دماغ و معده مصلح آن غرغره با آب سرد و آشاميدن آنست **كبريت** بكسر كاف و سكون با و كسر را مهمله و سكون يا مثناة تحتانيه و تا مثناة فوقانيه لغت عربيست
و تا آخر آن بقول بعضی اصلی و بقول بعضی زائد و بغدادی گفته معرب از نبطی است و عربی الاصل نيست و بيونانی قاريون و بسريانی كبرتيا و بروحی تادن و بفارسی گوگرد و بهندی
گندهك نامند **ماهيت** آن جسميست حجری رخو با جوهر ارضيه متولد از بخار يابس دخانی كه با بخار رطب لطيف دهنی ممزوج گشته و بحرارت شمس طبخ يافته و دران دهنيت
و حرارت و لطافت و خفت بهم رسيده باشد و لهذا برسيدن آتش بدان بزودی مشتعل ميگردد و چهار صنف ميباشد سرخ و زرد مائل بسبزی و سفيدی و كبودی و سرخ
آن شفاف صافی لامع ميباشد و در معدن خود شب ميدرخشد مانند آتش و اطراف معدن خود را روشن ميگرداند و معدن آن بهر موز از اعمال فارس و جزائر عمان است و نواب
معتمد الملوك سيد علويخان قدس سره نوشته اند كه ديدم من معدن آنرا در جزيره از جزائر عمان كه مانند معدن ديگر زمين را حفر نموده كبريت سرخ صافی برمی آورند اما كبريت احمر
غير صافی كه معلم اول نوشته كاهی من نديدم و جالينوس نوشته كه كبريت را از معدن حفر نموده می آورند و آن سرخ و زرد و سفيد و سياه ميباشد و زرد آن مائل بسبزی است
و اين را مصطكاوی و صباغی نامند و سفيد را كبريت بفارسی گويند و مائل بكبودی را كبريت سود گرد خوانند و مطبوخ آن از آب چشمهای گرم كبريتی و يا از خاك بعضی اماكن اغبر مائل
بسياهی محرق آن سياه ميباشد و بهترين اقسام آن احمر جيد الحمرة است بهتر آن صافی سنگين غير متحجر آنست كه با آتش نرسيده باشد و تفليسی گفته كه بهترين اقسام كبريت زرد
بدبوی صافی آنست و جالينوس گفته كه بهترين هر صنف صافی خالص آنست و قوت آن تا سی سال باقی ميماند و در كبريت احمر اقوال بسيار است انطاكی گفته كه معدن وهب
و بغدادی گفته وادی النمل است و بعضی گفته اند جوهری است مصنوع غير معدنی و بعضی بيض الشعر مقطر دانسته اند و باصطلاح اهل صناعت كيميا اكسير مصنوع در غايت سرخی
را كبريت احمر نامند **طبيعت** آن در آخر سوم گرم و خشك و گرمی آن زياده از خشكی آن و بعضی تا چهارم دانسته و در غايت دهنيت **افعال و خواص آن** محلل و مسخن
و ملطف و مجفف و جالی و جاذب اعضاء الرأس و الصدر و الغذاء و السموم آشاميدن آن با زرده تخم نيمبرشت و با زرده تخم مشوی نمود جهت زكام و نزله و سرفه رطوبی
و ربو و اخراج چرك و بلغم از سينه و شش و رفع يرقان و سموم و آشاميدن آن بتنهائی با آب و يا با ادويه مناسبه رافع يرقان و مدر حيض و مقاوم سموم و ذرور آن نيز رافع
ضرر لسع هوام سمی است و طلای آن با حب الغار جهت امراض بارده و با نيم وزن آن صمغ عربی با ماست جهت سعفه و قروح سر و قوبا و جرب و طلب مجرب و سعوط آن جهت صرع و سكته
و شقيقه و بخور آن رافع صداع و حابس زكام و نزله و رافع كری و مسقط جنين خصوص نوع سرخ آن و قطور آن با ادهان و با ادويه مناسبه رافع كری و ثقل سامعه و طلای آن
با عسل و بول و آب و هم جهت گزيدن هوام و با راتينج جهت گزيدن عقرب و با سركه جهت گزيدن عقرب و تنين بحری و با طين قيموليا جهت سعفه القروح و الجروح و البثور و غيرها و طلای
آن در بيضه مشوی و با بيضه نيمبرشت جهت اقسام جرب و طب خارشها و طلای آن با عاقرقرحا و عسل و سركه جهت جذام و جوششهای سوداوی عجيب الاثر و با سركه جهت
بهق و با سركه و نطرون و علك البطم جهت قلع آثار و بياض ناخن و سائر آثار حادث در بدن و حكه و جرب و بهق و ناخن و تقشر جلد و داء الحيه و الثعلب و آكله و قروح رطبه
و با صمغ البطم تنها جهت قلع آثار ناخن و با حنا جهت قوبا و با جندبيدستر جهت تحليل صلابات و با بوره ارمنی و عسل و ادويه مناسبه جهت نقرس و ذرور آن بر بدن قاطع
عرق و بر موی سفيد كننده آن و بخور آن گريزاننده هوام و سفيد كننده موی و اغتسال بدان جهت حكه بدستور با آب كبريتی مضر معده مصلح آن كتيرا و شير تازه دوشيده
و مضر دماغ مصلح آن بنفشه و شكر مقدار شربت آن از دو دانگ تا يكمثقال و بدل هر يك ديگر است و مصعد آن جهت تكليس معدن و رفع چرك آنها بعيد و سفيد كردن آن
تا بنبات و بهر زرنيخ و روغن آن جهت جميع دردهای بارد و جرب و حكه و سعفه و عرق آن بغايت مجفف و سريع النفوذ و جالی و رافع رطوبات و جهت سرفه بارد و ضيق النفس بارد و در
و تحليل ورم طحال و درد دندان و دفع گوشت فاسد بن دندان و كثافات آن و مسخن و محرق اخلاط و مقرح جلد و چون قليلی از آنرا به پنبه آلوده بر دندان دردناك شديد گذارند تسكين دهد
و چون بر زخم گژدم گذارند سم را جذب كند و چون بعرق مدنی گذارند تمام آنرا با آسانی برآورد و چون قطره از آن را با آب بنوشند صلابت سپرز را تحليل دهد و اشتهای طعام آورد
و ضمادهای آن برای جميع امراض بلغميه و سوداويه و حميات كه با سردی آيد و حميات مزمنه حادثه از بلغم و سودا و عرق النسا و اوجاع مفاصل و غيرها نافع و تفصيلش در
قرابادين با نسخ آن و نسخ حب ادهان و طريق تصفيه و تدبير و عرق آن در قرابادين كبير ذكر يافت

كبسون

كبسون بفتح كاف و سكون با موحده و ضم سين مهمله و سكون واو
و نون و كفسون بفا بجای با موحده نيز آمده **طبيعت** آن برگ نباتی حبشی است كه از بلاد حبشه می آورند و آن شبيه بكشنيز شامی و با تندی و تيزی و تلخی و حب آن مدور
طبيعت آن گرم و خشك در اول بگمان اهل حبشه و تحقيق آنست كه در سوم گرم و خشك است **افعال و خواص آن** اهل حبشه بسيار آنرا استعمال دارند جهت
اسهال و اخراج ديدان و حب القرع كه نرم ميكوبند و با شكر و يا با عسل سرشته با شير تازه دوشيده می آشامند بتنهائی و يا با برنگ كابلی و ادويه مناسبه ديگر و بعضی آنرا كشنوث

وبعضی برنگ کابلی دانسته اند و اصلی ندارد و آنچه بتحقیق پیوسته نبات آن مشابه بوماداران است در جمیع اجزا و بیخ آن بسیار قوی است در اسهال و اخراج دیدان و حب القرع و طریقه
استعمال آن آنست که کوبیده در آب با آب تمر هندی حل مینمایند و صاف کرده می آشامند و اگر ازان قوی تر خواهند برنگ کابلی نیز بران ضم مینمایند و اگر ازان قوی تر خواهند قدری حب

کبیکج

النیل نیز اضافه میکنند و اگر زینها استیصال تام نیابند بیخ آنرا سائیده با آب میخورند طبیعت آن محتمل که در سوم گرم و خشک باشند و در اول چنانچه ذکر یافت کبیکج
بفتح کاف و کسر با و سکون یاء مثناة تحتانیه و فتح کاف و جیم معرب زفارسی است و آنرا کف الضبع و بیونانی بطراخیون و سالیون اغریون و باصفهانی پوشک سری کاستوا
پچکی و بهندی جل و لسنو پری نیز و بفرنگی رننکل نامند ماهیت آن اصناف بسیار است صنفی برگ آن شبیه برگ کشنیز و ازان عریضتر و مائل بسفیدی و با رطوبت لزجه و گل آن زرد و بنفش
نیز و ساق آن باریک بقدر یکذرع و بیخ آن سفید تلخ و متشعب مانند شعبهای خربق و منبت آن قریب آبهای جاری صنف دوم نیز شبیه بصنف اول و ازان بزرگتر و بسیار حریف
و گل آن بنفش و این را سالیون اغریون نامند و صنف سوم نبات آن بسیار کوچک و گل آن زرد طلائی و کریه الرائحه و صنف چهارم نیز شبیه بصنف سوم و گل آن سفید برنگ شیر طبیعت
اصناف آن گرم و خشک در آخر دوم و در سوم نیز گفته اند افعال و خواص آن حار جاذ مقرح و جالی و مقشر جلد و لذاع و محکک اعضاء الراس سعوط بیخ خشک آن معطس و قوی تر
ازکندس و طلای آن از خارج جهت ضربان دندان و سنون آن جهت تقلیع آنها و نطول مطبوخ آن جهت سعفه الاورام والبثور و طلای آن جهت قطع جرب و بثور و ثآلیل مسماریه و غدد
آویخته و ضماد تازه برگ و شاخ آن با اندک زمانی موجب جراحت و درد عضو و با روغنها جهت جرب انسان و حیوان و قطع برص و بیاض ناخن و اقسام ثآلیل و داء الثعلب و حمول آن
مخرج جنین و مشیمه و رافع احتباس حیض و دو مثقال آن کشنده و چون با مثل آن آرد گندم خمیر کنند و بر عضو گذارند نایب مناب داغ است و از داخل استعمال آن جایز نیست بسبب قتالی

کتان

حدت آن و چون کسی آنرا بخورد اعراض زهر مانند اعراض سقیل و بزر الخروع خورده است و بدستور مداوای آن فصل الکاف مع التاء المثناة الفوقانیه کتان
بفتح کاف و تاء مشدده و الف و نون لغت عربیست و بکسر کاف نیز آمده و بهندی السی و تیسی نیز نامند و تخم آنرا بالعربی بزر الکتان بفتح با و سکون زای معجمه و بکسر با نیز
گفته اند و بهندی السی کا بیج و تیسی نیز نامند ماهیت آن نباتیست بقدر ذرعی و ساق و برگ آن باریک و گل آن لاجوردی و غنچهای آن قریب بجوزی و پر از تخم و تخم آن کوچک
اندک پهن طولانی و از پوست درخت آن مانند پنبه و پوست درخت قنب لباس میبافند لبس آن بسیار سرد و خشک میباشد طبیعت آن سرد و خشک و گفته اند معتدل مائل به برودت
است افعال و خواص آن پوشیدن لباس آن رافع حرارت و باعث تقلیل عرق و نشف آن و جهت جرب و حکه و ورم صلب نافع و از ملابس محرورین و فصل گرما
و شپش در آن از پنبه کمتر جمع میگردد و بهم میرسد بجهت آنکه ببدن خوب نمی چسبد و غیر مغسول آن مجفف خصوصا در زمستان و بخور آن و نبات آن نیز مفتح سده و داغ و زکام و مصلح
حال رحم و ذرور سوخته آن مجفف و قاطع خون جراحات و التیام دهنده آنها و بدستور پر کردن جوف زخمها بخرقه کتان شریف گفته اگر خواهند که بدن لاغر گردد در زمستان
جامه کتان بپوشند و در تابستان جامه کتان شسته اگر خواهند لاغر نشوند بالعکس و گل آن مفرح و مقوی دل و تخم آن مائل بزردی و تیرگی و املس و پهن و اندک طولانی بعضی مائل
بسرخی و قسمی سیاه و نوعی سفید طبیعت مجموع آن در اول گرم و خشک و با رطوبت فضلیه افعال و خواص آن محلل و جالی و ملین طبع اعضاء الراس والعصب والعصد
ضماد آن با آب سرد جهت صداع ورمی و قوبای دماغی و قروح سر و با بزر قطونا جهت تسکین درد مفاصل و عرق النسا و نقرس و قطور لعاب آن در چشم و مالیدن آن بر چشم
دافع سرخی و لعوق آن با عسل جهت سرفه بلغمی و سه درم آن جهت تنقیه سینه و نضج و تحلیل ورم جگر و اعضای باطنی و بریان نموده آن قابض و جهت نفث الدم و سرفه رطوبی لعاب آن
مفید اعضاء الغذاء و النفض و مداومت بر خوردن نیم مثقال آن جهت درد امعاء و ادرار بول و عرق و شیر و حیض و تلیین طبع و قرحه گرده و مثانه و چون یک توله تخم آنرا در آب
جوش داده لعاب آن مع تخم بنوشند برای ریزانیدن سنگ گرده مجرب و با عسل جهت ورم سپرز و با اندک فلفل و عسل جهت تحریک باه و مایوسین مجرب دانسته اند و حقنه بطبیخ آن
جهت اخراج فضول و لذع امعاء و رحم و بدستور جلوس در طبیخ آن و دود آن مصلح حال رحم الاورام والجروح والقروح و غیرها ضماد آن جهت ورم صلب و قروح سر و با انجیر جهت کلف و با
حرف بابلی و عسل جهت شقاق ناخن و با بوره و خاکستر جهت ثآلیل و با روغن کنجد جهت زخمها و رفع درد و لذع آنها و ذرور سوخته آن جهت تجفیف جراحات و تسکین درد و لذع آن
و بدستور پر نمودن جوف زخم بخرقه کتان المضار مظلم بصر مصلح آن کشنیز و مضعف باصره مصلح آن سکنجبین و مضر احشا مصلح آن عسل مقدار شربت سه درم تا چهار درم بدل آن

کتم

حلبه و روغن تخم آن گرم تر و حقنه آن با روغن گل جهت وجع جراحات امعاء و طلای آن جهت وجع فواد و قوبا و جراحات و تسکین درد آن و آشامیدن آن و جوشانیده آن جهت
رفع قولنج انسان و دواب و بدستور نیز بدان مضعف باصره و باه مصلح آن سکنجبین است کتم بفتح کاف و تا و میم لغت عربیست بفارسی وسمه بری آنرا در مازندران و تنکابن
شالشی نامند یعنی حنای شغال ماهیت آن برگ نباتیست بری و بستانی میباشد بعضی گفته اند غیر برگ نیل است و برگ آن شبیه ببرگ مورد و ساق آن غیر مجوف و شاخهای آن نیز

و ثمر آن بقدر فلفلی و بعد رسیدن سیاه میگردد و در جوف آن تخمی کوچک ریزه و بری و جبلی آن در کنار رودخانهها و ریگزار میروید و شاخهای آن انبوه تر و برگ آن عریض تر و دراز تر
از برگ نیل و ساق نیل و مجوف نبات آن شبیه بکتان و تحقیق آنست که برگ نیل است و گفته اند شرط است که برگ آنرا صبح چیده به یک آفتاب خشک نمایند و نرم کرده در شیشه محفوظ نمایند
که هوا بدان نرسد زیرا که اگر شب نیم خشک بماند و روز دیگر بآفتاب خشک نمایند ضایع میگردد و ملا سعید کازرونی در شرح موجز در مسودات شعر نوشته که وسمهٔ هندی جید تازه در تخضیب
وقطویس بهتر از وسمهٔ کرمانی است و وسمهٔ کرمانی تخضیب آن کمتر و لیکن رنگ آن دیرتر میماند و تخضیب آن مائل بسیاهی است برنگ موی و طاوسیت بسیار زند طبیعت آن در
دوم گرم و خشک افعال و خواص آن جالی و قابض و محلل اعضاء الراس خضاب آن با آب نمک جهت صداع ریحی و بلغمی و بیضه و خوذه و بخور و طلای آن جهت زکام و تقویت
موی اعضاء الغذاء والسموم آشامیدن آب برگ آن و یا آب طبیخ آن بغایت مقئی و جهت گزیدن سگ دیوانه مفید و بهترین چیزها است از برای خضاب و گفته اند خضاب بوسمه
بهتر از خضاب نیل است بنا بر قول آنکه غیر یکدیگر اند المضار مضعف دماغ مصلح آن قرنفل و لادن و روغن آن که آب آنرا با همه وزن آن روغن کنجد با آتش ملایم بجوشانند تا روغن
بماند جهت درازی موی و منع ریختن آن و بواسیر و امراض مقعده و اوجاع بارده مدهناً نافع و تخم آن در رنگ و مقدار غلاف سمسم و تخم ترب و مائل بسیاهی و اکتحال آن بهترین
ادویه است برای منع نزول آب و تحلیل آب نازل در چشم و تخم آنرا چون با آب بسیار طبخ دهند و صاف نموده قدری صمغ عربی داخل نمایند جهت کتابت قائم مقام مداد است
و در تخضیب لحیه و غیر آن شرط است که اولاً موی محاسن و سر و غیر آنرا پاک بشویند که چربی و نمومت مطلقا در آن نباشد پس اولا آس بحنای ساییده نمایند و بعد از نیم
بشویند و خشک نمایند و خضاب بوسمه نمایند که رنگ آن نیکو میگردد **کتبتم** بفتح کاف و دو تاء مثناة فوقانیه و در میان هر دو باء موحده ساکنه و در آخر میم **ماهیت**
آن نباتیست طول آن بقدر ذرعی و ساق آن باریک و صلب مانند ساق کتان و برگهای اسفل آن دراز شبیه ببرگ کتان و نرم و سبز مائل بسیاهی و مفروش بر روی زمین و بر
نصف اعلای ساق آن تا سر گلهای ازرق سفید رنگ نازک و زرد رنگ نیز شبیه بگل کتان و کوچکتر از آن و تخم آن مانند تخم شاهتره و طعم گیاه آن و تخم آن تلخ **طبیعت** آن
در آخر اول گرم و خشک **افعال و خواص آن** آشامیدن آن جهت اخراج بلغم خام و اوجاع ورک و مفاصل بارده و ضماد مطبوخ آن جهت رفع قوبا نافع و قسمی دیگر از آن
میباشد که در اماکن صلبه میروید و شاخهای باریک از ساق آن رسته و بی برگ و شیر دار و این قسم از قسم اول قویتر در اخراج بلغم خام مقدار شربت از قسم اول دو درم و از دوم یک درم و نیم
درم و حمول آن جهت قطع حمل مجرب دانسته اند **کتیله** بضم کاف و فتح تاء و سکون یاء مثناة تحتانیه و فتح لام و ها **ماهیت** آن نباتیست طول آن از یک شبر تا یک گز و شاخهای
بسیار از یک بیخ رسته و چوب آن صلب و برگ آن شبیه ببرگ مورد و از آن باریکتر و مائل بسفیدی و مرغب و منبت آن بلاد شام و بیت المقدس **طبیعت** آن در سوم گرم و خشک
افعال و خواص آن چون اندکی از آن در خم شراب اندازند بیش از آنکه بجوش آمده باشد مانع فساد آن و اهل مصر این شراب را شراب الحشیشه نامند و در نهایت حرارت است
و جهت امراض بارده نافع است

فصل الکاف مع الثاء المثلثه

کثیرا بفتح کاف و کسر ثاء و سکون یاء مثناة تحتانیه و فتح را و الف لغت عربیست یونانی طراغاقنثا و
طراغاقیا نیز و بفارسی کون نامند و مشهور بهندی کتیرا بتاء مثناة فوقانیه بجای مثلثه است **ماهیت** آن صمغ درختی است بسیار خاردار و خارهای آن بسیار تیز و برگشته
که آنرا اقتاد نامند و مذکور شده و سفید و سیاه میباشد بهترین آن سفید صافی املس باریک خالص مائل بحلاوت آنست و سیاه آن زبون **طبیعت** آن در گرمی و سردی معتدل
و در اول تر و ارطب از صمغ عربی و بعضی در اول سرد و خشک دانسته اند و خشکی آن کمتر از سردی و بعضی گرمتر و بعضی مرکب القوی **افعال و خواص آن** مغری و با تجفیف
کمی و شکننده حدت ادویه حاده و مغلظ خون و مواد رقیقه و ملین صلابات و مسکن لذع و حدت اخلاط و ادویه حاده مشروبه از امعا و مقوی فعل آنها بسبب غرویت و تلیین
و ازلاقی که دارد و باندک قوت مسهله اعضاء الراس و الصدر اکتحال آن با العبه والادویه مناسبه جهت رمد و قرحه و بثور چشم و اکتحال و ذرورات مسکن حدت آنها و بهتر از صمغ عربی
و بجای آن مستعمل و آشامیدن آن با شیر الاغ و یا شیر بز تازه دوشیده قاطع نفث الدم و نزف الدم سینه و سائر اعضای باطنی و جهت سرفه و خشونت سینه و حلق و قرحه ریه
و گرفتگی آواز و چون با عسل بسرشند و حبوب و یا اقراص ساخته در دهان نگاهدارند و آب آنرا فرو برند جهت امراض سینه نافع اعضاء الغذاء و النفض و السموم آشامیدن آن با ادویه
مناسبه مقوی امعا و مسکن لذع و قرحه آن و مسکن درد گرده و مثانه و قرحه مثانه و مجاری بول و حرقت آن و مصلح ادویه سمیه و گویند مسهل مره صفرا و بلغم لزج است آشامیدن
دو درم آن که در سکنجبین خیسانیده و با قدری شاخ گوزن و یک دانگ شب یمانی داخل نموده باشند جهت وجع گرده و حرقت مثانه فی الفور نافع و مداومت آشامیدن آن با هریک
از مغز بادام مقشر و نشاسته و شکر بوزن آن بغایت مسمن بدن خصوصاً که بعد از آن شیر که در آن نارجیل طبخ یافته باشد بنوشند و از اسرار مجربه شمرده اند الزینه طلای آن جهت کلف
و نمش و تلیین جلد و رفع خشونت آن و تشقق لب با سرکه جهت ثو و برص و بالعبه جهت تشقق موی الجروح والقروح ضماد آن با کوکرد جهت جرب با کلف با ادویه مناسبه جهت

حاره و بارده مضر سفل مصلح آن انیسون مقدار شربت آن از یکدرم تا پنجدرم بدل آن در تقرحه و غیر آن صمغ عربی و در تلیین و تغلیظ تخم کدو و بیخ آن درخت چون بکوبند مهکا میکنه خشک تا
و با سرکه بر بهق بمالند زائل گرداند **فصل الکاف مع الجیم** **کچنار** بفتح کاف و سکون جیم عجمی و فتح نون و الف و راء مهمله و لام بجای را نیز آمده لغت هندیست
ماهیت آن درختیست هندی شاخهای آن متفرق و پر برگ آن و برگ آن عریض و وسط آن هم از جانب پائین و هم از جانب بالا منشق بدو نصف و غنچه آن مستطیل
طولانی و گل آن شکفته بعد خوش منظر و اندک خوشبو و دو نوع میباشد سفید و سرخ ارغوانی مائل به بنفش و عدد برگهای گل آن پنج عدد و پائین برگهای باریک و بالای آنها
عریض و در وسط آن پنج تار باریک و بر سر هر تاری چیزی شبیه بدانه زیره و در وسط آن تارهای نیز تاری باریک و وسط آن ضخیم که تخم آنست و غنچه خام آنرا با دو پیاز
پخته با روغن بریان کرده با گوشت یا بی گوشت میخورند لذیذ و خوشبو و خوش طعم میباشد **طبیعت** جمیع اجزای آن سرد و خشک در دوم **افعال و خواص آن** قابض
و مجفف و مقوی معده و امعا و حابس بطن و دافع اسهال و دیدان و حب القرع و فساد خون و صفرا و جهت جذام و خنازیر و مطبوخ پوست درخت آن با سماق بالسویه
جهت نفث الدم و حیض و جراحات باطنی و مقعده و غرغره آن خصوصا با اقاقیا و گلنار جهت خشونت دهان و گلو و خنازیر و خوردن غنچه خام مطبوخ آن جهت سرفه حار رطب و حبس
اسهال بواسیر و حیض و بول الدم و فساد صفرا نافع **فصل الکاف مع الراء المهمله** **کراث** بضم کاف و فتح را و الف و ثای مثلثه و بفتح کاف نیز آمده لغت عربیست
بفارسی گندنا و بهندی نیز بدین نام مشهور و باصفهانی تره و بدیلمی کوار و بانطاکی کیسو و بیونانی فراسینا و بسریانی عطارا و برومی فقلوطا و بستانی آنرا نبطی جبلی
فراسیون نامند **ماهیت** آن نباتیست معروف و در اکثر بلاد میشود و بری و بستانی و جبلی میباشد انچه برگ آن باریک شبیه ببرگ پیاز و در تمام سال میماند و چون
بزرگ گردد از میان آن ساقی میروید و بر سر آن گل و تخم و گل آن سفید شبیه بگل پیاز و تخم آن سیاه نیز شبیه بتخم پیاز و این را کراث البقل و کراث المائده نامند جهت آنکه مانند بقول
دیگر خام و پخته آنرا میخورند و در موائد و خوان حاضری و طعام مانند بقول دیگر حاضر میسازند و انچه در آخر زمستان و اول بهار میرسد و پیاز آن شبیه بصل الکول و قبه آن مانند
قبه آنرا کراث شامی و بیونانی فراسن یا بالوطن و فراسن غافالوطن نیز و بشیرازی ترپیار نامند و خام این غیر ماکول بلکه پخته آنرا با گوشت میخورند و این دو صنف میباشد
صنفی صغیر الراس و دقیق العنق قصیر و تیزی و تندی این صنف کمتر و خوشبوتر و لذیذتر از اول بری آن بسیار شبیه بثوم است و آنرا کراث الثوم و کراث الکرم نیز نامند و گفته اند
فراسیون این است و از مطلق آن مراد کراث البقل تازه است که مختار و کثیر الاستعمال است **طبیعت** آن در سوم گرم و در دوم خشک **افعال و خواص آن** ملطف و منفتح و
و مبخر اعضاء الراس و الصدر و الغذاء و النفض طلای برگ آن با سرکه بر پیش سر حابس رعاف و خوردن آن منقی قصبه ریه و منفتح سده جگر و مقوی هاضمه و کمر و ملین طبع و رافع قولنج
و مدر بول و حیض و بعد از طعام مانع ترش شدن آن و اعانت بر هضم و تلیین طبع و تقویت باه و آب آن بقدر سه مثقال و نیم قاطع خون بواسیر و محرک باه و با عسل جهت امراض
بارده رطبه سینه و اورام ریه و نضج آنها و با ماء الشعیر و یا مطبوخ آن با جو جهت درد سینه و ربو و با سرکه پرورده آن منفتح سده جگر و سپرز و رافع قولنج و عصاره برگ خشک کرده
آن مسهل خون و خوردن و ضماد کردن برگ مطبوخ آن مقوی باه و بواسیر را نافع و حمول برگ کوبیده آن بتنهائی و یا با ادویه مناسبه مجفف رطوبات رحم و مانع از
جنین و جلوس در طبیخ آن که با سرکه و آب نمک طبخ نموده باشند جهت انضمام فم رحم و تحلیل صلابات آن و طلای مطبوخ آن جهت بواسیر و تقویت باه و قطورات آب آن با
گل و سرکه کهنه جهت درد گوش و دوی و سعوط آن با کندر و سرکه کهنه جهت قطع نزف الدم و رعاف و چون گندنا را دو بار بپزند و بفشارند و جرم آنرا در آب سرد بخیسانند
و با اطعمه استعمال نمایند باعث لذت اطعمه و رفع نفخ و غلظت آنها میگردد و السموم ضماد آن جهت گزیدن هوام و افعی و آشامیدن آن نیز با ماء العسل جهت سموم الاورام
و البثور و القروح ضماد آن با سماق جهت شری و ثالیل و با نمک جهت قروح خبیثه المضار اقسام آن از پیاز دیر هضم تر و نفاخ و مبخر و محرق خون و مورث ظلمت بصر و فساد لثه
مضر حار المزاج و دیدن خوابهای ردی مصلح آن گشنیز و کاسنی تازه است و چون شیره و کارد و غیره را با آب برگ آن بجیری کنند تندی آن زائل گردد و تخم آن در آخر دوم گرم
و خشک **افعال و خواص آن** منفتح و محلل و جالی اعضاء الغذاء و النفض آشامیدن دو مثقال آن با همورن آن تخم مورد رافع امراض بارده و قاطع نفث الدم و دم البواسیر
و منفتح سده بلغمی جگر و محرک خشتها و مقوی گرده و مثانه و با شراب سیبی و بغایت محرک باه و بو داده آن بتنهائی و یا با حرف بابلی قاطع اسهال مزمن و زحیر و محلل ریاح امعا
و با حب الآس جهت زحیر و حبس خون مقعده و بخور آن جهت بواسیر القم بخور آن با موم و قطران جهت درد دندان و اخراج کرم آن السموم والزینه ضماد عصاره آن جهت سلع و انجی
و رفع کلف و آثار جلد و درد پای بارد و چون بکوبند و در سر کمر بربندند رفع ترشی آن نماید مضر ریه و گرده و مثانه مصلح آن عسل و در تقویت باه تخم کراث شامی قویتر از آن است
و آشامیدن طبیخ بیخ آن بطریق اسفیدباج با روغن قرطم و روغن بادام و یا کنجد جهت رفع قولنج نافع کراث بری شبیه بثوم است و بسیار تند **طبیعت** آن در آخر

سوم گرم و در اول آن خشک افعال و خواص آن مفتح و مقطع و جالی اعضاء الغذاء و النفض بغایت مدر بول و حیض و حمول آن جاذب جنین و عصاره آن مسهل سودا
اسهال الدم و تخم آنرا چون چند روز هر روز پنج قیراط با شکر بخورند رفع بواسیر نماید السموم جهت گزیدن هوام قوی الاثر از سایر اقسام و از جمله اجزای تریاق فاروق است الزینة ضماد
آن رافع برص و ثآلیل و مفرح اعضا است و نوعی از بری که در جبال بهم میرسد برگ آن بسیار باریک و با حدت میباشد افعال و خواص آن بسیار ملطف جهت خوشبوی
دهان و تسکین درد معده و امعا قوی الاثر است

کرات

کرات بفتح کاف و را مهمله مخففه و الف و ثاء مثلثه لغت عربیست ماهیت آن درختیست کوهی برگ آن دراز و باریک
و شاخهای آن نرم و بیشتر سنبت آن بلاد حجاز و آنرا عتبة الصباغ نامند افعال و خواص آن شیر آنرا داخل اطعمه نمودن رافع جذام دانسته اند

کراع

کراع بضم کاف و فتح
را و الف و عین مهمله لغت عربی است جمع آن اکارع و بفارسی پاچه نامند بهترین آن پاچه بز و گوسفند جوان فربه است طبیعت آن گرم و تر افعال و خواص آن
مولد کیموس لزج غیر غلیظ است و لیکن محمود و قلیل الفضول است اعضاء الصدر جهت خشونت سینه و حلق و سرفه حار نافع خصوصا با کشک الشعیر جهت آنکه ملین سینه است اعضاء الغذاء
و النفض قلیل الغذا سریع الهضم جید الکیموس لزج غیر غلیظ و ملین بطن است بسبب لزوجت و از لاقیکه دارد و چون با سرکه و انجدان استعمال نمایند لزوجت و برودت آن کمتر گردد
و شقاق زبان و پیچ امعا را که از گرمی باشد نافع و صاحب اختیارات آنرا و شید دانسته

کردناج

کردناج بکسر کاف و سکون را و کسر دال مهملتین و فتح نون و الف و جیم معرب کردنای
فارسی ماهیت آن نوع کبابی است که بعد از نیم پخت کردن مرغ و امثال آن بسیخ کشیده با آتش بریان مینمایند و بهترین آن مرغ جوان فربه است که بروغن گاو تازه آنرا مکرر تنقیه
کرده باشند در هنگام بریان کردن که تر و نرم گردد طبیعت آن گرم و خشک افعال و خواص آن جهت تقویت بدن مرتاضین و ابدان متحلل و معده حار نافع
و کثیر الغذا مضر معده ضعیف مصلح آن سکنجبین و بعضی گفته اند عبارت از مرغ بریان نموده بطور مسطور است که در داخل آن ابازیر کرده باشند

کرسنه

کرسنه بفتح کاف و را و سکون
سین مهمله و فتح نون و ها معرب از کرسنک فارسی است و بعربی حب البقر و بیونانی اوذونس و بسریانی کشنی و برومی ناغیولس و بفرنگی ... و بفارسی کرسنک و کرسنه و مشنک و
کاوی و کاو دانه و بهندی مٹر بفتح میم و تاء چهار نقطه هندی و را مهمله نامند ماهیت آن دانه ایست مدور بقدر نخودی کوچک و تیره رنگ مائل بسرخی و زردی و طعم آن تلخ
و تندی و غیر ماکول انسان بطریق غذا بلکه علف و غذای گاو است و آنرا فربه میکردانند و بکبوتر و گوسفند و مرغ و بز و غیرها نیز میخورانند و بهترین آن املس سنگین مائل بزردی و بعضی
گفته اند مائل بسفیدی آن است و نبات آن کوچک و شاخها و برگ آن باریک و تخم آن که ثمر آنست در غلافی و این در هند و بنگاله چند صنف میباشد و هر یک بنامی مخصوص
یکی را مٹر نامند چنانچه ذکر یافت و دوم را بتلا بفتح با موحده و سکون تاء مثناة فوقانیه هندیه و سوم را ماکهه بفتح میم و الف و فتح کاف و هاء هندی و این را چون گاو بخورد بسیار
و فربه گردد طبیعت آن در اول تا دوم گرم و در دوم خشک افعال و خواص آن مفتح سدد و مقطع و جالی اعضاء الصدر مسهل نفث غلیظ و منقی سینه و شش و آشامیدن طبیخ
آن با عسل جهت سرفه رطوبی و تنقیه ریه و عسر النفس و ضماد آن جهت تحلیل صلابات پستان الفم سنون آن با زراوند مدحرج جهت رویانیدن گوشت بن دندان اعضاء الغذاء و النفض
آشامیدن آرد مقشر منیسا نیده آن مسهل و محرک باه و مبرود بن و با و عجن کجند مسکن مغص و زحیر و با سرکه رافع عسر البول و جرب کرده و تنقیه کرده و طبیخ آن با سرکه جهت یرقان سیاه
نافع الاورام و البثور و القروح و الجروح ضماد آن با عسل و با ادویه مناسبه و تنهائی نیز جاذب خون بظاهر جلد و جهت جرب و شکستگی اعضا و سعفه و شقاق و نار فارسی و تحلیل
صلابات و قروح خبیثه و ساعیه و مانع انتشار آن و التیام جراحات عمیقه الزینة ضماد آن با آب دفلی و تخم خربزه جهت برص و بازفت جهت بزرگ نمودن عضو و طلا و غسول بدن
منقی بشره و جهت سرخ نمودن آن قوی تر از سایر ادویه و خوردن سویق آن باعث رفع لاغری بدن و شستن عضو با آب طبیخ آن یا نطول بدان جهت شقاق عارض از سرما و حکه
و بثور لبنیه و شهدیه السموم ضماد آن با سرکه و افسنتین جهت لسع عقرب و با شراب جهت لسع افعی و سگ دیوانه گزیده و انسان صائم المضار اکثار آن
مولد خلط فاسد و مدر خون و مورث اسهال دموی مصلح آن گلاب و گل ارمنی و اصلاح آن مانند اصلاح ترمس است و سفید آنرا غائله کمتر از سرخ آن طبیخ آن دو مرتبه موجب بطلان قوت
حالیه آنست و باقی ماندن ارضیت آن و غذای اندک از آن حاصل میگردد مقدار شربت آن تا سه درهم

کرش

کرش بفتح کاف و کسر را و شین معجمه و بکسر کاف و بسکون را نیز آمده
لغت عربیست و بیونانی سمطوکس و بسریانی اسطمکا و برومی کلیا و بفارسی شکنبه و بهندی اوجهری نامند ماهیت آن عضوی از اعضای معروفه مرکبه بدن حیوان بمنزله
معده است در بدن انسان و شامل شکنبه و روده های حیوان است و از حیوانات تا کوچک تازه تولد یافته و علف و حبوب و غیره نخورده اند که بر آورند انفحه نامند
و بعد از آن شکنبه و بهترین آن از برای اتخاذ ادویه خصوصا اسفیدباجات شکنبه گوسفند و بز جوان فربه است طبیعت آن جمعی گرم و تر و بعضی سرد و خشک دانسته اند
افعال و خواص آن کثیر الغذا دیر هضم المضار مولد خلط غلیظ و مورث بلادت و سکته و صرع و تاریکی چشم مصلح آن مهر انجدان و با ادویه حاره خوشبو و سرکه خوردن است

کرفس بفتح کاف و را و سکون فا و سین مهمله معرب از کرفش بشین فارسی است و گفته اند معرب از کرسب فارسی است و بیونانی اوداسالیون و بسریانی کرفسا و برومی بطرا
و بهندی اجمود و بفرنگی سلری و بلاطینی سلدیری نامند ماهیت آن نباتیست و آنرا اقسام بسیار است و بحسب اماکن مختلف و هر یک را نامی خاص از بستانی و جبلی و صحرائی
و نبطی و مائی و از مطلق آن مراد بستانی است و برگ آن مائل بتدویر و شاخهای آن باریک و بلند نبات آن تا بیک ذرع و تخم آن ریزه تر از سائر اقسام و تیره رنگ و تند طعم و با عطریت
و بمقدار قریب بانیسون و قدری غیر املس و بیخ آن بزرگ و سیاه رنگ با ریشهای باریک و قوی تر از سائر اجزای آن و بعد از آن تخم آن و قوت آن تا دو سال باقی میماند و بیخ آن تا سه
سال طبیعت آن در اول دوم گرم و خشک افعال و خواص آن مفتح و محلل اعضاء الرأس و الصدر و الغذاء و النفس و غیرها ضماد آن با آرد جو محلل ورم چشم
و آشامیدن آن جهت ربو و ضیق النفس و درد پهلو و فواق و برودت احشا و رفع قی و تسکین مغص و حدت ادویه و محرک اشتهای طعام و باه و محلل ریاح و نفخ و معین بر عمل ادویه
مسهله و تفتیح سده جگر و کبد و طحال و ادرار بول و حیض و اخراج جنین و تنقیه گرده و مثانه و گداختن سنگ مثانه و رفع حصبه و لزحمی بلغمی و وجع ورک و عرق النسا و نقرس و اوجاع
ظهر و اکثر امراض بارده بلغمیه مفید السموم آشامیدن آب آن که با آب انار و شکر جوشانیده باشند جهت سموم مشروبه و آشامیدن طبیخ برگ و بیخ آن جهت ادویه قتاله و نهش
هوام و مرداسنگ و طبیخ کرفس با عدس و قی نمودن بعد شرب منقی آن الخواص خوردن کرفس قبل از گزیدن عقرب و هوام و همچنین بعد از آن باعث سرعت تأثیر سم است در بدن
و تدبیری ندارد الاورام و البثور و الجرب و الحکه و غیرها ضماد آن تنها و یا با عسل محلل اورام و طلای آن تا یکهفته با روغن گل و سرکه جهت جرب و بدستور با کبریت و بورق جهت
و بانوشادر جهت ثآلیل و رفع آثار آبله مفید المضار مسخن و محرک صرع محرورین و باعث صرع و خفت عقل و مضر حوامل و مرضعه بجهت آنکه محرک باه ایشان است و تازه آن انفاخ مصلح آن
انیسون مقدار شربت از عصاره آن تا پانزده درم و از جرم آن تا سه درم و از بیخ آن در مطبوخات پنج درم و بزر کرفس بستانی طبیعت آن در آخر دوم گرم و خشک افعال و
خواص آن در تفتیح قوی تر از سائر اجزای آن و هاضم غذا و جاذب فضول از معده و رحم و جهت استسقا و تسکین اوجاع و در سائر منافع مانند بیخ آن مضر ریه مصلح آن عسل و گویند
تخم کاسنی و سورنج مصلح آن کثیرا مقدار شربت آن یک درم بدل آن نانخواه و زیره الخواص چون بهر رطلی از آب انگور یک مثقال تخم کرفس بستانی با فطر اسالیون کوبیده داخل
نمایند و همچنین بهر رطلی از شراب یک مثقال از آن مخلوط کنند و بهتر آنست که کوفته در صره بسته در آن اندازند و سر آنرا بسته نگاه دارند و بعد از سه ماه صاف نمایند و در ظرف دیگر کنند
و تناول نمایند جهت تقویت معده و تحریک اشتها و دفع عسر البول و چون یک مثقال آنرا با یک مثقال نانخواه بنوشند جهت تقویت معده و رفع ریاح نافع و پرورده بیخ و برگ آن با عسل
یعنی مربای آن مسکن غثیان و مقوی معده و پرورده آن با سرکه یعنی مخلل آن مفتح سدد و مقوی معده و احشا و اشتهای طعام و محرک آن و موافق محرور المزاج است و تخم کرفس مضر مصروع
است لهذا در ادویه مصروع داخل نباید کرد و کرفس جبلی را بیونانی اوداسالیون نامند نبات آن بقدر یک شبر و شاخهای آن کوچک و بر سر آنها قبها مانند فرنبیون و از آن کوچکتر
و باریکتر و تخم آن باریک طولانی شبیه بزیره و حریف و خوشبو و منبت آن سنگستانها و اماکن جبلیه و اقوی از کرفس بستانی طبیعت آن گرم و خشک در سوم افعال و خواص آن
آشامیدن تخم و بیخ آن جهت ادرار بول و حیض نافع و داخل ادویه مرکبه و ادویه حاره کرده میشود و کرفس صخری را بیونانی فطر اسالیون نامند یعنی کرفس الصخر جهت آنکه در اماکن صخریه میروید و کرفس
ماقدونی نیز جهت آنکه در بلده ماقدون بهم میرسد نبات آن ایستاده و تخم آن شبیه بنانخواه و با عطریت و خوشبو و بسیار حریف و طعم جمیع اجزای آن نیز حریف و لیکن ضعیفتر از تخم آن و قوی
جمیع اجزای آن و تخم آنست طبیعت آن در دوم گرم و خشک افعال و خواص آن مفتح و محلل اعضاء الغذاء و النفس آشامیدن تخم و سائر اجزای آن محلل نفخ
معده و امعای قولون و رافع درد پهلو و مغص و وجع گرده و مثانه و مدر بول و حیض و تخم آن داخل ادویه مدره بول مرکبه کرده میشود و کرفس نبطی را کرفس مشرقی و کرفس شتوی و بیونانی
اوسالیون یعنی کرفس عظیم نامند و ببربری حصفص گویند ماهیت آن بزرگتر از کرفس بستانی است و مائل بسفیدی و برگ آن سبز مائل بسرخی طولانی نازک و با خطوط و پهن تر
از برگ بستانی و سرهای آن شبیه بسر بنفشه و بر آن گل آن و تخم آن طولانی و مصمت و حریف و خوشبو و بیخ آن باریک و خوشبو و خوش طعم منبت آن مواضع تاریک بین اشجار و نزد آجام
و مستعمل مانند کرفس بستانی هم برگ و شاخها و بیخ آن خام و هم پخته با ماهی و غیر آن و گاه مملح نموده طبیعت و افعال و خواص آن ضعیفتر از کرفس بستانی آشامیدن تخم
و یا بیخ آن با شراب مسمی بانومالی مدر حیض و جهت تقطیر البول و امراض بارده و لطوخ آن نیز با شراب جهت امراض بارده نافع و نیز صنفی از کرفس کبیر میباشد که کرفس طری و بیونانی سمرنیون نامند
که در کوه مسمی بامانوس بهم میرسد ساق آن شبیه بساق کرفس بستانی و صلب با شعبهای بسیار و برگ آن پهن تر از آن و مائل بزردی و برگهای قریب بزمین آن منحنی بسوی بیرون و در برگهای آن
اندک رطوبتی چسبنده بدست و با اندک تندی طعم و خوشبو و چتر آن مانند چتر شبت و تخم آن شبیه بتخم کلم و مستدیر و تند طعم و رائحه آن شبیه برائحه مر و بیخ آن حریف طیب الرائحه و لیکن حرافت
آن با آن مدتیست که خشک را بگیرد و پوست بیرون آن سیاه و داخل آن زرد مائل بسفیدی منبت آن سنگلاخها و تلها طبیعت و افعال و خواص آن قریب بکرفس

بستانی و ضعیفتر از جبلی آشامیدن تخم آن مدر بول و حیض و عرق النسا و نزول آب نافع و حمول آن مسقط جنین و برگ نمک پرورده آن حابس بطن و آشامیدن بیخ آن جهت سرفه و عسر النفس
و انتصاب آن و عسر البول و نهش هوام مفید و حمول آن مسقط جنین الاورام و الجروح ضماد آن محلل اورام بلغمیه مدملهٔ اورام حاره و صلبه و خراجات و جاذب کننده آنها و تخم آن
مسکن نفخ معده و محرک جشاء و مسکن وجع طحال و گرده و مثانه و مدر عرق و بول و حیض و مخرج مشیمه و جهت نزف الدم زنان نافع و جهت صبایا نیز و کرفس الماء از کرفس اجامی و نهری
نامند و در کنار آب میان آن سیر و بید و بزرگتر از بستانی و ساق آن مجوف سفید رنگ **طبیعت و افعال و خواص آن** ضعیفتر از همه اقسام است **کرکدن** بفتح کاف

کرکدن

و سکون را و فتح کاف و دال مهمله مشدده و نون و بذال معجمه مشدده و مخففه نیز و بتشدید نون نیز آمده معرب از کرگ فارسیست بعربی حریش و بهندی گینڈا نامند **ماهیت**
آن حیوانیست عظیم الجثه از گاومیش بزرگتر و از فیل کوچکتر و پوست آن سیاه و چیندار و ضخیم و صلب و صورت آن فی الجمله شبیه بصورت خوک و بر پیشانی آن شاخی است با پیش آن بعرض
و سر آن باریک شبیه بکله قند و نیز و منحنی بسوی بالا و بسیار زور آور بحدیکه بر فیل غالب می آید و آنرا نیز مسکیند و اکثر در بلاد حبش و نوبه و کوهستان جنگل هند و بنگاله بهم میرسد و شاخهائیکه در بلاد
حبشه و نوبه بهم میرسد بلندتر و سیاه آن کمتر و اکثر ابلق از سفید و سیاه و کم جوهر چون از عرض آنرا ببرند و آنچه در بلاد هند و بنگاله بهم میرسد طول آن کمتر و اکثر سیاه و بندرت در وسط
بعضی خالهای سفید با نحای اشکال بهم میرسد و اهل هند آنرا با میمنت و خواص بسیار میدانند و ظاهرا گوشت آن حلال باشد بجهت آنکه مانند بقر و ابل و غنم نشخوار که بعربی جره بکسر جیم نامند و بهندی
جگالی گویند میکند یعنی علفی و غذائی که خورده باشد آنرا باز گردانیده و در دهان میخاید و فرو میبرد و این از علامت حلیت گوشت حیوان چهار پا است و از پوست آن بسبب صلابت و ضخامت
سپر میسازند بسیار خوب و جوهر دار میشود و بقیمت اعلی میفروشند **طبیعت** آن گرم و خشک **افعال و خواص آن** بخور شاخ آن جهت بواسیر و عسر ولادت و گریزانیدن
هوام و بدستور بخور چهار قرآن آشامیدن آب در ظرفیکه از شاخ آن ساخته باشند و بدستور پوشیدن انگشتری و دگیر از شاخ آن جهت بواسیر و طلای پیه آن مورث مهابت و نظر
و روغن پوست آن که قطعه از آنرا در روغن بنجد اندازند و مدتی در آفتاب گذارند جهت التیام جروح و قروح عظیم النفع و گفته اند که هر مقدار که از روغن آن خرج نمایند و عوض آن روغن
خالص داخل نمایند نیز نفع می بخشد و اثر آن ضعیف نمیگردد **کرکند** بفتح کاف و سکون را و فتح کاف و سکون نون و دال **ماهیت** آن اسم فارسی سنگی است سرخ رنگ شبیه بیاقوت

کرکند

و بعضی گفته اند اسم لعل است بعضی سنگی را که بهندی پیکو نامند و بعضی سنگی بنفش رنگ که بعربی جمشت نامند دانسته اند **افعال و خواص آن** آشامیدن آن مفرح و مقوی
قلب و رافع خفقان و توحش **کرکرهن** بفتح دو کاف و سکون دو را مهمله و فتح ها و نون لغت بربری است **ماهیت** آن نجیبست باریک شبیه بسنبل رومی و بسیار

کرکرهن

سرخ و در جمیع افعال مانند عاقرقرحا و لهذا بعضی آنرا عاقرقرحا دانسته اند و غیر آنست بعضی گفته اند نجیبست باریک بغلظت شاخ ریحان شبیه به بسفایج در شکل و رنگ و سیاهی
این از آن کمتر **طبیعت** آن گرم و خشک **افعال و خواص آن** جهت فالج و امراض عصب نافع و جمیع آنرا فاوانیا دانسته اند **کرکی** بضم کاف و سکون را و کسر کاف

کرکی

دوم و یا لغت عربی است بفارسی کلنگ و بترکی درنا و بهندی کونج بضم کاف و سکون واو و خفای نون و جیم نامند **ماهیت** آن از جمله طیور بریست بلند پرواز که کنار آبها
نیز می باشند بهترین آن آنست که باز آنرا صید کرده باشد **طبیعت** گوشت آن در دوم گرم و خشک **افعال و خواص آن** مفتح سدد و مقوی بدن و محلل قولنج المقصارین و مضر
و مولد خلط غلیظ مصلح آن آنست که یکدو روز بعد از ذبح بگذارند پس با سرکه و آب و نمک طبخ نمایند و با ابزار حاره لطیفه داخل کنند و بعد از آن با حلوای قندی بخورند و حوصله یعنی چینه
دان آن حابس اسهال و آشامیدن خشک سائیده آن با آب نخود مطبوخ جهت درد گرده و مثانه مجرب و مغز سر آن رافع شبکوری اکتحالا و با آب چقندر جهت تحلیل اورام ضماداً و زهره
آن سعوطاً سه روز با آب چقندر و بدستور سه روز تا یکهفته با آب مرزنجوش جهت لقوه مجرب بشرطانکه در جانب مخالف در بینی کشند و در آن ایام روغن گردکان بیاشامند و بمالند و در
جای تاریک بنشینند و بروشنی نگاه نکنند و اکتحال آن جهت دفع نزول آب و شبکوری و ناخنه و اثر آبله نافع و طلای آن جهت دفع برص و جرب متقرح قوی الاثر و سعوط مغز سر آن
و زهره آن از هر یک یک قیراط با روغن زنبق رافع نسیان و سفیدی موی سر و ریش بالکل از عمل و در تقویت حافظه بیمثل و پیه آنرا چون بگدازند و با سرکه عنصل بیاشامند چند روز بهم صلابت
طحال را زائل گرداند و چشم آنرا چون خشک نموده و سوده در چشم کشند بیخوابی آورد و خصیه آنرا چون نمک سود نمایند و خشک کرده سوده با هموزن آن سرگین سوسمار و کف دریا و شکر درهم
نموده در چشم کشند جهت دفع بیاض چشم مجرب گفته اند **کرم** بفتح کاف و سکون را و میم لغت عربیست واحد آن کرمه و جمع آن کرمات و بیونانی اولیا طیوم و بسریانی کبیشا حمرا و بردی

کرم

و بیدرون اسایا و بفارسی تاک و رز و بهندی داکهه کا جهار نامند **ماهیت** آن نباتیست اکثر از قبیل لحم و بیاره و بر مجاوره خود پیچیده و تنه آن قوی و شاخهای آن باریک بلند و نورس
آن با چنبوطه و برگ آن پهن فی الجمله شبیه ببرگ خیار زره و برگ عنب الثعلب بستانی و غیر مزغب و املس و خوش طعم خصوص برگ نازک نورسته آن و خوش رائحه و گل آن ریزه باریک خوشبو
و زرد مائل بسفیدی و ثمر آن که عنب بفارسی انگور و بترکی اوزم گویند خوشه دار و در خامی سبز عفص و نیم رس آن ترش و با عفوصت و رسیده آن شیرین و ملون بالوان از سفید و سرخ رنگ

و سیاه و بعد رسیدن و خشک شدن زبیب و بفارسی مویز و مویزج و مس خشک آنرا که ترش طعم است غوره مویز نامند و تخم آن مدحرج الشکل سرخ رنگ شبیه بخصیه حیوان بسیار کوچک و آنرا
حب العنب نامند و شاخهای نازک و رست آنرا لفایف الکرم و عسالیج الکرم نیز نامند و بری و جبلی و بستانی میباشد نبات بری و جبلی آن بسیار بلند نمی شود بر روی زمین و اشجار
و غیره میگسترد و ثمر آن کوچکتر و کم آبتر و پوست آن ضخیم تر از بستانی میباشد و درخت بری بی ثمر را در تنکابن دیوزر نامند و شاخهای درخت آن را مطلقا تا هر سال نبرند
و تربیت ننمایند ثمر زیاده و بهتر نمیدهد و بیان عنب بتفصیل در حرف العین مع النون ذکر یافت و بهترین اجزای درخت آن عسالیج آنست و بعد از آن برگ و عصاره آن طبیعت
آن در آخر دوم سرد و خشک **افعال و خواص آن** جالی و مجفف و قابض اعضاء الراس و الصدر و الغذاء و النفض آشامیدن عسالیج آن مانع صعود ابخره بدماغ و ضماد برگ
و عسالیج و خیوط آن خصوصا با آرد جو جهت دردسر حار و تسکین التهاب عین و اورام حاره آن و با آرد جو و رامک جهت تسکین التهاب معده و ابتدای ورم حار آن و سائر اعضا
و عصاره برگ آن مقوی معده حاره و مانع قی و قاطع قی الدم و رافع خمار و تقلب نفس و جهت قرحه امعاء و اسهال صفراوی که ذوسنطاریای معوی نامند خواه بنوشند و خواه بدان
حقنه نمایند و نیز مدر بول و حافظ جنین از اسقاط و شربت آن که آب عسالیج آنرا با قند بقوام آورند جهت خفقان صفراوی و تحریک اشتها و دفع خمار و تسکین حدت صفرا و غثیان
و اسهال مواد رقیقه صفراویه نافع و بسا است که بسبب قوت جالیه که دارد باعث اطلاق طبیعت می شود و مضر سرفه و مصلح آن عسل و صمغ و آب منجمد آن بسیار جالی و یابس و آشامیدن
آن با شراب رافع سپرز و مخرج سنگ مثانه و ضماد آن رافع قوبا و جرب متقرح و غیر متقرح و طلای آن با روغن زیتون سترنده موی باد و وام عمل و آب چوب آن در حین سوختن تر از آن
کند رافع ثالیل و نمله و کلف و نمش و قوبا و جرب و سترنده موی خصوصا با زبیب و رماد چوب نشاره شاخهای آن کاوی و ضماد آن با سرکه رافع بواسیر و با روغن گلسرخ
و سرکه رافع بواسیر و با روغن گلسرخ و سرکه و سداب جهت ورم سپرز و رماد شاخهای آن با پیه کهنه و روغن زیتون و عسل جهت شکاف عضل و سستی مفاصل و تعقد عصب با بوره
ارمنی جهت برون گوشت زائد زخمها و با سرکه جهت التوای عصب و گزیدن هوام و افعی و سگ دیوانه و ورم غددی و کما و کرم کرده آن جهت بواسیر و خوردن نمک رهم آن جهت
قرحه امعاء و تفتیت حصاة و آشامیدن آب خاکستر آن جهت سقطه مفید و نوع بری کرم اقوی و قابض تر و شکوفه آن بهترین اجزای آن و شدید القبض آشامیدن دو مثقال خشک
آن قاطع نفث الدم و مقوی معده و مانع ترش شدن طعام در آن و حابس اسهال و مدر بول و آشامیدن آب طبیخ آن بقدر سی و پنج مثقال با قدری شکر مسهل رطوبات و
صفرا و ضماد آن رافع ورم چشم و سائر اورام حاره و قلاع دهان و رادع مواد و مسکن التهاب معده و دافع قروح خبیثه و حمول آن قاطع حیض و چون آنرا در سفالی بسوزانند اکتحال آن
آن جهت درد چشم و با عسل جهت ناخنه و گوشت آن با عسل قاطع خون لثه و بن دندان و رافع سستی آن و طلای آن با عسل جهت داحس و پوست آن سنونا قاطع خون لثه و بیخ انگور
سیاه بری بسیار جالی و قطور مطبوخ آن بتنهائی و یا با ادهان مناسبه جهت جلای چرک گوش و رفع کری و آشامیدن آن با آب شراب جهت استسقاء و اسهال ماء صفر و ثمر بری
آن مقوی معده و رافع غثیان و حموضت طعام و اسهال و ادرار بول و ضماد آن مانع ورم جراحات و روغن شکوفه آن در خواص مانند روغن گل است و لطافت این از آن
اکثر و با قوت قابضه و رادعه جهت جوشش دهان و حبس عرق و قروح ساعیه مفید صنعت آن بگیرند شکوفه آنرا و مکرر در روغن زیتون اندازند و در آفتاب گذارند و هر سه روز
تجدید کنند و روغن عصیر آن که با روغن کنجد یا زیت ترتیب دهند مسخن و مسکن اوجاع اعصاب و عضلات و رافع اعیا است **کرم دانه** بکسر کاف سکون را و میم و فتح دال و الف
و نون و یا لغت فارسی است بعربی حب الدود نامند **ماهیت** آن اختلاف است بعضی ثمر قنان دانسته و بعضی گفته مذحجی است سیاه و یک طرف آن باریک و سر آن
غشائی سفید رنگ **طبیعت** آن گرم و خشک **افعال و خواص آن** مسهل ماء و صفر و مخرج دیدان و مسخن قبل و مصفی آن از فضلات و بعضی حب نوعی از مازریون دانسته
و اقوال دیگر نیز در آن وارد است و از خوردن آن خارش و ورم عارض گردد و علاج آن علاج تربد خورده است **کرنب** بضم کاف و را و ضم نون و با و فتح اول و دوم و سکون
سوم نیز آمده معرب از کرم فارسی است و نیز بفارسی کلم و باصفهانی کمریت و بیونانی قرنبا و قرنبو و بسریانی کرابی و کرانبا و برومی اعارلیسا و بعربی بقلة الانصار نامند **ماهیت**
آن نباتیست و انواع میباشد از بستانی و بری و بحری و بستانی را اقسام بسیار است و قنبیط قسمی از بستانی است و در حرف القاف مع النون ذکر یافت و قسمی معروف بستانی آنرا
بیخ شبیه بچغندر و پوست آن خشن و سبز رنگ و برگ آن عریض و سطبر تر از برگ چغندر و رنگ آن سبز اغبر و تخم آن ریزه مدور سرخ تیره و این را بیونانی قرنبا نمارس نامند و از اقسام
کرنب نبطی است و نیز قسمی دیگر را بیخ شبیه بشلغم و اندک مفرطح و در طول و رنگ آن سفید و پوست آن چندان خشونت ندارد و جرم مغز آن نازک و بی ریشه و برگ آن شبیه برگ قسم
اول و از آن کوچکتر و نیز قسمی دیگر میباشد که از بیخ آن ساقی میروید و قدری از زمین بلند شده بر آن کرهی شبیه بشلغم سبز کم رنگ منعقد میگردد و بر بالای آن نیز ساق تا بقدر
شبر بلند میباشد و در انتهای ساق آن برگهائی فی الجمله شبیه بصنف دوم و ماکول و مستعمل گره آنست نه بیخ آن که در زمین است و نیز قسمی دیگر میباشد که از بیخ آن برگها میروید فی الجمله شبیه

برگ قسم اول و برگها بیرون آن از آن بزرگتر و اندرونی کوچکتر و در وسط آن از بیخ آن ساقهای کوتاه نازک بقدر دو سه انگشت روئیده و بر سر آنها قبهای سفید و همه بهم پیوسته
و در بین هر یک قبه برگی باریک کوچک و عدد قبها ده تا پانزده و این را کلم نامند و مستعمل ماکول شاخها و قبه نازک آنست نه بیخ آن و این از همه انواع نازکتر و لطیفتر میباشد و بالجمله
اصناف آن از شامی و هراتی و موصلی و اندلسی و غیرها مختلف میباشد در شکل و از مطلق آن مراد بستانی است و بهترین اقسام آن نازک هر بسته تازه آنست **طبیعت** اقسام
بستانی آن مرکب القوی و در اول گرم و در دوم خشک و بیخ آن ارطب از برگ آن و بری آن گرمتر و خشکتر از بستانی **افعال و خواص آن** منضج و ملین و مجفف خصوصاً
چون طبخ دهند و آب اول آن را بریزند و غذائیت آن اندک و از عدس رطب و چون باگوشت فربه و مرغ جوان طبخ دهند جید الغذا میگردد و اعضاء الراس آشامیدن طبیخ آن و تخم آن
مانع صعود ابخره بدماغ و مسکن صداع و رافع ظلمت البصر و مستی و مهرا نجتن آن قابض و رافع خمار و ارتعاش و منوم و مقوی ضعف بصر و سعوط عصاره آن منقی دماغ و منوم و مجفف
لسان اعضاء الصدر آشامیدن طبیخ آن و خوردن مهرا نجته آن رافع سرفه مزمن و ورم حجاب و احشاء و آشامیدن هر روز یک اوقیه آن صاف کننده آواز و رافع گرفتگی آن و وجع الطحال
و بستور چون مضغ نمایند و آب آن را بمکند جهت صوت منقطع نافع و غرغره بعصاره آن و یا طبیخ آن با روغن کنجد رافع خناق اعضاء الغذاء والنفض بطی الهضم نفاخ خصوصاً که
در تابستان روئیده باشد و مطلق آن با آب و نمک ردی تر و خوردن برگ تازه آن با سرکه رافع ورم طحال و آشامیدن آب طبوخ آن مدر بول و حیض و آشامیدن تخم آن محرک باه
و با ترمس قاتل دیدان و حمول تخم آن بعد از جماع مفسد منی و آشامیدن خاکستر بیخ آن مفتت حصاة و آشامیدن عصاره آن با ایرسا و نطرون مسهل بطن و حمول گل آن مدر حیض
و قاتل جنین خصوص با آرد شیلم السموم آشامیدن عصاره آن با شراب جهت لسع افعی و سگ دیوانه گزیده و تخم کرنب مصری از جمله اجزای تریاقات است الاورام والبثور
والقروح والجروح ضماد همه انواع ثلثه آن منضج صلابات و برگ کرنب بری یا بستانی بسیار نرم کوفته تنهایی و یا با آرد جو محلل اورام حاره و بارده بلغمیه و حمره و شری و سرطان
با نمک جهت نار فارسی و یا زاج و سرکه جهت برص و جرب و با سفیده تخم مرغ جهت سوختگی آتش و جرب متقرح و با سرکه و حلبه جهت زخمهای عتیق و منع انتشار آن ها و سوخته آن بغایت مجفف
و رافع سعفه و مانع روئیدن موی و با پیه خوک و امثال آن جهت خنازیر و جراحات صلبه و دبیلات و با سفیده تخم مرغ جهت سوختگی آتش الات المفاصل ضماد برگ آن جهت عرق النسا
و با آرد حلبه و سرکه جهت اوجاع نقرس و نطول طبیخ آن جهت اوجاع مفاصل و تخم آن در دوم گرم و خشک و مبهی و کشنده کرم معده و طلای آن رافع کلف و نمش مقدار شربت
آن دو مثقال المضار مسحر و مولد سودا و ردی الغذاء و اکثار آن باعث دیدن خوابهای ردی و کلم بری در شکل شبیه به بستانی و سفیدتر از آن و برگ آن از آن کوچکتر و با زغب
و تلخ و دوائیت بران غالب تر از غذائیت و بعد طبخ با آب انار تلخی آن زائل میگردد و تخم آن شبیه بفلفل سفید **طبیعت** آن در سوم گرم و خشک **افعال و خواص آن** بسیار
جالی و محلل و ملین طبیعت و مسهل خصوصاً که باگوشت فربه طبخ یافته باشد طبخ خفیفی و چون دو مرتبه یا زیاده طبخ یافته باشد میباشد مسکن بطن و آشامیدن بیخ و تخم آن بقدر
دو درهم رافع سم افعی و تخم آن بغایت محرک باه و کلم بحری برگ آن دراز و بیخ آن سرخ شبیه ببرگ زراوند و با اندک تدویری و لین مانند برگ لبلاب و طعم آن شور و با تلخی و خوردن این
جائز نیست و در ضمادات محلله مستعمل و دو مثقال آن بحشم آن در کشتن حب القرع بسیار موثر است **کرونده** بفتح کاف و را و خفای واو و نون و دال بالغت هندی است
و بجای ها الف نیز می نویسند **ماهیت** آن ثمر هندی است درخت آن فی الجمله شبیه بدرخت لیمو و خاردار و برگ آن بعضی بزرگ اندک پهن طولانی و بعضی کوچکتر و طول آن
اندک کمتر و املس و غیر مشرف و بی زغب و خارهای آن بر گرههای شاخهای آن و سر اکثر آنها دو شعبه و گل آن سرخ رنگ مائل بسفیدی و ریزه و با عفوصت و ثمر آن شبیه به
و کوچک بقدر عناب کوچکی مدور اندک طولانی و با تدویر و دو نوع میباشد سفید و سبز و سفید آن لطیفتر و در خامی و کوچکی سبز و ترش با عفوصت بسیار و هر چند رو بزرگی نهاد
عفوصت آن کمتر و ترشی آن زیاده و قریب بنصف آن سرخ میگردد و در رسیده آن بنفش و چاشنیدار و تخم آن دو عدد و یا سه عدد و اندک پهن و سفید و نرم و خائیده میگردد
و خام آن را مقشر نموده و تخم بر آورده در قلیا و غیره داخل مینمایند و اگر چاشنیدار خواهند قدری شیرینی داخل مینمایند و مخلل و مربا و شربت از آن میسازند و پخته آن را این سحر زند
و با شربت میسازند و نوع سبز آن در خامی سبز و نیم رس آن سبز و سرخ تیره و پخته آن سیاه و در باقی امور شبیه بقسم سفید و ظاهرا نوعی از زرقال باشد که در آنجا نامند و در ملک هندوستان
بدین هیات عیلنده باشد **طبیعت** آن سرد و تر و با قوت قابضه و بعضی گرم دانسته اند **افعال و خواص آن** خام آن مولد بلغم و ثقیل و نفاخ و حابس بطن و پخته
آن مسکن صفرا و تشنگی و مشهی طعام و حابس اسهال و نقوع خشک آن نیز جهت امراض مذکوره نافع **کرویا** بضم کاف و را و سکون واو و فتح یا و الف ممدوده و مقصوره نیز
بفتح کاف و را و سکون واو نیز آمده معرب کراویای بطینی و یا کراوی سریانی است و بیونانی ارحمیون و بسریانی کراوی و برومی قادروبی و بعربی نقده و تقرد و کمون رومی
و بعضی کرنباد و کرنفاد و بفارسی کردیه و زیره رومی و شاه زیره نامند و دیسقوریدوس قادوا نامیده **ماهیت** آن تخم نباتیست بستانی و بری میباشد نبات بستانی

آن بقدر یکذرع وبرگ آن شبیه ببرگ شبت وخار آن نیز بحیه آن وگل آن سفید رنگ وتخم آن شبیه بزیره سفید واز آن بلندتر ومایل بزردی وباحدت وتلخی وبیخ آن شبیه
ببیخ زردک وماکول آنرا پخته میخورند بری آن قرومانا است وگل آن سفید مایل بکبودی ودر باقی صفات مانند بستانی وشیخ علی گیلانی شارح قانون گفته برگ بستانی
آن شبیه ببرگ شبت ومایل بسیاهی وتخم آن باریک بری آن شبیه ببابونه وشاخهای آن باریک مابین بسرخی ونیلی وگل آن سرخ شبیه بگل کشنیز وقوت تخم وبیخ آن شبیه
بانیسون واز مطلق آن مراد بستانیست ومستعمل وقوت آن تا سه سال میماند **طبیعت** آن گرم وخشک در دوم وبعضی خشک در سوم گفته اند **افعال وخواص**
آن مجفف از قرومانا وملطف ومحلل ریاح ونفخ وقابض طبع ومصلح اغذیه نفاخه اعضاء الرأس مانع صعود بخار بدماغ العین اکتحال آن باعث حدت بصر واز جمله
اجزای ادویه عین است واکثار آن مضعف بصر اعضاء الصدر جهت ضیق النفس وخفقان بارد وفواق ریحی اعضاء الغذا مسخن معده ومحرک آروغ واشتها ومانع تخمه وترش
شدن غذا در معده وقی ومغص ومحلل بلغم ومدر بول ودافع ورم معده ومغص ورباح گرده ومثانه ومقوی بدن وفربه کننده آن وقاطع منی وقاتل کرم ودیدان وحب القرع
وتجرع آن وشدم آن با یک اوقیه روغن زیتون تا یکهفته جهت استسقا ودر سرکه پرورده آن موافق محرورین وآشامیدن طبیخ نبات وتخم آن مسکن مغص ودر
بول وقاطع منی وقاتل ودیدان وجلوس در طبیخ آن جهت وجاع رحم وضماد محرق تخم آن جهت قلع بواسیر آه پخته مقدار شربت آن تا پنج درم ومضر ریه مصلحان عسل وصعتر
گرده مصلح آن کثیرا بدل آن قرومانا وانیسون وزیره **کریلا** بفتح کاف وکسر را وسکون یا وفتح لام والف وبعضی بجای الف واو می نویسند **ماهیت** آن ثمر نباتی
هندی شبیه بقثا وبرمچا ودر خود ریحی سخد وبرگ آن شبیه ببرگ قثا وهندوانه بی زغب کوچکتر از برگ قثا وهندوانه وگل آن زرد وثمر آن بقدر خیار کوچکی خاردار وباخار
نرم وطعم آن بسیار تلخ وتخم آن فی الجمله شبیه بتخم کدو واز آن کوچکتر وخشن وتلخ وثمر آن در خامی سبز وبعد رسیدن زرد میگردد وکسانیکه آنرا قثاء الحمار دانسته اند محض توهم است جهت
آنکه رائحه قثاء الحمار بسیار کریه وباحدت است بخلاف ثمر کریلا وآن نیز مسهل قوی است مانند تخم حنظل بلکه اقوی از آن بخلاف کریلا که مقوی معده وقابض واز اغذیه معتاده اهل
بنگاله ودکن است که پوست آنرا کنده وورق ورق نازک بریده وتخم دور کرده نمک مالیده سه چهار مرتبه می شویند که تلخی آن زائل گردد وباهموزن آن پیاز را نیز ورق نموده در روغن
بریان مینمایند وبا گوشت ویا بی گوشت پخته میخورند با نان ویا با چلاو وبسیار لذیذ میشود وبعضی خواهند که تلخی آن کم گردد نمک آن پاشیده بعد از ورق نمودن که ساعتی بگذارند پس آنرا
شسته بنحو مذکور بریان وطبخ مینمایند لذیذ میگردد وبعضی آنرا از پهلو چاک کرده تخم را برآورده نمک مالیده بدستور تلخی دور کرده قیمه پر نموده در روغن بریان کرده وپخته بطریق دلمه
طیار میکنند لذیذ میشود **طبیعت** آن در سوم گرم وخشک **افعال وخواص** آن محلل ریاح وقاطع بلغم ومقوی اعصاب باه ومولد منی ودافع جریان
وجع در مفاصل ونقرس بارد واستسقا وطحال ویرقان نافع ودافع کرم شکم خصوصا که تلخی آنرا زائل نکرده باشند مضر محرورین مصلح آن سکنجبین وسرداب **فصل الکاف**
مع الزاء المعجمه **کزبره** بضم کاف وسکون زا وضم با موحده وفتح را مهمله یا وبفتح کاف وفتح را مهمله نیز آمده لغت عربیست ومعرب آن کزبرنا سریانی است
وجلجلان نیز نامند وبیونانی برونما نمون وبنبطی فاتره وبسریانی کزبرنا وبفارسی گشنیز وبهندی دهنیه نامند ودیسقوریدوس فوریون نامیده وبعضی گفته اند کزبره اسم
نبات مجلجان است که گشنیز خشک باشد وبهندی نبات آنرا کوتهمیر گویند **ماهیت** آن بری وبستانی می باشد نبات بری را برگ ریزه تر ومایل بتندی وبرو تخم کوچکتر
تر وبهره وعدد سهم بوسته وجمیع افعال قویتر از بستانی واز آن زبون تر وباسمیت میباشد وبشیرازی اسراقیه نامند ونبات بستانی بقدر ذرعی ودر بعضی زیاده بران
باشاخهای باریک وبرگهای آن شبیه ببرگ تره تیزک ودر کوچکی عریضتر وبزرگتر میباشد وهرچند بزرگتر میگردد باریکتر وریزه تر میشود وگل آن خیری واز خیری سفید کاه کبود
وگل آن ریزه سفید وتخم آن سبز مدور وپوست آن اندک خیاره دار ومغز آن دو حصه بهم متصل وحدت رائحه پوست آن زیاده از مغز آن وبهترین آن تازه بالیده بزرگ
واننده طعم قوی الرائحه آنست **طبیعت** آن مرکب القوی ونزد بقراط سرد وخشک در دوم ونیز سرد در آخر اول تا سوم وخشک در دوم گفته اند ونزد ابوجریج در سوم خشک
ونزد شیخ الرئیس خشک آن مایل باندک گرمی ونزد جالینوس جمیع آن مایل بگرمی وباجوهر حار لطیف که بزودی تحلیل پذیرد وجوهر سرد ودر معده تنفیر سد که گرمی آن ظاهر گردد والا
آشامیدن عصاره آن قاتل نمی بود به تبرید وباجوهر کثیف ارضی بارد وبسیار **افعال وخواص** آن باحدت کل اعضاء الرأس والصدر والمعده آشامیدن بقدر مثقال
آن منوم ومانع صعود بخره بدماغ خصوصا با سرکه وسماق وقطور آن بچشم مانع بروز آبله وحصبه در آن ورافع زردی آن وضماد آن با شیر دختران جهت ضربان چشم
وبا نان خشک جهت سیلاق ورمد ومضمضه بآن رافع جوشش دهان وسوزش آن ومسکن درد دندان گرم خورده وخائیدن آن رافع بوی شراب وسرعت مستی وسکون
آن مقوی لثه وقاطع خون آن وشرابیکه از آن ترتیب دهند منوم وجهت سدر ودوار ومنع مستی شراب نافع وجهت سرفه وضیق النفس حار رطب وخفقان مفید ومثقال

از آب آن با شکر مسهل و منوم و مانع تخمه و جرم آن مسکن صفرا و التهاب معده و تشنگی و حابس قی و رافع باه و نفوخ الاورام و البثور و الجروح ضماد آن مانع انصباب مواد
حاره و محلل اورام حاره و باد سرخ و با نان خشک جهت قروح ساعیه و جرب حکه و با آرد جو محلل خنازیر و اورام صلبه و با آرد باقلا رادع خنازیر و مثال آن و چون شرب آن با
آب کشنیز با روغن گل بسایند و بر سرطان متقرح و غیر متقرح بمالند دفع نماید و تجربه شده مقدار شربت از آب آن تا یک و قیه از جرم آن دو او قیه بدل آن برگ خشخاش کاهو و تخم آن که
جلجلان و کشنیز عبارت از آنست **طبیعت آن** در دوم سرد و خشک **افعال و خواص آن** اعضاء الراس و القلب و الغذا مفرح و مقوی دماغ و قلب مانع صعود ابخره
بدماغ و رافع خفقان و وسواس حار و مقوی معده و حابس اسهال و جریان منی و قروح مجاری بول و آشامیدن شیره آن و با نقوع آن جهت اسهال و موی و مضمضه نیز خصوص بود داء
آن رافع خفقان و با سپنج و لمنی و مسقط کرم معده و مانع تکون آن و خائیدن آن رافع بوی شراب و عصبی و شربت آن جهت سدد و داروی منع مستی شراب و سفوف
سرکه خیسانده آن نیز همین خاصیت دارد و ضماد آن جهت درد سر حار و با صندل و انیسون جهت تقویت معده و رفع اروغ و با سپنج مولد منی و مسقط کرم معده و مانع تکون آن
و با عسل و روغن زیتون جهت بثری و نار فارسی و مثال آن و ذرور آن قاطع خون جراحات مقدار شربت آن از یک درم تا یک وقیه بدل آن تخم کاهو و خشخاش المضار زیاده از چهار
او قیه از آب تر و تازه آن مورث نسیان و اختلال ذهن و سدد و سبات و بحه الصوت و تقلیل منی و ضعف باه و مسکن نفوظ و تقلیل حیض و آمدن بوی کزبره از دهن و شارب آن علاج
آن بعد از تنقیه بقی و اسهال خوردن زرده تخم مرغ نیم برشت با فلفل و نمک و ا گوشت مرغ فربه است تنها یا با دارچینی و مضر صاحب ربو و ضیق النفس مصلح آن تخم سیم
و شراب سکنجبین سفرجلی است **کزبرة الثعلب** **ماهیت آن** غافقی گفته نباتیست با خیوط باریک و پریشان و پهن بر روی زمین و رنگ آن مائل بسرخی و رنگ خون
و برگ آن کوچک بر دو جانب شاخهای آن و مشرف بشبرهای نزدیک بهم و مائل بسبزی و سیاهی و ساق آن ایستاده و مدور و بر اطراف آن سرها بقدر نخست با مانند
شکل و بران گلی باریک سرخ رنگ و تخم آن باریک مثبت آن کوهستانها **طبیعت آن** گرم و خشک و سرد و خشک نیز گفته اند **افعال و خواص آن** اکتحال عصاره
آن با شکر جهت حدت قوت باصره و جلای غشاوه و خوردن جگر تیس بآن که بران برگ خشک آنرا سوده پاشیده باشند جهت شبکوری گفته اند ساب آن خنازیر را نافع
المضار از آشامیدن آب نقوع آن حالتی شبیه بسکر عارض میگردد با اختناق و خشونت حلق و سینه و علامت آن آمدن بوی کزبره است از دهن شارب آن علاج آن
قی نمودن بطبیخ شبت و زیت و آشامیدن روغن و رب عنب است بعد از آن و بعد از تنقیه بقی و اسهال خوردن زرده تخم مرغ نیم برشت با فلفل و نمک و گوشت
مرغ فربه است تنها یا با دارچینی **کزوان** بفتح کاف و سکون زا و فتح واو و الف و نون لغت فارسی است بعربی بقلة الترجیه بجهت مشابهت رائحه برگ آن با
اترج و بقلة فلفلیه نیز برای مشابهت حدت طعم آن بفلفل نامند **ماهیت آن** گفته اند معروف بباد رنجبویه است نزد اطبا و شیخ ابن بیطار گفته غیر آنست و آنرا باد
رنجبویه نیز نامند نباتیست خوشبو برگ آن از زمین میروید بدون ساق شبیه ببرگ جرجیر مائل بسبزی و سر آن مدور و پائین آن اندک مشرف و طعم و رائحه آن شبیه ببوی
اترج و با عطریت عجبی **طبیعت آن** گرم و خشک **افعال و خواص آن** مفرح و مطیب نفس و مقوی قلب و فواد یعنی تم معده و رافع هموم و خفقان بارد
و دافع سموم بارده خصوص عقرب و مسخن بدن بکمال التسخین مضر محرورین و اکثار آن مصدع و محدث حرقة البول مصلح آن آشامیدن سکنجبین و ربوب بارده و مثال
اینها است **کزنکبین** بفتح کاف و زا و سکون نون و فتح کاف و کسر بای موحده و یای مثناة تحتانیه و نون **ماهیت آن** شبنمی است که بر درخت گز و سائر اشجار
می نشیند و مانند ترنجبین منعقد میگردد و آنچه بر درخت بید منعقد میگردد الطف است از آنچه بر درخت گز و بلوط منعقد میگردد و بهترین آن صاف سفید شفاف بزرگ دانه است
که مخلوط ببرگ خاشاک نباشد **طبیعت آن** در اول گرم و در خشکی معتدل **افعال و خواص آن** جالی و با قوت مسهله اعضاء الراس و الصدر منقی دماغ
و ریاح غلیظه آن و جهت نزلات و تقویت اعضاء تنفس و آلات غذا و تلیین سینه و صوت و رافع خشونت آن و ضیق النفس و سرفه حار و بارد و رطب و مرطوبی المزاج
را نافع مقدار شربت آن از هفت درم تا بیست درم است **فصل الکاف مع السین المهملة** **کسب** بضم کاف و سکون سین و بای موحده
لغت عربیست و نیز بعربی الکسب و بفارسی کنجاره و کسنو و بشیرازی حزه و بهندی کهلی نامند **ماهیت آن** ثفل چیزهاست که از آنها روغن گرفته باشند مانند حبوب
و لبوب بزور و غیرها و مطلق آن مراد ثفل دهن کنجد است و بعضی گفته اند جرم آنست که در آن مطلق دهنیت نمانده باشد **طبیعت و افعال و خواص آن**
ثفل هر چیز و طبع ذکر آن مذکور شد و میشود انشاء الله تعالی و بالجمله بسیار ثقیل و ردی الغذاء و مولد نفخ و ریاح و سدد است و از خوردن کسب جروع هیضه عارض میگردد و علاج
آن بدجوره است **کستی** بکاف فارسی در بنگاله عنب الثعلب است **کسموقا** بفتح کاف و سکون سین و ضم میم و سکون واو و فتح قاف و الف و کسموقا بکسر میم و ضم با ...

مثناة تحتانیه و سکون واو نیز آمده اسم نبطی است **ماهیت** آن شیخ ابن بیطار نوشته غافقی گفته که مسعودی در کتاب سموم بیان نموده که آن حشیشی است منبسط بر روی زمین مدور
قطر آن بقدر انگشتی و در رنگ و شکل شبیه بخیار شنبر اندک عریض و تخم آن بقدر خیار شنبر سبز آن بلاد روم **طبیعت** آن سرد و خشک و بسیار قابض **افعال و خواص آن**
آشامیدن یکدرم آن قاطع خون و اسهال دموی و ضماد آن در رفع نزف الدم جراحات بی عدیل است **کسوندی** بفتح کاف و ضم سین و سکون واو و نون و کسر دال
و یاء و کسونجی بجیم بجای دال نیز آمده لغت هندیست **ماهیت** آن نباتیست هندی تا بیک قامت انسان و زیاده نیز و شاخهای آن انبوه و مائل بسفیدی برگ آن شبیه
ببرگ سنا مکی و حلبه و گل آن زرد **طبیعت** آن گرم و خشک **افعال و خواص آن** جهت دفع سمیت سموم مشروبه و تعدیل صفرا و اخلاط و سعال نافع و خورانیدن
آن بدواب جهت سرفه آنها که کنار نامند مفید و چون قدری از بیخ نوع سیاه آن که بهندی کالی کسوندی نامند با چند دانه فلفل سیاه نرم سوده حبوب ساخته بمار گزیده
بخورانند شفا یابد و ضماد آن بیخ تازه آن با صندل جهت ورم نافع است **کسیرو** بفتح کاف و کسر سین و سکون یاء مثناة تحتانیه و ضم راء و واو لغت هندی است
ماهیت آن بیخ نباتیست هندی که در غدیرها که بهندی تالاب نامند و آبهای ایستاده میروید و از نبات آن بوریا می بافند و بیخ آن که کسیرو است مدور بقدر جوز
بوا و پوست آن سیاه بعضی اندک مائل بسرخی با ریشهای بسیار باریک سیاه و مغز آن سفید شیرین لذیذ خوش رائحه و گفته اند بیخ نوعی از بردی است **طبیعت** آن مرکب القوی
و سرد و تر در دوم با اندک حرارتی **افعال و خواص آن** با تریاقیت و قوت قابضه جهت تقویت قلب و خفقان و رفع هیضه شدید بعد آنکه قی و اسهال بسیار
شده باشد نه در اول حال و دافع اسهال صفراوی و دموی و سوداوی و سوزش اعضا و سموم مشروبه و لدغ و طاعون را مفید شربا و طلاء و گفته اند حمیات صفراویه
و دمویه را نافع است **کسیلی و کسیله** بفتح کاف و کسر سین و سکون یاء مثناة تحتانیه و فتح لام و الف مقصوره و یاء بجای آن در لغت دوم اسم نبطی است
ماهیت آن چوب نباتیست شبیه بر و ناس و با چندکی سیاهی و سرخی بران غالب و تخم آن شبیه بحب الرشاد و گویند پوست درختی است در شکل شبیه بسلیخه
سیاه و در طعم بدان مشابهت ندارد **طبیعت** آن در دوم گرم و در اول خشک **افعال و خواص آن** سنون آن مسکن درد دندان و رافع تحرک آن
و آشامیدن آن مقوی معده و احشا و مفتح سده رحم و گرده و مدر بول و حیض و جالی گرده و مثانه و کشنده کرم معده و نیکو کننده رنگ رخسار و در فربه نمودن بدن بهتر
از انزروت و جهت صاحبان بلغم و رطوبت نافع مقدار شربت آن از سه درم تا پنجدرم مضر ریه مصلح آن کثیرا است

فصل الکاف مع الشین المعجمة

کشت برکشت بفتح کاف و سکون شین و تاء مثناة فوقانیه و فتح باء موحده و سکون راء مهمله و فتح کاف و سکون شین معجمه و تاء مثناة فوقانیه لغت
فارسی است بعربی بمعنی التواء بر التواء بکسر هر دو کاف نیز آمده بمعنی زرع بر زرع و بعضی آنرا سواد السند و بعضی سواد الهند و بعضی سواد الاکراد و بفارسی پیچک
و اهل شبانکاره فارس پیچو و پیتو نامند و یونانی قناغیرس و برومی بروطوس و بهندی بهیلی و نواب معتمد الملوک قدس سره نوشته اند محتمل که دوائی باشد که بهندی امر و سیکه
نامند **ماهیت** آن گیاهی است مانند ریسمان باریک بهم پیچیده بعضی بر بعضی و اکثر عدد آنها پنج میباشد از یک بیخ رسته و رنگ آن مائل بسیاهی و زردی و طعم تلخ
غالب ندارد و گل آن یک عدد شبیه بگل حب النیل و سفید رنگ و بعضی مائل بسرخی و برگ آن شبیه بدنباله عقرب بهترین آن هندی تازه مائل بسیاهی و زردی است
و بعضی آنرا بدسکان دانسته اند و اصح آنست که غیر آنست و در قوت مانند آن **طبیعت** آن در اول گرم و در آخر آن خشک و در دوم گرم و خشک نیز گفته اند
افعال و خواص آن محلل و ملطف و مسهل بلغم غلیظ و قاطع باه و شیره و ضماد آن جهت اورام بارده و قوبا و جرب نافع مصلح آن در قطع باه و شیره حب
الصنوبر مقدار شربت آن یکدرم بدل آن صبر است **کشمش** بکسر کاف و سکون دو شین معجمه در میان هر دو میم مکسوره اسم فارسی زبیب بیدانه است معرب آن
قشمش بقاف بجای کاف بهترین آن سبز شیرین بالیده بزرگ دانه تازه آنست **طبیعت** آن در دوم گرم و در اول خشک **افعال و خواص آن**
با قوت مسهله و مبهی است و باقی خواص آن در زبیب مذکور شد **کشوث** بضم کاف و شین معجمه و سکون واو و ثاء مثلثه و الکشوث نیز آمده لغت عربیست و بعضی گفته اند
معرب است و کشوثا نیز گویند و بیونانی ابروطوس و بسریانی [illegible] و اوغبانیز و برومی کشمورین و بفارسی برشین و بهندی امل بیل و اکاس بیل و امرلته نیز نامند و گفته اند
که بفارسی زرجمول نامند و گفته اند که زرجمول نام تخم کشوث است **ماهیت** آن گیاهیست مانند ریسمان باریک بی برگ و ساق آن مائل بزردی و تیرگی و بر خارها و گیاه
می تند و گل آن ریزه ریزه مائل بسفیدی و تخم آن کوچکتر از تخم ترب و مائل [illegible] و رنگ آن سرخ مائل بزردی و بعضی زرد مائل بسفیدی و بهترین آن تازه زرد تلخ طعم است
و قوت آن تا سه سال باقی میماند **طبیعت** آن در اول گرم و در دوم خشک و با قوای متضاده **افعال و خواص آن** ملطف و مفتح و مخرج فضول لطیفه

از عروق و منقی آنها از اخلاط فاسده و اعضاء الغذاء و النفس مفتح سده کبد و معده و احشا و منقی و ساخ از آنکه و عروق و طین طمع منقی بدن و جهت ریح و خناق و مغص و ضعف معده

و جگر و سپرز و تبهای کهنه و تحلیل ریاح و ادرار بول و حیض و شیر و عرق و تنقیه رحم و آشامیدن آن با سرکه مسکن فواق و قابض و حابس نزف الدم و سیلان خون رحم و آب آن

عجیب النفع است از برای یرقان و عصاره برگ آن را چون در شراب اندازند و بیاشامند مقوی معده ضعیفه است و آشامیدن آب آن با سکنجبین مسهل صفرا

و مطبوخ آن در تفتیح و خیسانیده آن در اسهال و تب مقدار شربت از آب آن ده اوقیه و از جرم آن و مطبوخ پانزده درم و مغنی مصلح آن کثیرا تخم آن در افعال مذکوره قوی‌تر از سایر اجزای

آن و بو دادهٔ آن تقویت معده و قبض و حبس اسهال و نزف الدم اعضای باطنی و سیلان رحم اقوی از غیر بو داده آن و ضماد آن جهت جرب و نقرس نافع مقدار شربت آن ده درم

مضر ریه مصلح آن کاسنی و مضر طحال و مصلح آن سکنجبین بدل آن بادروج و دو ثلث آن افسنتین است **فصل الکاف مع العین المهمله کعب** بفتح کاف

و سکون عین و باء موحده لغت عربیست بفارسی غاب و شتالنگ نامند جمع آن کعاب و کعوب آمده **ماهیت** آن استخوان متصل بساق است بهترین آن کعب گاو و خوک

مذکور شده و کعب البقر محرق جهت سپرز و تقویت باه و با عسل جهت تفریح دل و تقویت جگر نافع مقدار شربت آن تا سه مثقال اکتحال آن مقوی باصره و سنون آن مقوی دندان

و ضماد آن رافع برص است **کعک** بفتح کاف و سکون عین و کاف معرب کاک فارسی است **ماهیت** آن بعضی گفته‌اند نوعی نانی است که بفارسی کلیچه نامند و بعضی

گویند نان دو آتشه است و بعضی گویند نان طابق و بعضی نان طابون که خشک نان نامند و بالجمله نان خشک دو آتشه که توان کوبید و آرد نمود **طبیعت** آن گرم و خشک

افعال و خواص آن حابس بطن و مجفف رطوبات آن و صاحبان قی را مضر و داخل بعضی اقراص بوده میشود **فصل الکاف مع الفاء کف ادم**

لغت عربیست **ماهیت** آن نباتیست بقدر ذرعی و برگ آن مستدیر و بقدر برگ مورد و بیخ آن خشبی و ظاهر آن مابین سیاهی و زردی و باطن آن سرخ و تخم آن از تخم کافشه باریکتر و بعضی گیاه

بهمن سرخ دانسته‌اند **طبیعت** آن در اول گرم و خشک **افعال و خواص** آن رافع خفقان و محلل ریاح و مقوی جگر و در جمیع افعال قائم مقام بهمن سرخ است مقدار شربت

آن یک مثقال **کف الضبع** بفتح کاف و تشدید فاء و الف و لام و فتح ضاد معجمه و ضم باء موحده و عین مهمله و بسین بجای ضاد نیز آمده لغت عربیست **ماهیت** آن خاری گفته

نباتیست بعضی از چند روز بیش نمی‌ماند و کم برگ و برگهای آن مدور و مشقق و بقدر برگ کرفس بر روی زمین مفروش و شاخهای آن باریک منبسط بر روی زمین

و زرد رنگ و شاخهای بسیار از یک بیخ میروید و گل آن زرد طلائی و سفید نیز میباشد و بیخ آن مانند بیخ خربق و با حدت بسیار منبت آن قریب آبها و زمینهای نمناک

و گفته‌اند نوعی از کبیکج است و بعضی خود آن دانسته‌اند **طبیعت** آن در دوم گرم و خشک **افعال و خواص** آن ملطف و مقطع و جالی و محلل اکتحال آن رافع بیاض و ضماد

آن نافع تألیل و خورنده گوشت زائد و رویاننده گوشت صحیح و منقی جراحات و قروح را نافع **کف الهر** بکسر ها و راء مهمله مشدده لغت عربیست **ماهیت** آن نباتیست بقدر شبری

و شاخهای ریزه و بر سر شاخی سه چهار برگ مستدیر مشقق و ملصق بزمین و گل آن زرد و براق خوشبو با عطریت و بیخ آن بقدر زیتونی با شعبهای بسیار و در اول بهار میروید

و گفته‌اند ملحق بکف الضبع است **طبیعت و افعال و خواص** آن مانند فرفجه آن معین بر جماع و در آن جهت قروح خبیثه و ضماد آن با عسل قالع تألیل است **کف مریم**

لغت عربیست و آن را کف عایشه و بهندی هتهاجوری نامند در ماهیت آن اختلاف است بعضی گفته‌اند صابع الصفر در عراق شجره را بدین اسم نامند و در مغرب بنطافلون را

و ابوالعباس حافظ در کتاب رحله مشرقیه گفته نباتیست که آن را کف مریم حجازی نامند **ماهیت** آن نباتیست منبسط بر روی زمین با شاخهای صلب بقدر شبری و برگ آن مائل

باستداره و مجعد و با اندک تقبضی و بسیار سبز و گل آن باریک مائل بزردی و بقدر گل حلبه و چون آن ریخته شود گل ردصلبی بهم رسد پس برگهای آن ریخته و شاخهای آن بهم پیچیده

گرد و شبیه بانگشتان پیچیده و برگرد و بسوی شکلی که متعارف است از مردم **طبیعت و افعال و خواص** آن قریب بنطافلن است و در حرف الباء مع النون ذکر یافت

کفری بضم کاف و فتح فاء و راء مشدده و الف مقصوره و بفتح کاف و تشدید فاء نیز آمده لغت عربیست و چون کهنه گردد سرخ شود و بو و قوت آن زائل شود **طبیعت**

آن در دوم گرم و خشک با حرارت کمی و برودت بسیار نیز گفته‌اند **افعال و خواص** آن مفرح و مقوی قوی و ارواح قلبی و دماغی و کبدی و القم سنون آن مقوی لثه

و رافع آکله و قروح خبیثه و بدستور ذرور آن جهت آکله و قروح ساعیه سایر اعضاء و اعضاء الغذاء و النفس آشامیدن دو مثقال و سفوف آن قاطع اسهال و طبیخ آن قابض

و نیم رطل کوفته آن که بیک رطل آب بجوشانند تا بنصف رسد و صاف کرده با هموزن آن شکر بقوام آورند جهت تقویت معده و هیضه و ضعف احشا و منع انصباب مواد بمعده و رحم

و ورد کرده و مشابه مفید و ضماد آن مقوی معده و مفاصل و قاطع اسهال با موم و روغن رافع جرب بشرط آنکه چند روز بر آن بگذارند و غبار بسیار زرمی که عینکش در آن بهم میرسد در

جمیع افعال قوی‌تر از گل و نهایت مقوی معده و رافع نزف الدم و سحج و قروح عفنه باطنیه و اسهال است عرق آن که مانند گلاب کشیده باعطریت و قابض و مقوی القلب و معده و رافع خفقان و اسهال

صح
و بیونانی قفیقو بفارسی غنچه خرما و کافور
و بشیرازی بار و نه خرما نامند ماهیت
آن غلاف شکوفه نخل است که میشود بشکفد
و اما آنچه شیر میباشد و بعضی گویند
غلاف شکوفه و گرد آن را که کافور
النخل و فقیق النخل و کش نامند و شیره
اند و بعضی پوست طلع و بعضی خوشه شکوفه
آن که طلع نامند و بعضی کافور را بعضی گرد را
گفته‌اند و بالجمله بهترین آن تازه خوشبوی
با خود از نخل نر است صح

و بیخ وهیئت آن که بعد از رسیدن طلع نشکوفته و یا مساوی آن روغن زیتون و هیم کرده تته چهار روز حرکت دهند پس صاف نموده در شیشه کنند و سر آنرا ببندند نمایند و بکار برند **طبیعت**
آن سرد و خشک **افعال و خواص آن** رافع ... و سرحار و فرحه امعاء و قابض بطن و حابس عرق و مقوی موی و مانع سقوط آنست **فصل الکاف مع الکاف**
ککرول بدو کاف اول مفتوح و دوم ساکن و ضم راء مهمله و سکون واو و لام **ماهیت** آن ثمر نباتیست هندی و در بنگاله هم میشود از قلیل تخم و بیاره بر مجاور خود
می پیچد برگ آن شبیه ببرگ خیار زه و ثمر آن اندک طولانی خار دار و در خامی سبز و بعد رسیدن زرد و سرخ میگردد و تخم آن زرد رنگ آنرا اهل هند ... نازک بریده و بخته
و با روغن بریان کرده میخورند تنهائی و یا با گوشت لذیذ می شود **طبیعت** آن مائل باعتدال با اندک رطوبتی **افعال و خواص آن** جهت سرفه و درشتی بدن
و تنهای کهنه نافع المضار نفاخ و بطی الهضم مصلح آن بیخ آن با آب بیخ موی و بستن سر بسیار مقوی موی و مانع اسقاط و دراز کننده آنست و داء الثعلب را نیز مفید **ککرونده**
بدو کاف اول مفتوح و دوم ساکن و ضم راء مهمله و سکون واو و نون و فتح دال مهمله و ها بلغت هندیست کوبند کما ذریوس است **ماهیت** آن نباتیست تا بدو ذرع و شاخهای
بسیار منتشر کم از یک بیخ رسته و برگ آن طولانی مشرف فی الجمله شبیه ببرگ کاسنی و از آن بزرگتر و کریه الرائحه با زغب نرمی و رنگ آن تیره و طعمی غالب ندارد و با اندک عفوصت
و گل آن زرد ریزه و تخم آن سیاه باریک و تخم آن در غلافی شبیه بکوزه شقایق و خیار ه دار و بیخ آن باریک سفید و بی طعم غالب **طبیعت** آن در دوم گرم و خشک **افعال و خواص آن**
مفتح و محلل امتلاء الراس عصا نه و بیخ آن جهت ... که مرضی است در بنگاله و بینی مردم میشود و علامات آن تب شدید و ثقل سر و درد اعضا خصوصا گردن و شانه و کمر است باو سعوط
نافع و قطور آب برگ آن جهت رمد شدید و و بیخ که از آب آن چشم را تر کنند و بعد از ساعتی بریزند و با تکرار نمایند در سه روز رمد زائل شود و اعضاء الغذاء آشامیدن آب برگ
آن جهت استسقاء و بواسیر و اخراج کرم شکم و بدستور بخته آن و طلای آب آن بر مقعده جهت بواسیر السموم جمیع اجزای آن جهت اخراج کرم شکم و سگ دیوانه گزیده نافع و آشامیدن
بیخ آن که نرم سوده و بقدر فلفلی حب بندند ته حب آن حابس اسهال مزمن و هیضه است و لیکن در اوائل هیضه خوب نیست بلکه در اواخر که اسهال بسیار شود و ضعف غالب گردد
و بدن نقاهت یافته باشد و باید که در وسط تابستان نبات آنرا تمامه اخذ نمایند و خشک کنند و عند الحاجت سوده با عسل بخورند و دو مثقال از تخم آن با عسل از ریشه آن ... مثقال با شیر
جهت رفع سم کلب بقی نافع الخواص چون فولاد را براده نموده در آب آن ریزند و با آفتاب نهند که آب را بخورد آنرا مکلس سازد و مکلس آن جهت استسقاء و اکثر امراض بارده عظیم
النفع است **فصل الکاف مع اللام کلب** بفتح کاف و سکون لام و باء موحده لغت عربیست و جمع آن کلاب و اکلب و اکالب و کلیب آمده و مونث آن کلبه و
بفارسی سگ و بترکی ایت و بهندی کته و ماده آنرا سگ ماده و بهندی کتی و کتیه نامند **ماهیت** آن حیوانیست درنده و شدید الریاضت و با وفا و شعور و صفات حمیده دارد
و معروف و در همه اقالیم بهم میرسد و تمام شب بیدار میباشد برای پاسبانی و روز میخوابد و آنرا اجناس بسیار می باشد از اهلی و بری و مائی و اهلی را نیز اصناف میباشد از بزرگ
و متوسط و کوچک و بزرگ شکاری آنرا سلوقی و ماسوای آنرا جنگلی نامند و سلوقی که منسوب بسلوق است که اسم مدینه یمن است و آن قابل تعلیم صید است شکار میکند و جنگلی آنرا
عامی سگی است که قابل صید نباشد و صید نکند و آنرا بهندی کوره نامند و این اکثر محافظت باغ و زراعت و خانه مینماید و بزرگ این نزد الیات و اهل بوادی و قهری بغلو
یا میباشد و نگاه میدارند برای امور مذکوره و در شهرها بندرت و متوسط آن سگی است که در همه جا بسیار میباشد و محافظت باغ و زراعت و خانه نیز مینماید امانه بخوبی نوع
بزرگ و کوچک آن خوش شکل تر و اکثر بلند پشم میباشد و بهترین آن آنست که در ملک فرنگ میشود و جماعه آنرا بسیار پرورش مینمایند و دوست میدارند و تا بقدر بچه گربه بیش ...
میباشد از آن بزرگتر نمیشود و نیز بعضی بقدر گربه یکدو ساله و اندکی زیاده از آن و این نوع جانوران کوچک مثل روباه و خرگوش و مانند اینها شکار میکنند و هر دو قسم بسیار را اشاره
فهم و باوفا میباشند و از وفا و شعور کلب اهلی نقلهای بسیار نموده اند که تفصیل آن طول دارد و کلب بریرا بعربی کلبی یا ابن آدمی نموده اند و بفارسی شغال و بشیرازی توره و بترکی جقال
و بهندی کیدر بکاف فارسی نامند **ماهیت** آن معروف است و در همه بلاد میشود و این در ویرانها بیشتر ماوی دارد و در روز کم برمی آید و از مردم گریزان و حیله ورو مکار
و وقت شام از خانهای خود برمی آید و قریب بربع شب گذشته فریاد میکنند و باطراف میگردد و همین که یکی آواز کرد همه باتفاق آواز میکنند و مرغی و جانوری خرد تر از خود
و یا مرده که یافتند میخورند صبح باز بجای خود میروند و این گاهی با سگ اهلی جمع میشود و نتاج حاصل میگردد و کلب مائی حیوانیست آبی و آن دو نوع میباشد بحری و نهری بحری
آن بجثه سگ اهلی و از آن بزرگتر نیز و دستها و پاهای آن کوتاه و بی دم و در جزیره در بند کثیر الوجود و آنرا صید میکنند و پوست آنرا کنده و آن نفط بر کرده ببلاد میبرند **طبیعت**
آن در سوم گرم و خشک و در خواص مانند سگ اهلی و زهره آن سم قاتل است و در ساعت علاج پذیر نیست و اکتحال آن رافع بیاض عین و رمه تازه آن جهت نقرس مفید و کلب
نهری بجثه گربه و از آن بزرگتر و بسیار مشابه به بدلق و دستها و پاهای آن بزرگتر از آن و دم آن بلند مانند دم گربه و آنرا بهندی اود بلاو نامند و در انهار عظیمه میباشد و ...

و در بهر مکانها بسیار و آنرا قندس و بعضی خز میان نامند و گفته اند خز میان حیوانی است که از آن جند بیدستر حاصل میگردد و حکیم میر محمد مومن نوشته که در بنگاله سگ بهری را شنگ نامند
و جند از آن حاصل میشود و حقیر مشاهده نموده که صیادی در ایروان جند از آن قطع نموده بود و بعد از جوشانیدن در آب و خاکستر و بدره کا خشک نمودن رنگ و بوی آن ظاهر شد
و نوع استحاله در آن معلوم گردید و در **طبیعت و افعال و خواص آن** مانند کلب ابی است و در بنگاله نیز احیاناً کلب بهری که اودبلاو نامند در دریای گنگا هم
میرسد خصوصاً اطراف جهانگیرنگر و سمت اسلام آباد و رنگاماتی و نواح آنها و در چیران چهپرا و بهار بسیار است و پشم آن نرم و بلند میباشد آنرا صید نموده و پوست آنرا
کنده به بلدان خصوص بلاد سرد سیر برای پوستین می برند و در عجائب المخلوقات نوشته که بدن خود را گل آلود میکند برای آنکه تمساح بخیال طین آنرا نبلعد و چون ببلعد و داخل
شکم آن شد روده های آنرا میخورد و شکم آنرا شکافته بیرون می آید و از این جهت هرکه نزد آن سگ آبی باشد از غائله تمساح محفوظ باشد و مقدار یک عدس از زهره آن سم قاتل
شنیده شد که اینها جمع شده ماهی از دریا صید نموده بساحل می آورند و چون قدری معتد جمع گردد میان خود ها تقسیم میکنند و اگر در تقسیم زیاده و کمی واقع شود بدان جهت بکشتن
در ساعت در اینها کرم پیدا میشود و کلب مائی بلغاری کلب بهری است و گفته اند کلبی است که جند بیدستر خصیه آنست کلب کلب سگ دیوانه است و گفته اند چون سگ گوشت
سگ را بخورد دیوانه شود و همچنین چون بسیار تشنه شود و گوشت جیفه بخورد و آخر گرما و از علامت آن آنست که خاموش میباشد و سر و دم خود را پائین انداخته و دم خود را اکثر در میان
پاهای خود میدارد و چون کسی نزدیک آن برود غافل آنرا میگزد و لعاب از دهن آن جاری گردد و از آب میترسد و در حرکت مانند سگ خورده با و آواز آن گرفته و سگان از آن میگریزند
و طعام و شراب بخورد و چون موی آن بریزد و در بدن او صفحهای جرب بهم رسد آنزمان انتهای علت آنست و آفت آن عظیم مزاج آن سگ مائل بسوداویت و خباثت سمیت میباشد
و در لعاب آن سمیت و بیشتر در بلدان و اوقات حاره بسیار و بسیار سرد و بسبب احتراق اخلاط بهم میرسد و گاه غیر سگ از حیوانات دیگر مانند گرگ و کفتار و پلنگ و شغال
و امثال اینها نیز عارض میگردد و انسان را چون سگ دیوانه میگزد دیوانه میشود و از مطلق آن مراد سگ اهلی است **طبیعت آن** در دوم گرم و خشک و بچه بیست روزه آن گرم و تر
افعال و خواص آن اضمادالراس آشامیدن پخته آن با ادویه خوشبوی جهت جنون و مالیخولیا قوی الاثر و قطور شیر بکیه از اول مرتبه آن باشد رافع بیاض عین و طلای
زهره آن مانع روئیدن موی زائد در چشم و غرغره و نفوخ و ضماد سرگین خشک آن خصوصاً که باستخوان فقط تالیف نموده باشند و این هنگام آن سفید و بی بو و خشک میباشد
نموده نگاه میدارند عند الحاجت بسیار نرم سوده با ادویه مناسبه خلط نموده استعمال مینمایند و جهت خناق و اورام حلق مجرب عضا و الغذاء و النفخ چون سرگین آنرا
در تابستان بگیرند و در سایه خشک کنند و با شراب و یا آب بیاشامند سرگین معلف باستخوان بنحو مذکور با شیر بکه سنگ ریزه در آن جوشانیده باشند با آهن تفته در آن خاموش
کرده باشند جهت ذوسنطاریای دموی مجرب و آشامیدن خون خشک کرده آن بقدر پنج درم جهت اسهال دموی و چون بچه چشم نگشوده آنرا بتمامه در آب طبخ دهند بحدیکه
با آب یکسان گردد و نود مثقال گندم در آن آب بجوشانند تا جمیع آبها را جذب کند و خشک شود و آن گندم را بجوزا که مرغ یکساله که در تاریکی بسته باشند بخورانند و بعد تمام آن
مرغ را کباب کرده زن عاقر تناول نماید که غذای دیگر در آن مخلوط نباشد باعث حمل زنان عاقر گردد خصوصاً مرغ پرورده بسته روز بخورند و در فربه کردن بدن نیز مجرب
و آشامیدن حمول پنیر مایه آن مخرج جنین میت و چون بچه سگ پستان زن مرضعه که شیر در آن منعقد شده باشد بمکد رافع انعقاد آن گردد و آشامیدن بول آن مانع حمل
و قطور شیر آن که نیز از اول مرتبه زائیدن آن باشد در احلیل رافع حرقة البول السموم آشامیدن پنیر مایه آن بقدر ربع درهم رافع حرقة البول و جگر بریان نموده کباب آن
جهت رفع سمیت گزیدن سگ دیوانه موثر خصوص که جگر همان سگ دیوانه گزیده باشد و بدستور ضماد خاکستر آن با سرکه جهت سگ دیوانه گزیده و آشامیدن خون آن
جهت سگ دیوانه گزیده و آشامیدن شیر آن بشرط مذکور رافع زهرهای قتاله الاورام و الجروح و القروح خوردن پخته آن در آب و با ادویه خوشبو در رفع جذام مجرب دانسته اند و طلای
سرگین آن محلل اورام صلبه و ذرور خشک آن جهت زخمهای کهنه و ضماد خاکستر آن نیز جهت زخمهای کهنه و شقاق و بواسیر و حکه و بول آن رافع ثالیل سیاه آن محلل خنازیر و چون بچه
چشم نگشوده آنرا با سرگین گاو بسوزانند و بر ناصور بپاشند خشک گرداند الزینه چون بول سگ ماده را در ظرفی کنند و بگذارند تا منعقد گردد و بر موی بمالند سیاه گرداند و نیکو خضاب
است و گفته اند که مالیدن شیر آن بر پشت زهار اطفال و خصیان مانع روئیدن موی است و همچنین بهر موضع که خواهند و اصلی ندارد الخواص استخوان و عصب سگ با استخوان
شکسته و عصب گسیخته انسان پیوند پذیرد بخلاف استخوان و عصب حیوانات دیگر و تعلیق ناب آن که دندان نیش نامند مانع خرخره آواز و حرف زدن انسان است در حالت خواب و مانع
بیدار شدن هر طفل باعث برآمدن دندان بی درد و الم و چون ناب آنرا با ناب گربه که بموی ایشان بخور نموده باشند در هر خانه دفن نمایند باعث حدوث فتنه است و دندان و زبان
سگ سیاه را چون در موزه دارند جمیع گزندگان ایمن گردانند تعلیق ناب کلب کلب که در پوست همان سگ بسته باشند بر بازو رافع شر کلاب کلب است هرچند که دارنده آنرا

بگزند و نگاه داشتن قراد کلب با خود باعث فریاد نکردن و اذیت نرسانیدن کلاب است بدانند آن کرسکی که از آن قراد گرفته اند تعلیق قضیب خشک کرده آن بر ران ابغا یعنی
برجاع تعلیق موی سگ سیاه یکرنگ جهت صرع نافع است غریق کننده سگ است چون دارچینی را کوبیده در خمیر گرفته بخورد سگ بدهند به طرب و رقص آید و چون زهره سگ آبی
مقدار یک درم بخورد و بعد از یک هفته هلاک میشود و علاج آن آشامیدن روغن گاو تازه است با خطمیا نا و دارچینی و شیر مایه خرگوش ممزوج بروغن تازه و طبیب تلطیف تبرید و چون کلب
کسی را بگزد اکثر عوارض سگ دیوانه مانند توحش و آثار مالیخولیا طاری میگردد و علاج او آنست که محجمه بران موضع گذارند و بقوت بکشند تا خون بسیار برآید پس مرهمهای محرقه و کال آن
گذارند و با سیر کوبیده با سرکه و زیت سرشته و با چغندر و پیاز و تره تیزک پخته با روغن یا سیر و پیاز با نمک کوبیده بگذارند خوب تا که سرشته و این تدابیر و ابتدا است تا هفتم قبل از ترسیم
و جمیع بدن و هنگام سرایت آن باید که متوجه تنقیه بدن شوند بمسهلات صاحب مالیخولیا و خورانیدن دواء الذراریح و دواء السرطان مخصوص سم آنست تریاق فاروق خورانیدن
و ادویه تریاقیه اگر ازین تدابیر بحال آید بهتر و الا سایر تدابیر اصحاب مالیخولیا از ترطیب مزاج و اغذیه یا حمام و غیر آن بپردازند **کلخ** بکسر کاف و سکون لام و خاء معجمه و بحاء مهمله نیز آمده لغت
سریانی است **ماهیت** آن بغدادی گفته نباتی است برگ آن شبیه ببرگ تفاح **طبیعت** آن سرد و خشک **افعال و خواص آن** قابض و رافع نفث الدم و اسهال دموی
و گزیدن افعی و سعوط آن جهت رعاف نافع و تخم آن بسیار گرم افعال و خواص آن مدر عرق و رافع سعفه و از قول آن ظاهر میشود که اندروحا لیس باشد و در انجا تصریح نموده که مانند
اشنان بی برگ است و دینجا تصریح کرده که نزد اهل مغرب اسم فنا و نزد اهل مصر اشنو است **کل داودی** بضم کاف عجمی و لام و فتح دال مهمله و الف و ضم واو و کسر دال مهمله
و یا **ماهیت** آن گلیست که در ملک هند و بنگاله بهم میرسد و مشهور است شبیه بگل نسرین و در جمیع صفات و برگ آن فی الجمله مانند برگ پنبه و گیاه آن بقدر ذرعی و زیاده
بران تا بدو ذرع و بوی آن شبیه ببوی برنجاسف و سه قسم میباشد زرد و سفید یک رنگ و سفید مائل به بنفشی زرد آن بسیار و دو قسم دیگر کمتر و بلا طلبی برطلبی مانند
طبیعت آن در دوم گرم و در اول خشک **افعال و خواص آن** در جمیع افعال قریب به برنجاسف عرق آن مقوی و مفرح دل و آشامیدن گل آن با شراب
محلل و دافع خون منجمد در معده و مخرج سنگ گرده و مثانه و مدر حیض و محلل ریاح معده و گرده و مثانه و رحم مقدار شربت آن بطریق سفوف سه مثقال و در مطبوخ تا پنج مثقال
و ضماد و عصارهٔ گل مطبوخ زرد آن مجفف قروح و جهت سرطان متقرح از مجربات اهل فرنگ است و چون بگیرند از گل زرد آن بقدر یک مشت گشاده انگشت و از زرنیخ
یکدرم و از زیرهٔ سفید نیم درم و در آب خوب بپزند که مانند مرهم گردد ضماد آن جهت تحلیل ورم بلغمی و رایام ترا ید مجرب و بی بدیل است **کل مهندی** بضم کاف و لام
و کسر میم و سکون ها و خفای نون و کسر دال مهمله و یا **ماهیت** آن گلی است در هند و بنگاله کثیر الوجود و در باغات و باغچها غرس مینمایند در فصل گرما که موسم باران است
و در اسد و سنبله و میزان باختلاف زمان بگل می آید و گل آن الوان یکرنگ سرخ و گلابی و بنفش و سفید و چند رنگ در هم و افشان نیز مخفف که پنج برگ و مضاعف
که صد برگ مانند گل سرخ نیز میباشد نبات آن خوش منظر و برگ و از یک ذرع تا دو ذرع بلند میشود و بوته کوچک پر گل هزارا بهتر برگ آن اندک باریک بلند و نازک و در جوف
ساق و شاخ و برگ آن اندک رطوبت لزجی و ساقهای آن نازک متصل بگرهها آنرا اندک جوشی در آب داده رطوبت آنرا نشف نموده و دو سه ساعت در آفتاب گذاشته
در سرکه پرورده مینمایند آچار خوب میشود و میخورند و نیز مربا میسازند لذیذ میباشد و مقوی باه میدانند و نیز برگ نازک آنرا و گل آنرا با گوشت پخته میخورند و تخم آن ریزه سیاه رنگ
طبیعت آن گرم و تر **افعال و خواص آن** خوردن مطبوخ آن در قلایا و با غیر آن مقوی باه گفته اند و آب کوبیدهٔ برگ و ساق و شاخ آن رافع سوزش اعضا
با آتش و آب گرم سوخته و آبله آن که بعد از سوختن بر آن برود یکر بمالند **کلز** بکسر کاف و سکون لام و زای معجمه **ماهیت** آن گفته اند چیزی است هندی و بسریانی کلازی
و برومی ششلو فتیسیج نامند و گفته اند پوست درختی است هندی و بهندی میده لکڑی نامند محتمل که مغاث هندی باشد جهت آنکه افعال و خواص این مشابه آنست و غلط کرده کسیکه
آنرا حب کاوی و یا پنج رمان بری دانسته **طبیعت** آن گرم و تر **افعال و خواص آن** جهت شکستگی استخوان و بیجا شدن عضو و بدر رفتن آن شرباً و ضماداً نافع
و در سایر افعال مانند مغاث است و انشاء الله تعالی در حرف المیم خواهد آمد **کلس** بکسر کاف و سکون لام و سین مهمله لغت عربیست و نیز بعربی نوره و جیر و بفارسی آهک
و بهندی چونه نامند **ماهیت** آن باصطلاح اطبا عبارتست از اصداف و حلزونات و قشر بیض و احجاری است که مبالغه در احراق آن نموده باشند بحدیکه خوب سفید و اجزای آن یکسان
سوخته شده باشد و بهترین آن کلس صدف مروارید و پوست تخم مرغ و حجر رخام سفید است که مرمر نامند و دستور احراق آن آنست که ریزه ریزه نموده در کوزه کرده سر آنرا بسته
و بگل حکمت گرفته در تون حمام و یا تنور یک شبانه روز بگذارند پس برآورند و اگر خوب سفید و اجزای او یکسان سوخته شده باشد بهتر و الا بازگذارند تا سفید گردد و اگر بسیار خواهند
بدستور خشت خام و کوزهٔ خام برای آن کوره سازند و در آن بترتیب چیده و لا بلای آن هیزم و بر بالای آن مالیده آتش دهند تا خوب محرق گردد و دستور تکلیس قشر بیض

کلخ

کل داودی

کل مهندی

کلز

کلس

وهرچه خواهند بهمان نحو است که در کوزه کرده محرق نمایند و نیز دستور احراق قشر بیض مذکور شد هرچند کلس سفیدتر و اجزای آن متساوی و نرم و خالص باشد بهتر است
طبیعت آب ندیده آن در آخر اول گرم و در آخر دوم خشک و تا مبیت روز قوی القوت با حدت و محرق و مقرح جلد میباشد پس ضعیف میگردد و آب دیده قسم حجری آن تا سه
روز قوت احراق باقی است و بعد از آن مسحق میباشد **افعال و خواص آن** سترنده موی خصوصا با زرنیخ که مقوی فعل آنست و مالیدن ثفل عصفر و برگ انگشتان و رفع
بدبوئی آن و روغن گل یاسمین که بهندی روغن چنبیلی نامند با سفیده تخم مرغ با هم آمیخته نیز و ضماد روغن گل و آرد عدس و توتیای مغسول و کلس خ سائیده رافع جراحات آن و کلس
مغسول **طبیعت** آن مائل باعتدال **افعال و خواص آن** قاطع نزف الدم و نفوخ آن مکرر و گذاشتن فتیله را که بسفیدی تخم مرغ آلوده و با آهک آغشته باشند در بینی
قاطع رعاف و مالیدن روغن زیتونیکه آهک در آن جوشانیده باشند مانع نزلات و رافع برودت اعضا و ضماد آن مقوی اعضا و حابس اسهال و محلل اورام بلغمی و نزول آب در اعضا
و جهت خشکی آتش و منع او را رعرق و با پیه خوک جهت گشودن دمل و ورم صلب و قروح و جروح نافع و کلس البیض در حبس خون جراحات قوی خصوصا که با روغن خردل بعض که
بهندی سرسون نامند پارچه تر کرده بدان بر جراحات موضع فصد و ختنه و غیر اینها گذارند و جهت حکه و جرب و ردیانیدن گوشت زخمها و جبر و کسر اعضا مجرب و فرزجه آن قاطع
خون حیض و سیلان رطوبات از رحم و جریان منی و بدستور خوردن یکحبه تا حبه آن با عسل چند روز جهت حبس خون بواسیر و سیلان منی و ودی و مذی مردان و نیز ضماد آهک و صندل
با زردچوبه و قند سیاه هندی که بهندی گرتا نامند جهت التیام جروح تازه مجرب و حابس خون آن و تکمید کلس حلزون جهت تسکین اوجاع بارده موثر و ضماد نوره مطلقا با آب زنجبیل
تازه و نمک محلل اورام بارده و آب نزول در اعضا که در بنگاله بسیار عارض میگردد مفید **المضار** آشامیدن آن قاتل بخشکی و بهق و وجع معده و کشیدگی آن و مغص و عسر البول و غشی و اسهال
و موی **مصلح** آن آشامیدن ادهان و امراق دسمه و لعابات با ادهان مناسبه و تدهین بدن و سائر تدابیر زرنیخ و زنجفر خورده است و خوردن هرچه در آبی که مکرر آهک در آن بجهة
تصفیه بوده باشند طبخ نمایند کشنده است در اندک زمانی و از اسرار مکتومه است **کلوی** بکسر کاف و ضم لام و سکون واو و یا لغت هندیست و آنرا گرچ نیز نامند **ماهیت**
آن نباتیست از جنس لبلاب که بر هر جا و رخود می پیچید و برگ آن مدور و بقدر برگ لبلاب کبیر و ضخیم و سبز مایل بزردی و پوست ساق آن سفید و چوب ساق آن سطبر و خوش ریشه مانند چوب
اراک عربی شور ریشه و چون چوب آنرا غرس نمایند سبز گردد و مستعمل چوب آنست و طعم آن بسیار تلخ و در مطبوخات چوب آن مستعمل و در معاجین غیر آن نشاسته آن و دستور اخذ نشاسته آن
آنست که چوب آنرا نرم کوفته در ظرفی ریزند و آب بر سر آن کنند و بعد از زمانی چوبهائیکه بر سر آمده باشد بردارند و آن آبرا بریزند کلا میت و انچه ته نشین شده بماند باز آب
بر نیزند و بگذارند تا ته نشین گردد و پس آن آبرا بریزند و ته نشین آن که مانند نشاسته است بردارند و بکار برند و این نیز اندک تلخی دارد **طبیعت** آن گرم و خشک در اول و بعضی
سرد دانسته اند و اصل هندسرد و خشک **افعال و خواص آن** جهت سرفه و یرقان و غشی و قی و تقطیع بلغم و اقسام حمیات صفراویه و بلغمیه نافع و مسهی و مشهی و مولد منی است
و اگر با روغن بخورند رماج و سودا دفع نماید و اگر با نبات بخورند حدت صفرا را فرو نشانند و اگر با عسل بخورند تقطیع بلغم نماید و شیره آن در حالتی که سبز و تازه باشد اقوی بود و اگر تازه
آن بهم نرسد خشک آنرا در آب جوش دهند و مالیده آب آنرا بگیرند و این نوع شیره را بهندی ست و رس نامند و چون عصاره آنرا طبخ دهند تا غلیظ گردد که خوب بسته شود
و حبوب سازند هر حبی بقدر نخود بزرگی از یک حب تا دو حب آن جهت حبس اسهالات مزمنه و بواسیر قدیمه و حدیثه مجرب شمرند و کلوی که بر درخت نیم پیچیده و تر و تازه باشد جهت اقسام
حمیات حتی حمی دق موثر دانسته اند و جهت اسهال و بدون اسهال نیز میتوان داد و سرفه را نیز سفید گفته اند خواه تنها استعمال نمایند و خواه مرکب با ادویه مناسبه جهت حمیات مرکبه و عتیقه
بلغمیه مزمنه با طباشیر سفید و دانه هیل بوا هر یک دو درم و نبات سفید چهار درم شربتی از یکمثقال تا دو درم مجرب گفته اند و ست آن یعنی عصاره آنرا الطیف و سریع الاثر دانسته اند و در حمیات
حاره نقوع آنرا و نیز نقوع حابس قی است و در غیر حاره مطبوخ آنرا که اصل السوس مقشر و کاه با مویز منقی و کاه با قصب الذریره بهر نحو و بهر دوا که مناسب باشد طبیب حاذق و دستور اخذ
عصاره یعنی ست آن آنست که کلوی تازه را بگیرند و بشویند و بکوبند و آب صاف شیرین خصوصا آب باران قدری بران بریزند و بفشرند تا آب آن غلیظ بر آید پس آن آب در ظرف
سفالی یا چینی پهن کرده بران پارچه بسته که گرد و غبار بران ننشیند پس بر آفتاب گذارند تا خشک گردد و این بهتر و الطف است و اگر آن آب افشرده را بجوشانند بر آتش تا غلیظ و منعقد
گردد نیز خوبست لکن لطافت آن قسم کمتر است و اگر الطف از آن خواهند کلوی تازه را رشته رشته از میان دو شق نموده خورد کرده یکشب در آب باران بخیسانند پس مالیده صاف کرده
بدون آنکه آنرا بجوشانند آن آب را در آفتاب گذارند تا غلیظ و منعقد گردد و بکار برند **کلها** بضم کاف عجمی و سکون لام و فتح ها و الف و را مهمله و آنرا کل کنول نیز نامند لغت هندیست
ماهیت آن گل نباتیست که در غدیرها و آبهای ایستاده که بهندی تالاب و جهیل نامند میروید و نبات آن شبیه بنبات نیلوفر و از آن قویتر و برگ آن پهن تر و گل آن بزرگتر
از گل نیلوفر و مضاعف و رنگ آن سفید و سرخ و در هم آمیخته و بسیار خوش منظر و خوش رائحه و بعض سفید فقط و در وسط گل آن تخمهای ریزه زرد که آنرا بهندی کیسر کنول گویند

نیز نامند طبیعت گل آن سرد و تر افعال و خواص آن جهت حمیات صفراویه و یرقان و تسکین عطش مفرط نافع و عرق آن قریب الفعل بعرق نیلوفر و زروی بستان گل آن
سرد و خشک و مسکن حدت صفرا و قابض شکم و حابس خون بواسیر و کوزهٔ گل آن که بهندی کنول گٹه نامند و بعد ریختن برگهای آن ظاهر میگردد و بشکل سرفواره و نصف کره و در جوف
آن خانها پیدا شده و در هر خانه دانه با دو غلاف یکی سبز اندک ضخیم و دیگر سفید نازک و مغز آن دو پارچه مانند مغز بادام و سفید و شیرین الطعم لذیذ خصوصاً تازهٔ آن که صلب نگشته
باشد و در وسط مغز آن زبانهٔ سبز رنگ و تلخ طعم طبیعت مغز آن نیز سرد و تر و رسیدهٔ صلب آن خشک و دیر هضم و مسکن حدت صفرا و خون و سوزش اعضا و سبزی میان مغز آن نیز
سرد و تر و جهت حمیات حاده نافع و ساق گل آنرا مرنال و بیخ آنرا شالوک گویند سرد و خشک اند و مبهی محرورین و قابض اسهال و مسکن حدت صفرا و خون و سوزش اعضا

کلیان کاته بفتح کاف و سکون لام و فتح یاء مثناة تحتانیه و الف و نون و فتح کاف و الف و فتح تاء مثناة فوقانیه و ها **ماهیت** آن نباتیست خاردار بقدر
ذرعی و خار آن درشت و در ملک بنگاله در حوالی بردوان و میدنی پور کثیر الوجود **طبیعت** آن گرم و خشک **افعال و خواص آن** چون نیم مثقال پوست بیخ آنرا با نیم مثقال
ریوند چینی مدبر جهت وجع طحال تشنیه بخورند در ساعت تسکین یابد و تدبیر ریوند آنست که ریوند را در قدری آب بجوشانند و آب آنرا ریخته ریوند را خشک نمایند و سوده استعمال نمایند
کلمیدیان جهت استسقا و جمیع اورام و الام و اوجاع مفید و اگر طرف روی برگ آنرا بر جراحت بندند زخم را چاق نماید و اگر بر جراحات با لحوم فاسده طرف پشت آنرا بندند لحوم فاسده
را بخورد و اگر بر خراج بندند منفجر سازد و چون پوست بیخ آنرا کوبیده در کیسه کرده بر ورم استسقا بندند وجع عظیم در آن بهم رسد و ورم دفع گردد اما باید که چون وجع شدید شود آن کیسه را
باز کنند و بر موضع دیگر بندند و همچنین بجمیع مواضع ورم و مکرر این عمل نمایند و جهت ورم طحال و نزول آب نیز نافعست

کلیه بضم کاف و سکون لام و فتح یاء مثناة تحتانیه و ها
لغت عربیست بفارسی گرده و بهندی نیز همین نامند و باصفهانی قلوه و بترکی بوکرک نامند **ماهیت** آن عضویست از اعضای مرکبهٔ بدن حیوان و دو عدد میباشند یکی بجانب
راست و یکی بجانب چپ مائل بطرف پشت از برای جذب مائیت از کبد و فرستادن بمثانه تا بادرار بول دفع گردد و بهترین آن از برای اکل گردهٔ گوسفند جوان فربه و بهتر آنست
که در همان ساعت ذبح کرده اخذ نموده باشند و حیوان عطش نداشته باشد **طبیعت** آن سرد و خشک **افعال و خواص آن** مقوی گرده و مکروهیه آن بلین اورام
صلبه المضار بطی الهضم ردی الغذا سریع الفساد بجهت آنکه ردی ترین گوشتهای اعضا بدن حیوان است و اقبال طبیعت بسوی آن کما ینبغی نیست مصلح آن طبخ و یا
بریان نمودن آنست بهمان قسم با پیه آن و با روغن زیت و یا روغن کنجد و با نمک و فلفل و دارچینی و کرو یا و مصطکی و آبکامه و سرکه مطیب نمودن است

فصل الکاف مع المیم

کماة بفتح کاف و سکون میم و فتح همزه و تا **ماهیت** آن اسم جنس فطر و کشنج و فقیع و سماروغ است و نزد بعضی مخصوص بماکول آنست و فطر مخصوص بانواع ماکول آن و
هر یک مذکور شدند و آنرا بترکی قارج و بفارسی سمالو و سماروغ و هوره نیز و بشیرازی هکلو و بیونانی اذونا و معرف بادی دولی و بسریانی ارذی و برومی هودیا و بعربی بنات
الرعد و بهندی کهنبی و بضم کاف و اشمام ها و نون و کسر باء موحده و یا نامند و دیسقوریدوس دوین نامیده **ماهیت** آن بیخی است که از عفونت زمین و در هنگام
ربیع در زمینهای رملی و دامنهای کوه بیشتر بهم میرسد و مدور و سرخ رنگ بی ساق و بی برگ و آنرا خام و مطبوخ میخورند و طعمی و رائحه غالب ندارد و بهترین آن آنست که در زمینهای مرتفع
رملی طیب بهم رسد و متوسط در بزرگی و کوچکی و املس خوشبو تازه و طعمی و رائحه غالب نداشته باشد و بعضی گفته اند بهترین آن سفید باوصاف مذکوره است و آنچه بخلاف این
اوصاف باشد و در زمینهای ردی و زیر اشجار ردیه متوعیه و زیتون و جوز روید و سفید و سرخ تیره و خشک باشد ردی است و باسمیت و سیاه آن که ظاهر و باطن آن نیز
سیاه باشد مهلک **طبیعت** آن در دوم سرد و تر **افعال و خواص آن** العین در حدیث نبوی صلی الله علیه و آله و سلم وارد است که کماة از من است و آب آن شفا است برای
چشم و اطبا گفته اند که آب آن جالی بیاض چشم است خصوصاً آبیکه نزد بریان کردن از آن میچکد و سرمه را که با آب تازه فشردهٔ آن سائیده و پرورده باشند مقوی جهان
و قوت روح باصره و زیاده کنندهٔ نور آن و رافع نزول آب آنست اعضاء الغذاء غلیظ ثقیل ردی الکیموس قلیل الغذاء بطی الانحدار غلیظ مولد خون بلغمی و بلغم و نفاخ و مولد
ریاح و ذبحه و سر ایشف و پیشتاست المضار اکثار آن مولد سکته و فالج و وجع و ثقل لسان و عسر نفس و بهق ابیض و قولنج و عسر البول مصلح آن طبخ آن با شبت و یا با آب و نمک و صعتر
و پودنه و سداب طبخ جید و مطیب بروغن و مری و ابازیر حاره مانند دارچینی و فلفل و قرنفل و امثال اینها نمودن است و سائر تدابیر فطر است که مذکور شد و ضماد خشک آن
با آب بر سر جهت دفع طلوع پیش از وقت آن مجرب و ضماد خشک سودهٔ آن با سرکه و ابریشم ماهی جهت بر آمدگی ناف اطفال و فتق ایشان و سائر فتوق مجرب تازهٔ آنرا نیز بریان
نموده با نمک و فلفل میخورند و خوردن خشک آن مجوز نیست و عند الضرورة باید که یکشبانه روز در خاک خالص با آب حل کرده بخیسانند پس پاک شسته بدستور پخته با روغن بسیار
بخورند و اکثار خوردن آن ننمایند و اگر آبکامه و خردل بخورند که بهترین مصلحات آنست بهتر است

کمادریوس بفتح کاف و میم و الف و فتح دال معجمه و سکون راء مهمله و ضم یاء

مثناة تحتانیه و سکون واو و سین مهمله و بدال مهمله نیز آمده معرب مادریوس یونانی است بمعنی بلوط الارض و گفته اند لغت رومی است و بیونانی سقیفرون و بفارسی رانادروی تلخ
و بشیرازی مادروی تلخ و بفرنگی کمیدس نامند و دیسقوریدوس گفته بعضی مردم آنرا طوفوریوس نامند و گفته اند که بهندی آنرا موندی گویند و فی الحقیقت غیر موندی است و موندی
انشاء الله تعالی در حرف المیم مع الواو و النون مذکور خواهد شد **ماهیت** آن دیسقوریدوس گفته نباتیست بقدر شبری و برگ آن ریزه و شبیه ببرگ بلوط و در شکل و رنگ و تشقق طعم
آن بسیار تلخ و با اندک حدت و گل آن بنفش و ریزه و تخم آن ریزه تر از انیسون و با حدت و بیخ آن ارغوانی رنگ و در تموز یافت میشود و صنعت آن شکلها باید که بعد رسیدن تمام
بردارند و نگاه دارند که برگ و گل و تخم آن نریخته موجود باشند و نیز گفته نباتیست برگ آن عریض سبز شبیه ببرگ ترس بری و نبات آن مفروش بر روی زمین و بلند نمی شود و بیخ آن شبیه
ببلوط کوچکی و در طعم شبیه بدان با تلخی و جالینوس گفته قضبانیست مانند ریحان و از آن غلیظتر و سبز رنگ و برگ آن ریزه شبیه ببرگ بلوط و گل آن ارغوانی رنگ و تلخ و بیخ آن نیز
ارغوانی و تلخ گفته اند شاخها و برگ آن درخت شوا است و ابن ابی خالد افریقی در کتاب اعتماد تصریح نموده که بیخ نباتیست شبیه ببلوط و اقوال دیگر نیز وارد است و بالجمله بهترین
آن تازه بری آنست که در آن گل و تخم باقی و نریخته باشد و قوت آن هفت سال باقی میماند **طبیعت** آن در دوم گرم و خشک و گرمی آن زیاده از خشکی تا آخر دوم و بعضی در سوم
گفته اند **افعال و خواص آن** مفتح و مقطع اخلاط غلیظه و ملطف و مسخن بدن العین از آن حبوب ساخته خشک نمایند اکتحال سائیده آن با شراب جهت قروح عین که
عرب و ناصور نامند و همچنین اکتحال طبیخ آن با ذیت و ذرور سائیده آن نیز اعضاء الصدر آشامیدن تازه و یا خشک مطبوخ آن جهت سرفه مزمن رطوبی سه درم مطبوخ آن
با جلاب و یا با عسل چند روز پیهم جهت درد سینه و ربو و برودت نواحی آن اعضاء الغذاء آشامیدن تر و تازه آن و یا مطبوخ آن با آب جهت یرقان سوداوی سددی
و تحلیل صلابت طحال سائر امراض طحال و ادرار بول و حیض و اسقاط جنین و شدخ عضل با شراب جهت تحلیل صلابت طحال سریع الاثر و آشامیدن طبیخ چهار درم آن با
آن روغن زیتون در یک رطل آب که تا ثلث برسد و چند روز بدان مداومت کنند جهت تفتیت حصاة و سنگ گرده و مثانه مجرب و باید که روزی شش اوقیه بنوشند و ضماد تخم
آن با سرکه آن محلل صلابت طحال و شراب آن جهت دفع سوء الهضم و فساد معده و ابتدای استسقا و یرقان و نفخ رحم و فساد اخلاط و اصلاح مزاج نافع و دستور ساختن شراب
آن آنست که در هر رطلی از شراب و یا عصیر عنب در شراب دو درم و در عصیر دو مثقال ریخته و مدتی گذاشته پس صاف کرده روزی تا یک رطل بیاشامند و این هر چند کهنه تر باشد
بهتر است السموم ضماد آن جهت نهش هوام نافع القروح ضماد آن با عسل جهت شروح مزمنه و دشخه الزینه مسوخ آن بر بدن باعث گرمی آن دهن آن که از آب تازه آن
و یا از آب مطبوخ آن و از گل آن بدستور روغن گل سرخ و ادهان دیگر ترتیب دهند جهت دفع برودت بدن و ریاح مؤثر و در سائر افعال کمادریوس مانند کمافیطوس است
مقدار شربت آن سه درم و در مطبوخ تا هفت درم مضر امعا مصلح آن کثیرا بدل آن بوزن آن سیسالیوس و ربع آن سلیخه و نزد بعضی عروق غافث و سلیخه است و قول قدیم
نیز گفته اند **کماشیر** بضم کاف و فتح میم و الف و کسر شین معجمه و سکون یاء مثناة تحتانیه و راء مهمله لغت فارسیست معرب آن قماشیر و بیونانی الوفطیون نامند **ماهیت**
آن اختلافست بعضی صمغ کماه و بعضی صمغ نباتی مدبو و بعضی صمغ هندی شبیه بجاوشیر و بعضی صمغ نباتی شبیه بجاوشیر و بعضی صمغ کرفس جبلی که تخم آن فراسیون است
شبیه بجاوشیر و بعضی شبیهتر نیز و ستند شبیه بجاوشیر دانسته اند و بالجمله صمغیت آن اتفاق است و بهترین آن زرد و تند بوی تازه آنست و در قوت اقوی از جاوشیر و **طبیعت**
آن در سوم گرم و خشک و در دوم نیز گفته اند **افعال و خواص آن** آن اعضاء الغذاء و النفض مسهل زرداب و دافع استسقای لحمی و زقی و مدر بول و حیض و مسقط جنین
و بدستور حمول آن با صمغ عربی و محلل صلابات شربا و ضمادا مقدار شربت آن از یک دانگ تا نیم درم مضر رئه مصلح آن کتیرا است **کمافیطوس** بضم کاف و میم و الف و کسر فا و سکون
یاء مثناة تحتانیه و ضم تاء مهمله و سکون واو و سین مهمله لغت یونانیست و بیونانی الاصل خامانیطس نامند بمعنی صنوبر الارض و بعضی گفته اند بمعنی مفروش بر روی زمین
است و اصح اول است و بسریانی زرعاه کرفشا و برومی تخم کرفس رومی و بشیرازی ماش داره و بلاطینی آبیگه و بفرنگی جوده و بهندی گکر وندہ نامند **ماهیت** آن دیسقوریدوس
گفته نباتیست مستانفه است که هر سال تازه میروید و اصناف می باشد صنفی از آن را نبات بلند نمیشود و کاه برگ و شاخ آن میدود بر روی زمین و شاخهای
آن مائل بسرخی و برگ آن شبیه ببرگ صنوبر و حی العالم صغیر و زغب کثیف ضخیم و تلخ و با اندک قبوضت و حرافت با رطوبت چسبنده و بوی آن شبیه بوی درخت صنوبر و گل آن
باریک و زرد و تخم آن از تخم کرفس کوچکتر و بیخ آن سفید و از تموز تا سرطان میماند و قوت آن تا ده سال باقیست و صنف دیگر آنستر شاخها بقدر یک ذرع شبیه باذخر و شعبهای آن
باریک و گل آن شبیه بصنف اول و برگ و تخم آن سیاه رنگ و در بو شبیه ببوی صنوبر نیز و صنفی دیگر را نیز نامند ساق نبات آن خشن و سفید و شاخهای آن باریک و برگهای
آن کوچک و باریک سفید مزغب و گل آن زرد کوچک و رایحه این نیز شبیه برائحه صنوبر و قوت این دو صنف قریب با اول و از آن ضعیفتر و جالینوس گفته کمافیطوس شاخهای آن

کماشیر

کمافیطوس

باریک سبز و برگ آن مانند برگ کدو و گل آن سرخ و در ثور ظاهر و در سرطان بکمال میرسد و قوت آن تا دو سال باقی میماند و تلخ آن بهتر از حاد حریف آنست و صاحب اسرار الطبیه
آنرا بیونانی حرشف نامند و شاخهای آن باریک و برگ آن منبسط بر روی زمین و گل آن سرخ مائل بسیاهی و با قبوضت و حرافت و تخم آن زرد و بعضی گفته اند تخم کرفس
رومی است و بعضی گفته اند طرخون رومی و یا هندبای رومی است و رنگ آن بنفش و در آخر تخم آن فراسیون میشود و بهترین آن تازه بری آن و بعضی گفته اند بهترین تازه
بستانی تند بوی آنست و مستعمل از ان برگ و شکوفه و تخم آن **طبیعت آن** در اول دوم گرم و در آخر آن خشک و در دوم گرم و در سوم خشک نیز گفته اند **افعال و خواص**
آن مفتح سده و منقی و جالی اعضای باطنی از بلغم غلیظ و جلای آن زیاده از گرمی آن اعضاء الغذاء و النفض مفتح سده کبد و طحال و با قوت مسهله و مسهل بلغم غلیظ از اکباد و ویه طحال است
وجهت امراض آن اعضا و استسقا و یرقان اسود و تحلیل ریاح نافع چون هفت روز متوالی بنوشند و مفتح سده رحم و مدر بول و حیض و رافع عسر البول و جهت اوجاع گرده و شکاف
عضل و بواسیر مفید و حمول آن با عسل منقی رحم و مخرج جنین و آشامیدن برگ آن با شراب هفت روز جهت یرقان و با توبال النحاس و راتینج مسهل عظیم زرد آب منقی رحم از فضول
الات المفاصل آشامیدن دو مثقال آن با آب انجیر مطبوخ جهت تنقیه معای غلیان نافع و آشامیدن آن با عسل جهت تنقیه عصاب عرق النساء وجع ورک و نقرس و مداومت
آشامیدن آن تا چهل روز با ماء العسل که با آب باران ساخته باشند و یا با عسل و آب باران جهت عرق النساء و درد کمر و گرده و مغص و ادرار بول و حیض و آشامیدن مسحوق آن
با انجیر با دوانه سرشته مسهل الجروح و القروح ضماد آن با عسل التیام دهنده جراحات و قروح عفنه کبار و ملصق جراحات تازه الاورام و البثور ضماد آن با آرد جو جهت تحلیل
پستان و تحلیل صلابات و با عسل جهت منع سعی نمله ساعیه السموم آشامیدن طبیخ آن دافع ضرر سموم و خانق النمر مضر ریه مصلح آن انیسون مقدار شربت آن تا دو درم تام
ورم بدل آن بوزن آن سیساليوس و نصف آن سلیخه و باید که در هوا های گرم و امزجه حاره و اطفال استعمال ننمایند و آنچه در بنگاله میشود دگر وند ه نامند و در همین باب در فصل کاف
مع الکاف مذکور شد **کمثری** بضم کاف و فتح میم مشدده و سکون ثاء مثلثه و فتح راء مهمله و الف مقصوره و بضم میم مشدده غلط است لغت عربیست بیونانی اوقیون
و افقوس و انقوس نیز و برومی ابیدی و بفارسی امرود و انبرود و بهندی ناشپاتی نامند **ماهیت آن** ثمر درختیست از سیب بزرگتر و برگ آن شبیه ببرگ تفاح الوکا
عریضه و بزرگتر و گل آن مانند گل آن و ثمر آن اصناف میباشد از بری و جبلی و بستانی و هر یک شیرین و ترش و شیرین منجوش عفص و قابض و غیرها و مطلقا در بلاد سرد سیر بهتر از
گرم سیر میشود و هر چند بلد سرد و تر باشد بهتر و لطیفتر میشود و بستانی اقسام میباشد از شاه امرود که خراسانی نامند و چینی که معروف بسکری است و نطری و سجستانی و غیرها و هر یک
از اینها در هر بلدی و شهری و جاییکه میشود بنامی مخصوص و نیز هر یک در بعضی بلاد و اراضی بهتر از بلاد و اراضی دیگر میشود خصوص در بلاد سرد سیر چنانچه ذکر یافت و در بلاد چین
خوب میشود و قسم بزرگ مدور شیرین شاداب خوش طعم و رائحه آنرا که گویا شربت قند منجمد با کمال لطافت و لذیذیست و پوست آن نرم و نازک و سبز مائل بزردی شاه امرود نامند
و ممدوح شیخ الرئیس رحمة الله علیه است و این در بلاد دامغان و بلخ خوب میشود و آنچه پوست آن ضخیم و سر آن بر آمده فی الجمله صراحی شکل و در سایر اوصاف قریب بدان است
آنرا حسینی نامند و این در اذربیجان و همدان خوب میشود و چون پوست آن ضخیم است باید که مقشر نموده بخورند و قسم متوسط را که در مقدار از ان کوچکتر و اندک طولانی
و در اوصاف مذکوره و لطافت از ان هر دو کمتر نطری نامند و این در اکثر بلاد بهم میرسد و بشیرازی عباسی نامند جهت آنکه بحکم شاه عباس موسوی صفوی رحمة الله علیه
نهال آنرا از همدان باصفهان و بلاد دیگر بردند و فور یافت و قسم صغیر از همه اقسام طولانی تر و صراحی شکل و خوشبو که در اول فصل پیش از همه اقسام بهم میرسد و جرم آن
اندک رطوبت است و پوست آن اندک زرد رنگ و سرخ و در بغداد و رخون و بشیرازی گلابی نامند و این قسم جهت اطفال و مرضی بهتر از اقسام دیگر جهت آنکه حلاوت آن بحد
اعتدال است و بهترین همه قسم اول و بهترین هر یک از اقسام رسیده شیرین شاداب خوش طعم و رائحه بزرگ مقدار نازک پوست آنست و آنچه بدین اوصاف نباشد بمراتب ادنی
و کثرت زبون و تخم همه اقسام شبیه بسیب و به اما لعاب ندارد **طبیعت آن** نضیج شیرین شاداب معروف بشاه امرود معتدل مائل بحرارت و در دوم تر و معروف بچینی
قریب بدان و اقسام و انواع دیگر در حرارت معتدل و در اول تر و بعضی مائل بخشکی **افعال و خواص آن** مفرح و مقوی و جالی و با قوت قابضه و ملینه و بهتر از تفاح است در
اکثر اصناف اعضاء الرأس مرطب دماغ و دافع نزلات جهت آنکه مسکن صعود ابخره است بدماغ اعضاء الصدر و الغذاء مفرح و مقوی قلب و معده و هاضمه و رافع خفقان و تشنگی
و سوزش مثانه و معدل خون و ملین طبع و با قوت قابضه بعد از تلیین و مانع صعود ابخره بدماغ خصوصا خوردن آن بعد از طعام و ضماد آن حابس و مانع انصباب مواد باعضا سم
رافع سمیت فطر و چون فطر را با آن طبخ دهند ضرر آن زائل گردد و جمیع اجزای آن سرد و خشک و شکوفه آن مفرح و مقوی دل و قاطع نفث الدم و اسهال و ضماد آن محلل ورم حسیم
تخم آن مشبع و مسمن و قاتل کرم معده و مخرج آن چون دو مثقال آنرا بیاشامند و برگ آن حابس اسهال چون بخورند آنرا بیاشامند و در ور آن مجفف جراحات و التیام

دهنده و ملصق آنها و صمغ آن محلل و منضج قوی و سوخته چوب برگ آن نائب مناب توتیا است و ذرور آن مجفف قروح المضار مضرت بحال رسیده شاداب لطیف آن کمتر خصوص
در محرور المزاجان قوی مضر مبرودین و ضعیف المعده و اکثار آن مولد نفخ و قولنج خصوص بحال نارسیده آن مصلح آن زنجبیل مربی و رازیانه و باید که در خلای معده نخورند بلکه
بعد از انحدار غذا و بالای آن آب ننوشند خصوص آب سرد و طعام غلیظ نخورند و با گوشت نیز و با امراق طیور بری لطیف بدنیست

کمثری حامض که کمثری چینی نامند
بهترین آن رسیده شاداب لطیف آنست **طبیعت** آن در اول سرد و در دوم خشک **افعال و خواص** آن مقوی معده و کبد و مشهی طعام و مسکن غلیان
خون و صفرا و مانع صعود ابخره بدماغ و مولد خلط صالح و رافع تشنگی و قی و اسهال خواه تر و تازه آنرا بخورند و یا خشک آنرا و بعد از طعام مانع صعود ابخره بدماغ مضر مشایخ
و صاحبان فلج و مبرودالمزاج و عصب و مورث قولنج مصلح آن عسل و جوارش کمونی و مانند آن و کندری و پختن بنجار آب و مشوی نمودن یعنی تخمیر کرفته در زیر آتش پختن
و یا مربی نمودن با عسل و یا شکر و نارسیده زمخت آن بارد و یابس در دوم و قابض و مورث قولنج و حابس قی و اسهال و ضماد آن ملصق جراحات است

کمثری بری
درخت آن کوتاه تر و ثمر آن کوچکتر و بی آب و با عفوصت و رملیت **طبیعت** آن در دوم سرد و در سوم خشک **افعال و خواص** آن قابض و سدد و آشامیدن
سفوف خشک آن حابس اسهال و ذرور آن مجفف جراحات و روباننده گوشت السموم فادزهر فطر چون فطر را با ن طبخ دهند ضرر آن زائل گردد و آشامیدن خاکستر چوب
آن فادزهر کسی که آنرا اختناق از خوردن فطر و امثال آن بهم رسیده باشد مضر عصب و مورث قولنج مصلح آن عسل و ادویه حاره خوشبو است

کمثری جبلی نیز مانند بری است
و از ان سرد تر و خشکتر و قابضتر و همچنین نارس زمخت هر نوع نیز نوع اجبلی که در کوه کیلویه میشود و مخصوص بد انجا است ثمر آن کوچکتر و زمخت و با خشونت و صلب و بعد پختن
اندک شیرین و با رملیت بسیار و در جوف آن تخم بسیار و ثمر آنرا گرفته در خاک دفن میکنند بعد انکه لحم آن مضمحل شد برآورده شسته تخم آنرا جدا میکنند و آنرا بریان نموده مقشر
کرده میخورند و داخل لبوب و مرکبات دیگر نیز میکنند و آنرا بفارسی انجکک نامند و انج ابروج همین است و در حرف الدال ذکر یافت و از کوهستان زنکبور نیز ثمری شبیه بامرود جبلی
می آورند بمقدار لیمونی کاغذی و مدور و آنرا اهوت ببری نامند و شراب کمثری جهت انحلال طبیعت و رفع فساد معده و تقویت آن نافع خصوص که از کمثری نیم رس تب گرفته
باشند که آب کمثری نیم رس که هنوز خوب رسیده و نرم نشده باشد گرفته صاف کرده با شکر و یا عسل با آتش ملایم بقوام آورند و رب آن قابض و حابس اسهال صفراوی و قی صفراوی
و رافع غثیان و دافع سعده و دستور مرتب نمودن آن مانند رب و دیگر

کمزهره بفتح کاف و سکون میم و سکون را و فتح زای معجمه و سکون ها و فتح را مهمله و ها **ماهیت**
آن گفته اند که نباتیست که در کوهستان سرد برف نشین بهم میرسد برگ آن شبیه بآس و بهم متصل بعضی ببعضی و شاخهای آن بسیار و بمقدار ده وجب و زیاده و کم از ان و از
زمین بلند میباشد و چون برگ آنرا بشکنند شیر بسیاری از ان برآید و بر سر شاخهای آن گل و تخم آن مانند مازریون و بقدر کرسنه و بیخ آن با شعبه بسیار و بر درختان کم می
مانند کرم ابریشم منقط و منقش بسیاهی و سرخی و سفیدی بهم میرسد **طبیعت** آن گرم و خشک **افعال و خواص** آن با قوت سمیت و قاتل بعضی حیوانات و نباتات

کمرک بفتح کاف و سکون میم و فتح را و کاف و عوام کمرنگه نامند **ماهیت** آن اسم ثمریست هندی طولانی بقدر نیم شبر و شش
تریاق و نافع نهش هوام و عقارب
پهلو و بشکل شش پر و در خامی سبز و بعد رسیدن زرد میگردد و ترش و شیرین میباشد و درخت آن بلند و موزون بقدر درخت گردکان و برگ آن بعضی ریزه و بعضی بزرگ
اندک طولانی و شاخهای باریک و برگهای اسفل شاخه آن ریزه تر از برگ اعلای آن **طبیعت** آن در دوم سرد و خشک و سردی و خشکی ترش آن زیاده از شیرین
آن **افعال و خواص** آن قابض و مسکن حدت صفرا و عطش شدید و قی و اسهال صفراوی و طعم دهان را نیکو گرداند و در سائر افعال و خواص آن قریب بریباس است
مضر مبرودین مصلح آن جوارشات و ادویه حاره

کمرکوت بضم کاف و دوم و ضم کاف و سکون میم و ضم کاف دوم و سکون واو و تاء مثناة فوقانیه لغت فرنگی است بمعنی صمغ درخت
کوت زیرا که کم در لغت ایشان بمعنی صمغ است و آنرا کوتا کنبا و غوتا عتبا و بلغت انکلیس کمبوس و بلغت پرتکالی بروان تیر نامند و نزد عوام مشهور بعصاره ریوند است
و ماهیت و طبیعت و افعال و خواص آن در حرف الغین مع الواو ذکر یافت گویند چون آنرا با مساوی آن صبر حب نموده هر حبی بقدر نخودی شربتی از سه حب تا هفت
بحسب مراتب اسنان و ضعف و قوت مزاج بخورند اسهال قوی نماید بی مشقت و تعب

کمون بفتح کاف و ضم میم مشدده و سکون واو و نون لغت عربی است و یا
معرب از خاسون یونانی و یا از کمون سریانی و بعبری سلوت و برومی اسفیقوس و نیز بیونانی کرمینون و بفارسی زیره و بهندی نیز زیره و جیره نامند **ماهیت** آن تخم
نباتی است از رازیانه باریکتر و سیاه و سبز و زرد و سفید میباشد و نبات آن از رازیانه کوچکتر و برگ آن مستدیر و قبه آن مانند شبت و معروف است و در اکثر بلاد میشود و چهار
قسم میباشد فارسی و نبطی و کرمانی و شامی و هر یک بری و بستانی میباشد و کرمانی آن سیاه رنگ ریزه دانه خوشبوئی که بیونانی باسلیقون نامند یعنی ملوکی و فارسی آن

زرد رنگ خوشبو و هر یک بری و بستانی میباشد و بهترین همه بری و بستانی کرمانی تازه آنست پس فارسی تازه جید آن و بری هر یک اقوی از بستانی و بدترین همه نبطی سفید
بستانی است و مغشوش بکرد یا میسایند و فرق بخوشبوئی و استطالت زیره کرمانی و اکثر مستعمل تخم آنست هم از داخل و هم از خارج و قوت آن تا هفت سال باقی میماند و از بری
نوعی میباشد ساق آن باریک بقدر یکشبر بران چهار و یا پنج برگ منشق شبیه ببرگ شاهتره و بر سر آن قبهای کوچک مستدیر پنج و یا شش و نرم و در آن ثمر حبیری مانند کاه و یا
نخاله محیط تخم آن و تخم آن بسیار تند تر از کمون بستانی منبت آن بالای تلها است و نیز نوعی میباشد از بری شبیه به بستانی و تخم آن شبیه بشونیز و قوی الحرارت و در غلافی شبیه
بقرن از دو جانب آن بسته و طعم آن تلخ و تند و محتمل که این نوع حبیری باشد که بهندی کالی زیری نامند و در همین باب مذکور شد طبیعت آن در دوم گرم و در سوم
خشک و در سوم نیز گرم و خشک گفته اند افعال و خواص آن مسخن و ملطف و مقطع و محلل و مجفف و قابض اعضاء الرأس سعوط نقوع خیسانیده آن در سرکه و یا استشمام
سفوف آن و یا بر موردن بینی بدان حابس رعاف و قطور آب ممضوغ آن در چشم قاطع خون آن و جالی غشاوه و قرحه چشم و طرفه و لمنع الدم خصوصا که با زیت مخلوط نموده
باشند و ممضوغ آن با نمک جهت جلای جرب و سبل و ظفره و بعد کشط آن و مانع التصاق چشم و با سفیدی تخم مرغ جهت رمد حار و مضمضه بطبیخ آن مسکن نزلات و درد
دندان خصوصا با صعتر و امثال آن اعضاء النفض آشامیدن آن با سرکه ممزوج با آب جهت عسر نفس و نفس الانتصاب و خفقان بارد اعضاء الغذاء و النفض آشامیدن
آن جهت تقویت معده و امعاء و کبد و گرده و تحریک اشتها و تحلیل ریاح و نفخ و رفع فواق رطوبی و ریحی و تخمه و مغص ریحی و ورم طحال و اسهال رطوبی خصوص بریان
نموده آن و درین امر و مدر بول و حیض و رافع تقطیر البول و چون با نمک بخایند و فرو برند قطع سیلان رطوبات معده نماید و مداومت خوردن بسرکه پرورده خشک
نموده آن قاطع شهوت گل خوردن و مجرب و امثال آن و در سرکه خیسانیده بریان کرده آن قوی القبض و در دفع رطوبات معده قوی الاثر و حقنه بطبیخ آن محلل
ریاح و نفخ امعاء و معده و گرده و حمول آن با زیت قاطع حیض و ضماد آن با زیت محلل ورم طحال السموم آشامیدن آن با شراب جهت نهش هوام الاورام
ضماد آن با آرد باقلا محلل اورام و با قیروطی و با زیت و آرد باقلا محلل ورم انثیین القروح و الجروح مدمل جراحات چون در آنها پر نمایند الزینة طلای آن و اغتسال
بدان جالی بشره و مداومت بآشامیدن آن و باعرق آن باعث لاغری و زردی بدن الخواص چون آب زیره را بر بدن مولود در حین ولادت بمالند گویند در مدت
العمر نشیش بدن او بهم نرسد مضرت مصلح آن کثیرا مقدار شربت آن دو درم بدل کرمانی آن کمون و نیم نبطی آن و گویند بدل آن کرویا است و در طرد ریاح
مغص شاهدانه بدل فارسی نیموزن آن کرمانی و گویند بدل آن تخم کرنب است و بدل شامی کرویا و تخم گندنا و زیره جهت مبرودین و مشایخ و بلغمی مزاجان بسیار نافع و چون
با افاویه و شبت و دارچینی در طبیخ لحوم غلیظه داخل نمایند آنها را لطیف و قوی و ملین و مدر بول و محلل نفخ گرداند کمون نبطی در دوم گرم و خشک ملین طبع و کرمانی حابس
و کمون بری که شبیه بشونیز است در سوم گرم و خشک افعال و خواص آن قوی تر از بستانی اعضاء العین عصاره و صمغ آن جالی بصر و جالب دمع و داخل ادویه کمادی و نتف شعر منقلب مینماید و چون
بعد نتف بران بمالند دیگر نروید و چون بر جرب چشم بمالند آنرا زائل گرداند و ضماد جرم آن با زیت و عسل جهت رفع سیاهی که در چشم بهم رسیده باشد نافع اعضاء الغذاء و النفض جهت تقطیر البول و اخراج
سنگ گرده و مثانه و تحلیل خون منجمد در معده و گرده خصوصا با آب کرفس بستانی و با سرکه جهت فواق و اخراج کرم معده السموم آشامیدن آن با شراب جهت گزیدن هوام نافع الاورام و البثور ضماد
با روغن زیتون و عسل و رافع خون مرده تحت جلد و تحلیل ورم انثیان و آشامیدن عصاره آن با ماء العسل مسهل و آشامیدن حشیش آن مدر بول است و سعوط و بر موردن آن و سفوف و دواء اخوان
و شراب کمون در قرابادین کبیر مذکور شد فصل الکاف مع النون کندر بضم کاف و سکون نون و ضم دال و را مهملتین لغت عربیست و گویند فارسی است و بیونانی [illegible]
و بسریانی لبانون و برومی سفروس نامند ماهیت آن علک صمغ شجری است خاردار بقدر دو ذرع و برگ و تخم آن شبیه ببرگ و تخم مورد و مائل بتلخی و منبت آن کوهستانها و بلاد
شحر و عمان و یمن و در سرطان صمغ آنرا اخذ مینمایند و از ان آنچه مستدیر الشکل مائل بسرخی است کندر ذکر و آنچه سفید است انثی و تازه آنرا که در انبانها حرکت داده مدور شده باشد
مدحرج و پوستهای رقیق و با صفایحی آنرا که از سائیدن بیکدیگر جدا شده باشد قشار کندر و آنچه از غیر صفایحی ارد باشد دقاق کندر نامند و قوت آن تا بیست سال باقی میماند و بهترین
آن تازه نرم خالص ذکر آنست که ظاهر آن سفید و زود شکسته شود و چون شکسته شود داخل آن چسبنده و زرد و طلائی باشد و علامت خالص آنست که زود بآتش مشتعل گردد و بخلاف
مغشوش آن زیرا که آنرا مغشوش بصمغ عربی و صمغ صنوبر مینمایند و صمغ عربی مشتعل نمیگردد و صمغ صنوبر دود میکند و نیز رائحه اصلی آن شبیه برائحه مصطکی است و نیز قشار آنرا
مغشوش بقشر صنوبر و با قشر تنوب مینمایند و مستعمل از داخل و خارج هر دو است اکثر مستعمل قشار آنست و بهترین قشار آن ثخین چسبنده تازه املس آنست و طریق استعمال
آن آنست که هرگاه در معاجین استعمال نمایند باید که در شراب و یا عرق رازیانه و یا عرق دارچینی بخیسانند و داخل نمایند و در مراهم در سرکه بخیسانند زیرا که تازه آن سائیده

نمیکرد و گفته اند و بعضی بالا فرستد نیز بهم میرسد و رنگ آن اندک یاقوتی و برنگ بادنجان است طبیعت آن گرم و خشک در اول دوم و گفته اند خشک در اول و قشور آن در سوم
خشک افعال و خواص آن با قوت مجففه و قابضه و منضجه و جالیه کمی و بیلغ و حابس خون و اکثار آن محرق دم و صداع الراس و الصدر مسقی روح حیوانی و دماغی و محلل ریاح و حابس
سیلان خون ظاهر و عضا و حجب دماغی و نفث الدم و مقوی دل و قوت حافظه و جالب و مجفف رطوبات دماغی خصوصا با مصطکی و صاف کننده آواز و رافع خفقان و با صمغ
عربی رافع بدبوئی خیشوم و عسر النفس و سرفه مزمن رطوبی و ربو و با عسل جهت نسیان و با میویزج و صعتر جهت ثقل زبان شربا و مضغا و ضمادا آن با نطرون و عسل جهت قروح رطبه سر
و گزندگی آن و تقویت دندان و لثه و بازفت جهت شقاق عارض در گوش و چون یکمثقال آنرا در آب بخیسانند و بیاشامند از آن آب هر روز صبح ناشتا جهت رفع زیادتی بلغم
و بلادت و نسیان مجرب و اکتحال آن جهت جلای بصر و قرحه چشم و پر کننده آن و تحلیل خون منجمد در آن و مده تحت قرنیه و ظفره و سرطان و دمعه و سلاق و بیاض و جرب و حکه
و ظلمت آن خصوصا با عسل و ذرور آن جهت قروح خبیثه ردیه آن و بالجمله از اکبر ادویه امراض عین است خصوصا ظفره سرخ مزمن و قطور آن با خمر حلو جهت درد گوش و ضماد آن با
با قیمولیا و روغن گل جهت اورام حاره پستان و داخل ادویه مسهله به قصبه ریه کرده میشود و اعضاء الغذا آشامیدن آن با شکر جهت ضعف معده و تحلیل ریاح غلیظه و تجفیف رطوبات
و تسخین و استمساک آن و جودت هضم و جلب و خلفه و ذرب و ذوسنطاریا و نزف الدم مقعده و بواسیر و رحم آشامیدن نیمدرهم آن با وزن آن نانخواه جهت حمیات بلغمی نافع و برداشتن فتیله
سرشته آن با شیر در مقعده مانع انتشار قرحه آن الحمیات جهت حمیات بلغمیه الاورام والبثور ضماد آن با طین قیمولیا و روغن گل جهت ورم گرم پستان زنان خصوصا در ایام
نفاس و داخل ادویه ضماد محلله اورام احشا کرده میشود و با سرکه و زفت جهت ثؤلول که بیونانی مرمیقیا نامند و آن احساس برفتن مورچه است بر بدن و از مقدمات خدر است و جهت قلع
قوبا و ثالیلیکه و آنرا نیز بیونانی مرمیقیا نامند و آن احساس برفتار مورچه است بر عضو و با عسل جهت داحس و بازفت جهت شکاف عضل القروح و الجروح جهت حبس اندمال
جراحات عمیقه خصوصا جراحات تازه و قاطع نزف الدم آن و انتشار قروح خبیثه و با پیه خنزیر یا پیه بط جهت قروح آتش سوخته و قروح اطراف و شقاق عارض از سرما و اوجاع
المفاصل با روغن زیتون و عسل جهت اوجاع مفاصل و اوجاع بارده استخوان که مزمن شده باشد و با روغن کنجد جهت تحلیل صلابات الباه و آشامیدن آن با زرده تخم مرغ نیمبرشت
جهت تقویت باه و تولید منی خصوصا با جوز بوا و بسباسه الزنبقه با روغن مورد مانع ریختن موی است مقدار شربت آن نیمدرهم المضار اکثار آن محرق خون و بلغم و مصدع محرورین
و مورث جنون و جذام و بهق سیاه مصلح آن سکنجبین فارسی و شکر مقدار زیاده آن شراب و سرکه بدل آن مصطکی و قشار آن و تدهین بدان نافع و با قشار آن در دوم گرم و در سوم
خشک افعال و خواص آن در کمال قوت قبض و تجفیف و لطیفتر از کندر و جهت نفث الدم و نزف الدم و منع سیلان مواد اعضا و تقویت معده و رافع قرحه امعا و اسهال و خفقان
بدان نیز جهت قرحه امعا و ضماد آن بر شکم حابس اسهال و کشنده کرم معده و بازفت جهت شکاف عضل القروح و الجروح منقی قروح و مجفف و مندمل کننده آنها و جالی آثار
بقوت مقدار شربت آن دو ثلث درهم و اکثار آن مضر و مضار این نیز مانند مضار کندر است و دقاق کندر نیز خشکتر و لطیفتر از کندر و بهترین آن خالص نرم سوده آنست
افعال و خواص آن مفتح و جالی و در افعال ضعیفتر از قشار آن دقاق و تعریه و دخان کندر که دوده آن باشد طبیعت آن گرم و خشک افعال و خواص آن
ملطف و مسکن اوجاع چشم گرم و قاطع سیلان رطوبات از آن و منقی قروح آن و رویاننده گوشت در آن و سرطان آنرا نافع است و جوارش و دخان و سفوف و معجون آن در قرابادین
کبیر مذکور شد کندری بضم کاف و سکون نون و ضم دال و کسر را مهملتین و یا نسبت ماهیت آن نباتیست شبیه بنبات زردک و رازیانه و برگ آن از انواع نعنع کوهی
آن مانند کندر طبیعت آن در اول سوم گرم و در آخر آن خشک افعال و خواص آن مدر و محلل و منضج و در اکثر افعال قائم مقام کندر است کندس بضم کاف و سکون
نون و ضم دال و سین مهملتین و بشین معجمه نیز آمده بفارسی بیخ گازران و کندشه نیز نامند ماهیت آن بیخ نباتیست شبیه بکنگر و برگ آن مائل بسبزی و سفیدی و در
لباس بشیمی را بآن میشویند و ظاهر بیخ آن مائل بسیاهی و باطن آن مائل بزردی و تندبوی و در سرطان میرسد و قوت آن تا بیست سال باقی میماند و مستعمل و قوی آنست بهترین آن
تازه تندبوی با وصاف مذکوره است طبیعت آن در آخر سوم گرم و خشک و با قوت سمیت افعال و خواص آن معطس قوی و محرق خون و بلغم و قالع آن و مخرج
مره سودا اعضاء الراس سعوط آن بقدر یکعدس با روغن بنفشه مفتح سده مصفاه و محلل ریاح خیاشیم و اخلاط غلیظه و مخرج آنها بعطسه و تحریک آنها و رافع بیحسی و خدر فالج
ولقوه و امثال اینها و بیهوشی مصروع و مسکوت و نیز رافع خشم و بدبوئی بینی و صاف کننده آواز و باعث حدت بصر و رفع شبکوری سعوطا و قطورا با روغن بنفشه و داخل شیاف
علل عین میسازند و قطور چکانیده آن با روغن بنفشه و یا ادهان مناسبه دیگر در گوش جالی اوساخ و منقی آنها و رافع اوجاع بارده و دوی و طنین و کرمی و ریاح حادثه از برودت
و رطوبت و کشتن کرم آن و بالجمله سعوط و عطوس و قطور آن جهت اکثر امراض بارده رطبه و دماغیه نافع اما باید که بعد تنقیه بدن و در فصل سرما و یا قریب بدان استعمال نمایند و اجتناب نمایند

کندری

کندس

از استعمال آن در حین ابتلای تام و فصول حاره و بلدان حاره و محرور المزاجان و اطفال و پیران بسیار ضعیف و بسا است که عطسه بسیار می آورد و خود بخود تسکین نمی یابد تدبیر آن
استنشاق روغن بنفشه و تر نمودن بسرکه و گلاب بارد و یا برف سرد کرده است اعضاء الصدر قی کردن آن جهت عسر نفس و ربو اعضاء النفض آشامیدن آن بقدر یک دانگ با شیر تازه
دوشیده و روغن کنجد مقی قوی و مسهل و محلل صلابت طحال و مدر بول و حیض و مخرج جنین و حمول آن نیز با عسل جهت اخراج جنین میت مجرب و در تفتیت حصاة قوی الاثر و مسخن حشا و با نیم
و جاوشیر جهت تنقیه سودا و ریزانیدن سنگ گرده و مثانه و آشامیدن و ضماد آن جهت استسقا و یرقان و طحال الزینة ضماد آن با عسل جالی کلف و بهق و برص خصوصا اسود
آن و ضماد آن با هموزن آن زرنیخ و روغن زیتون جهت رویانیدن موی داء الثعلب و داء الحیه الاورام و البثور طلای آن با سرکه و عسل جهت جرب و حکه و قوبا و جوشانیدن آن
با سرکه و قدری روغن گل نیز جهت خارش المفاصل آشامیدن و طلا کردن آن جهت اوجاع مفاصل و عرق النسا مضر ریه و مورث کرب و غشی مصلح آن کتیرا و شیر تازه دوشیده و مقدار شربت آن
جهت قی کردن از یکدانگ تا دو دانگ با شیر تازه دوشیده جهت سپرز و یرقان و امثال آن از یکدانگ تا پنج قیراط و اولی اجتناب از آشامیدن آنست خصوصا محرور المزاجان
و در فصل گرما و دو درم آن کشنده و در حال بعروض خناق و لهیب و تشنگی مفرط و اختلال عقل و درد شکم و تقطیع امعا و مداوای آن قی فرمودن بشیر و روغن و حقنه قویه که در آن
شحم حنظل باشد و آشامیدن روغن گاو بسیار و اگر تشنج عارض گردد معالجه تشنج باید نماید و بعضی گفته اند علاج پذیر نیست خصوصا وقتیکه اختلال عقل و وجع شدید در معده بهم رسد
کنکرزد بفتح کاف و سکون نون و فتح کاف و سکون راء مهمله و کسر زای معجمه و دال مهمله لغت فارسی است و کنکری و تراب القی نیز نامند **ماهیت آن** صمغ حرشف است
که بفارسی کنگر نامند **طبیعت آن** در دوم گرم و در اول خشک **افعال و خواص آن** مقی بلغم و صفرا و بآسانی چون با آب گرم و سکنجبین بیاشامند و یا با عسل ضماد
آن محلل اورام مقدار شربت آن یکدرم تا دو درم بدل آن جوز القی و رقی و در غیر آن دار شیشعان است **کنکهی** بفتح کاف و سکون نون و فتح کاف دوم و خفای ها و کسر همزه
و یا و کنکهیه نیز نامند لغت هندیست و بفارسی درخت شانه نامند بجهت آنکه مشابه است ثمر آن بشانه و گفته اند مشط الغول و بعضی گفته شوحط است و لیکن شاید غیر آن بود
ماهیت آن آنچه در بنگاله مشاهده شده نباتی است بقدر یک قامت و زیاده بر آن و شاخهای آن شاخهای ریزه و بر آن شاخها برگهای ریزه فی الجمله شبیه
ببرگ کشنیز و از آن بعضی بزرگتر و پهن تر و صلب و بر سر شاخهای آن گل کوچک زرد رنگ با پنج برگ و در وسط آن تارهای بسیار باریک و بر سر آنها دانهای ریزه
تارهای سبز نیز و تخم آن در قبه شبیه بسر فواره و نصف کره و خیاره دار و عدد خیارهای آن هفده هیجده و در جوف آنها تخمهای سیاه رنگ کوچک اندک پهن و سر آنها باریک
طبیعت آن در دوم گرم و خشک **افعال و خواص آن** جهت امراض سینه و بواسیر و اورام و تب غیر نوبه و دفع مواد سودا و سوداویه و ادرار بول و قروح و مجاری
آن نافع و تخم آن مسهل و ضماد برگ آن محلل اورام و مضمضه با آب طبیخ برگ آن جهت درد دندان مجرب و خوردن برگ مطبوخ آن جهت درد کمر و درد اعضا و بواسیر خونی و بادی
و نقوع برگ آن که شب در آب بخیسانند و صبح مالیده صاف کرده بنوشند جهت بواسیر خونی و بادی مؤثر و چون چند شاخه آنرا بهم بسته و شیر را بجوش آورند بعد از آن فرود
آورده آن شاخها را در آن حرکت دهند شیر منجمد و ریزه ریزه مانند آرد گردد **کنوس طبری** بفتح کاف و ضم نون و سکون واو و سین مهمله و فتح طاء و باء موحده و راء مهمله و یاء
نسبت **ماهیت آن** بلغت طبرستان اسم نوع کبیر زعرور است و بترکی ازگیل نامند و دوام این زیاده از آن **طبیعت و افعال و خواص آن** قوی تر از زعرور
صغیر و قابض تر و لذیذتر از آنست **کنهان** بفتح کاف و سکون نون و فتح ها و الف و نون معرب از فارسی است و بفارسی کوهان نامند و بعضی گفته اند نبطی است و بعضی
آنرا کوهان خوانند و بغدادی آنرا کنهان گفته **ماهیت آن** نباتیست قریب بدرخت کوچکی برگ آن در رنگ و حدت شبیه ببرگ حبة الخضرا و رائحه آن شبیه بدو
و شاخهای آن از هر یکساق سه چهار رسته و نرم تر از درخت حبة الخضرا **طبیعت آن** در سوم گرم و خشک **افعال و خواص آن** دوام بوئیدن آن مسخن دماغ و آشامیدن آن مسخن بدن
تسخین شدید و مسخن معده بارده و معین بر هضم مقدار شربت آن یکدرم تا سه درم و بیشتر از آن مورث تخمه و فساد غذا با حراق مضر نقل و مخرج و خلط الحوض(?) عجیب الفعل است در گریزانیدن
عقرب و در جائیکه آن باشد عقرب نزدیک آنجا نمیرود و چون برگ آنرا بر عقرب بپاشند در حال بمیرد **فصل الکاف مع الواو** **کوسنبل** بضم کاف و سکون واو و ضم سین
مهمله و سکون نون و لام لغت تنکابن و دیلم است و ابن تلمیذ گفته بلغت طبرستان و دیلم و بلغت مازندران و دامغان کوزن گیاه نامند و در تذکره بغدادی باسم کومرتل نقده گفته
نوعی از تفاح است **ماهیت آن** نباتیست برگ آن شبیه ببرگ نارنج و ساق آن زیاده بر دو ذرع و تخم آن سیاه بقدر آلو بالو و ظاهر پیچ(?) آن سیاه و باطن آن سفید و صاحب تحفه گفته که آن
غیر تفاح است و مستعمل از آن در دیلم برگ آنست در اطعمه **طبیعت آن** در آخر دوم گرم و خشک **افعال و خواص آن** مسکر و مورث بیخوابی و سهوتسی(?) و رادع سلس البول
و بول در فراش و اوجاع مفاصل و امراض بارده رطبه مقدار شربت آن از برگ آن در اطعمه تا ده درم و از بیخ آن تا نیم درم و اکثار آن مورث جنون و کشنده و گفته اند از خاصیت

آنست که قالع و بهر حال لیکه آنرا قلع نماید و بهر قولی تلقی و تکلم نماید شاید آن بخر نیز همان حالت طاری میکرد و همان قول از تکلم مینماید و آزموده است کونله بفتح کاف و سکون
واو و خفای نون و فتح لام و با لغت هندیست ماهیت آن ثمر درختیست شبیه بنارنج در جمیع اجزا الا آنکه درخت آن از درخت نارنج اندکی کوچکتر و همچنین برگ و بهار و ثمر و تخم بهار
آن یعنی گل آن کم بوتر و برگ آن نازکتر و در سبزی کمتر و ثمر آن در خامی سبز و ترش و بعد از رسیدن برنگ نارنج و شیرین و شاداب میگردد و خوش بو و خوش طعم و پوست بعضی نازکتر
واملس و بعضی ضخیم تر و بصلابت پوست نارنج نیست و در تلخی نیز از پوست نارنج کمتر و خوشبو و آنچه پوست آن نازکتر میباشد شاداب تر از ضخیم آنست و در بنگاله از کوهستان سلهت
و زنکپور که آن هر دو در سرحد آن بلد واقع اند می آورند و در آن هر دو جا خصوص در سلهت بسیار خوب و وافر میشود و در سیدپور که تا ر مملکت و دلیسه و در شاهجهان آباد
و اکبرآباد و عظیم آباد و لکهنو که ذکر آنها شد و نواح آن بلد واقع اند می آورند و در آن هر دو جا بسیار خوب و وافر میشود و در مملکت هند نیز میشود و لیکن بخوبی و وفور آن هر دو
مکان نیست و در مملکت پرتکال نیز بسیار خوب میشود و در تمام سال میماند بخلاف آن اماکن و غیرها از بعض شهرهای مملکت ایران و دکهن و غیرها که موسم رسیدن آن زمستان تا
بهار است بحسب اختلاف اراضی از دو سه ماه زیاده نمی ماند طبیعت آن در اول دوم سرد و در آخر آن تر **افعال و خواص آن** مفرح قلب و رافع خفقان و مسکن حدت
خون و صفرا و تشنگی و لهیب معده و کبد و مدر بول و پوست آن مقوی معده و قایم مقام اترج و نارنج و طلای آن رافع کلف و محلل و مربای آن نیز خوشبو و لذیذ و مقوی
و تخم آن در تریاقیت نیز مانند اترج و چون ثمر بکمال رسیده آنرا بتمامه از پوست و مغز و تخم بگذارند تا پوسیده و خشک گردد پس با آب سائیده حبوب سازند هر حبی بقدر نخودی بزرگ
از پنج حب تا ده حب جهت رفع غثیان و قی مفرط و اسهال بسیار که در هیضه بهم میرسد بسیار نافع و مجرب و بهترین از فاد زهر معادنی و غیره از جابسات نیز تریاقیه است
کومه بضم کاف و سکون واو و فتح میم و با **ماهیت** آن بلغت اصفهانی از مری است که مایه آنرا که بخودج است در شیر حل کرده استعمال مینمایند **افعال و خواص آن**
قریب بدین که بفارسی انجامه نامند و تخفیف این کمتر از آن و مضر سینه و سرفه نیست و اما اکثار آن مورث تبهای عفنی و اورام مزمنه است **کوبیت** بفتح کاف و کسر واو
و سکون یای مثناة تحتانیه و تاء چهار نقطه فوقانیه هندیه و کبیت و با موحده نیز آمده بجای واو لغت هندیست و در بنگاله کتبیل نامند **ماهیت** آن ثمر درختیست هندی
شبیه ببیل و خربزه مدور کوچکی و پوست آن صلب و سفید رنگ مائل بسبزی و خشن و مغز آن ترش با عفوصت و چون رسیده گردد خوش شود و خوشبو و در دکهن خوب میشود و تخم آن نیز شبیه
بتخم بیل و از آن کوچکتر و در غلافی و بیوع آن نیز مانند بیوع بیل و درخت آن بقدر درخت بیل و کردکان و برگ آن شبیه برگ بیل از آن کوچکتر و برگ نورسته و شکوفه آن و طعم آن
شبیه بطرخون و با عفوصت بسیار **طبیعت** آن در دوم سرد و خشک **افعال و خواص آن** مفرح و قابض و مقوی قلب و معده و کبد و اعضاء الفم و غرغره آن جهت جوشش و بثور
و درد گلو و منع بروز آبله و حصبه و زکام و زبان و گلو و مضمضه آن جهت استحکام لثه و اورام آن و بدستور سفوف خشک آن اعضاء الغذا و مقوی نها و معاء و آشامیدن افشره
آن با طعام جهت تسکین تشنگی و مفید السموم خوردن و مالیدن مغز آن دافع سم رتیلا و اگر بدست نیاید پوست خشک آنرا سائیده بر موضع لسع رتیلا بمالند نیز مؤثر است

فصل الکاف مع الهاء

کهربا بفتح کاف و سکون ها و را مهمله و فتح با موحده و الف لغت فارسی است و با معرب از کاه ربای فارسی و بیونانی دیاسنیطیس و
بسریانی حمرا و برومی هیفیرس و بهندی کیهور و بعربی قرن البحر و مصباح الروم نیز نامند **ماهیت** آن صمغ درختی است که از بلاد روس و بلغار و مغرب غیر آن آورند و درخت آن
عظیم و آنرا جوز بجاء مهمله مضمومه و سکون واو و زای معجمه نامند منابت آن بلاد بسیار سرد و برف خیز است و آن دو قسم میباشد رومی و بنطی رومی آن بهتر است و صلب و شفاف براق
طلائی رنگ و بیرکدار و چون بدست بمالند که گرم گردد از آن بوی آب لیمو آید و خورده کاه را برباید و پنبه و ابریشم را نیز چون بدان گرمی رسانند و وجه تسمیه آن بکهربا از این
جهت است و بالوان دیگر نیز میباشد و بنطی آن بدین اوصاف نیست و در قوت از آن ضعیف تر و کاه و در جوف آن کاه و سنگ ریزه میباشد که در وقت چکیدن صمغ در آن مانده
منعقد و متحجر شده و حکیم میر محمد مومن در تحفه نوشته که حقیر قطعه از کهربا مشاهده نمود که مگسی در آن مانده منجمد و متحجر شده بود و از بعضی ثقه شنیده شد که در خزانه بعض پادشاهان
هند قطعه کهربائی بود که بچه میموئی در جوف آن مانده بود و از اقوال حکمای ماتقدم ظاهر میگردد که کهربا و سندروس هر دو از یک جنس اند و سندروس مخصوص بلاد هند و کهربا مخصوص
بلاد مغرب و شمال و در ربودن کاه هر دو شریک اند الا آنکه سندروس باندک حرارتی که مالیدن دست بهم رساند جذب کاه مینماید و کهربا محتاج به مالیدن بسیار است و سندروس
نرم و بوی آب لیمو از آن نمی آید و جلای بسیار نمی پذیرد و از حکاکی و کهربا صلب و از آن بوی آب لیمو می آید و جلای بسیار می یابد و در حین سوختن از آن بوی مصطکی و از سندروس
بوی کریه و بوی شاخ سوخته می آید و نزد بعضی آب چشمه است در جزائر مغرب خاضفی گفته کهربا دو صنف است صنفی از بلاد روم و مشرق می آورند و صنفی یافته میشود در غربی
اندلس در سواحل بحر در زیر زمین و بیشتر نزدیک بیخ دوم و حراثان و مزارعان چیز بسیاری جمع مینمایند و یافته میشود در آنها قطعهای صمغ صاف شفاف که بهتر از جنس …

کونله
کومه
کوبیت
کهربا

شرقي و صلب تر و قوي تر از آن است و فعل و نوشته كه جبر داوند مراد آن رطوبتي است كه از برگ درخت ... سوم صمغ ... آن درخت از زمين و آن رطوبت شبيه بعسل است
ليكن از منجمد شدن و كاه و در اندرون قطعهاي آن مگس و كاه و نيمها و سنگ ريزها يافته مي شود و مطابق قول غافقي از ثقات مسموع گشته و از اقوال ديگر و آن مذكور است
و چون اهلي نداشت ذكر نموده و بيان سندروس در حرف السين مع النون گذشت طبيعت آن در گرمي و سردي معتدل و در دوم خشك و در اول سرد و نيز گفته اند
افعال و خواص آن مفرح و مقوي دل حابس نفث الدم معقل نزف الدم بهمه اعضاي ظاهري و باطني و قابض اعضاء و الرحم حابس عاف نزلات و مانع ريختن ...
از دماغ بريه و داخل ادويه عين كرده مي شود و از ادويه نافعه آفات اعضاء الصدر حابس نفث الدم صدري و ريه با آب سرد بقدر نيم مثقال و يا با ادويه مناسبه و يكر و نيز حابس ...
كه از انقطاع عرقي از عروق سينه باشد و با گلاب و يا با آب جهت خفقان عارض از صفرا و مشاركت قلب بمعده اعضاء الغذاء و النفض حابس قي و اسهال و مقوي و مانع مواد
رديه از انصباب بمعده و حبس نزف الدم مقعده و بواسير و رحم و حيض و كبد و مجاري بول و جهت يرقان و حرقت البول و ضعف معده و گرده و سنگ مثانه و با مصطكي جهت
تقويت ... و دفع عسر البول و بالخاصيت جهت زحير و خلفه و طلاي آن با صبر جهت سقطه و اندوبير القروح و حرق النار و الكسور و غيرها و ذرور آن جهت التيام جراحات و حبس
الدم انها و طلاي آن با آب جهت ... حرق النار ... شكستگي اعضاء و با سپيده حابس و قاطع عرق ضعفا الخواص تعليق آن مانع رعاف و مقوي دل و معده و مانع تخم ...
و داشتن آن دافع خوف و طاعون و يرقان و حافظ جنين است از اسقاط و گفته اند چون بوزن چهار شعيره آنرا در طالع سرطان بصورت بوزينه قائم الذكر نقش كنند حامل آن
در خود از جماع فتوري نيابد المضار گويند كه با مضر سر است و الثار آن صمغ مصلح آن بنفشه مقدار شربت آن نيم مثقال بدل آن سندروس و اگر يافت نشود دو وزن آن
طين ارمني و ثلث آن طليحه در تفريح مرواريد و در رفع طاعون مرجان و دستور احراق و دهن و سفوف و اقراص كهربا در قرابادين ذكر يافت كهرني بكسر كاف عجمي ... سكون
راء مهمله و كسر نون و يا الفت هندي است ماهيت آن درختيست هندي بسيار عظيم و برگ آن بلند و اندك باريك تر از برگ ... و ثمر آن ... بقدر يك ...
و در خامي سبز و بعد رسيدن زرد و شيرين ... بسيار كه بر دست و زبان و لب مي چسبد طبيعت آن گرم در اول و تر در دوم و با رطوبت فضليه افعال و خواص
آن مفرح و مقوي اعضاء و دافع ثقل سر و بيهوشي و تشنگي و مسكن هيجان اخلاط اربعه و قي و جهت سرفه و قرحه مجاري بول و مشتهي طعام ... و زياده كننده مني ...
... مي شود و بهترين آن از انچه در بنگاله مي شود و غير در بعضي اماكن ثمر آن ... بزرگ بقدر آلو مي باشد و اين بسيار كمياب ... مضافات صوبه بنگاله ... درخت آن ...
و اكتحال سوده تخم آن با شير دختران رافع جرب بياض و جالي و روشن كننده چشم ... و با ناخن ... در رفع بياض مجرب است و سعوط آن با گلاب ... فصل الكاف
مع الياء كياكو بفتح كاف عجمي و ياء مثناة تحتانيه و الف و ضم كاف و واو ماهيت آن از ادويه جديده است كه از ارض جديد ... آورده ...
شصت سال مي شود كه بر منافع آن مطلع گشته اند و آن چوبي است جوزي رنگ بسيار صلب و ريشهاي آن بخلاف ريشه چوبهاي اشجار ديگر بطول نيست بلكه بصورت صف صف
از زمين به بسيار ... رفته كه گويا ريشهاي بعضي صفها ريشهاي بعضي صف ديگر را ... در طول و منفرجه در عرض تقاطع نموده و طعم غالب تلخ ...
قوي نيز و بجهت صلابت كوني سطح و وسط غرغره هاي مراكب و جهازات و كشتيها را كه بزبان فرنگي ... مانند خواه بزرگ و خواه كوچك كه بدان ريسمانها ... آلات
مراكب و جهازات و اشياي احمال و اثقال را بالا مي كشند و فرود مي آورند در حمل و نقل اكثر از ان چوب ساخته از ارض جديد مي آورند ...
و جهازات ... اكثر از ان ايشان خريده و براده نموده استعمال مينمايند و بهترين آن تازه نو آنست و كهنه ... آفتاب ... رسيدن بسيار ضعيف الاثر و قوت آن
تا مدتي مي ماند طبيعت آن محتمل كه تا اول و دوم گرم و در سوم خشك باشد افعال و خواص آن ملطف و محلل و جالي و مصلح اخلاط ... و مخفف ... و جهت ...
بلغميه سوداويه و دمويه فاسده مانند فالج و ... و اوجاع مفاصل و عرق النساء و نقرس و جذام و اقسام آتشك و قروح خبيثه و امثال اينها نافع و مجرب بلكه در اقسام آتشك ...
... از چوب چيني و عشبه مغربيه قوي است لهذا فرنگيان در اين اوقات چوب چيني صرف ... چنين عشبه مغربيه ... اينها بدون كياكو استعمال نمي نمايند بلكه هر سه را باهم ...
و يا با ادويه مناسبه و يكر بطريق نقوع بيشتر بكار مي برند بخلاف مطبوخ كه كم مستعمل دارند بلكه شنيده نشده و بهترين طريق استعمال آن كه مكرر تجربه رسيده آنست كه بگيرند چوب آنرا
و سوهان براده نموده و با چهار وزن آن چوب چيني اعلى نيز براده نموده و در پنج وزن هر دو عرق قندي ... بخيسانند در ظرف چيني و يا شيشه ...
و سر آنرا خوب بسته و نمايند كه مطلقا بخار آن بيرون نرود و در آفتاب گذارند تا چهل روز ... باشند تا خوب گداخته ... گردد و هر چند ...
باشند بهتر و ... و تر گداخته شكر و بيچ صاف نموده در شيشها كنند و سر آنرا بسته در جاي سرد نگاه دارند بلكه ... در ميان ريگ ... نشسته ...

بعمل آمده باشد سرخ یاقوتی صاف شفاف می باشد و علامت کمال جودت و خوبی آن آنست که چون قدری آنرا در پیاله کنند و بر آن آب ریزند تمام آن برنگ شیر سفید گردد
اگر آب نیم رنگ گردد خوب ساخته نشده و ضعیف العمل است و عند الحاجت در امزجه متوسطه در امراض ضعیفه از یک تولہ تا یک و نیم تولہ هر روزه و در امزجه و امراض متوسطه روزی دو تولہ تا
دیگر روزها یکی و در امزجه قویه و امراض شدیده دو تولہ تا دو و نیم تولہ نهایت سه تولہ تا سی و یک روز نهایت پنجاه روز بنوشند بعون الله تعالی در عشرۀ دوم و الاسوم نفع ظاهر
میگردد و اگر جروح و قروح باشد هر نوع که بود رو بخشکی می آورد و بعضی خشک میگردد و خشکریشه میکند و در عشرۀ چهارم و پنجم بالکل زائل میگردد و اگر بجای عرق قندی در عرقهای مناسب
دیگر مانند عرق گاوزبان و شاهتره و بادرنجبویه و امثال اینها بطریق نقوع چوب چینی بخیسانند و بنوشند نیز خوب است آب آید که غذا در ایام چلا بی نمک با شیر برنج و خبیزی و دیگر نخود و دجاج
آب خیز شیر و نخود و جوجه با شامند و بعضی اوقات کباب قلیه و یخنی با نان و یا چلاو و پلاو نیز میتوان خورد و لیکن باید که همه بی نمک باشد و از هوا و اعراض نفسانیه جسمانیه و حرکات آن هر دو و جماع
و اکل حبوب و بقول و حموضات و آب سرد و نمک و غیرها اجتناب نمایند و بالجمله در امر پرهیز بدستوری است که در چوب چینی بتفصیل در قرابادین کبیر ذکر یافته چه در این وجه بعد از فراغ
و همچنین باید که بعد تنقیه تمام بدن از اخلاط فاسده از فصد و مسهل و قی و غیرها چه در ابتدا و چه در حین استعمال نمایند تا منتفع گردند و متضرر نشوند و در فصل زمستان در هند و بنگاله استعمال آن
اولی است از فصول دیگر باقی العلم عند الله تعالی **کیکاشته** بفتح کاف و سکون یاء مثناه تحتانیه و کاف و فتح واو و الف و شین معجمه و بالغت عجمی است ماهیت و افعال و خواص
آن گیاهی است که چون آنرا فرش نمایند کیک بگریزد و گفته اند اسم طبری نوع نباتی است که بهوائی آنرا دوفتن نامند و تخم آنرا چون سائیده بر فرش و در خواب باشند کیکها از آن بگریزد
و دوفتن مذکور شد **کیکنتی** بفتح کاف عجمی و سکون یاء مثناه تحتانیه و خفای نون و کسر تاء مثناه فوقانیه و یا بلغت بنگالی است ماهیت آن نباتیست بتبیل تخم و بار
بر جا و جوجی پیچیده بر آن شبیه ببرگ انار و از آن باریکتر و سر برگ آن تیز گل آن برنگ گل کاسنی کوچک طبیعت آن گرم و خشک افعال و خواص آن سعوط برگ خشک
آن جهت دفع سمیت مار گزیده نافع

باب بیست و سوم در بیان ادویه که حرف اول آنها لام است فصل اللام مع الالف

لاذن بفتح لام و الف و ذال معجمه و نون و بدال مهمله نیز آمده درخت آنرا الفرنگی لدان نامند ماهیت آن رطوبت غلیظ چسبنده است که از ساق و برگ درخت کوهی حاصل میگردد و اندر خت
بقدر درخت انار و شبیه بدرخت ... برگ آن عریض سهم متصل و رقیق و صلب و گل آن مائل بسرخی و ثمر آن مانند زیتون و در جوف آن دانه سیاه باریکی و در کتاب
مصور فرنگی دیده شده که درخت آن عظیم با شاخهای باریک بلند و برگ آن بر دو طرف شاخ زوج زوج رسته و باریک بلند از برگ انار بزرگتر و بر سر شاخها گل و ثمر آن و گل آن
پنج برگ و اندک کوچک لاذن و اصناف می باشد آنچه از ساق و برگ آن اخذ نموده باشند خالص و در کمال خوبی و خوشبوئی و بهترین اصناف است آنرا الاذن عنبری نامند
و آنچه از آن رطوبت بر موی بز و گوسفندان در حین چریدن نبات آن چسبد و از آن جدا نمایند زبون تر از صنف اول و آنچه بر سم مراعی در حین چریدن چسبد و آنرا اخذ کنند زبون
ترین همه اصناف و این با خاک و ریگ آمیخته میباشد و بعضی گفته اند شبنمی است غلیظ لزج که در فصل ربیع بر درختی شبیه بتبق می نشیند و آنرا جمع نموده اقراص ساخته باطراف میبرند
و بهترین آن قبرسی خوب نرم خوشبوئی جبر سیاه مائل بسرخی و سبزی عنبری آنست که سنگین و خالص و بیلیت نداشته باشد و سیاه قادی آن زبون طبیعت آن در اول گرم
و در دوم خشک و آنچه از بلاد جنوبی است سه درجه گرم و تر و بعضی در دوم گرم و در سوم خشک گفته اند افعال و خواص آن ملطف قوی و مسخن و مفتح افواه عروق و مقوی
و جاذب و اندک قابض و منضج رطوبات غلیظه لزجه و محلل آنها باعتدال و محلل صلابات و مسکن اوجاع و لهذا داخل ادویه مسکنه اوجاع ملینه و جهت اعضاء الراس طلای آن بر نشیب
حابس نزلات و مانع آنها از نزول باعضاء النفس و آشامیدن آن جهت سرفۀ بارده و تقویت معده و تسکین اوجاع بارده آن و فواق ریحی و با شراب کهنه قابض و حابس بطن و مدر
بول و شیر و مخرج جنین طلای آن مقوی معده و مانع غثیان و سیلان آب دهان حادث از استرخای معده و رافع صلابات آن و صلابت کبد و رحم و فرزجۀ آن نیز رافع صلابات
رحم و اختناق آن و احتباس حیض و گرفتن دخان آن بقمع در رحم مخرج جنین مرده و مشیمه و ضماد آن با پیه خوک و یا پیه گاو جهت ورم مقعده و درد آن و تحقیق بدان با روغن گل
جهت بیخ بارد و القروح و الجروح طلای آن مدمل جروح کهنه عسرة الاندمال و مثقی کوشت فاسد الزینیه تدهین آن با روغن مورد و شراب جهت روئیدن موی و ابروی و بسیاری حفظ
آن از اسقاط نافع جهت آنکه لطیف و عوض کننده در باطن عضو و منقی اخلاط فاسده و جاذب کننده اخلاط صالحه قابل تکون موی است و جهت داء الثعلب و داء الحیه نیز مفید
بیجان اسباب و با زیت جهت قطع عضو و برص و با شراب قابض قالع آثار قرحه و اکله الاورام و الاوجاع ضماد آن با زفت محلل صلابات و با روغن بابونه و شبت جهت تسکین اوجاع
بارده حرق ... طلای آن با روغن گل جهت سوختگی آتش و الهوام [illegible] بخور آن گریزاننده هوام الحوام بعد از بول بخور آن بگیرد اگر در حال باز دارد بول آید قابل حمل
بود و الافلا المضار مضر سفل و آشامیدن آن موجب کرب مصلح آن سنبل رومی مقدار شربت آن از نیم درم تا یک درم روغن لاذن که یک لاذن در ... با روغن زیتون و کنجد

کیکاشته

کیکنتی

لاذن

و بعضی گفته اند که رطوبتی است که از نبات مسوس که نوعی از ... است حاصل میگردد و بر موی بز و گوسفند در حالت چریدن میچسبد و از آنها اخذ مینمایند و تصفیه نموده اقراص میسازند و باطراف میبرند صحیح

نموده

حل نموده روز دیگر بر آتش خاکستر گذارند که قریب بسدس آن برود افعال و خواص آن جهت برودت اعضاء و امر طوبی و تقویت معده و رویانیدن و سیاه کردن موی و تقویت آن
بغایت نافع است **لازورد** بفتح لام والف و کسر زای معجمه و فتح واو و سکون را و دال مهملتین معرب لاجورد فارسی است **ماهیت** آن سنگیست که از کاشغر می آورند بهترین
آن صلب صافی نیلی براق با نقطهای طلای کبود بسرخی و بنفشی و سبزی مائل است که دران رگهای خاکی نباشد و آنچه باوصاف مذکوره نباشد مصنوع است و مستعمل در طب نیست
و ماده تکون آن زیبق قلیل جید و کبریت بسیار غیر ردی قریب بماده ذهب است که طلا ناگشته بپوست بران غالب شده آنرا بدان رنگ و لاجورد گردانیده و آنرا مغشوش
برنج زرد و ربع وزن آن زاج ورل میکنند و سحق بلیغ با سرکه که دران نمک حل کرده و پس تفته را دران خاموش کرده باشند تا سرکه سبز گشته باشد و سیما بند تا بقوام خمیر آید پس خشک
نموده بجای لاجورد میفروشند و همچنین بسنگ مرمر که بسقیه آبیکه دران شب یکمرتبه و آن سرکه مذکوره مرتبه دیگر و در سرگین گرفته یکشبانه روز آتش ملایم موافق داده و نیز از فرنگ حجری
مصنوع ساخته برنگ لاجوردی آورند که سبک وزن خوب نرم و سوده نیست چون خوب نرم بسایند رنگ آن بسیار کم میگردد و لاجورد نیست و مستعمل در طب سنگی اصلی کانی
آنست هرگاه اراده اسهال باشد غیر مغسول آن والا مغسول آن زیرا که قوت اسهال غیر مغسول زیاده از مغسول آنست و دستور غسل آن در مقدمه مذکور شد **طبیعت** آن در
اول گرم و در دوم خشک و شیخ الرئیس و دیگران در دوم گرم و در سوم خشک گفته اند و مغسول آن در اول سرد و در دوم خشک **افعال و خواص آن** جالی و صاف کننده
اخلاط از کدورات و مسهل سودا و اخلاط غلیظه مخلوط بخون و بالخاصیت دافع سودای حوالی قلب و امراض سوداویه و غم و هم و توحش و بخارات غلیظه و مفرح و مقوی قلب مانند
قوت قابضه و در سائر افعال قریب بحجر ارمنی و لزاق الذهب و از ان هر دو ضعیف‌تر و یاقوت محرقه و لذاعه معفنه و اعضاء الراس نفوخ آن قاطع رعاف و آشامیدن آن جهت [illegible]
و وسواس اکتحال آن جهت رمد و دمعه و سلاق و بیاض و قرحه و منع ریختن مژگان و از اعظم اجزای ادویه امراض عین است برای تقویت جفان و رویانیدن مژگان و زیادتی [illegible]
آنها اعضاء الصدر والغذاء والنفض آشامیدن آن جهت امراض قلب مذکوره و جهت ربو و بهر و اسهال سودا و اخلاط سوداوی و جهت امراض حادثه از قبل سودا و درد گرده
و ادرار بول و حیض بقوت فرزجه یکدرم آن با یکدرم روغن زیتون جهت حفظ جنین اسقاط و حمول آن مدر حیض القروح والجروح والزینة ذرور آن جهت آکله و قروح [illegible]
و جذام و حکه و جرب و بدستور طلای آن با سرکه جهت تجعید موی و اسقاط و قلع ثالیل و برص مضر فم معده مصلح آن مصطکی با حماما و موجب کرب و غثیان خصوص غیر مغسول
آن مصلح آن کتیرا و غسل و تصویل آن مقدار شربت آن از نیم مثقال تا یک مثقال با ادویه مناسبه بدل آن حجر ارمنی است و لزاق الذهب نیز گفته اند و دستور غسل و حبوب آن
و سفوف آن در قرابادین کبیر مذکور شد **لاعرین** بفتح لام والف و فتح عین و کسر را مهملتین و سکون یاء مثناة تحتانیه و نون و لاعون نیز دیده شده **ماهیت** آن
نباتیست شبیه بپای خرگوش و لهذا آنرا ارنبی گویند و بعربی رجل الارنب و بلاطینی لکونس و ببربری طرسطین نامند منبت آن خرابها **طبیعت** آن سرد و خشک **افعال و**
خواص آن چون با شراب بیاشامند شکم را ببندد با یده با آب جهت حبس شکم صاحب تب و ضماد و تعلیق آن محلل ورم حار ربیه است **لاغیه** بفتح لام والف و کسر غین معجمه
و فتح یاء مثناة تحتانیه و ها در تنکابن سیسنبج نامند **ماهیت** آن نوعی از یتوعات است و بی غایله تر از یتوعات دیگر و نبات آن بر شیر قریب بنبات سقمونیا و برگ
آن مدور زرد رنگ و گل آن زرد مائل بسرخی و شبیه بگل نرگس و شبت و اندک خوشبو و مگس عسل بران می نشیند و چرا میکند و تخم آن شبیه بخشخاش و چون نبات آنرا ببرند از آن
رطوبتی و لبنی برآید و آنرا اخذ مینمایند و بعضی لبن آنرا با آرد جو و کتیرا جمع مینمایند منبت آن دامن های کوه **طبیعت** آن در آخر سوم گرم و خشک بلکه در اول چهارم
افعال و خواص آن لبن آن قوی تر از سقمونیا و با سمیت اعضاء الغذاء مسهل قوی و مقی و جهت استسقای زقی و اخراج مای صفر و اخلاط محترقه و خوردن برگ
پخته آن نیز جهت استسقای زقی و اسهال مای صفر قوی و آشامیدن آب برگ آن مقی و مسهل قوی و قوی تر از لبن آن و لیکن لبن آن مقی و تخم آن نیز مسهل و مقی و اندک [illegible]
شیر آن در غدیری که دران ماهی باشد باعث بالا آمدن ماهیان است بر روی آب کشنده آن و ضماد آن مفرح جلد و بدستور برگ و تخم آن مقدار شربت از لبن آن [illegible]
آن یکدانگ و از مخلوط آن با آرد جو تا یکدانگ و نیم و برگ آن در مطبوخات نیز یکدرم و از ان زیاده جائز نیست مضر احشا مصلح آن کتیرا بدل آن فراسیون و مگس عسلی که از گل آن
چرا نموده باشد عسل آن نیز مسهل است **لالا** بفتح دو لام و دو الف **ماهیت** آن گیاهی است معروف که از طرف مکه معظمه زادها الله تعالی شرفا و کرامة می آورند
طبیعت آن گرم و خشک **افعال و خواص آن** قابض و مسحق آشامیدن آن جهت حبس سیلان خون و بخور آن خصوصا ثمر آن جهت بواسیر و درد مقعده نافع و اکثار
آن مضر سینه و مثانه مصلح آن تخم سورد است **لاله سرنگون** **ماهیت** آن اسم فارسی نباتیست معروف که در باغچها غرس مینمایند و پیاز دارد **افعال و خواص**
آن پیاز آنرا چون با دنبه بالمناصفه کوبیده با آب بجوشانند تا آب فنا شده روغن بماند طلای آن جهت حرق النار مجرب دانسته اند **لاله نعمانی** بضم نون و سکون عین مهمله

بفتح میم و الف و نون و یاء نسبت ماهیت آن گیاهی فارسی نباتیست برگ آن شبیه ببرگ زنبق و از سه چهار عدد زیاده تا نه و گل آن مانند شقایق و بزرگتر از آن
و تخم آن مانند پیاز و بقدر فندقی و طولانی و در چند پرده و پرده درونی آن شبیه بابریشم مطبوخ و بسیار نرم و پرده بیرونی آن سیاه و مغز آن سفید و شیرین و ساق آن بقدر چهار
انگشت **طبیعت** آن گرم و تر با رطوبت غالبه و حرارت قلیله **افعال و خواص آن** مفرح و مسکر و منوم و نشاء آن بغایت و مشهی و هاضم و محرک باه و تریاق کننده
خیار و شربت آن از یکدرم تا دو درم است **لامی** بفتح لام و الف و کسر میم و یاء **ماهیت آن** صمغ درختیست هندی شبیه بمرکب زیوی و سرخ مایل بزردی و سفیدی و زردی
سفیدی و زردی **طبیعت آن** در آخر دوم گرم و خشک **افعال و خواص آن** مسخن و ملطف و مفتح سدد و گدازنده بلغم و رافع امراض بارده و ...
و المفاصل جهت ضعف عصب و شکستگی و کوفتگی اعضا و اعیاء و با آرد سود جهت تقویت اعضا و سرعت حرکت اطفال نافع و شرب آن جهت ... الجروح و القروح و الاورام
آن جهت التصاق جراحات عظیمه و اندمال آنها و تحلیل اورام و قطع رائحه کریه بدن و بخور آن معرق المضار مصدع محرورین مصلح آن کثیرا و سفیداب شربت آن ... درم
نافع مبرودین و مشایخ و عصبانیست **فصل اللام مع الباء الموحدة** **لبا** بکسر لام و فتح باء موحده و الف بفارسی ... و بشیرازی ... و بترکی
اغوز و بهندی پیوسی نامند **ماهیت** آن شیر غلیظی است که بعد از ولادت حیوان تا سه چهار روز دوشیده شود و یک اوقیه آن ده رطل شیر را غلیظ گرداند **طبیعت**
آن سرد و تر **افعال و خواص آن** مسمن بدن و محرک باه محرورین و بطی الهضم و مولد خلط غلیظ و مسدد و قوی و نفاخ و مورث فواق و قولنج و تولید حصاة خصوصا
باشیر ... مصلح آن عسل و شیر فنجیا است **لبخ** بفتح لام و باء و خاء معجمه **ماهیت آن** اسم عربی درختی عظیم است ... کثیر الوجود
شبیه بدرخت چنار و برگ آن مایل بدرازی و ثمر آن کوچک و سبز شبیه برطب و بعد رسیدن شیرین میگردد و باکره است ... و گفته اند این درخت ... بوده
بوده و چون نقل بمصر شود ... سمیت آن زائل و دوا و غذا گردید و بعضی نوعی از آزاد درخت و بعضی سداب دانسته اند و اصلی ندارد **طبیعت** آن ... گرم
و بعضی تر و بعضی سرد و خشک دانسته اند **افعال و خواص آن** مضغ آن مسکن درد دندان و در کتب قدیمه است که شکایت کرد نبی از انبیاء علیهم السلام بسوی
حق جل جلاله از درد دندان وحی آمد بسوی او بخور لبخ را آشامیدن آن قاطع نزف الدم داخلی و ذرور آن حابس نزف الدم خارجی و طلای آن ... با شراب
محلل اورام و با لادن و مورد جهت جبر کسر و ضربه و تحریک استخوان از مفصل نزودی و دخان آن گریزاننده هوام و ثمر آن مقوی معده و حابس خون و سهال
المضار مصدع و خوردن مغز هسته آن موجب ثقل سامعه و کری است و بر درخت آن نوعی رتیلا هم میرسد قاتل **لبلاب** بکسر لام و بفتح نیز آمده و سکون باء و فتح لام
و الف و باء موحده و آنرا فربوله و بیونانی ... و بعربی عاشق الشجر و علیق و حبل المساکین و عشقه و حلبوب و بشیرازی ... نامند **ماهیت آن** نوعی از
و اصناف میباشد کبیر و صغیر و سفید و سیاه و مجموع آن پرپیچ و خودروی ... کبیر را بهندی ... نامند و برگ آن شبیه ببرگ لوبیا و سفید آنرا گل سفید شبیه
... و تخم آن سفید و آنرا حبل المساکین ... و سیاه آنرا گل نقش و تخم سیاه و صغیر آنرا بهندی عشق پیچان گویند و بعضی سفید آنرا ...
آنرا ... و صغیر آن اقسام میباشد از سفید و سرخ و زرد و کبود و برگ همه ریزه و گل کوچک و تخم آن در غلافی سیاه مایل بسرخی ...
اقسام کبیر و صغیر و شیردار **طبیعت** کبیر آن مرکب القوی و جالینوس در دوم سرد و خشک گفته و یوحنا بن ماسویه گرم دانسته **افعال و خواص آن** مفتح
و محلل و ملین و مسهل و چون بجوشانند قوت تفتیح آن قوی و سهال آن ضعیف میگردد بسبب تحلیل رطوبت آن و آب فشرده آن ... بالعکس ...
والغذاء و النفس و سعوط عصاره آن با ایرسا و نطرون و عسل جهت درد سر کهنه و قطور عصاره آن با روغن زیتون و یا پنبه آلوده در گوش گذاشتن جهت درد گوش و جلاء
برگ آن و برگ کبیر سفید آن که مسمی بحبل المساکین است جهت درد سر و امراض سینه و ریه و تفتیح سده کبد و آب آن جهت سرفه حادث از حبس طبیعت و قولنج
اخلاط حار و مسهل صفرای سوخته و با خیار شنبر جهت ربو و ورم احشاء و قرحه ریه ... و بدستور چون با روغن بادام بجوشانند و سه درم از گل آن جهت قرحه امعاء
برگ تازه آن جهت درد سپرز خصوصا که با سرکه پخته باشند و گل قسم خیری ... آنرا آشامیدن و فرزجه نمودن مدر حیض و بخور آن بعد از طهر مانع حمل ... برگ آن
با عسل مدر طمث و آب فشرده آن رافع بدبوئی ... اعضاء المفاصل و الاورام و القروح و الجروح و حرق النار طلای آب برگ تازه سفید کبیر آن که حبل المساکین باشد جهت
اورام حاره مفاصل منفجر کننده دماميل خصوصا با شیر آن و ضماد برگ تازه مطبوخ آن در روغنها محلل اورام و مسکن اوجاع و رافع اعیاء و غیر مطبوخ آن جهت جراحات عظیمه
و سوختگی آتش و ضماد عصاره آن با موم روغن ... جهت سوختگی آتش و بدستور ضماد برگ قسم سیاه آن ... و ضماد برگ قسم بی ثمر مطبوخ آن جهت التیام جراحات

لامی

لبا

لبخ

لبلاب

خبیثه و خشکی آتش الزنبه عصاره قسم سیاه آن سیاه کننده موی و آب قسم اخیر شیر آن شدید الحرارت و حدت و سترنده موی و کشنده شپش السموم ضماد بیخ قسم شیر آن با شراب جهت گزیدن
رتیلا نافع و از قسم کبیر آنچه برگ آن با خشونت و دراز مائل بسیاهی است مسمی نزد اهل مغرب شجیبه سراویل الطوال است **طبیعت** آن سرد و خشک **افعال و خواص آن** جهت درد
سینه سرفه و سپرز و قولنج تنها یا مزمنه ربع و ربع رطل از آب آن با ده درم شکر قاطع نزف الدم بمه عصا الجروح والقروح ضماد تازه آن التیام دهنده جراحات و خشک آن مجفف
و ناشف قروح و رافع قروح خبیثه المضار اقسام لبلاب مضر عصب و سر و مثانه مصلح آن نبات و مانع حمل و قاطع حیض عدا مقدار شربت از آب آن از یک تا وقیه تا سی درم با نبات بی نکه
بجوشانند و لبلاب صغیر **طبیعت** آن قریب بکبیر و مرکب القوی **افعال و خواص آن** محلل و قابض و مسهل مره صفرا بسبب لزوجتیکه دارد و اسلم از سایر اقسام عضا الصدر
و غیرها رافع اقسام سرفه که با یبوست طبع باشد و قولنج حار و با خیار شنبر محلل ورم احشا و تفتیح سدد و اکثر تنها اعضا المفاصل والاورام محلل و مرهم مفاصل و غیرها مقدار شربت از آب آن
تا نیم رطل با هیبت درم نبات بدل آن آب برگ خطمی و خبازی است **لبن** بفتح لام و با و نون لغت عربیست بفارسی شیر و بترکی سود و بهندی دوده نامند **ماهیت** آن معروفست
و آن مرکب از سه جزو است مائیت و دهنیت و جبنیت و بحسب غلبه هر یک بر دیگری طبیعت آن در حرارت و برودت و یبوست و اعتدال مختلف میگردد و در خاصیت و افعال نیز و شیر هر حیوانی را نیز افراد
جدا جدا انشاء الله تعالی مذکور میشود و بعد از ین امور مشترکه در اینجا بالاجمال بیان می باید و هر حیوانیکه مدت حمل و ولادت آن قریب بمدت حمل و ولادت انسان باشد انسب بتغذیه است اعنی
آن پس شیر گاو که مدت حمل آن نیز نه ماه است انسب برای تغذیه اطفال و غیرایشان از شیر حیوانات دیگر و مائل باعتدال است در امور و کیفیات مذکوره و بعد از ان شیر بز و گوسفند و آهو و شتر
بعد از اینها و بعضی شیر بز را بهتر از شیر گاو دانسته و گفته اند اعدل و اغذیه آنست و شیر الاغ و اسب و شتر و کوره خر و خوک و غیرها برای تداوی اقوی اند از حیوانات مذکوره و اینها برای تغذیه
و همچنین بحسب تعلیف و سن و فربهی و لاغری و رنگ حیوان و سخنه آن از صلابت و رخاوت و فصول و بلد و غیرها مختلف میباشد چه هر گاه تعلیف بعلفهای تر و تازه و ایام ربیع باشد شیر
ارطب از علفهای خشک و ایام گرما و خشکی میباشد و بمسکرات و مخدرات مانند بنگ و خشخاش و کاهو و امثال اینها نماید شیر آن نیز مسکر و مخدر خواهد بود و از ادویه ملینه و مسهله مسهل
و همچنین از قابضه سخنه و مبرده و مرطبه و لطیفه و کثیفه و غلیظه و غیرها آثار آن نیز متبدل میگردد و شیر حیوان سفید زود ترسخن میگردد و از غیر آن **طبیعت** اجزای آن مائیت آن
در دوم سرد و تر و دهنیت و دسومت آن در اول گرم و خشک و جبنیت آن در اول سرد و خشک و شیر تازه دوشیده گرم با حرارت لطیفه و سریع النفوذ و الانحدار بخلاف سرد آن که در سرد
شدن حرارت لطیفه آن تحلیل میرود و پس باید که چون خواهند بنوشند تا موجب سرعت نفوذ آن گردد و اما مطلق آن بدون قیدی مراد شیر گاو است و موافق ترین اغذیه است در مزاج اطفال
بعد شیر زنان و در غیر اطفال در طبیعت و مزاج شخصی که موافقت نماید و بعد از ان گوشت تخم مرغ نیم برشت و هر چه جبنیت بران غالب باشد سدد و ثقیل هر چه مائیت بران غالب باشد
مدر و مفتح و خفیف و هر چه دهنیت و دسومت مسخن و مثقل و قبل از انقضای چهل یوم از ولادت آن در زمستان بسبب غلظت و قریب بولادت را بسبب غلبه مائیت نیز استعمال آن جائز
نیست و در آخر فصل بهار تا اواسط تابستان استعمال آن اولی و بهترین البان شیر تازه دوشیده حیوان جوان فربه صحیح المزاج معتدل القوام سفید خالی الطعم والرائحه قریب العهد بالمرعی است
المضار اکثار آن مورث تنها و تولید شپش و قروح و جرب و حکه و تشنج و اورام رویه و داءالسبل و ماشرا و امثال اینها و مطلقا خواه قلیل و خواه کثیر جهت اصحاب اورام طحال و جگر و صرع و جهت
اعصاب و امراض عصبانیه خصوصا بلغمیه نیز هر روز پیهم خوردن آن مضر و جهت دسومت سریع الاستحاله بدخانیت و صفرا و خلط غالب فاسد و در اماکن حاره و معده ضعیفه با
مضرت موافق سوداوی مزاجان و با لبن و معاونین با افیون و مقدار قلیل آن در اغذیه و کثیر آن تلیین و اسهال اقوی و جمیع آن با شیء حامض و مالح و باگوشت و بیضه مرغ و ماهی
و تربه و پیاز و میوه های تازه و بقول و حبوب و امثال اینها و بالای آن نیز مادام که انحدار نیافته باشد بالای آن چیزی خوردن و خوابیدن همه مضر آن با وجود اخلاط فاسده در بدن
و امتلا مهلک دانسته اند و بدستور با شیر حیوان اهلی کثیر الدسومت و ثقیل و وحشی قلیل الدسومت و خفیف **طبیعت** آن مطلقا مرکب القوی با اغذیه حرارت و رطوبت نیز گرم در اول
و تر در دوم **افعال و خواص آن** مجموع شیر حیوانات حالی و دافع اخلاط سوخته مقوی و مسمن و موافق اعضای تناسل و گفته اند موافق مرجه حاره یابسه هر گاه صفرا در معده نباشد
و قطور آن جهت [illegible] امراض عین خواه تنها و خواه با شیافات و ادویه مناسبه و طلای آن اقسام آن موافق ورم مقعده و درد آن و قرحه مثانه و اورام حاره رحم و حار و رطوبات صلبه
و طول عمر و مسمن و محرک باه خصوص شیر جاموس با شکر السموم با زهر سموم قتاله و شراب ارنب بحری و شوکران و بنگ و ذراریح و ارنب بحری و ثامسیا و خربق و خانق الذئب و
جمیع ادویه کاله معفنه و امثال اینها نافعست الزنبه طلای آن حالی آثار رقیه و آشامیدن آن نیکو کننده رنگ رخسار خصوصا شیر بز و فرنی آن به تخصیص در امراض حاره و
و طلای ماءالجبن حالی کلف و آثار رجل و آشامیدن آن نیز الاورام والبثور و آشامیدن ماءالجبن با هلیله جهت جرب و حکه نافع و اطبای هند جمیع شیرها را خام خوردن محدث
امراض مختلفه میدانند مگر شیر زنان و الاغ و بعضی شیر گاو تازه دوشیده که هنوز گرمی پستان در آن باقی باشد بسیار نافع و از قلیل آب حیات دانسته اند و غیر این دو سه شیر خصوص شیر

شیر

جوشانده بهم رسیدانند و طریق جوشانیدن این آنست که بقدر ربع آن آب شیرین خالص داخل کنند و بآتش ملایم بجوشانند تا آب برود و شیر بماند پس بعد از سرد شدن بنوشند و نیز هر شیر را
بعد از آنکه دوشیدن آن دو ساعت گذشته باشد و بعضی چهار ساعت گفته اند خوردن آنرا بد میدانند و همچنین شیر حیوان که تازه بچه آن مرده و یا ساقط شده باشد و بسیار لاغر و یا مریض
و یا حامله و یا تازه زائیده و یا قریب بانقطاع رانیز زبون و مولد امراض کثیره و در اوائل حمیات نیز اما در اواخر نافع گفته اند و رافع قبض بطن و سوزش چشم و یبس دماغ
و لاغری و ضعف بدن و پیری و آلات بول و اعضای تناسل را مفید و چون شیر را با هموزن آن و یا زیاده آب بنوشند ادرار بسیار آورد و مجاری بول را صاف کند

لبن الاتان

لبن الاتان بفتح الف و تاء مثناة فوقانیه و الف و نون لغت عربیست بفارسی شیر الاغ و شیو خر و بهندی گدهی کا دوده نامند **ماهیت** آن معلوم است و مائیت بران غالب بغایت
قلیل الجبنیت و دهنیت و لهذا **طبیعت** آن بارد و رطب بهمه شیرها است تا دوم سرد و در سوم تر و بهترین آن شیر الاغ جوان فربه صحیح المزاج تازه زائیده است
و اگر بچه آن ماده باشد بهتر و باید که گرم گرم بنوشند که سرد نگشته باشد **افعال و خواص آن** بسیار مبرد و مرطب و مفرح و جالی و مفتح و مقوی قلب و جگر و بطی الاستحاله بخلط
غالب و موافق امزجه حاره یابسه هر گاه معده ایشان خالی از صفرا باشد اعضاء الراس سعوط و قطور آن در بینی و گوش و یا موخ جهت ترطیب دماغ و جهت دفع یبس آن
و بیخوابی و صداع حار یبس و امراض حاره یابسه دماغیه و رعاف و درد گوش حار و رمد حار و سوزش چشم و دمعه و سلاق و طرفه و امثال اینها خصوصا با سفیده بیضه مرغ
و روغن گل جهت طرفه و ضماد آن نیز جهت امراض مذکوره انفع و سعوط آن با کهربا و یا سندروس نرم سوده حابس رعاف اعضاء الصدر و الحمیات و الغذاء و النفض
آشامیدن آن موافق سینه و جهت سل و دق و قروح ریه و حمیات حاره حاده و امراض حاره حاده و هزال یبسی و سرفه و عسر نفس و لهیب و نزلات حاده و جهت نفث الدم خصوصا با کهربا
و کتیرا و طین مختوم و پوست بیخ الجبار و صمغ عربی و امثال اینها و نزف الدم را نیز مفید و ملین بطن و جهت استسقای حار و صلابت طحال و التهاب رحم و صفرا و حقنه آن جهت
اسهال الدم که ذوسنطاریا نامند و جراحت امعاء و رحم خصوصا با قوابض و قطور آن در احلیل به تنهائی جهت حرقة البول و با دم الاخوین و گل ارمنی و روغن کدو جهت قرحه
مجاری آن و بدستور تزریق آن به تنهائی و یا با ادویه مناسبه مذکوره السموم آشامیدن آن جهت دفع مضرت ادویه قتاله الاورام ضماد آن جهت اورام حاره ظاهری و باطنی
خصوصا با زعفران مضر مبرودین و مرطوبین و دردسر با دوار و طنین خصوصا بران خوابیدن و مهیج فواق و جشای دخانی مصلح آن گلنگبین مقدار شربت آن از ده اوقیه
تا نیم رطل با شکر و کتیرا و روغن تخم کدو و رب السوس و امثال اینها و تعکیف آن باشیای مناسبه و لایقه هر علت شرط است مثلا برای نفث الدم و سل و دق گشنیز تر
و تازه و برگ خار خرنوب و حماض و اطراف عوسج و برگ بارتنگ و کاهو و جو جوشانیده و امثال اینها و جهت جلاء و تحلیل و تفتیح سده کرفس و رازیانج و شیح و قیصوم و جوشانیده
و با تخم کرفس ممزوج کرده و امثال اینها بدل آن شیر زنان و یا شیر بز و دستور آشامیدن آن در قرابادین کبیر بتفصیل و در مقدمه این کتاب نیز مجملا ذکر یافت

لبن الاسد

لبن الاسد بفتح الف و سین و دال مهملتین شیر شیر است و بهندی باگهنه کا دوده نامند **طبیعت** آن در کمال حدت گرمی **افعال و خواص آن** در غایت جلاء و نفوذ و ادرار است

لبن البقر

لبن البقر بفتح باء موحده و قاف و راء مهمله بفارسی شیر گاو و بهندی گای کا دوده نامند **ماهیت** آن معروفست و در وی اجزاء ثلثه از دهنیت و جبنیت
و مائیت بنسبت البان دیگر بحد اعتدال متساوی است و در غلظت و رقت نیز و هر چند بالذات و دهنیت بران غالب غلیظ تر شیرها است شیر گاومیش که دهنیت
و غلظت آن زیاده است و بهترین آن شیر گاو جوان فربه صحیح المزاج خالی از امراض است و تالیف بنباتات و اشیای جیده یافته معتدل القوام سفید صافی شیرین خالی
از طعم و رائحه غریبه **طبیعت** آن معتدل در گرمی و سردی و تری و با رطوبت فضلیه **افعال و خواص آن** مفتح و جالی و سریع الهضم و کثیر الغذا اعضاء الراس
آشامیدن تازه دوشیده آن که سرد نشده باشد مقوی جوهر دماغ و مرطب آن و حافظ رطوبات اصلی و رافع نسیان و مالیخولیا و وسواس و نکو کننده رنگ رخسار و امراض یبسی
را مفید و قطور و طلای آن جهت اکثر امراض عین حتی مایوس العلاج از مداومت آن صحت یابد و با کندر جهت طرفه و با انزروت جهت ناخنه و سبل و شرناق اعضاء
الصدر و الغذاء و النفض آشامیدن آن گرما گرم تازه دوشیده مقوی قلب و رافع غم و وسواس و خفقان و قرحه ریه و سل که بی تپ صلبی باشد و سحج امعاء را مفید و ملین طبع
و مولد منی و مبهی و مسمن بدن و خوردن شیر برنج رقیق جید الطبخ با شکر ملین طبع و مزلق و با بسفایج و حب بیسی را نافع و شیر آهن تاب و یا با سنگ تفته مکرر داغ کرده رافع
اسهال و آشامیدن آن با دو وزن آن آب شیرین خالص ممزوج نموده مدر قوی و منقی مجاری بول خصوص با قلیلی تا مقدار دو دانگ زاج و یکدرم نبات نرم سوده اعضاء
المفاصل و الاورام و البثور طلای آن با سفیداب قلعی جهت نقرس و اورام حاره و آشامیدن آن و طلای آن نیز جهت جرب حکه و قوبا و جذام و مالیدن شیر برنج بر سر
اقرع یعنی گنج که دانهای زخم آن صلب شده و سر تراشیدن آن دشوار باشد باعث نرمی آنست اما باید که مقدار شش هفت ساعت بعد از مالیدن که نرم شده باشد با آب گرم

باک بسته سرتراشی نمایند و با افیون و موم و روغن زیتون مسکن وجع نقرس حار السموم آشامیدن آن تریاق سموم و دافع مضار آنها است که مکرر بنوشند و قی کنند تا دفع غائله سم کرده بر نوع
سم و ادویهٔ قتاله که باشند بتنهائی و یا با ادویهٔ مناسبه آن مانند روغن گاو و ناجیل بحری و امثال اینها الزینة آشامیدن مطبوخ آن با برنج بطریق شیربرنج و فربهی جهت طول عمر و نیکوئی
رنگ رخساره با کرده کان و خرما جهت فربهی کرده و بدن و نیکوئی رنگ رخساره و تقویت باه و ازدیاد منی مقدار شربت آن از نیم رطل تا یک رطل المضار اکثار آن مورث سنگ گرده و مثانه
و قولنج و تولید حمل و برص و سریع الاستحاله بخلط غالب بر معده مصلح آن شکر و عسل و با آن پیرده مانع انجماد آن در معده و چون منجمد گردد موجب قشعریره و لرزه و عرق سرد و غشی و اختلاط عقل
و خناق گردد و مداوای آن قی کردن با حرف و سکنجبین عسلی و سرکه ممزوج با فودنج و بدستور با عسل و تخم کرفس و آب گرم و آشامیدن پنیر مایه تا مقدار یک مثقال از مجربات شمرده اند
و حکمای هند گفته اند شیر گاو سفید دافع سودا است و شیر گاو سیاه دافع صفرا است و شیر گاو سرخ قاطع بلغم و شیر گاو زرد دافع هر سه خلط **لبن جاموس** بفتح جیم و الف و ضم
میم و سکون واو و سین مهمله معرب گاو میش است یعنی شیر گاو میش از شیر گاو بسیار غلیظتر و دهنیت و جبنیت برو غالب ثقیل و بطی الهضم و سریع الاستحاله بخلط غالب و صفرا است و چون
شیر را با چوب گیاه کنکسیه طبخ دهند و حرکت دهند منجمد و بسته گردد و نبات داخل کرده بخورند بواسیر را نافع است **لبن الخفاش** بضم خاء معجمه و تشدید فاء و الف و شین معجمه قریب
بشیر اسد است **لبن الخنزیر** بکسر خاء معجمه و سکون نون و کسر زای معجمه و سکون یاء مثناة تحتانیه و راء مهمله بفارسی شیر خوک و بهندی سور کا دوده نامند **طبیعت**
آن سرد و تر **افعال و خواص آن** نزد بعضی بسیار ممدوح و جهت سل او دق نافع و مورث برص و وضح است **لبن الرماک** بفتح راء مهمله و میم و الف و کاف بفارسی
شیر مادیان و بهندی گهوری کا دوده نامند **ماهیت** آن معلوم است بهترین آن نیز مانند شیر گاو است و بهمان شروط جبنیت آن کمتر **طبیعت** آن گرم و تر از شیر گاو
و دیگر است **افعال و خواص آن** جالی و مفتح و مفرح اعضاء الغذاء و النفض آشامیدن آن محرک اشتهاء باه و ملین طبع و موافق قرحه مثانه و مجاری بول و مدر بول و حیض
و منقطع حادث از حرارت و یبوست و حقنه کردن گرم آن منقی قرحه رحم و حمول آن با بشاره حاج بعد از طهر معین بر حمل عاقر و آشامیدن ترش کرده آن که قمیز نامند در اکثر افعال مذکوره
قوی تر دانسته اند و جهت استسقاء و بعض انواع دق بشرائط مذکوره در لبن اتان و آینده در لبن لقاح از تعلیف آن برازیانه و غیر آن از اشیای حاره و بارده ملطفه مفتحه نیز مفید الخواص
گفته اند از خواص آنست که چون هر سال قلیلی از آن با طفالی که آبله بر نیاورده باشند بخورانند در آن سال آبله بر نیاورند و اگر بر آورند زیاده بر چند دانه نباشد و از مجربات شمرده اند
لبن الضان بفتح ضاد معجمه و الف و نون که لبن النعاج و بفارسی شیر میش و گوسفند نیز نامند **ماهیت** آن معروف و بر آن دهنیت و جبنیت غالب و غلیظتر از شیر گاو و بهترین
آن شیر میش سیاه و بشروط مذکوره است **طبیعت** آن گرم و تر **افعال و خواص آن** مقوی جوهر دماغ و نخاع و جهت قرحه زجاج و امعاء و نفث الدم و ترطیب و نیکوئی رنگ
رخساره و دافع مضرت ادویه سمیه و جماع و تدارک آن بتقویت با روغن بادام و صمغ عربی جهت سرفه مجرب و در سائر افعال و مضرات مانند البان دیگر است و محدث قراقر و مضر بلغم
و قولنج است **لبن اللقاح** بفتح لام و قاف و الف و حاء مهمله بفارسی شیر شتر و بهندی اونٹنی کا دوده نامند **ماهیت** آن معلوم است و لطیف و رقیق ترین شیرها و مایل
بشوری طعم و دهنیت آن بسبب کمی و گرمی و شدت امتزاج از مائیت آن جدا نمیگردد و لهذا طبیعت آن گرم مائل بخشکی است **افعال و خواص آن** جالی و منضج و محلل
اعضاء الرأس و الغذاء و النفض آشامیدن آن مقوی چشم و بدستور اکتحال بدان و آشامیدن آن با شکر جهت ضیق النفس و ربو و تفتیح سدد و رافع یبوست جگر و تحلیل اورام باطنیه
صلبه و تحلیل خلط کائن در کبد و استسقای زقی و طبلی و غیر آن هر دو را غیر نافع اما بعد استحکام علت و اجتماع مای صفر نه قبل از آن و جهت علل طحال و بواسیر و ادرار بول و حیض و با
ابر آنجیر ادر بول شتر جهت اسهال و ادرار مای اصفر که زرد آب نامند نافع و باید بتدریج از ده اوقیه شروع نمایند تا بیک رطل رسانند و شتر را ده روز قبل از استعمال و در ایام استعمال تعلیف
برازیانه و کنگر و کاسنی و درمنه و امثال اینها نموده باشند و با پنجدرم شکر العشر جهت استسقای گرم و با شکر مقوی بدن و صاف کننده بشره و محرک باه و اشتهای طعام و در اورام
صلبه با روغنهای مناسبه محلله مانند روغن بید انجیر و ناردین و بادام تلخ و پسته و امثال اینها و بعضی گفته اند شیر شتر معطش و بطی الانحدار از معده و اعالی جوف است بنسبت
بالبان دیگر و دستور آشامیدن آن جهت استسقا آنست که نباید که بیاشامند از اوائل و یا اوهیکه آن با ستسقا است مگر بعد از استحکام ماده و رم اگر با آن تب باشد
و الا جائز نیست و هیچ وقت زیرا که با تب البان منافات تام دارند و زیاده کننده ماده حمیات اند و در اورام غیر آنچه ذکر شد از اوایل امر باکی نیست از استعمال آن و دستور آشامیدن
آن و ماء الجبن آن نیز بتفصیل در قرابادین و بالاجمال در مقدمهٔ این کتاب نیز مذکور شد **لبن المعز** بفتح میم و سکون عین مهمله و زای معجمه بفارسی شیر بز و بهندی بکری کا
دوده نامند **ماهیت** آن معلوم است مائیت برو غالب بر دو جزو دیگر و گفته اند جبنیت آن زیاده است **افعال و خواص آن** ملطف و جالی اعضاء الرأس آشامیدن
آن جهت نوازل و حبس آنها و غرغره آن جهت اورام لهات و حلق و کام و ورم زبان خصوصا با مغز فلوس خیار شنبر که در آن حل کرده صاف نموده باشند و قطور آن در بینی

لبن جاموس
لبن الخفاش
لبن الخنزیر
لبن الرماک
لبن الضان
لبن اللقاح
لبن المعز

وگوش نیز جهت ترطیب دماغ و رفع یبس و بیخوابی و درد گوش حار و ضماد آن که با پارچه بدان تر نموده بر پیش سر گذارند نیز جهت ترطیب دماغ و رفع یبس و بیخوابی نافع و آشامیدن آن
نیز اعضاء الصدر و الغذاء آشامیدن آن با کتیرا و صمغ عربی و یا با لک مغسول جهت نفث الدم و سرفه و سل و قرحه ریه و نزف الدم و سایر اعضاء باطنی که مقدار شربت و پنج مثقال تا پنجاه
مثقال هر یک از اینها نیم درم تا یکدرم تا یکدرم باشد و بدستور سی مثقال آن تا پنجاه مثقال با یک مثقال تا دو مثقال کتیرا و نیم مثقال رب السوس و صمغ بادام جهت نفث الدم و سرفه و علل
سینه و قلب و خفقان و غم و وسواس و توحش مفید و لیکن باید تازه دوشیده گرم یا گرم و سرد نا شده و از حیوان جوان فربه صحیح المزاج خالی از علت و مرض باشد و از نزسیح بهتر
از الوان دیگر است و خالص گرم یا گرم آن ملین بطن و مدر بول و جهت قرحه مثانه و تقویت باه و تدارک ضرر جماع و عرق النساء حادث از گرمی و یبس در سایر افعال مانند شیر گاو است
و از ان لطیفتر مضر مبرودین و مرطوبین و نفاخ و باعث جشاء و هیجان فواق و امثال اینها بدل آن شیر گاو و بالعکس و آشامیدن آن بطریق ماء الجبن جهت اسهال صفراوی محرق
و امراض صفراویه محترقه و سوداویه و یرقان و ترتیب بدن و برای محرورین نافع الحمی جهت حمی دق و حمیات حاره کهنه و دستور آن بتفصیل در قرابادین کبیر ذکر یافت و با افتیمون ثابت
آن زائل میکرده و بجای اسهال شکم اصلی میسماید آشامیدن آن با آب و خبه که خاکشی و شفرک نامند با قلیل شربت غیشه که ابتدا از ده یا نزده مثقال آن با سه چهار مثقال آب
و یکدرم خبه شکسته نموده و نیمدرم شربت غیشه شروع نمایند و بتدریج روزی چهار پنج مثقال بر شیر و اندک اندک بر هر یک از آب یا شربت بیفزایند تا هر مقدار که موافقت نماید و بر معده گران
نباشد و خلل در هضم و نفخ نماید و در هنگام استغناء و عدم احتیاج باز بتدریج کم نمایند جهت ترطیب بدن و حمیات حاره حاده در انتهاء حمی دق و تسمین بدن مهزول محرور المزاج مفید
و نیز دستور آشامیدن آن در مقدمه ذکر یافت الاورام و البثور ضماد تخم ریحان کوبیده پخته در شیر بز محلل و منضج و منفجر کننده اورام و دماميل و بثور است و باضافه تخم تمر هندی کوبیده
اقوی گویند مضر احشاء است مصلح آن کتیرا بدل آن شیر گاو **لبن النساء** بکسر نون و فتح سین مهمله و الف ممدوده و بفارسی شیر زنان نامند **ماهیت آن** معروف و الطف است
از شیر اتان و موافق ترین سایر شیرها است از برای اطفال و امراض حاره حاده خصوصا از مولد دختر و بهترین آن شیر زن جوان معتدل المزاج صحیح دختر زائیده است که غذاهای موافق
خورده باشد چند روز قبل از ان و در بین نیز **طبیعت آن** در دوم گرم و تر و از دختر زائیده سرد تر **افعال و خواص آن** جهت ترطیب و تقویت دماغ و رفع بیخوابی و رمد
و قروح ریه و حمی دق و ادرار بول و دق و دفع سمیت از بحری نافع اعضاء الراس الصدر آشامیدن آن جهت ترطیب دماغ و بحره و تفتیح سده خیشوم و رفع سل و دق و سوء
سینه و سرفه یبسی و نفث الدم و نزف الدم با ادویه مناسبه و سعوط آن جهت دفع خشکی دماغ و سرسام و صداع حار یبسی و اختلاط عقل و مالیخولیا و جنون صفراوی و دموی و سهر
و امثال اینها و بدستور ضماد آن بر سر بدین قسم که خرقه بدان تر کرده پی در پی بر پیش سر گذارند و چون گرم گردد تبدیل نمایند و قطور آن در چشم جهت رمد حار و قرحه و رفع خشونت پلک آن و با انزروت
جهت ظفره و سلاق و شرناق و امثال اینها و در گوش جهت وجع حار و قرحه و ورم گرم آن و مقدار شربت آن از ده اوقیه تا نیم رطل و باید که گرم یا گرم که سرد نگشته باشد بیاشامند
و اگر از پستان تواند شد که بخورند بهتر است زیرا که بسبب کمال لطافت زود فاسد میگردد بدل آن شیر الاغ الخواص گفته اند چون زن حامله بر روی پستان شیر بدوشد اگر پستان سرد
و یا و شیر آن بماند زن بدختر حامله است و اگر منتشر گردد پسر آید به پسر و مجرب دانسته اند و بهترین شیر زنان و سایر البان آنست که چون بر روی ناخن بریزند جمع گردد و با یکدیگر
بسیار رقیق نباشد و باعتدال قوام باشد و دستور آشامیدن آن در قرابادین کبیر و نیز در مقدمه این کتاب ذکر یافت **لبن حمار الوحش و لبن الغزال** شیر گورخر و شیر آهو
هر دو گرم و تر اندازه ما دیان که لبن الرماک باشد و لطیفتر از ان و در تحریک باه اقوی **لبن الحامض** بفتح حاء مهمله و الف و کسر میم و ضاد معجمه بفارسی ماست و بهندی
دهی است و بترکی جغرات نامند **ماهیت آن** منجمد است و بهترین آن ماست شیر گاو و تازه خوب انجماد یافته اندک ترش است **طبیعت آن** گرم در دوم سرد و تر هر چند
ترش تر و رقیق تر باشد سردی و تری آن زیاده **افعال و خواص آن** مرطب مسکن تشنگی و مقوی باه محرورین و غذائیت آن نسبت بدوغ که مخیض نامند بسبب زیادتی دسومت
بیشتر و در سایر افعال قریب بدان و مخیض در حرف المیم مع الخاء المعجمه مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی **المضار** مضر مبرودین و معده سرد و کثیف و دیر هضم و مسدد و مولد
خلط خام و مضر ستهای عفنه مصلح آن معاجین حاره و زنجبیل مربی است و اغذیه مصنوعه از ان در قرابادین کبیر بتفصیل ذکر یافت و چربه بالای آن را بر سر مالیدن مرطب
دماغ و منوم و قائم مقام روغن تخم کدو است **لبن السودان** بضم سین مهمله و سکون واو و فتح دال مهمله و الف و نون **ماهیت آن** نزد اکثر اسم فرفیون است و بعضی
و دیگران گفته اند چیزیست شبیه بصمغ و مائل بسیاهی و زردی که از انواح مغرب می آورند **طبیعت آن** بسیار گرم و خشک تا چهارم **افعال و خواص آن** از سموم قتاله
و بوئیدن آن باعث رعاف و عطسه بسیار و مهلک و تدبیر آن تدبیر افربیون و چند بادستر سیاه خورده است و مذکور شد ضماد آن محلل اورام صلبه است در چند ساعت
لبن الیتوعات بفتح یاء مثناة تحتانیه و ضم تاء مثناة فوقانیه و سکون واو و فتح عین مهمله و الف و تاء مثناة فوقانیه **ماهیت آن** شیر نباتات شیردار است مانند

لبن النساء

لبن حمار الوحش و لبن الغزال

لبن الحامض

لبن السودان

لبن الیتوعات

مازریون سیاه و فرفیون و سقمونیا و امثال اینها **افعال و خواص آن** مجمع آن زیمهوم و مسهل قوی عنف و شیرهٔ نباتی در ذیل آن مذکور شد و میشود و آنچه نامی
مخصوص ندارد در یتوعات در حرف الیاء مع التاء انشاء الله تعالی مذکور خواهد شد و اعراض و تدبیر آن مانند اعراض و تدبیر فربیون خورده است و مذکور شد **فصل**
اللام مع التاء المثناة الفوقانیه لتکو بفتح لام و سکون تاء و چهار نقطه هندی و ضم کاف و واو **ماهیت آن** ثمر درختیست در بنگاله میشود و کثیر الوجود و درخت
آن بقدر درخت آلو و پنیاله و پرخار و برگ آن نیز شبیه برگ آلو و پنیاله و ثمر آن خوشه دار و هر خوشه هفت هشت تا ده دانه و به بزرگی آلوی کوچک و پنیاله و سفید رنگ و طعم آن در
خامی ترش و بعد رسیدن میخوش میکردد و در جوف بعضی آن تا سه دانه و چهار دانه شبیه بدانهای شریفه و کتهل که کوه نامند و در جوف دانهای آن تخمی منقش رنگ
نرم لزج لعابی **طبیعت** آن سرد و تر **افعال و خواص آن** مسکن حدت صفرا و خون جهت بعض امراض دمویه و صفراویه نافع و شربت آن نیز جهت امراض مذکوره
نافع **لجالبو** بفتح لام و جیم و الف و ضم لام و سکون واو و لغت هندیست **ماهیت آن** کیاهیست که در کنار آبها و زمینهای نمناک میروید و در موسم باران بیشتر و دو قسم
میباشد قسمی در خشکی و زمینهای نمناک میروید نبات آن تا یکذرع و شاخهای آن باریک و برگ آن ریزه باریک شبیه برگ ام غیلان و از آن ریزه تر و قسم دوم مائی
که در کنار آبها و غدیرها میروید و این مفروش بر روی زمین میباشد و در شاخ و برگ شبیه بدان قسم و از خواص هر دو قسم است که چون دست نزدیک آن برند و بدان رسانند
برگهای آن بهم مجتمع میکردند و چون دست را بکشند و از آن دور نمایند بعد از اندکی از هم باز میکردند بحالت اصلی خود و از جمله ادویه عظیم النفع است نزد اهل صلاح خود
آنرا از رسایین میدانند **طبیعت** آن در دوم سرد و تر **افعال و خواص آن** محلل و جالی و منضج و مفتح و بجهت فساد خون و امراض حادثه از آن و امراض صفراویه
شربا نافع و قطور آب آن جهت ناصور و زخمهای کهنه مفید و گویند چون آفتاب در برج سرطان و در منزل نثره باشد که بهندی پکهد نچهتر نامند بروند بر کنار غدیرها که و یا
گیاه لجالبو باشد و اولا غسل بکنند و قدری شیرینی تصدق نمایند و بخور منسوب بزحل بسوزانند مانند مقل ازرق بار عخن سه شعب پس آن گیاه را از ریشه بر کنند بنحویکه
ساق آن بشکند و در سایه خشک نمایند و باز چون ماه در آن منزل آید نرم کوفته بیخته بقدر فلفلی از آن را با شیر گاو تازه دوشیده ممزوج کرده این منتر را هفت مرتبه
بر آن خوانده و بنوشند منتر اینست **بسم الله الرحمن الرحیم دولها امرت دولها سنکه ادان مونمو بشواد** تا سه هفته هر هفته هر روز بدین نحو بخورند
در هفته اول امراض سوداوی و حمیات ربع و مرکبه دفع کرده و در هفته دوم بواسیر و نواصیر و یرقان و امثال اینها زائل کردد و در هفته سوم جذام و بهق و قوبا و آتشک و مانند
اینها بر طرف کردد بعون الله تعالی و بالجمله مداومت بدان قوای حیوانی بیفزاید و از اسرار است نزد ایشان **فصل اللام مع الحاء المهملة لحم** بفتح لام و سکون حاء مهمله
و میم لغت عربیست جمع آن لحوم آمده بفارسی گوشت و بهندی ماس نامند **ماهیت آن** معروفست و منعقد از خون است و فاعل انعقاد آن حرارت فاضله و در بدن حیوان از حیثیت
در فاصله و حائل بودن میان اعصاب و عروق و اوتار و غیرها و استخوان و حفظ و مانع بودن آنها از التواء و حرکات مختلفه و فسخ و رض از صدمات خارجی و برای ترطیب اعصاب و عروق
و غیرها و حسن منظره و نیکوئی هیأت شکل و غیرها از منافعی که مفصلا در کتب کلیات مذکور است و اقسام میباشد بحسب اقسام حیوان و اعضای آن و لحم هر حیوان در اسم خود مذکور
شده و میشود انشاء الله تعالی و در اینجا بقول کلی و بالاجمال چیزی ذکر میباید باید دانست که چون بدن انسان مرکب از موالید ثلثه است و حیوانیت بران غالب پس انسب غذای بدل
بدل ما یتحلل او لحم است لهذا در حدیث شریف نبوی صلی الله علیه و آله و سلم وارد است که سید الطعام اللحم و طبیعت مدبره بدن ناچار است در استحاله نبات تا آنرا شبیه بجسد
نماید از هفت قسم فعل از تحلیل و استحاله و تفریق و عقد و تشبیه و تغذیه و ادخال و در حیوانات باقل این افعال مدعا حاصل است مثلا در شیر آنها پنج فعل کافی است که تفریق و تغذیه
آن هضم و تمیز است و تعقید و تشبیه و ادخال باشد و در بیضه طیور سه فعل کافی است که تحلیل و استحاله و تمیز باشد و در لحوم دو فعل که تشبیه و ادخال باشد کافی است پس لحوم
سید و بهترین سائر اغذیه شدند و گوشت مقادیم حیوان از گردن و دست و سینه بهتر از مآخر آن مانند ران و پشت تازه و گرده ردی و گوشت ایمن بهتر از ایسر و جانب
وحشی خشکتر و بطی النزول و انثی نرم تر و ارطب و بهترین لحوم لحم حیوان جوان صحیح المزاج فربه است در امزجه لطیفه صاحبان ترفه و سکون و آرام و بهترین مواشی بز و گوسفند
است که کمتر از شش ماه و زیاده از یکساله نباشد و بعد از آن گوساله یکساله کاو و کاومیش و شتر جوان بهتر از شتر بچه و از وحوش بچه بز کوهی است و آهو بره و گوشت حیوان خصی
کرده از گوشت ناخصی کرده بهتر است و الطف و گوشت حیوان راعی چرنده بهتر و الطف از محبوس معلوف و از حیوان سیاه بهتر و لذیذتر و سبکتر و از سرخ اجود و متوسط و از سفید
بطی الهضم و سمین و سریع الاستحاله بتعفن و فساد و گوشت سرخ دور از فساد و بتعفن و سریع الهضم و مذبوح در همان روز بهتر از بایت شب مانده و قدید گرم و خشک و قلیل الغذا بسیار
زبون و مولد خلط ردی و لحوم بری بهتر از اهلی و بهترین لحوم بری ظبی و بهترین اهلی ضأن و گوشت جدی و اقل فضول است و از غیر آن و لحوم حیوانات بری از برای بلغمی مزاجان

لتکو

لجالبو

لحم

وصاحبان فالج و استسقا و کسانیکه برودت و رطوبت بر مزاج ایشان غلبه نموده باشند با سرکه و آب غوره و امثال آن برای محرور المزاجان و کسیکه مزاج آن ملتهب نباشند طبخ آنرا
با مری و زیت بخورد و گوشت اعضای عصبانی مولد بلغم است و گوشت سرخ از لیف عصب گرم و تر و قریب باستخوان خشک و سمین و گوشت طفلی بارد و رطب لزج و گوشت نیمه رودی ضعیف
الغذا مصلح آن و مصلح هر گوشت ضعیف رطب نمک و پیاز و فلفل و زنجبیل و دارچینی و قرنفل و بسن لوا و زیره و امثال اینها است و مصلح گوشتهای گرم و خشک سرکه و آب
غوره و روغن و گوشتهای گرم و تر گشنیز و سماق و امثال اینها است و گوشت رخو که در آن حصب باشد لذیذ خصوص گوشت سینه و پستان که بسبب تولید شیر در آن
و گوشت زبان لذیذ سریع الهضم و گوشت حیوان وحشی و حمار الوحش گرم و خشک در سوم سریع الهضم کثیر الغذا مائل بسوداویت و در فصول زمستان خوردن آن و امثال آن
بهتر و گفته اند بطی الهضم و ردی الکیموس و گوشت کباش جهت کسیکه ذراریح خورده باشد نافع و گوشت ارنب گرم و خشک و گوشت بریان کرده آن جهت قرحهٔ رئه مفید
و گوشت قنفذ بسیار تر است و گوشت چرب و دنبه گرمتر از همه و غلیظتر و بطی الهضم و ملین شکم و قلیل الغذا و ردی و سریع الاستحاله بدخانیت و صفرا و گوشت گاو ماده
کثیر الغذا غلیظ سوداوی و مولد امراض سوداویه و خشکتر از گوشت بز و گوشت جوان آن سریع الهضم تر و بهترین آن گوشت بچه گاو ماده و بهترین اوقات خوردن آن فصل بهار
و اول تابستان و پوست خربزه مهرا کننده آنست چون در حین طبخ در آن اندازند و همچنین در مهر گوشت صلب که زود مهرا گرداند و اکثر گوشت گاو مولد بهق و امراض سوداوی
و گوشت شقراق کاسر ریاح و بعید النفض از گوشت بز و گوسفند و قلیل الشحم و یابس الجوهر و قلیل الغذا و ردی و گوشت حیوانات صید گرم و خشک و مولد خون غلیظ سوداوی
و بهترین آنها گوشت آهو است و گوشت سباع و ذوات المخالیب همه اینها ردی اجتناب از اینها واجب و گوشت ضان آن معتدل در رطوبت و یبوست سریع الهضم مولد خون جید و جهت
محرور المزاج نافع و گوشت جرذ یعنی بچه شتر بسیار گرم و خشک و مولد خلط غلیظ و جهت اصحاب کد و ریاضت شدید و عرق النسا و در آخر حمیات ربع نافع و گوشت سنور یعنی
گوشت گربه گرم و تر و گویند سرد است مسخن کرده و جهت درد پشت و بواسیر مفید و لحم الخیل یعنی گوشت اسب مانند گوشت شتر محلل مسام و جهت اصحاب کد و ریاضت
شدیده نافع و مولد سودا و از طیور متوسطه که قریب بمرغ خانگی باشد مانند کبک و تذرو و دراج و حجل و طیهوج و امثال اینها صغیر اینها بهتر از کبیر و بری بهتر از اهلی و بهترین
بری طیور مذکوره و بهترین اهلی دجاج از طیور مائی آنچه گردن آن باند و عظیم الجثه باشد ردی است و لحوم بری و کبار همچنین طیور کبار جثه مانند بط و او زمورث
حمیات ناتج اند و از مائی ماهیان متوسطه در بزرگی و کوچکی آب جاری صخری لطیف مانند ماهی رضاحنی و حیلوا ماهی و ماهی رهو و اندواری و آنبوس و امثال اینها
و از برای اصحاب کد و ریاضات قوی المزاج حار لحوم قویه غلیظه مانند گوشت جزور و خیل و گوزن و گاومیش بهتر و اولی است از لطیفه خفیفه و باید که حیوانات رطبة المزاج را بعد از استکمال
قوت اینها و یابسه را هنگام طفولیت و کوچکی ذبح نمایند و هرچه از شکم حیوان برآورند که حلان بضم حاء مهمله و فتح لام مشدده و الف و نون و حلام بمیم بجای نون نامند و آنچه بحد
کمال نرسیده باشد همه ضعیف و مورث ضعف و سستی و امراض بلغمیه اند و از حیوان پیر و ضعیف سالخورده بسیار لاغر و مریض و میته همه مورث امراض صعبه کثیره و سودا و امراض
سوداویه است خصوص کبش و تیس و بقر و جاموس و جمل و همچنین گوشت حیوان بچه مرده و یا کرک و غیر آن از سباع گزنده و خوفناک و یا در آب افتاده و بدستور حیوان مخنوق همه ردی
و مورث امراض ردیه صعبه و سودا و امثال اینها است و در حضور حیوانی حیوان دیگر را ذبح نمودن زبون و آشامیدن آب بعد از گوشت مضر و تناول نمودن آن در شبها
باعث تخمه و جمع آن با شیر و بیضه مضر و غیر مجوز و هرچند مبالغه در طبخ و کوبیدن آن کنند اولی است و باید که اجزای آن متساوی طبخ یافته خواه کباب باشد و یا غیر آن و گوشت آب
یعنی مرقه سریع الهضم و النفوذ و موافق ناقهین و ضعیف المزاج و القوه است اگر بلاغم و رطوبات بسیار بر بدن غالب نباشد و کسیکه اراده نماید تخفیف و صلابت بدن را باید که مشوی
و کردناج آن را بخورد و مشوی آن بطی النزول تر و یابس تر و قوی الدم از مسلوق و کسیکه اراده ترقیق و نرمی بدن نماید باید که اسفیدباجات چرب بیاشامد و روزی دو بار خوردن
آن ممنوع جهت آنکه البته هضم آن بر طبیعت دشوار و باعث فساد و ضعف قوت است و مداومت بر آن نیز باعث فساد اخلاط و قساوت قلب و تیرگی باصره و بلادت ذهن
و غلبه صفات بهیمی و اخلاق سبعی و بسیار دیر دیر خوردن آن باعث ضعف بدن و لاغری و ذهن و نقصان در ارواح و سقوط قوی است و مشوی یعنی بریان آن مولد لحم صلب
خشک و مطبوخ آن بطریق یخنی گرم تر و مولد لحم رخو نرم و قلیه آن کثیر الغذا و باعث تقویت بدن است و حلوای لحم و ماء اللحم باقسام و امراق آن در قرابادین کبیر ذکر یافته
اعضاء الرأس گوشت گاو و گاومیش و سائر گوشتهای غلیظ مولد سودا و امراض سوداویه از جنون و وسواس و گوشت ابن عرس با شراب جهت صرع البین خاکستر گوشت غلالان
جالی بیاض چشم و گوشت سباع و ذوات المخالیب مقوی چشم و دافع امراض عین و زهره طیور و اکثر حیوانات جالی بیاض و آثار چشم اعضاء النفس گوشت سرطان نهری جهت
مسلولین و گوشت جوجه طیور مهیج خوانیق اعضاء الغذاء گوشت قطا جهت اصلاح فساد مزاج و تفتیح سده کبد و طحال و استسقا و گوشت قنفذ با سکنجبین جهت جمع کردن و مرخی ...

پرپشتر ما مذکوره ورجاج جهت قولنج و امراض سوداوی و مرق گوشت گاو و سکباج آن جهت اسهال مراری و همچنین قریص گوشت آن با کشنیز تازه و سرکه و حموضات مناسبه بسرکه و همچنین با کشنیز خشک و اندک زعفران و گوشت طیور مشوی و غیر مشوی مانند گوشت کبک و طیهوج و قطا و قمری که جوش داده مرق آن را بریزند و جرم آنرا تناول نمایند حبس طبیعت نماید و مرق آن تلیین و گوشت شتر مدر بول و گوشتهای چرب تلیین آن زیاده از غیر آن و گوشت سباع و ذوات المخالیب جهت بواسیر و گوشت حمار وحشی با ره عن قطع جهت وجع کرده و تحلیل ریح غلیظ الحمیات کوتکلاو و ابل و غل و طیور بزرگ پیر محدث حمی ربع اند السموم آشامیدن گوشت ابن عرس خشک کرده با شراب جهت سموم و گوشت حملان سوخته برای لسع مار و عقرب و جراره و باشراب جهت سگ دیوانه و گوشت ضفدع جهت لسع هوام الآت المفاصل ضماد گوشت کرم بکرمی نیز جهت ضربه و سقطه و بدستور بچیدن عضو در پوست کرم با کرم آن و ضماد و نیز جهت تلیین عصب صلب شده و تلیین اعضای متشنجه و گوشت ارنب جهت نقرس و اوجاع مفاصل و قرحه بیت و دهن مرق ثعلب و گوشت ابن عرس جهت وجاع مفاصل ضماد او شحم حمار وحشی با دهن قسط جهت وجع ظهر و تحلیل ریاح غلیظه تمریخا و گوشت افعی و قنفذ اکلا به طریق مرقه و یخنی نافع و گوشت گاو مولد جذام و داء الفیل و دوالی و جرب و قوبای رومی و سرطان و همچنین سایر لحوم غلیظه الجروح و القروح و الاورام طلای گوشت گوسفند سوخته و ضماد گوشت گاو و سایر لحوم غلیظه محلل اورام صلبه الزینة طلای سپه حمار وحشی و بط رافع کلف و سوخته گوشت حملان رافع بهق و سوخته گوشت ضفدع جهت داء الثعلب نافع است **لحیة التیس** بلام مفتوحه و حاء ساکنه و یاء و الف و لام و فتح تاء مثناة فوقانیه و سکون یاء مثناة تحتانیه و سین مهمله لغت عربیست **ماهیت** آن اختلاف است مالقی و بغدادی و انطاکی و غیرها گفته اند نباتیست مجعد در روی زمین مفروش و از زمین بلند نمیشود و برگ آن شبیه ببرگ کندنا و مردم آنرا میخورند و مداوا با آب آن مینمایند و همین لحیة التیس حقیقی است و نزد عرب و اهل شام و شرق و دیار بکر مسمی باذناب الخیل و نزد عامه اهل اندلس مسقواس است و بفارسی اسلنج و باصفهانی سنگ و الاشنک نیز و بفتح شین معجمه و سکون نون و کاف نامند و دیسقوریدوس قسوس نامیده و بعض مردم قساوق و قسارت نیز خوانند و گفته اند آن دو صنف است نر و ماده نر آنرا درخت کوچک کثیر الاغصان و خشن و کوتاه و برگ مدور و صلب و مزغب و گل شبیه بگلنار و منبت آن سنگستانها و صنف ماده آنرا برگ شبیه ببرگ کندنا و بیاض آن عریضتر از بالای آن و گل سفید و نزد یک بیخ آن نوعی از طراثیث میروید سرخ یا قوتی رنگ و آن بهترین انواع آنست و گاه سفید و گاه اشقر نیز میباشد و قوت قبض این زیاده از آن و جمیع اجزاء آن طراثیث را برومی هیوقسطیداس و بیونانی ایوقسطس نامند و مراد از عصاره لحیة التیس عصاره آن طراثیث است و از جمله اجزای تریاق فاروق همانست و در قوت مانند حضض الااینکه در حضض قوت تحلیل است و درین قوت قبض فقط و حکیم میر محمد مؤمن نوشته که امین الدوله و جمعی دیگر بیان نموده اند که آن شاخهای است بی برگ مایل بسرخی و در خشندگی و سرخی آن مایل بسیاهی و بقدر شبری و بیشتر آن در زمین و چهار انگشت آن از زمین پیدا و بیرون و منبت آن شوره زارها و این قول اصح مینماید چه بیخ گیاه ابورد نوعی از طراثیث است بهترین آن تازه آنست **طبیعت** آن معتدل در گرمی و سردی و خشک در دوم و جالینوس در سابعه گفته نباتیست ما بین شجر و گیاه با اندک قبضی مؤلف گوید در شیراز و اصفهان و نواح آنها نباتی کوچک تا بیک شبر میروید و با شاخهای باریک و برگهای باریک بلند و نبات آن بهیئت مجموعی شبیه بریش بز که تیس نامند آنرا بشیرازی و اصفهانی الاشنگ نامند و نر و ماده میباشد چنانچه ذکر یافت و تر و تازه آنرا با سرکه و بدون آن برای تبرید مانند کاسنی و کاهو میخورند و تحمل که لحیة التیس این باشد و آنچه در کتاب عمده فرنگی دیده شد نبات آن بلند است و یک ساق ایستاده دارد و بر آن برگهای باریک بلند شبیه ببرگ کندنا و گل آن بهمن مدور و برگهای آن اندک طولانی و سر آنها متشعب بدو شعبه و غنچه آن فی الجمله شبیه بغنچه گل سرخ و رنگ گل آن سفید **طبیعت** آن در آخر دوم سرد و در سوم خشک **افعال و خواص آن** قابض و قاطع نزف الدم و اسهال مراری و دموی و قرحه رئه و بیخ آن در قبض اقوی و عصاره آن در قبض مانند تخم گل سرخ و مقوی معده و مانع انصباب مواد بدان و قرحه رئه و امعاء و عصاره آن از آن اقوی و آشامیدن عصاره آن با شراب جهت نزف الدم رحم و ضماد آن مقوی اعضای ضعیفه و فم معده و جگر و نزف الدم رحم و در سایر افعال قریب از اقاقیا و اعضاء الراس بیخ آن جالی چرک گوش و خشک کننده قروح آن اعضاء النفض و الغذاء آشامیدن برگ و گل و بیخ آن با ماء الشعیر جهت قرحه رئه و عصاره آن جهت نفث الدم و نزف الدم اعضای باطنی و جهت تقویت معده و حبس بطن و قرحه امعاء مقدار شربت عصاره آن تا سه درم و از برگ و گل آن تا چهار درم الجروح و القروح ذرور برگ و گل آن جهت اندمال و التیام جراحات کهنه و رفع تعفن آنها و ضماد آن جهت التیام عصب مقطوع الاورام ضماد گل آن محلل اورام حرق النار و گل آن با موم روغن جهت سوختگی آتش السموم محمد بن زکریا خوردن بیخ لحیة التیس را دافع سموم دانسته مضر کرده مصلح آن عناب بدل آن حضض و اقاقیا است و گلنار و تخم آن **فصل اللام مع الخاء المعجمه لخنیس** بفتح لام و سکون خاء و کسر نون و سکون یاء مثناة تحتانیه و سین مهمله لغت یونانیست **ماهیت** آن نوعی از خیری بری است نبات آن قریب بذرعی و گل آن بنفش و بری و جبلی میباشد و بهر دو در صورت مشابه هم مگر آنکه جبلی آن اقوی است و خشن تر و کوتاه تر از بری و دانه آن سیاه و تلخ و بقدر عدسی بعضی آنرا سراج القطرب دانسته اند **طبیعت** آن در سوم گرم و خشک خصوص گل و تخم آن

لحیة التیس

لخنیس

افعال و خواص آن آشامیدن دو درم از آن هر دو نوع مسهل قوی و یکدرم آن جهت لسع عقرب شیاله و چون گل آنرا بر روی عقرب اندازند آنرا بکشد **فصل اللام مع السین** المهمله **لسان** بکسر لام و سین و الف و نون لغت عربیست بفارسی زبان و بهندی جیب نامند **ماهیت** آن از اعضاء مرکبه بدن حیوان و در دهان آن واقع و مرکب از لحم رخو غددی سبک و عروق و عصب و عضلات و غشاء معروف است و مخلوق از برای آمدن آواز و بیان و تکلم و افاده و استفاده و القای ما فی الضمیر بغیر و تقلیب غذا در حین مضغ و اعانت بر بلع و حفظ رطوبات نازله از دماغ و خارجه از سینه و معده و غیر اینها از منافعیکه در کتب طبیعی و کلیات طب مذکور است و غیر خالق جل اسمه کسی نداند فوائد آنرا بتفصیل **طبیعت** آن گرم و تر **افعال و خواص آن** خفیف سریع الانحدار و مرطب بدن و با ادویه حاره خوشبو زیاده کننده منی المضار سریع التعفن مصلح آن طبخ آن با سرکه و با کشنیز خشک و زیره و خولنجان در مبرودین و در محرورین سرکه کشنیز خشک خوردن است **لسان** و آنرا اذان الثور و کلا نیز نامند بجهت آنکه گل آن برنگ کحل است **ماهیت** آن نباتیست بالزوجت و رائحه آن شبیه بانجبار و غیر لسان الثور است برگ آن عریض مفروش بر روی زمین و مستدیر و در خشونت مانند برگ گاوزبان و از میان برگ آن شاخی سبز روید بقدر ذرعی و بر سر آن گلی سرخ رنگ و فرق میان برگ این و برگ لسان الثور آنست که برگ این عریضتر و مدورتر و بو شبیه بانجبار و لزوجت آن زیاده از لسان الثور و گل آن را و پخته بسوی زمین و خام و پخته برگ آنرا میخورند بخلاف برگ گل لسان الثور که باین اوصاف نیست **طبیعت** آن در دوم سرد و تر **افعال و خواص** آن جهت علل زبان انسان و سرو غیر آن از حیوانات و بثوری صلب سرخ که ظاهر میگردد بر زبان مانند حب الرمان و آنرا حارس مینامند و جهت قلاع و سائر امراض حاره دهان و خفقان و حرارت معده نافع **لسان الابل** بالف و کسر و ... موحده و لام لغت عربیست **ماهیت** آن غیر رعی الابل است و غلط کرده کسیکه آنرا لسان الابل دانسته بلکه آن نباتیست مابین گیاه و شجر و شاخ آن پراکنده و مربع مایل بسفیدی و برگ آن شبیه ببرگ تفاح و از آن بلندتر و باریکتر و اندک خشن و مجعد شبیه بتجعید ثیاب تازه شسته و با زغب نرمی و سفید رنگ و خوشبو و ثقیل الرائحه و ثمر آن زرد مایل به بهی منبت آن زمینهای خشن **طبیعت** آن در دوم سرد و خشک و در سوم گرم و خشک نیز گفته اند **افعال و خواص** آن مفتح و جالی اعضاء الفم و الغذاء و النفس آشامیدن آب طبیخ برگ و شاخ آن و مضغ برگ آن جهت رفع لکنت زبان و اضطراب و تلجلج آن و قروح باطنی و ادرار بول و حیض و اخراج جنین و آب طبیخ آن با مویز و عناب مفتح سدد و مدر بول و رافع التهاب باطنی القروح و الجروح و زرور آن منقی قروح خبیثه و مجفف قروح و التیام دهنده جراحات و ضماد آن جهت قروح باطنی و ظاهری و استنجا بآب مطبوخ آن مسکن حکه فرج و مقعده و ذکر الزینته خضاب آن با حنا سیاه کننده موی سر و شستن بآب آن و بدان خضاب نمودن نیز سیاه کننده موی است مضر گرده مصلح آن صمغ عربی مقدار شربت از جرم آن تا سه درم و از آب آن تا دو اوقیه و شراب آن که هفتاد مثقال آنرا در دو هفتاد رطل آب انگور ریخته ترتیب دهند جهت نفث الدم و سرفه و ستی عضل و قرحه گرده و مثانه و احتباس حیض نافع مقدار شربت آن تا یک رطل السموم جهت گزیدن شفتین بحری نافعست **لسان الثور** بفتح ثاء مثلثه و سکون واو و راء مهمله لغت عربیست بفارسی گاوزبان و بیونانی فوو بلاطینی بکلورم و بلغت دیگر براجم و بهندی سنکا هول نامند **ماهیت** آن نباتیست جمیع اجزای آن با خشونت و مزغب و منقط بنقطهای شبیه بنجار و ساق آن باریک و خشن و مانند پای ملخ و سبز مایل بزردی و بقدر ذرعی و برگ آن بزرگتر و سیاه و ضخیم و با خشونت و منقط بنقطهای سفید شبیه بنجار و مزغب شبیه بزبان گاو و مفروش بر روی زمین و ربیعی است و تازه آن سبز مایل بزردی و کهنه آن مایل بسیاهی و هر چند کهنه تر گردد سیاه تر شود و گل آن لاجوردی رنگ بشکل ابا ... و از آن کوچکتر و طولانی و تخم آن کوچک اندک طولانی و سفید از حب القرطم اندک باریکتر و ... و اندک لعابی و تخم آنرا مدور نیز گفته اند منبت آن اکثر خصوص گیلان که در آنجا بسیار خوب میشود و در عظیم آباد از ملک هند نیز میشود و لیکن برگ آن نازک و حکیم میر محمد مؤمن در تحفة المؤمنین نوشته قسمی را که در صفاهان و بعضی بلاد گاوزبان سید اند مرماخور است و گل آن لاجوردی و کوچک و مدور میباشد بهترین آن گاوزبان تازه ضخیم سبز مایل بزردی منقط گیلانی است **طبیعت** تازه آن در اول گرم و تر و خشک آنرا رطوبت کمتر و مایل به یبوست و قوت آن تا هفت سال باقی میماند و گل آن الطف جمیع اجزای آن **افعال و خواص آن** مفرح و مقوی ارواح و حرارت غریزی و اعضای رئیسه و حواس و ملین طبع و مسهل مره صفرا و اخلاط محترقه و سوداوی متولد از خلط سوداوی و تسکین اعراض آنها و امراض سوداویه مطلقا اعضاء الراس و الصدر و الغذاء آشامیدن آن با مطبوخات مناسبه جهت سرسام و برسام و مالیخولیا و جنون و نیکوئی حواس و رنگ رخسار و تفریح و دفع خشونت قصبه ریه و سینه و سرفه و ضیق النفس و درد گلو و سینه و تشنج و خفقان سوداوی و توحش و سواس و حدیث نفس و فزع و خوف و غم و هم و یرقان و سنگ گرده و مثانه و مطبوخ آن با نبات و یا شکر و یا ماء العسل جهت خشونت سینه و قصبه ریه و سرفه و ضیق النفس و آشامیدن دو درم گل آن با یکدرم گل ارمنی و دو درم شکر جهت خفقان و خشونت سینه و سرفه و انعاش حرارت غریزی و قوی و ازاله یرقان و تفتیت حصاة و تصفیه رنگ رخسار و زرور محرق آن در دهان جهت قلاع اطفال و تسکین لهیب سوزش دهان و ستی لثه و بدستور تخم محرق آن و لیکن از آن ضعیفتر مضر سپرز مصلح آن صندل سفید مقدار شربت از جرم آن از دو درم

لسان

لسان

لسان الابل

لسان الثور

تا پنج درم و مطبوخ و منقوع از پنج درم تا ده درم و از آب آن تا چهار اوقیه بدل آن ابریشم خام محرق و چهار دانگ آن پوست اترج و نیز بوزن آن بیاض و نصف آن سنبل و ربع آن اسارون گفته اند و چون از آب آن و آب سیب و آب مویز شرابی ترتیب دهند و دو مثقال آن تدریج بحدیکه رطل شراب کنند بدون ازاله عفن و عرق و گاوزبان جهت امراض سوداوی و وسواس و خفقان سوداوی مفید و در سائر افعال ضعیف‌تر از جرم و مطبوخ آنست و بعضی اقوی گفته اند مقدار شربت آن تا چهار اوقیه **لسان الحمل** بفتح حاء مهمله و میم و لام لغت عربیست و دیسقوریدوس آنرا کثیرة الاضلاع و ذو سبعة اضلاع نامیده و بفارسی بارتنگ و برگی باغ برباغ و لسان الحمل کبیر را بفرنگی بیتیاک مسور و صغیر را بیتیاک مینور نامند **ماهیت** آن از جنس ماخوذ است و دو صنف میباشد کبیر و صغیر کبیر را برگ شبیه بزبان گوسفند و سبز طولانی و اندک عریض و ساق آن بقدر ذرعی و پراکنده مایل بطرف زمین و سبز خوش رنگ املس و از وسط نبات آن ساقهای باریک بلند رسته بر سر آن گل آن زرد رنگ و تخم آن مدور ریزه سیاه رنگ مایل بسرخی و بیخ آن سست و زغب‌نا بسطبری انگشتی و صغیر را نیز بدستور الا آنکه برگ آن از آن کوچکتر و سرخی ساق کمتر و تخم آن بزرگتر و کبیر اقوی از صغیر و در منافع نیز از آن زیاده و از مطلق آن مراد صغیر است **طبیعت** آن در دوم سرد و خشک و تخم و بیخ آن را یبوست زیاده از برگ و برودت کمتر و برودت تا بسر حد تجفیف و یبوست آن بحد لذع نرسیده **افعال و خواص آن** مرکب از جوهر مائی و ارضی و از جوهر مائی تبرید مینماید و از جوهر ارضی قبض و آب برگ آن لطیف عصاره الراس آشامیدن آن حابس نفث الدم و نزف الدم همه اعضای باطنی و رعاف و صرع و سعوط و ضماد آن بر پیش سر و سینه نیز و قطور آن در گوش جهت تسکین وجع آن که از حرارت باشد و مکرر مضمضه نمودن آب طبیخ بیخ آن و یا مضغ آن و با آب برگ آن جهت درد دندان و قلاع و قرحها دهان و بثور عدسیه آن و تقویت لثه مسترخیه و دامیه و با آب برگ آن جهت رفع قلاع دهان و قطور و طلای آب برگ آن جهت رمد حار مفید و سائیده میشود شیافات چشم در آب آن و داخل ادویه عین کرده میشود اعضاء النفس تخم آن حابس نزف الدم و آشامیدن عدس مطبوخ با برگ آن بدل سلق جهت ربو و آشامیدن عصاره آن جهت دق و سل و نفث الدم و قرحه ریه و ربو و سوء مزاج اعضاء الغذا والنفض آشامیدن عصاره آن مقوی کبد حار و طحال و گرده و مفتح سده آن و مسکن تشنگی و رفع فساد هضم و قی الدم و نزف الدم اعضاء باطنی و حرقة البول و سیلان خون بواسیر و حیض و بیخ و برگ و تخم آن مفتح سده کبد و گرده و مثانه و در ادویه مفتحه انها داخل کرده میشود و جهت قروح امعا و آشامیدن عدس مطبوخ با برگ آن بجای برگ چغندر جهت استسقای حار و مطبوخ آن با نمک و سرکه و عدس جهت اسهال سوی و آشامیدن آب برگ آن با طلا جهت درد گرده و مثانه و آشامیدن و یا احتقان تخم و یا عصاره آن جهت قرحه امعا و حبس خون بواسیر و حمول آن جهت درد رحم حادث از اختناق آن الحمی گفته اند آشامیدن سه عدد بیخ آن جهت حمی مثلثه و چهار عدد بیخ آن جهت حمی ربع و همچنین با چهار اوقیه و نیم شراب ممزوج کرده و آشامیدن عصاره آن نیز جهت حمیات حاده نافع السموم ضماد آن با نمک جهت سمیت سگ دیوانه گزیده الجروح والقروح و حرق النار ضماد آن و بدستور ذرور آن جهت تنقیه چرک و تجفیف و اندمال قروح خبیثه و مزمنه و جراحات عمیقه و سوختگی آتش و نار فارسی و قروح ساعیه و آکله و با طین قیمولیا و اسفیداج جهت حمره و جمره و داء الفیل و منع تزاید و موجب ضمور آن الاورام والبثور محلل اورام حاره و نمله و شری و حمره بجای جمهله که با دبیخ باشد و درد پس گوش و خنازیر و تعلیق بیخ آن بر گردن نیز جهت خنازیر موثر المضار گویند مضر ریه مصلح آن عسل و عصاره آن مضر طحال مصلح آن مصطکی مقدار شربت از آب برگ آن از ده مثقال تا نیم رطل بدل آن حماض بستانی و تخم آن در افعال مانند عصاره برگ آن و بوره آن قابض و مقوی امعا و رافع زحیر و بروغن بادام و یا روغن گل چرب کرده و یا در آب جوش نموده آن نیز رافع مغص و حابس نزف الدم سافل بدن مقدار شربت آن تا سه درم و عرق برگ بارتنگ که مانند گلاب بقرع و انبیق مقطر نموده باشند در تقویت قوت ماسکه بیعدیل و در همه افعال از عصاره برگ آن ضعیف‌تر است **لسان السبع** بفتح سین مهمله و ضم با موحده و عین مهمله **ماهیت** آن نباتیست بقدر دو ذرع و شاخهای آن پراکنده و برگهای آن طولانی و اطراف آن تیز و مشرف مانند دندانهای اره و مجعد و صلب و رنگ آن سبز مایل بزردی و سفیدی و بر سر شاخهای آن قبهای مستدیر و گل آن بنفش و بیخ آن سیاه مربع منبت آن زمینهای سنگریزه و ربیعی است **طبیعت** آن در سوم گرم و خشک **افعال و خواص آن** آشامیدن طبیخ آن جهت تفتیت سنگ گرده و مثانه و فرزجه بیخ آن جهت ادرار حیض و اخراج جنین نافع است **لسان العصافیر** بفتح عین و صاد مهملتین والف و کسر فا و سکون یاء مثناة تحتانیه و راء مهمله بفارسی زبان گنجشک و بهندی اندرجو و بشیرازی تخم اهر نامند **ماهیت** آن ثمر درختیست از قسم دردار و عظیم و برگ آن شبیه ببرگ بادام و ثمر آن در خوشه و در غلافها و هر یک از هم متفرق و در هر غلافی یکدانه باریک طولانی شبیه بزبان گنجشک و ظاهر آن اندک تیره رنگ و باطن آن سفید مایل بزردی و با تندی و تلخی و قوت آن زیاده ده سال باقی میماند و در ملک هند و بنگاله کثیر الوجود و دو نوع میشود یکی تلخ با حدت و دوم شیرین و نبات آن بیشتر در مزرعه و بیخ بهم میرسد و بلندی نبات آن از برگ نبات بیخ باریکتر و نازکتر و خشن تر و سبز تیره شبیه ببرگ بید و از آن اندک پهن‌تر و سر برگها کج و ثمر آن در خوشه مجتمع و دانهای آن در غلافی

سبز تر شبیه بخار و گل آن ریزه و از تلخ آن سفید مائل بزردی و از شیرین آن بنفش و ثمر تلخ آن نیز بهیات شیرین الا آنکه ثمر شیرین آن بالیده تر و رنگ باطن آن بنفش
طبیعت آن در آخر دوم گرم و خشک و در اول تر نیز گفته اند و با رطوبت فضلیه **افعال و خواص آن** مسکن ریاح و برگ آن با قبوضت عضاء الصدر
آشامیدن ثمر آن مسکن درد پهلو و تهیگاه و جهت خفقان و ضیق النفس و سرفه مزمن عضاء النفس آشامیدن آن جهت مغص و درد کمر و رحم و ادرار بول و تفتیت حصاة
و تقویت عضای تناسل و تحریک و زیادتی باه مفید و فرزجه آن با عسل و زعفران بعد از طهر معین بر حمل و مجرب گفته اند المضار مصدع محرورین مصلح آن کشنیز مقدار شربت آن
جهت باه تنهائی تا سه درم و با معینی تا دو درم بدل آن در تقویت باه بوزن آن جوز بوا و نصف آن همن سرخ و یا تودری سرخ بوزن آن و با مغز گردکان و یا کبابه الجروح و القروح
ضماد برگ آن منقی و مدمل و ملحم قروح رطبه آلات المفاصل ضماد پوست آن با سرکه جهت کوفتگی عضل نافع **لسان الکلب** بفتح کاف و سکون لام و با موحده بلاطینی اسپره گویند شبیه بگلوره
و بیربری بنکو کالینس نامند **ماهیت** آن گویند لسان الحمل است و بعضی نمتان دانسته اند و بعضی گفته اند نباتیست علیحده ساق آن زیاده بر ذرع و با شعبهای بسیار و گره دار و باریک
و برگ آن شبیه ببرگ بارتنگ و از آن دراز تر با تقعیر و بسیار نرم املس و اطراف آن تند و گل آن بنفش و تخم آن باریک و بیخ آن سفید پر شعبه با شعبهای باریک مانند ریسمان
و منابت آن نزدیک آبها **طبیعت** آن در اول گرم و در دوم خشک **افعال و خواص آن** آشامیدن آن بقدر یک رطل با عسل رافع اسهال
و سلسل و هم و در اول تابستان میروید و منبت آن نزدیک آبها **طبیعت** آن در اول گرم و در دوم خشک **افعال و خواص آن** آشامیدن آن بقدر یک رطل با عسل رافع اسهال
طحال القروح و الجروح ضماد آن ملزق جراحات و جهت التیام زخمهای تازه و گوشت آوردن زخمهای کهنه مؤثر است **فصل اللام مع الصاد المهملة لصیقی** بفتح لام
و کسر صاد مهمله و سکون یاء مثناة تحتانیه و کسر قاف و یا و آنرا اذان الدب نیز نامند و در شکار بن معروف بکاتش است **ماهیت** آن نباتیست خار دار که بر جامه می چسپد
و از آن جهت آنرا العیقی نامند و ساق آن زیاده بر ذرعی و بسطبری انگشتی و برگ آن شبیه ببرگ بارتنگ و از آن کوچکتر و ضخیم تر و تخم آن بقدر فندقی و نخودی **طبیعت** آن در آخر
اول گرم و خشک **افعال و خواص آن** محلل و جالی عضاء الصدر آشامیدن طبیخ آن با عسل جهت سرفه مزمن بارد و خشونت سینه و ضماد آن با روغن گل جهت
ضربان ورم مقعده بغایت نافع و غسول آن سرخ کننده رخسار و مغز و تخم آن مسهل است **فصل اللام مع العین المهملة لعاب** بضم لام و فتح عین و الف
و با موحده بعربی ریق و بفارسی آب دهان نامند **ماهیت** آن معروف است **افعال و خواص آن** جالی خصوص لعاب دهان صائم یعنی شخص ناشتا و چون
آب دهان صائم را در گوش کسیکه از اذیت کرم متاذی باشد ریزند تسکین دهد و کرم آنرا بکشد و بر آورد و طلای آن محلل خون مرده و جالی بهق و کلف و قوبای اطفال را نافع و چون
در دهن مار اندازند آنرا بکشد **لعبت بربری** بضم لام و سکون عین و فتح با موحده و تاء مثناة فوقانیه و فتح دو با موحده در میان هر دو را مهمله در آخر یای نسبت **ماهیت**
آن بیخیست شبیه بسورنجان و باریکتر از آن مانند سرپستان و طعم آن تلخ و تند و در مصر معروف بستر بابقی است و از نواح افریقیه آورند و نا سفیدان مغشوش بسورنجان مینمایند
و بعضی سورنجان را باین نام خوانند و اشتباه است **طبیعت** آن در دوم گرم و خشک **افعال و خواص آن** محلل ریاح و قاطع بلغم و مقوی حرارت غریزی عضاء
الصدر و النفس آشامیدن آن جهت قطع بلغم سینه و تحلیل ریاح معده و بواسیر و ادرار خون حیض و بواسیر و اوجاع صدر و امثال آن نافع السموم رای جهت سموم افعی و سموم سایر
هوام بغایت نافع دانسته و مداومت آن باعث سرخی رنگ رخسار مقدار شربت آن دو درم که در سویق بسیار جوشند و هند نافع غالیه حدت آن کروه المضار اکثار آن مورث امراض
حاره و مصدع مصلح آن کشنیز بدل آن بوزن آن مغز گردکان است و چون اطفال یا غیر ایشان بغلطی بخورند قی و اسهال آورد تا بحدیکه سرخی چشم و حالتی مانند مستان بهم رسد
نماید و اگر زن باشد اختناق رحم و هلاک سازد تدبیر آن قی نمودن بروغن و عسل و بعد از آن افیون خوردن است **لعل** بفتح لام و سکون عین و لام گفته اند معرب لال هندیست
ماهیت آن از احجار جدیده است که تازه اطلاع بدان بهم رسیده و در کتب احجار قدیمه ذکر آن نیست و مؤلف منافع الاحجار و لباب الصناعه تصریح نموده که از سی صد سال
متجاوز است که سالی بسبب زلزله عظیمی کوه بدخشان منهدم گردید و لعل ظاهر گشت و از جنس یاقوت است و رنگ آن از رنگ یاقوت در سرخی کمتر و اندک مائل به بنفشی و اغوالی
دار یاقوت نرم تر و معدن آن بدخشان از مملکت توران و در دکن نیز بهم میرسد و بدخشانی بهتر و سرخی آن غالب و صلب و دکنی نرم تر و اندک تیره تر و وافر تر از بدخشانی و کم بها
تر و بالجمله قسمی از اقسام یاقوت است که باختلاف مکان بدین نحو مسکون میگردد و یاقوت در حرف الیا مع الالف انشاء الله تعالی مذکور خواهد شد **طبیعت** آن در گرمی
و سردی معتدل مائل بحرارت و در دوم خشک **افعال و خواص آن** در تفریح دل و عصاب و قوت باصره قویتر از یاقوت و حابس نزف الدم و بواسیر و جمیع علل
سوداوی قوی التاثیر مقدار شربت آن از یک قیراط تا یک دانگ و بعضی تا نیم دانگ گفته اند **فصل اللام مع الفاء لفاح** بضم لام و فتح فا و الف و حاء
مهمله لغت عربیست بفارسی شابیزک و سغد نیز نامند و سغد اسم یبروج است **ماهیت** آن ثمر یبروج بریست و بیخ لفاح عبارت از یبروج صنمی است و در حرف الیاء

لسان الکلب

لصیقی

لعاب

لعبت بربری

لعل

لفاح

انشاء الله تعالی مذکور خواهد شد نر و ماده میباشد قسم ماده آنرا برگ عریض و مفروش بر روی زمین و شبیه ببرگ کاهو و ازان کوچکتر و مائل بسیاهی و ثقیل الرائحه و گل آن سفید و ازان
ازرقون بزرگتر و زرد و بسیار عفص و بعد از رسیدن با عطریت و مائل بشیرینی میگردد و آنرا تفاح الجن نامند و تخم آن شبیه بتخم سیب و بیخ آن دو و سه عدد و متصل بهم ظاهر آن سیاه
و باطن آن سفید و پوست بیخ آن عطر و مائل بسیاهی و در شکل شبیه بصورت انسان و بی موی یعنی لیفهای شبیه بموی که در یبروح میباشد در بیخ نیست قسم نر آنرا برگ املس و مانند
برگ چغندر و ثمر آن بقدر خیار و زرد و بیخ آن در سطبری متوسط و صنفی از آنرا منبت مقابر و مواضع سایه دار و برگ آن کم عریض و در طول بقدر شبری و مائل بسفیدی و بی ساق و بی
برگ و ثمر و بیخ آن دراز و بسطبری ابهامی و سفید و این قویترین اقسام است و قوت آن تا چهار سال باقی میماند و قوی ترین اجزای آن پوست بیخ و عصاره و آب ثمر آن است
طبیعت آن در آخر سوم سرد و خشک و گویند خالی از اندک حرارت نیست و ثمر آن سرد و تر و آنچه در جوف بیخ آنست عدیم القوت **افعال و خواص آن** مخدر و مجفف
و مسکن هیجان مواد حاده و غلیان خون و صفرا و قابض و مسکر و منوم و مسمن بدن اعضاء الرأس طلای آن جهت درد سر و بوئیدن آن منوم و صداع حار را نافع و مضمضه بطبیخ
آن جهت درد دندان اعضاء الصدر و الغذاء و النفض آشامیدن شش قیراط از پوست بیخ آن با آب و عسل جهت رفع سنجوالی و خفقان حار و اسهال دموی و حرقة البول نافع و مقیٔ
بلغم و مره سوداست و کیاه آن مدر بول و حمول تخم آن با کبریت قاطع حیض اعضاء المفاصل ضماد پوست بیخ آن با آرد جو جهت درد مفاصل حار و الاورام و البثور طلای آن
محلل اورام حاره و با سرکه جهت حمره و ضماد برگ آن با آرد جو جهت اورام حاره و برش الزینه طلای شیر آن جهت کلف و نمش و آشامیدن یکدرم از تخم آن بغایت سرخ کننده حیار
مانند سرخی که از حمام بسیار گرم بهم میرسد و طلای پوست بیخ آن مولد قمل در بهر و غنیک باشد السموم طلای پوست بیخ آن با عسل و روغن زیتون جهت گزیدن هوام و بدستور تخم
آن و برگ که چون آن فادزهر عنب الثعلب سمی قتال مقدار شربت آن سه قیراط تا نیم درهم و دو درهم آن کشنده است باختلال عقل و سبات و غشیان مصلح آن قی کردن بروغن
و عسل و بعد از ان عسل و سداب بری و خردل و انیسون خوردن و بعضی گفته اند آب سرخ نوشیدن المضار اکثار بوئیدن آن محدث سکته خصوص آنچه برگ آن سفید باشد مصلح
آن بر موم بوئیدن و تخم خشخاش و بودن آن جوز القی نیز گفته اند و آشامیدن تخم سه عدد آن با رازیانه و شکر سکر با تفریح آورد و بتغایله است **لفش** بفتح لام و فا و شین معجمه

لفش

ماهیت آن درختی است عظیم منبت آن نواح شام و در هنگام تری و سبزی زود مشتعل میگردد و در خشکی دیر آتش در آن تاثیر مینماید و ابن ابی خالد گوید مراد از قول حق سبحانه تعالی
در قرآن مجید من الشجر الاخضر نارا آن درخت است **افعال و خواص آن** طلای برگ خشک مسحوق آن رافع قوبا است حکیم میر محمد مومن نوشته که انطاکی گوید که آن جوف
صنوبر است

فصل اللام مع القاف

لقلق

لق لق بفتح دو لام و دو قاف معرب لک لک فارسی است **ماهیت آن** از جمله طیور معروفه است کبیر الجثه که
در اوائل ربیع می آید و کما دمتوطن میگردد و از جاهی خود نقل نمینماید و از خار خانه میسازد و برای محافظت بچهای خود از مار زیراکه مار دشمن بچه آنست و آن نیز بسبب حرارت سوء
مزاج خود مار را می بلعد و بان ضرر نمیرساند و گوشت آن بدبو برای بودن خوراک آن حشرات و خبائث **طبیعت آن** در آخر سوم گرم و خشک **افعال و خواص آن**
اعضاء الرأس و غیره با خوردن گوشت آن جهت فالج و لقوه و خدر و ریاح غلیظه و برودت مستحکمه در اعضاء و ضعف باه و سموم منهوشه و گوشت بچه آن بهتر از بزرگ آن مضر محرورین
مصلح آن روغن کنجد و طبخ آن با سرکه و کرفس و کشنیز بسیار و ذیت شیرین و با روغن بادام و شراب بران نیاشامند و بیضه آن در جمیع افعال قویتر از گوشت آن و زهره آن
رافع شبکوری است اکتحالا و خون آن جالی و جهت ازاله بهق و وضح نافع طلای آن با سرکه و سرگین آن جالی بهق و کلف و آثار جلد و با بیضه آن سیاه کننده موی و رافع صرع است

فصل اللام مع الکاف

لک

لک بضم لام و کاف نیز آمده بفارسی لاک و بهندی لاکهه بخفای ها نامند **ماهیت آن** صمغ نباتیست که در مملکت هند و بنگاله بهم
میرسد و از سر شاخهای بعضی اشجار بر می آید و منعقد میگردد و سرخ رنگ شبیه بتوت سرخ و بعضی حبهای آن تا بقدر لیموئی و نارنجی می باشد و این را لاک خام و بهندی لاکهه
جهوری نامند و از درخت سدر که بفارسی کنار نامند و درخت پیپل و برغیر اینها بعمل می آید و آنچه از درخت کنار بعمل می آید بهتر است و از طبخ لک خام و آب آن اخذ آب آن
انواع رنگهای سرخ بعمل می آید و بهر یک را نامی و آنچه از آب مطبوخ آن با نعقاد بعمل می آورند بهندی کلال بکاف عجمی می نامند و آنچه آب آنرا در پنبه گرفته اقراص نازک ساخته خشک
مینمایند بفارسی کناوه و بهندی التا و مهاور نیز گویند و ثقل لاک مطبوخ آب گرفته را ورقهای نازک میسازند و آنرا بهندی چپرا و بشیرازی دوس ملیا نامند و بهترین آن مستعمل
در طب سرخ شفاف صافی تازه خام غیر مطبوخ مغسول آن است زیراکه مغسول آن در بعضی مواد بهتر از غیر مغسول است و بهترین جرم مطبوخ آن نیز سرخ و شفاف صافی تازه آن است و
غیر مستعمل و قوت آن تا ده سال باقی میماند **طبیعت آن** در دوم گرم و در سوم خشک و در اول گرم و در دوم نیز خشک گفته اند و مغسول آن الطف و غیر مغسول آن اقوی **افعال و
خواص آن** جالی محلل و منقی خلط و جاذب اعضاء الرأس و الصدر و الغذاء و النفض آشامیدن آن جهت فالج و نفث الدم و سرفه و ربو و خفقان و تقویت معده و جگر و جشاء و تفتیح سده کبد

وطحال و استسقای لحمی و زقی و یرقان و ضعف گرده و سائر اعضا و تنقیه اخلاط بارده و وجع کبد و تحلیل اورام باطنیه نافع و آشامیدن یکدانگ تا دو دانگ مغسول آن با شیر بز
تازه دو وشید و بقدر سی مثقال جهت حبس نفث الدم مجرب مضر سپرز مصلح آن مصطکی مقدار شربت آن تا یکمثقال بدل آن در تفتیح و ثلث آن ریوند و نیم وزن آن اسارون و ربع
آن طباشیر الخواص لاغر کننده بدن است بالخاصیت چون هر روز یکدانگ آنرا با سرکه بنوشند تا مدت سی روز یا چهل روز بغایت بدن را لاغر کند و چیزی دیگر بدان نرسد همچنین
چون سه چهار مثقال آنرا با سرکه در سه چهار روز بنوشند و چون اشنان سبز را یک شبانروز بخیسانند پس لک خام صافی اضافه نموده با آتش ملایم بجوشانند تا در وی صافی آن
از هم جدا شوند و آب اشنان سرخ درخشنده گردد پس لطیف صافی آنرا جدا کرده با صمغ عربی جمع و منعقد نمایند و این را بهندی کلالی نامند و در نوشتن و نقاشی بهتر از رنگ
شنجرف و تفل آنرا زرگران در زرگری در لحیم و استحکام چیزها مستعمل دارند و در غایت قبض است آشامیدن آن در قطع حیض از مجربات و طریق غسل آنست که بگیرند لک خالص
از چوب و خاشاک صافی خام را و در هاون نرم بکوبند و آبیکه ریوند چینی و بیخ او خرد در آن جوشانیده باشند اندک اندک بر آن ریزند و باهستگی بمالند تا یکسان گردد پس در
پارچه حریری بریزند و بمالند و انچه در آن بماند باز بدستور با آب مذکور بسایند و از حریر بگذرانند و همچنین تا دیگر چیزی از لک نماند پس آن آبها مخلوط بلطیف لک را بگذارند
تا ته نشین گردد و آب بالای آنرا بریزند و خشک نموده سوده بکار برند و نیز دستور غسل آن در مقدمه مذکور شد و در قرابادین کبیر نیز دواء اللک نسخ متعدده و سفوفات
و اقراص آن نیز ذکر یافته و بدانکه رنگ آن مخصوص بابریشم و پشم است بخلاف غیر آن و لیکن بابد ابریشم و یا پشم را اولا مطبوخ آن با طرطیر که صاف کرده باشند بکتیب یا ابس
بجوشانند و طرطیر باید که پنج جزو باشد و از لک صد جزو باشد و بدون طرطیر تاثیر ندارد و رنگ آن خوب نمیشود **فصل اللام مع النون لنجبطیس** بفتح لام و سکون نون و کسر جیم
و سکون یاء مثناة تحتانیه و ضم طا و سین مهملتین لغت یونانیست و در شام منسم نامند **ماهیت** آن نباتیست و دو صنف میباشد بستانی و صحرائی بستانی را برگ عریض تر
از برگ کندنا و منحنی بطرف اسفل و سرخ برنگ خون و بیشتر برگهای آن از بیخ آن میروید و کمتر بر ساق آن و ساق آن بقدر دو شبر و بر سر آن گلی سیاه و شبیه بقلبسوه و در آن صورتی شبیه
برنگ و دهان باز کرده و در جانب سر آن برگی مثلث الزاویه و بیخ آن شبیه بزردک سنبت آن اماکن خشنه و جاهای نمناک و صنف صحرائی را برگ مانند سقولوقندریون و از آن
خشن تر و لطیف تر آن بزرگتر **طبیعت** آن گرم و خشک و خشکی آن زیاده بر گرمی **افعال و خواص** بستانی آن آشامیدن بیخ آن مدر بول مقدار شربت از جرم آن یکمثقال
و از طبیخ آن دو اوقیه و آشامیدن خشک صحرائی آن با شراب و یا با سرکه جهت سپرز مقدار شربت آن تا دو درم الجروح و القروح ضماد تازه صحرائی آن مانع زیادتی جراحات
و باعث تنقیه و التیام آنها است **فصل اللام مع الواو لوبیا** بضم لام و سکون واو و کسر باء موحده و فتح یاء مثناة تحتانیه لغت هندی است و بیونانی سیلهین
و بقبطی مامیرا و برومی فسولس و بعربی فریقا نامند و بفارسی نیز مشهور بلوبیا است و آنرا الوبا و تامروان نیز گویند **ماهیت** آن حبی است از حبوب مالوله مشهوره
و در اکثر بلاد بهم میرسد و نبات آن شبیه بلبلاب کبیر و بعضی ایستاده و اکثر مفروش بر زمین و بر هر جا رخود می پیچد و برگ آن از برگ لبلاب سبزتر و املس و گل آن ریزه و بنفش
و ثمر آن در غلافی شبیه بغلاف باقلا و از آن باریکتر و دانه آن از دانه باقلا کوچکتر شبیه بگرده حیوان کوچکی و در ماه نیسان میکارند و در حزیران میرسد و دانه آن بعضی سفید
با نقطه سیاهی بر سر آن و بعضی سیاه نیز و تازه نارس آنرا مغز و غلاف ریزه ریزه بریده با گوشت پخته میخورند لذیذ میشود و رسیده آنرا بی غلاف و سرخ آنرا چون مکرر در آب جوش
دهند و آب آنرا تبدیل نمایند سفید میگردد و قوت آن تا ده سال باقی میماند و از باقلا بهتر و نفخ آن کمتر و از نخود زبون تر و نفاخ تر و سریع الخروج تر از ماش اگر آنرا عاقی نباید
طبیعت سرخ بن در آخر اول گرم و در دوم تر و سفید آن معتدل در حرارت و برودت و گفته اند سفید آن در اول گرم و در رطوبت و یبوست معتدل و سرخ آن گرم و تر
افعال و خواص آن با قوت جلا و تحلیل و ادرار پوست آن زیاده از لب آن اعضاء الصدر و الغذاء و النفض نفاخ و بطی الهضم و مولد خلط غلیظ خصوص سفید آن با لبن سیلند
و درنه و معین بر قی و مولد منی و شیر و محرک باه و مسمن بدن و مدر بول و حیض و خصوص آشامیدن آب مطبوخ سرخ آن با قلیلی قنه و روغن ناردین و منقی نفاس و مخرج جنین و جلوس آب مطبوخ سرخ آن
مکرر نیز منقی نفاس و مخرج جنین زنده و مرده و مشیمه و جهت درد گرده نیز نافع و اکثار آن باعث دیدن خوابهای ردی و شوش مصلح مضار مذکوره آن بخیل و خردل و آبکامه و زیره
و نمک و زیت و صعتر و فلفل و سعتر و طبخ آن با گوشت نیز مصلح آنست فی الجمله و مغثی است بالخاصیت و مصلح آن بهتر از دارچینی و سکنجبین و یا آبکامه و خردل و سداب چیزی نیست
و خوردن آن با غلاف بسیار مضر مگر آنکه نرم و نازک و خوب طبخ یافته باشد با ادویه مذکوره **لوز** بفتح لام و سکون واو و زای معجمه بفارسی بادام و بفرنگی الکداله نامند **ماهیت**
آن ثمر بستانی و بری و بستانی و کوهی میباشد و هر واحد شیرین و تلخی دارد شیرین را لوز الحلو و بفارسی بادام شیرین نامند درخت آن بقدر درخت انار و به و پوست آن مائل بسرخی و
تیرگی و گل آن سفید و در میان آن ریزهای زرد رنگ و برگ آن پهن و مستدیر نرم و درخت بستانی آن بعد از غرس در سال سوم و چهارم ثمر می آورد و مدتی میماند ثمر آنرا سبز قبل

می باشد

میباشد و در ابتدا که هنوز از هم امتیاز نیافته اند طعم آن عفص پس میل بترشی مینماید و چون پوستهای آن خشبی و صلب گشتند تفه میکردند و مغز آن چرب و شیرین و در این هنگام مغز
تازهٔ آن نازک و لذیذ میباشد و چون بکمال رسید و خشک گشت مغز آن نیز لذیذ و از آن روغن اخذ مینمایند و خام و بریان کرده مغز مقشر از هر قسم آن قشر را میخورند و انواع حلویات
از آن ترتیب میدهند و نیز مغز مقشر آنرا با گلهای خوشبو مانند گل بنفشه و گل سرخ که ورد احمر باشد و بید مشک و امثال اینها هر گلی که خواهند میپرورده مینمایند و روغن آن
اخذ میکنند عند الحاجت و روغن آن ببوی همان گل میباشد و یا از آن نقل و حلویات می سازند و با همان قسم میخورند ماحصل بهر نحو که خواهند همه خوشبو و لذیذ و مقوی میباشد
و پوست بیرونی آن خشبی و اندک نازک می باشد و بعد از خشک شدن اکثر خود بخود و یا بسودن با دستها باهم جدا میگردد و پوست وسطی آن صلب سفید رنگ و پوست سیم متصل بمغز
آن اندک سرخ تیره و با عفوصت و قبوضت و بعض انواع بادام که پوست آن رقیق نازک میباشد که بدست شکسته و جدا میگردد که آنرا بادام کاغذی مینامند مغز آن لطیف تر و لذیذتر
و شیرین تر از نوع صلب آن و بری و جبلی این نوع را پوست صلب تر و هیئت مغز کمتر و در لطافت و حلاوت نیز ضعیف تر از بستانی است و بهترین آن لوز نازک پوست بزرگ مغز
چرب است **طبیعت** آن در اول گرم و تر و معتدل نیز گفته اند **افعال و خواص آن** مفتح و جالی و مقوی اعضاء الراس و الصدر جالی جوهر دماغ خصوص با نبات و جالی
اعضای باطنی و مقوی باصره و ملین طبع و حلق و موافق سینه و شیرهٔ آن با شکر جهت سرفه و خشونت سینه و حنجره و ربو و ذات الجنب و حبس نفث الدم و با نصف آن زفت جهت قطع سرفه
از مجربات و سنون پوست صلب عید آن که سوخته باشند و بسر حد مادیت نرسیده باشد جهت تقویت لثه و دندان جلای آن اعضاء الغذاء و النفض ملین اعضای باطنی و بطن و بسبب جلایی
که دارد جهت قرحه معا و مثانه و زحیر حادث از رطوبت معده و مولد منی و مسکن حدت آن و حدت بول و مسمن بدن و با شکر کثیر الغذاء و ملین طبع و مفتح و با انجیر نیز ملین و جهت قلع بلغم
و بادام مطبوخ ثقیل بر معده و بطی النزول از آن و بهشتی سریع النزول تر از آن و بادام مربا در تغذیه و فربه نمودن بدن بهتر و در اصلاح کرده قوی الاثر و بوداده آن مقوی و قابض و رافع
ترهل و سستی آن و مقوی باه و زیاده کنندهٔ منی و لعوق نمودن مقدار یک جوزه معتدل از آن با عسل جهت درد جگر و سرفه و تحلیل ریاح خصوص ریاح گرده و ثمر تازهٔ نارس آن که چغاله نامند
با پوست مقوی بن دندان و مسکن حرارت دهان بسبب برودت و یبوست پوست آن السموم خوردن آن با انجیر جهت گزیدگی سگ دیوانه شرباً و ضماداً و شکوفهٔ آن محرک باه مردان
و قاطع باه زنان المضار ثقیل و بطی الهضم و در معده بارد رطب و مضر حشا مصلح آن مصطکی و مهیج صفرا مصلح آن شکر و بادام متکرج و فاسد موجب کرب و سقوط اشتها و غثیان و غشی مصلح
آن قی نمودن و رب حامضه بعد از آن آشامیدن و روغن آنرا طبیعت معتدل در گرمی و سردی و بغایت مرطب دماغ خصوص تازهٔ آن **افعال و خواص آن** اعضاء الراس و
الصدر و الغذاء مرطب دماغ و موافق تشنج یبسی و ورمی و سرسام و ذات الجنب و رافع سهر و منوم شرباً و تمریخاً مکرراً و آشامیدن آن با کتیرا و شکر جهت سرفه خشک و تصفیه آواز و
رئه و تلیین امعاء و رفع ضرر ادویه مسهله مطلقاً و حبوب حجاره شرباً و چرب نمودن آن ها بدان و با آب گرم و العبه و آشامیدن مناسبه نیز جهت زحیر و مغص و تلیین امعاء و رفع قولنج
و عسر البول و اعانت بر اخراج حصاة خصوصاً با حجر الیهود سوده با آب گرم مقدار شربت آن تا نه مثقال الات المفاصل و دوام تدهین مهره های پشت بدان جهت تعرس و رفع خمیدگی
پیران و غرغرهٔ آن با آب گرم جهت خشونت حلق مؤثر مضر احشای ضعیفه مصلح آن مصطکی و برگ تازهٔ آن مسهل و مسقط کرم معده و خشک آن قابض و رافع اسهال است لوز المر
بضم میم و راء مهمله مشدده بفارسی بادام تلخ نامند **ماهیت** آن مانند لوز الحلو است الا آنکه مغز آن تلخ و بهترین آن نیز تازه بزرگ دانه چرب آنست **طبیعت** آن آخر
سوم گرم و در آخر اول خشک و در دوم نیز گرم و خشک گفته اند **افعال و خواص آن** محلل و جالی و در تنقیه و ازاله اخلاط غلیظه بعدیل ضماد آن با سرکه جهت درد سر
و اکتحال آن جهت تقویت باصره اعضاء الصدر و الغذاء و النفض جهت ربو و سرفه و ورم سینه و رئه نافع خصوصاً با نشاسته و با نعناع جهت جمع کرده و با عسل جهت تفتیح سده
طحال و امراض کبد و یرقان و طحال و با ماء العسل جهت قولنج و با سکنجبین جهت علل کرده و تفتیت حصاة و ادرار بول و رفع عسر آن و وجع رحم و اغتسال سر بدان جهت حزاز و قمل
شپش و فرزجه آن مدر حیض الجروح و القروح و الاورام و البثور ضماد آن با سرکه و یا با شراب جهت زخمهای کهنه و ساعیه و بثور رطبه و قوبا و حزاز و نمله و جرب و حکه و بهق
و طلای آن جالی کلف و آثار صورت و با شراب عسل جهت نمله السموم ضماد آن جهت گزیدن سگ دیوانه مفید مضر معا مصلح آن شکر و نبات و بادام شیرین و خشخاش و بیخ آنرا
ضماداً جهت جمیع دردها مفید و ریشه و درخت آن گرم و خشک **افعال و خواص آن** جالی و محلل و ضماد آن با روغن گل جهت درد سر با بود و کلف و آشامیدن طبیخ
آن جهت تنقیه طحال و کلیه و رفع قولنج و اخراج کرم معده و ضماد خاکستر آن جهت سوختگی آتش مفید و طلای برگ مطبوخ آن با شراب جهت حزاز تبدیل ارسطو گوید چون بخورد هم بادام
تلخ را کوبیده ناشتا تناول نمایند از شراب مست نگردند و روغن بادام تلخ جالی و محلل و مجفف **طبیعت** آن در اول دوم گرم و مائل برطوبت **افعال و خواص آن** مسهل اخلاط
لزجه چسبنده و سوداویه و نواح معده و باد و به مناسبه جهت ربو و ورم سپرز و درد گرده و عسر البول و رفع قولنج و اختناق رحم و اورام و انقلاب آن و اخراج حصاة و جنین و قطور آن

و چغالهٔ آن ترش و نازک
خصوص با نمک
بارکتر و خاصه با برشته
و لذیذ تر میباشد
بسیار مغز و پوست خشک
می نماید صح

جهت ورد کوش و دودی و طنین و کشتن کرم آن و حمول آن مخرج جنین و مشیمه الزنیه طلای آن جهت رفع آثار و رخسار و کلف و چین کونه و شقاق عارض از سرما الجروح والقروح
طلای آن با شراب جهت قروح رطبه و سپرز و خراز نافع مقدار شربت آن تا نیم مثقال و صمغ درخت بادام با دام شیرین و تلخ مانند با صمغ عربیست بادام نمک پرورده بریان مصلح و معدل نفس
نزد کرسنگی کاذب و باعث بطوء سکر و منقی سینه و مدر بول و مسهل بطن و مورث تخمه مصلح آن شکر و مثلث و لوز بری و لوز جبلی درخت آن هر دو از درخت لوز بستانی کوچکتر و برک آن ریزه
و کل آن مایل بسرخی و باعطریت و ثمر آن کوچکتر و با تلخی و قبض بسیار و غیر جلوز است **طبیعت** آن در سوم کرم و خشک **افعال و خواص آن** جهت تقویت معده و رفع رطوبات
و بلغت امراض باردهٔ آن وقی و سهال نافع مقدار شربت آن تا سه درم و از کل آن تا دو درم **لوز البربر** بفتح دو باء موحده و دو راء مهمله ساکنه **ماهیت** آن قسمی از لوز بری است
شبیه بحب الصنوبر و بزرکتر از آن و زرد رنک و در جوانب آن شعبهائی که مغز آن نرسیده **طبیعت** آن کرم و خشک و بسیار قابض و روغن آن نزار زیت السودان نامند و مذکور شد در حرف الراء
مع الیاء المثناة التحتانیه **لوسیماخیوس** بضم لام و سکون واو و کسر سین مهمله و سکون یاء مثناة تحتانیه و فتح میم و الف و کسر خاء معجمه و ضم یاء مثناة تحتانیه و سکون واو و سین
مهمله لغت یونانی است یعنی شبیه الذهب و نزد اهل اندلس قصب الذهبی و خوایصه مصغر خوصه و لحخ الماء عود الریح نیز و بهندی جوراو راج ناکهه نیز نامند **ماهیت** آن نوع از سراج
القطرب است و آن نباتیست قریب بذرعی و بی ساق و شاخهای آن باریک و کره دار و بر هر کرهی برکها رسته شبیه برک بید و طعم آن با اندک قبضی و کل آن سرخ مایل بزردی
طلایی رنک منبت آن آبهای ایستاده و نی زارها و مستعمل برک و عصاره آن **طبیعت** آن در آخر دوم سرد و خشک و انطاکی کرم و خشک در دوم دانسته **افعال و خواص آن**
قاطع رعاف و نزف الدم بهمه اعضا و فرزجه برک آن قاطع سیلان حیض و حقنه آن جهت قرحه امعاء و ضماد آن جهت التیام جراحات و تحلیل اورام و با حنا جهت دراز کردن موی مجرب
آن کریزاننده هوام و دود و قتل موش مجرب دانسته اند مضر ریه مصلح آن عناب مقدار شربت از آب آن نیم مثقال و از برک آن یکمثقال است **لوعجیدیطوس** بضم لام و سکون
واو و فتح عین مهمله و کسر جیم و سکون یاء مثناة تحتانیه و کسر دال مهمله و سکون یاء مثناة تحتانیه و ضم طاء مهمله و سکون واو و سین مهمله **ماهیت** آن ابن تلمیذ و محمد بن احمد کفته اند
کیاهیست برک آن شبیه برک اسقولوقندریون و تخم آن مثلث شکل و بری و بستانی میباشد بری آن کرمتر از بستانی **افعال و خواص آن** آشامیدن برک خشک آن و ضماد
پوست آن با سرکه جهت جرب مجرب و جمیع اجزای آن جهت التیام زخمها مفید است **لوف** بضم لام و سکون واو و فا لغت عربیست و بفارسی کیل کوش و بفرنکی کونکلوس و سرپنطین
نیز نامند یعنی شبیه مار **ماهیت** آن نباتیست و سه قسم میباشد قسم اول لوف الکبیر یعنی بزرک و آنرا لوف الارقط و لوف الحیه نامند جهت مشابهت ساق آن بمار ابلق و بیونانی
دراقیون و دراقنطیون نامند یعنی لوف الحیه **ماهیت** آن ساق آن سطبر و شاخهای آن مانند عصا و رنک ظاهر آن مرقش یعنی مانند مار ابلق برک آن شبیه برک لبلاب کبیر و منقش
و با رنکهای مختلف و ثمر آن مانند خوشه و در ابتدا سفید و بعد رسیدن زرد و بیخ آن مانند بلبوس و منبت آن مکانهای نمناک و سایه دار **طبیعت** آن در آخر دوم کرم
و خشک با جوهر ارضی **افعال و خواص آن** ملطف و مخرج و مقطع اخلاط غلیظه لزجه و مفتح سدد و نهایت جالی اعضا العین قطور عصاره آن رافع بیاض عین [illegible]
قرحه الاذن قطور آب خوشه تازه آن با روغن زیتون مدر بول و رافع عسر آن و دافع حصاة اعضا الصدر و النفض آشامیدن لوف کبیر جهت عسر نفس و نفس الانتصاب و ربو
کهنه و با عسل و با شراب محرک باه و با سرکه مسقط جنین و حمول آن مخرج جنین و بوئیدن کل آن نیز مخرج جنین و آشامیدن سی عدد از دانه آن با سرکه جهت اسقاط جنین
و مشیمه سعید بن محمد بن احمد کفته که چون بیخ لوف را خشک کرده کوفته بیخته با آرد کندم و روغن کنجد و نمک خمیر نمایند و خمیر مایه نان نمایند و هر روز هفت مثقال از آن تناول
نمایند در رفع بواسیر ظاهری و باطنی مجرب بالزینه ضماد بیخ آن با عسل جهت کلف و بهق و نمش و برص و با شراب جهت شقاق عارض از سرما مفید الجروح و القروح ضماد آن بهترین
ادویه سرطان و ناصور الانف و تنقیه جراحات متعفنه و زخمهای تازه است خصوصا برک و ثمر آن و از آن اشیافات سازند برای ناصور و چون داخل قروح حیوانات نمایند فاسد کرداند
و ضماد بیخ آن جهت رفع شقاق مزمن و آثار قروح و طرد الهوام مالیدن آب ریشه آن بر بدن کریزاننده هوام است خصوصا افعی مضر جگر و مولد خلط غلیظ مصلح آن صمغ عربی
مقدار شربت آن یکدرم بدل آن افسنتین قسم ثانی لوف الجعد و فیل الجوش و بیونانی ارب ولاون و ببربری الونی و اهل اندلس صیاره و بفرنکی اربسارم نامند **ماهیت**
آن مانند لوف صغیر است و برک آن از برک قسم اول کوچکتر و با الوان مختلفه و ساق آن بقدر شبری و بنفش و ثمر آن مانند قسم اول و بیخ آن نیز **طبیعت** آن در کرمی کمتر از قسم اول
و در خشکی از آن زیاده **افعال و خواص آن** بیخ آن قوی تر از اجزای آن و مقطع قوی و جهت امراض سینه و تنقیه آن و ضماد آن با سرکین کاو جهت نقرس و در سایر افعال مانند
لوف کبیر است و چون بیخ تازه آنرا در روغن مغز زردآلو بجوشانند تا سوخته کردد و تمریخ بدان جهت اسقاط دانه بواسیر موثر و حمول آن بخرقه آلوده جهت بواسیر باطن و چون بیخ آنرا با چیزها
نموده در شراب بخیسانند و روز بخیسانند پس هر مقدار که ممکن باشد و مقعده نکاه دارند جهت بواسیر عجیب النفع و بخور بیخ آن نیز جهت بواسیر نافعست و قسم ثالث لوف را لوف الصغیر

لوز البربر

لوسیماخیوس

لوعجیدیطوس

لوف

نامند و بیونانی ابصارن و اهل مصر دوبره و دیسقوریدوس در ثالثه دراقیطون نامیده و بیونانی فیلجوش نامند یعنی اذن الفیل **ماهیت آن** دو صنف میباشد صنفی کوچکتر از دیگری

صنف اول را برگ و شاخ آن شبیه بقسم کبیر و ثمر آن در طرف ساق آن شبیه بخوشه و در ابتدا سفید برنگ خشخاش و بعد از پخته شدن زرد و زعفرانی و طعم آن با حدت که زبان را بگزد و بیخ

آن مائل باستداره شبیه به بیخ بلبوس و لوفا و پوست آن نازک سبب آن اماکن رطبه و جالینوس گفته برگ و بیخ آن شبیه بنوع دوم است و از ان تندتر و تلختر **طبیعت آن**

از قسم اول گرمتر و خشکتر تا چهارم **افعال و خواص آن** محرق و لذاع و قویتر از سائر اقسام و الطف و باندک قبضی عضا الصدر و الغذاء و النفض آشامیدن بیخ تازه

آن جهت سرفه و ربو و عسر النفس و نفس الانتصاب و نزله و وهن عضل و پخته و یا بریان آن جهت سهال و اخراج و دفع رطوبات از سینه و منقی خلاط غلیظه لزجه و مفتح سده کبد

و طحال و گرده و خشک آن با عسل جهت ادرار بول و اخراج جنین و سائر افعال مانند کبیر و قطور آب آن با زیت در گوش زائل کننده گوشت فاسد زائدان و بینی جهت نواصیر آن

و دو چشم جهت رفع اثر قرحه آن الجروح و القروح طلای آن خورنده گوشت فاسد و رویاننده گوشت صحیح و مجفف و مدمل جراحات و جهت سرطانات و اورام جاسیه متحجرین که اخرا

کثیر الارجل نامند و سائر قروح و جروح خبیثه و مانع قروح ساعیه است از انتشار و سعی و داخل مراهم و شیافات و فرزجات کرده میشود و صنف دوم آنرا برگ شبیه بصنف اول

و از ان کوچکتر و بی آثار الوان مختلفه و ساق آن بقدر یک شبر و بشکل دسته هاون و گل آن زعفرانی رنگ و بیخ آن بشکل قسم اول و قویتر از سائر اجزای آن **طبیعت آن** گرم و خشک

این کمتر از همه در آخر اول تا اول دوم **افعال و خواص آن** از انها ضعیفتر و جلا و تقطیع آن کمتر و جهت نفث اخلاط صدریه خارج نفث و آشامیدن چهار مثقال از بیخ آن

جهت ادرار طمث در ساعت مفید و جالینوس گفته برگ آنرا با نجاهی بسیار استعمال مینمایند و پخته نیز میخورند خشک نیز مینمایند و پخته میخورند الجروح و القروح نیز مانند آنها است از برای

جروح و قروح خبیثه و غیر خبیثه و ساعیه و غیر ساعیه و نوصیرو مطبوخ آن در روغن تخم زردآلو در منافع مانند آنست و طلای بیخ آن با روغن بنفشه و یا روغن کلنجی گرم کرده جهت

منع و توقف زیادتی جذام و انتشار آن و تاکل اطراف و مداومت مالیدن آن زائل کننده آن و آشامیدن آن با روغن کهنه جهت دامیس نافع است **لؤلؤ** بضم و لام و سکون

واو که بهمزه خوانده میشود و لغت عربیست و بفارسی مروارید و بترکی انجی و انجو و بهندی مکتا موتی و بزرگ مقدار آنرا العربی دروانچه در صدف یکتا باشد در مکنون و دریتیم نامند

ماهیت آن چیزیست معروف که از جوف نوع صدفی برمی آید بزرگ و کوچک آن از تخم خشخاش ریزه تر و بزرگ آن تا بقدر بیضه گنجشک و نادر تا بقدر بیضه کبوتر نیز و توزن

سه مثقال گفته اند و بهترین آن سفید آبدار صاف براق مدور غلطان بحرینی و هرموزی و عمانی آنست و هرموز را بعضی بهتر از بحرینی گفته و بعد از ان صراحی شکل با صاف کره

و سائر اشکال آبدار سفید براق آن از ان پست تر و زرد و سیاه بی آب و بسیار ریزه آن زبون و در دریای جزیره سیلان و جزائر دیگر مانند برازیل از ارض جدید عرض جنوبی که تازه

بضاعا بدست آورده اند و غیر آن نیز بهم میرسد و در مرشدآباد و بنگاله در غدیر مسمی بموتی جهیل و در شیب گنج قریب جهانگیر نگر و در دریای سهلت نیز بهم میرسد لیکن بسیار ریزه

زرد رنگ ناصاف و احیانا و انهامی بزرگ بقدر نخودی نهایت چهار رتی مائل بسرخی برمی آید و آن فی الحقیقت برزخی ما بین حیوان و نباتات و حجر است و حجریت

بر همه غالب مانند فادزهرات حیوانیه و صدف آن حیوانی است که در زیر دریا تکون می یابد و مانند نبات ریشه دارد و سیاه رنگ که در بین احجار و سنگ ریزهای

قعر دریا بند مینماید و بتدریج بزرگ میشود و هنگام گرسنگی دهان یعنی دو صدفه خود را میگشاید و ماهیان ریزه و کرمها و شاید لعابی زیر دریا آنچه در جوف آن می آید

غذای خود مینماید و همچنین هر چند بزرگ تر میشود و ریشه آن قویتر و صدف آن بزرگتر و سفید و براق میگردد و مروارید در جوف آن قریب بقلب آن تکون می یابد و گفته اند

کمال تکون و نمای آنرا حدی معین است که اگر بعد از نهایت کمال غوص ننمایند و برنیاورند و در جوف آن بماند بارتحلیل میرود و در جاها که زمین قعر آن خاک صرف باشد

مروارید خوب در انجا می شود و هر چند سنگلاخ تر باشد بهتر میشود و آنچه مشهور است که مروارید آب باران نیسان است که در حین باریدن صدفها بالای آب می آیند و دهن

گشاده قطرات باران را در جوف میگیرند و مروارید میگردد اصلی ندارد بلکه آنچه بتحقیق پیوسته بنحوی است که بیان شد و بتفصیل در قرابادین کبیر مذکور گشت **طبیعت آن** در آخر

دوم سرد و خشک **افعال و خواص آن** مفرح و ملطف و مقوی اعضای باطنی و قوی و ارواح و در تفریح قویتر از ذهب و غوص کننده در تمام اجزای بدن عضا الرأس

و الصدر و الغذاء آشامیدن سائیده آن حابس نفث الدم و نزف الدم و وسواس و جنون و بدبوئی دهان و ربو و انواع خفقان و خوف و حزن و فزع سوداوی و امراض

قلب و ضعف معده حار و کبد و گرده و مفتح سدد و مفتت حصاة و دافع یرقان و حرقة البول و حابس اسهال و موی و مراری و خون بواسیر و حیض و سعوط با آب محلول آن جهت

صداع حادث از انتشار احداب عین در مرتبه اول و اکتحال آن جهت رمد و سلاق و ظلمت بصر و بیاض و سبل و کمنه و قرحه آن مفید و محلول آن رافع بیاض چشم و مقوی و

حافظ صحت و سنون ان مقوی لثه و پاک کننده چرک دندان و فرزجه آن در منع حمل مجرب دانسته اند الزینة طلای غیر محلول آن جالی کلف و بهق و رافع آثار جذام و غیرها

ومحلول آن نافع برص بقول ارسطو القروح والجروح فرور آن قاطع سیلان خون عضای ظاهری و قروح والتیام دهنده آنها السموم آشامیدن وطلا نمودن آن دافع سموم مشروبه وملذوعه الخواص تعلیق آن مقوی دل و درد دهان نگاهداشتن آن جهت جذام و در رفع غم وضعف دل مؤثر مضر مثانه بقول مصلح آن اسبد مقدار شربت آن تا نیم مثقال بدل آن صدف سفید است و از چربی و بوی بد و چرک و دود بد رنگ زبون میکردد و شستن آن در آب برنج مطبوخ که اندک گرم باشد نه بسیار زیرا که بسیار گرم آنرا فاسد میکرداند و مالیدن آرد برنج تر کرده بدان نیز صاف کننده آنست و خورانیدن درست آن بکبوتر یا مرغ و بعد از اندک زمانی آنرا ذبح کردن و از شکم آن برآوردن نیز باعث تصفیه آنست و گفته اند در جوف آن کرم میباشد و کرم دار آن زبون و علامت آن آنست که نسبت بمرواریدهای دیگر ملمس آن گرم میباشد و گفته اند در دو طرف روز یعنی صبح و شام رنگ آن متغیر میگردد و دستور احراق و حل و جوارش و حب خمیره و دهن و سفوف و اقراص مفرح و معجون ان در قرابادین کبیر بتفصیل مذکور شد و بالجمله طریق حل آن آنست که سائیده در شیشه کنند و بر آن آب اترج ریزند که آنرا خوب بپوشد و سر شیشه را بسته در ظرفی که در آن سرکه باشد معلق بیاویزند و آن ظرف را در سرگین اسب دفن کنند تا چهار روز پس برآورند حل شده خواهد بود و بعضی گفته اند احتیاج باویختن در ظرف سرکه نیست همین در سرگین دفن نمودن کافی است فصل اللام مع الهاء **لهولوقوغراقیس** بکسر لام وضم ها و سکون واو وضم قاف و سکون واو و فتح غین معجمه و راء مهمله و الف و کسر قاف و سکون یاء مثناة تحتانیه و سین مهمله ماهیت آن شجر مصری است که گازران استعمال مینمایند در غسل ثیاب و در آب نرم میکردد طبیعت آن سرد و خشک افعال و خواص آن مجفف بی لذع و قابض و مانع سیلان مواد و آشامیدن آن جهت نفث الدم و نزف الدم و اسهال و درد مثانه و ضماد آن جهت جراحات تازه و کهنه نافع است فصل اللام مع الیاء المثناة التحتانیه **لیثانولس** بکسر لام و سکون یاء مثناة تحتانیه و فتح ثاء مثلثه و الف و ضم نون و سکون واو و ضم لام و سین مهمله ماهیت آن بالیقی گفته نباتیست و اصناف بسیار دارد و انها را اندریات نامند برای آنکه رائحه آن شبیه بکندر است و از انواع کلوخ است و برگ آن مستدیر و طعم آن شبیه برازیانه و با اندک حدت و صنفی را اهل اندلس بربطور و بعضی استر و بعضی عصا الیهج نامند آنرا جهت آنکه عصا الیهج در خاصی و مازکی در ایام ربیع میخورند و با آنکه تیز دمی ولذت است و صنفی بیساق و بی ثمر و صنفی باساق و ثمر و بیخ آن در همه شبیه بکندر و نوعی از ان که در سواحل دریا میشود و گل آن سفید و ثمر آن مانند ثمر رازیانه است و جالینوس در سابعه گفته آن سه نوع است یکی بی ثمر و دو نوع دیگر با ثمر و در قوت همه شبیه بهم طبیعت آن گرم و خشک افعال و خواص آن محلل و ملین و جالی العین عصاره نبات و بیخ آن با عسل جالی ظلمت بصر حادث از رطوبت غلیظ و باعث حدت آن اعضاء الراس و الصدر و الغذا والنفض آشامیدن نوعی را که بروفس و سمافیون نامند جهت یرقان و با سرکه جهت مغص و ادرار بول و بدستور آشامیدن گل آن و آشامیدن آن با فلفل و شراب جهت اوجاع سینه و یرقان الاورام و البثور ضماد آن محلل اورام حاره عارض در مقعده و بواسیر برآمده و اورام عسره النضج و اورام بلغمیه و شدخ عضل و اطراف آن و با سرکه جالی بهق القروح و الجروح ضماد خشک آن با عسل حابس خون جراحات و قروح مجفف و مدمل و انواع آنها و با آرد شیلم و سرکه جهت شدخ عضل و اطراف آن السموم با سرکه جهت نهش هوام و بازیت مدر عرق است **لیف** بکسر لام و سکون یاء مثناة تحتانیه و فا لغت عربیت ماهیت آن غشاوه و پرورده است بافته شده از خیوط و تارهای خشبی که محیط بسر نخل و مغز آن و اطراف طلع و ثمر نارجیل و مقل و فوفل و امثال اینها می باشد و بهترین آن لیف نخل و نارجیل است و زبون ترین آن لیف مقل و از مطلق آن مراد لیف نخل است طبیعت آن در اول گرم و در دوم خشک افعال و خواص آن بسیار خشک و جالی اعضا العین و الفم اکتحال خاکستر محرق آن جالی جالی بیاض رقیق و غلیظ آن با مداومت بران و سنون آن مستحکم کننده لثه و دندان و پاک کننده چرک و سفید کننده آن و فرش و لباس آن جهت استسقا و ترهل و مشی و اورام و طلای خاکستر آن جهت برص و بهق و جرب و حکه و خراز و آشامیدن آن جهت تفتیح و اخراج حصاة و از مقل جهت تسکین بواسیر نافع است **لیف البحر** ماهیت آن بیخیست شبیه بسعد و بزرگتر از ان و رنگ ظاهر و باطن آن سیاه و اعبر و برگ آن شبیه ببرگ سرلیش و خلقی و بیخ آن ریشهای باریک سیاه بهم در بافته پیچیده مدور شبیه بگوی کوچکی بقدر گردکان تا بقدر نارنجی و با خشونت که گویا پشمی است مدور کرده شده و از دریای مغرب خیزد و موجه بساحل می اندازد طبیعت آن در دوم گرم و خشک افعال و خواص آن شدید الیبس جالی عضا العین و الفم محرق آن بهترین ادویه چشم و دهان است اکتحال مغسول آن جهت ناخنه و بیاض چشم و سنون غیر مغسول آن جالی دندان و مقوی لثه و ضماد و ذرور آن جهت قروح خبیثه و بدستور گوبید خشک آن **لیفیه** بکسر لام و سکون یاء مثناة تحتانیه و کسر فا و سکون یاء مثناة تحتانیه و ها لغت عربیت ماهیت آن گیاهیست سرخ رنگ خاردار و ثمر آن بشکل خیار کوچکی و خاردار و دو نوع میباشد یکی مسهل قوی و دافع حمیات و دوم قتال و غیر قتال آن

نامنبات قثاء الحمار است در افعال و غیر و نواح مصر کثیر الوجود مقدار شربت آن ربع درم و زیاده از یکدرم آن کشنده است **لیمو** بکسر لام و سکون یاء مثناة تحتانیه و ضم میم و واو ماهیت
آن معروف و انواع است از ترش و شیرین و میخوش و هر یک نیز اصناف است بهترین همه لیموی رقیق آب و از مطلق این نوع مراد و درخت آن از درخت نارنج کوچکتر و شاخهای آن نیز
و همچنین برگ آن کوچکتر از برگ نارنج و ثمر آن بقدر تخم بیضه مرغ و بسیار بزرگ آن تا بقدر بیضه قازی و مدور اندک طولانی و بهترین آن بزرگ بالیده شاداب آنست که پوست آن نازک
باشد و بهترین اجزای آن آب رسیده آن و پوست آن نیز در تقویت قریب بپوست نارنج است و از آن ضعیفتر **طبیعت آن** در دوم سرد و در اول خشک و تر نیز گفته اند **افعال و**
خواص آن ملطف جالی و قاطع اخلاط لزجه غلیظه اعضاء الراس و الصدر و الغذاء جهت درد سر حار و دوار حادث از ابخره اخلاط غلیظه و تسکین خمار و اورام حاره حلق و خفقان
سوداوی و غلیان خون و صفرا و التهاب معده و قی صفراوی و غثیان و تقلب طعام و برگشتن آن و جهت جذب مواد حاره جگر و معده و تقویت معده و جگر حار المزاج جهت تپهای صفراویه
و دمویه و عفونت خون و غب خالص و غیر خالص نافع المضار مضر عصب صاحب سرفه بارد المزاج و اکثار آن در خلای معده مضعف معا و مورث مغص مصلح آن شکر و عسل و چون
لیمو را ببرند و گرم کرده طرف بریده آنرا بر پیشانی و صدغین مکرر بمالند صداع حار را تسکین دهد الاورام و البثور جهت بثور و شری و حصف و بتنهائی جالی البشره و زائل کننده اوساخ
السموم و دافع سموم هوام و ادویه قتاله و در اکثر امور قایم مقام سرکه و آب ترنج و از جهت امراض صفراویه بهترین از آن و انشراب آن دوائی نیست شراب آن در اول سرد و در
رطوبت و یبوست معتدل و عسل آن مائل بخشکی و انطاکی ساذج شکری آنرا در دوم سرد و در اول تر دانسته و مرکب آن بحسب ترکیب **طبیعت آن** نیز مختلف و بهترین سازنده آن آنست
که از آب لیموی تازه بکمال رسیده بالیده شاداب با شکر سفید و یا قند سفید مکرر و یا عسل جید صافی مرتب نموده باشند و صادق الحموضت و از ساختن آن یکسال زیاده نگذشته
و معتدل القوام و نسوخته باشد و اگر شکر سفید صافی را در قدحی کنند و بر آن آب لیمو بفشارند آنمقدار که آنرا تر گرداند و بگذارند تا بخشکد و نگذارند پس صاف نموده قدری آب لیمو که مذاق آنرا
ترش و نیکو گرداند داخل نموده بقوام آورند بهتر است **افعال و خواص آن** جهت امراض مذکوره نافع اعضاء الراس و الصدر و الغذاء و غیرها از برای قلاع و دهان و بستگی زبان
و تصفیه آواز سینه و جهت سرفه گرم و خفقان حار و قمع صفرا و دفع غلیان خون و حمیات صفراویه و مرکبه و دائره بتخصیص و قطع قلع اخلاط محترقه و سوداویه و غلیظه لزجه و ابخره اخلاط سوداویه
جهت آنکه قاطع و جالی اخلاط آن است و قاطع هر خلط و ماده غلیظ و لزج و چون پیش از دوای مسهل بیاشامند مهیا گرداند بدن را از برای قبول دوای مسهل که بعد از آن عمل نماید بدن را
از آنچه در آن مانده از بقیه دوای مسهل و کسیکه همیشه آنرا بیاشامد حفظ مینماید صحت او را و از برای جمیع امراض اطفال نافع و در رفع مضرت سموم و حمیات دائره قایم مقام تریاق فاروق
خصوص منفع آن و بالجمله نفع بسیار دارد و در قرابادین کبیر بتفصیل اقسام از سفرجلی و ترنجبینی و شیرخشتی و مرکب آن و قرص آن و مربای مخلل آن ذکر یافت و چون جواهر را با آب
بسایند و بخیسانند مدت چهل یوم و در بین آب لیمو را تبدیل می نموده باشند حل گرداند و دستور حل آن مانند لؤلؤ است در آب ترنج و مذکور شد و تخم آن در دوم گرم و در آخر اول خشک
و در تفریح و بادزهریت و دفع سموم مانند حب الترنج است و مستعمل مقشر آن یکدرم تا دو درم با آب گرم یا با شراب و خائیدن آن رافع بیحسی و بدمزگی دهن از ترشی آن و چون لیمو را تمام
خشک نمایند و با وزن آن شکر بسایند و بخورند جهت منع صعود ابخره و تفتیح سده و بعد اعتدال و نمک پرورده آن مقوی معده و باعث خوشبوئی دهان و روغن و برگ آن در تفریح
ضعیفتر از برگ اترج و طلای سائیده آن با اندک تخم فلفل و دارچینی رافع صداع و بی دارچینی نیز و لیموی شیرین در منافع بسیار ضعیف تر از ترش اما مضر عصب نیست و آنچه
پیوند نموده باشند درخت آنرا با ترنج و یا نارنج و لیمو مشهور بمرکب نیز در افعال ضعیفتر از آن است **باب بیست و چهارم در بیان ادویه که حرف اول آنها**
میم است فصل المیم مع الالف ماء بفتح میم و الف ممدوده بفارسی آب و بهندی پانی و بانکلسی واتر نامند **ماهیت آن** معروف و آن جسمی رطب
سیال ملکی از ارکان عنصری و عناصر اربعه بسیط و اجزای مولدات ثلثه طبعیه و صناعیه است و بتنهائی بسبب لطافت صلاحیت و قابلیت غذائیت بدن حیوان ندارد بلکه
و مبدرق اغذیه نباتیه و حیوانیه و نفوذ دهنده و فرماینده اخلاط است در عروق ضیقه شعریه و اعماق بدن و نیز مرطب بدن و مفرح ارواح خصوص روح حیوانی و در تلو هوا است استحاله
و تاثیر فعل و انفعال اغذیه و ادویه است و بالجمله فعل کل طبیعت و صناعت چه در ادویه و اغذیه و چه در زراعت و حرث و غرس و سائر صناعات تمامی بمداخلت و اعانت آن تمام
می شود وجود آنها منوط بدان و نص من الماء کل شیء حی اشاره بدان است و چون این امور بالاجمال دانسته شد و جوهر آبها باعتبار خفت و ثقل و صفا و کدورت
و سرعت نفوذ و انحدار و بطوء آن و تقویت هاضمه و ضعف آن مختلف میباشد و انواع میاه منحصر اند در آب باران و آب چشمه ها و کاریزها و آب چاهها که آخته از برف و یخ و [illegible]
و دیگر میاه منحصر اند در آب جاری و راکد و ماء المطر و ماء جاری مانند آب نهرها و در حکم آنها است ماء المطر و ماء العیون یعنی آب چشمها که آب از آنها جوشد و بر آید و ماء راکد مانند آب غدیرها
و کولها و امثال اینها و در حکم اینها است ماء البیر یعنی آب چاه و قناة یعنی کاریز پس هر آبیکه در لطافت و خفت و صفا و سرعت نفوذ و انحدار و غیرها از صفات مذکوره بر همه مقدم

لیمو

ماء

و در این امر و مسکر
و کاسر حدت حار
و غاسل اخلاط
و رقیق کننده
و دفع گرداننده
و نیز معین بر
و دفع

واشته باشد آن بهتر است و آن نیست مگر ماء المطر یعنی آب باران پس آن از همه بهتر است و بعضی گفته اند در آن نیز قوت قبضی است چنانچه شیخ الرئیس در مبحث اسهال گفته واجب است
که بوده باشد آب ایشان آب باران جهت آنکه در آن قبضی است مؤلف گوید میتواند بود که قبض آن بالذات نباشد بلکه بالعرض بسبب کمال لطافت و خفت و صفا و نفوذ و سرعت انحدار
و عدم توقف در معده که باعث بلت و رخاوت و سستی آن و الیاف آن و تلیین و اسهال و نفخ و قراقر گردد بلکه بجهت نشف رطوبات باعث قبض شود و لهذا گویا با قوت قابضه است
و لیکن بسبب کمال لطافت زود قبول عفونت مینماید و مضر سینه و آواز است و ابدان و کسانیکه عادی بآشامیدن آن نباشند باعث هیجان نوازل و زکام و سرفه و غیرها است
و لهذا چون در خارج نگاه دارند زود در آن کرم تکون می یابد و تدبیر و اصلاح آن جوش نمودن و یا سنگ تاب و یا آهن تاب کردن آنست و بهترین آن آب صیفی و خریفی است و بعضی
آب باران شتوی را گفته اند باعتبار ضعف تأثیر تابش آفتاب و صعود ابخرۀ کثیره بلکه لطیفه و این بحسب اراضی و بلدان مختلف می باشد و یک حکم بر همه جاری نمیتوان نمود و قریب بآب
باران آب مقطر بعنوان عرق در قرع و انبیق و یا بعنوان ترشح از خم و سبو و کوزۀ متخلخل المسام و یا سنگ رخو است که آب مقطر منتشر آنها را جمع نموده بیاشامند و از فرنگ سنگی رخو
مجوف از قبیل حوضی بسیار کوچک که نیم مشک آب در آن گنجایش دارد می آورند و آب شور و یا ناصاف را که در آن بریزند و مگر مقطر نماید آب شیرین صافی از آن قطره قطره ترشح مینماید حتی اگر
شکر تیبا ریزند آب خالص مقطر میشود و شکر در جوف آن میماند و تا باین حد مبالغه دارند که اگر کسی زهر در آب داخل کند زهر میماند و آب خالص تقطیر یابد و بر جهازات و کشتیهای آن سنگ را
نگاه میدارند که عند الضرورت و اتمام آب شور را بتقطیر شیرین نموده بیاشامند و یا بطریق عرق و بعد از آن در لطافت و جودت ماء العیون یعنی آب چشمهای جاری عمیق شیرین صافی شفاف
خوش طعم و رایحه است که خاک زمین آنها خالص طیب و یا ممزوج بسنگ ریزه سرخ و یا سنگلاخ و بالای آنها مکشوف باشد و باد شمالی بر آنها بوزد و اشعه آفتاب و کواکب بر آنها بتابد و گرد
و دخان آنها تحلیل رود و در آنها محقق نماند و بسبب جریان و حرکت و تموج هوا زیاده تلطیف و تصفیه یابد و هر چشمه که آب آن از بلندی ماند بالای کوه و بادامنه کوه بزیر ریزد و با اوصاف
مذکوره باشد بهتر است و بعد از آن میاه الانهار الجاریه یعنی آب نهرهای جاریست که منبع آنها دور و بلند باشد که بسرعت جاری و خاک آنها طیب باشد و یا بر سنگی و یا سنگریزه
سرخ گذرد و بالای آنها مکشوف بوده باد شمال بر آنها وزد و شیرین صاف شفاف عمیق باشد و از مغرب و جنوب بطرف مشرق و شمال روند و گفته اند در آب نیل اینهمه اوصاف
موجود است و اگر کدر باشد بسبب مرور و شدت جریان بر زمین رملی ممزوج بخاک طیب چون در ظرفی بگذارند باندک زمانی صافی گردد و در صافی آن دردی نباشد که مرتبه دیگر از آن
جدا و ته نشین گردد و نیز خوب است مانند آب اکثر رودها مثل رود جیحون و سیحون و دجله و فرات و امثال اینها و در آب گرن و کنی و سوهن نیز اکثر اوصاف اول موجود و هر آب جاری
که متصف بدین صفات نباشد و یا طعمی و رایحه کریه بدان غالب باشد زبون و بعد از اینها میاه راکده است یعنی آبهای ایستاده مانند آب غدیرهای وسیع عمیق طیب التربة صافی
شفاف شیرین خوش طعم که بالای آنها مکشوف باشد و باد شمال بر آنها بوزد و آنها را متموج و متحرک دارد و اطراف آنها خالی از اشجار و نباتات و آنچه بخلاف این اوصاف باشد مانند
آب غدیرهای کوچک و گودالها همه ردی و ثقیل و موجب امراض ردیه اند که مذکور میگردد و نیز حکم در آب ایستاده است آب گداخته یخ و برف و این هر چند لطیف است و لیکن مضر عصب
و احشا است و باعث تحریک نزله و سرفه و همچنین آب حوضها و انبارها و برکها نیز همه ردی و ثقیل و نفاخ و موجب امراض ردیه اند بتخصیص که در آنها علق و کرمها و طحلب تکون شده
و غلیظ الطعم و رائحه آنها متغیر یابند و بالای اینها غیر مکشوف و از اینها در رداءت زیاده ماء الاجام و البطایح است یعنی آب نیزارها و برنج زارها و آبهای جاری تحت اشجار ردیه سمیه
و بر زمینهای ردی کثیف و یا تلخ و شور است که همه موجب امراض ردیه اند مانند ضعف معده و کبد و هضم و قلت اشتها و عفونت اخلاط و سده و سوء استمراء غذا و سوء القنیه و استسقا
و طحال و یرقان و زلق الامعاء و بواسیر و دوالی و اورام رخوه و زردی رنگ رخساره و ثقل بدن و قروح احشا و حمی ربع و عرق مدنی و قروح ساق پا و لاغری آن و حکه و جرب و وبا
و جنون و نزول آب و امثال اینها خصوصا در زمستان و علاوه آنها در زنان باعث عسر حمل و انتفاخ جنین و متولد شدن آن متورم و حصول رجا یعنی حمل کاذب و وخم و در اطفال ادره
و امثال آن از امراض ردیه و اما آب کدر مولد سده و سنگ گرده و مثانه و مفسد غذا است و در حکم ماء راکده است ماء الابیار و القناة یعنی آب چاه و کاریز که ثقیل و نفاخ و بطئ الانحدار
اند و از آب غدیرهای وسیع طیب صافی با اوصاف مذکوره ثقیل تر و بهترین اینها چاههای وسیع عمیق بسیار آب است که مجرای آب آن از طرف شمال و مغرب باشد و آب آنها
شیرین و صافی و شفاف و سبک بود و همیشه از آن آب بسیار میکشیده باشند و قناتی که سرچشمه آنها بعید و بلند و آب آنها بسیار و شیرین و صافی و سبک و بسرعت جاری باشند و آنچه
از اینها بدین اوصاف نباشد و یا متغیر الطعم و الرائحه و مایل بتلخی و شوری و عفونت باشد و یا مدتی محتقن و محبوس و ضایع و یا دیر مانده باشد همه زبون و محدث اکثر امراض مذکوره اند
و علامت خفت و لطافت آب و اوصاف افعال مذکوره است از شیرینی و صفا و سرعت انحدار و اعانت بر هضم و تقویت اشتها و خفت و سبکی بدن و عدم نفخ و قراقر و ثقل
و غیرها و علامت دیگر سرعت قبول حر و برد از مسخن و مبرد خارجیست یعنی آنچه زود تر گرم و یا سرد گردد واخف الطف است از آنچه دیرتر و علامت دیگر آنست که دو قطعه پنبه و یا کرباس

کمصا

و خاک طیب را که بوزن مساوی باشند و دو مقدار از دو آب که معرفت خفت و لطافت و ثقل و کثافت آنها مطلوب باشد که هر دو در مقدار نیز مساوی باشند تر نمایند و چوب
خشک کنند پس وزن نمایند هر کدام که سنگین تر باشد آن آب ثقیل تر است **طبیعت آن** مطلقا یعنی طبیعت مطلق آب شیرین سرد و تر و در تری چیزی بدان نمی‌رسد و لهذا تسکین
عطش و التهاب معده و کبد بنحویکه از آن حاصل میگردد از مایع دیگر نمیشود **افعال و خواص آن** و منافع و مضار اگر بر وقت و حد لائق و ضرر بیاشامند منافع است
که در صدد ذکر یافت و الا باعث ضعف و سستی اعصاب معده و احشا و کبد و فساد رنگ رخسار و بدن و نسیان و بلادت ذهن و سبات و ثقل حواس و عروض نزلات و تهیج
اطراف و زیر چشم و سوء القنیه و استسقا و امثال اینها است مثلا اگر در هنگام سیری و سیرابی و یا قبل از انحدار غذا از معده و یا قبل از غذا و یا بین آن و یا بعد از ریاضت و حرکات
عنیفه شدیده و یا خواب یا حمام و یا جماع و یا در بین خواب و یا ناشتا و یا ایستاده و یا کمربسته و یا بر رو در افتاده و امثال اینها و یا آب بسیار خصوصا که سرد باشد بیاشامند
و یا در بلدان حاره و ایام طاعون و فصل گرما و گرم و محرور المزاجان قوی و صاحبان قلب و معده و کبد حار و قوت دماغ را عدم مراعات شرائط مذکوره این همه مضر است
اگر مبالغه و اکثار و مداومت آن نکنند و بحد ضرورت اکتفا نمایند و بیکدفعه آب بسیار ننوشند بلکه اندک اندک اقلا به سه دفعه به سه نفس و اما غیر اینها نیز البته مضر و باعث اکثر
امراض مذکوره است و بعد از میوه های تر و تازه و سبزیها باعث تکون مواد فجه غلیظه و نفخ و ریاح و قراقر و مداومت بران باعث حدوث آکله و آشامیدن ماء بارد معتدل
المقدار از موافق ترین آبها است برای اصحاء و منبه اشتها و مستحکم کننده الیاف معده اما مضر عصب و اصحاب ورم احشا است و آب بسیار سرد خصوصا آب یخ و یا برف
و یا آبیکه در ان یخ و یا برف انداخته باشند و ازهمه بدتر آب تگرگ است و هر چند آب سرد محرور المزاجان قوی را موافق و مقوی هاضمه و جاذبه و ماسکه و قوت اشتها و کبد حار
و تبهای حاره است و لیکن عموما مطفی حرارت غریزی و مضعف عصب و مضر صاحبان سده و صداع بارد و سینه و احشای ضعیفه و باعث تحریک نزلات و صرع و استسقا
و استرخا و رعشه و ترهل و قولنج و ضعف باه و امثال اینها است خصوصا که اکثار در ان کرده شود و بیوقت و مداومت بران نمایند و آب بشوره سرد کرده که معمول اهل هند است
قریب بدینها است و منافع و مضار و مصلح آن مصطکی و عود و جوارشات مده و امثال اینها است اما گرم موافق اصحاب بطن یعنی اسهال و لیکن مسدد و مولد حصاة مصلح آن
آشامیدن مدرات است و اما آب بسیار گرم محلل ریاح و نفخ و جهت مالیخولیا و صداع بارد و بثور و ورم حلق و قروح حجاب و ریه و نواح صدر و غسال معده و رفع تشنگی سوداوی
و بلغم شور و تنقیه معده و تحریک دوائی مسهل و اذابه بلغم رقیق و مواد غلیظه و ادرار بول و حیض و تسکین اوجاع و خارش بدن مفید و اکثار و مداومت بران مضر معده و
مرخی آن و مفسد هضم و مطفی طعام و مودی بدق و لاغری بدن است مصلح آن اشیای قابضه بارده و شستن چشم صاحب رمد و اورام و بثور و قروح بدان نافع خصوصا
انبها و اما آب نیمگرم ملین طبع و مغثی و مفسد طعام و مورث استسقا و علل طحال و صعود ابخره بدماغ و اکثار آن مفسد معده و جهت ورم حلق و لهاة و سینه و صرع و تنقیه معده
و تحریک دوای مسهل و اعانت بر اسهال و قی و ادویه بلغم رقیق و تسکین تشنگی سوداوی و بلغمی و شور و قلیل آن ناشتا غاسل معده است و آب فاتر یعنی معتدل در سردی
و گرمی موافق سینه و معده و ضعف احشاء و مسکن خارش بدن است و ماء مدبر مستعمل در استسقا آنست که ده رطل آب با یک رطل سرکه بجوشانند تا ثلث آن بماند نوع دیگر آنست
که در یکصد رطل آب دو رطل سرکه تند انگوری ریزند و طبخ نمایند تا ثلث آن بماند پس در خم متخلخل و یا سنگ متخلخل المنافذ ریزند و انچه از ان مترشح گردد در کوزه ضیقة المنافذ کنند و بنوشند
نوع دیگر آنست که بگیرند نشاره چوب گز و آجر آب ندیده و در آب یکشبانه روز بخیسانند پس صاف نموده بیاشامند و از مصلحات آبهای ردی فاسد و کدر ناصاف و مروق نمودن آن نشست
و یا مقطر کردن بطریق عرق و یا در خم و سبو و یا سنگ متخلخل و طریق آن آنست که آب ناصاف را در ظرفی کنند و در جای اندک بلند بگذارند و متصل بدان ظرفی دیگر خالی که اندک
از ان نشیب باشد نیز گذارند و فتیله یا پارچه کرباس نظیفی را تر نموده یک سر آنرا در ظرف آب و سر دیگر را در ظرف خالی گذارند تمام صافی آن در آن متقطر گردد و طریق تعریق آن
و یا آب شور آن و یا آب تلخ و یا آسن یعنی متغیر الطعم و الرائحه و یا آب غلیظ آن است که خاک طیب صافی خصوصا خاک آفتاب خورده سوخته بدان می آمیزند و عرق کشند مکرر ته و یا دو مرتبه
و چون چند دانه بادام را کوبیده در آب کدر شیره کشیده بگذارند صافی میگردد و ایضا چون قلیلی آهک خالص صافی و یا زاج در آب اندازند آنرا صافی میگردانند و همچنین چون چند دانه
نرملی که تخم نرملی است هندی در آب شیره کشند و بگذارند صاف میگردد و داخل نمودن قلیلی سرکه در آبهای فاسد و طبخ نمودن و یا عرق کشیدن دافع فساد آنها است خصوصا
در تابستان و آب غلیظ ثقیل محدث اکثر امراض مذکوره است و نیز مصلح آن سیر و پیاز و تصفیه آن بشب و یا به طریق مذکوره است و نیز مصلح هر آب ردی و نیز دفع تغیر آب بآبی دیگر
و پیاز و سرکه و کاهو همه یا هر کدام که باشد خوردن و داخل نمودن قلیلی خاک بلد خود در آب مختلف ردی و بعد از تصفیه آشامیدن مصلح آبهای مختلف است و نیز جوش
نمودن و آهن داغ کردن و یا ممزوج نمودن ربوب حامضه و سرکه و سکنجبین است و در اسفار ممزوج نمودن آب هر منزل را با آب منزل دیگر خصوصا که آب منزل گذشته

ماء البحر

بهتر باشد و باید ابر مذکور است ماء البحر بفتح با موحده و سکون حاء مهمله و راء مهمله یعنی آب دریای شور طبیعت آن گرم و خشک و زعاق یعنی تلخ و شور و تند افعال
و خواص آن جالی و محلل و جاذب و ملین و مسهل بلغم و صفرا و ناشف رطوبات و مفسد خون و مولد حکه و جرب و نطول گرم کرده آن جهت وجع اعصاب و شقاق و
عارض زمستان و حکه و جرب و قوبا و اغتسال بسر اقرع بدان با مداومت باعث شفای آن و جلوس در آن جهت لسع هوام و امراض بارده و استسقا المضار معده و مضر و موجب
و موجب حبس طبیعت و سحج و قرحه امعاء و حرقة البول مصلح آن آشامیدن گوشت آب مرغ و مرق ماهی و اغذیه رطبه و دسمه و صمغ عربی و گل ارمنی با روغن بادام و لعبه

ماء الجمه

مناسبه و طین حر و سویق جو بود او و در آن حل نمودن و بعد تصفیه آشامیدن و انداختن خرنوب و حب الآس و زعرور در آن ماء الجمه بضم جیم و فتح میم مشدده ماهیت
ماهیت آن گویند آبی است غلیظ سیاه که از بلاد هند و چین آورند و گویند از جوف نوعی ماهی حاصل می‌گردد و گویند جز چین هم می‌رسد طبیعت آن در سوم گرم و خشک
افعال و خواص آن آشامیدن ربع درهم آن جابر کسر اعضا است و گفته‌اند و مثقال آن را این خاصیت است که چون بیاشامند هر عضوی که شکسته
شده باشد در یک روز باصلاح آورد و جهت گسیختن عروق و رض عصب و نیز طلا و مضمضه آن جهت جوشش لثه و طلای آن جهت رفع آثار و قروح و حکه و جرب مجرب
مجرب ابن مؤلف گفته که در دریای هرموز نیز نوع ماهی هم می‌رسد که از شکم او آبی خاکستری رنگ بر می‌آورند و آن ماء الجمه و همان خاصیت دارد و باطراف می‌برند

ماء الحماة

ماء الحماة بفتح حاء مهمله و میم و الف و تاء مصدری یعنی آبهای گرم بورقی و راجی و شبی و کبریتی و نوشادری و امثال اینها طبیعت مجموع آنها مائل بگرمی و خشکی
افعال و خواص آن محلل قوی و حابس و قابض و مانع تولید حمل آشامیدن قلیل آن حابس قی و ماء الشبی جهت نفث الدم و سیلان بواسیر و فضول طمثی
و غیرها نافع و اکثار آنها بغایت مضر و موجب ثوران حمی و ابدان مستعده و در سائر افعال مانند آب کبریتی مصلح آن آشامیدن ملینات و نیز مانند مصلح ماء البحر است

ماء الرماد

ماء الرماد بفتح راء مهمله و میم و الف و دال مهمله ماهیت آن آبی است که خاکستر در آن اندازند چند مرتبه و جوش دهند و صاف نمایند طبیعت آن گرم و خشک و با اصل
آنچه آن خاکستر از آن است راجع و آنچه از ینوعات و اشجار حاره است گرم و تر بلکه خشک افعال و خواص آن جالی و محرق و معفن و قالع او ساخ و در این امر بهتر از صابون
و آشامیدن بسیار صاف آن بقدر نیم مثقال محشن بواطن و جالی قصبه ریه و معده از لزوجات و حابس قی و غثیان و اسهال مصلح خشونت آن روغن بادام و نیم اوقیه
آن جهت خفقان معده و تسکین و دفع سمیت لسع رتیلا و نطول آن جهت فالج و در د عصب و خدران بدان جهت قرحه سعا و طلا و قطور آن بر زخمها جالی و قاطع و اکال گوشت زائد و مجفف

ماء الزفتي والقيري

آنها است ماء الزفتی و القیری بکسر زای معجمه و سکون فاء و کسر تاء مثناة فوقانیه و یاء نسبت و کسر قاف و سکون یاء مثناة تحتانیه و کسر راء و یاء نسبت آبی است
که در معدن زفت و یا قیر هم می‌رسد طبیعت آن گرم و خشک افعال و خواص آن آشامیدن آن مفتح سده و مسخن بدن و سرخ کننده رنگ رخساره و مورث

ماء الكبريتي

قرحه امعا و امراض حاره مصلح آن اغذیه رطبه و دسمه و آشامیدن صمغ عربی و گل ارمنی با لعبه و روغن بادام و یا با ادویه مناسبه ماء الکبریتی یعنی آبیکه از معدن و زمین
کبریتی بر آید طبیعت آن گرم و خشک افعال و خواص آن مسخن و مجفف و جلوس و اغتسال بدان جهت امراض سوداویه ردیه مانند جرب و قوبا و بهق و تقشر

ماء المر

جلد و اوجاع مفاصل بارده و تعقد عصب و شخوص و ریاح بارده و جراحات کریه و سباح و سعفه و قرح یعنی کچلی و درد جگر و رحم و امثال اینها نافع المضار مضعف باصره و معده
و امعاء و مسخن جگر مصلح آن امراق دسمه و اشیای بارده رطبه ماء المر بضم میم و راء مشدده یعنی آب تلخ طبیعت آن گرم و خشک افعال و خواص آن ملطف اخلاط
غلیظ مقطع بلاغم و مفتح سده و مضر بمبرودین و مفسد خون مصلح آن اشیای دسمه و حلاب ممزوج با آب عسل و شکر و سیر مطبوخ و ماء الحمص قبل از آن و قبل از آب مشابه است با جوشانیدن و با

ماء المعدن

نمودن آن است ماء المعدن یعنی آبیکه از معدن فلزات بر آید مانند مس و آهن و سرب و قلعی و امثال اینها طبیعت اینها قریب بطبیعت آن فلزات است افعال و خواص آن
ماء النحاس خواه از معدن آن بر آید و یا آنکه مس تفته را در آن خاموش نمایند جهت دهان و مزاج و جوشش دهان و ورم لهاة و درد گوش و تقویت اعضای ضعیفه مضمضه و قطور و اغتسال بدان
نافع مضر بواطن و آشامیدن آن خطرناک مصلح آن بدستور ماء الزفت است و ماء الحدید نیز خواه از معدن آن بر آید و یا آنکه آهن تفته را در آن سرد نمایند جهت طحال و استسقا و تقویت اعضا

ماء الرصاص

باه و اکثر امراض بارده نافع و اغتسال بدان نیز جهت امراض مذکوره مثل ماء الکبریتی ماء الرصاص یعنی آبیکه از معدن سرب یا قلعی بر آید و یا آنکه سرب و قلعی گداخته و تافته در آن
اندازند مولد قولنج و احتباس بول و رداءت آب اسرب زیاده از آب قلعی است ماء الذهب و الفضه بدستور جهت تقویت دل و دماغ و معده و کبد و باه و مالیخولیا و خفقان و اعانت

ماء الملح

بر نعوظ نافع و ممسک لطبع بالجمله ماء المعدن مورث عسر البول است ماء الملح بکسر میم و سکون لام و حاء مهمله یعنی آب شور خواه از معدن آن بر آید و یا نمک در آن اندازند یا از چاهها
و چشمه‌های شور بر آید طبیعت آن گرم و خشک افعال و خواص آن و مضار آن قریب بماء البحر است و مذکور شد و آن مسهل است و لا و بعد از مداومت قابض است

ماء التون

ماء التون بضم یاء مثناه فوقانیه و سکون واو و نون لغت یونانی آنست و بعربی ماء النون بنون بجای تا نامند ماهیت آن آبیست که از ماهی نمک سود تراشح کند طبیعت آن گرم و خشک افعال و خواص آن مضمضه آن جهت قروح متعفنه دهان و خفقان بدان جهت قطع و اخراج اخلاط غلیظه و وجع ورک و عرق النسا و قروح امعا و تنقیه جراحات کهنه و تخفیف آنها نافع و بالجمله مصلح هر آبیکه عطش بسیار آورد بسبب نشف رطوبات مصلح آن شیر بیهما و چربیها و مخلوط نمودن آن و جو بوداده و برنج و خاک خالص طین است و آشامیدن و نوع ترش و شیره تخم خرفه که در دوغ ترش پرورده باشند و ممزوج نمودن سرکه با آب و ربوب حامضه و گذاشتن آلو بخارا و آلوی بخارائی و انار روان هست اما منافع میاه بترتیب اعضا اعضاء الراس ماء فاتر جهت اصحاب صرع و آب گرم مضر نسیان و ماء البحر جهت صداع بارد و ماء النحاس جهت قروح دهان و گوش و مضمضه و قطور آلات المفاصل ماء البحر و کبریتی و اغتسال و استحمام بدان جهت امراض عصب بارده مانند رعشه و فالج و خدر و مثال اینها اعضاء العین ماء القیر مضر چشم اعضاء الصدر و النفس و الغذاء و النفض آب بسیار سرد مضر سینه و قصبه ریه و سرفه و آب فاتر جهت ورام حلق و لهاة و سینه و ماء بورقی بعضی اوقات جهت اعراض ربه نافع و نطول آب دریا جهت ورام ثدی و ماء الشب جهت نفث الدم و ماء الحدیدی جهت تقویت معده و امراض طحال کرده و قولنج و ماء النحاس قریب بدان و جهت گرده و قولنج نافع و آب بسیار سرد مضر اصحاب سدد و باه و حابس بطن و مسکن حرکات منی و ماء البحر و ماء آن ازآنهایی که مضر معده و مسهل اولا و بعد از مداومت باعث امساک بسبب تجفیف رطوبات معده و گرفتن بخار آب دریا جهت استسقا و آب بورقی مناسب حال معده رطبه و بعضی اوقات بسبب نشف رطوبات آن و ماء الشب مانع قی و ماء الحماة قابض بطن و ماء الکبریتی جهت اورام کبد و طحال و اوجاع آنها و خفقان آب دریا جهت مغص و هیضه و محتبس و آشامیدن آن مسهل و گاه باعث لذع میگردد و آشامیدن مرق الدجاج مسکن آنست و آب شبی جهت منع اسقاط و ادرار حیض و آب کبریتی جهت اوجاع رحم و ماء معدنی باعث عسر البول و حیض و ولادت و اکثر آنها باعث اطلاق بطن و بعض آنها مجفف مانند شبی و حابس بطن و محدث قولنج و ماء الکدر محدث سنگ گرده و مثانه و آب آهن تاب جهت نفث الدم نافع الحمیات میاه کبریتی و طینی و راکده بد بو همه محدث حمیات غلیظه و ربع اند السموم آب دریا جلوس در آن جهت لسع افعی و سائر هوام و قتاله نافع الجروح و القروح ماء القیری جهت قروح مضر و ماء البحر جهت حکه و جرب و قوباء قروح مدسقو آب کبریتی استحمام بدان و بجهت بهق و برص نیز مفید الاورام و البثور آب کبریت جهت اورام مفاصل و تحلیل صلابات و ثوالیل آورد و بجهت الزینة آب دریا جهت شقاق عارض از سرما قبل از تقرح و قاتل قمل و محلل خون منجمد تحت جلد و ماء الاصول و ماء البزور و ماء الجبن و ماء الهبار و ماء الخلاف و ماء الشعیر و ماء القراطین که عبارت از ماء العسل است و ماء القرع و ماء الکافور و ماء لسان الحمل و ماء لسان الثور که عبارت از عرق آنها باشد و ماء الورد و ماء الهند با بعضی آنها در مقدمه کتاب و بعضی در ضمن ادویه در قرابادین کبیر ذکر یافت و تفصیل آنها ان شاء الله تعالی در قرابادین این کتاب مذکور خواهد شد ماء القلح بفتح قاف و دال و الف و حاء مهملتین ماهیت آن مراد عرق گل نارنج است که مانند گلاب عرق کشند مشهور بعرق بهار طبیعت آن گرم و خشک افعال و خواص آن ملطف و محلل اعضاء الراس و الصدر جهت صداع بارد و کزاز و سائر امراض بارده و نزلات و انعاش نفس و ازاله خفقان بارد و تفتیح سده مصفات و خیاشیم و چون در شیشه کرده ببویند جهت رفع امراض بارده راس و تشنج حاصل از غشل محرک سر کردن نافع و مداومت بوئیدن آن باعث سهر اعضاء الغذاء و النفض مقوی معده و مضر کبد و معین باه و قاطع اسهال رطوبی چون بیاشامند مارکیاه بفتح میم و الف و راء مهمله و کسر کاف فارسی و فتح یاء مثناة تحتانیه و الف و ها لغت فارسی است ماهیت آن نباتیست قریب بدو ذرع و برگ آن شبیه ببرگ بید و گل آن زرد و قبه آن شبیه بسر مار و منبت آن حریم او پیچان افعال و خواص آن اکثر متوطنین آنجا آنرا کوبیده در شوربا ریخته میخورند و گویند که دیگر از گزیدن مار و هوام متضرر نمیگردند و شهرت دارند که بعد از آن تا یکهفته چیزی سوای نان خطمی نخورند و احتراز از ادویه و جماع نمایند حکیم میر محمد مومن گوید که بطن حقیر آنست که اجبون باشد و الله اعلم مارکیوا بفتح میم و الف و راء مهمله و فتح کاف و سکون یاء مثناه تحتانیه و فتح واو و الف لغت فارسی است و مارکیو را نیز نامند ماهیت آن نباتیست شبیه بدرخت تا بقدر پنج ذرع با شاخهای بسیار و صلب و پرشکن و برگ آن از برگ زیتون کوچکتر و نرم تر و گل آن سرخ شبیه بگل شب بوی و ثمر آن در میان برگها شبیه بفندق مائل بسیاهی و در جوف آن دانه سیاه و بسیار نرم و قسمی از فلفل الماء است و آنچه از چوب مانند کرسنه و غیره را در آن بجوشانند و خشک کنند طعم آن مانند فلفل گردد و تمیز نتوان کرد طبیعت آن در دوم گرم و خشک افعال و خواص آن محلل ریاح و رافع بواسیر و ضماد پوست خشک آن بغایت سرخ کننده بشره و رافع اورام بارده و آثار جلد و طلای خاکستر جمیع اجزای آن رافع کلف و فرزجه آن مدر حیض و طلای برگ آن با آب سترنده موی و آشامیدن دانه آن باعسل محلل ریاح و مخرج بلغم است مارماهیج بفتح میم و الف و راء مهمله و فتح میم و الف و کسر ها و سکون یاء مثناة تحتانیه و جیم معرب مار ماهی است و اهل عصر انکلیس نامند ماهیت آن ماهی است شبیه بمار طولانی و زیاده بر شبری تا یکذرع و سفید رنگ و بر پشت آن از سر تا دنباله خار یا شبیه بدان و بیخار نیز میباشد و بروی

ماء القلح

مارکیاه

مارکیو

مارماهیج

آب مانند ماهیان و بگرمی آید طبیعت آن گرم و خشک افعال و خواص آن خوردن گوشت آنرا مقوی باه میدانند و زائل کننده ریاح و سرد و بهای بدن پیران و جمع
پشت و قطع سیلان خون نافع و بهترین طرق استعمال آن برای باه بختن آن با دارچینی و مصطکی و از برای امور دیگر و پیران مطبخ آنست **مازریون** بفتح میم و الف و فتح زای معجمه و سکون
راء مهمله و یاء مثناة تحتانیه و سکون واو و نون بیونانی خامالاا نامند **ماهیت** آن برگ درختیست شبیه و بقدر درخت سماق و سه قسم میباشد قسمی برگ سفید و بزرگ نازک
و این را بتحقیق خوانند و قسم دوم را برگ زرد رنگ و از برگ زیتون کوچکتر و از برگ مورد بزرگتر و ضخیم تر و این را بفارسی هفت برگ و بشیرازی مشت رو نامند و قسم سوم را
برگ سیاه و بهترین همه مستعمل سفید آنست ولیکن هیچ یک از این نیز خالی از غائله نیست و درجه قریب بسم هم بدون تدبیر استعمال آن غیر مجوز و تدبیر آن آنست که برگ قسم کبیر سفید آنرا بگیرند
و دو شبانه روز در سرکه بخیسانند و دو سه بار سرکه را تغییر دهند پس شسته خشک کنند و نیکو کوفته با روغن بادام چرب کرده و در اسهال مواد سوداوی و بلغمی ترید مدبر و افتیمون و بلیله
زرد و گل سرخ و رب السوس و زیره کرمانی و نمک هندی و در اسهال مواد صفراوی و طبخ ایرسا و توبال النحاس و اسارون و عصاره غافت و افسنتین و سنبل الطیب و مصطکی و مرکی و صدفی
و سکبینج و نمک هندی و هلیله زرد و تخم کرفس بستانی و امثال آن اضافه نمایند و شرب آن با آب عنب الثعلب و آب رازیانه و خیار شنبر اولی است و سبب اطلاع بر مازریون
ملا احمد تتوی در تاریخ الحکما نموده چنین نوشته که از جمله اتفاقات عجیبه آنست که مستسقی بود در بصره که جمیع اطبا از معالجه آن عاجز آمده بالاتفاق گفتند که این قابل علاج نیست
چون این حکایت شنید امید از حیات خود منقطع گردانیده گفت حال که چند روزی حیات دارم آنچه خواهم بخورم و طبر گرسنگی ننمایم اطبا گفتند تو بهر چه میل داری بخور که بعد از آن هیچ
کس مانع تو نخواهد بود و پس آن مرد گفت مرا بسرکوچه برید که آنچه خاطر من خواهد از جاهائی که در کوچها میگردند و چیزهای خوردنی و حلوای میفروشند بخرم و بخورم چنان کردند اتفاقا
بار نظر او بر شخصی افتاد که ملخ پخته میفروخت طبیعت طبعا میل با آن کرد از آن ملخ پخته قدری صالح خریده تناول نمود و بعد از ساعتی شروع با سهال کرد و چندان آب زرد و متعفن از
شکم آن مستسقی بیرون آمد که گمان هیچ احدی نبود که این مقدار آب در بدن آدمی تواند بود و اما بعد از آن بالکلیه از آن مرض نجات یافت چنانکه هیچکس او را نشناخت
چون این خبر با طبائی که مدتی در معالجه او اوقات صرف نموده و از علاج مایوس شده و دست از معالجه برداشته بودند رسید حیرت ایشان زیاده گشته که ملخ بالطبع قابض است نه مسهل بالاخره
یکی از آن اطبای که حذاقت او نسبت بسایر طبیبان دیگر زیاده و قوی بود بائع ملخ را طلبیده از وی پرسید که تو این ملخ را از کجا صید کردی و چه طور زمینی بود و در آن زمین گیاه بود گفت
من این ملخ را از جائی صید کردم که در آن موضع غیر از مازریون هیچ درخت دیگر نبود و خوراک این ملخان همان مازریون بود پس آن طبیب چون این حکایت شنید خاطرش از آن
فارغ شد چه خاصیت مازریون اسهال رطوبات رقیقه است غایتش آنکه چون قوت اسهال آن بسیار قوی تر است چنانکه اگر وزن یک درم تنها از مازریون بشخصی دهند تحمل اسهال آن
که حبس آن ممکن نباشد و بنابر خطری و غائله که دارد مازریون را تنها بدون مصلحات استعمال نمی نمایند و عند الضرورت با مصلحات امتزاج نموده استعمال مینمایند و انجا و طبخ
یافته یکی در شکم ملخ و دیگر در آب که ملخ فروش نموده و کسر کیفیت آن شده و با صلاح و اعتدال آمده و لهذا از آن این عمل بی خطر و غائله بظهور آمد و این از الهامات جناب باری
تقدس و تعالی در طبیعت را **طبیعت** آن در سوم و در چهارم نیز گرم و خشک گفته اند **افعال و خواص** آن جالی و منقی و مقشر و بسیار حریف است اعضا را
مقطعه طبیخ آن خصوصا سیاه آن مسکن درد دندان و چون برپاره از برگ آن فلفل سوده مالیده بر دندان گذارند نیز مسکن وجع آنست اعضاء الغذاء و النفض مسهل مائیه صفرا
و حیات و حب القرع و جهت استسقای زقی و لحمی و یرقان و ضعف کرده نافع خصوصا برگ تر و تازه آن که در هنگام گل آن اخذ نموده در سرکه بدستور مذکور بخیسانند خشک نموده
مقدار شش قیراط آنرا با یک رطل و نیم آب جوش دهند تا بثلث رسد و صاف نموده بیاشامند اسهال حیات و حب القرع نماید بتخصیص که با فودنج جبلی جوش نموده باشند و کاه بخیسانند
بیست درهم آنرا در دو سیر شراب دو ماه میگذارند پس صاف نموده دو ماه دیگر میگذارند پس می آشامند جهت استسقاء و تنقیه نفاس و چون شش درهم آنرا در یک رطل و نیم آب جوش دهند
تا بثلث رسد مالیده صاف نموده با یک اوقیه روغن بادام جوش دهند تا روغن بماند آب بسوزد و یک درهم تا پنج درهم آن اسهال برفق نماید و آشامیدن و آشامیدن طبیخ آن جهت
عسر البول شدید مفید و بعضی گفته اند مسهل سودا و اخلاط بلغمیه نیز هست خصوصا که با دو وزن آن افسنتین بجوشانند و بیاشامند و بعضی یکمثقال آنرا با دو مثقال افسنتین و با عسل
مطبوخ بقوام آورده حب ساخته بر صید از بند و واجب است که بحسب اراده اسهال مواد صفرا و هر یک از اخلاط اخراج اقسام گرم سعده و اعضا با ادویه مسهله مناسبه مصلحه
هر یک ضم نموده بیاشامند و ضماد آن با سرکه جهت تحلیل ورم طحال السموم آشامیدن آن با شراب جهت نهش هوام مقدار شربت آن از شش قیراط تا نیم درهم بدل آن فرفیون
آن با سیاه دو دانگ وزن آن مقل الیهود المجروح و القروح ضماد جمیع اصناف آن با عسل جهت تنقیه چرک قروح و سنجه و قلع خشک ریشه و تخفیف جرب طلب بسبب جلد به هر گال
محلل مخفف آن و با موم روغن جهت جرب و قروح الزینیه طلای برگ آن جهت بثور و باد منش تنها و یا با کبریت نافع المضار مضر محرورین و اطفال و ضعفا و مصلح کرم او بلدان

مازریون

حارهٔ یابسه و بدون تدبیر و مصلح بغایت مضر جگر و مقئی و مورث کرب و غم و دوده ازغیر مدبر آن خصوصاً زرد و سیاه آن قتال بقی و اسهال و کرب و غشی تدبیر آن قی فرمودن بشیر گاو تازه و دوشیده
مکرر با جلاب و سکنجبین خوشبو و آب سرد بر بدن ریختن و بعد از آن مرقهای چرب آشامیدن و مبردات قوی و متروديطوس و ترياق طين مختوم بهترين مداوای آنست چون طلا و گرد
و زیت و آب سرشته بموش و سگ و خوک بخورانند بمیرند و شیر و رخت آن در چهارم گرم و خشک و سمی قتال و از داخل غیر مستعمل و طلای آن جالی بهق و برص و جرب و داءالثعلب و حکه
و روغن و سکنجبین و سفوف و اقراص و معاجین برگ آن در قرابادین کبیر مذکور شد **ماس** بفتح میم و الف و سین مهمله اسم فارسی الماس است و بهندی هیرا نامند **ماهیت آن**
از احجار نفیسه و صلب ترین و خشک ترین احجار است و الوان می باشد از سفید و زرد و سیاه و سرخ و سیاه و گلرنگ که بهندی تیلیا نامند و سفید آن کثیرالوجود و زرد و سرخ و سیاه و سبز و گلرنگ
و دیگر رنگ خالص هر یک از اینها کمیاب و اغبر و سفید آن معیوب و اغبر بداغ سرخ آنرا بدین میدانند و بهترین همه سفید یکرنگ شفاف براق بزرگ قطعه آنست و همچنین الوان دیگر آن که مکیر
و صاف باشند و معدن آن ملک دکهن حوالی گلکنده و جهتی نیز هست طریق اخذ آن آنست که زمین را حفر نموده خاک آنرا بر آورده و بر زمین هموار پهن سازند و بر آن آب ریخته و در وقت ارتفاع آفتاب
از کنار برآن نظر میکنند هر جا که برقی بنظر درآید آنرا نشان کرده رفته بر میدارند و همچنین باز زیر و رو کرده بر آن آب پاشیده بدستور در آفتاب بر آن نظر میکنند و در ابتدا قبل از حکاکی
برق بسیاری و صفا چندانی ندارد و حسن و قبح آن خوب ظاهر نیست و بعد از حکاکی حسن و قبح آن ظاهر میگردد و در برازیل از جزائر ارض جدید جنوبی نیز بهم میرسد و لیکن بخوبی و سفیدی
و شفافی و صلبی دکهنی نیست و الماس را بالماس سایه سوده با لاک گرم کرده سر رشته چرخی ساخته بجای سنگ سنباده حکاکی احجار دیگر حکاکی مینمایند و قطعهای آن مانند طلق
و زرنیخ ورقی ورق ورق بر روی هم چسپیده غیر محسوس میباشد بعضی از آن قابل جدا گشتن اوراق از هم است و بعضی نه و کسانیکه عارف بدانند آنرا که قابل است از هم جدا
مینمایند و آنچه مشهور است که از ضرب آنرا می شکنند و حکاکی مینمایند اصلی ندارد و هر یک از الوان آنرا بنامی مخصوص خوانند مانند آنکه آنچه شبیه برنگ نوشادر است و شفاف
نوشادری و سفید شبیه برنگ نقره را قبرسی و آنچه سفیدی رنگ آن از نوشادری کمتر و قطعهای آن بزرگ آنرا ماقدونی نامند و زیتی نیز و این را بعضی بهترین همه میدانند و آنچه
برنگ آهن است حدیدی و احجار دیگر و آلات حدیدی هیچ یک در آن اثر نمیکند و آتش نیز مگر بدشواری بسیار و اهل هند آنرا مکلس میسازند بنحوی خاص و مکلس آنرا السیانی نافع
میدانند جهت امراض مزمنهٔ صعبه **طبیعت آن** در چهارم سرد و خشک و بعضی گرم دانسته اند **افعال و خواص آن** تعلیق آن مقوی دل و رافع خوف و فزع و باعث عسر
ولادت و غلبه بر خصم و مسدس الشکل آن مانع صرع و سنون آن جالی دندان و خطرناک و اجتناب از آن اولی و گذاشتن آن بر دندان باعث تفتیت آن بدون تکلفی و گفته اند خواص
آنست که بغیر از شکل مثلث شکسته نمیگردد و المضار سمی است و قلیل آن نیز قاتل بتقطیع عضای باطنی مداوای آن قی نمودن با شیر تازه دوشیدهٔ گاوی و با روغن مکرر تا تمام
آن بر آید و آشامیدن مرقهای چرب بعد از آن **ماش** بفتح میم و الف و شین معجمه لغت عربیست و مج نیز و بفارسی نیز مشهور بماش و بهندی مونگ نامند **ماهیت**
آن حبی است از حبوب معروفه ماکوله و در اکثر بلاد کثیرالوجود و آن حبی است کوچک مدور اندک طولانی پوست آن سبز و مغز آن سفید و بعضی پوست آن سبز تیره و بعضی زرد رنگ و در بنگاله بعضی
پوست آن سیاه و بهترین همه سبز تیره است پس سیاه و سبز پس سبز زرد و زرد آن و بیرنج آن که از میکرد و از سبز خصوص زرد دانه ریزه آن و قوت آن تا سه سال باقی میماند **طبیعت**
آن در آخر اول سرد و مائل بخشکی و مقشر آن معتدل و در تری و خشکی و قشر آن مرکب القوی مائل بگرمی و با عفوصت **افعال و خواص آن** لطیفتر از عدس و نفخ آن کمتر
از باقلا و در جلا کمتر از باقلا و اصلح حبوب ماکوله است و کثیرالغذا و مولد خلط صالح الکیموس و لیکن بطی الانحدار خصوص مقشر آن که قشر آنرا بالتمام گرفته باشند زیرا که سبب
و قوت تحلیل و جلا در قشر آن است و از اغذیهٔ تابستان و بهار و بلدان حاره و صاحبان مزاج گرم و حمیات حارهٔ حاده است جهت آنکه مسکن حرارت و حدت و التهاب صفرا
و خون است و اعضاء الصدر و الراس و الغذاء مقوی عصب و اعضای عصبانی و قوت باصره و جهت درد سر حار و نزلات و ورم لهاة و سرفه و حمیات حارهٔ حاده و امراض
گرده نافع زیرا که موافق آنست و مطبوخ مقشر آن با روغن بادام مولد خلط صالح اما از برای حمیات صفراویه با برگ خرفه و کاهو و سرمق و مقشر و مطبوخ آن با پوست با حماض
حابس بطن و از خواص آنست که با وجود برودت تحریک سودا نمی نماید و هم از جهت تلیین و هم از جهت قبض بطن نافع است اما هرگاه ارادهٔ تلیین طبیعت باشد باید که مقشر آنرا
طبخ نمایند با ماء القرطم و روغن بادام شیرین و هرگاه مقصود قبض طبیعت باشد غیر مقشر آنرا بریان نموده طبخ نمایند و یا آنکه در آب جوش داده آب آنرا بریزند تا عفوصت
حارهٔ جالیهٔ آن زائل گردد و پس آب خالص داخل کرده طبخ نموده تناول نمایند و اگر با حبس تسکین حدت و حرارت و دم و صفرا مقصود باشد با آب حماض و یا با آب انار ترش
افشرده با پردهٔ سفید جوف آن که شحم الرمان نامند و یا با سماق و زیت رکابی و اگر زیت خوش نیاید با روغن بادام شیرین طبخ دهند و حسو متخذ از ماش مقشر جهت سرفه و نزلات
حاره نافع **المضار** ماش مبرد المزاج و پیران و کسانیکه در معده ایشان رطوبات و اخلاط فاسده و نفخ و ریاح بسیار باشد و مضر خصوص مقشر آن و مضر دندان و باه و مصلح آن و مبرد آن

ماس

ماش

ادویه عطره حاره مانند زیره و قرنفل و دارچینی و فلفل و زنجبیل تازه و جوارش کمونی و فلافلی و مصطکی و خردل و امثال اینها و محرورین طبخ آن با ماء القرطم و یا با حموضات مذکوره
و نیز در محرورین ماء القرطم و روغن بادام و ضماد مطبوخ آن با سرکه در حمام جهت جرب متقرح و با آب جهت تقویت اعضای مسترخیه و تسکین درد آنها و مطبوخ آن با طلا که نوعی از شراب است
و یا با شراب و یا مطبوخ آن با زعفران مسکن درد اعضای کوفته شده و جدا شده نافع است و الوان اطعمه مصنوعه از آن را مانند بره و بری و بری کشمیری و پاپر و پهتی و دال مشکوکی
و ماش پلاو و کهچری و لذوی ماش در قرابادین کبیر مذکور شده و اما حبیکه در ملک هند و بنگاله و کهن میشود و آنرا ماش داره بضم همزه و سکون را و دال مهملتین و به بنگالی کلائی نامند
و غیر آن ماش است و کسانیکه آنرا حب القلت دانسته سهو نموده اند و آن حبی است بزرگ و شکل بزرگتر از آن و مغز آن لزج لعابی که بعد از طبخ و یا خمیر کردن و آب لزوجت آن
ظاهر میگردد و در ملک هند و بنگاله پخته با سبوس و غیره دواب میخورانند و خود نیز میخورند مانند مونگ **طبیعت** آن گرم در اول و تر در دوم و با رطوبت فضلیه **افعال و خواص آن**
بسیار نفاخ و بطی الهضم و مولد منی و منعظ بسبب نفخیکه دارد و ضماد آن جهت امور مذکوره و ماش انفع و جهت برص که تازه بتازه سائیده روزی چند مرتبه بمالند تا چند روز متوالی مفید
دانسته اند و در ملک هند و بنگاله آنرا نیز مانند ماش پخته میخورند و انواع اطعمه ماش از آن میسازند و در قرابادین شمه ذکر یافت **ماسفودون** بفتح میم و الف و فتح سین مهمله و ضم
دال و سکون واو و نون **ماهیت** آن گفته اند اسم هندی دواییست که در ملک هند میروید و از انجا می آورند شاخ و برگ آن شبیه بریحان و برگ آن از برگ آن عریض تر و قریب
ببرگ آس و مدور و نازک تر و در بو شبیه بسنبل هندی و گل آن شبیه بیاسمین و از آن لطیفتر **طبیعت** آن گرم و خشک **افعال و خواص آن** در جمیع افعال قریب
بسنبل و جهت خوشبوئی داخل ادهان مینمایند خصوص برگ آنرا **ماعز** بفتح میم و الف و کسر عین مهمله و زای معجمه لغت عربیست و معز نیز و بفارسی بز و بترکی کچی و بهندی بکری
ماده آنرا بکری و نر آنرا بکرا نامند **ماهیت** آن حیوانی است مشهور از حیوانات ماکول اللحم گوشت آن نسبت بلحوم حیوانات دیگر بعد از گوسفند آن است و الطف و بهترین آن جوان
یکساله فربه صحیح المزاج آنست و اهلی و صحرائی و جبلی میباشد **طبیعت** آن گرم و تر و گرمی آن از لحم گوسفند یعنی ضان کمتر و جبلی از اهلی نیز گرمتر و لطیفتر **افعال و خواص آن**
سوا محرورین و مرضی که ضعیل و بلدان حاره صالح الکیموس مولد خون لطیف سبک مضر سوداوی مزاج مصلح آن بادام و نارجیل خورما و خوردن میوه های تر و تازه و ترشیها
و کشک با آن بغایت مضر و گوشت بزغاله ما فوق شش ماه با رطوبت غالبه و بهترین لحوم مسکن غلیان خون و ملطف و موافق مرضی و ناقهین و گذاشتن گوشت بز گرما گرم بر عضو ضربه
و صدمه رسیده و کوفته شده و بدستور پیچیدن عضو در پوست گرما گرم آن مسکن وجع و درد و باعث عدم تورم آن و بستن پوست سر بزغاله در حین گرمی بر سر صاحب
سرسام و اختلاط ذهن و ضماد مغز سر آن مرطب قوی و ملین دماغ و اعضای صلبه العین اکتحال زهره آن رافع عشا و جگر بز سیاه را چون شرحه شرحه نموده آنرا با نمک مخلوط
کرده و افلفل و زنجبیل بران پاشیده کباب نمایند و چون آب مترشح از آنرا گرفته در چشم کشند جهت شبکوری مجرب و سنون سرگین نیم سوخته آن با نمک سنگ جهت دفع زردی دندان
و عفونت لثه عصا الصدر و الغذاء و النفص خصیه آنرا شکافته زراوند دحرج و نطرون و زیره بران پاشیده خشک کنند یکمثقال آن با آب گرم جهت بهر و ربو و درد جگر و
مداومت آن جهت تقویت باه عجیب الاثر و چون با بوره و صعتر خشک کنند یکمثقال آن با سرکه عنصل جهت سپرز و چون بز نر چهار ساله یکرنگ سرخ را در اول فصل ایام رسیدن
انگور ذبح نمایند و خون اول و آخر آنرا بریزند و خون وسط را در ظرفی بگیرند و بعد از بسته شدن ریزه ریزه کنند و بر روی کاه و یا غربال در سایه خشک نمایند آنرا ید الله نامند جهت
انکه در تفتیت سنگ گرده و مثانه قوی الاثر است و بتعدیل و آشامیدن جریره پیه آن با آرد برنج و جاورس جهت سحج و اسهال که از اغذیه حاره واده بهم رسیده باشد و جهت منع
افراط عمل مسهل و حقنه بدان با آرد جو جهت قرحه امعا و آشامیدن سرگین آن جهت یرقان و با ماء العسل جهت گشودن حیض و قتل و اخراج جنین و فرزجه خشک آن با کندر جهت
رفع ادرار حیض و آشامیدن سم سوخته آن با عسل جهت رفع بول در فراش مجرب بمقدار شربت آن تا دو درهم و طلای سرگین آن با بول آن جهت استسقا و ورم طحال و طلای مطبوخ
آن با بول اطفال جهت دفع قولنج بلغمی و ریاح غلیظه و ماء صفر الاوجاع و الاورام و البثور ضماد پیه آن مسکن درد با و طلای سرگین آن محلل اورام کهنه و سرگین سوخته آن الطف
و جالی و طلای آن با سرکه جهت داء الثعلب بدستور طلای نیم سوخته آن با سرکه جهت داء الثعلب و ثالیل منکوسه و با عسل جهت جرب و وضح و اورام صلبه و سعفه و با برنج
جهت کوچک نمودن پستان و انثیان و ضماد سرگین پخته آن در شراب جلبه جهت تحلیل اورام و چون گرده آنرا شرحه نموده و کبریت بران پاشیده کباب نمایند و آب مترشح از آنرا بر بهق
بمالند زائل گرداند القروح و الجروح پیه آن رویاننده گوشت بر زخمها و طلای سرگین محرق آن با عسل جهت قرحه ساعیه و شهدیه السموم آشامیدن پیه آن جهت سم ذراریح و آشامیدن
سرگین سوخته آن جهت گزیدن هوام طلای سرگین خشک بز پخته با شراب و یا سرکه جهت جذب سم هوام و زهره بز کوهی با زهر سموم هوام آلات المفاصل ضماد پیه آن با سرگین
آن و زعفران جهت نقرس و داغ کردن بسرگین خشک آن جهت عرق النسا از مجربات و مشهور است بداغ عربی و طریق آن آنست که سرگین را افروخته در پشمی پیچیده در موضع عصبیکه

ماسفودون

ماعز

در تحت بند ها و محاذی ابهام است بگذارند تا حرارت آن کم گردد پس تبدیل بدیگری نمایند تا حرارت آن محسوس در ورک گردد و طلای محرق و غیر محرق آن با عسل جهت درد مفاصل بارده و با سرکه جهت عضا آن طرد الهوام بخور سرگین آن گریزاننده هوام و حشرات است الخواص چون شاخ و سم آنرا با ترب و عسل بید انجیر تقطیر کنند معادن جمیع اشیاء صلبه نرم سازد و چون آنرا حل کنند مدادی در غایت سیاهی باشد **ملک الحزین** بفتح میم و الف و کسر لام و ضم کاف و الف و لام و فتح حاء مهمله و کسر زای معجمه و سکون یاء مثناة تحتانیه و نون و آنرا مالکی نیز نامند و بفارسی بوتیمار و بهندی بگلا **ماهیت** آن طیوری آبی است سفید و جثه آن بقدر جثه کبوتری و گردن و پاها و منقار آن دراز و در اکثر کنارها مجاور و سر بزیر افکنده میباشد **طبیعت** آن در دوم گرم و خشک **افعال و خواص آن** گوشت آن غلیظ و مولد ریاح و مقوی گرده و محرک باه و مصلح آن ادویه حاره طلای پیه آن قاطع خون بواسیر و ضماد خون آن در حمام مانع نزلات است **مال کنکنی** بفتح میم و الف و لام و فتح کاف و سکون نون و کاف فارسی و کسر نون و بالغت هندی است **ماهیت** آن تخم نباتیست هندی و نبات آنرا یکساق و یا دو ساق و تا بقدر یک قامت و شبیه بنبات حنا و ساق آن ازان قوی تر و برگ آن بزرگتر و در طول و عرض با ده و خوشه آن نیز بزرگتر ازان و دانه آن بقدر حنا و اندک طولانی و سه پهلو و بعضی اندک پهن و سرخ تیره رنگ و مغز آن سفید و در غلافی اندک خشن و چند دانه بهم پیوسته در غلافی و یکره دران خوشه و طعم آن با حدت **طبیعت** آن در سوم گرم و در دوم خشک با رطوبت فضلیه و بعضی در اول تر دانسته اند **افعال و خواص آن** عضاء الرحم و العصب آشامیدن آن جهت تقویت دماغ و قوت حافظه و ذهن و اوجاع مفاصل و نقرس و عرق النسا و ورک و رکبه و امراض بارده رطبه دماغیه و عصبانیه و التشنج سعوطا و تدهین بدهن آن جهت فالج و لقوه و رعشه و تشنج رطوبی و امتلائی و امراض مذکوره و بدستور تکمید بدان عضاء الصدر و النفض آشامیدن آن جهت تقویت معده و سرفه و ضیق النفس و تقویت معده و هاضمه و اشتهای طعام و کبد و باه و در دفع ضعف آنها نافع و بدستور تدهین بدهن آن جهت تقویت باه و بغایت مؤثر خوردن روغن آن نیز بدین دستور که روز اول قدر بسیار قلیلی یعنی یک حبه و یا کمتر از آن بابرگ تانبول و روز دوم اندک ازان زیاده و روز سوم نیز ازان اندکی زیاده و همچنین تا بحدیکه موافقت نماید و ضرر نرساند جهت تقویت باه و زیادتی اشتها بسیار مفید و اهل هند بانحاء شتی آنرا مستعمل دارند مانند آنکه از یکدانه شروع مینمایند و هر روز یکدانه میافزایند تا بصد دانه میرسانند و باز بتدریج کم مینمایند تا باتمام رسد از برای اکثر امراض قویه بارده رطبه مزمنه و تقویت قوی و باه و زیادتی حرارت غریزی بسر و مرطوب المزاج قوی و از امراض متوسط المزاج چهل روز بهمان ترتیب که از یکدانه شروع مینمایند و یکدانه می افزایند تا چهل دانه و باز بدستور میکاهند و از برای امراض دون آن تا بیست روز و یا ده روز و یا هفت روز بهمان ترتیب که به بیست یا زیاده و یا هفت دانه رسد و باز بهمان نسق کم مینمایند تا بیکدانه و در ایام استعمال چند روز قبل و بعد ازان از ترشی و بادی و لبنیات و بقول و جماع و اعراض نفسانیه بدنیه و حرکات عنیفه و اشیای حاره حریفه مانند خردل و سیر و ترب و زنجبیل و امثال اینها اجتناب مینمایند و گفته اند تدهین بروغن آن که در روز چهارشنبه اخذ نموده باشند جهت دفع جذام و خورانیدن بدان نیز تا مدت بیست و یکروز جهت جذام و نیز دوبهایی درست آنرا در روغن گاو خالص بریان مینمایند و روزی یک کف آنرا میخورانند و میگویند قوت باه را بحدی میرساند که بشرح نمی آید و نیز در شیر گاو میجوشانند و صاف نموده ازان شیر ماست بسته روغن آنرا میگیرند و روزی مقدار یک اوقیه آنرا با شیر برنج میخورانند و میگویند که موی سر را سیاه میگرداند و دیگر موی سفید نمیروید و گفته اند که اگر یک آثار آنرا در ده آثار شیر بجوشانند بمقداریکه تمام جذب کند و هر روز هفت دانه آنرا بلع نماید کسیکه عنین باشد یا قوت باه او بسیار ضعیف گشته بحال اصلی آید و قوت عظیم یابد و چون آنرا بروغن ضفدع چرب کرده روغن آن اخذ نماید و در قضیب بمالند تقویت عظیم بخشد و امساک آورد و اگر در بول شیر با شغال چند روز بخیسانند و سه روز متواتر بزن فاحشه زانیه بخورانند شهوت او بالکل زائل گردد چنانکه دیگر رغبت بر جماع نکند و کسی بر و قادر نگردد **المضار** مضر محرور المزاج و مصلح آن بلاد حاره و جوانان و چون جار هار است اکثر ضرر میرساند چنانچه شنیده شد که چند کس خورده همه متضرر گردیدند و بعضی هلاک شدند پس اولی اجتناب از استعمال آنست خصوصا اندرون آن نیز دهن آن را در بادیان جوشیده دیگر را بدین نحو اخذ مینمایند که در دیگی تا نصفه آب کرده و بر سر آن پارچه صفیق پاکیزه بسته بر سر آن مقدار تخم آنرا هر مقدار که میخواهند کوبیده بران پارچه میپاشند و سر آنرا بسرپوش میپوشند تا بخار دران جمع گردد و بعد از یکدو ساعت برداشته تخم کوبیده را با پارچه میفشارند انچه روغن ازان برآید اخذ مینمایند و مرتبه دیگر نیز بدستور عمل می آورند تا دیگر روغن دران نماند و این بهترین طرق آنست **مالیا** بفتح میم و الف و کسر لام و فتح یاء مثناة تحتانیه و الف **ماهیت** آن بعضی در ان و انسته اند و بعضی گفته درختیست که در بلاد شام میشود **افعال و خواص آن** آشامیدن برگ آن رافع سمیت افعی و طلای پوست محرق آن نافع برص و خوردن نشاره چوب آن کشنده است حکیم عبدالحمید در حاشیه تحفه نوشته که بهندی آنرا اکول نامند برگ آن شبیه به برگ بادام و گل آن سفید است و چوب آنرا چوب چینیات نامند چون بیخ آنرا سائیده بمار گزیده بخورانند رفع سمیت آن نماید و جهت عضه نیز نافع و دفع خلط سمی و غذای بقی مینماید **مالیقراطن** بفتح میم و الف و کسر لام و سکون یاء مثناة تحتانیه و فتح قاف و را مهمله و الف و ضم طاء مهمله مثلثه و نون لغت یونانیست بمعنی ماء العسل و قراطن بمعنی ما است **ماهیت** آن آنست که بکوبند عسل صافی خالص را در دو وزن آب باران

ویا آب صاف شیرین با آتش ملایم طبخ دهند و کف آنرا بگیرند تا دو ثلث بماند پس صافی نموده نگاه دارند و عند الحاجت بیاشامند و این ماء العسل ساده است و اگر مرکب خواهند بعضی ادویه مناسبه حاره و یا بارده بحسب عرض و غرض اضافه نمایند و نسخ آن بتفصیل در قرابادین کبیر مذکور شد **طبیعت** ساده آن گرم و تر **افعال و خواص آن** جالی و ملین و قاطع اخلاط لزجه و مفتح و منضج بلغم غلیظ و مقوی اعضای بارده و معده سرد و احشا و اشتها و دافع امراض بارده عصبانیه و دماغیه و اوجاع مفاصل و قی و قراقر شکم و اذیت ادویه قتاله و ضعفی که از جماع بهم میرسد و مدر بول و حیض و مضر محرور المزاج و صفراوی و اورام حاره احشا مصلح آن ربوب حامضه مقدار شربت آن تا سی مثقال است شیخ الرئیس در مبحث قولنج گفته که ماء العسل ماخوذ برای قولنج باید که طبخ بسیار یافته باشد که نفخ آن زائل گردد و الا ضعیف الطبخ نفخ می نماید

ماميثا بفتح میم و الف و کسر میم و سکون یاء مثناة تحتانیه و فتح ثاء مثلثه و الف نبطی است و آنرا همینا نیز نامند **ماهیت** آن نباتیست شبیه بخشخاش بحری معروف بخشخاش مقرن و برگ آن مائل بسفیدی و با زوائد شبیه باره و مزغب و با رطوبت چسپنده و گل آن زرد و مانند خشخاش ساحلی مقرن و ثقیل الرائحه و پر آب و ثمر آن مانند خشخاش مقرن و در غلاف منحنی شبیه بغلاف خشخاش بحری و در قرون میباشد و تخم ماميثا بقدر کنجد سیاه و شاخهای خشخاش ساحلی در زمستان میریزد و در بهار عود میکند بخلاف ماميثا که اثری از آن در ظاهر نمی ماند و در سرطان ثمر ماميثا میرسد و آنرا کوبیده اقراص میسازند نبیات نبطی و آنرا عصارة ماميثا و شیافة ماميثا نیز نامند و قوت آن تا هفت سال باقی میماند و بهترین آن زرد مائل بسیاهی قوی الرائحه با تلخی است که چون در آب حل کنند زود حل گردد و عصاره مجفف آن بهتر از جرم آن و گفته اند آن دو نوع میباشد نوعی را که گل سرخ است ازغامونی نامند و آن غیر مستعمل و نوعیکه گل آن زرد است مستعمل و گفته اند **طبیعت** آن در دوم سرد و خشک و در اول نیز گفته اند **افعال و خواص آن** قابض و رادع و محلل و مقوی اعضا اعضاء الراس و العصب و الصدر و المعده طلای آن جهت درد سر و مفاصل حاره و منع انصباب مواد بچشم در ابتدای رمد و حرارت جفان و سلاق و داوینج و ورم حار آن و لوک آن جهت قلاع دهان و اکتحال آن جهت دمعه و بثرهای پلک چشم و ضعف باصره و آشامیدن تخم آن بقدر یک مثقال رافع خفقان و اسهال صفراوی و با ادویه مناسبه معینه و مسمن بدن است الاورام و البثور و حرق النار طلای عصارة آن جهت اورام حاره و باد سرخ و سوختگی آتش و سحجی که بسبب حرکت در زیر بغل و ران بهم رسیده باشد و طلای تخم آن جهت حمره و نقرس جدید مقدار شربت آن تا یک درهم بدل آن اسحاق مضر سپرز مصلح آن بادام شیرین است

ماميران بفتح میم و الف و کسر میم و سکون یاء مثناة تحتانیه و فتح راء مهمله و الف و نون **ماهیت** آن قسمی از زرد چوبه است ساق شاخهای نبات آن از زمین مرتفع و برگ آن شبیه ببرگ اسلاب کبیر و مائل باستداره و سفید مائل بزردی و بالزوجت بیخ آن پر شعبه از یکجا روئیده و کوچکتر از زرد چوبه و باریکتر از آن و گره دار مستقیم و در گرههای آن ریشهای بسیار باریک شبیه بموی منبت آن قرب آبها و از هند و چین و خراسان آورند و هندی آن زرد و مائل بسیاهی و چینی آن زرد و زبون هندی و خراسانی آن تیره رنگ و مائل بسبزی و تخم آن شبیه بکنجد و بهترین آن زرد باریک صلب گره دار تازه چینی آنست و قوت آن تا شش سال باقی میماند **طبیعت** آن در سوم گرم و خشک **افعال و خواص آن** جالی و محلل و مفتح و مقرح جلد و مشقق ناخن اعضاء الراس سعوط آن با عسل جهت تنقیه دماغ و اکتحال آن جهت جلای بیاض و ناخنه و ظلمت بصر و روشنائی آنرا بیفزاید و مضغ آن جهت درد دندان اعضاء الغذاء و النفض آشامیدن بیخ آن با شراب جهت یرقان سدی و تحلیل ریاح غلیظه و زحیر و مغص و ادرار بول و طلای آن جهت انقلاب رحم و ورم بواسیر بی نظیر و بعضی مضر گرده گفته اند مصلح آن عسل مقدار شربت آن تا نیم مثقال بدل آن بوزن آن زرد چوبه و نصف آن مر الزنبقة طلای آن با عسل و با سرکه جهت برص ناخن و کلف و برص و جرب و رفع آثار جلد نافع است

ماهودانه بفتح میم و الف و ضم ها و سکون واو و فتح دال مهمله و الف و نون و ها اسم فارسی است یعنی قائم بالذات یعنی در اسهال تنها بی معاونت دوائی دیگر کافی است **ماهیت** آن نباتی است شیردار و آنرا اهل مشرق حب الملوک نامند و غیر حب السلاطین نیز مسمی بدانست ساق نبات آن بقدر ذرعی و سطبری انگشتی و برگهای ساق آن دراز شبیه ببرگ بادام و برگهای شعبهای آن ریزه مائل بمدوری شبیه ببرگ زنا و مطول و گل آن زرد و ثمر آن در غلافی مخروط شبیه بخیار کبیر و در جوف آن سه دانه متفرق از هم و هر یک در غلافی دیگر و دانه آن از دانه کرسنه بزرگتر و پوست آن اغبر و مائل بسرخی و مغز آن سفید و شیرین و چوب بیخ آن باریک و قوت آن تا دو سال باقی میماند گویند منبت آن بلاد هند و عراق است و گویند دانه آن شبیه بماش است و بنده کمتر از آن و در غلافی شبیه بلوبیا **طبیعت** شیر آن در سوم گرم و خشک و برگ و دانه آن در آخر دوم **افعال و خواص آن** آشامیدن آب مطبوخ آن با خردل سالخورده مسهل و محلل قولنج و مدر بول و جهت درد مفاصل و نقرس و عرق النساء بلع دانه آن از سه دانه تا هشت دانه مسهل و آشامیدن کوبیده حب یا شیر آن با آب سرد در اسهال قوی تیز و مخرج بلغم غلیظ و محرق بلغم خام و مرار سوداوی و کیموس مائی زیاده از درست بلع نمودن آن مقدار شربت آن از حب آن سه عدد تا هشت عدد و از شیر آن تا دو درم و زیاده بر آن غیر مجوز و آشامیدن آب سرد معین عمل آنست مضر رئه و معده و مصلح آن انیسون و مضر سفل مصلح آن کتیرا و گفته اند چون ماهودانه مفقود و استعمال

ماميثا

ماميران

ماهودانه

ماهیزهرج

بجای آن حب السلاطین مستعمل و بعضی برگ آنرا تنهائی و یا با ادویهٔ مناسبه پخته میخورند اسهال مینماید و بجهت اوجاع مفاصل و عرق النسا و نقرس و استسقا و قولنج نافع و با مرق خروس سالخورده
پر پخته جهت قولنج و ادرار بول و لبن آن نیز مسهل است و بدل آن نیم وزن آن حب الخروع و یکوزن و نیم آن حب النیل است **ماهیزهرج** بفتح میم و الف و کسر ها و یا مثناة تحتانیه
و فتح زا و ها مهمله و جیم معرب ماهی زهره فارسی است یعنی سمک جهت آنکه کشندهٔ ماهی است **ماهیت** آن نوعی از فلوس است که بترکی سقوبروفی نامند و نزد اکثر اطبا پوست
گیاهی است شیردار شبیه بشبرم ساق آن زیاده بر ذرعی و برگ آن چفره شن بر روی زمین و گل آن زرد و دور آخر ساق آن از جوانب آن رسته بهیئت سفر و پوست ساق آن مائل بزردی
و با اندک حدت شبیه بحدت پوست بیخ کبر و مستعمل همین است نه سائر اجزای آن و قوت آن تا سه سال باقی میماند و بهترین آن پوستهای باریک زرد رنگ تازهٔ آن با اندک
حدت و تندی آنست **طبیعت** آن در سوم گرم و خشک **افعال و خواص آن** مسهل قوی اقسام بلغم و اخلاط غلیظه و محلل ریاح و جهت اوجاع مفاصل و نقرس و عرق النسا نافع
جهت آنکه مخرج اخلاط غلیظه است از عروق مفاصل و از برای محرورین و مرطوبین بلغمی مزاج و قوی و کثیر النفع مضر امعا مصلح آن کتیرا و نشاسته و انیسون و با روغن بادام چرب
نمودن مقدار شربت از جرم آن با شکر تا یکمثقال و در مطبوخ تا سه و بهم جهت استسقا و تحلیل اورام بلغمی و ریحی و چون آنرا کوبیده در آبی که در آن ماهی باشد اندازند ماهیان بیحس کشته بر روی
آب آیند و بمیرند و گویند ماهیان مست گشته بر روی آب آیند **فصل المیم مع الثاء المثلثة** **مثنان** بفتح میم و سکون ثاء مثلثه و فتح نون و الف و نون لغت عربیست

مثنان

ماهیت آن نباتیست که کرم دانه ثمر آنست و آن دو قسم میباشد قسمی از شاخهای انبوه و خشن و بقدر دو ذرع و برگ آن شبیه ببرگ مازریون و انثای آن نازکتر و با رطوبت چسبنده و گل
آن سفید و از مابین ثمر آن میرود شبیه بتخم مورد و مائل باستداره و سبز و بعد از رسیدن سرخ میگردد و پوست آن صلب سیاه و مغز آن سفید و آنرا جرم دانه و کرم دانه نیز نامند و برگ و تخم آن
مستعمل **طبیعت** آن و جمیع اجزای نبات آن تا سوم گرم و خشک **افعال و خواص آن** آشامیدن یکدرم آن با حریره یا دیا بلع نمودن دانهٔ آنرا درست مسهل قوی بلغم
و مانع صعود ابخره بدماغ و مخرج اقسام کرم معده و امعا مقدار شربت آن از ده دانه تا یکدرم الزینة طلای کوبیدهٔ آن باعث ادرار عرق بسیار و ضماد مطبوخ آن با زفت جهت جرب و قوبا
و برص بغایت نافع و زنان حب آنرا در فرزجات مسخنه و نافعه رطوبات و خوشبوکنندهٔ ارحام و معینه بر حمل و مشوقه و ملذذه جماع مقدار ربع درهم آنرا استعمال مینمایند و برگ
آن در افعال مانند تخم آن و باید که آنرا در فصل ربیع ایام حصاد اخذ نمایند و خشک کرده نگاهدارند و عند الحاجت بکوبند و شطایا آنرا از آن جدا کنند و آشامیدن دوازده
قیراط آن با شراب ممزوج با آب مسهل رطوبات مائیه و جهت استسقا نافع و بدستور در سرکه خیسانیدهٔ آن جهت دفع غائله که وارد و با طبیخ با اقلا و یا عدس مسهل برفق و حمول آن مخرج
جنین و قاتل آن و ضماد مطبوخ آن با زفت جهت قوبا و جرب و برص مجرب مقدار شربت برگ آن در مطبوخات تا سه درهم و باید که یک شبانه روز در سرکه بخیسانند مانند برگ مازریون
و با صمغ عربی و کثیرا استعمال نمایند و از تخم آن یکدرم که بدستور در سرکه بخیسانند و با روغن بادام و صمغ عربی و کثیرا استعمال نمایند و تا دو درم آن کشنده و موجب احتراق حلق اگر زیاده
رسد و سحج و خارش عظیم در بدن و ورم حار بهم میرسد علاج آن علاج فرفیون خورده است و در فرفیون مذکور شد و قسم دوم آن در مصر کثیر الوجود و منبت آن قریب دریاها و آبها و زمینهای
و نبات آن بقدر دو شبر و چتری و برگ آن مانند برگ ابهل و اثل و در پهلوی هم و گل آن زرد و باریک و از میان برگها روئیده و تخم آن بقدر ابخره و سفید رنگ و بیخ آن خشبی و بی فایده
و گفته اند که کرم دانه این قسم است نه قسم اول و مستعمل تخم و برگ آن **طبیعت** آن در سوم گرم و خشک **افعال و خواص آن** آشامیدن یکدرم برگ خیسانیدهٔ آن در سرکه
یکشبانه روز و یا با روغن بادام آشامیدن مسهل صفرا و بلغم خام و اقسام کرم معده و استسقا را نافع و چون پنج درهم آنرا با یک وقیه مویز بیدانه در یک رطل آب بجوشانند تا چهار

مثلث

اوقیه بماند صاف نموده یکدرهم با روغن بادام در آن ریخته بنوشند جهت اسهال بلغم خام و صفرا و استسقا و اخراج اقسام کرم امعای صغار مفید الجروح و القروح استعمال فتیله آن
در خنازیر و جراحات خورنده گوشت فاسد و منقی اوساخ و چاق کنندهٔ آنها و بدستور ضماد برگ آن با ادویهٔ مناسبه و یا تنهائی **مثلث** بضم میم و فتح ثاء مثلثه و لام مشدده
و ثاء مثلثه در آخر **ماهیت** آن اکثری گفته اند آب انگوریست که دو ثلث آن در طبخ برود و یک ثلث بماند و از قول شیخ الرئیس در کلیات قانون و کلام محمد بن محمود آملی
در شرح کلیات ایلاقی معلوم میگردد که مثلث عبارتست از آب انگور سه جزو و آب خالص یک جزو که جوش نمایند تا یک ثلث آن برود و آنچه در صدر ذکر یافته و اکثری گفته اند آنست باید
شناسائی آن و حمل مثلث فقهی است نه طبی و مثلث طبی آنست که ذکر یافت و مثلث فقهی آنست که شراب انگوری را بجوشانند تا دو ثلث آن برود و یک ثلث بماند و بالجمله در طبیعت

مجنج

و منافع قریب بخمر است و مولد خون صالح متین و مقوی هاضمه و موافق ذات الجنب و ذات الصدر و آبله و حصبه و مقوی باه محرورین و زیاده کنندهٔ منی و اکثار آن مضر محرورین
مصلح آن سبیل مزج آن با آب است **فصل المیم مع الجیم** **مجنّج** بضم میم و سکون جیم و فتح نون و حاء مهمله لغت عربیست بفارسی گل خوش نظر نامند
ماهیت آن نوعی از ریاحین است **طبیعت** آن در دوم سرد و خشک **افعال و خواص آن** قابض و رافع اسهال و سیلان خون و جهت خرهای تازه و عصارهٔ آن

محجوقان

جهت کرم کوشت و قرحه و در و آن نافع است **محجوقان** بفتح میم وضم جیم عجمی و سکون واو و فتح قاف والف و نون **ماهیت** آن از ادویه جدیده است از بلدیکه محجوقان نامند ضمارا می آورند و آن بیخ نباتیست سفید رنگ شبیه به فاشرا نبات آن کثیر الاصول شاخهای آن مفروش بر زمین و برک آن مدور و در آن رکهای بسیار و ثمر آن شبیه بکشنیز و در خوشه مانند خوشه عنب الثعلب و در وسط تابستان و در تموز میرسد و بیخ آن سطبر و سفید مانند بیخ فاشرا و بعضی اثرا بیخ فاشرا دانسته اند و نیست چنین جهت آنکه بیخ فاشرا با حرافت و حدت بسیار است بخلاف این بیخ **طبیعت** آن در دوم کرم و خشک با قوت مسهله و قابضه مانند راوند و از این جهت بغلط بعضی نوعی از راوند دانسته اند و نیست چنین جهت آنکه درین دوا نیست کیفیتی که مشکره طبیعت باشد و رائحه ثقیل و طعم کریهی چنانچه در راوند است **افعال و خواص آن** جهت نوازل و وجع مفاصل و کرده و قولنج و سلعه رطبه نافع است جهت آنکه مسهل و مخرج بلغم و مائیت فاسده از بدن و مخرج خلاصه آن و لبسا است که استعمال یک قیراط آن با شربتی و یا معجونی موافق پنج شش مجلس بی تعب اطلاق مینماید و بالجمله از مسهلات ملوکیه است که معالجه کرده می شود با آن چوب چینی و عشبه و شجرة البنی و صاسفراس و قوت قنبا که عصاره ریوند نامند و مثال اینها جهت آتشک و حکه و جرب و وجع مفاصل و ظهر و درحمیات مزمنه مستمره عظیم النفع است جهت آنکه مفتح سدد است بقوت تام و کیفیت استعمال آن باینحا بسیار است از مربای آن مانند مربای صحون یکرو معجون تیسیر سفوف آن باشکر یا با شربه مناسبه مرض یا عرق بازیانه یا انیسون یا داچینی و یا مطبوخ هر یک آنها و بهترین معاجین معجون و در مسهل است جهت آنکه مناسب و موافق آنست در غایت موافقت و همچنین آب مطبوخ آن مانند چوب چینی که قوت آن در آب باز داده شود که یکشبانه روز در آب اول خیسانیده با شکر تنها و یا با مقویات دوا و اعضای رئیسه چنانچه در آب استعمال مسهله لطیفه و شدیده هست نیز و بعد استعمال آن اگر بمقدار سه ساعت خواب نماید باعث تقویت عمل آن میگردد بخلاف مسهله لطیفه دیگر که خواب باعث ضعف یا بطلان عمل آنها است مقدار شربت آن در اطفال غیر بالغین نیم درم و در اقویا و بالغین از یک درهم بحسب قوت و ضعف مزاج بدانکه درین دوا قوت انضاج است و لهذا جایز است استعمال آن بدون منضج و از خاصیت آن منع قی و غثیان است بخلاف سائر ادویه مسهله و مفتح سدد است از مجاری ضیقه و عروق شعریه و سواقی و غیرها خواه در کبد باشد و خواه در سائر اعضا و امراض رحم و اختناق آن و غیرها از امراض مختلفه مختصه بآن نافع و رب آن نیز مانند رب السوس بعمل می آورند و مقدار یک قیراط آن با خوشابات و یا اشربه مناسبه چند مجلس کافی اجابت مینماید که نقا حاصل میکردد بی تعب المحاصل این دوا از ادویه ملوکیه است و اطفال و زنان حامله و مرضعات نیز سود مند و بیغایله است چنانکه گفته اند و باقی منوط به تجربه است

محلب / مخ

محلب در حب المحلب مذکور شد

فصل المیم مع الخاء المعجمة

مخ بضم میم و خا مشدده بفارسی مغز استخوان را نامند و شامل مغز سر نیز هست **ماهیت** آن معروف است که جسم نرم چرب است که در جوف استخوان حیوان میباشد خواه مجتمع مانند دماغ و مغز ساق پا و ساعد و عضد و یا متفرق در اجزای استخوان قص و اطراف استخوانها نرم باشد **طبیعت** آن کرم و تر **افعال و خواص آن** ملین و مرخی اعضا و کثیر الغذا و مسمن بدن المضار اکثار آن مفسد معده و مورث غثیان خصوص نمک خوردن آن مصلح آن نمک و صعتر و دارچینی و زیره و هبرودین و شربتها و محرورین آلات المفاصل و الاعصاب تمریخ بدان ملین صلابت مفاصل و اعصاب و باطلات و اوتار و عضلات و شقاق و اطراف و بهترین آن مغز استخوان حیوان جوان صحیح المزاج فربه است که چرا خوب یافته باشد و مغز ساق گاو نر و بز نر قویتر و کرمتر اند و قوت تحلیل آنها کمتر و تخفیف آنها زیاده و چرب و لذیذ اند خصوص از حیوانیکه رنگ آن سیاه و نیز مغز با وصاف مذکوره باشد و وجه بهتری ساق برای زیادتی و هیئت و قلت فضول آنست بسبب کثرت حرکت آن و چون مغز ساق گاو و یا آهو را مکرر بر ساق و بندهای پای اطفال بمالند زود براه افتند و چون خواهند که آنرا نگهدارند باید که در زمستان اخذ نمایند و در ظرفها و اماکن بلند کرم خشک بابرکاه خشک بگذارند و از جاهای نم دور دارند

مخلصه

مخلصه بضم میم و فتح خا و لام مشدده و صاد مهمله و با و آنرا مخلصه از آن جهت نامند که از خوردن آن خلاص و امان می یابند از سم افعی و نکایات آن و موت و بتکرار تجربه رسانیده اند در سموم هوام دیگر نیز **ماهیت** آن نباتیست مختلف الانواع و بحسب اماکن مختلف الشکل می باشد و تا هفت قسم دیده شده و همه با تلخی و کل همه صحیحی منکوس شبیه بجمجمه قسمی بیساق شاخها از زمین رسته و برک آن شبیه ببرک کرفس و از آن نرم تر و از اول تا آخر شکافته و هرچند شاخهای آن بلندتر کردد برک آن ریزه تر شود و مانند ببرک کتان و کل کبود و منکوس و این قسم در اواسط ربیع میرسد و در اواسط گرما کل میکند و قسم دوم آن نیز شبیه بقسم اول مگر آنکه کل آن مابین کبودی و سرخی است و قسم سوم را برک شبیه بسیر به پهن و ریزه و کل آن سفید با زردی و اندک سیاهی و این قسم را باسکندریه راس الهدهد نامند و قسم چهارم ساق دارد و در ربیع میرسد و ساق آن باریک و مستدیر بقدر دو شبر تا سه شبر و شاخ و برک ندارد و کل آن بشکل عقرب کبود نیم رنگ و قسم پنجم را ساق مربع و برک مدور و مشقق و شبیه ببرک بادرنجبویه و بی بو و طعم آن تلخ و این قسم در طرابلس و نواح آن بسیار است و منبت آن کوهستان و زمینهای صلب و قسم ششم را شاخهای صلب باعقد و بدشکل غیر مستقیم بلکه معوج و کم برک و برکهای آن باریک و دراز شبیه ببرک بابونه و بر سر شاخهای قبها شبیه بقبه بابونه اما برکهای ریزه ندارد و با زغبی بنفش و این قسم در بلاد شام کثیر الوجود و معروف برباه و حران است و بهترین

بهم رسد قسم اول و آنچه در اراضی صلبه بی آب و سنگلاخ روید و قوت آن تا بیست سال باقی میماند و صاحب اختیارات بدیعی نوشته که آنرا محاجم و ابواج گویند و سه نوع است یکنوع آنرا شیرازی
کاررگ نامند و بفارسی سنبل شامی و یک نوع را کشنیز کوهی و یک نوع را تریاق کوهی و تخم هر سه نوع مشابه بهم اما در نبات اندک متفاوت نبات کاررگ خشن و تخم آن بسیار تلخ
و گل آن ازرق و در کوه و سنگستانها روید و نبات کشنیز کوهی املس و بزرگتر در قد و تخم آن نیز بزرگتر و تلخ منبت آن مرغزارها و دامنهای کوه و گل آن مائل بسرخی و نوع تریاق کوهی
در ریل روید و نبات آن کوچکتر و گل آن مائل بسفیدی و زردی و سیاهی و بهترین همه آنست که در شبانکاره روید و از کوهستان شبانکاره آورند جهت آنکه تریاقیت آن از همه زیاده است
طبیعت آن در اول سوم گرم و خشک **افعال و خواص آن** اعضاء الغذاء آشامیدن آن جهت رفع قولنجهای صعب و تحلیل اخلاط لزجه و تقویت معده و کبد و طحال و عصاب
و رفع اوجاع مفاصل و ظهر و ورک و امثال اینها السموم آشامیدن یکدرم تا دو درم آن جهت دفع سموم مشروبه و منهوشه مانند مار شاخدار و عقرب و رتیلا و غیرها خواه قبل
از ان و یا بعد از ان مانع تاثیر و دافع ضرر آنها است مقدار شربت آن یکمثقال با روغن زیت و چون در اول نزول آفتاب ببرج حمل تا سه روز هر روز یکمثقال تخم آنرا بنوشند
در ان سال هیچ سمی بجز رنده آن ضرر نرساند و عرق مخلصه ملطف و محلل و مقوی اعضای رئیسه و موافق مبرودین و رافع قولنج و بعضی داخل کردن آنرا در تریاق کبیر قائم مقام
شراب دانسته اند **مخیض** بفتح میم و کسر خا و سکون یاء مثناة تحتانیه و ضاد معجمه لغت عربیست بفارسی دوغ و بترکی ایران و بهندی چهاچه نامند **ماهیت** آن ماستی است
که با اندک آب در خنیک و یا غیر آن حرکت داده و برهم زده و بهیئت آنرا که کره نامند گرفته باشند بهترین آن دوغ تازه ماست شیر گاو است که بهیئت آنرا بالتمام نگرفته
گرفته باشند **طبیعت** آن در دوم سرد و تر و رطوبت بران غالب بر یبوست **افعال و خواص آن** مسکن غلیان خون و محرک باه محرورین و مشهی و مسمن و مطفی
حدت تب دق و سموم مات حاره و حرارت و التهاب معده و جگر گرم و مسکن تشنگی و با خبث الحدید و اطریفل جهت تقویت معده و سنگ تاب و یا آهن تاب آن یعنی داغ کرده
بسنگ ریزه و یا آهن تفته جهت حبس اسهال دموی و صفراوی خصوصا با طراثیث و قوابض و مطبوخ آن با برنج و آرد جو بود اده بهترین اغذیه صاحبان اسهال حار
و بجهت التسمین بدن موثر و در حمای دق با نان خشک از ربع رطل تا نیم رطل و مقدار نان از ده مثقال زیاده تجویز نموده اند و دستور آشامیدن در حمی دق و امراض حاره حاده
چنانست که بگیرند دوغ تازه گاو و بر او نمک بیالایند که تمامی کره آن جدا گردد مطلق و بهیئت در ان نماند تا پنج شش ساعت بگذارند که طعم آن نیکو و اندک ترش مزه گردد
پس نیکو برهم زنند تا مانند که دران آمده است با آن مخلوط گردد پس بگیرند نان تنک میده خالص مقدار ده درم و ریزه کرده در سی درم از ان دوغ بیامیزند و بگذارند تا نیکو تشرب
یابد و تناول نمایند و اگر زیاده از ین مقدار خواهند و احتیاج بیشتر باشد بهمین میزان زیاده نمایند و روز دوم پنجدرم دوغ زیاده کنند و از نان یکدرم کم نمایند و همچنین هر روز
پنجدرم بر دوغ بیفزایند و از نان یکدرم بکاهند تا دوغ خالص بماند و عادت بدان حاصل کرده و چون خواهند که ترک نمایند برعکس اول عمل نمایند تا بمقدار روز اول
برسد و بعضی اطبا نظر بکمال احتیاط گفته اند شروع از ده درم دوغ و یکدرم نان بیفزایند تا دوغ بسی درم خواهند همین قسم زیاده نمایند و بدستور بکاهند و کسانی را که عادت
بخوردن دوغ باشد محتاج باین تدبیر نیستند بلکه همین مراعات قوت هضم و آنکه با وجود حمی عفنی نباشد کافی است زیرا که در حمی عفنی جایز نیست مگر آنکه وقت اقتضا کند اگر می هوا و رقت
و حدت ماده مانند عنب الثعلب و امثال اینها و جائی که تعفن در اخلاط باشد با قرص طباشیر تناول نمایند و هنگامیکه طبیعت لین باشد و تلیین آن موجب ضعف گرده گردد
دوغ را آهن تاب و یا سنگ تاب نمایند و با طباشیر سفید و یا طراثیث و یا حبوب و اقراص مناسبه استعمال نمایند و صاحب خلاصة التجارب نوشته که گاهی فادزهر حیوانی با دوغ نفع
می بخشد و نفعی بسیار در ان امراض و چون تخم خرفه را کوبیده با دوغ سه مرتبه تسقیه نمایند و خشک کنند آشامیدن قلیلی از ان رفع تشنگی و خواهش آب تا چند روز می کند و از اسرار
است المضار دوغ در تبهای عفنه خلطی مضر جهت آنکه متعفن و مزید علت میگردد و اصلاح آن قی نمودن و آشامیدن سکنجبین سفرجلی است و چون در معده بارد ترش گردد موجب
دوار و غشی شود و اصلاح آن نیز قی کردن و یا فلافلی و جوارشات حاره خوردن است **فصل المیم مع الدال المهملة** **مداد** بکسر میم و فتح دال و الف و دال مهمله لغت
عربیست و آن را حبر بکسر حاء مهمله و سکون باء موحده و راء مهمله نیز و بفارسی مرکب نامند **ماهیت** آن معروف و اقسام آن در قرابادین کبیر بتفصیل مذکور شد و از مطلق
مراد نزد اطبا مصنوع از دوده روغن کتان و صمغ عربی با غری الجلود و زاج زرد و آب مازو است و بهترین آن بسیار سیاه براق سکونی آن است **طبیعت** آن در دوم
گرم و خشک بخلاف مداد هندی که سرد و خشک است و از اجزای درخت نوفل میسازند و گفته اند که از مازو تنها میسازند **افعال و خواص آن** قابض و مجفف و رادع
خصوص مداد هندی اعضاء الراس و العصب و غیرها سعوطا و ضمادا و مداد هندی بر پیشانی فی حابس رعاف طلای آن رافع شقیقه و سستی اعضا و برکف پا جاذب حرارت
حمیات و براورام حاره محلل آنها و غیر هندی جهت منع ریختن موی و التیام زخمها و با سرکه و یا با آب خالص آن جهت سوختگی آتش و بدستور با قیروطی اما باید که بعد از نظافه

مخیض

رسد و اگر زا
از سی درم

بر آید

نشویند و رفع نمایند بلکه بگذارند تا خود بخود زائل گردد و آنچه دران زاج باشد مصلح مراهم قروح متعفنه است و دیسقوریدوس گفته آشامیدن دو مثقال مداد با آب سرد رافع سم
عقرب است **فصل المیم مع الراء المهملة** **مر** بضم میم و تشدید را و بفتح میم نیز آمده لغت عربیست و برومی امر و عو لیطوس و بسریانی مرا و کبا و بیونانی سمرنا و بهندی
بول بضم بای موحده و سکون واو و لام نامند **ماهیت** آن صمغ و یا لبن درختی است که در بلاد مغرب و روم و جزیره بسقوطره میشود و بسیار بلند و رعنا و نرم و گرهدار
و گرههای آن مانند بندهای نی و جوف آن مصمت یعنی میان آن پر میباشد و ازان نیزه میسازند مشهور به نیزه نی است و جمیع اجزای آن تلخ و نزد بعضی مران و مالیا
یکی است و این قول اقرب بصواب است چه در افعال قریب بهم اند و نزد بعضی مران قرانیا است و این اصلی ندارد چه مرانرا برگ شبیه ببرگ توت است و برگ قرانیا
شبیه ببرگ ترنج و ازان کوچکتر و درخت آن بسیار بلند نمیشود و ثمر قرانیا لذیذ و ثمر مران شبیه بدان و لیکن با عفوصت بسیار و غیر لذیذ و درخت آن خاردار شبیه بقرظ
و صمغ آن بچند نوع حاصل میگردد و آنچه از تنه درخت آن بتیغ زدن و فرش نمودن بوریائی و ظرفی در زیر آن که دران جمع گردد و انجماد یابد حاصل گردد بهترین انواع است
و این قبل از انجماد سفید رنگ و بعد ازان رنگین میباشد و این را مر صاف نامند و آنچه از تنه درخت آن مانند صمغ خود بخود تراوش کند و منجمد گردد و اخذ نمایند بعد ازان است
و عربی و این زرد رنگ میباشد و مر البطارح نامند و آنچه پوست درخت آنرا که در زیر آن صمغ آنست افشرده عصاره آنرا خشک مینمایند و یا آنکه در آب جوش داده صاف نموده
آب صافی آنرا بطبخ میدهند تا منعقد و منجمد گردد و مسمی بمیعه سائله و مر حبشی است و این بدترین همه و سیاه رنگ میباشد و مختار بهترین همه مر صافی خالص از چوب و سنگریزه
و سکون وزن و شکن و خوشبوی بسیار تلخ با بشاعت آنست که ظاهر آن مائل بسفیدی و سرخی و املس آن از شکستن سفید و بعد از شستن سفید شبیه بناخن چیده باشد
و آنچه باوصاف مذکوره نباشد زبون و غیر مستعمل و آنرا مغشوش بصمغ عربی مینمایند و بجوشانیدن در آب مر اصلی و بعضی بنوع سمی قاتل که آنرا فاسیس نامند و در لون شبیه
بدان است اما با حدت و کراهیت رائحه و زهومت است غش مینمایند **طبیعت** آن در آخر سوم گرم و در آخر دوم خشک و در آخر سوم نیز گفته اند و در دوم گرم و خشک
دانسته اند **افعال و خواص آن** جالی و مجفف و قابض ملذع و مفتح و منضج و مسهل و ملین و معرق و محلل ریاح و اورام بارده بلغمیه و ارحام او و بغایت محلله و عظیم النفع است
و داخل تراکیب کبار گردیده میشود و حافظ و مانع تعفن اخلاط است و لهذا حکمای سلف بر اجساد اموات برای تجفیف و نشف رطوبات و حفظ آنها از تعفن و فساد و تغیر
بعض ادویه مناسبه میمالیده اند و گفته اند آنچه از افلیطاجی آورند قوت تجفیف و انضاج و تلیین آن زیاده از غیر آنست اعضاء الراس سعوط مقدار یکدانگ آن [illegible] دماغ
و با آب مرزنجوش جهت منع نزلات و با آب نعناع جهت بدبوئی بینی و لیکن باید که گرم نموده باشد و نطول محلول آن در سرکه که غلیظ باشد بر سر جهت صداع و صداعی که
که سبب آن معلوم نباشد و با آب مرزنجوش بر منخرین با پر مرغی جاذب نزلات مزمنه و ذرور آن مجفف قروح سر و اکثر قروح سائر اعضا و ضماد آن با زیره کرمانی و روغن گاو
سرشته جهت تجفیف و التیام قروح رطبه سر و بدستور ضماد آن با کندر جهت انواع قروح و بثور سر مجرب و سریع الاثر و کذا فتیله آلوده بدان و افیون و مامیثا و جند بیدستر
مخلوط در سوراخ گوش جهت تنقیه چرک و ریم و تجفیف قروح و التیام انها و تسکین اوجاع و تحلیل اورام و ریاح آن نافع و مضمضه محلول آن در آب و شراب محلول در خل عنصل
و یا سرکه ممزوج با آب مطبوخ دران بیخ هلیون و قلیلی زنجار جهت رفع قروح متعفنه دهان و لثه و آکله و با سرکه عنصل هر روز جهت قطع خون بن دندان و باعث نیکوئی نکهت
یعنی خوشبوئی دهان و رفع بدبوئی آن و بدستور نگاه داشتن آن در دهان و فرو بردن آن رافع خشونت حلق و تصفیه آواز و اکتحال و طلای آن جالی آثار غلیظه و بیاض و ظلمت بصر
اجفان و قطع چرک و پر کننده قروح چشم ملذع و حابس و محلل مادهٔ نازل در چشم در ابتدا که رقیق باشد و نیز اکتحال حل نمودن آن در آبیکه در آن عروق عصفران و زرد چوبه جوش داده باشند
و یا در آب اسل یا مطبوخ بیخ نهری جهت حدت بصر و ابتدای نزول آب و شیخ الرئیس نوشته مغشوش نوعی آن درین امر بهتر از غیر آنست و با شیر زنان و یا سفیده بیضه جهت رمد و بیاض
رقیق و با آب شقایق النعمان و با فلفل جهت جلای بیاض و ضعف بصر و با عسل جهت سلاق و با آب حلبه و گلاب جهت قرحه و با آب مورد جهت دمعه و جرب با عصیر عوسج و با شقایق النعمان
و نیز جهت جلای بیاض مفوت و با گلاب جهت شعیره و با آب ترب جهت کمنة الدم تحت العین و بالجمله باید که هرگاه اراده استعمال آن نمایند در امراض عین خصوصا رمد با شیر زنان و یا
شیر الاغ و یا سفیده بیضه مرغ بکار برند **اعضاء الصدر** آشامیدن آن با اشیای مناسبه جهت امراض سینه و سرفه مزمن رطوبی و ربو و عسر النفس و نفس الانتصاب و درد پهلو و سینه مفید
اعضاء الغذاء و النفض آشامیدن صافی خالص آن جهت استرخای معده و نشف رطوبات آن و تنقیه اعضای باطنی و تحلیل نفخ و ریاح و خون منجمد در رحم و تلیین بطن و اسهال
مواد صفر و بلغم و قروح امعا و سحج و مغص ریحی و بلغمی و ورم طحال و اخراج دیدان و حب القرع و جنین و ادرار بول و حیض موقوف شده و وجع گرده و مثانه و تلیین صلابات آن و تفتیح و
انضمام فم آن خصوصا با آب سداب و یا افسنتین و با آب ترمس و یا راسن جهت امراض رحم و امعای مذکوره و بدستور حقنه بدان با میاه مذکوره و با آب حلبه جهت صلابت رحم و با آب

نفاع جهت بد بوئی دهن، و بستور جلوس در ان و حمول آن و قبل با شراب مسقط جنین بسرعت و در و بر باکند و زعفران و افیون جهت زحیر رطوبی و حمول صمغی سرشته آن با آب برگ
مورد و جهت رفع بد بوئی رحم و چون با زیت فلسطین که زیت رکابی نامند حل نمایند و بر ابهام پای راست بمالند ما دام که آلوده باشد از جماع فتور نیابند و ضماد آن با ادویه مناسبه جهت
فتق و با سرکه و آب چغندر جهت ادره و فتق و ورم طحال و آشامیدن نیم درم آن با بیضه نیم برشت حابس نزف الدم رحم الحمی آشامیدن مقدار یک باقلا با فلفل قبل از نافض حمیات
بدو ساعت مانع نفض السموم آشامیدن با شراب جهت سموم بارده و طلای آن جهت نهش هوام الاورام و البثور طلای آن جهت تحلیل اورام بلغمیه و خنازیر خصوصا با آب
ترب الجروح و القروح ضماد و طلای آن منقی و مدمل قروح متعفنه و رویاننده گوشت صالح بر استخوان عاری از گوشت شده و با سرکه جهت قوبا و با روغن گل جهت جرب متقرح
و ذرور آن مجفف قروح و مانع تعفن آنها و با گوشت حیوان صدف جهت قطع گوشت مرده قروح و جروح عصاب و غضاریف و رویانیدن گوشت بر استخوان عاری از گوشت شده
و با سرکه جهت قوبا و با روغن گل جهت جرب متقرح و ذرور آن مجفف قروح و مانع تعفن خصوصا که اولا عضو را آب بارتنگ بشویند و بعد از ان بر ان پاشند الزینة ضماد آن
با شراب و لادن و روغن مورد مانع ریختن موی و حفظ آن از افتادن و تقویت و انبوهی آن و با آب ترب جهت بهق و کلف و خون منجمد تحت جلد و با سلیخه و بیاره غسل
و عسل جهت قلاع ثآلیل و کلف و طلای آن با شب یمانی جهت رفع بد بوئی زیر بغل و کش ران و با آب اترج جهت سعفه و جرب الات المفاصل آشامیدن و ضماد کردن آن جهت
اوجاع مفاصل و عرق النسا و نقرس و ضماد آن با آب کشنیز و یا آب کرفس تازه و با زیت و سرکه جهت شدخ عضل و تحلیل ورم و تسکین درد آن و تنها و یا ادویه مناسبه
جهت کسر عظام مؤثر المضار مضر محرورین و بوئیدن آن منوم و باعث سدر و صداع خصوص کسانی را که عادی بعروض صداع باشند و مضر مثانه مصلح آن عسل مقدار
شربت آن از یک باقلا تا نیم درهم بدل آن صمغ بادام تلخ و ترنجبین قصب الذریره و قسط تلخ بوزن آن و نزد بعضی مومیایی و جند و فلفل هر یک نیم آن مناسب مراق
امراض و دخان آن که مانند دخان کندر بعمل آورند و در سائر افعال مانند مر و الطف قوت تجفیف آن زیاده است و برگ آن مقوی معده و محلل ریاح و مدر فضلات
و دافع سموم افعی و سائر هوام و ثمر آن مانع تخمه و نکاد و ذرور سوخته آن با سوخته پر سیاوشان جهت دراز کردن موی و آشامیدن نشاره چوب آن بقدر دو درم کشنده و بالیاء
نیز همین اثر است مرار بضم میم و دو راء مهمله اول مشدد و دو میم مخففه و در میان هر دو الف لغت عربیست ماهیت آن خاریست که در آخر بهار و اول تابستان بهم رسد و در مصر معروف
بمر بریست و طبهای انجا بجای شکاعی مستعمل دارند و در فعل قریب بدان است و مردم دیار بکر آنرا ازرویه نامند و برگ آن شبیه ببرگ چغندر و سیاه رنگ ملاصق بزمین و در تابستان
مانند درخت شعبها از یک بیخ از ان بهم رسد و گل آن زرد و در آخر هنگام خشکی خار دار میشود و شبیه بشکاعی و در ان تخمی مانند تخم معصفر و بسیار تلخ هم رسد و قوت آن تا چهار سال
باقی میماند و ساق آنرا پوست جدا کرده میخورند و تلخی آن کمتر از برگ و تخم و پوست است و بعضی با گوشت پخته میخورند منبت آن میان زراعت زمینهای نمناک و چون شتر از ان چرا
نماید فربه گردد و چیزی بهتر از ان نیست و در فربه نمودن شتر و لهذا آنرا اشتر کلب الجمال نامند طبیعت آن در حرارت معتدل و خشک در سوم گفته اند افعال و خواص آن ملطف و مفتح
العین ضماد آن جهت درد چشم عشا و الصدر و الغذاء و النفض آشامیدن برگ آن و با آب برگ آن بقدر یک اوقیه مکرر جهت علل عصبیه رئه و درد پهلوی مزمن و ضعف جگر
و تفتیح سدد آن و ادرار بول و حیض و حکه و طفای حدت و حرارت خون و تصفیه آن و جهت تبهای کهنه و با نانخواه و زجاج سوده جهت تفتیت سنگ مثانه و عسر البول السموم آشامیدن
سه دانه آن با شراب جهت سموم نافع المضار مصدع مصلح آن کثیرا مقدار شربت از جرم آن تا سه درهم و از آب آن تا یک اوقیه مرارة بکسر میم و فتح و دو راء مهملتین و در میان
هر دو الف و در آخر ها لغت عربی است جمع آن مرارات و مرایر نیز آمده و بفارسی زهره و بهندی پته نامند ماهیت آن معروف است و آن عضوی است از اعضای مرکبه بدن
حیوان موضوع و وعائی از برای صفرای متولد در کبد از جهت فواید مذکوره در کتب کلیات و آنرا دو مجری است یکی از کبد بسوی آن برای آمدن صفرا از کبد در ان و دیگری از ان بامعاء
و امعا برای انصباب صفرا بمعده و امعا برای غسل آن و دفع فضول مرارة هر حیوانی در طی ذکر آن مذکور شده و خواص کلیه آنها و انچه مذکور نشده در اینجا بیان می یابد و قوی ترین
زهرهای حیوانات چهار پا زهره گاو و پس زهره خرس پس زهره بز پس زهره گوسفند است و اسلم زهره های طیور زهره خروس و ماکیان و کلنگ و سائر زهره های طیور
اقوی اند از حیوانات چهار پا و قلیله نسبت داده شود طائر را بماشی و صید کننده و از زهره های بسیار قوی و لذع زهره جوارح است خصوص بزرگ آنها و زهره شبوط
سمک مسمی بعقرب سلفات اقوی اند از زهره حیوانات چهار پا و ضعیفترین زهره ها زهره خنزیر است و نیز هر یک از زهره ها بحسب سن و ماده کی حیوان و اختلاف احوال
از سیری و گرسنگی و سیرابی و تشنگی و وحشی و اهلی و ریاضت و تعب و دوندگی و سرعت سیر و پرواز و راحت و آرام و دیگا بستن و در قفس بودن و تعلیف و غیرها باشیاء حاره و بارده مختلف
میباشد چه از حیوان نر مطلقا که در هنگام گرسنگی و تشنگی و دوندگی و غیرها از اسباب مسخنه اخذ نمایند گرم تر و خشک تر و با حدت و اقوی اند از ماده و خصی و هنگام مخالف آن امور از اسباب مبرده

مرار

مرارة

اخذ نمودن در گرمی و خشکی و حدت کمتر و ضعیفتر میباشد و زهرهٔ انواع ماهیان حاد و قوی میباشد خصوص زهرهٔ شبوط که سمی است و زهرهٔ انواع مار باسم قاتل اند و بهترین آن مطلقا زرد
مائل بسرخی برنگ طبیعی آنست و بدترین آن زنگاری و سبز تیره آنست **طبیعت** آن مطلقا تا چهارم گرم و خشک **افعال و خواص آن** حار جالی و شدید النفوذ اعضاء الراس
مفتح سده خیشوم و مصفاة و قطور مرارهٔ دب جهت قروح تازهٔ گوش و قطور زهرهٔ رخمه با زیت جهت ثقل سامعه و با عصارهٔ کراث نبطی برای طنین و ثقل سامعه و اغتسال زهرهٔ بز
گاو نر و با نطرون و طین قیمولیا برای خراز و ولوک و مرارهٔ سلحفاة جهت قلاع خبیثهٔ دهان اطفال و زهرهٔ اردک خانگی با دوغ سعوط و در جانب موافق جهت رفع شقیقه
نافع و اکتحال زهرهٔ جوارح خصوصا خشک آنها جهت ابتدای نزول آب در چشم و انتشار زهرهٔ آهو و گوسفند بری جبلی از حیوانات چهار پا و کبک و شبوط جهت غشاوه و زهرهٔ
کرگ جهت رفع بیاض عین و زهرهٔ ثور با آب رازیانه باعث حدت بصر و زهرهٔ خروس و ماکیان و کلاغ و بزاة و مرغان آبی و لعلق و کفتار و خنزیر و حیوانات ماکول
اللحم و امثال اینها جالی و جهت حدت بصر و تنقیهٔ قروح آن ارا و ساخ نافع اعضاء النفض لعوق زهرهٔ آهو و الاغ با روغن گاو تازه ناشتا در حمام دافع بهر و ربو و زهرهٔ گاو نر
با عسل جهت خناق و بدستور زهرهٔ سلحفات اعضاء الغذاء و النفض آشامیدن زهرهٔ ثور مفتح افواه عروق و بواسیر و زهرهٔ هر حیوانی مطلقا مسهل است حتی زهرهٔ حیوانی مطلقا مسهل
حتی زهرهٔ خنزیر چون بر ناف بمالند و یا پنبه بدان آلوده حمول نمایند تلیین و اسهال نماید و ضماد زهرهٔ ثور با عسل جهت قروح مقعده و نطول آن جهت وجع رحم و انثیین و ورم
شراسیف و فرزجهٔ زهرهٔ هر حیوانی مدر حیض است و آشامیدن یکدرم زهرهٔ قنفذ با یکدرم موم سرشته مخرج جنین و از مجربات شمرده اند و آشامیدن زهرهٔ جغد با کستر چوب کز رافع بول
در فراش و طلای زهرهٔ مرغ سیاه خانگی بر احلیل مورث لذت جماع عظیم زنان و محبت مفرط ایشان بمردان و طلای زهرهٔ گنجشک بر حافر قرحاء و قدری زیبق بر کنج ران و قضیب و خصیه
و ران باعث شدت نعوظ و گویند تا کف پا را بر زمین نگذارد رفع آن نگردد و السموم طلای زهرهٔ تیس جهت هوام و بدستور زهرهٔ ثور الاورام و البثور طلای زهرهٔ حمار وحش با عسل
جهت تاکیل و تحلیل اورام و در مراهم حمره داخل کرده میشود و زهرهٔ شیر با عسل مانع تزاید اورام و تحلیل آنها و رافع خنازیر القروح و الجروح طلای زهرهٔ کرگ جهت التیام جراحات
عصب و در زمان سرما مانع تشنج و کزاز مخوف و زهرهٔ تیس جهت قلع گوشت زائد و داخل مراهمی که محتاج بمرارات قویه باشند برای قروح عظیمه قدیمه داخل کرده میشود و طلای
زهرهٔ هر حیوانیکه باشد با نطرون و راتیانج و طین قیمولیا جهت جرب متقرح و زهرهٔ گاو جهت اوجاع شدیده و داخل مراهم جراحات غیر حادث از حمره نافع است **مران** بضم میم
و فتح را مشدده و الف و نون **ماهیت** آن درختیست که در زمین عرب بهم میرسد جمیع اجزای آن تلخ و چوب آن صلب **طبیعت** آن گرم و خشک **افعال و خواص آن** آشامیدن برگ
و یا عصارهٔ برگ آن بقدر یکدرم با شراب جهت سم افعی گزیده نافع و تتمهٔ خواص آن در مر ذکر یافت و بعضی خود آنرا شجرة المر دانسته اند چنانچه مذکور شد **مرباقلن** بضم میم و سکون را
و فتح با موحده و الف و فتح قاف و ضم لام و نون لغت یونانیست بمعنی هزار برگ و آن خرنیل است و در حرف الخاء مع الراء مذکور شد **مرجان** بفتح میم و سکون را و فتح جیم و الف
و نون لغت عربیست و بفارسی نیز مشهور بدان و بهندی مونگه و مرجان نیز نامند **ماهیت** آن جسمی حجری شبیه بنبات و شاخ درخت است و سرخ و سفید و سیاه نیز میباشد که در
بحر مین در زیر آب از زمین میروید و تا بقدر یکذرع و زیاده نیز و با شاخهای و بی برگ و ثمر و بهترین آن قطعهای بزرگ سرخ رنگین براق بی جرم و بی سوراخ کم گره آنست و بعد از آن
سفید با وصاف مذکوره و سیاه آن زبون و مادهٔ تکون آن اجزای لطیفهٔ ارضیهٔ مختلفه با آب و هوای حادث از ابخرهٔ محتقنه در زیر زمین آن دریا مین احجار است که بسبب تابش آفتاب
و تاثیر کواکب بهم میرسد و هنگام زیادتی و قوت و غلبهٔ ابخره بروز آنها را از خلل و فرج و منافذ احجار و زمین مرتفع ساخته برمی آورد و بعد از برآمدن متشعب میگردد و بشکل نبات و درخت
و اجزای بخاریه از آن مفارقت نموده متحجر میگردد و بصورت سنگ میشود و در بحر طرابلس و اندلس بهم میرسد و جائیکه بسیار عمیق است آلات سرب غیره از اثقال بر دام ماهی گیری بسته
در دریا می اندازند و بر اطراف و جوانب حرکت میدهند تا بدانها پیچیده گردد و بس بزور میکشند تا شکسته و جدا گردد و برآید و جا با که عمق آب آن کم است غواصان در آب فرو رفته بریسمان
بسته شکسته برمی آورند **طبیعت** آن در دوم سرد و خشک و بعضی در اول سرد گفته اند و سیاه آنرا تا سوم سرد و خشک **افعال و خواص آن** آشامیدن نیم درم آن قابض
و مجفف و حابس و یکدرم آنرا بادزهر جمیع سموم دانسته اند و تعلیق آن بر معده جهت جمیع علل آن بالخاصیت نافع و جهت رفع فزع و خوف اطفال در خواب و در سایر افعال مانند
بسد است و در حرف الباء مع السین ذکر یافت و دستور احراق و حب و سفوف آن در قرابادین کبیر مذکور شد **مرداسنج** بضم میم و سکون را مهمله و فتح دال مهمله و الف و فتح سین
مهمله و سکون نون و جیم معرب مرداسنگ فارسی است و نیز در فارسی مرده سنگ و بیونانی لیدوخورس نامند **ماهیت** آن جسمی حجری است مصنوع اجساد معدنیه سوای آهن و نیز
از سرب قلعی بطریق احراق بعمل می آورند و نیز آن سرخ و فضی نقش و رصاصی مائل بسرخی و زردی است و بهترین آن صاف زرد رنگ براق سنگین آنست **طبیعت** آن
بانحاء است از آنجمله آنکه میگدازند سرب را و سیخ و یا سرب سوخته بگذارد آن میدهند تا هر دو خوب ممزوج گردند و در ظرفی کرده سرکه تند بر سر آن میریزند و هرچه خوب سوخته و ممزوج

مران

مرباقلن

مرجان

مرداسنج

آن باشد جدا عیار زند و با آب و جو طبخ دهند تا بحدیکه جو مهرا گردد و منشق شود و پس از جو جدا کرده با همه وزن آن نمک بیامیزند و در آب صحیح بیاشند و هر روز برهم میزنند و هر سه روز آب را
تبدیل مینمایند تا چهار مرتبه که خوب صاف گردد و اجزای خام در آن نماند پس استعمال مینمایند و چون خواهند که آنرا سفید گردانند که مرتک مانند بفتح میم و بکسر آن نیز و سکون را
مهمله و فتح تا و مثناة فوقانیه و کاف و در پشم سفیدی پیچیده با آب باقلا بجوشانند و بعد از مهرا شدن باقلا و سیاه شدن پشم آب باقلا و پشم را تجدید نمایند و طبخ دهند تا سفید
گردد و این مستعمل در اطلیه و ذرورات است برای آنکه عضو را سیاه نگرداند و مغسول آن الطف و حدت آن کمتر از غیر مغسول و طریق غسل آن که بهر مقدار که خواهند نرم سائیده
در آب و نمک بحران بریزند آنمقدار که چهار انگشت بر بالای آن آید و تا چهل روز بگذارند و هر سه چهار روز برهم زنند و هر هفته یک مرتبه آب را تبدیل نمایند پس آب را ریخته خشک
نموده نرم سوده بکار برند و باید که نمک بوزن مرداسنگ باشد و بدین طریق غسل نیز سفید میگردد **طبیعت** آن مائل بگرمی و در آخر دوم و تا سوم خشک گفته
مغسول آن در اول سرد و خشک در سوم و سفید کرده آن که مرتک مانند الطف و اقوی **افعال و خواص آن** تمام آن قتال و از داخل غیر مستعمل و محلل و مجفف
و قابض و مغری و مسدد و حابس و جالی و برنده گوشت فاسد زائد و رویاننده گوشت صالح و التیام دهنده زخمهای عمیق و ماده اکثر مراهم و جامع ادویه و کاسر حدت
تحلیل ادویه محلله قویه و خورنده گوشت فاسد عفن و از خاصیت آن آنست که چون در سرکه اندازند آنرا شیرین گردانند اعضاء العین سفید کرده مغسول آن در اکتحال جالی
سلاق و جرب ناخنه و قرحه چشم نافع اعضاء النفض شیخ الرئیس رحمة الله تعالی علیه در ادویه مفرده قانون نوشته که آشامیدن آن جالب بول است و زنان بلاد ما اطفال را برای
خلفه و قروح امعا و اسهال میخورانند و حکیم میر محمد مومن در تحفة المومنین نوشته که در بلاد دار المرز جهت دفع کرم با شیر میدهند و حرکت میفرمایند و تا کرمها دفع نگردند مانع سکون
آنند و فی الواقع در دفع اقسام کرم بیعدیل است مین الدوله تصریح نموده که بقدر درم سفید کرده آن با جلاب مخرج اقسام کرم معده است و مجرب و سفید کرده آن در حقنها حابس
اسهال قرحی و سحجی الجروح و القروح طلای آن رویاننده گوشت فاسد زائل شده در قروح و منشف آنها و قروح رطبه و منقی قروح بالعرض بمعاونت ادویه مناسبه و با مثل
آن کبریت سده و سرکه و روغن مورد جهت بثری و جوششهای پر آب الیتیه طلای سفید کرده آن جالی کلف و رافع آثار حکه و جرب جدری و تحلیل سعفه منجمد تحت جلد و سوختگی
آتش و آب گرم و مسکن حدت ادویه حاده و جهت دفع بدبوئی عرق مانند زیر بغل و کشران و بوی عرق را خوش کند و منع ادرار عرق نماید و جهت سحج جلد مجرب خصوصا با روغن گل سرخ
و با روغن گل بر حوالی قلب و زیر بغل مانع ریختن مواد بقلب و با سرکه جهت دفع قمل و چون با روغن زیتون بسایند و بجوشانند تا غلیظ گردد و طلای آن بهترین ادویه انشقاق است
و طلای غیر سفید کرده آن با آهک سیاه کننده کننده جلد و ... و آن جهت قروح بین انگشتان نافع المضار و درم آن کشنده با حتباس بول و انتفاخ بطن و حالبین و قولنج و مغص
عظیم و ضیق النفس و کشیدگی زبان و خناق و گاه منجر بانشقاق امعا گردد و مصلح و مداوای آن قی و تلطیف بدن است و با ماء شبت و انجیر و آشامیدن مرکی سه درم با آب گرم و ملازمت
آشامیدن سفیدباج و لحوم حرفان و مرق خروس پیر و اشتت های جرب و سرکه خمر سیاه و مالیدن لطوخات معرقه و ادهان بر بدن و خوردن زنجبیل مربا و افسنتین و زوفا و تخم
کرفس و فلفل و فاغیه یعنی گل حنا و ناردین و طلای دو مثقال از تخم کرفس و افسنتین و مرکی با یکدیگر و قی بطبیخ کرفس و اگر طبیعت قبض باشد حقنه فرمایند بحقنهای لینه و حب صبر آن و
وارباب ذکر یافت **مرزنجوش** بفتح میم و سکون را و فتح زای معجمه و سکون نون و ضم جیم و سکون واو و شین معجمه معرب مرزنگوش فارسی است و بعربی مرو عنقر و بهندی
دونا و مروا نامند **ماهیت** آن غیر از آذان الفار است جهت آنکه برگ آن هیچ شباهتی بگوش ندارد و بلکه طولانی و نبات آن از جمله ریاحین خوشبو است و در باغچهای زرع مینمایند و
نبات آن تا بدوسه ذرع و با شاخهای پراکنده و برگ آن طولانی اندک باریک کم عرض و گل آن سفید مائل بسرخی و تخم آن شبیه بتخم ریحان و شفاف و کسانیکه آنرا آذان الفار دانسته
اشتباه نموده اند **طبیعت** آن در آخر دوم گرم و در اول آن خشک **افعال و خواص آن** قوی تر از سیسنبر و ملطف محلل و مفتح و جالی و مفتح و جاذب اعضاء الرأس
آشامیدن مطبوخ آن مفتح سده دماغ و خیاشیم و رافع صداع بارد رطب بلغمی و سوداوی و ریحی و مالیخولیای مراقی و لقوه و حابس زکام جهت آنکه محلل رطوبات و ریاح دماغی است
و بوئیدن آن جهت تقویت دماغ و مستی شراب و منع خمار و تفتیح سده منخرین و سعوط آن جهت تنقیه دماغ و لقوه و صرع و طلای آن با حنا در حمام جهت درد سر بارد مجرب و تدهین دهن
آن جهت فالج و امراض عصبانی بارده مانند کزاز و امثال اینها و اکتحال آن جهت ابتدای نزول آب در چشم و ضعف باصره و طلای خشک آن با عسل جهت دفع آثار خون منجمد زیر چشم و خائیدن
و فرو بردن آب آن مانع سیلان خون رطوبات و آب از دهان و نطول آن جهت درد گوش و بدستور قطور آن و قطور دهن آن نیز و با گذاشتن خرقه تر کرده بدهن آن در گوش و رافع
سده آن اعضاء الصدر و الغذاء و النفض آشامیدن مطبوخ آن مفرح و جهت درد سینه و سرفه و ضیق النفس و خفقان و وجع فواد و تسکین اعضای باطنی و احشا بتحلیل ریاح
و رافع مغص و استسقا و عسر البول و احتباس حیض و قولنج ریحی و فرزجه آن مدر حیض مقدار شربت از جرم آن تا دو مثقال و در مطبوخ تا هفت مثقال مضر گرده و مثانه مصلح آن

آن کاسنی و تخم خرفه بدل آن سوسنبر و گویند فسنتین و مرماخوز و وزن آن و نیم وزن آن فلفل و بوزن آن شابانک نیز گفته اند الاورام و البثور طلای آن محلل اورام بلغمیه با برنج
جهت ورم نسیان آلات المفاصل با موم روغن جهت التوای عصب و وجع ظهر و اربیه و با عسل جهت دفع عیا و بدستور تدهین بدهن آن الزینة طلای آن با سرکه جهت دفع کلف
و بدبوئی عرق و مالیدن آن بر موضع حجامت رافع اثر زخم آن السموم ضماد آن با سرکه جهت لسع عقرب طرد الهوام بخور آن گریزاننده هوام و رافع مضرت هوای وبائی و روغن آن
که آب آنرا با هموزن آن روغن زیتون بجوشانند تا آب رفته روغن بماند تدهین بدان جهت فالج و لقوه و کزاز و رعشه و شقیقه و درد سر بارد و قطور آن جهت تفتیح سده گوش و گرانی
سامعه و تحلیل ریاح آن نافع است **مرسطس** بفتح میم و را و فتح سین و ضم طا و سین مهملات لغت منطی است **ماهیت** آن درختی است بقدر یکقامت برگ آن بباریکی موی
و سیم پیچیده و با رطوبت چسبنده مانند عسل و تند بوی و تلخ و رطوبت آن زیاده از شاخ آن **طبیعت** آن در سوم گرم و خشک **افعال و خواص آن** طلای آن جهت
نهش افعی و بنات بر هوام سمی و محرق برگ و شاخ آن تا آخر حمام سه مرتبه رافع جرب و قالع آن و سنون آن جهت تقویت لثه و جراحت آن و ذرور خشک آن جهت التیام جرحها و تعلیق
آن جهت عسر ولادت موثر و آشامیدن دو وقیه از آب آن کشنده است و بعد دو روز صاحب فلاحت گفته چون ترک آنرا غرس نمایند درخت میوه دیو چون شاخ آنرا بریده دفن
نمایند و آب دهند بعد از چهل روز قطر ماکول روید **مرغری** بفتح میم و سکون را و فتح عین مهمله و کسر زای معجمه و یا نسبت اسم سریانیست بفارسی مرغر نامند **ماهیت**
آن نوعی از پشم بز و از موی بسیار نرم است و اکثر سفید میباشد و از آن لباس میبافند **افعال و خواص آن** پوشیدن آن موافق جمیع امزجه و مسخن مبرودین و مقوی الم کرده و محرک باه
مرقشیثا بفتح میم و سکون را مهمله و فتح قاف و کسر شین معجمه و سکون یای مثناة تحتانیه و فتح شین ثانیه و الف لغت یونانیست و آنرا مارقشیثا و حجر النور و حجر روشنائی نیز نامند جهت
آنکه برای روشنائی چشم بسیار مفید است بهندی سوناکهی نامند **ماهیت** آن سنگیست غیر براق بخلاف مغنیسیا که براق است و انواع میباشد از ذهبی و فضی و نحاسی
حدیدی و شبهی و در معادن آنها مکون می یابد و هر یک برنگ آن فلز و منسوب بدان و مخلوط بجوهر آن معدن است و آن جوهر را از آن استخراج مینمایند و قویترین نحاسیه
طبیعت آن در آخر دوم گرم و خشک و در سوم نیز خشک گفته اند **افعال و خواص آن** محلل و جالی و قابض و منفخ و مسخن و با سمیت و استعمال آن از داخل غیر مجوز
و مادام که آنرا خوب نرم نسایند منفعت آن ظاهر نمیگردد اعضاء الراس گفته اند تعلیق آن برگردن طفل باعث عدم فزع آنست الکحال محرق و یا غیر محرق آن جهت
جلا و تقویت چشم و تحلیل مده تحت آن الاورام و البثور طلای آن با راتینج جهت تحلیل اورام صلبه و داخل مراهم محلله کرده میشود بسبب تحلیل و انضاجیکه دارد القروح
و الجروح با راتینج جهت التیام قروح و با زرنیخ منقی قروح و خورنده گوشت زاید فاسد و رویاننده گوشت صحیح الات المفاصل طلای آن محلل انچه جمع شده است در اجزای عضل از ماده بلغمیه
هذه الزینة طلای آن با سرکه جهت برص و بهق و نمش و تحلیل رطوبات محتقنه زیر جلد و نرم و باریک کننده موی و باعث تجعید آن و محرق مغسول آن الطف و حرارت آن کمتر و طریق احراق
آن آنست که بعسل آلوده در خرقه پیچیده در آتش اندازند تا سرخ گردد و بعضی مکرر مینمایند و طریق غسل آن مانند غسل اقلیمیا است و اهل مصفای آنرا جهت استسقا و بواسیر و اوجاع
گرده و مثانه و یرقان و جریان منی و دق و شیخوخت استعمال مینمایند و بجهت دفع سموم مشروب نیز مصنوع از مس یک آثار هندی و روی توتیا ربع آثار و سرب ثلث آن و قلعی نصف
ثلث آن و سنگریزه سرخ سوده نیم من آثار که همه را یکجا گداخته و در آن ربع آثار سم الفار زرد سوده پاشیده در حین گداز و در جای ریزند شبیه بمرقشیثا میشود در لون **مرماخوز**
بفتح میم و سکون را و فتح میم و الف و ضم خاء معجمه و سکون واو و زای معجمه و براء مهمله نیز آمده بفارسی مرزنجوش نامند **ماهیت** آن مرو جبلی است ساق آن زیاده بر شبری و خشبی
و با صلابت شاخهای آن طولانی و برگ آن مائل بمدور و درازی و رنگ آن مائل بتیره کی و سبزی و خوشبو و تلخ و با بشاعت کمی و ملاصق بساق آن و مائل باسفل و تخم آن در غلافی
شبیه بتخم کتان و گل آن مائل بتیره کی و زردی و در تموز میرسد **طبیعت** آن تا سوم گرم و در دوم خشک **افعال و خواص آن** ملطف و محلل و مسکن ریاح و مفتح سدد و بلغمی
در هر جا که باشد اعضاء الراس چون در شراب اندازند بزودی سکر آورد و بوئیدن آن تفتیح سده دماغ نماید و صداع آورد و انکباب بمطبوخ آن جهت انحدار بخارات از دماغ صداع
بارده و مشابه بتشنج است و رین مرا عضاء الصدر و الغذاء و النفض آشامیدن آن جهت خفقان سوداوی و تقویت معده و امعاء و احشای ضعیفه و ضعف جگر بارد و قی و غثیان
بازدارد و جهت تفتیح سدد احشا و نشف رطوبات معده و با شراب جهت درد رحم حوامل و بدستور نطول بطبیخ آن و جلوس در آن مقدار شربت از برگ و گل و تخم آن تا دو درم و از
آب آن تا یک اوقیه المضار مصدع و معطش و مصلح آن سوره و ریاحین بارده بدل آن بادرنجبویه و مرزنجوش بجهت سکر و بوزن آن شبه و اندکی زعفران و مرماخوز و مرزنجوش و قرنفل
و شاهسفرم و بادرنجبویه همه قریب بهم و قائم مقام و بدل یکدیگر اند الاوجاع چون برگ تازه از آن در حمام فرش کنند برای صاحب اوجاع بارده و ریاح حابله در بدن و اعضای باطنه
بجا بدن زایل کرده و بهتر از آن دوائی نیست **مرمازاد** بفتح میم و سکون را و فتح میم و الف و فتح زای معجمه و الف و دال مهمله بفارسی مرو آزاد و بفرنگی ... نامند **ماهیت** آن

ساق آن یکعدد و بقدر نفیری و قریب به جعده و پرزغب بحدیکه گویا از ساق تا آخر درمیان پنبه حلاجی کرده بسیار نرم پیچیده اند و گل آن منقش مایل بسرخی و ریزه و از ساق تا آن
بارکهای بسیار ریزه متخشنه بگل حکیم میر محمد مومن رحمة الله تعالی نوشته که فقیر در فیروزه کوه مکرر مشاهده کرده و اخذ نموده **طبیعت** آن گرم و خشک و گرمی آن زیاده از
خشکی دانسته اند **افعال و خواص آن** اعضاء الراس سعوط آن با روغن بنفشه جهت تفتیح سدد دماغی و تقویت دماغ و صداع بلغمی نافع اعضاء الغذاء و النفض مقوی معده
و جگر و احشای باطنی و تحلیل ریاح و امراض بارده جگر و رحم و مدر حیض است **مرماطوس** بفتح میم و سکون را و فتح میم و الف و ضم طاء مهمله و سکون واو و سین مهمله بفارسی ورک
نامند **ماهیت** آن مرو بری است و قسمی از مرو سفید که مرماهوس خوانند و برگ آن شبیه ببرگ خبازی و از آن کوچکتر و با تشریف و در همه افعال مانند مرماهوس است **مرماهوس**
بفتح میم و سکون را و فتح میم و الف و ضم ها و سکون واو و سین مهمله بفارسی مرو سفید و مرو تلخ نامند **ماهیت** آن نباتیست شبیه بمرماخوز و برگ آن مانند برگ لبلاب و از آن
کوچکتر و گل آن مایل بسفیدی و تخم آن مدور بخلاف سائر اصناف آن که همه طولانی اند و گفته اند مراد از مطلق تخم مرو تخم این است **طبیعت** آن گرم و خشک و نزد بعضی معتدل
افعال و خواص آن مفرح و مجفف و در همه افعال مانند مرماخوز است و شکوفه آنرا امین الدوله سرد و تر دانسته **مرو** بفتح میم و سکون را و واو و لغت نبطی است و گویند
فارسی است و نیز بفارسی مرو رشک و بهندی کنوچه نامند **ماهیت** آن اسم جنس است و انواع میباشد و هر یک بنامی مخصوص و برابرون و خرامی و اقحوان و لسان الثور نیز اطلاق
مینمایند و از مطلق آن مراد نوع خوشبوئی آنست که مرماخوز باشد و اصناف مرو چهار است و نزد بعضی پنج یکنوع را مرمازاد نامند و دوم را مرماخوز و سوم را مرماطوس و چهارم را
مرماهوس و صنف پنجم را سرو دانسته اند و ظاهرا بردن باشد و از نوع مرو نباشد و نوعی از مرو که کم بو میباشد نسبت بمرماخوز آنرا اشموسا نامند **طبیعت** آن در دوم
گرم و خشک و بحسب انواع آن مختلف میباشد چنانچه ذکر یافت **افعال و خواص آن** ملطف و محلل ریاح و نفخ و بلغم و مغشی ریاح و مفتح سدد و هرجا که باشد اعضاء الراس قطور آب آن
با شیر زنان در گوش جهت تسکین وجع آن و در بینی جهت صداع حاره و صداع بارده و بوئیدن نوع خوشبوی آن مصدع خصوصاً بالای شراب اعضاء الغذاء و النفض مقوی معده
و امعاء و رافع استسقاء و ریاح جوف و مدر بول و عرق و محلل بلغم معده و مسکن اوجاع آن و چون مستسقی مداومت بآشامیدن برگ و تخم طولانی که آن شبیه بتخم کتان است نماید و
روزی دو درهم آنرا با مثل آن شکر ناشتا بیاشامد بتخفیف یابد و اخراج آن ببول و عرق نماید و اما تخم آن را چون بریان نمایند و بیاشامند جهت سحج خصوصاً که با روغن بادام چرب نموده باشند
جهت ذوسنطاریا و بریان ناکرده آن مسهل بلغم و نیز بریان کرده آن با تخم حماض رافع اسهال دموی و قرحه امعاء و سحج الاورام و الدمامیل ضماد آن منضج اورام صلبه و دمامیل و خراجات
محمد بن زکریا تخم آنرا در دوم گرم و در اول تر دانسته و گویند چون اندک اندک آب بر آن ریزند و بانگشت بمالند و لعاب آنرا با اندکی روغن یاسمین سه روز ناشتا بنوشند شرای
سوداوی را بالکل زائل گرداند و مجربست **مرمامیطس** بفتح میم و سکون را مهمله و کسر ها و سکون یاء مثناة تحتانیه و ضم طاء و سین مهملتین **ماهیت** آن سنگی است سیاه
مخطط و سبک بعضی از آن لاجوردی رنگ و چون بسایند رائحه خمر از آن آید و از مغرب آورند **افعال و خواص آن** آشامیدن سه شعیره آن جهت وجع الفؤاد مجرب دانسته اند
و ضماد آن جهت نمله مفید **مری** بضم میم و کسر راء مشدده و یا لغت عربیست مشتق از معنی مراره و گفته اند اصل آن ممری بدو میم بوده که برای تخفیف یک میم را حذف نموده اند و بکثرت
استعمال بیک میم قرار یافته و گفته اند اسم نبطی است و بسریانی اوریامورایا و برومی کولوغورس و بفارسی آبکامه نامند **ماهیت** آن از ادویه قدیمه است و از اختراع اطباء کلدانیون
و ماده آن فودنج است و در حرف الفاء مع الواو مذکور شد و بهترین آن آنست که آرد جو را با فودنج بری در تابستان خمیر کرده گرده ها ساخته در تنور بپزند پس با هم وزن آن فودنج و مثل آن
نمک و ربع آن رازیانه و بجهت مصر و دین قدری تخم کرفس و دارچینی و قرنفل و امثال آن با آب خمیر کرده بیست روز در آفتاب گرم بگذارند و هر روز برهم زنند و آب بر آن بپاشند تا سیاه
و متعفن گردد پس در آب حل کرده صافی آنرا در شیشه کنند و چند روز در آفتاب گذارند و هر روز برهم زده باشند پس استعمال نمایند و انواع و اقسام دیگر میباشد و همه به تفصیل در قرابادین
کبیر مذکور شد **طبیعت** آن تا سوم گرم و خشک و در اول گرم و در دوم خشک نیز گفته اند و ابن ماسویه آنرا از شعیری در گرمی و خشکی کمتر دانسته و نیست چنین **افعال و خواص آن**
جالی اخلاط غلیظه و منقی بلغم و ملین بطن و نشف رطوبات العین اکتحال و باقطار آن در چشم در اوائل جدری مانع بروز بثور آبله است در آن و اگر برآمده باشد باعث ازاله آن و مجرب
الفم غرغره آن محلل ورم لهات و لوزتین و جاذب بلاغم از دماغ و رافع نقصان ذائقه و باعث خوشبوئی آن اعضاء الغذاء و النفض مسخن معده و جگر و مجفف و نشف رطوبات معده و امعا
و مسهل و هاضم طعام و مشهی و دافع تخمه و ضرر چربیها و ملطف غذای غلیظه و ملین طبع و جهت قولنج و اخراج کرم معده و اخلاط بواسیری لزج و ادرار فضلات و وجع ورک و عرق النساء
و حقنه آن جهت دفع قولنج و قروح امعاء و سحج و وجع ورک و عرق النساء الجروح و القروح نطول آن جهت قروح عفنه خبیثه و معمول از ماهی و لحوم شور نیز جهت قروح خبیثه نافع الزینة
خوشبو کننده بدن و آشامیدن آن چند روز پیهم با قدری لک لاغر کننده بدن السموم جهت نهش کلب کلب نافع گفته اند المضار مضر سینه و سرفه و بواسیر و صاحبان خارش و قوبا و جذام

وامثال اينها مصلح آن لعابها وجريبها وشير بنهاده رفتن بحمام است مكرر و بالفعل بكامه مشهور ميان عوام بجاي مري فوفج يعني ماده وآبكامه مملول در سركه است كه در آفتاب
ميگذارند تا برسد و استعمال مينمايند وقوت مسهله اين ضعيف ومفتحه غالب ومضر امعاء وحقنها غير مستعمل ودر صفهان بجاي سركه در شير حل ميكنند معروف بكومه است ودر حرف
الكاف مذكور **فصل الميم مع الزاي المعجمة** **مرزفتمي** از بيند است كه در مصر از جو وبرنج ميسازند وبفارسي بوزه نامند ودر بوزه مذكور شده ودر قرابادين كبير ذكر يافت
مرمار الراعي بكسر ميم وسكون زاي معجمه وفتح ميم والف وضم راء مهمله والف ولام تعريف وفتح راء مهمله والف وكسر عين مهمله ويا **ماهيت آن** نباتيست برك آن شبيه برك
بارتنگ وازان باريكتر وسحي بطرف زمين وساق آن باريك وبيكره وبقدر ذرعي و با رطوبت چسپنده و بر اطراف آن سري عموي شكل وبران گل باريك ما بين سفيدي وزردي
وخوشبوي وبيخ آن سياه شبيه بجزر بول سوده وبسيار خوشبو ومنبت آن اماكن رطبه ودر جوزا بهم ميرسد وتخم آن شبيه بتخم گل سرخ **طبيعت آن** در اول دوم گرم وخشك وبعضي گرم
وتر دانسته اند **افعال وخواص آن** جالي ومحلل اورام ودافع سموم ومفتح سدد ومدر حيض وقابض بطن وعصاره الغذاء والنفض وآشاميدن آن تنهائي ويا با وزن آن دوغ سكن
اوتاو منقص وجهت قرحه امعاء وشدخ عضل واوجاع رحم وآشاميدن طبيخ بيخ آن در آب جهت تفتيح سده جگر وتفتيت حصاة گرده ومثانه وتنقيه آن ودرد رحم وآشاميدن نبات
خشك آن حابس بطن ومدر حيض وضماد آن محلل ورم صلبه احشاء الاورام وضماد تازه آن محلل اورام بلغميه وگدازنده اورام رخوه الزنيه وغسول آن جهت درازكردن موي وطلاي آن با زبيب
الجبل وروغن زيتون مانع تولد قمل وآبكيسال السموم آشاميدن بيخ آن بقدر دودرم جهت آشاميدن سم ضفادع وارنب بحري وضرر افيون مقدار شربت آن تا دو مثقال ومطبوخ تا
پنج درم وبگرطل آب كه تا بنصف رسد با شيريني اگر اراده لينت باشد وبي شيريني اگر اراده حبس طبيعت باشد واز آب آن يك اوقيه مضر طحال مصلح آن بادآورد بدل آن افسنتين است
فصل الميم مع السين المهملة **مستعجله** بضم وسكون سين وفتح تاء مثناة فوقانيه وسكون عين مهمله وفتح جيم ولام وها در ماهيت آن اختلاف است نزد بعضي بوزيدان ونزد
جمعي سورنجان وانطاكي وديگران گفته اند از فروع لعبت بربري وآن اشبه است ودرهم پيچيده وصلب مربع شكل نوعي كه چون از هم باز كنند چوب آن مربع متساوي الاضلاع مشابه
گردد وبهترين آن شيرين صلب خوش جوهر آنست واز آن مستعجله از آن جهت نامند كه در تقويت باه مستعجل وسريع الاثر است **طبيعت آن** در دوم گرم ودر اول تر
وبا رطوبت فضليه **افعال وخواص آن** با صندل مقوي قوي واعصاب باه ومانع فساد اخلاط ومهيج باه بسرعت ومستعجل ومصلب ذكر وآشاميدن آن قبل از نيم
مانع تأثير آن مضر حلق مصلح آن عسل مقدار شربت آن تا سه درهم بدل آن خمير مايه است وزنان آنرا در فربهي بدن مستعمل دارند وبا احساء وغاله ونيز كوبيده با شير پاشيده
وتا سه درهم آنرا اكثر تنبه ميخورند **مستقونيا** بفتح ميم وسكون سين وضم حاء مهمله وسكون واو وضم قاف وسكون واو وكسر نون وفتح ياء مثناة تحتانيه والف وآنرا استعقونيا
نيز نامند وبفارسي كف آبگينه وبعربي ماء الزجاج **ماهيت آن** اطلاق آنرا بر احجار مطبوخه مصنوعه از شيشه وسنگ سرمه قليميا ورا سخت سائيده وتنقيه با آب نمك قلمي
نموده وجميع بلاط اضافه كرده وجوشانيده تا منعقد گردد وكف شيشه كه در حين گداز بالاي آن پيدا ميگردد ونيز ميناميند وآن شبيه بوره ميباشد **طبيعت آن** گرم وخشك
افعال وخواص آن حاد وجالي العين اكتحال آن رافع بياض وظلمت بصر وناخنه وسلاق وشرناق وسنون آن جالي دندان الجروح والقروح والبثور طلاء ودر
آن تنهائي ويا با مراهم جالي وقاطع گوشت زائد فاسد جمها ومجفف آنها وگشاينده بيلات ورافع آثار جلد وطلاي آن در حمام رافع خارش بدن المضار آشاميدن
آن قتال بدل آن آبگينه سفيد است **مسك** بكسر ميم وسكون سين وكاف لغت عربيست بفارسي مشك بشين معجمه وبسرياني مسكه وبرومي موردن و
بتركي بيار وبهندي كستوري نامند **ماهيت آن** اسم خون منجمد است كه در نافه حيواني بجثه آهوي كوچكي كه دست وپاي آن باريك واستخوان قلم دست وپاي آن
يك پارچه بخلاف آهوهاي ديگر وصورت آن شبيه بابن عرس كه بفارسي راسو وبهندي نيول نامند وبا دو دندان باريك بلند مثل گراز برگشته بسوي بالا بعضي گفته اند
كه نر آنرا دو شاخ ودو دندان مي باشد ومادهٔ آنرا دو دندان وآن حيوان را آهوي خطائي وآهوي مشك نامند ودر كوهستان چين وخطا وتبت وتركستان وكوت كانگره
كه مسكفته اند در قديم الايام وكوهستان بهرايچ ونيپال ومورنگ وزنگپور وغيرها كه همه آن كوهستانها بهم پيوسته اند بهم ميرسد ودر هر سرحدي وملكتي وشهري از نواح
قريبه باكوهستان مي آورند مثلا در توران وايران از خطا وتبت ودر ملتان ولاهور وشاهجهان آباد ولكهنو از انجا واز كوهستان كوت كانگره وبهرايچ ونيپال ونيز در بنگاله
از كوهستان مورنگ وزنگپور ونيپال ودر ايران وخراسان وروم از چين وخطا وتبت هم از راه دريا وهم از خشكي مي آورند خالص آنرا بسيار كم مي آورند مگر بعنوان تحفه
وهديه براي ملوك وسلاطين وحكام آن بلاد وسرحدات واكثر وبيشتر جا نافه را بريده مغشوش نموده بعضي كه معلوم نشود نافه را درست ساخته مي آورند كه كم كسي مي يابد
وبهترين آن بحسب اكثر خطائي است پس تبتي پس كوت كانگرائي پس نيپالي پس از جاهاي ديگر وبحسب بو تند بوئي آن بحدي است كه محرور المزاج را رعاف آورد وبحسب رنگ

زرو و تفاحی آن و گفته اند مشک دو نوعست هندی و ترکی هر یکرا اصناف مختلف و ترکی بهتر از هندی و تتاری از خطائی بهتر زیرا که تتاری با اندک زهومتست بعد ازان
اصناف دیگر ترکی و بهترین هندی آن نیپالی آن پس رنکپوری و بعد ازان سائر اصناف و بعضی گفته اند که مسک چهار قسم میباشد قسم اول خرخی است که ازان حیوان
بطریق حیض و بواسیر دفع شده بروی سنگها منجمد میگردد و این قسم در نهایت خوشبوئی و تندی میباشد بحدیکه بوئیدن آن رعاف می آورد و زرد رنگ و قطعات
آن طولانی و با صلابت و نادر و قلیل الوجود است قسم دوم تبتی و آن نافه است که از اجتماع خون در حوالی ناف و بسبب غلبه قوت و حرارت آن بهم میرسد و بزرگ میشود و بمقدار
نصف لیموی و بعد از بزرگ شدن و رسیدن بکمال خود خارش بسیار دران مواضع بهم میرسد و بسبب شدت خارش بر سنگها و درختها میمالد پس آن با پوستی که بالای
آنست جدا شده می افتد قسم سوم چینی است و آن خرخی است که بعد از صید نمودن موضع ناف آنرا بدست میمالند تا خون اطراف بیکجا جمع شود پس شکافته بر می آورند و
خشک می کنند و آن سیاه رنگ با صلابت میباشد و نیز گفته اند که صیادان موضع ناف آنرا کشیده بعصابه می بندند و چون خون بسیاری دران مجتمع گردید آنرا ذبح نموده ناف
آنرا بریده مدتی در جو دفن مینمایند پس می آورند خوشبو میگردد و الا قبل ازان کریه الرائحه است مانند جند بادستر که قبل از استحاله کریه الرائحه است قسم چهارم هندی است آن خرخی است
که از ذبح آن حیوان بهم میرسد با جگر و سرگین خشک آن خمیر میکنند و این قسم اشقر اللون است غیر صلب میباشد و بدترین همه و غیر مستعمل و این چهار تا جها شاید اصلی نداشته باشند بلکه مشک دو قسم
میباشد یا اصلی خالص است و یا جعلی مغشوش و اصلی خالص همان دو قسم است که مسمی بتبتی کرده اند و حال آنکه مخصوص بانجا نیست و این قسم یا آنست که خود بخود جدا میگردد و چنانچه
ذکر یافت و یا آنکه قریب برسیدن بکمال که مردم آنجا وقت آنرا میدانند آن حیوانرا گرفته بریده جدا میکنند و قسم اول بر تقدیر صدق محتمل که آن حیوان بسبب خارش آن موضع را با سنگها سائیده
و مجروح شده خون ازان بر می آمده و بر سنگها ریخته منجمد میشده باشد و مردم آنرا یافته حمل بر حیض و بواسیر آن میکرده باشند و دو قسم دیگر خصوص چهارم مغشوش است و نیز گفته که مشک جعلی از ربد
چینی حصی لبان و جگر خشک کرده بز و تخم مورد و قرنفل و خون کبوتر و قدری مشک خالص ترتیب داده در نافها پر کرده سر آنرا بسته و دو منوده بصورت اصلی ساخته میفروشند و علامت
مغشوش آن از سیاهی مفرط و ثقل و کمی رائحه و یا بدبوئی آن معلوم میگردد و امتحان آنچه در ناف باشد آنست که ریسمانی را بسوزن گذرانیده اول از نافه بگذرانند پس آن ریسمانرا ازره
سیر بگذرانند و بو کنند هرگاه که بوی سیر ندهد خالص است و الا فلا و امتحان آنچه در غیر نافه باشد آنست که در کف دست قدری ازان را با آب دهن بمالند اگر حل شود خالص است و اگر فتیله گردد
مغشوش ارسطو گوید که مشک خالص سائیده را چون در ظرف رطوبت دار گذارند بقدر یکساعت وزنش زیاده میشود و امتحان دیگر آنکه ظرفی را بر آتش گذارند و مشک را بر روی آن ریزند اگر
بوی نیکو آید خالص است و الا مغشوش امتحان دیگر آنکه سر جوال دوز را در سیر زنند و در نافه فرو برند و ببویند اگر بوی بد ازان آید مغشوش است و اگر بوی خوش ازان آید اصلی و بهترین مشک
مشک تبتی خالص که بهمان اصطلاح است قوت آن مادام که نافه است تا سه سال باقی میماند و از نافه بیرون آورده تا یکسال **طبیعت** آن گرم در سوم و خشک در دوم و شیخ الرئیس
و دیگران گرم در دوم نوشته اند و بعضی خشکی آنرا غالب بر گرمی دانسته اند و بالجمله هر چند کهنه شود دهن بر ان غالب و حرارت آن ضعیف میگردد **افعال و خواص** آن ملطف مفتح
سده ها و محلل اخلاط غلیظه بارده و ریاح و بالخاصیت مفرح و مقوی دل و دماغ و سائر اعضای رئیسه و حرارت غریزیه و اعضای ظاهری و باطنی و مذکی حواس ظاهره و باطنه اعضا
الراس مذکی حواس ظاهره و باطنه از سامعه و باصره و شامه و ذائقه و با اندک قوت سکر و جهت مالیخولیا و خدره فالج و لقوه و رعشه و صرع و ام الصبیان و سکته و بلادت
و نسیان و سائر امراض عصبانی نافع و رساننده قوای ادویه است باعماق بدن و بوئیدن آن جهت منع نزلات و صداع بارد و سعوط آن تنهائی و یا با جند بیدستر
و فلفل و ارشیثعان و امثال اینها جهت سکته و جمیع امراض بارده دماغیه و تمریخ آن با روغن بان بر مقدم دماغ و با دهان حاره بر فقرات ظهر جهت خدره و فالج و تمدد
با تکرار عمل و استدامت بران و طلای آن نیز و اکتحال آن جهت ظلمت بصر و رفع بیاض رقیق و دمعه و ظفره و تنشف رطوبات چشم و رساننده قوای ادویه بطبقات آن اعضا
الصدر و الغذاء و النفض مفرح و مقوی قلب و رافع خفقان بارد و سوداوی و توحش و غشی و وحشت و غم و وجع فؤاد و سقوط قوت و ضعف دل و رافع اسهال و حابس
بطن و ریاح امعاء و فرزجه آن معین بر حمل است و طلای آن با روغن خیری مقوی و محرک باه و الزینه نیکو کننده رنگ رخسار شربا و لطوخا السموم آشامیدن آن دافع
ضرر سموم مشروبه و ملدوعه و ادویه سمیه خصوص بیش و قرون السنبل المضار مضر محرورین و مصدع ایشان خصوصا در بلاد حاره و فصل گرما و اکثار آن باعث زردی
رنگ رخسار و بدبوئی دهان مصلح آن گلاب مقدار شربت آن تا نیم درهم بدل آن کوزن و نیم آن سازج هندی و در اوجاع عصب ثلث وزن آن جند بیدستر بیشی در سعوط
و طلاء مشروب و جوارشات و حبوب و دواء المسک باقسام و معجون مسک و قرابادین کبیر بتفصیل مذکور شد **مسیر** بفتح میم و کسر سین و سکون یاء مثناة تحتانیه و راء مهمله
ماهیت آن اسم مربائی که دو است و بهترین مربا ها است و صانع آن بقراط اولا و آنرا با عسل ساخت پس توسعه یافت و با شکر نیز ساختند و بهترین آن عسلی است

با زعفران وانه جهت صداع بارد نیز و سعوط آن

صنعت آن آنست که بگیرند کدوی رسیده بسیار جید را و پوست و ما فی الجوف آنرا جدا کرده و لب آنرا شرحه شرحه بریده و بالوزهای کوچک و در آب صافی اندک گذارند تا نیم بریان
برآورده پاک شسته در آب خالص شیرین طبخ دهند تا پخته گردد و لیکن مضمحل نگردد پس برآورده نشف رطوبت آنرا از پارچه پاکیزه نمایند و در عسل کف گرفته بقوام آورده یا شیره شکر صاف
و برابر آن ریزند و بران بگذارند که تا عسل یا شیره شکر دران منجذب گردد و اگر رطوبت آن عسل یا شیره شکر را رقیق گرداند تبدیل نمایند و یا دو سه جوش خفیفی دهند و با گلاب
و اندک مصطکی سوده خوشبو سازند و بکار برند و در قرابادین کبیر بتفصیل ذکر یافت **طبیعت** عسلی آن مائل بگرمی و شکری آن معتدل **افعال و خواص آن** مفتح سدد
و ملطف اخلاط و مدر فضلات و مسمن بدن و محرک باه اعضاء الرأس و الصدر و الغذاء مولد خون صالح و مانع صعود ابخره بدماغ و جهت مالیخولیا و سدد و دوار و انواع جنون
و درد سینه و سرفه و ضعف معده و جگر و حرقة البول و با بادام جهت تسمین بدن و با خشخاش جهت رفع بیخوابی مفید است **فصل المیم مع الشین المعجمه** **مشط الغول**
بفتح میم و سکون شین و ضم طاء مهمله و الف و لام و ضم غین معجمه و سکون واو و لام انطاکی نوشته که الحال معروف بدیشار است و بهندی کنگهی نامند **ماهیت آن**
نباتیست شاخهای آن باریک و برگ آن شبیه ببرگ کشنیز و صلب بیگل و ثمر آن خوشبو و منبت آن کوههای بلند **طبیعت آن** در دوم گرم و خشک **افعال و خواص**
آن محلل قوی ریاح غلیظه و مفتح سدد السموم آشامیدن سه اوقیه آب برگ آن جهت گزیدن سگ دیوانه مجرب دانسته اند **مشک دانه** بکسر میم و سکون شین و کاف
و فتح دال مهمله و الف و نون و ها **ماهیت آن** اسم دوائی است هندی و در بنگاله کثیر الوجود و آن دانه است کوچک بقدر عدسی و ضخیم تر از آن و اغبر مائل بتیرگی
شبیه بگوش ماهی و با خطوط باریک و در جوف آن مغزی اندک چرب بی طعم و رائحه خالی **طبیعت آن** سرد و خشک **افعال و خواص آن** چشم را روشن گرداند
و دهان و بی مزگی و خشکی بازاله ثقل معده و ریاح از او دفع نماید و برص را سفید و سیلان منی را منقطع و چون برگ تنبول آنرا در آب بمالند و صاف کرده با شکر بخورند قروح مجاری
بول را که سوزاک نامند نافع است مقدار شربت آن تا یکدرهم است **مشکطرامشیع** بکسر میم و سکون شین و کسر کاف و فتح طاء و را مهملتین و الف و فتح میم و کسر شین معجمه
و سکون یاء مثناة تحتانیه و عین مهمله اسم نبطی است و فهلوی نیز گفته اند و بشیرازی رنگ گویند **ماهیت آن** قسمی از پودنه جبلی است و قوی ترین اقسام آن برگ
آن انبوه و بزرگتر از برگ پودنه بری و مائل باستداره و با خشونت و چون گوسفند چرا کند بعوض شیر خون از پستان آن برآید یعنی شیر آن نا مستحیل بخون گردد **طبیعت آن**
در آخر سوم و در وسط آن خشک **افعال و خواص آن** اعضاء الصدر و الغذاء و النفض آشامیدن آن مخرج رطوبات غلیظه از سینه و شش و رحم و مقوی اشتها
و مفتح قولنج و جهت غشی و کرب و ادرار بول و حیض و نفاس نافع و بقوت اسقاط جنین و قتل آن و تفتیت حصاة و چون یکدانگ آنرا با یکدانگ سقمونیا و یکدرهم کثیرا سوده
با ده درم خمیره بنفشه سرشته و با آب گرم بیاشامند رفع قولنج نماید و کسی که شهوت او منقطع شده باشد و چون در هر سه روز یکروز یکدرهم آنرا سوده با سه درهم تخم جرجیر
و ده درم مسکه میش و بیست درم عسل بخورد شهوت او زیاده گردد و شراب آن رافع کرب و غشی و مدر حیض است و بخور آن مسقط جنین و فرزجه آن بقدر یکدانگ با روغن
بلسان مسکن درد رحم مضر مقعده مصلح آن سرکه و از غایت قوت ادرار و شدت آن بعوض بول خون برمی آید مصلح آن رب مورد و آرد بلوط مقدار شربت آن یکمثقال
و در مطبوخ دو مثقال بدل آن بوزن آن پودنه و قردمانا و در ادرار حیض بوزن آن عدس المر است **مشمش** بکسر دو میم یکی اول و دیگری در میان و دو شین
معجمه ساکنه لغت عربیست و بیونانی ارمنیاقن و برومی اصاقو و بفارسی زردآلو و خشک کرده آنرا قیسی و خوبانی نیز نامند و بترکی اروک **ماهیت آن** ثمریست
معروف و بهتر از خوخ و در بلاد سرد سیر بهم میرسد و اقسام می باشد از شیرین و تلخ و هر یک بنامی مشهور و بهترین همه رسیده شیرین لطیف پوست خسته شیرین پر آب
کم جرم آن است و خشک کرده آن بهتر از تازه آن **طبیعت آن** در دوم سرد و تر گفته اند ظاهر شیرین آن گرم تر باشد **افعال و خواص آن** مفتح سدد و ملین
صلابات اعضاء الغذاء شیرین آن ملین طبع و موافق محرورین مادام که در معده فاسد نگردد و باعث رفع بدبوئی دهان و آشامیدن آب مطبوخ و یا نقوع خشک آن مسهل
صفرا و ملین طبع و مسکن تشنگی و غلیان خون و صفرا و التهاب معده و رافع آروغ خصوصاً مینوش آن الحمیات و چون صاحب تب حار صفراوی تازه آنرا بخورد و آب گرم
و عسل بالای آن بیاشامد قی کند اخلاط گرانی و بخاری دفع شده تب او دفع گردد و از مجربات شمرده اند المضار سریع التعفن و فساد و نفاخ و مولد آروغ ترش و تبهای
عفونی و مضر مبرودین و صاحبان ریاح و تمدد و جشای حامض و ضعف معده و مشایخ و مصلح آن شکر و مصطکی و انیسون و نانخواه و جوارش کمونی و کندری و خوردن
آب بالای آن خصوص آب سرد و یخ و برف و یا آنرا بالای طعام غیر منهضم خصوص طعام غلیظ بطی الهضم خوردن بغایت مضر مصلح آن قی فرمودن و تنقیه بدن با اهلیلج یا تخم
بارها یا چند روز پی هم و یا بالای آن سکنجبین خوردن و گویند یکدرهم مصطکی و نیم درهم انیسون با شراب سیبه ممسک بیاشامند و ناشتا خوردن آن بسیار بد و مداومت

باعث تسحیح مصلح آن شکر و انیسون و جمیع امزجه و گفته اند هرگاه بعد از خوردن زردآلو فصد کنند خون سفید مشاهده کرده و لهذا اکثار خوردن آنرا مورث برص دانسته اند بجهت آنکه
سریع التعفن و مولد خلط بلغمی است و تخم قسم تلخ آن در دوم گرم و خشک و تخم قسم شیرین آن در اول گرم و تر **افعال و خواص آن** مبهی و بطی الهضم مصلح آن بریان
کردن و نمک بران زدن است و روغن همه اقسام آن مفتح سدد و ملین صلابات و رافع خشونت حلق و درستی جلد و روغن مغز تلخ آن بقدر یک مثقال کشنده کرم معده و مسهل
آن بقوت و محلل اورام مقعده و مفتت حصاة و جهت زحیر بارد و بواسیر ظاهری و باطنی شربا و طلاء و با افیون جهت جمیع اوجاع طلاء و قطور آن در گوش جهت تسکین درد
و قتل کرم آن و گرانی سامعه بی عدیل و در سائر افعال قریب بروغن بادام تلخ مقدار شربت آن تا سه مثقال و روغن شیرین آن ضعیف تر از روغن بادام شیرین است و خرمای
درخت آن در دوم سرد و خشک **افعال و خواص آن** آشامیدن طبیخ برگ آن مسقط کرم معده و مدر بول و نطول آن محلل اورام و آشامیدن برگ خشک آن بقدر
دو مثقال با آب سرد قاطع اسهال و قطور آب برگ تلخ آن مسکن درد گوش و قاتل کرم آن و شکوفه آن سرد و خشک **افعال و خواص آن** ملطف آشامیدن و ذرور
آن قاطع نزف الدم باطنی و ظاهری و خوردن مغز تخم تلخ آن باعث غثیان و غشی مداوای آن قی کردن است و رب فواکه حامضه مانند غوره و اترج و لیمو و آشامیدن
است **فصل المیم مع الصاد المهمله** **مصطکی** بفتح میم و سکون صاد و فتح طاء مهملتین و کسر کاف و یا و بضم میم و فتح کاف نیز آمده و انباری گفته مصطکی
بالف بروزن فعلالی معرب از مصطیخای یونانیست و یا مصطیخی رومی و بعربی علک رومی و بسریانی کیا و نیز برومی و سندی کیه نامند **ماهیت آن** صمغ درختیست که در
سباطه بلاد شام و روم و ناحیه ارمنیه میشود و چوب و برگ آن لطیف و نازک مثل اراک و ثمر آن مائل بتلخی و آن صمغ در هنگام بودن آفتاب در برج جوزا و حوالی آن از درخت
آن مترشح میشود و قوت آن تا بیست سال باقی میماند و آن دو قسم می باشد قسمی سفید نرم خوشبو صاف شفاف با اندک شیرینی و چسبندگی بسیار بدندان در وقت خائیدن
و تازه آن بحدی نرم است که سائیده نمیشود و این را نبطی نامند و بهترین آن بزرگ دانه آنست و این قسم مثل صموغ دیگر از قوت طبیعت از جوف درخت تراوش کرده
بیرون می آید بدون اعانت از خارج بخراش درخت آن و غیره و قسم دوم سیاه و با تلخی و در اوصاف مذکوره ضد آن و قابل سحق است و این را قبطی نامند و بعضی گفته اند که
این قسم بزدن تیغ بر ساق و شاخهای درخت آن تراوش رطوبت از آن حاصل میگردد و دیگران گفته اند که چوب شاخهای نازک و برگ تازه آن را جوشانیده صاف
نموده منعقد میسازند و این قسم یافته میشود و در زمین صافن از اعمال روس قریب بترکستان از اقلیم پنجم و این قسم ردی غیر جید است **طبیعت آن** گرم و خشک
در آخر دوم و بعضی خشک در سوم دانسته اند و شیخ الرئیس رضا گفته که این مقدار گرمی و خشکی که در آن است در درخت آن نیست و آن لطیف معتدل است در سردی و گرمی
و مرکب از جوهر لطیف مائی اندک گرم و جوهر کثیف ارضی است و همچنین جمیع اجزای آن **افعال و خواص آن** ملطف و محلل و جالی و قابض و مقوی قوی و اعضای رئیسه
و معده و اعضاء الراس و الصدر خائیدن آن با اندک صبر جاذب رطوبات و بلاغم از دماغ و کام و زبان و آشامیدن آن رافع صداع بارده و نزلات بارده و بدستور نوشیدن
و استنشاق آن با روغن زنبق و با اهلیلجات جهت وسواس و حدیث نفس و مبادی مالیخولیا و تسکین نوازل و تصفیه قصبه ریه برای آنکه مسهل سودا است با انها و با کندر جهت
حدت ذهن و تقویت حفظ و فهم و طلای مطبوخ آن با زیت جهت کزاز و رعشه و ضربان و ماندگی اعضا و لرزه حمیات و ذرور آن در چشم جهت الصاق شعر منقلب و چون در آتش اندازند
و پارچه پنبه را در گلاب تر کرده بدود آن داشته بر چشم صاحب رمد گذارند درد آنرا تسکین دهد و چون با روغن کنجد جوش دهند و در گوش بچکانند سده آنرا بگشاید و گرمی آن
نافع و قطور روغن ثمر آن در گوش محلل ریاح و مسکن درد آن و خائیدن و یا سنون آن تنهائی و یا با ادویه مناسبه جهت استحکام دندان و لثه و رویانیدن گوشت و تسکین درد
آن و خوشبوئی دهان و جلب رطوبات از حوالی کام و زبان و دماغ و تقویت معده بالمشارکه مفید و مضمضه بروغن ثمر آن مستحکم کننده دندان متحرک و مسواک کردن
بچوب شاخهای آن جالی دندان و مستحکم کننده آن و لثه مسترخیه و آشامیدن آن جهت سرفه و نفث الدم و تصفیه قصبه ریه و با ادویه قاطعه دم حابس آن از هر عضو
که باشد هضم الغذاء و النفض و آشامیدن آن جهت تقویت معده و امعاء و کبد و گرده و خوشبوئی معده و برانگیختن اشتهای طعام و کسر ریاح و رفع سوء هضم و قراقر
و فواق ریحی و تحلیل ریاح و تحریک جشاء و ورم احشاء مخصوص با آب گرم یا با آب سرد و جهت انحدار رطوبات و رفع بلت از معده و صاحب شفاء الاسقام گفته چون
مصطکی را با آب سرد بیاشامند احداث بلت و رطوبت نماید در معده بخلاف آنکه با آب گرم بیاشامند و اگر در معده رطوبت بسیار باشد و مصطکی را با آب سرد که در آن
گلقند مالیده صاف کرده باشند بیاشامند تلیین طبیعت نماید لیکن مداومت بران باعث حبس و قبض بطن است و با غاریقون مسهل بلغم و با صبر مسهل صفرا و با اهلیلجات
مسهل سودا و با کهربا قاطع نفث الدم و چون یکدرم آنرا با دو درم شکر سوده بیاشامند با آب تلیین طبیعت نماید و تقویت معده بخشد و باد و با دفع کند و اخلاط غلیظه [illegible]

و تحلیل و بد و فضول را مستعد رسازد و طبع را نرم دارد خواه شب وقت خواب و یا صبح بیاشامند و یا شام و یا قبل از طعام و یا بعد از آن و چون در آب جوش دهند و بیاشامند
جهت نفث الدم و حبس اسهال و تقویت معده و احشا و چون یکدرم آنرا در یکرطل آب در کوزهٔ آب ندیدهٔ تازه جوش دهند تا دو ثلث آن برود و بیاشامند و چون صرف کرده
تجدید نمایند باز در کوزهٔ تازهٔ دیگر جهت استسقای زقی و غثیان و زحیر و تقویت هضم مجرب و بدستور چون اجزای درخت آنرا در آب بجوشانند و صاف کرده بیاشامند
و جمیع اجزای درخت آن از ثمره و برگ و شاخ و ساق و بیخ همه قابض اند و پوست درخت آن قایم مقام اقاقیا و عصارهٔ لحیة التیس است که هیوقسطیداس نامند و
همچنین عصارهٔ برگ تازهٔ آن و ثمر آن روغنی ترتیب میدهند شدید القبض و لطیف و طلی آنرا آشامیدن و مالیدن آن جهت اوجاع رحم و سیلان رطوبات رویه از آن
و برآمدگی آن و معده و بر موضع معده و گرده و مثانه جهت تحلیل ریاح آن و هیضه و فواق و سوء هضم و چون اجزای آنرا بتمامی بجوشانند با آب و مکرر کنند یعنی آن آب را
صاف نموده باز اجزای تازه داخل کرده جوش دهند و همچنین تا آنکه غلیظ گردد و بیاشامند جهت نفث الدم و قرحهٔ امعا و اسهال و برآمدگی ناف و رحم مفید و ضماد
برگ آن جهت برآمدگی مقعده و رحم و حادث از سردی نافع مقدار شربت آن تا یکمثقال بدل آن کندر بوزن آن و یکوزن و نیم علک البطم و در تقویت معده و جگر بوزن
آن اذخر گفته اند مصطکی مضر مثانه است مصلح آن خیسانیدن آنست در سرکهٔ انگوری یکشبانه روز پس خشک نموده استعمال نمودن با کتیرا و یا تنها و گویند مصلح آن قند و صمغ
عربیست و مغز گردکان و کشنیز نیز گفته اند الآت المفاصل و الجروح و القروح آشامیدن مصطکی جهت جبر کسر و کوفتگی اعضا و ضربه و صدمه و سقطه و نطول آن مقوی
اعضای مسترخیه و جابر استخوان شکسته شده و ضربه رسیده و سقطه و کوفتگی اعضا و ذرور مصطکی نرم سوده برای اورام و اوجاع و بیجا شدن اعضا و زخمها و بستن آنها با آن
باعث تحلیل اورام و تسکین اوجاع و بجا آمدن عضو بیجا شده و التحام زخمها است خصوص که اول آب طبیخ اجزای آن عضو را شسته باشند مکرر و مالیدن آن بر
اوجاع بارده و تعقد مفاصل با روغنهای گرم محلل و تنها فی جهت الالتیام قروح و بدستور تدهین بدهن و کل آن و گفته اند سیاه قطعی آن در تحلیل صلابات اقوی از سفیداب
الزینة آشامیدن و طلای آن جالی بشره و سرخ کنندهٔ رخسار و طریق داخل نمودن مصطکی در تراکیب و جوارشات و حبوب دهن و سفوف آن در قرابادین کبیر مذکور
مصل بفتح میم و صاد و لام لغت عربیست باصفهانی قارا و بترکی قراقروط نامند **ماهیت** آن مائیت دوغ است که بعد جوش دادن و انفصال اجزای
جبنیت و مائیت از هم اجزای مائیت را منعقدا جوش دهند تا غلیظ و منعقد گردد و آن بسیار ترش میباشد و جبنیت مخلوط با اندک دهنیت را الوز نامند و نمک
و سیاه دانه و پوست ترنج ریزه کرده و صعتر و اندک سرکه با آن سرشته چند روز میگذارند تا اندک مزاج گیرد پس بجای پنیر با نان میخورند بسیار لذیذ می باشد
و تازهٔ آنرا نیز با کره ممزوج کرده با نان و یا رطب تازه میخورند لذیذ می باشد و چون در ان جبنیت نمک داخل کنند و حبوب کبار و یا اقراص ساخته خشک کنند
بفارسی کشک و بترکی قروط و بعربی اقط مصل نیز نامند **طبیعت** مثل دوغ سرد و خشک **افعال و خواص آن** مسکن حدت صفرا و خون و تشنگی
حرارت معده و کبد و اسهال مراری و حمیات صفراویهٔ حارهٔ حاده را نافع و رادع اورام حاده و بدستور طلای آن رافع اورام زبان و مضمضه و غرغره با آن
جهت قلاع حار دهان و لثه و حلق و اورام حارهٔ آنها نافع و ضماد آن جهت سعفهٔ رطبه و نار فارسی و قوبا و قروح شهدیه و امثال اینها با سرکه نافع و سعفهٔ یابسه را نیز
مفید است **المضار** ردی الغذا و اکثار آن مولد نفخ و قولنج و مصلح آن ادویهٔ مسخنه و جوارشات حاره است **مصوص** بفتح میم و ضم صاد و سکون واو
و صاد مهمله **ماهیت** آن باصطلاح اطبا عبارت از طبیخ کباب چاشنیدار است حقیقة و مجازاً بر قلایای چاشنیدار و مزورات نیز اطلاق مینمایند که از جوجه
و یا مرغ جوان فربه یا گوشت برهٔ الک و یا بزغاله هر یک که خواهند با سبزیهای مناسبه مانند برگ خرفه و کاسنی و اسفناج و کشنیز تازه و برگ عنب الثعلب
و امثال اینها و ابازیر حارهٔ مناسبه و ادویهٔ خوشبو بحسب احتیاج پخته با آب زرشک و یا انار ترش و یا سماق و امثال اینها ترش نموده و چاشنی از شکر گرفته تناول مینمایند
اگر چاشنیدار منظور باشد و اگر ساده مطلوب باشد بی ترشی و چاشنی **طبیعت** آن بحسب ترکیب اجزای آن مختلف میگردد **افعال و خواص آن** صالح الغذاء
سریع الهضم جهت صاحبان امزجهٔ حاره و معده و کبد حار و غلبهٔ صفرا و امراض حاره و صفراویه و اسهال حادث از حرارت صفرا و حمیات حارهٔ حاده نافع است

فصل المیم مع الضاد المعجمة

مض بفتح میم و ضاد معجمه لغت عربیست **ماهیت** آن رمان بری است و گویند ثمر آن حب القلقل است حکیم میر عبد الحمید
در حاشیهٔ تحفه نوشته که در حوالی گورکهپور از صوبهٔ اوده و از بلاد هند کثیر الوجود است و سه چهار برگ از زمین بر آمده گل میکند گلی مانند گل انار و برگ آن شبیه
ببرگ کاسنی و اصلا چوب ندارد و انار آن بقدر انار وسطی و بر روی زمین میرسد و طعم آن شیرین و هستهٔ آن بزرگ **افعال و خواص آن** ضماد بیخ آن منابت

صبر سقوطری و طین ارمنی جهت وجع ضربه و سقطه و رد و سه دفعه الم آن را تسکین میکند و مجرب است **فصل المیم مع الغین المعجمه مغاث** بضم میم و فتح غین معجمه و الف و ثاء مثلثه لغت عربیست **ماهیت آن** بیخی است دراز و سطبر و پوست آن سیاه مایل بسرخی و مغز آن مایل بسفیدی و زردی و بهترین آن خوشبو و تلخ مایل بشیرینی است و از جبال کرخ و نواح آن خیزد و دو نوع میباشد بغدادی و هندی برگ بغدادی با خشونت و عریض مانند برگ ترب و گل آن سفید و تخم آن مانند حب السمنه و آنرا قلقل نامند و لهذا بعضی شبه نموده اند که آن بیخ رمان بری است که حب القلقل ثمر آنست و بعضی گفته اند که نوعی از سورنجان است و اصل آنست که غیر آن هر دو است و قوت آن تا بیست سال باقی میماند و انطاکی نوشته که نوعی از آنرا از عبادان و نواح شام می آورند و آن در مصر مستعمل ضعیف الفعل و هندی آنرا درخت بسیار بزرگ و برگ آن کوچک شبیه برگ سیب و ثمر آن فی الجمله شبیه به پستان و بالعابی چسبنده و سیاه و تلخ آنرا بهندی مید الکری نامند و بعربی کلز و در حرف الکاف مذکور شد **طبیعت آن** در دوم گرم و در اول خشک و بعضی مایل بحرارت گفته اند **افعال و خواص آن** محلل و قابض و مقوی اعصاب و اعضای مسترخیه و سست شده و مسمن بدن و اعضاء الراس و آلات المفاصل و الصدر و النفض آشامیدن آن با سکنجبین جهت صرع و جنون و دفع خلط سوداوی و با عسل جهت امراض بلغمی و درد کمر و مفاصل و عرق النسا و نقرس و فالج و ضعف عصب و استرخای آن و شکستگی استخوان و التوای اعصاب و تحلیل صلابت آنها و صلابت حلق و ریه و رحم و تنقیه سینه و ریه و گرفتگی آواز و تحریک باه و بدستور ضماد آن با گل ارمنی جهت کسر و فک و ضربه و سقطه و التوای عصب و تحلیل و تلیین صلابت آنها و دشپید و اورام حلق و رحم و همچنین با سرکه الزینه مداومت آشامیدن آن با عناب و کتیرا جهت تسمین بدن و تخم آن در تحریک و تقویت باه قوی تر از سایر اشیا **مضر** مثانه **مصلح آن** عسل **مقدار شربت آن** دو درم **بدل آن** سورنجان و عاقرقرحا و در ضمادات ثلث است **مغره** بفتح میم و غین و راء مهمله و ها و آنرا طین مغره نیز نامند لغت عربیست بیونانی میلطوس و بهندی کیرو نامند **ماهیت آن** خاکی است سرخ تیره و مایل بزردی و با غرویت گویند که از روم آورند و در هند و بنگاله بسیار و بیشتر از راج محل می آورند و دو نوع می باشد یکی سرخ تیره ناقص و این را بهندی سون کیرو نامند و دوم کمرنگ ناصاف و این را کیرو مطلق و این بجز بی آن نیست و نزد بعضی مغره بهتر از طین مختوم است و بهترین آن آنست که چون در آب اندازند متفتح گردد و زیاده شود در حجم و صافی باشد **طبیعت آن** در دوم سرد و خشک **افعال و خواص آن** قابض و مجفف حابس و رادع اعضاء الغذاء و النفض آشامیدن آن جهت اوجاع کبد و حبس بطن و قتل دیدان و حب القرع و حبس نزف الدم جمیع اعضا و حیض و با زرده تخم نیمبرشت و آب بارتنگ جهت قرحه امعا و مثانه و بواسیر و رحم و تسکین حرارت اعضا و حقنه آن جهت قرحه امعا و جریان خون از آنها و با آب برگ بارتنگ در قبل جهت حبس حیض الزینه آشامیدن آن با شکر جهت فربه نمودن بدن و طلای آن با روغن کنجد جهت نرمی بشره و براقی آن و چون دست را بدان خضاب نمایند و آنرا شسته حنا بندند گفته اند تا بیست روز رنگ حنای مانند الاورام و البثور و القروح و الجروح طلای آن با سرکه جهت حمره و نمله و اورام حاره و سوختگی آتش و زخمها و طلای آن با بابچی و کبریت و بیخ خرزهره که با آب زنجبیل تازه تا مدتی سحق و صلابه نموده باشند مثلاً تا پنج روز و حبوب ساخته هرگاه خواهند یک حب آنرا با آب زنجبیل تازه سوده بر برص طلا نمایند در چند مرتبه بعون الله تعالی زائل میگردد و اگر زائل شد فبها است و تازه و قلیل المقدار است **المضار** اکثار آن مسدد و مضر معا و نواحی **مصلح آن** شیر نیمبا **مقدار شربت آن** تا دو درم **بدل آن** بوزن آن گل ارمنی و ربع آن کتیرا است **مغنیسیا** بفتح میم و سکون غین و کسر نون و سکون یاء مثناة تحتانیه و فتح سین مهمله و الف اسم بنطی است **ماهیت** آن سنگیست قریب به قیلیشا و بفارسی زنگ کاسه نامند و کاسه گران ظروف را بآن رنگ میکنند و شیشه گران نیز بعد از آنکه سنگ شیشه را گداخته آنرا کوبیده بران می افکنند صافی میگردد و آن حدیدی و فضی و ذهبی و نحاسی میباشد و گفته اند انواع آن پنج است و از اکثر آن سرب حاصل میگردد یکی سیاه و دوم مایل بسیاهی و سوم سرخ چهارم سفید و پنجم بیرون آن زرد و اندرون آن سرخ و محمد بن ذکریا دو نوع گفته یکی را اشبها نامند و این انثی و با نرمی می باشد و دیگری سرخ مایل بسیاهی و حدیدی و این را ذکر و بقول اکثری حدیدی آن سیاه و فضی سفید و ذهبی زرد و نحاسی سرخ و در جمیع اقسام آن نقطهای سفید درخشنده ظاهر میباشد و قدری درخشنده و گدازنده شیشه صاف کننده آن و آنرا قابل رنگ گرفتن میسازد و با آهن نیز همان فعل مینماید **طبیعت آن** در دوم سرد و سوم خشک **افعال و خواص آن** جالی و قابض اعضاء الغذاء و النفض آشامیدن آن مقوی معده و منقی رطوبات و رافع حصاة و عسر البول الزینه و القروح و الجروح طلای آن با سرکه و عسل رافع کلف و قلع الآثار و در ازاله چرک و ریم و امثال آن غریب الفعل و ذرور آن التیام دهنده جراحات **مضر** دل **مصلح آن** عسل **مقدار شربت آن** نیم درم **بدل آن** مرقشیشا **فصل المیم مع القاف مقل** بضم میم و سکون قاف و لام بسریانی مقلا و برومی بذالیون و بعربی قفر و کور و بفارسی بوی جهودان برای

مغاث
مغره
مغنیسیا
مقل

انکه یهودان آنرا بسیار بخور مینمایند و بهندی گوگل نامند بدو کاف عجمی اول مضموم و بعد ازان واو ساکن و کاف دوم مکسور و در آخر لام ماهیت آن صمغ درخت
بقدر درخت کندر و بسیار عظیم و در سواحل بحر عمان و شنجر و بلاد هند کثیر الوجود و انواع می باشد بعضی و انچه صمغ آن مایل بسرخی و تلخی است مقل ازرق نامند و انچه مایل
بزردی مقل الیهود و مایل به تیرگی و کثافت و سیاهی و نرمی در لمس را صقالبی و انچه از نواحی یمن خیزد و بادنجانی رنگ میباشد مقل عربی گویند و بهترین آن صافی خالص براق
لزج چسبنده نرم خوشبوی زرد مایل بتلخی آنست که چون در آتش اندازند بوی غاره از ان آید و در آب زود گداخته گردد و آمیخته بچوب و خاشاک و مل خاک و غیرها نباشد
و انچه بخلاف آن اوصاف باشد زبون و قوت آن تا بیست سال باقی میماند و چون کهنه شود تلخی آن زیاده و هر چند کهنه تر گردد میل به تیرگی مینماید و نرمی آن مبدل بخشکی و سختی
میگردد و خصوصا عربی آن و مغشوش هم مینمایند و فرق بلزوجت مقل و براقی است بخلاف مغشوش طبیعت آن در اول سوم گرم و در دوم خشک و شیخ الرئیس در دوم گرم
و بعضی تر دانسته اند و این اصلی ندارد افعال و خواص آن جالی و محلل و ملین و با قوت تریاقیت اعضاء الصدر و الغذاء و النفض و آلات المفاصل جهت گزاز و درد گلو
و سرفه طولی کهنه و تنقیه سینه از اخلاط لزجه و ربو و ضعف جگر و تحلیل ریاح آن و ریاح بواسیر و خون منجمد در احشاء و بواسیر و عسر ولادت و احتباس حیض و عرق النساء و نقرس و وجع ظهر و ادرار
بول و حیض و شیر و تفتیت حصاة گرده و تفتیح سدد و اسهال بلغم نافع و چون با ادویه مسهله حاده بیامیزند دفع حدت آن مینماید و چون از مقل صافی بمقدار نخود عربی مقدار استعمال
بسایند با ماء العسل بیاشامند منجمد میگرداند بلغم را و ضماد مقل عربی جهت تحلیل اورام حلق و حنجره مفید و شیخ الرئیس گفته قوت تلیین صقلبی زیاده از غیر آنست آشامیدن یکدرم
آن با شیر تازه دوشیده جهت تقویت باه و بغدادی گفته چون اراده تلیین طبیعت نمایند مقل را بکوبند و آب گرم بران ریزند و بیاشامند اسهال بلغم نماید و ضماد مسحوق مطبوخ
آن با سه وزن آن سبوس گندم و بجای آب آب انگور و یا رب آن باشد با قدری روغن گاو جهت ورم شقیقه مجرب و ضماد آن با آب دهن صائم جهت ورم پلک چشم و اورام صلبه
جگر و با دقیق و باندک سرکه جهت اسقاط دانه بواسیر و تالیل مخصوص تازه آن و نیز ضماد آن جهت اورام صلبه و تحلیل ریاح غلیظه امراض رحم و مقعده و بواسیر خصوص با آب گندنا
و بتنهائی جهت تقویت باه و ضماد آن که با کفی با اقلاجوش داده خمیر نموده باشند جهت قیلة الماء اطفال و با دقیق و قیلة الامعاء نیز و تخصیص مفید و حقنه آن جهت بواسیر و بخور آن
جهت بواسیر و انفتاح رحم و انضمام فم آن و انحدار جنین و دفع فساد هوا که بسبب عفونت رطوبت بسیار و یا کثرت امراض بسیار باشد و حمول آن نیز جهت رفع انضمام فم رحم
و انحدار جنین و قطع بواسیر و رطوبات سائل از رحم و لشف آن مفید السموم آشامیدن و طلا نمودن آن نیز جهت دفع سمیت لسع هوام الاورام و النتوء و ضماد آن جهت
تلیین اورام و تعقد عصب و فسخ عضل و خون منجمد تحت جلد و با آب دهن صائم جهت قوبا و ضماد ممزوج خمیر کرده آن با اقلاجوش داده جهت اسقاط تالیل و بخته و تحلیل اورام بلغمیه
صلبه و ضماد مقل الیهود جهت تحلیل خنازیر و آشامیدن مطبوخ آن جهت اورام باطنیه مضر ریه مصلح آن کتیرا مضر گرده مصلح آن زعفران مقدار شربت آن یکدرم بدل آن
و ثلث آن مرمکی و ربع آن صبر است و اطریفلات مقلی و بخور و حبوب و دهن و ضماد و اقراص و مراهم و معجون آن در قراباذین کبیر مذکور شد **مقل مکی** ماهیت آن ثمر درخت
دوم است و با عفوصت و خشونت و با حلاوت و تر آنرا نهش و خشک آنرا وقل نامند و ماکول است و میخورند آنرا و درخت آن در شکل و ثمر شبیه بدرخت خرما طبیعت آن
سرد و خشک افعال و خواص آن قابض اعضاء الغذاء و النفض مقوی معده و حابس اسهال و سیلان خون و طبیخ آن جهت تقطیر البول و نفث الدم و جلوس در ان
جهت دفع انفجار خون رگها و آشامیدن طبیخ درخت آن جهت قروح مزمنه و تنقیه بلغم فضول لیف سوخته آن جهت جرب و حکه و منع تولد قمل موثر است **مقفعه** بضم میم و سکون
قاف و کسر نون و فتح عین مهمله و ها ماهیت آن عبارت از شیر گاو است که گرم کرده عصاره خرنوب شامی اضافه نموده باشند افعال و خواص آن جهت مالیخولیا و
سینه و تسکین تشنگی و تلخی دهان و دفع بثورها و اخلاط سوداوی حاصل در معده و ضعف جگر و حرقة البول و جرب و حکه مفید است **مقدونس** بفتح میم و سکون قاف و ضم دال
مهمله و سکون واو و ضم نون و سین مهمله ماهیت آن کرفس ماقدونی است که فطراسالیون نامند و در حرف الفاء مذکور شد **فصل المیم مع الکاف** **مکهاره** بفتح میم
و کاف و ها و الف و فتح رای مهمله و ها آنرا مکهانه بنون بجای ری نیز گویند لغت هندی است ماهیت آن تخم نباتیست هندی مشهور بتال مکهانه و در هند و بنگاله در غدیرها که تالاب
نامند در میان آن بسیار بهم میرسد و گل و برگ آن شبیه بگل و برگ نیلوفر و بعد از گل آب که تخم آنرا بقدر چغندر متوسطی و پوست آن سیاه خشن بود در جوف آن خانها و در هر خانه
تخمی مایل بتدویر و با پوست سیاه رنگ اندک صلب و مغز آن سفید اندک شیرین و قلیلی لزوجت و کریه الطعم و آنرا برآورده میخورند در خامی و تازگی و پخته خشک آنرا بریان نموده
نیز میخورند طبیعت آن گرم و تر افعال و خواص آن تازه آن مقوی بدن و باه و زیاده کننده منی در بهیروزدین مضر محرورین و خشک بریان کرده آن با قند
و حابس اسهال است **فصل المیم مع اللام** **ملح** بکسر میم و سکون لام و حاء بفارسی نمک و بترکی دوز و بهندی لون نامند ماهیت آن جسمی سفید است که از

مقل مکی
مقفعه
مقدونس
مکهاره
ملح

گداخته میگردد و داخل کل اطعمه کرده میشود و مکر و حلویات و آن اقسام میباشد از معدنی و غیر معدنی و معدنی آن حجری است حجری آن رطوبتی است که از شکافهای بعضی کوهها و غارها
و قعر آنها تراوش نموده منعقد و متحجر میگردد و بهترین آن سفید صلب صاف شفاف است که اندرانی نامند و نمک لاهوری نیز از ان قبیل است و نیز از ان قبیل است آبیکه از بعض اراضی میجوشد
و یا بعنوان ترشح از رگهای زمین تراوش مینماید و مادام که در جای خود است غیر منجمد و متحجر نیست چون از انجا حرکت دهند و بجای دیگر برند مانند آنکه قریب انجا حوضی کنند و آن آب را
در آن بندند و چون زمانی بر آن بگذرد و هوای سرد بر آن وزد منجمد و متحجر گردد مانند ملح هرموزی و سانبهر و امثال اینها و لیکن اینها بسفیدی و صفای و شفافی لاهوری
و اندرانی نیستند و نمک سانبهر اندک سرخ رنگ است و غیر حجری آن آب بعض چشمهای بعض اماکن است و آنرا دریای نمک نامند که بسبب تابش آفتاب و تاثیر کواکب و دیگر
اطراف آن انجمادی یابد و مانند قند میباشد و انجماد و صلابت وسط آن غیر منجمد مائع است و هرچه دران افتد بمرور ایام بسبب حرارت و حدت مستحیل بنمک میگردد و بهر یک
از انواع املاح را بنامی مخصوص دارند چنانچه اکثری مذکور خواهد شد و حجری آن در آب دیرتر گداخته میگردد از غیر حجری و مسموع گشته که در حدود کوهستان شرقی بلاد پنجاب مابین
مضاف نگرکوته معموره است که علی الدوام دران مکان آتش از زمین آن ملتهب است و آن مکان معروف نزد هنود بجوالا مکهی است و بر در آن چشمه چند است مسطح که آب
آنها شور مانند نمک گداخته در آب است و مردم آنرا در مطبوخات استعمال مینمایند و اکثر هنود آنرا تبرکا بجاهای دور میبرند و در سالی یکمرتبه برای زیارت و پرستش از اطراف
بعیده در انجا جمع میگردند و آن در کوه در مواضع مسطح واقع است و در انجا عمارتی ساخته اند و شنیده شده که پادشاه اورنگ زیب عالمگیر که پاس شرع بسیار منظور داشت تابه
آهنی بسیار سنگین و کلان و ضخیم طیار کرده بالای آن موضع گذاشته بود که بر آمدن آتش مسدود شود و لیکن شعله آتش تابه را سوراخ کرده بر آمد و هر چند سعی و جد و جهد نمود موفق
نگردید و قدرت کامله حق سبحانه جل شانه برای عبرت شمه از آتش جهنم شعله تند سوزان برای دیدن مخلوقات آفریده لیکن کفار بر عکس آن کرامات تصور نموده میپرستند و نیز
در کوهستان سمت مغرب آن نمکی کبود رنگ صلب متحجر اندک تلخ و تند که بهندی کومه نامند بهم میرسد آنرا نیز نرم سوده در آب حل کرده استعمال مینمایند و این با تلخی است چنانچه
ذکر یافت **طبیعت** آن در دوم گرم و در سوم خشک گفته اند و جهت مبرودین و هضم غذا و رفع ثقل معده مفید و مفتح سده کبد و طحال و کشنده کرم معده و امعا و جشا
آورد و ریاح را دفع نماید مضر محرورین و گرده و مثانه و اسهال آورد و بینی را رقیق گرداند مصلح آن با روغن تازه گاو و گاو میش و بزرو استعمال نمودن آنست مصنوع آن
نیز اقسام است قسمی آنست که در سواحل بحر شور زار رسند گرفته تا بنگاله جابجا بعمل می آورند و در مطبوخات ماکولات مدار اهل آن بلدان و نواح آنها تمام بر آنست و تحلیل آن
است که آب دریا را بر زمینهای شوره زار بسته میگذارند تا دران منجذب و خشک گردد پس خاک آنموضع را برداشته در آب حل کرده تصفیه نموده طبخ میدهند تا منعقد گردد
و اگر آنرا مرتبه دیگر تصفیه نموده باز طبخ نمایند سفید شبیه بقند و مانند غیر حجری ماخوذ از دریای نمک میگردد و چون مکرر تصفیه نموده و برکاه چیده ریزند مکرر طبقه طبقه تا مانند
قند منجمد گردد آنرا در بنگاله سیند کاچ لون نامند و بهترین همه ملح ذرانی است که در هند مشهور بلاهوری است پس اقسام دیگر حجری پس غیر حجری که ملح طعام و خبز نامند
و بدترین همه ملح مصنوع از ماهی بحر است و این با اندک تلخی و حدت میباشد زیاده از املاح دیگر و از مطلق آن مراد ملح طعام است و نیز از برای تداوی از رمادات
اکثر نباتات مانند برگ و ساق تنباکو و ترب و موز و امثال اینها و بول حیوانات و انسان نیز بطریق ترویق و تصفیه و طبخ ملحی بعمل می آورند و هر یک از اینها موسوم
باسم چیزی اند که از ان میسازند و اهل صناعت از بول انسان جوان محرور المزاج شارب الخمر ملحی بعمل می آورند برای اعمال خود و بدانکه تنکار و اقسام زاجات و شبوب و بوره
و قلی و نوشادر نیز از جمله املاح اند و بالجمله فاعل انعقاد کل حرارت و ماده آن رطوبت و اجزای لطیفه ترابیه طینیه است و بحسب اختلاف تاثیر حرارت و لطافت مواد اقسام
آنها مختلف میگردد و مثلا اگر حرارت باعتدال باشد و ماده لطیف و ارض طیب اقسام املاح جیده از ان حاصل میگردد و درینصورت اگر یبوست بر آن غالب باشد قطعهای
آن بزرگ و سفید شفاف میشود و اگر باین حد نباشد قطعهای آن کوچک و یا ریزه ریزه و اگر حرارت قوی باشد و ماده و ارض نفطی قطعهای آن بزرگ سرخ رنگ که بوی
نفط از ان آید تکون می یابد و اگر حرارت قوی باشد و ماده لطیف و ارض منتن ملح منتن حاصل میگردد و رنگ آن سیاهی باشد و همچنین اقسام دیگر بتفصیلیکه در کتب
معادن مذکور است و هندی آن در سیاهی کمتر از نفطی و نفطی را چون بتدخین نفطیت آنرا زائل سازند مانند ذرانی گردد **طبیعت** مطلق آن در آخر دوم گرم و خشک و هر چند
کهنه تر باشد گرمتر بود **افعال و خواص آن** محمد بن یعقوب کلینی روایت کند مرفوع از حضرت ابی عبد الله علیه السلام که حضرت رسالتپناه صلی الله علیه و آله و سلم
خطاب بعلی ابن ابیطالب علیه السلام کرده فرمودند یا علی افتتاح کن طعام خود را بجوزدن نمک و اختتام کن بنمک پس بدرستیکه شخصیکه افتتاح کند طعام خود را بنمک
و اختتام کند بنمک محفوظ میماند از هفتاد و دو مرض از جمله آنها جنون و جذام و برص است و در حدیث دیگر وارد است از آنحضرت علیه السلام که هر که بر لقمه اول طعام

خود نمک پاشیده بخورد و دور میشود از ان بمش و جه یعنی لکه های که بر صورت می افتد و در حدیث دیگر وارد است از جناب حضرت علیه السلام که حق سبحانه و تعالی وحی کرده بسوی حضرت
موسی علیه السلام که ای موسی ابتدا کن بملح و ختم کن بملح طعام خود را بدرستیکه دوا است هفتاد مرض را که اهون و اضعف آنها جنون و جذام و برص و وجع حلق و ضرس
و بطن است و در حدیث دیگر از حضرت رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم مرویست که سید ادام یعنی نان خورش نمک است و نیز در حدیث دیگر وارد است که فرموده اند که هر که
از خوردن هر چیز و بعد از خوردن هر چیز نمک بخورد سیصد و سی مرض از او دفع میگردد که اهون آنها جذام و در حدیث دیگر از حضرت ابی عبد الله علیه السلام مرویست که عقرب گزید
حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم را پس آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم لعنت فرمودند عقرب را و فرمودند که نگذاشتی تو هیچ مومنی را که اذیت نرسانیدی و نه هیچ کافری را
پس نمک طلبیدند و بران موضع مالیدند درد ساکن شد و فرمودند که اگر میدانستند مردم که در ملح چه خاصیت است هر آینه خواهش نمیکردند با آن تریاق را و احادیث بسیاری در فضیلت
ملح وارد است و باین چند حدیث اکتفا نموده شد و موافق اقوال حکمای و طبیعیین ملطف و محلل و قابض و مجفف و مسدد و قوت قبض این زیاده از سائر افعال آنست و تجفیف
و تحلیل محرق آن زیاده از غیر محرق و دافع عفونات اخلاط و گدازنده اخلاط جامده و تحلیل سبخان ملح مر زیاده از سائر اقسام و ملح بریان قوت تحلیل و تلطیف شوری آن کمتر
و چون این را چند مرتبه غسل دهند مجفف بلیغ گردد و قوت اسهال آن ضعیف شود و مجموع آنها مسهل بلغم و سودا و مائیه صفرا و دافع رطوبات لزجه و سدده و تخمه و فساد طعام
مشهی و نیکو کننده رنگ رخسار و مصلح اغذیه بارده و نیکو کننده طعم اطعمه و بقول و حبوب تافه و حموضات و لحوم و امثال اینها اند و بعضی در اخراج خلطی خاص قوی تر از غیر خلطی
آنست چنانچه مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی عنقریب اعضاء الراس ملح اندرانی جهت حدت ذهن و طلای آن با شحم حنظل جهت قروح حادث در سر و با سرکه جهت عفونت
و قوبا و با صبر جهت نزلات امراض العین اکتحال آن جهت سلاق و بیاض و سبل و تقویت باصره خصوص اندرانی و با مروارید جهت پاک کردن چرک و جلای دندان و مضمضه
بدان جهت تقویت لثه و دندان کرم خورده و قلع کرده شده خصوص محرق اندرانی آن برای زیادتی تخفیف آن و بدستور مضمضه آن با سرکه جهت افعال مذکوره اعضاء الصدر
آشامیدن ملح اندرانی و نفطی آن و سائر انواع آن جهت قطع بلغم لزج از سینه و نفطی آن با عسل و سرکه جهت خناق و ورم لهاة مفید اعضاء الغذاء و النفض آشامیدن
آن معین قی نمودن و قی نمودن بنفطی آن در غایت نافع است از برای ذوسنطاریا و با سکنجبین منقی معده مجموع آنها مسهل بلغم و سودا و مائیه صفرا و رافع رطوبات لزجه
و سدد و تخمه و فساد طعام و مشهی و بعض اقسام آن در اخراج خلطی خام اقوی از قسمی دیگر و همه غاسل امعا و معین بر قلع سودا از اقاصی بدن و رافع بدمزگی اطعمه و مانع
حدت جذام اند خصوص نفطی آن که اندرانی جهت اوجاع معده بارده و با سکنجبین جهت استسقا و امراض سوداوی و بلغمی و تفتیح سدد و با مسهلات معین بر قطع و اخراج اخلاط بلغمی و سوداوی
و تفتیح سدد و با فودنج جبلی و روغن و خمیر نان جهت تحلیل اورام انثیین بلغمی و بدستور با جوز ماثل و با فودنج و عسل جهت قروح ذکر و اورام آن و مجفف و قابض و سوخته
آن الطف السموم ضماد آن با بزرکتان جهت لسع عقرب و با فودنج جبلی و زفت و عسل جهت لسع افعی شاخدار و نهنگ و با سرکه و عسل جهت گزیدگی هزار پا و زنبور و با سکنجبین
جهت دفع مضرت افیون و فطر و مشکطرامشیع جهت گزیدن افعی و با زیت و قطران نیز و با فودنج جبلی و روغن گاو و بدستور الاورام و البثور ضماد آن با کف صابون جهت ورم رخو بلغمی
و تهیج و با فودنج جبلی و عسل جهت اورام بلغمی و با زفت و عسل نیز و باکل اجاج و عسل جهت خون منجمد تحت جلد و تحلیل اورام بلغمی و نزول آب و با خمر جهت نضج دمامیل و با عسل و زیت جهت انفجار
دمامیل موثر القروح و الجروح و الزینة طلای آن با روغن زیتون جهت حکه و جرب و زخم آبله و جذام و با حنا جهت داحس و با عسل و فودنج جهت منع نمله از انتشار و با زیت و سرکه جهت خارش
بلغمی بشرط آنکه نزدیک آتش بنشیند و یا عضو را بر آتش بدارند که عرق کند و بستن آن با پشم بر زخم قاطع خون آن و اغتسال نمله و آکله و جوششهای بدن رافع اینها و اغتسال آن
نیکو کننده رنگ رخسار و حرق النار طلای آن با روغن زیتون جهت سوختگی آتش و منع نزلات آبله آن خصوص نوعی بورقی آن نزف الدم چون نمک را نرم سوده با روغن یاسمین
ممزوج کرده پارچه بدان تر کرده بر موضع فصد و یا ختنه و یا غیر آن گذارند خون را بزودی بند نماید آلات المفاصل ضماد آن با روغن زیتون و غیر آن و زفت و عسل جهت
فسخ عضل و کوفتگی اعضاء و وثی و با آرد گندم جهت التوای عصب و با زیت جهت دفع اعیاء و بستن گرم کرده آن بر عضو جهت دفع اوجاع بارده و بلغمیه و ریحیه و بدستور تکمید آن
تنهائی و یا با حرمل نرم کوفته درهم و یا سبوس گندم و یا برنج نیز المضار مضر دماغ حار و مورث ظلمت بصر و خارش بدن و اندام ضعیفه خصوص مصنوع از آب بحر آن و محرق آن
و مجفف اخلاط بدن و مقلل منی تخصیص اکثار آن مصلح آن صعتر و چربیها و اشیای بارده رطبه و گویند از خواص مجربه آنست که چون سه درم آنرا در حینیکه عقرب یا سرطان طالع باشد
در خانه مریض بر آتش گذارند اگر بعد از جستن میل بدرون خانه کنند آن مریض شفا می یابد و الا فلا و چون در خانه بسوزانند و سوخته آنرا بر طرف چپ زنان تعلیق نمایند باعث
سرعت ولادت گردد ملح اندرانی و آنرا ملح ذرانی بفتح ذال معجمه و را مهمله و کسر نون و یاء نسبت نامند مشتق و منسوب بذرا بمعنی شدت بیاض است جهت آنکه رنگ

ملح اندرانی

نسبت ملاح و دیگر بسیار سفید صاف شفاف است مانند بلور و بفارسی نمک سنگ بلوری و بهندی نمک لاهوری نامند جهت آنکه از لاهور می آورند و شنیده شده که در حین آوردن از معدن
قطعهای آن اندک نرم میباشد و بعد از رسیدن هوا بدان متحجر میگردد و این بهترین اصناف املاح است و بهترین آن صاف شفاف آن و در هندوستان از آن نمکدان و پیاله میسازند
و خیار ورق کرده و غیر آن دران گذاشته تناول مینمایند تمکین میسکر **طبیعت** آن در آخر دوم گرم و خشک **افعال و خواص آن** مقوی فم و ذهن و مسهل بلغم و لزوجات
و رافع تخمه طعام و جشا و در ادویه عین جهت امراض مذکوره در ملح غیر آن جایز و مستعمل نیست **ملح سانبهر** بفتح سین مهمله و الف و سکون نون و فتح بای موحده و خفای ها
و را مهمله **ماهیت** آن بعضی آنرا ملح اندرانی دانسته اند و اصل آنست که غیر آنست زیرا که بسفیدی و شفافی آن نیست و قطعهای این کوچک و اندک سرخ رنگ است
و شنیده شده که زمین را قدری حفر مینمایند خلل و فرج و عروق زمین آبی منتشر میگردد و دران گودال جمع میشود و برسیدن هوا منجمد و متحجر میگردد و این در لطافت از نمک لاهوری
کمتر و در طبیعت و افعال و خواص آن قریب بدان است **ملح اسود** بفارسی نمک سیاه و بهندی کالالون نامند **ماهیت** آن از اقسام ملح العجین است و سیاه رنگ
و با اندک تلخی و بوی نفطیت رائحه **طبیعت** آن در گرمی و خشکی زیاده از ملح اندرانی **افعال و خواص آن** قوت تلیین و اسهال و جلای این زیاده از ملح اندرانی
و قریب بملح نفطی است و چون نرم سوده با قدری هلیله سیاه خشک نرم سوده ممزوج نموده اندکی بخورند فواق را زائل گرداند **ملح رشیدی** ملح طعام است که مائل
بسرخی است **ملح العجین** یعنی نمکی که داخل خمیر نان و طعام مینمایند و آن اقسام و الوان میباشد از حجری غیر اندرانی و از غیر حجری مذکور یعنی نمک دریا که نمک در فارس و ایران
میباشد و نمک مصنوع از آب بحر و در هر بلدی قسمی از آن مستعمل مانند آنکه در عراق عرب و عربستان و روم و حجاز و نواح آنها حجری مذکور و در فارس و ایران غیر حجری ماخوذ از
دریا و در سواحل سند و دکهن و بنگاله همه از آب بحر شور و در گورکهپور و جونپور و بنارس و نواح آنها نمک مصنوع از خاک زمینهای شوره زار که خاک آن امکنه را جمع
نموده در آب حل مینمایند و آب صافی آنرا گرفته طبخ میدهند تا منجمد میگردد و در هندوستان نمک و سانبهر و نیز آن الوان میباشد از سفید مائل بزردی و مائل بسرخی
و بهترین همه سفید صاف آنست **طبیعت** آن گرم و خشک در دوم مگر مصنوع از آب بحر که گرمی و خشکی آن زیاده است **افعال و خواص آن** قریب بملح
اندرانی است الا مصنوع آن که قوت اسهال و حدت آن زیاده و مائل بتلخی است **ملح طبرزد** بفتح طای مهمله و بای موحده و سکون رای مهمله و فتح زای معجمه و دال مهمله
ماهیت آن نمک جبلی حجری است بهترین آن سفید صاف شفاف مسمی باندرانی و لاهوری آنست **طبیعت و افعال و خواص آن** در صدر ذکر یافت **ملح المر**
بضم میم و را مهمله مشدده بفارسی نمک تلخ و بهندی یاوالون نامند **ماهیت** آن نمکی است بسفیدی و سیاهی و زردی مائل **طبیعت** آن گرم و خشک تا چهارم
افعال و خواص آن در اندمال جراحات با صمغ عربی و روغن زیتون قویتر از سائر اقسام مقدار شربت آن کمتر از یکدرم و گفته اند این همان ملح نفطی است لا غیر
و نیز گفته اند مصنوع است معدنی نیست **ملح نفطی** بکسر نون و سکون فا و کسر طای مهمله و یای نسبت **ماهیت** آن از جمله املاح معدنیه است سیاه رنگ بدبوی با نفطیت
و از بریان نمودن و سوختن با آتش نفطیت آن کم و زائل گشته سفید میگردد و **طبیعت** آن در سوم گرم و خشک **افعال و خواص آن** قوت مسهله و مقیئه آن زیاده
از سائر املاح و در اخراج بلغم و سودا قویتر از سائر اقسام و چون با روغن کلسرخ طلا نمایند در رفع جرب و جوشش ابدان عجیب الفعل مقدار شربت آن تا یکدرم حکیم میر عبد الحمید
در حاشیه تحفه نوشته که آنچه معلوم شد ملح نفطی اکثر مصنوع از سنگی است مشهور بسنجی که قلا نامند و از سمت غازی پور می آورند و در پتنه مشهور بعظیم آباد آنرا میسازند و باطراف
میبرند و دستور صنعت آن آنست که اولا آنرا مکلس مینمایند پس کوفته در آب میجوشانند و آن آب را منعقد میسازند ملح نفطی حاصل میگردد و محتمل که آنهم غیر مصنوع و هم مصنوع
باشد **ملح هندی** **ماهیت** آن نمکی است شفاف سرخ رنگ مائل بسیاهی و نفسجی نامند و قطعهای آن اندک بزرگ و بهندی آنرا سینده لون نامند **طبیعت**
آن در اول سوم سرد و خشک **افعال و خواص آن** مسهل ماء اصفر و سودا و بلغم و محرک اشتها و محلل ریاح و در سائر افعال مانند سائر اقسام مذکوره مقدار شربت
آن تا یکدرم و نیم است صنعت ملح مصنوع از اکثر نباتات و اوراق که بهندی کهار نامند آنست که گیاه و یا هر برگ نباتی را که میخواهند از ترب و نخود و تمباکو و برگ موز و غیر آنها هر مقدار
که میخواهند میگیرند و خشک نموده میسوزانند تا خاکستر گردد و خاکستر آنرا در آب حل میکنند و میگذارند تا ته نشین گردد و آب صافی آنرا بتمامی بجز علقه در ظرف دیگر که متصل بدان است
کنانیده میگیرند بدین نحو که فتیله از پنبه و یا کرباس یا کپیره ساخته و تر نموده یک سر آنرا در ظرفیکه دران آب خاکستر است میگذارند و سر دیگر آنرا در ظرف خالی تا تمام مائیت صافی آن در
ظرف خالی آید و باز دران دردی خاکستر قدری آب داخل مینمایند و بر هم میزنند و میگذارند تا ته نشین گردد و آب صافی آنرا بدستور بجز علقه میگیرند و همچنین تا دیگر ملوحت خاکستر
نماند پس جمیع آبهای صافی آنرا بدستور یکجا نموده باز بجز علقه صاف نموده صافی را طبخ مینمایند تا متحجر گردد و یا آنکه آب خاکستر را عرق میکشند و عرق را به طبخ منعقد میسازند و صنعت ملح

ملح سانبهر
ملح اسود
ملح اندرانی
ملح العجین
ملح طبرزد
ملح المر
ملح نفطی
ملح هندی

اشجار که قلی نیز و بفارسی قلیا و کلیا و بهندی سجی نامند نیز بطور جز علقه است و طبخ و خواص آن در قلی ذکر یافت و چون آنرا در سرکه حل نموده عقد نمایند و بانوشادر بسایند و بازآب
در سته درم آن یکعدد و بیضه مرغ بیفزایند و با آتش برشته کرده روغن آنرا با فشردن بگیرند خورنده گوشت زائد و منقی آنست و دستور احراق و حب ملح مسهل و حب مسمی بحب جبلا و عرق
ملح و ملح سلیمانی و پاچکث و هن و معجون آن در قرابادین کبیر مذکور شد **ملح فرنگی** نمکی است مصنوع مصاعد قلمها و قطعهای بزرگ و کوچک سفید و شفاف که از فرنگ می آورند
طعم آن با اندک شوری و بورقیت مسهل بلغم و سودا و ماء اصفر و حمیات عفنه مزمنه رافع چون مقدار دو توله تا چهار توله آنرا بحسب قوت مزاج آنرا در آب گرم با عرق رازیانه
حل نمایند و قدری شکر داخل کرده بیاشامند چند مجلس خوب عمل نمایند و اگر از آن اقوی خواهند دو توله تا چهار توله آنرا بحسب قوت مزاج و حاجت با چهار توله شیرخشت و چهار ماشه برگ
گل سرخ و شش ماشه رازیانه نیمکوفته شب در آب گرم بخیسانند و صبح صاف کرده نیم گرم نموده بیاشامند و برای اعانت عمل آن گاه گاه عرق رازیانه نیمگرم بیاشامند **فصل**

المیم مع النون ✽ **من** بفتح میم و نون مشدده **ماهیت** آن اسم عربی مجموع شبنمی است که بر اشجار و غیره آن منعقد گردد و شیرین باشد مانند ترنجبین
و گزانگبین و شیرخشت و امثال اینها و آنچه بر اشجار سمی منعقد گردد سم باشد مانند سکر العشر و آنچه بر نباتات قابضه نشیند قابض و آنچه بر مسهله مسهل و بالجمله از اد ویه مسهله است
و هر یک در اسم خود مذکور شد **منج زرا و شان** بفتح میم و سکون نون و جیم و فتح زای معجمه و راء مهمله و الف و فتح واو و شین معجمه و الف و نون لغت فارسی است
ماهیت آن تخمی است شبیه بنانخواه و سرخ و بالیده تر از آن و نیز بعضی تخم خیری بری است **فصل المیم مع الواو** ✽ **مو** بضم میم و واو و بفتح میم و تشدید واو نیز آمده
و بیونانی میو و بعضی میطیقون و بفارسی ریشا و الا نامند **ماهیت** آن بیخ نباتیست ساق آن شبیه بشبث و از آن غلیظتر و بقدر دو ذرع و برگ آن مانند برگ آن
و بیخ آن متفرق و باریک و بلند و بعضی معوج و بعضی مستقیم و خوشبو و برنگ فاریقون و مائل بزردی و اندک تلخی و حدت که زبانرا اندک بگزد و گرم کند در خاییدن منبت
آن بیشتر مقدونیا است بهترین آن سفید روشن پاک آنست و استعمال آن بدون آنکه آنرا مخلل نمایند جایز نیست و دستور مخلل نمودن آنست که در سرکه انداز ند و چند
روز بگذارند پس برآورده خشک نموده اقراص سازند و بکار برند و انطاکی ریشه سنبل جبلی دانسته و قوت آن تا دو سال باقی میماند **طبیعت** آن در دوم گرم و در سوم
خشک و در سوم نیز گرم و خشک گفته اند و برطوبت ناقصه **افعال و خواص آن** قابض و مسخن و ملطف و مفتح و منوم اعضاء الراس و العصب و الصدر و الغذاء و النفض
آشامیدن بیخ آن جهت سد نزلات و منع ریختن آنها بسینه و تصفیه آواز و امراض عصب و مفاصل و اوجاع آنها و ضعف معده و جگر و طحال و گرده و مثانه و تحلیل ریاح
و نفخ معده و کبد و رحم و تسکین صعود بخارات بدماغ و مغص و درد گرده و مثانه از اجتماع فضول و رافع بدبوئی الجره و بلاغم لزوجات معده و مدر بول و حیض و منضج
منی و مقوی و محرک باه و جلوس در طبیخ آن جهت عسر البول و احتباس آن و حیض مفید **المضار** مصدع **مصلح** آن جلنجبین آنست در سرکه چنانچه ذکر یافت و منضر سپرز
مصلح آن تخم کرفس و عسل مقدار شربت آن تا دو مثقال بدل آن نیموزن آن سنبل الطیب و نیموزن آن جوزبوا و گویند بدل آن فطراسالیون است بوزن آن
و گویند بدل آن فلفل سیاه و گویند افسنتین است **موز** بفتح میم و سکون واو و زای معجمه لغت عربیست و نیز بعربی طلح و بهندی کیله نامند **ماهیت** آن ثمر درختیست
هندی و در بنگاله و دکهن کثیر الوجود و در سواحل اکثر بلاد عربستان و یمن و عمان و بصره و بنادر ایران نیز در قلیلی یافت میشود و گفته اند شیرینی و لطافت آنها زیاده از بنگالی
است و اصناف می باشد و هر یک بنامی مشهور در هر بلدی خصوص در بنگاله و درخت آن بدو سه قامت و برگهای آن عریض و طولانی تا بدو ذرع و از تنه آن میبرید
و تنه آن پرده پرده و با رطوبت بسیار و در جوف آن مغزی که بهندی کنجیال نامند و آنرا ورق ورق کرده با ماهی یا تنها پخته مانند بقول و حبوب دیگر میخورند و ثمر آن
در ابتدای ظهور در غلافی صنوبری الشکل بنفش مائل بسرخی و سبزی میباشد پس آن شکافته خوشه ظاهر میکردد و در آن خوشه دانهای موز بسیار ریزه و بتدریج بزرگ
میشود تا آنکه میرسد و پخته میگردد پس آنرا قطع نموده پوست بالای آنرا دور کرده مغز آنرا میخورند و تنه درختی که یکمرتبه ثمر آورد دیگر ثمر نمی آورد و آنرا میبرند و مغز آنرا که
کنجیال نامند برآورده پخته میخورند چنانچه ذکر یافت و در بنگاله ثمر آنرا اختصاص بفصلی و زمانی معین نیست در تمام سال ثمر میدهد الا آنکه در فصل بارش زیاده و از اطراف
درخت فسیلها و بچها بسیار بر می آید و آنچه بلند و بزرگ است بعد از اخذ ثمر بنحو مذکور و قطع تنه آن از آنها بجای آن برقرار میدارند تتمه را برآورده جاهای دیگر غرس مینمایند در
باغی و مکانی که سه چهار درخت آن باشد و زمین قوی بود در سه چهار سال تا صد درخت و زیاده میشود و ثمر بعضی اصناف آن شیرین و لطیف و لذیذ بسیار و خوشبو میباشد
و آنرا در هند و بنگاله کیله مرتبانی نامند و سوای بنگاله خصوص جهانگیرنگر در تمام ملک هند و دکهن این نوع کم میشود و این بی تخم است و بعد از آن اصناف دیگر با تخم بعضی
بسیار کرم و ریزه مانند انوپان و صفری و چینیه و مال بهوک و چنپا و امثال اینها نیز و طعم آنها شیرین و با اندک رائحه خوش و لیکن بلطافت و لذت و خوشبوئی و شیرینی

ملح فرنگی

من

منج زرا و شان

مو

موز

مرتبانی

مربا نیز بعضی از انبها نیز با اندک عفوصت میباشد خصوص که خوب نپخته و رسیده نباشد اما صنفی که آنرا کچلیله نامند و ثمر آن بزرگتر از ثمرهای همه اصناف دیگر تا بیک شیر و اکثر مستطیل الشکل
میباشد نپخته رسیده آنرا میخورند برای بیمزه کی و لزوجت عفوصت و کم شیرینی پوست آنرا در نیم خامی جدا کرده مغز آنرا ورق نموده در ماهی و قلایا یا بدون آن انبها نپخته میخورند
و از همه بدتر صنفی است که در بنگاله آنرا تهیه نامند چون این بسیار بیمزه و با لزوجت و عفوصت کم شیرینی و بزرگ تخم الکثری نیم نپخته آنرا میخورند مگر فقرا و مساکین و هر یک از اصناف مذکوره
در بعضی بلاد بهتر از بعضی دیگر میشود بحسب اختلاف زمین و آب و هوا و هر جا بنامی مخصوص و در همه اصناف مذکوره در بنگاله خصوص جهانگیر نگر جاهی دیگر یافت میشود و از برگ و پوست
درخت آن خشک کرده و سوزانیده ملحی بعمل می آورند چنانچه در ملحی مذکور شد و خاکستر آنرا باعتبار آنکه با بورقیت و جلا است کازران سند و بنگاله در غسل بعض ثیاب بسیار حریر و خز
مستعمل دارند بجای صابون که در آب چند روز لباسها را میخیسانند پس اندکی طبخی داده و این را باصطلاح خود بهتی نامند پس مالیده فشرده با آب خالص میشویند تا پاک گردد
طبیعت آن در گرمی معتدل و در دوم تر و با قوت قابضه **افعال و خواص آن** جالی و کثیر الغذاء و بطی الهضم و بعد از انهضام مولد خون غلیظ مسمن بدن
اعضاء الصدر والغذاء والنفض مفرح و ملین سینه و جهت سرفه یابس و خشونت حلق و ترطیب معده و حبس بطن و تحریک باه محرورین و دافع لاغری کرده نافع مطبوخ
نیم نپخته کچلیلا حابس اسهال الزینة طلای آن با سرکه و آب لیمو جهت کچلی و سعفه و جرب حکه و با آب تخم خربزه جهت کلف و نیکوئی رنگ رخسار را لا و رام ضماد برگ آن محلل اورام
القروح والجروح و حرق النار و ضماد نوع مورکیه در بنگاله مال بهوک میگویند جهت سوختگی آتش که چون بعد از سوختن بران موضع مالند مانع آبله و وجع آتش است و نیز نوع موریکه
بولکا نامند جهت قروح بدن اطفال خصوص قروحیکه بسبب آتشک ابوین و یا مرضعه بهم رسیده باشد مجرب که رسیده آنرا پخته آنرا نرم مثل مرهم ساخته بر بار زخم مالیده
بران گذارند در پنج شش مرتبه زائل میکرد و بعون الله تعالی ذرور خاکستر پوست آن و پوست درخت جهت نزف الدم جروح و تجفیف والتیام قروح مؤثر المضار بطی الهضم
نفاخ و اکثار و مداومت آن مولد ریاح و خون غلیظ بلغمی و بلغم و موجب سدد و قولنج و ظهیر و ضعف هاضمه خصوص در مبرودین و مرطوب المزاج و ابدان رطبه و باعث
نزول آب در اعضا و خصیه بتخصیص چون آب بالای آن بنوشند مصلح آن نمک بر بالای آن خوردن و مربای زنجبیل و عسل و شکر و بعض امرجه بارده سکنجبین بزوری و شکری جهت
خوردن آن ناشتا بسیار مضر و بالجمله در امزجه حارّه یابسه قویه و ابدان حارّه یابسه موافق و مانع و مقوّی و مفرح و مسمن و در ابدان بارده رطبه ضعیفه و ابدان رطبه مضر و محدث اکثر امراض
مذکوره و امثال آنها و بیخ آن گرم و خشک آشامیدن آن دافع کرم شکم و اهل فلاحت نوشته جائیکه مور بسیار شده و خواهند که بهم رسد باید که دانه خرما را در قلاس گذاشته غرس نمایند
و در موضع غرس سرگین اسب اریزند و تسقیه می نموده باشند درخت مور بهم میرسد **موسلی** بضم میم و سکون واو و سین مهمله و کسر لام و یا لغت هندیست **ماهیت**
آن گویند بیخ سنبل کوچک بگل بنا مده است و آن بیخی است سطبری شقاقل مصری و بسیار شبیه بدان و از آن بزرگتر و دو نوع میباشد سفید و سیاه و سفید آن اقوی و مستعمل
و بعضی سیاه آنرا انفع دانسته اند **طبیعت** آن گرم و خشک تا دوم و با رطوبت فضلیه **افعال و خواص آن** آشامیدن سفوف آن که بکارد چوبی ورق کرده
در سایه خشک نموده کوفته آنرا بقدر دو مثقال با نبات جهت ضیق النفس و تقویت باه و ازدیاد ماده منی و رافع بواسیر و تحلیل ریاح آن و آشامیدن دو مثقال آن با زیره
کرمانی جهت یرقان و با زنجبیل پرستیه که بهندی سلوا نامند جهت سعفه بلغمی و اسهال با آب پیاز جهت قولنج ریحی و با آب فرنجمشک و یا آب برگ ملستی که نوعی از فرنجمشک
است جهت تحلیل ریاح کرده و با برگ بنجنگشت بالسویه جهت رفع ام الصبیان و با اطریفل جهت سیلان منی که بهندی پرمیو نامند و با نانخواه جهت سرفه بارده و با دار فلفل
کرینک سگ دیوانه و با کنجد جهت حمی ربع و غب جدری و با نمک سنگ جهت تقویت اشتها و زیادتی آن و با آب گرم جهت درد شکم و با شیر گاو و شکر جهت ازدیاد منی و تقویت باه
و فربه نمودن بدن و با روغن کنجد جهت زکام و نزله و رفع بلاغم مفید است انفع و بهترین طریق استعمال آن آنست که بیخ درخت دو ساله سفید آنرا از زمین برآورده
باریک آنرا دور کنند و بکارد چوبی ورق نموده و بسوزن چوبی سوراخ کرده بر ریسمان کشند و در سایه خشک نمایند پس صفوف کرده روزی یک توله آنرا با یک توله نبات در نیم پیاله شیر
گرم ریخته بقاشق چوبی بر هم زنند تا لعاب آورد و تا چهل روز باین دستور بیاشامند و درین ایام از ترشی و بادی و جماع اعراض نفسانیه و بدنیه و هوای سرد پرورده پرهیز
نمایند جمیع قوای حیوانیه و طبیعیه و نفسانیه را تقویت بخشد و پیر را مانند جوان میکرداند **حکایت** حکیم شرف الدین در مجربات خود گفته که من شروع بخوردن این دوا
نمودم و بدن من جهت آنکه با زن خود مقاربت نمایم مرا بر یک جانب زوجه مرا بجانب دیگر خود میخوابانید چون بیست روز از خوردن این دوا گذشت از شدت قوت باه و شوق
نتوانستم صبر نمود شبی پای خود را از بالای پدر دراز کرده زن خود را بران پا سوار نموده بدین طرف آوردم و با او مقاربت کرده با زیر پا سوار نموده بدانجانب گذاشتم و در
بین پای من لغزش نمود و اندک فرود آمد و پای زن من بر شکم پدر رسید از خواب بیدار شد گفت ای ظالم چرا چهل روز صبر نکردی که این لغزش و ضعف بهم میرسانید موسلی

موسلی

موسلی

بضم میم و سکون واو و لام و فتح سین و کسر را مهملتین و بالغت هندیست **ماهیت** آن درختی است عظیم و شاخهای آن انبوه و موزون و خوش منظر و در ملک هند و بنگاله
و فرنگ کثیر الوجود و در باغات و خانها غرس مینمایند و برگ آن متوسط در بزرگی و کوچکی و اندک عریض و طولانی و املس و گل آن کوچک پهن مدور مشرف صندلی رنگ و بسیار
و بسیار خوشبو در تازگی و هم بعد از خشک شدن و در موسم گرما که هنگام بارش است در ملک هند و بنگاله هنگام بهار آنست و ثمر آن بقدر عناب متوسطی و سنجد بزرگی و برنگ آن و مغز
آن با عفوصت بسیار و اندک شیرینی و هسته آن بزرگ **طبیعت** گل آن گرم و خشک و ثمر آن سرد و خشک و قابض خصوص نارس آن **افعال و خواص آن** ثمر نارس
خشک و تخم آن را نیز در ادویه حابسه منی و سیلان آن داخل مینمایند جهت آنکه قابض و ممسک منی است و حابس بطن و آشامیدن نقوع پوست درخت آن جهت حرقة البول و قروح
مجاری آن و آتشک نافع و بیخ درخت آن نیز بدستور و مضمضه بطبیخ پوست درخت آن جهت درد دندان و تقویت لثه نافع و سعوط گل خشک سوده آن برای مرض آهوه که
مرضی است در بنگاله در بیشتر مردم بهم میرسد و علامت آن تپ شدید و صداع و درد گردن و شانه و غیرها است و جهت صداع بارد و بدستور کشیدن گل خشک آن در سر غلیان
بجای تنباکو و عرق گل آن جهت صداع و تقویت دل و دماغ شربا و سعوطا نافع طرد الهوام گذاشتن گل آن بر فراش و رختخواب باعث دوری هزارپا و مار از آن است
و در حرف الباء مع الواو بنام بولسری ذکر یافت **مومیا** بضم میم و سکون واو و کسر میم و فتح یاء مثناة تحتانیه و الف لغت یونانیست بمعنی حافظ الاجساد و بعربی
عرق الجبال و بفارسی مومیایی نامند **ماهیت** آن چیزیست شبیه بقیر از درزها و شکافهای بعض جبال بیرون می آید و بهترین همه آنست که در کوه داراب که از توابع فارس
است بهم میرسد و بعد از ان در سطهبانات و نواح آن و بعد از ان در کهکیلویه و آنچه از جاهای دیگر اخذ مینمایند قیر است نه مومیائی و ضعیف الاثر و چندان خاصیتی و نفع
بران مترتب نمیگردد و آنچه ملا احمد تهتهه در تاریخ الحکما در کیفیت بدو اطلاع بر مومیایی و خواص و افعال آن نوشته آنست که از جمله عجایب اتفاقات ظهور مومیایی کانی بود
در عهد فریدون و کیفیت ظهور آن در کتب معتبره چنین آورده اند که در ایام حکومت فریدون جمعی از سپاهیان او در حوالی داراب جرد و فارس شکار میکردند ناگاه یکی از ایشان
تیر کاری بر قوچ کوهی زد و آن بعد از چنان زخمی از نظر ایشان غائب شد هر چند تفحص کردند نیافتند اتفاقا بعد از یکهفته باز آن جماعت بشکار رفتند همان قوچ را دیدند که صحیح
و سالم میگردد و آن تیر در پوستش آویخته و قوچ انچنان مینمود امید که گویا اصلا زخمی بدو نرسیده آنجماعت از مشاهده آنحالت متعجب شده در مقام گرفتن او شدند و بهر نحویکه بود او را
بدست آوردند چون نیک ملاحظه نمودند قدری از مومیایی در اندرون زخم و حوالی او چسبیده بود چنانچه معلوم میشد که او خود را بموضعی که مومیایی داشته مالیده و آن مومیائی
موجب التیام و التحام زخم کاری او شده و چون این خبر بفریدون رسید بحکم او حکماء و اطبا در مقام تجربه و امتحان آن شدند و در التیام جراحات و جبر عظم مکسور و غیرها
از وی آثار ارجمند و فوائد عظیمه یافتند انتهی کلامه و بعضی گفته اند که در زمان فریدون فرخ حکماء پی باین دوا بردند بدین طریق که روزی فریدون برای شکار رفته بود
و آهوئی را تیر زد چنانچه آن تیر بر پهلوی او نشست و از پهلوی دیگر او بیرون رفت و تیر دیگر بر پای او زد که لنگ شد و میرفت فریدون در عقب آن میرفت تا آنکه
آهو بجائی رسید که اندک گودی داشت آن آهو چند مرتبه زبان خود را بران مکان مالیده و تا رسیدن فریدون بسر وقتش باز آن آهو بدو نشست و برفت و نمی لنگید
از ینمعنی فریدون متعجب شده حکما را طلبید و اظهار آن مقدمه نموده و بعد تفحص معلوم شد که از درزهای سنگ مانند صمغ چیزی تراوش میکند و میچکد و آن آهو آنرا
لیسیده پس فریدون حکم کرد که مستحفظان در انجا باشند و هر ساله هر مقدار که جمع شود ارسال حضور نمایند و از ان زمان تا حال در انجا مستحفظان هستند و هر ساله آنچه
جمع میشود از برای سلاطین ارسال میدارند و رفته رفته بمرور ایام از کثرت کاوش آن مکان گود شده است باعتبار آنکه سنگی را که از درز آن بر می آید میکاوند بلکه
از زیر آن بیشتر بدست می آید و همچنین از ینجهت آن مکان گودتر از سابق شده و بالفعل بمثال چاهی بعمق دو قامت انسان بقطر سه چهار ذرع شده است سنگی عظیم
بر دهن آن گذاشته و مستحفظان نزدیک آن میباشند و سالی یک مرتبه پنجاه شصت کس و زیاده هم جمع شده آن سنگ را اندک اندک کنار میکنند که شخصی در ان تواند رفت
پس شخصی لنگی بسته اندرون آن میرود و اندک آبی بقدر یک شبر یا یک و نیم شبر گاهی قدری زیاده و گاهی کمتر که از تراوش عرق آن کوه در ته آن جمع شده است در ان مدت
و بر بالای آن اندک دهنی مانند پرده نازک منجمد گشته تمام آن آب را با اندک سنگ ریگ و آنچه هست در ان بیرون آورده در دیگ بزرگی جمع میکنند و مستحفظان هم جمع
میباشند و آن دیگ را بر آتش گذاشته چند جوشی میدهند تا دهنیت از مائیت و خاک و ریگ و غیرها جدا گردد و پس تا سرد گردد و دهنیت آنرا باز میگیرند و همچنین تا دهنیت در ان
دیگر نماند پس قدری را اعلی بعنوان دزدی برای خود میگذارند و تتمه را جمع آنها بر آن مهر نموده ارسال حضور مینمایند و مجموع تخمینا یکصد و پنجاه مثقال نهایت تا دو صد مثقال
تمام سال جمع میشود گاهی زیاده تا سیصد مثقال و گاهی کمتر و زیاده برین شنیده نشده و در وی آن نیز تاثیر و خاصیت بسیار است چون در روغن گاو یا گل سرخ حل نماید

وصاف نموده بیان نمایند و یا ذهن نمایند و نیز از بعضی ثقه شنیده شده که در داراب درهٔ کوهی است که از انجا مومیایی دارابی اخذ مینمایند و دران دره از شکاف قطره
قطره مومیایی میچکد و زیر آن قاشق بزرگی نصب کرده اند و در آن انچه مجتمع گردد اخذ مینمایند و جمع میکنند و در هر سال بدستور ارسال حضور سلاطین مینمایند و غیر دارابی
نیز از شکافهای سنگ بر می آید و لیکن مکانی معین مانند دارابی ندارد و کسانیکه ماهر این کارند دران کوهستان رفته تجسس مینمایند بر روی بعضی سنگها که علامتی و داغی
معلوم میشود انجا را میخی کوبیده نشان میگذارند و بعد از چند مدت آمده از انجا انچه جوشیده است جمع نموده برمیدارند و گاه است که سال دیگر از همان سنگ و همانجا
نیز بر می آید و گاه هست که بر نمی آید و از جای دیگر و از شکافهای دیگر که بر نیامده بود بر می آید قسمی بسیاری دران مغارها و شکافها جمع کرده آتش میزنند و میروند بسبب گرمی
تابش آتش از شکافها و درزهای سنگها چیزی بسیار بر می آید و بر اطراف شکافها و درزها منجمد میگردد و بعد سرد شدن آن مغارها آمده آنها را جمع کرده میان خود قسمت میکنند
و متفرق میشوند و این نوعست که نزد مردم بسیار و وافر و ارزان است و خرید و فروخت آن میشود و در نفع قریب بنوع دوم است اما نوع اول که دارابی و ماخوذ از مکان خاص
و خالص است منافع بسیار دارد و قلیل الوجود است و بدست همه کس نمی آید چنانچه ذکر یافت مگر قلیلی از ان عمله و یا بخشش و انعام سلاطین و یا از جمله کارخانجات بطریق سرقه بدست
بعضی آید و نیز چیزی شبیه بمومیایی بسیار ضعیف العمل با صاف از بعض کوههای هند و کهن بعمل می آید و میگویند که از شکاف مغارات میچکد و خوب خالص آنرا چون در آب اندازند
آب را سرخ میگرداند و مانند موم میباشد و کمیاب است و آنرا بلسان اهل هند سلاجیت مینامند و خاصیت بسیار نیکو آن بیان میکنند و میگویند که نوع میمون سیاهی که آنرا لنگور مینامند بسیار
آنرا دوست میدارد و هرجا یافت میخورد و بمجرد خوردن شکم آن جاری میشود و بر سنگها نجاست میکند که آنرا مقیدان برداشته بجای سلاجیت اصلی خالص میفروشند مومیائی انسانی که مشهور
میان عوام است حکیم میر محمد مومن در تحفه نوشته که در ازمنهٔ سابقه دستور بوده که حفظ جسد موتای خود را از تعفن بمالیدن مرکی و عسل و مومیایی و قفر الیهود و امثال اینها مینموده
اند و چون اکثر دخمهای بلاد مغرب را آب گرفته هرچه از اجساد و اعضای آن موتا را امواج بحر بساحل رسانیده و میرساند آنرا جهال بجای مومیایی صرف نموده و مینمایند و در
آخر نوشته اگرچه در جبر کسر نفعی میکند و لیکن بشرب آن حرام و مورث کریی و فساد اخلاط و مضرتهای بی غایت است و مصدق قول حکیم محرر اوراق زهری صادق القول
حکیم دانا متصف بجمیع اوصاف حمیده مسمی بمیر محمد حسین که درین اوقات سفر ملک فرنگ و مصر و نواح آنها نموده و به بنگاله مراجعت کرده با احقر ملاقات کردند و قبل از سفر مذکور
نیز آشنا بودند و اکثر ملاقات مینمودند از جمله غرائب اموریکه دران سفر شنیده و مشاهده نموده بودند این بود که قبل ازین چهار صد یا پنصد سال حکما و سلاطین مصر و نواح آنرا دستور
بود که مردهٔ خود را در دخمه یا در قبر میگذاشتند و دفن نمی نمودند بلکه با طبا و جراحان میسپردند که برابدان ایشان ادهان و ادویهٔ چند که حافظ آنها باشد از فساد بمالند و اوشان
بعد از مدتی که خوب روغن و ادویه مالیده بودند در قالبی از چوب گذاشته بران نام میت و قوم و قبیله آنرا نوشته در خزائن محفوظ میداشتند و بعد ازان سیصد چهار صد سال
میشود که آنرا ترک نموده اند حالا اگر جسدی ازان اجساد بدست حکیمی از حکمای مصر یا جراحی آید آنرا بجای مومیائی استعمال مینمایند خصوص از خارج چنانچه نزد حکیمی از حکمای
مصر جسدی بود و او قدری ازانرا بمرور بنجح آورده و قدری ازان بمیر معزی الیه داده بود و اوشان قلیلی باحقر دادند تمام گوشت و پوست و عروق و بعض استخوانهای نازک آن
مضمحل و یکسان جسمی سیاه براق چسبنده با بوی بسیار تند شده و بعض استخوانهای قوی دران باقی بود و طبیعت آن محتمل که از مومیائی کانی در حرارت و یبوست زیاده باشد فعال و
خواص آن در ضماد و اطلیه و استعمال از خارج شاید که قریب بمومیائی باشد در نفع و لیکن از داخل مشروب غیر مجوز زیرا که مضر گفته اند چنانکه ذکر یافت و اقرب که چنین باشد
علاوهٔ حرمت آن والله اعلم و مومیائی سگ بچه که صاحب خلاصة التجارب نوشته و کیفیت صنعت آنرا ذکر نکرده شاید ازین قبیل باشد که بعض ادویهٔ حافظه مقویه تریاقیه از قبیل
ادویهٔ مذکوره و غیرها بر بدن بچهٔ سگ تازه زائیده شده مالیده زمانی ممتد دخمی کرده در زمین دفن نموده باشند و یا آنکه در بلدان حاره یابسه بدون دخم در پارچه پیچیده
در زیر ریگ دفن میکرده باشند تا بسبب گرمی تابش آفتاب بتعفین و تخمیر تمام یافته و صورت جدائی ترکیبی و مزاج ثانوی صناعی بهم رسانیده پس برآورده استعمال مینموده
باشند و یا بطور دیگر العلم عند الله تعالی **فصل در بیان جودت مومیائی و کیفیت و خواص و منافع و طرق استعمال آن** مفرداً و مرکبا
بدانکه بهترین آن دارابی سیاه صاف براق نرم آنست که بوی بد نداشته و با اندک بوی نفطیت باشد ارسطو فرموده که بهترین آن آنست که چون جگر گوسفند را در گرمی ذبح با
ریزه ریزه شکسته شق کنند و بران بمالند التیام یابد و نیز گفته امتحان اصلی مومیائی آنست که بهم آرد پای مرغ و یا خروسی را بشکنند و بقدر یک دانگ ازان او را در روغن گل سرخ حل کرده
بحلق او ریزند و قدری بران بمالند اگر در عرصهٔ یکشبانه روز جبر شکستگی پای او نموده باصلاح آورد خوبست و جید و اصلی و الا بد و غیر اصلی و گاه باشد که در عرصهٔ هفت هشت ساعت
باصلاح آورد و امتحان دیگر آنکه مومیائی خوب را چون بدست بکشند مثل موم خالص بزودی نرم میگردد و بد و مغشوش و مبدل آن صلابت بسیار دارد و بزودی بحرارت کمی

و نیز از بعضی ثقه
و یار شنیده
آن و یار و
و کهکیلویه نیز
آنها جمع شد
و شکافهای کوه
ازانها مومیا

نرم مثلثه و بهترین امتحانات آنست که جبر کسر اعضای انسان و اوجاع و تقویت باه و سائر قوی و غیرها در انسان بتجربه نماید طبیعت آن در اول سوم گرم و در دوم خشک و نزد بعضی خشکی آن غالب بر گرمی آن و صاحب شفاء الاسقام حار در دوم و یابس در اول گفته و قوت آن تا چهل سال باقی میماند **افعال و خواص آن** مقوی ارواح و دل و مفرح و محلل مواد بارده و مقوی اعضای باطنی و ظاهری و مجفف رطوبات و معین باه و حافظ ارواح بدنی و لطیف و سریع النفوذ و مفتح سدد و جالی و جهت فواق و فالج و رعشه و لقوه و رفع سموم مشروبه و ملدوغه و درد معده و وجع الفؤاد و تقویت معده و اختناق رحم و جمیع امراض بارده و نفث الدم و جراحت مثانه و سلس البول و ابتداء جذام و داء الفیل و ثقل زبان و گزیدن عقرب و تحلیل اورام بلغمیه و جبر کسر و ضربه و سقطه و خلع نافع اعضاء الراس و الاذن و الانف و اللسان محلول مقدار یک حبه آن با آب مرزنجوش جهت صداع بارد ساذج و شقیقه و صرع و دوار و لقوه و فالج و استرخاء و دو حبه آن با آب طبیخ صعتر فارسی و راسن جبلی جهت سبات و آشامیدن و مالیدن و سعوط نمودن و چکانیدن یک جو آن در بینی و گوش با طبیخ مرزنجوش و با روغن زنبق و نیز سعوط یک حبه آن با یک حبه مشک و کافور و چند بیدستر محلول در روغن بریان جهت اوجاع بارده کهنه در سر و ریاح و برودت دماغ و همچنین قطور آن در گوش و بینی و با روغن زیتون و عسل جهت ریاح مجتمع در دماغ و آشامیدن یک حبه آن با آب طبیخ کرفس و زیره کرمانی جهت لقوه و نیم دانگ آن با آبی که صعتر فارسی در آن جوشانیده باشند جهت رعشه و چکانیدن یک حبه آن با روغن یاسمین یا گل در گوش جهت درد آن و مقدار یک شعیره آن با روغن گل سرخ تنها و یا با آب غوره و قطور آن و فتیله ممزوج با آن در گوش گذاشتن جهت ثقل سامعه و ریش و قروح و آمدن چرک از آن نافع و ارسطاطالیس گفته قطور محلول آن با پیه خوک غیر نمک سود جهت کری نافع حتی کری مادرزاد مبالغه و با کافور تنها و یا با آب مرزنجوش جهت رعاف و امراض بینی و دلوک آن با عسل جهت لکنت زبان و ثقل آن نافع **اعضاء النفض** آشامیدن مقدار سه شعیره آن در نبیذ جمهوری جهت نفث الدم از ریه و یک حبه آن با شیر الاغ جهت نفث الدم و رعاف و همچنین قطور آن جهت رعاف و یک قیراط آن با سکنجبین و یا با آب نعناع جهت رفع خناق و یک قیراط آن با شراب مورد و رب توت و با طبیخ عدس و امثال اینها جهت وجع حلق و ورم آن گفته اند غرغره مقدار دو حبه آن با آب اصل السوس مقشر سه روز و عاقرقرحا مطبوخ جهت خناق و یک طسوج آن با آب عناب یا سپستان و ماء الشعیر و اصل السوس مقشر سه روز متوالی ناشتا جهت سرفه و یک قیراط آن با آب نعناع و یا با آب مطبوخ زیره کرمانی و نانخواه و کرویا جهت خفقان بارد مفید است **اعضاء الغذاء** آشامیدن یک قیراط آن با آب مطبوخ زیره کرمانی و نانخواه و کرویا جهت غثیان و تهوع و خفقان و ضعف معده و قراقر و نفخ و ریح بلغمی معده و امعاء و ازاله رطوبات مجتمعه بر فم معده و سقطه و ضربه بر سینه و معده و برای سقطه و صدمه و ضربه کبد مقدار یک قیراط آن با دو دانگ گل ارمنی و یک دانگ زعفران در آب برگ عنب الثعلب یا با آب برگ کاسنی و در خیار شنبر و جهت فواق ریحی یک حبه آن با طبیخ تخم کرفس و زیره کرمانی و جهت وجع طحال یک قیراط آن با آب کشنیز تازه و یا با آب بیخ کبر و جهت وجع و نفخه و بزرگی طحال یک قیراط آن با ماء السکر و یا با آب کرفس تازه و یا با طبیخ تخم فنجنکشت و یا پوست بیخ کبر و برای ورم جنبین با آب طبیخ حسک طلای نیم دانگ آن با آب مطبوخ انیسون در آن جوشانیده باشند بر شکم مستسقی و همچنین آشامیدن یک دانگ آن با آب مطبوخ انیسون نافع **اعضاء النفض و التناسل** آشامیدن یک قیراط آن با شیر تازه دوشیده تنها و یا با قدری شکر جهت قروح و اوجاع احلیل و مثانه و آشامیدن طسوجی از آن با آب مطبوخ دوقو و فقاح اذخر جهت رفع حبس البول و تقطیر و ادرار آن و خوردن هر هفته یک مرتبه دو حبه آن با روغن گاو جهت دفع باد بواسیر و اوجاع معده و دو حبه آن با آب مطبوخ ساذج هندی جهت اختناق رحم و حمول اندکی آن مخلوط با آرد گندم جهت قلت صبر بر نگاهداشتن بول و سلس البول و همچنین حمول آن با روغن زیتون یا روغن زنبق جهت تقطیر البول و عدم صبر بر حبس آن و استرخای مقعده و عذیوط و مسوح آن با روغن نارجیل و مانند آن بر قضیب و انثیان و حوالی آن جهت تحریک جماع و همچنین آشامیدن دو حبه آن با آب باقلا یا خاگینه با زرده تخم مرغ نیم برشت سه روز متوالی و محمد بن زکریا در کتاب الباه نقل کرده اگر کسی را آب منی خرج شده باشد و خواهد که بزودی بحال اصلی برگردد در آخر حرکت قدر نیم دانگ و دو جو مومیائی را در پنج درهم عسل سفید حل کرده بخورد و اگر محرور المزاج باشد با اشربه بارده مناسبه بنوشد مجرب است **آلات المفاصل** محلول آن از یک دانگ تا یک و نیم دانگ در ادویه مناسبه مانند روغن گل و با اشیای موافقه مانند آب باقلا و با زرده تخم مرغ دو سه عدد جهت اوجاع مفاصل و خلع عضو و کوفتگی عضله و عصب و جدا شدن آنها و شدن آن و کسر عظم و سقطه و ضربه و صدمه و امثال اینها خوردن و مالیدن آن بران موضع بی عدیل و همچنین آشامیدن آن با شراب صرف برای جراحات کهنه و ناصور و وزن یک دانگ آن با یک درهم پیه خنزیر گداخته در زیت مقدار نیم درهم مرهم ساخته بمالند و جهت اعلال باطنی و صدمات آن در روغن گل سرخ یا روغن کنجد حل کرده طلا نمودن آن و اگر با کسی تیری زده باشند مالیدن بران موضع و خوردن آن بغایت نافع **الحمی** آشامیدن نیم دانگ آن با مطبوخ افسنتین و بادآورد و یا با اشربه مناسبه دیگر جهت ربع حمیات عتیقه بلغمیه و سوداویه نافع **الاورام و البثور و الزینة** نیم دانگ آن با مطبوخ افتیمون صرف با ادویه مناسبه دیگر هفت روز متوالی جهت ابتدای برص جذام و داء الفیل و

مونج

مونڈي

مها

وهمچنین جهت هر علتی ادویه مناسبه و معاون آن مفید است السموم مالیدن آن بقدر یکقیراط با روغن گاو جهت گزیدن عقرب و نیز جهت عقرب گزیده آشامیدن یکقیراط آن با نبیذ صرف و همچنین یکقیراط آن با آب کشنیز تازه و یا آب بیخ کبر آشامیدن و گذاشتن بران و جهت مطلق سموم مقدار دو حبه آن با طبیخ خشک و یا با آب سداب و یا با آب بیخ جبلی و یا با آب بادنجان و یا با آب طبیخ آنها مجرب است و دستور حل مومیائی مانند حل عنبر و لادن است در قدر مضاعف در گلاب و یا با ادهان مناسبه و یا تنها و در تراکیب داخل ادویه مجبوبات در قرابادین کبیر ذکر یافت **مونج** بضم میم و سکون واو و نون و جیم لغت هندیست **ماهیت** آن پوست نوعی از نی غیر مجوف است که بهندی سرکنده نامند و اطفال از قلم آن بر تخته می نویسند **طبیعت** آن سرد و خشک **افعال و خواص آن** غرغره با آب مطبوخ آن جهت بثور دهان و اورام لثه و لهاة و آشامیدن آن جهت ضعف شهوت طعام و بواسیر خونی و ریحی و درد گرده و مثانه و آلات تناسل و آشامیدن آن بطریق تنباکو که در سر غلیان بجهت فواق از مجربات گفته اند و بتجربه رسیده و اگر قبل از کشیدن آن تدری برگ تنباکوی خشک را در آتش انداخته دود آنرا بدهان بکشند بهتر است و اگر بیکدفع زائل نگردد مکرر نمایند و این معالجه فواق ریحی است و بخور آن جهت بواسیر مفید است **مونڈي** بضم میم و سکون واو و خفای نون و کسر دال مهمله و یا لغت هندیست **ماهیت** آن نباتیست هندی کثیر المنافع و از قبیل نجم و بیاره با شاخهای مفروش بر زمین و برگ آن شبیه ببرگ پودنه و از آن ضخیم تر و مزغب و گل آن سرخ مائل به بنفشی و مدور شبیه بتکمه و خوشبو فی الجمله شبیه ببوی گلاب و طعم آن اندک تلخ و منبت آن صحراها و مزارع و در هند عظیم آباد و بنگاله کثیر الوجود **طبیعت** آن در دوم گرم و تر و با قوت قابضه **افعال و خواص آن** مقوی اعضای رئیسه و قوی و ارواح و معده و محلل و ملطف و مفتح و در تلطیف و تفتیح قریب بچوب چینی بحدیکه از عرق و بول و رائحه شارب آن بوی آن می آید و جهت رفع خفقان و توحش و یرقان و زردی بشره و امراض صفراوی و سوداوی و رحم و حرقة البول و اورام و بثور مانند خنازیر و دمامیل و اورام جمیع اعضا نافع و آشامیدن عرق آن که بدستور گلاب عرق کشند جهت خفقان و وسواس سوداوی و صفراوی و تحلیل مواد بلغمیه و تقویت قوی و ارواح و سائر امراض مذکوره و جرب و قوبا و حکه و امثال اینها نافع بشرط مداومت بران که از سه مثقال تا پنج مثقال ابتدا شروع نمایند و روزی دو مثقال بیفزایند تا هر مقدار که موافقت نماید و مرض رو بتخفیف و انحطاط آورد پس بتدریج کم نمایند و در ایام آشامیدن از حموضات و لبنیات و بقول و اغذیه غلیظه و آشامیدن آب بسیار سرد و یا بسیار گرم و امتلاء و حرکات نفسانی و بدنی و جماع و حمام اجتناب نمایند و اگر نمک تقلیل نمایند بهتر است و اقتصار بر اغذیه لطیفه و آب نیمگرم نمایند و در امزجه قویه شروع از ده مثقال نمایند و بتدریج یکمثقال یا دو مثقال بیفزایند و جرم آنرا نیز اهل هند مستعمل دارند و نبات آنرا در هنگام تازگی با بیخ و برگ و گل کنده در سایه خشک نمایند پس نرم سوده با آرد گندم و روغن و شکر بطریق حلوا پخته روزی موافق برداشت مزاج میخورند جهت حفظ قوای حیوانی و بدنی و منع موی از سفیدی و سقاط و نیز بطریق سفوف با اشربه مناسبه می آشامند جهت امور مذکوره و تخم آنرا گفته اند اگر با شیر مقدار یک کف بخورند قوت حیوانی بخشد و گل آنرا اگر تا چهل روز بخورند نیز همان خاصیت بخشد و نبات آنرا قبل از گل برآمدن چون با پهنکره سائیده بروغن و عسل آمیخته تا چهل روز بخورند موی را سفید نگرداند و نیز نزد اهل هند مشهور است که چون غنچه گل آنرا در اول سال در سه تا بلع نمایند در ان سال از آزار رمد محفوظ میمانند یک غنچه آن یکسال و دو غنچه آن دو سال و همچنین مجرب میدانند و بیخ آنرا اگر تا یکسال بخورند نیز جهت سیاه کردن موی نافع و چون بیخ آنرا نیم کوفته در آب بخیسانند آنمقدار که نم بردارد پس با روغن یاسمین چرب کرده در شیشه کرده بطریق قرع معکوس مقطر نمایند و هر روز یکدانگ آنرا با برگ تانبول در زمستان بخورند نفع عظیم بخشد و تقویت باه و ارواح نماید و امراض بارده رطبه را دفع سازد و بدستور چون از آب تازه نبات آنرا با گل و بیخ بگیرند و با روغن کنجد بقدر ربع آن با آتش ملایم طبخ دهند تا روغن بماند و صاف نموده هر روز مقدار دو درهم آنرا صبح ناشتا بخورند تا چهل و یکروز در ین مدت از جماع و ترشی و بادی پرهیز نمایند تقویت باه بحدی بخشد که شرح نتوان نمود و چون بیخ آنرا در ظرف مسی با دسته چوب نیم خوب بسایند و سحق نمایند با آب چندانکه سیاه رنگ گردد پس پنبه پاکیزه را بدان تر نموده خشک کرده نگاه دارند و عند الحاجت قدری از ان پنبه با آب تر کرده بر چشم صاحب رمد گذارند تسکین درد و وجع آن نماید و نیز نوعی از مونڈی میشود که آنرا بهندی مها مونڈی نامند و گل آن بزرگتر از نوع اول جهت تعدیل اخلاط بسیار نافع و در باقی خواص و افعال قریب بنوع اول است **فصل المیم مع الهاء** **مها** بضم میم و فتح ها و الف مهی نیز آمده لغت قبطی است **ماهیت** آن سنگیست و دو قسم میباشد قسمی سفید صلب شفاف شبیه بسنگ آتش زنه که از ان نیز آتش ظاهر میگردد و از نواح روم و صعید مصر آورند و در معدن مغنیسا هم میرسد و در خون گرم تیس چون بسایند حل میگردد و قسمی دیگر از ان صلب تر و شبیه بنمک سنگ و این را کوبیده از ان ظروف میسازند و غیر سلوان است **طبیعت** آن در دوم سرد و خشک **افعال و خواص آن** جالی و محلل العین اکتحال آن با مروارید و شکر قاطع بیاض چشم بی المی و بدستور چون با آب بسایند و در چشم کشند اللسان چون بکجبه از آنرا با نمک و نوشادر و زعفران و مر و سرکه و عسل حل کنند و بر زبان چند مرتبه بمالند دفع ثقل آن و لکنت و تعسر تکلم نماید و مجرب گفته اند اعضاء النفض آشامیدن آن جهت تفتیت حصاة و ادرار بول و ضماد آن بر پستان جهت زیادتی شیر و رافع انجماد آن و در ان الخواص تعلیق آن جهت دفع عشه

ولرزه و عسر ولادت و بر اطفال رافع خوف و جستن ایشان از خواب و دیدن خوابهای پریشان و دو شمس آن در دست راست جهت قضای حاجات مؤثر دانسته اند **مهد** بفتح میم و سکون ها
و دال مهمله **ماهیت** آن صاحب خلاصة التجارب نوشته بلغت کشمیری گیاهی را نامند که شاخهای بسیار دارد و کبود شکل همیشه بهار و برگهای آن باریک و دراز و گل آن
همیشه رو بآفتاب دارد و بهر طرف که میل مینماید این نیز میل میکند و بیخ آن بقدر جدواری بزرگ و سفید رنگ در کوهستان کشمیر کثیر الوجود و صیادان انجا بیخ آنرا مانند سم بسیار
و تیر را بدان آلوده بهر حیوان شکاری که میزنند در ساعت می افتد و میمیرد آنرا می گذارند تا خوب سرد گردد جمیع زهره ها از بدن آن حیوان با گشته با خون در محل زخم جمع میگردد و آن
موضع سطبر میشود پس آن موضع را بریده می اندازند و تتمه گوشت آنرا میخورند میگویند بی مضرت است و سمی ندارد و امتحان بیخ مطبوخ آن در قوت و ضعف چنان است که تیغی بر عضوی فرو
میبرند تا اندک قطره خونی جاری گردد پس محل زخم را پاک مینمایند و قدری از ان بیخ بران میگذارند اگر فی الحال نشویند از پوست نیز سرایت میکند بگوشت سوزش و خارش عظیم در بدن
احداث مینماید و فسخ میسازد و اگر علاج نکنند هلاک میسازد و اگر فی الحال عضو را پاک نشویند و بر عضو جرب نمایند و بران تریاقات کما لبند مضرت میرساند و علاج آن اگر در خارج باشد
محجمه میگذارند و بمکند و زلو بچسبانند و بعد از ان تریاق ها بالند و بستن آن موضع ببول در اول حال بغایت نافع است **مهلبیه** بضم میم و فتح ها و لام مشدده و کسر باء موحده
و فتح یاء مثناة تحتانیه و ها بفارسی فرنی نامند **ماهیت** آن از جمله اغذیه لذیذه است که از شیره آرد برنج و شیر و شکر ترتیب میدهند بدین نحو که آرد برنج را در آب شیره میکشند و با شیر طبخ میدهند
تا شیره برنج پخته گردد و بقوام آید پس شیره شکر صاف کرده در ان میریزند آنمقدار که آنرا شیرین گرداند پس چند جوشی داده فرو می آورند و در ظروف چینی بر می آورند و اگر خواهند در هنگام
فرود آوردن چند دانه هیل بوا کوبیده با قلیلی مشک در گلاب بشیره کشیده داخل مینمایند خوشبو و لذیذ میگردد و تناول مینمایند بعد از ان سرد میگردد و این مخترع [illegible] است
که بجهت مهلب بن ابی صفره ترتیب داده بود و برای رفع قی که او را عارض شده بود از ریختن سودا بمعده او **طبیعت** آن گرم و تر **افعال و خواص** آن جهت [illegible]
و دردسر یبسی و فربه نمودن بدن و تولید خون صالح و منی و تقویت باه و رفع قی سوداوی نافع است **فصل المیم مع الیاء المثناة التحتانیه** **میبه** بفتح میم و سکون
یاء و کسر باء موحده و ها **ماهیت** آن اسم فارسی شراب به است که با شراب و یا با آب انگور و یا دوشاب انگوری مرتب نمایند **افعال و خواص** آن مفرح و منبسط و مقوی
معده و دل و قرابادین کبیر نسخ آن ذکر یافت **میسن** بفتح میم و سکون یاء و فتح سین و نون نیز آمده و بواو بجای نون نیز دیده شده لغت عربیست یونانی لوسوس و لطوس نیز نامند **ماهیت**
آن درختی است عظیم برگ آن شبیه ببرگ کرفس و بازوائد بسیار ثمر آن بزرگتر از فلفل و شیرین و خوش طعم و خوشبو و مثلث شکل مایل بزردی و نیز گفته اند بقدر کنار کوچکی و سیاه با تندی است
و چوب درخت آن مایل بسیاهی و سرخی و صلب و خوشبو و بری و بستانی میباشد **طبیعت** آن در دوم گرم و خشک و بستانی آن معتدل **افعال و خواص** آن [illegible]
ثمر آن جهت سرفه و تقویت معده و حبس اسهال و تنقیه رطوبات و لبن آنرا اهل شام برای سرفه مستعمل دارند و حقان نشاره چوب آن جهت قرحه امعا و سحج مفید الاورام و البثور
ضماد آن جهت داء الفیل و تحلیل اورام مجرب دانسته اند از [illegible] طبیخ آن جهت استحکام نمودن بیخ موی و منع آن از اسقاط و چون شاخ و بیخ آنرا سوده بر اورام صلبه بندند تا سه روز
متوالی و هر روز تجدید نمایند در تحلیل آن مؤثر و در رفع فتق نیز مجرب گفته اند **میسنون** بفتح میم و سکون یاء و فتح سین مهمله و ضم نون و سکون واو و نون بفارسی کرم آبو
نامند **ماهیت** آن جسمیست حجری باریک طولانی بمقدار تخم خرما و از ان بلندتر و سفید خاکستری رنگ و اندک خود گفته اند نوعی از زبد البحر است **طبیعت** آن گرم و خشک
افعال و خواص آن آشامیدن آن جهت استسقا و سپرز و تفتیت حصاة و درد گرده و احتباس حیض نافع و ذرور آن مجفف رطوبات جروح و قروح و التیام دهنده آنها و
قروح سر و در سایر افعال مانند زبد البحر است و مذکور شد **میعه سایله** بکسر میم و سکون یاء مثناة تحتانیه و فتح عین مهمله و ها لغت عربیست لبنی نیز و بهندی سلارس نامند و درخت
آنرا اصطرک الیکه گویند یعنی نرم و میعه مشتق از میعان است **ماهیت** آن صمغ و یا لبن درختیست بسیار خوشبو و گفته اند درخت آن شبیه بدرخت سفرجل است و آنرا [illegible]
نام عبهر نامند و گفته اند صمغ درخت مر آن است و اصناف میباشد و آنچه خود بخود از درخت تراوش کند مانند صموغ دیگر بهترین جمیع اصناف است و رنگ آن اشقر مایل بزردی
و بقوام عسل میباشد و آنچه از فشردن اجزای درخت آن اخذ مینمایند مایل بسرخی و غلیظتر میباشد و این متوسط است و آنچه از اجزای درخت آنرا در آب طبخ میدهند و میمالند و صاف
میکنند پس آنرا [illegible] مینمایند تا غلیظ میگردد و سیاه و ثقیل میباشد و این مسمی بمیعه یابسه است و صاحب کتاب مرشد گفته یکنوع آن سفید میباشد و یکنوع سرخ و بالجمله قوت آن تا ده
سال باقی میماند **طبیعت** آن در سوم گرم و در دوم خشک **افعال و خواص** آن مقوی و محلل ریاح و منضج و ملین و با قوت قبض و تخفیف اعضاء الراس و النفس العلة
و النفضح جهت سرفه و زکام و خدر و کزاز و رعشه و انحدار رطوبات از دماغ و تنقیه آنها و درد سینه و ریه و گرفتگی آواز و تقویت اعضای باطنی و استسقا و سپرز و گرده و مثانه و ادرار
بول و حیض و درد کمر و ورکین و آشامیدن سه درم آن با آب گرم مسهل بلغم بقوت تمام و طلای مطبوخ آن با روغن زیتون جهت خدر و کزاز و رعشه و مانند آن اعضا و بخور آن جهت تیز

نزلات و کزاز و قطور آن جهت امراض گوش و ریاح غلیظهٔ آن و قولنج و بخور آن نیز جهت احتباس حیض و اوجاع و غیر با ضماد آن جهت اوجاع مفاصل و نقرس و در ضمادات آنها مقوی
فعل آنها و طلای آن جهت جرب و آشامیدن سه درم آن با آب گرم جهت جذام و بخور آن نیز مضر ریه و مصلح آن مصطکی مقدار شربت از مثقال تا سه درم بدل آن روغن یاسمین و جند بیدستر
و نزد بعضی بوزن آن قطران و مثل آن زفت رطب است و از اجزای غالیها است **میعه یابسه** ✿ **ماهیت** آن نزد بعضی صنف سوم میعه سائله است که ذکر یافت و نزد بعضی
ثفل صنف دوم است که اجزای درخت آنرا افشرده صافی کرده آنرا میگیرند و نزد بعضی ثفل آب مطبوخ آن است **طبیعت** آن در گرمی و خشکی زیاده از میعه سائله **افعال و خواص**
آن با قوت قابضه و ممسک بطن بخور آن جالب رطوبات دماغی و رافع لقوه و ضربه هوائی و وبائی و حمول آن جهت بواسیر نافع و حیض و مسقط جنین و رافع انضمام فم رحم و صلابت آن
و در سائر افعال قریب بسائله **المضار** مصدع و مصلح آن رازیانه مقدار شربت آن تا دو مثقال بدل آن جاوشیر است **میفختج** بفتح میم و سکون یا و ضم فا و سکون خا معجمه و فتح تا مثناة
فوقانیه و جیم معرب میپخته فارسی است و بیونانی اغلیقن نامند بمعنی عقید العنب **ماهیت** آن آب انگور است که در طبخ زیاده از دو ثلث آن بسوزد و غلیظ گردد و مایل بشیرینی
باشد و در گیلانات آنرا دوشاب ترش نامند چون با خاک دوشاب بجوشانند شیرین گردد آنرا دوشاب گویند و بعربی دبس و در دبس ذکر یافت و گاه دران هیل و جوزبوا و
امثال اینها اضافه مینمایند **طبیعت** آن در دوم گرم و در اول خشک **افعال و خواص** آن موافق سینه و ریه و آبله و حصبه و معین بر نفث و تلیین طبع و محرک باه
و جهت وجع گرده و مثانه نافع و داخل شراب خشخاش معروف به یاقوتی کرده میشود **المضار** و محرورین اکثار آن مولد صفرای غلیظ مصلح آن میوه‌های سرد و ترش بدل آن دوشاب
انگور است

باب بیست و پنجم در بیان ادویه که حرف اول آنها نون است فصل النون مع الالف

✿ **نارجیل** بفتح نون
و کسر را مهمله و جیم و سکون یا مثناة تحتانیه و لام معرب نارگیل هندی است بهر که بهندی تازه آنرا ناریل و خشک آنرا کهوپره نامند و بفرنگی کوکوس و بانکریس و بعربی جوز هندی
ماهیت آن ثمر درختیست و اکثر بنادر و سواحل دریای هند و دکهن و بنگاله یافت میشود و در ملیبارات کثیر الوجود و هر چند قریب تر بدریای شور باشد و آب شور بپای
آن برسد ثمر آن بهتر و لذیذتر و شیرین تر و چرب تر میباشد و باختلاف اراضی و بلدان از هفت هشت سال بعد غرس تا قریب بصد سال ثمر میدهد و ثمر آن مانند خرما در
خوشه میباشد الا آنکه خوشه آن بزرگ و در هر خوشه هفت هشت تا ده پانزده عدد و درخت آن نیز شبیه بدرخت نخل الا آنکه زواید تنه آن کمتر و شاخهای آن نیز شبیه بشاخهای
نخل مگر آنکه برگهای آن بلندتر و چوب وسط آن نیز بلندتر و صلبتر و جاروب اکثر از چوب وسط برگ آن میسازند و تا به بلندی دو ذرع و ست و بسیار مضبوط میباشد و ثمر آن
سه پوست دارد یکی لیفی خشن ضخیم بضخامت یک انگشت و در خامی سبز و لیفهای آن نرم و صلب بعد رسیدن و خشک شدن اغبر میگردد و آنرا جدا مینمایند و خیسانیده
کوبیده ریشهای آنرا جدا نموده ریسمان لنگر جهازات و کشتیها از آن میسازند جهت آنکه در آب دریای شور سبز و پوسیده و فاسد نمیگردد و پوست دوم آن صلب خشبی
سیاه رنگ و بر سر آن سه نشان دو کوچکتر و صلب اندک براق شبیه بدو چشم و سیومی اندک بزرگتر و خود غیر براق فی الجمله شبیه بدهن و از همان موضع جذب رطوبت برای
نشو و نما مینماید و از همانجا نیز بعد از کمال رسیدگی شروع بروئیدن درخت مینماید و در هنگام نیم رس بودن آب دران باشد آن موضع را سوراخ مینمایند و آب آنرا از ان برمی آورند
و بعضی مردم سر آنرا بمقدار درهم بزرگی سوراخ کرده مغز آنرا از جوف آن بریده بر می آورند برای آنکه غلاف آن درست بکار آید برای ساختن غلیان و بران آب فی نصب نموده غلیان
میسازند و اکثری شکسته مغز آنرا برمی آورند و میخورند و اقسام حلویات از مغز آن ترتیب میدهند و در اکثر ملیبارات خوراک مردم انجا و حیوانات اوشان بیشتر منحصر بدان است چه
خام و چه بطریق شیر برنج و غیر آن پخته و روغن طعام و چراغ نیز از روغن آن بعمل می آورند و خشک آنرا در اکثر بلاد بعیده میبرند و پوست سوم آن نازک جوزی رنگ و پیوسته بمغز
آن و این را در هنگام استعمال و اکل جدا مینمایند و مغز آن که سفید و شیرین و لذیذ و با دهنیت بسیار است میخورند و از آب آن سرکه نیز میسازند و چون آب آنرا بگذارند بجوش آید
خمر و مسکر میگردد و بهترین مغز آن تازه سفید لطیف شیرین چرب بی ریشه آنست و بهترین آب که ملوحت نداشته باشد **طبیعت** مغز نارجیل تازه در وسط دوم گرم و در
اول خشک و طبیعت خشک آن در آخر دوم گرم و در اول دوم خشک و متکرج آن در سوم گرم و در آخر دوم خشک و آب آن در اول گرم و تر و همه اجزای آن با رطوبت
فضلیه **افعال و خواص** آن مقوی حرارت غریزی و سمن بدن و مولد خلط صالح اعضاء الراس جهت دفع مواد باردهٔ بلغمیه و سوداویه مانند استرخا و فالج و جنون
و مالیخولیا و امثال اینها و خوشبوئی دهان اعضاء الغذاء والنفض جهت ضعف جگر و قرحه باطنی و بواسیر و تولید منی و تسخین گرده و کمر مبرودین و ادرار بول و تقطیر آن و سنگ
مثانه و درد آن و با شکر مولد خون صالح و مقوی حرارت غریزی **المضار** جرم آن مسدد و دیر هضم و مولد خلط غلیظ و محرش سینه و معده آواز مصلح آن شکر و نبات و در
مبرودین و مشایخ احتیاج باصلاح ندارد و در محرورین میوه‌های ترش و لیمو و هندوانه و مغز فاسد متکرج آن مورث غثیان و غشی مصلح آن قی نمودن و میوه‌های ترش ملی

خوردن و نیز مصلح و معین بر هضم آن مطلقا خوردن برنج خام تشنه است بر بالای آن سه چهار مثقال و گویند چون قدری برنج را در جائیکه نارجیل بسیار باشد بیاشند همه آنها را
فاسد میکرداند مقدار شربت از جرم آن غیر معتاد بن راسته مثقال و از آب آن سه اوقیه بدل آن مغز گردکان و پسته و چلغوزه و ثمر آن جهت مالیخولیا و جنون و تقویت
باه نافع و سرکهٔ آن در اول گرم و در دوم خشک و در دوم نیز خشک گفته اند **افعال و خواص آن** آشامیدن آن مسهل و مخرج اقسام کرم شکم و حب القرع و جهت تقویت
هاضمه و مهرا نمودن لحوم چون در حین طبخ در آن اندازند و سنون خاکستر پوست آن جالی دندان و طلای آن رافع کلف و نمش و جرب و حکه و نیکو کنندهٔ رنگ رخسار و با حنا
مقوی موی و روغن آن نیز دو قسم اخذ مینمایند یک قسم آنکه مغز آنرا کوبیده و جوشانیده از آن روغن اخراج مینمایند جهت تقویت فهم و تولید پیه کرده و رفع درد مثانه و تحلیل ریاح
آن و اخراج دیدان و حب القرع و درد کمر و زانو و بواسیر و تحریک باه مفید شرباً و تدهیناً و تازهٔ آن جهت آشامیدن و کهنهٔ آن جهت تدهین انفع است و با روغن هسته زرد
آلو جهت بواسیر مجرب قسم دوم آنکه مغز تازهٔ مقشر آنرا کوبیده و یا بالت آهنی خراشیده با آب گرم ممزوج نموده صاف کرده در جای بسیار سرد آنرا بگذارند تا دهنیت آن
بالا آید و منجمد گردد پس اخذ مینمایند و این الطف و دافع مبرودین و مرطوبین از روغن گاو و گوسفند بهتر است و خوش طعم و خوش ذائقه میباشد و روغن پوست دوم صلب
خشبی آن جهت جرب و قوباء و قروح خبیثه نافع و مجرب است **نارجیل بحری** بفتح باء و سکون حاء و کسر راء مهملتین و یاء مثناة تحتانیه بفارسی نارجیل دریائی نامند

نارجیل بحری

ماهیت آن ثمر درختیست که در جزیره که بر خط استواء الطول یکصد و بیست درجه واقعست میشود و در جای دیگر بهم نمیرسد و درخت آن بسیار شبیه به درخت نارجیل هندی
و ثمر آن طولانی دو عدد بهم پیوسته و آنرا نیز سه پوست میباشد الا آنکه پوست دوم این از آن صلب تر و املس و پوست سوم متصل بمغز این اندک ضخیم و مغز این ضخیم تر و صلب تر
و کم ریشه بعضی بضخامت عرض دو انگشت و زیاده هم دیده شده و دهنیت این کمتر از نارجیل هندی و در تری و تازگی اندک چرب و بسیار سفید و لذیذتر از مغز نارجیل هندی است
و مغز خشک آن بسیار صلب قریب بصلابت عاج و چون کهنه گردد میل بزردی و سرخی و تیرگی و تلخی مینماید و هرچند کهنه تر میگردد تیرگی و تلخی آن زیاده میشود و از آوردن جدید آن
قریب یکصد و پنجاه سال میشود که پی بمنفعت آن برده اند و آن جزیره را هشتاد نه سال است که یافته اند و الا قبل از آن از روی آب میگرفتند و هرکس بوهم و خیال خود چیزی گفته
و نوشته اند **طبیعت آن** مرکب القوی و بعضی گرم و تر در اول و بعضی در دوم دانسته اند و هرچند کهنه تر شود حرارت و یبس آن زیاده میگردد **افعال و خواص آن** با قوت تریاقیه
و حافظهٔ قوت و گفته اند چون هر هفته یکمرتبه یا دو مرتبه مقدار یک حبه تا دو حبه آنرا با گلاب بر سنگ سماق سائیده میل نمایند بدن را از اکثر امراض مانند حمی ربع و حمیات مرکبه و امراض
بارده مثل فالج و لقوه و رعشه و اوجاع مفاصل و مانند اینها محافظت مینماید و دافع اذیت هوائی و وبائی و اختلاف آنها و جاذب اخلاط ردیه فاسده و سمیه از عمق بدن است
و چون مقدار چهار پنج حبه آنرا سوده بصاحب هیضه و یا شارب سموم بخورانند و قی فرمایند مادام که سمیت در بدن او باقی است قی آورد و اخلاط فاسده سمیه را دفع
نماید و چون بالتمام دفع گردد دیگر قی نیاورد زیراکه از خواص آنست که چون در بدن اخلاط فاسده نباشد تحریک قی نمی نماید و بدستور آشامیدن آن با شیر گاو تازه دوشیده
جهت افیون خورده و یا بیش و امثال اینها و چون بصاحب حمی بلغمی در ابتدای احساس قشعریره مقدار یک حبه تا دو حبه آنرا سائیده بخورانند و قی فرمایند تخفیف بسیار در عوارض
آن حاصل میگردد و نفع می بخشد و طلای آن بر موضع لسع عقرب و زنبور و رتیلا و افعی و سائر هوام زهردار دافع الم و نکایت آن مقدار شربت آن از یک قیراط تا دو قیراط گفته اند مؤلف گوید
شاید این بحسب اختلاف امزجه و بلدان و اهویه و کهنگی و نوی آن باشد زیراکه تر و تازهٔ آنرا اکثری مقدار بسیاری تا یکدرهم خورده اند و مطلق تفاوتی در امزجهٔ ایشان بهم نرسیده و چنین
جهت اکثر امراض مذکوره فائده بران مترتب گشت تحقیق که خواص مذکوره متعلق بکهنهٔ آن باشد اینقدر بتجربه رسیده که اکثار تازهٔ آن در امزجه حاره یابسه باعث هیجان و ثوران
حرارت است و اندک تقویت باه می بخشد و الله اعلم و گفته اند آشامیدن آب درون پوست آن نیز با تریاقیت و دافع سموم است و پوست نازک بالای مغز آن نیز در خواص قریب
بمغز آنست قائم مقام آن و حب نارجیل بحری در قرابادین کبیر ذکر یافت **ناردین** بفتح نون و الف و کسر راء و دال مهملتین و سکون یاء مثناة تحتانیه و نون **ماهیت**

ناردین

آن گفته اند سنبل رومی است جهت آنکه رومی سنبله است و مؤلف اختیارات بدیعی گفته بیخی است در رنگ شبیه بمامیران و عروق الصفر و بشکل اسارون با ریشهای بسیار و ریشه
این باریکتر از ریشهٔ اسارون و بهترین آن قوی تازهٔ خوشبوی آنست و آنچه مائل بسفیدی باشد زبون **طبیعت آن** در دوم گرم و در سوم خشک **افعال و خواص آن**
اعضاء الراس و الغذاء و النفس آشامیدن یکدرم آن جهت فالج و لقوه و یرقان و منع انصباب مواد بمعده و جهت ادرار بول و حیض و تحلیل اورام رحم و اکتحال آن مویی مژگان سوده آن
بتنهائی و یا با کحال مناسبه و جلوس در طبیخ آن نیز جهت اوجاع گرده و امراض رحم نافع مضر ریه مصلح آن کثیرا و عسل مقدار شربت آن یکدرم بدل آن سنبل هندی است ❁

نار فارس

نار فارس بفتح نون و الف و کسر راء مهمله و فتح فاء و الف و راء و سین مهملتین **ماهیت آن** صاحب منهاج گفته نوعی از نمر منقوش است که از نواح فارس می آورند و با تنوعات

ویکر مغشوش مینماید وصاحب تحفه گفته که بغدادی اشتباه نموده نار بمعنی انار فارسی که رمان است حمل نموده و وجه تسمیه آنرا نفهمیده و ممکن است که بمعنی آتش باشد جهت آنکه مرغشوش
بیشوه حارثه سمی از جمله سموم و در احراق اخلاط مانند آتش چنانچه نار فارسی اسم مرض حار حاد است **نار قیصر** بفتح نون والف و کسر راء مهمله و فتح قاف و سکون یاء مثناة تحتانیه و فتح صاد
و راء مهملتین بهندی ناگیسر عظیم گجراتی نامند در ماهیت آن اختلاف است انطاکی گفته نباتیست بایکساق باریک سرخ مائل بزردی و گل آن نیز مائل بزردی و خوشبو و از روم
آورند و در مصر آنرا ساق الحام گویند شقایق النعمان است **طبیعت** آن گرم و خشک در دوم **افعال و خواص آن** مفرح و آشامیدن آن جهت تقویت معده بارده و تحلیل
ریاح و مغص و تفتیح سدد و ادرار بول و حیض و طلای آن جهت تحلیل صلابات و اوجاع مفاصل نافع مقدار شربت آن یکمثقال است **نارکیوا** بفتح نون والف و کسر راء مهمله و فتح
کاف و سکون یاء مثناة تحتانیه و فتح واو والف **ماهیت** آن گفته اند نارکیوا است و نزد ابن بیطار دو چیز اند و لیکن از تعریف دو چیز ظاهر نمیشود و بعضی حشخاش زبدی و نستله
منبت آن اکثر آجام و مواضع سایه دار و تنهائی سه دیده و تا یک قامت بلند میگردد و برگ آن شبیه ببرگ زیتون و از آن کوچکتر و سبز و املس و بسیار نرم مانند خربزه و گل آن شبیه
بگل خیری و ثمر آن بقدر بندقی و در آن تخم اوکن اللون یعنی تیره رنگ و تند نیز لذاع و بعضی آنرا فلفل الماء دانسته اند و بعضی گفته اند که غیر آنست و بالجمله **طبیعت** آن گرم و خشک
در دوم و با حدت و لذع **افعال و خواص آن** آشامیدن تخم کوبیده آن با عسل بهرشته زائل کننده طحال و محلل ریاح غلیظه و اخراج کننده و با تخم الزنیة طلای خاکستر درخت آن
و یا با برگ سائیدهٔ آن رافع کلف و نمش و آثار جلد و ساقط کنندهٔ موی و باعث دیر بر آمدن آنست الا ورام طلای آن محلل اورام و از خواص آنست که چون گرسنه و یا پیاز و مانند
آنرا در آن جوش دهند و خشک نموده بعد از خواب بر صورت بمالند ملتفع و سرخ رنگ گرداند **نار مشک** بفتح نون والف و کسر راء مهمله و میم و سکون شین معجمه و کاف لغت
فارسی است بمعنی مسک الرمان و آنرا نارغیث نیز نامند و در قفطار رغان و در قانون باسم سوربار و مذکور است و گویند بهندی ناگیسر خوانند در **ماهیت** آن اختلاف است بعضی لقاح
رمان هندی دانسته و بعضی گفته اند شکوفه نباتیست که در خراسان کثیر الوجود و سرخ مائل بزردی و از نخود بزرگتر و در شکل شبیه بانار کوچکی و گل آن شکفته باشد و درخت
آن بقدر درخت انار و چتری است و بعضی آنرا و نار قیصر را یک چیز دانسته اند و اصلی ندارد جهت آنکه در تراکیب قدما مانند سفوف ارسطو هر دو مذکور است و بهترین آن تازهٔ خوشبوی
آنست که رنگ آن مابین سفیدی و زردی و با عفوصت طعم باشد **طبیعت** آن در اول گرم و در دوم خشک و بعضی در دوم گرم و خشک دانسته اند و شیخ الرئیس در سوم
افعال و خواص آن ملطف و مرقق اخلاط و مانع تحلیل ارواح و اعضاء الراس و الصدر و الغذاء آشامیدن آن مانع صعود بخارات بدماغ و قاطع آنها و جهت مالیخولیا
و وسواس و تقویت دل و جگر و معده و امعای بارد المزاج و جهت حبس نزف الدم و اسهال و رفع لزوجات و داخل ادویه مفرح کرده میشود و القروح و الجروح ضماد آن جهت
تخفیف قروح و رفع عرق نافع و بدستور ذرور آن مضر مثانه و مورث زردی رخسار شربا و طلاء مصلح آن روغن بادام و مضر مراره و مصلح آن کاسنی مقدار شربت آن از دو درم
تا دو مثقال بدل آن بوزن آن پوست پسته و بوزن آن زنجبیل سدس آن سنبل الطیب است و بوزن آن زیرهٔ کرمانی و ثلث وزن آن قسط بحری نیز بعضی گفته اند **نارنج** بفتح نون والف و راء
مهمله و سکون نون و جیم معرب نارنگ فارسی و بهندی کرنا نامند **ماهیت** آن ثمر درختیست عظیم و خوش منظر و اندک خاردار و چوب آن صلب سفید مائل بزردی و برگ آن
ابیض است نرم در ملمس کم ریشه و مستوی الاجزاء و برگ آن از برگ لیمو بزرگتر و از اترج کوچکتر و خوشبو و گل آن سفید اندک طولانی و بسیار خوشبو و اندک تند طعم و با تلخی کمی و ثمر آن
در خامی سبز و مدور و بعد رسیدن زرد مائل بسرخی میگردد و مغز آن ترش آبدار و قاش قاش در پردها و تخم آن اندک طولانی شبیه بتخم اترج و از آن کوچکتر و تلخ و پوست ثمر آن نیز
تلخ و بهترین آن بزرگ بالیده رنگین شاداب پوست نازک املس آنست و در گرمسیرات کثیر الوجود و در بعض بلاد ثمر آن همیشه میباشد بر درخت از سال گذشته زرد و سرخ رنگ و از
سال حال سبز نیز و هنگام شکوفه آن بهار و پائیز است **طبیعت** پوست زرد و شکوفه آن گرم و خشک در دوم و ترشی آن در آخر دوم سرد و در اول خشک و بعضی در دوم
سرد و در دوم نیز خشک گفته اند و پوست تخم آن در دوم سرد و خشک و خشکی آن زیاده و سائر اجزای آن گرم و خشک در دوم **افعال و خواص آن** جمیع اجزای آن
سوای ترشی از اترج بهتر اعضاء الصدر و ترشی آن لزوجتی هست که موافق نزلات سینه و سرفه حار است خصوص که با پوست از میان دوپاره نموده و تخمهای آنرا بر آورده و قدری
نبات کوبیده بران پاشیده بر آتش گذارند که دو سه جوشی بخورد پس برداشته نیمگرم بمکند آب آنرا صبح ناشتا اعضاء الغذاء آشامیدن آب آن با شکر مسهل صفرا و مسکن
حدت آن و خون و مدر صفرا و رافع خمار و امراض حارهٔ صفراویه و بدستور شربت مطبوخ آن با شکر صافی و مضر نارنج به اعصاب کمتر از سائر حموضات است و مضر عصب غیر صحیح
آن مضعف جگر خصوص ناشتا مصلح آن شکر و عسل و پوست زرد آن مفرح آشامیدن یکدرم و نیم آن که خشک کرده باشند با آب جهت دفع قی و غثیان و مغص و اخراج کرم شکم مجرب
در تنگی ساعت و ضماد آن با سرکه جهت درد سر بارد و حار و ضماد پختهٔ مهرای آن تمامه از پوست مغز و تخم جهت جرب حکه و جوششهای سر و نرم کردن جلد بدن و موی بعید

نار قیصر
نار کیوا
نار مشک
نارنج

اعضاء النفض والسموم آشامیدن آب نقوع پوست و شکوفه آن جهت عسر ولادت و سم عقرب و هوام سمی و بوئیدن پوست و برگ آن مفرح و رافع طاعون و هوای وبائی و فساد هوا و السموم تخم آن با تریاقیت و دو درهم مقشر آن تریاق لسع هوام سمی و بدستور ریشهای باریک درخت آن با شراب و بوئیدن نارنج رافع طاعون است و شکوفه آنرا بوئیدن مقوی دماغ و محلل زکام و عرق آن که مسمی بماء القداح و بفارسی عرق بهار است در دوم گرم و خشک **افعال و خواص آن** مفرح و مقوی ارواح اعضاء الراس و الصدر و الغذاء و النفض جهت دفع ضعف دماغ و تفریح و تفتیح سده مصفات و نزلات و درد سینه و خفقان و غشی و قولنج ریحی و تقویت اشتهاء باه و رافع اروغ و ریاح و مغص و مداومت آن هفت روز روزی دو اوقیه با شکر و ربع درهم مرجان سوده جهت سپرزار مجربات و با آب کرفس جهت اخراج سنگ گرده و مثانه و آشامیدن آن ناشتا جهت قطع اسهال رطوبی و حمول آن با پشم جهت ادرار طمث و اصلاح حال رحم و با شیر مادیان جهت اعانت بر حمل از مجربات دانسته اند و اکثار بوئیدن آن مورث بیخوابی مصلح آن گلاب و بهو مقشر آن و قوت آن در ظرف چینی و یا مسی تا هفت سال باقی میماند و در شیشه تا یکسال و روغن آن که پوست زرد آنرا با شکوفه در روغن کنجد اندازند و سه هفته در آفتاب گذارند و هر جمعه یکمرتبه تجدید پوست و گل نمایند پس استعمال نمائی در جمیع افعال بهتر از روغن نارون است و گذاشتن پوست و گل خشک آن در ثیاب مانع کرم زدن آنست الخاصیت آشامیدن دو مثقال آن با زهر سموم بارده حیوانیه است و ند بیدمان نیز و حب تخم آن و دهن و شراب و عرق آن و قرابادین ذکر یافت و مخلل پوست زرد آن و مربای آن نیز بهر و لذیذ و مقوی معده میباشد و صنعت آن مانند پوست اترج است

ناطف بفتح نون و الف و کسر طاء مهمله و فاء بفارسی قبیطه نامند **ماهیت** آن معروف **طبیعت** آن گرم و خشک **افعال و خواص آن** موافق سینه و ریه و سرفه و خلط بلغمی و سمن بدن و بجهت منع انصباب مواد بمعده نافع مضر محرورین مصلح آن اشیای حامضه و مصنوع از شکر آن موافق جوانان و کهلان و پیران و امزجه بارده و سرفه حادث از حرارت و مصنوع از خشخاش جهت اصحاب نزله و حرقة البول و مصنوع از عسل موافق امزجه بارده و پیران مولد صفرا در جوانان و مصدع و مصنوع از فستق جهت درد سینه و ریه حادث از سده خلطی بلغمی نافع و مصنوع از کنجد کثیر الغذاء و موافق سینه و سرفه و لیکن ثقیل و بطی الهضم و مرخی معده و مصنوع از گردکان بغایت گرم و سعده بلغمی و گرده را موافق و لیکن مصدع مصلح آن خشخاش و با کاهو و مصنوع از بادام اندک گرم و سرفه رطوبی را مناسب است

ناکیسر بفتح نون و الف و کسر کاف عجمی و سکون یاء مثناه تحتانیه و فتح سین و راء مهملتین ناگکیسر بدو کاف دیده شده که می نویسند لغت هندی است **ماهیت** آن درختی عظیم که در بنگاله می شود و بقدر درخت گردکان و برگ آن بعین بقدر برگ امرود و گل آن بسیار خوشبو و در پوربنه و رنگ پور و دیگر نواح بنگاله کثیر الوجود و عطر گل آن بخصوص زردی که در میان گل میباشد میگیرند بسیار تند بو میباشد صندوق عطر یکه آن باشد عطرهای دیگر را فاسد و بوی خود میکرداند از حدت بوئی که دارد **طبیعت** آن گرم و خشک تا آخر سوم و عطر آن تا چهارم **افعال و خواص آن** صفرا و بلغم و فالج سموم و ریاح و بواسیر را هر نوع که باشد و کرم شکم و قی را دفع میکند و زنگ رو را صاف و نیکو و خون را صاف و جراحتها را پاک و باصلاح آورده و حبس خون بواسیر و استیصال و دانه آن بدین قسم که سه مثقال زیره که در میان گل آن می باشد شب در آب بخیسانند و صبح صاف کرده قدری قند و یا عسل اضافه نموده بنوشند چند روز پیهم تا اکثر دانها زائل کردند و حکیم میر عبد الحمید در حاشیه تحفه نوشته که در چهلروز بتجربه رسیده که زائل گشت و چون زردی آنرا شب در آب بخیسانند و صبح آب آنرا صاف کرده بیاشامند با اندک نباتی تا چهلروز دانه بواسیر را زائل گرداند و آشامیدن مقدار یکحبه از عطر آن با برگ تانبول مقوی باه و لیکن چون بسیار گرم است خطرناک اولی آنست که محرور المزاج مرتکب آن نگردد و طلای عطر آن نیز مقوی باه و دافع فالج است و چون مغز تخم آنرا گرفته اندک آبی بران پاشیده و در صره بسته و بر جرب یابس شب خوب بمالند تا اندک روغن ازان برآید و چون روغن آن کم گردد باز اندک آبی بران بپاشند بر بهم زده صره را بسته باز بمالند و روز با آب گرم بشویند در چند روز پیهم زائل گرداند و جرب رطب را نیز مفید خصوص که روغن آنرا بران بچکانند که آن صره را بفشارند تا روغن ازان برآید و یا بطرز روغن بادام روغن از تخم آن اخذ نموده بر جرب رطب بچکانند و فتیله از پشم سوده بران بپاشند در چند مرتبه زائل سازد

نانخواه بفتح نون و الف و نون و فتح خاء معجمه و واو و الف و ها لغت فارسی است بمعنی طالب نان و نیز بفارسی زنیان و بعربی کمون ملوکی و بهندی اجواین نامند **ماهیت** آن تخمی است شبیه بانیسون و ازان ریزه تر و اشقر مائل بزردی و تند بو و تند طعم و با اندک تلخی و قوت آن تا چهار سال باقی میماند و مستعمل تخم آن و بعضی تخم سعتر جبلی دانسته اند و نیست چنین و بهترین آن زرد مائل بسرخی تازه تند طعم و بوی آنست **طبیعت** آن در اول درجه سوم گرم و خشک و بعضی در آخر آن گفته اند **افعال و خواص** آن با قوت مجففه و تریاقیه و ملطفه و محلل ریاح اعضاء الراس آشامیدن آن جهت فالج و رعشه و استرخاء و قطور آب مطبوخ آن در چشم جهت جلای کمنه و آنچه از حرکت غیر آن ایجاد یافته باشد و در گوش جهت ثقل سامعه اعضاء الصدر و الغذاء و النفض جهت درد سینه و دفع رطوبات و تنقیه حرکت و لزوجات آن و تفتیح سده و تقلب قلب و تلیین بطن و تحلیل ریاح و صلابت کبد و طحال و رفع مغص ریحی و آنچه بسبب دوای سمی شدید النکایه و مسهل قوی مانند ماهودانه و امثال آن عارض شده باشد و جهت فواق و قی و غثیان و جشاء و اروغ

ناطف

نارکیسر

نانخواه

وبدبو و تخمه و ریاح و قراقر و هضم طعام و دفع فضا و اشتها و بلغت برودت معده و کبد و حشا و عسر البول و حصا و مسخن احشا و کبد و گرده و مثانه و مسکن مغص و مقوی و مسخن معده
و کبد باردین و مدر بول و حیض و شیر و عرق و استسقا را مفید ناشتا خوردن آن و در نان خمیر داخل کردن و با عسل و شراب جهت احتباس بول مبرودین و اخراج کرم معده و حب القرع و
با سکنجبین جهت محرورین و جمیع امراض رحم و کسیکه بذائقه او اطعمه لذیذ نیاید و کوبیده آن با مغز گردکان سوخته رافع زحیر و ناشتا خوردن آن رافع سنگ گرده و مثانه و از مجربات
شمرده اند و چون در آب لیمو آنمقدار که آنرا بپوشاند یک انگشت بالای آن آید بخیسانند و خشک کنند و هفت مرتبه تکرار نمایند جهت اعاده شهوت باه مایوسین مجرب گفته اند
الزنیه آشامیدن سه مثقال آن که در یک رطل شیر جوشانیده باشند تا بنصف رسیده باشد با یک اوقیه قند سفید که بالای آن لحوم خورده شود باعث فربهی بافراط گردد و خوردن
و طلا نمودن آن بر بدن بالخاصیت موجب زردی بشره و با عسل و ادویه برص و بهق و آثار جلد مقوی و غسل آنها الحمیات آشامیدن آن جهت حمیات بارده مزمنه کهنه خصوص ربع
و نطول آن دافع نافض السموم آشامیدن آن تریاق سموم و نهش هوام و مضرت افیون و بجهت ترک عادت آن و نطول آب گرم آن جهت دفع اذیت عقرب گزیده سریع الاثر
و بخور آن با راتینج و فرزجه و حقنه آن جهت تنقیه رحم از رطوبات بدبو و تخفیف آن و ضماد آن با نمک و ترمس و زعفران جهت ورم انثیین الاوجاع و الاورام و البثور ضماد آن با سفیده
بیضه مرغ جهت نافع بر آمده مجرب و با عسل جهت در جمیع اعضا و تحلیل اورام خصوص با طین مختوم لیا از مجربات شمرده اند و بدستور جهت خون منجمد تحت جلد بعد دلیل و با روغنها جهت
بثور لبنیه المضار مصدع محرورین و اکثار آن مورث ظلمت بصر و زردی بدن مصلح آن کشنیز و مقلل شیر مرضعه و منی بجهت آنکه مجفف این هر دو است مصلح آن ترمس مقدار
شربت آن تا سه درهم بدل آن در غیر تسمین شونیز بوزن آن جوارش و دستور مدر نمودن و دهن و سفوف و شراب و عرق و معجون آن در قرابادین ذکر یافت و عرق آن که
بدستور متعارف عرق کشند **طبیعت** آن گرم و خشک **افعال و خواص آن** جهت فالج و رعشه و امراض عصبانی و عسر نفس و تحلیل ریاح و تقویت اشتها و دفع بلغمیه
و استسقا مفید و چون با دارچینی و گاو زبان عرق کشند در تفریح نائب مناب خمر دانسته اند و روغن آن که بقرع و انبیق مقطر نمایند جهت تحلیل ریاح و دردهای مزمن و اورام
بارده بهترین ادویه است **فصل النون مع الباء الموحدة** **نبیذ** بفتح نون و کسر باء و سکون یاء مثناة تحتانیه و ذال معجمه لغت عربیست بمعنی منبوذ و بفارسی

نبیذ

و بهندی نیربوزه نامند **ماهیت** آن اسم جنس جمیع مسکرات مائع است غیر از خمر و آن انواع است و عبارت از نقوعات مسکره حادثه است و مراد از آن و مشهور مصنوع
از اشیایی است که ذکر می یابد و فقاع قسمی از آن است که از آب انار و سائر میوه ها و حبوب بترتیب دهند و آنمقدار بگذارند که بجوش آید و مسکر گردد و چون مدتی بگذارند که
بجوش آید و مسکر گردد و آن هنگام آنرا مصنع نامند و از جمله انبذه است **طبیعت** مطلق آن گرم و خشک **افعال و خواص آن** جمله آن محرق خون و مضعف دماغ و جگر
و مولد سودا و سودایی مزاجان و صاحبان اورام سوداویه و طحال را مضر و دستور صنعت آن نزد متقدمین آنست که هرچه از زبیب خرما و سپند و سائر میوه ها و یا
یعنی غوره خرما سازند باید که آنرا در دو مثل آن آب یکشبانه روز بخیسانند پس بجوشانند تا ثلث آن برود پس در ظرفی کرده سر آنرا محکم بسته تا پنج شش ماه بگذارند تا برسد پس
استعمال نمایند و نزد متاخرین آنست که با پنج مثل آن آب بجوشانند تا بنصف رسد پس بدستور مرتب نمایند و آنچه از حبوب سازند باید که آنمقدار بجوشانند که مضمحل گردد
و با آب یکسان شود و با سه وزن آن هر شیرینی که خواهند از شکر و عسل و دوشاب و امثال اینها آمیخته بگذارند و بعد از یکهفته صاف کنند و بکار برند و بجهت تقویت و اصلاح آن
بعضی ادویه مفرحه و مقویه مانند جوزبوا و قرنفل و دارچینی و زعفران و عود هندی و امثال اینها از هر یک بازای هر ده رطل پنج درهم و نیم کوفته در پارچه بسته از اول طبخ
تا آخر در آن اندازند و آنچه از عسل و شکر و دوشاب و امثال اینها سازند باید که با سه مثل آن بجوشانند تا دو ثلث بماند و اگر خواهند برای تقویت ادویه مسطوره بوزن مزبور
داخل نمایند **نبیذ الزبیب** بفارسی مویز آب نامند **طبیعت** آن در دوم گرم و در اول تر و گرمی آن از شراب مشمش و مطبوخ آن کمتر و با قوت قابضه **افعال و

نبیذ زبیب

خواص آن** مولد دم متین و مفتح سدد و هاضم و مسخن بدن و مقوی معده و چون قدری عسل اضافه نمایند گرمی و قوت نفوذ آن در اقطار بدن و اعماق آن زیاده میگردد و جلا
و منقی سینه و ریه و از اخلاط لزجه و مسخن گرده و مثانه و محلل ریاح و محرک باه و مدر بول و مخرج فضول و چون حمام و در حین جوع [illegible] نمایند جهت جوع بقری و تقویت هاضمه و بدن
نافع المضار سریع الفساد و مفسد دماغ و مغلظ اخلاط و محرق خون و مولد امراض سوداویه و احتراقات و اورام سوداویه و طحال و استسقا است **نبیذ العسل** و آنرا شراب عسلی

نبیذ عسل

نامند **طبیعت** آن در سوم گرم و در دوم خشک و بسیار گرمتر از خمر **افعال و خواص آن** محلل اخلاط غلیظه و مجفف رطوبات و حافظ صحت مبرودین و پیران و مقوی حواس
و جهت امراض بارده و ضعف اعصاب مانند فالج و لقوه و رعشه و استرخا نافع و استعمال آن در فصول و بلدان بارده انسب المضار سریع الاستحاله بصفرا و مضر محرورین و صفراوی
مزاج خصوص صاحبان کبد حار و نحیف البدن و قلیل الدم به تخصیص آشامیدن آن ناشتا و مداومت بران طریق ساختن آن عسل و خرما دو جزو نان خشک یک جزو و جو [illegible]

عشر ثمان و قرنفل بسباسه از هر یک نصف عشر ثمان زعفران ثلث عشر مجموع را نیمکوفته در آب بجوشانند تا مضمحل کردد و اثری از آنها نماند پس صاف نموده بقدر عشر وزن صافی آن عسل صاف نموده
بجوشانند تا دو ثلث آن بماند و یک ثلث بسوزد و استعمال نمایند بعد از رسیدن **نبیذ السکر** که از آب نیشکر و یا قند و شکر سازند **طبیعت** آن کرم و خشک **افعال و**
خواص آن رقیق و لطیف تر از زبیبی و باقوت نافذه و جهت کرده و مثانه و حرقة البول و عسر آن نافع **المضار** محرق اخلاط صفرای کرانی و زنجاری و باعث صداع **مصلح**
آن نکیدن سفرجل و انار با شحم و نبیذ مصنوع از فانید جهت سینه و ریه و کرده و مثانه و فربهی و چاقی بدن نافع و مسهل و موافق ناقهین و صاحبان سودا **المضار** مولد حکه
مصلح آن چیزهای سرد و تر **نبیذ الفواکه** که از آب میوه ها بعمل آورند مانند آب به شیرین و سیب و امرود و توت و امثال اینها و این بهتر از نبیذ حبوب است **المضار**
مسکر و سریع الفساد و مهیج نفخ و قراقر **مصلح** آن ادویه حاره و خوشبو و عسل **نبیذ التمر** که از خرما سازند و آنرا شراب خرمائی نامند **طبیعت** آن کرم و خشک تر از زبیبی
افعال و خواص آن موافق پیران و بلغمی مزاجان **المضار** ثقیل مضر دماغ و معده و امعا و مولد سودا و جذام و خنازیر و سرطان و امثال اینها زیرا که محرق خون
و اخلاط است **نبیذ البسر و البلح** **طبیعت** آن در اول کرم و در دوم خشک **افعال و خواص آن** بهتر از خرمائی و بعد از مویز آب بهتر از سایر انبذه است
و قابض و مقوی معده و مدر بول **نبیذ الدبس و السیلان** که شراب دوشابی نامند و در طبیعت و افعال مانند شراب خرمائی است **نبیذ الارز** که بفارسی
بوزه نامند و در مصر مزر و ان شامل نبیذ ذرت و برنج و جو و کندم و سایر حبوب است **طبیعت** آن از سایر انبذه کرمی آن کمتر **افعال و خواص آن** مسهل بطن
و مدر بول و قلیل السکر و مضعف باه و هاضمه و ساقط کننده رخسار و مسکر قوی و با عسل محرک باه و آنچه از جو میسازند نفاخ و بی تفریح و مفسد باه و هاضمه است **فصل**
النون مع الحاء المهملة نحاس بضم نون و فتح حا و الف و سین مهمله لغت عربیست و بفارسی مس و بهندی تانبه نامند **ماهیت** آن از جمله فلزات معدنیه
است و معدن آن جزیره جپان و بعضی ممالک فرنک و ایران و بلدان دیکر است و بهترین همه جپانی آنست و آن اقسام میباشد آنچه قلمها و شمشها ساخته می آورند سرخ
رنکی نرم میباشد و بهترین اقسام است و آنچه تختها بزرک عریض طولانی ساخته می آورند بعد از آن است در خوبی و آنچه اقراص بزرک ساخته می آورند بدان خوبی نیست
و صلب است و همچنین آنچه در ملک فرانسیس و کرمان از ایران میشود و صلب میباشد و آنچه در مزینان قریب بسبزوار میشود و در کاشان و اطراف برده از آن ظروف میسازند
و نیز نرم قریب بجپانی است و در کاشان و بنکاله و در بلده جهانکیرنکر ظرف آنرا خوب میسازند و نوعیکه در معدن آن تکون میباید و آنرا مس رست کویند و عبارت از زرد
بعربی صفر و یونانی طالیقون کویند رنک آن زرد و درخشنده میباشد و طالیقون در حرف الطاء ذکر یافت و نوعی از کداختن سنک خالص بهم میرسد بعضی از آن مائل بزرد
و اکثری سرخ میباشد و از مطلق نحاس مراد این نوع است و چون سرخ آنرا با عشر آن روی توتیا بکدازند جسمی زرد رنک حاصل میکردد که بفارسی برنج و بعربی صفر مصنوع
و بهندی پیتل نامند و این قابل الطراق یعنی چکش کیر نیست و شکننده می باشد و چون صفر مخلوق قلیل الوجود است بنابران مصنوع آنرا باسم آن شایع کردانیده اند و قلعی
و چون مس را با قلعی بکدازند بفارسی سفیدروی نامند و چون با قلعی و روی توتیا هر دو بکدازند بفارسی جام نامند و بهندی کانسه و این شکننده تر میباشد و از فرنک
ظروف ساخته چرخ نموده بسیار سفید براق شبیه بنقره می آورند و تا تازه و نو است و آب ترشی بدان نرسیده و باستعمال بسیار نیامده و زنک و رطوبت بسیار در آن اثر
نکرده بدان صفت می باشد پس میل با ندک زردی مینماید و شکننده و قابل کداز نیست و کداخته نمیکردد و ماده تکون نحاس زیبق و کبریت غیر صافی و متعلق بسعادت
زهره با شمس و توسط قمر و در یکسال هیئت پنجره و زبا تمام میرسد بکفته بلیناس و بهترین آن زرد ذهبی پس سرخ پس زرد نرم خالص آنست و آنچه بغیر این الوان و اوصاف
باشد همه ردی و همچنین بسیار صلب آن **طبیعت** آن در سوم کرم و خشک **افعال و خواص آن** محلل و محرق آن با قوت مدمله و قابضه و حدت حرارت و محلل
آن باعث لطافت و کسر حدت و حرارت آن زهرة النحاس الطف است و در حرف الزای المعجمة مع الهاء مذکور شد **اعضاء الراس** نحاس را در سرکه چند روز بکذارند و خشاره
با آن سرکه خمیر نموده ضماد نمایند در رفع نزلات و سرفه و منع ریختن موی مجرب دانسته اند و اکتحال با آن باعث حدت بصر و صلابت اجفان را مفید و چون موی را بمقاش طالیون
بکنند دیکر نروید **اعضاء النفض** آشامیدن محلول آن با ماء العسل مسهل صفرا و مبادی استسقاء و بدستور طلای آن و آشامیدن سائیده آن تنهائی و یا با روغن کاو
و یا شیر تازه دوشیده و قی فرمودن مکرر باعث دفع ضرر افیون خورده و آشامیدن اشیای حامضه و لبنیات و لحوم و یا مالحه و یا تلخ و یا چرب در ظرف مس بی قلعی خصوص
که زمانی در آن مانده باشد بسیار مضر و قلعی دار مدتی کذاشتن نیز مضر خصوص که کرم باشد و سر آنرا کرما کرم بسته باشند و از همه بدتر ماهی بریان است که در آن کذاشته کرما کرم
و سر آنرا پوشیده شب مانده باشد جهت آنکه اینها همه زنجاریت مس اند و زنجاری میکردند و زنجار خود سم است مداوای آن قی فرمودن با شیر تازه دوشیده و دادن روغن

نبیذ السکر

نبیذ الفواکه

نبیذ التمر

نبیذ البسر والبلح

نبیذ الدبس والسیلان

نبیذ الارز

شموت مصلح آن ترش و
بسل و طبخ آن با ادویه المضار
صدع سبل و ظفره و مفسد ابدان
معده مصلح آن ماهی تازه و
آنچه از کندم و جو سازند
و محرک اشتها و مسرح کننده

۱۲
چکش کیر و صلبست از جهت
ست و چون زرد آنرا با مسقدا
مس با ربع وزن آن روی
توتیا بکدازند و در قالبها
الی ریزند این بفارسی ریخته
بهندی بهرت نامند ۱۲

ازان آشامیدن آب گوشتهای چرب القروح والجروح والاورام والبثور طلای مغسول آن با عسل جهت اندمال قروح خبیثه و ساعیه و منع سعی آن و خوردن گوشت زائد و مغسول آن
مدمل جراحات و طلای آن با عسل مصلح قروح متصله مجتمعه در ابدان صلبه و جهت جرب و حکه و تحلیل اورام و رفع سستی و ماندگی اعضا مفید و بجهت نحاس را سفید و براق گردانیدن
تافتن صفایح رقیق آنست و در شربتها مکرر انداختن خصوصاً آب سماق و سرکه و پاشیدن شوره بعد از گداز بران رافع اشیای مختلفه بدان و انداختن تخم بادنجان بدان
در حین گداز باعث سرعت ذوب آنست و محرق آنرا روسختج نامند و در حرف الراء مذکور شده و استعمال و یا اغتسال با آب در ظرف مسی بآفتاب گرم شده مورث برص است
خصوصاً تکرار استعمال آن و از خوردن توبال و براده آن و یا خوردن طعام و یا شراب در ظرف بی قلعی آن خصوص که ترش باشد و مدتی دران مانده عوارضی مانند عوارض
توبال و براده و زنجفر الحدید عارض گردد و علاج آن مانند علاج آنست و مذکور شد نخام بضم نون و فتح خاء و الف و میم بترکی و بفارسی انقو نامند ماهیت آن نوعی از طیور
آبیست از قاز کوچکتر و از اردک بزرگتر و ابلق از سفیدی و سیاهی و سرخی و مایل بزردی و بسیار فربه و اکثر در کنار آبها و صحراها میباشد طبیعت آن گرم و تر افعال و خواص
آن و هیئت بران غالب و بسیار بدبو و مولد خون متین و منی و چون بهضم یابد مقوی چشم و بدن و محرک باه مضر محرورین و دیر هضم و بدبو کننده بول و عرق و براز مصلح آن
در سرکه پختن و یا با کشک الشعیر و فانید و بعد از ان نیز تناول نمودن معین بر انحدار آنست و جهت مبرودین و مشایخ مفید نحل بفتح نون و سکون حاء و لام زنبور
عسل است بفارسی مگس عسل و بهندی شهد کا مکهی نامند ماهیت آن معروفست و در شمع شمه ذکر یافت طبیعت آن در سوم گرم و خشک افعال و خواص آن
چون بچه بر نیاورده آنرا در سایه خشک نمایند و یکدرهم آنرا با پالوده آرد گندم که آرد ده مثقال و شکر پنج مثقال باشد بخورند در اندک زمانی بدن را فربه میگرداند و مجرب گفته اند
و طلای رطوبت آن رادع ورم و درد گزیدن زنبور و محلل ورم آن است فصل النون مع الخاء المعجمة نخاع بضم نون و فتح خاء و الف و عین مهمله لغت عربیست بفارسی
مغز حرام و حرام مغز نامند ماهیت مغز سفید چرب لزجی است که در میان استخوان فقرات گردن و پشت و غیرها میباشد برای ترطیب اعضای و اعصاب و عصاب
اکثری ازان روئیده شده اند و نائب مناب و بمنزله مخ دماغ است و نیز رساننده روح نفسانی ماخوذ و مستمد از دماغ باعصاب است طبیعت آن گرم و تر از دماغ و گرمی
آن کمتر و گرمی آن زیاده افعال و خواص آن طلای آن ملین صلابات و ضماد آن اکال قروح و در چرک آوردن زخمها و رفع شقاق لب و سائر اعضا و خشکی اعضا
حادث از سرما و گرمی بتعدیل و در سائر افعال قریب بدماغ است و غیر لذیذ و بطی الانحدار و لهذا اکل آن غیر مجوز مصلح آن نمک و بالای آن حلاوی خوردن و بهتر
همه انجیر و در ماء العسل جوشانیدن است نخاله بضم نون و خاء معجمه مفتوحه و الف و لام مفتوح و بالغت عربیست و سبوس نیز و بهندی بهوسی و چوکهر نامند ماهیت
آن سبوس حبوبات است و از مطلق آن مراد سبوس گندم است طبیعت آن گرمی آن کمتر از آرد گندم و خشک تر از آن و بالجمله گرم و خشک در اول افعال و خواص آن
جالی و محلل و منقی اعضاء الراس بخور جوشانیده آن در سرکه جهت زکام اعضاء الصدر و الغذاء و النفس آشامیدن آب مطبوخ آن بطریق حسو با شکر و عسل و روغن بادام
جهت تلیین سینه و شکم و اعانت بر اخراج نفث الدم و رفع خشونت سینه و سرفه مزمن و ربو و ریاح غلیظه و تغذیه ناقهین بدان نافع و نان آن قابض و مجفف رطوبات
معده و ضماد مطبوخ آن در شراب و امثال آن جهت تسکین درد پستان و تحلیل ورم آن که از انعقاد شیر دران بهم رسیده باشد السموم و الاورام و البثور ضماد مطبوخ آن
در آب برگ ارتب جهت تسکین وجع گزیدن عقرب ضماد مطبوخ آن با نمک و بدستور خشک کوبیده آن با نمک جهت لسع افعی و عقرب و تحلیل ریاح و اورام بارده و مطبوخ آن
با سرکه و عسل جهت نمله ساعیه و جرب متقرح و قوبا و اورام حاره و ضماد منقوع آن در سرکه جهت حمره و جحیم و تکمید آن جهت تحلیل اورام ریحیه و اوجاع نافع خصوص که با اندک
نمک ممزوج نموده و در صرها بسته بدان تکمید نمایند مکرر یک صره بعد از صره دیگر و نطول نخاله جو جهت حکه و شری و بخور نخاله عدس جهت رفع بول در فراش و قمل صبیان
و بخور نخاله باقلی جهت منع ریختن شکوفه درختان الاسالمفاصل ضماد نخاله گندم با روغن زیتون و سرکه جهت ضربان مفاصل مفید است فصل النون مع الدال المهمله
ند بفتح نون و دال بفارسی گشته نامند ماهیت آن دوائیست مصنوع از قبیل بخور و مانند غالیه خوشبو و مخترع آن نجاشعه اند و برای خلفای عباسی ترتیب
داده اند اجزای آن عود هندی خام عنبر اشهب صندل سفید حصی لبان پوست اترج بابرک آن اجزای متساوی کوفته بیخته با یک وزن تمام ادویه و بعضی دو وزن آنها نبات
سفید با گلاب و یا آب مرزنجوش سرشته اقراص میسازند و بعضی مانند شمع فتیله طولانی میسازند و در مجالس برای خوشبوئی میسوزانند و نیز از عود قرحی خام با گلاب سوده
چهل مثقال و عنبر اشهب چهار مثقال مشک یکمثقال و نبات سفید یکصد مثقال میسازند و بعضی مصطکی نیز داخل مینمایند و با آب صمغ محلول سرشته اقراص و یا فتیلها
مانند شمع میسازند طبیعت آن گرم و خشک افعال و خواص آن مقوی قلب و دماغ و حواس و منعش ارواح و محرک شهوت و مقوی معده و کبد و باه

نرتقیش

و دافع سمیت هوای وبائی و طاعون و رافع زکام است شربا و بخورًا **فصل النون مع الراء المهمله نرتقیش** بفتح نون و سکون را و کسر تاء مثناة فوقانیه و سکون یاء مثناة تحتانیه و ضم قاف و سین مهمله **ماهیت آن** بولس گفته نباتیست شبیه بحنظل در جوف آن شحم و تخم آن با عفوصت **طبیعت آن** گرم و با خشکی بسیار **افعال و خواص آن** اعضاء الراس و غیرها سعوط آن جهت دفع بدبوئی بینی و قطع رعاف و ضماد آن بارد و عنها مدر عرق و با شراب جهت گزیدن عقرب نافع

نرجس

نرجس بفتح نون و سکون را و کسر جیم و سکون سین مهمله معرب از نرگس فارسی است **ماهیت آن** گلیست بسیار خوشبو و دو نوع میباشد یکی را قدحی و دوم را مضاعف نامند قدحی در میان آن بشکل قدحی و پیاله کوچک زرد رنگ و اطراف آن شش عدد و برگها سفید مائل بزرد و بیرون این نرگس نرنیز نامند و مضاعف را ماده و بشیرازی هفت زرده برگهای آن زیاده و بالوان دیگر نیز میباشد مانند بنفش و نبات آن در ساق و برگ و تخم و بیخ شبیه به پیاز و کوچکتر از آن و بیخ قدحی را چون بشکل صلیبی شق کنند و غرس نمایند مضاعف میگردد **طبیعت آن** در سوم گرم و خشک و بعضی معتدل در گرمی و خشکی و بعضی در دوم گرم و خشک گفته اند و تخم آن در دوم گرم و خشک و گفته اند در اول تر **افعال و خواص آن** جالی و جاذب از عمق بدن و محلل قوی و غاسل اعضاء الراس بوئیدن گل آن جهت صداع بلغمی و سوداوی و تفتیح سده دماغی و ازاله نزلات و زکام بارده نافع جهت آنکه محلل قوی است جبرئیل بختیشوع گفته هر که خواهد در زمستان زکام بهم نرساند مداومت ببوئیدن نرگس نماید و ضماد آن جهت سعفه و منع نزلات و ذرور بیخ خشک آن رافع سبل و ناخنه و ضماد آن با عسل جهت تشنج اعصاب و ضماد اعضاء الغذاء و النقرس آشامیدن بیخ خائیده و یا مطبوخ آن بغایت منقی خصوصًا با عسل و مخرج هرچه در معده جمع شده و منقی رحم و مسقط جنین زنده و مرده و التیام دهنده زخمهای ظاهری و باطنی و چهار درم آن با ماء العسل مخرج اقسام کرم معده و مسکن اوجاع مثانه و رحم و ضماد بیخ آن که سه روز در شیر خصوصًا در شیر گاومیش خیسانیده خشک نموده پس سائیده با شهد جهت تقویت باه و سطبری قضیب بر مادون احلیل جهت رفع عنین مجرب و تنها نیز مقوی باه و معظم ذکر است الجروح و القروح و الاورام و البثور ذرور بیخ آن قاطع خون جراحات و التیام دهنده آنها و ضماد آن با سرکه و عسل منقی قروح و کشاینده دبیلات که دشوار نضج آیند و با آرد گندم و با شیلم و عسل جهت اخراج پیکان و خار و امثال آن و تحلیل اورام اعصاب و ضماد بیخ آن با سرکه و عسل جهت تنقیه اوساخ و التیام جراحات عظیمه غائره و وتر و رباط و عصب مقطوع و با صندل سرخ و گل ارمنی و فوفل و اقاقیا و حضض و سفیداب و مرداسنگ جهت رهایی جاسیه الآلات المفاصل ضماد آن با عسل جهت دردهای مزمنه اعصاب مفاصل و نقرس و شکستگی اعضاء و بیخ او آن ملصق و چسباننده جراحات عارض در اعضای عصبانی است الزاق شدید حرق النار ضماد آن با عسل جهت خشکی آتش الزرنیه ضماد آن با سرکه جهت داء الثعلب و بهق و آثار جلد مضر محرورین و مصدع ایشان مصلح آن بنفشه و کافور و در سیمه فعال گل آن مانند بیخ آن مقدار شربت آن یکمثقال و نیم روغن گل آن مانند روغن گل مدت چهل روز در آفتاب مرتب نموده و در بین تجدید گل کرده باشند محلل و مسکن اوجاع سوداویه و ریحیه و رافع صداع ریحی و صداع رطب و سوداوی و دافع دردهای بارد و موافق امراض عصب کشاینده فم رحم و مسکن اوجاع آن و مصدع محرورین و تخم آن تا سوم گرم و خشک و با رطوبت فضلیه **افعال و خواص آن** آشامیدن تخم آن با شیر تازه دوشیده بغایت محرک باه و ضماد آن با سرکه جهت کلف و بهق و نمش مؤثر است

نروک

نروک بفتح نون و ضم را و سکون واو و کاف لغت فارسی است **ماهیت آن** بیخی است شبیه بلعبت بربری و از آن بزرگتر و از کرمان آورند امین الدوله گفته که مخبر صادق بمن خبر داد که در جبال کرمان خصوصًا جائیکه پلنگ باشد در اول بهار رنباقی میرویید برگ آن در ابتدا شبیه ببرگ خربزه و چون بقدر شبری رسد شکل برنگ آن منقلب گردد و بنابران در آنوقت آنمکان را نشان میکنند و بعد از خشکی گیاه و رسیدن بیخ آن بهمان نشان بیخ آنرا اخذ مینمایند و گفته اند علامت خبی و خواص آن آنست که چون بر بالای دیگ جوشان بگذارند در ساعت از جوش باز ایستد و چون در شیر اندازند شیر بریده گردد و رنگ اصلی آن برنگ پلنگ ابلق میباشد و نیز از خواص آنست که چون پلنگ از زائیدن بسیار آزار میباید و برو دشوار است زادن لهذا این بیخ را پیدا کرده برآورده میخورد تا بار بگیرد و از خوردن آن بار بگیرد و در بدن آن غدد بهم میرسد و از هر مکانیکه پلنگ بیخ آنرا برآورده خورده باشد بار سال دیگر از همان مکان بیخ تازه میروید و بار سبزی میباشد بخلاف آنچه را پلنگ برنیاورده که این سفید است و در سرگین آن گاهی بعضی مهره یافت میشود و بعضی گفته اند که در فرج و رحم آن و بعضی گفته اند که در شیردان آن و بعضی گفته اند که در ذنب آن تکون می یابد و صاحب اختیارات بدیعی نوشته تحقیق آنست که در ذنب آن بهم میرسد و باقی خلاف است و آنرا خرزه الکمر و بفارسی نروک پلنگ نامند و دستور اخذ آن چنان است که چون قبل آنرا احساس نمایند و در فم رحم آن چیزی مانند آب دریابند باید که پوست حجم آنرا ببرند و در جوالی ازو مدتی نگاه دارند آن آب مانند النفحه منعقد گردد و دو نروک حقیقی عبارت از نیست و طرفیون مصنوع آنرا با نواع میسازند بعضی مانند جو و بعضی مانند گندم باریک طولانی و این

صحیح نیست و صحیح همان است که ذکر یافت **افعال و خواص آن** چون دو شعیره تا یک طسوج آنرا زن بخورد و یا فرزجه سازد و یا ذرور و یا تعلیق نماید هرگز آبستن نگردد و چون
مرد تعلیق نماید مباشرت نکند و اگر نماید با هر زن که مقاربت نماید حامله نگردد و ذرور و تعلیق آن جهت دفع خنازیر و ریح الشوکه مجرب دانسته اند و طلای آن جهت دفع ناصور
مجرب مقدار شربت آن یک طسوج و زیاده از آن موجب لاغری بافراط است و در دست داشتن آن باعث سرعت ولادت و گفته اند چون بر ناصور بندند حجم آن
زیاده گردد و ناصور کمتر و کوچکتر شود و تجدید آن باعث رفع ناصور است **فصل النون مع السین المهمله نسر** بفتح نون و سکون سین و راء مهملتین لغت
عربیست بفارسی کرکس بترکی قجر و بهندی گدنامند **ماهیت** آن از جمله سباع طیور و بزرگ جثه و در رنگ قریب بعقاب مائل بسرخی و منقار و ساق آن دراز
و پر آن مانند نی است و گویند در یکروز زیاده از دو هزار فرسنگ پرواز قطع مینماید بدلیل آنکه بچه آنرا زعفران آلوده در آشیان آن میگذارند برای رفع یرقان آن بعضی
بلاد ایران و روم و ترک و غیره مسافت آن در سر اذیب در رفتن و مراجعت از هر دو هزار فرسنگ زیاده است زیرا که آن سنگ بغیر از سر اذیب جای دیگر یافت نمیشود
و در هنگام پرواز بسیار اوج میگیرد و از مغرب تا مشرق در یکروز سیر مینماید و باز مراجعت میکند و بسبب حرارت مزاج در وقت خواب یک چشم را می پوشاند و تا هزار سال عمر میکند
و در سالی زیاده بر یک تخم و یک بچه نمی آورد و قوت شامه و باصره بسیار قوی دارد بحدیکه از مسافت بعیده در مکانیکه حیوان مرده باشد در حین پرواز و یا غیر آن آنرا دیده
و یا بوی آنرا شنیده خود را بآن میرساند **طبیعت** آن در سوم گرم و خشک **افعال و خواص آن** محلل ریاح غلیظه و مفتح سدد و اعضاء الرأس خوردن گوشت آن رافع
تشنج و اکتحال خون و زهره آن با آب هفت مرتبه و طلای آن بر اطراف چشم قالع بیاض و رافع نزول آب و ظلمت بصر و جرب چشم و سعوط دماغ و زهره آن هر یک بقدر نیمدانگ
با وزن آن قطران و روغن زیتون رافع جذام و جنون و از مجربات شمرده اند و قطور پیه گداخته آن نیمگرم مکرر در گوش جهت کری قدیم **اعضاء الصدر و الغذاء و النفض**
آشامیدن پیه آن جهت سرفه و گوشت آن محلل ریاح غلیظه و قولنج امعایی و فواق سمی با یلاوس و مفتح سدد و مفتت حصاة و قاطع بلغم **المضار** ردی الغذا و غلیظ **مصلح** آن
دارچینی و سرکه و طلای بیضه آن در شب ر روز مقوی قضیب **الجروح و القروح و البثور و الزینة** طلای خاکستر موی آن رافع جرب و حکه و قروح و طلای سرگین آن جالی
کلف است و رافع ورم گلو که در بنگاله گاهیکه میشود **نسرین** بفتح نون و سکون سین و کسر راء مهمله و یاء مثناة تحتانیه و نون بعربی ورد صینی و بفارسی گل نسکین
و در بعضی بلاد گل عنبرین و در صفهان مشکنیچه و بهندی سیوتی نامند **ماهیت** آن گلیست سفید و بعضی اوراق آن مائل بزردی و مضاعف شبیه بگل سرخ
و از آن کوچکتر و خوشبو و درخت آن شبیه بدرخت گل سرخ و از آن کوچکتر منبت آن بلاد حاره و در صحرا با کثیر الوجود و موسم گل آن از حمل تا اسد و در بعضی بلاد مانند بنگاله
و غیر آن از اقلیم دوم تمام سال گل میدهد و لیکن در ایام بهار و تابستان بیشتر و موسمهای دیگر کمتر و عرق آن از گلاب بسیار کم بوتر جهت آنکه چون بسیار لطیف
است بوی آن در حین عرق کشیدن به تحلیل میرود و ضعیف میگردد و از آن نیز عطر می آید **طبیعت** آن در دوم گرم و خشک در اول شیخ الرئیس در دوم و بعضی
در سوم گفته اند **افعال و خواص آن** ملطف و مفتح و محلل و منقی و مانند یاسمین و نرگس است در قوت و ضعف **اعضاء الرأس** بوئیدن آن مقوی دل
و دماغ و حواس و مسخن دماغ و رافع سردی اعصاب و نزلات و زکام و سائیدن آن در لخالخ باعث خوشبوئی آن و معطش و مفتح سدد دماغی و منخرین و محلل ریاح و رطوبات
آن و عطسه و لطوخ موی آن بر پیشانی مسکن صداع و زکام و قطور آن با روغن زیتون جهت کشتن کرم گوش و تحلیل ریاح آن و دوی و طنین و سنون و مضمضه آن جهت
درد دندان **اعضاء الصدر و الغذاء** آشامیدن چهار درهمی آن منقی سینه و جهت اورام او رام لثه و حلق و لوزتین و خفقان بارد و مقوی معده و جگر و موافق علل جگر
و جهت فواق و قی و غثیان و یرقان و قولنج و تحلیل ریاح و یکدرم آن با چهار درم برگ آن مسهل قوی محمد بن زکریا نوشته که در خراسان دیدم که گل نسرین را از یکدرم
تا سه درم میداد و ندا اسهال و ادرار قوی میگرد و گلنگبین آن نیز اسهال تمام مینماید با تقویت دل تفریح مقدار شربت آن تا یک اوقیه و ضماد آن مسقط دانه بواسیر و مانع
استنداد داء الفیل **آلات المفاصل** ضماد آن با حنا جهت تقویت موی و ضماد آن در حمام باعث رفع بدبوئی عرق و خوشبوئی آن و طلای آن رافع کلف رخسار و مداومت
نیم مثقال خشک آن تا یکمثقال از اول حمل تا یکسال مانع سفید شدن موی دانسته اند و انطاکی بجهت این امر هر روز دو مثقال مربی شکری آنرا در کتاب تجربه بیان نموده
و از آن مربی یعنی گلقند مانند ورد احمر میسازند و گرمتر از گلقند ورد احمر است و مفرح و جهت خفقان بارد و تقویت قلب بارد نافع و نیز مسهل دانسته اند چنانچه ذکر یافت
و روغن آن که مانند روغن نرگس مرتب میشود مسخن باعتدال و مقوی دماغ و بالخاصیت رافع ذات الجنب بلغمی و سوداوی دانسته اند **فصل النون مع الشین المعجمه نشا**
بفتح نون و شین و الف لغت عربیست و بفارسی نشاسته و بیونانی امولن و اموس نیز نامند **ماهیت** آن عبارت از کشک گندم است که گندم را خیسانیده تا بجد

نسر

هنگامیکه نشا و چوا
بچه خود را زرد مشا
بگمان آنکه یرقان
سنگ یرقان از سر
در آشیان خود میگ

نسرین

نشا

تعفن رسد و پوست آن منشق کرود که چون بدست بمالند بآسانی از مغز آن جدا شود و مغز آن نرم پس کوبیده فشرده ایمانی کذارنید و اثقال آنرا دور نمایند و صافی آنرا بگذارند
تا ته نشین کرود و آب بالای آنرا بریزند و ته نشین را اقراص سازند و در آفتاب خشک کنند و استعمال نمایند بهترین آن سفید تازهٔ خالص غیر متکوج و سیاه آنست طبیعت
آن در آخر اول سرد و خشک و بعضی سرد و تر دانسته اند افعال و خواص آن رادع و قابض و مقوی اعضاء العین مصلح ادویه عین و مقوی آن و جهت تجفیف
قروح آن و دفع جرب و منع ریختن مواد بچشم و اکتحال آن با شیر زنان و یا سفیده بیضه مرغ مسکن حرقت چشم و ملین و نرم کنندهٔ خشونت اجفان اعضاء الصدر و الغذا
و النفض آشامیدن مطبوخ آن با نبات و یا روغن بادام نیمگرم قاطع نفث الدم و خشونت حلق و سرفه حاره و درد سینه و سل و قطع خون بواسیر و حیض و اسهال بطن
بتخصیص که بریان نموده با عدس پخته باشند که قوت قبض و حبس آن زیاده میکردد و حریره آن مانع نزول نوازل بسینه و با بیه بر جهت سحج و رفع افراط عمل دوای
مسهل باید که یکوزن آن را با سه و یا چهار وزن آن آب خوب طبخ نمایند و احتقان آن جهت قرحه امعا الا ورام ضماد آن با سرکه جهت خناق و اورام حاره الزنیه
طلای آن با زعفران جهت کلف السموم طلای آن با شراب جهت نهش افعی المضار قلیل الغذا و اکثار آن مقلل منی و مسدد و دیر هضم و کویند مولد سودا است مصلح
آن شیر ینیها و کرفس و فلفل بدل آن برنج مغسول و غبار الرحی مقدار شربت آن از یکمثقال تا پانزده مثقال است **نشاره** بضم نون و فتح شین و الف و فتح را مهمله و ها
ماهیت آن اسم اجزایی است که از اخشاب بسوهان و رحین سائیدن جدا کردد **طبیعت** آن نشارهٔ هر چیز نسبت باصل آن کرمتر و خشک تر است مگر آنچه کرم خورده
و تعفن یافته و پوسیده شده باشد که یبس آن زیاده و بعضی کرم تر و بعضی این را سرد دانسته اند **افعال و خواص آن** همه آن قابض و جالی الجروح و القروح نشارهٔ چوب
کرم خوردهٔ پوسیده شده خصوص از اشجار قابضه جالی و منقی زخمها و مدمل آنها و چون با مساوی آن انیسون با سرکه خمیر نموده در پارچه کتان بسته بسوزانند پس سحق
نموده بر قروح خبیثه و نمله ساعیه و آکله بپاشند منع تعفن و سعی و اکل آنها نماید و التیام دهد و نشارهٔ چوب صنوبر با حنا جهت جرب رطب و بجوز و تدهین آن کریزاننده هوام
و کشندهٔ پشه و نشارهٔ عاج آشامیدن ربع درهم آن معین بر حمل است و خواص و منافع هر یک بتفصیل در ذیل خشب آن جا بجا مذکور شد **نشف** بتحریک نون و شین و فا
اسم عربیست **ماهیت** آن کویند بیخ مرجان است که بسد نامند و کویند غیر از آنست و آن سنگیست سبک پر سوراخ شبیه بآشیان زنبور که از سواحل دریای محاوجده
و نواح آن خیزد و در زیر آب نکون می یابد **طبیعت** آن خشکتر از بسد **افعال و خواص آن** قاطع خون و التیام دهندهٔ زخمها و ملحم آنها خصوصا با شب و در سائر
افعال مانند بسد است **فصل النون مع العین المهملة** **نعام** بضم نون و فتح عین و الف و میم بفارسی شترمرغ نامند **ماهیت** آن مرغیست معروف
عظیم الجثه کردن آن بلند شبیه بشتر و پاهای آن شبیه بپای کاو و ظلف آن مشقوق و رنک آن اغبر مایل بسفیدی و مانند طیور دیگر بسیار پرواز نمی تواند نمود بلکه بعنوان
جست و خیز است و بهترین آن بچه آنست و چندان محتاج بآب نیست مگر آنکه آب را بیند بلکه استنشاق هوا آنرا کفایت است **طبیعت** آن بسیار کرم و خشک تا آخر سوم
و تا چهارم نیز کفته اند **افعال و خواص آن** کوشت آن محلل ریاح و قاطع بلغم اعضاء الراس و المفاصل و النفض خوردن کوشت آن فالج و لقوه و صداع و وجاع مفاصل
و ظهر و عرق النسا و نقرس و ساق و امثال اینها و استسقا و جمیع امراض بارده رحم را مفید المضار بطی الهضم و مضر محرورین مصلح آن سرکه و روغن و بیه آنرا آشامیدن
باعث سرعت تکلم اطفال و رافع برودت اعضا است و ضماد آن محلل اورام مزمنه و استسقا و تهیج اطراف و رافع سم عقرب و باعث سرعت حرکت اطفال و چون بر بدن
و پاهای ایشان بمالند و از خواص آنست که بر بدن شخصی که مالیده باشد هوام و مارها از آن شخص بکریزند و اکر نزدیک او شوند بحس کردند ابن رضوان کفته چون پیه آنرا در اول
تابستان در آخر بهار بکیرند و در هر موضع که کذارند مار و افعی از آن بکریزند و چون بوی آن بشنوند غشی آورند و سرکین آن رافع کلف و آثار جلد بزودی و خاکستر موی
آن رافع آکله و از خواص آنست که از بلع کردن اخکر و آهن تفته و مس تفته متضرر نمیکردد و هضم میکرداند **نعنع** بفتح دو نون و سکون دو عین مهمله و آنرا نعناع نیز و بیونانی
منثی و بفارسی پودنه پا و بشیرازی راقوته نامند **ماهیت** آن نباتیست معروف بری و بستانی میباشد برک بری آن خشن تر و کوچک تر و بستانی نازکتر و نرم
تر و بهترین آن تازهٔ املس بستانی آنست **طبیعت** آن در آخر دوم کرم و خشک و با رطوبت فضلیه **افعال و خواص آن** در جمیع افعال قوی تر از پودنه و پاقوت
مسخنه و مفرح و مقوی دل و مرقق خون غلیظ و محلل مواد بارده اعضاء الراس طلای آن بر پیشانی خصوص با آرد جو جهت درد سر بارد و سعوط بکدانک عصارهٔ آن
با روغن کل سرخ تا سه دفعه جهت خنازیر که در کردن بهم رسد بغایت مؤثر و قطور آن با ماء العسل جهت درد کوش و مالیدن آن رافع درد دندان اعضاء الصدر و الغذا
و النفض آشامیدن عصارهٔ آن قاطع نزف الدم و نفث الدم و جهت درد سینه و پهلو و نضج رطوبات قصبه ریه و سینه و تنقیه آن و چون با پرسیاوشان بجوشانند

نشاره

نشف

نعام

نعنع

دبها شا مند جهت وجع فواد و خفقان معدي و تقويت معده و ماسكه و هاضمه و ضم معده و تحليل رياح معده و آروغ و رفع قولنج ريحي و كشنده اقسام كرم شكم و با سركه قاطع نزف الدم
و آشاميدن دو سه شاخ آن با آب نار ترش مسكن فواق و قي و هيضه و غثيان و مشهي و مسكن خفقان معدي و وجع الفواد و درد معده و چون با قدري عود و يا مصطكي بخايند
فواق و خفقان را زائل كند و مقوي دل و مفرح و يرقان را مفيد و تقويت باه بخشد و با حب الرمان نيز جهت هيضه و چون دو سه شاخ آنرا در شير بمالند مانع انجماد آنست و با سركه
و ترشيها رافع ضرر آنها است باعصاب و بدستور با لبنيات و لهذا در سكنجبين و آب دوغ داخل مينمايند و با پنير نيز ميخورند و ضماد آن مسخن و مقوي معده و تنها و با آرد جو جهت
اورام رخوه و دفع شير منجمد در پستان و تنها جهت بواسير و با مويز جهت ورم انثيين و درد آن و حمول آن قبل از جماع مانع حمل المضار مولد رياح و اكثار آن مولد حكه در گلو و مصلح
آن كرفس بدل آن پودنه بحري مقدار شربت آن تا دو مثقال السموم ضماد آن با نمك جهت رفع سميت سگ ديوانه گزيده و مضوغ آن جهت عقرب گزيده الاورام و البثور
ضماد آن با آرد جو جهت اخراجات و نضج دماميل و شراب عرق آن در قرابادين كبير ذكر يافت و سكنجبين آن نيز فصل النون مع الغين المعجمة نغر بفتح نون
و غين و راء مهمله ماهيت آن اسم جنس عصفور است و نزد بعضي مخصوص بگنجشك سياه كوچكي است كه دنباله آن كوتاه و دائم الحركت و كثير الصوت است و بعربي آنرا ابو
و ابو المليح و بفارسي چكاوك و بهندي ممولة و درنگاه بن حجر نامند طبيعت آن گرم و خشك افعال و خواص آن قديد نمك سود آن جهت اسهال و تحجير
سود آن جهت عسر البول و تفتيت سنگ گرده و مثانه بغايت نافعست فصل النون مع الفاء نفط بكسر نون و سكون فا و طاء مهمله ماهيت آن رطوبتي است
دهني حاد الرائحه كه از بعضي زمينها مانند نفت و قير ميجوشد و از اقصي عراق خيزد و دو نوع ميباشد سفيد و سياه و سفيد آن بهتر و الطف و بسبب لطافت زود مشتعل ميگردد
و نقاشان قدري از آنرا داخل روغن كمان براي ترقيق و تلطيف ممزوج نموده بر نقشها ميمالند و سياه آن با آن لطافت نيست و بتقطير سفيد ميگردد و آنرا مغشوش بروغن چراغ
مينمايند و فرق آنست كه نفط متصاعد ميگردد و بخلاف آن و از توابع مصر از كبار دريا نوعي نفط مي آورند و آنرا زيت الجبل مينامند طبيعت آن تا چهارم گرم و خشك افعال و
خواص آن اقوي از اكثر روغنها و مفتح و سريع النفوذ و گدازنده صلابات و ترياق جميع امراض بارده شربا و ضمادا اعضاء الراس و العصب الغذاء و النفض طلاي آن جهت
فالج و لقوه و رعشه و كزاز و خدر و استرخا و اكثر امراض و اوجاع بارده رطبه و تحليل رياح و اوجاع مفاصل و امثال اينها مفيد و اكتحال آن جهت نزول آب در چشم و بياض
و قطور آن جهت كري و رياح گوش و آشاميدن آن جهت سرفه كهنه بارده و بهر و ربو و ضيق النفس و نفث الدم و بواسير و تفتيت حصاة و اخراج كرم معده و مقعده و تحليل رياح
احشاء و مغص و حرقة البول و فرزجه و بخور آن جهت سردي رحم و اختناق آن مفيد و طلاي سفيد آن رافع گزيدگي حيوانات مضر محرورين و مصدع و مصلح آن خشخاش و سركه و مضر
ريه و مصلح آن كتيرا مقدار شربت از سفيد آن دو دانگ تا نيم مثقال و از سياه آن يكمثقال بدل آن بوزن آن ميعه و بعضي قطران گفته اند و رفت طب نيز السموم خوردن
سفيد و سياه آن دافع سموم و قوي الاثر است نفل بفتح نون و فا و لام ماهيت آن گويند نبات بارزد است شبيه برطبه بخيار مائل بسرخي و بنفشي و در بوستانها شگوفه
بيد و شاخهاي آن گرهدار مانند خار خسك و در عربستان كثير الوجود طبيعت آن گرم و خشك افعال و خواص آن آشاميدن تخم و گل آن رافع سپرز و مدر
بول و گل آن اقوي و طبيخ آن در افعال ضعيفتر است فصل النون مع الكاف نكاچولي بكسر نون و فتح كاف عجمي و الف و ضم جيم فارسي و سكون واو
و كسر لام و يا ماهيت آن صاحب خلاصة التجارب نوشته كه بزبان هندي نوعي يتوعي را نامند كه نبات آن برروي زمين پهن ميباشد و ساق نبات آن بسيار ضعيف
و برگهاي آن از دو جانب رسته مقابل يكديگر و بمقدار نصف عدسي و درين ممالك يعني مرو و نواح آن كثير الوجود است و در زمينهاي ريگ بوم و دور از آب نزديك آن
رويد و قويتر آن آنست كه دور از آب باشد و نبات آن مائل بسرخي طبيعت جميع اجزاي آن گرم و خشك در اول سوم افعال و خواص آن آشاميدن عصير و يا دق
برگ آن با شراب جهت اكثر سموم هوام منهوشه و بدستور طلاي آن مفيد و با شير مسهل اخلاط فاسده و اخراج سموم از بدن نافع است فصل النون مع الميم نمر
بفتح نون و كسر ميم و راء مهمله بفارسي پلنگ و بتركي قپلان و بهندي تيندوا بكسر تاء مثناة فوقانيه و ياء مثناة تحتانيه و خفاي نون و دال مهمله و واو نامند ماهيت
آن حيوانيست معروف شبيه بفهد در شكل و رنگ صورت آن شبيه بشير و كثير الحيا و هيچ حيواني گوشت آنرا نخورد و در جثه از سگ بزرگتر و باريكتر و جلد و سبك رفتار و تيز رو تر از
حيوانات ديگر و شديد القوت و غيور و بتجربه رسيده كه چون بر زخم پلنگ موش بول كند پلنگ نجات نيابد و موش حريص بر آنست كه خود را بدان رساند و بول بر آن كند
و لهذا پلنگ زخم دار را در جاي نگاه ميدارند كه اطراف آن آب باشد و موش نتواند خود را بدان رساند و بول كند بر آن و از خواص آن آنست كه در هنگام رفتار هيچ حيوان
را بالاتر از خود نميتواند ديد طبيعت گوشت آن گرم و خشك افعال و خواص آن اعضاء الراس پيه آن بهترين اطليه است از براي فالج و خدر و اوجاع

مفاصل و نقرس و امراض بارده و بدستور دهن بدان و اکتحال خون آن رافع جمیع علل چشم اعضاء النفض و قطور خون سر آن با آب چرجیر و زنبق، در تحلیل مقوی و محرک جماع و بدستور
حمول آن در روغن زنبق و جلوس بر پوست آن مسکن بواسیر الجروح والقروح و الزینة طلای مطبوخ پیه و گوشت آن با آب و زیتون جهت ازاله زخمها و شری و خراز
بیعدیل طلای خون آن رافع کلف و بهق و آثار جلد و طلاء زهرهٔ خشک آن با حماض اترج رافع بهق و از خواص آنست که چون کسی بر تمام جسد خود پیه کفتار بمالد پلنگ
قصد او نکند و چون آنکس نزدیک آن رود پلنگ بگریزد و بجدی بحس گردد که قدرت بر حرکت او را نماند و آن شخص اگر خواهد آنرا بتواند بگیرد و دم او بسیار محبت حذر است چون
بدان رسد بی اختیار آنرا بنوشد طرد الهوام سوی آنرا چون در خانه دود کنند گژدم بگریزد و از آنجا و خود از درخت مرغ بگریزد المضار زهرهٔ آن سم قاتل و دو دانگ آن در
سه ساعت هلاک سازد تدارک آن قی نمودن بشیر تازه و بعد از آن رب و طین مختوم خوردن و سائر تدابیر زهرهٔ اسد خورده است که مذکور شد **نمل** بفتح نون و سکون
میم و لام لغت عربیست بفارسی مورچه و بهندی چونتی نامند و بزرگ آنرا چونتا و کثیر ابتای هپار نقطهٔ هندیست و بترکی قاریجه **ماهیت** آن از جمله حشرات و قوت شامهٔ
آن غالب تر از حیوانات دیگر و مختلف می باشد در مقدار از بزرگ و متوسط و ریزه و بزرگ سیاه را بری و دسته پا بلند آن نمل فارس و بفارسی مورچه سوار و کوچک را ابلدی
و کبار پرنده را طیار و بفارسی مورچه پردار نامند و گفته اند که هرچند بزرگتر شود پردار میشود **طبیعت** مطلق آن در سوم گرم و خشک **افعال و خواص آن** با قوت سمیه
خصوص کبار آن الاذن مهر پارس گفته چون مور را در روغن زیتون بجوشانند و در گوش بچکانند رافع کری و ریاح و طنین آنست آلات التناسل چون صد عدد مورچهٔ کبار را
در نیم اوقیه روغن بازرقی و یا روغن زنبق انداخته سه هفته در آفتاب بگذارند طلای آن بر قضیب و حوالی آن بغایت محرک باه ماتویطین رافع عنین و مورث صلابت و بزرگی
آلت و از مجربات دانسته اند الاورام والبثور طلای مور مقابر با سرکه رافع خنازیر الزینة طلای مسحوق آن مانع برآمدن موی چون بار اول قلع کرده باشند محتاج بتکرار
استعمال نیست و ضماد کبار سیاه آن جهت برص بعد تنقیه و ضماد تخم آن با بیضه روغنها مسقط موی و مانع برآمدن آن دانسته اند المضار خوردن آن موجب مغص و کرب و نفخ
و ریاح و قی و مصلح آن عسل و زیره و چون کسی را بگزد خصوص نوع بری آن سوزش و خارش عظیم و ورم بهم میرسد مصلح آن مالیدن آهن سوده با سرکه و روغن تلخ و ضماد
چوب خیزران با آب تخم آنرا چون بخورند تحریک ریاح شکم بطرف اسفل بجدی نماید که ضبط آن دشوار و متعذر باشد مصلح و رافع آن زیرهٔ کرمان الخواص گفته اند چون کسی خواهد
که چیزی در جائی گذارد و مورچه دران نرود باید که در وقت گذاشتن حبس نفس نماید و نفس نکشد مورچه دران نخواهد رفت مادام که دست دیگری بدان نرسد و از اسرار
مکتومه است و از دخان کبریت و قطران و حلتیت و زهرهٔ گاو نر بگریزد **نموس** بضم نون و میم و سکون واو و سین مهمله جمع نمس است **ماهیت** آن حیوانیست
بمقدار شغال و صورت آن شبیه بدلق و رنگ آن مائل بزردی و با خطوط سبز و سر آن کم موی و بسیار چرب بحدیکه مظنهٔ آن شود که گویا چرب کرده اند و نموست علتی است
که در سر هم میرسد بنابر مشارکت در بن وصف مسمی بدان گشته و مرغ و موش را صید کنند و هنگام مستی صدای آن شبیه بصدای گربه گردد و در وقت غیر مستی نهجی بکرو بکار
ماوراء النهر آنرا لاکنجه گویند و در بلاد مره نیز یافت میشود **افعال و خواص آن** امراض الراس سعوط خون آن بقدر یک قیراط با شیر زنان رافع جنون و اکتحال زهرهٔ
آن با سفیدی بیضهٔ مرغ رافع و سعه الزینة طلای سرگین آن با خردل رافع داء الثعلب و طلای پیه آن و بدستور موی سوختهٔ آن با روغن رافع بهق سیاه و جرب الخواص ارسطو
گوید چون آفتاب در بیت خود باشد شرف باشد چشم راست آنرا گرفته در خرقهٔ کتان بسته بر صاحب حمی ربع تعلیق نمایند رفع حمی او کرده و چون چشم چپ آنرا بندند حمی با عود
نماید و مفارقت ننماید

فصل النون مع الواو

نواریس بفتح نون و واو و الف و کسر را و سین مهملتین لغت یونانیست و بعربی آنرا شجرة القدس و سواک العباس
و سواک المسیح نامند **ماهیت** آن نوعی از قثا است شاخهای آن باریک و بلند تا بسه ذرع و برگ آن ریزه و مدور و جمیع اجزای آن مزغب با زغب شبیه به پشم و گل آن زرد
و خوشبو و طعم آن تند و خار آن نیز مانند سوزن و صمغ آن ما بین سفیدی و سرخی و در ردم و حلب کثیر الوجود منابت آن آجام **طبیعت** تخم آن در دوم گرم و خشک و بیخ آن
در سوم و این قوی ترین اجزای آنست **افعال و خواص آن** مجفف و قابض اعضاء الصدر آشامیدن عصارهٔ آن جهت قرحهٔ ریه و ذات الجنب بیعدیل السموم تخم
آن رافع سموم قتاله و مقاوم آنها مضر گرده مصلح آن قند و گفته اند مصلح آن بندق است مقدار شربت آن یکمثقال الاعصاب ضماد بیخ آن در التیام جراحات اعصاب مجرب
دانسته اند و لهذا آنرا شجرة العصب نامند و طبیخ شکوفه سائیدهٔ جرم آن و همچنین صمغ آن در التیام عصب ضعیف از بیخ آن و آشامیدن ضماد کردن آن نیز جهت درد عصب
و کوفتگی اعضاء و از جای بیرون رفتن شکستن آن و قاطع نزف الدم مؤثر و طبیخ نبات و گل آن قائم مقام صمغ آنست **نوشادر** بضم نون و سکون واو و فتح شین معجمه
الف و ضم دال و را مهملتین لغت فارسیست و بهندی نوسادر و بفرنگی سال ارمونیک نامند و نزد اهل صنعت موسوم بعقاب و کبریت الدخان و ملح النار و سلسالیون

نیز است **ماهیت** آن چیزیست سفید شبیه بشوره قلمی و شفاف میباشد از معدنی و مائی و مصنوع معدنی آنرا معدن بلاد حاره مانند حلبشه و زنج است و قطعهای آن مانند شوره و مائی آن آب چشمه ایست که چون دست بدان زنند کف کند و از جوشانیدن آن قطعهای سفید بر روی آن بسته گردد و نطالی گفته در نواح اصفهان آن چشمه موجود است گویند در جبال خراسان نیز میباشد و این هر دو صنف عزیز الوجود اند و مصنوعی آنرا از قاذورات و کثافات بتعفین و تصعید بعمل می آورند و احیانا قلیلی در کوره آجرپزی که از قاذورات آنرا طبخ دهند نیز بهم میرسد و این قبل از تصعید اکثر رنگ آن اغبر میباشد و بعد از تصعید سفید شفاف مانند شوره قلمی میگردد و چون سفید صاف شفاف آنرا با مثل آن زنجار زردی و عشر آن نوشادر تصعید کنند سرخ میگردد و در مصر و روم و ملتان شنیده شده که قاذورات و کثافات و سرگین حیوانات را جمع نموده و مانند خشت خام اقراص ساخته خشک کرده در کوره بر هم چیده و بالای آنها خشتهای پخته را دو دو ایستاده سر آنها را بر هم تکیه زده آتش میدهند و آنچه بر آن خشتها و بر اطراف و بالای کوره صعود نموده منعقد میگردد بعد از سرد شدن اخذ مینمایند

طبیعت آن در آخر سوم گرم و در اول آن خشک **افعال و خواص آن** ملطف و جالب از عمق بدن بظاهر و مفتح و قاطع نزف الدم بهمه اعضا و العین اکتحال آن جهت التیام قرحه و رفع دمعه بارده مفید الفم غرغره آن با آب سداب جهت لوی در حلق مانده الصدر آشامیدن آن رافع حرکت سینه و طلای آن جهت خناق السموم چون آنرا با مثل آن عفص ملح انسان تصعید کنند آشامیدن یک مثقال آن در رفع سم مطلق سمیات مجرب دانسته اند و از اسرار مکتومه است الطحال آشامیدن آن رافع طحال المجروح و القروح ضماد و در آن محفف قروح و حابس نزف الدم آنها و جروح و رافع حرکت آنها الزینه طلای آن با روغن تخم مرغ رافع برص و با عسل جهت داء الثعلب و داء الحیه و سعفه و با روغن کنجد جهت الجهامه پاشیدن آب محلول آن که در جای نمناک گذاشته حل کنند و یا با سرکه حل نمایند و بدستور بخور آن باعث گریختن مار و هوام است از آن مکان و چون محلول آنرا بر کاغذی نقش کنند و در اطراف خود گذارند هوام قریب بدان نگردند المضار رسه درم آن کشنده است به تقطیع حشا مداوای آن قی نمودن بشیر و روغن و اشیای امراق و سمه و اطعمه چرب خوردن است و سائر تدابیر زرنیخ و زر نخفر خورده

فصل النون مع الهاء

نهما بفتح نون و سکون ها و فتح میم و الف **ماهیت** آن اسم نبطی درختی است کوهی ساق آن مربع و بقدر یکقامت و با رنگی مائل بزردی و شکوفه آن بعضی مائل بسفیدی و بعضی مائل بسرخی و میان آن تهی و عمیق و با عطریت و برگ آن بعضی مستدیر و بعضی دراز و بی ثمر است **طبیعت** آن در دوم گرم و خشک **افعال و خواص آن** مقوی و مفرح اعضاء الراس بوئیدن آن جهت سد نزلات و زکام و بدستور بخور آن النفض و الصدر آشامیدن آن با تفریح و مقوی قوی و رافع خفقان و مدر خون و فرزجه آن منقی رحم و خوشبو کننده آن السموم با سرکه رافع همه سموم الزینه آشامیدن خیسانیده آن با مویز و بعد از آن بادام خوردن مسمن بدن الخواص چون یکدرم آنرا با هفت عدد دانه کشنیز در پارچه کبودی بسته در چاه اندازند و در تابستان با دست سرد و زیدن گیرد و چون در حریر سرخ پیچیده بر بازوی چپ بندند رفع سحر و چشم بد کند بالخاصیت

فصل النون مع الیاء المثناة التحتانیه

نیده بفتح نون و سکون یاء و فتح دال مهمله و ها لغت مصری است بفارسی سمنو بوا و سمنی بیا نیز نامند **ماهیت** آن از اغذیه معروفه اکثر بلاد است شیرین و لذیذ میباشد و دستور صنعت آن آنست که گندم جید را صاف نموده در آب بخیسانند و بر تخته و یا خونچه چوبی و غیر آن پهن نمایند بضخامت سه چهار انگشت و پارچه کرباس پاکیزه بر آن می اندازند و هر روز بر آن آب میپاشند تا آنکه ریشه برآورد و سبز گردد و چون بمقدار چهار انگشت رسید آنرا بریده کوبیده و آب آنرا افشرده صافی نموده بدستور قدیم آب صافی آنرا در دیگ ریخته و با آتش ملایم طبخ میدهند و قطعات تنج بعد در آن می اندازند و طبخ میدهند تا غلیظ و شیرین گردد و بدستور جدید که بالفعل معمول میان عوام آنست که آب صافی آنرا با سه چهار وزن آن آرد میده خالص در دیگ بزرگی طبخ مینمایند بملایمت تا اینکه نضج یابد و طعم خامی آن برطرف شود و بعضی مغز بادام و پسته و گردکان درست غیر کوبیده و بعضی درست با پوست در حین طبخ در آن می اندازند و بعضی بی پوست نیز و بعد از کمال نضج زمانی سر آنرا مستحکم نموده دم داده در ظرف بر می آورند و تناول مینمایند بسیار لذیذ و شیرین میباشد و عورات اکثر بلاد این را بطهارت و پاکیزگی و حسن عقیده و خضوع و خشوع تمام به نیاز حضرت سید النساء صلوات الله علیها مرتب مینمایند و بعنوان تبرک از برای موالیان و محبان او شان جابجا میفرستند

طبیعت آن در اول گرم و در خشکی معتدل **افعال و خواص آن** مولد خلط صالح و مسمن بدن و معدل بلغم اعضاء الراس و الصدر و الغذاء جهت دفع صعود بخار بدماغ و مالیخولیا و سرفه خشک و درد سینه و تولید خلط صالح و تسمین بدن نافع المضار ثقیل و دیر هضم و مسدد و اکثار آن مورث تبهای مرکبه و آنچه با بادام و گردکان و پسته در آن اندازند ثقیل و زبون تر مصلح آن سکنجبین و کاسنی است

نیطافلی بکسر نون و سکون یا و فتح طاء مهمله و الف و فتح فا و کسر لام و یا **ماهیت** آن صاحب مغنی گفته از جمله انواع غیر نبطافلن است و بر شاخهای آن پنج عدد برگ میباشد و برگ آن شیردار و بغایت حجف بی لذع و بی حدت **افعال و خواص آن** طبیخ آن جهت درد جگر و اسهال ابو امری و ضماد آن جهت خنازیر و عرق النسا و مفاصل و تحلیل صلابات و ورم مفید و عصاره بیخ آن سم قاتل مقدار شربت آن تا سه ابو الوسات است

نیل بکسر نون و سکون یاء و لام

نهما

نیده

نیطافلی

نیل

لغت هندي است و آنرا بعربي نيلج نيز نامند **ماهيت آن** اقراص چوبي است آسماني جوني تيره رنگ مصنوع از عصارهٔ نباتي و اكثر از هند و گجرات و ٹهٹه مشهور بديول و نواح آن باطراف ميبرند و آنرا از درخت نيل كه آنرا اعظلم نامند بعمل مي آورند و نبات آن در كتب مذكور شده و بيان اختلاف انكه بعضي وسمه و نيل را يك چيز دانسته اند و بعضي غير يكديگر و آن بري و بستاني ميباشد نبات بستاني شبيه بكتان و ساق آن منشعب بسه شعبه باريك و برگ آن شبيه ببرگ كبر و تخم آن ريزه مائل بسرخي شبيه بتخم خرنوب و از ان ريزه تر و بري آن مانند بستاني و خشونت آن زياده و سياه تر و بي تخم و بهترين آن صافي تيره رنگ لاجوردي آنست كه بهندي نيل بيانه نامند جهت انكه در قصبه بيانه كه قصبه ايست از توابع شاهجهان آباد بعمل مي آورند و در هيچ جاي ديگر بدين خوبي و صفا و رنگ نمي شود و ليكن از ده دوازده سال كه صاحبان انگريز متوجه شده در بنگاله و صوبه عظيم آباد و بنارس بلكه تا لكهنو بتشير كشت و كار درخت نيل كرده و بجا بجا كوٹهي ها براي تياري نيل بنا گذاشته تيار ميكنند بسيار خوب و رنگين مثل لاجورد و بهتر از بيانه ميشود و بر جهازات براي تجارت ميبرند و از برگ همين كه خشك كرده مردمان خضاب ميكنند همين وسمه است خوب سياه ميشود و گويند در خورجه كه متصل اكبر آباد است بسيار خوب نيز ميشود و اكثر تجار ازانجا خريده باطراف ميبرند **طبيعت آن** در آخر اول گرم و در دوم خشك و نزد بعضي معتدل **افعال و خواص آن** محلل مجفف و رادع و قاطع نفث الدم و نزف الدم و قوت تجفيف بستاني آن زياده و بدون لذع و بري آنرا قوت تجفيف اقوي و با حدت و جاذب از اعماق بدن **اعضاء الصدر و الغذاء و النفض** آشاميدن آن بقدر چهار شعيره تنها يي و يا با ادويه مناسبه جهت سرفهٔ شديد اطفال كه از شدت آن قي كنند و در سينه و گرده و رياح غليظه و نيز با ادويه مناسبه جهت قرحهٔ ريه و سوختهٔ سوداويه و با گلقند خواه هندي و خواه كرماني آن جهت وحشت و هموم و خفقان و با سكنجبين جهت سپرز خصوص بري آن و با خيار شنبر جهت استسقاء و عصارهٔ آن نيز جهت سرفه و چون نيلرا با آب بسايند و بر ناف اطفال بمالند اسهال نمايد چون بر زهار ايشان بمالند بول بسته را بگشايد **الجروح و القروح** ضماد بري آن جهت قروح خبيثه و با دسرخ و نمله و التيام جراحات كهنه براي شدت جذب و حدت آن و طلاي محلول آن در آب كه گرم نموده باشند جهت تسكين وجع بواسير مؤثر و با هموزن مرداسنگ و قدري روغن گل سرخ و موم جهت اكله از مجربات اما بايد كه قبل از طلا موضع را با آب باران تنك و عسل بشويند و با سركه جهت قروح سر و خنازير و متقرح به جديل جهت اندمال جراحات در ابدان صلبه بستاني آن بهتر و جهت قروح نيز براي تجفيف و قلت جذب و حدت كه دارد و جهت قروح كهنه با عسل و جراحات عصب و حرق النار و براي آن با آرد شليم جهت اخراج خار و پيكان **الزينة** جالي كلف و بهق و برص و داء الثعلب نافع خصوص محرق آن **الاورام و البثور** ضماد آن جهت تحليل ورم رخو و كل اورام در ابتدا و جهت ظهر انجا مضر ريه مصلح آن عسل مقدار شربت آن تا دو درم بدل آن بوزن آن آرد جو و ثلث آن ماميثا است و دستور اخذ رنگ آن آنست كه بكوبند و در آب يكشبانه روز بگذارند پس ته نشين آنرا بگيرند و در ديگي كنند و پر از آب نمايند و در زير آن آتش ملايم كنند و بر هم زنند تا كف بر سر آورد تا كف آنرا بگيرند و استعمال نمايند در رنگ ثياب و غيرها

نيلج بكسر نون و سكون يا و فتح لام و جيم لغت عربي نيل است و بعضي غير آن دانسته اند **ماهيت آن** نباتي است برگ آن شبيه ببرگ صعتر و بر روي زمين مفروش و در حوالي دربند شيروان كثير الوجود **افعال و خواص آن** اقراص معمول آنرا جهت بياض چشم بعديل دانسته اند

نيم بكسر نون و سكون يا و ميم لغت هندي است گويند اصل آن نب بوده كه بنا بر قاعدهٔ مقرره در الفاظ فارسيه هر جا كه نون با باء موحدهٔ ساكنه جمع شود با را با ميم بدل كنند مانند دنب و سنب كه با را با ميم بدل كرده و براي تخفيف نون را حذف كرده دم و سم شده و در اينجا نيز همين عمل نموده نيم گشته **ماهيت آن** درختيست عظيم هندي معروف و مشهور برگ آن باريك و مشرف و نازك و اندك از برگ انار بزرگتر و تشريف آن زياده و گل آن در خوشه و وسط گلها زرد و اندك با عطريت و خوش منظر و ثمر آن بقدر سنجد بسيار كوچكي يعني مدور اندك طولاني و رسيدهٔ پختهاي آن زرد رنگ و تلخ با اندك شيريني تحيل كه انچه حكيم مير محمد مومن رحمة الله در تحفه نوشته اند كه آنرا در اصفهان سنجد كرخي و در مازندران كنار نامند و در بعضي بلاد معروف بدرخت نور است چندان اصلي نداشته باشد زيرا كه نيم در غير بلاد هند نمي شود و مستعمل اكثر برگ تازهٔ آنست **طبيعت آن** نزد اهل هند سرد در اول و خشك در دوم و نزد بعضي در اول گرم و تر و نزد بعضي معتدل **افعال و خواص آن** محلل و منضج **اعضاء الرأس** بخور برگ مطبوخ آن در آب جهت درد گوش و اوجاع مفاصل و قطور عصارهٔ برگ تازهٔ آن تنهايي و يا با عسل در بيني مسكن صداع و در گوش مسكن وجع و مصلح جراحات و مانع آب رفتن از ان و مضمضه با آب برگ تازهٔ آن و يا با آب مطبوخ آن جهت تقويت لثه و درد دندان نافع **اعضاء النفض** آشاميدن آب برگ تازه مطبوخ آن و يا انكه برگ آنرا سائيده گرده نا پخته در آب انداخته آب آنرا شبانروز بياشامند جهت تحليل بلاغم و رطوبات معده و التيام مجاري بول و تصفيهٔ آنها و آشاميدن آب مطبوخ پوست بيخ آن بقدر دوازده مثقال مدر حيض بسته شده و آشاميدن ثمر آن يكمثقال حابس اسهال مزمن و حكيم مير محمد افضل در مجربات خود نوشته كه ثمر آن گرم و تر و ملين بطن و رافع جذام است **الاورام و البثور و الدماميل** ضماد برگ

نيلج

نيم

كوسد

کوبیده گرم نموده آن و بدستور ضماد نمایند آن بدین نحو که در ظرف سفالی کرده و ظرف دیگر بر سر آن گذاشته و اطراف آنرا بسته بر آتش کمی گذارند و بخار طبخ یابد و یا آنکه در برگ بید و یا برگ موز در زیر خاکستر گرم طبخ نمایند جهت تحلیل اورام حارهٔ رطبه و بارده و نضج دامیل و تنقیهٔ قروح والتیام آنها و تسکین اوجاع و امثال اینها نافع و ضماد سائیدهٔ آن با آب نمک منقی قروح خبیثه و خورندهٔ گوشت فاسد و بدستور با گرد شکر سرخ نیز و ما بین بسیار بهتر است اکال قروح و جروح است و چون بفتیله آلوده در دهن زخم گذارند گشاده گرداند و چون در جوف آن فرستند تنقیهٔ آن نماید خصوص که بر بالای آن زخم برگ سائیده گرم کرده و یا مطبوخ نحو مذکور بسته باشند و چون قروح و جروح تنقیهٔ تام یافتند و خواهند ملتئم سازند باید که بی نمک استعمال نمایند و مرهم و دهن آن نیز جهت اکثر قروح و جروح و سوختگی آتش نافع و بعضی روغن آنرا نائب مناب روغن شیخ صنعان دانسته اند و صنعت آن هر دو و طلای برگ آن در قرابادین کبیر ذکر یافت و عرق پوست درخت بسیار کهنهٔ آن که شکوفه هر مقدار که خواهند و با ربع وزن آن شکر سرخ که بهندی گر نامند تا صاف خالص باشد و ده وزن آن آب بخیسانند و روزها با آفتاب و شبها در سایه گذارند تا بیست یکروز پس عرق کشند بدستور مقرر روزی ده توله تا چهار توله آنرا بیاشامند و از عقب آن بفاصله یک ساعت نان با روغن گاو تازه بخورند تا بیست و یکروز یا زیاده بر حسب حاجت و مرض و از نمک و ترشی و ماهی و بادی پرهیز نمایند جهت اکثر امراض مانند لقوه و فالج و استرخا و اوجاع مفاصل و غیرها و استسقا و نزول آب در هر عضوی که باشد و قروح مجاری بول و جذام و قروح خبیثه و ساعیه و امثال اینها نافع و بدستور آشامیدن نقوع مذکور جهت امراض مزبوره روزی ده توله بدستور و مراعات پرهیز **نیلوفر** بکسر نون و سکون یای مثناة تحتانیه و ضم لام و سکون واو و فتح فا و را مهمله معرب نیلوپهل هندیست زیرا که نیل بزبان هندی بمعنی آب و پهل بمعنی ثمر است و بیونانی منیقا و بعربی کرنب الما و حب آنرا حب العروس و بزبان بنگله سپله و کوئین نامند و بربری آنرا بمصر عرایس النیل گویند **ماهیت** آن گل نباتیست که در غدیرها و آبهای ایستاده که بهندی جهیل و تالاب نامند در ایام گرما که موسم بارش آن و بارانست بهم میرسد ساق آن نرم و مجوف طولانی بقدر عمق آبها تا بدو قامت و برگ آن عریض و بر سطح آب مفروش و گل آن بیرون از آب والوان میباشد سفید و نیلی و سرخ ارغوانی و بنفش و زرد و رنگ نیز و لیکن زرد رنگ آن کمیاب و سفید آن کثیر الوجود و بعد از ان نیلی و بعد از ان ارغوانی و بهترین همه سفید و نیلی است و برگهای گل آن طولانی با نرمی سخت و در میان آن زیرها و بعد ریختن گل آن ثمری بقدر سیبی مدور و در جوف آن تخمهای کوچک سیاه که بالزوجت میباشد بهم میرسد و هندی آن مائل بسرخی و بیخ آن بعضی شبیه بزردک طولانی سیاه و بعضی مدور و تلخ طعم خشبی و این را بهندی سلکی نامند و بعضی مردم تخمه میخورند و بعضی گفته اند نیلوفر بری نیز میباشد **طبیعت** جمیع اجزای آن در دوم سرد و تر و گل آن از همه الطف و از بنفشه در سردی و تری زیاده و بیخ آن گرم و خشک و تخم آن سرد و خشک و مراد از مطلق آن گل آنست و اکثر مستعمل و قوت آن تا یکسال باقی میماند **افعال و خواص آن** مقوی دل و دماغ و مسکن حرارت آنها و تشنگی و عصاب الراس والصدر و بوئیدن گل آن مقوی دل و دماغ حار و منوم و مسکن صداع حار و خشکی دماغ و آشامیدن آن جهت امور مذکوره و سده نزله و خشونت سینه و سرفه حار و قروح ظاهری و باطنی حادث از ادویه حاده است و چون تعدیل آن با زعفران و دارچینی کرده باشند جهت تقویت دل و خفقان نیز و نگاه داشتن قدری از بیخ آن در دهان محلل اورام حلق و رافع خناق مجرب و نطول گل آن بر سر مسکن حرارت آن اعضا و النفض والحمیات و آشامیدن گل آن و بدستور بیخ آن جهت اسهال مزمن و قرحه امعا و سیلان منی و منجمد کنندهٔ آن و مسکن شهوت باه و مانع احتلام خصوص با شربت خشخاش و یا جوارش عود مشرین و آشامیدن گل آن تنها و یا با مطبوخ مناسبه و یا عرق آن جهت جدری و حصبه و بعد از بروز نه قبل از ان جهت آنکه مانع بروز آنست و نیز مسکن حرارت قلب و کبد و حمیات حاره حاده است مضر مثانه مصلح آن نبات و عسل و مضر باه و مصلح آن لعوبات و عسل مقدار شربت از جرم آن تا سه درم و در مطبوخات تا هفت مثقال بدل آن بنفشه و بخلاف و یا خطمی سفید و بیخ آن جهت اسهال مزمن و تحلیل طحال و قروح امعا و سیلان منی و ضماد آن جهت ورم معده و مقعده و مثانه و ورم طحال و مقعده الزنبه ضماد بیخ آن با آب جهت بهق و برص خصوص بیخ سیاه آن و با زفت و با عسل جهت داء الثعلب و نطول آن با سرکه جهت اورام حاره مقدار شربت آن از یکدرم تا سه درم و اکثار آن مضعف باه و تخم آن مضعف و منجمد کنندهٔ منی و آشامیدن آن چند مرتبه جهت قطع سیلان رطوبات جاری از رحم و ضماد آن جهت نزف الدم و درد مثانه و درد حیض نافع مقدار شربت آن تا سه درم است **شراب نیلوفر** ملین طبع و جهت صداع حار و تبهای حار و تبهای صفراوی و سرفه و ذات الجنب و ذات الریه و خشونت سینه نافع صنعت آن بگیرند نیلوفر تازه یکرطل و در چهار رطل آب بخیسانند و بجوشانند و مالیده صاف نموده با یک من قند سفید بقوام آورند و اگر نیلوفر تازه نباشد ربع و یا نصف وزن آن از نیلوفر خشک مرتب نمایند **عرق نیلوفر** صداع حار و تبهای صفراوی و حمیات دقیه و جدری و حصبه و سرفه حار و ذات الجنب و ذات الریه و خفقان حار را نافع صنعت آن بگیرند گل نیلوفر تازه و با چهار وزن آن آب خالص شیرین در قرع و انبیق مقطر نمایند و بعد سرد شدن در شیشه و یا صراحی جست روی توتیا نگاه دارند و عند الحاجت بقدر مطلوب بیاشامند و اگر تازه آن نباشد از خشک آن ربع و یا نصف آن اخذ نمایند

باب بیست و ششم

واق

در بیان ادویه که حرف اول آنها واو است **فصل الواو مع الالف** **واق** بفتح واو و سکون الف و قاف **ماهیت آن** اسم عربی است آبی که در کنار آبها میباشد تیره مائل بسیاهی و مخلوط بسفیدی و سر آن سیاه و در کله آن چهار عدد موی مانند کاکل رسته و در غایت سفیدی و نرمی و در بلندی قریب بشبری و رنگ آن بالف حفار جمع نموده بر میز نند و آن مرغ را در تنکابن و بین نامند و از حفار کو جکتر و اکثر صید آن ماهی است و چون بکمال خود رسد صدای آن واق واق باشد **طبیعت آن** در دوم گرم و در اول خشک **افعال و خواص آن** گوشت آن محلل ریاح و سهولت آن از طیور دیگر کمتر و رافع فالج مطلقاً حتی بجز پر آن در دزانو و کمر را مفید و روغن آن جهت فالج و امراض عصب نافع و گوشت نمک سود آن جاذب خار و پیکان و زهره آن جهت رفع بیاض چشم و بهق مفید است **المضار** محرورین را **مصلح** آن فواکه حامضه و سکنجبین ساده و پختن در آب و بریان نمودن آن با روغن بادام و بالکنجد و با کشنیز و نانخواه مطیب نمودن است **فصل الواو مع الجیم**

وج

وج بفتح واو و جیم و آنرا عود الوج و بیونانی اقورون و بفارسی اکر و بترکی و بهندی بچه نامند **ماهیت آن** نباتی است که در قوت قریب با یرسا است و در آبها میروید مانند بردی و بفارسی سوسن زرد گویند برگ آن از برگ سوسن درازتر و عریضتر و با خشونت و انبوه ساق آن بلند و گل آن شبیه بسوسن آزاد که زنبق باشد و زرد و مائل بسرخی و بیخ آن گره دار و بعضی بعضی اندک پیچیده و کج شبیه بسعد و رنگ آن مابین سفیدی و سرخی تند طعم و با حرارت و حرافت و تلخی و قوت آن تا چهار سال باقی میماند و قریب بقوت زراوند و ایرسا است و اقسام میباشد بهترین همه سفید بزرگ خوشبو و پر گوشت و مستعمل بیخ آن و جالینوس گفته که خوشبو نیست و در سنبله میرسد **طبیعت آن** در سوم گرم و در دوم خشک **افعال و خواص آن** ملطف جالی بلیغ و مقطع و قاطع بلغم محلل ریاح و تریاق سموم اعضاء الصدر و الراس و الغذاء آشامیدن آن خصوص با مصطکی جهت تنقیه دماغ از سائر فضلات و جهت فالج و خدر و استسقاء و لکنت زبان خصوص خائیدن آن و در دهان نگاه داشتن باعث سرعت تکلم اطفال است چون بایشان اندک اندک بخورانند و نیز بجهت رفع ثقل زبان و درد دندان بیعدیل و اکتحال آن جهت رفع بیاض و غلظت قرنیه و جلای بصر و ظلمت عارض از رطوبات نافع خصوص عصاره تازه آن و نیز آشامیدن آن جهت تقویت قوت حافظه و تخفیف رطوبات عصابه و دماغ و معده و تنقیه آن و تصفیه خون و صفرا و درد سینه و پهلو و سرفه بارد و تقویت معده و جگر بارده و هاضمه و تحلیل ریاح معده و امعاء و درد جگر و امعاء و سپرز و مغص و سحج معاء و تقطیر البول رطوبی و تفتیت حصاة و تسخین گرده و تقویت باه و زیادتی آن و مدر بول و حیض است و ضماد آن جهت فالج و تشنج بلغمی و خدر و اوجاع مفاصل و ورک و رحم و تحلیل ریاح و صلابت طحال نافع و رافع کبر آن و فرزجه آن با شیر مادیان و زعفران جهت اعانت بر حمل و جلوس در طبیخ آن جهت درد رحم **السموم** آشامیدن آن جهت سموم مشروبه و ضماد آن جهت سموم ملدوغه و بالجمله همه امراض بارده و مبرودین و مشایخ را مفید و **مضر** سر **مصلح** آن رازیانه و محرق خون محرورین **مصلح** آن سکنجبین **مقدار شربت آن** یکمثقال **بدل آن** در طرد ریاح و امراض کبد و طحال هموزن آن زیره کرمانی و ثلث آن ریوند چینی و در امراض باه و اوجاع و غیرها زراوند طویل و شیخ الرئیس ارمنی گفته اند و ایضاً ربع وزن آن قرنفل و عود هندی الزینه آشامیدن آن نیکو کننده رنگ رخساره بدستور ضماد آن جهت بهق و برص نافع الاورام و المفاصل ضماد آن جهت تحلیل اورام بلغمیه و اوجاع مفاصل بارده و بهق و برص و فتق و امثال اینها نافع و جوارش و معجون و سفوفات آن در قرابادین مذکور شده و مربای آن جهت فالج و صرع و ضعف معده و درد آن و نفخ و قراقر شکم و قولنج نافع و معجون آن جهت کشف رطوبات دماغ و نزلات و مقدمه نزول آب در چشم و رفع خیالات باطله و بلغمی مزاجان و تقویت معده و تخفیف رطوبات آن مفید و بهر دو نیز در قرابادین ذکر یافته **فصل الواو مع الدال المهملة**

ودع

ودع بفتح واو و دال و عین مهمله **ماهیت آن** از جمله اصداف و حلزونات است اصناف و اقسام و اشکال مختلفه میباشد آنچه دراز و پیچیده است بفارسی گیک و در دیلم کلاچک و باصفهانی کس کربه و بهندی کوڈی و نوع کوچک آنرا بشیرازی گوش ماهی و بهندی کهونکا نامند و پوست آن زیاده از سائر اقسام و در دریا و در میناهای لمناک نیز بهم میرسد و بهترین آن بحری آنست که شبیه بمهره پیچیده بود **طبیعت آن** سرد و خشک و خشکی آن زیاده از سائر اصداف **افعال و خواص آن** مدر طمث و جالی و جهت عسر البول و حصاة نافع و ضماد گوشت آن جاذب پیکان و خار و ناشف رطوبات اعضاء بطلای ظاهر و سائیده کوڈی زرد بر پشت زهار باعث ادرار بول و رافع احتباس آن و محرق آن در همه افعال مانند شیخ و جالی و گرمی و خشکی آن زیاده و در اوج العین اکتحال آن جالی بیاض عین و باعث حدت بصر الزینه و الاورام و غیرها ضماد آن جالی بهق و برص و قوبا و ناشف رطوبات اعضاء و محلل اورام رخوه و جهت اصحاب جنین نافع و مالیدن سفوف محرق خشک آن مسکن اوجاع بارده و محلل اورام بلغمیه و ضماد محلول آن در آب لیمو محلل اورام و با قلیلی نوشادر رافع جمیع آثار جلد الاذن کوڈی زرد را سوخته آنرا سائیده در گوش بقدر نیم ماشه اول انداخته بعده قدری آب لیمو انداز ند جوش میخورد و جع گوش و سنگینی و سته و فع که بعمل آرند دفع خواهد شد و آشامیدن مسحوق غیر محرق آن با سرکه بمقدار ربع درهم با شراب ابیض جهت قرحه امعاء و منع تولد آن قبل از تعفن **المضار** مضر ریه **مصلح** آن عسل **مقدار شربت آن** تا نیم درهم است **فصل الواو مع الراء المهملة**

ورد بفتح واو و سکون را و دال مهمله بلغت عربی اسم جنس گلهای خوشبوی اشجار است و بعربی جل معرب گل نامند و از مطلق آن مراد ورد احمر بستانی است که بفارسی گل سرخ نامند
و آن اقسام میباشد از سرخ و خوش رنگ و خوشبو و سرخ کم رنگ خوشبو و زرد صندلی و سفید و هر یک بری و بستانی میباشد و هر واحد بنامی مخصوص و بستانی هر یک اکثر مضاعف
و بری غیر مضاعف است **ورد ابیض بری** **ماهیت** آن بزرگتر از نسرین و غیر مضاعف است و پنج برگ و برگهای آن سفید و بزرگتر از بستانی و در وسط آن زیره زرد رنگ
و تند بو و درخت آن بزرگتر از نسرین **ورد احمر بری** **ماهیت** آن گل درخت ولیکن است و سرخ غیر مضاعف **ورد احمر بستانی** بفارسی گل سرخ نامند **ماهیت**
آن معروف و در اکثر بلاد میشود و بهترین آن برای عطر گرفتن بزرگ و رنگین بسیار خوشبوی تلخ طعم با اندک شیرینی آنست و برای تداوی غنچه تمام ناشکفته آن زیرا که قوت قبض این
زیاده است و در اکثر بلاد مانند هند و بنگاله تا هر سال قبل از موسم گل آن که اواخر دلو و اوایل حوت است آنرا قلم نکنند و در پای آن ماهی گندیده و خاک سفیدی که آنرا کلی نامند و غیر
آن از مصالح ندهند و آب یاری و ترتیب نکنند گل نمیدهد **طبیعت** آن مرکب القوی با جوهر مائی و ارضی و نزد اکثری در اول سرد و در دوم خشک و جمعی گرم و تر گفته و بعضی معتدل
دانسته اند با قوت قابضه و خشک آنرا قبض زیاده و تلخی کمتر و قرشی گفته در دیابس نسبت برطب آن میل بسردی دارد **افعال و خواص آن** مقوی قوی و ارواح و مفرح
و ملطف حالی و مسهل و مسکن صفرا و بلغم رقیق و قابض خصوص خشک آن و قبض غنچه خشک آن زیاده و با حرافت تلخی و قبض و اندک شیرینی و چون خشک گردد تلخی و شیرینی آن
زائل گردد و تازه آن مسهل چون بیست درم آنرا بیاشامند اعضاء الراس قطور عصاره آن جهت درد سر و چشم و گوش حار و قطور طبیخ خشک آن جهت غلظت اجفان و ضماد تازه
آن جهت درد سر و مضمضه بطبیخ آن جهت تقویت دندان و لثه و بدستور سنون آن و ذرور خشک آن رافع قلاع دهان و نیز مضمضه و غرغره آن با عدس و کافور و بوئیدن آن
مقوی دل و دماغ و در ضعیفان باعث هیجان عطسه و زکام و نزله و ماشری و در بعضی مسکن آنها مصلح آن کافور در محرور و المراج اعضاء الصدر و الغذاء و النفض شامیدن آن
جهت تقویت قلب و ریه و معده و جگر و گرده و امعا و رحم مقعده و رفع نفث الدم و آشامیدن آب آن رافع خفقان حار و غشی و ضعف قلب و اعضای مذکوره و حابس اسهال
حار خصوص غنچه عفص آن و گویند ده درم غنچه تازه آن ده مجلس عمل میکند و ضماد آن جهت تحلیل اورام مراق و تخفیف رطوبات معده و تقویت آن و ضماد تازه آن جهت ورم مقعده
و خفقان بطبیخ آن جهت قروح امعا و ذرور خشک آن جهت رفع سیلان رحم و بدبوئی آن باعث خوشبوئی و تنگی آن الحمی سه درهم آن مسکن حرارت تب ربع القروح و الجروح و الاورام
خشک آن جهت رفع جوششها و التیام زخمها و قلاع و رحم آبله و خشک نمودن و انهای آن و ضماد تازه آن جهت تحلیل و سحج جلد که بسبب حرکت بهم رسیده باشد و رویانیدن گوشت
تازه بر زخمهای عمیق و تحلیل اورام حاره و تسکین اعضاء الزینة طلای آن در حمام جهت رفع بدبوئی عرق و ضماد تازه آن جهت اخراج خار و پیکان از بدن و خراز و در زیر بغل و کنج ران
جهت بدبوئی و التیام جروح و قروح آن و بدستور ذرور آن با برگ مورد جهت قطع عرق مضر باه و مورث تشنگی و مصلح آن حب الزلم و انیسون مقدار شربت از تازه آن تا ده درم و از
خشک آن تا چهار درهم و از آب آن تا هشت درهم بدل آن بنفشه بوزن آن و ربع آن مرزنجوش و عصاره برگ گل تازه آن که در سایه خشک نموده باشند جهت غلظت اجفان و نفث الدم
و رفع رطوبات و علت معده مفید و قبض و یبس آن زیاده از غنچه و برگ آن و آشامیدن سفوف اقماع آن حابس نفث الدم و قابض بطن زر ورد یعنی دانهای ریزه که در وسط گل
میباشد **طبیعت** آن در دوم گرم و خشک **افعال و خواص آن** آشامیدن دو درهم آن با آب رافع نفث الدم و نزف الدم و اسهال عسر العلاج خصوص که با اقماع آن
بسایند و حمول آن مقوی رحم و رافع رطوبات آن و مضیق فرج است و تخم گل که عبارت از ثمر آن است و مانند تکمه است در افعال مانند ولیکن است که عبارت از ثمر گل سرخ بری باشد
و مذکور شد و بعضی زر ورد را عبارت از غنچه ناشکفته آن دانسته جهت مشابهت آن بزر قمیص یعنی تکمه پیراهن و بعضی ولیکن دانسته اند و بالفعل مشهور بزر های وسط گل است
و مستعمل در تراکیب نیز همین است و گلنجبین آن در افعال قریب ببرگ آن و در بعضی مواد اقوی و در بعضی ضعیف و روغن آن که برگهای گل تازه بی اقماع آنرا در روغن کنجد تازه و یا
روغن زیتون تازه اندازند و در آفتاب گذارند و چون رنگ برگ گل سفید گردد افشرده دور نمایند و برگ گل تازه در آن ریزند و همچنین تا هفت مرتبه و این را دهن ورد خالص
نامند و یا آنکه آب برگ گل را گرفته با روغن کنجد و یا زیت بوزن آن باتش ملایم بجوشانند تا روغن بماند و این را دهن ورد مطبوخ نامند **طبیعت** مطلق آن مرکب القوی **افعال و
خواص آن** رادع و قابض و محلل و مفتح و موافق مواد حاره و بارده و با قوت مسهله اعضاء الراس نطول آن تنهائی و یا با سرکه و گلاب جهت درد سر و تقویت دماغ و
رفع بیخوابی و تحلیل اورام دماغی و بدستور طلای آن با سرکه و لخلخه آن با سرکه و گلاب جهت تسکین صداع و رادع بخارات دماغی و موافق اورام آن و قطور آن در گوش جهت درد
و رفع یبس آن و مضمضه آن مسکن درد دندان و رافع قلاع حادث از آب خورده اعضاء الغذاء آشامیدن آن مسهل ماده قولنج و حابس اسهال مراری و مسکن التهاب معده و قروح
امعا و سحج و مغص و تقویت اعضا و تسکین اوجاع و رافع زحیر و بدستور تدهین بدان جهت قرحه امعا و سحج و مغص عارض از خوردن مغز فلوس خیارشنبر و غیر آن و نطول

ورد ابیض بری
ورد احمر بری
ورد احمر بستانی

آن حابس اسهال مراری و مسهل ماده لزجه القروح و الجروح و الاورام تدهین بدان روانند و گوشت بر زخمهای عمیقه و مجفف رطوبات جروح و قروح و دافع مواد خبیثه و زخم آبله و با سفیده
بیضه مرغ جهت سوختگی آتش و زخم عارض از نوره و ورم چشم و با سرکه یا دزهر بر قروح و جوششهای حاره و آشامیدن آن جهت رفع ضرر آنکه خورده و زرنیخ و ذراریح و امثال اینها از سموم
با سرکه و آب سورو جهت رفع عرق مقدار شربت آن یک وقیه بدل آن بوزن آن روغن بید و نیم وزن آن روغن بنفشه و ماء الورد که بفارسی گلاب نامند طبیعت آن مرکب القوی
و مائل بسردی و با سه قوت حرارت لطیفه مفتحه و رطوبت و اندک قوت قابضه و بعضی سردی و خشکی آنرا بسیار غالب دانسته اند افعال و خواص آن مقوی دماغ و قلب و فم معده و قوت‌ها
بدنی اعضاء الراس و الصدر و الغذا آشامیدن نیم گرم آن جهت عوارض حادث از نزله و نفث الدم و خشونت سینه و خفقان حار و تقویت بدن و درد معده و امعا و مغص بارد
و حار و وجع کبد و طحال و با شراب باعث زیادتی تفریح و بوئیدن و طلا کردن آن جهت درد سر حار و درد چشم و با قرنفل جهت درد سر بارد و لخلخه آن جهت تقویت دماغ و حواس
باطنی و نشاط نفس و تقویت دل و رفع خمار و غشی و بیهوشی و خفقان و بالخاصیه مضر صاحب نزله و محرک آن و باه و باعث سفیدی موی مصلح آن جلاب و نبات مقدار شربت آن
هیجده مثقال و آشامیدن گلاب مکرر مقطر منوده بقدر ده اوقیه مسهل است و جلنجبین شکری عسلی مرکب و جوارش و حب و دهن الورد با قسام شراب و عرق و غسول و اقراص آن
نیز با نحای شتی و گل شکری و گلنگبین عسلی و معجون و روهمه در قرابادین مذکور شد و نوع گل سرخ مضاعفی که در اکثر بلاد خصوصا هند و بنگاله میشود آنرا سد گلاب چی نامند جهت آنکه
همیشه گل می آورد و در بعضی موسم زیاده و در بعضی کمتر بوی بسیار ضعیف و ناخوش نیز از جمله ورد احمر بری است **ورد صفر** یعنی گل زرد بری است درخت آن خاردار و گل
آن زرد و غیر مضاعف و خوشبو و مفرح و قوت آن مانند نسرین سفید و گلنگبین و حلوای برگ آن مفرح و مقوی باه است **ورد صفر بستانی** این نیز نسرین بستانی زرد است
و درخت آن بقدر گل سرخ و بیخار و گل آن مضاعف و رنگ آن زرد مائل بصندلی و در قوت مانند گل سفید بستانی است **ورد الحماق** بفتح حاء مهمله و میم و الف و قاف و آنرا ورد
العجاز نیز نامند و بفارسی گل رعنا و زیبا و بشیرازی گل محبه خوانند **ماهیت** آن درخت آن شبیه بدرخت ورد احمر بری و گل آن غیر مضاعف و اندرون آن سرخ آتشی و بیرون آن
زرد و زعفرانی و بوی خوشی ندارد و گفته اند از اقسام ورد منتن است و بندرت بعضی خوشبو هم میشود و مستعمل بیخ آن **طبیعت** آن گرم و خشک و گرمی بیخ آن زیاده
افعال و خواص آن محلل قوی و در طلیه استعمال آن اولی است **فصل الواو مع الراء** **ورس** بفتح واو و سکون راء و سین مهمله **ماهیت** آن ثمر درخت
حجازی مخصوص به بلاد یمن و تا بیست سال گل و ثمر میدهد و تخم آن مانند کنجد و بعد از رسیدن منشق شده چیزی شبیه بموی زرد مائل بسرخی شبیه بزعفران از آن ظاهر گردد
و سائیده آنرا از یمن می آورند شبیه بزعفران سوده و ثیاب را بدان رنگ میکنند و بهترین آن نیز تازه زرد مائل بسرخی است و قسم سیاه آنرا از حبشه آورند و حبشی نامند
و سرخ تیره آنرا که هندی نامند زبون تر بود و نزد بعضی کرکم بیخ نبات آنست و اصلی ندارد و قوت آن تا چهار سال باقی میماند و آنرا جبی است مانند ماش **طبیعت** آن
در دوم گرم و خشک **افعال و خواص** آن مقوی و مفرح عظیم و رافع بهق و خفقان و محلل ریاح غلیظه و جالی و مهیج و مقوی باه و منفت حصاة الزینه طلای آن
رافع بهق و برص و کلف و نمش و جالی سائر آثار و باعث لاغری بدن و آشامیدن آن جهت وضع الجروح و القروح جهت جرب و حکه و سعفه و قوباء و بثور نافع السموم
مقاوم همه سموم مضر ریه مصلح آن مصطکی و کتیرا و عسل مقدار شربت آن تا یک مثقال بدل آن بوزن آن زعفران و نصف آن ساذج و پوشیدن ثیاب مصبوغ بدان مهیج باه
دانسته اند و معین بر جماع **ورشان** بفتح واو و سکون راء و فتح شین معجمه و الف و نون بترکی الافاخته نامند **ماهیت** آن از جنس کبوتر صحرائی است و از آن بزرگتر
و از دراج کوچکتر و مایل بسیاهی و مطوق **طبیعت** آن گرم و خشک **افعال و خواص** آن گوشت آن مانند کبوتر صحرائی است و خفیف‌تر از گوشت کبوتر و خشکتر از آن
و جهت فالج و برودت گرده و مثانه و لیثه و تحلیل ریاح و چون در روغن زیتون جهرا بخته طلا نمایند در افعال مانند بیه شتر مرغ المضار عسر الهضم و مداومت خوردن آن
مورث سوء خلق و حبس بطن مصلح آن در تحریر بن سرکه و در مبرد و بن نمک و اندکی نخود و با آب بختن و در بن هنگام نیز سریع الخروج میباشد از شکم **ورل** بفتح واو
مهمله و لام بفارسی و ترکی بزمجه و بهندی گوی بضم کاف عجمی و واو مجهول و یا نامند **ماهیت** آن حیوانیست بزرگتر از حردون و سر آن کوچک و دنباله آن دراز
و از دنباله و زغ قوی‌تر و پوست آن سیاه و خشن و ابلق بخطوط زرد و گفته اند غیر سوسمار است **طبیعت** آن گرم و خشک در سوم و در دوم نیز گفته اند و سرگین آن بسیار
گرم و خشک **افعال و خواص** آن قایم مقام سقنقور است در همه افعال و مبهی و محلل ریاح و ضماد گوشت آن جاذب پیکان و خار از بدن و سم لسع هوام بخود و
چون آنرا شق نموده بر ظاهر جلد بندند باعث فربهی عضو گردد و الزینه تدهین بروغن زیتونیکه در آن جوشانیده باشند تا مهرا شده باشد رافع آثار جلد و جلی و حکه و داء
الثعلب و قوباء العین اکتحال آن جالی بیاض عین و تدهین بدان رویانندهٔ موی در داء الثعلب و جالی وضح و کلف و نمش و قوباء و سمن بدن بیه و گوشت آن و مالیدن

ورد صفر
ورد صفر بستانی
ورد الحماق
ورس
ورشان
ورل

پیه آن بقوت باعث عظم قضیب و طلای خاکستر آن باعث بلی حصی عضو بدل پیه آن پیه سقنقور است **فصل الواو مع السین المهمله** **وسخ** بفتح واو و سین و خاء معجمه بفارسی چرک
و بهندی میل نامند **ماهیت** آن معروفست که فضلات متحلبه خارجه از مسامات بدن حیوان است و هر بدنی که فضول رطبه لطیفه دران زیاده باشد چرک آن نیز زیاده میباشد
و از مطلق آن مراد چرک بدن انسان است **طبیعت** آن گرم و خشک بحسب امزجه و اغذیه و اعضا و بلد مختلف میباشد انچه قریب بناخنها است گرمی و خشکی آن زیاده **افعال و خواص**
آن طلای چرک گوش جهت شقاق لب و گزیدن افعی و آشامیدن آن مورث بیهوشی و استسقا و قاتل گفته اند و طلای چرک بدن با بعضی ادهان مناسبه جهت بواسیر و شقاق لب
و مقعده و داحس با موم روغن جهت تحلیل اورام پستان و لفاطات و جوششها و ذرور خشک ساییده آن جهت التیام قروح و سحج و با اندک جلاء السموم ضماد آن جهت نهش افعی
و بدستور چرک گوش انسان زیرا که اقوی در تاثیر از سائر اوساخ بدن است و وسخ ابدان مصارعین یعنی چرک ابدان کشتی گیران و آن دو قسم میباشد یکی آنست که در ابدان ایشان
بسبب مالیدن روغن و غبار جمع میگردد و دوم آنست که بر دیوار زورخانه مجتمع میشود و هر دو منضج و محلل و جالی باعتدال اند و طلا کردن آن جهت قروح مشایخ و سحج و عرق النسا
با مراهم جهت تحجر رحم نافع است **وسخ الکوایر** بفتح کاف و واو و الف و یاء مثناه تحتانیه و راء مهمله **ماهیت** آن چرکی است که یافته میشود در کوائر نحل یعنی جاهای زنبور
عسل و آن غیر حکبر است که بفارسی بر موم نامند و بقول بغدادی و بقول صاحب تحفه بر موم است و بهترین آن مائل بسرخی و نرم و خوشبوی آنست و شیخ الرئیس گفته بهترین
آن سبز آنست **طبیعت** آن گرم و خشک تا آخر دوم **افعال و خواص** آن لطیف جالی و جاذب محلل اورام و بخور آن جهت سرفه مزمن و طلای آن جالی قوبا و جاذب
پیکان و خار از باطن و در جبر کسر و ضربه و سقطه قائم مقام مومیایی است و وسخ الحمام جهت لفاطات نافع و مانند وسخ مصارعین است **فصل الواو مع الشین المعجمه**
وشق بفتح واو و شین و قاف لغت فارسی است **ماهیت** آن پوستین حیوانی است از سگ بزرگتر و از پلنگ کوچکتر و در رنگ و شکل مانند آن و فربه و دنباله آن
از یک شبر کمتر و در شکار بن آنرا پلنگ توموی نامند و گفته اند شبیه بروباه است و در ترکستان بهم میرسد و گفته اند بری است و بحری نیز گفته اند و تخم در خشکی میگذارد و اصلی ندارد
طبیعت آن در آخر سوم گرم و خشک **افعال و خواص** آن محلل ریاح و جهت فالج و کزاز و رعشه و پوشیدن پوستین آن عظیم النفع است از برای امراض مذکوره و مسخن بسیار
و زائل کننده بلغم و مقوی گرده و باه و معین بران و مصلح حال گرده و مثانه و ظهر بارد و مداومت لباس و افتراش و جلوس بران جهت بواسیر و نقرس مجرب و جهت مبرودین و مشایخ
نافع و مضر محرورین و شاربان خمر و مرقق جلد و مهیا کننده آن از برای قبول آفات از سرما و ذرور موی سوخته آن جهت جراحات مزمنه نافع است **وشیج** بفتح واو
و کسر شین و سکون یا و جیم بفارسی آنرا الیمو دارو نامند **ماهیت** آن نباتیست معروف میان عرب و در کوهستان از شکافهای سنگ روید و در بو شبیه بوی لیمو و چوب
آن بسیار صلب و از ان نیزه میسازند و برگ آن شبیه ببرگ کشنیز و شاخهای آن باریک و بیخ آن گره دار شبیه بسعد **طبیعت** آن در آخر دوم سرد و خشک و با عفوصت
افعال و خواص آن رادع و مقوی اعضا آشامیدن نیم مثقال از بیخ خشک ساییده آن با بیضه نیمبرشت جهت شکستگی اعضای صدر و ضربه و سقطه و فسخ عضل
و وهن و وثی و رض و دوین امور بهتر از رفع مطیب است و جلوس در طبیخ آن با اندکی اذخر جهت دفع سیلان رحم و نزف الدم آن و بواسیر و مقعده مفید است **فصل الواو**
مع العین المهمله **وعل** بفتح واو و کسر عین و لام **ماهیت** آن اسم بقر جبلی است مطلقا و جمع آن وعول و اوعال آمده و بعضی گفته اند بهتر از ایل است
و آن حیوانی است بسیار سیاه رنگ بقدر جاموس و کوچکی نوعی از ایل است و بترکی جویر و در دیلم شوکا نامند **طبیعت** آن در سوم گرم و خشک **افعال و خواص** آن
جید الغذا و مقوی اعضای مبرودین و مشایخ پیه آن جهت فالج و کزاز و مفاصل و نقرس طلاء و مفید المضار سوزاننده خون مولد اخلاط غلیظه سوداویه و جذام مصلح آن سرکه
و مری و ابازیر و حمول شاخ آن مورث عقر و موی آن گریزاننده هوام بخورا و چون شخصی را زده باشند و یا ضربه و سقطه و یا صدمه بدان رسیده باشد در پوست آن که گرم
جدا نموده باشند بپیچند الم و وجع آن زائل گردد و ورم نکند **فصل الواو مع اللام** **ولب** بفتح واو و لام و باء موحده **ماهیت** آن بلغت عربی نام نوعی از یتوعات
است و بیونانی نابلس نامند نبات آن بقدر ذرعی و برگ آن شبیه ببرگ زیتون و بسیار سبز مایل به تیرگی و با خشونت و شیردار و چون قطع نمایند شیر از ان جاری گردد و در بعضی
اماکن شبیه ببرگ مورد و آن غیر ولب است که شجرة الراهب نامند و غیر ماهودانه است **طبیعت** آن گرم و خشک در دوم **افعال و خواص** آن مغثی و مقئی قوی با
قوت مسهله و مخرج اخلاط بعنف و منقی بدن و گویند از عجائب خواص آنست که چون از جهت فوق قطع نمایند برگ و شیر و تخم آن مقئی صرف میباشد بدون قوت مسهله و اگر
از طرف پایین قطع نمایند مسهل بدون قوت مقئیه و اگر از هر دو قسم ترکیب نمایند و بخورند قی و اسهال هر دو می آرد و مسقط کرم شکم است مقدار شربت آن نیم درم و زیاده بران
کشنده و مورث غثی مصلح آن عسل و آبیکه دران بنفشه جوشانیده باشند بدل آن لاله است و اولی اجتناب از استعمال آن است مطلقا **باب بیست و هفتم در بیان**

وسخ

وسخ الکوایر

وشق

وشیج

وعل

ولب

ادویه که حرف اول آنها هاست فصل الهاء مع الالف **هارسنکها** بفتح ها و الف و را و فتح سین مهملتین و سکون نون و کاف و الف و را مهمله لغت هندی است بمعنی حلاقه گل که از برای زینت در گردن اندازند زیرا که هار بلغت هندی بند گل را که در گردن اندازند نامند و سنکها زینت و آرایش را گویند **ماهیت** آن درختیست هندی و در هند خصوص در بنگاله کثیرالوجود و ساق آن مربع الشکل و از بیخ تا انتها و در چهار ضلع آن در زیر پوست چهار رگ سفید صلب اندک پهن رسته و همچنین در شاخهای آن و برگ آن متوسط در بزرگی و کوچکی و سبز تیره خشن و پائین آن عریض و بالای آن باریک بعضی مشرف و بعضی غیر مشرف و پوست ساق و شاخ آن منقط بنقطهای سفید رنگ شبیه بگاوزبان و گل آن خوشبو و ساق آن زرد و گل آن انبوسی شکل باریک اندک طولانی بقدر نیم بند انگشت و بر سر آن برگهای سفید شش هفت عدد ریزه شبیه بگل یاسمین و اهل هند غنچهای نیم شکفته آنرا بریسمان کشیده هار میسازند و برگهای سفید گل شکفته آنرا از ساق زرد آن جدا نمیسازند و افشرده آب آنرا گرفته خشک مینمایند و آنرا گل کامه مینامند خوشبو می باشد و از آب تازه آن نیز لباس را رنگ مینمایند عودی رنگ خوشبو میگردد و ساق گل آنرا خشک نموده در آب جوش داده لباس را بدان رنگ مینمایند زرد رنگ میگردد و تخم آن پهن مائل بمدور و از میان اندک منحنی و مائل بزردی و تیرگی و در غلاف خشبی نازک و مستعمل دوا و بیشتر برگ و تخم آنست **طبیعت** آن سرد و خشک و با قوت قابضه **افعال و خواص آن** اهل هند برگ نازک نو رسته آنرا معادل شش هفت برگ با آب سائیده با اندکی زنجبیل تر که بهندی ادرک نامند جهت حمیات کهنه میخورانند و تخم آنرا سائیده با آب و سر را بدان می شویند جهت دفع حزاز و میگویند شرط است در استعمال جهت حمیات اجتناب از ماست و لبنیات و ماهی و گوشت و گل کامه در قرابادین کبیر در حرف الکاف ذکر یافت **پاسیمونا** بفتح ها و الف و کسر سین مهمله و سکون یاء مثناة تحتانیه و ضم میم و سکون واو و نون و الف لغت نبطی است **ماهیت** آن نباتیست ساق آن بلند و با رطوبت لزج چسبنده و مزغب و شاخهای آن باریک و برگهای آن ریزه شبیه بنجار کوچک و بیخ آن شبیه بشلغم و سیاه و هر چند در زمین فرو میرود باریکتر میگردد و تا بقدر موئی میرسد و خام و پخته آن را میخورند و لذیذ میباشد و مائل به تندی **طبیعت** بیخ آن در دوم گرم و در اول خشک بعضی گرم و تر دانسته اند **افعال و خواص آن** ملطف اخلاط غلیظ اعضاء الصدر و الغذاء و النفض آشامیدن آن مقوی قلب و حافظ صحت بدن و جهت سرفه و درد سینه و سپرز و گرده و مثانه نافع و بعضی آشامیدن آنرا باعث تولید پسر دانسته اند و گفته بالخاصیت نطفه منعقد از ان قبول صورت انوثیت نمیکند و جلوس در طبیخ آن و بدستور بخور آن جهت سرعت حرکت اطفال مؤثر و بگمان بعضی تعلیق آن در پارچه سبز در روز چهارشنبه قبل از طلوع آفتاب رافع سحر و چشم بد است فصل الهاء مع الدال المهملة **هدبد** بفتح ها و سکون دال و فتح باء موحده و با در صفهان آنرا خرخدا و بشیرازی جهک و پرپا و بعربی حمار قبان و بهندی سروالی نامند **ماهیت** آن حیوانی است بقدر باقلای خاکستری رنگ زیر شکم آن سفید با پایهای بسیار بقدر سوزنی و در زیر خمهای آب و جاهای نمناک بهم میرسد **طبیعت** آن در دوم سرد و تر **افعال و خواص آن** تحنک بدان با عسل جهت خناق و سقوط لهاة و بدستور طلای آن با پر مرغی اللاذن قطور مطبوخ آن در پوست انار با روغن گل سرخ نیمگرم در گوش مسکن درد آن و رافع کری قدیم اعضاء النفض چون در کوزه نو سفالی بسوزانند و با عسل مخلوط کرده روزی از یک وقیه تا دو وقیه آنرا بنوشند جهت عسر نفس مجرب دانسته اند اعضاء النفض آشامیدن غیر محرق آن با شراب رافع عسر البول و یرقان و قطور رطوبت آن در احلیل رافع حرقة البول و بدستور گذاشتن فتیله آلوده بدان الحمی بعضی تعلیق آنرا در پارچه کتان و امثال آن رافع حمی ربع دانسته اند **هدهد** بضم هردو ها و سکون هردو دال مهمله بفارسی مرغ سلیمانی نامند **ماهیت** مرغی است منقط بنقطهای زرد و سیاه و بر سر آن تاجی از پر **طبیعت** آن در دوم گرم و خشک **افعال و خواص** آن اعضاء العین اکتحال زهره و یا خون آن جهت بیاض چشم اعضاء الغذاء و النفض جهرا لخته آن با شلت جهت تفتیح سده و رفع پیچش و قولنج و تحلیل خون منجمد در گرده و مثانه و دل آنرا چون خشک نمایند و نرم سوده با طلا بیاشامند تقویت باه نماید الزینة ضماد زهره و خون آن جهت بهق و سعفه و ضماد زهره آن در جای تاریک تا سه روز بر صاحب لقوه مفید اعضاء الرأس بلع نمودن دل آن در حین گرمی ذبح یعنی گرما گرم باعث قوت حافظه و بدستور سعوط دماغ آن با روغن کنجد تازه الخواص تعلیق چشم آن بر صاحب نسیان باعث عدم فراموشی هر چیز است که یاد نمایند و بیاد آمدن فراموش شده و تقویت حافظه و بر صاحب جذام هر چند قدیم باشد مؤثر و تعلیق پر و زبان آن باعث جاه و دوستی با مردم و ظفر بر خصم و همچنین تعلیق منقار زیرین آن و تعلیق استخوان فک زیرین آن جهت بستن زبان بدگویان و دوستی دشمنان و تعلیق هدهد ذبوح تمامه بر در خانه باعث امان از سحر و چشم بد و ام الصبیان و تعلیق استخوان آن جهت تب ربع و گذاشتن ناخن و پر آن در حریر زرد و بسته در زیر سر و خصم جهت الفت میان ایشان خصوصا وقتی که قمر در سنبله و نظر دوستی با زهره داشته باشد و نگاهداشتن آن با خود جهت نصرت بر خصم و بخور پر آن جهت زخمها و سحر و جنون و گریزاننده هوام و مورچه و کیک

ونکاز

وبخور مغز آن در برج کبوتران باعث آنست که هیچ موذی نزدیک آن نگردد و خوردن گوشت آن جهت رفع سحر و کسی را که بسته باشند و چون خون آنرا خشک نمایند و با سوسن خلط کنند و یا بروغن کنجد تازه و بر موبمالند سیاه و مجعد گرداند و چون بلندترین پری از پرهای بال آنرا در پوست بندند و بر ران راست تعلیق نمایند در هنگام مجامعت تقویت بخشد **فصل الهاء مع الراء المهملة** **هربی** بفتح ها و سکون راء مهمله و کسر باء موحده و یا بلغت هندی است **ماهیت** آن صاحب خلاصة التجارب نوشته بیخ نوعی از جدوار است و در جبال کشمیر کثیر الوجود و دو نوع میباشد یکی مایل بسیاهی و دوم سفید شکری رنگ طولانی غیر مخروطی بمقدار سه جدوار **طبیعت** سیاه آن در چهارم گرم و خشک و از سموم قتاله **افعال و خواص آن** مقدار نیم نخود آن کشنده با سهال مفرط و قی و سحج و سوزش و حرارت بواطن و تشنج بالبس تدبیرش خورده است و مذکور شد و از جهت شدت قوت حکمای هند این را مستعمل ندارند و سفید شکری رنگ آن در آخر سوم گرم و خشک و دافع ازان کشنده است بعوارض مذکوره تدبیر آن نیز بدستور و این را در اکثر سموم مستعمل دارند و آنها را بقی و اسهال دفع میکند و مقاومت با همه سموم مینماید و با لجمله همه را دفع میکند و گفته اند که در هنگام برآوردن بیخ باید که صورت و دماغ را محافظت نمایند که بخار آن بدانها نرسد و الا متورم میگردد **هرطمان** بضم ها و سکون راء و فتح طاء مهمله و میم و الف و نون بعربی قرطمان نامند و گویند معرب هرطمان فارسی است **ماهیت** آن حبی است شبیه بجلبان که خلر نامند و در میان جو و گندم بهم میرسد و بعضی خود جلبان دانسته اند و اشتباه است جهت آنکه هرطمان سرخ مایل بسیاهی است و جلبان سیاه مایل بغبرت و نبات هرطمان شبیه بگندم و ثمر آن در غلافی منقسم بدو قسم است **طبیعت** آن در سردی معتدل و مایل بیبوست قابضه **افعال و خواص آن** محلل و رادع اعضاء الصدر و الغذاء و آشامیدن مطبوخ آن با روغن غیر قابض و موافق سینه و جهت سرفه نافع و مطبوخ آن بدون روغن حابس بطن الاورام ضماد آن جهت ردع و تحلیل اورام حاره در ابتدا نافع المضار ثقیل بطئ الهضم و محدث ریاح مصلح آن سرکه و زیره کرمانی و روغن بسیار و مکیدن لیمو و سفرجل و اگر در فم معده مانده باشد خوردن حلویات باعث نزول آنست **هرنوه** بفتح ها و سکون راء و ضم نون و واو و ها و آنرا فرنوه نیز نامند **ماهیت** آن گفته اند ثمر درخت عود است کوچکتر از فلفل و با اندک زردی و طعم آن تند و بوی آن خوش شبیه ببوی عود و از حوالی شحر و عمان آورند **طبیعت** آن مرکب القوی در دوم گرم و در خشکی معتدل **افعال و خواص آن** مفرح و محلل اعضاء الرأس و الصدر و الغذاء و النفس بخور آن مانع زکام و نزله و آشامیدن آن جهت اوجاع حلق و تفریح قلب و تقویت و تلیین آن و اعانت بر هضم و تسخین گرده و مثانه و تسلیس طبیخ آن مدر بول و بهترین استعمال آن خائیدن آنست و گذاشتن میان متاع و جامه مانع کرم زدن آن و بیخ آن را چون چهل روز میان شراب و یا سرکه نارس بگذارند بسیار سیاه میکرد و بجدیکه از عود هندی تفرقه نتوان نمود مقدار شربت آن تا دو درهم بدل آن قاقله است **هرفروری** بفتح ها و سکون راء و فتح فا و کسر راء مهمله و یا بلغت هندیست **ماهیت** آن ثمر درخت هندیست بزرگ و شاخ آن انبوه و برگ آن طولانی اندک عریض املس غیر مشرف و سبز شگفته در شاخهای باریک و در دو صنف مقابل بهم و گل آن بسیار ریزه صندلی رنگ و ثمر آن مدور شش پهلو و ترش و در خامی سبز و بعد رسیدن زرد رنگ میگردد و آنرا میخورند خام و پخته و اچار آن نیز ترتیب میدهند **طبیعت** آن سرد و تر در سوم **افعال و خواص آن** قامع صفرا و مسکن غلیان خون و حرارت و مولد بلغم است **هریسه** بفتح ها و کسر راء و سکون یاء مثناة تحتانیه و فتح سین مهمله و ها **ماهیت** آن از اغذیه مشهوره است مصنوع از لحوم و حبوب درهم پخته و بهترین آن مصنوع از گندم سفید جید و گوشت مرغ جوان فربه و یا گوشت گوسفند جوان فربه از استخوان جدا کرده است بدین قسم که گندم مقشر را پاک شسته با آب طبخ نمایند و گوشت را نیز طبخ نمایند علحده و بعده از طبخ استخوان آنها را ازان جدا نمایند و با اندک روغن بریان کرده دران داخل کنند و یا هم طبخ دهند و با کفچه برهم میزده باشند تا یکسان گردند و دارچینی و هیل نا کوبیده درست دران اندازند و باید که وزن گوشت مضاعف گندم باشد و زیاده بران لذیذ میگردد و اگر خواهند که با دارچینی و قند تناول نمایند نمک در هریسه کمتر داخل نمایند و طریق تناول آن بدین قسم است که بعد از طبخ تام در ظروف برآورده روغن تازه جید خوشبو را داغ نموده بران ریخته قند و دارچینی نرم کوبیده بران پاشیده با نان و یا بی نان تناول مینمایند و اگر خواهند که با قورمه که دران نخود طبخ یافته باشد تناول نمایند نمک را بقدر لایق داخل نمایند و از عدس با پوست و با گوشت نیز بدین قسم ترتیب میدهند و آنرا با روغن داغ کرده با آب لیمو و یا سرکه و یا آب نارنج و صعتر کوبیده تناول مینمایند **طبیعت** آن گرم و تر **افعال و خواص آن** کثیر الغذاء و مسمن بدن و گرده و مقوی عصب و باه و زیاده کننده منی و موافق امراض سینه و خشونت آن و سرفه یابس المزاج المضار دیر هضم و مسدد و مصلح آن در محرورین ع در مبرودین انگور و بالخاصیت انداختن قدری انگور در دیگ هریسه مرقق قوام آنست و خوردن انار بالای هریسه مضر **فصل الهاء مع اللام** **هلام** بضم ها و فتح لام و الف

هربی
هرطمان
هرنوه
هرفروری
هریسه
هلیکام

وسیم ماهیت آن نوعی غذا است که از گوشت گاو و گوساله و امثال آن بعد از پختن در آب نمک در جای میگذارند تا آب آن چکیده گردد و بحسب احتیاج بقول حارّه و بارده را با سرکه پخته گوشت مذکور را در ان می اندازند و بقول را بعد از اندک زمانی در آتش برمیدارند و اگر بقول را بجوشانند قسمی از قریص خواهد بود مزاج و افعال و خواص آن تابع بقول و ماهیت که از ان مرتب مینمایند هلیون بفتح ها و سکون لام و ضم یای مثناة تحتانیه و سکون واو و نون لغت رومی است و بعربی خشب الحیه و بفارسی مارچوبه و اهل مغرب اسفراج و بفرنگی سپارک و بهندی ناگرون نامند و هلیون دشتی را اسپاراغوس گویند ماهیت آن نباتیست بستانی و غیر بستانی صنف بستانی را بدیار مصر در بستانها مینشانند برگ آن شبیه ببرگ اسپست است و نبات آن بیخ‌دار و تخم آن مدوّر در خامی سبز و بعد رسیدن بنفش میگردد و منقط بنقطهای زرد و در فستان و در جوف آن سه عدد و تخم آن شبیه بحب النیل است و صلب و در سه ضلع و صنف دوم خاردار و این را العجمی اندلس اسیرعین نامند و ساق و برگ این شبیه بکبر و اندک شیردار و گل این مایل بسفیدی است و گفته اند برگ این شبیه ببرگ رازیانه است و این مؤلف گفته که هلیون اغلب از بیخ درخت انار روییده و بر درخت انار پیچیده شود و صخری نیز میباشد طبیعت آن در اول گرم و در دوم خشک و بعضی گرم و خشک دانسته اند و بری آنرا خشکی غالب بر گرمی و صخری آنرا معتدل گفته اند افعال و خواص آن محلّل و مفتّح سدد اعضاء العین و الفم و الصدر و الغذاء و النفض آشامیدن آن جهت ظلمت بصر و ابتدای نزول آب در چشم و درد سینه و ریه و پهلو و استسقاء و مضمضه آن جهت درد دندان و آشامیدن آن مفتّح سدّه کبد و طحال و گرده و ملین بطن و جگر و محلّل نفخ و ریاح و قولنج و غذائیت آن غالب هاضم و متغیر رائحه بول و عرق و منفعت حصاة گرده و مثانه و زایل کننده علل گرده و مثانه السموم آشامیدن طبیخ آن با شراب جهت نهش رتیلا المضار اکثار آن مصدّع رأس مصلح آن عسل و مداومت بران مهیج درد مفاصل و بالخاصیه مفسد طعام و مغثی مصلح آن در مبرودین عسل و در محرورین جوش نمودن آن در سرکه و مری نیز و طبیخ آن در شیر برای محرورین و با گوشت تنها مقوی باه بیشتر از مفرد آن و همچنین معمول آن ببیضه و ریختن آبی که در ان جوش نموده باشند اول با ریس پختن با آب تازه جهت آنکه آب اول آن حاد بشع مغثی است و همچنین سکنجبین مصلح آنست در محرورین و در مبرودین و مشایخ احتیاج باصلاح چندان نیست مقدار شربت آن تا سه درهم و گویند هلیون کشنده سگ است چون بخورد و تخم آن مفتّح سدّه طحال و آشامیدن آن با عسل و روغن بلسان مخرج سنگ گرده و مثانه و زنان مصر تخم آنرا کوبیده نرم سوده بر تخم مرغ نیمبرشت پاشیده بحکم میاشامند بگمان آنکه مسمن بدن است و فرزجه آن مدرّ حیض و ادرار آن قویتر از هلیون مقدار شربت آن تا دو مثقال بدل آن حنظل مضر دماغ مصلح آن سکنجبین و بیخ آنرا خائیدن جهت درد دندان و گذاشتن سائیده آن مسکن درد دندان غیر فاسد و کننده فاسد آن و تعلیق خشک آن مسکن درد دندان و باعث کندن آنست باسانی بی وجع و الم و مضمضه بطبیخ بیخ آن با سرکه جهت درد دندان و بدستور طبیخ تخم آن و آشامیدن طبیخ بیخ آن بتنهائی و یا با عسل و یا تخم خربزه قوی الفعل است در تفتیت حصاة و علل مثانه و وجع حادث از سدّه گرده و مجاری بول و در فلاحت مذکور است که چون شاخ گوسفند را دفن نمایند و مکرر آب دهند هلیون روید از مجربات است فصل الهاء مع النون هند با بکسر ها و سکون نون و کسر دال مهمله و فتح باء موحده و الف لغت عربیست بفارسی کاسنی نامند ماهیت آن نباتیست معروف و در اکثر بلاد بهم میرسد و اقسام میباشد زرعی و بستانی و هریک نیز بر دو قسم است آنچه را برگ بزرگ و دراز و با خشونت و مایل بتلخی و ساق آن تا بدو ذرع و زیاده نیز با شاخهای رخو و گل کبود و اندک بزرگ و خوش منظر هندبای شامی نامند و آنچه را برگ کوچکتر و گل زیره تر و کبود و تلخی آن زیاده هندباء البقل گویند و بحسب اختلاف اهویه و امکنه و ازمنه تغیر در طعم و رنگ و طبع آن بهم میرسد در تابستان گاه است که تلخی بسیار بهم میرساند پس آن هنگام میل بحرارت الی ما یجد بجدیکه اثر برودت بسیار از ان ظاهر میگردد و بستانی را کاسنی و بری را طرخشقوق نامند طبیعت تر و تازه آن در اخر اول سرد و تر و با جزای حارّه لطیفه که از شستن زایل میگردد و بسبب ضعف ترکیب و کمال لطافت و لهذا در شرع وطب هر دو منع از غسل آن وارد شده است و آنچه در تابستان بسیار گرم و یا بلدان حارّه و در موسم گرما بهم میرسد مایل بگرمی است و خشک آن مایل بخشکی و با قوت قابضه باعتدال از غیر شدید و نوع صغیر آنرا رطوبت و لطافت کمتر از کبیر و بستانی ابرد و ارطب از بری افعال و خواص آن مفتّح و مسکن حدّت صفرا و خون و تشنگی اعضاء الراس طلای آب برگ آن بتنهائی و یا با سرکه و صندل جهت صداع حار و صفراوی و با صندل سرخ و سرکه و گلاب جهت شری و با طلا که نوعی از خمر است جهت اورام حارّه و درد چشم و ضماد کوبیده برگ آن جهت رمد حار خصوصا با روغن بنفشه و مضمضه بطبیخ بیخ آن با سرکه بتنهائی نیز و تخم آن نیز جهت وجع ضرس و غرغره آن با خیارشنبر و یا شراب شاهتوت جهت ابتدای ورم حلق و خناق و بدستور با آب برگ کشنیز تازه اعضاء الصدر ضماد برگ آن با آرد جو جهت خفقان و تقویت قلب حار و تحلیل ورم جاسیه اعضاء الغذاء و النفض آشامیدن آن جهت تفتیت سدّه کبد و طحال

هلیون

مفتی گرده و مدر بول طبیخ آن ملین طبع و مقئی و نفع قولنج ملاصق معده و رفع وسعال و مهیج باه و مدر بول شراب جهت تقطیر البول آشامیدن آن با شراب مفتت حصاة مجرب

هندبا

و برقان و استسقاي حار و تفتيح سده احشا و عروق و تقويت جگر و تسكين حرارت خون و تشنگي و غثيان و هيجان صفرا و التهاب معده و موافق جگر حار و بارد و منقي مجاري
بول و گرده و هر چند تلخ تر باشد در رفع سده و امراض كبد بهتر است و آشاميدن با حبه سنگ شو نموده با سكنجبين ساده جهت قي صفراوي و هيجان صفرا و شري و هيجان
دم صفراوي و جدري و حصبه و هيضه صفراوي و آب برگ تازه آن را كه بجوشانند و كف آن را بگيرند و صاف نموده كه آب كاسني مروق نامند با سكنجبين جهت تقويت
معده حاره و استسقا و تفتيح سده و دفع تعفن رطوبات و خوردن برگ آن با سركه مسكن صفرا و جهت حبس اسهال صفراوي و چون با قدري رازيانه و كشوث بجوشانند
تفتيح و اسهال آن زياده گردد و بري آن موافق تر از براي معده و بستاني آن از براي كبد الحميات آشاميدن آب مروق آن با سكنجبين جهت حميات عتيقه و جهت
حميات ربع و حميات بارده و آشاميدن مطبوخ برگ تازه و گل و تخم و بيخ آن تمامي تنهائي و يا با تخم كشوث باضافه سكنجبين بزوري و يا ساده و با شراب كشوث و يا بزور
هر يك بحسب احتياج جهت حميات مركبه كهنه و نائبه و استسقا و سپرز و رفع تهيج اطراف مجرب السموم ضماد برگ آن و همچنين طلاي آب آن و آشاميدن آب آن با نبات
و با زهرها و گزنده ضماد برگ و بيخ آن با هم جهت لسع عقرب و هوام و زنبور و سام ابرص و همچنين با سويق جو جهت الآلات المفاصل و الاورام ضماد آن با آرد جو و سركه جهت
اوجاع مفاصل حاره و نقرس حار و اورام حاره و طلاي آب برگ آن با سفيداب و سركه جهت تبريد عضوي كه اراده تبريد آن باشد عجيب الاثر مقدار شربت از آب آن تا نيم رطل
مضر صاحب سرفه كه از سبب ورم محدب كبد نباشد و محرك آن و الاحيان مضر نيست بلكه در بعضي مواد نافع مصلح آن شكر و شربت بنفشه و امثال آن و تخم آن در دوم سرد و خشك
و مائل بحرارت و باجزاي بارده نيز گفته اند و با قوت محركه و مواد ساكنه و صاحب شفاء الاسقام معتدل در حرارت و برودت و يابس در دوم دانسته **افعال و خواص آن**
جهت صداع و خفقان و تفتيح سده و استسقا و يرقان و حميات صفراويه و سدديه نافع و با مطبوخ صندل و رازيانه جهت رفع سموم و ضعف گرده و طحال و قطع نفث الدم
و تحريك اشتها موثر و در سائر افعال نا مناسب برگ آن است مقدار شربت آن از دو درهم تا پنج درهم المضار كريه الطعم و مغثي مصلح آن ادويه خوشبو و سكنجبين و صاحب شفاء الاسقام
در بحث ورم طحال نوشته كه مضر طحال است مصلح آن سكنجبين و بيخ آن در اول گرم و در دوم خشك **افعال و خواص آن** بغايت محلل و ملطف اخلاط و منقي مجاري
غذا و مدر بول و جهت تصفيه خون و رفع ورم احشا و استسقا و نضج و تحليل مواد و حميات مركبه مزمنه و اوجاع مفاصل و ادرار بول نافع مقدار شربت از جرم سائيده آن

(margin: هندباي بري)

از يك درهم تا چهار درهم و در مطبوخ از پنج درهم تا پانزده درهم است **هندباي بري** كه آن را طرخشقوق و بقلة اليهودية نيز نامند و غير خندريلي است **ماهيت آن**
نباتي است شبيه به بستاني و برگ آن از آن باريكتر و ريزه تر و ضخيم تر و گل آن كبود و طعم آن بسيار تلخ **طبيعت آن** در آخر اول سرد و خشك و تبريد آن زياده از بستاني
افعال و خواص آن قابض طبع و مقوي معده و در جميع افعال بغير از ترطيب قوي تر از بستاني و قاطع نفث الدم و مدر حيض و شير و اكتحال لبن آن جهت جلاي بياض
عين و حمول عصاره آن رافع اورام حاره فرج و رحم السموم آشاميدن آب آن با روغن زيتون جهت رفع اكثر سموم مشروبه و هوام و ضماد بيخ آن جهت گزيدن عقرب و زنبور
و مار و با آرد جو جهت باد سرخ و با سفيداب و سركه جهت سوختگي آتش و التهاب اعضا نافع و تخم و بيخ آن در افعال قوي تر از بستاني و هر يكي بدل ديگري اند و دستور آشاميدن برگ
بستاني آن جهت تفتيح سده عروق و جگر و تبهاي دموي و صفراوي و دستور مروق نمودن آن و عرق آن و سفوف آن و معجون تخم آن همه در قرابادين كبير ذكر يافته اند
و نيز نوعي كاسني بري ميشود كه تخم آن را فرنگان از بلاد خود مي آورند و در بنگاله در بساتين ميكارند و در ابتداي موسم سرما برگهاي آن باريك طولاني و اندك مشرف و نازك سفيد
رنگ مخصوص برگهاي اندروني آن كه حرارت آفتاب بدان اثر نكرده باشد و در ابتدا ساقي ندارد و در انتها از ان يك ساق باريكي مي رويد و بر سر آن گل آن شبيه بگل كاسني
بستاني و اندك طولاني و تخم آن نيز شبيه بدان و هر چند هوا سرد و تر باشد آن بهتر و لطيفتر ميشود و آن را در هنگام كوچكي و خامي دسته مي بندند كه حرارت آفتاب در جوف

(margin: هوا)

اثر نكند و برگهاي آن نازك و لطيف گردد و محتمل كه اين نوعي از بري باشد **طبيعت و افعال و خواص آن** قريب به بري است **فصل الهاء مع الواو**
هوا بفتح ها و واو و الف و همزه بفارسي باد نامند و بهندي باو **ماهيت آن** معروف و يكي از عناصر اربعه است كه اركان نيز نامند و آن خفيف بالاضافه است
يعني از خاك و آب لطيفتر و از آتش ثقيل تر است و يكي از سته ضروريه ناگزير موجودات جسماني يعني مواليد ثلاثه است و مروح روح حيواني مستقر در قلب است كه اگر دمي
و لحظه بدان نرسد منطفي و خاموش ميگردد و باعث نشو نماي نباتات و حيوانات بلكه زيادتي و تصلب اكمال جمادات است و حضرت امام ثامن علي بن موسي رضا عليه
التحية و الثنا در رساله ذهبيه ميفرمايند خطاب بمامون كرده بدان در يستيكه قوت نفس تابع امزجه ابدان است و امزجه ابدان تابع هوا و متغير ميشود و امزجه بتغير اهويه
در امكنه مختلفه پس هرگاه سرد شود هوا يكدفعه و گرم شود مرتبه ديگر نيز يكدفعه متغير ميشود و بسبب آن امزجه ابدان و اثر ميكند آن تغير در قوي پس اگر باشد هوا معتدل

میباشد امزجه و ابدان نیز معتدل و صحیح میباشد تصرفات قوی و امزجه و حرکات طبیعیه مانند هضم و نضج و جماع و خواب و بیداری و سائر حرکات طبیعی و نفسانی **طبیعت**
آن بالذات گرم و تر است بحسب اختلاف اوضاع فلکی و اراضی مختلف میگردد و بحسب جهات نیز مثلا بودن هنگام آفتاب در بروج شمالیه گرم میگردد و همچنین هنگام استیلا
و سلطنت یکی از کواکب حاره حار میگردد و در اراضی منخفضه و غیر مکشوفه جانب شمال آنها و با اراضی مجاور بحر نیز بخلاف اینها بارد و هنگام شدت تابش آفتاب خصوص در بلاد
صحرایه گرم و خشک و در بلاد بحریه و جزائر و هنگام باران رطب و باد صبا که از جانب مشرق تا بنقطه شمال وزد گرم و خشک است و باد شمال که از جانب شمال تا بنقطه مغرب
وزد سرد و خشک و باد دبور که از مغرب تا بنقطه سهیل وزد سرد و تر و باد جنوب سهیل که بنقطه مشرق وزد گرم و تر و مرکب از اینها مرکب از کیفیات اربعه است

افعال و خواص آن باد صبا مزیل بلغم و مجفف رطوبات و مفتح سدد و معین بر هضم و مانع نزلات و مقوی قوت دافعه و مصلح مرطوبین و جهت امراض بارده
رطبه از استسقا و فالج و لقوه و غیرها نافع و مضر محرورین و ابدان خشک و امراض صفراویه و مولد حکه و جرب و تشنج یابس و امثال اینها است و باد شمال مستحکم گرداننده
اعضا و مانع استرخا و کسالت و مقوی اعضا و حواس و ذکای فهم و ذکر و هضم و صفای رنگ و نضارت آنست و مضر صاحبان سرفه و ضیق النفس یابس و بواسیر
و باعث اسقاط جنین و عسر ولادت و امثال اینها است و باد دبور عکس صبا است و باد جنوب عکس شمال و مرکب از اینها جهت امراض مرکبه نافع و اصلاح فساد و تعفن
هر یک بر دیگری نمایند و بتغییر و تبدیل بلد و مکان اگر ممکن باشد و بوئیدن پیاز و سیر و سرکه و زردچوبه و عنبر و لادن و قطران و مومیائی و عود هندی و عنبر و قسط و کندر
و سندروس و کهربا و پوست انارین و مشک و زعفران و سعد و ابهل و صندل و کزبره و زراوند طویل و جدوار تمام اینها و یا آنچه میسر آید و بخور نمودن باینها و درخ
و ظرفا و خوردن پیاز و سیر و سرکه و نعناع و زردچوبه و طین مختوم و حلتیت و آویختن پیاز عنصل بر در خانه و پاشیدن سرکه بر در و دیوار و فرش خانه خصوص که در ان سیر و پیاز
پرورده باشند و حتی المقدور از ان خانه حرکت نکنند و بجائی نروند و اگر بالضروره حرکت کنند بینی را البته بسرکه و سیر آلوده به بندند و زود معاودت نمایند با وجود این
تدابیر باید که از خوردن مثل میوه های تر و شیر پرهیز کنند و از جماع و حمام و تشنگی و گرسنگی احتراز نمایند و آب بسیار سرد ننوشند و در آنچه میخورند پیاز و سیر داخل کنند و غذاهای
ترش بسرکه میل نمایند و شیرینی مطلق نخورند و از گوشت حیوانات آن بلد اگر بتوانند احتراز کنند و الا بسیار کم بخورند و از تریاقات تریاق فاروق و مثرودیطوس و جدوار

هیوفاریقون

خطائی هر یک باشد مکرر بخورند و برشعثا و فلونیای رومی نیز مناسب و فادزهر معدنی هم خوب است **هیوفاریقون** بضم ها و سکون واو و فتح فا و الف و کسر را
مهمله و سکون یاء مثناة تحتانیه و ضم قاف و سکون واو و نون معرب از اوفاریقون یونانی است و هیوفاریقون نیز دیده شده بزیادتی یاء مثناة تحتانیه میان ها
و واو و بعضی اندروسامن و بعضی قورلیون و بعضی اما نیطس بمعنی صنوبری برای مشابهت رائحه تخم آن ببوی راتینج که صمغ صنوبر است نامند و گفته اند که هیوفاریقون
لغت رومی است **ماهیت** آن نباتیست و سه قسم میباشد و هر سه را ثمر شبیه بجو است و قسمی را ساق بقدر شبری و زیاده بران و برگ آن مانند برگ سداب و بسیار
سرخ و گل آن سفید شبیه بگل شبت خیری و در بو شبیه ببوی صنوبر و تخم آن در غلافی طولانی و سیاه و دراز شبیه بجو و مدور نیز سبنت آن زمینهای صلب و خرابهای و ثمر
آن اقوی از تخم و سائر اجزای آن و قوت آن تا ده سال باقی میماند **طبیعت** آن در سوم گرم و خشک و گفته اند خشکی آن زیاده از گرمی آنست **افعال و خواص**
آن مجفف و محلل و ملطف و مفتح سدد و گدازنده اخلاط و لزوجات و غیره عصاره الراس الغذاء و النفض آشامیدن آن جهت گزاز و تفتیح سده معده و کبد و معا و ادرار
بول و طمث و اسهال مره صفرا و حمول آن نیز جهت ادرار بول و حیض آلات المفاصل آشامیدن برگ مطبوخ آن با شراب و یا آشامیدن عصاره آن چهل یوم
پیهم مداومت بران جهت درد ورک و عرق النسا و نقرس و آشامیدن تخم آن هر روز یکدرم با ماء العسل جهت عرق النسا مجرب و النسنه اند الحمیات آشامیدن آن
با نیم وزن آن سداب جهت حمی ربع الجروح و القروح ضماد برگ آن جهت تنقیه و اندمال جراحات عظیمه و قروح ردیه و سوختگی آتش و ذرور آن جهت تنقیه قروح متعفنه
و متعفنه نافع بدل آن بخم شبت و انیسون و بیخ آن مانند بیخ کبر است و قسم دوم را نبات بزرگتر از اول و شاخهای زیاده و برگ آن بقدر برگ نعناع و برشعبه
و با شعبهای مستقیم و ساق آن سرخ و گل آن زرد و تخم آن در غلافی شبیه بخشخاش و با خطوط و در بو شبیه براتینج **طبیعت** آن در آخر دوم گرم و خشک
افعال و خواص آن آشامیدن دو درم از تخم آن مسهل صفرای غلیظ و آشامیدن آب سرد معین بر عمل آن و در همه افعال مانند قسم اول و آشامیدن تخم آن با شراب
که آنرا آرد و مالی نامند جهت عرق النسا و طلای مطبوخ آن در شراب رافع جراحات عظیمه و ضماد نبات آن جهت سوختگی آتش نافع و قسم سوم آنرا که دار بروی نامند و نبات
آن بزرگتر از اول و کوچکتر از دوم و بسیار سرخ و شاخهای آن انبوه تر و برگ عریض مانند برگ سداب و بزرگی نعناع و بسیار و گل آن زرد و در بو شبیه بقسم اول **طبیعت**

آن در گرمی و خشکی از اول کمتر **افعال و خواص آن** مسهل رطوبات معده و مجفف بلة آن و در جمیع افعال قوی‌تر از اول و دوم و آشامیدن دو درهم آن مسهل صفرای غلیظ
خصوصا با آب سرد و مقوی معده و رافع فالج و عرق النسا و عسر البول و مفتت حصاة و مسقط جنین و مدر حیض و سرخ کننده رخسار و مقاوم همه سموم و جهت استسقا و قولنج و تب
ربع و طلای آن با زیت جهت فالج که میل کرده باشد گردن بسوی پشت و طلای آن جهت بهق و کلف و همه آثار جلد و بواسیر و ضربان مفاصل و التیام قروح نافع **المضار** مصدع
محرورین **مصلح** آن سکنجبین **مقدار شربت** آن یک درهم **بدل** هر یک از اقسام آن دیگری است و بدل همه بوزن آن او خر و نصف آن بیخ کبر و نصف وزن آن شیطرج و نصف آن
قردمانا نیز گفته‌اند و حکیم میر عبد الحمید نوشته که آنرا بهندی اروسه نامند و اقسام است قسمیکه گل آن سفید و برگ آن مانند گل حبابی و تخم آن مانند جوز و خوشه آن مثل خوشه
جو و گندم و بر سر خوشه گل آن و درخت آن بقدر دو ذرع و خارناک است از جملهٔ ادویه مشهورهٔ هندیه است و در خواص جنان است که مرقوم است قسم دوم را گل زرد و در شاه جهان
آباد و برهان پور آنرا پیا بانسه نامند و قسم سوم را گل بنفش و سرخ نیز میباشد و بری آن در جمیع افعال قوی‌تر از باغی است **هوم** بضم ها و سکون واو و میم لغت ترکی است
ماهیت آن نباتیست شاخهای آن پرگره و ثمر آن شبیه بعنب الثعلب کبک از آن بسیار محظوظ است و بی برگ و بی بیخ و بارشتهای ضعیف و غیر غایر در زمین **افعال و**
خواص آن از سموم قتاله است و چون پیکانرا بآب آن آلوده خشک نمایند بهر حیوانی که زخم تیر آن برسد آنرا بکشد **هوم المجوس** بضم ها و سکون واو و میم و الف
و لام و فتح میم و ضم جیم و سکون واو و سین لغت عربیست و آنرا مرانیا نیز نامند **ماهیت** آن گیاهیست اسفل ساق آن یک عدد و باریک و صلب و گل آن زرد و نیز
شبیه بیاسمین و برگ آن ریزه و شکوفهٔ آن شبیه بیاسمین و شکوفهٔ آن شبیه نیز بشکوفهٔ اشیع و صاحب تحفه نوشته که ظاهرا از جنس زعفران زرد باشد و بعضی بخور مریم
دانسته‌اند حکیم میر عبد الحمید نوشته آنچه محقق شده هوم المجوس گلی است که آنرا جعفری نامند اقسام میباشد قسمی پنج برگ و قسمی مضاعف و جعفری مذکور شد **طبیعت**
آن در سوم گرم و خشک و بعضی گل آنرا سرد و خشک گفته‌اند **افعال و خواص آن** جالی و حاد و مجفف و مفتح سدد و آشامیدن طبیخ گل آن جهت ادرار فضول
و تفتیت سنگ گرده و سنگ مثانه نیز گفته‌اند و برای احتباس بول نیز و ذرور گل آن حابس خون جراحات **مقدار شربت** آن یکمثقال و زیاده از دو مثقال کشنده تجفیف
قوی و حکیم میر عبد الحمید مقدار شربت آنرا دو توله نوشته و روغن گل آن با دنبهٔ گوسفند ترتیب دهند جهت اوجاع مفاصل بلغمی و سوداوی و با روغن زیتون
جهت اوجاع مفاصل بلغمی مجرب است **هوقسطیداس** که آنرا هوفسطیداس بضم ها و سکون واو و فتح فا و سکون سین و کسر طاء مهمله و سکون یاء مثناة تحتانیه و فتح
دال و الف و سین مهملتین نامند **ماهیت** آن عصارهٔ نباتیست که لحیة التیس نامند و مذکور شد و گفته‌اند طرثوثی است که در زیر درخت لحیة التیس است **هیشر** بفتح ها و سکون
یاء مثناة تحتانیه و فتح شین معجمه و راء مهمله **ماهیت** آن کنگر بری است و بلندی آن تا بقدر یک گز و زیاده و میان آن تهی و شکوفهٔ آن پهن و بنفش و بعد از خشک
شدن سفید میگردد و در میان شکوفهٔ آن چیزی مانند پنبه و اگر آن پنبه در گوش رود کر گرداند **افعال و خواص آن** آشامیدن مطبوخ آن جهت سرفه نافع
هیل بوا و بال بوا بکسر ها و سکون یا و کسر لام و فتح باء موحده و واو و الف **ماهیت** آن خیربوا است و در حرف الخاء مذکور شد **طبیعت** آن گرم در اول
و خشک در دوم و بعضی در سوم گفته‌اند **افعال و خواص آن** بسیار لطیف از قاقله اعضاء الغذاء مقوی معده و کبد سر دهاضم طعام است **هوفلسوس**
بضم ها و سکون واو و فتح فا و سکون لام و ضم سین و سکون واو و سین **ماهیت** آن چنین گفته‌اند خس الحمار است که ابو خلسا باشد و مذکور شد در حرف الالف
مع الباء **طبیعت** آن سرد و تر با قوت تجفیف و تسخین قلیل و قبض **افعال و خواص آن** با قوت قابضه و سایر افعال آن در ابو خلسا ذکر یافت ❀

باب بیست و هشتم در بیان ادویه که حرف اول آنها یاء مثناة تحتانیه است و فصل الیاء مع الالف

یاسمین بفتح یا و سکون الف و فتح سین و کسر میم و سکون یا و نون و آنرا یاسمون بواو بجای یا و بضم میم نیز و سجلاط نیز و بشیرازی گل جاسمن و بهندی چنبلی
نامند **ماهیت** آن گلی است خوشبو و سفید و زرد و کبود و بعضی را پشت گل بنفش و هر یک سوای زرد بستانی و بری و جبلی میباشد و سفید آن خوشبو و کثیر الوجود و کبود
آن کمیاب و نبات آن ما بین شجر و یقطین یعنی نه مانند درخت ایستاده است و نه مانند یقطین بر زمین مفروش خصوص سفید آن و نیز زرد و کبود آن اشجریت غالب و در
بعضی بلاد درخت آن عظیم میگردد و ساق سفید آن اندک سبز و برگهای آن اندک ریزه طولانی و مشرف و بر دو جانب شاخهٔ آن رسته و خوش منظر و گل آن خوشبو
با ساقهٔ باریک مجوفی و بر سر آن برگهای ریزه پیوسته با آن ساق و در هنگام غنچگی طولانی امرودی شکل و بعضی سفید آنرا زنبق دانسته و گفته‌اند روغن زنبق مراد
روغن این است و سوسن آزاد را مخصوص بدین و سوسن سفید نزد اکثر اطبا مفقود الخاصیت و این از جهت اشتباهی است که ایشانرا روداده و در سوسن مذکور شد

هوم
هوم المجوس
هوقسطیداس
هیشر
هیل بوا و بال بوا
هوفلسوس
یاسمین

و بربرا طبیان نامند و جبلی آن یاسمین هندی است و جمهور اطبا **در ماهیت** آن نوشته اند که درخت آن مانند درخت مورد و از آن سبزتر و املس و بزرگتر و برگ آن
پهن تر و نرم تر و بسطبری برگ مورد نیست و درخت قسم سفید آن ضعیفتر و گل آن سفید و با شائبه سرخی و بعضی بی سرخی و بسیار خوشبو و از حمل تا عقرب گل می دهد و در بلاد حاره
همیشه و درخت نوع زرد آن از این عظیم تر و چتری مانند درخت مورد است و نیز و بعضی قسم زرد آن مسمی بزنبق است **و بالجمله طبیعت** آن در دوم گرم و خشک و تا
سوم نیز گفته اند **افعال و خواص آن** مفرح و مفتح سده و مسمن بدن اعضاء الرأس والعصب الغذاء والنفض بوئیدن آن جهت تقویت دماغ و درد سر بارد
و رفع ریاح دماغ و مشایخ و مبرودین را نافع و نطول طبیخ آن جهت صداع و دردهای بارد و آشامیدن آن مسهل بلغم و سودا و ماء اصفر و رافع سدد و ریاح غلیظه
و فالج و لقوه و خدر و اوجاع مفاصل و مفرح و محرک باه و مخرج اقسام کرم معده و امعاء و مدر بول و حیض و چون آنرا در شراب اندازند اندک آن سکر بسیار آورد و
آشامیدن آب گل آن سه روز هر روز ده درم قاطع نزف الدم و مضمضه بآب مطبوخ برگ آن جهت درد دندان و قلاع دهان و جوشش آن و لثه و ضماد
آن بر پشت و قضیب معین بر نعوظ و بزرگ کننده آن السموم آشامیدن آن مقاوم همه سموم و بدستور ضماد آن الزینة ضماد آن جهت رفع کلف و سرخ کننده
رخسار و بدستور غسل آن در حمام و در سفید کردن موی حتی ذرور آن المضار مصدع محرورین و اکثار بوئیدن آن باعث زردی رنگ رخسار مصلح آن بنفشه و گل سرخ و سرکه مقدار
شربت از جرم آن تا سه درم و از آب آن تا ده درم بدل آن یاسمین زرد و در تسخین بدن و سفید کردن موی زرد آن اقوی و بدل هر دو یاسمین بری است و روغن آن
که مانند روغن گل مرتب نمایند و یا کنجد مقشر در ان مکرر پرورده نمایند تا رنگ کنجد سرخ گردد پس سائیده از ان روغن نمایند بسیار خوشبو و معطر میباشد **طبیعت آن**
گرم و تر **افعال و خواص آن** مفتح و محلل و نرم کننده جلد و جهت امراض بارده عصبانیه و مشایخ نافع و در جمیع افعال مذکوره اقوی مقدار شربت آن از
سه درم تا پنج درم است و بوئیدن آن مصدع و باعث رعاف محرورین و گل یاسمین زرد در ایران و دکهن و شاهجهان آباد و در بعضی بلاد هند کثیر الوجود و کیفیت اند
چون آنرا در جوف حنظل سبز مهرا پخته یکدرم از آنرا با یک اوقیه عسل چند روز بخورند و مداومت بر آن نمایند جهت رفع استسقا و درد کمر و مفاصل مجرب است **یاقوت**

یاقوت

بفتح یا و الف و ضم قاف و سکون واو و تا **ماهیت** آن سنگیست از سنگهای معدنی نفیس عظیم القدر نزد مردم و الوان و اصناف میباشد از سرخ و زرد و کبود و سبز
و پستی و سفید و هر یک نیز بسیار رنگین رمانی آبدار صلب شفاف بیجرم بی داغ و رگ آنست و هر چند قطعه آن بزرگتر و خوش شکل تر باشد معتبر و قیمت آن زیاده و از اصناف سرخ
خمری و وردی و نارنجی و زعفرانی و لیموئی است و از اصناف کبود آسمان گونی و کحلی و لاجوردی و پسته آن کمیاب و لعل از اقسام سرخ آنست و بهترین هر یک از آنها
آنست که صلب صاف شفاف یکرنگ یعنی رنگ اجزای آن متساوی باشد و یاقوت از همه احجار صلبتر است مگر الماس صلبتر و کبود آن صلبتر از سرخ و سرخ از زرد و پستی
قریب بسرخ و سفید از همه نرمتر و خام که در معدن ناقص مانده و هر یک بنامی مخصوص اند سرخ را بهندی مانک و پدم که بانگریزی روبی و زرد را بعربی بسراق
و بهندی پکهراج و بانگریزی توپس و نیلی را بفارسی نیلم و بهندی نیلمن و بانگریزی سفایر نامند و ماده تکون آن کبریت و زیبق صافی خالص شفاف براق است
و فاعل انعقاد آن برودت و در مقدمه کتاب نیز بتفصیل مذکور شد و شنیده شده که در پیکو در قطعه زمینی که معدن یاقوت است و در انجا هم میرسد کسی سکنی نمیتواند نمود
و خاک آن سیاه رنگ و صلب و کبریتی است یعنی بوی کبریت از ان می آید و در موسم باد و بارش و طوفان و رعد و برق و صاعقه بسیار در ان می افتد و زمین آن
تمام منشق میگردد و از شکافهای آن زمین نیز بوی کبریت بسیار می آید بحدیکه متغذی میگردانند و اطراف آن موضع درختهای عظیم بسیار متراکم میباشد و همیه فرد و نستان
بریده میفرستند و اکثر آن جماعت فقرا و مساکین جست و جو نموده آنچه میباشد از قطعهای یاقوت بزرگ و کوچک میبرند و در سرکار پادشاه انجا که مشهور براجه است
میفرستند و بدیگری هیچ نمیتوانند فروخت زیرا که حکم راجه انجا آنست که اگر بدیگری بفروشند خانه آنرا ضبط نمایند و سیاست عظیم کنند و نیز مسموع گشته که در زیر زمین
یاقوت خوب نمیباشد بلکه ناصاف و خام چنانچه وقتی راجه انجا حکم نموده که قطعه از ان زمین را حفر نمایند شاید یاقوت بسیار و قطعهای بزرگ خوب برآید چون حفر
نمودند قطعهای کوچک بدرنگ ناصاف نرم برآمد و با وجود آن جمعی هلاک شدند بسبب بوی کبریت و ابخره متعفنه لهذا امر نمود که دیگر حفر ننمایند و آنچه از بالای
زمین بیابند بیاورند و نیز اماکن دیگر مانند جزیره برازیل از ارض جدید جنوبی و جزیره سیلان و غیرها که معدن یاقوت و غیره است یاقوت هم میرسد و لیکن یاقوت
جنوبی آن بخوبی پیکوئی نیست هر چند برازیلی اکثر قطعهای آن صاف شفاف آبدار بزرگ مقدار میباشد و لیکن بصلابت پیکوئی نیست همه الوان آن از سرخ و زرد و نیلی
و غیرها و سیلانی بسیار نرم و کمرنگ میباشد و از اقسام آن گفته اند غیر از سرخ رمانی تاب آتش ندارد و بعضی گفته اند سرخ رمانی آن از آتش رنگین تر میشود و نیز گفته اند

چون باسفید آن شائبه سرخی باشد چون بر آتش معتدل در ظرف سفالی گذارند تمام آن رنگین گردد با آنکه اکثر این اول اصلی ندارد و رائحه کریه و دود و عرق و روغن مضر
لون آنست و مالیدن آن بر جذع سوخته و آب سفیداده باعث جلای آن **طبیعت** آن در حرارت و برودت معتدل و در دوم خشک و زرد آن در دوم گرم و خشک
و کبود آن در اول گرم و در سوم خشک و سفید آن معتدل در گرمی و سردی و در اول دوم خشک **افعال و خواص آن** مفرح و مقوی دماغ و آشامیدن
یک درهم آن جهت دفع صرع و وسواس و خفقان و طاعون و انجماد خون در باطن و نزف الدم و دفع سموم و تغییر هوایی و بائی و تصفیه خون و حفظ حرارت غریزی و قوای
حیوانی و پوشیدن انگشتری آن جهت قضای حاجت و دفع ضرر صاعقه و طاعون و در دهان داشتن آن جهت دفع بدبوئی آن و تسکین عطش و تقویت دل و تفریح و نشاط
و تعلیق آن بالخاصیت جهت دفع اصابه عین که چشم زخم نامند و طاعون و تغییر هوایی و بائی و وسواس و صرع و خفقان و باهیبت و شکوه بودن نزد مردم و نیز قاطع
نزف الدم و محلل انجماد خون دانسته اند اکتحال آن مقوی نور باصره و حافظ صحت چشم مقدار شربت آن از یک قیراط تا یک دانگ و معاجین مسمی بیاقوتی و مفرح آن در
قرابادین کبیر ذکر یافت **فصل الباء مع الباء الموحده** **بیروح** بفتح باء و سکون باء موحده و ضم راء مهمله و سکون واو و حاء مهمله لغت سریانی بمعنی
ذو الصور رئیس است **ماهیت** آن اسم سریانی جنس شبابی ذو حیات در خلقت و شامل بیخ لفاح و ثمر اقسام آن است و از مطلق آن مراد قسم جبلی آنست
و چون بیخ هر نوع لفاح که بزرگ باشد بشکافند در آن شبیه به صورت انسان مشاهده میگردد و لهذا آنرا مسمی باین اسم نموده اند و بیخ لفاح جبلی ادنی مشابهتی
بصورت انسان دارد بخلاف آن که مشابهت تام دارد و بعضی آنرا مختص به بیخ سراج القطرب دانسته اند **بیروح الصنم** بفتح صاد و نون و میم **ماهیت آن**
بیخ لفاح بری است بشکل دو انسان که رو بروی یکدیگر گذاشته باشند و آنرا مهر گیاه و سگ کن نیز نامند جهت آنکه میان عوام مشهور است که هرکه آنرا قلع نماید
هلاک میگردد و لهذا بعضی بعد از خالی کردن اطراف بیخ آن ریسمانی بدان بسته برگردن سگی و آن سگ را رم میدهند تا بحرکت آن بیخ کنده شود و گفته اند که اصلی
ندارد و نبات آن شبیه بعلیق است که بترکی کن نامند و بقدر ذرعی است و برگ آن شبیه ببرگ انجیر و باریکتر از آن و ثمر آن سرخ و بقدر زیتون و در بو شبیه بمیعه
سائله و گل آن سفید و گویند در شب میدرخشد و بیخ آن شبیه بصورت انسان باشد رو بروی هم و مستور بلیفهای شقر شبیه بموی بخلاف سائر اقسام بیخ لفاح که
لیفهای مذکور ندارد و مادام که سر این صورت را جدا نکنند قوت آن تا شصت سال باقی میماند و گفته اند که بیروح بمعنی صنم طبیعی است یعنی نباتی که در صورت و شبیه
بانسان باشد اعم از آنکه معنی آن اسم موجود باشد یا غیر موجود و بسیاری از اسما دلالت میکند بر معنی غیر موجوده و صورت بیروح موجود خشبی است اغبر و فقط بزرگتر بیخ آن
لفاح بری است و دیسقوریدوس گفته بعضی مردم آنرا اطیمس و بعضی مثولن و بعضی درقیا نامیده اند یعنی بیخ مهیج حب آن و دو صنف میباشد یکی معروف بماده و رنگ
آن مائل بسیاهی و خشبی و برگ آن شبیه ببرگ کاهو و از آن باریکتر و کوچکتر و با زهومت و ثقیل الرائحه و منبسط بر روی زمین و نزدیک برگ آن ثمری شبیه بتفاح و از آن
کوچکتر و خوشبو و در آن تخم شبیه بتخم امرود و بیخ آن بزرگ و دو عدد یا سه عدد متصل بهم و ظاهر آن سیاه و باطن آن سفید و بر آن پوستی غلیظ و ساقی و صنف دوم موسوم
بذکر و بعضی مردم این را موریون نامند و برگ این سفید و املس بزرگ عریض شبیه ببرگ سلق و لفاح آن دو چند بیخ ماده و بقدر خیاری و رنگ آن زعفرانی خوشبو و ثقیل الرائحه
و اعیان آنرا میخورند و سبات ایشان را عارض میگردد و بیخ آن شبیه تا و یعنی بصورت انسان ماده است و از بیخ صنف ماده آن اندک طولانی تر و بی ساق و نیز صنفی دیگر که
سایه دار و کوه و الهامیره بید برگ آن کوچک و عریض و طول آن بقدر شبری بی ساق و بیخ آن اسطبری یا ابهامی و طولانی و سفید و بی گل و ثمر و این قوی ترین اصناف بیروح الصنم
است و صاحب اختیارات بدیعی گفته که در حدود گرمسیر شیراز نزدیک بقلعه شهریار نوعی بیروح بهم میرسد طول آن از یک وجب کوتاه تر و بادست و پا و رنگ آن
سفید و بهترین آن اقوی و فربه آنست و گاه عصاره پوست صنف نر آنرا در هنگام تری و تازگی کوبیده و فشرده و در ظرف سفالی و در آفتاب خشک نموده اقراص میسازند
و گاه عصاره بیخ آنرا گرفته چنانچه از پوست آن بدستور خشک مینمایند و در قوت ضعیف تر از عصاره پوست بیخ آنست و بعضی پوست بیخ آنرا کوفته بر ریسمان کتانی پیچیده
می آویزند تا خشک گردد و بعضی بیخ آنرا طبخ میدهند با شراب تا آنکه دو ثلث آن برود و صاف مینمایند و منعقد میگردانند و گاه دمعه آنرا استخراج مینمایند بدین نحو
که بیخ آنرا چند جا خراشیده ظرفی بدان نصب مینمایند تا دمعه آن در آن مجتمع گردد و عصاره آن قویتر از دمعه آنست و از هرمس نقل نموده اند که بهترین زمان قلع آن آنست
که مریخ در خانه شرف یا در خطی از خطوط شرف متصل بسعدین و یا بیکی از سعدین و با قمر در یک برج باشد و در روز سه شنبه وقت طلوع آفتاب بهتر از سائر اوقات است
طبیعت آن سرد و خشک در دوم و با اندک قوت حرارت و با رطوبت فضلیه و بعضی سرد در اول سوم و خشک در آخر آن دانسته اند **افعال و خواص آن**

بیروح

بیروح الصنم

پوست بیخ آن مقوی معده و مجفف و مجدد و مغز بیخ آن ضعیف و برگ آن تر و خشک هر دو مستعمل و گفته اند هر عضو قسم ماده آن دوای همان عضو مردان است و بالعکس یعنی هر عضو
قسم نر آن دوای زنان است اعضاء الرأس والعصب آشامیدن آن مسبت و منوم و چون در شراب اندازند سکر شدید آورد و بوئیدن آن نیز باعث سبات و حمول آن در
مقعده نیز و این خاصیت مخصوص بسفید الورق بیباق آنست که ذکر یافت و اکثار آن شربا و شماما باعث سکته و گاه شرابی از ان میسازند برای ازاله سهر باین نحو که
سه من از پوست بیخ آنرا در یک مطریطوس شراب حلوی اندازند و سه قوالسات از ان می آشامند و گاه طبخ مینمایند پوست آنرا در شراب تا اینکه اخذ نماید قوت آنرا
و استعمال مینمایند برای سبات مقدار بسیاری از ان را و بعضی از پوست بیخ صنف سوم شراب بعمل می آورند باین قسم که سه من آنرا در یک مکیال شراب حلوی اندازند
و بعد رسیدن مقدار سه قوسات از ان می آشامند برای تخدیر و بیحسی عضو شخصی را که خواهند قطع نمایند و عصاره آن نیز باعث سبات و بیحسی عضو است
و آشامیدن بیخ آن با زعفران جهت اوجاع مفاصل و عرق النساء و نقرس و تعلیق آن جهت صرع العین ضماد برگ آن جهت وجع چشم و رمد و دمعه آنرا در ادویه
مسکنه اوجاع داخل مینمایند اعضاء الصدر و الغذاء و النفض آشامیدن بیخ آن با سکنجبین جهت خفقان و آشامیدن دمعه آن بقدر یک اوقیه با ماء القراطن یعنی ماء العسل
منقی مره صفرا و بلغم مانند خربق و زیاده بران کشنده و نیز آشامیدن آن مسهل بلغم مره صفرا چون اطفال و غیر ایشان تناول نمایند گاهی بسبب شدت قوت هلاک
مینمایند و آشامیدن بیخ آن منقی رحم و چون نارسیده آنرا با روغن گل سرخ سائیده زن حامله بر شکم و کمر طلا کند از اسقاط جنین محفوظ میماند و حمول دمعه آن بقدر
نیم دانگ مخرج جنین و چون بیخ آنرا با کبریت آتش ندیده خلط نموده حمول نمایند قطع نفث الدم رحم نماید و آشامیدن آن با سقل جهت بواسیر و کاسنی جهت حرقة البول
السموم آشامیدن آن با عسل و زیت جهت لسع هوام خصوص صنف اخیر آن که شبیه بصنف ابیض الورق است که با دزهر عنب الثعلب قاتل است و چون نوع قاتل آن
را کسی بخورد اولا او را اختناق رحم و سرخی چهره و بر آمدگی آن و زوال عقل و حالت شبیه بمستان و افیون خورده عارض گردد و پس موت تدبیر آن قی نمودن و آشامیدن روغن
و آب گرم و عسل و تنقیه بدن است و نیز قی فرمودن بماء افسنتین مطبوخ و عسل و خورانیدن فلفل و شبت و مصطکی و صعتر و مرو سفید و شیر تازه دوشیده و جند بیدستر
و سداب و آشامیدن لبن حامض و در صورت کثرت اسهال مقدار شربت آن یک قیراط تا چهار قیراط تا یک دانگ گفته اند و آشامیدن آن بدون اصلاح جایز نیست
اصلاح آن ممزوج نمودن با نشاسته و روغن بادام شیرین و روغن بنفشه است و نیز برگ گل سائیده و رب السوس و صمغ و ترید و هلیلج و افسنتین و غافث و تخم کاسنی
و زعفران و اسفاناخ است و بدون اصلاح مفسد مزاج و باعث تهیج وجه و وجع کبد و فساد معده و اعراض دیگر ردیه الجروح والقروح ذرور بیخ و ثمر آن جهت آکله و قروح خبیثه
الاورام والبثور طلای آن محلل اورام صلبه و رخوه و خنازیر و چون نرم کوبیده با سرکه سرشته بر چهره گذارند زائل سازد و بثور را نیز آلات المفاصل ضماد آن با سویق
جهت وجع مفاصل و آشامیدن آن جهت داء الفیل الزینه ولوک برگ آن زائل کننده برش بدون تقرح خصوصا که برگ آن تازه باشد و لبن آن جهت قلاع و نمش
و کلف بدون لذع و قرحه نافع الخواص چون خواهند عضو کسی را قطع نمایند مقدار سه دانگ آنرا با شراب بیاشامند سبات آورد بحدیکه احساس بقطع ننماید و چون نیز یک مثقال
از صنف سوم آنرا تنها یی و یا با بعضی طبیخها و یا با نان و یا با سویق بیاشامند در ساعت اختلاط عقل و سبات آورد که تا سه چهار ساعت بهمان حالت بماند که تعقل و حس
بچیزی ننماید بسبب جمع حرارت در باطن و تخدیر و تبلید حس و بعضی از اطبا می نشانند صاحب آنرا در آب سرد تا اینکه شفا یابد بهمه جهات و گفته اند چون عضوی از اعضای
بیخ و ثمر آنرا با قلیلی روغن بان و روغن زیتون یا روغن خلاف نرم بسایند و پیشانی و چشمها و ابروان را بدان تدهین نمایند و نزدیک ملوک روند بغایت مکرم و معزز
باشند و هر حاجتی که رو دهد روا گردد و چون مجموع آنرا و یا عضوی از ان را شکسته در پارچه بسته بر بازو بندند و یا بر گردن آویزند از کل آفات از غرق و حرق و صاعقه و
دزدان و قطاع الطریق محفوظ مانند و تعلیق آن جهت تسکین غضب ملوک بغایت مؤثر و بعضی شرط دانسته اند که اول ماه آنرا تعلیق نمایند و بخور آن جهت دفع فساد
عقل و جنون و دوری شیاطین و جن و انس موذی مؤثر و چون یکعدد گل نا شکفته آنرا در کتانی بریسمان ابریشمین که هفت رنگ باشد پیچیده بر طفل مصروع تعلیق نمایند
دفع صرع آن گردد **فصل الیاء مع التاء المثناة الفوقانیه** **یتوع** بفتح یاء و ضم تا و سکون واو و عین مهمله **ماهیت** آن اسم جنس نباتات شیردار است که شیر آن
حار و حاد و مسهل محرق باشد و مشهور از آنها هفت نبات است عشر و شبرم و لاغیه و ارطینیا و ماهودانه و مازریون و بنطافلن که ذو خمسة الاوراق نامند و جمیع آنها سمی
قتال اند و نیز یافته اند بعضی یتوعات حاده خارجیه ازین هفت نبات مشهور را مانند اذان الفار و نوعی از لبلاب و فرفخ بری یعنی بقلة الحمقاء بری و قوسنجی و از
مطلق آن مراد لبن لاغیه است که تریاق فرادی و قوسنجی نامند و گفته اند بهترین آنها یتوع درخت ذکر نبات مذکور است که شاخهای آن طولانی و بزرگتر از یک ذرع و مائل

یتوع

بسرخي شبيه بشاخهاي زيتون ومملوّ از لبني سفيد حاد باشد و برگ آن شبيه ببرگ زيتون وازان طولاني تر ونازكتر و باطراف شاخهاي آن پنج شاخه باريك شبيه بشاخهاي
و باطراف آنها قبها و سرها كه ثمر آنست و مائل بتقعير شبيه بصنفي از اذخر و بيخ آن غليظ خشن و منبت آن اماكن خشنه و كوهستان و آشاميدن لبن آن مقدار دو دانگ
مسهل بلغم واما نوع ماده آن كه آنرا جوزي نامند شبيه بنبات آذان الفار وازان بزرگتر و قوي تر و سفيد تر و برگ آن شبيه ببرگ مورد وازان بزرگتر و بدبو و اطراف آن
تند و خاردار و شاخهاي آن بقدر يكشبر و بيخ آن روئيده و ثمر آن در بعضي سالهاي بيشتر و بعضي كمتر و در بزرگي بقدر جوز كوچكي و اندك گزنده زبان مانند پوست گردكان
و بيخ آن نيز شبيه ببيخ آن و منبت اين زمينهاي صلب كوهستانها و لبن و بيخ و برگ و ثمر آن در قوت مانند صنف اول وازان قويتر و بحري آن كه خشخاس مانند
شاخهاي آن بقدر چند شبر و مائل بسرخي و پنج يا شش عدد و برگهاي آن كوچك نازك اندك طولاني شبيه ببرگ كتان و ثمر آن شبيه بكرسنه و سرهاي آن مضاعف
و مدور و گلهاي آن سفيد و بر اطراف قضبان سرها متصل بهم و مستدير و دران ثمري و شاخهاي آن از يك بيخ روئيده و تمام نبات آن مملو از شير و مستعمل اين
صنف است و در قوت مانند دو صنف اول و گفته اند نوعي ديگر ميباشد كه مشمس آنرا نامند يعني دائر با شمس و ورق آن شبيه به بقلة الحمقا وازان باريكتر و شديد
الاستداره و شاخهاي آن چهار و يا پنج از يك بيخ روئيده بقدر يكشبر و باريك سرخ رنگ مملو از لبن سفيد و چتر آن شبيه بچتر شبت و تخم آن شبيه بزيره و تمامي
آن با حركت شمس دور مينمايد و منبت آن بيشتر خرابها و بيرون اطراف شهر و تخم و لبن آنرا جمع مينمايند مانند بزور و البان نباتات ديگر و قوت آن
مانند قوت اصناف ديگر وازان ضعيفتر و بعضي اين را مانند سقمونيا دانسته اند در قوت و منبت آنرا مزارع گفته اند و نيز گفته اند نوعي ديگر ميباشد كه
آنرا سروي نامند ساق آن از يكشبر تا يكذرع و سرخ رنگ و برگ آن از ساق آن مي رويد شبيه ببرگ ارزن تازه روئيده و اين نيز مملو از لبن است و در قوت
مانند اصناف مذكوره و نيز گفته اند نوعي ديگر ميباشد كه در سنگستانها و ميان احجار مي رويد و با شاخهاي محيط بران از هر دو جانب و كثير الورق شبيه
ببرگ مورد و باريك و سبز رنگ و ثمر آن مانند ثمر عسف و اين نيز با نوعيت بسيار و در عمل مانند آنها است و نيز نوعي عريض الورق شبيه ببرگ قلوميس ميباشد
و بيخ و برگ و لبن آن مسهل كيموس مائي و بحكان بعضي فيلوسا نوع نوعي است كه يوناني آنرا فوريا ساليس نامند و نيز نوع نوعي ديگر ميباشد ساق آن يكذرع و زياده
بران و مربع و پر گره و برگ آن كوچك ريزه و اطراف آن تند و گل آن سروي ريزه بنفش رنگ و تخم آن پهن شبيه بعدس و بيخ آن سفيد مملو از لبن و گاه باشد
ميشود و در بعضي مواضع نباتات اين نوع بسيار بزرگ و بيخ آن نيز بزرگ و چون مقدار يكمثقال آنرا بياشامند با ماء العسل اسهال مستحكم نمايد و همچنين ثمر آن و همچنين
لبن آن را چون با آرد كرسنه بسرشته و بايد كه از برگ آن زياده از يك مثقال تناول ننمايند و همچنين از آب آن و بعضي مردم نوع نباتي كه ساق آن مجوف بقدر
يكذرع بسطبري اصبعي و اطراف ساق آن منشعب و برگهاي آن بعضي بر ساق آن و بعضي بر شعب آن رسته اما برگهائيكه بر ساق آنست طولاني شبيه ببرگ بادام
وازان عريضتر و بسيار نرم تر و برگهائيكه بر شعب آن است كوچكتر شبيه ببرگ زراوند طويل و لبلاب و ثمر آن بر اطراف شعب آن مستدير الشكل شبيه بحب كبر و در جوف
آن سه تخم متفرق بعضي از بعضي و بزرگتر از حب كرسنه و چون آنرا مقشر نمايند مغز آن شيرين باشد و بيخ آن باريك سفيد و بي انتفاع و رطب و نباتات آن
مملو از لبني باشد مانند نوع حكيم فاضل ديسقوريدوس نوشته كه جميع اين اصناف را من مشاهده نموده ام اقوي و مختار لبن آنها پس تخم آنها پس گل آنها
پس بيخ آنها پس ورق آنها است و عند الاطلاق مراد لبن لاغيه است و آنچه ازينها باسمي مخصوص مشهور بوده جا بجا مذكور شده و درينجا ذكر خواص كليه آن بيان
مي يابد **طبيعت** مطلق آنرا در غايت گرمي و خشكي تا چهارم دانسته اند و متوسط آنها را در سيوم و ضعيفه آنها را در دوم و با قوت سميه **افعال و خواص آن**
مقرح جلد و قتال و چون در بركه افتد ماهيان تمام بر بالاي آب آيند العين اكتحال لبن آن قاطع ظفره الفم قطور آن بر دندان كرم خورده مفتت حصاة و مسقط
آن و باقطران سرشته اقوي جهت آنكه محافظ دندانهاي صحيح را بموم گرفته پس بر دندانهاي متآكل لبن آنرا بچكانند تا آنكه آنرا مفتت و قلع نمايد بهتر است
و چون بيخ آنرا در سركه بجوشانند و بدان مضمضه نمايند وجع دندانرا تسكين دهد اعضاء الغذاء و النفض آشاميدن آن مسهل بلغم مائيت و فالج و بواسير و چون دو قطره
و يا سه قطره آنرا بر انجير بچكانند و خشك نمايند و تناول كنند اسهال نيكو كافي نمايد و همچنين با سويق و نان خالص و بهتر آنست كه با عسل و يا فيرفلي استعمال نمايند
تا آنكه باعث تقرح دهان و حلق نگردد و گاه اخذ مينمايند اغصان نوعي تر آنرا و بر روي خذفي اندك بريان نموده سحق مينمايند با قدري سويق و آب بران ريخته
مي آشامند اسهال مينمايد و شاخهاي خشك آن درين امر بسيار ضعيف است و صنفي كه آنرا كرفيون نامند چون شاخهاي آنرا گرفته در سايه خشك كرده پوست

آنرا گرفته بقدر نه گرمه و یک شبان روز و آرد جو و روغن بادام و روغن بنفشه و گل سرخ سائیده و رب السوس و کتیرا است و دوغ سرد کرده مصلح افراط عمل آنست المضار با قوت سمیه و جراحت کننده جلد و مسهل قوی در بهمه امزجه و از غایت شدت مورث اسهال الدم و قرحه امعاء و زحیر و مغص و غثیان و انقلاب معده و غشی است و لهذا استعمال آنرا از داخل تجویز ننموده اند و عند الضرورة از سه قطره که مقدار شربت آن است با مصلحات مذکوره باید که بیفزایند و بدل آن در استفراغ ماییه از امعاء و بلت از اعضاء وزن آن سقمونیا و بوزن آن سکبینج المجروح و القروح ضماد تیخ آن با سرکه محلل صلابات اطراف بواسیر و قاطع قوبا و مصلح قروح متعفنه متاکله و با قیروطی جهت جرب سوداوی و نار فارسی و اکله و غانغرایا الرئیة طلای آن قالع ثالیل و توتهٔ خیلان و لحوم زائده در اطراف ناخنها و لبن آن زائل کننده مو است خصوص که در آفتاب بمالند و موئیکه بعد از آن روید ضعیف باشد و چون مکرر نمایند دیگر نروید و استعمال آن با زیت کاسر و رافع غایله آنست

فصل الباء مع الراء المهملة **یربوع** بفتح یاء و سکون راء و ضم باء موحده و سکون واو و عین مهمله لغت عربیست بفارسی موش دشتی و بهندی کهوس نامند **ماهیت** آن حیوانی است شبیه بموش و از آن بسیار بزرگتر و دستهای آن بسیار کوتاه و پایها و دم آن بلند و در صحراها و خرابها و در بعضی عمارات کهنه میباشد و خراب میکند **طبیعت** آن در سوم گرم و خشک **افعال و خواص آن** کثیر الغذاء و ملین طبع اعضاء الرأس و العصب و الغذاء و النفض آشامیدن آن جهت اکثر امراض بارده اعصاب مانند فالج و لقوه و رعشه و اوجاع مفاصل و ظهر و ادرار بول و تقطیر آن و اخراج سنگ گرده و مثانه و تقویت باه و مشایخ را مفید **المضار** محرق خون و محرور المزاج را مضر **مصلح** آن میوه‌های تازه ترش و ترشیها است

فصل الباء مع القاف **یقطین** بفتح یاء و سکون قاف و کسر طاء مهمله و سکون یاء مثناة تحتانیه و نون لغت عربیست **ماهیت** آن اسم جنس هر نباتی است که بر ساق نایستد و بر زمین مفروش باشد و یا بجائی رخود بپیچد مانند نبات خیار و هندوانه و خربزه و کدو و لبلاب و امثال اینها و عوام از مطلق آن مراد قرع دانسته اند که بفارسی کدو نامند و قرع ذکر یافت

فصل الباء مع النون **ینبوت** بفتح یاء و سکون نون و ضم باء موحده و سکون واو و تاء مثناة فوقانیه **ماهیت** آن خرنوب نبطی است و در پای دیوارها و بساتین روید و ثمر آن شبیه بگرده کوسفند بسیار کوچکی و سرخ رنگ مائل بسیاهی و آنرا در مصر حب الکلی نامند و دانه آنرا دانه خرنوب شامی و در حرف الخاء ذکر یافت و اینجا نیز شمه ذکر مییابد **طبیعت** آن در گرمی و سردی معتدل و خشکی در دوم و بعضی در اول و بعضی سرد و خشک در سوم دانسته اند **افعال و خواص آن** مقوی سایر اعضاء الغذاء و النفض آشامیدن آن و حمول آن و جلوس در طبیخ آن جهت رفع مغص و اسهال و سیلان حیض مفرط و تقویت مقعد نافع السموم باشیدن طبیخ آن کشنده براغیث الثالیل و زائل کننده آن المضار ثقیل و دیر هضم خصوصاً تر و تازه آن

ینمیر بفتح یاء و سکون نون و فتح میم و یا لغت لغت مغربی است **ماهیت** آن نباتیست شبیه بخندریلی و برگ آن از برگ کاسنی کوچکتر و مزغب و زرد رنگ و ساق از وسط آن بقدر یک شبر و زیاده روئیده و گل آن زرد مانند خندریلی و ابن بیطار نوشته که برگ آن ما بین لسان الحمل بری و برگ اذان الغزال است و زرد و صاحب اختیارات بدیعی نوشته که آنرا بشیرازی سنبل داروخوانند **افعال و خواص آن** ضماد تازه آن جهت الصاق جراحات تازه و ذرور خشک آن جهت اندمال زخمهای کهنه مفید

فصل الباء مع الواو **یوز** بضم یاء و سکون واو و زای معجمه اسم فارسی فهد است و بترکی پارس و بهندی چیتا نامند **ماهیت** آن حیوانیست شبیه به پلنگ و آنرا تعلیم و رام نموده مانند سگان شکاری از آن صید وحوش مانند آهو و امثال آن مینمایند **طبیعت** آن در حرارت و یبوست کمتر از پلنگ **افعال و خواص آن** در جمیع افعال مانند پلنگ است

و باینجا ختم نموده ادویه مفرده را بعون الله تعالی و حسن توفیقه

والحمد لله اولاً و آخراً و ظاهراً و باطناً

و صلی الله علی رسوله محمد و آله

الطاهرین و سلم تسلیماً

کثیرا

بسم الله الرحمن الرحیم

در بیان تعداد ادویهٔ مذکوره باسامی و لغات مختلفه از عربی و یونانی و سریانی و فارسی و ترکی و هندی و غیرها مسمی بفرهنگ بترتیب حروف تهجی با ملاحظه حرف دوم و سوم نیز بتوفیق الله تعالی و حسن عنایته در ضمن بیست و هشت باب و در هر باب چند فصل

باب الالف

فصل الالف مع الالف

آب اسم فارسی ماء است
آب پنیر ماء الجبن است
آب جو جوشانیده اسم کشک الشعیر است
آب جو جوشانیده اسم ماء الشعیر است
آبج نام زعرور است
آب دندان بمد الف و سکون با و زبر دال
با رندان جنسی از امرود و قسمی از انار
و نام نوعی از حلوا است
آب دارو مومیایی است محمد حسین
ذکر با دوی دیگر را باین اسم خوانده
آبست بمد الف فتح با و سکون سین
و بلغت مغربی گوشت اترج را
نامند و در اترج مذکور شد
ابق باصطلاح اکسیریان سیماب است
ابکامه اسم فارسی مری است
ابکوان فستق است و لباب
الحنطه را نیز نامند
ابی اسم فارسی سفرجل است
و به و بهی نیز نامند
آبلوج اسم فارسی قند مکرر است
ابه اسم هندی دقیق است
آرد نامند و نیز هندی اسم سوره
است در شکل شبیه بثمر کاج

اثرون بیونانی اسم سماق است
اجار بر وزن پا کار انواع
ترشیها یعنی مخللات گویند
اخرک بفارسی استخوانی را گویند
که در زیر گردن و بالای سینه
میباشد و بعربی ترقوه نامند
اذرباس بعبرانی نافسیا است
اذرکون اذربو است
آرد جو بریان کرده سویق الشعیر است
اردسبوس وار اسم فارسی
خوشکار است و آردیست که
مبالغه در بیختن و جدا کردن سبوس
از مغز آن نکرده باشند
آرد کنار سویق النبق است
آرد میده اسم فارسی سمید است
آردوج بلغت ترکی اسم درخت
بهلست
ارن بلغت یونانی اسم لوف الکبیر است
ارن صارن بیونانی اسم لوف الصغیر است
آزاد دار و بلغت فارسی یعنی
سلق جبلی است
اسا بسریانی آس است
اسرون بلغت یونانی اسم [illegible]
اسو اسم هندی شرابیست مسکر
که از قند سیاه و از پوست مغیلان

میسازند و صنعت آن در قرابادین
ذکر یافت
اشن بچکان اسم فارسی [illegible]
اغاردان بترکی اسم سودانیا است
اغلس بیونانی [illegible] است
اغو بترکی اسم و حلی است
اغونی بترکی اسم لبا است
اغورس بفارسی اسم ابهل است
اغلیس یعنی ظاهر بیونانی
اسم فنجنکشت است
آفتاب پرست بفارسی حرباء است
و اذریون را نیز نامند
اک بکاف عجمی اسم هندی
آکس است و بکاف تازی اسم
فارسی و به با در آخر اسم هندی
درخت عشر است
اکل بفشه فرفیون است و کافور
را نیز نامند
الوج مولف جامع الادویه گفته که
شبیه بمشی است در شکل و در بلاد
عجم آنرا کازرک نامند و مولف
اختیارات نوعی از مخلصه شمرده
الوه بفارسی عقاب را گویند
الوی بیونانی [illegible] است
الوی سفید اسم شاه لوج است

الو بالو باسم فارسی قراصیا است
الوی بخارا اسم فارسی اجاص است
الوچه اسم فارسی اورک است
آمله بفارسی اسم املج است و بترکی
تفاح را نامند
آمله سار بهندی کبریت [illegible] است
املوس بیونانی اسم نشاسته است
که نشاء نامند
انک رصاص اسود است
انولس بیونانی اشراس است
انیس بیونانی اسم انیسون است
اهک اسم فارسی نوره است
آهن اسم فارسی حدید است
آهن ربا اسم فارسی مغناطیس است
آهو اسم فارسی غزال است
ایک و لاله اسم فارسی سنبل الطیب است
آینه چینی اسم خیرپست مانند
آینه که از نقره و برنج سازند

فصل الالف مع الباء الموحده

اب سنبل الطیب است
ابابیل خطاف است
ابامرون بیونانی فوج است
ابرازالقط بلغت مغربی بابرون
صغیر است که حی العالم نامند
ابرار بقول مولف تذکره بلغت

سامی کیاه سورنجان است
ابزار ادویه خوشبو است که در طعام
و اصل مینمایند و همچنین توابل گرم
توابل اطلاق برادویه یابسه
ابزار ابرطبه بتبیر استعمال مینمایند
ابرق شفنین بحری است و طلق را نیز گویند
ابرقلیا برومی اسفاناخ است
ابرک بهندی طلق است
ابرکا کیا ام عنکبوت است
ابرنج برنج کابلی است
ابرنی برومی لوف است
ابردیون بیونانی اشنه است
ابرنزوهب خالص است
ابرمیون بیونانی ایرسا است
ابل شتر است
البیو بعربی ابرون است
ابلین طین مصری است
ابم کاجی بترکی خبازی است
ابن اوی شغال است
ابن حبه نان است
ابن الماء مرغابی است و جمع آن
بنات الماء است
ابوالاجساد باصطلاح اهل صنعت
کبریت است
ابوالارواح بهمان اصطلاح زیبق است

ابوتمرون برومی اسم نغر است
و آن طائری کوچک است
ابوالشفا سکر است
ابو عماره صعتر است
ابو قلمون حجر یشب است
ابو علسن برومی کل خیری است
ابونامون بیونانی قفر الیهود است
ابیتون بیونانی راتینج است
ابو الفضیل صفراغون است
ابوالملیح قنبره است

فصل الالف مع الثاء المثلثه

اثاریون بیونانی اشترغاز است
اثاسطیقون بیونانی ثوم است
اثانقون اشق است
اثداد بلغت اهل بادیه انبرباریس
است و بتا نیز دیده شده
اثروبو برومی بنفسج است
اثاناسیا اسم معجونی است
اثر الملوک اسم ذروری مرکب است
و بهر دو در قرابادین مذکور شدند

فصل الالف مع الجیم

اجهری بهندی کرش یعنی کشنیز است
اجواین بهندی نانخواه است
اجواین خراسانی بهندی بزر البنج

اجمود اسم هندي تخم کرفس است
اجه بکسر اول و جیم مشدده و ها
بهندي قصب السکر است

فصل الالف مع الحاء المهملة

احداق المرضی اقحوان است و آنرا
بهار و بابونه کوهی نیز نامند
احداق البقر عنب اسود است
احدیا و احادیا بیونانی افعی است
احریض عصفر است
احلب و یا بسریانی شبرم است

فصل الالف مع الخاء المعجمة

اخراس بیونانی کمثری بری است
اخروس بیونانی اماریتون است
اخریط کراث بری است
اخریطوس کرنب بری است
اخسینه خردل بري است
اخله بلغت مصري بسباج است
اخیلوس بیونانی ناتخواه است
اخینوس اخیروس است و آنرا خضر و نیم
و خودرو نیز نامند

فصل الالف مع الدال المهملة

اداوا بلغت بربري شخیص است
که اسد العرض نامند
ادراص اذریون است
ادفوس بیونانی عرعر است
ادویه حاره عبارت از اباریز است
ادویه خوشبو عبارت از افاویه است

فصل الالف مع الذال المعجمة

اذان الارنب بلغت بربري
لصیقی است
اذان الثور لسان الثور است
اذان الجدي نوع بزرگ
لسان الحمل است
اذان الدب علیوس است و گفته اند
یک نوع بوصیر است
اذان الشاة و اذان الغزال
لصیقی است و گویند لسان الحمل است
و بلیسکی را اذان الغزال نامند
اذان العبد بلغت بربري
مزمار الراعي است
اذان القرعصی الراعي است
اذان الفیل لوف کبیر است
اذان القسیس نوعي از ابروتان است
اذر و نوعي از زبد البحر است
اذناب الخیل لحیة التیس است

فصل الالف مع الراء المهملة

اراسونی بیونانی شقایق است
اراه مصطکي است
ارابالیس بعبراني حمص است
اربیان بلغت شام بهار است
و آن غیر روبیان است که ماهي
روبیان نامند و بهندي جهینگه
اربا بترکي شعیر است
اربیس بیونانی عليق است
اربعه و اربعین سقوا و قندریا است
ارتقي بیونانی خلنج است
ارجالون خاشیرا است
ارجان لوز البربر است
وارجن روغن آن است
ارجن بعبراني عنکبوت است
ارجیقن معرب ارجیقیه
یوناني است و آن زریر است
ارخص بیونانی خصی الکلب است
اردک بفارسی بط است
اردسمن و اردسمین بیونانی
توذري است
اردما و اردشران و آردشیر را که
نوعي از مرد است و گفته اند
مرماحوز است
اردص اوزبو است
ارده بفارسی رهشي است
ارذه بفارسی زفت رومي است
ارزنیر بفارسی دخن است
ارنه بفارسی زفت رومي است
ارزنیر بفارسی رصاص ابیض است
ارسانیقون و ارسانیقي
بیونانی زرنیخ زرد است
ارسد حجر النور است
ارسطو بیونانی نبات البحر است
ارسطولوخیا بیونانی بمعنی فاضل
النفساست و آن زراوند طویل است
ارشد اتلق است
ارسطاثاسیا بیونانی بربخاسف است
ارتوناس بیونانی طین مختوم لیا است
ارشد مرقشیشا است
ارطیا بیونانی عنقود است
ارطي و ارطیا بیونانی درخت غبیراست
ارغاسوفي خشخاش صحرائي است
و در رنگ شبیه بشقایق و بشیرازی
مامیثا سرخ نامند
ارغول کافور موقي است
ارغیلم اسم عبراني بقلة الحمقا است
ارغان و ارقون و درقان
و ایرغان و فقولیان و بربادیرنا
همه اسم حنا است و روغن
جلوزرا نیز نامند
ارقب بعربي تیس جبلي است
ارقلس بیونانی نمام بستاني است
ارقلیان خشخاش زبدي است
ارقولس بیونانی اهل است
ارکفن بیونانی حمص است
ارماط درخت کادي است که کدرنیز
نامند و گویند گل آن است
ارماک پوست درخت کادي است
که بهندي کیوڑه نامند
ارمانیان بیونانی لاجورد است
ارمیا بیونانی نوشادر است
ارمیاقن بیونانی مشمش است
اریونیان اقاقیا است
ارند بهندي درخت خروع است
ارنڈي حب آن است
ارنیقس بیونانی فلفل است
اروانه بفارسی جنیر بیه
صحرائي است
اروزا بسریانی اذر است
اروسه ایوخلسا است و بربري
هندي نام درخت هندي است
اروسیه بسریانی ذعرور است
اروتس بیونانی کرسنه است
اروق بترکي مشمش است
اروهجک بترکي عنکبوت است
اروینین بیونانی نوعي از مرد است
ارمابسریانی اطح است
اریذا بیونانی بیخ نبات است
اریصادن بیونانی وودیره است
اریطس بیونانی نوره است

فصل الالف مع الزاء المعجمة

ازداد کافور موقي است
ازه رو بلغت بربري حنظل کوکله است
ازدودي وارشیشعان است
ازوا بترکي صبر است

فصل الالف مع السین المهملة

اسپرطم قفر الیهود است
اسپلی بلغت تنکابن اسم
جري است
اساک بلغت تنکابن جماص است
اسپرزه و اسپغول و اسپغل
بفارسی بزرقطونا است
اسپرک بفارسی زریر است
اسپیذان بفارسی اشیاطون است
اسپرطم و اسطفلس و سقلطس قفر
الیهود است
اسپرغم و اسفرغم و اسفرم
بفارسی شاه سفرم است
استخوان خرما بفارسی اسم
نوبي التمر است
استا اسم فارسی بغل است
استرخا بیونانی زرنیخ سرخ است
استراود بترکي اسم فلفل است
اسحار بلغت اهل بیت المقدس
تودري است
اسد الارض شخیص است
و حربا را نیز نامند
اسرب رصاص اسود است
اسرنج سرنج است
اسریقون زنجفر سوخته است
اسراک بیونانی میعه سایله است
استروطیم بفرنگی کندش است
اسطام نوعي از حدید است فولاد باشد
اسطافیوس بیونانی زبیب است
اسطافیوس اغریا زبیب الجبل است
اسطافالبن و اسطون بیوناني جزر است
و بلغت روم اسطفلین و بلغت شام
اسطرماطوس اسپند است
و بفرنگی اسطلس گویند
قفر الیهود است و اسطون نیز
نامند
اسطریس بیونانی سنگ مرمر است
اسعیر اقتا الحمار است
اسفراج اسم اندلسي طلیون است
اسفاد سفید و اسفند سفید بفارسی
خردل ابیض است و گفته اند
بلکه حرف ابیض است
اسفنت معرب اسپست فارسي
است و آن حندقوقي بري است
اسفاناخ رومي قطف است

اسفیدار درخت غرب است
اسفیدش بفارسی بزرقطونا است
اسقوردون یونانی خبث الحدید است
اسقال و اسقیلا اسقیل است
اسقلیا طیقوس جلنار است
اسقلینوس اسقولوقندریون است
اسقط خمر است
اسقوالس یونانی بروانی است
اسقوریدوس پنیرمایه است
اسقیدولیون کاکنج است
اسکوربی بفرنگی عقرب است
اسقولس اشراس است
اسطریوس حجر لشیف است
اسکندروس برومی بوم است
اسلیوس یونانی سلیخه است
اسمارط سفار و اسفرم هر سه اسم آس بری است
اسمالاون یونانی سوسن بری است
اسنته البستانیه شبه است

فصل الالف مع الشین المعجمه

اشبیل بگیلانی اسم نوعی از بطارخ است
اشترکیاه اسم فارسی سلیخه است
اشتلابوس دارشیشعان است
اشتیتون بمصری بسفایج است
اشقاقل شقاقل است که جزر بری نامند
اشقون بترکی ریباس است
اشکانی بلغت شکاب و طبرستان که بقلة الیمانیه است
اشکیل حشیم عوسج است
اشمرسا نوعی از مرو است که کم بو تر از سایر اقسام
اشنان دارو بفارسی [illegible] خشک آنرا نامند
اشیرن یونانی خصی الکلب است
اشیاف مامیثا شیاف مامیثا است و در مامیثا ذکر یافت

فصل الالف مع الصاد المهمله

اصابع عذاری نوع انگور طولانی را نامند که آنرا انگور زیتونی نیز نامند
اصابع قینان فرنجمشک است
اصابع الملک اکلیل الملک را نامند
اصابع الهرمس شکوفه سورنجان را گویند
اصطرک یونانی میعه یابسه است
اصف بیخ کبر است و صنف نیز آمده
اصطفی میعه سائله است
اصطفلن بلغت اهل شام جزر است و آن معرب اسطافالین یونانی است
اصفلادس دارشیشعان است
اصول الاربعه عبارت از بیخ کبر و بیخ رازیانه و بیخ کرفس و بیخ کاسنی است
اصل الخنثی اشراس است
اصل الراس بیخ نوعی فیلجوش است که بترکی اندز نامند
اصل السوس بیخ سوس است که بفارسی بیخ مهک و بهندی ملهتی و در بنگاله جیتهی مدهو نیز نامند
اصل السوسن الاسمانجونی ایرسا است
اصل السوسن الابیض بیخ سوسن سفید است و در سوسن خواهد آمد
اصل الانجدان انگشر غار است
اصل الارطنیثا اذربو است
اصل الفلفل بیخ مویه است و آن بیخ فلفل دراز است که بهندی پیپلامول نامند و آنرا پیپلاموری نیز گویند
اصل اللفاح البری یبروج الصنم است
اصل المرجان بسد است
اصل النیلوفر الهندی بیخ او بسلیم است و گفته اند فلست است و غاغیه را نیز نامیده اند

فصل الالف مع الضاد المعجمه

اضراد العجوز خشک است
اضراس الکلب بسفایج است
اضموطا اطماط است که رتنه و بهندی ارتیه نامند

فصل الالف مع الطاء المهمله

اطاو اطاطاس یونانی درخت غرب است که بفارسی شنگ و [illegible]
اطباء الکلبه سپستان است
اطبوط و اطماط و اطموطا اسم بربری رتنه است و فوفلا نیز نامند
اطموطکث پسر کشت را گویند
اطبطون بقل است
اطرخیا اسم سریانی بادرنجبویه است
اطروغا بسریانی بارنج را گویند
اطریقون خسک است
اطریون عصاره قثاء الحمار است
اطمینا قیصوم است

فصل الالف مع العین المهمله

اعلبوطس بعبرانی نام طلق است
اعین السراطین اثلق است و سنکسبویه را نیز نامند
اعیون حلبه است

فصل الالف مع الغین المعجمه

اغلسوکیس درختی است
اشق صمغ است
اغالوجی یونانی عود الجوز را نامند
اغبر اسم دوای مرکبی است از شیح و توتیا و نبات که نرم سوده در چشم میباشند و در قرابادین نسخه آن مذکور است و حبه را نیز نامند
اغسطس یونانی تیل را نامند
اغرلیوس یونانی حنظل را گویند
اغریوس قثاء الحمار است
اغلان اشی بترکی جندر را گویند
اغلیقش یونانی است
اغلیقی و اغلیقن یونانی سنفحیح را نامند
اغلس بلغت حجاز دمین نوشادر را گویند
اغیریا یونانی بمعنی ارض است
اغیراطون یونانی حلفا است
اغیرس یونانی جوز رومی است
اغیس یونانی بنجنکشت را نامند

فصل الالف مع الفاء

افاریقون دیو است و مادریون نیز نامند
افاسون روغن شرب است
افرسیمون نعنع است
افراسیون یونجه است که جندقوقی باشد
افرغنج کشوث است
افرودیجان قسم اول [illegible] است
افروسالین حجر القمر است
افریدس یونانی اذخر را نامند
افعابن یونانی سداب است
افلاطن بقل ازرق است
افلنجه غلنجه است
افنیسون یونانی بادآورد است
افیعابن یونانی سداب است
افیفرون اخیفوس است
افیلون و افیلن بحذف الف نیز آمده شیح جبلی را گویند
افنیقس یونانی عصفر است
افیمونا یونانی دارچینی را نامند
افنیس یونانی فرنجمشک است و افرنجمشک نیز نامند
افیور یونانی بزور را گویند
افیون یونانی بادآورد است
افیورسفسافن یونانی تخم خبازی را گویند
افینین برومی فرفیون است

فصل الالف مع القاف

اقارون برومی وج را گویند
اقاقالس یونانی لشمیزج است
اقرقومعا و قرقومعا نیز دردی روغن زعفران است
اقرسی و اقرس دبق است
اقار و اکردیا است
اقرطیس ماطس کل علیق الهند است
اقراص الملک حجر الکحل است
اقسوس موسنج عسلی است
اقسیا ما ذریون سفید است
اقطنا ارانوفی یونانی اشکاعی است
اقنالوفی یونانی شوکة البیضا است که بادآورد نامند
اقنارانفی یونانی بمعنی شوکه غربیه است که اشکاعی باشد
اقطن یونانی ماش است
اقطی یونانی خمان کبیر است
اقلایولس یونانی الحزه است
اقلاروطس یونانی بطرفار را گویند
اقویلاسمون دهن بلسان است
اقومارثون رازیانه بری است
اقونیطن یونانی خانق النمر را گویند
اقولوفیسون رعی الابل است
اقیوس یونانی کمثری است
اقومالی یونانی ماء العسل است

فصل الالف مع الکاف

اکالیفون تخم زیتون وحشی است
اکج زعرور را گویند
اکرنکاف بفارسی بهندی
عود هندی است
اکرار نوع کبیر صامریوما است
اکرالبحر لیف البحر است
اکرفس کرفس است
اکروفس جوز رومی است
اکرویک انزروت را نامند
اکسوفیلس بیونانی حومانه است
اکسومالس ابوخلسا است
اکسیالوس بیونانی جند است
اکشوث کشوث است
اکهروت هندی کرد کانز را نامند
اکیر بترکی وج را گویند
اکمویزان رعی الحمام است

فصل الالف مع اللام

الاثیون راسن است
الاو بیونانی زیت است
الاسفافس لسان الابل است
و غلط کرده کسیکه آنرا آذان الابل گفته است
الط تمام است و تماما و تمام الملک
نیز نامند و هرقولیون نیز و آن سنبل است
الایجی بهندی قاقله را گویند
الاطینی لبلاب است
الاتن بیونانی بسباسه را نامند
الاکانک بترکی ذراریح است
الاملک بلغت دیلمی فاشرا است
الانیسون بیونانی راسن گویند

البانی بیونانی خطمی است
البطوط کشت برکشت است
الج لبلاب است
السا نانخواه است
السنة العصافیر لسان العصافیر است
السفافن لسان الابل است
السنین بیونانی ملح را گویند
السی هندی بزرکتان است
الطاسو سنبر را نامند
الماس ماس را نامند بفارسی
المافن بیونانی بسباسه را گویند
المقطرون بیونانی کهربا است
المیکه بفرنگی مصطکی است
الک اسم ترکی نخ است
الوج نوعی از نبات محلصه است
الیون بیونانی اسد است
الوا هندی صبر است
الویس بلاطینی صبر سقوطری است
الیوه بلاطینی زیتون است

فصل الالف مع المیم

اماسون بیونانی حماما است
اماغیرون بعبرانی خرنوب
نبطی است
اماطیطس بیونانی شادنج را گویند
اماالجلو دنوعی از حلزون است
امرود اسم فارسی کمثری است
امرو سیا عفقود است و نام
سجونی است و در قرابادین
ذکر یافت
امعاء الارض خراطین است

امحاسین برومی آب غوره است
امعد الیا بیونانی لوز است
اموریجی برومی عکر زیت است
امولیقون بیونانی آبار است
امونیافن بیونانی اشق است
امیوس نانخواه است

فصل الالف مع النون

انار بفارسی رمان را نامند
انار کیو اخشخاش است
انار مشک نار مشک است
اناریچه بمازندرانی قسمی از اوخر
را گویند
اناردانه بفارسی حب الرمان است
اناردان وحشی بفارسی حب
القلقل را نامند
اناطیطس بیونانی ماکتمکت را نامند
اناغورس برومی اناغالس را نامند
اناخلیس بیونانی اذان الفار است
اناالیس اسم نبطی اناغالس است
انالیقی انجره را گویند
انب بتحریک باذنجان است
وبتسکین نون وبای موحده انبه است
انباریقن خنثی است
انبالس لوقا بیونانی فاشرا است
انباغس مالیا فاشرستین است
انبوب الملک وانبوب الراعی
نوعی از ابرون است که حی العالم
باشد و گویند بستان افروز را نامند
انیوس نانخواه است
انتله سوداجدوار است

انجبات اقسام مربیات را نامند
مانند مربای انبه و مربای بخیل
و آمله و هلیله و بیل و غیرها در شیره
شکر و یا دوشاب و یا عسل
انبرون وج است
انبلی هندی تمر هندی را گویند
انجدان رومی سیسالیوس است
و گویند کاشم است
انجل خطمی را گویند
انجبار و انقلیا و انخوسا
و انیسا دلون ابوخلسا است
انجرة السوداء حشیشة الزجاج است
انجرک مرزنجوش است
انجلک بفارسی وانج ابروج را
نامند
انجن هندی سرمه و دوائی
چشم را نامند
انجوع عود را گویند
انجیده فراسیون است
انجیر بفارسی نام تین است
انجیر بغدادی تمر رقع یابانی است
و در مصر آنرا انجیر یمن نامند
انجفتیا جلنار است
انده مدال هندی اسم ابیض است
اندامون بیونانی ماش است
اندراین بهندی حنظل است
اندرجو بهندی لسان العصافیر
اندرزا بفارسی حجر البقر است
اندراسیون بخور الاکراد است
اندرونیلون واندروصارون

بیونانی اسم قاص است و مؤلف
جامع بهمین اندروصارون را بلغت
یونانی لسان العصافیر آورده است
اندروسامن بیونانی فاریقون است
و بلغت رومی آنرا اندرونیا
کون نامند
اندیقیا بیونانی اندوطنیا و نظوینا
برومی کاسنی بستانیست آنرا
بهندبای قلمی نیز نامند
انس بعربی اسطوخودوس است
انسانا مو برنج است
انفافین برومی حصرم است
انفاق روغن زیتون نارسیده
است
انفافیون آب غوره است
انقرویا برومی بلادر است
انقلیمن بیونانی بهار را نامند
و آن نوعی از اقحوان است
انقوانقوس مریحه است
انقوو اسم فارسی و ترکی تا تم است
انقون و روسنان و بیونانی
وریاس است
انکبین بفارسی عسل است
انگور بفارسی عنب است
انگورشغال بفارسی عنب الثعلب است
انگوزه بفارسی حلتیت را نامند
و بهندی هینگ
انوویا عصارة قثاء الحمار است
انوق رحمه است
انولا بهندی اسم الج است

انومیسا شقایق النعمان است

فصل الالف مع الواو

اوارن بیونانی بیض طیور است
اوبیانیس بیونانی اقحوان است
اوتستین جاوشیر است
اوتلکو بیونانی کرم العنب است
زیج را گویند
اوجا بلغت تنکابن درخت عرعر است
اوجالبوس ابوخلسا است
اوجری اسم هندی کرش است
که بفارسی شکنبه نامند
اوجی بمازندرانی حشیشة العلق است
اوراسالیوس و اوراسیلوس
بیونانی کرفس جبلی است جهت آنکه
اورا بلغت ایشان بمعنی جبل است
وسالیوس کرفس
اوذکث بترکی حرمل است
اورز بیونانی آب را نامند
اورز باباری بیونانی فلفل مار است
اورز ما ماء العسل است
اورنیا بیونانی ارز است
اورکلکیک بترکی وج است
اورن لوف صغیر است
اورنقاس لوف صغیر است
اورزحورسع یانی زیبق است
اوس هندی شبنم را نامند
اوفقلس بیونانی لسان الحمل
اوقطاریون غافث است
اوقیمن بیونانی بادروج است
اوقلیس بیونانی فرنجمشک است

اوکسومالی یونانی سکنجبین عسلی است
اومارتقا یونانی ازیانه رومی است
اونو یونانی خمیر است
اونو سالیوس یونانی قرة العین است
اواج بترکی عطریه فی ترشی است
که بترکی آش بوا نامند
اوناثیا یونانی شمس است
اوناونا و اوپدونا یونانی عصا
الحار است
اونتهه بخفایی نون و تای هندی
بهندی ابل را نامند
اوهیره بهندی اهن است
اوبقیس یونانی اظفار الطیب است
اوکهم بترکی اسم ریه است

فصل الالف مع الها

اهمونیون یونانی اسفیداج را نامند

فصل الالف مع الیاء المثناة التحتانیه

ایباربه بترکی مشک را گویند
ایپک بترکی ابریشم است
ایدع دم الاخوین است
ایدقان حنا است
ایدس یونانی نحاس است
ایدیزا عتبة الناراست
ایساطس یونانی نیلج است
ایشک بترکی حمار است
ایطاماس درخت غرب است
ایقاقالس عفص بشر است
ایکده بترکی عبیر است
ایکسلین بر ومی انیسون است

ایلوا بهندی صبر است
ایکر بترکی وج را گویند
ایطنون اسقولوقندریون است
اینک بترکی بقر است
ایوسن یونانی زنجار است
ایوک بترکی قاقم است
ایهقان جرجیر بریست

باب الباء الموحدة

فصل الباء مع الالف

بابارسی یونانی فلفل است
بابلونا ابلوا است
بابرنگ بهندی برنگ کابلی است
بابلیس یونانی خشخاش زبدی است
بابری بهندی ریحان
بابونه گاو بفارسی اقحوان را نامند
بات بباء عجمی بهندی نبات را
نامند
باج بباء و جیم عجمی بهندی نام
علفی است که یونانی عاقرقرحا
نامند
باجره بهندی دخن را نامند
باجه بباء و جیم هردو بفارسی اسم کرا
بادام اسم لوز است بفارسی
بادام کوهی بفارسی جلوز است
بادانک بفارسی بادام تلخ
است و نیز نام نوعی از غلاف
بادل بهندی ابر را گویند
بادیان اسم فارسی رازیانج
و بفارسی رازیانه نیز گویند
بادیان رومی بفارسی انیسون است

بارا بهندی اسم زیبق است
بارتنگ بفارسی لسان الحمل را نامند
بارج عنب الثعلب است
باردخت بقم بفارسی عیون البقر را
نامند
باردخت سدر بفارسی سدر را گویند
باردخت سرو بفارسی جوز السرو
را گویند
باربسرو کوهی بفارسی ابهل را گویند
باردخت عود بفارسی پیرنوه را گویند
باردخت گز بفارسی ثمرة الطرفا را نامند
باردخت گل صحرائی بفارسی
ولیک است
بارس بترکی یوز را نامند و بهندی
حجر المحک
بارسطاریون یونانی رعی الحمام
گویند و آن بمعنی حمام است
بارسقاریقین بخار سعدی است
بارسو بهندی دوقو است
باریج نارجیل است
بارود بعبرانی اسفیداج است
بارو دجر السنبوس است
باری رعلا بسریانی برگستان است
باریقون شوکران است
بارد اسم فارسی بازی است
بازت اسم ترکی بوز است
بازهر کانی فادزهر معدنی است
بازهرکاهی بفارسی حجر البقر
باسیلوت و باقیوث سعد را گویند
باشته بفارسی آتش است

باطاباط بترکی بزر البنج را گویند
باطس نوعی از علیق است
باقری بترکی قید است
باقربقره اسم ترکی قطاط است
باقرساق بترکی امعا است
باقلای هندی اسم خیر شنبر است
باقلای مصری نوع باقلای
کوچکی است که در مصر میشود و عربی ترمس است
باکهه بهندی اسم اسد است
بال بترکی اسم عسل است و بهندی
نام شعر است
بالاذرعان بترکی ساق الجرادست
بالغ بترکی سمک است
بالک بهندی نام اسفناخ را گویند
بالنگ بفارسی ترنج را گویند
بانی بباء عجمی هندی اسم ما است
بالیقس ابوخلسا است
بان درخت حب البان است

فصل الباء الموحده مع الباء الموحده

ببر اسم نوع شیر است که در هند
ببر گویند و از شیر کوچک تر
و باریکتر
ببراله زراوند طویل است
ببول هندی اسم مغیلان است

فصل الباء الموحده مع التاء المثناة الفوقانیه

بتبتی بهندی اسم هره جنوانات است
بتع نبیذ تمر است و نزد بعضی نبیذ
دخن و گویند نبیذ عسل است

بتکه بترکی قالنضه است بفارسی
سنکدان طیور
بتهر بهندی اسم حجر است

فصل الباء مع الثاء المثلثه

بثاوجی یونانی سرج است

فصل الباء مع الجیم

بج بجیم عربی بلغت اندلس نام
قطف است و بجیم فارسی اسم هندی
وج است
بجم بمصری اسم ثمرة الطرفا است
بجماة عصی الراعی است
بجره بهندی اسم اترج است
بجهناک بهندی اسم نوع از ریش
بجها اسم هندی عقرب است

فصل الباء مع الحاء المهمله

بحشماش آذان الفار است

فصل الباء مع الخاء المعجمه

بخنج معرب باریخته فارسی است
بخرک تبریزی بادام کوهی را نامند
بخلد و بخلیه بقلة الحمقا است
بخم شرابی را نامند که از گندم
و امثال آن سازند
بخورصیعه سایله است
بخیر و بخنه کنگر است
بخیب ابول شتر اعرابی است

فصل الباء مع الدال المهمله

بدرانکه اندریان است
بدلیون مقل است

بده اسم فارسی عرب است

فصل الباء مع الراء المهمله

بر بضم بعبرانی اسم اراسمای
حنطه است و بفتح و رای هندی
اسم درخت هندی
برابران بفارسی سطاریون است
براجیل کرفس است
برافی یونانی بروسا و بسریانی
و برساموس و بروسون بروجی
ابهل است
براده الحدید سوده آهن است
براسیا الیوسیون است
بربا بفارسی بدبه است
برام حجر البرام است
بربر بعبرانی تمراک است
بربطوره بلغت اندلس بخور الاکراد
بربیلون از جمله ینبوعات است
و گفته اند قسمی از طبوس است
برنفش اشق است
بروسلام بمغربی لسان الحمل است
برودن بمغربی اسب یابو است
برستوک بفارسی خطاف است
برش قطن است
برشین بلغت مصر رطبه است
برشون ثمر درختیست شبیه بامرود
و منبت آن اسکندریه و در مصر
آنرا شاول میناسند و در سائر
بلاد بعیده سم است
برسیقاسیلا یونانی سنجر جلی است
برسوج بترکی زیر است

برشیان دارو صینی الرسلی است
برطانیقی بستان افروز است
برطیقون ملین سعتر است
برغست کراسانی اسفاناخ بری است
برغل حشیش است و تیلیس است
برقوقی یونانی بزر قطونا است
برغول برغور بفارسی اول حشیش است و دوم بمعنی گندم
نیم آس کرده است
برف بفارسی ثلج را گویند
برقوق بمصری مشمش بشامی
الوچه را نامند
برکه قصب الذریره است
برگ نیل بفارسی وسمه است
برمس صبر است
برموم بفارسی جگر است
برنق و برنج کابلی معرب برنگ
کابلی است
برنجاسف معرب برنجاسپ است
برلی یونانی ابریشم و بهندی
اسم زنبور است
برنج بفارسی اسم ارز است
برنیس یونانی نقش است
برو آشیا یونانی فاشرا است
بروتس یونانی بمعنی چین است
برهیقاخ اسم مرو است و لغة
اسم مرماحوز است
برهلیا لبسربالی تخم رازیانه را نامند
برهمی بهندی اسم قسمی از ریش
است و بریون یونانی عشبه است

بزر وطا ارن بزر و مولو بیسه را نامند
فصل الباء مع الزای المعجمه
بزرسم فارسی مفوات و گویند
که مثل انیسون شامل است
بزاق نحاس است
بزاق القمر حجر القمر است
بزرباد بفارسی لبسباسه را نامند
بزر ور تخم نباتات است و بزر
هر نبات در ضمن آن نبات که ذکر
یافت
بزر البلاسقلین حرف بابلی است
بزر الارجوان تخم بقیمسج است
و در ارجوان مذکور شده است
بزر البنج هندی اجوائن خراسانی
را نامند
بزر الجزر بری دوقو است
بزر الجرجیر قلیا است
بزر الخمخم تودری است
بزر انسیذان حرف ابیض است
که بفارسی سپند سفید گویند
بزر الدند الاسود جیپال هنگ است
بزر الرازیانج الرومی انیسون است
بزر الریحان البری و بزر المطر
حب القلقل است
بزر الاصفر قرطم است
بزر الفنجنکشت حب الفقد است
و در الف مذکور شد
بزر القنب شاهدانج است
بزر الکرفس الجبلی فطراسالیون است
بزر الورد تخم گل سرخ است

بزر التوت تودری است
بزغاله بفارسی جدی را نامند
بزغا اعاده است
بزهجیا بفارسی ورل است
فصل الباء مع السین المهمله
بسباسه مرکی عربی است
بسباق آب دهن انسان است
بست بکسر با عجمی بفارسی
اسم ریق است
بستان بکسر با عجمی اسم
مرج است
قسمی کنند است
بسفایج مستک است
بست بیاء عجمی اسم فارسی فستق
بسقیا شاهتره است
بسقوس یونانی اقیقس است
بسکبیره بلغت هندی جنه
عودی بری است
بسلا بصل است
بسورونون یونانی نوع
تقتیل توتیای مصنوع است
بسیلا بلغت مصری نوعی از
جلبان است و آن خلر بری
است و عاقبت تلخی
فصل الباء مع الشین المعجمه
بشنش بعربی برگ حنظل را نامند
بشکل بیاء عجمی اسم بعر است
بشلشک حنطبانا است
بشتم بیاء عجمی بلغت فارسی
حرف را نامند

بسیم نوع بفارسی طحلب است
بسمه شمیخ است
بشنان بلغت بربری حماض است
بشلیون بسریانی بزر قطونا است
بشه اسم فارسی بق است
بشیک اسم ترکی سنور است
فصل الباء مع الصاد المهمله
بصاق آب دهن است
بصل الفار و بصل العنصل
العنابل و بصل الحیه عنصل است
بصاق القمر حجر القمر است
رغوة القمر و زبد القمر نامند
بصل الزیر و بصل الذئب است
بصل الماکول پیاز است
بصل الرحب پیاز نرگس است
فصل الباء مع الضاد
بضاق آب دهن انسان است
فصل الباء مع الطاء المهمله
بطارس یونانی سرخس است
بطباطا عصی الراعی است
بطرا یونانی اسم سنگلاخ است
بطراخیون بطارخ است
بطراخو یونانی ضفدع است
بطراون یونانی بمعنی سنگ
حجر است و آن نفط است
بطراسالیون فطراسالیون است
که کرفس جبلی باشد
بطریون خرنوب الشوک است
بطسفا یونانی مومیائی است

بطیخ رقی و بطیخ هندی شامی
و فلسطینی بطیخ هندیست که
بفارسی هندوانه و بهندی
تربوز نامند
بطلیطس یونانی بیرج است
بطیمه بل است
فصل الباء مع العین المهمله
بعر سرگین حیوانات است که
خشک شده از هم پاشیده باشد
مانند سرگین گوسفند و شتر
بعوض پشه خاکی است که بعربی
بق الصغیر نامند
بعر اسم جبل است
فصل الباء مع القاف
بقر الوحش نوعی از بز صحرا
بقلة الترنجیه بادرنجبویه است که
بفارسی ریحان باشد
بقلة الانصار کرنب است
بقلة باردة لبلاب است
بقلة الحمقاء بری البیرا است
بقلة خراسانی حماض است
بقلة الخطاطیف و الخطاطیف
است و گویند عروق الصفر
بقلة دشتی قنبا است
بقلة هلیه و بقلة ...
قطف است
بقلة الرمل بقلة براریه است
بقلة الزهراء بقلة اللبنیه بقلة
الحمقا است

بقلة النسب بادرنجبویه صحرائی است
بقلة النساء و بقلة فاسیه بادرنجبویه است
بقلة مبارکه و بقلة عاشبیه
جرجیر بستانی است
بقلة العدس فرفخ است
بقلة عربیه بقلة یمانیه است
بقلة الروس فودنج بری است
بقلة الغزال شکاعی است
بقلة الملک شاهتره است
بقلة ... بری است
... رستی است
و آن نوعی از خیر اللعک است
که ... سبزه
بقنس یونانی نقس است
بقم بضم باء موحده و فتح قاف
مشدده و سیم بلغت ...
باتل است
فصل الباء مع الکاف
بکرانی بفارسی نوع لیمو است
شیرین با اندک تلخی و دو نوع
میباشد یکی بزرگ که بکرانی نامند
و لیموی شیرین نیز و دیگری
کوچک
بکام حب الآس است
بکان بیلر بهندی
بکاین بهندی آزاد درخت است
بکم اسم بقم است بهندی
بکمی بهندی اسم سفوف است
بکری بهندی اسم مغر است
بکوتکن بهندی علیق است

فصل الباء مع اللام

بل اسم هندی تمری است
بلابس بسریانی بلبوس است
بلاخوار بلغت شکابن جو شیصا است
بلارارطینیا است
لقلق بقلق است
بلابس بسریانی حرف بری است
بلاسقین بلغت بربری
حرف بر است
بلاد اودی بترکی حرف الماء است
بلبوس اصل الزیر است
بلبوسا سورنجان است
بلنج تاج سیاه است
بلنسه بهرامج است
بلدوبیل هندی تور است
بلنبس بعبرانی تین ابیض است
بلسفا بیونانی حرف بابلی است
بلسامن بیونانی اسم بلسان است
بلسن عدسی است
بن شیرین بشیرازی ترتیزک است
بلطاس بفرنگی درخت خیار را نامند
بلطاون بیونانی بقله یمانیه است
بلعو حشیش است
بلمون و بکمون بفارسی اسم
فرفخ است
بلنجاسف برنجاسف است
بلنجمشک و بنجمشک است
بلنطس باندلسی بقله یمانیه است
بلنک بیاء عجمی اسم فارسی است
بلواسیه شقراق است

بلایه خطاف است
بلاوه بهندی بلادر است
بلوط بترکی اسفنج است
بلوسطیطو کلنار است
بلوط الارض بیونانی دریوس است
بلوط الملک شاه بلوط است
بلیم بلغت دیلمی غالیس است
بلیسا بلغت دیلمی بلبوس است
بلی بکسر با و تشدید لام بهندی
اسم سنور است
بلین خرفه را نامند

فصل الباء مع النون

بن بضم با و سکون نون
مرجی است و بتشدید نون
قهوه را نامند
بن بفتح با و سکون نون
بفارسی حبة الخضرا را گویند
بنات الرعد فطر است
بنات النار الجمره است
بنات الشیح بدبه است
بناست بفارسی علک البطم است
بنبه بفارسی قطن است
بنبه دانه بفارسی حب القطن است
بنبه کهنه اسم فارسی قطن است
بنج جبلی و رومی شوکران است
بنجکشت بفارسی اسم اسلق است
بنبوق بترکی قطن است
بنوصه باندلسی خرفطان است
بنجنکروان بفارسی لسان
العصافیر است

بندواش بلغت شکابن [illegible] است
بنیر سیستان است
بنلوجن بهندی طباشیر است
بنطاطامس بیونانی و بمعنی
اجنجه را نامند و اسم بنطافلو
بنطاطوس بیونانی بنطافلن
و بمعنی ذو خمسة اقسام است
بنطاوقطران بیونانی اسم
پنجنکشت است و بمعنی ذو
خمسة اصابع و بنطافلن
رانیز باین اسم نامند
بنفشه سک بفارسی شابانج
است و بنفسج الکلاب نیز
بنک بفارسی قنب است
بنکو بشیرازی بزرقطونا است
بنوله اسم هندی حب القطن است
بنیر اسم فارسی جبن است
بنیرجرما اسم فارسی [illegible] است
بنیرک اسم فارسی خبازی است
بنکار علا بسریانی اسفاناخ است
بنیرک بستانی اسم فارسی
ملوخیا است
بنیرمایه اسم فارسی انفحه است
بنونخله عدس مر است
بنوماش ماش است که بهندی
مونگ نامند
بنوسرخ عدس است

فصل الباء مع الواو

بواو اسم اصطلاحی بنج
بقول نامند زردک و چغندر

و شلغم است و ترتیزک و [illegible] را نیز
نامند
بوبلس شکبه درخت جوز است
بوبو [illegible] است
بوبوکبو و بلاطینی کرات است
بوبو کوهی بفارسی سلیخه است
بوت بیونانی درختی است [illegible]
شبیه بزعرور و حکیم میر محمد
مومن نوشته ظاهر اوست
کنوس طبری همین باشد
بوتیمار بفارسی شقنین است
بوجا گویند حشیشی است که
بیش [illegible]
بودونه صحرائی مشکطرامشیع است
بودونه جوئی و کوهی بفارسی
فودنج نهری و جبلی را گویند
بورنک بادروج است
بورق العرب بورق الخبازین
و بورق الصاغة از اقسام
بوره اند
بوره سفید اسم فارسی بوره
رومی است
بوره سلمانی است که بفارسی
نطرون نامند
بورنی ازدن بالغی بترکی
ولفین را نامند
بوز بترکی جمد است
بوزاو بترکی اسم عجل است
بوزه اسم مزر است که بعربی
فقاع نامند

بوزیطس قنبیطا است
بوست اسم فارسی قشر [illegible]
است و جلد حیوانات را نیز
شامل
بوست بهار نرمای [illegible] است
بوست بیخ درخت زرشک
از قسم [illegible]
بوشا و شلجم است
بوسیر اقلوس است
بوطا [illegible] بیونانی [illegible]
بوطانیه [illegible] است که
السود [illegible]
بوغا [illegible]
بوخنج شونیز است
بوف اسم فارسی قسمی از جغد است
که بترکی [illegible] نامند
بوقدو اسم ترکی خلطه است
بوقبا دروار است
بوقلن خرفه است
بوقی قنطوریون غلیظ است
بوکل حبة الخضرا است
بولا بسریانی باقلی است
بولوخودیون بیونانی
اسفاناخ است
بولودیون برومی [illegible]
و بیونانی بمعنی کثیر الارجل
[illegible] اسفاناخ است
بولاد بیای عجمی قسمی از حدید
جوهردار است
بول بضم اول اسم هندی [illegible]

بولاسمری بمعنی [illegible] است
بولوسیلون بیونانی [illegible] است
بولوطریجون بمعنی کثیر الشعر
و آن [illegible] است
بولوقیمن بیونانی [illegible] است
بوم اسم عربی جغد است
بوماودان بفارسی [illegible]
است
بوبانس فلفل مویه است
بوی لوزا اسم ترکی [illegible] است

فصل الباء مع الهاء

به اسم [illegible] است
بهار اسم نوع صغیر اقحوان است
بهار درخت [illegible] اسم [illegible]
طلع [illegible] است
بهار [illegible] اسم [illegible] است
و آنرا [illegible] نامند
بهنگری بکسر اول اسم هندی
زاج سفید است
بهرامج بید مشک است که [illegible]
بلخی نامند
بهرم و بهرمان اسم فارسی گل
عصفر است و صاحب جامع
[illegible] بهرمان اسم یاقوت [illegible]
بهش اسم شاه بلوط است [illegible]
تازه را نیز نامند
بهمه بهرسیاه است
بهق الحجر اثر الصخر است
بهکر [illegible] بضم اول اسم هندی
قسط تلخ است

بهنگ بفتح اول هندی قنب است
بهول بضم اول وخفای ها اسم
هندی جنس کلها است
بهیج بوزیدان است
بهیره اسم هندی بلیله است

فصل البا مع الیاء المثناة التحتانیه

بیازون بلغت مصری اسم
بشنین است
بیار بفارسی بصل است
بیار عنصل بفارسی عنصل است
بیان بترکی سوسن است
بیپل بهندی اسم دار فلفل است
ونیز نام درختی عظیم است
بیپلا مول بهندی فلفل مویه را
گویند
بیج بهندی بزور نباتات را گویند
بیجاده وبیجادق بسدی را گویند
بیجلک کشت برکشت است
بیخ بفارسی اصل شی را گویند
از نباتات وغیر آن
بیخ دانه انار دشتی بفارسی
مغاث را نامند
بیخ انجدان خراسانی انگدان است
بیخ بخور مریم اذربوا است
بیخ بربنده اسم شیطرج هندی است
باصفهانی
بیخ لقفتی بفارسی اسم شوکران است
بیخ حجار بلغت تنکابن خسرات
بیخ وارجار بلغت تنکابن بسفایج است
بیخ سنبله بفارسی سنبل کوهی آردانی است که خوتا نامند
بیخ طرخون کوهی عاقرقرحا است
بیخ کوله بفارسی محروث را خوانند
بیخ لفاح بری سرج الصنم است
بیخ مرجان بفارسی بسد است
بیخ نی اسم فارسی اصل القصب است
بید اسم فارسی صفصاف است
که بید بری باشد
بید انجیر اسم فارسی خروع است
بید انجیر خطائی بفارسی دند است
بید گیاه اسم فارسی ایسل است
بید مشک اسم فارسی خلاف
بلخی است که بهراج نامند
بیر اسم هندی کنار است
بیرزد اسم فارسی بارزد است
بیسر بهندی لولو را نامند
بیعار پسداب است
بیغول تخم کتان است
بیعه بنقه است
بیل بفتح اول هندی اسم نور است
بیل پا ماله اسم ثمر هند است
بیلدار و بلغت تنکابن جند است
بیلدر صین بترکی سماق است
بیل آلش اسم فارسی اوف
کبیر است
بیم بلغت تنکابن سداب است
بین بترکی دماغ است
بیوزا اسم فارسی قسمی از ترنجبین است
بیوله بهندی شجرة البق است
پیپه اسم فارسی شحم است
پیه خرما بفارسی جمار است

باب التاء المثناة الفوقانیه

فصل التاء مع الالف

تاسمفت بزبان بربری جاوشیر است
تاتوره و تاتوله اسم فارسی
جوز ماثل است
تاوانه بلغت دیلم حب الزلم است
تامنیا صعتر است
تاسمن مغل اترج است
تاغنداست بلغت بربری عاقرقرحا
را نامند
تاکوب فرفیون را گویند
تالیسر بهندی زرنب را نامند
تالسقیس حرفا است
تانبا اسم هندی نحاس است

فصل التاء مع الباء

تبر ذهب است
تبن که او غیر را گویند

فصل التاء مع الجیم

تج اسم هندی قرفه است

فصل التاء مع الخاء المعجمه

تخ بعربی خمیر ترش است
وکسب را نیز نامند
تخم اسم فارسی بزور و بیض
طیور را نیز شامل است
تخم ترشه بفارسی بزر حماض را گویند
تخم خیری بفارسی بیخ زرد و نیلوفر است
تخم زرد اب بفارسی لوف است
تخم تنب بفارسی سپهمال است
تخم نکاج بفارسی حب الصنوبر
را گویند
تخم کاجیره وتخم کافشه بفارسی بزر
حب القرطم را نامند
تخم کرفس کوهی اسم فارسی
فطراسالیون است
تخم کوبجه باقلای مصری است
تخم مرغ بفارسی نام بیض الکبار است
تخم نیلوفرنج بفارسی اسم
حب النیل است

فصل التاء مع الراء المهمله

تراب الفار و تراب الهالک
سم الفار را نامند
تراب القی کنکر زد است
تربز اسم تربد است
ترپهلا بهندی اسم اصطلاحی
هلیله و بلیله و آمله است
تره تیزک اسم فارسی جرجیر است
ترخوان بفارسی اسم ترخون است
ترشه واش بلغت تنکابن حماض است
ترفاش فطر است
ترک بترکی زبل است
ترمس الوسن است
ترنج اسم فارسی اترج است
ترنجان نوعی از بادرنجبویه است
که بجای سبزی میخورند
تره باصفهانی کراث نامند
تریاق ترکی موسیائی است
تریاق الحیه رطوبتی است
که در کنج چشم کاوکوهی و بز
کوهی جمع میگردد و در بادزهر
مذکور شده و بشیرازی آنرا اسپران نامند
تریاق البرو ساق ثوم است
تریاق فارسی و تریاق طبیعی
بادزهر است
تریاک اسم فارسی افیون است
تریاقان نافت است
تریاطون علق است
تریاق جبلی تخم نوعی از مخلصه است
تربوم بلغت تنکابن بسطوخودوس است
تریون یونانی وحلی است
تربنة العسل بادنجان مجنون است

فصل التاء مع السین المهمله

تسباعه بترکی سلحفات است

فصل التاء مع الشین المعجمه

تشقیتون شتمیر بسفایج است

فصل التاء مع الفاء

تفاح الارض بابونه است
تفاح ارمنی مشمش را نامند
تفاح الجن ثمر لفاح است
تفاح بری زعرور است
تفاح فارسی خوخ است
تفاح ماهی اترج منسوب
بیلاد و ماه است که در آنجا
بسیار بهم میرسد
تفاق نوعی از هندبای بری است
که بقله یهودیه نامند
تفرالس یونانی بیخ است
تفساثاغسا است
تفسلیقون طخشیقون است
تقدورا تغیر است

فصل التاء مع القاف

تقده کزبره بری است
تقره کرو یا است

فصل التاء مع الکاف

تکان اسم ترکی شوک است
که بفارسی خار نامند
تکر اسم هندی سارون است
ونیز چوبی شبیه بعود هندی
را بدین نام خوانند
تکرک اسم فارسی جلید است

فصل التاء مع اللام

تل اسم هندی سمسم است
تلسی اسم هندی ریحان است
و برگ آن عبارت از مرنفل
بستانی است
تلی اسم هندی طحال است

فصل التاء مع المیم

تمتم اسم سماق است
تمر الفهم بلادر است
تمشد انه توت العلیق است
تملول الشامی بری را گویند
تمت اسم عربی ارز است
تمبلی بلغت دیلمی نبات ثافسیا

تنوش اسم دیلمی علیق است

فصل التاء مع النون

تنبول نامبول است

تنوب قسم صنوبر صغیره صنوبر است

تنسوم اسم صغیره صامریوما است

فصل التاء مع الواو

توبا بلغت مجوس سیب نامند

توبج عشقه نامند

توتیا اکبر شیح است

توت العلیق توت حشی ثمر علیق است

و بشیرازی توت سه کل نامند

توت اسم فارسی فرصاد است

توته اسم هندی طوطی است

توج سفرجل است

تودریون شوکرانرا گویند و آن

بیخ کوهی است

توده بلغت مغربی بقلة الاوجاع

گویند

تودک بفارسی تخم خرفه است

و نبات آنرا نیز نامند

توده بفارسی اسم شغال است

توز بفارسی جزر رومی است

توس بکاین است و آزادرخت است

توله بفارسی خبازیرا نامند کچه

سکرا صنفی از سکشاکار نیز

نامند و بهندی نام ورنی است

که سه متقال صیرفی میشود

تولکی اسم ترکی ثعلب است

تویج گیاهیرا نامند که بتازی

عشقه گویند

فصل التاء مع الیاء المثناة التحتانیه

تهیر بهندی دراج را نامند

تیدی بهندی جراد را نامند

تیرپات اسم بهندی ساذج هندی

تیس بعربی اسم بز نر است

تیغال و تیهال شکر تیهال است

تیقلیلس بیونانی خنثی است

تیل اسم هندی روغن کنجد است

تین احمق جمیز است

تین الفیل جوز الشرک است

تینده ای الکری اسم هندی جوز

آبنوس است زیرا که تینده نام

درخت آبنوس و لکری نام چوب

و کی برای اضافت و نسبت است

تین آفرنجی بلغت مصر ثمر رقع

یا منیست

تیهو اسم فارسی تیهوج است

باب الثاء المثلثه

فصل الثاء مع الالف والیاء والدال والراء

ثاقب الحجر بسفایج است

ثالسقیس بیونانی حرف بابلی

ثامرلو بیاد است

ثامدس بیونانی مرزنجوش است

ثخین بمعنی غلیظ است

ثدی ذرع را نامند که بفارسی

پستان گویند

ثربا بلغت اندلس انفاروت

فصل الثاء مع المیم والغین المعجمه والفاء والقاف واللام

ثعبان اسم مار عظیم است

ثغاریر بعین معجمه ورد است

ثقاب بعبرانی حرف بابلی

و گویند لغت عربیست

ثقوس بقاف هندبای بر

ثلثان حب الثعلب است

فصل الثاء مع المیم

ثمرة السدر نبق است

ثمرة شجرة الدوام مقل مکی

ثمرة الشوک المصری جلنار

ثمرة العرعر بهل را نامند

ثمرة العلیق توت العلیق

ثمرة الفواد بلغت مصر شاه بلوط

است بعضی بلادر را نامند

ثمقولس بیونانی توتیا را نامند

فصل الثاء مع الواو

ثوب الماء طحلب است

ثوم بری و ثوم الحیه ثوم الکلب

اسقوردیون است

ثوم الثعلب باندلسی قسم ثوم

سند لطیس است

ثیوس بیونانی جاشیرا نامند

فصل الثاء مع الیاء المثناة التحتانیه

ثیرور و ابیض را نامند

ثیریون بیونانی ومیی است

ثیقوس بیونانی افوخرا است

باب الجیم

فصل الجیم مع الالف

جاوی اسم زعفران است

جاز کون بفارسی بباسه گویند

جار النهر سلق الماء است

جاسوس خشخاش بدی است

جاسا بلغت سریانی جاجر است

جاکسو بهندی تشمیزج است

جال بفارسی درخت سوالک گویند

جامه باقلا قبطی را نامند

جام بهل سفری آم را نامند

جامع اللحم قنطوریون است

و جبیره را نیز نامند

جاورس بهندی ذرت است

جاورس جاورس حجر البقر

که بفارسی کاوزهره گویند

جهت آنکه در زهرهٔ آن تکون

میباید

جاول بهندی اسم ارز است

جایی بهل بهندی جوز بوا را نامند

جایی تری بهندی اسم بسباسه است

فصل الجیم مع الباء الموحده

جبلا است قطر اسالیون گویند

جبین بترکی ذباب را نامند

جبسین جص است

جج بدو جیم بلغت شکاری مرز است

فصل الجیم مع الدال

جدا بداد صبر است

جداکل نوع سنبرخ است

جدب جماز است

جدوار باصفهانی صبر را نامند

جداوجدی بزغاله را نامند

بعربی و نیز بعربی مغر گویند

فصل الجیم مع الراء

جرجیم عربی بهندی بیخ آن را نامند

جراتیه اسم بهندی قصب

الذریره است

جراصا بعربی فراصیا است

جرتوب جلبوب است

جرتوز بقله یمانیه است

جربی کوشت اسم فارسی عناب است

جرجر باقلی است

جرجر مصری باقلی مصری است

که ترمس نامند

جرجیر الماء قرة العین است

جرمانق و جرمانق کرم والنه

جرذان فاره است

جرغ بفارسی اسم زرنح است

جرعون بفارسی لسان الحمل را نامند

جرند بدیلمی نبات تافسیا است

جربه بهندی اسم عصفور است

جرس بترکی اسپرس را نامند

فصل الجیم مع الزاء المعجمه

جزر قطیلطی و جذر بری گویند

ثقاقل است

جزمازج کزمازج است که ثمرة

الطرفا باشد

جزور بجه شتر است

فصل الجیم مع السین المهمله

جسا و زعفران است

جسار اثمر هندی است

جست اسم هندی رویی است

که بعربی شبه نامند

جسمی جسک است

فصل الجیم مع الشین

جش بفارسی مهره کبودی است

که بکردن اطفال جهت چشم زخم

می بندند

جشمیزج و چشمک و چشوم

تشمیزج است

چشم خروس بفارسی عین

الدیک است

جشیش بعربی بلغور را نامند

و آن بکوفته گندم و امثال

آنست

جص جبسین محرق است

فصل الجیم مع العین المهمله

جعده صغیره جعده کوهی است

جعدة القفی بلغت دمشق

برسیاوشان است

جعده کبیره جعده بستانی است

جعفری بلغت زندرانی قسم

کرفس الماء جرجیر است

جعفیل بفارسی اسد العدس است

جعل بفارسی قسم بزرک خنفسا

فصل الجیم مع الغین المهمله والفاء والقاف

جغرات بکرا سانی لبن حامض را نامند

جغندر بفارسی اسم سلق است

جفری بقا کفری است

حقطوط بقاف شوکران است

فصل الجیم مع الکاف

چکاوک اسم فارسی قبره است
جکر بفارسی کبد را نامند
جکروک بترکی دانه میوه‌ها را
گویند
جکورتکه اسم ترکی جراد است

فصل الجیم مع اللام

جل معرب گل فارسی است
و مراد از آن ورد احمر است
جلاب از اشربه است و در
مرکبات ذکر یافت
جلباسه اسم وزغه است
جلبان خلر است
جلبوب نوعی از لبلاب است
جلتاعوج اسم ترکی حبة الخضرا است
جلبلق سلق جبلی است
جلجلان بسریانی سمسم و کزبره
را نیز شامل است
جلجلان الحبش خشخاش سیاه است
جلجلان مصری اسم تیس است
جلز حلفا است
جلغوزه اسم فارسی تخم میوه است
و غیر حب الصنوبر است
جلفطیط نوع فلیط است
جلقان اسم ترکی حداة است
جلما نا قندا است
جلنجبین اسم کلقند است
و گویند کلقند عسلی است
جل نسرین معرب گل نسرین است

مع النون

بلوجا و شیر است
جلنجوج نوع دنج بری است
جلنجون صعتر است
جلهم قسم سیاه عوسج است
جلی وار بلغت تنکابن
آزاد درخت است
جلیره و جریله بهندی اشنه را گویند
جلف بعربی شلغم را نامند

فصل الجیم مع المیم

جماز النهر سلق المسا است
جمار بلغت تنکابن بسرج است
جمان بعربی اسم لؤلؤ است
جمر حبشی اسقیوس است
جمر تمر هندی است
جمسفرم ریحان سلیمانی است
جمکاوڑ و جمکوڑی اسم
هندی خفاش است
جمیل بلغت دیلم چکاوک است
جمل الجمی جوجان است
چنار اسم فارسی دلب است
و در بنگاله نوع خربزه طولانی را
که در رانکاماتی و نواح آن و
اسلام‌آباد و راج محل و پورنیه
نیز بهم میرسد نامند
جناح بلغت اندلس ناس است
و حرشف را نیز نامند
جنبذ غنچه ناشکفته هر درختی است
و اکثر استعمال آن در جنبذ الرمان است
جنتل صعتر است
جنتوبه قندریون دقیق است

جنجراوان الغزال است
چنڈال بهندی قسم زبون
بیش را گویند
چندن بهندی صندل را نامند
چنکال بفارسی خبیص را گویند
چنه بهندی نوعی از نخود را گویند
جنی احمر ثمر قطلب است

فصل الجیم مع الواو

جو اسم فارسی شعیر است
جوار اسم هندی قسمی از ذرة است
جوان اسپرغم اسم فارسی شاهسپرغم است
چوبک اشنان اسم فارسی عرطنیثا است
جوبر اسم فارسی وعر است
جوبرهنه اسم فارسی سلت است
جوبل باصفهانی کاشم را نامند
جوتری بهندی لسبابه را گویند
جوزالابل ابهل است
جوزالانهار و جوزالبحر بقلة الفقار است
جوزارمانیوس قسمی از مخلصه است
جوزالسرو ثمر درخت سرو است
جوزالجسه جوزالجمس است
جوزالرته بهندی بندق است
جوزالقیع رقع یمانی است
جوز شیران قلوس است
جوزالطیب جوزبوا است
جوزماثم و جوزماثا و جوزمقاثل
و جوز مهاثل جوزماثل است
جوزالمرج حب کاکنج است
و گویند دفلی است
جوزهندی نارجیل است

جوشانی جوشصا است
جوغان اسم فارسی شنان است
جوه صباغان اسم فارسی
اذربو است
چوک اسم هندی چیزیست از
قبیل ریباس ترشی که از گوهستان
و نیال و نواح آن ساخته می‌آورند
و نیز آب لیمو را جوش میدهند
و قتیکه غلیظ میشود در ظرف
میگذارند و بکار میبرند
جوکا بهندی حماض است
جوه کاذران شجرة ابی مالک است
و صابون الکاف را نیز نامند
چولائی اسم هندی بقلة یمانیه است
جونه اسم هندی نوره است
چوبه اسم هندی فاره است

فصل الجیم مع الهاء

جهاؤ بهندی طرفا را نامند
جهاؤ کا پهل بهندی کزمازج را
گویند
جهینکا اسم هندی روبیان است
جهاج اسم هندی مخیض است
جهال اسم هندی پوست
اشجار است
جهلی اسم هندی عشنا است

فصل الجیم مع الیاء المثناة التحتانیه

جیپال اسم هندی دند است
جیر نوره است
جیران بترکی غراب را نامند

جبیک اسم دیلمی صرصر است
چیل اسم هندی حداة است
چیلدارو اسم فارسی سرخس است
جمیدیون بیونانی شاهتره را
گویند
چلبوتی اسم هندی نمل است
چینه اسم هندی دخن است
چینه‌دان بفارسی حوصله طیور
را نامند
جیوه بفارسی زیبق را گویند

باب الحاء المهملة

فصل الحاء مع الالف

حافظ الاجساد و حافظ الموتی
قطران است
حافظ اطفال و حافظ النحل فوتنج است
حافظ الجوز بوزنه است حیث
انکه مانع کرم زدن آن است
حافظ الکافور فلفل است
حافظ القطن تین است زیرا
که مانع صعود آنست
حافر سم حیوانات است
حافر المهر سورنجان است
حالاس بیونانی اسفنج است
حالق الشعر جالینوس گفته زرنیخ
است و بعضی گویند خاشر است
حالبی اطراطیقو است
حالوما بسریانی ابوخلسا است

فصل الحاء مع الباء الموحده

حباقا حندقوقای بری است
حبوب دانه نبات را نامند

وحب هر نباتی در ذیل آن
نبات مبین شد
حب البقر کرسنه است
حب الاثل غذبه است
حب البطم حبة الخضرا است
حب حب بلغت اهل مکه معظمه
شرفها الله تعالی ثمر فاوکرا است
و حبشه نواح اسنا اسم هندوانه است
حب الخنکلا حب السمنه است
حب الجلوه انیسون است
حب الد و کرچه دانه را نامند
و آن ثمر سقنان است
حب الدهمت حب الغار است
حب بختائی دانه قاقله است
حب سلاطین و حب خطاء و نداست
که بهندی جمال کوته و جیپال
کوته نامند
حب الرشاد و بزر الحماض است
حب الرشاد تخم نوعی از جرجیر است
که حرف بنطی نامند
حب السوداشونیز است
و شیمیزج را نیز نامند
حب الصراط مازریون است
حب العرعر ابهل است
حب العروس کبابه است
و گویند تخم نیلوفر است
حب العصفر قرطم است
حب العصفور دبتوا است
و گویند انلق
حب الفقد تخم فنجنکشت است

وگویند

وگویند تخم کمون است
حب الفهم بلادر است
حب القلقل در حرف القاف
مذکور شد
حب القنب شاهدانج است
حب القنا عنب الثعلب است
حب اللسان عسا قمر است
حب الملوک ماهودانه وگویند
ونداست وابن اصح است
وگویند حب الصنوبر کبار است
وبغدادی گویند بلغت بغداد
اسم فراصیا است
حب النافوخ بلغت بغدادی
بنج ولبوت خشک است
حب اللهو کاکنج است
حبق بعربی اسم کل نبات طیب
شجر وگیاه خوشبو است واز
مطلق آن مراد فودنج بری است
حبق ترجی وحبق ترنجانی
بادرنجبویه است
حبق البقر بابونج است
حبق تمساح وحبق الماء فودنج
نهری است
حبق جبلی فلفل مویه است
حبق خراسانی بقلة خراسانیه است
حبق الشیخ مرو است
حبق صعتری کرمانی وحبق
بستانی شاهسفرم است
حبق الراعی برنجاسف است
حبق الفیل وحبق القنا مرزنجوش است

حبق قرنفلی قرنجمشک است
حبق نبطی حماحم است
حبق النهر لوسیاخوس است
حبر مداد است
حب المساکین لبلاب است
حبن حبین دفلی است

فصل الحاء مع التاء المثلثه

حثره غوره انگور است
حثر مابسریانی اسم لفقاع است
حثلم ورو روغن است

فصل الحاء مع الجیم

حجر اسود باصطلاح اهل صناعت
موی سر است
حجر الاصم وحجر الزنا وحجر النار است
حجر اسلوس اسلوس است
حجر افرودیی حجر الافروج است
حجر بادزهر حجر الحیه است
حجر بلور بلور است
حجر البیت وحجر النسر وحجر العقاب
حجر البسر وحجر البحر بشام است
حجر ان باصطلاح اکسیریان
زر ونقره است
حجر التیس بادزهر حیوانی است
حجر حدیدی خماهان است
حجر الدم وحجر الطور شادنج
حجر الحدید وحجر الهنود وحجر
مقناطیس است ودر
مقناطیس مذکور شد
حجر الرمل وحجر زنیق حجر زنجفر
مخلوق است

حجر الزیتون حجر الیهود است
حجر السم بادزهر معدنی است
حجر شجری لبد است
حجر الشعر وحجر الشقاق حجر
الفیلسوف است
حجر العاج حجر اعرابی است
حجر النعیطوس حجر غاغاطیس است
حجر اللازورد لاجورد است
حجر الماء سنباذج است
حجر الماسکه وحجر النار
وحجر الولادت اکتمکت است
حجر المصفا شبه است
حجر النود وحجر روشنائی از اشد است
حجر الیرقان حجر الخطاطیف
حجلی قبج است

فصل الحاء مع الدال المهمله

حد جلنار است
حدج حنظل است
حدید صینی خماهان است
حدقی اسم جنس هرکلی است
که مستدیر وشبیه بچشم باشد

فصل الحاء مع الراء المهمله

حر بضم حا خاک خالص است
وبکسر وفتح خاک سنگدان است
حراب اسم عربی شترخار است
حرب طلع است
حربه بوجید بطوس است
حربط اسم عربی ازادرخت است

حرثا وحرشا نه خردل بری است
حرجل ملخ بزرگ سبز است
حرجوان ملخ بی بال است
ودر جراد مذکور شد
حرز اشنان است
حرزه البقر حجر البقر است
حرزه الحمار حجر الحمار است
حرز الشیاطین علف آطریلال است
حرفقان اسم سنگ است
حرمانه اسم نبطی هربافلن است
حرمدطین سیاه است وانحه
لون ورائحه آن متغیر شده باشد
حرمل ابیض وحرمل عربی
قسمی از حرمل است
حریت ماه ماهی است
حریر ابریشم است
حریق المس بلغت اندلس حلبیب است
حرم بزای معجمه سراج القطرب است

فصل الحاء مع السین المهمله

حسکه بلغت مصر اسفاناج است
حسل بچه سوسمار را نامند
حسن لبه اسم فارسی حسی لبان است
حسن یوسف اسم فارسی حماما است

فصل الحاء مع الشین المعجمه

حشقیقل شقاقل است
حشیشه اسم اصطلاحی قنب است
حشیشه الاسد اسد العدس است
حشیشه الافعی طسکین است
حشیشه الاورام اندریون است

حشیشه الارض گیاه اطریلال است
حشیشه البراغیث بلغت شام
گیاه دوقس را نامند ودر عراق
مراد از آن گیاهیست که کیک را
دفع مینماید ودر طبرستان
کیک داش نامند وقسمی از دوقس است
حشیشه الخراسانیه حشیشه الکی است
حشیشه السعال فنجریون است
حشیشه السلحفاه وحشیشه الخنازیر
آلس است
حشیشه السلطان جرجیر بصری است
حشیشه الطحال وحشیشه الدود
سقولوقندریون است و
حسوافی رانیز باسم خیرجوانند
که قدیم مشهور بار بع وارتعین
بوده والحال سبعه وسبعین خوانند
حشیشه العقرب صبا مریوما است
وبلغت حجاز بولاموبنون نامند

فصل الحاء مع الضاد المعجمه

حض ورس است
حضی الاسفنج حجر الاسفنج است
حضی هرسن جلبوب است

فصل الحاء مع الفاء

حفا اسم عربی بردی است
حفج اسم رود است که
شیروان وهزار خانه نامند

فصل الحاء مع القاف

حقوق بقله الحمقا است
حق قوتیمی اسم ترکی ساقرا است

حقین اسم ماست است

فصل الحاء مع اللام

حل بلغت حجاز سمسم غیر مقشر
وباصطلاح اکسیریان زیبق را نامند
حلال مصطکی است
حلاق الشعر نوره است
حلاص وحلل بصل است
حلاوینون بیونانی مامیثا است
حلوای زلیبا بفارسی لابیه است
حلوای قبیده اسم فارسی ناطف است
حلبیشا نوعی از یتوعات است
وبرگ آن مانند برگ زیتون
وشیر آن جهت تاکیل نافع
حلباب لاغیه است وگویند
لبلاب کبیر است
حلان وحلام بزغاله است
وحلوان خلط است
حلم قراد است
حلو سیاه کنیر است
حلیفه خراز بری است
حلیمون اسم فارسی حاماض است

فصل الحاء مع المیم

حماض البیت وحماض قیمان
هدیه است
حماض الاترج ترشی ترنج است
حماض الارنب کشوث است
حماض الجبلی حماض بری است
حماض نهری حماض بستانی است
حماض سوانی حماض مائی است
حماض البقر رانیز نامند

حماط طلوع نوعی از جمیز است
حمر بلغت حجاز تمر هندی است
و تمر الهیود را نیز نامند
حمر الارض خراطین است
حمص الامیر بمغربی حسک است
حمص الکرسنی حمص بری است
حمض اسم مجموع اشجار است
که ملوحتی داشته باشد و گویند
مخصوص باشنان است
حمصیص نوع صغیر حماض است
شبیه به برگ هندبای بری
نامند و در تنکابن ترشک
واش نامند
حمم نبات حبه است و بجای
معجمه نیز آمده است بلغت
شام و دیار بکر لسان الثور است
حمل و حملان بفارسی اسم
بره است و در ضان مذکور شد
حمیرا اسم عربی ابوخلسا است
و بکسر حا اسم خنافس است

فصل الحاء مع النون

حناء الغراب بلغت مصر ابوخلسا است
حنطه رومی خندروس است
حنفه و حنفا بلغت اندلس
حشیشة الزجاج است
حناء قریش حزاز الصخر است
حنای مجنون بلغت مصر سمسم است

فصل الحاء مع الواو

حواری آرد گندم بسیار نرم سفید است
حوت سمک است
حوت الشمر شفنین بحری است
حوجم اسم عربی گل سرخ است
حور اسفیدار حاحم است
حوص قصب است
حوران و حومران طرخون است
حوک بادروج است
حومانه اسم عربی طرفلین است
حومر تمر هندی است

فصل الحاء مع الیاء المثناة تحتانیه

حی بلغت کسرباین زیبق است
حی العالم ابرون است
حیصل بادنجان است
حیفه حشیشة الزجاج است
حیوانة الموتی قطران است
حیوس طین حیا است
حیوسیون اسم یونانی ناعلی

باب الخاء المعجمة

فصل الخاء مع الالف

خاتم الملک ساذوران است
خار بفارسی شوک را نامند
خارخسک اسم فارسی
خارحسک است
خارپشت اسم فارسی قنفذ است
خار صینی شبه است و بفارسی
روی توتیا و بهندی جست نامند
خاعن اسم ترکی حس است
خاکستر بفارسی رماد را نامند
خاکشی باصفهان اسم خبه است
خاص تره بلغت تنکابن
حرف بابلی است و بخراسانی
کسندبا
خاربا زوباب است
خاک صوفی حمید در طیبان
ذکر یافت
خاکینه اسم خبیص البیض است
خالاون یونانی خندروس است
خافور نباتی است که تازه
روئیده باشد و گویند مراد
از مرو عریض الورق است
و اهل مصر مرطان را باین
اسم نامند
خامازافنی یونانی بمعنی غار
الارض است و در حرف العین
ذکر یافت
خامالا یونانی زیتون
العرض و آن مازریون است
خامالاون مانس یونانی
اشخیص سیاه است
خاماماليون بمعنی تفاح
الارض است و آن بابونه است
خامالاون یونانی حرباء است
خاماقطی یونانی خمان صغیر است
خامانیطس یونانی بمعنی
صنوبر الارض است و آن کمافیطوس
خالیدونیون یونانی بمعنی
خطافی است و آن ماميران است
و گویند عروق الصفر است
خاوانی بلغت صقالبه انجره است
خامسته بلغت شام شیطرج است
خامون یونانی اسم کمون است
خاولنجان خولنجان است
خامیراق سکباج سرد شده است
که از روغن صاف کرده باشند
خایه قندر اسم فارسی جندبیدستر است

فصل الخاء مع الباء الموحدة

خبازی شجری خطمی است
خبچه تمر هندی است
خبز رومی خبز الکعک است
خبز الغراب اقحوان است
خبز المشایخ نبات تکوریم است
خبز القرود لوف کبیر است
خبیز اسم جمیع نباتات است
که بگردش آفتاب دور کنند
و خبازی مشتق از آن است
خبیص اسم عربی خبیص است
و در حرف الحاء المهمله مذکور شد

فصل الخاء مع التاء المثناة فوقانیه

خترق غسقتین است
ختفج بقلة الحمقاء است
ختم الملک طین مختوم است

فصل الخاء مع الثاء المثلثه

خثا سرگین است و از اطلاق
آن مراد سرگین گاو است
و در اخثاء مذکور شد

فصل الخاء مع الدال المهمله

خدا الرجال بذر البنج است
خدرنق عنکبوت است

فصل الخاء مع الراء

خر اسم فارسی حمار است
خربزه اسم فارسی بطیخ است
خربزه کرمک اسم فارسی
ملیون است
خرچنگ اسم فارسی سرطان است
خرخد اسم فارسی هدهد است
خردل ابیض خردل فارسی
و خرفق و خرنوق حرف
ابیض است
خرزهره اسم فارسی دفلی است
خرس اسم فارسی دب است
خرطال هرطمان است
خرغوله اسم فارسی لسان
الحمل است
خرفه اسم فارسی بقلة الحمقاء است
خرفان تره تازه است و جمع
آن خروف است
خرقی خلر است
خرقع ثمر عشر است
خرگور اسم فارسی حمار الوحش است
خرگوش اسم فارسی ارنب است
خرما اسم فارسی تمر است
خرمای طر اسم فارسی رطب است
خرمای خرک اسم فارسی قصب است
خرمای هیرونی اسم فارسی
قسب است و گویند خرمای
باریک است که هسته آن باریک
باشد
خرم بسکون را و بحاء مهمله
و بزای معجمه نیز آمده بوته
تخم مرغ است و در حرف الحاء
مذکور شد و بحاء مهمله و زای معجمه
نیز دیده شده
خرموش موش بسیار بزرگ است
که با گربه جنگ کند و غالب آید
خرنوب الخنزیر اناغورس است
خرنوب الشوک و خرنوب
مغربی و بری خرنوب نبطی است
خرنوب قبطی و ثمری ثمر قرظ است
خرنوب صیدلانی خرنوب شامی است
خرنوب هندی خیار شنبر است
خرو اسم فارسی خبازی است
خروب اسم جنس خرنوب است
و گویند مخصوص بری آنست
خروع صینی دند است
خرء زبل است
خرء الحمام جوز جندم است
خرء الضفادع طحلب است
خرء العصافیر اشنان است
خروس اسم فارسی دیک است
و در دجاج مذکور شد
خروسان بعبرانی عقرب را نامند
خرومک اسم فارسی رجل الغراب است
خربع اسم عربی اخریض است
خربق اسم الجزء است و گویند
فاوانیا است

فصل الخاء مع الزاء

خزاز الصخر حزاز الصخر است

خراز الماء طحلب است
خزران اسم فارسی خیزران است
خرمیان مراد از آن حیوان
جند است و گاه بر جندبیدستر
اطلاق میشود نمایند
خربناش مرماحوز است

فصل الخاء مع السین المهمله

خس الحمار ابوخلسا است
خسف اسم عربی جوز است
خسق احریض است
خسک اسم فارسی حسک است
خسکدانه اسم فارسی قرطم است
خسرودانه اسم فارسی حبق التخا
خس الکلب دیناقوس است
خسته اسم فارسی استخوان
میوه هاست مانند خرما و آلو
و شفتالو و امثال اینها

فصل الخاء مع الشین المعجمه

خشخاش ابیض خشخاش بستانی است
خشخاش بری خشخاش سیاه است
خشخاش بحری خشخاش سفید
خشب الشوتیز نزد بعضی
سیسارپون است
خشف شلثه بچه آهو است
که اول مرتبه تولد یافته باشد
و صاحب تحفه استثنا با بچه
نرینه شتر را نوشته است
خشکار خبز خشکار است
خشل مقل مکی است
خشنشار مرغابی بزرگ است

تیره رنگ و میان سرخ آن سفید
و بترکی تسقلداک نامند
خشم بلغت شبانکاره کشوث است
خشرم خانه زنبور است

فصل الخاء مع الصاد المهمله

خصیه البحر و خصی خره اسامی
جند است
خصی هرمس صلبوب است

فصل الخاء مع الضاد المعجمه و الطاء المهمله

خضف خربزه نارسیده است
خضلاف درخت مقل است
و گویند مقل مکی است
خطر وسمه است

فصل الخاء مع الفاء

خفج خردل بری است
خفروج خرفه است
خف الغراب نوعی از حلزون است
بزرگ تر و درازتر از آن

فصل الخاء مع اللام

خلاق زعفران است
خلال خرمای نارس است
که از حد ملح گذشته باشد و
مرمد گور شده و بستاج را
نیز نامند
خلال ابراهیم خیر بری است
خلال خلیل نبات اطریلال است
خلال دان نوعی از اطریلال است
خلال مامون اذخر است
خلیان اسم یونانی بارزد است

خل الخمر سرکه انگوری است
که از شراب انگوری بهم رسیده
باشد خواه خود بخود یا بعمل
خل العنصل سرکه عنصل است
که اسقیل نیز نامند
خل القیس بیونانی ملح راج است
خل الزیت ترشی است که
از روغن زیتون و غوره یا
از سرکه و روغن با دام و کشنیز
خشک و نان ستطر خو چراد و شکر کرده
ترتیب دهند
خلاف بری بید مطلق معروف است
خلال که اسم فارسی بستباج است
خلر بری بلغت مصر بسیله را
نامند

فصل الخاء مع المیم

خماغطوس کماغیطوس است
خمالیون مازریون سیاه است
خمان الارض نوع صغیر
خمان را نامند
خمخم نبات تودری است
و بلغت نبطی اسم خبازی است
خمسه الاوراق پنجکشت است
خمسه الاغصان کمیون است
خمل سورنجان است
خمیر بنفشه اسم فارسی بنفشه
مربی است
خمیر مایه اسم فارسی خمیر است
خمیط گوشت بریان است

فصل الخاء مع النون

خنقف سداب است
خنجک خار خشک است
خندیس خمر است
خنزیر البحر دلفین است
خنک اسم فارسی لسان
الحمل است
خنی اسم فارسی حنا است
خنیفس بلغت دیلمی حشیشه
العلق است

فصل الخاء مع الواو

خولان بلغت مصر اسم حضض
هندی است
خواتم الملک طین مختوم است
خوبانی زرد آلوی خشک شده است
که مغز آنرا برآورده و بجای
آن مغز آنرا مقشر کرده و یا مغز
بادام مقشر دران گذارند
خوب کلان اسم هندی حبه است
خوخ اقرع شفتالوی کارد است
و گویند اسم ساذج هندی است
خوص اسم عربی برگ درخت
خرما است و برگ درخت مقل
و مارجیل و شال آنرا که دراز
و باریک باشد شامل است
خوش نظر حماحم است
خوصی بردی است
خوک اسم فارسی خنزیر است
خولره بلغت اصفهانی زیرب

فصل الخاء مع الیاء المثناة التحتانیه

خیارچنبر اسم فارسی خیار شنبر است
خیار دشتی اسم فارسی
قثاء الحمار است
خیار زه اسم فارسی قثاء است
خیار کبر اسم فارسی ثمره الکبر است
خیزران اسم هندی بورد است
خیری بری قسم سرخ خیری است
و گویند خزامی نوع بری است
خیربوا اسم قاقله صغار است
خیرج خبازی است
خینفوج حب القطن است
خیط لغامه است
خیل فرس است که نعامی
است نامند

باب الدال المهمله

فصل الدال مع الالف

دارتو اسم فارسی حطر طیر است
و بفرنگی دارتو و روغن
مصنوع آنرا الیتم دارتو نامند
دارجار بلغت نکابن اسفاناج است
دارخ البرجب آس جبلی است
داربوقص بطیخ هندی است
داربرنستینا نقم است
دارج بلغت دیلمی ادیامیر است
دار اشکنه اسم فارسی سلیمانی است
داررومی سولان است
دارفلفل اسم فارسی دارصینی است
دارکوب سودانیات است
داکتا اسم درخت عنب است

دارکیسه بقولی طالیسفر است
و بقولی بسباسه و گویند چیزی
مانند کیسه و در بعضی درختها
بهم میرسد و اندرون آن
پر از ریشه حی باشد
دارمک و دارما نوع سفید
اشموسا است
داروش اسم دیلمی غنم است
داروان بیونانی آزاددرخت
است
دام عنکبوتا برگاکیا است
دانقوز اسم ترکی خنزیر است
دانه موبز اسم فارسی عجم الزبیب است

فصل الدال مع الباء الموحده

دباغ تشدید با نوعی از قرع است
که بفارسی کدوی رومی نامند
و دباب تشدید با و او اسم سنبل
بستانی است
دبا بسکون همزه جراد است
دبابیبی بلغت عراق شقنین
بری است
دبال و بالتقیح و دبالیه را نیز نامند
دبوسک خبازی است
و دبوکی نیز نامند

فصل الدال مع الجیم والحاء

دجرجیم اسم نبطی لوبیا است
دجوبانا اسم سریانی غرا است

درج بجای معطله کزبرة الحمام است
ودحیا زعفران است

فصل الدال مع الخاء المعجمه

دخس ولفین است
ودخسیا بلغت نبطی شاهترعین
بلسان وبنک است

فصل الدال مع الراء المهمله

درقیقن قلوس است
دراقلیطون لوف الکبیر است
درخت کاج بفارسی صنوبر را
گویند
درخت نارون بفارسی غرب را گویند
درطیقوا است
دراشیح نوعی از لبلاب است
وگویند خندلیلی است
دراقن بلغت شام اسم خوخ است
درحت وسکک بفارسی اسم
ولدار است
درخسیا بلغت نبطی شاهترعین
بسان وبنک است
درخس ولفین است
درست اسم فارسی الوس است
درسومارس بیونانی زجاج است
درودرغن بیتون اسم فارسی
عکرزیت است
درقطولیطس زراوند طویل است
درمنه اسم فارسی شیح است
درمنه ترکی بفارسی تخم
بستناج را گویند
درمنه خراسانی بفارسی گیاه

دستیرک اگویند تخم آن بستناج
دزنا بترکی کرکی است
دردی الخل لای سرکه است
ودرجمیع افعال ضعیف از سرکه
ودردی کله قوی تر از آن است
درنجف فارسی حجر القمر است
دریاق اسم ترکی ظلفت است
درونکدرونج است
دراجه شراب انگور را بلغت
هندی نامند
دستنبو به بدل سین
مهملتین اسم فارسی دردا است
دستنبو بدال مهمله وشین
معجمه دشتنبو است

فصل الدال مع العین المهمله

دعیا اسم سریانی اقاقیا است
دعنا علک البطم است
دعامیون افیون است

فصل الدال مع القاف

دقاق کندر ریزهای کندر است
که از وی متفتت گردد
دقاسن بسریانی بول است
دقرقیا بلغت سریانی بطیخ
دقطامایون بهمان لغت
شکطرا شیع است
دقیق النخل بفارسی آرد گشن
دکروخرما خوانند و آن در
طلع مذکور شد

فصل الدال مع اللام

دلاع بعربی بطیخ هندی است

دلبیس نوعی از صدف است
ودر صرام الحلول نامند وآن
ودع بزی است
ودلع بلغت اهل بیت المقدس
نوعی از کلخ است وبیونانی
سفند ولیون نامند
ولم اسم فارسی ولق است

فصل الدال مع المیم

دم التنین ودم الثعبان
ودم الاخوین را نامند
ودمسا بیونانی نوعی از ماهی
است که سیلبیا نامند
ودمسیه بمصری نوعی زیتون
افسنتین است
ودمیحه اسم فارسی صغرغون
ودمعة العشاق حب النیل است
ودمور اسم ترکی حدید است
ودمور تیکان اسم ترکی خسک است

فصل الدال مع النون

دندان فیل اسم فارسی عاج است
دنبلان اسم ترکی کشنیج است
دنبه اسم فارسی الیه است
دندران ارقوا است
دنق سیستان است
دنقه شیلم است
دنقر البقر است
دنقطاماش شکطرا شیع است

فصل الدال مع الواو

دواء الحیه خطبانا است
دواء الخطاطیف خالیدونیون

دواء الشعث بلغت مصر
اسم سلیمانی است
دواء المسیح سوزک است
دورس اسم فارسی دردمان است
دواله اسم فارسی اشنه است
دوام شامل درخت مقل ملوط
ستدیر است
دوباروج کاکنج است
دودهیه اسم هندی لبن است
دودالجراد نبات دوده است
دود الصباغین ودود القرمز
قرمز است
دودوا اسم فارسی دخان است
دوحوالی ولبوس است
دوشاب اسم فارسی طبیخ است
وگویند اسم فارسی دبس عنبی
دوشاب خرمای دبس است
دوشان اسم ترکی ارنب است
دوشان توری بترکی
خنفسا را نامند
دورس شوکران است
دوص ماء الحدید است
دوغ اسم فارسی مخیض است
دوقوبری ودوقوغریادیایا
اغرما است
دوقش بصلی است
دوقسطاس شکطرا شیع است
دوقرقنیا بیونانی خنظل است
دولی اسم ترکی ارز است
دولی اسم ترکی جلید است

دوک طالیسفر است بخفای ها
بعد از زوال بلغت هندی آم
گرد وخاک وغبار است
دوم بلغت مغربی حرما است
دونه مروا اسم هندی مرزنجوش
است
دوبره خماست
دوبیره نوعی از لوف است
دویل گیاهی است که سالی
گذشته باشد

فصل الدال مع الهاء

دهام رصاص اسود است
دهنوره اسم هندی جوز ماثل است
دهانا گویند اسم هندی
شکاعی است
دهن ابجر بلی روغن نامند
دهن الآسمان جمع دهن ابیسا
دهن البزر روغن تخم کتان است
ودر کتان مذکور شد
دهن البطم روغن درخت بطم است
دهن الاترج روغن ترنج است
دهن الحجر نفط است
دهن حب البطم روغن حبة
الخضرا است
دهن الحل ودهن سمسم است
دهن الخلوف روغن عصفر
دهن الزفت در زفت گفته شد
دهن ابرسا است
دهن الصوابی روغن سندروس
که مشهور به روغن کمان

دهن عسلی او مالی است
دهن المبارک ودهن المنفذ
روغن اجزا است
دهشت اسم فارسی غار است
دهنه اسم شبه است

فصل الدال مع الیاء المثناة التحتانیه

دیاسقولیطوس جوارش
کمونی است
دیاقوزا اسم یونانی شربت
خشخاش است
دیامرون اسم یونانی شربت
توت است
دینار اسم سریانی تخم کشوث است
دیناروبه اسم فارسی قسمی از
خزامی بری است
دیفروجانس ودیفروحس است
دیواسپست خند قوعاتی ترکی
دیواجیر تین بری است
دیک اسم عربی خروس است
ودردجاج مذکور شد
دیسم حماحم است
دیوسیرطبوس است
دیوانوبیطس اسم یونانی
اصل اللوف است
دیک الکرم هدهد است
دیوچه اسم فارسی علق است

باب الذال المعجمه

فصل الذال مع الالف

ذاقنی اسم یونانی غار است

ذاما سکینا اسم رومی اجاص است

فصل الذال مع الراء

ذره مکه خند روس است

ذرق بضم اول وفتح ثانی حندقوقای بستانی است

وبفتح اول وتسکین ثانی سرگین طیور است

ذرق سوں عنب الثعلب مجنن است

ذرق الطیر خرو طان است

ذرنوح بتشدید راء اصل زراریح است

ذریاس تافسیا است

ذریس طیهوج است

فصل الذال مع الفاء والقاف والکاف

ذفری اسم عربی سداب است

وهر چه کریه الرائحه باشد بدبو ذفرا نامند

ذقل قطر اسالیون است

ذکر بکسر ثانی ذرا وند طویل است

فصل الذال مع النون

ذنب الخرذون ذنب الفرس است

ذنب القار لسان الحمل است

از جهت مشابهت خوشه ونجم آن بدنباله موش

ذنب الفرس بلغت شام ذنب الخیل است

ذنب اللبوة ذنب الضبع است

فصل الذال مع الواو

ذو الف ورقه سرباقلن است

ذو ثلثه حیات زعرور است

ذو ثلثه ورقات شال حندقوقا

وکیا خصیة الثعلب

وخمسة طرنفلین است

ذو ثلثه شوکات شکاعی است

ذو ثلثه الوان وذو ثلثه اوراق طرنفلن است

ذو خمسه اصابع اتلق است

ذو خمسه اوراق وخمسه اغصان وخمسه اجنحه ذو جمسه

اشام همه اسم بنطافلون است

ذو مائه شوکه وذو مایه راس

قرصعنا است

باب الراء المهملة

فصل الراء مع الالف

راتا بیونانی زرمان حلو است

راتیاج وراتنج راتیانج است

راج کیر اسم هندی ازان القرا است

راج کیری اسم هندی عصی الراعی است

راج هنس اسم هندی پرستیاوشان است

راس الهدهد بلغت اسکندریه قسمی از مخلصه است

راح اسم خمر است

راحلة الاسد نوعی از اریسطالیا

رازیانج رومی وشامی انیسون است

راسنج وردی سوخته زنجفر است

راسو اسم فارسی ابن عرس است

راس الشیخ بلغت اندلس اقحوان است

راطینی بیونانی اسم مجموع علکها است

راعی نوعی از سمک است

رافونقه پودنه است

راقه حلتیت است

راکهه اسم هندی رماد است

رانج جوز هندی است که نارجیل نامند

رال اسم هندی قنقهر است

راستر بفرنکی درخت صمغ است

رایم بفرنکی شیلم است

راوند بیونانی اسم راوند است

فصل الراء مع الباء الموحده

ربتیار بیونانی آب ... است که بطبخ تقوام آورده باشند

ورب هر چیز دردست آن ... گشته

رب العنب میفختج است ودیگر دوشاب میفختج را نامند

رب الصفر وصمغ کمکام است

ربوق عنب الثعلب است

ربل نوع جبلی افسنتین است

وکوینده نوعی از برنجاسف قیصوم است ودود بخور آن جهت دفع زهر هوام مجرب دانسته اند

ربیان ربیان است

ربیس علیق است

فصل الراء مع التاء المثناة الفوقانیه

رتم اسم نبطی بندق است

که بهندی ریتهه نامند

رتک شکلطراسیع است

رترت اسم خنازیر کبار است

فصل الراء مع الجیم

رجل الزرزور رجل الطیر ورجل العقاب ورجل العقعق کیاه اطریلال است بلغت هندی کاکجنکی مسی نامند وکویند

رجل الغراب غیر اطریلال است وبزبان فرنکی آنرا کرتویس نامند

رجل الارنب لاغون است

رجل الارجاع اقحوان است

رجل الجراد وزرنب است

رجل الراعی خرنوب سیاه است

رجل البقع رجل الغراب

رجل الفروج رجل القلوس قاقلی است

رجلہ بقلة الحمقاء است

رجیع فضله حیوانات است

فصل الراء مع الحاء المهمله

رحیق اسم خمر است

فصل الراء مع الخاء المعجمه

رخ اسم فارسی خشو است

رخام حجر الرخام است

رخام الطین طین قیمولیا است

رخینه راتیانج است

فصل الراء مع الشین المعجمه

رشاد حرف بستانی است

رشته قطایف اسم اطریه است

رشینه راتیانج است

فصل الراء مع العین المهمله

رعی الزرا زیرفوة الصبغ است

رعاوبله اسم سریانی رعی الابل

فصل الراء مع الغین المعجمه

رغث خطبانا است

رغوت کف لعابات است که ... حرکت برسر آید وانچه ازجامد نیز تز وحرکت مانند صابون ونمک باشد

رغوة الحجامین ورغوة البحر اسفنج است

رغوة القمر حجر القمر است

رغوة الملح زهرة الملح ... است

رغیدا اراقو است

... ...

فصل الراء مع القاف

رق سلحفات بری است

رقعا اسم عربی خوان ... وکویند سمر قس است

رقع فارسی خرقتان است

رقا قس لغت بربری وکویند جفت افرید است وبعضی اسم خصیة الثعلب والسنه اند

رقیب الشمس سامریوما است

ونوعی ازبتوع انشامل است

فصل الراء مع الکاف

رکبتچندان اسم هندی صندل احمر است

رکبه صدف البواسیر است

رکف بخور مریم است

فصل الراء مع المیم

رمان الانهار نوعی کبیر هو فاغنو است

رمان البر شامل وحب فلفل وحنا است

رمان السعال خشخاش ... است

رمان عش الخطاطیف خطاف ... خطاف است وخطاف کرات است

رمث بکسر شجر ... است

فصل الراء مع النون

رند بعربی آس بری است

وبلغت شام غار وکویند صندل است

رنف اسم عربی بهرامج است

رنک کاسه اسم فارسی مغلیسا است

فصل الراء مع الواو

رود ... بیونانی ... است

رواس اسم نبطی قرة العین است

روباوا اسم فارسی ثعلب است

روبا روس اسم یونانی ... است

روبیه اسم هندی قصبر است

روپیه اسم هندی ... است

روبیه بلغت بربری ... است

روتی اسم هندی خبز است

روث سرگین حیوانات است

روح ورد خانی بلغت اکسیریان زیبق است

رود بیونانی ورد است

رودوکامالی بیونانی شربت ورد است

که با عسل ساخته باشند

رودیلون اسم سریانی دفلی است

روده اسم فارسی معاد است

روزیج اسم سریانی ارز است

رومی یا وطابیونانی سماق را نامند
روماس اسم فارسی نوة الصبغ است
رونک اسم فارسی شاطل است
روشیا نا بیونانی سعی کحل و بصر یا لحی اسم عرشیا است
روفیون نوعی از عنب الثعلب است
روهنس اسم هندی یا ذخر است
رویا اسم سریانی عنب الثعلب است
رویی اسم فارسی طالیقون است
رویی اسم هندی قلعی است
رویی توتیا شلبه است و مشهور بروح توتیا است چه آن توتیا هی غیر مصنوع و معدنیست بخلاف سایر اقسام
روین اسم یونانی عود الصبغ است
روغن اسم فارسی دهن است و سمن را نیز گویند
روغن بادام کوهی زیت حلال است
روغن درخت ارزن زیت بسو و الا است
روغن زفت قسا ولان است
روغن زیتون زیت است
روغن بیتون نارس زیت الانفاق است
روغن شیره و شیر بخت روغن کنجد و دهن الحل یعنی دهن سمسم است

فصل الراء مع الهاء

رهج و رهشفا رهج الفار است
رهبار دوائی است هندی مسهل وجهت تحلیل ریاح و امراض کبد

دیحان و ستقا سفید است
ریبقا زعفران است

فصل الراء مع الیاء المثناة التحتانیه

ریباج اسم فارسی ریباس است
ریباع رساغ است
ریحان ابیض شبیه است
ریحان الجمال ریحان داود اذان الفار است
ریحان الجمال سلیخه است
ریحان سفر ضمیران و آن نوعی از شاهسفرم است
ریحان الشیطان شابانج است
ریحان الشیوخ مرو است
ریحان القبور آس بری است
ریحان کوهی بادروج است
ریحان الملک شاهسفرم است
و انیطلق ریحان مراد از آن است
ریحان نغنع بلغت مصر ریحان است
ریحان یمانی قطف است
ریحانی نوعی از خمر است
ریشم اسم هندی ابریشم است
ریشه والا اسم فارسی سنبل جبلی است
ریما اسم کرکدن است
ریم آهن اسم فارسی خبث الحدید است
ریوند راوند است

باب الزاء المعجمة
فصل الزای مع الالف

زاج اسود زاج مطبوخ است
و گویند زاج الاساکفه است
زاج بلوری اسم فارسی شب یمانی است
زاج الحامد از جنس زاج است که در ظاهر معدن آن بهم میرسد
زاج البحر زاج اصفر است
زاج سوری زاج احمر است
زاج قبرسی زاج زرد مائل بسبزی است
زاج لاری و کرمانی ازرق است
زاج قبرسی است
زاج مطبوخ از جنس زاج اخضر است که مخلوط بخاک آنرا و آب حل نمایند و صاف کرده بجوشانند تا مهرا شود و منجمد گردد و بهیئت مهره بزرگ بریده استعمال نمایند
زارج اسم فارسی ابنز الرس است
زاغ اسم غراب کبیر اسود است که نور زغان نامند
زاغچه اسم فارسی غراب است
زاغه اسم فارسی غفدا است
زاوق اسم زیبق است
زاران مران است و گویند مرو است

فصل الزای مع الباء الموحده

زبان گنجشک اسم فارسی لسان العصافیر است
زبیب بری زبیب الجبل است
زبد البحر اوافیون است
زبد القطری اسفنج است
زبد القصب طوقنی است که در نیج نی جمع میشود
زبد القمر حجر القمر است
زبد القواریر سقنونیا است
زبد الملح زهره اسیوس است
زبش بطیخ زقی است
زجبول بحتم کشوت است

فصل الزای مع الحاء والدال مهملتین

زحتم الملک شاهاوران است
زحل بلغت اکسیریان رصاص اسود است
زدواوش بلغت نسکابن نامم است
زدوار جدوار است

فصل الزای مع الراء المهملة

زر اسم فارسی ذهب است
زرنک و زردک شاه بدل آب عصفر است
زرجون اسم خمر است
زرد آلو اسم فارسی مشمش است
زردک اسم فارسی جزر است
زرده تخم مرغ اسم فارسی مح البیض است
زرد چوبه اسم فارسی عروق الصفر است
زرقوری نبات اطریلال است
زرقون اسم مغربی اسرنج است
زرنیخ ابیض شک است
زرنیخ ریباس است
زرالورد زرده میان ورد است
زریر ابقلة مبارکه است

فصل الزای مع الغین المعجمه

زغار غفا طین است
زغن اسم فارسی غداف است
زغیر مرو است بفارسی تخم کتان را نامند و گویند اسمی فقیرس است

فصل الزای مع الفاء

زفت بری و جبلی زفت یابس است
زفت رومی شامل زفت یابس
زفت بحری است و انیطلق مراد و در اکثر زفت بحری است
و گویند اسم قفهر است

فصل الزای مع القاف واللام والمیم

زقاطر اسم بربری حب الزلم است
زلایف الملوک نوعی از ابرو که حی العالم باشد بفارسی زلف عروسان گویند
زلم اسم عربی میش است
زلو اسم فارسی علق است
زمان الراعی اذان الفار است
زموم از نامهای زیبق است

فصل الزای مع النون

زن دوسر است
زنبق اصفر یاسمین زرد است
زنبور عسل نحل است
زنبوع اسم عربی استنبوت است
زنجار الحدید زعفران الحدید است
زنجار محرو وو زنجار رو دی از اقسام زنجار مصنوع است
زنجبیل بلدی و زنجبیل شامی راسن است
زنجبیل العجم و زنجبیل هار اشتر غار است
زنجره بلغت اصفهانی صرصر را نامند
زنجرف زنجفر است
زنجرو انزروت است
زنجبیله بلغت مصر و اسکندریه قیامل الرهبان را نامند
زند بلغت شام غار را گویند
زنطاج قسمی از حلزون بریست که در اشجار و بقول میباشد و بقدر باقلائی است و غیر از جنس زیست که در وبلم سندله کاجول نامند و حلزون مذکور شد
زنکار اسم فارسی زنجار است

فصل الزای مع الواو

زوفرا قسمی از خزامی بری است
زولنک بلغت مازندرانی قسم اخیر قرصعنه است
زوله بلغت جرجان نعنا است

فصل الزای مع الهاء

زهر بفارسی سم را نامند و بعربی شکوفه را
زهره بفتح زا قرنفل شامی و در مغرب بحر نفلیه و بفارسی مراره حیوان و بعربی شکوفه

اطلاق می‌نمایند و وج را هم
میگویند و بعضی را باصطلاح
اکسیر بانی نحاس است
زهر اسیوس اسیوس است
زهر زبین بلغت جرجان آزاد
درخت است
زهرة الحجر جز جندم است
و گویند خراز الصخر است
زهم اشم زباد است و گویند
زباد اسم جانوری است و زهم اسم
عطران است

فصل الراء مع الیاء المثناة التحتانیه

زیت الاصحار و زیت فلسطینی
و زیت کابلی بهرسه اسم زیت
انفاق است
زیت رماح طرائیت است
زیت الجبل بلغت اهل مصر
اسم نفط است
زیت السلم و عن [illegible]
وبلغت صعید مصر روغن [illegible]
زیت المرجان زنبق [illegible]
زیتون الارض مازریون
سیاه است
زیتون بنی اسرائیل حجر الیهود است
زیتون جبلی و زیتون الحبش
و زیتون کلبه زیتون بری است
زیتون الماء زیتونی است
که نزدیک آنها روید و جمیع
افعال ضعیفتر از سائر اقسام
آنست و بعضی گویند
زیتونی است که در آب و نمک
پرورده باشند
زیتونیه بلغت مصر بمار انطاکی است
است و گویند ورق غلیون است
زیرقون بلغت و نوعی
از درخت سنجد بی مر است
زیر صر است
زیره اسم فارسی کمون است
زیره رومی اسم فارسی
افیتمون و کرویا را نیز نامند
زیره سبز زیره فارسی است
که کمون نبطی نامند
زیره صحرائی اسم فارسی
کمون بری است
زین کتان است
زینا نانخواه است

باب السین المهمله

فصل السین مع الالف

سابیرج معرب ازشاپرک
فارسی است که بیرج نامند
ساناطورا اسم سریانی باد
آورد است
ساجی اسم هندی علی است
سار اسم فارسی زرزور است
ساره اسم یونانی عصابه است
و بهندی سار را گویند
ساریقون اسم یونانی است
ساشیج است
ساس اسم فارسی [illegible] است
ساسارکشت بزر الجرجیر است
ساسم اسم آبنوس است و گویند
نانخواه را نامند
ساسالیوس سیسالیوس است
ساطریه و ساطریون اسم
یونانی خصیة الثعلب است
ساطریوس یونانی جدا
را نامند و بمعنی مخلص الارواح است
ساغلیون ساغافیون اسم سکبینج
سافروس اسم یونانی فروج است
ساق الحمام بلغت مصر رعی الحمام
است و انطاکی نا فیصر گفته
سالساغریون اسم یونانی
سکبینج است
سالیطس اسم یونانی حجر القمر است
سالیون اسم یونانی کرفس است
ساقه و ساق سودو ساورنبات

فصل السین مع الباء الموحدة

سپاری اسم هندی فوفل است
سپرغم اسم فارسی شاهسفرم
سپرقبا بلغت اصفهان اسم
سقراقی است
سبع اسم جنس حیوانات
درنده است جمع آن سباع
سبع الارض پرساوشان است
سبع الشعر افیتمون است
سبنان آزاد درخت است
سبلوس گندم اسم فارسی
نخاله است

فصل السین مع التاء المثناة الفوقانیه

ستا اسم هندی تقاحل است
ستاوری اسم هندی بوزیدان است
ستو اسم هندی سویق است
که بفارسی پست نامند
ستوا بهندی اسم نوعی
از جنبل است که بیرشته
باشند و گویند اسم قسمی از
مثل است

فصل السین مع الجیم

سجرس بلغت رومی سجلین [illegible]
یونانی اذخر است
سجلاب اسم یاسمین است

فصل السین مع الحاء المهمله

سحاب بلغت اکسیر ان [illegible]
سحاب البحر اسفنج است
سحوریون اسل است

فصل السین مع الخاء المعجمه

سخاله آنچه از عدس [illegible]
جدا کنند و نیز اجزای صغار
که در حین کوبیدن [illegible]
جدا کرده نامند
سخاوس اسم سریانی اسطوخودوس است
سخیره زاج احمر است
سخینیا اسم یونانی مصطکی
سخپسیتر یونانی درخت مصطکی

فصل السین مع الدال

سداب اعرابا اسم سریانی [illegible]
سندوس پیلج است
سدی بستاج است
سراج الظلام گندش است
سراج القطرب نباتی است
که تاختک نشده است
در شب سبز خشد و گویند
بیروج الصنم است و گویند
اسم مشترک است مانند
سراج القطرب
سره هلال است
سرانیون اسم یونانی اسارون
سراویل الطوال قسم [illegible]
لبلاب کبار است
سرانیون اسم یونانی پر
سیاوشان است
سرچه اسم ترکی عصفور است
سرحان ذیب است
سرخان خنتوس اسم یونانی
شیطرج است
سرخ مرز اسم فارسی [illegible]
الغزال است
سرو اسم شامی [illegible]
سرووله اسم اندلسی [illegible]
سرساد انقر است
سرسون اسم هندی خردل
ابیض است
سرطواط خالوج است
سرکه اسم فارسی خل است
سرکه شیرین اسم [illegible] است
سرکه هندی اسم کانجی است
سرکین اسم فارسی زبل است
سرکین خروس اسم فارسی
خرو الدیک است
سرکین سما اسم فارسی [illegible]
سرکی اسم هندی [illegible]
سرکین کاو اسم فارسی خثاء البقر است
سرماشق اسم ترکی عشقه است
سرمه اسم فارسی اثمد است
سرم بلغت شیرازی اسم [illegible]
سرمق معرب سرمخ فارسی است
که قطف باشد
سرو جبلی عرعر است
سرس یونانی هندبا است
سرش اسم فارسی اشراس است
سرشیم ماهی اسم فارسی غری السمک
سرشیم پوست حیوانات غری
الجلود است

فصل السین مع الزاء المعجمه والسین المهمله

سزنا اسم نبیذ الحنطه است
نزد اهل بغداد
سسالی معرب سیسالیوس
یونانی است
سسبوسنا [illegible]

فصل السین مع الطاء المهمله

سطاخ اسم جنس گیاهیست
که بر روی زمین پهن شود
سطراک زرنباد است

سطحیلون اسم یونانی صدوار است
سطفلین اسم سریانی خرزد است
سطوکا بلغت سریانی سعیه نابسته
سطیعون اسم یونانی ذوفرا است
سطینوس اسم یونانی حلبنا است

فصل السین مع الغین المعجمه

سعالی و سعاله فنجربون است
حشیشة السعال رانیز گویند
سغبین سکبینج است
سغتل عود بلسان است
سغبو سم خس است

فصل السین مع الفاء

سفال اسم فارسی سفیلج است
خزف را نامند
سفرجل بهندی اسم بهل است
که بیل باشد
سفری اسم جام بهل است
سفاس یونانی خیار است
سفنس الکرم عسالیج الکرم است
سفلیون یونانی سقولوقند
یون است
سفند اسم فارسی حرمل است
واسفند نیز نامند
سفندیلوس اسم یونانی ... است
سفیداب اسم فارسی اسفیداج است
سفید بیزدی اسم فارسی
سفیداج حصاصین است
سفید اسفند اسم فارسی حرمل
ابیض است
سفید خار اسم فارسی عوسج است
سفیدی بهندی گل سیج است
وآنرا از چهار جزو مس گوهر
قلعی مرتب سازند
سفید مرز باصفهانی سلمه تا است
واسم فارسی نوع صغیر ...
است که بهندی چولائی ...
سفید مهره اسم فارسی ...
ازدوغ است

فصل السین مع القاف

سقر و صقر بصاد نیز آمده
اسم عربی و شاهین است
ابابصادر اسم باشه ...
و بترکی بکسر سین اسم نقراء است
سقراطیون یونانی ...
سقراغانیون و لبوس است
سقر حین اسم ترکی زرزور است
سقر قوبردقی اسم ترکی ...
سقرنوس اسم یونانی عقعق
سقر اسم ترکی عکاك العظم است
سقرولیون اسقولوقندریون
سقولیمان اسم ترکی ...
سقولوس اسم یونانی ...
سقونیا اسم یونانی صابون است
سقنقس سقنقور است
سقیرعلی اسم سریانی سفاج است

فصل السین مع الکاف

سك آبی اسم فارسی ضفادع است
سکال امین الدوله قنجوس است
سك انگور اسم فارسی عنب الثعلب
سکبینج جو طاغیطوس است
سك دیوانه اسم فارسی کلب است
سکو اسم ترکی خلاف است

فصل السین مع اللام

سلسافیوس یونانی شادر است
سلسقی یونانی اسم نبات
دروان است
سلق اما حماض مائی است
سلطان الجبل صرنبة الحدید است
سلم نبق است
سلمه قرظ است
سلیخه السودا نوعی از سلیخه است
سلیط زیت و گویند عکبر است
سلیمقون یونانی اسرنج است
سلیتون قرة العین است
سلوك اسم ترکی علق است
سلو معرب از سلوس ... است
وآن جری است
سلهارس اسم هندی
میعه سائله است

فصل السین مع المیم

سم اسم نوعی از سند ...
وبضم اسم فارسی ظلف است
وبعربی زهر را نامند
سمار بلغت مصر اسم اسل است
سمار وغ نوعی از فطر است
سماریس اسم یونانی ماهی ... است
سماقیل سماق الدباغین است
سم الحمار وعلی است
سم السمك ماهی زهره است
سم الفار شك است سم
درخت مغیلان است
سمکه تول سمکه الزله سمکه
صیدا است
سك الیهودی شیح الحجر
سمسم بری جبلا هنك است
سمتن بضم اول مرزنجوش است
وبفتح اول یاسمین است
سمطاوس اسم یونانی ...
سمند اسم فارسی ...
سمندر بهن اسم هندی زبد البحر
سمنه و سمینون حب السمنه
سمنو اسم فارسی بنیده است
سموریون کرفس است
سموك اسم ترکی عظم است
سمینون یونانی اسفیلج
سمیقا اسم سریانی سندر
بطس است
سمیقلیس نوعی از عشر است
که سائیه آن تاتل است

فصل السین مع النون

سن بفارسی عنقه است
که نوعی از لبلاب باشد ...
اسم نباتیست که درختهای
برگ آنرا ... نیز برگ
آنرا خشك ... بند حب
اکثر امراض مانند ...
و کرم شکم وآنرا ...
وار پوست درخت آن بعد از
رسیدن ریسمان والبسه
وغیر ها میسازند و بجای
موی حیوانات در بلاد هند
مستعمل است و بیونانی
اسم سوا است
سن الکلب سیسبان است
سنا بفارسی بمعنی سواك
یعنی چوبیکه از آن مسواك
می سازند
سنا المکی سنا بلدی عینون است
سنا وحان زاج است
که مجتمع گرده و بر حریری
سنام الجبل کوهان شتر است
سنائیر بلغت مصر آمده است
سناه بفارسی بمعنی ... آله
خواه از طلا و یا نقره و یا آهن
ویا غیر آنها از فلزیکه باشد
سنب بفارسی بمعنی حافر است
که سم نامند
سنبهالو بهندی ... است
سنبالی گفته اند بلغت هند
نام دوائیست که ...
نیز نامند
سنبر شونیز است
سنبل بهندی ... است
وبفارسی بهندی نیز
پرسیاوشان و بترکی
گل آسمان جوزبانی خوشبو گویند
سنبل الاسد سنبل جبلی است
بقول انطاکی و آن مو است
سنبل اقلیطی سنبل رومی است
سنبل جبلی بفارسی ... است
و گفته اند سنبل الاسد است
سنبل رومی ناردین است
سنبل سودی نوعی از سنبل الطیب است
سنبل العصافیر سنبل هندی
است که ناردین نیز گفته اند
سنبل فارسی پرسیاوشان است
سنبل کیار بهندی شك است
که سم الفار نیز نامند
سنبوت کمون است
سنبوسق معرب سنبوسك
و سنبوسه است وآن از اغذیه
معروفه مصنوعه است که آنرا
بهندی پوری نامند
سنبهاری بفارسی نوع
تهری است
سنجار خس الحمار است آنرا
رجل الحمامه نیز نامند
سنج بفارسی اسم عبیر است
سنجد بوی گلی است که بوی
آن شبیه بوی گل سنجد است
سنجد خراسانی عناب است
سنجد گرگی باصلاح عامه
اصفهان ثمر درخت ... است
سنجد هندی ثمر مولسری است
سنجفر سنجرف است
سنجلاط فرنجمشك است
سنجینوس مصطکی است بیونانی
سند آنه بعربی ماده خر را نامند
و بابان مشهور است

سندر بفارسی سندروس است
سندره بعربی شجر قنی است
که از چوب آن کمان میسازند
سندری نوعی از طیر است
سندس بیونانی قثاء
بستانی است و بطیخ را نیز نامند
سندس مارس بیونانی بیخ
قثاء بستانیست
سندوخس بیونانی جو شیر است
سندویس بیونانی اسبیج است
سندبوس اغریوس بیونانی
قثاء بری است که قثاء الحمار است
سندری بنون و با هر دو بعد از
راء مهمله بمعنی اسبیج است
و بقاف غلط است
سندوبا و سندوهن سپندوجی
هرسه بلغت هند اسم ملح طبرزد است
سنده بفارسی اسم غدد لسان است
سنده با بهندی طباشیر است
سندبان عود هندیست
سندبی زنجبیل است
سندی اسم هندی نخل بری
بی ثمر است که تنه آنرا ضربت
زده و یا آنکه طلع آنرا بریده
ظرفی بجای آن نصب مینمایند
و برو ریکشبانه روز در آن ترشح
جمع کرده پس بر و تسمیه مینمایند
شیرین طعم و اگر کهنه گردد تند نماید و کیف
بکند مسکر میشود و از مطلق
آن مراد نیز و اهل سند آن را طوبی است

مجتمع مسکر است
سندیان بلغت اهل شام
درخت بلوط است و بلغت
اهل مصر سلد امیون است
سندیان العرض بلغت مصر
فراسیون است
سندبریس بیونانی حدید است
سنقوآس بربری است
سنسنه بفارسی تبو سیاه است
سنط بعربی درخت قرظ است
سقفرس بیونانی قثاء
بستانیست و بطیخ را نیز نامند
سنف بعربی و وسربی است
که در صحرا هم رسد و بفارسی
کرکاس نامند
سنقر و سنقار از طیور معلم
شکاریست که ملوک بدان
شکار مینمایند
سنقره کلاغ سنقر است
و بفارسی کاسه شکنک نامند
و آن شقراق است
سنگ اسم فارسی حجر است
و بشیرازی برد و بیونانی لیطس
و بهندی پتهر نامند و سنگ
تاری بهندی اسم سنج است
و آن مهره ایست که دعاه آن
هندوان و قاقی مینمایند
و آلات پوشیدن و ستر بان
هنود و باقی از آن میسازند
سنگ آتش حجر النار است

سنگ آسیا حجر الرحی است
که بهندی چکی کا پتهر نامند
سنگ آهن ربا حجر مقناطیس است
سنگ احمر حجر احمر است و
آشنامید بک ... اسم ...
سنگ ارمنی حجر ارمنی است
سنگ اسفنج حجر اسفنج است
سنگ اشکن حب القلت است
که بهندی کلتهی نامند و آنرا
سنگ شکن جهت آن نامند
که سفت حصاة است و نیز
اسم نوعی از تمر است
سنگانه بفارسی نام مرغیست
که بعربی صعوه نامند
سنگ براهی حجر البرام است
سنگ پرستوک حجر الخطاطیف است
سنگ پرکان و سنگ ...
اسم قریه ایست از قریهای ...
از اعمال فاروق که معدن
آن سنگ است و آن سنگیست
ملون بالوان و شیشه گران
آنرا در سفید کردن شیشه
مستعمل دارند و مغنیسیا نامند
سنگ پشت بفارسی سلحفاة
و بهندی کچهوه نامند
سنگ پشم بفارسی حجر جلسینی است
سنگ یشم اسم حجر الیشب است
سنگ بصری بفارسی توتیا
انابیبی است
سنگ چقماق حجر النار است

سنگ بلور حجر بلور است
سنگ بهندی پتهر نامند
و بعربی سنج است
سنگ کارد اسم فارسی
حجر المسن است
سنگ کج اسم فارسی جبسین است
سنگل بلغت فرس ...
سنگدان مرغ اسم فارسی قانصه است
سنگهیا بلغت هند اسم نوعی
از بیش است
سنم بقر را نامند
سنی نوعی از ماهی است
که در ملتان و بلاد سند بهم رسد
و لذیذ میباشد
سنوت کمون است
سنوس سندریطس است که آنرا
نبات حدیدی نیز نامند
سنوله نوعی از خطاف است
سنیر شوتیر است
سنین اجزای صغار است
که در وقت سودن و سنگ بهم میرسد

فصل السین مع الواو

سوبرکی آب را نامند
سواد الاساود چیزیست مرکب
از زاج و پوست انار و سرکه
و از جمله رادعات است
سواد البطن بعربی کبد است
سواد السند و الهند کنشت
برکشت است
و گفته اند سواد الهند نوعی

از سلیخه است که سلیخه السوداء
نامند و اندادویه تریاق
فاروق است
سواء الحکام سادوران است
سواد القضاة عفص است
سواد انیات مرغیست که بفارسی
داربوو بعربی سمرو نامند
آن مبهی و مضر و مانع است
سوس مو مانه است
سوا اسم ترکی لبن است
سوادیه بعربی عصفور است
و مار سیاه را نیز نامند
سواد الهند و السند صاحب
منهاج گفته آن حیوانیست
جاری مجرای توتیا است
و در افعال تا بدیکه در کوره حدادان
آنرا بسوزانند و سوده با آب
شسته و حبوب ساخته خشک
نمایند و عند الحاجة استعمال
نمایند و بعضی کشت برکشت
دانسته و صاحب منهاج گفته
چیزیست شبیه بشیشه سیاه
که اهل هند و سند از آن اسوره
میسازند تحمل که کانچه باشد
که از آن چوری میسازند
و زنان هند و سند در قبضه دست
میپوشند و آنرا از احراق نوعی
کاهی بعمل می آورند و از آن
نیز میسازند و لیکن با صاف شیشه
سوسن بعربی اسم درختی است

که از آن زنبیل و سته گاه غیره
میسازند واحد جمع آن سوسه
آمده است
سواهن مومانه است که طرین مفلین
باشد سوام بفتح اول اعی یا بضم
نام طائریست
سویدی بفارسی نام مرغی
است کوچک که بفارسی
سار و بترکی سنقور و ...
و رزوزر نامند
سوتیه بلغت مصر نبیذ است
که از گندم میسازند و اهل مصر
بسیار آنرا می آشامند
سوجر نیز اسم شجر خلاف یا
صفصاف است
سوخ بفارسی اسم بصل است
سوورلیقون بیونانی اسم
نوعی از توتیا است
سودق صقر است
سودنیق و سودانیق اسم صقر
ماشاهین است
سور بهندی اسم خنزیر است
سوران بفارسی اسم مرغیست
کوچک خوش آواز و گفته اند
شار و شارک است
سوده بار د نار مشک است
سوربیون بیونانی شیح ارمنی است
سوریجان بجای معجمه سوقی
نام فدوری است نافع جهت
درام حلق و جمع آن سورنجان

بدون راء مهمله میان واو و تا
نیز آمده مشتق از سوتحمی که بیونانی
نام ورم عضل داخل حلق و بامر
است و در قرابادین ذکر یافت
سورج معرب شوره فارسی است
که بعربی بالبقر نامند و صاحب
تحفه بارود دانسته
سورسان سولان است
سورطیون و سورقطون خصیة الثعلب
است
سورنجیلی بهندی خنزیر البحر است
که دلفین نامند
سورنجان نباتیست هندی
که مشهور بجرکهند است
سوره گفته اند که سیری است
معروف بکرفس الماء و قرة العین است
سوری گفته اند اسم نوعی از زاج
و گفته اند زاج احمر است و نیز
گفته اند اسم نباتیست نوعی
از ریحان سرخ رنگ و نیز نام
سوسن احمر است
سورق صعتر است
سوزه قنای بری است
سواس اسم صنف است از تیر اسم
کرمی است که در لباس پشمی بهم میرسد
سوسپند بفارسی نام نباتیست
بنوعی و بنوع آن بسیار مستعمل
در خضابات و بسیار زی علف شتر دار
و بهندی دودیه نامند
سوسک بفارسی تیهو معرب

آن تیهوج و آن مرغیست شبیه
بکبک و از آن کوچکتر و کوتاه
خنافسی است که در حمامات
و مواضع نمناک بسیار بهم میرسد
سوسن آزاد سوسن ابیض است
که زنبق نامند
سوسن جبلی برسا است
وراسن را نیز نامند
سوسنبر سیسنبر است
سوسه بفارسی اسم عصا است
سوطالن سلق است
سوطلیس نیز سلق است
سوطیرا بیونانی اسم مخلص
اکبر است و در قرابادین
ذکر یافت
سوعا بعربی اسم مذی و
ودی است
سوعان بترکی اسم بصل است
سوفته بفارسی سوس تکلو
و صوف پشمینه است که
بجزر و فاسد سازد آنرا
سوقیطون جند بیدستر است
بیونانی و صاحب اختیارات
خصیة الثعلب دانسته و بعضی
سیب بی بورا نیز نامند
سوفال ابو جرایح گفته کل قشور
غلیظی شبیه بقشور لسان
العصافیر است و آن ماسک است
جهت اوجاع مفاصل نافع
سوقوطون و سوقرطون

و سقوقرطون اسم حی العالم است
یونانی
سوقی بیونانی تین است
سوقیرس سوقیروس
بیونانی اسم خروع است
سولامازریون است
سولع بعربی اسم صبر است
سوما اسم سخالة صادی است
سوماقون و سوماجیلیو و سوماقون
اسفاناخ است
سوما بسریانی سخالة نحاس است
سونا و سونه بهندی اسم
ذهب است
سونا مکهی سون ماکهی
همه اسم هندی مرقشیشا است
سوناسولی اسم هندی بابونه است
سونپ سونف بهندی
اسم رازیانج است
سونتهه اسم هندی زنجبیل خشک است
سونجران اسم هندی نمک
سیاه است
سوبحن هندبای بری است
سوندهی بلغت هندی اسم
اذخر است
سونش اسم فارسی براده
آهن است
سویق اسم عربی پست نخان
فارسی و بهندی ساتو است
و آن اقسام است و از آرد
تفاح و حنطه و سلت و شعیر

و حمص و رمان و نبق و قرع
و غیرها میسازند

فصل السین مع الهاء

سهاکه اسم هندی تنکار است
سهاله اسم فارسی سخالة است
سه برگه اسم فارسی حندقوقی
سهرآ اسم فارسی بقر است
و گفته اند مختص بگاو ماده است
سهریز و شهریز بشین معجمه
نیز آمده اسم نوعی از تمر است
سهرین دارچینی است
سه سنبل اسم فارسی سیسنبر است
سه گل علیق است بفارسی
سه کوهک اسم فارسی حسک است
سهل اسم عربی غراب است
سهلاة اسم عربی حصی است
سهیله اسم طعامی مصنوع است

فصل السین مع الیاء المثناة التحتانیة

سی اسم فارسی حجر است
سیا اسم فارسی سنا است
و گفته اند عصاره آنست گفته اند
عصاره نبات دیگر است
سیاب بعربی اسم بلح است
و گفته اند اسم بسر است و بعضی
خلال گفته اند
سیابه اسم خمر است
سیاوادران سیاداران است
و گفته اند عصاره است که
از بیخ درخت جوز جاری گردد

و سیاه رنگ است و چون
خشک گردد و در جام مشتعل گردد
و نواب علویخان قدس سره
فرموده اند این دوا و شیره آن
از بلاد فارس بسیار است
و از کوهستان نواح آن
می آورند و از ساق درخت
بطم بعمل می آورند بزدن تیشه
بر آن و سیاه رنگ مانند
مداد می باشد و آنرا ریک بطم
مینامند و صاحب تحفه نیز
گفته چیزی سیاه رنگ است
که در جوف درخت بطم بهم میرسد
و آنرا آب بن مینامند
سیار بفارسی کشکینه و بهندی
اتیسی دوتی نامند و آن
چیزیست معمول از آرد حبوب
مانند آرد جو و نخود و باقلا
و امثال اینها
سیاسر بفتح اول بفارسی
اسم سار است
سیاع بعربی کتان است
و یا نباتی دیگر شبیه بکتان
و بکسر اول اسم کاه گل است
سیاله بفتح اول لغت عربی
نباتیست سفید با خارهای
طولانی که چون خارها از آن
جدا کنند لبنی بر آید
و نیز ثمر طولانی را نامند
و یاسمین نیز و حندقوقی ایضا

سیال بکسر اول بهندی اسم
شغال که کلب بری است و یاسمین
را نیز نامند
سیالج اسم فارسی حسک است
سیالی بکسر اسم هندی شقاقل است
سیان بفتح بفارسی عشقه است
سیاه بکسر اسم نوعی از خلاف است
سیاوداران اسم فارسی شیان دروان است
سیاه دارو بفارسی کرسنة السوداء است
که بسریانی ماشتین نامند
سیاه دانه بکسر اول بفارسی
حبة السوداء است که شونیز
و با صغری سیاه برنج
سیاه گوش اسم فارسی سیاه فراق است
سیب اسم فارسی تفاح است
سیبا اسم تمر هندی است
سیپیوس سیبوس بفتح اول
و سکون دوم اسفیوس است
که بزرقطونا باشد
سیبیا بکسر اول و سیا است
سیتل لغت عربی اسم حنظل هندی
است آن شمی از بقر وحشی است
و گفته اند بز کوهی است که مسکن جبلی
باشد و کلانتر از آهو و خالهای
سفید مدور دارد و گوشت معطر
می باشد و شاخ ندارد و جمع
او سیاتل آمده
سیج بفتح اول اسم فارسی معرب سبز است
که زبیب باشد و بکسر اول اسم
هندی نوعی از درخت تمر است

سیجنه بکسر اول فارسی بابنه است
که معرب آن بابنق است و گفته اند
اسم صعوه است
سیچقان اسم ترکی فاره است
که بفارسی موش و بهندی
چوها نامند
سیحول بکسر اسم فارسی قنفذ
کبیر است
سیسامند اسم سریانی حبلاهنگ است
سیسامون یونانی اسم سمسم است
سیلبی بلغت عربی سیسبان است
سیسرک و سیسبر و سیسنک
همه بکسر اسم سوسی است که در حبوب
بهم میرسد و آنرا بجوزدو آنرا
قمل الطعام نیز نامند
سیسق سرمق است
سیسم ابن تلمیذ گفته دوائیست
شبیه بزنجبیل با تلخی بسیار
و اندک قبضی
سیسمان و سیسبرم سیسنبولون
همه اسم نمام است
سیسنبرون و سیسبریون
حرف الماء است
سیسو و سیلسه اسم هندی آسرا است
که رصاص اسود باشد
سیسون اسم هندی درختیست
عظیم و چوب آن سیاه رنگ است
املس و جوهر دار و صلب میباشد
سیسیون افسنتین است
سیصارون عشبة الشونیز است

سیطلیط اسم عربی صرصر است
که بفارسی زنجره و جیره ریسک
نیز نامند
سیغرا اسم فارسی قنفذ کبیر است
سیغروس اسم یونانی کندر است
سیغوس و سیفوس سیر قثای
بستانی است
سیفوس اغریوس سیقونون
قثای بری است
که قثاء الحمار باشد
سیف اسم ماهی است دو موی
دم اسب را نیز بعربی سیف نامند
سیف الغراب لبوت است
سیسافیطوس یونانی ابنوس
است
سیفن انارس یونانی قثای
بری است
سیقومورون یونانی اسم
جمیز است
سیک بکسر اسم ترکی قضیب
حیوانات است
سیکران بنج است
سیکوان الحوت اسم یونانی
فلوس است و بعضی را نیز
گفته اند اسم ماهی زهرج
سیلک و سیلک اسم فارسی
سوس حبوب است که قمل
الطعام نامند
سیلی اسم فارسی شبر ابیلک است
سیلان بفتح عصارت عصیر [illegible] است

و نیز نام نوعی از یاقوت سرخ است
سیلانه بکسر اسم فارسی عناب است
سیلج گویند اسم هندی اشنه است
سیلقی اسم یونانی نبات درد کشت است
سیم بکسر اسم فارسی فضه است
سیماب اسم فارسی زیبق است
که بهندی پاره نامند
سمیده و سمیاده بکسر اسم
فارسی سنباده که معرب
آن سنباذج است
سیماهنگ قثاء الحمار است
که بفارسی خیار زه سنبد نامند
سیموس یونانی اسم الاشنه است
سیمه دودنمیر است
سیلا یونانی اسم لوبیا است
سین بکسر اسم فارسی ذروح
است که جمع آن ذراریح است
سیناء بفتح بلغت عربی نام
درختیست
سینب بکسر اسم هندی نوعی
از باقلا است که مشهور بسیم
است و نبات آن از قبیل لحم است
سیند بکسر و ضم دال مهمله
اسم فارسی اسپنج است
سیند و سیج بکسر اسم هندی
زقوم است
سیندهالون اسم هندی
ملح طبرزد است که ملح درانی نامند
سیندریس یونانی صدید است
سیوار الهند کشث برکشث است

سیلون قرة العین است
سیلونی بکسر اسم هندی طریه
شعریه است
سیه سنبل سنبل است
سید و سیدانه بکسر بعربی
است جمع آن اسم ذئب
سیدنوق صقر است و گویند
شاهین است
ساسا قرة العین است
سیر بکسر اسم فارسی ثوم است
و نزد عامه تریاق مسکینان
و بهندی لهسن نامند
سیراب بکسر اسم فارسی غدد است
از امعای حیوانات مانند
بره و گوسفند با آب سیر ترتیب کنند
سیران گفته اند اسم هندی
مرقشیشا است
سیرجون بفتح خیریست مصنوع
از رصاص مجوف قروح چشم
و منبت لحم آن است
سیر صحرائی و سیر دشتی
و سیر موهمه اسم ثوم بری
است و بیونانی سقوردیون
و بهندی جنگلی لهسن نامند
سیرمان یاقوت احمر است
سیرن کرفس الماء است
که قرة العین باشد
سیس گویند اسم ابنوس
هندی است و نیز گویند
بهندی اسم کافور است

حیسا یونانی اسم سرطان بحری است
و سرب را نیز نامند
سیلسار یونانی اسم انجدان است
سیلیارون قلقاس است
و گویند دوائیست مجهول الماهیة
سیسامر یونانی اسم سمسم است

باب الشین المعجمه

فصل الشین مع الالف

شابانک شاهانج است
شاه باهی بسریانی نام
درختیست که حب آن شبیه بشهدانه است
شاب خرمل است
شاب رومی فلفل سفید است
شاب هندی فلفل سیاه است
شابرقان و شابرکان و
شابورن همه اسم فولاد است
که حدید ذکر باشد
شابیح و شابرج لفاح است
شاج حیوانیست شبیه بسمور
که زباد نامند
شاخ اسم فارسی قرن است
شاخل و شاخرول بفارسی اسم
حبی از حبوب ماکوله است
که از آن نان میسازند
شاد بفارسی بمعنی خمر است
شادانق معرب شاهدانه فارسی
است که شاهدنج نیز نامند
شادانه شادنج است
شار اسم سار است و گفته اند
اسم سفال است

شار باسریانی ابریشم است
شارشک طیهوج است
شارکی اسم انجدان است
که بیخ حلتیت است
شاروصاروج است
شاسپرم اسپرغم است
که شاهسفرم نامند
شاش و شاشه اسم فارسی
بول است که کمیز نیز نامند
شاه شاه شیص است بعربی
شاشنک و شاسنک طیهوج است
شاصلا صاصلی است
شاطریون یونانی حشیشة الثعلب است
شافامج معرب شاهانک است
که برنوب باشد
شافد هلیون است
شالم بعربی شیلم است
شالی بفارسی نام برنج غیر مقشر
است که شلتوک نیز نامند
شال کره بلغت دیلمی و شال
شتی بلغت مازندرانی ولد [illegible]
شال حتی اسم مازندرانی سمک است
شالیطون یونانی خطاف است
شامخ اسم فارسی نوعی از حبوب
ماکوله است که بسیار ریزه
و بهندی ساتوا نامند
شافع بعربی نام تیس است
وضان را نیز نامند و یا
حیوانی که شفع بچه آورد و نیز
شاهد اسم عقرب است

شاه‌اوه دیبی است که در کوره
و غیر آن مجتمع کرده
شاهی اسم نوعی از کباب است
شان عبارت از خانهٔ زنبور
عسل است بعضی عسل عنبری
را نامند
شانک بفارسی اسم قانصه است
و حوصله را نیز نامند
شانه سر و شانه بهرک اسم
فارسی هدهد است
شاوزه فارسی اسم سوکه است
سفید شبیه بشیح و بعربی ثغام
نامند
شاه طلیس بیونانی ریحان
سلیمانی است
شاهاب آب مستخرج از عصفر است
بطریق خاص
شاه اسپرم و شاه اسپرهم
و شاه اسفرهیم و شاه اسفرغم
و شاه سپرهم همه اسم شاه اسفرم
شاه اسفرو شاه سفرو شاه‌هیه
همه بفارسی اسم اکلیل الملک است
شاهباز اسم فارسی باز سفید
بزرگ است که بترکی خطا طیون
نامند
شاهربا اسم سریانی ابرشیم است
شاهبانک بربوف است
شاهبوی بفارسی اسم عنبر است
شاهتره اسم فارسی شاهتج است
شاه توت اسم توت شامی است

شاه صینی اسم تره خطا است
معرب آن شاه صینی است
شاهدارو اسم خمر عنبی است
شاهدانج معرب شاهدانه است
شاهدانق و شاهدانک نیز
نامند و بزر القنب است
شاه درخت اسم درخت صنوبر است
شاه زیره زیرهٔ کرمانی است
که کمون نامند
شاهسفرم رومی اسطوخودوس است
شاهلوج و شاهلوک شاهلوک
معرب شاه الو است که بشیرازی
آلو کرچه نامند و آلو سلطانی نیز
شاه ماهی بطارخ است

فصل الشین مع الباء الموحده

شب بضم اول و سکون بای
موحده اسم نوعی از عنکبوت
سمی است
شب انکیز بفتح پیخ پیخ است
شبام بعربی اسم نبات است
شبان بفارسی اسم خفاش است
شباط بعربی اسم نوعی سمک است
که شبوط نامند
شب افروز کرم شب افروز است
شب بوی بفارسی کل شب
بو است که خزامی است
شب‌پور بفارسی اسم خفاش است
شباهنک بفارسی مرغ سحر خوان است
شب پره و شب پرک و شب باره

و شب بازو و شب بوزه
همه اسم فارسی خفاش است
که بهندی چمکادر و چمکودر
نیز نامند
شب تاسا کفه بفارسی
کفشکر است
شب القلی قلی مصاعد است
شب تاب و شب چراغک
اسم فارسی حباحب است
که بهندی بهک جکنی نامند
شبخوان اسم فارسی عندلیب است
شب خیزک اسم فارسی تره
تیزک است که بعربی رشاد نامند
شبدر بفارسی سه‌برگه قتی
بسانی است
شبدع بعربی بمعنی لسان است
و عقرب را نیز نامند
و گفته‌اند عقرب اسم حقیقی
و لسان مجازی آنست
شبرنک کلیست سیاه رنک
مائل بزردی و نیز سنک
سیاهی را نامند که آنرا
شبه گویند که چون بر آتش
گذارند بسوزد و از آن بوی
نفط آید
شبطباط بسریانی بمعنی عصی
الراعی است و سفطفاطیس نامند
شبوقه نوع کبیر خان الارض است
شب اسم هدهد است
شبیشه اسم فارسی اتلیغ است

و نیز خفاش را نامند
شپش سیاهی فارسی اسم
فارسی قمل است بفتح کاف
و سکون میم
شپشه نیز سیاهی فارسی
اسم سوسی است که در حبوب
تکون می یابد
شپیندان گفته‌اند نام انار
شیرین است
شته اسم فارسی تسبیح است

فصل الشین مع التاء المثناة الفوقانیه

شتامه اسم عربی اسد است
که بفارسی شیر خشمناک نامند
شتر اسم فارسی بعیر است
شترپای اسم رقع یمانی است
شتربچه اسم فارسی جزور است
شترخار اسم فارسی عاقول است
شتردندان اسم فارسی کج مهست
شترغار اشترغار است
شتر کاو پلنک اسم حیوانی است
که زرافه نامند
شترمرغ اسم فارسی نعامه است
شترمور اسم فارسی نمل کبار
کبار بربری است و آن در صحراهای
مغرب و بلاد نجد تا مقدار بزرگ
میشود و کشنده شتر است
شطرنج بفارسی اسم اجناس
حبوب است که در هم خلط نمود
و پخته میخورند و آن طعام شطرنجی

نامند منسوب بدان و نیز
شطرنجی اسم فرشی است
که از پشم ملون بالوان و یا
ریسمان رنگارنگ بافته باشند
شته اسم فارسی عنب است

فصل الشین مع الجیم

شجاع اسم مار نر سیاه عظیم
جثه است
شجاع بعربی حمار الوحش است
شجر و شجرا اسم عربی درخت است
که بهندی جهار نامند و واحد
آن شجره و جمع آن اشجار
شجره شجریک اسم راسخ است
شجرة الاکله بعربی نام صنوبر
هندیست که دیودار نامند
شجره بارده لبلاب صغیر است
شجرة البراغیث طباق است
شجرة البق دردار است
که بفارسی درخت پشه نامند
شجرة البهق قنابری است
شجرة التسبیح اندربان است
شجرة التنین لوف کبیر است
که لوف الحیه نامند
شجرة التیس طراغیون است
شجرة التین درخت انجیر است
شجرة الجبار و سحر الجان
بر سیاوشان است
شجرة الجن دیودار است
شجرة الحائضه اسم ام غیلان است
شجرة الحراره آزاد درخت است

شجرة الحیات سرو است جهت آنکه
ماوای حیات است و فرفیون نیز نامند
شجرة الحیه خیطبانا است و
لوف کبیر را نیز نامند
شجرة الخطاطیف عروق الصفر
است و مامیران را نیز گویند
شجرة الدب عرور است
علیق الکلب و افوس را نیز نامند
شجرة الدبق درخت سپستان را
گویند
شجرة الدلب که بعربی غنام
و بفارسی درخت چنار است
شجرة الدم شحاست و شاهتره
را نیز نامند
شجرة الذرایح جهت آنکه
ذرایح در آن بیشتر بسیار
پیدا شد
شجرة ذی القرنین و شجره سلیمانی
و شجرة الصنم یبروح الصنم است
شجرة رستم زراوند طویل است
شجرة الضفادع کبیکج است
شجرة الطحال صرمیه الجدی است
و فاسر ستین را نیز نامند
شجرة الطلق مسمی بشجرهٔ مریم
و کف مریم است
شجرة الزعرور بفارسی درخت
کیل نامند
شجره طیبه نخل است
شجرة العجم مولو بنداناست
که مرداسنگ سفید کرده را نامند

شجرة العقب نوارس است
شجرة الغار رهمشت است
شجرة الفرس نوارس است
و گویند عرق السوس است
شجرة القدس نوع بزرگ قنا داست
شجرة القطران شربین است
شجرة الکافور اقحوان است
وریحان الکافور را نیز نامند
شجرة الکف اصابع الصفر است
که کف مریم نامند
شجرة الکلب اوس است
شجرة موسی علیق الکلب است
وعوسج را نیز نامند
شجرة النمام صامریوما است
شجرة النور درخت لسان العصافیر
است که بفارسی درخت بیرونامند
شجرة الیهود قنای بری است
شجرة نوعی از ریتایج است
که با تش پخته باشند

فصل الشین مع الها

شحم بعربی اسد است
شحدان گرسنه است
شحر السریانی تاج البحر است
گفته اند لغت یونانیست
شحر اشمسا فارج احمر است
شحط بعربی ورق طیور است
شحم الترج پوست بالنگ است
که البتا نامند
شحم الارض قطن است و حرارت را
نیز گفته اند و بعضی خطر دانسته اند
وخراطین را امعاء الارض
شحم الحنظل مغز و بر و دانهای
جوف حنظل است و همچنین
شحم الرمان
شحم قاوندی قاوند است
شحم المخ خطمی بری است
شحم النخلة جمار النخل است
شحر کشنج است
شحو رنام طائریست که شحرور نامند
شحیمه لبلاب کبیر است

فصل الشین مع الخاء المعجمة

شخاب کتاب شخب شیر تازه
دوشیده است
شخر قلی است
شخار ابیض باصطلاح اهل صنعت
ملح القلی است
شخت تبای بنات نوقا است
در آخر توبال الذهب است
شخنار اسم فارسی طائریست
مائی سبز رنگ وسط سران سفید
شخیره بفارسی نام قلی است
ونوشادر را نیز نامند
شخیص اسم فارسی عصفوری
است کوچک خوش آواز

فصل الشین مع الدال المهملة

شدخ بزر الخبازی است
شدر حب القرط است
شدن بعربی شکوفه نبات است
شبلیه ببا سمین
شد نبات جمع شدنیه است
و آن اسم نوعی از شتر است
که در موضعی از زمین بهم میرسد
و یا منسوب بفحل است

فصل الشین مع الذال المعجمة

شذا بذال معجمه درخت
مسواک است و ملح را نیز
نامند و ذباب کلب یعنی
مگس سگ را نیز و نیز قطعه
کوچک از درخت جوز را
نامند
شذام ملح است
شذان بکسر اول و تشدید
دوم بعربی اسم درخت سدر است
شذر بفتح بعربی قطعه ذهب است
که در معدن بر آورده باشند
و لولوی صغار را نیز نامند
شذان بعربی ذباب است
شذو بعربی مشک است
شذه قرصعنه است

فصل الشین مع الراء المهملة

شراب حبوشی شراب است
که در جزیره حبوش بلاد عرب
از آب دریا و دوشاب سازند
و آن حار و عفص میباشد
شراب حدیث شرابی است
که زیاده از شش ماه بر آن
نگذشته باشد
شراب ریحانی خمر صاف
خوشبوی معتدل القوام
سرخ و یا زرد است
شراب دوشابی نبید الدبس است
شراب سن می سوسن است
شراب عسلی نبید عسلی است
شراب عتیق شراب چهار ساله است
شراب مروق شرابی است
که خبر کعک را در آن خیسانیده
و بعد از شش ساعت صاف
نموده باشند
شراب مویزی نبید زبیب است
شراب بفتح بضم اول و کسر ثانی
مثلثه بعربی اسم اسد است
شراز رنیخ مصعد است
شراقی شراهق سوسن
ابیض است
شراس شراس است
شرانق سلخ الحیه
شرب بصری شبرم را نامند
شربه درخت نخلی است
که در آب روئیده باشد
شربت السریانی فراسیون است
که صوف الارض نامند
و نیز حشیشة الکلب را گویند
و بفارسی گندنای کوهی
و نیز شر عبارت از اسپوست
و یا دوا ها و گلهای تر
و خشک در آب خیسانیده
جوشانیده با شکر و یا عسل
بقوام آورده است و ایضا
جلاب را نامند
شربث بثاء مثلثه در آخر بلغت
سریانی فراسیون است
و اسد را نیز نامند
شربوع بضم ضفدع است
شربون بضم و باء فارسی
قطران است
شرحبان بعربی درختیست
مانند بادنجان که جلود را
دباغت بدان مینمایند
شران بعربی دابه است
مانند بعوض که در شب ظاهر میشود
شرزدک نوع زرد زعرور است
شرغوف ضفدع صغیر است
شرفا عبیری است
شرق و شرقوق شقراق است
شرنب بعربی اسم اسد است
شرنک بفارسی سم مطلق
سم است و نیز حنظل را نامند
که عبارت از فلی است که بفارسی
خر زهره نامند
شرو بفتح و بکسر نیز بعربی
عسل است
شروین شربین است
که نوعی از سرو است که
عرعر نامند
شری علیقه است که قثاء
الحمار باشد و گیاه حنظل را
نیز نامند
شرقوطا طائریست مانند جراد
وصقر
شریان درختیست که از آن
کمان میسازند
شرنش سراش است و بهندی
غری الجلود را نامند

فصل الشین مع الشین المعجمة

شش اسم فارسی ریه است
شش لیتان بفارسی اسم
کلب است جهت آنکه اکثر عدد
لیتان آن شش است
شش نخچه بقله یمانیه است
ششن بندان باسم فارسی گربه
السود است که فاسم ششن نامند
ششیره گفته اند فواست و فوه
الصباغین را نیز نامند که
بفارسی روناس گویند
شقاقل شقاقل است
ششمانیه و شسم هیل بوا است

فصل الشین مع الطاء المهملة

شطا بفتح نخچه نخل است و چون
جدا کنند و غرس نمایند در
موضع دیگر فسیل نامند
شطیه صعتر بستانی طویل الورق
است که بشیرازی مرزه
و آتشین دراز نامند
شطشاط بعربی اسم طائریست
شطوط و شطوطی ناقه ضخیم
السنام است

فصل الشین مع العین المهملة

شعر بعربي زعفران است
شعر بفتح اول و الف ممدوده
ذوبابي است ازرق احمر كه بشتر
و الاغ و سگ نشيند و بفارسي
مگس سگ نامند و نيز نام
درخت نحو است و نيز نوعي
از شفتالو را نامند
شعر الارض و شعر الجبار و شعر
الجن و شعر الجبال و شعر الحيات
و شعر الغول و شعر الخبات و شعر
الخنازير پرسياوشان است
شعر شقرا و جعده است
شعرورة بعربي قثاء صغير است
و گفته اند قثاي بري است
شعور سقالبه زعفران است
شعصور بعربي جوز بريست
شعير رومي خندروس است
شغال و شغير بفارسي آن يي
است كه كلب بري نامند
شغالي بفتح نوعي از عنب است
شغو بعربي اسم عقاب است

فصل الشين مع الفاء

شفا وارو بفارسي اسم بادزهر است
شفانه بفارسي اسم طائريست
بزرگتر از حداد و سر آن ملون
بچهار رنگ و پر و جسد آن
بالوان بسيار
شفتالو بفارسي خوخ را نامند
شفترك اسم فارسي حسبه است
شفترنگ بفارسي اسم ميوه ايست
كه دو طرف آن سرخ و طرف
ديگر سفيد مائل بزردي
باشد و آن ثمر مركب از درخت
شفتالو و زردآلو يعني
پيوندي است از آن هردو
و شليل نيز نامند
شفتيل بفارسي خندوقي
بستانيست
شفرد انه حرمل است
شفشه بكسر بفارسي اسم
شمش طلا و نقره است
كه بعربي شبابك نامند
شفصيلي صاصيلي است
شفعاء الغرسبر يانى لسان
الحمل است
شفو روغن سفر جل است
شفورس و شفودريس
قثاي بريست
شفير خيرونج است
شفيقل شقاقل است

فصل الشين مع القاف

شقادير اثوم كراثي است
شقا و شقاري و شقر و شقيق
بعربي شقائق النعمان است
شقده بعربي اسم كياهيست
كثير الدهن و لبن
شقر و شقران بفتح
بعربي ذئب است
شقر بضم و بفتح هردو اسم
عربي بچه حربا است
شقر بعربي اسم ديك است
شقري بكسر ثمر حبيست
شقرة سنجرفست كه بخضر نيز نامند
شقر دانه حرمل است
شقربن شقرويون است
كه ثوم بري باشد
شقروي قرادس شقردين
ثوم مطلق است
شقاري و شقيق شقايق
النعمان است
شقورد و فراسيون ثوم
اكراث است
شقي زعلا السفايج است

فصل الشين مع الكاف

شكاره خاريست كه بيرسكند
و بهن شتر را و بفارسي ترا نيز
نامند
شكانك خانصه طيور را نامند
شكر اسم فارسي سكر است
شكر بادام بفارسي نقل بادام
را نامند و بزر و آلوي
خشك كه تخم آنرا برآورده
و بجاي آن مغز بادام
شيرين گذاشته باشند
نيز اطلاق مينمايند
شكر برگ اسم فارسي شكر
پاره است كه حلواي خاص است
شكر پنير اسم فارسي طي نيد
سنجريست و حجر العاج را
نيز نامند
شكر سنگ حجر اعرابيست و مانند
سنجر را نيز نامند
شكره اسم فارسي باشق
كوچك است
شكرف بفتح بفارسي حسك است
شكفه مخفف شكوفه است
شكل نباتيست كه بفارسي
خوش نظر نامند و ريحان
تاتاري را نيز و بتركي قلعه
و آن مجمع است
شكنبه اسم فارسي كرش
است كه بهندي اوجهري نامند
شكنج اسم مار است و گفته اند
مارسر خرنگ را نامند
شكند بفارسي خراطين را نامند
شكنه بكسر قنفذ كبير است
كه ولدل نامند
شكوتي و شكوثا كشوث است
شكوفه اسم فارسي زهر الاشجار
است كه نفاح نيز نامند
شكوفه ام غيلان برم است
شكوفه سورنجان صابع
هرمس است
شكوفه سنگ زهرة الحجر است
شكوفه مس زهرة النحاس است
اقليمياي نحاسي را نيز نامند
شكر هسيج حسك است
شكبر شقر نك است كه تحم را مانند
شليل نامند و آن ميوه ايست
از زردآلو و شفتالو است
شكال بضم كاف عجمي اسم
فارسي تخم است كه بفارسي
زغال و انكشت نيز نامند

فصل الشين مع اللام

شلا ازنيج احمر است
شلاقش عبارت از مطبوخات
و نقوعات است
شلتوك و شالي اسم فارسي
ارز غير مقشر است
شلجم احمر شب اندر است
شلح تخم الجبار است
شلقفار اصل السوس است
شلغم شلجم است
شلق بكسر و بفتح بعربي اسم
سمك صغير است
شلقه بعربي سفينه ضب است
چون بينداز د
شلك بي و شلكار و شلوك بفتح
علك است كه بفارسي انكزد
شلم بفتح معرب شلجم است
شلم بكسر اسم معرب صمغ است
شلما بقله يمانيه است
شلماية شلغم در آبجوشانيده
شلك اسليم است
شلمين بيونانى حلبه است
شلوك اسم فارسي حيوانيست
از جنس شغال
شليستا بيونانى اسم معجون است
و در قرابادين مذكور شد
شليو ميوه ايست شبيه شفتالو
جنس آن و بفارسي شغرك
و شليل نامند

فصل الشين مع الميم

شماخ خبز الشعير است
شمار بلغت مصر و شام ازابخ
رطب است و گفته اند انيسون
است بهمان لغت بكسر حرف
بسيار صلبي است كه دسته
تبر و تيشه و چكش و غيرها از آن
ميسازند
شمار بسريانى نسرد است
شمبليله باصفهاني حلبه است
شمخاطرطع هنديست
شمرانه عناب است
شمر بفارسي سرشير و بتركي
قيماق و بهندي ملائي نامند
و نيز اهل شام رازيانه تر را
نامند و اهل مصر انيسون را
شمر السبر يانى وخان است
شمراخ بعربي خوشه پر از انگور است
شمرا وسطر كالبسريانى دخان
مبيعه سائله است
شمر اوابونا و خان كندر است
شمس باصطلاح اهل صنعت
شمسيه و بهن فحل است و نطرون
را نيز نامند
شمسا و شمسار بدل و برا
مهملتين اسم فارسي نقيب است
شمش و رطبة فرس زند
و پازند ثوم است

شمترا مرزنجوش است و بعضی
اذان الفار والسنة
شمشک بلغت زند و پازند سیم است
شمشیر بضم اول قاقله صغیر است
و آنرا شوشمیز نیز نامند
شمسین قاقله است
شمعل بعربی اسم فیل است
شمج و شملع شلغم است
شملیث شملیه و شملیز حلبه است
شمور بوزن تنور بعربی اسم
الماس است
شموس بعربی خمر است
شمول شمه بفارسی شتر حره
و بترکی قیماق نامند
شمیز بفارسی شونیز است

فصل الشین مع النون

شناکرات حبلی است که بیونانی
فراسیون نامند
شناری بعربی اسم سنور است
شنان اشنان است
شنبلیت و شنبلیله اسم فارسی
حلبه است که بیونانی فرنقیه نامند
شنجار ابوخلسا است
شنج جمل است بتحریک و تسکین
مراد از آن عصاره درخت بلاس
است که کات نامند و بهندی کهیر گویند
نامند و نیز معرب سک بکاف
عجمی است و نوعی از حلزون است
شنفیر شونیز است
شنجرف زنجفر است

شندوغان صدرا که بهندی سیند است
شنک بلغت اصفهانی لحیة التیس است
شنگرف اسم هندی شنجرف است
شنکرف اولی اسم فارسی
سرنج است که اسرنج و بهندی
سندور نامند
شنکران اسم فارسی سیر است
که ذراریح باشد
شنکل و شنکلک اسم فارسی
کرسنه است که بفارسی مشنک
و بهندی متر نامند
شنکار المصنوعه لحام الذهب است
شنکاله بفارسی خوشه گندم است
شنکلیل زنجبیل است
شنکو بزای معجمه و راء مهمله
در آخر نیز برود حیز طلاق
منها بهندی مرشری که از
آب چکیده درخت نخل تار
بعمل می آورند که بهندی
سیندهی و بعربی طرق
نامند و دوم بزبان پهلوی
نیزر زنجبیل
شندله بلغت خطمی تودری است
شنکبیه شکوفه سورنجان است
شنین بضم بفارسی شونیز را
نامند

فصل الشین مع الواو

شوالی اسم فارسی شبت است
شوات و شواد و شوارد
و شوالک و شوال همه بضم
و بفتح نیز بفارسی اسم خباز است
و بقولی سرخاب را نامند
و نیز بوقلمون را نامند
که طایری سرخ رنگ است
و هر ساعت برنگی میگردد
که آنرا ابوبراقش و ابوالبراق
نیز گویند
شوادیق و شوادینق طیور
صید صقر و باشاهین است
شوانا شونیز است
شوب شوب عسل را نامند
و قاقله را نیز
شوب صینی معرب چینی
شوخ بفارسی اسم وسخ است
شوخط بخاء معجمه اسم عقوق است
مطلقا و عقوق دخن را
خصوصا نامند
شود اسم فارسی شبت است
شوذانق صقر و باشاهین است
شوری اسم نبات بحری
که اهل مغرب اسرار نامند
شوران بعربی عصفر را نامند
شوریاج معرب شوربا فارسی
و آن عبارت از مرقة اللحم و یا
حبوب با کوله است با تنک
شوریج معرب شوره فارسی
است که بارود است
شورمور بفارسی اسم
مور صغار است
شوره بعربی اسم اسد است

و نیز اسم درختیست که در افریقیه
بحر حجاز بهم میرسد شبیه
بغاره و ثمر آن سبز رنگ
شلیبه بیلاد و صمغ آن
نافع جهت باه و از اسرار است
شوکران است
شوما بسریانی اسم تحکنک است
شوسرع ما بسریانی بقله یمانیه
شوسینا بسریانی سوسن است
شوسین سریانیست گفته
یونانی است نوعی از صنوبر است
که قندرسی نامند
شوشانا بیونانی شونیز است
شوشنک بفارسی اسم شهوج است
شوشمیز بفارسی اسم قاقله
صغیر و گفته اند نونیا است
شوش بفارسی اسم جاورس است
شوشه اسم فارسی سبکه
طلا و نقره است
شوص عسل است
شوصر اسم عربی آبنوس است
که قریب بشاخ رون رسیده
باشد و یا آبنوس که شاخهای
آن برآمده و قوی نشده باشد
شوع درخت بان است
شوغ و شج است
شوغار و شوغبار بهار ابیجدو
زاج ابیض است
شوک اسم عربی خار است
که بهندی کانتهه نامند

شوکا بلغت کابن بمعنی علف
که از جنس ابل است از انواع بقر
الوحش
شوکة ابراهیم بلغت مغرب
قرصعنه است
شوکه نیش عقرب را گویند
شوکة بیضیه بعربی باداورد است
و کسانیکه شکاعی دانسته اند
سهو است زیرا که شکاعی
غیر باداورد است چنانچه
ذکر یافت
شوکة الجمال اشترغار است
که بهندی اونتکتاره نامند
الی الابل است
شوکة الحیه صنفی از باداورد
که از خارهای آن بلند و تیز
مانند سوزن است
شوکة الداجین مشط الراعی
است که بیونانی دنباقوس نامند
شوکة الدمن اکوب است
شوکة السوداء و سوکه یهودیه
نوعی از قرصعنه است
شوکة الزرقاء قرصعنه ازرق
شوکة نبطیه قرطاس کوکب
خرنوب النبط را نیز نامند
شوکة شهبا درخت خرنوب
نبطی است و فرطاس نیز نامند
شوکة صهبا بلبوث است
و خرنوب نبطی را نیز نامند
شوکة عربیه شکاعی است

شوکة العلق تحصیص است و ما
زریون را نیز گویند و بعضی
گویند نوعی از ماذریون است
شوکة قبطیه و شوکة مصریه
درخت قرظ است
شوکة منتنه طباق است و صاحب
اختیارات غافت گفته جهت
آنکه طباق خاردار نیست
شوکلم شیلم است
شوسه ماذریون است
شونوز شونیز است که حبة
السودا باشد
شوله ام عقرب است
و شقیقان البحر را نیز نامند
شوه سنک سیاه خفیف است
که شبه نامند
شوهب قنفذ است
شوی بفتح بمعنی اغنام است
که بفارسی گوسفندان نامند
شوی بکسر شبت است
شوی بضم بمعنی شوربا است
شویصی نوعی از ثمر است
شویلا و شویلی و شویل
برنجاسف است که بیونانی
ارطمیسیا نامند
شوی بفتح اول بمعنی بالای

فصل الشین مع الهاء

شهاب شهابه شیر ممزوج
با آب است که دو ثلث آن آب
باشد و نیز شهاب آب منعقد

به عصفر سرخ را نامند
شهباز طائریست از طیور صید
بزرگتر از باز و از ان دو حرکت کمتر
شهبانج شاه بانج است و تخم
اصفر را نیز نامند
شهد عسل را نامند
شهدانج تخم قنب است
شهدانج بری حب السمنه است
شهریز نوعی از خرما
شهله گوشت بسیار چربی را نامند
شهمانج شاه بانج است
شهید بهرسیاست و یا کلیه بریان
شهیرون بسریانی عطریه است
شهیر حبه السوداست که شونیز است

فصل الشین مع الیاء

شاف از ادویه عین است و آن
آن شافه و نیز دوائیکه بطریق
حمول برده بر یا قبل برد ارند
شایف غوزی بوتس در هندی است
شایف ماهیتا عصاره ماهیتا است
شایله اسوج است
شبیبه بکسر بفارسی نام اعمی است
و بفتح بفارسی نام اشنه است
و نیز گفته اند بسریانی نام عوسج است
شیبان دم الاخوین است
شیبا طلی بیونانی عوسج است
شیبوران بترکی نام مار است
شیبا کلبا بسریانی عوسج الکلب
شیبه اشنه است
شیبة العجوز نیز اشنه است

شیبث بیا بسریانی اشنه است
و نیز اسم شیلان ذیهر صحیحست را
نامند
شیح بفتح اسم فارسی شیح است
شیقبو اسم عربی شعیر است
که بفارسی جو نامند
شیح جبلی در هند کوهی است
شیح حبشی فلفل سیاه است
شیح الربیع و انیست که بیونانی
اریقارون نامند
شیح یهودی شیح البحر است
شیذقان طائریست از طیور
صید و گفته اند صقر است
یا شاهین
شیذمان ونبلست
شیر بعربی نام شجر است
و چوب آبنوس را نامند و بفارسی
اسم لبن است خواه از حیوانات
باشد یا از اشجار و نیز بفارسی
اسد را نامند
شیربا شیربرنج است
شیربان بترکی اسم سوسن است
شیر خشت گویند شیطرج هندی
است و گویند خربق است
شیرج دهن سمسم است که دهن
الحل و بفارسی روغن کنجد
و شیره نامند
شیراز ریچار است
شیرابه خشخاش است
شیرج التین آب انجیر را

در آب طبخ دهند تا مهرا گردد
پس صاف کرده بقوام آورند
شیرسا و بفارسی اسم حرمل است
شیرشی عناب است
شیرکنجشک بفارسی نام
طائریست بزرگ از سباع
طیور و خوراک آن جمعیه است
شیرگیاه بفارسی نام نبات
نوعی است که در خضابات
استعمال مینمایند و بفارسی
سوسیند و بهندی دودی نیز
شیر لعاب نام عسل است
شیرماهی اسم نوعی از ماهیست
لذیذ که بعربی بن و بهندی
باکهه مچهلی نامند
شیرمرغ لبن خفاش است
که شیر نق نامند
شیرمکس عنکبوت است
شیره نوعی از شراب مرکب
از شیرها است که بفارسی
بوزه نامند و بکات را نیز گویند
و نیز برگ بنگ مخلوط کرده
با شراب را نامند و بفارسی
روغن کنجد را و بمعنی آب انگور
نیز آمده
شیره خرما سیلان خرما است
و باده و شاب آن
شیرندون بفارسی سیم است
شیش و شیشا و شیص
و شیصا خرمائی است که اشتم

آن بسته نشده باشد نیز عص
اسم نوعی ماهی است
شیشا بهندی رصاص اسود است
و آبگینه را نیز نامند
شیشاک و شیشک بفارسی
گوسپند یکساله را نامند و
طیهوج را نیز
شیشو و شیشون و شیشنک
اسم فارسی طیهوج است
شیشه اسم فارسی زجاج است
شیطان بعربی حبه را نامند
و نیز نوعی از زقوم است

باب الصاد المهمله

فصل الصاد مع الالف

صابون القاف صابون
القثاء شجره ابی مالک است
صابون رقی صابون عجاجی
است که در قریه رقه اعمال
شام سازند و آن مصنوع از
زیت و پیه است
صاتر و صاتری صعتر است
که بفارسی اوشن نامند
صاد بعربی نام صفر نحاس است
و یا نوعی از نحاس
صارا و املاطا و سنج الحمام
است و باد سنجی که در موضع
صراع که بفارسی زور کرخانه
نامند مجتمع گردد
صاوغ و بک است چنانکه
در ثلث آخر شب بسیار فریاد کنند

صارم اسد است
صاریون و تلثه رقاقت است
صاروان لوف صغیر است
صاروج معرب اسیاروچ فارسی
است چنانکه صاد و جیم
در کلمه عربی با هم یکجا جمع نگردد
و آن چیزیست مصنوع از آهک
و خاشاک و خاک رویه و زرنیخ
با آب سرشته که بپیرد است
بخور خاص اکثر حوضها حمامات
را از ان میسازند
صاره لوف صغیر است
صاصه خزر است
صاغاغایون و صاغاغیون
سکبینج است
صافر ابو المليح است که قره
نامند و بفارسی چکاوک
صامت نام ذهب و فضه است
صامرزه ماسبیار ترش است

فصل الصاد مع الباء الموحده

صبارا تمر هندی است
صبار نبات صبر است
صبغ عصاره سناکی است
که از ان قرصها سازند که بت
ادرام بغایت نافع
صبا ضم و بضم مجاره شدید
غلیظ است
صبغ بکسر بعربی ادام است
که بفارسی نان خورش نامند

فصل الصاد مع الحاء

صحا بعربی بقله است
صحیر بر وزن حمیر الصفی
از البان است
صحیث بفتح اول کسر ثانی شیر
تازه دو شیده است که چون بشید
هند و روغن دران ریخته
بیاشامند

فصل الصاد مع الخاء المعجمه

صخره بعربی نام سنگ صلب
بزرگ است جمع آن صخر و صخر بیک
و صخرات نیز آمده

فصل الصاد مع الدال المهمله

صداء الحدید زعفران الحدید است
که بفارسی زنگار آهن نامند
صد بیونید باصطلاح عامه رس
عصی الراعی است
صدغ ثمر درختیست بسیار سرخ
تر از عناب
صدا بضم و تشدید دال
اول بعربی اسم حیه است
و صام ابرص را نیز نامند و نیز
اسم حیوانی کوچک از جنس
حردون است
صداع اسم تین جبلی است
که جثه آن با هین بزرگی کوچکی است
صدف الذربیونانی قرد میش
نامند
صدف بضم اول و فتح ثانی
اسم عربی طائریست

صدید بعربی آب رقیق مخلوط
بخون است که از جراحت برآید
که بفارسی زردآب نامند و چون
غلیظ گردد ریم گویند
صدیدا بسریانی اثمد است
صدیقیل اسرنج است

فصل الصاد مع الرا

صرا بعربی اسم حنظل است
که بزرگ زرد شده باشد
صرالیه بسریانی اسم شبث است
صراح بضم اول اسم خمر خالص است
بعربی
صرام شیریست که بسیار غلیظ
شده باشد در پستان حیوان
صرب بفتح و سکون و بتحریک نیز
بعربی لبن بسیار حامض را
نامند و نیز نام صمغ طلح است
صربوقا بسریانی صندل قرمز را
نامند
صرخندیه شراب منسوب است
بجزیره صرخندیه و صاحب
قاموس گفته منسوب است
بلا لام که نام بلدی از بلاد شام است
صرد بکسر اول و تشدید را بعربی
طائر است شبیه بگنجشک بزرگ زرد
که بفارسی زردوک نامند
صراخ بفتح و تشدید را بعربی
اسم طاوس است
صرفه لوف الحیه است
صروستا نبات است

صرار و صرار اللیل گفته اند
جنو میست به پچاخ گفته اند
نوعی از نبات و النست چی ابه
صرصان بعربی نام ماهی السن است
صرفان بعربی خرمایی سکین
صامت گوشت شیرین است
و رصاص اسود را نیز نامند
صرف غلاما بسریانی اسم
قرفه است
صرنوفا بسریانی اسم صدف
قرمز است
صرقولا بسریانی اتردیت است
صرم معرب چرم فارسی است
که مراد از مطلق جلد بود نوع است
صرم الدیک بغداد و اهل شام لیکه را
نامند
صرما بسریانی کاشم رومی
است که سیساالیوس نامند
صروشوکران است صرو بضاد
معجمه را نیز نامند
صروا شوکران است بسریانی
قرفه
صروافورنوما بسریانی قرفه الدلک
چینی است
صرورشاه بسریانی سام
ابرص است
صریا نبات ورد النست
و بادروج را نیز نامند و بستان
افروز را نیز و تاج خروس را
ایضا گویند صریا ماهر است

و نوعی از لوف را نامند
صرنف شیر تازه دوشیده است
که گرم تاویر نفخه خالص نامند
صرنفیه شاخه درخت های خشک است
صرنفیه نوعی از خمر است که در
صرنف که قریه ای سمی بصریف
از قرای واسط است میسازند
صرنوقا بیونانی قسط است

فصل الصاد مع الطا

صطرقه بیونانی سعد است
صطفلین بابا بسریانی
شقاقل است
صطوبیون شابانک است

فصل الصاد مع العین المهمله

صعاری بسریانی شعیر است
صعتر الحمار و صعتر الحمیر اسم
عربی حاشا است
صعتر الشامی و صعتر الفرس
فوتنج بری است
صعرور صمغ است
صعفه طائر است نزد اهل
یمن و نیز نام طائری کوچک
است
صعقر بخشم ماهی را نامند
صعوه گنجشک کوچک را نامند
که بفارسی ترندک گویند
صعون نعامه نر را نامند
صعید تراب را نامند
صعیصو قسط است

فصل الصاد مع الغین المعجمه

صغاب بخشم سوچه است
صغبان سکبینج است
صغبین سکبین است
صغرات معرب اجعرات است
که رایب باشد

فصل الصاد مع الفا

صفر بضم مس زرد معدنی است
که مس ست نامند
صفراء بفتح اسم ذهب است
و خلط معروف را نیز نامند
و نیز اسم ملح است قنبیکه
پاک شود از تخم و نیز اسم نباتیست
سهلی رملی برگ آن شبیه
برگ کاهو و ابو العباس گفته
نباتیست که در زمینهای
رملی میروید برگ آن باریک
شبیه بپای کبوتر و شاخهای
آن باریک و مرغب گل آن
زرد و نرم و طعم آن با اندک
تلخی است و جهت استسقا
آب آنرا می آشامند نقاع نیک است
صفصاف صنفی از خلاف است
که بفارسی سفیدبید نامند
صفصا و صفصفه سکبینج است
صفصف بضم عصفور است
صفصل بکسر صاصلی است
صفصن بتحریک جلد خصیه
انسان است

صفیر اوبرن خمیرا درختی است
که صباغان بچوب آن رنگ
میکنند و اهل مصر آنرا عود
القنیه نامند برگ آن شبیه
ببرگ خرنوب شامی است
و از آن سمغ تیره و با نقطهای
سرخ و سیاه و شیخ ابن بیطار
گفته بجسمین بدم من
آنرا در طلا و طالیا
صفیف گوشتیست که بسیخ
کشیده باشند و بر آتش گذاشته
باشند برای بریان کردن
و نیز گوشت ملح را نامند
و نیز گوشت بآفتاب خشک
کرده را
صفیه درخت ابهل است
که عرعر باشد

فصل الصاد مع القاف

صقال بکسر بمعنی طحن بطرح
صقر بفتح و سکون طائر است
که بآن صید میکنند از قبیل جراه
و شواهین و بفارسی چرغ
نامند جمع آن اصقر و صقور
و صقوره و صقاره آمده
و نیز لبن حامض و دبس
و عسل رطب و زبیب را اخرن
صقرت و صقراط معرب
جعرات است که ماست ترش
باشد
صقعا عقابی است که سر

آن سفید باشد
صقعر بمعنی آب بسر و آب
تلخ غلیظ و آب بدبو است
صقعل تمر خشک است
که در شیر تازه دوشیده خیسانیده
بخورند و گفته اند خرما و کره
در هم خوردن است
صقلین سبیتاج است
صقیع بمعنی شبنم است
که شب از آسمان افتد و نیز
نوعی از زنبور است که بفارسی
بز نامند

فصل الصاد مع اللام

صلاء بمعنی شوی است که
بر آتش بریان نمایند
صلادم بعربی اسد است
صلامند را سولامندرا
است که عظایه نامند
صلایق خبز رقاق است
صلب بضم اول و فتح دوم
نام طائریست
صلخدم ابل شدید است
صلد سنگ صلب است
صلدام و صلدم بکسر اول
و سوم اسد است
صلصال بعربی طین حر مخلوط
با رمل است یا طینی که تخمیر
نشده باشد یعنی هنوز پخته
باشند و چون طبخ یافته باشد
فخار است

صلصل بعربی نام طائریست
وگویند فاخته است و نیز هشیاری
فرس را نامند و در طب قدیم
است که طائریست معروف
و خاصیت آن آنست که چون
سقلوج یا فلفل ناشتا بخورد
نفع اورا زائل کرده و در اختیارات
است که طائریست که اورا
عکه نامند و آن عقعق است
صلصله بعربی حمامه است
صلغام و صلغم اسد است
و شتر فربه را نیز نامند
صل بکسر نام ماراست مطلقا
و یا ماریست باریک زرد رنگ را
نامند و نیز نام شجراست و نیز
نام ماریست که صورتش
مستدیر باشد و گویند شنیدن
آواز آن کشنده است
صلب بضم صاد و فتح لام مشدده
و بادصلبیه حجر المس است
صلبجه بضم اول و تشدید دوم
و جیم و یاء صلبجه قراست که
بفارسی صلیه ابریشم نامند
و نیز سبیکهٔ فضه خالص را نامند
که بفارسی شمش سیم گویند
صلور بوزن سنور ماهی است
شبیه بمار که بفارسی مارماهی
نامند
صلولان خرنوب الخنزیر است
که حب الصنوبر الکبار و بیونانی اناغورس نامند

صلو ماخروع است
صلون خرنوب نبطی است
صلهام اسد است
صلیقه خبز رقیق است
و نیز گوشت بریان پخته
را نامند جمع آن صلائق آورده

فصل الصاد مع المیم

صماصم و صمصم اسد است
صمالخ لبن غلیظ است
صمالخی لبن بی‌طعم است
صمره بعربی لبنی است
که حدت نداشته باشد
صمعریه مار خبیث را نامند
که گزیدهٔ آن قابل علاج نباشد
صمغ اجاج صمغ خار است
صمغ الاقاقیا صمغ عربی است
که اقوی صموغ و از اجزای
تریاق کبیر است
صمغ الانجدان حلتیت است
که بفارسی انگژد و انگوزه
و بشیرازی انگشت گنده
و بهندی هینگ نامند
صاحب شفا گفته صمغ
انجدان اسود حلتیت منتن است
صمغ البطم علک البطم است
که بفارسی قر نامند
صمغ البحر کهربا است
صمغ البلسان دهن بلسان است
صمغ التنوب علک السنوبر است
صمغ الحرشف و صمغ الکنگر

تراب الغی است که بفارسی
کنگر زد و کنگری نامند
صمغ الجوز الرومی کهربا است
صمغ الدلب صمغ درختیست
در بلاد فارس و بهترین آن
صافی مائل بسرخی باحدت
و حرافتی است شبیه
در قوت بکرد کرابیت الحه
صمغ الزیتون سطرک است
و بفارسی زد زیتون البستانی
نامند و زنیا و برومی تو
سون اغریوس و بیونانی
اورقیطاوون نامند و آن
صمغی است در رنگ شبیه
بیاقوت سرخ مرکب از قطرات
صغار که زبان را بگزد و انچه
شبیه بصمغ و عظیم القطرات
املس باشد که زبان را
بگزد رومی و غیر منتفع
به است در طب
صمغ السداب جبلی افسیا است
که منون نامند
صمغ السرو در جمیع افعال
مانند التنبج است
صمغ الصنوبر راتنج است
صمغ الطرثوث و صمغ آن
غار اشق است
صمغ عربی صمغ درخت قرظ است
صمغ الفارسی مشهور بصمغ
اجاص است لیکن بدل

صمغ الشیرز صمغ بادام بری است
که آنرا زد و بادام نامند
صمغ القنا وکتیرا است
صمغ الکرفس الجبلی کما سیرا است
صمغ الکمثری بفارسی زد امرود
نامند و بشیرازی زد و امرود است
بهترین آن ما خوذ از درخت
کمثری کهنه است
صمغ کمکام و صمغ الضرو حصی
لبان است
صمغ اللوز بفارسی زد و بادام
و بشیرازی زد و بادام کسیرا نامند
قاموزولوز و برومی بند
بیون قلعه و بیونانی و بند
نیلوسی و صاحب تحفه توهم
زد و گوله نامند و بهترین آن
سفید ما خوذ از درخت قریب
العهد بغرس است
صمغ المحروث حلتیت است
صمقه بعربی لبنی است که طعم
آن زائل شده باشد
صملاخ و صملوخ چرک گوش است
صملحه بعربی اسم طعام بسکو
است که بفارسی کاچی نامند
صملوحا قمله النسر است
صمه اسم عربی مار نر است و اسد را
نیز نامند و قنفذ ماده را انبکا
صمصیون و صمصوحون
مرزنجوش است
صمیانباتی است شبیه بقرظ

فصل الصاد مع النون

صناجه عربی گفته نیست حیوان
بزرگتر از آن بر روی زمین
و برای خود خانه میسازد
و بقدر یک فرسخ بهر سو آنرا
که نظر بر آن افتد و رسانیده
بهمبرد و چون نظر آن بر
خودش افتد نیز بمیرد و بعضی گویند
آن مدت طولانی میماند
صنار معرب چنار است که
بعربی ولب نامند
صناخیره فربه است
صناول حمار و بعیر ضخیم
و صلب عظیم الراس را نامند
صنبخر خرمای حستاک است
صندل حدیدی حجر حدید است
که خماهان نامند
صندل واته معرب آن صندل
داتج و بیونانی مولی [illegible]
نهرسپیند و بعربی حرمل
عربی نامند و آن نوعی از
سداب جبلی است
صندل کاحول ابنه سکابن
خف الغراب را نامند و آن
قسمی از طرخون بری است
صندقیس اسیج است
صنط قرظ است و سنط نیز نامند
صنفی انوع زبون جعد است
و دون قماری و فوق قاتلی
منسوب بصنف قیح که اسم

موضعی است که از آنجا آورند
صن بکسر صاد و تشدید
نون بول ابل است
صنوبر الارض کماقیطوس است
صنوبر هندی دیودار است
صن اسم نباتیست کوچک
برگ آن ریزه و ساق آن
بقدر یک شبر و بالای آن متشعب
و گل آن زرد مائل باندک سرخی
و بعد ریختن گل آن غلافهای
بسیار باریک طولانی همانگی
سوزنی و هیئت خار بلبول
بجای هر گلی سه تا سه عدد و بیخ آن
و بیخ آن باریک و طعم آن
مائل بتلخی جهت تحلیل ریاح نافع

فصل الصاد مع الواو

صوامن صاحب تحفه گفته که
بیونانی صعتر است و نواب
علویخان قدس سره نوشته‌اند
که سند آنرا در کتب منتقد نیافته‌ام
صور جرو دن است
صور اسام ابرص است
و گفته‌اند نوعی از وزغ کبیر الراس
مربع شبیه بسام ابرص جبین
عریض الجسد است و حرذون
آنرا نامند
صوصلا صاصلا است
صوطله اسم مغربی شوندر است
یا نوعی از آن و گفته‌اند نوعی از

سلق است و نیز گفته اند سلق
زرد رنگ مایل بسفیدی است
که دران سرخی نباشد و نوعی
از شلغم را نیز نامند
صرف الارض قراسیدن است
صوف الجاحین بالفتح است
صوف بعربی نفضة خالص را نامند
صوفانی برزبر صورا نامند
صوبانیه که سفید بر صورا نامند
صوم زرنی بعمامه است بلغت
هذیلی اسم درخت کریه المنظر است
صومرا بادروج است
صوان نوعی از سنگ صلب است
صوتی سویق است

فصل الصاد مع الهاء

صهاره بیه که داخته است و یا
قطعه از بیه و بعضی تربه نیز گویند
صهالی خمر است و زنانی
بحرث را نیز نامند
صهار خمر سرخ است و خمر
مایل بسرخی و نیز خمر معصور
از عنب سفید را نامند
صهر رمان است
صهر اجوز مایل است
صهردی سیسالیوس است

فصل الصاد مع الیاء المثناة التحتانیه

صیاصی البقر قرون یعنی
شاخهایی گاو واحد آن
صیصیه است

صیاه تقاء است
صیحان نوعی از تمر مدینه طیبه
است و گفته اند نوعی از
تمر سیاه رنگ است
صیدان ذهب و فضه است
صیر صحناء است
صیص بوسیده شحم حنظل است
که دران مغزی نباشد
صیغو سویانی بالفتح است
صیتوع عصفور است
صیب بعربی ابر است
جمع آن صیابیب است
صیا اسد است

باب الضاد المعجمه

فصل الضاد مع الالف

ضان خلاف ماعز است
جمع آن ضان خلاف
معز
ضنب از دواب البحر است
ضاحک سنگ بسیار سفید
که از کوه ظاهر گردد

فصل الضاد مع الباء الموحده

ضبایم و ضبارک و ضبارم
و ضبر و ضبثم و ضبور اسم اسد است
ضبله مار باریک را نامند
ضب النخل طلع آنست
ضب از حیوانست شبیه سلوطه
ضبع ریمان است
ضبر جوز البر است و آن جوزی

صلب شد
ضبعان ضبع نر است و ضبع
ماده را ضبعانه نامند

فصل الضاد مع الجیم والحاء المهمله والذال المعجمه

ضجاج بالفتح بعربی عاج را نامند
ضحک بحاء مهمله بعربی اسم
شکوفه طلع است هنگام شگفتن
کم آن و نیز ثلج و عسل است
ضنج بذال معجمه برلو است
که تقلید نمائید باشد

فصل الضاد مع الراء المهمله

ضراک بضم بعربی اسم اسد است
ضرامه بکسر بعربی شجرة البطم
ضرب بفتح اول بحرکت بسکون
ثانی نیز عسل سفید غلیظ را نامند
ضراو اسم نوعی از قصفه کبیر است
ضرج اسم تمر است
ضره بفتح اول و تشدید دوم
لکمه پستان را نامند و نیز
ضرو بعربی اسم اسد است
ضرس بکسر اول نام دندان
آسیا است و این از سیان
انسان مذکور است و همچنین
انیاب جمع آن ضرس و
اضراس آمده
ضرس العجوز نشوک السعدان
نامند کو بند حسک است
ضرضم بعربی نام اسد است
وسباع نر را نیز نامند

ضرغم و ضرغام و ضرغامه
همه اسم اسد است
ضرف بعربی درخت انجیر را نامند
ضرم بفتح بعربی فرخ العقاب است
ضرم بضم استوخودوس است
ضرو بکسر اول سگ شکاری
ماده آنرا ضره و نامند
وجمع آن ضیراه است
ضروع بضم بعربی انگور سفید
بزرگ دانه را نامند
ضروع الکلبه درخت قوم را
نامند و بعضی گفته اند اسم قنا
ضری بفتح اول و تسکین ثانی
آبغوره زرد و یا سرخ است
که زینتی بر برند و بنبید سازند
ضرب بفتح صمغ و ثلج و حلیبه
را نامند
ضرب التول شیرینیست که برود شدید
بعضی ابر بعضی و نیز شیر بزید
از جند شتر و ریک صرف را
نامند
ضریک کرکس نر است
ضریم صمغ درخت است

فصل الضاد مع الفاء

ضفادی ضفادع است
ضفایر الجن بر سیاوشان است
ضفعان ثمر سعدان است
ضفعا رصب هرم است
که بفارسی سوسمار نیز نامند
ضف بضم و تشدید فاو انه است

کوبحکی که بفارسی سرخک سکرو
بهندی کهتل نامند

فصل الضاد مع المیم

ضما بکسر اول بعربی اسم
عصابه است که جراحت
بندند و باصلاح اطباء او
مطبوخ یا یا مع است که دوام
آن غلیظ باشد در حصر
و در قراباذین تفصیل ذکر یافته
و جمع آن اضمده و ضماد آمده
ضمیج بفتح اول و سکون دوم
بعربی اسم کرمیست که بهندی
کهتل نامند
ضمیج ناقه بزرگ را نامند
ضمیران اسم عربی شاهسفرم است

فصل الضاد مع الواو

ضوج بوهم بررا نامند که لقائی
گول بر کویند جمع آن اضواع
و ضیعان آمده
ضوع بالفتح و الفصح بصاد مهمله
اسم عربی فضه است
ضیو سیر او دوج است
ضیطه خمیر نرم پرآب است

فصل الضاد مع الهاء

ضهر سلحفاة است

فصل الضاد مع الیاء المثناة التحتانیه

ضیاج بفتح لبن رقیق ممزوج آب
ضیب بفتح دواب البحر است
وحب لولو را نیز نامند

ضیثم و ضیغم و ضیغمی همه نام
اسد است
ضیح بفتح سقل بفتح است
ضیاک بعربی نام نوعی از ماهی است
ضیس بکسر بعربی اسم صابون است
ضیمران شاهسفرم است
و بادروج را نیز نامند
ضیوان بفتح اول و سکون
دوم و فتح واو و نون
گربه نر را نامند جمع آن
ضیاون

باب الطاء المهمله

فصل الطاء مع الالف

طاباق آجر بزرگ را نامند
طابه بعربی اسم خمر است
و شهر طیب صابی را نیز که بفارسی
مسیح شهوار نامند و نیز نام
ثمریست که در مدینه طیبه میشود
طاجن معرب تابه فارسی است
که تاجن نیز نامند و آن
که بران نان میپزند و جمع آن
طواجن و طوابیق آمده
طائر اسم عربی صفیر است
طاخاک ازاد درخت است
و گفته اند ثمر آنست
طارطقه ماهی و انار است که
معروف بحب الملوک است
طارکیس عکس البطم است
و حبة الخضراء را نیز نامند

طابابني نوعي از عنافست است
طاابيضه وبطاست
طارمي الطوانی است از انجرد
که از آب وریحني که بهندي تار
نامند بعمل مي آورند و از ابريكي
گویند و نخست این نام در عظیم آباد
و در بنگاله هم بعضی جاها نام
طاسا ما رشیشا است
طاسس چوب صنوبريست که
نامند مشعل مشتعل کرده
طاطباوس اسم یونانی لوره است
طافره رماواست
طالانه شیر یونانی مر است
طاني بعربي اسم ماهي است
که مرده بر روي آب آمده
باشد و نیز کف اشیاء مایع
و هر چیز سبک که بر روی آب
آید نامند
طاق گویند اسم درختیست که او را
بفارسي سایه خوش نامند و ثمر
آن بقدر کنار کوچکی سبز است
و آتش اخگر آن مدتي میماند
و گفته اند آزاد درخت است و ثمر
آن ماحک
طاقي غاراست
طالس یوناني جلبه است
طالطري وطالوطون یوناني
سقو است
طاون او دریونست
طاوفس صفراغوان است که آنرا

طیر الملک کیے نامند وبفارسي
مرغک سقا و دم جنبان و
بهندي ممولہ
طالقوون طالیقون است
طالیا اصداه جنجار است
طاموسونیون یوناني برادراکرامي
است
طالانیون بعضی آنرا بری
بري و بعضي جبل الریه نامند
نباتیست ساق آن شبیه بساق
رحله و برگ آن نیز شبیه برگ
آن و نیز بیک برگی از برگهاي
آن شاخه مرها شعبه شعب
شعبه با هفت شعبه همه ملاوار
برگ هاي ریزه و چون گیاهي
آن بچه شود و طوبست ایرجي
از ان طاهر میکرده و گلهای آن سفید
است و سنبت آن زیر درخت
انگور
طاماما یوناني قنطوریون است
طامریغونیاست و شیر غلیطرا
نیز نامند
طامرین وطامر بعربي برغوث
طامل وطاملو دوقو است
طامیوس یوناني مرزنجوش است
طاهر نحکست است
طائره اسم عربي حیوان پرنده
است جمع آن طیر وطیور آمده

فصل الطاء مع الباء الموحده

طباق نوشادر است
طبا صنفي از انجیر بزرگ است
طباهجه معرب تباهه است یعنی
گوشت بریان که بفارسي
کباب نامند و آنرا الطباهج نیز نامند
طباشیع وانه هي است که اکرابن
آن و دسبا بهم میرسد
است
طبیخ بکسر اسم بطیخ بکسر است
که بفارسي خربزه نامند
طبیع بکسر با موحده مشدده
مغز طلع است
طبخت جمع واشیا است
طبرخون بفتح نوعی از عصفاص
است که بفارسي ترخ بید
و بهندي تن نامند
طبرزد و طبرزل و طبرزن
اسم شکر سفید است
که بفارسي نبات نامند
طلبس اسم عربي ذئب است
طبطاب بفتح نام طائر است
طبره شبه شیر نامند
که آنرا دو گوش بزرگ است
طبطرح آبي است از قسم
او
طبق بعربي اسم عنقوت است
و آن لبن متنوع و رختی است
جسنده ماننده لبن متنوع درخت
که گل که آن جانوراند حسیکنید
و نیز هر چیز جسنده را نامند که
بفارسي سرش نامند سلیطغاه
سفید را نیز

طبقا یوناني نام نوعي از گندم
باریک است بقول جالینوس سلت
است بقول صاحب تحفه سلیم و
تو هم کرده کسیکه خندروس دانسته
طبقا ماون لغت یونانیست
ماهیست آن نباتیست برگ آن
شبیه برگ انگور بستاني بابهاي
بسیار و گل آن سیاه کوچک
و تخم آن شبیه بکاورس
طبلاف بفتح بعربي اسم سعد است
طلنیخ در لغت اسم هر چیز که با آتش
بریان شده و در اصطلاح نیز
باشند و نزد اطبا آنچه را نامند
که در آب جوشانیده باشند
و نام مرکبي است و چیزیکه شوربا
نیز گویند

فصل الطاء مع الثاء المثلثه

طثیج بعربي اسم نمل است
و گویند نمل صغار است
طثرة بلوط است
طثیا یا اسم عربي اسد است
و بعضی رانیز نامند

فصل الطاء مع الحاء المهمله

طحلبا بسریاني طحلب است
طحلب الصخر خزاز الصخر است
طحا بعربي و گویند بروحي
شوکران است
طحمیل بعربي اسم و یک است

طحن وطحین بعربي و قیق و
و بفارسي آرد را نامند
طحن بضم اول وفتح دوم
بعربي بضم رانامند و حرابا
نیز
طحینه بعربي اسم مطحن
یعني کنجد سائیده را گویند

فصل الطاء مع الخاء

طخف لبن حامض است
طخي دیگ است که بفارسي
خروس نامند

فصل الطاء مع الراء

طراحا وطراماسا بسریاني
و یوناني تراغامیس وترا
غاماسا صنع فنا است که
کثیرا نامند
طراخیس یوناني خندروس است
طراغن یوناني مرقلیخ
بري است
طراسا یوناني نوعي از درخت
بلوط است
طرا سولن طالیفراست
طراعن عنب الثعلب است
طراعیس رازي گفته از جنس
نخود سیاه است و گفته اند
حبیست کوچک سیاه
که در بابلا هم میرسد گفته اند
خندروس است و بعضي گفته اند
طراغافسیا یوناني کثیرا است
طراغلیس سلت است

طراغ سابس و قیل است
طراغوربعاس طراغوربغاس
یوناني طنبغ جبلي است
طراغوریغاس یوناني
صنفی از صعتر است
طراغلوس وطرغوریس
یوناني طائر است که بفارسي
صفراغون نامند
طراق بکسر اول وتشدید دوم
اسم تریاق است آن مرکبي
است معروف و در قرابادین
مذکور شد
طرابیون وطرمیابیح یوناني
علک البطم است
طرایله غافث است
طرابیله طرنقلین است
طرانوث طرانیث است
و گفته اند اسمی است مشترک
میان اشتر غار و درختان
طرقس یوناني سداب کوهي
طرحقي شمع است
طرحسین کبیکج است
طرحسمي یوناني طرسمي است
و آن هندبا است
طرحماطیقون یوناني
بمعني شیافاطیمن است
و شیافاتیمن در مرکبات
مذکور شد بمعني کحلي تیز آمده
طرحوم بعربي ماء اهمن بانما
طرخلي طرخون است

طرونلو بلغة صفراغون است
طرويلون برومي سيساليوس است
طروبيون بيوناني الجبدان است
طربح بكسر اول تشديد دوم
وسكون يا وخاء معجمه ماهي را
نامند
طرومين بيوناني كاشم است
طرو وفولاغري الجلود است
طرس بكسر بعربي كاغذ است
طرسا نوعي از بلوط است
طرسقوج معرب سقوج است
بيوناني طراغيلا نامند
وبعجمي اندلس ولوح آن بهندي
ماهي بحريست كه او ميان
اكل آن بورث سبب كوري
وغشاوه چشم است
طرسك حشن الكلب است
كه ونيا قوس نامند
طرسيمي بيوناني هندبا است
طرسولن طاليسفر است
طرخشقون وطرخشقوق هندبا
بري است
طرسقولي باندلسي صامريوناي
صغير است
طرطاب خبز طابق است
طرطب بعربي البساط طبر را نامند
طرطفا انجدان است
طرطير بعربي دردي خمر است
طرنق بعربي كردن بز را نامند
طرعيسا بسرياني يا بيوناني

صمغ قتاد است كه كثيرا باشد
طرغاين يكي از انواع طراغيون
طرف معرب طرفا ست كه تركي
فراقوروت نامند واو خجين است
طرغلو دبس صفراغون است
طرنا بار بسرياني نخاله حنطه است
طرف ونب ابل اسيموم است
ودر ابل مذكور شد
طرق بكسر اول وسكون دوم
بعربي شحم است
طرغوقون وطرغوقن وطرغوقو
زعرور است
طرسو ترمه است
طرليدون بيوناني عنب الثعلب
طرم بكسر عسل است وعسل النحل نيز نامند
وكفته اند غذائي مركب از زبد وعسل
طرماوس بسرياني بخور مريم است
طرموخ خفاش است
طرمولس طرمولوس حسك است
طرمولون باد آورد است
طرمينس بسرياني بطم است
طرميون نوعي از حجر الشف است
طرن نوعي از خز است
طرنجبين معرب ترنكبين است
طرنجوماس پرسياوشان است
وكفته اند نوعي از هزارجشان است
كه فاشرا باشد
طرنجوماليس كرفس است كه عصرا
باشد وكفته اند نوعي از هزارچشان است
طرنم تارجيل است

طرنشول بسرياني صعتر بوناني است
طرنيلون طاليسفر است
طروطلون بيوناني سلق است
طروغلودطس وطروغاودس
بيوناني عصفور السباع وعصفور الشوك را
نيز نامند وآن عصفوريست كوچك
طروغلووطس بيوناني عصفور كوچكي
است كه بفارسي سنايا كنك
وبهندي پده وپهدكي نامند
طروغلوقطس بيوناني عصفور
بسيار كوچك بهندي ممولانا
طروغليطوس وطريغوس [illegible]
بزر سداب بري است
طروغلوطس بيوناني نوعي
از مرو خوشبو است
طروفوقون بيوناني عرور است
كه طرنفوقن نيز نامند
طروقون برطانيقس است
وبعضي بستان افروز نيز دانسته اند
طروكس وطروفس بيوناني دردي
خمر است
طرهال غافث است
طرياوغلاني بسرياني ساذج است
طريخله بيوناني خندقوقي است
طرياق بكسر اول معرب ترياك است
كه بفارسي ترياك نامند
طريحه كوشت بريان آلش است
كه بفارسي كباب آتشي نامند
طريخامانس بيوناني شعر الغول است
طرنفان طرنفوليون است

وقرطم بري را نيز نامند وشيخ الرئيس
ورقانون بهمه نباتيست سعي
تخم آن شبيه بعصفر طبخ آنرا
چون بريزند افاعي سر نيزند
تسكين وجع آن نمايد وچون
بر عضو سليم بريزند احداث
وجعي مانند وجع نهش افعي نمايد
طرنفلاو طرسوج وطرويلان
سيساليوس است
طرنفون قوة الصبغ است
طرنعن سيسوش است
طرنفيا سا نوعي از سمك بحري است
طرنغون بيوناني رماد است
طرنعوس بيوناني سداب است
طرنفا دره است طعام متخذ
از آرد نيز نامند
طرنغون وطرنغون بوتيمار است
كه بهندي بگله بكاف عجمي كويند
نامند وبعربي يمام وتتقفين كويند
طرتقون بالاسيا بيوناني
تتقفين بحري است
طرتعلوس بيوناني ذو ثلثة ابات
است كه مرادو عرور باشد
طرتقون بيوناني خود رويي است
طريم است
طرين تين رقيق است
طرنيا بيوناني سرمق است

فصل الطا مع السين

طس قاقله است
طسونالو وطسوناليوماليس

وطسونالون وطسرماليا
بيوناني وسرياني همه اسم
يتوعست
طسبه قرع است
طسيمان شبرم است

فصل الطا مع الشين

طشير وطشو وطرانه است

فصل الطا مع الطا

طططراسي وطططراسلس
علك الانباط است
ططفرامس وخت بطم است
ططرقير قو ... هم بالعقو
ودر قرا با ... ذكر يافت
ططرلبوس بيوناني فقاع الكرم

فصل الطا مع العين

طعام بعربي اسم ماكولاتست
كه دران غذائيت غالب باشد
ونزد كرسنكي نهان بخورد ونيز
اطلاق بر كندم مينمايند
طعم بضم اول وسكون دوم
بمعني طعام است

فصل الطا مع الغين

طغر بضم بعربي اسم طايريست
معروف جمع او طغران
طغر بضم بتركي اسم طايريست
از طيور صيد از جنس صقور
طغوبي وطغيان وطغيا بغيه
كاو وحشي كوچك را نامند
طغ بفتح وتشديد غين بعربي
اسم ثور است

فصل الطا مع الفاء

طفاحه بضم كف ديكست
كه نزد جوش بر سر مي آورد
طفال بضم طين يابس است
طفرادبيسما وطفردوسما
بسرياني اظفار الطيب است
طفيا بيوناني سداب جبلي است
طفشيقون طخشيقون است
وبعضي شوكران دانسته اند واين صحيح نيست
طفطان بعربي اطراف شجر را نامند
طفن بكسر بمعني صغير را نامند و
باندلسي طين قيموليا را ونيز
كمون بري را كويند
طفله شاهتره است
طفلي درخت مقل است كه دوم نامند
طفوه وطفي خوصه مقل است

فصل الطا مع اللام

طلا بفتح بعربي بچه حيوان صاحب
ظلف را نامند وكفته اند بچه
آهو وبضم قشر دم است
طلا بكسر ومد ادويه مايعه را
نامند كه بر عضو بمالند واز
ضماد رقيق تر باشد وقطران را
نيز نامند وخمر كهنه را نيز وآب
انكور مشمش را نيز كويند وحصيم
مطبوخ را نيز نامند
طلاح بعربي طلح است ونوعي
از ام غيلان است
طلح بكسر قرا است
طلحم وطلحوم بضم جيم بخاي

مسجمه بعربی ماءاجن است
طلخام بکسر بعربی فنبیل ماکوهیرا
طلحتقوقا طرخشقوق است
طلس بیونانی حلبه است
طلسا و طلیسا اسم صنفی از
صدف کوچک است
طلسی اسم هندی غرنجمشک است
طلقن اقحوان است
طل بفتح اسم عربی شبنم است
که بهندی اوس نامند و آن
رطوبتی است که از آسمان بهنگام
خصوص آخر شب فرود آید و بر زمین
و اشجار و غیره نشیند و جمع آن
طلال و طلل آمده و بفتح و بکسر
نیز اسم ماراست و بضم و تشدید
لام شبعر حیوان را نامند که بیابان
و خون را نیز گویند
طلاعم بالضم و تشدید لام اسم
تنوم است که حب شهدانج باشد
طلم بفتح چرک دندان را گویند
طلمه بضم و سکون لام نانست
که بفارسی کوماج نامند و در
حدیث است که حضرت رسول
صلی الله علیه و آله شخصی که بشنید
که طلمه میپخت برای اصحاب
خود در سفر و عرق از وی جاری
بود و آنحضرت صلی الله علیه و آله
و سلم فرمودند نمیرسد او را
گرمی جهنم هرگز
طلو بکسر بعربی اسم ذنب است

و بفارسی اس را گویند
طلوه بچه کوچک حیوان وحشی است
طلینز طرخشقوق است که بیبان
بری باشد
طلیا و طلیس و طلیسا و طلیسیس
بلغت اهل شام نوعی از صدف
کوچک است که از آن نمک
میسازند و با نان میخورند
و بقول صاحب تحفه اسم
حلزون است
طلیحا بسریانی عدس سبب
که عدس تلخ باشد
طلیطلی قیمولیا است
طلیلیمس بیونانی خرطیر است
طلی بچه کوچک غنم است
که بفارسی بزغاله نامند

فصل الطاء مع المیم

طماقطرساوج است
طمر و طمور بفتح بردوگی خروع است
طمور بضم بعربی شقراق است
طمطم بضم تمتم است که سماق
باشد
طمل و طمله بفتح بعربی مارکدرا است
طمر بکسر بعربی شترمرغ نر را نامند
طمه بفتح بعربی غدره است
طمیل و طمیله بعربی صدی
و عناق را نامند

فصل الطاء مع النون

طنب بضم اول و دوم
حبل طال و عرق شجر را نیز نامند

و عصب بدن را نیز گویند
طنباط بلغت اهل سودان
اسم ترنجبین است
طنبل بفتح اسم نوعی از ماهی است
طن بکسر و تشدید نون بعربی
رطب سرخ بسیار شیرین است

فصل الطاء مع الواو

طوار و بفتح بلغت اندلس گیاهیست
که نزدیک انتله میروید مانند
بیش که باجدوار میروید و
آن بیش اندلسی است و سم
است و انتله تریاق
طواط بضم بعربی اسم باشق
و نسناس را نیز نامند
طواعون برومی لحیة التیس است
طوافیطوس قرطم بری است
طواق اطواق است که بهندی
سیندهی و تاری نامند
طواویس جمع طاوس است
طوب بلغت اهل مصر آجر است
طوباله اسم میش ماده است
و میش نر را نیز طوبال نامند
طوبرطوق جعده بری است
طوطری ملس درخت بطم است
طوریین توربین است
طورید بسریانی تره بد است
طورس بیونانی جبن است
طوسرا بیونانی سکر است
طورغولیطر بسریانی و یارمی
مرداهیض است

طوروس جبن است
طوری بضم اسم طیور وحشی است
و حمام را نیز گویند
طوسطس برومی اذخر است
طوسک مشط الراعی است
طوسیس فقاح اذخر است
طوط بضم بعربی قطن است
طوطاق اغریون بیونانی
حماض بری است و جبلی را
نیز گفته اند و سلق بری
و سلق جبلی نیز گفته اند و معروف
نزد اهل شیراز باطلیموس است
طوطراجنه الحضر است
طوطرغ بسریانی تودری است
طوطک اسم عامی طوطی است
که بعربی ببغا نامند
طوطلون بیونانی سلق است
طوطی معرب توته هندیست
طوطیا معرب توتیا است
طوف بعربی غایط است
طوفریوس بضم و طوقوریوس
نوعی از کمازریوس است
طوق دار اسم عامی فارسی
قمری است
طوقو بسریانی اسم دوقو است
که تخم جزر بری باشد
طوکیر طباشیر است
طولاغریون عرق [illegible]
طولون بیونانی عرطنیثا است
طوله اسم اندلسی قیطل است

که بیونانی سفید و لیون نامند
طولیدون عنب الثعلب است
طوکیطون قنطوریون صغیر است
طوماطالن و طوماطالن
بیونانی عرطنیثا است
طوماغا قنطوریون کبیر است
طوسقرون قنطوریون صغیر است
طومه سلحفاة است
طوقلس بیونانی اذخر است
طول بفتح طا و ضم واو مشدده
بعربی اسم طائریست
با پایهای آن طولانی

فصل الطاء مع الهاء

طهرطرخشقوق است
طهرس بکسر بعربی اسم لبن است
طهف بعربی اسم نان و جرس است
و گفته اند ذره است و کعسه نیز
طعام متخذ از آن است
طهلا اسم یونانی ماهیزهره است
طهیو فیع بیونانی اسم
ترنجبین است

فصل الطاء مع الیاء المثناة التحتانیه

طیا بیونانی نوشادر است
طیات بعربی جنس النحل است
که در مصر میشود
طیالیفون بیونانی سطاطیقون است
طیان طیان است که یاسمین
بریست
طیب اسم عربی ادویه خوشبوست

مانند مشک و عنبر و عود و عطر را
نیز نامند و آن غذای روح
و مقوی قوی و زیاده کننده
سرور و معاشرت با دوستان
است و از احب اشیا است
مرجناب حضرت رسالتمآب را
صلی الله علیه و آله و سلم
چنانچه فرموده اند حبب الی
من دنیاکم ثلث النساء
و الطیب و جعلت قرة عینی
فی الصلوة و آنجناب بسیار
خوشبوئی استعمال مینمودند
و از بدبوئی ناخوش بودند
و تطییب بمشک میفرمودند
و از بدن زیرا نیز و احادیث بسیار
در فضیلت و تحریص بخوشبوئی
و خوشبو داشتن بدن و لباس
وارد است و محترز بودن
از کثافت و بدبوئی
طیباالغراب اذخر است
طیثار بعربی اسم اسد است
طیجن طاجن است که طابق
و بفارسی تابه نان پزی نامند
طیر اسم جنس حیوان پرنده است
و جمع آن طیور و اطیار آمده
و از آنچه صاحب جوصله و قانصه
است و عقب پای آن خار
دارد و یا مابین انگشتان پای
آن پرده دار باشد مانند
پای مرغابی و بط و درحین

پروانه فآن زیاده از حرف
آن باشد یعنی پرها را بسیار
حرکت دهد و ما هم زده حلال
گوشت است و باقی همه حرام
طیر قسوس درخت بطم است
و حبة الخضرا را نیز نامند
طیط بکسر بعربی باشق است
و خفاش را نیز نامند
طیطا و طیطالوس بیونانی
نوره است که بفارسی آهک است
طیطان و طیطانه بکسر کرات
بری است
طیفس شاتج بری است
طیطوی بعربی گفته اند از
قطا است و گفته اند نوعی
از طیور آبی است
طیکیمیس بیونانی صنفی از خاک است
طیعوبس حجر ارمنی است
طیفونیج بیونانی اسم حیه است
طیقه سوس بیونانی فلی است
طیفیلون بیونانی خولنجان است
طیفیون بیونانی لبنی است
که میعه سائله باشد
طیمی گفته اند حب بلسان است
و گفته اند نباتیست برگ آن
شبیه برگ سعد و ساق آن
املس و گل آن سفید مجعد
مانند موی منبت آن فی
زارها و آبهای ایستاده
طیلیقون کونه صنفی از حی العالم

است و گویند بقلة الحمقا نیز
طیلادن بیونانی اذریون است
طیلوخر بیونانی و سریانی
پرسیاوشان بری است
طیلیس طالس است که حلبه نامند
طیلیلس و طیلیلیس بیونانی
خراطین است
طیها اوجیوس بیونانی قاتل
الکلب است خانق الکلب نامند
طین اصفهانی طین نیشابوری است
طین اقرطون طین اریطیس است
طین الاکل طین نیشابوری است
طین ارفی طین ارمنی است
طین بحری طین مختوم است
طین اندلسی طین سابکیف است
که از سموم قتاله است و از
داخل غیر مستعمل و داخل
صمادات و اطلیه کرده میشود
طین حیاه و طین کیوس و طین
حیوش طین جزیره مصطکی است
طین اربسطین صفر است
که طین الصنم نامند و کسانیکه
آنرا طین مختوم دانسته اند وهم کرده
طین الشفا و اهل سنت خاک
قبر امام حنبل است و نزد
بعضی تراب مدینه طیبه و نزد
شیعه امامیه طین قبر حضرت
سید الشهدا امام حسین
بن علی ابن ابی طالب
علیهما السلام است

طین ساساماغی طین ساماغی است
طین الصنم طین اربسب است
که طین اصفر باشد
طین قبلیس طین مختوم بحرایم
بحیره است
طین قریطس طین اقریطس است
طین الکامس گفته اند طین
مختوم است و تحقیق آنست
که طین اصفر که طین الصنم ط
نامند
طین الکوکب طین ساموس است
طین امالی طین ارمنی است
طین ماکول طین خراسانی
که طین نیشابوری نامند
طین مغره مغره است که بهندی
گیرو نامند و در حرف المیم
ذکر یافت
طین مقلو گل بریان است
که طین ماکول و طین نیشابوری
نامند
طین نیشابوری طین خراسانی
طیو جمع طیر است
طیوطالس بیونانی شبانی و آو
طین نقل طین نیشابوری
طیار باصطلاح اهل کیمیا زیبق
طیقی وادی است
طیوس سیاحت است

باب الظاء المعجمه

فصل الظاء مع الالف

ظالم عشبه است که از شاخهای
طولانی باشد و معروف بخیز نامند

فصل الظاء مع الباء الموحده

ظباء جمع الاجاء است
ظبی غزال است
ظبیه ماده ظبی و گاو ماده
و بز ماده را نیز نامند

فصل الظاء مع الراء

ظراء آب منجمد از سردی است
ظربغانه اسم عربی حیه است

فصل الظاء مع الفاء

ظفار اظفار الطیب است
و نیز نام بلدی از یمن است
و عود ظفاری منسوب بآنست
ظفر بضم اسم عربی ناخن است
و جمع آن اظفر بتحریک و اظفار
و بندرت بضمتین و بکسر نیز آمده
و آن جسمی عصبانیست که بر سر
انگشتان انسان و اکثر حیوانات
میرویند برای عوائدیکه در کلیات
مذکور است ظفره
ظفره و ظفیره بضم و فتح نیز است
و بعضی عود هندی دانسته اند
ظفرة العجوز حسک است
ظفرة النسر قاقعی است
بمعنی کف العقاب
ظفری بضم اسم صنفی از
اقلیمیای معدنی است
که از معدن قدیمه کهنه
بر می آید

فصل الظاء مع اللام

ظلام بفتح اول و تشدید دوم
بعربی اسم عشبه است که ساق
آن طولانی باشد
ظلج بفتح بعربی اسم ثلج است
که بفارسی برف است
ظلیم نعامه نر است
ظلیمه اسم حیوانی است که آنرا
شیر باشد که بنوشند قبل از
گرفتن زبد آن و عرب گویند
سقانا ظلیمه طیبه

فصل الظاء مع المیم و مع النون و مع الهاء و الیاء المثناة التحتانیه

ظمخ اسم ثمر جوز است
ظنب بکسر بعربی اسم بیخ
درخت است
ظنبوب بر وزن عصفور
عصفور عظیم الساق است
ظهمه بعربی شهربست است
که کره آنرا نگرفته باشند
ظهره بضم سلفات است
ظهوان اسم عربی سنور وحشی است
یعنی گربه دشتی است
ظیی بفتح بعربی اسم عسل

باب العین المهمله

فصل العین مع الالف

عابس بکسر اسم اسد است
عاتق فرخ طائریست که
پرواز کند

عاتک اسم … است
عوانک … سیار است
نیز نامند و … صافی …
[illegible]
غابطا است
عازه نبیذ خوشبو است
عاسل بعربی ذئب است
جمع آن عسل و عواسل آمده
عاسی شمراخ نخل است
عاشره اسم ضبع است
جمع آن عاشرات بفارسی
کفتار نامند
عافصی بسریانی عفص است
عاقط انجره است عنبر …
عاقر شمعا شجار است
عاقل تیس جبلی است جمع
آن عواقل
عاقورا انارفیون است
عاقول خارشتر است که حاج نامند
و بعضی نیبوت دانسته اند که
خرنوب باشد
عاقولا بعربی نوع غذائی مصنوع
است که آنرا آرد و توله بفارسی
کاچی نامند
عالاقصطس بیونانی حجر لبنی
و بغین معجمه نیز آمده
عاله نعامه است
عالیون بو تینج بری است
عامه اسم نوعی از سمعه است
عانه حمری است که در عا…

که عاناقه نامند و اذخر ایبا (؟)
جزیره است ملسازند (؟)
منسوب بدان است
عاد انیون یونانی شبابیت (؟)
که خار آن شبیه بسوزن است
و آنرا ابرة الراعی و ابرة الراعی (؟)
نامند
عابوسلیس عفالیس است
عایب سدا است
عاینتالب اسم فارسی عاجی
طائریست که آنرا بعربی صعو نامند
عایطن کادی است

فصل العین مع الباء الموحده

عباه حجل است
عبب عبب بضم اول نوعی
از کاکنج است
عباس اسد است
عبد بنا نبت طیب الرایحه
عبر بضم و بفتح نهر عقاب است
عبرب سماق است
عبربه سماقیه است
عبروس و ابروه ناس راعی است
عبرو لی البسر بالفارسی ... است
عبری بعربی سدری است
که در کنار آبها روید
عبس شابانک است و اهل
مصر آنرا برنوف نامند
عبعب بفتح اول آهوی نر است
عبعبه صوف احمر است
عبقر سوسن ابیض است

عبس و عبقص و عبقوص
نام دابه کوچکی است
عبکه نوعی از اذخر است
عبلا سنگریزه سفید است
عبقاده عناب طولانی است
عبوس اسد است
عبث ریحان است
عبیثه اقط خشک است و گفته اند
طعام متخذ از اقط و سویق
که با روغن خورند
عبیر اسم زعفران است
و نیز خوشبوی مرکب را نامند
و ورقرا با دین ذکر یافت (؟)
هبیط و هو خالص تازه را نامند

فصل العین مع التاء المثناة الفوقانیه

عتاق الطیر جوارح طیور است
که بفارسی مرغان شکاری را نامند
عتیق عتر گویند گیاهیست
متفرق مانند مرزنجوش
است گویند خود مرزنجوش است
و گویند قطعه از مشک خالص است
عترب بضم سماق است
عترس بفتح اسد است
عترسا و عترفان بضم و کسر
که بفارسی خروس نامند
و نیز عترفان نام گیاهیست
عریفی اورق بربیعی (؟)
عتعت بضم جدی است
که بفارسی بزغاله نامند

عتیق بسه کهنه است و نیز نام
نوعی از تمر است و نیز اسم
آب و طلا و خمر و لبن است
عتنیک بنید ... است

فصل العین مع الثاء المثلثه

عثا بعربی حیا است
عثابط بضم لبن خاثر است
عثار بضم غبار است
عث بضم کرمی است که پشم و
صوف را بخورد
عثر بضم اول درختیست
شبیه بدرخت نارونارنج (؟)
از یک رنگ همچنین ثمر آن
و ترشی و با عفوصت مشابهت
آن زمینهای هموار ...
آنرا پخته و آبش را گرفته در
ربیب حامض که سکه آنرا
گرفته پخته باشند داخل کرده
میخورند جهت تقویت شکم
و زیادتی اشتها و گفته اند ورق درخت
شبیه بریباس
عثکال عثکول است و عثکول
بمعنی عذق و شمراخ است
عثلط لبن بسیار غلیظ خاثر
را نامند
عثمان بضم فرخ حباری است
که بفارسی جوزه چرز و
نیز فرخ شعبان و نیز مار را (؟)
بچه آنرا نامند
عثمثم بعربی اسد است و شتر

بسیار طویل را نیز نامند
عثوا بعربی اسم ضبع است
و آنرا ضبع بسبب بسیاری
موی نامند و بفارسی
کفتار گویند
عثبان و عثیل صبح نر را نامند (؟)
عثیر غبار است جمع آن اعثار

فصل العین مع الجیم المعجمه

عجاج بفتح بمعنی غبار و دخان
است و عجاجه نیز شتر بزرگ
عظیم الجثه را نامند
عجی بر وزن هدی بعربی
پوستهای خشک است
که طبخ شود و بخورند واحد آن عجیه
عجارم سوزن قویرا نامند
و گفته اند اسم قضیب مرد است
عجاف بکسر حنظل است
عجاف بضم نوعی از خرما است
عجاده اسم نوعی تمر است در
مدینه طیبه
عجالد و عجلد و عجلط لبن غلیظ
خاثر است
عجام بضم اسم جنس هسته
هر شی است واحدان عجم
و اکثر مخصوص بدانه انگور و مویز
و امثال اینها است
عجانس جعانس است که در
قلب مکانی شده و آن ...
عجاهن بضم قنفذ است
عجب الذنب حب الکلی است

نیز بیونانی اناغورس نامند
عجام بفتح و تشدید جیم خفاش
شخیم (؟) است و وطواط را نیز نامند
عجبه نبات است و حب الغبیرا (؟)
نیز نامند و گفته اند تمریست
شبیه بزبیب بفتح آم غراب است (؟)
عجل و عجول و عجرولیس اسم بچه
گاو است که بفارسی گوساله
نامند جمع آن عجاجیل است
عجره بضم عده و گره ایست که در
اشجار و غیرها بهم میرسد
عجرم بکسر گرهیست که در
درختها بهم میرسد
اجرم بضم بعربی شتر قوی
شدید است
عجروف بضم کرمیست با پاها
طولانی و گفته اند مورچه دراز
پا است
عجل بفتح و تحریک بعربی اسم
طین است که گاهی سنون نامند (؟)
یعنی خاک سیاه و بد بوی جمع
آن عجل است
عجم بفتح اول و دوم بمعنی
هر میوه ماکول از فواکه مانند
انگور و شفتالو و زردآلو
و امثال اینها و بچه شتر را
نیز نامند و بضم اصل ذنب
یعنی بیخ دم را نامند
عجمه بتحریک اسم نخلیست
که از تخم روید

عجا بر وزن خطا بهیمه است
و عجم یعنی گنگ است و بهیمه را
عجا از آن جهت نامند که گنگ
است و سخن نمیگوید و نیز بعربی
اسم سطرانیون است
عجمصی نوع تمریست کوچک
عجنس شتر فربه صلب قوی را نامند
عجوه اسم نوعی تمریست که در
مدینه طیبه میشود بزرگتر از
صیحانی و در مدینه است
که حضرت رسول الله صلی الله
علیه و سلم فرموده اند هر که صبح
ناشتا هفت دانه عجوه بخورد
دران روز هیچ سمی و سحری
باثر نکند و نیز آنحضرت عم فرموده اند
که عجوه از جنت است و شفای سم
عجوز بعربی اسم خمر است و آنرا
عجوز از آن جهت نامند که
میگذارند تا کهنه گردد و استعمال
مینمایند و تازه آنرا نمیخورند
و نیز اسم روباه و شیر و بقر
و گرگ و کفتار و عقرب و فرس
و سگ و شتر ماده و فیل ماده
و نیز اسم درختیست معروف
و مشک و نوعی از خوشبوئی را
نامند و نیز اسم طعامی است
متخذ از نبات بحری
عجم بعربی بچه شتر است
عجم آن عجم است و بروماده
در بین مساوی میباید

عجوم بضم اسم طایریست احمر
عجین اسم خمیر است که بفارسی
آرد سرشته نامند

فصل العین مع الدال

عادا اسم واثبا است
عدام بفتح اسم نوعی رطبی است
که در مدینهٔ طیبه میشود و در
آخر میرسد
عدامل و عدمل عدملی هر چیز
قدیمی و مسن ضخیمی را نامند
عموما و خصوصا درخت کهنه
سالخورده قوی را
عدزبا بسریانی گندش گویند
عدس جبلی بقیه است و گفته‌اند
نوعی بنفشه ایست که گل آن
سفید می باشد عدس المر
گفته‌اند تخم نباتیست که بیونانی
سفارعاتیون نامند و مستعمل
در تریاقات و از ادویهٔ نافعه
در سموم است ابن بیطار گفته
که بیونانی سقرعانیون نامند
و آن سوسن بری است
و گفته‌اند دوائی است که اهل
عظلم و اهل بحرین مریرا نامند
و گفته‌اند کرسنهٔ تلخ است که
بفارسی مشک تلخ نامند و مدر
بول و مسهل دم و بسا است
که محدث بول الدم میگردد
عدس خطی نباتیست شبیه
بعدس در شاخ و برگ لیکن
برگ آن از آن طولانی تر
و عریضتر بر سر شاخ اغلاقی
طولانی میروید مانند سوسنبر
و در آن تخم آن میباشد
و بیخ آن تلخی است و میخورند
عدسیه نوع طعامی است
مصنوع از عدس باشد
حلیم که از گندم میسازند
عدمول برون معفول العربی
ضفدع است
عدوی بفتح اسم بچه که جاکم غنم
است گفته‌اند بچه جلوزه و قسیبا
بدانست

فصل العین مع الذال

عذابه عذبه است که ثمر اثل باشد
عذاور شتر عظیم را نامند
عذافره شتر باده عظیم صلب را نامند
عذالت لبن خاثر را نامند
عذب بمعنی شیرین است و آب
طیب خوشگوار را نیز نامند
و نیز نام درختیست و نوعی از
انار و خرما
عذب بتحریک چیزی است
که بر می آید از رحم بعد از جنین
و نیز نام درختیست
عذب بفتح و تحریک بکسر دوم
طحلب است و آب عذب را نیز نامند
و گفته‌اند طحلبی است که
بتحریک ثمر اثل است
عذام بعربی اسم نرعوث است
که بفارسی کیک و بهندی
پسو نامند
عذاره بفتح اول و کسر دوم جزوی
اسم غایط است که جمع نیز نامند
عذقوه بضم و ابدکوچکی است
سفید نرم که بفارسی مارمولک
و مار ملولک و بهندی بهمنی نامند
غدق بفتح نخل با بار است
جمع آن اغداق و غداق
عذق بکسر خوشهٔ تمر است و خوشه
خرما را نیز نامند و گفته‌اند
عرجون است که در ان شماریخ
باشد یعنی ساقهٔ ثمر نخل است
که در ان شاخهای باریک
که ثمر بران متصل میباشد
عذق ابن زید اسم نوعی از
ثمر است در مدینهٔ طیبه
عذاق بضم نوعی از انگور سفید
رنگ است و جمع آن عذالیق
عذیه نخلی بار دار است و گفته‌اند
در ان تخم باشد نیز نامند

فصل العین مع الراء المهمله

عرابیرا بانی اسم طرخون است
عراب بفتح بعربی اسم درختیست
که از پوست آن ریسمان میبافند
که بهندی سن نامند
عراب بکسر نوعی شتری است
خیلی که آنرا شتر عربی اسب
عربی نامند و مقابل بختی
عراده اسم عربی جراد انثی است
یعنی ملخ ماده
عرار اسم گاوزبان است
عراضم و عرازم بعربی اسم سنبل است
عرایس النیل نزد عامه اسم
بشنین است
عرب و عرنب بکسر بزبانی اسم
که بفارسی دیوکندم نامند
و گفته‌اند نوعی از بیش است
که بهندی بهمنی نامند
عربدابیریانی حب الفقد است
که ثمر فنجنگشت باشد
عربی شعیر ابیض است و سنبله
حرفان را نیز نامند و اصل
آنست که سلت باشد
عرجا بعربی اسم صمغ است
عرجون بضم عذق نخل است
عرجه خار است
عرداز بعربی اسم فلفل است
عرزبانی اسم قطوریون است
عرزم بضم اول تشدید یدیه بعربی
ازرق الطیر است و عذره
انسان را نیز نامند و بیخ
کوهان شتر را نیز
عرصف ماش هرا است
عرضم بادنجان بری است
عرض اراک است
عرطب حسک است که بهندی
گوکهرو نامند
عرطنیثا اذربوا است که
بفارسی چوبک نامند
عرفج اسم عربی نوعی از نبوعات
است گفته‌اند اسم نباتیست
که بر شطوط انهار میروید
و بیخ شاخه میدارد و لهذا
آنرا وخمسة الاعضان
می نامند و گفته‌اند در حقیقت
شبیه بسماق
عروق جمع عرق است و
شامل عروق بدن و شجر
هر دو است و نیز بیخ درختیست
زرد رنگ که از ان ثیاب
و غیرها را رنگ می نامند
که بعربی عروق الصفر و
بفارسی زرد چوبه و بهندی
هلدی نامند
عرق الارطی بیخ نباتیست سرخ رنگ
و سبک که بفارسی بیخ بدو نامند
و آن بیخ درخت غرب است
عرق آصف بیخ کبر است
عرق الجبار بیخ الجبار است
عرق الحبه رگ بدانست
عرق السوس اصل السوس است
عرق الکافور بلغت اهل که
مشرقه زرنباد است
عرق الطیب سرار است
زرنباد را نیز گفته‌اند
عرق الفالوذج ابوخلسا است
که بفارسی هوه چوبه نامند
عرق الجبال مومیائی است
عرق الزبیب مویز آب است
که معطر نموده باشند
عرق الشجر صمغ است
عرق العروس خلوق است
عرق یابس قلقونیا است
که بفارسی زنگباری نامند
عرقضا و عرقصان و عرقحصان
و عرنقصانه و عرنقصان
اسم حندقوقی است یا بر
بطوره است
عرفج بری بکمون است و بخور
اکراد را نیز نامند
عرقون نباتیست که برگ آن
شبیه برگ شقایق النعمان است
و شکافته و طولانی و بیخ آن
سیاه است و آنرا میخورند و صنف
دیگر نیز میشود و شاخهای آن
باریک و برگ آن شبیه
ببرگ ملوخیا و در اطراف
شاخهای آن چیزی بر آمده
شبیه بسر [illegible]
و این در طب غیر معهود بلکه
در صناعت مکر است
عرفیل بعربی صفرد بیض است
عرم بفتح اول و دوم ماهی است
که اهل مغرب سروین و بیونانی
دلبن نامند
عرماء مار سیاه مخلوط بسرخی
است و گفته‌اند مار قرش است
عرماض بکسر بعربی طحلب است
عرمض بفتح اول و کسر دوم و فتح

سیم و با جزو ذکر است یعنی موش
دشتی نر
عرطص بفتح طحلب البئر است
که در زیر آب می‌باشد و بالای
آب می‌آید و نیز حب الغار و نوعی
از سدر بریست که بفارسی
کنار بری نامند و اراک
کوچک را دانسته‌اند
عرمضان اسم عربی حندقوقی
و بخور الاکراد است
عرنقصان حندقوقی است
عروق بعربی و سریانی
مصطکی است که اسرش باشد
عرو یا سرباینست و بفارسی
گرانگبین نامند
عروس قاتل النحل که نیلوفر
باشد و کبریت زرد را نیز گفته‌اند
و اهل تعبیر آب مقطر از معصفر
در اول مرتبه را عروس آب
سرخ بعد از آن را داماد نامند
عروسا فارسی سلخ الحیه است
عروسک پس پرده عروس
در پرده اسم فارسی حماحه
فرس کاکنج است
عروسک حباحب است که بفارسی
کرم شب تاب نامند و گفته
اسم فارسی طلینوس است
و جعد را که بوم نامند نیز گویند
عروق بفتح اول و ضم دوم
دوای معروف است و بضم

اول و دوم بمعنی رگ است
و شامل که ماهی بدن
انسان و حیوان و اشجار
است و نیز ریشهای باریک
درخت را مانند و عروق
الصباغین را نیز نامند
که بفارسی زردچوبه گویند
و بعضی گفته نباتیست زرد
که بفارسی سیرک و بهندی
تن نامند
عروق اصفر بیخ کبر است
عروق بیض مستعمله بعضی
بوزیدان که بهندی ستاوری
نامند و دانسته‌اند
عروق احمر فوه الصباغین است
که بفارسی روناس و بهندی
منجیت و مجیٹه نیز نامند
عروق الزعفران عروق
الصفر است که عروق
الصباغین و بفارسی
زردچوبه و بهندی هلدی
گویند
عروق السوس اصل السوس است
عروق الصبغ عروق الصباغین است
عروق الصفر عروق الزعفران است
عروق الطیب عروق الکافور
زرنباد است
عروق فالوج ابو خلسا است
که شنجار نامند
عروق حبری است که اهل

نصیبین در سیاهی موی
مشغول دارند و گفته‌اند که
اشنه اسل است
عروق سقر مستعمله است
عرهوم عرجون است
عرهون فطر است
عریا انخاه است و
عوشه را نیز گویند
عریس السیل بلغت مصر …
عریض جدی یعنی بزغاله است
عرطیه عقرب است
عرتقیصا و عرتقصاه …
عرتقطه دابه است عریض
شبیه بجعل
عرکیه سام ابرص …
عرین لحم است
عاریی و عرار ارعر است
فصل العین مع الزای المعجمه
عزه غزاله است که بفارسی
آهو بره نامند
عزهل حمام ذکر است یعنی کبوتر نر
عزهول ابل است
عزرو عزدین قنطوریون است
و در بعض نسخ قانون عزیز
قنطوریون کبیر است و عزیز
قنطوریون صغیر است
عزیز کلی است معروف
و در قرابادین مذکور شد
فصل العین مع السین المهمله

هماج … است کشوث را نیز نامند
عسا عسا …
بدان نام بجهت آن موسوم
نموده‌اند که در شب رقاص …
سینمایه
عساقلی و عسقل نوعی از کماة
است
عسار و عسار ذهب است
عسالیج جمع عسلوج است
بمعنی قضبان و دقاق یعنی
شاخها و نیهای …
دکه و حیار و امثال آنها
که بر درخت و غیر آن بجهت
و بالا رود و بمعنی شاخهای
درخت باریک بیخ درخت
نیز آمده و بعضی آنها را
لطایف نیز نامند و گویند لطایف
مراد از آنها است
عسبان جرید نخل است
عسبر بعربی نمر است عسبر
نر ماده
عسجد بفتح ذهب است و جواهر
مانند یاقوت و در …
نیز گویند
عسجد ملح است
عسری بقله است
عسر ریبح است
عسا عسع عسعاس
ذئب است
عطوس … است

… بحیران
…
عسل افسنتین عسلی که مگس
آن بر افسنتین نشسته باشد
عسل بلادر رطوبت سیاه
چسبنده است که از بلادر
برمی‌آید و در حین فشار که
دهن بلادر نیز نامند
عسلج اسم مصری بیخ …
عسل بلیلج مربی بلیلج است
و همچنین عسل املج و عسل
هلیلج و عسل زنجبیل مربی
عسل تمر سیلان تمر است
یعنی دوشاب خرما
عسل داود دهن عسلی است
که اولی نامند و نوعی گوید
کسیکه اوریالی داود مالی …
عسل الحاج ترنجبین است
عسل حاشا عسلیکه زنبور
آن بر درخت حاشا نشسته
باشند و از آن دو یه تریاق
اکبر است و همچنین عسل
شوکران است و عسل …
کبر و امثال اینها همه … را
مضر است
عسل الخلاف شیرخشت است
که از درخت بید بعمل می‌آید
عسل واد و داود مالی است
عسل الرند یسمی است
که بر درخت رند نشسته باشند

و آن خیر یست سفید شیرین و
گفته‌اند که آن شکر … است
عسل طبرزد شیره قند سفید
نبات است
عسل القصب عسلی است که از
خرمای خشک بطبخ و فشردن
و بقوام آوردن بعمل آورند
عسل القصب آب نیشکر است
عسل اللبنی حصی اللبان است
و بعضی گفته‌اند میعه سائله است
عسل ماذی عسل نحل است
عسل النحل شهد است که
بهندی مدهه نامند
عسل یابس خشکنگبین است
و طعام طیب عقیق را نامند
عسلیج بکسر صنف اخیر بخور
مریم است
عسن پیه کهنه است
عسیب جرید نخل است
و استخوان دنب را نیز نامند
عسیس قضیب خیلیرا نامند
فصل العین مع الشین المعجمه
عشار بضم عشر است
عشب گیاه تر را گویند
عشبه عشبه مغربیه است
که طیان نامند
عشبة السباخ کراث است
و خافقی غیر آن دانسته
عشبة العجوز طرانسنة است

عشبة النار رطبان است
عشر بضم بفارسی درخت خرک
و بهندی آگ نامند و در
سکر العشر مذکور شد
عش الطائر خانهٔ طیور است
که بفارسی آشیان پرنده گویند
عشق الصبیان شوکة السود است

فصل العین مع الصاد والضاد

عصاب عصبه بضم اسم سریانی
شیطرج است
عصارت عبارت از آب فشرده
نباتات و یا فواکه و غیر آنست
خواه خشک نمایند و یا نکنند
و عصارهٔ هر چیز در ضمن اصل
آن مذکور شد
عصارهٔ آذغیس عصارهٔ بوست
انبرباریس است و در اصل
متن مستعمل و بهتر از مامیران
چینی است
عصارهٔ لحم سک است
عصارهٔ حناء الصینی نزد بعضی حضض است
که شاه صینی نیز نامند
عصارة السوس رب السوس است
عصارة القرظ اقاقیا است
عصارهٔ هیوفقسطیداس عصارهٔ
لحیة التیس است
عصارهٔ موسی عصی الراعی است
عصی هرمس حلبوب است
عصب بضم درخت خاردار است
که صمغ آن کثیرا است که
یونانی نوارس نامند
عصبه بفتح و تحریک نوع لبلاب است
است که یونانی فسوس نامند
عصاب بفتح و تشدید صاد
اسم غزال است
عصفن بری بادآورد است
عصفور الجنة خطاف است
عصفور الصباغ و عصفور الشوک
صفراغون است
عصلان عصل است
عصیده طعامی است مصنوع
و در قرابادین مذکور شد
عصیفره چیزی زرد است
عضاد بکسر اول هر درخت عظیم
خاردار است و آن بر دو قسم
است خالص و غیر خالص
و درخت ام غیلان نیز نامند
عضرس خطمی بری است که
یونانی بادو بعربی شحم المرج نامند
عضرفوط و عضفوط جانوری است
که بفارسی مارملوک و بهندی
بیمنی نامند
عضرن بکسر اول بورق است
عض بکسر اول و تشدید ضاد
اسم جنس هر درخت کوچک
خاردار است و گفته اند
اسم نوعی از خار است
عضل بفتح و تحریک بلغت
اهل یمن جراد است جمع آن
عضلان
عضمه بعربی اسم ثعلبه است
که بفارسی روباه ماده نامند
عضو بضم عین و سکون واو
جمع آن اعضا و آن اجزای
کثیفه بدن حیوان متولد
از منی و کثیف اخلاط است
و آن یا مفرد است مانند
مانند استخوان و غضروف
و عصب و رباط و عروق
و لحم و شحم و سمن و یا مرکب
ترکیب اولی مانند عضل
و یا ثانوی مانند عین و یا
ثالثی مانند وجه و یا رابعی
مانند راس
عضیله مصغر عضله است

فصل العین مع الطاء المهملة

عطار اسریانی کراث است
عطارد بضم اول و کسر راء
مهمله باصطلاح اهل صنعت
زیبق است باعتبار مناسبت
طبیعت آن بطبیعت عطارد
که با هر کوکبی مناسبت
آن تاثیر مینماید و همچنین
زیبق با هر فلزی و دوائی
بمناسبت آن تاثیر میکند
و گفته اند سنبل رومی است
عطب بعربی اسم قطن است
و بفتح قطن نرم را نامند جمع
آن عطاب و قطعه از آن عطبه
عطر بکسر اسم جنس خوشبوئیست
جمع آن عطور و بفتح خوشبو شدن
و باصطلاح بعضی عامه حرفیان
شبنمی است که بر درخت قنب
نشیند و منعقد گردد که چرس
اعلا و خالص نامند
عطران بسریانی قطران است
عطر مثلث عطر مرکب از عود
و عنبر و صندل است و بهتر
از آن عطر مرکب از عطر گلاب
و عطر عود و عنبر است
عطر منشم حب و بن منشم است
عطستان نباتیست که یونانی
ونیاقوس نامند و بعربی
نفس الکلب و طرسک نیز
عطاره بفتح سنبل رومی است
عطفل گفته اند صعتر است
و گفته اند بهرامج است که
خلاف بلخی و بفارسی
بید مشک نامند
عطلب و عطوب قاتل ابیه است
عطموس حمار الوحش است
عطم بضم صوف منفوش است
عطوس بفتح اول و ضم دوم
دوائی است که در بینی دمند
تا عطسه آورد و جمع آن عطوسات
و در قرابادین ذکر یافت
عطوط طائریست که آن را
عطوطی نامند

فصل العین مع الظاء المعجمة

عظا نوعی از صدف است
عظاء و عظایه سلامندر است
عظرب بکسر اول و سکون
دوم اسم عربی افعی کوچک است
عظلم بعربی اسم گیاه وسمه است
که بفارسی نیل نامند
و گفته اند عظلب است
عظم السبق عرن است
عظموطه بکسر یربوع ماده
را نامند

فصل العین مع الفاء

عفاء عفا بکسر بچه حمیر را
نامند و گفته اند بر نغام است
عفادامون یونانی حب القلقل است
عفار گفته اند ثمر قاتل ابیه است
و نیز سویق غیر ملتوت بادام
است و بعربی قطلب آنرا نامند
عفاره جوزه القطن است
که بفارسی کوزک و شیرازی
غروک و باصفهانی کوکورک
غنبه و بهندی وهیری نامند
عفاید بسریانی سعات است
عفد بفتح حمام است و یا
طائری شبیه بدان
عفر بفتح بعربی تراب است
عفر بکسر بعربی اسم خنزیر است
عفر الدیک و عفریه و اهم
موی پیشانی آن است
و عفریه انسان موی
عقب کردن آن
عفصیع نوعی از بلوط است

فصل العین مع القاف

عقار خمر است
عقارا صنیشا اسم سریانی
اذربو است
عقارا عرون اسم سریانی
اشراس است
عقارسو صینائی اسم سریانی
ایرسا است
عقاقیر اسم جنس ادویه است
و عقار اسم مطلق دوا
عقده بلغت مصر جوز سک است
عقربان بلغت اندلس شعر الغول است
عقبان اسم عربی هر خالص است
عقیلا اسم عربی غوره است
عقید العنب میفختج است

فصل العین مع الکاف

اکرش اسم صنف خیر سیل است

فصل العین مع اللام

علث خندریلی است
علجا فراخ است
علس سلت است
علسی علقی و علوا نبات
صبر است
علف رطبه خشک است
علف هندی اسم فارسی عود دو بست

علقه طفسیقون است و گویند اسم حنظل است
علک یابس علفونیا است
علک رومی مصطکی است
علم باصطلاح اکسیریان زرنیخ است
علوفس خاربست
علوفن یونانی سنقنجح است

فصل العین مع المیم

عماد بنک الاکحل است
عمرو کرفس است
عملج نوعی از خرنوب است و با تخم خورند

فصل العین مع النون

عناق نبز نغاله است و در جدی مذکور شد
عنب الجن فاشرا است
عنجد عجم الزبیب و جمیع دانه اثمار را شامل
عندم بقم است و نزد جمعی دم الاخوین
عنزب سماق است
عنزران اذربو است
عنزبیاوه است و در معفر ذکر یافت
عنصل اسقیل است
عنفه اسم عربی مرزنجوش است
عنقیلی اسم یونانی شلجم است

فصل العین مع الواو

عود البخور عود قماری است
عود البرق دار شیشعان است
عود بلسان شاخ درخت بلسان است و در بلسان مذکور شد
عود الدرقه محروث است
عود الریح اسم مغربی آذریون و نزد جمعی فاوانیا و نزد بعضی عوج
عوسا برومی لسباسه است
عود الصلیب فاوانیا است
عود الفالوذج ابوخلسا است
عود العوج عوج است

فصل العین مع الیا

عیدان اسم جنس شاخ نبات است و بلغت شام دار شیشعان را نامند
عیزران زعرور جبلی است
عیشالم اسم عربی درخت است و نزد بعضی درخت چنار و نزد بعضی سفیدار و زعرور جبلی را نیز نامند
عین صوف است
عین الاعلا اقحوان است
عین البقر اسم نوعی از انگور است و بلغت مغربی اسم نوعی از آلو است و اقحوان را نیز نامند
عین العجل بلغت شام قسم صغیر اقحوان است
عین الحیواة باصطلاح اکسیریان زیبق است
عین السرطان سیلستان است
عین الهدهد اسم مغربی اذان الفار رومی است و در اقرابادینه بجهت عرق النسا استعمال نموده اند
عین الهر سنگی است مشهور و در طب نفعی برای آن ذکر نکرده اند
عیفون آذان الفار است
عینیه بلغت اندلس رعی الحمام است
عیدالسطیاط اذان الفار است

باب الغین المعجمه

فصل الغین مع الالف

غابانک شابانک است
غابس عنب الدب است
غازا باغی اسم ترکی گیاه اطریلال است و در کوهستان لرستان پایی زاغان نامند
غاسول اشنان است
غاسول رومی ابوقانس است
غاغاطی اسم یونانی حجر غاغیطوس است
غاغه فودنج است
غالالوطی یونانی مرسین است
غالی یونانی لبن است

فصل الغین مع الباء الموحده

غبیری درخت سدر خاردار است
غباریه عنب الدب است

فصل الغین مع الراء المهمله

غربیب نوعی از انگور سیاه است
غر بلغت شام نوعی کوچک عصی الراعی است
غرسا راسن است
غرقد نوع سفید بزرگ عوسج است
غرم اسم فارسی پسته کوهی است
غرنج اسم فارسی شونیز است
غرنیف اسم یاسمین است

فصل الغین مع الزاء المعجمه

غزال الما طحلب است

فصل الغین مع السین المهمله

غسا ملح است
غسل خطمی است
غسلج آذربو است
غسول اشنان است و اذخر را نیز نامند

فصل الغین مع اللام

غلوفریا یونانی اصل السوس است
غلوفس یونانی اسم طوریا است
غلوقن یونانی مامیثا است
غلیجن یونانی فودنج است
غلیجن اغریا یونانی مشکطرا مشیع است که فودنج جبلی باشد و غلیجن بمعنی ریحان و غریا بمعنی کوه است
غلیواج اسم فارسی حداه است

فصل الغین مع المیم والنون والواو والیا

غملون قنابری بری است
غمامه اسفنج است
غندب بعربی عنکبوت است
غوره اسم فارسی حصرم است
غوره خرما طلع و بسر است
غوک ضفدع است
غوفار باصفهانی شحرور است
غیال زنق است
غیلیم اسفنج است
غیفیطس سنبل الطیب است

باب الفاء

فصل الفاء مع الهمزه والالف

فئاد بعربی اسم قلب است که بفارسی دل نامند و مراد وجع الفؤاد وجع فم معده است که بسبب قرب و مجاورت مجازا بران اطلاق نموده اند والا قلب محتمل هیچ اذیت والم نمیتواند شد و مصاحب آن موت است
فایر بعربی اسم ظبی است جمع آن جوز
فوواره بضم بعربی اسم حلبه و تمر است که جهت نفساء می پزند
فارغوس لقلق است
فالس زاج است
فابس یونانی باقلی است
فابس قبطی باقلی قبطی است
فانش بطیخ است
فالطراصین حب الورد است
فانج اسم نافه حیوان است
فاترسلن خردل ابیض است و حرمل را نیز نامند و بعضی آنرا فاترسلین دانسته توهم نموده
فاجسه جند بیدستر است
فاجح غراب البین است
فاحا یونانی زعفران است
فاحافاس حضض است
فاخر خرمای بی هسته است
گفته اند نوعی از خرما است که بفارسی کالبشک نامند
فاخره فاغره است
فاخور نوع ریحانی است که ریحان الشیوخ نامند و برنجاسف را نیز گویند
فافوج بفتح و دال مهمله و جیم بادزهر معدنی است و بهترین جنس آنست که خطائی نامند و گفته اند جدوار است و بنجا و معجمه نیز آمده و گفته اند که بندق هندی است که رته نیز نامند و مشهور اول است
فادزهر معرب بادزهر است
فادما لسریانی اسم توتیا است
فاذن گفته اند نام دوائی است که بهندی بیوار نامند و نوع صغیر آنست
فده بضم اول و فتح هم موش نر را گویند

فارا اسم عفص حوان لسان است
فاا اءاذا بسریانی ثمر صنوبر است
فاواسون بابونج ابیض است
فاراسیلون فراسیلون است
فاروامون بیونانی حرف است
فارس بمعنی اسد است و
رومیان انیز نامند
فارس الماء سطر طیقوس است
سطراطیمس و سطراطیوطس
نیز آمده
فارستاریون عین الحمام است
فارسون لبلاب است
فارسیاه اسم یونانی جوز است
فارشامی صاحب گفته
درخت است برگ آن شبیه
ببرگ بید و از ان عرق تصیر
و خوشبو و صاحب تحفه نوشته
که اندرطون است و صاحب
منهاج گفته جهت تفتیح سدد
احشا و اوجاع نافع
فارض بقره مسن است قال الله
تعالی بقرة لا فارض و لا
بکر عوان بین ذلک ای متوسطه
بینهما
فارعه فاغیه است
فارنوخیا و فارنوضینا بیونانی
حشیشة الدخس است جهت
انکه دخس که ورم بن ظفر است
نامند نافع است
فارو بیونانی شبت است

فاروسی شمع است که بفارسی
موم نامند
فاروفسورا بیونانی صداء
الحدید است
فاروفو عالج است
فاروبیسون لغت رومی است
و بیونانی قلقورلیس نامند
و بعربی خربق اسود است
فاریقا بیونانی حلبه است
فاریونا بلغت سریانی فاوانیا
است که عود الصلیب باشد
فارونیل نباتی است که بهندی
پانچی نامند
فارز بعربی مورچه سیاه
باسرخی است
فارس بسکون همزه اندروصلیب است
فاس طرفا است
فاسا قطاط است
فاسطامائی و فاسطامی
بیونانی شاه بلوط است
فاسترن لغت سریانیست
و بیونانی جند بادستر
و فاطونیقی نامند و بفارسی
بستان افروز است
فاستره و فاشطره بیونانی
جند بادستر است
فاسلو بیونانی لوبیا است
فاسمی زعفران است
فاسیا بعربی خنفساء است
و گفته اند نوعی از انست

فاسیه خنفساء بسیار بدبو است
فاسیس بهندی باربری است
فاشرا کرمة البیضاء است
فاطقی معرب سنقی رومی است
که عدس ماکول باشد
فاطل و بوا عفص است
فاطویل فوفل است
فاطوس بیونانی چرک کشتی
گیران است که بعربی وضع
الصراع نامند
فاطونیقی بستان افروز است
فاعوس بعربی اسم حیه است
و دعل انیز نامند
فاعوسه بعربی فرج را نامند
جهت انکه منفعس یعنی منفرج
میگردد
فاعیج بنیلوفر بهندی است
که فل نامند
فاعیس مرزنجوش است
فاغر بکسر غین معجمه و راء مهمله
گلی است مائل بزردی و بسیار
خوشبو مانند زنبق و طولانی
و در بلاد هند کثیر الوجود و بهندی
رای چنبا نامند
فاغوش بسریانی شطرنج
هندیرا نامند
فاغیه بعربی اسم شکوفه حناست
و بسریانی الفجی گفزراو برومی
ادرسیقون و بیونانی سهلا
موفور نامند و طبیعت خوش

آن و حنا ذکر یافت و در حدیث
است از حضرت رسول الله
صلی الله علیه و آله و سلم که
احب الریاحین الفاغیه
و بهترین آن تازه سفید
حلو الرائحه آنست و معتدل
در حرارت و برودت است
و جهت اورام حاره نافع
و باعث کرم نخوردن پارچه
پشمی است نگاهداشتن آن
و نیز بمعنی فاغر آمده
فافاری و فافوری فلفل است
فافاس فاخته است
فافاقس اراضیلون نبات
جاوشیر است
فافالس جزر بری است
فافرن و فافروسرم فا
فیروس و فافیر و فافیورس
همه اسم بردی است
فافوراسم عربی برنجاسف است
فافیس بقلة الحمقاء است
فافلیون مطبوخ است
فافیوس بیونانی کمون بری است
و شاه ترج بری را نیز نامند
فاق بعربی طائریست طویل
العنق و زیست مطبوخ را نیز
نامند و بین البان را نیز
فاقینسر بیونانی سرطان است
فاکهه اسم عربی ثمر اشجار است
که بفارسی میوه نامند و

بهندی پهل جمع آن فواکه
فالامغرسطس بیونانی نوعی
قصبی است که آنرا اثیل نامند
فالامینی بیونانی فوونج
نهری است
فالانجقون و فالانجیطس
و فالانجیقون بیونانی
اسم رتیلا است
فالس نباتیست که بیونانی
اندروصارون گویند و بفارسی
تسمه
فالیوس بیونانی ملبوس است
فالرغس فارغوس لقلق است
که تبلاج نیز نامند
فالرمون شراب کهنه بسیار
قوی حاد است
فالس پوست درخت است و در
طورسینا ثمر آن مانند بلوط
فالقس بیونانی صنفی از اسنجار است
فالمال فرنجمشک است
فالندیج کبر است
فالینوس شاهتره است
فالیوالقیوس اصابع الصفر است
فالاقس سقلینوس صنف کبیر
و دو فرا است منسوب باسقلینوس
حکیم جهت انکه او اول کسی است
که معرفت بدان بهم رسانیده
و کسیکه آنرا نوع کبیر دوقو دانسته
غلط کرده
فالاقس ادیقسون نوع صغیر

ذو فرا است منسوب بطباطایی
حرون که قریه ایست از جبال
شام و گفته اند ذوخایی خشک است
فانجی معرب کانجی است
فانی خطرون بیونانی سلیساق است
فانیوس کمون بری است
فلونیا فاوانیا است
فارسون بیونانی اسم ملح است
فاوطلها بیونانی ذرة است
فئید اسم گوشت بریان است
فابطون شیح است

فصل الفاء مع التاء المثناة الفوقانیه

فتاب بفتوت و فلیت
نان شیر است که فلیت نیز
نامند و فلیت بهر حنظر را گویند
فتاط حکیم میر محمد مومن گفته
که سیسبان است
فتاق بکسر اول بانی است
که تعجیل در ادراک و برآمدن
خمیر آن کرده باشند و رغیف
ابیض را نیز نامند
فتال بیل است
فتره ثمر تازه شبیه بحبة الخضراء است
فتحان بعربی عقاب است
فتره سمکه رعاده است
فتقیس بیونانی عفص است

فصل الفاء مع الثاء

فث بعربی اسم ارزن است
که بهندی باجری نامند

نبات آن شبیه بنبات ذرة
وحب آن شبیه بحب ورس
واهل هند آنرا بسیار میخورند
نان آن پخته و دیگر انواع
فحج تخم حنظل است و گفته اند
درخت حنظل است
فثیموس یونانی وند است
فثیمون یونانی لیمو است

فصل الفاء مع الجیم

فج بکسر بمعنی خام و اکثر اطلاق
آن بر میوه خام می نمایند
و بطیخ شامی را نیز نامند
که بطیخ هندیست

فصل الفاء مع الحاء المهملة

فحا بمعنی بزر القدر است
مانند پیاز و سیر و کشنیز و غیرها
فحلا فاختة است که بیونانی
فربوس و ماطوس نامند
فحلا ماورس بسریانی حبند
بیدستر است که خصیه حر است
فحم انگشت است که بهندی
کویله نامند و آن اخگری
است که خاموش کرده باشند
فحول بفتح گشن خرما را نامند

فصل الفاء مع الخاء المعجمة

فخا زخرف را نامند که بفارسی
سفال نامند
فخفره فخاله است
فخمیده پنبه ایست که تخم آنرا
برآورده باشند
فخوز درخت نخل و یک شاخ
پر برگ را نامند و ناقه پر برگ
پر شیر را نیز نامند

فصل الفاء مع الدال

فداوه ضفدع است
فدر بضم اول و دوم و را
مهمله مشدده بعربی اسم
فضه است
فدس بعربی اسم عنکبوت است
فدن بعربی اسم ضبع سرخ
پیر است
فدلیمون یونانی فلفل است

فصل الفاء مع الراء

فرپر مرغ است
فراکو خر است که حمار الوحش
نامند جمع آن افراء و فراء
فرات آب صاف شیرین خوش
گوار است قال الله تعالی
واسقیناکم ماء فراتا
فراته نیده است که بشیرازی
مسیده نامند
فراخ بچه طیور است
فرار بچه شتر و بز و گاو وحشی
است
فراریج جمع فروج است که
که بچه دجاج باشد
فراس خرمای سیاه است
غیر شهر بر
فراستوک بفارسی پرستو است
که بعربی خطاف نامند
فراسیفا بیونانی کراث است
فراش بفتح اول و شین معجمه
و آخر اسم عربی پروانه است
واحد آن فراشه
فراشیون فراسیون است
فراص ساذج هندیست
فراطن قرن است که بفارسی
شاخ نامند
فراطیوس برومی نعناع است
فراع بعربی اسم منی است
فرافر و فرافل سویق مسوس است
فرام بکسر اول بعربی دوائیست
که زنان برای تضییق فرج
مستعمل دارند
فراموس بیونانی باقلی است
فرانق بضم اول معرب پروانک
فارسیست که بعربی برید
و بفارسی سیاه گوش و بترکی
قاراقلاق نامند و آن حیوانیست
بقدر سگ کوچکی و رنگ آن
و گوش آن سیاه و پیش شیر
میگویند میرود و گویند خبر
صید بر از آمدن شیر و از
سباع شکاریست
فراسیون زبد البحر است
فرایطانی افلنجه است
فربانیون اقحوان است
فربرک و فرتوک خطاطیف است
که آنرا مرغ عیسی نامند
فربودم کافور است
فربهی اسم فارسی سمین است
فرت نباتیست که جهت وجع
فواد نافع است
فرث سرگین است
فرتا فوه است
فرتانیون اقحوان است
فرتاشعیر است که بفارسی
جو نامند
فرحانه کما و سفید است
فرحه بسریانی سعد است
فرخ بفارسی فرخ طیور است
فرار باصطلاح اهل صناعت
کیمیاء زیبق است
فرکمص شیح است
فروج جوجه ماکیان است
فرزنباتیست در نهایت تلخی
جهت مغص و زحیر و وجع
بطن نافع و از چین می آورند
و آن بتواج خطائی است
و بعضی مج و بعضی دوائیکه
بترکی ایکرو نامند و بعضی
آنرا راوند صینی دانسته اند
فرزو و فرزه مرغ گفته اند
نباتیست که بیخ آن سعد است
فرزغ حب القطن است
فرسا دار فلفل است
فرساما سدر است
فرسان بکسر و بفتح نیز بفارسی
حیوانیکه از پوست آن فرو
می سازند و گفته اند فنک است
فرستک و فرستو و فرستوک
همه اسم فارسی خطاف است
فرسد حمص است
فرستاریون بیونانی
بمعنی حماحی است که حبی
از حبوب ماکوله شبیه بعدس
است که آنرا رعی الحمام
و بهندی اربهر نامند
فرسطس بعضی رعی الحمام
و بعضی ذراریح گفته و اصل
آنست که طائریست که آنرا
حباحب نامند
فرسک نوعی از خوخ است
که بفارسی شلیر و شلیل نامند
فرساوس و فرسلون حلوق است
فرسیا برومی لبیاسه است
فرسیطاسیون بیونانی
زنجبیل الکلاب است
فرسین سحاله حدید است
فرسیون سمک بحری است
و گفته اند حماحم است
و صاحب تحفه اسم نوعی
از بادآورد دانسته
فرش بعربی صغار ابل است
که قابل حمل نباشد قوله تعالی
و من الانعام حمولة و فرشا
و گفته اند غنم است و انچه
صلاحیت غیر ذبح نداشته باشد
و گفته اند آنچه از پشم و مو و کرک
پوست آن انتفاع برند و گفته اند
درخت کوچک و خورد هیزم
است
فرشکی بفارسی خوشه کوچک
است که در خوشه بزرگ
خوشه انگوری باشد که بعربی
خصله و نیز بفارسی پیشک نامند
فرس و فرصید استه مقل است
فرصاد بعربی اسم درخت
توت است و گفته اند درخت
توت سفید را نامند و توت
سرخ را نیز و ضبع سرخ نگاشته
فرصد بکسر استه مویز یا استه
انگور را نامند
فرض نوع خرمائیست که در
عمان میشود
فرض بکسر ثمر دوم است
مادام که سرخ است
فرضع بکسر بعربی عقرب است
فرسفس بعربی حیه مقصره است
فرصدیون فرفیون است
فرطس مارشا خدار را گویند
فرع بعربی قمل است و گفته اند
قمل کبار است
فرغنده و فرغنک ساقی است
که بر اشجار پیچد که عشقه نامند
و گفته اند نوعی از لبلاب است
و گفته اند اسم نباتیست
که بهندی اکاس بیل نامند

فرغور بفارسی طیهوج است
و گفته اند مرغیست خوش آواز
که بلبل باشد و صفدعا
نیز گویند
فرعوی بفارسی طایریست
از طیور صید که بترکی قرغو
نامند
فرفا درخت عظیم است
مانند درخت چنار برگ آن
مانند بادام و گل آن مانند
گل سرخ و از چوب آن کاسه
و ظروف سازند
فرغب درختیست عظیم که از
چوب آن رحال سازند
و گویند درخت ساج است
و گویند درختیست که بهندی
ساکونه و ساکوان نامند
فرفتشا هسره است
فرفخ و فرفخین و فرفینا
و فرفیم و فرفه و فرفصین
بقلة الحمقا است
فرفور بفارسی اسم فرافره
فرفور نوعی از صدف است
فرفورون برومی سعد است
فرفوس سنگ سرخی است
که جهت جراحت نافع
فرفیر بنفشه است
فرفیون افربیون است
که فربیون نیز نامند
فرفوصعما دوایی مرکبی است
مستعمل در دواء الخطاطیف
و در معاجین در قرابادین
کبیر ذکر یافت
فرکیه طعامی است مصنوع مثل
هریسه و ارطب از آن که
بفارسی اش حلیم نامند
فرم دوائیست که زنان
برای تضییق فرج مستعمل دارند
فرماسیر یونانی باقلی است
فرصید عجم الزبیب است
و عجم العنب را نیز گفته اند
فرنب بچه یربوع است
فرند نوعی از آهن است که فولاد
نامند و حب الرمان را نیز نامند
فرسیمون یونانی زرین درخت
است
فرنیوس یونانی کرنب است
فرنیون اسم یونانی زبد البحر است
فرنی اسم فارسی مهلبیه است
فرو بعربی پوستین است
جمع آن فراء متخذ از سنجاب
و حواصل و سمور و قاقم و فنک
و بالوز و دلق و ثعلب حملان
فروس یونانی مازریون است
فروسیمن جوز ماثل است
فروشه بفارسی افروشه است
و آن حلوایی است متخذ از
آرد و روغن و عسل یا شکر
و گفته اند فرشته است
فروصناهی و افروصناهی
کراث النوام است
فروغیون یونانی سنگی است
که عصا غان بلاد فروغیا
که افریقیه باشد مستعمل دارند
و لهذا مسمی یونانی بفروغیوس
گشته
فروفرط زرنیخ احمر است
فروقه پیه گرده است
فروقودی لادن دوائیست
حریف خوشبو و گفته اند نباتیست
شبیه بجامالادن اسود
و بیخ آن طولانی سبک
عریض و بوی آن شبیه
ببوی حرف چون آب طبیخ
نمایند و بپاشانند در عاف
آورد طحال را نافع
فروقولس یونانی بیخ
الکواثر است
فرولیوس برومی ماهی بهج
فرومد سعد است
فرومیان بصل است
فره بفارسی بنفسج است
و بترکی فراخ است
فرهنج بفارسی اسم کشوث است
فریج بفارسی اسم وج است
که بترکی انکر نامند
فرنجات اسم فارسی سنبتم است
که بعربی صقیع نامند
فرید مروارید بزرگ را نامند
و نیز مروارید بزرگ برشته کشیده را
فردیس و فردیس بلغت اهل
مصر رعیان است
فریز و فریس بفارسی اسم نباتیست
در نهایت تازگی و نضارت
که چون دواب بخورد فربه شود
و نیز اسم نباتیست که خوشبو
و نیز فریز در فارسی اسم گیاه
خشک و نیز اسم نباتیست
که بیخ آن سعد است
فرسفاغول بسریانی راسن است
فرطیقیوس نوعی از دوقو
است
فریق جاورس است
فریقه بعربی خرمایی است
که با حلبه طبخ نمایند برای
نفساء و یا حلبه ایست که با
حبوب طبخ نمایند و جمعی که
از حلبه دانسته اند غلط است
فرنفکیه حلیم است
فریوک بفارسی بطیخ است

فصل الفاء مع الزاء المعجمه

فز بفارسی اسم وسخ است
فزر و فزیر بفارسی اسم وج است
فزغن بفارسی عقعق است
و گفته اند که نوعی از سلات است

فصل الفاء مع السین المهمله

فسا بسریانی استخوان تمر است
فساریدوس یونانی نوعی
از زراریح است و در گندم تولد یابد
فساریوس یونانی نوعی از
افسنتین است
فسافلین برومی اسم خرما است
فسال نجیست خشک سفید
رنگ تلخ شبیه بشحم حنظل خاصیت
آن محلل و مجفف
فساله الحدید توبال الحدید است
فسامانا بسریانی لوبیا است
فسامون حب بلسان است
فسان اسم فارسی حجر المسن است
فسا برومی نرفت است
فسطاطیس یونانی خرما است
فستقا و شلو و فستقا شلول
بسریانی حب البان است
فستق حجیم و فستق الهاویه
حب البان است
فستور و فستوری یونانی
سمک است
فسدس حب النیل است و گفته اند
تخم مازریون است
فسرافاطاس یونانی حسرات است
فسرافوبین یونانی تمر است
فسربقون زنجفر است
فسطافیون یونانی فستق است
فسطرن و فسطوریا یونانی
سمک است
فسطسهره کزبره است
فسطه بندق است
فسطیون فساد و دو الصنوبر است
فسفسه سلیست که اسفست و یونجه
و بعربی رطبه نامند
فسفرا یونانی و سریانی فسافس است
فسقی و فسقین یونانی خروع است
و نیز فسقین بمعنی قضبان الکرم
فسلان صغار نخل است
و جمع فسیل
فسلیون برغولی است
که بزرقطونا نامند
فسمونیون اسفداج احمر است
فسموبرون هزارچشان است
که فاشرا باشد
فسمسلن اسم یونانی سکبینج است
فسمین اسفیداج است
فسن حجر المسن است
فشنغ فشغ است
فسنیاقیل یونانی عاقلة است
فسوابراسین بعربی اصابع
الصفر است
فسوة الضباع و فسوة الضبع
اسم عربی نوعی از کمات است
که فطر باشد
فسوة الکلاب شاه بانج است
و گفته اند غالینن است
فسوریون یونانی باقلی
قبطی است که قلقاس نامند
فسولیون برغوثی است که
بزرقطونا باشد
فسولیدوس و فسدس یونانی
کاکنج است
فسیط بعربی جمع سر خرما است
و گفته اند چیده ناخن است

فسیلوبسیسیج یانی فلفل است
فسیا اسم عبرانی قاقله است

فصل الفا مع الشین المعجمه

فش درخت تنوب است
فشغ لبلاب است و نیز پیچی
که در چوب قصب باشد نامند
و خرنوب را نیز گویند
فشوا برسمین بعربی اصابع صفر است

فصل الفا مع الصاد المهمله

فصاحب الزبیب که عجم الزبیب است
فصر بکبیرفا بعربی زبان را نامند
فصافص رطبه است
فصعاء بعربی فاره است
فصفص عشبتان است
فصفصه اسپست که رطبه نامند
فصله نخل تر بریده را گویند
فصیح شیر تازه دوشیده است
که کف آن نشسته باشد
فصیل بچه شتر است

فصل الفا مع الضاد المعجمه

فضا خرما و مویز مخلوط باهم
و هر دو خمیر مخلوط او را نیز فضا
که متغیر نشود و یکی از آنها از
دیگری فضا نامند
فضال و فضوخ بعربی اسم حجر است
فضیه و فضعل بعربی عقرب است
فضاله بقیه و پس مانده چیز
رو را نیز
نضیح بحیم عرق را نامند
نضیخ عصیر عنب است و نیز
شراب متخذ از بسر را نامند
فضیخ آب بسرین و آب بار انرا
نامند و طلع را نیز

فصل الفا مع الطاء

فطاریقی و فطرسیقی یونانی
عرطنیثا است و گویند کندس است
فطالیس سرخس است
فطر اسم سماروغ است که
بهندی بهین چهتر نامند
فطر یا نا کماة ابیض است
که فطر ماکول و بفارسی هیکل
و سماروغ نیز نامند
فطراسالیون و فطراسالینون
کرفس صخری است که کرفس
جبلی نامند
فطروسلیون بزرگ کرفس
جبلی است
فطریا یا بسریانی فطر است
فطریس سرخس است
فطریطن فطریطیقون است
که عصیر عنب است
فطریوس مدس جبلی است
فطس و فطسه حب الآس است
فطم قرنفل است
فطفطولن بعطافیلن است
فطلا ورد است
فطلوس شبه است
فطوحیون بیونانی زفت
رطب است
فطوطینا سراج القطرب است
فطوریدس بیونانی زجاج است
فطوس حب الآس است
فطول هزار چشان است
که فاشرا باشد
فطوبابون کیلا است
فطوه خردل ابیض است
فطیر خمیر خام است
فطیلاج فاطا است
فطیلیون فاوانیا است
فطین ولوس قاقله است

فصل الفا مع العین المهمله

فعالا بسریانی فجل است
فعدوس بیونانی خطه است
فعفع بعربی جدی است
فعلیوه کاوی است
فعم درخت گل است
فعوسا برومی حربق است
فعولم قاقلا است
فعلولیون برومی حنا است
فعیلا سوس بکیاهی است
ارجنس عرطنیثا که بخور مریم است
فعسا بسریانی خاسد است
و ثمر را نیز نامند

فصل الفا مع الغین المعجمه

فغا بعربی اسم طین است
فغر و فغو ورد است و گل حنا را نیز نامند

فصل الفا مع الفا

ففلین بقلة الحمقاء بربری است
ففوفسور بیونانی اسم ملح است

فصل الفا مع القاف

فقارس بیونانی اسم سرو است
فقحه هر گلی است که پیش از
ورق پاپان آن بهم رسد
فقد فنجنکشت است و گفته اند
تخم آن است و اول اصح
و نیز شراب زبیب با عسل یا
کشوث را نامند
فقد حب الفقد است
فقده شراب زبیب با عسل
یا کشوث است
فقیطساس برومی لحیة
التیس است
فقعه بعربی گل زرد را نامند
و یحتمل که فقحه بوده باشد بجای
مهمله زیرا که ورد صفر است
فقاح بعربی اسم جنس شکوفه است
که نور نیز نامند و بیونانی نقیح
و برومی انکیس بیونانی دو
ذو و بیشتر اطلاق فقاح را
بر نور اذخر مینمایند و نیز
بر هر گلی که پیش از برگ بر آید
فقاح اذخر شکوفه کورگیاه
است که برومی انکیس مینخوس
و بیونانی ذو انیقون نامند
و بهترین آن خوشبوی است
فقاح السنبل شکوفه نوع
نجوشه است که بسریانی نقحرا
بر و وین و برومی نکس
طوخس و بیونانی و ودوفلوس
و بهندی چهر کا پهول نامند
فقاح سورنجان بفارسی
سنبلید و بعربی صابع هرمس
نامند
فقاح الغار شکوفه دهمست
و بسریانی نفحی دودفنی
و برومی انکیس طرخیون
و بیونانی دو ذو اسطفانن
نامند بهترین آن تازه
خوشبوی آنست
فقاح الکرم شکوفه رز
بسریانی نفحی و کیبشا و برومی
انکیس طراخیون و بیونانی
دوذا طیاطینون نامند
و نیز بفارسی دل گویند
بهترین آن بری تازه است
فقاح الملح زهرة الملح است
فقاح الموز شکوفه موز است
که بهندی کیلا کا پهول نامند
و بیونانی وذا موزا و بسریانی
نفحی موزا و برومی انکیس موزین
فقاح النحاس توبال النحاس است
فقلابرس بیونانی حضرمیه
الجدی است
فقلابلیون فاسر شتیرک است
فقیع کبوتر سفید است
فقلامیوس بخور مریم است
و گفته اند حضرمیة الجدی است
فقولم قاقله است
فقلین عفص است
فقلوطاره مویه کرات است
فقص شاهتره است
فقیضه بیضه شکسته است
که مقفوضه نیز نامند
فقیض و دو القرمز است

فصل الفا مع الکاف

فکلومیج برومی مشک طرامشیع است

فصل الفا مع اللام

فل بفارسی چوب درخت
سفرجل است
فلاو بیونانی دو دفیون است
فلاذ ضجم بسریانی ساذج است
فلا آذربو است
فلات اسم نسیده است که
بفارسی مسیده نامند
فلاسیطفی برومی صندل ابیض است
فلاسفه جمع فیلسوف است
و اسم مرکبی است از معاجین
کبار که مادة الحیاة نامند
و در قرابادین در حرف المیم
مع الالف ذکر یافت
فلاسلوج ساذج است
فلاطاس بیونانی زبد البحر است
فلامرسانایا برومی طین رومی است
فلاغا سامیس رومی طین ساموس است
فلاغالیمانیس طین مختوم است
فلاغامغری طین مغره است
فلافل السودان فلفل السودان است
فلافلی معجون مرکب از سه فلفل است
یعنی فلفل اسود و فلفل ابیض
و دار فلفل و منضمن بدن است

و در قرابادین ذکر یافت
فلام اسم عربی قاقلی است
فلامر بسریانی رته است
که بفارسی شش و بهندی ریتهه
نامند
فلاسوس فلامس و فلاموس
و فلاوره زاج است
فلایه فودنج بریست
فلتان طائریست که سیمرغ
صید میکند
فلنجون بیونانی مرزنجوش است
فلهس کلب و دب مست
فلحیقن سورنجان است
که بلبوسا نیز نامند
فلج و فلجمنیده پنبه حلاجی کرده
تخم برآورده است
فلحور و فلحیده حب القطن است
فلدفیون و فلدیون و فلدافیون
اسم دوائیست مرکب در قرابادین
ذکر یافت
فلذ بکسر اول اسم کبد حیوان است
جمع آن افلاذ و فلذ و نیز
قطع طولانی از کبد را نامند
و همچنین فلذه و نیز فلذه
قطعه طلا و نقره و لحم را نامند
فلز نحاس ابیض و سیوف صاص
اسود و حدید و صفر باشد
فلسطاریون رعی الحمام است
و لب را نیز نامند
فلسطورس و لب است

فلسولوریون رجل الارنب است
فلطا الطرعفران است
فلفل الخواص و فلفل الاخواص
ماهیو دانه است که حب الملوک
نامند
فلفلا مایی بسریانی فلفل
و گفته اند فلفل الماء است
فلفل البری و فلفل صقالیه
حب الفقد است که پنجنگشت بزرگ
باشد و فلفل صقالیه حرف
بابلی و اثلق را نیز نامند
فلفل دراز بفارسی دار فلفل
است
فلفلس بیونانی نوعی از حشیش
است
فلفل الشام تخم مخلصه است
فلفل الفرو حب الکتم است
که تخم وسمه باشد
فلفل مون بهندی بیخ دار
فلفل است که فلفل مویه
و بهندی پیپلا مون نامند
فلفل مون فودنج جبلی است
و کوهی فودنج بری است
فل فاغیه است که بیخ نیلوفر
هندی باشد
فلیق خوخ ابیض است
فلمو ذراریح است
فلمون حبق جبلی که فودنج
جبلی باشد
فلمیا نه و است

فلندری بیونانی فلنجه است
فلنفیون اسم دوائی مرکب است
حاد و نافع جهت تاکل لثه
و عفونت دندان و در قرابادین
ذکر یافت
فلنمنکا و فلنجمشک و بنجمشک است
فلو اسکندری قیمولیا است
فلونار مشک است و بزرا
حشان را نیز نامند
فلورا بسریانی اسم عرعر است
فلوریقا صندل است
فلوریقی صندل ابیض است
فلوس ماهی بشیرازی اسم
خانق الکلب است که قاتل
الکلب نیز نامند و اذارقی را
نیز و بهندی کچله گویند
فلوعرین عصی الراعی است
فلوعیون برومی طین باکول است
فلوفرنیسا برومی ورع است
فلوس بوصیر است
فلوسوس بیونانی خیار است
که ثاموردن نیز باشد
فلوموسو حب النیل است
فلون شیح جبلی است و برگ
نبات را نیز نامند
فلونیا اسم معجون مرکبی است
منسوب بافلن طبیب که افلونیا
نیز نامند و در قرابادین
ذکر یافت
فلوین جعده است

فله اسم لبا است که بفارسی
اغوز نامند
فلیجون مرزخوش است
فلنحیقن سورنجان است
و بعضی جو مانه دانسته اند
فلیر بسریانی حجر المغناطیس است
فلیس و فلیسین بیونانی عفص است
فلیساطس بیونانی وسمه است
فلیغودیس خربق سود است
فلنغیس و فلینغیس حنظل هندی
که بفارسی دیو انبه نیز است
فلیفه جرنو است و نانخواه
را نیز بعضی پنجنگشت و
با دریجبویه نیز و توهم کرده
صاحب تحفه که نوشته است
اهل مغرب اسم تخم الجزره است
فلیفیا اصل السوس است
فلیل لیف است
فلیله بعربی موی سر زن را
نامند
فلمیا بیونانی سیاوشان
دارو است که بسریانی فلطیا
نامند و آن عصی الراعی است
فلی نوبین لاغیه است
فلیو فالسان العصافیر است
فلیو جوس سولان است
فلیو جیج بیونانی بسد است
فلیه فودنج بریست

فصل الفاء مع المیم

فماتسرافیل بسریانی حماشیر

فمولو بحسب یل است

فصل الفاء مع النون

فنا و فناة عنب الثعلب است
و عین الدیک را نیز نامند
فناسیوس بعربی صابع مریم است
فناطیلوس برومی عصا الراعی است
فنسافسالون برومی عناب
یونانیست که فاغره باشد
فنج فنک است
فنجل بضم بعربی عناق الارض است
فنجنکشت اثلق است که بهندی
سنبهالو نامند
فنجنوش معرب پنجنوش است
که عبارت از خبث الحدید و
بلیله و بلیله و آمله و عسل
باشد و اسم معجون مرکب
از آنها است و آنرا محمد الحیوم
نامند و نسخه آن در قرابادین
ذکر یافت
فنجریون فنجیقون است
فنجر دیون خمخم است
فنجیوش نوع احمر حس الحمار است
و عرق الفالوفج نامند
فنجا گفته اند بفارسی اسم
تلخ است
فندق معرب بندق است
فندق بهندی رته است
که بهندی ریتهه نامند
فندرو فندیره کندر است
فنطا عطا بسریانی سحیره الکلب است

فنطافلون نیطافلین یونانیست
که بمعنی دو خمسة الاوراق است
که پنجنگشت نامند
فنطفلون فاوانیا است
و بیونانی عود الصلیب نیز نامند
فنطونیقس بیونانی فسوس است
فنطلیقون زراوند است
فنفع بعربی فاره است
فنک حنظل است و حرمل را نیز نامند
فنلکن مرفت است
فنن بتحریک بعربی اسم غصن است
جمع آن افنان و افانین
فنان حمار الوحش است

فصل الفاء مع الواو

فواطا عنب الثعلب است
فودنج و فودنه اول معرب ثانی
است بمعنی خمیره مربی کامخ
و در قرابادین ذکر یافت
فوتنج و فودنج معرب پودنگ
و پودنه فارسی است
فوتنج بری که جلیجه نامند
فودنج بری است
فودنج نهری حبق الماء است
فونهج بیونانی ارغال است
فونیلج بیونانی جوزبوا است
فوتنا فوه است
فوقیس بیونانی شحم اسد است
فوقیس بری لا بیونانی پیه
مرغابی است که بعربی شحم
الاوز نامند

فوتقس لوبنداشجم اسد است
فوجلانس نوعی سنگ سبزه است
سند ریگ پخته که از آن آبگینه
که بعربی کلس نامند بعضی گویند
فوخلیا سوفوخلیا حلزون است
فوتوس ماطوس بیونانی اسم
فاخته است
فودبتولس برومی عاقر است
فورلیون لبد است
فوراثیا بیونانی خطمی است
فوربح ترن عشترق است
فوروارس بیونانی و بسریانی
فروماما و بعربی شمع نامند
فورمحطلس برومی اسم
قوقی است که حیوان بری
قریب بحیوان جندبیدستر است
فروودس ضفادع خضر است
فورس بیونانی بنق است
فورفرو بسریانی حنا است
فورقوس بسریانی خصیة البحر
که خندروس نامند
فورمی ابهل است
فوروتون و فورتون و تون
برومی و یونانی عاقرقرحا است
فورودیس و فوروودس
و فوریس برومی ضفدع است
فوروس بیونانی حنظل است
فوریس ابرفرفساقس است
فوریطیس مارشیشا است
فوسیر حدید است

فوسیرمیون بیونانی لسبان است
فوسترفیون بیونانی نوعی از
یتوع است که شیرزی کیل نامند
فوسنتین بیونانی سه است
فوفیس و فوسلیس و فوسنکس
بیونانی نخاله است
فوسیا انلیج است
فوسین بقلی است
فوسیون ذنب السباع است
فوتته و فوتشته و فوشنه
بفارسی نوعی از فطر است
که خوشته نامند
فوسنوقص بیونانی و رومی خضراء است
فوطین بسریانی خسک است
فوطالیون بیونانی عرطینثا است
فوطاموعیطون بیونانی حار النهر است
فوطر بیونانی تربد است
فو
فوطینس ماذریون است
فوطینوس برومی جلبانه است
و فرفیون را نیز نامند و خیر
بوا را نیز گویند
فوعرسیقن بیونانی خشخاش
اسود است
فوعلس و فوغولسون لسان
الثور است
فوغیناوس برومی اسم
سن است که بفارسی شبنم نامند
فوف بفتح بعربی اسم مثانه
بقر است و بضم پوست لالای

است تمر را مانند و تمر هم
نباتی را نیز و دانه سفید که در
میان نوا است که از آن
نحل سیر و ید و نیز قطن را نامند
فوفانس نباتیست که آن را
براة الراعی و ابرة الراهب نامند
فونس بیونانی قندیل البحر است
و ماذریون و تخم ماذریون را
نیز نامند
فوفولیوس کور النحل است
فوفلا بسریانی نوفل است
فوفم ذهب است
فوفوزومیه اترج است
فوفه عشبه است
فوفیلاسوس زاج است
فوغمارس قنفذ است
که بفارسی خارپشت نامند
فوفیرس برومی جوز السرو است
فوفیمنون بیونانی صمغ عربی است
فوکان عقاب است که بفارسی
بوزه نامند
فول بلغت اهل شام باقلی است
و گفته‌اند حبی است شبیه
بحمص و بعضی گفته‌اند حمص است
فولا بسریانی ساذج است
فولاد و فولود معرب پولاد
فارسی است که نوعی از حدید
جوهردار است
فولیمیوس برومی بل است
فولیس فوفس حلیق الکلب است

فول طاموس بیونانی شبث است
فولطیقوا بیونانی باقلی مصری است
فولاو بسد است
فولن برگ نبات است
فولو حنظل است
فولوافاریقون و فولوغریون
بیونانی و بفارسی برسیان
و بسریانی بطباط که عصی الراعی
است
فولودین و فولوفودین و
فولوفودیون بسفایج است
فولوریدون بیونانی خربق
اسود است
فولوسون ثوم است
فولوتریبیا و شنان است
فولوعوماطون شتاعی است
فولوعس فستق است
فولوقس فولوخسیس و
فولوفنیس حنظل است
فولوفرسیون ورق البلوط است
فولوس قثا است
فولوقثا ماء الزیتون ملح است
و ماء السمک کبار ملح را نیز نامند
فولون طین ارمنی است
فولی برگ نبات است
فولیاکرش است که بفارسی
شکنبه نامند
فولیاغونا ورق الزیتون است
فولیا ناسفا ورق الاترج است
فولیاسیقی ورق الخوخ است

فولی حلبنوس ورق الخلاف است
فولیطفافن ورق الغار است
فولی طوفولس ورق الآس است
فولیفالیون ورق الاجاص است
فولیلیس فولین ریاجعده
صغیر است
فولیمقرین ورق التوت است
فولین برومی فل است و
بیونانی جعده است
فولیون جعده است
فوم بعربی ثوم است و گندم
و نخود و نان و سایر حبوبیکه
از آن نان پزند نیز نامند
فوما بیر العطس باقلی قبطی است
که قلقاس نامند
فومان گندم و جو را نامند
سیر و پیاز را نیز
فونه سنبل است
فوموبطیا سیر و فوموبطلو
شعری بیونانی جعده است
فوموسمیون ترمس است
فونیون هرطمان است
فونیا برومی دارچینی است
فونیانا بیونانی فودنج است
فونین بیونانی لبسد است
فوه بری لبکی است
فوهه شیر بری است که در آن
حلاوت باشد
فوه شراب است
فویل قثا بری است

فوبیس و فوبوس حلیق الکلب است
فویضر معصفر فاره است

فصل الفاء مع الهاء

فهار اسم جوهر حجریه سرخ رنگ
برنگ یاقوت است که از
معدن ذهب از بلاد شرقیه
برمی آورند و بعضی گفته‌اند
که اسم لعل است

فصل الفاء مع الیاء المثناة التحتانیه

فیاوار فلفل است
فیه بعربی اسم طائریست
شبیه بعقاب
فیارسیا کبر است
فیارمیدوس بسریانی قنابر است
که بفارسی برغش نامند
فیاس قطر است
فیاغوس کشت برکشت است
فیافرلیون برومی اسم
جوز ماثل است
فیامیس خاغره است
فینیقی برومی عدس است
فینیقون بیونانی خل است
که بفارسی سرکه نامند
فیجراوادی است
فیجن بیونانی سداب است
فیجا حساء مستوی است
فیجارس بیونانی جاورس است
فیجریون بیونانی هندبای
بری است

فیجیلوقون نوع فهال قماءیون است
فید عصفران مدقّق است و بروی
لب اسب را نیز نامند
فیدر رماد است
فیدرسافس بیونانی خانق النمر است
فیدس بیونانی باذریون است
و گفته‌اند بزر باذریون است
فیدماس شراب سکر است
فیدبوس انجره است
فیرتوا و فیرتوا اسم رومی جوز است
فیرفطوسنین قرفة الدارصینی است
فیروسا بسریانی شمع است
فیروزنوش اسم مرکبی است
بمعنی مبارک باضم وجهت
امراض بارده نافع و بمعنی
مبارک هبنی و بمعنی کثیر النجاح
نیز و در قرابادین ذکر یافت
فیروطیس بیونانی سدر است
فیسا و براسانا بسریانی عید
بلسان است
فیسا اسم طاؤس است
فیسادفا و انیا فاوانیا است
فیسی نا ردین بسریانی عیدان
سنبل است که دار شیشعان نامند
فیروفس بیونانی نوعی از صدف است
فیساد و نقطامیون بسریانی
اسم مشکطرامشیع است
فیساغلوس بیونانی نوعی
از لبلاب ماکول است
فیسالون برومی قطران است

فیسر و هو بالسریانی اسم
بلیون است که بفارسی مارچوبه نامند
فیسلوزفرا فرونجا بسریانی
مشکطرامشیع است
فیسورسنکیست که در حمام
بپا می مالند و بفارسی
سنگ پا و بهندی جهانو
نامند بهترین آن سبک
کثیر التجویف آنست و غیر
محرق آن غیر مستعمل و احراق
آن آنست که در آتش اندازند
تا سرخ گردد پس در خمر بحالی
اندازند و همچنین تا چهار مرتبه
پس سوده بکار برند
فیش و فیشکه گویند راس الذکر است
فیطاسو توّ است
فیطی زرنیخ احمر است
فیطاغطاس شجرة الکلب است
فیطامیرون و فیطرون
و فیطمون بیونانی کزبره است
فیطرن بقاف اصح است
فیقراطیون عفص است
فیطرمنقی کندس است
فیطرواسالیون کرفس جبلی است
که فطراسالیون نامند
فیطریون جعده است
فیطس بیونانی حب الصنوبر
صغار است و آس بستانی
را نیز نامند و غلط کرده صاحب
تحفه که بنک آس نوشته

فیطفلون فاوانیا است
فیطن بلغت اندلس کمون بری است
و شاهتره را نیز گفته‌اند
فیطوا النفحه است
فیطوغطاس شجرة الکلب است
فیطولیون زفت رطب است
فیطولس پوست درخت صنوبر است
فیطرا بیونانی کبر است
فیطیغیا بیونانی بندق است
فیقروس بیونانی درخت حنا است
فیعورس بصل الزیر است
فیوس نوعی از درخت بلوط است
فیعیکس و فیقس بیونانی عصفر بستانی
فیغانون برومی سداب است
فیف بعربی و بسریانی النفحه است
فیفا بیونانی دود القفل است
و بعربی اسم قحوان است
و بسریانی قثاء
فیفی عطراوس عدس جبلی است
که عدس المر باشد
فیفانه نارمشک است
فیفاویوس بیونانی نحاس
محرق است که روسختج نامند
فیفرن بیونانی فلفل ابیض است
فیفس لوعا بیونانی عدس الماء
که نوعی از طحلب باشد
فیفی لامیوس بخور مریم است
که نوعی از غرطنیثا است
فیقن اسم یونانی قرطم است
فیقن اغریون قرطم بری است

فیلاطاریون بیونانی نوعی از مولوتان
فیلد الافن فلدفیون است
که دوائیست مرکب جاء و در
قرابادین ذکر یافت
فیقرا بیونانی بمعنی تلخ و مرا
از آن صبر سقوطری است
فیلروفس بیونانی شجرة الکلب است
فیلعاء طمنیثا است
فیلوساذج است
فیلوراغنم است
فیلوسوسافن شجرة
القطران که شربین نامند
فیلورسنحوس شجرة المصطکی است
فیلوسفین شجرة البق است
فیلوطاسین بیونانی قاتل الکلب
فیلوکیون قطف است که
بفارسی سلمه نامند
فیلون ر. مدقطولس برومی
و بیونانی فینوطیس نامند
شلیلد باشد
فیل فقاح سورنجان است
و برگ سورنجان را نیز نامند
فیلیورس عرعر است
فیماروس بیونانی حب الصنم است
فیناروس سعد است
فیناسیوس صابع مصر است
فینج و فیند معرب فنک است
که حجر القیشور نامند
فینفس جوزمانه است
فینفن بیونانی قرطم است

فیففن اغریون قرطم بریست
فیفیطراس بیونانی قرفة
الدارصینی است
فینوبراسیر صابع الصفر است
فینوطیس فقاح سورنجان است
و برگ سورنجان را نیز نامند
فیوسینوس سلیخه است
فیورالبقس است
فیورمینا لاجورد است
فیوسطونیا عجم الزبیب است
فیوصمین ریباس است
فیوطیماس فرفخ بریست
فیوطوس بیونانی اسم جلد است
فیوفلامیلس بخور مریم است
و یا نوعی از آن فیفلامیون
بخور مریم است
فیوفیوس عفص است
فیوماطین برومی نجام است
فیون فجل است
فیومر بسریانی رئه است
فیونیون بیونانی سیالیوس
است
فیبج اسم خمر است
فیبق باندلسی انثلث السود است
فیا و بفتح اول و تشدید یا
توم و کرا است
فیسیر جبه مطبوخ بانمر است

باب القاف

فصل القاف مع الالف

قامه و قایه اسم عربی فرخ طایر بری
است بیضه را نیز نامند و قشر
بیضه که جوجه از آن بر آمده
باشد نیز
قابوق بترکی اسم قشر است
قابولا اسم فارسی کاجی است
قاتر اسم ترکی بغل است که
استر نامند و بهندی خچر
قاتره نام است و کزبره
بیر را نیز نامند
قاتل ابیه بدشتقان است
و قطلب را نیز نامند
قاتل اخیه خصیة الثعلب است
قاتل کلبا بسریانی قاتل الکلب است
قاتل الحیطان و قاتل السمک
لاغیه است و ماهی زهرج را
نیز نامند
قاتل الذئب خانق الذئب است
قاتل العرق نوع است از زرق
اناغالس است که شکوفه آن
کبود باشد و گفته‌اند نوعی از
مرزنجوش است که بهندی مرواتلسی
قاتل النحل نوعی از نیلوفر است
که بهندی کنول نامند
قاتل نفسه نوعی از اشق است
و گفته‌اند فرفیون است و بعضی
کافور را و هر چه خود بخود منحل بود
قاتل الکلب خانق الکلاب است
و گویند اذاراقی است
قاتل النمر خانق النمر است و بعضی

قاذریون سیاه را نامند
و بعضی خامالادن مالس را
و انخیص اسود است
قاتوله معرب ناتوله است
که جوز ماثل باشد
قاتق و قاتیق بترکی لبن
حامض را نامند و مطلق
ادام را نیز
قاحرص و قاحروس یونانی
جاوشیر است
قاوح و قاوصه بعربی اسم
کرمی است که اشجار و ودان
را میخورد
قادرس شهربین است
قاوسه ریش مقادیم جناح
طیور است
قاره و ب انثی یعنی خرس ماده
را نامند
قارا بترکی مقل است
قارامن و قارا دمون
و قارا ذامن قردمانا است
قارس اسم قرن است
که بفارسی سروشاخ نامند
قاراسا قراصیا است
قاراطیا یونانی خرنوب
شامیست
قاراطیطس یونانی اسم
خشخاش مقرن است
قاراطیس یونانی کرویا است
قاراغیطس یونانی بسبایج

قصب فارسی است
قارا بطسون یونانی بصل است
قاره قوالون قرنفل است
قارن سک است
قارتهیمن و قارجبه قهوان است
قاربوز بترکی بطیخ هندی است
قاج بترکی اسم قطر ماکول است
قارالیون یونانی نوعی از
بوفاریقون است و در بوشبیه
بعلک الصنوبر
قارو یاسلعیا و قاقالیس
یونانی تخم جزر بری است
قاره یونانی سطاخیس است
قارس یونانی کبر است
قارسیسا و قارسیسیون
کبابه است
قارقوس قرن الثور و قرن
المغز را نیز نامند
قاقیقواه و قارقیبوه و قاریسیلوس
سرطان است
قاروا یونانی کرویا است
قارناموں یونانی نمام
شبیه بحرف است
قارونی و قاره قاجوز
الملک است
قارنی باروق بترکی بزر
قطونا است
قارودنا و قاروطبقا و
قاروانبطیقیا بندق است
که جلوز باشد

قازا ذراست
قاسطر یونانی حیوانیست
که در آب و غیر آن میباشد
و خوراک آن ماهی و سرطان
است و در دریا و سنگریزه
و در خشکی و گویند جند بادستر
خصیهٔ آن است
قاربطه حب هندی است
قاربن قرصعنه است
قاسطمون محلب است
قاسعاقون سوسن بری است
قاسی بترکی قنه است
که بفارسی بارزد نامند
قاسینا سلیخه است
قاصعنه محلب است
قانال لیدبسریانی قاتل ابیه است
قاطانبقی کف العقاب است
قاطیحو بسریانی و یونانی
حنظل است
قاطردم الاخوین است
قاطس ارو ماطیقی قصب
الذریره است
قاطع المنی هر دوائی
سخن مجفف است مانند
سداب و شهدانه و یا مبرد
مخدر مانند افیون و کاهو
و یا مبرد قوی مانند کافور است
قاطل ابیه قاتل ابیه است
قاطل ذایاء قاطل دیبا
بسریانی بصل العنصل است

قاطون اربینا است که نشاستهٔ درمانست
قاطو دبسریانی بزرقطونا است
قاخروس یونانی جاوشیر است
قاقاطون نیلوفر است
قاقرطین لبن شبرم است
قاقورتلوشه خرما است که
بشیرازی نارونه نامند که
و عاء طلع نخل باشد
قاقوری و قاقورنی بسریانی
کافور است
قاقیروس برومی و بسریانی
سقلولا است که زرنباد و باشد
قاق طائری طویل العنق است
و گفته اند معرب کاک یعنی
کعک است
قاقا یونانی حنظل است
قاقیقی سفیدهٔ تخم مرغ است
و نیز پوست نازک بالایی
تخم مرغ را نامند
قاقانی حنظل است
قاقسنون یونانی کبابه است
قاقسوس یونانی کمون
بری یا شاهتره بری است
قاقوس و قاقوسطو یونانی
عدس الماء که نوعی از طحلب باشد
قاقیون یونانی البلاب کبیر است
قالابو یونانی بلوط است
قالاجیر قلی است
قالاراس الافیوا قرن ایل است
قالاریوس نوعی از خمر است

قاقیا اقاقیا است که عصارهٔ
ثمر قرظ باشد
قالاعو سطس فیقون نوعی
از نیل است
قالامالس یونانی فوتنج
نهریست یا فوتنج بری است
یا مطلق فوتنج را گویند
قاموزه ورنیا بسریانی
و یونانی صمغ زیتون است
قالاکا و قالاموساقرومانا است
و حرف را نیز نامند
قالاسن و قالامیس قصب
مطلق را گویند
قالاموس قالاموس و ماطیقون
قصب الذج است
قالاموس ازوماطیقی قصب
فارسی است
قالامینی فوتنج الماء است
قالب بکسر لام بعربی بسر انجم است
قالنجه اسم ترکی طائریست
معروف بعکه و بعربی عقعق
صلصل نیز نامند و گفته اند
اسم فاخته است
قاماریون و قوماروس نامند
قاتل ابیه است
قامسین صمغی است که آنرا
کماشیر نامند
قاماهیس بیخ جاوشیر است
قامقی و قاممقی دود النقل است
قامواجی بترکی طائریست

از طیور از جنس صقور
قاموز یونانی صمغ است
و هر گاه مطلق گفته شود مراد از آن
صمغ عربیست و نیز قاموز
بسریانی سندروس را نامند
قاموزونیعیا بسریانی و
یونانی صمغ سداب است
قاموزو رعینی صمغ خطمی است
قامورو شیعا بسریانی
و برومی فربیون است
قاموزو کزرا بسریانی ساوا
وران است
قامو و دلوزا بسریانی
و یونانی صمغ درخت بادام است
قان گفته اند که بترکی دم است
قانانیس شهدانج است
قاناقس کاشم رومی است
قانس قبطی یونانی باقلی
قبطی است
قانته الطیر قانصه است
قانفاسن یونانی سندروس است
قانفاسون یونانی صمغ
کریه الرائحه است که می آرند
از بلاد عرب و گفته اند که
سندروس است
قاساریدس و قساریداس
و قسیاریدوس یونانی ذراریح است
قانفرا طمون لفظ یونانیست
و گفته اند که نباتیست مانند
عنصل و بدل آن استعمال میشود

قانبوس بیونانی بمعنی وخامیست
که آنرا شاهترج فرفیری نامند
قانیون بیونانی شاهترج است
قاوون بترکی بطیخ است

فصل القاف مع الباء الموحده

قباب بکسر اول بعربی نوعی
از سمک است
قبار و قبارس و قبارس
بسریانی و بیونانی و برومی
بمعنی کبر است
قباع بضم اول قنفذ را نامند
قباق بترکی اسم قرع است
قبار و قباة بعربی نام گیاه
که شتر ازین سیر شود و بفارسی
گیاه چرای شتران نامند
قباح بعربی اسم دب است
که بفارسی خرس نامند
قباط و قبیط و قبیطی اسم بمرسه
بضم قاف و تشدید با حلوایی
معروف است که ناطف
نامند معرب کبیده و کبیته
قبر و قبره قنبر است
قباع اسم عربی خنزیر صحراست
قبر اسم عربی انگور طولانی
جید الزبیب است و بتشدید با
اسم حکاوک
قبرس بضم اول و سکون ثانی
و ضم را و مهمله در اصل اسم
جزیره عظیمی است در روم
که معدن نحاس است و نحاس
آن بسیار خوب است و لهذا
آنرا نحاس قبرسی نامند
منسوب بدانجا مانند انکه
قلع اسم معدنیست که ازان
رصاص بعمل می آید لهذا
رصاص جید را قلعی مینامند
قبع قنفذ را نامند
قبع اسم خنزیر جبلی است
قبعه اسم طائریست کوچکتر
از عصفور
قبعر و ربعر بعربی ترد بیرا نامند
قبقاب صدف بحری را نامند
قبل بعربی تیس جبلی است
قبور بعربی اسم نحل بیر نعیم الجمل است
قبیرا عنبره است
قبین بعربی مجل را نامند

فصل القاف مع التاء المثناه الفوقانیه

قتب بکسر اول و سکون ثانی
جمع اقتاب است بمعنی معاء
قتام و قتان بعربی غبار را
نامند
قت بعربی اسفست را گویند
یا خشک آن را
قترس گویند اسم بهترین نحاس است
قترغه اسم ترکی قلاع است
که بعربی غراب نامند
قتع و قتعه بعربی اسم کرم
سرخی است که چوب را میخورد
و مطلق کرم چوب را نیز نامند
قتق بترکی اسم ماست است
و مطلق نان خورش را نیز مینامند
که بعربی ادام گویند
قتن ماهی است عریض بقدر
یک کف دست
قتنا بسریانی اسم قصب است
قتنا و سیما بسریانی اسم قصب
الذریره است

فصل القاف مع الثاء المثلثه

قثام اسم عربی ضبع انثی است
قثاء الحیه زرا و ندطویل را نامند
و گفته اند اسم حنظل صغیر است
قثاء العصفار بعربی اسم شعار
است
قثاء الکبیر بعربی سفلج است
بفارسی خیار کبیر نامند و لون
ثمر درخت کبر است
قثاء النعام حنظل است که بفارسی
خیار کرک و بهندی اندراین نامند
قثاء هندی خیار شنبر است
و گفته اند اسم تمری است
که بهندی تو...ئی نامند
قثم اسم ضبعان است

فصل القاف مع الجیم المعجمه

قجی بجیم عربی بفارسی تخم
شور است و نزد صاحب
تحفه اسم ترکی خردل بری است
قج بجیم عجمی مخفف قوچ ترکی است
که بعربی کبش فحل مقرنرا نامند

فصل القاف مع الحاء

قح اسم عربی بطیخ خام است
که بفارسی کالک و بشیرازی
کرکو نامند
قحط بعربی اسم نبت است
قحر الکلیل الجبل است
قحوان اقحوان است

فصل القاف مع الدال المهمله

قداح اطراف صغیر تازه بقول
است و شاخ نبات تازه را
نیز نامند و صاحب تحفه بهار
نارنج دانسته و بعضی گل طلح
و بعضی گفته سنگ جقماق است
قدا و بفتح اول ثانیه بعربی
قنفذ است
قداحی پر مرغی مشین را نامند
قدح صاحب تحفه گفته نوعی
از ابرون را نامند و صح
آنست که بخور مریم است
قدح مریم گیاهیست که برگ
و بیخ آن بصفت سنگ مثانه
و مدر بول است و آن نوعی
از حی العالم که مسمی است
بزلایف الملوک و نواعلب بیان
مرحوم گفته اند که غلط است بیرا
که آن قداح مریم است
قد بفتح اول و تشدید دال
بعربی جلد نخله است
قد بضم اول و تشدید دوم
بعربی ماهی بحری است
قداح مریم قدح مریم است
و قداح مریم ازان جهت نامند
که گیاهی آن طولانی پیچیده
شبیه بزلف بافته و ازین جهت
آنرا زلف عروسان نامند
و بهندی حبه و باری نامند
و اهل مغرب زلایف الملوک
جهت انکه برگ آن مانند قدح
کوچکیست و ازینجهت این را
اذان القسیس نامند و گفته اند
بیونانی قوطولیدون نامند
و بعضی گفته اند حی العالم است
قدسیا بفتحتین بیونانی قلیمیا است
قدوح و قداح بفتح اول و ضم
ثانی بعربی اسم وباب است
قدومه نزد عامه اهل اصفهان
اسم تودری است
قدیح اسم عربی مرق است
که بفارسی شوربا نامند
قدیر گوشت مطبوخ در دیگ است
قدیم الملک خبازی است

فصل القاف مع الذال المعجمه

قذاذ قطعه ذهب است
قذة و قذقان الاذنان
و القذذا اسم برغوث است
و نیز قذ بمعنی کیک است

فصل القاف مع الراء المهمله

قرا بسریانی اسم قرع است
قراقاج بترکی درداراست
قراس یا بالوطن و قراسیا
ثافالوطن بیونانی کراث شامی
است که عامه اهل شیراز
پیرپیاز نامند قراثا بعربی
قسمی از نخل است که ثمر
آن بهتر می باشد
قراجورک اودی بجز شونیز است
قراح و قراح آب خالص است
قراری بسریانی حب خروع است
قرارنوس برومی اسم سمع است
که بفارسی موم نامند
قرار نوفل نیلوفر است
قراسوس بیونانی زیتون البری است
قراسنقر بترکی طائریست از
طیور صید مائل بسیاهی غلیظ
قراسیا و قارسیا قراصیا است
قراسیلوس و قرنصیاء برطوس
و قرنصیا سرطوس شراب
حلوی است که از انگور که
بیونانی فرطیقوس نامند سازند
قراشم بضم اول و فتح ثانی
بعربی قراد عظیم است
قراض بادنه است و اثرا
نیز قراضه بعربی نوعی است
از حلوای صلب لزج که از
حلبوب سازند و اقراص
و بناوق بزرگ ازان سازند
معروف است این حلوا

نزد اہل ایران بقراصي
قراتارخ اسم ترکی شحورست
قراطن بیونانی ماء العسل است
وآن عسل قلیل است که طبخ
کرده شود با ماء کثیر
قراطوس و قراطوسن بیونانی
ورد فیون است
قراصیا قراطیا بسریانی
وبیونانی خرنوب شامی است
قراع طائریست که عود الصلیب را
بمنقار خود بآشیان برد
قرقلون قرنفل است
قرانه بکسر اول بعربی بجائز
شجر است
قرافاج بترکی ثمر درخت
وردار است
قراتروط بترکی رخبین و
گفته اند بصل است
قرقیون بیونانی کبابه است
قراقوش بترکی عقاب است
قراقلیوس برومی اسم غار است
قراموس برومی باقلی است
قرامیون بصل است
قرانیا بیونانی اسم زغال است
قرانیني اغریا بیونانی کرنب
بری است
قراه بکسر اول اسم ترکی صحنی
است که بفارسی شنبم نامند
قرابغه بترکی اسم ضفدع است
قرابانیون بیونانی اقحوان است

وگفته اند نوعی از بابونه است
که بعربی عین البقر و بفارسی
گاو چشم نامند
قربیت بکسر و رای مشدد و
نوعی از ماهی مملح است که تازه
باشد
قراست انجره است
قرابینون برومی بلوط را نامند
قربوک اسم ترکی شبرک است
قربوله نوعی از لبلاب است
قربیون نوعی از سمک تازه
یا سمک مطلق را نامند
قرح شونیز است
قرحان نوعی از کماه است
صغار است که فطر نامند
قرو بعربی بمعنی قراد است
قروالیون بسد است و صحیح
آنست که آن قروالیون
بواو است نه بدال
قروما نون بیونانی قروما نا است
قروامن حرف است که بتازی
حالم نامند
قروامومن و قروامون و
قرومون برومی و بیونانی
قروما نا را نامند
قرواینی بیونانی قرة العین است
قروع قمل الابل و دجاج است
قروها لی کرویا است
قروماوس اسم رومی خرس است
که بفارسی اسفندان کنده نامند

قرضم اول اسم عربی ضفدع است
قرنفتح اول و را مشدد و بعربی
فروج است
قردالب نخلست که آنرا اجبا
نامند
قردومانا بیونانی بندق است
قرزح بعربی شجر است
قرزحه بعربی اسم بقله است
و شجر را نیز نامند
قرس بکسر اول بعربی تسبه ضیغم را نامند
قرستیلوس اسم رومی است
که آنرا بیونانی ماطیطوس نامند
و آن شادنج است
قرسطاریون بیونانی سطا بنبست است
که بشیرازی کماة کوهی نامند
قرسطوس بیونانی قسط است
و برومی قفر الیهود است
قرسمنون بیونانی زنبه حنظل است
قرسطامنون بیونانی
و بسریانی زنجبیل کلاب است
قرسیقی اسم نوع طراثیث
است که بیونانی او رونقی نامند
قرسیس ملح نفطی است
قرشام و قرشوم بعربی قراد
عظیم را نامند
قرض بضم اول و سکون ثانی
اسم عربی خبز است و کلیجه را
نامند و باصطلاح طبا عبارت
است از دوائی که بکوبند و خمیر
کنند با آب و اقراص سازند

و در سایه خشک کنند تا اینکه
رطوبت در آن نماند و نگهدارند
واستعمال نمایند
قرصعا سلحفاة است
قرصوف بضم اول بعربی
عصی الراعی است
قرط بعربی نوعی از کراث است
که آنرا کراث مایده و کراث
البقل نیز خوانند
قرط بضم اول و فتح ثانی
اسم مصری قمقمه است
قرطا بیونانی شاه بلوط است
قرطی و قرطیقی بسریانی حسک است
قرطس بیونانی تفاح کرم است
قرطف اسم عربی بقله است
و ثمرة الرمث را نیز نامند
قرطالوخیار شنبر است
قرطم هندی حب النیل است
قرطمانا قروما نا است و نیز
کرویای فارسی و کراویه
رومی را نامند
قرطن بیونانی ماء العسل است
قرطو و قراطیا بسریانی حسک است
قرط بفتح اول و ثانی و ظای
سعجه اسم درخت نوعی از
اسغیلان است
قرعا کیبا بسریانی هوفاریقون
را نامند
قرعیلانه جعل است
قرعوی بترکی طائریست

از طیور صید از جنس بازی
و از آن کوچکتر
قرغی بترکی باشق است
قرف بکسر اول بعربی قشر را
نامند و قشر سلیخه قرف نامند
نیز و بمعنی لحاء الشجر نیز آمده
قرفا غلنجه است
قرفد بفتح اول بعربی سعد است
قرغه بترکی غراب است که
بفارسی کلاغ نامند
قرقسیوس و قراقلیسوس
و قرقمسون و قرقسیا بیونانی
کبابه است
قرقلون قرنفل است
قرقا آبیونانی عشرق است
که حلقی باشد
قرقاول بترکی نام تدرج است
که معرب تدرو فارسی است
قرقار حمام بغدادی که بفارسی
کبوتر بغدادی نامند
قرقس بکسر بعربی اسم خرس است
که صغار بعوض باشد
قرا قرامنی حرف الماء است
قرقوس بهن صنوبر است
که آنرا تنبیخ نیز نامند
قرقرون برومی سعد است
قرقس قرومس بیونانی
صدف لؤلؤ است و نیز بعضی
حلزون را نامند
قرقشم بترکی صامریو را نامند

قرقط و قرقوف بعربی خمر است
قرقعنا و قرقو بیونانی و بسریانی
زعفران است
قرقو بکسر اسم ترکی صقر است
قرقف بعربی خمر است و خمر
غلیظ را نیز گویند
قرقف مرغ کوچکی است و عرب
نیز نامند
قرقمان خشبی است که در جوف
سقل حجاری و صعیدی
پیدا شود و گویند لب سقل حجاری است
قرقوما عما و قرقو سعما و قرقون
بیونانی ثقل دهن زعفران است
زیرا که قرقو بیونانی زعفران است
و سعما بمعنی ثقل است
قرقینو بیونانی سرطان است
قرلانغوح بترکی خطاف است
قرمارس خانل ابیه است
قرماره و قلی است
قرماریس بیونانی درخشی است
که آنرا قطلب نامند
قرماقیطس طین کرم است
قرمانیون اقحوان است
قرماون و قروطنان و
قرستوان برومی و بیونانی
بصل را نامند
قرمد بالفتح سنگ نوره است
و بمعنی حرف مطبوخ نیز آمده
قرمدار قرمطان است و نیز زنان
آنرا علف الجبل نامند و بعربی

قروح قرح استعمال نمایند
قرمعا سلیخه است
قرمل بعربی شجریست بخار
قرمود و قرموط و قرمون بعربی
ثمر غضبان است
قرمیا توتیا است
قرمید بعربی اسم آجر است
قرمیون بیونانی سمک بحری است
قرن البحر کهربا است و نزد
بعضی عبارت از بسد و مرجان است
قرن البقر و قرن الثور بفارسی
سرو گاو یعنی شاخ گاو نامند
و نیز قرن الثور بمعنی حلتیت آمده
قرن الماعز شاخ بز را نامند
قرن الحریت قرن کرگدن است
که بفارسی شاخ کرک و بهندی
گینڈی کا سینگ نامند
قرقا و یلا قرن الایل است
قرنب بعربی یربوع است
که بفارسی کلاکموش نامند
قرنبا بیونانی سطلق کرنب را
نامند
قرنبا اغریا بیونانی کرنب است
قرنبی انار لکرنب بستانی است
قرنبا و قرنبا حماض صغیر است
که مسمی بحمیض است و گفته اند
که بیونانی اسم اوبیا است
قرنبا مخفف قرنباد است
و آن اسم کرویا است
قرنباد و قرنفاد و قرنفار

و قرنفان کرویا است
قرنفل بقائی قرنجمشک است
قرنفول قرنفل است
قرنوس حرف الماء است
قرنوس قالوس حب الصنوبر است
قرنوة اسم عربی هزنوة است
قرنیتا بسریانی سطلق فودنج را نامند
قرنیتا و برا بسریانی فودنج بری است
قرنیتا و بن اس بسریانی
فودنج نهری است
قرنیتا وطورا فودنج جبلی است
قرنیتا و مجعلا بسریانی فودنج
مزارع است
قرنیتا رسیا و قرنیتا رنهری
بسریانی فودنج نهری است
قرنین بهندی آس است
قرنیون بیونانی شاه بلوط است
قروا نوعی از لبلاب است
که آنرا سد العرض نیز نامند
قروالیون بسد است
قرور بعربی آب سرو را نامند
قروسوس بوصیر است
قروسطولیوس بیونانی
شاونج است
قروسوفیون و قروسوس
بیونانی ارطیون است
قروسمیون جوزماثل است
قروسیون بیونانی قرصعنا است
قروط بترکی عسل است
قروعنق سقطیعی و قرموصعا

بیونانی معجونی است مرکب
از طین مختوم و حب الغار
و صنعت آن در قرابادین
ذکر یافت و فلفل و بعضی آن
را نیز نامند
قروفس بسریانی اسم ورونج است
قرومل بفتح اول و ضم ثانی
بیونانی قرع را نامند
قروفن قروفوس قروس
و قرفیوفوس قروقوس و
قیوفوس همه بیونانی اسم
زعفران است
قروال و قرولیون معرب اند
از قروالیون یونانیست و آن
اسم بسد و مرجان است
قروم شجره و سبعة الالوان است
قرومیان بیونانی و بسریانی
بصل است
قرون خبث فضه است
که آنرا اقلیمیای فضه نیز نامند
قرون البحر اسم مرجان یا
کهربا است
قریب بعربی سمک ملح تازه است
قرسیا و قرسیا نوعی از ثمر را
نامند که بسر آن بهترین بسر
انواع ثمرها باشد
قریح آب خالص است بمعنی ماء
قراح
قریدوس بیونانی عقرب است
قریدولوس بیونانی جرادة

که بفارسی تلخ نامند
قریل حنظل که بهندی اندراین
نامند
قریس بعربی آب سرد و گوشت
بخنی را نامند
قریص نان خورشی است
که از گوشت ماهی و اکارع
و یا بقول و ابازیر جوشانیده
در سرکه تا پخته شود و پس سرد
و منجمد کرده بخورند
قریصا بروطنیس و قریصا
بروطلس و قریط خرنوب
شامی است
قرالسیوس شرابی است
شیرین که متخذ از انگور کم
سیمی است بقرسطیقوس
قریع بعربی اسم فحل است
قرنیه الکتان نزد اهل اندلس
اسم کشوث است
قریفان و قرنفان بسریانی
کرویا است
قرینا بعربی اسم لوبیا است

فصل القاف
مع الزاء المعجمة

قزارز جاجی است
قزاکرم ابریشم است
قزح بعربی بول کلب است
قزح بکسر اول تخم بصل را نامند
و بمعنی توابل قدر است
مانند کمون و زیره و مثال آنها

جمع آن اقزاح و بمعنی ابازیر
نیز آمده
قزح بکسر اول و سکون
ثانی بعربی خرء الحیه است
قزو بضم اول و سکون دوم
قطا است
قزه بیر رصاص ابیض است
قزدی نباتیست طبیعت
آن گرم و تر در اول و نمک
ازان بعمل می آورند و
میخورند بهترین آن سبز
تازه آنست
قز بفتح اول و تشدید زاء معرب
کژ و یا کج فارسیست آن
نوعی از ابریشم است و در
ابریشم ذکر یافت و کسیکه
آنرا دود الحریر دانسته
غلط کرده است
قزاح بضم اول و تشدید زاء
تازی کماة است
قزغند نیز غند است و نیز غنج
نیز نامند
قزل بترکی بمعنی احمر است
و مراد ازان ذهب است
قزلان بترکی اسم طائریست
کثیر الوجود در شیراز و عامه
آنجا قزلاغ نامند و صاحب
تحفه که قبره نوشته سهو است
قزوجا اموان و قزوموان
و قزوموان و قزومنین

و قازامان بروصی بیونانی
بصل است

فصل القاف
مع السین المهملة

قس بضم اول نوع قسوسی است
که ثمر نداشته باشد و بمعنی
لبلاب بی ثمر نیز آمده و اوراق
آن صغیر باشد و قسوس شامی
باریک عصاره بیخ آن با
سرکه جهت سم رتیلا نافع
قساء بفتح اول و ثانی
بیونانی سلیخه است
که آنرا بهندی کهیلا نامند
و بمعنی دارچینی نیز آمده
قسابه بفتح اول و ثانی
بعربی ثمر ردی است
قساهیو بسریانی حلیون است
که بفارسی مارچوبه نامند
قساوا بیونانی تنکار است
قساویسا بسریانی قصب
الذریره است
قسارا و قوارسا ما بسریانی
عود بلسان است
قسارس قباهس بمعنی کهربا است
قسارقرنین اسم رومی
رطب است که بفارسی
خرمای تر نامند
قسارفورنیقین برومی ثمر
هندی است
قسارو او قرقون قسار و ا

قوقیرون بیونانی سعد است
قسارُوس بیونانی قسوس است
که عصارهٔ لحیة التیس باشد
قساطوس و قساطونوس قطم است
قسالاون بیونانی دهن قسط است
قساسوس و قسامویس قسا بیونانی
و قسوماس همه بیونانی اسم
وارحلبی است
قسیوس بیونانی سوسن
بریست ابیض
قسارُوس بیونانی عصارهٔ
لحیة التیس است
قساسیس بیونانی لبلاب
عریض الورق است که آنرا
لبلاب کبیر نیز نامند
قسنوبرون بیونانی قاتل النمر است
قسنوس اطاروس بیونانی
لحیة التیس است
قساسیس و قسنوس لبلاب
کبیر الورق است و لبلاب
بری نیز گفته اند و قسنوس بمعنی
لادن نیز آمده
قسران بترکی رماک است
قسرنوا دهن حنا است
قس بفتح اول و شین مشدد
بعربی صقیع است
قسطس اسم جنس قسط است
قسط اسود آن قسط هندی است
قسط بحری قسط ابیض مر است
قسط حلو قسط هندی است

و نیز قسط رومی ابیض را نامند
که بوی آن تند است
قسط رومی قسط ابیض حلو است
قسط سوری قسط ثقیل است
که لون آن مانند خشت است و
طعم آن تلخ و رائحهٔ آن ساطع است
قسط شامی راسن است و قسط
سوری نیز گفته اند
قسط صینی قسط مر است
قسط عربی قسط ابیض خفیف
طیب الرائحه است و بمعنی
قسط حلو نیز آمده
قسط فارسی قسط ابیض مر است
که بفارسی ماروازو نامند
قسط نقلی قسط مر ثقیل الرائحه است
قسط مر قسط هندی است و نزد
بعضی قسط سوری است
قسط هندی قسط اسود خفیف است
و قسط اسود حلو را نیز گفته اند
قسطانیا و قسطل و قسطنیل
بیونانی و برومی شاه بلوط
است که بعربی بلوط الملک نامند
قسطانیقی بلغت اهل سودان
اسم بقلهٔ یمانیه است
قسطرین برومی و بیونانی
اتسج است
قسطناس بضم اول و تسکین
ثانی بعربی شجر است که بیخ
آن قسطنس است
قسطور و قسطوره و قسطورین

و قسطوریوس و قسطوریون
و قاسطوریس بلغت یونانی
جندبادستر است که بفارسی
خرمیان نامند
قسطوس و قسیطولیس بیونانی
زنجار است
قسطورون قسفس بیونانی
قرطم است
قسطیر بکسر اول و سکون ثانی
بعربی رصاص ابیض است
که آنرا قلعی نیز نامند
قسعیطس بیونانی طین [illegible] است
قسقاموس بیونانی فوذنج است
قسقیون بیونانی سوسن بری است
قسقاس بفتح اول و سکون
ثانی بعربی اسم نبات است
و بمعنی اسد نیز آمده
قسلع قنبیل است
قسمیبور ضبع است که
بفارسی کفتار نامند
قسور بعربی بابونج را نامند
و بمعنی فوذنج نیز آمده
قسور بفتح اول و سکون
ثانی بابونج است و واحد
آن قسوره است
قسولیدوس و قسولیدون
بضم اول و ثانی بیونانی
کاکنج است
قسوماس بیونانی وارحلبی است
قسورمون بندق هندی است

که بهندی ریٹهه نامند
قسویوقن بیونانی حشیشة الزجاج
است که برومی کسوماس نامند
قسه تربد است
قسیا و قسیوسیوس برومی
و بیونانی سلیخه است
قسیرام بسریانی قثاء بری است
قسیر بفتح اول و کسر ثانی
خلفا است

فصل القاف مع الشین المعجمة

قشا و قثاء بعربی قشور
اشجار است
قشاح بفتح اول و ثانی
بعربی اسم ضبع است
قشار قشور محلب و نبق است
قشاره ریزه های کندر است
که از سودن قطعهای آن
با یکدیگر جدا کرده و آنرا قشار
کندر نامند و قشر محلب را
نیز گفته اند
قشام بعربی اسم قز است
قشنا بسریانی قسط است
قشر بضم اول بعربی اسم
ماهی بقدر شبری است
قشران جناح طیر است
قشره بکسر اول و سکون
ثانی جلد است و قسمی البیضه
را نیز نامند
قشری پوست منجمد بالائی شیر است

که بفارسی سرشیر و چرب شیر
نامند و بهندی ملائی
قشه اسم دابه است شبیه
جعل و گفته اند دابه است
که بفارسی کنه و بعربی قرده نامند
قشیر حربا است
قشعه بفتح اسم کشوثا است
و بکسر بمعنی بلغم آمده
قشعر بضم اول و سکون ثانی
بعربی قثاء است که بفارسی
خیار زه و خیار دراز و بهندی
ککڑی نامند
قشعوم بضم اول سکون دوم
بعربی قراده است
قشم بکسر اول اشهر لحم مطبوخ
است لحم مطلق را نیز نامند
قشمش بکسر اول و سکون ثانی
معرب کشمش است که عبارت
از مویز انگور کشمش باشد
قشنیز معرب کشنیز فارسی است
قشو بفتح اول بعربی دوای
جالی است که سیاه اند زنان
بروی خود برای تصفیه رنگ
آن مانند خردل کوبیده
بخته با ماست سرشته
قشور بضم اسم جنس پوست
میوه ها است و شامل پوست
اشجار و بزور و غیرها است
و بعضی اعتقاد آنکه تنها قابل
بهضم نیستند و غذائیت ندارند

و این کلی نیست و لیکن بسیار
قلیل الغذا اند و بطئ الهضم
قشیلرس برومی ذراریح است

فصل القاف مع الصاد المهملة

قصابک اسم طائری است که آنرا
بعربی صعود نامند و الآن
صفراغون است
قصب فارسی نوعی از قصب
است گفته اند نی است که
از آن قلم می سازند
قصبک اسم نوعی خرد ماهی است
قصب بوا قصب الذریره است
قصد و قصده عوسج است
قصدیر بعربی رصاص ابیض است
که آنرا قلعی نیز نامند
قصر بعربی اصول النخل شاخ را
نامند
قصبه بلغت عربی اسم
جص است
قصطل بمصری شاه بلوط است
قصعل بضم بعربی عقرب است
و بکسر عقرب الذنب را
نیز گویند
قصفه بعربی ورق طلح است
قصل بفتح اول و سکون ثانی
بعربی زهر سلم است
قصم بعربی بیض جراد است
قصود و قصیده بعربی مخ
سمین است و قصید بمعنی

لحم یابس نیز آمده
قصیری بعربی نوعی از افاعی است
قصیص و قصیصه بعربی نباتیست که در بیخ کماة روید و گویند تودری است

فصل القاف مع الضاد المعجمة

قضاب بمصری ازاذان الفار است
قضابه بعربی اسم وزیغ است
قضار بعربی کلته الماء است که بفارسی ماده سک آبی و بهندی اود بلاو نامند
قضب اسم شجر بزرگ است و بمعنی لفت و اسفست نیز آمده
قضبه بعربی اسم رطبه است که بفارسی اسفست نامند
قض و قضقض بفتح بعربی حصی الصغار است
قضام بعربی نبات حمص است
قضه بکسر اول و تشدید دوم بعربی و جبین است و بمعنی حصی صغار و جص و رمل آمده
قضعابن بلغت اندلس نباتیست که آنرا قضبیون نامند
قضم بفتح اول و تسکین دوم قطن عتیق است
قضم قریش حب صنوبر صغار و کبار است
قضیب اسم عربی درخت زرو تاک و انگور است

فصل القاف مع الطاء المهملة

قطابه بضم اول و فتح دوم بعربی پاره گوشت است
قطاریقا بیونانی اسقولوقندریون است
قطاریون غافث است
قطالا بیونانی درواس است
قطانس بضم اول لفظ رومی است گفته اند که دابه ایست بحری که آنرا دابة البقر گویند و صحیح آنست که نوعی از بقر جبلی است
قطاط بفتح اول بعربی قطاة است
قطاع بکسر بعربی شیر نیست
که بفارسی شکر پاره نامند
قطایس بصل الفار است که آنرا عنصل نامند
قطامی بعربی صقر است که آنرا بفارسی چرغ نامند و نبیذ را نیز گویند
قطب بعربی و قطابا و قطبی و قطیا بسریانی بمعنی حسک است
قطیوس و قطوس بسریانی سرخس است
قطس حوما بسریانی خنطل را نامند
قطر بکسر اول اسم عربی نحاس است که گداخته است یا قسمی از نحاس است یا مطلق نحاس
قطری کنکر و هر است
قطرای بیونانی کبر است

قطرب دابه ئیست که حرکت میکند بر بالای آب حرکات سریعه مختلفه و نوعی از الیحور را نیز نامند
قطرلیه نوعی از حمر است
قطرنا بیونانی زجاج را نامند
قطروهی کنکر و هن است
قط بکسر و تشدید بعربی سنور است که بفارسی به نامند
قطه سنور ماده است
قطف بکسر بعربی عنقود است
قطفا و قطفه بسریانی بقلة است که آنرا اسرمق نامند
قطلب بلغت شامی عاقل است
قطم بعربی لحم و بینه که آنرا نیز نامند
قطمیر قنب بری است
قطن بعربی اسم حب الملک است
قطندوس برومی و بیونانی زبیب است
قطرساوبرنیا بسریانی قثاء الحمار است
قطوث حوط بسریانی حنظل است
قطوریون بیونانی قثای بری است
قطونا نباتیست که بزر آنرا بعربی بزر قطونا و بفارسی اصفهان اسپرزه و بشیرازی بنکو نامند
قطسقیقا نوعی از سموم قتاله است
قطیلا ورد است

فصل القاف مع العين المهملة

قعاع بضم بعربی آب تلخ مالح است
قعال بعربی نور و شکوفه عنب است
قعیر بیونانی فلفل است
قعبول قسمی از کماة است
قعقام سندروس است
قعقر ورنیل است
قعقاع بعربی تمر یابس است
قعقع بعربی اسم لقلق است که بفارسی لک لک نامند
قعقع اسم عربی عقعق است
قعلامنس بخور مریم است
قعلوس غار است
قعموص قسمی از کماة است
قعنب بعربی اسم قلقاس است و خصی الثعلب است
قعید بعربی جراد است
قعیدارنب ذکر است

فصل القاف مع الفاء

قفارس کبر است
قفاریس بیونانی و بسریانی حب الزلم است
قفاص بضم بعربی وعل است که بفارسی کاوکوهی نامند
قفارلیون شاهترج است
قفالنظر اسم آس بری است
قفنالا اسم رومی اجاص است
قفذ کمون است

قفذیر بیونانی لحم است
قفذ بسریانی قنفذ است
قفر بضم اول و سکون دوم اسم فار است
قفرس ابهل است
قفر و قفر نبات کشوث است
قفط کمون است
قفلوس بیونانی غار است
قفلوطا کراث شامی است
قفور کفری است
قفوری کافور است
قفوریج و قفوا اریج و قفولاریج بیونانی کافوریه است که نوعی از ریحان باشد
قفهر قیقهر است
قفیر بعربی زنجبیل است
قفیص بیونانی قرمز است که مثول شود بر درخت بلوط

فصل القاف مع القاف

قفه و قفنج بسریانی کاکنج است
قفسالا برومی اجاص است
قفص شاهترج است

فصل القاف مع اللام

قلا قلی است
قلاب ذئب است
قلابو بیونانی بلوط است
قلاع جاره باصفهانی اسم عقیق است

قلاذا ذربویه است
قلاذاره و قلارار بمعنی قلاع حجاره است و آن طائریست از جنس غراب که بفارسی کلاغ پیسه نامند و عقعق را نیز نامند
قلاره مانیون بیونانی نوعی از خمر است
قلاس بسریانی ساذج است
قلامثره بفارسی اسم غلی است که شبحارنیز نامند
قلاط بعربی سمک است
قلاطانس بیونانی درخت خیار است که بعربی ولب نامند
قلاطانوس بیونانی قلت است
قلاطیور بیونانی قنبیط است
قلاقل بعربی فلفل است
قلاقلیطس بیونانی قلقلیمیا است
قلاقمی فاخته را نامند و یا طائری است مشابه آن
قلام بعربی قاقلی است و نزد بعضی رعی الابل است
قلاماالس بیونانی فودنج جبلی است یا بری
قلامتی و قلامین و قلامیسی بیونانی فودنج نهری است
قلامرطون بیونانی زرنباد است
قلامس اروماطیعس بیونانی قصب الذریره است
قلان بترکی حمار الوحش است

قلب النخله بعربی شحمة النخل است
که جمار النخل نامند
قلب الارض سورنجان است
قلبیا بسریانی قرفه است
قلبیا واسا وقلیون سوردی
بسریانی و برومی ورق الآس
است
قلبیا واطروغا وقلیون قطرین
بسریانی و برومی ورق
الاترج است
قلبیا واکندنا وقلیون سیلیقون
بسریانی ورق الانجدان است
قلبیا وبلوط وقیلون دروس
بسریانی و برومی ورق بلوط است
قلبیا ونوثا وقیلون سندروسی
بسریانی و برومی ورق التوت است
قلبیا رجاصا قیلون قوفیالا
بسریانی و برومی ورق
اجاص است
قلبیا حمصا لبنا بسریانی
ورق سورنجان است
قلبیا وخلاف وقیلو الکیا
بسریانی و برومی ورق
خلاف است
قلبیا واقبنی وقیلون قریقینا
بسریانی و برومی ورق
خوخ است که بفارسی برگ
شفتالو نامند
قلبیا وذاقنی وقیلون فرسدوسیا
بسریانی و برومی ورق الغار است

که بفارسی برگ و بهمنت خوانند
قلبیا وزیتا وقیلون غزنوس
بسریانی و برومی ورق
زیتون است
قلبیا وقبار وقیلون کفاریس
و برومی ورق الکبر است
قلبیا وکنار وقیلون لوطس
سدر است
قلبیا وکوزی قلیون قیرلوا
بسریانی و برومی ورق
الجوز است که بفارسی
برگ گردکان نامند
قلبیا وشیلا وقلیاطس بسریانی
و یونانی وسمه است
قلیجفور وقلیجفر یونانی
و بسریانی سورنجان است
قلیدناروین وقلدناروین
وارشیشعان است
قلبی ناروین وقلیطیانا
بسریانی خطبانا است
وآن بیخ سنبل است
قلت معرب کلت هندیست
قلتا بضم اول بسریانی
قلت است
قلح اشق است
قلحندیقون ملبوس است
قلز بضم اول وثانی و
تشدید زای معجمه بعربی
نحاس که بفارسی مس
قرص نامند

قلدیاطلیس بیونانی زراوند است
قلسطانا برومی شاه بلوط است
قلبیس لحیة التیس است
قلع بعربی قلعی است
قلعا یمینا بسریانی طین
ارمنی است
قلعمنین بخور مریم است
قلعی معدنیست که منسوب است
بسوی آن رصاص جید
قاف بسریانی قشر است
وبمعنی رعی الابل نیز آمده
قلفدیون اقراص زنج است
قلفوطا اسم شامی کراث
شامی است
قلقونیا لفظ یونانیست
که بفارسی رنکباری نامند
قلقاس لفظ رومی است
که آنرا بهندی اروی نامند
قلقاسی بسریانی قلقاس است
قلقدیس وقلقدیس برومی
زاج ابیض است وگفته اند
که بمعنی زاجی است که مسمی
بشتر دندان است
قلقطار وقلقطار برومی
زاج اصفر است
قلقلان نزد اکثر اطبا
قلقل است
قلقلانی بعربی طائریست
که مشابه فاخته است
قاقلانیه فاخته است

قلقنت وقلقند برومی زاج
اخضر است
قلار وقلاری نوعی از انجیر
سفید که چون خشک شود سفیدی
آن زیاده و براق گردد که
گویا بران روغن مالیده اند
وبعضی آنرا در ظرفی مستعمل
بهم چیده وبران دوشاب
انگوری و یا عسل میریزند
وسرکذارند تا دو سه سال
فاسد نگردد
قلان اسم ترکی حمار الوحش است
قلوب قلیب اسم عربی ذئب است
که بفارسی گرگ نامند
قلما بیونانی و بسریانی حرجیر است
قلماس وقلماوس قصب الذریره است
قلام قاقلی است و رعی الابل
نیز نامند
قلمیک بلغت اهل عمان بیروج
است که نوعی از عود بخور بسیار
خوشبو باشد و گویند صندل
اصفر است که بهندی
ملاگیر نامند و گویند نوع
لیمو است که شیرازی لیمو چی
خارکی و بهندی جنبیری
نامند و گویند لیمویی مرکب
از لیمو و آب نارنج است
قلمیج بعربی اسم رازیان است
قلمونیا بیونانی راتیجی است
که با آتش پخته باشند و نزد بعضی

صمغ صنوبر صغار و نزد
بعضی صمغ صنوبر کبار است
قلمیاطیطس نوعی از زراوند
طیب الرائحه است
قلمیس برومی فودنج است
قلمیقلمون قیقهر است
قلنبک نوعی از عود است
که بخور آن طیب الرائحه است
که چون کبه ندوست خوب شیر
کرده اند
قلنقنی قار است
قلو با قلو با سیج اسم رومی
آمله است
قلو با سیر اسم رومی شیر
آلج است وآن آمله پرورده
در شیر تازه و دوشیده است
قلو رقیا بیونانی صندل است
قلوسون بیونانی وسقوریدوس
است وآن فودنج است
قلوغنیطون بیونانی صنوبر است
که بفارسی کشک نامند
قلوقا اسم عربی قرع است
قلولی بفتح اول وثانی طائریست
که آنرا بفارسی قاز نامند
قلوص پلاسیدس برومی
زبد البحر است
قلوموس بیونانی سنک است
قلونوسن شلوط را نامند
قلبیا بسریانی اسم قلی است
قلیان بکسر بعربی نحو سیاه

است وبعضی نحو سفید را
دانسته اند
قلیمالس بیونانی طلیان است
قلیدوارشیشعان است
قلیما اقلیمیا است
قلیعی نزد اهل مشرق قلیعات
قلینو بوذیون وقلینوفو
ذیون نوعی از علیق است
قلینون بیونانی رجل ... است
قلیقی قار است
قلیقلمون قیقهر است

فصل القاف مع المیم

قمار نام موضعی است که عود
از آنجا می آورند ولهذا
عود منسوب بآنرا عود
قماری نامند
قمارن وقمارون صدف
بری است یا بحریست
قماشیر وقماشیره بسریانی
کماشیر است
قمح بعربی گندم است
قمحه بعربی قصب الذریره
است
قمر باصطلاح مهوسین اسم
نقره است
قمرا بعربی طائریست
قمرون روبیان است
که اربیان نیز نامند
قمس بکسر اول وثانی لبن

خیل است که تیرگی کمتر نامند
چون ترش متغیر شود و بدطعم
گردد و سکر آورد
قمیره بضم کماة است
قمع بفتح بعربی ذباب
کوچکیست که بالای آب
حرکت میکند و پشه کوچکی
که بالای آب ایستاده میباشد
قمع زوائد است که بالای
خرما و بادنجان و انگور و
امثال آنها میباشد پیوسته
بشاخه درخت
قمقامه بعربی قراده صغیر
را نامند
قمه بکسر اول و میم مشدده
بعربی شحم است
قمم قریش و قمل قریش حب
حب صنوبر صغار است
قمحان بعربی زعفران است
و ذریره را نیز نامند
قملة الزرع بعربی طائریست
مانند جراد
قمر زوا اقاقیا بسریانی صمغ
اقاقیا است
قمرون اسم عربی ریباس است
قمولیا قیمولیا است
قمورولوزا بسریانی صمغ لوز است
که بفارسی ازو بادام نامند
قمی بیونانی بسفایج است
قمیا بعربی یاسمین است
قمیحه بعربی اسم سفوفی است
که در دهان پاشند و بعضی
جوارش نیز گفته اند و مطلق
سفوفات را نیز نامند
قمیشه بعربی حب حنظل است
قمیله بلغت اهل شام
وو قمل است و حشیشة البراغیث
را نیز نامند
قمیم اسم عربی شیر خشک است

فصل القاف مع النون

قنا نوعی از اندروطالیس است
و نزد بعضی رطبه یابسه
و بلغت مصری اسم اسق است
و بلغت مغربی کالکنج است
قنابر بعربی قبره است و واحد
آن قنبره
قنابری اسم عربی عملوک است
که بفارسی برغست نامند
قنالیس اغریا بیونانی قنب
بریست
قنابوس بیونانی شهدانج است
قناریا اسم حرشف بستانیست
و آن کنگر است
قند شکر طبرزد است
قناقینوس برومی کافور است
قنامس و قنامین قناناس
و قینیس بیونانی شهدانج است
قنبا و قندبا قلی بعربی ابیج
ارمنی است که در مثنه کلی نامند
قنبیرس بعربی نوعی از لبن حامض است
قنبض بضم اسم عربی حبه است
قنبعه خوشه غلات است
قنبیل اسم عربی شجر است
قنبیر قنبیل است که بفارسی
کنبیل نامند
قنداول اسم شامی دار شیشعان است
قنده و قندید بمعنی قند است
قندة التفاح اسم عربی نوعی
از ثمر است
قندر لوز است
قندران و قندرون بعجمی
و ترکی صفصافی هالک الحجم است
وگفته اندکه اسم عجمی صعتر است
قندس بیونانی حب صنوبر است
قندقوری و قندس قیرسا
جند بادستر است
قندس بعربی کندس است
قندز و قندو بترکی حیوانی
که خصیه آن جند بادستر است
قندول دار شیشعان است
قندید خمری است یا عصاره
است که جمع نموده و در آن
افاویه طیبه داخل کرده باشند
و رس و عنبر و کافور و مشک
و بعضی خلوق نیز آمده
قنس بعربی نباتیست خوشبو
که بفارسی راسن نامند
قنطا برومی دم الاخوین است
قنطاانورین بیونانی خصیة
الثعلب است
قنطل بعربی عود مطرا است
وعود البخور را نیز نامند
وگفته اند ساوزان است
و نام وزنی و مقداری است
و در اوزان ذکر یافت
قنطرما بیونانی اترج است
قنطرس بعربی فاره است
قنطس آس است که بفارسی
مورد نامند
قنطو اسلوا صنوبر کبیر است
قنطواپس حب صنوبر صغیر است
قنطوریون طوماغا بیونانی
قنطوریون کبیر است
قنطیا بیونانی افیون است
قنفحریج ردی است
قنقهر و قنقین قیقهر است
قنقع و قنفع فاره است
قنه بعربی خبث ورنگ
او یان و زینت و مانند
آنست و جوز فاسد را نیز نامند
قنبی بسریانی قنب است که
آنرا بفارسی بنگ نامند
قنب هندی بفارسی بنگ
هندیست
قنبطین مشتق سنبطین
مصری را نیز نامند
قنقع بعربی قار است
قنه بکسر اولی و فتح ثانی
مخففه بارزد است
قنو بکسر اولی و سکون ثانی
بعربی خوشه خرما است
قنوان و قنیان عذق است
قنیاریداس و قنابریدس
بیونانی ذراریح است
قنیا بسریانی ام غیلان است

فصل القاف مع الواو

قو بضم اسم ترکی مرغیست
شبیه باوز بزرگ و پر آن
بلند و نرم و خوشرنگ
و در اکلیل و تاج ملوک
و سلاطین نصب مینمایند
و بعربی کی نامند و پری
کوتاه آن بسیار نرم و ملایم
میباشد و در جوف بالش
و متکا برای نرمی میگذارند
قواد بعربی دوای متفی را
نامند
قوادینا و قواردینا زبد البحر است
قوارة البطیخ بعربی اسم
میوه ایست که شبیه است
بشکل خربزه و در طعم هندوانه
است و بهندی پهوت
و باکی نامند
قوارير الاولی زجاج است
و واحد آن قاروره
قواع بضم بعربی ارنب است
قواعلسون و قواعلیسون
بیونانی لسان الکلب است
قوامس بیونانی باقلی قبطی است
قواموس حجر اللازورد است
قوامیس حجریست مشابه فیروزج
و معدن آن قبرس و کشمیر
و تبت است
قوانس و قوانص اسم سنکدان
است که برومی کیلان و
بیونانی شعر سمعون نامند
قوانیا بیونانی شجرة المران است
و خرنوب را نیز گویند
قوانیا و قونیون و قوانیون
سموقونیا است و زبد البحر را
نیز گویند
قوب بضم اول و سکون و ضم
اسم عربی جوزه مرغ است
و بچه سنگ آبی را نیز نامند
قوبا بیونانی زفت مطلق است
یا زفت یابس
قوب بضم اولی و فتح ثانی
بعربی قشر البیض است که
بفارسی پوست تخم
مرغ نامند
قوبارسیوس و قوباری
سائیس بیونانی عرعر است
قوبروس و قوقوس بیونانی
خنثی است
قوبلا بسریانی بابونج است
قوبوتی بیونانی صعتر بری است
قوبوسافلوس و قوبوسواطس
بیونانی حوسبج است

قوبيا بيوناني ماء الرماد است
قوبطيس وقوبيطوس بيوناني
كما فيطوس است
قوتر وقوترج است كفته‌اند
اسم درخت وج است
قوت بضم اول وفتح ثاني
اسم عربي قشر البيض است
قوتورا برومي خرنوب را نامند
قوتيرا شوكه منتنه است وحيرتوث
را نيز كفته‌اند وابرون را نيز
قوج بفارسي كبش است
قوجا قاغانيون بيوناني نباتيست
كه آنرا فيل زهرج نيز كويند
قوجلياس بيوناني حلزون
بري كبير است وبمعني صدف
بري نيز آمده
قوجيه قا است قاسيه بسرياني
حليون است
قودمان سعد است
قوماتوس وقوودوس وقوردو
وسيلوس وقوريدالس بيوناني
فربيون است
قووما وقوودونيا وقوودونيا
بيوناني سفرجل است
قوودوس وقوردوسن
بيوناني ورل است
قوريفيته تانده است
قورا بيوناني وبتركي جمل است
قورليون وقورالن بيوناني
بسد است

قورت وقوره اسم تركي
ذنب است
قوردوس وقوردودوس
ضفادع است
قورويوس نباتيست كه مسمي
برجل الغراب است بهندي
مسمي نامند وبمعني شجر مريم
نيز آمده
قورساما بيوناني سوسن
بستانيست
قورقيس مراره سمك است
قورماليون وقورليون و
قورتاليون وقورناليون
بيوناني كزبره است
قوردنيا طيلا اسم سفرجل است
قورسياس بيوناني كشتي
از جلنيت است
قورويقوس وقورقوقوس
نباتيست كه آنرا رجل اللقلق
كويند ورجل الغراب نيز
قوريي غلاغي اسم تركي حمامه
است
قوريون بيوناني كزبره است
وخشخاش وعاقرقرحا واهل
دمشق عود فرج جبلي را نامند
قوري قلاغي اسم تركي حمامه
است
قورنفنج اسم تركي حوزه است
قورقون بتركي غراب كه
سياه را نامند

قوس نوعي از سمك بحري است
وبمعني نبات وج را نامند
قوس دره وقوس وره
بيوناني عاقرقرحا است
قوسطس بيوناني قسط است
قوسطه زبيب است
قوسقوندون ثوم بري است
قوسولون بيوناني وايينيث است
قوسيا بسرياني مصطكي است
قوش ازوي بتركي عنب الثعلب است
قوشبير اسم بيوناني طباق است
قوش دلي بتركي لسان العصافير است
قوطلوليدون نوعي از بروات است
قوطا بيوناني شاه بلوط است
قوطي بسرياني وبرومي
طرنغلون است كه بعربي
حسك نامند
قوطا ذيون بري است
قوطس وقوطوس قلقسون
بيوناني تفاح الكرم است
قوطلس بيوناني قصاص است
قوطيا بيوناني نعجه است
قوطيلوس بيوناني رمان است
كه بفارسي انار را مانند وبمعني
زيتون الحبش نيز آمده
قوطيهونس بيوناني زيتون
الحبش است
قوفا بيوناني نوعي از صنوبر است
ونوعي صمغ صنوبر است كفته‌اند
قوفاريس وقوقاري

ساسيس بيوناني عرعر است
قوقاريوس بيوناني قصب
الذريره است
قوقاليس شقاقل است
قوقاماليس وقوقامالس
بيوناني وبسرياني اجاص
است
قوقوس خنثي است
قوقل وقوقل جوان جو اسفرم است
يا جم اسفرم را نيز كويند
قوقه معا تفل وبرج عقرب است
قوقون غلاف صدف است
ونزد اهل بعض علونجان مرجوم
اطفار الطيب است
قوقون وقوقفس بيوناني
جوز سرو يا درخت سرو
قوقي بيوناني درخت صنوبر
كبير است كه آنرا زير بدا مند
وبمعني نخوه است
ونزد بعضي حيوان جندبيدستر
قوقيون بيوناني قرصي است
كه مستعمل است در مثرود
بطوس وشوكرانرا نامند
قوقالس وقوقالين بيوناني
خليدون كبير است
قوقانس نوعي از دوقوا است
ونزد بعضي تخم كرفس است
قوقا بسرياني حب الآس است
قوقس قديون تخم ما زريون است
قوقلامس وقوقلامينوس مريم

قوقلس عقرب است
قوقل بلغت اهل مشرق اندلس
اسم نوعي از قرصعنه است
قوقنس قوقنوس بتركي
طائريست كه آنرا ققنس نامند
قوقوس وقرقوس بيوناني
طحلب را نامند
قوقوس ماقعوس قوقاعيمن
وقوقوس بيوناني ستج القرع
قوقوسيد وبرومي جعده است
قوقيا بسرياني حيوان بحري
است كه مسمي بقوقي است
قوقياوس وقوموس
اعربيو وقوموس اعربيو بيوناني
كمون بري يا شاهتره
بري است
قول شيلوفر است
قولاه وقولا بيوناني عري
النهارين است وآن
عري البلدو است
قولاميوس بيوناني شجرة مريم
قولس بيوناني خبز السودان است
قولين بيوناني كرنب است
قولنجان بسرياني خولنجان
قولانيس وقولقيس وقولس
وقولوقيس بيوناني بسرياني
حنظل است
قولوبيا وقولوقنا وقولوقيني
وقولوقوما وقولوقوماطي

بيوناني قرع است
قولودلي ماء العسل است
قولوبيون نوعي از طين است
قولوطريحين برومي وبيوناني
لسان الحمل است
قولوغاطوس وقولون بيوناني
شكاعي است
قولوقندون وقولوس بسرياني
بسفايج است
قومرون وهو ما الحيون بيوناني
قاتل الكلب است وتمروده نيز
نيز كويند
قولي البد بحريست
قوليا بسرياني جعده است
قوليقون جرو الكلب است
قوم بتركي زبل است
قومانوعي از شراب است كه بعربي
مرز نامند
قومارقون بيوناني رازيانج
بري است
قوماروس بيوناني بصل است
وكفته‌اند كه قاتل ابيه است
وقطلب را نيز نامند
قوماريس بيوناني قطلب است
قومالس اسم بيوناني اجاص است
قومالبون بيوناني قرطاليدو
قوماموس بيوناني صمغ است
قومانيطس طين كرم است
وكويند طين كرمي است
قومستون برومي باقلي مصري

است
قوموس و قوموره و قومیا
موعد لنفس است
و قومیوس و قومیون بیونانی
و بسریانی صمغ لوز است
قومو صمغ مطلق را نیز نامند
قومقولوس بیونانی لوتیا است
قومل حو اسفرم یا جم اسفرم
را نامند
قوموسون ترمس است
قوموطارجس بعربی قثاء است
و آن مغیلان است
قومی قومیا و قومیدرو قومیسرون است
و قوماموس و قوقاموریس
و قومین بیونانی صمغ است
و بروی قثاء است و نیز گویند
که قومین بترکی ضان است
قومنی مرزه است
قومیا قیاس بیونانی بسریانی
صمغ عربیست
قومیاهندوا بیونانی و بروی
بل است
قومیون بیونانی وصم است
قوناق بترکی جاورس است
قوناما بسریانی و بیونانی حب الرشاد است
قونس و قونوس بسریانی بیونانی
حب الصنوبر کبار است
قونص بعربی قانصه است
قونوشیوس دانی بروی
جلوز است

قونیا بیونانی ماء الرماد است
قونیطهر ماذریون اسود است
قونین و قونیون بیونانی شوکران
و جوز ماثل را نیز نامند و قونیون
مسحوقونیا و زبد البحر و خیر بوا
را نیز نامند
قوی اسم ترکی گوسفند است
قوبروق اسم ترکی دنبه است
قوبرون بیونانی عاقرقرحا است
قونعلس و قونعلیس لسان
الکلب است
قویاوس اسم یونانی قطلب است
قویلی بیونانی نوعی از صعتر است
که ورق آن مشابه است
بورق زوفا
قوینطن بروی دوائیست
که آنرا بعربی خانق النمر نامند
و آن نوعی از ماذریون اسود
است
قویون شوکران است

فصل القاف مع الهاء

قهراسوس بیونانی قراسیا است
قهقهار بعربی اسم حجر صلب است
قهقب بعربی بادنجان است
قهقر نضم بعربی صمغ است
و نیز قنقمر بعربی غراب
بسیار سیاه را نامند و نیز
بفتح اول سکون دوم
و فتح قاف ثانیه و راء مهمله

مشد و ه بعربی تیس است
و سنگ سخت سیاه الماس را
نیز نامند
قمقور بعربی حجر است
قمندرس و قمندروس
بیونانی حب صنوبر است
قمه بعربی شیر تازه دوشیده است
قمهوه بعربی خمر است و نوعی
از خمر را نیز نامند و نزد
عامه اسم شراب است و
در حرف الباء مع النون
مذکور شد
قمهیز بعربی قز است و آن
نوعی از ابریشم است

فصل القاف مع الياء المثناة التحتانیه

قیاسوس شاهتره است
و کمون بری را نیز گویند
و بیونانی دارچینی را نامند
قیاموسیس و قیامون و
قیامومین بیونانی اسم
دارچینی است
قیاموسین بیونانی دهن
دارچینی است
قیانارین بیونانی زعفر
مصنوع است
قیانیقون بیونانی شاه تره است
قیبا بیونانی زفت یابس است
قیتره بشیرازی کرنب بری
قیتمس بعربی زبد البحر است

قیدون و قیطون و قیجیون
نباتیست که بهندی آنرا
سعله نامند و معالی است
قیباء بیونانی جوز الانهار است
و نبات فرفخ را نیز نامند
قیناء بیونانی جوز الانهار است
قیجی بترکی نباتیست که آنرا
و گفته اند که اندک شاهسطیج
را نیز نامند
قیح بعربی ریم خالص است
قیحرا بسریانی عفص خام است
قیحرین بقل و شیء است
قیذر لوز است
قیدس شونیز است
قید باقلی شبح است
قیر اسم عربی قار است
و زفت رطب را نیز گفته اند
قیراسوس بیونانی قراسیا است
قیراط نصف دانق است
قیراطیا بیونانی خرنوب
شامی است
قیرواخا است
قیرس بیونانی شمع است
قیرسطریون رعی الحمام است
قیرکم شیطرج است
قیرنوا بروی جوز است
قیرودنا جلوز است
قیروس بیونانی شمع است

قیروفس بیونانی نوعی از
حلزون است که آنرا ودع گویند
قیساحیونا بسریانی ملیون است
قیساروس بیونانی عصاء
لحیة التیس است
قیسارین مطبوخیست
که از باقلی سازند
قیسانارین بسریانی
جنطیانا است
قیسبوس علیق است
قیسر و قیسوری و قیسورا
و قیسرین بسریانی حجر القلقند
است که بفارسی عنکبوت
قیس و قیسوساشا یا ینوع
لاذن است
قیسطوا بروی قسط است
قیسلمون دهن قسط است
است
قیسوسی بسریانی قیسوس
قیسوم قیصوم است
قیسیا سلیخه است
قیسارس فربیون است
قیسانه بعربی ماهی سیر سید
قیسوری نوعی از کافور است
که بفارسی سوم نامند
و یا آن یا دسلت است
بعیصور که نام شهریست
که در آنجا بهم میرسد و آن
بهترین انواع کافور است
قیسی و قیصی سرمش است
که بفارسی و بهندی خوبانی گویند

و آن نوعی از شمس حسک کرد است
و گفته اند که اسم مطلق شمس است
قیض نوعیست بالای بیضه است
قیطافون بیونانی با قلاب
شامیست
قیطادوس بروی قرطم است
قیطرستین بروی دارچینی
قیطس نوعی از صنوبر صغار است
و گفته اند که شاهین معتمد درخت
آس است
قیطل بیونانی سعید و خونی
نامند
قیطیدا بیونانی افیون است
قیطموقوس و قیطمولوس بروی
فرنجمشک است
قیطیون بیونانی سعد است
که سعالی نیز نامند
قیعدس بیونانی نوعی از
سمک تازه است و یا سمک
مطلق
قیعله بعربی عقاب است
که بالای کوه میماند
قیقم بعربی سنور است
قیقور بلغت بربری لاموس است
قیقولاقاطوس و قیقولا
قاطیس و قیقولاطس بیونانی
زفت است و یا زفت یابس
قیغانیون بیونانی سداب است
قیقاس سیسارون است
قیقولوج بروی غالیه است

قيقا بعربي قشر الطلع است
قيقه بكسر پوست قيقي است
كه زير پوست يا لس تخم مرغ
مي باشد و بفارسي پوست زيرين
خايهٔ مرغ نامند
قيقب و قيقبان بعربي اسم
آزاد درخت است
قيقان بمعني قطلب نيز آمده
قيقرونيون بيوناني و بررومي
سرو است
قيقس و قيقوس نوعي از بلوط است
قيقون برومي اسم سعد است
قيقهايون بيوناني قثاي بري است
قيقي بعربي سفيدي تخم مرغ است
و بيوناني خروع است
قيل بكسر اول بسكون دوم
قار است و نفت طلب آنرا نيز گويند
و بكسر اول ياء معدوله بتركي
اسم شعر است كه بفارسي جو نامند
قيلاجو رابسرياني بابونج است
قيلع قنبيل است
قيلقي بلغت اهل مشرق اسم
اشنان است عرطنيثا را نيز نامند
قيلورا ورد دار است
قيلوط بلغت اهل مغرب اسم
ورق كرات شامي است و گفته اند
كه بمعني كرات شامي نيز آمده
قيلونيا نوعي از قيصوم جبلي است
قيماغ اسم تركي زبد اللبن است
كه بفارسي سر شير و بشيرازي

چربه و بهندي ملائي نامند
قيمن اسم البحر است
قيمن الوقيقس اسم الثعلب است
قيموس و قيومين بيوناني
كرنب بري يا شاهترج
بري است
قيموسارقون بيوناني خروع است
قيموليا طين اكل است
قيمون اغريون كمون بري است
قينا بيوناني نوعي از بقلة
الحمقاء است و نواب
علويخان مرحوم گفته كه قينا
غلط است و اصح قيفنا است
و آن بمعني جوز الانهار آمده
و جوز الانهار غير بقلة
الحمقاء است
قينا فارس و قينا باري
و قينا بارو قينا ربي و قينا باري
و قينا ماربيوناني زنجفر است
قينا ريداس و قينا بريدس
بيوناني ذراريح است
قينا نيس برومي شاهبلوط است
قينحوش بيوناني صعتر است
قينس بعربي ثور است
قينطوس بيوناني زنجار است
قينفيطس بيوناني طين ارمني است
قينقس بيوناني قرطم است
قينقس اغريون بيوناني
قرطم بري است
قينمر بيوناني نوعي از صمغ است

قينوطيسرون بيوناني كندر است
قينوسون بيوناني رتة است
قينه تربد است
قينوس بيوناني شبرم است
قيو اطهسنا بيوناني آذريون
بري است
قيورهسون بيوناني قردمانا است
قيو طاوسين برومي تخم
قرطم هندي است
قيو طمنوس بيوناني قثاء است
قيو قارطيس بيوناني ... است
قيوقوس بيوناني زعفران است
قيومرقورلس اسم البحر است
قيوميط عاليجون است
قيو نذيي و قيو ندقاو نذيي است

باب الكاف
فصل الكاف مع الالف

كابلي هرا بهندي هليلج
كابلي است
كاپور بهندي اسم كافور است
كابينه و كافيشه بفارسي عصفر است
كابيش اسم ديلمي خلد است
كانته اسم هندي شوك است
كانته ما نذا و كالا مانذا اسم
هندي لسان الثور است
يا نوعي از آن است كه گويند
اسم نبا نيست غير آن
كات بتشديد تاء مثلثه اسم
نخله خرما است

كاجرا اسم هندي زردك است
كاج اسم فارسي صنوبر است
و بجيم هندي اسم زجاج است
مصنوع از نوعي كاه است
كاجلون بهندي زبد القوارير است
كاجل اسم هندي دوده است
كه بچشم كشند
كاجي اسم فارسي حسكي است
كه از سبوس سازند
كاجيره بفارسي قرطم است
كاجيا بسرياني ابن عرس است
كاوه بهندي هندبا
بري است
كاجرا اسم هندي جزر است
كار بهندي و بسرياني
... است و نيز بهندي
اسم ملح است كه از قلي سازند
كاربا مخفف كاهربا است
بمعني كهربا است
كارتن و كارتنك و كارتنه
بفارسي عنكبوت است
و نيز كارتنه اسم حلبه است
كه بهندي ميتهي نامند
كارو اسم فارسي كافور است
و غلاف طلع نخل را نيز نامند
و گفته اند كه اسم بقول ما كولة
و رطب يعني خرماي تازه را
نيز نامند
كارعه بعربي اسم نخله است
كه نزديك آب رويد

كاريجك بفارسي خيار است
كاروانك اسم فارسي طائر
طويل العنق كه نزديك آب
مي نشيند و بعربي آن را
كروان نامند
كاره اسم هندي مطبوخات
مسهله و منضجه است
كاژ بفارسي درخت صنوبر است
كارونك اسم فارسي وج است
كاريره و كاغاله و كافيلشه
و كاكيان بفارسي قرطم است
كه بفارسي خسك دانه و بهندي
كرڈ كسم كاجيچ نامند
كاسج و كاسجوك بفارسي
ولدل است و آن نوعي است
از قنفذ كبير جبلي كه بفارسي
خاريشت نامند
كاسر بعربي عقاب است
كاسر الحجر اسم عربي حب القلت است
كه بهندي كلتهي نامند
كاسكينج معجون فارسي است
و صاحب اسرار الطب گفته
كه معني آن كثير المنافع است
و آن معجوني است نافع براي
امراض كثيره و صفت آن
در قرابادين ذكر يافت
كاسكينه و كاسه شكنك اسم
فارسي شقراق است و نيز بفارسي
سبزك نامند
كاسلس بيوناني اسم جوز است

كاسم بهندي اسم سپستان است
كاسني اسم فارسي هندبا است
كاسني بستاني اسم فارسي هندبا
بستاني است
كاسني وحشي اسم فارسي
هندباي وحشي است
كاسني شامي هندباي بستاني است
كاسني كاجر بهندي اصل
الهندبا است
كاسو بيوناني ... است
است كه بفارسي زرچوبه نامند
كاسوس خشخاش زبدي است
كاسه پشت اسم فارسي
سلحفاة است و نيز بفارسي
لاك پشت و سنگ پشت
نامند
كاش بشين معجمه بفارسي بمعني
كاچ است كه زجاج باشد
و لهذا اواني مزججه يعني لعابدار
را كاشي نامند
كاشه اسم فارسي جمد است
و نيز بفارسي يخ نامند
كاغ اسم فارسي نار است
كاغذ اسم فارسي قرطاس است
كاغنه اسم فارسي كرميست
كوچك سياه منقش و منقط بسرخي
و بهندي بيربهوتي نامند
كاشم رومي سيساليوس است
كاسه شكنك اسم فارسي
شقايق النعمان است

کافر اسم عربی وعار طلع نخل است
که بفارسی تارونه نامند
و حمار بسیار بزرگ را نیز نامند
کافرو وانیست که بهندی
کگرونده نامند
کافور قشر طلع است که بفارسی
تلوسه خرما و بشیرازی تارونه
خرما نامند و طلع و اکمام
فواکه را نیز گفته اند و نیز اسم
نباتیست که گل آن مانند گل
اقحوان است
کافور اسفرم عیشران است
کافور جودانه نوعی از کافور
طیبة الرائحه است
کافور الکعک زرنباد است
کافور موتی نوعی از کافور
کدر رکمد غیر شفاف مغشوش است
کافور یه و دیه ریحان الکافور است
کافوری نوعی از بابونه است
که بفارسی بابونه گاوچشم نامند
کافیلو بفارسی شکاعی است
کاکچنکها و کاکچنکی اسم
هندی رجل الغراب است
کاکره بفارسی عاقرقرحا است
کاکنتا ابن عرس است
کاکل بضم کاف فارسی اسم
فارسی مشترک است میان
حنظه رومیه و اشنان
کاکل بکسر کاف فارسی طین

سیاهی است که در ته حوض
و نهرها می باشد و نزد بعضی
نباتیست که در آب روید
و اول اصح است
کاکماچی اسم هندی عنب
الثعلب است
کاکنه بتسکین کاف
ثانی و فتح نون معرب کاکنج
است
کاکوتی اسم فارسی صعتر است
کاکوش اسم فارسی نعنع است
کاکول اسم هندی شقاقل است
کاکیره و کتوره اسم هندی
سرطان است
کاکل کاله بفارسی اسم
قرع است و بشیرازی
بطیخ را نامند و نیز اسم
نوع و ... است و گفته اند
اسم جاورس است که بهندی
کنگنی نامند
کالابن ... است
کالاجیرا اسم هندی کمون
کرمانی است که بفارسی
زیره سیاه نامند
کالاسانپ اسم هندی
اسود سالخ است
کالاکچلا اسم هندی حجر البق
اسود است که بفارسی
خال زنگی نامند
کالامانده اسم هندی لسان

الثور است که بفارسی گاو
زبان نامند
کالاسانوا بهندی اسم
نوعی از زراست و گفته اند
که اسم دوانیست مسمی
بساداوران است
کالک بفارسی قرع را نیز
بطیخ صغیر خام را نامند
کالمون بهندی اسم
نوع از زر است
کالنج بفارسی زعرور است
کالنجه بکسر لام و تسکین نون
بفارسی اسم عقعق است
کالوت بهندی اسم نوعی
از بیش است
کالوج بفارسی حمام است
و نیز بفارسی کبوتر نامند
کالوخ بفارسی کراث است
و نیز بفارسی کندنا نامند
کالوسک بفارسی اقحوان است
کالوبفارسی عاقرقرحا است
کالی الو بهندی اجاص اسود
است که عیون البقر بهند
کالی سوایی اسم هندی
بلیله کابلی است
کالی تلسی بهندی نوعی ریحان است
و گفته اند اسم نمام است
کالی جیری بهندی کمون
بری است
کالی خشخش بهندی خشخاش است

بری اسود است که از آن افیون
بعمل آورند
کالی عوا که بهندی عنب السودا است
کامیرج اسم هندی فلفل اسود است
کاماهیونانی و بسریانی اسم است
کانا کاماه حروه و کانا
حرو دماشادنج است
کامالاون بیونانی ماذریون
اسود است
کامالیا بیونانی شبرم است
و گفته اند ماذریون است
کامخ ابیض بشیرازی نخیل الآل
کامون بهندی باقلای
هندی است که بهندی
کهلوه نامند
کاسنجی بیونانی و بسریانی
مصطکی ابیض است
کامه بفارسی مرجان است
کاننا گفته اند که اسم هندی
شوک است
کانتران اسم هندی قطران است
کهاند اسم هندی شکر است
کانداوکنا بهندی اسم
نیشکر است که بعربی قصب
السکر گفته اند که بهندی
عصل را نیز گویند
کالسی بهندی حجر القمر است
کانکنی بهندی جاورس است
کانیروا بفارسی ماذریون است
کاورک بفارسی کبر است

وگفته اند که ثمر کبر است که
خیار کبر نیز نامند
کاوزبان اسم فارسی لسان
الثور است
کاوچشم اسم فارسی اقحوان است
کاوزهرج معرب گاو زهره است
و آن حجری است که در شکم گاو شود
و در شکم گاو و یا در زهره آن
که بفارسی بادزهر گاوی
و بهندی گایی روچن نامند
کاوداره اسم فارسی جاورس است
کاول بفارسی کراث کرم است
و گفته اند که کراث جبلی است
کانجی اسم هندی شونیز است
کاواسم فارسی بقر است
کاورس جاورس است
کاودانه اسم فارسی کرسنه است
کاونینک بشیرازی طائر
سیاه منقط ببیاض است
و بعربی زرزور نامند
کاوه بشیرازی نافه مشک است
کاه مکی نباتیست که بعربی
اذخر نامند
کاهو اسم فارسی خس است
کاه اسم فارسی تبن است
کاهی پهل اسم هندی تفاح بر
کاهی اسم هندی تمر است

فصل الکاف
مع الباء

کبابه بعربی عود بخور است

و عود هندی را نیز گویند
کباب شامی طباهیج است
کبابه شکافته کبابه بشکم ورید
فلنجه است
کبار کبر است که آصف نیز نامند
کباروس بفارسی نوعی از حجر است
کباتس نوع قرنفل است
که سر آن بزرگ باشد
کبامطرانه شکوفه نارنج است
که گره نه بسته باشد
کبا نقش لازورد است
کبه بفتح اول و با مشدده
بعربی رخام است
کبت اسم فارسی نحل است
و نیز بفارسی زنبور عسل
و ذباب عسل نامند
کبتر کبوتر است
کبتا اکمنا و کبتا اکمنا بسریانی
و بعربی کرثه السوداء است
که فاشرستین باشد
کبتا حور یا بسریانی فهراجیشان
است که کرثة البیضاء
و فاشرا نامند
کبتا حمرا لطعت بسریانی اکو
لبنانیست که از آن شراب
بعمل آورند
کبتا دیرا بسریانی کبر است
کبج بضم کاف و سکون با
موحده و حا مهمله گویند
رخبین است که بترکی ...

است
کبد و کبدا بلغت فارسی اسم
ابریشم است
کبده بفتح اول و سکون ثانی
و فتح دال مهمله بعربی خرزة
الحب است
کبر کازرونی اسم شیرازی
خرنوب شامی است
کبرکی جر اسم هندی اصل الکبر است
کبرکایات اسم هندی برگ
الکبر است که بفارسی برگ کبر نامند
کبرکی جهال اسم قشور اصل الکبر است
که بفارسی پوست بیخ کبر نامند
کبست و کبستو و کبسه بفارسی
حنظل است
کبعدیا و کبعدیون بسریانی
ساهترج است
کبک معرب کبج است و آن
اسم حجل است
کبک دری اسم فارسی
وج است و تدرج را نیز نامند
کبک کوه و کلنجیر بفارسی تدرج است
کبک نر اسم فارسی یعقوب است
که آن ذکر حجل است
کبوترا اسم فارسی حمام است
کبوتر بچه بفارسی فرخ حمام است
کبو بفتح اول و ضم ثانی نزد
صاحب تحفه بهندی اسم
شغنین بری است
کبودان بضم اول و ثانی

اسم عربی شاهدانه است
کبوددانه بفارسی اسم شهدانج است
کبودر بفارسی بوتیمار را نامند
و نزد بعضی اسم کرمی است
که در آب میخورد و ماهی را
کبوده اسم فارسی نوعی
از خلاف و نیز بفارسی سیاه
بید را نامند و گفته اند که خلاف
بلخی است که بفارسی بید مشک نامند
کبور بهندی اسم کافور است
کبوک گفته اند که طاسریست
که بعربی شکوا و بترکی سقد
و بفارسی سرخاب و بهندی
چکوا نامند و صاحب تحفه
گفته که اسم هندی صبح است
کبوک بفتح اول و ضم دوم
مشدده اسم فارسی است
که کنیت آن بعربی ابو الملیح
و نیز بفارسی چکاوک نامند
و به تخفیف با نیز آمده
بمعنی مذکور
کبی بفتح اول و کسر با موحده
و ببای فارسی نیز آمده
اسم فارسی قرو سیاه رو است
که بهندی لنگور و هنومان
سنبه نامند
کبیاوس بیونانی لوبیا است
کبیتا و کبیته اسم حلوائی است
معروف که کبیطه و کبیته
و ناطف نیز نامند و صنعت

آن در قرابادین ذکر یافت
کبیتا الکمنا و کبیتا المنا
و کمیتا الکمنا اسم سریانی
کرمة السوداء است
کبیتا الکینا و کبیتا حوریا
بسریانی کرمة البیضاء است
که بفارسی هزارجشان نامند
کبیتا و برا بسریانی کرم است
کبیتا بسریانی جفن است
کبیتا حمرا بسریانی کرم است
کبیچه اسم فارسی عربی است
و نیز بفارسی سرشیم نامند
کبیده بضم اول و بفتح ثانی
اسم فارسی سویق است
که پست نیز نامند و بهندی
ستو گویند

فصل الکاف مع التاء المثناة الفوقانیه

کتان الما طحلب است
کتل اسم فارسی تفاح است
کته اسم هندی کلب است

فصل الکاف مع الثاء

کثیر الشعیر بسیاوشان است
کثیر الارجل بسفایج است
کثیر المنفعه خطمی است
کثیر الرؤس قرصعنه است
کثیر الورق خرنیل است
کثیرا جمار النخل است
کثافرزجر جبیل است
کثیر الاصلاح لسان الحمل است
کثار بلغت بربری جوز ارقم است

فصل الکاف مع الجیم

کجور بجیم اسم عربی است
اسم هندی خرما است
و بجیم فارسی اسم هندی
زرنباد است
کجیم و کجب حصرم است
کجلا اسم هندی اذارقی است
کجنن هندی بوره ارمنی است
کجری اسم هندی دستنبویه است
کجبان اسم هندی غوره است
کجوا اسم هندی خراطین است
کچول اسم هندی سلحفاة است
کجیت کن اسم ترکی الجرة است
کچله اسم فارسی اذارقی است
کج اسم فارسی جفن است
کجی اسم ترکی مغز است
کچه ماهی اسم دیلمی ملفین است

فصل الکاف مع الحاء

کحل اسم سرمه است و هر چه
مانند سرمه در چشم کشند
کحل اصفهانی و سلیمانی
و کحل جلا اثمد است
کحل السودان تشمیزج است
کحل فارسی و کحل کرمانی
انزروت است

کحلا و کحیلا اسم عربی انواع
ابوخلسا است و لسان الثور
و حوض لسان را نیز نامند
کحل خولان حضض است

فصل الکاف مع الدال المهمله

کدو اسم فارسی قرع است
کدهه اسم هندی حمار است

فصل الکاف مع الراء المهمله

کرابته و کربالا بهندی
خیار شنبر است
کرابین و کرابس وزغه است
کرتر قثای کبیر است قثای
حمار را نیز نامند
کربس و کربسو و کربه و کربش
و کرلشو و کرلشه وزغه است
که بهندی چهیکلی و تکتکی نامند
کربه بفارسی نباتیست که آنرا
بعربی خلفا نامند
کرث معرب از قرط است
کرتم بهندی نوعی از سموم است
یحتمل که نوعی از بیش است
کرتنه و کرتینه بفارسی نسج
عنکبوت است
کرته اسم اسل است بفارسی
و آن نباتیست جامی
که از آن حصیر سازند
کرته دشتی اسم فارسی
اذخر است

کرتنی بکسر اول و سکون ثانی
و کسر ثاء مثلثه و بعد آن همزه
بعربی پوست بالای
بیضه است
کرج گفته اند که اسم ترکی حجر است
کرحفو اسم فارسی سلوی است
کرجک اسم ترکی خروع است
کرجیل بلغت اهل جرجان
زعرور است
کرچیاطر خشفوق است و بهندی
کادو نامند
کروانج معرب کروانک
فارسی است آن کرواناج است
کروان مرغی است از کنجشک
بزرگتر و پاهای دراز دارد
و در طبع مانند عصفور است
کردمانه بفارسی کردمانه است
کردلین نوعی از سالیوس است
کرد کر لغت هندی قرطم است
کراثا حرما و کراثا و قراو کراثا
فطاما و کراثا قطینا بسریانی
کراث بری است آن کراث الکرم
کراث اندلسی کراث شامی است
کراث بری کراث کرم است
و نزد بعضی کراث توم است
کراث بقل نوعی از کراث صغیر
بستانی شامی است
کراث التوم کرم است
کراث جبلی نزد اکثر اطبا
فراسیون است و نزد بعضی

كراث نبطی است
كراث خراسانی نوعی از كراث
كانكان است
كراث وفاق كراث كرم است
كراث رومی كراث رومی است
كراث شامی نوعی از كراث
بستانی كبار است
كراث كرم كراث بری است
كراث مائده كراث بقل است
و آن نوعی از صغیر كراث بستانی است
كه آنرا قرط نامند
كراث نبطی آن نوعی صغیر البری
است از انواع كراث بستانی
كبار و نزد بعضی كراث جبلی است
كرس بعربی وسخ است
كرس سلخ الحیه است
كرسان و كرسیان حطب كرم است
كرشف اسم فارسی كرفس است
كرسف و كرسوف بعربی
قطن است كه بفارسی پنبه نامند و كرسف نیز
صوف دوات را نامند
كرشان اسم تركی اسفیداج است
كرسفی بعربی نوعی از عصل
ابیض است
كرشنكوا نطرانس كرسنه است
كرسنه لغت فارسی است و نیز
بفارسی خشكریشه را نامند
كرسنه بسین مهمله اسم حبی است
كه آنرا بفارسی كشنك نامند
كره بضم اول اسم نبات

اشق است و گفته اند كه نفس
اشق است
كرف بفارسی خار است
كرفا اسم دیلمی شعر الغول است
كرفا بهندی حنظل است
كرفی بعربی پوست بیرون
بیضه است كرفوس جبا است
كرفس بعربی قطن است
كرفس جامی كرفس مائی است
كرفس الماء قرة العین است
كرفس جبلی و صخری ماقدونی
فطراساليون است
كرفسا بسریانی كرفس است
كرفش بفارسی كرفس است
كرفس دشتی بفارسی كرفس كوهی است
كرك طائریست كه آنرا دجاج حبشی
و نیز بفارسی سر طائر را و جاجه را
گویند
كرك بكاف آخر فارسی بفارسی
كركدن را نامند و بكاف
عربی اسم فارسی سلوی است
كركاس بفتح و بضم هر دو آمده
اسم فارسی دو سر است
و نزد بعضی اسم نیز شبلم است
كركاش و كركیش بلغت اهل
مصر اسم بابونه است
كركامیلوس باصطلاح اهل فلاحت
اجاص است
كرك جراس بلغت تنكابن
ثیل است

كركر بفارسی صنوبر صغار است
كه آنرا حمل قریش نامند
كركرا اسم فارسی باقلی است
كركروهن سك است و نزد
بعضی سك المسك
كركرهو عاقرقرحا است
كركریا بیونانی خندقوقی است
كركس اسم فارسی نسر است
و نزد بعضی رخمه است كه
بهندی گد نامند
كركم بعربی زعفران است
و نیز نوعی از عروق صفر را
نامند و نزد بعضی ماميران است
كركرا بسریانی زعفران است
كركما طائریست كه بعربی
صعوه نامند
كركمان اسم فارسی خندقوقی است
كرك بكاف آخر فارسی
بفارسی كركدن نامند و بكاف
عربی اسم فارسی سلوا است
كركو اسم شیرازی بطیخ است
كه با تخم سبز رندما نند قثا
كركیرا بسریانی جرجیر است
كركیس معرب كمكیش است
و آن نوعی از بابونج است
كرم اسم فارسی كیاهیست
كه بر كنار آبها میروید
كرم اسم فارسی كرنب است
كرم اسم فارسی دودا است
كرم ابریشم و كرم باد اسم

اسم فارسی دود ابریشم است
كرمائی بسریانی سكاعی است
كرم ایوب بفارسی میسون گفته اند
كه نوعی از زبد البحر است
كرم درخت كاج اسم فارسی
دود شجر الصنوبر است
كرم دشتی فاشرا است
كرم رسنداند ماهودانه
كرم زمین خراطین است
كرم سرخ بفارسی دود قرمز است
كرم شتاب بفارسی حباحب است
كه بهندی بهك جنگی نامند
كرمك بفارسی اشنان است
كرمه بیضا و كرمه شایله فاشرا است
كرمه سودا فاشرستين است
كرمیتون بیونانی كمون است
كرنب دوائی است كه آنرا
قاتل الكلب نامند
كرنب نبطی كرنب بستانی است
كرنب الماء نیلوفر است
كرانبا و برا كرنب بری است
كرانبا و مايا بسریانی نیلوفر است
كرنهم چشمیزج است و آن
بسمه است
كرنج اسم فارسی شونیز است
و نیز بفارسی سیاه دانه نامند
كرنج و كرنجو و كرنجوا و كرنجوه
اسم هندی انكمت است
كه بفارسی خایه ابلیس نامند
و گفته اند كه كرنج وج است

كرنجوانه فلنجونه است
كرنجیا بسریانی كرنب است
كرند اسم هندی سنبادج است
كرندسفن و كرندو و كرنده
اسم هندی بیخ دار فلفل است
كرنكانی اسم فارسی نوعی
از عنب است
كرنه بهندی اسم نوع اترج است
كرنه اشترخار است و كبیر
اسم قراد است
كروه اسم فارسی نوع از نسج
عنكبوت است
كرو بهندی ككروهن است
كرو بیونانی حدید است
كروارا و كروالا و كروالة
اسم هندی خیار شنبر است
كرواكو اسم هندی تلخ است
كروتنه بفارسی نسج عنكبوت است
و گفته اند اسم عنكبوت است
كرورا بسریانی صدف لولو است
كروسابمن بیونانی بابونج است
كروش الغنم باصطلاح فرفون
را نامند
كرومقرون برومی ملوخیا است
كرونطرفا قصب سكر و فانید
است
كروسفوا بیونانی سحالة
ذهب و فضه است
كروهی مسور اسم هندی
عدس مر است

كرویه بفارسی كرویا است
كره بتركی و بفارسی زبد است
و نیز بفارسی مسكه و بهندی
مكهن نامند
كروتن بفارسی عنكبوت است
كرهین اسم هندی بادنجان
بری است
كرهورا بلوج بهندی كندس
كریاس برومی لحم است
كریدون برومی غبار
رحی است
كریر قثای كبیر است كه بفارسی
خیار بزرگ نامند
كریسیا بسریانی پوست فندق
است
كریتاب اسم فارسی فروج است
كریز بعربی اقط است كه
بفارسی پینو نامند
كریع بسریانی خیری است
كریون برومی قنطوریون است
و گفته اند كه قنطوریون دقیق را
نامند

فصل الكاف مع الزاء المعجمه

كز معرب قز است و آن نوعی
از ابریشم است
كزبا بفارسی نوعی از ریباس است
كزبرة الثعلب اسم اخشیر
سندبرطس است
كزرا اسم فارسی خنذرا است

کرز و شان بلغت کرستان
جحم جحیم است
کزبنا کزبره است
کزبرة البر برسیاوشان است
کزبرة البریه بشیلر زمی نوع
بری کزبره است
کزبرة الحار و کزبرة الحمام
شاهترج است
کزبه بفارسی عصاره اوبان است
و نزد بعضی مختص است بعصاره
روغن بادام و کنجد
کزره بفارسی نباتیست خوشبو
که نیز بفارسی سرزهره نامند
کزطرخون عاقرقرحا است
کزف اسم فارسی قیر است
کزم بعربی اسم طائریست که
آنرا النغر نامند
کزمازج و کزمازق و کزمازک
و کزمازو حب الاثل است
که بفارسی عبارت از ثمر
درخت گز باشد
کزنه بفارسی بزر الجزر است
کزوا بفارسی نوعی از ریباس است
کزوان نزد اطبا بادرنجبویه است
و نزد بعضی نباتیست غیر آن
کزک ودع است
کزوک بفارسی نوع از جنطیانا است

فصل الکاف
مع الزاء الفارسیه

کژ بفارسی لغت کز است
معرب آن قروان نوعی
از ابریشم است
کژ بضم و فتح هر دو آمده
بفارسی بیخ درخت است
کژانه بفارسی دوداء الشیهم است
کژار بفارسی حوصله طیور
را نامند
کژترخون و کژطرخون و
کژدم بفارسی عاقرقرحا است
و نیز کژدم اسم فارسی عقرب است
کژدم جراره عقرب جراره است
کژدم دریایی عقرب بحری است
کژف بفارسی قیر است
و فضه محرق را نیز نامند
کژوا اسم فارسی زرنباد است
کژه اسم فارسی لهاة است

فصل الکاف
مع السین المهمله

کساسی بقل حرف است
کسبج معرب کسبه است
و آن ثفل دهن سمسم است
که بفارسی کنجاره نامند
کسیر بفارسی و یونانی
زفت است و گفته اند که زفت
یابس است
کسبره کزبره است
کسبره البر برسیاوشان است
کسبج اسم فارسی لؤلؤ است
کسبر بسریانی اسم سوسن
ابیض هندی است
کستج بقله یمانیه است
کستل اسم فارسی حجل است
و آن نوعی از خنافس است
کستن بفارسی عصی الراعی
است
کستوری بهندی مشک است
و نیز نوعی از زبد البحر را نامند
که بسیار ضخیم است
کسته بقله یمانیه است که
بهندی جولایی نامند و
گفته اند که اذان الفار است
کستیلا بهندی بزرقطونا است
کسد و کسط قسط است
کسعر طامار علا بسریانی بخور
مریم است
کسفا سک است
کسفار سقا و کسفار سعا بیونانی
بادزهر است
کسفره کزبره است
کسفره البر برسیاوشان است
کسفیر بیونانی سوسن ابیض
هندی است و گفته اند که سوسن
بری را نامند
کسک اسم فارسی غله حلیم است
که از لحم سازند و نیز بفارسی
اسم طائریست که آنرا عقعق نامند
کسکو بسریانی عصفر است
که بفارسی کسکوته نامند
کسکوته بفارسی عصفر و قرطم را
نامند
کسکیه بهندی اراک است
کسلس بسریانی حنظل است
کسم بهندی عصفر است
کسمونی بسریانی عجم الزبیب است
کسن بفارسی کرسنه است
و باقلای خشک را نیز نامند
کسن هندی بفارسی قراد است
کسناه کرسنه است
کسناج بفارسی بهندبا است
کسناک بسد است
کسنه و کسنیا اسم هندی
عصفر است و گویند که تنبل
بمعنی قنب است
کسنک بفارسی کرسنه است
کسنی مخفف کاسنی است و آن
هندبا است
کسو پاس خروع است
کسنی بفارسی حلبیت است
کسنین اسم رومی حشیشة الزجاج
است
کسوماو مناعنیا بسریانی
عجم الزبیب است
کسو و کسوی بیونانی بسریانی
عصفر است
کسوی بهندی حب النیل است
کسو بابسریانی عصفر است
و قرطم بربرا نیز گفته اند
کسورس بیونانی صفی نر
از سوسن است که انرا ایر
سابا نامند
کسوش خشخاش بری است
کسوقراطیس بیونانی حجر قطنی است
کسولوفسا موبهون و کسولوفسا
مرمر بیونانی داحینی است
کسید اسلیخه سودا است
کسیطر برصاص قلعی است
که آنرا کسیطوس نامند
کسیقون ولبوت است
کسیومالسن رومی حشیشة الزجاج
کسیلس بهندی زاج سیاه است
کسیه ابن العرس است

فصل الکاف
مع الشین المعجمه

کشاخل اسم فارسی حبی است
که بهندی ارهر نامند و نیز بفارسی
شاخول شاخول نامند
کشب بفارسی معرب کسط است
کشتک اسم فارسی حجل است
و آن نوعی از خنافس است
کشتو و کشتوز بفارسی
انگوری است که از غوره کچه
برآمده بحد حلاوت نا
نرسیده باشد
کشتوک و کشتفا اسم فارسی
سلحفاة است
کشته اسم فارسی فواکه
مجففه است و بدانها نیز نامند
کشع بعربی ودع است
کشد و کشط قسط است
کشر بعربی اسم خنفرباس است
کشری معرب کهچری هندیست
و آن عبارت از طعام مصنوع
که از ماش و برنج و نیم آن از با برنج
مخلوط کرده پخته باشند و در
قرابادین ذکر یافت
کشته اسطوخودوس است
کشف بضم اول بفارسی
زفت است و بفتح اول
و ثانی اسم فارسی سلحفاة است
کشک و کشترک اسم فارسی
طائریست که بعربی عقعق نامند
کشک بفتح اول و سکون ثانی
اقط است
کشکاب کشکیا بفارسی کشک
الشعیر است و نیز بفارسی
آش جو را نامند و گفته اند
که کشکیا آش حلیم است
کشک الشعیر شیره جو است
و نیز جو مطبوخ مالیده صاف
نموده را نامند و آب رقیق
مطبوخ آنرا برای مالیدن
که جرم آن در ان داخل شود
ماء الشعیر گویند
کشکک بفارسی اسم حلیم را
نامند و نیز طعامیکه از حبوب
و حبوب ترتیب دهند
با گوشت و یا بی گوشت
کشکین اسم فارسی خبز شعیر است
و نیز خبز متخذ از آرد جو و گندم
و با قلا و نخود و مجموعه را نیز نامند

کسکینه کسکبین است
کشم بعربی فهد است
کشمش کاولیان بفارسی
وبقا است
کشوکشن بسریانی برگ و
وکشنک وکشنین بفارسی
کرسنه است
کشنه بفارسی اسم کشنیج است
و نیز سفست را نامند
کشنیج اسم فارسی کشنیز است
کشنیز اسم فارسی کزبره است
کشنیز کوهی اسم فارسی تخم
مخاصه است
کشنیج دشتی نوع صغیر از
زنجبویه است و نزد اکثر اطبا
نوعی از شاهنج است و نزد
بعضی مخاصه را نامند
و نواب علیخان مرحوم فرموده
که آن کزبره بری است
کشو اسم فارسی سلحفاة است
کشوث رومی افتیمون است
کشیه اسم عربی شحم ضب است
کشعا اسم عربی خبازی
که بفارسی ننیرک نامند
کشیون وکشونا بیونانی
و بسریانی کشوث است

فصل الکاف مع الضاد المعجمه

کضضکون بادنجان بری است
که بهندی کتائی تهیکنیا نامند

فصل الکاف مع الظاء المعجمه

کظظ رخام است

فصل الکاف مع العین المهمله

کعب غزال جلدایی معروف
است و نزد بعضی اطبا
فانید است
کعدبه بعربی بیت عنکبوت است
کعک خبز الطابون است
کعسم بعربی حمار الوحش است
کعسوم حمار اهلی است
کعیت بعربی بلبل است و
نزد بعضی هزار دستان است

فصل الکاف مع الغین المعجمه

کغاله بفارسی ورطم است

فصل الکاف مع الفاء

کف وکفاک بکنج اسم فارسی
زبد است
کف آبکینه وکف شیشه بفارسی
سبیه قونیا است که بعربی
زبد القواریر نامند
کفا وکفری وعای طلع نخل است
کفتار اسم فارسی ضبع است
کفتر اسم فارسی کبوتر حمام است
کفجه اسم فارسی نوعی از جبه است
کفسر آن تلبیه بمعرفه است
کف دریا بفارسی زبد البحر است
کفر بفتح کاف نزد اکثر اطبا
کفر البسر بابلی حنا است
کفر الیهود وقفر الیهود است
کف سفید بفارسی ثلج است
کفشه بفارسی تنکار است
کف الارنب کف الذئب
خبطیانا است
کف الاسد وکف الذئب
بعربی عرطنیثا است
کف اجدم وکف جذمایز
وکف الجذام پنجنکشت است
وکفته اند که اصول سنبل را
نامند و نزد بعضی کزبره ضباع
او ست و نزد بعضی حضض
الکلف است
کف الذبه کویند که خرنبل است
کف السبع نباتیست که ازرا
کبیکج نامند
کف عایشه اصابع صفر است
وکفته اند که جرجیر است
کف العقاب ظفر النسر است
وآن نباتیست بیونانی فالاقا
نامند
کف الکلب بانشقان است
کف مریم کف عایشه است
که بهندی هنا جوری نامند
کف النسر اسم نباتیست
که بیونانی اسقولوقندریون
نامند و سید میر محمد مومن
کفته که خرنبل است
کف مسن بفارسی زهرة النحاس است
کفنا فس وفلی است
کفنج سمک الصید ارا نامند
کفو فار بصبوص سرو است

فصل الکاف مع الکاف

ککنج بفتح اول بفارسی مخفف
کاکنج است و معرب کاکنک
و بضم اول نوعی از جبه است
ککج اسم فارسی جرجیر است
ککجه بفارسی حب القطن است
ککریان اسم هندی بیجابج
ککر نوع نباتیست که بفارسی
تنباکو نامند
ککرا بهندی و بفارسی خروس است
ککرا کابنیئه بهندی جزو الدیک است
ککرنبله صاحب تحفه که آن
نیلوفر است
ککری بفتح اول و بهندی
قثا است وضم اول دجاج
که بفارسی ماکیان نامند
ککریکا لهو اسم هندی
دم الزجاج است که بفارسی
خون ماکیان نامند
ککریکا بنیئه اسم هندی بیض
الدجاج است
ککرونده وککروکنس اسم
فارسی جرجیر است
ککسل زعفران است
بمقل را نیز کفته اند
ککلنک بترکی فیج است
ککلیک اوری بترکی صعتر است
ککن دهول بهندی قطران است
وکفته اند که کماة است و
اول صح است
ککورا بهندی نباتیست که
بیخ آنرا کنول نامند
ککو اسم تنکار ابن البلا کبیر است

فصل الکاف مع اللام

کلاو کلاه و کلاو و کلاده
اسم فارسی ضفدع است
کلاب ماء الورد است
کلاجک بلغت اهل تنکابن
اسم ودع است
کلاژ و کلاژاره اسم فارسی
عقعق است
کلاش اسم فارسی عنکبوت است
کلاشخانه اسم فارسی
بیت عنکبوت است و آن
نوع از نسیج عنکبوت است
کلاغ اسم فارسی غراب است
که بهندی کاک و کوا نامند
کلاغ بیشه و کلاغ سفید
بفارسی غراب البقع است
کلاغ سیاه غراب اسود است
کل آفتاب پرست اسم
فارسی اذریون است
کل بخاران طین الاحمر است
کلا کلا بلغت دیلمی اسم
اوف کبیر است
کلافی اسم عربی انکور سفید است
که در آن سبزی باشد
کلاک سوش فاره صحرائی است
کلاه زمین وکلاه باران
بفارسی فطر است
کلاهو اسم فارسی نوعی
از طبی است
کلب الکلب سک دیوانه است
کلبه بلغت زند درخت خار
دار است
کلبا بلغت زند کلب است
کلباسه وکلبسو اسم فارسی
ورغا است که بفارسی
حلباسه نامند
کلت کلتهی اسم حب هندیست
که آنرا کاسر الحجر نامند و آن
حب القلب است
کلتا بسریانی سپستان است
کلیچه بفارسی نان خورد کندم
را کویند
کلجر و اسم هندی خبازیست
کلچنک اسم فارسی سرطان است
و نیز بفارسی خرچنک نامند
کلچیدونیون الصغیر نامیده
کلچیدونیون الکبیر ضفکبیر
عروق الصفر است
کل حبا اسم فارسی عیه است
کل خوش نظر صفیحه است
کل خوری طین ماکول است
کل عنا و روالماق است

کلری بسریانی کلز است
کل سرخ ورد احمر است
کل سنگ اسم فارسی خراء الصخر است
کلسا و لاویج بسریانی نوره است
که خاموش نکرده باشند
کلسانا بیونانی شقایق النعمان است
کلس اسم عربی نوره است
کل عقرب باصفهانی اسم
سطاریون است
کل عاشقان بلغت خراسانی
زرین درخت است و بلغت
تبریزی حماحم است
کلفاطلس و کلفطلس توبال
النحاس است
کل قوافیس بیونانی خبث الحدید است
کلقوس بیونانی نحاس است
کل قدیس برومی زنجبیل است
کل حرنفل اسم فارسی زهره است
کل کافته بلغت اصفهانی حریص است
کل کندم اسم فارسی خوز جندم است
کلکلانج معجون هندیست
و صفت آن در قرابادین مذکور است
کالکنک اسم فارسی تخم بقله
است و بعضی بقلة الحمقا
را نامند
کلکونه بفارسی اسم رنگ
سرخی است که از رنگ
لک خام بعمل می آورند
و در لک خام مذکور شد
که مستعمل نقاشان و زنان

در رنگ کوه و آنرا بهندی
کلال نامند
کلاک بضم اسم فارسی ... است
و نیز بفارسی کرک نامند
کلک اسم فارسی قصب است
کلک اسم فارسی بطیخ فج است
کل بکسر فارسی طین است
کلما بفتح اول و سکون ثانی
بلغت زند کرم است که
عنب باشد
کلم اسم فارسی کرنب است
کلم رومی قنبیط است
کلمطلین بیونانی کاشم است
کلک بفارسی نوعی از کرنب است
کلموح راسن است
کلنا گفته اند که اسم فارسی
وقلی است
کلنبار اسم فارسی جلنبار است
کلنک نیز اهل بعضی جزایر عمان
اسم صندل احمر است
که بهندی نوعی از لیمو است
که بشیرازی لیمو خاری نامند
کلبار و کلنجک اسم فارسی
سرطان است
کلنجری اسم فارسی سرطان است
کلنجری بفارسی نوعی از
عنب است که در بلده هرات
میشود و رنگ آن اسود
مائل بحمره است و بسیار
شیرین و لطیف است

کلنجن اسم هندی حب القلقل است
کلنده و کلندا اسم هندی
بطیخ رقی است
کلنک اسم فارسی بزر بقله است
کلنکک اسم فارسی بزر حلبه است
کلنک اسم فارسی نوعی از زردک است
کلو اسم فارسی نوعی از خبز است
که نیز بفارسی نان شیرمال نامند
کلو بهندی بقله بارده است
و آن نوعی از لبلاب است
کلی لغت هندیست که بفارسی غنچه نامند
کلما اسم رومی شکنبه است
و بسریانی ورشتن است
کلو اسم فارسی ضفدع است
کلوخ امرو و بفارسی کمثری است
کلوط معرب کهلوط هندیست
و آن باقلی هندیست
کلونجی بهندی شونیز است
بفارسی سیاه دانه نامند
کلوبی بهندی بقله است
و آن نوعی از لبلاب است
کلیا اسم فارسی قلی است
کلیانی و کلیانیس لغت یونانیست
که بفارسی بادزو نامند
و نزد بعضی که صاحب
اختیارات باشد کلیانی اسم حبق
است که بفارسی بدران نامند
کلیجن اسم هندی خولنجان است
کلیر اسم فارسی زنبور است
کلیس بلغت مازندرانی جرجیر

کلیزدان اسم فارسی بیت زنبور است
کلیس اسم فارسی جر الورد است
و نیز بفارسی اسم بوم است
کلیکرون بیونانی خرنوب نبطی است
کلیل الملک بسریانی اکلیل الملک است
کلیندا و کلینکرا بهندی بطیخ
رقی است
کلیواز و کلیواج اسم فارسی
احداة است و بفارسی
غلیواج نیز نامند
کلیکان کشنیج است
کلیکرون جرجیر است
کاوشوا اذربو است

فصل الکاف مع المیم

کم اسم فارسی شجرة القثاء است
کما انبابسه است
کمالادن و کمالیه و کمالیون
بهندی و بیونانی و برومی
مازریون است
کماحه بعربی وعاء طلع نخل است
و بمعنی غلاف خوشه گندم
نیز آمده
کماة بضم اول بفارسی اسم
نباتیست که صمغ آن جلبنگ است
و بسریانی اسم بادآورد است
کمثر بفتح اول بهندی لحمة است
کمجایین اسم هندی نوعی از
بش است
کمارو اسم هندی سوبالی است
کمجه بلغت زند اسم جراد است

کم کمکام لغت عربیست و نقد ...
نبطی گفته علک درخت ضرو است
و بعضی درخت ضرو را گفته اند
کم کم اسم هندی زعفران است
کمل نیلو فر هندی است
کمون اخضر کمون شامی است
و نزد صاحب تحفه کمون
نبطی است
کمون ارمنی و کمون رومی
کرویا است
کمون اسود کمون کرمانیست
کمون اصفر کمون فارسیست
کمون حبشی کمون اسود بریست
که تخم آن شبیه است در سیاهی
بشونیز
کمون حلوا انیسون است
کمون شامی کمون اخضر است
کمون فارسی کمون اصفر است
که اهل شیراز زیره سبز نامند
کمون کرمانی کمون اسود است
که بفارسی زیره سیاه نامند
کمون نبطی کمون ابیض است
کمون هندی شونیز است
کمه بضم اول و سکون ثانی
بعربی سمک است
کمهاره اسم هندی تخم الجزر است
کموهی اسم هندی عنب
الثعلب است
کمه بضم اول و سکون ثانی
مخفف کماة فارسی هست

کمهل اسم عربی قطن است
مادامیکه در درخت باشد
کمیت بعربی اسم خمر است
که در سیاهی و سرخی باشد
و اسب بدین رنگرا نیز نامند
کمیز اسم فارسی بول است
کمش اسم ترکی فضه است
کمنا اسم هندی قنبیل است

فصل الکاف مع النون

کنا بلغت زند اسم سمک است
کناو اسم فارسی پستان است
کناو بعربی حماد غلیظ است
کنار اسم سدر است
که بهندی بیر نامند
کنارتر اسم فارسی نبق رطب است
کنار خشک اسم فارسی
نبق یابس است
کناری بضم اول بسریانی
نبق است
کنار اسم فارسی ثمر الآخ است
کناغ بضم اول اسم فارسی
ابریشم است
کنالا بضم اول و فتح ثانی
اسم هندی سکبینج است
کنب اسم فارسی ورق الخیال است
که بفارسی نیز بنگ نامند
کنب اسم فارسی نوعی از کتان است
کنبار بعربی حبل لیف نارجیل
را نامند

کنت اسم فارسی وبا شین سل است
کن بین بکسر اول وسکون ثانی
وفتح بای موحده وبسکین ها و نون
اسم فارسی حبة الخضرا است
کنبیزه اسم فارسی نوعی از خیار است
کنتو اسم فارسی حب الخروع است
کنج اسم هندی صین الدیک است
ونیز بفارسی گهنگچی نامند
کنجار وکنجاله اسم فارسی سمسم است
کنجد اسم فارسی سمسم است
کنجدک وکنجده اسم فارسی
اصفهانی انزروت است
ونیز کنجدک وکنجده اسم
فارسی باذرهر است
کنجر اسم فارسی حرشف است
کنجرزد وکنگرزد وکنگری اسم
فارسی صمغ نوعی از حرشف است
کنجرسره وکنجرلیس بسریانی
کنگرزد است
کنجشک اسم فارسی عصفور است
کنجاب اسم فارسی شجرة البق است
کنجنین اسم هندی طامر است
که آنرا کرکی نامند
کنجنین کاپتا هندی مراد
الکرکی است
کنجورسن یونانی جاورس است
کنجوربا بیونانی هندبای
بری است
کنج اسم فارسی قط است
کند اسم هندی قصب السکر است

کنداره اسم عربی سمکی است
که آنرا سنام نامند
کندر بعربی نوعی از علک است
که نیز بعربی کبان وبفارسی
کندرو نامند
کندر رومی علک رومی است
که مصطکی نامند
کندرس کندروش خشن روی
کندس عود العطاس است
کندم اسم فارسی بر است
کندم مکه اسم دیلمی خندروس
ودر صفهانی ذرة مکه نامند
کندنا اسم فارسی کراث است
کندرو اسم هندی کندرو است
کندهت اسم هندی کبریت است
وکندیک وکندک نیز نامند
کنده اسم هندی نیشکر است
کندهیل اسم هندی تفاح
اذخر است
کندا اسم هندی صمغ است
کندا بهندی بصل الفار است
کندکو کندرو اسم فارسی
لبان است
کندرکا چورا اسم هندی
وقاق کندر است
کنستك کنستو وکنستوک
اسم فارسی اشنان است
کنستو وکنستو اسم فارسی
حصرم است
کنطنی اسم سریانی خنطیانا است

کنعد نوعی از سمک است
کنگ بضم اول اسم فارسی
خوشه خرما است وبفتح اول
جوز ماثل است
کنکالی اسم هندی سفایج است
کنگر اسم فارسی بوم است
کنگرتر اسم فارسی حرشف
رطب است
کنگرخر اسم فارسی با آورد است
کنگنی اسم هندی شط
الغول است
کنگونی بهندی نوع اصفر
جاورس را نامند
کنگولی بهندی قطاة است
کنو اسم فارسی ورق الحناء است
کنوچه اسم فارسی بزر المرو است
وبهندی نیز همین مشهور است
کنووان وکنو دانه شهدانه
کنیر اسم هندی دفلی است
که بفارسی خرزهره ودان
معرب خرزهج است
کنبهار کوکر بضم کاف
عجمی اسم هندی نوعی از
که بعربی عفعق نامند
کنبهی اسم هندی کماة است
کنیلا اسم هندی قنبیل است
کنوار اسم هندی صبر است
کنوارکنی اسم هندی صمغ
دهاک که پتیسو نیز نامند
کنول اسم هندی نوعی از

نیلوفر سرخ رنگ است
کنول کاپهول اسم هندی
ورد نیلوفر سرخ رنگ است
وثمر آنرا کنول کٹه نامند
کنوک کی جر بهندی بیخ
نیلوفر است

فصل الكاف مع الواو

کو اسم فارسی حمل طعام است
کوار کراث است
کواعی بسریانی عنکبوت است
کوالف باد آورد است
وکدالف بمعنی مذکور نیز آمده
کوادم بفارسی اذخر است
کوبل نوعی از بابونج است
کوبل لکوی بهندی نیلوفر است
کوبل اسم هندی برگ نو
اشجار مثمره است
کوٹهه اسم هندی قسط است
کوت بعربی صندل است
کوج اسم فارسی مطلق صمغ است
که بهندی گوند نامند
کوخلیسا بسریانی کرنب است
کوداب کوشاب بفارسی
رب عنب است
که نیز بفارسی دوشاب نامند
کور بفتح اولی وسکون ثانی
بفای خرنوب شامی است
وبفتحتین بفارسی کرنب است
کورکندم جو رجندم است
کورزو کورزه وکورک اسم

اسم فارسی ثمر خرنوب شامی است
کورفارسی مقل الیهود است
کورک بفتح اول وسکون
ثانی وفتح راء مهمله وکاف
فارسی ثمر کبر است
کورگیاه اسم فارسی نبات
الکبر است واذخر را نیز نامند
کور النحل اسم عربی خانه
مگس عسلی است
کوری بهندی اسم ودع است
کوز اسم فارسی زعرور
احمر است
کوزیرنا بلغت زند اسم
کزبره است
کوزدو کوزده بلغت فارسی
انزروت است
کوزه اسم فارسی خرنوب
شامی است
کوت اسم فارسی حنظل است
که بهندی اندراین نامند
کوسک بفتح اول وکسر ثانیه
وسکون سین مهمله اسم
فارسی جرجیر است و
باقلا را نیز گفته اند
کوشاو اسم فارسی خنطیانا
است
کوشنه بفارسی قسط است
کوشنه بفارسی نوعی از
کماة است
کوشما هی اسم فارسی خشخاش است

کوف اسم فارسی بوم است
کورون سعد است
کوفلن وصاحب تحفه بمعنی
اثمد است
کوک اسم فارسی حبس است
کوکا فیلوس بسریانی حاجص
است وصحیح آنست که کوکا فیلوس
بمعنی مذکور است
کوکب بعربی نبات طولانی
نامند وطلق را نیز نامند
کوکبا ارغا وکوکبا ارغانا
بسریانی طلق است
کوکب شاموس طین شاموس
است وشاموس اسم
جزیره ایست از جزائر قد
ویسقوریدوس گفته که
نوعی از طین شاموس است
باصفایح ویونانی اسطر
بمعنی کوکب
کوکب قیمولیا طین قیمولیا است
وقیمولیا اسم جزیره ایست
وگفته اند که آن نمکی است
که از زمین شوره زار بهم میرسد
وشب روشنی دهد وآنرا
کوکب الارض نامند
کوکب الارض طلق است
ونزد بعضی طین قیمولیا است
کوکج بهندی نوعی از ثمر است
کوکر اسم هندی دیک است
کوکری اسم هندی دجاج است

اوکرچین اسم ترکی حمام است
که بفارسی کبوتر نامند
اوکرد اسم فارسی کبریت است
اوکر مروحی العالم است
اوکرونده گفته اند که اسم
هندی کمافیطوس است
اوکهری اسم هندی ثعلب است
که بفارسی، رباه و بهندی
لومڑی نیز نامند
اوکل اسم هندی مقل است
اوکله بفارسی هدهد است
و بفارسی مرغ سلیمان نیز
نامند و در هند و رایی هم
است سبز رنگ مثل قمری
و بسیار خوش آواز میباشد
اوکن و کوکنک و کوکوا
و کوکه و کوک نوع صغیر بوم
است که بفارسی چغد نامند
اوکنار اسم فارسی خشخاش است
اوکوک حسن است
اوکول بفارسی نوعی از نیلوفر است
اوکولان بعربی نوع نرسل است
اوکوکم قلقل است
اوکولو و کولومی بهندی نریز
کتان است
اوکوله اسم فارسی قنفذ است
اوکوله پر اسم فارسی انجدان است
اوکوم نیز اسم فارسی انجدان است
اوکومی اسم سریانی باقلا است
اوکوم بلغت زند اسم کمثری

که بفارسی امرود نامند
کومنون بیونانی کمون است
که بفارسی زیره نامند
کوموش بترکی فضه است
کون اسم فارسی قثاء است
کونج اسم فارسی توت است
کونجا اسم هندی ارعی است
که بفارسی کلک نامند
کونچه اسم هندی کبیکج است
و آن نوعی از کرفس بری است
کونده اسم فارسی بطیخ خام
است
کواد و دهی اسم هندی
حب النیل است
کوتهان نباتیست که بهندی
کتهان خوانند
کوهنج اسم فارسی زعرور است
که بفارسی کنجاره نامند
و بهندی درخت عوسج است
کوهی و کوهیج بفارسی
زعرور جبلی است
کوبیج و کوبیر اسم فارسی
زعرور احمر بستانی است
و نزد بعضی کوبیز نیز اسم
فارسی بمعنی مطلق زعرور
است
کوتیل اسم رهبر با لوبیا است
فصل الکاف مع الها
کهاری لون اسم هندی
ملح العجین است
کهار پاتو تیا یی مصری است

کهبتی اسم هندی قراد است
کهتان اسم هندی رمان
حامض است
کهجور کارس اسم هندی
نبیذ التمر است
کهجور کاکابها اسم هندی
جماز النحل است که بفارسی
شیر خرما و بعربی کرخ خوانند
کهجور کا پهول اسم هندی
نواة البسر است
کهجور اسم هندی خرما است
کهر اسم هندی حافر است
کهرنی نوعی درخت تمر است
که شیرین با لزوجت میباشد
کهرهن نوعی از بادنجان بری است
کهلی اسم هندی کسب است
کهنبج و کهنجن اسم هندی
صعوه است
کهکالی سفایج است
و گفته اند دوایی دیگر است
شبیه به بسفایج
کهنه اسم فارسی تبن است
که نیز بفارسی کاه نامند
کهیانا اسم سریانی تلخ
نبات فاوانیا است
کهیرک و کهکت و کهکم
اسم فارسی و عربی بادنجان
کهتا بهندی بمعنی ترش است
کهجو رهندی اسم ترش است

لهدال اسم عربی عنکبوت است
کهره اسم فارسی جدی است
کهرک و کهرل اسم فارسی
جرجیل است
کهکو اسم فارسی و هندی
بوم است
کهیانا بسریانی عود الصلیب است
کهوه اسم فارسی قهوه است
کهیر و کهیس اسم فارسی
زعرور است
کهیلا و کهیله اسم هندی
سلیخه است
فصل الکاف مع
الیاء المثناة التحتانیه
کی بلغت مصر حوصل است
کیابسریانی فیلجوش است
کیاه حور اسریانی باداورد
و گفته اند سکاعی است
کیا و افنی بسریانی شجر الغار
است
کیا رس نوعی از زعفران است
کیا مطرانا بسریانی فقاع
الرمان است که منعقد
نشده باشد
کیانا بفارسی عناصر العجم
است
کیاه قیصر اسم فارسی ملک الملک
کیاه جالینوس فقولوقندریون
کیاو بلغت زند نضه است
کیتکی نوعی از کادی است

لینه اسم هندی حب القفنه است
کیتو فیلا بیونانی صمغ البلاط
است و بمعنی بلاط نیز آمده است
کیجلی اسم هندی سلیخه الحیات است
کیجهر بابیونانی هندبای بری است
کیدرس اسم رومی جاورس است
کیدج معرب کادی است
کیدع بسریانی حبری است
کیسر اسم هندی زعفران است
کیسو کونه کیسو اسم فارسی
جعد است
کیسو ناط بفارسی قثاء است
کیطم مع حنظل است
کیفا و فیر و بسریانی حجر است
که بیونانی غاغاطی نامند
کیفا مصریا اسم سریانی
سنگی است که بفارسی سنگ
مصری نامند
کیفا قفنیطس بسریانی حجر
مقناطیس است
کیفا نورا اسم سریانی مار
قشیثا است
کیفا بهو دنیا اسم سریانی حجر الیهود است
کیفری حصا و کیفا فیر و بیونانی
و بسریانی جبسین است که
بفارسی سنگ گچ نامند
کیکنا اسم فارسی بر غوث است
کیکه بیضه است
کیکر بهندی قرظ است نزد
اهل فارس خار مغیلان است

لیکرا بهندی سرطان است
کیکلا شته و کیکلو اسم فارسی
حشیشة البراغیث است و صاحب
تحفه گفته اسم طبری قسمی از
ورس است
کیکیز بفارسی معرب آن جبر است
کیکیش جرجیر است
کیل و کیل و اوران کیلک
اسم فارسی زعرور است
کیلا و کیله بهندی موز است
کیلاو دنیا و کیلاو دنیون
و کیلاو دنیا بیونانی نام آن است
کیلدار و سرخس است
کیلکان نوعی از کراث است
کیماک اسم فارسی زرشیر
تازه دوشیده است که برنج
قیماق بفارسی سرشیر جرم
و بهندی ملائی نامند
کیمخت پوستی است که بفارسی
ساغری نامند
کیمس ذره است
کیموس گفته اند که ذره است
که جاورس نامند و بهندی
جوار و نواب جلو بخیان جرم
نوشته است که محتمل اصل آن
کیجرس باشد که تصحیف شود
اند که بروجی جاورس و گفته اند
که اصل آن کیمرس است
کیموکیج اسم یونانی سوس است
کیچو اسم هندی خراطین است

كيجلي اسم هندي سنبل الطيب است
كيتكره اسم هندي سرطان است
كيوكفته اند اسم فارسي حسن است
كيوان بهندي زرنب است
كيوڑا بهندي كاذي است
كيوه كفته اند كه اسم فارسي حسن است
كيهون اسم هندي حنطه است
كيهولي بهندي حب المحلب است
كيه اسم فارسي علق است
كيا وكيه بسرياني مصطكي است

باب اللام

فصل اللام مع الالف

لاجورد به صامر يوما است
لازورد لاجورد است
لاروبطو طاوع طينيا است
لاسورس بيوناني ماهو دانه است
لاغوسورس غرساوس لاغوس
بيوناني وبسرياني ارنب بري است
لاغوسوس طاسبلوس ارنب
بحري است
لاك نشتا اسم فارسي سلحفاة است
لاك اسم فارسي لك است
لانه خطائي اسم فارسي حجم است

فصل اللام مع البا الموحده

لبلاب البر ولباب الحنطه لباب
القوام ولباب القمح نشاسته
لباب القرطم مغز دانه كافشه
لبان معرب از لعبانو يوناني
وآن كندر است
لبانه اسم مغربي فرفيون است
لبان خرول بربري است
لب دانه بلغت تنكابن چكي
لك تركي است
لبي بفتح بيوناني زان
الفار بستاني است
لبني سعه سائله است
لبيدون ولبيرون شطرج است

فصل اللام مع الجيم

لجلال بلغت مهوسين …
پاك صاف است

فصل اللام مع الحا

لحا بكسر اول پوست بيخ نبات
و ريشهاي باريك آنست
لحام الذهب صناعي تنكار است
و معدني آن در بوتوع كور …
لحام الصاغه رقبا … تنكار است
لحام النول بضم اول شعر الغول
است
لحية الحمار پرسياوشان است
لحياهي ونياقوس است و
كفته اند حرشف است

فصل اللام مع الخاء المعجمه

لخيس الاكلية خزامي است

فصل اللام مع الزا المعجمه

لزاق الذهب … لحام الذ
هب وشق است
لزاق الرخام ولزاق الحجر
صمغ البلوط است

فصل اللام مع السين

لسوعوريون بلغت عبراني
قرطفا است
لسوڑا بهندي سپستان است
لسه بال بلغت ديلمي سلوا است
لسيعه بلغت مغربي اوفيمونس
است
لسوريطن لبلاب است
لسان البحر سپستان است

فصل اللام مع الصاد

لصف كبر است وبلغت مغربي …
اسم حرشف است

فصل اللام مع العين المهمله

لعبه بيروح الصنم است
لعبه بربري ستعجله است
لعبة شقايق النعمان است
لعل مصري فيقهين است و
فيقهر نيز نامند

فصل اللام مع الفاء

لفا الكرم حبوطي است كه از
تاك ميرويد ولغت …
لفاح بيروح الصنم است
لفر بيش حنا است

فصل اللام مع القاف

لقاح شتر شيروار است
لقطيه صمغ صنوبر است
لك لك نعلق است

فصل اللام مع الميم

لما رعنب الثعلب است
لم لم بلغت مغربي قطف بحري است
لمينون قنطوريون صغير است

فصل اللام مع النون

لنج النج است

فصل اللام مع الواو

لوز المرجان ولوز السودان
ولوز الارجان بلغت مغربي
لوز البربر است
لوبيا بهندي …
قنع است ودرعراق ماش نامند
لوقياس بيوناني نوعي از مرزنجوش
لوف الحيه لوف كبير است
لوف الجعد لوف صغير است
لوفيون كياه حصص …
فيلزهره نامند
لوفاين بيوناني شكوفه … است
لوطوس مصين است
لوفا بعبراني حي العالم است
ونزد بعضي قنطوريون صغير
لوغريا بيوناني حندقوقاي
بري وبعبراني …
لوفوليس حب قبطي است
لوباروس شيطرج است
لوطوس اغريوس بيوناني
حندقوقاي بستاني است
لوقوا عقرب بحري است
لوقاقيس عا النيقن است
لونك اسم هندي … است
لوهي ولوها بهندي آهن است
لون بهندي نمك است

فصل اللام مع الها

لهو اسم هندي خون است
لياجو بعبراني ابن عرس است

فصل اللام مع اليا

ليموسون بيوناني حماض
بزرك برك است
نيلوفر نيلوفر است
لينتش قرن بيوناني قلب است
لينتش بلغت نبطي تخم كتان است
ليفس بتقون كاشم است
ليا لوبيا است
ليندرخورس وليندا ماروس
مراو سنج است
ليندرسطس لبلاب كبير
مسمي بحبل المساكين است
ليفيوس بيوناني نرگس است
ليا لو لندر است
ليج نبلج است ونزد بعضي
نوعي از اقليميا يي … است
ليارو بلغت ديلمي اسم
اماريطن است
ليطه تخوري است كه در
هياكل قديم مستعمل بود

باب الميم

فصل الميم مع الالف

ماء الخلاف عرق بيدمشك است
ماء الهرامج عرق بيدمشك است
ماء الورد كلاب است
ماء الزهر بلغت مصري
ماء القدح است
ماء القراطن مالي قراطن است
ونزد بعضي اسم قند … است
وآن نوعي از خمر است
ماء القطر آبي است كه از كوزه
سفال ترشح كند
ماء الزجاج مسحوقونيا است
ماذرماذريون است
مار النطر يا زاج اساكفه است
مار اسرو مارانون اسم از …
بري وبستاني است
ماريقون بيوناني سقل است
مارسه طرنقون است
مانيه الراس اطرطيقون است
مانئ اسن بهندي ثمرة الطرفا است
مانى اسم هندي طين است
ماجوهيل اسم بهندي عفص است
ماديان فارسي رماك است
ماراس ومارانون از …
بري وبستاني است
مارسيقا بيوناني اترج است
مار اسم فارسي حيه است
مارجوبه اسم فارسي طيون است
ماريقون بيوناني سقل است
مازو اسم فارسي عفص است
ماساج اسم مغربي سر است
ماسقور ماليقرون است
ماستو جيجكي بتركي كيكنج است
ماميثا ارعاموني است
ماطوسيون نبات فنه است
مافاريون ولبوس است
مافوونيا ومقدونيا
فطراساليون است

ماقت بیونانی بسباسه است
ماکهی اسم هندی ذباب است
مالاشیرون بیونانی ساذج است
مالمالی باصفهانی حرددن است
مالس لوقا بیونانی غیر مأخوذ
مالتمودیون و مالینوس خس لبق
اسود است
مالنطر یا زاج الاساکفه است
مالیابوس مالیا است
مالی بیونانی عسل است
مالینوفلن بادرنجبویه است
ماه پروین اسم فارسی جدوار است
ماهی دوبیان اسم فارسی ابارنیت
ماهی اسم فارسی سمک است
ماهی عینی درازا اسم فارسی
دلفین است
ماهی پرنده اسم فارسی سقنقور است
ماهی زهره کوهی اسم فارسی فلوس است
ماهیانه اسم فارسی صحناة است
ماهی شور اسم فارسی کالریس است
ماهی مرکب اسم فارسی سیبا است

فصل المیم مع التاء المثناة الفوقانیه

متک اسم عربی اترج است
متقنی بفناغ است
متهر اسم هندی کرسنه است
متهانی اسم هندی شیرینی است
متهه اسم هندی مخیض است

فصل المیم مع الثاء المثلثه

مثلث سوسن است
مثلث المجم زعرور است

فصل المیم مع الجیم

مج بعربی اسم ماش است
مجبن اسم قسمی از عنب الثعلب است
مچهلی اسم هندی ماهی است
مجیت اسم هندی روناس است
که عروق الصباغین نامند
مجهری بهندی قسطین است

فصل المیم مع الحاء المهمله

محاحم بلغت اندلس مخلصه است
محروث بیخ انجدان است
محلب درخت المحلب است
محموده سقمونیا است
مح ررده تخم مرغ است

فصل المیم مع الخاء المعجمه

مخلص الاکبر اسم مخومیت
که بیونانی سوطیرا نامند
مخیطا و مخاطا اسم عربی
سبستان است

فصل المیم مع الدال

مدام اسم خمر است
مدل الجراح صابع فرعون است

فصل المیم مع الراء

مرانیه و مراهمه اسم فارسی
هدهد المجوس است
مرار الصخر و مرار الصخور خطل است
مرداخوار اسم فارسی رخمه است
مرال اسم ترکی ایل است
مربا انجبات است
مرباهی کده اسم فارسی سرا است
مرج اسم هندی فلفل است
مرجومک اسم فارسی عدس است
مرداعاجی بترکی اسم نبات
عنب الدب است
مرزنگوش مرزنجوش است
مرزه اسم فارسی صعتر
بستانیست
مرسیا اغریا بیونانی آس
بری است
مرسیلون بیونانی اشنان است
مرسیا ایمارس بیونانی آس
بستانی است
مرسلون بلغت سریانی دار
چینی است
مرسیا بیونانی ریحان است
مرطوس نزد مؤلف
حاوی الادویه مرماخوز
و نزد بعضی مرطلس است
مرطین قسم سیاه مرطیس است
مرغ حقکو اسم فارسی صیاقوا است
مرغ سنک شکنک اسم فارسی
قطاة است
مرقاعی کفنیون است
مرقد شامل خوراکان قیون است
مرک موش کانی اسم فارسی
شک است
مرک موش عکلی اسم فارسی
ویک بر و یک است
مرک ماهی بفارسی ماهی
زهرج است
مرکب اسم فارسی مداد است
مرماهان و مرو جبلی و مرو
شیرین مرماخوز است
مرو التلال و مرو بری
اسم مرماطوس است
مرو الهرم و مرباجونه
و مرو تلخ و مرو سفید
مرماحوس است
مرو آزاد و مرمازاد است
مروس اوطا بیونانی
اذان الفار است و
مروس بمعنی موش و اوطا
بمعنی گوش است
مرواريد اسم فارسی لؤلؤ است
مروا اسم هندی مرزنجوش است
مریق احریض است
مریافلن بیونانی بمعنی مهرا
برکست و آن خرنیل است
و بهندی طربی فلیون است

فصل المیم مع الزاء المعجمه

مزج درخت بادام تلخ است
مزو بلغت صفهانی سوسن است
مزنبرای معجمه قسمی از نبیذ است
که در مصر از جو و برنج میسازند
و بفارسی بوزه نامند

فصل المیم مع السین المهمله

مستار خمر نارسیده است
مستین بیونانی زاج سبز است
مستفار و مستقران و مستقود
بلغت عجمیه اندلس اطریل است
مستکر آبنوس است
مسدلیف درخت مقل است
مس سرخ اسم فارسی طالیقون است
مس سوخته اسم فارسی
راسخت است
مس اسم فارسی نحاس است
مستکی مصطکی است
مسقاطون عود هندی است
مسلقن زعرور است
مسکه بفارسی زبد است
مسک الجن شامل شوهر
وجده صعیر است
مسک الرمان نارمشک است
مسک القرود اشنه است
مسن حجر المسن است
مسوهان او هان مرکب است
مسواک الراعی شامل زوفرا
و شیطرج است
مسواک المسیح نوعی بزرگ
نورس است
مسواک العباس نوع بزرک
قنا است درعی الابل را
شامل است
مسور بهندی عدس است
مسی بهندی کاکنج است
و در بعضی بلاد هند طرا ایرا
بدین اسم مینامند

فصل المیم مع الشین المعجمه

مشتری بلغت مهموسین
قلعی است
مشط الراعی دیناقوص است
مشک زیرزمین اسم
فارسی سعد است
مشک هندی سعد هندی
مشک دانه بلغت تنکابن
اسم شوصرا است
مشک اسم فارسی کرسنه است
مشوا اسم فارسی خلر است

فصل المیم مع الصاد المهمله

مصارع اعرور است
مصباح روم کهربا است
مصا برن امعا است
و مصران واسدآن
مصفی الرعاة بلبسکی است

فصل المیم مع الضاد

مضن رمان البر است و مرش
حب القلقل است
مضع نبیذی است که از آب
میوها و انار ترتیب دهند
مضع ثمر عوسج است

فصل المیم مع الطاء المهمله

مطر باران است
مطلیا نوره است و لعوق لوبیه
نیز باین اسم نامند
مطهر تحکمت است

فصل المیم مع الظاء المعجمه

مظ بظاء معجمه گلنار است

فصل المیم مع العین المهمله

معا بفارسی روده و بترکی
باقرساق نامند

معانیوس بیونانی بادیان است
معدخصیة الثعلب است
مغرناغاست که بربر باشد
معشوقا شامل حشیشت و
ماهودانه است
معفار صمغ آلو است
مغعین ما ذریون است

فصل المیم مع الغین المعجمه

مغافیر و مغفار شکر العشر است
مغاث بهندی کلکر است
مغد بادنجان است و ثمر تفاح
بری انیز نامند
مغزاستخوان اسم فارسی
مخ است
مغناطیس حجر مقناطیس است
مغلیا نا بلغت سریانی اسم
حرف بابلی بود و داده است
مغمولا قلیه بادنجان است
مغیلان امغیلان است
مغز تخمها اسم فارسی حب
بزور است
مغز کاهنه طین مختوم است
و آنرا مغرة یمانیه و مغرة
لینه نیز گویند
مغز سر اسم فارسی دماغ است

فصل المیم مع الفاء

مفرح لسان الثور است
مفرح قلب محزون بادرنجبویه است
مفرود اسم نوعی از فطر است

فصل المیم مع القاف

مقدونس فطراسالیون است
مقراسم عربی نباتی صبر است
مقلقل قنب است
مقلونیا بلیون است
که خربزه کرمک باشد
مقناطیس حجر مقناطیس است

فصل المیم مع الکاف

مکری اسم هندی عنکبوت است
مکری کا جالا اسم دام عنکبوت
مکر بهندی تمساح است
مکس اسم فارسی ذباب است
مکس عسل اسم فارسی نحل است
مکنه قریش اسم مخلصه است
مکهن اسم هندی زبد است
مکنه فلوس است
مکینا بلغت سریانی بنفشه است

فصل المیم مع اللام

ملاح بضم اول و تشدید ثانی
اندروطالیس است و بلغت مغربی
قاقلی است
ملح بحری از اقسام ملح مائی
است که تا آب بآن رسد
حل میشود و اکثر آن سیاه
و در افعال قریب ملح اسود است
ملح النوتیه و ملح النار نوشادر است
ملح حبلی بلغت مصر القمر است
ملح الدباغین قسم سیاه
ملح العجن است
ملح سنجی شوره است و در
ابقر مذکور شد
ملح الصباغین و ملح الصاغه
تنکار است
ملح المختوم ملح بهندی است
ملخ بفتح اول و ثانی خاء
معجمه اسم فارسی جراد است
ملطاط و نیاقوس است
ملکان الکلیل الملک است
ملوح بلغت شام قطف بحری است
ملوخیا و ملوخیه خبازی بستانی است
ملیح نوعی از عوسج است
بزرگ برگ سرخ
ملیطر با زاج سیاه است
ملیطن بلغت اندلس بقلة الیهودیه
ملیطی بیونانی اکمار است
ملیون و میلونیا خربزه
کرمک است
ملینون زنجفر مخلوق است
ملسینون قنطوریون دقیق است
مل سیسالیوس است

فصل المیم مع المیم

ممسک الارواح سطوخودوس
ممسک البطن دواء المسک است
ممولا بهندی اسم صفر عوران است

فصل المیم مع النون

منقیل بشیرازی اسم ثیمه است
منقنه بلغت مصر غالیس است
منشور خیری خشخاش را
شامل است
منج بفتح اول بنج است
و بکسر اول درخت وام ملح
منجوشه نار رومی است
منجهینه بهندی قوه است
مندابغورس بیونانی یبروج است
مندک بهندی ضفدع است
منده وه بهندی نوعی از
وخن است
مند وبل بهندی جوز القی است
منسم ورخت بلسم است و بلندکور شد

فصل المیم مع الواو

موتهه بهندی سعد است
موتهه بهندی نوعی از سنبل است
موتی بهندی اسم لؤلؤ است
موراسون برسیاوشان است
موچرس بهندی شکوفه مخمل است
موجه بلغت اصفهان عناب است
مورچه بفارسی نمل است
مورد اسم فارسی آس است
موردا سفر اسم آس بری است
و کویند فارسی او خراست
موریون نوعی از یبروج است
که برگش سفید و شبیه برگ
چغندر باشد
موسیر اسم فارسی بصل الزیر است
موساکنی بهندی اذان الفار است
موسقی بیونانی طرخان است
موش بفارسی فار است
موش کور بفارسی خلد است
موش دشتی بفارسی
اسم یربوع است
موسفون نوعی از سموم عقرب
بهمنش است
موقدالنار کبریت است
موقوطیس بلغت عبرانی
فطر است
مولوندلنا مرواسنک سفید
کرده است و برومی آبار است
مولی بیونانی حرمل عربی است
و بهندی مخمل را نامند
موم اسم فارسی شمع است
مومیائی کوهی قفر الیهود است
موندی کوسند بهندی کمار
یوس است
مونگ بهندی ماش است
مون و میون مر است
مویز بفارسی زبیب است
مویز عسلی اسم فارسی
ویوا است
مویزک کوهی اسم فارسی
مویزج است

فصل المیم مع الهاء

مهار اسم هندی سنا
مکی است
مهد آذر بوا است
مهرگیاه اسم فارسی یبروج الصنم است
مهره مار اسم فارسی حجر الحیه است
مهندی اسم هندی حنا است
مه بهندی عسل است

فصل المیم مع الیاء المثناة التحتانیة

میبه اسم فارسی شرب به
که با شراب و یا آب انگور یا
وشراب انگوری ترتیب میدهند
میتیهل بهندی جوز الکوثل
میتهی بهندی حلبه است
میجوس اسم فارسی عراقی
که با سنبل رومی و یا سنبل
هندی ترتیب داده باشند
میحنک اسم قنفذ فارسی است
می سوسن شراب سوسن است
میفختج مدبر می پخته است
که با شکر و عسل یا دیگر
چیز شاینده باشد
میفنج مفرح می پخته است
که در مدبر آن هیل و جوز بوا
و قرنفل و امثال آن اضافه
کرده خوشبو باشد
میفونیون شوکران است
میطلوس مغره است
مویزج زبیب الجبل است
میمون اسم فارسی قرد است

باب النون

فصل النون مع الالف

ناخن بریان و ناخن دلیه
اسم فارسی اظفار الطیب است
ناردین اقلیطی سنبل رومی است
ناردین بری شامل سارون
و فوا است
ناردین اسم یونانی مطلق
سنبل است

نارکیل و ناریل بهندی نارجیل است
ناردین بفرنگی سنبل الطیب است
نارو اسم رومی صنوبر بری است
نارون بفارسی پشکال را نامند
نارغیث اسم یونانی نارمشک است
ناعمه بلغت اندلس بستان الابل است
ناقد بلغت اکسیریان ریبواست
ناقوح بلغت بغداد اسم بیخ
ولبوس است
ناکدون بهندی عود الحیه است
ناموس تو است
نان بکمات بفارسی خبز
الکعک است
نان بی سبوس خبز الحواری است
نان روغنی خبز القطایف است
نان سبوس دار خشکار است
ناساجی خبز الطابق است
نان سنگک بفارسی خبز الملة
نان کسمه خبز الطابون است
نان کماج خبز الفرنی است

فصل النون مع البا الموحده

نبات اسم فارسی فانیذ است
نبات الاشیب شیبه است
نبات الرعد فطر است
نبات الملائکه ریاس است
نبق بار درخت سدر است
که بفارسی کنار و بهندی بیر نامند

فصل النون مع الجیم

نجم و نجیم اسم ثیل است
و هر گیاهی که بی ساق باشد
بفارسی بیاره و بهندی
بیل و لت و بعربی نجم نامند
نجیب اسم جنس پوست
نباتات مخصوص سلیخه است

فصل النون مع الحاء المهمله

نحاس صینی طالیقون مصنوع است
نحاس قبرسی مس سرخ مایل
بزردی است
نحاس محرق روسختج را نامند

فصل النون مع الخاء المعجمه

نخود اسم فارسی حمص است
نخود الوندی و نخود مریم بلغت
اصفهان زراوند مدحرج است

فصل النون مع الدال المهمله

ندع صعتر بری است
ندیکا کیکره اسم هندی
سرطان نهری است

فصل النون مع الراء المهمله

نربسی بهندی اسم جدوار است
نرد درخت غار است
نرسک اسم فارسی عدس است

فصل النون مع السین المهمله والشین المعجمه

نسترن زرد ورد صفر بری است
نسترن سفید فارسی ورد ابیض
بری است و در فعال بغیر از
تفریح و تقویت دل نامند
نسرین است
نسج العنکبوت بفارسی
دام عنکبوت نامند و در حرف
العین گذشت
نسرین السباع گل علیق العدس است
نسوت بهندی تربد است
نشاسته اسم فارسی نشا
و نشاستج است
نشافه اسم عربی اسفنج است

فصل النون مع الصاد المهمله والطاء المهمله

نضار اسم ذهب است
و درخت گز کوهی را نیز نامند
نطرون بورق احمر است
و گذشت

فصل النون مع القاف

نقل احریض است
نقره اسم فارسی فضه است
نقعاین حب لکاکنج است
نقل خواجه اسم فارسی
حب السمنه است

فصل النون مع اللام والمیم

نلک زعرور است و نزد
بعضی قراسیا
نمام سوسنبر است و نمام
الملوک و نماما نیز نامند
نمارق شامل قداح و یاسمین
سفید است
نمشک بلغت اصفهان روغن
تازه است و بلغت اهل هند
کف شیر است که شیرینی
قند یا نبات و قدری
گلاب داخل شیر جوش داده
که نصف بماند بسیار بهم
میزنند و تمام کف آنرا
گرفته با نان تنک روغنی
میخورند بسیار لذیذ میشود
ولیکن این مخصوص بزمستان
است و هر چند هوا سرد
تر باشد زیاده و بهتر بعمل
می آید
نمقوطس و نمقولس بیونانی
قسمی از توتیای مصنوع است
نمک اسم فارسی ملح است
نمور اسم عربی ارنب بری است
نمیقن گرسنه است

فصل النون مع الواو

نوانا بعربی دانه انار است
و از مطلق آن مراد دانه
خرما است خصوصاً صادر
اوزان
نوح لبلاب است
نور بضم بلغت اکسیریان
زیبق و بفتح اول و سکون
واو اسم جنس شکوفه و گلها است
نوره کلس حجری است
نور القندول شکوفه درخت
وارشیشعان است
نوفلن اسم یونانی بنبور است
نوق شتر ماده است
نول بهندی بن سلم کرس است

فصل النون مع الهاء و

نهش اسم عربی شقاقل است
نهق قرة العین است و نزد
بعضی جرجیر است
نهنگ اسم فارسی تمساح است
نیشکر قصب السکر است
نیشوق اورک است نزد
بعضی قراصیا است
نیلج نیل است
نیلوفر هندی اوسیند است
نیمقا اسم یونانی نیلوفر است
نینا نانخواه است
نی بفتح اول و سکون یا
اسم فارسی قصب است

باب الواو

فصل الواو مع الالف

وابلیهم بلغت تنکابن کرفس
بری است
واحد لبلاب است
وارموک بلغت تنکابن کرفس
بری است
واشه اسم فارسی صعتر است
وافیمن بیونانی کنگرزد است
والان بزرگ بهندی
رازیانه است
والان کوچک شبت است
وایی کلب بری است

فصل الواو مع البا الموحده

وبر بفارسی پشم نرم را نامند
و گویند مخصوص پشم شتر است
وبر الارض فطر است

فصل الواو مع الحاء

وحید بلغت مغرب مازریون است

فصل الواو مع الخاء

وخشیزک و خشیزق بکاف
و بقاف در آخر تخم بستباج است
و درمنه ترکی عبارت از افسنتین است
و نزد بعضی درمنه خراسانی است
ودخ زوفای رطب است
وده و اسم مغربی بلسکی است
ودین بیونانی کماة است

فصل الواو مع الراء

وراجانور فاشرا است
ورد البب کمیکج است
ورد الحمار و ورد الفجار
و ورد النخاب و ورد الحماق است
و ورد الحمیر نزد بعضی گل ختمی
است و بلغت مغرب گل
فاوانیا است
ورد الزراقی بلغت مغربی
گل خطمی است
ورد السباخ گل علیق الکلب است
ورد صینی نسرین است
ورد شقائق النعمان است
ورده بلغت مازندران سیاهی
است
ورل ماهی سقنقور است
ورطوریی سطاخیس است
ورطینیا غنم است
ورق الزیتون بهندی طالیسفر است

ورق الذئب سم است
ورکت بلغت قه وین نبات جر الذئب
نخلی است
وق بفتح اول و ثانی برگ
نبات است و بضم اول و سکون
ثانی اسم طیور است و بفتح واو
و کسر را اسم فضه است

فصل الواو مع الراء المعجمة

وزغ اسم عربی سام ابرص است
و بفارسی ضفدع را بابن اسم مسمی میکنند

حرف الواو مع السین المهملة

وسخ کور النحل بفارسی بر موم نامند
وسمه کتم است

فصل الواو مع الشین المعجمة والضاد والطاء المهملتین والعین المهملة والغین المعجمة والقاف والکاف واللام والیاء المثناة التحتانیه

وشیح اشق است
وشح اغرسطس است
وشم بضم اول و ثانی بلغت سکان
ودیلم اسم سمانی است
وصیف الاسود پرسیاوشان است
وطواط خفاش است
وعسل نوعی از ایل است و بترکی
خوبرود و دیلم شوکا نامند
وشنه بغین معجمه اسم عربی بالنجان است
وقل بقاف اسم عربی تمر خشک
درخت مقل است
وکسیا اشنان طیور است

ولکام حب الفرم است
ولیغ طلع است
وین انگور سیاه است

باب الهاء

فصل الهاء مع الالف

هاتی اسم هندی فیل است
هادی اسم تریاق فاروق است
هادیا اسم یونانی افعی است
هال قاقله صغار است
هالوک اسد العدس است
و بعضی سگ گفته و بلغت مصر
جعفیفل است
هالم و هالون اسم هندی
حب الرشاد است
هالیبوطس الکلیل الملک است
هامه جغد است
هانس هندی اوز است

فصل الهاء مع الباء الموحدة والتاء المثناة الفوقانیه والدال المهملة

هبید و انه حنظل است
هتاجوری هندی اسم کف
مریم است
هدل حضض است

فصل الهاء مع الراء المهملة

هرا هندی اسم هلیله است
هرا بیره مرانیه است
هرتاره هرتال هندی اسم

زرنیخ است
هرجان لوز البربر است
هرویا اسم عربی عروق الصفر است
هرشفه اسفنج است
هرقولیون نمام است
هرقلوه و هرقلوس نوعی از
سند بایی بری است و نزد
بعضی ابوخلسا است و نزد
بعضی قرصعنه است
هرن اسم هندی آهو است

فصل الهاء مع الزاء المعجمة

هزارجشان و هزارفشان
بفارسی فاشرا است

فصل الهاء مع الشین المعجمة

هشت و هان اسم فارسی
نوعی از عود هندی است جهت
نقرس نافع
هشت کند هندی او قست
هشقیقل اسم شقاقل است

فصل الهاء مع الفاء والکاف

هفنوفرنو اسم سریانی فنجمونت است
هکل بفارسی فقع است

فصل الهاء مع اللام

هلدی اسم هندی عروق الصفر است
هلدیا اسم نوعی از بیش است
بلغت هندی
هلفیفا هندبا است
هلک عروق السنبل است

ونزد انطاکی و بیخ الغار
هلموت و هلیموسلق جبلی است
هلیج نوعی از ذباب و مشهور
بحر مکس است
هلهلون زعرور است
هلیابه شاهترج است
هلیلج اهلیلج است

فصل الهاء مع المیم

همیشه بهار و همیشه جوان
ابرون است
هلیم اسم عربی کل الاصلاق المشتوی است
و بفارسی عبارت از مرق
گوشت و گندم بهم پخته است
و در افعال مانند هریسه است

فصل الهاء مع النون

هندبای باشبه و هندبای
شامیه نوع کاسنی بزرگ
ورق بستانیست
هندبا البقل نوع ریزه
برگ کاسنی بستانیست

فصل الهاء مع الواو

هوبره اسم فارسی خبارا است
هوجوبه و هوفیلوس ابوخلسا است
هوجوه و هوققید اسس
مرمار الراعی است
هوداسیلون اسم مغربی
نعناع است
هوفسطیداس طرثوث است
که درخت لحیة التیس میباشد
و او غیر لحیة التیس است

هوره اسم فارسی خباری است
هوبیره اسم هندی ایلی است

فصل الهاء مع الیاء

هیشر عربی اسم جنس حرشف
است و نزد بعضی مخصوص
بری آن
هیرا اسم هندی الماس است
هیراودکهی اسم هندی
دم الاخوین است
هیرون نوعی از خرما است
و گویند مراد از آن قسب است
هیرا اسم فارسی نعناع است
هیضمان اسم عربی محلب است

باب الیاء المثناة التحتانیه فصل الیاء مع الالف

یاربوا اسم ترکی فودنج است
یاروطاسی اسم ترکی حجر
العاج است
یاس سفید اسم فارسی
یاسمین بری است
یاسمین بری عشبة النار است
یاغ اسم ترکی دهن است
یابوشفان اسم ترکی غری
السمک است

فصل الیاء مع الباء الموحده

یبروح اسم سریانی بغل است
که بفارسی استرگویند
یبروحا یا و تخیان است

یبروح السوفار یبروح الصنم است
یبرپوزه بقله یمانیه است

فصل الیاء مع الحاء المهملة

یحنقش کرفس بزرگ بستانیست
یحمور اسم حمار الوحش است
و نزد طبانوعی از ایل است

فصل الیاء مع الدال والذال المعجمه

یدآفتدخون بزچیار ساله است
و در اول با تیر گرفته باشند
و در ماغر گفته شد
یذره قوس است
یذقه درخت بل است

فصل الیاء مع الراء المهملة

یراع قصب است
یرابیع هلیون است
یرقا اسم عربی حنا است
یرمه عشبة النار است

فصل الیاء مع السین المعجمه والعین المهملة والغین المعجمه

یشف حجر الیشف است
یعضید خندریلی است
یعقوب کبک نر است
یغمیصا بغین معجمه اسم سریانی
ریباس است

فصل الیاء مع القاف

یقطین اسم جنس هر نباتیست
که لساق ایستاده نباشد که بر زمین

منفردش و با برمجاور خود پیچیده باشد نبات تخم خیار و بادرنگ و خربزه و از مطلق آن مراد نبات کدو است **فصل الیاء مع اللام و المیم** یلقو اسم ترکی طرفا است که بفارسی گز نامند	یلوه اسم ترکی سلوی است یلم اسم فارسی عری السمک است یلنجوج و ینجوج بعربی عود هندی است یمام اسم شفنین بری است یمامه اسم کبوتر خانگی است	یمسو لغت اکسیریان القرات که شوره نامند یملیک اسم ترکی لحیة التیس است یمورطه اسم ترکی بیض است که تخم مرغ باشد	یمونا و یمینا مصاف است یمیشا اسم ترکی زعرور است **فصل الیاء مع النون** ینبطورا اسم سلمه است ینبوب خرنوب نبطی است ینق النفحه است	ینستون بلغت نبطی اسم ثافسیا است **فصل الیاء مع الواو** یوشان اسم ترکی شیح است یونجه باغی اسم رطبه است یونجه صحرائی اسم ترکی قفا	فصفصه است یونک اسم ترکی صوف است **فصل الیاء مع الیاء** ییرکوکی اسم ترکی جزر است که بفارسی زردک نامند ییلان اودی ترکی ئیل است

خاتمه

نسخهٔ مخزن الادویه که از تصانیف مسیحاء زمان بقراط اوان حکیم حاذق طبیب فائق علی الاقران علامهٔ زمان فهامهٔ دوران سلالهٔ خاندان مصطفوی علاله دودمان مرتضوی اشرف اولاد ابوتراب اکرم احفاد جناب مستطاب مبین دقائق معقول و منقول کشاف حقائق فروع و وصول سند حکماء کرام رئیس فضلای عظام افضل اطباء عالی قدر اجل علماء دهر مجمع علوم روحانی میر محمد حسین ابن سید السند محمد هادی العقیلی العلوی الخراسانی ثم الشیرازی صب الله علیهما سجال الرحمة والاحسان و اسکنهما فی معالی الجنان

هو العزیز

حسب الفرمایش مهر نمایش عالیجاه رفیع جایگاه عزت و اقبال همراه حشمت و اجلال دستگاه فخامت و مناعت اشتباه نور حدیقهٔ بینش و نور حدقهٔ آفرینش زبدة الابرار و خلاصة الاخیار بشیر الدوله اطال الله عمره و عزته و شوکته

این قطعه از افکار طبع بانی است در مدح سرکار بشیر الدوله

تعالی الله کسی کز مخزن حکمت بسر آمد
جهان قدر جهانبانا بزرگا ایکه در گیتی

بود در کوه و قاری کز شرف نامش بلند آمد
کف راد تو هنگام سخا ابر مطیر آمد

همی کنجینه بینش زهی مجموعهٔ دانش
بنام نامیت مخزن چو انجام آمد ز سبا

سر و شخص تو اکرم زعالم بی نظیر آمد
بجود هر لحظه میبالد که بهر کلکی کبیر آمد

خرد گفتا بمخزن گوی بس کن جهل اغترت
ثنای انکسی کش در صفت گر بستا قصیر آمد

لهذا بندهٔ کثیر الجرم قلیل البضاعه عبد الغنی خلف مرحمت پناه رضوان جایگاه المستغرق فی بحار رحمة الله الملک الکریم میرزا ابراهیم الشیرازی طاب الله ثراه و جعل الجنة مثواه بلوح ضمیر ارباب الباب و صفایح اذهان صافیه ارباب خرد و هنر میگذارد که چون نسخهٔ کتاب مخزن الادویه را در سنوات قبل اولا در کلکته بطبع در آورده بودند و طالبین آن را از هر بلاد ایران و هندوستان طلب می‌نمودند تا آنکه کتاب مذکور کلا بمصرف فروش رسید اغلب که طالب بودند برای ایشان میسر نشد مجددا در دهلی چاپ کردند و بسی چاپ مغشوشی شده بود بهر جهت من حیث الکاغذ و الخط و الطبع با وجود چنین نقصی در اندک زمانی بکلی آنرا هم خریدند از بابت احتیاج مردم بدین نسخهٔ شریف و نبودن کتاب مذکور جهت رفع ضرورت خلق حسب الفرمایش سرکار بشیر الدوله دام اجلاله این عبد خاطی همت براین کار گماشتم که این نسخه را بوضعی خوب و طرزی مرغوب تمام نمایم بسعی زیاد دو نسخه یکی مطبوع کلکته و دیگر چاپ دهلی یک نسخه را جهت کتابت بکاتب واوم و دیگری را برای مقابله خود نگاه داشته کمال سعی را از هر بابت خط و کاغذ و مقابله و چاپ بعمل آوردم چنانچه هر ورقی را سه بار مقابله نمودم بقدر قوهٔ بشری در صحت و سعی بلیغ بعمل آوردم از بناء تا انتها بدین قاعده وقت شده و بخط عالیشان فخر الحجاج و العمار حاجی محمد حسین ولد مرحوم مغفور جنت مکان غریق بحر رحمت خداوند احد مشهدی علی محمد شیرازی در کارخانهٔ عالیشان داود میان کوکنی که الحق در این شغل سرآمد امثال و اقران است بزیور طبع در آمد اینکه

بتصحیح غرهٔ شهر ذیقعدة الحرام سنه ۱۲۷۱	مطبوع طبایع گردد اگر سهوی یا خطائی بنظر ناظران انصاف منش در آید امید عفو است ماده تاریخ انجام مر کلام با کتاب بنام ایزد بناء این کتاب لطف انتما | چو از عبد الغنی آمد بسر تو فیق ربانی | پی تاریخ انجامش زبانی خرد پرسید و گفت | زیا رب غنی چو سال انجامش بیانی	در بندر معمورهٔ بمبئی بزیور طبع در آمد